مؤذن باشی خلیل اغا قولری

کتاب تفسیر حسین الواعظ

٣١

صح

11

١ الفاتحة ٢	٢ البقرة ٢	٣ آل عمران ٤٣	٤ النساء ٦٩	٥ مائدة ٩٠	٦ انعام ١١١	٧ اعراف ١٣١	٨ انفال ١٤٥	٩ توبة ١٥٤	١٠ يونس ١٧١
١١ هود ١٨٣	١٢ يوسف ١٩٤	١٣ رعد ٢٠٦	١٤ ابراهيم ٢١١	١٥ حجر ٢١٦	١٦ النحل ٢٢٠	١٧ بني اسرائيل ٢٣٢	١٨ كهف ٢٤٤	١٩ مريم ٢٥٥	٢٠ طه ٢٦١
٢١ انبياء ٢٧٠	٢٢ حج ٢٧٨	٢٣ المؤمنون ٢٨٥	٢٤ النور ٢٩٢	٢٥ الفرقان ٣٠١	٢٦ الشعراء ٣٠٧	٢٧ النمل ٣١٥	٢٨ القصص ٣٢٣	٢٩ العنكبوت ٣٣٢	٣٠ الروم ٣٣٨
٣١ لقمن ٣٤٣	٣٢ السجدة ٣٤٦	٣٣ الاحزاب ٣٤٩	٣٤ سبا ٣٥٧	٣٥ فاطر ٣٦٢	٣٦ يس ٣٦٣	٣٧ صفت ٣٧١	٣٨ ص ٣٧٧	٣٩ الزمر ٣٨٢	٤٠ المؤمن ٣٨٩
٤١ فصلت ٣٩٥	٤٢ عسق ٣٩٩	٤٣ الزخرف ٤٠٤	٤٤ الدخان ٤٠٩	٤٥ الجاثية ٤١٢	٤٦ الاحقاف ٤١٤	٤٧ محمد ٤١٧	٤٨ الفتح ٤٢٠	٤٩ حجرات ٤٢٤	٥٠ ق ٤٢٧
٥١ والذاريات ٤٢٩	٥٢ والطور ٤٣٢	٥٣ والنجم ٤٣٤	٥٤ القمر ٤٣٦	٥٥ الرحمن ٤٣٨	٥٦ الواقعة ٤٤١	٥٧ الحديد ٤٤٤	٥٨ قد سمع ٤٤٧	٥٩ الحشر ٤٥٠	٦٠ الممتحنة ٤٥٣
٦١ الصف ٤٥٥	٦٢ الجمعة ٤٥٦	٦٣ المنافقون ٤٥٣	٦٤ التغابن ٤٥٨	٦٥ الطلاق ٤٦٠	٦٦ التحريم ٤٦١	٦٧ الملك ٤٦٣	٦٨ ن ٤٦٥	٦٩ الحاقة ٤٦٧	٧٠ المعارج ٤٦٨
٧١ نوح ٤٦٩	٧٢ الجن ٤٧١	٧٣ المزمل ٤٧٣	٧٤ المدثر ٤٧٤	٧٥ القيمة ٤٧٦	٧٦ الانسان ٤٧٧	٧٧ والمرسلات ٤٧٨	٧٨ النبا ٤٨٠	٧٩ النازعات ٤٨١	٨٠ عبس ٤٨٢
٨١ التكوير ٤٨٣	٨٢ الانفطار ٤٨٤	٨٣ التطفيف ٤٨٤	٨٤ انشقت ٤٨٥	٨٥ البروج ٤٨٦	٨٦ والطارق ٤٨٧	٨٧ الاعلى ٤٨٧	٨٨ الغاشية ٤٨٨	٨٩ الفجر ٤٨٨	٩٠ البلد ٤٩٠
٩١ والشمس ٤٩٠	٩٢ الليل ٤٩١	٩٣ والضحى ٤٩١	٩٤ الم نشرح ٤٩٢	٩٥ والتين ٤٩٢	٩٦ العلق ٤٩٣	٩٧ القدر ٤٩٣	٩٨ لم يكن ٤٩٤	٩٩ الزلزال ٤٩٤	١٠٠ العاديات ٤٩٥
١٠١ القارعة ٤٩٥	١٠٢ التكاثر ٤٩٥	١٠٣ والعصر ٤٩٥	١٠٤ الهمزة ٤٩٦	١٠٥ الفيل ٤٩٦	١٠٦ قريش ٤٩٦	١٠٧ ماعون ٤٩٦	١٠٨ كوثر ٤٩٧	١٠٩ الكافرون ٤٩٧	١١٠ النصر ٤٩٧
١١١ تبت ٤٩٧	١١٢ الاخلاص ٤٩٨	١١٣ فلق ٤٩٨	١١٤ الناس ٤٩٩						
١ البقرة	٢ سيقول السفهاء ١٧	٣ تلك الرسل ٣٥	٤ لن تنالوا البر ٥٤	٥ والمحصنات ٧٢	٦ لا يحب الله الجهر ٩٠	٧ واذا سمعوا ١٠٦	٨ ولو اننا نزلنا ١٣٤	٩ قال الملا الذين ١٤١	١٠ واعلموا انما غنمتم ١٤٩
١١ يعتذرون ١٦٢	١٢ وما من دابة ١٨٤	١٣ وما ابرئ نفسي ٢٠٠	١٤ [illegible] ٢١٦	١٥ سبحان الذي ٢٣٢	١٦ قال الم ٢٥٣	١٧ الانبياء ٢٧٠	١٨ المؤمنون ٢٨٥	١٩ وقال الذين ٣٠٣	٢٠ فما كان جواب قومه ٣٢٠
٢١ الا تجادلوا ٣٣٦	٢٢ ومن يقنت ٣٥٣	٢٣ وما انزلنا ٣٦٣	٢٤ فمن اظلم ٣٨٥	٢٥ اليه يرد ٣٩٨	٢٦ وما لكم ٤١٤	٢٧ قال فما خطبكم ٤٣٠	٢٨ قد سمع ٤٤٧	٢٩ ملك ٤٦٣	٣٠ نبا ٤٨٠

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان
السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع وتلى
حرره الفقير احمد شيخ زاده المفتش باوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی
علیه و علی آله صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل
بر بشارت که عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة
السلطانیة موتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الزاهرة البهیة
موید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والدنیا والدین **قطعه** گوهر درج کرامت اختر برج
کمال آفتاب اوج حشمت سایه لطف اله شهسوار عرصه عزت علیشیر آنکه هست
والی والا جناب و داور دوران سپاه مستفیض از نفحه گلزار فضلش جان و دل
مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه دولت او با جهان رفعت او با سپهر فاش میگوید
هر دم از سر تمکین جاه کین جهان از دولت ما هرچه میجویی بجوی وی جهان از رفعت ما
هرچه میخواهی بخواه اعز الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادات
المنزلین شرف صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة
الامیر که محتوی بر چهار مجلد ست انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیفی
شامل دست داد و بنظر عالی امارت پناهی رسید عز قبول یافت اما بواسطه وفور علایق
و هجوم عوایق تحریر مجلدات در تعویق و عقده تاخیر می افتاد تا در غره محرم الکرام
سنه سبع و تسعین و ثمانمائة هجریة ایماء ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر بنده
جانی حسین واعظ کاشفی رسید که بعجالة الوقت ترجمه مبرا از تکلف سخن آرایی و معرا
از اظهار فضیلت نمایی رقم زده کلک بیان کرده تا حضرت مشار الیه بمطالعه آن اوراق
اهتمام تمام نمایند و معانی کلمات قرآنرا بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را

پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض فرقانی بدین نوباوه حدایق معانی که نسبت باسم سامی آن
حضرت بمواهب علیه اشام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه
و عز سلطانه چنانست که عن قریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود برگشاید
و عرایس مجلدات ثلثه بر منصه ظهور جلوه نماید و ارجو من الله نیل المواهب و ربی لما ینبغی
العبد واهب و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقه و مجاز
واضح آیة بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب
نزول و قصص آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام شمه ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان
ارباب تحقیق در مجلس منوره تلقین خواهد پذیرفت و از قراآت معتبره روایة بکر از امام
عاصم رحمهما الله که درین دیار صفة اشتهار و رتبه اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی
از کلمات که حفص را با وی مخالفتست و معنی سخن بسبب آن اختلاف تغییر کلی می یابد اشارتی
میرود والله الهادی و علی کرمه العمیم اعتمادی اعوذ پناه میگیرم و التجا مینمایم
بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطن از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش
یاد و رسانده از رحمت بی غش الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از
طبقات جنان نعوذ بالله من شره ابدا **سورة فاتحة الکتاب مکیة و مدنیة سبع آیات**
بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن بسیار بخشنده بر خلق بوجود
و حیوة الرحیم بخشاینده بر ایشان و محافظت از آفات الحمد هر ثنا و آفرینی که هست
از ازل تا بابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لله مر خدایرا
که مسمی و موصوفست بهمه اسما و صفات کمالیه جلالیه جمالیه رب العالمین آفریننده
و پرورنده و دارنده و ترکیب کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملئکه جن و انس و وحوش
و طیور و سباع و حیوانات آبی و صحرایی الرحمن بخشاینده وجود باری دیگر در آخرت بعد
از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار برافت و رحمة بر مومنان و در آوردن ایشان
در بهشت و در امن و امان مالک یوم الدین خداوند روز جزا متصرف در آن روز که حکم
خواهد از اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان
بندگان بحق کند یا جزا دهنده در روز جزا ایاک نعبد ترا میپرستیم و بس که غیر تو مستحق
عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح
سایر حوایج و مهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقیم براهی راست در اقوال و افعال
و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم
که دین اسلامست و سنت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام و حضرت قطب العارفین
غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبدالله قدس سره العزیز درین معنی نکته بلند
و کلمه ارجمند فرموده و آن اینست که نمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از
التفات بغیر تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نبینیم و جز تو نه اندیشیم

ویا انکه بنمای مارا راه راست یعنی ان راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود
بی پایانی ندارد وبغایت کمال خود آن نمیرسد تا در همه چیز ترا ببینیم واز توجه بغیر تو آزاد کردیم
صراط الذین انعمت علیهم . بنمای مارا راه آنانکه بفضل خود انعام کرده بر ایشان بنعمت
نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت وشهادت وصلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و
بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است وبجمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت ایشانرا
معزز ومکرم ساخته . غیر المغضوب علیهم . نه راه آنکسانی که خشم کرفته بر ایشان یعنی
قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند وبدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان
که بسبب تمرد ومعاندت ومکابرت وقتل انبیا وتحریف کتب بر ایشان خشم کرفته . ولا الضالین
ونه راه کمراهان یعنی کسانی از وجود در طرق مختلفه وسبل منحرفه افتادند یا راه ترسایان
که بواسطهٔ افراط در شان مسیح وتفریط در باب حبیب کمراه کشته اند امین چنین باد
وداخل کلام نیست والله اعلم بالصواب سورة البقرة وهی مائتان وست وثمانون ایة
بسم الله الرحمن الرحیم الم . حروف مقطعه اسرار قرآنست
وهر کس بران اطلاع ندارد یعنی منم خدای داناتر . ذلک . ان کتابی که خدای تعالی در کتب مقدمه
بانزال آن وعده داده بود . الکتاب . این کتاب کامل است یعنی قرآن . لا ریب فیه . هیچ
شکی وشبهه نیست در این کتاب یعنی از ظهور حجت ووضوح دلالت بمثابتیست که هر که
در آن ادنی تاملی کند از ریب باز ایستد وداند که شبهه را دراو مجال نیست . هدی للمتقین
دلالت کننده است وراه نماینده مر پرهیزکارانرا که ایشان بان منتفع شده اند . الذین
یؤمنون بالغیب . آنانکه از صدق وعقیده میکروند بر نادیده که خدای تعالی است وملئکه
وقیامت یا متعلقات آن یا به پوشیده که وحی است وکفته اند غیب قضا وقدر است که
مومنان بدان ایمان میاورند . ویقیمون الصلوة . وبر پای میدارند وادا میکنند نماز
پنجکانه را با شرایط وآداب اند . ومما رزقناهم ینفقون . وآنچه بدیشان عطا کرده ایم
نفقه میکنند بر اهل وعیال واقربا وهمسایها وارباب استحقاق . والذین یؤمنون
وآنانکه ایمان می آورند . بما انزل الیک . بدان چیزی که فرستاده شده است بسوی تو
از قرآن . وما انزل من قبلک . وانچه منزل کشته پیش از تو بر پیغمبران دیکر . وبالآخرة هم
یوقنون . وبسرای اخرة ایشان بی کمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند . اولئک علی
هدی من ربهم . ان کروه که موسوم بدین صفات وموصوف بدین سمات که رقم ذکر یافت
بر راه راست ونشان درست اند از پروردکار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته . واولئک
همان کروه . هم المفلحون . ایشانند رستکاران از عقاب وپیوستکان بدرجات ثواب ابرار
کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم چه ایشانرا طریق رستکاریست این آیتها که سوای رستکاری رستکار سوم
کذشت در شان مومنانست از اهل اسلام واهل کتاب چون عبدالله بن سلام واصحاب
او وبعد از مدح مؤمنان ذم کافران میفرماید . ان الذین کفروا . بدرستی که آنانکه

از روی عناد بپوشیدند نور ایمانرا بظلمت شرک . سواء علیهم . یکسانست بر ایشان .
ءانذرتهم . انکه بیم کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب . ام لم تنذرهم . یا تخویف نکنی وتهدید
ننمایی یعنی اکر بیم کنی واکر نکنی . لا یؤمنون . ایمان نمی آرند . ختم الله علی قلوبهم . مهر
نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمی کنند . وعلی سمعهم . وبر کوشهای
ایشان تا سخن حق نمیشنوند . وعلی ابصارهم . وبر دیدهای ایشان . غشاوة . پوششیست
تا راه حق نمی بینند . ولهم عذاب عظیم . ومر ایشانراست از روی استحقاق عذابی بزرک در دنیا
بقتل واسر ودر عقبی بزجر وقهر این آیت در شان کفار ومشرکانست که حق تعالی دانسته
بود بعلم قدیم خود که بر کفر میرند چون ابو جهل وکشتکان روز بدر وبعد از مذمت کفار
سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطهٔ تلبیس وخداع از کافر
اصلی زیادتست . ومن الناس . واز آدمیان . من یقول . کسانند که میکویند . امنا بالله
کرویدیم بخدای تعالی . وبالیوم الآخر . وبروز باز پسین یعنی آخرت . وما هم بمؤمنین . وحال
انکه نیستند ایشان کروندکان وراست کویان . یخادعون الله . فریب میدهند بزعم خود
خدایرا . والذین امنوا . وآنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه که منافقان با ایشان اظهار
ایمان میکردند از روی خداع . وما یخدعون . ونمی فریبند . الا انفسهم . مکر نفسهای خود
که وبال آن فریب هم با ایشان باز میکردد . وما یشعرون . ونمیدانند که چنین است
فی قلوبهم مرض . ودر دلهای ایشان بیماریست وان نفاق باشد وشک در دین وحقد بر مومنان
وحسد بر ایشان . فزادهم الله مرضا . پس زیاده کرد خدای تعالی مر ایشانرا بیماری یعنی هر چند
قرآن فرو می اید شک وشبهه ایشان می افزاید وحسد وحقد ایشان روی باز دیاد مینهد
ولهم عذاب الیم . ومر ایشانراست عذابی دردناک که انرا انقطاع نباشد . بما کانوا یکذبون
بسبب انچه بودند که با مومنان دروغ میکفتند واز روی نفاق اظهار ایمان میکردند
واذا قیل لهم . وچون کفته شود یعنی کویند مومنان مر منافقانرا . لا تفسدوا فی الارض
افساد مکنید وتباهی منکیزید در زمین بکفر ومعصیت وفریب مومنان . قالوا انما نحن مصلحون
کویند بجز این نیست که ما بصلاح اریدکانیم کار خود بطاعت وخیر . الا انهم هم المفسدون
بدانید ای شنوندکان بدرستی که منافقان ایشانند تباه کار وفتنه انکیزان . ولکن لا یشعرون
ولیکن نمیدانند که ایشان مفسد انند . واذا قیل لهم . وچون کویند مر این منافقانرا که . امنوا
کما امن الناس . بکروید بدلها یعنی با خلاص همچنان که کرویده اند آدمیان از مهاجر وانصار
قالوا انؤمن کما امن السفهاء . کویند با خود یا در میان قوم خود آیا ایمان آریم یعنی نیاریم همچنانچه ایمان
آورده اند جاهلان وبیخردان واهل نفاق با انکه میدانستند که مومنان عقلاء زمانند ایشانرا
سفیه کفتند بجهت انکه خود را عقل واصح اعتقاد کرده بودند پس حق تعالی سفاهت ایشان را بایشان
ایشان رد کرد وفرمود . الا انهم هم السفهاء . بدانید ای مومنان بدرستی که ایشان منافقانند بیخردان
ونادانان که نظر بر عاقبت ندارند وفکر آخرت فرو میکذارند . ولکن لا یعلمون . ولیکن نمیدانند که

هیچ نمیدانند. واذا لقوا الذین آمنوا. وچون بینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند
آنکسانی راکه ایمان آورده اند از صحابه. قالوا آمنّا. گویند ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در
اسباب نزول آمده که عبدالله ابیّ و متابعان او روزی حضرت صدّیق و فاروق و مرتضی علی دیدند
و از روی خوش آمد هر یکی را مدحها گفتند مرتضی علی فرمود یا ابن ابیّ از خدا بترس و نفاق بورز ابن
ابیّ گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت مفرمای که ما همچون شما مؤمن مصدّقیم حق تعالی خبر داد که ایشان
چون مؤمنان بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید. واذا خلوا الی شیاطینهم. وچون باز
گردند بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بفریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور
میشوند. قالوا. گویند از روی صدق انّا معکم. که ما با شمائیم و در دین شمائیم. انّما نحن
مستهزؤن. جز این نیست که ما افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مؤمنانیم. الله یستهزئ بهم
خداوند جزا دهنده جزاء سخریّه و استهزاء ایشان بدیشان رساند تسمیهٔ جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجه
است واگر نه خدا مستهزئ نتوان گفت که ما افسوس دارندگانیم پس معنی آیت آنست که خدای تعالی
مکافات کند ایشانرا. ویمدّهم. و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشانرا یا مدد فرستد
ایشانرا در آن مجاوزت از حدّ اعتدال بکفر و ضلال. فی طغیانهم یعمهون. در گزاف و اسراف و سرکشی و
جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها متحیر میباشند. اولئک. آنها که متصف باین صفت اند. الذین
اشتروا الضلالة. آنکسانی اند که از روی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را
بالهدی. براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجاة
و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنّت. فما ربحت تجارتهم. پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی
ایشان ایشانرا. وما کانوا مهتدین. واین گروه نیستند راه یافتگان بتجارت حقیقی و سود کردن
دران. مثلهم. مانند ایشان یا صفت ایشان. کمثل الذی استوقد نارا. مانند وصف آن کسی است که
شب تاریک آتش در بیابان بر افروزد آتشی بجهة آنکه راه به بیند یا جای قرار مقرر کند تا از
دزدان و ددان و دشمنان محفوظ و ایمن باشد. فلمّا اضاءت. پس آنهنگام که روشن کرد آتش
ما حوله. گرداگرد آتش فروزنده را. ذهب الله بنورهم. ببرد خدای تعالی نور آتش ایشان. وترکهم
و فرو گذارد ایشانرا. فی ظلمات. در تاریکیها یعنی از تاریکی شب و ظلمت ابر. لا یبصرون. نه بینند
گرداگرد خود را. صمّ. ایشان کرانند از شنودن یعنی قبول سخن حق نمیکنند. بکم. گنگانند از گفتن
حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن نمیگویند. عمی. کورانند
بیبهرهٔ بصیرت اند دیدن حق. فهم لا یرجعون. پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بر همین وجه
محشور شوند و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صمّا مثل منافقانست که در شب تیرهٔ ضلالت
از بیم شمشیر مسلمانان کلمهٔ شهادت بر افروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میگذرانند
امّا بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات حسرت و ندامت و سخط و در مانند. او
کصیّب. یا مثل ایشان مانند سحاب باران بزرگ قطره است که به نشیب تمام بر آید. من السماء
از آسمان. فیه ظلمات. در آن باران یعنی در اثناء باران یا در آن ابر تاریکیها باشد از تراکم و تاریکی

شب

شب و رعد. و آواز صعب که از آن ابر شنوده شود. وبرق. و روشنی که از او لامع گردد
یجعلون. در میآرند اهل این باران از بیم آن. اصابعهم. انگشتان خود را. فی آذانهم. در گوشهای
ایشان. من الصواعق. از بیم صدای صاعقها که بدیشان برسد و صاعقه آواز سخت هائل که
با آن آتشی باشد بی دود و زبانه که بهر جا که رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند
حذر الموت. برای پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ. والله محیط. و خدای
تعالی بعلم خود احاطه کننده است. بالکافرین. بر ناگروندگان و افعال و اقوال ایشان بر خدای
تعالی پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید با ایشان خواهد رسانید. یکاد
البرق. نزدیک باشد که روشنایی برق. یخطف ابصارهم. بر باید بینائیهای ایشان. کلما اضاء
هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیده آن روشن کند راه را. لهم. برای ایشان. مشوا فیه
بروند ایشان در آن روشنی. واذا اظلم علیهم. و چون باز تاریک گردد راه بر ایشان بواسطهٔ خفاء
نور برق هم آنجا. قاموا. بایستند و متحیر گردند. ولو شاء الله. واگر خواستی خدای تعالی ذهاب
سمع و بصر ایشان. لذهب بسمعهم. هر آینه ببردی شنوایی ایشانرا با آواز رعد. وابصارهم.
و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق. انّ الله علی کل شیء قدیر. بدرستی که خدای تعالی بر همه
چیز توانا ست حق تعالی در این تمثیل تشبیه میکند منافقان را بآن گروه که در شب تاریک
میان بیابان مهلک باشند و بارانی سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن
برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در آن ظلمتها جادّه
بر ایشان پوشیده شود و هرگاه که برق بدرخشید راه پیدا شود قدمی چند بروند و باز که برق
گذشته شود تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند آنجا اسلام را به باران تشبیه فرموده
که سبب حیوة قلوبست و ظلمات آن چیزهاییست که بر ارباب نفاق باشد چون تکالیف شرعیه
و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات فرموده و رعد مخاوف
و شداید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق
پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد
خوف بر ایشان استیلامی یافت که مبادا که حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که
گوش از استماع قرآن به بندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان
شدی دین اسلام پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی
در سلوک جادّهٔ دین متوقف شدندی حاصل که با تایید نعمت دوست مدح گوی بودندی و از بیم
محنت دشمن عیب جوی واحوال منافقان در هر زمان بهمین منوال است **قطعه** بهنگام راحت متابع
شوند. بوقت مشقت منازع شوند. چو دولت در آید همه چاکراند. بنکبت زهر دشمنی بدتراند.
یا ایها الناس اعبدوا ربّکم. ای مردمان بپرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش او
الذی خلقکم. آن پروردگاری که بقدرت کامله بیافرید شما را و از نیست هست گردانید. والذین من
قبلکم. و بیافرید آنکسان را نیز که بودند پیش از شما و نتیجهٔ این امر آنست که شما را بعبادت فرمود. لعلکم تتقون

تاباشد که بپرهیزید از خشم وعذاب او · الذی جعل لکم الارض فراشا · آن خداوندی که بحکمت
بالغه ساخت برای نفع وفائدهٔ شما زمین را بساطی بازگسترده بجهت آرام درو وحرکت براو
والسماء بناء · وگردانید آسمان را سقفی برافراشته · وانزل من السماء ماء · وفرو فرستاد از آسمان
یا از ابر آبی یعنی باران · فاخرج به من الثمرات رزقا لکم · پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی
که با خاک آمیخته شد از انواع میوها ونباتها روزی ساخته وپرداخته برای شما · فلا تجعلوا لله
اندادا · پس مگیرید با خدای تعالی همتایان وانبازان در ملک او · وانتم تعلمون · وشما میدانید
که او را مثل نیست ونشاید که باشد که هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات وبظهور آوردن
موجودات قادر نیست · وان کنتم فی ریب · واگر هستید شما در شک · مما نزلنا علی عبدنا
از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج بر بندهٔ ما که محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم ومیگویند که
قرآن عظیم ساخته وبافتهٔ محمد است صلی الله علیه وسلم · فأتوا بسورة · پس بیایید شما که اهل بلاغت وبراعتید
بمقداری سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت وبلاغت واخبار از امور غیبیه باشد · من مثله
از مانند قرآن عظیم الشان · وادعوا شهداءکم · وبخوانید اگر بخود توانایی معارضه ندارید حاضران محفل
خود را از شعرا وخطباء یا بخوانید بتان خود را بمدد کاری یا هرکه را بمعاونت محتاجید · من دون الله
جز خدای تعالی · ان کنتم صادقین · اگر هستید شما راست گویان در آنکه این کلام بشر است · فان لم تفعلوا
پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته ومثل این سوره نیاوردید · ولن تفعلوا · و در زمانهای آینده نیز
هرگز نتوانید معارضه کردن · فاتقوا النار · پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی · التی · ممتاز است
از سایر آتشها · وقودها الناس · با آنکه آتش انگیز آن آتش مردمانند یعنی کافران · والحجارة · وسنگ کبریت
که حرارت آن آتش بیشتر است وبوی آن ناخوشتر · اعدت للکافرین · آماده شده است اینچنین آتشی برای
ناگروندگان · وبشر الذین آمنوا · وبشارت ده ای محمد یا هرکه بشارت تواند داد آنکسانی را که بعد توفیق
گرویدند بخدا ورسول بدل وزبان وبقرآن · وعملوا الصالحات · وبجای آوردند کارهای نیکو از ادای
فرایض وسنن مضمون بشارت چیست · ان لهم · آنکه مر ایشان راست در آخرت · جنات · بوستانهای
که در او هم نوع میوها باشد · تجری · میرود · من تحتها الانهار · از زیر درختان یا تحت غرفها ومنظرهای
آن جویهای آب وشیر وخمر وعسل · کلما رزقوا · هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان · منها
از درختان · من ثمرة · از هر نوع میوه · رزقا · روزی ساخته وطعامی پرداخته · قالوا هذا · گویند
این · الذی رزقنا من قبل · این میوه است که روزی داده بودند ما را پیش از این در دنیا وگفته‌اند هم در
بهشت وقول اول اشهر است · واتوا به متشابها · وبیاورند پیش مؤمنان از میوهٔ بهشت مانند
میوهای دنیا برنگ وصورت اما بطعم مختلف باشند چه ثمرهٔ همه میوها در یک میوهٔ بهشتی هست
ولهم فیها · ومر اهل بهشت راست در بوستانهای بهشت · ازواج مطهرة · زنان از حوری وانسی پاکیزه
یعنی صافی جوهر ونیکو منظر پاک از آفتها وعیبها که زنان دنیا را میباشد · وهم فیها خالدون
وبهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند · ان الله · بدرستی که خدای تعالی · لا یستحیی
ترک نکند وباک ندارد · ان یضرب مثلا ما · آنکه بیان کند مثلی بهر چه باشد وبرای هر که باشد آورده

اندکه یهود در قرآن ذکر مگس وعنکبوت شنوده استهزا میکردند که این سخنان سخن خدای تعالی
نماید حق تعالی این آیه فرستاد که · بعوضة فما فوقها · که خدای تعالی شرم نمیفرماید واگر چه باشد ممثل به پشه
خرد پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب وعنکبوت · فاما الذین آمنوا · پس اما آنکسان که گرویده اند
ودانسته اند که قرآن کلام حقست · فیعلمون انه الحق · پس بیقین میدانند که آن مثل ضرب المثل درست
وراستست · من ربهم · آن نزد پروردگار ایشان · واما الذین کفروا · واما آنکسان که پوشیده اند
حق را وکافر گشته اند · فیقولون · پس میگویند از روی جدال وعناد از راه فسوس · ماذا اراد الله
چه چیز خواسته است خدای تعالی · بهذا مثلا · بدین که فرموده است از روی مثل · یضل به کثیرا
حق بعدل خویش گمراه کرده اند بدان مثل بسیاری از کفار ومنافقان که در آن تامل نکنند وحکمت
آن را در نیابند · ویهدی به کثیرا · وبفضل خود راه نماید بهمان مثل بسیار کسان را از آن مومنان که
در آن تفکر فرمایند وحکمتش دریابند · وما یضل به · وگمراه نکند خدای تعالی بدان مثل که
زده است · الا الفاسقین · مگر بیرون رفتگان از مقام فرمان برداری · الذین ینقضون
این فاسقان آنکسانند که میشکنند بغدر وخیانت · عهد الله · پیمان خدا را که بر ایشان گرفته است
من بعد میثاقه · از پس استواری پیمان مراد عهدیست که در توریة با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت
پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد میثاق است وبراین قول فسقه کفار
ومنافقان باشند · ویقطعون · ومیبرند این بیوفایان وعهدشکنان · ما امر الله به · آنچه
خدای تعالی فرموده است بدان نجز · ان یوصل · آن را که بپیوندند یعنی رحم را اگر کافران رحم پیغمبر را
بدشمنی میبریدند که با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی نداشت ویهود نیز قطع رحم
میکردند که میان آنحضرت ویهود نیز از جهة اخوة اسمعیل واسحق علیهما السلام خویشی بود · ویفسدون
فی الارض · وهمین گروه فساد میکنند در زمین بمخالفت حق ومتابعت نفس · اولئک هم الخاسرون
آن قوم ایشانند زیانزدگان در دنیی وعقبی · کیف تکفرون بالله · چگونه کافر میشوید بخدای تعالی
وکنتم امواتا · وحال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیوة نبود چون مضغه وعلقه
فاحیاکم · پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه · ثم یمیتکم · پس بمیراند شما را
در وقت انقضاء آجال شما · ثم یحییکم · پس دیگر باره شما را زنده گرداند در قبور وشما را برای جواب
سؤال منکر ونکیر یا بنفخ صور شما را برای نشور · ثم الیه ترجعون · پس با او بازگردانیده شوید برای
مجازات · هو الذی · اوحضرت آن خداوندست که بقدرت بی علت · خلق لکم · آفرید برای انتفاع شما
ما فی الارض جمیعا · آن چیزها را که در زمین است همهٔ آن از جبال ومعادن وعیون وانهار ونبات
وحیوان · ثم استوی الی السماء · بعد از آفریدن زمین قصد فرمود بسوی آفرینش آسمان
فسواهن سبع سموات · پس راست کرد آنها را بی فطور واعوجاج وخلل هفت آسمان · وهو بکل شیء
علیم · واوست بهمه چیزها نیک دانا یعنی داند که هر چیز چرا ساخته وبرای چه آفریده · واذ قال
ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفت · ربک · پروردگار تو · للملائکة · مر تمام فرشتگان را یا جمعی که در زمین
ساکن بودند بعد از قتل واجلای بنی الجان · انی جاعل · من آفریننده ام · فی الارض خلیفة · در زمین مکه و

اصح انست که مطلق زمین باشد بدلها از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین خلیفه شما
باشد و در اعانت دین و امانت باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلفست
از جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم خلف او نمیتوانند بود زیرا که او مجموعه غرایب غیب
و شهادتست و خلاصه عالم جسمانی و روحانی اوست و جامع حقایق علوی و سفلی گشته قطعه
ادمی چیست برزخی جامع صورت خلق و حق درا و واقع متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت
قالوا اتجعل فیها گفتند ان ملئکه که مخاطب بودند آیا می افرینی در زمین من یفسد فیها کسی را
که فساد کند و نا فرمانی از و صادر گردد در زمین و یسفك الدماء و بریزد خون مثل خود بغیر
حق و وقوف ایشان برین حال یا با خبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که
عصمت خاصه ایشانست و بجهة این معنی گفتند که چنین کس را خلیفه میسازی و نحن نسبح
بحمدك وحال انکه ما به پاکی یاد میکنیم ترا بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است ونقدس لك و ذکر
میکنیم ترا به پاکیزگی از هر ناشایستی قال فرمود خدای تعالی جل جلاله که ای ملئکه انی اعلم ما لا تعلمون
بدرستی که من میدانم در افرینش این خلیفه از حکمتها آنچه شما نمیدانید و علم ادم الاسماء کلها و
بیاموخت حق تعالی مر آدم را که خلیفه عبارت از وبود نامهاء مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات ثم
عرضهم پس عرضه کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملئکة بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند
فقال انبئونی پس گفت و امر کردن از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید مرا
باسماء هؤلاء بنامهای این گروه که معروض شده اند بر شما ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست
گویان در طعن بر استحقاق خلافت ادم علیه السلم و حال انکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا گفتند
ملئکه بعد از دانستن جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار سبحانك تنزیه میکنیم ترا از همه
نقصها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست مارا الا ما علمتنا مگر آنچه تو آموختی مارا انك
انت بدرستی که تو العلیم الحکیم تویی دانایی بر کمال قدرت محکم کار و صائب کردار قال یا ادم فرمود
خدای تعالی بی واسطه که ای آدم انبئهم باسمائهم خبرده این ملئکه را بنامهای ایشان که حاضر اند
فلما انباهم باسمائهم پس چون آدم آنهم که خبر داد ملئکه را بنامهاء مسمیات قال الم اقل لکم حق تعالی
فرمود با ملئکه بر سبیل عتاب ایا نگفتم مر شما را که انی اعلم غیب السموات والارض بتحقیق من میدانم
آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و آنچه مخفیست از امور زمین واعلم ما تبدون و میدانم
آنچه مخفیست از امور زمین واعلم ما تبدون و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل
فیها وما کنتم تکتمون و آنچه بودید شما که بزعم خود می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت
زمین و اذ قلنا و یاد کن آنرا که گفتیم ما للملئکة مر جمیع فرشتگان را که بیکبار اسجدوا
لادم سجده کنید آدم را سجده تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملئکه الا
ابلیس مگر عزازیل و او بقول اصح از قوم بنی الجان بوده و حق تعالی بجهة نافرمانی او را ابلیس لقب
نهاد یعنی نا امید از رحمت خدای تعالی ابی و استکبر سر باز زد از سجده ادم و تکبر و گردن کشی کرد
و کان من الکافرین و بود در علم خدای تعالی از جمله ناگروندگان و قلنا و گفتیم ما از محض کرم که یا ادم

اسکن

اسکن ای ادم ساکن شو انت و زوجك الجنة تو و جفت تو حوا بود در بهشت علیهما السلم و کلا منها
و بخورید از بهشت یعنی میوها و نعمتهای بهشت رغدا خوردن تمام حیث شئتما از هر جا که
خواهید و لا تقربا و نزدیك مگردید هذه الشجرة این درخت را یعنی شجره انگور را یا انجیر و
اشهر گندم است فتکونا من الظالمین پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیك شوید از ستمکاران بر نفس
خود بارتکاب نافرمانی فازلهما الشیطان عنها پس لغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن
سرکش نافرمان بردار از بهشت بعد از انکه بدست یاری طاوس و مار به بهشت در آمده بود
و حوا و ادم را وسوسه کرد فاخرجهما پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان مجاز
است که حق تعالی بیرون کرد آدم و حوا را مما کانا فیه از آنچه بودند در آنجا از کرامت و نعمت و قلنا
اهبطوا و گفتیم ما طاوس و مار و ادم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدنیا بعضکم
لبعض عدو در حالتی که بعضی را دشمن باشید همچنان که ابلیس و مار دشمن ادم و حوا و اولاد ادم
اند و لکم فی الارض و مر شما را و ذریت شما راست در زمین مستقر موضع قرار و متاع الی حین
و برخورداری یی منفعت تا هنگام رسیدن اجال و بسر آمدن اعمار فتلقی ادم پس فرا گرفت ادم
من ربه از پروردگار خود کلمات سخنی چند که ان بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا انفسنا
و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و این تلقی وقتی بود که ادم علیه السلم بعد از هبوط بر کوه
سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات و برا تلقین نمود و چون ادم علیه السلم این مناجات
کرد فتاب علیه پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت توبه اورا انه هو التواب الرحیم
بدرستی که خدای تعالی اوست توبه دهنده بندگان مهربان بر تائبان قلنا اهبطوا گفتیم باد دیگر
بار فرو روید منها از بهشت یا از سموات بر زمین جمیعا همه شما فاما یاتینکم پس اگر بیاید
بشما از نزد من هدی دلالتی و بیان رسل و انزال کتب فمن تبع هدای پس هر که متابعت کند
و از پی رود دلالت و بیان مرا فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست از تخیل فرو آمدن حلول مکاره
بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که
اندوهناك شوند زیرا که به نیل نعمی که یا فتن مرادات فایز گردند والذین کفروا و انکسانی که بپوشیدند
حق را و کذبوا بایاتنا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا بنا و دیگر کردند قرآن را دلیل
ساختند اولئك آنگروه اصحاب النار اهل آتش اند هم فیها و ایشان در آتش خالدون
جاودان ماندگانند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی التی نعمتهای مرا
لفظ واحد است و معنی آن جمع انعمت علیکم ان نعمتهایی که از فضل خود انعام کردم بر پدران و
گذشتگان شما و نیکویی اباء همان نیکویست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ذریت را نیز حاصل آید
و اوفوا بعهدی و وفا کنید به پیمان من که در شان پیغمبر امی صلی الله علیه و سلم با شما بسته ام در توریت
اوف بعهدکم تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم و ایای فارهبون و خاص
از من بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان و امنوا بما انزلت و بگروید با آنچه فرو فرستادم
از قرآن مصدقا لما معکم در حالتی که انکه فرو فرستاده موافق و مطابق امست در اصول آن

توحید و وعد و وعید مرا نیز براکه با شماست یعنی توریة - ولا تکونوا اول کافر به - و مباشید
اول کروه ناکروندکان از اهل کتاب بقرآن - ولا تشتروا بآیاتی - و بدل مکنید با بتهای کتاب من که
توریة است - ثمنا قلیلا - بهاء اندک را مخاطب علماء یهود اند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و
امثال او آیات توریة را تحریف میکردند و امر محمد را صلی الله علیه وسلم میپوشیدند - وایای فاتقون - و از من
خصوص بترسید در فروختند کتاب ربانی بحطام دنیای فانی - ولا تلبسوا الحق - و میامیزید
حق راست و درست را که در توریة است از صفت محمد صلی الله علیه وسلم - بالباطل و تکتموا الحق - بنا حق که
شما بدست خود مینویسید و تغییر مینمایید و می پوشید حق را که صفت محمد مصطفی است صلی الله
علیه و آله وسلم - وانتم تعلمون - و شما جزم و تحقیق میدانید که محمد پیغمبر حق است و شما نعت او میپوشید
واقیموا الصلوة - و بر پای دارید نماز با مسلمانان بران وجه که ایشان میکذارند - وآتوا الزکوة
و بدهید زکوة مال را بطریق اسلام - وارکعوا مع الراکعین - و نماز کذارید با نماز کذاران یعنی با جماعة
مسلمانان - اتأمرون الناس بالبر - آیا میفرمایید مردمان را به نیکویی - وتنسون انفسکم - و
فراموش میکنید نفسهای خود را - وانتم تتلون الکتاب - و حال آنکه شما میخوانید توریة را - افلا
تعقلون - آیا چرا بدانش کار نمیفرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در
رقبهٔ اسلام آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی صلی الله علیه وسلم ترغیب میکردند و خود از سلوک
مسلمانی بی تحاشی مینمودند - واستعینوا بالصبر - و یاری خواهید از خدای تعالی بشکیبایی
کردن در اداء طاعت یا بروزه داشتن - والصلوة - و بکذاردن فرایض یا بدعا - وانها لکبیرة
و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان بزرک و دشوار و کرانست - الا علی الخاشعین - مکر بر ترس
کاران و متواضعان و آرام کرفتکان با طاعت که مومنان مخلص اند و عبادت بر ایشان کران نیست
زیرا که نفسهای ایشان بر پرستش مرتاض شده و در مقابلهٔ ریاضات نفس عطاها از افاضات حق
تعالی بایشان رسیده پس در صفت خاشعان میفرماید که - الذین یظنون انهم - آنانکه یقین
میدانند آنکه ایشان - ملاقوا ربهم - رسیده اند بجزای پروردکار خویش - وانهم الیه راجعون - و
بدرستی که این نیز میدانند که ایشان بسوی پروردکار خود جهت جزا کرفتن باز کردندکانند - یا
بنی اسرائیل اذکروا - ای فرزندان یعقوب یاد کنید - نعمتی - نیکوییهای مرا - التی - آن نیکوهایی که - انعمت
علیکم - انعام کردم بر شما - وانی فضلتکم - و آنرا یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را و فضل
نهادم من - علی العالمین - بر عالمیان که در روزکار ایشان بودند - واتقوا - و بترسید از عذاب - یوما
روزی که دران روز - لا تجزی - حق کذاری نکند - نفس عن نفس شیئا - هیچ نتواند نفس مومنه از نفس
کافره یا هیچ کس اندک چیزی را از عذاب - ولا یقبل - و پذیرفته نشود - منها - از نفس کافره - شفاعة
شفاعتی یعنی برای او شفاعت و خواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند - ولا یؤخذ - و فرا کرفته نشود
منها - ازان نفس کافره - عدل - فدیه که عوض خود بدهد برای آنکه تا عذاب نکنند - ولا هم ینصرون -
و نباشند کافران که دران روز یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نتواند کرد و نکنند در
رفع عذاب - واذ انجیناکم - و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد ازین نجات اجداد

ایشانست

ایشانست سنت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول دولت اولاد بسبب آبا و اجداد باشد و رهانیدن
ایشان ازکه بود - من آل فرعون - از اتباع و متعلقان فرعون - یسومونکم - که عذاب میکردند یا
میچشانیدند شما را - سوء العذاب - سخت ترین عذابی - یذبحون ابناءکم - میکشتند پسران شما را
در زمان طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود و منجمان او را خبر داده بودند که در میان بنی
اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبط و خرابی ملک او بدست آن پسر بود - ویستحیون - و باقی
میداشتند دختران شما را برای خدمت - نساءکم وفی ذلکم - و در ین کشتن پسران و خدمت
فرمودن دختران - بلاء - محنتی و آزمایشی بود شما را - من ربکم - از نزد پروردکار شما - عظیم -
بزرک و بی نهایت - واذ فرقنا - و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم - بکم البحر - برای شما یعنی بسبب
نجات شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میکریختند و دریا در پیش و لشکر دشمن از عقب شما
بود - فانجیناکم - پس رهانیدیم شما را از نصوران لشکر - واغرقنا - و به آب فرو بردیم - آل فرعون - کسان
فرعون را - وانتم تنظرون - و شما مینکریستید بدریا که چکونه شکاف میشد یا بفرعونیان نکاه
میکردید که چکونه غرق میکشتند - واذ واعدنا موسی - و یاد کنید آن را که وعده دادیم موسی را
از بهر دادن توریة وعده دادیم مر موسی را آمدن بجانب طور - اربعین لیلة - چهل شبانروز - ثم
اتخذتم العجل - پس فرا کرفتید کوساله را بخدایی - من بعده - بعد از رفتن موسی علیه السلام بطور - وانتم
ظالمون - و شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن - ثم عفونا - پس عفو کردیم و
درکذرانیدیم ما کناه کوساله پرستیدن - عنکم - از شما - من بعد ذلک - پس از توریة شما و هلاک
نکردیم شما را پس از آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که - لعلکم - مکر شما
تشکرون - شکر کویید خدا را بر نعمت عفو - واذ آتینا - و یاد کنید آنرا نیز که دادیم ما - موسی الکتاب -
موسی را توریة - والفرقان - و حجتی پیدا کننده میان حق و باطل - لعلکم - تا مکر شما - تهتدون -
راه راست یابید بدان کتاب و حجت - واذ قال موسی لقومه - و یاد آورید آنرا که کفت موسی مر قوم خود را
یعنی آنکسان که عبادت عجل کرده بودند که - یا قوم - ای کروه من - انکم - بدرستی که شما - ظلمتم انفسکم -
ستم کردید بر نفسهای خویش - باتخاذکم العجل فتوبوا - بفرا کرفتن شما کوساله بخدایی پس باز کردید
بتضرع و زاری - الی بارئکم - بسوی آفریننده کار خود - فاقتلوا انفسکم - پس بکشید نفسهای خود را
یعنی ای کسانی که کوساله پرستیدن اید بکشید کسان خود را از کوساله پرستان که توبهٔ شما اینست
ذلکم - این کشته شدن - خیر لکم - بهتر است شما را از زندکانی دنیا - عند بارئکم - نزد آفرینندهٔ
شما بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بر زانو در آمده سرها در پیش افکندند و هرون
با دوازده هزار مرد شمشیرها برکشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از
ایشان بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون حکم ما قبول کردید - فتاب علیکم - پس توبهٔ شما
پذیرفت - انه هو - بدرستی که آنحضرة - التواب الرحیم - پذیرندهٔ توبه از عاصیان
است مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیری آورده که توبه بقتل نفس خود منسوخ است اما توبهٔ
بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکارا و توبهٔ خواص این امت قتل نفس است در نهانخانهٔ

یعنی بعد از انقضای [illegible]

ریاضیات در بحر الحقایق اورده که قتل در ظاهر هم مومن تواند کرد وهم کافر اما قتل در باطن
جز مومن خالص را میسر نشود وآن بقطع اژدها ومراد ها باشد . واذ قلتم . ویاد کنید آن
را که گفتید شما یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق بشنوند
بعد از شنودن کلام از حضرت حق بیچون وچگونه گفتند ای موسی . یا موسی لن نؤمن لک . نصدیق
نکنیم مر ترا درین کلام که وراء حجاب شنیدیم که سخن حقست یانه . حتی نری الله جهرة . تا وقتی که
ببینیم سر به بینیم خدا را اشکارا ورو برو . فاخذتکم الصاعقة . پس فرا گرفت اخیار شما را بدین
گستاخی که کردند آتشی که از آسمان فرود امد . وانتم تنظرون . وشما یعنی احبار شما مینگرستند
بدان اتش وگویند که صاعقه اوازی مهیب بود که از آسمان بیامد وچون آن قوم شنیدند بیکبار
بمردند وموسی متحیر ایشان منکر نیست دیگفت خدا وند من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان
کجا شدند حق تعالی ایشانرا زنده کردانید چنانچه فرموده که . ثم بعثناکم . پس بقدرت کامله برانگیختیم
وزنده کردانیدیم . لعلکم . تا باشد که شما . تشکرون . سپاس داری کنید مر خدا را که زنده کردانید
شما از اصول نعم است . وظللنا . وسایه بان ساختیم ما . علیکم الغمام . بر شما ابر را تا از حرارت افتاب
متضرر نشوید واین وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند وبا ایشان خیمه وسایه بان نبود
وانزلنا . وفرو فرستادیم ما . علیکم المن والسلوی . بر شما در تیه ترنجبین ومرغی بر شکل همانی وآن
طایریست در طرف یمن از گنجشک بزرگتر واز کبوتر خوردتر در تفسیر منیر گوید آن مرغها بر شاخهای کیاه
نشستندی وانواع نغمات خوش واصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی
وپرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه وبریان بی رگ واستخوان بنی اسرائیل بر میداشتند وبا
ترانجبین می آمیختند . کلوا من طیبات ما رزقناکم . وگفتیم که بخورید از پاکیزهای آنچیزی که روزی
کردیم شما را یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید وبرای فردا ذخیره منهید پس ایشان نافرمانی کرده
ذخیره مینهادند وهم متعفن ومتغیر میشد . وما ظلمونا . وستم نکردند بر ما بدین نافرمانی . ولکن کانوا . ولیکن بودند که از روی نافرمانی . انفسهم یظلمون . بر نفسهای خود ستم میکردند که بر
حق تعالی اعتماد نانموده به ادخار مشغول شدند . واذ قلنا ادخلوا هذه القریة . ویاد آورید چون گفتیم
شما را در آیید درین ده ایلیا یا اریحا که قریه جباران است . فکلوا منها . پس بخورید از طعامها و
میوهای آن ده . حیث شئتم رغدا وادخلوا . هرجا که خواهید خوردنی گوارنده . الباب سجدا . ودر
آیید بدری از درهای این ده سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن از تیه . وقولوا حطة . وبگویید در
خواست ما حطه است واین لفظ کلمه استغفار ایشان بوده یعنی که بیفکن از ما گناهان ما . نغفر لکم
خطایاکم . تا بیامرزیم مر شما را گناهان شما را بسجود ودعا . وسنزید المحسنین . وزود باشد که
زیاده کنیم ثواب نکوکاران را . فبدل الذین ظلموا قولا . پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ستم
کردند بر خود آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن . غیر الذی قیل لهم . بجز انکه گفته شده بود مر
ایشانرا حق تعالی فرموده بود که بگویید حطة ایشان گفتند حنطة سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند
تو بهر را بمطلوب خود از خوردنی . فانزلنا . پس فرو فرستادیم ما . علی الذین ظلموا . بر انکسان که ستم کاری

کردند

کردند بتغییر قول . رجزا من السماء . عذابی وعقوبتی از آسمان . بما کانوا . بدان چیزی که بودند که از آن چیز
یفسقون . بیرون میرفتند از حد فرمان وان عذاب اتشی بود که فرو آمد وهمه را بسوخت یا طاعون
بر ایشان گماشته شد که بیک نفس بیست وچهار هزار کس بمردند وبقولی هفتاد هزار . واذ
استسقی موسی لقومه . ویاد کنید آنرا که موسی آب خواست از ما برای قوم خود که بعد خوردن
من والسلوی تشنه شده بودند . فقلنا اضرب . پس گفتیم ما مر او را که ای موسی بزن . بعصاک الحجر .
بعصای خود که از شعیب بتو رسیده سنگی معین وان سنگی بود مربع بر بزرگی سر آدمی که حق تعالی
از بهشت فرستاده بود بموسی وگویند که سنگی معین نبود پس موسی بفرمان مولی عصا بر سنگی
زد . فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا . پس شکافته شد واز ان سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط
بنی اسرائیل . قد علم . بدرستی که دانستی . کل اناس . هریک از ادمیان یعنی از اسباط . مشربهم . آب
خورش خود را . کلوا . بخورید از من وسلوی . واشربوا . وبیاشامید . من رزق الله . از روزی که
خدای تعالی بی رنج وتعب وزحمت بشما داده . ولا تعثوا . واز حد در مگذرید . فی الارض . در زمین
مفسدین . در حالتی که شما تباه کارانید . واذ قلتم یا موسی . ویاد آورید آنرا که گفتید ای موسی
لن نصبر . ما هرگز صبر نتوانیم کرد . علی طعام واحد . بر یک طعام یعنی من وسلوی هرچند که طعام
دو بود هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند . فادع لنا ربک . پس بخوان برای ما پروردگار خود را
وازو درخواه تا بقدرت . یخرج لنا . بیرون آرد برای ما . مما تنبت الارض . از آنچیزی که
آنرا میرویاند زمین نسبت انبات بزمین مجاز است چه بحقیقت حق تعالی میرویاند . من بقلها
از سبزهای زمین . وقثائها وفومها . وان خیار وبادرنگ وگندم او وسیر او . وعدسها . ونخود
او . وبصلها . وپیاز او . قال اتستبدلون الذی . گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود که ایا بدل میکنید
اینچیز را که بحسب واقع . هو ادنی بالذی . او فروتر وخوارتر است چون سیر وپیاز بآنچیزی که
فی نفس الامر . هو خیر . او بهتر ونیکوتر چون ترنجبین وگوشت مرغ واکنون که چنین میکنید
اهبطوا مصرا . فرو روید در شهری از شهرهای ارض مقدس . فان لکم ما سألتم . بدرستی که هر
دران شهر مر شما راست آنچه خواستید ازین قول . وضربت علیهم الذلة . وزده شد یعنی لازم گشت
بر ایشان بجزای کفران نعمت وعدم رضا بقسمت خواری وفرومایگی بجزیه دادن . والمسکنة
ودیگر بر ایشان وضع کرده شده درویشی وبیچارگی که هرچند که توانگر باشند خود را درزی محتاج
وبینوایی بخلق نمایند . وباؤ بغضب من الله . وبازگشتند بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم
خدای تعالی شدند . ذلک بانهم . آن خواری وبیچارگی وخشم خدای تعالی مر ایشان را بآن بود که
ایشان . کانوا یکفرون . بودند که کافر میشدند . بآیات الله . بآیتهای توریة . ویقتلون النبیین بغیر
الحق . ومیکشتند بغیر ان چون زکریا ویحیی وشعیب بنا حق یعنی بزعم ایشان چیزی که موجب قتل
باشد از انبیا صادر نشده بود . ذلک بما عصوا . ان کفر وقتل بدان بود که عاصی شدند در فرمان
خدای تعالی . وکانوا یعتدون . وبودند که از حد در میگذشتند وتجاوز از حد فرمان مؤدی میشد
بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آیینه دل بیشتر نشیند قطعه

هر کینۀ نکیست بر مرآت دل · دل شود زین زنکها خوار و خجل · چون زیادت کشت دل را تیرکی · نفس دون را بیش کردد خیرکی
ان الذین امنوا · بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق کرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند · والذین هادوا
و آنانکه به یهود تبر دار شدند · والنصاری · و ترسایان · والصابئین · و آنها که از دینی بدینی کرایند
یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند و ملئکه میپرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میکذارند
و کفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان · من امن بالله · هر که ایمان آورد باخلاص تمام از
این طوایف بخدای تعالی و صفات سلبی و ثبوتی · والیوم الاخر · و بروز قیامت و متعلقات آن · و
عمل صالحا · و کند کار نیکو · فلهم اجرهم · پس مر ایشان راست مزد کار ایشان · عند ربهم · نزد
پروردکار ایشان · ولا خوف علیهم · و ترسی نباشد بر ایشان روز محشر · ولا هم یحزنون · و نباشند ایشان
کر اندوهکین شوند در وقت مجازات · واذ اخذنا میثاقکم · و یاد کنید آنرا که فرا کرفتیم پیمان
شما را بمتابعت موسی علیه السلم و عمل باحکام توریة · ورفعنا فوقکم الطور · و بر داشتیم بر بالای شما
کوه تا بپیمان بستید ای بنی اسرائیل بعد از نزول توریة آغاز تمرد کردید و کفتید که این احکام این
کلام بغایت دشوار است ما کردن نمی نهیم حق تعالی کوهی از کوههای فلسطین که آنرا طور کفتندی
و در تفسیر قرطبی آورده که منسوبست بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر سر ایشان بایستاد و
در پیش روی ایشان آتشی افروخته شد و در عقب کریایی خاه پدید آمد و چون کریزکاه ندیدند
بروی در افتادند و متحیر شدند و حق تعالی فرمود · خذوا ما آتیناکم بقوة · فرا کیرید آنچه عطا
دادیم شما را از احکام شرع بجدی تمام و جهدی قوی · واذکروا ما فیه · و یاد کیرید یا بسو ستر یاد
کنید ما فیه آنچه در اوست از ثواب و عقاب · لعلکم تتقون · باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها
ثم تولیتم · پس روی بکردانیدید شما از فرمان من · من بعد ذلک · از پس این عهد که کردید · فلولا
فضل الله علیکم · پس اگر نه فضل و بخشایش خدا بودی بر شما · ورحمته · و بخشش و رحمت او · لکنتم
من الخاسرین · هر آینه میبودید از جملۀ زیان زدکان · ولقد علمتم الذین اعتدوا · و هر اینه نیکو
دانسته اید شما آنکسان را که در زمان داود از حد فرمان درکذشتید · منکم · از قوم شما در شهر
ایله · فی السبت · در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن
روز بحیله ماهی کرفتند · فقلنا لهم · پس کفتیم ما مر ایشان را که چون خلاف امر کردید · کونوا
قردة خاسئین · بباشید بوزینکان خوار شدکان و تمامی این قصه در سورۀ اعراف مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی · فجعلناها نکالا لما بین یدیها · پس کردانیدیم ما آن عقوبت را
عذاب و عبرتی که پند دهنده باشد مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند · و
ما خلفها وموعظة · و آنها که از پس ایشان آیند و قصۀ ایشان شنوند و کردانیدیم آن را · للمتقین
پندی از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم · واذ قال موسی لقومه · و یاد کنید
آنرا که کفت موسی مر کروه خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که
قاتل او معلوم کردد · ان الله یامرکم · بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را · ان تذبحوا بقرة · بسمل
کنید کاوی را تا بعضی از آن کوشت بر مرده زنید و زنده شده بکوید که قاتل من کیست · قالوا

کفتند

کفتند قوم موسی را · اتتخذنا هزوا · ایا فرا میکیری ما را از اهل افسوس یعنی با ما مسخره کی میکنی
ما میکوییم که عامیل را که کشته است تو میکویی که کاوی بکشید · قال اعوذ بالله · موسی علیه السلام فرمود پناه
میکیرم بخدای تعالی · ان اکون · از آن که باشم من · من الجاهلین · از نادان و افسوس کنندکان
قالوا ادع لنا ربک · کفتند بخوان و سؤال کن از برای ما پروردکار خود را · یبین لنا ما هی · تا بیان کند
برای ما که آن کاو را صفت چیست و سال او چندست و سؤال بما هیة جهة آن بود که هرکز چنین
چیزی ندیده و نشنیده بودند که آن نوع بقر این صورت تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی
داشتند که کویا حقیقة آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه
از سن و سال و صفات او میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان · قال انه یقول · بدرستی که خدای
تعالی · انها بقرة · میفرماید که آن کاویست که · لا فارض · نه پیر و از کار افتاده · ولا بکر · و نه
جوان و نارسیده · عوان بین ذلک · میانه ایست میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی · فافعلوا
ما تؤمرون · پس بکنید آنچه شما را فرموده اند · قالوا ادع لنا ربک · کفتند بخوان باری دیکر
از برای ما پروردکار خود را · یبین لنا ما لونها · تا روشن سازد برای ما که چیست رنک آن بقره
قال انه یقول · کفت موسی که بدرستی که خدای تعالی · انها بقرة · میفرماید که آن کاویست · صفراء
فاقع · زرد در نهایت زردی که · لونها · رنک او · تسر الناظرین · شاد کرداند و مسرور سازد
نظر کنندکان را · قالوا ادع لنا ربک · دیکر باره کفتند بخوان بهر ما خداوند خود را · یبین لنا
ما هی · تا آشکارا کند برای ما که آن چه کاو است کار کننده است یا در صحرا چرنده · ان البقر
تشابه علینا · بدرستی که کاوان متشابه شده اند بر ما چه میانه سال و زرد رنک بسیارند
وانا ان شاء الله لمهتدون · و بدرستی که اکر خواهد خدای تعالی ما از جملۀ راه یافتکانیم
بدین کاو مامور بالذبح و از حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله وسلم منقولست که اکر بنی اسرائیل
ان شاء الله نکفتندی هرکز آن کاو را نیافتندی · قال انه یقول · کفت موسی که خدای تعالی
میفرماید که · انها بقرة · آن کاویست · لا ذلول تثیر الارض · نه رام کرده و نه رام شده که
بحکم زراع بشوراند زمین را · ولا تسقی الحرث · و نه کاویست که آب دهد کشت را یعنی آب دهند
برای زراعت · مسلمة · از همه کارها و بسر خود چرا کرده یا بی عیب و تمام خلقت · لا شیة فیها · قالوا
الان جئت بالحق · نباشد هیچ رنکی مخالف زردی در او چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند
کفتند که اکنون که این صفتها بیان کردی آوردی راستی را و صفت تمام روشن باز کفتی و آنچنان
کاو منحصر بود که در خانه مادر بود و در دست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بطلبها بنی اسرائیل
بخریدند آنرا بمبلغ آنکه پوست کاو را پر زر کنند · فذبحوها · پس بکشتند آنرا و نکته در آن
سرزنش کوساله پرستان بود بدیشان نمود که بدین نوع آنچه شما پرستیده آید قابل ذبح
است نه لایق عبادت القصه کاو را ذبح کردند · وما کادوا یفعلون · و نمیخواستند که بکنند
این ذبح را بسبب کرانی بهاء کاو را · واذ قتلتم نفسا · اول قصه میفرماید که یاد کنید آنرا که
بکشتید یکی را که آنرا عامیل نام بود · فادارأتم فیها · پس اختلاف کردید در کار مقتول و نمیدانستید

که چه کس او را کشت. والله مخرج. وخدای تعالی بیرون آورنده است وظاهر کننده. ما کنتم
ان چیزی را که هستید شما که. تکتمون. آنرا بپوشید از قتل نا حق. فقلنا اضربوه. پس گفتیم
ما که بزنید شما آن کشته شده را. ببعضها. بپاره از آن گاو که ذبح کردیم دم او بود یا زبان یا گوش
بهر تقدیر چون بروی زنند زنده شد وخون از گردن او میر بخت ونام قاتل خود بگفت وآن دو
برادر زاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیدند وبعد از تسمیه ایشان
درحال بیفتاد وبمرد. کذلك یحیی الله الموتی. همچنانکه این مرده را زنده گردانید زنده می گرداند
خدای تعالی همه مردگان را. ویریکم. ومینماید بشما خطاب بان جماعتست که در مجلس احیاء
عامیل حاضر بودند وشاید که با منکران زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میگوید که انکار حشر
میکنند که آخر خدای تعالی بشما نماید. ایاته. دلایل قدرت خود در احیا. لعلکم. تا باشد که شما
تعقلون. فکر کنید ودریابید که کسی قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه بر احیاء همه نفوس قادر
خواهد بود. ثم قست قلوبکم من بعد ذلك. پس سخت گشت دلهای شما ای یهود پس از زنده شدن
عامیل. فهی کالحجارة. پس آن دلهای شما همچون سنگها است در سختی ودرشتی. او اشد قسوة. یا
سخت تراست در قساوت وغلظت از سنگ. وان من الحجارة. وبدرستی که بعضی از سنگها هست
لما یتفجر. آنچه هرآینه روان میگردد ازان. منه الانهار. جویهاء بزرگ. وان منها. وبعضی
دیگر هست ازان. لما یشقق. آنچه هرآینه بشکافد. فیخرج منه الماء. پس بیرون آید ازان آب
چون چشمها. وان منها. وبتحقیق که هست از حجاره. لما یهبط من خشیة الله. آنچه فرو آید واز
بلندی به پستی که آید از ترس خدای تعالی. وما الله بغافل. ونیست خدای تعالی غافل. عما تعملون
از آنچه شما ای یهود میکنید. افتطمعون. آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان. ان یؤمنوا لکم. آنکه
تصدیق کنند واستوار دارند جهودان شما را در آنچه میگوئید از نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وحقیقت دین اسلام
وقد کان فریق منهم. وحال آنکه بودند گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه. یسمعون کلام الله
میشنیدند سخن خدا از بر کوه طور. ثم یحرفونه. پس بگردانیدند آن سخن را. من بعد ما عقلوه. از
پس آنکه دانسته بودند ودریافته چون بمیان قوم در آمدند گفتند سخن حق وامر ونهی او شنیدیم
ولیکن در آخر گفت که اینها که فرمودم توانید بکنید واگر قادر نباشید بر اداء آن مکنید
وهم یعلمون. وایشان میدانند که افترا مینمایند ودر ینابیع اورده که روزی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند که از آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر
میشود بعضی از منافقان یهودان روز در مدینه میامدند که ما مسلمانیم چون شما وآخر
روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال سبحانه وتعالی. واذا لقوا الذین امنوا. وچون ملاقات
کنند یهود آنرا که ایمان اورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم. قالوا امنا. گویند ما نیز گرویده ایم
واذا خلا. وچون خلوت کنند. بعضهم الی بعض. بعضی از اکابر ایشان چون کعب بن اشرف با بعضی
از صاغر ایشان. قالوا اتحدثونهم. گویند آن اکابر ایشان که آیا شما حدیث میکنید وخبر میدهید
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم. بما فتح الله علیکم. بدانچه گشاده است خدای تعالی ابواب دانش بر شما در کتاب

نصف

شما

شما تولی انست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب را از نعت وصفت
آنحضرت که در توریة مذکور بود خبر دادند ورؤساء ایشان ازان خبر یافته مخبران ازان
سرزنش نمودند که شما اهل مدینه را از صفت محمد صلی الله علیه وسلم خبر میدهید. لیحاجوکم به. تا مخاصمه
کنند وحجت گیرند با آنچه دانسته باشند. عند ربکم. نزد پروردگار شما روز قیامت وگویند حق
را دانستید ومتابعت نکردید. افلا تعقلون. آیا چرا در نمی یابید آنچه می باید دانست که
اسرار خود با خصم درمیان نباید نهاد. اولا یعلمون. آیا نمیدانند جهودان. ان الله یعلم. که
بتحقیق خدای تعالی میداند. ما یسرون. آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول خدای صلی الله علیه وسلم
وما یعلنون. وآنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ویاران به نفاق پس هر که داند که
حق تعالی داناء آشکارا ونهانست باید که ظاهر خود وباطن خود را از لوث بی باکی وناپاکی بپردازد
ومنهم امیون. واز جهودان جماعتی اند ناخوانده که. لا یعلمون الکتاب. نمیدانند توریة را
ونمیشناسند که دران چه چیز است. الا امانی. مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای
ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علماء خود میشنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد
بود وآبا واجداد ایشان شفاعت خواهند کرد. وان هم الا یظنون. ونیستند ایشان مگر آنکه
گمان می برند ویقینی ندارند. فویل للذین. پس عذاب یا اندوه مرآنکسانراست که. یکتبون الکتاب
مینویسند نوشته محرف مغیر را. بایدیهم. بدست خود یعنی خود مباشر کتابه اند ودیگری
نمیفرمایند تا کس نداند. ثم یقولون هذا. پس میگویند که این نوشته. من عند الله. از نزدیک
خدای تعالی است وچرا چنین میکنند. لیشتروا به. تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال
کنند بدان کلام محرف مغیر. ثمنا قلیلا. بهاء اندک را یعنی علماء یهود لعنهم الله بجهة اخذ رشوت
صفت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که در توریة بر این وجه مذکور بود که مرد نیکوی روی جعد موی
گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند ونوشته که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد
ازرق چشم پوست سفید فرو هشته موی یك چشم باشد واین صفت دجال است با عوام خود
گفتند که صفت پیغمبر آخر الزمان که موعود است اینست واین محمد آن پیغمبر موعود نیست واورده
اند که اکثر لشکر دجال یهود جهود لعنة الله علیهم اجمعین باشند. فویل لهم. پس وای مر ایشانرا
مما کتبت. از آنچه نوشت وتغییر کرد. ایدیهم. دستهای ایشان. وویل لهم. دیگر باره وای بر
ایشان. مما یکسبون. از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت وماکل حرام. وقالوا لن تمسنا النار
وگفتند یهود بزعم خود ما را مس نکند آتش دوزخ وبما نرسد. الا ایاما معدودة. مگر بمقداری
روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال از آن هفت هزار
سال که عمر دنیا است یا چهل روز که بدان عدد قوم ما که یهود بودند گوساله پرستیده اند. قل
اتخذتم. بگو ای رسول برگزیده مر ایشانرا که آیا فرا گرفته اید شما. عند الله عهدا. از نزدیک خدای
تعالی پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد اگر چنین وعده هست. فلن
یخلف الله عهده. پس خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را. ام تقولون. یا آنکه افترا میکنید

علی الله . برضای تعالی . ما لا تعلمون . انچه نمیدانید نه چنانست که ایشان میکویند . بلی
من کسب سیئة . بلکه هر که بدی کند یعنی شرک اورد و باحکام الهی رضا ندهد و بغیر آن عمل
نماید . واحاطت به خطیئته . وفرو کیرد کرد اکرد او کناه یعنی کناه و خواهش نفس بر او مستولی
شود واز ان برنکردد تا بر کفر بمیرد . فاولئک . پس آن کروه مشرکان و یهودان . اصحاب النار
اهل دوزخ و ساکنان آنجا اند . هم فیها . ایشان در اتش . خالدون . جاوید کانند
والذین امنوا . وانکسانکه کرویدند بخدای تعالی وآنچه از نزد او آمده . وعملوا الصالحات . وعمل
نیکو و پاکیزه . اولئک . آن کروه . اصحاب الجنة . اهل بهشت و مستحقانند . هم فیها . ایشان
در بهشت . خالدون . جاوید باشند ~~هالند~~ . واذ اخذنا . و یاد کنید چون فرا کرفتیم ما
یعنی در توریة . میثاق بنی اسرائیل . عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و کفتیم . لا تعبدون
نپرستید شما . الا الله . مکر خدا را که سزای پرستش اوست . وبالوالدین احسانا . و بپدر
ونیکویی کنید باید و مادر نیکویی کردنی بی منت واذی . وبذی القربی . و دیکر به نسب و خویشان
والیتامی . و بابی پدران نابالغ . والمساکین . و با بیچاره کان . وقولوا للناس حسنا . و بکویید
مر عامه مردمانرا سخنی که مشتمل باشد بر نیکویی یا با مردم چنان سخن کویید که دوست دارند
که با شما کویند . واقیموا الصلوة . و نماز را بپای دارید با شرایط آن . واتوا الزکوة . و بدهید زکوة را
بر وجهی که حکم کرده شد . ثم تولیتم . پس روی بکردانیدید شما بعد ازین پیمان و برکشتید از عهد و
میثاق . الا قلیلا منکم . مکر اندکی شما مراد بعض اسلاف ایشانند که بر شریعت توریة استقامت
داشتند . وانتم معرضون . وحال آنکه شما اعراض کنندکانید از حکم توریة که در متابعت توریة محمد صلی الله علیه
وآله واصحابه صادر شده یا شما با عراض از عهود معتاد دید . واذ اخذنا . و آنرا نیز یاد کنید که کرفتیم ما . میثاقکم
پیمان از اسلاف شما و عهد کرم . لا تسفکون دماءکم . نریزید خون اقربا و هم دینان خود را
ولا تخرجون انفسکم . و بیرون نکنید کسان خود را نسبیم . من دیارکم . از خانمان خویش و عهد دیکر
آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید . ثم اقررتم . پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید . وانتم تشهدون
و شما ای یهود مدینه کواهید که آباء شما این عهد نموده اند . ثم انتم هؤلاء . پس شما آن کروهید که
پیمان شکسته اید . تقتلون انفسکم . میکشید کسان خود را . وتخرجون فریقا . و بیرون میکنید
کروهی را . منکم . از قوم خود را . من دیارهم . از سراها و منزلهای ایشان . تظاهرون علیهم . هم
پشتی شدید بر آن قوم مغلوب شده از شما . بالاثم والعدوان . به بزه کاری و افزون طلبی و بیدادی
در مدینه دو قبیله بود یکی قریظه و دیکر نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک
نیز بود یکی اوس و دیکر خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق نمودند و هر
فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با ان دیکر قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل او کوشیدندی
تا بهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه فرماید
وان یاتوکم اساری . واکر بشما آیند اسیران بنی اسرائیل . تفادوهم . ایشانرا فدیه میدهید یعنی
با اسیر دیکر بدل میکنید . وهو محرم . تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید

وحال انست که حرام کرده است . علیکم . بر شما بحکم و میثاق و عهد . اخراجهم . بیرون کردن
ایشان . افتؤمنون . ایا میکروید شما . ببعض الکتاب . بیان از احکام توریة که فدیه اسیرانست
وتکفرون ببعض . و کافر میشوید ببعضی دیکر که قتل و اخراجست . فما جزاء . پس نیست مکافات
من یفعل . انکس که بکند . ذلک . اینچنین عهد شکنی و نافرمانی . منکم . از شما که یهودید . الا خزی
مکر خواری و رسوایی . فی الحیوة الدنیا . در زندکانی این سرای که ان قتل بنی قریظه است و اجلای
بنی النضیر . ویوم القیمة . و روز رستخیز . یردون الی اشد العذاب . باز کردانیده شوند . از
حشرکاه بسوی او سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوامست . وما
الله بغافل . و خدای تعالی غافل نیست . عما تعملون . از انچه عهد شکنان میکنند و حفص
بخطاب خوانده و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است . اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا
آنند که از بی خردی خریده اند و بدل کرده اند زندکانی محقر دنیا را . بالاخرة . بنعمت جاویدان سرای
دیکر . فلا یخفف . پس سبک کرده نشود . عنهم العذاب . از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان
جزیه و نه در آخرت بخروج آن اتش . ولا هم ینصرون . و نباشند ایشان که یاری داده شوند
در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات . ولقد اتینا موسی الکتاب . و بدرستی
که ما عطا کردیم موسی را توریة . وقفینا من بعده بالرسل . و از پی در آوردیم از پس موسی فرستادها چون
یوشع و داود و سلیمن و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام . واتینا عیسی ابن مریم البینات . و عطا
کردیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیا
موتی و غیر آن . وایدناه . و نیرومند کردیم و قوی کردانیدیم اورا . بروح القدس بجان پاکیزه
یا جبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بودی یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی یا انجیل که
تازه کی دل و زنده کی جان از ان یافتی **قطعه** دل تازکی از حسن کلامت دارد . جان زندکی از سماع نامت
دارد . هر جا که دلی واقف اسرار بود . او نور صفای زبانت دارد . افکلما . اما هر کاه که از نزد ما
جاءکم رسول . بیاید بشما فرستاده . بما لا تهوی انفسکم . با آنچه دوست ندارد نفسهای شما آنرا
و سخن او بر وفق مدعای شما نباشد . استکبرتم . تعظیم کردید و کردن نهادید . ففریقا کذبتم
پس کروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام . وفریقا تقتلون . و کروهی بکشتید
چون زکریا و یحیی علیهما السلام . وقالوا قلوبنا غلف . و کفتند یهود دلهای ما در غلافست و بدین فهم
سخن تو نمیکنیم و بدین سخن نا امید میکردانیدند حضرت رسول صلی الله را از ایمان خود بقرآن و از متابعت
آن حضرت حق تعالی برد ایشان میفرماید که نه چنانست که ایشان میکویند . بل لعنهم الله بکفرهم
بلکه خدای تعالی ایشانرا رانده است و مدد لطف از ایشان باز کرفته بسبب ناکرویدن ایشان
فقلیلا ما یؤمنون . پس اندکی از ایشان ایمان میاورند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم
ولما جاءهم کتاب . و آن هنکام که آمد بایشان نوشته . من عند الله . از نزد خدای تعالی که آن
قرآنست . مصدق . کواه و موافق . لما معهم . مر ان کتابی را که با ایشانست در توحید و حشر و آنچه
از اصول دین باشد قبول نکردند و نکرویدند . وکانوا من قبل . وحال انکه بود ندیش از نزول

این کتاب در هر وقت فرومانده کی · یستفتحون · طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی
که فرو آید هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته اند
گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد که رسول آخر زمانست · علی الذین کفروا · بر آنانکه کافر بودند
از مشرکان عرب · فلما جاءهم · پس آن وقت که آمد بدیشان · ما عرفوا کفروا به · بانکس که بشناخته
بودند کافر شدند باو چه ایشانرا گمان آن بود که پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود کافر
شدند باو · فلعنة الله علی الکافرین · پس لعنت خدای بر نا گروندگان که کار بر دانش خود نکردند و
عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست · بئسما اشتروا به · بد چیزیست که ایشان
فروختند بان چیز · انفسهم · بهره نفسهای خود را و آن چیز کدام است · ان یکفروا بما انزل الله · انکه
کافر میشوند بانچه فرو فرستاد خدای تعالی که قرآنست · بغیا · از جهت حسد یعنی رشک بردند · ان
ینزل الله · بآنکه فرو فرستاد خدای تعالی · من فضله · از فضل خود که کتاب و وحی است · علی من یشاء
بر انکس که خواهد · من عباده · از بندهای خود که سزاوار آن باشد · فباؤا بغضب علی غضب
پس باز گشتند جهودان بخشمی از خدای تعالی یا مستحق گشتند خشمی را از خدای تعالی
بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن علیهما · وللکافرین عذاب مهین
و مر کافرانراست عذابی خوار کننده · واذا قیل لهم آمنوا · و چون گویند مر یهود که بگروید · بما انزل
الله · بانچه خدای تعالی فرستاده از انجیل و قرآن · قالوا نؤمن · گویند که ما میگرویم · بما انزل الینا
بانچه بما فرستاده که آن توریة است · ویکفرون بما وراءه · و کافر میشوند بانچه جز کتاب ایشانست
وهو الحق مصدقا لما معهم · و آن ماوراء یعنی انجیل و قرآن درست و راستست در حالتی که آن
حق باور دارنده است مر آن کتاب را که با ایشانست و از آنجا که کفر ایشان بر توریة لازم میاید چه کفر
به آنچه موافق چیزیست کفر باشد بان چیز · قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل · بگو ای محمد در جواب
انکس که میگویند که بتوریة ایمان داریم چرا میکشتند پیغمبران خدا را پیش ازین · ان کنتم مؤمنین
اگر بودید شما گرویدگان بتوریة · ولقد جاءکم موسی بالبینات · و هر آینه آمد بشما موسی بنشانهای
درست و پیغامهای راست که احکام الواح است · ثم اتخذتم العجل · پس فرا گرفتید شما گوساله را
بخدایی · من بعده · از پس موسی رفتن بطور · وانتم ظالمون · و شما بیداد کردانید بر نفسهای خود
واذ اخذنا میثاقکم · و یاد کنید چون فرا گرفتید پیمان شما را · ورفعنا فوقکم الطور · و بر داشتیم بر
زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور ابن اسمعیل · خذوا ما آتیناکم بقوة · و گفتیم که گیرید آنچه بشما
داده ایم یعنی توریة بعزمی درست و جدی تمام · واسمعوا · و بشنوید یعنی فرمان برید · قالوا
سمعنا · گفتند باشکارا شنیدیم و پذیرفتیم و بنهانی با خود گفتند · وعصینا · و نافرمانی کردیم
بگوش و عاصی شدیم بدل · واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم · و خورانیدند یعنی در آلودند در
دلهای ایشان دوستی گوساله را بسبب جهود و انکار ایشان · قل بئسما یأمرکم به ایمانکم · بگو بد
چیزیست آنچه میفرماید شما را بان چیز ایمان شما و اعتقاد شما و آن کفر است بقرآن و بمحمد صلی الله علیه وآله
ان کنتم مؤمنین · اگر هستید شما گرویدگان بخدای تعالی اگر کسی مؤمن باشد ایمان او او را بکفر

نمیفرماید و جهودان با این همه رسوایی میگفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود خدای تعالی
فرمود · قل ان کانت لکم الدار الآخرة · بگو ای محمد در جواب این دعوی ایشان که اگر هست
بزعم شما مر شما راست سرای آخرت و نعمت بهشت · عند الله خالصة · نزدیک خدای تعالی خاصه
و پاکیزه · من دون الناس · بی دیگر مردمان · فتمنوا الموت · پس آرزو کنید مرگ را · ان کنتم
صادقین · اگر هستید راست گویان در انکه بهشت خاصه از آن شما است چه بی مرگ بدان
سرا نتوان رسید و آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقا و رضا است پس هر که آرزومند تر بود بمرگ
مشتاق تر بود بلقا · ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم · و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بانچه
پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله · والله علیم بالظالمین
و خدای تعالی داناست بستمکاران و دروغ گویان · ولتجدنهم احرص الناس · و هر آینه که یابی تو
جهودانرا حریص ترین مردمان · علی حیوة · بر زندگانی دنیا · ومن الذین اشرکوا · و از دنیا کسانی
نیست که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که انجا مشرکان مجوس اند زیرا که هیچ کس را
زندگانی دنیا دوست تر از او نیست · یود احدهم · دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران
لو یعمر الف سنة · که کاش عمر داده شود هزار سال و از اینست که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست
که هزار سال بمانی و نزد بعضی از علما گفتند این لفظ مکروه هست · وما هو بمزحزحه · و نیست که
رهاننده او باشد · من العذاب · از عذاب دوزخ · ان یعمر · انکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب
الهی نیست · والله بصیر بما یعملون · و خدای تعالی بیناست بانچه میکویند یهود و مجوس و غیر ایشان
بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه وآله جبرئیل است و او وحی بدو فرو میارد و او سلامی مارا
المر بسیار ازو رسیده و اکثر بلا و عذاب بر انبیاء ما نازل شده و اگر بجای او میکائیل بودی ما
بابو القاسم ایمان می آوردیم حق تعالی فرمود · قل من کان عدوا لجبریل · بگو ای محمد هر که باشد دشمن مر
جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است و او امین وحی است پس هر که دشمن او
بود گو از خشم بمیر · فانه نزله علی قلبک · پس بدرستی که او فرو میاورد قرآنرا بر دل تو · باذن الله
بفرمان خدای تعالی · مصدقا لما بین یدیه · در حالتی که قرآن تصدیق کننده است مر آن چیزی را که
پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزله چون توریة و زبور · وهدی · و قرآن راه نماینده
است بحق · وبشری للمؤمنین · و مژده دهنده مؤمنان نجات و درجات · من کان عدوا لله · هر که باشد
دشمن مر خدایرا · وملائکته · و فرشتگان او را · ورسله · و فرستادهای او را · وجبریل ومیکال · و این
دو فرشته مقرب را · فان الله عدو للکافرین · پس تحقیق که خدای تعالی دشمنست مر کافرانرا که
دشمن ملکه و رسل اند · ولقد انزلنا الیک · و هر آینه فرستادیم ما بسوی تو · آیات بینات
نشانها روشن یا آیتها درست و راست یعنی قرآن · وما یکفر بها · و کافر نشوند بان آیتها
الا الفاسقون · مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی · اوکلما عاهدوا عهدا · آیا و هر گاه که
یهود عهد کردند عهد کردنی · نبذه فریق منهم · بشکستند آنرا گروهی از ایشان · بل اکثرهم
بلکه بسیاری از ایشان · لا یؤمنون · نمیگروند بتوریة · ولما جاءهم · و آنهنگام که آمد بدیشان

دارند

رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدای تعالی یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مصدق لما معهم باور
مر توریت را که با ایشانست نبذ فریق بیفکند گروهی من الذین از آنکسانکه اوتوا الکتاب عطا
داده شده اند توریت یعنی علماء ایشان بینداختند کتاب الله توریت را یا قرآنرا وراء ظهورهم
پس پشت خود کأنهم لا یعلمون گویا که ایشان علما نمیدانند که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله
واتبعوا ما تتلوا الشیاطین و پیروی کردند این یهودان چیزی را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان
بر ملک سلیمان در زمان پادشاهی او و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدهای صد رنگ
با نیرنگها و کهانت بر آنکه بختی نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان بر آن اطلاع
یافته بفرمود تا آن نوشتها را بیاوردند و در صندوقی نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد
و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت او بیرون آورده چنان نمودند که سلیمان با آن سحرها و
شعبدهای پادشاهی میکرد بعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق تعالی برای ذمت
او را فرمود که وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوئی نکرد ولکن الشیاطین کفروا
ولکن دیوان نشان کافر شدند یعلمون الناس السحر در میاموختند مردمانرا جادوئی وما انزل
علی الملکین و دیگر یهودان متابعت کردند آن چیزی را که فرستاده شد از سحر برده و فرشته
ببابل هاروت و ماروت در شهر بابل هاروت و ماروت نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان
طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشانرا
بودی صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استغنا نمودند و حق
تعالی نفس بشری بر ایشان داد و برای حکومت خلقها بر زمین آمده بزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب
خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب
ایشان در این جهان مقرر شد و حالی در چاه بابل بموی سر آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان
بجهة آن بود که در آن زمان سحره دعوای نبوت میکردند حق تعالی در زمان حکومت قبل از
معصیت این علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم بیاموخت تا جمعی
زیرکانرا تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت
گردند وما یعلمان من احد و نیاموزند این دو فرشته در این وقت که در چاه اند هیچکس جادوئی
حتی یقولا تا گویند پیش از آموزانیدن آنکس را که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش
خلقیم از خدای تعالی فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مرتب نیست
فیتعلمون منهما پس میاموزند از آن دو ملک ما یفرقون به بر آن چیزی را که جدائی افکنند بدان
بین المرء و زوجه میان مرد و زن او وما هم بضارین به من احد و نیستند جادوان ضرر رساننده
بسحر هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای تعالی و یتعلمون ما یضرهم و میاموزند
آنچه ایشانرا زیان رسد ولا ینفعهم و سود نکند ایشانرا ولقد علموا لمن اشتریه و هر آینه تحقیق
دانستند یهود هر که سحر یعنی بیاموزد و کار بندد ماله فی الآخرة نیست او را در آن سرای
من خلاق بهره از نیکوئی ولبئس ما شروا به انفسهم و بد چیزیست آنچه فروختند بدان چیز

نفسهای

نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانند زیان این سودا
ولو انهم آمنوا و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر
و کیش یهود جزا یافتندی و پوشیده نیست لمثوبة من عند الله هر آینه جزا از نزد خدای تعالی
خیر بهتر است از شوم که بر کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی
که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا ای آنکسانی که گرویده اید مگوئید لفظ راعنا
در وقت مکالمه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم که یهود گفتار شما را دست آویز ساختند با آن حضرت این کلمه
میگویند وقولوا انظرنا و بگوئید بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم خدا را بسمع رضا
و قبول وللکافرین و مر کافرانراست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم
عذاب دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود الذین کفروا دوست ندارند آنانکه حق را بپوشیده
اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل علیکم من خیر آنکه
فرو فرستاده شود بر شما هیچ نیکوئی من ربکم از پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که
جامع همه چیزها است یهود نمیخواستند که نبوة بآل اسمعیل انتقال کند و مشرکانرا مدعی آن
بود که پیغمبر بولید بن مغیره یا نعیم ثقفی رسیدی والله یختص برحمته من یشاء و خدای تعالی
اختصاص میدهد نبوت و وحی خود هر که را میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای تعالی
خداوند فضل بزرگست بر هر که او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمة اشعاری بانکه بیت
فضل او فضلیست افزون از عدد لطف او لطفیست بیرون از شمار ما ننسخ من آیة هر منسوخ
میگردانیم آیتی از آیات قرآن بر وفق صلاح خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم
آنرا از دلها میبریم نأت بخیر منها بیاریم از آن آیة منسوخه آیتی بهتر و آسانتر از آن منسوخه چنانچه
مصابره یک غازی با ده تن منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت او مثلها تا بیاریم مانند آن
منسوخ کرده ایم در مشقت و بهتر در مثوبة یا وجود رعایة مصلحة چون تحویل قبله از بیت
المقدس بکعبه الم آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند
که نسخ از پشیمانی است و خدای تعالی روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام
غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید که ای منکر مجادل تعلم آیا معلوم نداری یعنی معلوم است
و میدانی ان الله علی کل شیء قدیر آنرا که خدای تعالی بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا
توانا است بر کمال الم تعلم آیا معلوم نداری که ان الله بتحقیق خدای تعالی له ملک السموات
والارض مر او راست پادشاهی آسمان و زمین پس هرچه خواهد کند وما لکم من دون الله و نیست
مر شما را جز خدای تعالی من ولی دوستی که از او بشما نفعی رسد ولا نصیر و نه یاری که از شما دفع
ضرر کند ام تریدون یا میخواهید ان تسئلوا آنکه سؤال کنید رسولکم پیغمبر خود کما
سئل موسی همچنانکه سؤال کرده شد موسی من قبل پیش از آن جهودان میگفتند که محمد باید که
کتابی بیارد یکبار چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان مطلبید از سؤالهای
متعصبانه که پدران شما از موسی می طلبیدند ومن یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را

بالایمان بر ایمان یعنی هر که کفر را بر ایمان گزیند فقد ضلّ پس هر اینه گمراه گشته است سواء السبیل
از میان راه راست ودّ کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریة چون حیّ
بن اخطب و اکثر دانشمند او بود و امثال او از احبار لو یردونکم اینکه کاج کردانیدندی شمارا مراد
حذیفهٔ یمانی و عمار بن یاسر است و یاران او که مر ایشانرا دعوت بر یهودیه میکردند حق تعالی
فرمود که یهود میخواستند که شمارا من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا تا گروندگان کردانند
حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای
طبع ایشانست نه بفرمودهٔ کسی را من بعد ما تبیّن لهم الحق از پس آنکه روشن گشت مر ایشانرا که
آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام
فاعفوا پس درگذرید از بدی مسلمانان و بگذرانید قتال با ایشان واصفحوا و روی بگردانید
از ایشان حتی یأتی الله بامره تا بیاورد خدای تعالی بفرمان خود را که حکم است بقتال یا امر است
بجزیه ان الله علی کل شیء قدیر بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز از تعذیب و انتقام تواناست
واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة وما تقدموا و بدهید زکوة مال را لانفسکم
من خیر و آنچه از پیش بفرستید از برای خود از مال دنیا بر سبیل تصدقات و نفقات انواع خیرات
تجدوه عند الله بیابید آنرا نوشته نزدیک خدای تعالی یا ثواب آن بیابید از نزد او ان الله بما
تعملون بصیر بدرستی که خدای تعالی بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بیناست وقالوا و گفتند
یهود لن یدخل الجنة هرگز در نیابد در بهشت الا من کان هودا او نصاری مگر آنکه باشند یهودی
یا نصرانی یعنی یهود گفتند به بهشت در نروند الا جهودان و ترسایان تلک امانیهم این دعوی
از هر طایفه آرزوهای ایشانست قل هاتوا برهانکم بگو بیارید حجت خود را بر این دعوی ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود بلی چنین نیست که ایشان میگویند بلکه من اسلم
وجهه هر که تسلیم کرد همه خود را صورت و معنی لله برای خدای تعالی وهو محسن و او نیکوکار است
در گفتار و کردار فله اجره پس مر آنکس راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او فلا خوف علیهم
و هیچ ترس نباشد بر ایشان بر فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه اندوهناک باشند از تصور زوال
آن مزد آورده اند که جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نمودند
هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند حق تعالی آیة فرستاد وقالت الیهود لیست
النصاری علی شیء و گفتند جهودان نیستند گروه ترسایان بر چیزی از دین حق تعالی که فایده بر آن
مرتب باشد وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء و گفتند نصاری که نیستند جهودان بر
چیزی که معتد به باشد از دین حق وهم یتلون الکتاب و حال آنکه همهٔ ایشان میخوانند کتاب خدا را
یهود از توریة میدانند که نصاری بجهة اثبات زن و فرزند مر حق تعالی را بر باطل اند و ترسایان در انجیل
میخوانند که یهود بجهة انکار عیسی و انجیل کافر و باطل اند کذلک قال الذین لا یعلمون همچنان
اینها میگویند گفتند آنان که هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مثل
قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار در بارهٔ ایشان همی گفتند که جهود و ترسا بر حق

نیستند

نیستند فالله یحکم بینهم پس خدای تعالی حکم فرمود میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما
کانوا فیه در آن چیزی که هستند ایشان که در آن چیز یختلفون اختلاف میکنند از حق و باطل
ومن اظلم ممن منع و کیست ستمکارتر از آنکس که بازداشت مساجد الله مسجدهای خدای تعالی
ان یذکر فیها اسمه از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را
یاد کنند و پرستش نمایند وسعی فی خرابها و سعی نموده در ویرانی آن مساجد و این کس بخت النصر
بابلی است یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احبار را بقتل رسانید یک مسجد بلفظ جمع
یاد فرمود جهة تعظیم یا آنکه هر موضعی از آن مسجدیست یعنی محل سجده اولئک آن گروه که در
منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدندی ما کان لهم نسزد مر ایشانرا و نیست ان یدخلوها آنکه
در آیند در این مسجد الا خائفین مگر ترسکاران و این دولت در زمان دولت اسلام است که ترسایان
را قوت در رفتن مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم فی الدنیا خزی مر ترسایانراست در این
جهان خواری و رسوایی جزیه دادن ولهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم
عذابی بزرگ ولله المشرق والمغرب و مر خدایراست جای بر آمدن آفتاب و جای فرو رفتن آن
جمعی از لشکریان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند هر کس
تحری یعنی اجتهاد نموده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت
قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعادهٔ قضاء آن نماز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم خواستند
و این آیة نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده اعادهٔ نماز حاجت نیست همهٔ جهات از آن اوست فاینما
تولوا پس هر جا که رو آورید فثم وجه الله پس آنجا وجه خداست یعنی جهة طاعت اوست محققان را
در تحقیق این آیة نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت ظلال هدایته
در این ابیات اشارت بدان میفرماید شعر
از بناء اینما تولوا خوان • ثمّ وجه اللهش هستم دات
یعنی آن سو که روی قصد آری • تا حق بدیدگش بکناری • وجه حق آن بود حقیقت او • باشد آنجا بسوی او کن رو •
هیچ جا را نکرد استثنا • پس بود عین حق عیان همه جا • عارف حق شناس را باید • که بهر سو که دیده میگشاید •
بیند آنجا جمال حق پیدا • منکشف از آن جمال حق قطعا • ان الله واسع علیم بدرستی که خدای تعالی بزرگ
مغفرة است و بسیار عطا دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند یکان از یهود و نصاری
اتخذ الله ولدا فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بی عیبی او راست
بل له ما فی السموات والارض بلکه نه چنانست که آن ملعونان میگویند بلکه مر او راست آنچه در آسمانها
و زمین است و چون اهل آسمان همه مملوک و مربوب او باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود و
ولد نمی باشد الا از جنس والد و این مملوک عن المالک کل له قانتون همه آنچه در زمین و آسمان
باشند او را فرمان بردارانند بدیع السموات والارض از نو بدید آورندهٔ آسمانها و زمینهاست
واذا قضی امرا و چون خواهد با تقدیر فرماید کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که گوید
مر آن چیز را کن فیکون باش پس باشد وقال الذین لا یعلمون و گفتند آنان که خدا را نمیدانند
و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای تعالی با ما آو

تاتیناایة - یا بریکی از ما پیغامی بر نمی اید - کذلک - همچنانکه این مشرکان میگویند - قال الذین گفتند
انکسان که بودند - من قبلهم - پیش از یهود و نصاری - مثل قولهم - مانند گفتن ایشان واقتراح کردن
بر انبیا بعد از ظهور معجزات - تشابهت قلوبهم - بیکدیگر مشابه است قلوب (دلهای) کفار و منکران اهل کتاب
در کفر و قساوات و سؤالات از روی عناد و کدورت - قد بینا الایات - هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید
و نبوت - لقوم یوقنون - برای گروهی که طالب یقین اند نه طالب تردد و تخمین - انا ارسلناك - بدرستی
که فرستادیم ترا ای محمد - بالحق - براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام - بشیرا
مژده دهنده مومنان - ونذیرا - و بیم کننده کافران - ولا تسئل - و پرسیده نخواهد شد روز قیامت
عن اصحاب الجحیم - از انها که اهل جحیم اند و جحیم اتش سوزنده بسیار زبانه باشد و گویند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میخواست که بداند حال پدر و مادر خود را که چیست فرمان امد که از ایشان مپرس که غمگین شوی و
اگر روزی بدانند دونی بر زبان حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم جاری شد اگر خدای تعالی بر یهود دری از
عذاب بگشاید و اثر غضب خود بر ایشان نماید غالب انست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز
آیند حق تعالی این ایه فرستاده که ایشان اصحاب جحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاورده
اند بر تو ادای رسالت است و بر ما حساب اهل ضلالت - ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری
و هرگز خشنود نشود از تو جهودان و ترسایان - حتی تتبع ملتهم - تا انگاه که پیروی کنی
کیش ایشانرا - قل ان هدی الله هو الهدی - بگو وقتی که هر یك از ایشان ملت خود را ستایش کند
بدرستی که راه نمودن خدای تعالی آنست راه نمودن بحق و شما مرا بر یهودیت و نصرانیت میخوانید
و حضرت او مرا باسلام راه می نماید - ولئن اتبعت اهواءهم - و اگر متابعت نمای ای محمد ارزوهای
ایشانرا در باب دین - بعد الذی جاءك من العلم - پس از انچه امد بتو از دانش
که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان - مالك من الله من ولی - نیست ترا از عذاب
خدای تعالی از دوستی رهاننده - ولا نصیر - و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرت رسالتست
و معنی راجع با امت - الذین اتیناهم الکتاب - انکسانی که عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریة
بقولی که ایه در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر ابن ابی طالب از دیار حبشه
بمدینه امدند با قران بقولی که ایه در شان مسلمانان فرو امده باشد و بر هر تقدیر - یتلونه حق
تلاوته - میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است
اولئك - ان گروه - یؤمنون به - ایمان دارند بکتاب با آنها که تحریف کردند - ومن یکفر به - و هر که کافر گردد
بکتاب و احکام و آن را تغیر دهد - فاولئك هم الخاسرون - پس ان گروه ایشانند زیان زدگان - یا
بنی اسرائیل - ای فرزندان یعقوب - اذکروا نعمتی التی - یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که - انعمت علیکم
انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما - وانی فضلتکم - و بدرستی که من پدران شما تفضیل کردم - علی
العالمین - بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیة بجهة تقریر و تذکیر نعمتهای الهیست - واتقوا
یوما - و بترسید از عذاب آن روزی که از هیبت آن روز - لا تجزی نفس عن نفس شیئا - کفایت نکند
کسی از کسی را چیزی از عذاب - ولا یقبل منها عدل - و قبول کرده نشود از هیچ نفس فدای او را

یعنی بدل بعوض و معذب نگردد - ولا تنفعها شفاعة - و سود نکند هیچ نفسی را خواهش خواهند کان
بر تقدیر وجود شفیع - ولا هم ینصرون - و نباشند کافران که ممنوع کردند از عذاب یعنی سودی
نکند یاری هر یاری که هست - واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات - و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد
ابرهیم را پروردگار او بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسك حج یا آنچه از فطرة اسلام شمرند
و آن فرق است یعنی شکافتن موی سر و دو نیم کردن انرا که مویی دارد و مضمضه و استنشاق
و سواك و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و کندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا
باب - فاتمهن - پس ابرهیم علیه السلام باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان - قال گفت خدای تعالی که خوش
متابعت فرمان کردی - انی جاعلك للناس اماما - بدرستی که من گرداننده ام ترا برای مردمان پیشوای
در دین که همه نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند که حق تعالی فرمود که اتبع ملة ابرهیم حنیفا و امت
مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابرهیم برای انجاز این وعده است و چون خدای تعالی ابرهیم
را بشرف امامت نوازش فرمود - قال ومن ذریتی - گفت ابرهیم با حق تعالی و از فرزندان و
نبیرگان من نیز امامان پیدا کن - قال لا ینال عهدی الظالمین - فرمود خدای تعالی در جواب او
نرسد عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان ستمکارانرا یعنی کافرانرا از
ذریة تو - واذ جعلنا البیت مثابة للناس - و یاد کن انگه گردانیدیم خانه کعبه را جای بازگشت یا موضع
ثواب مردمانرا یعنی حاجیانرا که هر سال بان باز گردند و آنجا ثواب بحساب رسند - وامنا - و
گردانیدیم آنرا موضع امنی که در او کسی نکشند - واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی - و فرا گیرید ای
مؤمنان بعد از انکه شرف حرم دانستید از مقامی که منسوبست با برهیم خلیل الله نماز گاه خود و
آن موضعیست که در ان حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارك انحضرة بر آنست - وعهدنا - و عهد
کردیم یعنی فرمان فرستادیم - الی ابرهیم واسمعیل - بسوی ابرهیم و اسمعیل - ان طهرا بیتی للطائفین
انکه پاك سازید خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حایض برای طواف
کنندها - والعاکفین - و برای مقیمان و معتکفان - والرکع السجود - و برای رکوع کنندگان و سجود
آرندگان یعنی نماز گزارندها اهل بشارت بر آنند که پاك دارید خانه دل را که حرم دوستست از ادناس
تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس و اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار - بیت
اگر حرم دل از غیر دوست سازی پاك - صفات وحدت صرف ابد او کنی ادراك - واذ قال ابرهیم - و یاد کن
انرا که گفت ابرهیم یعنی دعا کرد که - رب اجعل هذا البلد امنا - ای پروردگار من گردان این مکانرا که برای
تو در ان خانه ساختیم شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود
را - وارزق اهله من الثمرات - و روزی ده اهل این بلد را از میوها حق تعالی این دعا مستجاب کرد و
حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهها فلسطین که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین آنجا منقطع ساخت
بمکه اورد و هفت بار گرد خانه طواف کرده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و ان
دیه را بجهة طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از انجاست پس ابرهیم تخصیص کرد رزق را
بر مومنان و گفت - من امن منهم بالله - روزی ده هر که را ایمان دارد از آنانکه ساکنان این شهر باشند

بخدای تعالی والیوم الآخر و بروز بازپسین قال ومن کفر فامتعه قلیلا فرمود خدای تعالی و هر که
کافر شود پس وی را برخوردار دهم برخورداری اندک همین ایام در دنیا ثم اضطره الی عذاب النار
پس وی را بیچاره کنم بر آتش بعذاب دوزخ وبئس المصیر و بد مرجع ایست دوزخ واذ یرفع ابرهیم
القواعد و یاد کن آنکه بر داشت ابرهیم علیه السلام اصلها و اساسها را من البیت از خانهٔ کعبه واسمعیل
و عطف است بر ابرهیم چه پسر و پدر در رفع قواعد بیت شریک بودند هر یکی از طرفی در خانه کار میکرده
اند یا بنوبه دیوار بر می آورده اند و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابرهیم
میداده تا بکار می نهاده القصه بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست تضرع بر داشته گفتند
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ای پروردگار ما قبول فرما این کار خیر را بدرستی که توئی
توئی شنوا مر دعاء ما و توئی دانا و نیتها و ضمایر ما ربنا واجعلنا مسلمین لک ای خداوند ما بگردان
ما هر دو را ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص مر ترا ومن ذریتنا امة مسلمة لک و از
فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وارنا مناسکنا و بنمای ما را مواضع که
در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان
وتب علینا و انما در گذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده انک انت التواب الرحیم
بتحقیق توئی پذیرندهٔ توبهٔ مقصران بخشنده بر گنه کاران ربنا وابعث فیهم رسولا منهم ای
پروردگار ما برانگیز در میان ذریهٔ ما یا امت مسلمه و مبعوث کردان فرستاده از ایشان بزبان
ایشان تا ذریت مرا عزتی و شرفی باشد بدان رسول علیه السلام یتلوا علیهم آیاتک بخواند بر ایشان کتاب
ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت تو با ایشان ویعلمهم الکتاب والحکمة و بیاموزد ایشان را قرآن
و معانی آن یا بیان آنچه در اوست از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک کرداند ایشان را
از گناه بسبب شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که توئی توانائی و قادر بر اجابت دعا الحکیم
توئی دانای محکم کار حق تعالی این دعا نیز باجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را از
اولاد اسمعیل مبعوث کردانید و نکته انا دعوة ابرهیم اشارت بدینست ومن یرغب عن ملة
ابرهیم و کیست که باز گردد استبعاد و انکار است یعنی هیچکس باز نگردد از کیش ابرهیم الا
من سفه نفسه مگر کسی که خوار کرد اند نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بی عقل باشد در نفس
خود ولقد اصطفیناه فی الدنیا و هر آینه برگزیدیم ما ابرهیم را در این سرای بکرم و فتوت یا بشرف
نبوت یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانهٔ کعبه وانه فی الآخرة لمن الصالحین و بدرستی که او در آن سرای
از جملهٔ سرای یافتگانست بصلاح و فلاح اذ قال له ربه اسلم و یاد کن آن وقت را که گفت پروردگار
مر ابرهیم را گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری کردد قال اسلمت لرب
العلمین گفت ابرهیم که تسلیم کردم خود را بپروردگار عالمیان تا هر چه خواهد کند انشاء احیانی و
انشاء افنانی بیت بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست کز دوست بمن هر چه رسد پس نکوست
ووصی بها ابرهیم بنیه ویعقوب و وصیت کرد بملت اسلام و در زیدن ابرهیم فرزندان خود را
و وصیت کرد نیز یعقوب اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ان

الله اصطفی ای پسران من بدرستی که خدای تعالی برگزید برای شما دین مرضی مشروع ماموربه که اسلام
است لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون پس مهرید مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت
کنید تا چون مرگ برسد شما را بر دین و ملت اسلام یابد که ان الدین عند الله الاسلام پس نهی فلا تموتن
از ترک اسلام است نه از مرگ ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت آیا شما حاضر بودید آن
هنگام که آمد بیعقوب مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و یاد دارید اذ قال لبنیه ما تعبدون من
بعدی آن وقت که گفت یعقوب مر پسران خود را چه چیز خواهید پرستید از پس وفات من قالوا
نعبد الهک گفتند فرزندان یعقوب خواهیم پرستید خدای ترا واله آبائک ابرهیم واسمعیل واسحق
و خدای پدران ترا که ابرهیم و اسمعیل و اسحق اند و ابرهیم را که جد بود پدر گفتند جهت آنکه جد
حکم پدر دارند و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را پدر گویند و حرمت او برابر پدر
بجای آورد و این نظر بر اتحاد اصلست الها واحدا عبادت میکنیم خدای را که یگانه است و یکتا
ونحن له مسلمون و حال آنکه ما مر این خدای را منقادیم بطاعت تلک امة قد خلت لها ما کسبت
این جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان گروهی بودند که در گذشتند مر ایشان راست آنچه
کسب کردند ولکم ما کسبتم و مر شما راست آنچه کردید چه ایشان و شما را بر عملها جزا خواهند
داد ولا تسئلون عما کانوا یعملون و شما پرسیده نشوید از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد
یهودان بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند در این آیه فرمود که نه
شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را با فعال شما مواخذت خواهند کرد
وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا هودا باشید شما از جمع یهود او نصاری و گفتند
ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه بیابید شما قل بل ملة ابرهیم حنیفا بگو نه جهودی و
ترسائی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم کیش ابراهیم را که در حالتی که آن ملت مایل است از
همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وما کان من المشرکین و نبود
ابرهیم از شرک آورندگان قولوا آمنا بالله بگوئید ای متابعان ملت ابرهیم یعنی اعراض کنید از
قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را به یهودی و ترسائی دعوت میکنند بگوئید گرویدیم
بخدای تعالی وما انزل الینا و بآنچه فرو آمده فرستاده بما یعنی قرآن وما انزل الی ابرهیم و بآنچه فرو
فرستاده شده است بسوی ابرهیم که بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق و بفرزندان او
اسمعیل و اسحق ویعقوب و به نبیرهٔ اوست یعقوب والاسباط و بفرزندان یعقوب اگر چه با اولاد ابرهیم
و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا نه که آن نیز بدیشان منزل
است وما اوتی موسی وعیسی و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل و
سائر دلایل و نبوت وما اوتی النبیون من ربهم و بآنچه عطا کرده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات
از نزد خداوند خود لا نفرق هیچ جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه
ایمان داریم ونحن له مسلمون و ما با امر خدای تعالی گردن نهاده ایم فان آمنوا بمثل ما آمنتم به
پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد

اهتدوا پس هر اینه راه راست یافتند. وان تولوا واگر بر گردند و اعراض کنند. فانما هم فی شقاق
پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوت اند با محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن
فسیکفیکهم الله. پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و
نصاری. وهو السمیع العلیم. و اوست شنواء مقالات موحدان و کافران با اقرار و انکار دانا
باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اعراض کردند
و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست
و شما را صبغه نیست و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه
غوطه دادندی در اعتقاد انکه آن پاک کنندهٔ مولود است از غیر دین مسیحا و آن را قائم مقام ختان
دانستندی و گفتندی که صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود. صبغة الله. بگوئید ای مسلمانان
که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد
ومن احسن من الله صبغة. و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت دین و تلقین و تطهیر مؤمنان
از ادناس تلوین. ونحن له عابدون. و ما حق را باتباع صبغة الله پرستش کنانیم و گفته اند صبغة الله
رتبت ولایت و درجهٔ محبتست هر که را بر رنگ دوستی بر آوردند از همهٔ عالمش بر سر آوردند و نزد
محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد و صلا
رسائل درویشان و نفایس عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است و تحقیق آن
از این رباعی که صاحب لوایح خلعت ظلال حقایق بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان نبشته فرموده
می توان برد رباعی پس بی رنگست یار دلخواه ای دل. قانع نشوی برنگ تا کاه ای دل. اصل همه رنگها
از آن بی رنگیست. من احسن صبغة من الله ای دل. یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه
تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را که شرف عزت فرزندی حق تعالی ثابت باشد بی
سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که. قل اتحاجوننا فی الله. بگو در جواب ایشان
که آیا مخاصمه میکنید با ما در دین خدای تعالی و دعوی الوهیت در انتساب بحق. وهو ربنا وربکم.
و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه لازم است پس عبودیت او
بر همه واجبست. لنا اعمالنا. و ما راست جزای کردارهای ما. ولکم اعمالکم. و مر شما راست مکافات
عملهای شما. ونحن له مخلصون. و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل. ام تقولون. یا میگوئید
یهود و نصاری و حفص بخطاب خواند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان. ان ابراهیم واسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط. که همه پیغمبران و پیغمبرزاده ها. کانوا هودا او نصاری. بودند بر دین یهودی
و این قول جهودانست یا بر کیش نصرانیه و این سخن ترسایانست. قل ءانتم اعلم ام الله. آیا شما
داناترید به ادیان انبیا یا خدای تعالی که ایشان را بدان دین مبعوث گردانیده. ومن اظلم ممن کتم
شهادة عنده من الله. و کیست ستمکارتر بر خود از آنکس که بپوشد گواهی که نزدیک او ثابت
باشد از خدای تعالی یعنی بواسطهٔ کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت
در باب نبوت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم. وما الله بغافل عما تعملون. و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه

شما

شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلی الله علیه وآله وسلم. تلک امة قد خلت لها ما کسبت
آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و درگذشتند مر ایشان راست آنچه خود کسب کردند
ولکم ما کسبتم. و شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اید. ولا تسئلون عما کانوا یعملون. و
مسئول نمیشوید از آن چیزی که دیگران بودند که میکردند تکرار آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه
و تحذیر است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت
بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نما تا دل یهود از این مبتهج شده میگفتند اگر محمد
دین ما را ندارد باری بقبلهٔ ما نماز میگذارد یا میگفتند که این مرد و اصحاب او راه بقبله نمیبرند
تا نماز ما را ندیدند راه بقبله نیافتند خاطر خطیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ملول گشته فرمان الهی
صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آورد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن
دراز کردند و حق تعالی جل جلاله از آن حال خبر فرماید که. سیقول السفهاء من الناس. زود باشد
که گویند کم خردان و سبکساران از مردمان یعنی یهودان و منافقان مدینه. ما ولیهم. چه چیز
باز گردانید مسلمانان را. عن قبلتهم التی کانوا علیها. از قبلهٔ ایشان آن قبله که ایشان بودند
بر آن یعنی بیت المقدس. قل لله المشرق والمغرب. بگو مر خدای راست همهٔ جهات هم مشرق که خانهٔ
کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده. یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم. راه مینماید هر که را خواهد بسوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ خلیل است
وکذلک جعلناکم. و همچنانکه قبلهٔ شما را افضل قبلها ساختیم شما را هم گردانیدیم. امة
وسطا. گروهی عدول برگزیده. لتکونوا شهداء علی الناس. تا باشید گواهان برای انبیا
بر منکران نبوت روز قیامت. ویکون الرسول علیکم شهیدا. و باشد فرستادهٔ من یعنی
محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر راستی شما گواهی معدل و مزکی. وما جعلنا القبلة التی کنت علیها. و نساختیم
قبلهٔ عبادت تو آن قبله را که تو هستی بر آن یعنی قبله. الا لنعلم من یتبع الرسول. مگر از برای
آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم آنکس را که پیروی کند در امر قبله فرستادهٔ ما را. ممن ینقلب علی عقبیه
از آنکس که باز گردد بر پاشنهاء خود مثل است در باب کسی که باز گردد از راهی و عدول کند بغیر
آن. وان کانت. و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن. لکبیرة. بزرگ و گران. الا علی الذین هدی الله
مگر بر آنکه خدای تعالی راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه
انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبلهٔ حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز
گذارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور
بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که. وما کان الله لیضیع ایمانکم. و نیست خدای از فضل
و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گذارده اید یا تباه کند ایمان شما را که روی
به بیت المقدس داشته اید. ان الله بالناس لرؤف. بدرستی که خدای تعالی بمردمان مهربان است
صلاح ایشان فرو نگذارد. رحیم. بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند. قد نری تقلب وجهک
فی السماء. بدرستی که ما بینیم گردانیدن روی ترا در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر

تحویل است سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که میکفتند محمد صلی الله علیه وسلم روی بقبلهٔ ما نماز میکند دل
ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابرهیم است و اقدم القبلتین و در این باب با جبرئیل
سخن فرمود متوجه مقام شد سید عالم صلی الله علیه وسلم هر ساعتی از لی وی باسمان مینکریست و منتظر
وحی میبود تا جبرئیل امد و این ایة اورد که توجه ترا باسمان دیدیم · فلنولینك قبلة ترضیها · پس
متوجه ساختیم ترا قبلهٔ که تو میخواهی و می پسندی · فول وجهك شطر المسجد الحرام · پس کردان
روی خود را مراد همه بدنست بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانهٔ کعبه روز دوشنبه منتصف
رجب در سال دوم از هجرت حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر کذارده بود که
این حکم شد هم در نماز روی از صخره کردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین
اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهة تصریح بعموم حکم میکوید · وحیث ما کنتم
و هر جا که باشید در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز کذارید
فولوا وجوهکم شطره · پس بکردانید رویهای خود را بسوی مسجد الحرام · وان الذین اوتوا
الکتاب · و بتحقیق انانکه داده اند ایشانرا توریة · لیعلمون انه الحق · هر اینه میدانند که این
تحویل یا توجه درست و راستست و حکم آن · من ربهم · از پیش پروردکار ایشانست چه در
توریة خوانده اند که پیغمبر اخر الزمان بدو قبله نماز کذارد و اخر قبله که بدان بماند کعبه است
وما الله بغافل عما یعملون · و خدای تعالی غافل نیست از انچه یهود میکنند از انکار قبله · ولئن
اتیت الذین اوتوا الکتاب · و بخدای که اکر بیاری تو ای محمد صلی الله علیه وسلم انانکه داده شده اند کتاب را
یعنی یهود و ترسا · بکل ایة · بهر معجزه و نشانی یعنی اکر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند
بر حقیقة توجه بکعبه · ما تبعوا قبلتك · پیروی نکنند ایشان قبلهٔ ترا · وما انت بتابع قبلتهم
و تو نیز نیستی متابع مر قبلهٔ ایشانرا · وما بعضهم بتابع قبلة بعض · و نیستند بعضی از ایشان
پی رونده و متابعت کننده قبلهٔ بعضی را چه قبلهٔ نصاری مشرقست و از ان یهود غربی و
جمع میان هر دو متعسر است · ولئن اتبعت اهواءهم · و اکر پیروی کنی بر سبیل فرض از روها
ایشانرا در باب قبله · من بعد ما جاءك من العلم · از پس انکه امد بتو از دانستن انکه قبلهٔ ابرهیم
حقست · انك اذا لمن الظلمین · بدرستی که باشی ان هنکام که متابعت ایشان نمایی از جملهٔ
ستمکاران خطاب با پیغمبر است صلی الله علیه وسلم اما معنی آن راجعست با امتان · الذین اتیناهم
الکتاب · انانکه داده ایم ایشانرا توریة · یعرفونه · میشناسند قرانرا و اصح آنست که پیغمبر را
بصحت رسالة او · کما یعرفون ابناءهم · همچنانکه میشناسند پسران خود را در میان کودکان یعنی
شناختی روشن دارند در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم · وان فریقا منهم · و بدرستی که کروهی از ایشان
لیکتمون الحق · هر اینه میپوشند حق را از عوام و جهله · وهم یعلمون · و ایشان میدانند که میپوشند
الحق من ربك · انچه درست و راست باشد از پروردکار تو · فلا تکونن · پس مباش خطاب
با آن حضرتست و مراد امة است یعنی مباشید من الممترین · از شك کنندکان در انکه امر قبله
من عند الله است · ولکل وجهة هو مولیها · هر کروهی را از خدای پرستان یا از انبیا که ارباب

شرایع اند یا هر متوجهی را جهتی و قبله ایست که او روی بدان دارد یا خدای او را بدان سو کردانیده
فاستبقوا الخیرات · پس شما ای مسلمانان پیشی کیرید بر دیکران در نیکوییها که یکی از ان توجه
بکعبه است محققان بر انند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویدا سودایی ظهور کرده که
قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود اورده و از توجه بکعبهٔ حقیقی باز می مانند مکر محرمان
حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبلهٔ فثم وجه الله روی نمیکردانند شعر قبلهٔ شاهان
بود تاج و کمر · قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر · قبلهٔ صورت پرستان اب و کل · قبلهٔ معنی شناسان جان و دل
قبلهٔ زهاد محراب قبول · قبلهٔ بدسیرتان کار فضول · قبلهٔ تن پروران خواب و خورش · قبلهٔ انسان بر انش پرورش
قبلهٔ عاشق وصال بی زوال · قبلهٔ عاشق جمال ذو الجلال · اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا · هر جا که باشید بیارد
خدای تعالی شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل · ان الله علی کل شیء قدیر · بدرستی
که خدای تعالی بر همه چیز تواناست · ومن حیث خرجت · و از هر جا که بیرون روی براه سفر · فول
وجهك شطر المسجد الحرام · پس بکردان روی خود را هنکام نماز بسوی مسجد الحرام · وانه للحق
من ربك · و بتحقیق تحویل قبله بکعبه راست و پسندیده است و فرو امده از پروردکار تو · وما
الله بغافل عما تعملون · و خدای تعالی بیخبر نیست از انچه شما میکنید · ومن حیث خرجت · و از
هر مکان و در زمان که بیرون آیی · فول وجهك شطر المسجد الحرام · پس بکردان روی خود را در
وقت نماز بطرف مسجد الحرام · وحیث ما کنتم · و هر جا که شما باشید ای امت · فولوا وجوهکم شطره
پس بکردانید رویهای خود را یعنی بدنهای خود را بسوی آن مسجد · لئلا یکون للناس علیکم · تا نباشد
مر یهود یا مشرکانرا بر شما در باب توجه بمسجد اقصی · حجة · خصومتی و جدالی یهود میکفتند
محمد دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که مراو را چه شد که روی
از قبلهٔ پدران خود بکردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجة نماند · الا الذین ظلموا · مکر
آنها که ستم کردند بر نفس بعناد و مکابره · منهم · از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میکفتند
برای میل باقربا خود روی بمکه اورد و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیکر بار
روی بقبلهٔ ما کرد · فلا تخشوهم واخشونی · پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه و بترسید
از من بمخالفت فرمان من · ولاتم نعمتی علیکم · معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه ارید تا
کسی را بر شما حجتی نباشد و دیکر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص است بملة حنیفیه
بر شما · ولعلکم تهتدون · و تا مکر شما راه یابید بشرع و احکام دین و کفته اند بر شما تمام کنم در
آخرت · کما ارسلنا · چنانچه در دنیا ارسال رسول کردیم و فرستادیم · فیکم رسولا منکم · در میان
شما فرستاده هم از شما که · یتلوا علیکم ایاتنا · میخواند بر شما ایتهای که قرانست · و
یزکیکم · و پاك میکرداند شما را از شرك یا برای شما استغفار میکند تا از کناه پاك شوید · و
یعلمکم الکتاب والحکمة · و می آموزد شما را قران و حلال و حرام آن · ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون · و تعلیم
میدهد شما را انچه نیستید شما که بخود بدانید آنرا · فاذکرونی اذکرکم · پس مرا یاد کنید بطاعت تا شما
را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمة الله علیه میکوید که در اخبار بما رسیده که حق تعالی فرموده که بندکان خود را

چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمة بزرگ بر ایشان تمام کردمی واذا ینست
فاذکرونی اذکرکم و در جواهر التفسیر قریب بصد وجه در این ایت مذکور شده وچون در این ترجمه
بساط اطناب مطلوب نیست بیک دو نکته از سخنان محققان اختصار میکند در کشف الاسرار اورده
که رب العالمین فرموده که لا یزال العبد یذکرنی واذکره حتی عشقنی نتیجهٔ ذکر دوام کمال محبتست
که آنرا عشق خوانند و مراد از این ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل وجانست در نهایة حال آن سلطان
العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبانی کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان
نگنجد واسطی فرموده که حقیقة ذکر ذکر است وقیام بمذکور و در این باب فرزند اعز صفی الدین
علی را رباعی است. جز یاد تو ام از دل ناشاد برفت. وز سینه هوای گل و شمشاد برفت. مستغرق ذکر تو چنانم که ذکر
در ذکر تو ذکر خودم از یاد برفت. واشکروا لی ولا تکفرون. وسپاس داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی
مکنید. یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة. ای گرویدها یاری جوئید بر قیام بحقوق
الهی بشکیبائی که کلید در نجاتست و بنماز که مجمع العباداتست. ان الله مع الصابرین. بدرستی که
خدای تعالی با صابرانست بحفظ وحمایة ونصرت ورعایة. ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات. و
ومگوئید مر آنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مردها اند صحابه بعد از
حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بکجان شیرین
بداد و از لذت دنیا محروم شد حق تعالی فرمود که ایشانرا مرده مخوانید. بل احیاء. بلکه ایشان زندها
اند در حضرت ما. ولکن لا تشعرون. ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیوة را زیرا که بعقل متصور
نیست. ولنبلونکم. وهر آینه می آزمایم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم واگر نه بر علم
ما هیچ پوشیده نیست وآن آزمایش بچه چیز است. بشیء من الخوف. بچیزی اندک از بیم دشمن
در غزا. والجوع. وگرسنگی به قحط وتنگی. ونقص من الاموال. ونقصان بعضی مالها که بتاراج وحادثات
رود. والانفس. ونقصان در نفسها بر بیماری وضعف وشیب. والثمرات. ونقصان میوها با آفات
سماوی وارضی یا مرگ فرزندان که ثمرهٔ باغ دلند. وبشر الصابرین. وبشارت ده صبر کنندها را
بهر کرامت که ممکن است. الذین اذا اصابتهم مصیبة. آنانکه چون برسد دشواری و زحمتی و گفته
اند هر حادثهٔ مکروه که به بنده رسد مصیبت است وصابران در وقت مصیبت. قالوا انا لله
وانا الیه راجعون. گویند ما از آن خداوندیم اقراریست با نقیاد حکم قضا واتصاف بتسلیم ورضا
وما بسوی حق تعالی باز گردندهاییم اعترافست ببعث ونشور. اولئک علیهم صلوات من ربهم و
رحمة. آن گروه که در مصایب رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند بر ایشانست رحمتها آن پروردگار ایشان
ونعمت وگفته اند بهشت چه بهشت را رحمة گفته آنجا که فرموده واما الذین ابیضت وجوههم ففی
رحمة الله. واولئک هم المهتدون. وآنکسان ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان برضا وتسلیم
یا بکلمهٔ استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر فرموده که کلمهٔ استرجاع را از جمیع
امم بدین امت مرحومه عطا فرمودند و بس واگر نه بایستی که یعقوب بوقت فقدان خود
یوسف علیه السلام یا اسفی انا لله گفتی وفاروق چون این ایة خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات ورحمة

بنک دو هم سنک اند ونعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سربازیست. ان الصفا والمروة. بدرستی
که صفا ومروه دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان. من شعائر الله. از نشانهاء حج خانه خدا است
فمن حج البیت. پس هر که قصد خانه کرد باعمال مخصوصه بحج در حالة احرام. او اعتمر. یا متوجه
زیارت کعبه شود بعملها مختصه بعمره. فلا جناح علیه. هیچ گناهی نیست بر او. ان یطوف بهما
در آنکه طواف کند بایشان وسعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیة طواف این دو
کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار میآمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج وعمره
بجای باید آورد بی دغدغه که از شعایر است. ومن تطوع خیرا. وهر که به طوع ورغبت خویش
عملی نیکو بجای آورد از زیادتی طواف یا حج وعمره بر سبیل تبرع. فان الله شاکر علیم. پس بدرستی که
خدای تعالی جزا دهنده شکر گوینده است دانا باعمال بندها. ان الذین یکتمون ما انزلنا من
البینات. بدرستی که آنانکه از علماء یهود بند بحقد وحسد میپوشند آنچه فرو فرستادیم از سخنان
روشن در توریة چون حکم رجم. والهدی. وراه نمونی بنعت وصفت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم. من بعد
ما بیناه للناس فی الکتاب. از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را برای بنی اسرائیل در کتاب توریة یعنی ما
آشکارا ساختیم وایشان مخفی گردانیدند. اولئک یلعنهم الله. آن گروه که پوشندهای حق اند میراند
خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور میکند. ویلعنهم اللاعنون. ولعن میکنند بر ایشان لعنت
کنندها یعنی ملئکه یا همه آفریدها مگر جن وانس یا تمام مسلمانان ولعن لاعنان سؤال لعنتست از حق تعالی
بر ایشان وصرا اللهم والعنهم وهمه این طایفه سزاوار لعن اند. الا الذین تابوا. مگر آنانکه بازگردیدند از شرک
بایمان تا توبه کردند از کتمان نعت نبوی. واصلحوا. وبصلاح آوردند کارهای تباه شده را. وبینوا.
وبیان کردند از صفات حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان داشتند. فاولئک اتوب علیهم. پس ایشانند
که بسبب توبه واصلاح باز گردیم بدیشان رحمت. وانا التواب الرحیم. ومنم قبول کننده توبه بندگان
مهربان که تعجیل نکنم در عقوبة ایشان. ان الذین کفروا. بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود با نکار
نبوة محمد صلی الله علیه وسلم. وماتوا وهم کفار. ومردند وحال آنکه ایشان کافرانند وکاتمان حق. اولئک
علیهم. آنگروه آنها اند که بر ایشانست. لعنة الله والملئکة والناس اجمعین. لعنت خدای تعالی بعد
از مرگ ایشان ولعنت فرشتگان ولعنت همه مردمان مراد از ین ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان
بانسانیت ثابتست. خالدین فیها. وآن ملاعین جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ. لا یخفف
عنهم العذاب. سبک کرده نشود از ایشان عذاب. ولا هم ینظرون. ونباشند ایشان که مهلت
داده شوند یا منظور نظر حضرت الهی گردند. والهکم اله واحد. واله شما معبودیست یکتا. لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که احد است در ذات و واحد است در صفات. الرحمن
الرحیم. بخشنده است در تربیت اشباح مهربانست بر تقویة ارواح. ان فی خلق السموات. بدرستی
که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون وبر افراشته وبی علاقه در هوا معلق بداشته. والارض
ودر آفرینش زمین که بساطیست مبسوط ومهادی مضبوط. واختلاف اللیل والنهار. وازپی در
آمدن شب وروز هر یک دیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض

والفلك التی تجری فی البحر بما ینفع الناس ودیگر کشتیهاء گران بار که میرود در دریا بانچه نفع
رساند بمردمان از تجارات ومکاسب - وما انزل الله من السماء من ماء - ودر آنچه فرو فرستاد خدای
تعالی از آسمان یا از ابر آب باران - فاحیا به الارض بعد موتها - پس زنده ساخت وتازه کردانید زمین
را بآن آب از پس مردگی او وپژمرده گی او - وبث فیها - وپراکنده کرد در زمین - من کل دابة - از هر
جنبنده چون بهایم وسباع ووحوش وغیر آن - وتصریف الریاح - ودگر کردانیدن بادها از هر جهتی
والسحاب المسخر بین السماء والارض - ودر ابر فرو داشته ورام شده مر امر خدای را میان آسمان و
زمین تا بهر طرف که حکم شده برود - لایات لقوم یعقلون - هر اینه علاماتست یعنی در این همه که
گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت وبدایع فطرت وگروهی را که خرد دارند ونظر بر موجودات تامل
کمارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واین معبودان کار یك
شهر ما راست نمیتوانند ساخت ومحمد میگوید من یك خدا دارم وکار همه عالمها میسازد اگر بر
این سخن حجت یارد وایتی وعلامتی بما نماید تا ما براستی او اقرار کنیم این ایة مذکوره نازل شد مشتمل
بر هشت نشانه از ایات قدرت الهی ودر خبر امده که وای بر کسی که این ایة بخواند ودر او تفکر
نکند - ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا - واز مردمان کس هست که فرا میگیرد بجز از خدای تعالی
همتایان وشریکان یعنی بتان - یحبونهم کحب الله - دوست میدارند ایشانرا چنانچه خدای را دوست
میدارند ومیباید داشت - والذین امنوا - وانکه ایمان آورده اند - اشد حبا لله - ایشان قوی
تر وثابت تراند در محبت مر خدای را بجهة انکه مشرك میبیند ودوست میدارد ومؤمن نادیده
دوست گرفته وبامید دیدن عمر میگذارد ودیگر محبت کفار محبتیست فانی نفسانی ودوستی
مؤمنان محبت باقی ربانی وحقیقة در معنی اشد حبا انست که اول خدای تعالی ایشانرا دوست داشت
که یحبهم تا ایشان او را دوست که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خدایست مر ایشانرا پیر
طریقت فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی میل از طرف یار پدید آمد از آغاز - ولو یری
الذین ظلموا - وچون ببینند بدانند آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد - اذ یرون العذاب - تا بوقتی که معاینه
عذاب دوزخ را ببینند - ان القوة لله جمیعا - انکه همه قدرت وغلبه مر خدای راست - وان الله شدید العذاب
وآن نیز بدانند که خدای تعالی سخت عذابست بر ایشان هر اینه بدانند مضرت اتخاذ انداد ودو زیان
انحراف از عبادة رب العالمین - اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا - یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند
انانکه بعنی جمعی که پیروی ایشان کرده اند از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان اهل
شرك از ضعفا وسلف که امروز تابع ایشانند بیزار شوند - ورأوا العذاب - وببینند عذابرا
هم تابعان وهم متبوعان - وتقطعت بهم الاسباب - وبریده شود از ایشان سببها ورابطها که در دنیا
داشتند از عهود ومواثیق وخویشی ودوستی وصحبت - وقال الذین اتبعوا - وگویند آنها که متابعت
کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند - لو ان لنا کرة - کاشکی
مارا وایشانرا بازگشتی بودی بدنیا - فنتبرأ منهم - تا ما بیزاری کنیم از ایشان در آنجا - کما تبرؤا
منا - همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا - کذلك - همچنانکه در آن روز نمود عذاب را بدیشان

یریهم الله اعمالهم - بنماید خدای تعالی کافرانرا کردارهای ایشان - حسرات علیهم - حسرتها وپشیمانیها
بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج وعمره وضیافات وختان همه را حبط
سازند وسبب حسرة ایشان کردد با اعمال سیئه که مباشر آن میشوند از قتل وغارات ودفن بنات
موجب مزید حسرة کردد - وما هم بخارجین من النار - ونیستند تابعان ومتبوعان بیرون آیندگان
از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند - یا ایها الناس - ای مردمان - کلوا مما فی الارض حلالا طیبا
بخورید از انچه در زمین است پاك وپاکیزه یعنی روا وبی شبهه را - ولا تتبعوا خطوات الشیطان
وپیروی مکنید گامهای ابلیس ابلیس را یعنی پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان
حلال وحرام میکردند چون بحیره وسائبه واقسام حرث حق تعالی فرمود که در تحریم حلال وتحریم
حرام کام برکام شیطان منهید وروی از راه او بگردانید - انه لکم عدو مبین - بدرستی که مر شمارا
دشمنی است اشکارا چه بیرون کرد شما را بوسوسه از بهشت بیرون اورد ومیخواهد که شما را بفریب
وغرور بدوزخ برد - انما یامرکم بالسوء والفحشاء - جز این نیست که امر میکند شمارا شیطان یعنی
وسوسه میکند ببدی وکار زشت گفته اند سوء گناهان نهانی است وفحشاء جرایم اشکارا یا
سوء میل شد بدنیا وفحشاء متابعت نفس وهوا وحقیقة انست که سوء وفحشاء متناول اند جمیع
معاصی را از صغایر وکبایر که شیطان ادمیانرا بدان امر میکند - وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون
ودیگر امر میکند انکه بدروغ وافترا کنید بر خدای تعالی در تحلیل خبایث وتحریم طیبات آنچه
نمیدانید حقیقة آنرا - واذا قیل لهم - وچون گویند مر این طایفه را در باب حلال وحرام - اتبعوا
ما انزل الله - بیرون کنید انچه خدای تعالی فرستاده یعنی قرآن وبحلال وحرام آن بگروید
قالوا بل نتبع - گویند نمیگرویم بلکه پیروی میکنیم - ما الفینا علیه اباءنا - آنچه یافته ایم بر آنچیز پدران
خود را این سخن بنی عبد الدار گفتند - او لو کان اباؤهم - ایا متابعت پدران میکنند واگرچه که بودند
پدران ایشان - لا یعقلون شیئا - که فهم نمیکردند چیزیرا از امور دین - ولا یهتدون - وراه راست
نیافته بودند - ومثل الذین کفروا - وصفت پند دهنده کافران - کمثل الذی ینعق - چون صفت
کسی است که بانگ میزند - بما لا یسمع - بجانوری که نمیشنوند - الا دعاء ونداء - مگر خواندن و
آوازی وهیچ از ان فهم نمیکنند یعنی کافران نیز از بیم کننده وپند گوینده خود جز آوازی نمیشنوند
وحقیقة سخن او را در نمی یابند - صم - کرانند از شنودن کلام حق - بکم - گنگانند از گفتن
سخن درست - عمی - کورانند از دیدن راه راست - فهم لا یعقلون - پس ایشان در نیابند آنچه
پیغمبر با ایشان گوید - یا ایها الذین امنوا - ای گروه گرویدها - کلوا من طیبات ما رزقناکم - بخورید
از پاکیزهای یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم - واشکروا لله - وسپاس گوئید بر روزی
حلال - ان کنتم ایاه تعبدون - اگر هستید شما از روی صدق مرا ورا می پرستید وبعد از تناول
حلال بیان آنها میفرماید که حرام است که - انما حرم علیکم المیتة - جز این نیست که حرام کرد بر شما
خدای تعالی مردار را وانچیز نیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم ومیرد - و
الدم - وخون روانرا - ولحم الخنزیر - وگوشت خوك را وهمه اجزاء او را نیز حکم حرمت شاملست

وما اهل به لغير الله · وحرام كرد آنچه آواز بردارند بآن در وقت ذبح براى غير خداى تعالى بنام
بتان يا باسم پيغمبران بكشند · فمن اضطر · پس هر كه درمانده وبيچاره شود · غير باغ ولا عاد · در
حالتى كه ستمكاران نبود قطع طرق يا خروج بر امام يا طالب معصيت نباشند ونه تجاوز كننده
از حد شرع يا شمشير كشنده بر امت · فلا اثم عليه · پس هيچ گناهى نيست بر او از تناول آن حرام
ان الله غفور رحيم · بدرستى كه خداى تعالى آمرزگار است مر كسى را كه عند الضرورة از اين حرام
بخورد ورحيم ومهربانست بر بندگان برخصت دادن ايشان در خوردن محرمات عند الضرورة
ان الذين يكتمون · بدرستى كه آنان از علماء يهود كه ميپوشند بجهة اخذ رشوة · ما انزل الله · آنچه
فرو فرستاد خداى تعالى · من الكتاب · از كتاب توريت واحكام آن · ويشترون به ثمنا قليلا ·
وميخرند يعنى بدل ميكنند بآن كتمان بهاى اندك را · اولئك ما ياكلون فى بطونهم · آن گروه كه
نميخورند روز قيامت در شكمهاى خود · الا النار · مگر آتش ذكر شكم تاكيد است در خوردن زيرا
اكل در عرف تناول مستعجل ميباشد چنانكه گويند فلان مال فلان را تمام خورده است وقتى كه تلف
كرده باشد پس آنجا مراد آنست كه فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت ميخورند يا كنايتست از آنكه
در درون ايشان آتش باشد چنانچه بر بيرون ايشان نيز هست · ولا يكلمهم الله · وسخن نگويد
خداى تعالى با ايشان · يوم القيمة · روز رستخيز سخنى كه در آن نفعى وراحتى باشد · ولا يزكيهم ·
وپاك نكرده اند ايشانرا از خباثت اعمال يعنى گناه ايشان باتش سوخته نشود · ولهم عذاب اليم
ومر ايشانرا عذابى باشد دردناك · اولئك الذين · آن گروه آنانند كه از روى جهالت · اشتروا
الضلالة · بخريدند بيهوده را كه محض گمراهيست · بالهدى · بايمان ومعرفت واين معامله دنياست
والعذاب بالمغفرة · وبخريدند عذاب جاويدانى را بآمرزش ربانى واين سوداى آخرتست · فما اصبرهم
پس چه چيز ايشانرا شكيبا گردانيد يا چه شكيبا اند ايشان · على النار · بر آتش كه ابد الآبدين
در آن بايد بود · ذلك · اين عذاب مر ايشانرا · بان الله نزل الكتاب بالحق · بسبب آنست كه خداى
تعالى فرو فرستاد توريت را براستى وايشان حكم آنرا پوشيدند ودر كتمان نعت محمد صلى الله عليه وآله وسلم
كوشيدند يا قرآن را فرستاد وايشان متابعت ننمودند ودر مخالفت افزودند · وان الذين
اختلفوا فى الكتاب · وبدرستى كه آنانكه اختلاف كردند در كتاب توريت يا قرآن واگر لام جنس گيرند
در همه كتابهاى منزله واختلاف آن باشد كه بعضى ايمان آوردند وبعضى كافر شدند پس اين اهل
اختلاف · لفى شقاق بعيد · در خلاف وعناد دور از وفاقند يا در ضلالتى دور از هدى اهل كتاب
بعد از نزول اين آية گفتند ما در شقاق وضلال نيستيم بلكه بخداى تعالى ايمان داريم ونماز ميگذاريم
واين نيكويى تمامست حق تعالى فرمود كه · ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب · نيست نيكويى
عظيم كه از ساير ابواب خير بر آن اقتصار بايد كرد آنكه بگردانيد رويهاى خود را در نماز بسوى
مشرق چون نصارى وبطرف مغرب چون يهود · ولكن البر · وليكن نيكويى يعنى صاحب نيكويى · من آمن
بالله واليوم الآخر · آنكس است كه بگرويد بخداى تعالى ويگانگى ويكتايى او نه چون يهود ونصارى
كه عزير وعيسى را در الوهيت شركت دارند وبگرويد بروز قيامت ومتعلقات او هم تعريضاست

بجهودان

خب

بجهودان وترسايان كه دخول بهشت را بخود اختصاص ميدهند · والملئكة · وبگرود بفرشتگان و
همه را دوست دارد نه چون يهود كه بجبرئيل دشمنى ميورزند · والكتاب · وايمان آرد بهمه كتابهاى
او نه چون احبار يهود كه اختلاف ميكنند · والنبيين · وديگر بگرود بهمه پيغمبران نه چون اهل كتابين
كه ببعضى ايمان مياورند · وآتى المال على حبه · وبدهد مال خود را بدوستى خداى تعالى يا بر دوستى مال
يعنى با وجود آنكه دوست ميدارد از سر آن بگذرد ودر راه خداى تعالى صرف كند · ذوى القربى ·
خويشان درويش را · واليتامى · وبى پدران خورد سال باشد · والمساكين · ومحتاجانى را كه سؤال
نكنند · وابن السبيل · ومسافران بى زاد را يا مهمانرا · والسائلين · ودرويشان خواهنده را · وفى الرقاب ·
ودر بهاء بندگان مكاتب كه بر نجم كتابت معونت طلبند يا بندگان بخرد وآزاد كند · واقام الصلوة
وبگذارد نماز مفروض را · وآتى الزكوة · وبدهد زكوة مقرره را آنچه قبل از اين در ايتاء مال مذكور
شد در بيان نوافل صدقات بود · والموفون بعهدهم · وصاحب بر آنها اند كه وفا كننده باشند بعهود
خود · اذا عاهدوا · چون عهد كنند واين عهد هم با حق ميشايد وهم با خلق · والصابرين نصب
بر مدحست جهة اظهار فضيلت صبر بر ساير صفات يعنى اين وفا كنندها بعهد شكيبا اند · فى
الباساء · در فقر وفاقه · والضراء · ودر رنج وسختى · وحين الباس · ودر هنگام كارزار يعنى
جهاد ومقاتله با اهل كفر وعناد · اولئك · آن گروه موصوف بدين صفتها · الذين · آنانند كه
بتحقيق · صدقوا · راست گفتند در دين يا عهد يا اتباع حق · واولئك · وآن طايفه · هم المتقون
ايشانند پرهيزكاران از همه ناشايستها محققان گفته اند كمال انسانيه با كثرت شعب آن منحصر
در سه چيز است صحت اعتقاد وحسن معاشرت مواسا كردن بمال با ارباب استحقاق وتهذيب
نفس باقامت صلوة وزكوة ووفا وصبر ومجموع در اين آية مذكور است پس اين آية جامع كمالات
انسانى باشد ودر سوح از ابو ميسره رحمه الله نقل ميكند كه من عمل بهذه الآية فقد استكمل الايمان
يا ايها الذين آمنوا · اى مؤمنان وگروندگان · كتب · فرض كرده شد · عليكم القصاص · بر شما مماثله
ومساوات نه تعدى وستم · فى القتلى · در كشتگان يعنى بسبب ايشان وقتى كه قتل عمد بود قبل از
اسلام چون ميان دو قبيله حرب افتادى آن قبيله كه عالى نسب بودندى از قبيله نازل بعوض بنده
آزاد كردندى ودر بدل زنى مردى بكشتندى بعد از هجرت اين صورت بعرض آن حضرت رسيد و
حكم ربانى نازل شد كه در قتل قصاص بايد يعنى مساوات · الحر بالحر · آزادى بآزادى · والعبد بالعبد
وبنده ببنده · والانثى بالانثى · وزنى بزنى امام شافعى وامام مالك رحمهما الله بنا بر اجماع قتل ذكر بانثى
روا نداشتند وامام اعظم به حديث المسلمون تتكافؤ دماؤهم تمسك نموده كه حكم بقتل كند · فمن عفى له
پس هر كه عفو كنند وير اكه قاتل است · من اخيه · از قصاص برادر او كه مقتولست · شىء · چيزى
اشارتست بآنكه عفو بعضى از ورثه يا عفو بعضى از آن خون مسقط قصاص است · فاتباع · پس بر قاتل
است بعد از عفو از پى رفتن · بالمعروف · به نيكويى وآن طوع ورغبتست در دادن ديت · واداء · وادا
كردن وجه ديت · اليه · بوارث مقتول · باحسان · بزودى ونيكويى ونه بمطل وبدخويى · ذلك · اين عفو از طلب قصاص
وديه · تخفيف · سبكباريست شما را · من ربكم · از پروردگار شما · ورحمة · ومهربانى وبخشايش از او در تسهيل امر

وتحصیل نفع · فمن اعتدی · پس هر که از حد در گذرد · بعد ذلک · بعد از انکه عفو کرده باشد و دیه
ستاند یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از انکه یکی را کشته
و دیت داده دیگری را بکشد · فله · پس مر او راست در اخرت · عذاب الیم · عذابی دردناک · ولکم · و
مر شماراست · فی القصاص · در حکم قصاص · حیوة · بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف
قصاص از ان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب
بقای شماست · یا اولی الالباب لعلکم تتقون · ای خداوندان عقل تا باشد که به پرهیزید از قتل
بناحق · کتب علیکم · نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد · اذا حضر · چون حاضر شود · احدکم · یکی از
شما · الموت · اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن · ان ترک خیرا · اگر بگذارد مالی مراد مال بسیار
الوصیة · وصیت کردن · للوالدین · برای پدر و مادر · والاقربین · و برای خویشاوندان · بالمعروف
بانصاف · حقا · نوشته شده این وصیت نوشتنی بحق و راستی · علی المتقین · بر پرهیزکنندگان از
حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بریا و سمعة وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم
میساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع کرد و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این ایة بآیة
مواریث منسوخ شده سهم بر میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلتست نه فریضه و آن نیز درباره
ایشان باید و نشاید که ثلث مال بیفزاید · فمن بدله · پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را
بعد ما سمعه · بعد از انکه شنیده باشد · فانما اثمه · پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد · علی الذین
یبدلونه · ایشان که تبدیل ایضا میکنند و ذم موصی از ان بری باشد · ان الله سمیع · بدرستی که خدای
شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را · علیم · داناست بر نیت موصی و تبدیل وصی · فمن خاف
پس هر که بداند و دریابد خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی · من موص · از وصیت کننده · جنفا
میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی · او اثما · یا بی کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث · فاصلح بینهم
پس اصلاح کند · بینهم · میان موصی لهم و میان ورثه در حال حیوة موصی کسی دانست که در وصیت مخالف
شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی که اصلاح نماید · فلا اثم علیه · پس بر او هیچ وبالی و زحمتی
نیست · ان الله غفور · بدرستی که خدای امرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد · رحیم · مهربانست
بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد · یا ایها الذین امنوا · ای گروه که گرویده اید · کتب · فرض
کرده شد · علیکم الصیام · بر شما روزه داشتن · کما کتب · همچنانکه نوشته شده بود · علی الذین من قبلکم
بر آنان که پیش از شما بودند چون امر صوم و عبادتیست شاق پس بجهت تأنیث خاطرها بدان میگوید
این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از ربقه این طاعت آزاد نبوده اند و دراشال امری که البلیة
اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم · لعلکم تتقون · تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی
شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر عرایس اورده که این ندای اصحاب قلوبست
یعنی آنحضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و بر
ندایی که مفرح قلوبست و مفرج کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات
چو اگر شما در طلب مشاهده اید و متوجه جهان این مطلوب را صوم واجبست از مألوفات طبیعت همچنانچه نوشته شد

برانبیا

بر انبیا و اولیا که پیش از شما بستند از رجس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة قدس سره
در تمهیدات اورده که صوم در شریعت عبارتست از نا خوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن
طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی و شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقربانست که این صوم
جز عارفان را دست ندهد قطعه مرد عارف چو یافت لذت قرب · نه با کلش کشش شود نه بشرب · اکل و
شربش چه باشد انس بحق · دایم او در حقیقت مستغرق · لقمه از انجا نیطعمش بینی · شربش از چشمه سار یسقینی
ایاما · روزه دارید روزه چند · معدودات · شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی
و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده · فمن کان
پس هر که باشد · منکم · از شما که متکلفید روزه را · مریضا · بیماری که توقع روزه ندارد یا مرضش بروزه
زیاده میشود · او علی سفر · یا راکب سفری بود که در ان قصر باید کرد چون افطار کند · فعدة · پس
بر اوست بر شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن · من ایام اخر · از روزهای دیگر · وعلی الذین
و بر آنان که ایشان · یطیقونه · توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند · فدیة · فداء دادنست
طعام مسکین · وان خوردن درویشست هر روز درویشی را بازاء هر روزی نصف صاعی از گندم بقول
امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتداء اسلام بوده و بعد از ان منسوخ شده و گفته اند
که اینجا لا مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی را که نتواند روزه داشتن چون پیران از کار
افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم ایة منسوخ نباشد · فمن تطوع · پس هر که زیاده کند بطوع خود
خیرا · نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان
صیام و اطعام · فهو · پس این تطوع · خیر له · بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر · وان تصوموا · وانکه
روزه دارید ای مطیقان اسیکوید یا رخصت داده کان را در افطار · خیر لکم · بهتر مر شما را از فدیه · ان
کنتم تعلمون · اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را · شهر رمضان · این روزها که گفتیم ماه رمضان
است · الذی انزل · آن ماهی که فرو فرستاده شد · فیه القران · در او قران یعنی ابتداء نزول در او بوده
یا تمام قران در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود امده و از آنجا اینجا بر پا سوره سوره بر
وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه یکی این گفته اند که چون در این اوقات
که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل
ساختیم · هدی للناس · در حالتی که راه نماینده است مر مردمان را · وبینات · و دلالتهای روشن است
من الهدی · از حلال و حرام · والفرقان · و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است
میان حق و باطل · فمن شهد · پس هر که حاضر باشد · منکم الشهر · از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در
ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال الشهر را · فلیصمه · پس باید که روزه دارد شهر را · ومن کان مریضا
و هر که بیمار باشد · او علی سفر · یا در سفر بود و افطار کند · فعدة من ایام اخر · پس بر اوست که قضای
آن روزه بعدد آن روزها از ایامی دیگر بتخییر مقیم که در ایة اولی مذکور است بحکم این ایه منسوخ شد
یرید الله · میخواهد خدای · بکم الیسر · بشما آسانی · ولا یرید · و نمیخواهد · بکم العسر · بشما دشواری
لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد · ولتکملوا العدة · و میخواهد که شما تمام کنید روزهای

رمضانرا که ایامی را که دران بعذر مرض وسفر افطار کرده اید · ولتکبروا الله · وتا به بزرگی یاد کنید خدایرا
یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رؤیت هلال تا روز واز اول روز تا وقت نماز عید · علی ما هدٰکم
بر انکه راه نمود شما را بصوم · ولعلکم تشکرون · ومگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا بایجاب ثواب
روزه وتخصیص مزد او که الصوم لی وانا اجزی به از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود
تعبد بدان سبب میکند وبخود شرف اضافت می بخشد که الصوم لی ومجازات آنرا بحضرت خود جل
ذکره اختصاص میدهد که اجزی به · بیت · هر چه بیان شرع بشارت دهست · از همه حرفی انا اجزی به است ·
واذا سألک · وچون پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم · عبادی · بندگان من · عنّی · از صفت من یا معامله
من با ایشان در وقت دعا · فانی قریب · پس من نزدیکم بعلم واجابت صحابه پرسیدند که خدایرا چگونه
بخوانیم وگویند که اعرابی استفسار کرده که یا نبی الله خدای بمن نزدیک است تا او را نهان گویم یا دور است
تا آواز بر دارم این آیه نازل شد که من به بندگان نزدیکم وبهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست
اجیب · اجابت میکنم · دعوة الداع اذا دعان · خواندن خواننده را چون مرا بخواند وحاجت او روا میسازم
اگر خواهم یا سؤال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود که · فلیستجیبوا لی · باید که بندگان
مرا اجابت کنند · ولیؤمنوا بی · وباید که بر ایمان بر من ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت بتحقیق
باشد · لعلهم یرشدون · تا شاید که براه راست بمانند بعضی بر انند که مراد ازین عباد وداعی روزه
دارانند که دعای ایشان قرین اجابتست وانکه قبل ازین آیه حکم روزهای روزه بعد ازان حکم شبهای روزه
بیان فرموده مؤکد این قول ودر بدایة حال مسلمانانرا در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب
کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت
را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسید وآیه
آمد که · احل لکم · حلال کرده شد مر شما را · لیلة الصیام · شب روزه · الرفث · کنایت از مباشرت · الی نسائکم
با زنان خود · هن · ایشان · لباس لکم · پوشش اند مر شما را · وانتم لباس لهن · وشما نیز لباس اید مر ایشانرا کنایت
است از اختلاط والتصاق چنانچه لباس را در بدن میباشد · علم الله · دانست خدای در ازل · انکم · انکه شما
کنتم تختانون · باشید که خیانت کنید · انفسکم · با نفسهای خود وستم روا دارید بر خود به مباشرت در غیر
وقت آن · فتاب علیکم · پس رجوع کرد بشما برحمت ورخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه · وعفا
عنکم · وعفو کرد از شما آن جنایت را · فالان · پس اکنون · باشروهن · مباشرت کنید با ایشان در لیالی
صیام · وابتغوا · وجویید · ما کتب الله لکم · انچه نوشته است خدای تعالی برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند
مراد انست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت · وکلوا · وبخورید
واشربوا · وبیاشامید در شبهای صوم · حتی یتبین · تا وقتی که روشن شود · لکم الخیط الابیض · مر
شما را رشته سفید که کنایت از روشنایی روز است · من الخیط الاسود · از رشته سیاه که اشارت
بتاریکی شب است در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سفید ورشته سیاه بر پای بستند بمفطرات
اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض وسواد رشتها فرق پدید آمدی تا آنگاه که · من الفجر · بیان خط
ابیض است نازل شد دانستند که مراد نور صبح است · ثم اتموا الصیام · پس باتمام رسانید روزه را

الی اللیل · تا شب · ولا تباشروهن · ومباشرت مکنید زنانرا · وانتم عاکفون · وحال آنکه شما مقیمان باشید
فی المساجد · در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند وامام مالک رحمه الله
همه لذات بر معتکف حرام میداند نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دائره اوامر ونواهی
شیخ ابو بکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است وحفظ جوارح ومراعات وقت چون این
سر شرط بجای آری هر جا خواهی معتکف توان بود عزیزی در آمد وخادم را گفت مرا بقعه پاک نشان ده
تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن وهر جا که میخواهی نماز گذار · بیت · انان محراب ابرو رو بگردان
اگر در مسجدی ور در خرابات · تلک · انچه گفته شد در باب روزه ومتعلقات آن · حدود الله · اندازه ها
ایست که خدای تعالی در دین مقرر فرموده · فلا تقربوها · پس بآن نزدیک مشوید بمبالغه است در منع
تجاوز از انچه وقتی که قرب بدان واقع نشود بتجاوز ازان خود چگونه صورت بندد · کذلک · هم
چنانکه تبیین این احکام فرمود · یبین الله · بیان میکند خدای تعالی · آیاته · نشانهای خود را از امر ونهی
ووعد ووعید · للناس · برای عامه مردمان · لعلهم یتقون · شاید که بپرهیزند واز حدود درنگذرند
ولا تاکلوا · ومخورید · اموالکم · مالهای شما را که واقع است · بینکم بالباطل · در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر
را بنا شایست چون دزدی وقمار وخیانت وغصب وعقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع
صرف مکنید چون شرب وزنا وانواع فسق · وتدلوا · عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید
والقا مکنید · بها · بدان مالها · الی الحکام · بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی ازین مالها برشوت
بحکام میدهید · لتاکلوا · تا بخورید از حمایت ایشان · فریقا · مقداری · من اموال الناس · از مالهای
مردمان · بالاثم · بظلم وستم یا به سوگند بدروغ یا بگواه زور · وانتم تعلمون · وشما میدانید که
ستم میکنید · یسئلونک · سؤال میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم · عن الاهلة · از ماههای نو معاذ جبل و
ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه گاه
باریک مینماید وبمرور ایام نور او تمام میگردد دیگر باره روی بتناقص مینهد حق تعالی بعلم ازلی میدانست
که ایشانرا حکمت کمال ونقصان ماه دانستن فهم نیست جواب در معرفت فایده آن فرستاد که
قل هی · بگو آن هلالها · مواقیت · نشانه هنگام ووقتها است · للناس · برای مردمان در مزد
مزدوران وعدت زنان وسلامت حمل وزنان رضاع وفصال وآجال دینها وتحقیق شرطها · والحج
وعلامتها وقتند برای حج که موسم را بدو بدانند · ولیس البر · ونیست نیکویی · بان تاتوا البیوت
بآنکه در آیند بخانها · من ظهورها · از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی
بروی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه
ساختی واهل وبر از پس خیمها در آمدندی وباعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و
تارک آنرا فاجر خواندندی واین همه عرب را شامل بود مگر حمس را وایشان چند قبیله بودند قریش
وخزاعه وبنو عامر وثقیف وغیر آن وایشانرا بسبب صلابت در دین وآیین خود حمس میگفتند
روزی در ایام احرام حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از دری بیرون آمد ومتعاقب او رفاعه انصاری هم ازان
در قدم بیرون نهاد مهاجر وانصار یکبار او را فاجر گفتند وچون حضرت صلی الله علیه وسلم ازو پرسید که

این جراءت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم گفت مرا روا بود از در بیرون
آمدن که من از حمسیم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان تو اگر احمسی من هم از حمسم هم دین من
دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این بر است - ولکن
البر من اتقی - ولیکن بر بر کسیست که از خشم خدا بترسد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند
واتوا البیوت - و در آیید بخانها در حال احرام و غیره - من ابوابها - از درهای آن - واتقوا الله
لعلکم تفلحون - و بترسید از خدای و پاس او و اوامر و نواهی او بدارید مگر شما رستکار شوید
وقاتلوا - و بکشید و کارزار کنید - فی سبیل الله - در راه خدای - الذین یقاتلونکم - آن را که با
شما کارزار میکنند - ولا تعتدوا - و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول
ایشان آغاز نکنند این حکم بآیت سیف منسوخ است - ان الله - بدرستی که خدای - لا یحب المعتدین
دوست نمیدارد ستمکاران را در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم
به نیت عمره بمکه میرفتند سفهاء عرب و مشرکان بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند
و در حدیبیه صلح واقع شد بانکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را
خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سالی دیگر که به نیت عمرهٔ قضا
بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکند
و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و
دیگر فرمود که - واقتلوهم - و بکشید مقاتلان خود را - حیث ثقفتموهم - هرجا یابید ایشان را
در حل و حرم - واخرجوهم - و بیرون کنید ایشان را - من حیث اخرجوکم - از آنجا که شما را بیرون کرده
اند یعنی مکه - والفتنة - و شرک آوردن ایشان - اشد - سختر است در ناپسندیدگی - من القتل
از کشتن شما ایشان را در حرم - ولا تقاتلوهم - مقاتله مکنید با کافران - عند المسجد الحرام
نزدیک مسجد حرام مراد همهٔ حرم است - حتی یقاتلوکم - تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما
فیه - در حرم و خود آهنگ حرمت کنند - فان قاتلوکم - پس اگر ایشان ابتدای قتال شما کنند
فاقتلوهم - پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله
گشاده - کذلک - همچنین است - جزاء الکافرین - پاداش کافران ستمکاران - فان انتهوا -
پس اگر باز ایستند از شرک - فان الله غفور - پس خدای آمرزنده است گناهان اگر در زمان
کفر مرتکب شده اند - رحیم - مهربانست که به برکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند - وقاتلوهم
و با مشرکان قتال کنید - حتی لا تکون فتنة - تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند و
یکون الدین - و باشد پرستش و طاعت - لله - مر خدای را - فان انتهوا - پس اگر مشرکان باز ایستند
از کفر - فلا عدوان - پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن - الا علی الظالمین - مگر بر ستم
کاران - الشهر الحرام - ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بعمرهٔ قضا میرود - بالشهر الحرام
بماه حرام یعنی ذو القعدهٔ ماضی که شما را منع کرده اند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید
که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما در این ماه حرام اگر قتال کنند بعوض

آن دما را از ایشان برآرید - والحرمات قصاص - و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما
این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را - فمن اعتدی علیکم - پس هرکه بر شما ظلم کند
بابتدای مقاتله با شما - فاعتدوا علیه - پس شما نیز بروی ستم کنید با او یعنی قتال نمایید این لفظ
بر سبیل مشاکله است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید - بمثل ما اعتدی علیکم - بمانند آن چیزی
که بر شما ستم کرده است - واتقوا الله - و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید - واعلموا ان الله
و بدانید که خدای تعالی - مع المتقین - با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی گفتند که ما توشهٔ راه نداریم و آنها که دست رس هست بما
چیزی نمیدهند حکم شد که - وانفقوا - نفقه کنید ای توانگران - فی سبیل الله - در راه خدای که
جهاد است - ولا تلقوا بایدیکم - و میفکنید بدستهای خود خود را - الی التهلکة - بورطهٔ هلاکت
یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاک دلست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار بیت
بخل پلیست که مرد را رسوا کند - بلکه در چاه هلاکش افکند - واحسنوا - و نیکویی کنید با آغازیان
ان الله - بدرستی که خدای تعالی - یحب المحسنین - دوست دارد نیکوکاران را - واتموا الحج والعمرة
و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای آرید - لله
برای خدای نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند - فان احصرتم - پس اگر باز داشته شوید
به بیماری و خوف و کم شدن قوت و کشتن راحله - فما استیسر - پس بر شماست آنچه میسر شود - من
الهدی - از قربانی و آنرا بمنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله - ولا تحلقوا - و متراشید - رؤسکم - سرهای
خود را یعنی از احرام بیرون می آیید - حتی یبلغ الهدی - تا وقتی که برسد قربانی - محله - بمحل او که منا است
فمن کان - پس هرکه باشد - منکم - از شما - مریضا - بیمار در وقت احرام - او به اذی - یا باشد او را رنجی
من رأسه - از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبهٔ جنبندگان در او و بدین سبب ضرورت شود
که سر بتراشد - ففدیة - پس بر اوست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خزندگان
روی بوی آورده بودند و چون مردم قحط دیده سنگی در کاسهٔ سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر آن
اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله بر آن
دسترس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد - من صیام - از روزه و بحدیث سه روز شد که روزه
دارد - او صدقة - یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من گندم - او نسک
یا از قربانی و ادنی آن گوسفندیست - فاذا امنتم - پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض
فمن تمتع - پس هرکه برخورد - بالعمرة الی الحج - یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق
تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرایط آن بجای
آورد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضل است یا بطریق قران که در احرام گوید نویت
بحج و عمره معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در او مندرج است چون فضل وضوء در غسل
و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون موسم حج به میقات رسد احرام
احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد

انکه اندرون مکه احرام گیرد بحج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و درین ایه میگوید که
هرکه متمتع باشد. فما استیسر. پس بر اوست انچه میسر شود. من الهدی. از قربانی شکرانهٔ
آن را که توفیق یافته در جمع میان دو عبادات. فمن لم یجد. پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر
نبود. فصیام ثلثة ایام. پس حکم روزه داشتن است سه روز پیوسته یا گسسته. فی الحج. در ایام
حج. وسبعة. روزهٔ هفت روز دیگر. اذا رجعتم. چون باز گردید بوطن خود. تلک. این ایام
یعنی سه و هفت. عشرة کاملة. ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام با
تمام آن. ذلک. این حکم هدی یا صیام یا تمتع و قران. لمن. مر کسی راست که. لم یکن اهله. نباشند اهل
او. حاضری المسجد الحرام. از مجاوران مسجد الحرام یعنی افاقی باشند نه مکی چه افاقیان در اشهر
حج بهره دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر ازمنهٔ حج بعمره احرام میتوانند
گرفت پس ایشانرا تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم رحمه الله. واتقوا الله. و بترسید از
خدای و بر انچه در باب حج صادر شده محافظت نمایید. واعلموا ان الله. و بدانید که خدای تعالی
شدید العقاب. سخت عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند. الحج اشهر معلومات. زمان
حج ماههای معروف و مشهور است یعنی شوال و ذو القعده و نه روز از ذی الحجه و شب نحر تا
صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورد. فمن فرض. پس
هر که فرض کرداند بر خود. فیهن الحج. درین ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی بمذهب و به نیت
و احرام بقول امام شافعی رحمه الله. فلا رفث. نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان
پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید. ولا فسوق. و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند
ولا جدال. و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت نورزد. فی الحج. در ایام حج
قریش با یکدیگر مجادله مینمودند در منا و هر یک میگفتند حج من تمامتر این حکم فرو آمد که جدال
مکنید. وما تفعلوا. و آنچه میکنید. من خیر. از نیکویی. یعلمه الله. میداند آنرا خدای. وتزودوا
و توشه بر گیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده
از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه فرمود توشه بر دارید تا بر دل مردم گران نباشید. فان خیر
الزاد التقوی. پس بهتر این توشها پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سؤال نا کردن
از ایشان و نزد عرفا درین ایه اشارتی بتزود سفر آخرت هست و بهترین زادی دران راه پرهیزکاریست
امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور شدن بر تن از لوث گناه و تقوی خاص اجتنابست بسر
از مشاهدهٔ ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق سر نتوان برد و بی زاد شوق راه
مرحلهٔ محبت میلی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان در داست و روی زرد آه. راه این کوی است بسم الله کرا دارد عزم
واتقون. و بترسید از من. یا اولی الالباب. ای خداوندان عقل. لیس علیکم. نیست بر شما. جناح. گناهی. ان
تبتغوا. دران که بجویید و طلب کنید در موسم حج. فضلا. روزی. من ربکم. از پروردگار خود بواسطهٔ
تجارات از عرب تاجرانرا جمعی که بحج امدندی میگفتندی داج لا حاج این ایندهٔ اینست بحاصل حق سبحانه
فرمود که سودا و معامله ایشانرا از فیض حج بی بهره نمیساند بشرط انکه مقصد اصلی و مقصود کلی

حج باشد. فاذا افضتم. پس چون بر گردید. من عرفات. از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت انکه آدم
و حوا علیهما السلام انجا بهم عارف شدند. فاذکروا الله. پس یاد خدای را به تهلیل و تلبیه. عند المشعر الحرام.
نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین. واذکروه. و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو. کما
هداکم. همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج. وان کنتم. و بدرستی که بودید شما. من قبله. پیش ازین
هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله وسلم. لمن الضالین. از جملهٔ راه
نایافتگان. ثم افیضوا. پس باز گردید خطاب با قریش و خلفای ایشانست که همه عرب را وقوف
بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و برین صورت ترفع کردندی بر خلق و تنگ داشتندی
از مساوات موافق و در افاضه نیز براه دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید. من حیث افاض
الناس. از انجا باز میگردند همه مردمان. واستغفروا الله. و طلب آمرزش کنید از خدای. ان الله
غفور. بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشتهٔ مستغفرانرا. رحیم. مهربانست بر انکه حج
گذارد. فاذا قضیتم. و چون بگذارید و بجای آورید. مناسککم. کارهای حج و لوازم آنرا. فاذکروا
الله. پس یاد کنید و ثنا گویید خدایرا. کذکرکم. همچو یاد کردن شما. اباءکم. پدران خود را رسم جاهلیت
ان بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمة بایستاندی و
برفعت نسب و شهرت حسب ابا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که همچنانکه پدران را یاد میکنید
خدایرا ذکر کنید. او اشد ذکرا. بلکه فراوان تر و بزرگتر از ان زیرا که او پدران شما را بدان مراتب و
مناقب اختصاص داده بود. فمن الناس. پس از مردمان. من یقول. کسی هست که میگوید. ربنا اتنا.
ای پروردگار ما عطا بده ما را. فی الدنیا. در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا میطلبند
وما له. و نیست خواهندهٔ دنیا را. فی الاخرة. دران سرای. من خلاق. نصیبی و بهره اگر داعی کافر است
از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومنست چون دیگر مومنان بهره ندارد. ومنهم من یقول. و از
مردمان کس باشد که میگوید. ربنا اتنا. ای پروردگار ما عطا کن ما را. فی الدنیا حسنة. درین
سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت. وفی الاخرة حسنة. و در ان سرای نیکویی یعنی تحقیق امنیت و گفته
اند حسنهٔ این جهان قناعتست و از آن جهان شفاعت. وقنا. و نگاه دار ما را. عذاب النار. از
عذاب آتش دوزخ حضرت مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که حسنهٔ این جهان زنی صالحه است و حسنهٔ آن عالم
حور پسندیده و عذاب النار زوجهٔ ناشایسته درشت خوی سخت گوی بد لقا رباعی زن بد در سرای
مرد نکو. هم درین عالم است دوزخ او. زینهار از قرین بد زنهار. وقنا ربنا عذاب النار. اولئک
آن گروه که خیر دنیا و اخرت طلبند. لهم نصیب. مر ایشانرا بهره ایست. مما کسبوا. از انچه
عمل کردند یعنی درخواست نمودند. والله. و خدای تعالی. سریع الحساب. زود شمار است بقدر لمحه شمار
همهٔ خلایق کند. واذکروا الله. یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گویید. فی ایام معدودات. در روزهای
شمرده که آن ایام تشریقست و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز
صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین رحمهما الله تا عصر اخر ایام تشریق عقیب بیست و سه نماز تکبیر
باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است. فمن تعجل. پس هر که شتاب کند و از

نصف

منا بود - فی یومین - در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه - فلا اثم علیه - بر او هیچ گناهی نیست
بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متأخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت است
و هیچ گناهی نه - و من تأخر - و هر که تأخیر کند و سه شب در منا باشد - فلا اثم علیه - پس بر او نیز
حرجی نیست و مطلقا او زرو وبال نباشد - لمن اتقی - مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا
آخر عمر تقوی را شعار خود سازد - واتقوا الله - و بترسید از خدای در بقیه عمر - واعلموا انکم - و
بدانید که شما - الیه تحشرون - بسوی خدا محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید
رسید - ومن الناس - و از مردمان هست - من یعجبک - آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد - قوله
سخن گفتن او و اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود
حضرت صلی الله علیه وسلم را طراوت روی و حلاوت گفتار او خوش آمد و مضمون کلامش این بود که آمده ام
تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام صلی الله علیه وسلم بر دوش مطاوعت افکنم
و این سخنان را بسوگند مؤکد ساخته خدا را بگواهی آورد و چون بازگشت از عمارات مدینه در کشت شبی
زراعت قومی را آتش بسوخت و چهارپایان را بشمشیر پی کرد حق تعالی آیت فرستاد که کسی هست از مردمان
که ترا در عجب می افکند سخن او که میگوید - فی الحیوة الدنیا - در مصالح زندگانی دنیا - ویشهد الله - علی
و بگواهی میآورد خدا را - علی ما فی قلبه - بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست - وهو
و حال آنکه او - الد الخصام - ستیزنده ترین دشمنانست - واذا تولی - و چون برگردد از حضرت تو
سعی برد و بشتابد - فی الارض - در زمین مدینه - لیفسد فیها - تا تباهی کند در آن - ویهلک الحرث
و نابود گرداند کشت زار را بسوختن - والنسل - و هلاک کند چهارپایان را - والله - و خدای تعالی
لا یحب الفساد - نمی پسندد معصیت و تباه کاری را - واذا قیل له - و چون گویند مر این منافق را
اتق الله - بترس از خدای - اخذته العزة - بگیرد او را حمیت جاهلیة - بالاثم - بارتکاب گناه - فحسبه
پس بسندست او را - جهنم - و آن نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی
بعید القعر است در دوزخ - ولبئس المهاد - و بد قرارگاهیست آتش دوزخ - ومن الناس - و از مردمان
هست - من یشری - کسی که میفروشد - نفسه - نفس خود را یعنی جان بذل میکند - ابتغاء مرضات
الله - بطلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه
بمکه رفتند و خبیب را رضی الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان گرفتار شده
بردار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان
آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و
به بلیع الارض ملقب گشت و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب
صرفه ندیده بازگشتند و گفته اند در شان صهیب رومی است که هر چه داشت در مکه بکافران داد
تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خوشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید - بیت - بزر وصلش اگر
میتوانی بخر - که وصلش عزیز است و زر هیچ نیست - و گفته اند در حق امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله
رضی الله عنه فرود آمد که در شب غار بر فراش سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم تکیه گرفت و جان فدای آن حضرت کرد

بلغ

والله رؤف - و خدای تعالی مهربانست - بالعباد - به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند
یا ایها الذین امنوا - ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر - ادخلوا فی السلم - درآیید باسلام - کافة - همه
بیکبار یا مؤمنان را میگوید که بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم بعد
از قبول احکام اسلام شرایع توریة را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول
نمی کردند حق سبحانه و تعالی فرمود که بیکبارگی باسلام درآیید - ولا تتبعوا - و پی روی مکنید
خطوات الشیطان - گامهای شیطان را یعنی از وسواس شیطانی باحکام منسوخ قیام منمایید
انه لکم - بدرستی که شیطان مر شما را - عدو مبین - دشمنیست هویدا که بوسواس خود خاطر شما را
متزلزل میسازد - فان زللتم - پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع و احکام قرآن - من بعد ما - از
پس آنکه - جاءتکم البینات - آمد بشما احکام حلال و حرام - فاعلموا ان الله - پس بدانید که خدای
عزیز - غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین - حکیم - محکم کار است انتقام نکشد الا بحق - هل
ینظرون - آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند ایشان که بکلی در دائرهٔ اسلام داخل نمیشوند - الا
مگر آنرا که - یاتیهم الله - بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او - فی ظلل - در سایه بانها - من الغمام
از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظلة بود - والملائکة - و بیایند فرشتگان
که موکلند بر عذاب - وقضی الامر - و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس که بدو رسد - والی الله - و
بسوی خدای یعنی بجزای او - ترجع الامور - بازگردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین
و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله
سل - بپرس خطاب با آن حضرت است صلی الله علیه وسلم یا هر که صلاحیت خطاب دارد او را میگوید بپرس
بنی اسرائیل - یهودان مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که ما چند - کم آتیناهم - داده ایم بدران
ایشان را - من آیة بینة - از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه وسلم یا معجزات
هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن - ومن یبدل - و هر که تبدیل دهد یهودان و
بگرداند - نعمة الله - نعمت خدا را که صفت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم - من بعد ما جاءته - از پس آنکه آمده است
بدو در توریة - فان الله - پس بدرستی که خدای تعالی - شدید العقاب - سخت عقوبتست بر او در دنیا
بقتل و اجلا و در آخرت عذاب بی منتها - زین - آراسته گردانیده اند - للذین کفروا - برای ناسپاسان
و پوشندگان حق - الحیوة الدنیا - زندگانی دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند
ویسخرون - و سخریه میکنند و افسوس میکنند - من الذین امنوا - از آنانکه ایمان آورده اند اغنیاء
قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد را
صلی الله علیه وآله وسلم نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب
و بنای رسوم و عادات ایشان درهم میشکنم و اگر کار وی حق بودی بایستی که سادات عرب و
اماثل قبایل تابع وی بودندی حق سبحانه فرموده - والذین اتقوا - آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این
درویشان و گدایان - فوقهم - زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان - یوم القیمة - روز قیامت
یعنی مؤمنان در درجات علی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل و سجن سجین - والله یرزق

وخدای روزی دهد - من یشاء - هر که را خواهد - بغیر حساب - بی اندازه - کان الناس -
بودند مردمان - امة واحدة - گروه یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند - فبعث الله - پس بر
انگیخت خدای - النبیین - پیغمبران را یعنی شیث و ادریس و غیر ایشان علیهم السلام - مبشرین - مژده
دهندگان اهل طاعت را بثواب - و منذرین - و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند
در آن زمان که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابرهیم علیه السلام نیز
همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران را فرستاد - و انزل - و منزل گردانید - معهم الکتاب - با ایشان کتابها که
احکام شرایع ایشان در آن مبین بود - بالحق - براستی و درستی - لیحکم - تا حکم کند هر پیغمبری - بین
الناس - میان مردمان - فیما اختلفوا فیه - در آن چیز که اختلاف کردند در آن - وما اختلف فیه
و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین - الا الذین اوتوه - مگر آنانکه کتاب بدیشان
داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند - من بعد ما جاءتهم - از پس آنکه آمد
بدیشان - البینات - معجزهای روشن و حجتهای پیدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه
بغیا بینهم - از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری - فهدی الله - پس راه
نمود خدای - الذین آمنوا - آنان را که ایمان آورده اند - لما اختلفوا فیه - بدان چیزی که اختلاف کردند
در آن - من الحق - بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود - باذنه
بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب
خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسط است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود
شنبه و نصارا یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزها است
راه نمود - والله یهدی - و خدای راه می نماید بفضل خود - من یشاء - هر که را میخواهد - الی صراط
مستقیم - بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست - ام حسبتم - آیا می پندارید ای مهاجران
که بترک خان و مان گرفته و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید - ان تدخلوا الجنة - آنکه
در آیید به بهشت - ولما یاتکم - و نیامده بشما - مثل الذین خلوا - مانند محنت آنانکه گذشته اند
من قبلکم - پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیه آنست که می پندارید
که رایگان به بهشت روید و به شما نه رسیده آنچه دوستان خدا پیش از این کشیده اند
مستهم الباساء - رسیده است بدیشان سختی و ناکامی و درویشی - والضراء - و بیماری و شکستگی
و گرسنگی نقلست که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و
در حدیث آمده که سخترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت تاکید
این قول میکند قطعه آن بلاها که انبیا برداشتند سر بچرخ هفتمین افراشتند هر که در راه محبت بیشتر
بر دل او بار محنت بیشتر - پس انبیا و مومنان بمحنت گذرانیدند - و زلزلوا - و از جای بر انگیخته شدند از
بسیاری بلاها که بدیشان رسید - حتی یقول الرسول - تا آنکه گفت پیغمبر ایشان - والذین آمنوا - و گفتند
آنانکه ایمان آورده بودند - معه - با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او - متی نصر الله - کی باشد یاری دادن
خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمود حق سبحانه

بر رسول ایشان گفت بدانید - الا ان نصر الله - که یاری دادن خدای تعالی مومنان را - قریب - نزدیک
است - یسئلونک - می پرسند ترا - ماذا ینفقون - که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح
رضی الله عنه مرد بزرگ و توانگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی
فرمود که - قل - بگوی - ما انفقتم - آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید - من خیر - از مال - فللوالدین
پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر
است زیرا که نفقه وقتی معتبر باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف در نفقه والدین
اهم است - والاقربین - و خویشان نزدیک که وارث نباشند بر اکتساب نفقات - والمساکین - و
درویشان که چاره معیشت خود ندانند - وابن السبیل - و راه گذریان و مهمانان - وما تفعلوا
و آنچه بکنید - من خیر - از نیکویی با هر کس که باشد - فان الله - پس خدای تعالی بآن چیز - علیم - داناست و بر آن
جزا خواهد داد - کتب - نوشته شد - علیکم القتال - بر شما کارزار کردن با دشمنان دین - وهو - و آن
قتال - کره لکم - مکروه است مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهت بفرمان خدای را نبوده بلکه
مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند - وعسی ان تکرهوا - و شاید که
شما مکروه دارید - شیئا - چیزی را بنفرت طبیعت خود - وهو - و حال آنکه آن چیز - خیر لکم - نیکویی باشد
شما را چون غزو که مکروه میشمارید و خیر شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و
اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین - وعسی ان تحبوا - و شاید
که دوست دارید - شیئا - چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلفست از جهاد - وهو شر لکم - و آن
بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا بحرمان از ثواب غزوه و بعد از
درجه شهدا - والله یعلم - و خدای تعالی میداند مصلحت شما - وانتم لا تعلمون - و شما آن را نمیدانید
یسئلونک - می پرسند ترا - عن الشهر الحرام - از ماه حرام - قتال فیه - یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با بعضی از صحابه رضی الله عنهم ببطن نخله فرستاد و
میان ایشان و کاروان قریش که از طایف میآمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته
شد و مسلمانان شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد دانستند که آن روز سلخ جمادی الآخر بوده یا غره
رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم ماه حرام را حلال گردانید و اتباع
خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد که - قل قتال فیه - بگوی که جنگ در ماه
حرام - کبیر - کاری بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت بآیه السیف
منسوخ گشته و اگرچه این قتال بزرگی بوده اما آنچه کافران میکنند از بی راهی - وصد - و باز
داشتن مردمان - عن سبیل الله - از راه خدای تعالی که ایمانست - وکفر به - و ناگرویدن بخدای تعالی - و
المسجد الحرام - و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن - واخراج اهله - و بیرون
کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او - منه - از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است
اکبر عند الله - بزرگتر است نزدیک خدای تعالی از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر - والفتنة - و شرک بخدای تعالی
اکبر من القتل - بزرگتر است از قتل حضرمی - ولا یزالون - و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد

یقاتلونکم. با شما ای مومنان جنگ کنند. حتی یردوکم. تا شما را باز گردانند. عن دینکم. از دین شما که دین اسلام است. ان استطاعوا. اگر توانند و قادر باشند. ومن یرتدد منکم. و هرکه برگردد از شما. عن دینه. از دین خود و مرتد شود. فیمت. پس بمیرد. وهو کافر. و حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن. فاولئک. پس آنگروه مرتدان. حبطت اعمالهم. باطل باشد عملهای ایشان. فی الدنیا. در این سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان سلوب گردد. والاخرة. و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند. واولئک. وآن گروه. اصحاب النار. ملازمان دوزخند. هم فیها. ایشان در آتش. خالدون. جاویدانند. ان الذین امنوا. بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول. والذین هاجروا. و آنانکه بدرود کرده اند اوطان خود را. وجاهدوا. و جهاد کرده اند فی سبیل الله. در راه خدای یعنی عبد الله بن جحش و یاران او. اولئک. آن گروه. یرجون. امید میدارند. رحمت الله. رحمت خدا را. والله غفور. و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست. رحیم. و بر ایشان مهربانست. یسئلونک. می پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم. عن الخمر والمیسر. از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رضی الله عنهم چون عمر ابن الخطاب و معاذ بن جبل با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقلست و در قمار که سبب سلب مالست و در آن محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که. قل فیهما. بگو در این دو. اثم کبیر. گناهی بزرگ است. ومنافع للناس. ومنفعتها مر مردمان را و منافع خمر تا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بی دلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسع بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بوده که بر مساکین قسمت کرده اند در حقایق سلمی آورده که اثم کبیرات در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها. واثمهما. و گناه خمر و قمار. اکبر من نفعهما. بزرگتر است از نفع آنها. ویسئلونک. و می پرسند ترا. ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند عمرو بن الجموح رضی الله عنه از نوبت اول که سؤال کرد جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه میباید داد اما نمیدانم که چه می باید داد جواب آمد که. قل العفو. بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما این حکم بآیت زکوة منسوخ است. کذلک. همچنانکه احکام انفاق بیان کرد. یبین الله. بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی. لکم الایات. برای شما نشانهای مهربانی خویش. لعلکم تتفکرون. باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا والاخرة. در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانید که ایشان قاطعان راه اند و همه حرامانند علی اهل الله. بیت. دنیی و عقبی حجاب عاشقست. میل ایشان کی ز عاشق لایقست. ویسئلونک. و می پرسند ترا. عن الیتامی. از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آورده که چون خوردن تهدید مال یتیم بآیة ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در آن بمعاملات تصرف مینمودند جهت برائت ذمت خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسانیدند و حق تعالی فرمود که. قل اصلاح لهم. بگو باصلاح آوردن

حال و بمحافظت کردن مال ایشان. خیر. بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بخشندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت بر ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود که وان تخالطوهم. و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید. فاخوانکم. پس ایشان برادران شما اند در دین. والله یعلم المفسد. و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را. من المصلح. از صلاح دهنده کار ایشان. ولو شاء الله. و اگر خواستی خدای. لاعنتکم. هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی یعنی مخالطت با یتیمان حرام کردی. ان الله عزیز. بدرستی که خدای تعالی غالبست و قادر بر اعنات. حکیم. داناست در آنچه کرد از ترک اعنات. ولا تنکحوا المشرکات. و بزنی مخواهید زنان مشرک را. حتی یؤمن. تا وقتی که ایمان آورند رسول خدای صلی الله علیه وسلم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان در ماندۀ را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام در غایت جمال و در جاهلیت با هم بازاری داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نموده گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصلت بزوجه زن محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد گفت این نیز موقوف بر اجازت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در ازدواج داخل نسازند و هم در این اوقات عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت طپانچه که بر روی وی زده بود و داد خواهان بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رفته بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و روزه میدارد و خدا و رسول را تصدیق میکند اما ستیزه گر و فرمان ناپذیر است حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که پس او مومنه است با او نیکوئی باید کرد عبد الله او را آزاد کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بد و سیدار ندا آمد که. ولامة مومنة. و هر آینه کنیزک مومنه. خیر من مشرکة. بهتر است از زن آزاد مشرکه. ولو اعجبتکم. و اگر شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال. ولا تنکحوا المشرکین. و مدهید زنان مشرکه را. حتی یؤمنوا. تا وقتی که ایمان آورد. ولعبد مؤمن. و هر آینه که بندۀ مومن. خیر من مشرک. بهتر است از مرد آزاد مشرک. ولو اعجبکم. و اگر چه شما را بشگفت آورد آن مشرک بواسطۀ صورت یا ثروت. اولئک. آن مشرکین و مشرکات. یدعون الی النار. میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ است. والله یدعوا. و خدای میخواند. الی الجنة والمغفرة. بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان آمرزیده شوند و به بهشت برسند. باذنه. بقضا و ارادت او. ویبین. و هویدا میکند. آیاته. احکام خود را از حلال و از حرام. للناس. برای مردمان. لعلهم یتذکرون. شاید که ایشان پند گیرند. ویسئلونک. و میپرسند. عن المحیض. از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در این حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در ملاعبه و مباشرت می افزودند ثابت بن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که. قل هو اذی. بگو که حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد. فاعتزلوا النساء. پس دور باشید و یکسو روید از زنان

فی المحیض. در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترک مکالمه و مخالطه
نمایید پس بجهت تاکید میگوید. ولا تقربوهن. و نزدیک مشوید بایشان. حتی یطهرن. تا وقتی که
غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و حفص یطهرن میخواند بسکون
طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است رحمه الله که چون انقطاع
دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست. فاذا تطهرن. پس چون غسل کنند
تا پاک شوند. فأتوهن. پس بیایید بدیشان. من حیث امرکم الله. از آنجا که خدای امر کرده است یعنی مدخل
مقرر. ان الله یحب التوابین. بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگانرا از مناهی. ویحب
المتطهرین. و دیگر دوست دارد پاکیزگانرا. نساؤکم. زنان شما. حرث لکم. موضع کشت شما اند
یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب و باشد فرزندش احول آید مسلمانان که
بران نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بحضرت نبوت صلی الله علیه و سلم عرض کردند و از حضرت حق سبحانه و تعالی
جواب رسید که زنان محل زرع و منبت اولاد اند. فأتوا حرثکم. پس بیایید بکشتزار خود. انی
شئتم. هر گونه که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن چون مأتی واحد باشد یعنی مأتی
موضع حرث بود نه محل فرث. وقدموا. و فرا پیش دارید. لانفسکم. برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از
پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام. واتقوا الله. و بترسید از خدای تعالی در
مخالفت امر و مباشرت نهی او. واعلموا انکم. و بدانید آنکه شما. ملاقوه. رسندگانید بجزای آنچه پیش میفرستید
یا ملاقات کنندگانید آنرا کی میرسید یعنی او را در عقبی بدین سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض
بندگانست بر خدای تعالی کما قال الله تعالی وعرضوا علی ربک صفا. وبشر المؤمنین. و مژده گانی ده مؤمنانرا
به بهشت و رؤیت. ولا تجعلوا الله. و مگردانید نام خدای عز و جل. عرضة. بهانه و دست آویزی. لایمانکم
و سوگندان خود را عبد الله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی
سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق
تعالی آیة فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع. ان تبروا. آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا. وتتقوا
و آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمه. وتصلحوا. و از آنکه اصلاح کنید. بین الناس.
میان مردمان. والله سمیع. و خدای شنواست بسوگند شما. علیم. دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده
عبد الله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع آیة از سر آنچه گفته بود در گذشت و با بشیر در مقام رحمت و شفقت
آمد. لا یؤاخذکم الله. نگیرد خدای شما را یعنی عقاب نکند. باللغو. به بیهوده که واقع شود. فی ایمانکم
در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست
گوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا
بطریق عادت که لا والله و بلی والله و ویرا در آن قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین تقدیر
لغو کفارت نیست و خدای بدان مواخذه نکند. ولکن یؤاخذکم. ولیکن مواخذه میکند شما را. بما
کسبت قلوبکم. بآنچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید و آنرا کفارت باید
داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید. والله غفور. و خدای آمرزنده است بنده را که به یمین نگیرد

حلیم

حلیم. بردبار است در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید. للذین یؤلون. مر آنانرا که سوگند خورند
من نسائهم. از زنان خود دور شدند و باز ایستادند در جاهلیت چون مردی را بزن میل نبودی و
غیرت داشتی که چون بگذارد و دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند و او را
در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدای
بیاسودی حق تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند
تربص اربعة اشهر. انتظار بردن چهار ماه است. فان فاؤا. پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان
رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند. فان الله غفور. پس خدای آمرزنده است مر شکنندگان
سوگند را در این صورت. رحیم. مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود
و حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود
بوعده نکاح ثابتست و بر او جز کفارت سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربه نکند
نزد امام اعظم رحمه الله طلاق بائن شود و قول امام شافعی رحمه الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که
باز آی یا طلاق ده برحاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند زن او را طلاق
دهد. وان عزموا الطلاق. و اگر قصد کنند طلاق را. فان الله سمیع. پس خدای تعالی شنواست
قول مولی را. علیم. داناست بعزم مولی. والمطلقات. و زنان رها کرده بالغه مدخوله بها که
حامله نباشند. یتربصن. انتظار برند. بانفسهن. بنفسهای خود تاکید در انتظار. ثلثة قروء
سه قروء و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله طهر است و نزد امام اعظم حیض و فائده
خلاف در معتده ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه حیض
را گیرد انقضاء عدت بعد از حیضه ثالثه است. ولا یحل لهن. و حلال نباشد زنانرا. ان یکتمن. آنکه
بپوشند. ما خلق الله. آنچه آفریده است خدای. فی ارحامهن. در رحمهای ایشان از فرزند و حیض
کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روا نبود. ان کن یؤمن. اگر هستند که ایمان دارند
بالله والیوم الآخر. بخدای و بروز قیامت. وبعولتهن. و شوهران ایشان. احق. سزاوارترند
بردهن. برجوع کردن ایشان. فی ذلک. در زمان تربص. ان ارادوا. اگر خواهند شوهران بدان
رجعت. اصلاحا. بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام
زنانرا طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زن را با خود
گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح. ولهن. و زنانراست بر مردان از
حقوق. مثل الذی علیهن. مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشان هست. بالمعروف. بنحو نیکو معیشت
و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دائره
عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی بوجه احسن کند و آنچه از علم
دین بود بوی آموزاند. وللرجال. و مردانراست. علیهن. بر زنان. درجة. افزونی و بلندی بآنکه
مهر بر ایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان میبرند یا بطلاق و رجعت که سررشته اختیار
آن بدست رجالست و در حقایق نجمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال

ولابنست و در حدیث امده که بسیار بکمال رسید واز زنان کذشتند دو تن کامل شدند آسیه
بنت مزاحم و مریم عمران رضی الله عنهما - والله عزیز - وخدای غالبست عزیز میکرداند مردانرا وفضل میدهد
بر زنان - حکیم - داناست وبحکمت حکم میکند بر بندکان - الطلاق - طلاق شرعی که در آن رجعت
باشد - مرتان - دوبار است عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده واکر فرضا ده واقع شدی مرد را
حق رجعت بودی وبسیار بود که زن را طلاق میدادند ونزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیکرباره
رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد وانجوهر شوهر که بسو ستر اورا
طلاق می داد وبرای اضرار رجعت میکرد بنالید حکایت آن شکایت بمسامع حضرت نبویه رسید آیة
نازل شد که طلاق رجعی دوبار است وبعد از طلاق - فامساك بمعروف - باخود کرفتنست برجعت
او تسریح - یا رها کردن - باحسان - به نیکویی یعنی بکذشتن تا عدت بکذرد بعد از ان اکر خواهد نکاح تازه
کند واکر دیکرباره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید وتا آن زن بنکاح شوهری دیکر نرسد
بر آن مرد حلال نشود - ولا یحل لکم - وحلال نیست شمارا ای مردمان - ان تاخذوا - انکه فرو کیرید
مما اتیتموهن - از آنچه داده اید زنان خودرا - شیئا - چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر
بزنی داده بود زن از او جدائی طلبید بهمان کابین خودرا باز خرید ایة نازل شد که روا نباشد
چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق - الا ان یخافا - مکر انکه دانند مرد و زن - الا یقیما
انکه بپا نمی توانند داشت - حدود الله - احکام الهی را در صحبت ومعاشرت - فان خفتم - پس
اکر دانستید آن احکام که امر اخذ واعطا بدست شما است - الا یقیما - انکه مرد وزن اقامت
نمیتوانند کرد - حدود الله - حکمهای خدائرا - فلا جناح علیهما - پس هیچ وزر و وبالی نیست بر
مرد وزن - فیما افتدت به - در آن چه فدا دهد بشوهر وبان خودرا باز خرد چنانچه زن ثابت کرد
تلك - این احکام که مذکور شد از طلاق ورجعت وخلع - حدود الله - اندازهای خدای - فلا تعتدوها
پس از اندازه مبرید حدود را - ومن یتعد حدود الله - وهرکه از حدود اندازه میبرد - فاولئك - پس
آن کروه متعدیان - هم الظالمون - ایشانند ستمکاران بر نفس خود - فان طلقها - پس اکر طلاق دهد مرد
بعد از طلقه ثانیه زن خودرا - فلا تحل له - پس آن زن حلال نباشد بر مرد - من بعد - بعد از طلاق ثلثه
حتی تنکح - تا وقتی که بنکاح درآید - زوجا غیره - شوهر دیکررا وزوج ثانی از مباشرت او برخورد
دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقه ثلثه بود وبعقد شوهری دیکر درآمده خواست که با شوهر پیشین آشتی
کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منع فرمود وکفت لا حتی تذوقی عسیلته و
یذوق عسیلتك - فان طلقها - پس اکر طلاق دهد شوهر ثانی اورا بطوع نه بکره بعد از مباشرت - فلا
جناح علیهما - پس هیچ کناهی نیست بر زوج اول واین مطلقه - ان یتراجعا - انکه بایکدیکر رجوع
نمایند بنکاحی جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی - ان ظنا - اکر میدانند وکمان میبرند - ان یقیما
انکه بپای دارند - حدود الله - احکام خدائرا وحق یکدیکررا بشناسند - وتلك - واین کفته شد از
تحریم وتحلیل حدود الله - اندازهای احکام خداست که - یبینها - بیان میکند آنرا - لقوم یعلمون - برای
کروهی که دانند که از پیش حق است وبدان بکروند - واذا طلقتم النساء - وچون طلاق دهید زنانرا - فبلغن

خب

احلهن

اجلهن - وبرسند بنزدیك مدت یعنی بانقضای عدت - فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف
به نیکویی تا عدت ایشان منقضی کردد ومالك نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خودرا طلاق
داد وسرد و زمانه بود تا عدت بسر اید باز او رجعت کرد وباز طلاق داد وهمچنین در نه ماه سه بار
طلاق داد وسه بار رجعت نمود حق تعالی از ان نهی کرد درین آیة وفرمود که ولا تمسکوهن وباز
مدارید ایشانرا ورجعت مکنید - ضرارا - از روی رنج رسانیدن - لتعتدوا - تا ستم کنید بدایشان
بدرازی مدت عدت - ومن یفعل ذلك - وهرکه چنین کند وضرر بمسلمانی رساند - فقد ظلم نفسه
پس بیداد کرده است بر نفس خود واورا در معرض غضب ربانی وآزار رسانیده بزبان صاحب شریعت
صلی الله علیه وسلم ملعونست در اخلاق دکنیه آورده که در امة موسی علیه السلام هرکه راخواستندی که دعای بد
کنند کفتندی که بد کردار دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه کند زود برو رطه هلاك افتد
نکوخواه مردم بباشد بدش * نورزد کسی بد که نیك افتدش * شر انکیز هم در سر شر بود * چو کژدم که باخانه کمتر رود
ولا تتخذوا - وفرا مکیرید - آیات الله - حکمهای خدارا - هزوا - بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و
تهاون مینماید در عمل بدان در شان جماعتی است که نکاح وطلاق راست میکرفتند که بازی میکردیم
واذکروا الله - ویاد کنید - نعمت الله - نعمتهای خدارا که فایض میکرداند - علیکم - بر شما خصوصا در باب
منکاحات چه در شرایع امم سابقه هیچ کس را زیاده از یك زن در ربقه نکاح روا نبودی
مکر پیغمبرانرا واینجا تا چهار حرة در عقد واحد جایز است وآنرا بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی
واینجا رواست وما دام که زن مطلقه زنده بود مرد را حلال نبودی تزوج بزنی دیکر جز وی و در
این شریعت حلال است - وما انزل علیکم - ودیکر ذکر کنید انچیزرا که بر شما فرستاده است - من الکتاب
القران - والحکمة - واحکام حدود آن - یعظکم - پند میدهد خدای تعالی شمارا به - بقران ومنع میکند
از اضرار واتخاذ هزوء وغیر آن - واتقوا الله - وبترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام - واعلموا ان الله
وبدانید انکه خدای تعالی - بکل شیء - بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزکار شما - علیم - داناست
واذا طلقتم النساء - وچون طلاق دهید زنانرا - فبلغن اجلهن - وبرسند بانتهای مدت - فلا
تعضلوهن - پس منع مکنید ایشانرا وباز مدارید - ان ینکحن - انکه بنکاح درآیند - ازواجهن - شوهران
پیشینه خودرا مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلقا در میان شما وجود
نکیرد معاقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خودرا بعبد الله بن عاصم رضی الله عنه داده بود عبد الله ویرا طلاق
داد وهنوز عدت تمام ناشده پشیمان شد وخواست که رجوع کند معقل نکذاشت وکفت خواهر خودرا
بتو دادم وتو رها کردی وباز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرکز بتو نیاید وتو بدو نرسی حق تعالی
این آیة فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع بازواج خود - اذا تراضوا - چون رضا دهند - بینهم
میان یکدیکر - بالمعروف - بنکاحی حلال ومهری جایز وقبول حسن معاشرت - ذلك - این نهی عضل که
کردیم - یوعظ به - پند داده شود بدو - من کان منکم - هرکه باشد از شما که بوجه اخلاص - یؤمن بالله
بکرود بخدای - والیوم الاخر - وروز رستخیز که واپسین همه روزها است - ذلکم - این پند کرفتن
شما تا ترك منع واصرار - ازکی لکم - پاکیزه تر است مر شمارا از روی معاشرت چه زوجین مر یکدیکر را

دیده اند وشناخته پس رجوع ایشان باهم آن انسبست از نکاح که باکسی که ندیده وندانسته باشد
واطهر ویاک تر ازان که حرام اندیشند وفکر فجور نمایند واللّٰه یعلم وخدای میداند که مرد وزن
خواهان یکدیگر اند وانتم لا تعلمون وشما نمیدانید. والوالدات ومادران یعنی زنانی که مفارقت
افتاده باشد میان ایشان وشوهران وطفل شیرخواره درمیان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد
وخواه بعد ازان حکم انست که ایشان یرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان خود را حولین کاملین
دوسال تمام لمن اراد مرآنکس را که خواهد ان یتم الرضاعة آنکه تمام کند شیردادن فرزند را وعلی
المولود له وبر آنست که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی این شیردهندگان یعنی خورش ایشان
وکسوتهن وپوشش ایشان بالمعروف بطریق انصاف واعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده ورنج یافته
نشود هیچ نفسی الا وسعها لا تضار والدة بولدها مگر آنرا که گنجایش وتوانایی آن دارد میشاید که
فعل معلوم باشد وروا است که مجهول بود پس جدا کند وبه پدر دهد ویا باید که رنج رسانیده نشود
مادر بسبب فرزند یعنی اورا بارضاع اکراه نکنند واگر قبول نکند نفقه وکسوه ازو باز نگیرند ولا
مولود له وباید که ضرر نرساند یعنی پدر بولده بفرزند خود که اورا در وقت شیرخوارگی از مادر
باز نستاند یا باید که ضرر رساند پدر بواسطه فرزند یعنی ازو زیاده از خورش وپوشش نطلبد
وعلی الوارث وبر وارث مولود له چون مولود متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی
وارث وی شود لازم است مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له یعنی از نفقه وکسوه وعدم اضرار
فان ارادا پس اگر خواهند پدر ومادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن فرزند از شیر
قبل اتمام حولین عن تراض منهما از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین وتشاور ومشاورت
کردن بایکدیگر در باب رضاع وفطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست از ایشان ازین جهت
وان اردتم واگر خواهید ای پدران وکسان که باشیر رضاع محتاجید ان تسترضعوا آنکه دایه
گیرید بر جهت شیر دادن اولادکم برای فرزندان خود خواه مادر را مانعی باشد فلا جناح
علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما اتیتم
آنچه آماده کرده اید دادن آنرا بدیشان بالمعروف به نیکویی وخوشخویی بی مضایقه ومبالغه
واتقوا اللّٰه وبترسید از خدای تعالی در باز گرفتن مزد مزدوران واعلموا ان اللّٰه وبدانید انکه خدای
تعالی بما تعملون بدانچه میکنید از رضع وفصال واسترضاع بصیر بینا است والذین یتوفون
وانانکه بمیرند منکم از شما ویذرون ازواجا وبگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن
بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر چهار ماه وعشرا وده روز مگر حامله باشد که
عدت بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه وپنج روز بود فاذا بلغن وچون برسند
زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت خویش فلا جناح علیکم پس هیچ وزری ووبالی نیست
بر شما ای ائمه ومسلمانان یا ای ورثه واولیای ازواج فیما فعلن در آنچه زنان کنند فی انفسهن در
تنهای خویش از شوهر کردن بالمعروف به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب وقبول است
وحضور شهود عدول واللّٰه بما تعملون وخدای تعالی بانچه شما میکنید ای مردان وزنان خبیر

دانست

داناست ای مطیع چون دانستی که کار تو را میداند غم مخور که جزای آن بتو باز رساند ای عاصی چه
میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند هر که دانست انکه در همه وقت
حق تعالی بحال او داناست هم کردارهاش باشد خیر همه گفتارهاش باشد راست ولا جناح علیکم
وگناه نیست برای شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به درانچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه خبر دهید
من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گویید با ایشان که موهم باشد
برغبت شما در نکاح ایشان مثلا بر این وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زن میباید یا چون
عدت بسر آید مرا خبر کن وان تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض
گوید او اکننتم یا انکه بپوشید فی انفسکم در دلهای خویش علم اللّٰه خدا داند بعلم قدیم خود
انکم آنکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد از تزویج ولکن لا تواعدوهن
ولیکن وعده مدهید ایشان را سرا بعملی که آنرا پنهان میکنند یعنی مباشرت مراد انست که بکثرت
مجامعت وعده ندهید الا ان تقولوا مگر انکه بگویید قولا معروفا سخنی نیکو برمز واشارت نه بتصریح
در عبارت ولا تعزموا وقصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب
تا برسد کتاب یعنی آنچه نوشته وفرض کرده از عدت اجله بغایت خود ومدت او منقضی گردد
واعلموا ان اللّٰه وبدانید که خدای یعلم ما فی انفسکم می داند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری
که جایز نیست فاحذروه پس بترسید وحذر کنید از عقاب او واعلموا ان اللّٰه وبدانید که خدای
تعالی غفور آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حلیم بردبار است وبعذاب تعجیل نکند
لا جناح علیکم گناهی ووبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء واگر طلاق دهید زنان خود را
ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمه اللّٰه خلوت
صحیحه را موجب مهر میدارد بشرط عدم مانع وامام شافعی رحمه اللّٰه مس را کنایه از جماع داشته وهذا
بواسطه خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن وباکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده
باشید ونام نبرده برای ایشان فریضة مهری مقرر است پس طلاق دهید ومتعوهن وبرخوردار
سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی خواست ودر وقت عقد نام مهر نبرد وقبل از
دخول طلاق داد این آیت نازل شد وسید عالم صلی اللّٰه علیه وسلم فرمود که متعها ولو بقلنسوتک غرض انست که
متعه باید داد وآن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توانایی
وی وعلی المقتر قدره وبر مرد درویش وتنگ دست بمقدار دسترس وی ابن عباس رضی اللّٰه عنه فرمود
که اکثر متعه خادمیست واقل مقنعه امام اعظم رحمه اللّٰه گفته ایست دچادری ومعجری مگر نصفی مهر المثل
او ازین کمتر باشد واصح انست که تقدیر متعه مفوض برأی حاکم شرعست پس متعه دهید ایشان را متاعا
باندازه توانایی متعه دادنی بالمعروف بروجهی که شرعا وعرفا شاید حقا صفت متاعست یعنی متعه
واجبا یا مصدر فعلی محذوفست یعنی خدای تعالی واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی علی
المحسنین بر نیکوکاران وان طلقتموهن واگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن
پیش از انکه مس کنید ایشان را نه بشهوت وقد فرضتم وبدرستی که مقرر کرده باشید لهن فریضة

برای ایشان مهری نصف ما فرضتم پس مر شماست ادای نیمهٔ از آنچه فرض کرده اید پیش از نزول
این آیت کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمّی چیزی بر وی لازم نبودی بلکه متعه
بایستی داد چنانچه در سورهٔ احزاب حکم شده که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیه حکم آن آیه منسوخ
شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند
از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی یا عفو کند آن کسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقدهٔ
نکاح بقول امام شافعی رحمه الله و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رحمه الله
فرموده که مراد از آن کس شوهر است که درگذارد یعنی تفضّل کند و تمام مهر بدهد و شوید همین قول است
آنکه میفرماید وان تعفوا و آنکه درگذارید شما شوهرانید اقرب نزدیکتر است للتقوی به
پرهیزکاری از بیداد ولا تنسوا الفضل و فراموش مکنید تا ترک بگیرد تفضّل را بینکم در میان
یکدیگر یعنی این مرد اندیشه کند که این زن در عقد من محبوس مانده و از وصال من محروم و نا امید
شده مانده او را بتمام مهر مسمّی دلشاد کرده ام و زن نیز تفکر نماید که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت
من بهره مند نگشته و اولی آنکه از او هیچ نگیرم ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه میکنید
از جور و فضل بصیر بیناست حافظوا محافظت کنید و ایستادگی نمایید علی الصلوات بر
نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و شرایط محافظت بخصوصه
بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ جبل و جابر و ابو امامه رضی الله
عنهم نماز بامداد است که میان سواد لیل و بیاض نهار اند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری است
یا از هر طرف او نمازیست که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از
صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت او آنکه او را در وسط نهار میگذارند یا او اوسط
صلوة نهار است و بروایت فاروق و حضرت مرتضی علی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن
مسعود و جمعی دیگر از اکابر صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نماز دیگر است و در این باب حدیث
صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطهٔ
آن گفت که دو نماز روز از یک جا دارد که در یک قصر هست و در دیگری نبود و نماز شب از
طرفین دیگر بهمین وجه و بروایت دیگر از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است
و او میانهٔ نمازها است در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او ما بین اقل
و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه است و طایفهٔ دیگر نماز خفتن را صلوة
وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع است که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان
باشد یا میان دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست و بتخصیص هر یک از نمازها و نکاتی
که بر آن متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرح مستوفی مذکور است وقوموا و دیگر امر میکند
که بپای ایستید لله برای خدای قانتین در حالتی که فرمان بردار اید یعنی نماز نگذارید از نکان
و گفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرموده که هر یک از ما در عهد رسول
الله صلی الله علیه و سلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت

شدند فان خفتم پس اگر ترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس
پیاده نماز کنید در حال رفتن و اگر وقوف نازل نباشد بقول امام اعظم رحمه الله و نزد امام شافعی رحمه الله
در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکبانا
یا سوار نماز گذارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم پس
چون ایمن شدید فاذکروا الله نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر
است یعنی چون ایمن شدید شکر گوید خدای را عز و جل کما علمکم همچنانکه شما را در آموزانید شما را ادای
نماز با شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که آنرا دانید والذین یتوفون و آنانکه
وفات کنند منکم از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده
یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده و قاعدهٔ ترک زینت و تحمل فرو می گذاشتند اگر از اهل
بدو بودندی در همان خوانها بر اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانهٔ
بنا کردندی و اهل و یران نیلا بر خانهٔ جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون
نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانهٔ مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون
حضرت صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد مردی طایفی در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ترکه را بوالدین و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یک سال از ترکه
نفقه بوی رسانند در آن محل این آیه نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان
ایشان باز مانند وصیة فرض شد وصیتی و حفص بنصب خوانده معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت
کردن لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه و کسوة و مسکن از ترکهٔ شوهر الی
الحول تا یک سال غیر اخراج بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل
انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا
جناح علیکم پس گناهی نیست اولیای شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن
در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف در آنچیزی که بر وفق شرع باشد والله عزیز
و خدای تعالی غالبست که انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کنند حکیم صواب کار است
در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکساله با
چهار ماه و ده روز از مدت چنانچه گذشت وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را که مس کرده
باشند متاع متعه ایست که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکویی و توسط در علو و
تقصیر حقا سزاوار گردانیده است خدای این را سزاوار گردانیدن علی المتقین بر پرهیزکاران
مراد متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله
روشن میکند خدای لکم برای شما آیاته احکام خود را در آنچه محتاجند لعلکم تعقلون
شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید الم تر آیا ندیدهٔ ای بیننده
یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده الی الذین خرجوا من دیارهم بسوی آنانکه بیرون رفتند
از منزلها و سراهای خود وهم الوف و ایشان هزار بودند امام سدی رحمه الله گوید که در قریهٔ

داوردان از حوالی واسط طاعون بدید آمد بعضی بیرون رفتند واکثر بسلامت ماندند وبرخی
ایستادند واغلب که ماندند مردند سالی دیگر طاعون معاودت کرد همهٔ اهل دیه که هزار بودند
یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از دیه بیرون رفتند حذر الموت - از جهة احتراز کردن
از مرگ وهمچنان میرفتند تا در وادی در میان دو کوه فرود آمدند - فقال لهم الله پس گفت مر
ایشانرا خدای عز وجل - موتوا - بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه وتعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از
اعلای وادی ویکی از اسفل آن ندای کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهار پایان خود مردم از
اطراف وجوانب بدفن ایشان ماندند عاجز گشتند وآخر الامر دیوار گرد ایشان کشیده از آنجا
درگذشتند ومدتی بر ایشان بگذشت واز ایشان جز استخوان نماند - ثم احیاهم - پس زنده کرداند
ایشانرا واین صورة بران وجه بوده که روزی حزقیل بن بوزی را که ثالث خلفاء موسی علیه السلم
بود بران موضع گذر افتاد وآن تودهای استخوان منشا هدهٔ نمود گفت الهی چنانچه اثر هیبت بدیشان
نمودی نظر رحمت بر ایشان فکن از حق سبحانه وتعالی خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشانرا زنده
کردانم حزقیل آن کلمه را بر زبان راند وحق سبحانه وتعالی ایشانرا زنده ساخت - ان الله - بدرستیکه
خدای تعالی - لذو فضل - هر آینه خداوند فضل ورحمت است - علی الناس - بر مردمان - ولکن اکثر الناس -
ولیکن بسیاری از مردمان - لا یشکرون - سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه
دیدند وفرمان حق را کردن ننهادند وشما ای مسلمانان عبرت گیرید - وقاتلوا - وکارزار کنید
فی سبیل الله - در راه خدای برای آشکار کردن دین خدای - واعلموا ان الله - وبدانید آنکه خدای
سمیع - شنواست قول مختلفانرا از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک می نمایند - علیم - داناست
بضمایر ایشان - من ذا الذی - کیست آنکه بخلوص - یقرض الله - وام دهد خدا را یعنی بندگان درمانده
اوراکه وام خواهند - قرضا حسنا - وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهند یا
طالب عوض نباشد وبحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است وبراین
تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد الله واصح آنست که اینجا حذفی واضماری نیست ومراد
از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که اعطاء عوض در آن لازم است
وقرض حسن براین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله
استفهام را حمل بر معنی کند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد - فیضاعفه - پس تا خدای مضاعف
گرداند وزیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را - له - از برای او - اضعافا کثیرة - ضعفهای بسیار
مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حد شما تصور کنند این آیه که نازل شد یهود بطعنه
گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد وچون مسلمانان بوعدهٔ حق سبحانه واثق بودند
در معاملهٔ این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد وگفت یا رسول الله
مرا دو خرماستانست وبهترین جنیه نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما پایندان بهشت میشوید حضرت علیه السلم
فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض جنت بتو ارزانی دارد گفت ای سید
بشرط آنکه فرزندان من ومادر ایشان با شند خواجه گفت که آری چنین باشد پس دست مبارک

رسول صلی الله علیه وسلم گرفت وجنیه را در راه حق سبحانه وتعالی صدقه کرد فی الحال بدر خرماستان آمده
مادر فرزندان را گفت که یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو
چندان بستانم وتو وکودکان با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا بیست بارک الله فیما
اشتریت وحضرت صلی الله علیه وسلم در باره او فرموده کم من عذق رواح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح
والله یقبض - وخدای فرا میگیرد وتنگ میکند روزی بر بعضی بعلم وحکمت خود وصلاح حال
ایشان آنست - ویبسط - وگشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر وقسمت خود ومنفعت
ایشان در آنست - والیه - وبسوی حق بپاداش او - ترجعون - بازگردانیده خواهید شد در
معنی قابض وباسط محققانرا سخنانست در بحر الحقایق آورده که فرا میگیرد از اغنیا تا
دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهد وبسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند ومنت
اغنیا نکشند قابض اوست تا دیدهٔ شهود اغنیا جزوی نه بینند وباسط اوست تا بصر بصیرت
فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرداند
ویکی را به بسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته که الهی
هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست وچون بتو نگرم گویم که از من بزرگوارتر کیست
بیت کاهی که بخود درنگرم پست شوم - کاهی که بتو بنگرم مست شوم - الم تر - آیا ندیدی
یعنی ندانستی وعلم تو منتهی نشد - الی الملاء - بجز جمعی از اشراف وارباب رای - من بنی اسرائیل
از فرزندان یعقوب علیه السلم - من بعد موسی - بعد از وفات موسی علیه السلم - اذ قالوا - چون گفتند این
بزرگان - لنبی لهم - مر پیغمبری که بود ایشانرا وآن بقول اصح اشموئیل بود که حق تعالی اورا بعد از الیسع بر
بنی اسرائیل فرستاد وگفته اند آن نبی یوشع بن نون بود یا شمعون بن صفیه بر هر تقدیر گفتند پیغمبر
خود را که بحکم خدا - ابعث لنا - برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از ما - ملکا - پادشاهی تا باعانت او
نقاتل - کارزار کنیم - فی سبیل الله - در راه خدای با جالوت وقوم او وایشان عمالقه بودند از
بقیهٔ عاد که همواره بت پرستیدند وشرک میورزیدند وبا بنی اسرائیل که خصومت داشتندی وبنی
اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند وایشانرا ملکی وکارفرمایی نمانده بود بدین سبب آن از پیغمبر
خود استدعای حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد - قال - گفت آن پیغمبر - هل عسیتم - هیچ شاید
از شما - ان کتب - چون فرض کرده شد - علیکم القتال - بر کارزار کردن با دشمنان دین - ان لا تقاتلوا
آنکه شما مقاتله نکنید - قالوا - وما لنا - قالوا چیست ما را وچه بر آن دارد - ان لا نقاتل - که ما قتال
نکنیم - فی سبیل الله - در راه خدای - وقد اخرجنا - وبدرستی که بیرون کرده اند ما را - من دیارنا
از مواضع ومساکن ما - وابنائنا - واز پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است
که جالوت ابنای ملوک ایشان چهارصد وچهل تن اسیر گرفته بود وچندین گروه از منازل ایشان
بیرون کرده وبدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند - فلما کتب - پس آن هنگام
که نوشته شد - علیهم القتال - بر ایشان کارزار با عادی - تولوا - برگشتند واز فرمانی بگذشتند
الا قلیلا - مگر اندکی - منهم - از ایشان وایشان سیصد وسیزده تن بود - والله علیم - وخدای تعالی داناست

بالظالمین بستمکاران که ایشان از جهاد ورزیدند تخلف و چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و
ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند از حق تعالی استدعا نمود که ملکی برای آن قوم تعیین کند حق سبحانه
ظرفی پر از روغن و عصایی بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و این روغن در ظرف غلیان نماید
و این عصا بر قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل علیه السلام در اسد فی الحال و این
خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانهٔ او تردد و آمد شد آغاز نهادند برای هیچ کدام
روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود روزی مرد سقا یا دباغ که شاول نام
داشت و بواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی بخانهٔ اشمویل علیه السلام در اسد فی الحال دهن
القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وقال لهم و گفت بنی اسرائیل را نبیهم
پیغمبر ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی قد بعث لکم بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت
ملکا طالوت را بپادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند قوم از روی استبعاد انی یکون چگونه
باشد و از کجاست له الملک مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما ونحن احق و ما سزاوارتریم
بالملک بپادشاهی که از سبط یهودیم منه از او که از سبط بنیامین است و در آن سبط نه
نبوت است و نه مملکت با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقا است ولم یؤت و او را عطا
نکرده اند سعة بسیاری و فراخی من المال آن مال دنیی یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری
بایستی که صاحب غرایب و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قال
گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما
و زاده و افزونی داد او را بسطة کشادگی و بسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب
گفته اند که دانا بود با مور سپاهی و تدبیر ممالک و عساکر والجسم و دیگر بیفزود او را در تن
او آورده اند که طالوت مردی نمایندهٔ با جمال و نیک سر و گردن از اهل و زمان خود بلندتر
مینمود والله یؤتی و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد ملکه ملک خود را
من یشاء هر که میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست ملک ده و
ملک ستان اوست بس. راه بحکمش نبرده هیچ کس. والله واسع. و خدای تعالی بسیار فضل الله
در دادن زمام اختیار بقبضهٔ اقتدار هر که خواهد علیم. داناست بر استحقاق کسی که او را
بر میگزیند بار دیگر چنانچه بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود از الحاح و ابرام در آمدند.
گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها را بفرمان برداری و هواداری و رغبتی
بباید اشمویل علیه السلام از خدای درخواست و خدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وقال
لهم نبیهم. و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که نشانهٔ پادشاهی طالوت ان
یاتیکم التابوت انست که بیاید بشما تابوت و سکینه و آن صندوق بود صور همهٔ انبیا علیهم السلام
در آنجا منقوش فیه سکینة در آنجا سکینه ایست من ربکم از پروردگار شما یعنی چیزی که
تسکین خاطر شما در آن باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون مشعله
افروخته که کس را قوت دیدن او نبود و از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه منقولست کرد دی او مشابه روی انسان

بود و بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان
جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر داشتندی
وبقیة و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی و آل هرون
یعنی موسی و هرون علیهما السلام و آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ
هرون و پارهٔ ترانجبین که در تیه بر ایشان میبارید و ریزهٔ الواح و این تابوت عمالقه از بنی
اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتند آفتی باهل آن موضع رسیدی
آخر در حوالی عزلیه دفن کردند حق تعالی فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشتند نزد اشمویل
آوردند چنانچه فرمود تحمله الملئکة برداشتند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند ان فی
ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول
پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور کنندگان پس بنی اسرائیل بعد
از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نمودند هفتاد هزار مرد
مرکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون
آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکرهای ساخته قال گفت طالوت
باعلام اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزمایندهٔ شماست
در این هوای گرم بنهر بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را
بشما بنماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد از این جوی فلیس منی پس نیست بر من یعنی بر مذهب
من و من لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام را در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله
چنانچه طعموا ای شربوا فانه منی پس او از منست یعنی پیرو منست هر که آب نخورد الا من
اغترف مگر آنکس که بردارد غرفة بیده کفی آب بدست خود او رده اند که حق تعالی بقدرت کاملهٔ
خود جوی آب در راه ایشان بدید آورد و چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند
فشربوا منه پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که
سیصد و سیزده تن بود ند و بیک کف اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و همه سطرهای
ایشان از بقیهٔ غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی
بمثابهٔ غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جویها ماندند با لشکر ملاقات
سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی برای دنیا و اهل آن فهم کرده اند بر این
وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتلهٔ لشکر جالوت نفس و هوا اشد و آن جوی آب
مال و متاع دنیا است هر که باندازه رسد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت
استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آورد رغبتش بجمع آن افزون کرده گشته
اطمینان نیابد بیت کاسهٔ چشم حریصان پر نشد. تا صدف قانع نشد پر در نشد. و چنین کس بر لب
نهر دنیی مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفهٔ قانع شود
یعنی بمقدار خورش و پوشش که از آن چاره نباشد خرسند گردد حق تعالی او را بقرب خویش مؤید کرداند

ازوی معنی مستغنی سازد قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را فلما جاوزه پس
انکه ازجوی عبرت نکرد و بکذشت هو طالوت والذین امنوا وانکسانی که ایمان اورده بودند و
قول او را تصدیق نموده معه بکذشتند با او قالوا کفتندان دیگران که خلاف کرده عبرت
نموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست مارا توانایی امروز بجالوت وجنوده بجالوت ولشکرهای
او قولی آنست که از لشکر شصت وشش هزار ازجوی نکذشتند وازان چهار هزار که عبرت
کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان
و بددل شده کفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون کفتند انانکه بیقین میدانستند
انهم ملاقوا الله انکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا دادن خدایرا وایشان باقی لشکر
بودند سیصد و سیزده تن که کفتند کم من فئة قلیلة بسیار از کروه اندک مؤمنان غلبت
غالب شده اند فئة کثیرة بر کروه بسیار از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و
مددکاری خدای تعالی والله مع الصابرین وخدای تعالی با صبر کنندکانست بتایید و قوت و چون
خایفان ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهی مانده بودند طالوت با آن کروه اندک در مقابله لشکر
جالوت صف بر کشیدند و ان لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار بودند خنجر کذار تیغ زن
نیزه دار بودند ~ جوشیران آهن دل الماس جنک • چو کرکان بکوه آشفته رنک • و جالوت
نیز بخود مردی عظیم الجثه و شدید الشوکة بود و در تفسیر امام حدادی رحمه الله مذکور است که اسلحه
او هزار رطل آهن بوده ولما برزوا وآن هنکام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال راست
کردند از برای جالوت لجالوت وجنوده لشکرهای او قالوا کفتند ربنا ای پروردکار ما
افرغ علینا فرو ریز بر ما صبرا شکیبای استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار
بر ما افاضه کن وثبت و نکاه دار بتایید خود اقدامنا قدمهای ما را در میدان حرب و
انصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر کروه ناکرویدکان فهزموهم پس بشکستند و
بهزیمت کردند مومنان کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود جالوت
و بکشت داود ابن ایشا علیه السلام جالوت را بسنک فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش شکست
و مغزش پریشان شد و لشکر او تارمار کشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشنده
جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک کرداند دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از مملکت
با وی کذاشت و آخر تمام مملکت بدو رسید چنانچه فرمود واتیه الله الملک وعطا کرد خدای
تعالی داود علیه السلام را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور
وعلمه و بیاموزانید او را مما یشاء از انچه خواست و آن علمیست که پیغمبرانرا بکار آید و کویند
صنعت زره کری بود یا دانستن زبان مرغان ولولا دفع الله الناس واکر نه باز داشت خدای تعالی
باشدی مردمانرا بعضهم ببعض برخی از ایشان به برخی یعنی اکر دفع نکردی جزای مشرکانرا بسبب
جهاد کننده لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل کشتی و
لکن الله ولیکن خدای تعالی ذو فضل خداوند فضل و رحمتست علی العالمین بر عالمیان تلک این

قصها که در داود معجزات و اصحاحات بود ایات الله نشانهای قدرت خداوند است نتلوها علیک میخوانیم
آنرا بر تو یعنی جبریل علیه السلام بر تو میخواند بفرمان ما بالحق براستی بر وجهی که مطابق واقع است
اهل کتاب مسلم میدارند وانک وبدرستی که تو لمن المرسلین هر آینه از فرستادکانی بهم خلایق
تلک الرسل آن پیغمبران و فرستادکان که در این سوره مذکور شد فضلنا افزونی دادیم
بعضهم برخی از ایشان بخصایص و فضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم از این پیغمبران من کلم
الله کسی بود که خدای تعالی با وی سخن کفت بی واسطه چون ادم علیه السلام که کفت اسکن انت وزوجک
الجنة و چون موسی علیه السلام که فرمود انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که کفت فاوحی الی عبده ما اوحی
ورفع بعضهم و بر داشت برخی از ایشان درجات بر پایهای بلند و تفاوت انبیا علیهم السلام از این
جهتست که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از ادمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا بتمام زمره
انسان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم دیکر انکه کروهی را در خواب پیغمبری دادند و
جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع ادریس علیه السلام است حق تعالی او را مرتبه
عالی کرامت فرمود کما قال ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف اورده که ظاهر انست که آن
بعضی پیغمبر ما است صلی الله علیه وسلم که مفضل است بر انبیا بفضایل دیکران وخصایص بی پایان معجزها
ان مطاوی ایات واحادیث تجاوزی مفهوم و معلوم میکردد بیت همه انبیا در پناه تواند • مقیم در بارکاه تواند
تو مهر منیری همه اخترند • تو سلطان ملکی هم لشکراند • و چون از فضیلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نقلا و عقلا
بر بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم التحریر یافت واتینا و دادیم ما عیسی ابن مریم البینات عیسی
ابن مریم را معجزهای روشن و هویدا چو ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی وایدناه وقوت دادیم او را
بروح القدس بجان پاک که جبرئیل دروی دمید یا نیز و مذکر دانیدیم او را بموافقت جبرئیل علیه السلام
ولو شاء الله واکر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آن انکه من بعدهم از پس
انبیا بودند من بعد ما جاءتهم البینات امد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ولکن اختلفوا
ولیکن اختلاف کردند فمنهم پس از این امتان من امن کس بود که بکروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید
و ملازم دین پیغمبر خود شد ومنهم من کفر واز ایشان کس بود که از دین اعراض نموده طریق حق را
بکذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند ولو
شاء الله واکر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ قتال ایراد کرده
ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید ولکن الله ولیکن
خدای یفعل میکند ما یرید انچه میخواهد یعنی ایجاد میکند انچه خواهد از خذلان و ضلالت
وعصمت و هدایت یا ایها الذین امنوا ای کسانی که کرویده اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم
از آن چیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از انکه بیاید یوم
روزی که از هول و هیبت آن لا بیع فیه خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد
ولا خلة و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند ولا شفاعة و نه در خواستی بوقت حلول عذاب
والکافرون و ناکرویدکان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند خدایرا از مستحق

یا ظالمند بوضع عبادت واز غیر موضعش الله خدای سزای پرستش اوست لا اله هیچ معبودی
نیست در وجود مر خلق را الا هو مگر او که استحقاق عبادت اورا ثابت است الحی زنده بیش
از همه زنده کان و زنده بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر
وحفظ مخلوقات لا تاخذه فرا نگیرد اورا سنة مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آن که نعاس
گویند ولا نوم ونه خواب که رکود حواس ظاهره است له مر اوراست ما فی السموات آنچه در
آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض وآنچه در زمین است از کاینات سفلیه من
ذا الذی کیست آنکس که او یشفع درخواست نکند از انبیا و ملئکه و غیر ایشان عنده
نزدیک او در روز قیامت کسی را الا باذنه هر که بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یعلم میداند
خدای تعالی ما بین ایدیهم آنچه از پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور این جهان وما خلفهم
وآنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان ولا یحیطون و فرا نرسند آفریدگان بشیء
من علمه بچیزی از معلومات الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وسع و
فرا رسیده است و گنجایش یافته کرسیه کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته
است علم او السموات همهٔ آسمانها وآنچه در آنست والارض و تمام زمین وآنچه بر آنست
ولا یوده و او را در رنج نیفکند و بر او گران نیاید حفظهما نگاه داشتن آسمان و زمین وهو
العلی و اوست برتر از حد او هام العظیم بزرگتر از اندیشه و افهام این آیهٔ شریفه ترین آیتهاست
از قران و در حدیث آمده که این آیه زبانیست که تقدیس میکند خدا را نزدیک ساق عرش و خواص
و فضایل قراءت او در اخبار بسیار است لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن
دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس بر آوردن
اسلام بشرط قبول جزیه و گفته اند این آیه بآیهٔ قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول
نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رضی الله عنه دو
پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده با فسون و افسانهٔ
او مغرور گشتند دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیه نازل شد که اکراه مکنید کسی را
که بدین متدین شده است قد تبین بدرستی که روشن شد الرشد راه راست من الغی از گمراهی
یعنی کفر از ایمان و حق از باطل ممتاز گشت فمن یکفر پس هر که کافر گردد یعنی بگرود بالطاغوت
بآنچه میپرستند بجز خدا را خواه شیطان و خواه بتان و خواه سحره و کاهنان ویؤمن بالله
وبگرود بخدای فقد استمسک بدرستی که چنگ در زد بالعروة الوثقی بدست آویز محکم که قران
یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است صلی الله علیه و سلم سلمی گوید که قدس سره که عروه وثقی
توفیقیست در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق تجبیه وارداست که آن مر عوام را توفیق طاعت است
و مر خواص را مزید عنایت محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی کرده
و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین

مشتهر بنقش بند قدس سره مذکور است که در این طریق طاغوت ما سوای حق است کفر باوی و ایمان
بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که الهوا عند الله ابغض من جمیع الالهة
بدترین خدایانی که در زمین میپرستند هوای ایشانست افرایت من اتخذ الهه هواه نمی بینی ای
محمد صلی الله علیه و سلم آنرا که هوای خود را بر خدایی گرفته است آن بیچاره میپندارد که او بندهٔ خداست ـ
خواجه پندارد که دارد حاصلی ـ حاصل خواجه بجز پندار نیست ـ و در حدیث صحیح آمده که تعس عبد
الدرهم و تعس عبد الزوجة در هلاک است بندهٔ زر و سیم و زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ
چیزی باشد آنرا پرستد ـ بیت ـ هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی ـ انست ترا در دو جهان مونس و معبود ـ
پس بالضرورة از همه چیز می باید برید و بحق تعالی باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة
الوثقی و این عروه ایست که ـ لا انفصام لها ـ هیچ انقطاع و انفصال نیست مر آنرا والله سمیع
وخدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروهٔ وثقی علیم داناست به نیت خالص مستمسک بدان عروه
الله ولی الذین امنوا خدای تعالی دوست آنکسانی که بگرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن براه
مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت الی النور بروشنایی
ایمان و هدایت یا از نکرت بمعرفت یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق
ربوبیت والذین کفروا و آنانکه حق را پوشیدند یعنی یهود یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار
را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت اند یهود را کعب الاشرف و حی ابن اخطب و امثال ایشان
و بت پرستان را اصنام آلههٔ باطله و اهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم این معاندان و بتان و دیوان
که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون میارند یعنی میخوانند کافرانرا من النور از ایمان میثاقی
الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از اقرار بانکار
اولئک آن کافران با طواغیت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان در راه
آتش خالدون جاوید مانند کانند الم تر آیا ندیدی و بصر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی
آن کسی که از روی عناد حاج ابرهیم حجت جست و مخاصمه با ابرهیم فی ربه در دین خدای و یا
در اثبات ربوبیت و وحدانیت و پروردگار او و در این مجادله گری کرد ان اتیه الله الملک بوقت آنکه
داده بود خدای تعالی او را پادشاهی تا این جرات و مجادله جرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت
و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان برآورد و این مجادل نمرود ابن
کنعان بود که همهٔ روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابرهیم علیه السلام بتانرا بشکست و رای دولت
نمرودی بر سوختن او قرار یافت نمرود فرمود که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان
ما را باطل کردی خدای تو کیست و سیاست مناظره کرد اذ قال ابرهیم آن وقت که گفت ابرهیم در وقت
سخن او ربی الذی پروردگار من کسی است که از روی قدرت یحیی زنده میکرداند و از عدم بوجود
می آرد ویمیت و می میراند و از منزل بقا بادیهٔ فنا میبرد قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده
کنم وامیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشتهٔ امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و
آزاد کرده گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بی گناه طلب نموده به قتل رسانید و گفت اینک را زنده

بمیرانیدم اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود که مگر احیا بعفو است و اماته بقتل و نمی دانست که احیا و اماتت
خلق احیا و موت است در اجساد و آن جز قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس
میکرد لاجرم ابرهیم علیه السلم بحجتی روشن‌تر انتقال نمود قال ابرهیم گفت ابرهیم علیه السلم فان الله پس
بدرستی که خدای یأتی بالشمس میارد آفتاب را هر روز من المشرق از افق که محل طلوع اوست فأت
بها پس تو بیار آنرا من المغرب از جانبی که محل غروبست فبهت الذی پس مبهوت گردانیده شد
کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید
بطریق احتجاج القوم الظالمین گروه ستمکاران را او کالذی این سخن مترتب بر ابتراولا جست ایا ندید
قصهٔ محاجهٔ ابرهیم را علیه السلم یا مثل آنکس که او مرّ علی قریة بگذشت بر ده‌ای وهی خاویة و آن ده افتاده
بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده و این
بنهایت خرابیست اشهر آنست که گذرنده بر این ده خراب عزیر بوده علیه السلم که توراة حفظ داشت و
از اکابر بود آورده اند که بخت النصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورد و خداوند
تعالی او را از قید کفار خلاص داد و عزیر علیه السلم توجه به بیت المقدس نموده بقریهٔ سابر آباد یا بدیه عقبه که
بر دو فرسخ ایلیا بود رسید موضعی پس ویران دید اشجار درختان او میوه دار بود و قدری انجیر چید و
مقداری انگور باز کرد و در سایهٔ دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی را در سلّه نهاد و انگور
را بیفشرده پاره بیاشامید و بقیه در خیک ریخت و دراز گوشی را که داشت در پیش خود به بست و تکیه
بران دیوار کرده در ان ده مینگریست چون آن ده را بغایت خراب دید قال گفت انّی یحیی چگونه و بچه
وجه زنده گرداند هذه الله این ده را خدای یعنی چون آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی او یا
اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان و این بطریق استبعاد نبود بلکه طلب اطلاع
بر کیفیت احیا مینمود فاماته الله پس بمیرانید خدای تعالی او را در وقت این تأمل و تفکر مائة عام
صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را بهمان شکل و صورت که بود در خبر است که
حق تعالی او را طعام و شراب داد و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بر آمد
و بخت النصر هلاک شد حق تعالی یوشک فارسی را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال
بحال عمارت باز آورد و این ده عنبا از انچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته
اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در ان روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته
بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم می مالید قال گفت مر او را کم لبثت که اینجا چند
وقتست که درنگ کردی قال گفت عزیر لبثت یوما درنگ کرده‌ام اینجا روزی و چون بنگریست
هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم یا پارهٔ از روز قال گفت آن فرشته بل نه چنانست که تو گمان
برده بلکه لبثت درنگ کردی مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی و در نگریست او
آن موضع را به نهجی دیگر یافت تعجب او بیفزود و دیگر بار با او گفتند فانظر پس نگاه کن الی
طعامک بسوی طعام خود یعنی آن چیز که در سله نهاده بودی و شرابک و بنگر بشراب خود یعنی
شیرهٔ انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغییر نکرده از عصیر وانظر و در نگر الی

حمارک بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده انگه خطاب رسید
ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد ولنجعلک و دیگر تا گردانیم ترا
آیة نشانه و عبرتی للناس از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وانظر الی العظام
و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چگونه آنرا
حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرکب میسازیم ثم نکسوها پس میپوشانیم آن استخوانها را
لحما گوشتی عزیر علیه السلم در استخوانها مینگریست ندائی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای
متفرقه جمع شوید بقدرت کاملهٔ ربانی همه مجتمع شده صورة بدن او سمت تسویه یافت و
جان بجسدش در آمد فی الحال بر جست و نعره زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام که روشن
شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قال اعلم گفت میدانم حالا بعیان
چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله آنکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه
چیزی از احیا و اماته قدیر تواناست پس عزیر بمیان قوم شد و پیران قبیله او را بشناختند
و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریة از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که بخت النصر
کتب ایشان را سوخته بود واذ قال ابرهیم و یاد کن آنرا که ابرهیم علیه السلم گفت رب ارنی ای پروردگار
من بمن نمای که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میگردانی مردگان را این سوال برای
شهود کیفیت احیا فرمود نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قال گفت خدای اولم تؤمن آیا
تو ایمان نیاوردهٔ که من مرده زنده میکنم استفهام برای ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا
و اماته و با نمرود گفته بودی که ربی الذی یحیی و یمیت قال بلی گفت بلی ایمان آورده‌ام و بکمال
قدرت تو گرویده ولکن لیطمئن ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود قلبی دل من بمعاینهٔ
چگونگی آن در فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی به کلمهٔ کن
موجود شدند و برخی را بید و بعضی را بیدین ایجاد کرده و جمعی ابتداءً بوجود آورده و طایفهٔ دیگر را
بسبب مخلوقات دیگر بوجود ساخته و چون ابرهیم علیه السلم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیاء
خلق بعد از موت وجود دیگر است و آن نیز متنوع میتواند بود در خواست نمود که بمن بنمای که احیا
بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل آید دل من از آن دانش آرامش پذیرد آورده که ابلیس بر
لب دریایی میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران هوا و ددان صحرا هر یک از او
پاره میربودند ابلیس با خود گفت خوش حیلهٔ دامی یافتم جمعی کوته نظران سبکسار که ران طبع را فریب میتوان
داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه
جمع توان کرد حق تعالی وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا رو که دشمن من دام مکری گسترده است
و سر رشتهٔ زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل آمد و ابلیس متحیر
وار شبههٔ خود القا کرد ابرهیم علیه السلم فرمود که محل تحیر است همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای
وجود در آورده بود قادر است که دیگر بار از زاویهٔ تفرقه بساحت جمعیت رساند کوزه گر کو کوزه
را بشکند چون بخواهد باز نقائم میکند وانکه داند کوزه کردن از نخست چه عجب کاشکسته را ساند درست

پس ابرهیم علیه السلم زبان سؤال بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی باغی ملزم گردد و
دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای تعالی که اگر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فخذ
پس فراگیر اربعة من الطیر چهار عدد مرغان چون کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر ازین نیز گفته
اند فصرهن پس جمع کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی بردست گیر و در اشکال و هیئات نیکو
تامل نمای و دقایق بنیهٔ هریک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردند یا
مجتمع ساز ابدان ایشانرا با یک دیگر یعنی بعد از انکه پاره پاره کرده باشی سرهای ایشانرا بدست خود
نگاه دار ثم اجعل پس وضع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر آن توانی نهاد
چه قسمت این اجزا بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام و ارادهٔ خاص است ملخص سخن انست
که بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی نه منهن از این مرغان ممتزق شده با یک دیگر امیخته جزوا
پاره ثم ادعهن پس بخوان این مرغانرا بنامهای ایشان تا اجابت نموده یاتینک بیایند بسوی تو و
میشتابند سعیا شتافتنی واعلم وبدان از روی یقین ان الله انکه خدای عزیز غالب است و
عاجز نیست از انچه تو طلبیدی حکیم محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابرهیم علیه السلم مرغانرا
ذبح کرد و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحهٔ ایشانرا پاره پاره
کرده با یک دیگر بر آمیخت و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار
یا هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای
خروس بیایید بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای اجزای هریک از دیگری منفصل شده و با یک دیگر
ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن
آن بود که این صورت ابلغ باشد در حجت و دورتر از شبهت چه توهم آن میشد که مرغان پرنده نزد آن مرغان
یا بخیال میرسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر انکه ادراک باصرهٔ مر کیفیت
مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابرهیم علیه السلم بدویدند و
و از آنجا پروان نموده بسرهای خود که در دست او بود متصل میشدند و دانا را اورده که هر که خواهد
که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی
بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند و ایشان را بداعیهٔ شرع و عقل بخواند تا بطریق
مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققا گفته اند که در ذکر طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را
که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوتست
ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آز را بگذار
و طاوس را که مجمع زینتست سر بردار و دیدهٔ همت از آرایش دنیا فرو بند که هر که بتیغ مجاهده این
چهار صفت را بذبح آرد حیات ابد و زندگی سرمد یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در
آدمی پدید آمده و ذبح انها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجهٔ آتشست دوم داعیهٔ
شهوت که ثمرهٔ هواست سوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست
و حکیم سنایی که رحمة الله بدین معنی اشارت فرموده که بیت چار مرغست چار طبع بدن * جمله را بهر دین بزن گردن

پس بایمان عشق و عقل و دلیل * زنده کن هر چهار را چو خلیل * مثل الذین نمود نفقه کردن انسانی که
بی شایبهٔ غرض و داعیهٔ عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف مینمایند اموالهم خواستهای خود را
فی سبیل الله در راه خدای بغازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خدایست و تقدیر
مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة همچو حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه انبتت
برویاند سبع سنابل هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه
خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد
والله یضاعف و خدای تعالی زیاده میگرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لمن یشاء
برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت والله واسع و خدای بسیار بخشش است که یکی را
هفتصد و زیاده میدهد علیم داناست بنفقه کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض از این
تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب مقصد گاهکه چون نظر باجر کنند که یکی هفتصد است پیوسته
بتصدق اشتغال نماید انکه بشارت بخودت میدهد * دانه یکی هفتصدت میدهد * دانه بابا زی
شیطان مکار * تا ز یکی هفتصد آید ببار * الذین ینفقون انکسانی که نفقه میکنند اموالهم
مالهای خود را فی سبیل الله در جهاد یا سایر خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا
انچیزی را که نفقه میکنند و کرده اند منا یعنی منتی بر کسی ننهند در صدقه دادن ولا اذی
و دیگر اذیی در پی آورند صدقهٔ خود را آزای یعنی درویش و فقیر را نرنجانند قولا و فعلا لهم مر
ایشانراست اجرهم مزد صدقهٔ ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و نیست
بیم ایشانرا از کم شدن مزد ولاهم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب
قول معروف سخنی نیکو و وعدهٔ جمیل مرد درویش را ومغفرة و درگذاشتن اندرشتی سخن سائل یعنی
عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر بهتر است مرد مسئول را در نفع من صدقة از ان صدقه که
نسبت بسائل یتبعها اذی از پی در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیر والله غنی و خدای
تعالی بی نیاز است از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر
سازند حلیم بردبار است تعجیل نکند در عقوبهٔ منان و موذی یا ایها الذین امنوا ای گروه
گروندگان لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم مزد صدقهای خود را بالمن بمنت
نهادن بر درویش چه مال که انان حقست و توانگر حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه
حمال را و حضرت حقایق پناهی بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید که * بار فقرا ار فکنی از پی تن
بار منت منهش بر گردن * چو عطا بخشش خدا امد و بس * به که دانا ننهد منت کس * در کرم حیله گری پیشه نه
جود دان کذری پیشه نه * پس متصدق باید که بشکرانه انکه مظهر اثر خیر واقع شده منت
دار نیز باشد نه منت نهنده ولا اذی و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی برنج رسانیدن
بدرویشان نه بزبان که او را بگدائی سرزنش کنند و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین
افکنند چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت کرم و جود نتواند شد * ای توانگر بحقارت
منگر سوی گدا * که گدائی وی آیینهٔ زرداری تست * حق تعالی درین آیه جهت تکمیل صدقهٔ مؤمنان

میفرماید که نفقهٔ خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی همچون ابطال آنکسی که از طریق اخلاص
منحرف شده و بسمت نفاق متسم کشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس برای
نمودن بمردمان ولا یؤمن و بحقیقت نمیگرود بالله والیوم الاخر بخدای و بروز قیامت که
اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه بروی دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی
معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات فمثله پس نمودار صدقهٔ این منافق مرائی کمثل صفوان
همچو نمودار سنگیست خاره هموار علیه تراب که بران سنگ خاک خشک است فاصابه پس بدان سنگ
رسید وابل باران بزرگ قطره که سیل از و رود و بسیار برخیزد فترکه پس بشست آن خاک را
از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بر
آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب بحساب ربانی ریزان کرد
آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد قطعه
ترا ز آتش فشان برقی چه آید. که او را فروختن شمعی نیاید. لا یقدرون قادر نباشند این نفقه
کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله
لا یهدی و خدای تعالی راه نمیاید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند القوم الکافرین گروهی
ناگرویدگان را ومثل الذین و مثل نفقهٔ آنان که باعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم بیرون
میکنند مالهای خود را و بدرویشان دهند ابتغاء مرضات الله برای طلب خوشنودی خدای
وتثبیتا و از برای ثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه
کمثل جنة مانند میوه بستانیست که واقع باشد بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر
بوی رسد و ریاح لواقح برای بیشتر و زودتر و بار نزدیکتر و انافه معمور شدن و از آب دورتر
بود و این درچنین زمانی اصابها برسید بوی وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بداد و برآورد
اکلها میوهٔ خود را ضعفین دو برابر یعنی بیک سال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال
دهند فان لم یصبها پس اگر نرسید بدان باغ وابل باران عظیم القطرات فطل پس بدو رسید
باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و بکم و بیش محصول میدهد
و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از یاد آن
نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار والله بما تعملون و خدای آنچه شما
میکنید از روی اخلاص و ریا بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیلی
دیگر است برای صدقهٔ اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست
ندارد ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة بوستانی من نخیل از درختان خرما و اعناب و
انگورها یعنی باغ مشتمل بر این اشجار تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان او جویهای
آب له مر صاحب باغ راست فیها در ان بوستانها من کل الثمرات از میوهها همین خرما و انگور
و تخصیص آنها بجهة فضیلت یا کثرة ایشانست واصابه الکبر و حال آنکه فرا رسید خداوند
این باغ را پیری و بزرگ سالی وله ذریة و مر او راست در این پیری فرزندان ضعفاء خردان

و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه از این بوستانست فاصابها اعصار پس بدین بوستان
رسید بادی گرم و گویند گرد بادی فیه نار در آن باد آتشی و اینچنین باد آتشین را سموم گویند
فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر شد و مهموم فرو ماند این مثل
عمل منافق و مرائی است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری دارند بسوزد و
ایشان مهجور و محروم بمانند نه کاری که یابند مزدی بران نه حالی که بینند نفعی در ان. زاهد
ریا برقی افروخته همه کشت اعمال شان سوخته. کذلک همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده
شد یبین الله بیان میکند خدای تعالی لکم الایات برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را
لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت دیگری را با وی شریک نسازید یا
ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم
از پاکیزهها و برگزیدهها آنکه کسب میکنید بر تجارت و صناعت ومما اخرجنا و از آنچه بیرون
آوردیم لکم من الارض برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار و ثمرهٔ ایشان بوقت رسیدن خرما
آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان یکدیگر بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده در گوشه نهادندی
تا فقراء مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست صاعی خرما از ان متاع که
هیچ نیرزیدی بیاورد و در میان خرماهای نیکو بریخت و کالای خبیث خود را با آن متاع پاکیزه
برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال نفقه صدقه دهید ولا تیمموا
الخبیث و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دناءت است منه تنفقون از آن چیز
نفقه کنید ولستم و حال آنکه نیستید شما باخذیه فراگیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند
در حقوق شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید فیه در اخذ آن و مساهله و مسامحه
کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی غنی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند
حمید ستاینده ایست آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیری گوید
که یکی شیاطین انس یا نفس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت
انفاق از درویشی و محتاجی ویأمرکم و میفرماید شما را بالفحشاء به بخل و امساک و منع صدقات
والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزشی منه از خود مر گناهان
شما را در عقبی وفضلا و افزونی بروزی و مکافاة بخیر در دنیا والله واسع و خدای تعالی بسیار
فضل است بر منفقان علیم دانا به استحقاق ایشان مر سعت و مغفرت را یؤتی الحکمة
میدهد خدای حکمت انفاق من یشاء هر که را میخواهد تا داند که چه میباید و بکه میباید داد یا
دانستی که میان القاء رحمانی و وسوسهٔ شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعدهٔ رحمان
مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة و هر که را حکمت دادند فقد اوتی پس بدرستی که دادند او را
خیرا کثیرا نیکویی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که حق تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده
قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم
باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر

داده اند وآنانرا متاع قلیل بود در کلام مرتضی علی رضی الله عنه وارد است که نظم رضینا قسمة
الجبار فینا • لنا علم وللاعداء مال • فان المال یفنی عن قریب • وان العلم باق لا یزال • مث علم داد
بادریس بقا دون زر وسیم • شد یکی فوق سماک دیکری تحت سمک • وما یذکر ودنیا بند یا پند
نکیرند بدین موعظها الا اولوا الالباب مکر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم وانچه بیرون
کردید ای مومنان من نفقة از نفقهٔ اندک یا بسیار بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از
روی ریا یا اخلاص در راه خدای یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب کردانیدید من نذر
از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یعلمه میداند
آنرا وفراموش نمیکند وما للظالمین ونیست مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذری را که
در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندکان در آخرت که عذاب از ایشان
باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکاره کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما
هی پس نیکو چیزیست انچه دیگران از ایشان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود وقلوب
بیکانکان باشنایی با اهل حق میل کند وان تخفوها واگر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها
الفقراء وبدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهتر است مر شمارا
آن صدقه از آفت ریا وسمعه دور می ماند ودرویش نیز از مذلت اخذ وبی ناموسی محفوظ
می باشد بعض علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض ونوافل چه صحابه در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم
در اخفا مبالغهٔ عظیم داشته اند هم در نفقهٔ فرض وهم در صدقهٔ تطوع وجمعی بر آنند که اخفا
متعلق بنوافل است ودر فرایض اظهار اولی است تا مظنهٔ ترک زکوة بکسی نبرند ودیکر دلیل مسارعت
بامر حق تعالی سبب رغبت توانکران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد
وان ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقهٔ سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه
ودر حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب وآن کمال الهی است که در صدقه فرموده که
اگر اخفا کنید شمارا بهتر باشد ویکفر عنکم ومادر کذرانیم از شما وحفص یکفر میخواند یعنی
خدای تعالی در کذراند من سیئاتکم بعضی از کناهان شما یعنی انکه مظالم نبود والله بما تعملون
وخدای بانچه شما میکنید از ابداء صدقه واخفاء آن خبیر داناست آورده اند که انصار
قبل از اسلام بجهت مصاهرت رضاعی که میان ایشان ویهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند
بعد از انکه خلعت ایمان پوشیدند وانجام کلام سید انام صلی الله علیه وآله وسلم شربت معرفت نوشیدند
آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند وچون صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید
آیت آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم هدیهم راه نمودهٔ یهود بهدایت توفیق بلکه بر
تو هدایت دعوتیست وبس ولکن الله ولیکن خدای تعالی بعنایت خود یهدی من یشاء راه نماید
بایمان هر کرا خواهد پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان وباتفاق علما اخراج صدقه
در تطوعات بغیر مسلم جایز است وما تنفقوا وانچه نفقه میکنید من خیر از مال حلال فلانفسکم
پس از برای نفسهای خود میکنید وثواب آن راجع بشما است خواه منفق علیه کافر باشد وخواه مسلمانان

بیت

بلغ

مث کر او میر دیش اتش سجود • تو وایین چرا میبری دست جود • خورش ده بکنجشک وکبک وحمام •
که روزی همایی درافتد بدام • چو هر کوشه تیر نیاز افکنی • بناکاه بینی که صیدی کنی • وما تنفقون
ونفقه نمیکنید شما که مومنانید الا ابتغاء وجه الله مکر برای طلب ثواب وخوشنودی خدای
وما تنفقوا من خیر وآنچه نفقه میکنید از مال خود یوف الیکم توفیه مزد آن میکند برای شما
یعنی جزای آن بتمامی بشما میرساند وانتم وشما لا تظلمون ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال
شما نسبت چیزی کم نمیکنند للفقراء این نفقه وصدقهٔ شما برای درویشانست الذین احصروا
آنانکه باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت حق سبحانه وتعالی جل جلاله یا در جهاد لا یستطیعون
نمیتوانند بواسطهٔ اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضربا سیر کردنی فی الارض در زمین برای تجارت
وطلب رزق وایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار وبلال وابن مسعود
رضی الله عنهم که در مدینه کمینه منزلی نداشتند که شب انجا بسر بردندی مسکن ایشان در شب
صفهٔ مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود وبروز ملازم انحضرت صلی الله علیه وسلم بودندی نه رسالهٔ التفات بر کسب میانداختند
ونه بسؤال وطلب روزی پرداختند وبدین سبب فرمود یحسبهم الجاهل میپندارد ایشانرا
مرد نادان وبیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانکرانند من التعفف باز ایستادند از سؤال
واستغنا از خلق تعرفهم تو میشناسی ایشانرا ای محمد صلی الله علیه وسلم بسیماهم بنشان وعلامت
ایشان که صفرت لونست ونزاری بدن وخمیدکی پشت وبسیاری اشک لا یسئلون الناس سؤال
نکنند از مردمان وچیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح وابرام وبغیر آن نیز چه ایشان
موصوف اند بتعفف که ترک سؤالست وترک سؤال بجهت شفقت ومرحمت میکردند تا ناکاه مردم
رد سؤال کنند واز رستکاری باز مانند ما افلح من رد السائل وما تنفقوا وانچه نفقه میکنید
من خیر از مال حلال بر اصحاب صفه وغیر ایشان از مستحقان فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
به علیم بدان داناست میداند که بکه میدهید واز برای چه میدهید الذین آنانکه ینفقون
نفقه میکنند در راه حق سبحانه برای مستحق اموالهم مالهای خود را باللیل بشب والنهار وبروز
سرا در پنهان وعلانیة وباشکارا از غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقات در اسباب
نزول آورده که مرتضی علی رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد ویکی در ستر ویکی
در شب ظلمانی ویکی در روز نورانی حق تعالی جل جلاله این آیة فرستاد وحضرت صلی الله علیه وسلم از مرتضی
علی کرم الله وجهه رضی الله عنه پرسید که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون
از این چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای انکه یکی از اینها شرف قبول یافته بموقع
رضا برسد وصاحب کشاف آورده که ابوبکر رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داد چهل هزار در سر ومثل آن
در علانیه وهمان مقدار در شب وهمان مقدار در روز حق تعالی در این آیة صدقات حضرت
مرتضی علی را وحضرت ابوبکر را ستود فلهم پس مر ایشانراست که بدین نوع صدقه دهند اجرهم
مزد صدقات ایشان عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان که آن بهشت باقی ونعیم جاودانست
وکفته اند که مزد آنست که ایشانرا در مقام عندیه فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف

خب

علیهم وخوف نباشد ایشان را ولاهم یحزنون ونه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یاکلون
الربوا میخورند مال ربا را یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لا یقومون برنخیزند از
قبرهای خود برای بعث ونشود الا کما یقوم مگر آنچه برمیخیزد الذی آنکس که یتخبطه الشیطان
بزند وبیفکند او را دیو یا برساند بدو من المس از سودن مراد صرع وجنونست زعم عرب آن بود که
چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط ودماغ او را مختبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که
متعارف ایشان بود اجرا میکند ومخلص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین
باشند واهل عرصات ایشان را بدان نشانه بشناسند ذلک آن عذاب ایشان را بانهم قالوا
انما البیع مثل الربوا بسبب آنست که ایشان گفتند این ربوا نیست بیع است میان ربوا وبیع فرق
نکردند واحل الله البیع وحال آنکه حق تعالی حلال کرده است بیع را وحرم الربوا وحرام ساخته ربا را
فمن جاءه پس هر که بیاید یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از نزد پروردگار او که نهی است
از ربوا فانتهی پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف آنچه گرفته است قبل از تحریم
وآنرا از او نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وامره
وکار او مفوض است الی الله بخدای تعالی یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ وعصمت حق است
که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب کبیره نگردد ومن عاد وهر که باز گردد باستحلال ربوا پس آنکه
خدای تعالی آنرا حرام گردانید فاولئک پس آن گروه مستحلان وناشنوندگان امر ونهی اصحاب
النار ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون وایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که
حلال دانستند ربوا کفر است وکفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله کم وکاست میگرداند
خدای تعالی الربوا مال ربا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن نقصان وخسران میکشد ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که هرچه از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج وغزا انفقه کند پذیرفته نشود و
این کمال نقصانست ویربی الصدقات وافزون گرداند خدای تعالی صدقها را یعنی هرچند کم باشد
مزد او بسیار خواهد بود والله لا یحب وخدای تعالی دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی را که مستحل
ربوا بود اثیم بزهکاری که بر ارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه بگرویدند
بامر ونهی وعملوا الصالحات ودر عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان واقاموا الصلوة و
بپای داشتند نماز را واتوا الزکوة وبدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان
عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت ولا خوف علیهم. وایشان را ترس نیست بر
آنچه پیش فرستاده اند ولاهم یحزنون وایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته
اند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای تعالی
وذروا ودست بدارید ما بقی من الربوا از آنچه مانده است از ربوا ان کنتم مومنین اگر
هستید شما باورداران حرمت ربوا را بنی عمرو ثقفی ومغیرهٔ مخزومی بر ربوا با یکدیگر
معامله داشتند حضرت صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوا دادند وبنی عمرو بشرط آنکه
ربا ایشان بر دیگران ثابت باشد وربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند وبوقت طلب ربوا

از

از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند وایشان فریاد برآورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربا
از همه مردمان وضع کردند وما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیهٔ خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه
بود رسانیدند واو ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت این آیه نازل شد که دست از ربوا بدارید
فان لم تفعلوا پس اگر نکنید وبقیهٔ ربوا ترک ننمایید فاذنوا پس آگاه کنید یکدیگر را وآماده باشید
بحرب بجنگ کردن من الله ورسوله از خدای تعالی ورسول او وحفص فآذنوا خواند از اذن که بمعنی
علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید وبدانید که لایق اید بحرب خدای که آتش است وبحرب
رسول که شمشیر اوست وان تبتم واگر توبه کنید از گرفتن ربوا فلکم پس مر شما راست رؤس
اموالکم سرمایهای شما لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر مدیون وزیاده از رؤس المال طلبید و
لا تظلمون ونه بر شما ظلم کنند واز سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت
حرب خدای ورسول نیست واز سود گذشته بسرمایه راضی شدند وبنو مغیره از نهایت تنگدستی تا
ادراک ثمار مهلت خواستند وبنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال وتاجیل ابا میکردند
آیه آمد که وان کان واگر واقع شود ذو عسرة خداوند دشواری وسفلسی یعنی غریم تنگدست
ومفلس افتد فنظرة پس حکم آن مهلت دادنست الی میسرة تا وقت توانگری وآسانی وان
تصدقوا واگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خیر لکم بهتر است شما را ان کنتم تعلمون اگر
دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دوجهانی ومتکفل نجاح جاودانیست واتقوا
یوما وبترسید از عذاب روزی که همهٔ شما ترجعون بازگردانیده شوید فیه در آن روز الی الله
بحساب خدای یا جزای مقرر کرده از ثواب وعقاب ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس هر نفسی را
ما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک وبد وهم لا یظلمون ستم کرده نشوند یا ایها
الذین آمنوا ای جماعت گروندگان اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر بدین بوامی
یعنی عقدی بندید که بدل در آن دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده ومعلوم بتوقیت
سنین وشهور فاکتبوه پس بنویسید آنرا در صحیفهٔ مشتمل بر وصف معامله واسم معاملین
ومبلغ حق ومقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنید ولیکتب وباید که بنویسد آن وثیقه را
بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل بداد وراستی یعنی زیاد نکند در اجل ومال
ولا یاب وباید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افادهٔ عموم میکند
واین کتابت بقولی فرض کفایتست وبروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب وقولی آنست که فرض بوده
ومنسوخ شده بقوله تعالی ولا یضار کاتب وگفته اند مستحبست یعنی اولی آن باشد که ابا نکند
کاتب چون التماس کنند ان یکتب آنکه بنویسد وثیقهٔ معامله را کما علمه الله همچنانچه
بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل
وباید که املا کند بر کاتب الذی علیه الحق آنکس که بر وی است دین وبزبان خود اقرار کند
ولیتق الله وباید که بترسد املا کننده از خدای ربه که پروردگار اوست ولا یبخس وکم
نکند در وقت اقرار منه شیئا از آن حق که بر اوست چیزی را فان کان اگر باشد الذی علیه الحق

انکسی که بر اوست حق یعنی بر ذمت اوست جاهلی و بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید سفیها او ضعیفا
یا عاجزی ناتوان چون کودک خورد یا پیر رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلق توانایی ندارد
و نمیتواند ان یمل آنکه املا کند هو که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطهٔ مرض لکنت
در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود فلیملل پس باید که املاء آن
حق کند ولیه ولی یکی از اینها که گذشت یعنی ولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل
و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی او اقرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا
نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معاملهٔ خود شهیدین دو گواه من رجالکم از مردان
یعنی مسلمان بالغ آزاد فان لم یکونا پس اگر این دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق
نیفتد که دو مرد گواه شوند فرجل پس یک مرد وامرأتان دو زن گواه شوند و زنان بی مرد شهادت
در بکارت و ولادت و عیوب نساء در مواضع مستوره مسموع است و با مردان در حدود و قصاص
مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت
و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت ممن ترضون از آن کسان که پسندیده و راضی
باشید من الشهداء از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی دو زن
برای آن باید ان تضل که تا چون فراموش کند احدیهما یکی از آن دو زن معاملهٔ را که بر آن گواه
بوده فتذکر پس یاد دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان آن دیگر را چون بجهت غلبهٔ رطوبت
صفت نسیان بر امزجهٔ نسوان غالبست پس دو زن باید تا تذکیر دیگری را زایل گردد ولا یاب
الشهداء و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت اذا ما دعوا چون خواهنده شوند برای
ادای آن ولا تسئموا و ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی که
خرد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید الی اجله تا مدت او که
مقرر شده باقرار مدیون ذلکم این کتابت شما اقسط راست تر است عند الله نزدیک خدای تعالی
واقوم و صواب تر للشهادة و گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است وادنی و نزدیک
تر است کتابت الا ترتابوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود
چون رجوع نمایید بکتاب الا ان تکون مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی بحضور
تدیرونها که میگردانید آنرا بینکم میان یکدیگر یعنی معاملهٔ دست بدست و نقد بنقد فلیس
علیکم پس نیست بر شما جناح گناهی الا تکتبوها آنکه ننویسند آنرا واشهدوا و گواه
گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیه منسوخ است بقوله تعالی فان
امن بعضکم بعضا الایة ولا یضار و باید که رنج رسانیده نشود کاتب یعنی او را باکراه و
اجبار کتابت نفرمایید ولا شهید و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی
داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم
اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه در دست ننویسد و از خیانت
در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت نماید و از راستی در نگذرد و گواهی بنویسد بوقت

طلب

طلب بازنگیرد وان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردیم از اضرار کاتب و شهید فانه
پس آن فعل منهی فسوق بکم نافرمانی باشد لاحق بشما واتقوا الله و همهٔ شما بترسید از خدای
و فرمان او را خلاف مکنید ویعلمکم الله و میاموزد خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما و
الله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها علیم داناست وان کنتم و اگر باشید علی سفر در سفر
علی اینجا بمعنی فی آمده ولم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نوشته باشد و
ادوات کتابت یافت نشود فرهان مقبوضة پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده
یعنی فرا ستده فان امن پس اگر امین دارد بعضکم بعضا برخی از شما را و دل از خیانت او جمع
باشد فلیؤد پس باید که ادا کند الذی اؤتمن آنکه امین داشته شده است یعنی مدیون
امانته وام او را و انکار حق نکند ولیتق الله و باید که بترسد از خدای ربه پروردگار او و در
امانت خیانت نکند ولا تکتموا الشهادة و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان
کبیره است ومن یکتمها و هر که بپوشد گواهی را فانه آثم قلبه پس بدرستی که بزه مند و گنهکار
است دل او و در صفت اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی که کاتم شهادت را جرایم
قلبیه سخت تر و غلیظ تر است از آثام متعلقه باعضای ظاهره والله بما تعملون و خدای بدانچه
شما میکنید از اظهار شهادت در کتمان آن علیم داناست لله مر خدایراست ما فی السموات آنچه
در آسمانهاست از ستارها و فرشتها او راست عوالم روحانیت که استار غیوب و بواطن صفات اند
وما فی الارض وانچه در زمینهاست از ارکان و موالید او راست که ظواهر اسما و مظاهر
افعال اند وان تبدوا و اگر آشکار کنید ما فی انفسکم آنچه در نفسهای شماست از عزایم
و نیات او تخفوه یا پنهان سازید آنرا یحاسبکم به الله شمار میکند شما را بدان چیز خدای
یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر اوست آورده اند که چون حق تعالی
روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشهٔ دل
فیغفر پس بیامرزد بعد از آن احصا لمن یشاء هر آنکس را که خواهد بفضل خود ویعذب من
یشاء و عذاب میکند هر که را خواهد بعدل والله علی کل شیء و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و
تعذیب قدیر تواناست بعضی برانند که این آیت بآیة لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است
و جمعی گویند محکمست زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار
و این آیت خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیة لا یکلف الله نفسا بعد از این آیة برای آنست که
تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیة
نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون آن متامل گشته بی طاقت شدند و صدیق و فاروق
و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم التماس آن نمودند که بملازمت حضرت صلی الله علیه و سلم رفته
صورت حال بموقف عرض رسانید ایشان بجانب حضرت نبوت آمده گفتند یا رسول الله کلفنا
من العمل لا نطیق به ما را تکلیف کاری کرده اند که قوت آن نداریم بلکه خبری بما فرستاده اند که طاقت
استماع آن نمیداریم حضرت صلی الله علیه و سلم استفسار فرمود که چه خبر و کدام عملست گفتند یا رسول الله

عنان دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشها در پنجهٔ اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در
دلها میاید و فکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی
آریم و حق تعالی میفرماید که بحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد و هیچکس از عهدهٔ آن
بیرون نیاید سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل می گفتند که سمعنا و
عصینا لاجرم چندین بلیت بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از کلام
سید احباب اطمینان یافت گفتند سمعنا قولک و اطعنا امرک ببرکت این گفتار دشوار ایشان رو
باسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیه فرستاد که. آمن الرسول
گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و سلم. بما انزل الیه بدان چیزی که فرو فرستاده شد بآن
من ربه. از نزد پروردگار او که آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع. والمومنون. و
مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول صلی الله علیه و سلم بتحمل و تبلیغ بود و ایمان
ایشان باقرار و تصدیق پس جهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود که
کل. یعنی همهٔ ایشان از نبی و متابعات. آمن بالله. گرویدند بخدای تعالی یعنی بوجود ازلی ابدی
و اسماء حسنی و صفات جلال و افعال متقن و احکام کاملهٔ او. وملئکته. و بفرشتگان او که
مقربان حضرت کبریا اند متبیات و مجاور سلسله سکندر انحق تعالی بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل. وکتبه
و بکتابهای منزلهٔ وی که همه حق است و سخن اوست غیر مخلوق. ورسله. و به فرستادگان او
که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خوانده براه حق. لانفرق. میگویند یعنی
و مومنان که جدا نمیکنیم در ایمان. بین احد. میان هیچکس. من رسله. از رسولان او بلکه
بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند. وقالوا. و گفتند
مومنان. سمعنا. شنیدیم قول خدا را. واطعنا. و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از
حضیض غیبت بذروهٔ خطاب بر آمده گفتند. غفرانک ربنا. میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار
ما. والیک المصیر. و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار
کنند این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی او مکی اند و بی واسطه
در شب معراج بر حضرت صلی الله علیه و سلم نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه
وارد است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم را در شب معراج سه چیز عطا کردند نمازهای پنج گانه و خواتیم
سورة البقرة و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزید هر کسی را از امت وی که
شرک نیاورد بخدای تعالی در ینابیع آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بمعراج رفت و بساط کونین
را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید بیت سوی عالمی شد که عالم نماند. و زود پیمان سایهٔ هم نماند
برون آمد از پردهٔ بود خویش. نگه کرده بی پرده مقصود خویش. بوقتی که در مقام او ادنی سلام
و کلام الهی در مقابلهٔ تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه فرمود که امن الرسول
بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلی الله علیه و سلم مناجاتی کرد محتوی بر آنکه مرا شربت این کرامت
بی مومنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود که والمومنون کل آمن الآیة حق تعالی پرسید که

امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود که قالوا سمعنا و اطعنا آنکه خطاب آمد که
من هم بر ایشان سبک کردم. لا یکلف الله. در رنج نیفکند خدای تعالی. نفسا. هیچ نفسی را یا نفرماید
بکاری. الا وسعها. مگر بمقدار طاقت او. لها ما کسبت. مر آن نفس را باشد آنچه کند از
نیکوییها. وعلیها. و بر وی باشد. ما اکتسبت. آنچه بجای آرد از بدیها حضرت صلی الله علیه و سلم در این
محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که. ربنا. ای پروردگار ما. لا تواخذنا. مگیر ما را بعقوبت. ان نسینا
اگر فراموش کردیم و عملی از ما فوت شد. او اخطانا. یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم
ربنا. ای پروردگار ما. ولا تحمل علینا. و بار مکن بر ما. اصرا. باری گران. کما حملته. همچنانکه
بار کردی آن چیزی که گران. علی الذین من قبلنا. بر آنکسان که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری
که تکالیف شاقه که بر ایشان واقع بوده. ربنا. ای خداوند ما. ولا تحملنا. و تحمیل مکن بر ما
ما لا طاقة. آنچیز که طاقت نیست. لنا به. ما را بر آن که حدیث نفس است و وسوسه او بقولی
که آیه را مدنی دانند و ناسخ آیه محاسبه شناسند و بقولی که مکی گویند مراد استیلاء
شیطانست که بواسطهٔ غلبهٔ شهوت بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه مشغول کرداند بنده را
واز فرمان برداری باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط مستقیم. و
اعف عنا. و عفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیهای ما. واغفر لنا. و بیامرز گناهان ما
را. وارحمنا. و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای ما. انت مولینا. تو کارساز و یاری دهندهٔ مائی
فانصرنا. پس یاری ده ما را و مظفر گردان. علی القوم الکافرین. بر گروه ناگرویدگان آورده
اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را ختم کردی آمین گفتی در خبر است که حضرت صلی الله علیه و سلم
این دعا را در شب معراج میگفت و ملئکه آمین میکردند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود والله اعلم

سورة آل عمران مدنیه مایتان آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم. مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بالای عمیم حق است و لام بلقای کرم او و میم
بمحبت قدیم او برکت آلای او علی العموم در دنیا همه را شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی
بار باب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل. الله. خدای
سزای پرستش اوست جل شانه. لا اله الا هو. نیست هیچ مستحق عبادت مگر او. الحی. زنده
که حیات هر زنده از اوست. القیوم. پاینده که مر قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری
نجران بمدینه آمده میخواستند که حضرت صلی الله علیه و سلم را مناظره کنند و آن حضرت بعد از ملاقات
ایشانرا باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند که ما غاشیهٔ اسلام بر دوش و حلقهٔ قبول دین الهی
در گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز
داشته است ترسایان گفتند که ما نسبت فرزندی عیسی علیه السلام بحق سبحانه و تعالی محققیم و از عیسی علیه السلام
پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست و
خود میدانید که عیسی علیه السلام شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت
مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیدهٔ شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود

میکویند که عیسی علیه السلام اکل وشرب داشت ورفتن وآمدن وخواب وبیداری بدو نسبت میکنند
وحق تعالی ازاین همه منزه ومقدس است ایشان ساکت شده از مجلس برخواستند وهشتاد آیه از
اول این سوره نازل شد وچون نزاع ترسایان تارة در نبوت حضرت صلی الله علیه وسلم لاجرم باول سوره
ذکر الوهیت حق وحیات وقیومیت او نازل شد بعد ازان در اثبات نبوت فرموده نزل فرو فرستاد
خدای تعالی علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق بدرستی در اخبار وراستی در دلالات مصدقا
درحالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی بوده وآن موافقت
در توحید ونبوت ومعاد واصول دین است وانزل التوریة والانجیل وفرو فرستاد توریة وانجیل
را من قبل پیش ازاین فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق ودر این
دو کتاب نفی معبودیة ماسوی الله مذکور است وبدین نفی بطلان قول یهود ونصاری در آنچه
نسبت بعزیر وعیسی علیهما السلام میکویند ثابت میشود وانزل الفرقان وفرو فرستاد کتابهای
دیکر را که جدا کننده اند میان حق وباطل ودر تفسیر کبیر اورده که قرآن معجز است که مقارن
انزال کتب بوده ودعوی صادق وکاذب بدان متمیز میشده ان الذین کفروا بدرستی آنانکه
نکرویده اند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هریک علامتی اند طریق
اهتدا لهم مر ایشان راست عذاب شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز وخدای
غالبست وقادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب وغضب بر ایشان ان الله بدرستی
که خدای تعالی لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند بروی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء
نه در زمین ونه در آسمان بلکه علم الهی محیطست بجمیع معلومات وعلم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات
حاصل بود وآن نیز بتعلیم حق بود پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بربوبیت او وهو
انکه علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم انکسی است که تصویر میکند شمارا فی
الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد دراز وکوتاه ذکر وانثی
سفید وسیاه ناقص وکامل زشت وزیبا سعید وشقی وقدرة عیسی علیه السلام بر این وجه نبوده بلکه
رحم مریم تصویر یافته ومصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست ومخلوق
محتاج بخالق وخالق همه الله است لا اله الا هو تکرر جهة تقدیر وحدانیت علی رغم انف
نصاری که بثالث ثلثه قایلند العزیز بی همتا وبی مانند الحکیم دانا ومحکم کار هو الذی
انزل اوستانکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآنرا منه بعضی ازاین کتاب آیات محکمات
نشانهای روشن است وآیتهای مفصل مبین که در لفظ ومعنی آن هیچ اشکال نیست هن آن
آیات محکمه ام الکتاب اصل ومعظم قرآنست واخر وآیتهای دیکر متشابهات مانند اند
بیک دیکر در ظاهر وادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم انست که محتمل
یک وجه بیش نباشد ومتشابه انکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که
عقل بیان محکم میداند ودر متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند وکفته اند متشابه حروف
مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند

جون

چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چون الم هفتاد و
یکی است والمص صد وشصت ویک والر دویست وسی ویک والمر دویست وهفتاد ویک انچه طلب
میکردند برایشان مشتبه شد وکفتند ما بدین ایمان نداریم حق تعالی فرموده که فاما الذین اما آنان
کسان که از روی تقلید وتعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی وتباهیست یا شک در سخن الهی
فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه آنچیزرا لفظ او متشابه ومعنی او مشکل است منه از کتاب
ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرک است تا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود کفتند
این حسابهای مختلف برما مشتبه است وغرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و
ابتغاء تاویله ودیکر اتباع متشابهات میکنند بجهة طلب تاویل آن بر وفق مدعا ومتمنای خود و
ما یعلم تاویله ونمیدانند تاویل آنچه متشابه است الا الله مکر خدای تعالی که اوراست فرو فرستاده امام سجاوندی
رحمه الله فرموده که بمذهب اهل سنت وجماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان
علم که بعد ازاین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نکردند وبحقیقت جز حق سبحانه بتاویل آن
عالم نیست والراسخون وثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتابند هر کرا او راد علم رسوخی
بود یقولون میکویند آمنا به ماکرویدیم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات ومتشابهات نزد
پروردکار ماست وما یذکر ویاد نکیرند یا پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مکر خداوندان
عقلهای صافی ربنا هم قول راسخان علم است وایشان قومی اند متاع دانش خودرا بزیور عمل بیاراسته
میکویند ای آفریدکار ما لا تزغ میچان ومنحرف مساز قلوبنا دلهای مارا ازدین حق بعد اذ
هدیتنا پس ازانکه مارا راه نمودی وهب لنا وبخش مارا من لدنک ازنزدیک خود رحمة توفیقی بر
استقامت که آن رحمت محض ومحض رحمتست تا بما ارزانی دار عصمتی از شک وشبهه انک انت الوهاب
بدرستیکه تویی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردکار ما انک جامع الناس هیچ شک نیست در
وقوع آن بدرستی که تو فراهم آرنده مردمانی یعنی از مرک ایشان لیوم برای حساب روزی که ساز لا ریب
فیه هیچ شک نیست در وقوع ان ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده
کرده بعث ونشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه ونضیر
یا کفار قریش که حضرت صلی الله علیه وسلم را سرزنش میکنند که درویش است وپسران ندارد وخود باموال واولاد
مفاخرت ومکاثرت مینماید لن تغنی عنهم دفع نکند وباز ندارد از ایشان اموالهم مالهای
ایشان که بدان مینازند ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند
من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیز نه در دنیا اکر محنت در مانند ونه در آخرت که ایشان
را بسوی مضیق جهنم رانند واولئک وان کروه هم وقود النار ایشانند آتش انکیز دوزخ وعادت
این مشرکان یا یهود ونصاری در تکذیب حضرت صلی الله علیه وسلم کدأب آل فرعون مانند عادت متابعان
فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام والذین من قبلهم ومثل عادت انکسان نیز که پیش از فرعونیان
بودند چون عاد وثمود کذبوا بآیاتنا که بدروغ داشتند آیتهای مارا یا معجزات انبیای خودرا
فاخذهم الله پس بکرفت ایشانرا خدای تعالی بذنوبهم بکناهان ایشان از تکذیب وغیر آن والله

شدید العقاب وخدای سخت عقوبتست بر کافران قل للذین کفروا بگوای محمد مر آنها را که کافر شدند یهود
وشماتت کردند در واقعهٔ احد ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما
وتحشرون وجمع کرده شوید در عقبی الی جهنم بسوی دوزخ وبئس المهاد وبد آرام گاهیست دوزخ
پس خطاب با کفار قریش میفرماید قد کان لکم بدرستی که بود شما را آیة علامتی ونشانی درست بر نبوت محمد
صلی الله علیه وسلم فی فئتین التقتا در دو گروه که هم دو وهم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهی که کارزار میکنند
فی سبیل الله در راه خدای که لشکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم سیصد وسیزده تن هفتاد وهفت تن مهاجری ودویست
وسی وشش تن انصاری واخری کافرة وگروه دیگر نا گرویده بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد وپنجاه
تن یرونهم میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مثلیهم دو برابر خود رای العین دیدنی آشکار
اگر چه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی مومنان برابر دو تن از کافران غالب
کردانم کما قال الله تعالی مائة صابرة یغلبوا مائتین در این محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده
الهی مستظهر شده روی بر حرب آرند وبر دشمن غلبه کنند وعلامت ایشامد کون این بود که اندکی بر بسیار
غالب آمدند ودر اخبار آمده است که در مبدا قتال مومنان را اندکی بچشم کافران در آورد در جنگ دلیر
شدند ودر اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب ومنکوب شدند و
بر این تقدیر فاعل یرون کافران باشد وضمیر هم راجع بمومنان وعلامت صحت نبوت این بود والله یوید
وخدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستی که در
تقلیل کثیر وتکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتبار ایست لاولی الابصار مر خداوند بینایها را مراد
بینایی دلست که بصیرت گویند زین زینت داده یعنی آراسته شده است للناس برای مشرکان
حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است وزینت دهنده حق تعالی بود که خالق
افعال ودواعی اوست وتزیین جهت امتحان بندگان باشد وگفته اند مزین شیطانست که میآراید
در چشم حسی ایشان این مشتهیات را من النساء از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند و
البنین وپسران که محبوب طباع والدین اند والقناطیر المقنطرة وقنطارهای کرد کرده یا دفین
ساخته من الذهب والفضة از زر وسیم قنطار هشت هزار مثقال زراست یا هشتاد هزار
درم نقره یا به پری پشت گاوی دینار ودرم والخیل المسومة ودیگر اسبان علامت دار مراد آن نشاندار
اسبیست که عیب وهنر او ظاهر میکرداند چون مطلق الیمین وغر محجل وامثال آن وگفته اند مسومه اسب
آراسته است با تمام خلعت یا رهوار یا قره یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود والانعام ودیگر چهار
پایان از شتر وگاو وگوسفند والحرث وکشت زار یا زمینها برای زرع ذلک این که یاد کرده شد در
نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا
والله وخدای تعالی که معبود بحق است عنده نزدیک اوست حسن المآب نیکویی بازگشت حسن المآب
جز در قرب رب الارباب متصور نیست **بیت** چند گردی کوه وصحرا در هوس ✱ پیش هوای از حسن المآب
قل اونبئکم بگو آیا شما را خبر دهم ای درویشان صحابه بخیر من ذلکم به بهتر از اینها که گفته شد
للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند که عامهٔ مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش گذشتند یا متاع

دنیا دست بداشتن چون اهل صفه مر ایشان را عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات
بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا وهر چه در او هست ودر حدیث آمده که در موضع
سوط من الجنة خیر من الدنیا وما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تجری من تحتها الانهار میرود
از زیر آن قصورها واشجار آن بوستان جویهای آب خالدین فیها جاویدان باشند متقیان در آن
بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منتغص نگردد وازواج مطهرة
ومر ایشان راست جفتها از حوری وانسی پاک از قاذوراتی که نساء دنیا را میباشد یا پاک اند در خلق و
خلق ورضوان من الله ودیگر ایشان را خشنودیست از خدای واین از بهشت ونعیم او بهتر
است والله بصیر وخدای بیناست بالعباد به بندگان واحوال الذین متقیان که نازل منازل
جنان خواهند بود آنانند که آن روی نیاز یقولون میگویند ربنا ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی
که ما گرویده ایم بآنچه تو فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را امروز وخط کرم بر
دفتر عصیان ما کش وقنا عذاب النار ونگاه دار ما را فردا از عذاب دوزخ الصابرین دیگر صفت
ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرایض وسنن یا بر ترک محظورات وشبهات یا در وقت
هجوم بلیات وآفات والصادقین وراستانند در قول وفعل ونیت والقانتین وفرمان برداراند
مر خدای را در نهان وآشکارا والمنفقین ونفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وبرای
المستغفرین وآمرزش خواهندگانند بالاسحار در سحرها که اوقات اجابت دعواتست یا نماز گذارند
در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن
بار ریاضت وصادقانند در انتهاج منهاج ارادت وقانتانند در سلوک الی الله وسیر فی الله بی
قصور وبی فترت ومنفق صفات وذواتند از روی محبت ومستغفراند از ذنوب قلوب که توجه
است بغیر حق **بیت** گناه آمد شهود ما سوی الله ✱ از این نوع گناه استغفر الله ✱ واز این صفات که
مذکور شد صبر مبدا سلوکست وصدق ابتدای تخلق باخلاق مالک الملوک وقنوت اشتغال بنقض
نقض نفس بوالفضول وانفاق سبب تکمیل او در مرتبهٔ قبول ومراد از استغفار فناء در توحیداست
وتا ستارهٔ هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع
نگردد وذکر سحر یعنی در کلمات والمستغفرین بالاسحار که نزدیک زوال ظلمت شب وظهور نور وصفای
روز است این فائده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک وملکوت مستعلی شد شب وجود
ما عدا که نمودی بود واست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید وسر کلام تمام اطفا
السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید ✱ لمعهٔ نور قدیم تافت از کوان ✱ جمله مراد ات محدثات برسید
صبح وصالش دمید در همه آفاق ✱ هر طرفی بانگ الصلوة برآمد ✱ در اسباب نزول آورده کرد وخبر از
احبار شام بمدینه آمدند از حضرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرگتر کلمه وشریفتر شهادتی
در کلام خدای کدام است این آیة نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا
بیان فرمود انه انکه اوست خدای بحق از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش
نیست مگر او والملئکة وفرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند واولوا العلم وخداوندان علم

نصف

که موسانند از اهل کتاب یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت همین گواهی میدهند قائما در
حالتی که هر یک از علما قایلند بالقسط بعدل دادای شهادت یا خدای گواهی داد به وحدانیت خود
و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت
ملئکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از
اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار بجهت تاکید است
و مزید اهتمام بمعرفت ادلهٔ توحید العزیز قویست و غالب یعنی ممتنع است از انکه لاحق شود بدو توحید
و وصف واصفی بکر (?) به وجه امر چه مامورند باظهار کلمهٔ توحید الحکیم داناست در شهادت بتوحید
خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله الاسلام نزدیک خدای اسلام است نه یهودیت
و نه نصرانیت وما اختلف الذین و اختلاف نکردند در انکه دین اسلام حقست و محمد صلی الله علیه وسلم
پیغمبری بحق انکه اوتوا الکتاب داده اند بایشان توریت را الا مگر من بعد ما جاءهم العلم
پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان
انکه ایشان اغاز خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جوری که در میان ایشانست یا
بریاست و بزرگی قوم ومن یکفر و هر که نگرود بآیات الله بقران یا بمعجزاتی که خدای تعالی حضرت صلی الله علیه وسلم
ارزانی داشته فان الله پس بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی زود
باشد که مخالفان ازین عالم بروند و خدای ایشانرا جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر
این جهودان خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطهٔ
عیسی علیه السلام فقل اسلمت پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وجهی خودی خود و گفتار و کردار و
نیت خود را سپردم لله مر خدایرا ومن اتبعن و آنها که پیروی من کردند همین کرده اند که من کردم
وقل و بگوی للذین اوتوا الکتاب والامیین مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند ءاسلمتم ایا
اسلام میآرید چنانچه من آوردم استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر
اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی از بادیهٔ ضلالت
بمقصد اصلی رسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست
فانما علیک البلاغ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس والله بصیر و خدای بیناست
بالعباد به بندگان و تکذیب و تصدیق ایشان ان الذین یکفرون بدرستی که آنانکه کافر شوند
بآیات الله بقران و بمحمد صلی الله علیه وسلم یا بر حجتهای روشن که بر وحدانیت حق تعالی واقعست در کتابهای
وی ویقتلون النبیین و میکشند پیغمبرانرا بغیر حق بی انکه کشتن براستی باشد در این سخن
تاکید است که قتل نبی بحق نمیباشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اقبح
است از انکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت صلی الله علیه وسلم روایتست که بعد از تلاوت این آیه
فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس
از زهاد و عباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر
روز بکشتند چنانچه حق تعالی میفرماید که ویقتلون الذین میکشند آنانرا که نیز که از روی حقارت

یأمرون بالقسط میفرمایند بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی ماسوی انبیا علیهم السلام فبشرهم
پس خبر ده ایشانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک یعنی وعیده ایشانرا بجای بشارت اولئک
الذین آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شائبهٔ شبهت حبطت اعمالهم
تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان حبط است فی الدنیا در این سرای که کس آنرا نمی ستاید
والاخرة و در ان سرای که ثوابی بر آن مرتب نمیشود وما لهم و نیست مر ایشانرا در قیامت
من ناصرین یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کند الم تر ایا نمینگری الی الذین بسوی
انانکه اوتوا نصیبا داده شده اند بهره را من الکتاب از توریت یعنی تورات اند که چیزی دانسته اند
ازان یدعون الی ازان خوانده میشوند کتاب الله بسوی توریت لیحکم بینهم تا توریت حکم کند میان
ایشان در قصهٔ یهود خیبر است که رجم را منکر شدند و در سورهٔ مائده مذکور خواهد شد و گویند
روزی حضرت صلی الله علیه وسلم جمعی یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت که ای محمد بیا تا [illegible]
علمای دین خود مناظره میکنیم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر بعثت و صفت
منست بیارید و در این محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول ابا نموده آیات توریت را حاضر نکردند
حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت میخوانند ثم یتولی پس روی میگردانند فریق منهم گروهی از ایشان
که رؤسای یهودند وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک این اعراض از حکم توریت
ایشانرا بانهم قالوا بانست که ایشان میگویند لن تمسنا النار نخواهد رسید بما آتش دوزخ
الا ایاما معدودات مگر روزی چند شمرده که هفتست یا چهل وغرهم و فریب داد مر ایشانرا
فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون آنچیزی که هستند که بر میبافند از تسهیل عقوبت
و شفاعت اباء ایشان مر ایشانرا فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آن هنگام
که جمع کنیم مر ایشانرا لیوم از برای حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن
ووفیت کل نفس و داده شود هر نفسی را بتمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است وهم لا
یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده
که در غزوهٔ احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع
بحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت و بقوت
روحانی بل بتایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که ازان سنگ قدری بشکست و برقی از میان آهن
و سنگ بجست که از بارقهٔ آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید و کنگرهای ایوان
کسری بنظر حاضران در آمد نوبتی دیگر بضرب آن حضرت مقداری ازان بریخت و نوری ازان درخشان
شد که بروشنایی آن صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سوم لامعهٔ ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم
بنظر درآمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته
کوشکهای حیره بتصرف درآورند و آثار صولت از اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و
شقهٔ رایات شریعت من سایهٔ یمن و دولت بر مفارق اهل یمن اندازد مومنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر
الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این

مردانیم کار زار مشرکان عرب خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد
و یاران خود را بگرفتن روم و فارس وعده میدهد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که قل اللهم بگوای
بار خدای مالک الملک ای خداوند پادشاهی و متصرف در ان تؤتی الملک عطا میکنی پادشاهی
من تشاء هر کرا خواهی و تنزع الملک و میستانی ملک را ممن تشاء از هر که میخواهی بعضی مفسران
بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد
سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست
قضای اوست ❊ از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد ❊ و گفته اند ملک نبوت و رسالت که
از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا آیا لة ملکه و حوالی آن که کفار قریش را از ان محروم ساخته
بملازمان عتبه علیه نبوت حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین
امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر
که باز گرفت مخذول هر دو سرای شد امام احمد حرب رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلها است و دلها
در قبضه قدرت خدا وندیکتا ست هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد
و هر کرا از دلهای دوستان بیندازد به شعلهای نیران نکبت و مذلتش بگدازد و تعز و ارجمند میسازی
من تشاء هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان وی و تذل و خوار و بی مقدار میکردانی
من تشاء هر کرا میخواهی بکفر و نکوت چون ابو جهل و پیروان او یا مراد این عزت امتست باستیلا بر
دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت مؤمنان بظفر بر یهود و نصاری
و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بمحنت حرص استغنای
قناعت فقیر را بصدر تمکین بار رساند و تکاپوی حرص توانگر را در صف نعال افکند در تفسیر بصائر
آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت مومنان بزیارت امام نقری که در زمان خود قطب اولیا
بود امد استدعای فاتحه نمود و همچنانچه در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء
نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن تری وجهی در معنی آیه اینست که ترا
با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار مکمل مجهز طلب بیشی و
بیشی طلب بخانه همچو من گدایی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت
بخشد و در صدر آزادی جای دهد بیت انکو بقناعت آشنا شد ❊ از فیض تعز من تشا شد ❊ وانکو ز
حرص و آز بیمود ❊ مقهور تذل من تشا شد ❊ و نزد محققان عزت به شهود لقا و کشف عطا است و ذلت
بحجاب حرمان و بازداشت عطا ❊ بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکویها از
اعطای ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر چون نزاع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص
خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبنی بر بشارت اهل ایمانست و
وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از او ضدی دیگر مفهوم
میشود چون سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابرهیم علیه السلام فرمود
که و اذا مرضت فهو یشفین حقیقت انست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امری نسبیست چنانچه

٤٧

در مثنوی معنوی میفرماید بیت بد به نسبت باشد این را هم بدان ❊ پس بد مطلق نباشد در جهان ❊
زهر ماران مار را باشد حیوة ❊ نسبتش باد بکران باشد ممات ❊ یا انکه خیر وجودیست و شر عدمی و
عدم را با وجود آمیزشی نبود و لهذا حضرت صلی الله علیه و سلم در بعض ادعیه فرموده انه الخیر کله بیدک و
الشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن
ایمای میتماید انجا که در حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم میفرماید بیت بلبل شاخ سار باغ بلاغ ❊ شاه باز
نشیمن مازاغ ❊ داشت چشم سر بخود دیده سر ❊ روشنایی ز کحل بصر ❊ چون بنظاره جهان برداخت ❊
هر بد و نیک راکه نیک شناخت ❊ کانچه نیک از خصایص قدم است ❊ وانچه بد از نقایض عدم است ❊
گفت از خیر کله بیدیک ❊ لکن الشر لا یعود الیک ❊ انک بدرستی که تو علی کل شیء قدیر بر همه چیز از
اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر توانایی تولج اللیل درمیاری شب را فی النهار در
روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از
اجزای شب میکاهی و در اجزای روز میافزایی تا روزی که اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول
سرطان اطول ایام سال میشود و تولج النهار و درمیاری روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی
سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا قصر
لیالی بود آخر قوس اطول لیالی میشود و تخرج الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا
من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و
تخرج المیت و بیرون میاوری مرده چون نطفه و دانه و بیضه من الحی از زنده که آن حیوان
و درخت و مرغ است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را
چون کنعان از مومن چون نوح علیه السلام و مومن را چون ابرهیم علیه السلام از کافر ازد و ترزق و روزی
میدهی از خزانه رحمت واسعه من تشاء هر کرا خواهی بغیر حساب یعنی بمرتبه که خلق عدد
و مقدار آن ندانند لا یتخذ المؤمنون باید که فرا نگیرند مومنان کرد و ستانند الکافرین
ناگرویدگان را که دشمنانند اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بیرون
مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مومن نباید پس مومنان باید که کافرانرا بدوستی نگیرند جمعی از
انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عقد مواخات در میان
آورده حق تعالی از ان نهی فرمود و از روی تهدید گفت که و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی
با دشمنان فلیس من الله پس نیست آنکس از دین خدای فی شیء بر چیزی یعنی از دین حق چیزی ندارد
الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از ضررهای کافران تقیة ترسیدنی و حذر
کردنی تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب
نیست و یحذرکم الله و میترساند خدای تعالی شما را در ارتکاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود
یعنی عذاب که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری غیری نفس عبارتست از ذات
چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس در شان حق سبحانه اراد کنند مراد ذات او باشد
و الی الله المصیر و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه قل ان تخفوا بگو اگر پنهان دارید ما فی

صدورکم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفر او تبدوه یا اشکارا
کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای آنرا میداند ویعلم ما فی السموات ومیداند آنچه
در آسمانها است از اصناف علویات وما فی الارض وآنچه در زمین است از انواع سفلیات
والله وخدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است علی کل شیء قدیر برهم چیز تواناست وقدرت
او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند ومکافات آن میتواند نافرمانی
مکنید و بترسید یوم تجد از روزی که بیابد کل نفس هرکسی از عمل کنندگان ما عملت من
خیر آنچه کرده باشد از نیکویی محضرا حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی به بیند صحایف حسنات را
وما عملت من سوء وآنچه کرده باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها آنکه
باشد میان او وبینه ومیان آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل
خود را به بیند ویحذرکم الله وحذر میفرماید خدای شما را نفسه از خود در فتوحات
فرموده که خدای تعالی شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت
میکند میان ذات خود وذات خلق ما للتراب ورب الارباب
چه نسبت ذره را با عین خورشید
چه نسبت خاک را با عالم پاک
والله رؤف وخدای مهربانست بالعباد به بندگان که مبالغه
میکند در تحذیر ایشان قل ان کنتم بگو اگر هستید شما ای یهود ونصاری که لاف نحن ابناء الله
واحباؤه در عالم افکنده اید ودعوی میکنید تحبون الله دوست میدارید خدا را فاتبعونی
پس مرا پیروی کنید یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم وبیامرزد
گناهان شما را والله غفور وخدای تعالی امرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند
رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند که بتان را از
برای خدا دوست میداریم وبشفاعت ایشان نزدیک خدای اسمان امیدواریم ایشان را گفتند که
اگر حق دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدا را
در اوامر ونواهی والرسول وپیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند واعراض کنند
از طاعت خدای ورسول فان الله پس بدرستی که خدای تعالی لا یحب الکافرین دوست نمیدارد
کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدای ورسول کفر است
ان الله اصطفی بدرستی که خدای تعالی برگزید ادم ادم را که پدر بشر است بتعلیم اسما وسجده
ملائک وابوت انبیا واصفیا ونوحا ونوح را بطول عمر وترتیب سفینه ونسخ شرع متقدم
وال ابرهیم ونفس ابرهیم را بخلت ونجات از آتش نمرود وامامت عالمیان وبنای خانه کعبه
وال عمران وال عمران را که موسی وهرون بودند که خدای تعالی ایشان را برگزید ومریم را بقدس
وطهارت وعیسی را بکتابت ورسالت ذریة وهمچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را
بعضها برخی از ایشان من بعض از برخی زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از اباء برگزیده
والله سمیع وخدای شنواست مر اقوال باطله یهود را گفتند نحن ابناء الله یا مر خرافات نصاری
که نبوت عزیر را گفتند ابن الله علیم داناست باغراض فاسده ایشان از این مقالات اذ

برسالت وتکلیم علی العالمین بر عالمیان
زمان ایشان و گفته‌اند عمران
پدر مریم است و آل او مریم و عیسی
بودند

اذ قالت امرات عمران یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم که چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود
بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت لک بدرستی که من نذر کردم ای پروردگار من برای
تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا
پرستد وخدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس بزرگ میداشتند وفرزندان
را برای آنکار نذر میکردند ودر شریعت ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در چنین نذرها
فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو
دختری باشد وخدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد فتقبل منی پس قبول کن خدایا
از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوایی سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم دانایی
بمقصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام که بنهاد بار خود
را ضمیر عاید به نسمه است یا نذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار وتحسر رب انی وضعتها ای
پروردگار من بدرستی که بنهادم آن بار را انثی فرزند ماده والله اعلم وخدای داناتر است بما
وضعت بآنچه بار بنهادم حفص وضعت خواند یعنی خدای تعالی داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد
ولیس الذکر وگفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی همچو
فرزند ماده که بمن داده وانی سمیتها مریم وبدرستی که من نام نهادم او را مریم ومعنی این
لفظ در زبان ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها بک وبدرستی که من در
پناه می آرم او را بحضرت تو وذریتها وفرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو رانده شده
دیو رانده شده یا از مس او وببرکت دعای حنه پروردگار مریم وعیسی پسر او از مس شیطان محفوظ
ماندند ودر حدیث آمده که هیچ مولود نباشد الا شیطان او را مس کند در وقت ولادت یا آن
فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم وپسر که از این صورت محروس ومحفوظ بودند فتقبلها
پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتن نیکو جهة خدمت خانه
وانبتها ورویانید او را نباتا حسنا نشو ونمای نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح وعصمت و
سداد ومعرفت که چون بسن سالگی رسید بر انواع عبادت بر همه اخبار غالب شد وگویند پرورش
حسن تخلق او بود باخلاق ربانی ومادر بعد از ولادت او به بیت المقدس اورده وسدنه واحبار را
گفت دونکم هذه النذیرة فرا گیرید این نذیره کرده شده را که از آن خدایست بزرگان بقبول وی
رغبت نمودند ومیان ایشان اختلاف افتاد وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای خود را که
بدان کتابت تورات کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هرکسی که بر
سر اید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا علیه السلام بر روی آب آمد وکفالت مریم بروی مقرر
شد وکفلها زکریا وفرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا او را بخانه برده جهت ارضاع دایه
مقرر فرمود چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده که غرفه بی نردبان صعود بدان
میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرگاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته
کلید با خود داشتندی ودر حفاظت وحراست او باقصی الغایه کوشش نمود تا مریم بزرگ شد واوان

ولایت بر صفحات احوال وی لایح گشت کلما دخل هرگاه که درآمد علیها بر مریم زکریا المحراب
زکریا بغرفه که آنجا میبود وجد می یافت عندها در نزدیک او رزقا روزی و آن میوه تابستانی بود
درمیان زمستان ومحصول زمستان در فصل تابستانی زکریا چند نوبت که این صورت معاینه
دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لک از کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت
گفت مریم هو این رزق که میبینی من عند الله از نزدیک خدایست ان الله بدرستی که خدای
یرزق من یشاء روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق
مرزوق هنالک در آن وقت که زکریا میوه تازه نزد وی هنگام آن مشاهده کرد طمع افتاد با وجود
کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دعا زکریا بخواند زکریا ربه پروردگار خود را
قال رب گفت ای آفریدگار من هب لی بخش مرا من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة فرزند
پاک از آلایش گناه انک بدرستی که تو از کرم سمیع الدعاء شنونده دعایی یعنی اجابت کننده دعا
فنادته الملئکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل علیه السلام بوده و بجهت آن او را بطریق
جمع یاد کرد وهو قایم و حال آنکه زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میگذارد در محراب مریم
یا محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او
یحیی است و معنی یحیی آنست که زنده دل بدو زنده شد و زندگی یافت مصدقا درحالتی که آن فرزند
باور کننده باشد و ایمان آورنده بکلمة بعیسی که او کلمه ایست من الله از نزدیک خداوند آورده
اند که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و دیگر صفت یحیی آنست که وسیدا و مهتری
بعلم و حلم و تقوی که شرایط سادت آراسته وحصورا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده
از لهو و لعب ونبیا من الصالحین و پیغمبری باشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبا او و صلاح
آن باشد که حقوق خلق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را به چنین فرزند بشارت
دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی از کجا باشد مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر
و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی وامراتی و زن من یعنی ایشاع دا خواهر مریم بوده
عاقر نازاینده است آیا مارا جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قال گفت خدای یا جبرئیل
بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری الله یفعل ما یشاء خدای میکند
آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف قال گفت زکریا رب اجعل لی ای پروردگار من ظاهر گردان
برای من آیة نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قال گفت جبرئیل که خدای میگوید
آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان
ثلثة ایام سه شبانروز الا رمزا مگر آنکه اشارت کنی برمزی یا اشارت دست یا بر زمین
نویسی واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را کثیرا بسیار وسبح و تسبیح گوی او را بالعشی در
شبانگاه والابکار و در بامداد باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد واذ قالت الملئکة
و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملئکه مشافهه گفتند یا مریم ای پرستکار خدای
ان الله اصطفیک بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد

بعصمت وطهرک و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که نسا را میباشد چون حیض
ونفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه واصطفیک تکریر از برای تاکید است یعنی بی شبهه
ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان با آنکه ترا بی شوهر فرزندی دهد و بنفخه جبرئیل
مخصوص گرداند یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده و پرورنده خود
را واسجدی و سجود کن خدای را وارکعی مع الراکعین و رکوع آر با رکوع کنندگان مریم را حکم بود
که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث
مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو نوحیه
الیک وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و تو نبودی ای محمد صلی الله علیه وسلم لدیهم
نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون آن هنگامی که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای
کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند که ایهم کدام از ایشان یکفل مریم پایندان شود
بتعهد مریم وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمه میکردند
برای کفالت مریم اذ قالت الملئکة دیگر یاد کن از آن که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت
یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه از او مراد
حضرت عیسی است علیه السلام و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوقات بنی
آدم بواسطه این کلمه از نهج شده اند اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق
عیسی علیه السلام لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم
مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی
محمد است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیا والمرسلین مسیح بلغت عبری مسیحا باشد یعنی مبارک وجیها روی
شناس و تمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا به مخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان
یا بنصرت دین محمدی صلی الله علیه وسلم در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجات
ومن المقربین و از نزدیک گردانیده شدگانست بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن گوید این فرزند
با مردمان فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد او را یاد در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره
بود وکهلا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی در موی و کلام او در مهد معجزه بود و در
کهولت دعوت ومن الصالحین و از انبیای شایسته است قالت گفت مریم از روی استفهام ای
پروردگار من انی یکون از کجا و بر چه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال
آنکه مرا مس نکرده است بشر هیچ بشری و این خارجست از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید
قال کذلک گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای تعالی می
آفریند آنچه میخواهد اذا قضی و چون خدای تعالی حکم کند امرا کاری را فانما یقول پس جز این
نیست که گوید له مر آن چیزی را که معلوم اوست کن بباش فیکون پس باشد گفته
لفظ کن اخبار است از سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق او را دشوار نیست چنانچه قادر
است بر خلق اشیا با اسباب و مواد همچنانچه قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعة و بی سبب و ماده مر

بیت انکه از وی بدید کشت سیف • بی سبب از بدیش چه عجب • قدرتی کو اکر عجز نیست دران • لیک ازاین نوع کارها
اسان • ویعلمه الکتاب وبیاموزد خدای تعالی او را کتابهای فرو فرستاده پیش از او چون صحف
شیث وابرهیم علیهما السلام وغیر آن والحکمة وعلم حلال وحرام که حکمت شریعتست والتورية والانجیل و
تعلیم دهد او را توریة انجیل وتخصیص آن از کتب منزله جهة تفضیل است ورسولا وکرداند او را فرستاده
بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن کوید عیسی با ایشان انی بانکه من قد جئتکم بتحقیق
امدم بشما بایة من ربکم از پروردکار شما وان علامت کواه رسالت منست ومراد از ایه جنس است
نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی اخلق بدرستی که من میسازم وتصویر میکنم لکم برای
شما من الطین از کل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ پس میدمم نفس خود را فیه دران مرغ
از کل ساخته فیکون پس میکردد آن کل مصور طیرا مرغی زنده پروازکننده باذن الله بامر خدای
یا بمشیت او کویند بشکل خفاش مرغی از کل میساخت وبر دست کرفته نفس براو میدمید بقدرت ربانی
طیران اغاز میکرد ومیان زمین واسمان به پرواز می امد وکفته اند که در نظر مردم میپرید وچون از
نظر خلق غایب شد مرده بر زمین می افتاد علامت دوم وابری الاکمه وبه میکردم نابینای مادرزاد
را از علت او سوم والابرص پاک میسازم شخصی را که بر علت برص مبتلا باشد از مرض چهارم واحیی الموتی
میکنم مردکان را باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیتست زیرا که وقوع احیا
از مخلوق صورت نه بندد ومفسران بر انند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد یکی از ایشان سام بن
نوح علیه السلام بود که قریب چهار هزار سال از موت او کذشته بود علامت پنجم وانبئکم وخبر میدهم شمارا
بما تاکلون بانچه شما میخورید وما تدخرون وانچه ذخیره میکنید فی بیوتکم درخانهای خویش
مشهور آنست که در مکتب با کودکان کفتی که ابا وامهات شما فلان طعام خورده اند وبرای شما فلان
چیز نهاده ایشان با خانه آمدندی وکیفیت ماکولات ومدخرات باز کفتندی ان فی ذلک بدرستی که
در این پنج معجز لایة لکم هر اینه علامتیست مر شمارا ودلالتی بر صدق مدعای من ان کنتم مؤمنین اکر
هستید شما باورندکان که من پیغمبرم ومصدقا وآمدم بشما باور دارنده لما بین یدی مر انچیز را
که پیش از من بوده من التوریة که آن کتاب موسی بود علیه السلام ومن تقریر کننده شبهات آنم ولاحل لکم ودیکر برای
آن امده ام تا حلال کنم بر شما بعض الذی برخی از انکه در شریعت موسی علیه السلام حرم علیکم حرام کرده
شده بود بر شما چون شحوم غنم وبقر وبعضی مرغان وماهیان وتعظیم شنبه بردارم وجئتکم وامدم بشما
بایة من ربکم بنشانی از پروردکار شما مراد معجزات ودلایل است وایراد آیه بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه
همه در دلالت حکم یک آیه دارند فاتقوا الله پس بترسید از خدای من در مخالفت من واطیعون ومرا
فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی بتحقیق که خدای پروردکار من وربکم وافریننده کار شما
فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقیم اینست راه ورساننده بمنزل مقصود فلما
احس عیسی پس آن هنکام که دریافت عیسی علیه السلام منهم الکفر از یهود کلمه دلالت کرد بر کفر ایشان
وآن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام اغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخواستند
عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت وبر لب دریای نیل جماعتی صیادان را دید که ماهی

میکرفتند

میکرفتند عیسی علیه السلام با ایشان کفت که بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش کیریم کفتند آن کدام است
فرمود که بیایید تا دام توجه در لجهٔ توحید افکنیم اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیا کماهی
میکنیم ودر معالم اورده که عیسی علیه السلام کفت بیایید تا مردمان را صید کنیم کفتند تو کیستی کفت
منم عیسی ابن مریم عبد الله ورسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قال کفت عیسی علیه السلام
من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قال الحواریون
کفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان وکفته اند حواریان کازران ورنک رزان بودند ومعنی
حواری خاصه وبکزیده باشد این خاصکان در جواب عیسی فرموده اند نحن انصار الله ما یاران
خداییم یعنی نصرت کنندهٔ دین وی امنا بالله بکرویده ایم بخدای واشهد وتو ای عیسی کواه باش
بانا مسلمون بانکه ما کردن نهاده کانیم در راه خدای را پس دعا کردند که ربنا امنا ای پروردکا
ما ایمان آورده ایم بما انزلت بانچه فرو فرستادی یعنی انجیل واتبعنا الرسول وپیروی کردیم
فرستادهٔ تو یعنی عیسی فاکتبنا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مع الشاهدین
با آنها که کواهانند ترا بوحدانیت وانبیای ترا بتصدیق وکفته اند کتابت بمعنی جمعست ومراد از شاهدین
امت بزرکوار سید مختار ومعنی دعاء حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما ومیان امت محمد صلی الله علیه وسلم
ببرکت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از همهٔ امتان اکمل اند وافضل وبحکم نحن الاخرون السابقون حلوای آخرند
ومثل اول هستان پیغمبران او خوبتر • امتش از امتان محبوبتر • ومکروا ومکر کردند آنکسان که
عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بر آن وجهی که جمعی را برانکیختند که هر جا که عیسی را ببینند
بکشند واصح آنست که بانواع حیل عیسی علیه السلام را بدست آوردند ودر خانهٔ محبوس ساختند شب همه
شب پاس داشتند وعلی الصباح مجتمع کشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه
فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق تعالی در آن شب عیسی را بر آسمان برده بود همین یهودا که بخانه
در امد عیسی را ندید وحق تعالی شبه عیسی بر او افکند چون بیرون امد وخواست که کوید عیسی را
در اینجا نیست در وی آویختند وهر چند استغاثه کرد که من فلان کسم بجای نرسید واز دارش
در آویختند وتیرباران کردند اینست که حق تعالی فرمود که ایشان مکر کردند ومکر الله وخدای
تعالی جزای مکر بدیشان رسانید تا مهتر خود را بخواری تمام بکشتند والله خیر الماکرین وخدای تعالی
بهترین مکافات کنندکانست اهل مکر را اذ قال الله یاد کن آنرا که کفت خدای عز وجل یا عیسی انی
متوفیک ای عیسی من فرا کیرندهٔ توام از دنیا ورافعک الی وبر دارندهٔ توام بسوی خود یعنی بمقر
ملائکهٔ خود ومطهرک وپاک کننده ونجات دهندهٔ تو من الذین کفروا از قصد ومکر آنکسان
که کافر شدند بتو وجاعل الذین اتبعوک وکردانندهٔ آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان
از امت تو فوق الذین کفروا • بالای آنکه کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت بدان که بود نصاری
غلبه کردند بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطهٔ
معاونت قیاصره وپیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیمة تا روز رستخیز
ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازکشت همهٔ شما یعنی عیسی ومتابعان ومنکران او فاحکم بینکم

پس حکم کنم براستی میان شما. فیما کنتم فیه تختلفون. درانچیزی که شما هستید کردوی اختلاف
میکنید یهود موسی علیه السلام را معتقد و عیسی و محمد علیهما السلام را منکر اند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق
میکنند و بمحمد صلی الله علیه وسلم را می کروند و بثالث ثلثه قایل شوند و مومنان میکویند که الله یکیست
و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه وسلم فرستادکان اویند بحق پس حق سبحانه و تعالی فرمود که بر نسبت این
طوایف حکم کنم. فاما الذین کفروا. پس اما انکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری و غیرهم فاعذبهم
پس عذاب کنم ایشانرا عذابا شدیدا عذابی سخت فی الدنیا در این سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه
و خواری والاخرة و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و نیست مر این کافرانرا
وما لهم من ناصرین یاران و نصرت دهندکان در منع عذاب از ایشان واما الذین امنوا
واما انکسان که ایمان اوردند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم وامت وی وعملوا الصالحات وعمل صالح
کردند فنوفیهم پس با تمام بدهیم ایشانرا حصص نوفیهم خوانند یعنی خدای بدهد اجورهم مزدهای
ایشان در دنیا به نیک نامی و در عقبی بدوست کامی والله لا یحب الظالمین وخدای تعالی دوست
نمیدارد ستم کارانرا ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو
من الایات و آن از علامت نبوت و دلالت رسالت است والذکر الحکیم و از یادکرد هست
محکم از تطرق خلل و تعرض ذلل یعنی قرآن اورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران
زبان کشاده کفتند که ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندکی بروی مینهی خواجه صلی الله علیه وسلم
فرمود عیاذا بالله که نام عبدالله مر عیسی را دشنام باشد او فرستاده ایست بنده خدای و کلمه ایست
القا کرده به بتول عذرا ایشانرا اتش غضب برافروخت و کفتند هیچ از بنی دیدم باشد که بی پدر
مخلوق کرد حق تعالی ایة فرستاد که ان مثل عیسی بدرستیکه صفت عیسی علیه السلام و شان غریب او
عندالله نزدیک خداست یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر بیافریند کمثل ادم
همچو صفت ادم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال انکه ابن الله نمیکوید
پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود اید چکونه او را پسر خدا میخوانید و کفته اند مماثلت مشارکت
است و در بعضی اوصاف پس عیسی مثل ادم باشد در احد الطرفین که عدم آنست یا در ان که بوجود پیوست
خارج از عادت مستمره امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هردو را بتطهیر روح ایشان از
مرور بر ممر اصلاب و برحقیقت وجه مماثله ظهور هردو پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت
پس بیان ایجاد ادم میکند. خلقه بیافرید خدای تعالی قالب اورا. من تراب از خاک. ثم قال له
پس کفت مر آن قالب را که مسوی بحکم من. کن بباش زنده بروح. فیکون پس بود تنبیه میفرماید که همچنانکه
خاک را کفتم که آدم بباش پسر آب را کفتم که عیسی بباش الحق پس این خبر که از عیسی کفته شد درست
و راستست و پیغامیست رسانیده من ربک از پروردکار تو بتو فلا تکونن من الممترین پس مباش
از شک کنندکان مراد تاکیداست بر زیادتی یقین و ثبات در آن و اصح انست که ظاهر خطاب متوجه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم است اما مقصد خطاب امت آن حضرتند صلی الله علیه وسلم یعنی ای مومنان شما مباشید از ان جماعت
که شک دارند در انکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در کمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین

مانزع لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند بیت زاسرار یقین حرفی نخواندند بزندان کمان محبوس ماندند
بدیشان کشت ظاهر افتابی بر بیش دیده ایشان حجابی چه بیند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو
ازجام جمشید. فمن حاجک پس هرکه خصومت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی من بعد ما
جاءک پس از انکه بتو آمد. من العلم از دانستن عیسی که بنده و رسول است. فقل تعالوا پس
بکوی ایشانرا که بیایید از برای مباهله شما ندع بخوانیم ابناءنا وابناءکم پسران ما و پسران شمارا و
نساءنا ونساءکم و زنان ما و زنان شمارا وانفسنا وانفسکم و نزدیکان خود و نزدیکان شمارا
ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیکر فنجعل لعنت الله پس کنیم لعنت
خدایرا. علی الکاذبین بر دروغ کویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این ایة نازل شد حضرت
صلی الله علیه وسلم وفد نجران طلبیده هرچند حجت می افزایم شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون بیایید
تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز کردد و نصاری بدان صورت راضی شدند و
زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیکر حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت امیرالمومنین حسین رضی الله عنه را بر داشته
و دست امیرالمومنین حسن رضی الله عنه کرفته و حضرت مرتضی علی رضی الله عنه و حضرت بتول رضی الله عنها بعد از او روان شدند
و خواجه صلی الله علیه وسلم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما امین کویید از انجانب ترسایان بعد از تامل
فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صلی الله علیه وسلم صف
بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت صلی الله علیه وسلم را با اهل بیت دید فریاد بر کشید که ای یاران از مباهله این
بزرکواران بپرهیزید بخدای که من رویها می بینم که اکر از خدای درخواهند کوهها را از مواضع آن زایل
کرداند و به یقین میدانم که اکر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر
ساله دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره و سی نیزه تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال صلح نامه
نوشته بمنازل خود باز کشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اکر وفد نجران با من مباهله کردندی حق
تعالی ایشانرا مسخ کردانیدی و آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل
ایشان هلاک شدندی. ان هذا لهو بدرستی که این قصها که مذکور شد. القصص الحق هر آینه آنست
خبر راست و درست. وما من اله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش. الا الله. مکر الله که استحقاق
عبودیت اورا ثابتست. وان الله وبتحقیق که خدای تعالی لهو العزیز الحکیم. اوست غالب مر قوی و محکم
کار. فان تولوا پس اکر بر کردند ترسایان و دوری از مباهله بر تابند. فان الله پس بدرستی که خدای علیم
بالمفسدین. داناست بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر انکه حقیقت فساد اعراض
است از طریق توحید بیت هرکه بر این ره نرفت راه به جایی نبرد هرکه از این رخ بتافت روی رهایی نیافت
قل یا اهل الکتاب. بکویید ای اهل کتاب که خطاب با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز
در این خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که. تعالوا بیایید الی کلمة سواء بسوی سخنی راست
بیننا وبینکم میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در ان یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است
ان لا نعبد یکی انکه نپرستیم الا الله مکر خدایرا تعریض بیهود و نصاریست در عبادت عزیر و
عیسی. ولا نشرک و دوم انکه شرک نیاریم. به شیئا به خدای چیزی را و شرک این هردو کروه ظاهر

ولا یتخذ سیم انکه فرا نکیرد · بعضنا بعضا · بعضی از ما بعضی دیکر را · اربابا خدایان · من دون الله ·
جز خدای تعالی ارباب از نصاری آن بود که رهبانان خود را سجده میکردند و میکفتند از کمال ریاضت اثر
حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل
و تحریم · فان تولوا پس اکر بر کردند اهل کتاب از این کلمهٔ عدل · فقولوا اشهدوا · پس کوئید شما ای پیغمبر
و اصحاب مر ایشان را که کواه باشید · بانا مسلمون · بانکه ما مسلمانیم · یا اهل الکتاب · ای یهود و نصاری
لم تحاجون · چرا شما دو کروه مخاصمت میکنید · فی ابراهیم · در دین ابرهیم مدعای یهود آن بود که ابرهیم
یهودی بوده و ترسایان میکفتند که نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید و
او را جهود و ترسا میخوانید · وما انزلت التوریة · و حال انکه فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او
عمل میکنند · والانجیل · و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دانند · الا من بعده · مکر بعد از زمان
ابرهیم علیه السلم و مقررست که ابرهیم علیه السلم پیش از موسی بود بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال
و چون او بیند و پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو
چکونه توان کرد · افلا تعقلون · آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید · ها انتم · تنبیه میکند
که کوش دارید شما اید · هؤلاء · آن کروه · حاججتم · که خصومت کردید و حجت آوردید · فیما لکم · در آن
چیزی که نیست شما را · به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم · بدان چیز دانشی یعنی هست قصهٔ
ابرهیم علیه السلم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی · والله یعلم · و خدا میداند که ابرهیم دین
هیچکس از شما نبود · وانتم لا تعلمون · و شما نمیدانید تحقیق حال او را · ماکان ابرهیم · نبود ابرهیم
علیه السلم · یهودیا · جهود · ولا نصرانیا · و نه ترسا · ولکن کان · ولیکن بوده · حنیفا · پاک و موحد و منحرف
از عقاید ردیه · مسلما · مخلص و تسلیم کننده · وما کان من المشرکین · و نبود از شرکت آرندکان
تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی علیه السلم و عزیر علیه السلم · ان اولی الناس · بدرستی که
سزاوارترین مردمان · بابرهیم · بدین ابرهیم علیه السلم · للذین اتبعوه · هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او
را در زمان او · وهذا النبی · و دیکر این پیغمبر که بر ملت اوست · والذین امنوا · و آنان که ایمان آورده اند
بدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله کفتند که ما به تعظیم ملت
ابرهیم علیه السلم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد صلی الله علیه وسلم را حسد برآن داشت که خود را بملت
ابرهیم منسوب ساخت این آیت در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده
در وقتی که جعفر ابن ابی طالب با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو عاص
و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه
مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله رضی الله عنهم مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را
بتلاوت قرآن عظیم الشان امر فرمود و نجاشی و اساقفهٔ ایشان در استماع قرآن رقت و رزیدند و
نجاشی جعفر و قوم او را کفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابرهیم عمرو بن عاص کفت
حزب ابرهیم کدامست نجاشی کفت این کروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو بن عاص را
این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابرهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی سخن موافق

نجاشی که در حبشه میکفت که این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابرهیم حضرت پیغمبرست
و اصحاب او · والله · و خدای تعالی · ولی المؤمنین · دوست مومنان و سازندهٔ کار ایشانست · ودت
آرزو میبرند · طائفة من اهل الکتاب · کروهی از یهود · لو یضلونکم · آنکه شما را کمراه کردانند خطاب
با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره کذشت و میخواستند
که از راه راست بیفکنند · وما یضلون · و کمراه نمیسازند · الا انفسهم · مکر نفسهای خود را چه
وبال اضلال بدیشان عاید است · وما یشعرون · و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند · یا اهل
الکتاب · ای کروه نصاری و یهود · لم تکفرون · چرا کافر میشوید · بایات الله · بقرآن یا بنعت محمد
صلی الله علیه وسلم · وانتم تشهدون · و حال آنکه شما کواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر
دو کتاب هست · یا اهل الکتاب · ای کروه یهود · لم تلبسون الحق · چرا می آمیزید راستی را · بالباطل
بکجی و ناراستی یا خلط میکنید توریة را بتحریفات خود یا می پوشید اقراری را که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان
داشتند بانکاری که بعد از آن دارید · وتکتمون الحق · و چرا می پوشید سخن راست که وصف حضرت
مصطفی است صلی الله علیه وسلم · وانتم تعلمون · و حال آنکه شما میدانید که پوشیده نخواهد ماند چراغی که افروختهٔ
عنایت الهی است بدم سرد نفسی منطفی نمیکردد · والله متم نوره · لشکر باد اکر جهان کیرد · شمع
خورشید از آن نمیمیرد · وقالت طائفة · و کفتند کروهی · من اهل الکتاب · از یهود ایشان دوازده
تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم در آیند از روی مکر و حیله و با خر روز
چنان فرا نمایند که در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار کنیسا مجادله نمودیم بطلان دین و نشانهای شما
بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در
تردد افتند و کویند این اهل کتابند سخن چنین از روی کزاف نخواهند کفت و با وجود علم و انصاف
آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه وسلم منحرف شوند بدین ما در آیند
حق تعالی مومنان را ازین مکر آکاهی داد و آیت فرستاد که میان یکدیکر کفتند کروهی از اهل کتاب یعنی
آن دوازده تن که کفته شد · امنوا · ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید · بالذی · بدان چیزی که
انزل علی الذین امنوا · فرو فرستاده شده بر مومنان یعنی قرآن · وجه النهار · در اول روز · واکفروا
آخره · و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده اید · لعلهم · شاید
که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده · یرجعون · باز کردند از دین خود و چون
خبر یافتند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند · ولا تؤمنوا · تصدیق
مکنید · الا لمن تبع · مکر آنکسی را که پیروی کند · دینکم · دین شما را که یهودیت است · قل ان الهدی · بکو
ایشان را که بدرستی که دین حق · هدی الله · دین خدایست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان
سخن یهود رد قول ایشان را پس باز تتمهٔ کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز هم دینان خود را
و باور مدارید · ان یؤتی احد · آنکه داده باشد هیچکس را · مثل ما اوتیتم · مانند آنچه شما را داده اند
از علم و فضل و حکمت · او یحاجوکم · و این را نیز باور مدارید که مسلمانان مخاصمه کنند · عند
ربکم · نزدیک پروردکار شما زیرا که دین شما درستتر است و حجت شما قوی تر و روشن تر · قل ان الفضل

بکوبدرستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم وحکمت · بید الله · بدست وتصرف خداوندست · یؤتیه
من یشاء · میدهد آنرا بهر که میخواهد · والله واسع · وخدای بسیار رحمتست · علیم · دانا باهل استحقاق
دراعطای فضل · یختص · خاص میکرداند · برحمته · باسلام یا قرآن یا نبوت · من یشاء · هر کرا میخواهد
ومیداند که استحقاق آن دارد · والله ذو الفضل العظیم · وخدای خداوند فضل بزرکست بر مومنان
ومن اهل الکتاب · واز اهل کتاب · من ان تامنه · کسی باشد که اکر اورا امین سازی · بقنطار · هزار
ودویست وقیه از مال · یؤده الیک · اداکند آن مال را بتو وآن عبد الله سلام بود رضی الله عنه که
یکی از قریش هزار ودویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود وابن سلام آنرا اداکرد · ومنهم واز
ایشان باشد · من ان تامنه · کسی که اکر اورا امین کردانی · بدینار · بیک دینار زر · لا یؤده الیک
اداکند وباز ندهد بتو · الا ما دمت · مکر انکه مادام باشی · علیه قائما · بر سر وی ایستاده بجهت
تقاضا وآن فنحاص بن غازورا بود از احبار یهود که یک دینار بامانت بدو داده بودند ودران خیانت
کرد · ذلک · این خیانت مر یهود را · بانهم قالوا · بانست که کفتند · لیس علینا · نیست برما · فی الامیین
درباب خیانت باعرب که خواننده ونویسنده نیستند · سبیل · کناهی وعقوبتی در آخرت معتقد
یهود آن بود که هر که توراة نداند امی است ومال امی را بر خود حلال میدانستند ودیکر میکفتند
توراة روا داشتست که با مخالف دین خود خیانة کنیم · ویقولون · ومیکویند دراین سخن
علی الله الکذب · برخدای دروغ چه درهمه مال وشرایع باداء امانت حکم رفته است · وهم
یعلمون · وحال انست که ایشان میدانند که خیانت حرام است · بلی · نه چنانست که شما اعتقاد کرده
اید بلکه برشما کرفت هست درخیانة عرب وحکم اینست که · من اوفی بعهده · هر که وفاکند بعهد
که خدای با او بسته در توریة باداء امانت وترک خیانت · واتقی · وبپرهیزد درباب حلال
وحرام · فان الله · پس بدرستی که خدای · یحب المتقین · دوست میدارد پرهیزکارانرا · ان الذین
بدرستی که انانکه · یشترون · می فروشند وبدل میکنند · بعهد الله · عهدی راکه با خدای بسته
اند وآن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وسلم · وایمانهم · وسوکندان خود دروغ خورده اکر درباب صفت مصطفی
صلی الله علیه وسلم وتغییر آن میخورند · ثمنا قلیلا · به بهای اندک وآن صاعی چند جو وکزی چند کرباس
بوده که از کعب بن الاشرف ستاده اند ونعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تحریف کرده وبراین افترا در پیش
عوام سوکند خورده · اولئک · آن کروه عهدشکنان وسوکند بدروغ خورندکان · لا خلاق
لهم · هیچ نصیب نیست مر ایشانرا · فی الاخرة · درآن سرای از ثواب خدای · ولا یکلمهم الله · و
سخن نکوید خدای تعالی با ایشان سخنی که بدان خوشحال کردند · ولا ینظر الیهم · ونظر رحمت بدیشان
نکرد · یوم القیمة · روز رستخیز · ولا یزکیهم · وپاک نسازد ایشانرا از لوث کناه · ولهم عذاب الیم
ومر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نکردد · وان منهم · وبدرستی که جهودان · لفریقا
کروهی هستند چون کعب وابو یاسر وحیی که از روی ناراستی · یلوون السنتهم · می پیچانند
زبانهای خود را · بالکتاب · بخواندن کتابی که نوشته وبرپا فته احبار ایشانست وآن مفتریات
را بلغت عبری میخوانند · لتحسبوه · تا شما پندارید که انچه ایشان میخوانند · من الکتاب · از توریة

است · وما هو من الکتاب · وحال انکه نیست از توریة · ویقولون · ومیکویند · هو من عند الله · آن
محرف ومفتری از نزدیک خدا است · وما هو من عند الله · ونیست آن از نزدیک خدای تعالی · و
یقولون علی الله الکذب · ومیکویند برخدای دروغ که غیر سخن اورا سخن او میدانند · وهم یعلمون
وایشان میدانند که دروغ میکویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در
حق عیسی علیه السلام میکفتند که او دعوی الوهیت کرده وامت را بعبادة خود فرموده پس رد ایشانرا
میفرماید · ما کان لبشر · هرکز نبود ونباشد ونیست ونسزد مر آفریده را یعنی عیسی علیه السلام · ان یؤتیه
الله الکتاب · بانکه بدهد خدای اورا انجیل · والحکم · وفهم آن یا فصل امور واقضیه · والنبوة
وپیغمبری · ثم یقول · پس انکس که کوید · للناس · مر امت خود را · کونوا عبادا لی · باشید شما بندکان
یا پرستندکان من · من دون الله · جز از خدای · ولکن کونوا · ولی کوید که باشید · ربانیین · راستی
در دین واستواران در دانش · بما کنتم · بسبب انکه باشید شما که از روی اخلاص · تعلمون الکتاب
بیاموزید مردیکرانرا کتابی که از حق فرود آمده · وبما کنتم · وبانکه باشید شما که پیوسته · تدرسون
بخوانید وراست کنید کتابرا آن معنی آیة چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را بپرورش دهد با فاده
واستفاده وانکه محمد بن الحنفیه در روز دفن عبد الله بن عباس رضی الله عنهم فرمود که مات الیوم ربانی
هذه الامة مؤید این قول است که وبزبان اهل معرفت محرم رازانند قدم برسر کونین زده واز کمال توکل
بغیر یلتفت ناشده وجهاد بصفات نفس فرمیند کرده وروی توجه از خود برتافته وبدوست
آورده ریخته باران عرفان از سحاب کرامت · صح · شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان
ودر لطایف قشیری آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای وبردباران در راه خدای قایم بالله
وفانی از ما سوی الله شودن ایشان از حق است وکفتن ایشان باحق · ع · با او کویند ازو شنوند
ولا یامرکم · ونمیفرماید آنراکه خدای تعالی پیغمبر ساخته که امر کند شمارا · ان تتخذوا الملئکة · انکه فرا
کیرید فرشتکانرا · والنبیین · وپیغمبرانرا · اربابا · خدایان تخصیص ملک ونبی بجهت آنست که بعض
مشرکان ملئکه رامی پرستیدند ویهود ونصاری پیغمبرانرا که عیسی وعزیر اند علیهم السلام · ایأمرکم · آیا
میفرماید آن پیغمبر مر شمارا · بالکفر · بپوشیدن حق وشرک آوردن · بعد اذ انتم · بعد از انکه هستید
شما · مسلمون · کردن نهادکان مر دین اسلام · واذ اخذ الله · ویاد کن که چون فرا کرفت خدای · میثاق
النبیین · میثاق پیمان وعهد پیغمبرانرا وامم در اخذ میثاق تابع انبیا اند واین میثاق اعظم آنست
که حق تعالی از همه پیغمبران فرستاده که شما وامم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وسلم ومضمون میثاق
چنین است که · لما اتیتکم · هرچه بدهم شمارا · من کتاب وحکمة · از کتاب منزل وفهم · ثم جاءکم · پس
بیاید بشما · رسول · فرستاده از نزد من که محمد است صلی الله علیه وسلم · مصدق لما معکم · باور دارنده مر انچیزیرا که با
شما است از کتاب وحکمت · لتؤمنن به · هرآینه ایمان آورید بوی · ولتنصرنه · ویاری کنید اورا بتن
خود اکر در زمان شما آید والا باظهار صفات ونعوت او وامم خود را بیاری او فرمایید · قال · کفت
خدای تعالی مر انبیا را بعد از عرض این ومیثاق بر ایشان · ءاقررتم · آیا اقرار کردید · واخذتم · وفرا
کرفتید · علی ذلکم · براین که کفتم · اصری · عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید · قالوا اقررنا · کفتند اقرار

وجهاد تکبیر نسخه

کردیم ومیثاق پذیرفتیم . قال فاشهدوا . گفت خدای تعالی که گواه باشید یعنی بر اقرار بعضی یا ملکه
ما فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا . وانا معکم . ومن که خدایم با شما . من الشاهدین . از گواهانم
براین اقرار . فمن تولی . پس هرکه برگردد واعراض کند از ایمان بدین رسول ونصرت کردن وی . بعد ذلک
بعد از این عهد وپیمان . فاولئک . پس آن گروه معرضان . هم الفاسقون . ایشان بیرون رفتگانند
از دائره ایمان یا از مقام عهد وپیمان . افغیر دین الله . ایا بجز دین خدای . تبغون . میطلبید و حفص
بغیبت خواند یعنی ایا پیمان شکنان بغیر دین حق می طلبند دینی دیگر را . وله . وحال آنکه مر خدا را
اسلم . گردن نهاده است . من فی السموات . هرکه در آسمانها است . والارض . وهرکه در زمین است
طوعا . برغبت . وکرها . وبنصرت یعنی اگر خواهند واگر نه سر بر خط او بنهاده و گفته اند اهل آسمانها
زمان بردارند برغبت واهل زمین بعضی بطوع وجمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است
واز ایشان بکره . والیه ترجعون . وبسوی او بازگردانیده خواهید شد ای طایعان وای کارهان
وحفص بغیبت میخواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد . قل امنا . بگوی محمد صلی الله علیه وسلم
که ایمان آورده ایم ما بالله بخدای که یکتا است در ذات وبی همتا در صفات . وما انزل علینا .
وگرویده ایم بدانچه فرو فرستاده اند بما یعنی قران . وما انزل . وانچه نازل کردانیده اند علی ابرهیم و
اسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط . بر ابرهیم وبر فرزندان او وکتاب ایشان همان صحف ابرهیم بود
چه ایشان در تحت شریعت او بوده اند . وما اوتی موسی . وبانچه داده اند بموسی که توراة است
وعیسی وبعیسی که انجیل است . والنبیون . وانچه داده اند بپیغمبران دیگر را چون شیث وادریس
وداود وحیقوق وشعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود . من ربهم . از پروردگار ایشان . لانفرق
جدایی نمی افکنیم . بین احد منهم . میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آوریم نه ببعضی دون بعضی
چون یهود ونصاری . ونحن له مسلمون . وما امر خداوند را گردن نهادگانیم در امر ونهی او . ومن یبتغ
وهرکه طلبد . غیر الاسلام دینا . جز دین مسلمانی دین دیگر را . فلن یقبل منه . پس پذیرفته نشود آن دین
از او . وهو . واو بواسطه ترک اسلام . فی الاخرة من الخاسرین . در آن سرای از زیان زدگان باشد این
تهدید جمعی است که طالب دین غیر اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن
دین متین باز دارند ومرتد شوند میفرماید که . کیف یهدی الله . چگونه راه نماید خدای استفهام است
بمعنی نفی یعنی راه نماید خدای تعالی . قوما کفروا . گروهی را که کافر شدند . بعد ایمانهم . بعد از ایمان که اورده
بودند وایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان روی برتافته بکفر پیوستند چون حارث بن سوید
وطعمه ابن ابیرق ومقیس بن صبابه وامثال ایشان که اول گرویدند بخدای . وشهدوا . وگواهی دادند
ان الرسول . آنکه فرستاده خدای تعالی یعنی محمد صلی الله علیه وسلم . حق . حقست وقول او صدق . وجاءهم
البینات . وآمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قران یا معجزات پیغمبر صلی الله علیه وسلم . والله . وخدای تعالی
لایهدی القوم الظالمین . راه نماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان . اولئک
آن گروه مرتدان . جزاؤهم . پاداش ردت ایشان . ان علیهم . آنست که بر ایشان باشد . لعنة الله
لعنت خدای وآن دوریست از رحمت خدای . والملئکة . ولعنت فرشتگان وآن بیزاریست از ایشان

والناس اجمعین . ولعنت همه مومنان وآن مذمت کردنست مر ایشان را . خالدین فیها . جاویدان
باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبتست . لایخفف . سبک کردانیده نشود . عنهم العذاب . از ایشان
عذاب دوزخ . ولاهم ینظرون . ونباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر
عذاب از وقتی بوقتی . الا الذین تابوا . مگر آنانکه بازگردند بحضرت ربوبیت . من بعد ذلک . از پس آنکه
برگشته اند از حق . واصلحوا . وبصلاح آورند آن چیزی را که در آن فساد داده اند . فان الله . پس بتحقیق
که خداوند تعالی . غفور . آمرزنده توبه کارانست . رحیم . ومهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید
این آیتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد وحارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو
دروغی نشنوده ام وبرادرم نیز برسول خدا افترا نمیکند ورسول نیز دروغ برخدا نمی بندد وخدای
از همه راست تر است پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد وبوقت رجوع همین آیت کریمه
را بر آن یازده تن دیگر خواند وایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم
وانتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه وسلم وانصار واعوان او اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد والا چون
خواهیم بدین اسلام بازگردیم وتوبه ما نیز پذیرفته شود وحق سبحانه در شان ایشان فرستاده که
ان الذین کفروا . آنانکه کافر شدند بخدا ورسول . بعد ایمانهم . پس از گرویدن ایشان . ثم ازدادوا کفرا
لن تقبل توبتهم . پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن بر آیات توبه نیز کافر شدند هرگز
پذیرفته نشود توبه ایشان . واولئک هم الضالون . وآن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند
گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت . ان الذین کفروا . آنانکه کافر شدند . و
ماتوا وهم کفار . وبمردند وایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند . فلن یقبل من احدهم . پس قبول کرده
نشود از هیچکس از ایشان . ملء الارض ذهبا . پری زمین زر . ولو افتدی به . واگرچه فدا دهد آن
همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا بمغرب مملو سازد تا فدیه دهد از عذاب دوزخ
باز رهد از او مقبول نخواهد بود . اولئک . وآنها که کافر میرند . لهم عذاب الیم . مر ایشان راست عذاب الیم
بر الم بیحساب . وما لهم من ناصرین . ونباشند مر ایشان را هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن
عذاب از ایشان . لن تنالوا البر . هرچه نیابید نیکویی وبر آنچه میطلبید از خیر نرسید یا نیابید
بهشت را . حتی تنفقوا . تا آنکه نفقه کنید وصدقه دهید . مما تحبون . از آنچه دوست میدارید
از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آن را بطاعت
مبذول سازید یا دل که آن را وقف محبت الهی گردانید یا جان که آن را در راه رضای حق در بازید یا سر که
آن را از دنانس تعلق بما سوی الله ببرید از زید وگفته اند هرکه محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود
برسد در عقبی وهرکه از سر دنیا وعقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت می صرف وحدت کسی نوش کرد
که دنیا وعقبی فراموش کرد . بعد از نزول این آیه کریمه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بجانب حضرت صلی الله علیه وسلم امده گفت
اطیب اموال ومحبت آن نزدیک من مرخاست هرجا که خدای تعالی حکم کند وضع کن وآن باغی بود در غایت
مرغوبی ونهایت تازگی وخوبی که حضرت صلی الله علیه وسلم گاه گاه بدان در آمدی واز آب ومیوه آن تناول فرمودی
پس در جواب ابی طلحه رضی الله عنه گفت که بخ بخ این مالیست با سود بسیار وحضرت صلی الله علیه وسلم آن باغ را میان اقربای

او قسمت فرموده. وما تنفقوا. وانچه نفقه میکنید. من شیء. از چیزی خواه اندک وخواه بسیار از
محبوبات اموال. فان الله به علیم. پس خدای تعالی بران چیز داناست وبرحسب نیت شما شما را جزا خواهد
داد. کل الطعام. همه انواع خوردنیها. کان حلا. بوده است حلال. لبنی اسرائیل. مر فرزندان یعقوب را
اورده اند که چون ایت فرود امد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بسبب ظلم و معصیت
جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی وشحوم غنم وبقر وامثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود
ازین سخن اشفته کفتند اینها ابدا محرم بوده است حق تعالی این قول را تکذیب کرد وفرمود که خوردن
همه طعامها بر یعقوب واولاد او حلال بود. الا ما حرم. مکر انچه حرام کرد. اسرائیل علی نفسه. یعقوب
برتن خویش وان چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که خدای تعالی وی را شفا دهد طعام
وشرابی که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق تعالی او را شفا بخشید وکوشت وشیر شتر را که از همه
مطعومات ومشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله ووفا به نذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت
او از تناول آنها اجتناب نموده کفتند توریة بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که نه چنین
است که ایشان میکویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد. من قبل ان تنزل التوریة.
پیش از انکه فرو فرستاده شود توریة واکر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند. قل فاتوا بالتوریة
بکو بیارید توریة فصیح را. فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی ایت تحریم این اشیا را ازان تلاوت کنید
ان کنتم صادقین. اکر هستید راست کویان وچون یهود از اوردن توریة ابا کردند افترای
ایشان بر خاص وعام روشن شد. فمن افتری پس هر که افترا کند وبر بندد. علی الله الکذب. بر خدای
دروغ را در تحریم وتحلیل. من بعد ذلک. از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل
فاولئک. پس آن مفتریان. هم الظالمون. ایشان ستمکارانند وهیچ ستمی از ترک انصاف بدتر
نیست. قل صدق الله. بکو راست کفت خدای در خبر تحریم وسخن یهود دروغ بود. فاتبعوا. پس متابعت
کنید. ملة ابرهیم. کیش ابرهیم ودین او را. حنیفا. بیان حال ابرهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام
ومایل از غیر آن. وما کان من المشرکین. ونبود از شرک اورندکان. ان اول بیت. بدرستی که اول خانه در
روی زمین. وضع. عمارت کرده وساخته شد. للناس. برای مردمان تا آنرا زیارت کنند. للذی ببکة
آن خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش ازان نیز بیوت عبادات بوده اما او
اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کردانید بر مردمان وزیارت او را سبب هدایت ورحمت ساخت که
مبارکا. برکت داده شد یعنی بسیار نفع وکثیر الخیر وبرکت او تا حدیست که نظر کردن در او بی طواف
وعبادت برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود. وهدی. واین خانه خداوند هدایتست
للعالمین. مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را ببهشت
فیه. دراین خانه یا در حرم. ایات بینات. نشانهای روشن است یکی از آنها. مقام ابرهیم. وآن سنک
ایست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده وآن نه یک ایتست بلکه چهار ایتست اول تاثیر آن سنک از
قدم ابرهیم دوم عوض کردن قدم آن حضرت در او کعبین سوم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ
بودن آن سنک با وجود کثرت اعادی ایتی دیکر. ومن دخله. وهر که در آمد بدین خانه. کان امنا. باشد ایمن

از

٥٥

از قتل وغارت یعنی کناه کاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادام که در خانه
وکفته اند داخل حرم بجهت ادای حج وعمره ایمنست از عقوبات ومکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب
آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی کوید یک شبی طواف خانه میکردم وبغایت
وقتی صافی داشتم کفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان امنا داخل حرم از چه ایمن باشد هاتفی
اواز داد که امنا من النار جمعی که مقام ابرهیم را علیحده یک ایت دانند وامن داخل حرم را ایتی دیکر قول
ایشان آنست که از مجموع ایات بینات را دو را ذکر کرد وباقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر انکه ایات
بسیار است وذکر آن متجاوز از حد وشمار ومفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان
واختصاص آن قبله مومنان وانکه قاصد تخریب خانه مخذول کردد وهیچ پرنده بربام آن خانه
ننشیند وهر کز بی طواف طواف کنند نباشد وهر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود
واولیا هر شب در حوالی وی حاضر کردند وجنیان بطواف وی مایل باشند وامثال این ایات واضحه
بسیار است بیت هر چه کفتیم در اوصاف وی از روی کمال همچنان هیچ نکفتیم که صد چندانست
محققان کفتند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظور بین که ولکن ینظر الی قلوبکم
موضوع شد که خانه دلست وجمیع اجزای وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هر کاه اشعه لوامع
نظرات تجلیات ربانی بدل افتد اثار انفتاح وانوار انشراح از صفحه وجه او لایح کردد وبصفت
ولکن یسعنی قلب عبدی ع متصف کشته مظهر اسرار بی یسمع وبی یبصر شود ودر این خانه علامات
روشنست که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند ومقام ابرهیم که مقام تسلیم باشد یکی از
آنهاست شیخ شبلی فرموده که مقام ابرهیم مقام خلتست وهر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن
کردد ودر آمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن ودخول در حریم معنی واسطه ایمنی باشد
از شمشیر قطیعه دوست وعاشقانرا هیچ المی از الم فراق زیادت نیست مت بتیغ کر زنی باکی ندارم
بهجرانم مکش طاقت ندارم. ولله. ومر خدایراست. علی الناس. بر مردم. حج البیت. قصد خانه کعبه. من
استطاع. هر که توانایی دارد. الیه. بسوی بیت. سبیلا. از جهت راه واستطاعت بقول امام شافعی
زاد وراحله است وبقول مالک صحت بدن وقدرت بر مشی وکسی که زاد حاصل شود وامام اعظم
مجموع زاد وراحله وصحت را استطاعت کوید وامن طریق نیز شرط است. ومن کفر. وهر که نکرود بفرضیة
حج. فان الله. پس بدرستی که خدای. غنی عن العالمین. بی نیاز است از همه عالمیان. قل یا اهل الکتاب
بکو ای اهل کتاب. لم تکفرون. چرا می پوشید یا نمی کروید. بایات الله. بایتها که در وجوب حج فرستاده
والله شهید. وخدای مطلع است وکواه. علی ما تعملون. بر انچه شما میکنید از کتمان حق وکفر بر ایات
ربانی. قل یا اهل الکتاب. بکو ای اهل توریة. لم تصدون. چرا باز میدارید. عن سبیل الله. از راه
خدای که دین اسلامست ومنع میکنید. من امن. کسی را که بکرویده بخدای ودین حق را قبول کرده مراد
عمار یاسر است ورفقای او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند. تبغونها. میطلبید برای آن راه
راست. عوجا. کجی وانحراف یهود مسلمانانرا میکفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت
او میکنید آن پیغمبر موعود نیست وصفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میکفتند که

حق سبحانه وتعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام. وانتم شهداء. وحال انکه شما کواهانید
بر انکه راه راست وان وصیت ابرهیم ویعقوب علیهما السلام دانسته اید. وما الله بغافل. وخدای تعالی غافل نیست
عما تعملون. از آنچه شما میکنید. یا ایها الذین امنوا. ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت
انصار است رضی الله عنهم که میکوید. ان تطیعوا. اکر شما فرمان برید. فریقا. کروهی را من الذین اوتوا
الکتاب. از یهود که شاس بن قیس واصحاب اویند. یردوکم. باز کردانند شما را. بعد ایمانکم. پس از
ایمان شما. کافرین. ناکرویدکان یعنی اکر متابعت شاس ومریدان او کنید شما را مرتد سازند واین شاس
جهودی حقود وحسود بود پیوسته عیب جویی وبدکویی مسلمانان کردی وخواستی که سنک تفرقه
در مجمع یکجهتان انصار افکند وایشان دو قبیله بودند اوس وخزرج ودر جاهلیت میان ایشان
حرب وقتال دایم وقایم بود چون مسلمان شدند وآن خصومت بوداد اتحاد مبتدل شد شاس از روی
حسد تدبیر انکیخت که همان طریق عداوت میان آن فریق تازه کردد شخصی را فرمود تا درمیان جوانان
اوس وخزرج بنشیند واز واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی درمیان افکند
وقصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج کفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه درمیان
آمد وابیات قصیده درمسامع خزرجیان رسید از غایت اشفتکی ایشان نیز هم زبان بهجاء اوسیان
کشودند واوسیان تحمل نکرده اغاز مسبت خزرجیان کردند وکار ان مجادله بمقاتله کشید ودلیران
طرفین مضمار مقابله ومیدان محاربه بیاراستند واغاز تیر انداختن وتیغ زدن کرده غبار از معرکه
هیجا برانکیختند شعر
زیک جانب کروهی رزم پرداز. زدیکر سوی جمعی در تک وتاز. در افتادند همچون شیر غران. بکرز ونیزه وشمشیر بران.
فی الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیتها نازل شد وخواجه عالم صلی الله علیه وسلم بمعرکه
ایشان در آمد ودرمیان دو صف قرار کرفت وفرمود با وجود انکه من درمیان شما ام داعیه رسوم جاهلیت
نمیکذارید وپس از انکه خدای چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها
بریختند واشک ریزان یکدیکر را در کنار کرفتند ودانستند که اکر فرمان یهود میبردند از ایمان بکفر باز
میکردیدند وحق تعالی بر ایشان برین وجه خطاب میکند. وکیف تکفرون. وچکونه کافر میشوید.
وانتم تتلی. وحال آنست که شما اید که خوانده میشود. علیکم. بر شما. ایات الله. قران. وفیکم رسوله. و
درمیان شما است رسول او. ومن یعتصم بالله. وهر که چنک درزند بدین خدای یا کتاب او. فقد
هدی. پس بدرستی که راه نموده شود. الی صراط مستقیم. بسوی راه راست. یا ایها الذین امنوا.
ای کروه کرویدکان از اوس وخزرج. اتقوا الله. بترسید از خدای. حق تقاته. چنانچه سزای ترسیدنست
نزد اکثر از علما این ایة منسوخ است چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد پس عنایت الهی بار این مشقت
از این امت رفع فرموده ناسخ این ایة فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید بدان مقدار
که مقدور شما است. ولا تموتن. وممیرید. الا وانتم مسلمون. مکر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت
واقع شده اما فی الحقیقه امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرید. واعتصموا. وچنک درزنید ای
انصار. بحبل الله. بدین خدای تعالی که حبل متین است. جمیعا. همه شما وبقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست
یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه

بی انکه در ظاهر وباطن چنک در اتباع آنحضرت زنند نه راه بمقصد اصلی توان برد ونه بمطلوب حقیقی
توان رسید قطعه
محالست که بی متابعت سید رسل هرکز کسی بمنزل مقصود ره نیافت. از هیچ دری بهیچ وری ره نمیدهند. آنرا که ز آستانه او روی دل بتافت.
ولا تفرقوا. وپراکنده مشوید از خدمت وی. و
اذکروا. ویاد کنید. نعمة الله علیکم. نعمتهای خدا را که بر شما افاضه کرده وآن اسلام وقرآنست وهجرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ببلد ایشان. اذ کنتم. انکاه که بودید شما با یکدیکر. اعداء. دشمنان که
پیوسته حرب میکردید. فالف. پس خدای تعالی پیوند داد. بین قلوبکم. میان دلهای شما ببرکت اسلام
ویمن خدمت سید انام علیه الصلوة والسلام. فاصبحتم. پس کشتید شما. بنعمته. اخوانا. برحمت خدای
برادران یکدیکر. وکنتم. وبودید شما بواسطه ضلالت وجهالت. علی شفا حفرة. بر کناره مغاکی
من النار. از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن واکر شما را در آن حال در یافتی هر اینه
بدوزخ میرفتید. فانقذکم. پس شما را باز رهانید خدای. منها. از آن حفره یا از آن آتش. کذلک
همچنین که بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیمی والفت مجدد. یبین الله. بیان میکند خدای تعالی وروشن
میکرداند. لکم ایاته. برای شما دلایل وحدانیت خود را. لعلکم تهتدون. تا باشد که شما ثابت مانید
بر طریق هدایت. ولتکن منکم. وهر اینه باید که باشد از شما. امة. کروهی که ایشان. یدعون الی الخیر.
بخوانند مردمان را به نیکویی یعنی باسلام یا بایتلاف مومنان بایکدیکر وجمعی بر انند که این داعیان
مؤذنانند که خلق را بعبادت خدا میخوانند. ویامرون بالمعروف. وبفرمایند به نیکی. وینهون
عن المنکر. وباز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف
قرآن وحدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حق است ومنکر صحبت نفس. واولئک. وآن کروه
که داعی خیر وامر معروف وناهی منکرند. هم المفلحون. ایشانند رستکارانند. ولا تکونوا. ومباشید
ای مسلمانان. کالذین. مانند انانکه. تفرقوا. متفرق شدند بعداوت چون یهود ونصاری
که درمیان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه وسامره وموشکانیه از یهود وملکائیه ونسطوریه
ویعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیکر. واختلفوا. واختلاف کردند در دین خود یهود
بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام ونصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام واین اختلاف
ایشان نبود. من بعد ما جاءهم البینات. از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان
واولئک. وآن پراکندکان ومخالفان. لهم عذاب عظیم. مر ایشانراست عذابی بزرک. یوم تبیض
وجوه. آن روز که سفید کرده رویها. وتسود وجوه. وسیاه کرده رویها. فاما الذین اسودت
پس اما انکه سیاه شود. وجوههم. رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان کویند
اکفرتم بعد ایمانکم. آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پیش از ایمان به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
کافر کشتند یا منافقان که بزبان اقرار وبدل انکار میکردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف
نمودند در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استسعاد بسعادت ایمان کرفتار دام شقاوت وخذلان
کشتند یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند. فذوقوا العذاب. پس بچشید
عذاب دوزخ را. بما کنتم تکفرون. بدانچه بودید بعد از ایمان کافر شدید. واما الذین ابیضت وجوههم

واما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مومنان واهل سنت. ففی رحمة الله. پس باشند
در رحمت خدای تعالی یعنی بهشت از قبیل تسمیهٔ محل است باسم حال وعرفا گویند رحمت روح وصال است
وشهود جمال. هم. این سفید رویان فیها خالدون در رحمت یا در جنت جاوید مانندگانند. تلک
انچه گذشت در سوره از اخبار واحکام. آیات الله آیتهای خداوندست در زواجر وبشایر و وعید
نتلوها علیک. میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی برتو. بالحق. براستی و درستی. وما الله یرید. ونیست خدای
که خواهد ظلما. بیدادی از نزد خود للعالمین. بر جن وانس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت
نفرماید ولله ما فی السموات وما فی الارض. ومر خدایراست انچه در آسمانست وانچه در زمین است
والی الله. وبسوی خدای تعالی. ترجع الامور. باز گردانیده شود همه کارها. کنتم. هستید شما خیر امة. بهترین
امتی که خلوت خانهٔ غیب. اخرجت. بیرون آورده شده است. للناس. از برای مردمان. قولی
آنست که بودید شما بهترین امتی از سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب
الست بربکم مسارعت نمودید وخیریت این امت بجهة آنست که در سلک حضرت صلی الله علیه وسلم منتظم اند
شعر لما دعا الله داعیا لطاعته. باکرم الرسل کنا اکرم الامم. بیت چون خدا پیغمبر ما را ز رحمت خوانده است
افضل پیغمبران دانیم ما خیر الامم. وگفته‌اند خیریت امت در این سه صفت که یاد میکند. تامرون بالمعروف
میفرمایند بمعروف وآن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد. وتنهون عن المنکر. ونهی میکنند
از منکر وآن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد. وتؤمنون. ومیگروید از روی تحقیق. بالله
بخدای وایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان
بخدا وقتی محقق شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید آورده باشند. ولو آمن. واگر ایمان آرند
وتصدیق کنند اهل الکتاب. علماء بنی اسرائیل انچه به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قران
لکان. هر آینه باشد آن ایمان وتصدیق. خیرا لهم. بهتر مر ایشان را از کفر وانکار. منهم المؤمنون
بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام واصحاب او. واکثرهم الفاسقون. وبیشتر ایشان بیرون
رفتگانند از دایرهٔ دین. لن یضروکم. بشما ضرر نتوانند رسانید. الا اذی. مگر اندک رنجی که شما را
بکفر دعوت کنند یا بهتان بر مسلمانی بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند. وان یقاتلوکم. واگر
کارزار کنند با شما. یولوکم الادبار. پشتها بر شما گردانند وبهزیمت روند. ثم لا ینصرون. وپس از
هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند ونه از حق مددکاری. ضربت. وضع کرده شد
علیهم الذلة. بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد واضح آنست
که ذلت جزیه است. اینما ثقفوا. هرکجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد. الا. استثناء منقطع است
یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان را زنهار میدهند. بحبل من الله. بعهد از خدای که قبول
جزیه است. وحبل من الناس. وعهدی از مؤمنان باذن خدای بعد از قبض جزیه. وباؤا. وباز گشتند
یهود. بغضب من الله. بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب الهی شدند. وضربت. وزده شد یعنی نوع صنع
کشت. علیهم المسکنة. بر ایشان علامت درویشی واحتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشان بر ایشان
چون احاطهٔ بیت مضروب بر ان. ذلک. این خواری ومسکنت ورجوع بغضب حق. بانهم کانوا. بانکه

ایشان

ایشان هستند که از روی عناد. یکفرون بایات الله. منکر میشوند بقران یا احکام توریة یا معجزات محمد
صلی الله علیه وسلم. ویقتلون الانبیاء. ومیکشتند پیغمبران را علیهم السلام. بغیر حق. بناسزا وناواجب وفی نفس الامر
قتل الانبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود واین اقبح است از انکه اعتقاد و
حقیقت داشته باشند در قتل ایشان وگفته‌اند اگرچه قتل از آباء یهود مدینه واقع شده اما رضاء
ایشان بدان ایشانرا در اعداد قاتلان می آرند. ذلک. این کفر وقتل. بما عصوا. بسبب آن بود که
نافرمانی کردند. وکانوا یعتدون. وبودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی آورده‌اند که چون
عبدالله بن سلام ویاران او چون ثعلبه واسید واسد دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده
میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیت فرستاد
که. لیسوا. نیستند مومنان اهل کتاب. سواء. برابر کافران ایشان. من اهل الکتاب امة. از اهل
کتاب گروهی اند. قائمة. ایستاده بر دین اسلام قایم بعهد الهی وگفته‌اند که مستقیم بر قول راست
وعمل خالص ودین درست واین گروه ابن سلام واصحاب او بودند تا چهل تن از نجران وسی ودو تن
از حبشه وهشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند وبمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آوردند و
احکام شریعت وقران تعلیم گرفتند. یتلون آیات الله. میخوانند قرآن را. آناء اللیل. در ساعات شب
وگفته‌اند میان مغرب وعشا. وهم یسجدون. وایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میگذارند
در آن ساعت واشهر آنست نماز عشاست که مخصوص بدین امت شد حضرت صلی الله علیه وسلم تاخیر عشا فرموده
ومردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد وگفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه در این وقت غیر
خدایرا یاد نکند غیر از شما. یؤمنون بالله. صفت امت قایمه میکند ومیگوید که ایمان حقیقی می آورند
بخدای. والیوم الآخر. وبروز قیامت. ویامرون بالمعروف. ومیفرمایند خلق را بتصدیق محمد
صلی الله علیه وسلم یا بهمه مأمورات شرع. وینهون عن المنکر. ونهی میکنند از تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا
از همه منهیات. ویسارعون. ومیشتابند. فی الخیرات. در ادای خیرات واشتغال بمبرات. واولئک
وآن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد. من الصالحین. از جملهٔ پسندیدگان وشایستگانند
وما تفعلوا. وانچه میکنید. من خیر. از نیکی. فلن تکفروه. پس هرآینه سپاس ناداشته نخواهید شد یعنی
نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفر میگوید فی قوله تعالی وکان سعیکم مشکورا حفص
در هر دو کلمه بیا خوانده‌اند یعنی انچه میکنند امت قائمه از خیراتی که در آن مسارعت کنند عمل ایشان ضایع
نخواهد شد. والله علیم. وخدای تعالی داناست. بالمتقین. باحوال پرهیزکاران. ان الذین کفروا. آنانکه
کافر شدند بقران وبمحمد صلی الله علیه وسلم وآن کعب بن الاشرف واصحاب او بودند. لن تغنی عنهم. باز ندارد از
ایشان. اموالهم. مالهای ایشان که برشوت میدهند مر علمای خود را یا انچه رشوه میگیرند از اراذل
قوم خود. ولا اولادهم. ونه فرزندان ایشان که باعانت وامداد ایشان مستظهر اند. من الله شیئا. از
عذاب خدای چیزی را. واولئک. وآن گروه کفار. اصحاب النار. ملازمان آتش دوزخ اند. هم فیها
خالدون. ایشان در آتش جاوید مانندگانند. مثل ما ینفقون. مثل انچه نفقه میکنند جهودان بر
علمای خود یا ابوسفیان واصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان

در عیدها بر بتان خود یا نفقهٔ منافقان بریا و سمعه • فی هذه الحیوة الدنیا • درین زندگانی دنیا
کمثل ریح • مانند بادیست که باشد • فیها صر • دران باد سرمایی سخت • اصابت حرث قوم • برسد بکشت
زار قومی که بشرک و معاصی • ظلموا انفسهم • ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند • فاهلکته
پس هلاک و نابود کرد اند آن باد سرد کشت ایشانرا • وما ظلمهم الله • و ستم نکرده خدای تعالی بر مزارعان
بنابود شدن مزروعات ایشان • ولکن انفسهم • ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود • یظلمون
ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق تعالی تشبیه کرد
آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرما زده که منفعتی از ان بکسی
نرسد مثل انفاق ناپسندیدهٔ ایشان در اهلاک چون مثل ریح مهلک است در اهلاک حرث
یا ایها الذین امنوا • ای گروه گرویدگان • لا تتخذوا • فرا مگیرید • بطانة • دوستی نهانی • من دونکم • از
دون مومنان که ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات
بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار و هم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی
کرد مومنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود • لا یالونکم • ایشان تقصیر نکنند در
بارهٔ شما • خبالا • از روی تباهی • ودوا • دوست دارند • ما عنتم • آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت
قد بدت البغضاء • بتحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت • من افواههم • از دهنهای
ایشان یعنی از سخنان که بر دهنان ایشان میگذرد پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل
نفاق نیز نسبت با حضرت صلی الله علیه و سلم سخنان فتنه انگیز میگفتند • وما تخفی صدورهم • و آنچه پنهان
میدارد دلهای ایشان • اکبر • بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند • قد بینا • هر اینه بیان
کردیم • لکم الایات • برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان • ان کنتم • اگر
هستید شما از روی انصاف • تعقلون • تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی
اند و مکان ضرر را که دشمنان نهانی اند • ها • تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی
میزدند • انتم • تعیین است • اولاء • و تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شما بدانید خطاکاران که با جفا
کاران طرح دوستی افکنند پس بیان خطا میکند براین وجه که • تحبونهم • دوست میدارید ایشانرا
و میخواهید که بهترین چیز برسند که اسلام است • ولا یحبونکم • و ایشان دوست نمیدارند شمارا
و میخواهند به بدترین چیزی که کفر است • و تؤمنون • و شما ایمان دارید • بالکتاب کله • بهمه کتابهای
الهی و ایشان بعضی را منکر اند • واذا لقوکم • و هرگاه که بشما رسیدند • قالوا امنا • گفتند ما نیز
ایمان آورده ایم مثل شما • واذا خلوا • و چون بایکدیگر خلوت کنند • عضوا علیکم الانامل • می خایند
و میگزند بر دشمنی شما سر انگشتانرا • من الغیظ • از غایت خشم و کینه • قل • بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم • موتوا
بغیظکم • بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید
می گزانید تا بوقت مرگ • ان الله علیم • بدرستی که خدای تعالی داناست • بذات الصدور • بدان علتها که در
دلها است و مطلع بران کینها که در سینهای شما است بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق تعالی
بپیغمبر خود صلی الله علیه و سلم فرمود که بهلاک بر ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شمارا در

همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید • بمیرای از حسد پیوسته غمگین • که جز مرگت نخواهد داد تسکین
ان تمسسکم حسنة • اگر برسد بر شما مضرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود • تسؤهم • دلتنگ
کرداند ایشانرا و بدحال کردند • وان تصبکم سیئة • و اگر بشما رسد غمی و المی چنانچه در حرب احد
واقع شده • یفرحوا بها • خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوتست که بغم کسی
شادمان و بشادی کسی غمناک گردند • وان تصبروا • و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا
کید منافقان یا آزار کفار • لا یضرکم • شمارا زیان نکند • کیدهم شیئا • مکر و حیلهٔ ایشان هیچ
چیز • ان الله • بدرستی که خدای تعالی • بما تعملون • بدانچه شما میکنید از صبر و تقوی • محیط •
رسنده است و احاطه کننده بعلم • واذ غدوت • و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون بامداد بیرون شدی
من اهلک • از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده و اصح
و اشهر روز احد است و آن هفتم شوال سنهٔ ثلاث من الهجرة بوده آورده اند که ابو سفیان لشکر
از احیاء عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و با سه هزار سوار و پیاده که هفصد زره و دویست
اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت صلی الله علیه و سلم میخواست که در مدینه توقف کند و در
شهر با ایشان مقاتله کند جمعی دلیران اصحاب که در حرب حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند
و حضرت صلی الله علیه و سلم با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمودند در اثنای طریق عبد الله
ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمود و حضرت صلی الله علیه و سلم با هفتصد کس در
برابر دشمن صف برکشید کوه احد را بر قفا و عینین را بر یسار گذاشته و رو بجانب مدینه آورد و عبد الله
بن جبیر رضی الله عنه با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرموده و سه قف در آن
مرکز و در محافظت آن مبالغهٔ بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویهٔ صف عسکر همایون اقدام کرد
و این آن بامداد است که حق تعالی فرمود که از منزل خود بیرون آمدی • تبوئ المومنین • میساختی
و مهیا میکردی بجهت مومنان • مقاعد • جایهای ایستادن • للقتال • برای کارزار و آن چنان بود که
میمنهٔ لشکر بزبیر بن عوام نام کرد و میسره بمقداد اسود و قلب را بحمزه سپرد و حضرت امیر المومنین علی رضی
الله عنهم بملازمت خود تعیین فرمود • والله سمیع • و خدای شنواست قولهای شما راست که در باب
خروج در مدینه و وقوف دران میگفتید • علیم • داناست به نیتهای شما و به علم قدیم دانسته بود
اذ همت • چون قصد کردند • طائفتان منکم • دو گروه از شما که مسلمانان اند بنو حارثه از اوس و
بنو سلمه از خزرج • ان تفشلا • آن بد دلی کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی باز میگشت • والله
ولیهما • یار و نگهدار این دو گروه
و او حال است یعنی چگونه که بترسند و باز گردند و حال آنکه خدای تعالی
بود • وعلی الله • و بر خدای تعالی نه بر غیر او • فلیتوکل المومنون • باید که توکل کنند مومنان تا ایشانرا
نصرت دهد • ولقد نصرکم الله ببدر • و بدرستی که خدای تعالی نصرت داد شمارا ببدر و موضعی که
آنرا بدر گویند و آن جاهلیت منسوب به بدر بن کلده • وانتم اذلة • و حال آنکه شما بودید خوار
در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان از حرب شما حسابی برداشتند • فاتقوا الله •
پس بترسید از خدای تعالی و بکثرت مشرکان و باز گشتن منافقان بددل مشوید • لعلکم تشکرون

۲ وتتقوا • و بپرهیزید از عظائم الآثام

شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیادت کرد و پس از نصرت مومنان
در حرب بدر خبر میدهد و میگوید یاد کن اذ تقول چون میگفتی تو للمؤمنین مر آن گروندگان را
وقتی که در مانده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست ان یمدکم ربکم
آنکه مددکاری کند پروردگار شما شما را بثلثة آلاف بسه هزار سوار من الملئکة از فرشتگان
منزلین فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعدهٔ نزول این سه هزار در روز احد
بوده بشرط صبر تقوی چنانچه میفرماید بلی ایجابست بعد از نفی یعنی مددکاری نمایند
ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که
در باب احد گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق تعالی مدد طلبید و خدای تعالی
فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود
ویاتوکم و بیایند بشما دشمنان شما من فورهم از خشمناکی که ایشان را باشد بفور بیایند و هیچ
درنگ نکنند هذا یمددکم اینست که مدد کند شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة آلاف به
پنج هزار سوار من الملئکة از فرشتگان مسومین نشان کنندگان مر اسبان خود را و این
عادت مستمر است میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملئکه
در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده
بودند بعمامهای سفید طرفهای آن میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله و نگردانید خدای
تعالی آن امداد یا آن انزال یا آن عدد را الا بشری لکم مگر مژدگانی مر شما را بزودی فتح و
لتطمئن و برای آن تا بیارامد قلوبکم به دلهای شما بوعدهٔ نصرت وما النصر و نیست یاری دادن
الا من عند الله مگر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم که نصرت و خذلان
او بر مقتضای حکمت باشد لیقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد
و نیست گرداند طرفا گروهی بزرگ را من الذین کفروا از آنانکه کافر بودند یا درهم شکند رکنی
از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد
کس اسیر شدند او یکبتهم یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشان را فینقلبوا پس باز گردند و هزیمت
شوند خائبین در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند ذکر قصهٔ بدر در میان حرب احد برای آن
فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمتست و بر آن شکر
باید و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصهٔ احد اجمالا بر آن وجه بوده که بعد از تسویهٔ
صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت
نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعت تیراندازان که
محافظت رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب
و اگر مغلوب شویم شما از این موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند
و چندانکه عبد الله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم ایشان را آگاهی داد و بجایی
نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نمیرسید با وی توقف کردند و بسخن امیر خود ایبا نموده متوجه

اخذ

اخذ غنیمت شدند شآمت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل
که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند جماعتی از کفار
بر سر عبد الله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیهٔ
فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایمان را که مرکز
محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهداء امیر حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب
رضی الله عنهم شربت شهادت چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم
ع جان گرو وار بر میان بستند القصه هم بدانجا انجامید که بسنگ بدگوهران دری شاهوار
در درج لعل آبدار سید مختار را از رده شد بیت بود لعلش سهیل رخشنده سنگ را رنگ لعل بخشنده
چون سهیلش رفیق سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد وحضرت صلی الله علیه وسلم در میان کشتگان افتاد
و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران باز گشتند روی بمکه نهادند و حضرت
صلی الله علیه وسلم چون شهادت عم خود حمزه و مثله کردن او با بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر
مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال اهل ضلال افکند از بارگاه جلال و کبریا این آیة نزول
اجلال یافت که لیس لک نیست ترا من الامر از این کار که نفرین کفار است شیء چیزی یعنی
زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست او یتوب علیهم گفته اند و اینجا بمعنی
الا است یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را و قولی آنست که او برای عطف
باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای تعالی نصرت داد شما را بیکی از چهار
چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام
یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود
مصر باشند فانهم ظالمون پس بدرستی ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن
ولله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانها است وما فی الارض و آنچه در زمینهاست
یغفر لمن یشاء بیامرزد هر که را خواهد ویعذب من یشاء و عذاب کند هر که را خواهد والله غفور
و خدا آمرزنده است دوستان خود را رحیم مهربانست بر بندگان خود یا ایها الذین امنوا
ای گروه گروندگان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوا اضعافا مضاعفة افزوده تو بر تو
و گفته اند اضعافا در دراهم است و مضاعفة در اجل در جاهلیت یکی مال خود بربوا می داد تا وقت معین
آنکه در اجل و ربا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد واتقوا الله و بترسید
از خدای آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مگر شما رستگار گردید واتقوا النار و بپرهیزید
از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را به آتش التی آن آتشی اعدت آماده کرده شده است
للکافرین مر کافران و غیر ایشان را بالذات از برای کفار است و بالعرض برای عاصیان تباه کار یا کافرا
نار تعذیب و مؤمن را نار تادیب واطیعوا الله و فرمان برید خدای تعالی را در آنچه حکم کند والرسول
و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید در عذاب نیفتید
وسارعوا و بشتابید الی مغفرة بآن چیزی که سبب آمرزش باشد شما را من ربکم از پروردگار شما آفا

لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندکانست بموجبات مغفرت وآن کلمهٔ شهادتست یا ادای فرایض
یا تکبیر اول که بجماعت دریابند یا صفت اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت
یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود اینست چه صاحب درخلال قصهٔ احد نازل شده محققان این
مسارعت بقدم کل نیست بلکه بقدم دلست بیت این راه به پای تن به پایان نرسد. تا جان نه قدم بجانان نرسد
در بحر الحقایق آورده که بشتابید در این راه بقدم تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق حیوان که جز بدین قدم
بمقام قرب وجنت وصال رسیدن محالست بیت بکذار دره هوا پرستی. روی آر سوی خداپرستی. وجنة
وبشتابید به عملی که برساند شما را به بهشتی که از روی عظمت عرضها السموات. پهنای آن آسمانهاست
یعنی مانند آسمانها. والارض وزمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر
نکنجد ودر تفسیر کبیر فرموده که اکر آسمانها وزمینها را طبق سازد بر حیثیتی که هر یک از این طبقات سطحی
باشد مؤلف از اجزای لایتجزی وموصل کرده اند این طبقات بلبایک دیکر تا همه طبق واحد شوند عرض
بهشت این مقدار تواند بود اعدت آماده شده است چنین بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران
از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء در آسانی والضراء در سختی مراد همه
احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند وکفته اند که
منفق اند در توانکری ودرویشی یا صحت ومرض یا کرانی وارزانی. والکاظمین الغیظ وفرو خورندکان
خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم رحمه الله را طپانچه زد امام فرمود که من هم میتوانم که
تراطپانچه زنم لیکن نزنم وقادرم برانکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم ومیتوانم که در سحرکاه از جفای
تو بحضرت الله تعالی بنالم ولیکن ننالم ومیتوانم که بقیامت که خصومت به بندم وداد خود از تو بستانم واین
نیز نکنم واکر فردا مرا این رستکاری باشد وشفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم بیت مردی
کمان مبرکه بزور است ویردلی. با خشم اکر برایی دانم که کاملی. والعافین وعفو کنندکانند عن الناس
از بندکان ودرم خریدکان یا آن کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد. والله یحب المحسنین وخدای تعالی
دوست دارد نیکوکارانرا وبهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی
کرده باشند ودر تیسیر آورده که روزی امام حسین رضی الله عنه با جمعی مهمانان که بر سر خوانی نشسته بودند
خادمش با کاسهٔ آش کرم بمجلس در آمد واز غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط بر آمد کاسه بر سر
شاهزادهٔ عالمیان افتاد وبشکست وآشها بر خسار مبارکش فرو ریخت امام حسین رضی الله عنه از روی تادیب نه از روی
تعذیب در او نکریست وبر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام رضی الله عنه فرمود که خشم
فرو خوردم خادم کفت والعافین عن الناس امام حسین رضی الله عنه کفت که عفو کردم خادم تتمهٔ ایت بر خواند
که والله یحب المحسنین امام حسین رضی الله عنه کفت فرمود که از مال خودت آزاد کردم بیت بدی را مکافات کردن بدی
براهل صورت بود بخردی. بمعنی کسانی کره پی برده اند. بدی دیدن ونیکویی کرده اند. والذین معطوف
بر الذین ینفقون ومضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق وحلم وعفو
واحسان موصوفند دوم تایب غیر مصر وایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا
فاحشة بکنند کاری ناشایست. او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی ونزد

بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است وظلم کفتار ناستوده یا اول کبایر وثانی صغایر وبقول جمعی فاحشه
ظلم وخطا وعمداست یا زنا وآنچه مادون اوست از مقدمات او چون نظر ولمس ومعانقه وتقبیل وبر
هر تقدیری بعد از آن فاحشه وظلم. ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدایرا یا بینند که چرا چنین
کردی یا ستد که رسود وصدهٔ مغفرت را که باستغفار باز بسته است. فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم
برای کناهان خود. ومن یغفر الذنوب وکیست که بیامرزد کناهانرا استفهامست بمعنی نفی یعنی
هیچکس نیامرزد جرایم بندکانرا. الا الله مکر خدای. ولم یصروا واصرار نکردند بعد استغفار
علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیکر باره بر آن فعل نروند. وهم وایشان
اصرار نکنند. یعلمون میدانند که عقوبت اصرار از عذاب کناه عظیم تر است نزول ایت در شان
شهبان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی امد وشهبان را دل بود وکشش کرده وبهانهٔ
خرمای خوب در کوشهٔ کاشانه برده ود رکنارش کشیده وبعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت
بکشاد که اتق الله از خدای بترس ودامن پاک را بملوث حرام آلوده مکردان شهبان خوف الهی دریافت و
پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شتافت صورت بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که
من درمیان شما وشما چنین کاری میکنید حق تعالی برای تاکید امیدواری تائبان این ایة فرستاد و
بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود امد یا بهلول نباش یا ثعلبهٔ انصاری که قصد کناه کردند یا مرتکب فاحشه
شده بتوبه واستغفار آوردند. اولئک آن کروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند. جزاؤهم پاداش
ایشان. مغفرة من ربهم آمرزشیست از پروردکار ایشان. وجنات تجری وبوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید باشندکانند در آن. ونعم
ونیکو مزدیست. اجر العاملین مزد عمل کنندکان یعنی مغفرت وجنت قد خلت بدرستی که کذشته بود
من قبلکم پیش از شما. سنن واقعها میان جهانیان از غم وشادی وراحت ومحنت ودولت ونکبت
که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این وقایع با اهل سنن مراد است وسنن شرایع باشد یعنی امثان
بوده اند با نواع دینها ویر جهت تکذیب انبیا علیهم السلام هلاک شده اند. فسیروا فی الارض پس بروید وسیر
کنید در زمین وببینید بلاد عاد ودیار ثمود وبیابان لوط. فانظروا پس بنکرید بنظر عبرت که بسبب
نافرمانی. کیف کان که چکونه بوده است. عاقبة المکذبین اخر کار تکذیب کنندکان. هذا این
کلام که در قصهٔ احد و بدر کذشت یا این شرح که از ام کذشته ووقایع روزکار رد ادیم. بیان
سبب هویدای سخن حقست للناس بیان عامهٔ مردمان. وهدی وزیادتی بصیرت. وموعظة وپند
مشتمل برهبت ورغبت. للمتقین مر پرهیزکارانرا. ولا تهنوا وسست مشوید وضعف مورزید
چون در حرب احد خواجه صلی الله علیه وسلم به شعبه در آمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل
شعب مطلع کردد اصحاب را دغدغهٔ بخاطر رسید وحضرت عزت تسلیهٔ ایشانرا ایة فرستاد که
سستی مکنید. ولا تحزنوا واندوهناک مباشید از جراحات ومصیبتها یا فوت غنایم. وانتم الاعلون
وحال آنکه برترانید بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنک وبرترین شما
آنست که کشتکان شما در صدر نعیم اند واز ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد

بهم وانان ایشان درک الاسفل وحقیقت انست که این بشارت بوده مر مؤمنان را بعلو وغلبه یعنی
شما منصور وغالب خواهید شد. ان کنتم مؤمنین. اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده
وان جندنا لهم الغالبون. ان یمسسکم قرح. اگر برسد شما را زخمی وجراحتی. فقد مس القوم
پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر. قرح. زخمی والمی. مثله. مثل قرح وجرح. وتلک
الایام. واین روزها که مدار زندگانی بر آنست. نداولها. میگردانیدیم آن را. بین الناس. میان
مردمان روزی بدولت وعشرت وروزی به نکبت وعسرت ع فیوما علینا ویوما لنا. واین مداوله
بر انست تا پند گیرند. ولیعلم الله. وبرای انکه ببیند خدای تا بداند اولیای او. الذین امنوا.
صبر آنان را که براو گرویده اند. ویتخذ. وبرای انکه فراگیرد. منکم شهداء. از شما گواهان یعنی گواه
کسی دیگر باشد که در معرکه کدام جان فدا کرده وکه روی بگریز اورده. والله. وخدای تعالی. لا یحب
الظالمین. دوست نمیدارد ستمکاران را اگر مشرکانند. ولیمحص الله. وفائده دیگر در مداوله انست
که پاک کرداند خطای. الذین امنوا. مر مؤمنان را از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب
ایشانست. ویمحق الکافرین. ودیگر انکه در نقصان افکند وهلاک سازد کافران را. ام حسبتم. ایا
پندارید. ان تدخلوا الجنة. انکه در ائید به بهشت. ولما یعلم الله. ونه دید خدای تعالی. الذین جاهدوا
منکم. انانکه جهاد کرد اند از شما. ویعلم الصابرین. ونه دید شکیبایان را بر فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم یا
صابران را بر هجوم مصایب ووقوع نوایب مخلص سخن انست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده
نتوان رسید ه بلبلی کو ستم خار تحمل نکند ه بهتر انست که دیگر سخن گل نکند. ولقد کنتم. وبدرستی که شما
بودید که از روی اشتیاق لقای الهی. تمنون الموت. ارزو میبردید بمرگ را یعنی شهادت را. من
قبل ان تلقوه. پیش از انکه مشاهده کنید اسباب آن را که حربست. فقد رایتموه. پس بتحقیق بدیدید آنچه
میطلبیدید از مقاتله کفار. وانتم تنظرون. وحال انکه شما مینگریستید بیاران وبرادران شما
مقتول شدند یا نظر میکردید به پیغمبر صلی الله علیه وسلم واو را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید اورده
اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم زخم خورده در میان کشتگان پنهان شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا
قد قتل در میان خاص وعام افکند قومی از ضعفای اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده
التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستانند وقومی دیگر بگریختند وبعد آن انکه
انحضرت صلی الله علیه وسلم منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید وپشت بر میدان کارزار
اوردید ایشان زبان عذر کشوده گفتند که ما اوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد واز
غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان را ایت فرستاد که. وما محمد. نیست محمد ستوده. من
الا رسول. مگر فرستاده از پیش من. قد خلت. بدرستی که بگذشته اند. من قبله الرسل. پیش از وی
فرستادگان. افان مات. ایا بمیرد این پیغمبر. او قتل. یا کشته گردد. انقلبتم. باز میگردید شما. علی
اعقابکم. بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد شوید. ومن ینقلب علی عقبیه. وهر که برگردد
وپس باز رود بارتداد یا ترک جهاد کند. فلن یضر الله. پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را
شیئا. چیزی زیرا که ورود مضار ومنافع براو روا نیست. وسیجزی الله. وزود باشد که جزا دهد خدای

تعا

تعالی الشاکرین. مر سپاس دارندگان را. وماکان لنفس. ونباشد ونسزد هیچ نفسی را. ان تموت.
انکه بمیرد. الا باذن الله. مگر بمشیت خدای وفرمان او نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ
کتابا. نوشتنی. مؤجلا. زمان او پیدا کرده شده پیش از ان نمیرد واز آن نیز درنگذرد در این ایة تحریض
مسلمانانست بر جهاد ودلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله باز اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر
واجل او مقدر است هر اینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک وشروع در مهالک. ومن یرد
وهر که خواهد که بجهادی که میکند. ثواب الدنیا. پاداش این جهان. نؤته منها. بدهیم او را از دنیا آنچه
مقدر کرده ایم. ومن یرد. وهر که خواهد باعمال خود. ثواب الاخرة. جزای آن جهان. نؤته منها. بدهیم
او را وآنچه خواهد وارزو برد در بهشت. وسنجزی الشاکرین. وزود باشد که پاداش دهیم شکر
گویندگان را بر نعمت جهاد. وکاین من نبی. یعنی چند از پیغمبری یعنی بسیار پیغمبر علیهم السلام در راه حق
قاتل کارزار کرد. معه ربیون کثیر. وبا او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از هزار نباشد
ودر عین المعانی گوید که ده هزار یا ربی بمعنی ربانی است یعنی فقها وعلما وحکما واتقیا با پیغمبر خود بودند
فما وهنوا. پس سستی نورزیدند این پیغمبران واصحاب ایشان. لما اصابهم. بر انچه بدیشان رسید از محنتها
فی سبیل الله. در جهاد با کفار. وما ضعفوا. وضعیف نگشتند از حرب بسیار. وما استکانوا. وفروتنی
نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست وانها که التجا با بن ابی نموده از ابو سفیان خط میطلبیدند
والله یحب الصابرین. وخدا دوست میدارد مر صبر کنندگان را بر جهاد. وما کان قولهم. ونبود
قول ربانی بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده. الا ان قالوا. مگر انکه گفتند. ربنا اغفر لنا. ای
پروردگار ما بیامرز. ذنوبنا. گناهان ما را که سبب منع نصرت وقتل صاحب دعوت ما بود. واسرافنا
ودرگذار از حد درگذشتن ما را. فی امرنا. در کار ما. وثبت اقدامنا. واستوار دار قدمهای ما را
در وقت مقاتله با اعدای دین. وانصرنا. ویاری ده ما را. علی القوم الکافرین. بر گروه ناگرویدگان
فاتیهم الله. پس بداد خدای تعالی ایشان را ببرکت دعا واستغفار یا بسبب صبر بمقاتله کفار. ثواب
الدنیا. پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان ویافتن غنایم. وحسن ثواب الاخرة. ودیگر عطا کرد
ایشان را نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا ولقا. والله یحب المحسنین. وخدای تعالی
دوست میدارد نیکوکاران را یعنی صابران را ونزد محققان ثواب دنیا واخرت اعراض است از هر دو و
توجه بافریننده کار زهد ع من فارغم از زهد ومرا عشق تو بس. یا ایها الذین امنوا. ای گروه گرویدگان
ان تطیعوا الذین کفروا. اگر فرمان برید مر کافران را در شان جمعیتی که از ابو سفیان طلب امان میکردند
ودر کشاف اورده که منافقان مومنان را میگفتند که این زمان پیغمبر کشته شده ورایت دولت کفار
استعلا یافت شما را دیگر باره بادین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر بر فرمان منافقان کار
کنید. یردوکم. باز گردانند شما را. علی اعقابکم. بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند. فتنقلبوا. پس
آنگاه گردید شما. خاسرین. زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید. بل الله. بلکه
بدانید که خدای تعالی. مولیکم. یار ودوست ومددکار شما است پس با کفار دوستی مکنید ونصرت از
غیر مجویید. وهو خیر الناصرین. وخدای تعالی بهترین یاری دهندگانست. سنلقی. زود باشد که

حق

در افکنیم. فی قلوب الذین کفروا. در دلهای کافران. الرعب. ترس و بیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کرفته باز کشتند و القاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود. بما اشرکوا. با انکه ایشان شرک اوردند. بالله. بخدای تعالی و انباز کرفتند. ما لم ینزل. انچیز را که نفرستاده است خدای تعالی. به. با نزال آن. سلطانا. حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجتست چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی. وماویهم النار. و جای ایشان اتش دوزخ است. وبئس مثوی الظالمین. و بد ارام کاهیست ستمکارانرا دوزخ. ولقد صدقکم الله. و هر اینه راست کرد خدای تعالی. وعده. وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که من از کتاب خدای میکویم که فرمود که وعده نصرت من با شما راست شد. اذ تحسونهم. آن هنکام که میکشتید کافرانرا از روی شتاب. باذنه. بخواست خدای یا حکم او یا معونت او و در اول روز ظفر شما را بود. حتی اذا فشلتم. تا انکاه بد دل شدید. وتنازعتم فی الامر. و مخالفت کردید در کار حرب. وعصیتم. و عاصی شدید در امیر خود عبد الله جبیر و ترک مرکز کرفتید پس مبتلا بمغلوبیت شدید. من بعد ما اریکم. پس از انکه نمود شما را. ما تحبون. آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت. منکم. از شما. من یرید الدنیا. کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند. ومنکم. و از شما هست. من یرید الاخرة. انکس که خواهد رستکاری آخرت و سعادت شهادت و این کروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند. ثم صرفکم. پس شما را باز داشت خدای تعالی و بدی شما را بکردانید. عنهم. از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان. لیبتلیکم. یا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندکان تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا کردد. ولقد عفی عنکم. و بدرستی که عفو کرد و در کذرانید از شما شومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نکردانیدند. والله ذو فضل. و خدای تعالی خداوند فضل و رحمتست. علی المومنین. بر کروندکان از جمله فضل او انکه شما را بتمامی هلاک نکرد. اذ تصعدون. ان هنکام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه میکریختید. ولا تلوون. و نمی ایستادید و التفات نمیکردید. علی احد. بر هیچ کس از مردمان یا نمیکریستید بر یکی که آن رسول است صلی الله علیه وسلم. والرسول یدعوکم. و شما را میخواند پیغمبر صلی الله علیه وسلم. فی اخریکم. در عقب شما و میکفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید. فاثابکم. پس مکافات کرد خدای تعالی شما را. غما بغم. غمی بعد از غمی یا غم خبر قتل پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و غمی دیکر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیکر. لکیلا تحزنوا. تا اندوه کین نکردید. علی ما فاتکم. بر آنچه از شما فوت شد از فتح و غنیمت. ولا ما اصابکم. و نه اندوه خورید بر انچه بر شما رسید از قتل و جرح و هزیمت. والله خبیر. و خدای تعالی داناست. بما تعملون. بانچه شما میکنید. ثم انزل علیکم. پس فرستاد خدای تعالی بر شما. من بعد

الغم. از پس اندوه و ملال. امنة. امنی و آرامشی و آن چه بود. نعاسا. خوابی سبک. یغشی. می پوشید یعنی در مینپیچید آن خواب. طائفة منکم. کروهی از شما که مومنان حقیقی بودند و در تبیان میکوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و حضرت شاه مردان مرتضی علی علیه السلام و طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار رضی الله عنهم و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضی الله عنه و فائده نعاس عود قوت ایشان بود و دفع کلال از ایشان. وطائفة. و کروهی دیکر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند. قد اهمتهم. بدرستی که در غم افکنده بود ایشانرا. انفسهم. نفسهای ایشان. یظنون بالله. کمان بردند بخدای. غیر الحق. ظنی ناسزا و ناروا. ظن الجاهلیة. کمان اهل جاهلیت میبود که مهم محمد صلی الله علیه وسلم با تمام نخواهد رسید. یقولون. میکویند. هل لنا. ایا هست بر سبیل انکار یعنی ما را نیست. من الامر. از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود. من شیء. هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قولا نسته که ابن ابی را کفتند قتل بنو الخزرج او در جواب کفت هل لنا من الامر شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست کفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند. قل ان الامر کله. بکو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت. لله. مر خدای راست و بفرمان اوست. یخفون. نهان میسازند منافقان. فی انفسهم. در نفسهای خویش از شکوک و شبهات. ما لا یبدون. انچه اشکاره نمی توانند کرد. لک. برای تو عهه خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان. یقولون. میکویند در خلوت با یک دیکر. لو کان لنا. اکر بودی ما را. من الامر شیء. از کار خود چیزی یعنی بهره یا نصیبی یا اکر دین ما بر حق بودی. ما قتلنا ههنا. آنجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب مقتول نمیکشتند و هزیمت بما راه نمی یافت. قل لو کنتم. بکو اکر بودیدی ای منافقان. فی بیوتکم. در خانهای خود و نمی خواستید که با ما بیرون آیید. لبرز الذین. هر اینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل. کتب علیهم القتل. نوشته شده است بر ایشان کشته شدن. الی مضاجعهم. بسوی کشتن کاه خود یا اکر شما تخلف میکردید هر اینه مومنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از حیات غمی و المی که داشتیم امنی و ارامی بر شما فرستاد تا بوصل او واثق باشید. ولیبتلی الله. و برای انکه ظاهر کرداند خدای تعالی. ما فی صدورکم. انچه در سینهای شماست از اندیشها. ولیمحص. و دیکر تا پاک و خالص سازد. ما فی قلوبکم. انچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها. والله علیم. و خدای داناست. بذات الصدور. بانچه در سینها باشد از سرایر و خفیات. ان الذین تولوا. هر اینه آن کسانی که روی بکردانیدند. منکم. از شما و بهزیمت رفتند. یوم التقی الجمعان. آن روز که روی بر روی اورده بودند دو کروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد. انما استزلهم الشیطان. جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند. ببعض ما کسبوا. بشامت بعضی از انچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلی الله علیه وسلم. ولقد عفی الله. و بدرستی که خدای تعالی در کذرانید. عنهم. از ایشان کناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان. ان الله غفور. بدرستی که خدای تعالی امرزکار است. حلیم. بردبار است و تعجیل نکند در عقوبت کنهکار

یا ایها الذین امنوا ای کروه کروبدکان لاتکونوا مباشید کالذین کفروا مانند انکسانکه کافر
شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم وکفتند برای برادران کشته ومردهٔ خود نسبی یا سببی
اذا ضربوا فی الارض چون برفتید در زمین برای تجارت وبمردندی اوکانوا غزا یا بودندی
غازیان وجهادکنندکان وکشته شدندی لوکانوا عندنا اکر بودندی نزدیک ما وبسفر وغزو
نرفتندی ماماتوا نمردندی دران سفر وماقتلوا وکشته نکشتندی درحرب پس شما ای مومنان
مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا کرداند خدای تعالی ذلک ان مخالفت شما رایا کمان
ایشان که اکر با ما بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی واندوهی در دلهای ایشان
والله یحیی وخدای تعالی زنده میدارد نه حذر وتدبیر ویمیت واو می میراند نه سفر وحرب والله
بما تعملون وخدای تعالی بدانچه شما میکنید ای کروبدکان از صبر وثبات بصیر بیناست ولئن قتلتم
وبه خدای که اکر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد اومتم یا بمیرید در خشنودی خدای
بر فراش لمغفرة من الله هر اینه امرزشی از خدای ورحمة وبخششی ازاو خیر مما یجمعون بهتر است
از انچه جمع میکنید از مال دنیا حفص یعنیت میخواند یعنی امرزش وبخشایش حق تعالی شما را خوبتر از انچه
کافران فراهم میارند از متاع غرور ولئن متم واکر بمیرید ای مومنان بخشنودی حق اوقتلتم یا
کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر اینه بسوی خدا که معبود شماست تحشرون حشر کرده
شوید عرفا کفته اند که اکر مرک دریابد شما را ای مخالفت کنندکان با نفس وهوا یا شهید کردید
به تیغ ریاضت در طریق طلب رضا ولقا پس شما را حشر با آن کس خواهد بود که دل وجان در راه او
بذل کرده اید نه بغیر او اینجا کفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله بیت کو مرک رسد چرا هراسم
کان راه بتوئست میشناسم سر کان بر تو یا بمالست شایسته افسر وصالست فبما رحمة پس بخشایشی
که ترا رسید من الله از حضرت حق تعالی لنت لهم نرم کشتی بران منهزمان احد نرو لاجرم در ان وقت بود
حضرت رسالت بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ وتشدید نفرمود بلکه مراسم دلجویی ولوازم
خوش خویی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق تعالی فرمود که نرم سخنی ونیکو خویی تو برحمت من بود
ولو کنت فظا واکر میبودی تو درشت خوی یا سخت کوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل ونامهربان
لانفضوا هر اینه اصحاب تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو وبا تو نیارامیدندی فاعف عنهم
پس درکذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند واستغفر لهم وامرزش خواه از من برای ایشان
اهمالی را که در اداء حقوق من ورزیدند وشاورهم فی الامر ومشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق
تعالی دران حکمی جزم صادر نشده کلبی کوید مشاورت مخصوص بوده باسور حرب ومقاتله با کفار
فاذا عزمت چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس توکل بخدای کن نه بر مشاورت
ان الله بدرستی که خدای تعالی یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنندکان را متوکل حقیقی کسیست
که از غیر حق نترسد وجز بدو امید وار نبود ان ینصرکم الله اکر خدای تعالی شما را نصرت دهد چنانچه در
حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما وان یخذلکم واکر فرو کذارد شما را
چنانکه در جنک احد وقوع یافت فمن ذا الذی پس کیست انکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده پس

از

از فروکذاشتن او وعلی الله وبر کرم خدای فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند باور دارندکان
وماکان ونباشد وسزا نبود لنبی مر پیغمبر را ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اقویای
صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست مینمودند که ما را از هر غنیمت که میافتد زیادت از حصهٔ ضعفا چیزی
ده این ایة امد که خیانت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم روا نیست وکویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفهٔ
سرخ ربوده کم شد جمعی سبیرکلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق کردند صلی الله علیه وسلم
حق تعالی ذمهٔ حبیب خود را خصوصا وذمهٔ جمیع انبیا را عموما علیهم السلام ازین خیانت بری کردانید وفرمود که
هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند ومن یغلل وهر که خیانت کند در غنایم یات بما غل بیاید بکناه آنچه
دران خیانت کرده است یا بیارد آن چیز را که دران خیانت کرده بر کردن یوم القیمة روز رستخیز
وعلی روس الاشهاد دیدن فضیحت یابد اکر همه سوزنی باشد یا رشتهٔ در اخبار آمده که شخصی بعد
از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت صلی الله علیه وسلم اورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قبول نکرد وفرمود نکاه دار تا در قیامت بیاری ثم توفی پس تمام داده شود در انروز کل نفس
هر نفسی را ماکسبت جزای آنکه کرده باشد از خیر وشر وهم لایظلمون وایشان ستم کرده نشوند در
وقت جزا افمن اتبع ایا هر که پیروی کند رضوان الله خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی
نباشد کمن باء همچو کسی باز کردد بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب خیانت وماویه جهنم وارام
جای او دوزخ باشد وبئس المصیر وبدجای بازکشتنیست دوزخ هم انبیا واهل امانت که
تابع رضوان حق اند درجات خدا وند پایهای بلند ندپایهای ایشانراست در جهاد عند الله نزدیک خدای
والله بصیر وخدای تعالی بیناست بما یعملون بانچه میکنند مردمان از امانت داری وخیانت
کذاری لقد من الله هر اینه بتحقیق منت نهاد خدای علی المومنین بر کروبدکان اذ بعث فیهم
چون فرستاد در میان ایشان رسولا من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان یتلوا علیهم
میخواند بر ایشان ایاته ایتهای قرانی یا نشانهای توحید ویزکیهم ویاک میکرداند ایشانرا از
ادناس مقتضیات طبیعت بر شحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میکیرد دیا کار ایشان
بصلاح میارد یا بر پاکی ایشان کواهی میدهد ویعلمهم الکتاب ومیاموزد ایشانرا قران معانی وشرایع
والحکمة وحدیث یا معارف عقلیه وان کانوا وبدرستی که بودند همه مردمان من قبل پیش از بعثت
رسول صلی الله علیه وسلم لفی ضلال مبین کمراهی هویدا وظاهر نه حق را میدانستند ونه از باطل دوری میجستند
بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق کرفت اولما اصابتکم ایا هرکاه بشما رسید
مصیبة نا بایستی از هزیمت وقتل وجراحت از اعادی وحال انکه قد اصبتم رسیده بودید ایشانرا
مثلیها دوچندان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر انچه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند
وشما هفتاد تن را در بدر کشته بودید وهفتاد تن را اسیر کرفته وبا وجود این قلتم کفتید از
روی جزع انی هذا این از کجا بما رسید وما مسلمانانیم وپیغمبر صلی الله علیه وسلم در میان ماست قل هو بکو که این
شما را پیش امد من عند انفسکم هم از نزدیک شماست که نا فرمانی کردید واز مدینه بیرون امدید مرکز نوده
روی بطلب غنیمت اوردید ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از فتح وغنیمت وقتل وهزیمت قدیر

نصف

توانا است. وما اصابکم. وآنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما. یوم التقی الجمعان. در آن روزی که لشکر
ابوسفیان با سپاه مومنان روی بروی آوردند. فباذن الله. بامر خدا و بقضا و قدر او بود. ولیعلم
المومنین. وتا ببیند خدای تعالی ثبات مومنان را و ظاهر سازد و تا اظهار. ولیعلم الذین نافقوا. وتا
اظهار کند خصومت آنها را که نفاق ورزیدند. وقیل لهم. وگفتند عبدالله بن ابی و اصحاب او را وقت باز
کشتن ایشان از راه بمدینه که. تعالوا. بیایید و از حرب باز مگردید. قاتلوا فی سبیل الله. کارزار
کنید با مشرکان در راه خدای. او ادفعوا. یا دفع کنید شر بیگانگان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه
دارند. قالوا لو نعلم قتالا. گفتند که ما اگر مراسم حرب میدانستیم. لا اتبعناکم. هر اینه متابعت
میکردیم شما را که آنجا جنگ خواهد بود میدانیم اما جنگ واقع نخواهد بود محمد صلی الله علیه وسلم با اقربای خود
صلح خواهد کرد. هم. این منافقان. للکفر یومئذ. بسوی کفر آن روزی که این سخن گفتند. اقرب منهم للایمان
نزدیکترند که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقربند در یاری دادن که با اهل ایمان. یقولون بافواههم
میگویند بزبانهای خود. ما لیس فی قلوبهم. آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد
بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود. والله اعلم. و خدای تعالی داناتر است. بما یکتمون. بآنچه
منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت. الذین. این منافقان آنانند که از روی جهل یا
برجهت فریب جهال. قالوا لاخوانهم. گفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود که در احد شهید شده
بودند. وقعدوا. و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال. لو
اطاعونا. اگر فرمان بر داری کردندی آن برادران ما مارا در راه و سکون در مساکن خود. ما قتلوا
کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم. قل. بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که اگر اختیار مرگ بدست شما است. فادرءوا
پس دفع کنید. عن انفسکم الموت. از نفسهای خود مرگ را. ان کنتم صادقین. اگر هستید در است گویان که
حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان
مرگ رسید. ولا تحسبن الذین. و مپندار آنان را که بصدق نیت. قتلوا فی سبیل الله. کشته شده اند
در راه خدای. امواتا. که ایشان مرده کانند ابن عباس نقل کرده که حضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت که چون
برادران شما روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در اجواف مرغهای سبز بال جای داد که
در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت
استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند که خدا و ندا که
خبر دهد برادران و یاران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت کرد حق
تعالی برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود یا بعد جابر انصاری که از شهدا بود از حق تعالی در خواست
که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی بر این وجه رفته که آمدگان
از رجوع ممنوع باشند پس گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن
که این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید. بل احیاء. بلکه ایشان زندگانند. عند ربهم. نزدیک
پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمی خورد یا عیش
ایشان چون سایر مردگان یا بدستور زندگان. یرزقون. روزی داده میشوند از میوهای بهشت

وص

فرحین. در حالتی که شادمانند. بما آتیهم الله. بدانچه که عطای کرده است خدای بدیشان. من فضله.
از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق است و عطای ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده
که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوق بدید آید ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر
گردانند یرزقون اشارت بدانست که پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از
آنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مترقی افزونتر از جمال وجه کریم نمیتواند
بود. بیت
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست. میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم. ویستبشرون.
و مسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند. بالذین. با آنانکه هنوز. لم یلحقوا بهم. در نرسیده اند
با ایشان. من خلفهم. از پس ایشان و امیدوارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک
شوند یا شادی ایشان بر آنست که بر احوال اخروی اخلاف صاحب وقوف شده یقین میدانند
الا خوف علیهم. آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد. ولا هم یحزنون.
و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در و بگذارند. یستبشرون. و شادمانی
مینمایند. بنعمة من الله. برحمتی که فایض شده است از خدای بدیشان یعنی ثواب اعمال. وفضل. و
افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن به بنده ارزانی دارد. وان الله.
و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای. لا یضیع اجر المؤمنین. مزد کار مومنان موحد و مجاهد
الذین. آنانکه از روی صدق. استجابوا. اجابت کردند. لله والرسول. مر فرمان خدای تعالی و رسول را
وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم
صلی الله علیه وسلم آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح شنبه بفرموده تا لشکریان احد
بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید اصحاب اطاعت
نموده با وجود ضعف و جراحات بمکه متوجه شدند در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شد شب دوشنبه
آتش بسیار بر افروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام با حیا و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز
و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیه میستاید آنها که اجابت خدا و رسول کردند. من بعد ما. از پس
آنکه. اصابهم القرح. رسیده بود ایشان را جراحتها. للذین احسنوا. مر آنکسانی را که نکویی کردند
منهم. از ایشان بوفای عهد. واتقوا. و بترسید از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه وسلم. اجر عظیم.
مزدی بزرگ است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم
استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسیدن آنحضرت بحمراء الاسد با
او گفتند هراسی در دل ایشان فتاده از آنجا روی هزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طائفه از
اعراب بادیه را که متوجه بمدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد را صلی الله علیه وسلم با یاران او هر جا که ببینید از
ما بترسانید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکر آراسته باز گشتند و جدال و قتال بلکه استیصال شما
را میان بر بسته اند آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح
تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را زیادت بهیچ حال اثر تزلزل بمیان خلوص ایشان راه نیافت
بلکه در سواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند و حق تعالی در صفت

[illegible]

ایشان سپری باید کرد. الذین. اجابت کنندکان آنانند که از جهت تخویف قال لهم الناس کفتند مر ایشانرا
مردمان یا تجار یا اعراب. ان الناس. بدرستی که ابو سفیان واصحاب او. قد جمعوا. جمع شده اند و متفق
الکلمه لکم. برای قتال شما. فاخشوهم. پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن طاقت حرب نیست
فزادهم. پس زیاده کردانید این سخن مومنانرا. ایمانا. تصدیقی وتعیینی در کار خود تا نترسیدند
وقالوا. کفتند. حسبنا الله. بسنده است ما را خدای تعالی یاری دهنده وکفایت کننده. ونعم
الوکیل. ونیکو کارکذاریست حضرت پروردکار ونزد بعضی این آیه که کذشت وآنچه بعد از اوست در
غزوهٔ بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابو سفیان در پایان شعب مقرر کرده که میعاد حرب
ما در سال دیکر موضع بدر است وپیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که در جواب او بکویید که چنین باشد دیکر
سال که نزدیک بموعد رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و
لشکر اسلام را بترساند از قریش وچنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم بیثرب
آمد وهر چند سقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار وبسیاری اسلحه واتفاق ایشان ترتیب داد
جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود وحضرت صلی الله علیه وسلم با محاربان احد وجمعی دیکر که مجموع
هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت وهشت روز آنجا توقف نمودند وبازارها قایم کشت ودر
معاملات سود فراوان بدست آمد وکفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند وحق تعالی این آیتها
فرستاد وبراین تقدیر آن ناس در آیهٔ سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم وبر هر تقدیر ناس ثانی
ابو سفیان واتباع اویند وتتمهٔ حال مومنان اینست که. فانقلبوا. پس باز کشتند بقول اول از حمراء
الاسد وبقول ثانی از موضع بدر. بنعمة. با عافیتی تمام یا ثواب ما لا کلام. من الله. از خدای تعالی. وفضل
وزیادتی حرمت یا افزونی مال وتجارت. لم یمسسهم سوء. نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل وجرح و
هزیمت بلکه بسلامت رفتند وبکرامت باز آمدند. واتبعوا رضوان الله. وپیروی کردند خوشنود
خدا را بفرمان برداری رسول. والله. وخدای. ذو فضل عظیم. خداوند بزرکیست بدفع مشرکان
از مؤمنان. انما ذلکم الشیطان. جز این نیست که آن تخویف شیطان بود. یخوف اولیاءه. میترساند
بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله یا نعیم بالعین میکفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا
بترساند بدان منافقان را واز لشکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم روی کردان وآن صورت سبب شکست مسلمانان
کردد. فلا تخافوهم. پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیاطین. وخافون. وبترسید از من
در مخالفت امر من. ان کنتم مومنین. اکر هستید شما تصدیق کنندکان مر وعد و وعید مرا. ولا یحزنک
الذین. وباید که اندوهناک نکردانند ترا آنانکه. یسارعون فی الکفر. آنانکه میشتابند در یاری
اهل کفر چون ابن ابی ومتابعان او که از جنک احد تخلف ورزیده ترا فرو کذاشتند. انهم. بدرستی
که ایشان. لن یضروا الله. هرکز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را. شیئا. چیزی بسبب
مسارعت در کفر. یرید الله. میخواهد خدای تعالی. الا یجعل لهم. آنکه نکرداند ایشانرا یعنی ندهد
حظا فی الاخرة. بهره در ثواب آن جهان. ولهم. ومر این مسارعانرا. عذاب عظیم. عذابی بزرکست یعنی
بسیار وهمیشه. ان الذین اشتروا الکفر. بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند. بالایمان. بایمان

لن یضروا

لن یضروا الله. هرکز زیان نکنند خدای تعالی را. شیئا. چیزی بسبب اشتری بلکه ضرر ایشان با ایشان
عاید کردد. ولهم عذاب الیم. ومر ایشانراست عذابی دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد. ولا
یحسبن الذین کفروا. ونپندارند کافران آنکسانی که کافرند از یهود ونصاری ومنافقان ومشرکان
انما نملی لهم. که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا. خیر لانفسهم. بهتر است مر نفسهای ایشانرا. انما
نملی لهم. بدرستی که ما درنک میدهیم ایشانرا. لیزدادوا اثما. تا زیاده کنند کناه را ودر دین
باطل خود ثبات ورزند. ولهم عذاب مهین. ومر ایشانراست عذابی خوار کننده ورسوا سازنده
ما کان الله. خدای تعالی بر آن نیست. لیذر المومنین. که بکذارد مومنانرا. علی ما انتم علیه. بر آن
چیزی که شما ای منافقان بر آیید از طعن بر ایشان در اخفا واستهزا با ایشان در اشکارا بلکه
صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند. حتی یمیز الخبیث. تا وقتی که جدا کند پلید را که
آلودهٔ نفاقست. من الطیب. از پاک یعنی مومن مخلص واین تمیز یا بجهاد باشد تا منافقان تخلف
نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق
وحی سید عالم صلی الله علیه وسلم را معلوم کردد وصحابه بر آن اطلاع یابند واز جملهٔ مکنونات ضمایر اهل نفاق
آن بود که در وقتی که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که امتان مرا بصورت وحلیه بمن نمودند بهمان مثابه که
ذریات را با آدم علیه السلام نموده بودند ومرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند
وکدام در بادیهٔ ضلالت سرکردان ماند منافقان با یکدیکر میکفتند که محمد صلی الله علیه وسلم چنین دعوی
بلند میکند واز حالات دل متزلزل ما غافل است اکر راست میکوید بکو علی التعیین با ما بکوید که کدام
مخلص است وکدام منافق آیه آمد که. وما کان الله لیطلعکم. وچنان نیست که خدای تعالی مطلع کرداند
شما را. علی الغیب. بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد وکدام کافر ماند. ولکن الله یجتبی. ولیکن
خدای تعالی بر کزیند برای اطلاع بر آن. من رسله من یشاء. از فرستادکان خود هر کرا خواهد. فآمنوا
پس شما ای مومنان بکروید. بالله. بخدای تعالی بر آن وجه که او متفرد است بعلم غیب. ورسله
وباور دارید رسولان او را که برکزیده اند ومیشاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد
وان تومنوا. واکر ایمان آرید بر این وجه. وتتقوا. وبپرهیزید از نافرمانی یا از شرک ونفاق
فلکم اجر عظیم. پس شما را باشد مزد بزرک. ولا یحسبن الذین. ونپندارد آنانکه از دنائت
همت. یبخلون. بخیلی میکنند. بما آتیهم الله. بدانچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است
من فضله. از فضل وکرم خود. هو خیرا لهم. آن بخل بهتر است مر ایشانرا. بل نه چنین است. هو
شر لهم. آن بخل بدتر است مر ایشانرا در دنیا بذهاب برکت از اموال وهم در آخرت باستحقاق
شداید احوال. سیطوقون. زود باشد که در کردن طوق کرده شود. ما بخلوا به. آنچه بخل کردند
بآن از مالها وزکوة ندادند واین فضیحت ایشانرا واقع باشد. یوم القیمة. روز رستخیز چنانچه
در حدیث آمده است که هر که حق تعالی مالی عطا فرموده وآن کس از روی بخل زکوة آن ادا ننمود وتمثل
وتصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت مار بزرک که از بسیاری وتندی زهر موی بر سر او
نمانده باشد ودو نقطهٔ سیاه بر زبر چشمهای او اشکاره بود وچنین حیه خبیثه ترین حیاتست

پس آن مار بیاید و طوق گردن او شود هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع
و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک من آن مال توام که در دنیا لاف مباهات میزدی و
کنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران میفکندی بیت کنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم
مال تو مار است در معنی و کنجت اژدهاست ۔ ولله ۔ و مر خدایراست ۔ میراث السموات والارض میراث
اهل اسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک اسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان
او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گویند که میراث در حقیقت چیزی را گویند
که بملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل اسمان و زمین را میراث
را بر وجه مجاز گفته چه عاریتست در دست ایشان وفی الحقیقه از آن خداوندست ولله
ملک السموات والارض پس چون اهل اسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب باز رسد و در
اینجا اشارتیست بانکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حقست پس بمال دیگری
بخل ورزیدن غایت عنادت و نهایت شقاوت باشد بیت ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی ۔ خود را بوجود
مال خرسند کنی ۔ این مال خداست صرف کن در ره او ۔ امساک بمال دیگری چند کنی ۔ والله بما تعملون
و خدای تعالی بانچه شما میکنید بانفاق و امساک ۔ خبیر ۔ داناست ۔ لقد سمع الله ۔ بدرستی که بشنید
خدای تعالی ۔ قول الذین قالوا ۔ سخن آنها را که گفتند ۔ ان الله فقیر ۔ بدرستی که خدای درویش است ۔ و
نحن اغنیاء ۔ و ما توانگرانیم چون آیه اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد جهودان گفتند
که خدای تعالی محتاجست که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد از روی تهدید بگفت سنکتب
زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم که بنویسند ۔ ما قالوا ۔ آنچه ایشان گفتند و فقر را
بما و غنا را بخود اسناد کردند ۔ و قتلهم الانبیاء ۔ و دیگر بخواهیم نوشت اسلاف ایشان پیغمبران را
بغیر حق ۔ بناحق ۔ و نقول ۔ و میگوییم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ۔ ذوقوا عذاب الحریق
بچشید عذابی با آتش سوزنده ۔ ذلک ۔ این چنین عذابی شما را ۔ بما قدمت ایدیکم ۔ بسبب جرمیست که
از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعلست و اگرنه فاعل ایشانند و افعال ایشان
قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن ۔ و ان الله ۔ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای تعالی
لیس بظلام للعبید ۔ نیست ستم کار بر بندگان خود پس شما چون مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب
میسازد ۔ الذین قالوا ۔ دیگر بشنید قول آنانکه گفتند ۔ ان الله عهد الینا ۔ بدرستی که خدای تعالی
عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده ۔ ان لا نؤمن لرسول ۔ بآن که ما ایمان نیاریم
و تصدیق نکنیم مر فرستاده را ۔ حتی یاتینا بقربان ۔ تا وقتی که بیاورد برای ما قربانی که تاکله النار
بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف
نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه استاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت
سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بودی که
آتش سفیدی بی دود با آواز مهیب از اسمان فرود آمدی در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان
میگفتند که در توریت مذکور است که هر پیغمبر که بیاید قربانی برین وجه بیارد حق سبحانه

ایشانرا

ایشانرا الزام میکند ۔ قل قد جاءکم ۔ بگو که بتحقیق آمدند بشما ۔ رسل من قبلی ۔ فرستاده گان خدای
پیش از ظهور من ۔ بالبینات ۔ به معجزهای روشن چون عیسی علیه السلام ۔ و بالذی قلتم ۔ و دیگر آمده بودند
بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی که بر وجه مدعای شما است چون زکریا و یحیی علیهما السلام ۔ فلم قتلتموهم
پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را ۔ ان کنتم صادقین ۔ اگر
هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان می باید کرد ۔ فان کذبوک ۔ پس اگر تکذیب
کردند ترا ملول مباش ۔ فقد کذب ۔ بدرستی که تکذیب کرده شده اند ۔ رسل من قبلک ۔ فرستاده گان
پیش از تو چنان فرستادگان ایشان ۔ جاءو بالبینات ۔ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای
ظاهر ۔ و الزبر ۔ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه ۔ و الکتاب المنیر ۔ و کتاب روشن کننده حلال
و حرام ۔ کل نفس ۔ هر نفسی ۔ ذائقة الموت ۔ چشنده مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب
و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید ۔ و انما توفون اجورکم ۔ و جز این نیست که تمام داده
شوید مزدهای اعمال خود را ۔ یوم القیمة ۔ روز برخواستن از قبور ۔ فمن زحزح عن النار ۔ پس هر که دور
کرده شد از آتش دوزخ ۔ و ادخل الجنة ۔ و در آورده شد به بهشت ۔ فقد فاز ۔ پس بهرآینه رستگاری
یافت و بمراد رسید ۔ و ما الحیوة الدنیا ۔ و نیست زندگانی این جهان ۔ الا متاع الغرور ۔ مگر برخورداری
ناپایدار حیوة دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خریدار آن مغرور باید و مراد آنست که زندگانی دنیا
مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که هیچ نمی ارزد بیت در دهر
اعتبار خوابیست بر رهگذر اجل سرابیست ۔ ایمن منشین ز گرم و سرد وی ۔ مشغول مشو بسرخ و زرد وی
لتبلون ۔ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد ۔ فی اموالکم ۔ در مالهای خویش اهل شرک بعد از
هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هریک که در مکه داشتند دراز کرده
میفروختند و هر که از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدید میسوختند
حق تعالی آیه فرستاد که هر آینه مبتلا میشوید در مالهای خود به نقصان و تلف ۔ و انفسکم ۔ و بنفسهای
خود بجهاد یا امراض و علل ۔ و لتسمعن ۔ و هر آینه خواهید شنید ۔ من الذین اوتوا الکتاب ۔ از
آنکه کتاب بدیشان داده اند ۔ من قبلکم ۔ پیش از شما یعنی یهود و نصاری ۔ و من الذین اشرکوا ۔ و از
آنکسان نیز که شرک آورده اند ۔ اذی کثیرا ۔ رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد
هم بر نسبت خود ۔ و ان تصبروا ۔ و اگر صبر کنید بر آزار این گروه ۔ و تتقوا ۔ و بپرهیزید از مکافات
ایشان و بامنتقم حقیقی گذارید ۔ فان ذلک ۔ پس بدرستی که این صبر و اتقا ۔ من عزم الامور ۔ استواری
کارهای دینست و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست ۔ و اذ اخذ الله ۔ و یاد کن آنرا که فرا
گرفت خدای تعالی ۔ میثاق الذین ۔ عهد و پیمان آنانکه ۔ اوتوا الکتاب ۔ عطا کرده ایشانرا توریت و انجیل
یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد اینست ۔ لتبیننه للناس ۔ هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان
کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه وسلم ۔ و لا تکتمونه ۔ و نپوشند ام پیغمبر را حفص در هر دو کلمه
بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و نپوشید فنبذوه
پس بینداختند کتاب را یا پیمانرا ۔ وراء ظهورهم ۔ از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات

واشتروا به · وخریدند یعنی برکزیدند بانچه اخذ میثاق بر آن بود ثمنا قلیلا · بهای اندک را
وآن ماکل ورشوتهای احبار واساقفه بود که هر سال از عوام وسفله میکرفتند · فبئس ما یشترون
پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی · لا تحسبن الذین یفرحون
مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم انانرا که شاد میباشند · بما اتوا · بانچه امدند یعنی کردند از پوشیدن
نعت تو · ویحبون ان یحمدوا · وایشان دوست میدارند انکه ستوده شوند · بما لم یفعلوا · بانچه
نکردند حضرت صلی الله علیه وسلم از یهود چیزی پرسید وایشان جواب آن مخفی داشته نوعی دیگر اغاز
کردند وچنان فرانمودند که براستی خبر داده اند وبا وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان
نیز بود این ایه نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند وچون پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز آمد
زبان باعتذار کشوده توقع تحسین داشتند · فلا تحسبنهم · مپندارید ای نبی ومؤمنان ایشانرا
بمفازة · که اهل رستگی اند من العذاب · از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل وجلا وذلت وقبول
جزیه · ولهم عذاب الیم · وایشانراست عذابی دردناک در روز رستخیز · ولله · ومر خدایراست
ملک السموات والارض · پادشاهی اسمانها وزمین · والله · وخدای تعالی · علی کل شیء · بر همه چیزی از مثوبت
ابرار وعقوبت اشرار · قدیر · تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلم چه بود
ایشان حدیث عصا وید بیضا با معجزات دیگر درمیان اوردند واز نصاری اعجاز عیسی علیه السلم سؤال
کرده ابراء اکمه وابرص ومرضی واحیاء موتی باز کفتند پس بجناب نبوت پناه محمد صلی الله علیه وسلم امده کفتند
ای محمد ما از معجزات عیسی وموسی وعیسی خبر یافته ایم وبطلب معجزات تو بدینجا نشتافته اگر کوه صفا را
زر سازی آنرا علامت یکانکی معبود تو میدانیم حق سبحانه وتعالی این ایه فرستاد که اگر شما طالب ایات توحید
اید · ان فی خلق السموات · بدرستی که در افرینش اسمانها وانچه در ویست · والارض · ودر افرینش
زمین وانچه در ویست · واختلاف اللیل والنهار · وآمد شد شب وروز یا اختلاف ایشان در
نور وظلمت یا نقصان وزیادت · لایات · هر اینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم
وقدرت او · لاولی الالباب · مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوایب حس ووهم صافی وبادراک
دقایق اسرار وحقایق اثار وافی باشد · الذین · واین اولوا الالباب انانند که از روی خلوص
یذکرون الله · یاد میکنند خدایرا · قیاما · درحالتی ایستادن · وقعودا · ودر وقت نشستن · و
علی جنوبهم · ودران زمان که تکیه کردند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکراست یعنی دائم یاد کرد حق
وپیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره بیت شب وروزم بجز از یاد تو در خاطر
نیست · بلکه در خلوتکه جان غیر تو کس حاضر نیست · یا مراد آن ذکر نمازاست که بدین هیات سه کانه
میکذارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام
معیشت بدانست وبر نعمت قعود که پایداری صحبت در انست وبر راحت اضطجاع ومنام که
اسایش تمام بسبب انست محققان کفته اند که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست
اما ذکر دل را فتوری وقصوری نمیباشد پس مراد ازین ذاکران صاحبدلانند که مشغول بذکر دل
جانند قیاما درحالتی که قایم اند بامر الهی قعودا وقاعدانند یعنی باز ایستاده از مناهی وعلی جنوبهم

برجانب

برجانب اند از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر استانه خدمت وقاعد بر بساط قربت وعلی جنوبهم
وآسوده کانند در بارکاه وجد وحال وبر کناره از پندار وهم وغرور وخیال حجاب کثرة از هم
بر دریده بخلوتکاه وحدت آرمیده بیت ره وهم خرد برخویش بسته بحق پیوسته واز خویش رسته
ویتفکرون · واندیشه میکنند از روی استدلال · فی خلق السموات والارض · در آفرینش آسمانها
وزمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم ومبدع حکیم وحجب بعد وهجران از نظر
دل ایشان برخواسته از غیبت بحضور آیند واز روی شهود بزبان نیاز کویند · ربنا · ای پروردکار ما
ما خلقت هذا · نیافریدی این مخلوق را که اسمان وزمین است · باطلا · افریدنی باطل یا خلق نکرده
انرا بعبث وهزل · سبحانک · پاکی تراست از انکه چیزی را باطل بیافرینی · فقنا · پس نکه دار مارا بحمایت
لطف خود · عذاب النار · از عذاب آتش دوزخ · ربنا انک · ای افریدکار ما بدرستی که تو از روی عدل · من
تدخل النار · هرکه در اری بدوزخ ودر انجا جاوید باشد · فقد اخزیته · بدرستی که او را خوار کردانی
بعقوبه · وما للظالمین · ونیست ستمکارانرا از شرک ویهود ونصاری وامثال ایشان · من انصار
یاران که از ایشان عذاب مندفع سازند · ربنا · ای پروردکار ما · اننا · بتحقیق که ما · سمعنا منادیا
شنیدیم ندای ندازننده را که باشکارا · ینادی للایمان · میخواند خلق بسوی ایمان واین منادی محمد
است صلی الله علیه وسلم یا قران واین عام تراست چه بسیار کسی دعوت رسول صلی الله علیه وسلم را در نیافته اند وهمه کس
از قران میشنود که بزبان بیان نعامینند · ان امنوا بربکم · بر این وجه که بکروید بپروردکار خود
فامنا · پس اجابت کردیم منادی را وایمان آوردیم · ربنا · ای افریننده ما · فاغفر لنا ذنوبنا · بیامرز کناهان
مارا مراد کبایراست یا مطلق کناهان کذشته · وکفر عنا · ودر کذران وبپوش از ما · سیئاتنا · بدیهای
مارا مراد صغایراست یا کناهان آینده · وتوفنا · وبمیران مارا · مع الابرار · با نیکو ونیکوکاران
ربنا · ای تدبیر کننده وبصلاح آرنده کار ما · واتنا ما وعدتنا · بده انچه مارا وعده کرده · علی رسلک
بر تصدیق فرستادکان خود که نعیم جاودانیست یا آنچه بزبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان
یا آن امرزشی می طلبیم که انبیارا کفته که مارا امرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلم کفت که ولمن دخل
بیتی مومنا وللمومنین والمومنات وچنانچه ابرهیم علیه السلم فرمود که رب اغفرلی ولوالدی وللمومنین
چنانچه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم امر کردی که واستغفر لذنبک وللمومنین · ولا تخزنا یوم القیمة · ورسوا مکردان
مارا روز رستخیز · انک لا تخلف المیعاد · بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خودرا در تیسیر نقل میکند
که دعوات خمس که درین ایتهاست از حضرت صلی الله علیه وسلم وچهار خلیفه بزرکوار دش بر ترتیب واقع شده
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از غرة شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا وابوبکر صدیق رضی الله عنه
در مقام خوف کفت که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وعمر فاروق رضی الله عنه نیز خبر داد که ربنا اننا
سمعنا منادیا وعثمان ذو النورین طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وحضرت امیر مردان عالم
یزدان امیر متقیان اسد الله الغالب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از سر همت عالی روی طلب
موعودات ذو الجلال اورد فرمود که ربنا واتنا ما وعدتنا ازان سبب لا جرم سهام این دعوات بهدف
اجابت رسید بما وانچه رحمت اند یوان عنایت براین وجه صادر شد که · فاستجاب لهم · پس اجابت کرد

مر دعاهای ایشانرا. ربهم. پروردکار ایشان بانکه کفت. انی لا اضیع. من ضایع نکردانم
عمل عامل منکم. عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از سید عالم سؤال کردم که
هر عاملی را اجریست این چکونه باشد که مردان مهاجر را بمناقب بسیار یاد کرد و مهاجرات را از ان
نصیبی نفرمود این آیه امد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکردانم. من ذکر او انثی از مرد و زن
بعضکم من بعض. برخی از شما از برخی دیکر اند یعنی شما همه از یک دیکرید زنان از مردان و مردان از زنان
ملخص سخن انست که شما را در ثواب یک حکم است هر که عملی کند مزد آن برد ذکوره و انوثه را در ان مدخل
نیست. فالذین هاجروا. پس انانکه هجرت کردند از شرک یا اوطان خویش. واخرجوا من دیارهم. و
بیرون کرده شدند از سراها و منزلها خود یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انانکه مشرکان ایشانرا از مکه
بیرون کردند. واوذوا فی سبیلی. و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام‌اند
چون بلال که او را بضرب و ستم و صهیب که او را بنهب اموال میرنجانیدند. وقاتلوا و کارزار کردند
با کفار. وقتلوا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند. لاکفرن عنهم. هر اینه در کذارم
از ایشان. سیئاتهم. بدیهای ایشانرا. ولادخلنهم. و در آرم ایشانرا. جنات تجری. بوستانهای
که میرود. من تحتها الانهار. از زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشانرا
ثوابا. پاداش دادنی. من عند الله. از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر ثواب دهنده
و اضافه ثواب بعندیه و مقید باسم الله که دال است بر ذات با مجموع صفات نشانه تعظیم ثوابست
والله عنده حسن الثواب. و خدایست که نیکویی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر
امده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعسرت میکذرانیدند در خاطر ایشان میکذشت
که چرا باید که بت پرستان در ناز نعمت باشند و خدای شناسان در رنج و محنت حق تعالی جهت تسلیه خاطر
ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد دیکران امت اند. لایغرنک. باید که فریب ندهد ترا. تقلب
الذین کفروا. رفتن و آمدن کافران. فی البلاد. در شهرهای برای تجارت نتیجه آن تقلب ایشان. متاع
قلیل. برخورداری اندکست زود زایل شود. ثم. پس آنکه که باخرت روند. ماویهم جهنم. بازکشت
ایشان دوزخ باشد. وبئس المهاد. و بد آرامکاهیست جهنم. لکن الذین اتقوا. لیکن انها که بترسیدند
ربهم. از عقاب پروردکار خود و بمتاع دنیا مغرور نکشتند. لهم جنات. مر ایشانرا بوستانهاست
بر آن وجه که. تجری. میرود. من تحتها الانهار. از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از
آب و شیر و می و انکبین. خالدین فیها. جاویدان باشند در ان بوستانها. نزلا. در حالتی که این
بهشتها پیشکشی باشد. من عند الله. از نزدیک خدای تعالی نزل آنرا کویند که در منزل مهمان نازل
حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هرکاه که بهشت نزل
مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد. بیت. توای زاهد سوی
باغ بهشتم میکنی دعوت. نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم. وما عند الله. و آنچه نزدیک خدایست
از الطاف خفیه. خیر للابرار. بهتر است مر نیکوکارانرا از متاع فانی. وان من اهل الکتاب. و هر آینه
از اهل کتاب. لمن یومن. کسی هست که میکرود. بالله. بخدای تعالی. وما انزل الیکم. و بر انچه بر شما منزل شده

کر قرآنست. وما انزل الیهم. و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریه است یا انجیل مراد ابن سلام است
واصحاب او یا نجاشی و اتباع او. خاشعین لله. در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدایرا
لایشترون. بدل نمیکنند. بایات الله. به آیات توریه یا نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم. ثمنا قلیلا. بهاء اندک
را چنانچه احبار در رشوه خواران کروه مومن خاشع متدین. لهم اجرهم. مر ایشانرا است مزد
ایشان ذخیره نهاده. عند ربهم. نزد پروردکار ایشان. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. سریع
الحساب. زود حسابست بآسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد. یا ایها الذین امنوا. ای
کروه مومنان. اصبروا. صبر کنید بر اداء فرایض یا بر جهاد با اعدا و حقیقت انست که بر امتثال
احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد. وصابروا. و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان
و قدم استوار دارید در میدان محاربه. ورابطوا. و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله
را مرابطه آنست که لشکر اسلام را در ثغور اسلام اسپان و اسلحه اماده دارند تا اذی کفار
از مومنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نمازی. واتقوا
الله. و بترسید از خدای تعالی و پرهیزکاری کنید. لعلکم تفلحون. شاید که شما رستکار شوید
محققان کفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمایید
بر مراقبه قلوب مع الله تعالی به تسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه
ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی و تقوی ورزید بمحافظه اسرار از التفات به اغیار تا باز
رسته شوید از حجب وجود بفناء فی الله تعالی و فایز کردید بعد از فنا بدولت بقاء بالله تعالی
کر بقا خواهی فنا شو کز فنا. کمترین چیزی که میزاید بقاست

حزب

سورة النساء مائتان وست وثمان

بسم الله الرحمن الرحیم. یا ایها الناس. ای مردمان. اتقوا.
بترسید و پرهیزید. ربکم. از خشم و عذاب پروردکار خویش. الذی. آن آفریدکاری که بمحض قدرت. خلقکم.
بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه. من نفس واحدة. از یک تن که آن آدم است علیه السلام. وخلق منها.
و بیافرید از ان تن. زوجها. جفت وی را که حواست علیها السلام و اصح انست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم
علیه السلام آفرید. وبث. و پراکنده کرد و ظاهر کردانید. منهما. از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل. رجالا
کثیرا. مردان بسیار. ونساء. و زنان فراوان. واتقوا الله. و بترسید از مخالفت مر خدای تعالی. الذی.
آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استغاثه از یکدیکر. تساءلون. حاجت میطلبید و سوکند
بر یکدیکر میدهید به. بر آن خدای تعالی. والارحام. و پرهیزید از قطع رحم و با یکدیکر مهربانی پیوند
کنید. ان الله کان. بدرستی که خدای تعالی بوده و هست و باشد. علیکم رقیبا. بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال
شما مطلع است و هرکه داند که خدای نکهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد
و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی پاکی از وی شرم دارد. بیت. هرکه را سوقن بود بر انکه خدای حاضر و ناظر است در
همه جای در رود بوادی حجاب و ثواب. نیست در پیش خدای حجاب. در پس پرده های تو بر تو. کی تواند مخالفت او
واتوا الیتامی. و بدهید مر یتیمانرا ای اولیا و اوصیای ایشان. اموالهم. مالهای ایشان که بحکم ولایت
و وصایت متصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل انکه

گوسفند لاغر خود در رمهٔ ایشان سر داده بعوض گوسفندی فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند
شاة بشاة حق تعالی فرمود که ولا تتبدلوا الخبیث وبدل مکنید مال ناپاک یتیم را بالطیب بمال پاک خود
یعنی وامگیرید چیزی را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال خودی را که بنسبت
شما طیب است ولا تأکلوا اموالهم ومخورید مالهای ایشانرا الی اموالکم آمیخته با مالهای خود انه
بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدل آن یا خانه در ان کان هست نزدیک خدای تعالی حوبا کبیرا گناهی
بزرگ این آیه درشان غطفان یکی نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت
عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجهٔ بلوغ رسید ومال خود از عم طلب نمود در ادای آن
تعللی کرد مرافعهٔ ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبوی صلی الله علیه وسلم افتاد و این آیه فرود آمد غطفانی گفت نعوذ بالله
من حوبا الکبیر بر زبان راند و تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وان خفتم واگر میترسید یا میدانید الا تقسطوا
انکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری آورده که از عایشه رضی الله
عنها نقل میکنند که آیه درشان کسی فرود آمده که یتیمهٔ در حجرهٔ تربیت او بود و ولایت تصرف در مال
آن صغیره او داشت میخواست که او را بعقد نکاح آرد و حق خدمت و تعبیر کابین چنانچه باید فرو
گذارد به انواع مشقت او را مزاحم میشد وهرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیه فرود آمد که
اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و اداء مال ایشان از روش عدالت دور رید فانکحوا پس نکاح
کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دوگانه وثلث وسه گانه
ورباع وچهارگانه ناکح مختار است که از اعداد مذکوره هرکدام که خواهد بخواهد فان خفتم
پس اگر ترسید یا دانید الا تعدلوا انکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک
زن را او ما ملکت یا سریهٔ گیرید یا آنچیز را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی شما را ملکیت در ان
تصرف هست ذلک این اختیار واحد یا تسری ادنی نزدیکتر است الا تعولوا به آنکه میل نماید
وانحراف ورزید یا جور نکنید وآتوا النساء وبدهید زنانی را که در عقد نکاح آورده اید صدقاتهن
کاوینهاء ایشان را در حالتی که هست آنها نحلة هدیه وعطیه از خدای تعالی بخشیده شده بایشان
فان طبن پس اگر این زنان خوش باشند و ببخشند لکم عن شیء مر شما را وبکنند از همه چیزی منه
از کاوین نفسا از جهة نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فکلوه پس بخورید آن چیز را و بکار برید
هنیئا سازگار مریئا خوشگوار در مدارک آورده که حضرت صلی الله علیه وسلم بر این وجه تفسیر فرموده که هنیء
آن بود که در وی گناهی نبود و مریء آنکه در وی رنجی نباشد ولا تؤتوا السفهاء ومدهید بسفیهان
و کم خردان اموالکم مالهای خود را خطاب با اولیاء بسوان وایتام است واضافهٔ مال بدیشان جهة
تصرف ایشانست در آن بحق ولایت التی جعل الله از مالها که گردانیده است خدای تعالی لکم قیاما برای شما
بسبب قیام معیشت دنیا و رابطهٔ انتظام امور دین چون حج وجهاد وزکات وصدقه ونفقات وضیافات
وتمهید قواعد خیرات وارزقوهم وبهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در ان مالها بقدر
کفاف ایشان واکسوهم وبپوشانید وجامه دهید ایشانرا بقدر حال وقولوا لهم وبگویید بعد از منع
مال ایشانرا قولا معروفا سخنی نیکو وپسندیده مثلا اگر یتیم باشد گویند این مال از آن تست ومن

خزینه دار توام وبوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد وزنانرا وعده کنند که دل ایشانرا خوش سازد و
ابتلوا الیتامی وبیازمایید یتیمانرا اگر مردان باشند بعقل وتمیز وصیانت اموال ودقایق بیع وشری و
اگر زنان باشند بغزل ونسج وترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه که برسند به حد نکاح واین کنایه از
بلوغ است فان آنستم پس اگر دیدید ودریافتید بعد از بلوغ منهم رشدا از ایشان سلوک راه راست
یعنی صلاح دین واصلاح مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهای ایشانرا اگر در دست
شما بود ولا تأکلوها ومخورید ای اوصیا مالهای یتیمان را وتلف مکنید اسرافا از روی اسراف وگزاف
ومجاوزت از حد یعنی زیاده از انکه قاضی فرض کرده باشد وبدارا ودیگر اتلاف مکنید در اموال
ایشان از راه شتافتن وپیشی گرفتن ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن
مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند ومال از شما باز ستانند ومن کان غنیا وهرکه باشد از
اوصیاء اولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست باز دارد وعفت وخویشتن داری
بجای آورد ومن کان وهرکه باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فقیرا درویش ومحتاج
فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف به شرع وبه نیکویی یعنی به قدر حاجت از طعام ولباس
یا بمقداری که اجرة سعی اوست فاذا دفعتم پس چون بدهید وبازگذارید الیهم اموالهم بیتیمان
مالهای ایشان فاشهدوا علیهم پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه جدال و
خصومت پدید نیاید وکفی بالله وبسنده است خدای تعالی حسیبا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال
ایشان یا حساب کنندهٔ همه در روضه آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنانرا
مطلقا و مردان خردسال را میراث نمیداده اند و میگفته اند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد
وبه طعن نیزه وضرب شمشیر غنیمتها در حوزهٔ تصرف تواند آورد چون حضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه هجرت فرمود
طریقهٔ میراث بر همین قانون مستمر بود تا زوجهٔ ام کجه به جناب حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و فرمود که اوس
بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را اجابت گفته ومن از وی سه دختر دارم ومال بسیار گذاشته وابناء عم او
بر حیطهٔ تصرف در آورده اند و مرا وصغیران را محروم و بی نوا گذاشته حضرت صلی الله علیه وسلم ایشانرا طلبید
وصورت ماجرا بحضور ایشان باز راندند همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که طریق
بیداد با واجداد را رونق دهند آیه آمد که للرجال نصیب مردانرا که خرد باشند واگر بزرگ بهره است
مما ترک الوالدان از مالی که بگذارند پدر و مادر والاقربون وخویشاوندان نزدیک وللنساء
نصیب ومر زنانرا نیز حصه هست مما ترک الوالدان والاقربون از انچه والدین واقارب بگذارند
مما قل منه از انچه کم باشد از مال گذاشته او کثر یا بسیار بود حق تعالی مقرر ساخته برای ایشان
نصیبا بهره مفروضا به اندازه پیدا کرده واذا حضر القسمة وچون حاضر شوند در وقت قسمت
مواریث اولوا القربی خویشانی که میراث نمیبرند والیتامی ویتیمانی که بیگانه باشند والمساکین
ودرویشان ومحتاجان فارزقوهم پس بدهید ایشانرا چیزی منه از آنچه مقسوم میگردد تا
دل ایشان خوش شود مراد انست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند وگفته اند این
امر بر سبیل وجوب بوده وبه آیه مواریث و وصایا منسوخ شده وقولوا لهم وبگویید مر این جماعت را

قولا معروفا. سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود. ولیخش الذین. و باید که بترسند آنانکه
لو ترکوا. اگر بگذارند. من خلفهم. از پس مرگ خویش ذریة ضعافا. فرزندان عاجز و ضعیف. خافوا
علیهم. بترسند بر ایشان از بی نوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان
و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که
اگر ایشان را فرزندان خرده عاجز باشند بعد از فوت ایشان بچنان مجلس در آیند حرمان ایشان
جایز هست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند بر نسبت
دیگران جایز نشمارند بیت مپسند بکس آنچه بخود نپسندی. فلیتقوا الله. پس باید که از عذاب خدا
بترسند. ولیقولوا. و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمة. قولا سدیدا. سخنی راست و درست
یعنی عذر جمیل و وعدهٔ نیکو. ان الذین. بدرستی آنانکه از روی جور. یاکلون اموال الیتامی. میخورند و
تلف میکنند مال یتیمان را ظلما. از جهت بیداد و ستم. انما یاکلون. جز این نیست که میخورند. فی بطونهم. در
شکمهای خویش نارا. آتشی و چه آتشی در انوار از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که حق تعالی
بر انگیزد در روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهنهاء ایشان گفتند یا رسول الله
این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینند که خدای تعالی میفرماید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر آمده
که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات درآید و آتشی که درون او از آن مملوست زبانه میزند و دود
از دهن و بینی و گوش او بیرون می آید و بدین علامة همه کس بشناسند که این آکل اموال یتیمانست پس بدین
سخنان حمل اکل بر ظاهر انسب است. و سیصلون. و زود باشد که درانداخته شوند خورندگان مال
یتیم حفص معلوم میخواند معنی اینست که بزودی در آیند. سعیرا. در آتشی افروخته. یوصیکم الله
امر میکند خدای تعالی شما را. فی اولادکم. در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میکرداند
بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که للذکر مر مردی را باشد مثل حظ
الانثیین. مانند بهرهٔ دو زن. فان کن. پس اگر باشند اولاد میت. نساء. زنان خالص که با ایشان مرد
نبود. فوق اثنتین. بالای دو یا دو. فلهن. پس مر ایشان را باشد. ثلثا ما ترک. دو بخش از سه بخش
آنچه متوفی بگذاشته است. وان کانت واحدة. و اگر باشد وارث یک دختر پس. فلها النصف
پس مر او راست نصفی از متروکهٔ متوفی. ولابویه. و مر پدر و مادر میت را. لکل واحد. مر هر یکی را
منهما السدس. از ایشان حصهٔ شش یکست. مما ترک. از آنچه گذاشته باشد فرزند. ان کان. اگر باشد
له. مر آن فرزند متوفی. ولد. فرزندی خواه مرد و خواه زن. فان لم یکن. پس اگر نباشد له ولد
مر آن فرزند مرده را فرزندی. و ورثه ابواه. و میراث برند از وی همین پدر و مادر او. فلامه الثلث
پس مادر او راست سه یک باشد از مال و چون حصه وارثه کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر
شد که باقی نصیب اب است. فان کان له اخوة. پس اگر باشد مر این متوفی را برادران پدر مادری یا پدری یا
مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری. فلامه السدس. پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این
نصیبها که بجهة ورثه مفروض شده بدیشان میرسد. من بعد وصیة. از پس وصیتی که. یوصی بها. وصیت
کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و معنا آنکه موصی میت است. او دین. یا بعد از اداء دینی

که در

که در ذمت مورث باشد. اباؤکم. پدران شما. وابناؤکم. و پسران شما. لا تدرون. نمیدانید شما. ایهم
که کدام از ایشان. اقرب. نزدیکتر است و بکار آینده تر. لکم. مر شما را. نفعا. از جهت منفعت یعنی نمیدانید
که از اصول و فروع و ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی
باحوال وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام موارث را و فرض گردانید. فریضة. فرض گردانیدنی
من الله. ثابت از نزد خدای تعالی. ان الله کان. بدرستی که خدای تعالی هست. علیما. دانا بمراتب هر یک از ورثه
حکیما. حکم کننده در تقدیر سهام ایشان. ولکم. و مر شما راست ای شوهران. نصف ما ترک ازواجکم
نیمهٔ آنکه ترکه گذارند زنان شما. ان لم یکن. اگر نباشد. لهن ولد. مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه
بیشتر و خواه از شما و خواه غیر شما خواه مؤنث و خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن
هر چند پایان رود. فان کان لهن ولد. پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود. فلکم الربع. پس
شما را حصه چهار یک باشد. مما ترکن. از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصهٔ شما است
بتوانید گرفت. من بعد وصیة. از پس وصیتی که زوجات شما. یوصین بها. وصیت کرده باشند بدان
او دین. یا پس از قضاء وامی که در ذمت ایشان باشد. ولهن الربع. و مر زنان راست چهار یکی. مما ترکتم. از
آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریکند. ان لم یکن. اگر نباشد. لکم ولد
شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان. فان
کان. پس اگر باشد. لکم ولد. شما را فرزند بهر وجه که بود. فلهن الثمن. پس آن زنان راست هشت یکی. مما
ترکتم. از آنچه شما گذاشته اید از اموال. من بعد وصیة. از پس انفاذ وصیتی که. توصون بها. وصیت میکنید
بدان. او دین. یا بعد از اداء دینی که در ذمت شما باشد. وان کان. و اگر باشد. رجل یورث. مردی که ازو
میراث میگیرند. کلالة. کسی که والدین و اولاد ندارد. او امرأة. یا زنی بود کلالة. وله. و مر این مرد را و زن
نیز درین حکم داخل است. اخ. برادری مادری باشد. او اخت. یا خواهری مادری باشد. فلکل واحد
پس هر یکی را. منهما. ازین برادر و خواهر. السدس. شش یک حصه رسد از میراث کلالة و مؤنث و مذکر
درین صورت با همه یکسان است. فان کانوا. پس اگر باشند اولاد ام. اکثر من ذلک. بیشتر از برادری یا
خواهری. فهم. پس ایشان بتمامی خواه ذکر و خواه اناث یا مختلط از فریقین. شرکاء فی الثلث. انبازانند
در سه یک مال بی مزیة ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد. من بعد وصیة. از پس انفاذ وصیتی
که بوقت مرگ. یوصی بها. وصیت کرده شده است بدان. او دین. یا پس از اداء دین. غیر مضار. در حالتی
که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز
باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین نیز کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد. وصیة من الله
نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای. والله علیم. و خدای تعالی داناست به نیات شما در نفع
و ضرر. حلیم. بردبار است بعقوبة عاصیان تعجیل نکند و به توبه گناه ایشان عفو میفرماید. تلک
آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث. حدود الله. اندازهای حکم
خداست که از آن در نشاید گذشت. ومن یطع الله ورسوله. و هر که فرمان برد خدای و رسول او را
درین حکمها. یدخله. در آرد خدای او را. جنات تجری. به بوستانهایی که پیوسته میرود. من تحتها

الانهار · از زیر اشجار آن جویها · خالدین فیها · در حالتی که داخلان در این جنات جاویدان باشند در
آن · وذلک · و این ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود · الفوز العظیم · رستگاری بزرگست · ومن یعص
الله ورسوله · و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصن فزاری که بمیراث زنان و
کودکان راضی نشد و گفت من میراث عیدهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند نمود حق تعالی آیه فرستاد
که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد · ویتعد حدوده · و در گذرد از آن اندازها که در حلال و حرام و
میراث و سایر احکام مقرر شده · یدخله نارا · خدای در آرد او را در آتشی و چه آتشی · خالدین فیها · در
حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود · وله · و مر آن عاصی
مستحل را باشد · عذاب مهین · عذابی خوارکننده · واللاتی · و آن زنان که از متابعت هوای نفس یاتین
الفاحشة · بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند · من نسائکم · از زنان شما مراد محصنانند یعنی شوهر
داران · فاستشهدوا · پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید · علیهن · بر فعل فاحشه این زنان
اربعة · چهار مرد بالغ عاقل · منکم · از شما که مومنانید تا بر ایشان گواهی دهند · فامسکوهن فی البیوت
پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت
زنان زناکار بر این وجه بوده که ایشان را در خانه محبوس سازند · حتی یتوفیهن الموت · تا وقتی متوفی
سازد ایشان را ملک الموت باستیفاء ارواح ایشان کند مرگ · او یجعل الله · یا گرداند خدای تعالی یعنی
پیدا سازد · لهن سبیلا · برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود
آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن
راه کدام است خواجه صلی الله علیه وسلم فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام پس
بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند · واللذان · و آن دو کس
یعنی دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند · یاتیانها · بیایند بفاحشه · منکم · از شما که مسلمانان
آزادید · فآذوهما · پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد · فان تابا · پس اگر توبه کنند از آن فاحشه · واصلحا · و کار خود را اصلاح
آرند · فاعرضوا عنهما · پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ
شد · ان الله کان توابا · بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان · رحیما · مهربان بر توبه کنندگان
انما التوبة · جز این نیست که قبول توبه · علی الله · بر خدایست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف
در آن متصور نیست و وعده قبول توبه · للذین · برای کسانیست که · یعملون السوء · بدی میکنند · بجهالة
بنادانی و ثعالبی فرموده که گناه مومن بجهل است یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار و می شاید
که حمل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند · ثم یتوبون · پس باز گشت مینمایند
بحق تعالی · من قریب · از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا
پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از غرغره است
واگرچه بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی که بیکنفس پیش از مرگ توبه کند
ملک بطریق استحسان میگوید که چه زود آمدی و چه خوش مسارعه نمودی و موید این قولست

انکه

انکه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که ان الله یقبل توبة عبد ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت
حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او
غافل نباید بود · غافل مشو ای عاصی و با درد ندم باش · هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش · فاولئک
پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند · یتوب الله · توبه دهد خدای تعالی و باز گردد بمغفرة
علیهم · بر ایشان · وکان الله علیما · و هست خدای تعالی دانا بتوبه تائبان · حکیما · حکم کننده بآنچه تایبان را عقوبت
نباشد · ولیست التوبة · و نیست قبول توبه · للذین · مر آنکسانی را که بطریق اصرار · یعملون السیئات · بدیها
میکنند · حتی اذا حضر · تا چون حاضر شود یعنی در رسد · احدهم الموت · یکی از ایشان را مرگ · قال انی
گوید بدرستی که من · تبت الآن · توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد
بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست · ولا الذین یموتون · و نه توبه مقبولست
مر آنها را که بمیرند · وهم کفار · و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و
منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود نمیدارد فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا
اولئک · آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند · اعتدنا لهم · آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت
عذابا الیما · عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان
بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زنی دیگر بودی یا کسی از اقربا که
استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی
پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را به نکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر
معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث از متوفی رسیده بودی بدین
کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب برو باهل خود پیوستی وارث
زوج متوفی را بدو دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری
وفات کرد و زنی کبشه نام از و باز ماند پسر ابو قیس که از زن دیگر داشت کبشه را بجهت تصرف در آورده
با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبشه صورت حال بموقف عرض
حضرت صلی الله علیه وسلم رسانید فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت حکم
فرمان رسد کبشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین بلا مبتلا بودند وی بحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند
گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبشة ما همه بدستور کبشه جامه زهرآلود این بلیه نوشیده ایم حق تعالی
از روی رافت این آیه فرستاد که · یا ایها الذین آمنوا · ای گروه مومنان · لا یحل لکم · روا نیست شما را · ان ترثوا
النساء · آنکه میراث گیرید زنان را · کرها · از روی ناپایست و کراهت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره
دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز
نیست · ولا تعضلوهن · و منع مکنید این را از تزویج و گفته اند خطاب با مردانیست که از زنان خود
بر تنگ آمده اند برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق تعالی میفرماید که
زنان را محبوس مسازید و باز مدارید · لتذهبوا · برای آنکه ببرید · ببعض ما آتیتموهن · بعضی را از آنچه
بدیشان داده اید از مهر · الا ان یاتین · مگر آنکه بیایند · بفاحشة مبینة · عملی زشت روشن کرده شده

بشهود عدول حفص بکسر یاء خواند یعنی فاحشهٔ روشن کننده حال ایشان را وفاحشه درین ایة نشوز
است یعنی چون زن سرباز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلبد وگفته اند فاحشه زنا است
وحکم آن در جاهلیت یا در بدایة اسلام استرداد صداق زانیه بوده وحالا این حکم منسوخ است ‧ وَ
عَاشِرُوهُنَّ ‧ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده اند ‧ بالمعروف ‧ به نیکوئی در قول و فعل و نفقه
ومسکن یا بیاموزید ایشانرا احکام و اداب شریعت که هیچ نیکوئی به از ان نیست ‧ فان کرهتموهن ‧ پس
اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید بران ‧ فعسی ان تکرهوا شیئا ‧ پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را ‧ و
یجعل الله ‧ و کرداند خدای و بدید آرد برای شما ‧ فیه ‧ در آن چیز مکروه ‧ خیرا کثیرا ‧ نیکوئی فراوان یعنی ثواب
عظیم بر تحمل مکاره ‧ وان اردتم ‧ واگر خواهید شما بواسطهٔ کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و
فاحشه از ایشان ‧ استبدال زوج مکان زوج ‧ بجای زنی دیگر ‧ وآتیتم ‧ و داده باشید ‧ احدیهن ‧ یکی از ایشان را
که داعیهٔ طلاق او دارید ‧ قنطارا ‧ مال بسیار بجهت کاوین ‧ فلا تاخذوا ‧ پس فرا مگیرید ‧ منه ‧ از انچه
بدو داده اید ‧ شیئا ‧ چیزی نه اندک ونه بسیار ‧ اتاخذونه ‧ ایا میگیرید چیزی از آن زن ‧ بهتانا ‧ بر باطل
وستم ‧ واثما مبینا ‧ وحرامی ظاهر وگناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند ومعنی بهتان
در این ایة انست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند
گویا مدعاء آن انست که آن مهر فرض نکرده واین بهتان صریح است ‧ وکیف ‧ و چگونه و بکدام وجه و
به چه جهت ‧ تاخذونه ‧ فرا می ستانید مال را از ان زن ‧ وقد افضی ‧ و حال انکه رسیده است ‧ بعضکم الی
بعض ‧ برخی از شما برخی دیگر افضا کنایت از مباشرتست ‧ واخذن ‧ و فرا گرفته اند آن زنان ‧ منکم ‧ از شما
در وقت عقد ‧ میثاقا غلیظا ‧ پیمان محکم وعهدی استوار که آن کلمهٔ نکاح است یعنی ایجاب و قبول و
در حدیث اسم که استحللتم فروجهن بکلمة الله اورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج
اباء خود را نکاح میکرده اند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت ‧ ولا تنکحوا ‧ و بزنی مخواهید و به نکاح
درمیارید ‧ ما نکح اباؤکم ‧ انرا که بخواسته اند پدران شما ‧ من النساء ‧ از زنان و به نکاح در اورده
اند ‧ الا ما قد سلف ‧ مگر انچه گذاشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است ‧ انه ‧ بدرستی که نکاح زن
پدر ‧ کان ‧ بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم ‧ فاحشة ‧ عملی زشت و نا پسندیده ‧ ومقتا ‧ و مبغوض
خدای تعالی و مؤمنان این عمل نزد اشراف عرب مبغوض و مکروه بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد
شدی مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته ‧ وساء سبیلا ‧ و بد راهیست این راه گفته اند مراتب قبح
سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارة بدانست دوم قبح شرعی و مقت عبارة از انست سوم قبح
عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر انست ‧ حرمت علیکم ‧ حرام کرده شد بر شما ‧ امهاتکم ‧ نکاح مادران
شما و این اسم عمومی دارد هر زنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر
پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از جهة اناث چون مادر مادر و مادر مادر و هر چند حکم مادر دارد
در تحریم ‧ وبناتکم ‧ و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او به مرد باز گردد از جهة اولاد ذکور
واناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخل است ‧ واخواتکم ‧ و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده
باشد یا در رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و مادری و پدر مادری شما ‧ وعماتکم

وخواهران

وخواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده باشد یا در رحمی مرور
نموده عمهٔ انکس است وانجا نیز طرق ثلثه مقصود است یعنی پدری یا مادری یا مادر پدری ‧ وخالاتکم ‧ و
خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا در رحمی
گذشته خالهٔ انکس است و وقوع بوجه مذکوره امکان دارد ‧ وبنات الاخ ‧ و دختران برادر هر وجه که
اخوت ثابت شود و از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همان
حکم دارد ‧ وبنات الاخت ‧ و دختران خواهران هر وجه اختیت تحقق یابد واین نیز متناول اولاد اخت
و اولاد اولاد ایشانست هر چند که پایان روند همان داخل بنات اختند ‧ وامهاتکم ‧ و حرام کرده اند
بر شما مادران شما را ‧ اللاتی ارضعنکم ‧ وانهایی که شما را شیر داده اند در صغر را مادر میگویند از
برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد شوهران زن را که بشیر
او از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود هم ام رضاعی اند ‧ واخواتکم من الرضاعة ‧ و خواهران شما از
جهة شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله برانند که حکم رضاع به اندک و بسیار ‧ وامهات نسائکم
و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر به نسبت و رضاع همین حکم دارند و دختران
زنان شما ‧ وربائبکم اللاتی فی حجورکم ‧ ان دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت
ایشان انست که متولد شده باشند ‧ من نسائکم اللاتی ‧ از آن زنان که ‧ دخلتم بهن ‧ شما با ایشان دخول
کرده باشید ‧ فان لم تکونوا ‧ پس اگر نباشید شما که بخلوات ‧ دخلتم بهن ‧ در آمده باشید با ایشان این
کنایت از مباشرتست ‧ فلا جناح علیکم ‧ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب ‧ وحلائل ابنائکم ‧ و
دیگر از محرمات زنان پسران شما اند ‧ الذین من اصلابکم ‧ آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت
صلی الله علیه وسلم زینب را بعد از انکه زید بن حارثه که پسر خواندهٔ آن حضرت بود طلاق داد بعقد نکاح خود داورد
مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این ایة فرود امد که حلیلهٔ پسر صلبی حرام است
نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند ‧ وان تجمعوا بین الاختین ‧ دیگر حرامست بر شما انکه جمع کنید میان
دو خواهر در یک نکاح ‧ الا ما قد سلف ‧ مگر انچه از پیش گذشته یعنی قبل از تحریم نهی که آن معفو عنه است
و برخی مفسران برانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود لیا مادر یهودا و
راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بوده ‧ ان الله کان ‧ بدرستی که خدای تعالی هست ‧ غفورا ‧ آمرزنده
آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده ‧ رحیما ‧ مهربان بر کسی را که در اسلام این عمل بجا
اورده اند بعد از ان توبه کرده ‧ والمحصنات ‧ و حرام کرده شد بر شما شوهر داران ‧ من النساء ‧ از زنان ‧ الا
ما ملکت ‧ مگر آنچه مالک آن شده است ‧ ایمانکم ‧ دستهای شما ابو سعید رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین
که از غنایم اوطاس مالی بی قیاس باهل جهاد رسید و از جملهٔ زنان که شوهران ایشانرا بحسب و نسب می
شناختیم بقید اسیری مادر آمدند و چون حرمت زنان شوهر دار مارا معلوم شده بود در حل و حرمت
اسیران مترددگشتیم و ایشانرا اگرچه ملک همین بودند از قبیل محصنات میشمردیم بعد از عرض
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این ایة نازل شد که زنان کفار را اگرچه شوهر دارند ما چون بسبب سبی ملک
یمین شما شدند تصرف در ایشان حلالست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان واین

قول امام اعظم است و باقی ائمه به مجرد سبی ایشانرا حلال میدانند. کتاب الله. ملازم باشید فرض
خدایرا در باب مناکحات تا یا مصدر موکد است معنی آنکه نوشت خدای نوشتنی. علیکم. بر شما در محرمات
واحل لکم. وحلال کرده اید مر شما را حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما. ما وراء
ذلکم. آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شد چون نکاح مراه بر عمه
او و بر خواهرزاده و برادرزاده او و نکاح مطلقه ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد
و تزویج بر خامسه و نکاح مسلمان غیر و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق تعالی بیان حلال
و حرام فرمود پس روا باشد شما را. ان تبتغوا. آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آورید
و کاوین کنید. باموالکم. بمالهای خود. محصنین. در حالتی که بآن تزوج متعفف باشید یعنی تن خود را
بآن نکاح در پناه آورید. غیر مسافحین. و نباشید زناکنندگان. فما استمتعتم. پس هر که برخورداری
یافته اید. به. بدو. منهن. از زنان بسبب نکاح. فاتوهن. پس بدهید ایشانرا. اجورهن. مهرهای ایشان
فریضة. مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است. ولا جناح علیکم. و هیچ گناهی
و وبالی نیست بر شما که ازواج و ذوجانید. فیما تراضیتم. در آنچه از یکدیگر راضی شوید. به. بآن چیز
من بعد الفریضة. از پس الله مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد
در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد گفته اند تراضی در نفقه
است یا در صحبت و مفارقت. ان الله کان علیما. بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان. حکیما
محکم کار در مهمات نکاح ایشان. ومن لم یستطع منکم. و هر کرا استطاعت نیست از شما. طولا. از
روی توانایی و توانگری. ان ینکح المحصنات المومنات. آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را
فمن ما ملکت ایمانکم. پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک آنست دستهای شما. من فتیاتکم المومنات
از کنیزکان شما که گرویدگانند. والله اعلم. و خدای داناتر است. بایمانکم. بگرویدن شما و به تفاضل
که میان شما باشد در ایمان. بعضکم. برخی از شما که عبید و اماء اند. من بعض. از برخی دیگر یعنی همه نزدیکید
در ایمان شما از یک دیگر در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام. فانکحوهن. پس بخواهید کنیزکانرا. باذن
اهلهن. بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند. واتوهن. و بدهید بکنیزکان
نکاح کرده. اجورهن. مهرهای ایشان. بالمعروف. به نیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهرها
ایشان هم باذن مالکان ایشان باید داد. محصنات. در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فروج خود
باشند. غیر مسافحات. نه زناکنندگان به آشکارا. ولا متخذات اخدان. و نه فراگیرندگان دوستان
به پنهانی. فاذا احصن. پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و
حفص بصیغه مجهول خوانده و معنی آنست که آن محل که جواری شوهر کرده شدند. فان اتین بفاحشة
پس اگر بیایند بزنا. فعلیهن. بر ایشان لازم بود. نصف ما علی المحصنات. نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر
من العذاب. از حدی که خدای تعالی مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه
تازیانه باشد و زن آزاد تغریب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم
رحمه الله فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بهمه مذاهب در زناء عبید و اماء رجم

نیست

نیست. ذلک. آن نکاح کنیزکان. لمن خشی العنت. برای کسی است که بترسد از رنج سخت یعنی از مشقت
آنکه در زنا افتد. منکم. از شما که عزبانید. وان تصبروا. و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان. خیر لکم.
بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر در خیانت ولد خود از بندگی. والله غفور. و خدای تعالی آمرزنده
است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما. رحیم. مهربانست برخصت دادن بندگان در آن. یرید
الله. میخواهد خدای تعالی. لیبین لکم. آنکه بیان کند برای شما احکام عدل و حرام. ویهدیکم. و راه نماید
شما را. سنن الذین. راههای آنکسانیکه بودند. من قبلکم. پیش از شما مراد دین ابرهیم و اسمعیل است
علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق. ویتوب علیکم. و باز گردد بشما به تسهیل اثقال و رفع احمال
و تخفیف احکام و غفران آثام. والله علیم. و خدای تعالی داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید
حکیم. درست کار و راست گفتار در هرچه حکم کند. والله یرید. و خدای تعالی میخواهد آن
یتوب علیکم. آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند به چیزی که سبب توبه شما گردد. ویرید الذین و
میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد. یتبعون الشهوات. پیروی میکنند آرزوهای نفس را
ان تمیلوا. آنکه میل کنید شما از راه راست. میلا عظیما. میل کردنی بزرگ چون آیه تحریم برادرزاده
و خواهرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست یا آنکه خاله و عمه
حرامند پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب
باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه میدهد و جهودان میخواهند که شما را
منحرف سازند. یرید الله ان یخفف عنکم. میخواهد خدای تعالی آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح
بر وجهی که سبکبار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیفست در اثقال عبادات و توبه از
جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال و آصار بسیار بوده. وخلق
الانسان. و آفریده شده است آدمی. ضعیفا. ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک
کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا
ضعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد یا ندارد یا در سرا و ضرا و نعمت
و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق تعالی از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم
ساخت تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید تهمت
ضعفی که بر صفحه حال کشیده شده و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است. بیت. من آن ظلوم
جهولم که اولم گفتی. چه باید از ضعفا ای کریم و از جهال. یا ایها الذین آمنوا. ای زمره گرویدگان
لا تاکلوا اموالکم. مخورید مالهای یکدیگر را. بینکم. در میان یکدیگر. بالباطل. بآنچه حلال نباشد
در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا انسو کنند دروغ یا بدعوی
باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید. الا ان تکون. مگر آنکه باشد جهت
تصرف. تجارة. بازرگانی و بیع صادر. عن تراض منکم. از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدانند
ولا تقتلوا انفسکم. و مکشید بناحق و بنار و انفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از
روی حقیقت یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال

از بت پرستان خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالك و مخاطرات میفکنند یا ارتکاب کار
میکنید که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا
بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوا یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است ان الله بدرستی که
خدای تعالی کان بکم هست بشما ای امت محمد صلی الله علیه وسلم رحیما مهربان وامر ونهی که میفرماید از غایت
رحمتست ومن یفعل ذلك وهر که کند و بفعل آورد منهیات مذکوره را عدوانا از روی تعدی و
تجاوز از حد وظلما و از وجه ستم و بیدادی فسوف نصلیه پس زود باشد که در آریم او را نارا
در آتشی مراد آتش دوزخ است وکان ذلك وهست این در آوردن باتش علی الله یسیرا بر خدای تعالی سهل
و آسان ان تجتنبوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید کبائر ما تنهون انگناهان بزرك
که نهی کرده شده اید عنه از آن نکفر در گذرانیم و عفو کنیم عنکم سیئاتکم از شما گناهان خورد
شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وندخلکم ودر آریم شما را مدخلا
کریما در موضع شریف و بزرك که آن بهشتست وملخص سخن آنست که هر که از کبایر بپرهیزکند
صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بر طریق جواز چه می شاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند و
بر صغایر مواخذه نماید یا بر عکس و علما را در کبایر اختلافست بعضی بر انند که هر گناهی که خدای تعالی
در آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن باشد چنانچه بدخول نار یا بغضب و لعنت باشد
مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم وغیر آن نه از گناهان صغیره
گویند ودر انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت آنست که کبیره گناهیست که شارع بر آن حدی مترتب
ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قاطع ثابت شده در تاویلات
کاشی مذکور است که اگر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیرست در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را
عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو کنیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را
ثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع غرقه
شو در لجه دریای جمع در لوایح فرموده که تفرقه عبارة از آنست که دل را بواسطه تعلق با مور متعدده
پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی بیت چون تفرقه دلست حاصل زهمه دل
را بیکی سپار و بگسل زهمه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید
که مردان شرف جهاد دارند و زنان از ان مثوبه محرومند و رجال با وجود احراز غنایم و قوة تحصیل
مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان
گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما زاده در دایره رجولیت داخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث
بهره مند میشدیم این آیت کریمه آمد که ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله آنچیزرا که خدای
تعالی افزونی داد به بدان چیز از امور مالی وجاهی بعضکم برخی را از شما مردانند علی بعض
بر برخی دیگر که زنانند للرجال نصیب مردانرا بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنکه کسب
کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وللنساء نصیب ومر زنانرا نیز بهره ایست مقرر مما اکتسبن
از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج پس چون هر یک نصیب معلوم و

سهمی مفروض دارید از زواید بهره دیگر مبرید واسئلوا الله وبخواهید از خدای تعالی وطلب کنید
من فضله از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آورد ان الله کان بدرستی که خدای تعالی هست بکل شیء
علیما همه چیزی دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید
و جز آن نشاید بیت که مفلس که توانگرت کرده اند او مصلحت تو از تو به میداند در زمان جاهلیت
فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل سایر ورثه میشد حق تعالی از ان نهی کرده فرمود
ولکل و برای هر یک از شما جعلنا افریده ایم موالی عصبه و میراث خواران تا آخر از نصیب خود
کنند مما ترك الوالدان از انچه باز گذاشت پدر و مادر والاقربون و خویشاوندان نزدیك و دیگر
رسم بود که با یك دیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهده در میان می آوردند و هر یك از متعاقدین
میگفت که حربك حربی و سلمك سلمی دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری
و من از تو میراث عاقله من باشی و من عاقله تو این و این سخنان بسوگند مؤکد میساختند حلیف دا
سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما
حلفا دارند که باخذ میراث از یك دیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث زود آمد و هیچ حکمی
معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت که والذین عقدت وانکسان که در مخالفت بسته است ایمانکم
دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر طریق مجازاست و سبب درین اسناد آنکه متحالفان بوقت
بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فاتوهم پس بدهید مر ایشانرا نصیبهم بهره ایشان که سدس
میراثست و حکم این آیت بآیه اولوا الارحام منسوخ گشت ان الله کان بدرستی که خدای تعالی هست علی
کل شیء بر همه چیزها شهیدا گواه از عهود و مواثیق و مخالفات آورده اند که حبیبه زن جز سعد
ابن الربیع یا جمیله زوج ابن ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر
از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برد و پدر باتفاق پدید بملازمت حضرت
صلی الله علیه وسلم رفته قصه گذشته را بر موقف عرض رسانید و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بقصاص بر شوهر
وی حکم فرمود پدر و مادر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد و جبرئیل آیه آورد الرجال
قوامون مردان کار گذاران اند تسلط یافته علی النساء بر زنان و قایم بر امور معاش ایشان حضرت
صلی الله علیه وسلم پدر و دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای تعالی کاری خواست و
الذی اراد الله خیرا و مفهوم آیه تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کنند و کار فرمایند زنانند
بما فضل الله بسبب آنچه که تفضیل کرد و افزونی داد خدای تعالی بعضهم بعضی از ایشانرا که مردانند
علی بعض بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بر جهاد
و کمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت
در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل و اکمل و
اشرفست وبما انفقوا و دیگر فضیلت دادند مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان
من اموالهم از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال
قانتات فرمان برندگان مر خدایرا عز وجل با قیام کنندگان بحقوق ازواج حافظات للغیب نگاه دارندگان

مرغیبت ازواج رایعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت وعصمت. بما حفظ الله. بانکه نگاه
داشت خدای تعالی مرایشانرا. واللاتی. وآن زنانی که. تخافون میدانید. نشوزهن نافرمانی وتسلط
ایشانرا. فعظوهن. پس پند گوید ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم کرداند یا تعلیم دانند ایشانرا و
اگاه کرداند از تعظیم حقوق ازواج. واهجروهن. وببرید از ایشان. فی المضاجع. در خوابگاهها یعنی
با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید. واضربوهن. وبزنید ایشانرا زدنی
که مجراشد وشکند وهیچ عضو را زشت نکرداند وگفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است
وضرب بوقت تکرار نشوز. فان اطعنکم. پس اگر فرمان برند شمارا وان آنچه مکروه طبع شما است باز
آیند. فلا تبغوا. پس مطلبید. علیهن سبیلا. بر ایشان راه بیدادی. ان الله کان. بدرستی که هست
خدای تعالی. علیا. برتر از انکه بظلم بر ایشان راضی شود. کبیرا. بزرگتر از انکه مظلوم را فرو گذارد
وان خفتم. واگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین. شقاق بینهما. ناسازگاری وخلاف میان
مرد وزن. فابعثوا. پس برانگیزید از برای تحقیق نشوز. حکما من اهله. میانجی که صلاحیت حکومت داشته
باشد از قبیلهٔ مرد. وحکما. ومیانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد. من اهلها. از قبیله و
اقربای زن تا او نیز بگوید خاطر زن را از طلب صحبت ومیل فرقت بداند. ان یریدا. اگر خواهند حکمین اصلاح
بصلاح آوردن کار زوجین. یوفق الله. سازگاری افکند جل شانه. بینهما. میان زن وشوهر. ان الله کان.
بدرستی که خدای تعالی هست. علیما. دانا بمصالح زوجین. خبیرا. آگاه از مقاصد حکمین. واعبدوا الله.
وبپرستید خدا را. ولا تشرکوا. وانباز مگیرید. به شیئا. بوی چیزی را از صنم وغیره. وبالوالدین
ونیکویی کنید باید ومادر. احسانا. نیکویی کردنی به قول وفعل. وبذی القربی. وباخویشان بصلهٔ
رحم. والیتامی. وبایتیمان بدلنوازی وکارسازی. والمساکین. وبادرویشان بصدقات وزکوة.
والجار ذی القربی. وباهمسایگان خویشاوند بشفقت ومرحمت. والجار الجنب. وباهمسایگان
یعنی آنکه خویشی ندارد یا از همسایهٔ کافر وحد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند ومطلقا حق همسایگان
ارادهٔ خیر باشد بدیشان ودفع ضرر از ایشان ودر صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده
لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که هرگاه که جار را حق توسعی ان
است که با او احسان کنی پس حق همسایهٔ نفس را که دلست بطریق اولی که فرو نگذاری وخاطر متفرقه و
وخیالات رد تیره را از وی باز داری وبا همسایهٔ دل که روحست نیکویی نمایی واو را از مساکنت با مکونات
ومجاورت با موجودات منع فرمایی وهمسایهٔ روح را که سر است از غیبت سواطن شهودات و
مجالی مکاشفات سانع شوی واز همه سزاوار تر انانکه از سر وهو معکم غافل نکردی ویقین دانی که
بیت همسایه وهمنشین وهمره همه اوست. با دلق گدا واطلس شه همه اوست. در انجمن فرق ونهانخانهٔ
جمع. بالله همه اوست ثم بالله همه اوست. والصاحب بالجنب. ودیگر نیکویی کنید با همنشین
وهمصحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبات واین میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک
در تعلم علم وآموختن حرفه یا همنشین در مسجد ومجلس وغیر آن ونیکویی با او حق صحبتست وبنای
آن بر مهربانی باشد. وابن السبیل. وباره گذریان یا مهمانان. وما ملکت ایمانکم. وبه بندگان و

بوستانان که در دست تصرف شما اند. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. لا یحب. دوست نمیدارد. من کان.
هر که باشد. مختالا. خرامنده متکبر که ننگ دارد از اقارب ووالدین وهمسایگان ومهمانان وبندگان
وبا ایشان نیکویی نکند. فخورا. نازنده خودستاینده که نه حقوق الهی مؤدی سازد ونه باحسان با خلق
بپردازد. الذین یبخلون. دوست ندارد خدای تعالی انانرا که بخل میورزند واورده اند که جمعی از یهود انصار
را از روی نصیحت میگفتند مال خود بر مردم یعنی حضرت صلی الله علیه وسلم ویاران مهاجران ونفقه مکنید که
اندک زمانی اندر فرومانده ومحتاج گردید ومآل کار او معلوم نیست که به کجا خواهد کشید این آیه نازل شد که
خدای تعالی او را دوست نمیدارد که خود بخیل اند. ویامرون الناس. وامر میکنند مردمانرا. بالبخل
به بخیلی. ویکتمون. ومیپوشند از خلق. ما آتیهم الله. آنچه خدای تعالی به دیشان داده است. من فضله.
از نعمت خویش یا مراد بیان نعت وصفت حضرت صلی الله علیه وسلم است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة
وآنرا بپوشیدند. واعتدنا. وآماده کرده ایم. للکافرین. برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت صلی الله علیه وسلم
که می پوشند. عذابا مهینا. عذابی خوار کننده که عذاب دوزخست. والذین. وبرای انانکه بر عداوت
حضرت صلی الله علیه وسلم بوده اند. ینفقون اموالهم. نفقه میکنند مالهای خود را. رئاء الناس. برای دیدن
مردمان وملاحظهٔ ناموس وایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکرها جمع میکردند
ومالهای خود خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا وسمعه بود یاد رصفت یهود
میگوید که بر قوم خود از جهة اغراض واعواض نفقه میکنند. ولا یؤمنون. ونمیگروند از روی حقیقت. بالله
بخدای تعالی. ولا بالیوم الآخر. ونه بروز بازپسین که قیامتست. ومن یکن الشیطان. وهر که باشد دیو رش
یعنی ابلیس. له قرینا. مر او را یار ودمساز. فساء قرینا. پس بد مقارنی که او راست در دنیا وهر اینه در
آخرت نیز با او خواهد بود کما قال تعالی فبئس القرین حکیم الهی فرماید بیت هر که این جایگه قرین تو اوست
آن سرا نیز همنشین تو اوست. دوستی جو که جان بیفزاید. در دو عالم ترا بکار آید. دیو را همنشین خویش مکن
نفس بد را قرین خویش مکن. وماذا علیهم. وچه چیز بودی بر کافران وچه زیان داشتی مر ایشانرا. ان
لو آمنوا بالله. اگر ایمان آوردندی بخدای تعالی. والیوم الآخر. وبروز قیامت وجزای اعمال را تصدیق کردندی
وانفقوا. وبیرون کردندی حق خدای تعالی برای غرض وریا. مما رزقهم الله. از آنچه داده است خدای تعالی
بدیشان. وکان الله. وخدای تعالی هست. بهم. بر ایشان واقوال وافعال واحوال ایشان. علیما. دانا
وجزا از خور آنها خواهد داد. ان الله لا یظلم. بدرستی که خدای تعالی ستم نکند. مثقال ذرة. همسنگ ذرهٔ
در وزن وذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بر نگرنده ظاهر نشود واشهر آنست که
ذره چیزیست که بی شعاع آفتاب از روزنه در افتد ودر هوا ظاهر گردد وآن را چندان وزنی نبود حقیقة
این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همسنگ ذره کم خواهد بود ونه بر عقاب مقرر بوزن
ذره خواهد افزود واصح آنست که در عمل کافر ومنافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود. وان تک. واگر باشد
مثقال ذرة. حسنة. نیکی در دیوان بندهٔ مومن. یضاعفها. ثواب آن را افزوده گرداند بر تو ویدهد
ویدهد او را زاید بر ثواب عمل. من لدنه. از نزدیک خود بفضل ورحمت بی استحقاق آنکس. اجرا عظیما.
عطایی بزرگ وبی اندازه اجر را عطا گفت به جهة آنکه تابع آنست ومزید بر آن. فکیف. پس چگونه

خواهد بود حال کفر و ظلم. اذا جئنا. وقتی را که بیاریم ما. من کل امة. از هر گروه از امم گذشته. بشهید
گواهی آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال امت خود گواهی خواهد داد. وجئنا بک. و
بیاریم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم. علی هؤلاء. بر این گروه از امت تو. شهیدا. گواه تا اقامت شهادة کنی بر
ایمان مومنان در لطایف تفسیر مذکور است که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم شفیع امت ساخته اند شهید امت
نیز میسازند و سر در است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند. یومئذ. آن روز
که واقع شود در او گواهی انبیا علیهم السلام و آن روز قیامتست. یود الذین کفروا. دوست دارند آنانکه کافر
شدند بخدای. وعصوا الرسول. و نافرمانی کردند رسول وی را. لو تسوی. اگر راست کرده شود
بهم الارض. بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نگردد یا کنایتست از آنکه
ایشان آرزومند اند که خاک شوند چه زمین بخاک راست شود. ولا یکتمون الله. و نپوشند یعنی
قادر نباشند بر انکه از خدای تعالی بپوشند. حدیثا. سخنی را. یا ایها الذین امنوا. ای کسانی که گرویده
اند بخدا و رسول. لا تقربوا الصلوة. گرد نماز مگردید. وانتم سکاری. و حال انکه شما مستان باشید از
خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب
سکر که مانعست از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف بشرب خمر که در آن
وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدایی از آن شام باسماع صحابه
کرام رضی الله عنهم رسیده بنماز برخواستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در
چهار موضع که مثبت است حذف نمود این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید
حتی تعلموا. تا وقتی که بدانید. ما تقولون. آن چیزی را که در نماز میخوانید محققان میگویند
که خطاب میکند بسوی قوای روحانیت که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید
بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتا که مستانه باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی
هوا هشیار شده دانید که چه میگویید و شناسید که سخن با که میگویید المصلی یناجی ربه. بیت. ای که
در مستی هستی مانده. دایما در خود پرستی مانده. بر سر ایوان وحدت کی رسی. چون تو در زندان هستی
مانده. ولا جنبا. یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل. الا عابری
سبیل. مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن محل بتیمم نماز
توانید گزارد دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن. حتی تغتسلوا. تا وقتی
که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع اوست یعنی جنب در مسجد میایید مگر آنکه راه
بر آن باشد. وان کنتم. و اگر باشید در وقت جنابت. مرضی. بیماران مراد بیماریست که از استعمال
آب ترسند. او علی سفر. یا باشید در سفر. او جاء احد منکم. یا بیاید یکی از شما. من الغایط. از خلا جای
و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین. او لامستم النساء. یا بسوده باشید زنانرا امام
شافعی رحمه الله بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاقی بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه صغیره وضوء
لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که لمس بشهوت وضو میشکند
و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رحمه الله مباشرة فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و

انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا محدث بلمس و غیره. فلم
تجدوا ماء. پس نیابید آب را. فتیمموا. پس قصد کنید. صعیدا طیبا. خاک پاک را حکم تیمم در یکی
از غزوات نازل شده و اشهر غزوه بنی المصطلقست که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده
بودند و پیش از صبح عزیمت و رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند قضارا عقد عایشه
رضی الله عنها گم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب
بودند شکایت آن حکایت نزدیک ابوبکر صدیق رضی الله عنه بردند و او بر خیمه عایشه علیها السلام در آمد دید که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق رضی الله عنه زبان بر طعن بگشاد ناگاه سید
عالم صلی الله علیه وسلم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال اصحاب اطلاع یافت متوجه عالم غیب گشت و مقارن
توجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد
کنید چیزی را از اجزای ارض که پاک باشد و دست بر آن زنید. فامسحوا. پس مسح کنید دست خود را
بوجوهکم. بتمام رویهای خویش. وایدیکم. و بسایید دستهای خود را بدان تا مرفق. ان الله
کان. بدرستی که خدای تعالی هست. عفوا. درگذراننده از شما و تخفیف کننده. غفورا. آمرزنده
کسانی را که تیمم کند. الم تر الی الذین اوتوا. آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه داده اند ایشانرا. نصیبا
من الکتاب. بهره از علم کتاب توریت. یشترون الضلالة. میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت
را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که به نعت حضرت صلی الله علیه وسلم عارف بودند و ضلالت بعد از بعثت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار وی نمودند. و یریدون. و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت. ان
تضلوا السبیل. آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید. والله اعلم. و خدای تعالی داناتر است. باعدائکم
بدشمنان شما که یهود اند. وکفی بالله. و بسنده است خدای تعالی. ولیا. دوست شما و متولی امور شما
وکفی بالله. و بس است خدای تعالی. نصیرا. یاری دهنده شما بر دشمنان. من الذین هادوا. بعضی از
آن کسانکه بدین یهودیه متدین شده اند. یحرفون الکلم. میگردانند کلمها را و تغییر میدهند. عن مواضعه
از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است یا تاویل کلمات توریت بر وفق رای و طبع خود یا کتمان
آیه رجم یا تغییر کلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده اند که زمره از یهود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آمدند
جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده
همان کلمات متبرکه ایشانرا منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود
که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند. و یقولون. و میگویند. سمعنا. شنیدیم
قول ترا. وعصینا. و نافرمانی کردیم مر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید
اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و لسان
حال ایشان بر عصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند. واسمع غیر مسمع. بشنو در حالتی که غیر شنوده
باشی این کلمه ذو وجهین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام
دادن باشد پس معنی کلمه اینست که دشنام داده و شنوانیده یعنی احتم این دعا علیه باشد یهود وجه
مدح را پرده نفاق میساختند و مطمع نظر ایشان جه مذمت بوده و دیگر میگفتند. وراعنا.

این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش انکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه
ذمّش انکه رعونت وحمق بود و مر یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت صلی الله علیه وسلم و گفته اند یهود اشباع
میکردند و راعنا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت بچرانیدن غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند
لیّا بالسنتهم · در حالتی کردانیدن و پیچانیدن سخن بر زبانهای خود یعنی فعل که مراعات است بلغت
آنرا بر عونت رد میکنند بر زبان خود یا لسان عربی از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعنا
میگویند و بآن ذم آن حضرت صلی الله علیه وسلم میخواهند · وطعنا فی الدین · وقدح وطعن در دین اسلام
یعنی دین که پیغمبر او شبانی منسوب بود آنچه دین خواهد بود و حال انکه ایشان به شبانی موسی علیه السلام
معترف بودند · ولو انهم قالوا · اگر ایشان گفتندی · سمعنا · شنیدیم سخن ترا · واطعنا · و فرمان
بردیم امر ترا · واسمع · وبشنو سخن ما را · وانظرنا · و در ما نگاه کن · لکان · هر اینه این گفتار بودی
خیرا لهم · بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام صلی الله علیه وسلم وطعن در دین اسلام · واقوم · وراست تر
بودی سخن ایشان · ولکن لعنهم الله · ولیکن براندن است خدای ایشان را و از رحمت خود دور کرده
بکفرهم · بسبب کفر ایشان و مجازات بران · فلا یؤمنون · پس نمیگروند ایشان · الا قلیلا · مگر گروندگی
اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست به بعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان
نمی آرند مگر اندک از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت
صلی الله علیه وسلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای تعالی
بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چون من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و
احکام که از خالق انام بشما آورده ام حقست و شما را در توریة از حال من خبر داده اند و بر ایمان
بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند که ما ترا نمیدانیم و نیز از نعت و صفت قرآن خبر داریم آیة آمد که
یا ایها الذین اوتوا الکتاب · ای انکسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریة · آمنوا · تصدیق کنید
و بگروید · بما نزلنا · بانچه فرستاده ایم بر بندهٔ خود و آن قرآنست · مصدقا · در حالتی که باور
دارنده و تصدیق کننده است · لما معکم · مر آن چیزی که با شما است یا انکه مطابق کتاب توریة است
در اصول دین پس بدان بگروید · من قبل ان نطمس · پیش از انکه محو کنیم · وجوها · رویها را یعنی
صورتهارا بنیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر او نماند · فنردها · پس باز گردانیم
آن رویها را · علی ادبارها · بر هیأت قفاهای آن یعنی شکل روی را بر صورت پس سر مبدل سازیم
تا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان
بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ابری وارجل و بطون وظهور ایشان در مواضع خویش ثابت شده
و رویهای ایشان بر پس سر بود این هیأتیست در غایت زشتی و رسوایی · او نلعنهم · یا برانیم ایشانرا اگر
اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم · کما لعنا · همچنانچه براندیم یا مسخ کردانیدیم · اصحاب
السبت · یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا سر بپیچیدند و در روز شنبه به صید ماهی اشتغال
کردند · وکان امر الله · وهست فرمان خدای یا وعید او · مفعولا · بودنی و هر اینه بخواهد بود · ان الله لا یغفر
بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد · ان یشرک به · آن را که شرک آرند بدو و شریک گیرند در عبادت او · ویغفر ·

ویامرزد

ویامرزد · ما دون ذلک · آن گناهی را که غیر آن شرک بود · لمن یشاء · مر آنکس را که خواهد از روی
تفضل و احسانه بوسیلهٔ عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا میخواهد
و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید · ومن یشرک بالله · و هر کرا شرک گیرد بخدای و
انبازان گیرد با او · فقد افتری · پس بدرستی که افترا کرده باشد و بربافته · اثما عظیما · دروغی بزرگ را که بدان
مستحق عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عبدهٔ عجل و پرستندهٔ
عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار ردّ آمده گفتند که ما مشرک نیستیم
بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم بدان ما مالکان نبوت و سالکان
مسالک فتوت اند و ما بر ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه و تعالی ستایشهای ایشان را نه پسندید
و فرمود که · الم تر الی الذین · آیا نمیدانی و نمی نگری بدیدهٔ بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت
یزکون انفسهم · میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را بانکه نحن ابناء الله و احباؤه به پاکی
و بی گناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود
را بحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که نه اینها
بی گناهند ایشان سوگند یاد کردند بخدای که ما نیز در بی گناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب
ما را بروز در میگذرانند و خطیئات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شما را
اعتباری ندارد · بل الله · بلکه خدای تعالی · یزکی من یشاء · به پاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و
مستحق آن داند · ولا یظلمون · و این گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد
فتیلا · بمقدار آن رشتهٔ ضعیف که در میان دانهٔ خرما باشد یا بر قدر فتیله آن وسخ که در میان
دو انگشت بدید آید مراد انست که عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و نقصانی به پاداش و مکافات
آن نخواهد رسید · انظر · بنگر در این جهودان که از روی عناد · کیف یفترون · چگونه افترا میکنند
و می بندند · علی الله الکذب · بر خدای تعالی دروغ را یعنی گناه شب و روز ما را می آمرزند · وکفی به
و بسنده است آن افتری و دروغ ایشان · اثما مبینا · گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نمی ماند
آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی ابن اخطب و سلام
ابن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه
رفتند و ابوسفیان و اتباع او را با محاربه با اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او تحریض کردند و با
پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه بچسبانیده
با یمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بمعاشرت
بنشستند در این مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقهٔ ما که زائران حرم را
میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم را بجای می آریم و طریق عبادت اصنام بطریق آباء خود
مشغول میباشیم بهدایت اقرب است یا دین محمد صلی الله علیه وسلم که درین وقت احداث کرده و بدعت دانسته نام
نهاده و دین پدران ما را بد میدانند و ما را از ان فرجاحد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند
دین شما حق تر است و آیین شما با نسق تر ابوسفیان گفت که سابر اعتقاد شما وثقی اعتماد خواهیم کرد که

بتان ما را سجده کنید جهودان جبت وطاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از
معاندت ومکابرت وکفر وزندقهٔ ایشان خبر میدهد ومیفرماید · الم تر · آیا نمیدانی ونمینگری ·
الی الذین اوتوا · بسوی آنانکه داده اند ایشانرا · نصیبا من الکتاب · بهرهٔ از توریة که بواسطهٔ عداوت
مسلمانان · یؤمنون · میگروند · بالجبت والطاغوت · بدین دو بت که قریش راهست وگفته اند
جبت سحر است ویهود آنرا معتقد بودند وطاغوت شیطان وایشان متابعت وی مینمودند ونزد
محققان نفس اماره است وطاغوت آرزوهای او · ویقولون · ومیگویند این جهودان · للذین کفروا ·
در حق کافران وبرای ایشان که از روی اجتهاد ما · هؤلاء · این گروه کفار قریش · اهدی · هادی تر
اند · من الذین آمنوا · از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر واصحاب · سبیلا · از جهة راه یعنی راه یافته
تر اند · اولئک · آن گروه متعنت ومتعصب · الذین · آنکسانند که بخواری · لعنهم الله · دور کرده است
خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود · ومن یلعن الله · وهر کرا خدای تعالی براند ودور سازد · فلن تجد له ·
پس نیابی تو مر اورا · نصیرا · یاری که دفع عذاب کند از وی · ام لهم · آیا ایشانراست یعنی جهودان
را · نصیب من الملک · بهره از پادشاهی استفهامست بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملک
ونبوت از غیر خود سزاوارترند بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند ومیگفتند آخر منصب
ملک داری وحکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا بهره از ملک نیست واگر بغرض از ملک
ومال بهره مند شوند · فاذا · پس آن هنگام · لا یؤتون الناس · ندهند مردمانرا یا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
اصحاب اورا · نقیرا · بآن مقدار کوی که بر پشت دانهٔ خرما است واین مبالغه ایست در بخل ایشان که
در وقت پادشاهی یا فقیری به فقیر مضایقه دارند بهنگام دست تنگی ودرویشی پیداست که چه چیز
بکسی دهند · ام یحسدون الناس · بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب · علی ما آتیهم الله ·
بدانچه خدای تعالی بدیشان داده است · من فضله · از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
وعرب جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را که جمع نشود الا
در بسیاری از مردمان کما قال تعالی ان ابرهیم کان امة ومراد از فضل نبوت باشد وکتاب واعزاز
دین وبعضی گفته اند که فضل آن است که حق تعالی مباح گردانید ورا جمع میان بیشتر از چهار زن ویهود
بر این حال حسد میبردند وطعن میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی وبکار ایشان نپرداختی
حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت وکتابست پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب
حسد بردندی چه این صورت مخصوص بدان حضرت نیست · فقد آتینا · بدرستی که ما عطا کردیم · آل
ابرهیم · اولاد ابرهیم را که موسی وداود وعیسی اند علیهم السلام · الکتاب · یعنی توریة · والحکمة · وعلم حلال
وحرام · وآتیناهم · ودادیم ایشانرا با وجود نبوة · ملکا عظیما · پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف وداود
وسلیمان علیهم السلام داشته اند وگویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود علیه السلام
صد زن داشته وسلیمن علیه السلام هزار ودر این سخن تعریض یهود است که اگر حسد شما بر محمد بواسطهٔ
کثرت ازواجست پس داود وسلیمان بحسد سزاوارتراند ودر تیسیر آورده اند که مراد از آل ابرهیم محمد است
صلی الله علیه وسلم واز کتاب قرآن وحکمت شرایع وملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید ملئکه · فمنهم

حزب

۷۸

پس از یهود · من آمن به · کسی بود که ایمان آورد به · بحدیث آل ابرهیم یا بمحمد صلی الله علیه وسلم · ومنهم · واز ایشان
من صد · کسی هست که اعراض کرد · عنه · از خبر انبیا در باب نسا وتصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت
بگردانید · وکفی بجهنم · وبسنده است دوزخ · سعیرا · آتش افروخته برای عذاب کافران · ان الذین
کفروا · بدرستی آنانکسانکه حق را بپوشیدند ونگرویدند · بآیاتنا · بدلایل وحدیث یا بآیات قرآن یا بمعجزات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم · سوف نصلیهم · زود باشد که درآریم ایشانرا · نارا · در آتشی وچه آتشی · کلما نضجت
هر گاه که پخته شود یا بسوزد · جلودهم · پوستهای ایشان بآتش · بدلناهم · بدل کنیم برای ایشان · جلودا
غیرها · پوستهای غیر آنکه پخته وسوخته شده واین تبدیل هر ساعتی صد بار باشد واز حسن بصری رحمه الله
منقولست که در شبان روزی هفتاد هزار بار وتبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن
ببرند وبحالت اول باز آورند پس این تبدیل وصفست نه تبدیل غیره وتجدید این حال بجهة احساس
عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند · لیذوقوا العذاب · تا بچشند عذاب را وآن
چشیدن دایم باشد · ان الله کان · بدرستی که خدای تعالی هست · عزیزا · غالب که کسی اورا از تعذیب
کفار منع نتواند کرد · حکیما · دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت · والذین آمنوا · وآنانکه گرویدند
اند بخدای تعالی ورسول · وعملوا الصالحات · وبجا آورده اند طاعتها بر وفق فرمان · سندخلهم ·
زود باشد که درآریم ایشانرا · جنات تجری · به بوستانهایی که میرود · من تحتها الانهار · از زیر آن در
یا در تحت مساکن آن جویها · خالدین فیها · در حالتی که جاوید باشند این بوستان دران · ابدا · همیشه یعنی
زمانی که آنرا آخر نباشد · لهم فیها · مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها · ازواج مطهرة ·
زنان پاکیزه از نفاس وحیض بلکه از جمیع اقذار وادناس · وندخلهم · ودرآریم ایشانرا · ظلا ظلیلا ·
در سایهٔ پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد وسایه را اعظم
اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش وآرامش وبدین نکته مندفع میشود سخن
کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل چرا باشد وفائدهٔ او
چیست ونزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی وعنایت پادشاهیست که همیشه بر مفارق
بهشتیان مبسوط خواهد بود وآن سایه از زوال مبرا واز نقص وانتقال مقدس ومعراست این
سایها زوال پذیرند عاقبت در سایهٔ گریز که آنرا زوال نیست · ان الله یامرکم · بدرستی که خدای تعالی
میفرماید شمارا · ان تؤدوا الامانات · آنکه ادا کنید امانتها را · الی اهلها · باهل آن حضرت صلی الله علیه وسلم
در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند وکلید پیش مادر او سلافه بود عثمان
بنزد مادر رفت ومادر کلید بوی نمی داد ومیگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد وکلید کعبه
از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه میکرد سلافه مضایقه مینمود وحضرت صلی الله علیه وسلم
در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق وفاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند وفاروق
باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت صلی الله علیه وسلم از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد
وگفت تو بستانی بهتر که تیم وعدی تیم قبیلهٔ صدیق است وعدی قبیلهٔ فاروق است رضی الله عنهما پس عثمان
مفتاح برداشته بنزد حضرت صلی الله علیه وسلم آورد وآن حضرت صلی الله علیه وسلم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس

رضی الله عنه برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرموده حجابیهٔ خانه نیز بمن ارزانی
دار عثمان بعد استماع این سخن دست باز کشید وحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عثمان کلید بمن ده دست
پیش آورده وعباس رضی الله عنه همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که اگر بخدا ورسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت که اینک بستان بامانة الله القصه حضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه از خانه بیرون آمد مفتاح بدست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه پیش رفت وگفت یا
رسول الله منصب حجابه با هل بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بدیشان دادهٔ فی الحال جبرئیل علیه السلام
نازل شد وحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه کمان برند که
نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید وگفت خذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها
منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم اختیار فرمود وکلید به برادر خود شیبه داد وتا امروز
مفتاح کعبه در دستان قوم است واگرچه باداء امانت در این قصه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات
در این حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانات بعد از براد ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت
بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال بنسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود
ظل امانت آفتابست ودر وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده وباشعهٔ عالم افروز از افق طالع شود
بزبان حال میگوید ادوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میکردند واثر ایشان بکلی محو میگردد
بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن العالمین
طلوع نماید امانات وجودات ظلیه با هل آن میگردد وسر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور
میاید **بیت** جمله سرها را به پیش او نهید. مالک الملک اوست ملک او را دهید. خصم هر شیر آمد وهر روبه او.
کل شیء هالک الا وجهه او. واذا حکمتم ودیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید. بین الناس.
میان مردمان. ان تحکموا بالعدل. آنکه حکم کنید براستی. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. نعما یعظکم به
نیکوترین چیز که شما را بدان پند میدهد یعنی اداء امانات وعدل در حکومات. ان الله کان. بتحقیق که
هست خدای تعالی. سمیعا. شنوا بقول عثمان که بگیرم امانت. بصیرا. بینا برد مفتاح بوی. یا ایها الذین آمنوا
ای گروه که گرویده اید. اطیعوا الله. فرمان برید خدا را در فریضها. واطیعوا الرسول. وفرمانبرداری
رسول صلی الله علیه وسلم کنید در سنتها. واولی الامر منکم. واطاعت کنید خداوندان امر از شما مراد امرای مسلمانند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عهد خود تعیین میفرمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت صلی الله علیه وسلم
خالد ولید را بر سریه امیر کرد وعمار یاسر را بروی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته
بگریختند ویکی از ایشان مسلمان بود پیش عمار آمده گفت که مردم قبیلهٔ من فرار نمودند ومن باستظهار
ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری نخواهد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود
گیرم عمار او را امان داد واو بنا بر فرمودهٔ وی در خانهٔ خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و
تاراج آن قبیله گرد وغیر از آن مسلمان کسی را نیافتند پس او را اسیر وعیال او را دستگیری کرده نزد
خالد آوردند وعمار فرمود که او مسلمانست وبه فرمودهٔ من در امان خالد گفت آزاد بدو ومیمایند که کسی با وجود
لشکر بی مشاورت واجازت او کسی را امان دهد وگفت گوی میان خالد وعمار بسیار شد وبجناب نبوت مآب صلی الله علیه وسلم

امری صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را برقرار گذاشت ونهی فرمود از آنکه غیر
امیر کسی را امان دهد واین آیه نازل شد که فرمان برید اولی الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی آورده که اولو الامر
ابو بکر وعمر رضی الله عنهما اند و نزد صدق بوده اند واشارت اقتدوا بالذین من بعدی در شان ایشان نازل شده ابو بکر
وراق گفته که خلفاء اربعه اند ومجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها وعلما یا ارباب عقول وآراء وبنزد عرفاء
اولو الامر مشایخ اند وپیران طریقت که به ترتیب اهل سلوک اشتغال مینمایند وسالک را فرمان برداری
ایشان لازم است **بیت** هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد. کی میسر شودش روی براه آوردن. هر که خواهد که
به منزل مقصود رسد. بایدش پیروی راه نمایان کردن. فان تنازعتم. پس اگر خلاف کنید. فی شیء. در چیزی
از امور دین. فردوه الی الله. پس باز گردانید آن را بکتاب خدای تعالی. والرسول. ورجوع کنید با رسول در
زمان حیوة او وبسنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وفات او. ان کنتم. اگر هستید شما که از روی اخلاص.
تؤمنون بالله. میگروید بخدای. والیوم الآخر. وبروز رستخیز چه ایمان بخدا وبه قیامت مقتضی آنست که در
امر متنازع فیه رجوع بخدا ورسول نمایید. ذلک. این رجوع. خیر. بهتر است شما را. واحسن تاویلا.
ونیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بجائی که رجش ومرافعهٔ مهم
خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمهٔ نبوت صلی الله علیه وسلم میکشید ومنافق بحکومت کعب اشرف
میل مینمود عاقبت پیش حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند وحکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم
بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که بحکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم راضی نیستم بیا تا به نزد عمر رضی الله عنه
رویم ومرافعه کنیم القصه بدر خانهٔ فاروق رفتند ویهودی ماجرای دعوا وحکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز گفت عمر از
منافق استفسار نمود که قضیه بر این وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق میکرد که آری حال بدین
منوال است اما من بدان حکم راضی نیستم واز تو حکم میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا
من از خانه بیرون آیم وبراستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند وعمر رضی الله عنه از خانه بیرون آمد شمشیر
کشیده سر منافق را بصحرا فکند که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای وی بر این وجه باید داد
وآن روز حضرت صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه را فاروق لقب داد حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد که. الم تر. آیا ندیدی
ونگاه نکردی. الی الذین یزعمون. بسوی آنکسانی که گمان میبرند. انهم آمنوا. که ایشان گرویده اند
بما انزل الیک. بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن. وما انزل من قبلک. وبآنکه پیش از تو فرستاده اند
از کتب انبیا علیهم السلام. یریدون. میخواهند با وجود دعوی ایمان. ان یتحاکموا. آنکه مرافعه کنند. الی الطاغوت
بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی وباغی است. وقد امروا. وحال آنکه مأمور بودند مدعیان ایمان و
همه مکلفان نیز مأمورند. ان یکفروا به. بآنکه نگروند بحکم طاغوت. ویرید الشیطان. ومیخواهد دیو
دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس. ان یضلهم. آنکه گمراه کرد اندیشان را که مایل
طاغوت اند. ضلالا بعیدا. گمراهی دور که هرگز از آن با راه راست رجوع نتوانند نمود. واذا قیل لهم.
وچون گویند منافقان را در وقت تحاکم تعالوا. بیایید. الی ما انزل الله. بحکمی که خدای تعالی فرستاده
در کتاب خود. والی الرسول. وبه حکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او. رایت المنافقین. می بینی منافقان را
که بطریق عناد. یصدون عنک. اعراض میکنند از تو. صدودا. اعراض کردنی از روی عداوت. فکیف

پس چون باشد وچه خواهند کرد. اذا اصابتهم. چون برسد بدیشان. مصیبة. عقوبت صدود
واعراض. بما قدمت ایدیهم. بانچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت وکفتهٔ انند مصیبت قتل فاروق
بود مرآن منافق را. ثم جاوک. پس بیایند بسوی تو وزبان اعتذار بکشایند یا دیت قتیل میطلبند
یحلفون بالله. سوکند میخورند بخدای تعالی ومضمون سوکند ایشان انکه. ان اردنا. نخواستیم
ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدر خانهٔ عمر رضی الله عنه. الا احسانا. مکر نیکویی که بما لاحق شود. و
توفیقا. وتالیف وموافقت که بین الخصمین بدید آید. اولئک. آن کروه منافقان وسوکند خورندکان
بدروغ. الذین یعلم الله. انکسانند که خدای میداند. ما فی قلوبهم. آنچه در دلهای ایشانست از
نفاق ودروغ. فاعرض عنهم. پس اعراض کن از قبول عذر ایشان. وعظهم. وپند ده ایشانرا
برملا یعنی منع کن از نفاق ودروغ. وقل لهم. وبکو مر ایشانرا در خلا. فی انفسهم. در باب نفسهای
نایاک ایشان. قولا بلیغا. سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابهٔ که از آن غمناک
کردند وآن تهدیدیست بقتل یا بحلول مکاره بدیشان اکر توبه نکنند. وما ارسلنا من رسول. و
نفرستادیم هیچ فرستادهٔ بر بندکان خود. الا لیطاع. مکر برای انکه فرمان وی برند. باذن الله
با مر خدای. ولو انهم. واکر این منافقان. اذ ظلموا انفسهم. آن هنکام که ستم کردند بر نفسهای خود
با نکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت. جاوک. بیامدندی بحضرت تو. فاستغفروا الله. پس طلب امرزش
کردندی از خدای. واستغفر. وامرزش خواستی. لهم الرسول. برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی
ایشانرا. لوجدوا الله. هرآینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا عز وجل. توابا. قبول کننده توبهٔ کنهکاران
رحیما. مهربان بر امرزش طلبان. در معالم اورده که میان زبیر وحاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد
در آب راندن که هر دو از آن ممر مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمهٔ ایشان بمحکمه سید عالم
صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه کذار حاطب در غضب شده از
روی بی ادبی سخنی کفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بجانب زبیر حق تعالی آیة فرستاد که
فلا. یعنی نیست حقیقة ایمان چنانچه کمان میبرند. وربک. بحق پروردکار تو که ایشان. لا یؤمنون
ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی. حتی یحکموک. تا وقتی که ترا حکم سازند. فیما شجر بینهم. در آنچه
اختلاف افتد میان ایشان وتو حکم کنی. ثم لا یجدوا. پس باز نیابند. فی انفسهم. در نفسهای خود. حرجا
تنکی یا در دلهای خود تنکی وکرانی. مما قضیت. از انچه تو حکم کردهٔ هرچند مخالف طبع ایشان باشد
ویسلموا. وکردن نهند ومنقاد کردند فرمان ترا. تسلیما. فرمان برداری بظاهر وباطن بی اعتراض و
مخالفت آورده اند که چون زبیر وحاطب از محکمه نبوت بیرون امدند مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید پرسید
که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمهٔ او وددر این سخن کردن تاب میداد وروی درهم
میکشید یهودی انجا حاضر بود کفت قاتل الله هؤلاء این چه کرده اند که کواهی میدهند بر رسالت این
مرد وحکم او را متهم میدارند وبخدای سوکند که بنی اسرائیل در زمان موسی کناهی کرده بودند موسی علیه السلام
حکم فرمود که توبهٔ شما آنست که یکدکر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیکر مشغول شدند تا
هفتاد هزار کس کشته شد وپیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید کفت بخدای

که اکر محمد صلی الله علیه وسلم مرا فرماید که خود را بکش بکشم وعمار یاسر وابن مسعود نیز همین کفتند وحق سبحانه تعالی
فرمود که. ولو انا. واکر چنانچه ما. کتبنا علیهم. فرض میکردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند
ان اقتلوا انفسکم. انکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند. او اخرجوا. یا بیرون
روید. من دیارکم. از سراها ومنزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند. ما فعلوه. نمیکردند
آنچه فرض کرده بودیم. الا قلیل منهم. مکر اندکی از ایشان چون ثابت وعمار وابن مسعود رضی الله عنهم
ولو انهم. واکر ایشان که منافقانند. فعلوا. بکردندی. ما یوعظون. آنچه ایشانرا پند میدهند
وتکلیف مینمایند بدان. لکان خیرا لهم. هرآینه بهتر بودی مر ایشانرا در عاجل وآجل. واشد تثبیتا
ونزدیکتر بودی از جهت تصدیق وتحقیق ایمان ایشان. واذا. وآن وقت که تثبیت حاصل شدی مر
ایشانرا در دین. لآتیناهم. هرآینه میدادیم ایشانرا. من لدنا. از نزدیک خویش. اجرا عظیما. مزدی
بزرک وثوابی وافر که نعیم جنتست. ولهدیناهم. وهرآینه راه مینمودیم ایشانرا. صراطا مستقیما
راهی راست که از ان بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولی رسول
خدا بود بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار وضعیف شده ونزار ونحیف کشته حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنک ترا چه تغییر کرده وروی سرخ تو بکدام درد
زرد کشته کفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت نمینکرم آن زمان را از زمان زندکانی نمیشمرم

بیت: بی توای آرام جانم زندکانی مشکلست. بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست. حالا در اندیشهٔ
انم که چون پیک اجل در رسد ومفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم وچه حیله پردازم

بیت: از مرک غمی نیست از آن میترسم. کز دیدن دیدار تو میمانم دور. وسخت تر محنتی انکه اکر در آن جهان
از منزلان باشم ترا کی بینم واکر به بهشت روم بدانجا که مرتبهٔ رفیع تست چکونه رسم وبعضی بجای
ثوبان عبد الله انصاری را که صاحب اذان ومستجاب الدعوة بود اورده اند که نزدیک حضرت
صلی الله علیه وسلم آمد کریان وبعد از استفسار موجب کریه کفت یا رسول الله تو نزدیک منی از مال ونفس وولد
من بمن دوستتری ومن امروز از مشاهدهٔ جمال تو شکیبایی ندارم ومن میترسم از انکه فردا تو در
بهشت بر درجهٔ بلند باشی ومن در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار بزرکوارت محروم باشد
تو سبحانه خسته دلان فراق را بثمرهٔ وصال شادمان ساخته ایة فرستاد که. ومن یطع الله. وهر که فرمان
خدای برد در اوامر ونواهی. والرسول. وفرمان برداری رسول کنند در احکام وحدود. فاولئک
پس آن کروه فرمان برداران باشند در قیامت. مع الذین. با انکسان که. انعم الله علیهم. انعام کرده
است خدای تعالی بر ایشان. من النبیین. از پیغمبران ورسل واولو العزم نیز داخلند. والصدیقین
وراست کویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند. والشهداء. وکشتکان راه خدای مراد
شهدای احدند ونزد جمهور عام است وشامل جمیع شهیدان را. والصالحین. وستودکان در اعمال
واحوال واینها نیز عام اند. وحسن. وچه نیکو اند. اولئک. این جماعت. رفیقا. همنشینان لفظ
رفیق بر واحد وجمع اطلاق میکنند یا انکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند ودر معالم فرموده که
مراد از نبیین پیغمبر ماست وصدیقین اشارت بابی بکر رضی الله عنه است وشهداء عمر وعثمان وعلی اند

وصالحان سایر صحابه وملخص آیة آنست که هرکه امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود
المرء مع من احبّ همچو بلبل دوستی گل گزین تا شوی با خرمن گل همنشین زاغ چون مردار باشد همنفس
یار او مردار خواهد بود بس ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی وکرامتیست
از خدای وکفی بالله وبسنده است خدای علیما دانا بمقاصد ونیات یا ایها الذین امنوا ای
انکسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب
فانفروا پس بیرون شوید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جمیعا یا
بیرون کشید برای جهاد مجتمع شده با یک دیگر در جهة واحده وانّ منکم وبدرستی که از شما لمن
لیبطئن کسی هست که درنگ میکند در بیرون رفتن بغزو وتاخیر میکند در جهاد مراد
ابن ابی است واصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شما را ای
مؤمنان مصیبة واز واقعهٔ چون قتل وهزیمت قال گوید آن مبطئ منافق قد انعم الله علی
بدرستی که خدای تعالی انعام کرد بر من اذ لم اکن چه من نبودم معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در
معرکهٔ قتال ولئن اصابکم واگر برسد بشما فضل من الله نیکویی زیادت از خدای چون فتح وغنیمت
لیقولن البته گوید آن مخلف از عزیمت کان لم تکن چنانکه گویی نبوده بینکم وبینه میان شما
ومیان او مودة دوستی یعنی خود را دور انداز زد وسخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده
وبصحبت شما نرسیده وسخن او این که یا لیتنی کاشکی من کنت معهم بودمی در این غزوه با مسلمانان
فافوز تا فیروزی یافتم فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فلیقاتل پس
باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای با دشمنان دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون
الحیوة الدنیا بفروختند زندگانی دنیا را که زود در فنا دارد بالاخرة بسرای جاودانی ونعیم غیر فانی
ومن یقاتل وهرکه کارزار کند فی سبیل الله در راه دین خدای فیقتل پس کشته گردد ودرجهٔ شهادت
یابد او یغلب یا غالب آید وبر دشمن مظفر گردد فسوف نؤتیه زود باشد که بدهیم او را یعنی در
آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت نیاید وما لکم وچیست شما را ای اهل اسلام که بجد
کامل وجهدی تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید وبکارزار اشتغال نمی نمایید فی سبیل الله در راه
فرمان برداری خدای یعنی برای خدای تعالی والمستضعفین وبرای آن بیچارگان که گرفتار در دست
کفار وایشان جماعتی بوده اند در مکه مسلمان شدند وکسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع
میکردند من الرجال از مردمان چون سلمة بن هشام وولید بن ولید وعیاش بن ابی ربیعه وابو جندل
بن سهیل وامثال ایشان والنساء واز زنان چون ام شریک وغیرها والولدان واز کودکان ابن عباس
رضی الله عنهما میفرماید که من ومادر من مستضعفان بودیم از نسا وولدان الذین واین مستضعفان
آنکسانند که بزبان تضرع یقولون میگویند یعنی دعا میکنند ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون
آر ما را من هذه القریة ازین دیه یعنی مکه الظالم اهلها دیهی که ستمکارند اهل او وبسبب شرک
که ظلمی بغایت بزرگ است که ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا وبساز از برای ما من لدنک از نزدیک
خویش ولیا کسی که دوست دار ومتولی کار ما باشد واجعل لنا ودیگر بساز برای ما من لدنک نصیرا

از نزد خود یاری ومددکاری که شرّ اعادی را از ما دفع کند حق تعالی دعای ایشان مستجاب کردانید
وبعضی را خروج از مکه میسر شد وبرخی را آنجا مانده بودند ولیکن چون حضرت صلی الله علیه وسلم بدیشان فرستاد
تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی فرموده مهمات ایشان سرانجام نموده ونصیری وحامی برای ایشان
تعین کرده یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حکومت مکه بوی داد او یار ضعیفان و
مددکار بیچارگان بود الذین امنوا آنکسانی که گرویده اند بخدای ورسول یقاتلون کارزار مینمایند
فی سبیل الله در راه خدای تعالی والذین کفروا وآنکسان که کافر شدند از وثنی ویهود ونصرانی
یقاتلون مقاتله مینمایند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او
فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان وفرمان برداران شیطان را
وانمکاید ومصاید او مترسید ان کید الشیطان بدرستی که حیله ووسوسهٔ شیطان کان ضعیفا
هست سست وبی قوت زیرا که فریبیست مجرد از حجت برهان الم تر آیا نظر نکردی الی الذین
بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن بن عوف وسعد ابی وقاص وسعد اد اسود وامثال
ایشان رضی الله عنهم که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار وایذاء ایشان از حد گذشت
وبحکم الهی قیل لهم گفته اند مر ایشان را که از کارزار کفار کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را
تا وقتی که فرمان الهی در رسد واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز را واتوا الزکوة وبدهید بمستحقان
زکوة را فلما کتب پس آن هنگام که بمدینه آمد ونوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر
ایشان کارزار کردن با کفار اذا فریق منهم آن وقت گروهی از ایشان یخشون الناس میترسند
از جمله مشرکان کخشیة الله چنانکه ترسیدنی که از خدای تعالی باید ترسید او اشد خشیة بلکه
ترسی از آن سخت تر واین ترسیدن را حمل بر ضعف بشریة باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع
از فوت وموت ترسیدند وقالوا ربنا وگفتند ای آفریدگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب کردانیدی
علینا القتال بر ما مقاتلهٔ کفار را لولا اخرتنا چرا ما را بازنگذاشتی ایمن وفارغ الی اجل قریب
تا اجلی که نزدیک است اگر این سؤال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست واگر از مؤمنان وقوع
یافته از روی خوف وبددلی سخنی گفته باشند وباز توبه کرده قولی آنست که قومی مؤمنان بعد از نزول
آیة قتال منافق شدند واز جهاد تخلف ورزیدند واین سخن ایشان بوده واصح آنست که سؤال را
محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند بر وجه انکار قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مر ترسندگان را که دل در
دنیا بسته اند متاع الدنیا آنچه بدان تمتع میگیرید در دنیا قلیل اندک است در جنب آخرت و
الاخرة وسرای بازپسین خیر بهتر است از دنیا وفاضل تر لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد از شرک
یا از همه منکرات ولا تظلمون وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند
کرد فتیلا به مقدار رشته که بر دانهٔ خرما است بوعدهٔ استیفای ثواب مستظهر باشید واز
مرگ که بضرورة وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ کردنی را از این کنندها بی میسر نیست
ودر هیچ جایی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی اینما تکونوا هرکجا شما باشید خواه در
مکه وخواه در مدینه یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم واگرچه باشید فی بروج مشیدة

درحصارهای محکم باکوشکهای اراسته یا در بروج دوازده کانهٔ فلك یعنی بهر حال و به هر جای
آدمی از مرگ چاره نیست بیت کر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند. ور کار تو چون سلسله درهم سازند.
هم عاقبة این حجرهٔ فانی چو ترا. ترکان اجل سرای ماتم سازند. حکیم سنایی فرماید رحمه الله بیت چه کنی خانهٔ کل ابادان
دل من اینما تکونوا خوان. چون در اید اجل چه بنده چه شاه. وقت چون در سر چه بام چه چاه. وان
تصبهم و اکر برسد منافقانرا. حسنة نعمت بسیار وارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود
یقولوا میکویند. هذه این نیکویی. من عند الله از نزدیك خدای تعالی است. وان تصبهم سیئة و
اکر برسد بر شما دستتنکی وقحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود. یقولوا هذه کویند این
سختی. من عندك از نزدیك تست که محمدی صلی الله علیه وسلم و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده در انواد
فرموده که چون حضرت صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه هجرت فرمود میوهها در آن سال بر منوال سنهٔ سابق
نبود نرخها روی بکرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم صلی الله علیه وسلم کرده
حق تعالی تکذیب قول ایشانرا میکوید قل کل بکو که همه قبض و بسط و کرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت
من عند الله از نزدیك خداوندست و بر ارادت او. فما پس چیست و چه حالست. لهؤلاء القوم
مر این کروه را. لا یکادون که نزدیك نیستند که. یفقهون فهم کنند. حدیثا سخنی را که مشتمل
است بر موعظهٔ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهایم که میشنوند و فهم نمیکنند و
از بی فهمی ایشانست که میکویند ما اصابك آنچه بتو رسید من حسنة از غنیمت و فتح. فمن الله
از فضل خداوندست. و ما اصابك من سیئة و آنچه بتو رسید از هزیمت و قتل اصحاب فمن نفسك
از نفس تست و بعضی معنی آیة بر این وجه میارند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم
خداوندست و هر بلایی که ترا پیش اید بسبب کناهان تست. وارسلناك و فرستادیم ما ترا للناس
برای همه ادمیان. رسولا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه
بتو کنند. و کفی بالله و بسنده است خدای تعالی. شهیدا کواه بر رسالت تو. من یطع الرسول هر که
فرمان برد رسول را. فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده باشد خدایرا برای انکه رسول بطاعت خدای
میخواند بامر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در بحر الحقایق اورده که حضرت صلی الله علیه وسلم بوصف
فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله باشد پس خلافت حق
مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم را ثابت بوده در هر معامله که با خلق مینموده کما قال الله تعالی و ما رمیت اذ رمیت و در شان
خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله و طاعت
چنین خلیفه بی شایبه شبهت طاعت مستخلفست بیت چون تهی کشت از خود و پر شد ز دوست. بی شك
این فرمان از فرمان اوست. ما رمیت فاش کوید بر ملا. که نیفکندی تو افکندیم ما. تو در افکندن نه
جز آلتی. فعل فاعل را بود بی علتی. عقل اینجا ره ندارد و فهم نیز. چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز. و من
تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو. فما ارسلناك پس ترا نفرستاده ایم. علیهم حفیظا بر ایشان نکاهبانی
که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیة سیف منسوخ دانند. و یقولون
و میکویند منافقان هم چون در حضور تو. طاعة از فرمان برداریم و از تو حکم. فاذا برزوا پس چون بیرون روند

من عندك. از نزدیك تو. بیّت طائفة. بشب با یکدیکر میکویند کروهی. منهم. از ایشان غیر الذی تقول
غیر آنکه در روز بر شما میکویند یا میکویند غیر آنکه تو با ایشان میکویی لفظ تقول بغایب مونث است و فاعلش
ضمیری عاید بطایفه یا مخاطب مذکر یعنی کرام الکاتبین بامر خدای تعالی مینویسند. والله یکتب و خدای تعالی
مینویسد در لوح محفوظ که حضرت صلی الله علیه وسلم. ما یبیتون آنچه ایشان میکویند و تدبیر میکنند در شب
فاعرض عنهم پس روی بکردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست
و توکل علی الله و توکل کن بر خدای و کار خود باوی کذار. و کفی بالله و بس است خدای تعالی. وکیلا قایم
بامور بندکان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کنندهٔ مهمات متوکلان. افلا یتدبرون القرآن
ایا چرا تامل نمی نمایند منافقان و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر کردد باثار اعجاز که این کلام
حق است. ولو کان و اکر بودی این قران. من عند غیر الله از نزدیك غیر خدای تعالی یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه
زعم اهل کفر و نفاق است. لوجدوا هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم. فیه اختلافا کثیرا در او اختلاف بسیار
از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی
و اذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان. امر کاری یعنی خبر مهمی. من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم
حضرت صلی الله علیه وسلم بر مصالحهٔ قومی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم چون اجتماع اعادی یا مکیدت
سریه از سرایا مسلمانان. اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و فسادات
زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و اهتمام ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب
ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان. و لو ردوه و اکر باز کذارندی آن خبر. الی الرسول برای صایب پیغمبر
تا اکر صلاح داند خود اشکارا کند. والی اولی الامر منهم یا بتدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف
صحابه و امرای سرایا. لعلمه الذین هر اینه بدانندی انانکه. یستنبطونه اخراج میکنند خبر را و بنکو تحقیق
فرمایند. منهم از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام چیز را افشا و کدام را اخفا باید کرد. ولولا فضل
الله و اکر نه فضل خدای تعالی بود. علیکم بر شما بارسال رسول. و رحمته و بخشایش او بانزال قران و کفته
اند فضل حضرت صلی الله علیه وسلم است یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اکر نه برکت اینها بودی. لاتبعتم الشیطان
هر آینه پیروی میکردید شیطانرا. الا قلیلا مکر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وسوسهٔ شیطان
ایمن میمانید و کفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قران بمحض موهبت الهی راه راست
یافته چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان
فقاتل پس کارزار کن. فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای تعالی نزول آیة در بدر موعد بود که حضرت
صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردم را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رفتن
را کاره بودند و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که اکر همه تنها باشم من میروم این آیة فرود امد که اکر دیکران تخلف
ورزند از کفار تو برو و مقاتله. لا تکلف تکلیف کرده نشده اید در جهاد. الا نفسك مکر در نفس
خود پس از مخالفت دیکران غمناك مشو. و حرض المؤمنین و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو
تحریض است نه تکلیف. عسی الله ان یکف شاید که خدای تعالی باز دارد از مسلمانان. باس الذین کفروا شدت
کافران آنها که کافر شدند یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداخته و همین حال در بدر صغری واقع شد

که ابو سفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور شد. والله اشد بأسا. و خدای تعالی
سخت تر است در هیبت و صولت از قریش. واشد تنکیلا. و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان. من یشفع
هرکه درخواهد. شفاعة حسنة. درخواستی نیکو. یکن له نصیب منها. باشد مر او را نصیبی از آن. ومن یشفع
شفاعة سیئة. و هرکه درخواهد درخواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری
باز دارد. یکن له کفل منها. باشد مر او را نصیبی از وبال آن. وکان الله. و هست خدای تعالی علی کل شیء مقیتا.
بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز. واذا حییتم بتحیة. و چون تحیة
داده شوید بسلام. فحیوا. پس شما نیز تحیت کنید خود را تحیت گوید. باحسن منها. نیکوتر از آن تحیت
که اگر او گوید که السلام علیکم شما در جواب گوید که علیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمة
جمع کند شما در جواب آن و برکاته زیاده کنید. او ردوها. یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب
السلام علیک بگوید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام
و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از وی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد
جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برابر رد باید کرد و بلفظ و علیک. ان الله. بدرستی که خدای تعالی
کان علی کل شیء. هست بر همه چیز. حسیبا. حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد
الله. خدایست که نیست شریک. لا اله الا هو. هیچ معبودی سزای پرستش نیست جز او. لیجمعنکم. بخدای
سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور. الی یوم القیمة. تا روز قیامت که بر انگیزد. لاریب فیه. هیچ
شک نیست در آن روز یا در جمع. ومن اصدق. و کیست صادق تر. من الله. از خدای تعالی یعنی نیست از او
راستگوی تر. حدیثا. از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعدهٔ حق راه نیست زیرا که آن نقص است
و خدای تعالی از نقص مبرا است آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز
گشتند و به پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی
بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند این آیة آمد که. فما لکم. پس چیست شما را
فی المنافقین. در شان منافقان که متفرق شده اید. فئتین. بدو فرقه جمعی بر آنند که بعضی مهاجران
ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساختند و از حضرت صلی الله علیه وسلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه
بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و مر اصحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیة نازل
شد که شما را چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید. والله ارکسهم. و حال آنست که خدای تعالی
رد کرد ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی. بما کسبوا. بانچه عمل کرده اند و روی از مومنان برتافته رجوع بکافران
نمودند. اتریدون ان تهدوا. آیا میخواهید که راه نمایید. من اضل الله. آنرا که گمراه ساخته است خدای
ومن یضلل الله. و هرکه را گمراه گرداند خدای تعالی. فلن تجد له. پس نیابی او را. سبیلا. مر او را راه بحق
ودوا لو تکفرون. دوست میدارند برگشتگان از دین. لو تکفرون. اگر کافر شوید شما. کما کفروا. همچنانکه
ایشان شده اند. فتکونون سواء. تا باشید برابر یک دیگر در ضلالت. فلا تتخذوا. پس فرا مگیرید. منهم
اولیاء. از ایشان دوستان. حتی یهاجروا. تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان هجرت
کنند. فی سبیل الله. در راه رضای خدای تعالی هجرت خالی از غرض و ریا. فان تولوا. پس اگر اعراض کنند

نصف

از

از ایمان و هجرت. فخذوهم. پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید. واقتلوهم. و بکشید شان. حیث وجدتموهم
هرجا که یابید در حل و حرم. ولا تتخذوا منهم. و مگیرید از ایشان. ولیا. دوست داری. ولا نصیرا.
و نه یاری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و به قتل آرید. الا الذین یصلون. مگر آنان را که پیوند کنند
و پناه برند. الی قوم. بگروهی که واقع شده. بینکم وبینهم میثاق. میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله
خزاعه بودند یا بنی اسرائیل که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان مقرر فرموده بود که جوار ایشان در آید بجوار
آن حضرت باشد. او جاؤکم. یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما. حصرت صدورهم. و حال آنکه
تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند. ان یقاتلوکم. انکه با شما جنگ کنند. او یقاتلوا
قومهم. یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کرده اند. ولو شاء الله. و اگر خواستی
خدای تعالی. لسلطهم علیکم. هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه ترس شما را از دل ایشان بیرون
بردی. فلقاتلوکم. پس هر آینه قتال کرده باشندی. فان اعتزلوکم. پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان
ازوی و خلفا و معاهدان شما. فلم یقاتلوکم. و کارزار نکنند با شما. والقوا الیکم السلم. و القا کنند
بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند. فما جعل الله لکم. پس نساخت و ننهاد خدای
تعالی مر شما را. علیهم سبیلا. بر ایشان راهی در قتل النفس و نهب اموال ایشان حکم این آیة فاذا انسلخ
الاشهر الحرم منسوخ است. ستجدون آخرین. زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد که
بمدینه آمدند اظهار اسلام کنند. یریدون ان یامنوکم. میخواهند که ایمن باشند از شما و چون باز
گردند کافر شوند. ویامنوا قومهم. و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود. کلما ردوا. هرگه بخوانند
مر ایشان را. الی الفتنة. بسوی کفر یا قتال اهل اسلام. ارکسوا فیها. باز گردند بدان فتنه. فان لم یعتزلوکم
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند. ویلقوا الیکم السلم. و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را. و
یکفوا ایدیهم. و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما کناره نگیرند. فخذوهم. پس بگیرید ایشان را
واقتلوهم. و بکشید شان. حیث ثقفتموهم. در هر جا که بر ایشان دست یابید. واولئکم. و آن گروه
جعلنا لکم. دادیم ما شما را. علیهم. بر ایشان. سلطانا مبینا. حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان
و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست. وما کان الله. و نه سزد و روا نباشد. لمومن
مر مومنی را. ان یقتل مومنا. انکه بکشد مومنی را بغیر حق. الا خطاء. مگر کشتن بخطا. ومن
قتل مومنا خطاء. و هرکه مومنی را بخطا بکشد. فتحریر رقبة. پس بر اوست آزاد کردن بنده. مومنة
گرویده. ودیة مسلمة. و بر اوست دیتی تمام ادا کرده شده. الی اهله. بورثهٔ مقتول که قسمت کنند
میان یکدیگر چون سایر مواریث. الا ان یصدقوا. مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه را
از او عفو فرمایند نزول آیة در شان عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب
خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی به مدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در
گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده
از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست

وبا بسته در آفتاب میانداختند تا از مسلمانی برگردد حارث بن زید روزی بر او بگذشت وگفت
ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن وآسوده شو القصه عیاش از بسیاری
ایذا وآزار کلمهٔ که از وی طلبیدند بگفت ودیگر باره حارث او را سرزنش کرد که اگر آن دین که برگشتی
اگر حق بود پس ترک دین حق کردی واگر باطل بود بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد وسوگند
خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد وحارث نیز
بمدینه آمده مسلمان شد وعیاش در وقت بیعت حارث واسلام او حاضر نبود روزی حارث را
در محلهٔ تنها بازیافت وبنا بر آن سوگند او را قتل کرد صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را
بناحق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وتمام قصه بعرض رسانید وگفت من از اسلام او خبر نداشتم وبخطا امری واقع شد منتظر حزام
این آیة فرو آمد وحکم قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از
گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وهو مؤمن واو مومن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر
قاتل اوست آزاد کردهٔ بندهٔ مؤمن واداء دیه بر اهل او نشاید زیرا که میان کافر ومؤمن وارث
نیست وان کان من قوم واگر آنکه کشته شود از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان
شما وایشان عهد وپیمانست یا اهل ذمه بود حکم در دیه وکفارة حکم مسلمانست فدیة مسلمة
پس بر قاتلست دیه ادا کرده شده الی اهله باهل او وتحریر رقبة مؤمنة وآزاد کردن بندهٔ
مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده وقدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین
متتابعین پس بر اوست روزهٔ دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله واین حکم کرد خدای تعالی
تا توبه دهد شما را توبه دادنی واین توبه دادن از خداست وبتوفیق او وکان الله علیما و
هست خدای تعالی دانا بحال قاتل ومقتول حکیما حکم کننده در باب دیه وکفاره آورده اند
که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محلهٔ بنی النجار کشته یافته بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده
صورت حال بموقف عرض رسانید وآن حضرت صلی الله علیه وسلم زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار
فرستاد که اگر میدانید که کشندهٔ هشام کیست او را به مقیس سپارید والا دیهٔ او بر موجب شریعت
ادا کنید بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند وبا زهیر روی بمدینه
نهاد چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسهٔ شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری بیگناه را بکشت
وبا خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم ومراد دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و
این آیه نازل شد که ومن یقتل وهر که بکشد مؤمنا متعمدا مومنی را بعمد وقصد وحلال داشته
کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخست خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در
آن وغضب الله علیه وخشم گرفت خدای تعالی بر او ولعنه وبرند او را ودور ساخت از رحمت
خویش واعد له وآماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهة ارتکاب این
گناه بزرگ آورده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم سریه بر سر قومی فرستاد ومرداس فدکی از ایشان
مسلمان بود قوم او بگریختند واو با مال ومتاع وغنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر

گویان

گویان رسیدند ومرداس آواز تکبیر ایشان شنیده او نیز تکبیر گفت وبر مومنان سلام کرده وزبان بگفتار
لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر او تاخت بضرب شمشیر
سرش بینداخت وهر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید
بغایت متالم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده وبه یگانگی حق
معترف بوده اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت صلی الله علیه وسلم
سه نوبت فرموده فکیف بلا اله الا الله وبروایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن
مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که
راست میگوید یا دروغ واین آیة نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم
چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بپرسید وبر آگاهی
تفحص کنید ولا تقولوا ومگویید لمن القی الیکم السلام مر کسی را که التماس کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید
لست مؤمنا تو مومن ~~که التماس کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل~~ نیستی بلکه بجهة ایمنی از ما این
کلمه میگویی تبتغون میطلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت غنم
مرداست واگر شما طلب غنیمت میکنید فعند الله پس نزدیک خدای تعالی مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار
است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم همچنین بودید شما
من قبل پیش از این یعنی اول که باسلام در آمدید بجهة عصمت خون ومال خود توسل بکلمهٔ شهادت نموده بودید
فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای تعالی بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس
نیک دریابید وبسنجید سازید مهم را ودر قتل مردم تعجیل مکنید اندوی کار زجر وبال زنده گذاشتن
هزار کافر نزد خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که هست خدای تعالی بما
تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان در خانها
خود من المؤمنین از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری وعجز والمجاهدون
وجهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای تعالی باموالهم بمالهای خود که تهیهٔ اسباب قتال
وتجهیز مقاتلان میکنند وانفسهم وبه نفسهای خود که در معرض قتل می آرند وچگونه برابر تواند
بود کسی که در مرتبهٔ راحت وتن پروری کند با آنکه در معرکهٔ مجاهدات جان بازی نمایند زید بن
ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیة فرود آمد ودر او الفاظ غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت یا
رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام ومحروم از دولت مقاتله بر اعدا هم آن زمان آثار وحی بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد وبعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فضل
الله تفضیل داد خدای تعالی المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم بمالها ونفسهای
خود علی القاعدین درجة بر نشینندگان بعذر درجه پایهٔ که آن غنیمتست وظفر ونام نیکو
وکلا وهمه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند ونمیتوانند ومجاهدان که بخود مباشر اند
وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای تعالی پاداش نیکو که آن بهشتست اما تفاضل درجات
وتفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین وتفضیل کرد خدای تعالی مجاهدان را

علی القاعدین بر نشستگان بی عذر · اجراً عظیما مزدی بزرگ که آن · درجات منه پایهای بلند در آخرت وگفته اند هفتاد درجه است میان هر درجه مقدار دویدن اسبی تیز رو هفتاد سال · و مغفرة · و آمرزش · و رحمة · و بخشایش · وکان الله غفوراً · و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان · رحیما · مهربانی بر ایشان در زیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤساء قریش بجانب بدر میآمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرستاد که ان الذین · بدرستی که آنانکه · توفیهم الملئکة جان میستانند از ایشان ملئکه که اعیان ملک الموت اند · ظالمی انفسهم · در حالتی که ایشان ستم کاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و بموافقت با کفار و آن ممنوع بود · قالوا · گفتند ملئکه از روی سرزنش ایشان را · فیم کنتم · در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید از مومنان و مشرکان · قالوا کنا · گفتند بودیم ما · مستضعفین · ضعیفان و عاجزان · فی الارض · در زمین مکه و کفار غالب بودند · قالوا · گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را که · الم تکن · آیا نبود · ارض الله · زمین خدای واسعة · گشاده و بسیار · فتهاجروا فیها · که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند · فاولئک · پس آن گروه تارکان هجرت · ماویهم جهنم · جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا · و بد بازگشتی است ایشان را دوزخ و این عقوبت همان تارکان هجرت را مقرر است الا المستضعفین · مگر کسانی را که بحسب واقع ضعیف و عاجز اند · من الرجال · از مردان · والنساء و زنان · والولدان · و کودکان · لا یستطیعون حیلة · توانایی چاره سازی ندارند · ولا یهتدون سبیلا · و نمیشناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را · فاولئک · پس آن گروه بیچارگان عسی الله · شاید خدای تعالی · ان یعفو عنهم · که عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمایی میکند بآنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نتواند بود · وکان الله عفوا · و هست خدای تعالی عفو کننده از معذوران · غفورا · آمرزنده گناهان ایشان · ومن یهاجر فی سبیل الله · و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی · یجد فی الارض · یابد در زمین · مراغما کثیرا · مواضع بسیار یعنی از اماکن هجرت وسعة · و فراخی در روزی یا گشادی در اظهار دین و اعلای کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت که هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میدانم و راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر همین سر بر که خفته ام بیرون برید فرزندان اشارت پدر را منقاد شده استعداد را مهیا کردند بر منزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ خود نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دست دیگر از آن رسول تو صلی الله علیه و سلم بیعت میکنم ترا بانچه بیعت کرده است رسول تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعض اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی

حق تعالی آیه فرستاد که · ومن یخرج من بیته · و هر که بیرون آید از خانه خود · مهاجرا الی الله ورسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان · ثم یدرکه الموت · پس دریابد او را مرگ در اثناء طریق و بهجرتگاه نرسد · فقد وقع اجره · پس بدرستی که ثابت باشد مزد او علی الله · نزدیک خدای تعالی · وکان الله غفورا · و هست خدای آمرزنده گناه تاخیری که در هجرت کرده رحیما · مهربان در وعده مثوبت بجستن نیت او · واذا ضربتم فی الارض · و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح · پس نیست بر شما گناهی · ان تقصروا من الصلوة · در آنکه کوتاه سازید از نماز ان خفتم · اگر ترسید · ان یفتنکم الذین کفروا · آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را از دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد · ان الکافرین بدرستی که کافران · کانوا لکم · هستند مر شما را · عدوا مبینا · دشمنی آشکارا · واذا کنت فیهم و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی · فاقمت لهم الصلوة · پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز لشکر خود را دو قسم ساز · فلتقم طائفة منهم · پس باید که بایستند گروهی از ایشان معک · با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر بروی دشمن بایستند · ولیاخذوا اسلحتهم · و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط · فاذا سجدوا · پس چون سجده کنند نماز گذارندگان · فلیکونوا · پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند · من ورائکم · از پیش شما برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند · ولتات طائفة اخری · و بیایند آن طائفه دیگر که · لم یصلوا · نماز نگذارده اند و پاس میداشته اند · فلیصلوا معک · پس گذارند با تو یک رکعت دیگر · ولیاخذوا · و باید که بردارند ایشان نیز با خود · حذرهم · آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و زره · واسلحتهم · و سلاحهای که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان · ود الذین کفروا · دوست میدارند آنانکه کافر شده اند · لو تغفلون · آنرا که غافل شوید عن اسلحتکم · از سازهای حرب خود · وامتعتکم · و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت · فیمیلون علیکم · پس حمله آرند بر شما · میلة واحدة · یک حمله و هر چند پا بند نمیرند نقلست که حضرت صلی الله علیه و سلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده چون حضرت صلی الله علیه و سلم نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان حایل بودند حضرت صلی الله علیه و سلم با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده نموده بعد از فراغ اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترک تا زشوکت و سار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد از این نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه در سر ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل علیه السلام فرود آمده و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده · ولا جناح علیکم

وهیچ گناهی نیست بر شما. ان کان بکم اذی. اگر باشد بشما رنجی من مطر. که گران کرده اند اسلحه را
او کنتم مرضی. یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح. ان تضعوا. آنکه بنهید اسلحتکم. سلاحهای
خود را. وخذوا حذرکم. و بهر حال فرا گیرید آلات نگاه داشتن خود را تا خصم بر شما هجوم
نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. اعد للکافرین. اماده کرده
است برای کافران عذابا مهینا. عذابی خوار کننده. فاذا قضیتم الصلوة. پس چون ادا کردید نماز
خوف را و فارغ شدید از آن. فاذکروا الله. پس یاد کنید خدا را. قیاما. در حالت قیام که شمشیر میزنید
وقعودا. و در حالت نشستن که تیر میاندازید. وعلی جنوبکم. و بر پهلوهای خود که آن زمانی که زخم
خورده اید و افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال و در زاد المسیر آورده که ذکر
بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای تعالی قیاما بوقت تصرف در امور و قعودا و در حال اشتغال باکل
و شرب و مصاحبت با خلق وعلی جنوبکم و در زمان توجه بمنام و مژده ان لا تخافوا نتیجه چنین
خوف تواند بود بیت هر که نی در خوف گم شد هوش او. نشنود لا تخافوا گوش او. خایفان را لا تخافوا
گشت درس. هر که خوفش نیست چون گوید مترس. فاذا اطماننتم. پس چون بیارامید و بیدوا از خوف
ایمن شدید. فاقیموا الصلوة. پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن. ان الصلوة
بدرستی که نماز. کانت علی المومنین. هست بر مؤمنان. کتابا موقوتا. فرض بوقت یعنی محدود با وقات
که اخراج آن از اوقات آن روا نیست. ولا تهنوا. و سستی مکنید و ضعف مورزید. فی ابتغاء
القوم. در طلب کافران و کارزار با ایشان این در غزوه حمراء الاسد نازل شد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بعد جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود صحابه از جراحات متالم بودند حق تعالی میفرماید
که ان تکونوا تالمون. اگر هستید شما ای مسلمانان که دردمند شدید از جراحتها. فانهم
یالمون. پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده. کما تالمون. همچنانکه شما هستید
وترجون. و شما با وجود الم امید میدارید. من الله. از خدای تعالی. ما لا یرجون. آنچه ایشان
امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا. وکان الله. وهست خدای تعالی. علیما. دانا بمصالح
شما. حکیما. محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانهٔ قتاده
بن نعمان زد زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بودند بدزدید قضا را انبان شکافی داشته
همه راه آرد می ریخته تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانهٔ یهودی که زید بن السمین میگفتند برد
و بر طریقت ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب درع
سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته بود
پی برد و جهود را بخیانت گرفت زید گفت که دوش طعمه زرهی در انبانی بود بعت بمن داد و
جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیهٔ نبویه رفع کرد بنو ظفر که قوم طعمه بودند
از خوف و رسوایی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز
جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت صلی الله علیه وسلم نیز بر آن بود که خیانت بر جهود ثابت
شود معاذ الله از آن خیانت مبرا باشد همین که حضرت صلی الله علیه وسلم قصد عتاب یهود کرد و خواست که

بقطع

بقطع ید او حکم فرماید آنحضرت ربّ الارباب بجنس رسید که. انا انزلنا. بدرستی که ما فرو فرستادیم
الیک الکتاب. بسوی تو قرآن را. بالحق. براستی و حکم درست. لتحکم بین الناس. تا حکم کنی میان مردمان
بما اریک الله. بآنچه خدای تعالی ترا آشنا ساخت گردانید و وحی فرستاد. ولا تکن للخائنین. و مباش
برای خیانت کنندگان خصیما. دشمن آنکس که بی گناه هست و در مقام دفع خیانت مباش از خاین و
استغفر الله. و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی. ان الله کان. بدرستی که هست خدای
تعالی. غفورا. آمرزنده کسی را که آمرزش طلبد. رحیما. مهربان او. ولا تجادل. و خصومت مکن عن الذین
از قبل آنانکه. یختانون انفسهم. خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساختند
اند. ان الله لا یحب. بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد. من کان خوانا. هر که را بسیار خیانت کننده است
یعنی مصر بر آن. اثیما. گناه کاری متفرق در گناه خود. یستخفون من الناس. شرم میدارند از مردمان
و پنهان میکنند خیانت را. ولا یستخفون من الله. و شرم نمیدارند از خدای تعالی. وهو معهم. و حال آنکه
خدای تعالی با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان از او پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از او شرم دارند
و نمیدارند. اذ یبیتون. آن شب هنگام که شب تدبیر و تدویر میکنند. ما لا یرضی. آنچیز را که نمیپسندد
خدای تعالی. من القول. از گفتن دروغ بنی ظفر با یک دیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند
بخورد چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و به قول یهودی که کافر است التفات
نخواهد فرمود. وکان الله. وهست خدای تعالی. بما تعملون. بآنچه شما میکنید از تدبیر. محیطا. احاطه
کننده بعلم و هیچ چیز از خیطهٔ علم او خارج نیست. ها انتم هؤلاء. شما ای گروه بنی ظفر که از حمیت
جاهلیت. جادلتم عنهم. دفع میکنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت. فی الحیوة الدنیا. در وقت
زندگانی دنیا. فمن یجادل الله. پس کیست آنکه خصومت با خدای تعالی در رفع خیانت کند. عنهم یوم القیمة. ب
ایشان در عقبات. ام من یکون. یا کیست آنکه باشد. علیهم وکیلا. بر ایشان نگاه بان که نگذارد که ایشان را عذاب
کند یا حمایت کنند که عذاب از ایشان باز دارد. ومن یعمل سوءا. و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد. او
یظلم نفسه. یا ستم کند بر نفس خود. ثم یستغفر الله. پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت
یجد الله. یابد خدای را. غفورا. آمرزنده گناهان او. رحیما. مهربان بفضل خود بر او. این آیه ترغیب فرمود طعمه
و قوم او را بتوبه و استغفار. ومن یکسب اثما. و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود و در و با
گناه کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر گردد و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند. فانما یکسبه علی نفسه
پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند. وکان الله
علیما. و هست خدای تعالی دانا بسارق درع. حکیما. حکم کننده در مجازات او بقطع ید. ومن یکسب خطیئة
و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود. او اثما. یا گناه کبیره یا آنکه بعمد از وی صادر گردد
ثم یرم به. پس تهمت نهد بر آن گناه. بریئا. بیگناهی را چنانچه طعمه بنسبت زید کرد. فقد احتمل بهتانا
پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان. واثما مبینا. و دیگر حامل
شد گناهی ظاهر را. ولولا فضل الله. و اگر نه فضل خدای تعالی بود. علیک. بر تو که وحی فرستاد ترا از
حقیقت مهم اعلام داد. ورحمته. و بخشایش او که ترا از عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت. لهمت طائفة

هر اینه قصد کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک با آنکه ترا بگردانند از حکم راست. وما
یضلون و در خطا وضلالت نمی‌اندازند الا انفسهم مگر نفسها خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست
وما یضرونک و ترا زیان نمی‌توانند رسانید به هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدای وانزل الله و
فرستاده است خدای تعالی علیک الکتاب بر تو قرآن را والحکمة وبیان احکام آن را وعلمک و در آموزانیده
است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته‌اند
آن علم است بربوبیت حق وجلال او وشناخت عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن
علم ما کان و ما سیکونست که حق سبحانه وتعالی در شب اسرا بدان حضرت صلی الله علیه وسلم عطا فرمود چنانچه در
حدیث معراج آمده است در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وکان
فضل الله وهست فضل خدای تعالی علیک بر تو بنبوت عظیما بزرگ فضل اعظم از نبوت کامله
که تراهست نیست. لا خیر نیست نیکویی فی کثیر من نجویهم در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی
قوم طعمه که شب مشاورت تا کردند در خلاصی طعمه و گفته‌اند نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوی
در آن رازگویان نیست الا من امر مگر آنکس که بفرماید بصدقة به صدقه دادن او معروف یا
امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته‌اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری
بیچاره‌گان او اصلاح بین الناس یا زیبا بیما اصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان و
من یفعل ذلک وهر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خوشنودی خدای
فسوف نوتیه پس زود باشد که بدهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول وهر که مخالفت
کند با رسول صلی الله علیه وسلم من بعد ما تبین از پس آنکه ظاهر شد له الهدی براو راست بوقوف بر معجزات
وظهور دلایل واضحات ویتبع وپیروی کند غیر سبیل المومنین غیر آن راه که مؤمنان بر آنند
از اعتقاد و عمل این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بمکه ومرتد شد و آنجا نقب در
خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و
خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از اهل مکه گریخته و پناه باینجا
آورده کشتن او را مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود
و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند
و سنگسارش کردند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری از کشتی بدزدید و
بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را می‌گوید نوله ما تولی
و اکذا ایم او را در آن سرای بانچه دوست میدارد در این سرای که آن کفر و ردتست یعنی او را در دائم
کفره و مرتدان داخل کنیم ونصله جهنم و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا وبد بازگشتیست
دوزخ ان الله لا یغفر بدرستیکه نیامرزد خدای تعالی ان یشرک به اینرا که شرک آرند بخدای تعالی
ویغفر ما دون ذلک وبیامرزد آنچه جز شرکست لمن یشاء هر کرا خواهد نزول آیه در شان پیری بوده
از اعراب که بجناب نبوت مآب آمد و بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که
تا خدای را شناخته‌ام بدو شرک نیاورده‌ام وبجز او کسی را دوست نگرفته‌ام و معصیت از روی جرأت

وبی ادبی

وبی ادبی با خدای تعالی نکرده‌ام وتصور آن نداشته‌ام که طرفة العینی خدای را بگریختن خود عاجز کردانم
وحالی آمده‌ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه حال من چگونه می‌بینی خدای تعالی بدین آیت مژده داد
که همه گناهان را غیر از شرک آمرزش هست. ومن یشرک بالله وهر که شرک آرد بخدای تعالی فقد ضل
پس هر اینه گمراه شد از حق ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر
میدهد که ان یدعون من دونه نمی‌پرستند بدون حق تعالی الا اناثا مگر ماده‌گان را بتان را ماده میگویند
بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند
و در تفسیر منیر آورده که بتان را بر صورة زنان ساخته‌اند و گفته‌اند مراد از این اناث ملائکه اند بزعم ایشان
که میگفتند که فرشتگان دختران خدایند. وان یدعون و نمی‌پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو
سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس که او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لعنه الله براند او را
خدای تعالی او را و دور کرده است از رحمت وقال و گفت شیطان لاتخذن من عبادک هر اینه میگیرم
از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که آن را بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد
و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده ولاضلنهم وایشان را گمراه میکنیم از طریق حق
ولامنینهم و در آرزو اندازم ایشان را و بیارم در چشم ایشان امال باطله را چون طول حیوة یا نا
توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب ولامرنهم و میفرمایم ایشان را فلیبتکن
پس بشکافند اذان الانعام گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای تعالی حلال ساخته حرام میکرد انند
اشارتست بآنچه عرب داشته‌اند بحیره و سایبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید
ولامرنهم و هر آینه میفرمایم ایشان را فلیغیرن پس تغییر میدهند خلق الله آفرینش خدای را بصورة
یا صفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست
و پای یا مراد تغییر فطرة الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله ومن یتخذ الشیطان
و هر که فرا گیرد شیطان را ولیا من دون الله دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند
فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد
و از سود بی‌بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان
بآنچه وفا نکند ویمنیهم و در آرزو می‌افکند بچیزی که نیابند وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد
ایشان را شیطان الا غرورا مگر فریب و خدای یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است
اولئک آنگروه پرستندهٔ بتان و متابع شیطانند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخست ولایجدون
عنها و نیابند از دوزخ محیصا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات تجری
بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها بحالتی که این
داخلان جاوید باشند در آن ابدا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله وعده کرد خدای
تعالی وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حقا راست کردنی ومن اصدق و کیست راست‌تر و نیکوتر
من الله قیلا از خدای تعالی در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس بایک

مجتمع شدند یهود ونصاری اغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ما
قبل از کتاب شما منزل کشته ودر بهشت نرود مگر یهودی یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم
انبیا است صلی الله علیه وسلم وکتاب ناسخ کتب شما است پس ما به بهشت سزاوارتریم ایة آمد که · لیس بامانیکم
آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب یافت نشود بارزوهای شما ای مسلمانان · ولا امانی اهل الکتاب
ونه بارزوهای اهل کتاب که کویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کار بارزوا
بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید ثمار زهد وهوس بر نیاید این معنی باب دیده
وخون جگر تواند بود · من یعمل سوء یجز به · جزا داده بآن عاجلا واجلا این حکم عام است همه عاملان
را آورده اند که چون این ایة فرود آمد صحابه متالم کشتند وابوبکر صدیق رضی الله عنه کفت یا رسول الله کیف
الفلاح بعد هذه الایة بعد از نزول این چکونه رستکاری باشد هیچ کس انکه داربد خالی نیست پس تحمل
جزای انکه دارد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که نه بیمار میشوی ونه اندوهناک میکردی ونه بلاها
بتو میرسد کفت بلی یا رسول الله خواجه صلی الله علیه وسلم فرمود که هو ذالک آن جزا اینست ودر تیسیر فرموده که حضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از این سخن فرمود که ای ابا بکر تو واصحاب تو مومنانرا جزای کناه در این دنیا دهند
تا بخدا رسید وشمارا هیچ کناهی نبود ودیکرانرا جزاهای ایشان جمع کنند وروز قیامت بدیشان
رسانند وحسن بصری رحمه الله میکوید که عمل سوء شرکست بدلیل انکه حق تعالی میفرماید · ولا یجد · ونه
می یابد عامل سوء · له · برای نفس خود · من دون الله · جز خدای تعالی · ولیا · دوستداری که مدد بدو
رساند · ولا نصیرا · ونه یاری که از عذابش برهاند · ومن یعمل من الصالحات · وهر که بجای آرد بعضی از
اعمال صالحه چه هیچکس را توقع ارتکاب تمام آن نیست · من ذکر او انثی · از مرد وزن · وهو مومن · در
حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد · فاولئک · پس انکروه عمل کنندکان · یدخلون الجنة
درآورده شوند به بهشت وحفص به صیغه معلوم میخوانند یعنی درآیند به بهشت · ولا یظلمون ·
وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود · نقیرا · بمقدار نقیری که یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود
ومن احسن دینا · وکیست نیکوتر از جهت دین · ممن اسلم وجهه · از انکه خالص کرداند نفس خود را
لله · برای خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی · وهو محسن · وحال انکه او آینده است به
نیکویها وترک کننده بدیها · واتبع · وپیروی کرد · ملة ابرهیم · دین ابرهیم را علیه السلام · حنیفا · در حالتی
که ابرهیم بدین حق وما ئلست از همه دینها بدین اسلام · واتخذ الله · وکرفت خدای تعالی · ابرهیم خلیلا ·
ابرهیم را دوست یعنی اورا برکزید واختصاص داد به کرامتی مشابهت بکرامت دوست با دوست آورده اند
که در عهد ابرهیم علیه السلام قحط پدید آمد وچون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته بودند در این سال
بجهة جوع پیشتر رجوع نمودند آنچه ابرهیم علیه السلام داشت برایشان ایثار کرد وهمین که انبار تهی شد
چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد
چون پیغام خلیلی بدوست مصری رسید کفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده واکر فی
الواقع ابرهیم علیه السلام از برای خود طلبید بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود فاما شنیده ام که بس
فاقه زدکان بدو التجا کرده اند واو بکرم عزیزی وسماحت جبلی میخواهد که این طعام برایشان صرف

کند

کند القصه کندم بملازمت حضرت ابرهیم علیه السلام نداد وبهانه نیز نیافتند بضرورت بازکشتند و
ایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر درآورند از جهت آنکه بسی کدایان وبی نوایان چشم بر ان داشتند که
شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریک
نرم کرده بخانه آوردند ابرهیم علیه السلام از این حال تنک دل شد وبه مسجد تنها دو در آن حال زوجه ابرهیم
در خواب بود چون بیدار شد وجوالها را پر دید خرم وخوشدل شده سر یکی را بکشاد آرد سپید دید
در غایت سفیدی وپاکیزکی بیرون آمد یا نرا از آن خمیر کرد ونان پخته بعیال واطفال ودرویشان
داد چون ابرهیم علیه السلام از مسجد بیرون آمد وبوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجا است
کفت که از نزدیک دوست مصری تو کفت این از نزدیک دوست من الله خدای بدین جهت اورا
دوست کرفت بزرکان کفته اند که شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذی
الجلال واین مقام ابرهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد وشرط محبت فناء حبیب است در محبوب
وبقاء او بدان واین مقام محمدی است صلی الله علیه وسلم لاجرم بحبیبیت مسمی کشت وازاینجاست که ذکر
خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابرهیم خلیلا وذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله
ودر این معنی کفته اند که بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف عجب آنست که محتاج تو محبوبانند
خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشانه هستی وتفرقه است وجذبه علامت نیستی وجمعیت
از سلوک خلیل بدین عبارت خبر داده اند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه
کرده اند که اسری بعبده لاجرم آنچه نظرکاه خلیل بود که نری ابرهیم ملکوت السموات قدمکاه حبیب
کردانید که دنی فتدلی خلیل از خیل تاشان سپاهش مسیح انجا وشان بارکاهش · ولله ما فی السموات
ومر خدایراست آنچه در آسمانها بود · وما فی الارض · وآنچه در زمینها باشد پس هر که را خواهد از اهل آسمان
وزمین بدوستی برکزیند · وکان الله · وهست خدای تعالی · بکل شیء محیطا · بهمه چیز احاطه کننده از روی
علم وقدرت · ویستفتونک · وطلب فتوا میکنند از تو · فی النساء · در باب میراث زنان یعنی دختران ام جحه
چنانچه کذشت واعتراض عیینه بن حصن که دختر وخواهر را نصف مال میدهی وما نمیدهیم مکر
کسی را که کارزار کند وغنیمت بدست آرد · قل الله یفتیکم · بکوی که خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان
میکند حکم را · فیهن · در باب ایشان · وما یتلی علیکم · ودیکر فتوی میدهد که آنچه خوانده میشود
برشما · فی الکتاب · در قرآن · فی یتامی النساء · در شان یتیمان که زنانند · اللاتی · آن زنانی که · لا تؤتونهن ·
نمیدهید ایشانرا · ما کتب لهن · آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث · وترغبون ·
ورغبت میکنید · ان تنکحوهن · آنکه بخواهید ایشانرا اکر جمیله باشند ومالهای ایشان بخورید و
المستضعفین · ودیکر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان وبیچارکان · من الولدان · از فرزندان خود
که ایشانرا میراث نمیدهید · وان تقوموا · ودیکر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمائید · للیتامی · برای
مهم یتیمان در مهر ومیراث ایشان · بالقسط · بعدل وراستی · وما تفعلوا من خیر · وآنچه کنید نیکوئی
درباره کودکان ویتیمان وغیر ایشان · فان الله کان · پس بدرستی که خدای تعالی هست · به علیما · بان دانا
وبآن جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد اورا

و زن بسبب تعلق دل بفرزندان بفراق او نمیداد و میگفت که مرا طلاق مده و بهر جا که میخواهی میرو که
من ترا بحل کردم و گویند که دختر محمد مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست که او را طلاق دهد
همین گفت مرا رها کن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی این آیه فرستاد که وان امرأة و اگر زنی
خافت بداند و دریابد من بعلها از شوهر خود نشوزا سر باز زدنی از صحبت او او اعراضا یا
روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا
بینهما در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صلحا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر
بخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد خود نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا
نکند والصلح خیر و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر بر آنند که حضرت صلی الله علیه و سلم
سوده بنت زمعه را طلاق داد و او بر سر راه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنشست تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه و سلم
برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن که بخدا سوگند دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم
که فردای قیامت در زمرهٔ زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیدم حضرت صلی الله علیه و سلم
بوی رجعت فرمود و نوبت او در خانهٔ عایشه رضی الله عنها می‌بود و این آیه در قصهٔ وی نازل شد و احضرت
الانفس الشح و فرود آورده اند نفسها را ببخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و از اینست که هر یک از
زوجین در مسامحت و مروت بخل میورزند وان تحسنوا و اگر نیکویی ورزید در زن کانی و
تتقوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای تعالی هست بما تعملون
خبیرا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا و لن تستطیعوا و نمیتوانید ای کسانی که زیاده از یک زن
دارید ان تعدلوا آنکه عدل کنید و راستی نگاه دارید بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست
که البته میل واقع نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت صلی الله علیه و سلم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات
ملاحظهٔ عدل میفرمود و میگفت خدایا این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا
مواخذت مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را رضی الله عنها از همه
دوستتر میداشت ولو حرصتم و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بر آن فلا تمیلوا
کل المیل پس میل مکنید تمام میل بآنکه مرغوبست در قسم و نفقه میل قلب را با میل فعل یکجا
جمع مکنید که اگر چنین باشد فتذروها پس مگذارید آن دیگری را کالمعلقة مانند کسی که
محبوس یعنی چنین زنی نه مطلقه باشد و نه شوهردار وان تصلحوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه
ساختید از امور زنان در زمان گذشته و تتقوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده
فان الله کان پس بتحقیق هست خدای تعالی غفورا آمرزندهٔ گناهان ماضی رحیما مهربان بر توفیق
طاعت در زمان مستقبل وان یتفرقا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب و بطلاق یغن
الله کلا بی‌نیاز گرداند خدای تعالی هر یکی را من سعته از جود فراوان و قدرت بکمال خود یعنی دهد
هر یک را بدلی پیدا کرد وکان الله واسعا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود
حکیما محکم کار در افعال و احکام ولله و مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از جواهر علوی وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی ولقد وصینا و مر آینه وصیت

کرده‌ایم و فرموده الذین اوتوا الکتاب آنان را که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و
نصاری و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند و ایاکم و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم ان اتقوا
الله بآنکه بپرهیزید از شرک وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدا راست ما
فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند
پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمیشود وکان الله غنیا
و هست خدای تعالی بی‌نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حمیدا ستوده در ذات خود
اگر حمد او گویند اگر نگویند ولله و مر خداوند راست ما فی السموات آنچه در آسمان باشد از ملکه
و ستاره و غیر آن وما فی الارض و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن وکفی بالله و بسنده است
خدای تعالی وکیلا کافی مهمات بندگان ان یشا یذهبکم اگر خواهد ببرد شما را و فانی گرداند ایها الناس
ای مردمان و یات باخرین و بیارد یعنی ایجاد کند دیگران را که فرمانبردار تو باشند چون این آیه نازل شد
حضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک بر پشت سلمان رضی الله عنه نهاد و گفت آنها این قوم اند یعنی پارسایان وکان
الله و هست خدای تعالی علی ذلک بر این ایجاد و اعدام قدیرا توانا من کان یرید هر که باشد که خواهد
بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله
پس نزدیک خدای تعالی است ثواب الدنیا والاخرة پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت و آن
شریف است پس چرا کسی طالب خسیس‌تر این چیزی شود از شریفترین چیزی باز ماند و اگر باشرف مایل گردد
احسن تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت
دنیا در جنب آن چیزی بغایت مختصر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع
خود در پی آنست وکان الله سمیعا و هست خدای تعالی شنوندهٔ همه قولها بصیرا بینندهٔ همه فعلها کنندگان
یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل یعنی جهد
در اقامت مراسم عدالت شهداء لله و باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی ولو
علی انفسکم و اگر چه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمت او باشد
در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقیست و من بر
آن گواهم و مرا باز نمیدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من این آیه نازل شد که گواهی باز
مگیرید و اگر بر نفسهای شما باشد او الوالدین یا بر پدر و مادر والاقربین و خویشان نزدیک ان یکن
اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی توانگر
را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمایید فالله اولی بهما پس خداوند سزاوار
تر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم
نفرمودی فلا تتبعوا الهوی پس متابعت هوای نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق
وان تلووا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن و بر
پوشید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون بآنچه شما میکنید از عدل و میل خبیرا
دانا و شما را بر آن مکافات خواهد کرد یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست

یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و قرآن و به موسی و عزیر و توریة
و دیگر به هیچ کتاب و هیچ پیغمبر ایمان نداریم گوییم که خطاب با کافران نیز میشاید مسلمانانرا میگوید
که ای کسانی که ایمان اورده اید ببعض کتاب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میفرمایند که ایمان
آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بالله بخدای و رسوله و بفرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه وسلم و
الکتاب الذی نزل وبان کتاب که خدای تعالی فرستاد علی رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن والکتاب الذی
انزل و آن کتابها نیز که فرستاد من قبل پیش از قرآن محققان میگویند ای کسانی که ایمان آورده اید
از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقش بند قدس سره
منقولست که فرمود نیا ایها الذین امنوا اشارتست بانکه در طرفة العینی نفی وجود بشری میباید
کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره باید نمود ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطائفه
جنید قدس سره منقولست که فرموده اند پنجاه سالست که در ایمان آورده ام و ایمان تازه کردم و هنوز
در آنم بیت دمی بی غم زدن محض گناهست بخود مشغول گشتن کفر راهست تراهر دم کشش بند راهستی
سوی ظلمت سرای خود پرستی خودی کفر است نفی خویش کن زود که جز هو حق در حقیقت نیست موجود
ومن یکفر بالله و هر که که کافر شود بخدای وملئکته و بفرشتگان او وکتبه و به کتابهای او
ورسله و بفرستادگان او والیوم الاخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا
بعیدا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین امنوا بدرستی که
آنکسانیکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلم یعنی یهود ثم کفروا پس کافر شدند به پرستیدن گوساله ثم امنوا
پس بازایمان آوردند و توبه کردند ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی علیه السلم ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند
و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه وسلم لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای تعالی که بیامرزد ایشانرا
چه اعتبار هر کار بخاتمه است و خدای دانسته که خاتمهٔ امور ایشان بکفر و طغیانست ولا لیهدیهم
و نیست که راه نماید ایشانرا سبیلا راهی که بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقانرا بر
سبیل تهکم یا خبر کن بجای بشارت بان لهم بانکه ایشانراست عذابا الیما عذابی دردناک الذین
و منافقان آنانند یتخذون الکافرین میگیرند کافرانرا اولیاء من دون المومنین دوستان بدون
مومنان ایبتغون ایا میطلبند عندهم العزة نزدیک کافران و از دوستی ایشان ارجمندی و قوت
فان العزة پس بدرستی که عزت لله جمیعا مر خدایراست همه و هر کرا عزتی رسد از او رسد و دوستان
را منشور عزت داده که ولله العزة ولرسوله وللمومنین وقد نزل علیکم و بدرستی که خدای تعالی
فرستاد بر شما ای مومنان فی الکتاب در قرآن حق تعالی در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان
و مستهزیان بقرآن نشست و خواست نکنید و آن آیة اینست که واذا رایت الذین یخوضون الایة
اینجا در مدینه بکار آن میفرماید و میگوید که خدای تعالی در قرآن فرستاده بود که ان اذا سمعتم
بدرستی که چون بشنوید ایات الله آیتهای خدا براعة قبط از قرآن که یکفر بها کافر میشوید بدان
ویستهزؤا بها و استهزا کرده شوند بان فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران و مستهزیان
حتی یخوضوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فی حدیث غیره در سخن غیر استهزا انکم اذا بدرستی

که باشید آن هنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه زیراکه
قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی اید بصحبت ایشان ان الله جامع
المنافقین بدرستی که خدای تعالی جمع کنندهٔ منافقانست والکافرین و ناگرویدگان فی
جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشانرا الذین یتربصون آنانکه انتظار میبرند بکم بشما وقوع
نکبتی را فان کان لکم پس اگر واقع شد شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک خدای تعالی
قالوا گفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم ایا نبودیم مر شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از
غنیمت بدهید وان کان و اگر بود للکافرین نصیب مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردند
بر مومنان قالوا گفتند الم نستحوذ علیکم نه غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما
بکشیم اما دست بازکشیدیم و نمنعکم و بازداشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم من المومنین
از مومنان انکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما
غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای تعالی حکم کند
ای مومنان میان شما و منافقان یوم القیمة در روز رستخیز که غیر از او کسی را دعوی حکومت
نرسد ولن یجعل الله و نگرداند خدای تعالی و ندهد للکافرین مر کافرانرا علی المومنین بر مومنان
در روز قیامت سبیلا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مومنان
دستی ان المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون الله مکر میکنند با دوستان خدای
در اظهار اسلام و اخفای کفر وهو خادعهم و خدای جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب
ایشان و آنچنانست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند و چون
قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی
گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی
الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان و گرانجانان چون کسی که از کاری
کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دید که نماز میگذارند اگر ترک میکنند
یراؤن الناس مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند
ولا یذکرون الله و یاد نمیکنند خدای را الا قلیلا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوة
یاد کرد زبان دارند و بس و آن بنسبت با ذکر دل اندک است و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا
اندک باعتبار آن توان گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا است و هر چه
در او ست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدای تعالی از همه بزرگتر است ولذکر الله اکبر و منافقان
ریا میکنند مذبذبین در حالتی که متحیر و مترددند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء نه با گروه
مومنانند تا ایشانرا باشد هر چه آنانراست ولا الی هؤلاء و نه کافرانند تا بر ایشان باشد هر چه بر
آنهاست ومن یضلل الله و هر که خدای تعالی گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس نیابی مر او را راه حق
و ثواب یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا تتخذوا الکافرین مگیرید کافرانرا اولیاء من
دون المومنین دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند

اتريدون ايا ميخواهيد ان تجعلوا لله آنكه بدهيد خدا را عليكم بر عذاب خود سلطانا مبينا
حجتى روشن و آن موالات كافرانست كه موجب عقوبت وخذلانست ان المنافقين بدرستى كه
منافقان فى الدرك الاسفل من النار در طبقهٔ زيرترين اند در دوزخ بيش عذاب ايشان از كفار بيشتر
باشد بجهت آنكه ايشان بدل كافراند وكفر را با خداع ومكر واستهزا با مسلمانان جمع كرده اند
در كشف الاسرار آورده كه چون منافقان را بدوزخ حكم شود وبدركهٔ اول دراورند مالك
كويد يا نار خذيهم آتش كويد حكم ما بر زبانست وزبان ايشان بركلمه جارى بوده هرچند بمجاز
سيكفته اند مارا بسوختن ايشان دخل نميكنم وبرهمين منوال درهر دركه آتش از احراق ايشان
ابا كند تا بدركهٔ هفتم رسند آتش آن دركه كويد كه حكم ما بر دلست نه بر زبان بياريد تا از دلها
نشان واريد چون در دل ايشان جز نشانهٔ شرك نباشد آتش در ايشان بپيچد وابدالاباد در عذاب
بمانند ولن تجد لهم ونيابى تو مر ايشان را نصيرا يارى كه حمايت نموده ايشان را ازان دركه بيرون
آرد از منافقان در اين عذاب خواهند بود الا الذين تابوا مگر آنانكه توبه كنند از نفاق و
اصلحوا وباصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ايشان واعتصموا بالله وچنك در زنند
در دين خداى وسنت پيغمبر صلى الله عليه وسلم واخلصوا دينهم وخالص وپاكيزه كردانند دين خود را لله
براى خداى تعالى يعنى طاعت بكنند براى رضاى حق فاولئك پس آن كروه كه بتوبه واصلاح واعتصام
واخلاص موصوفند مع المؤمنين با مؤمنان باشند واز شمار ايشان در هر دو سراى فسوف
يؤت الله المؤمنين وزود باشد كه بدهد خداى مؤمنان را اجرا عظيما مزدى بزرك وايشان
با ايشان شريك باشند ما يفعل الله بعذابكم چه ميكند خداى تعالى بعذاب شما يعنى چرا عذاب
كند شما را ان شكرتم اگر شكر كوييد مر او را بفرمان بردارى وآمنتم وتصديق كنيد بوحدانيت
او از روى تحقيق يا ايمان ارند بآنكه نجات شما بفضل اوست نه بشكر وكان الله شاكرا وهست
خداى تعالى ثواب دهنده شاكران عليما دانا بحقوق شكر وايمان لا يحب الله الجهر دوست
نميدارد خداى تعالى اشكارا كردن بالسوء من القول بسخن بد الا من ظلم مگر اشكارا كردن
كسى كه بر او ستم كرده اند آنكس زبان شكايت كشاده هرجا كه ميرسد از بى مروتى آن قوم حكايت
ميكرد صحابه او را بران شكايت عتاب كردند اين آيه در عذر او نازل شد كه مظلوم را شكايت
ظالم جايز نيست وكان الله سميعا وهست خداى تعالى شنوا مر سخنان مظلوم را عليما دانا
بستمكارى ظالم ان تبدوا خيرا اگر آشكاره كنيد نيكويى وطاعت را او تخفوه يا پنهانى
بجاى آريد آن را او تعفوا عن سوء يا عفو كنيد از بدى كه شما را بدان مواخذه رسد فان الله
كان پس بدرستى كه خداى تعالى هست عفوا عفو كننده از عاصيان با وجود كمال قدرت بر انتقام
از ايشان قديرا توانا بر عذاب ظالمان وثواب عفو كنندگان در اين آيه تحريض مظلومانست بر
عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانى وبآنكه رخصت تظلم دارند از سر آن دركذرند ان الذين
يكفرون بالله بتحقيق ويقين آنها كه كافر ميشوند بخداى تعالى ورسله وبه پيغمبران او ويريدون
ان يفرقوا وميخواهند آنكه جدايى افكنند بين الله ورسله ميان خداى تعالى ورسولان او

بانكه ايمان ارند بخداى تعالى وكافر شوند به پيغمبران ويقولون نؤمن ببعض وكويند كه ايمان آوريم
ببعضى از پيغمبران او ونكفر ببعض وكافر ميشويم ببعضى ديكر مراد يهود اند كه ميكفتند كه ايمان
داريم بموسى وعزير وكافريم بعيسى ومحمد عليهم السلام ويريدون ان يتخذوا وميخواهند كه فراكيرند
بين ذلك سبيلا ميان ايمان وكفر راهى وحال آنست كه ايمان بخداى تعالى تمام نشود مگر بتصديق
رسل وى اولئك آن كروه كه ميان ايمان وكفر طريقى مينهند هم الكافرون ايشان كافرانند
حقا بكفرى محقق شده يعنى كاملانند در كفر خود وايشان را مؤمن نتوان كفت بوجهى زيرا كه آن
ايمان را كه ايشان هست معتبر ومعتد به نيست واعتدنا للكافرين وآماده كرده ايم براى كافران
عذابا مهينا عذابى خوار كننده والذين آمنوا وآنكسانى كه ايمان آورده اند بالله بخداى تعالى
ورسله وبفرستادكان او ولم يفرقوا وجدا نكردند بين احد منهم ميان يكى از ايشان در
ايمان بلكه بهمه كرويدند اولئك آن كروه كه مؤمنان حقيقى اند سوف نؤتيهم زود باشد كه
بدهيم ما وحفص بصيغهٔ مغايبه خوانده يعنى خداى تعالى بدهد اجورهم مزدهاى ايشان را كه
وعده داده است وكان الله غفورا وهست خداى تعالى آمرزندهٔ سيئات ايشان رحيما
مهربان بتضعيف حسنات ايشان در اكثر تفاسير آورده اند كه احبار يهود چون كعب بن اشرف
وفنحاص بن عازورا وامثال ايشان بجناب رسالت ماب صلى الله عليه وسلم آمده كفتند كه اگر راست ميكويى
كه پيغمبرى يكبار كتابى بيار چنانچه موسى عليه السلام آورده آيه آمد كه يسألك اهل الكتاب سؤال ميكنند از
تو اهل كتاب يعنى درميخواهند ان تنزل عليهم آنكه فرود آرى بر ايشان كتابا من السماء كتابى از
آسمان بيكبار چون توريه يا كتابى نوشته بخط سماوى چون الواح موسى عليه السلام يا كتابى كه معاينه ببينيم كه
فرو ميايد يا بنام ما هريك كتابى بيايد كه نوشته باشد كه تو رسول خدايى چون اين سؤال از روى تعنت
سمت اجابت نيافت وحق تعالى تسليه فرمود آن حضرت را صلى الله عليه وسلم كه ازين سؤال ايشان ملول مشو
فقد سألوا موسى پس بدرستى كه ايشان يعنى بنى اسرائيل كه اين كروه از ايشان اند درخواستند از
موسى عليه السلام اكبر من ذلك بزركتر ازين درخواستى در آن وقت كه كلام حق شنيدند فقالوا
پس كفتند ارنا الله جهرة بنماى بما خدا را عيان فاخذتهم الصاعقة پس فرا كرفت ايشان را صاعقه
يعنى آتش از آسمان آمد وبسوخت ايشان را بظلمهم بسبب ظلم ايشان يعنى سؤال محال كه طلب رؤيت
در دنيا ثم اتخذوا العجل پس فرا كرفتند كوساله را بخدايى من بعد ما جاءتهم البينات از پس آنكه
آمده بود بديشان معجزهاى موسى عليه السلام فعفونا عن ذلك پس عفو كرديم از ايشان اين كناه را بسبب
آنكه توبه كردند وآتينا موسى وبداديم موسى عليه السلام را سلطانا مبينا تسلطى ظاهر باشد بر ايشان كه بكشيد
كوساله پرستان را وايشان فرمان بردارى نمودند ورفعنا فوقهم الطور وبرداشتيم بر زبر ايشان طور
را بميثاقهم بسبب آنكه پيمان قبول كنند وايشان آن پيمان را بعد از قبول ايشان شكستند وقلنا
لهم ادخلوا الباب وكفتيم ايشان را بر زبان يوشع عليه السلام كه در آييد بدروازهٔ شهر اريحا سجدا
در حالتى كه سجود كنندگان باشيد وايشان ازين حكم ابا كردند وقلنا لهم وكفتيم ايشان را از زبان
داود عليه السلام لا تعدوا ستم مكنيد واز حد در مكذريد فى السبت در روز شنبه يعنى كسب مكنيد وماهى

مکیرید وایشان از این امر نیز تجاوز نمودند. واخذنا منهم. وفرا گرفتیم از ایشان در هر یک از این
حکمها. میثاقا غلیظا. پیمان استوار. فبما نقضهم میثاقهم. پس بشکستند ایشان پیمان خود را
کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن ومسخ وانواع عقوبتها. وکفرهم بایات الله. ودیگر بجهت کفر ایشان
بتوریت یا قران. وقتلهم الانبیاء. ودیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را. بغیر حق. بنا حق. وقولهم قلوبنا
غلف. ودیگر بگفتار ایشان که دلهای ما وعیر علوم است یعنی از دانش پوشیده محتاج بعلم کسی نیستیم
یا قلوب ما در پوششی محمد صلی الله علیه وسلم میکویند چنانست که میکویید. بل طبع الله علیها. بلکه خدای
تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان. بکفرهم. بسبب کفر وجحود ایشان واز دانش محجوب کردانید
ومدد توفیق تدبر در ایات وتذکر در مواضع ایشان منقطع ساخته. فلا یؤمنون. پس ایمان نیارند
الا قلیلا. مکر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر. وبکفرهم. ودیگر
عقوبة ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام. وقولهم علی مریم. وکفتن ایشانست بمریم نسبت
بهتانا عظیما. بهتان عظیم را انتساب بزنا بوده. وقولهم. ودیگر کفتن ایشان که. انا قتلنا المسیح. که
ما کشتیم مسیح. عیسی ابن مریم. عیسی مریم را. رسول الله. فرستادهٔ خدای تعالی این وصف خدایست
همه نه قول یهود. وما قتلوه. ونکشتند او را. وما صلبوه. وبردار نکردند او را. ولکن شبه لهم. و
لیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد این قصه در سورهٔ ال عمران
کذشت. وان الذین اختلفوا. وبدرستی کسانی که اختلاف کردند. فیه. در شان عیسی علیه السلام. لفی شک منه
هر آینه در کمان وتردد اند از قتل او چه در وقتی که مهتر خود را بر آویختند که این عیسی علیه السلام است بطلب وی
مشغول شدند وچون از مهتر خبری نیافتند اغاز اضطراب وتردد کردند که این اگر عیسی است بطلب
مهتر ما کجاست وکفته اند که شبه عیسی همین بر روی یهود ا پیش نبود روزی دیگر که بپای دار آمدند و
مقتول را در نظر آوردند کفتند که الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا. ما لهم به. نیست مر جهودان
را بعیسی علیه السلام وقتل او. من علم. دانشی. الا اتباع الظن. مکر آنکه پیروی کمان میکنند. وما قتلوه یقینا
ونکشته اند عیسی علیه السلام را بیقین. بل رفعه الله الیه. بلکه خدای تعالی بر داشته است او را بمحل کرامت برده
وکان الله عزیزا. وهست خدای تعالی غالب بر آنچه خواهد از رفع عیسی علیه السلام وانتقام از یهود. حکیما
حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی علیه السلام. وان من اهل الکتاب. ونیست از
اهل کتاب یکی. الا لیؤمنن به. مکر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام. قبل موته. پیش از مرک خود وآن در وقت
معاینه بود ~~که ملائکه...~~ وکفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش از
مرک عیسی وآن وقتی بود که از اسمان فرود اید ودجال را بکشد وهمه اهل کتاب بدو ایمان آرند
یعنی دانند که پیغمبر بوده وایشان را باسلام دلالت کند وملل مختلفه از میان مردم برفتد وغیر
از ملت اسلام ملتی نماند وعیسی علیه السلام بمقتضی کتاب وسنت پیغمبر ما کند وچهل سال در زمین
بماند انکه متوفی شود مومنان بر او نماز کذارند. ویوم القیمة. ودر روز قیامت. یکون علیهم شهیدا
عیسی باشد بر اهل کتاب کواه یعنی کواهی دهد بر یهود بتکذیب وبر نصاری بانکه او را ابن الله کفته اند
فبظلم من الذین هادوا. پس بستمی که از آنها واقع شده از انها که متدین بدین یهود شده اند

حرمنا

حرمنا علیهم. حرام کردیم بر ایشان. طیبات احلت لهم. طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان
از طیور وسایر حیوانات وتفصیل آن ... در سورهٔ انعام بیاید. وبصدهم عن سبیل الله. ودیگر به
باز داشتن ومنع کردن ایشان از راه خدای. کثیرا. بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم
توریت ونعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم وبا مردمان کفتند که بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست. واخذهم
الربوا. ودیگر کرفتن ایشان ربوا را. وقد نهوا عنه. وحال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریت
واکلهم اموال الناس. ودیگر بخوردن ایشان مالهای مردم را. بالباطل. برشوت وغصب وسایر وجوه
محرمه. واعتدنا. وآماده کرده ایم. للکافرین منهم. از برای کافران از بنی اسرائیل. عذابا الیما. عذابی
مشتمل بر الم بسیار. لکن الراسخون فی العلم. لیکن راسخان علم یعنی انها که علم شریعت بیاموزند و
باخلاص در عمل آرند. منهم. از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام واصحاب او. والمومنون یومنون بما انزل
الیک. ایمان می آورند بانچه فرو فرستاده است بتو یعنی قران. وما انزل من قبلک. وبانچه منزل کشته است
پیش از تو یعنی تمام کتب الهی. والمقیمین الصلوة. وایمان میارند بکذارندکان وبپای دارندکان نماز
یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده. والمؤتون الزکوة. ودهندکان زکوة. والمومنون
بالله. وایمان آرندکان بخدای تعالی. والیوم الاخر. وروز آخر که قیامتست. اولئک. انکروه که متصدقانند
سنؤتیهم. زود باشد که بدهیم ایشان را. اجرا عظیما. مزدی بزرک که آن دولت رضا وسعادت لقا باشد
انا اوحینا الیک. بدرستی که ما وحی کرده ایم بتو. کما اوحینا الی نوح. همچنانکه وحی کرده ایم بنوح علیه السلام
که آدم ثانی وشیخ المرسلین است واول کسی که شرکا نزا بیم کرد وبدعای او امت او هلاک شدند او
بود این سخن جواب اهل کتابست که میکفتند کتابی بیکبار بیار تو حق تعالی میفرماید که کار تو در وحی
همچو نوحست. والنبیین من بعده. وپیغمبران بعد از او چون هود وصالح وشعیب. واوحینا الی ابرهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط. وفرزندان یعقوب علیهم السلام. وعیسی وایوب ویونس وهرون و
سلیمان. تخصیص این پیغمبران بذکر با انکه در النبیین من بعده داخلند بجهة تفضیل وتعظیمست
چه ابرهیم علیه السلام اول اولوا العزمست وعیسی علیه السلام صاحب شرع ناسخ وباقی اشراف انبیا ومشاهیر
ایشان. واتینا داود. وعطا کردیم داود را علیه السلام. زبورا. کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و
ثنای الهی وخالی از ذکر اوامر ونواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریت بوده. ورسلا
ودیگر فرستادیم رسولان. کردیم قران. قد قصصناهم علیک. نام برده ایم قصهٔ ایشان خوانده ایم
بر تو. من قبل. پیش از این چون زکریا ویحیی والیاس والیسع وعزیر علیهم السلام وغیر ایشان. ورسلا
لم نقصصهم علیک. ورسولان که خبر ایشان بتو فرستادیم ونام ایشان ظاهر نکردیم. وکلم الله
موسی. وسخن کفت خدای تعالی با موسی. تکلیما. سخن کفتنی بی واسطه واین نهایت مراتب وحی است
واکر این تکلیم با موسی بر دروه طور بود با حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در غرفهٔ نور بود فاوحی الی
عبده ما اوحی از ان کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند واز این وحی هیچ عارف وکامل جز بتعلیم محمد
صلی الله علیه وسلم اطلاع نیافت موسی بطور اکرچه سخن کفت با خدای. بالای عرش پایه طور محمد است.
وفرستادیم. رسلا. پیغمبران را. مبشرین. مژده دهندکان مر اهل ایمان را. ومنذرین. وبیم کنندکان

مرکا فرانرا ومنافقانرا. لئلا یکون. تا نباشد. للناس. مردمان را. علی الله حجة. بر خدای تعالی
حجتی. بعد الرسل. بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند
و از شرك باز دارد. وکان الله عزیزا. وهست خدای تعالی غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل
حکیما. محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبر بنوعی
از وحی و اعجاز. آورده اند که از رؤسای کفار جمعی از یهود به مجلس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمدند سید
عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخدا اگر شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند که نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم
آیت آمد که ایشان گواهی نمیدهند. لکن الله یشهد. لیکن خدای تعالی گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند
بما انزل الیك. بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست و معجز نیست. انزله. فرو فرستاد قرآنرا. بعلمه. ملتبس
بعلم خاص خود و آن علم است بانزال قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت. والملئکة
یشهدون. و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو. وکفی بالله شهیدا. و بسنده است خدای تعالی
گواه بر آن. ان الذین کفروا. به تحقیق آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود. وصدوا عن سبیل الله. و
باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم و تغییر آن. قد ضلوا. هر آینه گمراه شدند
ضلالا بعیدا. گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند. ان الذین کفروا
بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را. وظلموا. وستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع
ایشان از راه حق. لم یکن الله لیغفر لهم. نیست خدای تعالی که بیامرزد ایشانرا. ولا لیهدیهم. و نه راه
نماید ایشان. طریقا الا طریق جهنم. مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند. خالدین فیها ابدا.
جاوید در آن و همیشه ساکن آن. وکان ذلك. وهست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ. علی الله
یسیرا. بر خدای تعالی آسان. یا ایها الناس. ای مردمان. قد جاءکم الرسول. بدرستی که آمد بشما فرستاده
بالحق. بسخن درست که آن کلمهٔ شهادتست یا قرآن. من ربکم. از نزد پروردگار شما. فآمنوا. پس
بگروید و بپذیرید. خیرا لکم. گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را. وان تکفروا. و اگر کافر شوید. فان لله.
پس بدرستی که مر خدا راست. ما فی السموات والارض. آنچه در آسمانها و زمینها است پس بکفر شما
زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت. وکان الله علیما. وهست خدای تعالی دانا
باحوال شما. حکیما. حکم کننده در باب شما. یا اهل الکتاب. خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که
لا تغلوا فی دینکم. غلو مکنید در دین خود جهودانرا می گوید در طرف نکوهش عزیر غلو منمایید تا
حدی که او را ابن الفاعله گویند و ترسایان میفرماید که در جانب ستایش عیسی علیه السلام غالی مشوید بدان
مثابه که او را ابن الله خوانید. ولا تقولوا علی الله. وهیچ کدام شما مگوئید بر خدای تعالی. الا الحق.
مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر علیهما السلام پسر او نیستند. انما المسیح عیسی بن
مریم. جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است. رسول الله. فرستاده خداست. وکلمته. وکلمهٔ
او گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بر وقوع ولد بی مساس احدی. القاها. برسانید آن کلمه را خدای
تعالی. الی مریم. بسوی مریم یعنی بشارت داده او را. وروح منه. و دیگر عیسی علیه السلام خداوند روحیست
صادر شده از حق سبحانه و تعالی بی توسط اسباب. فآمنوا بالله ورسله. پس ایمان آرید بخدای تعالی

وفرستادگان

و فرستادگان او خطاب با ترسایانست خاصة. ولا تقولوا ثلثة. و مگوئید که خدایان سه اند
اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله
عبارتست از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و
این را اقانیم ثلثه میگفتند حق تعالی میفرماید که. انتهوا. باز ایستید از تثلیث. خیرا لکم. باز ایستادن
آن خیر باشد. انما الله. جز این نیست که الله. اله واحد. خدای یگانه است یگانه بذات خود که تعدد
را بهیچ وجه از وجوه بدو راه نیست. سبحانه. بپاکی یاد میکنیم او را پاکی. ان یکون له ولد. از آنکه
او را فرزند باشد. له ما فی السموات وما فی الارض. مر او راست آنچه در آسمان و زمین است و همه
مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس نا اهل آسمان او را فرزند نبود و همه
وکفی بالله وکیلا. و بسنده است خدای تعالی کافی مهمات بندگان شبیر است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ
ولد برای چه ولد کفایت مهمات والد باید و خدای قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار
و مددکار در خبر است که نصاری نجران گفتند که تو میگوئی که او بندهٔ خداست و بندگی عیب باشد
و هیچکس آنرا عیب نشمرد موافق آن حضرت صلی الله علیه وسلم آیت آمد که. لن یستنکف المسیح. ننگ ندارد عیسی
علیه السلام و تعظیم نورزد. ان یکون عبدا لله. از آنکه بنده باشد مر خدا را و چون عبدهٔ ملئکه نیز ایشانرا فرزندان
خدا میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که. ولا الملئکة المقربون. و از بندگی او عار دارند
فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت در معالم آورده که اینجا حملهٔ عرش اند و در انوار گفته کروبیانند در حوالی
عرش. ومن یستنکف. و هر که ننگ دارد. عن عبادته. از پرستش خدای. ویستکبر. و سرکشی کند از آن.
فسیحشرهم الیه. پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلفانرا بسوی خود. جمیعا. همه ایشانرا تا جزا و
مکافات بدیشان رساند. فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات. فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح
کرده اند. فیوفیهم اجورهم. پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای موعودهٔ ایشان را. ویزیدهم. و بیفزاید
نیز بجزای ایشان. من فضله. از افزونی کرم خود. واما الذین استنکفوا واستکبروا. واما آنکسانی
که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرد. فیعذبهم. پس عذاب کند ایشانرا. عذابا الیما. بعذابی دردناك
ولا یجدون لهم. و نیابند مر ایشانرا. من دون الله. بجز خدای تعالی. ولیا. دوستداری. ولا نصیرا. و نه
یاری و مددکاری. یا ایها الناس. ای آدمیان. قد جاءکم. بدرستی که آمد بشما. برهان من ربکم. حجتی و
دلیلی از پیش پروردگار شما که محمد است صلی الله علیه وسلم با معجزات او یا دین اسلام. وانزلنا الیکم. و فرو فرستادیم
بسوی شما. نورا مبینا. نوری ظاهر که قرآنست. فاما الذین آمنوا بالله. پس آنها که ایمان آوردند بخدای تعالی
واعتصموا به. و چنگ در زدند بر کتاب او و یا پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان. فسیدخلهم. پس
زود باشد که در آرد ایشانرا. فی رحمة منه. در ثوابی که از او بازای ایمان آن مقرر شده. وفضل. و زیادتی
بر آن از محض انعام و احسان. ویهدیهم الیه. و بنماید ایشانرا بخود یا بآنچه وعده کرده. صراطا مستقیما.
راهی راست که آن اسلام و طاعتست در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه که گفت
من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم
و مرا خواهری چند است پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیت نازل شد که. یستفتونك. طلب حکم

میکنند از تو در میراث کلاله. قل الله یفتیکم بکوی که خدای تعالی حکم میکند که. فی الکلالة. در میراث
کلاله. ان امرؤ هلك اکر مردی بمیرد چنان مردی. لیس له ولد. که نباشد مر اورا فرزندی یعنی پسری چه اکر
دختری باشد اخت را ساقط نمیکند اند رحجر وراثت. وله اخت. و مر اورا خواهری باشد. فلها نصف
ما ترك. پس آن خواهر راست نیمهٔ آنچه میکذارد از مال. وهو و آن مرد. یرثها. میراث میکیرد از خواهر
ان لم یکن لها ولد. اکر نباشد خواهر اورا فرزندی اکر مراد میراث همه مالست آن فرزند خواه مذکر خواه
مونث والا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمیکند. فان کانتا اثنتین. پس اکر باشند خواهران آن
مرد دو تا. فلهما الثلثان. پس ایشانرا دو ثلث است. مما ترك. آنچه کذاشته است مرد. وان کانوا اخوة
و اکر باشند وارثان او برادران وخواهران. رجالا ونساء. زنان و مردان. فللذکر. پس مذکر را باشد از
میراث. مثل حظ الانثیین. مانند بهرهٔ دو مؤنث. یبین الله. بیان میکند خدای تعالی احکام میراث
را. لکم. برای شما. ان تضلوا. تا کمراه نشوید بیان میکند آنچه درست و راستست برای کراهت انکه تا کمراه
نکردید. والله بکل شیء. و خدای تعالی بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات. علیم. داناست جل جلاله

سورة المائدة مائة وعشرون ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین امنوا. ای انکسانی که ایمان اورده اید. اوفوا. وفا کنید. بالعقود. با عهدها که با یکدیکر
میکنید یا بعقود شرعیه چون شرکت وعقد نکاح وعقد بیع وامثال آن. احلت لکم. حلال کرده شد
بر شما. بهیمة الانعام. چهارپایان. بستر زبانه که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و کاو و میش و بز یا جانوران
وحشی چون آهو و نخچیر و کاو کوهی و کورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون میاید. الا ما یتلی علیکم.
مکر انکه خوانده خواهد بر شما هم در این سوره وهو قوله حرمت علیکم المیتة والدم الایة. غیر محلی الصید
بنجانچه حلال دارنده باشید صید را. وانتم حرم. وحال انکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما
حلال است مکر آنچه وحشی باشد وآنرا صید کنید در حال احرام بر شما حرام است. ان الله. بدرستی که
خدای تعالی. یحکم. حکم میکند در حلال وحرام. ما یرید. آنچه خواهد. یا ایها الذین امنوا. ای کروه
مؤمنان. لا تحلوا. حلال مدارید وحرمت مشکنید. شعائر الله. مناسك حج را یا نشانهاء دین حق را آورده
اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود واو بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی
داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امد وکفت که ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت صلی الله علیه وسلم کفت که
خدا را بیکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و اداء زکوة مواظبت نمایند حطم کفت که
آنچه فرمودی نکوست اما مرا امیران باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با
ایشان در میان نهم واکر دلپذیر بود دین قبول کنم وحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی
خواهد که بزبان شیطان سخن کوید کافر در آید وغادر بیرون رود پس حطم بیرون وشتران صدقه و آنچه
یافت از مواشی مدینه غارت کرد ودر عام القضیة که رسول با صحابه بعمرة قضا توجه فرموده بودند چون
بر شعیم رسیدند اواز تلبیه تمام حجاج تمامد شنیدند وحطم کندی را دیدند شترانرا بتجارت برده بقلادهای
اراسته بر رسم هدیه بکعبه میبرد صحابه خواستند که شترانرا باز بستانند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که او
هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد وایه امد که حرمت شعایر مشکنید. ولا الشهر الحرام

حسب

وحلال مکنید ماه حرام را بقتال در آن. ولا الهدی. ونه هدی که نام زد کعبه باشد. ولا القلائد. ونه
خداوندان قلادهارا ان هدی و قلاده چیزی بود که در کردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم
یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است وکسی تعرض نکند. ولا امین البیت الحرام. ونه قاصدان خانهٔ محترم
را که عازم زیارت او باشند. یبتغون. میطلبند قاصدان حرم. فضلا من ربهم. آن افزونی را از پروردکار
خویش اکر مؤمنان زیادتی ثواب جویند از خدای تعالی یا دونی بسبب تجارت وکفار نه میطلبند مکر
روزی. ورضوانا. ومیطلبند مؤمنان خوشنودی خدای وکافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان
اورده که رضوان حج است. واذا حللتم. وچون از احرام بیرون ایید و حلال شوید. فاصطادوا.
پس شکار کنید اکر خواهید. ولا یجرمنکم. وبر آن ندارد شمارا. شنان قوم. دشمنی کروهی از کفار قریش. ان
صدوکم. برای انکه باز داشتند شمارا در حدیبیه. عن المسجد الحرام. از طواف مسجد حرام. ان تعتدوا.
انکه از حد در کذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این ایه تا بدین محل
منسوخ است مکر صید کردن در حالتی که از حرم بیرون ایید و کافران را هدی و قلائد امان نیست
وتعاونوا. و یاری کنید یکدیکر را. علی البر. بر نیکویی که متابعت امر است یا پیروی سنت. والتقوی. و
بر هیزکاری کنند و مخالفت هوا. ولا تعاونوا علی الاثم. و یاری مکنید بر بدی که ترك فرمانست یا کفر
والعدوان. و بر ستم کاری یا اتباع بدعت. واتقوا الله. و بترسید از نافرمانی خدای تعالی. ان الله شدید
العقاب. بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبتست بر نافرمانان. حرمت علیکم المیتة. حرام کرده شد بر
شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد. والدم. وخون روان. ولحم
الخنزیر. و کوشت خوك با همه اجزای او از شحم وعظم وغیر آن. وما اهل لغیر الله به. وآنچه آواز برداشته
باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدای را نزدیك ذبح او مراد ذبیحهٔ کفار است که بنام لات وعزی و غیر آن
میکشتند. والمنخنقة. وحرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن کلو مرده باشد که کافران کوسفند را
خناق میکردند تا میمرد یا بیچ رسن. والموقوذة. وآنچه بچوب سنك زده باشند تا مرده باشد. والمتردیة
وآنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتد و بمیرد. والنطیحة. وآنچه دیکری شاخ زده باشد او
را و مرده. وما اکل السبع الا ما ذکیتم. و باقی آنچه آنرا خورده باشد درنده وخود را بجنبانند. وما ذبح علی النصب
و دیکر حرامست آنچه ذبح کرده باشند بر سنکها که منصوبست در حوالی بیت الحرام وآن سیصد و شصت
سنك بوده پیرامون حرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می آورده اند و بر آن قربان میکرده و کفته اند
مراد از نصب اصنام اند و بر این تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند. وان تستقسموا
وآن نیز حرامست که طلب قسمت کنید. بالازلام. بتیرها باید دانست که عرب را سه تیر بوده
بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میکفته اند و چون ایشانرا مهمی افتادی رجوع بآنها کردندی واین سه
تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده میسپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی بر دیکری
نهانی ربی وسوم آنرا منیح کفتندی که از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی
وهدیه او ردی و او دست در آن خریطه کردی وسهمی بیرون آوردی اکر نوشته بودی که امرنی ربی فی
الحال بآن مهم اشتغال نمودی واکر نهانی ربی بودی یك سال ترك آن عمل کردندی واکر منیح برامدی

بازرجوع بخیر بطیر نمودی وکفته اند مراد استقسام حرو راست بر انصاب معلومه یعنی شتران کشتندی
وباز لام قسمت کردندی وایشان را از لام بسیار بوده از برای هر کاری از نکاح وختان واختلاف در نسب
وغیر آن. ذلکم این استقسام. فسق بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که افتر است بر خدای تعالی
اکر به رب او امیخواهند یا شرک اکر غیر او را میکویند. الیوم امروز که روز جمعه است وعرفه. یئس الذین
کفروا. ناامید شدند کافران. من دینکم از ابطال دین شما تا از رجوع شما بدیشان. فلا تخشوهم
پس مترسید از فتنه ایشان. واخشون. وازمن بترسید این ایه نماز دیکر عرفه در حجة الوداع فرود آمد
وآن حضرت بر ناقه عصبا سوار بود وبعد از نزول این ایه هشتاد ویک روز بزیست. الیوم امروز اکملت
لکم. کامل کردانیدم برای شما. دینکم. دین شما را که دیکر احکام او را در قم نسخ نخواهد بود. واتممت علیکم
نعمتی. وتمام کردم بر شما نعمت خود را که حج کذارید ایمن ومطمئن وهیچ مومن با شما حج نکذارند و
رضیت. واختیار کردم. لکم الاسلام. برای شما اسلام را. دینا. دینی پاکیزه تر از همه دینها. فمن اضطر
پس هرکه بیچاره شود. فی مخمصة. در کرسنکی ونایافت طعام واز این محرمات که مذکور شد بخورد
غیر متجانف لاثم. در حالتی که مایل نباشد بسوی کناهی یعنی بتلذذ بخورد ویا زیاده از سد رمق تناول
نکند. فان الله غفور. پس خدای تعالی امرزکار است او را در این کناه. رحیم. مهربان بر او که با کل این
مقدار رخصت داد. اورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طایی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمدو وکفت یا رسول الله ما در جائی می باشیم که با سکان وسکان ومرغان شکاری بهمان
داری میکنیم وسکان آل ذریح وآل جویریه جانوران دشتی میکیرند بعضی از ان جمله است که ما در نمی یابیم
وپیش از انکه سک هلاک کند ذبح میکنیم وبرخی آنست که تا رسیدن ما سک تلف کرده است حق سبحانه و
تعالی فرمود که مردار حرام این حکونه بود ایه آمد که. یسئلونک. از تو میپرسند که از مطاعم. ماذا احل لهم. چه چیز
حلال کرده اند بر ایشان. قل احل لکم الطیبات. بکو که حلال کرده شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای
تعالی پاک کرده باشند. وما علمتم. ودیکر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید. من الجوارح. از شکار
کنندکان خواه از سباع چون سک ویوز خواه از طیور چون چرخ وباز وجز آن. مکلبین. در حالتی که شما
مودب ومعلمید ایشان را. تعلمونهن. می آموزید جانوران شکاری را. مما علمکم الله. از آنچه خدای شما را
اموخته است از طرق تادیب وآن چنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخواند
او باز آیند و شکاری نکاه دارند برای شما ونخورند. فکلوا پس بخورید پاک وحلال. مما امسکن علیکم
از آن چیزی که جانوران شکاری نکاه داشته اند ونخورده اند وبعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است. واذکروا اسم الله علیه. ویاد کنید نام خدای را
بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید وکفته اند باسم اللهم اهدنا صدورنا باید کفت
وبسم الله نیز کفایتست. واتقوا الله. وبترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است. ان الله
سریع الحساب. بدرستی که خدای تعالی زود حسابست از حلال وحرام سوال خواهد کرد. الیوم
یعنی در روز نزول این ایه. احل لکم الطیبات. حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای تعالی
وطعام الذین اوتوا الکتاب. طعام انها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود ونصاری از ذبایح وغیر آن

حل لکم. حلالست مر شما را. وطعامکم حل لهم. وطعام شما نیز ایشان را حلالست در دین شما چه شما ذبح
بنام خدای میکنید. والمحصنات. دیکر حلالست بر زنان ازاد وپارسا. من المومنات. از انها که کرویده
اند وایمن بر سبیل الومنست واکرامت نیز حلالست. والمحصنات. ودیکر زنان پارسا. من الذین اوتوا
الکتاب. از انها که ایشان را کتاب داده اند. من قبلکم. پیش از شما ومحصنات نزد امام اعظم رحمه الله عفایف اند
پس بقول او انحرایر یعنی از کتابیه واما حسا باشند وهمه را نکاح توان کرد. اذا اتیتموهن. چون بدهید
ایشان را. اجورهن. مهرهای ایشان. محصنین. در حالتی که شما بدان نکاح عقد صلاح جوئید. غیر
مسافحین. نه مجاهر باشید بزنا. ولا متخذی اخدان. ونه فراکیرنده دوستان نهانی. ومن یکفر بالایمان
وهرکه کافر شود بدانچه بدان ایمان واجبست یا انکار شرایع اسلام از حلال وحرام. فقد حبط عمله. پس
بدرستی که باطل شد کردارهای او. وهو فی الاخرة. واو در آن سرای. من الخاسرین. از زیانکاران است
یا ایها الذین امنوا. ای کروه کروید کان. اذا قمتم الی الصلوة. چون خواهید که برخیزید بنماز وشما محدث
باشید. فاغسلوا وجوهکم. پس بشوئید روهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول ومیان دو نرمه
کوش در عرض. وایدیکم الی المرافق. وبشوئید دستهای خود را تا مرفقین ومرفق موصل ذراع وعضد است
وامسحوا برؤسکم. ومسح کنید سرهای خود را امام مالک نظر بر ظاهر میفرماید که تمام سر را مسح
باید کرد ونزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است وامام شافعی رحمه الله میکوید که آن مقدار که
اسم مسح بر وی اطلاق توان یافت کرد کافیست. وارجلکم. وبشوئید پایهای خود را. الی الکعبین. با
آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق وقدم است حفص وارجلکم بطریق
جر جوارست هم چنانکه وهم عذاب من رجز الیم حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم. وان کنتم جنبا. و
اکر باشید جنابت رسیده. فاطهروا. پس غسل کنید. وان کنتم مرضی. واکر باشید بیماران واستعمال
آب شما را مضر باشد. او علی سفر. یا در سفر باشید. اوجاء احد منکم. یا بیاید یکی از شما. من الغایط.
از خلاجای یعنی محدث بود. اولامستم النساء. یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه. فلم تجدوا
ماء. پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب وشما را حایلی باشد از دشمن وسبع که از آن هلاک نفس
متیقن باشد یا آب در چاهی بود وآلت استقا یافته نشود یا میفروشند وشما قیمت آن ندارید
فتیمموا صعیدا طیبا. پس قصد کنید بخاک پاک وهو جنس از زمین بود الا خاکستر. فامسحوا
پس مسح کنید. بوجوهکم وایدیکم روبها ودستهای خود را. منه. از آن خاک بدو ضربه یکی از برای
وجه ویکی از برای ایدی. ما یرید الله. نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرد از غسل ووضو وتیمم
لیجعل علیکم من حرج. تا بر شما تنک فراکیرد. ولکن یرید. ولیکن میخواهد. لیطهرکم. تا شما را پاک کرداند
از احداث یا از کناه چه وضو کفارت ذنوبست. ولیتم نعمته. وتمام کرداند نعمت خود را. علیکم. بر شما
انکه رخصت میکند شما را در تیمم. لعلکم تشکرون. وتا باشد که شما شکر کوئید بر نعمتهای او وصاحب
بحر الحقایق فرموده معنی این ایه بزبان اهل اشارت انست که برخیزید از خواب غفلت ومتوجه شوید
بنمازی که معراج شما است در رجوع بمقام قربت پس آن روبهای خود را اکر بدان توجه کرده اید بشوئید
بآب توبه واستغفار ودستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین وتعلق بما فی الکونین ومسح کنید

سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طینت و قیام با نیة غسل دهید و اگر
شمارا اجابت رسیده از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیت طاعت
و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود کر آلوده گی از آن
کثیف ترنیست ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب . ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز . کین طهارت
سال الذره را غازی میکند . واذکروا و یاد کنید . نعمة الله . نعمت خدای که انعام کرده . علیکم . بر شما
باسلام و شرایع آن . ومیثاقه الذی واثقکم به . آنکه پیمان بست با آن یعنی عهدی که خدای تعالی
بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت صلی الله علیه وسلم بستید که بر سمع
و طاعت بیعت کردید . اذ قلتم . چون گفتید سمعنا شنیدیم قول ترا . واطعنا . و فرمان بردیم امر
ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عالم حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت
بمجلس مذکور خواهد شد . واتقوا الله . و بترسید از خدای تعالی از بوشی نعمت و شکستن پیمان . ان الله . بدرستی
که خدای تعالی علیم بذات الصدور . داناست در آنچه در سینها مخفی باشد . یا ایها الذین امنوا ای گروه
مؤمنان . کونوا قوامین . باشید قیام کنندگان بحق لله برای خدای تعالی . شهداء بالقسط گواهان
براستی . ولا یجرمنکم . و بر آن ندارد شما را یعنی بیارد شما را . شنان قوم . دشمنی گروهی از مشرکان . علی ان
لا تعدلوا . بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید . اعدلوا . عدل کنید . هو اقرب للتقوی
که عدل نزدیکتر است بپرهیزکاری و چون عدل پرهیزکار را بمرتبه تقوی اولیست قیاس باید کرد که عدل
با مؤمنان بچه مقام خواهد بود . بیت . عدل کن زانکه در ولایت دل . در پیغمبری زند عاقل . عدل مشاطه است
ملک آرای . دین و دولت ز عدل مانده بجای . واتقوا الله . و بترسید از خدای تعالی در ظلم و ستم کاری
ان الله خبیر . بدرستی که خدای تعالی بیناست . بما تعملون . بآنچه میکنید از عدل و ظلم . وعد الله الذین امنوا
وعده کرده است خدای تعالی آنکسانی را که ایمان آورده اند . وعملوا الصالحات . و عملهای ستوده کردند
و وعده اینست که . لهم مغفرة . مر ایشانراست آمرزش گناه . واجر عظیم . و مزد بزرگ از فضل الله . و
الذین کفروا . و آنانکه کافر شدند . وکذبوا بایاتنا . و تکذیب کردند آیتهای مارا . اولئک اصحاب الجحیم . آن گروه
اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران او . آورده اند که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه عطفان بحرب جمعی از محارب
بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با سهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند لشکر
اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده و حضرت صلی الله علیه وسلم از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده
و جامها تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند در یاب که محمد صلی الله علیه وسلم تنها در پای
آن درخت تکیه نموده و یاران ش از او دور اند و درین محل بر دست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده
بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت نماید حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود الله تعالی جل جلاله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام بر سینه غورث زد چنانکه
شمشیر از دست او بیفتاد سید عالم صلی الله علیه وسلم آن تیغ را برداشته بر سر وی دوید و گفت که من یمنعک الیوم
منی آن مرد گفت که هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد لا اله الا الله پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفته
ایشانرا باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که . یا ایها الذین امنوا . ای گروه گرویدگان . اذکروا نعمة الله

علیکم

علیکم یاد کنید نعمت خدا بر اکر بشما ارزانی فرموده . اذ هم قوم . چون قصد کرد قومی یعنی غورث و تابعان
او . ان یبسطوا الیکم . آنکه بگشایند بسوی شما . ایدیهم . دستهای خود را بقتل و اهلاک . فکف ایدیهم
پس خدای تعالی باز داشت دستهای ایشانرا . عنکم . از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در
قصه بنی نضیر است که قصد آن حضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیه عامریان و شرح
این سوره در سوره حشر خواهد آمد انشاء الله تعالی . واتقوا الله . و بترسید از کفران این نعمتها . وعلی الله
و بر خدای تعالی باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر و رهاننده از شر اوست . فلیتوکل المؤمنون
و هر آینه بگرفت خدای تعالی . ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل . پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام
و محاربه با جباران . وبعثنا منهم . و برانگیختیم از ایشان . اثنی عشر نقیبا . دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا
تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورة این قصه بر وجه اختصار
چنانست که حق تعالی وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا همه و ولایت شام به بنی
اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباره بود و ایشانرا عمالقه میگفتند مردمان
بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر را بر بنی اسرائیل مستخلص شد
فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغ است و جهاد کنید
با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر جدا کرد که هر یک کافی مهمات سبطی باشند و با قوم
خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات
کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قدش سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و عمر او
سه هزار سال و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و پنج نفر در پوست انار شان میگنجید نقبا باز
گشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد و چه ممکن است که نافرمانی کرده بمصر
باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکر
گاه آمده موسی و هرون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند بد دلی کرده صفت جباران بر وجهی که دیده
بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا
بر عهد و قرار خود بایستادند دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب از ایشان پدید آمد که ما با
این جباران چگونه جنگ کنیم . وقال الله . و گفت خدای تعالی . انی معکم . من با شمایم بنصرت دادن
شما بر دشمنان و دیگر گفت . لئن اقمتم الصلوة . بخدای که اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن . واتیتم الزکوة
و بدهید زکوة را بارباب استحقاق . وامنتم برسلی . و تصدیق کنید پیغمبران مرا . وعزرتموهم . و تقویت
کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشان بجای آورید . واقرضتم الله . و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او
قرضا حسنا . نفقه دادنی نیک . لاکفرن عنکم . هر آینه در گذرانم شما را . سیئاتکم . گناهان شما را
ولادخلنکم . و در آرم شما را . جنات تجری . بوستانهای که جاریست . من تحتها الانهار . از زیر درختان
آن جویها . فمن کفر . پس هر که کافر شود . بعد ذلک . بعد از این شرط مؤکد . منکم . از شما . فقد ضل . پس هر آینه
گم کرده است . سواء السبیل . راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و حق تعالی فرمود که . فبما
نقضهم میثاقهم . پس بشکستن ایشان پیمان خود را . لعناهم . براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم

یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم. وجعلنا قلوبهم. وگردانیدیم دلهای ایشانرا. قاسیة. سخت بمثابه
متاثر نشود از مشاهده آیات واستماع تخویفات. یحرفون الکلم. میگردانند سخنان توریة را یا نعت
حضرت صلی الله علیه وسلم را. عن مواضعه. از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وضع
میکنند یا کلمات توریة را ماول میسازند بتاویلات فاسده. ونسوا حظا. وترک کردند بهره تمام را
مما ذکروا به. از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم. ولا تزال
تطلع. وهمیشه هستی تو که مطلع میشوی. علی خائنة منهم. بر خیانتی از جهودان. الا قلیلا منهم. مگر
اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام واصحاب او. فاعف عنهم. پس درگذران از ایشان اگر
توبه کنند وایمان آرند. واصفح. وروی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند وگفته اند مطلق
عفو وصفح بآیة السیف منسوخ است. ان الله یحب المحسنین. بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد
نیکوکارانرا. ومن الذین قالوا. واز آنانکه گفتند. انا نصاری. بدرستیکه ترسایانیم خود را بجهة
نصرانی گفتند ونسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام دران میبود یا آنکه گفتند
ونسبت دادند که نحن انصار الله وبر هر تقدیر از ایشان. اخذنا میثاقهم. گرفتیم پیمان ایشان چنانچه
از جهودان گرفته بودیم. فنسوا حظا. پس ایشان ترک کردند بهره وافی. مما ذکروا به. از آنچه بدان پند
داده شده بودند در انجیل از دوی فارقلیط که احمد مرسل است صلی الله علیه وسلم. فاغرینا. پس برانگیختیم بشومی
پیمان شکنی. بینهم العداوة. میان ترسایان دشمنی ظاهر. والبغضاء. وبعضی پنهان در دل. الی یوم القیمة
تا روز رستخیز وآن چنانست که نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیگر وبعضی مفسران برانند که دشمن
برانگیختیم میان هود وایشان. وسوف ینبئهم الله. وزود باشد که بیاگاهاند وخبر دهد خدای تعالی
ایشانرا. بما کانوا یصنعون. بآنچه ایشان میکنند وآن خبر دادن بجزا ومکافات خواهد بود. یا
اهل الکتاب. ای جهودان وترسایان. قد جاءکم رسولنا. بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما که. یبین
لکم. روشن میکرداند برای شما. کثیرا. بسیاری. مما کنتم تخفون. از آنچه هستید که آنرا پنهان میداشتید
من الکتاب. از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه وسلم وآیة رجم واز انجیل چون بشارة عیسی باحمد علیه السلام. و
یعفوا عن کثیر. ودر میگذارد از بسیار از مخفیات شما وخبر نمیدهد از آنچه هیچ مهم دینی بدان وابسته
نیست نقلست که یهودی با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت که کدامست آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت
صلی الله علیه وسلم از او اعراض کرد دو نوبت وسه نوبت مبالغه نمود حضرت روی از او میگردانید وقصد یهود
آن بود که مناقضه بدان وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سکوت جز اعراض چیزی
مشاهده نکرد بصدق آنحضرت صلی الله علیه وسلم متیقن شده فی الحال ایمان آورد. قد جاءکم من الله. بدرستی
که آمد بشما از نزدیک خدای تعالی. نور. روشنایی که دفع کننده ظلمت وضلالت است. وکتاب مبین.
وکتابی روشن کننده وبخود روشن گفته اند نور حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم در بحر الحقایق آورده اند
که وجه تسمیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور آنست که اول چیزی حق تعالی بنور کرم از ظلمت کتم عدم
بیرون آورد نوری بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور او موجود
کرد انید ودر نقد النصوص مذکور است که اصل منشا ومعاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است

وآن

وآن حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم ونور احمدی علیه السلام است که صورت حضرت واحدی احدیست جامع جمله کمالات
الهی وکیانی وواضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی وحیوانی وانسانی حضرت عالم وعالمیان صور و
اجزای تفصیل او وآدم وآدمیان مسخر برای تکمیل او والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد
آدم ومن دونه تحت لوائی. بیت. آنچه اول شد پدید از جیب غیب. بود نور جان او بی هیچ ریب. بعد
از آن آن نور مطلق زد علم. گشت عرش وکرسی ولوح قلم. یک علم از نور پاکش عالمست. یک علم ذریت
است وآدمست. نور او چون اصل موجودات بود. ذات او چون معطی هر ذات بود. واجب آمد دعوت
هر دو جهان. دعوت ذرات پیدا ونهان. یهدی به الله. راه مینماید خدای تعالی بدین نور یا کتاب. من
اتبع رضوانه. آن را که پیروی خوشنودی آن میکند. سبل السلام. طلب راههای سلامت از عذاب
که آن راه حقست یا سبل دار السلام که آن بهشتست. ویخرجهم. وبیرون می آرد ایشانرا. من
الظلمات. از تاریکی کفر یا شک یا جهل. الی النور. بروشنایی ایمان یا یقین یا علم. باذنه. بارادت وتوفیق
خود. ویهدیهم. وراه مینماید ایشانرا. الی صراط مستقیم. راه راست که نزدیکترین راههاست
بحق. لقد کفر الذین. بدرستیکه کافر شدند آنانکه. قالوا ان الله. گفتند که الله تعالی. هو المسیح ابن
مریم. او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان قول ایشان همین
که میگویند که پسر مریم خداست ظاهرست چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد وحادث
الوهیت را نشاید دیگر آنکه مادر اکبر است وولد اصغر وچه دور است که اصغر اله اکبر باشد. قل
فمن یملک. پس بگو که کیست که مالک باشد ومنع کند. من الله. از ارادت خدای تعالی. شیئا. چیزی را
یعنی مانع نتواند شد. ان اراد. اگر خواهد خدای تعالی. ان یهلک المسیح ابن مریم. آنکه هلاک کند عیسی ابن
مریم. وامه. ومادر او. ومن فی الارض جمیعا. وآنهایی که در روی زمین اند همه یعنی مسیح ومادر او
مقهورند وقابل فنا چون سایر ممکنات وچنین کس خدایی را نشاید. ولله ملک السموات والارض
ومر خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها. وما بینهما. وآنچه در میان ایشانست. یخلق ما یشاء.
می آفریند هرچه میخواهد قادر علی الاطلاق است بی اصلی وماده می آفریند چون آسمان وزمین وخلق
میکند از ماده واصلی چنانچه ما بینهما وانشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک واز
اصلی که جنس است از والدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی علیه السلام. والله علی کل شیء
قدیر. وخدای تعالی بر همه چیز تواناست. وقالت الیهود والنصاری. وگفتند جهودان وترسایان
نحن ابناء الله. که ما پسران خداییم واو ما را چون پدرست در مهربانی ورافت وما او را چون پسریم
در قرب ومنزلت ابرهیم نخعی فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرده که یا ابناء احباری ایشان که
خوانده اند که یا ابناء ابکاری ودر کلمات انجیل هست که میروم الی ربی وربکم ایشان چنین خوانده اند
الی ابی وابیکم. واحباؤه. ودیگر گفتند که دوستان اوییم. قل فلم یعذبکم. بگو پس چرا عذاب میکند
شما را. بذنوبکم. بگناهان شما وآن عذاب در دنیا بقتل است واسر ودر آخرت بسخن ایشان بدوزخ
ایاما معدودات. پس اگر پسر میبود شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد ودوست نیز عذاب
دوست روا نمیدارد پس شما نه پسرید ونه دوست. بل انتم بشر. بلکه شما آفریدگانید. ممن خلق. از آنها

خدای تعالی آفریده است و همچنین سایر بنی آدم به بدی و نیکی که پاداش خواهد یافت. یغفر لمن یشاء. می آمرزد خدای تعالی هر که را بخواهد و آنها که اهل ایمانند. و یعذب من یشاء. و عذاب میکند هر که را بخواهد و آنها که مشرکانند. ولله ملک السموات والارض. و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و در این. وما بینهما. و آنچه اینها باشد. والیه المصیر. و بسوی اوست بازگشت همه. یا اهل الکتاب. ای یهود و نصاری. قد جاءکم رسولنا. بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما. یبین لکم. روشن میکرداند برای شما راه حق را. علی فترة من الرسل. بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل. ان تقولوا. تا نگوید شما که ما جاءنا. نیامد بما. من بشیر. مژده دهنده. ولا نذیر. و بیم کننده. فقد جاءکم بشیر. پس آمد بشما بشیر بشارت دهنده مومنان بکرامت. ونذیر. و ترساننده کافران بعذاب قیامت. والله علی کل شیء قدیر. و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است اگر خواهد رسولان پی در پی بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر فرستاده ~~...~~ از بنی اسرائیل و خالدین سنان از عرب و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و در این امت مبعوث گردانید بر بندگان که وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم. بیت: تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان • عالم ز رای روشن او نور حق گرفت. واذ قال موسی. و یاد کن که چون گفت موسی علیه السلام. لقومه. مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند. یا قوم اذکروا. ای گروه من یاد کنید. نعمة الله علیکم. نعمت خدای تعالی را که فائض است بر شما. اذ جعل فیکم انبیاء. چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی نبوده که در بنی اسرائیل. وجعلکم ملوکا. و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خود بید یا منازل شما وسیع است و در او آب جاری هست چون منازل ملوک. وآتیکم. و بداد شما را از من و سلوی و سایهٔ ابر و شکافتن بحر. ما لم یوت احدا. آنچه نداد کسی را. من العالمین. از عالمیان زمان شما. یا قوم. ای گروه من. ادخلوا الارض المقدسة. درآئید زمین پاک کرده شده که ولایت شامست یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی اردن واضح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است. التی کتب الله لکم. آن زمینی که خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جباران و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبای خود و میگفتند که اگر ما را سر گرده باشد که بمصر باز میگردیم موسی علیه السلام گفت. ولا ترتدوا علی ادبارکم. و باز مگردید بهمان راه که آمدید. فتنقلبوا خاسرین. که اگر چنین کنید باز گردید زیان کاران در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای رب العباد. قالوا یا موسی. ایشان گفتند که ای موسی. ان فیها. بدرستی که در ارض مقدسه. قوما جبارین. گروهی اند متغلب و باقوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست. وانا لن ندخلها. و ما در نیائیم در آن زمین جهت جنگ. حتی یخرجوا منها. تا وقتی که بیرون آیند ایشان. فان یخرجوا منها. پس اگر بیرون روند از آن زمین. فانا داخلون. پس ما درآئیم کائیم بدان. قال رجلان. گفتند دو مرد. من الذین یخافون. از آنانکه ترسید ندا ز خدای تعالی. انعم الله علیهما. و انعام کرد خدای تعالی بر ایشان ایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند. ادخلوا علیهم الباب. درآئید بر جباران از باب قریهٔ ایشان ناگهان و ایشان را در رهگذر تنگ گیرید و بصحرا مگذارید. فاذا دخلتموه. پس چون

درآید

درآید ایشان در بدین وجه که گفته شد. فانکم غالبون. پس بدرستی که شما غالبید زیرا که ایشان جسمی چندند بیدل و تن آورانند بی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام. وعلی الله فتوکلوا. و بر خدای تعالی توکل کنید در این حرب. ان کنتم مومنین. اگر هستید باور دارندگان مر وعدهٔ حق تعالی را. قالوا یا موسی. گفتند ای موسی علیه السلام. انا لن ندخلها ابدا. بدرستی که ما هرگز نمی آئیم بدین ولایت ما داموا فیها. مادام که ایشان در این موضع اند تو دو کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری. فاذهب انت. پس برو تو. وربک. و پروردگار تو. فقاتلا. پس جنگ کنید. انا ههنا قاعدون. بدرستی که ما اینجا نشسته ایم در این سخن خوار داشت کردن با خدا و رسول گفته اند مراد از رب برون بوده ورب که بمعنی سید است پس برون را که از و بزرگتر بود سید گفتند و کلمهٔ قاتلا موید این قولست. قال رب. گفت موسی ای پروردگار من. انی لا املک الا نفسی. من مالک نیستم مگر نفس خود را. واخی. و برادر خود را. فافرق بیننا. پس جدائی افکن میان ما. وبین القوم الفاسقین. و میان این گروه بیرون رفتگان از طاعت و از دائرهٔ فرمان. قال. گفت خدای تعالی. فانها. پس بدرستی که ارض مقدسه محرمة علیهم. حرامست بر ایشان که درآیند در آن و نه مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی. اربعین سنة. چهل سال. یتیهون فی الارض. سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخست پس قوم موسی علیه السلام چهل سال در این مقدار زمین سرگردان بودند هر صبح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب هم آنجا بودندی قولی آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بعضی بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هرون علیهما السلام در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد بر او بیعت کردند یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا را بگرفت و بنیاد جباران را بر انداخت و در اخبار آمده که چون موسی علیه السلام بر قوم دعا کرد حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی علیه السلام از آن پشیمان شد و حق تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم به تحیر و سرگشتگی ایشان. فلا تأس. پس تو اندوهناک مباش. علی القوم الفاسقین. بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با پیغمبر است صلی الله علیه و آله که پیغمبرها بدکه قوم موسی علیه السلام مدتی سرگشته شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی علیه السلام بودند. واتل علیهم. و بخوان بر اهل کتاب. نبأ ابنی آدم. خبر دو پسر آدم علیه السلام را که از صلب او بودند قابیل و هابیل. بالحق. خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا علیها السلام بهر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ میشدند آدم علیه السلام جاریهٔ یک بطن را بغلام بطنی دیگر میداد که آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا میگفتند و او چندان جمالی نداشت و چون برسیدند آدم علیه السلام لیوذا را بقابیل نام زد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل از این حکم ابا نموده گفت که خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولیتر است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای تعالی بر جمله صدور یافته مراد را این چه اختیار است قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوب روی تر است بدو میدهی آدم علیه السلام فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر یکی از شما قربانی کنید قربانی هر که قبول کرد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه از این خبر داد که

اذ قربا قربانا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانا بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود
بره فربه که بغایت فربه دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نکرد در ترک
اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد
و با خود گفت که اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود باز ندارم . فتقبل من
احدهما . پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان
فرود آمد و گوسفند را بخورد . ولم یتقبل من الآخر . و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود آتش از
قربانی او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیده
بصیرت او را تیره کرد . قال . گفت هابیل را که لاقتلنک . بخدای تعالی که ترا بکشم بانکه قربانی تو مقبول
شد و از آن من مردود . قال . گفت هابیل . انما یتقبل الله . جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی من
المتقین . از پرهیزکاران که در قربان نیت خود خالص ساخته اند . لئن بسطت . اگر بگشایی و دراز کنی
الی یدک . بسوی من دست خود را . لتقتلنی . تا مرا بکشی . ما انا بباسط . من باری نیستم دراز کننده
یدی الیک لاقتلک . دست خود بسوی تو تا ترا بکشم . انی اخاف الله . من میترسم از خدای تعالی . رب العالمین
که پروردگار عالمیانست باوجود آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و با شوکت تر اما تسلیم شد مر قتل را
از ترس خدای تعالی پس گفت . انی ارید . من میخواهم . ان تبوء . آنکه باز گردی . باثمی . بقوه گناه در قتل من . واثمک
و بر باداش گناه تو که آن سبب رد قربانی بوده و این اراده از هابیل بموافق حکم خدای تعالی بود . فتکون . پس باشی
تو از این دو گناه . من اصحاب النار . از ملازمان دوزخ . وذلک جزاء الظالمین . و اینست باداش ستمکاران
که قتل ناحق کنند . فطوعت له . پس آسان کرد بر قابیل و یاری کرد مر او را . نفسه . نفس او . قتل اخیه . در
کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری بر او متمثل شد مرغی بدست گرفته پس
سر آن مرغ را بسنگی نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل در خواب
یافت سر بر سنگی نهاده . فقتله . پس بکشت او را بر آنکه سنگی بر سر وی زد تا مغزش پریشان کرد . فاصبح
من الخاسرین . پس گشت از زیانکاران در دنیا بانکه بقیه عمر مردود و مطرود و در آخرت خود ظاهر است
که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل
ندانست که با وی چه باید کرد او را در جایی بپیچید و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت و ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که یک سال میکشیدش تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت
که بیفکند بخورند قابیل بر تنگ آمد . فبعث الله غرابا . پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را که . یبحث فی الارض
میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد . لیریه . و این عمل بسبب آن بود تا بنماید
قابیل را . کیف یواری . چگونه بپوشد . سوأة اخیه . جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد
در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن میپاشید تا پوشیده گشت . قال یا ویلتی
گفت قابیل که وای بر من . اعجزت ان اکون . که عاجز شدم از آنکه باشم . مثل هذا الغراب . مانند این زاغ
در این عمل . فاواری سوأة اخی . پس بپوشم تن برادر خود را در آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک
کرد . فاصبح من النادمین . پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه یک سال او را میکشید و گویند که

او بر آن بود که پدر و مادر از او تبرا کردند و تمام حسد او شد و ندایی شنید که کن خائفا ابدا
بعد از آن قابیل هر که را میدید میترسید که ناگاه او را بکشد عاقبت بدست پسری نابینا از آن
خود کشته گشت . من اجل ذلک . بسبب این قتل . کتبنا علی بنی اسرائیل . نوشتیم و حکم کردیم بر بنی
اسرائیل . انه من قتل نفسا . آنکه هر کس که بکشد کسی را . بغیر نفس . بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر او
قصاص لازم شده . او فساد فی الارض . و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق
یا ردت یا زنا بشرط احصان . فکانما قتل الناس جمیعا . پس همچنان شد که همه مردمان کشته باشد
از آن حیثیت که هتک حرمت دماء کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکی است در
استجلاب غضب الهی . ومن احیاها . و هر که سبب حیوة کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن
از مهالک . فکانما احیا الناس جمیعا . پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد
مقصود از این کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب در رعایت نفوس . ولقد جاءتهم . و هر آینه
که آمد بسوی بنی اسرائیل . رسلنا . فرستادگان ما . بالبینات . بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح . ثم
ان کثیرا منهم . پس بدرستی که بسیاری از ایشان . بعد ذلک . بعد از ارسال رسل و انزال آیات . فی الارض
لمسرفون . در زمین اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا گذشته
از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت صلی الله علیه وسلم
در آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم اختیار کردند هوای مدینه با مزاج
ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسید حضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان را بمیان شتران شیردار که بنزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روز در آن موضع بسر برده
و شیر و بول شتر میاشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر
خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول صلی الله علیه وسلم بود با چند نفر از عقب
آن مردم رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و یا خر یسار را گرفته دست و پای وی ببریدند و خار
در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم از این حال وقوف یافته کرز بن جابر را
با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست و گردن بربسته نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورد حق تعالی آیه فرستاد که . انما جزاء الذین . جز این نیست که هست جزای آنانکه . یحاربون الله ورسوله
حرب کنند با دوستان خدای تعالی و رسول او . ویسعون فی الارض . و بشتابند در زمین . فسادا . از
برای فساد که قطع طرق و قتل و غارتست . ان یقتلوا . آنکه بکشند ایشان را . او یصلبوا . یا بکشید
بر دار کشید اگر کشته باشند و مال برده . او تقطع ایدیهم وارجلهم . یا ببرند دستها و یا پایهای ایشان را
من خلاف . برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته . او ینفوا . یا برانند
ایشان را . من الارض . از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر
قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را بر حبس فرود آورده
تا ضرر او بر شهری دیگر مسلمانان نرسد پس حضرت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند
و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند . ذلک . این حدود که مذکور شد

لهم برای ایشان. خزی فی الدنیا خواری و رسوایی است در دنیا. ولهم فی الآخرة ومر ایشانراست
در آخرت. عذاب عظیم. عذابی بزرگ بجهت گناه ایشان. الا الذین تابوا. مگر آنانکه توبه کردند
از آنچه حق الله است. من قبل ان تقدروا. پیش از آنکه شما قادر شوید. علیهم. بر ایشان پس محاربه
اگست و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت برا و خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد
ازو ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر مسلمانست که قبل از قدرة برا و توبه کرد
مالک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود از وی بیفتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر که مال کسی
بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم کرده و قول امام شافعی
آنست که قبل القدرة غلبه بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان. فاعلموا. پس بدانید
ان الله. آنکه خدای تعالی غفور. آمرزنده گناهست بتوبه. رحیم. مهربانست بر تایبان. یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله. ای گروه مؤمنان بترسید از خدای تعالی. وابتغوا الیه الوسیلة. و بطلبید
بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمهٔ جامع در این باب آنست که
وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی حفظ اوامر و نواهی در لطایف قشیری گوید وسیله تجرد اعمالست
از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیلهٔ
عابدان بفضایلست و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بترک وسایل عابد بمعا قدم توسل جوید
و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینهٔ نظر کند عابد فکر در این آیه کند که یذکرون الله قیاما
و قعودا و عالم نظر در این آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف از این کلمه در
نگذرد قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری فرموده که الهی وسیلهٔ هم
بتو هم تویی که اگر کسی را بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم بیت این طلب مان نه طلب تو دادهٔ گنج
احسان بر همه بگشادهٔ. این طلب در ما هم از ایجاد تست. رستن از بیداد یا رب داد تست. این قدر
ارشاد خود بخشیدهٔ. تا بدین بس عیب ما پوشیدهٔ. قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش. متصل گردان بدریاهای
خویش. وجاهدوا فی سبیله. و جهاد کنید با اعدای او در ظاهر و باطن. لعلکم تفلحون. شاید که
رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که در این آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که
بآنها رستگاری حقیقی دست دهد اول ایمان که اصابت نوراست در دید و خلقت و بنده را از
آن حجب ظلمات شرک خلاص میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاص ضمیر است
و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقاء
لاهوت و عارف بسبب آن تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت
و اثبات هویت و موحد در این مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد بیت چون جلوه
کند نور شهود تو ز غیب. از ظلمت هستی تو آثار نماند. از چهرهٔ وحدت بفکن پردهٔ کثرت. تا
در نظرت اندک و بسیار نماند. ان الذین کفروا. بتحقیق آنانکه کافر شدند به پرستش ملائکه و عجل
و غیر آن. لو ان لهم. اگر باشد ایشانرا. ما فی الارض جمیعا. همهٔ آنچه در زمین است از صنوف اموال
و امتعه. ومثله معه. و مانند آن که همه با آن یعنی اگر دوبار آنچه در زمین است از نقد و

جنس

جنس کافران باشد. لیفتدوا به. تا آنرا فدای نفس خود کنند. من عذاب یوم القیمة. از عذاب
روز رستخیز. ما تقبل منهم. قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد
ولهم عذاب الیم. ومر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک. یریدون. میخواهند یعنی طمع میدارند
یا قصد میکنند. ان یخرجوا من النار. آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ. وما هم بخارجین منها.
و نیستند ایشان بیرون آیندگان. ولهم عذاب مقیم. ومر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع
نیابد. والسارق والسارقة. و مرد دزد و زن دزد را. فاقطعوا ایدیهما. ببرید دستهای
راست ایشان چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم
و سه درم نزد مالک و زیادت چند آنچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون
خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه مسجد و پنهان بردارند. جزاء بما کسبا.
جزای پاداش میدهد ایشانرا جزا داده نی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمتست در مال مؤمن. نکالا
من الله. و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا بیندا و شود و باز دارد او را از رجوع
بمثل این عمل. والله عزیز. و خدای تعالی غالبست در حکم خود. حکیم. دانا بحکمت آنچه بدان حکم
میکند. فمن تاب. پس هر که توبه کند. من بعد ظلمه. از پس ستمکاری خود یعنی دزدی. واصلح. و بصلاح
آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه باز دزدی عوض نماید. فان الله یتوب
علیه. پس بدرستی که خدای تعالی توبهٔ او قبول کند اما قطع ید ساقط شود. ان الله غفور. بدرستی
که خدای تعالی آمرزگار است گناه او را. رحیم. مهربانست بر او که در محشر او را رسوا کند. الم تعلم
آیا ندانستی خطاب بآن حضرتست صلی الله علیه وسلم و مراد امتند یعنی دانستید. ان الله. آنکه خدای تعالی. له
ملک السموات والارض. مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها. یعذب من یشاء. عذاب میکند
هر کرا میخواهد چنانکه سارق را بقطع ید. ویغفر لمن یشاء. و میامرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق
را بعد از توبه. والله علی کل شیء قدیر. و خدای تعالی بر همه چیز از مغفرت و تعذیب قدیر تواناست
یا ایها الرسول. ای فرستاده خطاب تشریفست که آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بلقب یاد کرد و انبیاء
دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم و یا نوح اهبط بسلام یا ابرهیم اعرض عن هذا
یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت صلی الله علیه وسلم و علی
جمیع الانبیاء والمرسلین رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین. ترا اندوهناک نگرداند کردار آنکسانی که از روی عناد. یسارعون فی الکفر. میشتابند
و خود را می فکنند در کفر. من الذین قالوا. از آنکه گفتند آمنا. ایمان آوردیم ما و آن گفتن هست
بافواههم. بر زبانهای ایشان. ولم تؤمن قلوبهم. و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند
و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند. ومن الذین هادوا. و بعضی از آن کسان که دین
یهودیه دارند. سماعون للکذب. برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بیرون میرفتند و میگفتند از محمد صلی الله علیه وسلم چنین شنیده ایم و نشنیده بودند و اینها
یهودیه بودند. سماعون لقوم آخرین. شنوندگان برای گروهی دیگر که لم یأتوک. نیامده اند بر مجلس تو

مراد یهودیهٔ خیبرند که یهودی مدینه جاسوس میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیه را
سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کرده بودند و هردو محصن بودند و حد ایشان بحکم
توریة رجم بود و یهود ملاحظهٔ ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند
که درین کتاب این مرد که در یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کس بدیشان فرستید
تا حد زانی محصن از او بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او مشنوید
پس جمعی از ایشان با زانی بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون
کعب و کنانه و مالک به مجلس حضرت صلی الله علیه و سلم آمده از حد زانین محصنین پرسیدند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که
رجم می باید کرد ایشان از آن ابا کردند و گفتند که خدای تعالی در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده
بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه کرده بازگونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل علیه السلام
آن حضرت صلی الله علیه و سلم را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة
رجم است نه جلد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست
یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری دانا ترهمه اهل زمانست بتوریة حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که میان من و شما در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت صلی الله علیه و سلم بحضور
او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت صلی الله علیه و سلم گفت که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که میان من و اینها تو حکم باش که دانا تری یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت
صلی الله علیه و سلم سوگند داد او را که بدان خدای تعالی که توریة بر موسی علیه السلام نازل کرد و دریا برای شما بشکافت و
شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی را بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن هست یا نه
ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزاند اگر دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی
تو بگوی که خدای تعالی تو چه گفته حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای من چنین حکم کرده که چون چهار گواه بر
زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت که بخدای موسی که در توریة
نیز همین حکم نوشته اما علما من ملاحظهٔ جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت
صلی الله علیه و سلم بفرمود تا هردو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حق تعالی از حال ایشان خبر داد. یحرفون الکلم
تغییر میدهند آیات را یعنی آیت رجم را من بعد مواضعه پس از آنکه خدای تعالی وضع کرده آنرا در
مواضع آن او بعوض آن جلد و تحمیم مینویسند. یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر
شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بجلد حکم کند. فخذوه پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید. وان لم توتوه
و اگر این حکم بشما ندهد و برجم فرماید. فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن. ومن یرد الله
فتنته وهر که خدای تعالی خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را. فلن تملک پس هرگز نتوانی
آورد و مالک نتوانی شد له برای او من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن فتنه. اولئک الذین
آن گروه آنانند که در ازل لم یرد الله نخواست خدای تعالی ان یطهر آنکه پاک سازد از لوث کفر و
انکار حق. قلوبهم دلهای ایشان را. لهم فی الدنیا خزی مر ایشانراست در دنیا رسوایی یا انکه جزیه

دهند و از مومنان ترسند. ولهم فی الآخرة ومر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ که
خلود است در دوزخ سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن. اکالون
للسحت خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم. فان جاؤک واگر بیایند بمحاکمه بنزد تو فاحکم
بینهم حکم کن میان ایشان. او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان حق تعالی مخیر ساخت آن حضرت را
صلی الله علیه و سلم درین آیت میان حکم و اعراض. وان تعرض عنهم واگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی
فلن یضروک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط
حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله بدرستیکه خدای تعالی یحب المقسطین دوست میدارد
عدل کنندگان را در حکم. وکیف یحکمونک وچگونه حکم میسازند ترا. وعندهم التوریة وحال آنست که
توریة نزد ایشانست. فیها حکم الله دران حکم خدای تعالی برجم. ثم یتولون پس ایشان بر میگردند
و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان. وما اولئک بالمومنین
و نیستند این گروه باورندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا التوریة بدرستی که فرستادیم توریة را
فیها هدی در وی راه نمودنی بحق. ونور و روشنی که ظلمات شبهات را رفع کند. یحکم بها النبیون
حکم کرده اند به توراة علماء بنی اسرائیل انا نکه انبیا ذکر کرده اند حکم خدای را. الذین اسلموا. للذین هادوا
برای آنها که متدین اند بدین یهودیه. والربانیون وحکم کرده اند علماء ربانی والاحبار و زهاد
ایشان نیز برای ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از
محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع وکانوا علیه وبودند بر کتاب شهداء
گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا. فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در
اجرای احکام حق. واخشون و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا و بدل مکنید
بآیاتی با حکام من. ثمنا قلیلا بهایی اندک را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار است. ومن لم یحکم
و آنها که حکم نکنند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده یعنی یهود. فاولئک هم الکافرون پس آن
گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس
انکه یک تن را بکشد بقصاص یک تن و بنی نضیر بمخالفت حکم خدای تعالی عوض یک تن دو تن میکشتند
از بنی قریظه. والعین بالعین و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم در بردن روشنایی نه در کردن
والانف بالانف و بینی به بینی. والاذن بالاذن و گوش بگوش. والسن بالسن و دندان بدندان. و
الجروح قصاص و جراحتهای ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیزی که حفظ مساوات
ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست
و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد. فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی
عفو نماید فهو پس آن تصدق کفارة له کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفارت معفو عنه
باشد بسقوط قصاص از او و اجر عفو کننده بر خدای باشد ومن لم یحکم بما انزل الله و آنها که
حکم نکردند بآنچه خدای تعالی منزل کردانیده و آن جهودانند که در عوض یک نفس دو نفس
میکشتند. فاولئک پس آن گروه. هم الظالمون ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر مواضع آن

وقفينا · ودرآوردیم · علی آثارهم بعیسی ابن مریم · بر پی پیغمبران عیسی ابن مریم را · مصدقا · در
که باور دارنده بود · لما بین یدیه · مر آن چیزی را که پیش از او فرستاده بودیم · من التوریة · از کتاب تورات
وآتیناه الانجیل · ودادیم اورا انجیل · فیه هدی · در او راه نمودنی بتوحید · ونور · و
روشنی بطریق حق · ومصدقا · وگردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین · لما بین یدیه من التوریة
مر آن چیزی را که پیش از او بود از توریة · وهدی · وگردانیدیم او را راه نمای · وموعظة للمتقین ·
وپند دهنده مر پرهیزکاران را · ولیحکم اهل الانجیل · وباید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی
بما انزل الله فیه · بآنچه خدای تعالی نازل کرده اند چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند · ومن
لم یحکم بما انزل الله · وهر که حکم نکند بآنکه فرو فرستاده خدای تعالی · فاولئک هم الفاسقون · پس
آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای تعالی یا از ایمان اگر انکار حکم کنند · وانزلنا الیک الکتاب
وفرو فرستادیم بسوی تو قرآن را · بالحق · بدرستی وراستی · مصدقا · درحالتی که مطابقت
لما بین یدیه من الکتاب · مر آنرا که پیش از او بوده از جنس کتب منزله · ومهیمنا علیه · ونگاهبان است
برکتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه تغییر میدهند از وی راست میشود با گواه است
مر آن کتب را بصحت · فاحکم بینهم · پس حکم کن میان اهل کتاب · بما انزل الله · بآنچه خدای تعالی فرو فرستاد
بتو به از رجم وتسویه در قصاص این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل از این گذشت · ولا تتبع اهواءهم
واز پی مرو آرزوهای ایشانرا درحالتی که مایل باشی · عما جاءک من الحق · از آن چیزی که بتو آمده
است از حکم راست · لکل جعلنا منکم · مر هر گروهی را از شما ساختیم · شرعة · شریعتی · ومنهاجا
وراهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب ومنهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر
صلی الله علیه وسلم · ولو شاء الله · واگر خدای تعالی خواستی · لجعلکم امة واحدة · هر آینه ساخت شما را یک
امت ومتفق بر یک ملت · ولکن لیبلوکم · ولیکن می آزماید شما را · فیما آتیکم · درآنچه بشما داده است
از شرایع مختلفه مناسب هر عصر وزمان تا مطیع از عاصی متمیز شود · فاستبقوا الخیرات · پس بشتابید
وپیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایعست · الی الله · بر خدای تعالی است · مرجعکم جمیعا · بازگشت شما همه
فینبئکم · پس خبر خواهد داد شما را در وقت جزا دادن · بما کنتم فیه تختلفون · آنچه هستید که در آن
اختلاف میکنید از امور دین وشریعت · وان احکم بینهم · ودیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب
بما انزل الله · بآنچه خدای تعالی فرستاد بتو سبب نزول آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یک دیگر از روی
مکر وتزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم شاید که او را از راه ببریم وبشعبده
ونیرنگ فریب دهیم پس بیامدند وگفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم دانسته که ما از اشراف قوم ودانایانیم و
چون ما متابعت تو کنیم اراذل وافاضل یهود در تصدیق ما بتو اقرار واقتدا میکنند اکنون میان ما و
قوم ما در دما واموال خصومتها است وترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت
ترا مسلم داریم حق تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود وگفت حکم کن بفرستاده خدای
تعالی · ولا تتبع اهواءهم · وپی روی آرزوهای ایشان مکن · واحذرهم ان یفتنوک · وحذر کن از
ایشان از آنکه ترا بر گردانند · عن بعض ما انزل الله الیک · از بعضی از آنچه خدای تعالی بتو فرستاده

فان تولوا · پس اگر بر گردند واعراض کنند از حکم منزل · فاعلم انما یرید الله · پس بدان که اعراض ایشان
از آن جهت است که میخواهد خدای تعالی · ان یصیبهم ببعض ذنوبهم · آنکه برساند بدیشان عقوبتها بر برخی
از گناهان ایشان در دنیا وباقی در عقبی · وان کثیرا من الناس لفاسقون · بدرستی که بسیاری از یهود
فاسقانند وبعد از نزول این آیه جهودان گفتند که لا نرضی بحکمک آیه آمد که · افحکم الجاهلیة · آیا
حکم جاهلیت را · یبغون · میطلبند در حد زنا وقصاص چون بحکم توریة وقرآن راضی نمیشوند · ومن
احسن من الله · وکیست نیکوتر از خدای تعالی · حکما · از جهت حکم · لقوم یوقنون · برای قومی که تدبر میکنند
از روی یقین میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن الصامت رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس
حضرت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد ومدد
ایشان مستظهر تو آن بود امروز بدوستی خدا ورسول از همه تبرا کردم ومرا دوستی خدا ورسول بس است
عبدالله ابی گفت که من از دوایر روزگار وحوادث لیل ونهار میترسم واز مظاهرت ومعاونت یهود که حلفا
من اند گزیر ندارم آیه آمد که · یا ایها الذین آمنوا · ای زمره گرویدگان · لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء
فرا مگیرید جهودان وترسایان را دوستی · بعضهم اولیاء بعض · برخی از ایشان دوستانند مر برخی را
بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما · ومن یتولهم منکم · وهر که از شما ایشانرا دوست دارد بمعاونت
وموافقت ایشان میل کند · فانه منهم · پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید
است در موالات یهود ونصاری · ان الله · بدرستی که خدای تعالی · لا یهدی القوم الظالمین · راه
نمینماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند · فتری الذین · پس تو بینی آنان
را که · فی قلوبهم مرض · در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی واتباع او · یسارعون فیهم
میشتابند در دوستی ویاری جهودان · یقولون · میگویند · نخشی · میترسیم · ان تصیبنا دائرة · از آنکه
برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود واهل اسلام مغلوب وکفار غالب گردند حق
تعالی این اندیشه ایشان را باطل کرد وفرمود که · فعسی الله ان یاتی · پس شاید که خدای تعالی بیارد · بالفتح
فتحی را از برای رسول ویاران او ومراد فتح مکه است یا تسخیر منازل ومواضع یهود چون خیبر وتیما
وفدک · او امر من عنده · یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود واجلای ایشان · فیصبحوا
پس گردند منافقان · علی ما اسروا فی انفسهم · بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود
یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم · نادمین · پشیمان شدگان · ویقول الذین آمنوا · وگویند مومنان
مر یک دیگر را · اهؤلاء · این گروه اند · الذین اقسموا بالله · آنانکه سوگند میخوردند بخدای تعالی · جهد
ایمانهم · غلیظ ترین سوگندان خود · انهم لمعکم · که ایشان با شما اند وامروز پرده ایشان دریده
شده ومعلوم گشت که دروغ میگفتند · حبطت اعمالهم · باطل شد همه عملهای ایشان · فاصبحوا
خاسرین · پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا وفوات ثواب در آخرت · یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مومنان · من یرتد منکم · هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود · عن دینه · از دین خود این آیه
اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن وآن چنان بود که بعد از وفات حضرت صلی الله
علیه وسلم تمام عرب مرتد شدند الا مکه ومدینه وعبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند

وجمعی بر مسیلمهٔ کذاب وطلیحهٔ اسدی وسجاح کاهنه جمع شدند وبنبوت ایشان اعتراف نمودند وخدای
تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد شود از دین حق بی یار وسدد کار نخواهد ماند. فسوف یأتی الله بقوم. پس
زود باشد که بیارد خدای تعالی قومی را که یحبهم ودوست میدارد ایشان را. ویحبونه. وایشان دوست
میدارند اورا. اذلة علی المؤمنین. متواضع ومتذلل ومهربان باشند بر مومنان. اعزة علی الکفرین
سخت دل ومنقلب وبی رحم باشند بر کافران واین قوم اهل یمن بودند یا پارسایان یا اشعریان که حضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از نزول ایة روی با موسی اشعری کرد وگفت که هم قوم هذا یا اشارت به مجاهدان روز
قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع وپنج هزار از بجیله وکنده وسه هزار سایر قبایل ودر تیسیر
آورده که ابن عباس وحسن بصری رضی الله عنهم برآنند که این قوم ابو بکر صدیقست رضی الله عنه واصحاب او واز
مهاجر وانصار که با اهل ردت جنگ کردند. یجاهدون. صفت آن قوم میکند ومیگوید که جهاد میکنند
فی سبیل الله. در راه خدای تعالی. ولا یخافون. ونترسند. لومة لائم. از ملامت هیچ ملامت کنند
ذلک. این صفتها که مذکور شد. فضل الله. افزونی کرم اوست. یؤتیه من یشاء. عطا میدهد
بهر که میخواهد. والله واسع. وخدای تعالی بسیار فضل است بر خلق خود. علیم. دانا بکسی که استحقاق
آن دارد علما در باب یحبهم ویحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای تعالی با
بنده ارادت توفیق هدایت اوست در دنیا واعطاء حسن ثواب وکرامت بحساب در آخرت ومحبت
بنده با خدای تعالی ارادت طاعت اوست واجتناب از معصیت ونزد اهل حق محبت حق تعالی با بنده
آنست که اورا بحضرت قرب نزدیک کرده اند ومحبت بنده آنکه برای او واز غیر او خالص کرده ارباب حقیقت
برآنند که محبت حق تعالی قدیمست ومحبت بنده حادث. بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم. پس بسوزد
وصف محدث را کلیم. هرگاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی
را دچار اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف
بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة ومحبة الله تعالی للعبد
ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة در منازل السایرین فرموده که محبت در بدایات تلذذ نست
بعبادت وفراغت از فوات اسباب تفرقه ودر نهایت دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیت بفنا
رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده میپرسید
یا محبت بنده با حق در این ساعت با خضر علیه السلم بودم ونکتهٔ از محبت حق با بنده گفت ملئکه ملکوت
طاقت شنیدن آن نداشتند وهم از سمنون منقولست که در محبت حق سخن میگفت ومرغ در حوش
که طایر آشیانهٔ منه بدا والیه یعود بود در هوای هویت طیران مینمود مرغی از هوا فرو آمد و
منقار بر زمین میزد تا خون روان شد وان مرغ در دخان سیاه وخون غلطان می بود تا از التهاب آتش
محبت که افروختهٔ نار الله الموقدة بود بر وبال آتش بسوخت وجان بداد بیت بس که مرغ سحری در غم گلزار
بسوخت. جگر لاله بر آن دلشدهٔ زار بسوخت. شیخ قدس سره در فتوحات آورده که حق تعالی
آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافت محکوم سلطان محبت گشت وبجهت موعظهٔ
حاضران وبیشتر مدعیان آن صورت بظهور آمد وصاحب لوامع نار الله قلوبنا بلمعات وارادت فرموده که

محبت

محبت میل جمیل حقیقیست عز شانه بجمال خودش وتفصیلا وآن یا از مقام جمع بود بجمع وآن شهود جمال
ذاتست در مرآة ذات بی توسط کاینات بیت معشوق که کس ستر جمالش نشناخت. در ملک ازل لوای
خوبی افراخت. نی طاس سپهر بود ونه مهرهٔ مهر. هم خود با خود نرد محبت میباخت. ویا از جمع بتفصیل
چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر مجید وکرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند وسطالعه صفات کمال
خود مینماید که بیت جانان کردم عشق زند با همه کس. کس را نرسد بدامنش دست هوس. مرآت شهود آن
ذات وجود. با صورت خود عشق همی بازد وبس. یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال
مطلق را در مرایای تفصیل آثار مشاهده میکنند وایشان جمال مقید زایل را مقصود کلی دانند وبلذت
وصال خورسند وبه محبت فراق دردمند کردند رباعی ای حسن تو کرده در جلوها پرده. صد عاشق
معشوق بدید آورده. بوی تو لیلی دل مجنون برده. واز شوق تو وامق غم عذرا خورده. ویا از
تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال وآثار بیرون برده اند وحروف حجب
واستتار شیون وصفات که مبادی افعال وآثار نکرده متعلق همم وقبله گاه توجهات ایشان جز
ذات متعالی الصفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست رباعی بیرون ز حدود کاینات است دلم. برتر ز احاطهٔ
جهات است دلم. فارغ ز تقابل صفات است دلم. مرآت تجلیات ذات است دلم. واز این کلام حقایق اعلام چنان
مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ میل است از جمع بتفصیل ویحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و
حضرت قطب العارفین قدس سره بر رسالت که بنام والدین بزرگوار خود نوشته اند فرموده اند که چون
بیک در نگری حضرت حق جل وعلا در هر مرتبهٔ از مراتب جز خود را دوست نداشت بیت یحبهم ویحبونه چه
اقرار است. بزن پرده مگر خویش را خریدار است. زیرا که دوست داشتن صاحب جمالان آینه لذاته نیست
بلکه از جهت مشاهدهٔ خود در وی است پس در حقیقت خود را دوست داشته است وصاحب فطنه
کامله از رتبهٔ محبیت ومحبوبیت که در این آیة انسان را ثابتست به حقیقت قرب فرایض ونوافل پی تواند
برد بتامل وانی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد وگفت
یا رسول الله قریظه ونضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان وموافقت با مسلمانان
سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند وتا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته
دارند وما بواسطهٔ بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد این ایة آمد که
اگر ایشان دشمنی میکنند. انما ولیکم الله. جز این نیست که دوست شما بحقیقت خداست. ورسوله. و
فرستادهٔ او. والذین امنوا. وآنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابن سلام چون این
آیه شنید گفت رضینا بالله وبرسوله وبالمومنین اولیاء بدین صفت مومنان میکند که. الذین یقیمون
الصلوة. آنانکه بپای داشتند نماز را. ویؤتون الزکوة. ومیدهند زکوة را. وهم راکعون. وحال آنکه
ایشان خشوع وفروتنی دارند در نماز وزکوة خود وگفته اند که این حال مخصوص است بر یؤتون یعنی
زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که بر احسان دارند ومسارعتی که در ادای
آن مینمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که این ایة در شان مرتضی علی رضی الله عنه نازل شد ودر اسباب
نزول آورده که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد ومردمان بعضی در رکوع وجمعی در

قیام بودند دیده مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد او خاتم
از زر یا نقره بحضرت صلی الله علیه وسلم نمود وگفت که این خاتم بمن داده اند حضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که این عطا که
کرده است درویش اشارت بشاه مردان امیر هر دو جهان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کرد حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که در چه حالت بتو داد گفت که اعطانی وهو راکع حضرت صلی الله علیه وسلم تکبیر گفت واین آیه مذکور درخواند
ومن یتول الله . وهر که دوست دارد خدای تعالی را . ورسوله . ورسول او را . والذین آمنوا . وآنانرا که
ایمان آورده اند یعنی مهاجر وانصار . فان حزب الله . پس بدرستی که لشکر خدای تعالی . هم الغالبون
ایشان غالب باشند در خبر است که رفاعه بن زید وسوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند
وبآخرت منافق شدند وبعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودت ومصاحبتی درمیان بود حق تعالی آیه
فرستاد که . یا ایها الذین آمنوا . ای گروندگان . لا تتخذوا الذین اتخذوا . مگیرید آنانرا که گرفته اند
دینکم . دین شما را . هزوا ولعبا . باستهزا وبازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را ومخفی میدارند کفر را
من الذین اوتوا الکتاب . از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا . من قبلکم . پیش از شما یعنی یهود . والکفار
وفرا گیرید کافرانرا . اولیاء . دوستان . واتقوا الله . وبترسید از خدای تعالی بترک مناهی او
ان کنتم مؤمنین . اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان . واذا
نادیتم . وچون ندا میکنید ومردم را میخوانید . الی الصلوة . بسوی نماز . اتخذوها هزوا ولعبا
میگیرند ندا یا نماز را سخریت وبازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخواستندی ویهود
با یک دیگر میگفتند بطریق استهزا که قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا ومیخندیدند ودر معالم آورده که
ترسایی بود در مدینه هر وقتی که مؤذن گفتی که اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی که سوخته باد دروغ گوی
شبی خادم او آتش بخانه وی درآورد ترسا با اهل وعیال خود در خواب بود شراره از آن آتش بجست
وخانه را با آن جماعت که در وی بودند بسوخت . ذلک . این استهزا از ایشان با اذان . بانهم . بآنست که
ایشان . قوم لا یعقلون . گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید
آورده اند که ابو یاسر ابن اخطب ورافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که تو
از پیغمبران بکدام ایمان آری حضرت صلی الله علیه وسلم گفت که ایمان دارم بخدای وبانچه بر ما فرستاده اند که وما انزل
الی ابرهیم واسمعیل واسحق الی آخره چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند
وگفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما ونه اهل دینی کم بهره تر در دنیا وآخرت از شما آیه آمد که
قل یا اهل الکتاب . بگوی ای اهل کتاب مراد یهود اند . هل تنقمون منا . آیا عیب میکنید ما را وانکار میکنید
یعنی عیب وانکار نمیکنید . الا ان آمنا . مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم . بالله . بخدای تعالی . وما انزل
الینا . وآنچه بر ما فرستاده اند یعنی قران . وما انزل من قبل . وبآنچه فرستاده اند پیش از ما چون تورة
وسایر کتب . وان اکثرکم فاسقون . ونکر برای آنکه بیشتر شما فاسقانند . قل هل انبئکم . بگو آیا
خبر دهم شما را . بشر من ذلک . به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیانست واهل این دین کم بهره
تر اند یعنی شما را آگاه کردانم وخبر دهم از دین قومی که بدتر اند . مثوبة عند الله . از جهت جزایی که ثابتست
ایشانرا نزدیک خدای تعالی پس بیان میکند که آن بدتر کیست . من لعنه الله . آنکه لعنت کرد خدای تعالی

اورا . وغضب علیه . وخشم کرد براو وآن یهود اند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و
به معرض غضب خود درآورده . وجعل منهم القردة . وساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا
بدان صورت چنانچه اصحاب السبت را . والخنازیر . وخوکان چنانچه منکران مائده عیسی را . وعبد الطاغوت
وآنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب الاشرف که یا آنرا که در معصیت فرمان برداری
او کرده اند . اولئک . آن ملعونان . شر مکانا . بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان
به بدترین مکانی باشد . واضل . وگمراه تراند . عن سواء السبیل . از میانه راه راست . واذا جاؤکم . و
چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق . قالوا آمنا . گویند ایمان داریم همچون شما . و
قد دخلوا بالکفر . وحال آنکه در می آیند بکفر . وهم قد خرجوا به . وایشان بیرون میروند بکفر یعنی
کفر با ایشانست در وقت دخول وخروج . والله اعلم . وخدای تعالی داناتر است . بما کانوا یکتمون .
بانچه هستند که پوشند از کفر ونفاق وکینه مسلمانان . وتری کثیرا منهم . ومیبینی بسیاری از یهودان
یا منافقان . یسارعون فی الاثم . شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ . والعدوان
ودر ظلم یا تجاوز از حد . واکلهم السحت . ودر خوردن ایشان رشوت یا ربوا را . لبئس ما کانوا یعملون
هرآینه بدچیزیست که ایشان میکنند . لولا ینهیهم الربانیون . چرا نهی نکنند ایشانرا علمای ربانی
والاحبار . وزاهدان . عن قولهم الاثم . از گفتن ایشان دروغ را . واکلهم السحت . وخوردن ایشان
رشوت یا ربوا را . لبئس ما کانوا یصنعون . بدچیزیست که ایشان میسازند وبه نهی ومنع ایشان
نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به مدینه یهود را مال بسیار بود وسعت
عیش ورفاهیت میگذرانیدند چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم به یثرب هجرت فرمود وایشان بانکار وعناد
پیش آمدند حق تعالی برکت از مال ایشان برداشت واسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده
بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد که . وقالت الیهود . وگفتند جهودان . ید الله مغلولة . دست
خدای تعالی بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد وروزی بر ما تنگ میسازد
غلت ایدیهم . بسته باد دستهای ایشان از خیر . ولعنوا بما قالوا . ورانده شدند از رحمت الهی به گفتن
آن سخن واهی . بل یداه مبسوطتان . بلکه ید الله تعالی گشاده است جود او وافر وکرم او وافیست یا
صفتیست مر خدای تعالی را از صفات ذاتی او چون سمع وبصر ووجه وما را در آن جز ایمان وتسلیم
چاره نیست ودر کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهاتست ومتشابه را
بظاهر تفسیر نتوان کردن بلکه معنی ویرا موافق محکم ادا باید نمود چنانچه در این محل این سخن بر دلالت جود
میکند چه منا وله در اعطا باید واحد واقع می باشد اینجا که عطا را به یدین نسبت میدهد دلیل
بر آنکه عطاء او اکثر من ان یحصی . ینفق کیف یشاء . روزی میدهد چنانچه میخواهد بروفق
مشیت ومقتضی حکمت . ولیزیدن کثیرا منهم . وزیاد میکرداند بسیاری را از یهود . ما انزل الیک من
ربک . آنچه فرو میاید بتو از پروردگار تو یعنی قران . طغیانا وکفرا . نافرمانی وکفر یعنی ایشان طاغی
وکافر اند وبا آنکه قرآن سبب رفع کفر وطغیانست با استماع آن ایشانرا از این دو صفت زیاده
میشود چنانچه از تناول غذای که صالح است مر اصحاب را مرض مریض روی بافزونی می نهد

والقینا بینهم · وافکنده ایم درمیان طوایف یهود چون قریظه ونضیر · العداوة والبغضاء · دشمنی
وخصومت الی یوم القیمة · تا بروز قیامت که قلوب ایشان موافق واقوال ایشان مطابق نباشد
کلما اوقدوا · هرگاه که برافروختند · نارا للحرب · آتشی برای حرب کردن با رسول الله صلی الله علیه وسلم · اطفاها
الله · فرو نشانید آن آتش را خدای با انکه منازعتی درمیان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند
پرداخت · ویسعون فی الارض · ومیشتابند در زمین · فسادا · برای تباه کاری که فتنه انگیزند
والله لا یحب المفسدین · وخدای تعالی دوست نمیدارد تباه کارانرا · ولو ان اهل الکتاب · واگر چنانچه
اهل کتاب · امنوا · ایمان آوردندی بر محمد صلی الله علیه وسلم · واتقوا · وپرهیز کردندی از معاصی یا از
یهودیت ونصرانیت · لکفرنا عنهم · هر آینه ما درمیگذرانیم از ایشان · سیئاتهم · گناهان ایشانرا · ولادخلناهم
ودر می آوردیمشان یعنی حکم ایشان میکردیم بدخول جنات النعیم · در بهشتها با ناز ونعیم · ولو انهم
واگر ایشان · اقاموا التوریة والانجیل · بپای داشتندی ایشانرا احکام توریت وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی
وما انزل الیهم · واقامت کردندی آنرا که فرو میاید بدیشان · من ربهم · از نزد آفریدگار ایشان که آن
قران عظیم است · لاکلوا من فوقهم · هر آینه بخوردندی روزی را از بر سر خویش · ومن تحت ارجلهم
واز زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شود بباریدن باران ورستن گیاه یا میوه ایشان چندان
شدی که از زبر می چیدندی واز زیر پای بر میداشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بود
منهم · از جهودان · امة مقتصدة · گروهی اند راست رو است کار یعنی آنها که بحضرت صلی الله علیه وسلم
ایمان آورده اند · وکثیر منهم · وبسیاری از ایشان · ساء ما یعملون · بد است آنچه ایشان میکنند · یا
ایها الرسول · ای فرستاده بحق · بلغ · برسان بکافه خلایق · ما انزل الیک · تمام آنچه فرو میاید بتو
من ربک · از پروردگار تو چون حکم رجم وقصاص وامر زینب بنت جحش در نکاح او وحکم جهاد وغیر
آن · وان لم تفعل · واگر چنین نکردی · فما بلغت رسالته · پس تبلیغ نکرده رسالتهاء اورا زیراکه
کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است · والله
یعصمک · وخدای تعالی نگاه میدارد ترا · من الناس · از شر مردمان وکسی را بر قتل تو دست نخواهد
بود · ان الله · بدرستی که خدای تعالی · لا یهدی القوم الکافرین · راه ننماید کافرانرا بتسلط بر تو انس
رضی الله عنه منقولست که آنحضرت شبها را حراست وپاسبانی میکردند وچون این آیه نازل شد سر مبارک
از قبه که از ادم دوخته بود بیرون کرد وگفت فرمود که ای مردمان خدای تعالی مرا نگاه داشت · قل یا
اهل الکتاب · بگو که ای اهل کتاب · لستم علی شیء · نیستند شما بر چیزی از دین ودیانت · حتی تقیموا التوریة
والانجیل · تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت وانجیل را یعنی آنچه اصول دین است ازان یا قیام دارید آن
امر را که در هر دو کتاب فرموده وآن ایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه وسلم · وما انزل الیکم · وتا زمانی که
بپای دارید اوامر ونواهی را که فرستاده میشود بشما · من ربکم · از آفریدگار شما یعنی قران · ولیزیدن
کثیرا منهم · وزیاد میگرداند بسیاری را از یهود وترسا · ما انزل الیک من ربک · آنچه منزل میشود
بتو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن می افزاید ایشانرا · طغیانا وکفرا · بیدادی وناگرویدگی · فلا
تاس · پس اندوهناک مباش · علی القوم الکافرین · بر زیادتی کفر وطغیان گروه کافران · ان الذین

امنوا · بدرستی که آنها که ایمان آوردند بزبان · والذین هادوا · وآنانکه دین یهود گرفتند · والصابئون
والنصاری · وصابئان وترسایان همچنین · من امن بالله · هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی ونیت خالص
بالله والیوم الاخر · بخدای تعالی وروز بازپسین · وعمل صالحا · وبکند عمل پسندیده · فلا خوف علیهم
پس هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم وعقاب · ولا هم یحزنون · ونیستند ایشان که اندوهگین باشند
از فوت ثواب · لقد اخذنا · هر اینه که ما فرا گرفتیم بزبان انبیا · میثاق بنی اسرائیل · پیمان بنی اسرائیل را در توحید
وایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم · وارسلنا · وفرستادیم · الیهم رسلا · بسوی ایشان پیغمبران اول موسی وآخر عیسی
علیهم السلام · کلما جاءهم رسول · هرگاه که آمد بدیشان رسولی · بما لا تهوی انفسهم · بآنچه خواست ودوست
نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه · فریقا کذبوا · گروهی را تکذیب کردند چون عیسی ومحمد علیهم السلام · وفریقا تقتلون
وگروهی بودند که میکشتند چون زکریا ویحیی وشعیب علیهم السلام · وحسبوا · ومیپنداریدند بنی اسرائیل · الا تکون فتنة · آنکه
نباشد بلایی ومحنتی ایشانرا بقتل وتکذیب انبیا · فعموا · پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق · وصموا
وکر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام · ثم تاب الله علیهم · پس عرض کرد خدای تعالی توبه را
بر ایشان به بعث عیسی علیه السلام · ثم عموا وصموا · پس دیگر باره کور وکر شدند · کثیر منهم · بسیاری از ایشان
بانکار محمد صلی الله علیه وسلم · والله بصیر · وخدای تعالی بیناست · بما یعملون · بآنچه ایشان میکنند ومناسب آن
پاداش بدیشان خواهد رسانید · لقد کفر الذین · بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت وبی بصیرتی
قالوا ان الله · گفتند بدرستی که خدای تعالی · هو المسیح ابن مریم · او مسیح پسر مریم است · وقال المسیح
وگفت مسیح که · یا بنی اسرائیل اعبدوا الله · ای بنی اسرائیل پرستید خدایرا · ربی وربکم · که پروردگار من
وآفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق ومربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و
عبادت رب الارباب را شاید نه مربوب را · انه من یشرک بالله · بدرستی که هر که شرک آرد بخدای تعالی · فقد حرم
الله علیه الجنة · پس بدرستی که خدای تعالی بر وی حرام کرده بهشت را · ومأویه النار · وجای او دوزخ است
وما للظالمین · ونیست ستمکارانرا که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند · من انصار · هیچ یاری
دهندگان در دفع عذاب از ایشان · لقد کفر الذین · بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط
نادانی · قالوا ان الله ثالث ثلثة · گفتند که الله تعالی یکی از سه الهست معتقد مرقوسیه از نصاری آن
بود که الوهیت مشترکست میان خدا ومریم وعیسی وهر یک از اینها الهی اند وخدای تعالی یکی از این سه
است · وما من اله · وحال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت · الا اله واحد · مگر خدای
یگانه که موصوفست بوحدانیت ومتعالی از توهم وشرکت · وان لم ینتهوا · واگر باز نایستند این قوم
عما یقولون · از آنچه میکنند وبتوحید قایل نشوند · لیمسن الذین کفروا · هر آینه برسد ایشانرا که
کافر شدند · منهم · از ترسایان · عذاب الیم · عذابی که الم او دایم بود · افلا یتوبون · آیا رجوع نمیکنند
بخدای تعالی از قول به تثلیث · الی الله ویستغفرونه · وآمرزش نمیخواهند ازو وباعتقاد توحید
استفهامست بمعنی امر یعنی باید که توبه واستغفار کنند · والله غفور · وخدای تعالی آمرزگار است
تائبانرا · رحیم · مهربانست بر مستغفران · ما المسیح ابن مریم · نیست مسیح ابن مریم که ایشان
اورا خدای میگویند · الا رسول · مگر فرستاده از خدای تعالی · قد خلت من قبله الرسل · بدرستی که

گذشته اند پیش از او فرستادکان خدای واو را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است
پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها کشت وآن عجب تراست
واگر او بی پدر مخلوق شد آدم علیه السلام نیز بی پدر ومادر مخلوق کشت وآن غریب تراست پس ایات انبیا
ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد . وامه صدیقة ومادر او یعنی
مریم بسیار صدق بود یعنی بتصدیق ایات ربانی می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه
کانا یاکلان الطعام بودند پسر ومادر که طعام می خوردند وچون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و
باوجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد . انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الایات
بیان میکنیم دلایل توحید را . ثم انظر پس باز بنگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه برمیگردانند
ایشانرا از دریافتن وپذیرفتن حق . قل بگوی ترسایانرا . اتعبدون من دون الله . ایا می پرستید بدون
خدای مالا یملک لکم . آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا . نه زیان ونه سود را یعنی
عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلا وعناها عطا کند ونه سودی از صحت
وغنا . والله وخدای تعالی که معبود بحق است . هو السمیع اوست شنوا اقوال باطله شما . العلیم دانا
بعقاید فاسده شما . قل یا اهل الکتاب بگو که ای اهل کتاب از یهود ونصاری . لا تغلوا فی دینکم غلو
مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است در مذهب عیسی وافراط
نصاری در مدح او . ولا تتبعوا وپیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف خود که
بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعثت پیغمبر . واضلوا کثیرا وبعناد
گمراه ساختند بسیاری را . وضلوا وثابت بودند بر ضلالت وگمراهی خود . عن سواء السبیل از طریق
راست بعد از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم . لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از
فرزندان یعقوب یعنی جهودان . علی لسان داود بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد وگفت اللهم
العنهم . وعیسی ابن مریم وبر زبان عیسی نیز که اصحاب مائده را همین گفت . ذلک این لعن مر ایشانرا
بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وبودند که از حد در می گذشتند . وکانوا یعتدون بودند
که نهی میکردند بعضی از ایشان بعضی را . کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه از عملی زشت که میکردند
لبئس ما کانوا یفعلون بخدای تعالی که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند در این ایة تهدید عظیمست
آنهارا که نهی منکر نفرمایند بانچه توانند . تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد وحسد
مسلمانان . یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری
بمکه رفت ومشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریص کرد . لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش
فرستاده است . لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان وآن چه چیز است . ان سخط الله علیهم
انکه خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان . وفی العذاب هم خالدون . وایشان جاویدان باشند در عذاب
ولو کانوا یؤمنون واگر باشند یهود که ایمان آرند . بالله والنبی بخدای تعالی وپیغمبر . وما انزل الیه
وآنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة . ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکانرا دوستی
چه فرمان موسی علیه السلام وحکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند ومیشاید که مراد منافقان باشند

یعنی اگر ایشان به محمد صلی الله علیه وسلم وقران ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی . ولکن کثیرا ولیکن
بسیاری . منهم فاسقون از یهود یا منافقان خارجانند از دائره ایمان . لتجدن اشد الناس هر آینه
می یابی تو سخت ترین مردمانرا . عداوة از روی دشمنی . للذین امنوا با انکسانرا که گرویده اند . الیهود
جهودانرا . والذین اشرکوا وانانکه شرک اورده اند یعنی بدترین دشمنان مر مؤمنانرا جهودان و
مشرکانند وبدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند . ولتجدن اقربهم ومی یابی نزدیک ترین مردمان
مودة للذین امنوا از روی دوستی با مومنان . الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم
چه دلهای ایشان نرم تر است از جهود بدوستی ومشرکان استظهار می جویند . ذلک آن قرب مودت بان
منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان . قسیسین دانایان راست گویند . ورهبانا وعابدان صومعه
نشینند . وانهم لا یستکبرون . وبسبب آنکه ایشان گردنکشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد
از آنها که قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی واصحاب او بیند چه از نصاری جمعی که در قتل مسلمانان
وتخریب بلاد وهدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قران از جعفر ابن ابی طالب
رضی الله عنه استماع کردند ایشان بمسلمانی مایل شدند ونجاشی با اغلب ایشان ایمان اوردند وبعضی بر آنند که
چون جعفر رضی الله عنه از حبشه مراجعت فرمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد وچون ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند آن حضرت صلی الله علیه وسلم سوره
یس بر ایشان بخواند بسیار بگریستند واحکام اسلام قبول کرده بایکدیگر گفته که قران چه مشابهت
تمام دارد بر آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده ومقصود از قائلان انا نصاری ایشانند . واذا سمعوا
وچون میشنوند این علما وعبّاد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه وسلم ما انزل الی الرسول انچه
فرستاده شده است برسول علیه السلام ترى اعینهم می بینی چشمهای ایشانرا که از رقت دلهای ایشان
تفیض من الدمع میریزد اشک را . مما عرفوا من الحق از انچه شناختند از سخن راست . یقولون
میگویند که . ربنا امنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام وبدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم . فاکتبنا مع
الشاهدین . پس بنویس مارا از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیت قران وبه نبوت محمد صلی الله علیه وسلم
یا مارا داخل امت محمد صلی الله علیه وسلم گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر است که یهود رفقاء
جعفر علیه السلام را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید مدتهاست که مارا دعوت میکنند وقبول
نمیکنیم با اهل حبشه یا نجاشی گفتند که ایمان اوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه وتعالی خبر میدهد
که ایشان در جواب گفتند که . وما لنا لا نؤمن بالله وچیست مارا که ایمان نیاریم بخدا . وما جاءنا من الحق
وآنچه بما امده از حق تعالی یعنی کتاب وپیغمبر . ونطمع ان یدخلنا ربنا . وحال آنست که ما طمع میداریم آنکه
در آرد پروردگار مارا به بهشت . مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت صلی الله علیه وسلم اند
فاثابهم الله . پس جزای داد خدای تعالی ایشانرا . بما قالوا بانچه گفتند از روی اخلاص واعتقاد
جنات تجری . بوستانها که میرود . من تحتها الانهار . از زیر درختان یا منازل آن جویها . خالدین
فیها . جاویدان باشند در آن . ذلک جزاء المحسنین . واینست پاداش نیکوکاران . والذین کفروا
وآنانکه کافر شدند . وکذبوا بایاتنا . وبدروغ داشتند آیتهای مارا . اولئک اصحاب الجحیم آن گروه

الجزء ۷

اصحاب دو نوع اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت صلی الله علیه وسلم برای صحابه وصف قیامت
میکرد واز اهوال آن روز شمهٔ باز می نمود ده تن از اصحاب که صدیق و مرتضی علی وابن مسعود و
مقداد وابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بود در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شدند بر آن اتفاق
کردند که بقیت العمر روز بصیام وشب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند
و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و بر این اتفاق سوگند یاد کردند
این خبر بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید با ایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که
نفس شما را بر شما حقی است پس روزه دارید وافطار کنید و در شب قیام نمایید و بخوابید که من بر میخیزم
و خواب میکنم و روزه میدارم وافطار می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن
سنتی فلیس منی واین آیة نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید
بر خود طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه ولذیذ که خدای تعالی بر شما حلال کرده است ولا
تعتدوا وتجاوز مکنید از حد و در الهی آنچه حلال ساخته شما حرام سازید ان الله بدرستی که خدای
تعالی لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند وکلوا مما رزقکم الله وبخورید
از آنچه خدای تعالی روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال وپاک باشد واتقوا الله
الذی و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدای تعالی که انتم به مومنون شما بدو گروید کانید
بعد از نزول این آیة گفتند یا رسول الله چه سازیم به سوگندی که خورده ایم لا یؤاخذکم الله مواخذه
نمیکند شما را باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما ولغو بمذهب امام شافعی رحمه الله آنست که
بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله وبلی والله ونزد امام اعظم آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان
آنکه هست ونباشد وبدان سوگند در شرع مواخذه نیست ولکن یؤاخذکم ولیکن مواخذه
میکند شما را بما عقدتم الایمان بانکه به بندید سوگندها را ویمین معقود آنست که بزبان گوید
وبدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فکفارته پس کفارت شکستن او اطعام عشرة
مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام شافعی رحمه الله ونصف صاعی از گندم
یا صاعی از جو وخرما بمذهب امام اعظم رحمه الله وصاعی بقول عراقی چهار من است که هشت رطل باشد
وبقول حجازی پنج رطل وثلثی ومدی بقول اهل حجاز رطلی وثلث رطلی باشد وبقول عراقیان
دو رطل ورطلی نیم من است وبر هر تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از
میانهٔ آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی ونه دون او کسوتهم یا کفارة پوشش ده درویشست
ونزد حنفی رحمه الله ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص وسراویل یا ردا و ازار واگر بزنی
دهد مقنعهٔ نیز اضافت باید کرد ونزد جمعی یکجامه باید که ستر عورة کند او تحریر رقبة یا کفارة
آزاد کردن بنده ایست وامام شافعی در آن ایمان شرط میکند وحنفی میگوید که سالم وبی عیب می باید
خواه مومن وخواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی از این کفارات ثلث فصیام ثلثة ایام پس
کفارة او روزهٔ سه روز است پی در پی ونزد امام شافعی تتابع شرط نیست ذلک این که مذکور
شد کفارة ایمانکم کفارة سوگندان شما است اذا حلفتم چون سوگند خورید وبشکنید

واحفظوا

واحفظوا ایمانکم ونگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید وسوگند مخورید
کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله بیان میکند وروشن میکرداند خدای
تعالی لکم آیاته برای شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گویید نعمت این
تبیین وتعلیم را مفسران بر آنند که حق تعالی در باب خمر چهار آیة نازل کرد اینست اول در مکه ومن
ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و در نفا حسنا حلال بوده دوم وقتی که عمر بن خطاب رضی الله عنه
ومعاذ بن جبل در باب خمر ومیسر پرسیدند از حضرت صلی الله علیه وسلم وجواب آمد که قل فیهما اثم کبیر
ومنافع للناس قوم بمنظر بر اثم کبیر ترک کردند وجمعی بملاحظهٔ ومنافع للناس بدان اشتغال مینمودند
سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آیه خواند
این آیة آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری اکثر بزرگان اصحاب گفتند که شرب چیزی که میان ما
و نماز حایل باشد لایق نیست بکلی ترک کردند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافت
افکند وبعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص از ایشان بود بمهمانی آورد وبعد از طعام بر شرب خمر
اقدام نمودند و در حالت مستی سعد وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود ویکی از
مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منقص گردانید وسعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت
صلی الله علیه وسلم عرض کرد فاروق رضی الله عنه زبان نیاز گشاده دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر
بیانا شافیا آیة تحریم فرود آمد یا ایها الذین آمنوا ای زمرهٔ مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر
وهمه مسکرات در این داخلست والمیسر وقمار واین نیز عام است نرد ولعب وبیضه وغیر آنرا
والانصاب وبتانی که نصب کرده اند برای عبادت والازلام وتیرهای قداح رجس پلید است
من عمل الشیطان از وسوسه وتزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید از این پلید لعلکم
تفلحون تا باشد که رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد
شیطان ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی وخصومت فی الخمر
در خوردن خمر والمیسر ودر باختن قمار ویصدکم وباز دارد شما را عن ذکر الله از یاد وذکر خدای
تعالی وعن الصلوة واز گذاردن نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی
امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این
آیة نازل شد عمر رضی الله عنه گفت که انتهینا ربنا در تیسیر آورده که در این آیة ده دلیل است بر حرمت
خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت وقمار حرام است پس قرین وی نیز حرام دوم او را با بت پرستی
در یک سلک کشید وان سر همه حرام بود سوم او را رجس گفت یعنی پلید وهر چه پلید است حرام باشد
چهارم فرمود که عمل شیطانست وهر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از او بر کناره باشند
وهر چه دور بودن از او فرض است حرام بود ششم آنکه رستگاری باجتناب از او بود حرام است
هفتم فرمود که سبب دشمنی وخصومتست وهر چه میان مسلمانان بسبب عداوة بود حرامست هشتم
باز دارنده است از یاد خدای تعالی وهر چه بنده را از ذکر حق تعالی باز دارد حرامست نهم سبب منع است
از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید وهر چه ترک آن فرض است

حرامست و از تهدید آتی کرد در احادیث امده عاقلان را همین کفایتست که مدمن الخمر کعابد وثن یعنی
مدمن خمر مانند پرستندهٔ بتست. بیت: بی نمکی دان جگر امیخته. بر جگر بی نمکان ریخته. بحر آن
مرد که چیزی چشید. کش قلم بیخبری درکشید. واطیعوا الله. وفرمان برید خدای را در اجتناب از
خمر. واطیعوا الرسول. وفرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی کند. واحذروا. وحذر
کنید از مخالفت خدا و رسول. فان تولیتم. پس اگر اعراض کنید از امر و نهی. فاعلموا. پس بدانید انما
علی رسولنا. آنکه بر رسول ماست البلاغ المبین. رسانیدن پیام روشن پس چون حکم ما بشما رسانید
تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون ایت تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند که یا
رسول الله حال برادران ما که شارب خمر اند و حالا شربت مرگ چشیده اند چون باشند آیة کریمه
امد که. لیس علی الذین امنوا. نیست بر آنانکه ایمان آورده اند. وعملوا الصالحات. وعمل صالح کرده
اند. جناح. گناهی. فیما طعموا. از انچه خورده اند و بر ایشان نبوده و بر زبن کان که قبل از
حرمت ارتکاب بخمر می نموده اند اثمی نیست. اذا ما اتقوا. چون پرهیز کنند از شرک. وامنوا. و
ثبات ورزند بر ایمان. وعملوا الصالحات. و بکنند کارهای پسندیده. ثم اتقوا. پس پرهیز فرمایند
از محرمات. وامنوا. وایمان آورند به تحریم آن. ثم اتقوا. پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود
واحسنوا. و کارهای نیکو با احسان ورزند. والله. وخدای تعالی. یحب المحسنین. دوست میدارد نیکوکاران را
آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار
ایشان در میامدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار رنج میکشیدند حق سبحانه
ایة فرستاد که. یا ایها الذین امنوا. ای گروه گرویدگان. لیبلونکم الله. هر اینه می آزماید خدای
تعالی یعنی با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنند. بشیء من الصید. بچیزی از صید در وقت احرام
شما و چنان صیدی که. تناله ایدیکم. میرسد بدان دستهای شما چون بچگان صغار صید. ورماحکم
ونیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست که. لیعلم الله. تا ببیند خدای تعالی یا بداند
دوستان او. من یخافه. آنکس را که از وی میترسد. بالغیب. در غیب یعنی هنوز او را نادیده. فمن
اعتدی. پس هر که از حد درگذارد و شکار کند. بعد ذلک. بعد از این ابتلا. فله عذاب الیم. پس
مر او راست عذابی دردناک. یا ایها الذین امنوا. ای کسانی که ایمان آورده اید. لا تقتلوا الصید
مکشید شکاری را و آن بمذهب امام اعظم رحمه الله کرد در اصل خلقت ممتنع و متوحش بود خواه
ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله مراد حیوان بریست که ماکول اللحم
بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردارخوار و کلاغ و مار و گزدم در صید داخل نیستند
پس میگوید که غیر از این مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل میارید. وانتم حرم. و حال آنکه
شما محرم باشید بحج یا بعمره. ومن قتله منکم. و هر که بکشد صیدی را از شما. متعمدا. بعمد
یعنی داند که محرمست و قتل صید بر او حرامست مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گورخری را
بنیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بدوست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد
یا بخطا. فجزاء مثل ما قتل. پس بر او واجبست جزای مانند انچه بکشته است یعنی فدا دهد

مانند صید خود و آن فدا. من النعم. از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند. یحکم به. حکم
کند بدان فدا. ذوا عدل منکم. دو خداوند عقل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که
مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود. هدیا. در حالتی که آن جزا قربانی باشد. بالغ الکعبة. رسیده
بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسد. او کفارة. یا بر اوست کفارة آن قتل. طعام مساکین. طعام دادن
درویشان. او عدل ذلک صیاما. یا برابر آن طعام که بدهد روزه داشتن. لیذوق. تا بچشد کشنده
صید در احرام. وبال امره. گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفارت باید دانست که چون محرم صید قتل کند
مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثلت نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله در خلقت و هیاتست
چنانچه مثلا در شتر مرغی شتری و در گورخری گاوی و در آهویی گوسفندی و در آهو بره بزی و
علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد که اگر بهای قربانی باشد قربان
خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاعی از گندم و صاعی از غیر آن
یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد و نزد امام شافعی رحمه الله هر درویشی را مدی طعام باید داد
عفی الله. درگذشت و عفو کرد خدای تعالی. عما سلف. از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده
در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بود. ومن عاد. و هر که باز گردد بمثل این عمل. فینتقم الله منه
پس خدای تعالی انتقام کشد از او. والله عزیز. و خدای تعالی غالبست در حکم خود. ذو انتقام.
خداوند انتقامست بر کسی که اصرار کند در معصیت. احل لکم. حلال کرده باشد مر شما را صید
البحر. شکار دریا اگر محل باشید و اگر محرم جمیع میاه از چشمه و چاه در این داخل اند. وطعامه. و
طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب بر کنار افکند. متاعا لکم. برای برخورداری شما. و
للسیارة. و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند. وحرم علیکم. و حرام کرده شد بر شما
صید البر. شکار بیابان. ما دمتم حرما. مادام که باشید شما احرام گرفتگان. واتقوا الله. و بترسید
از خدای تعالی. الذی الیه تحشرون. آن خدای تعالی که بسوی او جمع کرده خواهید شد. جعل الله
الکعبة. گردانید خدای تعالی کعبه را. البیت الحرام. که بیت حرام و خانهٔ محترمست. قیاما للناس.
سبب قوام امور مردمان در دین بواسطهٔ آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه
ایمنی از قتل و نهب در اوست. والشهر الحرام. و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطهٔ قوام مهمات
مردم یعنی کارهای حج در او سازند یا مراد جمیع اشهر حرمست که مردم در آن از قتل و غارت ایمن
سازند. والهدی والقلائد. و گردانید قربانی و ذوات القلائد را هم سبب قیام کارها یعنی
با آنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند. ذلک. آنچه گفته شد. لتعلموا. برای آنست که
تا بدانید. ان الله. آنکه بتحقیق خدای تعالی. یعلم ما فی السموات وما فی الارض. میداند آنچه در
آسمانها و آنچه در زمینهاست. وان الله. و بدرستی که خدای تعالی. بکل شیء علیم. به همه چیزها داناست
پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست. اعلموا ان الله. بدانید که خدای تعالی
شدید العقاب. سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب محارم او کند. وان الله غفور رحیم. و بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد. ما علی الرسول. نیست بر رسول

الا البلاغ. مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند. والله یعلم. وخدای تعالی میداند
ما تبدون. آنچه اشکاره میکنید. وما تکتمون. وانچه پنهان میسازید از تصدیق وتکذیب وفعل
وعزیمت. قل. بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم. لا یستوی الخبیث والطیب. مساوی نیست پلید وپاک این حکم عام است
در نفی مساوات میان نیک وبد در اشخاص واموال واعمال وغیر آن. ولو اعجبک. واگرچه بشگفت آرد
ترا. کثرة الخبیث. بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت ورداءت دارد نه قلت وکثرت. فاتقوا الله
پس بترسید از خدای تعالی در استحلال محرمات. یا اولی الالباب. ای خداوندان عقلهای صافی. لعلکم
تفلحون. شاید که شما رستگار شوید. در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که قومی بر سبیل استهزاء
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سؤالها میکردند یکی میپرسید که پدر من کیست یکی میپرسید که اشتر من گم شده کجاست
حق تعالی آیة فرستاد که. یا ایها الذین امنوا. ای کسانی که بگرویده اند. لا تسئلوا. مپرسید. عن اشیاء
ان تبد لکم. از چیزهای که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن. تسؤکم. اندوهگین کرداند شما را. وان
تسئلوا عنها. ومپرسید از چیزهای که اگر بپرسید از آن. حین ینزل القران. در وقتی که فرود آید
قرآن. تبد لکم. اشکاره کرده شود برای شما. عفی الله عنها. عفو کرد خدای تعالی از آن یعنی مپرسید
از چیزها که خدای تعالی درگذرانید آنرا وبدان تکلیف نکرد بندگان را. آورده اند که چون آیة فرضیة
حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت صلی الله علیه وسلم در او اعراض فرمود او
سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که لا واگر گفتمی که نعم هر سال واجب شدی
وشما را توانایی آن نبودی الا فاترکونی ما ترکتکم واین آیة نازل گشت که خدای تعالی درگذرانید
وبدین سوال شما را مواخذه نساخت. والله غفور. وخدای تعالی آمرزگار است که عفو میکند
حلیم. بردبار است که بعقوبة تعجیل نمی نماید. قد سئلها. بدرستی که پرسیدند از چیزها. قوم
من قبلکم. گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند وحواریان که درخواست مائده
کردند. ثم اصبحوا بها کافرین. پس گشتند بدان کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان
بگرویدند وسبب نزول عقوبت شد بدیشان پس نیک بخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد
وبه قول وفعل فضولی اشتغال ننماید ودر این باب گفته اند. بیت. بگوی آنچه گفتن ضرورت شود
دگر گفتها را فروبند در. بجای آر فعلی که لازم بود. ز افعال بی حاصل اندر گذر. آورده اند که
عمرو بن لحی هفت قبیلهٔ بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت که دعوت کرد
از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخت بت پرستی ترغیب نمود ونصب اوثان وتعیین بحایر
وسوایب از پیش او بود واصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی وبطن آخرین
مذکر بودی گوش او را بشگافتندی واز سواری ودوشیدن وموی بریدن وبار کردن او را منع
کردندی واز هیچ گیاه وآب دور نساختندی وآنرا بحیره میگفتند واگر شخصی را بیماری بودی
یا مسافر داشتی بجهة شفای آن بیمار وقدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی
ودر همه چیز محکم بحیره داشتی وآنرا سائبه گفتندی وگوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن
سابع او را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند که از آن ماست در میان رمه سر میدادند

واگر نر بودی میگفتندی که از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی واگر نر وماده بودی
نر را میکشتندی که وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست وبرادر بحکم او گرفت او را وصیله
خواندندی ونحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد
دیگر سواری نه میکردند واز هیچ آب وگیاه منع نمی نمودند او را حام میگفتند واز زمان عمرو بن
لحی تا آن زمان حضرت صلی الله علیه وسلم اهل این قبایل سبع بر این آیین بودند وداعیه ایشان این بود که
حق تعالی جل جلاله بدین فرموده حق سبحانه وتعالی رد سخن ایشان کرد وآیة کریمه اینکه. ما جعل الله
تعیین نکرده است خدای تعالی وامر نفرموده ومقرر نساخته هیچ چیز. من بحیرة. از ناقه گوش
شکافته. ولا سائبة. ونه ناقه بچرا باز گذاشته. ولا وصیلة. ونه شاتی که به برادر پیوسته بود
ولا حام. ونه حمایت کننده ظهر خود. ولکن الذین کفروا. ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی
واتباع او. یفترون. افترا میکنند ومی بندند. علی الله الکذب. بر خدای تعالی دروغ را که تحریم
اینها بدو نسبت میکنند. واکثرهم لا یعقلون. وبیشتر کافران نه میدانند حلال وحرام را ودر
تحقیق آن عقل را کار نه میفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان براه میروند. واذا قیل لهم. وچون
گویند مر ایشان را که ای سرکشتگان. تعالوا. بیایید. الی ما انزل الله. بانچه خدای تعالی فرستاده است
از حلال وحرام. والی الرسول. وبیایید برسول که بیان کننده آن حکمست. قالوا حسبنا. گویند بس
است ما را. ما وجدنا علیه اباءنا. انچه یافته ایم پدران خود را بران. اولو کان اباؤهم. آیا تقلید میکنند
واگرچه باشند پدران ایشان. لا یعلمون شیئا. نمیدانند چیزی را. ولا یهتدون. ونه می یابند
راه را یعنی ایشان جاهل وگمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم وراه نماینده
میباید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد از مقلد تا محقق فرقهاست این یکی کوهست وآن دیگر صداست
منبع گفتار این سوز بود. وان مقلد کهنه اموزی بود. دست در بینا زنی آیی براه. دست در کوری زنی
افتی بچاه. یا ایها الذین امنوا. ای گروه گرویدگان. علیکم انفسکم. بر شما باد محافظت نفسهای
شما والتزام اصلاح آن. لا یضرکم. زیان نرساند شما را. من ضل. گمراهی آنکس که گمراه شد. اذا اهتدیتم
چون شما راه یافته باشید وازجمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود ونگوید که ضلال
دیگری مرا زیان ندارد. بیت. گر بینی که نابینا وچاهست. اگر خاموش بنشینی گناهست. این آیة وقتی
فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران وتمنای ایمان ایشان می نمودند حق تعالی فرمود که
شما خود را نگاه دارید که گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست. الی الله مرجعکم جمیعا
بسوی خدای تعالی است بازگشت همه شما. فینبئکم. پس خبر خواهد داد شما را. بما کنتم تعملون
بانچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری وعدی بن بدا که از نصاری بودند به تجارت
عزیمت شام کردند ومسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت
شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود وامتعه بر صحیفه ثبت کرد ودر میان
رخوت مخفی داشت ومرض وی اشتداد یافته تمیم وعدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل
او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت را بجوزه تصرف خود در آوردند وانا از نقره که

بزر منقش ساخته بودند سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعهٔ او برداشتند و باقی را
بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفهٔ بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت
وی بود یافتند و چون اِناءِ مذکور در میان آن یافت نشد رجوع به تمیم و عدی کردند ایشان
انکار نمودند و مرافعه به مجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آوردند این آیت نازل شد که . یا
ایها الذین آمنوا . ای گروه گرویدگان آنچه شما را فرموده اند . شهادة بینکم . گواهی وصیت
است در میان شما . اذا حضر . چون حاضر شود . احدکم الموت . یکی را از شما علامت مرگ پس باید که
گواه شوند . حین الوصیة . بهنگام وصیت . اثنان . دو تن . ذوا عدل . خداوندان عدل و انصاف . منکم
از اقارب شما یا از مسلمانان . او آخران . یا دو تن دیگر . من غیرکم . از غیر شما یعنی از اهل ذمت و حالا
این گواهی منسوخست و گواهی ذمی بر مسلمانان نه میشود بر اجماع . ان انتم . چون شما . ضربتم فی
الارض . سفر کنید در زمین . فاصابتکم . پس برسد بر شما . مصیبة الموت . مرگ رسیدنی یعنی
نزدیک شوید به مرگ محصل سخن اینست که چون در سفر بر مرگ مشرف شوید دو کس را بر وصیت
خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان و چون در سفر باشید و گواه ضرورت باشد و فرا
گرفته باشید از غیر خود . تحبسونهما . باز دارید آن دو تن را که از غیر شما اند . من بعد الصلوة
از پس نماز دیگر . فیقسمان بالله . پس سوگند خورند بخدای تعالی . ان ارتبتم . اگر شک دارید شما در
ایشان و مضمون سوگند این باشد که . لا نشتری به . ما بدل نمیکنیم باین سوگند . ثمنا . بهای
اندک را که آن مال دنیا است یعنی بطمع مال میت سوگند بدروغ نه میخوردیم . ولو کان ذا قربی
و اگرچه مشهود له خویش باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم . ولا نکتم . و نه می پوشیم . شهادة الله
گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده . انا اذا . بدرستی که ما آن وقت که به پوشیم گواهی را . لمن
الآثمین . از بزه کاران باشیم پس حضرت صلی الله علیه وسلم تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر
سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی میخوردیم و بفرمود تا دست از ایشان
باز داشتند بعد از آن آن اناء که شرح رفت را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثهٔ بدیل
در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم
اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکارش آوردیم دیگر باره به مجلس اشرف حضرت
سید عالم صلی الله علیه وسلم مرافعه نمودند این آیه آمد که . فان عثر . پس اگر اطلاع یافته شد . علی انهما استحقا
اثما . بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت . فآخران . پس دو گواه دیگر
یقومان مقامهما . پس هر دو برخیزد بجای آن خائن . من الذین استحق علیهم . از قوم آنانکه
خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه . الاولیان . آنانکه اقرب بود نزد در ذکر
مراد اولیاء میت اند و حفص استحق معلوم میخواند و اولیان نیز قراءة اوست یعنی دو گواه که
احق و اولی اند به شهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند و شناسا بحقیقت امر ایشان
بگواهی قیام نمایند . فیقسمان بالله . سوگند خورند بخدای تعالی مضمون آنکه . لشهادتنا . سزاوار
تر از گواهی آن دو تن که قابل از این گواهی داده اند . و ما اعتدینا . و ما ستم نه میکنیم و از حد

در نه میگذریم در این گواهی . انا اذا . بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم . لمن الظالمین . از ستم
کاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب
بن ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای تعالی که بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل
بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که تا اناء را بورثهٔ بدیل دادند
ذلک . این حکم که کردیم از رد یمین بشاهد . ادنی . نزدیک تر است . ان یأتوا . بآنکه بیایند گواهان
بالشهادة . بگواهی . علی وجهها . بر وجهی که حق آنست . او یخافوا . نزدیک تر است بآنکه بترسند
ان ترد ایمان . از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان . بعد ایمانهم . بعد از سوگندان که ایشان
خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان به ظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند
واتقوا الله . و بترسید از خوردن سوگند دروغ . واسمعوا . و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت
والله . و خدای تعالی . لا یهدی القوم الفاسقین . راه ننماید فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ
اند . یوم یجمع الله الرسل . یاد کنید روزی را که خدای تعالی جمع کند پیغمبران را . فیقول پس گوید
مر ایشان را که . ماذا اجبتم . به چه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند
وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سؤال برای توبیخ منکر است یا به جهت ادای شهادت انبیا
بر سومنان . قالوا . گویند پیغمبران . لا علم لنا . هیچ علم نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست
ما را بچیزی الا آنکه تو آنرا به از ما میدانی . انک انت . بدرستی که تو . علام الغیوب . داننده نهانهای
پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دل نهان داشتند چه چیز اجابت فرمودند و
چه چیز را انکار کردند . اذ قال الله یا عیسی ابن مریم . یاد کن که چون گفت خدای تعالی عیسی ابن
مریم را علیه السلام . اذکر نعمتی . یاد کن نعمت مرا که اقامت کرده ام . علیک وعلی والدتک . بر تو و مادر
تو . اذ ایدتک . یاد کن که چون تقویت کردم ترا . بروح القدس . بر جبریل علیه السلام یا بکلامی که بدان
احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته اند روح القدس انجیل است . تکلم الناس . سخن میگویی
با مردم . فی المهد . در گهواره و آن معجزهٔ تو بود . وکهلا . و سخن گویی در حالت کهولت یعنی کلام تو در
طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیه استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام
چه باتفاق علما قبل از ایام کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین به سن
کهولت خواهد رسید . واذ علمتک الکتاب . و یاد کن دیگر ای عیسی که چون بیاموختیم ترا کتاب یعنی
کتابت و خط . والحکمة . و فهم چیزها . والتوریة والانجیل . و حقایق توریة و انجیل . واذ تخلق . و
آنرا که میسازی . من الطین . از گل . کهیئة الطیر . بهیئات مرغی . باذنی . بدستوری من . فتنفخ
فیها . پس میدمی در آن صورت از گل ساخته . فتکون طیرا . پس میشود مرغی زنده . باذنی . بفرمان
من . وتبرئ الاکمه . و از علت بیرون می آری کور مادر زاد را و چشم او روشن میکنی . والابرص
و پاک و بی عیب میسازی ابرص را . باذنی . بفرمان من . واذ تخرج الموتی . و چون بیرون می آری مردگان را از قبور
ایشان زنده . باذنی . بامر من . واذ کففت بنی اسرائیل . و یاد کن که چون چشم باز داشتم شر بنی اسرائیل
یعنی جهودان . عنک . از تو که قصد قتل تو داشتند . اذ جئتهم . وقتی که آمدن بودی بدیشان

بالبینات . به معجزهای روشن ان انچه مذکور رسند . فقال الذین کفروا . پس گفتند انانکه کافر شدند
منهم از بنی اسرائیل . ان هذا . نیست این ابراء واحیا وسایر معجزات که عیسی علیه السلام می نماید . الا سحر
مبین . مگر جادویی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نماند که این سحر است . واذ اوحیت الی الحواریین و
یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود . ان امنوا بی . آنکه ایمان ارید بمن
وبرسولی . وبر فرستادهٔ من عیسی . قالوا امنا . گفتند ایمان آورده ایم . واشهد . وتو گواه باش
باننا مسلمون . بانکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا . اذ قال الحواریون . یاد کن انرا که گفتند حواریان
که خاص عیسی علیه السلام بودند . یا عیسی ابن مریم . ای عیسی ابن مریم . هل یستطیع ربک . هیچ فرمان تو میبرد
یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی . ان ینزل علینا . انرا که فرو فرستد بر ما
مائدة من السماء . خوانی از آسمان مائده خوانی را میگویند که بر او طعام باشد ایشان از عیسی علیه الصلوة
والسلم خوانی طلبیدند . قال اتقوا الله . گفت عیسی علیه السلام که بترسید از خدای تعالی ومثل این سؤالها مکنید
ان کنتم مؤمنین . اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را وصحت نبوت مرا . قالوا . گفتند از
روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن . نرید ان ناکل منها . میخواهیم که بخوریم
طعامی از آن مائده . وتطمئن قلوبنا . وارام گیرد دلهای ما با انضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده هم
بله استدلال جمع شود . ونعلم ان قد صدقتنا . وبدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدای تعالی
در خواهید شما ارزانی دارد . ونکون علیها . وما باشیم بر آن . من الشاهدین . از گواهان وقتی که
از ما گواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام گفت که
سی روز روزه دارید آنگه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند
پس گفتند که یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام
دهد و سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا
کرد چنانچه حق تعالی میفرماید . قال عیسی ابن مریم . گفت عیسی ابن مریم . اللهم . ای خدا وندا اللهم کلمهٔ
بزرگوار است ابو رجاء عطاردی گفته که هفتاد ونام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است واز نضر بن
شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقتی که طلب مائده کرد
حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت . ربنا . ای پروردگار ما . انزل علینا . فرو فرست برای ما . مائدة
من السماء . خوانی از آسمان . تکون لنا عیدا . که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن
عیدی باشد . لاولنا . مر اهل زمان ما را . واخرنا . وآنانرا که از پس ما آیند یا اول ما وآخر ما از آن بهره
یابند . وایة منک . وباشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو وصحت رسالت
من . وارزقنا . وروزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر بر آن . وانت خیر الرازقین . وتو بهترین
روزی دهندگانی . قال الله . گفت خدای تعالی که ای عیسی بگوی با سایلان که . انی منزلها . من فرو
فرستاده ام این خوان را . علیکم . بر شما جهة اجابت سؤال شما . فمن یکفر . پس هر که کافر شود . بعد . پس از
نزول مائده . منکم . از شما . فانی اعذبه . پس من او را عذاب کنم . عذابا . عذاب کردنی چنانکه . لا
اعذبه . ان عذاب نکنم . احدا من العالمین . یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد وسفرهٔ سرخ

درمیان

درمیان ایشان تا بزمین آمدند وسفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بگریه
در آمد وگفت اللهم اجعلنا من الشاکرین دیگر فرمود خدایا این خوان را رحمت گردانی عقوبت مگردان پس
وضو ساخت ونماز گذارد وبگریست وگفت بسم الله خیر الرازقین ومندیل از سر سفره برداشت خوانی دید
پدید آمد وبر او ماهی بریان که پوست وخار نداشت وروغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک ونزدیک
دم او سرکه وبر حوالی او انواع ترها مگر گندنا که نبود وپنج گرده بر آن خوان نهاده بر یکی زیتون وبر یکی عسل
وبر یکی روغن وبر چهارم پنیر وبر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام
آخرت عیسی علیه السلام فرمود که از هیچ کدام نیست حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرد پس گفت بخورید آنچه طلب
کرده اید وشکر گوید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر در این آیه آیة دیگر بما نمایی موجب
ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام با آن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای تعالی فی الحال بجنبش
در آمد عیسی علیه السلام فرمود که با حال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان
شده از آن مائده نخوردند وعیسی علیه السلام فرمود تا درویشان وبیماران ومعلولانرا طلبیدند وگفت که
بخورید که شما را عطاست ودیگرانرا بلا هزار وسیصد تن از آن طعام خوردند وهیچ از آن کم نشد هیچ
فقیر از آن طعام نخورد الا که توانگر شد وهیچ بیمار ننوشید الا که شفا یافت پس مائده باسمان رفت
ودیگر همان روز چاشتگاه باز آمد واغنیا وفقرا همه از آن طعام تناول نمودند بعد از چهل روز غایب
شد روزی می آمد وروزی نه همچو ناقهٔ صالح علیه السلام پس وحی رسید که ای عیسی مائده مرا به فقرا ده
نه باغنیاء توانگران از این حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند وآنرا بر جادوی حمل کردند و
هشتاد وسه تن وبقول صاحب معالم سیصد وسی تن مسخ شدند بصورت خوک وبعد از سه روز
بمردند . واذ قال الله یا عیسی ابن مریم . ویاد کن که چون گفت خدای تعالی عیسی ابن مریم را علیهما السلام بعد از رفع
او باسمان یا گوید خدای تعالی روز قیامت عیسی را برای توبیخ وتقریع نصاری که . ءانت قلت . آیا تو گفتی
للناس اتخذونی . مردمانرا که بگیرید مرا . وامی . ومادر مرا . الهین من دون الله . دو خدای بدون خدای
تعالی . قال سبحانک . گفت عیسی علیه السلام یا گوید که تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی . ما یکون لی . نسزد
ونشاید مرا . ان اقول . آنکه بگویم . ما لیس لی بحق . آنچه مرا سزاوار نباشد . ان کنت قلته . اگر بوده ام که گفته ام
آنرا . فقد علمته . پس بدرستی که تو دانسته آنرا . تعلم ما فی نفسی . تو میدانی آنچه در ذات منست . ولا اعلم
ومن نه میدانم . ما فی نفسک . آنچه در ذات تست یا تو میدانی هرچه من پنهان کرده ام ومن نمیدانم آنچه
پنهان داری . انک انت . بدرستی که تو . علام الغیوب . دانای پوشیدهایی . ما قلت لهم . نگفتم مر
ایشانرا یعنی امت خود را . الا ما امرتنی به . مگر آنچه تو امر کردی بآنکه با ایشان گویم از توحید وتعبد
ومن گفتم ایشانرا . ان اعبدوا الله . آنکه بپرستید خدای را عز وجل . ربی وربکم . پروردگار من و
شما پس من خود را مربوب ومخلوق گفتیم نه رب وخالق . وکنت علیهم . وبودم بر اقوال وافعال ایشان
شهیدا . گواه یا نگهبان . ما دمت فیهم . مادام که بودم در میان ایشان . فلما توفیتنی . پس آن هنگام که
مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی . کنت انت الرقیب علیهم . بودی تو نگاهبان بر ایشان
ومراقب احوال واعمال ایشان . وانت علی کل شیء . وتو بر همه چیزی . شهید . گواهی ومطلع بر آن ومراقب آن

ان تعذبهم - اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر - فانهم عبادك - پس بدرستی که ایشان بندگان تواند وبنده را بر
مالك مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند - وان تغفر لهم - واگر بیامرزی ایشانرا با انکه از کفر توبه کرده باشند
وایمان اورده - فانك انت العزیز - پس بدرستی که تو غالبی وقادر بر ثواب وعقاب - الحكیم - دانا در هرچه کنی
از عفو وعقاب - قال الله - گفت خدای تعالی که مراد انست که گوید وایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوعست
کانه که قیامت قایم شد وخدای تعالی گفت که - هذا یوم - این روزیست که در این روز - ینفع الصادقین
سود میرساند راست گویانرا - صدقهم - راستی که واقع شده از ایشان در دنیا - لهم جنات تجری - مر
این صادقانراست بهشتهای که میرود - من تحتها الانهار - در زیر درختان آن جویها - خالدین فیها
در حالتی که جاوید باشند در آن - ابدا - تاکیدست مر خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد
رضی الله عنهم - خشنود گشت خدای تعالی از ایشان بطاعت - ورضوا عنه - وخشنود گشتند
ازاو بنیل وکرامت - ذلك - این دخول جنان یا حصول رضوان - الفوز العظیم - رستگاری بزرگست
لله - مر خدای تعالی راست - ملك السموات والارض - پادشاهی آسمانها وزمین - وما فیهن - وانچه در سموات
وارضین است - وهو علی كل شیء - واو بر همه چیزها - قدیر - تواناست بقدرتی از عجز وضعف منزه
ومقدس تبارك الله تعالی وتقدس

سورة الانعام مائة وخمس وستون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله - همه ستایشها مر خدایراست و
مرجع همه ثناها حضرت کبریای راست - الذی - آن خداوندی که بقدرت کامله - خلق السموات - بیافرید
آسمانهارا بی عمدی وسندی - والارض - وبیافرید زمین را بی اصلی وماده - وجعل الظلمات والنور -
وپیدا کرد تاریکیها وروشنی را رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نورست وشیطان آفریننده
ظلمت حق سبحانه آفریننده نور وظلمت هر دو ومخلوق منند بعضی بر آنند که مراد از ظلمت ونور شب وروز
است وگفته اند جهل وعلم یا معصیت وطاعت یا نار وجنت ودر انوار فرموده که هدی وضلالت
واز این جهت ظلمت را بلفظ جمع آورد که ضلالت متعدد است ونور را بلفظ واحد ایراد کرد که
هدی یکیست ودر بحر الحقایق اورده که بیافرید اسمان دل وزمین نفس وپیدا کرد ظلمت نفوس از
صفات بهیمی حیوانی واخلاق سبعی شیطانی وظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی و
اخلاق ملك ربانی - ثم - پس با این همه دلایل وایات - الذین كفروا - انانکه کافر شدند - بربهم یعدلون -
با پروردگار خود برابری میدهند بتانرا یا عدول میکنند از آفریدگار بعبادت غیر او - هو الذی
خلقكم - اوست آنکسی که بیافرید شمارا - من طین - از گل ابتدا کرده خلقت شمارا از طین یعنی ابو البشر
را علیه السلام از ان مخلوق ساخت - ثم قضی اجلا - وحکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ در رسد -
واجل مسمی عنده - ومدتی نام برده ومعین شده نزدیك اوست که کسی نداند وبعد ازان گذشتگی
آن قیام قیامت باشد - ثم انتم تمترون - پس شما شك میارید در بعث یعنی بعد از انکه ثابت شد که
مبدء خلق از اوست پس شك نباید کرد که معاد خلق هم بوست - وهو الله - واوست خداوند مطلق و
معبود بحق - فی السموات وفی الارض - در آسمانها وزمینها وهمه را جزاو خدای نیست - یعلم سركم
میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید - وجهركم - وآنچه اشکارای شماست یعنی

بزبان

بزبان میاید - ویعلم ما تكسبون - ومیداند آنچه کسب میکنید از خیر وشر وشمارا بدان جزا خواهد
داد ودر فتوحات میفرماید که سركم اشارتست بنسبت باطنی انسان وجهركم عبارتست از نسبت ظاهری
انسانست صاحب بحر آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده وجهر صفات
حیوانی واحوال نفسانی اوست وحقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی ومعنی روحانی بجسم
از عالم خلقست وبروح از عالم امر سرش از مرتبه امر بود وجهرش از مرتبه خلق ودر نقد النصوص فرموده
که انسان مرآتیست ذو وجهین در یك روش خصایص ربوبیت ودیگری از همه موجودات بزرگوارتر
است وچون نقایص عبودیت شمری خوارتر وبی مقدارتر شعر چون در خود از اوصاف تو یابم اثری
حاشا که بود نکوتر از من دگری - وان دم که قدم بجمال خویشم نظری - در هر دو جهان نباشد از من بتری
پس حق سبحانه وتعالی جل جلاله وعظم شانه میفرماید که من از اسرار خصایص شما در مرتبه غیب
میدانم واثار نقایص شمارا در عالم شهادت میشناسم ودیگر میدانم انچه شما میکنید از عملی
که بسبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت ودانستن این دانا
سالك را بر ان دارد که باصلاح وتزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر
ذروه استیناس با نعیم روحانی متصاعد گردد شعر حیف باشد که عمر انسانی . چون بهایم بخواب وخور
گذرد . آدمی میتوان باز گوشش . کز مقام فرشته در گذرد . وما تاتیهم من آیة - ونمی آید بکافران ایتی
من آیات ربهم - از ایات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بر ایشان معجزه چون انشقاق قمر
وانقلاع شجر وغیر آن - الا كانوا - مگر هستند - عنها معرضین - از آن ایه ومعجزه اعراض کنندگان
فقد كذبوا بالحق - پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآنرا - لما جاءهم - آن هنگام که آمد بدیشان
فسوف یاتیهم - پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان - انبؤا ما كانوا - خبرهای
آنچه بودند که بدان - به یستهزءون - استهزا میکردند وظهور آن در دنیا وقت نزول عذاب بود
بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام واقتدار وشوکت ملازمان سده سنیه خیر الانام علیه
الصلوة والسلام وظهور آن اخبار برکافران در آخرت روشن است - الم یروا - آیا ندیدند ونمیدانستند که
ما بقوت قهاریت - كم اهلكنا - چند هلاك کردیم - من قبلهم - پیش از ایشان - من قرن - از گروه
گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود وقرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار
مردم همان باشد وغیر از این نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند - مكناهم فی الارض - چنان گروهی
را هلاك کردیم که ایشانرا در زمین مکان وارامگاه دادیم یا در آن واهل آن متصف ساختیم یا ایشانرا
عطا کرده بودیم از مکنت - ما لم نمكن لكم - آنچه شمارا نداده ایم چون عمر دراز وقوت تمام ووسعت مال
واستظهار بخدم وحشم - وارسلنا السماء - وفرستاده بودیم باران را - علیهم مدرارا - بر ایشان
پی در پی وبهنگام که محتاج بودندی بدان - وجعلنا الانهار - وگردانیده بودیم جویهای آب که
تجری من تحتهم - میرفت در زیر درختان یا در زیر قصور ومنازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا
در تحت تصرف ایشان بود که مزارع وبساتین خود میبردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند
در زمین ودر رفاهیت ووسعت عیش میگذرانیدند - فاهلكناهم بذنوبهم - پس ایشانرا هلاك کردیم

بکامهای ایشان وسود نکرد ایشانرا آن قوت ونعمت . وانشانا . وبیرون آوردیم . من بعدهم . از پس هلاک
ایشان . قرنا آخرین . کروهی دیکر ودر این آیة کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که
نضر بن حارث ونوفل بن خویلد وابن امیه مخزومی بخدمت حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند وکفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم
ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامهٔ نوشته از آسمان بیاورند وکواهی دهند که این
کتاب از خدای تعالی بشما آورده‌ایم ودر ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اویی آیة آمد
که . ولو نزلنا علیک . واکر بفرستیم بر تو . کتابا فی قرطاس . نوشتهٔ در ورقی . فلمسوه بایدیهم . پس به
بینند وبسایند آنرا بدستهای خود وشبههٔ ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود . لقال
الذین کفروا . هر آینه خواهند کفت آنها که کافر شدند . ان هذا . نیست انچه آورده بما . الا سحر مبین .
مکر جادویی روشن بر همه کس . وقالوا . وکفتند کافران . لولا انزل علیه ملک . چرا فرو نفرستادند
بر محمد صلی الله علیه وسلم با او فرشته تا با ما کوید که این پیغمبر است . ولو انزلنا ملکا . واکر ما فرو فرستیم فرشته
لقضی الامر . هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی بر این جاری شده که اکر معاینه
بینند فرشتهٔ را چنانچه طلب کردند هلاک ایشان لازم بود . ثم لا ینظرون . پس مهلت داده
نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن وچون مشرکان میکفتند که چرا فرشتهٔ برسالت بما نمی
آید حق تعالی فرموده . ولو جعلناه ملکا . واکر ما دانیم رسول فرشته را . لجعلناه رجلا . هر آینه
کردانیم او را متمثل بصورة مردی چنانچه جبریل علیه السلام بصورة دحیة الکلبی متمثل میسازیم واین صورة
بجهة آنست که قوة بشری بدیدن ملک بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مکر جمعی از انبیا علیهم السلام
نفوس قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس چون فرشته را بصورت بشر فرستیم . وللبسنا . و
هر آینه در آن حال پوشیده کردانیم . علیهم . بر ایشان . ما یلبسون . انچه بر خود پوشیده کرده اند امروز
یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند کفت که ما هذا
الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را از قول کافران غبار ملال بر خاطر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
ننشیند ومیکوید . ولقد استهزئ برسل من قبلک . وهر آینه که تکذیب نموده افسوس کرده اند
بر پیغمبران که بوده اند پیش از تو . فحاق . پس فرود آمده است . بالذین سخروا . بآنانکه سخریة کرده اند
منهم . از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند . ما کانوا به . جزای آنچه بودند که بدان . یستهزءون .
استهزا میکردند وآن جزا نکال وعذاب الهی بود که بکرد ایشان در آمد . قل . بکو که اکر عذاب
کذشتکان مسلم نه میدارید . سیروا فی الارض . سیر کنید در زمین کاهی به یمن وکاهی بشام و
بر دیار عاد وثمود بکذرید . ثم انظروا . پس بنکرید بنظر عبرت . کیف کان . چکونه بوده است . عاقبة
المکذبین . آخر کار تکذیب کنندکان . قل . بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم وبپرس از ایشان که . لمن ما فی السموات
والارض . مر کراست انچه در آسمانها وزمینهاست از روی خالقیت ومالکیت اکر ایشان جواب
کویند واکرنه . قل لله . تو بکو که مر خدا راست . کتب . نوشت خدای تعالی . علی نفسه الرحمة . بر نفس خود یعنی
التزام نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است وعفو از معصیت در احادیث آمده است که
حق سبحانه وتعالی کتابی نوشت وآن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت غضبی ومی شاید که

مراد

مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه وامتنانیه نیز کویند وان رحمتیست همه چیز را فرا رسیده ونتیجهٔ
آن عطا دادنست بی سابقهٔ سوال واستدعا وبی رابطهٔ حاجت واستحقاق چنانچه در مثنوی معنوی
وارد است که مثنوی در عدم ما مستحقان کی بدیم . کر بر این جان وبر این دانش زدیم . ما نبودیم وتقاضامان نبود
لطف تو ناکفتهٔ ما میشنود . لیجمعنکم . بخدای تعالی جمع خواهد کرد خدای تعالی شمارا . الی یوم القیمة . در
روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شمارا در قبور تا روز قیامت . لا ریب فیه . روزی که در وقوع آن شک
نیست . الذین خسروا انفسهم . آنانکه زیان کردند بر نفسهای خود یعنی فطرة اصلیه وعقل سلیم را
که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند . فهم لا یؤمنون . پس ایشان ایمان نخواهند آورد . وله . ومر خدا
راست . ما سکن . آنچه آرام دارد . فی اللیل والنهار . در شب وروز یعنی اوست مالک مکان وزمان
انچه فرا کرفته . وهو السمیع . واوست شنوا بآنچه کافران کویند . العلیم . دانا بآنچه قصد کنند
سبب نزول آیة آنست که جمعی از کفار قریش کفتند که ای محمد صلی الله علیه وسلم ما را معلوم شده است که احتیاج
ومسکنت ترا باین کار میدارد که پیش کرفتهٔ ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال
حاصل کنیم که توانکرتر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه از این دعوی رجوع نمایی حق تعالی
فرمود که هر چه شب وروز بر آن اشتمال دارد از آن خداست اکر خواهد پیغمبر خود را چندان مال
بدهد که توانکرترین خلق شود . قل اغیر الله . بکو آیا غیر خدا را . اتخذ ولیا . فرا کیرم دوست
یعنی غیر خدای تعالی دوست نکیریم . فاطر السموات والارض . خدایی که بدید آرندهٔ آسمان وزمین
است . وهو یطعم . واو میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد . ولا یطعم . وروزی داده نمیشود
یعنی بی نیاز است از خلق وخلق بوی محتاج اند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون
ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین . قل انی امرت . بکو بدرستی که من مامور شده ام . ان اکون
اول من اسلم . بآنکه باشم اول کسی که کردن نهد حکم خدای تعالی را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین
ولا تکونن من المشرکین . ومباش از شرک آرندکان . قل انی اخاف . بکو بدرستی که من میترسم . ان
عصیت ربی . اکر عاصی شوم در پروردکار خود وغیر او را پرستم . عذاب یوم عظیم . از عذاب روز
بزرک که قیامتست . من یصرف . هر که بکردانند خدای تعالی عذاب را حفص بصیغهٔ مجهول می خواند
یعنی هر که بکرداند عذاب را . عنه . از او . یومئذ . در آن روز بزرک . فقد رحمه . پس بدرستی که حق تعالی
بر او بخشایش فرموده است . وذلک . واین بخشش خدای تعالی . الفوز المبین . رستکاری هویداست . و
ان یمسسک الله بضر . واکر برساند بتو سختی چون فقر ومرض . فلا کاشف له . پس هیچ بازدارندهٔ وبرندهٔ
نیست آنرا . الا هو . مکر او . وان یمسسک بخیر . واکر برساند بتو نیکویی چون غنا وصحت . فهو علی کل شیء
پس او بر همه چیزی از اینها . قدیر . تواناست . وهو القاهر . واوست قهر کننده . فوق عباده . غالب
بر بندکان خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا وغالبیت حق است بقدرت وقهر بر همه مخلوقات
وهو الحکیم . واوست محکم کار در تدبیر خود . الخبیر . دانا بخفای احوال بندکان نقلست که سفهای
قریش کفتند که ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند واز احبار یهود وعلماء نصاری پرسیده ام
که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کرده اند اکنون کسی بنما تا که کواهی دهد برسالت تو

وبحقیقت کتاب توانیه آمده که . قل بگو درجواب ایشان که . ای شیء . چه چیزاست . اکبر شهادة .
بزرکتر ازجهة کواهی یعنی کواهی کیست بزرکتر ازهمه کواهیها . قل الله . بگو که خدای تعالی بزرکتراست
ازجهة شهادت . شهید بینی وبینکم . اوکواهست میان من وشما کواه حقیقت من وبطلان شما او ست
واوحی الی هذا القرآن . وبمن وحی کرده اند این قرآن را . لانذرکم به . تا شما را بیم کنم بقرآن واکرچه
دراو بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین . ومن بلغ . ودیکر انذار میکنم هرکه را قرآن بدو
رسد از عرب وعجم وجن وانس امام مقاتل رحمه الله کفته که هرکرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نذیر اوست وازاینجاست که محمد کعب قرظی فرموده که رحمه الله من بلغه القرآن فکانما رأی محمدا صلی الله علیه وسلم . ائنکم
لتشهدون . آیا شما باید که کواهی میدهید . ان مع الله . آنکه با خدای تعالی هستند . الهة اخری
خدایان دیکر یعنی بتان . قل لا اشهد . بکو که من باری کواهی نمیدهم بدین . قل انما هو . بکو جز این نیست که
او . اله واحد . خدائیست یکانه ومن براین وجه کواهی میدهم . واننی بریء . وبدرستی که من بیزارم . مما
تشرکون . ازآنچه بوی شریک میدارید از اصنام وغیر آن . الذین آتیناهم الکتاب . آنانکه ایشانرا داده ایم
کتاب . یعرفونه . میشناسند رسول خدای تعالی را بحلیة وصفتی که در توریة مذکوراست . کما یعرفون
ابناءهم . همچنانچه میشناسند پسران خود را بحلیة وصفة ایشان ومعرفتی روشن است اورده اند که
فاروق رضی الله عنه از عبدالله بن سلام پرسید که معرفت شما مرحضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی ازآن
خبر میدهد که همچون معرفت فرزند است بچه وجه میتواند بود ابن سلام رضی الله عنه کفت که من برسالت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم متیقن ترم ازانکه بصحت نسب پسر خویش چه این را در توریة دانسته ام اما آنرا
معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی الله عنه کفته فرمود که خدای تعالی توفیق تو کرد ای عبدالله
فقد اصبت وصدقت . الذین خسروا انفسهم . آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان واهل کتاب
فهم لا یؤمنون . پس ایشان ایمان نمی آرند . ومن اظلم . وکیست ستمکارتر . ممن افتری . از کسی که افترا
کند وبربندد . علی الله کذبا . برخدای تعالی دروغ را بانکه ملئکه دختران وی اند وبتان مارا
نزدیک او شفیع خواهند بود . اوکذب بآیاته . یا آنکه تکذیب کنند آیات او را که قرآنست وآنرا سحر و
شعر وکهانت نام نهند . انه لا یفلح الظالمون . بدرستی که رستکار نشوند ستمکاران یعنی کافران
ویوم نحشرهم جمیعا . ویادکن روزی که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان ومعبودان . ثم نقول . پس
کوییم از روی توبیخ . للذین اشرکوا . مرآنانرا که شرک اورده اند . این شرکاؤکم . کجایند خدایان شما
که شریک خدای تعالی ساختید . الذین کنتم تزعمون . آنانرا که کمان میبردید که شمارا شفاعت خواهند
کرد . ثم لم تکن فتنتهم . پس نباشد معذرت ایشان . الا ان قالوا . مکر آنکه کویند . والله ربنا
وخدای پروردکار ماست . ما کنا مشرکین . که نبودیم شرک ارندکان دروغ کویند وبرآن سوکند
یادکنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را
کویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوکند خورند بخدای که ما مشرک نبوده
ایم حق سبحانه مهر بر دهنهای ایشان نهد تا جوارح ایشان برکفر ایشان کواهی دهند . انظر کیف کذبوا
بنکر که چکونه دروغ میکویند . علی انفسهم . برنفسهای خود به نفی شرک ازآن . وضل عنهم . وکم کشت

ازایشان . ما کانوا یفترون . آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مرخدایرا نقلست که ابوسفیان و
ولید وعتبه وشیبه وابی بن خلف وبرادرش با جمعی دیکر در موضعی از مسجد الحرام استماع قرآن خواندن
حضرت صلی الله علیه وسلم میکردند پس نضر بن حارث راکه تواریخ ملوک عجم خوانده بود واخبار کذشتکان یاد
داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه وسلم میکوید آن لعین کفت که من نمیدانم که چه میکوید الا
آنکه لب میجنباند وافسانه پیشینیان میخواند چنانچه من هم احیانا برشما میخوانم این آیة نازل شد که
ومنهم . وازکفار مکه . من یستمع الیک . کسان هستند که کوش فرامیدارند بسوی تو وقتی که قرآن
میخوانی . وجعلنا . وافکنده ایم . علی قلوبهم . بردلهای ایشان . اکنة . پوششها . ان یفقهوه . تا فهم
نکنند . وفی آذانهم . ونهاده ایم درکوشهای ایشان . وقرا . کرانی تا حق نشنوند . وان یروا کل آیة
واکر ببینند هر معجزه که ازتو میطلبند . لا یؤمنوا بها . ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد واستحکام
تقلید درایشان وتکذیب ایشان بغایت رسیده . حتی اذا جاؤک . تا چون بیایند بتو . یجادلونک
جدال وخصومت کنند باتو . یقول الذین کفروا . کویند آنها که کافرانند . ان هذا . نیست این کتاب
تو . الا اساطیر الاولین . مکر افسانهای پیشینیان . وهم . وایشان یعنی کافران . ینهون عنه
بازمیدارند مردمانرا ازایمان برسول . وینأون عنه . ودور میشوند از نفس خود با و یعنی به
خود ایمان می ارند ونه دیکری را میکذارند وکفته اند این آیة درشان ابوطالبست وبعنی آن
اینکه نهی میکنند دشمنانرا از تعرض رسول صلی الله علیه وسلم بحمایت وخود ازدین او دور میشوند . وان
یهلکون . وهلاک نمیکنند بدین عمل . الا انفسهم . مکر نفسهای خود را . وما یشعرون . و
نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند . ولو تری . واکر ببینی ایشانرا . اذ وقفوا علی النار
چون بازداشته شده است در آتش هرآینه ببینی امری در غایت شناعت وایشانرا مشاهده کنی
که از سختی عذاب فریاد میکنند . فقالوا . پس میکویند . یا لیتنا نرد . کاشکی مارا بازکردانیدندی
بدنیا . ولا نکذب بآیات ربنا . وپیش تکذیب نکنیم آیات پروردکار ما را . ونکون من المؤمنین . و
باشیم از جمله باورداربندکان . بل . نه چنانست که ایشان میکویند که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه
همان کافر خواهند بود واین اقرار توحید حال برای آنست که . بدا لهم . ظاهر شده است مرایشانرا
ما کانوا یخفون . آنچه بودند که می پوشیدند از کفر ومعاصی . من قبل . پیش ازاین در دنیا چون
امروز بشهادت جوارح برایشان ثابت شد اعتذار میکنند وتمنای رجوع با دنیا دارند . ولو ردوا
واکر ایشانرا بازکردانند بدنیا . لعادوا . هرآینه بازکردند . لما نهوا عنه . بسوی آن چیزی که نهی
کرده شدند ازآن یعنی شرک وعصیان . وانهم لکاذبون . وبدرستی که ایشان دروغ کویانند در
وعده ایمان وچون این آیتها در وعید قیامت بکافران خوانده شد بعث ونشور را منکر شدند و
قالوا . وکفتند . ان هی . نیست زندکانی . الا حیاتنا الدنیا . مکر زندکانی ما بدنیا . وما نحن بمبعوثین
ونیستیم برانکیختکان ازقبور . ولو تری . واکر ببینی تو . اذ وقفوا علی ربهم . چون بازدارند کافرانرا
بحکم خدای تعالی یا در موقف عرض . قال . کوید خدای تعالی . الیس هذا بالحق . آیا نیست این بعث ونشور درست
قالوا بلی وربنا . کویند بحق پروردکار ما یعنی اقرار کنند مؤکد بسوکند . قال . کوید خدای تعالی که

فذوقوا العذاب · پس بچشید عذاب بما کنتم تکفرون · بانچه بوده اید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید
بسبب کفر · قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه · کذبوا بلقاء الله · تکذیب کردند دیدن خدا را
یا باور نکردند لقای ثواب و اعتقاد بعد از مرگ · حتی اذا جاءتهم الساعة · تا چون بیاید بدیشان
قیامت بغتة · ناگاهان · قالوا یا حسرتنا · گویند که ای حسرت و پشیمانی ما را · علی ما فرطنا · بر آنچه
تقصیر کردیم فیها · در حیوة دنیا · وهم یحملون · و ایشان بر دارند · اوزارهم · گناهان خود را · علی
ظهورهم · بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان منفک نگردد بانفکاک از ایشان در معالم آورده که چون
مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبویی و گوید که مرا میشناسی
مؤمن گوید که نه من ترا امید آنم گوید که من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من بسیار در دنیا بتو
سوار بوده ام و آیة یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بر دارد
پیش آید او را چیزی در غایت زشتی و ناخوش بویی و گوید که مرا میدانی کافر گوید که نه ترا نمیشناسم
گوید که من کردار ناپاک توام بسیار بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم و آیة یحملون اوزارهم
عبارة از اینست · الا ساء ما یزرون · بدانید که بد بارست بار گناه که میکشند · وما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرور اند · الا لعب ولهو · مگر بازی کودکان و مشغولی
دیوانگان · وللدار الاخرة · و هر اینه سرای آن آخرت · خیر للذین یتقون · بهتر است برای کسانی که
پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات نعمتهای او ایمن از
بیم زوال · افلا تعقلون · آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که از این
دو سرا کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت
یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله صلی الله علیه وسلم چه حکم کنی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالا بر ما
کسی مطلع نیست که اگر راستی گویی باز خواستی کند ابو جهل گفت که محمد صلی الله علیه وسلم راست گو نیست
و آنچه بما میرسد آسمانیست نه شیطانی اما اگر بر نبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن چنان
که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق با آل
قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد و اشراف قریش آل الیا بیکبارگی محروم میمانند و قول ابو میسره
آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که ای محمد ما از تو هرگز دروغ نشنیده ایم و ترا
صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم این آیة آمد که · قد نعلم · به تحقیق ما میدانیم
انه لیحزنک الذی یقولون · بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو · فانهم
پس بدرستی که ایشان · لا یکذبونک · تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند · ولکن
الظالمین · ولیکن ایشان که ستمکارانند · بایات الله یجحدون · انکار میکنند آیتهای خدای را
از روی عناد پس برای دلداری حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید · ولقد کذبت · و بدرستی که تکذیب کرده اند
رسل من قبلک · پیغمبران پیش از تو · فصبروا · پس ایشان شکیبایی نمودند · علی ما کذبوا · بر آنچه ایشانرا
تکذیب کرده اند · واوذوا · و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند · حتی اتاهم · تا وقتی که آمد بدیشان
نصرنا · یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران

ولا مبدل · و نیست تغییر دهنده · لکلمات الله · مر وعدهای خدایرا و حکمی که در نصرت اهل ایمان
فرموده · ولقد جاءک · و هر اینه آمد بتو · من نباء المرسلین · از خبر فرستادگان که امم ایشان چه
آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند که کتب الله لاغلبن انا و رسلی
وان کان کبر · و اگر چنانست که گران شد · علیک · بر تو · اعراضهم · روی بگردانیدن ایشان
از قبول دین حق · فان استطعت · پس اگر میتوانی · ان تبتغی · آنکه بجویی · نفقا فی الارض · سوراخی
در زمین آورده اند که از غایت حرص که حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم بر ایمان قوم بود میخواست که
هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدان مؤمنان در آیند حق سبحانه
این آیة فرستاد که چون از اهل اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ میاید پس اگر میتوانی که
بدست آری نفقی در زیر زمین و بدانجا در آیی · او سلما فی السماء · یا نردبانی پیدا کنی و بر آسمان
بر آیی · فتاتیهم بایة · پس بیاری آیتی برای ایشان پس چنان کن · ولو شاء الله · و اگر خواستی
خدای تعالی · لجمعهم علی الهدی · همه ایشانرا جمع بر هدایت و توفیق ایمان دادی · فلا تکونن · پس مباش
صورة خطاب متوجه آن حضرتست صلی الله علیه وسلم و در معنی امت را میگوید که مباشید · من الجاهلین
از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و توفیق منست · انما یستجیب · جز این نیست
که اجابت میکنند دعوة ترا · الذین یسمعون · آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما
کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات · والموتی یبعثهم الله · و مردگانرا
بر انگیزند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند · ثم الیه یرجعون · پس بسوی او باز کردند
همه برای جزا و مکافات · وقالوا · و گفتند رؤسای قریش · لولا نزل علیه · چرا فرو نمیفرستد بر
محمد صلی الله علیه وسلم · ایة من ربه · آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم از او · قل ان الله قادر
بگو بدرستی که خدای تعالی قادر است · علی ان ینزل ایة · بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات
ایشان · ولکن اکثرهم لا یعلمون · ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا
و عناست زیرا که حکم الهی بر وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر
گرداند و مقترحات ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده
وما من دابة فی الارض · و نیست هیچ جنبنده در زمین · ولا طائر · و نه هیچ پرنده که در هوا که
یطیر بجناحیه · پرد به بالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدیم
و فلان سخن بگوش شنیدیم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میشاید پس لفظ بجناحیه قطع مجاز
میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده · الا امم امثالکم · الا که ایشان امتانند
مثل شما در آفرینش و مردن و زنده شدن در ادای ثنای الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه
غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده · ما فرطنا فی الکتاب · فرو نگذاشتیم در
در لوح محفوظ · من شیء · هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و
سفلی · ثم الی ربهم یحشرون · پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف
بعضی از بعضی بستانند · والذین کذبوا بایاتنا · و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را · صم · کرانند

از شنیدن دلایل ربوبیّت · وبکم · و گنگانند از سخن در باب وحدانیت وایشان فی الظلمات ·
در تاریکیهای کفر وجهل وعناد وتقلیداند · من یشاء الله یضلله · هرکرا خواهد خدای تعالی
گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از او منقطع سازد · ومن یشاء · وهرکرا خواهد یجعله کرداند
ثابت ونکاه دارد علی صراط مستقیم · بر راه راست · قل ارایتکم · بکو ایشانرا که چه می بینید · ان اتیکم
عذاب الله · که بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران کذشته امد در دنیا · او اتتکم الساعة
یا بیاید بشما قیامت وهول وعذاب اخرت · اغیر الله تدعون · ایا غیر خدایرا میخوانید که آن
عذاب از شما بردارد یعنی بخوانید غیر اورا · ان کنتم صادقین · اکر هستید راست کویان که بتان
خدایانند نه چنانست که خدایانند بتان · بل ایّاه تدعون · بلکه بتانرا بخوانید بلکه ایاه تدعون
اورا میخوانید وتضرع جز بدرکاه او مبرید · فیکشف · پس ببرد ورفع کند از شما در دنیا
ماتدعون الیه · انچه اورا بکشف میخوانید · ان شاء · اکر خواهد · وتنسون · وفراموش میکنید
در وقت دعا یعنی دست باز میدارید · ماتشرکون · انچه شریک ساخته اید با او یعنی الهۀ خود را
ولقد ارسلنا · وبدرستی که فرستادیم رسولان را · الی امم · بامتان ایشان · من قبلک · پیش از تو
وایشان کافر شدند وتکذیب پیغمبران کردند · فاخذناهم · پس کرفتیم ایشانرا · بالباساء · بسختی وتنکی
والضراء · وبآفتها وبیماریها · لعلهم یتضرعون · تا شاید که زاری کنند واز شرک اعراض نموده
دست بیازند بذیل توبه واستغفار زنند · فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا · پس چرا که وقتی که
امد بدیشان عذاب ما زاری نکردند وتضرع وتذلل بدرکاه ما نیاوردند واکر زاری کردندی
بلا مندفع شدی · ولکن قست · ولیکن سخت شده بود · قلوبهم · دلهای ایشان وترک تضرع
وزاری از قساوت قلبست · وزیّن لهم الشیطان · واراسته بود برای ایشان ابلیس · ماکانوا
یعملون · انچه بودند که بعمل میاوردند یعنی باعمال خود معجب بودند وعجب از جملۀ صفات هلاک
کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء
بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاد وهر دعوی ولاف که از
کریبان هستی او سر بر زد وسرمایۀ او همین صفت بود لاجرم سرکشتکان وادی غفلت
را از این راه بچاه ادبار می اندازد وصفت عجب وخودبینی را در نظر ایشان اراسته میدارد
تا بواسطۀ خودپرستیدن از این دیدن باز میمانند شعر مرد معجب ز اهل دین نبود · هیچ خودبین
خدای بین نبود · بیخبر از جهان وهست بکیست · خویشتن بین وبت پرست یکیست · فلمّا نسوا
پس آن هنکام که فراموش کردند کافران ومکذبان · ما ذکّروا به · آنچه پند داده شده بودند
با آن از باسا وضرا · فتحنا علیهم · بکشادیم برایشان · ابواب کل شیء · درهای همه چیز را از
نعمت ورحمت یعنی بلا ومحنت بپذیرفتند با سانی وسعت معیشت نیز امتحان کردیم
حتی اذا فرحوا · تا وقتی که شاد شدند · بما اوتوا · بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها ودل
در آن بستند وآنرا سبب استیفا لذات معیشت ساختند نعمت از منعم باز ماندند وبمراسم شکر
ولوازم سپاس قیام ننمودند · اخذناهم بغتة · بکرفتیم ایشانرا ناکهان · فاذاهم مبلسون ·

پس ایشان بعد از معاینۀ عذاب بودند پشیمان وناامیدان · فقطع · پس بریده شد · دابر القوم
الذین ظلموا · آخر آن کروه که ایشان ستمکارانند یعنی نصرت کردم اولیای خود را وهلاک کردم
بتمامی اعدای خود را · والحمد لله رب العالمین · وحمد مر خدایراکه پرورد کار عالمیانست بر اهلاک
ظالمان وچون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاص مردم است از ستم وبیداد ایشان نعمتی
بزرک وغنیمتی شکرفست هر اینه مهلک ایشان سزاوار حمد وثنا خواهد بود · قل ارایتم · بکو
چه بینید · ان اخذ الله · اکر بکیرد خدای تعالی · سمعکم · شنوایی شما را تا کر شوید · وابصارکم
وبینائیهای شما را تا کور کردید · وختم علی قلوبکم · ومهر نهد بر دلهای شما تا فهم وهوش در او نماند
من اله غیر الله · کدام خدا است غیر الله تعالی که بقدرت وکرم خود · یاتیکم به · بیارد برای شما انچه
کرفته است · انظر · نکاه کن ودر نکر که ما · کیف نصرّف الایات · چکونه میکردانیم ایتها را از
اسلوبی باسلوبی یعنی کاهی در ترهیب وترغیب سخن کوییم ووقتی در تذکیر وتنبیه · ثم هم یصدفون
پس کافران اعراض کنند از ان وحق را انقیاد نکنند · قل ارایتکم · بکو ای کافران چه بینید وچه
کنید · ان اتیکم عذاب الله · اکر بیاید بشما عذاب خدای تعالی · بغتة · ناکاهان بی مقدمۀ که
تنبیه کند بر آن · او جهرة · یا اشکارا که علامت حلول ونزول آن ظاهر کردد کویند که بغتة آنست
که شب فرو آید وجهرة عذابیست که در روز واقع شود وبراهِ تقدیر · هل یهلک · هلاک نشوند
بدان عذاب · الا القوم الظالمون · مکر کروهی ظالمان یعنی مشرکان · وما نرسل المرسلین · و
نفرستادیم پیغمبرانرا · الا مبشرین · مکر بشارت دهندکان مر اهل ایمانرا ببهشت · ومنذرین · وبیم
کنندکان کافر بدوزخ · فمن امن واصلح · پس هرکه ایمان آرد واصلاح کار خود کند بتقوی وطاعت
فلا خوف علیهم · پس هیچ ترسی نیست ایشانرا از عذاب جاویدانی · ولا هم یحزنون · ونه ایشان
اندوهکین انداز فوت ثواب آن جهانی · والذین کذبوا بایاتنا · وانانکه تکذیب کردند آیتهای
ما را · یمسّهم العذاب · برسد ایشانرا عذاب · بما کانوا یفسقون · بسبب انکه بودند که از دایرۀ
تصدیق بیرون میرفتند · قل لا اقول لکم · بکو نمیکویم شما را · عندی خزائن الله · که نزدیک
منست خزینهای روزی خدای تعالی تا هرچه خواهید بیارم · ولا اعلم الغیب · ومن نمیدانم
غیب ما دام که وحی بمن نیاید تا هرچه بپرسید جواب کویم · ولا اقول لکم انی ملک · ونه میکویم
شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوّت ملکی بکنم من همچو شما بشرم ان اتّبع متابعت
نکنم · الا ما یوحی الیّ · مکر انچیز را که وحی کنند بمن · قل · بکو از روی تمثیل که · هل یستوی الاعمی
ایا یکسان باشد نابینا · والبصیر · وبینا یعنی برابر نباشد کمراه یا راه یافته عالم یا جاهل · افلا
تتفکرون · ایا هیچ فکر نمیکنید یا تمیز نتوانید کرد میان حق وباطل · وانذر · وبیم کن · به · بانچیز
که بتو وحی میکنند · الذین یخافون · آنکسانرا که میترسند از بسیاری زلل وتقصیر در عمل · ان
یحشروا · از آنکه حشر کنند ایشانرا · الی ربهم · بجزای خدای ایشان اکرچه پند قرآن همه را عام
است اما اینجا تخصیص کرد بترسندکان زیرا که دل پندپذیر وکوش نصیحت شنو ایشانراست
لیس لهم من دونه · نیست ایشانرا جز خدای تعالی · ولیّ · دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا

ولا شفیع. ونه شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی ایشان را بیم کن. لعلهم یتقون تا شاید که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من نرانم مومنان از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که گفتند یا رسول الله چنین میتوان کرد تا ببینیم که مهتر رؤسای عرب بچه میکشند حضرت صلی الله علیه وسلم درخواست اشراف را قبول کرده ایشان را بدین مواعید وثیقه التماس نمودند پس حضرت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد این آیه آمد که. ولا تطرد الذین یدعون. و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند. ربهم. پروردگار خود را و ذکر او میگویند. بالغداة والعشی. بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و صلوة عصر. یریدون. میخواهند که بدان دعا و ذکر. وجهه. رضای خدا را و گفته اند که وجهه صلوات یعنی میخواهند خدا را و پس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه را برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادهٔ آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها و آن نیز دو علامت دارد و سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در مواسات و الفت بروی ایشان گشادن سوم ارادت حق محض کما قال الله تبارک و تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادنست و از خود و خلق آزاد گشتن. اگر ما خواهی الا در بحر فنا غرق شو و دم در کش. ما علیک. نیست بر تو. من حسابهم من شیء. از حساب اعمال ایشان چیزی. وما من حسابک. و نیست از حساب عمل تو. علیهم من شیء. بر ایشان چیزی. فتطردهم. تا تو برانی ایشان را پس هیچ وجه مران. فتکون من الظالمین. که تو باشی از ظالمان اگر برانی. وکذلک. و همچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان. فتنا. آزمودیم. بعضهم ببعض. برخی اشراف را ببرخی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را بر اقویای عرب از سبقت بایمان. لیقولوا. تا گویند بزرگان که. اهؤلاء. آیا این گروه اند که نعمت ایمان و احسان یا توفیق هدایت. من الله علیهم. منت نهاد خدای تعالی بر ایشان. من بیننا. از میان ما. الیس الله باعلم. آیا نیست خدای تعالی داناتر یعنی هست. بالشاکرین. شکرگویندگان نعمت اسلام. واذا جاءک الذین. و چون بیایند بتو آنان که. یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم. ایمان آورند بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما باد همان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود بعضی از آنان هر کدام که بخدمت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه آمدی آنحضرت بسلام بروی پیش دستی کرفتی و در بعضی تفاسیر آورده اند که

قومی بخدمت حضرت سید کاینات صلی الله علیه وسلم آمدند گفتند که یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چارهٔ استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشغول نگشت و ایشان ناامید از عتبهٔ نبوت بازگشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون مومنان گناهکار بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامت دینی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام که. کتب ربکم. نوشت پروردگار شما. علی نفسه الرحمة. بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده که از شائبهٔ خلف مبرا بود. انه من عمل منکم. بدرستی که هر که بکند از شما. سوء. کاری بد. بجهالة. بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بتبعهٔ آن و نداند عقوبتی که بدان متفرع است. ثم تاب من بعده. پس توبه کند بعد از آن عمل. واصلح. و باصلاح آورد کار خود را یا آنکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه. فانه غفور. پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تائبان را. رحیم. مهربانست بر ایشان امام قشیری رحمه الله فرموده که اگر ملک بر تو زلت مینویسد ملک برای توبه خود رحمت مینویسد پس ترا دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمیتواند ساخت مضمون این آیه شربت شفاست مر بیماران بیمارستان گناه را و شفا بشرط پرهیز است که توبه و استغفار است

قطعه

دردمندان گنه را روز و شب. شربتی بهتر ز استغفار نیست. آرزومندان وصل یار را. چاره غیر از ناله های زار نیست

وکذلک. و همچنانکه تفصیل میکنیم در این سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین. نفصل الآیات. تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد. ولتستبین. و تا روشن شود. سبیل المجرمین. راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدین آبا دعوت کردند این آیه آمد که. قل انی نهیت. بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند. ان اعبد الذین. آنکه بپرستم آنان را که شما. تدعون من دون الله. میپرستید بیرون خدای تعالی یعنی بتان را که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم. قل لا اتبع. بگو من پی روی نمیکنم. اهواءکم. آرزوهای شما را. قد ضللت اذا. بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم. وما انا من المهتدین. و نباشم از جملهٔ راه یافتگان آورده اند که نضر بن الحارث و رؤسای قریش گفتند که ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان و پیش از این مترسان این آیه نازل شد که. قل انی علی بینة. بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیل روشنم. من ربی. از پروردگار من که قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل. وکذبتم به. و شما تکذیب وحی کنید آن دلیل را. ما عندی. نیست نزدیک من. ما تستعجلون به. آنچه شما بدان شتاب مینمایید بدان یعنی عذاب. ان الحکم. و نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب. الا لله. مگر خدا را. یقص الحق. میگوید خبرها درست را. وهو خیر الفاصلین. و او بهترین کارگذاران است یا بیان کنندگان. قل لو ان عندی. بگو اگر نزدیک من بودی. ما تستعجلون به. آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب. لقضی الامر. هر آینه گذارده شده بودی کار. بینی وبینکم. میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان ما انقطاع شده بودی. والله اعلم. و خدای تعالی داناست. بالظالمین. بر ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان. وعنده. و نزدیک اوست. مفاتح الغیب

خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب وعقاب وانقضای آجال وخواتیم اعمال لا یعلمها
نمیداند آنرا الا هو مگر او پس تاخیر وتعجیل عذاب وابسته حکمت اوست ومتعلق بمشیت او واز سید عالم
صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از ان این آیه
خوانده اند که ان الله عنده علم الساعة الی اخره ومعنی آیه در سورهٔ لقمان مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی ویعلم ومیداند خدای تعالی ما فی البر آنچه در بیابانست از نباتات وحیوانات والبحر و
آنچه در دریاست از جواهر وجانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت وبحر عالم غیب وما تسقط
من ورقة ونیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر بداند خدای تعالی آنرا که چند برگ از درخت
افتاد وچند برگ بر او باقی ماند وآن برگ افتاده بر زمین چند نوبت بر پشت وروی منقلب گشت
این مبالغه است در احاطهٔ علم حق سبحانه بجزئیات ولا حبة ونیفتد دانه فی ظلمات الارض در
تاریکی زمین مراد تخمیست که در زمین افتد ولا رطب ونه تری است ولا یابس ونه خشکی است الا
فی کتاب مبین مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ وگفته اند مراد از رطب یابس
چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یبوست خالی نیست وبعضی بر آنند که رطب
اشارت بعالم روحانیت است ویابس عبارت از عالم جسمانیست وهمه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وهو
الذی یتوفیکم واوست خداوندی که میخواباند شما را ومتوفی میگرداند باللیل بشب توفی فرا
گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعمال کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکتست
در زوال احساس وتمیز وامتناع بدان از عمل وسر النوم اخ الموت اشارت بدینست ویعلم ومیداند
خدای تعالی ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس برانگیزد شما را از خواب
فیه در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در متوفی لیقضی اجل مسمی تا وقتی که
تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ
ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید وخبر کردن
بالسنت که جزا دهد شما را بر کردارهای شما وهو القاهر واوست قاهر وغالب فوق عباده
بر بندگان خود ویرسل علیکم وفرو میفرستد بر شما حفظة فرشتگان که نگاه بانانند مر اعمال
شما را یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه
آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند واز هیبت
خطاب اقرأ کتابک عملی بجای آورد که در وقت نامه خواندن خجل وشرمنده نگردد نه اندیشی
از آن روزی که در روز جزا جگرهای خون ودلها ریش بینی دهندت نامهٔ اعمال وگویند بخوان تا کردهای
خویش بینی تکن ور میکنی باری در آن کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی واین کرام الکاتبین مشرف حال
بندگان خواهد حتی اذا جاء احدکم الموت تا وقتی که بیاید یکی از شما را مرگ توفته رسلنا جان او
بردارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت واعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملئکهٔ رحمتند
وهفت دیگر ملئکهٔ عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد وچون
جان کافر بردارد بملئکهٔ عذاب دهد وهم لا یفرطون واین فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح

تا حین نمینمایند ثم ردوا پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت الی الله بحکم وجزای خدای
تعالی مولیهم الحق آنچه خداوند ایشان وحقست یعنی درست گوی وراست کار الا له الحکم
بدانید که مراوراست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین واو
شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق سبحانه مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه
مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت جن وانس وبسیاری اعمال ایشان واین دلیل کمال قدرتست قل
من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وبخار و
غبار والبحر واز ظلمت دریا که تیرگی شب وسحاب وبخارات مراد درماندگی وسختی دشتها وکشتیها
است تدعونه میخوانید بنجات دهندهٔ خود را تضرعا از روی زاری باشکارا وخفیة وبه
پنهانی لئن انجینا ومیگویید که اگر نجات دهد خدای تعالی ما را من هذه از این شدت ومحنت
لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از شکرگویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگوی ای محمد
صلی الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر وبحر ومن کل کرب واز هر غم و
اندوهی که باشد ثم انتم تشرکون پس آنکه شما باز شرک مینمایید وبعهدی که کرده اید وفا نه
مینمایید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث علیکم بر انکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم
عذاب از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح علیه السلام آمد وحجاره که بر سر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم
وعذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرقه شدند یا قارون که بزمین فرو رفت وگفته اند
عذاب من فوق حکام ظالمند ومن تحت ارجلکم بندگان وخدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند
ومن تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه هر گروهی را سودایی
وتمنایی وآرزویی ومدعایی بخلاف آن دیگر تا از مخالفت بمقاتلت انجامد ویذیق بعضکم
وبچشاند خدای تعالی بعضی را از شما بأس بعض رنج وسختی بعضی مراد سیوف مختلفه است
انظر کیف بنگر که چگونه نصرف الآیات می گردانیم آیتها را بوعد ووعید لعلهم یفقهون تا باشد
که ایشان بدانند وکذب به ودروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش
اند وهو الحق وآن عذاب یا کتاب حق وصدق است قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگاه بان
بآن که مهم شما را بمن گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبإ مستقر
هر چیزی را از وعد ووعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزایی
وسوف تعلمون وزود باشد که بدانید آنرا واذا رایت الذین وچون به بینی تو آنکسان را که بتکذیب
واستهزا یخوضون خوض شروع میکنند وگفت گو مینمایند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست
وبر آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان ومنشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که
در آیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن واما ینسینک الشیطان واگر فراموش گرداند
بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب با آن حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم ومراد امتند فلا تقعد
پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی نهی خدای عز وجل مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران
که وضع تکذیب واستهزا میکنند در موضع تصدیق وتعظیم سبب نزول این آیه کریمه آن بود که

هرگاه که مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا
کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون ببینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند
برخیزید و از ایشان دوری جویید اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را از طواف خانه و از قعود
در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل
ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نمیتوانیم کردن آیه آمد که
وما علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون پرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض
یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء چیزی ولکن ذکری و لیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشانرا
پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال ایشان
لعلهم یتقون باشد که پرهیز کنند و از این عمل شرم دارند وذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن
از آنانکه گرفتند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را
بلهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که بدان پیغمبر ایشانرا بدان
دعوت میکند بآن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند
وغرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند
وذکر به و پند ده ایشانرا بقرآن ان تبسل نفس تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا کرده
یا گرفته نشود نفس بما کسبت نفس هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها نیست مر
آن نفس گرفتار شده را من دون الله جز خدای تعالی ولی دوستی که مدد تواند کرد ولا شفیع
و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وان تعدل کل عدل و اگر فدا دهد آن نفس هر
فدا که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها آن فدا فرا نگیرد از او اولئک آنگروه
الذین ابسلوا آنکسانند که سپرده شده اند بملئکه عذاب بما کسبوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح
افعال لهم مر ایشانراست در دوزخ شراب من حمیم آشامیدنی از آب جوشیده که درون
ایشانرا بسوزاند وعذاب الیم و عذابی دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد بما کانوا یکفرون
بسبب آنکه بودند که کافر میشدند قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اندعوا من دون الله ایا می پرستیم
بدون خدای تعالی یعنی نه می پرستیم ما لا ینفعنا آنچه ما را سود ندارد اگر طاعت داریمش ولا یضرنا
و زیان ندارد اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضر ونرد و آیا باز گردیم علی اعقابنا بر
پاشنهای خود بعد اذ هدانا الله پس از آنکه خدای تعالی ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت
خلاص داد و اگر از دین حق باز گردیم مثل ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که برده باشند او را
دیوان فی الارض در زمین یعنی در راه بیابان دور و از راه راست بیفکنند حیران متحیر سانند
نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند له اصحاب مر او را یاران و مصاحبانند که از روی
شفقت یدعونه میخوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و میگویند ائتنا بیا بجانب ما
و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و متردد است در رفتن و باز گشتن که اگر اجابت
شیاطین میکنند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود پس بمنزل نجات میرسد

وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است بکسی که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده
در بادیه خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مؤمنانند او را باره شرایع که منهاج شریعتست
میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند و در
زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قل ان هدی الله بگو بدرستی که
دین خدا یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست و راه راست وامرنا و ما را فرموده اند
لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر پروردگار عالمیانرا وان اقیموا الصلوة و دیگر فرموده
اند که بپای دارید نماز را واتقوه و بترسید از خدای تعالی در اهمال آن وهو الذی الیه و
اوست خداوندی که بسوی او تحشرون جمع کرده خواهید شد در قیامت وهو الذی خلق السموات
و اوست آنکس که بیافرید آسمانها را والارض و زمین را بالحق برای اظهار حق چه مصنوعات او
دلایل قدرت و وحدانیت اویند ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای تعالی گوید یعنی هر چیزی را
که تکوین او خواهد امر فرماید که کن بباش فیکون پس باشد آنچیز براکه مراد در قیامتست و
تکوین حشر اموات و احیاء ایشان قوله الحق سخن او راستست وله الملک و مر او راست پادشاهی
یوم ینفخ فی الصور در آن روز که دمند صور و آن شاخیست که در او خواهند دمید و سه دمید
و ذکر آن بیاید عالم الغیب اوست یعنی خدای تعالی داننده غیب که عالم ملکوتست والشهادة و داننده
شهادت که عالم ملکست وهو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الخبیر دانا
بر آنکه کی برانگیزد و بچه وجه حشر کند واذ قال ابرهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه ابرهیم علیه السلام
که ایشان بدعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه باو اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست
که گفت لابیه آزر مر پدر خود را آزر و در کتب تواریخ نام او تارح است و آزر لقب اوست و
معنی آزر بزبان سریانی پیر است و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر اتتخذ اصناما آلهة آیا فرا میگیری
بتان را که خود تراشیده بخدای انی اراک بدرستیکه من میبینم ترا وقومک و گروهی را که تابع
تواند فی ضلال مبین در گمراهی هویدا وکذلک و چنانکه بتو نموده بودیم گمراهی قوم را همچنانکه
نری ابرهیم بنمودیم ابرهیم را ملکوت السموات والارض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از ذروه
عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان در قدرة کامله حق تعالی و
لیکون من الموقنین و تا باشد از بی گمانان یا موقن بوده بعالم استدلالی در معالم آورده که نمرود
بن کنعان که پادشاهی روی زمین تعلق بدو داشت و در شهر بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی
از افق آن بلد طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار
شد و کاهنان و حکماء مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی
خجسته طالعی از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاک تو و اهل مملکت تو بدست او
باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نرسیده نمرود بفرمود تا میان زنان و
شوهران تفریق کردند و بر هر ده یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود
شبی با زن خود ادنی بنت نمر پنهان از موکلان خلوت دست داد و او حامله شد و بامداد کاهنان با

نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل
ساختند که اگر پسر آید بکشند زنانی که در تفحص احوال حامله بودند چون بر مادر ابرهیم علیه السلم
اثر حمل ظاهر نبود از او درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وضع حمل نزدیک شد مادر بترسید
که اگر پسری زاید و ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند تنها از شهر بیرون رفت
و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابرهیم علیه السلم را بزاد و در خرقه بپیچید و هم آنجا گذاشته
در غار بسنگی استوار کرد و آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود
بصحرا رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد و در خاکش دفن کردم و باز گشتم آزر باور نکرد و ادنی روز
دیگر با غار آمد دید که ابرهیم علیه السلم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت
شد و با شهر مراجعت نمود القصه ابرهیم علیه السلم چون شیر تربیت از پستان الهی مینوشید بروزی
چندان می بالید که کودکی دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی بیت چو ماه نو
که با روی دل افروز بود زاینده نورش روز تا روز چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله
مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر
تقدیر چون ابرهیم علیه السلم بزرگ شد ادنی با آزر گفت که پسر تو آن روز خبر مرگ او بدروغ دادم جوانی رسیده
است در غایت خوبروئی و نیکخوئی پس آزر را بغار آورد و ابرهیم علیه السلم با وی نمود آزر بجمال پسر خوش بر
آمد بمادر گفت که این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادنی ابرهیم علیه السلم را از غار
بدر آورد و در پایین غار گلهای اسب و شتر و گاو و گوسفند جمع بودند ابرهیم علیه السلم از مادر پرسید که اینها چه
چیز است مادر وی را خبر داد ابرهیم علیه السلم گفت هرآینه اینها را پروردگاری خواهد بود که آفریننده ایشانست
و حالی روزی میدهد پس مادر را گفت که هیچ مخلوقی را از خالق چاره نیست که آفریننده کار او باشد
و سد تربیت او پرورش یابد پروردگار من کیست گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست
گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابرهیم علیه السلم گفت که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر
او زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه می پرستیدند
و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم علیه السلم بجانب شهر با مادر روان شد فلما
جن علیه اللیل چون شب بر او در آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی
مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت
ابرهیم علیه السلم هذا ربی آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا بزعم آن قوم فلما افل پس آن
هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال
و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه برفتند و شب چهاردهم ماه بود طبق سیمین
ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار شد فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا بر آینده و تابنده
و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند قال هذا ربی گفت آیا اینست پروردگار من فلما
افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت
ابرهیم علیه السلم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لاکونن

هرآینه باشم من من القوم الضالین از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب
تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلما رای الشمس بازغة پس چون دید ابرهیم
علیه السلم آفتاب را بر آینده و جهان را بنور خود تابنده قال هذا ربی گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که
پروردگار منست هذا اکبر این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنایی فلما افلت پس
چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم انی بری من بیزارم مما تشرکون از آنچه
شما انباز میگیرید بخدای تعالی انی وجهت وجهی بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را
متوجه ساختم للذی مر کسی را که از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها
حنیفا در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید و ما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان
در تفسیر منیر مذکور است چون ابرهیم علیه السلم بشهر آمد او را بدین نمرود بردند و او مردی کریه منظر
بود ابرهیم علیه السلم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده اند
از مادر پرسید که این چه کسیست که مرا بدین او آورده اید گفت خدای همه است پرسید که این ملازمان
بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان اویند ابرهیم علیه السلم تبسم فرمود گفت ای مادر چگونه است که این خدای
شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابرهیم علیه السلم پیوسته
مذمت بتان کردی و پرستندگان او را دشنام دادی و قوم با او مجادله کردند چنانچه حق سبحانه فرمود
و حاجه قومه و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت آیا با من
باطل میگویید فی الله در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که بر من غلبه کنید و قد هدان و حال
آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا
میکنی ایشان بتو بلاها خواهند رسانید ابرهیم علیه السلم فرمود که و لا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به
از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما که هیچ باک ندارم که بکسی چیزی نمیتوانند رسانید
الا ان یشاء مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد
وسع ربی رسیده است از پروردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیزها علما از جهت علم افلا
تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمینمایید و کیف اخاف
ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنکه شما با او انباز گرفته اید و لا تخافون و نمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله
از آنکه شرک می آرید بخدای تعالی و شرکت او میدارید ما لم ینزل آنچیز را که فرو نفرستاده است خدای
تعالی به بشرکت کردن او علیکم بر شما سلطانا کتابی و حجتی فای الفریقین پس کدام از این دو گروه
موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارترند با ایمن بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر
هستید که بدانید آنرا که از او باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و ضر آنگه حق تعالی از سؤال ابرهیم
علیه السلم جواب میگوید که سزاوارتر با ایمنی الذین آمنوا آنکسانند که ایمان آوردند و لم یلبسوا و
نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود بشرک اولئک آن گروه لهم الامن مر ایشانراست ایمنی از
خلود در دوزخ و هم مهتدون و ایشانند راه یافتگان و تلک و آنچه گذشت در استدلال
ابرهیم علیه السلم با افول کواکب تا اینجا حجتنا حجت و برهان ماست که از روی درستی اتیناها ابرهیم

دادیم آنرا ابرهیم تا حجت گرفت بدان • علی قومه • بر قوم خود • نرفع درجات • بر میداریم پایهای
بلند • من نشاء • هر کرا خواهیم در علم و حکمت • ان ربك • بدرستی که پروردگار تو • حکیم • خداوند
حکمتست در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان • علیم • دانا باستحقاق هر کسی در رفع و خفض او
ووهبنا له • و بخشیدیم مر ابرهیم را علیه السلم • اسحق • پسر او اسحق علیه السلم که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است
ویعقوب • و نبیرهٔ او که اسرائیل است • کلا هدینا • و هر یکی را ازاین دو راه نمودیم • ونوحا هدینا من
قبل • و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابرهیم علیهما السلم • ومن ذریته • و هدایت دادیم از ذریهٔ نوح و بعضی
گفته اند از ذریهٔ ابرهیم علیه السلم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط علیهما السلم در این آیها مذکور اند از ذریهٔ
ابرهیم علیه السلم نبوده اند زیرا که ابرهیم علیه السلم از ذریهٔ نوح است باتفاق پس حق تعالی میفرماید که از ذریهٔ
نوح علیه السلم راه نمودیم • داود • داود را که پسر ایشاست از اولاد یهودا • وسلیمان • و پسر او سلیمان
وایوب • و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق • ویوسف • و یوسف بن یعقوب را • و
موسی وهرون • و موسی و برادر او هرون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب • وکذلك
وهم چنانکه ابرهیم را برفعت درجات • نجزی المحسنین • جزا دهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق
ایشان • وزکریا • و دیگر راه نمودیم زکریا را و پسر آزر بن مسلم است از اولاد رجعیم بن سلیمان
ویحیی • و پسر او یحیی را • وعیسی • و عیسی که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماسان که ملوك
اسرائیل است و گفته اند که عمران پسر اشهم بن اموص است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که
نسبت از طرف مادر صحیح است چه عیسی را ذریهٔ نوح یا ابرهیم یاد کرده و حال آنکه نسبت او
از پدر نیست نه از مادر است پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم باید دانست و بنو
امیه در این مضایقه میکردند • والیاس • و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر یسی بن فنحاص بن
عیزر بن هارونست و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور می نماید چه ادریس از آبای نوح است نه
اولاد او • کل من الصالحین • همه این پیغمبران پسندیده کاران اند • واسمعیل • و دیگر راه نمودیم اسمعیل
را که پسر ابرهیم است • والیسع • والیسع که پسر اخطوب است و بابن العجوز مشهور • ویونس • و یونس
بن متی را • ولوطا • و لوط را پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابرهیم علیه السلم است • وکلا
فضلنا • و همه را فضیلت دادیم به نبوت • علی العالمین • بر ملئکه و جن و انس • ومن ابائهم • و
هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران • وذریاتهم • و برخی را از فرزندان ایشان • واخوانهم
و بعضی را از برادران ایشان • واجتبیناهم • و برگزیدیم این پیغمبرانرا • وهدیناهم الی صراط مستقیم
و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه راست • ذلك • آن دینی که انبیا بدین متدین بودند
هدی الله • دین خداست • یهدی به من یشاء • هر کرا راه مینماید بدان دین بفضل خود هر کرا
میخواهد • من عباده • از بندگان خود • ولو اشرکوا • و اگر این پیغمبران شرك آرند بخدای تعالی
با وجود این همه فضل و کمال • لحبط عنهم • هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان • ما کانوا
یعملون • آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمالست و در این آیه تهدیدی عظیمست
مر مشرکانرا • اولئك • آن گروه یعنی انبیا • الذین آتیناهم الکتاب • آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب

والحکم

والحکم • و داده ایم حکمت در فصل دادن امور • والنبوة • و پیغمبری • فان یکفر بها • پس اگر کافر شوند
بکتاب و حکم و نبوت • هؤلاء • این گروه معاندان از قریش • فقد وکلنا بها • پس بدرستی که ما برگماشته ایم
و مهیا کرده ایم برای ایمان بدینها • قوما • گروهی را که از روی صدق • لیسوا بها بکافرین • نیستند بدین
چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه و
چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان
ایشان • اولئك الذین • آن گروه انبیا آنانند که • هدی الله • راه نمود ایشانرا [خدا] بدین خود • فبهداهم
اقتده • پس بطریقهٔ ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بر آن متفق بوده اند از توحید و اصول
دین نه فروع مختلف فیها در مفاتح غیب آورده که آنچه حق تعالی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم را فرمود
که فبهداهم اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشانرا پیروی نمای اشارتست بر آنکه هر
وصف و صفت سیرت هر یك مطلع شد اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای
پیغمبران بدیشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه
شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات
ستیره و خلال رضیه هر چه با همهٔ ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل
باشد قطعه هرچه بخوبان جهان داده اند • قسم تو نیکوتر از آن داده اند • هر چه بسازند بر آن دلبران
جمله ترا هست زیادت بر آن • قل • بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم با کافران • لا اسئلکم • نمیخواهم از شما علیه • بر
پیغام رسانیدن از خدای تعالی • اجرا • مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید
ان هو • نیست این تبلیغ من • الا ذکری للعالمین • مگر پندی مر عالمیانرا • وما قدروا الله • و تعظیم
نکردند جهودان خدایرا • حق قدره • چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید که
خدای تعالی را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و
آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سؤال کردند فرمود که کل ما خطر ببالك
فهو علی خلاف ذلك هرچه آن برهم نهاده دست و عقل و حس و وهم • کبریا پیش سند بطلان اندران
انداخته • و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله بالفیض الالهی در شرح رباعیات تحریر نموده اند که
معرفت و ادراك حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر
حق را زیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجبست و بردای کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان
او و ما سوی او پس شروع در معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت وقت است ع بخیال در نگنجد
تو خیال خود مرنجان • و امام علامه قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه سوء مجال و عبارت
از تو و بال ع کنه خردم در خور اثبات تو نیست • دانستهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست • و گفته اند
معنی آیه اینست که و ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالك بن الصیف که سر حلقهٔ احبار
یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم با وی گفت که سوگند میدهم ترا
بدان خدای تعالی که توریة را بر موسی علیه السلم منزل گردانید که در توریة دیده که خدای تعالی دانشمندی
فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریه هست حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که آن مرد تن پرور

خود بوست تو بی او در غضب شد وگفت خدای تعالی هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخت آیه آمد که
ایشان خدا را چنانچه می باید وصف نکردند. اذ قالوا. چون گفتند. ما انزل الله. نفرستاده
است خدای تعالی. علی بشر من شیء. بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی واحکام شرع همچنین صفتی را که انزال
کتب وارسال رسل است از حق تعالی سلب کردند. قل. بگوای محمد صلی الله علیه وسلم. من انزل الکتاب الذی
که بفرستاد آن کتاب را که. جاء به موسی. آمد بموسی یعنی توریة. نورا. در حالتی که بود روشنایی
دهنده. وهدی للناس. وراه نماینده مردمانرا. تجعلونه. شما گردانیده اید آنرا. قراطیس
صحیفها وطومارها ورقهای پراکنده. تبدونها. اشکارا میکنید آنچه میخواهید. وتخفون
کثیرا. وپنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت حضرت صلی الله علیه وسلم وآیه رجم وغیر آن. و
علمتم. وآموخته شده ای اهل اسلام بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم. ما لم تعلموا. آنچه ندانستید
انتم ولا اباؤکم. نه شما ونه پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام. قل الله. بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که
خدای تعالی فرستاد واین جواب آنست که فرستاد توریة را. ثم ذرهم. پس دست بدار از یهود و
بگذار ایشانرا تا بپوسته. فی خوضهم یلعبون. در اباطیل وخرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید
ابو الخیر قدس سره در کلمهٔ قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس وما سواه هوس وانقطع النفس حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که قل الله دل با سوی او دار وهم غیر او را فرو گذار شبلی رحمه الله
با بعضی اصحاب خود را میگفت که علیك بالله ودع ما سواه. بیت. چون تفرقهٔ دلست حاصل زهمه
دل را یکی ساز وبگسل زهمه. وهذا کتاب انزلناه. واین قران کتابیست که فرستادیم آنرا. مبارك
بسیار فایده وبا برکت. مصدق الذی بین یدیه. باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب. ولتنذر
وتا بیم کنی این کتاب وحفص تا میخوانند یعنی تا تو بیم کنی. ام القری. اهل مکه را. ومن حولها. وهر کرا
گرداگرد مکه است یعنی جمیع اهل مشرق ومغرب را قری جمع قریه است واو را از قری گرفته اند که
بمعنی جمع است پس هرجا که مجتمعی باشد از شهر ودیه آنرا قریه توان گفت ومکه را ام القری گفت
بجهة آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبلهٔ اهل قریهاست ومجتمع ایشان در
وقت حج. والذین یؤمنون بالاخرة. وانکسانی که ایمان آورده باخرة. یؤمنون به. ایمان می آورند
بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست وخوف سبب تدبر وتفکر در آنکه نجات
بمتابعت پیغمبر وقرآن دست دهد. وهم. ایشانکه بنبی وکتاب میگروند. علی صلوتهم یحافظون.
وبر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که نشانهٔ دین وستون دین نماز است آورده اند که
مسیلمهٔ کذاب واسود عبسی دعوی نبوت کردند وحضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم از سبب دعوی دروغ
ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود وحضرت عزت ستمکاری ایشان شرح داد که. ومن اظلم.
وکیست ستمکارتر. ممن افتری. از آنکس که افترا کرد وبربست. علی الله کذبا. بر خدای تعالی دروغی
وگفت که من پیغمبرم. او قال. یا گفت که. اوحی الی. وحی میکنند بمن. ولم یوح الیه شیء.
ووحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل ومفتریات برهم می بست ومیگفت که این وحیست که
بمن فرود آمده واسود عبسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود وسخنان بر من القا میکند

ومن

ومن قال. وکیست ظالمتر از آنکس که گفت. سانزل. زود باشد که نازل گردانم. مثل ما انزل الله.
مانند آنچه خدای تعالی نازل گردانید گویند این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت
بود روزی که آیهٔ ولقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت وبتقلب اطوار او از علقه ومضغه وعظم
ولحم ملاحظه میکرد بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه خلقا شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که
فتبارك الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بنویس که همچنین نازل شد عبد الله
در شك افتاد ومرتد گشته گفت که اگر محمد صلی الله علیه وسلم صادقست بر من هم وحی فرو میاید چنانچه بدو
میاید واگر کاذبست من هم میگویم چنانچه او میگوید. ولو تری. واگر ببینی تو. اذ الظالمون.
چون باشند ظالمان یکافران. فی غمرات الموت. در سکرات وشدتهای مرگ. والملئکة. وفرشتگان
عذاب. باسطوا ایدیهم. گسترانند کانند دستهای خود را برای قبض روح ایشان ودر منابع
گفت که دستها کشاده باشند بعذاب ایشان وعمود آتشین بر ایشان میزنند ومیگویند. اخرجوا
انفسکم. بیرون آرید روحهای خود را از جسدها هم چون متقاضی مسلط که از روی غلظت و
عنف چیزی میطلبند یا میگویند فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید
الیوم. امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآبدین. تجزون. جزا داده خواهید شد. عذاب الهون.
بعذاب خوار کننده. بما کنتم تقولون. بسبب آنکه بودید که می گفتید. علی الله غیر الحق. بر خدای تعالی
چیزی که نه راست بود. وکنتم عن آیاته. وبودید که از آیات او. تستکبرون. گردن کشی میکردید و
تعظیم می نمودید ودر آن تامل وتدبر نداشتید. ولقد جئتمونا. وبدرستی که آمدید برای حساب وجزا
بسوی ما. فرادی. تنها نه مال با شماست ونه فرزند ونه خدم ونه حشم نه یار ونه مددکار. کما خلقناکم
وآمدید چنانچه شما را آفریده بودیم. اول مرة. نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه. وترکتم. و
بگذاشتید. ما خولناکم. آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان نازیدید وبر دیگران
بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید. وراء ظهورکم. از پس پشت خود از پیش فرستادید ونه
با خود بر داشتید. وما نری معکم. ونه می بینیم با شما. شفعاءکم. شفیعان شما را. الذین زعمتم
آنانکه گمان میبردند از روی جهالت. انهم فیکم شرکاء. که بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان
خدا اند. لقد تقطع بینکم. بدرستی که بریده شد پیوند شما وحفص بنصب نون میخوانند یعنی منقطع
گشت آنچه میان شما بود از وصلت ومودت. وضل عنکم. وگم شد از شما. ما کنتم تزعمون. آنچه
بودید که گمان میبردید که بتان شفیعان شما اند. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. فالق الحب.
شکافندهٔ تخمست که از وی نبات بروید. والنوی. وشکافندهٔ دانه است تا نهال از آن بر آید.
یخرج الحی. بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که به نشو ونما حیاتی دارد. من المیت. از مرده که تخم
ودانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه ومرغ را از بیضه ومؤمن را از کافر وعالم را از جاهل و
مخرج المیت. وبیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه. من الحی. از زنده که نبات وآدمی
ومرغست. ذلکم الله. این زنده کننده ومرده کننده الله تعالی است. فانی تؤفکون. پس کجا
برگردانیده میشوید از او. فالق الاصباح. شکافندهٔ عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد

وروشنایی آورد. وجعل اللیل سکنا وکردانید شب را آرامکاه خلق تا از تعب حرکات روز بر
آسایند. والشمس والقمر وساخت آفتاب وماه را حسبانا نشانهای شماری یعنی ایشانرا دوار
مختلف وسیرها متنوع داد تا شهور وسنین بدیشان منضبط کردد. ذلک این کار که تسییر وتدویر
شمس وقمر است برای حساب. تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست که غالب که حکم او بر همه جاریست
العلیم دانا بتدبیر مملکت خود. وهو الذی واوست خداوندی که بقدرت کامله وحکمت بالغه جعل
لکم النجوم بیافرید برای شما ستارهارا. لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها. فی ظلمات البر در
تاریکیهای شب در بیابان. والبحر ودر دریا ونجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما
ورمی شیاطین وغیر آن ودر تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه درینجا دلیل قدرة ظاهر است
زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان اسمان وزمین. قد فصلنا
الایات بدرستی که روشن ومبین ساختیم نشانهای قدرت را. لقوم یعلمون برای کروهی که دانند
وبرآن استدلال کنند. وهو الذی انشاکم واوست آنکس که بیافرید شمارا. من نفس واحدة از
یک تن که آدم است. فمستقر پس شمارا قرارکاهیست. ومستودع وجای ودیعتی مستقر رحم
است ومستودع صلب وبرعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است ومستودع دنیا وحقیقت آنست
که هرجا که آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب ورحم وقبر وموضع قرار او که بهشتست
یا دوزخ مستقر اوست وازین جهة آخرت را دار القرار گفته اند ومحققانرا درین آیة اشارتست
که زبان قلم از تقریر وقلم زبان از تحریر این معزولند ای قومی که حقایق ومعانی کویند. با خلق کجا
سر نهانی کویند. اسرار غم عشق تو دلها باهم. هردم بزبان بی زبانی کویند. قد فصلنا الایات
بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را. لقوم یفقهون برای کروهی که فهم کنند
وهو الذی واوست آنکه. انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب اسمان. ماء آبی. فاخرجنا
پس بیرون آوردیم. به بآن آب. نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر فرمود آنکه مفصل
میفرماید. فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم از این آب. خضرا چیزی سبز یعنی کیاهی که از
تخم رسته است وبیخ وشاخ پیدا کرده است. نخرج منه بیرون می آریم از این کیاه سبز. حبا
متراکبا دانها بر یکدیکر ترکیب شده یعنی خوشه. ومن النخل وبیرون آریم از خرمابنان. من
طلعها از شکوفه وغنچهٔ وی. قنوان شاخها. دانیة بیکدیکر نزدیک یعنی برهم پیچیده یا بزمین
نزدیک از بسیاری بار. وجنات من اعناب وانکه بیرون آریم از بوستانها انکور. والزیتون
وبیرون آوردیم بآب باران زیتون را. والرمان ودرخت انار را. مشتبها درحالتی که آن
درختان بعضی ببعضی مانند در برک. وغیر متشابه ونه مانند یکدیکر اند در طعم میوه چه بعضی
بغایت ترش میباشد وبعضی شیرین وبرخی ترش شیرین. انظروا الی ثمره بنکرید بمیوهٔ هر درخت
اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد وبی مزه. وینعه وبنکرید در رسیدکی وپختکی
او که چکونه شکلی ومزهٔ ونفعی ولذتی ازو پدید میاید. ان فی ذلکم بدرستی که درانچها یاد
کردیم. لایات نشانهاست بر وجود قادر حکیم. لقوم یؤمنون کروهی که بکرویده اند. وجعلوا

وبساختند

وبساختند کافران واصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته یعنی پیدا کرده بزعم خود
لله برای خدای تعالی. شرکاء الجن انبازان دیوان را یعنی کفتند شیطان شریک خدایست هرچه
خیر است خدای تعالی می آفریند اورا یزدان میکویند وهرچه شر است شیطان خلق میکند
وآنرا اهرمن میخوانند. وخلقهم وحال آنکه او آفریده است مر این کبرانرا ونه شیطانرا بلکه
شیطان نیز مخلوق اوست وایشان مخلوق را شریک خالق میکویند. وخرقوا له وبربافتند
بعضی کافران برای او. بنین چون عزیر وعیسی علیهما السلم. وبنات ودختران چون ملائکه. بغیر علم
بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنچه میکویند. سبحانه پاکست خدای تعالی. وتعالی وبر
تر است. عما یصفون از آنچه صفت میکنند که اورا فرزند وشریک هست. بدیع السموات
والارض اوست پدید آرندهٔ آسمانها وزمینها. انی یکون از کجا باشد وچکونه بود. له ولد مر
اورا فرزندی. ولم تکن له صاحبة وحال آنکه نیست مر اورا زنی فرزند از شوهر وزن
پدید آید وچکونه اورا زن باشد که در زن وشوهری کفائت جنسیت شرطست واورا کفو
نیست ومیان او وماسوی مجانست نه. وخلق کل شیء وبیافرید همه چیزی را وخالق را مانند
نیست. وهو بکل شیء علیم واو بهمه چیزها داناست وغیر اورا دانایی نیست پس او را مثل
نبود پس چون کسی مثل ومانند او نباشد پس اسناد صاحبه وولد بوی محال بود. ذلکم این
بدین صفتها موصوفست. الله خداوند مستحق عبادت اوست. ربکم پروردکار شما
لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مکر او. خالق کل شیء آفرینندهٔ همه چیزها. فاعبدوه
پس اورا پرستید. وهو واو با وجود این همه صفات. علی کل شیء بر همه چیزها. وکیل نکاهبان
است ومتولی امور بندکان است. لا تدرکه الابصار درنیابد اورا دیدهارا. وهو یدرک
الابصار واو دریابد خداوندان دیدهارا. این آیة دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست
بر کنه شیء واحاطه بدو بر نفی رؤیة چه رؤیة بی ادراک ممکنست واکر ادراک را بمعنی رؤیة
دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها اورا در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قرآن وحدیث
ثابت شده. وهو اللطیف الخبیر واوست نیکوکار دانا باسرار ودر ینابیع گفته که اوست
باریک بین نهان وان کسی نه بیند آنچه وی بیند وکسی نداند آنچه وی داند. قد جاءکم بصائر
بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن. من ربکم از پروردکار شما. فمن ابصر فلنفسه پس هرکه
بیند منفعت او مر او راست. ومن عمی فعلیها وهرکه نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را
پس ضرر آن بر اوست. وما انا علیکم ونیستم من بر شما. بحفیظ نکاهبان که محافظت اعمال شما
کنم وبرآن شمارا جزا دهم بر من همین تبلیغ است وبس. وکذلک ومثل این تصریف که در آیتهای
کذشته کردیم. نصرف الآیات دیکر میکردانیم آیتهای قرآنرا از خوف برجا واز وعد بوعید تا سامعان
متنبه شوند. ولیقولوا وتا بکویند اهل مکه که تو. درست خواندهٔ وتعلیم کرفتهٔ از دیکری یعنی
کفار قریش آن بود که حضرت صلی الله علیه وسلم از جبر ویسار که دو بنده بودند از نسل روم تعلیم میکیرد
ومیکوید که خدای بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نکویند که تو از

بشری تعلیم کرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست. ولنبینه. و دیکر بتصریف برای
آنست که بیان میکنیم قرآنرا. لقوم یعلمون. برای کروهی که میدانند این کلام خدا است نقلست که در
محلی که کفار عرب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدین آبا دعوت میکردند این آیه نازل شد. اتبع ما اوحی
الیک. پیروی آن کن که وحی کرده شد بتو. من ربک. از پروردکار تو یعنی طریقهٔ توحید و بدانکه
لا اله الا هو. هیچ معبودی بسزا نیست مکر او. واعرض. و روی بکردان. عن المشرکین. از شرک آورندکان
و باقوال ایشان التفات منمای. ولو شاء الله. و اکر خواستی خدای تعالی که ایشان موحد بودندی
ما اشرکوا. هرکز شرک نمی آوردند. وما جعلناک. و نکردانیدیم ترا. علیهم حفیظا. برین کافران نکاه بان
وما انت. و نیستی تو. علیهم بوکیل. بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز کذاشته نیست آورده
اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان مکه قریش کفتند که
ای محمد صلی الله علیه وسلم زبان از دشنام بتان ما بر بند و اکر نه ما خدای ترا که بصفات و کمال یاد میکنی
هجا کوییم آیه آمد که. ولا تسبوا الذین یدعون. و دشنام مدهید آنرا که می پرستند. من دون الله
بجز خدای تعالی و قبایح ایشان یاد مکنید. فیسبوا الله. که ایشان در مقابله ناسزا کویند خدای را
عدوا. از روی ظلم و تعدی و از حق. بغیر علم. بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق تعالی
نهی کرده اند دشنام کسی که مستحق دشنام است تا برابر آن مسبت واقع نشود کسی را
که مسبت نیست. کذلک. همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان. زینا لکل امة
بیاراسته ایم برای هر کروهی. عملهم. کردار ایشانرا از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم
فرحون. ثم الی ربهم. پس بسوی آفریدکار ایشانست. مرجعهم. بازکشت ایشان. فینبئهم
پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات. بما کانوا یعملون. بانچه بودند که عمل میکردند آورده
اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کفتند که ای محمد صلی الله علیه وسلم تو مارا خبر میدهی که موسی
علیه السلام عصا بر سنک زد و از او چشمهٔ آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را زنده میکرد از
این نوع آیتی بنمای تا بتو ایمان آریم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که میخواهید کفتند میخواهیم که
کوه صفا بدعای تو زر کردد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که این معجزه بتحقیق بشوند مرا تصدیق
خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوکندان غلاظ شداد تأکید نمودند که
اکر این معجزه بنمائی ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم آورده که حضرت
صلی الله علیه وسلم بدعا اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من
بدعاء تو این کوه زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان
نشانی خواهند و آن آیه بظهور رسد اکر از عهدهٔ عهد بیرون نیایند عذاب استیصال
بدیشان فرستیم اکر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اکر خواهی بکذار
تا توبه کنند حضرت صلی الله علیه وسلم قسم ثانی را اختیار فرمود و آیه آمد که. واقسموا بالله. و
سوکند خوردند بخدای تعالی. جهد ایمانهم. سخت ترین سوکند ایشان. لئن جاءتهم آیة
اکر آید بدیشان نشانهٔ از انچه طلب میکنند. لیؤمنن بها. هر آینه ایمان آرند بدان. قل

اما

انما الایات. بکو جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات آن. عند الله
نزدیک خدا است و او بر اظهار آنچه از ان خواهد قادر است. وما یشعرکم. و چه چیز دانا
کردانید شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر کردد. انها اذا جاءت. بدرستی که معجزها
چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند. لا یؤمنون. نخواهند کروید. ونقلب افئدتهم
و می کردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق. وابصارهم. و دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق
پس ایمان نمی آرند در آخر. کما لم یؤمنوا به. همچنانکه ایمان بانچه از آیات ظاهر شد. اول
مرة. نخستین بار چون شق قمر و غیر آن. ونذرهم. و میکذاریم ایشانرا. فی طغیانهم یعمهون
تا در بی راهی خود سرکشته میروند. ولو اننا نزلنا. و اکر چنانچه ما فرو میفرستادیم. الیهم
الملئکة. بسوی این کافران فرشتکانرا چنانچه میکویند که لولا انزل علینا الملئکة. وکلمهم الموتی
و اکر سخن میکفتند با ایشان مردکان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا باباءنا. وحشرنا علیهم
و اکر جمع میکردیم برای ایشان. کل شیء. همه چیزها را که در دنیاست. قبلا. کروه کروه تا
کواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم. ما کانوا لیؤمنوا. نبودند
و نیستند ایشان که ایمان آرند. الا ان یشاء الله. مکر انکه خدای تعالی دهد. ولکن اکثرهم
ولیکن بیشتر کفار. یجهلون. نمی دانند که اکر همه معجزات بدیشان نماید ایمان نخواهند آورد
وکذلک. و چنانکه ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم دشمنان هستند. جعلنا. ما کردانیدیم. لکل نبی
برای هر پیغمبری. عدوا. دشمنی. شیاطین الانس والجن. کردنکشان از جن و انس شیاطین
الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان. یوحی بعضهم. وسوسه میکنند بعضی
از ایشان یعنی شیاطین جن. الی بعض. برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میدهند و خبر
میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را. زخرف القول. سخنان دروغ آراسته را
غرورا. از برای فریب. ولو شاء ربک. و اکر خواستی پروردکار تو ایشانرا. ما فعلوه. نمی کردند
دشمنی با پیغمبران. فذرهم وما یفترون. پس بکذار ایشانرا و آن دروغها که می بافند و اینجا
معلوم شد که وسوسهٔ شیطانی در سخنان رنکین بی اصل برای فریب خلق است. ولتصغی الیه
و برای آنکه میل کنند بان. افئدة الذین. دلهای انکسانی که. لا یؤمنون بالاخرة. نمی کروند بآخرت
ولیرضوه. و برای انکه پسندند آنرا. ولیقترفوا. و برای انکه کسب کنند. ما هم مقترفون
از انچه ایشان کسب کننده اند از کناهان. افغیر الله. بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم که آیا بغیر خدای
ابتغی حکما. میطلبم کسی را که حکمت کند میان من و شما. وهو الذی. و اوست انکه. انزل الیکم
الکتاب. فرو فرستاد بشما قرآنرا. مفصلا. بیان کرده شده در او حق و باطل. والذین
آتیناهم الکتاب. و انکسانی که دادیم ایشانرا کتاب چون علماء یهود و نصاری. یعلمون. می دانند
انه منزل. انکه قران فرو فرستاده شده است. من ربک. از پروردکار تو. بالحق. براستی
و درستی. فلا تکونن. پس مباش مخاطب امتان یا هر احدی چون ادلهٔ بر حقیقت قران ظاهر
مباشید. من الممترین. از شک کنندکان. وتمت. و تمام شد. کلمة ربک. حجت آفریدکار تو در

توحید ونبوت · صدقا وعدلا · از روی راستی در اخبار ومواعید واز روی عدالت در
اقضیه واحکام · لا مبدل · هیچ کس نیست تبدیل دهنده · لکلماته · مر اخبار واحکام اورا
چنانچه تبدیل دادند ایات توریة را زیرا حق سبحانه وعده محافظة قرآن کرده انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون · وهو السمیع · واوست شنوای گفتار همه · العلیم · دانا باسرار همه · وان
تطع · واگر فرمان بری · اکثر من فی الارض · بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار
وجهله وگویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه · یضلوک عن سبیل الله
گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد · ان یتبعون · وپی روی نه میکنند این گروه · الا
الظن · مگر گمان خود را وگمان ایشان این بود که بدلان ایشان بر حقند · وان هم الا یخرصون
ونیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای تعالی در تحلیل مرده وتحریم بحایر وانتساب
فرزند بوی وایجاد شریک در عبادت وی · ان ربک هو اعلم · بدرستی که افریدگار تو داناتر است
من یضل عن سبیله · بانکس که گم میشود از راه وی · وهو اعلم · واو داناتر است بالمهتدین ·
براه یافتگان · فکلوا · پس بخورید · مما ذکر اسم الله · از انچه یاد کرده شده است نام خدای تعالی
علیه · بر او در زمان ذبح او · ان کنتم · اگر هستید شما · بایاته مومنین · بایتهای او وگروندگان
او در حلال وحرام گرویدگان · وما لکم · وچیست شمارا · الا تاکلوا · انکه نخورید · مما ذکر
اسم الله · از انچه یاد کرده اند نام خدای تعالی · علیه · بر او در وقت ذبح کردن · وقد فصل لکم
وبدرستی که تفصیل کرد خدای تعالی وبیان فرمود برای شما · ما حرم علیکم · انچه حرام کرده اند
بر شما وتفصیل در آن ایه است که حرمت علیکم المیتة الی اخر الایه وحفص حرم فعل معلوم خواند
یعنی بیان کرد خدای تعالی انچه حرام ساخت بر شما · الا ما اضطررتم · مگر انچه بیچاره شده
باشید ومحتاج گشته · الیه · بسوی آن محرمات آن نیز حلالست عند الضرورة · وان کثیرا
وبدرستی که بسیاری از مردمان · لیضلون · گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام وتحریم حلال
باهوائهم · بارزوهای خویش · بغیر علم · بی دانشی یعنی بی دلیل وحجتی بران · ان ربک
بدرستی که پروردگار تو · هو اعلم · اوست داناتر · بالمعتدین · بدانها که از حد درگذشتند · وذروا
ودست بدارید · ظاهر الاثم · اشکارای گناه · وباطنه · وپنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان
را زیرا که گناه یا اشکارا باشد یا پنهان وگفته اند نکاح محارم میکنند وبزنان مایل میشوید
بعضی بر انند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند وباطن انکه بدل می اندیشند در حقایق
سلمی اورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیا است وباطن اثم میل نعمتهای عقبی چه هر دو سبب
مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است وباطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر
میلست بمشتهیات نفس بجوارح وگناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که
خلق را بر آن اطلاع افتد وباطن انکه میان بنده وخدا بود وحقیقة آنست که گناه ظاهر اقوال
وافعال سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست میدهد وگناه باطن عقاید فاسده
است وعزایم باطله است ودر بحر الحقایق فرموده که هم چنانکه انسانرا ظاهریست یعنی بدن

جسمانی وباطنیست یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهریست وآن قول وفعلی باشد موافق
طبع ومخالف شرع وباطنی که آن صفات حیوانیست واوصاف سبعی وشیطانی پس حق سبحانه
میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع ودست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را
بتخلق باخلاق ملکی وربانی وامام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر وباطن
بتو ارزانی داشته واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة اینجا میگوید که ظاهر الاثم وباطنه یعنی
شکر نعمت ظاهر وباطن خلاصی قلوبست از عقوبت جهان · بیت · ظاهر وباطن خود پاک کن از
لوث گناه · تا از ان صورة ومعنی تو پاکیزه شود · ان الذین یکسبون الاثم · بدرستی که انکه کسب
میکنند گناه را ظاهرا وباطنا · سیجزون · زود باشد که جزا داده شود · بما کانوا یقترفون ·
بانچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار حلال دانستندی گفتند
ای محمد گوسفندی که میمیرد کشنده او کیست فرمود که افریننده او گفتند واعجبا چیزی که یاران
تو می کشند وسگ وشاهین میکشند حلال وپاکست وهرچه خدای تعالی میکشد حرام وناپاک
ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد ایة امد که · ولا تاکلوا · ومخورید · مما لم یذکر
اسم الله علیه · از انچه یاد نکرده اند نام خدایرا وذبح او وامام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک التسمیه
را خواه بعمد خواه بسهو وامام مالک وامام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمانان
حلال است اگرچه تسمیه نکرده باشد وامام ابو حنیفه رحمه الله فرق میکند میان عمد ونسیان اگر ترک
تسمیه بعمد کرد حرام است والا حلال · وانه لفسق · وبدرستی که خوردن او فسقست · وان
الشیاطین · وبدرستی که دیوان · لیوحون · وسوسه میکنند · الی اولیائهم · بدوستان خود در
کافران · لیجادلوکم · تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید وآنچه خدای تعالی
میکشد میگذارید · وان اطعتموهم · واگر شما ای مومنان فرمان برید ایشانرا در استحلال انچه
حرام است · انکم لمشرکون · بدرستی که شما مشرکانید زیرا که ترک فرمان خدای تعالی بفرمان برداری
غیر او شرکست · اومن کان میتا · آیا انکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت · فاحییناه · پس زنده
گردانیم اورا باسلام یا علم یا هدایت · وجعلنا له نورا · ودادیم مر اورا نوری از حجج وبراهین تا
تمیز کند میان حق وباطل · یمشی به فی الناس · میرود بان نور در میان مردمان بر راه راست پس
اینچنین کس باشد یعنی نباشد · کمن مثله فی الظلمات · مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها ماند نه
لیس بخارج منها · نیست بیرون آینده از ان · کذلک · همچنانکه اراسته اند ایمانرا در دل مومنان
زین للکافرین · زینت داده اند برای کافران · ما کانوا یعملون · از انچه میکنند از عبادت اصنام
این ایه در شان امیر حمزه رضی الله عنه وابو جهل لعین نازل شده در وقتی که ابو جهل از روی جهل وجرات نسبت
با حضرت صلی الله علیه وسلم بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت ومرافق استماع مخلصان امت نیست
وحمزه در ان روز در شکار بود چون باز آمد وشکایت بی حرمتی ابو جهل با او حکایت کردند حمزه
خشمناک بر سر آن بی باک رفت وکمان بر سر او زد ودر حال کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده
بنور اسلام حمزه است وگرفتار ظلمات کفر واثام ابو جهل وگفته اند در باره عمر ابن الخطاب وابو جهل

فرود آمد که هردو در مقام آزار سید مختار صلی الله علیه وسلم بودند وان حضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرد که
یارب اسلام را بیکی از این دو تن عزیز کردان و دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم دربارهٔ فاروق سمت
استجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند که موت بهوای
نفس است و حیوة بمحبت حق یا موت بنکرتست وحیوة بمعرفت روزی باشد که حیوة بشریه
بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هر کرا حیوة معرفت بسر نیاید که فلنحیینه حیوة طیبة و از اینجاست
که المؤمن حی فی الدارین بیت نمیرد هر کرا جانش تو باشی • خوشا جائی که جانانش تو باشی • شاه
کرمانی قدس سره این آیة برخواند که اومن کان میتا فاحییناه گفت که نشان این حیوة سه
چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را نظم فرموده که
بیت بدوی خلایق در صحبت مگشای • میباش بکلی متوجه بخدای • غافل مشو از شوق دل و ذکر
زبان • تا زندهٔ جاوید شوی در دو سرای • وکذلک • و همچنانکه در مکه بزرگان گنه کار هستند
جعلنا • آفریدیم • فی کل قریة • در هر دهی • اکابر مجرمیها • بزرگان که گنهکار آن موضع اند
یا کردانیدیم بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام • لیمکروا فیها • تا مکر کنند در
آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانکه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته
اند که در موسم هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم سؤال کند گویند که ساحر است و شاعر و کاهن
و امثال آن • وما یمکرون • و مکر نمیکنند این کافران • الا بانفسهم • مکر بانفسهای خود چه وبال
مکر ایشان با ایشان راجع است • وما یشعرون • و نمی دانند که ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب
او میرسد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند
که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون میگویند که در میان ما پیغمبر ایست
که بدو وحی میآید راضی نمیشویم تا بما وحی فرود آید چنانچه باو نازل میشود حق تعالی آیه فرستاد
که • واذا جاءتهم آیة • و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزهٔ در اثبات نبوت سید آخر
الزمان • قالوا لن نؤمن • گویند ایمان نمی آریم بدین آیة یا معجزه • حتی نؤتی • تا وقتی که بدهند
ما را • مثل ما اوتی • مانند آنچه داده شده اند • رسل الله • پیغمبران خدای تعالی یعنی وحی و
کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود میاید امام ثعلبی رحمه الله گوید که مراد از رسل الله
حضرت صلی الله علیه وسلم است چنانچه در آیهٔ یا ایها الرسل مخاطب هم اوست و این بر سبیل تعظیم
باشد در شرح تعرف آورده اند که حق سبحانه شمایل همهٔ انبیا را با او جمع نکرد او را به یا ایها
الرسل خطاب نفرمود ع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری • و در تبیان فرموده که ولید
مغیره با حضرت صلی الله علیه وسلم گفت که اگر نبوت حقست من از تو بآن سزاوارترم جهة آنکه بسن
از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق تعالی فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالست • الله اعلم •
خدای تعالی داناتر است • حیث یجعل رسالته • آنجا که مینهد پیغامهای خویش را • سیصیب
الذین اجرموا • زود باشد که برسد ایشانرا که مجرم شدند بکفر • صغار • خواری و رسوایی
عند الله • بنزدیک خدای تعالی • وعذاب شدید • و عذابی سخت • بما کانوا یمکرون • بسبب آنکه

بودند

بودند که مکر میکردند با مومنان و بسکالیدن در حق ایشان • فمن یرد الله • پس هر کرا خواهد
خدای تعالی • ان یهدیه • آنکه راه نماید و بطریق حق شناسا کرداند • یشرح صدره • بگشاید دل او را
للاسلام • برای قبول اسلام • ومن یرد • و هر کرا خواهد • ان یضله • آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان
بیکی داند • یجعل صدره • کرداند دل او را • ضیقا • تنگ • حرجا کانما • سخت بمثابهٔ که سر باز زند و از
سخن حق ابا کند • یصعد • گوئی بالا میرود • فی السماء • در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و می
خواهد که بآسمان رود و این غایت تباعد است در گریختن • کذلک • همچنانکه تنگ میکرداند دل کافران
را • یجعل الله • میگمارد خدای تعالی • الرجس • عذاب یا لعنت • علی الذین لا یؤمنون • بر دلهای آنانکه
نمیگروند و توحید را تصدیق نمیکنند • وهذا • و این اسلام • صراط ربک • راهیست پسندیدهٔ
پروردگار تو • مستقیما • در حالتی که راستست و در او کجی نیست • قد فصلنا الآیات • بدرستی
که بیان کردیم آیات قرآنرا • لقوم یذکرون • برای گروهی که پند می پذیرند • لهم دار السلام • مر این
پند پذیرانراست بهشت • عند ربهم • ذخیره نزدیک خدای تعالی • وهو ولیهم • و او ناصر ایشانست
در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی • بما کانوا یعملون • بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و
پیغمبر • ویوم یحشرهم • و یاد کن روزیرا که حشر کنیم ایشانرا و حفص نحشرهم خواند یعنی خدای تعالی
جمع کند جن و انس را • جمیعا • همهٔ ایشانرا پس گوید • یا معشر الجن • ای گروه دیوان • قد استکثرتم
بدرستی که بسیار یافتید • من الانس • از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید • وقال اولیاؤهم •
و گویند دوستان شیاطین • من الانس • از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند • ربنا استمتع
ای پروردگار ما برخورداری یافت • بعضنا ببعض • بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست
که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد آن شدند امام
منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان
آدمیانرا بگناه می خوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند • وبلغنا • و دیگر میگویند که
الهی باستماع رسیدیم • اجلنا الذی اجلت لنا • بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر
انگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود • قال • گوید خدای تعالی
النار مثویکم • که آتش است آرامگاه شما • خالدین فیها • در حالتی که شما جاوید باشید در آن
آتش • الا ما شاء الله • مگر آنچه خواهد خدای تعالی که شما را از آتش بزمهریر نقل کند • ان ربک
بدرستی که پروردگار تو • حکیم • خداوند حکمتست در آنچه کند با جن و انس • علیم • داناست
باعمال و احوال ایشان • وکذلک • و چنانکه فرو گذاشتیم کفار جن و انس را • نولی • مسلط
میکردانیم • بعض الظالمین بعضا • بعضی ظالمانرا بر بعضی در دنیا و امی گذاریم برخی را به برخی مالک
بن دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق تعالی فرموده که نیست میکردانم دشمنان
خود را و باز ایشانرا بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت در آخرت خواهد یعنی ظلمهٔ جن
و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ کس نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورة واقع میشود که
بما کانوا یکسبون • بآنچه کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ

كه . يا معشر الجن والانس . اى كروه ادميان وديوان . الم ياتكم . ايا بشما نيامد يعنى امد . رسل منكم
بيغمبران از شما اكرچه بيغمبر جن ادميان نبوده اما چون انس را با جن جمع كرد خطاب صحيح ست وكفته اند
كه از جن جنس رسل بديشان مبعوث بوده وجمهور برانند كه رسل جن را نذر كويند وايشان رسل رسولانند
از جن همچنانكه هفت نفر از جن بيغام حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بقوم رسانيدند وقال الله تعالى ولوا
الى قومهم منذرين وبر هر تقديرى حق تعالى ميفرمايد كه ايا نيامدند بشما رسولان كه براى دعوت
يقصون عليكم . بخوانند بر شما . اياتى . آيتهاى كتاب مرا . وينذرونكم . وبيم كنند شما را . لقاء
يومكم هذا . ديدن امروز كه روز قيامتست . قالوا . كويند در جواب كه . شهدنا على انفسنا . كواهى
ميدهيم بر نفسهاى خود يعنى اعتراف ميكنيم بكفر واستحقاق عذاب . وغرتهم الحيوة الدنيا . وحال
آنست كه فريفته كرده بود ايشانرا زينت كانى دنيا تا از بعث ونشر فراموش كردند وچون بعرصه محشر
در آمدند بكناه خود معترف شدند . وشهدوا على انفسهم . وكواهى دادند بر نفسهاى خود . انهم كانوا
كافرين . انكه ايشان بودند كافران . ذلك . اين فرستادن رسولان . ان لم يكن ربك . براى آنست كه
نيست افريدكار تو . مهلك القرى . هلاك كننده ساكنان ديهها وشهرها . بظلم . بسبب ظلمى كه
كنند . واهلها غافلون . وحال انكه اهل شهرها وديهها غافل باشند يعنى بيغمبرى بديشان نيامده
باشد وايشانرا از خداى تعالى وقيامت خبر داده اند وبزركان كفته اند كه استيصال هيچ قوم نباشد
الا بعد از تقدم وعيد واكرنه ايشانرا بر حق حجت باشد كه لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع اياتك چرا رسولى
نفرستادى تا ايات ترا بيروى ميكرديم . ولكل . وهر عمل كننده . درجات . مراتبيست در ثواب وعقاب . مما عملوا
از براى عملها كه كرده اند . وما ربك . ونيست بروردكار تو . بغافل عما تعملون . بى خبر از آنچه مردمان
ميكنند . وربك الغنى . وبروردكار تو بى نيازاست از عبادت بندكان . ذو الرحمة . خداوند رحمت
است برايشان وتكليف طاعت جهة تكميل ايشانست وكفته اند كه بى نيازست از طاعت مطيعان و
ذو الرحمة است بر عاصيان ومجرمان . ان يشا . اكر خواهد . يذهبكم . ببرد شما را وعيد اهل مكه است
ويستخلف . وخليفه وجانشين شما سازد . من بعدكم . از بس شما . ما يشاء . هركرا خواهد آفريدكان
خود . كما انشاكم . همچنانكه شما را بيدا كرد . من ذرية قوم آخرين . از ذريه قومى ديكر كه بيدا ندند شما بود
انما توعدون . بدرستى كه آنچه وعده داده اند شما را از قيامت ومتعلقات او . لآت . هر اينه بودنى
وآمدنى است بى شك . وما انتم بمعجزين . ونيستيد شما عاجز كنندكان مر خدا را در بعث وحشر شما
قل . بكو اى محمد صلى الله عليه وسلم . يا قوم اعملوا . اى قوم من مراد كفار قريش اند عمل كنيد . على مكانتكم . هر يك بر
حالت وآنچه نهايت تمكن واستطاعت شما باشد يعنى بر كفر وعداوت خود مستمر باشيد امر تهديد است
ميكويد كه شما بر حالت خود باشيد كه . انى عامل . بدرستى كه من نيز عمل كننده ام بر شكيبايى وبردبارى
فسوف تعلمون . بس زود باشد كه بدانيد . من تكون . آنكس را كه باشد . له عاقبة الدار . مر او را عاقبة
بسنديده در سراى آخرت . انه لا يفلح الظالمون . بدرستى كه بيروزى ورستكارى نيابند ستمكاران
يعنى كفار صاحب كشف الاسرار فرموده كه هم در اين زودى بدانيد كه دنيا كجا رسد ودولت فلاح
كرا رسد بر ببينيد كه درويشان شكسته مال دار السراى كرامت چون خوانند وخواجكان صاحب اقبال را

سوى زندان ندامت چون براند شعر باش تا كل يابى آنها را كه امروز زند خو . باش تا كل يابى آنها را كه امروز زند
خار . تا كى انداز الغرور ساختن دار السرور . تا كى از دار الفرار ساختن دار القرار . اورده اند كه
مشركان عرب در ميان كشت زار خود خطى كشيدندى ويك نيمه براى خداى تعالى ويك نيمه براى بتان
جدا كردندى وهمچنين چهار بايانرا قسمت كردندى بعضى براى الله تعالى وبعضى براى بت آنچه نصيب
خداى تعالى بودى بمهمانان ودرويشان دادندى وآنچه بهره بتان بودى بر خادمان بتخانه قسمت
كردندى بس اكر حصه خداى تعالى بهتر بودى بدل كردندى آنرا بحصه الهه خود واكر حصه الهه نيكوتر
بودى بر حال خود بكذاشتندى واكر چيزى از نصيب خداى تعالى در ميان نصيب بتان افتادى بر
نداشتندى وكفتندى كه خداى تعالى توانكر است بدين احتياج ندارد واكر نصيب بتان به نصيب خداى
تعالى مخلوط شدى برداشتندى وبا نصيب بتان ضم كردندى وكفتندى كه ايشان فقير ومحتاجند
وحق سبحانه از اين حال خبر ميدهد وميفرمايد كه . وجعلوا لله . ومقرر كردانيدند براى خداى تعالى
مما ذرا . از آنچه خداى تعالى آفريده است . من الحرث . از كشت زارها . والانعام . وچهار بايان . نصيبا
بهره وبراى بتان بهره . فقالوا . بس كفتند . هذا لله . اين نصيب مر خدا راست . بزعمهم . بادعاى
باطل وكفتار دروغ ايشان . وهذا لشركائنا . واين نصيب ديكر براى شريكان ما يعنى شريكانى كه
براى خداى تعالى بيدا كرديم . فما كان . بس آن نصيبى كه باشد . لشركائهم . براى بتان ايشان بزعم
ايشان . فلا يصل الى الله . بس نميرسد بخداى تعالى ودر آن تصرف نميكنند . وما كان لله . وآن
نصيبى كه مر خدا راست . فهو يصل . بس آن ميرسد . الى شركائهم . به بتان ايشان يعنى بهتان
نصيب خداى تعالى بر ميدارند ونام زد بر بتان ميكنند . ساء ما يحكمون . بد حكميست كه ايشان
ميكنند . وكذلك . وماننداين ارايش كه شيطان كرده است در قسمت قربات . زين . مى ارايند
لكثير من المشركين . براى بسيارى از مشركان . قتل اولادهم . كشتن فرزندان ايشانرا . شركاؤهم
شريكان ايشان يعنى ديوان يا خادمان بتخانه ارايش ميدهند كشتن فرزندانرا در چشم ايشان
ليردوهم . تا هلاك كنند ايشانرا يعنى كمراه سازند . وليلبسوا عليهم . وتا بوشيده كردانند
برايشان . دينهم . دين ايشانرا يعنى آنچه بر آن بودند از كيش اسمعيل عليه السلام . ولو شاء الله . واكر
خواستى خداى تعالى . ما فعلوه . نكردندى مشركان آنچه براى ايشان ارايش ميدهند . فذرهم
وما يفترون . بكذار ايشانرا با افترا ودروغ كه ميكويند . وقالوا هذه . وكفتند اين نصيبه
الهه ما . انعام وحرث حجر . چهار بايان وكشت حرامست . لا يطعمها . نخشد ونخورد آنرا . الا
من نشاء . مكر آنكه ما خواهيم يعنى خادمان بتخانه ومردان ومطلق زنانرا داخل نمى دادند
بزعمهم . بكمان خود بى حجتى وبرهانى . وانعام حرمت ظهورها . وميكفتند كه اين چهار بايانند كه
حرام كرده شده است ايشان براى بار ورسوارى يعنى بحاير وسوايب وحوامى . وانعام . وديكر چهار بايان
كه براى قربانى بتان . لا يذكرون اسم الله . ياد نميكنند نام خداى تعالى را . عليها . بر ذبح آن
بلكه بر نام بتان ذبح ميكردند . افتراء عليه . ودر اينها افترا ميكردند افترا كردنى بر خداى تعالى
كه ميكفتند اينها خداى تعالى فرموده . سيجزيهم . زود باشد كه خداى تعالى جزا دهد ايشانرا

بما كانوا يفترون · بسبب آنچه افترا میکنند · وقالوا · وکفتند که · ما فی بطون هذه الانعام
آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره وسایبه از بچکان · خالصة لذکورنا
پاك است وحلال مر مردان مارا · ومحرم علی ازواجنا · وحرامست بر زنان ما اکر زنده متولد
شود · وان یکن میتة · واکر باشد مرده یعنی مرده متولد شود · فهم فیه شرکاء · پس ایشان همه
یعنی مرد وزن در خوردن آن شریك باشند · سیجزیهم · زود پاداش دهد خدای تعالی · وصفهم
وصف ایشانرا که بر خدای تعالی دروغ می بندند در تحلیل وتحریم · انه حکیم · بدرستی که خدای تعالی حکیم
است درانچه حلال وحرام میکند · علیم · داناست بمصالح بندکان در حل وحرمت · قد خسر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه · قتلوا اولادهم · بکشتند فرزندان خود را · سفها · از روی بی خردی
بغیر علم · وبی دانشی در معالم آورده که ربیعه ومضر وبعضی دیکر از عرب دختران خود را زنده در
کور میکردند که مبادا در صغر سن باسیری افتند چه قتل وغارت در قبایل عرب عام بود که اکر
بزرك شوند جهاز وما یحتاج عروسی میباید حق سبحانه میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از
روی جهل · وحرموا · وحرام ساختند · ما رزقهم الله · آنچه روزی داده است ایشانرا خدای
تعالی یعنی بحایر وسوایب وغیر آن · افتراء علی الله · وبر بافته اند افترا بر خدای تعالی · قد ضلوا · بدرستی
که کم شده اند در راه ضلالت · وما کانوا مهتدین · ونیستند راه یافتکان بطریق حق · وهو الذی
واوست آنکس که برای شما · انشا · پیدا کرد · جنات · بوستانها از انکور · معروشات · برداشته و
جفته بسته · وغیر معروشات · وبر زمین افتاده بی جفته وکفته اند معروشات آنست که
مردمان بدست خود نشانده اند وغیر معروشات آنکه در کوه وبیشه رسته باشد · والنخل و
بیافرید درخت خرما را · والزرع · وکشتها را از آنچه شاخ ندارد وثمره او حبوبست
مختلفا اکله · در حالتی که مختلفست ثمره هریك از اینها در هیئة وکیفیة · والزیتون · ودیکر
پیدا کردانید زیتون را · والرمان · وانار را · متشابها · در حالتی که مانند یکدیکر است برکهای
او · وغیر متشابه · وماننده نیست مزه میوه او برخی ترش است وبعضی شیرین وبعضی میان
آن واین · کلوا من ثمره · بخورید از این میوها هریك · اذا اثمر · چون میوه پیدا کند واکرچه نارسیده
وخام باشد · وآتوا حقه · وبدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید · یوم حصاده · در روز
درویدن زرع وبریدن نخل وچیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه وعدم تاخیر
در ادای اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه
فرض شد واین آیة مکیست وبعضی کفته اند که مراد زکوتست وآیة مدنیست آورده اند که ثابت
ابن قیس را رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرمای آنرا برید وتصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند
آیة آمد که · ولا تسرفوا · واز حد درمکذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست بیکبار تصدق
مکنید ودر معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل وامساك
امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست اکرهم یك دانه کنجد
وهرچه برای خدای تعالی دهی اسراف نیست اکرچه هزار خزانه بود · انه · بدرستی که خدای تعالی

لایحب

لا یحب المسرفین · دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشان · ومن الانعام واوست
که بیافرید از چهارپایان · حمولة · آنرا که بار کشد چون شتر وکاو · وفرشا · وآنرا که بر زمین
افکنند برای ذبح چون کوسفند وکفته اند حمول کبار انعام وفرش صغار آنکه از خردی بزمین نزدیك
است مانند فرش · کلوا · بخورید · مما رزقکم الله · از آنچه شمارا روزی داد خدای تعالی وحلال
کرد بر شما · ولا تتبعوا · وپی روی مکنید · خطوات الشیطان · کامهای شیطانرا یعنی براه او
مروید وحلال را حرام مسازید بقول او · انه لکم · بدرستی که او مر شمارا · عدو مبین · دشمنیست
آشکارا · ثمانیة ازواج · واز چهارپایان بیافرید هشت نوع را زوج آنرا کویند که با جنس خود
مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود وانثی زوج ذکر هر دو را نیز زوج میکویند اما مراد انست
که کفتیم واین هشت زوج هشت فرزند هریکی زوج دیکری · من الضان · از آنچه پشم دارند و
ایشانرا میش خوانند · اثنین · دو زوج یکی قوچ ودیکر جفت او · ومن المعز · واز آنها که مو دارند
وآنرا بز کویند · اثنین · دو زوج دیکر نر وماده · قل · بکو · االذکرین حرم · آیا دو نر را حرام کرد
خدای تعالی · ام الانثیین · یا دو ماده را · اما اشتملت علیه · یا آنرا حرام کرد که مشتملست بر او
ارحام الانثیین · رحمهای دو ماده آنچه در رحم است ماده باشد وخواه نر · نبئونی · خبر دهید مرا
بعلم · بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را حرام کرده است · ان کنتم صادقین · اکر
هستید راست کویان که تحریم از نزدیك اوست · ومن الابل اثنین · واز شتر دو زوج از نر و
ماده · ومن البقر اثنین · واز کاو نیز بهمان منوال · قل · بکو · االذکرین حرم · آیا هر دو ذکر را شتر
وکاو حرام کرد · ام الانثیین · یا دو ماده را از ایشان · اما اشتملت علیه · یا آنرا حرام ساخته
که فرا کرفته است آنرا · ارحام الانثیین · رحمهای هر دو ماده · ام کنتم · یا بودید شما · شهداء ·
حاضران ومشاهده کنندکان · اذ وصیکم الله بهذا · آن هنکام که وصیت کرد خدای تعالی شمارا
بدان تحریم سبب نزول آیة آنست که عوف بن مالك بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد وکفت که یا
محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت صلی الله علیه وسلم کفت آنچه پدران شما حرام
کردند حرام نمیشود عوف کفت که خدای تعالی حرام کرده است این آیة نازل شد وسید عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود که خدای تعالی ازواج ثمانیه را برای اکل وانتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره
وسایبه ووصیله وحام حرام میکویید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی یا مالك ساکت
شد اکر میکوید که تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور را باید که حرام بود واکر باعتبار انوثتست
پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد واکر بواسطه اشتمال رحم است برچنین پس همه
باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای مالك چرا سخن
نه کویی کفت تو سخن کوی تا من بشنوم حضرت صلی الله علیه وسلم این آیة برخواند که · فمن اظلم · پس کیست ظالم تر
ممن افتری · از آنکس که افترا کند · علی الله کذبا · بر خدای تعالی دروغ را نسبت دهد بدو تحلیل
وتحریم اشیارا · لیضل الناس · تا کمراه کرداند مردمانرا · بغیر علم · بی دانشی مراد اکابر ایشانند
که قرار این مهم متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

می‌فرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او به تنگ بودند ان
الله بدرستی که خدای تعالی لا یهدی القوم الظالمین راه نمی‌نماید گروه ظالمان را که متدین
بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیه شنیدند گفتند که همه انعام حلال شد پس حرام
کدام است آیه کریمه آمد که قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم لا اجد نمی‌یابم فیما اوحی الی در آنچه
به من وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد
آنرا الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده
مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی او از وی بیرون آید و جگر
و سپرز در این آیه داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد فانه
رجس پس بدرستی که او پلید است او فسقا یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که اهل
آواز برداشته شده است لغیر الله برای غیر خدای تعالی به بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام
غیر خدای تعالی کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فمن اضطر پس
هر که بیچاره‌گی درمانده باشد غیر باغ نه ستمکار بود بر بیچارهٔ مثل خود ولا عاد و نه از
حد درگذشته در خوردن زیادت از ضرورة فان ربک غفور پس بدرستی که پروردگار تو
آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورة از محرمات تناول کند رحیم مهربانست که
بیچارگان را در آن رخصت دهد وعلی الذین هادوا و بر آنکسانی که یهود اند حرمنا حرام
کردیم کل ذی ظفر هر جانوری ناخن‌دار چون شیر و سباع و طیور و گفته اند هرچه منقار
و سم دارد در این داخلست و در معالم آورده که مراد شتر و شتر مرغست و بط که بر ایشان
حرام بوده ومن البقر والغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان
شحومهما پیه‌هایی که در درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه
برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چفسیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از
درون و بیرون او الحوایا یا آن چیزی که بودی متعلق بر رودهای ایشان او ما اختلط بعظم
یا آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه بناگوش و مغز استخوان ذلک تحریم این چیزها
جزیناهم پاداش داده بودیم جهودانرا ببغیهم بسبب ظلم ایشان وانا لصادقون و بدرستی
که ما راست گوییم در خبر دادن از همه چیز فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد
صلی الله علیه وسلم در خبری که من بتو وحی کرده ام فقل پس بگو ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة
خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند
ولا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که مکذبانند
حاصل سخن که اگر امهال هست اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که
بگویند آنانکه شرک آورده اند در این آیه اعجاز قرآن ظاهر است که از آنچه آمدنی خبر داد و بعد از
نزول آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای تعالی ما اشرکنا شرک نمی‌آوردیم ما
ولا اباؤنا و نه پدران ما این سخن درستست اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح

بمشیت

بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا آنکه اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع مرضی
عند الله اینست که ما میگوییم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی‌آوردیم ولا حرمنا من شیء
و حرام نمی‌کردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده به تحریم اینها کذلک همچو این تکذیب که قوم تو میکنند
کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حتی ذاقوا بأسنا تا آن
وقتی که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم
هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید آنرا و ظاهر
کنید برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و پندار
خود را وان انتم الا تخرصون و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قل بگو ای محمد
صلی الله علیه وسلم اگر شما را حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدای تعالی راست حجتی
رسیده به نهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه
شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون آنانرا که گواهی
دهند ان الله حرم که خدای تعالی حرام کرده است هذا این محرمات شما را از انعام و حرث
و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم تو گواهی مده
با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن ولا تتبع و از پی مرو اهواء الذین آرزوهای
کسانی را که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام والذین
لا یؤمنون و دیگر پیروی مکن آنانرا که نه میگروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان
وهم و ایشان بربهم به پروردگار خود یعدلون برابر میکنند بتانرا قل تعالوا بگو بیایید
ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار [?]
شما بر شما این آیه یا دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شریعتی
منسوخ نگشته نبوده و این ده حکم است از امر و نهی و جمله آن ان لا تشرکوا آنست که
شرک مسازید به شیئا بخدای تعالی چیزی را وبالوالدین و نیکویی کنید با پدر و مادر
احسانا نیکویی کردنی در تا ولایت فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک
انتظام داده بجهة آنکه ایشان سبب ظهور فرزند در وجود و تربیت دو واسطه که حق تعالی
ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت ولا تقتلوا اولادکم و مکشید
فرزندان خود را من املاق از جهة ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم
شما را وایاهم و ایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما [?] مرتکب قتل ایشان [?] می
شوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتها و ناپسندیده‌ها
را و گفته اند فواحش زنا است و مقدمات او و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی
و اوباش و بی‌باکان باشکارا بان اقدام نمودند حق سبحانه و تعالی فرموده که گرد زنا مگردید
ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر
خمر است وما بطن زنا و محققان گویند که ما ظهر فعل است وما بطن نیت ولا تقتلوا النفس التی

ومکشید آن نفسی را که حرّم الله حرام کرد خدای تعالی کشتن اورا الّا بالحقّ مگر بحقی که آن قصاص
است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی و یک امر وصّیکم امر کرد خدای تعالی
به بنگاه داشت آن لعلّکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست ولا تقربوا
و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در ان تصرف مکنید الّا بالّتی هی احسن مگر بعملی که نکو
تر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در ان تجارت کنید تا بیشتر شود و از ان مخورید و بکس مدهید
حتّی یبلغ تا برسد یتیم اشدّه بقوّة خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام پیمایید کیل را در
مکیلات والمیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده
مستانید و در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیهٔ کریمه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم
بر آنکه در وزن زبانهٔ ترازوی ما با دو پلهٔ چنان برابر باشد که بیک سوی میل نکند حق تعالی
آیهٔ کریمه فرستاد که لا نکلّف نفسا ما تکلیف نمیکنیم کسی را الّا وسعها مگر آنچه گنجایش
آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود
آنرا عفو کنم واذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت و یا گواهی دهید
فاعدلوا پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له
و مشهود علیه خداوند خویش نزدیک وبعهد الله و بعهد خدای تعالی که دیه احکام شرعیست یا به نذر
کنید اوفوا وفا نمایید ذلکم این سه امر و یک نهی وصّیکم به وصیت کرد خدای تعالی شما را بدان
لعلّکم تذکّرون باشد که شما پند پذیر شوید وانّ هذا و بر شما می خوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه
مذکور شده است در این سوره از دلایل توحید و اثبات نبوّة و بیان شریعت صراطی راه من راست
مستقیما راه تا به بهشت فاتّبعوه پس متابعت کنید و پی روی نمایید این راه را ولا تتّبعوا
السّبل و از پی مروید راههای پراکنده وادیان مختلفه فتفرّق بکم که آن راهها جدا گرداند شما
را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع وصّیکم به فرموده است خدای تعالی به حفظ
آن لعلّکم تتّقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نقل
میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطی بکشید از برای ما پس گفت هذا صراط الله این خط راه خدای تعالی
است پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط و فرمود که آن راههاست بر هر راهی دیوی موکّل که
میخواند مردمان را بر آن پس این آیهٔ کریمه بر خواند که وانّ هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط
متعین نگردد الّا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از یکیست و نهایت همه بیکیست
حضرت شیخ صدر الدین قدس سره در اعجاز البیان فرموده که احاطهٔ حق تعالی بهمهٔ اشیا ثابتست
والله بکلّ شیء محیط و آن احاطهٔ وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک
خواهد بود چنانچه فرمود که صراط الله الّذی له ما فی السّموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی
هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود • هر گوشه که رفتیم هیاهوی تو بود • گفتیم مگر سوی دگر راهی هست • هر راه که
دیدیم همه سوی تو بود • ثمّ پس بخوان بر ایشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی علیه السلام را توریة تماما
برای تمامی کرامت و نعمت علی الّذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید با حکام وی وتفصیلا لکلّ

شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة و خداوند هدایة و
بخشش لعلّهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربّهم بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او یؤمنون
ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که فرستادیم او را مبارک بسیار نفع
فاتّبعوه پس پی روی کنید او را واتّقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلّکم ترحمون شاید که
بر شما رحمت کند بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما که انّما انزل
الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما
یعنی یهود و نصاری وان کنّا و بدرستی که ما بودیم عن دراستهم از قرآن ایشان لغافلین کتاب
خود را بی خبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و یا نگویید
لو انّا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما کتابی چنانچه یهودان و ترسایان لکنّا اهدی
هر آینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بیّنة من ربّکم
حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمد وهدی و راه نمای که هر که متابعت
او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة و بخشایش مر مؤمنان را و این هر سه صفت قرآن است و
بعضی بیّنه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم که گواه امتست نبوّت
اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممّن کذّب بآیات الله
از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را وصدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی الّذین زود باشد که
جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن آیاتنا بر میگردند از آیات ما سوء العذاب شدّت عذاب یا بعذابی
که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هل
ینظرون آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن الّا ان تأتیهم الملائکة
مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه بعذاب بر ایشان او یأتی
ربّک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد از این آیات علامات قیامت متتابع شود
و آن بسیار و از آنجمله وقایع عظام خروج دجّال و دابّة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی
و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یأتی یا آنکه بیاید بعض آیات ربّک یوم یأتی
بعض آیات ربّک بعض آیتهای از پروردگار تو که بقول اکثر مفسّران که طلوع شمس است از جانب مغرب و
شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید دراز باشد و درازی او را متهجّدان و اهل اوراد دریابند که
چون نماز و ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نتابد گمان برند و دگر بار ورد از سر گیرند و چون
تمام شود و اثری از صبح پدید نباشد دانند کاری عظیم از خلوت خانهٔ غیب بعرصه گاه شهادت می آید
بتضرّع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهة مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی
بر آید و او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیهٔ عظیم ظاهر گردد عیان العین شود
و ایمان اضطراری باشد بسبب این که لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان او لم تکن
آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش از این او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد
فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده این دلیل کسی است که ایمان را مجرد از عمل اعتباری

نمی کند انکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدان روز بعضی میکویند مراد
از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند یعنی ایمان منافقان درین روز سود
مند نباشد وحسن بصری رحمه الله فرموده که هر که از پیش از طلوع افتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما
امرها را فرو کذاشته باشد وخیر نا کرده چون این ایة معاینه ببیند وان کاه خیری کند آن چیز پذیرفته
نباشد در معالم التنزیل فرموده که دران روز ایمان کافر وتوبه فاسق مقبول نیست وموید این قول است
انچه در حدیث است که توبه منقطع نشود تا وقتی که افتاب از مغرب طلوع نکند قل بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم
انتظروا انتظار برید این ایتها را انا منتظرون که ما نیز منتظر این علامتیم وچون ظاهر شود وای بر شما
وخوشحال ما ان الذین فرقوا بدرستی انانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را از انبیا وکتب ایمان
اورده اند وبعضی کافر وکانوا شیعا کشتند کروه کروه چون یهود که هفتاد ویک فرقه ونصاری که هفتاد
دو فرقه شد لست منهم نیستی تو از قبال ایشان فی شیء در چیزی یعنی محاربه با ایشان نیست این حکم بایة
سیف منسوخ است وکفته اند مراد این قوم اهل بدعت اند ومعنی ایة منهم فی شیء انست که تو از ایشان بیزاری
انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خداست اکر خواهد ایشانرا عقوبت کند واکر خواهد
توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه میکنند در دنیا
من جاء بالحسنة هر که بیاید به نیکویی فله پس مر او راست عشر امثالها ده باره مانند آن یعنی
ده نیکویی امام ماتریدی رحمه الله کفت مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف ودر بحر
الحقایق فرموده هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از ان تا بان حسنه می توان آمد حسنه
ایجاد از عدم وافرینش در احسن تقویم وتربیت در بعث رسل وانزال کتب وتبیین حسنات وسیئات
وتوفیق واخلاص وقبول حسنه وتا این ده حسنه وجود نکیرد بنده نتواند که بجای ارد ومن جاء وهر که بیاید
بالسیئة به سیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مکر مانند آن یعنی بیکی
وهم لا یظلمون وایشان که اهل حسنه وسیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب وزیادتی عقاب قل
بکو این قوم را که تفرقه در دنیا افکنده اند انني هداني بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردکار من
الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دین پاینده وراست ملة ابراهیم آن ملة ابراهیم است
علیه السلام حنیفا در حالتی که ابراهیم علیه السلام از همه دینها بدین مایل بود وما کان ونبود ابراهیم علیه السلام من
المشرکین از مشرکان یعنی از عبدهٔ اصنام واز یهود ونصاری قل ان صلوتی بکو بدرستی که نماز من
ونسکی وقربان من ویا حج من ومحیای وزندکانی من یعنی آنچه من برانم در زندکانی ومماتی وانچه بر آن
میرم از ایمان وطاعت لله مر خدای راست رب العالمین آفریدکار عالمیان لا شریک له هیچ انبازی نیست
مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را باو شریک نمیکنم چون بت پرستان وقربانی به نام او میکنم نه بنام
غیر او ودر حج بوقت تلبیه دیکری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که کفتند لبیک لا شریک لک الا هو
شریک لک وکفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خود است بحق تعالی یعنی هرچه کنم وکویم ودانم
برای خداست وبذلک امرت وبدین مامور شده ام وانا اول المسلمین ومن اول مسلمانانم برای انکه
اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت واورده اند که در وقت مبالغه کفار آن حضرت را صلی الله علیه وسلم رجوع

ایشان این ایة نازل شد که قل اغیر الله آیا بدون خدا ابغی ربا طلبم پروردکاری ودر عبادت او را شریک
سازم وهو رب کل شیء وحال انکه خداست افریدکار همه چیزها پس ما سوی مربوب ومخلوق او باشند و
مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس وکسب نکند هیچ نفس از بدیها الا علیها مکر وبال او
بر او باشد ولید مغیره میکفت ای صنادید عرب متابعت من کنید وکناهان شما در کردن من حق سبحانه
فرموده که ولا تزر وازرة وبر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار دیکری را یعنی هر کس عذاب کناه
خود خواهد کشید ثم الی ربکم بسوی پروردکار شماست مرجعکم بازکشت شما فینبئکم پس خبر
خواهد داد شما را در اخرت بما کنتم فیه بانچه بودید که دران تختلفون اختلاف میکردید در دین
از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم واوست انکس که کردانید
شما را ای ادمیان خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد صلی الله علیه وسلم
خلیفه امم کذشته ساخت ورفع بعضکم وبرداشت بعضی را از شما فوق بعض زبر بعضی دیکر
درجات پایهای بلند در بزرکی وتوانکری وامثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما اتیکم در آنچه
شما را داده از مال وجاه تا ظاهر شود شکر اغنیا وصبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردکار تو سریع
العقاب زود عقوبت کننده است ناسپاسان وناشکیبایان را وانه وبدرستی که او لغفور رحیم
امرزنده ومهربان است بر شاکران وصابران والله اعلم

سورة الاعراف مكية مایتان وست آیة

بسم الله الرحمن الرحیم المص نام قرانست یا اسم این سوره یا حرفی اشارت
باسمی از اسمای الهی چون اله ولطیف وملک وصبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام ولطف ومجد
وصدق یا ایمائیست باسم مصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد وبعضی بر افعال وتقدیر چنین بود که
انا الله اعلم وافصل منم خدای که میدانم وبیان میکنم یا از همه داناترم حق از باطل جدا میکردانم ودر
تاویلات کاشی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت ولام عبارتست از ذات با صفت علم ومیم
کنایت از جامعیت است که آنرا معنی محمد است صلی الله علیه وسلم وص صورت محمد است صلی الله علیه وسلم وقول ابن عباس
رضی الله عنهما رجل بمکه علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند ودر حقایق سلمی کوید الف ازلست ولام ابد
ومیم ما بین ازل وابد وصاد اشارتست به اتصال هر متصلی وانفصال هر منفصلی وفی الحقیقة اتصال
را مجال کنجایش است ونه انفصال را مجال نمایش شعر این چه را هست آن برون از فصل وصل کاندرو نی
فرع می کنجد نه اصل نی معانی نی عبارت نی عیان نی حقایق نی اشارت نی بیان برتر است از مدرکات عقل وفهم
لا جرم کم کشت در وی فکر وفهم چون بکلی دروی کفت کوی نیست کتاب انزل این کتابیست فرو فرستاده
شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج تنکی منه از تبلیغ
او یعنی باید که دل تنک نباشی از رسانیدن پیغام الهی واز تکذیب قوم خود اندوهناک نشوی که این
کتاب بر تو فرود امده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را وذکری وتا پند دهی پند دادنی للمؤمنین
مر مؤمنان را اتبعوا پی روی کنید مکلفان ما انزل الیکم آنچیزی را که فرستاده اند بشما من ربکم
از پروردکار شما یعنی متابعت قران کنید بنکاه داشت اوامر ونواهی ولا تتبعوا وپی روی مکنید
من دونه بجز کتاب بخدای تعالی اولیاء دوستان را مراد اصنامند که کفار ایشانرا دوست میکرفتند

باشیاطین الانس والجن که خلق را در کمراهی افکنند. قلیلا ما تذکرون اندک پند می کیرند وقتی که متابعت
غیر حق کنند. وکم من قریة. وبسیاری از اهل دیهها وشهرها از کفار وفجار اهلکناها هلاک
کردیم بهلاکی کردن ایشان. فجاءها. پس امد باهل آن شهر وقریه. باسنا. عذاب ما. بیاتا. در شب هنکام
ماندن قوم لوط علیه السلام. اوهم. یا فرود امد بدیشان وبود نداء ایشان. قائلون. خفتکان در نیم روز چون
قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهة آنست که زمان اسایش واستراحتند وتصور وتوقع
عذاب درو نیست پس بلیت غیر منتظر صعبتر وسختر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر ولذیذتر
است. فما کان. پس نبود. دعویهم. درخواست ایشان. اذ جاءهم. وقتی که امد بدیشان باسنا بلاء
عذاب. الا ان قالوا. مکر انکه اوشان می کفتند. انا کنا. بدرستی که بودیم ما. ظالمین. ستمکاران
بر نفس خود که تکذیب رها کردیم اعتراف نمایند بکناه خود ومطمح ایشان آن بود که اعتراف بجرایم سبب
خلاصی باشد از عذاب وحال انکه نزول وارتفاع تکلیف مقارن یکدیکرند پس در وقت عذاب توبه و
استغفار مفید نباشد وقوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه برقم ذکر خواهد رفت. فلنسئلن
پس هر اینه خواهیم پرسید در قیامت. الذین ارسل الیهم. آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران
وسؤال ایشان از قبول رسالت رسل صلی الله علیهم وسلم واجابت رسل خواهد بود واین سؤال تعذیب وتعنیف است و
لنسئلن المرسلین. وهر اینه که می پرسیم فرستاده شدکان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت وتبلیغ
احکام واین سؤال تشریف وتقریب است کفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند وانبیا را از مهم
برام. فلنقصن. پس هر اینه بخوانیم. علیهم. بر رسل وامم ایشان کفتار وکردار ایشان را. بعلم. بدانش
خویش که دانسته بودیم که هر یک چو کردند وکفتند وشنودند ایشان چه بود. وما کنا. ونبودیم ما. غائبین.
پنهان ودور وبیخبر از اقوال وافعال ایشان. والوزن. وسنجیدن اعمال هر کس بوشید آن روز
یعنی روز قیامت. الحق. درست وبودنی وکفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و
کفه باشد وهمه خلایق در وی نکرند واین صورت برای اظهار معدلتست ودر تبیان از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میکند که درازی عمودی میزان پنجاه هزار ساله راه است وکفتین او یکی از نور است ویکی از ظلمت
حسنات را در پله نور نهند وسیئات را در پله ظلمت. فمن ثقلت. پس هر کرا کران بود موازینه.
اعمال سنجیده او وبرین تقدیر موازین جمع موزون است واکر جمع میزان دارند نظر بتعدد وزن
باشد وبهرحال کرانی میزان بطاعتست وآنرا که میزان ایشان کران بود. فاولئک. پس ان کروه
هم المفلحون. ایشانند رستکاران ورسیدکان بنجات. ومن خفت. وهر کرا سبک باشد. موازینه.
عملهای وزن کرده او وآن سبکی بمعصیت خواهد بود. فاولئک الذین خسروا. پس آن کروه
آنانند که زیان کردند. انفسهم. بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند. بما کانوا
بسبب آنکه بودند که. بایاتنا. بذکر کردن ایات ما. یظلمون. ستم می کردند بعضی وضع مینمودند تکذیب
در موضع تصدیق. ولقد مکناکم. وبدرستی که ما ممکن کرداندیم شما را. فی الارض. در زمین
جهة سکنی وزرع وکفته اند خطاب با قریش است میکوید شما را دستکاه دادیم تا در زمین سیر میکنید
بشام ویمن در تابستان وزمستان. وجعلنا لکم. وافریدیم برای شما. فیها. در زمین. معایش.

ذکر

اسباب زندکانی از مکاسب در تجارت وانچه سبب سعت معیشت باشد. قلیلا ما تشکرون. اندک
شکر میکویید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکی است که برایم شکر کذاری وسپاس داری قیام
مینماید بیت نعمت بسی وشکر کذارنده اندکیست. کو سزد سپاس الهی ز صد یکی است. ولقد خلقناکم. وهر
اینه که بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران. ثم صورناکم. پس صورت کردیم شما را در ارحام
مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا افریدیم پدر شما را در ظهور. ثم قلنا.
پس کفتیم ما. للملئکة. مر فرشتکان را. اسجدوا. سجده کنید سجده تعظیم وتحیت. لادم. مر ادم علیه السلام را
فسجدوا. پس سجده کردند ملئکه از روی فرمان برداری. الا ابلیس. مکر ابلیس که از راه عجب وحسد
لم یکن. نبود. من الساجدین. از سجده کنندکان مر ادم علیه السلام را. قال. کفت خدای تعالی مر ابلیس را. ما
منعک. چه چیز باز داشت. ان لا تسجد. از انکه سجده نکنی ادم علیه السلام را. اذ امرتک. قال. کفت ابلیس
انا خیر. من بهترم. منه. از ادم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد مینماید از انکه مثل منی را بسجده
چون اوکسی فرمایند پس مانع آنست که من از وی بهترم. خلقتنی. افریدی مرا. من نار. از اتش واو جوهری
از اتش لطیف علوی نورانی است. وخلقته. وافریدی ادم را علیه السلام. من طین. از کل که جسمی کثیف ظلمانی
است ابلیس درین صورت سو کند مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد واکر باعتبار
فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از ان نسبت حقیقت ونفخت فیه من روحی اشارتست بدان در
نکریستی دانستی که خیر تیره وفضیلت ادم راست بیت زادمی ابلیس صورت دید وبس. غافل از معنی شد
آن مردود خس. کر چرا من خدمت این طین کنم. صورتی را من لقب چون دین کنم. نیست صورت چشم را نیکو بمال
تا ببینی شعشع نور جلال. وقیاس نیز اثبات فضیلت نار بر خاک تا مستقیم بودن زیرا که اتش خاین است هرچه
بدو دهند نیست کرداند وخاک امین است هرچه بدو سپارند نکاه دارند امین از خاین نکوتر وبهتر
باشد اتش متکبر است وخاک متواضع المتواضع الی المتکبر نکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه ادم نقش
معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان واتش نقش بسوزد چنانچه ابلیس نقش معرفت سوخت ففسق عن امر
ربه ووجوه تفضیل خاک بر اتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است بیت صورت خاک
ارچه دارد تیرکی در تیرکی. نیک بنکر کز ره معنی صفا اندر صفا است. این همان خاک است کاندر
وصف او صاحب دلی. نکته کفته است که از وی دیده جان را جلا است. حسن کو کرد احمر عمر ضایع کرده است
روی بر خاک سیاه اور که اکسیر کیمیاست. قال. کفت مر خدای تعالی ابلیس را. فاهبط. پس فرو رو. منها.
از اسمان. یا بهشت واین امر عقوبت بود بر معصیت او وکفته اند تنزل کن از مرتبه رفعت که داشتی بسبب
طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیت که مرتکب آن شدی. فما یکون لک. پس نسزد و روا
نباشد ترا. ان تتکبر. انکه کردن کشی کنی. فیها. در اسمان وتعظیم نمای بر فرشتکان که همه خاشعان و
مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندکان است. فاخرج. پس بیرون رو
از بهشت یا از اسمان. انک. بدرستی که تو. من الصاغرین. از خوار شدکانی ودر ینابیع اورده که بیرون
رو از صورت فرشتکی پس حق سبحانه وتعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها. قال. کفت
ابلیس وقتی که ممسوخ شد واز رحمت نومید کشت. انظرنی. مهلت ده مرا. الی یوم یبعثون. تا روزی که

مصحف

برانکیخته شوند از میان از قبرها یعنی تا روز قیامت - قال کفت خدای تعالی - انک بدرستی که تو من
المنظرین از مهلت دادکانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت حق تعالی درخواست اورا
قبول نکرد و با نفخهٔ صعقه او را ضمان داد چنانچه جای دیکر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم تو از مهلت دادکانی تا روز معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صعقه است یعنی تو داعیهٔ ضلال
ادمیان داری پس تا فرزندان ادم نمیرند ترا مهلت داده ام - قال کفت ابلیس لعین - فبما اغویتنی
پس بسبب انچه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت لاقعدن لهم هر اینه بنشینم برای فرزندان ادم
علیه السلم - صراطک المستقیم بر راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و متر صد آن باشم که ایشانرا
راه زنم و بر صراط مستقیم نکذارم - ثم لاتینهم پس بیایم بدیشان - من بین ایدیهم - از پیش ایشان یعنی در
امر اخرت و کویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست - و من خلفهم - و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا
در چشم ایشان بیارایم - و عن ایمانهم - و در آیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب و ریا
اندازم - و عن شمائلهم - و در آیم از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین کردانم - ولا تجد
و نیابی تو که خداوندی - اکثرهم - بیشترین فرزندان ادم - شاکرین - شکر کویندکان یعنی کافران باشند که منعم را
نشناسد - قال کفت خدای تعالی مر ابلیس را - اخرج منها - بیرون شو از بهشت یا از آسمان - مذءوما - در حالتی
که نکوهیده باشی و عیبناک - مدحورا - رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که در پی تو باید
منهم - از اولاد آدم علیه السلم - لاملئن جهنم - هر اینه پر کنم دوزخ را - منکم اجمعین - از همه اشیا یعنی از تو و
متابعان تو - و یا ادم اسکن - و کفتیم بعد از اخراج ابلیس ای آدم ساکن شو - انت و زوجک - تو و جفت تو که مر
حواست - الجنة - در بهشت - فکلا - پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت - من حیث شئتما - از هر کجا خواهد
و هر چه خواهد - ولا تقربا - و نزدیک مشوید - هذه الشجرة - این درخت که کندم است یا انکور و مخور از آنکه
اکر بخورید - فتکونا - پس باشید - من الظالمین - از ستمکاران بر نفس خویش - فوسوس - پس وسوسه کرد
لهما الشیطان - مر ادم و حوا را علیهما السلم شیطان - لیبدی لهما - تا عاقبت اشکارا کرداند برای ایشان - ما ووری
انچه پوشیده کرده بودند - عنهما - از ایشان - من سواتهما - از عورات ایشان و اینچنان بود که اهل بهشت
عورات ایشان را نمی دیدند هیچ یکی از ادم و حوا نیز عورت یکدیکر مشاهده نمی کردند و کفته اند حق تعالی
ایشانرا جامها بر ستر عورت پوشانیده ابلیس لعین دانست که بنا فرمانی آن لباس از تن ایشان دور شود
پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهة کشف عورت در میان ملکه
رسوا شوند اغاز وسوسه کرد بعد از انکه پنهان بدستیاری مار و طاووس ببهشت در آمده بود و در
صورت دیکر بر آمد - و قال - کفت مر آدم و حوا را - ما نهاکما - باز نداشت و منع نکرد شما را - ربکما - افریدکار
شما - عن هذه الشجرة - از خوردن این درخت - الا ان تکونا - مکر انکه نکردید شما را - ملکین - دو فرشته
در علو منزلت یا حسن صورت یا استغفار از عذاب - او تکونا - یا باشید شما - من الخالدین - از جاوید ماندکان
در بهشت یا از زمره کان که مرک را بدیشان راه نباشد و چون با وجود وسوسه ادم در خوردن آن
تا مل می نمود ابلیس علیه اللعنه تدبیر دیکر کرد - و قاسمهما - و سوکند خورد ابلیس برای آدم و حوا که فت
انی - بدرستی که من لکما - مر شما را - لمن الناصحین - نصیحت کنندکانم و از روی شفقت میکویم که ازین درخت

بخورید

بخورید تا همیشه در بهشت بمانید و آدم علیه السلم کمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوکند بدروغ خورد فریفته شد - فدلیهما - پس ابلیس فرو آورد
داده بدین سوکند ایشانرا و از درجهٔ عالیه بر تبه سافله افکندشان - بغرور - بفریب و وسوسه - فلما ذاقا
الشجرة - پس آن هنکام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن - بدت لهما - ظاهر
شد مر ایشانرا - سواتهما - عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیکر دیدند
و در اخبار امده که کسی ابیشان دیکر ایشان عورت ایشانرا ندید ایشان از این صورت منفعل شدند
و طفقا - و در استادند و قصد کردند ببرکهای اشجار - یخصفان - می چسبانیدند برکی بالای برکی
و می نهادند - علیهما - بر عورت خویش - من ورق الجنة - از برک درختان بهشت و اشهر انست که برک انجیر
بهم بستند تا چون هیئت ازاری شد و عورت خود را بدان بپوشیدند و ازان منظر بدان طرف می کریختند
و ناداهما - و ندا کردند بر ایشان - ربهما - افریدکار ایشان که - الم انهکما - نه شما را نهی کرده بودم - عن
تلکما الشجرة - از خوردن این درخت - و اقل لکما - و نکفته بودیم شما را و تحذیر نکرده بودم که - ان الشیطان
لکما - بدرستی که شیطان هست شما را - عدو مبین - دشمنی اشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود
ادم علیه السلم بر همه ملکه روشن شده بود اورده اند در وقت کریختن ایشان حق تعالی کفت افرارا منی
یا ادم از من میکریزی ادم علیه السلم کفت بل حیاء منک این کریختن من بجهة حیاست از حضرت تو پس بکناه
اعتراف نمودند و با حق تعالی از روی نیاز - قالا - کفتند - ربنا - ای پروردکار ما - ظلمنا - ستم کردیم - انفسنا
بر نفسهای خود بدین نافرمانی - و ان لم تغفر لنا - و اکر تو نیامرزی کناهان ما را - و ترحمنا - و نبخشایی
بر ما - لنکونن - هر آینه باشیم - من الخاسرین - از زیانکاران - قال - کفت خدای تعالی مر ادم و حوا و مار
و طاوس و ابلیس را - اهبطوا - فرو روید بر زمین - بعضکم - برخی از شما - لبعض عدو - مر برخی را
دشمنند ادمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیکرند - و لکم - و مر شما راست - فی الارض - در زمین
مستقر - قرارکاهی و ارام جایی - و متاع - و برخورداری - الی حین - تا هنکام رسیدن عمر ادم علیه السلم
غمناک شد و پنداشت که دیکر ببهشت نخواهد رسید - قال - کفت خدای تعالی - فیها تحیون - در زمین
می زیید - و فیها تموتون - و در زمین می میرید - و منها تخرجون - و از زمین بیرون اورده میشوید
برای جزا آدم علیه السلم از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز ببهشت خواهد آمد - یا بنی ادم - خطاب
عام است مر همه فرزندان ادم علیه السلم را میکوید - قد انزلنا - بدرستی که ما فرستادیم - علیکم - بر شما - لباسا
پوشش یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است و انزل
لکم من الانعام بیان فائده لباس میکند و میفرماید - یواری - می پوشد آن لباس - سواتکم - عورات شما را - و
ریشا - و دیکر فرستادیم لباسی که بدان ارایش کنید خود را کفته اند لباس انست که عورت را بپوشد
و انچه ماورای آنست آنرا جامها انرا آرایش کویند و در تفسیر امام زاهد قدس سره کویند که لباس آنست
که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و کویند ریش امتعهٔ خانه است - و لباس التقوی
و پوشش تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت - ذلک خیر - آن بهتر
است از لباسهای نرم و متکلف که متکبران می پوشند و کفته اند لباس پرهیز جامهای حربست چون
زره و خفتان که وقایهٔ محارب باشد از تیر و تیغ و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که صیب

ادمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت هم بجامه بدان مستور میگردد و گفته اند لباس التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق است که لباس برد و گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعتست و لباس تقوی آن متعلق بحکم حقیقتست از لباس فتوی تن بدین بهره مند است که ستر سوات او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر خفی بهرهٔ دارند و بهر یک چیزی پوشیده میگردد و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده سوات طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است و بدان مستور گردد سوات تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سواة رؤیت ما سوی الله و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای او بهویة حق و بدو پوشیده گردد سواة هویة خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده اید و سر لمن الملک الیوم بر غرفهٔ وحدت قهاری جلوه نماید. بیت
مالک ملک او و ستاوجود مالک است. غیر ذاتش کل شیء هالک است. کل شیء ما خلا الله باطل. ان فضل الله غیم هاطل
هالک امد پیش وجهش هست نیست. هستی اندر نیستی خود طرفه ایست. ذلک. آن فرو فرستادن لباس من آیات الله. از نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان سواءت ادمیان را بپوشید و ایشان را از خصیف بهای برگ درخت مستغنی کرد اید. لعلهم یذکرون. تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم. ای فرزندان آدم. لا یفتننکم الشیطان. بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون برد. کما اخرج ابویکم. همچنانکه بیرون اورد پدر و مادر شما را. من الجنة. از بهشت. ینزع عنهما. بر می کشید از ایشان. لباسهما. جامه از ایشان را. لیریهما. تا بنماید بهر یک از ایشان سواتهما. عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ایشان شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید. انه. بدرستی که او یعنی ابلیس یریکم. می بیند شما را. هو و قبیله. او و لشکر او. من حیث لا ترونهم. از جانبی که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان را از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی اید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم است. انا. بدرستی که ما. جعلنا الشیاطین جنسیت کردانیده ایم دیوان را. اولیاء. دوستان. للذین لا یومنون. مر انان را که ایمان نمی ارید یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم. و اذا فعلوا. و چون بکنند کفار و مرتکب شوند. فاحشة. عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن هر کس ایشان را از آن نهی کند. قالوا. گویند از روی تقلید. وجدنا علیها. یافته بدین عمل زشت اباءنا. پدران خود را. و الله امرنا. و خدای تعالی امر فرموده است ما را بها. باین فاحشه پس تقلید ابا و افترا جمع کنند. قل. بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم. ان الله. بتحقیق که خدای تعالی. لا یأمر بالفحشاء. امر نمی فرماید بزشتی و ناپسندی و در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که او میکند بمکارم خصال و محاسن خلال اتقولون. ایا میگویید شما. علی الله. بر خدای تعالی از راه افترا. ما لا تعلمون. انچه نمی دانید که او فرموده. قل. بگو. امر ربی. فرموده و فرمان داده پروردگار من. بالقسط. بعدل و راستی. یا بتوحید که سرهمه راستیهاست. و اقیموا وجوهکم. و راست کنید رویهای خود را بقبله. عند کل مسجد. نزدیک هر یک زمان سجودی

یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای تعالی چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجد که باشد و تا خیر مکنید بان جهت که در مساجد خویش گذارید. و ادعوه. و بپرستید خدای تعالی را. مخلصین. در حالتی که پاک کنندگان باشید. له الدین. برای خدای تعالی طاعت را. کما بدأکم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا. تعودون. باز خواهید گشت بوی تا بیا تا جزا دهد شما را بر عملهای شما یا چنانکه شما را از خاک افرید و باز بخاک عود خواهید کرد. فریقا هدی. هدایت داد گروهی را. و فریقا و گمراه گروهی را بخذلان و چنان کرد که. حق علیهم الضلالة. سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضاء سابق یفعل الله ما یشاء. انهم. بدرستی که این گمراهان. اتخذوا الشیاطین. فرا گرفته اند دیوان را اولیاء. دوستان خود و فرمان ایشان. من دون الله. بدون خدای تعالی. و یحسبون انهم. و گمان بردند و پنداشتند که ایشان. مهتدون. راه یافتگانند و فی نفس الامر نه چنانند. یا بنی ادم. بعضی بر انند که این خطاب عام است و اکثر مسلمانان اهل تفسیر مفسران گویند ظاهر است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف میکردند بدان تجرید تبری از ذنوب تفال نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از حیوانی مجتنب بوده و باندک از طعام قناعت کرده انرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خالی تبستند اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشان را تحذیر فرمود و گفت. خذوا زینتکم. فرا گیرید جامهای خود را که بدان اراسته اید. عند کل مسجد. نزدیک هر مسجدی که انرا طواف میکنید یا در ان نماز می گذارید مراد ازین جامه نیکوترین و پاکیزه ترین جامهاست که در وقت نماز بپوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری میگوید که مراد زینت سرایر است نه ارایش ظواهر و در کشف الاسرار اورده زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز و بلسان کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز. بیت. ذوق و طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس. طالب حق را دل حاضر درین درگاه بس. و کلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات. و اشربوا. و بیاشامید شیر و سایر مشروبات. و لا تسرفوا. و از حد مگذرید بتحریم حلال یا افراط شیر و طعام در خوردن آن. انه بدرستی که خدای تعالی. لا یحب المسرفین. دوست نمی دارد اسراف کنندگان را یعنی آنهارا که زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و از بعضی سلف نقل میکنند که اسراف انست که ادمی را هر چه ارزو کند بخورد و ادنی ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر شراب و طعام در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور است
بیت. خواجه را بین که از سحر تا شام. دارد اندیشهٔ شراب و طعام. شکم از خوشدلی و خوش حالی. گاه پر می کند گهی خالی. فارغ از خلد ایمن از دوزخ. جای او مزبله است یا مطبخ. شیخ الاسلام الانصاری قدس سره فرموده که اگر همهٔ دنیا لقمه سازی و در دهان درویش نهی اسراف نیست و اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی. بیت. یکجو انی که خیر دایم داشت. پند میداد راهبی در دیر. کای پسر خیر نیست در اسراف. گفت اسراف نیست اندر خیر. قل بگو. من حرم. که حرام کرده است. زینة الله. ارایش که خدای تعالی مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع التی. آن زینتی که بمحض قدرت. اخرج. بیرون اورده. لعباده. برای بندگان خود چون نباتات چون پنبه

زر و نقره

وازکتان وازحیوانات چون پشم وحریر وازمعادن چون زر وخود والطیبات ودیگر که حرام
کرده است پاکیزه‌ها من الرزق از روزی یعنی مستلذ ذات ماکل ومشارب از لحوم وسوم والبان
یا حلالات آن چون بحیره وسایبه وجز آن قل هی بگو که این زینت وطیبات للذین برای کسانیست
که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنان فی الحیوة الدنیا در زندگی دنیا اما کفار وفجار
به تبعیت شریک ایشانند دران لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه
وبی شریک یوم القیمة روز رستخیز کذلک همچنانکه تفصیل کرده ایم این حکم را نفصل الایات
تفصیل میکنیم نشانهاء احکام دیگر یا دلایل توحید را مبین میسازیم لقوم یعلمون برای گروهی که
فهم دارند ومیدانند قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم انما حرم جز این نیست که حرام کرد ربی آفریدگار
من الفواحش گناهان کبیره را موجب عقوبت عظیم است ماظهر منها آنچه پیداست از آن
چون کفر ومابطن وآنچه نهان است چون نفاق والاثم وحرام کرد گناهی را که بر آن حدی مقرر
نیست چون صغایر والبغی وحرام ساخت ستمکاری یا کبر را بغیر الحق بناحق واین تاکید آنست
چون ظلم وکبر بحق نخواهد بود وان تشرکوا ودیگر حرام کرد آنکه شرک آرید بالله بخدای تعالی و
شریک کنید در عبادت او مالم ینزل آنچیز را که خدای تعالی نفرستاده است به بپرستش او
سلطانا حجتی وبرهانی وان تقولوا وآنرا نیز حرام کرده است که بگویید بدروغ وافترا کنید
علی الله بر خدای تعالی مالا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث وانعام وبرهنه شدن در طواف
بیت الحرام ولکل امة وهر گروهی راست اجل فاذا جاء اجلهم مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است
مرجبات را وگفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی لا یستاخرون ساعة واپس نیایند از آن
اجل ساعتی در عرف اقصر اوقات را گویند ومراد نه ساعت منجمان است ولا یستقدمون وپیش
نگیرند بر آن ساعت بیت اجل چون فرو آیدت پیش وپس پس وپیش نگذاردت یکنفس یا بنی آدم
گفته اند خطاب با مشرکان عرب اما یاتینکم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما که عرب
آید بزبان شما واصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از
نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت
فمن اتقی پس هر که پرهیزد از شرک وتکذیب واصلح وباصلاح دارد عمل خود را فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هرچه می ترسند ایمن میشوند ولا هم یحزنون ونه ایشان
اندوهناک شوند بلکه بهرچه امید میدارند برسند والذین کذبوا وآنانکه دروغ شمرند
بآیاتنا آیتهای مارا یعنی تکذیب رسل کردند برد آیات ما واستکبروا وکبر آوردند وتعظیم
کردند عنها از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان آتشند
هم فیها ایشان در آن آتش خالدون باقی اند ببقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی
کافرتر ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغ گوید بانکه گوید زن و
فرزند وشریک دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را واین انکار نبوت نیز هست
اولئک آن گروه مفتریان ومکذبان ینالهم برسد بر ایشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب

از لوح یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته‌اند از عذاب وانکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آن
چه نوشته شده از برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیاید بدیشان رسلنا فرستادگان
ما که ملک الموت واعوان ویند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا
گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ اینما کجایند آن بتان که پیوسته کنتم تدعون
بودید که میخواندید ومی پرستید ایشانرا من دون الله بدون خدای تعالی تا امروز منع کنند
عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که آنها که ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند
وهیچ مددی بما نرسید از ایشان وشهدوا وگواهی دهند علی انفسهم بر نفسها خود انهم
کانوا بانکه ایشان بوده اند کافرین ناگروندگان قال گوید خدای تعالی با یکی از ملئکه
روز قیامت آنرا که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت در میان آن امتان که در گذشته اند
من قبلکم پیش از شما هم بر دین وآیین شما من الجن والانس از پری وآدمی مراد
کافران گذشته اند از این دو طایفه که حق تعالی گوید در آیید باهم فی النار در آتش دوزخ
هر گرا عناد وتکبر بیشتر باشد او را پیشتر به آتش در آرند کلما دخلت هرگاه در آید امة
گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کند گروهی دیگر را همدینان ایشان نباشند در
بریک کیش وملة بینند چنانچه جهودان جهودان را لعنت میکنند وترسایان ترسایان را وگبران را
گبران وعلی هذا القیاس حتی اذا اداركوا تا یکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش
قالت اخریهم گویند آنها که پس روانند واز پی در آمدگان لاولیهم برای آنها که پیشوا بودند
یعنی درباره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کردند
مارا فآتهم پس بده ایشانرا عذابا ضعفا عذابی دوچند آنکه مارا هست من النار از دوزخ
یک قسم برای گمراهی ایشان ویکی برای گمراه ساختن دیگران قال لکل ضعف مر همه را
عذاب دو باره است پیشوایان را برای ضلال واضلال وپی روان را بواسطه کفر وتقلید
ولکن لا تعلمون ولیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما ندانید واز عذاب
یکدیگر خبر ندارید وقالت اولیهم وگویند پیش روان لاخریهم مر پی روان را فما کان لکم
پس نیست شمارا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه
ما وشما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون آنچه بودید
که کسب میکردید از کفر وحواله عذاب بدیگر مکنید ان الذین کذبوا بدرستی که آنانکه بدروغ
داشتند بآیاتنا آیتهای مارا از قرآن ودلایل قدرت واستکبروا وسرکشی کردند عنها
از گرویدن بآن وفرمان برداری آن لا تفتح گشاده نشود لهم برای دعای ایشان یا بجهت
نزول رحمت بدیشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال وارواح ایشان در آسمان
نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زمین هفتم است وبرای روح وعمل مومن بگشایند
واز آنجا بعلیین برند که بالای هفت آسمان است ولا یدخلون الجنة ودر نیایند این مشرکان
ومستکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ

سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافران نیز هرگز به بهشت نروند حتی یلج الجمل
دخول کند [illegible] فی سم الخیاط وکذلک و مانند این پاداش کنیم نجزی المجرمین جزا دهیم
مجرمان را یعنی کافران لهم مر ایشان را باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بر آن
نشینند ومن فوقهم واز زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر
ایشان آتش بود وکذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم جمیع کافران را
والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند بخدای تعالی وعملوا الصالحات وعملهای شایسته کردند
چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن
فوق طاقت بشری است می فرماید لا نکلف تکلیف نکنیم و نفرمائیم نفسا هیچ تن را
الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای آوردن و این جمله بود معترضه میان مبتدا
و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اولئک آن گروه
اصحاب الجنة ملازمان بهشتند هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایمند و
نزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم و آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد
و آنچه اسباب عداوت باشد تجری من تحتهم الانهار میرود از زیر مساکن ایشان جویها برای
زیادتی لذات و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الحمد لله
الذی حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا بدین مقام یا بعمل که بدین
منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم که ما بقوة خود می توانستیم یافت لولا ان هدانا
الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکر نیست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که
بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصود
مراد نرسد بیت گر بدرقه لطف تو ننماید راه از راه تو هیچکس نگردد آگاه وانکه که بهره رسند باید
توفیق رفیق ار نشود واویلاه لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان که بدرستی آمدند رسل ربنا
فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و تا بمدد ارشاد ایشان توفیق توحید یافتیم ونودوا
و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشتست که وعده داده بودند اورثتموها
میراث داده شوید آنرا بما کنتم تعملون آنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت
بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه
در خبر آمده هیچکس نباشد الا مر او را منزلی باشد در بهشت ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل
بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را واز روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما
وعدنا ربنا آنچه وعده داده بود پروردگار ما حقا از روی حق فهل وجدتم آیا پس شما
هم یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده شما را از رنج کار شما از عقوبات حقا راست و بی شبهه
قالوا نعم گویند دوزخیان آری یافتیم آنرا چنانچه خدای تعالی گفته بود فاذن پس آواز دهد
مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل علیه السلام باشد که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان
ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای تعالی علی الظالمین بر کافران است که وضع عبادت کرده اند

در

در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای
تعالی تا گرویدگان بودند ویبغونها عوجا وهم بالآخرة کافرون وبینهما و میان بهشت و دوزخ
حجاب پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجز نیست چون بارۀ شهر که اهل دوزخ به بهشت
نتوانند رفت کما قال تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد گوید که
اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند مطرق بر بهشت
و دوزخ یعرفون کلا بشناسند این رجال همه اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای
ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن
اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل
مومنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان است
چو آنجا منازل خود را در بهشت بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده
می کنند و بخلاصی از آن مسرور و مبتهج می باشند و در تفسیر امام ثعلبی نقل میکند از ابن
عباس رضی الله عنهما که اعراف موضعی بلند است از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر الطیار رضی الله
عنهم اجمعین بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بنازکی و سفید رویی و دشمنان
خود را بتیرگی و سیاه رویی و گفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان
مساوی باشد یا یکی از ابوین ایشان راضی باشد یکی نه یا بی اذن ایشان باشند مقصر در عمل و بر
این قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت
ونادوا و ندا می کنند اصحاب اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را چون در بهشت نگرند اهل
بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم تحیت خدای تعالی بر شما باد خوش شما را که بسلامت
بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون
و ایشان طمع میدارند که درآیند قولی آنست که آخرین کسانی که به بهشت درآیند ایشان باشند در
سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل عرفان مساوی باشد
و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و خود هیچکدام را مرجح نبود پس چون خلق را بسجود
خوانند و آن آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان
راجح گردد و به بهشت درآیند واذا صرفت ابصارهم و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند در
تفسیر زاهد فرموده که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگرداند تلقاء اصحاب النار
بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه برند بخدای تعالی و گویند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا
مدار ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن
ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند
بسیماهم بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفر باشند
چون ولید مغیره و ابو جهل لعین و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند (؟)
که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند

میخورند که خدای تعالی بندکان وشبانان مارا بر ما تفضیل نکند. قالوا. کویند ایشان اهل
اعراف که شما در عذابید. ما اغنی عنکم. رفع نکرد از شما عذاب را. جمعکم. جمع مال کردن
کردید یا کثرت انصار شما. وما کنتم تستکبرون. وآنچه بودید که کردن کشی میکردید از سخن
حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد. پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال وعمار وسلمان
وخباب وصهیب وامثال ایشان وکافران را کویند. اهؤلاء الذین. آیا این کروه انانند که
در دنیا اقسمتم. سوکند میخوردید که البتة. لا ینالهم الله برحمة. خدای تعالی هرکز بدیشان
نرساند بخشایش خود را حالا برحمت حق در جنت آمد وچون اصحاب اعراف از سخن فارغ
کردند حق تعالی بکرم خویش ایشانرا کوید ادخلوا الجنة. در بهشت درآیید. لا خوف علیکم
هیچ ترس نیست بر شما از مخاوف وشداید. ولا انتم. ونه شما. تحزنون. اندوهناک شوید
از فوت مطالب ومقاصد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اهل اعراف بهشت درآیند دوزخیان
را طمع بعد الیأس پدید آید کویند خدایا مارا خویشاوندند در بهشت دستوری ده تا با ایشان
سخن کوییم حق تعالی اذن فرماید بهشتیان در دوزخ نکرند وخویشان خود را نشناسند
خلقت ایشان دیکر نوع باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند وبنام وکنیت ایشانرا بخوانند
واز ایشان طعام وشراب خواهند چنانچه میفرماید. ونادوا اصحاب النار. وآواز دهند
دوزخیان. اصحاب الجنة. بهشتیان را وتوقع کنند. ان افیضوا. آنرا که بریزید. علینا. بر ما
من الماء. از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما ببرد. او مما رزقکم الله. یا بدهید ما را از
آنچه روزی کرده است خدای تعالی شما را از سایر شربت با نواع طعام تا بخوریم. قالوا. کویند
بهشتیان در جواب ایشان. ان الله. بدرستی که خدای تعالی حرمهما. حرام کرده است طعام وشراب
بهشت. علی الکافرین. بر ناکرویدکان. الذین اتخذوا. آنانکه فرا کرفتند. دینهم. دین عید
خود را. لهوا ولعبا. مشغولی وبازیچه ایشان در عید خود بجوالی کعبه می آمدند ودست می زدند
وبازیچه می کردند. وغرتهم الحیوة الدنیا. وبفریفت مرایشانرا زندکانی دنیا وطول مهلت تا
از حق تعالی فراموش کردند وندانستند که دنیا غداریست کشنده ومکاریست بازی دهنده
مثنوی در دیده اعتبار خوابیست. بر رهکذر اجل سرابیست. مشغول مشو بسرخ وزردش. اندیشه کن ز کرم وسردش
سرمایه آفتست زنهار. خود را از فریب او نکهدار. فالیوم ننساهم. پس امروز فرو نکذاریم ایشانرا
در آتش. کما نسوا. چنانچه ایشان فرو کذاشتند وبر خاطر نکذرانیدند. لقاء یومهم هذا.
دیدن این روز را. وما کانوا. وچنانچه بودند از روی عناد. بایاتنا یجحدون. انکار میکردند
علامات ربوبیت یا آیات کتب مارا. ولقد جئناهم. وهر اینه آوردیم برای این کروه کفار
بکتاب فصلناه. کتابی بیان کردیم معانی او ومفصل ساختیم هرچه بکار آید در او. علی علم. واین
بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل. وهدی. وآوردیم این کتاب را راه نماینده. ورحمة
وخداوند بخشش. لقوم یؤمنون. برای کروهی که میکروند. هل ینظرون. آیا انتظار می برند
کافران یعنی نمی برند. الا تأویله. مکر عاقبت کتاب وحقیقت اورا از وعد ووعید یعنی منتظر
ونیستند

انچه

انچه خدای تعالی وعده کرده است در این کتاب از ثواب وعقاب تا ببینند که راست میشود یا نه. یوم یأتی
روزی که بیاید. تأویله. عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد ووعید وآن روز قیامت باشد. یقول
الذین. کویند آنانکه. نسوه. ترک کردند کتاب مفصل را. من قبل. پیش از این در دنیا یعنی کافران که در دنیا
بقران نکرویدند دران روز ظاهر کردد صدق سخن خدای کویند. قد جاءت. بدرستی که آمده بودند. رسل
ربنا. فرستادکان آفریدکار ما. بالحق. براستی ودرستی وما تکذیب کردیم وآن کناه عظیم بود. فهل لنا
آیا هستند مارا. من شفعاء. درخواست کنندکان. فیشفعوا لنا. تا شفاعت کنند برای ما امروز. او
نرد. یا باز کردانیده شویم سابدنیا. فنعمل. پس تا بکنیم. غیر الذی. جز آنچه. کنا نعمل. بودیم که عمل میکردیم یعنی
تصدیق میکردیم نه تکذیب وبوحدت قایل شویم نه بشریک پس نه کسی بدیشان شفاعت کند ونه بدنیا
باز آرند. قد خسروا. بدرستی که زیان کردند. انفسهم. در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان
کردند وضل عنهم. وکم شد از ایشان. ما کانوا یفترون. آنچه بودند که افترا میکردند ودروغ میکفتند
که شفیعان مایند نزدیک خدای تعالی. بیت وی دوزد لم بدو امیدی میداشت. امروز برفت وناامید بکذاشت.
ان ربکم. بدرستی که آفریدکار شما علی التحقیق. الله. خدای تعالی است جامع جمیع صفات کمال. الذی خلق
السموات. اوست آنکس که بیافرید آسمانها را. والارض. وزمین را. فی ستة ایام. در مقدار شش شبانروز
دنیا چه قبل از خلق آسمان وزمین روزی که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده
وبعضیان کویند که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا است وقول اول اصح واشهر است ودر
آفرینش ایشان بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیل است بر اختیار قادر مختار واشارتی
برعایت تأنی در امور وترک عجلت واضطراب ونکته العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن موید این
سخن است وفی المثنوی المعنوی بیت مکر شیطانست تعجیل وشتاب. خوی رحمانست صبر واحتساب.
با تانی کشت موجود از خدا. تا بشش روز این زمین وچرخها. ورنه قادر بود کو کن فیکون. صد زمین وچرخ آوردی برون
این تانی از پی تعلیم تست. صبر کن در کار دیر آی ودرست. ثم استوی. پس قصد کرد. علی العرش. بر آفریدن عرش
یا استوی شد امر او بران یا مستولی کشت بران وتخصیص عرش بر استیلاء حق بر وجه آن باشد که عرش
اعظم مخلوقاتست وحقیقت آنست که استوی بر عرش صفتیست مر خدای را بلا کیف ولا وصف واین از جمله
متشابهات قرآنست ما بدان ایمان آریم وتأویل آنرا بحق باز میکذاریم. یغشی اللیل. در میکشد خدای
تعالی شب تاریک را. النهار. در روز یعنی پوشیده میکرداند روز را بتاریکی شب وعکس را نکفت اکتفاء
باحد الضدین. یطلبه. می جوید شب وروز را یعنی از پی در می آید اورا. حثیثا. شتاب کننده وروز
نیز بسرعت طالب شبست. والشمس والقمر. وبیافرید آفتاب وماه را. والنجوم. وستارکانرا. مسخرات بامره.
رام شده بفرمان او. الا له الخلق. بدانید مر خدای راست آفریدن بدایع. والامر. وفرمان نافذ برای مر
اوراست هرچه آفریده شد وتصرف در آنها. تبارک الله. بزرکست خدای تعالی بوحدانیت در الوهیت
وفردانیت در ربوبیت. رب العالمین. آفریدکار همه عالمیانست. ادعوا ربکم. بخوانید پروردکار
خود را. تضرعا. بزاری. وخفیة. پوشیده که هم بظاهر وهم بباطن او را شناسید واورا پرستید
تضرع نشانه احتیاج است وپنهان داشتن دلیل اخلاص ومحتاج مخلص را روی ناامیدی نیست. انه

بدرستی که خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد
کنند در حق نامستحق یا در دعا یاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای تعالی که لایق
آن نباشد چون رتبهٔ انبیا و صعود بر مدارج سما ولا تفسدوا و فساد مکنید فی الارض
در زمین بکفر و ظلم بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن بایمان و عدل وادعوه و بخوانید خدای
تعالی را خوفا از بیم عذاب او وطمعا باُمید ثواب او ان رحمت الله بدرستی که رحمت خدای تعالی قریب
من المحسنین نزدیک به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عاصیان و امیدهم
برحمت بیغایت فضل و نهایت اوست در مناجات حضرت شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران
بتو امید دارند جفاکاران بغیر از تو پناهی ندارند **بیت** من اگر جفاست کارم بتو بس امیدوارم
بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی وهو الذی یرسل الریاح می فرستد بادهای چهارگانه را بشرا
مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت که چون بردارند بادها
سحابا ثقالا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابرها را برانگیزند و باد شمال همه را جمع کند
و باد جنوب ببارید قطرات در آورد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر
چون ابر را بردارند سقناه برانیم ما آن ابر را لبلد میت برای احیاء زمین مرده فانزلنا پس
فرو فرستادیم به الماء بدین ابر یا بدان زمین فاخرجنا پس بیرون آریم به بدان آب من کل
الثمرات از هر نوع میوه‌ها کذلک همچنین که زمین مرده را بنبات زنده کردیم نخرج الموتی زنده کنیم
و بیرون آریم مردگان ایشان را از قبرهای ایشان و احیاء ارض که نمود از احیاء اموات است بیان کردیم
لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدین صورت استدلال کنید بدان معنی
والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که صلاح شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته
بیرون می‌آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدای تعالی و مشیت او که بیرون می‌آرد باسانی و خوبی
والذی خبث و آن زمین که ناپاک بود و شوره‌ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر
اندکی که بدان هیچ نفعی نباشد این مثلی است که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه
کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هر گاه که باران مواعظ از سحاب
کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعت و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر سخن حق
استماع
کند و زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از و هیچ صفتی که بکاری آید ظهور نیاید **بیت** زمین شوره
سنبل بر نیارد در و تخم عمل ضایع مگردان کذلک همچنانکه این مثل بیان کردیم نصرف الایات مکرر کنیم
آیتها را و ضرب امثال و بعضی احوال او میکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک
بجای آرند و در این مثلها تفکر فرموده بهرهٔ اعتبار دارند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم نوحا
نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادریس علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بر قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند
و بت می پرستیدند فقال پس گفت نوح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای
تعالی را بیگانگی مالکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس ایمان بیارید انی
اخاف علیکم عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت قال
که می ترسم بر شما

الملاء

الملاء گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستی که ما بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین
در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای تعالی دلالت میکنی قال
گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة نیست بمن هیچ از گمراهی و
دوری از طریق حق و صواب ولکنی رسول و لیکن من رسولم من رب العالمین از پروردگار عالمیان
ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش وانصح لکم و نصیحت میکنم شما را
جهت صلاح شما واعلم و میدانم من الله از وحی خدای تعالی که بمن آمد ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید
قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند و چون نام پیغمبر و وحی
شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام گفت اوعجبتم آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید ان جاءکم
از آنکه بیاید بشما ذکر پیغام و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از
جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت و
لتتقوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای تعالی ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز
کردن از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح علیه السلام دعا کرد بهلاکت قوم
و خدای تعالی حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی در آمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران
را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید فانجیناه پس نجات دادیم
نوح را علیه السلام از غرق شدن والذین معه و آنان را که نیز که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع
ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن واغرقنا و غرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا
بایاتنا آنان که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح علیه السلام بر نبوت انهم کانوا بدرستی
که قوم نوح علیه السلام بودند قوما عمین گروه کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شده بودند و بواقی قصهٔ
نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا خویش ایشان
ایشان هود را که عاد که قبیله را بدو باز خوانند جد عاد پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام
بن نوح است و نزد اهل سیر هود علیه السلام عابر است و او پسر صالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است و
برین قول از ابنای عم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم تن آور و بلند بالا بودند و ایشان در تمامی روی
زمین در آن زمان قبیلهٔ عظیم تر نبود مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمرها در پرستش بت
میگذرانیدند حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق
دعوت کرد قال گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای تعالی را و بیگانگی او قایل
شوید مالکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند افلا تتقون
آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قال الملاء گفتند گروهی از بندگان و پیشوایان الذین کفروا
آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد
و تابعان او اما کافران گفتند ای هود انا لنراک بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فی سفاهة در بیخردی
که دین قوم را میگذاری و طریق محدث می آری وانا لنظنک و بتحقیق ما گمان میبریم ترا من الکاذبین
از دروغ گویان در آن چه میگوئی قال یا قوم گفت هود علیه السلام ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا

خفت عقل وجهالت . ولکنی رسول ولیکن من رسول خدایم وفرستاده . من رب العالمین . از آفریدگار
عالمیانم . ابلغکم . میرسانم بشما . رسالات ربی . پیغامهای آفریدگار خود . وانا لکم . ومن شمارا . ناصح
نصیحت کننده ام . امین . راست گوی وبی خیانت . اوعجبتم . آیا عجب می آید شمارا . ان جاءکم . آنکه
بیارد بشما ذکر پندی وبیانی . من ربکم . از نزدیک پروردگار . علی رجل بزبان مردی . منکم . از شما
یعنی همه نسب شما که اورا دانید واو شمارا داند وبسبب فرود آمدن ذکر بر او انکر . لینذرکم . تا شمارا
بیم کند از عقوبت الهی . واذکروا . ویاد کنید نعمت خدای تعالی . اذ جعلکم . چون گردانید شمارا . خلفاء
پس نشینان وساکنان زمین احقاف بدرستی که شداد بن عاد . من بعد قوم نوح . از پس هلاک قوم
نوح علیه السلام . وزادکم فی الخلق . وبیفزود شمارا در آفرینش شما . بسطة . قوتی با زیاده داد
شمارا بر آفریدگان علم وگفته اند مراد از بسطه طول قامتست که مقدار کوتاه ترین صد گز بود
واذکروا . پس یاد کنید . آلاء الله . نعمتهای خدای تعالی را . لعلکم تفلحون . باشد که شمارا رستکار
شوید . قالوا . گفتند آن گروه مر هودرا . اجئتنا . آیا آمدی بما . لنعبد الله . تا بفرمایی که پرستیم
ما خدایرا . وحده . یگانه ویکتا . ونذر . ودست بداریم ودر پرستش فروگذاریم . ما کان یعبد آباؤنا . آنچه
را که بودند می پرستیدند . آباؤنا . پدران ما از بتان وما هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم
وتو مارا از عذاب می ترسانی . فأتنا بما تعدنا . پس بیار آنچه مارا بوی وعید میکنی . ان کنت . اگر
هستی تو . من الصادقین . از راست گویان در نزول عذاب . قال . گفت هود علیه السلام . قد وقع . بدرستی که
واجب شد . علیکم . بر شما یا فرود آید بشما . من ربکم . از پروردگار شما . رجس وغضب . عذابی وخشمی
اتجادلوننی . آیا مجادله میکنید با من . فی اسماء . در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اند
بعضی را سافیه میگفتند وگمان ایشان آن بود که باران می بارد وبرخی را حافظ میخواندند بظن
آنکه نگاهبان در سفر ایشانند وهمچنین رازقه وسالمه واین الفاظ اسما بودند بی مسمی چه اصنام را
که جمادات بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید در این چیزها که
از روی جهالت . سمیتموها انتم . شما نام نهاده اید ایشانرا . وآباؤکم . وپدران شما . ما نزل الله
نفرستاده است خدای تعالی . بها . بجواز عبادت ایشان . من سلطان . هیچ حجتی وبرهانی وچون
حق ظاهر شد وشما بر عناد ومکابره اصرار مینمایید . فانتظروا . پس چشم دارید ومنتظر باشید
نزول عذابی را . انی معکم . بدرستی که من نیز با شما . من المنتظرین . از منتظرانم مرآنرا آورده اند که حق
تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند ودر آن زمان هرگاه بلیه ظاهر شدی
توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه وآنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم ومشرک
رجوع بدانجا کردندی وبعد از عرض حاجات وطلب رفع آفات بمطالب فایز شدندی واز مخاوف
خلاص یافتندی پس چون قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز ومرثد بن سعد با هفتاد تن از
اعیان قبیله بمکه رفتند وبر معویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوز که در آن وقت حاکم مکه بود
نزول کردند وبعد اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیدن خواستند که بجهة دعا طلب باران بموضعی
معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود وبهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعاء شما باران

(حاشیه: از آنکه هود گفت ... [illegible] ... خدای تعالی)

نخواهد آمد

نخواهد آمد مگر اطاعت بهود علیه السلام نمایید واز در توبه واستغفار در آیید تا حق تعالی از سحاب عنایت باران
رحمت بر شما بباراند پس از معویه درخواستند تا اورا بند کرده نگذاشت که بموضع دعا رود وقیل با قوم خود
آنجا رفته گفت خدایا بر قوم عاد را از باران هرچه میخواهی فی الحال سه ابر برآمد یکی سفید ویکی سرخ و
دیگری سیاه ومنادی ندا کرد که ای قیل از این سه ابر آنچه میخواهی برای خود وقوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه
را اختیار کرد که باران او بیشتر می باشد واز مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهاد وچون بوادی
مغیث که مساکن ایشان بود رسیدند وبشارت بمردم رسانیدند عادیان خوشدل وشادمان گشته
بتفرج ابر از منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شده چون در آن ابر ریح عاصف بود که
آنرا صرصر گویند در هفت شب وهشت روز تمام عادیان را هلاک کرد وهود علیه السلام با قوم خود بسلامت
ماندند وتفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد وحق تعالی از نجات مؤمنان وهلاک کافران
خبر میدهد . فانجیناه . پس نجات دادیم ما هود علیه السلام را . والذین معه . وآنانرا که با او بودند یعنی در دین
متابعت او نمودند . برحمة منا . وآن رهانیدن بخشش وبخشایش بود از ما بر ایشان . وقطعنا . وبریدیم
دابر الذین کذبوا . بنیاد آنانکه تکذیب کردند ونگرویدند . بآیاتنا . بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا
مستاصل ساختیم واز بیخ وبنیاد برانداختیم . وما کانوا . ونبودند قوم عاد . مؤمنین . گرویدگان بحق
معبود رسالت حضرت هود علیه السلام . والی ثمود . وفرستادیم بقبیله ثمود وایشان قبیله دیگر بودند از عرب
که نسبت ایشان بثمود بن عاد بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد ومساکن ایشان
در زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز وشام واین مردم بت می پرستیدند حق تعالی
بدیشان فرستاد . اخاهم صالحا . برادر ایشان صالح بود علیه السلام وصالح علیه السلام به پنج پشت بثمود میرسید
قال . گفت صالح علیه السلام چون رسالت بدیشان رسانید . یا قوم اعبدوا الله . ای گروه من بپرستید خدای تعالی را
بی شریک . ما لکم من اله . نیست شمارا معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد . غیره . بجز وی نمود بجهة
کثرت عدد وبسیار مال وتوانایی حشر تکذیب صالح کردند وگفتند مارا آیتی بنمای که بدان استدلال
کنیم بر تو رسالت صالح علیه السلام فرمود که چه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا وعید ماست
وبتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه وما نیز از خدایان خود درخواهیم
پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگران را متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون
رفتند وهر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجل زده ورسوا شده سر ملال
در پیش افکندند وجندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله بود اشارت بسنگی کرد که متفرد در صحرا افتاده بود
وآنرا کاثبه میگفتند وگفتند ای صالح از این سنگ برای ما بیرون آر ناقه مشابه شتر بختی بسیار
موی وآبستن صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین
شتری از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند بتو می گرویم وپرستش خدای تو میکنیم بدین شرط
خدای تعالی را سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز گذارد وبدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه
طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتر که بوقت زادن ناله کند نالید وبشکافت وناقه بر آن وجه
که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی وفی الحال بزاد بچه مانند خود ومردمان در آن نگرستند

جندع را سد توفیق شد فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف نمود در بادیهٔ خذلان سرگردان ماند و دست
انکار از آستین استکبار برون کردند بیت یکی بنور عنایت ره هدایت یافت ۔ یکی بوادی خذلان بماند سرگردان
یکی بوسوسهٔ دیو رفت شد خذلان ۔ یکی ز پی ز دی حق گرفت ملک جنان ۔ القصه آن شتر در میان قوم
بماند و در مرعی ایشان می چرید و آب چاهها بطریق غب بدو رسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه
گفت ای قوم ۔ قد جاءتکم ۔ بدرستی که آمد بشما ۔ بینة ۔ معجزهٔ روشن ۔ من ربکم ۔ از پروردگار شما که دلیلست
بر کمال قدرت او و صحت نبوت ۔ هذه ناقة الله ۔ این شتر خدایست اضافه از جهة تخصیص خواهد یعنی
خدای تعالی بیرون آورد این ناقه را از صخره کاشبه تا باشد ۔ لکم آیة ۔ مر شما را برهانی بر پیغمبری من ۔ فذروها
پس بگذارید این ناقه را ۔ تأکل ۔ تا بخورد گیاه ۔ فی ارض الله ۔ در زمین خدای تعالی و شما را در خوردن او
هیچ مؤنتی نباشد ۔ ولا تمسوها بسوء ۔ و مرسانید بوی هیچ بدی ۔ فیأخذکم ۔ که فرا گیرد شما را
عذاب الیم ۔ عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطهٔ ضرر ناقه است بلکه با قامت ایشان بر کفر بعد
از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر ۔ واذکروا ۔ و یاد کنید نعمت خدای را ۔ اذ جعلکم
چون گردانید شما را ۔ خلفاء ۔ جانشینان در زمین ۔ من بعد عاد ۔ از پس هلاک قوم عاد ۔ و بوأکم
و جای داد شما را ۔ فی الارض ۔ در زمین حجر ۔ تتخذون ۔ فرا میگیرید ۔ من سهولها ۔ از زمینهای نرم
قصورا ۔ کوشکهای برای تابستان ۔ و تنحتون من الجبال ۔ و می کنید در کوهها یعنی می سازید بیوتا
خانها برای زمستان ۔ فاذکروا ۔ پس یاد کنید ۔ آلاء الله ۔ نعمتهای خدای را از تمکین در زمین و قوت کندن
کوهها ۔ ولا تعثوا ۔ و در تباهی غایت مکوشید ۔ فی الارض ۔ در زمین حجر ۔ مفسدین ۔ در حالتی که قاصد ظهور
فساد باشید ایشان در جواب صالح علیه السلام بود معترض مؤمنان شد چنانچه میفرماید ۔ قال الملأ
گفتند گروه بزرگان ۔ الذین استکبروا ۔ آنانکه تکبر و سرکشی میکردند ۔ من قومه ۔ از قوم صالح ۔ للذین
استضعفوا ۔ مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان ۔ لمن آمن ۔ مر آنکسانی را که گرویده
بودند ۔ منهم ۔ از ضعیفان و فقیران ۔ أتعلمون ۔ آیا شما میدانید ۔ أن صالحا مرسل ۔ آنرا که صالح علیه السلام
فرستاده شده است ۔ من ربه ۔ از پروردگار او این سخن بر سبیل استهزا میگفتند ۔ قالوا ۔ گفتند آن
ضعیفان ۔ انا بما ارسل به ۔ بدرستی که ما آن چیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و احکام
مؤمنون ۔ گرویدگانیم ۔ قال الذین استکبروا ۔ گفتند آنانکه سرکشی از ایمان بخدای تعالی و به پیغمبر علیه السلام
انا ۔ بتحقیق که ما ۔ بالذی آمنتم به ۔ با چیزی که شما گرویده اید بدان ۔ کافرون ۔ ناگرویدگان و منکرانیم
آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمده چو در روزی تمام چاههای ایشان می آشامید و در
روزی دیگر چاهها بجهة چهار پایان قوم وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم
از و هراسان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه می نمود چهار پایان بظهر وادی
میرفتند و ازین جهة ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشانرا عنیزه و صدوق گفتند مواشی بسیار
داشتند این صورت برایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر براه آمدند و ناقه را
پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد برایشان چنانچه
حق سبحانه میفرماید ۔ فعقروا الناقة ۔ پس پی کردند و بکشتند ناقه را ۔ و عتوا عن امر ربهم ۔ و سرکشی

کردند

کردند از امثال پروردگار خویش ۔ و قالوا ۔ و گفتند از روی استهزا ۔ یا صالح ائتنا بما ۔ ای صالح
بیار آنچیزی را که ۔ تعدنا ۔ وعید میکنی ما را بدان از عذاب ۔ ان کنت ۔ اگر هستی تو ۔ من المرسلین
از فرستادگان براستی ۔ فاخذتهم الرجفة ۔ پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از
شنیدن صیحهٔ عظیم ۔ فاصبحوا ۔ پس بامداد کردند یعنی گشتند ۔ فی دارهم ۔ در سراهای خویش
جاثمین ۔ بروی افتادگان و برجای مردگان ۔ فتولی عنهم ۔ پس روی بگردانید صالح ایشانرا وقتی
که بکشتند و خدای فرموده که ثمود را بصیحهٔ جبریل علیه السلام و بزلزله هلاک خواهیم کرد ۔ و قال ۔ گفت
از روی تحسر ۔ یا قوم ۔ ای گروه ۔ لقد ابلغتکم ۔ بخدای که من برسانیدم بشما ۔ رسالة ربی ۔ پیغام پروردگار
من که با دای وی مأمور بودم ۔ و نصحت لکم ۔ و نصیحت کردم شما را ۔ بوقت دعوت ۔ و لکن لا تحبون
و لیکن شما دوست نمیدارید و روی نمیکنید ۔ الناصحین ۔ نصیحت کنندگان را از راه مهربانی
شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیاطین منع کنند ۔ و لوطا ۔ و یاد کن لوط بن هاران
بن آزر بن ناحور را که برادرزادهٔ ابرهیم علیه السلام بود آورده اند که چون ابرهیم علیه السلام متوجه ارض
زمین بشام شد برادرزادهٔ او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای تعالی او را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات
فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مداین بود دیگر عمورا و داؤما و صابورا و
صعودا در هر شهر چهار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بمیان مردم سدوم آمد و خلق را بخدای تعالی
دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود بخیرات امر می نمود و از فواحش نهی میفرمود و
یکی از فاحشهای ایشان لواطه بود حق تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان داد و فرمود که ای محمد
صلی الله علیه و سلم یاد کن قصهٔ لوط را علیه السلام ۔ اذ قال ۔ چون گفت ۔ لقومه ۔ مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در
میان ایشان بود ۔ أتأتون ۔ آیا می آئید ۔ الفاحشة ۔ بدین عمل زشت یعنی لواطه ۔ ما سبقکم ۔ که پیش
نگرفت بر شما ۔ بها ۔ بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند ۔ من احد ۔ هیچ یک ۔ من العالمین
از عالمیان ۔ أئنکم ۔ آیا شما ای قوم ۔ لتأتون الرجال ۔ می آئید بمردمان ۔ شهوة ۔ از روی مباشرت
من دون النساء ۔ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق حق نیستند ۔ بل انتم ۔ بلکه هستید
شما ۔ قوم مسرفون ۔ گروه اسراف کنندگان و از حد گذشتگان ۔ و ما کان ۔ و نبود ۔ جواب قومه ۔
جواب قوم لوط علیه السلام باز این کلام ۔ الا ان قالوا ۔ مگر آنکه گفتند بعضی از سدوم مر بعضی را
اخرجوهم ۔ بیرون کنید لوط علیه السلام و دختران او و آنها را که بوی ایمان آورده ۔ من قریتکم ۔ از دیه
شما یعنی سدوم ۔ انهم ۔ بدرستی که لوط علیه السلام و متابعان او ۔ اناس یتطهرون ۔ مردمانند که طلب
پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در این عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب نپسندید
و عذاب بدیشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد ۔ فانجیناه ۔ پس
نجات دادیم لوط را از آن ۔ و اهله ۔ و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان ۔ الا امرأته ۔ مگر زن او را که
مر اهل تمام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط علیه السلام اغرا می نمود ۔ کانت
بود آن زن ۔ من الغابرین ۔ از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد
و در میان قوم هلاک شد ۔ و امطرنا ۔ و بارانیدیم ۔ علیهم ۔ بر کفار قوم لوط ۔ مطرا ۔ بارانی و چه

بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بود بر سر قوم بارید . فانظروا . پس درنگر ای بیننده که کیف
کان . چگونه بود . عاقبة المجرمین . آخر کناه کاران . و الی مدین . و فرستادیم بسوی اولاد مدین که
پسر ابرهیم خلیل علیه السلم بود . اخاهم . برادر ایشان . شعیبا . شعیب بن مشکیل بن مدین را . قال . پس گفت
یا قوم . ای گروه . اعبدوا الله . پرستید خدای تعالی را . ما لکم . نیست شما را . من اله . هیچ معبودی
غیره . جز وی . قد جاءکم . بدرستی که آمد بشما . بینة . معجزهای روشن . من ربکم . از پروردگار شما
در قرآن معجزهٔ شعیب علیه السلم مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات با مرات
که ذکر معجزات انبیا علیهم السلم می کند میگوید معجزهٔ شعیب آن بود که چون خواستی که بکوه بلند برآمدی
کوه سر فرود آوردی تا شعیب بر وی صعود کردی و هر یک از قوم وی را دو مکیال و دو میزان
بود یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن
خیانت کردند شعیب علیه السلم ایشانرا گفت که من شما را بخدای تعالی میخوانم و آیتی روشن بشما نمایم
فاوفوا الکیل . پس تمام و راست سازید آلت کیل را . و المیزان . و آلت وزن را یا در کیل و وزن
راستی کنید . و لا تبخسوا الناس . و کم مکنید مردمانرا . اشیاءهم . در چیزهای ایشان یعنی خیانت
در خرید و فروخت . و لا تفسدوا . و فساد مکنید بکفر و خیانت . فی الارض . در زمین . بعد
اصلاحها . بعد از اصلاح آن ببعث انبیا و انزال کتب . ذلکم . عمل با نچه می فرمایم . خیر لکم . بهتر
است . ان کنتم مؤمنین . اگر هستید شما گروندگان و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و
وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشانرا چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق
نیز نهی فرمود و گفت . و لا تقعدوا . و منشینید . بکل صراط . بهر راهی که بجهة اخذ مال . توعدون .
بترسانید مردمانرا و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی که بسلام شعیب
رود او را تخویف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق
و تصدون . و باز دارید . عن سبیل الله . از راه خدای تعالی . من آمن . آنکس را که ایمان آورده است
به بخدای تعالی . و تبغونها . و بجوئید برای راه حق . عوجا . کجی یعنی طلب بطلان آن کنید و
اذکروا . و یاد کنید منت خدایرا عز و جل بر خود . اذ کنتم . چون بودید . قلیلا . اندکی از جهة عدد و
فکثرکم . پس بسیار گردانید خدای شما را بآنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن
ابرهیم علیه السلم دختر لوط علیه السلم را بخواست و خدای تعالی ایشانرا فرزندی بسیار داد و توانگر گردانید
پس شعیب علیه السلم این نعمت را بایاد ایشان داد و گفت . و انظروا . و بنگرید کیف کان . چگونه بود . عاقبة
المفسدین . آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود بودند و قوم لوط بودند پس
شعیب علیه السلم روی بمؤمنان کرد و گفت . و ان کان طائفة منکم . و اگر چنانچه گروهی از شما . آمنوا .
بگرویدند . بالذی . بآنچیزی که براستی . ارسلت به . فرستاده شده ام بآن . و طائفة . و گروهی
دیگر از معاندان . لم یؤمنوا . نگرویدند قومی از مدین به شعیب علیه السلم ایمان آوردند و جمعی دیگر
نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس حق تعالی با ما باشد و اگر حق تعالی با ایشان
بودی بایستی که توانگر و وسعت معاش ایشان را بودی و شعیب علیه السلم فرمود که اگرچه شما دو گروه شده اید

جزء ٩

فاصبروا . پس شکیبائی کنید . حتی یحکم الله . تا وقتی که حکم کند خدای تعالی . بیننا . میان ما دو گروه
و هو . و او خدایست . خیر الحاکمین . بهترین حکم کنندگان است که در حکم او میل و مداهنت نیست
قال الملأ . گفتند بزرگان . الذین استکبروا . آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای تعالی . من قومه . از
قوم شعیب علیه السلم بعد از انکار دعوات او . لنخرجنک یا شعیب . هر اینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب . و الذین
آمنوا . و آنانرا نیز که گرویده اند بیرون می کنیم . معک . با تو . من قریتنا . از قریهٔ خویش . او لتعودن .
یا عود خواهید کرد . فی ملتنا . در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا
با آنها ایمان آورد بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و با شعیب علیه السلم هرگز کافر نبوده و آن مؤمنان
بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت و اشعیب علیه السلم جواب برهمین وتیره داد . قال .
گفت شعیب علیه السلم اجبار میکنید ما را بعود . او لو کنا . و اگرچه باشیم . کارهین . ناخواهان یعنی چگونه
در آئیم بدین شما آنرا کارهیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوئیم مر خدای تعالی را شریک هست و فی الواقع
شریک نیست . قد افترینا . بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته . علی الله کذبا . بخدای تعالی دروغ دروغ بسیط
آورده که ادعاء قوم شعیب آن بود که حق سبحانه و تعالی ایشانرا امر کرده است که بر آن طریق باشند و
بدین سبب آنرا ملت میگفتندی پس شعیب علیه السلم فرمود که عود با ملت شما و انقیاد کردن که این ملة
ما سودها است افترا باشد بخدای تعالی . ان عدنا . اگر باز گردیم یعنی قوم از مؤمنان باز گردند و بیایند
فی ملتکم . در کیش شما . بعد اذ نجانا الله . پس از آنکه برهانید ما را خدای . منها . از ملت شما پس ما
مفتریان باشیم . و ما یکون لنا . و نشاید و روا نباشد مرا . ان نعود فیها . بدان متعلق شده باشد
الا ان یشاء الله ربنا و سع ربنا رسنده ایست پرورد کار ما . کل شیء . بهمه چیزها . علما . از روی علم
قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و دانا است بعاقبت کار کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق
و جز آن و شما در تهدیدی که می نمائید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه . علی الله . بر خدای تعالی
توکلنا . توکل کردیم و کار خود بوی بازگذاشتیم پس شعیب علیه السلم روی از معاندان بر تافت و بمناجات
حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت . ربنا افتح . خدایا حکم کن . بیننا . میان ما . و بین قومنا .
و میان قوم ما . بالحق . براستی . و انت خیر الفاتحین . و تو بهترین حکم کنندگانی . قال الملأ . و گفتند
گروهی از اشراف قبیله . الذین کفروا . آنانکه کافر بودند بخدای تعالی . من قومه . از قوم شعیب با گروهی
از مردم خود که ایمان آورده بودند . لئن اتبعتم . اگر شما متابعت کنید . شعیبا . شعیب را در سلوک طریق
او و دین خود را بگذارید . انکم . بدرستی که شما باشید . اذا لخاسرون . آن هنگام زیان زدگان باشید
که این دین قوم را گذاشته به دین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفر با کفار قوم
خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است
و او شما را از آن منع می کند پس پند شعیب علیه السلم نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند . فاخذتهم
الرجفة . پس فرا گرفت ایشانرا زلزله در سورهٔ هود علیه السلم مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک
شدند علما گفتند که صیحهٔ منکره آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله است
چون مقرر شد که زلزله بصیاح و ریاح و غیر باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلم فریادی کرد که

زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه درآمدند. فاصبحوا. پس گشتند. فی دارهم. در شهر
خود. جاثمین. بروی درافتادگان یعنی در زمین افتادند جسدهای بی ارواح. الذین کذبوا شعیبا
آنانکه بدروغ داشتند شعیب علیه السلام را هلاک شدند. کأن لم یغنوا فیها. گویا هرگز نبوده اند دران
شهر. الذین کذبوا شعیبا. آنانکه بدروغ داشتند شعیب علیه السلام را. کانوا هم الخاسرین. بودند
ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام عذاب
مشاهده کرد ازان بلد عزم خروج نمود. فتولی عنهم. پس روی بگردانید از کافران. وقال یا قوم
و گفت از روی تحسر که ای قوم. لقد ابلغتکم. بدرستی که برسانیدم بشما. رسالات ربی. پیغام آفریدگار
خود. ونصحت لکم. و نصیحت کردم بشما از روی مهربانی و گفته اند که این خطاب با ایشان بعد
از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر
و شعیب علیه السلام بعد از اظهار عذاب تأسف و تحسر بر قوم خود را تسلیم داد و گفت. فکیف آسی. پس
چگونه اندوه خورم و غمناک شوم. علی قوم کافرین. بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق
نکردند پس بعد از قصص بعض امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب ایشان پیغمبرانرا تهدید مینماید
کفار قریش را. وما ارسلنا. و نفرستادیم. فی قریة. در شهری و دهی. من نبی. هیچ پیغمبری که اورا
تکذیب کردند. الا اخذنا. مگر آنکه برگرفتیم. اهلها. اهل آن شهر را. بالبأساء. بسختی و تنگی
والضراء. و برنج و بیماری. لعلهم یضرعون. شاید که ایشان زاری کنند و بپذیرند تصدیق
نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشانرا بغنا و راحت مبتلا کردیم
ثم بدلنا. پس بدل کردیم. مکان السیئة الحسنة. بجای بلا و مرض در شدت سلامتی و صحت
و راحت. حتی عفوا. تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم بحال اینجا نیز آغاز کفران کردند. وقالوا
و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است. قد مس
بدرستی که رسید. آباءنا. پدران ما را نیز. الضراء والسراء. شادی و سختی در زمان گذشته گاهی قحط
و گاهی فراخی وقتی صحت بود وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی نه بسبب کفر و ایمان است پس
ما بر همان طریقه می باشیم که بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند. فاخذناهم. پس
بگرفتیم ایشانرا. بغتة. ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند. وهم لا یشعرون. و ایشان نمی پنداشتند
که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و
نزول آنرا دانسته. ولو ان اهل القری. و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند و اهل
مکه و باحوال او. آمنوا. بگرویدند بخدای تعالی. واتقوا. و پرهیز کردند از شرک و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
لفتحنا. هر آینه بگشادیم ما. علیهم. بر ایشان و میدادیم ایشانرا. برکات. برکتها و زیادتها. من
السماء. از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران. والارض. و از زمین برواشدن حاجات
یا رستن نبات. ولکن کذبوا. ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان مارا. فاخذناهم. پس بگرفتیم ایشانرا
بما کانوا یکسبون. بآنچه بودند که کسب می کردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر
بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت من یا بترسیدندی از تهدید من ها

ایشانرا

ایشانرا بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشانرا
بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آنست بیت در زمین آسمان درهای جود میگشایند از پی اهل سجود
از زمین پر طاعت باز کن. پرهای معرفت بر دار کن. افامن. آیا ایمن شدند. اهل القری. اهل مکه و حوالی
آن بعد ازین در عذاب کافران کردیم. ان یاتیهم. از آنکه بیاید بدیشان. باسنا. عذاب ما. بیاتا. در شب
وهم نائمون. و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان
اوامن اهل القری. یا ایمن شدند اهل شهرها. ان یاتیهم باسنا. از آنکه بیاید بدیشان عذاب. ضحی
در وقت چاشت. وهم یلعبون. و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه
گاه غافلان است مشغول باشند مخلص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان
بود نه بروز و نه بشب. افامنوا. یا ایمن شدند اهل تکذیب. مکر الله. از ناگاه گرفتن خدای تعالی
مکر استعاره است از استدراج بتدریج و گرفتن او بر وجهی که ندانند. فلا یأمن مکر الله. پس ایمن نشود
از مکر خدای تعالی. الا القوم الخاسرون. مگر گروه زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان
باشند. اولم یهد. آیا بیان نکرد خدای تعالی. للذین یرثون الارض. برای آنکسانی که میراث گرفته اند
زمین را یعنی متمکن شده اند در آن. من بعد اهلها. پس از هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم که دیار امم ماضیه را گرفته اند و خدای تعالی برای ایشان بیان کرد. ان لو نشاء. اگر خواهیم
اصبناهم بذنوبهم. بگیریم ایشانرا بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه پیشینان
ایشانرا. ونطبع. و ما مهر نهیم. علی قلوبهم. بر دلهای ایشان. فهم لا یسمعون. پس ایشان نمی شنوند از
روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنود دریابد بر گوش دل از استماع قول
حق فائده دارد نه گوش آب و گل بیت این سخن از گوش دل باید شنود. گوش گل اینجا ندارد هیچ سود. گوش
سر با جمله حیوان همدم است. گوش سر مخصوص نسل آدم است. گوش سر چون جانب گوینده است.
گوش سر سهل است کو آگنده است. پس بجهت تسلیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگوید. تلک القری. آن
شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن. نقص علیک. خوانیم
بر تو. من انبائها. بعضی از خبرهای آن. ولقد جاءتهم. بدرستی که آمدند با هالی آن. رسلهم. پیغمبران
ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام. بالبینات. بمعجزات روشن یا دلایل واضحه. فما کانوا لیؤمنوا
پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن. بما کذبوا من قبل. بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان
یعنی مستمر بودند بر تکذیب و بر صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر بودن مهر
بر دلهای ایشان. کذلک. مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذاشته بود. یطبع الله. مهر مینهد
خدای تعالی. علی قلوب الکافرین. بر دلهای نگرویدگان مراد آنهایند از کفار قریش که خدای تعالی دانست
که ایمان نیارند. وما وجدنا. و نیافتیم ما. لاکثرهم. مر بیشتر امم مذکوره را. من عهد. وفای عهدی که
در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم
وان وجدنا. و بدرستی که یافتیم. اکثرهم. بیشتر از ایشانرا. لفاسقین. شکنندگان عهد و پیمان
ثم بعثنا. پس برانگیختیم و فرستادیم. من بعدهم. بعد از این پیغمبران. موسی. موسی بن عمران را

بآیاتنا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب
بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بود چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب فرس و روم
و چین و یمن است وملئه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن
آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چو حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگروند
فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر
تباه کاران که غرق شدند حضرت موسی علیه السلم چون از مصر هجرت نمود و در مدین بصحبت شعیب علیه السلم
رسید و دختر او صفورا بعقد در آورده عزم مراجعت مصر نمود و در اثنای طریق بوادی ایمن
رسید خلعت پیغمبری یافت و معجزهٔ عصا و ید بیضا پذیرفت چنانچه تفصیل این قصص در اثنای سوره
اینده مذکور است حق تعالی حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای تعالی دعوت کند و از طغیان
و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلم بیامد و بعد از این مدتی که بملاقات فرعون
دست داد آغاز دعوت کرد وقال موسی و گفت موسی علیه السلم یا فرعون انی رسول ای فرعون من فرستاده ام
من رب العالمین از نزدیک پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حقیق سزاوارم برسالت
یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقر و راسخم علی ان لا اقول بر آنکه نگویم علی الله بر خدای تعالی الا الحق
مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما ببینة بحجت روشن من ربکم از نزدیک
پروردگار شما یا آورده ام معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فارسل معی پس
بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلم را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض
مقدسه که موطن آبای ایشان بود باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و
سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلم با اولاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفت و نسل ایشان بسیار شد
و یعقوب و یوسف علیهما السلم با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون بود زمان موسی علیه السلم بر
تخت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی گشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدید
شما بندهٔ درم خریدهٔ کسان ما بود و شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی
علیه السلم مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بداد قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی
تو که در دعوی خود جئت بآیة آورده معجز و حجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین
~~اگر هستی تو که در دعوی خود جئت بآیة آورده معجز و حجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من~~
الصادقین اگر هستی تو از راست گویان بنمای معجزهٔ خود را فالقی عصاه پس بیفکند موسی
علیه السلم عصا را از دست خود فاذا هی پس آنجا عصا بعد از القا ثعبان مبین اژدها شد ظاهر
که هیچکس را شک نماند در آنکه اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن
گشاده و ما بین لحیین هشتاد ذراع بود فک اسفل در زمین نهاد و فک اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون
در وی بجانب تخت آورد ملازمان بارگاه بهزیمت برفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام
خلایق بهنگام فرار بیست پنج هزار آدمی هلاک شد و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند
میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اوئی که عصای خود را بگیر و من ایمان بتو می آورم و بنی اسرائیل

بتو

بتو میگذارم موسی علیه السلم قفای ثعبان را بگرفت بهمان دستور عصا شد فرعون باز آمد بر سر خود
نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری گفت آری پس دست راست که بیان کرد باز بر بغل جیب آورد
و نزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنجا بود دست او بیضاء سفیدی که بیاض
او در غایت کمال بود للناظرین و نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلم مرد
گندم گونه بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی که شعاع
آتش بر نور آفتاب غلبه کردی و در معالم آورده که موسی علیه السلم دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن
از گریبان کرد و بیرون آورد بیضاء نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز گریبان برد
و بیرون آورد بهمان حالت اول القصه فرعون بعد از مشاهدهٔ این دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب
موسی علیه السلم با ایشان مشاورت کرد قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون ان هذا
بدرستی که این موسی لساحر جادوئیست علیم دانا بفن سحر و ماهر در آنکه چوب اژدها میسازد و دست
گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد یرید میخواهد این ساحران ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان
من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت
فماذا تأمرون پس شما چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن او را و اخاه
و برادر او هارون را یا تا تاخیر کن مهمات ایشان را و شتاب زدگی منمای وارسل فی المدائن و بفرست
در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان
یاتوک بکل ساحر بیارند بتو هر ساحری را که باشد علیم دانا و صادق در فن خود آورده اند که
در هیچ قرن چندان ساحر نبود که در زمان موسی علیه السلم و رؤسای سحره با قصی مدائن صعید بودند
در تفسیر صیاطی آورده که مدائن صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون
فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بر سر قبر پدر بر چون مادر ایشان را بر سر
قبر پدر برد و چنان کرد پدر ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابانا ملک مصر ما را
طلبیده بجهة آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر و بتنگ آورده و ایشان را عصائیست که
چون مرا فکنند اژدها میشود و هرچه پیش او می آید میخورد فرعون داعیه کرد که ما را با او معارضه
فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی ایشان در خواب میشوند آن عصا
همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که او جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد
اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما هیچکس را از عالمیان با ایشان قوت معارضه نباشد
القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید که هفتاد هزار
بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع آمدند چنانچه حق تعالی میفرماید وجاء السحرة و آمدند جادوان
فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بفرعون افتاد قالوا گفتند
ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بموسی علیه السلم
قال نعم گفت فرعون آری مزدی باشد وانکم بدرستی که شما باشید لمن المقربین از نزدیکان من که
هر گاهی که نزد من در آید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عادور

میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون
بمصر آمدند و سابور و عاد و ر واقف سؤال و جواب پدر را با قوم گفتند ایشانرا از خواب و بیداری موسی
علیه السلم و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی علیه السلم در خوابست اژدها
بیدار است و پاسبانی او میکند ایشانرا تردّدی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد نهان میداشتند
تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلم را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره
انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بربالای قصر خود بنشست و مردم
بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بیکطرف صف کشیدند و موسی و هرون بر یک جانب بایستادند
جادویان بطریق ادب پیش آمدند قالوا یا موسی گفتند یا موسی اما ان تلقی یا آنست که تو می افکنی عصای خود
را واما ان نکون و یا انکه باشیم نحن الملقین ما افکنندگان حبال و عصای خود قال گفت موسی علیه السلم
از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را بود القوا شما بیفکنید فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند
جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادوئی کردند چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان
چیزی متخیل که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمان را وجاؤا بسحر عظیم
آورده اند که جادوی بزرگ رسنهای بزرگ را مجوف تافته و بافته بودند و بتغیر سطلی ساخته
و چوبهای دراز را میان تهی ساخته و اجواف همه را پر آب کرده چون حرارت افتاب بدانها رسید
زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بر شکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی
آورده اند که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی افتاب
از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت در آمد چنان نمود که همه میدان پر از مار اند واوحینا و وحی
کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلم ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلم عصا
بیفکند اژدها شد دهان گشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شده بود عصا تلقف فرو می برد
ما یافکون آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی
گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم
دران انبوهی هلاک شدند پس موسی علیه السلم او را بگرفت همان عصا شد و حق تعالی آن حبال و عصا را
معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلم وبطل و زایل شد ما کانوا
یعملون آنچه بودند عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای
ما را باطل نساختی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا که موسی علیه السلم غالب شد وانقلبوا
و باز گشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان یا ناامیدان و بی مرادان والقی السحرة و افکنده
شدند جادوان بر رویهای خود ساجدین سجده کنندگان مر خدا را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم
برب العالمین بپروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا خواهید گفتند تو که باشی رب
العالمین رب موسی و هرون پروردگار موسی و هرون قال فرعون گفت فرعون با جادوان
آمنتم به ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم
لکم شما را دران ان هذا بدرستی که این عمل لمکر تدبیر خفی است که شما مکرتموه ساخته اید او را

فی المدینة

فی المدینة در شهر مصر پیش از آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی علیه السلم مواضعه کرده اید و این حیله
ساخته لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل آنرا که قبطیانند و این بشما و به بنی اسرائیل
خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی
بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر اینه ببرم ایدیکم دستهای راست شما را وارجلکم و پایهای
چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از شق عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بدار کشم همه شما را
برای تفضیح شما و عبرت دیگران قالوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی
که بمرگ مشتاق تریم از تشنه باب زلال زیرا که بسبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردگار
خود منقلبون باز گردندگانیم پس جز اخواهان او نباشیم بیت هر کیست که دوست را رساند با دوست
آن کیست که او بمرگ نازان نبود و فی المثنوی جانهای بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاددل
در هوای عشق او رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون نقاب تن برفت از روی روح از لقای دوست
دارد صد فتوح مینهند جان در جهان آنگون نعره یا لیت قومی یعلمون وما تنقم و تو که فرعونی منکر نمیشوی
منا از ما رغبت نمیکنی مارا الا ان آمنا مگر آنکه بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار
ما لما جاءتنا آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلم پس روی از فرعون بگردانیدند
و متوجه شده گفتند ربنا ای آفریدگار ما افرغ علینا بریز بر ما و افاضه کن صبرا شکیبایی در
بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمان و ثابت قدم بر ایمان وقال الملأ و گفتند
مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر موسی وقومه آیا میگذاری و دست
باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو
متغیر گردانند ویذرک و پرستش ترا بگذارند والهتک و از عبادت معبودان تو و خدایان دست
باز دارند گفته اند فرعون خلق را بپرستش خود فرموده و خود پرستنده کواکب بود و اصح آن بود که بر صورت
خود بتان ساخته بود و هر یک قومی را بتی داده که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و از این سبب
می گفت انا ربکم الاعلی ای منها خدایان خورد ترند و من خدای بزرگتر القصه اعیان تختگاه فرعون او را
تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی علیه السلم و قوم او و فرعون دانسته که او قادر نیست بر قتل موسی علیه السلم قال
گفت سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان چنانچه پیش از این میکردم تا نسل ایشان
منقطع گردد ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ما کنند وانا فوقهم
وما بر ایشان قاهرون غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید
مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلم آوردند و بعد از اضطراب ایشان قال
موسی لقومه گفت موسی علیه السلم مر قوم خود را استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا
و صبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدای راست یورثها میراث
میدهد آنرا من یشاء هر که را میخواهد من عباده از بندگان خود درین سخن وعده اهلاک
قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت
یا بهشت للمتقین مر پرهیزکاران راست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود

در بیافتند و بان آغاز شکایت فرمودند. قالوا گفتند اوذینا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان ما را
ایذا میکردند. من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیایی بدین نبی از دو روز ما را خدمت میفرمودند و نیم
روزی دیگر ما را آزاد میکردند. ومن بعد ما جئتنا. و ایذا می کنند پیش از آنکه تو بیامدی و تمام روز
ما را می فرمایند یا پیش از این ابنای ما را می کشتند و حالا نیز می خواهند که بدان اشتغال کنند. قال
گفت موسی علیه السلم از روی تضرع. عسی ربکم. شاید پروردگار شما و عسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم
از خدای تعالی. ان یهلک عدوکم. آنکه هلاک کند دشمن شما را که قوم فرعونست یا قوم قبط. و یستخلفکم
و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان. فی الارض. در زمین مصر یا در ارض مقدسه. فینظر
پس خدای تعالی که بوقت نعمت و راحت و دولت. کیف تعملون. چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر
و طاعت و شکر و معصیت تا بدان شما را جزا دهد. آنکه خدای تعالی وعده هلاک دشمنان و مقدمات آن را
بنا میکند. ولقد اخذنا. بتحقیق که ما گرفتیم. آل فرعون. تبع و خدم فرعون را. بالسنین. بقحط و
تنگی و خشک سالی. و نقص من الثمرات. و بنقصان بعضی از میوهای ایشان. لعلهم یذکرون. تا باشد که
ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند یا ایشان متنبه نشدند. فاذا جاءتهم. پس چون آمدی بایشان
الحسنة. نیکویی از فراخی و ارزانی. قالوا لنا هذه. میگفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم
وان تصبهم. و اگر رسیدی بدیشان. سیئة. بدی چون قحط و بلا. یطیروا. فال بد میگرفتند
بموسی ومن معه. بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان
می رسد. الا. بدانید. انما طائرهم. جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان. عند الله. نزدیک
خداست و آن اعمال بد ایشان که کرام الکاتبین نوشته بحضرت حق تعالی برده اند و بشامت آن عملها
در ایشان رسیده. ولکن اکثرهم. و لکن بیشترین ایشان. لا یعلمون. نمیدانند که آنچه بدیشان
میرسد از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال است. وقالوا. و گفتند فرعونیان مر موسی علیه السلم را. مهما
تاتنا به. هرگاه بیاری یا هرچه بیاری بما. من آیة. از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و مرض
و امثال آن. لتسحرنا بها. تا سحر کنی ما را بآن. فما نحن. پس نیستیم ما. لک بمؤمنین. ترا از گروندگان
و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار رسیده بودند. فارسلنا. پس فرستادیم ما. علیهم الطوفان
بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که بر اماکن فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل. والجراد. و فرستاد
ملخ برزع. والقمل. و ملخ پیاده یا کنه یا سوسه. والضفادع. و بزغ. والدم. و خون. آیات مفصلات
در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه
بود و امتداد هر آیتی یکهفته. فاستکبروا. پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری. وکانوا. بودند
قوما مجرمین. گروه مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع ایمان نیاوردند. ولما وقع
و هرگاه که واقع شد و فرود آمد. علیهم الرجز. بر فرعون عذابی از آنها که مذکور شد. قالوا. گفتند
از روی تضرع. یا موسی ادع لنا. ای موسی بخوان برای ما. ربک. پروردگار خود را. بما عهد عندک
بانچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تعالی با تو عهد کرده که چون او را بخوانی
اجابت کند. لئن کشفت. اگر باز بری و زایل گردانی. عنا الرجز. از ما این عذاب را. لنؤمنن لک

هر اینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم. لک. مر ترا. ولنرسلن. و هر اینه بفرستیم. معک بنی اسرائیل
با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری. فلما کشفنا. پس آن وقت که ببردیم بدعای موسی علیه السلم و رفع کردیم
عنهم الرجز. از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم. الی اجل. تا مدت از زمان که بدان. هم بالغوه. ایشان
رسندگانند بدان تا معذب گردند در آن. اذا هم ینکثون. پس ایشان عهد را ناقض می گشتند در تفاسیر
آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و بظلمت ابرها متراکم درساندند و آب بخانهای قبطیان
در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و هر که کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه نشستی
غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بوده قطره آب بدانها در نیامد القصه تنگ
آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی علیه السلم آوردند که از خدای تعالی درخواه تا
این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون طوفان بدعای موسی علیه السلم مندفع شد آب از روی زمین برفت
مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند
حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان بخوردند و دیگر باره پناه بموسی علیه السلم آوردند
و سوگند خوردند که اگر آن بلا مندفع گردد بخدای تعالی بگروند حضرت موسی علیه السلم بصحرا بیرون آمد و بعصای
خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از
مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا
آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند و دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و شرط ایمان عذاب
نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را محقق گشت که در فن سحر از ما ماهرتری دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ فرستاد تا
بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخنی گفتی بدهن وی در آمدند
باز تضرع کرده و شرط نموده این بلا مندفع شد دیگر باره باز سر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب نیل را خون
گردانید همین که سبطی میخوردند آب صافی بود و همینکه قبطی میل میکرد خون آب میشد و اگر از یک ظرف
خوردندی بنسبت هر یکی هم این حال واقع شدی و از اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا از شرط متابعت
بجای نیاوردند. فانتقمنا. پس انصاف بستدیم و اراده انتقام کردیم. منهم. از ایشان. فاغرقناهم. پس
غرق ساختیم ایشانرا. فی الیم. دریای قلزم بنزدیکی مصر. بانهم. بسبب آنکه ایشان. کذبوا بآیاتنا. بدروغ
داشتند آیات قدرت ما را. وکانوا عنها. و بودند از تامل در آن. غافلین. بیخبران. و اورثنا القوم
و میراث دادیم قوم را. الذین کانوا یستضعفون. آنانکه بودند ضعیف و ناتوان شده و گرفتار شده
بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و
اتباع او میراث دادیم. مشارق الارض. جهات شرق از زمین شام. ومغاربها. و جهات غربی آن
زمین. التی بارکنا. آن زمین را که برکت نهاده ایم. فیها. در آن بارزانی و بسیار محصولات
باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلم. وتمت. و تمام شد و بروفا رسید. کلمت ربک. وعده
پروردگار تو. الحسنی. وعده نیکو. علی بنی اسرائیل. برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر
دیار ایشان. بما صبروا. و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره. ودمرنا. و خراب
کردیم. ما کان یصنع فرعون. آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون. وقومه. و گروه او از

حزب

کوشکها وحصارها ومنزلهای نیکو. وما کانوا یعرشون. وآنچه بودند که برافراشته بودند از بناها
چون صرح هامان. وجاوزنا ببنی اسرائیل. وبگذاریم بنی اسرائیل را. البحر. از دریا بسلامت. فاتوا
علی قوم. پس بیامدند وبگذشتند بگروهی از قبیله رحم که در ولایت رقه. یعکفون. اقامت میکردند. علی
اصنام لهم. بپرستش بتان که مر ایشانرا بود چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند. قالوا
گفتند یا موسی اجعل لنا. ای موسی بساز برای ما. الها. خدای یعنی تمثال بساز که آنرا پرستیم. کما لهم الهة
چنانچه ایشانرا خدایان هستند که می پرستند. قال انکم گفت موسی علیه السلام بدرستی که شما هستید. قوم تجهلون
گروهی که نادانی میکنید وجهل می ورزید درین که توهم جواز غیر خدا دارید. ان هؤلاء
بدرستی که این گروه بت پرستان. متبر. هلاک شده اند. ما هم فیه. آنچه ایشان دانند یعنی خدای تعالی
دین آیین ایشانرا درهم خواهد شکست وبتان ایشان در دست ما پاره پاره خواهند گشت. وباطل
وباطل ومضمحل است. ما کانوا یعملون. آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام. قال گفت
موسی علیه السلام. اغیر الله. آیا جز خدای تعالی. ابغیکم الها. طلب کنم برای شما معبودی. وهو فضلکم علی العالمین
واذ انجیناکم من آل فرعون. وحال آنکه او نجات داد شما را از آل فرعون. یسومونکم. می چشانیدند شما را. سوء العذاب
سختی عذاب. یقتلون ابناءکم. میکشتند پسران شما را بجهة انقطاع نسل شما محنتی شما را. ویستحیون
نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم. ازین ورد کار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده
بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورم بشما از نزدیک حق تعالی که هرچه شما را باید در آن
بین ومفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند وفرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند وموسی علیه السلام
از خدای تعالی درخواست که آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سه روز بروزه باش پس از آن بطور آی
تا با تو سخن گویم موسی علیه السلام سه روز روزه داشت در روز آخر بطور توجه نمود وکراهت داشت از آنکه
با حق تعالی سخن گوید واز دهن او بوی دهن آید پس برای رفع آن رایحه مسواک کرد وملئکه گفتند ما از تو
بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک رفع کردی حق تعالی فرمود که جریمه آن ده روز دیگر روزه دار بعد
میفرماید. وواعدنا موسی. وعده داده بودیم موسی را بیان دادن کتاب. ثلثین لیلة. سی شبانه روز از
ذو القعده چون مدار حساب شهور عرب بود رویت هلال است وآن بشب مرئی میشود تاریخ بشب
مقید کرده. واتممناها. وتمام کردیم آن سی را. بعشر. بده دیگر از ذو الحجه. فتم. پس تمام شد. میقات
ربه. وقتی که پروردگار او مقرر فرموده. اربعین لیلة. بچهل شبانروز. وقال موسی. وگفت موسی علیه السلام
لاخیه هرون. برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم. اخلفنی. تو خلیفه من
باش. فی قومی. در میان قوم من. واصلح. وبصلاح آر هر کاری که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان
ولا تتبع. وپی روی مکن. سبیل المفسدین. راه تباه کاران را. ولما جاء موسی. وآن هنگام که آمد
موسی علیه السلام. لمیقاتنا. بوقتی که ما مقرر کرده بودیم وتعلیق. وکلمه ربه. وسخن گفت پروردگار وی
یعنی بشنوانید او را کلام بی واسطه ودر تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید
بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت وچون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی
براندند وملکین کاتبین را از وی دور کردند وآسمانرا بنظر وی درآوردند ملئکه را دید در هوا استاده

وعرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت در ینابیع آورده که او را بیست وچهار هزار
کلمه بشنوانید ودر روایتی هفتصد هزار اصح بود وچهار هزار است ودر کشاف گفته که حق تعالی چهل
شبانروز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی علیه السلام سخن حق بشنید وانجام کلام ربانی جرعه ذوق محبت
چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که او در فردوس اعلی است وچون جنت جای مشاهده
لقاست. قال. گفت موسی علیه السلام. رب ارنی. ای پروردگار من بنمای مرا نفس یعنی متمکن ساز از قوت خود
تا بدین سر. انظر الیک. نظر کنم بسوی تو. قال. گفت خدای تعالی. لن ترانی. نتوانی مرا دید در دنیا چون حکم
ازلی بران وجه واقع شد که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد ودر رساله آورده که بعین فانی مرا نتوان
بینی بلکه جمال باقی بعین مشاهده باید کرد وآن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی علیه السلام رویت
را دلیل جواز رویت است چه اگر رویت محال بودی موسی علیه السلام این سؤال نکردی چه طلب مستحیل از
انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلام دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید
عالی تر بود از ان وقت که گفت که ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود وآن وقت در قید مراد خود
وقایم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب هرچه
آن از دوست آید بسر بنه کردن نشاید. اگرچه حکم زخم لن ترانی چه رسیدن فی الحال مرهم راحت فرستاد که
ترا با صفت بشریت طاقت دیدار نیست از ان گفتم که لن ترانی. ولکن انظر. ولیکن نگاه کن. الی الجبل
بکوه زیرا که بلندترین جبال مدین است وقوت تحمل او از تو بیشتر است. فان استقر. پس اگر این
کوه قرار گیرد وثابت ماند. مکانه. در جای خود بهنگام تجلی من برو. فسوف ترانی. پس زود باشد
که تو نیز ببینی مرا وطاقت دیدار او طاقت دیدار منت باشد واگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم
در دنیا از تمنای این کار درگذر. فلما تجلی. پس آن هنگام که تجلی کرد. ربه. پروردگار موسی علیه السلام
یعنی ظاهر گردانید آن نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی. للجبل. برای آن کوه بعد از آنکه چون
وعلم ورویت در وی آفریده بود تا نور حق تعالی را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند
حق تعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد ودران ساعت هر دیوانه که
بروی زمین بود با هوش آمد وهر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین سرسبز
پذیرفت وآبهای شور بعذوبت متصف گشت بتان بروی در افتادند ونیران مجوس فرو مرد وبسبب آن
تجلی. جعله. گردانید خدای تعالی مر آن کوه را. دکا. ریزه ریزه ودر تبیان آورده که کوه بدان عظمت
پاره پاره گشت وشش کوه دیگر از وجدا شد سه کوه است که احد است وورقان ورضوی بمدینه
افتاد وسه کوه دیگر که ثور وثبیر وحرا است بمکه. وخر موسی. وبیفتاد موسی علیه السلام. صعقا. بیهوش
از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه واز عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه یوم روز جمعه
بیهوش ماند. فلما افاق. پس آن وقت که بهوش آمد. قال سبحانک. گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه نه
لایق حضرت تست یا پاک میگردانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا. تبت الیک. بازگشتم بسوی تو از اقدام
بر سؤال که بغیر اذن تو باشد. وانا اول المؤمنین. ومن اول گرویدگانم بعظمت وجلال تو یا بانکه هیچ
بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست. بیت ای که از لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب مشکل ار عاجز بیچاره شود

عجب تر بیست که کوه بدان عظمت طاقت دیدار برنداشت ودل انسان را بحکم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت
آن نظر هست نکته دراین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت کرد وتجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت واین نظر دل
را معمور میسازد بیت دل بپذیرفت آنچه کردن برنتافت ‧ دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت ‧ پس
سبحانه وتعالی بجهة تسلی دل موسی علیه السلم وتدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود ‧ قال یا موسی ‧ گفت ای
موسی اگر ترا منع کردم از رؤیة بجهة صلاح وبقای ذات تو اندوهناک مباش ‧ انی اصطفیتک ‧ بدرستی که من
ترا برگزیدم ‧ علی الناس ‧ بر بنی اسرائیل یا برآدمیان که در زمان تو موجودند ‧ برسالاتی ‧ به پیغامهای من
که بخلق رسانی ‧ وبکلامی ‧ ودیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه ‧ فخذ ‧ فراگیر ‧ ما اتیتک ‧
آنچه عطا کردم ترا از امر ونهی وبدان عمل کن ‧ وکن من الشاکرین ‧ وباش از شکرگویندگان بر آن عطا
وکتبنا ‧ ونوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبریل را فرمودیم که بقلم ذکر ومراد النور
نوشت ‧ له ‧ برای موسی علیه السلم ‧ فی الالواح ‧ در لوحها که یا نه یا ده بود ودر زاد المسیر آورده واین موافق
قول اهل کتاب وطول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده ولوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدر بهشت
یا سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش نگین واصح آنست که از زمرد سبز بر وی
نوشته بودند ‧ من کل شیء ‧ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد ‧ موعظة ‧ پندی ‧ وتفصیلا
وبیان کردنی ‧ لکل شیء ‧ هر چیز را از اوامر ونواهی ‧ فخذها ‧ پس گفتیم موسی که فراگیر الواح را ‧ بقوة ‧
بجد تمام وعزم درست ‧ وامر ‧ وبفرمای ‧ قومک ‧ گروه خود را تا بصدق عزیمت ‧ یاخذوا ‧ فرا گیرند
باحسنها ‧ به نیکوترین آنچه در الواح است وگفته اند احسن بمعنی حسن است ومکتوبات الواح همه
حسن بود قولی آنست که احسن عزایم بود وحسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت
ودر زاد المسیر آورده که احسن جمع است بین الفرایض والنوافل ‧ ساریکم ‧ زود باشد که بنمایم شما را
ای بنی اسرائیل ‧ دار الفاسقین ‧ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخست یا شما را بولایت
شام درآریم ومنازل قرون ماضیه که اندرین زمان من بیرون رفته بودند بشما بنمایم شما را از منازل
فرعون وقبطیان در مصر همه خراب شده واز خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرند بدان بیت
چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد ‧ تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب ‧ پرده داری
میکند بر طاق کسری عنکبوت ‧ جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب ‧ ساصرف ‧ زود بود که بگردانم
عن آیاتی ‧ از قبول آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلایل که در آفاق وانفس ودیعت نهاده ام ‧ الذین
یتکبرون ‧ آنانکه تکبر میکنند ‧ فی الارض ‧ در زمین ‧ بغیر الحق ‧ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران
نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری رحمه الله منقولست که خدای تعالی نمیخواهد که گرامی سازد دلهای
مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت آن سلب کرده ‧ حیف است چنین
گنج در آن ویرانه ‧ وان یروا ‧ واگر ببینند سرکشان ‧ کل آیة ‧ هر نشانی که ما بنماییم بر صدق نبوت
محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات آن حضرت یا بدانند آن پیغامی که فرستیم ‧ لا یؤمنوا بها ‧ نگروند بدان از
جهة ستیزه وعناد ‧ وان یروا ‧ واگر ببینند این سرکشان ‧ سبیل الرشد ‧ راه راست وطریق هدایت
لا یتخذوه سبیلا ‧ آن راه را نگیرند یعنی متابعت نکنند ‧ وان یروا ‧ واگر ببینند ‧ سبیل الغی ‧ راه بی راهی

وگمراهی

وگمراهی ‧ یتخذوه سبیلا ‧ آنرا راه گیرند وپی روی کنند ‧ ذلک ‧ این گردانیدن دلهای ایشان از فهم
آیات ‧ بانهم ‧ بسبب آنست که ایشان ‧ کذبوا بآیاتنا ‧ تکذیب آیتهای ما میکنند ‧ وکانوا ‧ بودند ‧ عنها ‧
از نظر در آن واعتبار بدان ‧ غافلین ‧ ناآگاهان وبیخبران وگفته اند مراد از غفلت اعراض وعناد است
نه غفلت سهو وجهل یعنی دانستند وتصدیق نمی کردند ‧ والذین کذبوا ‧ وآنانکه تکذیب کردند ‧ بآیاتنا ‧
آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت ‧ ولقاء الآخرة ‧ وبدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را ‧ حبطت ‧
اعمالهم ‧ باطل شد وتباه گشت عملهای که درین جهان کرده اند ‧ هل یجزون ‧ آیا جزا داده شوند یعنی جزا داده نشوند
الا ما کانوا ‧ مگر جزای آنکه بودند که در دنیا ‧ یعملون ‧ عمل میکردند ‧ واتخذ قوم موسی ‧ وفراگرفتند
قوم موسی یعنی ساخت سامری ومتابعان او ‧ من بعده ‧ از پس رفتن موسی علیه السلم بطور ‧ من حلیهم ‧ از پیرایهای
ایشان که از قبطیان عاریة گرفته بودند ‧ عجلا ‧ گوساله یعنی بنهایت عیب گوساله ‧ جسدا ‧ بدنی بی روح
له خوار ‧ مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنو اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت
آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما فردا بصحرا میرویم وبدان اشتغال می
نمائیم وهر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند وبعد از عبور
بر دریا غرق شدند قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بوده چون موسی علیه السلم عزیمت طور فرمود
سامری بخدمت هرون علیه السلم آمد وگفت این پیرایهای عاریت که در دست ایشان مانده بود میخرند ومی
فروشند وتصرف بر ایشان حرامست هارون علیه السلم بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند وسامری را گفت که تو
اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر ونقره را در تصرف آورد ودر تنوری تمام بود وهمه را بگداخت
در قالب شخصی ریخت بهیئات گوساله شخصی بساخت بدنی بی روح پس عملی کرد که از او آوازی بدر آمد چون
آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبریل را دیده بود بر اسپی سوار واز زیر قدم
اسپش قبضهٔ خاک برگرفت باخود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از آن خاک
در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید وبفریاد آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که
چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده درافتادند ‧ الم یروا ‧ آیا ندیدند ونداستند
انه لا یکلمهم ‧ آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید وامر ونهی نکند ‧ ولا یهدیهم سبیلا ‧ ونماید ایشان را
راهی که بجای رسد ‧ اتخذوه ‧ فرا گرفتند او را بخدائی بغیر ‧ وکانوا ظالمین ‧ بودند ستمکاران که وضع
عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف قشیری مذکور است که چه دور است میان امتی که
مصنوع خود را بپرستند ومیان امتی که عبادت صانع خود آنرا که تو ساختی بسازد کار تو سازنده
نیست در دو عالم یار تو ‧ ولما سقط ‧ وآن هنگام که افکنده شد ندامت وپشیمانی ‧ فی ایدیهم ‧ در
دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست دارد واین لفظ در کلام عرب
کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند بعد عجل از عبادت او ‧ ورأوا
انهم ‧ ودیدند آنانکه ایشان ‧ قد ضلوا ‧ بتحقیق که گمراه شدند ‧ قالوا ‧ گفتند از روی ندامت
لئن لم یرحمنا ‧ اگر رحمت نکند بر ما ‧ ربنا ‧ پروردگار ما بقبول توبهٔ ما ‧ ویغفر لنا ‧ واگر نیامرزد ما را
لنکونن ‧ بخدای تعالی که باشیم ما ‧ من الخاسرین ‧ از زیان زدگان وهلاک شدگان ‧ ولما رجع موسی ‧ وآن

هنکام که بازکشت موسی علیه السلام ازطور · الی قومه بسوی قوم خود · غضبان متمکن بغایت غضب · اسفا
اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی علیه السلام در محل رحمت ازاین قصه خبر یافت واضح است که
حق تعالی ویرا اخبار کرده بود در طور خشمناک یا اندوهناک تمام بمیان قوم امد وازغایت غضب قال گفت
بئسما خلفتمونی · بد نیابت کردید از من · من بعدی · ازپس مفارقت من · اعجلتم · ایا تعجیل کردید و
پیشی کرفتید بعبادت عجل · امر ربکم · بر فرمان پروردکار خود وصبر نکردید تا من بیایم وحکم خدای تعالی
بشما رسانم · والقی الالواح · وبیفکند موسی علیه السلام لوحها راکه احکام الهی بران نوشته بود وآن غضب
نیز برای خدا کرد · در ینابیع آورده اندکه الواح را نه افکند اما زود از دست نهاد وچنانچه کسی
چیزی بیفکند وجمهور برانندکه الواح را بیفکند وشکسته شد دست شش سبع باهم بران مکتوب
بود ویک سبع ماندکه هدی ورحمت بود موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد · واخذ
وبکرفت · براس اخیه · موسی علیه السلام برادر خود را یعنی هرون علیه السلام · یجره الیه · بطرف خود می کشید اورا
بطریق معاتبه نه از روی اهانت کمان موسی علیه السلام آن بود که مکر هرون علیه السلام در رفع ایشان تقصیر
فرموده · قال ابن ام · کفت ای پسر مادر من اکرچه ایشان برادر بودند مادری بودند اما بجهة ترقیق
قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس کفت · ان القوم استضعفونی · من تقصیری نکردم اما بدرستی
که قوم مرا بیچاره دیدند وتنها یافته زبون کرفتند · وکادوا یقتلوننی · ونزدیک بودند که مرا بکشند
ازبسیاری مبالغه من در رفع ایشان · فلا تشمت · پس شادمان مکردان بی الاعداء · بمن دشمنان را او
چنان مکن که از روی ایشان حاصل شود اهانت من · ولا تجعلنی · ومدار مرا · مع القوم الظالمین
باکروه ظالمان یعنی مرا در اعداد کوساله پرستیان میان · قال · کفت موسی علیه السلام بعد از استماع این
سخن · رب اغفرلی ولاخی · ای پروردکار من بیامرز مرا وبرادر مرا اکر تقصیر کرده باشد
ورفع ظلم · وادخلنا · ودرآر ما را · فی رحمتک · در بخشایش خود وکفته اند در پناه عصمت خود ودر دنیا
ودر ریاض جنت خود در آخرت · وانت ارحم الراحمین · وتو بهترین بخشایندکانی چه بخشش از اثر بخشایش
تست وبخشایش مجموع ازنظر بخشش تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بیچارکان انعام کردند بهرجا
جویی از رحمت روانست نه دریاهای جودت دام کردند · ان الذین · بدرستی که انکه از روی جهالت
اتخذوا العجل · فرا کرفتند کوساله را بخدایی · سینالهم · زود باشدکه برسد ایشانرا · غضب · خشمی
من ربهم · از پروردکار ایشان وان خشم همان بودکه حق تعالی امر کردکه بکشند یکدیکررا · وذلة · و
دیکر برسد ایشانرا خواری · فی الحیوة الدنیا · در زندکانی دنیی که آن جزیه است یا اجلا از بلاد
ایشان · وکذلک · وهمچنین که پاداش دادیم کوساله پرستانرا · نجزی المفترین · جزا میدهیم دروغ کویان
را وبدعتانرا · والذین · وانانکه · عملوا السیئات · کردند بدیها از کبایر وصغایر یا شرک آوردند
ثم تابوا · پس بازکشتند بخدای تعالی · من بعدها · ازپس وقوع این عملها · وامنوا · وبکرویدند یعنی تصدیق
کردند خدایرا بیکانکی ورسول را به پیغمبری ومراد از سیئات غیر شرک باشد معنی امنوا آنست که
تصدیق کردند انراکه حق تعالی توبه کنهکارانرا قبول میکند · ان ربک · بدرستی که پروردکار تو · من
بعدها · ازپس توبه · لغفور · هرآینه آمرزنده است مرکناه ایشانرا · رحیم · مهربانست برایشان

بقبول توبه ازایشان · ولما سکت · وچون خاموش شد یعنی ساکن کشت · عن موسی الغضب · ان
موسی علیه السلام خشم او تشبیه کرد غضبی راکه حایل موسی بود بر آن فعل بکسی که اغرا باشد بچیزی وبر
آن اغوا کند وان سکوت آن سکوت تعبیر فرموده یا انکه غضب دلالت میکند برآنچه در نفس خشم
کیرنده است برای مغضوب علیه پس کویا که آن بمنزله نطق است وسکون آن بمثابه سکوت القصه خشم
موسی علیه السلام فرونشست · اخذ الالواح · فرا کرفت الواح راکه بیفکنده بود · وفی نسختها · ودر آنچه
مکتوب بود در آن · هدی · راه نمودنی بود از کمراهی · ورحمة · وبخشایش یعنی پاک شدن از کناه
للذین هم · برای کسانی که ایشان · لربهم · مر عقاب پروردکار خود را · یرهبون · ترسکاری می کنند
یعنی از عذاب می ترسند آورده اندکه انحضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی که جمعی از احبار
بنی اسرائیل را با خود بطور برد وتا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم کفت قبول کردند · و
اختار موسی · وبرکزید موسی علیه السلام · قومه · از قوم خود · سبعین رجلا · هفتاد مرد · لمیقاتنا · از
برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده کرده بودیم وقولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل کفتند که خدای تعالی
سخن نکرده وآنچه در الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرکان اولاد
یعقوب با خود بیار تا کلام من بشنوند وبران کواه باشند موسی علیه السلام هفتاد تن را با خود برد وچون بطور
رسیدند ابری پدید امد میان موسی علیه السلام وایشان حایل شد وموسی علیه السلام بپرده غمام در امد واحبار
قوم بسجده در افتادند وحق سبحانه با موسی علیه السلام سخن کفت وامر ونهی ووعد ووعید فرمود پس
چون ابر منکشف کشت وموسی علیه السلام بیرون آمد فرمودکه شنیدید کلام پروردکار من کفتند کلامی
شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا یرا آشکاره ببینیم مقارن این سخن صاعقه
پدید آمد وهمه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده اغاز نیاز کرد چنانچه حق تعالی خبر میدهد · فلما
اخذتهم · پس آن هنکام که بکرفت آن هفتاد تن را · الرجفة · صاعقه وبسوختند وقولی آنست که
آوازی مهیب آمد وهمه از هول آن مردند وکفته اند لرزه براندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل
واوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسیدکه بمیرند وادمردم نزد بنی اسرائیل بقتل
ایشان متهم کردد · قال رب · کفت ای پروردکار من · لو شئت · اکر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا
اهلکتهم · هلاک میکردی ایشانرا · من قبل · پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم · وایای · ومرا
نیز هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل ومرا بقتل قبطی
اتهلکنا · آیا هلاک میکنی مرا · بما فعل السفهاء · بسبب آنچه کرده اند بیخردان · منا · از قوم ما یعنی
بعبادت عجل یا جراءت این قوم در طلب رؤیت · ان هی · نیست این کردار ازایشان · الا فتنتک · مکر آزمایش
وابتلای توم سندکانرا یعنی ایشانرا کلام خود بشنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند وانکوساله را آواز
بدید نیامدی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه مذکور است که حق
سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تا بکمال انس رسید از روی دلال بر این جراءت اقدام فرمود و
دلال در مرتبه محبوبیتیست چنانچه در قوت القلوب فرمودکه من ادلال المحبین من المستانسین
مناجات برخی العبد الاسود الی قوله یضحک کل یوم ثلث دفعات وحضرت مولوی قدس سره که کستاخی عاشق

ترك ادب نيست عين ادبست بيت گفتگوی عاشقان در کار رب . جوشش عشقست نی ترك ادب . هرکه کرد از جام حق یکجرعه نوش
نی ادب ماند بدو نه عقل هوش . وهم از مقام سطاست این سخن موسی که . تضل بها گمراه میگردانی بدان فتنه
وابتلا . من تشاء . هرکرا خواهی که گمراه شود . وتهدی وراه مینمایی هم بدان فتنه . من تشاء . وهرکرا خواهی
که راه یابد . انت ولینا . تویی یار ما ومتولی کار ما . فاغفر لنا . پس بیامرز ما را . وارحمنا . وببخشای بر ما
وانت خیر الغافرین . وتو بهترین آمرزگانی . واکتب لنا . وبنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را
فی هذه الدنیا . درین سرای حسنة . نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال . وفی الاخرة
ودران سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رؤیت . انا هدنا . بدرستی که ما بازگشتیم
الیك . بسوی تو . قال عذابی . گفت خدای تعالی عذاب من از صفت او که انتقامست اصیب به . می رسانم آنرا . من
اشاء . بهر که میخواهم یعنی کفار . ورحمتی ورحمت من از صفت او آنست که رحیم است . وسعت کل شیء
بر همه چیزی یعنی شاملست در دنیا مومن وکافر را بدادن جان وفرستادن روزی وگفته اند رحمت
تعاطفیست که حق سبحانه بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی ورزند یا رحمت توبه است
که علی العموم درین رحمت بر همه گشوده وهمه را بدین رحمت فرموده که توبوا الی الله جمیعا ونزد
محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه وامتنانیه گویند وآن رحمتیست همه چیز
را فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء ونتیجه او عطا دادنست بی سابقه سؤال ووسیله
حاجت محتاج با ثواب استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی بیت ای بداده رایگان
صد چشم گوش . بی زر شوت بخش کرده عقل وهوش . ده هم ما مستحقان کی بدیم . که برین جاندبرین
دانش زدیم . ما نبودیم وتقاضامان نبود . لطف تو ناگفته ما می شنود . دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز
گویند وآن هم از رحمت ذاتیه فایض شده واستحقاق نیز مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است
چنانچه قبل از سابقه خدمت ورابطه دعوت استحقاق وجود فرموده بعد از فیض وجود استعداد و
استفاده وقابلیت استفاضه داد ورحمت وجوبیه را مقید وجهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند
از اقوال وافعال چنانچه فرمود . فساکتبها . پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را . للذین یتقون
برای آنانکه پرهیز کنند از شرك . ویؤتون الزکوة . وبدهند زکوة دهنده مفروضه . والذین هم . وبرای
آنانکه ایشان . بایاتنا . بآیات متروکه ما . یؤمنون . می گروند گفته اند گویند که یهود ونصاری تمنای
این رحمت نموده گفتند بآیات ایمان داریم وزکوة مال ادا می کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی
رشته ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داده فرمود که متقیان ومؤمنان
که رحمت برای ایشان می نویسم . الذین . آنانکه از روی صدق . یتبعون الرسول . پی روی می کنند فرستاده
را که صفت اوست . النبی الامی . پیغمبر نانویسنده ونا خواننده ووصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدین صفت
تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او تواند بود بیت نگار من که بمکتب نرفت وخط
ننوشت . بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد . در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل ومنشا را ام
گویند چنانچه مکه را ام القری که مبدا ومنشاء همه شهرها ودهها است ولوح را ام الکتاب خوانند
که اصل همه کتب است پس حضرت صلی الله علیه وسلم باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل موجوداتند

اولی

نخست

اولی همه مکنونات اوست لولاك لما خلقت الکون مؤید این معنیست بیت تواصل وجود اسری از
وگر هرچه موجود شد فرع تست . الذی . آن پیغمبری که . یجدونه . می یابند اسم ووصف او را . مکتوبا
عندهم . نوشته است . فی التوریة . در توریة انجا که میگوید احمد الضحوك القتال یرکب البعیر و
یکتسی الشملة تا آخر . یامرهم . میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا کاری رواو بینند . بالمعروف . به نیکویی که توحید
است . وینهیهم . وباز میدارد ایشانرا . عن المنکر . از منکر که شرکست وگفته اند معروف مکارم اخلاق
است یا صله رحم یا انصاف ومنکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف . ویحل لهم . وحلال
میگرداند برایشان . الطیبات . مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و
سائبه وجز این یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم . ویحرم . وحرام می سازد . علیهم الخبائث . بر
ایشان خورشهای پلید را چون مردار وخون ولحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون ربا ورشوت . ویضع
وفرو مینهد یعنی تخفیف میکند . عنهم . از ایشان . اصرهم . بارگران ایشان یعنی سبك میگرداند بر
امت خود اوضاع وشرعها را مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلم بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند
چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود وقطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد . والاغلال
التی . ودیگر بندها میگرداند وبر میدارد از ایشان غلها وبندها را آنکه بوقت موسی علیه السلم . کانت علیهم
بود برایشان وآن قتل نفس بوده است در توبه وقصاص بی عفو ودیت واحراق غنیمت . فالذین
امنوا . پس آنکسان که بگرویده اند . به . بدین نبی امی از بنی اسرائیل . وعزروه . وتعظیم کردند او را
ونصروه . ویاری دادند او را بر دشمنان . واتبعوا . وپی روی کردند . النور الذی . آن نوری که
انزل معه . فرو فرستاده اند با نبوت او ومراد قرآنست وگفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند
یعنی فرو فرستاده شده است وباقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلم فرود آمد واکثر
آن بآسمان بردند ونکته که قرآنرا نور گفت بغایت روشنست چه امور دین ودنیا ازو مفصل شد
وهویدا . اولئك . آن گروه که ایمان آوردند وتعظیم ونصرت کردند . هم المفلحون . ایشان رستگاران
از عذاب وفایز بر جهت ثواب . قل . بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم بر سبیل عموم . یا ایها الناس . ای همه مردمان
انی رسول الله . بدرستی که من فرستاده خدا ام . الیکم جمیعا . بهمه شما نه ببعضی دون بعضی
چنانچه رسل دیگر بودند . الذی . آن خدای تعالی که بتحقیق . له . مر او راست . ملك السموات والارض
پادشاهی آسمانها وزمینها وتدبیر وتصرف در آن . لا اله الا هو . معبودی مستحق عبادت
نیست مگر او . یحیی . زنده گرداند . ویمیت . ومیراند . فامنوا بالله . پس ایمان آرید بخدای تعالی که
صفت شنودید . ورسوله . وبگروید بفرستاده او . النبی الامی الذی یؤمن . آن پیغمبر که می گرود
بالله . بوحدانیت خدای تعالی . وکلماته . وبسخنان فرستاده او بانبیا . واتبعوه . وپی روی کنید این
پیغمبر را وفرمان برداری نمایید . لعلکم تهتدون . باشد که راه راست یابید . ومن قوم موسی
واز قوم موسی علیه السلم . امة . گروهی هستند که . یهدون . راه مینمایند خلق را . بالحق . بسبب حق
که با ایشان دهد . وبه . وبحق وراستی . یعدلون . عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت
عبدالله سلام واصحاب ویند واشهر آنست که بعد از حضرت موسی علیه السلم وطبقه وی یوشع علیه السلم

[illegible]

هرج ومرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر وقتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند کروهی
از ایشان بنیان تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند
حق تعالی راهی در زمین کشاده کردانید وایشان بران راه در آمدند ما ورای دیار چین بیرون آمدند
وآنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شب معراج ایشانرا دید وده سوره از قرآن
بر ایشان خواند وایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبلهٔ ما نماز می کذارند و زکوة
مال میدهند و نماز جمعه بر پا میدارند و این آیة در صفت ایشانست پس حق تعالی از اخبار قوم موسی علیه السلم
اخبار میفرماید. وقطعناهم. وجدا کردانید موسی را علیه السلم و کردانیدیم. اثنتی عشرة. دوازده
اسباطا. بدلست از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم راسبط سبط و سبط ولد ولد را کویند اینجا مراد
فرزندان یعقوبند. امما. کروه کروه بدلست از اثنتی عشرة کروهوا اسباط یعنی بنی اسرائیل را کردانیدیم
امتی امتی هر سبطی امتی. واوحینا الی موسی. و وحی کردیم بموسی علیه السلم. اذ استسقیه. چون آب خواستند
قومه. کروه او از دوازده ذریة بنی اسرائیل چون در تیه حاسر کردان شدند و از حرارت آفتاب
متاذی شدند تشنکی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلم طلب آب نمودند و وحی کرد خدای تعالی
ان اضرب. آن که ضرب زن. بعصاک الحجر. بعصای خود آن سنك را که چون بتیه در آمدی
با تو سخن در آمد و کفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلم
عصا را بدان سنك زد. فانبجست. پس شکافته شد و کشاده کشت. منه. از ان سنك
اثنتا عشرة عینا. دوازده چشمه بعدد اسباط. قد علم. بدرستی که دانستند. کل اناس. هر آدمیان
از هر سبطی. مشربهم. آبشخور خود را و آبشخور غیر خود میل نکردندی. وظللنا. و سایه بان
ساختیم. علیهم الغمام. بر ایشان ابر لطیف را از حرارت آفتاب متاذی نشوند. وانزلنا. و فرو
فرستادیم. علیهم المن. بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین. والسلوی. و مرغی مشابه بسمانی
و کفتیم. کلوا. بخورید. من طیبات ما. از پاکیزه های آنچیزی که بمحض عنایت. رزقناکم. روزی
داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من وسلوی ذخیره نهادند و فاسد کشت
وما ظلمونا. و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن. ولکن کانوا. ولیکن بودند که از نافرمانی
انفسهم. بر نفسهای خود. یظلمون. ستم میکردند. واذ قیل لهم. و یاد کن چون کفته شد بنی اسرائیل
را بعد از محاربهٔ جباران وظفر بر ایشان. اسکنوا. ساکن شوید. هذه القریة. درین دیه یعنی
اریحا یا ایلیا. وکلوا. و بخورید. منها. از میوها و حبوب آن. حیث شئتم. از هر جا که خواهید
وقولوا حطة. و بکوئید درخواست ما حطه ایست یعنی وضع کن کناهان ما از ما. وادخلوا
الباب. و در آئید بدری از درهای این دیه. سجدا. در حالتی که سجده کنندکان باشید یا خمیده
شدکان از تواضع. نغفر لکم. تا بیامرزیم شما را. خطیئاتکم. کناهان شما. سنزید المحسنین
زود باشد افزون کردانیم جزای نیکوکارانرا یعنی زیاده دهیم ایشانرا ثواب و درجات
فبدل الذین ظلموا. پس تبدیل و تغییر داده اند آنکه ستم کردند بر خود. منهم. از بنی اسرائیل
قولا. سخنی مامور بهرا. غیر الذی. بغیر آنکه. قیل لهم. کفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه کفتند

خط

خطه فیها شعیر و این از روی استهزا بود. فارسلنا. پس فرستادیم ما. علیهم. بر تغییر دهندکان
رجزا. عذابی. من السماء. از آسمان که صاعقه بود یا طاعون. بما کانوا یظلمون. بسبب آنچه که
بودند که ستم کردند یعنی لفظی یاد در غیر موضع او وضع نمودند. واسئلهم. و بپرس ای محمد صلی الله
تعالی علیه وسلم یهود را. عن القریة. از خبر ده و واقعهٔ اهل آن. التی کانت. آن دهی که بود. حاضرة البحر. نزدیك
دریا و آن دیه ایلیه بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریة و کفته اند نام آن قریه مقنا بوده است در
میان مدین وعینونا و بر هر تقدیر اهل آن دیه متشرع بشریعت توریة بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم
سبت بوده که دران روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده
بزبان حضرت داود علیه السلم ملعون کشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمهٔ یهود
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه. اذ یعدون. چون
در کذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان. فی السبت. در روز شنبه
که آن ترك صید سمك بود ایشان خلاف کردند. اذ تاتیهم. چون می آمد بدیشان. حیتانهم. ماهیان ایشان
یوم سبتهم. روز شنبهٔ ایشان یعنی دران روز که نهی بود شکار ماهیان می آمدند. شرعا. ظاهر شده بر روی آب
و نهرها پدید آمدند. ویوم لا یسبتون. و روزی که سبت عمل نمی کردند یعنی تعظیم آن روز مامور نبودند
چون یکشنبه و بواقی الایام. لا تاتیهم. نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت عزت مر ایشانرا
که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بکذشتی
برفتندی و تا شنبهٔ دیکر ماهی ندیدندی. کذلك نبلوهم. همچنان بیازمائیم ایشانرا یعنی معاملهٔ آزمایندکان
کنیم. بما کانوا. یا بآنچه که از سر جهل. یفسقون. بیرون میروند از فرمان چون اهل ایله روز شنبه
ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد کشتند و بانواع حیله و تدابیر
تمسك جستند در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار کرفت که حوضها ساختند و از دریا
جویها بر آن بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بر آن حوضها راندندی و راهها در پیش
راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بکرفتندی چند نوبت این عمل کردند و آثار
عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم نسبت بکذشتند و اهل آن دیه سه کروه شدند قومی مباشر این
فعل بودند کروهی ایشانرا نهی مینمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی کرفتندی و ایشان فرقهٔ ناهیه را
ملامت میکردند چنانچه حق تعالی خبر میدهد. واذ قالت. و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون کفتند. امة منهم
کروهی از اهل ایلیه که متوقف بودند در فعل و نهی مر کروه ناهی را. لم تعظون. چرا پند میدهید. قوما. کروهی
را که بی شبهه. الله مهلکهم. خدای تعالی هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترك تعظیم نسبت
او معذبهم. یا عذاب کنندهٔ ایشان. عذابا شدیدا. عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخست. قالوا. کفتند
ناهیه. معذرة. [illegible] این وعظ ما عذر خواستنی است از ما و حفص معذرة خوانده یعنی پند دادن ما
برای ما معذرتست از ما. الی ربکم. بسوی پروردکار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست تا ایشانرا
پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم. ولعلهم یتقون. و تا باشند نیز که تا بترسند از خدای تعالی و ترك
معصیت کنند. فلما نسوا. پس آن هنکام که بکذاشتند فرقهٔ صید کنندکان. ما ذکروا به. آنچه پند داده

نصف

می‌شدند بدان یعنی موعظه را قبول نکردند. انجینا. برهانیدیم. الذین ینهون. آنانکه نهی میکردند عن
السوء. از بدی و نافرمانی. واخذنا. و بگرفتیم. الذین ظلموا. آنانرا که ستم کردند بصید ماهی بعذاب بئیس
بعذابی سخت. بما کانوا. با نچه بودند که از روی عناد. یفسقون. خارج می‌شدند از راه فرمان برداری و در
فرقهٔ متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولیست پس از عذاب آن
قوم خبر صید دهند. فلما عتوا. پس آن هنگام که گردن کشیدند. عما نهوا عنه. از آن چیزی که نهی کرده شده
بودند از آن صید ماهی. قلنا. گفتیم ما. لهم. مر ایشانرا. کونوا قردة خاسئین. دور شدگان و نا امیدان از
رحمت آورده اند که ماهیان بعد از انکه از ایشان گرفتن و بپذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مسالک نموده
میان خانهای قوم خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بر محلهٔ خود نشانند راه آمد شد بمساکن ایشان
دربستند روزی از محلهٔ خود بیرون می‌آمدند و کسی از محلهٔ فاسقان بیرون نیامده بود و در تفحص
افتادند همه را یافتند بوزینه شده بوزینه ~~کریه کنان نحوی~~ کریه کنان میکشت در وی بر جامهٔ ایشان
میمالید و سه روز زنده بودند و دو نجها دم مردند. واذ تأذن. و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون آگاهی
داد ربک. از ربک با سوکند خورد. لیبعثن علیهم. که برانگیزد بر یهود. الی یوم القیمة. تا بروز رستخیز
من یسومهم. کسی را که بچشاند ایشانرا. سوء العذاب. عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند
بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فرس ایشانرا میرنجوانیدند و باج می‌گرفتند
تا زمانی که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول
کنند و آن حکم تا قیامت باقیست. ان ربک. بدرستی که پروردگار تو. لسریع العقاب. زود عقوبتست
مرکافرانرا. وانه. و بدرستی که او. لغفور. آمرزگار است هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید. رحیم. مهربانست
که بعد از توبه بگناه نگیرد. وقطعناهم. و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را. فی الارض. در زمین. امما. جماعتی
هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد. منهم الصالحون. بعضی از ایشان شایسته کانند که بدین
موسی علیه السلم متدین شده و تغیر بحال ایشان راه نیافته یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان
آوردند یا آنها که در شب معراج با حضرت صلی الله علیه وسلم گرویدند. ومنهم. و از ایشان هست. دون ذلک
فرود از صالحان یعنی کفرهٔ فسقه. وبلوناهم. و بیازمودیم. بالحسنات. به نیکویی چون عیش و غنا و صحت
والسیئات و بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال. لعلهم یرجعون. شاید که باز گردند بخدای تعالی از معصیت
بطاعت که اینداینشان را در نعمت شکر می‌بایست کرد نظر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و
نحن اغنیاء و در محنت صبر می‌بایست کرد اغاز ناسزا کرده گفتند ید الله مغلولة پس بر محک اختیار تمام
عیار بیرون نیامدند نخوش بود که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در وغش باشد. فخلف
من بعدهم. پس از پس در آمد ند صالحانرا. خلف. پس آیندگان بد. ورثوا الکتاب. میراث گرفتند توریه
را یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران. یاخذون. فرا گرفتند. عرض هذا الادنی. خواست و متاع این جهان
فرو ترکه دنیا است مراد احبار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اند که حق تعالی میکوید رشوت میگیرند. ویقولون
و میکویند. سیغفر لنا. زود باشد که ما را بیامرزند ادعاء ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب
و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوه را گناه نمیدانستند. وان یاتهم و حال

انکه اگر بیاید بدیشان. عرض مثله. خواسته از متاع دنیی مثل آن خواسته دیگر در حرمت. یاخذوه
فرا میگیرند آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوه و اکل حرام. الم یؤخذ علیهم. آیا گرفته
شده است بر ایشان. میثاق الکتاب. عهد مذکور در کتاب توریة. ان لایقولوا. که نگویند. علی الله
الا الحق. بر خدای تعالی مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه فقرانرا خود را دشب و روز بحق
سبحانه نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست. ودرسوا ما. و خواندند
مافیه. آنچه در وست و این حکم در وی نبشته اند. والدار الاخرة. و سرای دیگر که عقبی
است. خیر. بهتر است از عرض دنیا. للذین یتقون. مر آنانرا که پرهیزند از استحلال حرام و دروغ بر خدا
افلا تعقلون. آیا تعقل نمی‌کنید و حفص بخطاب میخوانند یعنی در نمی‌یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا
والذین یمسکون بالکتاب. و آنکه نگاه میدارند کتاب و چنگ در ان میزنند مراد مؤمنان اهل کتاب اند و
کتاب در این آیه قرآنست. واقاموا الصلوة. و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب
مشتملست بر اقامت جمیع شهادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت موقوف بر اقامت
آن بود خانهٔ دین خویش را چو خدا. بر ستون نماز کرد بنا. بی شکی تا ستون بجا نبود. خانهٔ دین حق بپا نبود
انا. بدرستی که ما. لا نضیع. ضایع نکنیم. اجر المصلحین. مزد کار بصلاح آرندگان کرده کار خود بلکه بتمام
بدیشان رسانیم. واذ نتقنا. و یاد کن برای یهود زمان خود چون بکندیم و برداشتیم. الجبل. کوه طور را
فوقهم. بر زبر ایشان. کانه ظلة. گویا که کوه سایه بانیست بر سر ایشان. وظنوا. و دانستند. انه. آنکه کوه
واقع بهم. فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای تعالی از این خبر داده بود. خذوا. و
گفتیم فرا گیرید. ما آتیناکم. آنچه داده ایم شما را از احکام. بقوة. بجد تمام. واذکروا. و یاد کنید پیوسته
ما فیه. آنچه در دست از اوامر و نواهی. لعلکم تتقون. شاید پرهیزکاری کنید و از اعداد متقیان باشید
واذ اخذ. و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون فرا گرفت. ربک. پروردگار تو. من بنی آدم. از فرزندان آدم. من
ظهورهم. از پشتهای ایشان. ذریتهم. فرزندان ایشانرا. واشهدهم. و گواه کردانید ایشانرا. علی
انفسهم. بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت. الست بربکم. آیا نیستم
پروردگار شما. قالوا بلی. گفتند آری تو پروردگار مایی حق تعالی ذریهٔ آدم را بیرون آورد و بعضی از اصلاب
یعنی همچون توالد تناسل کرد ادم نکرد چه همه کس را معلومست که پدر نیز از وست و همه از صلب او بیرون آیند
حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا فرا گرفت
میثاق از ذریهٔ آدم بنعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان
خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده است و آن زمینست در ولایت هند و بعد
از خروج آدم علیه السلم بوده از بهشت و در مدارک فرموده که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و
قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت و عرض آن سه هزار سال راه هست حق تعالی ذریهٔ
آدم علیه السلم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خرد و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و
ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند. شهدنا. گواه شویم ما بر اقرار خود
و گفته اند که چون ذریه بلی گفتند حق تعالی ملئکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سری فرموده که

این خبریست که حق سبحانه از خود و از فرشتگان میدهد که ما برا قرار و ذریة کواه شدیم · ان تقولوا
یوم القیمة · تا نکویند در روز قیامت · انا کنا · بدرستی که بودیم ما · عن هذا · ازاین اقرار · غافلین · بیخبران
او تقولوا · یا انکه نکویند · انما اشرک · بجز این نیست که شرک اوردند · اباؤنا · پدران ما · من قبل · پیش
از ما · وکنا ذریة · و بودیم ما فرزندان · من بعدهم · از پس ایشان کردیم · افتهلکنا · ایا هلاک میکنی
و معذب میسازی مارا · بما فعل المبطلون · با نچه کردند انکه دوان وبی راهان یعنی پدران ما
و چون مشرکان تقلید یاد دست او نیز سازند این سخن را از ایشان مسموع نیفتد زیراکه آخذ میثاق توحید
بر هر احدی از ذریة واقع شده پس تقلید دیکری در شرک عذر نشود ای درویش این ایة مذکر عهد الست
تا بیخبران هرچه غفلت را متنبه سازد لا هوشمندان بیدار دل از ان سوال و جواب غافل نشنید الست
اندر همچنان شان بکوش بعزیاد قالوا بلی در خروش در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را کفتند
روز بلی را یاد داری کفت چون ندارم کوئیا که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رحمه الله
روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود ازدی و فردا شان نشان نیست انکه از
حق نیست غافل یکنفس · ماضی و مستقبلش حالست و بس · از حسین منصور منقولست که فرموده اند
عالم را از حقایق سؤال الست را چکونه جواب دهد بس سر من مخاطب و محب بغایت نازکست ع هم خود
الست کوید و هم خود بلی کند · وکذلک · و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را · نفصل الایات · تفصیل میکنیم
و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبیر کنند دران · ولعلهم · و شاید ایشان · یرجعون ·
باز کردند از تقلید بتحقیق · واتل · و بخوان ای محمد صلی الله علیه وسلم · علیهم · بر قوم خود · نبا · الذی · خبر انکسی
که · اتیناه · دادیم · ایاتنا · علم بایتهای ما یعنی منزل انکس امیة بن ابی تغلب بود از عرب که کتب سماوی
مطالعه نموده که معلوم کرده که در آن زمان رسول مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد
چون حضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر شد و آن آیتها که خوانده بود برطرف
نهاد که قال الله تعالی · فانسلخ · پس بیرون آمد · منها · ازان ایات بواسطهٔ کفر و عناد چنانچه مار
از پوست بیرون آید · فاتبعه الشیطان · پس در رسید شیطان بدو پیوست یا او را پیروی خود نمود فکان
پس کشت آن دانندهٔ ایات · من الغاوین · از کمراهی وکفته اند این کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتاب الهی دیده بود و او را شناخته
و بوی ایمان اورده آخر بوی انکار کرد و کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان
و جباران که صحف ابرهیم علیه السلام خوانده و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام بالشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت
ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوة بود و التماس نمودند که بر موسی و قوم موسی
علیه السلام دعا کند در اول ابا کرد و در آخر با غوای زن خود فریفته کشتند و رشوه از قوم قبول کرده بر
موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق تعالی اسم اعظم را از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند · ولو شئنا · و اگر میخواستیم
ما · لرفعناه · هر اینه برمیداشتیم او را · بها · بسبب آن ایات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم
بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است · ولکنه · ولیکن او بواسطهٔ اتباع
همت · اخلد · میل کرد · الی الارض · بسوی زمین یعنی تخصیص نوال پست · واتبع · و پی روی کرد · هویه

آرزوی

ارزوی خود را بقبول رشوه و استماع سخن زن · فمثله · پس صفت او · کمثل الکلب · مانند سک در خست
احوال همه · ان تحمل · اکر حمله کنی · علیه · بر وو بر انی او را · یلهث · زبان از دهن بیرون · او تترکه ·
یا اکر بکذاری او را و تر انی · یلهث · همان زبان بیرون از دهن افکند معنی آنست که راندن سک و باز
آمدن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سک صفت نیز بهمین حال داشت که
بهیچ وجه راندنات و وحشت خود برنکشت او را در خواب نمود ند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن
منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام بود بر ایشان نفرین کرد در از کوشی که سوار بود بوی
بسخن امد که این راه باز کرد و اکر این عمل بکند هم متنبه نکشت شیخ الاسلام فرموده که تا باد
تقدیر از کجا در اید وجه بوالعجبی نماید اکر از جانب فضل وزد زنار بهرام کور را کمر عشق باز ین راه دین
کرداند و اکر از طرف عدل وزد در سیم توحید بلعم را بر اندازد خنثر باسک خسیسی برابر سازد بیت آنرا بر
از صومعه در دیر کبران افکنی وین را کشتی از بتکده سر حلقهٔ مردان کنی چون چرا از کار تو قفل
زبان را کی رسد فرمان ده مطلق توی حکمی که خواهی آن کنی · ذلک · این مثل که کفته شد · مثل القوم الذین
مثل القوم · مثل انکسیست که از روی جحود و استکبار · کذبوا بایاتنا · دروغ می شمردند ایتهای
ما را که قرانست و این کروه کفار مکه اند · فاقصص القصص · پس بخوان بر ایشان این خبر را و کفته
اند مراد ازین سخن قوم یهود ند که تکذیب ایات توریة کردند در کتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که
قصه بلعم را بر ایشان خوان که اصطلاح او از ایات ما منا سبتی دارد با تکذیب ایشان بر ایة ما را · لعلهم
یتفکرون · تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان با آن ادا کنید که پند پذیر شوند · ساء مثلا ·
القوم الذین · بد مثلیست مثل قوم انانکه · کذبوا بایاتنا · تکذیب کردند ایتهای ما را بعد از علم ایشان بدان
و قیام حجت بر ایشان · وانفسهم · و بر نفسهای خود · کانوا یظلمون · بودند که ستم کردند تقدیم مفعول
بر آن دلالت میکند که و بال ظلم ایشان از جز بر ایشان نرسد · من یهد الله فهو المهتدی · هر کرا کمراه سازد
بحکم عدل خود · فاولئک · پس آن کروه کمراه · هم الخاسرون · ایشانند زیان زدکان در هر دو سرای
ولقد ذرانا · و بدرستی که بیافریدیم · لجهنم · برای دوزخ · کثیرا · بسیاری · من الجن والانس · از دیوان
و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر اصرار ایشان بر کفر و موت بر شرک اشارت پوشیده
نیست · لهم قلوب · مر ایشان را دلهاست که مطلقا · لا یفقهون بها · هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیراکه
متوجه شناخت حق نمی سازد و آن آینه را از زنکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند
ولهم اعین · و مر ایشان راست چشمهای که بهیچ وجه · لا یبصرون بها · روی حق نمی بینند بآن بدان
سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نکرند · ولهم اذان · و مر ایشان را کوشهاست که بهیچ روی · لا یسمعون
بها · سخن حق بآن نمی شنوند زیراکه بسمع هوش ایات و مواعظ قرانی را استماع نمیکنند · اولئک · این
کروه در انکه شاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصور بر لذت فانی شمارند · کالانعام ·
مانند چهار پایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دایمی نیستند
بل هم اضل · بلکه این کروه کمراه تر اند از انعام زیراکه انعام را تکلیف نیست اکر وفا شرع ندارند
بخلاف امر نیز متصف نیستند · اولئک · آن کروه که یاد کرده شد · هم الغافلون · ایشانند غافلان

هرکرا هدایت سازد بفضل خود پس اینکروه مهتدیانند و هرکرا اضلال کند

ودر غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف ما سو ربا فرو کذاشتن معذور مساوی
نیست چه آدم علیه السلم روحانیست وهم جسمانی هم عقلانی وهم شهوانی پس اکر عقل او بر هوا غالب آمد از
ملکه افضلست واکر جز هوش عذب نفس هوا شد از بهایم اخس واذلست ودرین معنی کفته اند
بهرهٔ از ملکست هست ونصیبی ازو. ترک هوا کن بکذر بفضیلت ز ملک. ولله الاسماء الحسنی. ومر
خدایراست نامهای نیکو. فادعوه بها. پس بخوانید اورا بآنها مراد نود ونه نامست که خبر من احصاها
دخل الجنة دران باب وارد شده ودر زاد المسافرین کوید سبب نزول آیة این بود که مردی در نماز
خدایرا باسم الله یاد کرد وباسم الرحمن نیز بخواند ابو جهل کفت نه محمد صلی الله علیه وسلم واصحاب او می کویند که ما
یک خدا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای میخواند آیة نازل شد که اسما الهی بسیار است وهمه نیکوست
اورا بدان اسما میخوانند صاحب کشاف کفته که خدای را صفات نیکوست چون عدل واحسان وخیر و
رحمت وبمثل وامثال آن پس اورا بدان اوصاف بشناسید وکفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و
متصف کردید بصفات حقایق. وذروا الذین. وبکذارید وترک دهید آنها را که از روی جهل. یلحدون.
میل میکنند بکجی. فی اسمائه. در نامهای او یعنی تسمیه میکنند وحق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان ملحق
شده چنانچه حق را یا ابا المکارم ویا ابیض الوجه میکفتند ونصاری یا ابا المسیح وحکما علت اولی
میخواندند الحاد اشتقاق اسماء بتان از اسماء الهی چون لات از الله وعزی از عزیز ومنات از منان
سیجزون. زود بود که جزا داده ملحدان. ما کانوا یعملون. بجزای آنچه هستند که عمل میکنند وچون
ذکر جمعی برای آتش آفریده شده بودند کذشت ذکر اهل بهشت میکند ومیکوید. وممن خلقنا. واز آنها که
آفریده ایم برای بهشت. امة. کروهی که ایشانرا. یهدون. مینمایند. بالحق. براستی. وبه یعدلون. وبحق
عدل میکنند در احکام خود وآن مهاجر وانصار وتابعان ایشانند رضی الله عنهم. والذین کذبوا. وآنانکه
تکذیب کردند. بایاتنا. آیتهای ما را یعنی کفار مکه را استهزا کنان. سنستدرجهم. زود باشد که
بکیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک بهلاک نزدیک کردانیم. من حیث لا یعلمون. از انجا که ندانند یعنی
هر کاه که کناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میکردانیم تا در طغیان وعصیان افزایند امام قشیری
فرموده که استدراج اعصابهم ترتیب واب وشکر یعنی بر ایشان میدهد وسپاس داری هلاک ایشان
فراموش میکرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شدند. واملی لهم. وزمان دهم مر ایشانرا امتی بین بکیر متین
ان کیدی. بدرستی که کرفتن من. متین. سخت کید عملی را کویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهة
آنکه در ظاهر احسانست ودر باطن خذلان کید کفت آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بکوه صفا
بر آمد یک یک از کروه قریش را از عذاب خدای تعالی میترسانید یکی از صنادید قریش کفت که این یار شما
دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیة آمد که. اولم یتفکروا. آیا فکر نکردند این معاندان اندیشه نمودند
درینکه. ما بصاحبهم. نیست مر یار ایشانرا یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم. من جنة. از هیچ نوعی دیوانکی این
همان عاقلست که اورا قبل از اظهار دعوت محمد امین میکفتند صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه دعوت آشکاره کرد
چرا دیوانه میخوانند. ان هو. نیست او. الا نذیر. مکر بیم کننده است از عذاب الهی. مبین. پیدا وهویدا بیم
کردن او. اولم ینظروا. آیا نظر کردند بدین استدلال. فی ملکوت السموات. در ملک عظیم آسمانها

والارض. ودر ملکوت ارضین کفته اند ملکوت سما نجوم است وشمس وقمر وملکوت ارض بحور است وجبل وشجر
وما خلق الله. ونکر ستند در آنچه آفرید خدای تعالی. من شیء. از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و
جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد. وان عسی. ودیکر نظر نکردند در آنکه شاید. ان یکون. آنکه باشد
قد اقترب. بتحقیق نزدیک رسیده. اجلهم. عدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان
رسیده باشد پیش از وقوع فوت وحلول موت بر عمل اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی وواسطه فلاح
جاودانی باشد. بیت. زان پیش که اجل فرا رسد تنک. وایام عنان ستاند از چنک. بر مرکب فکر خویش نه زین.
مردانه در آی در ره دین. فبای حدیث. پس بکدام سخن. بعده. بعد از قرآن. یؤمنون. ایمان خواهند آورد
این مشرکان اکر بقرآن نکروند که او جامع حقایق دین ودنیی ومجمع مبانی صورت ومعنیست. من یضلل الله.
هر کرا کمراه کرداند وبقرآن نکرود. فلا هادی له. پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد. ویذرهم. و
میکذاریم ما کمراهان را. فی طغیانهم. در کمراهی ایشان تا پیوسته. یعمهون. سرکردان ومتردد ومتحیر
میکردند یا میکذارد خدای تعالی ایشانرا اکر بصیغه غایب خوانده شود یا نکرود سددهای توفیق رفیق مطلقا
نیابند وبمنزل نرسند کروهی از قریش واصح آنست که یهود کفته که ای محمد صلی الله علیه وسلم ما را از وقوع ساعة خبر ده
اکر پیغمبری که ما دانیم که کی خواهد آمد واین سؤال امتحانی بود زیرا که می دانستند که جز خدای تعالی نمیداند
آیة آمد که. یسئلونک. می پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم. عن الساعة. از ساعة قیامة ساعت از اسمای الهی
غالبه است چون نجم واطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعة بساعة قایم شود تا ثبات خلایق
در وی کم از ساعتی باشد وبر هر تقدیر سؤال میکنند که. ایان مرسیها. کی است بیان کردن وبدید آوردن
او. قل انما علمها. جز این نیست که دانستن ظهور ساعت. عند ربی. نزدیک پروردکار منست که هیچ ملک
مقرب ونبی مرسل بران اطلاع نداده. لا یجلیها. آشکاره نکند امر قیام را. لوقتها. در وقت او. الا هو.
مکر او که داناست بدان. ثقلت. پوشیده است علم قیامت یا کران وعظیمست دانستن آن. فی السموات
والارض. در آسمانها وزمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از ملک وثقلین بزرکست از جهة هول
وهیبت او کویا حکمت در اخفای او اینست. لا تاتیکم. نمی آید بشما قیامت. الا بغتة. مکر ناکهان. یسئلونک.
می پرسند از تو آنرا ووقت آنرا بر آن وجه که. کانک. کویا تو. حفی. مهربانی ودوست میداری. عنها.
سؤال از آن وحال آنکه تو کارهی از آن سؤال چه وقتی باشد جز حق سبحانه نمی داند. قل. بکو دیکر بار از روی
تاکید ومبالغه. انما علمها. جز این نیست که علم قیامت. عند الله. ولکن اکثر الناس. نزد خدای تعالی است
ولیکن بیشتر مردمان. لا یعلمون. نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه
رسول صلی الله علیه وسلم را کفتند که خدای تو چرا خبر نمیکند ترا از نرخ که کی ارزانی کران میشود تا از آن چیزی بخری
وکران بفروشی وبر آن سود کنی آیة آمد که. قل لا املک. بکو نمیتوانم. لنفسی. از برای نفس خود. نفعا.
هیچ منفعتی. ولا ضرا. ونه دفع مضرتی. الا ما شاء الله. مکر آنچه خدای تعالی خواهد ومراد دان تعلیم دهد
ولو کنت. واکر بودمی من که بی تعلیم حق. اعلم الغیب. دانستن غیب را. لاستکثرت. هر آینه طلب بسیاری
کردمی. من الخیر. از مال ومنفعت وفتح وغنیمت. وما مسنی السوء. ونرسیدی بمن بدی از فقر ومرض
ورنج وهزیمت. ان انا. نیستم من. الا نذیر. مکر بیم کننده منکران. وبشیر. ومژده دهنده. لقوم

یؤمنون. برای گروهی که بگروید ندبین و بانچه با منست. هو الذی خلقکم. اوست یعنی خدای تعالی آنکسی
که بیافرید شمارا. من نفس واحدة. از یک تن آدمست. وخلق منها. و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلع
از اضلاع وی. زوجها. جفت او که حواست و این آفرینش از جهت آن بود که لیسکن الیها تا آرام گیرد
بوی و الفت پذیرد باوی. فلما تغشیها. پس آن هنگام که بپوشید آدم حوارا یعنی خلوت کرد باوی.
حملت. بار گرفت حوارا. حملا خفیفا. باری سبک که آن نطفه آدم بود علیه السلم برحم او درآمد. فمرت به پس
میگذشت بآن یعنی می آمد و رفت. فلما اثقلت. پس آن هنگام که گران شد حوا بان باری که در شکم او بود
یعنی فرزند بزرگ شد و حوا علیها گران بار گشت. دعوا الله. بخواندند آدم وحوا علیهما خدایرا که ربهما
پروردگار ایشانست و گفتند خدایا. لئن اتیتنا. اگر بدهی مارا. صالحا. فرزند درست خلقت که مشابه ما
باشد در صورت. لنکونن. هر اینه می باشیم ما. من الشاکرین. از سپاس داران مر ترا بجهت نعمت مجدد قولی
انست که چون حوا حامله شد ابلیس لعین بر صورت مجهوله بر حوا ظاهر شد و گفت در شکم تو چیست حوا
جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد انگه پرسید از کجا بیرون خواهد آمد حوا
گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند
و بیرون آرد حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم علیه السلم در میان آورد آدم علیه السلم نیز اندیشناک شد
و ابلیس دیگر باره خود را بصورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال پرسید ایشان حال باز گفتند
ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام از خدای تعالی درخواهم که این حمل با مثل شما
بشری راست خلقت گرداند و خروج او باسانی باشد بشرط انکه اورا عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در
ملکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد. فلما اتیهما. پس آنهنگام که عطا کرد خدای تعالی بر ایشان
صالحا. فرزندی صالح و تندرست. جعلا له. گردانیدند برای خدای تعالی. شرکاء. خداوند شریکی یعنی
شریک ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث و بعضی بر انند که آن وقتی
که داد حق تعالی اولاد آدم وحوا را فرزند شایسته ایشان چیزی را شریک حق ساختند در عبادت
و حفص شرکاء میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدایرا. فیما اتیهما. در انچه داد
اولاد آدم وحوا را اصحاب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته که نفس واحده قصیست از اجداد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که خدای او را زوجه از جنس او یعنی زنی عربی و قرشی کرامت فرمود و زن و شوهر
شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشانرا فرزندی شایسته دهد بشکر گذاری و سپاس داری قیام نمایند
حق تعالی ایشانرا چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدایرا و عبد مناف و عبد
قصی و عبد الدار نام نهادند. فتعالی الله. پس برتر گشت خدای تعالی و پاک. عما یشرکون. از آنچه برای
او انباز میگیرند قصی و اولاد او بر قول اول ضمیر یشرکون شاملست بر همه مشرکان را. ایشرکون
آیا انباز میگیرند در عبادت حق. ما لا یخلق شیئا. انچیزی را که نیافریند و قدرت ندارد با خلق. وهم
یخلقون. وحال آنکه این انبازان که میگیرند ایشان آفریده اند و مخلوق خالق نتواند بود. ولا یستطیعون
و نمیتوانند بتان. لهم. برای پرستندگان خود. نصرا. یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا در باز
در دفع مضرت از ایشان. ولا انفسهم. و نه نفسهای خود را. ینصرون. یاری میدهند در وقتی که کسی ایشانرا

میشکند

میشکند یا با لوات و ارواث آلوده میسازد. وان تدعوهم. و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا
الی الهدی. بسوی اسلام. لا یتبعوکم. پی روی نمیکنند شمارا. سواء علیکم. یکسانست بر شما ادعوتموهم
انکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید در دین حق. ام انتم صامتون. یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است
بقومی از کفره چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند. ان الذین تدعون. بدرستی که
آنکه شما می پرستید ای مشرکان. من دون الله. بجز خدای تعالی و ایشانرا اله نام نهاده اید عباد. بندگان
اند یعنی مملوک و مسخر فرمان اند. امثالکم. مثل شما یعنی ایشان نیز تا در تحت تصرف و در قبضه
تقدیر حق اند. فادعوهم. پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید. فلیستجیبوا لکم. پس باید که اجابت کنند مر
شمارا. ان کنتم. اگر هستید. صادقین. راست گویان در انکه ایشان آلهه اند چه آلهه بحقیقت آنست که دعای
بنده و ندای پرستنده خود را کند. الهم ارجل. آیا مر این بتانرا پایهاست که در مهمات خود. یمشون بها
بروند بدانها چنانچه شما می دوید. ام لهم اید. یا ایشانرا دستهاست که چیزهارا. یبطشون بها. فرا
گیرند بدان چنانچه شما فرا میگیرید. ام لهم اعین. یا ایشانرا دیدهاست که مرئیات را. یبصرون بها. ببینند
بدان چنانچه شما می بینند. ام لهم آذان. یا ایشانرا گوشهاست که مسموعات را. یسمعون بها. بشنوند
بدان چنانچه شما می شنوید و خواه قائلید که ایشانرا پای رو و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست
و شمارا هست پس شمارا بدینها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل و مفضول را پرستند
این آیت در شان اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بالهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که
قل ادعوا. بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که بخوانید. شرکاءکم. انبازان خود را که برای ما ساخته اید و با هم یار
شوید در عداوت من. ثم کیدون. پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن. فلا تنظرون
پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی
اندیشم. بت. اگر هر دو جهانم خصم گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی. ان ولیی الله. بدرستی که یار
من و متولی کار من الله است. الذی. آن الهی که. نزل الکتاب. فرو فرستاد قرآنرا که حامی بندگان خود
وهو یتولی الصالحین. دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را. والذین تدعون. و آنانرا که شما
میخوانید و می پرستید. من دونه. بدون خدای تعالی. لا یستطیعون. نمیتوانند نصرکم. یاری دادن
شما. ولا انفسهم. و نه نفسهای خود را. ینصرون. یاری میکنند بوقت کسر و حطم ایشان. وان تدعوهم
و اگر بخوانید ای مومنان کافرانرا. الی الهدی. بدین راست. لا یسمعوا. نمی شنوند بسمع قبول. وتریهم
و می بینی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشانرا که بدیدهای ظاهر. ینظرون الیک. مینگرند بسوی تو. وهم و
حال انکه ایشان. لا یبصرون. نمی بینند ترا بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند اگر ترا می بینند
بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی پرسید که سر این حدیث
چیست که سلطان العارفین فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت صلی الله علیه وسلم را
این سخن بگفت و او را کفار و منافقان و یهود میدیدند حضرت شیخ فرمود که ایچ دیدن را حمل بر رؤیت
ظاهر مکن معلومست که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان چند کس دیده باشند در وقت بایزید

چندکس بحال او بیناشده باشد برای دیدن توچشم دیگرم باید که این چشمی که من دارم جالت را نمی شاید

خذ العفو این ایة جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و بجوی از ایشان کاری
که شاق باشد برایشان یا بگیر صفت عفو را و از سرکینه کارها در گذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را و بجز آن
سهل باشد صدقه دادن آن درین معنی نزول ایة قبل از وجوب زکوة بوده باشد وأمر وبفرمای دیگران را
بالعرف به نیکویی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصلتیست که آنرا عقل بپسندد و شرع قبول کند واعرض
وروی بگردان عن الجاهلین از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی فرموده که
جاهلتر جاهلانست و او سزاوارترست بانکه اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از
نزول این ایة جبرائیل علیه السلام فرموده که پروردگار تو میگوید که بپیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که
ترا محروم سازد و عفو کن بر کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همینست حکیم سنائی فرماید
هرکه زهرت دهد بده قند وانکه از تو برد بدو پیوند واما ینزغنک وهرگاه برانگیزند و از جای
ببرد ترا من الشیطان از جهة دیو نزغ برفتنی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان
وسوسه بتو رسد فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای تعالی از شر او انه بدرستی که خدای تعالی سمیع شنو
است آنرا که بزبان گویی علیم دانا شده است آنرا که در دل داری ان الذین اتقوا بدرستی که آنانکه پرهیز
کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق اذا مسهم چون رسد بدیشان طائف وسوسه من الشیطان
از دیو سرکش تذکروا یاد کنند خدای تعالی را و از وعید او بر اندیشند فاذا هم مبصرون پس ایشان
از بندگان باشند راه صواب را و بدان تباهی وسوسه از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند واخوانهم
و برادران کفار شیاطین اند یمدونهم میکشند کافران را فی الغی در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می
آرایند ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند
واذا لم تاتهم وچون نیاری تو بکافران بایة آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قالوا گویند لولا اجتبیتها
چرا بر هم نبافتی و بر نگزیدی آن ایة را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای
قرآنی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیر واقع شدی از روی استهزا گفتندی احداث و انشا کرد
دیگر ایتهارا این آیات نازل شد و امر آمد که قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم انما اتبع جز این نیست که من پیروی
میکنم ما یوحی الی من ربی آنچیز را که وحی کرده میشود بمن از پروردگار من و من بافنده و سازنده
قرآن نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلها و حجتهاکه بدان حق دین و صواب دریافته شود من ربکم
فرود آمده از پروردگار شما وهدی وراه نماینده است ورحمة وبخشاینده با هدایت ورحمت
است لقوم یومنون برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که
جوانی انصاری در عقب رسول علیه الصلوة والسلام نماز میگذارد و هرچه آن حضرت صلی الله علیه وسلم قراءت میفرمود
او نیز میخواند آیة آمد که واذا قرئ القرآن وچون خوانند قرآن در نماز فاستمعوا پس بشنوید
له مر آنرا وانصتوا وخاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لعلکم ترحمون شاید که رحمت
کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی جواز استماع قراءت قرآنست هرجا خوانند اما علما بر آنند که در خارج صلوة
مستحب است و گفته اند مراد انصاتست برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل میباشد بر آیتی از

قرآن واذکر ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم ربک پروردگار خود را فی نفسک در دل خود تضرعا بزاری
وخیفة وبترسکاری بزاری بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او ودون الجهر من القول وبخوان
او را و ترا او از بلند و اشکارا یعنی میان ستر و جهر بالغدو ودر بامدادها والاصال و شبانها مراد
دوام ذکر است یا انکه این دو وقت افضل شبان روز نیست ولا تکن ومباش خطاب با حضرت علیه السلام
ومراد امتند یعنی مباشید من الغافلین از جمله بیخبران از ذکر خدای تعالی اورده اند که کفار مکه تعظیم
میکردند از سجده مر خدا برا و تنفر نموده می گفتند انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا حق تعالی میفرماید که ای
محمد صلی الله علیه وسلم کافران از سجده من سرکشی میکنند ان الذین بدرستی که آنانکه از ملئکه اعلی که هستند
عند ربک نزدیک پروردگار تو یعنی بقربان بارگاه عزت لا یستکبرون گردن نمی کشند عن عبادته
از پرستش حق ویسبحونه وتنزیه میکنند ذات او را ازانچه لایق آنحضرت نباشد وله یسجدون
مر او را خاص سجده میکنند تعریض مشرکان و تنبیه مومنان ولهذا بعد از تلاوت این ایة سجده میباید کرد
و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضعست یکی در اخر سوره حج بمذهب
امام شافعی و بمذهب امام احمد سجده هست و بمذهب امام اعظم نیست دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم
سجده هست و بمذهب بواقی ائمه نی و نزد امام اعظم سجده تلاوت بر خواننده و شنونده واجبست در نماز
و غیر نماز در حال و اگر فوت شود قضا لازمست و بمذهب ائمه دیگر سنت بعد از فوت قضا لازم نیست
وحضرت شیخ در فتوحات این سجده را سجده ملئکه گفته و میگفت ساجد را باید که درین سجود از خصایص
ملکی فیض خاص حاصل کرد تا حقیقة این سجده را دریافته باشد ما یکون العبد من ربه وهو ساجد
بر قصه ظهور چهره میگشاید و هر ما علی علی نفسه بکثرة السجود از منظره شهود روی مینماید سجده طاعت
خاص بل افسر نیست زیبنده مفارق اهل اخلاص بیت زینت تو بس که بندگی تاج تو در سجده سرافکندگی
شرم تو باد اگر به بالاو پست سجده طاعت بر پیش هرچه هست توکنی از سجده او سرکشی به که ازین شیوه قدم در کشی
شیخ الاسلام فرموده که سری که در سجود نیست سفر است وکفی که در او جود نیست کفچه است ونعم
ما قال بیت شرف نفس بجود است و کرامت بسجود هرکه این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال وهی ست وسبعون

بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک ومیپرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم
عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال هست یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم
اختلاف کردند جوانان مدعا آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار
و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید یا هر قوم از مهاجر و انصار دعوی اقرار غنیمت داشتند چون
از جناب نبوت ماب استفسار نمودند آیة آمد که قل الانفال بگو که حکم غنیمتها لله مر خدای راست و
الرسول و فرستاده او را اگر بامر او قسمت کنند بر هر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی
و مخالفت منمایید واصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عباده
بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این ایة در باب اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق
ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق تعالی حکم آنرا برسول خود تفویض نموده و او میان مسلمانان قسمتی
راست فرموده ما خلفای خود را بصلاح آوردیم واطیعوا الله و فرمان برید خدای تعالی را ورسوله

فرستاده اورا انچه فرماید درباب غنایم · ان کنتم مؤمنین · اگر هستید شما مؤمنان مقتضی طاعت و
تقویست · انما المؤمنون · بجز این نیست که مؤمنان کامل · الذین · آنانند که · اذا ذکر الله · چون یاد
کرده شود ذکر خدای تعالی نزدیک ایشان · وجلت · بترسد · قلوبهم · دلهای ایشان از جهت هیبت جلال و عظمت
لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در منت و افضال او · واذا تلیت · وچون خوانده شود · علیهم آیاته · زادتهم ایمانا
بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیة انضمام ایشان با آیتهای منزله با تصدیق و یقین ایشان
بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت
بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعت روزنه دل در
وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن گشاده تر گردد و نور ایمان
بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گرداند · وعلی ربهم · و بر پروردگار خود · یتوکلون · توکل
کنند نه بر دنیی و اهل دنیا چه هر کس در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای
ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی ماند · هر که او در بحر همت مستغرق شود · فارغ از کشتی و از
زورق شود · غرقه دریا بحر در یابند · غیر دریای بروی نمانند · الذین · و این مومنان کامل الایمان آنانند
که از روی اخلاص · یقیمون الصلوة · بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن · ومما رزقناهم · و از انچه
روزی داده ایم ایشان را · ینفقون · نفقه میکنند · اولئک · آن گروه که اعمال قلب را از وجد و توکل و یقین
با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند · هم المؤمنون · ایشانند مؤمنان · حقا · با ایمان درست
و راست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا · لهم · مر این مومنانراست · درجات
مرتبهاست · عند ربهم · نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت یا درجات بهشت · ومغفرة · و
آمرزش مر تقصیرات ایشانرا · ورزق کریم · و روزی بزرگ که صافی باشد از نکد اکتساب و خالی از خوف
حساب قشیری فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد · تو روزی ده
بروزی و احمان · از سبب بگذر مسبب بین عیان · از مسبب میرسد هر خیر و شر · نیست از اسباب و وسایط ای پدر
اصل بیند دیده چون اکمل بود · فرع بیند دیده چون احول بود · آورده اند که چون کاروان قریش با متاع
بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله مینمودند جبرئیل علیه السلام
بیامد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را خبر داد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم صورت حال با مومنان بازگفت و ایشان از
بسیاری مال و اندک رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و
ابو سفیان خبر یافته ضمضم بن عمرو غفاری را جهت استمداد قریش بمکه فرستاده و خود با کاروان از راه
روی بمکه نهاد و ابو جهل با بسیاری مردم از مکه بمددکاری بیرون آمده متوجه بدر شدند حضرت صلی الله علیه وسلم
در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در صدار آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
صحابه را فرمود که ایها الناس العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوستر میدارید یا مقاتله کافران
بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین نفس
متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که گویا بکشتن گاه قوم نظر
میکنم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشتند و امیة بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس

وازانجم

وازانجمله آن پیغمبر حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق تعالی پیغمبر خود را ترا خدای تعالی بمجمع
بدر که مضاجع کفار است خواهد بود · کما اخرجک ربک · چنانچه ترا بیرون
آورد پروردگار تو · من بیتک · از خانه تو که مدینه است · بالحق · بصواب و راستی · وان فریقا · و بدرستی
که گروهی · من المؤمنین · از گروندگان · لکارهون · هر اینه کارهند رفتن بدر و آن کراهت طبع بود از
رخت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت · یجادلونک · جدال می کنند با تو · فی الحق · در اختیار
حق که جهاد است · بعد ما تبین · بعد از انکه روشن شد بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند با اعلام
تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن جدال آن بوده که بزاری کاروان بیرون آمده اند نشر حرب
نداشتیم و ساخته کارزار نبرده اند · کانما یساقون · گوییا رانده میشوند · الی الموت · بسوی مرگ · وهم ینظرون
وگوییا که ایشان مینگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهة قلة عدد و عدم زاد و استعداد انسان
بود · واذ یعدکم الله · و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای تعالی · احدی الطائفتین · یکی از دو گروه یا
کاروان یا لشکر کافران چه تمام لشکریان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و
شش زره و هفت شمشیر · انها لکم · آن شما راست · وتودون · و شما دوست میدارید · ان غیر ذات
الشوکة · غیر خداوند شوکت و صلاح یعنی کاروان · تکون لکم · باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان
چهل سوار بیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مرد پس شما آسان خود را میخواهید · ویرید الله · و
میخواهد خدای تعالی · ان یحق الحق · آنکه ثابت کرداند حق را · بکلماته · با آیاتی که در محاربه ذات الشوکه فرستاده
یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و برود
و برکند · ویقطع دابر الکافرین · بنیاد کافران را و ببرد و مستاصل سازد معاندان را · لیحق الحق · تا ظاهر کند دین
اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم · ویبطل الباطل · و زایل گرداند کفر را یا ضعیف
گرداند اندام مشرکان را · ولو کره المجرمون · و اگر چه نخواهند و کاره باشند آنرا · اذ تستغیثون · و یاد کنید
آنرا که فریاد میخواستید · ربکم · از پروردگار خود و می گفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا
علی عدوک و گفته اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنانرا هلاک کنی دیگر کس نباشد
که ترا پرستد · فاستجاب · پس اجابت کرد خدای تعالی · لکم · مر شما را · انی ممدکم · بآنکه من مدد کننده شما را · بالف
من الملائکة · بهزار تن فرشتگان · مردفین · از پی یکدیگر در آیندگان مراد ازین الف آنهااند که مقدمه لشکر
ملئکه بودند با وجود اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر
قتال نکردند و آن ثلاثه و خمسه که در سورة آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و در وسیط گوید الفی بوده
بعد از الفی با پنج هزار رسیدند · وما جعله الله · و نکرد آنرا خدای تعالی این امداد را · الا بشری · مگر برای مژدگان
مر شما را بنصرت · ولتطمئن به · و تا آرام گیرد بدان · قلوبکم · دلهای شما پس قلت و ذلت از شما دور شود
وما النصر · و نیست نصرت و ظفر یافتن · الا من عند الله · مگر از نزدیک خدای تعالی نه از ملئکه و غیر ایشان
ان الله عزیز · بدرستی که خدای تعالی غالبست دوستان خود را نصرت دهد · حکیم · راست کار است دشمنانرا
مقهور می سازد · اذ یغشیکم النعاس · و یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خواب سبک را صحابه را در آن
شب که روز دیگر القاء فریقین خواستبود و دغدغه عظیم دست داده جهة آنکه منزل ایشان در ریگستان

بود که رونده را قدم بخاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق خواب بر ایشان گماشت · امنة منه · برای امنی حاصل
از نزدیک و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را ایمان میباید
گذارد بعضی محدث شدند و برخی جنب و آب ندارند و پای تا زانو بخاک فرو میرود و کافران در زمین سخت اند و بر
آب قادر و شما میگویید ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل
باران فرستاد چنانچه فرمود · وینزل · و فرستاد · علیکم · بر شما · من السماء · از ابر یا از آسمان · ماء · آبی · لیطهرکم
تا پاک کرداند شما را بآن آب از حدث و از جنابت · ویذهب عنکم رجز الشیطان · و وسوسهٔ شیطان را که میگفت
نصرت و جاست با ما جمع شود · ولیربط · و تا بر بندد · علی قلوبکم · بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری
ویثبت · و برای آنکه ثابت کرداند · به الاقدام · بدین باران قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز
بارید استحکام داد پس قدم مومنان مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود لای عظیم پدید آمد
و گفته اند مر آفات قدم است در معرکهٔ حرب · اذ یوحی · یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون وحی کرد · ربک · پروردگار
ترا · الی الملئکة · بسوی آن فرشتگان که بامداد مومنان آمده اند و مضمون وحی که · انی معکم · من با شما ام
در امداد و اعانت یا ناصر و نگاه دار شما ام در امداد و اعانت یا ناصر از شر دشمن · فثبتوا الذین آمنوا · پس استوار
سازید یعنی دل دهید مومنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در
مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت
باد که شما غالب شدید و خدای شما است و مردان باشید که دشمن را بر خواهد کند نصرت مر شما را ای فرشتگان
و شما بشارت دهید که من · سالقی · زود باشد که در افکنم · فی قلوب الذین کفروا الرعب · در دلهای ایشان که
حق را پوشیدند ترس و بیم را · فاضربوا · پس بزنید ای ملئکه کافران را · فوق الاعناق · بر زبر گردنهای ایشان
یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان واحدی رحمه الله نقل میکند که چون ملئکه بقتال مامور شدند نمی دانستند که
از ضرب قصد کدام عضو میباید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان · واضربوا منهم · و بزنید از
ایشان یعنی ببرید · کل بنان · همه انگشتان و گفته اند مراد همه تمام دست و پاست · ذلک · این ضرب برای ایشان
بانهم · بسبب آنست که ایشان · شاقوا الله · مخالفت کردند خدای تعالی را · ورسوله · و فرستادهٔ او را · ومن یشاقق
الله ورسوله · و هر که خلاف کند خدای و رسول او را · فان الله · پس بدرستی که خدای تعالی · شدید العقاب
سخت عقوبتست بر مخالف در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری · ذلکم · اینست عقوبت ای کافران · فذوقوه
پس بچشید آنرا عاجلا · وان للکافرین · و بدرستی که مر کافران راست · عذاب النار · عذاب آتش دوزخ
یا ایها الذین آمنوا · ای آنانکه گرویده اید · اذا لقیتم · چون ببینید · الذین کفروا · آنانرا که کافر شدند
زحفا · انبوه و در هم پیوسته برای حرب شما · فلا تولوهم الادبار · پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی
هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مومن را از ده کافر زیاده شایستی گریختن و بآیة الان
خفف الله منسوخ شد چنانچه عنقریب مذکور گردد · ومن یولهم · و هر که بگرداند بر ایشان · یومئذ
در آن روز · دبره · پشت خود را · الا متحرفا · مگر برگردنده برای جولان یا کر و فر · لقتال · مر جنگ را یعنی
خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد تا قتل شود پس باز گردد بوی · او متحیزا · یا پناه جوینده
الی فئة · بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه یا میسره و بر عکس و مضطر که بغیر ازین دو وجه گشت کند

فقد باء

فقد باء · پس بدرستی که بازگردد · بغضب من الله · بخشمی بزرگ از خدای تعالی · ومأویه جهنم · و بازگشت
وی دوزخ باشد · وبئس المصیر · و بد جای بازگشت دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و
لشکر کفار بر یکبار حمله کردند حضرت صلی الله علیه وسلم در عریش آغاز کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا
وعده که درباب نصرت من فرموده بوفا برسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بر طرف
دشمن افکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر
بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملئکه
آغاز حرب کردند و مومنان بکار در آمدند و هفتاد کس از صنادید عرب کشته شد و هفتاد دیگر را
اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر کردم آیت آمد که
فلم تقتلوهم · پس شما نکشتید دشمنان را بقوة خود · ولکن الله قتلهم · و لیکن خدای تعالی ایشانرا کشت
باینکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید · وما رمیت · و نیفکندی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم آن
مشت خاک را · اذ رمیت · چون بیفکندی تو و افکندهٔ تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود · و
لکن الله رمی · و لیکن خدای تعالی بیفکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافهٔ نقل بعید از راه گسست
و بحی آن از وی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق تعالی در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که وما
رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد که مر خود را ولکن الله رمی تا افادهٔ معنی تفضیل
کند در عین جمیع فیکون الرمی محمد صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه و در فتوحات مکیه آورده که حضرت صلی الله علیه وسلم
را سبب بود در رمی بحکم کفت سمعه و بصره دیدن پس از اثر سبب وما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین
و این کلام در مرتبه اقرب فعل است و در نفحات الانس مدت روایح نفحات الانفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال
حال مصطفی صلی الله علیه وسلم استغراق او در حالت فنا توی ترا از همه انبیا بود و چون حضرت صلی الله علیه وسلم مستغرق
مقام فنا فی الله بود حق تعالی در کلام خود نسبت فعل از وی رفع کرد هر چند نشانهٔ فعل وی حیث وما رمیت
اذ رمیت آن مشتی خاک بر روی دشمن تو نینداختی خدای انداخت و هم از آن جنس فعل اند داود علیه السلام
حاصل اسد فرمود و قتل داود جالوت داود علیه السلام جالوت را کشتی تا فرق باشد میان مرتبهٔ مصطفی
صلی الله علیه وسلم و دیگر پیغمبران فرقی بسیار است میان آنکه فعل بنده را بدان اضافه کند و بنده محل
آفات و حوادث است · مثنوی · مارمیت اذ رمیت گفت حق · کار حق بر کارها دارد سبق · گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست
ما کمان و تیر اندازش خداست · تا نشد مغلوب این نکته نیافت · گر تو خواهی آن طرف باید شتافت · و از مثنوی حضرت مولوی
مفهوم میشود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بود و این سخنان در جواهر التفسیر مسطور
لایق هست تحریر یافته · ولیبلی المومنین · کرد خدای تعالی آنچه کرد تا دین را ظاهر کرداند و یا عطا دهد
مومنان را · منه · از نزدیک خود · بلاء حسنا · عطای نیکو که آن نصرتست و غنیمت در حقایق سلمی
آورده از امام جعفر رضی الله عنه نقل میکند که بلاء حسن آنست که ایشان را در نفوس ایشان فانی گرداند
و بعد از فنا بهویت خود باقی سازد و امام قشیری رحمه الله گوید بلای حسن آنست که مبتلی مشاهد کند مبتلی
را عین بلا · بیت · چو دانستی که اندر دو تو از کیست · ز رنج خویشتن می باش خرم · که او زهرت دهد بهر شکر · و راو زحمت
زند بهر مرهم · ان الله سمیع · بدرستی که استغاثه و دعاء شما شنود · علیم · دانا است بنیات شما لاجرم دعا را

اجابت فرمود. ذلکم اینست کار که دیدید وان الله وآن نیز هست که خدای تعالی موهن سست کننده
و باطل سازنده است. کید الکافرین مکر و حیله کافران آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه
باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقدم محمد دایم نصرت ده اند و لشکر آنرا که راه یافته تر
اند و فاضلتر است و ستوده و ستوده در روز جنگ ابوجهل همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک
پس حق تعالی خطاب میکند که یا اهل مکه بر سبیل تحکم. ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح. اگر طلب فتح نصرت
کردید پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دینی که بمن دوستر است. وان تنتهوا. و اگر باز ایستید ای کافران
باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول. فهو خیر لکم پس آن بهتر است لکم مر شما را از قتل این جهان
و عقوبت آن عالم. وان تعودوا. و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان. نعد. باز گردیم بنصرت ایشان. ولن
تغنی و دفع نکنند. عنکم. از شما. فئتکم. جماعت شما. شیئا. چیزی را از بلا. ولو کثرت. و اگرچه بسیار
باشند آن جماعت. وان الله. و بدرستی که خدای تعالی. مع المؤمنین. با مؤمنانست بنصرت و معونت. یا
ایها الذین امنوا. ای کسانی که ایمان آورده اید. اطیعوا الله. فرمان برید خدایرا. ورسوله. و فرستاده
اورا. ولا تولوا. و بر مگردید و اعراض مکنید. عنه. از آن امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای تعالی
یا دوری مگردانید از رسول صلی الله علیه وسلم چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مخالفت او و ذکر طاعت
حق تنبیه است بر آنکه طاعت خدای تعالی در طاعت رسولست پس از امر رسول صلی الله علیه وسلم سر متابید. و
انتم تسمعون. و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر منست یا می شنوید مواعظه قرآن را و عظ
ولا تکونوا. و مباشید. کالذین. مانند آنانکه. قالوا. گفتند. سمعنا. شنودیم. وهم لا یسمعون. و حال
آنکه ایشان نمیشنوند مثل اهل کتاب یا کفر منافقان که بیان نفع کبر ندیس گو بیا که بیت مگو که می شنوم
هرچه گفته سعدی. چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی. ان شر الدواب. بدترین که بدترین جنبندگان
بر روی زمین. عند الله. نزدیک خدای تعالی در حکم او. الصم. کرانند از شنیدن حق. البکم. و گنگانند از
گفتن حق. الذین لا یعقلون. آنانکه در نمی یابند حق را و بدتر از بهایم جهة آنند که خرد که سبب تفضیل
انسان بر حیوانا تست روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس و شتافته در تبیان آورده که
مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله
ولو علم الله. و اگر دانستی خدای تعالی. فیهم خیرا. در ایشان نیکویی که اشتغالات بآیات قرآنی. لاسمعهم.
هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنودن نافع دادی. ولو اسمعهم. و اگر بشنوانیدی ایشانرا
و تصدیق کردندی. لتولوا. هر آینه برگشتندی از ایمان. وهم معرضون. و حال آنکه ایشان اعراض
کنندگانند از قبول حق و تولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم برای ما زنده گردان قصی
بن کلاب را که مردی مبارک بود تا بر صدق گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق تعالی میفرماید که اگر خدای تعالی
ایشانرا بشنوانیدی کلام قصی که هم ایمان نمی آرند. یا ایها الذین امنوا. ای گروه مؤمنان. استجیبوا لله
اجابت کنید مر خدایرا. وللرسول. و فرستاده اورا. اذا دعاکم. چون بخواند شمارا رسول علیه السلام. لما یحییکم
بآن چیزی را که شمارا زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل ازوست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله
که مورث حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که بسبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کند

برشما

برشما و شمارا هلاک کند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق تعالی یا قرآن که محیی قلوبست مر مؤمنانرا
واعلموا. و بدانید. ان الله. آنرا که خدای تعالی. یحول. جدا کند. بین المرء و قلبه. میان مرد و دل او و صاحب انوار
فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع است مکنونات دلها
و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت بتصفیه
دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند
جدایی افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار
فرموده که علما دل دریابند ولمن کان له قلب اشارتست بدان و عرفا دل را گم کنند
قلب یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست
در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب دیدار بیت زینش همی آمیت اندر دل خویش دل نیز حجاب بود
برداشت زینش. وانه. و آنرا که نیز بدانید که شما. الیه تحشرون. سوی او محشور خواهید شد. واتقوا
و بپرهیزید. فتنة. از گناهی که اگر برسد عقوبت آن. لا تصیبن الذین ظلموا. نرسد بکسانیکه ستم کردند
منکم خاصة. از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بلکه عام باشد از آن فتنه بظالم و غیر ظالم برسد
و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد. واعلموا
ان الله. و بدانید خدای تعالی چون عقوبت کند. شدید العقاب. سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم
او متعدی بغیر باشد. واذکروا. و یاد کنید ای مهاجران. اذ انتم قلیل. آنرا که شما اندک بودید. مستضعفین
بیچارگان. فی الارض. در زمین پیش از هجرت. تخافون. می ترسیدید. ان یتخطفکم الناس. آنانکه
بربایند شمارا کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند
فاویکم. پس جای داد شمارا خدای تعالی در مدینه. وایدکم. و تقویت کرد شمارا. بنصره. بیاری دادن خود
یا بمظاهرت انصار یا با مداد ملائکه در بدر. ورزقکم. و روزی داد شمارا. من الطیبات. از غنایم
پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود. لعلکم تشکرون. تا شاید که شما سپاسداری کنید بر نعمتها امام ثعلبی
رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و در افشاء آن می کوشیدند و منافقان
بران اطلاع یافته خبر بمشرکان می رسانیدند حق تعالی آیه فرستاد که. یا ایها الذین امنوا. ای کسانی که ایمان
آورده اید. لا تخونوا الله. خیانت مکنید با خدای تعالی. والرسول. و با رسول او در اسرار او و قولی آنست که
چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابولبابه را بحصار بنی قریظه فرستاده و یهود با او در باب حصار فرود آمدن از
حصار مشاورت نمود گفتند محمد صلی الله علیه وسلم با ما چه خواهید کرد فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت
بحلق کرد یعنی همه شمارا خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرد از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خود را
بر ستون بست تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای
تعالی در تعطیل فریضه و با رسول علیه السلام در تقصیر سنت. وتخونوا اماناتکم. و خیانت منمایید در امانتها
که میان یکدیگر آرید. وانتم تعلمون. و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانات
بر شما واجبست. واعلموا. بدانید. انما اموالکم. آنکه مالهای شمارا. واولادکم. و فرزندان شما. فتنة. محنت
اند از خدای تعالی که بدان شمارا می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شمارا بر وقوع در اثم ندارد

احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق تعالی مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو روند و بیاسایند
آن فتنه را زیادت میخواهیم بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزندند نه عاقلند که طفلان ناخردمندند
وان الله وبدانید آنکه خدای تعالی عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی نمایند
در جمع مال و جب ولد نمایند یا ایها الذین امنوا ای گروه یاد دارندگان ان تتقوا الله اگر بترسید از خدای
تعالی و تقوی شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد شمارا فرقانا نوری که بدان فرق
جدا شود مبطل از حق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر
شما از اهل ادیان یا نجات از محذورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت
شما را باطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق تعالی سبب تقوی اضافه کند باسرار جلال خود
فیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود علم و از سخنان
حضرت شیخ قدس سره و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق تعالی را وقایه خود
کرده باشد در ذات و صفات و افعال فعل او در افعال فانی شده باشد و صفت او در صفات حق
مستهلک گشته چون سایه اندر آفتاب یا چو بوی گل در اجزای گلاب و یکفر عنکم و بپوشاند و درگذراند
از شما سیئاتکم بدیهای شمارا و یغفر لکم و بیامرزد شمارا والله و خدای تعالی ذو الفضل العظیم
خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه فرمودند و جز مرتضی علی
و ابوبکر علیهما السلام در خدمت سید عالم صلی الله علیه و سلم کسی نماند قریش از این حال متردد شدند بدار الندوه جمع
آمدند و ابلیس لعین بر صورت شیخ نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم استشاره نمود یکی
گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم برآورد و از روزنه آب و نان بوی داد
تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی پیشتر آنجا
رفته و بنی هاشم نیز در این شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند دیگری
گفت او را از این ولایت بیرون باید کرد تا هرجا خواهد رود ابلیس گفت هرجا میرود مردم فریفته میشوند
جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش جوانی
ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل
محاربت نتوانند نمود بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابوجهل از هر قبیله یک
کس طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت صلی الله علیه و سلم را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آن حضرت صلی الله
علیه و سلم علی را رضی الله عنه بر فراش خود بخوابانید و با ابوبکر بغار رفت و حق سبحانه پیغمبر خود را از آن نعمت
یاد میدهد و می فرماید و اذ یمکر بک و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الذین کفروا آنانکه کافر شده اند
لیثبتوک تا حبس کنند ترا او یقتلوک یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف او یخرجوک یا بیرون کنند
ترا از مکه و یمکرون و ایشان بدی می سگالند و یمکر الله و جزا میدهد خدای تعالی ایشانرا بر مکر
ایشان والله خیر الماکرین و خدای تعالی بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشانرا بدیشان
رد می کند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند بیت هر که در راه کسی چاهی کند خویش را
آخر در آن چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار

بخرید و مقرر ساخته که بمکه برد و بگو بیا بیند افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد صلی الله علیه و سلم
بر ما می خواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر نضر و
متابعان او آیاتنا آیتهای کتاب را قالوا گویند قد سمعنا بدرستی که بشنیدیم این کلام را لو
نشاء اگر خواهیم ما لقلنا هر آینه بگوییم مثل هذا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه
فرموده عرب را که فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض از این اظهار مکابره و عناد بود که می گفت
من مثل این بگویم و دیگر گفت ان هذا نیست این الا اساطیر الاولین مگر قصه‌ها که پیشینیان نوشته
اند و من نیز از قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو این
کلام الله است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعای کرد چنانچه خبر میدهد و اذ قالوا
اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او با او متفق بودند که بار خدایا ان کان هذا اگر هست این
قرآن هو الحق راست و درست و منزل من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس بباران بر ما
حجارة من السماء سنگ از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باریدی او ائتنا یا بیار بر ما بعذاب الیم
عذاب مولم مهلک غرض از این دعا اظهار یقین است ایشان ببطلان قرآن وما کان الله لیعذبهم و نیست
خدای تعالی که عذاب کند ایشانرا و اگرچه بدعا می طلبند و استعجال می کنند و انت فیهم و حال آنکه تو
در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری شد که مستاصل نگرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان
باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وما کان الله معذبهم و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان وهم
یستغفرون و ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مومنان یا بعرض
که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است از حضرت مرتضی علی منقولست رضی الله عنه که در زمین
دو امان بود یکی در رفت و دیگری باقیست آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنچه مانده استغفار است ای
عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود
بلکه وسیله عفو و غفران گردد و استغفروا ربکم انه کان غفارا بیت گفت حق امرزشت از من طلب کان طلب مر
عفو را باشد سبب ای زهر گناه ار بشنوی هست استغفار تریاق قوی وما لهم و چیست ایشانرا
الا یعذبهم الله آنکه خدای تعالی عفو نکند ایشانرا وهم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند
رسول و مومنان را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون می کنند وما کانوا
و نیستند ایشان اولیاءه متولیان امر مسجد رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة الحرم
یعنی ما پیشکار حرمیم و صلاح اختیار حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند
ان اولیاؤه نیستند سزاوار تولیت مسجد الحرام الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک ولکن اکثرهم
و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد می کنند
وما کان صلاتهم و نیست دعای مشرکان عند البیت نزدیک خانه خدای تعالی الا مکاء مگر
صفیر زدن و تصدیة و دست بر هم زدن کوفتن عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند
و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد ایشان برای تغلیط
آن حضرت صلی الله علیه و سلم این عمل میکردند و بدین تقدیر مراد از صلوة نماز ما سود بر باشد فذوقوا العذاب

پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسرات در دو نیمه و زجراست در روز حشر بما کنتم
تکفرون · بآنچه هستید که کفر می ورزید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت
بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کرده بودند که هر یکی از ایشان در روزی لشکری را طعام دهند پس
هر تن از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق تعالی فرمود ان الذین کفروا · بدرستی که
کافران بعض مطعمان بدر · ینفقون · نفقه میکنند · اموالهم · خواستهای خود را و شتر می خرند و میکشند
و بکفار میدهند · لیصدوا · تا باز دارند مردمان را · عن سبیل الله · از راه خدای تعالی که متابعت رسول
است صلی الله علیه وسلم و گفته اند ابو سفیان که برآمد سود بضاعات خود را که هزار مثقال طلا بود که خرج
لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند · فسینفقونها · پس
زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را · ثم تکون · پس باشد آن نفقه · علیهم · بر ایشان حسرة · پشیمانی
و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشد · ثم یغلبون · پس مغلوب کرده شوند در آخر کار یعنی در روز
فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن · والذین کفروا · و آنانکه ثابت
باشند بر کفر · الی جهنم · سوی دوزخ · یحشرون · رانده شوند · لیمیز الله الخبیث من الطیب · و این
مغلوب شدن کافران برای آنست که تا خدای تعالی جدا گرداند ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است
ویجعل الخبیث · و جمع کند و باهم افکند کافر را · بعضه علی بعض · برخی با برخی · فیرکمه جمیعا · پس بر هم
چسپاند همه را · فیجعله فی جهنم · پس درآرد همه را در دوزخ · اولئک · آن گروه خبیث یا منفقان
بدرهم · الخاسرون · ایشانند زیان کاران در احوال یا اموال خود · قل للذین کفروا · بگو برای آنها که
کافرند چون ابو سفیان و اصحاب او · ان ینتهوا · اگر باز ایستید از کفر و عداوت رسول الله صلی الله
علیه وسلم · یغفر لهم · بیامرزد مر ایشان را · ما قد سلف · آنچه گذشته است از گناهان ایشان · وان
یعودوا · و اگر باز گردند بمعاودات و مقاتلهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم · فقد مضت · پس بدرستی که گذشته است
سنت الاولین · سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم لشکر کشیدند و باخر مستاصل گشتند که
ایشان نیز همین چشم دارند · وقاتلوهم · و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر · حتی لا تکون · تا وقتی که
نباشد فتنة · شرک یعنی مشرکی نمانند · ویکون الدین کله · و باشد همه دین خالص که توحید است
یا پرستش لله · مر خدای را و بس · فان انتهوا · پس اگر باز ایستادند از کفر یا از جنگ بایمان یا قبول جزیه · فان الله
پس بتحقیق که خدای تعالی · بما تعملون · بآنچه شما میکنید · بصیر · بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد
داد · وان تولوا · و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز ناستند پاک مدارید · فاعلموا ان الله · پس
بدانید که خدای تعالی · مولیکم · ناصر و مدد کار شما است · نعم المولی · نیک یار است خدای تعالی که دوستان
خود را ضایع نگذارد · ونعم النصیر · و نیک یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد
واعلموا · و بدانید ای مومنان · انما غنمتم · آنکه غنیمت گرفتید از کافران بقهر · من شیء · از هر چه اسم
شی بر آن اطلاق توان کرد · فان لله · پس بدرستی مر خدا راست · خمسه · پنج یک آن · وللرسول · و مر رسول
را · ولذی القربی · و مر خویشان رسول را بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند · والیتامی · و یتیمان مسلمانان
که فقیر باشند · والمساکین · و درویشان محتاج را از اهل اسلام · وابن السبیل · و مسافران مسلمانان

جزو ۱۰

یاقوتی

یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای تعالی برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت
چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم به پنج قسم شده برای رسول صلی الله علیه وسلم و چهار طایفه مذکور
و مقرر است و حالا سهم رسول صلی الله علیه وسلم بر مسلمانان صرف باید کرد یا با امام باید داد یا با سهام اربعه
منقسم باید ساخت و نزد امام اعظم بوفات رسول صلی الله علیه وسلم سهم ایشان و ذو القربی ساقط است و
تمام ثلثهٔ باقیه صرف باید کرد و نزد امام مالک تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید
وابو العالیه و ربیع متفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم کنند قسمی مر خدای تعالی را و قسمی مر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را و چهار قسم چهار طایفه را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانهٔ کعبه شرفها الله تعالی
و زینت آن صرف باید کرد و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است
و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکور است پس بدیشان تسلیم کنید و
با قسام اربعهٔ باقیه قناعت نمایید · ان کنتم · اگر هستید شما از روی تحقیق · امنتم بالله · ایمان آورده
اید بخدای تعالی · وما انزلنا · و بآنچه فرو فرستادیم ما از آیات یا ملکه یا مدد فتح و نصرت · علی عبدنا
بر بندهٔ ما که محمد است صلی الله علیه وسلم · یوم الفرقان · روز بدر که جدا شده حق از باطل در و بود · یوم التقی
الجمعان · روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان
در سنهٔ ثانیه از هجرت · والله · و خدای تعالی · علی کل شیء · بر همه چیزی · قدیر · تواناست لاجرم مردم
اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد · اذ انتم · یاد کنید از آنکه بودید شما · بالعدوة الدنیا · بکنارهٔ
وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستان بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتند · وهم · ایشان
یعنی دشمنان بودند · بالعدوة القصوی · بکنار وادی دور از مدینه و زمین ایشان محکم بود و
بر آب قادر بودند · والرکب · و سوار کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند · اسفل منکم
زیر تر از مکان شما به سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق مغرقه عزیمت ساحل
نمودند · ولو تواعدتم · اگر وعدهٔ قتال بودی میان شما و قریشیان که در وعدهٔ قصوی بودند
و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحهٔ ایشان خبر می یافتند · لاختلفتم · هر آینه خلاف می
کردند · فی المیعاد · در وعدهٔ خود از خوف ایشان چو شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار
و مسلح · ولکن · ولیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی · لیقضی الله · تا حکم
کند میان شما یا تمام سازد · امرا · کاری را که · کان مفعولا · بود که این علم او اسرار و بود با نکه
کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا · لیهلک · و برای آنکه تا هلاک شود · من هلک · هر که
هلاک میشود · عن بینة · از حجتی روشن قایم · ویحیی من حی · و زنده · عن بینة · از حجتی هویدا
و مشهود یعنی واقعهٔ بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نمود اگر میرود و اگر میزید و حجتی
و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی ضد و رکفر و ایمان از
ایشان حجتی واضح است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند
حقیقت او مقرر و معین · وان الله لسمیع · و بدرستی که خدای تعالی شنواست مر اقوال مومن و
کافر را · علیم · داناست با حوال ایشان در ترجمهٔ رشف مذکور است که هر شب افروز عقل را

همچنانچه درحقه سینهٔ دوستان می سپارند در آستین دشمنان تر دامنان نیز می نهند لیهلك من هلك
عن بینة ویحیی من حی عن بینة ویعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت وتوفیق لامع شود دوستان بدان
مهتدی گردند واگر از طرف خذلان استضاءه پذیرد سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود یضل به
کثیرا ویهدی به کثیرا بیت خنك آنکس که عقل رهبر اوست هر دو عالم بطوع چاکر اوست عقل کان رهنمای
حیله نیست آن نه عقل است کان عقیله نیست نقل است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دران شب که روزش را جنگ بدر
واقع شد دید لشکر قریش را در غایت قلة وذلة وتاویل فرمود بآنکه دوستان غالب ودشمنان مغلوب خواهند
شد مومنان بعد از استماع این رؤیا تعبیر آن بغایت مسرور وفرحان شدند وحق سبحانه تذکار آن نعمت میفرماید
ومیگوید یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم اذ یریکهم الله آن را که چون بنمود خدای تعالی ایشان را فی منامک در خواب تو
قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند وبوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند ولو اراکهم واگر
خدای تعالی بتو بنمودی ایشان را کثیرا بسیار وتو خبر میدادی لفشلتم هر آینه بد دل میشدید ای
اصحاب ولتنازعتم وهر آینه نزاع کردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم ولکن الله ولیکن خدای
تعالی سلم بسلامت داشت شمارا از بد دلی وتنازع ما از مضرت اعادی انه علیم بدرستی او داناست
بذات الصدور بآنچه در سینهاست از جرأت وبیم وجزع وتسلیم واذ یریکموهم وآنرا یاد کنید
ای اصحاب که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای
شما قلیلا تا دل شما قوت یابد شد بر حرب ایشان وحق سبحانه وتعالی لشکر قریش را در دیدهای آنان
که مسلمانان بودند اندك گردانید برای تثبیت ایشان وتصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم او در دیدهٔ
ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء صفین باکسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند
آن عزیز گفت که نزدیك بصد تن باشند وحال آنکه ایشان نهصد وپنجاه عدد بودند ویقللکم و
اندك گردانید شمارا نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند بکار زار شما واز آن
حسابی نداشتندی وتهیئهٔ اصحاب جنگ کما ینبغی نکردند نقل است که ابو جهل میگفت که بسلاح باید
جنگ مکنید بلکه بگیرید برسنها بربندید وچون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنان را در نظر
مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دل شکسته ومبهوت شدند ودر
شکست بر ایشان افتاد واین صورت از عظائم آیاتست چه بصر اگر بسبب قلیل را اکثر وکثیر را اقلیل بیند
تا این حد نتواند بود که قریب هزار تن بصد تن بینند ونزدیك سیصد تن را هزار ونهصد عدد و
هم نیز قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی
در شروط رؤیت لیقضی الله امرا تا براند خدای تعالی حکمی را که آن کان مفعولا هست بودنی در
علم او والی الله وبسوی خدای تعالی ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین امنوا
ای گروه مومنان اذا لقیتم چون ببینید فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا
پس ثابت باشید واز معاتلهٔ ایشان روی متابید واذکروا الله ویاد کنید خدای تعالی را کثیرا یاد کردنی
بسیار بدل وزبان لعلکم تفلحون مگر باشد که شما ظفر یابید براعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت
شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم در این آیت تنبیه است بر آنکه

بایدکه

بایدکه بنده را مشتغل از ذکر خدای تعالی باز ندارد بیت تو بهر حالی که باشی روز وشب یکنفس غافل مباش از
ذکر رب در خوشی ذکر تو شکر نعمتست در بلاها التجا با حضرتست واطیعوا الله وفرمان برید خدای تعالی را
ورسوله وفرستادهٔ او را در امر جهاد وثبات قدم در معرکهٔ قتال ولا تنازعوا وخلاف مکنید فتفشلوا
که از مخالفت بد دل شوید وتذهب ریحکم وبرود دولت وقوت شما ریح مستعار از دولتست چو
دولت در تمشی امور ونفاذ آن مشابه است با دست در هبوب ونفوذ او گفته اند اذا هبت ریاحك
فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت فی باشد الا بباد حق تعالی از جهت فتح فرستد
وآنرا ریح النصر میگویند ودر حدیث آمده که النصرة بالصبا واصبروا وشکیبایی کنید در
مقاتله ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صبر کنندگانست در حفظ ونصرت و
لا تکونوا ومباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراها ومنزلهای
خویش بطرا از روی سرکشی وفخر ورئاء الناس برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند بحمایت کاروان
بیرون آمدند ودر راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت ومردم عزم رجوع
کردند ابو جهل گفت لازم است از آنکه ببدر دروم بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازهٔ شربت ما در
احیاء عرب منتشر گردد ومردم از شجاعت وشوکت ما حسابی گیرند پس خدای تعالی مومنان را میفرماید که
شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب ورزند وریا میکنند ویصدون وباز
میدارند مردمانرا عن سبیل الله از دین خدای تعالی والله بما یعملون وخدای تعالی بآنچه ایشان
میکنند محیط عالم است وبر آنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و
بحوالی منازل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناك شده خواستند که
باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالك که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود وگفت شما که
حمایتی میکنید بروید ومن ضامنم که از بنی کنانه ضرر بشما نرسد ومن نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس
ابلیس با جمعی شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند وحق تعالی ازین قصه خبر میدهد واذ زین
ویاد کنید آنرا که بیاراست شیطان را لهم الشیطان برای کافران دیو سرکش را که ابلیس است اعمالهم
عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حقایق سلمی آورده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد
تا اعتماد بران کردند وقال وگفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست شمارا امروز من
الناس از مردمان بجهة کثرت لشکر شما وآراستگی ایشان وانی جار لکم ومن فریاد رس وزینهار
دهم شمارا از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان پس آن هنگام که ببیند هر دو گروه لشکر یکدیگر را
نکص بازگشت شیطان علی عقبیه برد و پاشنهٔ خود واین عبارتست از هزیمت کردن بمکر وحیله
که چون روز بدر ملئکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید وروی بفرار نهاد ودران وقت دست او
در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه درچنین حالی مرا فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ
او زد وقال وگفت انی بریء من بیزارم منکم از شما وزینهار شما انی اری بدرستی که من میبینم ما
لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را بمدد مومنان می آید انی اخاف الله بدرستی که من میترسم
از خدای تعالی ابن عباس فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای تعالی که اگر او ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی

والله وخدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که از و نترسد نقلست منهزمان بدر بعد از
رجوع بمکه سراقه را بپیغام فرستادند که لشکرها را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که خبر هزیمت
شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که بصورت سراقه نموده
اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه والذین فی قلوبهم وآنکه در
دلهای ایشانست مرض شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار
اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشده بودند و وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و
نیت ایشان آنکه لشکر که بیشتر باشد بدان میل نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز
بدر شامت آن در ویشان رسید و قلت مومنان را مشاهده کرده گفتند غر بفریفته است هؤلاء
این گروه مومنان دینهم دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته اند
حق تعالی در جواب ایشان فرمود که ومن یتوکل و هر که توکل کند علی الله بر خدای تعالی و کار با او گذارد فان
الله پس بتحقیق که خدای تعالی عزیز غالبست متوکل فرو نگذارد حکیم حکم کرده است که اهل توکل را یاری
کند ولو تری واگر ببینی ای محمد صلی الله علیه وسلم اذ یتوفی الذین کفروا چون قبض میکردند ارواح آنان که
کافر شدند الملائکة فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن
امیه و منبه و ابی الحجاج السهمی کشته گشتند حق تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه
بوقت قبض روح ایشان یضربون میزدند عمود آتشین وجوههم بر رویهای ایشان وادبارهم و پشتهای
ایشان وذوقوا و میگفتند بچشید عذاب الحریق عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است
هر آینه میدیدی امری منکر کاری هول و دیگر ملائکه می گفتند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت بسبب
آن عملها است که از پیش فرستاده ایدیکم دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وان الله دیگر بسبب آنست
که خدای تعالی لیس بظلام للعبید نیست ستم کننده بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار
عین عدلست برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میگوید عادت مشرکان قریش را با تو کداب آل
فرعون همچو عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علیه السلام والذین من قبلهم و چون عادت آنکه پیش
از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان وآن عادت چه بود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای
خدای تعالی یعنی بدلایل که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت خدای
تعالی ایشانرا و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله بدرستی که خدای تعالی
قوی با قوت و قدرتست شدید العقاب سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذلک این گرفتن و
عقوبت ایشان بان الله بسبب آنکه خدای تعالی لم یک مغیرا نبود گرداننده و تبدیل دهنده نعمة
انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم آن حال را که در نفسهای ایشان است مجال بدتر از آن تهدید
قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وان الله و بدرستی که خدای تعالی
سمیع شنواست سخنان ناخوبان مشرکان را علیم داننده بعقاید باطله ایشان دیگر بار برای تاکید
میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کداب آل فرعون همچون صنیع قوم فرعونست والذین من

قبلهم

قبلهم

و آنانکه قبل از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فاهلکناهم
پس هلاک کردیم ایشانرا بذنوبهم بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل
مبتلا ساختیم واغرقنا و غرق کردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را وکل و هر گروهی
را از غریقان قبط و قتیلان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان
ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای تعالی الذین کفروا
آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریشند چون ابو جهل و عتبه و نفر و امثال ایشان یا
مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فهم لا یومنون پس ایشان
ایمان نیارند و دیگر بدترین دواب الذین عاهدت آنانند که عهد بستی با ایشان منهم از کفار
و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان معاهده فرموده ثم ینقضون پس می شکنند
عهدهم عهد خود را فی کل مرة وهم لا یتقون در هر باری که عهد میکنند و ایشان پرهیز نمی کنند
از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان
رسول را صلی الله علیه وسلم یاری ننمایند روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری کردند بعد از آن گفتند فراموش
کردیم و دیگر باره عهد بستند روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند
فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشانرا فی الحرب در جنگ فشرد بهم پس پریشان کردان و متفرق ساز بهم بسبب
قتل ایشان من خلفهم آنانرا که از پیش ایشان فرا رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان
از ایشان بکش که هیبت آن کافران دیگر را از مقاتله تو برهاند لعلهم باشد که آن رهندگان یذکرون
پند گیرند و عبرت پذیرند واما تخافن و اگر بدانی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانت
نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا
یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد را بر انداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء برابر در علم
بنقض و عهد ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خدای تعالی خیانت کنندگان
را و نمی پسندد عمل ایشانرا ولا تحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم آنانرا که کافر شدند که
ایشان سبقوا پیش گرفتند بر عذاب مراد گریختگان بدرند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار
ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود
ولا یحسبن برغیبت میخوانند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم واعدوا
و آماده سازید ای مومنان لهم برای ناقصان عهد و منهزمان ما استطعتم آنچه توانید من قوة
از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابند و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که شنیدیم از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم که بر سر منبر می فرمود الا ان القوة الرمی بعضی علما برانند تخصیص بذکر دلیل است بر آنکه تیر و
کمان قوی ترین سلاح است شیخ ابو القاسم نصرآبادی فرموده که در این آیه گفته اند قوت رمی است بل
همچنین باشد اما رمی بر سه گونه باشد رمی ظاهر بتیر و کمان و رمی باطن بتیر آه در سحرگاه از کمان خضوع
و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی ابو علی دودباری قدس سره گفته که قوت اعتماد
است بر حمایت حق و واثق بوده بعنایت او بیت که اعتماد تو بر لشکر است یا سلاح مرا بس است کرم دوست اعتماد تمام

وکفته اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها جهت دفع کفار. ومن رباط الخیل و
دیکر آماده کنید اسبهای بسته. ترهبون. ما بترسانید به بدین استعداد. عدو الله. دشمن خدای تعالی
وعدوکم. و دشمن خود را که کفار مکه اند. وآخرین. و دیکر بترسانید باسپ وسلاح کافران دیکر را
من دونهم. جز کافران مکه که. لا تعلمونهم. شما نمی دانید ایشانرا. الله یعلمهم. خدای تعالی میداند ایشانرا
وایشان بقول مفسران یهود ند یا منافقان یا مجوس ودر مدارك آورده که کفرهٔ جن چه صهیل اسپ
جن را می ترساند. وما تنفقوا. وانچه نفقه می کنید. من شیء. از چیزی که دارید. فی سبیل الله. در راه
خدای تعالی یعنی ترتیب سلاح ونفقهٔ اسب. یوف الیکم. تمام کرده خواهد شد جزای آن. وانتم لا
تظلمون. وشما ستم دیده نخواهید بنقصان ثواب. وان جنحوا. واکر میل کنند مشرکان. للسلم. بصلح و
اسلام. فاجنح لها. پس تو هم میل کنی بمصالحه. وتوکل علی الله. وتوکل کن بر خدای تعالی ومترس از
انکه بمکر وحیله طرح صلح انداخته باشند. انه هو السمیع. بدرستی که خدای تعالی شنواست مر
اقوال ایشانرا. العلیم. داناست بدروغ وراست آن اکر در مقام مکر باشند ترا نکاه دارد و وبال
مکر را بر ایشان کارد چنان فرمود. وان یریدوا. واکر خواهند. ان یخدعوك. آنکه بفریبند ترا بصلح
انحناع باز دارند. فان حسبك الله. پس بدرستی که بسنده است ترا خدای تعالی. هو الذی ایدك
اوست آنکه قوت داد ترا. بنصره. بیاری کردن خود و ملئکه فرستادن. وبالمؤمنین. وبهمهٔ مؤمنان
واصح آنست که بانصار. والف. وپیوند افکند بیکدیکر. بین قلوبهم. میان دلهای ایشان یعنی اوس
وخزرج که صد وبیست سال میان ایشان عصبیت وستیزه بود وهموار بقتل وغارت هم اشتغال
مینموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا با یکدیکر الفت داد. لو انفقت. اکر خرج میکردی بجهه اصلاح
احوال ایشان. ما فی الارض جمیعا. انچه در زمین است از مال ومنال ومتاع. ما الفت بین قلوبهم ایقاع الفت
میان دلهای ایشان نکردی از غایت عداوت ونهایت کینه وستیزه که با هم داشتند. ولکن الله. ولیکن خدای
تعالی بقدرت کاملهٔ خود. الف بینهم. ایقاع الفت کرد میان ایشان. انه عزیز. بدرستی که او قادر و
غالبست که هر چه خواهد بکند. حکیم. داناست بحکمت آنچه کند. یا ایها النبی. ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
حسبك الله. بسنده است ترا خدای تعالی. ومن اتبعك. وآنانکه پی روی کرده اند. من المؤمنین. از
کروید کان این آیه عرفهٔ بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویة حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وتسلیهٔ خاطر
صحابه رضی الله عنهم وکفته اند سی وسه مرد وشش زن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورد چون عمر رضی الله عنه بشرف
اسلام دریافت وعدد اربعین تمام شد این آیه نازل شد ابن عباس فرموده که سبب نزول آیه اسلام
فاروقست وبر این تقدیر آیه مکی باشد. یا ایها النبی. ای رفیع قدر یا خبر کننده. حرض المؤمنین.
تحریص کن مؤمنان را یعنی بر انکیز وکرم ساز ایشانرا. علی القتال. بر کارزار کردن با کفار. ان یکن
منکم. اکر باشد از شما. عشرون. بیست تن. صابرون. صبر کنندکان در معرکهٔ قتال. یغلبوا مائتین.
غالب شود بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی اوست یعنی باشد که یکی از شما در مقابلهٔ ده تن از ایشان
و رزند وفرار نکنند. وان یکن منکم. واکر باشد از شما. مائة. صد تن. یغلبوا الفا. غالب شوند بتایید
الهی بر هزار تن. من الذین کفروا. از انکه کافر شدند واین غالبیت شما بر ایشان. بانهم. بسبب آنست که ایشان

قوم

قوم لا یفقهون. کروهی اند که نمیدانند وخدای تعالی و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات
غافلند و در زمان مقاتله قوت ثبات وشکیبائی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقاتلهٔ
یکی با ده اندیشناك شدند و بر ایشان کران آمد حق تعالی این حکم منسوخ کردانید فرمود. الآن
اکنون که این حکم شما را کران بار ساخت. خفف الله. سبك کردانید خدای تعالی. عنکم. از شما. وعلم
ان فیکم ضعفا. ودید آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن. فان یکن منکم. اکر باشد از شما
مائة صابرة. صد تن شکیبا. یغلبوا مائتین. غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی
یکی از شما باید که در مقابلهٔ دو تن صبر کند ونرود. وان یکن منکم. واکر بود از شما. الف. هزار کس
یغلبوا الفین. غالب کردند بر دو هزار. باذن الله. بامر خدای تعالی ویاری او. والله مع الصابرین. و
خدای تعالی با صابران است باعانت ومددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر بیت
صبر وظفر هر دو دوستان قدیمند. صبر کن ای دل که بعد از ین ظفر آید. از پی صبر رخ نماید که روزی. شاخ امل میوهٔ
مراد برآرد. آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شد وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با کابر اصحاب
مشاورت نمود از قوم مهاجر ابو بکر رضی الله عنه فرمود که اکابر واصاغر این قوم اقارب وعشایر تواند اکر هر یك
بقدر طاقت واستطاعت فدائی بدهند باشد روزی بدولت هدایت برسند وحالا عدد ومدد مسلمانان
زیادت شود فاروق کفت یا رسول الله اینانهمه ائمهٔ کفر اند همه بفرمای تا کردن زنم والحمد لله که حق تعالی
از فدا مستغنی کردانیده واز کروه انصار عبد الله انصار رضی الله عنه واصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه
فرمود اشارت کن تا این اشرار را بر آتش بسوزانیم حضرت صلی الله علیه وسلم بقول ابو بکر میل کرد نمود فدیه مقرر
فرمود حق تعالی آیه فرستاد که. ما کان. نسزد ونشاید. لنبی ان یکون. پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که باشد. له اسری
مر او را اسیر آنکه از ایشان فرا کیرد. حتی یثخن. تا آنکاه که بسیار بکشد. فی الارض. در زمین چه این صورت
بسبب قلت وذلت کفار وموجب عزت اسلام وظهور شوکت ابرار است. تریدون. میخواهید شما
عرض الدنیا. خواستهٔ دنیا که عرض سریع الزوال است. والله. وخدای تعالی. یرید الآخرة. میخواهد برای شما
ثواب آخرت که بهشت ونعمت لایزال است. والله عزیز. وخدای تعالی غالبست که دوستان را بر دشمنان
غلبه دهد. حکیم. داناست در آنچه با بندکان کند. لولا کتاب. اکر نه حکمی وفرمانی. من الله. از خدای تعالی
سبق. پیش کرفته است از لوح محفوظ مکتوب کشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مؤاخذه
نماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد. لمسکم. هر آینه می رسید بشما. فیما
اخذتم. در آنچه کرفتید از فدا. عذاب عظیم. عذابی بزرك در روایت آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که
اکر عذاب آسری غیر از عمر وسعد بن معاذ رضی الله عنهما از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی
بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بدر باز کشتند آیه آمد که. فکلوا. پس بخورید. مما
غنمتم. از آنچه غنیمت کرفتید وفدیه از آن جمله است. حلالا طیبا. خوردنی حلال وپاك. واتقوا الله
وبترسید از خدای تعالی در مخالفت امر وی. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. غفور. آمرزنده است که عفو کند
کناه شما. رحیم. مهربانست که بر شما حلال وبر امم دیکر حرام بوده در اسباب نزول آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم
عباس را که از جملهٔ اسیران بود فدای نفس خود و دو برادر زادهٔ او عقیل بن ابی طالب ونوفل بن حارث و حلیف

اوعتبة بن جحدم تكليف كرد عباس كفت اى محمد صلى الله عليه وسلم روا ميدارى كه عم تو بخواستارى درويش واز
درويشى وارد ريش خويش وبيكانه دست بيرون كند من اين همه مال از كجا آرم حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود
كه كو آن بدرهاى زر كه محل خروج از مكه بام فضل دادى وچنان سخنان كفتى عباس كفت اى محمد صلى الله عليه وسلم
من اين سخن را نهفته كفته بودم ترا كه خبر كرد فرمود كه فرشتكان من بمن پيغام فرستاد عباس كفت كواه
باش كه بوحدانيت حق و رسالت تو كواهى ميدهم پس فداى خود وسه كس بداد آيت آمد كه. يا ايها النبى
اى پيغمبر صلى الله عليه وسلم. قل بكو. لمن فى ايديكم مر آنكسان را كه در دست شمايند. من الاسرى. از اسيران. ان
يعلم الله. اكر داند خداى تعالى وبيند. فى قلوبكم. در دلهاى شما. خيرا. نيكويى از ايمان واخلاص. يؤتكم. بدهد
شما را. خيرا. بهتر. مما اخذ منكم. از آنچه كرفته اند از شما. يعنى روزى كه براى فدا داده ايد. ويغفر
لكم. وبيامرزد شما را. والله غفور. وخداى تعالى آمرزنده است كناهى كه در وقت شرك واقع شده. رحيم
مهربانست كه شما را توفيق اسلام داده آورده كه عباس رضى الله عنه كفت خداى تعالى مرا وعده داده بود يكى
آنكه بهتر از آنچه از من كرفته اند بمن دهد بدين وعده وفا كرد وحالا بيست بنده دارم كه هر يك براى من
بيست هزار دينار تجارت مى كنند وسقايه زمزم بمن داد كه از همه اموال عرب دوستر ميدارم و وعده
دوم مغفرتست اميد وارم كه بر آن نيز وفا فرمايد ومرا بيامرزد چه در وعده كريم خلاف نيست بيت
خلاف وعده محالست كز كريم آيد. لئيم اكر نكند وعده را وفا شايد. وان يريدوا. واكر خواهند اسيران
كه مسلمان شده اند. خيانتك. خيانت كردن با تو بنقض عهد يا بركشتن از دين. فقد خانوا الله. پس
بدرستى كه خيانت كردند با خداى تعالى. من قبل. پيش از اين بكفر. فامكن منهم. پس خداى تعالى توانايى داد ترا
بر ايشان تا در روز بدر بدست تو كرفتار شدند بعد از اين نيز ممكن است كه ترا ممكن كرداند. والله عليم
وخداى تعالى داناست بحال بندكان. حكيم. حكم كننده بر احوال ايشان. ان الذين امنوا. بدرستى كه آنانكه
ايمان آوردند. وهاجروا. وهجرت كردند بدوستى خدا ورسول از وطنهاى خويش. وجاهدوا. وجهاد كردند
باموالهم. بمالهاى خود كه در سلاح ونفقه محتاجان صرف نمودند. وانفسهم. وبنفسهاى خود كه مباشر
قتال شدند. فى سبيل الله. در راه خداى تعالى وايشان قوم مهاجرانند. والذين آووا. آنكه جاى دادند
مهاجرانرا. ونصروا. ونصرت كردند حضرت رسول را صلى الله عليه وسلم مراد كروه انصارند. اولئك بعضهم
آن كروه بعضى از ايشان. اولياء بعض. دوستان برخى ديكرند ومتولى در ميراث و در مبداء كار
حكم بود مهاجر وانصار بسبب هجرت ونصرت از يكديكر ميراث كيرند. والذين امنوا. وآنانكه ايمان
آوردند. ولم يهاجروا. وهجرت نكردند. ما لكم. نيست شما را. من ولايتهم. از تولى ايشان در ميراث
من شىء. هيچ چيزى. حتى يهاجروا. تا وقتى كه هجرت كنند. وان استنصروكم. واكر مؤمنان غير مهاجر
طلب نصرت كنند از شما. فى الدين. در كار دين يعنى اكر مومنان ايشان وكفار را مقاتله افتد
واز شما يارى طلبند. فعليكم النصر. پس بر شما واجبست يارى كردن ايشان. الا على قوم. مكر بر
كروهى مشركان كه باشد. بينكم وبينهم. ميان شما وايشان. ميثاق. عهدى وپيمانى يعنى نقض عهد
معاهد مكنيد. والله بما تعملون. وخداى تعالى بآنچه شما ميكنيد. بصير. بيناست. والذين كفروا
وآنانكه كافر شدند. بعضهم. برخى از ايشان. اولياء بعض. ودوستان برخى ديكرند در مظاهرت

ومعاونت. الا تفعلوه. واكر نكنيد آنرا كه فرموده ام از پيوستكى با يكديكر وتعاون ودوستى. تكن فتنة
حاصل شود فتنه. فى الارض. در زمين. وفساد كبير. وفسادى بزرك در دين يعنى اكر مومنان
دوست يكديكر نباشد وهم ديكر را يارى نكنند مهم ايمان در معرض خلل نهد واهل كفر ظهور كنند وفسادى
وفتنه از اين بزركتر نخواهد بود وچون از تعاون وتوارث مهاجر وانصار خبر داد وبر ترك تهديد فرمود
ديكر باره از جزاى هجرت ونصرت ايشان خبر ميدهد وميفرمايد. والذين امنوا. مر آنانكه بكرويدند بخدا
ورسول. وهاجروا. وهجرت نمودند. وجاهدوا. وجهاد كردند. فى سبيل الله. در راه رضاى خداى
والذين آووا. وآنانكه بعد از تصديق وتسليم جاى دادند اهل هجرت را. ونصروا. ويارى كردند مر
پيغمبر صلى الله عليه وسلم را در قتال مشركان. اولئك آن كروه. هم المؤمنون. ايشان مومنانند. حقا. براستى
لهم. مر ايشانراست. مغفرة. آمرزش از خداى تعالى. ورزق كريم. وروزى نيكويى بى رنج ومنت. والذين
امنوا. وآنانكه ايمان آوردند. من بعد. از پس صلح حديبيه. وهاجروا. وهجرت كردند چون ابو نصر وابو جندل
وغير ايشان. وجاهدوا. وجهاد كردند. معكم. با شما. يعنى مدد شما شدند. فاولئك. پس آن كروه. منكم
از جمله شمايند بعضى لاحقان با سابقان يكى اند در ايمان وهجرت وجهاد. واولوا الارحام. وخداوندان خويشيها
يعنى اقربا. بعضهم. برخى از ايشان. اولى ببعض. سزاوارترند ببعضى در ميراث كرفتن. فى كتاب الله. در حكم
خدا يا در لوح محفوظ اين آيه ناسخ توارث آن جماعتست كه بسبب هجرت ونصرت ميراث مى كرفتند. ان
الله. بدرستى كه خداى تعالى. بكل شىء. بهمه چيزها از مواريث يا حكمت در اعتبار نسبت هجرت ونصر
اولا واعتبار رحم وقرابت ثانيا. عليم. داناست كسى را بر او چون وچرايى نرسد. نه در احكام او
چون وچرا. نه در افعال او چكونه وچند.

سورة التوبة مائة وثلاثون آيات

اين سوره براءة
وفاضحه ومنخزيه ومقشقشه وسوره عذاب نيز خوانند وترك تسميه در دو وجهه آنست بسم الله سبب
امانست واين سوره براى دفع امان نازل شده وكفته اند صحابه رضى الله عنهم اختلاف كردند در آنكه انفال و
توبه يكسوره اند كه هفتم سبع طول باشد يا دو سوره پس فرجه ميان سورتين كذاشتند بسم الله ننوشتند
وهر دو سوره قرين يكديكر كفتند ودر ترجمه اسباب نزول از بستان فقيه ابو الليث رحمه الله نقل ميكند كه ثقات
مشايخ بعنعنه از ذا النورين رضى الله عنه روايت كرده اند كه كاتب خاتمه يسئلونك عن الانفال و فاتحه
براءة من الله مى بودم حضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم ميان اين دو سوره املاء تسميه نفرمود آورده اند كه چون
اين سوره نازل شد حضرت صلى الله عليه وسلم سى يا چهل آيه از اول سوره باميرالمؤمنين ابوبكر رضى الله عنه داد واورا
امير حاج ساخت وفرمود كه بر اهل موسم خواند وبچند روز بعد از رفتن صديق رضى الله عنه حضرت امير المومنين
على را رضى الله عنه طلب فرمود وبر ناقه خود صلى الله عليه وسلم سوار ساخت وفرمود كه ابوبكر خطبه ميخواند وآيات را
از وى كرفته خود قراءت كند واز عقب ابوبكر فرستاد وچون از اين حال پرسيدند جواب داد جبرئيل
عليه السلام بمن آمد وكفت اداى اين پيغام نكند مكر تو يا كسى از اقرباى تو باشد پس على رضى الله عنه باو لاحق شد و
در روز ترويه صديق رضى الله عنه خطبه خواند ومردمان را تعليم مناسك فرمود ودر روز نحر على رضى الله عنه
نزديك عقبه آيتها را بر اهل موسم خواند. براءة. اين بيزاريست. من الله. از خداى تعالى. ورسوله. واز
فرستاده او. الى الذين عاهدتم. بسوى آنانكه پيمان بسته ايد با ايشان. من المشركين. از مشركان ازندكان

اورده اند که ان حضرت صلی الله علیه وسلم با بعضی مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین
همهٔ ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق تعالی آیه فرستاد که مضمونش برانست بفسخ عهد
ونقض عقد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا بند عهد
کرد بدیشان و حکم شد که ای سید صلی الله علیه وسلم بگو ایشانرا. فسیحوا پس سیر کنید. فی الارض در زمین
یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان. اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ
است تا دهم ربیع الاخر قولی آنست که ابتدا اوایل در شوال فرود آمد پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی
آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانکه
اجل ایشان کمتر بود مهلت داد تا چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه
اختصار کرد تا مهم خود تدبیری کنند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان
امان داد و ناقضان عهد را گفت. واعلموا. و بدانید. انکم انکه شما. غیر معجزی الله نه اینید که عاجز
کنندگان خدا باشید از عذاب خود هرچند شمارا مهلت داد. وان الله. و این را نیز بدانید که خدای تعالی
مخزی الکافرین. رسوا کنندهٔ کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن. واذان. و اعلام و آگاه
ساختن. من الله ورسوله. از خدای تعالی و رسول او. الی الناس. بسوی خلق. یوم الحج الاکبر
روز حج بزرگ یعنی نحر که تمام حج و معظم افعال چون طواف و نحر و حلق و رمی دروست یا اکبر باعتبار
آن بود که اعیاد اهل الکتاب موافق افتاده بود بآن روز یا در ان عزت مسلمانان و خواری کفار ظاهر شد
و بر هر تقدیر مضمون اعلام کذاشت. ان الله انکه خدای تعالی. بری بیزار است. من المشرکین. از مشرکان
و عهود ایشان. ورسوله. و پیغمبر او نیز بیزار است. فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر و غدر. فهو پس
آن بازگشت. خیر لکم. بهتر باشد شمارا از اقامت بر آن. وان تولیتم. و اگر باز گردید از توبه و ترک کفر
نکنید. فاعلموا انکم. پس بدانید آنکه شما. غیر معجزی الله. نه عاجز کنندگانید خدایرا یعنی نتوانید که از
او گریزید یا با او بستیزید. وبشر الذین کفروا. و بجای بشارت بیم کن کافران را. بعذاب الیم. بعذابی
دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده
بودند و نقض عهد نموده میگوید. الا الذین. لیکن آنانکه. عاهدتم. عهد کردید با ایشان. من المشرکین
از شرک آورندگان. ثم لم ینقصوکم. پس ایشان کم نکردند. شیئا. چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند
پیمان شمارا. ولم یظاهروا. و یاری و هم پشتی نکردند. علیکم. بر قتال شما. احدا. یکی از دشمنان شما. فاتموا
الیهم. پس تمام کنید بسوی ایشان. عهدهم. عهد ایشانرا. الی مدتهم. تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا
چون ناکثان بر چهار ماه پس مهلت مدهید. ان الله یحب المتقین. بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد
متقیانرا و از جملهٔ تقوی وفای عهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی رحمه الله فرموده که متقی را چهار
نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و بر این وجه ترجمه
یافته است بیت متقی را بود چهار نشان. حفظ احکام شرع اول آن. ثانیا آنکه دست رس باشد بر فقیران
بیکسان باشد. عهد را با وفا کند پیوند. هرچه باشد بدان بود خرسند. چون حکم معاهدان مشرک مبین شد
در باب مشرکان غیر معاهدان می فرماید. فاذا انسلخ پس چون بگذرد. الاشهر الحرم. ماههای حرام یعنی

بیست ذوالحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است باعتبار تغلیب که
که ذی الحجه و محرم داخل است یا آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره کیرند تا
وقت تبلیغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است اعنی ذوالقعده و ذی الحجه و محرم بر هر تقدیر چون
ماهها منقضی گردد. فاقتلوا المشرکین. پس بکشید مشرکان عهد نکرده را یا آنکه عهد شمارا شکسته اند. حیث
وجدتموهم. هر جا که یابید در حل و حرم. وخذوهم. و بگیرید ایشانرا باسیری. واحصروهم. و باز دارید ایشانرا
از طواف مسجد حرام. واقعدوا لهم. و بنشینید از برای ایشان. کل مرصد. بر هر ممری یعنی بسته کردانید برای ایشان
راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری. فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان. واقاموا الصلوة. و بر پای دارند نماز
واتوا الزکوة. و بدهند زکوة اموال خود را و از این هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود. فخلوا سبیلهم
پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند. ان الله غفور
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر گناهان گذشتهٔ ایشانرا. رحیم. مهربانست بدادن ثواب بجناب ایشان
وان احد من المشرکین واگر یکی از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم استجارک
زنهار خواهد از تو. فاجره. پس ایمن ساز او را و او زنهار ده. حتی یسمع. تا بشنود. کلام الله. سخن خدایرا که
قرآنست. ثم ابلغه. پس اگر اسلام نیارد برسانند او را. مامنه. بجای او که موضع امن اوست و بعد از آن با او
مقاتله نمای. ذلک. این امان دادن. بانهم. بسبب آنست که ایشان. قوم لا یعلمون. گروهی اند که نمیدانند خدای تعالی
و سخن او نشنوده اند پس ایشانرا باید تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند. کیف یکون. چگونه باشد استفهام بمعنی
انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند. للمشرکین عهد. مر مشرکانرا عهدی. عند الله. نزدیک خدای تعالی
وعند رسوله. و نزدیک رسول او علیه السلام بعد از اسلام و امتیاز میان حق و باطل. الا الذین عاهدتم. مگر آنانکه عهد
عهد بستید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که. عند المسجد الحرام. نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب
بمکهٔ معظمه. فما استقاموا. پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود. لکم. برای شما. فاستقیموا. پس
شما نیز مستقیم باشید. لهم. برای ایشان. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. یحب المتقین. دوست میدارد پرهیز
کاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند. کیف. چگونه باشد بر عهد مشرکان. وان یظهروا. و حال آنست
که ایشان اگر ظفر یابند. علیکم. بر شما. لا یرقبوا فیکم. نگاه ندارند در باب شما. الا. حق قرابتی. ولا ذمة. و نه وفای
عهدی. یرضونکم. خوشنود میگردانند شمارا. بافواههم. بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت
باسخنهای شیرین میگویند. وتابی. و سر باز میزنند. قلوبهم. دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند بیت
دل در خیال غدر و زبان در ادای عذر. ای بی غلام آنکه دلش با زبان یکیست. واکثرهم. و بیشترین ایشان
فاسقون. بیرونند از دایرهٔ فرمان یا سرکش از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز
می نمایند. اشتروا. بدل کردند و برگزیدند. بایات الله. بقرآن خدای تعالی. ثمنا قلیلا. چیزی را که بهای اندک دارد
از متاع دنیا ابوسفیان بعضی از مشرکان را بطمع طعام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان
تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده و در صدد قتل مسلمانان آمدند. فصدوا. پس اعراض کردند. عن سبیله
از طاعت خدای تعالی یا باز داشتند مردم را از راه حج خانهٔ خدا. انهم. بدرستی که ایشان. ساء ما کانوا یعملون
بدکاریست که میکنند قولی آنست که مراد از این قوم یهودند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شکستند و آیات توراة را

باندک چیز فروختند و مردم را از متابعت دین اسلام منع کردند. لا یرقبون. نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد
فی مؤمن. در شان هیچ مؤمن. الاً. قرابت یا سوگند. ولا ذمة. و نه عهد. و اولئک. و آن گروه. هم المعتدون.
ایشانند از حد گذرندگان در شرارت و طغیان. فان تابوا. پس اگر باز گردند از کفر. واقاموا الصلوة. و
بپای دارند نماز را. وآتوا الزکوة. و بدهند زکوة را. فاخوانکم. پس ایشان برادران شمایند. فی الدین.
در دین اسلام ایشان راست آنچه ترا بود و بر ایشانست آنچه بر شماست. ونفصّل الآیات. و بیان میکنیم آیتها را
لقوم یعلمون. برای گروهی که فهم کنند تا ان تفکر فرمایند. وان نکثوا. و اگر بشکنند مشرکان. ایمانهم
سوگند و پیمانهای خود را. من بعد عهدهم. پس از آنکه عهد کنند با شما. وطعنوا. و طعن کنند. فی دینکم. در دین
شما و عیب جویند در احکام اسلام. فقاتلوا. پس بکشید. ائمة الکفر. پیشوایان کفر و سرداران
اهل شرک را. انهم لا ایمان لهم. بدرستی از آنکه عهد و پیمان نیست و بحقیقت که اگر پیمان ایشان درست
بودی شکست بدان نیافتی پس مقاتله مکنید با ایشان. لعلهم ینتهون. شاید که ایشان باز استند از شرک
یا طعن در دین. الا تقاتلون. آیا کارزار نمیکنید. قوما نکثوا. با گروهی بشکستند. ایمانهم. پیمانهای که بسته
بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم با قریش آن بود که خلفاء یکدیگر را از بجانند و
بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت کنند قریش بنی بکر را که خلفای ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند
تا بنی خزاعه که خلفای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین یهود قریظه اند که در روز احزاب
ابوسفیان و قوم او را مددکاری کردند. وهمّوا. و قصد کردند مشرکان. باخراج الرسول. به بیرون کردن رسول
صلی الله علیه و سلم از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد
آن کردند که رسول صلی الله علیه و سلم جهت ادای عمره در مکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف از
مکه اخراج کنند و بقول ثانی که یهود اند قصد اخراج آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمودند از مدینه. وهم بدؤکم. و حال
آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را. اول مرة. اول بار. اتخشونهم. آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار
ایشان. فالله احق. پس خدای تعالی سزاوارتر است. ان تخشوه. آنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار
پس بحرب ایشان اشتغال کنید. ان کنتم مؤمنین. اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی بترک مأموربه
قاتلوهم. کارزار کنید با مشرکان. یعذبهم الله. تا خدای تعالی عذاب کند ایشان را. بایدیکم. بدستهای شما یعنی
مقتول. ویخزهم. و رسوا سازد شان بمقهوریت و مغلوبیت. وینصرکم علیهم. و نصرت دهد شما را بر
ایشان. ویشف صدور قوم مؤمنین. و شفا بخشد سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی
از یمن که بمکه اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت سید صلی الله علیه و سلم
رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب. ویذهب. و ببرد خدای تعالی بنصرت شما بر کفار. غیظ
قلوبهم. اندوه دلهای آنان را که بواسطهٔ آزار کفار ملول بودند. ویتوب الله. و توبه دهد خدای تعالی و باز گردد
بفضل خود. علی من یشاء. بر هر که خواهد حق تعالی در این آیه خبر داد از توبه بعضی کفار آن واقع شد چنانچه
ابوسفیان و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند. والله علیم. و خدای تعالی داناست
بتوبه بعضی. حکیم. حکم کننده بقبول توبه. ام حسبتم. آیا می پندارید ای مؤمنان قتال کفار را کار هید
و گفته اند خطاب بمنافقانست میفرماید که پنداشتید که. ان تترکوا. آنکه شما را بگذرانند برین که هستید

ولما یعلم الله. و بر نبیند خدای تعالی. الذین جاهدوا. آنان را که جهاد کنند. منکم. از شما در راه وی
ولم یتخذوا. و فرا نگیرند. من دون الله. بجز خدای تعالی. ولا رسوله. و بغیر فرستادهٔ او. ولا المؤمنین. بدون
مؤمنان. ولیجة. دوست نهانی که افشاء اسرار کند با وی یعنی شما را مجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند
داشت و خدای تعالی از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده. والله خبیر. و خدای تعالی داناست. بما تعملون
بانچه شما می کنید و غرض شما از عملهای وی معلوم است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان
وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رضی الله عنه جواب داد که شما مساوی ما میگوئید از محاسن ما یاد
نمی کنید علی فرموده که رضی الله عنه شما چه چیز است که آنرا از جملهٔ محاسن میتوان شمرد عباس فرمود که ما بعمارت مسجد الحرام
قیام مینمائیم و خانهٔ کعبه را تعظیم مینمائیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند می رهانیم این آیه
نازل شد که. ما کان. نشرد و روا نباشد. للمشرکین. مر مشرکان را. ان یعمروا. آنکه عمارت کنند. مساجد الله
مسجدهای خدا را و گفته اند مسجد حرام را و بلفظ جمع یاد کرده اند که قبلهٔ همه مساجد است پس کانه
عام را و عام جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست. شاهدین. در حالتی که گواهان باشند
علی انفسهم. بر نفسهای خویش. بالکفر. که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام صلی الله علیه و سلم یعنی نشاید
جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت او. اولئک. آن گروه مشرکان. حبطت. باطل
و باطل شده است بواسطهٔ شرک. اعمالهم. عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایهٔ حاج
وفی النار. و در آتش دوزخ. هم خالدون. ایشان جاوید باشند بسبب کفر. انما یعمر. جز این نیست که عمارت کنند
مساجد الله. مسجدهای خدا را. من آمن بالله. آنکس که بگرویده باشد بخدای تعالی و با ایمان عام نیست الا
با یمان برسول وی. والیوم الآخر. و بروز بازپسین. واقام الصلوة. و بپای داشته باشد نماز را. وآتی
الزکوة. و داده باشد زکوة را. ولم یخش. و نترسیده باشد در امور دین. الا الله. مگر از خدای تعالی
فعسی اولئک. پس آن گروه شاید. ان یکونوا. آنکه باشند. من المهتدین. از راه یافتگان بطریق نجات
ایراد این کلام بصیغهٔ توقع یعنی عسی جهت قطع طمع مشرکان است یعنی ابتداء آن گروه که جامع اند مر
کمالات علمیه را ابراست مثل آن لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست چگونه خواهد بود
جائی که شیر مردان در معرض عتابند روباه سیرتان را آنجا چو تاب باشد و دیگر منع مؤمنان است از
اعتداد باعمال خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است بیت مباش غره
بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه یزدان دور آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت
حجاج را نبیذ زبیب یا عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن منصب بعباس رضی الله عنه
تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی ایشان در جاهلیت ابنها یعنی
اهل این خدمت با اهل اسلام بمقام مفاخرت در آمدند بعضی سقایه و بعضی بعمارت مباهات می نمودند
و مسلمانان باسلام و جهاد مفتخر بودند حق تعالی تصدیق فرستاد که. اجعلتم. آیا می دادید. سقایة
الحاج. اهل سقایهٔ حاجیان را. وعمارة المسجد الحرام. و بعمارت مسجد الحرام اشتغال می نمودید. کمن آمن
بالله والیوم الآخر. و بروز آخر. وجاهد. و جهاد کرده است. فی سبیل الله. در راه خدای تعالی. لا یستوون
برابر نیستند این هر دو قوم. عند الله. نزدیک خدای تعالی. والله. و خدای تعالی. لا یهدی. راه نمینماید. القوم

القوم الظالمين. کروه مشرکانرا که بشرك بخود ستم کنند. الذين امنوا آنانکه بکرويدند بخدای تعالی و
بانچه آمده است از نزد یکه خدای تعالی. وهاجروا وهجرت کردند از دیار خود. وجاهدوا وجهاد کردند با
مشرکان. في سبيل الله در راه خدای تعالی. باموالهم ببذلکردن مالهای خود بر مجاهدان وتهیه اسباب
قتال ایشان. وانفسهم ودرباختن نفسهای خود در معارك حرب. اعظم درجة بزرکترند
از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترانند. عند الله نزدیك خدای تعالی از آنها که سقایه حاج وعمارة مسجد کنند
وجامع این صفات نباشد. واولئك وآن کروه که مستجمع این کمالاتند. هم الفائزون ایشانند ظفر
یافتکان باماني دوجهان. يبشرهم مژده میدهد ایشانرا. ربهم پروردکار ایشان. برحمة منه برحمتی
فایض از و برایشان. ورضوان وخوشنودی کامل از ایشان. وجنات وبوستانها که. لهم فيها مر
ایشانرا باشد در آن بوستانها. نعيم مقيم نعمتی دایم بی انقطاع در تنکیر مبشریه ایمائیست بازبان تعریف
باد ای توصیف آن وانی نیست. خالدين درحالتی که این کروه جاوید باشند. فيها در آن بوستانها. ابدا
همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند. ان الله بدرستی که خدای تعالی. عنده نزدیك او
اجر عظيم مزدی بزرك که نعیم دنیاد رجنب او حقیر باشد وچه نعمت بهتر از رحمت ورضوان ونعیم جنان
ودر کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست ورضوان برای مطیعان وجنت برای کافه مؤمنان رحمت
را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند کناه کناه عظیم است
رحمت از آن عظیم است. بیت. کنه ما بود فزون زشمار. عفوت افزون تر از کناه همه. قطرۀ از رحمت تو بس است
شستن نامۀ سیاه همه. آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف
مدینه مسارعت می نمودند وترك خان ومان را بر محبت زن وفرزند ومصاحبت خویش وپیوند ترجیح فرمودند
وجمعی دیکر را آبا واقربا وعیال واطفال سوکند داده بزاری تمام سکون وآرام در منزل ومقام التماس میکردند
وایشانرا رقت جنسیت پیوند وشفقت بر زن وفرزند مانع هجرت میشد این آیت نازل کشت. یا ایها الذين
امنوا ای کروه مومنان. لا تتخذوا فرامکیرید. اباءکم پدران خود را. واخوانکم وبرادران خود را.
اولياء دوستان یعنی این کروه را بدوستی مکیرید. ان استحبوا الكفر اکر بر کزینند ایشان کفر را. على الايمان
برایمان وشما را از هجرت باز دارند. ومن يتولهم منكم وهرکه از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل از
ایشان بپسندد. فاولئك پس آن کروه دوست دارندکان. هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی
در غیر محل وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید وبا مشرکان نشاید چون این آیت نازل شد متخلفان
از هجرت کفتند که حالا ما درمیان قبایل وعشایریم وبمعاملات وتجارات اشتغال نموده اوقات میکذرانیم
چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پیوند ویرفرزند باید کرد وتجارت از دست برود وما بی کس وبی مال
بمانیم آیتی دیکر آمد که. قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم مرتارکان هجرت. ان كان اکر هست. اباؤكم پدران شما. وابناؤكم
وفرزندان شما. واخوانكم وبرادران شما. وازواجكم وزنان شما. وعشيرتكم وخویشان شما. واموال
اقترفتموها ومالها که آنرا کسب کرده اید. وتجارة تخشون وبازرکانی که می ترسید. كسادها از ناروا
آن. ومساكن ومسکنهای که از نزاهت. ترضونها می پسندید آنرا. احب اليكم دوستی بسوی شما
یعنی اکر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوستر میدارید. من الله ورسوله از خدا و

ورسول او. وجهاد في سبيله واز جهاد کردن در راه او. فتربصوا پس انتظار برید وچشم دارید
حتى يأتي الله تا بیارد خدای تعالی. بامره عقوبت خود را عاجلا وآجلا. والله وخدای تعالی. لا يهدي القوم
الفاسقين توفیق هدایت نمیکند کروه بیرون رفتکان را از حد فرمان در این آیت تهدیدی عظیم وتوبیخی
بزرکست وقول بیشتر ائمه تفسیر راجع است بانکه از این آیت رایحۀ ناامیدی استشمام می توان نمود
چه اغلب مردم الا ماشاء الله دران مقام اند که دین خود را از اموال وازواج وعشایر ومساکن
دوستر میدارند وحظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابرهیم علیه السلام وار دوی
از کون بکرداند فانهم عدو لي الا رب العالمين مال را بذل مهمان وفرزند را قصد قربان وخود را فدای
آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد. بیت. آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند. فرزند وعیال
خان ومان را چه کند. حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است که لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من والده و
ولده والناس اجمعين الحمد حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی دو روزی پیش
مادر وپدر نشسته قصۀ قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن میخواندند کفتند ای احمد از پیش ما برخیز
وبرو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخواست وکفت الهی اکنون جز ترا ندارم وروی بکعبه نهاد وبعد از انکه
بیست وچهار سال بموقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد وبدر سرای خود رسید
حلقه در بجنبانید مادر آواز داد که من على الباب کفت احمد ابنك مادر کفت پیش از این ما را فرزند بود
اورا در کار خدا کردیم احمد ومحمود را با ماچه کار. بیت. ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم. جانرا اسیر
بند هوای تو کرده ایم. ما کرده ایم ترك خود وهر دو کون نیز. واینها که کرده ایم برای تو کرده ایم. لقد
نصركم الله بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مومنان. في مواطن كثيرة در مواطنهای بسیار یعنی
مواقع حرب ومعارك کارزار چون روز بدر وحرب بنی نضیر وجنك بنی قریظه وروز احزاب وصلح حدیبیه
وحرب حنین وفتح مکه وغیر آن. ويوم حنين ودر موطن روز حنین وآن وادیست که میان مکه
وطایف که حضرت صلی الله علیه وسلم دران موضع بالشکر هوازن وبنی ثقیف محاربه فرموده وآن چنان بود که
بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند وخبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید
با ده دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد وایشان چهار هزار مرد بودند یکی از مسلمانان کفت
لن نغلب اليوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود واین سخن
بحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده نپسندید وبسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق تعالی این
قصه را یاد مومنان میدهد که شما را یاری داد در روز حنین. اذ اعجبتكم چون شکفت آورد شما را
كثرتكم بسیاری لشکر شما. فلم تغن عنكم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما را. شيئا چیزی را از صولت
دشمن. وضاقت وتنك شد. عليكم الارض بر شما زمین آن وادی. بما رحبت با فراخی وکشادی که
داشت. ثم وليتم مدبرين پس پشت بر دشمن کردید وبر کشتید از حرب. مدبرين درحالتی که هزیمت
کنندکان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند وبا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چهار تن بماندند
علی وعباس وابوسفیان بن الحارث وعبد الله بن مسعود رضی الله عنهم وحضرت صلی الله علیه وسلم دران روز بر استری
سوار بود چون دوستان هزیمت کردند ودشمنان تمامی روی بان حضرت صلی الله علیه وسلم آوردند ایشان استر

استر خود را نهیب می دادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب وانا ابن
عبد المطلب وعباس وابو سفیان رکاب ولجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمیان
دشمنان در آید واز این صورت بر کمال شجاعت سید عالم استدلال می توان نمود که چنان روز بر استر
که در معرکه کر و فر نمی شاید سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته نفس خود را اظهار می
فرمود القصه چون عباس رضی الله عنه آن حضرت صلی الله علیه وسلم را نگذاشت که محاربه نماید حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که پس اصحاب را باز خوان عباس مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب
الشجرة یا اصحاب السورة البقرة مردم باواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمی رسید بملازمت
پذیرای حمله کفار شدند وآن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الآن حمی الوطیس وبتلاوت دعای موسی علیه السلام
که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان ملهم شد انا سو
فرود آمد یا همچنان سوار مشتی خاک وسنگ ریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت
شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا ورب محمد صلی الله علیه وسلم بقدرت ربانی کسی نماند
از اعادی الا که چشم ها دون او از خاک وسنگ پر شد و شکست بر دشمنان افتاده ودلهای
مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثم انزل الله پس فرو فرستاد خدای تعالی سکینته رحمت
خود را که سبب سکون آرام قلوبست علی رسوله بر فرستاده خود تا تنها داعیه حرب نمود و از کثرت
اعدا اندیشه نفرمود وعلی المؤمنین و بر مومنان تا بندای عباس باز گشتند وانزل جنودا
و فرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدند شما را اما کفار دیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای
سفید و عمامهای سرخ علامت بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان
پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار وعذب الذین کفروا وعذاب کرد خدای تعالی بر آنانکه کافر بودند
بانکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار
هزار وقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وذلک وآنچه واقع شد جزاء
الکافرین پاداش کافرین کافر است ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدای تعالی وفضل میکند من بعد
ذلک از پس این جنگ بتوفیق اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی بر منهزمان از جنگ
حنین و اینچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین آمده
بشرف اسلام مشرف گشتند والله غفور وخدای تعالی آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رحیم
مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند یا ایها الذین امنوا ای گروه باور دارندگان انما
المشرکون جز این نیست که مشرکان نجس پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت تا بسبب آنکه
از نجاسات اجتناب نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس فرموده که نجس العین اند مانند
کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است
بعد عامهم هذا پس از این سال که سنه براتست وآن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حجة
الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رحمه الله گفته است مراد منع کفار است از حج یا عمره نه از در آمدن
بمسجد الحرام وغیر آن از مساجد وامام مالک منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام

وامام

وامام شافعی رحمه الله همین از مسجد حرام نهی میکند خاصه وان خفتم واگر می ترسید شما ای اهل مکه
عیلة از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت طعم
والبسه می آوردند حق تعالی میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید واگر از ین می ترسید که بسبب
انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که توانگر
سازد شما را من فضله از فضل ورحمت خود ان شاء اگر خواهد وانجاز این وعده فرمود بآنکه
اهل تباله وجرش که در یمن بود از یمن مسلمانان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام
بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میروند
ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان حکیم حکم کننده است بتحقیق امال ایشان
اگر دری در بندد در دیگر بگشاید بیت کان مدار اگر صانعم تو بگذاری که صانعم نگذارد مسبب الاسباب
بروی بنده باحسان اگر تو در بندی دری دیگر بگشاید بمفتح الابواب بعد از آنکه بمقاتله و نفی محاربه
کتابی او میکند و میفرماید قاتلوا بکشید ای مومنان و کارزار کنید الذین با آنکه لا یؤمنون بالله
ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود که بر تشبیه قایلند و نصاری که بر تثلیث معتقدند ولا بالیوم
الآخر ونمی گروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری بمعاد روحانی
اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد ولا یحرمون وحرام نمی دانند و نمی دارند
ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای تعالی از خمر وخنزیر ورسوله ونه آنچه حرام کرده است رسول
او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب وسنت ثابت شده ولا یدینون ونمی پذیرند دین الحق دین
حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شدند کتاب را یعنی توراة وانجیل بدیشان
عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که
بدهند جزیه را یعنی آنچه خراج نیست هر کس از ایشان مقرر شود که بدهند عن ید از دست خود نقد
وهم صاغرون وایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و ننشینند تا وقتی که تسلیم
کنند یا جزیه بگیرند و گردن ایشان را فرو کوبند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس که
چون شبهه کتاب ملحق اند باهل کتابین و شافعی رضی الله عنه از غیر اهل کتاب جزیه نگیرند ابو حنیفه رحمه الله فرموده که
از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان با تیغ است یا اسلام و مالک رحمه الله گوید از همه کفار
گیرند غیر از مرتد که حکم قتل است وقالت الیهود وگفته جهودان عزیر ابن الله که عزیر پسر خدا است
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن سرحیا از نسل حضرت یعقوب است علیه السلام از سبط لاوی
وبچهارده پشت بهارون بن عمران می رسد و مجمل قصه او آنست که چون حق تعالی بخت النصر را بر بنی
اسرائیل گماشت تا مصاحف توراة را بسوخت وبیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریه میدانست همه را
بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریه میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن
وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در
اثنای طریق در قریه سابرآباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت تفسیر
وچون عزیر علیه السلام بمیان قوم آمد تصدیق نکردند و او را بخواندن و نوشتن توراة امتحان کردند در

امام ثعلبی مذکور است که بر پنج قلم بر اصابع دست راست او بستند و بهر پنج انگشت کتابت توراة میکرد
از ظهر القلب تا تمام رسید دیگر باره رجوع بشهر کردند که چون کسی که توراة داند و خواند در میان
ما نیست چه دانیم که این توراة است یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که
او از پدر خود شنیده بود که من در واقعهٔ بخت النصر توراة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان
شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریة را از آن محل برداشتند بجمع آوردند با آنچه
عزیر علیه السلم نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی توریة را
بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه پسر اوست پس معتقدان یهود بدین قول قایل
شدند و گویند که بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت صلی الله علیه و سلم این سخن گفتند. وقالت
النصاری. و گفتند ترسایان. المسیح ابن الله. عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان
که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از برای اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده
بر این جراءت اقدام نمودند. ذلک. آنچه مذکور شد. قولهم. گفتن ایشان است. بافواههم. بزبانهای
ایشان که افترا میکنند یا سخن مهمل که بزبان میرانند و حقیقتی ندارد. یضاهون. مشابه
میسازند سخن خود را. قول الذین کفروا. با سخن آنانکه کافر شدند. من قبل. پیش از ایشان یعنی
بنی مدلج که گفتند ملئکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق تعالی را ابو اللات و ابو العزی
خواندند. قاتلهم الله. لعنت کند خدای تعالی بر ایشان. انی یؤفکون. پس چگونه برگردانیده میشوند
از راه حق تعالی بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است. اتخذوا. فرا گرفتند یهود و نصاری
احبارهم. علمای خود را. ورهبانهم. و عباد خود را. اربابا من دون الله. خدایان بجز از خدای تعالی
یعنی فرمان ایشان می برند در تحلیل و تحریم چنانچه فرمان خدای تعالی می باید برد یا سجده میکنند ایشان را
والمسیح ابن مریم. و عیسی ابن مریم را علیه السلم نیز بخدائی میگیرند. وما امروا. و حال آنکه عیسی و احبار
و رهبان فرموده شدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدائی مامور نیستند در همه کتابها. الا لیعبدوا
مگر آنکه فرمان برند و پرستند. الها واحدا. یک خدای را که در وحدانیت. لا اله. هیچ معبودی نیست
الا هو. مگر او. سبحانه. پاکیست او. عما یشرکون. از آنچه باوی انباز گیرند. یریدون. میخواهند جهودان
و ترسایان. ان یطفؤا. آنکه فرو نشانند. نور الله. نور خدای تعالی را که قرآن است یا نبوت محمد
صلی الله علیه و سلم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه از زن و فرزند. بافواههم. بباد دهنهای خویش یا بتکذیبی
که بر زبان رانند. ویابی الله. و نمیخواهند خدای تعالی و نمی پسندد. الا ان یتم. مگر آنکه تمام کند
نوره. دین روشن خود را با علمای اعلام توحید. ولو کره الکافرون. و اگرچه کاره باشند آنرا کافران
و درین معنی گفته اند بیت. یرید الجاهلون لیطفؤه. ویابی الله الا ان یتمه. هر چراغی را که ایزد بر فروزد
کسی کش پف کند سبلت بسوزد. بیان اتمام نور میکند. هو الذی. اوست آن خداوندی که بفضل شامل
ارسل. فرستاد. رسوله. فرستادهٔ خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم. بالهدی. بقرآن که محض هدایت است
ودین الحق. و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود. لیظهره. تا ظاهر و غالب گرداند
دین خود را. علی الدین کله. بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلم

نصف

خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند. ولو کره المشرکون. و اگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را
یا ایها الذین امنوا. ای کسانی که ایمان آورده اید. ان کثیرا. بدرستی که بسیاری. من الاحبار والرهبان. از علما
و زهاد یهود و نصاری. لیاکلون. هر آینه میخورند. اموال الناس. مالهای مردمان. بالباطل. برشوت در حکم
ویصدون. و باز میدارند خلق را. عن سبیل الله. از دین خدای تعالی یعنی منع میکنند از دخول در اسلام. والذین
آنانکه اهل کتاب اند و غیر ایشان که از روی بخل. یکنزون الذهب. گنج می نهند زر. والفضة. و نقره را. ولا
ینفقونها. و نفقه نمیکنند گنجها را. فی سبیل الله. در راه خدای تعالی یعنی زکوة دهند چه در خبر آمده است که
ما ادی الزکوة فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند پس گنج نیست یعنی گنجی که بر آن وعیدی مرتب باشد و وعید آنست
که فرمود. فبشرهم. پس بشارت ده گنج نهندگان نا زکوة دهندگان را. بعذاب الیم. بعذابی دردناک. یوم
یحمی. روزی که گرم کرده شود یعنی بر افروزند آتش را. علیها. بر آن گنجها. فی نار جهنم. در آتش دوزخ. فتکوی
پس داغ کرده شود. بها. بر آن دینارها و درمهای سوزان. جباههم. پهلوهای ایشان که از اهل فقر روی
کرده اند. وجنوبهم. و پهلوهای ایشان. وظهورهم. و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته
اشراف اعضای ظاهره این سه عضوند که اشتمال بر اعضای رئیسه دارند که دماغ و دل و جگر است این
هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند. هذا ما کنزتم. اینست آن گنج که نهاده بودید. لانفسکم
برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد. فذوقوا. پس بچشید. ما کنتم تکنزون. وبال
آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال آن متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین د
لواجی مذکور است که اگر دیگران مرتبهٔ اعمال و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسمای باقی جوی
بگذرم کان ذهبی بدرویشی. بهتر از گنجهای مدخر است. زانچه داری تمتعی بردار. کان دیگر روزی کسی دیگر است. چون
اعیاد و متعبدان اهل کتاب دایر بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز یعنی
روز باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز که هر سی در بر سه سال و سنهٔ ایشان سیزده ماه
باشد و عدد سنه در حکم خدای تعالی دوازده است پس حق تعالی مبالی اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد
و احکام صوم و حج و زکوة و غیر آن بدان مرتبط ساخت در بیان عدد آن فرمود. ان عدة الشهور. بدرستی
شمار ماهها که پسندیده است. عند الله. نزدیک خدای تعالی. اثنی عشر شهرا. دوازده ماهست. فی کتاب الله.
در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای تعالی این حکم را. یوم خلق السموات والارض. روزی که بیافرید
آسمانها و زمین را. منها. ازین دوازده ماه. اربعة حرم. چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده
و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است. ذلک الدین القیم. و اینست حساب درست ماهها. فلا تظلموا
پس ستم مکنید. فیهن. درین چهار ماه. انفسکم. بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت آن اوقات
جمهور علما بر آنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال
مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت
شرف چه گناه در این ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام. وقاتلوا المشرکین. و کارزار کنید با
مشرکان. کافة. با همهٔ ایشان در اشهر حرم و غیر آن. کما یقاتلونکم کافة. چنانچه همهٔ ایشان با شما کارزار
میکنند. واعلموا ان الله. و بدانید که خدای تعالی. مع المتقین. با متقیان است بنصرت و حفظ آورده اند که

طباع جاهلیه بقتل وغارت مستانس شده بود ودر ماههای حرام قتال نمی کردند وچون سه ماه متصل
حرام بود تنگ آمده گفتند ما سه ماه پی درپی تاراج وغارت تحمل نداریم پس قلمس کناه صورتی برانگیخت ودر
موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال کردانید وحرمت او را تاخیر کرد بماه صفر
مردمان قول او را قبول نمودند باز سالی دیگر منادی نداء فرمود که خدای تعالی درین سال محرم را حلال حرام ساخت
وصفر را حلال کرد وگاه بودی که اثنای محاربه ایشان ماه حرام پوشیدند وحرمت او را تاخیر کردندی بماهی
بعد از وی واو را حلال داشتندی ودر سال چهار ماه را حرام می داشتند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشتند
محرم عدد را اعتبار کردندی واین عمل را نسیء میگفتند حق تعالی فرمود که انما النسیء جز این نیست که تاخیر
حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزونی است زیرا که تحلیل ما حرم الله وتحریم ما احل الله کفری دیگر است
که با کفر ایشان انضمام می یابد یضل گمراه می شوند به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند گمراهی
زیاده بر زیاده یحلونه حلال میدارند نسیء را عاما ویحرمونه عاما در سالی دیگر وهمان ماه را که حلال
کرده بودند بر حرمت او میکذارند ودر آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حرام میکنند لیواطئوا
تا موافق سازند وتمام کنند عدة ما حرم الله شمار آنچه که خدای تعالی حرام کرده است چه گفته شد که ایشان
اشهر حرم را چهار رسید داشتند فیحلوا پس حلال میکنند بران موافقت ما حرم الله آنچه حرام کرده است
بی مراعات وقت زین لهم آراسته کرده اند است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان
سوء اعمالهم بدی کردار ایشان والله لا یهدی القوم الکافرین رفیق وشاهد وهدایت ندهد گروه
ناگرویدگان را در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند وخلق را از
دست وزبان خود ایمن میساختند مؤمنان مؤدب بدان سزاوارند که در همهٔ ماهها مسلمانان را
از ضرر خود سالم دارند وایذا وآزار خلق بر زبان ودست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است
ومجازات اضرار همان اضرار بیت آزار دل خلق مجو بی سببی تا بر نکشند یار زلی نیم شبی بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن
کانرا بشبی برند واین را بتبی نقل است که در سال نهم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عازم عرق تبوک شد هوا در غایت
حرارت بود واهل مدینه بسبب خشک سالی مقل الحال میگشتند چون فرمان رسید که صحابه کمر جهاد بر
میان اجتهاد بستند عنان عزیمت بدان صوب وطرف سازند ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعدا وقلت
زاد وگرمی هوا بکراهت طبعی در رفتن تکاسلی ورزیدند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده
اید ما لکم چیست شما را اگر برای اعلاء کلمهٔ دین اذا قیل لکم چون گویند مر شما را که بجد تمام انفروا بیرون
روید فی سبیل الله در راه خدای تعالی وجهاد کنید اثاقلتم گران جنبید ودرنگ کنید یعنی مایل شوید
الی الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بحرث وعمارت ارض وثمار آن ارضیتم آیا راضی شدید
وخرسند گشتید بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا من الآخرة از ثواب آخرت مگذرید ودنیا را بر آخرت مگزینید
فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری از زندگانی دنیا فی الآخرة در جنب سرای آخرت ونعیم الا قلیل
مگر اندکی محقر وهیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر بیت متاع این جهان فانی ومعیوب نعیم آن جهان
باقی ومرغوب چرا کسی دولت باقی گذارد بنعمتهای فانی سر در آرد الا تنفروا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرموده
شده یعذبکم عذاب کند شما را خدای تعالی عذابا الیما عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسبب

از اسباب شاقه شما را هلاک کند ویستبدل وبدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر از شما که فرمان برند
چون اهل یمن وابنای فارس ولا تضروه شیئا وزیان نتوانید رسانیدن چیزی مر خدا را اگر بی نیاز است از
همه یا رسول که او را که در پناه عصمت اوست والله وخدای تعالی علی کل شیء قدیر بر همه چیز از تغیر وتبدیل
قدیر توانا است الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای تعالی او را یاری کند ودر مستقبل
او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای تعالی
اذ اخرجه الذین کفروا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران آنکه حق تعالی او را دستوری خروج داد
ثانی اثنین در حالتی که دوم دو بود نصرت داد اذ هما بوقتی که بودند هر دو فی الغار در غار ثور وآن غار است
برای جبلی ثور المحل در جانب یمن از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی ودر آن وقت کس بدان جا ورعات واهل
صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول از شهر مکه از خانهٔ
ابوبکر برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود وشب در آنجا بیتوته فرمودند روزی دیگر کفار بطلب آن
حضرت بیرون آمده پی بدر غار بردند وحق تعالی در همان شب درخت مغیلان بر در غار برسته بید کما قیل ظنوا الحمام
وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم ینسج ولم تحم القصر کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بخلو
مقام از انام داشت متعرض غار نشدند وابوبکر گفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه
کنند هر آینه ما را ببینند خواجهٔ کاینات صلی الله علیه وسلم فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما وحق تعالی ازین حال خبر
میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی که خدای
تعالی معنا با ماست بنصرت بر اعادی وعصمت از عوادی فانزل الله پس فرستاد خدای تعالی سکینته رحمت
خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول واشهر آنست که بر صدیق رضی الله عنه جهت آنکه از روی شفقت بر حال
آن حضرت صلی الله علیه وسلم بغایت مضطرب بود شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق فرموده بیت
خواجهٔ اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست چون سکینه شد ز حق منزل براو کشت مشکلهای
عالم حل براو وایده وقوت داد خدای تعالی پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم را بجنود بلشکرهای ملائکه که شما لم تروها ندیدید
ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست وحفاظت او نمودند یا مراد ملائکه منزلند در بدر واحزاب
وحنین وجعل وگردانید کلمة الذین کفروا کلمهٔ آنها را که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت را که
از ایشان صادر میشد وبی مقدار ساخت وکلمة الله وکلمهٔ خدای تعالی یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت
هی العلیا بلندتر ورفیع قدر است والله عزیز وخدای تعالی غالبست وعزیز کرداند اهل توحید را حکیم
داناست وخوار سازد اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثناء امر بغزوهٔ تبوک آنست که اگر شما ای
کارهان در جهاد یاری نکنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم من یاری کنم او را چنانچه در آن محل که با او یکتن بیش نبود
تمام صنادید قریش بر قصد او برخاسته بودند من یاری کردم واز میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم
پس مفتاح نصرت بقبضهٔ قدرت منست وما النصر الا من عند الله بیت یاری از من جوی نه از خیل وسپاه
راز با من گوی نه با میر وشاه هر کرا یاری کنم برتر شود هر کرا او را فکنم ابتر شود انفروا بیرون روید بغزای تبوک
خفافا سبکباران وثقالا وگران باران ومفسران را در خفاف وثقال اقوال است حاصلش آنکه مراد سواران اند
وپیادگان اند یا تندرستان وبیماران یا جوانان وپیران یا درویشان وتوانگران یا بی سلاحان ومتسلحان

یا عزیزان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا مسافران و خدمتکاران سلمی رحمه الله گوید که سبک روحان بارکاه
طاعات و گرانان از مباشر مخالفات امام قشیری میفرماید که خفافا آنانند که از دیدها شهود ماسوی
الله دانند وثقالا آنانند که بقید تعلقات مقید انند و در بحر الحقایق آورده که خفافا مجذوبانند از کشش
عنایت براه سلوک درآمده وثقالا سالکانند به پرورش هدایت متوجه جذبهٔ حقانی شده هر لحظه دو طایفه
در راهند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش ره می برد آنکه بپای میرود در قدمی عالمی زیر میکند
وآنکه ببال اقبال می پرد بدمی بساط شاهد ماسوی را طی کند بیت مرد عارف چو بدان پر می پرد · در دمی از فلک
می بگذرد · سیر زاهد هر دمی یکروزه راه · سیر عارف هر زمان تا تخت شاه · در اسباب نزول مذکور است که جمعی
به بهانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشان کارهای این جهان داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوک میداشتند حق تعالی
عذر ایشان قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکند از بار مال و منال و آنها که گرانند با حمال
اشغال · وجاهدوا · و جهاد کنید · باموالکم · بمالهای خود که تهیهٔ اسباب زاد و سلاح کنید · وانفسکم
فی سبیل الله · در راه خدای تعالی و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید · ذلکم · این بیرون رفتن و حرب
کردن · خیر لکم · بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد · ان کنتم تعلمون · اگر هستید که بدانید ثواب
وجهاد و عفو عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم مردمان را بغزوهٔ تبوک اشارت
فرمود سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع طاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار
بودند و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد فرمان خدای تعالی و حکم رسول را صلی الله علیه وسلم بهوای نفس اختیار
کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که
لوکان · اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی · عرضا · متاعی خواسته دنیاوی · قریبا · نزدیک بفرا گرفتن
وسفرا قاصدا · و سفری میان ایشان · لاتبعوک · هر آینه پی روی تو کردندی · ولکن بعدت · و لیکن دور شد
علیهم الشقة · بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد · وسیحلفون بالله · و زود باشد که سوگند
خورند بخدای تعالی این خبر از خدای تعالی معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز
آیی از متخلفان بطریق اعتذار نزدیک تو قسم یاد می کنند · لو استطعنا · اگر توانستی سفر کردن
و استطاعت داشتمی · لخرجنا · هر آینه بیرون می آمدیم · معکم · با شما و در مرافقت موافقت می نمودیم
یهلکون انفسهم · هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند
والله یعلم · و خدای تعالی میداند · انهم · بدرستی که ایشان · لکاذبون · دروغگویانند · عفا الله عنک
دعا است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند
کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطای از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد و میگوید غفر الله
لک یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعضی مستاذنان
را اجازت تخلف داد حق تعالی آنرا عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی در گذرانید خدای تعالی از تو · لم اذنت
چرا دستوری دادی در باز ایستادن · لهم · مر ایشانرا و عذرهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که
با جازت مبادرت نمی نمودی · حتی یتبین · تا وقتی که روشن میشود · لک · مر ترا · الذین صدقوا · آنانکه راست
گفتند در اعتذار · و تعلم الکاذبین · و تا بدانی دروغ گویان را · لا یستاذنک الذین · دستوری نمی طلبند

از تو آنانکه بتحقیق و یقین · یؤمنون · ایمان دارند · بالله والیوم الآخر · بخدای تعالی و بروز بازپسین · ان یجاهدوا · از
آنانکه جهاد نکنند · باموالهم وانفسهم · بمالها و نفسهای خود · والله علیم · و خدای تعالی داناست · بالمتقین
بپرهیزکاران از تخلف · انما یستاذنک · جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف · الذین لا
یؤمنون · آنانکه ایمان ندارند · بالله والیوم الآخر · بخدای تعالی و روز آخرت · وارتابت · و در شک افتاده است
قلوبهم · دلهای ایشان یعنی در حقیقة الامر متردد شده اند · فهم فی ریبهم · پس ایشان در شک خود · یترددون
سرگردان میگردند · ولو ارادوا الخروج · و اگر خواستندی این منافقان که بیرون آمدندی بغزا · لاعدوا · هر آینه
آماده میکردندی · له · برای خروج · عدة · آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند
ولکن کره الله · و لیکن کراهیت داشت خدای تعالی و نپسندید · انبعاثهم · برانگیختن ایشانرا بدین سفر
فثبطهم · پس باز داشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت · وقیل اقعدوا · و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید
در خانها · مع القاعدین · با نشستگان یعنی کودکان و بیماران و معلولان و گفته اند این سخن حضرت صلی الله علیه وسلم
با بعضی از ایشان یا بعضی میگفتند و صحیح تر این است که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد
عبدالله بن ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل
دیگر که جرف گویند کوچ کردند و با مردم خود تخلف نموده بازگشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید
فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت دیدار که از شر اشرار خلاص شدیم حق تعالی موافق
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیه فرستاد که · لو خرجوا · اگر بیرون آمدندی · فیکم · در میان شما · مازادوکم · نیفزودندی
شما را · الا خبالا · مگر تباهی و بدی و مکر و غدر · ولاوضعوا · و هر آینه در تاختندی · خلالکم · در میان شما
در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین · یبغونکم الفتنة · می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت
در میان شما می افگندند یا شما را از جنگ رومیان می ترسانیدند · وفیکم · و در میان شما · سماعون لهم · جاسوسانند
مر ایشانرا که خبر شما را بدیشان می رسانند · والله علیم · و خدای تعالی داناست · بالظالمین · بستمکاران یعنی
منافقان · لقد ابتغوا الفتنة · هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و بر ایشان امر ترا · من قبل
پیش از این در غزوهٔ احد که از تو بازگشتند و در حروب خندق که گفتند یا اهل یثرب لامقام لکم · وقلبوا
و بگردانیدند · لک الامور · همراهی ترا کارها یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند · حتی جاء الحق · تا بیاید
نصرت الهی · وظهر · و غالب شد · امر الله · کارهای خدای تعالی بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت · وهم
کارهون · و ایشان نخواهانند نصرت و صولت ترا اما چون خدای تعالی میخواهد کراهت ایشانرا اثری نیست
بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه · از فقیر پرده دار و طعن دربان غم مخور · آورده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جلاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید که بقتال
اهل روم میل کنی و از ایشان سریهای خوب و کنیزان نیکو گیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که
من مشعوفم بنسا می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم این آیه
آمد که · ومنهم · و از ایشان · من یقول · کسی باشد که میگوید · ائذن لی · دستوری ده مرا در تخلف از غزا · ولا
تفتنی · و مرا در فتنه میانداز · الا فی الفتنة · بدانکه ایشان در فتنه · سقطوا · افتاده اند و ظهور نفاق
ایشان است · وان جهنم · بدرستی که اسباب دخول دوزخ · لمحیطة · فرو گیرنده است مر احاطه کنندهٔ ایشان است

بالکافرین. بناگرویدکان. ان تصبک حسنة تسؤهم وان تصبک. واگر برسد بتو برخی از جنگها. مصیبة
جراحتی وشدتی چنانچه در احد واقع شد. یقولوا. گویند از روی خودپرستی. قد اخذنا. بدرستی که گرفتیم ما
امرنا. احتیاط کار خود را. من قبل. پیش از این یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم. ویتولوا. و برگردند
از مجلسهای خود. وهم فرحون. وایشان شادمان باشند بشماتت یا تعجب بفعل خود. قل. بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
لن یصیبنا. نرسد ما را. الا ما کتب الله. مگر آنچه نوشته است خدای تعالی. لنا. برای ما در لوح محفوظ از غنیمت
و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت. هو مولینا. اوست یار ما و سازنده کار ما. وعلی الله. و بر خدای تعالی و نه
بر غیر او. فلیتوکل المؤمنون. باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجهٔ توکل بر خدای تعالی حصول مراد است و کفایت
مهمات و ایمنی از آفات و مخافات. قل. بگو یا محمد علیه السلام مر ایشان را که. هل تربصون بنا. آیا چشم میدارید یعنی انتظار
نمی برید که بما رسد. الا احدی الحسنیین. مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته
شویم. ونحن نتربص بکم. و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز. ان یصیبکم الله. آنکه برساند خدای تعالی بشما
بعذاب من عنده. عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف تا هلاک شوید. او بایدینا. یا برساند عذابی بشما
بدستهای ما شمار را بسبب کفر بقتل رسانیم. فتربصوا. پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید. انا معکم متربصون.
بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم. آورده اند که جد بن قیس با حضرت صلی الله علیه وسلم گفت مرا اجازت
تخلف می طلبم چو آمدن من بحرب بنی الاصفر متعسر است اما لشکر خود را بمال خود مددکاری نمایم. آیت آمد که
قل. بگو در جواب او. انفقوا. نفقه میکنید امر است یعنی چون نفقه کنید. طوعا. خواه بطوع و رغبت. او کرها.
وخواه بکره و نفرت و بهیچ وجه. لن یتقبل. قبول کرده نخواهد شد. منکم. از شما. انکم کنتم. بدرستی که شما
هستید. قوما فاسقین. گروه بیرون رفتگان از دائرهٔ اسلام و نفقهٔ کافر مقبول نیست. وما منعهم.
و بازنداشت ایشان را. ان تقبل منهم. از آنکه قبول کرده شود از ایشان. نفقاتهم. نفقتهای ایشان.
الا انهم. مگر آنکه ایشان. کفروا بالله. کافر شدند بخدای تعالی. وبرسوله. و فرستادهٔ وی. ولا یاتون الصلوة.
و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم. الا وهم کسالی. مگر ایشان کاهلند یعنی بنماز می آیند بکسالت و
کراهت نه بتصدیق و ارادت. ولا ینفقون. و نفقه نمیکنند در راه خدای تعالی. الا وهم کارهون. مگر
ایشانند ناخواهان یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از
عتاب و عقاب نمی ترسند. فلا تعجبک. پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با آن حضرتست صلی الله علیه وسلم و مراد
امتند مؤمنان را میفرماید که متعجب نکرداند شما را. اموالهم. مالهای منافقان. ولا اولادهم. و نه فرزندان
ایشان چو کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشان را. انما یرید الله. جز این نیست که میخواهد خدای تعالی
لیعذبهم. تا عذاب کند ایشان را. بها. بدانها. فی الحیوة الدنیا. در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع
مال و حفظ آن و آنچه بدیشان می رسد از مصایب فرزندان. وتزهق انفسهم. و بیرون رود جانهای ایشان
از ابدان بصعوبت بسیار. وهم کافرون. و ایشان کافران باشند یعنی بکفر بمیرند نه بمال ایشان را دست
گیرد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد. بیت. چون مرگ کشد کردن گردان در بند. نتوان بستن جست از آن خم کمند
وان لحظه که دست اجل از پای فکند. نی مال بفریاد رسد نی فرزند. ویحلفون بالله. و سوگند میخورند بخدای تعالی
انهم لمنکم. که ایشان از جملهٔ شمایند یعنی از اهل اسلامند. وما هم منکم. و نیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر

ولکنهم

ولکنهم. ولیکن ایشان. قوم یفرقون. گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسیران نکنید با مشرکان چنانچه کردید
میکنید پس بعذر اظهار اسلام میکنید. لو یجدون ملجأ. اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از
قلعه یا سر کوهی یا جزیره. او مغارات. یا غارها در کوهها یا سردابها. او مدخلا. یا سوراخی که آنجا توانند خزید
لولوا الیه. هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما. وهم یجمحون. و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع باز
نگردند چون اسب سرکش. آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم غنیمتی می فرمود ابو الجواظ منافق گفت
صاحب خود را می بیند که صدقات شما را براعیان غنم میدهد و گمان برد که عدل میکند. آیت آمد که ومنهم
از منافقان. من یلمزک. کس هست که عیب میکند ترا. فی الصدقات. در قسمت صدقها و گفته اند این آیت در شأن
ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمد که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت
صلی الله علیه وسلم بجهت تألیف قلوب نومسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد یا طلای غیر خالص که حضرت
مرتضی علی رضی الله عنه از یمن فرستاده بود و حضرت صلی الله علیه وسلم تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود
جرأت نموده با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت اعدل یا رسول الله و حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود که ویلک
ان لم اعدل فمن یعدل و آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که علی رضی الله عنه
با ایشان قتال کرد تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند که عیب کنندهٔ قسمت معتب
بن قشیر بود که در قسمت غنایم طعن میکرد و غرامتش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید. فان اعطوا
پس اگر داده شوند. منها. از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد. رضوا. بپسندند آن قسمت. وان
لم یعطوا منها. و اگر داده نشوند از آن بموجب ارادهٔ ایشان. اذا هم یسخطون. ایشان خشم گیرند و ناخشنود
باشند. ولو انهم رضوا. و اگر ایشان بپسندند. ما آتاهم الله. آنچه دهد ایشان را خدای تعالی. ورسوله. و فرستاده
او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند کردند. وقالوا. و گویند. حسبنا الله. بس است ما را فضل خدای تعالی
سیؤتینا الله من فضله. از فضل خود غنیمتی دیگر. ورسوله. و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر از این
که حالا عطا فرموده. انا الی الله. بدرستی که ما بخدای تعالی. راغبون. باز گردندگانیم و امیدداریم که آن هر آینه
ازین بهتر باشد ایشان را زیرا رضا بقسمت بسبب نجات است و جزع در آن موجب محنت سلمی رحمه الله از ابن ادهم
قدس سره نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند شد از غم و ملال رست. بیت. رضا بداده بده و زجبین گره
بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است. بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی. خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
پس بیان مصارف صدقات میکند که آنچه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم کرده عین صواب بود. انما الصدقات
جز این نیست که صدقات یعنی زکوة. للفقراء. مر درویشان راست. والمساکین. و بیچارگان را امام اعظم
میفرماید که فقیر آنست که سؤال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند
بواسطهٔ آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی برعکس است. والعاملین علیها. و دیگر عمل کنندگان راست
بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن. والمؤلفة قلوبهم. و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان
یعنی اسلام آوردند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست بجهت تألیف دل ایشان با اسلام ایشان را محفوظ باید
ساخت و مؤلفهٔ قلوب اشراف عرب بودند که حضرت صلی الله علیه وسلم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام
ایشان امثال ایشان را از غنایم حنین قسمت کامل داد چون ابو سفیان و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و غیر

ایشان وچون سهم مولفهٔ قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام باجماع صحابه ساقط شده است
وفی الرقاب. ودیگر زکوة برای کردن است در کشادن گردنهای بندگان از ربقهٔ مراد بنده ایست که خودرا
از خواجه بازمی خرد و در ادای نجوم کتابت او را زکوة مدد باید کرد ومالک واحمد برانند که بمال زکوة بنده باید
خرید وازاد کرد. والغارمین. دیگر وام داران مفلس که برای خود صرف کرده. وفی سبیل الله. ودیگر برای
صرف نمودن در راه خدای تعالی بانکه نفقه کنند برغازیان درویش یا سلاح خرند جهة مجاهدان وگفته اند
ساختن پل و رباط نیز ازین جمله است. وابن السبیل. ودیگر برای رهگذری که از مال خود دور مانده باشد
حق تعالی برای این جماعت فرض کرده است زکوة را. فریضة. فرض کردن. من الله. ثابت از نزدیک خدای. و
الله علیم. وخدای تعالی داناست بمستحقان. حکیم. حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید وباید. حق تعالی
چون در قسمت کشاد هرکسی را انچه می بایست داد. نیست واقع اندران قسمت غلط بنده را خواهی رضا خواهی سخط
آورده اند که جلاس واصحاب او چون رفاعه وسماک ودیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند وسینهٔ
ایشان از کینهٔ سید عالم صلی الله علیه وسلم خالی نبود در خلای آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بچیزهای که زبان را حد ادای
آن نیست نسبت می کردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسد جمع رسوا شوید گفتند
محمد صلی الله علیه وسلم گوش شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوییم وچون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور
میکند یا سهیل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی واسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی مردم
او را منع کردند گفت محمد صلی الله علیه وسلم مردی سخن شنواست ما نفی واثبات هرچه گوییم قبول کند ایة آمد که
ومنهم. واز منافقان. الذین یؤذون النبی. آنانند که می آزارند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم. ویقولون. ومی گویند
هو اذن. او مردی خوش شنواست که هرچه با او میگویید استماع میکند. قل. بگو ایشانرا. اذن خیر لکم. شنونده
خیراست شمارا یعنی او اذن است نه بروجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده وقبول کننده
نیکوییست. یؤمن بالله. تصدیق میکند خدا را در هرچه گفته ومیگوید. ویؤمن للمؤمنین. وتصدیق
میکند مر مومنان را و سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان. ورحمة. ورحمتست. للذین
امنوا. مرانکسانرا که اظهار ایمان کردند. منکم. از شما یعنی نه انست که بقول شما داناست صدق وکذب شمارا
میداند اما پرده از روی کار شما بر نمی دارد واز روی رحمت با شما رفق می نماید. والذین یؤذون. وانانکه
می ازارند بقول وفعل رسول الله. فرستادهٔ خدایرا. لهم. مرایشانراست. عذاب الیم. عذابی دردناک در
آخرت. یحلفون بالله. سوگند میخورند بخدای تعالی. لکم. برای شما ای مسلمانان برانکه منافق نیستند
لیرضوکم. تا شمارا خشنود گردانند از خود. والله ورسوله. وخدای ورسول او. احق. سزاوارترند. ان یرضوه
انکه خوشنود سازند منافقان ویرا یعنی رسول چه سخن در رانرا وارضای رسولست وگفته اند خدایرا و توحید
ضمیر دلالت بر تلازم رضای دو دارد یعنی خوشنودی خدای تعالی وابستهٔ خوشنودی رسولست صلی الله علیه وسلم پس
خدای تعالی ورسول را خوشنود باید ساخت. ان کانوا مؤمنین. اگر هستید مومنان چنانچه گمان می برند
الم یعلموا. آیا نمیدانند. انه من یحادد الله. انکه هرکس که خلاف کند با خدای تعالی. ورسوله. وبا رسول او
واز حد درگذرانند. فان له. پس سزاوار است آنکه باشد مراورا. نار جهنم. اتش دوزخ. خالدا فیها
در حالتی که جاوید باشد در ان. ذلک. آن خلود در دوزخ. الخزی العظیم. رسوایی بزرگست در اسباب نزول

ازنزول

از نزول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم سخن آرایی ومتردی را میگفتند
وبفسوس واستهزا سخنان ادا میکردند وبعضی از ایشان تمنای میبردند که ما را صد تازیانه زدندی وازاسمان
آیتی نیامدی که بسبب فضیحت ما شدی این ایه نازل شد که. یحذر المنافقون. حذر میکنند منافقان
ان تنزل علیهم. ازانکه فرود آمده شود بر مؤمنان. سورة. سورهٔ از قران. تنبئهم. که بیاگاهاند آن سوره
مؤمنان را خبر دهد. بما فی قلوبهم. بانچه در دل منافقانست از کفر ونفاق. قل استهزؤا. بگو ای محمد
صلی الله علیه وسلم ایشانرا که افسوس دارید امر بتهدید وتوبیخ است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت
وجزا آنست که برای تفضیح شما. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. مخرج. ظاهر کننده است. ما تحذرون.
آن چیز را که حذر می کنید اظهار آنرا یعنی مساوی اخلاق واوصاف شما راست آورده اند که در غزوه
تبوک ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رفتند ومی گفتند ببینید این را
یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد
این نور نبوت در باطن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد با عمار یاسر علیه الرحمه فرمود که آن قوم را دریاب
که بسوختند واز ایشان استفسار نمای که چه می گفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین وچنین گفتید عمار
رضی الله عنه پیغام برسانید وایشان پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده اعتذار نمودند که ما سخن بر سبیل هزل
وبازی چنانچه داب رهگذریان باشد می گفتیم ایة آمدکه. ولئن سألتهم. واگر بپرسی ای محمد صلی الله علیه وسلم
ایشانرا که چه میگفتید. لیقولن. هر اینه گویند. انما کنا. جز این نیست که بودیم ما همچو مسافران. نخوض
خوض میکردیم در هر نوع از سخنان. ونلعب. وبازی میکردیم در آنچه میگفتیم. قل. بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ
ابالله. ایا بخدای تعالی. وایاته. وبسخنان وی. ورسوله. وبفرستادهٔ او. کنتم تستهزؤن. هستید که
استهزا میکنید واستهزا بایشان نشاید. لا تعتذروا. عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است
قد کفرتم. بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای تعالی. بعد ایمانکم. بعد از انکه اظهار ایمان کرده بودید
ان نعف. اگر عفو کنیم. عن طائفة. از گروهی. منکم. از شما که توبه کنند وآن مخشی بن حمیر بود از ایشان که
توبه کرد واز حق تعالی درخواست که شرف شهادت دریابد ودر حرب یمامه شهید شد. نعذب طائفة.
عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را. بانهم کانوا. بسبب انکه هستند. مجرمین. گنهکاران با صرار بر نفاق
المنافقون. مردان منافق که سیصد نفر بودند. والمنافقات. وزنان منافقه که صد وهفتاد بودند
بعضهم من بعض. برخی از ایشان از برخی دیگر یعنی همه مشابه یکدیگراند در نفاق وشقاق. یامرون
میفرمایند. بالمنکر. بکار زشت که کفر است با معصیت یا تکذیب حق. وینهون. وباز میدارند. عن
المعروف. از نیکویی که ایمانست یا تصدیق یا متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم. ویقبضون. وفرا
میگیرند. ایدیهم. دستهای خود را یعنی فرو می بندند از صدقات یا از رفع برای دعا ومناجات وسلمی
فرموده که از معاونت ضعفا وارباب حاجات. نسوا الله. ترک کردند فرمانبرداری خدایرا. فنسیهم.
پس فروگذاشت خدای تعالی ایشانرا وبازداشت وفضل خود از ایشان. ان المنافقین. بدرستی که منافقان
زن ومنافقان مرد. هم الفاسقون. ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان. وعد الله المنافقین.
وعده داده است خدای تعالی مردان منافق را. والمنافقات. وزنان منافق را. والکفار. وناگرویدگان

را ان مرد و زن. نار جهنم. آتش دوزخ. خالدین فیها. جاویدان باشند دران. هی حسبهم. ان آتش بس است ایشانرا
عقوبت. ولعنهم الله. و دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود. ولهم. و مر ایشانرا در آخرت. عذاب مقیم.
عذابی دردناک پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب پیوسته دارند که تعب و نفاق و رنج حسد است
ای آنکه زتیره حالی و بد روزی. در باطن آتش نفاق افروزی. در هر نفست شعلهٔ غم بیشتر است. میسوزی ازان شعله که خود میسوزی
کالذین. ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند. من قبلکم. پیش از شما یعنی امم ماضیه. کانوا اشد منکم. بودند
سخت تر از شما. قوة. از روی قوت یعنی بیش از شما قوی تر بودند. واکثر. و بیشتر بودند از شما. اموالا واولادا. از روی
مال و فرزندان یعنی مال و فرزند ایشان بیشتر از شما بود. فاستمتعوا. پس بهره گرفتند. بخلاقهم. بنصیب خود از
لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند. فاستمتعتم بخلاقکم. پس شما نیز تمتع گرفتید به نصیب خویش از
آرزوهای فانی. کما استمتع الذین. همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند. من قبلکم. پیش از شما. بخلاقهم. به بهره
خویش. وخضتم. و خوض کردید و شروع نمودید در باطل. کالذی. همچون خوض گذشتگان. خاضوا. خوض نمودند
دران رفتند. اولئک. آنگروه. حبطت. نابود شد و تباه گشت. اعمالهم. کردارهای ایشان. فی الدنیا. در دنیا
که مال و فرزند با ایشان وفا نکرد. والاخرة. و در آخرت که ثوابی بر آن عملها مرتب نگشت. واولئک. وان گروه
هم الخاسرون. ایشانند زیانزدگان در هر دو جهان. الم یاتهم. آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذات
دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند. نبأ الذین من قبلهم. خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان
بودند. قوم نوح. گروه نوح که بطوفان غرق شدند. وعاد. و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند. وثمود
و قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند. وقوم ابرهیم. و گروه ابرهیم علیه السلام که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به
نیش پشهٔ زهرهلاک چشید. واصحاب مدین. و اهل مدین که قوم شعیب بودند که بعذاب یوم الظلة
معذب گشتند. والموتفکات. و اهل دههای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط بحه نوع هلاک شدند. اتتهم رسلهم
آمد بهر ایشان فرستادگان ما. بالبینات. با حجتهای روشن و نشانهای درست. فما کان الله. پس نبود
خدای تعالی. لیظلمهم. که ستم کند بدیشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد. ولکن کانوا. و لیکن بودند ایشان
انفسهم یظلمون. که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب یا مستحق عقوبت گشتند. والمومنون. و مردان
مومنان. والمومنات. و زنان مومنه. بعضهم. برخی از ایشان. اولیاء بعض. دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر
یامرون بالمعروف. میفرمایند به نیکوی که ایمان و فرمان برداریست. وینهون عن المنکر. و باز میدارند که کفر و کنه کاریست
ویقیمون الصلوة. و بپا میدارند نماز را بشرایط. ویوتون الزکوة. و میدهند زکوة را با داب متعلقه بدان. ویطیعون الله
و فرمان برند خدای تعالی را. ورسوله. و پیغمبر او را در همه امور. اولئک. آنگروه. سیرحمهم الله. زود باشد که رحمت کند
خدای تعالی بر ایشان. ان الله عزیز. بدرستی که خدای تعالی غالبست در هرچه خواهد کند. حکیم. داناست بوضع هر شی
در موضع آن. وعد الله المومنین والمومنات. و خدای تعالی وعده داد مردان و زنان مومن را. جنات تجری. بوستانها
مشتمل بر میوه که میرود. من تحتها الانهار. زیر آن درختان جویها. خالدین فیها. جاویدان مانند در آن.
ومساکن طیبة. و دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه و دلکش و خوش. فی جنات عدن. در بهشتهای پاینده
جنات عدن شهر است در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن می باشد با علی درجات بهشت امام ثعلبی گوید نهریست
در بهشت که بوستانهای او بر هر دو کنارهٔ اوست. ورضوان من الله. و خوشنودی از نزدیک خدای تعالی مومنانرا

اکبر. بزرگ تر است از بهشت و نعیم زیرا که مبداء جمیع سعادات و منشاء تمام کرامات رضای حضرت عزت است و
مودی بنیل وصال و فوز بلقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و پیگاه جز رضای حضرت
مطلوبی نیست. بیت. یکی بیخواهد از تو جنت حور یکی خواهد که از دوزخ شود دور. ولیکن ما نخواهیم این و آن جست
مراد ما همین خوشنودی تست. چو تو خوشنود گشتی در دو عالم. همین مقصود بس والله اعلم. در احادیث صحیحه وارد
است که حق تعالی خطاب میفرماید یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید خوشنود
شدید گویند چیست ما را که خوشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه بهیچ وجه یکی از خلق خود عطا نکرده
حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز بود که ازینها فاضلتر بود خطاب
رسد فرموده ایم بر شما خوشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نکنم از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی
از رضوان الهی فاضلتر نیست. ذلک. آن خوشنودی. هو الفوز العظیم. اوست فیروزی بزرگ که نعیم در
جنب او محقر بلکه نعیم بهشت بازای آن مختصر است. یا ایها النبی. ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم. جاهد الکفار. جهاد کن
با کافران بشمشیر. والمنافقین. و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان. واغلظ علیهم. و
درشتی کن بر ایشان و جهاد و محابا مکن. وماویهم جهنم. و بازگشتگاه ایشان در دوزخ است. وبئس المصیر. و بد
بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بدر از کوتهی سوار شده از جانب قبا
بمدینه آمد از برای تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد صلی الله علیه وسلم آورده حق باشد ما بدین در از گوشان
بران سواریم بدتر باشیم پسر زن مصعب آن سخن را بعرض حضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
جلاس را طلبیده بحضور مصحابان آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و مصعب مناجات
کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن ما ازان معلوم کرد دحق تعالی آیة فرستاد که. یحلفون
بالله. سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا. ما قالوا. نگفته اند آنرا سخن. ولقد قالوا. و هر آینه که گفته اند
کلمة الکفر. کلمهٔ کفر را طعن زدند در دین شک آوردند در کلام سید المرسلین صلی الله علیه وسلم. وکفروا. و کفر را
ظاهر ساختند. بعد اسلامهم. بعد از اظهار اسلام. وهموا. و قصد کردند. بما لم ینالوا. بآنچه نیافتند و مقصود
ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود اجلاء مهاجران از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بپادشاهی
بردارند. وما نقموا. و کینه نداشتند با رسول مومنان. الا ان اغنهم الله. مگر آنکه بی نیاز کرداند خدای تعالی
ایشانرا. ورسوله. و فرستادهٔ او. من فضله. از تفضل و بکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند
چون قدم مبارک بملازمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید و ببرکت آن حضرت صلی الله علیه وسلم غنایم بسیار
بدست ایشان افتاد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولی
جلاس کشته شده بود و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد و دو هزار درم
بر دیت از فضل و کرم رسول صلی الله علیه وسلم اینجا بتعریض میگویند که این کینه و دشمنی نیست مگر توانگری. فان یتوبوا
پس اگر توبه کنند از نفاق. یک باشد آن بازگشت. خیرا لهم. بهتر مر ایشانرا. بگشتن. وان یتولوا یعذبهم الله
عذابا الیما فی الدنیا والاخرة. و در آخرت بسوختن. وما لهم فی الارض. و نیست ایشانرا در زمین. من ولی.
از دوستی که دست گیرد. ولا نصیر. و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول
این آیت بود نزد که آن حضرت از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم او را پند داد
و توبه کرد از جملهٔ مخلصان امت محسوب بشد و آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت صلی الله

[illegible]

ازبس مبالغه کرد سود نداشت و حضرت صلی الله علیه و سلم از خدای تعالی درخواست تا او را بخواه او مال دهد القصه
تیر دعا بهدف اجابت رسید حق تعالی بر گوسفندان وی برکت بجدی داد که در حوالی مدینه که ایشان را جای نماند
روی بباديه آوردند و از اقامت نماز جماعت محروم شد و جمعه و آدینه بمسجد نمی توانست آمد بالاخره از آن
نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزدیک سید کاینات نزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را
بر آن داشت که از فرمان نبوی صلی الله علیه و سلم سرکشی کرد و گفت اینکه از ما میطلبید جزیه است پس زکوة نداد و خبر
به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید صحابه متعجب گشتند و این آیه آمد که. ومنهم. و از اهل نفاق. من عاهد الله. کسی هست که
با خدای تعالی عهد کرده که. لئن آتانا. اگر بدهد ما را خدای تعالی. من فضله. از فضل خویش مالی. لنصدقن. هر اینه
که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم. ولنکونن. و هر اینه که باشیم بتصدق. من الصالحین. از جمله نیکان
و شایستگان. فلما آتاهم. پس آنکه داد ایشان را مال بسیار. من فضله. از فضل و کرم خود. بخلوا به
بخیلی کردند بآن و حق خدای تعالی ندادند. وتولوا. و روی بگردانیدند از عهد و پیمان. وهم معرضون. و ایشان
اعراض کنندگانند از امر و فرمان. فاعقبهم. پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را. نفاقا فی
قلوبهم. نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد. الی یوم یلقونه. تا روزی ببینند عمل خود
یعنی جزای آن را و آن روز قیامت باشد. بما اخلفوا الله. بسبب آنکه خلاف کردند با خدای تعالی. ما
وعدوه. آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح. وبما کانوا. و بسبب آنکه بودند که در وعده. یکذبون
دروغ گفتند. الم یعلموا. آیا نمی دانند مخالفان وعده. ان الله یعلم. میداند خدای تعالی. سرهم. آنچه
نهان ایشان است از نفاق و عزم بر خلاف عهد. ونجویهم. و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة
جزیه است. وان الله. و آیا نمی دانند که خدای تعالی. علام الغیوب. داننده نهانها و پوشیده هاست
در این آیه تهدیدی عظیم است بیت مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند بر بنده در روی این و آن چو میدانی
که میداند. نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود ابو بکر
از دنیا وی هر چه داشت بیاورد و عمر رضی الله عنهما نصفی مال خود تصدق کرد و عثمان رضی الله عنه سیصد شتر مکمل جهاز
بستر بداد و هزار مثقال طلا نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عبد الرحمن بن عوف چهل وقیه طلا یا چهار هزار درم صدقه
نمود و دیگر از عباس و طلحه و سعد بن عباده و محمد بن مسلمه مبلغی مال آوردند و این همه نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم
مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد
و ابن عقیل انصاری صاعی خرما آورد گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب کشیده ام و دو صاع خرما
با جرت داده اند یکی برای عیال خود گذاشته ام و یکی آورده ام حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که آن صاع را بر بالای
دیگر صدقات که اصحاب آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز غمز و طعن کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن
مال بریا دادند و خدای تعالی و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیاز است او خواست که خود را بیاد مردم دهد
تا از صدقات چیزی بستاند آیه آمد که. الذین یلمزون المطوعین. آنانکه عیب میکنند افزون دهندگان را
من المومنین فی الصدقات. در دادن صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت می دهند. والذین
لا یجدون. و آنان را که ترغیب میکنند که نمی یابند. الا جهدهم. مگر بقدر قوت و طاقت خویش یعنی ابو عقیل را
که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند. فیسخرون منهم. پس افسوس میدارند از ایشان یعنی

سخریه میکنند با ایشان. سخر الله منهم. جزای دهد خدای تعالی ایشان را. ولهم. و مر ایشان راست. عذاب
الیم. عذابی دردناک بران سخریه که میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله بن ابی که عبد الله نام داشت
از جمله مومنان و مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم درخواست آن
نمود که پدر وی آمرزش طلبد آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای ابن ابی استغفار کرد آیه آمد که. استغفر لهم. استغفار
کن برای ایشان که منافقانند. او لا تستغفر لهم. یا آمرزش نخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در
عدم افاده مساویند. ان تستغفر لهم. اگر آمرزش طلبی برای ایشان. سبعین مرة. هفتاد بار. فلن یغفر
الله لهم. پس نمی آمرزد خدای تعالی ایشان را آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیه آمد که
سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از نزول آیه دیگر بجهت منافقان
استغفار نکرد از اینجا مبین شود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید. ذلک. آن عدم قبول استغفار
در حق ایشان. بانهم. بسبب آنست که ایشان. کفروا بالله. کافر شدند بخدای تعالی. ورسوله. و برسول او
والله. و خدای تعالی. لا یهدی القوم الفاسقین. ره نماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان در فسق
خویش. فرح المخلفون. شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو. بمقعدهم. بنشستن خویش. خلاف رسول
بر خلاف رسول خدای. وکرهوا. و کراهت داشتند بکراهت عقیدت. ان یجاهدوا. آنرا که جهاد کنند
باموالهم وانفسهم. بمالها و نفسهای خود. فی سبیل الله. در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند
وقالوا. و گفتند مومنان را. لا تنفروا. بیرون مروید بدین غزو. فی الحر. درین گرما خود نرفتند و خواستند
که مومنان را نیز تنفیر کنند. قل. بگو مر ایشان را. نار جهنم. آتش دوزخ. اشد حرا. سخت تر است از جهت حرارت
نسبت باین گرما و این بمخالفت مستحق سوختن در آن حرارت شدند. لو کانوا یفقهون. اگر باشند که
بدانند که مآل ایشان بدان آتش است. فلیضحکوا قلیلا. پس باید که بخندند اندکی. ولیبکوا کثیرا. و باید
بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بر آن که لازم است که در قیامت خنده
ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر
عدم کنند یعنی فرح و غمی باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور. جزاء. پاداش دهد خدای تعالی ایشان را. بما
کانوا یکسبون. بآنچه که بودند که کسب کردند از نفاق و مساوی اخلاق. فان رجعک الله. پس اگر باز
آرد خدای تعالی ترا بمدینه. الی طائفة منهم. بسوی گروهی از منافقان متخلف. فاستأذنوک. پس دستوری
طلبند از تو. للخروج. برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک. فقل لن تخرجوا. بگو بیرون نمی آیید خبر
بمعنی نهی یعنی بیرون میائید. معی. با من. ابدا. هرگز. ولن تقاتلوا معی. و کارزار مکنید در مصاحبت من
عدوا. دشمنی. انکم. بدرستی که شما. رضیتم. خرسند شوید. بالقعود. بنشستن و تخلف کردن. اول مرة
اول بار یعنی بغزوه تبوک. فاقعدوا. پس بنشینید دیگر بار. مع الخالفین. با باز پس ماندگان که قابلیت
کارزار ندارند چون زنان و کودکان که جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از تر دامن
این کار نیاید و نامردی در مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچو زنان رنگی و بوئی پیش گیر
یا چو مردان اندر آی و گوی میدان فکن آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در مرض ابن ابی بعیادت وی
می رفت و او از آن حضرت صلی الله علیه و سلم التماس نموده که پیرهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر

شده نماز کذارد عمرا امرزش طلب حضرت صلی الله علیه وسلم پیراهن خویش بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که
نماز کذارد عمر رضی الله عنه در آن باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او یاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم میداد چون عازم
شد بنماز بروی آیهٔ کریمه آمد و کویند بعد از آنکه نماز کذارده نازل شد که ولا تصل و نماز مکذار علی
احد بر هیچکس منهم مات از منافقان بمیرد ابدا هرکز ابدا ظرف لا تصل باشد و کفته اند سّر آیت
چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیبست نه برای تمتع پس کانه که همان مرده است و ابدا حال خواهد
بود ولا تقم و مایست علی قبره بر سر کور وی بجهت دفن و زیارت و با دعا و استغفار انهم بدرستی که
منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای تعالی که شرک آوردند ورسوله و بفرستادهٔ وی که فرمان
برداری نکردند وماتوا و بمردند وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتکانند از طریق ایمان
ولا تعجبك باید که ترا معجب نسازد مراد امت‌اند و خطاب بآن حضرتست صلی الله علیه وسلم یعنی در عجب نیندازد
شما را اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است واولادهم و فرزندان اگرچه قوی و با اقتدارند
انما یرید الله جز این نیست که کرامی خواهد خدای تعالی ان یعذبهم بها فی الدنیا آنکه عذاب ایشان را
بدان در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای دوستی احوال و اولاد و تهیهٔ
اسباب معایش ایشان همواره محنت و مشقت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان
بحیرت تمام وهم کافرون و ایشان کافر باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند در رونق کفت اغنیا
اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نکه میدارند باصناف بلیت و مشقت
باخرمی روند و سیکتارند بصد هزار حسرت بیت در اول چه خواهی کنی مال جمع بسی رنج بر خود بباید کشید
پس از بهر آن تا بماند بجای شب و روز می بایدش پاس داشت از این جمله آن حال مشکل‌تر است که اخر بحسرت بباید گذاشت
واذا انزلت و چون فرستاده شود سورة سورتی از قرآن یا بعضی چه سوره را بهر دوا طلاق میکنند
بر هر تقدیر چون سوره نازل کرده ان امنوا بالله بآنکه ایمان آرند بخدای تعالی وجاهدوا مع رسوله و جهاد
کنند در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم استاذنك دستوری جویند از تو در بازماندن اولوا الطول
خداوندان مال و توانائی منهم از منافقان وقالوا و کویند ذرنا بکذار ما را با خود لشکر مبر
نکن تا باشیم مع القاعدین با نشستکان در خانها رضوا خرسند شدند و راضی کشتند بان
یکونوا بآنکه باشند مع الخوالف با زنان و پس ماندکان وطبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم
بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نکنند چیز را که در جهاد که است از
انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستادهٔ خدای تعالی والذین
امنوا و آنانکه ایمان آورده اند معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم
بمالها و نفسهای خود واولئك لهم الخیرات واولئك هم المفلحون و آن قوم ایشانند پیروزی یافتکان
و بمقصود رسیدکان اعد الله لهم آماده ساخته است خدای تعالی برای ایشان جنات تجری
بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار و مساکن آن جویها خالدین فیها جاوید
باشندکان اند در ان ذلك آنست که الفوز العظیم رستکاری بزرك و پیروزی تمام وجاء
المعذرون و آمدند در وقت توجه بتبوك عذر کویندکان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی

اسد

اسد و غطفان که عذر کفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند
بانکه اکر با بغزو می آییم بر طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها کفتند لیؤذن لهم
تا دستوری دهند ایشانرا در تخلف وقعد الذین و نشستند آنانکه کذبوا الله دروغ کفتند
با خدای تعالی ورسوله و با رسول او در ادعای ایمان مراد منافقانند از اعراب که نیامدند و اعتذار
نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب
الیم عذابی مؤلم بقتل یا حرق آخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوان و عاجزان ولا علی المرضی
و نه بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی که نفقه
کنند و اسباب راه سازند چون جهینه و قریبه یعنی بر این سه طریق نیست حرج کناهی که باز مانند
از غزو اذا نصحوا چون نیك خواهی نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای تعالی و رسول را و
نصح اصلاح فعل است یا اخلاص ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل
هیچ عتابی و ملامتی والله غفور و خدای تعالی آمرزنده است آنرا که بعد از غزو باز ماند رحیم
مهربانست که معذوران را رخصت قعود دهد ولا علی الذین و هیچ معاتبتی نیست بر آنها
که از در ماندکی اذا ما اتوك چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشان را
دستوری دهی و با خود بجهت پیری قلت کفتی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه
تولوا چیزی که شما را سوار کنم بران واعینهم و چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان
میشد از اشك که اندیدهای ایشان می ریخت حزنا از روی اندوه الا یجدوا بجهت آنکه نمی یافتند
ما ینفقون آنچه خرج کنند دران سفر و این قوم را بکائین کویند و ایشان هفت تن بودند که بدرکاه
نبوت پناه آمده کفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد است و پیاده ماندیم مرکبان عنایت فرمای
تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه می جویید بدهند ایشان کریان از پیش پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند
پس حق تعالی میفرماید که بدین نوع مردم اکر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست
که معاتبت و ملامت علی الذین بر آنانست که ایشان یستاذنونك از تو دستوری میجویند در باز
استادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانکرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رضوا بان یکونوا
راضی شدند بانکه باشند مع الخوالف با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد خدای تعالی از خذلان
علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمی دانند و خانهٔ عاقبت را و عقوبت که بر این
نافرمانی مترتب است یعتذرون الیکم اعتذار میخواهند کروه منافقان الیکم بسوی شما یعنی
عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز کردید از تبوك الیهم بسوی ایشان و بمدینه
باز آیید قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم لا تعتذروا عذر مخواهید مقادیر کاذبه برای آنکه ما لن نؤمن لکم
باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبانا الله من اخبارکم وسیری الله
بتحقیق ما را خبر داده است خدای تعالی و عنقریب خدای تعالی می بیند عملکم کار شما را ورسوله و فرستادهٔ
او نیز خواهد دید که از نفاق توبه می کنید یا بر آن ثبات می ورزید ثم تردون پس باز کردانیده خواهند

الجزء ۱۱
نصف القرآن

شد در قیامت. الی عالم الغیب والشهادة. بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر
و ظواهر. فینبئکم. پس خبر خواهد داد شمارا. بما کنتم تعملون. بآنچه بودید که میکردید از کتمان
نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود. سیحلفون بالله. زود باشد که
سوگند خورند بخدای تعالی. لکم. برای شما. اذا انقلبتم. چون بازگردید از سفر. الیهم. بسوی ایشان
و اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی از منافقان چون جد بن قیس و امثال او
بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب زود بمسجد آمدند قسم یاد کردند که ما بر خروج نبودیم حق تعالی
میفرماید که سوگند میخورید بدروغ. لتعرضوا عنهم. پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید. انهم رجس
بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ ایشان و ملامت که سبب میل بتوبه و انابت است در حق
ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث ایشان پذیرنده تطهیر نیست. و ماویهم جهنم. و جای ایشان دوزخ
است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود. جزاء. برای پاداش. بما کانوا یکسبون. بآنچه بودند
که کسب کردند از کفر و نفاق. یحلفون. سوگند میخورند منافقان. لکم. برای شما. لترضوا. تا بدان
خوشنود شوید. عنهم. از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سوگند یاد کرد که در هیچ سفر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تخلف نکند و عبد الله ابی سرح پیش حضور
عمر بهمین نوع سوگند خورد حق تعالی میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای
خوشنودی خدای تعالی. فان ترضوا. پس اگر خوشنود شوید ای مومنان. عنهم. از منافقان دروغ گوی
فان الله. پس بدرستی که خدای تعالی. لا یرضی. خوشنود نمیشود. عن القوم الفاسقین. از گروه فاسقان
یعنی رضای شما با وجود خشم خدای تعالی ایشانرا سود ندهد مراد ازین آیه نهی مومنانست که از ایشان راضی
نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند. الاعراب. اعراب بادیه مراد بنی تمیم است و بنو اسد
و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص. اشد کفرا و نفاقا. سخت تر
اند از روی کفر و نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه مستوحش اند و سخت دل
و با اهل علم ننشست و خاست نکرده اند. و اجدر. و سزاوار ترند. ان لا یعلموا. بآنکه ندانند حدود
ما انزل الله. اندازهای که خدای تعالی فرستاد. علی رسوله. بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع. والله
علیم. و خدای تعالی داناست باحوال ایشان. حکیم. حکم کننده است از حکمت با مهال ایشان. و من الاعراب
و از منافقان اهل مدینه. من یتخذ. کس هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند. ما ینفق.
آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد. مغرما. تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی
میشمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند. و یتربص. و انتظار می برد
بکم الدوائر. بشما گردشهای روزگار را یعنی آنرا که دولت بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان
برگردد تا از انفاق یابند. علیهم دائرة السوء. بر ایشان باد گردش بد روزگار ایشان منقلب شود
والله سمیع. و خدای تعالی شنواست مر آنرا که بزبان می آرند. علیم. داناست بآنچه در دل پنهان میدارند
و من الاعراب. و از اهل بدو. من یومن بالله. کسان هستند که میگروند بخدای تعالی. والیوم الآخر
و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله بن ذی البجادین و رهط او اند که

بخدا و قیامت

بخدای تعالی و قیامت میگروند. و یتخذ. و فرا می گیرند. ما ینفق. آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق
قربات. اسباب قربت. عند الله. نزدیک خدای تعالی یعنی تقرب می جویند بصدقات خود مراد آنست
که وسیله میسازد آنرا بقرب الهی. و صلوات الرسول. و بدعاهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پیوسته متصدقان را
بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی. الا انها. بدانید که نفقات
ایشان یا صلوات رسول صلی الله علیه و آله و سلم. قربة لهم. سبب نزدیکیست مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی
سیدخلهم الله. زود باشد که در آرد خدای تعالی ایشانرا. فی رحمته. در بهشت خود که محل نزول
رحمتست. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. غفور. آمرزنده است متصدقان را. رحیم. مهربانست بر متقربان
والسابقون الاولون. و پیش گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر مومنان. من المهاجرین.
از مهاجران یعنی آنان که از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدر یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند
یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان. والانصار. و از انصار یعنی آنها که از اهل
مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولند یعنی هفت کس و اهل عقبه ثانی که
هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آورده اند قبل از بیعت عقبه ثانیه. والذین
اتبعوهم. و آنانکه متابعت کردند سابقان را. باحسان. بایمان و طاعت مراد سایر اصحابه اند از مهاجر و
انصار که پی روی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از توابع تابعان است
رضی الله عنهم. خوشنود شد خدای تعالی از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق در دین رضا داخلند
و رضوا عنه. و خوشنود شدند ایشان از خدای تعالی بآنچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه. و اعد لهم
و آماده کرد خدای تعالی مر ایشانرا. جنات تجری. بوستانهای که میرود. تحتها الانهار. زیر درختان آن
جویها. خالدین فیها. جاوید باشندگان در آن. ابدا. همیشه تاکید خلود است. ذلک الفوز العظیم. آنست
فیروزی بزرگ و رسیدن بتمامی مراد. و ممن حولکم. و از آنانکه گرداگرد شمااند. من الاعراب. از اهل بوادی
منافقون. منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و خزینه کلمه شهادت میگویند و بنماز
و روزه قیام می نمایند. و من اهل المدینة. و از شهر مدینه. مردوا. قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده
علی النفاق. بر نفاق یا در نفاق ماهر شده اند بمرتبه که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم با وجود کمال فطنت و صدق
فراست خود. لا تعلمهم. نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان
بظهور می آید پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی. نحن نعلمهم. ما دانیم ایشانرا بر سر دل ایشان
مطلعیم. سنعذبهم. زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا. مرتین. دو نوبت یکی بفضیحت و رسوائی دنیا دیگر بعذاب قبر یا
باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد. ثم یردون. پس بازگشته شوند در قیامت. الی عذاب عظیم. بعذابی
بزرگ که آتش دوزخ است و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشان آنست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور
لقا و رویت هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست. بیت: ای فراق تلخ میگویی سخن هرچه
خواهی کن و لیکن این مکن. تلخ تر از زهر با هجران نیست. در فراقت غیر هجران هیچ نیست. آورده اند که از مخلصان اهل اسلام
ده تن بی عذری تخلف ورزیده بودند چون از تهدید آن آیه الهی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند
هفت از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که ایشانرا نگشایند تا وقتی که بحکم خدای تعالی

کشاده شوند چون حضرت صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع فرمود بمدینه نزول فرمود بر عادت معهود بمسجد در آمد
وایشان را دید فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بر زبان گهربار گذرانید
من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر در سرایت آمد که · واخرون · وقومی دیگر غیر منافقان که
نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم · اعترفوا بذنوبهم · اعتراف کردند بگناه خود مقر شدند بدان · خلطوا · بیامیختند · عملا
صالحا · کردار نیک را یعنی غزاها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از ایشان در وجود آمد · واخر سیئا · بعمل دیگر
بد که از تبوک تخلف نمودند · عسی الله · شاید خدای تعالی · ان یتوب علیهم · آنکه توبه ایشان در پذیرد
ان الله غفور · بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر تایب را · رحیم · مهربانست بتفضل بر وی در تاویلات
کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقاء نور استعداد است وعدم رسوخ ملکه خطیئات و
بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیدهٔ بصیرت کشاده شد وقباحت گناه مشهود وی گشته
چرا اگر ظلمت متراکم گردد و رذایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت
آنرا نیک بیند و در عذاب خذلان ماند حکیم سنائی قدس سره فرمود · بیت · چون بدی و گناه را دانی گشت
جانب پشیمانی · و ندانی گناه را که بد است · آن نشان شقاوت ابد است · القصه بعد از نزول آیه حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که تا ایشان را بگشادند از آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناهی
آورده گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدای تعالی
تصدق کن خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیه نازل شد · خذ من اموالهم
فرا گیر از مالهای ایشان · صدقة · زکوة و نیز · تطهرهم · پاک گردانی ایشان را از گناهان یا از حب مال
که مودی بطغیان و عصیان است یا از نجاست بخل · وتزکیهم · و پاک گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را
بها · بدان صدقه · وصل علیهم · و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب · ان صلوتک · بدرستی که دعاهای تو
سکن لهم · آرایش بود دلهای ایشان را · والله سمیع · و خدای تعالی شنواست دعای ترا · علیم · داناست باستحقاق
ایشان مر ترا · الم یعلموا · آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند · ان الله · آنرا که خدای
تعالی · هو یقبل التوبة · اوست که قبول میکند توبه را · عن عباده · از بندگان خود · ویاخذ الصدقات ·
فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را · وان الله · و نمیدانند آنرا نیز که خدای تعالی · هو التواب الرحیم
اوست توبه پذیرنده مهربان بر توبه کنندگان · وقل اعملوا · بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت
ورزید بر آن یا میگوید ای گروهی که توبه نکنید بکنید آنچه میخواهید · فسیری الله · پس زود باشد که باز
گردانیده شود بمرد · عملکم ورسوله والمؤمنون ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة · بسوی دانای نهان
و آشکارا · فینبئکم · پس آگاه کند شما را · بما کنتم تعملون · بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد
بر آن که قبل از این متخلفان از اهل اسلام ده تن بوده اند وقصهٔ هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب
بن مالک بود و هلال بن امیه و مراره بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش حضرت صلی الله علیه وسلم اعتذار بگناه
خود معترف شدند و حضرت صلی الله علیه وسلم حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالسه نکند و در شان ایشان آیت
نازل شد که · واخرون · و دیگران متخلفان · مرجون · تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان · لامر الله ·
برای خدای تعالی درباره ایشان · اما یعذبهم · یا عذاب کند خدای تعالی ایشان را اگر اصرار کنند بر آن گناه · واما

یتوب

یتوب علیهم · ویا توبه دهد ایشان را اگر ندامت ورزند از ان تردید برای عباد است واگرنه عند الله تعالی
تردد نیست · والله علیم · وخدای تعالی داناست بر حال ایشان · حکیم · حکم کننده ما بر جای ایشان آورده اند
که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و معتب بن حارث و ودیعة بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب
در برابر مسجد بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود و در علم تورات و انجیل مهارتی داشتند
و پیوسته نعت و صفت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم با اهل مدینه میگفت چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه هجرت
کرد آن خطهٔ شیفتهٔ جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نکرد · بیت · با وجود لب
جانبخش تو چون آب حیات · حیف آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن · ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آن حضرت
صلی الله علیه وسلم مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و از
آنجا فرار نمود بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که لشکری از روم سان کرده بجنگ مسلمانان آید
نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله در محلهٔ خویش از برای مسجد بسازید که چون بمدینه آیم آنجا با فاده
علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوه تبوک شد بانیان در مسجد
آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان و وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم التماس
میرود که در آن مسجد نماز گزاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آن حضرت صلی الله علیه وسلم مهم خود را
استحکامی چنانکه در مثنوی معنوی هست · بیت · مسجد و اصحاب مسجد را نواز · تو مه ماشب دمی با ما بساز · تا شود
شب از جمالت همچو روز · ای جمالت آفتاب جان فروز · ای دریغا آن سخن از دل بدی · تا مراد آن نفر حاصل شدی · القصه
حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان گفت که حالا غزو میرویم تا باز آییم چون بوقت باز گشتن بمنزل ذی اوان که قریب
مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند و جبرئیل علیه السلام این آیه آورد که · والذین اتخذوا · آنانکه فرا
گرفتند و بنا نهادند · مسجدا · مسجدی · ضرارا · برای ضرر مسلمانان و ستیزهٔ ایشان · وکفرا · و برای تقویت
کفر که امتحان میکنند · وتفریقا · و برای تفرقه افکندن · بین المؤمنین · میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می
شدند · وارصادا · و برای انتظار · لمن حارب الله · هر کس را که حرب میکرد با خدای تعالی · ورسوله · و پیغمبر ساده او · من
قبل · پیش از بنای مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد · ولیحلفن · و هر آینه
سوگند میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید · ان اردنا · که ما نخواستیم از بنای این مسجد
الا الحسنی · مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعت بر ضعفا · والله یشهد · و خدای تعالی گواهی
میدهد · انهم لکاذبون · که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود · لا تقم · مایست بنماز · فیه · در آن
مسجد ابدا هرگز · لمسجد · هر آینه مسجدی که · اسس · بنا نهاده شده است · علی التقوی · بر پرهیزکاری
من اول یوم · از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم واشهر و اظهر آنکه مسجد قبا است در محلهٔ بنی
عمرو بن عوف و حضرت صلی الله علیه وسلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله فرود آمد چهارده روز آنجا اقامت فرمود
و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجد است در مدینه که حضرت صلی الله علیه وسلم در آنجا نماز گزارد
و در تشریف الحرمین از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هر روز شنبه پیاده بمسجد قبا آمدی و آنجا دو
رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق تعالی میفرماید که اساس او
بر تقوی است · احق · سزاوارتر است · ان تقوم · آنکه قیام کنی · فیه · در آن از برای نماز · فیه · در آن مسجد مردانی

برتقوی. رجال. مردانند که از پاکیزه طبعی وطینتی یحبون. دوست میدارند. ان یتطهروا. آنکه پاکی ورزند
از انجاس واحداث بپیوسته بر طهارت باشند وگفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیه
حضرت صلی الله علیه وسلم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق تعالی بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب
از پی در می آریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا ونزد جمعی مراد تطهیرست از معاصی وخصال مذمومه. والله
وخدای تعالی یحب المطهرین. دوست میدارد پاک ورزندگان را. افمن اسس. آیا هر کس که اساس افکند
بنیانه. بنای امور دین خود را. علی تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف. بر کناره
رودی که زیرش برود رسیل نهر شده وظاهرش بجای استاده باشد. هار. شکافته شده ونزدیک
بافتادن واینچنین زمین سست ترین قواعد باشد وچون برو بنا کنند. فانهار. پس آن زمین بسته گردد
ودر افتد به. با بنا وبانی آن. فی نار جهنم. در آتش دوزخ واین مثل است از برای آنها که بنیاد دین
خود را بر امور باطله نهند وحال مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ. والله. وخدای تعالی. لا یهدی القوم
الظالمین. راه نمی نماید گروه ستمکاران بدانچه مقصود ایشان است. لا یزال. همیشه است. بنیانهم
بنای ایشان. الذی بنوا. آن بنای که بنیاد نهادند آنرا بر اعراض فاسده. ریبة. سبب شک ونفاقی
فی قلوبهم. در دلهای ایشان زاید بر شک ونفاق که دارند وگفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از
رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمسجد ایشان درآید ونماز گذارد وآیه آمد
لا تقم فیه ابدا. حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا آن مسجد را بکندند وبسوختند وحکم شد که آن موضع مزبلهٔ
اهل مدینه باشد بیت پس نبی فرمود کانرا بر کنید. سطح خاشاک خاکستر کنید. حق تعالی فرمود که همیشه باشد
خرابی بنای ایشان بواسطهٔ تزاید شک ونفاق ایشان یعنی پیوسته در غم وحسرت ونفاق وریبت خواهند
بود بسبب آن تخریب. الا ان تقطع قلوبهم. مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت
ادراک در و نماند وگفته اند که تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و
قول جمعی آنست که بتوبه واستغفار وندامت بمثل آن امور. والله علیم. وخدای تعالی داناست بتاسیس
بنای ایشان که بچه نیت بوده. حکیم. حکم کننده است بتخریب آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از قرظی رضی الله
عنه نقل میکند که چون لیلة العقبه هفتاد وپنج تن از اهل مدینه با حضرت صلی الله علیه وسلم بیعت میکردند عبد الله
رواحه گفت یا رسول الله شرط کن برای خود آنچه میخواهی حضرت صلی الله علیه وسلم میگفت شرط میکنم برای خدای عز وجل
آنکه بپرستید وشریک نیارید وبرای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها ومالهای خود را نگاه میدارید
که گفتند چون بدین امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جنت خواهد بود انصار گفتند
ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل خرید وفروختی سودمند است ما در این بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم
حق تعالی از آن بیع وشری خبر میدهد. ان الله اشتری. بدرستیکه بخرید خدای تعالی. من المؤمنین. از گروندگان
انفسهم. نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند. واموالهم. ومالهای ایشانرا که در راه وی نفقه میکنند
بان لهم الجنة. بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیل است برای اثابت مومنانرا بهشت بر بذل اموال وانفس ایشانرا
نه حقیقت اشترا زیرا بیع وشری جای وقوع پذیرد که بتائی املاک بود ووجود که هست وهرچه هست
همه از آن حق است العبد وماله لمولاه پس این تحریض است در غزو وجهاد یعنی ای بنده از تو ثنا کردن

آیا آن کس که اساس افکند بنای امور دین خود بر پرهیزکاری از خدای تعالی وطلب ... بهتر است یا آنکس که اساس نهد برای امور دین خود ...

نفس ومال وا زمن عطا دادن بهشت بی زوال نفس مایهٔ شر وشور است ومال بسبب طغیان وغرور
این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن وبهشت باقی وعروس بستان بیت سنگ بیندازی گهر بستان
خاک زمین ببین وزر بستان. در عوض فانی وخو حقیر نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر ودر کشاف وعین المعانی وجز آن منقولست
که اعرابی بر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگذشت وآن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی بالهام او را
عکس تدبیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخته پرسید که هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سوال کرد که این بیع
وشرای بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم
شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب واموال فانی ما را خرید
ودر عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر هم نزنیم بلکه نفس ومال خود را در بازیم بیت آن بیع را
که روز ازل با تو کرده ایم. اصلا در آن حدیث اقالت نمیرود. عزیزی فرموده است هر که بنده بخرد وعیب او
دانا باشد او را رد نتواند کرد حق تعالی ما را خرید وبعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد
نکند. امید که وصلت مردود نکردم من چون شد بهمه عیبی لطف تو خریدارم. ودر نفحات الانس
از ابو ذر بوزجانی نقل میکند بیت تو بعلم ازل مرا دیدی. دیدی آنگه بعیب بخریدی. تو بعلم آن من بعلم هم آن
رد مکن آنچه خود پسندیدی. ودر حقیقت این بیع وشرا وبیان آنکه خود را مشتری گفت وما را بایع ونفس ومال
را بذکر اختصاص داد ودل را در این مبایعه داخل نکرده ند مذکران ومحققان عبارات عجیب است واشارات
غریب هست وبعضی از آن در جواهر التفسیر بسمت تحریر یافته بیت هر که خواهد که زین بر دبویی گو تماشای
آن گلستان کن. وبعد از اشتری بیان ما لاجله الشری میکند ومیگوید. یقاتلون. کارزار میکنند این
مومنان که نفس ایشان خریده شده است. فی سبیل الله. در راه خدای تعالی وطلب رضای او. فیقتلون.
پس گاهی میکشند دشمنانرا. ویقتلون. وگاهی کشته میشوند بدست ایشان. وعدا علیه حقا فی التورة
والانجیل والقرآن. دلیل است بر آنکه اهل توریة وانجیل مامور بوده اند بقتال. ومن اوفی. وکیست
وفا کننده تر. بعهده. بعهد خود. من الله. از خدای تعالی که کریم است وکریم خلف در وعده ندارد
فاستبشروا. پس شادمان باشید. ببیعکم. بخرید وفروخت خود. الذی بایعتم به. آنکه مبایعه کردید
وذلک. وآن بیع. هو الفوز العظیم. واو رستگاری بزرگ است در مدارک آورده که از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست الا که بهشت پس مفروشید خویشتنرا مگر بدان یعنی خود را
بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانی است ودر مثنوی معنوی آورده بیت
خویش را نشناخت مسکین آدمی. از فزونی آمد وشد در کمی. خویشتن را آدمی ارزان فروخت. بود اطلس خویش
بر دلقی دوخت. التائبون. ای مومنان که باز دارندگان از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی
العابدون. پرستندگان حق باخلاص یا قیام بشرایط خدمت. الحامدون. ستایندگان بدانچه بدیشان
رسد از سرا وضرا یا شناسندگان نعم الهی در لحظه وطرفه. السائحون. روزه داران یا سیر کنندگان
بطلب علم ویا بیرون آیندگان از بادیهٔ نفس ورونده کان بسر منزل انس. الراکعون. رکوع کنندگان در نماز
یا خضوع کنندگان بر درگاه بی نیاز. الساجدون. سجده کنندگان در صلوة یا طالبان قرب رفیع الدرجات
الآمرون بالمعروف. فرمایندگان بایمان وطاعت وسنت حضرت صلی الله علیه وسلم. والناهون عن المنکر. وباز دارند

انکفر ومعصیت وارتکاب بدعت واو ثمانیه است یا برای تضاد میان امر ونهی چون ثیبات وابکارا بجهة
جمع میان امر بمعروف ونهی منکر که کویا نفس واحدند وهر یک بادیکری باید منضم باشند والحافظون
ونکاه دارندکان لحدود الله مراحکام خدای را عز وجل وسلمی کوید نکاه دارند اسرار او را بر جوارح و
قلوب واسرار وارواح وبشر المومنین وبشارت ده مومنانرا که بدین صفات موصوفند ومنع
مظهر دلیل است برانکه ایمان داعی ایشان است بدین فضایل وحذف مبشر به اشارتست بر تعظیم
وتکثیر آن اورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود کریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم
در زیارت وی مرا اجازت داد ودر استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشت واین ایة آمد که
ماکان صحیح نباشد وروا نبود للنبی مر پیغمبر را والذین امنوا وانانکه کرویده اند ان یستغفروا آنکه
طلب امرزش کنند للمشرکین برای شرک ارندکان وکفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابوطالب در مرض الموت بعد از
آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که امرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از ان
وبعد از وفات برای وی استغفار میکرد وصحابه چون دانستند که ان حضرت صلی الله علیه وسلم ابوطالب را
امرزش میطلبد ما چرا از برای اباء واقربای خود استغفار نکنیم وحال آنکه ابرهیم علیه السلام برای پدر استغفار
کرد وایشان پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند ایة آمد که روا نیست پیغمبر ومومنانرا که برای اهل شرک
امرزش طلبند ولو کانوا واکرچه باشند آن مشرکان اولی قربی خداوندان قرابت من بعد ما تبین
از پس آنکه روشن شد لهم مر ایشانرا انهم آنکه ارباب شرک اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند وما
کان استغفار ابرهیم ونبود امرزش خواستن ابرهیم علیه السلام لابیه از برای پدر خود الا عن موعدة
مکر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر را انجا که کفت سأستغفر
لک ربی ودر ینابیع اورده که وعده داده بود پدر ابرهیم علیه السلام مر او را که من ایمان آرم پس استغفار ابرهیم علیه السلام
آن بود که من طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بکروی فلما تبین له پس ان هنکام که روشن کشت مر ابرهیم را
علیه السلام انه عدو لله انکه پدر او دشمن است مر خدای را عز وجل یعنی بر کفر بمیرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی
معلوم شد او را که آزر ایمان نخواهد آورد تبرأ منه بیزاری کرد ازو وقطع استغفار نمود ان ابرهیم
لأواه بدرستی که ابرهیم علیه السلام بسیار آه کننده بود کنایتست از رقت قلب وکثرت ترحم او حلیم بردبار بود
بخدای تعالی که پدر میکفت لارجمنک واو جواب میداد که سأستغفر لک پس در ایة تالیه تمهید عذر رسول صلی الله علیه وسلم
ومومنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار کردند بر آن مواخذ نخواهند بود وماکان الله لیضل
قوما ونیست خدای تعالی را که قومی را ضایع وتباه کرداند یا ایشانرا بکیرد چنانچه اهل ضلالت را بعد
اذ هدیهم بعد از انکه راه نمود ایشانرا باسلام حتی یبین لهم تا وقتی که روشن کرداند بر ایشان مایتقون
آنچه واجبست که از ان پرهیز کنند وکفته اند ایة در شان جمعی است قبل از تحویل قبله در کذشتن یا پیش
از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند پیغمبر پرسید که بر ایشان از ان کارها که کرده اند کرفتی نیست ان الله بدرستی
که خدای تعالی بکل شیء بهمه چیزها از احوال اول واخر ایشان علیم داناست ان الله بدرستی که خدای تعالی
له مراو راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمین پس هر چه خواهد کند بی مانعی ومنازعی
یحیی زنده کرداند مرکانرا ویمیت ومیراند زندکانرا وما لکم ونیست شما را ای مومنان من دون الله

بجز خدای تعالی من ولی کارسازی ولا نصیر ونه یاری ومددکاری ومیشاید که خطاب با کفار باشد
پیغمبر باید که خدای تعالی را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند جز
ویاری نه که عذاب از شما باز دارد لقد تاب الله بدرستی که توبه پذیرفت خدای تعالی وبقبول توبه باز کشت علی النبی
بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بجهة اذن او مر مومنانرا در تخلف یا بیان برترة ذمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلق
بذنوب کما قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج
بر توبه واستغفار نباشد حتی پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب او چه هر کس را مقامی است که ما دون آن بنسبت منقصر
خواهد بود پس توجه بما دون کناه است که از ان توبه لازم است وبیش بعضی وانی لاستغفر الله تعالی کل
یوم سبعین مرة اشارتست بدین ونزد محققان این معنی مناسب رتبه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیست چه توجه آن
حضرت صلی الله علیه وسلم بغیر مقصود نبود پس سلمی رحمه الله میکوید که ذکر توبه نبی صلی الله علیه وسلم برای آنست که تا مقدمه
توبه امت باشد وتوبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد وبرهر تقدیر پذیرفت خدای تعالی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
والمهاجرین والانصار واز مهاجر وانصار یعنی جمعی از یشان که کاره بودند غزوه تبوک بطبع نه بر
عناد الذین اتبعوه انانکه پی روی کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم را فی ساعة العسرة در ساعت عسرت وتنکی
لشکر تبوک را جیش العسرة میکفتند بجهة انکه عسرة عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر را داشتند
وهم در توشه که دو کس دو نیم خرما بسر می بردند وهم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و
برطوبات احلاف وامعاء آن دهن خود تر میساختند وهوا بغایت کرم میکذشت پس حق تعالی صفت میکند
که درین زمان تنکی متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند من بعد ما کاد پس انکه نزدیک بود که از غایت عسرت که
تزیغ قلوب میل کند وا زجای برود قلوب فریق دلهای کروهی منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود
جمعی از جهاد باز کردند یا متابعت رسول صلی الله علیه وسلم باز دارند بواسطه شدت ومشقت ثم تاب علیهم پس
خدای تعالی در کذشت از انانکه قلوب ایشان از اثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم بدرستی که خدای بایشان
رؤف رحیم بسیار رافتست چون توبه کردند مهربانست تفضیل بر ایشان وعلی الثلثة الذین خلفوا و
دیکر توبه داد وبخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو وامر ایشان موقوف
بحکم الهی بود از این سبق ذکر رفت که هم کعب وهلال ومرارة تاخیر افتاد وحضرت صلی الله علیه وسلم حکم فرمود
که کسی با ایشان مکالمه ومخالطه نماید وبعد از چهل روز فرمود که تا از زنان خود دور شدند وزن
هلال بخدمت وی رفت که مردی پیر وضعیف بود نامزد کشت بشرط عدم مباشرت وکار بر ایشان تنک آمد
حتی اذا ضاقت تا وقتی تنک شد علیهم الارض بر ایشان زمین بما رحبت با وجود کشادکی ووسعت و
این کنایت از شدت حیرت ونهایت پریشانیست وضاقت علیهم وتنک شد بر ایشان انفسهم دلهای
ایشان از بسیاری غم ووحشت بحیثیتی که فرح وانس را در دل راه نبود وظنوا وداستند ان لا ملجأ
انکه پناهی نیست من الله از خشم وی الا الیه مکر هم بوی وآمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون در ماندند
وبر بیچارکی خود دانا شدند توفیق توبه داد ایشانرا لیتوبوا تا توبه کردند وبحق تعالی باز کشتند وسقر است
که تا او بتوبه توفیق ندهد وکرم قبول نکند توبه هیچ تائب درست نبود بیت کر لطف تو یاری نماید نخست
هم توبه شکسته است وهم پیمان شکسته چون توبه بتایید پذیرفتنیست تا تو نپذیری نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روزی

این آیه فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته گشت. ان الله بدرستی که خدای تعالی هو التواب اوست قبول کنندهٔ
توبهٔ تایبان. الرحیم متفضل است برحمت بر ایشان. یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید
ازخدای تعالی و مثل این فعل که بمخالفت امر او باشد معاودت مکنید. وکونوا مع الصادقین. وباشید با راست
گویان در اقوال وافعال خود چون کعب بن مالک وآن دو تن دیگر راست گفتند وعذر باطل بنیاوردند و بسبب
راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند وگفته اند این خطاب با اهل کتابین است یعنی ای گروه کرویدگان
بموسی وعیسی بترسید از مخالفت محمد وباشید با صادقان که اصحاب اخیار وامت بزرگوار اویند.
ماکان روا نیست ونشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را. ومن حولهم وآنانکه گرد اگرد ایشانند من
الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا انکه تخلف کنند وباز دوند عن رسول الله از حکم رسول خدای
تعالی. ولا یرغبوا بانفسهم ونرسد ایشانرا اگر رغبت کنند بنفسهای خود. عن نفسه. از نفس وی یعنی
خویشتن داری کنند وخود تا برطرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست از ابو خیثمه انصاری
در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت صلی الله علیه وسلم بگذشت روزی بر خانهٔ خود در آمد وآن
روز بغایت گرم بود واو دو زن داشت زنان وی هر یک در عریشی نشسته بودند وآنرا رفته وآب زده
وکوزهای آب سرد مهیا ساخته وطعامی نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه رضی الله تعالی عنه در عریش باستاد ودر
زنان نگریسته ترتیب ملاحظه نموده گفت روا باشد که رسول صلی الله علیه وسلم در بیابان بشدت حرارت و باد گرم
در مانده بود ابو خیثمه در سایهٔ خنک آب سرد وطعامی لذیذ خورد وبا زنان خوبروی خوشبوی معاشرت کند
بخدای تعالی سوگند که در هیچ عریش نیایم وازین آب وطعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت صلی الله علیه وسلم ملحق
نشوم پس اندک زواده برداشت وروی براه آورد در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد. ذلک. آن وجوب
متابعت وترک تخلف. بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول صلی الله علیه وسلم باشند. لا یصیبهم ظماء
نرسد ایشانرا تشنگی. ولا نصب ونه رنجی. ولا مخمصة ونه گرسنگی. فی سبیل الله. در راه خدای تعالی
ولا یطئون ونسپرند. موطئا مکانی را مکنهٔ کفار بسم اسپ یا کف شتر یا به پای خود سپردی که آن
یغیظ الکفار بخشم آورد کافران را. ولا ینالون ونیابند من عدو نیلا از دشمن بیم یافتن از قتل و
اسر ونهب وکرو هزیمت وجراحت. الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به بان عمل صالح کرداری
شایسته یعنی بر هر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که بهر
ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دل او می نویسند. ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یضیع
اجر المحسنین. ضایع نمی کرداند وتباه نمیکند مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را. ولا ینفقون ونفقه
نمیکنند نفقة صغیرة. نفقهٔ اندک وخورد چون علاقهٔ تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمائی که بدهند چون
ابو عقیل. ولا کبیرة ونه نفقهٔ بزرگ چنانچه ذو النورین وعبد الرحمن عوف. ولا یقطعون. وقطع نکنند
در سیر خود وادیا هیچ قرار بوسیل امراد زمین است یعنی زمین را قطع نکنند. الا کتب لهم مگر نوشته
شود برای ایشان ثواب آن وآن نوشتن برای چیست لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای تعالی ایشانرا احسن
ماکانوا نیکوترین آنرا که در راه حق یعملون عمل میکردند وچون احسن را جزا دهد بدان الحاق کنند
بجهة خیر اجر وتکثیر آن در بنا بیع بوده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد ویکی از همه نیکوتر

بود حق تعالی آنرا ثواب عظیم دهد ونهصد ونود ونه دیگر را بطفیل او قبول کند وهر یک را برابر آن ارزانی
دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان برهم کس ظاهر کردد وبیت مجاهدان شرفی این چنین ازان دارند که در غزا کر جهد
درمیان دارند. آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر
آنکه چون جهاد بر آید بتمامی عازم شوند آیة آمد که وما کان المؤمنون ودروا نیست ونشاید مومنانرا
لینفروا کافة انکه بیرون روند بغزا همهٔ ایشان چه امر معیشت مختل میگردد. فلولا نفر پس چرا بیرون
نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد قبیله واهل بلده اند. طائفة گروهی اندک
بجهاد وباقی توقف نمایند. لیتفقهوا تا طلب دانش کنند. فی الدین در دین وفقه آموزند واز عبد
الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا وتا بیم کنند فقها. قومهم گروه خود را
اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزو بسوی ایشان. لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان حذر
نمایند از آنچه بیم کرده میشود بدان. یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید. قاتلوا الذین
کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شمااند. من الکفار از ناگرویدگان مثل یهودی که در حوالی
مدینه باشند وگفته اند مراد اهل روم اند که در ولایت شام بودند وشام قریب بمدینه است و
بهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک. ولیجدوا وباید که بیابند کافران وفهم کنند. فیکم غلظة
در شما درشتی بنسبت خود یعنی عنفی در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی وصبری بر مقاتله یا شجاعتی
در حین محاربه. واعلموا ان الله وبدانید انکه خدای تعالی مع المتقین با پرهیزکاران است بحفظ
واعانت ونصرت در فتوحات مذکور است که حق تعالی مومنانرا بقتال کفار اقرب میفرماید وهیچ دشمن
از نفس اماره کافر نعمت ترنیست ونزدیک دشمنان بتو اوست که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک
پس بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی وانسب است می نماید والیه اشار فی المثنوی المعنوی
ای شهان کشتیم ما خصم برون. ماند خصمی زو بتر اندر درون. قد رجعنا من جهاد الاصغریم. این زمان اندر جهاد الاکبریم
واذا ما انزلت سورة چون فرو فرستاده شود سورتی از قران فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که
گوید با منافقی دیگر از روی انکار واستهزا یا با ضعفای مومنان گویند. ایکم زادته کیست از شما انکه
بیفزود او را هذه این سوره. ایمانا گرویدنی براستی. فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا پس زیاده کرد این
سوره ایشان یقین وثبات در زمین چون زیاده شد علم ایشان بواسطهٔ سوره ایمان بدین سوره منضم
با ایمان ایشان بسورهای دیگر. وهم یستبشرون وایشان شادمان بنزول انکه سبب زیادتی کمال
وواسطهٔ ارتفاع حال ایشانست. واما الذین واما آنانکه. فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری
از شک ونفاق وحقد وحسد وبغض اسلام است فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشانرا
رجسا الی رجسهم شکی مضموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر داشتند پس شک درین سوره
انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر. وماتوا وبمردند یعنی استحکام یافت این صفت
در ایشان تا وقتی که بمردند وهم کافرون وایشان کافران بودند. اولا یرون. آیا نمی بینند این منافقان
انهم یفتنون. انکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض وقحط وغیر آن یا نفاق یا کذب ایشان
ظاهر میشود بر مسلمانان. فی کل عام. در هر سال مرة او مرتین یکبار یا دو بار. ثم لا یتوبون پس توبه

نمی کنند از نفاق. ولا هم یذکرون. ونه پند می کیرند. واذا ما انزلت. وچون فرود آید. سورة. سورتی
از قران که در عیب ایشان مذکور بود. نظر بعضهم. نظر کنند برخی از ایشان. الی بعض. بسوی برخی دیگر
یعنی بچشم بیکدیگر اشارت کنند از روی انکار وسخریه بدان سوره یا از راه خشم وسخط باستماع
عیوب خود یا تنافر عیوب ایمای کنند بفرار از مجلس وباهم کویند هل یریکم من احد. ایا می بیند یکی از
مسلمانان شما را اکر از مجلس بیرون روند پس اکر کسی ببیند اقامت کنند واکر نه بینند برخیزند. ثم
انصرفوا. پس باز کردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم. صرف الله. بکردانید خدای تعالی. قلوبهم. دلهای ایشانرا
از فهم قران یا از قبول ایمان وواضح آنست که از همه نیکویها این دعاء خیر است واحتمال دارد یعنی بکرداناد
خدای تعالی دلهای ایشانرا از خیرها. بانهم. بسبب انکه ایشان. قوم لا یفقهون. کروهی اند که در نمی
یابند حق را وفهم نمی کنند. لقد جاءکم. هر آینه وراستی که آمد بشما ای آدمیان. رسول. فرستاده
بحکم خدای تعالی. من انفسکم. از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نماید وافاده
واستفاده وجود کیرد یا آید بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که هیچ قبیله نیست از عرب که حضرت پیغمبر را با ایشان قرابتی پیوسته بود بدان ودر قراءة شاذه. من انفسکم. خوانده اند یعنی از شریفترین
وفاضلترین شما هم در نسب وهم در حسب. عزیز علیه. دشوار بروی. ما عنتم. آنچه در رنج افتید بدان
وبعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند وآنرا صفت رسول صلی الله علیه وسلم دانند ومعنی ما عنتم علیه برین فرود
آرند که بر دست آنچه بکنید از کناه یعنی اعتذار آن بر وی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن
خواهد نمود ودرین معنی کفته اند. بیت. نماند بعصیان کسی در کرو. که دارد چنین سیدی پیشرو. اکر دفتر
از کنه پاک نیست. چو او عذرخواهست بود باک نیست. حریص علیکم. صفتی دیکر یعنی انکه حریص است بر اسلام
شما. بالمؤمنین. بکرویدکان. رؤف رحیم. مهربانست وبخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبری را اسمی از
اسمای خود اختصاص نداد مکر پیغمبر ما را خود در او فرموده ان الله بالناس لرؤف رحیم ودر بارهٔ وی فرموده که
بالمؤمنین رؤف رحیم وبدین وجه تفضیل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیای دیکر اینست. فان تولوا. پس اکر
بر کردند منافقان از یاری وهوا داری وتخلف نمایند از فرمان برداری. فقل. پس تو بکوی حسبی الله
بس است وبسنده است مرا خدای تعالی که سر شما را کفایت کند ومرا بر شما غالب سازد. لا اله الا هو.
نیست هیچ معبودی مکر وی. علیه توکلت. بروی توکل کردم وکار خود با وی کذاشتم. وهو
واوست. رب العرش العظیم. خداوند عرش بزرک مراد ملک عظیمست یا عرش که قبلهٔ عاد ومطاف ملک
باشد اشارت بکمال قدرت وحفظ حق تعالی است یعنی آن خداوندی که عرش را بدان همه عظمت
هشت هزار رکن داد وبروایتی سیصد هزار قاعده از هر قاعده سیصد ساله راه همه مملو از
حافات وصافات بقدرت کامله نکاه میدارد قادراست که مرا از شر منافقان در پناه آرد که
حافظ بندکان وناصر اسرافکندکان اوست. بیت. از و خواه یاری که یاری ده اوست. بد والتحاکن
کز ایشان به اوست کسی کو او آورد در پناه. چه غم دارد از فتنهٔ کینه خواه. مطالعهٔ لطایف واشارات این
روایات حواله بجواهر التفسیر والله نعم المولی ونعم النصیر. سورة یونس علیه السلام مائة وتسع آیات
بسم الله الرحمن الرحیم. الر. حروف مقطعه است بقول ابن زید اسامی سور

وعلم

وعلم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد وکفته اند الر یعنی انا الله الرحمن
ودر بحر آورده که اشارتست از حق بحبیب وی صلی الله علیه وسلم سوکند میخورم بالای من بر تو در ازل وبلطف من با تو در
وجود وبرأفت من ترا تا ابد جواب قسم چیست. تلک. این سوره. ایات الکتاب الحکیم. آیتهای قرانست مشتمل است بر حکمت
یا محکم که در وی تناقض واختلاف نیست یا انکه در هم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغیر وی قادر نیست
ابن عباس فرموده که چون اساس نبوت حضرت صلی الله علیه وسلم تاکید یافت وحضرت پروردکار عز شانه اورا برسالت
اختصاص داد صنادید قریش اظهار نموده کفتند عجبست که خدای تعالی بما میان از آدمیان رسول فرستد
واز جملهٔ یتیم ابوطالب را اختیار کرد حق تعالی فرموده که. اکان للناس. آیا هست مردمان را. عجبا. شکفتی. ان
اوحینا. آنکه ما وحی کردیم. الی رجل. بسوی مردی. منهم. از جنس ایشان واز قبیلهٔ ایشان ومضمون
ما چیست. ان انذر الناس. آنکه بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرداند او را هیچکس خالی از صفتی نباشد
که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله وتخصیص بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب
بشارتست نیست فرموده. وبشر الذین امنوا. ومژده ده آنانرا که کرویده اند. ان لهم قدم صدق. بیشتر وینک
عند ربهم. نزد خداوند ایشان یعنی ایمان وطاعت وکفته اند قدم صدق سابقهٔ ازلیست که حق تعالی وعدهٔ راست داده
دربارهٔ ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلق میرسد یا ولد صالح که پیش از
ایشان در کذشته تا تقدیم حق تعالی این امت را چنانچه فحوای نحن الاخرون السابقون از آن خبر میدهد یا
شفیع صدق که حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم ودر عین المعانی فرموده که حضرت صلی الله علیه وسلم از قدم صدق پرسیدند
فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم ومقرر است که کنهکاران تباه روزکار را هیچ وسیلتی برای
آمرزش برابر آن حضرت نیست. بیت. کفی کنم شفاعت عاصی عذرخواه. دل بر امید آن کرم افتاد در پناه. قال
الکافرون. کفتند ناکرویدکان بعد از آمدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدیشان ونمودن خوارق عادات. ان هذا
بدرستی که این مرد. لساحر مبین. جادوییست آشکارا. ان ربکم الله. بدرستی که پروردکار شما. الذی. آن خدای
بقدرت بی عجز وحکمت بی قصور. خلق السموات والارض. آسمان وزمین را که بزرکترین اجسام عالمند. فی ستة
ایام. در مقدار شش روز از ایام دنیا. ثم استوی. پس مستوی شد. علی العرش. بر عرش که اعظم مخلوقاتست
یدبر الامر. می سازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بر وجهی که میخواهد. ما من شفیع
نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت. الا من بعد اذنه. مکر پس از دستوری دادن خدای تعالی مر او را در شفاعت
این کلام رد آلهه است واثبات شفاعت ما دون. ذلکم الله. آن خداوند موصوف بصفات خلق وتدبیر و
استیلا. ربکم. پروردکار شما است نه غیر او چه غیر را درین صفتها با او شرکت نیست. فاعبدوه. پس او را
بیکانکی بپرستید. افلا تذکرون. آیا پند نمی کیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما
الیه. بسوی اوست. مرجعکم جمیعا. بازکشت شما همه بموت ونشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب وسؤال
او را. وعد الله. وعده داد شما را خدای تعالی وعده دادنی. حقا. راست ودرست. انه یبدؤا الخلق. بدرستی
که خدای تعالی در اول پیدا فرید خلق. ثم یعیده. بعد از مردن زنده کرداند وی را مقصود از ابدا واعادهٔ ثواب
وعقابست چنانچه فرمود. لیجزی الذین امنوا. تا جزا دهد آنانکه کرویده اند ودی. وعملوا الصالحات. و
عملهای پسندیده کرده اند. بالقسط. بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی رعایت عدل که

در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قدیمست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و بی این وجه
برای مقابله او وجه است جواز اد فصیکستد این کلام را بقوله . والذین کفروا . و آنانکه کافر شدند . لهم مر ایشانراست
شراب من حمیم . آشامیدنی از آب گرم دوزخ چون بخورند امعاء ایشانرا پاره پاره کردد . وعذاب الیم . و ایشانرا
بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد . بما کانوا . بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول . یکفرون . کافر میشدند . هو
الذی . اوست آن خداوندی که بقدرت . جعل الشمس . گردانید آفتاب را . ضیاء . خداوند روشنی . والقمر نورا
و ماه را خداوند نور علما برآنند که روشنی اگر بالذات باشد ضیا و اگر بالعرض باشد نور است و در انوار آمده است
که درین آیه تنبیه فرموده که آفتاب بذات خود نیّر است و قمر بعرض نیّر میشود و آن بمقدار مقابلهٔ اوست با شمس
چنانچه در علم هیئت مبین شده و تقدیر کرده که هر یک از شمس و قمر را . وقدّره منازل . منزلها بر فلک بقدرت سیر ایشان
و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست و هشتگانه که معاین و مشهود و قمر قریب بشبانروزی
قطع منزلی کند . لتعلموا . تا بدانید شما . عدد السنین . شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه
نکرد . والحساب . و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود . ما خلق الله ذلک
نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد . الا بالحق . مگر براستی نه ببازی و گویند با بمعنی لام است مگر برای بیان
حق . نفصل الآیات . روشن میکنیم دلایل قدرت خود را . لقوم یعلمون . برای گروهی که میدانند یعنی در آن
اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند . ان فی اختلاف اللیل والنهار . بدرستی که در آمد شب و روز پس
از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت . وما خلق الله . و در آنچه آفرید خدای تعالی . فی السموات والارض . در
آسمانها و زمینها از انواع بودنیها . لآیات . هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ
قدرت او . لقوم یتقون . گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال معاد و مآل کار اندیشند
و از رسوائی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف و باعث بود ایشانرا بر تفکر و تدبر . ان الذین . بدرستی
که آنانکه . لا یرجون . امید نمیدارند . لقاءنا . دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل لقاست . ورضوا
و خوشنود شدند . بالحیوة الدنیا . بزندگانی دنیا . و پسندیدند آنرا . واطمأنوا بها . و آرام گرفتند بدان یعنی
همت خود را بر لذاید محسوسه و زخارف فانیه مقصود گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل
شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشانرا از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند
که لحظه فلحظه دست اجل طبل فرو خواهد کوفت . بیت . آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست . پنداشت که مهلتی و تاخیری هست
گو خیمه مزن که میخ میباید کند . گو رخت منه که بار میباید بست . والذینهم . و آنانکه ایشان . عن آیاتنا . از آیات کتاب ما یا
از دلایل صنع ما . غافلون . ناآگاهان و بیخبران اند . اولئک . آن گروه که یاد کرده شد . مأویهم النار . بودن ایشان
آتش دوزخ است . بما کانوا یکسبون . بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق . ان
الذین آمنوا . بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند . وعملوا الصالحات . و بکردند کارهای شایسته . یهدیهم ربهم
راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه
نماید بسبیلی که مؤدی باشد بادراک حقایق باشد . تجری . میرود . من تحتها الانهار . از زیر مساکن ایشان جویهای آب
فی جنات النعیم . در بوستانهای با نعمت . دعواهم . خواندن بهشتیان رضوان را . فیها . در بهشت وقتی که
آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند . سبحانک اللهم . بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهة

تلذذ بوده نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آن مشتهیات ایشان نزد ایشان حاضر گردد . وتحیتهم . و درود
ایشان بر یکدیگر . فیها . در بهشت یا درود حق تعالی یا تحیّهٔ ملئکه بر ایشان . سلام . سلام . وآخر دعویهم . و آخر دعای
ایشان . ان الحمد لله . آن باشد که گویند حمد مر خدایرا عزّ و جلّ . رب العالمین . پروردگار عالمیانست و گفته اند چون که
مؤمنان به بهشت در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال
بگشایند و ملئکه با حق سبحانه بایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشّر کردند و وظایف حمد و ثنای
الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام نمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت
خوشتر آید . بیت . ذوق نام عاشق مشتاق را . از بهشت جاودانی خوشتر است . گرچه در فردوس نعمتها بسی است . وصل او
از هر چه دانی خوشتر است . در عین المعانی آورده که یکی از بردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم بنده اسیری را سبک
گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت صلی الله علیه وسلم حجرهٔ یافته بر تخفیف کننده نفرین کرد حق تعالی آیت فرستاد که . ولو یعجل الله
اگر تعجیل کند خدای تعالی . للناس الشر . برای مردمان باجابت دعای بد . استعجالهم بالخیر . چنانچه بشتافتن است
بسرعت اجابت دعای خیر . لقضی الیهم . هر آینه رانده شود بسوی ایشان . اجلهم . اجل ایشان و هلاک شوند یعنی
اگر ما دعاهای بد ایشانرا مستجاب گردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا فرا میگیرم
نزدیک تو عهدی که مراد از آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که مرا شرم آید بر مؤمن که او را برنجانم یا دشنام یا لعنت
کنم یا بزنم آن را داد رایه او دعای بد کردن و سبب پاکی اوشان از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان
تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برآنند که کفار بتنزیل عذاب استعجال می نمودند این آیه آمد که ما در عذاب
که ایشان می طلبند تعجیل نمیکنیم . فنذر الذین . پس میگذاریم آنانرا . لا یرجون . امید نمیدارند . لقاءنا . دیدار
ما را یعنی بحشر منکرند یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور . فی طغیانهم . در بی راهی ایشان یعنی بطریق
استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت . یعمهون . سرگردان میروند . واذا مس الانسان الضر
و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر همه تقدیر چون ضرری
بوی رسد . دعانا . بخواند ما را باخلاص . لجنبه . وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یا صاحب فراش بود
از آن رنج . او قاعدا او قائما . یا استاده یا نشسته و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جملهٔ احوال یا
برای اصناف آلام و مضار . فلما کشفنا . چون برداریم . عنه . از وی . ضره . رنج و مضرت او را بجهة اخلاص
او در دعا . مرّ . برود بر همان راهی که کرده بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکنند
کان لم یدعنا . گویا که نخوانده است ما را . الی ضر مسه . بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود . کذلک .
همچنین . زین . آراسته شده است . للمسرفین . اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند . ما کانوا . آنچه
هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی . یعملون . میکنند . ولقد اهلکنا القرون . و
بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را . من قبلکم . پیش از شما ای اهل مکه . لما ظلموا . آن هنگام که ستم کردند
بتکذیب پیغمبران علیهم السلام . وجاءتهم . و حال آنکه آمده بودند بر ایشان . رسلهم . رسولان ایشان . بالبینات . بحجتهای
روشن یا بمعجزهای ظاهر . وما کانوا لیؤمنوا . و نبود ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی
بجهة فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی مر ایشانرا . کذلک . مانند همچنین که ایشانرا جزا داده ایم یا هلاک
ایشان بجهة تکذیب رسل . نجزی القوم المجرمین . جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب

پیغمبر را میکنند. ثم جعلناکم پس ما کردانیدیم شما را ای کروه که محمد صلی الله علیه وسلم بشما مبعوث است خلائف
خلیفهای کذشته فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرونی که هلاک شد لننظر تا ببینیم در صورت شهادت
بعد از انکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چکونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا باشما بمقتضای اعمال
معامله کنیم وان خیرا فخیر وان شرا فشر بیت جز آینه فعل است کوی که مردی هرچه کردی می نماید اگر کرده
نیکو نیک بینی و کر بد کرده بد بینی. در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت صلی الله علیه وسلم کفتند آیتی بیار که
سادات عرب را از عبادت عزی باز ندارند و ذم بتان در ان نبود حق تعالی فرمود و اذا تتلی و چون خوانده شود
علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما یعنی قران بینات در حالتی که واضح است قال الذین کویند انانکه
لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قران کویند
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ائت بقران بیار قران غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی در ذکر بعث و نشور و حشر
و ثواب و عقاب الهی نباشد او بدله یا بدل ده آنرا یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان
آن بود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حضرت حق فرمود که
قل بکو با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نمی باشد مارا ان ابدله بتبدیل کنم قرآنرا من تلقاء نفسی از
قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قران را تغییر می کنم و در ان بزیاده و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم
و از پی نمیروم الا ما یوحی الی مکر انچیزی که وحی کرده شود بمن از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی اخاف بدرستی
که من میترسم ان عصیت ربی اکر عاصی شوم در پروردکار خود بتبدیل قران عذاب یوم عظیم عذاب روز
بزرک را که قیامت است قل لو شاء الله بکو اکر خواستی خدای تعالی ما تلوته نخواندمی آنچه بر من منزل شده است
علیکم بر شما و لا ادریکم و نه شما را دانا کردی خدای تعالی به بقران پس از فضل و رحمت اوست مرا امر کرد بخواندن
و شما را دانا ساختن بفهم آن فقد لبثت بدرستی که من درنک کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل
سال بود من قبله پیش از نزول قران یعنی در ان مدت که مبعوث نبودم نه قران میخواندم و نه شما بدان
دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که چهل سال در میان شما بوده باشد و مجالست
علمی ننموده و با عالمی مصاحبت ننموده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از اجمال بلاغت آن حیرانند و بلغای
دیوان الادب از کمال فصاحت آن انکشت حیرت در دندان و هر اینه بتامل درین صورت استدلال میتوان
نمود که بر آنکه اتیان کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت است پس قران عظیم معجزه رسالت و وسیله دلالت
باشد بیت ادم دانا که بعلم قرون راند قلم بر ورق کاف و نون بی قلم کاغذ سیاه معجزه آورد ز وحی اله
پس خط قرطاس ز علم ازل مشکل لوح قلمش کشت حل مضمون آیة سابقه آنست که من افترا میکنم بر خدای تعالی در
تبدیل و تغییر قران و شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن
افتری از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند
آیتهای او را یا بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند کافران و یعبدون و می
پرستند من دون الله بدون خدای تعالی ما لا یضرهم چیزی که ضرر نرساند بدیشان اکر ترک عبادت
او کنند و لا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اکر همه اوقات پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود
ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال انکه معبود باید که قدرتش بر ایقاع ثواب

وعقاب

وعقاب متعلق بود تا بندکان بامید طلب نفع و دفع ضر او را پرستند و یقولون و میکویند عبده اصنام
هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان مااند عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی در امور دنیا ما را شفاعت
میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت یا اکر مثلا بعد حشر باشد چنانچه معتقد
مومنان است ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند قل بکو یا محمد صلی الله علیه وسلم اتنبئون الله آیا خبر
میکنید خدای تعالی بما لا یعلم بانکه چیزی نمی داند فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین انتفاء علم
بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میکویید که خدای را شریک است و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدایی که عالم است
بجمیع معلومات این را نمی داند پس معلوم شد شریک نیست و شفاعت خواهد بود و کویند کلمه بعلم صله است
و معنی اینکه خبر میکنید خدا را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری سبحانه پاک است خدای تعالی
و تعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه ایشان شریک او میدارند و ما کان الناس و نبودند مردمان
الا امة واحدة مکر امتی یکانه متصف در دین اسلام در زمان ادم علیه السلام یا بعد از وقعه طوفان که جز نوح علیه السلام
و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند در زمان بعثت ابرهیم علیه السلام فاختلفوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت
رسل صلی الله علیهم یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام متحد بودند
پس مختلف شدند بسبب عمرو بن یحیی که احکام جاهلیت اختراع کرد و لولا کلمة و اکر نه کلمه آنست سبقت
پیش کرفته است من ربک از آفریدکار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل باشد میان مختلفان
و اکر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در ان چیزی که ایشان در آن یختلفون
اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و هلاک شدی و محق بازع و یقولون و میکویند مقترحان آیات
یعنی مشرکان مکه لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد علیه بر محمد صلی الله علیه وسلم آیة معجزه من ربه از پروردکار
او از معجزاتی که بنا سیطلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و بواقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور
خواهد شد فقل پس بکو جواب ایشان که نزول آیتها غیب است و بی شبهه انما الغیب جز این نیست که علم
غیب لله مر خدا راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسدتی باشد که باز دارد آیتها را از
انزال فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین
از منتظرانم تا ببینیم که عذاب بشما می اید یا آیتها که مطلوب شما است واقع می شود و اذا اذقنا الناس
و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را رحمة صحتی من بعد ضراء پس از بیماری که مستهم رسیده
باشد بایشان یا فراخی بعد از تنکی و قحط اذا لهم چون در نکری مر ایشانراست مکر فی آیاتنا مکری در
آیتهای ما یعنی طعن کنند در ان و در باره پیغمبر صلی الله علیه وسلم کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط
و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی ازاله آن بلیه نمود بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت
پناهی مشغول شدند بمکاید و حیل تمسک میجستند حق تعالی فرمود که قل الله بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم که خدای
تعالی اسرع مکرا زودتر است از روی مکر و در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما نزول عذاب بر
شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادکان یعنی ملائکه حفظه یکتبون می نویسند ما تمکرون
آنچه می اندیشید از مکر و بعد از انکه تدبیر خفی شما از فرشتکان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد
بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذی اوست آنکه یسیرکم می راند و قدرت میدهد در قطع

مسافت شما را. فی البرّ. در خشکی بر مرکب برجون اسب و شتر والبحر و در تری بر مرکب خشک چون کشتی و زورق
حتی اذا کنتم. تا چون باشید. فی الفلک. در کشتی. وجرین بهم. و کشتیها میروند با آنانکه در وی‌اند بریح
طیبة. ببادی که خوش بوم وزد فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوییا که این صورة تذکره
است دیگر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته‌اند و کشتی ایشان ببادی راست
که باندازهٔ صلاح کشتی می وزد و فرحوا بها. و شادمان شوند بآن باد جاءتها. ناگاه آید بدان کشتی ریح
عاصف. بادی سخت که دریا را در شور آورد وجاءهم الموج. و بیاید بدیشان موج دریا. من کل مکان
از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج درآید. وظنوا. و یقین کنند. انهم احیط بهم. آنکه
فرو گرفته است بلاها ایشان را از همه جانب. دعوا الله. بخوانند خدای تعالی را بکشف آن بلاها از ایشان
مخلصین. در حالتی که پاک کنندگان باشند. له الدین. برای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند
و فطرت اهل ظهور کنند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل کردد و کویند لئن انجیتنا. اگر ما را نجات دهی
من هذه. از این اهوال و بلاها. لنکونن. هر آینه باشیم. من الشاکرین. از سپاس دارندگان مر نعمت نجات
را. فلما انجاهم. پس باز رهانید ایشان را از انچه می ترسیدند. اذا هم. چون ایشان. یبغون فی الارض
ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بر آن بودند از شرک و فساد. بغیر الحق. تاکید است یعنی
فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطلند. یا ایها الناس. ای
مردمان. انما بغیکم. جز این نیست که ستم شما. علی انفسکم. بر نفسهای شما است یعنی وبال آن راجع است
بشما. متاع. هر که او بغی میکند بی‌شبهه با خود میکند. و گفته‌اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است و خبر او متاع
الحیوة الدنیا. یعنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیا است یعنی دو سه روز منفعت
ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خواند و مصدر فعل
محذوف داند یعنی برمیخورند برخوردن زندگانی. ثم الینا. پس بسوی ما. مرجعکم. بازگشت شما است در قیامت
فینبئکم. پس خبر کند خدای تعالی شما را. بما کنتم تعملون. بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش
خواهد داد. انما مثل الحیوة الدنیا. جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضاء و ادبار آن بعد
از اقبال. کماء. مانند آبیست یعنی باران که ما. انزلناه. فرو فرستادیم آن را. من السماء. از آسمان یا ابر
فاختلط به. پس بیامیخت بآن آب. نبات الارض. گیاه رستنی از زمین. مما یأکل الناس. از آنچه میخورند
آدمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول. والانعام. و از انچه میچرند چهارپایان چون گیاههای تر و
خشک. حتی اذا اخذت الارض. تا وقتی که فرا گرفت زمین. زخرفها. پیرایهٔ خود را. وازینت. و آراسته شد
بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ. وظن اهلها. و گمان بردند اهل آن زمین را. انهم قادرون. آنکه
ایشان قادرند. علیها. بر درودن گیاه و چیدن میوهای آن. اتاها. ناگاه آمد بآن زمین. امرنا. عذاب
ما یعنی فرمان بجزای آن در رسد. لیلا. در شب. او نهارا. یا روز. فجعلناها. پس کردانیدیم آن کشت و
زرع را. حصیدا. شبیه بانچه درووده باشند یا از اصل برکنده. کان لم تغن. گوییا که هیچ نبود. بالامس
دی روز. کذلک. همچنین که در تمثیل تفصیل کردیم. نفصل الایات. جدا میکنیم و روشن میسازیم
دلایل قدرت خود را. لقوم یتفکرون. برای قومی که تفکر میکنند در ضرب المثل و بر آن نفع گیرند این

تشبیه

تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه
میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشکی و تیرگی و بی‌رونق میشود چنانچه اول گیاه را
صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبداء دنیا نیز نوازش و لذتست و منتهای گدازش نکبت و حسرت
منکر با آنکه روی زمین فصل نوبهار. مانند نقش خانهٔ مانی مزین است. وقت خزان بیرنگ یا حین چون بگذرد. منصف
شوی که لایق بر باد دادنست. و گفته‌اند تمثیل بر آب باران است و مثل مال الجهان و در وجه تشبیه مال دنیا با
باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن با آب باران از آن دوست
که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا
نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نکردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید بیت رزق مقسوم است
از اول مقرر کرده است. هیچکس را بیش از این حاصل نمیکردد بجهد. هر چه بیش آید زبیش و کم بدان خرسند باش
کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیکردد بجهد. و دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بوده بسمت پاکی و پاکیزگی
موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید یکجا بیاید رنگ و بوی طعم او متغیر گشت مواد انقطاع از و
انقطاع یابد مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون
در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند مذموم و نکوهیده بود و در مثنوی فرموده بیت مال چون آبست
تا باشد روان. فیضها یابند از و اهل جهان. چند روزی چون کند آنجا درنگ. کنده و بیحاصل است و تیره رنگ.
در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب
آسایش و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد انحراف اعتدال بجا و زیاد و واسطهٔ خرابی و
سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا مقرون گردد و فواید
آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار پر بسیار شود موجب ارتکاب معاصی
و وسیلهٔ تفاخر و برادری و اقامی شود ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیت توانگری کشد تو سوی عجب و
نخوت نان خوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز. و دیگر آنکه آب باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت
او بیفزاید و چون بخار بن گذرد تا حدت و شوکت او را زیادت کند مال دنیا نیز چون بصالح رسد صلاح
او را بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و عناد او روی باز دهد
بیت ای محک چون امتحان آمد از آن. نقد حال هر کسی گردد عیان. چون کریم دارد بستاند زری. از
زنگ آسوده گردد کشوری. سفله گر راه یابد سوی گنج. خلق را از وی نباشد غیر رنج. و گفته که چون آب باران
بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد و مال دنیا دیگر نیز یکجا قرار ندارد و بایک کس
آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه
وفای او را بقایی. بیت کنج امان نیست در این خاکدان. مغز وفا نیست درین استخوان. کهنه سرایست بصد
جا گره. کهنه سرا در گرو نو منه. در تیسیر آورده‌اند که حق تعالی بندگان خود را بدنیا که محل آفاتست بلکه
بسرای دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات چنانچه فرمود. والله یدعوا. و خدای تعالی میخواند
بندگان خود را. الی دار السلام. بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند بعملی که موجب دخول
بهشت دارد دار السلام بجهة آن گفت که تحیة ملائکه است بر اهل بهشتیان بر یکدیگر سلام است

یاسلام نام حق تعالی باشد واضافه بهشت بدان جهة تعظیم چنان چون اضافه بیتی برای تکریم آن در
فصول فرموده که حق تعالی بنده می خواند بسرای که اولش بقا واوسطش عنا واخرش فناست بسرایی که
مبداش ومیانش رضا ومنتهایش بقاست. والله یدعوا خدای تعالی همه را ببهشت خواند ویهدی من
یشاء وراه می نماید هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلم باشد و
آن اسلام است باطریق سنت ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی وهدایت خاص است و
دانستنی بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا برسند عز قبول انتهاندتا یار
کرا خواهد ومیلش بکه باشد. للذین احسنوا. مر انکسانرا که نیکویی کردند یعنی ایمان اوردند الحسنی
مثوبت حسن ویاداشتی نیکویی است یعنی بهشت. وزیادة. وافزون از پاداش که بطریق تفضل وکرامت فزاید
کویند جزای حسن حسنه است یکی بیکی وزیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست وزیادت خوشنودی
حضرت در مدارک آورده که زیادت محبت کند در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند ودر اخرت حساب
ننماید وگفته اند سحابه ایست که بر سر اهل بهشت مرور کند وهرچه خواهند بر ایشان بیارد جمهور علما برانند که
زیاده لقای حضرت پروردگارست که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد. ولا یرهق. ونپوشید نکرد
وجوههم. روی بهشتیان را. قتر. کردی وغباری. ولا ذلة. ونه خواری یعنی اثر مذلت ایشان نباشد
اولئک. این کروه مانندکانند نه نعمت ایشان زوال یابد ونه دولت از ایشان انتقال پذیرد نه خارق
اصحاب الجنة هم فیها خالدون
دنیا وامتعهٔ غرور او که در صدد فنا وزوال است. والذین وپاداش انانکه کسبوا السیئات کسب کردند
بدیها را چون ترک وکفر ونفاق. جزاء سیئة. پاداش بدیست. بمثلها. بمانند سیئه که کرده نه زیاده بر
آن. وترهقهم. وبپوشد ایشانرا ذلة. خواری ورسوایی یعنی اثار مذلت بر ایشان هویدا کردد. مالهم نباشد
مر ایشانرا من الله. از عذاب خدای تعالی من عاصم. هیچ نکاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد
کانما اغشیت کوییا پوشیده شده است. وجوههم. رویهای ایشانرا. قطعا من اللیل. پارهای از شب
مظلما. در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه کردد رویهای ایشان از غم واندوه چون شب تیره. اولئک. ان کروه
کامیان سیئاتند یعنی مشرکان یا منافقان. اصحاب النار. ملازمان آتش دوزخند. هم فیها. ایشان
در آن آتش. خالدون. جاوید باشندکانند یعنی هرگز روی رهایی از عذاب باز ندارند. ویوم نحشرهم
جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم. مر انانرا که شرک اوردند باستید بر جایهای خود. انتم وشرکاؤکم. شما و
شرکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینند که با شما چه میکنم. فزیلنا. پس جدا کنیم
بینهم. میان کفار ومعبودان ایشان وبرسیم از کافران که پرستش بتان کردید کویند که ایشان ما را
بعبادت خود فرموده اند حق تعالی بتان را بسخن آرد. وقال شرکاؤهم. وکویند شرکان یعنی اصنام. ماکنتم. نبودید
شما ایانا تعبدون. که ما را پرستیدی باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید افرایت من اتخذ الهه هواه
در منابع اورده که کافران اغاز جدال نموده کویند نه چنین است بلکه مرا پرستش خود امر کرده اید بتان کویند
فکفی بالله شهیدا. پس بسنده است خدای تعالی کواه. بیننا وبینکم. میان ما وشما ان کنا. بدرستیکه بودیم ما
عن عبادتکم. از پرستش شما لغافلین. بیخبران زیرا که نمی دیدیم ونمی شنیدیم وعقل وفهم نداشتیم هنالک
در آن مقام. تبلوا. بیازماید یعنی وبچشد کل نفس هر نفسی. ما اسلفت. جزای آنچه از پیش فرستاده است

نصف

از اعمال یعنی نفع وضر آن را معاینه بیند. وردوا. باز کردانیده شوند همه نفسها الی الله. بسوی ثواب و
عقاب خدای تعالی مولیهم الحق. خداوندان ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی. وضل عنهم. و
کم کرده از کافران ماکانوا یفترون. آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان وحال آنکه بتان
از ایشان بیزاری مینمایند. قل من یرزقکم. بکو کیست که شما را روزی میدهد من السماء. از
آسمان که باران می باراند. والارض. واز زمین که کیاه می رویاند. ام من یملک السمع. یا کیست که خداوندی
کند کوش را. والابصار. وبینایی دیدها را یعنی که تواند که بسمع وبصر بیافریند وآفتها نکاه دارد
ومن یخرج الحی. وکیست که بیرون آرد زنده را که حیوان است یا نبات. من المیت از مرده. ویخرج المیت
وبیرون ارد مرده را که نطفه است یا دانه. من الحی. از زنده که حیوان است یا نبات. ومن یدبر الامر. وکیست که
تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص وچون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح
وظهور نتوانند که عناد ومکابره کنند. فسیقولون الله. پس کویند در جواب که این که پرسیدی که الله
است وچون این اقرار بزرکترین حجت است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بکو افلا
تتقون. ایا نمی ترسید از عقوبت از چنین خداوندی وبتان را شریک او میسازید. فذلکم الله. پس انکه اورا
این صفتها باشد الله هست. ربکم الحق. پروردکار شما ثابتست ربوبیت او وثباتی که شک را در ان مدخل
نبود. فماذا. چه چیز است. بعد الحق. پس از راستی ومیان حق الا الضلال. مکر کمراهی. فانی تصرفون
پس از کجا کردانیده می شوید از حق بباطل واز توحید بشرک. کذلک. همچنانکه ربوبیت حق را سزاوارتر است
حقت. سزاوار شد. کلمت ربک. حکم پروردکار تو یعنی واجب شد عذاب الهی. علی الذین فسقوا. بر انانکه بیرون
رفتند از دائره اصلاح وتمرد ورزیدند در کفر خود. انهم. برای انکه ایشان. لایؤمنون. ایمان نمی آرند
قل. بکو. هل من شرکائکم. ایا هست از این شرکا نشما یعنی بتانی که بشرکت خدای تعالی پرستید. من یبدؤ الخلق
کسی که اغاز کند یعنی بیافریند خلق را. ثم یعیده. پس اعاده کند یعنی زنده کرداند او را بعد از موت و
چون کفار ابتدا را مقر و اعاده را منکر بودند از روی لجاج وعناد اعتراف نمی نمودند حق تعالی فرمود که
قل الله. بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم که الله تعالی یبدؤ الخلق. باغاز بیافریند خلق را. ثم یعیده. پس باز زنده سازد
بعد از فناء. فانی تؤفکون. پس از کجا کردانیده می شوید از راه. قل. بکو هل من شرکائکم. ایا هست از بتانی
که شما نام نهاده اید. من یهدی. کسی که راه نماید بارسال رسل وانزال کتب وتوفیق نظر در دلایل قدرت
یعنی نصب حجج وبراهین کند تا راه یابند. الی الحق. بسوی حق که دین اسلام است. قل الله. بکو خدای تعالی
یهدی للحق. راه نماید خلق را بیان حق. افمن یهدی. ایا هر که راه نماید. الی الحق. بسوی حق. احق ان یتبع. آیا
حق تعالی سزاوارتر است که متابعت کرده شود. امن لا یهدی. یا انکس که راه نیابد بخود. الا ان یهدی. مکر انکه
راه نمایند او را در تفسیر زاهدی اورده که بت پرستان بت را بر چهارپایان می بستند واز جای بجای
نقل میکردند پس حق تعالی فرمود آنکه ترا راه نماید یا کسی که تو او را راه نمایی. فمالکم. پس چه وجه بوده است
شما را. کیف تحکمون. چکونه حکم کنند که برابری میدهد کسی را که بوی شما محتاجید یا کسی که او بشما
محتاج است فرمود که عجز وقدرت هر دو ضد اند. عقل کی کوید که یکسانند عجز بر خلق میداند
بوت قادر بر کمال حضرت اوست. ومایتبع. وپی روی نمیکنند. اکثرهم. بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات

خود الا ظنا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد
و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق از علم و اعتقاد یعنی
ظن و تخمین بجای خود و یقین نتواند گفت اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد
حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب شیئا چیزی را ان الله علیم بدرستی که
خدای تعالی داناست بما یفعلون بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و امر الهی و برهان
و ما کان و نیست و نشاید هذا القرآن این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه بر بافته شود کسی
که تواند گفت من دون الله بجز خدای تعالی یعنی سزا نیست که این سخن مفتری بشر شود ولکن و لیکن
خدای تعالی فرستاد او را تصدیق الذی برای تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از کتب مقدمه یعنی با وجود
اعجاز گواه کتب منزله نیست و تفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی
لا ریب هیچ شکی نیست فیه درو نشاید که باشد چه منزل است من رب العالمین از پروردگار عالمیان اما
کفار بدین نمی گروند ام یقولون بلکه میگویند افتراه بر بافته است این کلام را محمد صلی الله علیه و سلم از خود
قل بگو اگر این سخن را بر می توان بافت فاتوا پس بیایید شما و بر بافید بسورة مثله سوره مانند او در
بلاغت و فصاحت چو شما در نظم و نثر مشهور زمان و سر آمده دوران اید و ان بخود معارضه نتوانید وادعوا
من استطعتم من دون الله و بخوانید برای معاونت خود در ایشان سوره مثل قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان که محمد صلی الله علیه و سلم از خود میسازد بل کذبوا بلکه قرآن یک سوره در تکذیب آنچه در نیافتند
آنرا مراد آنست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند و لما یاتهم و
نیامد بر ایشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تاویله معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید
یا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده شدند
و هر آینه خواهد آمد بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد پس از دیدن
کردی اما ایشان را سود ندارد کذلک کذب الذین من قبلهم [illegible] فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة
تکذیب کردند انبیا را ... پیش از ایشان
الظالمین انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل ایشان معاقب و معذب خواهند شد و درین آیه
تسلیه حضرت صلی الله علیه و سلم و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است و منهم و از ایشان که تکذیب میکنند
من یؤمن به کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی
عناد اظهار نمی کند و منهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی و ربک
اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین به تباه کاران یعنی معاندان که مقرند بر تکذیب و گفته اند
معنی آیه آنست که بعضی از قوم تو ایمان آورند باز قرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که از این سعادت
محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند و ان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا و بر آن اصرار نمایند و تو از جانب
ایشان نومید شوی فقل پس بگو لی عملی مراست جزای کردار من و لکم عملکم و مر شما راست پاداش عمل شما
انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمت شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهد
کرد و انا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این
آیه بایة السیف منسوخ است و منهم و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گویند از یهود من یستمعون

[illegible]

کن هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو که قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می آموزانی
تا استهزا کنند بر آن افانت آیا تو تسمع الصم میشنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع
ایشان قادر نیستی و لو کانوا و اگر چه هستند با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم
تعقل یافته مراد آنست اصم فاعل بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتوان
کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال بود و منهم من ینظر و از ایشان کسی
باشد که نظر کند الیک بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید از غایت عناد چنانچه
فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه مینمائی کوران را یعنی قادر نیستی
بر هدایت ایشان و لو کانوا و اگر چه هستند که بعدم بصر لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت
یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص
سخن آنست که می بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را
که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان
بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را ولکن الناس و لیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم کنند
بر نفسهای و حس و عقل آلت ادراک آیات قدرتست در رمله استعمال نمایند و منافع و فواید آن در مدرکات
از ایشان فایت گردد بسبب چشم از برای دیدن آیات قدرتست گوش از برای شنیدن اخبار حکمتست
هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کر است بلکه از انعام بدترست و یوم نحشرهم و یاد کن روزی را
که جمع کنیم کافران را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر بر ایشان کوتاه نماید کان لم یلبثوا گوییا
درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز و در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی
عذاب قبر درین آیه استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را
ساعتی ننمودی و جواب میگوید که این صعوبت [صورت] اهوال و شدت احوال قیامتست که مدت عذاب قبر در
جنب آن یک ساعت نماید چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم ایشان آشنایی دهند میان
یکدیگر یعنی همه را بشناسند گوییا که زمان مفارقت بوده و این در اول بعثت باشد پس آنرا بسبب تواتر
اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق که زیان
کردند در حظوظ خیرات آنکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقای خدای تعالی را یعنی بعث و جزا را منکر
شدند و ما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان بایمان و اما نرینک و اگر نماییم ترا بعض الذی بعضی از
آنچه نعدهم وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاک جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک
یا مستوفی سازیم ترا قبل از آن تو بدانکه حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا
و تو نه بینی فالینا مرجعهم پس بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثم الله
پس خدای تعالی بعد از رفتن آن یا مستوفی تو شهید گواهست علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور
خواهید یافت و لکل امة و هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان را امر نمود فاذا جاء
پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد
میان رسولان و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و هم

وایشان یعنی رسول ومکذبان لا یظلمون ستمدیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند ودر عذاب
مکذبان زیاده از استحقاق حکم نفرمایند اورده اند که بعد از نزول ایة واما نرینك الایة کفار مکه استعجال
عذاب موعود می نمودند این ایة نازل شد که ویقولون ومیکویند کافران از روی استهزا واستبعاد متی
کی باشد هذا الوعد این موعود چرا باز ود نمی اید ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان
در وعید مخاطب حضرت صلی الله علیه وسلم ومومنانست که نزول اهل را تخویف میکردند قل بکو لا املك مالك نیستم
لنفسی برای خود ضرا زیانی را ولا نفعا ونه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری وجر نفعی برای
خود الا ما شاء الله مکر انچه خواهد خدای تعالی پس چکونه استعجال کنم در طلب ضرری برای شما ونزول
ایة عذاب وعقوبت بر شما لکل امة مر هر کروهی را اجل وقتیست برای هلاك ایشان اذا جاء چون بیاید
اجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستاخرون وا پس نیایند از اجل خود ساعة اندك زمانی ولا یستقدمون
وپیش نکیرند بران تهدید مشرکانست بانکه ساعت عذاب الهی بر شما فرود آید وشامت تکذیب در روزکار
شما رسد وبعد از حلول عقوبت اظهار حسرت وندامت سود ندارد بیت تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا
هر چند که فریاد کنی سود ندارد قل بکو ارایتم ایا دیده بودید ودانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اکر بیاید
بشما عذابه عذاب خدای تعالی که بنزول آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت مشغولی شما او نهارا یا در روزی
که زمان اشتغال بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال بدین منوال است ماذا
چه چیزرا یستعجل شتاب میکنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند المجرمون کنهکاران
یعنی مشرکان وحال انکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این ایة نازل شد کفار کفتند ما
باور نمی داریم عذاب وتعجیل می کنیم پس اکر بما فرود آید بآن ایمان اریم ایة آمد که اثم ایا بعد از استعجال
اذا ما وقع چون واقع شود عذاب ومعاینه بیند امنتم به ایمان آورید بوی پس بکوی با ایشان الان
ایا اکنون ایمان می آرید وقد کنتم به وبدرستی که بودید شما از روی تکذیب واستهزا به عذاب یعنی نزول آن
تستعجلون شتاب می نمودند ثم قیل پس کویند بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر انانرا که ستم کردند بر خود
بشرك وتکذیب که باس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی را که الم آن برده وام بود
هل تجزون ایا جزا میدهند شمارا الا بما کنتم الا بانچه بودید که همه عمر تکسبون کسب میکردید از
کفر وعصیان آورده اند که حی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتجارت بمکه رفته بود
چون بحرم رسید وطنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد وبعد از استماع قرآن
پرسید که ای محمد اجادّ انت ام این دعوی که میکنی بجد است یا بهزل واین کلام که میخوانی براستی است یا
بیاری حق تعالی این ایة فرستاد که ویستنبئونك خبر می پرسند ترا در باب قرآن وادعای نبوت احق هو
ایا حق است وراستست وکفته اند مستهزئان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نه جواب
آمد که قل بکو ای وربی آری بحق پروردکار من انه لحق بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق
است ودرست است وما انتم ونیستید شما بمعجزین عاجز کنندکان مر خدایرا از عذاب کردن یعنی عجز نمی
اورا نیابد وشما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت ولو ان واکر باشد لکل نفس ظلمت هر نفسی را که ستم
کرده است بر خود بکفر یعنی اکر کافری را باشد ما فی الارض آنچه در زمین است از مال ومتاع لافتدت

تا خود مرا از عذاب باز خرد

هر اینه فدا دهد به بانچه دارد واسروا الندامة وپوشند پشیمانی خود را از اتباع وهواداران خود که
نبادا ازیشان سرزنش وندامت نشنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب وبر نطق قادر نباشند و
در تاج التفسیر آورده که دریابند الم حسرت وندامت را در روبهای خویش وکفته اند اسرار یعنی اظهار
است یعنی از لغة متضاده است مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لما راوا العذاب
آن هنکام که ببینند عذابرا وقضی بینهم وحکم کرده شود میان مومنان وکافران یا رؤسا واتباع یا ظالمان
ومظلومان بالقسط بداد وراستی وهم وایشان لا یظلمون ستمدیده نشوند بنقصان ثواب وافزون
عقاب الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض انچه در آسمان وزمین است
بغدای کافر احتیاج ندارد وبر ایصال ثواب وعقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید آنکه وعده
خدای تعالی در مثوبت وعقوبت حق راستست ودران خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر
اهل شرك وظلم لا یعلمون نمیدانند بجهت آنکه بدین مغرورند وآن شناختن عقبی در دو دور بیت ما نزد
در تنکنای این مجلس عیش دنیا ندید دیده حس چشم دل کوکه پرده ها بدرید جانب ملك آخرت نکرد مرغ کو در قفس
زبون باشد چو شناسد که باغ چون باشد هو یحیی ویمیت اوست که زنده کرداند ومیراند والیه ترجعون
وبسوی او باز کردانیده خواهید شد یا ایها الناس ای مردمان خطاب عام است قد جاءتکم بدرستی که آمد
بشما موعظة پندی من ربکم از پروردکار شما وشفاء ودوای لما فی الصدور مر آنچه را که در دلهاست
از امراض جهالت وغوایت وهدی وراه نمودنی بسوی حق ورحمة ومهربانی للمومنین مر کرویدکانرا
یعنی قرآنرا که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع جمیع مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند واز
قبایح افعال تنفیر نماید ومشتمل است بر حکمت عملی ومعانی که اورا امراض شکوك وشبهات واسقام عقاید
فاسده باز میرهاند منطوی بر حکمت نظری وهر اینه چنین کلامی عین هدایت ومحض رحمت خواهد بود قال الله
تعالی بیت زهی کلام تو محض هدایت وحکمت زهی پیام تو عین عنایت ورحمت کشد کمند کلام تو بیع عرفانرا زشوره زار خساست بکلشن همت
وکفته اند قرآن موعظه نفوس است وشفای صدور است وهدای ارواح است ورحمت اسرار یا موعظه مر عوام را
وشفاست مر خواص را وهدی مر اخص را ورحمت است از برای همه که بران رحمت هدایت بر نیت خود رسیده اند قل بکو
شادی کنید بفضل الله بفضل خدای تعالی که قرآنست وبرحمته وبرحمت او که دین اسلام است وکفته اند فضل
قرآنست ورحمت آنکه مارا از اهل آن کردانید یا فضل قرآن است ورحمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است یا فضل
توفیقست ورحمت عصمت ودر حقایق سلمی آورده که معرفتست توفیق دریافت آن ودر عین المعانی آورده که فضل
نعم ظاهره است ورحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان ورحمت نجات از نیران یا فضل کشف عطاست ورحمت شهود
صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میکوید بندهٔ من بر فضل ورحمت من اعتماد کن نه بطاعت وخدمت
خود اعتمادی نیست جز برحمت من هر کس را سرمایهٔ مومنان فضل من وهر کس را خزانه است وخزانهٔ مومنان رحمت من
بیت کر شاه را خزینه نهادن بود هوس درویش را خزینه همین لطف دوست بس بعضی برانند که معنی آیة اینست که بفضل ورحمت
فرود آمد موعظه وشفاء فبذلك فلیفرحوا پس باید که شاد شوند برای انکه هو خیر او بهتر است مما یجمعون
از آنچه جمع میکنند از حطام دنیا که در معرض زوال وفناست قل بکو مر مشرکان عرب را ارایتم خبر دهید مرا
ما انزل الله انچه فرستاد خدای تعالی لکم برای شما من رزق از روزی یعنی از چهارپایان که خوردن آن حلال

فجعلتم پس شما ساختید ونام نهادید منه ازان روزی حراما وحلالا حرامی وحلالی یعنی بعضی را
کفتند که بر جمعی حرام است وبر جمعی حلال ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا
قل بکو آلله اذن ایا دستوری داد خدای تعالی لکم مر شما را ام علی الله یا بر خدای تعالی تفترون افترا
میکنید که میکویید والله امرنا بها وما ظن الذین یفترون وچیست کمان آنها که بر بندند علی الله الکذب
بر خدای تعالی دروغ را در تحلیل حرام وتحریم حلال یعنی کمان دارند که خدای تعالی با ایشان چکند یوم القیمة
روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدیدی بزرک ووعیدی عظیم است ان الله بدرستیکه خدای تعالی
لذو فضل هر اینه خداوند رحمتست علی الناس بر آدمیان بانزال کتب بر ایشان وارسال رسل بدیشان و
لکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را وما تکون ونباشی تو ای محمد
صلی الله علیه وسلم فی شان در کاری از کارهای خود وما تتلوا وتخوانی منه از انچه فرستاد خدای تعالی من قران
از قران ولا تعملون ونکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مکر انکه هستیم ما
علیکم بر شما شهودا کواه یا نکاه بان اذ تفیضون آن وقتی که خوض کنید ودر آیید فیه در آن
کار وما یعزب وپوشیده نمیشود عن ربک از علم پروردکار تو من مثقال ذرة همسنک مورچه خورد
یا مقدار هبا فی الارض در زمین ولا فی السماء ونه در آسمان ولا اصغر ونیست خوردتر من ذلک از
آن ذره ولا اکبر ونه بزرکتر از ان الا مکر انکه مکتوب است فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی
لوح محفوظ ملخص آیت انست که هیچ فعلی وقولی بر حق تعالی پوشیده نیست وبمکافات اقوال وافعال مناسب
آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنانرا بجمال مثوبت ووعید بود مشرکانرا بغایت
عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد ومیفرماید الا ان بدانید بدرستیکه اولیاء الله دوستان خدای
تعالی لا خوف هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از رسیدن مکاره وشداید ولا هم یحزنون ونیستند
ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب ومقاصد در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای
ایشان موجب یاد کرد خدای تعالی باشد کما قال اولیاء الله الذین اذا رؤوا ذکر الله اند که اعدای نفوس خود باشند ودر کشف
الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعتند وبرهان حقیقتند ظاهر ایشان باحکام شرع
آراسته وباطن ایشان بانوار فقر افروخته بیت رخش زمیدان ازل تاخته کوی بچوکان ابد باخته معتکفان
حرم کبریا نشسته ز دل جمله کبر وریا راه نوردان شکسته قدم زانکه شبان فرو بسته دم وکفته اند اولیاء الله
جمعی باشند که با یکدیکر دوستی برای خدای تعالی کنند ومویداین قولست کلام نبی که وجبت محبتی للمتحابین
واین را خوفی نیست در مواقف اند وهمکین نشوند از اهوال یوم القیام ونزد بعضی اولیا مومن پرهیزکار اند
بدلیل انکه حق تعالی در صفت ایشان میکوید الذین امنوا اولیا آنند که کرویده اند بما جاء من عند الله
وکانوا یتقون وهستند که پرهیزکاری میکنند مما حرم الله لهم البشری مر ایشانراست مژده کانی
فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان کذشته وبقول جمعی
مراد رؤیای صالحه است که مومن بیند یا برای مومن بینند وآنرا مبشرات کویند یا بشارت ملئکه مر ایشانرا نزد
وقت نزع ودر تبیان آورده که بشری آنست که مومن جای خود در بهشت به بیند پیش از مرک ودر مدارک آورده
که بشری محبت مردمان است با ایشان ونام نیکو وفی الاخرة مر ایشانراست مژده هست در آن سرای وآن سلام

ملکه

ملکه است بر ایشان سلمی فرموده که بشارتی است شناخت ودر عقبی نواخت ودرین سرای سر مجاهده ودران
سرای نور مشاهده اینجا صفا ووفا وآنجا رضا ولقا آن نعمت این جهانست تا توبس است وز دولت آن
جهان لقای تو بس است لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدایرا یعنی در وعدهای او خلاف
نیست ذلک آن بشارت موعوده هو الفوز العظیم آنست رستکاری بزرک که فهم هیچکس در نیابد وعقل
هیچ زیرک بکنه او نرسد ولا یحزنک وباید که اندوهکین نکند ترا یا محمد قولهم کفتار کفار در اشراک
ربوبیت وتکذیب نبوت ومشاورت بر قتل تو یا سخنانی که خوار داشت تو میکویند ان العزة بدرستیکه غلبه
لله جمیعا هو السمیع العلیم مر خدایراست پس ترا عزیز خواهد کردانید وترا یاری خواهد داد الا ان لله
بدان بتحقیق مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملئکه ومن فی الارض وهر که در زمین
است از جن وانس چون اینها که اشرف ممکنات اند همه ازان او باشند در رقیت وعبودیت پس هیچکس را از
ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت وچون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جماد
را شریک حق ساختن غایت جهالت ونهایت ضلالت است وما یتبع وچه چیز را متابعت میکنند
الذین یدعون آنانکه می خوانند ومی پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای تعالی شریکانرا یا متابعت نمیکنند
تا جز خدایرا می پرستند آنانرا که شرکا میکویند بر حقیقت زیرا که شرکت ربوبیت محال است ان یتبعون
پیروی نمیکنند در عبادت شرکا الا الظن مکر کمانی را که برایشان کمان شرکت حق برده اند وان هم
نیستند ایشان الا یخرصون مکر که دروغ میکویند در نسبت آن شرکت وبعد از نفی شرکت تنبیه
میکند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال بر فردانیت ووحدانیت او نموده اند که استحقاق اورا
پس چنانچه میکوید هو الذی اوست آنکس که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را
لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی واز تعب تردد در روز بر آسایید والنهار مبصرا وروز را روشن تا بسر
انجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستیکه در آفریدن روز وشب ونور وظلمت ایشان لایات
هر اینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون مر کروهی را که بشنوند قرانرا بکوش هوش و
دران تفکر وتدبر نمایند قالوا اتخذ الله کفتند جمعی از این مدعیان که فرا کرفت خدای تعالی ولدا فرزندی یعنی ملئکه
بفرزندی کرفت سبحانه پاک است از کرفتن فرزند هو الغنی اوست بی نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب ولد
یا ضعیفی کند یا بدو قوت کیرد یا فقیری که باعانت او روزکذراند یا ذلیلی که بسبب فرزند عزت وشرف
یابد یا حقیری کم نام تا بولد اسم ورسمی پیدا کند ومجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق
باشد وهر مرکبی ممکن است وهر ممکن محتاج بغیر وواجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج راه بدو راه
نباشد کمال غنا از صفات ذاتی اوست که هست غنی کس بود بکس محتاج واشارت ببنای غنای حق است که
له مر اوراست از روی مالکیت ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وما فی الارض
وآنچه در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی وبرهانی
بهذا باینکه خدای تعالی فرزند فرا کرد اتقولون ایا میکویید علی الله بر خدای تعالی بدروغ وافترا ما
لا تعلمون آنچه نمیدانید قل بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند وبر
بندند علی الله الکذب بر خدای تعالی دروغ را یعنی اتخاذ ولد وشریک نموده لا یفلحون رستکاری نیابند

یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند. متاع مر ایشانراست برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا
یعنی دو سه روزه که مهلت دادند و سهل فرصتی را بگذرانند و بگذارند ثم الینا پس بسوی ما باشد
مرجعهم بازگشت ایشان. ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع
بما کانوا بسبب آنکه بودند بکتاب و پیغمبر ما یکفرون کافر میشدند. واتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم
خود نبأ نوح خبر نوح علیه السلم اذ قال و یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند. یا
قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست که بزرگ شده و گران گشته علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام
بدعوت کلام نقص بتانی مبنی است آنانکه حضرت نوح علیه السلم نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرد
و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود و چون جفای قوم خود بغایت رسید گفت ای قوم اگر به بینی شما شاق میگذرد
مکث من در میان شما و تذکیری و پند دادن من شما را بایات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای تعالی
و تصدیق نانموده مرا میرنجانید. فعلی الله پس بر خدای تعالی توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نفرت من را عدا
فاجمعوا پس گرد آرید و محکم سازید. امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید براه یا جمع کنید خداوندان امر را
مراد رؤسای قومند. وشرکاءکم و شریکان خود را بخوانید یعنی آنانرا که بزعم خود شرکاء حق میدانید ملخص
ایت آنست که شما همه بقصد من اتفاق کنید. ثم لا یکن پس باید که نباشد. امرکم کار شما در قصد من
علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه می نشوید. ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی
بکنید از هلاک آنچه اراده شماست ولا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقاومت
محنت کلام این سخن دلیل است بر آنکه نوح علیه السلم در مقام توکل ثابت قدم بود و وثوق بحضرت ملک علام داشته
و میخواست کرامت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته
از قول وی اعراض نمودندی و وی فرمود. فان تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قول من اعراض نمودید
فما سألتکم پس من نخواستم از شما براداء رسالت خود. من اجر مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد
ان اجری نیست برای من دعوت الا علی الله مگر بر خدای تعالی و او مرا بران ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید
و خواهید اعراض کنید. وامرت و فرموده شده ام. ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان
مر حکم خدایرا پس خلاف فرمان او نکنم و اجر رسالت خود از غیر او نجویم. فکذبوه پس بدروغ داشتند او را و دایم
اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان. فنجیناه پس ما نجات دادیم نوح علیه السلم را از غرق شدن
ومن معه و آنانرا که با او بودند. فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد تن مؤمن بودند از
ذکور و اناث. وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را. خلائف باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان
واغرقنا و غرق کردیم بطوفان. الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند. بایاتنا بآیتهای ما را که با نوح علیه السلم
بود یعنی معجزات او. فانظر پس درنگر ای نگرنده بدیده عبرت. کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبة
کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلم در این آیت هم تسلیه حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و هم تهدید اهل کفر و
ضلالت. ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از بعد نوح علیه السلم رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی
هر رسولی را بقومی هود را بقوم ثمود و ابرهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین علیهم السلم فجاؤهم
پس آمدند رسولان ما با امتان خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند ام

این

این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی گروهی به
بان من قبل پیش بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثت پس بعد از بعثت برهمان و تیره سلوک
نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق کذلک مثل این
مهری که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان
در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان از این امت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران
موسی وهرون موسی ابن عمران و هرون برادر او را علیهما السلم الی فرعون بفرعون ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان
وملائه و اشراف قوم او بایاتنا با آیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس گردنکشی کردند
از قبول آن و متابعت نمودند و کانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون
بایات کبریا فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما
یعنی موسی علیه السلم بدیشان آمد و سخن بر ایشان القا فرمود و معجزه بر ایشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا
بدرستی که این چه تو آورده و معجز نام کرده لسحر مبین هر آینه جادوئیست آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلم مر قائلان
این قول را. اتقولون آیا میگوئید شما للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم آن هنگام که آمد بشما سحر
است اسحر هذا آیا سحر است این که من با شما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این جادوئی نیست ولا یفلح
الساحرون و پیروزی نیابند جادوان و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی علیه السلم را اجئتنا آیا آمدی
لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته ایم علیه بر آن چیز اباءنا پدران خود را مراد عبادت فرعونست یا آمدی
تا ما را از پرستش فرعون باز داری وتکون و باشد لکما الکبریاء مر شما هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر
ومانحن و نیستیم ما لکما مر شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان. وقال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان
خود. ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلم پس سحره را جمع کردند
بر وجهی که در سورة اعراف گذشت و بوعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة
پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلم قال لهم موسی گفت مر ایشانرا موسی علیه السلم القوا بیفکنید ما انتم
ملقون آنچه شما افکنندگانید و آنرا از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای
خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمد و در چشم مردم بشکل مار نمود قال موسی گفت موسی علیه السلم ما جئتم به
آنچه آورده اید شما السحر آن جادوئیست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند ان الله بدرستی که
خدای تعالی سیبطله زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و تاثیر نسازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای تعالی بصلاح
نیارد و تقویت نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را. ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای تعالی و از پیش برد حق
را یعنی آنچه من آورده ام بکلماته بسخنان خویش یعنی محکم بقضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده ولو کره
المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق تعالی وعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم
و کراهت دشمنان باک ندارد. شعر. حق تعالی از غم و خشم خصام کی گذارد اولیا را در غرام مه فشاند نور سگ وعوعو کند
سگ ز نور ماه کی مرتفع کند. خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی اضطراب مصطفی مه میشکافد نیم شب
ژاژ میخواند ز کینه بولهب آن مسیحا مرده زنده میکند وان جهود از خشم سبلت میکند. فما امن لموسی پس ایمان نیاوردند
بموسی علیه السلم در مبدا امر او الا ذریة من قومه مگر فرزندان قوم موسی و آن چنان بود که موسی علیه السلم از بنی

بمصر آمدن بنی اسرائیل را بحق تعالی دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند
علی خوف. با وجود ترس من فرعون. از فرعون. وملائهم. و ترسی از گروه خود یعنی پدران و رؤسای قوم مراد آنست که
جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم. آنکه
عذاب کند فرعون ایشانرا یا رجوع کنند با ایشان بفرعون تا باز گرداند ایشانرا بکفر. وان فرعون لعال
بدرستی که فرعون متکبر بود وطاغی فی الارض. در زمین مصر و غالب بر اهل آن وانه. و بدرستی که بود. لمن
المسرفین. از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت
وقال موسی. و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنانرا وقتی که آثار خوف مشاهده نمود. یا قوم. ای گروه من. ان کنتم
آمنتم. اگر هستید شما که گرویده اید. بالله. بخدای تعالی و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه
اقتدار اوست تعالی. فعلیه. پس برو. توکلوا. توکل کنید و کار خود با او باز گذارید. ان کنتم مسلمین. اگر هستید
گردن نهادگان مر احکام قضای او را. در انوار آورده که این قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب
توکل است و مشروط باسلام حصول آن. و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله
بلکه استغراق در بحر شهود مسبب وانقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دل است بمحبت قادر مطلق
و نسیان غیر او یعنی خود را قوت و تاثیر اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمشابهه میت
در پیش غاسل. بیت. هر که در بحر توکل غرق گشت. همتش از ما سوی الله در گذشت. باین توکل گرچه دارد رنجها. حسبه فیض
بخشد از نبی گنجها. و چون موسی علیه السلام ایشانرا بتوکل فرمود فقالوا. پس گفتند علی الله توکلنا. بر خدای تعالی توکل
کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقترن است بزبان نیاز آغاز کرده گفتند ربنا. ای
پروردگار ما. لا تجعلنا فتنة. مگردان ما را محل عذاب للقوم الظالمین. برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم. ونجنا. و خلاص ده ما را. برحمتک. بمهربانی و بخشش خود
من القوم الکافرین. از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که
بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام اشتغال ایشان بعبادت حق تعالی فرعون فرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات
اسواق و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع نمودند حق تعالی موسی علیه السلام را
فرمود تا در درون خانها معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید
واوحینا. و وحی کردیم ما. الی موسی واخیه. بموسی و برادر او علیهما السلام. ان تبوءا. آنکه فرا گیرید جای باز گشت
لقومکما. بر قوم خود. بمصر. در شهر مصر. بیوتا. خانهای که رجوع کنند بان بجهة پرستش خدای تعالی تثنیه ضمیر
اشارتست بآنکه تخصیص و تعیین قبله آن متعلق با ئمه قوم و در آن محل امام ایشان موسی علیه السلام بود و هارون علیه السلام
واجعلوا. و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما. بیوتکم. خانهای خود را که گرفته اید. قبلة.
مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب قبله گذارد. واقیموا الصلوة. و بپای دارید نماز را
در آن موضع جمع ضمیر بجهة آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد. وبشر المؤمنین. و
بشارت ده ای موسی علیه السلام مومنانرا بنجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر مبشر است بانکه بشارت وظیفه
صاحب شریعتست وان موسی علیه السلام بود وقال موسی. و گفت موسی علیه السلام در دعای خود ربنا. ای آفریدگار ما
انک آتیت. بدرستی که دادی فرعون وملأه. فرعون و گروه او را. زینة. چیزی که بان آرایش کنند از لباس و

پیرایه و متاع خانه. واموالا. و داده ایشانرا مالها از نقود و انعام و ضیاع. فی الحیوة الدنیا. در زندگانی
دنیا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه
تعلق بفرعون داشت و فرمان او در آن مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بجهت تصرف قبط در آمده همه
متمول و متجمل گشتند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای
پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر برای الحاح در تضرع تکرار کرده گفت ربنا. ای آفریدگار
ما ایشانرا اینها داده. لیضلوا. تا گمراهی کرده اند بندگان ترا. عن سبیلک. از راه عبادت تو بعبادت فرعون
خوانند. ربنا اطمس. ای پروردگار ما اثر محو فرست علی اموالهم. بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و
منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد
و این یکی از آیات تسعه است و دیگر موسی علیه السلام دعا فرموده که. واشدد علی قلوبهم. سخت گردان دلهای ایشان
یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند. فلا یؤمنوا. پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی معلوم نموده که ایشان
نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند. حتی یروا العذاب
الالیم. تا ببینند عذاب دردناک را که آن غرقست در بحر قلزم. قال. گفت خدای تعالی موسی علیه السلام را. قد اجیبت. بدرستی که اجابت
کرده شد. دعوتکما. دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا کرد و هارون علیه السلام آمین میگفت و آمین
گوینده در دعا شریک است از این جهة گفت که دعای هر دو مستجاب شد. فاستقیما. پس ثابت باشید بر دعوت
والزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر
این دعا ظاهر شد. ولا تتبعان. و پی روی مکنید در تعجیل سبیل الذین. راه آنانرا که از فرط جهالت. لا
یعلمون. نمیدانند که وعده حق تعالی بوفا انجامد در آن کارها موقوف وقت آمد نگهدارند وقت. و چون وقت
عذاب آن قوم رسید وحی آمد بموسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رو و قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی
علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکناره دریای قلزم رسیدند فرعون با لشکری از عقب رسید
و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت القصه
بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق تعالی میفرماید. وجاوزنا ببنی اسرائیل. و بگذرانیدیم فرزندان
یعقوب را. البحر. از دریای قلزم بسلامت. فاتبعهم. پس از پی ایشان در آمدند. فرعون وجنوده. فرعون و لشکریان
او. بغیا. برای ستم کردن بر بنی اسرائیل. وعدوا. وبجهة از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار
دریا رسیدند اسب فرعون بسوی مادیان که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا در آمد و لشکرها متابعت نموده همه
خود را در دریا افکندند و فرعون نمیخواست که بدریا در آید اما مرکب او را می برد. حتی اذا ادرکه الغرق
تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شدن. قال آمنت. گفت ایمان آوردم و گرویدم
انه لا اله. بانکه نیست هیچ معبودی مستحق عبادت. الا الذی. مگر آن خدای تعالی که بدعوت موسی علیه السلام. آمنت
به بنوا اسرائیل. گرویده اند بوی بنی اسرائیل. وانا من المسلمین. و من از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را
در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بعبارات تکرار کرد از غایت حرص که بقبول آن داشت
و بجهة فوت وقت مقبول نشد چه در وقت منع واحد کافری باشد و بعد از آن که فرعون این سخن گفت حق تعالی
با جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود که. آلآن. آیا ایمان می آرید اکنون اختیار نماند. وقد عصیت. و حال آنکه

محال انکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان پیغمبر علیه السلام نشنیدی وکنت و بودی من المفسدین از جمله
گمراهان وگمراه کنندگان در مدارک وتبیان وغیر آن از تفاسیر اورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون
آمد این صورت فتوی نمود که امر چیست در شان بنده که نشو ونمای در میان مال ونعمت خواجه خود یابد وبتربیت
او از سایر ممالک ممتاز کردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی اغاز کند وفرمان مولای خود نبرد فرعون بدست
خود در ذیل فتوی او نوشت که میکوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید ودر نعمت
او انکار کند سزای او آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت ودرین محل که فرعون بگرداب
فنا در افتاد اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را بوی نمود وگفت هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند. فالیوم ننجیک
پس امروز رها نیم ما ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم همه در قعر بحر زند ما بدن ترا بروی دریا آریم آورده که چون فرعون
وقوم او غرق گشتند بنی اسرائیل دغدغه شد که فرعون هلاک نشده ودم بدم کشتیها ساز کرده لشکرها از دریا
بگذرانند واز عقب ما در آید حق تعالی فرعون را بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت وبدان او را میشناختند تا
بنی اسرائیل تن او را بی روح دیدند تسلی یافتند واز اینست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند وآمدن آهن
بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از قدرت ربانی ودر زاد المسیر اورده که بقیه قوم
فرعون که در مصر بودند غرق شده او را مسلم نداشتند وگفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید ماهی
مشغول است حق تعالی وحی کرد بدریا که فرعون را با کنار افکن تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین
بلند افکند چنانچه همه کس او را دیدند واینجاست که در معنی ننجیک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض وبر هر
تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم. لتکون تا باشی لمن خلفک برای کسی که از پس تو. آیة نشانه که بتو عبرت گیرند و
دانند که مملول مقهور درد راست از دعوی مالکیت وقاهریت بنده که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نرهاند
چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند. بیت: عاجزی کو اسیر خواب وخوراست. لاف قدرت زدن نه در خوراست. انکه
در نفس خود زبون باشد. صاحب اقتدار چون باشد. وان کثیرا وبدرستیکه بسیار من الناس از مردمان عن آیاتنا
از علامات قدرت ما. لغافلون بیخبر اند ایشان از نه در آن فکرتی ونه از آن عبرتی. ولقد بوانا وبدرستیکه ما جای
دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون وقوم او. مبوأ صدق بسزا و شایسته جای
از صدق وعده ما سزید وآن ولایت شام بود وبعد از آن مصر. ورزقناهم وروزی دادیم ایشان را من الطیبات
از پاکیزه های وچیزهای لذیذ وبقول بعضی اینجا مراد بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر علیه السلام اند که ایشان را در یثرب جای
داد وخرمای تر وخشک بر ایشان ارزان داشت. فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد
صلی الله علیه وسلم. حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة واحکام آن ودر آن اختلاف کردند بتاویل تا
زمانی که عالم شدند به نعوت احمدی وصفات محمدی صلی الله علیه وسلم وبتغییر وتحریف آن مشغول گشتند وگفته اند آن
علم قرآنست که فرود آمد وبسبب اختلاف ایشان یهود شد. ان ربک بدرستیکه پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند
میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون در آن چیز
اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلی الله علیه وسلم. فان کنت اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا الیک
از آنچه فرستاده ایم بر تو از قصص واحکام. فاسئل الذین پس بپرسی از آنکه. یقرؤن الکتاب میخوانند کتاب را
مراد جنس کتابست من قبلک پیش از تو یعنی اهل کتاب چه آن منزل محقق است نزد ایشان ومثبت در کتب

ایشان مخاطب حضرت صلی الله علیه وسلم است ومراد امتند ودر زاد اورده که آن معنی ما نافیه است یعنی در شک نیستی
اما بر ان زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب. لقد جاءک الحق بدرستیکه آمد بیان راست ودرست من
ربک از آفریدگار تو. فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات
غیر اوست چه آن حضرت صلی الله علیه وسلم معصوم ومحفوظ است از شکوک شبهات در آنچه بروی منزل شده واز
همین قبیل است این خطاب دیگر که ولا تکونن من الذین کذبوا ومباش از کسانی که تکذیب کردند بآیات الله مر
آیتهای خدا را که قرآنست فتکون پس اگر باشی تکذیب کنی من الخاسرین از زیان کاران. ان الذین حقت بدرستیکه
آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته
که ایشان بر کفر بمیرند وملئکه را بدان خبر داده وگفته اند که آنست که لاملئن جهنم یا هولاء فی النار ولا ابالی
وبر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق تعالی دروغ نیست
وچون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد بران مفقود است مطلقا ایمان نیارند. ولو
جاءتهم واگرچه بیاید بدیشان کل آیة هر آیتی که اقتراح کنند. حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذاب
دردناک را که ملازم ایشان باشد وبعد از نزول عذاب ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون وسایر امم
ماضیه را سودی نداشت. فلولا کانت قریة. در تبیان اورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی لای نافیه است
یعنی نبوده اند اهل از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب. آمنت ایمان آورده اند. فنفعها پس سود رسانید
اهل آن ده را ایمانها ایمان ایشان در آن وقت. الا قوم یونس مگر قوم یونس علیه السلام را که ایشان. لما آمنوا
آن هنگام که ایمان آوردند. کشفنا عنهم برداشتیم وببردیم از ایشان. عذاب الخزی عذاب رسوایی را
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا. ومتعناهم وبرخوردار داشتیم ایشان را. الی حین تا هنگام رسانیدن
اجلهای ایشان وبر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود ونفع با ایمان یاس مخصوص
باشد باین قوم ومستثنا باشد در حکم آن آیة فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا وجمعی بر آنند که معنی آیة
آنست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب وتعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان
را ایمان ایشان لکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود تا بوقت
حلول وایمان آوردند وبنا بر این تقدیر استثنا منقطع باشد وقصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بود که
حق تعالی او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل واو ایشان را مدتی بخدای تعالی دعوت کرد ایشان ابا نمودند
ودوی را چون عاجز شد از فرهنگ آمد گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق تعالی اجابت
فرمود وگفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بر شما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر
داد واز میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ
خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان بجای آورد وآن سموم بصورت ابری
سیاه یا دودی غلیظ وشرارت آتش پیدا مد گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام
راست گفته روی بملک خود آوردند واو مردی عاقل بود که مهتر ایشان بود فرمود که یونس علیه السلام را بطلبند
چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدای تعالی که ما را بدو دعوت میکرد باقیست
وشنوا ودانا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز وشکستگی وتضرع بدرگاه او آریم پس ملک سر و پا

برهنه پلاس در پوشید ورعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند ومرد و زن وخورد وبزرك بخروش وفریاد
برآوردند کودکان را از مادران جدا کردند وبیکبارگی تنها خالص اختر آواز برداشتند که آمنا بما جاء به یونس
وان اول ذی الحجه تا عاشر محرم می نالیدند ودرین چهل روز ناله وفغان وناله بسیار سودند ودرماندگی وبیچارگی
بموقف عرض میرسانیدند • بیت • چاره ماها نکه بیچاره ایم • گر تو برانی بکه رو آوریم • بی طربیم از همه سازیم • جز تو نداریم نوازنده
پیش تو کری برو یا آمدیم • هم بامید تو خدا آمدیم • قومی گفتند خداوندا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته بندگان نجرید
وازاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی می نالیدند که الها یونس علیه السلام ما را خبر داده
که خداوند تو خبر داده و فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید وما بیچاره و درمانده ایم بفضل
خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که یا پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو فرموده که هر که بر شما ستم
کند از وی در گذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا میکردند که خدایا
یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سایلان را رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه کرامت
آورده ایم ما را رد مکن • بیت • ما تهی دستان برآورده ایم دستی بدعا • نقد فیضی نه برین دست تهی کار همه • قاضی حاجات
درویشان ومحتاجان توی • پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه • القصه روز چهلم که روز عاشورا و آدینه بود
از مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته وظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته
ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی شد میخواست که از
حال قوم خود خبر گیرد نزدیک شهر رسید و برصورت واقعه مطلع شد ملال بسیار بر وی غلبه کرد با خود گفت
من ایشان را بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد اگر مرا بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی
بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا ومحبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و والصفت مذکور خواهد شد ان شاء الله
ولو شاء ربك • واگر خواستی خدای تو لآمن • هر اینه ایمان آوردندی • من فی الارض • هر که در زمین است کلهم
جمیعا • همه ایشان آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند
غبار ملال بر آینه دل آن حضرت صلی الله علیه وسلم می نشست حق تعالی این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست
وفرمود که افانت • آیا تو تکره الناس • اکراه میکنی مردم را حتی یکونوا مومنین • تا گردند مومنان بی مشیت من
این منسوخ است بآیه قتال • وما کان لنفس • ونشاید ونیست هیچ تن را • ان تؤمن • آنکه ایمان آرد • الا باذن
الله • مگر باراده وتوفیق وقضای الهی • ویجعل الرجس • ومیگذاریم عذاب را یا خشم کنیم یا مسلط میکنیم
شیطان را وحض یا پلیدی یعنی خدای تعالی غضب میکند • علی الذین • بر آنانکه • لا یعقلون • تعقل نمی نمایند در حجج
و آیات • قل انظروا • بگوای محمد صلی الله علیه وسلم مشرکان را که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید
بدیده سر • ماذا فی السموات • تا چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت • والارض • ودر زمین از بدایع قدرت
تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی وبلاغ علم وحکمت پادشاهی • وما تغنی الایات • ودفع نمیکند دیدن آیتها
والنذر • واستماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را • عن قوم لا یؤمنون • از گروهی که در علم وحکم من واقع است که
نخواهند گروید • فهل ینتظرون • پس چشم نمی دارند این مشرکان • الا • مگر • ایام • یعنی وقایع را • مثل ایام الذین
مثل وقایع آنانکه • خلوا من قبلهم • گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد وثمود واصحاب ایکه واهل مؤتفکه
مراد نزول عذابست • قل • بگو • فانتظروا • پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد • انی معکم • بدرستیکه من

باشما

باشما • من المنتظرین • از منتظرانم هلاك شما را • ثم ننجی • پس ما برهانیدیم • رسلنا • پیغمبران خود را که هرگاه که عذاب
بمکذبان ایشان فرود می آید • والذین آمنوا • ونجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بایشان • کذلك • همچنین که نجات داده ایم
رسل وتابعان ایشان را • حقا علینا • وعده راست ودرست است از ما که بوقت هلاك مشرکان • ننج المومنین • نجات میدهیم
گرویدگان را که محمد صلی الله علیه وسلم است واصحاب او • قل • بگوای محمد صلی الله علیه وسلم • یا ایها الناس • ای مردمان خطاب باهل مکه است
ان کنتم فی شك • اگر هستید شما در شك • من دینی • از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما • فلا اعبد الذین
پس نمی پرستیم آنانرا که • تعبدون • شما پرستید • من دون الله • بجز خدای تعالی از اصنام وملئکه • ولکن اعبد الله
الذی • پرستش میکنم • یتوفیکم • آن خدایی که میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرك
عذاب ایشان است • وامرت • ومامور شده ام • ان اکون • بانکه باشم • من المومنین • از گرویدگان باحکام الهی
واخبار انبیا • وان اقم • ودیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار • وجهك • عمل خود را • للدین
حنیفا • از برای دین یعنی خالص ساز آنرا در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام • ولا تکونن • ومباش
من المشرکین • از شرك آورندگان این خطاب متوجه بغیر آن حضرت است صلی الله علیه وسلم • ولا تدع • ومخوان • من دون الله
بجز خدای تعالی • ما لا ینفعك • آن چیزی را که سود نکند ترا خواندن او • ولا یضرك • وزیان ندارد بتو فرو گذاشتن
فان فعلت • پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را • فانك • پس بدرستیکه تو • اذا من الظالمین • آن هنگام که
از ظالمان باشی که وضع در غیر موضع او کنی • وان یمسسك الله بضر • واگر برساند بتو خدای تعالی مرضی یا شدتی
یا فقری • فلا کاشف له • پس هیچ رفع کننده وباز دارنده نیست مر آنرا • الا هو • مگر او هست • وان یردك
بخیر • واگر خواهد بتو صحت وراحت وغنا • فلا راد لفضله • پس هیچ رفع کننده وباز گرداننده نیست مر آن فضل
او را وضع فضل در موضع ضمیر است بر آنکه حق تعالی متفضل است باراده خیر بر بندگان بی استحقاق از ایشان
یصیب به • میرساند فضل خود را • من یشاء • بانکه میخواهد • من عباده • از بندگان خود • وهو الغفور • واوست
آمرزنده پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید • الرحیم • مهربان است پس بطاعت امید برحمت او بندید
قل یا ایها الناس • بگوای مردمان • قد جاءکم الحق • بدرستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست • من ربکم
از نزد پروردگار شما وهیچ عذری نماند شما را • فمن اهتدی • پس هر که راه یافت بایمان ومتابعت • فانما یهتدی
پس جز این نیست که راه می یابد • لنفسه • برای خود وآن عاید بدوست • ومن ضل • وهر که گمراه شد بانکار وتکذیب
فانما یضل • پس همین است که گمراه میشود • علیها • بر نفس خود ووبال آن ضلالت بروست • وما انا • ونیستم من
علیکم بوکیل • بر شما نگهبانی که امر شما موکل بمن باشد در معالم فرموده که آیه السیف منسوخ این آیه است
واتبع • وپی روی کن ای محمد صلی الله علیه وسلم • ما یوحی الیك • آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال وتبلیغ • و
اصبر • وصبر کن بر دعوت ودر ایذا بتو رسد شکیبایی ورز • حتی یحکم الله • تا وقتی که خدای تعالی حکم کند بنصرت
تو یا امر فرماید بقتال وتنی وجزیه کتابی • وهو • واوست • خیر الحاکمین • بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا
ومیل وستم نیست یا مطلع است بر سرایر واحتیاج بتنبیه وگواه ندارد • بیت • از سفیدی تا سیاهی گر تا لوح وقلم
یك رقم از خط حکمش وهو خیر الحاکمین • سورة هود علیه السلام مائة وثلث وعشرون • بسم الله الرحمن الرحیم
الر • در احقاق فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی وعرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد ومؤید
این قول است آنکه بعضی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه وبعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری

منم خدای کم ببینیم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهد داد براین کلمه مشتمل
است بر وعید. کتاب. این کتابیست صفت او اینکه. احکمت. استوار کرده شده است. ایاته. آیتهای او بحجج و دلایل
یا منتظم کشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد. ثم فصلت. پس جدا شده سوره
و ایه ایه یا تفصیل یافته است در آنچه بندکان بدان محتاجند یعنی مبین شده است. من لدن حکیم
از نزدیک حکم کننده یا بخشنده. خبیر. دانا بهمه چیزها. الا تعبدوا. برای آن تا نپرستید. الا الله
مکر خدای تعالی را. اننی لکم. بدرستی که من شما را. منه. از وی یعنی از امر وی. نذیر. بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و
طغیان. وبشیر. و مژده دهنده ام بمثوبت بر توحید و ایمان. وان استغفروا. و دیگر احکام و تفصیل
ایات برای آنست که تا آمرزش طلبید. ربکم. از پروردکار خود برای کناهان کذشته. ثم توبوا. پس توبه کنید. الیه
بحضرت او از معاصی در زمان آینده. یمتعکم. تا برخورداری دهد شما را. متاعا حسنا. برخورداری نیکو
یعنی دران ارزانی دارد تا مردم از شما منقطع کردند یا شما را زندکانی دهد در ایمنی و تندرستی. الی اجل مسمی
تا وقت برده شده که آخر عمر مقدر است محققان کفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت
و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور است که برخورداری نیکو آنست که خاص
مردمان حاجت بر دست وی کذارده شود. ویؤت. تا بدهد خدای تعالی. کل ذی فضل. هر فضل خداوند را
در دین فضله ثواب و جزای او هم در دنیا و در آخرت ابن مسعود رضی الله عنهما فرموده که ذو فضل کسی است که
حسنات او فاضل باشد بر سیئات و چون جامی قدس سره کفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان
فضیلت نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بر آن بر شرف خواهد رسید آنرا اکر بدانداز و باز نکیرند. وان
تولوا. و اکر شما ای کافران بدان کروید از ما سلام یا اعراض کنید از متابعت من. فانی. پس بدرستی که من. اخاف
علیکم. می ترسم بر شما. عذاب یوم کبیر. عذاب روز بزرک روز قیامت و در تیسیر کوید روز بدر و کفته اند
روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مردار خوردندی. الی الله. بسوی مجازات خدای
مرجعکم. بازکشت شما. وهو علی کل شیء. و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب. قدیر. تواناست آورده اند که
جمعی مشرکان بی باک که عداوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می ورزیدند و بجهت مصلحت زبان اخفای آن می کوشیدند روزی
با یکدیکر ملاقات نموده کفتند چون پرده ها فرو کذاریم و خود را بجامها بستیم و سینهای خود را فراهم کیریم در
عداوت محمد صلی الله علیه وسلم کسی چکونه بر آن اطلاع یابد حق تعالی ایه فرستاد که. الا انهم. بدانید که ایشان یعنی
کافران. یثنون صدورهم. فراهم می کیرند سینهای خود را بر عداوت پیغمبر یا دو تاه میکردانند آنرا و دو تا
کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دلها یعنی دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در درون دل میکیرند
لیستخفوا منه. الا حین. تا پنهان دارند آن هنکام که ایشان. یستغشون ثیابهم. در کشند جامهای خود را
و بر فراش خود جای کیرند. یعلم. خدای تعالی میداند. ما یسرون. آنچه پنهان میکنند در سینها. وما یعلنون.
و میداند آنچه آشکاره میکنند بر زبانها و سر و علانیه ایشان نیست علم وی یکسان است. انه علیم. بدرستی
که او داناست. بذات الصدور. با سراری که در سینها و کویند ذات الصدور دلها اند و حق تعالی مضمرات آنرا میداند
ای که در دل پنهان کنی سری انکه دل آفرید میداند در اسباب نزول آورده که این ایه در شان اخنس بن شریق نازل شد
که مردی چرب کفتار و شیرین زبان بود ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردی و سخنان خوش آمیز ادا کردی اما در دل هوا داری

وبحجتی

وبحجتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن می نمود حق تعالی خبث حقیقت او را
بدین ایه آشکاره کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نکردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق
مشابه مار است درونش زهر و بیرونش نقش و نکار است. صورت ظاهر ندارد اعتبار. باطنی باید مبرا از غبار.
وما من دابة. و نیست هیچ جنبنده. فی الارض. در زمین مراد جمع حیوانات اند. الا علی الله. مکر بخدای تعالی است
رزقها. روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بجهت تحقیق وصول رزق
بمرزوق و کفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی اکر خواهد
بسط کند و اکر اراده نماید قبض کند. ویعلم. و میداند خدای تعالی. مستقرها. قرارکاه حیوانات در حین حیات
ومستودعها. و آرامکاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا
و مستودع موضع قرارکاه ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه. کل. همه که یاد کرده شد از دواب
و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است. فی کتاب مبین. در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ
وهو الذی. و اوست آنکه. خلق السموات والارض. بیافرید آسمانها و زمینها را. فی ستة ایام. در شش روز از ایام دنیا که
اول آن یکشنبه و آخرش آدینه بود. وکان. و بود پیش از آفریدن ارض و سما. عرشه علی الماء. عرش او بر آب در بعضی
تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدا از پیش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نکریست آن جوهر آب شد
پس حق تعالی باد را بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد. لیبلوکم. تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان
کند تا ظاهر شود که. ایکم. کدام شما. احسن عملا. نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بر این نعمت
یا تصدیق که کاملتر است در قرار عرش بر آب و قوت آب بر باد. ولئن قلت. و اکر کویی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم مر قوم
خود را. انکم مبعوثون. بدرستی که شما بر انکیختکانید. من بعد الموت. از پس مرک. لیقولن الذین کفروا. هر آینه کویند
آنانکه منکر و بین اند. ان هذا. نیست این سخن که در باب بعث میکویی. الا سحر مبین. مکر جادویی ظاهر آشکارا در
فریب یا در بطلان. ولئن اخرنا. و اکر تاخیر کنیم. عنهم العذاب. از ایشان عذابی را که وعده داده ایم. الی امة
معدودة. تا هنکامی شمرده شده یعنی وقتی معلوم. لیقولن. هر آینه کویند از روی استهزا. ما یحبسه. الا
یوم یاتیهم. چیزی باز میدارد عذاب را بر ایشان که روز بدست. لیس مصروفا. نباشد آن عذاب باز داشته
عنهم. از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نکردد میاطی فرموده که این
عذاب قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد و در سوره
حجر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی. وحاق بهم. و احاطه کرده خواهد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل
بجهت تحقیق وقوعست یعنی کو ساله واکرفته است جهات ایشان را. ما کانوا. آنچه بودند از روی جهل. به یستهزءون
بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال می نمودند. ولئن اذقنا الانسان. و اکر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را
منا رحمة. از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا. ثم نزعناها. پس باز ستانیم آنرا. منه. از و. انه لیؤس. بدرستی که
او ناامید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما. کفور. ناسپاس است در نعمت کذشته. ولئن اذقناه
و اکر بچشانیم او را. نعماء. نیکویی چون صحت و غنا. بعد ضراء مسته. بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری
و فقر. لیقولن. هر آینه کوید. ذهب السیئات. برفت بدیها یعنی مصایب و مکاید و مکاره که مرا بد می آید
دور شد. عنی. از من. انه لفرح. بدرستی که ایشان شادمانست بنعمت و مغرور بدان. فخور. نازنده و فخر کننده

بر مردمان وفرح وفخر او را غافل ساخته اند از شکر نعمت وقیام بحق آن • الا الذین • مگر آنانکه صبر وشکیبائی
نمودند در محنت وبلا • وعملوا الصالحات • وکردند عملهای شایسته نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند
در نعمت ورجا • اولئک • آن گروه که بصفت صبر وشکر موصوفند لهم ایشان راست • مغفرة • آمرزش گناهان • واجر
کبیر • ومزد بزرگ که اقل آن بهشتست شیخ العالم فرموده که دجنت نعمتی هست که همه نعیم بهشتی در جنب
آن محقر ومختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا • ما را بهشت بهر لقای تو در خوراست • بی پرتو جمال تو جنت
محقر است • آورده اند که کفار عرب از روی تعصب وعناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات
میکردند وبا کلام قدیم وکتاب کریم بطریق تهاون واستهزا سلوک مینمودند واز جمله اقتراحات ایشان
آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی بتصدیق تو نفرستادند حضرت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت واستهزا وسخریه
ایشان تنگدل میشد حق تعالی برای تهییج آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ادای رسالت وعدم مبالات برد وانکار ایشان
این آیة فرستاد که • فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک • بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکان است از سنت آلهه
ایشان • وضائق • تنگست • به • باظهار آن • صدرک • سینه تو • ان یقولوا • از ترس آنکه گویند لولا انزل • چرا
نفرستاده شد • علیه کنز • بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان وبسبب آن تابع او نشوند • او جاء معه
یا چه نیاید برو • ملک • فرشته بجهة گواهی بر نبوت او وبسبب این مقالات از ادای رسالة باز همان • انما
انت • جز این نیست که تو • نذیر • بیم کننده بر توانذار است وبس تو تقصیر نمائی بس حرا از رد وانکار ایشان
تنگدل باید شد • بیت • در شب مهتاب مه را بر سماک • از سگان وغوغ ایشان چه باک • والله علی کل شیء
وخدای تعالی بر همه چیزها • وکیل • گواه است ویا کارگزار انکه کافران با او واگذار و نگهدار آنکه خود را بدو
سپارد بس تو توکل کن برو وان گفت وشنودن هر حسود وعنود باک مدار • ام یقولون • بلکه میگویند
کافران • افتراه • محمد صلی الله علیه وسلم برمی بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد • قل فاتوا
بگو پس بیارید • بعشر سور • ده سوره • مثله • مثل قران در بنا وحسن نظم • مفتریات • بربافته از نزدیک یعنی
زعم شما آنست که قران را از خود برمی توان بافت وبمن این گمان می برند که من از خود میسازم شما فصحای عرب اید
پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادر ترید بجهة وقوف شما بر قصص
واخبار ووقود شما بر انشای اشعار • وادعوا من استطعتم • وبخوانید برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید
من دون الله • بجز خدای تعالی • ان کنتم صادقین • اگر هستید راست گویان که کلام من مفتری ومختلف است وچون
ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیة دیگر آمد که فاتوا بسورة من مثله وعجز از ایراد یک سوره نیز
بر همه کس ظاهر شد • فالم یستجیبوا • پس اگر اجابت نکردند لکم مهتمان را در آنچه گفتید از اتیان سور مخاطب
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وجمع ضمیر برای تعظیم باشد وگفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند
برای حمایت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومیگفتند که حضرت صلی الله علیه وسلم را مفتری میگویید شما یا مفتری او معارضه کنید پس حق تعالی
فرموده که اگر در معرض جواب نیامدند • فاعلموا • پس بدانید • انما انزل • که آنچه فرو فرستاده شد • بعلم الله • بعلم خدای تعالی یعنی
ملتبس بعلمی که خاصه اوست واو عالم است بمصالح عباد وآنچه ایشان را بکار آید در معاش ومعاد • وان لا اله
وبدانید آنکه نیست معبودی را • الا هو • مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند وقادر است بر آنچه غیر او نتواند
فهل انتم • پس هستید شما • مسلمون • ثابتان بر اسلام چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مرکان هر که باشد از دعاوت

[illegible] ... استفهام بمعنی نفی است

همت • یرید الحیوة الدنیا • خواهد زندگانی دنیا • وزینتها • وآرایش آنرا بمقابله اعمال الخیر خود مراد منافقان اند
یا اهل ریا یا یهود یا نصاری ودر زاد آورده که عام است مر جمیع مردمان را که هر کو از ایشان باحسان واعمال بر زینت
دنیا خواهد • نوف الیهم • بتمام باز گذاریم بدیشان • اعمالهم فیها • جزای کردارهای ایشان از صحت ودولت وسعت
رزق وکثرت • وهم فیها • وایشان در دنیا • لا یبخسون • کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند • اولئک
الذین • آن گروه آنانند که • لیس لهم • نباشد ایشان را • فی الآخرة • در آن سرای دیگر • الا النار • مگر آتش دوزخ
چه ایشان استیفای مزدی که بصور اعمال ایشان مرتب نموده اند ونیات فاسد وعزایم باطله ایشان
که موجب عذاب وعقوبتست مانع • وحبط • وتباه گشت • ما صنعوا • آنچه تباه کرده اند • فیها • در آن دنیا
چه ثواب متفرع بر اخلاص است وایشان در عمل نبوده اند • وباطل • وناچیز است فی نفس الامر • ما کانوا یعملون
آنچه بودند که میکردند از ریا وسمعه وغیر آن • افمن کان • آیا هر که باشد • علی بینة • بر برهان • من ربه • از پروردگار
خود که او را دلالت کند بطریق ثواب • ویتلوه • واز پی در آید برهان او را اگر دلیل عقلی است • شاهد منه • گواهی
از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد که آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد وعمله وجه ثواب کند
گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند هر مومن مخلص وشاهد پیغمبر است علیه السلام وگفته اند صاحب بینه
پیغمبر است علیه السلام وتابع اوست شاهدی که جبرئیل است یا علی یا ملکی که حافظ او بود یا ابوبکر یا صورت هر که
انصاف بدین نگریستی انوار حق وآثار صدق در بشره او مشاهده نمودی بعضی بر آنند که بینه قران است
ویتلوه یعنی بقرا وشاهد جبرئیل با ایشان حضرت صلی الله علیه وسلم یا اعجاز ونظم او واگر یتلوه یعنی یتبعه دارند شاهد
انجیل است در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآن است به تصدیق وبشارت واگر چه قبل از و نازل شد
ومن قبله • وپیش از انجیل یا قران تابع او بوده • کتاب موسی • کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة او نیز در تصدیق
نبی امی وبشارت بوجود او تابع است موافق مر قرآنی را • اماما • در حالتی که پیشوا بوده مر اهل دنیا ودین را
ورحمة • وبسبب بخشایش بر منزل علیهم • اولئک • آن گروه که صاحب بینه اند • یومنون به • میگروند بقران
ومن یکفر به • وهر که کافر شود بقران • من الاحزاب • از گروهی چند که اهل مکه اند وآنکه حزب ایشان نیست در
عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم • فالنار موعده • پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدان رسد • فلا تک • پس مباش
فی مریة • در گمان • منه • از این موعود • انه الحق • بدرستی که این وعده درست وراستست • من ربک • از پروردگار
تو • ولکن اکثر الناس • ولیکن بیشتری از مردمان • لا یومنون • نمیگروند بدان تصدیق نمیکنند • ومن اظلم
وکیست ستمکارتر یعنی کافرتر • ممن افتری • از آنکس که بر بندد • علی الله کذبا • بر خدای تعالی دروغی وحی او کند
یا اثبات شریک برای او • اولئک • آن گروه مفتریان • یعرضون • عرض کرده خواهد شد • در موقف • علی ربهم
بر پروردگار ایشان • ویقول الاشهاد • وخواهند گفت گواهان یعنی حفظه وکرام الکاتبین یا پیغمبران برای
هر امتی یا اعضا یا جوارح ایشان گواهی دهند • هولاء الذین • این گروه آنانند که از روی عناد • کذبوا علی ربهم
دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد وشریک • الا لعنة الله • بدانید که لعنت خدای تعالی • علی الظالمین
بر ستمکاران است یعنی کافران مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب بر صفت ظالمان میکند ومیگوید • الذین
آنانند • یصدون • باز میدارند مردمان را • عن سبیل الله • از راه خدای تعالی یعنی از دین او • ویبغونها عوجا • ووصف
میکنند راه خدا را • عوجا • بکجی وانحراف از راستی • وهم • وایشان • بالآخرة • بدان سرای • هم کافرون •

ایشان ناگرویدگان آنکه تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست اولئک آنگروه کافران لم یکونوا نباشند
معجزین عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم ونیست
مر ایشانرا من دون الله بجز خدای تعالی من اولیاء هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز
دارد بلکه یضاعف افزوده شود لهم العذاب برای عذاب از ایشان یعنی دوبار معذب کردند بجهة
ضلال واضلال ماکانوا نبودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را
شنیدن آن کی بودند وماکانوا یبصرون ونبود که بدیدندی یعنی آیات قدرت حق را چه از دیدن آن کور
بودند اولئک الذین آنگروه آنانند که در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را
یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وضل عنهم وگمراه شد از ایشان ماکانوا یفترون آنچه بودندی
که افترا میکردند از شفاعت بتان ودرخواست وملئکه لاجرم انهم بیشک وشبهه ایشان فی الآخرة در
آن سرای هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را به پرستش خدای تعالی
خریده اند ومتاع دنیای فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده ودرین سودا غبن فاحش است نظم
مایه دین را بدنیا دادن از دون همتی است زانکه دنیا جملگی حرص است دین آسایش است نعمت فانی ستان ونعمت باقی
دهی اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وعملوا
الصالحات وکرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض وتعبد بنوافل واخبتوا وآرام گرفته اند الی
ربهم بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ماسوی منقطع شده اند اولئک آنگروه
اصحاب الجنة تاملازمان بهشتند هم فیها ایشان در بوستانهای جنان خالدون دایم وباقی اند
مثل الفریقین صفت دو گروه که کافر اند ومومن کالاعمی والاصم مانند کور وکر است والبصیر والسمیع
ومانند بینا وشنوا هل یستویان آیا برابر اند دو فریق مثلا در صفت وشبه برابر نیستند افلا تذکرون
آیا پند نمیگیرند بدین مثلها وتامل نمی نمایند در آن تشبیه کرده اند کافر را به نابینا بجهة عدم مشاهده او
مر آیات قدرت را وبناشنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی وتشبیه مومن بسمیع وبصیر جهة آنست که
حال مومنان در سمع وبصر ضد احوال کافر است در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل وباطل را
حق بیند واصم آنست که باطل را حق وحق را باطل شنود وسمیع کسی است که حق را حق بیند وبی روی کند و
باطل را باطل بیند واجتناب کند وسمیع آنکه حق را حق شنود وبدان عمل کند وباطل را باطل شنود وازان حذر
نماید وبحقیقت بصیر کسی که دیده بصیرتش مکحل ونور بصر جلا باشد وسمیع کسی است گوشش همیشه بگوشوار وحی سمیع
آراسته بود هر که بخدای تعالی بیند جز از خدای تعالی نه بیند وهر که بخدا شنود جز از خدای تعالی نشنود بیت گوشی که بحق
باز بود در همه جای ازو هم سخنی نشنود الا بخدای وان دیده که ز نور بذیرد اورا هر ذره بود آیینه دوستنمای
ولقد ارسلنا وبدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح علیه السلام را بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا انی لکم
بدرستی که من شما را نذیر مبین بیم کننده ام هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب ووجه خلاص را بیان میکنم
بآنکه ان لا تعبدوا بانکه نه پرستید الا الله مگر خدایرا اگر پرستش وی نماید انی اخاف من می ترسم
علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی را که مولم است عذاب در وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست
برای وقوع الم در او فقال الملأ پس گفتند اشراف ورؤسا الذین کفروا آنان که کافر بودند من قومه

از قوم

از قوم نوح علیه السلام ما نراک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی مرتبتی ترا بر ما نیست که سبب
تخصیص تو بوده بنبوت وبر ما واجب کرده اند طاعت تو بر تو دعی یا بیم ایشان هیاکل بشریت دیدند وادراک
حقایق ایشان غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر
ما وایشان بسته خوابیم وخور این ندانستند ایشان از عمی در میان فرقی بود بی منتها هر دو گون زنبور خوردند از محل
زین یکی شد نیش وزان دیگر عسل هر دو گون آهو گیا خوردند وآب زان یکی شد چون ز دیگر مشک ناب آن دو نی خوردند از یک آبخور
آن یکی خالی ودیگر پر شکر صد هزاران همچنین اشباه بین فرقشان هفتاد ساله راه بین وما نراک اتبعک ونمی بینیم که
متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرود آن وفرومایگان ما اند بادی الرای
در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورند بی تفکری وتاملی یا متابعان از اراذل اند در بادی رای یعنی هر که در ایشان نگرد
وصف رذالت در ایشان مشاهده کند وما نری لکم ونمی بینیم شما را یعنی ترا وپیروان ترا علینا من فضل
بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا
در دعوی نبوت وپیروان را در علم بصدق تو قال گفت نوح علیه السلام یا قوم ارأیتم ای گروه من خبر دهید ان کنت
علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من ربی از پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وآتانی وبداد
خدای تعالی مرا رحمة من عنده بخشایش از نزدیک خود که نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده اند بر شما وحفص
بضم عین وتشدید میم میخواند یعنی پوشیده کرده اند آن حجت را که بر شما بسبب معرفت آن ومنع علم شما از آن
انلزمکموها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را قبول آن وگفته اند استفهام بمعنی نفی است الزام نکنیم شما را
بر اهتدای بدان وانتم لها کارهون وحال آنکه شما مر آن حجت را کارهان وناخواهندگانید وقتاده فرموده که
اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا اند
ونایب فضل او کرا خواهد بیت یکی را بخوانی که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست ببانگی که امر ترا بنده اند
بتسلیم حکمت سرافکنده اند یا قوم ای گروه من لا اسئلکم نمی خواهیم از شما علیه بر تبلیغ رسالت کنایه
غیر مذکور است مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر ابا کنید
ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای تعالی آورده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل را دفع کن
از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالسه کنیم نوح علیه السلام جواب می فرمود که وما انا ونیستم من بطارد الذین آمنوا
راننده آنها که گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود
را بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا ولکنی اریکم ولیکن من می بینم شما را قوما تجهلون
گروهی نمی دانید قدر ایمان ویا قوم ای گروه من من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد من الله از عذاب
خدای تعالی ان طردتهم اگر برانم ایشانرا افلا تذکرون آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمائید گفتند تو
این همه صفت ایشان میکنی وحال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند وبباطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود
ولا اقول لکم ونمیگویم شما را که البته عندی خزاین الله نزدیک من خزینهای علم خداوندست ولا اعلم الغیب
ونمی دانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم ولا اقول ونمیگویم انی ملک بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید
که ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول ونمیگویم للذین تزدری مر آنانرا که بخواری در ایشان می نگرند اعینکم چشمهای
شما وبجهة فقر ایشانرا اراذل میگویید لن یؤتیهم الله که نخواهد داد خدای تعالی ایشانرا خیرا نیکویی چه آنچه

حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده بر افزون است که شما را در دنیا داده · الله اعلم · وخدای تعالی دانا
تراست · بما فی انفسهم · بانچه در نفسهای ایشان است از صدق واخلاص واگر من حکم باسلام ایشان بکنم
در ظاهر · انی اذاً · بدرستی که من آن هنگام باشم · لمن الظالمین · از ستمکاران چو انبیا را حکم بر ظاهر است
قالوا · گفتند یا نوح علیه السلام · یا نوح قد جادلتنا · با ما مجادله ومخاصمه کردی · فاکثرت جدالنا · پس بسیار کردی آن
جدال را با ما و در و دراز در کشیدی · فأتنا بما تعدنا · پس بیار آنکه ما را وعده داده از عذاب · ان کنت
اگر هستی تو · من الصادقین · از راستگویان در وعید خود · قال · گفت نوح علیه السلام · انما جز این نیست که
یاتیکم به الله · بیارد بشما خدای تعالی عذاب را · ان شاء · اگر خواهد عاجلاً یا آجلاً · وما انتم بمعجزین · و
نیستید شما عاجز کنندگان خدای تعالی را از تعذیب خود که بستیزید · ولا ینفعکم · وسود نمیدارد شما را
نصحی · نصیحت کردن من · ان اردت ان انصح لکم · آنکه نصیحت کنم مر شما را · ان کان الله یرید · اگر هست خدای تعالی که میخواهد
ان یغویکم · آنکه شما را گمراه سازد در کلام قدیم وتاخیری هست تقدیرش اینکه اگر خدای تعالی اغوای شما خواهد
ومن خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمی رساند · هو ربکم · اوست آفریدگار شما ومتصرف در شما
بر وفق ارادت · والیه ترجعون · وبسوی او بازگردیده خواهید شد وبر اعمال خود جزا خواهید یافت · ام یقولون
بلکه میگویند کافران · افتریه · برمی بافد نوح علیه السلام وحی را از پیش خود ما نوح علیه السلام را گفتیم · قل ان افتریته · بگو اگر
من بافته ام وحی را · فعلی اجرامی · پس بر منست وبال گناه کردن من · وانا بریء · ومن بیزارم · مما تجرمون ·
از انچه شما گناه میکنید واسناد افترا بمن مینمایید · واوحی · ووحی کرده باشد · الی نوح · بسوی نوح علیه السلام · انه
لن یؤمن · آنکه ایمان نخواهد آورد · من قومک · از گروه تو · الا من قد آمن · مگر آنکس که ایمان آورده · فلا تبتئس
پس اندوهناک مباش · بما کانوا یفعلون · بانچه هستند که میکنند از تکذیب وایذا وچون فائده دعوت
از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند · واصنع الفلک
وبساز کشتی را · باعیننا · بنگاه داشت ما یا باعین ملائکه که مددکار و موکل تواند · ووحینا · وبوحی کردن ما
بتو در ساختن آن ابن عباس فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد وحی آمد با وی که بساز چون سینه مرغ
ولا تخاطبنی · وخطاب مکن با من · فی الذین ظلموا · درباره آنان که ستم کردند یعنی از من درخواه رفع عذاب ایشان
انهم مغرقون · بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرقه در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی می طلبید
فرمان رسید تا درخت ساج بکاشت ودر مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا
اطفال قوم بالغ شدند وایشان نیز متابعت آبا کردند پس نوح علیه السلام بکشتی ساختن اشتغال فرمود · ویصنع الفلک
وبود که میساخت کشتی را · وکلما مر علیه · وهر گاه که بگذشتندی بر وی · ملاء من قومه · مهتران از قوم او · سخروا
منه · افسوس کردی بر وجه کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب وگفتندی کشتی میسازی آب کو دیگر
طعنه زدندی که اول نبی بودی بآخر نجار شدی · قال ان تسخروا منا · نوح علیه السلام گفت اگر سخریه میکنید با ما
فانا نسخر منکم · پس افسوس خواهم کرد بر شما · کما تسخرون · همچنانچه شما افسوس میدارید · فسوف تعلمون ·
پس زود بدانید · من یاتیه · آنکس را که بیاید بدو · عذاب یخزیه · عذابی که اورا رسوا کند در دنیا که آن غرقست
ویحل علیه · وفرود آید بدو · عذاب مقیم · عذابی دایم در آخرت که آن حرقست پس نوح علیه السلام کشتی ساخت
در مدت دو سال طول او سیصد ذرع وگفته اند هزار و دویست ذرع وعرض او پنجاه وبقولی ششصد و

ارتفاع

ارتفاع او سی وسه ذرع وغیر از اینها نیز گفته اند وآنرا بر سه طبقه مرتب ساخت وبقیر بطلی کردند وبحکم
الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد وطیور را بر طبقه علیا وسباع وبهایم را در سفلی وآدمیان را با امتعه و
اغذیه در وسطی جای مقرر فرمود وتهیه اسباب با تمام این مهام مشغول بود · حتی اذا جاء · تا وقتی که آمد · امرنا · عذاب ما یا
امر ما یا بعذاب او · وفار التنور · وبجوشید آب از تنور وآن تنوری بود از سنگ که حوا علیها السلام در آن نان پختی ومیراث بنوح علیه
السلام رسیده بود ونشانه عذاب آن بود که آب از تنور بجوشد چون امارت عذاب بدید آمد · قلنا احمل · گفتیم نوح علیه
السلام را که بردار · فیها · در کشتی · من کل زوجین · از هر دو جفت حیوانات یعنی آنها که جفتند وجفتی میکنند · اثنین · دو تا
نر وماده وحفص رحمه الله بتنوین میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر · واهلک · وکسان خود را بکشتی
در آر · الا من سبق · مگر آنرا که پیش گرفته است · علیه القول · بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی وآن کنعان بود و
اعله که پسر نوح وزن نوح علیه السلام بودند · ومن آمن · وبرادر در کشتی هر کسی را که بتو ایمان آورده · وما آمن · وایمان
نیاورده بودند وموافقت نکرده · معه · با نوح علیه السلام · الا قلیل · مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود وسه
پسر سام وحام ویافث وزنان ایشان وهفتاد ودو زن ومرد غیر ایشان که مجموع هفتاد ونه تن بود و
با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشان را نزدیک کشتی آورد وسرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بپوشید
واز زمین آب عذاب جوشیدن گرفت واز آسمان آب بلا فرود آمدن گرفت · وقال · وگفت نوح علیه السلام بقوم
ارکبوا فیها · سوار شوید در کشتی در حالتی که گویید · بسم الله · یعنی نام خدای تعالی برید · مجریها · در وقت
راندن کشتی · ومرسیها · وبهنگام باز داشتن آن وگفته اند بنام خدای است رفتن وایستادن او وچه در
خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی وچون خواستندی که استد بسم الله
گفتندی استادی پس نوح علیه السلام برین جهة تعلیم بسم الله داد وگفت · ان ربی · بدرستی که پروردگار من
لغفور · آمرزنده مومنانست · رحیم · مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد · وهی · وکشتی · تجری
بهم · می برد ایشان را · فی موج · درمیان موجها که آن عظمت بود · کالجبال · مانند کوهها · ونادی · وآواز داد · نوح
نوح علیه السلام مر پسر خود کنعان را وگویند نام او یام بود · وکان فی معزل · وحال آنکه بود در کرانه از کشتی پدر او را
مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت · یا بنی ارکب · ای پسر من سوار شو در کشتی · معنا · با ما تا ایمن شوی
ولا تکن · ومباش · مع الکافرین · با ناگرویدگان که غرقه کردی آن پسر بود که منافق بود باید در اظهار اسلام کردی
وبا کافران در کیش ایشان متفق بودی · قال · گفت در جواب پدر · ساوی · زود باشد که باز گردم وپناه برم
الی جبل · بسوی کوهی که از غایت رفعت · یعصمنی من الماء · نگاه دارد مرا از غرقه شدن در آب · قال · گفت
نوح علیه السلام · لا عاصم الیوم · نگاه دارنده نیست امروز که منع کند وباز دارد چیزی · من امر الله · از عذاب
خدای تعالی · الا من رحم · مگر آنکس که ببخشد یعنی خدای تعالی ومی گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق
وعیشة یعنی ممنوع نیست هیچکس از عذاب مگر کسی که خدای تعالی برو ببخشد در اثنای این مکالمه میان پدر وپسر
وحال بینهما الموج · موج طوفان پیدا شد · فکان من المغرقین · پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح علیه السلام
از کوفه یا از هند یا از زمین ورده که موضعیست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب وکشتی تمام روی
زمین بگشت وچون واقعه طوفان بنهایت انجامید وکفار غرق شدند امر الهی رسید · وقیل · وگفته شد
یعنی حق تعالی گفت · یا ارض ابلعی · ای زمین فرو بر · ماءک · آب خود را که بیرون داده · ویا سماء اقلعی · وای آسمان

بازگیرابی که فرو گذاشته · وغیض الماء · وکم کرده شد از آب بر روی زمین · وقضی الامر · وگذارده شد کاری
که حکم حق بر آن متعلق بوده از هلاک اشرار ونجات ابرار · واستوت · وقرار گرفت کشتی علی الجودی · بر کوه
جودی از موصل تا بشام روز عاشورا دهم محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود · وقیل · گفتند
بعدا · دوری وهلاکت باد · للقوم الظالمین · مر گروه ستمکاران را وچون نوح علیه السلم با قوم از کشتی بیرون
آمد آن روز را بجهة شکرانه روزه داشتند وصوم عاشورا سنت شد این ایة در غایت فصاحت ونهایت
بلاغت است در مفتاح وکشاف ودلایل الاعجاز واسرار البلاغه وغیر آن در وجود فصاحت آن سخن
گفته اند ودر بیان نظم غریب واسلوب عجیب ونکتهاد را ایراد هر کلمه وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده
وچون در ترجمه ساخت میدان سخن وری سعت ایراد آن ندارد حواله وقوف بر دقایق این حال بمطالعه این
محل از جواهر التفسیر میرود ومن الله التوفیق یغوص البحر من طلب اللالی گوهر طلبی روبسوی دریا کن · ونادی
نوح · وبخواند نوح علیه السلم ربه · پروردگار خود را · فقال · پس گفت · رب · ای پروردگار من · ان ابنی · بدرستی
که پسر من کنعان · من اهلی · از اهل من بود وتو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد · وان وعدک
الحق · وبدرستی که وعدهٔ تو راستست · وانت احکم الحاکمین · وتو محکم ترین حکم کنندگانی حکمت در این چیست
امام تربتی قدس سره در تاویلات اورده که نوح علیه السلم از کفر پسر خبر نداشت واگر داشتی این سوال نکردی
زیرا که حق تعلی فرموده که ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا وچون این سوال فرمود · قال یا نوح · گفت خدای تعلی ای نوح
انه · بدرستی که پسر تو · لیس من اهلک · نیست از اهل دین تو · انه عمل · بدرستی که او خداوند عمل است · غیر صالح
نه نیک وشایسته · فلا تسئلن · پس مپرس از ما · ما لیس لک · آنچه نیست ترا · به علم · بان چیز دانش یعنی چیزی
که جواز پرسیدن آنرا ندانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن · انی اعظک
بدرستی که من پند میدهم ترا ومنع میکنم · ان تکون · از آنکه باشی من الجاهلین · از نادانان بسوال غیر جایز
قال رب · گفت نوح علیه السلم ای پروردگار من · انی اعوذ بک · بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد از این · ان اسئلک
از آنکه بپرسم از تو · ما لیس لی · آنچه نباشد · به علم · بان چیزی دانائی یعنی بجواز سوال از آن · والا تغفرلی
واگر نیامرزی مرا · وترحمنی · وبخشایش برمن · اکن من الخاسرین · باشم از زیان کاران · قیل یا نوح · گفته شد
ای نوح علیه السلم · اهبط · فرود آی از کشتی · بسلام منا · بسلامت حاصل از حضرت ما یا سلام وتحیتی از ما بر تو
وبرکات · وزیادتها · علیک · بر تو یعنی ونسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب ادمیان قولی آنست که از اهل
کشتی غیر نوح علیه السلم وسه پسر او را عقب نماند وتمام نسب اهل عالم برین سه کس منتهی شد سام پدر عرب
وفرس است ویافث پدر اتراک وحام پدر هنود · وعلی امم · وسلام وبرکت بر گروهی چند · ممن معک · از آنها که
با تو اند یا آنها که با تو اند از مومنان · وامم · واز آنها که با تو اند امتی چند ند یعنی ناشی خواهند شد که
سنمتعهم · زود باشد که برخورداری دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش ووسعت رزق · ثم یمسهم · پس برسد
ایشانرا · منا · از ما · عذاب الیم · عذابی درد ناک در آخرت مراد کفار ند در وسیط از قرطبی نقل میکند
هیچ مومن ومومنه نباشد از آن روز تا قیامت الا که داخل است درین سلام وبرکت وهیچ کافر وکافره
نبود الا که داخل است درین تمتع عذاب · تلک · آن قصهٔ مذکور · من انباء الغیب · از چیزهای غیب است که
ما بواسطه جبرئیل علیه السلم · نوحیها الیک · وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی صلی الله علیه وسلم · ما کنت تعلمها · نبودی

حسب

که بدانی آنرا · انت ولا قومک · نه تو ونه قوم تو که قریش اند · من قبل هذا · پیش از این وقت · فاصبر · پس
شکیبائی کن بر ایزای قوم ومشقت تبلیغ هم چنانچه نوح علیه السلم صبر کرد · ان العاقبة · بدرستی که عاقبت
للمتقین · مر پرهیزکاران راست در دنیا بظفر اعدا ودر آخرت بدرجات علی · بر طریقت قدس سره فرموده که
صبر کلید مشکلها وشکیبائی علاج خستگیهاست نتیجهٔ شکیبائی ظفر است وکار صابران هر روز بهتر
است · بیت · صبر است کلید گنج مقصود · بی صبر در مراد نگشود · گر صبر کنی مراد یابی · از پای در افتی ار شتابی ·
والی عاد · وفرستادیم بقوم عاد · اخاهم هودا · برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهة نسبت چنانچه در سوره
اعراف گذشت · قال · گفت هود علیه السلم · یا قوم · ای گروه من · اعبدوا الله · پرستید خدا را بیگانگی · ما لکم من اله
نیست شما را معبودی · غیره · بجز او وشما مر او را شریک اثبات میکنید · ان انتم · نیستید · الا مفترون ·
مگر افترا کنندگان بر خدای تعلی یا اتخاذ شرکا · یا قوم · ای گروه من · لا اسئلکم · نمی خواهم شما را · علیه
بر تبلیغ رسالت · اجرا · مزدی مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از آن طمع خود خبر داده اند جهة ازالهٔ
تهمت وخلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد وموعظه آن زمان فایده رساند که بمطالع فاسد آلوده
نباشد · بیت · طمع بند وفتر حکمت بشوی · طمع بگسل وهر چه خواهی بگوی · لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند
چنانچه هود · ان اجری · نیست مزد من · الا علی الذی · مگر آنکس که بمحض قدرت · فطرنی · بیافرید مرا · افلا تعقلون
آیا تعقل نمیکنید وعقل خود را کار نمی فرمائید تا محق را از مبطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت
هود علیه السلم را قبول نکردند وحق تعلی شامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت وزنان ایشان را عاقر
وعقیم ساخت وچون ایشان اصحاب زراعات بودند ودشمنان نیز داشتند برای زراعت باران
وبرای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلم فرمود · ویا قوم استغفروا · وای گروه من استغفار کنید و
آمرزش طلبید · ربکم · از پروردگار خود بایمان · ثم توبوا · پس باز گردید · الیه · از عبادت غیر او · یرسل السماء
تا بفرستد از آسمان · علیکم · بر مزدعات شما · مدرارا · بارانی پیوسته · ویزدکم · وبیفزاید وبار کند
قوة الی قوتکم · قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید یعنی
من بشنوید · ولا تتولوا · وبر مگردید از من واعراض منمائید از پیغام الهی · مجرمین · در حالتی که مصر باشید بر گناهها
قالوا · گفتند یا هود · ما جئتنا ببینة · نیاورده با حجتی که دلالت بر صحت دعوی وحال آنکه هود علیه السلم
معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاورده بودند وانکار نموده گفتند · وما نحن · و
نیستیم ما · بتارکی آلهتنا · ترک کنندگان عبادت خدایان خود را · عن قولک · از گفتن تو که گوئی یک خدا را
پرستید · وما نحن لک · ونیستیم ما ترا · بمومنین · اذ گروید گان · ان نقول · نمی گوئیم ما در شان تو · الا اعتریک
مگر رسانیده اند بتو · بعض آلهتنا · برخی از خدایان ما · بسوء · برنجی وگزندی وعلتی وگویند مراد جنون
است عادیان گفتندکه چون تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان بر طبق
عقل از تو شنوده نمی شود · قال · گفت هود علیه السلم · انی · بدرستی که من · اشهد الله · گواه میسازم خدای تعالی را
واشهدوا · وشما نیز گواه باشید · انی بریء · بر آنکه من بیزارم · مما تشرکون · از آنچه شما انباز می گیرید
من دونه · بدون · خدای تعلی یعنی در عبادت او شریک میسازند · فکیدونی · پس اجتماع کنید بر کید بنسبت
من جمیعا · همهٔ شما یعنی شما وخدایان شما در هلاک من اتفاق نمائید · ثم لا تنظرون · پس مرا مهلت مدهید

وهرچه خواهید در قصد من بکنید من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از شما نه اندیشم و این جمله
معجزات هود علیه السلم بود که تنهی در مواجه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت
که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع شده و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی
نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار آن رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز
شدند و نعم ما قیل: بیت: تو خدا را شو اگر جملهٔ عالم دریاست. بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد. و چون هود
علیه السلم بکرم الهی وثوقی تمام داشت. انی توکلت. بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای تعالی. ربی و
ربکم. که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی بازگذاشتم. ما من دابة. هیچ جنبنده
نیست الا هو آخذ. مگر خدای تعالی گیرنده است. بناصیتها. بموی پیشانی او را یعنی مالک اوست
و قادر و غالب بر او و اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است. ان ربی. بدرستی که آفریدگار من
علی صراط مستقیم. بطریق عدل و حق است هر که توکل کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق فرموده که
صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه غیر او و کما قال و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص جامع
مذکور است در باب احدیت افعال و تاثیرات و مؤثرات که آن متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر
در تمام منفعلات است بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیات است بسوی حضرت خود میکشاید اینست
سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ع کش کشانت میکشند انا الیه راجعون. و ازین مقوله است
قول قایل: بیت: چون همه راه اوست از چپ و راست. تو بهر ره که میروی سوی اوست. فان تولوا. پس اگر برگردید
از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید. فقد ابلغتکم. پس بدرستی که رسانیده ام بشما. ما ارسلت به
آنچیزی که فرستاده شده بودم بآن. الیکم. بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیده ام و بر شما حجت گرفتم و
چون قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند. و یستخلف. و جانشین گرداند. ربی. آفریدگار من. قوما غیرکم.
گروهی را غیر شما. و لا تضرونه شیئا. و زیان نتوانید رسانیدن حق تعالی را چیزی باعراض از من و اباء از قبول
دعوت. ان ربی. بدرستی که پروردگار من. علی کل شیء. بر همه چیزها. حفیظ. نگاه بان است یعنی اعمال و اقوال
همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از وی فایت نمی شود و چون کفار قوم هود علیه السلم بدین سخنان متعظ نشدند
حکم ربانی بعذاب ایشان نامزد گشت. و لما جاء امرنا. و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان. نجینا
هودا. نجات دادیم هود را علیه السلم. والذین آمنوا. و آنکسانی که گرویده بوده اند. معه. با او و ایشان چهار هزار
بودند همه را با هود علیه السلم برهانیدیم. برحمة منا. ببخششی و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل
ایشان. و نجیناهم. و برهانیدیم ایشان را. من عذاب غلیظ. از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که مناخر
ایشان در آمدی و از دبار بیرون شدی اعضای ایشان را پاره پاره میساخت. و تلک عاد. و آن عاد است یعنی
اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیلهٔ عاد است. جحدوا. انکار کردند و کافر شدند. بآیات ربهم
بآیات پروردگار خود. و عصوا رسله. و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم همه
پیغمبران است علیهم السلم. و اتبعوا. و پیروی کردند. امر کل جبار. فرمان هر سرکشی. عنید. ستیزه کار درا
یعنی عاصی شدند و برکسی که ایشان را بحق تعالی دعوت میکردند و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلالت
میخواند. و اتبعوا. و از پی در آمده شدند. فی هذه الدنیا. درین سرای. لعنة. لعنت را که بعد و هلاک گشت

و یوم القیمة. و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست. الا ان عادا. بدانید که قوم عاد. کفروا ربهم
کفر کردند بر پروردگار خود. الا بعدا. بدانید که دوریست. لعاد. مر عاد را یعنی از رحمت دورند و بعضی گفته
اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاکت و دلیل استحقاق عذاب
و عقابست. قوم هود. عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود
علیه السلم بدیشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شد
والی ثمود. و فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود. اخاهم صالحا. برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است
قال. گفت صالح علیه السلم. یا قوم اعبدوا الله. ای قوم بپرستید خدای تعالی را و بوحدت او بگروید. ما لکم. نیست
شما را. من اله غیره. معبودی بجز وی. هو انشاکم. او بیافرید شما را. من الارض. از زمین یعنی آدم را که
پدر شما است و مواد نطفها که او از آن میشود از خاک پیدا کرد. و استعمرکم. و زندگانی بداد شما را
فیها. در زمین در مدارک آورده است که سال عمر هر یک از قوم ثمود سیصد تا هزار بود یا شما را قدرت بر
عمارت زمین تا منازل منیع ساختید و حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید. فاستغفروه. پس آمرزش
خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد. ثم توبوا الیه. پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر
ان ربی. بدرستی که آفریدگار من. قریب. نزدیکست بامیدواران برحمت. مجیب. اجابت کننده دعا است بفضل
و منت. قالوا یا صالح. گفتند که ای صالح. قد کنت. بدرستی که بودی. فینا مرجوا. در میان ما امیدوار یعنی
نشانه رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم. قبل هذا. پیش از آنکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا
ملکی با مستشار خود سازیم یا امیدی داشتیم که بدین متدین شوی حالا بدین سخن که میگویی امید از تو
بریده ایم. اتنهانا. آیا ما را نهی میکنی. ان نعبد. از آنکه می پرستیم. ما یعبد آباؤنا. آنرا که بودند پدران ما که
می پرستیدند. و اننا لفی شک. و بتحقیق که ما در شکیم. مما تدعونا. در آنچه تو میخوانی ما را. الیه. بسوی آن
از توحید و ترک عبادت اصنام. مریب. شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد و دل را
آرام نمیدهد و عقل را شوریده میگرداند. قال یا قوم. گفت یا قوم. ارایتم. خبر دهید مرا و فرض کنید که من وجه خود
ان کنت علی بینة. بر حجتی روشن. من ربی. از پروردگار خود. و آتانی منه. و داده باشد مرا از نزدیک خود. رحمة
فمن ینصرنی. پس کیست که یاری کند مرا. من الله. از عذاب خدای تعالی. ان عصیته. اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ
رسالت پس من شما را بخدای تعالی میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله مینمائید. فما تزیدوننی
پس شما نمی افزائید مرا. غیر تخسیر. جز بزیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما ابدان آورده اند که
قوم صالح بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سورهٔ اعراف سمت ترقیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه
بیرون آمد صالح علیه السلم بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت کرد آغاز. و یا قوم. و گفت ای قوم. هذه ناقة
الله. این ناقه است که خدای تعالی خلقت کرده است. لکم. برای شما. آیة. در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او
فذروها. پس بگذارید او را. تاکل. بخورد و بچرد. فی ارض الله. در زمین خدای تعالی یعنی روزی او بر شما نیست
و نفع او مر شما راست. و لا تمسوها بسوء. مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر اسید قصد او کنید. فیاخذکم.
پس بگیرد شما را عذاب قریب. عذابی نزدیک یعنی متعاقب آزار و معذب گردید و مهلت نیابید. فعقروها. پس
پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سورهٔ نمل بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچهٔ او ببالای کوهی

برآمد سه بانگ کرد و صالح علیه‌السلام بدان وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال با او تقریر کردند
فقال تمتعوا پس گفت شما برخورید و برخورید از حیات فی دارکم در سراهای خود ثلثة ایام سه روز که
چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذلک وعد این وعده است غیر
مکذوب که دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه
سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان
نجینا صالحا نجات دادیم صالح علیه‌السلام را والذین آمنوا معه و آنانکه گرویدند با او از مومنان برحمة منا
بفضل و بخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض رحمت صالح و مومنان را از آن بلا رهانیدیم ومن
خزی یومئذ و از رسوائی آن روز میشاید که مراد روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو
هو القوی اوست توانا بر نجات مومنان العزیز غالب بر دشمنان بر هلاک ایشان واخذ الذین ظلموا و فرا
گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة و باد عظیم مراد صیحه جبریل است در زاد المسیر آورده که در سه
روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم
آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبریل بصورت اصلی خود
پایش بر زمین و سرش بر آسمان و پرهای خود نشر کرده از مشرق تا بمغرب پایهای زرد و بالهای سبز و دندانها
سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری براق و درخشان و موی سر و روی سرخ برنگ مرجان و افق پوشیده
و نمود آن حال را مشاهده کرده روی بمساکن نهاده بعتو درآمد جبریل علیه‌السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله
بیکبار همه مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا پس گشتند فی دارهم
در سراهای خود جاثمین مردگان و بر زمین چفسیده کان لم یغنوا گوییا هرگز نبوده اند فیها در آن
سراها در وسیط آورده که خدای تعالی در آن صیحه هلاک ایشانرا که در قوم ثمود بود در مشارق و مغارب
و سهول و جبال بجز یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ابو رغال کیست
حضرت صلی الله علیه و سلم گفت که پدر قبیله ثقیف الا ان ثمودا بدانید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند
پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوری از رحمت لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت و هر آینه
بتحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند در
معالم گوید سه فرشته جبریل و میکائیل و اسرافیل علیهم‌السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال
آمدند ابرهیم ابرهیم علیه‌السلام را بالبشری بمژده دادند بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه‌السلام در حقایق سلمی مذکور است
که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون اذا دل خلیل علیه‌السلام را بنواخت که
اتخذ الله ابرهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت از قطعیات این ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده
بود که بظهور رسید انبیا علیهم‌السلام از صلب وی با آنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای احمد است علیهم‌السلام و چه بشارت
در مقابله این تواند بود که پدری بچنین را بشری باشد بیت خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر شاباش
از آن کسی که چنین پرورد گهر آبا ازو مکرم و ابنا بدو عزیز صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر و در معالم آورده
جبریل علیه‌السلام بهلاک قوم لوط علیه‌السلام و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات المصر چون نزد خلیل علیه‌السلام
آمدند قالوا سلاما گفتند سلامی کنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابرهیم علیه‌السلام که سلام جواب من

چون سلام است بر شما ابرهیم علیه‌السلام ندانست که فرشتگانند ایشانرا در مهمانخانه نشانید فما لبث
پس درنگ نکرد ان جاء آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بسنگ گرم پس خوان بگسترد و صلاح
درداد ایشانرا ایشان دست بطعام دراز نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابرهیم علیه‌السلام ایدیهم دستهای
ایشانرا مطلق لا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله یعنی بطعام نمیکشند میلی نکرهم انکار کرد اندرا از
ایشان یعنی منکر شد واوجس و در دل آورد منهم خیفة از ایشان ترس چه در آن زمان هر که قصد کشتنی داشتی
از طعام او نخوردی و چون ایشان از طعام نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند چون
فرشتگان احساس خوف نمودند قالوا گفتند ای ابرهیم علیه‌السلام لا تخف مترس انا ارسلنا ما فرشتگانیم که
فرستاده شده ایم الی قوم لوط تا ایشانرا عذاب بکنیم وامرأته و زن ابرهیم علیه‌السلام ساره بنت هارون
قائمة استاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت بر سر مهمانان استادگی داشت
چون ساره عمرها یافته و سر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین سخن فرشتگان فضحکت پس بخندید از
جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابرهیم علیه‌السلام بود یا برای هلاک اهل فسا و گویند خنده او از تعجب
بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب ایشان یا متعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفت
میماند از خوف ابرهیم علیه‌السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم بود و بر هم نقد بچون بخندید فبشرناها پس
بشارت دادیم ما او را بر زبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی اسحق نام علیه‌السلام ومن وراء اسحق یعقوب و از پس
یعقوب تخصیص بشارت بجهه آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشترست و دیگر آنکه ابرهیم علیه‌السلام از هاجر
پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزندی نبود پس مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی ای عجبا االد آیا
من میزایم وانا عجوز و حال آنکه من پیر زنم در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این
شوهر من شیخا در حالتی که پیرست و صد و بیست سال یا صد و دوازده سال ان هذا بدرستی که این
چه میگوئید لشیء عجیب چیزی عجب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند
فرشتگان مر ساره را اتعجبین آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای تعالی هیچ عجب نیست که از
صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزند پدید آورد قدرتی را اگر بکمال بود که چنینها از و محال بود
رحمة الله بخشایش خدای تعالی وبرکاته و برکات یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت
محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابرهیم و از ساره پیدا شدند
انه بدرستی که خدای تعالی حمید ستوده است با عطای نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب
آن وقت که برفت عن ابرهیم الروع از ابرهیم علیه‌السلام ترس و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت
اولاد یجادلنا در استاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط آورده اند که
ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را در و صد مومن باشد گفتند نی فرموده که اگر نود باشد گفتند
نی هلاک نمیکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید و بر پنج پس به یکی ملائکه گفتند در هر ده که یک مومن
باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابرهیم علیه‌السلام گفت که ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در آنجا اند
فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابرهیم لحلیم
بدرستی که ابرهیم علیه‌السلام بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه آه زننده و تاسف

خوردن برادیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حال آن مجادله
ابرهیم علیه السلام بر ملئکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند
ملئکه گفتند یا ابرهیم اعرض عن هذا ای ابرهیم علیه السلام روی بگردان و درگذر از این جدال انه قد جاء بدرستی
که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وانهم آتیهم بدرستی که آمده است بدیشان عذاب
غیر مردود عذابی باز ناگردیدنی بجدال و دعا پس ملئکه علیهم ابرهیم علیه السلام را وداع فرمود روی بمؤتفکات
نهادند و آن چهار شهرستان در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون بیک سدوم رسیدند که لوط
علیه السلام در آنجا می بود نگاه کردند لوط علیه السلام در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند ولما
جاءت رسلنا آن هنگام که آمدند فرشتگان ما لوطا بسوی لوط سیء بهم اندوهگین شد بدیشان
وضاق بهم ذرعا و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه ایشان را دید با رویهای خوش و
صورتهای دلکش و از بدی و بیباکی قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روزی سخت است پس
آورده اند که حق تعالی با ملئکه گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت ببدی قوم خود گواهی نکند ایشان را هلاک مکنید
لوط علیه السلام مهمانان را دید و گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر گفتند چیست کار ایشان لوط علیه السلام را
شرم آمد و گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قومند جبریل بمیکائیل علیهم اشارت فرمود که اینک یک شهادت
پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن را تکرار فرمود چون بشهر آمدند
دیگربار اعادت کرده نمود و چون بخانه رسید دیگربار اداکرد و شهادت اربعه وجود گرفت بعضی مردم مهمانان
لوط علیه السلام را دیدند و خبر بدیگران رسید یا زن لوط علیه السلام بر قوم را خبر کرد روی بدرخانه لوط نهادند
وجاءه قومه و آمدند بلوط علیه السلام قوم او یهرعون الیه بشتاب دوانیده شد بسوی او ومن قبل و پیش
ازین وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در
مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدرخانه لوط آمدند بطلب مهمانان کردند قال یا قوم
گفت ای گروه من هؤلاء بناتی اینک دختران من ایشان را بخواهید هن اطهر لکم پاکیزه ترند مر
شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی تزویج مومنان بکفار میتوانست کرد حضرت
لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد بنات نساء ایشان بوده
چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله
پس بترسید از خدای تعالی بترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من
الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قالوا
لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که مالنا نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق
هیچ حاجتی وانک لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نرید آنچه میخواهیم از ایشان فاحشه قال گفت لوط علیه السلام
در جواب ایشان لو ان لی بکم قوة کاشکی مرا باشد قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم
او آوی یا پناه گیرم الی رکن شدید برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم نمود در
احادیث صحاح آورده که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که رحم الله اخی لوطا یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای تعالی پناه گرفت
وحق تعالی او را پناهی داد چه ملجاء درماندگان جز درگاه او نیست بیت آستانش که قبله گاه همه است از همه آفتی پناه همه است

هر که دل در حمایتش بسته است ایمن از غم هر دو کون وارسته است آورده اند که لوط علیه السلام در خانه را فرو بسته بود و از
پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه درآیند لوط علیه السلام بغایت مضطر
و اندوهگین شد ملئکه که او را بدان اضطراب دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک ما فرستادگان
پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک بتو نرسند با ضرار و ایذاء
تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان گذار پس جبریل علیه السلام پیش ایشان باز
شد پر خود بر سر و زبان ایشان مالید کور شدند در خانه لوط علیه السلام بیرون دویدن می گفتند حذر کنید که مهمانان
لوط ساحراند پس جبریل علیه السلام فرمود که فاسر باهلک ببر کسان خویش را بقطع من اللیل بپاره از شب بعد از
گذشتن برخی از شب ولا یلتفت و باید که التفات نکنند و واپس ننگرد منکم احد از شما یکی پس همه اهل خود را
الا امرأتک مگر زن خود را که او کافره است انه مصیبها بدرستی که رسنده است او را ما اصابهم آنچه رسید
بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد گشت لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد هلاک
شدن ایشان جبریل علیه السلام گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود
که هنوز تا صبح بسیار وقتست جبریل علیه السلام گفت الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است
فلما جاء امرنا پس آن هنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبریل علیه السلام را فرمودیم تا پر خود را در زیر
شهرهای ایشان درآورد و برداشت تا بجای که اهل آسمان بانگ و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم
کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها را زیر آن یعنی
سرنگون ساختیم وامطرنا و بارانیدیم علیها بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة سنگ
من سجیل از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد با آتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است
در آسمان یا نام آسمان دنیا است یا سجین است که نام جهنم است یعنی آن سنگباران بر ایشان از آسمان بود
یا از دوزخ و آن سنگها بود منضود بر هم نهاده یا پی در پی مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید
و بر و نقطهای سیاه و بر برخی سیاه و بر و نقاط سفید یا نام هر کس که بر وی باران میشد بر آن نوشته بود یا آماده
کشتن عند ربک نزدیک در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده سنگ کلان او
برابر خمی بود و خورد او برابر سبوئی و قولی آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند
پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگ مقرر بنام او بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان در حرم
مکه درآمد و تا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت
بروی آمد و هلاک شد وما هی و نیست آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان دور چه ایشان را
استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد بیت چو عالم از ستمگر ننگ دارد عجب نبود که بر وی سنگبارد
ستمگر را سنگ درخور است بسیار چو ظالم را که بینی سنگ بردار و گفته اند ضمیر هی راجع بقریه است کنایة
غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست در اثنای اسفار بر آن دیار میگذرند پس
روی آنکه بنظر اعتبار بدان نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان اصلاح
آرند والی مدین و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلد مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب علیه السلام را
قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم پرستید خدای تعالی را بیگانگی مالکم نیست شما را من اله غیره

هیچ خدای از وی • ولا تنقصوا المکیال والمیزان • وکم مکنید پیمانه را و پیمودن مکیلات و ترازو
در سنجیدن موزونات • انی اریکم بخیر • بدرستی که می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج
نیستند که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید پس حق گذاری آنست که مردم را از مال خود
بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید • وانی • بدرستی که من • اخاف علیکم • می ترسیم شما را با این خیانت
که دارید • عذاب یوم محیط • عذاب روز فرا گیرنده و در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب است بجهت وقوع
آنست در وی یعنی در آن روز عذابی که شما را فرو گیرد که هیچ کس را رهائی نباشد مراد عذاب استیصال و چون نهی
کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفاء آن و این غایت مبالغه است • ویا قوم • وای گروه من • اوفوا المکیال • بر
پیمائید مکیل را به پیمانه • والمیزان • و تمام سنجید موزون را به ترازو • بالقسط • بعدل و راستی و آن قوم با وجود
خیانت در کیل و وزن می خریدند از ثمن آن چیزی را باز می گرفتند و اطراف درم و دینار را نیز می بریدند و در آن
میگوید • ولا تبخسوا الناس • وکم مکنید مردمان را • اشیاءهم • چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه می خرید
ولا تعثوا • و غایت تباهی مجوئید • فی الارض • در زمین بلد خود • مفسدین • در حالتی که تباه کاران باشید
بقیة الله • آنچه خدای تعالی باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام • خیر لکم • بهتر است مر شما را از آنچه
مرخیانت جمع میکنید • ان کنتم مؤمنین • اگر هستید باور دارندگان مر قول مارا • وما انا علیکم • ونیستم بر شما
بحفیظ • نگاه بان که شما را از قبایح نگاه دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولی پیغام رساننده بر من
رساندن است و بس بیت: من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم • تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال • آورده اند
که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون داود و سلیمان و برخی ایشان را بحرب
نفرمودند و شعیب علیه السلام از آن جمله بود که بحضرت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب
نماز میگذارد • قالوا یا شعیب • گفتند قوم او که ای شعیب • اصلوتک تامرک • آیا نمازهای تو می فرماید مر ترا
ان نترک • تکلیف آنکه ما ترک کنیم • ما یعبد اباؤنا • آنچه میپرستیدند پدران ما از بتان • او ان نفعل • یا
دست بداریم از آنچه میکنیم • فی اموالنا • در مالهای خود • ما نشاء • آنچه می خواهیم از نقصان کیل و وزن یا
قطع اطراف درهم و دنانیر • انک لانت الحلیم • بدرستی که تو بردباری • الرشید • وراه یابنده بزعم خود
این سخن از روی تهکم می گفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد می گفتند که تو با آنکه
بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخن میگوئی • قال یا قوم • گفت شعیب علیه السلام ای قوم • ارایتم • چون می بینید
وچه میگوئید • ان کنت علی بینة • اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی • من ربی • از پروردگار خود • ورزقنی • و
روزی داده باشد مرا • منه • از نزدیک خود • رزقا حسنا • روزی نیک یعنی نبوت و رسالت یا حلال بی خیانت
بخس تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده
روا باشد که در وحی او خیانت کنم • وما ارید ان اخالفکم • ونمیخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم • الی ما
انهاکم عنه • بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمی کنم تا خود مرتکب آن شوم
بلکه از هر چه باز میدارم خود نیز باز می باشم • ان ارید • نمیخواهم • الا الاصلاح • مگر بصلاح آوردن
کارهای شما • ما استطعت • مادام که توانم • وما توفیقی • ونیست توفیق من در امور اصلاح و بازرسیدن
بسر منزل صواب و صلاح • الا بالله • مگر بهدایت و معونت خدای تعالی • علیه توکلت • بر وی توکل میکنم که

نصف

قادر است بر همه چیز و غیر از و عاجزانند • والیه انیب • و بسوی او باز میگردم در همه نیت میکنم • ویا قوم •
ای گروه من • لا یجرمنکم • شما را بدان ندارد • شقاقی • دشمنی من و ستیزه کاری با من • ان یصیبکم • که برسد
شما را • مثل ما اصاب • مانند آنکه برسید • قوم • نوح • گروه نوح علیه السلام را طوفان • او قوم هود • یا قوم
هود علیه السلام از باد صرصر • او قوم صالح • یا قوم صالح را از رجفت • وما قوم لوط • ونیستند گروه لوط علیه السلام
منکم ببعید • از شما دور یعنی در مکان دور و در زمان بشما نزدیکند اگر از ایام گذشته عبرت نمی گیرند • واستغفروا
ربکم • و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با ایمان • ثم توبوا الیه • پس رجوع کنید بعبادت او به پرستش غیر او
ان ربی • بدرستی که پروردگار من • رحیم • بخشنده است بر مستغفران • ودود • دوست دار تائبان است و ودود
بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار
مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره در شرح اسماء الله تعالی معنی الودود برین وجه آورده است که دوست دارنده
نیکی بهمه خلق و دوست دهنده بحق یعنی او نیکی را دوست میدارد نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقة
دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان است که سبب محبت باشد
غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و در این باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه بر منظر عیان
جلوه نموده و للمولانا الاعز زبدة حقایقه صفیتا بیت: ای حسن تو داده یوسفان را خوبی • و ز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی
گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست • در مرتبه محبی و محبوبی • قالوا یا شعیب • گفتند ای شعیب • ما نفقه • فهم نمی کنیم
کثیرا مما تقول • بسیاری از آنچه میگوئی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم
تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد می گفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا بود
و دیگر گفتند • وانا لنراک • وما می بینیم ترا • فینا ضعیفا • در میان ما بی قوت در دفع ما • ولولا رهطک •
و اگر نه قوم بودندی که بر دین ما یند و ما ایشان را عزیز میداریم • لرجمناک • هر آینه سنگسار میکردیم • وما
انت علینا بعزیز • نیستی تو بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود • قال یا قوم • گفت شعیب
علیه السلام ای گروه من • ارهطی • آیا عشیره و قوم من • اعز علیکم • بر شما • دوستی تر نزد شما • من الله • از خدای تعالی • واتخذتموه
و گرفته اید شما امر خدای را • وراءکم • از پس پشت خود • ظهریا • همچو متروک شده یعنی بتارک من نگاه دارید
و فرمان پروردگار پس پشت می فکنید • ان ربی • بدرستی که او پروردگار من • بما تعملون • بآنچه شما می کنید • محیط
آگاه است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود • ویا قوم اعملوا • وای
گروه من عمل کنید • علی مکانتکم • بر جایهای خود که دارید از شرک و بخس • انی عامل • که من نیز عمل کننده ام
و متمکن در کار خود • سوف تعلمون • زود باشد که بدانید • من یاتیه • آنکس را که بیاید بوی • عذاب یخزیه • عذابی
که او را رسوا کند یا بفضیحتی تمام هلاک سازد • ومن هو کاذب • و آنکس که او دروغ گوی است بزعم شما یعنی
زود باشد که بدانید که ما بر حقیم یا شما • وارتقبوا • وانتظار برید آنرا که من میگویم • انی معکم رقیب • که من
نیز با شما منتظرم • ولما جاء امرنا • و آن هنگام که آمد عذاب • نجینا شعیبا • نجات دادیم شعیب را علیه السلام • والذین
امنوا معه • و آنان را که ایمان آورده بودند با او • برحمة منا • ببخشایش از فضل ما • واخذت الذین ظلموا • و بگرفت آنان را که
کافر بودند • الصیحة • آواز جبرئیل علیه السلام ایشان را که گفت موتوا جمیعا • فاصبحوا فی دیارهم • پس برگشتند در سراهای خود
جاثمین • مردگان و بر زمین افتادگان • کان لم یغنوا • گویا که هرگز اقامت ننموده اند • فیها • در آن دیار • الا بعدا

لمدین · بدانید که هلاک گشت قوم مدین را و دور بوان رحمت من · کما بعدت ثمود · هم چنانکه هلاک شدند و ملعون
گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهة انکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که هیچ دو امت بیک عذاب نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را
از فوق ایشان · ولقد ارسلنا · و بدرستی که ما فرستادیم · موسی بایاتنا · موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت
او بودند · وسلطان مبین · و بحجتی قاهر که واضح آن عصا بود افراد بذکر عصا از جهت وضوح است · الی فرعون · بسوی
فرعون وملئه · و گروه اشراف او · فاتبعوا · پس پی روی کردند آن قوم · امر فرعون · فرمان فرعون در کافر شدن
بموسی علیه السلام · وما امر فرعون · و نبود کار فرعون · برشید · براه رشد و صواب و چون امر و متابعت او کردند فردا نیز
تابع او باشند · یقدم قومه · پیش روی کند قوم خود را · یوم القیمة · روز رستخیز · فاوردهم النار · پس در آرد
ایشانرا بآتش · وبئس الورد المورود · بدجائیست در آمده شده دور یعنی آتش دوزخ چه ورد که آن انجوارت
از برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد سود دیست برضد آن · واتبعوا · و از پی در آمده شده اند فرعون و
قوم او · فی هذه لعنة · درین سرای لعنت را · ویوم القیمة · و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است · بئس الرفد
المرفود · بد عطائیست داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان · ذلک · این خبر · من انباء القری · از
اخبار دهای هلاک شده که · نقصه علیک · قصه آنرا بر تو میخوانیم · منها · بعض از انها · قائم · باقیست یا
اباد ان چون زرع قایم استاده · وحصید · و برخی از ان مفقود است یا خراب چون کشت درو ده و گفته اند
قایم انست که اثر او دیده می شود چون دیار عاد و ثمود و حصید انکه اثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح
وما ظلمناهم · و ما ستم نکردیم بر اهل این دهها یا هلاک ایشان · ولکن ظلموا · و لیکن ایشان ستم کردند · انفسهم
بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود · فما اغنت · پس هم سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند · عنهم
از ایشان · الهتهم التی · آن خدایانی که از روی جهل · یدعون · بودند که میخواندند و می پرستیدند · من دون الله
بجز خدای تعالی یعنی الهه ایشان باز نداشتند ایشان · من شیء · هیچ چیز · لما جاء امر ربک · وقتی که آمد فرمان
پروردگار تو بعذاب ایشان · وما زادوهم · و نیفزودند ایشانرا بتان · غیر تتبیب · جز زیان کاری و هلاکت
وکذلک · و مانند این گرفتن است · اخذ ربک · گرفتن پروردگار تو · اذا اخذ القری · چون بگیرد اهل دهها را
وهی ظالمة · و حال آنکه اهل آن دهها ظالم باشند · ان اخذه · بدرستی که گرفتن خدای تعالی · الیم شدید · دردناک
و سختست و از ان گرفتن کسی را روی خلاص نیست و راه رهایی · بیت · کسی کز صرصر ظلمش دمادم · چراغ عیش
مظلومان بمیرد · نمی ترسد از ان ایزد تعالی · اگرچه دیر گیرد سخت گیرد · ان فی ذلک · بدرستی که درین چه
یاد کردیم از قصص · لایة · هر اینه عبرتیست · لمن خاف · مر کسی را که بترسد · عذاب الاخرة · از عذاب آن سرای
ذلک · روز قیامت · یوم · روزیست · مجموع له الناس · جمع کرده شده از برای مردمان یعنی همه خلق در وی
جمع کنند · وذلک · و آن روز · یوم مشهود · روزیست حاضر شده روی اهل اسمان و زمین · وما نؤخره
و باز پس نمیداریم آن روز را · الا لاجل معدود · مگر از برای گذشتن مدتی شمرده یعنی تا وقت وی در رسد قایم
نکرده · یوم یات · روزی که بیاید آن روز · لا تکلم نفس · سخن نگوید هیچکس که او را نفع رساند · الا باذنه · مگر
بدستوری خدای تعالی و این موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن بود هذا یوم لا ینطقون
ولا یؤذن لهم فیعتذرون · فمنهم · پس از اهل موقف · شقی · بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود

وسعید

وسعید · و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوای او بوده در حقایق سلمی آورده از شقیق بلخی قدس سره
نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و
نشانه شقاوت هم پنجست سختی دل و خشکی دیده و رغبت دنیا و طول امل و بی حیایی شیخ ابو سعید خراز قدس سره
فرموده که حق تعالی درین سوره دو کار عظیم بیان کرد یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که در باران روزگار گفت
بر آورده و دیگر حکم ازل که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت عم از هیبت آن خبر و سطوت آن
حکم فرموده که شیبتنی سورة هود · بیت · آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار · و این یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین
عدل او میبرد اینرا سوی اصحاب الشمال · فضل او میخواند این را نزد اصحاب الیمین · فاما الذین شقوا · فاما انانکه بدبخت
شدند · ففی النار · پس در آتش دوزخند · لهم فیها · مر ایشانراست در آن آتش · زفیر · فریاد سخت · وشهیق · ناله زار
زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدا صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود در آخر شهیق
مستعجل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان ایشان است ناله و افغان · خالدین فیها · جاویدان
باشند · مادامت السموات والارض · همیشه در اسمانها و زمینها بجا نیست این کلمات در عرف عبارت از تابید و
تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام اسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص در الله بر تابید دوام اهل
النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار اشقیا عبارت ایشان است جاوید
در دوزخ خواهند بود · الا ما شاء ربک · مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر
معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنهاست که
باتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ · ان ربک · بدرستی که پروردگار
تو · فعال لما یرید · کننده است مر چیزی را که خواهد از انواع عذاب و زیاده تعذیب · واما الذین سعدوا
و اما انانکه نیکبخت شدند · ففی الجنة · پس ایشان در بهشتند · خالدین فیها · جاویدان در ان · مادامت
السموات والارض · مادام که باشد اسمان اخرت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
زمین و اسمان بدل این اسمان و زمین خواهند بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام اسمان و زمین
از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه
بالای سر باشد آنرا اسمان گویند و هر چه زیر قدم بود ارض خوانند پس ما دام که فوق و تحت باشد سعدا در
بهشت باشند · الا ما شاء ربک · مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت
از ان که آن رتبه ربوبیت است و رضوان یا نعمتی که کنه آنرا ندانند مگر وی عالم است بجمیع معلومات و نکته
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قول است و تتمه این باب در سوره توبه در تفسیر و رضوان من الله
اکبر است ذکر یافته و باید دانست که علما تفسیر درین استثنا بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که آن استثنا
لا یفعله و در معالم اورده که خدای تعالی بدین استثنا دانا تر است و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجاز که
در اول تفسیر شده باقی نماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون · عطاء · عطا داده ایشانرا دادنی · غیر
مجذوذ · نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة · فلا تک · پس مباش · فی مریة · در گمان خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و حقیقت خطاب راجع بامت که بشک مباشید · مما یعبد هؤلاء · از آنچه می پرستند این گروه مشرکان
در انکه ضلالت است سودی بهلاک یعنی تنک میکنند در آنکه آن عبادت گمراهی که آخر بهلاک ایشان کشد

چنانچه کفر امم ماضیه بسبب عذاب ایشان شد. ما یعبدون. آنچه نمی پرستند اهل شرک بتان را. الا کما
یعبد. مگر بر وجهی که پرستیدند. آباؤهم من قبل. پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل. وانا لموفوهم. بدرستی
که ما بتمام رسانیدیم بدیشان. نصیبهم. بهرهٔ ایشان را از عذاب. غیر منقوص. در حالتی که آن نصیب
کاسته نباشد. ولقد آتینا. وهر اینه ما دادیم. موسی الکتاب. موسی را توریت. فاختلف فیه. پس اختلاف کرده شد
دران یعنی در او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند وبعضی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن. ولولا
کلمة سبقت. واگر نه سخنی است پیش گرفته. من ربک. از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان. لقضی بینهم. هر اینه حکم
کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی ومحق ازان نجات یافتی. وانهم. بدرستی که
کفار قوم. لفی شک. هر اینه در گمانند. منه. از قرآن. مریب. گمانی در ریبت افکننده یعنی نفس را مضطرب
عقل را شوریده کنند. وان کلا. وبدرستی که هر یک از مختلفان. لما لیوفینهم. آنان جمله اند که هر اینه تمام
خواهد داد. ربک. پروردگار تو. اعمالهم. جزای عملهای ایشان بعضی آن نافر میدانند ولما بمعنی الا یعنی
هیچکس نیست مگر که خدای تعالی جزای عمل او بر وجهی که باید بدو رسانید صاحب ایجاز فرموده که چون
در لما معنی طرف اینجا تقدیر محذوف باید کرد بربک وجه آنه کلا لما لیوفینهم وچون اعراب این کلام خالی از
اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب نمود واین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند صاحب کشاف
فرموده که لام لما موطئه قسم است وتنوین عوض از مضاف الیه وما زائده وتقدیرش چنین باشد وان کلهم
لیوفینهم. انه. بدرستی که خدای تعالی. بما تعملون. بانچه شما میکنید. خبیر. داناست وچیزی فوت نشود تو فهم
جز انتو اندکرد. بیت: بهمه کار بنده داناست. بمکافات همه توانا اوست. فاستقم. پس تو مستقیم باش. کما امرت. همچنانچه
فرموده شدی. ومن تاب معک. وباید که مستقیم شوند یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر
وایمان آورده اند که با تو استقامت باشند بر امر ونهی امام قشیری فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق
باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جورجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش
طالب استقامت باش محمد بن فضل فرموده که آن چیز که بود وی همه نیکو بها نیکو شود ونبود وی همه زشتیها
زشت شود استقامت شیخ الاسلام قدس سره این سخن را پسندیده گفته که بسیار نیکو گفته است دلیلش
فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابو علی سنوی فرموده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم را دیدم در واقعه گفتم سبب شیب شما از سورهٔ هود علیه السلام چه چیز است گفت که قوله
تعالی فاستقم کما امرت ای عزیز هر که اقتدا به شیخ نباشد رنجش ضایع است ابو علی دقاق گفته که استقامت
انست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت در صفت استقامت فرموده: بیت: کسی را
دائم اهل استقامت. که باشد بر سر کوی ملامت. ز اوصاف طبیعت پاک مرده. باطلاق هویت جان سپرده. تمام
از گرد تن دامن فشانده. بر فتراسایه وخورشید مانده. ولا تطغوا. واز حد در مگذرید. انه بما تعملون. بدرستی که
خدای تعالی بدانچه شما میکنید. بصیر. بیناست. ولا ترکنوا. ومیل مکنید. الی الذین ظلموا. بسوی آنانکه ستم کردند
یعنی مداهنه منمائید با ایشان یا فرمان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان سفیان ثوری
رحمه الله فرموده که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا
بنویسد در ظلم ایشان شریک بود وهم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف بود

اورا

اورا آب توان داد فرمود که نی گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود که دعه یموت ع آنچنان بد زندگانی مرده بر
پس حق تعالی از فرط رحمت خود فرموده که میل بظلم مکنید. فتمسکم النار. پس شما را بساید یعنی بشما رسد آتش
دوزخ. وما لکم. ونیست شما را. من دون الله من اولیاء. بجز خدای تعالی دوستانی که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون
پس شما یاری نشوید. واقم الصلوة. وبپای دار نماز را. طرفی النهار. در دو طرف روز. وزلفا من اللیل. ودر ساعتها
از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است ونماز طرف اسفل ظهر وعصر ونماز زلف اللیل مغرب وعشاء آورده اند
که عمرو بن غزیه خرما می فروخت زنی صاحب جمال که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است
چون زن بخانهٔ او در آمد عمرو او را تقبیل نمود وفی الحال پشیمان شد بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده
گریان وحال گذشته بعرض رسانید آیه فرود آمد که. ان الحسنات. بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه
یذهبن السیئات. ببرند ومحو کنند بدیها را که غیر کبایر باشد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عمرو پرسید که نماز
دیگر با ما میگذاری گفت آری آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که همی کفارت این گناه است گفتند یا رسول الله این
حال مر او راست خاصه گفت نی برای عموم مردم وموید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناه هست
که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند واسطی قدس سره درین آیه فرموده که انوار ذکر
ومراقبه در طرفی النهار وزلف اللیل ظلمات اوقاتی را که بجوایح نفسانی صرف شده دفع میکند وبعضی برآنند
حسنات گفتن کلمه اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر. ذلک. این فرمان واین وعده
ذکری للذاکرین. پندی است مر یاد کنندگان را. واصبر. وصبر کن بر امتثال او واجتناب از نواهی. فان الله
بدرستی که خدای تعالی. لا یضیع. ضایع نگرداند. اجر المحسنین. نیکوکاران را اعدول از نص اشارت بان است
که شکیبایی از احسانات است. فلولا کان. پس چرا نبود. من القرون من قبلکم. از اهل قرنها که پیش از شما
بودند. اولوا بقیة. خداوندان عقل ورای که از روی حزم. ینهون. باز داشتندی مفسدان را
عن الفساد فی الارض. از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی. الا قلیلا. لیکن اندکی بودند. ممن
انجینا. از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبت. منهم. از گذشتگان که ایشان نهی میکردند. واتبع
الذین ظلموا. پیروی کردند آنانکه بودند. ما اترفوا فیه. آن چیزی را که منعم شده بودند دران یعنی متابعت
آرزوهای نفس کرده وتمام ارادت بتمام بتحقیق اسباب شهوات مصروف گردانیدند از ما ورای آن اعراض
نمودند. وکانوا مجرمین. وبودند گناهکاران. وما کان. ونخواست. ربک. پروردگار تو. لیهلک القری.
که هلاک کند اهل دهها را. بظلم. بشرک. واهلها مصلحون. وحال آنکه اهل آن موضع بصلاح کار آرند
باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد وظلم با آن منضم نگردد واینجا گفته اند
که الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم. ولو شاء ربک. واگر خواستی پروردگار تو. لجعل الناس
هر اینه گردانیدی مردمان را. امة واحدة. یک گروه یعنی بر یک دین ویک آیین. ولا یزالون. وهمیشه
باشند. مختلفین. اختلاف کنندگان در حق وباطل چون یهود ونصاری ومجوس. الا من رحم ربک. مگر کسی که رحم کرد پروردگار
تو واو را بر ایمان راه نماید چون اهل ملت حنیف که مسلمانند یا آنکه مختلفند در روزی یکی توانگر و
یکی درویش مگر آنکه خدای تعالی او را قناعت دهد. ولذلک. واز برای اختلاف. خلقهم. آفریده است خدای تعالی
مردمان را یا برای رحمت آفریده است یافتگان را. وتمت کلمة ربک. وتمام شد سخن پروردگار تو یعنی کلمه

بامئکه کفته و آن اینست که لاملئن جهنم هر آینه پر سازیم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان
دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص و هر چیزی میخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار
پیغمبران و آن چیست ما نثبت به آنچه ثابت میکردانیم و بر جای میداریم بآن فوادک دل ترا یعنی فایده اخبار
رسل آنست که دل قوی یار آمد و یقینت بیفزاید و بر اداء رسالت ثبات نمای و بر ایذای کفار شکیبای باش
وجاءک وآمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راستست در معالم فرموده که تخصیص
این سوره برای تشریف است والا حق درهمه قرآن هست و کفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره درین
سوره است یعنی این خبرها راستست وموعظة و پندهاست وذکری للمؤمنین و یادکردن مر کرویدکان را
وقل و بکوای محمد صلی الله علیه وسلم للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نیاورده اند اعملوا عمل بکنید علی مکانتکم بر
آن حالتی که بر آن متمکنید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کننده کانیم بر همان حال که داریم وانتظروا و چشم دارید
بما انقلاب زمان را انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب را بر شما ولله و مر خدایراست غیب
السموات والارض علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله باز کردد همه کارها
فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه است وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست
بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل مجرد کفتار بی اعتبار بود وما ربک و نیست پروردکار تو بغافل عما تعملون
بیخبر از آنچه بندکان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند در تیسیر از کعب الاحبار نقل
میکند فاتحه توریة آیة اول سوره انعام است و خاتمه آن آیة آخر سوره هود **سورة یوسف علیه السلام مائة و**
احدی عشر آیة
بسم الله الرحمن الرحیم الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآن
لا یعلم تاویله الا الله و کفته اند که سواد ترکیب اسماء الحسنی است اکر کسی داند چنانچه الر و حم و نون و الرحمن
حاصل میشود یا مختصر است از اسماء الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و راء از رؤف یا از صفات او چنانچه
الف انفراد است و لام لطف و راء رحمت کوییا یاد میکند بر این وجه که بانفراد من بربوبیت و بلطف من بر عارفان
لطایف احدیت و برحمت من کافر برست جواب قسم چیست تلک این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب
یعنی سوره که ظاهر است اعجاز یا هویداست معانی او بر تامل یا روشن کننده است قصه را الیهود سوال کرده
بودند چه در روایت آمده که علماء یهود بعضی از اشراف عرب کفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب
از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم کتاب را مراد این سوره است
قرآنا عربیا قرآن تازی بعضی از قرآن را قرآن کفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب می فرستادیم لعلکم
تعقلون تا باشد که فهم کنید و بمعانی او برسید و حجت بر شما لازم شود چه اکر بلغت دیکر فرستیم شما در فهم
آن عذر آیید نحن نقص ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین خوانده شود در معالم کوید بهتر
است بجهة اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین آورده که این قصه از قصه ها احسن ترست
چه صاحبش بنزد آدمیان احسن بود در تیسیر اعجب القصص کوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است
بسبب آنکه مشابهی تمام دارد باحوال انسان اکر تاویل کنند یوسف بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس
و قولی و حواس را به برادر یوسف و حضرت شیخ قدس سره بر این منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و
چون درین ترجمه طریق اختصار مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او بانکات و دقایق

که هر آینه کفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که
بعضی از صحابه کفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیة نازل شد که بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن
دیکری بعضی باشد یا خبر میدهم ترا بهترین چیزی بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن
این سوره را وان کنت واکر که بودی من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از ناآکاهان
یعنی ندانستی این قصه غافل بودی و این غفلت عیب نه موهم است اذ قال یوسف یاد کن وقتی را که کفت
یوسف علیه السلام لابیه پدر خود یعقوب علیه السلام را کویند یوسف علیه السلام در سن دوازده سالکی شب آدینه بر کنار پدر
در خواب بود ناکاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام کفت ای پسر ترا چه رسید کفت یا ابت ای پدر خوابی عجب
دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین
و آفتاب و ماه را که نزدیک من سر بر زمین نهادند و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاریست یعقوب
علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده کانه او که ستارکان اشارت بدیشان است
با یعقوب و زوجه او که خاله یوسف علیه السلام شمس و قمر عبارت از ایشان تعظیم و تکریم او بجای آورند و فکر فرموده که
اکر برادران این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی کفت ای
پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبتست لا تقصص مخوان و پیدا مکن رؤیاک خواب خود را علی اخوتک
بر برادران خود فیکیدوا پس حیله کنند لک برای هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان
ان الشیطان بدرستی که شیطان یعنی دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنی است آشکاره
که او را بر مکر و حیله و کید میدارد وکذلک و همچنانکه ترا برکزید بدیدن چنین خوابی که دلیل شرف و نشاء
تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک برخواهد کزید ترا پروردکار تو بفرمان فرمایی پادشاهی ویعلمک و
خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها تاویل غوامض کتب منزله ویتم نعمته و تمام خواهد
کرد نعمت خود را که نبوتست علیک بر تو وعلی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی
ایشان را پیغمبر میکویند یا بر نسل یعقوب که انبیا از وی بیرون آرد کما اتمها همچنانچه تمام کرد نعمت را
علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی ابراهیم و اسحق
بر ابراهیم علیه السلام بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان
ربک بدرستی که پروردکار تو علیم داناست که بانکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کار است کردار
بکند آنچه باید لقد کان بتحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف واخوته و در حکایت برادران او
آیات نشانهای قدرت یا دلایل حکمت للسائلین مر پرسندکان را و غیر ایشان را یوسف علیه السلام را یازده
برادر بوده یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بوده و شش دیکر علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا
و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیکر علاتی و ایشان ارد و تشدیر بودند دان و نفتالی
و جاذ و آشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب مذکور را باید ر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت
کرد و باجتبا و اتمام نعمت او مژده داده بعضی از آن برادران او شنودند و نمازشام که ایشان بخانه باز
آمدند و صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا
یاد کن آنرا که کفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیکر لیوسف واخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة یعنی هر اینه

یوسف و برادر او حال آنکه ما توانا و کارگذاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوست
داشتی و چون دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده . ان اباناً . بدرستی که پدر ما . لفی ضلال مبین .
در دور افتادنیست آشکاره از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون
شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به
بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت . اقتلوا یوسف . بکشید یوسف علیه السلم را و گویند گوینده این سخن شمعون
بود گفت اورا بکشید . او اطرحوه . یا بیفکنید . ارضاً . بزمین دور از عمارات یا موضعی که دران سباع باشند یعنی
اورا غایب کنید . یخل لکم . تا خالی ماند برای شما . وجه ابیکم . روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی
بشما آرد بتمامی اقبال کند . وتکونوا . و باشید . من بعده . پس از یوسف علیه السلم یعنی بعد از ساختن کار او
قوما صالحین . گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبایان با دیده
آرزو را از روی تسویف مص امروز گنه کنید فردا توبه . آخر تامل نمی نماید که عذر روز فردا عمر فردای باید و بر عمر اعتمادی
نیست بیت کار امروز بفردا مگذار ای زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است . قال قائل منهم . گفت گوینده
از ایشان که یهودا بود یا روبیل . لا تقتلوا یوسف . مکشید یوسف را قتل بی گناهان عظیم است . والقوه
و بیفکنید اورا . فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة . تا فرا گیرند اورا بعضی از راه گذریان بدانجا رسند
و ببرندش و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست برین وجه می باید کرد . ان کنتم فاعلین . اگر
هستید شما کارکنندگان بمشورت پس همه برای ام متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسید
و سبزها از زمین دمیده بیت سنبل سرها فرا باز کرده . گل دست برود دراز کرده . سیرابی سبزهای نوخیز از لولو تر
زمرد آمیز چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی با تفرج و تماشا بگذرانیم یعقوب علیه السلم فرمود که من بی بهار
رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود و امیدوارم که شما در گلزار باشید و من بخار هجر گرفتار باشم
بیت حریفان در بهار عیش خندان . من اندر کنج غم چون درد مندان . فرزندان از یعقوب علیه السلم در باب یوسف
علیه السلم آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه بازی در میان آوردند گفتند موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید
که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف علیه السلم نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه شد و با برادران پیش
پدر رسم التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید . بیت زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد
کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را . یعقوب علیه السلم در فکر دور و دراز افتاده . قالوا . گفتند برادران یوسف
یا ابانا . ای پدر ما . مالک لا تامنا . چیست ترا که ایمن نمی داری ما را . علی یوسف . بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن
او . وانا له . و حال آنکه ما مر اورا . لناصحون . نیک خواهانیم بر روی مهربانی . ارسله معنا . بفرست اورا با ما
غداً . بجانب صحرا . یرتع . در وسعت و فراخی معیشت نعمتها و میوها خورد . ویلعب . و بازی کند بر تیر انداختن
و شتر دوانیدن . وانا له . و بدرستی که ما مر اورا . لحافظون . نگاه بانیم از سگ و یا از سباع و هوام . قال
گفت یعقوب علیه السلم . انی لیحزننی . بدرستی که مرا اندوهگین دارد . ان تذهبوا به . آنکه ببرید او را از پیش من چو شکیبا نیست
مفارقت او بر من بسیار و صبر از مشاهده او کم . واخاف . و دیگر می ترسم . ان یاکله الذئب . از آنکه اورا بخورد
گرگ . وانتم عنه غافلون . قالوا لئن اکله الذئب ونحن عصبة . و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که
هر یک از ما باده شیر مقاومت میتواند کرد . انا اذاً . بدرستی که ما ان وقت که برادر بگرگ دهیم لخاسرون

هراینه از زبان کاروان باشیم پس چون یعقوب علیه السلم مبالغه فرزندان شنید و میل یوسف بگشت و تماشای
کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش
شانه زده و جامهای نوش بپوشانیدند و قمیص ابراهیم علیه السلم که جبرئیل از بهشت آورده بود بوقت القا در آتش نمرود
در وی پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده چون تعویذی بر بازو بست و بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع
که بر در دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف علیه السلم را در کنار گرفت گریه کنان آغاز وداع کرد بیت رو نزد
گریه در خورد دین بود طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود . یوسف علیه السلم چون پدر را گریان دید قطرات گلاب
بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید خوشاب با الماس مژه سفتن آغاز کرد مص ژاله از نرگس فرو
بارید گل را آب داد . گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان یعقوب علیه السلم بمضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید
ای یوسف از زین رفتن تو رایحه اندوهی عظیم بمشام دل من رسد و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید بازی
لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش نخواهی کرد پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نمود
و ایشان دردیده یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب علیه السلم ایشان را می نگریست و از شوق
لقای فرزند ارجمند می گریست مص هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور . دل از تصور دوری چو بید لرزان
و چون فرزندان از نظر او غایب شدند روی بکنعان نهاد . فلما ذهبوا به . چون آن هنگام که برادران
ببردند یوسف را علیه السلم کردند با او آنچه کسی با کسی نکرده وصایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را علیه السلم
بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده گفتند ای صاحب رؤیای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند
تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف علیه السلم گفت ای اخوتاه شما را چه شد که یکی از حال پسر کنعان ترانه
و بر کودکی و صفت حال من رحم آرید القصه بسخن او التفات ننموده طپانچه زدند و خاک در خواری گرسنه
و تشنه بر روی میکشیدند تا بهلاکت رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده اورا در زیر دامن حمایت
گرفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان
تسکین یافته از بر کشتن او در گذشتند . واجمعوا . و رای خود را محکم ساختند . ان یجعلوه . بانکه بیفکنند
اورا . فی غیابت الجب . در قعر چاه و آن چاهی بود بر سر فرسخی کنعان یا در راه بیت المقدس یا در زمین
اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیادت پس یوسف علیه السلم را بسر چاه
آوردند چون دست هر یک از ایشان میزد دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند
دامن پیراهنش بسنگی که بسر چاه بود در آویخت پیراهنش از برش بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن
ببریدند از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر آشیانه سدرة المنتهی رسید ادرک عبدی جبرئیل
پیش از آنکه یوسف علیه السلم بتک چاه رسد بوی رسید و او را با جنحه مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که
در تک چاه بود نشانید از طعام و شراب بهشت بوی رسانید و پیراهن خلیل علیه السلم که تعویذ وار با زو داشت
در وی پوشانید . واوحینا الیه . و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلم بالهام دادیم او را که اندوهگین
مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران را بحاجتمندی نزدیک تو آریم
لتنبئنهم . هر آینه تو خبر دهی ایشان را . بامرهم هذا . باین کاری که کرده اند بتو رسانیده اند . وهم لا یشعرون
و حال آنکه ایشان ندانند که تویی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و اندک زمان را این صورت دست داد که

بعزیمت او آمدند و او را شناختند وهم لا یشعرون اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد برادران باز
گشتند بر رمه رفتند و بزغاله را کشتند پیراهن یوسف علیه السلام بخون آلوده ساختند · وجاؤا اباهم
و آمدند نزد پدر خود · عشاء یبکون · شبانگاه و بدروغ می‌گریستند یعقوب علیه السلام آواز گریهٔ فرزندان
شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه شده است و یوسف من کجاست که او را
نمی‌بینم · قالوا یا ابانا · گفتند ای پدر ما · انا ذهبنا نستبق · ما رفتیم بصحرا و پیش می‌گرفتیم بر یکدیگر در دویدن
و تیر انداختن · وترکنا یوسف · وبگذاشتیم یوسف را تنها · عند متاعنا · نزدیک بار خود و رخت خود · فاکله
الذئب · پس بخورد او را گرگ · وما انت بمؤمن لنا · ونیستی تو باور دارندهٔ ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی
ولو کنا صادقین · واگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهة بدگمانی که بنسبت ما
داری ما را دروغگوی می‌پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ و آن پیراهن اوست · وجاؤا · آمدند
علی قمیصه · بر پیراهن یوسف علیه السلام · بدم کذب · بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را که بخون
آلوده ساخته بدروغ و یعقوب علیه السلام که پیراهن خونین دید دغدغهٔ هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون
اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگ بوده که یوسف را خورده و تعرض پیراهنش نکرده پس از روی
عتاب · قال · گفت با فرزندان که نه چنین است که شما می‌گویید · بل سولت لکم · بلکه آراسته است برای شما · انفسکم
نفسهای شما و آسان ساخته · امرا · کاری بزرگ را از هلاک یوسف علیه السلام · فصبر جمیل · پس کار من صبر است
نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای · والله المستعان · وخدای تعالی است یاری کرده شده
وخواسته شده یعنی یاری از او خواهم · [illegible] مژدهٔ نجات بوی رسید · وجاءت سیارة · و آمد کاروانی بنزدیک
آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر می‌رفتند · فارسلوا · پس فرستادند · واردهم · وارد خود را بسوی
چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروانی متعلق بدو باشد و وارد کاروان مالک بن ذعر بود از مردم
اهل مدین چون بسر چاه آمد · فادلی دلوه · پس در چاه گذاشت دلو خود را وحی الهی رسید بیوسف علیه السلام که
در دلو نشین ای یوسف آخر بهتر است با این دلو در چاه آمد یوسف علیه السلام در دلو نشست چون دلو را بغایت
گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در او مشاهده کرد · قال · گفت · یا بشری · ای مژده و شادمانی و گفته
اند بشری نام صاحب او بود و او را برای اعانت طلبید و گفت · هذا غلام · این پسریست که دلو را گران ساخته
پس بمدد کاری او یوسف علیه السلام را از چاه برآورد · بیت · چو آن ماه جهان آرا برآمد · ز جانش بانگ یا بشری برآمد
بشارت کز چنین تاریک چاهی · برآمد پس جهان افروز ماهی · واسروه · و پنهان داشتند او را از کاروانیان
بضاعة · در حالتی که متاع تجارت بود یا پنهان ساختند امر او را به کاروانیان گفتند که اهل این چاه
آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر اسروا راجع ببرادران است یعنی برادران حال
او را پنهان داشتند و گفتند بندهٔ ماست و آن چنان بود که برادران از حال یوسف علیه السلام خبر یافته بسوی
کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید · والله علیم · وخدای تعالی داناست · بما یعملون
بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب یا پدر یا برادران کاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلام آورده اند که چون برادران
یوسف علیه السلام را بدیدند بزبان عبرانی با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر خلاف آن کنی ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش ایستاد
وایشان مالک را گفتند که این بندهٔ سخت گریز پای است و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را می‌فروشیم بیا از ما بخر

[illegible] علی ما تصفون از آنکه [illegible] آورده اند [illegible] در آن چاه [illegible] روز [illegible]

باخود

باخود بر شهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت که من نقدی که داشتم ام بضاعت خریده
وبا من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای غلام چند است بیا آنچه داری بما ده تو بسازیم
پس دست یوسف علیه السلام را بمالک دادند · وشروه · وبفروختند او را · بثمن بخس · ببهای اندک بی اعتبار
دراهم معدودة · درهم چند شمرده عادت آن روزگار چنان بوده که مادون چهل درم را می‌شمردند و مافوق
آنرا وزن می‌زدند مالک درمها را شمرده هفده عدد بود یا بیست هر برادر دو عدد برداشتند و در وسیط
آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف علیه السلام را بخرید · وکانوا · وبودند برادران · فیه · در یوسف علیه السلام
من الزاهدین · از بی‌رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی‌رغبت
بودند بجهة گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی
بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزی گفتندی باز داده چون خبر کاروان مدین
بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر راه کاروان آمدند یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او آشفته و حیران باز گشته
خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین
المعانی بضم الزاء و فتح اللام تصحیح کرده و در التیسیر بفتح الزاء و کسر اللام دارد القصه چون عزیز خبر یوسف
شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بمجلس آرد روز دیگر مالک یوسف علیه السلام را آراسته ساخته
ببازار آورد و بعلوهٔ آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد · بیت · آراسته آن یار ببازار برآمد · فریاد و فغان
از در و دیوار برآمد · خریداران بثمن بیفزایید در آمدند هر کس در بهای چیزی اضافه میکردند تا بجای رسید که
همسنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد · بیت · خریداران دیگر لب ببستند
بپس زانوی خاموشی نشستند · عزیز بها بداد و یوسف علیه السلام را بخانه آورد · وقال الذی اشتریه · وگفت
آنکس که خرید یوسف را علیه السلام · من مصر · از اهل مصر یعنی عزیز · لامرأته · زن خود را یعنی زلیخا · اکرمی مثویه
گرامی دار جای این غلام را کنایتست از نکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل
احترام است یعنی این غلام را نیکو دار · عسی ان ینفعنا · شاید اگر سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار
و سر انجام مصالح روزگار ما · او نتخذه · یا فرا گیریم ویرا · ولدا · فرزند گویند که عزیز عقیم بود گفت او را
بفرزندی گیریم چه جوانا رشد در بشرهٔ او ظاهر است · وکذلک · وهمچنانکه محبت یوسف علیه السلام را در دل
عزیز جای دادیم · مکنا لیوسف · جای دادیم یوسف علیه السلام را · فی الارض · در زمین مصر تا تصرف کند در آن
ولنعلمه · وتا بیاموزیم او را · من تاویل الاحادیث · از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی · والله غالب · وخدای تعالی
غالبست · علی امره · بر کار خود هیچکس چیزی را از آن نتواند کرد و در چیزی از آن ممانعت نتواند نمود
یا غالبست بر امر یوسف که برادران را در خواهش بود و خدای تعالی را خواهش و واقع نشد الا آنچه خدای
تعالی خواست · بیت · بود هر کسی را اگر گونه رای · نباشد مگر آنچه خواهد خدای · ولکن اکثر الناس · ولیکن بیشتر
مردمان · لا یعلمون · نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست · ولما بلغ · و آن هنگام که یوسف
رسید · اشده · بقوت خود هجده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سه و چهل · اتیناه حکما · دادیم
او را حکم که نبوتست یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل · وعلما · و دیگر دادیم او را دانشی در دین · وکذلک
و مانند این · نجزی المحسنین · پاداش می‌دهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانهٔ عزیز در آمد سلطان عشقش

بخانهٔ زلیخا فرستاد ولشکر حسنش متاع صبر وسکون او را بیغما داد بیت زلیخا چون بروی دین بکشاد
بیکبار از پا افتاد دانجا افتاد زحسن صورت سلطان شمایل اسیر شد بیکدل نی بصد دل بعد از انکه عشق
بغایت رسید وشوق بنهایت کشید صورت حال با یوسف علیه السلم درمیان اورد وراودته ودر خواست یوسف را
علیه السلم التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف علیه السلم در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف علیه السلم را عن نفسه
از نفس او یعنی طلب مراد کرد از یوسف علیه السلم واورا بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد وغلقت
الابواب وببست درها را وقالت وگفت هیت لک بشتاب وبیش آی والا من بیش تر آیم یوسف علیه السلم
این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای تعالی پناه گرفتنی انه ربی بدرستی که خدای تعالی پروردگار
منست احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا دو نزدیک پادگاه قرب یا عزیز مهتر منست وترا بهنکو
داشت فرموده پس من حرمت او وحق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز چون کنم انه بدرستی
که لا یفلح الظالمون رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی میکنند یا نابکاران
چون ما بدترین ظلمها وان زبان حال که یوسف با زلیخا خطاب کرده است گفته اند بیت زهی جهلت که در روز قیامت
خوانند بر زناکاران غرامت خرابی از جفا کیشان نویسند مرا هر دفتر ایشان نویسند ولقد همت به وبدرستیکه
قصد کرد آن زن بمخالطهٔ یوسف علیه السلم وهم بها وقصد کرد یوسف علیه السلم بدفع او بطریق فرار لولا ان رای اگر ندیدی
یوسف علیه السلم برهان ربه برهانهای پروردگار خود را هر اینه قصد مخالطهٔ او کردی کذلک لنصرف تا
بگردانیم عنه السوء از وبدی یعنی خیانت عزیز والفحشاء وعمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا
المخلصین از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته ونابایست آورده اند که یوسف
علیه السلم از زلیخا فرار کرد بهر در بسته رسید بحکم مفتح الابواب کشاده میشد وزلیخا از عقب او می دوید
واستبقا الباب وبیش می گرفتند یوسف علیه السلم بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید ودست در وی زده
باز پس کشید وقدت وبدرید در کشیدن قمیصه پیرهن یوسف علیه السلم را من دبر از قفا والفیا ویافتند
سیدها شوهر زن یعنی عزیز لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف وزلیخا را مضطرب
دیده دانست که صورتی روی نموده هر دو واشفته اند پیش از انکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نمود
ودلیرانه بسخن در آمد قالت گفت زلیخا ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک سوء
بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین خواست کابراء ذمت خود کند از گناه وچنان فرا نماید که جرم یوسف
راست پس گفت مکافات کسی که به حرم قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود
یعنی پاداش زندان است او عذاب الیم یا عذاب دردناک یعنی زدن بتازیانه چون یوسف علیه السلم این سخن بشنید
بزندان وعقوبت تهدید میکند قال هی راودتنی عن نفسی گفت او درخواست کردم را از نفس من ومن تن بوی ندادم
وروزی میگریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم وهیچکس ازین واقعه خبر ندارد یوسف علیه السلم گفت در آن خانه
کودکی چهار ماهه در گاهواره بود گواه من اوست وآن کودک پسر خالهٔ زلیخا بود عزیز گفت پسر چهار ماهه
چه داند وچگونه سخن گوید یوسف علیه السلم گفت خدای من قادر است بر انکه او را بسخن آرد در لطایف سین آورده که
عزیز از آن کودک بپرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی بسخن در آمد وگفت یوسف علیه السلم راست میگوید حق تعالی
ازین قصه خبر دارد درین کلمات وشهد وگواهی داد شاهد من اهلها گواهی از کسان زلیخا گفته اند که گواه پسر عم

زلیخا

زلیخا بود که از روی حکمت گفت ای عزیز آنکان قمیصه اگر هست گریبان قمیص یوسف علیه السلم قد من قبل
دریده شد از پیش فصدقت پس راست میگوید زلیخا وهو من الکاذبین ویوسف از دروغ گویان است
چه این صورت دلیل است بر انکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود گریبان او پاره شده بود از پیش وان
کان قمیصه واگر هست پیرهن یوسف علیه السلم قد من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ
گوید وهو من الصادقین ویوسف علیه السلم از راست گویان است چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف
علیه السلم از وگریخته واو در پی آمده واو را بخود کشیده که پیرهن دریده فلما رای پس آن هنگام که بدید
عزیز قمیصه پیرهن یوسف علیه السلم قد من دبر دریده شده از پس روی بزلیخا کرد واز روی غضب قال انه
گفت بدرستی که این کار من کیدکن از مکر وحیلهٔ شما زنانست ان کیدکن عظیم بدرستیکه کید شما عظیم
بزرگست زود در دل می آید ودر نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد واز روی اعتذار گفت
یوسف اعرض ای یوسف درگذر واعراض کن عن هذا ازین مهم وپنهان دار واستغفری وای زلیخا تو
آمرزش طلب انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از گروه گناهکاران تذکیر برای تغلیب است آورده اند
که اگر چه عزیز این قصه را تسکین داد سخن عشق نهانی نمی ماند شمهٔ ازین واقعه در السنه وافواه افتاد
وبعض خواتین مصر زبان ودست ملامت بر زلیخا دراز کردند وهر اینه عشق را ملامت در کار است نه سودای
سلامت بیت نشاند عشق را کنج سلامت خوشا رسوایی وکوی ملامت غم از عشق ملامت تازه گردد
وزین غوغا بلند آوازه گردد وقال نسوة وگفتند گروهی زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان
خواص ملک ریان یعنی حاجب وساقی وخباز وزندانبان وحاجب درباب که با یکدیگر نشسته گفتند فی
المدینة در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان آنکه امرات العزیز زن عزیز یعنی زلیخا
تراود فتیها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی درخواست از و که کام او بدهد
قد شغفها بدرستیکه بشکافته است غلاف دل او حبا از جهة دوستی یعنی محبت یوسف علیه السلم بدرون دل
وی در آمده انا لنراها بدرستی که ما میبینیم آن زن را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا وخطای روشن
که با وجود شوهری مانند عزیز شیفتهٔ مردم خریده گردد فلما سمعت چون بشنید زلیخا بمکرهن
مکر ایشانرا یعنی سخنی که در حقیقت می گفتند ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان واستدعای آن
نمود که بدعوت حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید وآن پنج زن ملازمت کرده در میان ایشان
بودند چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آوردند واعتدت لهن وآماده کرده برای ایشان
متکاء تکیه گاه انبا لشتهای لطیف یا طعامی پاکیزه یا مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام
میخوردند وآتت وبداد کل واحدة منهن هر یک را ازین زنان سکینا کاردی تا گوشت ریزه کرده
تناول نمایند ونزدیک یوسف علیه السلم آمده جامهٔ مرصع در وی پوشانیده وتاج مکلل بر فرقش نهاده و
قالت اخرج وگفت بیرون آی علیهن برین زنان یوسف علیه السلم ابا نمود زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی
که یوسف علیه السلم را برون آورد بیت زخلوتخانهٔ آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شکفته فلما راینه پس
آن هنگام که زنان او را بدیدند اکبرنه بزرگ یافتندش در جمال یکبار شیفتهٔ دیدار او گشته از خود
فراموش کردند وقطعن ایدیهن وببریدند دستهای خود را ودر الم محن نشستند در حقایق سلمی مذکورست

که حق تعالی بدین عیان محبت را سرزنش میکند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بران مرتبه میرسد که احساس
الم قطع ید نمی کند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید. بیت: گر با تو دمی دست
در آغوش توان کرد • بیداد تو سهل است فراموش توان کرد • القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده
زبان آفرین بگشادند وقلن وگفتند حاش لله پاک است از صفت عجز در آفریدن این چنین مخلوقی
ما هذا بشرا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی باشد ان هذا نیست او الا ملک کریم
مگر فرشته گرامی نزدیک خدای تعالی چون جمال بدین زیبایی و کمال بدین غایت و عصمت درین مرتبه جز
از خواص ملکیت نیست. بیت: چو دیدندش که جز والا گهر نیست • برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست • نه چون آدم
ز آب و گل سرشتست • ز بالا اسم قدسی فرشتست • صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند
که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت خدای تعالی سلام میرساند و میگوید حبیب
من روی یوسف را از کرسی نور دادم و کسوت حسن ترا از عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منک
یوسف را جمال بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله را کمال شهود جمال یوسف علیه السلام دستها را بریده شد و در ظهور کمال
محمدی صلی الله علیه و آله زنارها قطع یافت. بیت: از حسن روی یوسف دستها بریدن سهل است • در پای دلبر ما
سرها بریدن باشد • القصه چون زلیخا حسرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده نمود • قالت گفت • فذلکن
الذی این آنکس است که شما لمتننی ملامت کردید مرا فیه در دوستی او و اکنون دانستید که حق
بطرف من بود • ولقد راودته بدرستی که من مراوده کردم او را عن نفسه از نفس او و در خواستم که آرزوی
من بدهد فاستعصم پس خویش را نگاه داشت و سر بمن در نیاورد • ولئن لم یفعل و اگر چنانچه نکند ما
آمره آنچه میفرمایم او را انا لحاح مراد لیسجنن هر اینه بزندان کرده می شود ولیکونا و باشد من الصاغرین
از خوارشدگان یعنی داخل زندان و بی پاکان یوسف که این سخن شنید روی از ان مجلس برتافت و زنان
در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یکی جدا جدا او را بخود دعوت کردند
یوسف علیه السلام از مقالات ایشان بتنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار من • السجن احب الی زندان دوستر
است بمن مما یدعوننی از آنچه می خوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان
والا تصرف واگر نگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان
یعنی اجابت کنم ایشان را واکن من الجاهلین و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید • عجب در مانده ام
در کار ایشان • مرا زندان به از دیدار ایشان • فاستجاب پس اجابت کرد له مر دعای او را ربه • آفریدگار او
فصرف عنه پس بگردانید از و • کیدهن مکر ایشان را • انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر دعای
کسی را که بدو پناه برد العلیم داناست بحال کسی که از و همه در گریز آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی
زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان بازداری شاید بسبب ریاضت رام گردد قدر راحت
و نعمت را دریابد سر تسلیم بر خط فرمان نهد. بیت: چو گوهر ساز زندان را بدو کرم • بود زان گوهر گردد آهنش نرم
زلیخا این سخن را قبول کرد نزد عزیز آمد و گفت از برای این غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او
نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردم گمان برند که گناه او راست و من از ملامت باز
رهم عزیز را این سخن قبول افتاد حکم کرد بزندانش ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد من بعد

ما راوا الآیات • پس از آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت کودک و چاک
پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای صلاح لیسجننه
هر اینه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقدر باشد یوسف علیه السلام را بزندان آوردند و
زندان را بران سروقامت گلرخسار رشک گلستان کردند. بیت: چو آن دلزنده در زندان درآمد • بجسم
مرده گوئی جان برآمد • در آن محنت سرا افتاده جوشی • برآمد ز آن گرفتاران خروشی • ودخل ودر آمدند
معه با او السجن بزندان فتیان • دو برده از بندگان ریان یکی ساقی ملک که یونا گفتندی و دیگر طباخ او که مجلث
خواندندی ملک بدیشان گمانی برده بود که او را زهر میدهند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان
درآمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال ایشان و زندانیان دیگر کردی و خوابهای ایشان را تعبیر کردی
این دو زندانی نیز خوابها دیدند و گویند ساقی دید و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف علیه السلام را
امتحان کردند • قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی • انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را یعنی در خواب
که در باغی یک اصل تاک است و بر او سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست من اعصر خمرا می فشارم
در و انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است • وقال الآخر گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی می
بینم که در مطبخ ملک احمل بر میدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نان را و آن سه سفره نان
تأکل الطیر میخورند مرغان منه از آن نان و می ربایند نبئنا خبر ده ما را بتأویله بتعبیر هر خواب
انا نراک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتأویل
رؤیای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی بازگوید چون در آن مکروهی متوجه بود
یکی پس از خواب ایشان اعراض فرموده • قال لا یأتیکما گفت نمی آید بشما طعام ترزقانه خوردنی که روز
داده شوید بوی الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتأویله بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه این طعام را
قبل ان یأتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان
و امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام فرمود که این معجزه منست نه عرافت و کهانت • ذلکما این که گفتیم
مما علمنی از آن چیزی که بیاموخت مرا ربی آفریدگار من بالهام و وحی • انی ترکت برای آنکه من دست بداشته
ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی که نمی گروند باللّه بخدای تعالی وهم و ایشان بالآخرة بسرای آخرت
هم کافرون ایشانند ناگرویدگان تکرار ضمیر برای تأکید کفر ایشانست با خرت • واتبعت و پیروی کرده ام
ملة آبائی کیش پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب • آنکه اظهار اهل بیت نبوت جهت زیادتی
رغبت بوده باستماع کلام وی ما کان روا نیست و نشاید لنا ما را که پیغمبرانیم ان نشرک آنکه انباز گیریم
باللّه من شیء بخدای تعالی چیزی را بلکه او را پرستیم بیگانگی • ذلک این توحید من فضل اللّه از فضل
خداست علینا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده • وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد
ایشان فرستاد • ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران برایشان آمده اند لا یشکرون
سپاس داری نمی کنند آن فضل و موهبت را • یا صاحبی السجن ای یاران زندان • ءارباب متفرقون آیا خدایان
پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ با علی و اوسط و ادنی خیر بهتر است ام اللّه
الواحد القهار یا خدای تعالی یگانه و یکتا در ذات و صفات غالب بر همه • ما تعبدون نمی پرستید شما

من دونه بدون خدای تعلی الا اسماء مکر نامهای چندرا باعتبا نامها کہ بی حجت و برهان سمیتموها
نام نهاده اید آنرا انتم وآباؤکم شما و پدران شما ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای تعلی بها بپرستش
آنها من سلطان هیچ حجتی کہ دلالت کند بر تحقق مسمیات ایشان پس شما می پرستید اسمی چند بی مسمی
ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مکر خدای تعلی را کہ مستحق پرستش است امر فرمان داد بر زبان پیغمبران
مر خلق را ان لا تعبدوا انکہ نه پرستید الا ایاه مکر او را ذلک این است الدین القیم دین حق و روشن
وراست ودرست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند راه حق را و در بادیه
جهان سرکردان می شوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما ساقی ملك است
سه روز دیکر خلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشامد ترتیب کننده خود را خمرا شراب چنانچه بیشتر می بوده
واما الاخر واما آن دیکر کہ طباخ است فیصلب پس بر آویخته شود بر دار و سه روز از و بکذارند یا
مضمحل کرده فتاکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری من راسه از کله سروی ایشان یا یکی از ایشان
کفت دروغ کفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قضی الامر الذی حکم کرده شد و محکم ساخته
کشت کار آن خواب کہ شما فیه تستفتیان در ان از من طلب تاویل کرده اید و خلاف آنچه من میکنم نخواهد
بود وقال وکفت یوسف علیه السلام للذی ظن مر آنکس را کہ دانست انه ناج آنکه او رستنی است منهما از آن
هر دو یعنی ساقی را کفت اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزد یك مربی خود یعنی حال بی کناهی من بعرض ملك
رسان تا مرا ازین محنت برهاند بیت بکو هستاندرین زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی چنینش بی کنه
میپسندد بخود کہ هست این از طریق معدلت دور اورده اند کہ چون سه روز بر آمد ملك فرستاد تا طباخ
را کہ خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را کہ صفت امانت او تحقق یافته همان منصب بخشش
بر و دادند اما چون برتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش شد از زندان واهل آن غافل شد
فانسیه الشیطان پس فراموش کردانید بر وی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف علیه السلام نزدیك مربی خود
فلبث فی السجن پس درنك کرد یوسف علیه السلام در زندان بضع سنین چند سال بضع عدد ایست میان سه و نه
کویند یوسف علیه السلام بعد این واقعه هفت سال دیکر در زندان بود و مشهور انست کہ از اول
تا اخر دوازده سال در زندان بماند در معالم التنزیل از حسن بصری رحمه الله نقل میکند کہ روزی جبرئیل علیه السلام بر زندان در آمد
یوسف علیه السلام او را بشناخت کفت کہ یا اخ المرسلین چیست کہ میبینم ترا در منزل کنهکاران جبرئیل فرمود کہ یا
طاهر الطاهرین حضرت رب العلمین ترا سلام میرساند و میکوید شرم نداری کہ آدمی را سبب خلاص میدانی و بدان
استشفاع میکنی و بعزت و جلال من کہ ترا چند سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام فرمود کہ درین حال از من راضی
هستی یا نه کفت آری از تو خوشنود است یوسف علیه السلام کفت اذا لا ابالی اکنون کہ او راضی است من هیچ باك
ندارم وفی المثنوی المعنوی بیت پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین کرچه تقصیر آمد از نجم سحاب
تا تو یاری خواهی از ریك و سحاب اما چون مدت محنت بسر آمد ملك ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمامی حکما و
ما را طلب نمود وقال الملك وکفت ملك انی اری بدرستی کہ من بخواب دیدم سبع بقرات سمان هفت کاو
فربه کہ نهری یا بس بیرون آمدند و پس از آن یاکلهن بخوردند و فرو بردند آنان را سبع عجاف هفت کاو
لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد وسبع سنبلات خضر و دیدم هفت خوشه سبز و تر و تازه کہ

دانهای

دانهای ایشان منعقد شده بود واخر وهفت خوشه دیکر دیدم یابسات خشك یعنی رسیده
و بدرو آمده پس این خوشهای سبز و تازه و پیچیدند و در حال ریزه کردند ایشانرا و بیوشیدند یا ایها
الملا ای کروه کاهنان و معبران و اشراف قوم افتونی فتوی دهید مرا یعنی جواب کوئید فی رءیای
در تعبیر خواب من ان کنتم اکر هستید شما از روی دانش للرءیا تعبرون خواب را تعبیر میکنید قالوا
کفتند حکما و اهل علم کہ مخاطب وی بود اضغاث احلام این خوابهای شوریده است وما نحن نیستیم و ما
بتاویل الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان چو ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این از قبیل
منامات باطله است ملك ریان از جواب ایشان متحیر کشته در دریای تفکر غوطه خورده کہ آیا این مشکل من کہ
کشاید و راه تعبیر این واقعه من کہ نماید یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی کہ ملك را متغیر
و متفکر دید از حال یوسفش یاد آمد وقال الذی وکفت آنکس کہ نجا منهما نجات یافته بود از ان دو تن
زندانی وادکر و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام کہ اذکرنی عند ربک بعد امه پس از زمان دور و دراز انا انبئکم
من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این واقعه فارسلون پس بفرستید مرا بزندان کہ در انجا کسی هست
کہ علم تعبیر نیکو داند ملك ریان ازین خبر شادمان کشته حکم کرده کہ زود برو و خبر بیار ساقی سوار
شده بزندان آمد و کفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای نیك راست کوینده افتنا فتوی ده مارا
فی سبع بقرات سمان هفت کاو فربه کہ یاکلهن بخورند ایشانرا سبع عجاف هفت کاو لاغر وسبع
سنبلات خضر وهفت خوشه سبز واخر یابسات وهفت خوشه دیکر کہ خشك کہ بر ایشان پیچید
و خشك ساختند همه حکیمها درین حیرانند تو جواب کوئی لعلی ارجع تا باشد باز کردم یا جواب تمام
الی الناس بسوی مردمان یعنی ملك و ملازمان او لعلهم یعلمون شاید کہ ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این
واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قال کفت یوسف علیه السلام کہ شما تزرعون کشت کنید سبع سنین هفت
سال کہ بقرات سمان اشارت بدینهاست دابا زراعتی یعنی بر عادت مستمره خود فما حصدتم پس آنچه بدروید
از غلات فذروه پس بکذارید آنرا فی سنبله در خوشه بر وی یعنی چوب را با آن مکنید تا از شپشه و آفات
ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مکر اندکی بقدر حاجت مما تاکلون از آنچه بخورید کہ
آن ابطال سازید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلك پس ازین سالها سبع شداد هفت سال سخت کہ سبع عجاف
عبارت از ایشان است یاکلن بخورند اهل این سالها ما قدمتم لهن الا قلیلا مکر اندکی مما تحصنون
از آنچه نکاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلك از پس این سالهای قحط عام فیه
سالی کہ در وی یغاث الناس مردمان را باران داده و فریاد رسیده شوند وفیه و در ان سال یعصرون بیفشرند آنچه افشردنی
باشد مثل انکور و کنجد و زیت و امثال ایشان و این کنایت از کثرت ثمار است و کفته اند اشارتست بدوشیدن
شیر از پستان کاو و کوسفند و این از فراخی سالی است چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز کشت بخدمت
ملك آمد و در محفل عام آن سخنانرا بر وجهی کہ شنیده بود تقریر نمود ملك را پسندیده افتاد و خواست کہ
بکوش خود از زبان یوسف علیه السلام بشنود بطلب وی فرستاد وقال الملك کفت ملك ائتونی به بیارید بمن یوسف را
علیه السلام فلما جاءه الرسول پس آن وقت آمد برد فرستاده کہ ملك قال کفت ارجع باز کرد الی ربك بسوی
مهتر خود فاسئله پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللاتی کہ چه بود

حال آن زنانیکه در مجلس زلیخا. قطعن ایدیهن. ببریدند دستهای خود را. ان ربی. بدرستیکه آفریدکار من
بکیدهن. بمکر زنان وفریب ایشان. علیم. داناست یوسف علیه السلام درخواست کرد بی گناهی او بر ملک آشکاره کرده وحال او
محال وتهمت نماند این سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد وپیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را
جمع کردند وزلیخا را نیز بیاوردند پس از تحقیق مهم. قال. گفت با ایشان. ما خطبکن. چه بود حال شما. اذ راودتن یوسف
چه طلب میکردید یوسف علیه السلام را. عن نفسه. از نفس وی یعنی کام دل از و میجستید. قلن. گفتند از زنان. حاش لله.
پاک است خدای تعالی از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف علیه السلام. ما علمنا. ندانستیم ما. علیه من سوء.
بر یوسف علیه السلام از هیچ بدی نه اندک ونه بسیار چون زلیخا دید که حراستی فا[...] ندارد واو نیز پاکی یوسف علیه السلام
اقرار کرد. قالت امرأت العزیز. گفت زن عزیز یعنی زلیخا. الآن. اکنون. حصحص الحق. پیدا وهویدا شد از انچه درست
وراستست. انا راودته. من جستم یوسف علیه السلام را. عن نفسه. از نفس او آرزوی وصال کردم. وانه. وبدرستی
که او. لمن الصادقین. از راست گویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی بجرم خویش کرده اقرار مطلق. برآمد
ز وصدای حصحص الحق. بگفتا نیست یوسف را گناهی. منم در عشق او گم کرده راهی. نخست او را بوصل خویش خواندم
چو کام من نداد از پیش راندم. ملک بیوسف علیه السلام پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند بیا تا بحضور تو
ایشانرا عقوبت کنم یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عقوبت نبود. ذلک. این درخواست برای آن کردم. لیعلم. تا
بداند عزیز. انی لم اخنه. آنکه من خیانت نکردم او را. بالغیب. در غیبت وی وحرمت تربیت وی نگاه داشتم
وان الله. ودیگر تا معلوم کند خدای تعالی. لا یهدی. راه نماید یعنی بصلاح نیارد واز پیش نگذارد. کید.
الخائنین. مکر خیانت کنندگانرا پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه
نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر کردم بر نعمت عصمت وتوفیق الهی در ترک معصیت واگر حفظ ربانی
حمایت ننماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از پی درآورد. وما ابرئ نفسی. وپاک
نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم نفس من از میل بآرزوهای مبرا ومعراست. ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی
ان ربی. بدرستیکه آفریدکار من. غفور. آمرزنده است قصد را اگر بفعل نیامد. رحیم. مهربانست یعنی بعصمت
حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت
گشت. وقال الملک. وگفت ملک مصر. ائتونی به. بیارید یوسف علیه السلام را نزد من. استخلصه لنفسی. خلاص گردانم
برای خود مهمات بوی فرمایم در تیسیر آورده اند که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب راهوار(?) با تاج ولباس
ملوکانه بزندان فرستاد وبتعظیمی هرچه تمامتر یوسف علیه السلام را از زندان ببارگاه آوردند در خبر است که
چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون آمد زندانیان که بدیدار روی مستانس بودند خروش برآوردند یوسف
علیه السلام ایشانرا دلنوازی کرد ودعا فرمود که اللهم عطف علیهم قلوب الاخیار وقصر علیهم النار(?) وچون نزد ملک
رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود. بیت. ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت. باستقبال او چون بخت بشتافت
کشیدش در کنار خویشتن تنگ. چو سرو وگل رخ شمشاد گلرنگ. بپهلوی خودش بر تخت بنشاند. بپرسشهای خوش با وی سخن راند
فلما کلمه. پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت واز تعبیر خواب پرسید وجوابی دلپذیر شنید. قال. گفت ای یوسف علیه السلام
انک الیوم. بدرستیکه تو امروز. لدینا. نزدیک ما. مکین. با جاه وقدری. امین. تو ایمن بر همه چیزها هرچه میخواهی
از مناصب بخواه وآنچه آرزو داری با من بگوی. قال اجعلنی. گفت یوسف علیه السلام که گردان مرا حاکم. علی خزائن الارض.

الجزء الثالث عشر

الجزء ١٣

بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا برانچه حاصل ولایت باشد از نقود واطعمه خازن گردان. انی حفیظ.
بدرستیکه من نگاه دارنده ام چیزی از آن ضایع نکنم. علیم. دانایم بمصالح ملک وهرچه سازم خالی
از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حسابم ودانا بلغت هرکه با من سخن کند آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد
ودو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهة
یوسف علیه السلام مقرر کرد وتاج مکلل بر سر وی نهاد وکلیدهای خزاین بوی داد زمام اختیار مملکت بقبضه او باز
داد وعزیز را عزل نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف علیه السلام کرد اندک زمانی را عزیز درگذشت وملک بالتماس تمام زلیخا
را بعقد یوسف علیه السلام در آورد حق تعالی او را از دو پسر داد میشا وافراییم(?) وتفاصیل بجواهر التفسیر است. وکذلک.
همچنانکه ملک را بر و مهربان ساختیم. مکنا. جای دادیم. لیوسف فی الارض. مر یوسف علیه السلام را در زمین مصر یعنی
ممکن ساختیم یوسف علیه السلام را بحکومت. یتبوأ. تا بود که جای میگرفت. منها. از آن زمین که چهل فرسخ عرضه داشت(?)
حیث یشاء. هرجا که میخواست. نصیب برحمتنا. میرسانیم بنعمت خود از نعیم دنیاوی ودینوی وصوری ومعنوی
من نشاء. هر کرا میخواهیم. ولا نضیع. وضایع وباطل نگذاریم. اجر المحسنین. مزد نیکوکاران. ولاجر الآخرة.
وهرآینه مزد آخرت بطریق بقا ودوام. خیر. بهتر است. للذین آمنوا. مر آنانرا که گرویدند بخدای تعالی. وکانوا
یتقون. وبودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که با حسان وتقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید
بنیلو عقبی کسی قدر یافت. که او جانب صبر وتقوی شناخت. القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی از پیش گرفت حکم کرد که
تا مردم اشتغال نمودند وانبارخانهای عالی فرمود بنا کردن هفت سال از غله که میشد بقدر کفاف بمردم میداد
وباقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد ودر زمین مصر وشام تنگی عام شد ومردمان سر بر روی(?)
یوسف علیه السلام آوردند اول سال بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی وپیرایه ودر سیم بغلام
وکنیزک ودر چهارم بدواب ومواشی ودر پنجم بضیاع وعقار ودر ششم بفرزندان ودر هفتم همه خط بندگی
باز دادند یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد واموال وضیاع وعقار هرچه از ایشان بود بایشان داد
حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید وفروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه
را طوق بندگی او برگردن نهاد تا کسی یاد ندارد(?) او سخن جفا باز نرسد آورده اند که اثر قحط بکنعان رسیده کار
بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را می نوازد وکار غربا وابناء
السبیل را بدلخواه میسازد. بیت. ز احسانش آسوده برنا وپیر. وز و گشته خوش دل غریب وفقیر. بخشش ز اندازه افزون
صفات کمالش ز غایت برون. اگر فرمایی برویم وطعام جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و
بنیامین را جهت خود باز گرفت وده فرزند دیگر هر یک با یک شتر وبضاعتی که داشتند روی براه آوردند
ویک شتر بجهة بنیامین با بضاعتها وهمراه بردند. وجاء. وآمدند. اخوة یوسف. برادران یوسف علیه السلام را از کنعان
بملازمت یوسف علیه السلام. فدخلوا علیه. پس در آمدند برو ورسم خدمت بجای آوردند. فعرفهم. پس بشناخت یوسف
علیه السلام ایشانرا از نظر اول. وهم له. وایشان مر او را. منکرون. ناشناسندگان بودند بجهة طول عهد چه بقول اصح
چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف علیه السلام از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس
یوسف علیه السلام ایشانرا پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را مانید گفتند معاذ الله ما پسران یک پدریم که
یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را اصغر سن که گرگ بخورد

ویکی را بود برای خدمت خود نگاه داشته و باده تن بلازمت آمدن ایم یوسف علیه السلم فرمود که اینجا کس باشد
که شمارا شناسد کفتند نی مردم مصر مارا نمی دانند یوسف علیه السلم کفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید وآن برادر را
بیارید وحال شما برمن محقق کردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی باستاد و یوسف علیه السلم بضاعت
ایشان بستد وعوض کندم بدیشان داد · ولما جهزهم بجهازهم · وآن هنکام بساخت یوسف علیه السلم کار
ایشان وهریک را یک شتر بار داد کفتند یک شتر بار دیکر جهة برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف
علیه السلم کفت بشمار مردم میدهیم به بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند · قال ائتونی · کفت یوسف علیه السلم که
بیارید بمن · باخ لکم من ابیکم · برادری که شمار است از پدر شما یعنی اعلائیست نه اعیانی · الا ترون · ایا نمی بینید
انی اوفی الکیل · آنرا که من می پیمایم پیمانه را وحق کسی باز نمیکیرم · وانا خیر المنزلین · ومن بهترین فرو
دارندکانم یعنی در انزال مهمانان واکرام واحسان با ایشان دقیقه فرو نمیکذارم · فان لم تاتونی به · پس اکر
نیارید بمن آن برادر را · فلا کیل لکم عندی · پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام · ولا تقربون · و
نزدیک مشوید بمن در ولایت من میایید · قالوا کفتند · سنراود عنه اباه · وبرو بطلبیم از پدر وجهد
کنیم دران · وانا لفاعلون · وبدرستی که ما کنندکانیم آن چیزی را که بکوییم · وقال · وکفت یوسف علیه السلم · لفتیانه
مر غلامان را که کیل غلات بدیشان تعلق داشت · اجعلوا بضاعتهم · بنهید بار ایشان را که بهای کندم
آورده اند وآن ادمی وکفش چند بود ویوسف علیه السلم نخواست که طعام بدیشان بها فروشد فرمود که بضاعتهای
ایشان را درج کنند · فی رحالهم · در بار وانهای ایشان ودیکر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد
کرد که آن بضاعتها چون ثمن کندم بوده باز آرند وازین جهة کفت · لعلهم یعرفونها · که ایشان بشناسند بضاعت
خود را · اذا انقلبوا · چون باز کردند · الی اهلهم · بسوی کسان خود باز کشایند · لعلهم یرجعون ·
شاید که باز کردند و برادر را بیارند · فلما رجعوا · پس آن هنکام که باز کشتند فرزندان یعقوب علیه السلم · الی ابیهم · بسوی
پدر ایشان · قالوا یا ابانا · کفتند ای پدر ما · منع منا الکیل · منع کرده شد از ما پیمودن طعام بر پیمانه بیمایند اکر
بنیامین را نبریم · فارسل معنا · پس بفرست با ما · اخانا · برادر ما را · نکتل · تا فرا کیریم کیل را از برای خود و برای او
وانا له · وبتحقیق که ما مر او را · لحافظون · نکاه دارندکانیم سکروی بدو · قال · کفت یعقوب علیه السلم که ای فرزندان
هل امنکم · ایا شما را امین دارم · علیه · برو · الا کما امنتکم · مکر همچنانچه امین ساختم شما را · علی اخیه · بر برادر
او · من قبل · پیش ازین کرم کفتید وانا له لحافظون ومن به محافظت شما اعتماد ندارم · فالله خیر · پس خدای تعالی بهتر
است · حافظا · از جهة نکاه داشتن توکل بر ومیکنم وکار خود بدو میکذارم · وهو ارحم الراحمین · واو بخشاینده
ترین بخشایندکانست شاید که بمحافظت وی برمن ببخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا ابتلا نسازد · ولما
فتحوا متاعهم · وانهنکام که بکشادند بارهای خود را · وجدوا بضاعتهم · یافتند بضاعة خود را که
تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش وبحکم یوسف علیه السلم · ردت الیهم · باز کردانیده بودند بدیشان
قالوا یا ابانا کفتند ای پدر ما · ما نبغی · چه چیز می طلبیم از احسان ورای آنکه · هذه بضاعتنا · اینست بضاعت
ما فروختر اند · ردت الینا · باز کردانیده بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بمالک مصر · ونمیر اهلنا · وطعام
آریم کسان خود را · ونحفظ اخانا · ونکهبانی کنیم برادر خود را در رفتن وآمدن · ونزداد · وزیاده بستانیم
کیل بعیر · پیمودن شتری یعنی شتروار بعضا برادر زیادت بیاریم · ذلک · این یک شتروار · کیل یسیر · مکیل

اندك

اندك است وملك بدان مقدار بر ما مضایقه نخواهد کرد · قال · کفت یعقوب علیه السلم · لن ارسله · نمی فرستم بنیامین
را · معکم · با شما · حتی تؤتون · تا بدهید مرا · موثقا من الله · پیمانی موکد بذکر خدای تعالی در بیان فرموده که او را
بشما ندهم تا سوکند نخورید بحق محمد خاتم النبیین وسید المرسلین · لتاتننی به · که بیارید بمن او را · الا ان یحاط
بکم · مکر آنکه بکرد شما در آورده شود عذاب وهمه هلاک کردید ایشان قبول فرموده بمنزلت حضرت صلی الله
علیه وسلم سوکند خوردند که در مهم بنیامین عذر نکنند · فلما اتوه · پس چون دادند پدر را · موثقهم · پیمان و
قال الله · کفت یعقوب علیه السلم که خدای تعالی · علی ما نقول · بر آنچه ما میکوییم از عهد وپیمان · وکیل · ونکهبان وکواه
ومطلع است · وقال · وکفت یعقوب علیه السلم از روی شفقت · یا بنی · ای فرزندان من · لا تدخلوا · در میایید بشهر
مصر · من باب واحد · از یکدر یعنی برادران با هم از یک دروازه بشهر فرو روید تا ناکاه چشم بدی در شما نرسد
چون شما را با این جمال وهیئات وشوکت وابهت ببینند · وادخلوا · ودر آیید هر دو سه · من ابواب متفرقة
از درهای پراکنده وآن شهر را چهار دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلم اول شهر پدری پیدا کرده
وآخر عجز بیندکی اشکاره کرده که کفت · وما اغنی عنکم · ومن دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم · من الله · از
قضای خدای تعالی · من شیء · چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمی کند وفوق تدبیر ما الله یقدر · بیت · من جهد همی کنم قضا میکوید
بیرون ز کفایت تو کاری دکر است · ان الحکم · نیست حکم وفرمان · الا لله · مکر خدای تعالی را در هر چه خواهد · علیه توکلت
بدو توکل کردم من · وعلیه · وبرو · فلیتوکل المتوکلون · باید که توکل کنندکان نه بغیر او که کفایت مهم نتیجه
توکل است برو ومن یتوکل علی الله فهو حسبه · ولما دخلوا · وان هنکام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلم · من حیث
امرهم · از آنجا که فرموده بود ایشان را · ابوهم · پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقة · ما کان یغنی · نبود که دفع کند · عنهم
از ایشان برای یعقوب · من الله · از قضای خدای تعالی که درباره ایشان واقع بود · من شیء · چیزی را ملکه تهمت
دزدی بر بنیامین افتاد وبرادران اندوهکین شدند ومصیبت یعقوب علیه السلم کشت پس تدبیر یعقوب علیه السلم فایده
ندارد · الا حاجة · مکر آنکه حاجتی بود · فی نفس یعقوب · شفقتی بر اولاد یعقوب در آن وقت · قضاها
ظاهر کردانید ووصیت کرد بآن · وانه لذو علم · بدرستی که یعقوب علیه السلم خداوند دانش بود · لما علمناه · مر آن
چیزی را که بدو آمیخته بودیم بطریق وحی وآن بود که کفت وما اغنی عنکم · ولکن اکثر الناس · ولیکن بیشترین مردمان
لا یعلمون · نمیدانند سر قدر را یا جاهلند بآنکه تقدیر بر تدبیر غلبه میکند · تدبیر کند بنده وتقدیر نداند
تقدیر خداوند بتدبیر نماند · ولما دخلوا · وآن هنکام که در آمدند اولاد یعقوب · علی یوسف · بر یوسف علیه السلم
ببارکاه او برسیدند که یوسف علیه السلم بر تخت نشسته بود ونقاب فرو کذاشته وپرسید که چه کسانید کفتند
کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر خود درخواستیم وبعهد وپیمان آوردیم
یوسف علیه السلم فرمود که دانستم بنشینید ایشان بر حاشیه بساط نشستند وحکم شد که شش خوان آراسته
پیش ایشان نهادند پس یوسف علیه السلم کفت هر دو برادر که از یک پدر ومادرید بر یکخوان طعام بخورید هر
دو کس بر یکخوان نشستند وبنیامین تنها ماند بکریه در آمد وبکریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلم بفرمود تا
کلاب بر رویش افشاندند وچون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی کفت ای ملک تو دیدی
که هر یکی با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشستند ومرا برادر پدری ومادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد وبخود
کفتم اکر او با من بودی با من درین خوان نشستی ومن تنها نماندمی از شوق این حال بی طاقت شدم سبب کریه وبیهوشی این

این بود یوسف علیه السلام کفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یکخوان نشینم پس بفرمود تا خوان و برابر نهادند
و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه · اوی الیه · جای داد بسوی خود · اخاه · برادر خود را و یوسف
علیه السلام نقاب بسته بود دست بطعام دراز کرد چون بنیامین نظر بر دست یوسف علیه السلام افتاد باز کریست یوسف
علیه السلام پرسید که باز این چه کریه است کفت ای ملک بچه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف چون یوسف
علیه السلام این کلمه شنید طاقتش برسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را · قال · کفت · انی انا اخوک · بدرستی که منم
برادر تو · فلا تبتئس · پس اندوهناک مباش · بما کانوا یعملون · بانچه کردند برادران در حق ما بنیامین روی
یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید دیکر باره از هوش برفت و باخود آمد و دست در یوسف افکند و بزبان
حال کفت · شعر · آنچه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب · خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب ·
آنکه دست در دامن یوسف زد و کفت دیکر از تو مفارقت نکنم یوسف علیه السلام کفت ای برادر اهتمام پدر شان نو
دانسته ام اکر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اکر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی
بنیامین کفت ازان باک ندارم یوسف علیه السلام فرمود که با نزد برادران رو و این امر مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون
آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند · فلما جهزهم بجهازهم · پس آن هنکام که کارسازی کرد ایشانرا ·
جعل السقایة · بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب بدان خوردی درین
وقت بجهت عزت و نفاست طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او ازان تعبیه کرد ·
فی رحل اخیه · در بار برادر او و بارهای دیکر محمل کردند و ایشانرا اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون آمدند
جمعی از عقب کاروان رسیدند · ثم اذن مؤذن · پس ندا کردند نداکننده که · ایتها العیر · ای کاروانیان
انکم لسارقون · بدرستی که شما دزدانید بدان یعنی که یوسف علیه السلام را از پدر بدزدید و کفته اند منادی این سخن
را بفرمان یوسف علیه السلام کفت القصه چون این سمع فرزندان یعقوب رسید · قالوا · کفتند · و اقبلوا علیهم · و
روی آوردند بران جمع که · ماذا تفقدون · چه چیز کم کرده اید که میجویید · قالوا نفقد · کفتند میجوییم صواع
الملک · مشربه ملک را که پیمانه غله بود · و لمن جاء به · و برای هر کس که بیارد آنچیز را · حمل بعیر · شترواری طعام مقرر
است · و انا به · و من که منادیم · زعیم · بآن · کفیل و پایندان · قالوا تالله · کفتند بخدای تع · لقد علمتم · که شما میدانید
که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در کرت اول چون این نوبت بیامدیم بآن آوردیم و می بینید
که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند · ما جئنا · نیامده ایم ما از کنعان · لنفسد · تا تباه کاری
کنیم · فی الارض · در زمین مردم و مال مردم بناحق در تصرف آریم · و ما کنا · و نبوده ایم و نیستیم · سارقین ·
دزدان و دزدی کار ما نیست · قالوا فما جزاؤه · و کفتند ملازمان یوسف علیه السلام که چیست جزاء دزدان · ان کنتم
کاذبین · اکر باشید دروغ کویان در ابرای ذمت خود یعنی شما می کویید که ما دزد نیستیم اکر رخت ما در میان بار
شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود · قالوا جزاؤه · کفتند جزای سرقت سارق · من وجد فی رحله · کرفتن
آنکس است که یافت شود دزدی در بار او · فهو جزاؤه · پس هم او است جزای او یعنی او را به بندکی باید کرفت در
دین پدر ما · کذلک · همچنین · نجزی الظالمین · پاداش میدهیم ستمکارانرا یعنی دزدانرا پس ایشانرا باز کردانیدند
بمصر آوردند و بدرکاه باز داشتند · فبدأ · آغاز کرد مؤذن و کفته اند یوسف علیه السلام · باوعیتهم · ببار دانهای ایشان
قبل وعاء اخیه · پیش از بار دان برادر او و برای نفی تهمت · ثم استخرجها · پس بیرون آورد سقایه را · من وعاء اخیه

از برادران

از بار دان برادر او · کذلک · همچنین · کدنا لیوسف · تعلیم دادیم یوسف علیه السلام را با الهام برادران یوسف علیه السلام از حیا
سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین کشادند که · ما کان · نبود یوسف علیه السلام یعنی نشایست و سزاوار نبود
او را · لیاخذ اخاه · که فراکیرد برادر خود را · فی دین الملک · در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه و تضریم بوده
نه استرقاق پس نکرفت یوسف علیه السلام برادر خود را · الا ان یشاء الله · مکر بخواست خدای تع و بدستوری او
نرفع درجات · بر میداریم از وی درجها بعلم و حکمت · من نشاء · هر کرا میخواهیم · و فوق کل ذی علم · و زبر
هر خداوند دانشی · علیم · داناییست درجه او بلندتر آنکه یوسف علیه السلام فرمود این چه عملست که از شما صادر
شد می کفتند که ما پیغمبر زادکانیم · قالوا ان یسرق · کفتند اکر دزدی کند بنیامین چه · فقد سرق · پس
بدرستی که دزدی کرده است · اخ له · برادر اعیانی که او را بوده · من قبل · پیش ازین یعنی یوسف علیه السلام در مدارک
آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سایلی بدر خانه در آمد و هیچکس حاضر نبود پس یوسف علیه السلام آن مرغ
را بسایل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیکر هست · فاسرها · یوسف علیه السلام پنهان داشت
آن مقاله را · فی نفسه · در نفس خود · و لم یبدها · و ظاهر نکرد · لهم · بر ایشان · قال · کفت با خود که شما · انتم
شر مکانا · بدترید از جهة منزلت در دزدی که پسر را دزدیدید از پدر جدا کرده اید · والله اعلم · و خدای
تع داناتر است · بما تصفون · بانچه شما صفت میکنید پس یوسف علیه السلام بنیامین را بجای خود برد و برادران
در استخلاص او چندانچه سخن کفتند بجایی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن کرفت و مویهای تن وی سر
از جامه بیرون کرده کفت ای ملک برادر مرا بکذار و اکر نه فریادی کنم که هر حامله که درین شهر است از هول
آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خود را کفت برو و دست بر پشت وی زن یا
فرود آر چون دست بر روبیل رسید شعله غضب وی اطفا یافت روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید کفتند
نی فرمود بخدای که درین بلد تخمی از یعقوب علیه السلام هست چه هرکاه که یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیکری
از آل یعقوب او را مس کردی کذر بود و شمعون دست آورد بر زمین نهاد و کفت ای کنعانیان شما بزور خود
مغرور و بوقت مهیب شیر آید می پندارید کسی بر شما غلبه نتواند شد خدایی که بالا و پست ... ایشان
دیدند که مهتر از زور بیش نیرو داز دزداری در آمد · قالوا یا ایها العزیز · کفتند ای عزیز · ان له · بدرستی که
بنیامین را · ابا · پدریست · شیخا کبیرا · پدری بزرک سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف علیه السلام
بدو انس و الفت کرد · فخذ احدنا · پس فراکیر یکی را از ما به بندکی · مکانه · بجای او و داد او ده کن · انا نراک · بدرستی
که ما می بینیم ترا · من المحسنین · از نیکوکاران بنسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان که ما الاحسان الا
بالتمام · قال معاذ الله · کفت یوسف علیه السلام پناه می کیرم بخدای تع که · ان ناخذ · از آنکه بکیریم · الا من وجدنا
مکر آنرا که یافتیم · متاعنا عنده · متاع خود را نزدیک او و اکر بجای او دیکری بکیریم · انا اذا · باشیم · لظالمون
ستمکاران در مذهب شما · فلما استیأسوا · پس آن وقت که نومید شدند · منه · از یوسف علیه السلام و دانستند
که برادر را بدیشان نمیدهد · خلصوا نجیا · یکسان شدند از کویان و انجمن کونه تدبیر آغاز کردند · قال
کبیرهم · کفت بزرک ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا · الم تعلموا · آیا نمی دانید شما · ان اباکم · که
پدر شما · قد اخذ علیکم · بتحقیق که فراکرفت بر شما · موثقا · عهدی و پیمانی · من الله · از خدای تع یعنی بدستوری
وی در محافظت بنیامین و شما سوکند خوردید بمحمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر آخر الزمان که شما در شان وی عهد و اکنون

این صورت واقع شد. ومن قبل وپیش ازین. ما فرطتم تقصیر کردید. فی یوسف در شان یوسف علیه السلم. فلن
ابرح الارض پس من جدا نشوم در زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم. حتی یاذن لی تا وقتی که دستوری
دهد مرا بآمدن. ابی پدر من. او یحکم الله لی یا خدای تعالی حکم کند برای من برجوع باپدر یا بتخلیص و. وهو
خیر الحاکمین. واو بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند ومیل ومداهنه در حکم او نیست
ارجعوا. شما بازگردید. الی ابیکم. بسوی پدر خود. فقولوا یا ابانا. پس بگویید ای پدر ما. ان ابنک. بدرستی
که پسر تو بنیامین سرق. دزدی کرد. وما شهدنا. وما گواهی نمیدهیم. الا بما علمنا. بانچه میدانیم که
صواع ملک از بار وی بیرون آمد. وما کنا. ونیستیم. بالغیب. مر باطن حال را. حافظین. نگاه دارندگان
یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند وصاع را در بار او نهادند
یا خود او مباشر این امر بوده. واسئل القریة التی. وبپرس از اهل آن ده که. کنا فیها. ما بودیم یعنی مصر
مراد انست که بفرست واز مصریان بپرس. والعیر التی. وازان کاروان نیز سؤال کنید که. اقبلنا فیها. ما روی
نهاده بودیم بکنعان درمیان ایشان وآن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلم. وانا لصادقون
وبدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب علیه السلم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند وبخدمت پدر
آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند. قال گفت یعقوب علیه السلم بل سولت بلکه بیاراسته است
لکم برای شما. انفسکم. نفسهای شما. امرا. کاری را که خواسته اید وباهم قرار داده واگرنه ملک مصر چه داند
که جزای سارق استرقاق است. فصبر جمیل پس برمنست شکیبایی. عسی الله ان یاتینی. شاید خدای تعالی
بیارد. بهم جمیعا. همه ایشانرا بمن یعنی یوسف وبنیامین علیهما السلم وان برادر دیگر در مصر است. انه هو العلیم
بدرستی که او داناست بحال من. الحکیم. راست کار است در آنچه می کند پس یعقوب علیه السلم از غایت ملال توجه
بیت الاحزان فرمود. وتولی عنهم. ودروی بگردانید از فرزندان. وقال. وگفت. یا اسفی. ای اندوه من. علی یوسف
بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت صلی الله علیه وسلم از جبریل علیه السلم پرسیده که وجد یعقوب وحزن او بچه مرتبه
بوده در مفارقت یوسف علیه السلم جبریل علیه السلم فرمود که برابر اندوه هفتاد مادر مرده حضرت صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که
او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب علیه السلم نسوخت
چهل سال وبقولی هشتاد سال در وقت فراق یوسف علیه السلم تا زمان وصال او چشم یعقوب علیه السلم از
گریه خشک نشد واز بار فراق جگر گوشه پشت خمیده گرفت. وابیضت عیناه. وسفید شد هر دو چشم او
من الحزن از اندوه. فهو کظیم. پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولا وظاهر
نمیکرد. بیت. دردیست درین سینه که گفتن نتوانم. واین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم. اما چون فرزندان یا اسفی
شنیدند اضطراب پدر را مشاهده نمودند. قالوا تالله تفتؤ. بخدای که همیشه باشی که بناله وزاری
تذکر یوسف. یاد کنی یوسف علیه السلم را. حتی تکون حرضا. تا وقتی که بیمار شوی بیمار مشرف بر موت. او تکون
من الهالکین. یا باشی از جمله هلاک شدگان. قال. گفت ای فرزندان. انما اشکوا. جز این نیست که شکایت
میکنم. بثی وحزنی. غم واندوه خود را. الی الله. بخدای تعالی نه بشما زیرا که کس بیکسان وچاره گر بیچارگان
اوست. بیت. حاجتی را که از تو میجویم. باکسی نه که با تو میگویم. راز گویم بخالق خوار شوم. با تو گویم بزرگوار شوم
در بعض تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلم گفت انما اشکوا بثی وحزنی الی الله وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت وجلال

من که اگر یوسف علیه السلم وبنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساختمی وتو باز رسانیدمی
واین مژده بود که یعقوب علیه السلم گفت. واعلم من الله. ومن میدانم از خدای تعالی وحی. ما لا تعلمون. آنچه شما
نمیدانید از حیوة یوسف علیه السلم واز رسیدن وی بمن وگویند روزی ملک الموت علیه السلم بزیارت وی آمده بود
یعقوب علیه السلم سوگند بدو بداد که روح یوسف مرا قبض کردی گفت نی یعقوب علیه السلم بدان امیدواری گفت
یا بنی اذهبوا. ای پسران من بروید. فتحسسوا. پس تفحص کنید. من یوسف واخیه. از حال یوسف علیه السلم وبرادر
او. ولا تیاسوا. وناامید مباشید. من روح الله. انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون. ناامید
نشود از رحمت خدای تعالی الا که مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلم نامه نوشت بدین وجه که از
یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابرهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که
بلا را موکل ما کرده اند جد من ابرهیم علیه السلم را دست وپای بسته در آتش نمرود افکندند حق تعالی او را
نجات داد پدرم اسحق را علیه السلم بلا داد حق تعالی ونجات داد ومرا پسری بود دوسترین همه فرزندان من
برادران او را بصحرا بردند پیراهن خون آلوده آوردند بمن گفتند او را گرگ بخورد من در فراق او چندان
گریه کرده ام که چشم سفید شد او را برادر اعیانی بود که بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته ونگاه
داشته وما نه ازین خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی براید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها والا بر تو
دعایی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلم علی من اتبع الهدی پس نامه بفرزندان داد واندک بضاعت
از پشم وروغن وپنیر وامثال آن ترتیب نموده ایشانرا بمصر فرستاد وایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود
ملاقات کردند باتفاق روی ببارگاه یوسف علیه السلم نهادند. فلما دخلوا. پس آنهنگام که در آمدند برادران
یوسف علیه السلم. علیه. قالوا یا ایها العزیز. گفتند ای عزیز. مسنا. رسیده است مرا. واهلنا الضر. وکسان
ما را سختی وبینوایی وگرسنگی. وجئنا ببضاعة. وآورده ایم بضاعتی. مزجاة. اندک وبی اعتبار. فاوف
لنا الکیل. پس تمام کن برای ما کیل را. وتصدق علینا. وتصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیاده از مالهای
ان الله بدرستی که خدای تعالی یجزی المتصدقین. پاداش دهد نیکویی ایشانرا که از روی تفضل تصدق مینمایند
انگه نامه یعقوب علیه السلم بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه السلم چون نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد وعنان
تمالک از دست رفت. قال. گفت ای برادران. هل علمتم. آیا میدانید. ما فعلتم. آنچه کردید. بیوسف واخیه
با یوسف وبرادر او بر سبیل اجمال گفته از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف علیه السلم ظاهر است وبا بنیامین
آن بود که او را خوار وبی اعتبار میداشتند با مرتبه که با هیچ یک سخن نگفتی الا از روی عجز ومذلت پس یوسف
علیه السلم فرمود که آیا دانسته اید قبح آنرا با یوسف وبرادر او کرده اید ویا ازان توبه فرموده اید. اذ انتم جاهلون
آن وقت که شما نادان بودید یعنی نورسیده وشوخ ویا جاهل بودید بعقوق پدر وقطع رحم وموافقت
هوای نفس یوسف علیه السلم این سخن از روی مناصحت گفت نه بروجه معاتبت وانگه نقاب برافگند و
تاج از سر برداشت ایشانرا که نظر بدان شکل وشمایل افتاد. قالوا. گفتند. ائنک لانت یوسف
استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف این جمال وکمال دیگری را نتواند بود. بیت. که دارد آن همه خوبان
رخ چنین که تو داری. تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری. قال. گفت. انا یوسف وهذا اخی. من یوسفم
واین برادر من بنیامین است. قد من الله علینا. بدرستی که منت نهاد خدای تعالی بر ما بسلامت وکرامت

انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای تعالی ویصبر وصبر کند بطاعت فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی
لایضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه
محسن آنست که جمع کند میان صبر وتقوی چون برادران یوسف علیه السلام ایشانرا بشناختند روی
بخجلت آورده خواستند که پای یوسف علیه السلام را ببوسند از تخت فرود آمد وایشانرا در کنار گرفت قالوا
تالله گفتند بخدای تعالی سوگند که بحسن صورت وکمال لقد آثرک الله علینا هر آینه برگزید ترا خدای
تعالی بر ما وان کنا وبدرستی که هستیم ما لخاطئین گنهکاران بآن عملها که کرده ایم قال گفت یوسف علیه السلام
در جواب ایشان که لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز ومن هرگز دیگر گناه شما
بر روی شما نیارم یغفر الله لکم مر شمارا که اعتراف کردید وهو ارحم الراحمین واو بخشنده ترین
بخشندگانست بیت آهی بسوزد جهانی گناه · اشکی بشوید درون سیاه · بدر ماندن تخت شاهی دهد · بدر ماندگان هم خدای دهد
پس چون از نوازش برادران آماده ساخت بکار پدر دلفگار بپرداخت وگفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این
پیراهن مرا وآن قمیص خلیل علیه السلام بود که جبرئیل علیه السلام در قعر چاه بوی پوشانیده وحی بدو رسانیده بود که آنرا
بکنعان فرستد فرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید اورا علی وجه ابی بسوی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد
بینا وچشمش بحال اول باز گردد واتونی وبیایید بمن باهلکم اجمعین شما بهمه کسان خود از احفاد و
حرم وخدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن نیز حواله کن
که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد واسباب راحت پدر
ومتعلقان مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرده یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران متوجه کنعان گشت
ولما فصلت العیر وآن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای صحرا رسید باد صبا
از حق تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف بمشام یعقوب علیه السلام رسانید قال ابوهم گفت پدر ایشان
جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان انی لاجد ریح یوسف بدرستی که من می یابم بوی یوسف علیه السلام را لولا ان تفندون
اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید ونکوهی که پیر شده قالوا تالله انک گفتند آنها بخدای تعالی که هنوز
لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف علیه السلام از بسیاری ذکر او وتوقع ملاقات او
بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس آن هنگام که مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا
ببرادران نیستاد وسر وپا برهنه دویدن آغاز تا بکنعان رسید ونزد پدر آمد القاه بیفکند پیراهن را
علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا پس گشت بینا وباحفاد خود قال الم اقل لکم گفت نگفتم شما را
انی اعلم آنکه من میدانم من الله از الهام خدای تعالی ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید وآن حیات یوسف علیه السلام بود
وپیوستگی میان من واو تهنیت راه نموده هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور واناث متوجه مصر شدند و
برادران دیگر رسیدند ودر دست وپای پدر افتادند قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا امرزش
طلب برای ما از خدای تعالی ذنوبنا از برای گناهان ما انا کنا خاطئین بدرستی که هستیم ما گنهکاران
قال گفت یعقوب علیه السلام سوف استغفر لکم ربی زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود
انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده است تایبان را بمحو ذنوب الرحیم مهربانست بر بندگان بکشف
کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوتست یا خواست که بداند که یوسف علیه السلام عفو کرده

یانی واضح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شبی برخواست بنماز وبعد از تهجد روی بقبله بایستاد
ویوسف علیه السلام در قفای خود بداشت وبرادران را در عقب او وآن حضرت دعا کرد وفرزندان آمین کردند وحق تعالی
اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان وتمامی اشراف مصر وبا لشکری
آراسته باستقبال پدر بیرون آمد ویعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه وآراستگی میکردند
جبرئیل علیه السلام فرود آمد ویعقوب علیه السلام را گفت این لشکر وتجمل عجب می داری بیا لا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک
بتفرج آمده بشادی مبتهج ومسرورند چنانچه درین مدت از اندوه محزون ورنجور بودند پس یوسف علیه السلام چون
پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا پدر تو بر تو سلام کند ده ضرورت
که یعقوب علیه السلام نیز پیاده شد وچون چشمش بر جمال یوسف علیه السلام افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان
وهر دو دستها بگردن همدیگر در آورده از شادی میگریستند بیت چو خوش حال است وی دو دست زدن ·
پس از عمری بیکدیگر رسیدن · شراب خوش لبی را نوش کردن · بشادی دست در آغوش کردن · بکام دل زمانی آرمیدن ·
بهم گفتن سخن وز هم شنیدن · ز دل بر حال هجر آغاز کردن · ز عاشق در فرقت باز کردن · پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن
یوسف علیه السلام وقصر رفیع در آن جا ساخته بود یوسف علیه السلام در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آنهنگام که در آمدند
علی یوسف بر یوسف علیه السلام در آن منزل آوی الیه جا داد بسوی خود ابویه پدر وخاله خود را که بجای مادرش
بود ودیگر بار پدر را در کنار گرفت وخاله را پرستش فرمود برادرزادگان را نوازش کرد وقال ادخلوا مصر
وگفت در آیید بمصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از قحط وعنا ومشقت
وبلا استثناء داخله است در امن نه دخول وچون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد ورفع ابویه
وبرداشت پدر وخاله را یعنی بالا برد علی العرش بر تخت خود وخروا وبروی در افتادند پدر وخاله وبرادران
له مر او را سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند وتحیت وتعظیم ایشان در آن زمان بسجده بود یوسف
علیه السلام آن حال مشاهده فرمود اظهار مسرت وبهجت فرمود وقال وگفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده
کردن شما مرا تاویل رؤیای تعبیر خواب منست من قبل پیش ازین در ایام صبا قد جعلها بدرستی که کرده است
آنرا ربی پروردگار من حقا درست وراست وقد احسن بی وبدرستی که نیکویی کرده است بمن از نعم دیگر
من اذ اخرجنی چون آورد بیرون مرا من السجن از زندان ذکر چاه نکرد تا منفعل نشوند وجاء بکم وآورد
شما من البدو از بادیه واو موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی
وآن نزدیک کنعان بود جهة شکر نعمت یوسف علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت رسانید وشما را از بادیه نزدیک من
آورد تا بیکدیگر نشستیم ومن بعد ان واز پس آنکه نزغ الشیطان افساد کرد شیطان ومخالفت انداخت
بینی میان من وبین اخوتی ومیان برادران من ان ربی بدرستی که پروردگار من لطیف رساننده نیکی است
لما یشاء هر که را خواهد انه هو العلیم بتحقیق که اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار در تقدیر موقع
تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست وچهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام را وفات رسید
وبعد از بیست وسه سال دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف مشتاق لقای
توام بشتاب تا سه روز دیگر بنزد من آیی یوسف علیه السلام از خواب در آمد وبرادران را طلبید ووصیتها کرد
ویهودا را ولیعهد ساخته فرزندان خود را بدو سپرد وبطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد

آتیتنی بدرستی که دادی مرا من الملک پادشاهی و مملکت داری وعلمتنی وبیاموختی مرا من تاویل الاحادیث
از تعبیر خوابها وغیره فاطر السموات والارض ای پدید آرنده وآفریننده آسمان و زمینها انت ولیی تو یاری دهنده
ومتولی کار منی فی الدنیا والآخرة درین سرا ودران سرا توفنی مسلما بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا
یعنی مرا مسلمان بمیران والحقنی بالصالحین ودر رسان مرا به پدران شایسته من آورده اند که بعد از
سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود حضرت حقایق پناهی قدس سره فرموده در قصه یوسف
و زلیخا بلباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات از آن در اوراق اتفاق افتاد وفات یوسف علیه السلام را برین نمط ذکر
بکف جبریل جام داشت سیبی که باغ خلد ازان میداشت زیبی چو یوسف دید بکف آن سیب بنهاد روان آن سیب را بوسید جان داد
بلی زان سیب او باغ بقا یافت ازان نکهت بسوی خلد بشتافت ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب
از خبرهای غیب است که ما جهه ظهور و دلایل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو وما کنت لدیهم وتو نبودی
نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آن هنگام که جمع کردند رایها خود را در افکندن یوسف علیه السلام بچاه
وهم یمکرون وایشان مکر میکردند بیعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام وچون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند
از کس نشنیده و خبر میدهی چنانچه بود پس دلایل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته وما اکثر الناس ونیستند
اکثر آدمیان ولو حرصت واگرچه حرص ورزی بایمان ایشان بمومنین گروندگان بجهت عناد وتصمیم
ایشان در کفر وفساد وما تسئلهم ونمیخواهی از ایشان علیه بر تبلیغ وادای احکام من اجر مزدی چنانچه
قصه گویان میخواهند ان هو نیست قرآن عظیم الشان الا ذکر مگر پندی از خدای تعالی للعالمین عالمیانرا
ونه تنها مشرکان مکه از معجزه تو روی میگردانند وکاین من آیة وبسا نشانهای قدرت و دلایل دال
بر وجود صانع وحکمت اوست فی السموات والارض در آسمانها و زمینها که آن معاندان یمرون علیها
میگذرند بر آن وهم عنها معرضون وایشان از آنها یعنی از آن آیتها روی گردانندگانند و در آن فکر
کنند ونه از آن عبرت گیرند وما یومن اکثرهم ونگرویدند بیشترین ایشان بالله بخدای تعالی الا
وهم مشرکون مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند ازین مراد کفار مکه اند که گفتند ربنا الله واز پی
در او دعوی کردند الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند وگفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدا گرویدند
وگفتند المسیح ابن الله افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تاتیهم از آنکه بیاید بدیشان غاشیة
عقوبتی پوشنده ایشانرا من عذاب الله از عذاب خدای تعالی او تاتیهم الساعة یا بیاید بدیشان قیامت
بغتة ناگهان وهم لا یشعرون وایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
هذه این دعوت بتوحید سبیلی راه منست وبرین راه ثابتم ادعوا الی الله میخوانم خلق را بخدای تعالی
علی بصیرة بر بینائی هویدا و حجتی روشن انا من تاکید ضمیر است مستتر است در ادعوا ومن اتبعنی ومیخوانم
بخدای تعالی هر که پی روی کرده است مرا وسبحان الله وپاکست خدای تعالی وما انا ونیستم من من المشرکین
از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران گفتند خدای از فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد
واگر خواستی ملکی را فرستادی حق تعالی فرمود وما ارسلنا ونفرستادیم من قبلک پیش از تو برسالت
الا رجالا مگر مردانی که نوحی الیهم وحی فرستاده شد بر ایشان حفص رحمه الله نوحی میخواند یعنی با وحی فرستادیم
بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهرها و دهها ودر وسیط آورده از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که

حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه ونه از دهها ونه از جن ونه از زنان و در باب سجاح کاهنه
که دعوی نبوت میکرد اصحت بیننا الطوف بها ولم تنزل انبیاء الله ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند
کافران فی الارض در زمین شام و یمن و بر دیار ثمود نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا پس ببینند
بنظر عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین آخر کار انکه مکذبان ومنکران که بودند من قبلهم پیش
از ایشان پس پند بر داشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند ولدار الآخرة وهر آینه سرای آخرت یعنی بهشت
ونعمت او خیر للذین اتقوا بهتر است از لذت فانیه دنیا وآنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی افلا تعقلون
آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است بیت چه نسبت جاه سفلی را بنزهتگاه روحانی چو ماند
گلخن تیره بگلشنهای سلطانی باید که معاندان زمان بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه
را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وظنوا وگمان بردند
رسولان انهم آنکه ایشان قد کذبوا بدرستی که تکذیب شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران
گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی
عذاب بر آن قوم فرود آمد فنجی من نشاء پس رهانیده هر کرا میخواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او ولا یرد وباز گردانیده
نشود باسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران که بدیشان فرود آید لقد کان بدرستی که هست فی
قصصهم در قصه انبیا وامم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام وبرادران او عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب مر خداوندان
عقول خالص را سلمی رحمه الله از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرار است پس اعتبار از
قصتها ارباب اسرار باشد و حقایق کلام در آینه دل بی غل ایشان روی نماید بیت دلی در یابد اسرار معانی که
روشن شد بنور جاودانی ما کان نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که بر بافته باشند ولکن ولیکن هست تصدیق الذی
تصدیق آن چیزی که بود بین یدیه پیش از وی کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست که در راستی و درستی وتفصیل کل
شیء وبیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دنیا و دین وهدی وراه نماینده است مر سالکانرا ورحمة
وبخشش است لقوم یومنون مر گروهی را که بگروند بتوحید خدای تعالی ونبوت مصطفی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم تسلیما

سورة الرعد خمس واربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم المر حروف مقطعه مختصر اند
از کلماتی که دلالت کند بر صفت الهی چنانچه الم گفته اند که الف الاست ولام لطف بی منتها ومیم ملک بی زوال
و راء رافت بر کمال وقول آنست که بعضی از ان دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه المر یعنی انا الله
اعلم واری تلک این آیات آیات الکتاب آیات قرآنست والذی انزل وآنچه فرو فرستاده شده است الیک
بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راستست چنگ در آن زن وبدان عمل کن ولکن اکثر
الناس ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یومنون نمیگروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله الذی
رفع السموات خدای تعالی آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید برداشته بغیر عمد بی ستونی که بر آن قایم باشد
ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بی ستون که شما ببینید پس
لازم آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست که آسمان بر آن مرفوع می باشد و در زواید السلوک
آورده که باری تعالی ستون عالیه وستون مرتفع سموات بی قایمه کرد را که آن تواند نمود برافراشت و بی ستونی
که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما مخفی است و قایمه موجود است ولیکن غیر مرئی است

وآن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات یعنی آسمان و زمین بعدل بپاست چون شاهان بغیر عدل نخواست
کرد باشد ستون خیمه بپای کی بود خیمه بی ستون برجای. ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بآفریدن عرش
یا مستولی شد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرموده بان بحفظ و تدبیر. وسخر الشمس
والقمر. و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بانچه خواست از حرکات ایشان بر حدی معین. کل هر
یک از ایشان یجری. سیر و حرکت میکند. الی اجل مسمی. تا وقتی نام برده شد یعنی مدتی معین که دور خود
با تمام رساند یا جای آن دارد تا زمانیکه سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت. یدبر الامر. تدبیر میکند
خدای تعالی کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت. یفصل الایات. بیان میکند
آیتهای قرآن یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احداث دلایل قدرت میکند بعد از دیگری. لعلکم. شاید که
شما. بلقاء ربکم. بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزای که خواهد داد در قیامت. توقنون. بی گمان گردید
و دانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا. وهو الذی مد الارض. و اوست
آنکه بکشید زمین را بر روی یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد. وجعل فیها. و بیافرید در آن
رواسی. کوههای محکم پای بهر جا که میخ زمین بود. وانهارا. و جویها. ومن کل الثمرات جعل فیها. و از همه میوها
پیدا کرد در زمین. زوجین اثنین. دو صنف مثلا سیاه و سفید خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد
بری و بوستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو داب العرب فی کلامهم. یغشی اللیل النهار. می پوشاند
و در می کشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک میشود از اینجا میتوان یافت که تغشیه روز نیز
بر شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از وست. ان فی ذلک. بدرستیکه درین آیات قدرت که مذکور شد. لایات
هر آینه روشن است. لقوم یتفکرون. مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکون اشیا و تخصیص هر یک
بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم. وفی الارض. و در زمین. قطع متجاورات. پارها است پیوسته بیکدیگر
این نیز یکی از دلایل قدرت که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایستهٔ زراعتست و برخی شوره زار و قدری بد
امیزد قطعهٔ سنگستان. وجنات. و دیگر در زمین بوستانهاست. من اعناب. از انگور بسیار. وزرع. و
و از کشتها. ونخیل. و خرمایان. صنوان. چند شاخ از یک اصل جسته. وغیر صنوان. و نه چنان بلکه متفرق
الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته. یسقی بماء واحد. آب داده میشوند این همه اشجار و زرع بیک آب. و
نفضل بعضها علی بعض. و تفضیل میدهیم بعضی را از آن بر بعضی دیگر. فی الاکل. در میوه بحسب شکل و لون و
رایحه و طعم. ان فی ذلک. بدرستیکه درین که ذکر کرده شد. لآیات. هر آینه دلالتهای واضح است. لقوم یعقلون.
مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند بود الا باراده
قادر مختار. در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق
با وجود آنکه پدر همه یکی است و در مدارک آورده که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار هر دلی را
صفتی و هر صفتی را نتیجهٔ دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و باز دلی بود آرمیده
بذکر پروردگار که قلوبهم تطمئن بذکر الله ع به بین تفاوت راه از کجاست تا بکجا. وان تعجب. و اگر عجب میداری ای محمد
صلی الله علیه وسلم از انکار دین کافران بدلایل وحدت. فعجب قولهم. پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند
از سخن ایشان که میگویند. ائذا کنا. آن وقت که باشیم. ترابا. خاک یعنی بعد از مرگ خاک شویم. ائنا. آیا ما

لفی

لفی خلق جدید. هر آینه باشیم در آفرینش نو باز یا زنده کرده شوند و محل تعجب است که ایشان خدای را خالق آسمان
و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود. آنکه پیدا ساختن کارش بود
زندگی دادن چه دشوارش بود. اولئک الذین. آن گروه آنند که ایشان. کفروا بربهم. نگرویدند بپروردگار خود را
بجهت ناگرویدن بقدرت او بر حشر و نشر. واولئک. و آن گروه آنانند که الاغلال فی اعناقهم. در گردنهای ایشان
است یعنی باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت
کفار در دوزخ این باشد. واولئک اصحاب النار. ملازمان آتش دوزخند. هم فیها خالدون. ایشان در آن آتش
جاویدانند. در بحر است که نضر بن الحارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق تعالی میفرماید که. و
یستعجلونک. و طلب تعجیل میکنند از تو. بالسیئة. بعقوبتی که خدای تعالی ایشان را مقرر کرد. قبل الحسنة. پیش از عافیت
حق تعالی عذاب استیصال را ازین صرف کرده و تعذیب مکذبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم را تاخیر فرموده با قیامت افکنده و آن
تاخیر حسنه است و آن استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب
میطلبند. وقد خلت. و حال آنکه گذشته است. من قبلهم المثلات. پیش ازین عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ
و رجفت و ایشان دانسته پس چرا بدان اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن می طلبند. وان ربک. و بدرستیکه پروردگار
تو. لذو مغفرة. هر آینه خداوند آمرزش است. للناس. برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق ایمان کنند
خدای تعالی بیامرزد ایشان را. علی ظلمهم. با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفر است. وان
ربک. و بدرستیکه پروردگار تو. لشدید العقاب. سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند
دو مغفرتست بر مومن بر توبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافر بر انکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید
قواعد خوف و رجا درین آیتست میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او نومید نشوند و عقوبت کننده است
تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده اگر عفو خدای تعالی نبودی هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی
همه کس تکیه بر عمل کرده از عفو باز ماندی. بیت: ز حق می ترس تا غافل نگردی. مشو نومید تا بد دل نگردی. ویقول الذین کفروا
و میگویند آنانکه کافر شدند. لولا انزل. چرا فرستاده نمیشود. علیه. بر محمد صلی الله علیه وسلم. آیة من ربه. نشانهٔ از پروردگار
او یعنی معجزهٔ که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی. انما انت منذر. جز این نیست که تو بیم کنندهٔ یعنی فرستاده
شدهٔ برای بیم کردن بر تو همین بلاغست پس ترا در اظهار آیات چه اختیار. ولکل قوم هاد. و مر هر گروهی را راه نماینده است
یعنی هر پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام و در طب
در وقت عیسی پس معجزه موسی و عیسی علیهما السلام که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان و چون فصاحت بر شما غالبست قوی
ترین معجزهٔ من قرآنست فاتوا بسورة من مثله. الله یعلم. و خدای تعالی میداند. ما تحمل. آنچه بر میدارد. کل انثی.
هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت دراز و کوتاه و جز آن. وما تغیض الارحام. و دانند
بکاهد رحمها یعنی حق تعالی بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید. وما تزداد. و آنچه زیاده سازد
یعنی خدای تعالی افزون گرداند در جثهٔ ولدان اعضای زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل بود
بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم و در انوار شافعی نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن
بزاد در هر بطنی پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزد امام اعظم
دو سال و امام شافعی چهار سال و پیش مالک پنج سال رحمهم الله. وکل شیء. و همه چیزی. عنده. نزدیک او. بمقدار. باندازه

باندازه است که از آن کم و زیاده نشود. عالم الغیب اوست داننده پوشیدها از حس والشهاده و آشکارا
یعنی حاضر بر حواس الکبیر بزرگ المتعال برتر از همه سواء منکم یکسان است از شما در پیش علم او من اسر
القول هر که پوشد سخن را در نفس خود ومن جهر به و هر که اشکارا کند آنرا با دیگری ومن هو مستخف و هر که طلب
خفا می کند و می پوشد عمل خود را باللیل بشب وسارب و هر که ظاهر است و اشکاره میکند عمل خود را بالنهار
بروز یعنی مطلق هیچ چیز از قول و فعل له معقبات خودرا فرشتگانند در پی اقوال او در روز و شب من بین یدیه
از پیش روی ومن خلفه و از پس او یحفظونه نگاه میدارند او را من امر الله بفرمان خدای تعالی از وصادر میشود
می نویسند و ایشانرا بررزه و کرام الکاتبین میگویند در تبیان اورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح
واشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق تعالی فرشتگانرا آفرید تا بندگان او را نگاه دارند
از مضار و مکاره در زاد کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای تعالی ملائکه موکل را موکل ادمیان نکردی هر اینه جنیان
ایشانرا بربودندی از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشتند و عنقریب قصه
ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی ان الله بدرستی که الله تعالی لایغیر تغییر نمیکند ما بقوم آنچه بگروهی
باشد از عافیت و نعمت حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند ما بانفسهم آنچه در نفسهای ایشانست یعنی
بدل کنند احوال جمیله را با خلاق رذیله سلمی گوید که تغییر دهند زبانها از ذکر او و تغییر دهند دلهای را از برخود
و مادام که دلها با او راست دارند و غفلت نورزند تا رفیض هدایتشان متصل بود حرکت هواست که دل از نگاهداشتن ایمان
نگاه دار سر رشته تا آنکه دارد و اذا اراد الله و چون خواهد خدای تعالی بقوم سوءا بگروهی عذاب و عقوبت و
هلاک فلا مرد له پس باز گردانیدن نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از خود یا از دیگری و ما لهم و نیست
آن قوم را من دونه بجز خدای تعالی من وال کسی که متولی ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند مر ایشانرا هو الذی
اوست آنکه یریکم البرق بشما بنماید برق و آن لمعه سریع الزوال است که از سحاب ظاهر و از نشانه باران باشد
پس خدای تعالی برق را می نماید خوفا از برای ترس مسافر کسی که باران او را ضرر کند وطمعا و برای طمع مقیم و جمعی
که بباران محتاج باشند وینشئ السحاب الثقال و یسبح الرعد و تسبیح میگوید رعد بحمده والملائکة ملتبس
بحمد خدای تعالی یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکی است که سحاب را میراند و برق تازیانه
اوست در حقایق سلمی اورده از ابن ریحانی رحمه الله نقل میکند که مجموع فرشتگان یا اینها که اعوان رعد اند من
خیفته از ترس خدای تعالی ویرسل الصواعق و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فیصیب بها پس میرساند
آنرا من یشاء هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه اورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن
طفیل یا اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدیدن محمد صلی الله علیه و سلم می رویم و چون من او را بسخن مشغول کردانم در
عقب وی در آی و شمشیری بر فرق وی زن چون بمجلس در آمدند عامر آن حضرت صلی الله علیه و سلم را مشغول کردانید
و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم بروم و لشکری جرار از سوار و پیاده بر سر تو ارم این بگفت و با
اربد بیرون آمد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت آن همه وصیت کجا شد
اربد گفت هرگاه که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حائل شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقه
بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه مدینه بر بدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجانب نبوت صلی الله علیه و سلم
آمد گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضبی

صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق تعالی این آیه فرستاد که بهر که خواهد فرستد از کافران. وهم یجادلون فی الله
و ایشان جدال می کنند در حق خدای تعالی که از چه چیز است بجدال ایشان تکذیب پیغمبر است صلی الله علیه و سلم در آنچه خدا را
بدان وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وهو شدید المحال و خدای تعالی سخت عقوبت
بمحالان له مر خدایراست دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزاواری
آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند والذین یدعون وانانکه
می خوانند من دونه بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لایستجیبون لهم اجابت نمیکنند ایشانرا
بشیء بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچو اجابت که بگشاده هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب
یعنی تشنه که بسر چاهی رسد و با او دلو و رسنی نبود هر دو دست را بجهله بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا
آب را می طلبد لیبلغ فاه تا بدهن او رسد وما هو ونیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است
دانا نیست بخواندن و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز
نسبت با عیان خود همین حال دارند وما دعاء الکافرین و نیست دعاء کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در
گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن ولله یسجد و مر خدایرا سجده کند من فی السموات و من فی الارض
هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان برداری مراد مومنان اند هر که در آسانی
و دشواری فرمان برند و سجده کنند وکرها و از روی کراهت و نا خواهندگی مراد کافرانند که در وقت
شدت و بحکم ضرورت سجده میکنند وظلالهم و سجده میکند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدایرا
به تبعیت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب والاصال بشبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص
وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان ظاهر باشد که حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود
قرانی میکند این را السجود الظل و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا در این
چیز و سجده و در باب دهم از سفر ثانی آورده از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه
ایست و آن سایه جداست مر حق را و قایم است بعبادت او بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی
اگر از اهل موافق است او با ظل خود در آن سجده یکی اند و اگر مخالفست او در آن طاعت نایب مناب اوست
و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت
خاصیت آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشانده بیت بران زخمی زند کین بی نیاز است
برای مرهم نهد کین دلنواز است قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم من رب السموات والارض کیست آفریدگار آسمانها و
زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا قل الله
قل افاتخذتم بگو آیا فرا میگیرید من دونه اولیاء بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی معبودانی
که از بندگان آسمان و زمین اوست چه ایشانرا و امی پرستید و می گیرید دوستانی که ایشان لایملکون نمیتوانند
مالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود نفعا سودی ولاضرا و نه زیانی یعنی برای خود جر نفع نمی توانند
و بر دفع ضرری از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه تواند رسانید و بچه نوع زیان از او باز توانند داشت
قل هل یستوی الاعمی بگو آیا برابر باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر و بینا که پرستنده خداست ام
هل تستوی الظلمات یا برابر میکند تاریکیهای شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت ام جعلوا لله آیا

کافران ساختند برای خدای تعالی شرکاء خلقوا انبازانی که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن خدای تعالی فتشابه الخلق
پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای تعالی کدام است و آفریده شرکا کدام یعنی ایشان
شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان مشتبه باشد و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه
خدای تعالی آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست قل الله بگو خدای تعالی خالق کل شیء آفریننده همه چیزها و شریکی
ندارد و در آفریدن تا شریک او باشد و در پرستیدن وهو الواحد و اوست یگانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها
انزل فرو فرستاد من السماء از سحاب یا از جانب آسمان ماء آبی فسالت اودیة پس رفت رودخانهای از آن آب
بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که مقرر کرده که آن
سود رساند و زیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان زبدا رابیا کف بلند یعنی بزبر آورد ومما
یوقدون و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند علیه فی النار بر وی در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر
و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتغاء حلیة از برای طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی و آلات محاربت و ممارست زبد
کفی است مثله مثل آنکه بر روی آبست کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای تعالی الحق والباطل
حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی برای انواع
و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد فاما
الزبد اما کف روی آب و خبث بالای فلز فیذهب جفاء برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس
و اما آنچه سود رساند مردمان چون آب صافی یا فلز گداخته بی غش فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا منتفع شوند
کذلک همچنین یضرب الله الامثال می زند مثلها را برای تعقل و تامل در آن در این آیه علماء تنزیل و ارباب تاویل را
لطایف بسیار است بعضی برانند که مراد از این آب قرآنست که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلهای اند که فراخور
استعداد خود از آن فیض می گیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع بسخن حق آن
و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیت باشد ممکن که در مطالعه همین محل از جواهر التفسیر بدان معنی
فایز تواند شد والله الموفق للذین استجابوا مر آنان را که اجابت نمودند لربهم الحسنی مر فرمان پروردگار خود را پاداش
نیکوست یا دار حسنی که بهشت است والذین لم یستجیبوا و آنانکه اجابت نکردند له مر خدای را لو ان لهم اگر باشد
مر ایشان را ما فی الارض آنچه در زمین است جمیعا همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع ومثله و مانند اینها هم
دیگر معه با آن باشد اگر آن قدر که نقود و امتعه دنیا است با آن اضافه کنند و هم تصرف کافران باشد و زمام
لافتدوا به هر اینه فدا نمی کنند آن را تا از عذاب برهند اولئک آن گروه لهم سوء الحساب مر ایشان راست بدی تمام
یعنی سختی حساب که حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان بیامرزند ومأویهم و بازگشت ایشان جهنم
دوزخ است وبئس المهاد و بد جایگاهی است دوزخ افمن یعلم آیا کسی که میداند انما انزل آنکه هر چه فرو فرستاده اند
الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست است یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه کمن هو اعمی همچو کسی
نابینا باشد و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشود بقرآن اولوا الالباب خداوند
عقلهای صافی شده از معارضه وهم الذین یوفون آنانکه وفا میکنند بعهد الله به پیمان خدا که در روز میثاق
بسته اند ولا ینقضون المیثاق و نمی شکنند آن پیمان را والذین یصلون و آنان که پیوند میکنند ما امر الله به
امر کرده است خدای تعالی بآن ان یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم با ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدایی میان ایشان

نصف

ویخشون

ویخشون ربهم و می ترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون و خوف میکنند سوء الحساب از سختی حساب
والذین صبروا آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش
واقاموا الصلوة و بپا داشتند نمازهای بفرض را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنچه
واجب بود سرا و علانیة پنهان و آشکارا ویدرؤن و دفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکو کردند
و گفته اند شفاعت را بحکم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه
در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی ارباب تحقیق فرموده که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند
و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان برید در پیوستند کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنگش زند ثمر بخشد از صدف یاد گیر نکته حلم هر که سر بردش گهر بخشد اولئک آن گروه که بدین صفت موصوفند
لهم مر ایشان راست عقبی الدار سر انجام نیکو یعنی جزای عمل دار دنیا در عاقبت و آن چه چیز است جنات عدن
بوستانهای پایدار است که همیشه باشند در او یدخلونها در آیند ومن صلح و هر که در آید شایسته باشد بایمان و
طاعت من آبائهم وازواجهم وذریاتهم از پدران ایشان و از زنان ایشان و فرزندان ایشان والملئکة یدخلون علیهم
و فرشتگان در آیند بر ایشان من کل باب از هر بابی از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که بمقدار شبانروزی
از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلام علیکم بشارت بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید
بود بما صبرتم بسبب آنکه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوستترین صفت
است نزد خدای تعالی چنانچه در اخبار است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای تعالی رسی
نه غنی که انجا فقرا از همه مقبول ترند فنعم عقبی الدار پس نیک است سرانجام کار آن سرای که ایشان یافتند والذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون و آنانکه بریدند ما امر الله به آنچه خدای تعالی فرموده است بآن
چنانکه ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها ویفسدون فی الارض و تباهی میکنند
در زمین ظلم یا کفر یا معصیت یا فتنه انگیزی اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشان راست دوری از رحمت ولهم سوء
الدار و مر ایشان راست بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط الرزق خدای تعالی گشاده میگرداند روزی را
لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و قادر است که تنگ میسازد بر کسی که اراده میکند وفرحوا و شاد شده اند
اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این سرای
فی الآخرة در جنب آن سرای الا متاع قلیل مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی و بقائی ندارد چون
ادوات خانه ویقول الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد صلی الله علیه وسلم آیة
من ربه آیتی از پروردگار او بدان وجه که میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای تعالی یضل من یشاء گمراه میکند
هر کرا میخواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر میخواهد با وجود شهود هزار آیه گمراه
سازد ویهدی الیه و راه نماید بسوی مشاهده آیات من اناب هر که باز گردد بوی و آنها چه کسانند الذین
آمنوا آنانند که گرویدند بخدای تعالی وتطمئن قلوبهم و آرام می یابد دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای تعالی یعنی ذکر
خدای تعالی بشنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت یا بکلام او که قوی
ترین معجزات است و در فصول از ابن عیینه نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالتست که دلهای مومنان بدو آرام
دارد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تعالی تطمئن القلوب آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیهم سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات
علا و آرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی است و نیز گفت دل بوجدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا وهو مقصد الاقصی
الذین آمنوا. آنانکه گرویدند. وعملوا الصالحات. و بکردند عملهای شایسته. طوبی لهم. زندگانی خوش است
مر ایشانرا. وحسن مآب. و نیکویی بازگشت. طوبی بشارتست بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوش حالی یا
نام بهشتست بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن آن در موضع حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی ازان نبود و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن درخت منفجر
باشد. وکذلک. و همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم. ارسلناک. ترا فرستادیم. فی امة قد خلت. بسوی امتی که
گذاشته است. من قبلها امم. پیش از ایشان امتان دیگر. لتتلو. تا بخوانی. علیهم. بر ایشان. الذی اوحینا الیک.
آن چیزها که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن. وهم یکفرون. و حال آنکه ایشان نمی گروند. بالرحمن. بخدای تعالی که رحمن نام
اوست مراد مشرکان مکه اند چون ایشانرا گفتند سجده کنید رحمن را گفتند قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز
که حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن
عمرو گفت ما ندانیم ما الرحمن. قل هو ربی. بگو رحمن آفریدگار منست. لا اله الا هو. هیچ معبودی سزای پرستش
نیست مگر او. علیه. بر او. توکلت. توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن. والیه متاب. و بسوی اوست
بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از
حوالی مکه بردار تا زمین گشاده گردد و دیگر زمین بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب
را زنده گردان تا پدران ما را در باب تو با ما سخن گوید آیة آمد. ولو ان قرآنا. و اگر کتابی بودی که درین عالم. سیرت به
الجبال. روان شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود برفتی. او قطعت به الارض. یا شکافته
شدی بوی زمین چون برو خواندندی. او کلم به الموتی. یا سخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگان را هر آینه این قرآن
بود که غایت است در اعجاز و نهایتست در تذکیر و انذار. بل نه چنانست که کافران میگویند که بقرآن تو و بنو ما
تو می باید که اینها واقع شود. لله الامر جمیعا. و خدایراست همه کارها یعنی همه قدرت بر همه چیز هر گاه که خواهد
این آیتها ظاهر گرداند. افلم ییأس الذین آمنوا. یا نا امید شدند آنها که گرویده اند یعنی مومنان او ایمان ایشان
یعنی مقترحان آیات بانکه دانسته اند. ان لو یشاء الله. آنرا اگر خواهد خدای تعالی. لهدی الناس جمیعا. هر آینه
راه نماید همه مردمان را صاحب کشاف گفته که یأس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت
بمشیت بار بستر است. ولا یزال الذین کفروا. و همیشه آنانکه کافر شدند. تصیبهم. برسد ایشانرا. بما صنعوا.
بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد. قارعة. عذابی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده. او تحل. یا فرود آیی تو که محمدی
صلی الله علیه وسلم. قریبا. بموضعی نزدیک. من دارهم. از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت
تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیوسته در بلا بودندی و سرایای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی
ایشان غارت کردندی پس حق تعالی فرمود که همیشه بلا بر ایشان خواهد رسید. حتی یأتی. تا وقتی که بیاید. وعد الله.
وعده خدای تعالی که موتست یا قیامت یا فتح مکه. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. لا یخلف المیعاد. خلاف نکند وعده را
پس برای تسلیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگوید. ولقد استهزئ. و بدرستی که استهزا کرده اند. برسل. به پیغمبران. من
قبلک. پیش از تو چنانچه این قوم میکنند. فامليت. پس مهلت دادم. للذین کفروا. مر آنانرا که نگرویده اند و مدتی

بگذشتیم در راحت و تن آسانی. ثم اخذتهم. پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت. فکیف کان. پس چگونه بود. عقاب.
عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهویل است. افمن هو. آیا هر که او باشد. قائم علی کل نفس. نگاهبان
بر هر نفس یا پاداش دهد. بما کسبت. بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی با براست با کسی چنین باشد یعنی که خدای تعالی
که نگاه دارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست بلکه با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان. وجعلوا.
و میسازند کافران. لله. مر خدایرا. شرکاء. انبازان یعنی اصنام که می پرستید. قل سموهم. بگو نام نهید و وصف
کنید این شرکا را باسما و اوصافی لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق
تعالی را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یکی ازین اسما بر اصنام نمی توان
کرد. ام تنبئونه. بلکه خبری دهید خدای تعالی. بما لا یعلم. بآنچه نمیداند. فی الارض. در زمین یعنی شریک خود در الوهیت
نفی علم از برای انتفاء معلوم است. ام بظاهر من القول. یا نام نهید بتانرا شرکاء بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی
اعتبار یعنی چون تسمیه مشک بکافور. بل زین. بلکه آراسته اند. للذین کفروا. برای آنانکه نگرویده اند. مکرهم.
کید و کذب ایشانرا. وصدوا. و باز داشته شده اند. عن السبیل. از راه راست و دین درست. ومن یضلل الله.
و هر که فرو گذارد خدای تعالی او را در ضلالت افکند. فما له من هاد. پس نیست او توفیق دهنده که راه نماید. لهم.
مر کافرانراست. عذاب فی الحیوة الدنیا. عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب. ولعذاب
الآخرة. و هر آینه عذاب آن سرای. اشق. سخت تر و دشوار تراست بر ایشان. وما لهم. و نیست مر ایشانرا. من الله
من واق. نگاه دارنده که نگذارد تا که معذب شوند. مثل الجنة التی. از آنچه بر تو خوانیم ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت
وعد المتقون. وعده داده شده اند پرهیزکاران بوی در آیند. تجری. میرود بیوسته. من تحتها الانهار. از زیر
درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها. اکلها. میوه آن بستان. دائم. همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد
بخلاف میوهای دنیا. وظلها. و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایهای دنیا ملک محدود باشد امام قشیری
فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل عنایت اند که بیوسته ظلیل است. بیت. سایه دولت او در
جهان جاوید است. ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او. تلک. آن بهشت موصوف. عقبی الذین اتقوا. مآل
حال و منتهی کار آنانست که پرهیزکاری کردند. وعقبی الکافرین النار. و عاقبت مهم کافران آتش دوزخ. والذین
آتیناهم الکتاب یفرحون. و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب او
از یهود هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت شاد میشوند. بما انزل
الیک. بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن. ومن الاحزاب. و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب
چون حیی بن اخطب و کنانة ابن الربیع و اتباع ایشان و سید و عاقب و اشیاع ایشان. من ینکر. کسی هست که
اشکاره انکار کند. بعضه. برخی ازانرا که در مخالفت شریعت ایشان است. قل انما امرت. بگو مر ایشانرا که
جز این نیست که من مامور شده ام. ان اعبد الله. بانکه پرستیم خدای تعالی را بیگانگی. ولا اشرک به. و شرک نیارم
بوی چنانکه شما آوردید و عزیر و مسیح را بخدای گرفتید. الیه. بخدای تعالی نه بغیر او. ادعوا. میخوانم خلق را و
الیه مآب. و بسوی اوست بازگشت ما. وکذلک. و همچنانکه فرستادیم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان
انزلناه. فرستادیم بتو قرآنرا. حکما. کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد و یا حکم کننده میان حق و باطل. عربیا.
مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ وی باشد. ولئن اتبعت. اگر متابعت کنی. اهواءهم. آرزوهای مشرکان

راکه ترا بدین اباء دعوت میکنند یا امانی جهودان راکه ترا رجوع بقبلهٔ خود میخوانند. بعد ما جاءک پس از
آنکه آمد بتو. من العلم. از دانشی یعنی بعد از انکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا ناسخ حکم صلوة بقبلهٔ
یهودی اگر بروی ایشان شوی. مالک نیست ترا. من الله. از عذاب خدای تعالی. من ولی. هیچ یاری که نفع
رساند. ولا واق. و نه نگهداری که عقاب حق تعالی از تو باز دارد. آورده اند که یهودان سرزنش میکردند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم را و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست و هموارهٔ بازواج و امتزاج با زنان مشغول اگر
او پیغمبر بودی هر اینه امر نبوت او را اشتغال بمهم نسوان باز داشتی این آیه آمد که. ولقد ارسلنا. و هر آینه ما فرستادیم
رسلا من قبلک. پیغمبران پیش از تو. وجعلنا لهم. و بدادیم مر ایشانرا. ازواجا. زنان. وذریة. و فرزندان. وما کان
و نباشد و نشاید. لرسول. فرستادهٔ را یعنی در وسع او نباشد. ان یاتی بایة. انکه بیارد معجزهٔ که از وی اقتراح
کنید. الا باذن الله. مگر بامر خدای تعالی یا بتقدیر او و جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که
هیچ پیغمبری نبود که معجزهٔ تواند آورد مگر خواهد خدای تعالی و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند. لکل
اجل. هر وقتی را. کتاب. حکمی است نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال
خلایق کتابیست نزدیک خدای تعالی که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد. یمحو الله. محو کند خدای تعالی. ما یشاء. آنچه
میخواهد. ویثبت. و اثبات میکند آنچه میخواهد. وعنده. و نزدیک اوست. ام الکتاب. اصل کتاب که لوح محفوظ
است و هیچ کاتبی نباشد الا که نوشته شده بود در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق
نباشد و بگذارد و غیر آنرا چون حفظه و بر آنچه از انسان صادر شود آن اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن
دفتر را بموقف عرض رسانند حق تعالی قولی و فعلی را که ثواب و عقاب بدان متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت گذارد
یا سیئات تایب را محو کند و بدل او حسنات اثبات کند یا مردگی و ضعف پیری را علماء دین بر آنند که محو کند آنچه
خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل در زاد المسیر آورده که
نزدیک حق تعالی دو کتابست غیر از ام الکتاب و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغیر بام الکتاب راه نیابد و
ابو درداء رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق تعالی نظر کند در کتابی که غیر
از و هیچکس در ان نظر نمی کند و هر چه خواهد در وی ثبت کند در فصول فرموده که محو کند قوم افکار از قلوب ابرار
و اثبات کند بجای آن رموز اسرار سلمی از محمد راوی نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد
از شهود عبودیت و لوازم آن اثبات کند از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خاصان
ریا می سترد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند جود ثابت میسازد شره میبرد و قناعت
می آرد حسد می سترد شفقت می نهد و از دل راحتی اختیار می برد تسلیم می نهد تفرقه محو میکند جمع اثبات میکند
از دل محبت رسوم انسانیت می سترد نعوت ربانیت امام قشیری فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق
ربانی شهود خلق می برد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد از ان بنده
میکاهد و از آن خود می افزاید تا چنانچه اول خود و باخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که الهی
جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو اثبات تو راه اضافت برداشت از ان من میکاست و از ان تو می افزود
تا آخر همان شد که باول بود. بیت. محنت همه در نهاد آب و گل ماست. پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست. در عالم غیب خانهٔ
داشته ایم. رفتیم بدان خانه که منزل ماست. واما نرینک. و اگر بنمائیم ترا. بعض الذی. برخی از آنچه. نعدهم. وعده دادیم

کافرانرا از عذاب. او نتوفینک. یا ترا بمیرانیم پیش از آن. فانما علیک البلاغ. پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام
و تبلیغ احکام است و بس. وعلینا الحساب. و بر ماست شمار و پاداش ایشان. اولم یروا. آیا نمی بینند اهل مکه و نمی دانند
انا نأتی الارض. بدرستی که ما می آئیم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار. ننقصها. و کم میکنیم پاره پاره. من اطرافها. از
کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجع بیهود است
حق تعالی فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان می دهیم. والله یحکم. و خدای تعالی
حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اسلام و اقبال ایشان. لا معقب. هیچ رد کنندهٔ
و باز پس گردانندهٔ نیست. لحکمه. مر حکم او را. وهو سریع الحساب. و اوست زود حساب یعنی بزودی و آسانی
حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلال. وقد مکر الذین من قبلهم. بدرستی که
مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفرهٔ زمان تو بودند. فلله المکر جمیعا. پس مر خدا راست یعنی
نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان. یعلم. میداند. ما تکسب کل نفس. هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و
جزای او آماده میسازد. وسیعلم الکفار. زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبدهٔ اصنام که فردای قیامت
لمن عقبی الدار. مر که راست عاقبت پسندیده در آن سرای. ویقول الذین کفروا. میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان
مکه یا رؤسای یهود که. لست مرسلا. نیستی فرستاده از پیش خدای تعالی بنبوت و دعوت. قل کفی بالله. بگو خدای تعالی
بسنده بس. شهیدا. گواه. بینی و بینکم. میان ما و شما. ومن عنده علم الکتاب. و دیگر نزدیک اوست علم کتاب
لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح فرا میگیرد و یا علم قرآن که آن مومنانند و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی
است رضی الله عنه یا علم توریة و آن عبدالله بن سلام و امثال او رضی الله عنهم اجمعین

سورة ابرهیم علیه السلم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم. الر. در شرح تاویلات امام ماتریدی مسطور است که حروف مقطعه
ابتلا ست بتصدیق مومن و تکذیب کافر و خدای تعالی بندگان بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی بر انند که این حروف
اسامی قرآنند و بدین وجه تو آن گفت که الر یعنی قرآن. کتاب انزلناه. کتابیست که فرستادیم آنرا. الیک. بسوی تو
لتخرج الناس. تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن. من الظلمات. از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک
یا بدعت. الی النور. بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت. باذن ربهم. بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان قشیری گفته
که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر و در بحر گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که
ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات بصیقل نفی خواطر و تجرید از مشاغل زدوده کرده نور هستی حق تعالی بر
مرآت باطن بر تو افکند و سالک را از و و از مزاحمت غیر او باز رهاند تا بخودش شعور ماند و نه عدم
شعور بخود نیز داند. بیت. یارب سببی که زد و دنیی خود برهم. وان سد برین و از بدی خود برهم. در هستی خود مرا بیخود کن تا از
خودی و بیخودی خود برهم. و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن
مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و ازینست که میگوید. الی صراط العزیز. بیرون آری ایشانرا
از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب. الحمید. ستوده و آن راه دین اسلام حق است پس در صفت عزیز و حمید
میفرماید. الله الذی. معبودی بحق که مر او راست. ما فی السموات. آنچه در آسمانهاست از موجودات. وما فی
الارض. و آنچه در زمین است از مبدعات. وویل للکافرین. و رنج و مشقت مر ناگرویدگان را بقرآن. من عذاب
شدید. از عذابی سخت که بدیشان رسد. الذین. کافران انانند که از روی جهالت. یستحبون الحیوة الدنیا. دوست

میدارند و برگزینند زندگانی دنیارا . علی الاخرة . بران سرای . و یصدون . و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله
از راه خدای تعع یعنی منع کنند از ایمان به پیغمبران و قرآن . و یبغونها . و می طلبند برای راه . عوجا . کجی یعنی میگویند
که این راه کج است و بمنزل مقصود نمی رسد . اولئک . آن گروه که بدین صفتها موسوم اند . فی ضلال بعید . در گمراهی
اند دور از حق بعد فی الحقیقه صفت ضال است و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر
گوید که قریش میگفتند که این چه حالست که همه کتب منزله بلغت اعجمی فرود آمد و کتابیکه بمحمد صلی الله علیه وسلم آمد عربی است
آیة آمد که . و ما ارسلنا . و نفرستادیم ما . من رسول . هیچ پیغمبری . الا بلسان قومه . مگر بلسان قوم او یعنی گروه
او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چون پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد
پس حق تعع انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد . لیبین لهم . تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان
فهم کنند و عذر نگویند که این سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلم با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم در لباب گوید
نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بزبان قومی که برایشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم بهمه مردمان و در
جواب کسی که گوید پیغمبری مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر و کتب متعدد بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند
که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشان
است و حرمان از علوم منشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت . فیضل الله من یشاء . پس گمراه
گرداند خدای تعالی هرکه را خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود . و یهدی من یشاء . و راه نماید هرکرا خواهد یعنی توفیق
دهد تا راه یابد . و هو العزیز . او ست غالب در حکم خود . الحکیم . راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است
و لقد ارسلنا موسی . و هر آینه ما فرستادیم موسی را . بایاتنا . بدلایل قدرت یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا
و گفتیم . ان اخرج . آنکه بیرون آر . قومک . گروه خود را که بنی اسرائیل اند . من الظلمات . از تاریکیهای جهالت و
شبهت . الی النور . بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان
و ذکرهم . و پند ده ایشانرا . بایام الله . بروزهای که حق تعع عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل
را روزهای که در آن گرفتار بودند بدست فرعونیان . ان فی ذلک . بدرستی در این چه یاد کردیم . لایات . هر آینه
دلالتهاست بر قدرت الهی . لکل صبار . هر صبر کننده را بر بلا . شکور . شکر گوینده را بر آلا . و اذ قال موسی . و یاد کن
آنرا که گفت موسی علیه السلم . لقومه . مر بنی اسرائیل را . یا قوم اذکروا . ای گروه من یاد کنید . نعمة الله . نعمتهای خدای تعالی
که انعام فرموده . علیکم . بر شما . اذ انجاکم . چون رهانید شما را . من آل فرعون . از کسان فرعون . یسومونکم . میچشانیدند
شما را . سوء العذاب . بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و بر بندگی گرفته کارهای سخت می فرمودند و
یذبحون . و می کشتند . ابناءکم . پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک
فرعون بسبب او باشد . و یستحیون نساءکم . و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند
و فی ذلکم . و در آن محنت و شدت . بلاء . آزمایش بوده شما را . من ربکم . از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شما را
از حق تعالی . عظیم . بزرگ . و اذ تاذن . و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه کردانید شما را . ربکم . پروردگار
شما . لئن شکرتم . اگر شکر کنید بر نعماء من . لازیدنکم . هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را . و لئن کفرتم . و اگر ناسپاسی
نمایید بر آن . ان عذابی . بدرستی که عذاب من . لشدید . سختاست بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود

در دنیا و وقوع عقوبت در عقبا شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده
کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری کنید بر ایمان افزون کردانم باحسان و اگر بران شکر گوید زیاده سازم بمعرفت اگر
بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوید با لام برم بر درجه قریب و بشکر آن نعمت در آرم
بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق معلوم میشود که شکر مرقات و معراج تصاعد بر درجات است
و فی المثنوی المعنوی شکر نعمت نعمتت افزون کند . کس زبان بر شکر گفتن کی کند . شکر باشد دفع علتهای دل سود دارد
شاکر از سودای دل . قال موسی . و گفت موسی علیه السلم که ای گروه من . ان تکفروا انتم . اگر کافر شوید شما یا ناسپاسی میکنید
و من فی الارض جمیعا . و هرکه هست در همه زمین از پری و آدمی . فان الله لغنی . پس بدرستی که خدای تعع بی نیاز است
از عبادت و شکر شما . حمید . ستوده است بر ستایش خلق در ذات مخلوقات بنعمت او ناطق اند و السنه جمیع اشیا
بتسبیح و حمد او جاری . بذکر شن جمله موجودات گویا . همه او را از روی شوق جویا . الم یاتکم . آیا نیامد بشما تتمه کلام
موسی است علیه السلم یا ابتدای سخنی است از حق تعع با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد
نبؤ الذین من قبلکم . خبر آنانکه پیش از شما بودند . قوم نوح . گروه نوح . و عاد و ثمود . و قبیله عاد و قوم ثمود . و الذین
من بعدهم . و آنانکه بعد از ایشان بودند . لا یعلمهم . نمی داند عدد ایشانرا از بسیاری . الا الله . مگر خدای تعع در
تبیان آورده که خدای تعع بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشانرا منقطع ساخته که غیر خدای
تعع بران کسی اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که میان عدنان و ابرهیم سی قرن گذشته
و از اهل قرون هیچکس خبر ندارد الا حق تعع . جاءتهم . آوردند به پیشینیان . رسلهم . پیغمبران ایشان . بالبینات
حجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان . فردوا ایدیهم . باز پس گردانیدند دستهای خود را . فی افواههم
در دهنهای خود یعنی امتان دست خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب
یا اصابع خود را بر دهان نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن
نگویید . و قالوا انا کفرنا . و گفتند ما نگرویده ایم . بما ارسلتم به . بآنچیزی که شما فرستاده شده اید بزعم خود
و انا لفی شک . و بدرستی که ما در شکیم . مما تدعوننا . از آنچه میخوانید ما را . الیه . بسوی آن از توحید و ایمان
مریب . شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولانرا متهم داشتند با غراض فاسده . قالت رسلهم
گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدائی دعوت میکنیم . افی الله شک . آیا در وجود خدای تعع شکی هست
و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده . فاطر السموات و الارض خدای تعع آفریننده آسمان و
زمینها است . یدعوکم . میخوانند شما را بایمان . لیغفر لکم . تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می
آمرزد . من ذنوبکم . بعضی گناهان یعنی آنکه قبل از ایمان بوده . و یؤخرکم . و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت
دهد شما را . الی اجل مسمی . تا وقتی نام برده شده که اخر اعمار شما بود . قالوا . گفتند ایشان در جواب رسولان . ان انتم . نیستید
شما . الا بشر مثلنا . مگر آدمی مثل ما در صورت و هیأت و هیچ فضل نیست شما را از روی ظاهر پس چرا شما
مخصوص شدید بنبوت از میان ما . تریدون . میخواهید . ان تصدونا . آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری صلی الله علیه وسلم
عما کان یعبد . از آنچه بودند که می پرستیدند . اباؤنا . پدران ما از اصنام . فاتونا بسلطان . پس بیارید حجتی
مبین . روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوت و مزیت رساله گوئیا که معجزه می دیدند
اعتباری نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم

قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان علیهم ان نحن الا بشر مثلکم نیستیم ما مگر بشری مثل شما یعنی
مشارکت در جنسیت مسلم میداریم ولکن الله ولیکن خدای تع یمن منت می نهد بنعمت نبوت و رسالت علی من
یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود وما کان لنا ونیست ما را و نمی توانیم ان نأتیکم بسلطان
انکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبند الا باذن الله مگر بفرمان خدای تع و بمشیت او یعنی ما از
پیش خود بخواست خدای تع کاری نمیتوانیم ساخت ناتوانی و عجز لازم ماست قدرت و اختیار از آن خداست
کارها را بحکم راست کند او توانا است هر چه خواست کند وعلی الله و بر خدای تع فلیتوکل المؤمنون باید که توکل
کنند گرویدگان وما لنا و چیست ما را یعنی عذر داریم الا نتوکل در آنکه توکل نکنیم علی الله بر خدای تع
وقد هدانا و حال آنکه راه نمود ما را سبلنا براههای راست ما یعنی راهی که بدان می شناسیم و میدانیم که امور
از منه بدست قدرت اوست ولنصبرن و بخدای تع صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه آزار می
رسانید ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله و بر خدای تع فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشد توکل متوکلان
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون
کنیم شما را من ارضنا از زمین دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فی ملتنا
در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فأوحی الیهم پس وحی کرد بر پیغمبران ربهم
پروردگار ایشان و سوگند یاد نمود که لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران را یعنی کافران
را ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعدهم پس از هلاک ایشان ذلک این
امر مقرر و این وعده راست است لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از استادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز
قیامت او را در موقفی من حکم میکنم یاد آرند وخاف وعید و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب واستفتحوا
وطلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تع بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی
یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل است عذاب برو فرود آید خدای تع حکم فرمود و انبیا
و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاص کل جبار هر گردنکشی عنید ستیزنده
با حق تع یا معرض از طاعت او من ورائه جهنم از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود
بر آن وجه که او را در آن افکنند ویسقی و بیاشامانند من ماء صدید از آبی مختلط با ریم و زرداب که از تن
دوزخیان چکد و گوی بمذابی مثل صدید یتجرعه بتکلیف رنج تمام جرعه جرعه میخورند آنرا ولا یکاد یسیغه
و نمی تواند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی ویأتیه الموت و می آید بدو آلام و شدائد مرگ من کل مکان از هر جای
یا از اعضای او تا آنکه از بیخ موها و میان انگشتها وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاید در
عین المعانی آورده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده باشد
بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مردگی و زندگی میگذارند ومن ورائه و در پیش اوست با وجود چنین
محنتی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آنچه بدتر و آن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا بربهم از انجمله بر تو
خوانده شود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بپروردگار خود و صفت او آنست که اعمالهم کردارهای
ایشان کرماد اشتدت همچو خاکستریست که سخت بگذرد به الریح بروباد فی یوم عاصف در روزی که
باد او سخت جهنده باشد و عصوف اشتداد باد است و نسبت زاید و وصف کردن غایت مبالغه مخلص معنی آنست

عملهای کافران که صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده
خاکستر است که بادی سخت بدان وزد و بهوای برده بر اطراف پراکنده سازد و هیچ بر جمع آن قادر نباشند
از آن نفع نگیرند همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از آنچه کرده اند در دنیا
علی شیء بر هیچ چون همه حبط شده باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب او نبینند ذلک آن نبود
ایشان که هو الضلال البعید آن گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده
یا ندانستی ان الله انکه خدای تع خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق بر وجهی که حق آن
در آفرینش ان یشاء اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم کرداند ویأت بخلق جدید و بیارد
آفرینه نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای تع
دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات
یکسان است یعنی کار اگر دشوار اگر آسان بود پیش قدرت جملگی یکسان بود وبرزوا و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها
لله برای امر خدای تع و محکمه او جمیعا همه مردگان از کفار و مومنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان از
اهل کفر یا اتباع یا سفله للذین استکبروا مر آنانرا که تکبر کردند از روسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی
ائمه کفر کردند ایشانرا گویند انا کنا بدرستی که بودیم لکم تبعا مر شما را پی روان در تکذیب رسل و اعراض از
ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مغنون عنا رفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای تع
چیزی را یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم و شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تع رفع کنید و بردارید از ما قالوا
لو هدانا الله گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم اگر خدای تع بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم
هر آینه ما نیز شما را راه مینمودیم بدان اما طریق خلاص مسدود است و شفاعت نا بیند در گاه مردود ایشان
نا امید شده گویند تا باتفاق جزع شیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما بگشایند و راه خلاص بما نمایند پس پانصد
سال خروش کنند و سودی نکند گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فتح مفتوح گردد پانصد سال دیگر
شکیبائی ورزند مژده نجات نرسد سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا بجزع شویم و جزع نمائیم ام صبرنا یا صبر کنیم
یعنی از هیچ یک فایده نمی رسد ما لنا نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال
الشیطان و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی الامر یعنی چون حساب خلق کنند و حکم الهی نافذ گردد بانکه
اهل بهشت ببهشت درآیند و اهل دوزخ را بدوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت با ابلیس
دراز کنند ابلیس بمنبری از آتش برآید و گوید باشقیای جن و انس ای ملامت کنندگان ان الله وعدکم بدرستی که خدای
تع وعده داد شما را وعد الحق وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و من وعده دادم شما را
وعده بدروغ که نه قیامتست و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فأخلفتکم پس
وعده کج دادم بشما را بنابر خلق وعده را خلق میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وما کان لی
و نبود مرا علیکم من سلطان بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من
الا ان دعوتکم مگر آنکه شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فاستجبتم لی پس شما مرا اجابت کردید
بزودی و تامل ننمودید در عواقب امور خود فلا تلومونی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که
دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند

ولوموا انفسکم. وملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان برید قول خدایرا کر کفت لا یفتننکم الشیطان نشنودید
ما انا بمصرخکم. من نیستم رهاننده وفریادرس شما از عذاب. وما انتم بمصرخی. وشما نیز نیستید رهاننده وفریادرس
من. انی کفرت. بدرستی که من کافر شدم بما اشرکتمون. بانچه شریک میکردید مرا باخدای تعالی در فرمان برداری من قبل
پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک. ان الظالمین. بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان. لهم عذاب الیم. مر
ایشانرا عذابی دردناک موصوف بدوام خلود. وادخل الذین. ودرآورده شوند آنانکه. امنوا. کرویده اند بما جاء
من عندالله. وعملوا الصالحات. وکرده اند کردارهای شایسته وپذیرفته. جنات تجری. در بهشتهای که میرود
من تحتها الانهار. از زیر درختان آن جویها. خالدین فیها. درحالتی که جاویدان باشند درآن ودرآرندهٔ
مومنان ببهشت فرشتکان باشند ایشانرا باکرام وتعظیمی تمام وبریاض دارالسلام درآرند باذن ربهم
بدستوری وفرمان برداری پروردکار ایشان. تحیتهم. تحیة ملئکه برایشان. فیها. دربهشت سلام. سلام باشد
یا تحیت ایشان بریکدیکر سلام باشد دال است برسلامتی از آفات. الم تر. آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطابست
میفرماید که ندیدی ونداستی ای بینندهٔ بینا ودانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا. چکونه زد خدای تعالی
مثلی وکردانید کلمة طیبة. کلمهٔ پاکیزه را که توحیداست یا دعوت باسلام. کشجرة طیبة. مانند درختی پاک که
آن نخل است یا شجره ایست دربهشت. اصلها ثابت. بیخ او درزمین استوار. وفرعها. وشاخ آن فی
السماء. دربلندی. تؤتی اکلها. دهد میوهٔ خود را. کل حین. درهر وقتی که خدای تعالی حکم کرده بمیوه دادن وبران
تقدیر که درخت خرما باشد کفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفهٔ او تا پخته شدن وبریدن درین مدت
از تر ورطب وثمر نفع میدهد. باذن ربها. باراده وتکوین آفرینندهٔ خود. ویضرب الله الامثال. ومیزند خدای
تعالی مثلها را یعنی بیان میکند للناس برای مردمان. لعلهم یتذکرون. باشد که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانیست
در آیینهٔ افهام ونزدیک کردانیدن معقول را بمحسوس. ومثل کلمة خبیثة. ومثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفر است یا
دعوت بعبادت اصنام. کشجرة خبیثة. مانند درخت ناپاک است چون حنظل که تلخ است وناخوش بوی
ومکروه طباع سلیمه وباوجود خباثت وکراهت اجتثت جنبان وبربیخ وبرآکنده شده. من فوق الارض. از روی
زمین. ما لها من قرار. نیست اورا ثبات واستحکام یعنی نه بیخی داده ونه شاخی در هوا. بیت. نه بیخی که زان باشد اورا مدار
نه شاخی که کردد بدان سایه دار. کیاهیست برافتاده برروی خاک. پریشان وبی حاصل وخارناک. حق تعالی تشبیه کرد
درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن ثابتست واعمال او بجانب اعلاء علیین مرتفع وثواب او در هر زمان بد
واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است درمنبت خود وفرع او متوجه علو ونفع او درهر وقت رسنده
بخلق وتمثیل نمود کلمهٔ کفر وعبادت اصنام را که در دل کافر مقلد بجهة عدم حجت وبرهان بیان ثباتی ندارد و
عملی نیز مصور قبول رسد از وصادر نمیشود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قراریست ونه فرع او را اعتباری. بیت
نهال سایه ور شرع سبز دارد. چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست. درخت زن نه شاخیست خشک بی سایه
که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست. یثبت الله. ثابت میکند خدای تعالی. الذین امنوا. آنانرا که ایمان آورده
اند واستحکام میدهد. بالقول الثابت. بسخن راست ومحکم بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده در دلهای
ایشان متمکن کشته وکفته اند قول ثابت کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای تعالی بر آن ثابت میدارد
مومنان را. فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة. در زندکانی دنیا تا در زمان ابتلا وافتتان صبوری ورزیدند

وازجادهٔ مستقیمهٔ توحید ملغزند چون یحیی وزکریا وجرجیس وشمعون وامثال ایشانرا درآن سرای یعنی در قبر
که منزل اولست از منازل آخرت تا جواب منکر ونکیر بطریق صواب بازدهد وکویند در دنیا مراد قبراست ودر
آخرت موقف سوال. ویضل الله الظالمین. وفرا کذارد خدای تعالی ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا ونه
در وقت سؤال قبر. ویفعل الله. ومیکند خدای تعالی. ما یشاء. آنچه میخواهد از تثبیت قومی واضلال جمعی. الم تر.
آیا ندیدی ونکاه نکردی. الی الذین. بسوی آنانکه. بدلوا. تبدیل کردند. نعمة الله کفرا. نعمت خدایرا بکفران یعنی
وضع کفر کردند درموضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون درنعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان
مسلوب شد وجز کفر بدست ایشان چیزی نماند که مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشانرا ساکن حرم ساخته وابواب
رزق برایشان کشاده ببعث وجود باوجود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف ساخت وایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت
سال بمحنت قحط درماندند خوار وبی مقدار ماندند وبعضی از ایشان در حرب بدر مقتول ومغلوب شدند واز
مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که مراد ازین دو قبیله اند که فاجرترین قبیلهٔ قریش بودند یعنی بنی مغیره وبنی امیه
که نعمت حق را تغییر کردند. واحلوا قومهم. وفرود آوردند قوم خود یعنی اتباع واشیاع خود را. دار البوار. بسرای هلاک
جهنم. عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است. یصلونها. درآیند بر آن. وبئس القرار. وبد قرارگاه است
جهنم. وجعلوا. وفرا کرفتند. لله اندادا. برای خدای تعالی مانندها یعنی درعبادت که پرستش کردند یا تسمیه
که ایشانرا آلهه نام نهادند. لیضلوا. تا کمراه کردانند مردمانرا. عن سبیله. از راه خدای تعالی طریق توحید است
قل تمتعوا. بکو برخوردار شوید از روزهای خود یا بکذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدیداست یعنی دو سه روزی
برین نوع بکذرانید. فان مصیرکم. پس بدرستی که بازکشت شما. الی النار. بسوی آتش دوزخ است. قل. بکو ای محمد
صلی الله علیه وآله وسلم یعنی امر کن. لعبادی الذین امنوا. مر بندکان مرا که ایمان آورده اند بر این وجه که نماز کذارید ونفقه کنید
یقیموا الصلوة. تا ایشان بار خود نماز کذارند. وینفقوا. ونفقه دهند. مما رزقناهم. از آنچه عطا داده ایم
برایشان. سرا. نفقه کردن بپنهان مراد تطوع است. وعلانیة. ونفقهٔ آشکارا مراد زکوة است چه در نفل
اخفاء ودرفرض اظهار سنت مخلص سخن آنکه بندکان مرا بکو تا نماز کذارند وزکوة دهند. من قبل ان یاتی
پیش از آنکه بیاید. یوم لا بیع فیه. روزی که در وخرید وفروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تقصیر تواند
نمود. ولا خلال. ودران روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن
کردند الاخلاء بعضهم لبعض عدو. الله. خدای تعالی. الذی خلق. آنست که بیافرید. السموات والارض. آسمانها و
زمین را. وانزل من السماء. وفرو فرستاد از آسمان. ماء. آبی مراد باران است. فاخرج به. پس بیرون آورد بدان
آب. من الثمرات. از میوها. رزقا. روزی برای شما که بدان روزکار کذرانید. وسخر لکم الفلک. ورام ساخت
برای شما کشتی را. لتجری فی البحر. تا میرود در دریا. بامره. بفرمان او هرجا که میخواهد. وسخر لکم الانهار. وسخر
لکم الشمس والقمر. ومسخر کردانید برای انتفاع واستقصاء شما آفتاب وماه را. دائبین. درحالتی که مستمرند
درسیران وانارت خود می کوشند وفتور وقصور دران ندارند. وسخر لکم اللیل والنهار. ورام کردانید
برای شما شب وروز را تا متعاقب یکدیکر می رسند یکی برای نوم وراحت ودیکر برای کسب ومعیشت. واتاکم
وبداد شما را. من کل ما سألتموه. از هرچه خواستید واز هرچه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بوده خواسته و
ناخواسته بشما ارزانی داشت. وان تعدوا. واکر خواهید که شمار کنید. نعمة الله. نعمت خدایرا که بفضل وکرم بشما داد

لا تحصوها. شما نتوانید که آنرا وطاقت احصای آن نیارید سلمی فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
است سفیر بزرگتر و واسطهٔ نزدیکتر میان خلق و حق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال
آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازهٔ تفکر و تامل افزون است بر ذروهٔ مدارج قدر رفیع او
نه عقل راه یابد و نه فهم پی برد. ان الانسان بدرستی که آدمی. لظلوم ستمکار است. کفار ناسپاس ظلم میکند
بر نعمت که از شکر آن غافل است و کفران می ورزد که بحقیقت منع جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع
میکند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید. واذ قال ابرهیم و یاد کن چون گفت
ابرهیم علیه السلام در مناجات خود. رب اجعل ای پروردگار من گردان هذا البلد این شهر مکه را. آمنا. ایمن از
مخاوف و مکاره. واجنبنی پس دور کردان مرا. و بنی و فرزندان مرا. ان نعبد الاصنام. ازان که پرستیم بتانرا
ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای حضرت خلیل علیه السلام بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود آنرا
دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانهٔ کعبه از حجر است پس ما هم حجری نصب کنیم بمنزلهٔ خانه باشد
و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل علیه السلام بوده و بت پرستی ایشان مشهور است
رب انهن ای خداوندگار من بدرستی که بتان. اضللن کثیرا. گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس
شدند. من الناس از آدمیان. فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین من. فانه منی پس او از من است
یعنی از اهل ملت من. ومن عصانی و هر که نافرمانی کند مرا ما دون شرک. فانک غفور. پس بدرستی که تو آمرزنده
رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه. ربنا. ای پروردگار
ما انی اسکنت. بدرستی که من ساکن گردانیدم. من ذریتی. بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام که بعد
از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابرهیم علیه السلام فرمود
که دل من چنان میخواهد که بعد از تولد او از هاجر هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در و آب و آبادانی نباشد
خلیل علیه السلام متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابرهیم علیه السلام بر براق نشسته
و هاجر و اسمعیل را سوار کرد باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی انیس و رفیقی
بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم. بواد غیر ذی زرع. بوادی خانهٔ که خداوند زرع نیست
یعنی آب ندارد که در و کشت توان کرد. عند بیتک المحرم. نزدیک خانهٔ تو که حرم کرده است در و صید و قتال
یا حرام است تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانهٔ حرام است که در زمان آدم بوده و اکنون بوقت دعای
ابراهیم علیه السلام خانه نبود تکرار ندا فرمود. ربنا ای پروردگار ما ایشان درین مسکن ساکن گردانیدم. لیقیموا الصلوة
تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند. فاجعل پس گردان. افئدة من الناس دلهای بعضی از مردمانرا
که بکشش محبت. تهوی الیهم. بشتابند بسوی ایشان حق تعالی دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم را مستجاب فرمود
و بعد از رفتن آن حضرت خلیل باندک زمانی چشمهٔ زمزم برکضهٔ جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل علیه السلام پدید
آمد و قبیلهٔ جرهم آنجا اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزاید است محققان بر آنند که
اگر من یفیض من الناس بودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی پروانه
وار سوختهٔ جمال آن شمع شدندی. بنا بر آنکه چنان جمال باشد که دل نبرد حلال باشد و آنکس که بر آن جمال
عاشق نشود و بال باشد. و دیگر حضرت ابرهیم علیه السلام دعا فرمود که. وارزقهم و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات

ازسوها. لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوست زیرا
انکه وادی ایمن ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه
و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار در ندا دلیل تضرع و نیاز است دیگر باره فرموده که ربنا ای
پروردگار ما. انک تعلم بدرستی که تو میدانی. ما نخفی آنچه پنهان میکنیم. وما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم
یعنی نهان و آشکارای ما میدانی. وما یخفی و پوشیده نیست. علی الله من شیء بر خدای تعالی هیچ چیز. فی الارض
در زمین. ولا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه صورت یکسانست
پس آنچه پیدا و آنچه پنهان است همه با دانش تو یکسانست. الحمد لله الذی ثنا و سپاس آن خدایرا که
بمحض فضل خود. وهب لی بخشید و عطا کرد مرا. علی الکبر بر پیری و بزرگسالی یعنی در وقتی که پیر بودم و
نا امید از فرزند من بخشید دو پسر را. اسمعیل واسحق. اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه
سالگی و اسحق را ابرهیم در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی. ان ربی بدرستی که پروردگار من. لسمیع
الدعاء. شنونده و اجابت کنندهٔ دعاست درین کلمه اشعار است بانکه فرزندان را بدعا از خدای تعالی خواسته. رب
اجعلنی ای آفریدگار من مرا گردان. مقیم الصلوة بپای دارندهٔ نماز. ومن ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بران
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت. ربنا ای
آفریدگار ما کرم نمای. وتقبل دعاء و از ما بپذیر یعنی اجابت کن دعای مرا. رب اغفرلی ای پروردگار من بیامرز مرا. و
لوالدی و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتو دعای غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز از ایمان نداشته
و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست علیهما السلام. وللمؤمنین و بیامرز مؤمنانرا یعنی هر که بتو آید مؤمن
یوم یقوم الحساب روزی که قایم شود حساب خلایق ابن عباس فرموده که مراد مؤمنانند از امت محمد صلی الله علیه وسلم
ولا تحسبن الله و مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم خدای تعالی را. غافلا عما یعمل الظالمون بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران
یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست چه بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آن
است که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آن حضرتست صلی الله علیه وسلم و مراد غیر او. انما یؤخرهم
جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشانرا. لیوم تشخص برای روزی که خیره شود. فیه الابصار. دران روز دیدها
از مشاهدهٔ احوال. مهطعین. در حالتی که خواندگان این دیدها شتابندگان بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا
بعرصهٔ محشر خواند. مقنعی رؤسهم برداشتگان سرهای خود را ببالا. لا یرتد الیهم باز نمی گردد بدیشان. طرفهم
چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده در وجهی که نتوانند در خود نگریستن. وافئدتهم هواء. و دلهای
ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت. وانذر الناس و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را
و بترسان. یوم یاتیهم العذاب روزی بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت. فیقول الذین ظلموا
پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب. ربنا. ای پروردگار ما. اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر
کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده. الی اجل قریب تا مدتی نزدیک. نجب دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی
آنکس را که بتو خواند. ونتبع الرسل و پیروی کنیم رسل را. اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال در جواب ایشان
گویند شما را زوالی مراد آنست که میگفتند ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود. وسکنتم و ساکن بودید
شما. فی مساکن الذین. در مسکنهای آنانکه. ظلموا انفسهم. ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد و ثمود. وتبین لکم

وظاهر شد بر شما را که کیف فعلنا بهم چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید و رسانید ایشان آثار نزول
عذاب. وضربنا لکم الامثال ومثلها زدیم برای شما آن احوال ایشان. وقد مکروا مکرهم وبدرستی که کوشش کردند در
حیله آن نهایت مکر ایشان بود وعند الله مکرهم ونزدیک خدای تع است جزای مکر ایشان وان کان مکرهم وبدرستی
که مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لتزول منه الجبال تا انکه بجنبد تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال
راسیات زایل کرداند واین محال است. بیت: هست با رمکر ایشان که گرانی کی تواند کوه را کندن زجای در معالم از حضرت
مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده که این آیه در قصهٔ نمرود جبار است که چون سلامتی ابرهیم علیه السلم از آتش مشاهده کرد گفت
بندگی خدای دارد ابرهیم علیه السلم که او را از آتش برهانید می خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند
آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن باسانی میسر نمیشود نمرود لعین نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بمدت
سه سال بغایت بلند و چون بدانجا رفت آسمان را همچنین دید که از زمین می دید بروز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن
وافتادن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت ان شاء الله تع القصه آن صرح را بلای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند
نمرود خشم گرفت و بگفت که بر آسمان میروم و با خدای ابرهیم که منارهٔ مرا بیفکند جنگ میکنم پس چهار کرکس را پرورش
داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگر تحتانی در او راست کرد و بر چهار
طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روزی گرسنه داشتند و چهار مردار
بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار
پرواز کردند و صندوق را نمرود با یکی نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده کرد
آسمان را بهمان حالت دید که بر زمین می دید رفیق و همراه خود را گفت تا در تحتانی بگشاد بنگر تا چه می بینی آنکس
نگاه کرد و جواب داد که غیر آب نمی بینم بعد از یکشبانروزی دیگر باب فوقانی بگشاد حال همان بود که روز سلف
مشاهده نمود و رفیق وی باب تحتانی بگشود بجز از تاریکی چیزی را که مشهود نمود نمود بترسید و نیزها را
با وادی سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرو آمدن او از این مهیا از صندوق که کرکسان ظاهر شد
کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل کردند. فلا تحسبن الله پس مپندار که خدای تع مخلف وعده
خلاف کنندهٔ وعدهٔ خود. رسله مر پیغمبران خود را یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده آنجا که انا لننصر رسلنا
ولاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان منصور و مظفر خواهد ساخت. ان الله عزیز بدرستی
که خدای تع غالبست. ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهندهٔ کینهٔ اولیا از اعدا. یوم تبدل الارض غیر الارض
والسموات من تسویهٔ جبال و انهار و تبدیل سما بتکویر شمس و نثار ستارگان و در معالم قولی ورده که آسمانها را
بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از حضرت علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان
را باسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه که در روز قیامت بیارند زمینی را از نقرهٔ پاک که بر آن هیچ گناه نکرده
باشند و موید این سخن است. وبرزوا وظاهر شوند مردمان از گورهای خود. لله الواحد القهار برای
محاسبهٔ خدای تع یگانهٔ قهر کننده. وتری المجرمین و به بینی گنهکاران یعنی مشرکان را یومئذ در آن روز
مقرنین با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یکی با دیوی که موسوس او
بوده. فی الاصفاد در بندها یا غلها. سرابیلهم پیراهن ایشان. من قطران از قطران است و آن چیزی باشد
سیاه و بدبوی که آتش زود در وی گیرد و گویند جمع ابهل است که می پزند و بر شتر گر طلا میکنند تا بجرب خود

چرب را

چرب را بسوزد و قرار بر جلود دوزخیان اندآیند تا بحدت و شدت آن در وحشت لون و نتن رایحه سرعت
واشتعال آتش در آن معذب کردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران ماند تفاوتست میان
آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر ایشان اندایند. وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد
رویهای ایشان را آتش یعنی در آن بجهد. لیجزی الله متعلق است به برزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد
خدای تع. کل نفس هر تنی را. ما کسبت جزای آنکه کرده است. ان الله بدرستی که خدای تع سریع الحساب
زود حسابست بندگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد. هذا این قرآن یا آنچه
درین سوره است از موعظه. بلاغ للناس کفایتیست مردمان را تا پند داده شوند بآن. ولینذروا به
وبیم کرده شوند بدان. ولیعلموا و تا بدانند در تامل دلایل قدرتی که در وی مذکور است. انما هو انکه اوست
اله واحد خدای یکتا. ولیذکر و هر آینه باید که پند گیرند. اولوا الالباب خداوندان خرد و باز ایستند از
مناهی و قیام کنند با وامر و نواهی

الجزء ١٤

سورة الحجر وهی تسع وتسعون آیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن سلوک سبیل
جرأتست در ینابیع آورده که عمر رضی الله عنه را پرسیدند که فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای تعالی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را فرموده که بگو وما انا من المتکلفین. و بعضی گویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه در الف
الر الف اشارتست باسم الله تع ولام باسم جبریل علیه السلم و را باسم رسول صلی الله علیه وسلم یعنی این کلام از خدای تع
بواسطهٔ جبریل برسید. تلک این آیتها که می آید. آیات الکتاب آیتهای سوره است. وقرآن مبین و آیتهای
روشن یا پیدا کنندهٔ حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکی است اتیان دو نام مذکور شد که هر نامی دلالت
بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهة تعظیم است. ربما ای بسا وقت در آن. یود الذین کفروا دوست دارند
آنانکه نگرویدند و آرزو برند. لو کانوا مسلمین که کاشکی بودند مسلمان و این آرزو در دنیا باشد بوقت
نصرت مومنان یا نزدیک حلول مرگ بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا وقتی عصاة مومنان و مجرمان
را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند دانند که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که
کاشکی که از اهل اسلام بودمی. ذرهم بگذار ایشان را امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران درجه حساب بند
دست از ایشان بدار تا در دنیا. یاکلوا بخورند. ویتمتعوا و برخورداری یابند از ملاذ و منافع آن. ویلههم
الامل ومشغول کرداند ایشان را آرزوها یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد
معاد و تفکر در مآل. فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کردار خود و گفتار خود را
وما اهلکنا و هلاک نکردیم. من قریة هیچ اهل دهی. الا ولها مگر آنکه هلاک ایشان را کتاب معلوم
زمانی مقدر نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند و هلاک کی. ما تسبق پیش نگیرند. من امة هیچ
گروهی را. اجلها مدت هلاک خود را. وما یستاخرون و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشدند نه
پیش از وقت مقدر نه بعد از اجل مقرر. وقالوا و گفتند کفار عرب. یا ایها الذی نزل ای آنکس که فرو
آمده است. علیه الذکر برو قرآن. انک لمجنون که تو دیوانه که ما را از نقد بنشیر میخوانی این کلام بطریق
تحکم استهزا بود چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت به جنون با هم راست نیاید. لوما تاتینا و دیگر گفتند چرا
نمی آری. بالملائکة فرشتگان را بر رسالت خود. ان کنت اگر هستی. من الصادقین از راست گویان در این

دعوی اگر راست گویی پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالة تو حق تعالی جواب ایشان
میگوید. ما ننزل الملائکة. فرو آورده نشوند ملائکه و حفص بصیغهٔ متکلم میخواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را
الا بالحق. مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اهل وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه
قوم ثمود جبرئیل علیه السلام را در وقت صیحه دیدند یا بوقت رحلت چنانچه همه کس می بیند. وما کانوا اذاً. و نباشند
آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم. منظرین. از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند. انا
نحن. بدرستی که ما. نزلنا الذکر. فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مومنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می آید
یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است. وانا له. و ما مراو را. لحافظون. نگاه بانیم از تحریف یعنی
شیطان نتواند که در وی چیزی از حق کم کند یا نگهدار اوییم از تطرق خلل در وی یا آنکه داریم او را در دل هر که
خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت صلی الله علیه وسلم است یعنی نگهبان اوییم از مضرت اعادی. بیت. اگر جمله جهانم خصم گردند
نترسم چون نگهدارم تو باشی. زشادی در همه عالم نگنجم. اگر یک لحظه غم خوارم تو باشی. ولقد ارسلنا. و هر آینه
ما فرستادیم پیغمبران را. من قبلک. پیش از تو. فی شیع الاولین. در گروههای پیشینیان. وما یاتیهم. و نیامد
بدیشان. من رسول. هیچ فرستاده. الا کانوا. مگر بودند از روی کبر و عناد با آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم. به یستهزؤن.
استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند و مراد تسلیهٔ حضرت صلی الله علیه وسلم است یعنی از میان انبیا
علیهم السلام تو مخصوص نیستی با یذاء قوم بلکه همهٔ ایشان بدین مبتلا بودند. کذلک. همچنانکه در آوردیم
استهزاء انبیا را در دلهای مکذبان پیش. نسلکه. و در می آریم همان را. فی قلوب المجرمین. در دلهای کافران
زمان. لا یومنون به. ایمان نمی آرند بقرآن. وقد خلت. و بدرستی که گذشته است. سنة الاولین. سنت اولین
در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل
کفر است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و نزول ملائکه بجهة
گواهی مبالغه داشتند حق تعالی فرموده که. ولو فتحنا علیهم. واگر بگشاییم برین مقترحان. بابا من السماء. دری
از آسمان. فظلوا. پس باشند همه روز رفتگان کم در نظر ایشان. فیه یعرجون. در ان در بالا میروند و
از ان در بزیر می آیند. لقالوا. هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند. انما سکرت. جز این نیست که
بر بسته اند. ابصارنا. چشمهای ما را و حیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا
مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد. بل نحن
بلکه ما. قوم مسحورون. گروهی جادوی کرده گانیم یعنی محمد صلی الله علیه وسلم ما را جادو کرده چنانچه در ظهور
دیگر آیات میگفتند و یقولوا سحر مستمر. ولقد جعلنا. و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم. فی السماء بروجا.
در آسمان برجهای دوازده گانه بهیئات و صفات و خواص مختلف یکدیگر. وزیناها. و بیاراستیم بصورتها
یا آسمان را بتزیین و سایر کواکب. للناظرین. برای نگرندگان بعبرت در ان نگرند و بدان بر قدرت صانع
استدلال کنند. وحفظناها. و نگاه داشتیم آسمان را. من کل شیطان. از هر دیوی. رجیم. رانده تا نتواند
که بر آن صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود. الا من استرق السمع. لیکن هر دیوی که خواهد بر
آسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود. فاتبعه. پس از پی در آید او را و بدو
رسد و بسوزد. شهاب مبین. ستارهٔ روشن و درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان

آدم علیهم

ادم علیه السلام تا وقت عیسی علیه السلام دیوان بر آسمان می رفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند سخنان
می ربودند و باز بزمین آمده بدوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان
منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند
و بجهت رجم ایشان شهب ثاقبه مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت. بیت. مهی بر آمد و بازار تیرگی بشکست
گلی شکفت و هیاهوی خار از خار شد. والارض مددناها. و زمین با نکشیدیم بر روی آب از زیر خانهٔ کعبه
والقینا. و در افکندیم و پیدا کردیم. فیها رواسی. در زمین کوههای سر افراخته پای برجای. وانبتنا فیها
و برویانیدیم در زمین. من کل شیء موزون. از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین
بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی
برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات. وجعلنا لکم. و بساختیم
برای شما. فیها. در زمین چیزها. معایش. اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و
ملابس. ومن لستم. و هم برای شما ساختیم از آنکه شما. له برازقین. مر او را روزی دهندگان یعنی خدم و
ممالیک و گفته اند انعام و مراکب. وان من شیء. و نیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد. الا عندنا.
مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان. خزائنه. خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل
است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را با شیاء مخزونه که در اخراج آن تکلف
و زحمت نیست. وما ننزله. و فرو نفرستیم آنرا. الا بقدر معلوم. مگر باندازهٔ دانسته شده که نه کم از ان شاید
و نه زیاده بر آن باید. وارسلنا الریاح. و فرو فرستادیم بادها را. لواقح. آبستان یعنی بردارندگان ابر یا آبستن
کنندگان درختها بمیوه. فانزلنا من السماء. پس فرو فرستادیم از آسمان. ماء. آبی که آن باران است. فاسقیناکموه
پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم در ان. وما انتم. و نیستید شما. له. آب فرو فرستاده را. بخازنین.
نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم تا ببری در تاویلات فرموده که نیستید شما خدایا
خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از ان اوست. وانا لنحن نحیی.
و بدرستی که ما زنده میگردانیم اجسام قابلیت را بایجاد حیات در ان. ونمیت. و می میرانیم اجسام حسیه را بازالهٔ
حیات از ان در لطایف تفسیری فرموده که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میرانیم نفوس را در مجاهده
یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق فرموده که احیای قلوب
اولیا می کنیم بانوار لمعات جمال و اماتهٔ نفوس ایشان می نمائیم بسطوات نظرات جلال یا بموت و حیات میدهیم
بخلع و لبس. ونحن الوارثون. و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق و چه میراث چیزی را گویند که بعد از
مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنایند و حق تعالی موصوف بصفت بقا. ولقد علمنا المستقدمین.
و هر آینه میدانیم پیشی گرفتگان را. منکم. از شما در اسلام. ولقد علمنا المستاخرین. و بدرستی که میدانیم
واپس افتادگان را از ان یعنی هر که مرده است از زمان ادم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر
که متولد شده از گذشتگان و هر که بخواهد زاد زایندگان یا دانسته ایم قرون گذشته و میدانیم امت محمد را
صلی الله علیه وسلم یا آنرا متقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا موخر است از ینها و در اسباب نزول
آورده که زن جمیله در عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش

می رفتند تا اورا نه بینند جمعی باز پس می آمد تا وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق تعالی فرمود که
من مقدم و موخر را از صفوف میدانم و پوشیده نیست. وان ربک و بدرستی که پروردگار تو هو یحشرهم او جمع میکند
متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند. انه حکیم بدرستی که او راست کار راست علیم دانای نهان و اشکارا
ولقد خلقنا الانسان. و بدرستی که ما افریدیم آدم را. من صلصال از گلی خشک که چون دست بر و زنند آواز کند
من حماء و آن گل کاین بوده از گلی سیاه. مسنون بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض
و جوی باشد صاحب تبیان گوید که حق تعالی ادم علیه السلم را از خاک آفرید بر آن وجه که آب بر خاک باز آید تا گل شد و
مدتی بگذاشت تا حماء گشت پس از آن تصویر کرد مسنون بمعنی مصور است انکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه
صلصال رسید. والجان خلقناه. و جان که پدر پریانست بیافریدیم اورا. من قبل پیش از آفریدن انسان
من نار السموم. از آتش بی دود که در مسام نفوذ نماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد و ابن مسعود فرموده
سموم این جزو بیست از هفتاد جزو از سموم که جان از آن آفریده شده. و اذ قال و یاد کن آنرا که گفت ربک
للملئکة. پروردگار تو مر فرشتگان را بجهة خلافت زمین انی خالق من آفریننده ام بشرا آدمی را. من
صلصال از گل خشک که کاین است. من حماء مسنون از لای مصور. فاذا سویته پس چون راست کردم صورت اورا
و هیئات اورا و نفخت فیه و دمیدم در وی من روحی از روحی که آفریده منست و او بدان زنده کرد. فقعوا له
پس بیفتید مر اورا. ساجدین سجده کنندگان فسجد الملئکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان
بتمام. الا ابلیس مگر ابلیس که از روی استکبار. ابی ان یکون سرباز زد از آنکه باشد مع الساجدین از سجده
کنندگان مر آدم علیه السلم را. قال یا ابلیس گفت خدای تعالی که ای ابلیس مالک چیست ترا و غرض تو چه بود الا تکون
در آنکه نباشی مع الساجدین با سجده کنندگان. قال گفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم لبشر
خلقته مر آدمی آفریده. من صلصال از گل خشک من حماء مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی او را خشتی
عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف انکه آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را
ابلیس نظر بر ظاهر ادم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویران دید و ندانست که گنج اسرار درین ویرانه
مدفون است. بیت. گنجیست درین خانه که در کون نگنجد. این کنج خراب از پی آن گنج نهادست. فی الجمله هر انکس کو در خانه [illegible]
سلطان زمین است و سلیمان زمان است. و قال و گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم علیه السلم که
فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملئکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی
فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت. و ان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست دوری و راندگی
الی یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که
لعنت را فراموش کنی. قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من. فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی
که برانگیخته شوند مردم غرض آن بود که غیره چه دانست که بعد از بعث مرگ نیست حق تعالی اجابت نکرد. قال فانک
گفت بدرستی که هستی تو من المنظرین از مهلت دادگان. الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقت معلوم یعنی فنای
خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه
احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد پس انکه برانگیخته شود
قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من بما اغویتنی سوگند میخورم با غوای تو مرا لازینن لهم که هر اینه

بیارایم

بیارایم برای ایشان گناه را فی الارض در زمین دنیا که دار غرور است و در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند
یاد کرده برای اغوای ادمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و فقها فرق کرده اند میان هر دو و اهل عراق
بر انند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون
رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان او را سوگند
توان گفت یمین است و الا لا و برخی بر آنند که با در فبما اغویتنی باء سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی
من بیارایم و معاصی را در چشم مردمان ولاغوینهم اجمعین و همه ایشانرا بگمراهی دارم الا عبادک منهم
مگر بندگان تو از ایشان المخلصین خالص شدگان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان
قال گفت خدای تعالی هذا این اخلاص در ایمان صراط راهیست که حق است علی بر من رعایت آن مستقیم
راستست یعنی کجی ندارد و زود بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی یعنی اخلاص راهیست بسوی من ان
عبادی بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان. لیس لک نیست ترا علیهم سلطان بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا
و اضلال. الا من اتبعک مگر انکس که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که بر تو مسلط توانی شد وان
جهنم و بدرستی که دوزخ. لموعدهم وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را
سبعة ابواب هفت در است. لکل باب و هر دری را منهم از گمراهان جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده
شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی معین شده جهنم جای گنهکاران است از اهل توحید لظی
مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست سعیر از آن صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکان
است هاویه که درک الاسفل گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات تحریر نموده که مراد از ابواب
طبقاتست و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است
دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سیم از براهمه که منکر رسالتند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن
مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد مردمان را هفت در است حرص و شره و حقد و حسد
و غضب و شهوت و کبر و در [illegible] مذکور است که دوزخ را هفت در از آن است که از هفت کانه آدم که
چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدی گشوده اند و هر عضوی را از آن ارباب
سلوک طریق که داننده اند. بیت. هفت در در زخند در تن تو. ساخته نفسشان در و در بند. هین که در دست تست
قفل امروز. در آن هفت محکم اندربند. ان المتقین بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فی جنات و عیون
در بوستانها اند و چشمه ها یعنی در باغها که در آن چشمها روان بود از شیر و خمر و جز آن. ادخلوها گویند فرشتگان
متقیان را که در آیید بدین بوستانها بسلام مقرون بسلامت از همه آفتها یا سلامی از خدای تعالی امنین در حالتی
که ایمن باشید از زوال و نزعنا و بیرون کشیم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان باشد من غل
از کینه که در دنیا داشته باشند از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که من امید میدارم که من و طلحه و زبیر تمام عشره مبشره
از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کند تا بر درجات و مراتب یکدیگر رشک برند. اخوانا در آیید
در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را یعنی در مهربانی و دوستداری علی سرر برادرانی نشسته
بر تختها از زر مکلل بجواهر متقابلین روبها بیکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر نبینند لا یمسهم
نرسد ایشانرا فیها در بهشت نصب رنجی و مشقتی چه سرای تنعم و راحت است. و ماهم عنها و نیستند

ایشان از بهشت بمخرجین که بیرون کرده شده کان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند روزی حضرت
صلی الله علیه وسلم از باب بنی شیبه بمسجد درآمد جمعی از صحابه را دید که می خندند کفت مالی اریکم تضحکون چیست
که شما را خندان می بینم صحابه رایحهٔ عتابی ازین سخن استشمام نمودند وآن حضرت صلی الله علیه وسلم در کذشت وهنوز
بحجره نارسیده باز کشت وکفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد وپیغام آورد که چرا بندکان مرا نا امیدی میسازی
نبئ عبادی خبر ده بندکان مرا انی انا الغفور بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرحیم
بخشنده ام بر کسی که توبه کند وان عذابی وبآنکه عذاب من بر عاصی که از توبه واستغفار منحرف است
هو العذاب الالیم آن عذابیست درد ناک محققان کفته اند در توصیف ذات بمغفرت ورحمت دون
تعذیب وعقوبت ترجیح وعد لطفست وتاکید عفو که جرم من از عدد بیش است سبقت رحمت از آن
بیش است چه عجب که عذاب نماید بر کنه پیشکان ببخشاید ونبئهم وخبر ده بندکان مرا عن ضیف ابرهیم
از مهمانان ابرهیم یعنی از سه فرشته تا هشت یا ده یا ازده که ببشارت ابرهیم علیه السلام وهلاک لوط بروی نزول
کردند اذ دخلوا علیه وچون درآمدند برو فقالوا سلاما کفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال کفت
ابرهیم علیه السلام انا منکم وجلون ما از شما ترسانیم وجهه ترس آن بود که بی اذن وبی وقت آمده بودند یا آنکه
ما حضری نخوردند فرشتکان این سخن شنوده قالوا لا توجل کفتند مترس انا نبشرک ترا مژده دهیم
بغلام به پسری اسحق نام علیم دانا وقتی که بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی کفت
ابا بشارت میدهید مرا علی ان مسنی الکبر بعد از آنکه رسیده است مرا بزرک سالی متعجب شد از آنکه
پیری وبزرک سالی را پسری بر چه وجه باشد یعنی باز جوان کرده یا بر همان پیری که هست این صورت وجود کیرد
فبم پس چکونه وبچه نوع تبشرون مژده میدهید مرا قالوا بشرناک کفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و
درستی بیشک وشبهه فلا تکن پس مباش من القانطین از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش انکه
قادر است بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم وعجوز عاقر قال کفت ابرهیم علیه السلام
من نا امید نیستم از رحمت پروردکار ومن یقنط وکیست که نومید است من رحمة ربه از بخشش آفریدکار
خود الا الضالون مکر کمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت وکمال علم وقدرت را ندانسته
وچون ابرهیم علیه السلام فرشتکان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه بجهت یک بشارت حاجت نبود
در ضمن آمدن ایشان دیکر مهم دیکر خواهد بود قال فما خطبکم کفت چیست کار شما ایها المرسلون ای
فرستادکان بکجا می روید قالوا انا ارسلنا کفتند بدرستی که ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین بسوی
کروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم
بدرستی که ما نجات دهندکانیم ایشان را اجمعین الا امرأته مکر زن اورا قدرنا انها تقضا کردیم ما آنرا که
آن زن لمن الغابرین از باز ماندکان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد ملئکه تقدیر را بخود با آنکه
فعل الله است از جهت قرب واختصاص تواند بود فلما جاء پس آن هنکام که آمدند آل لوط بخانوادهٔ لوط
علیه السلام المرسلون فرشتکان فرستاده شده قال کفت لوط علیه السلام انکم بدرستی که شما قوم منکرون کروهی
بیکانه آید یعنی نمیشناسم شما را قالوا بل جئناک کفتند ما بیکانه نیستیم بلکه ما آمده ایم بتو بما کانوا بانچه
که بودند قوم تو از روی جهل وعناد بما کانوا فیه یمترون در آنچه شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را

وعن

وعده داده بودی واتیناک بالحق وآورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وانا لصادقون بدرستی ما
راست کویانیم درین خبر فاسر باهلک پس بیرون بر از این شهر خود را بشب بقطع من اللیل بپارهٔ که از
شب بکذرد واتبع ادبارهم وتو پی بر واز پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن ولا یلتفت وباید
که باز پس ننکرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را نه بیند وامضوا وبروید حیث تؤمرون آنجا که فرموده شده
اند یعنی بشام یا مصر یا صوب شهرستان بجم است واهل آن هلاک نخواهد شد وقضینا وحکم کردیم ما یا وحی
فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را که تفسیرش اینست ان دابر هؤلاء بدرستی که بنیاد این کروه مقطوع بریده
وبرکنده است مصبحین در حالتی که بصبح درآیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند
در خبر است که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل المدینة وآمدند اهل شهر
سدوم بدر خانهٔ لوط علیه السلام یستبشرون که مژده میدادند یکدیکر را بدان مهمانان وطمع فساد داشتند با ایشان
قال کفت لوط علیه السلام ان هؤلاء ضیفی بدرستی که این کروه مهمانان منند فلا تفضحون پس مرا رسوا مکنید بفضیحت
ایشان واتقوا الله وبترسید از خدای تعالی در ارتکاب فاحشه ولا تخزون وخوار وخجل مسازید مرا پیش
مهمانان قالوا اولم ننهک کفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه
ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء بناتی کفت این دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی علیه السلام امت را بمنزله
پدر است یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اکر هستید فاعلین کنندکان آن چیز را که من میکویم
لعمرک بزندکانی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم انهم بدرستی که بود قوم لوط علیه السلام لفی سکرتهم که در کمراهی خود
یعمهون سرکردان میشدند یا از مستی غفلت کمراه میکشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای تعالی
بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند وهیچ مخلوقی را بجز خدای تعالی سوکند نخورد ودر تبیان آورده که
از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که خدای تعالی نیافریده هیچکس را کرامی تر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبحیات هیچکس
سوکند نخورد الا بحیات او وسلمی آورده که سوکند یاد کرد بحیات محمد صلی الله علیه وسلم زیرا که حیات او بحق بود او بر
بساط قرب در قبضهٔ حق بود چون نبی از هستی خود روی بتافت فرق یا کش از لعمرک تاج یافت داشت حق
زندکی در بندکی شد لعمرک جلوهٔ آن بندکی آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد جبرئیل علیه السلام وقت
صبح بود که بانک بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة پس فرا کرفت صیحه ایشان را هایل مهلک مشرقین
در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس وبرداشت جبرئیل علیه السلام شهرهای ایشان را نزدیک آسمان برده
نکونسار ساخت فجعلنا پس کردانیدیم ما عالیها بر زبر آن شهرها سافلها زیر آن زیر وزبر کردیم آن وامطرنا
علیهم وبارانیدیم بر ایشان وکفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلا حجارة سنک کردن سا
بر قوم لوط علیه السلام من سجیل از کل محکم شده یا سنکی بر او نوشته شده نام هر کسی که نام زد او بود ان فی ذلک
بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط علیه السلام لآیات هر آینه نشانهای برای عبرت للمتوسمین مر خداوندان فراست
را که بزیرکی در نکرند وحقیقت اشیا را بسیمات آن بشناسد واین صفت مومنان است چنانچه در حدیث
آمده است که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله تعالی آورده اند که خواجهٔ بزرکوار قطب الاخیار خواجه
عبد الخالق غجدوانی روزی در معرفت سخن میکفتند ناکاه جوانی درآمد بر صورت زاهدان خرقه در بر
وسجادهٔ بر کتف در کوشهٔ بنشست وبعد از زمانی برخواست وکفت حضرت صلی الله علیه وسلم اتقوا فراسة المؤمن ما

سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم
اشارت فرمود که خرقه از سر این جوان بردار خادم از سر او برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال
ببرید زنار را و ایمان آورد حضرت فرمود که ای یاران بیایید تا بر موافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید
ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند بیت توبه
چون آمد پشیمان آمدن برد رحق نو مسلمان آمدن عام را توبه بکار بد بود خاص را توبه ز بد خود بود وانها
و بدرستی که شهرستانهای مؤتفکه لبسبیل مقیم براهی دایم السلوک است یعنی بر راهی راست که قافلهای
میروند و آثار آن می بینند ان فی ذلک بدرستی که در نیچه یاد کردیم لایة للمؤمنین هر آینه نشانهایست مر
گرویدگان را بر قدرت ربانی وان کان و بدرستی که بودند اصحاب الایکة اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام
لظالمین ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم رفته را گویند و بلد ایشانرا باعتبار آنکه در میان
بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و با اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب
او نمودند بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند
فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب الظلة و آن در سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد وانهما و بدرستی
که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لبامام مبین براهی روشن و هویداست که مردم میگذرند و می بینند و
لقد کذب و بدرستی که تکذیب نمودند اصحاب الحجر اهل دیار حجر یعنی ثمود المرسلین فرستادگان یعنی
صالح علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است واتیناهم و دادیم ما ثمود را ایاتنا اینهای کتاب ما
که بر نبی ایشان منزل شده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران ایات بر معجزات حمل
کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز چون شتری
بعظمت او ننموده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همهٔ ثمود کافی بودند و بر سر چاه آمدن آب در روز
نوبت او خوردن تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن اینکه این همه نشانها بثمود دادیم فکانوا پس بودند
عنها از ان ایات معرضین روی گردانیدگان وکانوا ینحتون و بودند که می بریدند و می تراشیدند من الجبال
از کوهها بیوتا خانها آمنین در حالتی که ایمن می بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند
که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشانرا و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت
ایشانرا صیحهٔ عذاب مصبحین در حالتی که در آیندگان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل
علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام گذشت فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا
یکسبون آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وما خلقنا السموات
والارض و نیافریدیم اسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست الا بالحق مگر بحکمت و یا بسبب
ظهور حق یا برای بیان حق وان الساعة و بدرستی که قیامت لاتیة هر آینه آینده است و خدای تعالی
انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن حق نفس
خود را و در صدد مکافات مباش بعضی برآنند که این حکم همه بآیة السیف منسوخست ان ربک بدرستی که
پروردگار تو هو الخلاق اوست آفرینندهٔ خلق و اخلاق العلیم دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول
آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه د

جامها

جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند با مطاعم
بسیار و ملابس بیشمار و بر هر تقدیر برخی از صحابه رضی الله عنهم گفتند که اگر مالها در دست ما بودی همه را در راه
خدای تعالی نفقه میکردیم و در تیسیر فرموده که در خاطر مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مؤمنان گرسنه
و برهنه گذرانند و مشرکان این همه مالها دارند ایة آمد که ولقد اتیناک و بدرستی که ما دادیم ترا سبعا
من المثانی هفت ایة از مثانی که قرآنست و این هفت ایه بهتر از آن هفت قافله مراد ازین هفت ایه فاتحه است
و گفته اند مراد هفت سورتست از اول قرآن که سبع طوال گویند یا خواتیم سبعه که عرایس قرآنند و قرآن را مثانی
گفت بجهة آنکه احکام و قصص در وی تکرار یافته والقرآن العظیم و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما
قدر او بزرگ و ثواب قراءت او بسیار است عطف قرآن و سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا خواتیم
از قبیل عطف عام باشد بر خاص لا تمدن مکش و باز مکن عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا به بسوی
آنچیز که ما برخورداری دادیم بآن چیز ازواجا صنفها را منهم از کفار یعنی از رغبت آسته از آن نظر
یعنی بانچه گونه‌گون اصنام کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبدهٔ اصنام داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر
و خوار و قلیل بی اعتبار است بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته از فضایل و کمالات بیت پیش دریای قدر حکمت تو
نه محیط فلک حبابی نیست دارا از سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست ولا تحزن و تو
اندوه مخور علیهم بر یاران خود به بی‌نوایی و درویشی واخفض جناحک و فرو افکن بال خود را یعنی
تواضع کن للمؤمنین مر مؤمنانرا و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایت است
از خوشخویی و سعر راست خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیامد بیت ذات ترا وصف نکو
خوییست خوی تو سرمایهٔ نیکوییست روز ازل دوخته حکم قدیم بر قد تو خلعت خلق عظیم وقل بگو انی انا
النذیر بدرستی که فرستاده ام المبین کما انزلنا علی المقتسمین بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن
آنکه ساختند قرآنرا عضین پاره پاره بخش کردند و بچندین وصف باز نمودند از سحر و شعر و کهانه
و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من و سورهٔ نمل را می
گرفت و دیگر عنکبوت را بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده تن
بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از هر حاج که ملاقات کنند ایشانرا
از حضرت صلی الله علیه وسلم تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدین وصفها که گذشت ذکر کنند
فوربک پس بپروردگار تو لنسئلنهم اجمعین هر آینه همهٔ ایشانرا سؤال خواهیم کرد عما کانوا یعملون
از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و تکذیب نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را
بخفیه دعوت می فرمودند تا سالی بگذشت جبرئیل علیه السلام امد و ایه کریمه آورد که فاصدع پس آشکارا کن و اظهار
قیام نمای بما تؤمر بانچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی واعرض و روی بگردان عن المشرکین از مشرکان
و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذاء و آزار آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسیار کوشیدندی
و هر جا وی را دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد الحرام نشسته بود با
جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود بسخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت
یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وایل

وبنی حارث بن قیس و وی اسود بن عبد یغوث و بخشم اسود بن مطلب هر پنج از ایشان باندک زمانی
هلاک شدند ولید بدکان تیر تراش بگذشت پیکانی در دامن او آویخت از عظمت سر بر نکرد که از جامه باز
کند ان پیکان ساق او را مجروح ساخت و رگ شریانی از و بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای
عاص خلیده پایش ورم کرد بر آن بمرد و از بینی قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را
بر خار و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا
جانش بر آمد لعنة الله علیهم و آیه نازل شد که · انا کفیناک المستهزئین · بدرستی که ما کفایت کردیم از تو
شر استهزا کنندگان را · الذین یجعلون · آنانکه میسازند و شریک میکنند · مع الله · با خدای تعالی
بحق · الها آخر · خدای دیگر بباطل · فسوف یعلمون · پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات
کردار خود را · ولقد نعلم · و بدرستی که ما میدانیم · انک یضیق صدرک · آنکه تنگ میشود سینه تو
بما یقولون · بانچه کافران میگویند از شرکت خدای تعالی و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می آید
ترا گفتار کفار · فسبح بحمد ربک · پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار یعنی بگو سبحان الله وبحمده
وکن من الساجدین · و باش از نمازگذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم
و از آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز درآی که میدان مشاهده است
و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که
یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی پرسیدند که ای جوان مرد آن همه زخم خوردی و ننالیدی گفت
آری شیخا معذورم دار که معشوق در برابر بود و می دید که مرا برای او میزدند از نظاره با لم زخم شعور
نداشتم · بیت · تو تیغ می زن بگذار تا من بیدل · نظاره میکنم آن چهره نگارین را · واعبد ربک · و پرستش کن
پروردگار خود را · حتی یاتیک الیقین · تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موقف است چه موت
هر مخلوق متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت او فرو مگذار و دست از پرستش وامدار
ومن الله الاستعانه و التوفیق · سورة النحل مایة و ثمان وعشرون · بسم الله الرحمن الرحیم
اتی · نزدیک رسید · امر الله · فرمان خدای تعالی بقیامت یا بعذاب · فلا تستعجلوه · پس آن مکنید شتاب
تا وقت آید اورده اند که معاندان تعجیل مینمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بدان وعید میفرمود از قیامت
یا عذاب دنیا این آیه آمد که آن نزدیک رسید است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان
حق که بتانند ما را از آن خلاصی خواهند داد حق تعالی فرمود که · سبحانه · پاکست خدای تعالی · وتعالی عما یشرکون
و برتر است از آنچه ایشان انباز می گیرند یعنی بزرگ تر است از آنچه او را شریک باشد که دفع مراد الله یعنی
دفع عذاب تواند کرد · ینزل الملائکة · و فرو فرستد فرشتگان را · بالروح · بوحی یا بقرآن که سبب حیوة قلوبست
یا ملکه را با روح میفرستد در تبیان میگوید که هیچ ملکی فرو نیاید الا که روحی با اوست و رقیب او
چنانچه برادمیان حفظه می باشند و بر هر تقدیر فرو آمدن ملکه باشد · من امره · از فرمان خدای تعالی
علی من یشاء · بر هر که خواهد · من عباده · از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت است و زبان ملکه
منزله با انبیا گوییم · ان انذروا · آنکه اعلام کنند و بترسانند خلق را و آگاه سازند · انه لا اله الا انا ·
آنکه نسبت خدای تعالی مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام · فاتقون · پس بترسید از من

وجز مرا پرستش مکنید · بیت · مرا بندگی کن که دارا منم · تو از بندگانی و مولی منم · خلق السموات والارض · بیافرید
آسمان و زمین را · بالحق · بحکم راست یا بحکمت یا بجهة حق · تعالی · برتر است و بزرگتر است خدای تعالی · عما یشرکون
از آنچه انباز میگیرند برای وی · خلق الانسان · بیافرید آدمی را · من نطفة · از آب منی که جماد است و بی حس و بی فهم
و سیالی که وضع و شکل نپذیرد پس او را عقل و فهم داد · فاذا هو · پس آنگاه · خصیم مبین · جدل کننده ایستاده آشکارا
یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد و مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه و سست
شده بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده و گفت · من یحیی العظام وهی رمیم · حق تعالی این آیه فرستاد که اول جمادی بود
ما او را حس و عقل دادیم و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند یا بدلیل بر اعاده که هر که
بدان قادر است هر آینه بدین نیز قادر بود و قدرت دارد · والانعام · و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند · خلقها
بیافرید · لکم · برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را · فیها دفء · در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی
جامهها که از پشم و موی که سرما باز دارد · ومنافع · و دیگر ثمرات است در ایشان منفعتها از نتاج و از شیر و کرایه
در رکوب و تجارت و جز آن · ومنها تاکلون · و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان
آنچه توان خوردن چون لحم و شحم و اکل و غیر آن انعام چون طیور و صید بر و بحر که یا غیر متعدد است · ولکم
فیها · و شما را در چهارپایان · جمال · زینتی و آرایشی است یعنی درهای خانه شما در وقت بدین انعام زینت
می یابد · حین تریحون وحین تسرحون · وقتی که بیرون میروند بمراعی خود چون بامداد · وتحمل اثقالکم · و برمیدارد
بارهای گران شما یا ابدان شما را · الی بلد لم تکونوا · بشهری که نبا شید · بالغیه · رسنده بدانجا یا بارهای گران
با پیاده · الا بشق الانفس · مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود به
شهر از شام و یمن نتوانند رفت مگر بمشقت تمام پس حق تعالی شما را نعمت انعام انعام فرمود · ان ربکم · بدرستی که
آفریدگار شما · لرؤف · مهربانست نعمت دادنی سابقه خدمت · رحیم · بخشاینده که با فریدن چهارپایان کار
بر شما آسان کرد · والخیل والبغال · و بیافرید اسبان و استران را · والحمیر · و خران را · لترکبوها · تا بر نشیند
آنرا · وزینة · و تا آرایش کنند و زکار خود را بدان آرایش کردنی · ویخلق · و بیافرید خدای تعالی چنانچه ایشان را
آفرید · ما لا تعلمون · آنچه شما نمی دانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعم بهشتی است
یا ملکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف و در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق تعالی
میفرماید که ما لا تعلمون اولی است · وعلی الله · و بر خدای تعالی است یعنی او راست · قصد السبیل · میان راه
میانه یعنی راه راست که موصل است بر حق تعالی یا بروست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب
بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد او راست راه حق یعنی دین اسلام · ومنها · و هست بعضی از راه که خلقان
روند · جائر · کج و منحرف از مقصد یعنی از ملل کفر یا اهوا و بدع · ولو شاء · و اگر خواستی خدای تعالی راه نماید
لهداکم اجمعین · هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق دادی تا همه سایران بمقصد السبیل رسیدندی
هو الذی انزل · اوست آنکه فرو فرستاد · من السماء · از آسمان یا از سحاب و آن سحاب بر زمین · ماء · آبی · لکم
منه شراب · شما را از و آشامیدنی · ومنه شجر · و از ین باران باشد درخت مراد گیاه است که از زمین روید نه
نباتی که آنرا ساق باشد · فیه · در آن نبات رسته · تسیمون · می چرانید چهارپایان خود را · ینبت · می رویانیم
ما و حصر یا میخوانند یعنی می رویاند خدای تعالی · لکم · برای شما · به · الزرع · بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است

کرزراعت میکنند · والزیتون · ودرخت زیتون را · والنخیل وخرمابنان را · والاعناب · وتاکها را · ومن کل الثمرات
وبعضی از همه میوهها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوهها مأخوذ نباشد الا در بهشت · ان فی ذلک · بدرستی
که درین رویانیدن حبوب واشجار · لآیة · هر آینه دلیلی است روشن بقدرت وحکمت الهی · لقوم یتفکرون
مر گروهی را که تفکر کنند وتأمل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد وآب در وی نفوذ کرده متعفن گردد واعلی
او مشق گشته ساق ازو در هوا متصاعد یابد واسفل او بشکافته بیخ ازو در زمین منتشر شود ونشو ونما ساعت
بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازهار وانوار ومیوه بدو پدید آید هر میوه را شکلی ولونی ومزه دیگر باشد
معلوم که اختلاف اشکال والوان وطعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس وتعالی · بیت · دو صنع جانبخش جهان آورید
باعجب کون ومکان آورید · کرد بهر شاخ گل وبرگ بار · جلوه او نقش دگر آشکار · وسخر لکم · ورام گردانید برای انتفاع
لکم · اللیل والنهار · شب وروز را یکی برای آرایش ودیگری برای آسایش · والشمس والقمر · آفتاب وماه را بجهة
انضباح فواکه وادراک زرع ومعرفت حساب سنین وشهور · والنجوم · وستارهگان را برای شناختن
راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرسانند در حالتی که هستند · مسخرات بامره · رام شدهگان بامر خدای تعالی که
پروردگار همه است · ان فی ذلک · بدرستی که درینها · لآیات · هر آینه علامتها ودلیلهاست بر وحدانیت
صانع حکیم · لقوم یعقلون · مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از اختفای نیست بتفکر وبودن
ودرین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرده · وما ذرأ لکم · ودیگر رام گردانید آنچه پراگنده آفریده است
لکم · برای نفع شما · فی الارض · در زمین از مراکب ومناکح · مختلفا الوانه · در حالتی که مختلف هیئات واشکال
واصناف آن · ان فی ذلک · بدرستی که درین مخلوقات · لآیة · هر آینه دلالتی ونشانه است بر وحدانیت
حق · لقوم یذکرون · مر گروهی را که یاد کنند · وهو الذی · واوست آنکه · سخر البحر · مسخر گردانید دریا را
بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وی صید میکنند · لتأکلوا · تا بخورند · منه · ازو · لحما
طریا · گوشتی تازه یعنی ماهی · وتستخرجوا · ودیگر غوص میکنند در وی تا بیرون آرید · منه · ازو · حلیة
تلبسونها · پیرایه که بپوشید یعنی استخراج میکنند آنچه از وی پیرایه میسازید چون لؤلؤ ومرجان ومی پوشند آنرا
زنان شما چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه بر ایشان نسبت دارد · وتری الفلک · ومی بینی کشتیها
را · مواخر · رونده وشکافنده آب · فیه · در دریا · ولتبتغوا · وتسخیر بحر بر شما برای آنست که بجویید
برکوب در کشتیها · من فضله · از سود او که سعت رزق است · ولعلکم تشکرون · وشاید که شکر
گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا وترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته
صاحب کشف الاسرار آورده که حق تعالی از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم وعمان ومحیط
وجزان وبرای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده واز روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون
دریای شغل وغم وحرص وغفلت وتفرقه وبرای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند
از دریای شغل بساحل فراغت رسد وهر که بکشتی رضا درآید از بحر غم بساحل فرح رسد وهر که در کشتی قناعت
جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید وهر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و
هر که بکشتی توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد وبحقیقت تفرقه در بقاست وجمعیت در فنا
باخودان در مهلکه تفرقهاند وبیخودان در مرتبه جمع · بیت · بجز ناخودی قلم درکش · بدم بیخودی علم برکش

تا بجادو لا ازروی راه کی رسی در حریم الا الله · والقی فی الارض · وبیافرید وبنهاد در زمین · رواسی · کوهها
بلند وبزرگ · ان تمید بکم · تا میل نکند بشما یعنی متحرک ومضطرب نگردد وشما را تباه کرداند در خبر است که
چون حق تعالی زمین بیافرید تا او بر روی آب متحرک وبیقرار بود ملائکه گفتند این بساط بی مقرر را هیچکس نمیتواند
بود حق تعالی بر روی کوهها بیافرید تا قرار گرفت ودر تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و
متحرک بود چون حق تعالی فرشته که او را ساعد مائل گویند بیافرید وبفرمود تا پای بر زمین نهاد وزمین بگرانی
پای او جای قرار گرفت پس کوهها بیخ زمین ساخت تا باستاد · وانهارا · ودیگر در زمین بیافرید جویها چون دجله
ونیل وفرات وجیحون وسیحون وامثال آن · وسبلا · ودیگر پدید کرده هم در زمین راهها از هر موضعی
لعلکم تهتدون · تا شاید که شما راه یابید بمنازل ومقاصد خود · وعلامات · ودیگر پیدا کرد نشانهای راه از
برای روندگان از کوهها وبیشهها وغیر آن · وبالنجم · وبستارگان چون ثریا وبنات النعش وفرقدین وشعری
وسماکین وجدین ومانند آن · هم یهتدون · ایشان یعنی قریش در خشکی وتری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم
همه مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بوده اند در رحلة الشتاء والصیف بآنکه راه از همه مردم بهتر
می شناسد · افمن یخلق · آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد · کمن لا یخلق · همچو کسی که نمی آفریند
مراد ازینها بتانند که ایشان را بدون خدای تعالی می پرستند چون عیسی وعزیر وملائکه واصنام یعنی خالق را با مخلوق
هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد وجهل است · افلا تذکرون · آیا یاد نمی
کنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود · وان تعدوا · واگر خواهید که بشمارید · نعمت الله
نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته · لا تحصوها · نتوانید شمردن آنرا وچون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه
بشکر آن قیام توانید نمود · ان الله لغفور · بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید
درمی گذراند · رحیم · مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز نمی دارد · والله یعلم · وخدای تعالی
میداند · ما تسرون · آنچه پنهان دارید از عقاید · وما تعلنون · وآنچه آشکارا کنید از اعمال · والذین یدعون
وآنانکه از الهه باطله خود که میخوانند کفار مکه ومیپرستند · من دون الله · بجز خدای تعالی · لا یخلقون شیئا
نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید وچگونه آفرینند · وهم یخلقون · وحال آنکه ایشان آفریده شده وهر که
مخلوق بود محتاج بود در وجود بدیگری ومحتاج ممکن باشد وخالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را
نشایند · اموات · وایشان با وجود مخلوقیت مردگانند · غیر احیاء · نه زندگان یعنی بسان جماد است نمی
شنوند ونمی بینند ونمی گویند · وما یشعرون ایان یبعثون · ونمی دانند که کی برانگیخته خواهند شد ایشان
با عبده ایشان پس چون وقت بعث خود وغیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را
ومعبود باید که بخشندگان خود را دانا بود وبر ایصال جزا بدیشان توانا میا طمع آورده که روز قیامت
بتان را برانگیزند ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند · الهکم · خدای شما · اله واحد · خدای یکتا و
یگانه است · فالذین لا یؤمنون · پس آنکسانکه نمی گروند · بالآخرة · بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند
قلوبهم منکرة · دلهای ایشان ناشناسنده است وامر حق را ناپذیرنده · وهم مستکبرون · وایشان
سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا گردنکشی میکنند از قبول ایمان · لا جرم · هر آینه راستست و
درستست · ان الله یعلم · آنکه خدای تعالی میداند · ما یسرون · آنچه پنهان میسازند از مکر بر رسول خدای

وما یعلنون و آنچه آشکاره میکنند از حرب و مخاصمت باوی. انه. بدرستی که خدای تعالی لا یحب المستکبرین.
دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای تعالی و تصدیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم سرکشی کنند. واذا قیل لهم. و چون
گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله پرسندان رؤسا و اشراف که. ماذا انزل. چه چیز فرستاد. ربکم. پروردگار
شما بر محمد صلی الله علیه وسلم این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی
باستهزا پرسیدی که خدای تعالی چه فرستاده است. قالوا. گفتند. اساطیر الاولین. آن فرستاده شده
سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند که اساطیر الاولین است کفار بدین
سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند. لیحملوا. تا بردارند. اوزارهم. بار گناهان خود را
کاملة. بتمامی. یوم القیمة. روز رستخیز. ومن اوزار الذین. و بردارند نیز بعضی از گناهان آنانکه. یضلونهم
گمراه ساخته اند ایشان را. بغیر علم. بی دانشی بآن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند
کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی که ایشان را گمراه کرده اند. الا ساء. بدانید که بد
بار ایست. ما یزرون. آن باری که ایشان می کشند. قد مکر الذین. بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند
من قبلهم. پیش از اهل مکه بقصد انبیا. فاتی الله. پس بیامد فرمان خدای تعالی. بنیانهم. بآن بناها که
افراشته بودند یعنی امر خدای تعالی ابنیه ایشان صادر شد. من القواعد. از جهة اساس یا عهدی که بنا بر آن
موضع بود. فخر. پس بیفتاد. علیهم السقف. بر ایشان سقف خانها. من فوقهم. از زبر ایشان یعنی اول بام
بر ایشان فرو آمد پس دیوارها و این اشارتست با نهدام کل و هلاک ایشان در ان بعضی بر آنند که مراد ازان
این بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنجهزار گز و گویند دو فرسخ و غرضش آن بود که
ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابرهیم علیه السلم مطلع شده با وی مقاتله نماید بعد از اتمام صرح بادی از
مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا را در دریا
افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و آوازی مهیب از آن پدید آمد زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم
بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آنکه کوثر نام داشته ببابل اینست که محمد جریر طبری رحمه الله
آورده که همه مردم در زمان نمرود سریانی بود سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و
هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ زبان آن دیگر ندانستند و هفتاد و دو زبان مختلف
در عالم آمد پس حق تعالی خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او بجزای بناهای ایشان
حکم کردیم. واتیهم العذاب. و بیامد بدیشان عذاب. من حیث لا یشعرون. آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع
نداشتند و یا آن ممری که متوقع نبود و میاطی آورده که مراد بعوض است یعنی که بر لشکر نمرود مسلط شد
و در لباب فرموده که خدای تعالی نمرود را ابتلا کرد بپشه که در بینی او رفته بود و در دماغ او جای
گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او می زدند تا فی الجمله
آرامی می یافت شیخ فرید الدین عطار در توحید منطق الطیر آورده. نیم پشه بر سر دشمن گذاشت. در سر
او چهارصد سالش بداشت. ثم یوم القیمة. پس روز قیامت. یخزیهم. رسوا کرداند ایشان را یا عذاب کند
باتش چنانچه در دنیا معذب کرده اند بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوض. ویقول. و گوید خدای تعالی
دران روز. این شرکائی. کجایند انبازان یعنی آنها که شریکان منند. الذین کنتم. آنانکه بودید شما که از

روی

روی سخن. تشاقون. خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان. فیهم. در شان ایشان. قال الذین. گویند آنانکه
اوتوا العلم. داده شده اند علم را یعنی اهل انبیا و ملئکه یا دانایانی که خلق را بتوحید خوانده اند گویند. ان
الخزی الیوم. بدرستیکه خواری درین روز. والسوء. و بدی یعنی عذاب. علی الکافرین. بر کافران است. الذین
آنانکه. تتوفیهم الملئکة. فرا گیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند. ظالمی انفسهم. در حالتی که
ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند. فالقوا السلم. پس در انداختند
صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق پاکردن نهادند و گفتند. ما کنا نعمل. نبودیم ما که عمل کنیم
من سوء. هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق تعالی فرماید که بلی یعنی کافر بودند و معصیت
کردند. ان الله علیم. بدرستی که خدای تعالی داناست. بما کنتم تعملون. بدانچه بودید که عمل میکردید و بران شما را
پاداش خواهد داد و پاداش اینست که گویند. فادخلوا. پس در آیید. ابواب جهنم. بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که
آماده است برای شما. خالدین فیها. در حالتی که جاوید باشید در آن. فلبئس مثوی المتکبرین. پس هر اینه بد
مقامی و بد آرامگاه است متکبران را جهنم آورده اند که در موسم کسان می فرستادند بمکه تا خبر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد صلی الله علیه وسلم چه چیز فرود می آید
میگویند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت. وقیل. و چون گفتند. للذین اتقوا. مر آنانرا که پرهیز
کردند از شرک یعنی مومنان. ماذا انزل ربکم. چه چیز فرستاد پروردگار شما. قالوا خیرا. گفتند فرستاد
نیکویی مراد قرآن عظیم الشان است که جامع جمیع خیرات و مستجمع مجموع حسنات و برکات اوست و
نیکوئیهای دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی باشی ازو. للذین احسنوا. مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال
و افعال یا گفتند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله. فی هذه الدنیا. درین سرای. حسنة. مکافات نیکوست از نعمت
چون مال و دولت و فتح و نصرت. ولدار الاخرة. و ثواب ایشان در سرای دیگر. خیر. بهتر است ازین. ولنعم
دار المتقین. و نیکو سرائیست پرهیزکاران را در بهشت و گفته اند نیک سرائیست دنیا که تهیهٔ زاد آخرت
می توان کرد و نکته الدنیا مزرعة الاخرة موید این قول است بزرگان گفته اند زرع یومک حصاد غدک
بکوش امروز تا تخمی بپاشی * که فردا بر جوی قادر نباشی * گر اینجا کشت کردن را نورزی * در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی *
جنات عدن. سرای متقیان بوستان اقامتست که روز قیامت. یدخلونها. در آیند بر آن. تجری. میرود
من تحتها الانهار. از زیر منازل آن بوستان جویها. لهم فیها. مر ایشان را در بهشت. ما یشاؤون. آنچه
خواهند از انواع مشتهیات و در خوابکی گویند بهر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا
و مراتب شهدا برسد ان گفته اند که در بهشت غصه و حسد که موجب تمناها باشد نیست بلکه هر یک
از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند. کذلک. مثل این جزا. یجزی الله المتقین. پاداش میدهد خدای تعالی
متقیان را. الذین تتوفیهم الملئکة. میرانند ایشان را فرشتگان بامر خدای تعالی. طیبین. در حالتی که پاک
باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند بانکه مژده دهند فرشتگان ایشان را و از روی
تعظیم. یقولون. گویند. سلام علیکم. سلام خدای تعالی بر شما باد یا سلام که فرشتگان باشد بر ایشان
و بعد سلام گویند فردا که مبعوث شوید. ادخلوا الجنة. در آیید در بهشت که برای شما آماده است
بما کنتم تعملون. بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات. هل ینظرون. آیا انتظار می برند

کافرانه یعنی منتظر نیستند. الا ان یاتیهم الملئکة. مگر آنرا که بیایند بریشان فرشتگان بقبض ارواح. او
یاتی. یا بیاید. امر ربک. فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال کذلک فعل الذین. کردند انانکه بودند
من قبلهم. پیش ازیشان وبدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید وما ظلمهم الله. وبریشان ستم نکرد
خدای تعالی بهلاک ایشان. ولکن کانوا. ولیکن بودند ایشان که بکفر ومعصیت انفسهم یظلمون. بر نفسهای
خود ستم میکردند. فاصابهم. پس رسید ایشانرا بحکم عدل سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کرده اند
وحاق بهم. وفرو آمد بدیشان. ما کانوا به. آنچه بودند که بآن یستهزؤن استهزا میکردند یعنی عذاب
موعود. وقال الذین اشرکوا. وگفتند انانکه شرک آوردند لو شاء الله. اگر خواستی خدای تعالی ما
عبدنا من دونه. نمی پرستیدیم بجز خدای تعالی من شیء. هیچ چیزی نحن. ما. ولا اباؤنا. ونه پدران ما. ولا
حرمنا. وحرام نکردیم. من دونه. بی حکم خدای تعالی من شیء. هیچ چیز را از بحیره وسایبه وغیر آن مشرکان
این سخن را از روی استهزا میگفتند نه بخلوص عقیدت وصفای طویت حسین بن فضل گفته که اگر
کفار این سخن از روی تعظیم واجلال ومعرفت الهی گفتندی حق تعالی ایشانرا بدان عیب نکردی کذلک
مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند انانکه پیش ازیشان بودند از شرک وتکذیب وتحریم
حلال وتحلیل حرام. فهل علی الرسل. پس هست بر فرستگان یعنی بریشان. الا البلاغ المبین. مگر
رسانیدن پیدا یا پیدا کننده طریق حق را. ولقد بعثنا. وهر آینه ما فرستادیم. فی کل امة. در میان
هر گروهی. رسولا. پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم وفرمودیم همه را تا با قوام گویند ان اعبدوا
الله. آنکه بپرستید خدایرا. واجتنبوا الطاغوت. وپرهیز کنید ویکسو روید از پرستیدن طاغوت
وآن چیزیست که بدون خدای پرستند. فمنهم. پس ازین امم من هدی الله. کسی بود که راه نمود
خدای تعالی اورا وتوفیق ایمان داد. ومنهم من حقت. واز ایشان کسی بود که واجب شد. علیه الضلالة
بروی گمراهی بسبب خذلان الهی. فسیروا. پس بروید ای مشرکان وسیر کنید. فی الارض. در زمین. فانظروا
کیف کان. پس نگرید که چگونه بود. عاقبة المکذبین. منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و
ثمود بگذرید وبنظر فکرت وعبرت دران بنگرید تا شما واضح گردد که هرکه آن کند که ایشان کردند
چنان هلاک شود که ایشان شدند. ان تحرص. اگر سخت کوشی وحرص ورزی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم علی
هداهم. بر راه یافتن مشرکان. فان الله. پس بدرستی که خدای تعالی لا یهدی. راه نمی نماید. من یضل. آنرا که
میخواهد گمراهی. وما لهم. ونیست گمراهانرا. من ناصرین. واقسموا بالله جهد ایمانهم. هیچکس از یاران
که دفع کنند ازیشان. دربیان آورده که یکی از مسلمانان با یکی کافر دینی بود بتقاضای آن رفته در اثنای
مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امیدوارم کافر گفت که تو امیدواری که بعد از مرگ زنده
شوی مسلمان گفت آری کافر گفت بایمان غلاظ وشداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچ کس
بعد از موت زنده نشود آیة آمد که. لا یبعث الله. برنینگیزد خدای تعالی من یموت. آنرا که بمیرد بلی ایجاب
بعد از نفی یعنی خواهد برانگیخت ایشانرا وعدا. وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی. علیه. که بروست
ووفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حقا. راست ودرستست. ولکن اکثر الناس. ولیکن بیشترین
آدمیان لا یعلمون. نمیدانند. لیبین لهم. حق تعالی برانگیزد ایشانرا تا بیان کند بریشان. الذی یختلفون

ازان

ازان چیزیرا که اختلاف کرده اند فیه. از امور بعث وحشر. ولیعلم الذین کفروا. وبرای آنکه تا بدانند آنانکه
نگرویدند. انهم کانوا. انانرا که بودند. کاذبین. دروغ گویان در انکار قیامت. انما قولنا. جز این نیست
که قول ما لشیء. مر چیزیرا. اذا اردناه. چون خواهیم آفریدن او. ان نقول. آنست که گوییم له. مر آن چیز را
کن. بباش. فیکون. پس باشد مخلص سخن آنست که تکوین ما مر ایشانرا متوقف بر ماده نیست پس کسی که
ابتدای بی سبق ماده قادر باشد بر ابداء مر چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن شیء با وجود ماده در نخواهد
ماند. آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد. چون در آورد از عدم بوجود چه عجب باز
اگر کند موجود. والذین هاجروا. وانانکه ببریدند از اوطان خود من بعد ما ظلموا. از پس آنکه ستمدیده بودند
مراد آنهایند از صحابه که بجهت ستمکاری قریش بحبشه هجرت کردند حق تعالی وعده فرمود که لنبوئنهم. هر آینه
جای دهیم ایشانرا فی الدنیا حسنة. در سرای دنیا شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلم
وگفته اند غنیمتی نیکو. ولاجر الاخرة. وهر آینه مزد آخرت. اکبر. بزرگتر است مر ایشانرا از غنیمتی که
در دنیا بدیشان رسد آورده اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه هرگاه که بمهاجران عطا دادی گفتی بگیر ترا
خدای تعالی برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا وما ادخر لک فی الاخرة افضل. لو کانوا یعلمون. اگر باشند
کفار که بدانند آنکه خدای تعالی مهاجران را در هر دو سرای مزدی میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در
ایمان وهجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد ومصابرت. الذین صبروا. مهاجران آنانند
که صبر کردند بر مفارقت وطن وآزار کفار. وعلی ربهم. وبر پروردگار خود. یتوکلون. توکل میکنند
وکار خود را بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از ان بزرگتر است که بشری را به پیغمبری فرستد
بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشانرا آیة آمد. وما ارسلنا. ونفرستادیم
ما برسالت من قبلک. پیش از فرستادن تو. الا رجالا. مگر مردانی از آدمیان که بزبان ملئکه نوحی الیهم
وحی فرستاده میشود بدیشان یعنی سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک را
فاسئلوا. پس بپرسید. اهل الذکر. اهل کتاب یعنی علمای ایشانرا. ان کنتم لا تعلمون. اگر شما هستید
که نمیدانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث بامم وفرستاده شده. بالبینات. با معجزهای
روشن. والزبر. وکتابهای نوشته. وانزلنا. وفرستادیم. الیک الذکر. بتو قرآن را که سبب یاد کردن خداوند است
حق تعالی. لتبین للناس. تا روشن وهویدا کنی برای مردمان. ما نزل. آنچه فرستاده است در ذکر. الیهم. ولعلهم
تا شاید که ایشان. یتفکرون. تفکر کنند دران ودانند که این کلام مخلوق نیست. افامن الذین. آیا ایمن شدند
انانکه. مکروا السیئات. کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی
اند که نسبت با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مکر کردند سفر مایند که آیا ایشان خود را ایمن میدانند ومیدارند. ان یخسف الله
از آنکه فرو برد خدای تعالی. بهم الارض. ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد. او یاتیهم العذاب.
یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی. من حیث لا یشعرون. از انجا که ندانند وامید ندارند چنانچه
بقوم لوط آمد علیه السلم. او یاخذهم. یا آنکه بگیرد ایشان. فی تقلبهم. در گشتن ایشان یعنی در رفتن وآمدن
از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب از دستی بدستی. فما هم بمعجزین. پس
نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدایرا از عقوبت خود. او یاخذهم. یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای تعالی ایشانرا

نصف

علی تخوف · بر هلاک پیشینیان یعنی ترسایان شونیان هلاک قومی که پیش از ایشان بوده اند و در حین
همان ترس عذاب بدیشان آمد · ان ربکم · بدرستی که پروردگار شما لرءوف رحیم · مهربان است که بردباری
میکند با بندگان مهربانست که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان · اولم یروا · آیا نمی نگرند این کافران
الی ما خلق الله · بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی · من شیء · از چیزی که او را شخص است · یتفیؤا ظلاله
میگردد سایهای او · عن الیمین والشمائل · از راست و چپ یعنی از هر جانبی · سجدا لله · سجده کنندگان مر
خدای تعالی را · وهم داخرون · وحال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع و در تفسیر زاهدی آورده که
معنی سخن آنست که کافران مر او را سجده نکنند چه زبان که سایهای ایشان مر او را خضوع و خشوع میکنند
ولله یسجد ما فی السموات · آنچه در آسمانهاست از علویات داخلند جهة تعظیم ایشانست یا بسبب طوعیت
در سجده و مؤید این قول است آنکه میگوید · وما فی الارض من دابة والملئکة وهم لا یستکبرون · و از
سرکشی نمی نمایند از عبادت او و صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است
بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوالعقول است و سجود تذلل و خشوع و آن سجده غیر عقلا است
و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده
میکنند پس باید که درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد
یخافون · می ترسند ملئکه · ربهم · از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد · من فوقهم · از زبر ایشان
ویفعلون · و میکنند بطوع و رغبت خود · ما یؤمرون · آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش ذکر و
قال الله · و گفت خدای تعالی · لا تتخذوا · فرا مگیرید · الهین اثنین · دو خدا را بخدایی اثنین برای تاکید
است · انما هو · جز این نیست که خدای تعالی · اله واحد · معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است
زیرا که مرتبهٔ الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه با دلائل واضحه ثابت گشته پس باید که خدای تعالی واحد باشد من
کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بود و او بی اشیا قایم باشد · از همه در
صفات ذات خدای · لیس کمثله شیء ابدا · فایای فارهبون · پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم
ابلغ است در ترتیب و تخویف · وله · و مر خدای تعالی راست · ما فی السموات والارض · آنچه در آسمان و زمین
یعنی مخلوق و مملوک است · وله الدین · و مر او راست طاعت · واصبا · لازم و واجب یا دین پسندیده
مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی · افغیر الله · آیا
بدون خدای تعالی از کسی دیگر · تتقون · می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست · وما بکم · و آنچه بشما
من نعمة · از نعمتها چون نعمت و غنا و نصب · فمن الله · پس از خدای تعالی است · ثم اذا · پس چون · مسکم الضر · برسد
بشما سختی چون مرض و فقر و قحط · فالیه تجأرون · پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او می کنید
ثم اذا · پس چون · کشف الضر · بردارد سختی که از آن می نالید · عنکم · از شما · اذا فریق منکم · همی گروهی از شما
یعنی کفار · بربهم یشرکون · بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسبابست یعنی
از سبب غافل شده هر چیز را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند · لیکفروا · تا کفران ورزند · بما آتیناهم
بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف و محنت · فتمتعوا · پس برخورید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت
دو سه روزی کام خود برآئید و از دنیا بهره بردارید · فسوف تعلمون · زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را

این سخن زین وعید است و اهل کفران را · ویجعلون · و میکنند یعنی مقرر میسازند · لما لا یعلمون · برای آنها که نمیدانند
یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهة ایشان · نصیبا مما
رزقناهم · و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشته · تالله لتسئلن · سوگند بخدای تعالی که پرسیده خواهد شد
روز قیامت · عما کنتم تفترون · از آن چیزی که هست افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و
ما نصیب از زرع و انعام بدیشان تقرب میکنیم · ویجعلون · و میگویند و میسازند · لله البنات · مر خدای تعالی را
دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملئکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی مصاهرت کرد و ملئکه
متولد شدند · سبحانه · حق تعالی پاکست از قول ایشان که میگویند خدای تعالی دختر دارد · ولهم ما یشتهون
و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران · واذا بشر · و چون مژده داده شود · احدهم · یکی از
ایشان · بالانثی · بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که دختری ترا متولد شده · ظل وجهه
گردد روی او · مسودا · سیاه از اندوه و غم شرمندگی در میان قوم · وهو کظیم · و او پر باشد از خشم بر زن خود که
چرا دختر زاده · یتوارى · پنهان شود و خود را بپوشد · من القوم · از گروه آشنایان و خویشان · من سوء ما بشر به
از بدی و ناخوشی آنچه او را داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزادند و در فکر افتد که ایمسکه
آیا نگاه دارد آن مولود را · علی هون · بر خواری و ذلت · ام یدسه · یا بپوشد او را · فی التراب · در خاک یعنی زنده در
گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند · الا ساء · بدانید که بد است · ما یحکمون · آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی
دختران که پیش ازین قدر و حرمت ندارد بخدای تعالی نسبت میدهند · للذین لا یؤمنون · مر آنان را که نمی گروند
بالآخرة · برای آن عقبی · مثل السوء · صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهیت بنات و زنده در خاک کردن
ولله المثل الاعلى · و مر خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه
وولد · وهو العزیز · و او غالبست قادر بر هلاک کفار · الحکیم · حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم · ولو
یؤاخذ الله الناس · و اگر بگیرد خدای تعالی مردمان یعنی کافران را · بظلمهم · بستم ایشان یعنی کفر · ما ترک علیها
نگذارد در روی زمین · من دابة · هیچ جنبنده بشومی کفر · ولکن یؤخرهم · ولیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت
دهد · الی اجل مسمی · تا وقتی نام زد شده برای موت یا عذاب ایشان · فاذا جاء · پس چون بیاید · اجلهم · وقت مقدر
ایشان برای عقوبت یا مرگ · لا یستأخرون ساعة · باز پس نیایند از آن · ولا یستقدمون · و پیشی نکنند ساعتی بر آن بلکه
بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده · ویجعلون · و حکم میکنند · لله · مر خدا را یعنی برای خدای · ما
یکرهون · آنچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران با شرکت در مهتری و سرداری · وتصف · و با وجود این میگوید
السنتهم الکذب · زبان ایشان از دروغ میگویند · ان لهم الحسنی · اگر ایشانرا بهشت یا پاداش نیکو کافران را
میگفتند و رضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبهٔ نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق تعالی میفرماید
که دروغ میگویند · لا جرم · حقا چنین است که فردای قیامت · ان لهم النار · بدرستی باشد مر ایشانرا دوزخ · وانهم
مفرطون · بدرستی که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و حال کار
ایشان بجهة تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید · تالله لقد ارسلنا · بتحقیق که ما فرستادیم پیغمبران را
الی امم · بسوی امتان که بودند · من قبلک · پیش از تو · فزین · پس بیاراست · لهم الشیطان · برای ایشان دیو سرکش

یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشانرا تا تکذیب انبیا کردند. فهو پس شیطان ولیهم الیوم دوست ایشان است
امروز و همان می آید در چشم ایشان عملهای زشت را یا تکذیب تو میکنند. ولهم ومر ایشانراست یعنی ابلیس و اتباع ایشان
فرماید. عذاب الیم عذابی دردناک. وما انزلنا و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا الا لتبین مگر برای آنکه بیان
کنی و روشن کردانی. لهم الذی اختلفوا برای مردمان آنچیزی را که اختلاف کردند. فیه در آن از امر توحید و احوال
معاد. وهدی ونیز فرستادیم کتابرا الا برای راه نمودن. ورحمة و برای رحمت لقوم یؤمنون مر کروهی را که بکروند
بآن. والله انزل وخدای تعالی فرستاد من السماء از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده کردانید بآن آب
زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه کردانید زمین را بباران پس از پژمردگی آن وکفته اند فرستاد از آسمان
قرآن را بسبب حیات مومنان است پس زنده کردانید بدو دلهای مرده را ان فی ذلک بدرستیکه درین چه مذکور شد
لایة هر اینه نشانه آشکار است لقوم یسمعون مر کروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف
وان لکم و بدرستیکه مر شما راست فی الانعام در وجود چهارپایان لعبرة دلالتی که بران عبور کنید از جهل بعلم
نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونه بعضی از آنچه در شکمها ذوات الالبان است از جنس نعم من بین فرث و
دم از میان سرگین و خون لبنا شیری خالصا پاک از لون دم و رایحه فرث سائغا کوارنده للشاربین
مر آشامندگان را ابن عباس رضی الله عنه فرمود که بهیمه علفی بخورد و در شکم او پخته کردد و سه طبقه در وی پیدا
میشود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری میکردد و شیر در پستان میرود
و فرث از مخرج خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنه آنست که اوسط آن مادهٔ لبن است و اعلی
آن مادهٔ دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمی شوند بلکه خاصهٔ اشیاء ماکوله را که بعضی از هضم یافته اند جگر
جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس را هضم تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میکردد
و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در وی ودیعه نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او برقدر
غذای او می افزاید از جهت استیلای برودت و رطوبت بر امزجهٔ اناث و آن خلط زاید برای جنین برهم میرود و چون جنین
متولد شد آن زاید را بعضی از و به پستان می ریزد بجهت آنکه گوشت پستان غدوی و سفید است آن خلط بمجاورت
آن سفید میکردد و آن شیر میگویند و تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک و علف است و
خروج او بآن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح است و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی
نظم: از خون سرخ شیر سفید آورد برون. و نخلهای خشک کل تر کند بدین. در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت
بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین دم فرث باشد نعمت تمام نبود و طبع آنرا قبول نکند همچنین
معاملهٔ بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته کردد از خلوص دور و از نظر مهجور
خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم و در هوا
بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست بیت: طاعت آلوده بیاید بکار مشک جگر سوده بیاید بکار هر چه
ز آلودگی افتاد پاک پیش نظرها نبود تابناک. ومن ثمرات النخیل ومر شماراست از میوهای درختان خرما. والاعناب
و تاکهای انگور تتخذون منه آنچه می کیرید ازو سکرا مست کننده آیه قبل از تحریم خمر نازل شد یا مراد نبیذ است
که از خرما و مویز کیرند و از مفسران ابو عبید فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی می گیرید. و در قاحسنا

و روزی نیکو

و روزی نیکو یعنی خرما و مویز و دوشاب. ان فی ذلک بدرستیکه درین میوهای تر و خشک و فواید آنها است
لایة هر اینه دلیلی روشن است بر توانائی حضرت باری تعالی لقوم یعقلون هر کروهی را که تعقل کنند و بنظر
تامل در آن نگرند. واوحی ربک والهام فرستاد پروردکار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل
ایشان افکند ان اتخذی آنرا که فرا کیرید من الجبال از شکاف کوهها بیوتا خانهای مسدس متساوی
آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه کیرند یعنی در کوه و شجر جای
کیرند وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشند ومما یعرشون وخانه کیرند از آنچه مردمان بنا کنند یعنی ماکان
شما چون کندو و غیر آن ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات از همه میوها که خواهید تلخ و یا شیرین مراد انواع
و ازهار است فاسلکی پس بروید سبل ربک براههای پروردگار تو یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل
ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مراد راه چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و کلها بچرند
و در درون ایشان مستحیل کردد بشیرهٔ شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیرهٔ زمستان و اینست که حق تعالی میگوید
یخرج بیرون می آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب مختلف الوانه آشامیدنی یعنی عسل
خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان است و زرد که از آن میانه سال است و سرخ که از آن
پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و کفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول است. فیه در آن شراب
شفاء للناس شفاست مر مردمان را با نفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سایر
امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم
آمد و گفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم خود حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که
شربت عسل دادمش و سود نداشت دیگر بار هم بران فرمود و همان حالت اول دست داد در نوبت سیم تا چهارم
فرمود که اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفا کلی یافت
و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن است که در و شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده که وننزل من القرآن ما هو
شفاء و رحمة و از ابن مسعود منقول است رضی الله عنه که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفای آلام
ظاهر است و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهای قالب را زایل کرداند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند
و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصل است و هر مرضی که باشد قلبی
و قالبی تلاوت قرآن عظیم الشان مر آنرا شفای عاجل کامل کرامت کند. بیت: رنج اگر بسیار شد غم کی خورم چون شفای
جان بیمارم توئی. ان فی ذلک بدرستیکه در امر نحل عسل لایة هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت الهی لقوم یتفکرون
مر کروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و اسرار رقیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام
توانائی دانا که چنین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هر کز از راه فرمان منحرف نشوند
آنانکه میوهٔ تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و بجز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی هرکز فرمان یعسوب را
خلاف نکنند تمکنی که فرسنگها بروند باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرکز بر نجاست ننشینند و از آن
نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان ساختن نتوانند پس همچنانکه
از عسل ایشان شفای الم ظاهر شد از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد

فکر دل را نیک با تمکین کن · کام جان را چون عسل شیرین کن · شربت فکر ار بکام جان رسد · چاشنی آن بماند تا ابد
والله خلقکم · وخدای تعالی بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد · ثم یتوفیکم · پس میراند و دیگر باره شما را بعد
باز برد · ومنکم · و از شما من یرد · کسی هست که رد کرده شود · الی ارذل العمر · بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن
پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است · لکیلا یعلم · تا نداند آن پیر خرف بعد علم · بعد از دانستن
شیئا · چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در نسیان و میاطی فرمود که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیادت
نکنند طول عمر الا کرامت و عقل · ان الله · بدرستی که خدای تعالی · علیم · داناست و جهل بر دانایی او طاری نشود · قدیر
تواناست و عجز بر توانایی او راه نیابد · والله فضل · و خدای تعالی افزونی داد · بعضکم · برخی از شما را · علی بعض · بر
برخی دیگر · فی الرزق · در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی بهتری یافت دیگری چاکری · فما
الذین فضلوا · برادی رزقهم · پس نیستند آنانکه فزونی یافتند در اموال یعنی آنها که بسبب خود یعنی دهنده و بخش
کنند · علی ما ملکت ایمانهم · بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان ایشان را یعنی خواجگان مالهای خود را
به بندگان نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند · فهم فیه سواء · پس باشند و لات و
سوالی در رسالة آیکشا در تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک
الا شریک سوالك حق تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شریک باشند پس چگونه روا میدارید
که بتان شریک من باشند در الوهیت · افبنعمة الله · ایا بنعمت خدای تعالی · یجحدون · انکار می کنند یعنی چون ثابت
شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد · والله جعل · و خدای تعالی
بیافرید · لکم · برای شما · من انفسکم · از جنس شما · ازواجا · زنانی که با ایشان آرام می گیرید · وجعل لکم · و افرید
برای شما · من ازواجکم · از زنان شما · بنین · پسران · وحفدة · و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان
زنان که از شوهران دیگر دارند · ورزقکم · و روزی داد شما را · من الطیبات · از پاکیزه و لذیذها · افبالباطل
ایا به بیهوده · یؤمنون · می گروند این مشرکان · وبنعمة الله هم · و بنعمت خدای تعالی · یکفرون · ایشان نمی گروند
باطل عقیده آنست که بتان دارد از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن
چیزاست که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای تعالی بر ایشان حلال کرد آنرا و گفته اند باطل شیطان
است و ایشان بدو می گروند و نعمت حضرت صلی الله علیه وسلم کرم و بدو ایمان نمی آرند · ویعبدون · و می پرستند · من دون الله
بدون خدای تعالی · ما لا یملك لهم · آن چیزی را که مالك نیست یعنی ندارد برای ایشان · رزقا · روزی دادن که
السموات · از آسمانها یعنی باران · والارض · و از زمین یعنی نبات مخلص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند
که ایشان نمیتوانند روزی دادن · شیئا · چیزی را به پرستند کاری از مطر و نبات · ولا یستطیعون · و هرگز
نمیتوانند که روزی مقرر است که پرستش اینها بر خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمتست و هیچ نعمتی عظیم تر
از آفریدن و روزی نیست و این دو صفت خدایرا ثابتست نه اصنام را · فلا تضربوا · پس مزنید یعنی مسازید
لله الامثال · برای خدای تعالی مثلها بر آن وجه که قیاس کند بتان را برو شرکت دهید با او و من لا له المثل الاعلی
له المثل · ان الله یعلم · بدرستی که خدای تعالی میداند فساد قول شما · وانتم لا تعلمون · و شما نمی دانید و اگر دانید
بدین اشراک جرات نکنید یا شما برای او مثل مزنید که آدمی باید که چگونه مثل باید زد و شما ندانید پس خدای تعالی

دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرموده که · ضرب الله مثلا · بزد خدای تعالی یعنی پیدا کرد
مثلی و آن کدام است · عبدا مملوکا · بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر مأذون که او · لا یقدر علی شیء · توانایی
ندارد بر هیچ چیزی از نفع و ضرر · ومن رزقناه · و آنکه روزی دادیم او را · منا · از نزدیک ما · رزقا حسنا
روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در و تصرف تواند کرد · فهو · پس این مرزوق · ینفق منه · نفقه میکند از آن
روزی · سرا وجهرا · پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمیترسد · هل یستوون
ایا برابر اند یعنی مساوی نباشد بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوك عاجز با مالك
قادر متصرف نیست پس بتان که عجز مخلوقات [?] علی الاطلاق چگونه توانند بود · بیت · راه تو بنور لایزالی
از شوك شریك هر دو خالی · آن بنده که عاجز است و محتاج · کی راه برد بصاحب تاج · ع · ما للتراب ورب الارباب
صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله در آمدم وی را دیدم که این
آیت می خواند و می گریست و نعره می زد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالتست فرمود
که یازده سال است تا ورد من اینجا رسیده و از اینجا نمی توانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید
و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد · بیت · با هستی چون زند پهلو · قطره با بحر چون کند دعوی · و گفته اند
این ضرب المثل از برای مومن موفق است و کافر مخذول و مراد از مومن ابو بکر است رضی الله عنه و از کافر ابو جهل لعنه الله
الحمد لله · همه ستایش و ثنا ها مر خدایرا که مولی تمام نعمتها ست · بل اکثرهم · بلکه بیشتر مشرکان یعنی
همه ایشان · لا یعلمون · نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافه مینمایند پس مثلی دیگر بیان میکند · وضرب الله مثلا
و آورده خدای تعالی مثلی · رجلین · دو مرد که · احدهما ابکم · یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادر زاد کر
باشد نه شنود و نه گوید · لا یقدر · قدرت ندارد · علی شیء · بر فهم هیچ چیزی از سخن و تدبیر · وهو کل · و بار
همه گرانست · علی مولاه · بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایت حال او در مانده · اینما یوجهه · هر جا
که فرستد او را و متوجه گرداند بمهمی · لا یأت بخیر · باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه
از زبانی الضمیر خبر تواند داد و از جوابی که گویند در تواند یافت · هل یستوی هو · ایا برابر باشد این ابکم · ومن یأمر
و کسی که میفرماید · بالعدل · براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست که او میکند
بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل و مکارم · وهو · و او در نفس خود · علی صراط مستقیم · بر راهی راست است
و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانکه ابکم عاجز
و مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار تعالی شانه نباشد
و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافر است مومن حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر ابی بن خلف یا مومن
عثمان رضی الله عنه و کافر سید بن ابی العیص که مولی بود عثمان او را باسلام دلالت میکرد و سید او را از
انفاق فی سبیل الله منع می نمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت
آمد که · ولله · و مر خدایراست · غیب السموات والارض · دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند پس [?]
او پوشیده است از ان و شما را محسوس نمیشود یا مراد مطر و نبات است · وما امر الساعة · و نیست کار قیامت
یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در آن در سرعت و سهولت · الا کلمح البصر · مانند نگریستن چشم یعنی
او از اعلی حدقه با سفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای تعالی قیامت را با زدن

ساختن اموات را در دو اسان تراست از انکه شما دیده برهم زنید. او هو بلکه آن. اقرب نزدیکتراست
چه لمح بصر و فعل وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعل پس ممکن است وقوع آن در
نصف زمان این حرکت. ان الله بدرستیکه خدای تعالی علی کل شیء برهمه چیز از بعث و حشر قدیر توانا است
یعنی تواند احیای خلایق دفعة چنانچه قادراست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس انا بتدا اظهور
ایشان خبر داد تا بسدا بر معاد استدلال کند و فرمود که. والله اخرجکم. وخدای تعالی بیرون آرد شمارا
من بطون امهاتکم. از شکمهای مادران شما. لا تعلمون شیئا نمی دانستید هیچ چیزی را از جذب
منافع بجود و دفع مکاره از خود. وجعل لکم السمع و داد مر شما را گوش. والابصار و چشمها. والافئدة
و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلهای مشارکات و مباینات
که میان ایشان باشد بسبب تکرر احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شمارا حاصل آید و بنظر از ان در
اکتساب علوم نظری دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که استماع و ابصار است بشما
ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که ممتز آن مستغنا است شما چه بر مسند تعقل ممکن ساخت. لعلکم
تشکرون شاید که شکر گوئید بین نعمتها. الم یروا آیا نمی نگرند ادمیان برای استدلال بر قدرت الهی. الی
الطیر بسوی مرغان تا ببینند ایشانرا. مسخرات رام شدگان برای پریدن. فی جو السماء در هوا میان
ارض و سما. ما یمسکهن نگاه نمی دارد ایشانرا در آن هوا. الا الله مگر خدای تعالی و اگرنه ثقل جسد ایشان
مقتضی سقوط است. ان فی ذلک بدرستیکه در تسخیر طیران. لآیات نشانها است. لقوم یؤمنون برای گروهی
که بگروند یعنی مومنان منتفع بدان چه تفکر میکنند در آنکه حق تعالی مرغانرا بر وضعی آفریده که طیران می توانند نمود
و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان دران ممکن است و ایشانرا نگاه میدارد در هوا بخلاف طبع ایشان
پس این تفکرات در هوای معرفت پرواز نمود خود را باشیان کرامت نشان تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة فکری
از این خانه فرازت کشد سوی سراپرده رازت کشد. والله جعل لکم من بیوتکم سکنا وجعل لکم. و ساخت مر شما را من
جلود الانعام از پوستهای چهارپایان بیوتا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما. تستخفونها سبک
می یابید آنرا به برداشتن و باخود بردن. یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما. و یوم اقامتکم. و بوقت اقامت یعنی
نزول در منازل. ومن اصوافها. و پدید کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد. واوبارها
و پشمهای نرم که شتر را باشد. واشعارها. و مویهای که بز را بود. اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی. ومتاعا
و برخورداری از خرید و فروخت آن. الی حین تا هنگامی که اینها برقرار بود و از ان نفع توان گرفت یا تا وقتی
که بمیرید. والله جعل لکم. و خدای تعالی پدید کرد برای رخت شما. مما خلق از آنچه بیافرید از درخت و کوه
و بنا و ابر. ظلالا سایها تا بدان از آفتاب پناه می برید. وجعل لکم. و ساخت برای شما. من الجبال اکنانا
از کوهها پوششها یعنی غارها که در وسکون می ورزید. وجعل لکم و کرد برای شما. سرابیل پیرهنها یعنی
پوشیدنیها چون جامه از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که آن البسه. تقیکم الحر باز دارد از شما ضرر گرما
و سرما را ذکر سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است. و سرابیل و دیگر ساخت برای شما
جامها از آهن چون زره و جوشن که آن. تقیکم نگاه میدارد شمارا از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان
باسکم در کارزار شما. کذلک همچنانکه این نعمتها را بر شما تمام کردیم. یتم نعمته تمام میکرداند نعمت و نیکوئی

یعنی خدای تعالی ساخت برای شما خانها از سنگ و چوب و خشت تا باشد در آن مکان و سکنا

خودرا

خودرا. علیکم بر شما. لعلکم تسلمون باشد که شما اسلام آرید با انقیاد حکم او کردید. فان تولوا پس اگر برگردند
و اعراض کنند از اسلام. فانما علیک پس جز این نیست که بر تو. البلاغ المبین رسانیدن پیغامها است آشکارا و
چون تو پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند. یعرفون می شناسند مشرکان. نعمة الله نعمت خدایرا که
شمرده شد بدیشان و معترفند که اینها از وست. ثم ینکرونها پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند
او داده بشفاعت بتان یا در وقتی می شناسند و در وقت آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر
و میشاید که نعمة الله نبوت حضرت صلی الله علیه و آله باشد آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند. واکثرهم
الکافرون و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند. ویوم نبعث و بترسان ایشانرا
از آن روزی که برانگیزیم. من کل امة از میان هر گروهی شهیدا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت
است. ثم لا یؤذن پس دستوری ندهد. للذین کفروا مر آنانرا که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدین.
ولا هم یستعتبون و نه ایشان مطالب شوند باسترضای یعنی گویند که شما خوشنود سازید خدایرا یعنی
عملی کنید که خدای تعالی از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات ماتریدی
آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند. و اذا رأی و چون
ببینند روز قیامت. الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند. العذاب عذاب دوزخ را و در آرند ایشانرا در دوزخ
فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند. فلا یخفف پس سبک کرده نشود. عنهم از ایشان. ولاهم
ینظرون و نه ایشانرا مهلت داده شود یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند. و اذا
رای و چون ببینند در آن سرای. الذین اشرکوا آنانکه شرک آوردند. شرکاءهم انبازان خود را یعنی بتان
که ایشانرا شریک خدای می کنند. قالوا ربنا گویند مشرکان که ای پروردگار ما. هؤلاء شرکاؤنا این گروهند
الذین کنا ندعوا آنانکه بودیم ما ایشانرا می پرستیدیم من دونک بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم دیگر
فالقوا پس بیفکنند بتان. الیهم القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تعالی بتانرا گویا کرداند تا زود ایشانرا جواب
دهد و گویند. انکم لکاذبون بدرستیکه شما دروغ گویانید هرگز ما شمارا نفرمودیم پرستش خود یا شما مارا نمی پرستید
بلکه هوای خود را پرستش میکردید و بدین بیان گوید که نصاری و یهود و بنو ملیح و عیسی و عزیر و ملائکه را علیهم السلام در بهشت
ببینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشانرا می پرستیدیم با مر ایشان پسران دو عزیر دو فرشتگان
گویند شما دروغ میگوئید و ایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند. والقوا
الی الله وبیفکنند بخدای تعالی. یومئذ السلم. در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند و معترف شوند
بگناه و گردن نهند حکم خدایرا یا اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد چون کار از دست رفته باشد چه سود. ع
وضل عنهم و گم کرده از ایشان یعنی باطل و زایل شود. ما کانوا یفترون آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از
شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شماتت بینند. الذین کفروا آنانکه نگرویدند بخدای
وصدوا و باز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی از ایمان پیغمبر صلی الله علیه و آله زدناهم بیفزاییم ایشانرا
عذابا فوق العذاب عذابی بر عذابی. بما کانوا بسبب آنکه بودند بمنع مردم از اسلام. یفسدون تباهی میکردند پس
یک عذاب از برای کفر ایشانست و یک برای منع دیگران و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلق و
کژدمان عظیم چشم بر ایشان گمارند و ایشان از آنان گریزان شد خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در رگ

کفته که پنج جوی از روی گداخته بطرف ایشان روان کرده و بسه جوی از آن معذب شوند و دو بمقدار ساعات
شبی از شبهای دنیی و بدو جوی دیگر بمدت ایام روزی از روزهای این جهان و گویند بادتی عذاب بز مهریر باشد
و یوم نبعث. و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم روزی را که بر انگیزیم. فی کل امة. در میان هر گروهی شهیدا علیهم. گواهی بر
کردار و گفتار ایشان. من انفسهم. از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان. وجئنا بک
و بیاریم ترا. شهیدا علی هؤلاء. گواه بر این گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی
و نزلنا. و فرو فرستادیم. علیک الکتاب. بر تو قرآن را. تبیانا لکل شیء. بیانی و روشنی برای همه چیز از امور دین
به تفصیل و اجمال صاحب مدارک اورده که بیان آنکه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوص ظاهر است
و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه در وما موریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اطیعوا
الرسول و حث کرده است ما را بر اجماع که ویتبع غیر سبیل المومنین و فرموده بعبرت و استدلال که اصل قیاس است
حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد. وهدی. و راه نمودن بحق. ورحمة. و بخشایش
برهمه اگر بدو بگروند. وبشری. و مژدگانی بهشت. للمسلمین. مر مسلمانان را خاصة. ان الله یامر بالعدل
والاحسان. بدرستی که خدای تعالی میفرماید بعدل و راستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که
متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل بودن بکسب متوسط است میان جبر و قدر و خواه در عمل چون
تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون جود که متوسط است میان
بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور. والاحسان. و میفرماید به نیکویی در طاعت
یا بحسب کمیت چون تطوع و نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه فرمود الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و از آن خبر
میدهد. وایتاء ذی القربی. امر میکند بعطا دادن خویشان نزدیک در رسانیدن بدیشان انچه بدان
محتاج باشد. وینهی عن الفحشاء. و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون
زنا و لواطه و غیر آن. والمنکر. و از فعلی که انکار میکنند بر مباشر آن و آن باجزای قوت غضبی است در غیر موقع
چون قتل نفس و غصب اموال. والبغی. و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمی است مانند
استعلا و استیلا بر (?) و تجبر و تکبر بر ایشان. یعظکم. پند میدهد خدای تعالی شما را بامر و نهی. لعلکم تذکرون
شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع خیر و شر هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات
او هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و جهت آنکه موعظه ایست جامع جمیع خطبا روز جمعه
در آخر هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون منقول است که من در بدایت حال اسلام (?) میاوردم مکر
بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی در خدمت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بودم و این آیه نازل شد هر شبهه داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون
آمدم آیه را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره گفت اعاده کن باز خواندم گفت ان له
من الله طلاوة وان له الحلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع
این آیه گفت بدرستی که خدای محمد صلی الله علیه وسلم بمکارم اخلاق میفرماید و در ادلال (?) الصفا فرمود که سبب اسلام اکثم
بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیتی است و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار
است گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا اداء فرایض یا تسویه در حقوق

یابحکم

یا بحکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو جرایم یا صبر بر امر و نهی یا اداء نوافل یا نیکی نمودن در عوض بدی
یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران انچه برای خود دوست
میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد وایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکویی
کردن با ایشان بانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را
در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و این نمی تواند دعا کند درباره ایشان و فحشاء
زنا است یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل استهانه شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع
حدی بر آن مترتب است یا مخالفت میان قول و منکر ترکست یا انچه عقل او را ترک کند و منکر بود یا انکه در
شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی من عند الله مقرر است یا انچه خدای تعالی را بخشم آرد یا
اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول یا سبی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا
طعن بر دوستان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف التقریر در تفسیر این آیه اورده که استقامت ملک بسه چیز
ماثور است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه احسان ثنا و مدح است و فایده
صله رحم امن و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیا است و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن
از متمنی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدای تعالی و احسان دوستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم است
و فرستادن صلوات برو وایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است و دعا علی صحابه رضی الله عنهم و در وسیط گفته که عدل در
افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر انچه صفت عدل بر آن صادق آید و نباید گفت مگر انچه اسم
احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود
و منکر در ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق آورده که عدل آنست که هرچه بتو
داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب حق صرف کنی که آنها در طلب غیر او ظلم است
و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری وایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی
و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزی است که ترا از خدای تعالی باز دارد و
منکر انکه ضلال و بدعت بدو مترتب بود و بغی سودت صفات نفسانی است و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست
تا فواید سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدا عدوک بدترین دشمنان نفس است. بیت: این سگ نفس شوم و بدکاره. که هم
آغوش تست هموار. بدترین قاصدیست جان ترا. میخورد مغز استخوان ترا. پس از آن کر تراست بند (?) جست. محکمش بند
کن که دشمن تست. و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق این آیه در جواهر التفسیر توان یافت. واوفوا. و وفا کنید
بعهد الله. به پیمان خدای تعالی. اذا عاهدتم. چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم
معهود باشد و اصح آنست که نزول آیه در شان جمعی است که با حضرت صلی الله علیه وسلم در مکه عهد بستند و غلبه قریش
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب بدیشان در آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا
نقض عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم کنند حق تعالی بدین آیه ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید
ولا تنقضوا الایمان. و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها. بعد توکیدها. پس استواری آنها بسوگند. وقد
جعلتم الله. و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را. علیکم. بر پیمانهای خود. کفیلا. گواه. ان الله یعلم. بدرستی که
خدای تعالی میداند. ما تفعلون. انچه میکنید از نقض عهد و سوگند. ولا تکونوا. و مباشید. کالتی نقضت

مانند آن زنیکه بشکافت و بازکشاد غزلها ریسمان رشتهٔ خود را. من بعد قوة بعد از قوت یعنی استحکام آن
انکاثا در حالتیکه رسنهای تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه
و سیاطی کویند حطیه و ملقب بود بحمقا یا جعرا یا خرقا و کنیزان داشت از اول بامداد تا نصف نهار خود می رشت
و کنیزان را رشتن فرمود و بعد از نصف النهار میکفت تا از رسنهای رشته تاب میدادند تا خراب و ضایع میشد
پیوسته عادت او این بود حق تعالی تشبیه می فرماید شکستن عهد را بتاب کردن رسن و میفرماید که چنانچه آن زن
حمقا رسن تاب دادهٔ خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را از سر انکشت نقض بیرون نکنند
تا محکم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم خرابی و فا نیابند. بیت کرت هواست که دلدار نکسلد پیوند نکاه دار سر رشته
تا نکه دارد. تتخذون ایمانکم می کیرید عهد و سوکند خود را. دخلا بینکم خیانت و غرور و مکر در میان شما
ان تکون امة بسبب آنکه باشند کروهی یعنی کفار. هی اربی من امة ایشان زیادت از کروهی دیکر در عدد
و مال یعنی از مسلمانان مراد است که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافر تر دیدید میخواهید
که بفریب وحیله معاش کنید. انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای تعالی میآزماید شما را. به بوفای عهد تا مردمان
معلوم شود که چنک اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خدا و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که وفا میکند. ولیبینن لکم و
هر آینه پیدا کند برای شما. یوم القیمة روز رستخیز. ما کنتم فیه آنچه هستید که در ان چیز. تختلفون اختلاف
میکنید در شان بعث و جزا. ولو شاء الله و اکر خواستی خدای تعالی. لجعلکم هر آینه کردانیدی شما را. امة
واحدة یک کروه متفق بر اسلام. ولکن یضل ولیکن فرو میکذارد در ضلال. من یشاء هر کرا خواهد و
یهدی من یشاء و راه می نماید بتوفیق خود هر کرا اراده کند. ولتسئلن و هر آینه سؤال کرده خواهید شد در محشر
عما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل کردید. ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مکیرید سوکندان خود را دخلا عذر و مکر
بینکم میان یکدیکر. فتزل قدم که بلغزد قدم از شارع اسلام. بعد ثبوتها بعد از استوار کان. وتذوقوا السوء
و بچشید اندوه و رنج در دنیا. بما صددتم بسبب آنکه باز ایستید. عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی از وفا
بعهد. ولکم مر شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرک تهدیدی عظیم است و صفای اهل اسلام را که می
خواستید ان عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر کردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اکر رجوع بدین ما کنید ما بر ین نهج
منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود. ولا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید. بعهد الله عهد خدا و بیعت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بخرید چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند. انما عند الله بدرستی که آنچه
نزدیک خدای تعالی است برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت. هو خیر لکم آن بهتر است شما را از آنچه قریش
وعده میکنند. ان کنتم تعلمون اکر هستید که بدانید. ما عندکم آنچه نزدیک شما است از اعراض دنیوی
ینفد بری شود و منقضی کردد. و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت. باق همیشه است و بی
انقراض یکی از اعزه در شرح کلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة
و آن عبارتست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی کویند و اعتبار دوم من حیث التشخص
والتعین و ازین حیثیت است که اشیا را ممکن کویند و خلق دوی نامند و جمیع نقایص بموجودات ممکنه ازین وجه
منسوب میدارند. بیت از آن صورت نباید غیر دوست. چون نظر کردی بمعنی جمله اوست. زان یکی ما عندکم ینفد شنو
جزوی ما عند الله باق شنو. ما عندکم ینفد اشارات باعتبار ثانیست و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول. بیت ای بو صفت

بیان ما همه هیچ. همه آن تو آن ما همه هیچ. هر چه بیند خیالها همه نقش. هر چه کوید زبان ما همه هیچ. ولنجزین
و هر آینه جزا دهیم. الذین صبروا آنانرا که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا
شکیبایی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را که بر بینوایی صبر نموده از عهد برنکشتند
بدهیم. اجرهم مزد ایشانرا که نعیم بهشتست یا ثواب مضاعف. باحسن ما کانوا به نیکوترین آنچه بودند که
از روی اخلاص. یعملون عمل مینمودند ز اهلی فرمود که اکر یکی را از ایشان طاعتی بود از یک جنس چون نماز و روزه
یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن یکی که نیکوتر است بتمامی بدهیم و باقی را
هم بپذیریم و ثواب هر یکی با ثواب آن بهتر برابر دهیم. من عمل صالحا هر که بکند عمل شایسته. من ذکر
او انثی از مرد و یا زن. وهو مؤمن و او مؤمن باشد چه عمل تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد. فلنحیینه
پس هر آینه زندکانی دهیمش در دنیا. حیوة طیبة زندکانی پاک خوش یعنی زر حلال بوی ارزانی داریم تا
ما کل و ملابس او پاک بود و کفته اند حیات طیبه حلاوت طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا
بقضا قولی آنست که در بهشت خواهد بود و جه زندکی در دنیا بی شوب تنقیص نیست و تفرقه محققان بر آنند
که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای تعالی و صدق مقام با خدای تعالی و فوق بر منهج امر
خدای تعالی و اعراض از ما سوی الله در رضا و توسلی مذکور است که حیوة طیبه استغناست بالله ما سوی الله چون
تو دارم همه دارم دکرم هیچ نباید. ولنجزینهم اجرهم و دهیم ایشانرا مزد ایشان. باحسن ما کانوا یعملون
به نیکوترین کاری که کرده اند. فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآنرا. فاستعذ بالله پس پناه جوی
بخدای تعالی. من الشیطان الرجیم از دور رانده یعنی بکوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. خواجه پارسا
قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه
قبل از قراءت بقول جمهور امر استحبابست و باختیار جمعی از کبرای و بر سبیل ایجاب در تفسیر قرطبی قولی هست
که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تنها فرض بوده بوقت قراءة و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت است و
مباحث استعاذه در جوامع التفسیر مستوفی آمده. انه لیس له بدرستی که نیست ابلیس را. سلطان تسلطی و غلبه
علی الذین امنوا بر آنانکه کرویدند آنچه پناه بحق می کیرند. وعلی ربهم و به پروردکار خود در دفع وساوس او
یتوکلون توکل مینمایند. انما سلطانه جز این نیست که تسلط او. علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست
میدارند و وسوسه او را قبول میکنند. والذین هم و آنانکه ایشان. به بسبب شیطان. مشرکون شرک
آرند کانند بخدای تعالی آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعض احکام کفتند محمد صلی الله علیه و سلم با یاران خود
سخریه میکند امروز ایشانرا بکاری میفرماید و روزی دیکر نهی مینماید غالبا آنست که او افترا میکند بر خدای
تعالی و از تلقای نفس خود سخن میکوید آیت آمد که. واذا بدلنا و چون بدل کنیم. آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای
آیة منسوخ. والله اعلم و خدای تعالی داناتر است. بما ینزل بانچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت
قالوا کویند کافران. انما انت مفتر جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای تعالی و از خود سخن میکویی. بل اکثرهم
نه چنین است که میکویند بلکه بیشتر ایشان. لا یعلمون نمیدانند حکمت نسخ و اشباع احکام را. قل نزله بکو ایشانرا
که فرو آورده او را یعنی قرآنرا. روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل است. من ربک از پروردکار تو. بالحق
براستی. لیثبت الذین امنوا تا ثبات دهد آنانرا که ایمان آوردند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد بانکه این کلام

حق است یعنی چون ناسخ را شنوند رعایت صلاح وحکمت آن تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود
وهدی. ودیگر نزول قران برای هدایت. وبشری للمسلمین وبشارات مر مسلمانان را ببهشت در
خواست که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی وگویند دو غلام بود جبر ویسار که شمشیرها
صیقل زدندی واهل کتاب بودند سوسته توریة وانجیل خواندی وچون حضرت صلی الله علیه وسلم بدیشان بگذشتی
استماع قراءت ایشان فرمودی وگفته اند غلام عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا بجنس یا عداس
واصح آنست که اورا آبی مکیر گفتندی شبها پیش حضرت صلی الله علیه وسلم آمدی وقران تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد
صلی الله علیه وسلم ازین غلام کلام می آموزد وباما میگوید که آیت آمد. ولقد نعلم. وهر آینه میدانیم ما انهم یقولون
آنرا که ایشان میگویند. انما یعلمه بشر. جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا بو فکیهه لسان الذی
زبان آنکه یلحدون الیه. تعلیم را باو میکرد انند یعنی گمان می برند که معلم اوست. اعجمی. غیر بینی است یعنی
فصاحت ندارد وهذا لسان عربی مبین. واین قران زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت ونهایت
قوت بر انشاء عربیات از اتیان بمثل عاجزید پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان وان حضرت صلی الله علیه وسلم را
کلامی بدین بلاغت وفصاحت ظاهر البطلان است. ان الذین. بدرستی که آنانکه. لا یومنون. نمیگروند. بایات الله
بآیتهای کتاب خدای تعالی وتصدیق نمیکنند که من عند الله است. لا یهدیهم الله. راه نمی نماید خدای تعالی ایشانرا
بنجات وجنات. ولهم. ومر ایشانراست. عذاب الیم. عذابی دردناک در آخرت بجهة کفر ایشان بقران
ونسبت افترا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وحال آنکه مفتری ایشانند. انما یفتری الکذب. جز این نیست که بر می بافند
دروغ را. الذین لا یومنون. آنانکه نمیگروند. بایات الله. بآیات خدای تعالی یعنی قران ومیگویند بر بافته محمد است
صلی الله علیه وسلم. واولئک. وآن گروه مفتریان. هم الکاذبون. ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر
بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت صلی الله علیه وسلم باکر باطل ز ایشان
بایذا وآزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال وخباب وعمار وپدر او یاسر ومادرش سمیه رضی الله
عنهم مشغول شدند وایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریقت خود ثابت قدم ورزیده بر
جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند وعمار را نه طاقتی وضعف بدن
که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در ان بود بگفت خبر بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار
کرده از دین خویش بیزار شد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که نه چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است وایمان
با گوشت وخون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفت وگوی هر هرزه گوئی تفاوت
پذیرد عمار گریه کنان بجانب نبوت آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد ومیفرمود که ترا
چیست ان عادوا لک فعد لهم اگر باز گردند تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه حق تعالی آیة فرستاد که. من کفر
بالله هر که کافر شود بخدای تعالی. من بعد ایمانه. پس از ایمان خویش ومرتد گردد چون ابن حنظل وطعمه
ومقیس وامثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد. الا من اکره. مگر کسی که اکراه شود. وقلبه. ودل او
مطمئن بالایمان. آرامیده باشد بایمان وعقیده او متغیر نگردد چون عمار. ولکن من شرح. ولیکن هر کسی که
بگشاید. بالکفر صدرا. بکفر سینه یعنی آنها که بکفر خویش برآیند وبدان اعتقاد کنند. فعلیهم. پس برایشانست
غضب من الله. خشمی از خدای تعالی. ولهم. ومر ایشانراست. عذاب عظیم. عذابی بزرگ بجهة گناه بزرگ که ارتداد است

ذلك. آن عذاب عظیم مر ایشانرا. بانهم استحبوا. بسبب آنست که ایشان دوست داشتند وبرگزیدند. الحیوة
الدنیا. زندگانی دنیا را. علی الآخرة. بر نعیم آخرت. وان الله. ودیگر بجهة آنست که خدای تعالی. لا یهدی. نمیخواهد
که راه نماید. القوم الکافرین. گروه ناگرویدگان یعنی مرتدان را بآنچه موجب ثبات باشد بر ایمان. اولئک
آن گروه. الذین طبع الله. آنانند که مهر نهاد خدای تعالی. علی قلوبهم. بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند
وسمعهم. وبر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند. وابصارهم. وبر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق
نبینند. واولئک. وآن گروه. هم الغافلون. ایشانند غافلان وبیخبران. لا جرم انهم. حق ودران هیچ شبهه نیست
که ایشان. فی الآخرة. در سرای دیگر. هم الخاسرون. ایشانند زیان کاران چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار
ونیاسوده بدست نیاورده ومفلس زاد در شهر قیامت جز دست تهی ودل پر حسرت وندامت نخواهد بود بیت
قیامت که بازار مینو نهند. منازل باعمال نیکو دهند. بضاعت بچندانکه آری بری. وگر مفلسی شرمساری بری.
ثم ان ربك. پس بدرستی که پروردگار تو. للذین هاجروا. مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب
وصهیب وسالم وبلال. من بعد ما فتنوا. از پس آنکه عذاب کشیده بودند واز کفار ایذاء تمام یافته. ثم جاهدوا
پس جهاد کردند. وصبروا. وشکیبائی نمودند بجهاد. ان ربك. بدرستی که آفریدگار تو. من بعدها. از پس هجرت
وجهاد وصبر. لغفور رحیم. هر آینه آمرزنده است که عفو کند ایشانرا گناهان گذشته ومهربانست که ایشانرا
توفیق طاعت دهد در زمان آینده. یوم تاتی. یاد کن روزی که آید. کل نفس. هر نفسی یعنی هر انسانی که تجادل
جدال کند عن نفسها. از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا
بیشتر نکردم تا هر کس سعی کند ومجادله نماید در خلاص نفس خود وگوید نفسی نفسی. وتوفی کل نفس. وبتمام داده
شود هر نفسی را. ما عملت. جزای آنچه کرده است. وهم لا یظلمون. وایشان ستمدیده نشوند در مکافات. و
ضرب الله مثلا. وپیدا کرده خدای تعالی مثل. قریة کانت. دهی را که بود. آمنة. ایمن از نزول قیاصره وقصد
جبابره. مطمئنة. آرامیده واهل آن آسوده. یاتیها. می آید بدان ده. رزقها. روزی اهل ده یعنی اقوات ایشان
رغدا. فراخ وبسیار. من کل مکان. از هر طرف یعنی اطراف وجوانب آن. فکفرت. پس کافر شدند یعنی اهل او
کفر ورزیدند. بانعم الله. بنعمتهای خدای تعالی وشکر نگذاردند. فاذاقها الله. پس بچشانید خدای تعالی اهل آنرا
لباس الجوع والخوف. پوشش گرسنگی وترس. بما کانوا. بآنچه بودند. یصنعون. از عملهای بد استعاره کرده
ذوق را برای ادراک ضرر ولباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد وبپوشد یعنی حق تعالی چنان کرد که در
یافتند ضرر جوع وخوف را بر ایشان مشتمل بود ابن عباس فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند
از قتل وغارت ودر رفاهیت وخصب میگذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافر شدند خدای
تعالی مبدل گردانید فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال بجدب وخشک سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند
وخون می آشامیدند وآن بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اللهم اشدد وطاتك علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی
یوسف علیه السلام ودیگر ایمنی ایشانرا بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت
اهل اسلام ترک تردد شام نمودند وبر نفس ومال خود ایمن نبودند. ولقد جاءهم. وبدرستی که آمد بدیشان. رسول
منهم. پیغمبر از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم. فکذبوه. پس تکذیب کردند او را. فاخذهم العذاب. پس فرا گرفت ایشانرا
عذاب یعنی قحط وترس. وهم ظالمون. وحال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده اند که

زنان قریش کسی را بحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادند که اگر مردمان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست
که از قحط بمردن نزدیکند حضرت صلی الله علیه وسلم دستوری داد که تا چیزی از طعام بمکه برند نا آیة آمد که · فکلوا
پس بخورید ای زنان و کودکان مکه · مما رزقکم الله · از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را بر دست فرستادگان
حلالا طیبا · بی شبهه و پاک گویند خطاب با مؤمنان است ایشانرا می فرماید که خورید · واشکروا · و سپاس داری کنید
نعمة الله · نعمت خدا را · ان کنتم ایاه · اگر هستید که خدا را · تعبدون · می پرستید یا فرمان برید · انما حرم · جز این نیست که خدای تعالی
حرام کرد · علیکم المیتة · بر شما مردار را · والدم · و خون روان · ولحم الخنزیر · و گوشت خوک و اجزاء و توابع او · وما اهل
و آنچه آواز برآورده شود · لغیر الله به · از برای غیر خدای تعالی در وقت ذبح او یعنی بنام بتان بکشتند · فمن اضطر · پس
هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات · غیر باغ · نه طالب لذت · ولا عاد · و نه خوردن بالای سیری
فان الله · پس بدرستی که خدای تعالی · غفور رحیم · آمرزنده است گناه مضطر و مهربان است و در رخصت او · ولا تقولوا
و مگویید · لما تصف السنتکم · برای آنچیز که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود میگویید · الکذب
دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد آن دروغ مگویید و آن دروغ کدام است آنکه گفتند · هذا حلال · این حلال است
یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردمان ما · وهذا حرام · و این حرام است همانکه مذکور شد
ناروا است بر زنان ما میگویند که این حلال و این حرام است · لتفتروا · تا افترا کنید · علی الله الکذب · بر خدای تعالی
دروغ را و گویند خدای تعالی ما را باین فرموده است · ان الذین یفترون · بدرستی آنانکه بر بندند · علی الله الکذب
بر خدای تعالی دروغ را · لا یفلحون · رستکاری نیابند از عذاب قیامت · متاع قلیل · آنچه برای آن افترا می کنند
برخورداری اندک است زود منقطع گردد در دنیا · ولهم · و مر ایشان راست · عذاب الیم · عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت
وعلی الذین هادوا · و بر آنانکه بدین یهود در آمدند · حرمنا · حرام کردیم · ما قصصنا علیک · آنچه خواندیم
بر تو · من قبل · پیش از نزول قرآن این سوره انعام و هو قوله وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیه · وما ظلمناهم
و ستم نکردیم بتحریم آن · ولکن کانوا · ولکن بودند که بواسطه کثرت گناه · انفسهم یظلمون · بر نفسهای خود
ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند · ثم ان ربک · پس بدرستی که پروردگار تو · للذین عملوا السوء · مر آنانرا که گناه کردند
بجهالة · بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور · ثم تابوا · پس باز گشتند بخدای تعالی · من بعد ذلک · از پس
آن عمل بد · واصلحوا · و بصلاح آوردند خود را · ان ربک · بدرستی که پروردگار تو · من بعدها · از پس توبه · لغفور · هر آینه
آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه · رحیم · مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده · ان ابراهیم · بدرستی که ابراهیم خلیل
علیه السلام · کان امة · بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار
لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد · جانا تو یگانه ولی ذات تو هست · مجموع آثار کمالات همه · گویند پیش
از القای وی در آتش بروی زمین غیر از وی مؤمنی نبود پس او تنها امتی بود · قانتا لله · فرمان بردار مر خدای تعالی را
وقایم بامر او · حنیفا · مایل از ادیان باطله بدین حق · ولم یک من المشرکین · و نبود از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است
و بود · شاکرا · سپاس دارنده · لانعمه · مر نعمتهای خدا را · اجتبیه · برگزید خدای تعالی مر او را به نبوت · وهداه
و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی · الی صراط مستقیم · براهی راست که طریق توحید است · وآتیناه · و دادیم
او را · فی الدنیا حسنة · در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل
او را دوست دارند و بر و ثنا گویند یا آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آنکه صلوات بر وی مقرون بصلوات

سید

سید عالم است کما صلیت علی ابرهیم وعلی آل ابرهیم · وانه · و بدرستی که ابرهیم علیه السلام · فی الآخرة · در آن سرای · لمن
الصالحین · از شایستگان و درجات عالیه دارد ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که او را داد در دنیا که نکو نام
کرد از حسنات او در آخرة · ثم اوحینا الیک · پس وحی کردیم بتو · ان اتبع · آنکه پیروی کن در توحید · ملة
ابرهیم حنیفا وما کان من المشرکین · ملة ابرهیم علیه السلام را که مایل بود از کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت
بحق یعنی چنانچه بر وفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز
چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر ابراهیم علیه السلام بسبب آن
بود که بعد از وی مبعوث شد نه بجهة آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والآخرین علی الله مقرر است که
آن حضرت صلی الله علیه وسلم از همه انبیا اکمل و افضل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل · سبب
تو اصلی و باقی همه طفیل تواند · تو شاهی و مجموع خیل تواند · آورده اند که حق تعالی امر کرد موسی علیه السلام که بنی اسرائیل را
بگو تا روز جمعه اشتغال بمهمات بطرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول
کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار کنیم که
حق تعالی در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن
روز ابتدا بآفرینش خلق کرده خداوند تعالی شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و
در آن باب تشدد عظیم فرمود چنانچه میگوید · انما جعل السبت · جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت
یعنی نوشته گشت بفرضیت · علی الذین اختلفوا · بر آنانکه اختلاف کردند · فیه · در وی تعظیم سبت آن بود که
در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق ننمایند و این تکلیف
بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علیه السلام یکی را دید روز شنبه که متاعی بجای
می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محله بیفکند که مرغان مردار خوار چهل روز اعضا و اجزای احشای
او می خوردند · وان ربک · و بدرستی که خدای تو · لیحکم · حکم خواهد کرد · بینهم · میان ایشان · یوم القیمة
روز رستخیز · فیما کانوا · در آن چیزی که بودند که از سرکشی و جهل · فیه یختلفون · در آن اختلاف
میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای تعالی
عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان اختلاف نمودند و خدای تعالی ما را بر آن راه نمود
قلنا الیوم ولیهود غدا وللنصاری بعد غد · ادع · بخوان ای محمد صلی الله علیه وسلم خلق را · الی سبیل ربک · براه
پروردگار خود · بالحکمة · بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل کرده اند · والموعظة الحسنة
و به پندی نیکو که خطاب مقنع و حکایات نافع است · وجادلهم · و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای · بالتی هی
احسن · بروکه آن نیکوتر است یعنی برفق و خوشخویی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است
وموعظة الحسنة برای ارشاد عوام است وجدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت
اشارتست بمناهج ثلثه فصول اعنی حقیقت و شریعت و طریقت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که سند
بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادب است
در طریق سلوک و بعد ما که ابواب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول با بحکمت و آن موهبت جبرئیل بی واسطه
جبرئیل فایض و حقیقت عبارتست از کماهی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص با حکمت بمورد

حقیقت مناسبت دوم باب موعظهٔ حسنه وتخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب ونکویی
ومحافظت جانب رفق وخوشخویی است اولی مینماید سیم باب مجادله بالتی هی احسن وان مختص براه شریعتست که
مبنای بر تکلیف احکام وبیان اوامر حلال وحرام است وتبیین وتوضیح آن بشواهد وبراهین محتاج وبحجج ودلایل
مفتقر وازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام وشمول آن مر طوایف خواص وعوام را معلوم ومفهوم میگردد واز
سخنان شیخ عطار است قدس سره **بیت** نور او چون اصل موجودات بود . ذات او چون معطی هر ذات بود . واجب آمد دعوت
هر دو جهان . دعوت ذرات پیدا ونهان . **ان ربک** . بدرستی که پروردگار تو **هو اعلم** . اوست داناتر **بمن ضل** . بآنکس که
گمراه شد **عن سبیله** . از راه اسلام که حق است **وهو اعلم** . واوست داناتر **بالمهتدین** . براه یافتگان ودر توکم
محمدی صلی الله علیه وسلم غیر از دعوت بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهداء
حمزه رضی الله عنه را شهید شده بغایت محزون گشت فرمود بخدای تعالی که اگر ظفر دهد خدای تعالی بر ایشان هر اینه
مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق تعالی آیه فرستاد که **وان عاقبتم** . واگر عقوبت کنید پاداش کسی که با شما عقوبت
کرده است **فعاقبوا** . پس عقوبت کنید **بمثل ما عوقبتم به** . بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان ایشان
یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد را **ولئن صبرتم** . واگر صبر کنید واز عقوبت
ایشان بگذرید **لهو** . هر اینه آن صبر **خیر للصابرین** . بهتر است مر این صابران را از انتقام وضع مظهر
بجای مضمر بجهت آن است که ثنای خدای تعالی بر ایشان بآنکه صابر اند آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
این آیه ترک عقوبت فرموده کفارت سوگند داد **واصبر** . وشکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید **وما صبرک**
الا بالله . مگر بتوفیق وعون خدای تعالی **ولا تحزن علیهم** . واندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط
ایشان بر لشکر **ولا تک** . ومباش **فی ضیق** . در تنگدلی **مما یمکرون** . از آنچه می سگالند از بدی **ان الله**
بدرستی که خدای تعالی بنصرت ومعونت **مع الذین اتقوا** . با آنانست که پرهیز کردند از شرک ومعصیت
والذین هم . وبا آنانکه ایشان **محسنون** . نیکوکارانند یعنی مخلصان وموحدانند وگفته اند تقوی اشارتست
بتعظیم امر خدای تعالی واحسان عبارتست از شفقت خلق خدای تعالی ومدار کار اسلام وایمان بدین دو صفتست **بیت**
زاحسان خاطر مردم شود شاد . بتقوی خانهٔ دین کرد آباد . بسوی این صفتها گر شتابی . رضای خلق وخالق هر دو یابی .

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی
سورة بنی اسرائیل مکیة مائة واحدی عشر آیة

پاک وبی عیبی از آنست که بجهة کرامت **اسری بعبده** . برد بندهٔ خود را که محمد صلی الله علیه وسلم است **لیلا** . شبی یعنی
در بعضی از شب **من المسجد الحرام** . که محیط حرم کعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه مکه وحرم او همه مسجد اند
الی المسجد الاقصی . بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس **الذی بارکنا** . آن مسجدی که برکت کردیم
حوله . بر گرد گرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط ومتعبد انبیا ساختیم وهم برکت دنیا
که محفوف گردانیدیم او را بانهار روان وانهار وبسیاری میوه وفراخی معیشت وارزانی پس بدینجا محمد
صلی الله علیه وسلم بردیم **لنریه** . تا بنماییم او را **من آیاتنا** . از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و
بیت المقدس را مشاهده نمود وانبیا را دید وفوق بر مقامات ایشان حاصل کرد وعجایب وغرایب آسمانها
اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده ودر ماه او اختلاف کرده اند
که در ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر واشهر شب بیست وهفتم از رجب ورفتن آن

حضرت صلی الله علیه وسلم به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده ومنکر آن کافر است وعروج بر آسمانها ووصول
بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریبست بحدیث تواتر ثابت گشته وهر که انکار آن کند ضال ومبتدع
باشد **بیت** شاهد معراج نبی وافر است . انکه مقر نیست بدین کافر است . دستگه سلطنت این وصال .
نیست بپا مردی خیل خیال . عقل چه داند چه مقام است این . عقل شناسد که چه دام است این . ومعتقد آن
اکثر اهل اسلام آنست که عروج آن حضرت صلی الله علیه وسلم بجسد بوده نه خواب ودر بیداری واقع شده وانانکه در دین
تصور نقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعت اند ومنکر قدرت **بیت** انکه سرشت تنش از سان بود .
سیر وعروج تنش آسان بود . ودر آن شب جبرئیل علیه السلام با جوقی از ملائکه آمد وآنحضرت را صلی الله علیه وسلم از حجره ام هانی
بمسجد الحرام برده وبعد از شق صدر وغسل قلبش بر براق سوار ساخته وباندک فرصتی به بیت المقدس
رسانید **بیت** شبی رخ تافته زین دیر فانی . بخلوت در سرای ام هانی . رسیدش جبرئیل از بیت معمور . براق
برق سیر آورده از نور . قوی پشت گران قیمت سبکخیز . بران دور دین وقت شدن تیز . روایت اصح آنست که حضرت
رسالت در بیت المقدس انبیا وملائکه را علیهم السلام دید وایشانرا امامت کرد از صخره بمعراج بر آمد وبر براق یا بر
جبرئیل علیه السلام ودر آسمان اول آدم علیه السلام را ودوم عیسی ویحیی علیهما السلام را ودر سیم یوسف علیه السلام ودر چهارم ادریس علیه السلام
ودر پنجم هارون علیه السلام ودر ششم موسی علیه السلام ودر هفتم ابراهیم علیه السلام را دید وبر ایشان سلام کرد جواب بر سبیل اکرام
شنید وسدرة المنتهی وبیت المعمور وجوی کوثر ونهر الرحمة بنظر وی در آمد وجبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب
از مرافقت وی باز استاد وگفت لو دنوت انملة لاحترقت **بیت** چنان کرم در تیه قربت براند . که در سدره
جبرئیل از وباز ماند . واز حجابات حجب نور وظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو
ماند پس بر رفرف سوار گشت بپای عرش رسید وهر از نوبت خطاب ادن شنید ودر هر نوبت حضرت
صلی الله علیه وسلم را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنی نهاد عرش از بجای منظر فتدلی جلوه گر شد پس
بخلوت فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود **بیت** کلام
سرمدی بی نقل بشنید . خداوند جهان را بی جهة دید . بدید آنچه از حد دید برون بود . مپرس از ما که کیفیت که
چون بود . وبنقل صحیح ثابت شده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات
والطیبات بجای آورده وباکرام السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته مخاطب گشته ودر تشریف
این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین **بیت** چو کرده
وعده های لطف در گوش . نکرده امت خود را فراموش . ودر حین مراجعت بهشت ودرجات آن
دوزخ ودرکات آنرا بنظر وی در آوردند وهدیهٔ نماز برای امت مرحومه اش تعیین فرموده وبه بیت
المقدس باز آمد ومتوجه مکه شده کاروانهای قریش دید ومدت این سفر سه ساعت وبقولی چهار ساعت
بیت راه زانرا که برون رفت . پی نتوان برد که چون رفت . عقل درین واقعه حاشا کند . عشق نه حاشا که تماشا
کند . آورده اند که بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند وکفار استبعاد
عظیم فرمودند نشانهای بیت المقدس پرسیدند وآن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه طلبیدند
نشان باز داد از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت آنرا که مدد توفیق رفیق نبود در انکار وتکذیب
افزود القصه حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بمعراج برد تا ایتهای ملک وملکوت به بیند ودیگر آنکه تکذیب وتصدیق منکر ومقر

ظاهر کرده. انه. بدرستی که خدای تعالی هو السمیع. اوست شنوای سخنان کفار را در تکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان
در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانید محمد صلی الله علیه وسلم کلام خود و بنمود او را ایات قدرت
بر دوام خود و بر بعضی ضمیر را اعاید بانحضرت صلی الله علیه وسلم دارند و در نفحات مذکور است که بدرستی که محمد صلی الله علیه وسلم شنوا بود
مر آنچیز را که بران خطابش کردند و بینا بود بران چیزی که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از
ایاتی که مخصوص است بجمال و جلال ما انه هو السمیع بسمعنا والبصیر ببصرنا. بیت جو در مکتب بی نشانی رسید چو کوید که
آنجا چه دید و شنید. ورق در نبشتند کم شد سبق. شنید نبحق بود دیدن بحق. وچون در مرات الصفا معجزات المصطفی
صلی الله علیه وسلم قصه معراج بر سبیل استقصاء ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر و
الله علیم خبیر. واتینا وداد یم ما. موسی الکتاب. موسی علیه السلام را توریت وجعلناه. وساختیم موسی یا کتاب را. هدی
لبنی اسرائیل. راه نماینده فرزندان یعقوب علیه السلام وکفتیم ایشانرا. الا تتخذوا. آنکه فرا مکیرید. من دونی بجز من
وکیلا. پروردگاری که همه خود بوی کذارید. ذریة من حملنا. از ذریه انکس که برداشتیم او را در کشتی. مع نوح
با نوح علیه السلام مراد سام است که ابرهیم علیه السلام جدی بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات آن طوفان که بپدران
شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بکذارید. انه. بدرستی که نوح علیه السلام. کان عبدا شکورا. بود بنده سپاس دارنده
که در همه حالات از اکل و شرب ولبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر کفتی این رغبتست مر ذریه را با قتدا
بپدر در شکر نعمت الهی که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم. وقضینا. واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم. الی بنی
اسرائیل. بسوی بنی اسرائیل. فی الکتاب. در توریت وبیان کردیم که بخدای شما. لتفسدن. هر اینه افساد کنید و
تباهی شما بدید. فی الارض. در زمین شام. مرتین. دو بار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن
امر انبیا علیهم السلام که پیغمبر ایشان بوده و افساد ثانی که قتل یحیی علیه السلام و قصد هلاک عیسی علیه السلام حق تعالی ایشانرا خبر دادکه
شما دو نوبت افساد کردید. ولتعلن. و بلند خواهد شد. علوا کبیرا. بلند شدنی بزرک یعنی سرکشی خواهد کرد از
طاعت من و تکبر خواهد نمود با فریکاری من. فاذا جاء. پس چون بیاید. وعد اولیهما. وعده عقاب افساد اول
از ان هر دو. بعثنا. برانکیزیم و مسلط کنیم. علیکم. بر شما. عبادا لنا. بندکانی که ما را هستند اضافه خلق
نه اضافه مدح چه مراد بخت النصر بقول اصح وکفته اند جالوت بوده یا سخاریب یا رئیس عمالقه پس صفت انها کرده
که. اولی باس شدید. خداوندکان کارزار سخت. و مبالغی کفته که مهیب باشند و اوازهای ایشان چون
رعد و چشمهای ایشان چون برق. فجاسوا. پس درایند. خلال الدیار. میان سراهای شما برای قتل و غارت
واسر. وکان. وهست این حکم. امرا مفعولا. وعده کرده شده یعنی لابد است از انکه بشود. ثم رددنا. پس
باز کردانیدیم. لکم الکرة. برای شما دولت را تا غلبه کنید. علیهم. بر ایشان که شما را بقتل و غارت کردند و مقهور و مغلوب
سازید ایشانرا. وامددناکم. و مدد دهیم شما را. باموال. بمالهای از هر نوع. وبنین. و زیادتی پسران. وجعلناکم
وسازیم شما را. اکثر. بیشتر از بیشتر. نفیرا. از روی عدد یعنی زیاده سازیم انانچه پیش از قتل بود بر تا
مجتمع توانید شد با خصمان مقاومت. ان احسنتم. اکر نیکویی کنید بعد از این اقبال و دولت. احسنتم لانفسکم
نیکویی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد. وان اساتم. واکر بدی کنید. فلها. پس و بال آن هر نفس
شما را باشد و پس در مدارک آورده از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نقل میکند که من هرکز نیکویی با کسی نکرده ام و
بدی نیز بکسی نرسانیده پس این ابیت خوانده انکه یعنی هرچه کس میکند با خود میکند. بیت درجهان کر نیک و کر بد کرده ام

هرچه

هرچه کردم جمله با خود کرده ام. فاذا جاء. پس چون بیاید. وعد الاخرة. وعده عقاب نوبت دیکر یعنی افساد
دوم و بین الافسادین دویست و ده سال بوده حق تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم کروهی
را بشما یعنی طیطوس رومی و قوم او را برانکیزیم. لیسوئوا. تا آن فرستادن و برانکیختن بد سازد. وجوهکم. رویهای
شما را یعنی اثار غم و اندوه را بر بشره شما پیدا کند و حفص لیسوء بجمع میخواند یعنی تا آن قوم رویهای شما را بد
سازند. ولیدخلوا المسجد. وتا درایند به بیت المقدس. کما دخلوه. چنانچه در امدند در وی. اول مرة. اول بار
یعنی همچنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در آمدند و مسجد را خراب کردند طیطوس نیز درآیند. ولیتبروا. وتا
هلاک کنند و نیست سازند. ما علوا. آنچه غالب شوند بران. تتبیرا. هلاک کردنی در این قصه خلاف بسیار
است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر آنست که در مختار القصص و غیر آن از
کتبی که در اخبار رحمهم الله نوشته اند چنان استکه چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید
از اولاد سلیمان و او مردی ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب
شدند اول سخاریب ملک موصل بیامد و معاقب او سمیا پادشاه آذربیجان برسید و هر دو تلاش بیت المقدس
نموده با یکدیکر محاربه اغاز کردند اتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت
تموج در آمد. بیت سپه داران سپه درهم فکندند. صلای مرک عالم در فکندند ز پیکان عالمی را ژاله بکرفت.
ز خون روی زمین را لاله بکرفت. عاقبت سطوت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیکر منهزم کشتند و غنایم
ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد و دیکر بار پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکری
جرار تیغ زن و نیزه کذار در بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز اغاز نزاع
کرده لشکر ارایی و نبرد ازمایی قیام و اهتمام نمودند و در افتادند همچو شیر غران بکرز و نیزه و شمشیر تران
اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین اغاز کردند و نکبای نکبت غبار ادبار بر دیده
آن خاکسار راه بارید و پاشید هزیمت را غنیمت دانسته و دلها بر فرار قرار داده از یکدیکر کریزان شدند. بیت
نه جای قرار و نه راه ستیز. نهادند ناکام رو در کریز. اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت پنج
لشکر عظیم در حوزه تصرف در اوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از کریبان عصیان برآوردند
و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت بر طرف نهادند هر چند امیا پیغمبر علیه السلام ایشانرا پند داد
و کفت از انچه در توریت مقرر شده این افساد و تلاست مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق تعالی
بخت النصر مجوس را که کاتب سخاریب بود و بعد از فوت بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان کماشت تا بیامد و با ایشان
حرب کرد غالب شد و مسجد را خراب و توریت را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده کرفت این عقوبت اول بود
بعد از ان کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافته مال بسیار بر کرفت و سه هزار بنا
و سایر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیکر باره بنی اسرائیل خوش
وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد و باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر برزده یحیی
علیه السلام معصوم را بقتل آوردند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس نصرانی بر ایشان
غلبه کرده دیکر باره مسجد را خراب و اندوختهای ایشان بغارت ببرد و حق تعالی در توریت بعد از وعده این عقوبت
با ایشان کفته بود که. عسی ربکم. شاید که پروردکار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اکر توبه کنید تحقیق. ان یرحمکم. اکه

رحمت کند بر شما باز شمارا منعم سازد. وان عدتم. واکر باز کردید بنوبتی دیکر بنافرمانی. عدنا. باز کردیم ما نوبتی دیکر
سیم بعقوبتی دیکر. وجعلنا جهنم. وکردانیدیم دوزخ را. للکافرین. برای ناکرویدکان. حصیرا. زندانی که در آنجا
بازداشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب حضرت صلی الله علیه وسلم و بقتل
وجلا و خواری معاقب کشتند. ان هذا القرآن. بدرستی که این قرآن. یهدی. راه می نماید. للتی هی اقوم. براهی که آن
راست‌تر است و پاینده‌تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی. ویبشر المومنین. و مژده میدهد قرآن کرویدکانرا
الذین یعملون الصالحات. آنانرا که میکنند عمل شایسته. ان لهم. بانکه ایشانرا هست. اجرا کبیرا. مزدی بزرک یعنی
بهشت. وان الذین. و هم بشارت میدهد مومنانرا بانکه آنانکه. لا یومنون. نمیکروند. بالآخرة. بسرای آخرت. اعتدنا
لهم. اماده کردیم برای ایشان. عذابا الیما. عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مومنانرا بشارت است بثواب خود
وعقاب اعدای ایشان. ویدع الانسان. و دعا میکند انسان خدا را میخواند در وقت غضب. بالشر. ببدی
بنفس خود و اهل و مال خود. دعاءه بالخیر. مثل خواندن او به نیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای
تعالی بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء. وکان الانسان. وهست آدمی. عجولا. شتاب کننده در
دعای تامل در عاقبت آن نا[illegible] دارد در انقلاب آن از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا اندر کرما
شکیباست و نه در سرما. وجعلنا اللیل والنهار. وکردانیدیم شب و روز را. آیتین. دو علامت که دلالت
کنند بتعاقب یکدیکر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره. فمحونا. پس محو کردیم. آیة اللیل. آیتی را که شب است یعنی
ظلمت او را محو ساختیم به اشراق آفتاب. وجعلنا آیة النهار. وساختیم آیتی را که روز است. مبصرة. روشن
که در وی همه چیز بینند. لتبتغوا. تا طلب کنند در روشنی او. فضلا من ربکم. افزونی در معیشت از پروردکار
خود و کفته اند آیة روز آفتاب است و آیة شب ماه و محو آیة شب نقصان نور ماه است از بدر تا محاق و
در لباب از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیکر بودند و بدان سبب
روز از شب ممتاز نبود حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا پر خود بروی ماه مالید و نور او محو کشت و آفتاب بر
حال خود باند پس معنی بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن کذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب
معاش خود روید. ولتعلموا. تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر. عدد السنین. شمار سالها. والحساب.
وحساب آجال و مواسم اعمال. وکل شیء. و هر چیزی که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی. فصلناه. بیان کردیم
در قرآن یعنی پیدا کردیم در قرآن و هویدا ساختیم. تفصیلا. بیان کردانی. وکل انسان. و هر آدمی را خواه مومن
و خواه کافر. الزمناه. الزام کردیم او را. طائره. عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او
لازم ساختیم. فی عنقه. در کردن او یعنی او را ناچار است از آن قرار ملازم اوست چنانچه طوق لازم
عنق است و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را کتابیست و در آنجا نوشته که شقی ام سعید
بعضی بر آنند که اعراب بر پریدن مرغ از راست یا چپ تفاول میکردند از جانب یمین نشانه یمن و از طرف
شمال را بشامت نسبت میداده پس اینجا استعاره کرده است طایر را بانچه سبب خیر و یا شر بود و در
عین المعانی کفته که طایر آن کتابیست که روز قیامت پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که
عهده آن در کردن اوست. ونخرج له. و بیرون آریم برای هر آدمی. یوم القیمة. روز رستخیز. کتابا
نوشته که صحیفه عمل اوست. یلقاه منشورا. به بیند آن کتاب را باز کشاده در پیش آورده که

چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست وی دهند و کویند
اقرأ کتابک. بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب
بهریک خواهد رسید که نامه که خود املا کرده بخوان. کفی بنفسک الیوم. بس است بنفس تو امروز. علیک
حسیبا. شمار کننده یعنی خود بین که چه کرده و مستحق چه نوع یاداشی عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه فرموده که حاسبوا
قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نکر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در
تدارک احوال خود کوش که فردا امهال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب وغدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار
آورده که پدری پسر خویش را کفت امروز هر چه با مردم کویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی نماز
شام با من بکوی و حرکات و سکنات خویش همه بر من عرض کن آن پسر نماز شام یک دو روز کردار و کفتار خود
با پدر باز کفت پدر در روزی دیکر همین حال از پسر خود درخواست پسر کفت ای پدر ازینها هر چه خواهی از
رنج و کلفت می کشم این صورت را بکذار که طاقت ندارم پدر کفت که من ترا درین کار بندی دادم تا بیدار شوی
و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یک روزه حساب دادن باید نیست حساب همه عمر
با خدای تعالی چون خواهی دادن. بیت: تو نمیدانی حساب صبح و شام. پس حساب عمر چون خواهی تمام. زین عملها چون نهی
هیچ صواب نیست جز شرمندکی وقت حساب. من اهتدی. هر که راه یابد بر راه راست رود. فانما یهتدی. پس جز این نیست
که راه یابد. لنفسه. برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و بس. ومن ضل. و هر که کمراه شد
فانما یضل. جز این نیست که کمراه میشود. علیها. بر نفس خود یعنی کمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس
ولا تزر. و بر ندارد. وازرة. هیچ نفس بردارنده. وزر اخری. کناه نفس دیکر ولید مغیره کافرانرا میکفت
متابعت من کنید و من کناهان شما را بردارم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود خواهد برداشت نه بار دیکری
وما کنا معذبین. و نیستیم ما عذاب کننده قومی. حتی نبعث. تا وقتی که برانکیزیم و بفرستیم. رسولا. فرستاده
بدیشان تا ایشانرا بر راه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند. واذا اردنا. و چون خواهیم. ان نهلک قریة
آنکه هلاک کردانیم اهل شهری و دهی را. امرنا. بسیار کردانیم. مترفیها. متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران
و کردنکشان آن شهر بفرمان برداری بر زبان رسول علیه السلام که مبعوث بدیشان است. ففسقوا فیها. پس [illegible]
از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند. فیها. در آن شهر. فحق. پس واجب شود. علیها القول. بر اهل آن ده
کلمه عذاب که سبقت کرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شود. فدمرناها. پس از بنیاد بر کنیم ایشانرا
و خراب سازیم منازل ایشانرا. تدمیرا. خراب کردنی و او را از بنیاد بر کندنی. وکم اهلکنا. و چه بسیار هلاک
کردیم. من القرون. از اهل قرنها. من بعد نوح. پس از فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان
و قرنی صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نکذرد. وکفی بربک. و بسنده
است او پروردکار تو. بذنوب عباده. بکناه بندکان. خبیرا. دانا که ذنوب پنهان ایشانرا داند. بصیرا. بینا که
خطیئات آشکار ایشانرا ببیند آورده که منافقان در غزوات با مومنان می رفتند و غرض ایشان حصول
غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق تعالی فرمود. من کان. هر که باشد از روی خساست همت. یرید العاجلة.
خواهد جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت او را. عجلنا. بشتابانیم. له. برای او. فیها ما نشاء. آنچه میخواهیم از
نعمتها. لمن نرید. از برای آنکس که میخواهیم از طالبان دنیا. ثم جعلنا. پس آماده کنیم. له جهنم. برای او دوزخ را

در آخرت. یصلیها. درآید بدوزخ. مذموما مدحورا. نکوهیده و رانده شده از رحمت خدای تعالی. ومن اراد
الآخرة. وهر که خواهد آخرت یعنی بهشت را. وسعی لها. و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب
بهشت. سعیها. آنچه حق سعی باشد. وهو مؤمن. وحال آنکه او مؤمن باشد بایمانی خالی از شایبهٔ شرک. فاولئک
پس آن گروه جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت وسعی وایمان. کان سعیهم. هست شتافتن ایشان. مشکورا
مقبول و پسندیده نزدیک خدای تعالی. کلا. هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبااند
نمد. امداد کنیم وعطا دهیم. هؤلاء. این گروه بمقدار کفایت. وهؤلاء. وآن گروه را بقدر همت یعنی هیچ
کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم. من عطاء ربک. از عطای خداوند تو. وما کان. ونیست. عطاء ربک
عطای آفریدگار تو. محظورا. منع کرده و بازداشته از مومن وکافر مومن را در هر دو سرا وکافر را همین در دنیا
انظر. بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت. کیف فضلنا. چگونه افزونی داده ایم. بعضهم. بعضی آدمیان را. علی بعض
بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در وجهی را نه یا تفضیل داده ایم برخی را که طالب آخرت اند
بتوفیق بر برخی که جویندهٔ دنیا اند. وللآخرة. وهر آینه آن سرای. اکبر درجات. بزرگتر است از روی
درجات. واکبر تفضیلا. از جهة تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست
واز درجه تا درجه برتر از و همین مقدار بود. لا تجعل. فرا مگیر ای آدمی. مع الله. با خدای تعالی. الها آخر. خدای دیگر
فتقعد. که بنشینی در دوزخ جاودان. مذموما. نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیهای بد. مخذولا. یعنی فرو
گذاشته یعنی محروم از همه نیکوییهای نیک. وقضی ربک. وحکم کرد پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه وسلم بر مکلفان. ان لا تعبدوا
بانکه مپرستید. الا ایاه. مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت نهایت تعظیم است ونشاید الا کسی که در
غایت عظمت باشد. وبالوالدین. ودیگر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر. احسانا. نیکویی کردنی عبادت خود را با احسان
والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان بسبب فرزند وجود و تربیت اولاد را. اما یبلغن. اگر برسد. عندک
الکبر. نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن. احدهما. یکی از ایشان. او کلاهما. یا هر دو ایشان یعنی بر سند تا پیر شوند
ومحتاج شوند بخدمت تو. فلا تقل. پس مگوی تو. لهما اف. مر ایشان را اف. وکلمهٔ تضجر است که چون کسی از
چیزی تنگ آید یا بر دگران گردد یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه میگوید حق تعالی فرمود این کلمه مر ایشان را مگوی
یعنی از ایشان بتنگ میا وصحبت ایشان را گران مشمار. ولا تنهرهما. وبانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را
جواب درشت مگوی. وقل لهما. وبگوی مر ایشان را. قولا کریما. سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را
بنام مخوان وگفته اند با ایشان سخن بنوعی گوی که گاه بنده عاجز با خواجهٔ خشمناک درشتخوی گوید
واخفض لهما. وفرو گیر برای ایشان. جناح الذل. بال ذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه
ملایمت وتلطف پیش آر. من الرحمة. از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت
وامروز ایشان محتاج تواند در خدمت و تقویت. وقل رب ارحمهما. وبگوی ای پروردگار من بخشای بر ایشان
کما ربیانی. همچنانکه پروردند مرا. صغیرا. در حالتی که خورد بودم وحقیقت دعای رحمت از ولد در حق
والدین آنست که اگر مومن اند ایشان را بهشت رسان واگر کافر اند راهنمای بایمان واسلام وخشنودی حضرت
الهی برضای والدین باز بسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض سوابق حقوق ایشان بلواحق عقوق
بلش نباید رفت بیت آنکه تنت بانغ از جان اوست قطرهٔ از چشمهٔ حیوان اوست آب از و دید نهال برت

شیر از و خورده لبان ترت. ز وجود بشریت فوت بود. خویش خور آنچه مرفقت بود. ربکم اعلم. پروردگار شما داناتر
است. بما فی نفوسکم. بانچه در نفسهای شماست از بر والدین وعقوق ایشان. ان تکونوا صالحین. اگر باشید
شایستگان یعنی نیکویی کنندگان بحضرت او. فانه کان. پس بدرستی که خدای تعالی هست. للاوابین. مر توبه
آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان بحضرت او. غفورا. آمرزنده. وآت ذا القربی حقه. وبده خداوند
خویش را آنچه حق اوست از نفقه وحسن معیشت با او امام اعظم رحمه الله فرمود که حق اقارب آنست که اگر
درویش باشند ومحتاج بدیشان نفقه کنی وگفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم
وحق ایشان اعطای خمس است بدیشان از انچه حق تعالی مقرر فرمود در تفسیر ثعلبی مذکور است که امام علی بن
الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قران میخوانی گفت بلی فرمود که در سورهٔ بنی اسرائیل نخوانده
که وآت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام گو یا شما اهل قرابتید که خدای تعالی امر کرده است باعطای
حق شما امام فرمود که آری اهل قرابت ماییم. والمسکین. وبده درویش را. وابن السبیل. وراه گذاری
را حق ایشان از زکوة. ولا تبذر. واسراف مکن. تبذیرا. پراکنده ساختنی یعنی پراکنده مساز مال خود را در
آنچه نشاید مجاهد رضی الله عنه فرمود که برابر کوه احد زر در وجوه خیر صدقه کنند اسراف نباشد واگر جوی
یا حبهٔ در باطل خرج نماید اسراف باشد. ان المبذرین. بدرستی که اسراف کنندگان. کانوا. هستند. اخوان
الشیاطین. برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت واتلاف اموال عرب هر که را الزام عادت قومی کند
متابعت امور ایشان نماید گویند هوا خواهیم آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و
جهة یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع مال امثال دیوانند. وکان
الشیطان. وهست دیو. لربه. مر پروردگار خود را. کفورا. منکر یعنی جاحد نعمت او وپس باید که کسی او را فرمان نبرد
در خبر است که بلال وصهیب واصحاب وبعضی از فقرا صحابه رضی الله عنهم در برخی اوقات از حضرت صلی الله علیه وسلم چیزی
طلبیدندی حاضر نبودی وآن حضرت صلی الله علیه وسلم از غایت شرم وآزرم از ایشان روی بر تافتی این آمد که. واما تعرضن
عنهم. واگر اعراض کنی از محتاجان صحابه. ابتغاء رحمة من ربک. برای انتظار روزی که از نزدیک پروردگار تو
ترجوها. امید میداری آن را. فقل لهم. پس بگوی ایشان را. قولا میسورا. سخن نرم ونیکو یا دعا کن برای درویشان
باسانی کشیدن بار فقر یا وعده ایشان را آورده اند که بعد از نزول این چون از آن حضرت صلی الله علیه وسلم چیزی
طلبیدندی وحاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول آمده مسلمهٔ با یهودیهٔ گو دستند
ومضمون رهن آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی علیه السلام سخی تر است وجهت آزمایش دختر خود را بجناب
نبوت صلی الله علیه وسلم فرستاد دختر آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهن میطلبد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که
ثمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن میطلبد که در بر شماست
حضرت صلی الله علیه وسلم بحجرهٔ خود در آمد و پیراهن خود بیرون کرد و بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت کشید
ویاران منتظر آن حضرت صلی الله علیه وسلم که خروج کند او بسبب برهنگی بیرون نیامد آیه نازل شد که. ولا تجعل یدک
مساز دست خود را. مغلولة الی عنقک. بر بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن دست کنایت
از امساک. ولا تبسطها. ومگشای دست را. کل البسط. همه گشادن بسط ید عبارتست از عطا وکل البسط
اشارتست باسراف یعنی اسراف مکن. فتقعد. که بنشینی. ملوما. ملامت کرده شده. محسورا. درمانده ومحتاج

حق تعالی باعتبار الصفه سخاوت فرماید واز طرفین او تغیر وتبذیر راست منع میکند ودر مجمع البحرین آورده
قطعه این آیه آمده وهی هذه . مبند از سر امساک دست در کردن . که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نها .
مکن بجانب اسراف نیز چندان میل . که هرچه هست بیکدم کنی ز دست رها . چو در میانه این هر دو راه چندانی
تفاوتیست که از آفتاب تا بسها . پس اختیار وسط راست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها .
ان ربک . بدرستی که آفریدگار تو . یبسط الرزق . گشاده میگرداند روزی را . لمن یشاء . برای هر که میخواهد و
یقدر . وتنگ میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند واین بسط وقبض محض حکمتست وکسی زهره اعتراض
ندارد . انه کان . بدرستی که او هست . بعباده . بمصالح بندگان خود . خبیرا بصیرا . دانا وبینا . ولا تقتلوا
ومکشید . اولادکم . فرزندان خود را . خشیة املاق . از ترس درویشی . نحن نرزقهم . ما روزی دهیم ایشان را
وایاکم . وشما را هم پس غم روزی ایشان مخورید ع که هر کس که او جان دهد نان دهد . ان قتلهم . بدرستی که
کشتن ایشان . کان خطأ . هست خطایی . کبیرا . بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل وانقطاع نوع
ولا تقربوا الزنا . ونزدیک مشوید بزنا وگرد آن مگردید . انه . بدرستی که زنا . کان فاحشة . هست عملی زشت
وساء سبیلا . وبد راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان وگبران است . ولا تقتلوا . ومکشید . النفس
التی . آن نفس را که . حرم الله . حرام کرده است خدای تعالی قتل او را وآن اهل ایمانند وذمی ومعاهد که ایشان را
نشاید کشتن . الا بالحق . مگر براستی یعنی قصاص بر او لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان . ومن قتل
وهر که کشته شود . مظلوما . درحالتی که ستم رسیده یعنی مستوجب قتل نبود . فقد جعلنا . پس بدرستی که ما
دادیم . لولیه . مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست . سلطانا . تسلطی وقوتی که قصاص کند قاتل را یا
دیت بستاند . فلا یسرف . پس باید که ولی اسراف نکند . فی القتل . در کشتن آنکه قصاص بر او لازم شده یعنی
بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد . انه . بدرستی که ولی . کان منصورا . هست یاری داده شده
در قصاص بمعونت امرا وحکام . ولا تقربوا . ونزدیک مشوید . مال الیتیم . مال یتیم ودر آن تصرف مکنید
الا بالتی هی . مگر بآن طریقه که شرعا وعرفا آن . احسن . نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای او
بماند وربح آن بوصله معاش او نشیند واین معنی را التزام نمایند . حتی یبلغ . تا برسد یتیم . اشده . بغایت قوت
یعنی ببلوغ برسد وآثار رشد بر وی ظاهر باشد . واوفوا . ووفا کنید . بالعهد ان العهد . بدرستی که صاحب پیمان
کان مسئولا . هست سوال کرده یعنی او را از نقض آن ووفا بر آن خواهد پرسید سلمی رحمه الله آورده که خدای تعالی را
عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب وبر نفس او براداء فرایض وبر دل او بخوف وخشیت وبر روح او
بانکه از مقام قرب دور نشود وبر سر او بانکه مشاهده ماسوی نکند واز هر عهدی خواهد پرسید تا کسی
از عهده این عهد چون آمد بیرون . واوفوا الکیل . وتمام بپیمائید کیل را . اذا کلتم . چون بپیمائید برای دیگری
وزنوا . بسنجید . بالقسطاس المستقیم . بترازوی راست یا بکیال . ذلک . این تمام نمودن وراست سنجیدن . خیر
بهتر است شما را از خیانت . واحسن تاویلا . ونیکوتر از جهة عاقبت . ولا تقف . واز پی مرو . مالیس لک . آنچیزی که
نیست ترا . به علم . بآنچیزی دانایی یعنی بتقلید ودانایی از پی مرو تا ندانی مگوی دانستم وتا ندیدی مگوی دیدم
وتا نشنیدی مگوی شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنهما در معنی آیه فرموده که گواهی دروغ مده . ان السمع . بدرستی که گوش
والبصر . وچشم . والفؤاد . ودل . کل اولئک . هر یک ازینها . کان عنه مسئولا . باشد از نفس خود پرسیده شده

یعنی از ایشان خواهد پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا سمع سوال کند که چه شنیدی وچرا شنیدی
وچشم را گوید که چه دیدی واز دل پرسند که چه دانستی وچرا دانستی . ولا تمش فی الارض . مرو در زمین
مرحا . رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران می خرامند . انک . بدرستی که تو . لن تخرق الارض . نتوانی
شکافت زمین را بپای در روی کشیدن . ولن تبلغ الجبال . ونرسی بکوهها . طولا . از روی درازی قامت
یعنی کسی که زمین را نتواند درید وباکوه همسری نتواند نمود او را تکبر وتعظم چرا باید کرد ت زحال او زیبت
خداوند پاک برای بنده افتاده کی چو خاک . کل ذلک . همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر ونواهی که از آیت لا تجعل
مع الله الها آخر تا اینجا مذکور است وآن یازده امر وچهارده نهی است وابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در الواح
موسی علیه السلام مکتوب بود که . کان سیئه . هست بدی او یعنی آنچه نهی عنه است از آن . عند ربک مکروها
نزدیک پروردگار تو ناپسندیده . ذلک . آنچه مذکور شد . مما اوحی . از آن چیزهاست که وحی کرد . الیک ربک
بسوی تو آفریدگار تو . من الحکمه . از علمی که شناخت حق است لذاته ودانستن خیر للعمل به . ولا تجعل . ومگردان
مع الله . با خدای تعالی . الها آخر . خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است
ولهذا در مفتتح ومختتم این امور نهی فرمود از شرک ودر اول نتیجه که در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر کرده فتقعد
مذموما مخذولا ودر آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد نموده که . فتلقی . پس انداخته شوید
فی جهنم . در دوزخ . ملوما . درحالتی که ملامت کرده شده باشد یعنی ملئکه واهل ایمان ترا ملامت کنند
مدحورا . درحالتی که رانده باشی ودور مانده از رحمت خدای تعالی یعنی از الهی شرک عتاب میکند با جمعی که
گفتند الملئکه بنات الله ومیگوید . افاصفاکم ربکم . آیا برگزید شما را پروردگار شما . بالبنین . به پسران . واتخذ
وفرا گرفت برای خود . من الملئکه اناثا . برای خود از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن
جاری باشد که از دختران ننگ میدارید وبه پسران می نازید . انکم لتقولون . بدرستی که شما میگوئید . قولا
عظیما . سخنی بزرگ که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه وتعالی ونفس خود را تفضیل می نهید بر وی که محبوب را بر خود و
مکروه را بر او نسبت میدهید . ولقد صرفنا . وبدرستی که گردانیدیم ومکرر ساختیم براهه خود را از ولد . فی هذا
القرآن . در چندجای از قرآن . لیذکروا . تا در یابید وپند پذیر شوید . وما یزیدهم . ونمی افزاید ایشان را تکرار این سخن
الا نفورا . مگر رمیدن واز حق دور بودن . قل . بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم . لو کان معه آلهه . اگر بودندی با خدای تعالی
بحق خدایان دیگر . کما یقولون . همچنانچه شما ای مشرکان میگوئید وحفص بغیبت میخواند یعنی چنانچه کافران
میگویند . اذا لابتغوا . آنگاه آن خدایان طلب کردندی . الی ذی العرش . بسوی خداوند عرش یا مالک ملک
سبیلا . راهی که بدفع آن مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه وتعالی ایشان را معیب ونکوهش
ایشان می فرستد اگر ایشان خدا را شریک بودندی بایستی که راه منازعت جستندی وعیب را از خود نفی کردندی
سبحانه . پاک است خدای تعالی . وتعالی . وبرتر است . عما یقولون . از آنچه میگویند . علوا کبیرا . برتری بزرگ
ودر تیسیر نقل میکند از اولاد خباب بن الارت گفته که محی حضرت صلی الله علیه وسلم در دست مبارک او تسبیح گفت
چنانچه همه قوم شنودند واز روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میکند آیه نازل
شد که . تسبح . تسبیح میگوید . له . مر خدای تعالی را . السموات السبع والارض . هفت آسمان وزمین . ومن
فیهن . وهر که در ایشانست از ملئکه وجن وانس . وان من شیء . ونیست هیچ چیز از مخلوقات . الا یسبح بحمده

مکر تسبیح میکوید خدای تعالی را تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش
مینماید بصفات کمال قشیری فرموده که تسبیح کویند زندکان اهل زمین و اسمان بزبان قال و باقی ایشان
بلسان الحال یعنی دلالت میکند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم
امکان و توابع حدوث پس همهٔ اشیا مسبح وی باشند. ولکن لا تفقهون. ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید
تسبیحهم. تسبیح ایشانرا چه شما را نظر صحیح و عقل صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست. انه
کان. بدرستی که خدای تعالی هست. حلیما. بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بغفلت شما. غفورا. آمرزنده مر آنرا که ایمان
آرد در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی نقل میکند که تمام مکونات با اختلاف لغات تسبیح الهی میکویند اما آنرا
نشنود و فهم نکند مکر عالم ربانی که کوش او کشاده شود و نعم ما قال. بیت. بذکرش هرچه بینی در خروش است. دلی
داند درین معنی که کوش است. نه بلبل بر کلش تسبیح خوانیست. که هر خاری بتسبیحش زبانیست. در فتوحات مذکور است
که اکر مراد از تسبیح اینست که بلسان الحال کویند پس در ایراد ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب ثانی
از سفر ثانی فرموده که ما بکوش خود شنیدیم که سنکی بزبان قال بذکر مشغول میکفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبهٔ
عارفان و سخنان ادا نموده که هر آدمی آنرا در نیابد و در بحر الحقایق اورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبان
ملکوتی بتسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق است و بدان زبان حصا در دست مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح کفت و شهادت
اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود و شمهٔ سخنان درین
باب در تفسیر جواهر بمطالعه توان نمود والتوفیق من المنان المعبود اورده اند که ابو جهل و احزاب قصد آن کردند
که حضرت صلی الله علیه وسلم بوقت قراءة قران عظیم الشان ایذا کنند حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از چشم ایشان بوشید و آیت
فرستاد که. واذا قرأت القرآن. و چون میخوانی قرآن را. جعلنا بینک. میسازیم و میآریم میان تو. وبین الذین
لا یؤمنون بالآخرة. و میان آنانکه نمیکروند بدان سرای. حجابا مستورا. بوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزاری
بتو نرسانند کویند حمالة الحطب بعد از نزول سورهٔ تبت سنکی برداشته بر طلب بیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد
و خواست بران حضرت صلی الله علیه وسلم زند او را در خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد و حضرت آنجا نشسته
بود ام جمیل صدیق رضی الله عنه را کفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابوبکر کفت او شاعر نیست که
زبان بهجای کسی بکشاید کفت پس فی جیدها حبل من مسد چیست و او چه داند که در کردن من چه خواهد بود حضرت
صلی الله علیه وسلم ابوبکر را فرمود که از وی برس که غیر تو کسی را می بیند ابوبکر کفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی می بینی
کفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که نمی بینم بجز ابن ابی قحافه در راست باز کشت و این آیه نازل کشت که ما ترا
بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می بوشیم. وجعلنا. و میکنیم یعنی می افکنیم. علی قلوبهم. بر دلهای ایشان. اکنة.
بوششها. ان یفقهوه. تا در نیابند قرآنرا و آن بوشش حایلی شود میان دل ایشان و فهم قرآن. وفی آذانهم وقرا. و در
در کوشهای ایشان. وقرا. کرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است از حیثیت لفظ و معنی پس برای منکران
او اثبات کرد آنچه مانع است ایشانرا از فهم معنی و ادراک لفظ. واذا ذکرت. و چون یاد کنی. ربک فی القرآن. آفریدکار
خود را در قرآن. وحده. یکانه و یکتا. ولوا علی ادبارهم. بر کردند کافران بر بشتهای خود یعنی باز پس روند
نفورا. در حالتی که رمندکان باشند از استماع توحید چه داعیهٔ ایشان آنست که آلههٔ ایشان نیز با الله
خود ذکر کنی. نحن اعلم. ما داناتریم. بما یستمعون به. بانچه ایشان می شنوند قرآنرا بسبب آن چیز و برای آن از

سخریه و هزؤ مراد آنست که قرآنرا برای استهزا و طعن در آن می شنوند. اذ یستمعون الیک. وقتی که کوش فرا میدارند
بسوی تو. واذ هم نجوی. و وقتی که ایشان راز کویندکانند یعنی پنهان بایکدیکر و میکویند که کلام وی
سحر است و شعر و در عین المعانی اورده که نضر بن حارث کفت من نمیدانم که محمد صلی الله علیه وسلم چه می کوید ابو سفیان
کفت من بعضی را از سخنان او راست میدانم ابو جهل کفت مجنون است ابولهب کاهنش خواند حویطب شاعرش
خواند این آیت در شان این جماعتست. اذ یقول الظالمون. یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون کفتند ستمکاران را
مر صحابه را که شما. ان تتبعون. متابعت نمیکنید و از پی نمی دوید. الا رجلا مسحورا. مکر مردی سحر کرده شده
یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون حجاب بمعنی آتی. انظر کیف. بنکر که چکونه
ضربوا لک الامثال. بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون و بساحر و کاهن و شاعر. فضلوا.
پس کمراه شدند ایشان از طریق حق تعالی. فلا یستطیعون سبیلا. پس نمیتوانند یافت راهی بسوی رشد و صواب
یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وحی متوجه باشد بلکه در کار خود کم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان
نقیض میکویند کاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان کفت و زمانی مجنون میخوانند و زوال عقل اثبات
وقالوا. و کفتند کافران که منکر بعث اند. ءاذا کنا. آیا آن که شویم ما بعد از مرک بمرور زمان. عظاما. استخوانها
ورفاتا. و خاکها خرد ریزه شده. ءانا لمبعوثون. آیا بر انکیخته شدکان شویم. خلقا جدیدا. آفرینش نو
تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوق تر و تازه چون شود. قل کونوا. بکو کردید شما امر تمثیل است یعنی اکر
فی المثل کردیدتی خود. حجارة. سنک. او حدیدا. یا آهن. او خلقا مما یکبر. یا آفرینش از آن چیزها که بزرک
است و دقیقی دارد. فی صدورکم. در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات ابعد است البته
حق تعالی شما را میرانید زنده کرداند. فسیقولون. پس زود باشد که کویند. من یعیدنا. آیا کیست که ما را باز
آرد یعنی زنده سازد پس از مرک. قل الذی فطرکم. بکو آنکس که بیافرید شما را. اول مرة. اول بار که خاک
بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را تواند زنده ساختن در نهایت. فسینغضون.
پس زود بود که حرکت دهند. الیک رءوسهم. بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب خود می جنباند
ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود می جنبانند. ویقولون. و می کویند. متی هو. کی خواهد بود این بعث و
حشر. قل. بکو. عسی ان یکون. شاید که باشد. قریبا. نزدیک چه هرچه آینده است او را نزدیک توان کفت و بعث
شما واقع خواهد شد. یوم یدعوکم. در روزی که بخواند شما را خدای تعالی برای محاسبه یا اسرافیل علیه السلم در نفخه
اخیره بجهة قیام از قبور. فتستجیبون. پس شما اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را. بحمده. در حالتی که قایل باشید
بستایش حق تعالی در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آیند خاک از سرها می افشانند و میکویند سبحانک
اللهم وبحمدک و در تفسیر بصائر حمد را بمعنی امر داشته چنانکه در آیهٔ فسبح بحمد ربک ای صل بامر ربک پس معنی
این چنین بود که خدای تعالی شما را بخواند و بامر و اجابت کنید او را. وتظنون. و کمان برید از هول قیامت که در قبور
خود. ان لبثتم. درنک نکردید. الا قلیلا. مکر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینید زندکی خود را در دنیا اندک
شمرید نسبت بآن پس باید که خردمند آکاه امروز نقد حیات دنیا را در جنب زندکی عقبا اندک شمرد و این اندک فانی
در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند. بیت. بدنیا توانی که عقبی خری. بخر جان من
ورنه حسرت بری. کسی کوی دولت ز دنیا برد. که با خود نصیبی بعقبی برد. آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء اصحاب قولا و فعلا

تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند بجدال و قتال ایشان دستوری
طلبیدند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا حق تعالی در بارهٔ ایشان بدینها نفرموده و این آیه آمد که. وقل لعبادی و بگو
مر بندگان مرا یعنی مومنان را با کافران. یقولوا التی بگویند آن کلمه را که. هی احسن. آن بهتر است یعنی
در مقابلهٔ جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی مر امیر المومنین عمر را
رضی الله عنه دشنام داد او را نیز خواست که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود بعفو و گویند که
کلمهٔ احسن شهادتین است یا امر معروف و نهی منکرات و محققان بر آنند که کلمهٔ نیکوتر آنست که کسی را یاد کنند بکو
به نیکو و اگر یکی درشتی کند در برابر او سخن نرمی گویند. ان الشیطان بدرستی که دیو. ینزغ بینهم دشمنی می افکند
میان آدمیان پس حکمی است که درشتی بازاء درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت باز دیاد مواد فساد
کشد. ان الشیطان کان. بدرستی که شیطان هست. للانسان مر آدمی را. عدوا مبینا. دشمنی آشکارا که هرگز
صلاح او نجوید جز بهلاکت او نکوشد. ربکم پروردگار شما. اعلم بکم داناتر است با حوال شما بقولی مخاطب
مومنانند ایشان را میگوید. ان یشاء یرحمکم اگر خواهد خدای تعالی ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند
او ان یشاء یا اگر خواهد. یعذبکم. عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه
و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه. و بقولی خطاب با کافران است میفرماید اگر خواهد ببخشد بر شما و
عذاب دنیا را تاخیر نماید و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در عقوبت
آخرت حکم مطلق است. وما ارسلناک. و نفرستادیم ترا که محمدی صلی الله علیه وسلم. علیهم وکیلا. بر کافران نگاهبانی که
ایشان را از کفر نگاه بازکند یا پایندانی که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مومنانست معنی آیه این
باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن احوال و اعمال ایشان باشی. و ربک اعلم. و آفریدگار تو
داناتر است. بمن فی السموات والارض. بانکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان
فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد برهنه و گرسنه چند
متابعت او کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم
ولقد فضلنا. و بدرستی که افزونی دادیم. بعض النبیین. بعضی پیغمبران را. علی بعض. بر بعضی دیگر بفضایل
معانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابرهیم علیه السلام را بخلت و موسی علیه السلام را
بمکالمت و محمد صلی الله علیه وسلم را بمعراج و دولت و شفاعت. و آتینا داود. و دادیم داود را. زبورا. کتاب زبور پس
شرف داود بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه است که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض
نیست بلکه همه ثنای الهی و مواعظ و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است
بر تفضیل آنحضرت چه در آنجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیه ولقد کتبنا فی الزبور
ایمای بدین معنی هست. بیت: ای وصف تو در کتاب موسی وی نعت تو در زبور داود مقصود توئی ز آفرینش باقی
بطفیل تست موجود. آورده که قریش بقحط و علامتها مبتلا شدند و حق تعالی بجهة الزام ایشان این آیه فرستاد
قل ادعوا الذین زعمتم. بگوای محمد صلی الله علیه وسلم با کافران که بخوانید آنان را که گمان برده اید که ایشان خدایانند
من دونه. بجز خدای تعالی تا این بلا از شما بگردانند. فلا یملکون. پس ایشان نمیتوانند. کشف الضر دا شتن
سختی یعنی قحط. عنکم. از شما. ولا تحویلا. و نمیتوانند تغیر دادن او را یا بردن از قبیلهٔ شما بقبایل دیگر

اولئک الذین. آورده اند که بنو ملیح ملکه را و خزاعه جن را می پرستیدند پس حق تعالی اندیشان خبر داد که ایشان آنانند
یدعون. یبتغون. میجویند الی ربهم الوسیلة. بپروردگار خود دستاویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و
عبادت بحضرت او. ایهم اقرب. هر کدام نزدیکترانند بمنزلت در درگاه یعنی که مقربان درگاه هستند از ملکه و جن توسل میکنند
بحق تعالی پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرد ملخص سخن آنست که معبودان شما محتاج
معبودان بحق اند. و یرجون رحمته. و امید میدارند بخشش او را. و یخافون عذابه. و می ترسند از عذاب
او. ان عذاب ربک. بدرستی که عذاب آفریدگار تو. کان. هست. محذورا. سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم
شد که ایشان در بیم و امیدند همچو سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد. وان من قریة. و نیست
هیچ شهری و دهی. الا نحن. مگر آنکه. مهلکوها. هلاک کنندهٔ اهل آنیم بمرگ و فنا. قبل یوم القیمة. پیش از
روز قیامت. او معذبوها. یا عذاب کنندهٔ آن بقتل و قحط و جز آن. عذابا شدیدا. عذابی سخت یعنی اگر
مومن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسقند بعذاب. کان ذلک. هست این حکم. فی الکتاب مسطورا
در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند قریش از حضرت صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند از جملهٔ آنها که کوه صفا را
زر خالص سازد و جبال را محو کند تا زمین کشاده و صالح زراعت پدید آید و جویها روان سازد تا باغ و
بوستان سازند حق تعالی این آیتها بدیشان بنموده و فرموده که. وما منعنا. و باز نمیداریم ما را. ان نرسل بالایات
آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را. الا ان کذب بها الاولون. مگر آنانکه تکذیب کردند بآیات مقترحه
خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما
ایشان را استیصال کردانیدیم پس اگر آنچه میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید
و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم از نسل
ایشان مومنان خواهیم آورد. و آتینا. و بدادیم. ثمود الناقة. قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان. مبصرة. پیدا و
هویدا یعنی از جملهٔ اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای تعالی ایشان را
از سنگ ناقه بیرون آورد. فظلموا بها. پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند. و
ما نرسل. و نمی فرستیم. بالایات. معجزهای مقترحه را. الا تخویفا. مگر برای ترسیدن و حذر کردن از
عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند. واذ قلنا لک. و یاد کن
چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور. ان ربک. بدرستی که آفریدگار تو یعنی علم او. احاط بالناس
فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد اینک قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهة تحقق وقوع است
وما جعلنا. و نگردانیدیم. الرؤیا التی اریناک. آن خوابی که بتو نمودیم. الا فتنة للناس. مگر فتنه آدمیان
یعنی سبب آزمایش و مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف
نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه نمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این
خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که واقعه در سنهٔ آتیه بظهور رسد و قومی از علما درین قول تردد
دارند جهة آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه باشد و در مدینه حکایت
کرده و گفته اند خوابیکه سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شده و بعضی رؤیا را
بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج

بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان اغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان
تصدیق فزودند والشجرة الملعونة و نکردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مگر برای فتنهٔ
مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ است متعجب شدند ابوجهل گفت محمد
صلی الله علیه وسلم میگوید دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از درختی روید و این بغایت عجب است و عجب از ایشان
بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا هیچ فکر نمی کردند که آتش در درخت ودیعت نهد
چه عجب که درخت را در آتش از احتراق محافظت میکند و احشای شترمرغ را بوقت فروبردن جراحت آتش از
سوختن نگاه میدارد توانا است بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ
آن کافراند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه یعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعونهای
ضارهٔ مکروهه و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل یا حکم بن العاص که پدر مروان بود و ابن البحر گفته که آن
شجرهٔ یهود است ونخوفهم و می ترسانیم بانواع تخویفات چون مار و زقوم و امثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید
آن تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی گزافکاری و ستیزه از حد متجاوز شده و چون
تکبر ایشان بواسطهٔ وسوسهٔ ابلیس است از استکبار روی متعاقب این آیت خبر داد که واذ قلنا و یاد کن که چون
گفتیم للملئکة اسجدوا فرشتگان را که سجده کنید لادم مر آدم را بجهة تعظیم او فسجدوا پس سجده کردند
همه ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای تعالی گفت که چرا سجده نکردی قال ءاسجد گفت
ایا سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت طینا مر انکس را که او پیدا کردی از گل پس خدای تعالی برو لعنت کرد و از درگاه خویش
براند قال گفت ابلیس در گمان ارایتک خبر ده مرا که هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی و فضل دادی او را علی
بر من چرا فضل دادی و او از خاک است و من از آتش لئن اخرتن اگر واپس داری مرا و مرا تاخیر کنی الی
یوم القیمة تا روز قیامت لاحتنکن هر اینه از بیخ بر کنم ذریته فرزندان او را باغوا و چنان کنم که
بعذاب تو مستاصل شوند الا قلیلا مگر اندکی که نتوانم ایشانرا گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو
قال اذهب گفت خدای تعالی مر او را که برو امر اهانت است و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی
خود رود فمن تبعک پس هر که ترا متابعت کند و فرمان بر تو برد منهم از ذریت آدم فان جهنم پس بدرستی
که دوزخ جزاؤکم پاداش شما است یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه
متابعان ترا جزا دهیم جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذاب بر دوام واستفزز و از جای بجنبان و بلغزان
من استطعت هر کرا توانی لغزانیدن منهم از ایشان بصوتک با واز خود یعنی خواندن بفساد و گویند
صوت شیطان غنا و مزامیر است زاهد ابن عباس نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان
بیرون آید آواز شیطانست واجلب علیهم و بر انگیزان بر ایشان بخیلک ورجلک سواران و پیادگان
خود را یعنی دیوانی که معاون توانند بود در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان وشارکهم
و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف نمایند
والاولاد و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن
تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت باطله بتان یا تاخیر در توبه
یا انکار بعث و حشر بهشت دوزخ وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد شیطان ایشانرا الا غرورا

مکر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید ان عبادی بدرستیکه بندگان خالص من که بحکم هؤلاء
فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لیس لک نیست ترا علیهم بر ایشان و اغوای ایشان سلطان تسلط
و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا قشیری فرموده که بنده آنست که در بند غیر نباشد شیخ عطار راست
تو چون در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی که تو بندهٔ صد چیزی که هستی بندهٔ آنی وکفی بربک و بسنده
پروردگار تو وکیلا نگهدار بندگان خود از ضلال ابلیس علیه اللعنة ربکم پروردگار شما الذی او آنست که بقدرت
کامله یزجی میراند و روان میگرداند لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجوئید من
فضله از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور بدریا
بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل را بشما آسان میگرداند و
اسباب ما یحتاج شما مهیا میکند واذا مسکم الضر و چون برسد شما را محنتی یعنی خوف غرقه شدن فی البحر
در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون هر که او را میخوانید و می پرستید الا ایاه مگر
او که خداوند است یگانه و بیکتا که در آن محل جز او را نمی خوانید و نجات جز از حضرت او نمی خواهید فلما نجاکم
پس آن هنگام که برهانند شما را از غرقه شدن و برسانیدن الی البر بسوی بیابان اعرضتم باز گشتید از
توحید و بازروی بر پرستش بتان آوردید وکان الانسان و هست آدمی کفورا اینک ناسپاس مر نعمت خدا
خود را افامنتم ایا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را
جانب البر بکرانه از زمین یعنی آنکه قادر است بر آنکه شما را در آب فرو برد توانا است بر آنکه در خاک پنهان کند او
یرسل علیکم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که بر سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که بر شما سنگ باران
کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود وکیلا نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند ام امنتم ایا ایمن شدید
ان یعیدکم آنرا باز گرداند شما را فیه در دریا تارة اخری بار دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند
تا دیگر بار در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی بادی که بر انگیزاند
کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرقه گرداند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید شما
لکم برای شما علینا بر ما به بان غرقه کردن تبیعا از اتش در آیند که داوری کند و خواهد که انتقام کشد
از ما ولقد کرمنا و هر اینه گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم علیه السلام را وحملناهم و برداشتیم ایشانرا یعنی
سوار گردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر در دریا بر کشتیها ورزقناهم و روزی دادیم
ایشانرا من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشانرا علی کثیر ممن خلقنا بر
بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضیلا افزونی داده نی علما را در تکریم ایشان و تفضیل ایشان سخن بسیار است
و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقایق فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسدانی و
روحانی جسدانی تمام ایشانرا باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان است بیدین و تصویر در رحم و
حسن صورت و فراخ قریب با اعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و تمیز
بعقل و افهام و بنطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی
دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و
اخراج از صلب آدم علیه السلام و استماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زایانیده بر فطرت

وارسال رسل بر ایشان وانزال الکتب بر ایشان و ترغیب مثوبات جاودانی و تخویف از عقوبات نیرانی واظهار دوا ثار
قدرت و دلایل و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را بران گرامی
ساخته است از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر
الی الله و فی الله و بالله و بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت
و کراماتی که در حق حضرت ما محمد بن کعب گفته که کرامت ادمیان بر آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان است
ای شرف دوده آدم بتو · روشنی دیده عالم بتو · کیست برین در که طفیل تو نیست · سر که طفیل تو نه خیل تو نیست
از تو صلای بالست آمده · نیست بهمانی هست آمده · در حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم ادمیان را بمعرفت و توحید
و برداشتیم ایشانرا در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آنست که ظهور بر دارد از نعوت و صفات و بحر انچه
مسطور است از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجسام بود و بحر عالم ارواح و برداشتن
ایشان برهر دو ترکیب ایشان است از دو روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی
داشتیم بر بیشتر مخلوقات بانکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس ملکه اند یا خواص ایشان
و علما را در تفضیل ملک و بشر در وروده راست آنچه جمهور اهل سنت بر آنند که رسل بنی آدم فاضل تراند از
رسل ملکه رسل ملکه افضلند از اولیای بنی ادم و اولیای بنی آدم شریفتر اند از اولیای ملکه و صلحای عوام
اهل ایمان بر عوام ملکه بهتر اند و عوام ملکه بهتر اند از عوام مومنان یعنی از فساق مومنان قشیری قدس سره
فرموده که مراد از بنی ادم مومنانند چه کفار را نص ومن یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست
و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشانرا بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشانرا بتحقیق مشاهدت منور
ساخت و چنانچه کافه مومنان را تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت صلی الله علیه وسلم را بتکریم خاص اختصاص داد
از جمله مرتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی
اذکرکم و علی الجمله این ایه دلیل فضل و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس
صفات الهی همین اوست و بس چنانچه مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان کرد بیت آمد اینه دو کون
همچو اینه بکرده جلی بنمود اند روبروجه کمال صورت ذو الجلال و الافضال · زانکه بود این تفرق عددی · مانع
از سر جامع احدی · گشت ادم جلای این مرآت · شد عیان ذات او بجمله صفات · مظهری گشت کلی و جامع · سر ذات
و صفات از و لامع · شد تفاصیل کون را مجمل · بر مثال التعین اول · بوی این دایره مکمل شد · اخرین نکته عین اول شد
یوم ندعوا یاد کن روزی که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان · بامامهم · به پیشوای ایشان یعنی نبی که
بایشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی علیهما السلام یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه
خطاب کنند یا اهل القران یا اهل الانجیل یا بمقدمی که در مذهب متابعت او نموده باشد چنانچه ندا زنند که یا حنفی
یا شافعی یا بدین ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی و یا مجوسی و گفته اند امام جمع ام است فردا خلق را
بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین علیهما السلام یا برای آنکه اولاد زنا رسوا نشوند
و در لباب از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که هر در ان روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و منزل
بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان و قولی آنست تعلق اسباب برید و نسبت اعمال بماند پس هر گروهی کتاب عمل ایشانرا
بخوانند و گویند یا صاحب کتاب · فمن اوتی پس هر کرا داده شود · کتابه بیمینه · نوشته عمل او بدست راست او · فاولئک پس

آن گروه یقرؤن کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی که در ان نامه عملهای نیکو بینند و
لا یظلمون · وستم برایشان نشود در مزد خود · فتیلا · بمقدار فتیله از وسخ که بین الاصابعین باشد یعنی قصور نباشد
در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این ایه دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت زبانش
از خواندن در ماند و من کان · و هر که هست · فی هذه · درین دنیا · اعمی یعنی نابینا که دیده دلش راه صواب نه
بیند · فهو فی الاخره · پس او در اخرت · اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد · واضل سبیلا · و گمراه تر از
نابیناست بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود
در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه بیند انجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وقتی ثقیف
گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ایمان نیاریم بتو تا در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر پرسند که چنین کردی
بگو که خدای من مرا بدین فرموده است ایه امد که · وان کادوا · بدرستی که خواستند ثقیف · لیفتنونک · که بگردانند
ترا · عن الذی اوحینا · از ان چیزی که وحی کردیم · الیک · بتو · لتفتری · تا افترا کنی و بر بندی · علینا غیره
بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگو که خدای تعالی امر فرموده · واذا لاتخذوک · وانگاه تو چنین کنی فرا گیرند ترا
خلیلا · دوست و گفته اند که قریش بان حضرت صلی الله علیه وسلم گفتند که نمی گذاریم ترا که استلام حجر کنی تا
وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر بسر انگشت باشد انحضرت صلی الله علیه وسلم را غایت شوق که بطواف داشت در خاطر
مبارکش خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای تعالی میداند که من این کار را هم این ایه آمد که میخواهند که
ترا بگردانند از وحی ما و بد دستی گیرند · ولولا ان ثبتناک · و اگر نه آنست که ترا ثبات دادیم براستی بعد عصمت
خود · لقد کدت ترکن · بدرستی نزدیک بود که میل کنی · الیهم · بسوی آرزوی ایشان · شیئا قلیلا · میل کردن
اندک محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند معنی آیت اینست که تو در صدد میل
بودی اگر ما ترا ثبات نکردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از انکه نزدیک شوی بمیل و این
تصریح است بانکه بمیل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد و در تبیان گفته آن حضرت صلی الله علیه وسلم معصوم
بود از برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این ایه امد که · اذا لاذقناک · انگاه که میل میکردی
هر آینه میچشانیدیم ترا · ضعف الحیوه · عذاب زندگی در دنیا · وضعف الممات · و عذاب مرگ یعنی در اخرت
ثم لاتجد · پس نمی یافتی تو · لک · برای خود · علینا · بر دفع عذاب ما · نصیرا · یاری که بسبب او از ان باز رهی
ثعلبی گوید که بعد از نزول ایات انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بیت الهی بر ده
خود دار ما را · دمی با نفس خود مگذار ما را آورده که اهل مکه در اخراج آن حضرت صلی الله علیه وسلم مشاورت کردند
و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در دشمنی بجدی افراط نمایند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بضرورت بیرون باید
رفت این ایه نازل شد که · وان کادوا · بدرستی که خواستی اهل مکه · لیستفزونک · تا ترا بلغزانند بدشمنیها · من
الارض از زمین مکه · لیخرجوک منها · تا ترا بیرون کنند از ان · واذا لا یلبثون خلافک · وانگاه که چنان
شود درنگ نکنند پس از رفتن تو · الا قلیلا · مگر زمانی اندک و آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی
واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مکه حسد آمد
گفتند ای ابو القاسم مقام انبیا پیشین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی ما ترا تصدیق کنیم بایدکه بشام روی و آنجا
ساکن شوی انحضرت صلی الله علیه وسلم عزم سفر شام مصمم فرمود و این ایه فرود آمد که یهود ترا از زمین یثرب دور افکند و اگر

چنین باشد پس از تو بسیاری نپایند آن حضرت صلی الله علیه وسلم فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل
واجلاء معذب شدند پس بدین قول آیت مدنی باشد و بقول اول مکی باشد پس میفرماید که سنت نهادیم · سنة
من قد ارسلنا · سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم · قبلک · پیش از تو · من رسلنا · از فرستادگان ما و آن سنت هلاک
امتان است بتکذیب پیغمبران · ولا تجد · ونیابی · لسنتنا تحویلا · مر سنت ما را تغییر و تبدیل · اقم الصلوة · بپای دار نماز را
لدلوک الشمس · بعد از زوال آفتاب · الی غسق اللیل · تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین و پسین است و غسق
اللیل نماز خفتن · وقرآن الفجر · و بپای دار نماز بامداد را نماز را قرآن گفت برای قرادت قرآن در و فرض است · ان قرآن الفجر
بدرستی که بامداد · کان مشهودا · هست دیده شده یعنی بیند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده
میکنند و در آخر دیوان عمل لیل ثبت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند
ومن اللیل · و بعضی از شب · فتهجد · پس بیدار شو به · بقرآن یعنی نماز · نافلة لک · زیادتی مر ترا مر صلوات مفروضه
یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامی مخصوص بتو · عسی ان یبعثک ربک · شاید و البته که چنین بود که بدر آرد خدای تو
ترا · مقاما محمودا · در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قایم در وستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن
مقام شفاعتست که حضرت صلی الله علیه وسلم در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد
و در زاد المسیر آورده که حق تعالی دیدار و در قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدای تعالی و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث
انست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش ومعیت را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیة که ان
الذین عند ربک یعنی مراد مکان نیست نه مکان منزلتست نه منزل ثعلبی آورده که استواء حق تعالی بر عرش بر
وجهی نیست مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفتست که پیش از عرش بود چه ازلا و ابدا قایم
بذات خود است پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات حق یکسانست و مقصود از اجلاس
او بر عرش تکریم و تعظیم انحضرتست علیه السلام و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
بدو گرامی کنند قولی انست که لوای حمد بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام وخواه اولاد
او الا که در تحت لوای وی باشند · بیت · ای همایون زیر لوای دولتش مائیم و بس · آدم من دونه در تحت لوای مصطفاست ·
صاحب فتوحات قدس سره آورده مقام محمود مقامیست مرجمیع مقامات و منتظر تمام اسمای الهیه که مختص است بمقامات
و آن خاص حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود در بحر الحقایق فرموده محمود
الله تعالی است و قیام حضرت صلی الله علیه وسلم بحق نه بنفس خود بدان اشارتست مقام محموداست · بیت · ای ذات تو در وجود کون مقصود وجود
نام تو محمد و مقامت محمود · وقل رب · و بگوی ای پروردگار من · ادخلنی · در آر مرا در قبر · مدخل صدق · در آوردن
پسندیده و بی ندامت · واخرجنی · و بیرون آر از و · مخرج صدق · بیرون آوردن ستوده و با کرامت یا در آر بمدینه غانم
و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهة فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر بهشت و بیرون بر از دنیا
یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت · واجعل لی · و بن مرا · من لدنک · از نزدیک خود · سلطانا نصیرا ·
حجتی یاری دهنده و قوی اعانت کننده · وقل جاء الحق · و بگو آمد حق یعنی دین اسلام · وزهق الباطل · و ناچیز
شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد ع بوبکر
ان ان قوم که قرآن خوانند · ان الباطل · بدرستی که باطل · کان زهوقا · هست نیست شده قشیری فرموده که حق آنست که

برای خود

برای خود و باطل انکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات بر انست که حق وجود ثابت واجبست عز شانه که ازلی
و ابدی است و باطل وجود بشری که امکان قابل فنا و زوال است و چون اشعه لمعات وجود حق تعالی ظاهر گردد
وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود · مصرع · هر چه هستند از آن کمتر زند که با هستیش نام هستی
برند · چو سلطان عزت علم بر کشد · جهان بر وجود علم در کشد · وننزل من القرآن · فرو میفرستیم بر تو از قرآن ·
ماهو · آنچیز که او · شفاء · شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفا مر بیماری جهل و شبهه را واضح
انست که مر همه را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی · ورحمة · و بخشایش است
للمؤمنین · مر مومنان را که بدو منتفع گردند · ولا یزید الظالمین · و نیفزاید قرآن ستمکاران را · الا خسارا · مگر
زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند · واذا انعمنا · و چون انعام کنیم ما · علی الانسان · بر آدمی
بصحت و توانگری و ایمنی · اعرض · روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است که چون خدای تعالی نعمت دهد او را با نزال
کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند · ونای بجانبه · و بنفس خود دور شد و کرانه
یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بر طرف رود · واذا مسه الشر · و چون برسد بدو بیماری فقر و ترک · کان
یؤسا · باشد نا امید از روح الهی یعنی حایل بود بتوصیل یاد شاهی و وافق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن در نعمت شکر
کند و در محنت با امید فرج صبر نماید · قل کل · بگو هر کس · یعمل · عمل میکند · علی شاکلته · بر طریقه که مشاکل
او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت و در محنت یاس دارد و مومن در سرّاء سپاس دارد
و در ضرّاء شکیبائی و گفته اند شاکلة طبیعتست یا عادت یا دین یا استعداد فطرت و طاقت و معنی همه راجع است با نکه هر کس
آن کند که باو سزد و هر کسی آن کند کز و شاید از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیة در قرآن امید وارتر است
گفت کل یعمل علی شاکلته گفتند ازین آیة از رجا چه چیز است گفت از بنده خطا و جفا آید و آنچه از لئیم او آید
و از خدای تعالی وفا و عطا آید و انچه از کریم او سزد · بیت · از من کنه آید و من این ام · و ز تو کرم آید و تو دانی تو کریم · بس
پروردگار شما · اعلم · داناتر است · بمن هو · بر انکس که او · اهدی سبیلا · راه یافته تر است و بصواب نزدیکتر
یا نیکوتر از جهة دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه
فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت صلی الله علیه وسلم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود
متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبر نزدیکست و از سخنان شما رایحهٔ احوال آن
نبی استشمام میتوان کرد شما بجهة ازمایش از وی پرسید که طواف مشرق و مغرب که بود و احوال جوانان که در زمان
پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب بدهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب
گوید و از روح هیچ نگوید پیغمبر است و ایشان بمکه آمده مجلس ساخته و از ان حضرت صلی الله علیه وسلم سوال فرمودند و آن
دو سوال را جواب آمد در قصه روح این آیة نازل شد که · ویسئلونک · و می پرسند ترا · عن الروح · از کیفیت روح که
انسان بدان زنده است · قل الروح من امر ربی · بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعاتی که بامر کن
کاین شده بی ماده و او از آن جملهاست که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر خدای تعالی کسی بدو دانا نیست · و
ما اوتیتم · و داده نشده اید شما · من العلم · از دانش · الا قلیلا · مگر اندکی نسبت با علم خدای تعالی شیخ اوحدی
قدس سره فرموده که این اندکی خدای ما را دست داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و نه بیاری
از آن نسبت ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد · ولئن شئنا · و اگر خواهیم ما · لنذهبن

بالذی هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن اوحینا الیک وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم
ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای تو به یعنی بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیل که
آنرا استرداد کند و بسینه ها و مصحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمتی است من ربک از پروردگار تو که آنرا
باقی میگذارد و محو نمیکند ان فضله کان بدرستی که فضل او هست علیک کبیرا بر تو بزرگ که ترا سید
ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران کردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت
تو باقی میگذارد. قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن و پریان که تو مبعوث
بدیشان و اتفاق کنند علی ان یاتوا بر آنکه بیاورند بمثل هذا القرآن بمانند این قرآن بیارند مثل او را در
فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا یاتون بمثله نیارند مانند این را درین صفتها با
آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرو آمده که میگفت لو نشاء لقلنا
مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق تعالی فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن. ولو کان بعضهم لبعض
ظهیرا و اگر چه باشند برخی از ایشان مر بعضی را هم پشت و مددکار ولقد صرفنا و بدرستی که کردانیدیم و مکرر
ساختیم زیادتی تقریر و بیان را للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوعی و صنفی
چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فابی اکثر الناس پس سرباز زدند
بیشتر مردمان و نخواستند الا کفورا مگر ناسپاسی را که حق است آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر
از قریش گفتند ای محمد علیه السلام تو دانی که هیچ شهری از بلاد با تنگ عیش تر و بی آب تر نیست پس این کوهها را از
حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم
و خدای خود را بگو تا ملکه برای صدق دعوی تو بفرستد و ترا کوشکها از زر و نقره بدهد تا از درویشی برهی و
بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت
بر ایشان بر اعجاز قرآن این اجتهاد رخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت ایمان نیاورم تا نردبانی بنهی و بر آسمان
روی و من در تو می نگرم و نسخه بسیاری بنام هر یکی از ما که بخوانیم و بدانیم تو که پیغمبری با وجود آنکه این ها بکنی هنوز
کمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق تعالی این آیه فرستاد که وقالوا گفتند متعنتان قریش لن نؤمن لک تصدیق
نکنیم ترا حتی تفجر لنا تا وقتی که روان سازی از برای ما من الارض از زمین مکه ینبوعا چشمه پر آب که هرگز
کمی نکند او تکون لک یا باشد ترا جنة بوستانی من نخیل و عنب از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن
فتفجر الانهار پس روان کردانی جویهای آب خلالها در میان بوستان تفجیرا روان کردانی. او تسقط
السماء یا وقتی که بیفکنی آسمان را کما زعمت همچنانکه گمان بردی و وعید کردی که او نسقط علیهم کسفا
علینا بر سر ما کسفا پاره پاره او تاتی بالله یا بیاری خدای را تعالی شانه والملائکة قبیلا و فرشتگان را در مقابله
یعنی عیان بما بنمای یا بیاری ایشان را بگواهی بر رساله خود او یکون لک یا باشد ترا بیت من زخرف خانه از زر که
در آنجا بنشینی او ترقی فی السماء یا بروی بر آسمان ولن نؤمن لرقیک و تصدیق نکنیم مر بر آمدن ترا بر آسمان
حتی تنزل تا وقتی که فرو آری علینا کتابا نقرؤه بر ما کتابی که بخوانیم آنرا و تصدیق تو نوشته باشد در آن
قل سبحان ربی بگو پروردگار من از آنکه تحکم کند بروی یا از آن که کسی را در قدرت شریک او سازند و شما آنچه
از ما می طلبید بجز نبی کسی قادر نیست هل کنت آیا هستم الا بشرا مگر آدمی رسولا فرستاده شرع

همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت
و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشانرا مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرق
است کما سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله ولولا انزل علیه ملک و قوله ولو فتحنا علیهم بابا
من السماء وما منع الناس منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را ان یؤمنوا از آنکه ایمان آورند اذ جاءهم الهدی
وقتی که بدیشان بیان کرده حق تعالی بزبان محمد صلی الله علیه وسلم الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا برانگیخت خدای تعالی بشرا
رسولا آدمی را رسول یعنی این سخن منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا می کردند
زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول صلی الله علیه وسلم از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده
در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای تعالی فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی رد شبهه ایشان
میفرماید قل لو کان بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض در زمین ملائکة فرشتگان که مانند آدمی یمشون
میرفتند بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه می
فرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان می
فرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از و تلقی توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس
شرط است چون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان آدمی باید بود. او بشر فرمود خود را شکلکم تا بجنس
آیند و کم کردند کم زانکه جنسیت عجایب جاذبیست. جاذب جنسی است هر جا طالبی است. دلبانا آورده که کافران
گفتند گواه رسالت تو کیست آیه آمد که قل کفی بالله بگو خدای تعالی بسنده است شهیدا گواه بینی وبینکم
میان من و شما و شهادت خدای تعالی اظهار معجز است بر دست آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه معجز بزبان حال ناطق است بآنکه محمد
صلی الله علیه وسلم رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی او انه کان بدرستی که خدای تعالی هست
بعباده به بندگان خود خبیرا دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشانرا میداند بصیرا بینا که اعمال و اقوال
آشکارای ایشانرا می بیند ومن یهد الله و هر کرا راه نماید خدای تعالی یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فهو المهتد
پس او راه یافته است ومن یضلل و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فلن تجد لهم پس
نیابی تو گمراهان را اولیاء دوستان که نصرت کنند ایشانرا من دونه بجز خدای تعالی ونحشرهم و حشر کنیم
ایشانرا یوم القیمة روز رستخیز علی وجوههم در رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک
رضی الله عنه وارد است که از حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود آنکسی که ایشانرا
می برد بقدمهای ایشان قادر است که ببرد بر رویهای ایشانرا اما آنست که ایشان پرهیز میکنند بروبهای
خود از هر بلندی و خواری عمیا و حشر کنیم ایشانرا با نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان روشن کردد
چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمی کردند وبکما گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که
بدین سخن حق نمی گفتند وصما کران یعنی نشنوند یعنی آنچه شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن
حق نمی نمودند ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است کلما خبت هر گاه که ساکن شود زبانه آتش یعنی چون
آتش دوزخ گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانچه آتش
دنیا پس از سوختن همه زدناهم بیفزاییم بر ایشان سعیرا آتش سوزان یا برافروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم
ایشانرا تبدیل کنیم یا باز آتش در ایشان بیجد ذلک آن عذاب جزاؤهم پاداش ایشانست بانهم کفروا بسبب

نصف

انکه نکرویدند ایشان • بایاتنا • دلایلهای واضح بصدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم که معجزات اوست بایات قران • وقالوا • وکفتند
ائذا کنا عظاما • آیا که آن وقت که کردیم ما استخوانها • ورفاتا • وخاکها ریزه شده • ائنا لمبعوثون • ایا ما بر
انکیختکانیم • خلقا جدیدا • از سر نو یعنی چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوختن
شوند و با ایشان کوشت ایشان را تازه سازند تا عذاب بکشند • اولم یروا • آیا نمی بینند و نمی دانند • ان الله
الذی • انکه آن خدای تعالی بقدرت • خلق السموات والارض • بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت
بی ماده • قادر • توانا است • علی ان یخلق • بر انکه بیافریند • مثلهم • ایشان را دیکربار بمثل تغیر از نفس شی چنانچه
مثلت الا تفعل کذا ای انت پس می فرماید که انکه از چیزی چیزی می آفریند قادر است که بازبینش نو آفریده
کهنه را باز دارد • وجعل لهم • و بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده است برای فنای ایشان • اجلا • مدتی که • لاریب فیه •
هیچ شکی نیست دران زمان وآن زمان مرکست یا بجهه اعادت ایشان اجلی نهاده که قیامتست • فابی الظلمون •
پس سرباز زدند ونخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق • الا کفورا • مکر انکار حشر و بعث را • قل • بکوای محمد
کافران را • لو انتم تملکون • اکر شما مالک شوید و در تصرف آورید • خزاین رحمة ربی • خزینهای رحمت روزی
پروردکار مرا که بخلقان می دهد • اذا لامسکتم • انکاه که هر آینه باز استید و بخل ورزید • خشیة الانفاق •
از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اکر یکی از فریقان ملک حق تعالی
خزاین نعم ربانی شود هر اینه جود او وجود الهی متساوی نخواهد بود جهة انکه برای نفس خود چیزی ازان
باز خواهد کرفت واز کم شدن آن خواهد ترسید وخدای در وجود خود ازین دو چیز منزه است • وکان
الانسان قتورا • بخیل وجمع کننده • ولقد اتینا موسی • و بدرستی که ما دادیم موسی علیه السلام را • تسع ایات بینات •
نه ایة روشن یعنی معجزهٔ اشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون وطوفان وجراد وقمل وضفادع ونقص
وغیر آن کفته اند چون انفلاق بحر وانفجار آب از حجر و دفع طور بر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازالهٔ
عقده از زبان وی وفرو بردن عصا حبال وعصی سحره را وامثال این وآنچه در حدیث صفوان آمده که دو
یهودی از حضرت صلی الله علیه وسلم از تسع ایات پرسیدند وایشان جواب داند که شرک میارید وخون بناحق مکنید
واز زنا وسرقه واکل ربا وسعایه وسحر وقذف محصنات دور باشید واز جهاد مکریزید مراد از ایات احکام
است که در هر ملتی ثابت بوده ولهذا در آخر فرموده که خاصه شما که یهودیانید که از روز شنبه از حد فرمان
در نکذرید • فاسئل بنی اسرائیل • پس بپرس ای محمد صلی الله علیه وسلم از علمای ایشان همین را تا صدق قول تو بر
مشرکان ظاهر کردد یا سوال کنی از یهود • اذ جاءهم • چون آمد موسی علیه السلام بایشان چو کذشت
میان فرعون و وی • فقال له فرعون • پس کفت موسی علیه السلام را فرعون • انی لاظنک یا موسی • بدرستی که من
کمان می برم ترا ای موسی علیه السلام • مسحورا • جادوی کرده وعقل تو مخبط شده • قال • کفت موسی علیه السلام • لقد علمت •
بدرستی که تو دانسته بدل خود اکرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه • ما انزل هؤلاء • نفرستادیم این ایات
نسعه را • الا رب السموات والارض • مکر آفریدکار آسمانها و زمینها • بصائر • اینهای روشن که هر یک
دلیل است بر نبوت من • وانی لاظنک یا فرعون • و من یقین دانم ترا ای فرعون • مثبورا • هلاک شده
یا مغلوب یا ناقص العقل • فاراد • پس خواست فرعون • ان یستفزهم • انکه برانکیزد و دور کند موسی علیه السلام
وقوم او را • من الارض • از زمین مصر • فاغرقناه • پس کردانیدیم او را • ومن معه جمیعا • وهر که با او بود

بتمامی

بتمامی • وقلنا من بعده • وکفتیم پس از غرق شدن فرعون • لبنی اسرائیل • مر فرزندان یعقوب علیه السلام را که • اسکنوا
الارض • ساکن شوید در زمین که شما را میخواستند که بیرون کنند • فاذا جاء • پس چون بیاید • وعد الاخرة •
وعدهٔ سرای دیکر یعنی قیامت شود • جئنا بکم • بیاریم ایشان را وشما را بمحشرکاه • لفیفا • جماعتی امیخته پس حکم
کنیم میان شما بتمیز سعدا واشقیا • وبالحق • و براستی • انزلناه • فرستادیم قران را • وبالحق نزل • و براستی فرود آمد
در تبیان آمده که با بمعنی علی است ومراد از حق محمد صلی الله علیه وسلم است یعنی وعلی محمد نزل در مدارک آورده که محمد
سماک بیمار شد قاروره او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکوروی وخوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید
وصورت حال پرسید بوی کفتیم فرمود که سبحان الله که در مهم دوست خدا از دشمن خدا استغاثه میکنید
باز کردید و با ابن السماک بکوئید که دست خود بموضع وجع نه و بکوی وبالحق انزلناه وبالحق نزل و از چشم ما
غایب شد باز کشتیم و بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاده این کلمات بکفت و در حال شفا یافت
وکفته انکس خضر بود علیه السلام فی الحکمت واهی است این کار طبیبان الهی است این • وما ارسلناک • ونفرستادیم ترا
که محمدی صلی الله علیه وسلم • الا مبشرا • مکر مژده دهنده مطیعان را بثواب • ونذیرا • وبیم کننده عاصیان را بعقاب
سلمی فرموده که مژده دهند آنرا که از ما روی بکردانیدیم کشتن آنرا که بما روی آورده بدکاران را بشارت دهد
بسعت رحمت وکمال عفو ما تا روی بدرکاه آرند نیکوکاران را انذار کند از اثر هیبت وجلال قهر ما تا بر اعمال
خود اعتماد ننماید • وقرانا فرقناه • و براکنده فرستادیم قران را یعنی آیة آیة وسوره سوره • لتقراه علی الناس •
تا بخوانی آنرا بر مردمان • علی مکث • بر طریق درنک ومهلت چون آن حفظ آسانتر است وبرای فهم دیکر
ونزلناه • وفرو فرستادیم آنرا • تنزیلا • فرو فرستادنی در مدت بیست سال • قل امنوا به • بکو مردمان را که
ایمان آرید بدو • او لا تؤمنوا • یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی افزاید
وعدم ایمان شما بدو هیچ نقصانی نرسد • ان الذین • بدرستی انانکه • اوتوا العلم • داده شده اند علم را
من قبله • پیش از نزول قران یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده وحقیقت وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده
چون ابن سلام واتباع او از یهود ونجاشی واصحاب او از انصار یا طالبان دین چون سلمان وابوذر وورقه
بن نوفل واحزاب ایشان • اذا یتلی علیهم • چون خوانده شود قران عظیم الشان بر ایشان • یخرون للاذقان •
بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویهای • سجدا • در حالتی که سجده کنانند برای تعظیم امر خدای تعالی یا بجهة شکر
انجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم وانزال قران عظیم • ویقولون • وکویند • سبحان
ربنا • پاک است پروردکار ما از خلاف وعدهٔ خود • ان کان • بدرستی که هست • وعد ربنا • وعدهٔ آفریدکار ما
لمفعولا • کرده شده یعنی واقع است لا محاله • ویخرون للاذقان • و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده
ذکر ذقن بجهة است که اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست کفته اند سجدهٔ اول برای شکر است
واین سجده بجهة تاثیر از مواعظ قرانی لاجرم درین سجده فرموده که • یبکون ویزیدهم • و زیاده کند سماع
قران ایشان را • خشوعا • فروتنی و تضرع وحضرت شیخ مدرکه این را سجدهٔ علما خوانده وفرموده که بحقیقت
این سجود سجدهٔ تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو چون خبر داد که
خشوع ایشان زیادت میشود خشوع نمی باشد الا که بتجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد
وبر آن تقدیر این سجود تجلی باشد و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند کردد وخضوع وخشوع او

بفرماید ساتجلی الله لشیء الا وخضع له بیت لمعهٔ نور تجلی از قدم برحدوث افتد فرو ریزد زهم پس خضوع انجاز اول
هستی است و آن بلندی بوجهی این پستی است. آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن
مشرکان با یکدیگر گفتند محمد صلی الله علیه وسلم ما را از پرستیدن خدای دیگر منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیه
آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید خدای تعالی را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را هردو لفظ را بر ذاتی
واحد اطلاق میکنند و حق معبود از هردو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت صلی الله علیه وسلم گفتند که در توریة
ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیه نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابر اند. ایا ما تدعوا
هر کدام را که بخوانی نیکوست و بدان حق تعالی را خوانده باشید. فله الاسماء الحسنی پس مر او راست بعضی دال
بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قراءت بجهر میفرمود
در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قراءت کردی اهل شرک بلهو و بلغو و صفیر و تصدیه
مشغول شدندی تا شاید که در غلط افتاده ترک قراءت کند حق تعالی فرمود که ولا تجهر بصلوتک و
آشکاره مکن قراءت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند ولا تخافت بها و آواز فرو مدار تا
حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وابتغ و بطلب بین ذلک سبیلا میان جهر و مخافت راهی
میانه چه اقتصاد در همهٔ امور محبوب است. آورده اند که ابوبکر رضی الله عنه قران را آهسته میخواند و میگفت با خدای
تعالی مناجات میکنم و او حاجت من میداند و حضرت عمر رضی الله عنه بلند میخواند و میگفت شیطان را میرانم و خفته را
بیدار میکنم حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه ابوبکر رضی الله عنه را فرمود که قدری آواز بلند تر کردان و عمر رضی الله عنه را
فرمود که قدری آواز خود را فرو آر و گویند معنی آیت اینست که جهر مکن در همهٔ نماز و اخفات مفرمای در همهٔ نماز
و میان این هر دو راهی بدیکن یعنی در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه جهر وقل الحمد لله و بگو ستایش
و ثنا مر خدای تعالی را الذی لم یتخذ آنکه فرا نگرفت ولدا فرزندی رد یهود و نصاری و بنو ملیح است که حق تعالی را
فرزند ثابت میکردند ولم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انباز در ملک او ولم یکن له ولی من الذل
و نیست مر او را دوستی از جهت مذلتی که داشته باشد تا سبب دوستی عزیز گردد علم الهدی رحمه الله فرموده
که حق تعالی دوستی نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت
ترقی کنند وکبره و تعظیم کن او را تکبیرا تعظیم کردنی یعنی حق را برتر دان از وصف واصفان و
معرفت عارفان بیت فکرها عاجز است از اوصافش عقلها هرزه میرند لافش عقل عقلست جان جانست او
وانکه زان برتر است آن است او وگفته اند معنی تکبیر اینست که بگوی الله اکبر ثعلبی از حضرت عمر الفاروق رضی الله عنه
نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و هرچه در وی است آیه آخرین را ازین سوره آیة العز الکونین و هر کودکی
از بنی عبدالمطلب بسخن در آمدی حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت بدو آموختی و بتکبیر تنبیهش

سورة الکهف مائة واحدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ثنا و ستایش مر خدای را الذی انزل
آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بندهٔ خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الکتاب قران سزاست استحقاق حمد بر انزال قران
تنبیه است بر آنکه قران عظیم نعمتهای ملک منان است که به بندگان ارزانی داشته ولم یجعل له و ننهاد در وی
عوجا چیزی از کجی با اختلاف لفظ و تفاوت بمعنی یا عدول از حق بباطل و گردانید او را قیما راست یعنی معتدل
بی سمت از افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد در دنیا و ... آورده که ضمیر له راجع

بعبد

بعبد و معنی آنکه نهاد بنده خود را میل بغیر حق و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم کافران را
بقرآن بأسا شدیدا بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده من لدنه از نزدیک خدای تعالی
که معذب اوست نه غیر او ویبشر المؤمنین و تا مژده دهد مر گروندگان را بقرآن و با محمد الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا
حسنا آنانکه عمل خوب کرده یعنی میکنند کارهای پسندیده و تمام بدرستی که مر ایشان راست مزدی خوب ماکثین
در حالتی که مقیم باشند فیه ابدا در آن اجر همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی رحمه الله آورده که عمل صالح آنست که جز
برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود وینذر الذین و بیم کنند آنان را که از روی جهل قالوا اتخذ
الله گفتند فرا گرفت خدای تعالی ولدا فرزندی و قایلان یهود اند و نصاری و بنو ملیح ما لهم نیست مر این
گویندگان را به بفرزند یا بدین که میگویند من علم هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القای این قول میکنند ولا
لآبائهم و نه دانشی بود مر پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آنان میکنند کبرت کلمة بزرگ کلمه است که
از روی جرأت تخرج من افواههم بیرون می آرد از دهنهای ایشان قبح های این گفتار این کلمه را بطریق استعظام
ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث ان یقولون نمیگویند الا
کذبا مگر دروغی آنرا بزرگ دروغ است که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا
برود تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم
از استماع این کلمه غمناک شد و اسیری بایمان میداشت با انقطاع نزدیک شد حق تعالی بجهت تسلی دل مبارک او
فرمود که فلعلک پس مگر یا تو باخع نفسک کشنده مر نفس خود را علی آثارهم بعد از برگشتن از تو پس
از انکار ایشان مرتبه‌ای یعنی که با ایشان برخود اسف گیری و باز غم بر دل جای میدهی ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند
بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن و بر بیکوری عصیان ایشان خود را هلاک مساز اسفا از روی اندوه
یا جزع و یا حسرت یا غضب انا جعلنا بدرستی که گردانیدیم ما ما علی الارض آن چیزها که بر زمین از معادن و
نباتات و حیوانات زینة لها آرایش مر اهل را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظهٔ
قران که زینت زمین ایشان اند و جمعی گویند که آرایش زمین برجال الله است از آن روی قیام عالم بوجود
تشریف ایشان باز بسته اند بیت روی زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان بزهره و خورشید مشتری
و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق تعالی فرموده که ما آن آرایش خلق ساختیم یعنی در
چشم مردم آراسته ایم لنبلوهم تا بیازماییم یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد ایهم کدام از ایشان
احسن نیکوتر است عملا از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند وانا لجاعلون بدرستی که ما
کنندگانیم ما علیها آن چیزها که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها صعیدا جرزا زمین هامون
بی گیاه یعنی بآخر این عمارتها خراب خواهیم کرد پس دل بر آن منهید و بزینت ناپایدار او فریفته مشوید بیت
جهان از رنگ و بو سازد اسیرت ولیکن نزد ارباب بصیرت نه رنگ دلکشش را اعتباریست نه بوی دلفریبش را مداری
آورده اند که چون یهود قریش را سه سؤال را آموختند که از حضرت صلی الله علیه وسلم بپرسید یکی میگفتند که قصهٔ جوانان پس
عجیبست عجب از وی که جواب آن را نداند حق تعالی آیت فرستاد که ام حسبت نه چنانست که میگویند آیا میپنداری
تو ای محمد صلی الله علیه وسلم ان اصحاب الکهف والرقیم آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند کانوا
بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما عجبا چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان نیست در آیات و قدرتهای که در

اثر نقش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست که مراد از کهف غاریست عظیم واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر
افسوس که ملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریهٔ ایشان است یا وادئی که کوه بناخلوس در انجاست لوحی بوده از رصاص
یا حجر که اسمای اصحاب کهف در آنجا رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیث مرفوع هست که اصحاب رقیم
سه تن بودند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند و سنگ بر در غار فرو آمده و پوشیده گشته و هر یک
توسل بعمل خیری کرده چون توفیهٔ مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق تعالی نجات خواسته اند و آن
سنگ از پیش غار دور شده خلاص یافته اند و در باب اصحاب الکهف اقوال مختلفه بسیار است و درین ترجمه اشهر و اصح
است مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای بتان
که معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که خلاف نمود
بقتل رسید شش جوان نو رسیده خدا پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند
و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشانرا از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید
باحضار ایشان امر کرد تهدید بسیار نمود ایشان بطریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند
دقیانوس بغیر نمود تا حلی و حللی که در بر داشتند ایشان انتزاع نمودند و گفت شما جوانید و خورد سال در سه روز
مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت کار شما قبول قول منست یا در رد آن پس از ان شهر متوجه
موضعی دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت داشتند با یکدیگر گفتند در باب خود مشاورت نموده و رای
همه بر آن قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشتند و بکوهی که نزدیک شهر بود اوردند
در راه شبانی بدیشان رسید و بدیشان در آمده در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان
نیز دویدن گرفت و چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای تعالی او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من
مترسید که من دوستان خدایرا دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم آنگاه چون بکوه
نزدیک رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند
اذ اوی الفتیة یاد کن که چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند الی الکهف بغار رقیم فقالوا پس گفتند
ربنا اتنا ای پروردگار ما بده ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو
وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که مفارقت کفار است رشدا راستی و نیکویی و صواب
فضربنا پس نهادیم ما علی اذانهم بر گوشهای ایشان حجابی که ایشان نشنوند یعنی بخوابانیم ایشانرا
فی الکهف در غار سنین عددا سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس بر انگیختیم یعنی بیدار کردیم
ایشانرا لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا تا بدانند بندگان ما که درین قصه ای الحزبین کدام
اند دو گروه مراد اهل کتابین اند مؤمن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از ینها
احصی شمارنده نگاه دارنده تر است لما لبثوا امدا اندازهٔ مدتی را که ایشان درنگ کرده اند در غار یعنی دانسته
شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شمارهٔ که راست تر است نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم
علیک بر تو که محمدی صلی الله علیه و سلم نبأهم خبر ایشانرا بالحق براستی انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانان بودند
که از روی صدق امنوا بربهم ایمان آوردند بپروردگار خویش و زدناهم و بیفزودیم ایشانرا هدی راه
نمودنی یعنی ثبات و یقین و ربطنا و ببستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا و قوت دادیم

بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم بر سخن بدقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی و او ایشانرا
بر پرستش بت دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا ای پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها
و زمینها لن ندعو نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای تعالی که گفته باشیم
اذا آن هنگام که دیگری را بپرستیم شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا این گروهی که قوم ما اند
در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای تعالی
الهة خدایان دیگر که بر باطلند لولا یاتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش ایشان مر عبادت را بسلطان
بین حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمانرا تکلیف بت پرستی میکند بی حجت برهان
فمن اظلم کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی که نسبت
شرکا کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس که از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کرد و یملیخا که
مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم و چون با یکسو شویم از اهل شرک و دوری
جستیم از ایشان وما یعبدون و آنچه می پرستند الا الله مگر خدای تعالی ایشان خدا را معبود میدانستند
و بتان را در عبادت شریک میساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان غافل باطل ایشان برکرانه شدید
فاووا الی الکهف پس بازگشت کنید بسوی غار و در جای گیرید ینشر لکم ربکم تا بگستراند برای شما پروردگار
شما و بسیار سازد بر شما من رحمته از بخشایش خود در دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم
از کار شما مرفقا از چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند و
شبان ایشانرا بغار در آورد و چون قرار گرفتند در غار حق تعالی خواب بر ایشان گماشت هم آنجا بخفتند دقیانوس
دو سه روزی گذشته با افسوس باز آمد احوال جوانان پرسید و چون برو از ایشان خبر یافت آبای ایشانرا بر
احضار ایشان تکلیف نموده گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده برین کوه متحصن شده دقیانوس خلقی را در عقب
ایشان و خود نیز رفت و ایشانرا در ان غار تکیه کرده یافت بپنداشت که بیدار اند فرمود که در غار بسنگ بر آرید
تا همه در آنجا بمیرند پس در غار استوار کردند و دو مومن از مقربان حضرت او اسامی و احوال جوانان را بر لوحی
از رصاص نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید روزی کسی بدان جا رسد از احوال جوانان
خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بناخلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او
می تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده و هوا باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجسام ایشانرا
متغیر و ثیاب ایشانرا کهنه نگرداند چنانچه حق تعالی میفرماید وتری الشمس و بینی تو ای بیننده آفتاب را اذا
طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان ذات الیمین بسوی راست ایشان چه در
غار در مقابلهٔ قطب شمالی افتاده بود واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم ببرد از ایشان و بگردد ذات
الشمال بسوی چپ که نرم وهم و ایشان فی فجوة منه در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که
روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذلک این خبر ایشان من آیات الله از دلایل قدرت خداست
من یهد الله هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فهو المهتد پس او راه یافته است بفلاح و رشاد ومن یضلل و هر کرا
فرو گذارد فلن تجد له پس تو نیابی مر او را ولیا مرشدا دوستی راه راست نماینده وتحسبهم و پنداری تو
ایشانرا ایقاظا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وهم رقود و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار

اورده که این حال بود از حال جوانان است چون بظواهر ایشان نگری بینی که جلوه کرند رسیدان اعمال و چون سر ایشان
دریابی بینی که از همه فارغند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مست و بظواهر هشیار یعنی بیکار و بصورت کار کرده
ظاهر با این و آن در ساخته باطن از جمله پرداخته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی
بر جانبی میگردانند تا زمین آنچه بر دست از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا میگردانند پس و بر هر
تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی ونقلبهم و میگردانیم ایشانرا یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشانرا ذات الیمین
بدست راست وذات الشمال و بجانب چپ وکلبهم باسط و سگ ایشان گسترانده است ذراعیه دستهای خود را
بالوصید بر پیشگاه غار یا بر آستانهٔ او و آن سگ زرد بود یا سرخ یا خاکستر گون یا خلنج و در زاد المسیر آورده
که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زیان یا صهبا
در تفسیر امام ثعلبی مذکور است هر که در شبانروزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از گزدم بوی ضرر نرسد و هر که
این کلمات وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لو اطلعت علیهم اگر اطلاع یابی
بر ایشان و نظر کنی بدیشان لولیت منهم هر آینه روی بگردانی از ایشان فرارا بجهت گریختن ولملئت و هر آینه
پر کرده شوی منهم رعبا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازد و مراد آنست که کسی را طاقت دیدن
ایشان نیست بجهت آن که چشمهای ایشان گشاده است و مویهای و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان درنگاه
مظلم و موحشند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت صلی الله علیه و سلم است و مراد غیر او بید القصه چون دقیانوس در
غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنای حیاتش در هم افکند و آن همه
ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت دمی چند بشمرد نا چیز شد زمانه بخندید یکی نیز شد و بعد از آن چند
مالکی دیگر در آن ممالک متصرف شدند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروس مردی مومن خدا ترس
بود اکثر زمان او را در حشر جسد شبهه افتاده و منکر آن شد هر چند ملک ایشانرا پند میداد سود نمیکرد
خواست که دلیلی بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب کهف را بیدار کرد چنانچه گفت وکذلک و همچنانکه ایشانرا
در خواب کرده بودیم بعثناهم برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییر یافته
بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و تیقظ ارزانی داشتیم بقدرت لیتساءلوا
بینهم تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قال
قائل گفت گوینده منهم از ایشان یعنی مکسلمینا که بیشتر از همه اکبر بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردید
درین غار مقصود آن بود تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده قضا کنند ایشان بامداد بغار آورده بودند
چون نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا لبثنا گفتند درنگ کردیم اینجا یوما او بعض یوم
روزی اگر دی روزی در خواب شده باشیم یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را
بالیده و مویهای سر دراز کرده دیدند قالوا ربکم اعلم بما لبثتم گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما
داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فابعثوا پس بفرستید احدکم یکی را از میان خود بورقکم هذه بدین درمی که دارید
الی المدینة بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده در نگرد ایها ازکی طعاما تا کدام اهل مدینه پاکتر اند از جهت
طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال و پاکتر است چون در زمان ایشان در آن شهر کسانی بودند که ایمان خود مخفی میداشتند
غرض آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کند فلیأتکم برزق پس بیارد بشما خوردنی منه از آن طعام پاک ولیتلطف و باید که

نصف القرآن بحسب الحروف

فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت ولا یشعرن بکم احدا و خبردار نگرداند بشما یکی را از اهل شهر انهم
بدرستی که اهالی مدینه اکثر متابعند دقیانوس را ان یظهروا علیکم اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند علیکم بر شما
یرجموکم سنگسار سازند شما را او یعیدوکم یا باز گردانند شما را فی ملتهم در کیش خویش ولن تفلحوا اذا و رستگار
نشوید آن وقت که بآن دین در آیند و روی نجات نیابید و نبینید ابدا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید
یملیخا که اعقل و اکمل بود وصیتها قبول فرمود و روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا متغیر دید و چون
بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بر وی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز
آمد و درمی که همراه داشت بوی داد تا در عوض بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی
یافته است آن زر را باز بیگری نمود و بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده خبر شد شحنه یملیخا را طلبیده
تهدید عظیم نموده طلب باقی زرها کرده یملیخا گفت من گنج نیافته ام دی دو زاین زر را از خانهٔ پدر برداشته
ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند وجوه بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست و بر او تکذیب
کردند و از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که
دقیانوس قریب سیصد سال است که مرده است تو ما را افسوس میگیری یملیخا گفت با من سخریه میکنید دی
روز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه
او را نزدیک ملک بردند و صورت حال تقریر کرده ملک با جمعی معتبران و اشراف بلد روی بغار آورد یملیخا
در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک رسید و آن لوح که در دیوار غار بود برخواندند و
اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار در آمده ایشانرا دید بارویهای تازه و جامهای نو متحیر شدند
بر ایشان سلام کرده جواب دادند حق تعالی ازین حال خبر داده که وکذلک و همچنانچه ایشانرا بیدار کردیم
اعثرنا علیهم مطلع گردانیدیم تندروس و قوم ایشانرا بر ایشان لیعلموا تا بدانند ان وعد الله آنکه وعده
خدای تعالی ببعث و حشر حق راست و درست چو خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهت تامه دارد
وان الساعة و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت لا ریب فیها هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد
بر ایشان اذ یتنازعون چون نزاع میکردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر امرهم امر دین خود را
بعضی گفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد
چو خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد سال و اندکی بدنهای ایشانرا از تحلل و تغیر نگاه دارد
پس ارسال ارواح کند بآن قادر است که بر توفیه نفوس همه مردمان و امساک اجزای ابدان ایشان و دیگر
باره فرستادن ارواح بآن بیت پیش قدرت کارها دشوار نیست عجز را با قدرت حق کار نیست و در روایت
که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر ثعلبی مذکور
که حضرت صلی الله علیه و سلم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول صلی الله علیه و سلم تو ایشانرا
نبینی در دنیا اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشانرا در دین تو دعوت کنند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که چگونه فرستم دگر ابگرویدن فرمایم جبرئیل علیه السلام فرمود ردای مبارک خود را بگستران و مرتضی علی رضی الله عنه و ابوبکر
و حضرت عمر و ابوذر را بگو تا هر یک طرفی نشینند و باد رخا که مسخر سلیمان بود بطلب که خدای تعالی او را مطیع تو
گرداند و بفرمای تا ایشانرا برداشته بران غار برد حضرت صلی الله علیه و سلم آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند

سگ ایشان روشنی دید بانگ درگرفت و حمله آورد اما چون چشم او صحابه را دید رضی الله عنهم دم جنبانیده
آغاز نهاد و بر اشارت کرد که درآیید ایشان درآمدند گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق تعالی
ارواح با جسد ایشان باز آورد تا برخواستند و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله و سلم شما را اسلام رسانید ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام لبیک دعوت کردند ایشان را
بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم سلام رسانیدند باز در مضاجع خود تکیه کردند
و باری دیگر نزد نزول عیسی علیه السلام و خروج مهدی زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند
و در قیامت مبعوث کردند القصه تندروس و قوم این حالات که سابقاً مذکور شد مشاهده نمودند
فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بر آن موضع
ایشان را شناسند ربهم پروردگار ایشان اعلم بهم داناست از همه باحوال ایشان قال الذین غلبوا علی امرهم
بر دین ایشان یعنی بحشر اجساد و قایل بودند گفتند لنتخذن علیهم فرا می‌گیریم بر ایشان مسجدا مسجدی
که مردمان در آن نماز گذارند سیقولون زود باشد که بگویند یهودیه یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف
ثلثة سه تن بودند رابعهم کلبهم و یقولون خمسة سادسهم کلبهم ششم ایشان کلب بود و میگویند این سخن را
رجما بالغیب انداختنی بپوشیدگی یعنی گفتار است که به پندار یا اختراع خود میگویند و یقولون و گویند
مسلمانان باخبار رسول علیه السلام سبعة ایشان هفت اند وثامنهم کلبهم هشتم ایشان سگ ایشان قل
ربی بگو ای پروردگار من اعلم بعدتهم داناتر است بشمار ایشان ما یعلمهم و نمیدانند عدد ایشان را الا
قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم ابن عباس رضی الله عنه فرمود که وانا من ذلک القلیل
و از امیر المومنین علی رضی الله عنه منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان اینست که یملیخا
مکسلمینا مشلینا مرنوش و برنوش و شادنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر و روایاتی
دیگر در باب اسامی ایشان هست فی الجمله صحتی دارد اینست و در تیسیر از عبد الله بن عمر نقل میکند که چون
آتشی در موضعی افتد این اسمها را بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فی الحال فرو نشیند میرود و اهل تاویل را
در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی گویند این سخن نمودار احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم
عالم با وجود وجود ایشان قایم است و کهف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست
بروح و قلب و عقل نظری و عقلی و قوت قدسیه و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دادند و دقیانوس نفس اماره
و حواله توضیح این سخنها بجواهر التفسیر میرود فلا تمار پس تو جدال مکن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم فیهم در شان
اصحاب کهف اگر اهل کتاب بین جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و
بر ایشان خوان آنچه در قرآن است و نزد تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت و فتوی مجوی
یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکور
از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند فرمود که بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش
وحی فرو نیامد قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل بی غل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشست حق تعالی این فرستاد که
ولا تقولن و مگوی لشیء مر چیزی و کاری را که قصد داری انی فاعل بدرستی که من کننده ام این ذلک
آن را غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای تعالی واذکر ربک و یاد کن نوشتن پروردگار خود را

مطلب اسماء اصحاب الکهف

اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی و بگوی انشاء الله یا یاد کن پروردگار خود را وقتی که فراموش کردی
خود را چو حقیقت ذکر فنای ذاکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر
در ذکر مذکور شود و جان در سر نور خبر عیان کرد و از بیان دور بلکه از بیان در گنجد اینجا نی عیان نی من و نی ما و نی ایشان
ذکر ذاکر محو گردد با تمام جلیی مذکور ماند و السلام وقل عسی و بگو شاید ان یهدینی آنکه دلالت کند مرا ربی
پروردگار من لاقرب بانچیزی که نزدیکتر است من هذا از شان اصحاب کهف که برسید رشدا از راه صواب و چون
عسی ان حق تعالی لابد است او را راه نمود به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف و آن اخبار امم و انبیاء سابقه بود و
انبا از انزال الحوادث آتیه ولبثوا و درنگ کردند آن جوانان فی کهفهم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثلثمائة
سنین سیصد سال وازدادوا تسعا و زیاده کردند و بر افزودند نه سال دیگر در لباب ورده سیصد سال
شمسی و نه سال برافزودند تا سال قمری باشد چه تفاوت باشد بین الشیئین در هر سال قریب پانزده روز است و
بتحقیق که سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد در خبر است که ترسایان گفتند ما
سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله اعلم بما لبثوا بگو خدای تعالی داناتر است بمقداری که درنگ کرده اند
له مر او راست غیب السموات والارض پوشیده‌های آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن ابصر به چه بیناست خدای تعالی
بهر موجودی واسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین را من دونه بجز وی من ولی
هیچ دوستی که متولی امور باشد ولا یشرک و انباز نمیکند خدای تعالی فی حکمه احدا در فرمان و قضای خود یکی را از موجودات
علوی و سفلی واتل و بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده شد الیک بسوی تو من کتاب ربک از کتاب پروردگار تو
که قرآن است لا مبدل هیچ تغییر کننده نیست لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرستاده
ولن تجد من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفار حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم
گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب و عمار و خباب که بوی خرقهای ایشان ما را اسفاذی دارد از مجلس خود
دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد که واصبر نفسک و باز دار تن خود را و شکیبایی کن مع الذین با آنکه
یدعون ربهم میپرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة
فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای او را و با او را
میجویند و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب چون
عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما اشراف عربیم با ابوذر و سلمان و فقرا
مسلمانان رضی الله عنهم همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آییم بتعلیم احکام شرعی قیام نماییم
آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای تعالی پرستش او میگذرانند ولا تعد
و باید که در نگذرند عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار بغیر ایشان التفات مکن ترید
میخواهی زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بدنیا و زینت آن
نبودی بلکه معنی اینست که مکن عمل قول کسی را که مایل دنیاست چه مایل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد
ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل کردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد ما و آنکس امیر بن خلف
و اتباع او بود یا عیینه و اشیاع او که آن که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بطرد فقرا امر مینمودند حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل
کرده ایم واتبع و او پی روی کرده است هواه آرزوی نفس خود را وکان امره و هست کار او فرطا تباه و ضایع

باوجود حسرت وندم وهلاک. وقل وبگو مر ایشانرا که آنچه بشما آورده ام یعنی قران عظیم الشان الحق من ربکم
پیغام راست وسخن درست از افریدگار شما فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی. فلیؤمن پس باید که بگرود
ومن شاء فلیکفر وهر که خواهد ناگرویدن گو مگرو. زاهد آورده که امر توعید وتهویلست نه امر اجازت واباحت
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا که خدا خواهد که بایمان آرد هر آینه ایمان آرد وهر کرا خواهد که
کافر گردد ومیگه وما تشاؤن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بران متعلق شده است از قسمت تغیر پذیر از صفت
تبدیل بیرون است بیت هر کرا خواهی بخوان وهر کرا خواهی بران. حکم حکم تست کس را جای نه نیست. انا اعتدنا بدرستی
که ما آماده کرده ایم. للظالمین برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان. نارا احاط بهم آتشی که بگرد در اید ایشانرا
سرادقها پرده های آن تشبیه کرده آتش را که محیط بود بکافران بسراپرده که آتش مشتمل باشد بر اهالی آن
ودر حدیث ابو سعید خدری هست که سرادق با چار دیوار است غلظ آن هر یک چهل ساله راه که بگرد کافران
در آمده. وان یستغیثوا واگر فریاد خواهند کنند از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسند شوند بابی کالمهل
مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند. یشوی الوجوه بریان کند وبسوزد رویها را
از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابیست بهال وساءت وبد است آتش مرتفقا جای بودن ان الذین امنوا
بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدای تعالی وکتاب ورسول او وعملوا الصالحات بکردند کارهای شایسته را انا
لانضیع بتحقیق ما ضایع نگردانیم اجر من احسن عملا مزد آنکس را که نیکوتر است از روی کردار اولئک
آنگروه مؤمنان وپسندیدگان. لهم مر ایشانراست جنات عدن تجری من تحتهم الانهار بوستانهای
اقامت بهشتیان که در آنجا مقیم باشند. یحلون پیرایه بسته شوند فیها در آن بوستانها من اساور
از دستوانها ساخته شده من ذهب از زر در زاد المسیر آورده که ابن جبیر نقل میکند که هر یک بهشتیان را
سه دستوانه بود یکی از زر ویکی از نقره ویکی از لؤلؤ ویاقوت. ویلبسون وبپوشند ثیابا خضرا جامهای
سبز من سندس از دیبای نازک. واستبرق ودیباهای سطبر فراخور از روی هر یک متکئین فیها
تکیه زدگان باشند در بهشت علی الارائک بر تختها چنانچه عادت منعمانست نعم الثواب نیکو پاداشست
بهشت ونعیم آن. وحسنت ونیکوست آن تختها مرتفقا تکیه گاه. یا نیکوست بهشت منزل وآرامگاه
واضرب لهم مثلا وبیان کن برای مؤمنان وکافران وآن مثل کدام است رجلین دو مرد که برادران بودند
از بنی اسرائیل یکی یهودا مؤمن بود ویکی قطروس که او کافر بود هشت هزار دینار از پدر ایشان بدیشان
میراث رسید هر یک چهار هزار تصرف کردند وکافر بدان ضیاع عقار ومتاع خانه خرید ومؤمن همه را
در وجه خیر صرف کرد حق تعالی از حال ومال ایشان خبر میدهد که. جعلنا لاحدهما دادیم یکی از ایشانرا یعنی
قطروس را جنتین من اعناب دو بستان از تاکهای انگور وحففناهما بنخل ومحفوف گردانیدیم آنرا
بخرمابنان یعنی درختان خرما بگرد آن در آوردیم. وجعلنا بینهما وپیدا کردیم میان آن دو باغ زرعا
کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات وفواکه باشد. کلتا الجنتین آن دو باغ. اتت اکلها بدادی
میوه محصول خود را بتمامی. ولم تظلم وستم نکردی یعنی نساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی را
یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی. وفجرنا وتمام رواه
کردیم. خلالهما نهرا میان بوستانها جوی آب تا شراب آن دایم باشد. وکان له وبود کافر را ثمر همه آن میوه

یعنی غیر از انگور وخرما میوه های دیگر داشت واختصاص آنها بذکر بیان جهت غالبیت بوده آورده اند که یهودا
محتاج ودرجوع ببرادر نمود از ود معیشت توقع مساعدت کرد قطروس گفت از من وتو مال برابر بود این همه باغ
ومتاع پیدا کرده ام وغلامان وخادمان دارم تو چرا تنگدستی وپریشان حال یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ
دنیا خریدی ومن بوستانهای بهشت خریدم تو سرا ساختی ومن در جنت خانه خریدم تو کدخدا شدی ومن حور العین
دارم وتو غلام وکنیزان جمع کردی ومن طلب ولدان وغلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز کرد وگفت
زر نقد بوعده نسیه از دست دادی وخود را خوار ومحتاج گردانیدی. فقال پس گفت قطروس لصاحبه مر یار
خود را یعنی برادر خود را. وهو یحاوره او مجادله کرد با او وسخن باز میگردانید یعنی این میگفت وآن جواب میداد
کافر گفت انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا از جهت مال واعز نفرا وعزیزترم از قبل اولاد وحشم وخدم
پس دست یهودا گرفت ودخل جنته ودر آمد بباغ خود. وهو ظالم لنفسه وحال آنکه او ستم کننده بود
بر تن خود بعجب ومفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قال ما اظن ان تبید هذه ابدا وما اظن الساعة قائمة
وگمان نمیبرم قیامت را آینده است ولئن رددت واگر باز گردانیده شوم بزعم تو الی ربی بسوی پروردگار
من چنانچه تو میگویی ومرا بر انگیزند لاجدن بخدای بیابم خیرا منها بهتر ازین بوستان منقلبا جای
بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا در بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داد قال
له گفت مر قطروس را صاحبه یار او یهودا وهو یحاوره وحال آنکه او جدال میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی
بانکار بعث وتردد در ان بالذی خلقک بآنکس که بیافرید ترا که اصل ماده تست یا خود ماده اصلی ترا من تراب
از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیکست ثم سواک رجلا پس ترا راست کرد مردی رسیده درست
اندام لکنا لیکن میگویم هو الله ربی خداوند حق است پروردگار وآفریدگار من از خاک ونطفه ولا اشرک
وانباز نمیدانم بربی احدا بخداوند خود هیچکسی را ولولا اذ دخلت وچرا چون در آمدی جنتک بوستان
خود. قلت ما شاء الله نگفتی آنکه خدای تعالی میخواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی
گفت که اگر خدای تعالی خواهد بماند واگر خواهد فانی گردد وچرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست هیچکس را نیرو بخدای
تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی ودانی که آنچه ترا از عمارت باغ وتدبیر امر آن میسر شده بمددکاری حضرت
باری تعالی است. ان ترن انا اگر بینی مرا اقل منک کمتر از تو مالا وولدا از جهت مال وفرزند. فعسی ربی
ان یؤتین پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت
بجهت ایمان من. ویرسل وفرو فرستد علیها بر بوستان تو بسبب کفر حسبانا صاعقه عذابی من السماء
از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو. صعیدا زمینی هامون زلقا بی گیاه که پای برو بلغزد او یصبح یا گردد
ماؤها آب آن بوستان غورا فرو رفته در زمین. فلن تستطیع پس نتوانی له مر آن آب بر زمین فرو رفته را
طلبا جستنی یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یافتن وبجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق تعالی
سخن آن مؤمن را راست گردانید وعذاب واهلاک واستیصال بر آن باغ فرستاد واحیط وفرا گرفته شد
عذاب الهی بثمره بمیوه باغ کافر وتباه شد جمیع اشجار واثمار آن وخراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود
فاصبح پس بامداد کرد قطروس وآن حال را مشاهده نمود یقلب کفیه میگردانید هر دو کف خود را یعنی از روی
حسرت کف بر کف میزد وپشیمانی میخورد علی ما انفق بر آن چیزی که خرج کرده بود. فیها در عمارت آن وهی

وحال آنکه بناهای آن باغ خاویه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط
شد وجدارآن بروی افتاد یا جفته که بسته بودند بیفتاد وانگه تاکهای وی فرو آمد و بر هر تقدیر چون قطروس
مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد ویقول یا لیتنی کاشکی من لم اشرک ابا نمی گرفتم و شریک
نمیساختم بربی احدا بپروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرکت من خراب نمیشد ولم تکن له
ونبود مر اورا فئة ینصرونه گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من دون الله بجز خدای تعالی که
او بر آن قادر بود او را نصرت نکرد وما کان ونبود قطروس منتصرا یاری دهنده مر خدا را وانتقام کشنده
از خدای تعالی هنالك اینجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بمواطن جزا الولایة لله نصرت داده و
یاری کرده مر خدا راست وبس الحق خدای راست کوی وه درستکار هو خیر او بهتراست ثوابا از جهة
پاداش مر آنرا که بدان امید بود وخیر عقبا وبهتر است از جهة عاقبت مر بندهٔ ترسکار یعنی عاقبت طاعت
او بهتراست از عاقبت طاعت غیر طاحب تاویلات تمثیل کند رجلین را بنفس کافر وقلب مومن وجنتین را بشهوت
و میوه دنیا که مشتمل بر اعناب شهوات ونخیل مستلذات وذرع ممتعات بهیمه ودر بواقی احوال مناسب این
سخن دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است واضرب لهم وبیدا کن برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا
مثل زندگانی ایشان درین جهان کماء انزلناه مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستاده ایم آنرا من السماء
از سحاب از جانب آسمان فاختلط به پس بیامیخت باران آب نبات الارض از گیاه رسته از زمین وقوت گرفت
ونشو نمای خود بکمال رسانید و زمین تازه وخرم شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی دو روز دیگر کشت آن کیا
تازه وزیبا هشیما خشك کشته ودرهم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تذروه الریاح پراکنده
میکردانند اورا بادها وازین بر می کنند و بهر طرف می برند وکان الله وهست خدای تعالی علی کل شئ بر همه چیز
انشا وافنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد
و وقت آن درآید که ازو نفع گیرند ناگاه آب ازو منقطع کردد وخشك وبی فایده بماند همچنین آدمی بزندگی
وتازگی که دارد خوش برآید همین که نامهٔ عمر از عنوان بپایان رسد متقاضی اجل درآمده نهال نهاد را بصرصر
فنا خشك سازد وخرمنهای آرزو را باد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسی دلفریب ورنگین است ولیکن چه سود
که دارد خزان مرگ از پی رؤسای عرب بمال وفرزند فخر میکردند ومباهات میکردند بپیغمبر صلی الله علیه وسلم را بآنکه
درویش است وپسر ندارد طعنه می زدند حق تعالی فرمود که المال والبنون مال وپسران زینة الحیوة الدنیا
آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشهٔ زاد معاد یا ندك زمانی عرضهٔ تلف وهدف زوال خواهد شد
والباقیات الصالحات وکارهای شایستهٔ پایدار که ثمرهٔ آن ابد الاباد باقی ماند خیر عند ربك بهتر است
نزدیك پروردگار تو ثوابا از جهة پاداش وخیر املا وبهتر از جهة امید یعنی صاحب اعمال ازهر امید میدارد
از حق تعالی در آخرت می یابد بعضی علما بر آنند که باقیات وصالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سبع
کانه لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب کردد یا نیات
پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا نیات صالحات که بحکم بنی ستر من النار بسبب خلاصی والدین باشد قشیری
فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب بطمع وغرض نباشد بلکه خالص لوجه الله تعالی بود تا نتیجهٔ آن ابدا

بسمت بقا موسوم تواند بود دویم قدس سره فرموده که خلوص عمل آنست که روبرو عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود
نه بینی ونه دانی ویوم نسیر الجبال ویاد کن روزی که برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم ودر هوا پراکنده سازیم
وتری الارض وبه بینی زمین را بارزة ظاهر شده از زیر کوهها ومردگان همه بر روی زمین آمده وحشرناهم
وحشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فلم نغادر پس نگذاریم منهم احدا از ایشان یکی را حشر ناکرده و
عرضوا وعرض کرده شوند علی ربك بر حساب گاه پروردگار تو صفا استاده صف کشیده وحق تعالی گوید لقد
جئتمونا هر آینه آمدید بما فرادی تنها بی خدم وحشم ومال ومنال کما خلقناکم همچنانکه آفریده بودیم
شمارا اول مرة اول بار که هیچ چیز نداشتید بل زعمتم بلکه شما گمان بردید وپنداشتید ان لن نجعل آن
نسازیم لکم موعدا برای شما وقتی برای انجاز وعده یا مکان که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص
با منکران بعث است ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل شهر یا کتابهای کردار
ایشان در میزان فتری المجرمین پس به بینی گنهکارانرا مشفقین ترسان واعراض کنند کان مما فیه
از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع کردند خوف بر
ایشان مستولی کردد ویقولون وگویند یا ویلتنا وای برای ما ما لهذا الکتاب چه بوده است این نامه را
که مطلقا لا یغادر فرو نگذاشته صغیرة ولا کبیرة گناه خورده و بزرگ الا احصاها مگر شمرده است
همه آنرا وحفظ کرده شده ونگاه داشته ووجدوا ما عملوا وبیابند آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده
ولا یظلم ربك وستم نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنه او یا زیادتی سیئه او واذ قلنا و
یاد کن آنرا که گفتیم ما للملائکة اسجدوا مر فرشتگانرا که سجده کنید لادم مر آدم را فسجدوا پس سجده
کردند الا ابلیس مگر ابلیس کان بود من الجن از جن یعنی از قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملئکه از آتش
آفریده شده اند وابلیس از ایشان بود وغیر ایشان مخلوق اند از نور وقول اول اصح است چه در همین آیت او را
اثبات میکند وملئکه را ذریه نیست ودلیل دیگر آنست که ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار
خود افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطانرا وذریته وفرزندان اورا اولیاء دوستان من دونی
بجز من یعنی ایشانرا دوست میگیرید وفرمانبرداری میکنید و بر من عاصی میشوید وهم وحال آنکه ابلیس
و ذریه او لکم عدو مر شمارا دشمنانند بئس للظالمین بد است ستمکارانرا ابلیس وذریه او بدلا بدل
از خداوند گویند ذریه بمعنی اتباع است وتسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بود اکثر بر آنند که او را ذریت هست
در تبیان آورده که چون حق تعالی ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجهٔ او را که آن نام دارد بیافرید و او را بشهر
ریگهای بیابان فرزندان شد از اولاد او یکی مرق که کنیت بدو یافته ودیگر لاقیس وولهان ودر علل المعانی
آورده که لاقیس موسوس طهارتست وولهان موسوس صلوة وبعضی برعکس گفته اند وباتفاق زلنبور اولاد او
صاحب اسواق است که بدروغ وکم فروشی وخیانت وسوسه میکند واعور صاحب ابواب زناست ومسوط صاحب
اراجیف است وداسم با خوارنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن ومدهوش موکل علماست
که ایشانرا هوای مختلفه میدهد ما اشهدتهم حاضر نکردانیدم شیطان واصحاب واولاد اورا خلق السموات و
الارض بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مدد کاری طلبیم ولا خلق انفسهم و
بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلعند حق تعالی نفی میکند ازو

میکوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و آفرینش نفسهای خویش نیز و خبر ند
پس چگونه ایشانرا عبادت انباز می‌کنید وما کنت ونیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگان را که
ابلیس و ذریت اویند عضدا یاران ومددکاران یعنی من در خالقیت بی‌نیازم از یار و مددکار ویوم یقول
ویادکن روزی را نیز کوید یا خدای یا فرشته بامر او مر مشرکانرا برای شفاعت خود بجهت دفع عذاب از خود نادوا نست
باواز بلند شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا که گمان برید که ایشان انباز من‌اند اضافه شرکاء بزعم ایشا
وبجهت توبیخ و تقریع نیز می‌شاید فدعوهم پس بخوانند کافران بتانرا واستغاثه کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت
نکنند مر ایشانرا و بفریاد نرسند وجعلنا بینهم وکردانیم میان کفار و آلهه ایشان موبقا جای هلاک یعنی
وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد وهمه ایشانرا دران معذب سازیم از عبدالله
بن عمر منقولست رضی الله عنهما که موبقه وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله وملوی
ایشان ورای المجرمون وبه بینند مشرکان النار آتش دوزخ را معاینه از جهل سالهٔ راه فظنوا انهم پس یقین
دانند که ایشان مواقعوها درافتادگان اند بآن ولم یجدوا ونیابند عنها از آن آتش مصرفا مکانی که باز
کردند بدان بکریزکاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان ولقد صرفنا وبدرستی که ساییان کردیم
ومفصل کردانیدیم فی هذا القرآن درین قرآن للناس برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بران محتاجند
از قصص امم گذشته که سبب عبرت کردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی کوید حق تعالی
بحض فضل عظیم در کتاب کریم وحکیم قدیم آنچه مرحله را بکار آید گفته است آنچنان که می باید وکان الانسان
وهست آدمی اکثر شیء بیشتر از چیزی که خدای تعالی آفریده است جدلا از روی خصومت باطله یعنی آدم
از همه مخلوقات جدل کننده تراست و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد نضر بن
حارثست که در قرآن جدال مینمود یا ابی بن خلف که در امر بعث وحشر خصومت میکرد وما منع الناس ومنع
نکرد اهل مکه را وبازنداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند اذ جاءهم الهدی چون آمد بدیشان سبب راه نمودن
که محمد است صلی الله علیه وسلم یا قرآن ویستغفروا ربهم ومنع نمود ایشانرا از آنکه استغفار کنند از گناهان و امر نیز
طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی الا ان تأتیهم مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سنة الاولین سنت خدای
تعالی در هلاک کردن پیشینیان او یأتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب قبلا روی باروی و مستاصل کردند یعنی
در روز بدر وما نرسل المرسلین ونفرستادیم ما فرستادکانرا الا مبشرین مکر مژده دهندکان مر اهل ایمانرا
بنوال ابدی ومنذرین وبیم کنندکان مر مشرکانرا بنکال سرمدی ویجادل الذین کفروا ومجادله میکنند آنانکه
کافر شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات وجز اینچنین میکنند لیدحضوا
تا زایل میکنند از مقر باطل سازند به الحق بآن جدال حق را که آن قرآن است یا دین قویم محمدی صلی الله علیه وسلم واتخذوا
آیاتی وفرا کرفتند آیتهای کتاب مرا یا دلایل قدرت مرا وما انذروا وانچیز را که بیم کرده شدند بدان از ها
وعذاب یعنی قرآن ومواعید اخروی را کرفتند هزوا افسوس کرده شده بآن ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن
ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردکار او که قرآن است فاعرض عنها پس روی بتابد از آن
وقبول نمیکند ونسی وفراموش کند ما قدمت یداه عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است یعنی دو دست او یعنی
فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن انا جعلنا بدرستیکه ما نهادیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة ان یفقهوه

تا درنیابند آنرا وفی آذانهم وقرا چنانچه حق استماع است وان تدعهم واکر خوانی ایشانرا الی الهدی بانچه سبب هدایت
یعنی ایمان و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا ابدا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند هرکز مراد
جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وربک الغفور پروردکار تو آمرزنده است عیب پوش
ذوالرحمة خداوند بخشش لو یؤاخذهم اکر بکیرد خدای تعالی ایشانرا یعنی کافرانرا بما کسبوا بانچه میکنند از
کناهان که شرک است وتکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قرآن لعجل هر آینه شتاباند لهم العذاب برای ایشان عذاب را
در دنیا بل لهم بلکه عذاب مشرکانرا هست موعد وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا روز قیامت که چون وعده دررسد
لن یجدوا نیابند من دونه بجز خدای تعالی موئلا پناهی و کریزکاهی وتلک القری وآن دهها که قصه ایشان بر تو
خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و مؤتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا وجعلنا لمهلکهم موعدا آن
هنکام که چون برسیدانان پیش وپس بفنا و پس چرا قریش عبرت نمیگیرند واز شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند
السعید من وعظ بغیره ورشید الدین وطواط شکر د در ترجمه این کلام سعادت انجام اعلام فرموده بیت نیک بخت آنکسی بود
که دلش آنچه نیکی در وست بپذیرد دیکر از آن چو پند داده شود او از آن بهره بیند بر کیرد آورده اند که موسی علیه السلام بعد از
هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرد خطبه خواند که نهان از مستمعان بر آمد و همه در اداء آن کلمات و تامل در معانی
وحقایقش متحیر شدند یکی از علمای قوم کفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام کفت که نمیدانم
در همه عالم از خود داناتری وکویند در ضمیر مبارکش این صورت کذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق تعالی بروح امین فرستاد
که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم اورا بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی ببینی و با خود
ماهی بریان همراه بر تا او ترا بدو راه نماید حضرت موسی علیه السلام تهیه راه فرمود روی براه آورد واذ قال موسی ویاد کن ای
محمد صلی الله علیه وسلم چون موسی علیه السلام کفت لفتیه مر شاکرد وخادم خود را یعنی یوشع بن نون علیه السلام که بطلب خضر علیه السلام بروم
لا ابرح همیشه خواهیم رفت حتی ابلغ تا برسیم مجمع البحرین مجمع البحرین که مکان اوست وآن ملتقی بحر فارس
روم بوده کویند آن موضع را افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بند شیروان نیز کفته اند که القصه
موسی علیه السلام فرمود که مدام میروم تا بمنزل خضر علیه السلام برسیم او امضی حقبا یا میروم زمانی دراز هشتاد سال باشد یعنی
بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را بیابم ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت مینمایی
در طلب این بنده صالح یوشع فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا مغتنم میشمارم ع خوش است وادی کی او با کم
همراهی چنین باشد پس یوشع علیه السلام تهی نان چند و ماهی بریان برداشت باتفاق موسی علیه السلام روان شد فلما بلغا پس
آنهنکام که رسیدند مجمع بینهما بمجمعی که میان دو دریاست آنجای صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی
علیه السلام در خواب رفت و یوشع علیه السلام دران چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی بریان چکید فی الحال
زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع متحیر کشت و موسی علیه السلام از خواب درآمد تفقد حال یوشع علیه السلام وماهی نانموده
روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را فاتخذ سبیله پس فرا گرفت
ماهی راه خود را فی البحر در دریا سربا مثل سرب ابر کردان تو آن برفت هر جایی که ماهی میرفت آب بالای او
طاق مرتفع می‌استاد و زمین خشک میکشت فلما جاوزا پس وقتی که درکذشتند از مجمع البحرین قال کفت
موسی علیه السلام لفتیه مر جوان مرد خود را یعنی یوشع علیه السلام را که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را
تا بخوریم که کرسنه ایم و می براسائیم لقد لقینا هر آینه دیدیم من سفرنا هذا ازین سفر که کردیم نصبا رنج و سختی

چون یوشع علیه السلم حکایت سفر شنید قصهٔ ماهی بیاد آمدش قال ارایت گفت خبر داری اذ اوینا الی الصخرة
چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فانی بدرستی که من نسیت الحوت فراموش کردم ماهی را یعنی قصهٔ او را
که با تو گویم وما انسانیه و فراموش نکردم ذکر او را الا الشیطان مگر شیطان که مرا مشغول ساخت ان اذکره از
آنکه یاد دهم ترا واتخذ سبیله و گرفت ماهی راه خود را فی البحر در دریا عجبا راه عجب که هر جا که میرفت فراخ میشد
در زمین و دریا نیز خشک میگشت قال گفت موسی علیه السلم ذلک آن قصهٔ ماهی است ما کنا نبغ آنچه میجستیم ما که
میطلبیدیم چو حق تعالی وحی فرستاد که آن ماهی را عوض برانگس که میطلبیم فارتدا پس باز گشتند علی آثارهما بر نشانهای
قدم خود قصصا از پی رفتن خود تا رسیدند بران موضع که ماهی بدریا آمده بود راهی دیدند کشاده و خشک
بران در آمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بندهٔ از بندگان ما که بخضر آتیناه دادیم او را رحمة بخششی من عندنا
از نزدیک ما که آن وحی و نبوتست بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قایل نیستند و
علمناه و یاموختیم او را من لدنا علما از نزدیک ما که خاص است بما و کس او را نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی
از ذالنون مصری نقل میکند که رحمهما الله علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمیست
که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانندهٔ این علم محقق است از یافت
سخن گوید و در فتوحات از لطائف العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان میگفت اند اخذت علمکم
میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت بیت کلشنی که ز نقل روید یکدم است کلشنی که ز عشق روید خرم
کلشنی که ز گل دمد گردد تباه کلشنی که ز دل دمد واه حتا ه علم چون بر دل زند یاری شود چونکه او بر گل زند باری شود
آورده اند که چون آنجا رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه در سر کشیده موسی علیه السلم سلام کرد خضر علیه السلم
جامه از روی دور کرد و جواب داد و گفت تو کیستی گفت موسیام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و
از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کسی گوید که پیغمبر و صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند رسول
میباید اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه نه از ین قبیل باشد
تعلم آن منافی نیست و نکتهٔ انتم اعلم بامور الدنیا والاخرة این قول است قال له موسی گفت موسی علیه السلم خضر علیه السلم
هل اتبعک آیا پی روی کنم ترا علی ان تعلمن بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مما علمت از آنچه بتو آموخته اند رشدا
علمی که مبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قال انک گفت خضر علیه السلام بدرستی که تو لن تستطیع نمیتوانی
معی صبرا با من شکیبائی کردن را موسی علیه السلم گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم شریعت ظاهر است
شاید از من عملی صادر شود در ظاهر که منکر و ناشایسته نماید و وجه حکمت آن ندانی و بر آن صبر نتوانی کرد
وکیف تصبر و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط بر آن چیزی که احاطه نکرده به بآن چیزی خبرا از روی دانش یعنی علم
تو بآن نرسیده باشد قال ستجدنی گفت موسی علیه السلم که زود باشد که یابی مرا انشاء الله صابرا صبر کننده
بر آن چیزی که از تو بینم ولا اعصی لک امرا و نافرمانی نکنم مر ترا قال گفت خضر علیه السلم ای موسی فان اتبعتنی پس اگر
پی روی کنی مرا فلا تسئلنی پس مرا مپرس عن شیء از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن بدان افتتاح سؤال
مکن حتی احدث لک تا من نو سازم برای تو منه ذکرا از آن چیز ذکر و بیانی که در یابی موسی علیه السلم قبول کرد و هر دو
با هم روی براه دریا نهادند و یوشع علیه السلم بر عقب ایشان میرفت فانطلقا پس رفتند بساحل دریا تا رسیدند
بکشتی و از اهل او استدعای رکوب نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام در آوردند

حتی اذا رکبا چون نشستند فی السفینة در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر علیه السلم تبری برداشت و پنهان
از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها گفت موسی علیه السلم آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها تا غرق
گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و حصول آن موجب غرق شدن سفینه لقد جئت بدرستی
که آوردی شیئا امرا چیزی شگفت و شنیع و گران قال الم اقل انک گفت خضر علیه السلم که آیا نگفتم تو لن تستطیع
نمیتوانی معی صبرا با من صبر کردن قال موسی گفت موسی علیه السلم که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تواخذنی مواخذه مکن
مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در رسان مرا من امری از کار من عسرا دشواری یعنی بر من
سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار رضا بقر مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون آمدند و رفتند تا بدهی رسیدند
بر خارج ده جمعی بازی میکردند پسری زیبا و بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام خشیود و یا
حیسور و نام پدر او سلاس یا کاردی و نام مادرش شاهو یا رحمی در میان ایشان بود موسی و خضر علیهما السلم میرفتند
حتی اذا لقیا غلاما تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلم او را از میان طلبیده در پس دیوار برد
فقتله پس بکشت او را بذبح یا خناق قال اقتلت گفت آیا بکشتی نفسا زکیة نفسی پاک را بغیر نفس
بی آنکه او کشته باشد یعنی آنکه او پاک بود از قتل بغیر حق بی قصاص چگونه او را بکشتی لقد جئت هر آینه
آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده را قال الم اقل گفت خضر علیه السلم آیا من نگفتم لک انک مر ترا در
اول مصاحبت که تو لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی صبرا با من و با فعلهای من شکیبائی ورزیدن
قال گفت موسی علیه السلم ان سألتک اگر سؤال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعدها
پس ازین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن قد بلغت بدرستی که رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک
من بعذری چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای تعالی
رحمت کند بر برادر من موسی علیه السلم که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و بمصاحبت درنگ
نمودی هر آینه چیزها شگفت تر دیدی فانطلقا پس در گذشتند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند
اهل قریة باهل دهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا ناصره از زمینه یا برقه از روم و یا بر زمین و اهل آن ده
چون شب شدی دروازه در بستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام که موسی و خضر علیهما السلم بدان ده رسیدند
خواستند که بده در آیند کسی دروازه نگشود استطعما طلب طعام کردند اهلها اهل آن ده را و گفتند
اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در ده جا ندادید باری طعام جهت ما بفرستید فابوا
سر باز زدند اهل آن ده ان یضیفوهما از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون ده بودند
و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی جدارا دیواری مایل شده بیکطرف
یرید میخواست ان ینقض آنکه بیفتد و در گرد دا نیز اراده دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود با فتادن
فاقامه پس خضر علیه السلم راست کرد او را بآنکه اساسش را بسنگ و گل استحکام داد قال گفت موسی علیه السلم
لو شئت اگر میخواستی لاتخذت علیه اجرا هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر این دیوار مزدی قال هذا گفت
اینست فراق بینی و بینک جدائی من و تو سانبئک زود باشم که آگاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع یعنی
آنچه نتوانستی علیه صبرا برای شکیبائی نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی اما السفینة فکانت
اما کشتی بود لمساکین مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهة

یعملون فی البحر کاری کنند در دریا. فاردت ان اعیبها. پس میخواستیم بحکم خدای تعالی انکه سوراخ سازم
وعیبناک کنم. وکان وراءهم. وحال آنست که هست در پیش راه ایشان. ملک پادشاهی که اورا جلندی
بن کرکر گویند. یاخذ. میگیرد. کل سفینة. هر کشتی درستی که بود. غصبا. بغصب از کشتی بانان میستاند
آن کشتی را معیوب میکردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند خضر علیه السلام اگر کشتی را درهم
شکست صد درستی در خضر است. واما الغلام. اما پسر کشته. فکان ابواه. بودند وی پدر و مادر او مومنین
گرویدگان. فخشینا. پس دانستیم یا ترسیدیم. ان یرهقهما. انکه دررساند بدیشان. طغیانا وکفرا. بی باکی
وکفران نعمت یعنی شاید که با کفر او دررساند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست در ساختن موجب
کفر وطغیان باشد. فاردنا. پس خواستیم. ان یبدلهما. انکه بدل دهد ایشان را. ربهما. پروردگار ایشان
خیرا منه. فرزندی بهتر ازو. زکوة. از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و نواب اخلاق رذیله مزکی
باشد. واقرب رحما. ونزدیکتر از جهت بخشایش ومهربانی برپدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر
ایشان را دختری داد و پیغمبر او را درعقد خود درآورد هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمد. آن پسر را کشت
خضر پیر خلق. آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست. نائبست و دست او دست خداست. پس عمل او نها که
آن باری بود. پس خرابیها که معماری بود. واما الجدار فکان. اما دیوار هست لغلامین یتیمین. برای آن دو
کودک یتیم که نام ایشان حرم وحریم و ایشان هستند. فی المدینة. در شهر مراد قریه مذکور است. و
کان تحته. وهست در زیر دیوار. کنز لهما. گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان
برداشتندی. وکان ابوهما. وبود پدر ایشان. صالحا. مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند میان
ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدری دیگر خدای تعالی بجهت آن پدر محافظت فرمود. فاراد ربک. پس
اراده کرد خواست. ان یبلغا. آنکه برسند یتیمان. اشدهما. بقوة وکمال خود. ویستخرجا. وبیرون آرند
کنزهما. گنج خود را. رحمة. بخشش. من ربک. از پروردگار خود. وما فعلته. ونکردم آنچه. عن امری
از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او خواست که بمستحقان برسد آورده اند که او گنجی بود از زر و نقره و گویند
کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر و نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی
که تصدیق مرگ کند چرا شادمانی اوقات گذارند وشگفت از شخصی که ایمان دارد و بحساب قیامت برای چه
غفلت ورزد عجب از انکه درین دنیا دنی وتقلب وانقلاب احوال در باب او داند چرا دل در او بندد
لا اله الا الله محمد رسول الله. ذلک. اینست. تاویل ما لم تسطع. حقیقت انچه نتوانستی. علیه صبرا
بر آن صبر کردن آورده اند که موسی وخضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هریک روی بمنزل خود آوردند و محققان
را درین قصه نسبی حکایت و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق دقایق آداب مرید صادق و اشفاق پیر
محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده بعضی از آن در جواهر التفسیر توان یافت. ویسئلونک. ومی
پرسند ترا مشرکان. عن ذی القرنین. از ذی القرنین که پادشاهی شرق وغرب بودند بدین حیثیت ذو القرنین
گفتند یا آنکه مشرق و مغرب طواف کرده یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته
یا بدست ورکاب حرب می بود یا کریم الطرفین یعنی میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ظفیره داشته یعنی دو
گیسوی تافته اند و جانب سر واشهر آنست که این سکندر رومی است و در نبوت او خلاف کرده اند. قل. بگو

ای محمد

ای محمد صلی الله علیه وسلم. سأتلوا علیکم. زود باشد که بخوانیم بر شما. منه ذکرا. از و خبری بیانی. انا مکنا. بدرستی که ما
متمکن کردانیدیم یعنی دست دادیم. له. مر او را باستیلا. فی الارض. در زمین. واتیناه. وعطا کردیم او را
من کل شیء سببا. از هر چیزی که خلق بران محتاج بودند یا آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها
ومحاربه با اعدا یاد ادیم او را از هر چیزی که میخواست سببا دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز
میسر میشد آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر کردانید و در زاد المسیر آورده که سحاب را بفرمان او کرد
تا بر و سوار شده هرجا میخواست می رفت روزی که از روم بیرون آمد مسخر کرد و بازیکیا در حرب کرده
بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرده. فاتبع سببا. پس از پی در رفت و بان سبب توسل جسته میرفت
حتی اذا بلغ. تا چون رسید. مغرب الشمس. بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب
وجدها. یافت آفتاب را که در رای العین. تغرب. فرو می رفت. فی عین حمئة. در چشمه آب گرم و حمئة
میخوانند یعنی بچشمه آب مکدر لای آمیز. ووجد عندها. و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریا محیط
غربی. قوما. گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند پوست سبز چشم سرخ موی تنار و دو بالا
مسبب لباس ایشان پوست حیوانات و طعام گوشت وحوش وجانوران آبی. قلنا یا ذا القرنین. گفتیم ما
که ای ذو القرنین این اگر از نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبوده بالهام تمام ما بر ایشان پیغمبر زمان او
و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که. اما ان تعذب. آنست که عذابی بکنی مر قوم را یعنی بکشی اگر ایمان نیارند
واما ان تتخذ. ویا آنکه فرا گیری. فیهم. در باب ایشان. حسنا. نیکویی اگر بگروند. قال. گفت ذو القرنین
اما من ظلم. اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد. فسوف نعذبه. پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی
من وهر که با من باشد بکشتن او و این عذاب دنیاست. ثم یرد. پس باز گشته شود. الی ربه. بسوی جزای پروردگار
خود در قیامت. فیعذبه. پس عذاب کند خدای تعالی او را. عذابا نکرا. عذابی سخت و منکر که مثل او مشهود
نباشد. واما من امن. واما هر که بگرود. وعمل صالحا. وعمل کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان. فله
پس مر او راست در هر دو سرا. جزاء الحسنی. جزای نیکویی. وسنقول له. و زود باشد که بگوییم مر او را
من امرنا. از فرمان ما یعنی از آنچه فرماییم. یسرا. کاری آسان فرا خور طاعت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر
قوم ناسک گماشت و تا بگوش و دهان ایشان در آمد و زنهار خواسته ایمان آوردند. ثم اتبع سببا.
پس دیگر باره از پی در آمده سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسکی با خود برد لشکر نور را از پیش روان کرده
وعسکر ظلمت را از عقب داشت بجانب جنوب متوجه شده قومها و بلاد را که در نظر او آمد بود مسخر
کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد روی بمشرق نهاد. حتی اذا بلغ. تا چون رسید. مطلع الشمس
بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که بنای عمارت است از جانب شرق. وجدها. یافت آفتاب را که بامداد. تطلع
بر می آید و شعاع او بر افتد. علی قوم. بر گروهی که ما. لم نجعل. نگردانیده بودیم و پیدا نکرده. لهم. برای ایشان
من دونها. از دون آفتاب در وقت طلوع. سترا. پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب
حاجز باشد چو ایشان را پوشش نبوده و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی چون
آفتاب بطلوع کردی بر وی آنها در آمدی تا وقتی که ارتفاع یافتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از زیر زمین
بیرون آمدی ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم مسک بودند. کذلک. همچنان کرد

اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سببی کرد و بجانب قطر سیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند
و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هادی. وقد احطنا و بدرستی که ما احاطه داشتیم. بما لدیه با آنچه نزدیک او
بود. خبرا. از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادات حرب و اسباب جهانگیری که بروجه شرح بود همه محیط بودیم و مجموع را
دانستیم. ثم اتبع. پس اسکندر از پی در آمد. سببا. راهی و طریقی دیگر را از شرق بشمال. حتی اذا بلغ. تا چون رسید
در منقطع ارض ترک. بین السدین. میان دو کوه از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است. وجد من دونهما.
یا در پیش آن دو کوه. قوما. گروهی را با هیاتهای عجیب و شکل غریب. لا یکادون. نزدیک نبود ندان کی فطنت که
یفقهون قولا. دریابند سخن را و کس نیست که از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در می یافت. قالوا یا ذی
القرنین. گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین. ان یاجوج و ماجوج. بدرستی که یاجوج و ماجوج. مفسدون
فی الارض. تباهی کنندگانند در روی زمین ما هر گاه که از پس آن کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز یابند
بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند تمام انعام ما را و کشند و میخورند و اگر چه ما را بیابان را نیافتند آدمی را
از عوض آن بکار می برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عین المعانی آورده که آدم علیه السلام را
احتلام افتاد و منی او بخاک آلوده شد آدم علیه السلام از آن حال اندوهناک شد حق تعالی آن دو قوم را از آن خاک
آلوده بمنی ابو البشر بیافرید بقول کسی که گوید انبیا علیهم السلام محتلم نمیشوند این قول ضعیف است و در احوال و اشکال
ایشان اختلاف کرده اند از حضرت شاه مردان علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه منقولست که قامت بعضی از ایشان
بمقدار شبر است و قد بعضی بغایت دراز بود و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بر مثال شجر ارزند و آن درختی
است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساوی است و صنفی آن است که از گوش
فراش و از دیگر لحاف د و رصفت ایشان گفته اند بیت بکوتاه چشمی سگی چغر جوی. بگوش دراز از خران برده گوی
نه شرمی و نه بینشی دلنواز. در آن چشم کوتاه و گوش دراز. بهنگام خفتن بخفتند سیر. یکی گوش بالا و دیگر بزیر
شکن بر شکن چین بر رویشان. کشان ریش تا زیر زانویشان. بروه آمده اشکشان چون کراز. شکم پهن و باکرده و گردن دراز
چو یوزینکان آمده در وجود. مژه زرد و سرخ و دو دیده کبود. ندانند جز خواب و خور هیچ کار. بمیرد یکی تا نزاید هزار.
القصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما این قوم بتنگ آمده ایم. فهل نجعل لک. پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم برای تو
و بیرون آریم از میان مالهای خود. خرجا. از مزدی. علی ان تجعل. بر شرط آنکه بکنی. بیننا و بینهم. میان ما و میان
ایشان. سدا. بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن. قال. گفت اسکندر. ما مکنی. آنچه دست رس داده
مرا. فیه. در آن. ربی. آفریدگار من. خیر. بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید. فاعینونی. پس مرا یاری دهید
بقوة. بتوانایی یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان قوت یابم درین کار. اجعل. تا بکنم. بینکم و بینهم. میان شما و
ایشان. ردما. حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد. آتونی. بیارید برای من. زبر الحدید. قطعهای آهن
منقول است که فرمود تا خشتها از آهن بساختند بعد از فراغ دل حاجات ذرد نده همه روز خشت آهن ز دند
آنگاه حکم کرد تا میان دو کوه را که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض بکندند تا باب رسید پس در ته
زمین در روی آب و برو یکی یک خره از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین بالای او فرش کردند
حتی اذا ساوی. چون مساوی شد یعنی فرش یافت. بین الصدفین. میان دو کوه بفر بود تا همه بسیار بالای
آن ترتیب دمهای جوانب ترتیب کردند. قال انفخوا. گفت عمله را که بدمید در این آهنها. حتی اذا جعله. تا چون

گرداند

گرداند آن خشتهای آهن را. نارا. مانند آتش. قال اتونی. گفت بیارید. افرغ علیه. تا بریزم بر بالای آهن
گرم شده. قطرا. روی گداخته. بهر روی فرنجی که انگیختند برو روی حل کرده می ریختند. و بدین کونه صد
و پنجاه گز ارتفاع بر آمد مانند کوه یکسان و هموار. فما اسطاعوا. پس نتوانستند. ان یظهروه. بالا روند
بر آن سد بسبب ارتفاع و انملاس. وما استطاعوا. و نتوانستند. له نقبا. مر او را سوراخ کردن بواسطه
ثخن و صلابت آن. قال. گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن. هذا. این سد و اقتدار بر اتمام آن. رحمة.
بخشش است. من ربی. از پروردگار من بر آنها که می ترسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج. فاذا جاء. پس چون بیاید
وعد ربی. وعده از پروردگار من بخروج یاجوج و ماجوج. جعله دکاء. گرداند این سد را زمین هموار یعنی
او را از پیش راه ایشان بردارد. وکان وعد ربی حقا. و هست وعده پروردگار من. حقا. درست و راست
خروج این گروه را از ماورای السد یکی از علامات قیامتست و در اواخر سورة انبیا ذکر آن خواهد بود
وترکنا. و میگذاریم. بعضهم. برخی از یاجوج و ماجوج. یومئذ. آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده
یموج فی بعض. اضطراب میکنند و داخل میشود در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن
از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند. ونفخ فی الصور. دمیده شود در صور برای قیام قیامت. فجمعناهم. پس
جمع کنیم همه خلایق را. جمعا. جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر. وعرضنا جهنم. و ظاهر کردانیم
دوزخ را. یومئذ. آن روز. للکافرین. برای ناگرویدگان. عرضا. ظاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل
از دخول جهة زجر باشد و تهویل. الذین. آن کافرانی که از فرط غفلت. کانت اعینهم. هست چشمهای دل ایشان
فی غطاء. در پوششی. عن ذکری. از یاد یعنی از مشاهده آیاتی که بان یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد
اهل ایمان. وکانوا. و هستند کافران که بجهة لا نا شنوائی سخن حق. لا یستطیعون. نمی توانند. سمعا.
شنودن کلام من یا محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع قال و اذا قرات القران جعلنا بینک
و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا. بیت. چون تو قرآن خوانی ای صدر امم. گوش شان را برده سازم
از صمم. چشمشان را نیز سازم چشم بند. تا نه بینند و کلامت نشنوند. افحسب الذین کفروا. آیا می پندارند آنانکه
نگرویدند. ان یتخذوا عبادی. آنکه فرا گیرند بندگان مرا عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام. من دونی. بجز من
اولیاء. دوستان یعنی معبودان ایشان را نفع خواهد داشت. انا اعتدنا جهنم. بدرستی که ما آماده کردیم
دوزخ را. للکافرین. برای ناگرویدگان. نزلا. ماوای یا منزلی که برای مهمان آرند و درین سخن تحکم است و
تنبیه بر آنکه ایشان را غذا بها خواهد بود که دوزخ بیش او چیزی حقیر باشد. قل. بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
هل ننبئکم. آیا خبر کنم شما را. بالاخسرین اعمالا. بزیانکارترین مردمان از روی کردارها. الذین ضل
آنانکه کم شد و ضایع گشتند. سعیهم. شتافتن ایشان بعملهای نیکونمای. فی الحیوة الدنیا. در زندگانی
دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصوم و صلوة میگذرانند و بسبب کفر آن همه
عملها باطل است و ثوابی بر آن متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طایفه خوارجند یا ارباب بدعت یا جمعی که
عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق او رقاب واقع میشد حق تعالی
ببطلان آنها حکم کرد و میفرمود که. وهم یحسبون. و ایشان گمان برند. انهم یحسنون. آنکه ایشان
نیکو میکنند. صنعا. کار را. اولئک. آن گروه که ذکر کرده شده اند. الذین کفروا. آنانند که کافران شدند

بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا آیة دلایل توحید ولقائه و بدیدار او یعنی بعث و حشر که
در آن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا · فحبطت اعمالهم پس تبه شد کارهای ایشان که در صورت
نیکوئی بود و بران اجرای خیر نخواهد یافت · فلا نقیم لهم پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان یوم القیمة
روز رستخیز · وزنا ترازوئی که بدان بسنجد آن عملها را چه همه محبط شده و نابود گشته یا ایشانرا وزن
نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و متذلل خواهند بود · ذلک آنست کار
که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان · جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخ است · بما کفروا بسبب آنچه
نگرویدند · واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا · ورسلی و فرستادگان مرا · هزوا افسوس کرده شده
یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند · ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول · وعملوا الصالحات
و کردند عملهای پسندیده و شایسته · کانت لهم هست مر ایشانرا در حکم خدای تعالی · جنات الفردوس
بهشتها و فردوس یعنی بوستانها مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود · نزلا پیشکش در بهشتیان آورده اند که
خدای تعالی فردوس را بقدرت خود آفریده بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بوی نظر کرده میفرماید
که ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی افزون شو از حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود برای دوستان من
اینچنین منزلی را نزول دوستان میگوید تنبیه بر آنکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن
محقری و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا · بیت · نعمت فردوس زاهد را و یار را روی دوست
قیمت هر کس بقدر همت بالای اوست · و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که
فاذا سألتم الله تعالی فاسئلوا الفردوس و قولی آنست که از اسمای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند
خالدین فیها · در حالتی که جاویدان باشند در آن · لا یبغون نجویند · عنها · از آن بهشتیان · حولا بدل
یا نطلبند از و تحول بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد · قل لو کان البحر بگو اگر باشد
دریای محیط که شامل ارض است · مدادا · سیاهی · لکلمات ربی · برای نوشتن کلمات پروردگار من یعنی معانی قرآن
یا معلومات او · لنفد البحر هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او
بنهایت رسد · قبل ان تنفد · پیش از آنکه برسد و بماند · کلمات ربی · علوم از پروردگار من جهت آنکه آن غیر متناهی
پس بمداد متناهی نوشته نشود · ولو جئنا بمثله · و اگر بیاریم نیز دریای محیط · مددا · وان مداد و بران افزائیم
گویند این آیة وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانانرا گفتند که در کلام میخوانید که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا و زعم محمد صلی الله علیه وسلم آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر جا میخوانید که وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا جمع میان این سخن چگونه توان کرد و حق تعالی درین آیة فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند
کسی را علم بسیار باشد در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود · بیت · علمها از بحر علمش قطرهٔ · آن چو خورشید است پیشش ذرهٔ
گر کسی صد علم صد چندان بود · پیش علم کاملش نادان بود · قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم · انما انا بشر بجز این نیست که من آدمی
مثلکم مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل علیه السلم · یوحی الی وحی کرده شد
بمن · انما الهکم آنکه جز این نیست که معبود شما · اله واحد معبودی یگانه است بی شریک · فمن کان یرجوا پس هر که
امید میدارد · لقاء ربه دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن
بوی در رستخیز · فلیعمل پس باید که بکند · عملا صالحا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای تعالی و در بحر المعانی

اورده که عمل متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و سلوک منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام
عبودیتست و بباطن که بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهده ماسوی بر بستن و جز
بشهود حضرت مولی نا گشودن کما قال لما زاغ البصر وما طغی · بیت · روی از همه بر تافتم و سوی تو کردم · چشم از
همه بر بستم و دیدار تو دیدم · اورده اند که جندب بن زهیر عامری بحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله
من عمل از برای خدای تعالی میکنم اما چون کسی بر او مطلع شد خوش دل میگردم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خدای تعالی
عملی که غیر در آنجا شریک باشد قبول نمیکند حق تعالی تصدیق پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرستاد که · ولا یشرک · و
باید که بنده که عمل صالح دارد شریک نیاورد و انباز نسازد · بعبادة · در پرستش · ربه · پروردگار خود
احدا · یکی را چون بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریا و
نعتصم به من وقوع الزلل والخطاء والاستعانة منهم بالاتمام

سورة مریم علیها السلم ثمان وسبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم · کهیعص · در مواهب صوفیان آورده ان از
مواهب الهی که بحضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره آمده مذکور است که حضرت صلی الله علیه وسلم را صورتیست
یکی بشری کقوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است که احدکم ابیت عند ربی سیم کما قال لی مع الله
وقت الخ و ازین روشنتر من دانی فقد رای الحق و حق تعالی را با او در هر صورتی سخن بعبارت دیگر است در
صورت بشری کلمات عزیز چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص واخواته و در صورت
حقی کلامی مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی · بیت · در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق · زان سوی حرف و نقطه
حکایات دیگر است · پس حروف مقطعه رمزیست میان حق تعالی و حبیب او و گفته اند این حروف اسمای الهیه
اند و از حضرت امیر المؤمنین علی منقول است که در بعض ادعیه میخوانند یا کهیعص یا حم عسق و گفته اند کاف
مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و یا مبدا و هیچ یکی از اسمای الهی حرف یا واقع
نشده گویند ایمائیست بانکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من یجیر ولا یجار علیه و عین اسم عزیز
و علیم و عدلست و صاد از صادقست و حی شاید که نام خود سوره باشد و ما بعد او مترتب بر و یعنی این سوره
ذکر رحمت ربک · یاد کردن خداوندست بمهربانی · عبده زکریا · بنده خود زکریا بن آزر و او از اولاد رحیم بن
سلیمان بن داود علیهم السلم است پیغمبر عالیشان بوده و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او
بخوان و یاد کن · اذ نادی ربه · چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب
بقربان · نداء خفیا · خواندنی پنهان که آن باخلاص اقربست یا دعای میکرد و از قوم پنهان بوده چو شرم میداشت
که در نود و نه سالگی با وجود زنی کلان سال نا زاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز و ضعیف ساخته بود هر چند
بلند میگفت کسی نمی شنید و ندای او این بود از روی نیاز · قال رب · گفت ای پروردگار من · انی وهن العظم
بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانه بدنست · منی · از من و چون استخوان که صلبتر
اجزاست سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی · واشتعل الراس · و سفید شده است سر من · شیبا
سپید شدنی و گفته اند تشبیه کرده شیب را در روشنی باتش و فرو گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن
و درخشنده شد سر من از پیری · ولم اکن · و نبوده ام · بدعائک رب · بخواندن تو ای پروردگار من · شقیا
بی بهره و نا امید یعنی هر گاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده ام · وانی · بدرستی که من

خفت الموالی. می ترسم ازین بنی اعمام خود که ایشان در فهم حبورت واقامت دین تهاون ورزند وخلاف من
نیکو بجای نیاورند. من ورائی. پس از مرگ من مرا خلفی می باید وکانت امرأتی وحال آنکه زن من هست عاقرا
نازاینده ودرست بوده وهست سالکی فهب لی پس ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود. ولیا. فرزندی که
متولی امور دین باشد از روی استحقاق یرثنی میراث برد امامت وحبورت از من. ویرث من آل یعقوب
ومیراث گیرد علم وحکمت از آل یعقوب بن اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود
واجعله رب. وگردان فرزند مرا ای از بدکار من. رضیا. شایسته وپسندیده که تو از قول وی راضی باشی
بعد ازین سر بسجده نهاد وتضرع فرمود که نادی کردم از روی ورع باجای دعای او وگفت یا زکریا انا
نبشرک. ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام به پسری اسمه یحیی نام او یحیی. لم نجعل له نیافریدیم من
اوله من قبل سمیا. پیش از وهم نامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت نزد از ان روی است که قبل از وی کسی
مسمی بدین اسم است نبوده جو بسیاری آدمی بدین وجه یافت شود که پیش از واسمی نبوده باشد بلکه فضیلت
آن باشد که حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده به پدر و مادر حواله نکرد ثعلبی آورده که ذکر قبل از ان فرموده فرجام
بعد از ان کسی بظهور خواست آورد که بچندین اسم خاص اختصاص دهد واسم سامی او را از نام همایون
خود مشتق سازد وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد. آن خواجه که عاقبت کار امت
محمود از ان شده است که نام مثل محمد است وگویند سمی بمعنی تشبیه است یعنی مثل او نیافریده ایم در ان صورت
که هرگز عصیان و قصد او بظهور نرسد. قال رب. گفت زکریا که ای خداوند من انی یکون چگونه باشد
لی مرا. غلام. پسری وکانت امرأتی عاقرا. وهست زن من نازاینده وقد بلغت وبدرستی که من رسیده ام من الکبر
از بزرگ سالی عتیا. بتباهی ورخاوت وضعف اعصاب وقوی این سخن از وی استعلام گفت نه بطریق استبعاد
یعنی مرا چون خواهی ساخت با هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت. قال گفت فرشته بامر خدای تعالی که ای زکریا
کذلک. همچنین است که تو گفتی از پیری وضعف اما قال ربک گفت خدای تو هو علی هین این کار بر ما آفریدن
فرزندست درین سن ازین دو شخص بر قدرت من آسانست. وقد خلقتک وبدرستی که بیافریدم ترا من قبل
پیش از یحیی ولم تک شیئا. ونبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من ترا که از عدم
بوجود آوردم قادر برایجاد فرزند از ویسر که زکریا را علیه السلام باشد نیستیم زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور
شد اما ندانست که درین عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید. قال رب اجعل لی
ای پروردگار من گردان برای من یعنی بنمای مرا آیة. علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه را معلوم کرده
قال گفت خدای تعالی مر زکریا را علیه السلام آیتک. نشانه تو. الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان
ثلث لیال. سه شب با روز آن سویا. بی دردی یعنی بهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم در حالتی سوی الخلق
وتن درست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند
فخرج پس بیرون آمد. علی قومه بر گروه خود صباح آن روز که شب او اشیاع حامله شده بود من المحراب
از مصلی خود. فاوحی پس بشارت کرد بدیشان. ان سبحوا آنرا که نماز گذارید یا تسبیح گوید خداوند خود را. بکرة
وعشیا. بامداد وشبانگاه. القصه سه شبانروز برین منوال گذشت پس بحال خود آمد ویحیی علیه السلام بعد از مضی
مدت حمل متولد شد وکودک پلاس پوشید باجبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت می نمود تا وقتی که وحی بدو

فرود آمد واز حق تعالی خطاب رسید. یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فراگیر کتاب توریة را بقوة بجد وجهد
یا بقوت دل. وآتیناه الحکم وما دادیم یحیی را حکمت وفهم توریة. صبیا. در حالتی که کودک بود سه ساله
یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که
ما للعب خلقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم درین پندی عظیم است بیخبران بازیچگان غفلت را که عمر
عزیز را ببازی می گذرانند وبدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب ولهو مقید ومشغول میمانند. عمر بازیچه
بسر میبری. بازی از اندازه بدر می بری به که زبازیچه جهان پاکشی طفل نه چند ببازی خوشی. وحنانا ودیگر
دادیم یحیی را رحمی ومهربانی ورقت قلبی من لدنا از نزدیک ما. وزکوة وطهارتی از گناه یا ستایش نزد
خلق وکان تقیا. وبود ترسکار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرایم واصرار. وبرا بوالدیه ونیکوکار بر
پدر و مادر یا فرمان برنده وخدمت کننده مر ایشان را. ولم یکن جبارا. ونبود سرکش یعنی عاق و نافرمان
بر والدین را. عصیا. ونبود عاصی مر پروردگار خود را وسلام علیه. وسلام از ما بر یحیی علیه السلام یوم ولد
در روزی که متولد شد. ویوم یموت. در روزی که وفات یافته. ویوم یبعث حیا. در روزی که برانگیخته شود
زنده یعنی در آخرت وگویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غم شیطان و وقتی که وفات کرد
از عذاب قبر در روز قیامت از هول رستخیز وقصه خوف وبکای یحیی علیه السلام در غایت اشتهار است. واذکر
ویاد کن. فی الکتاب. در قرآن مریم. قصه مریم بنت عمران را واو پیوسته در مسجد مقدس بودی بوقت عذر
بخانه رفتی وبعد از طهر بمسجد باز آمدی ووقتی بخانه خاله بود وبغسل محتاج شده موضعی بطلبید که آنجا غسل
کند حق تعالی از ان خبر میدهد. اذ انتبذت. چون دور شد مریم وبکرانه رفت. من اهلها. از اهل خود یعنی
خاله وقوم او مکانا شرقیا. در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس از سرای خاله بجهر اغتسال در زمستان
وآن آفتاب موضعی بود آفتاب روی. فاتخذت. پس فرا گرفت من دونهم. از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان
حجابا. پرده که مانع باشد از دیدن وبعد از ان که غسل فرمود وجامه پوشید. فارسلنا. پس فرو فرستادیم
الیها. بسوی او. روحنا. روح ما که جبرئیل است اضافت روح بخود وجه تخصیص وتشریف است. فتمثل لها. پس
متمثل شد جبرئیل برای مریم بشرا سویا. آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را
بوی نمود مریم که مغتسل خود مردی بیگانه دید. قالت انی. گفت بدرستی که من اعوذ بالرحمن پناه می گیرم بخدای تعالی
بسیار بخشش منک. از تو. ان کنت تقیا. اگر هستی تو پرهیزکار مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و
متورعی من از تو پرهیز میکنم وپناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی وگفته اند تقی نام شریری بود در آن
زمان که متعرض نسوان میشد مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست از حق تعالی پناه برد
اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم مشاهده نمود. قال انما انا. گفت جز این نیست که من. رسول ربک
فرستاده خداوند توام که بدو پناه می گیری مرا اینجا فرستاده. لاهب لک. تا ببخشم ترا بفرمان او غلاما زکیا
پسری پاک وستوده قالت گفت مریم انی یکون چگونه بود لی غلام. مرا پسری. ولم یمسسنی. ومرا نسوده
بشر. آدمی یعنی هنوز دست کس بطریق مباشرت بمن نرسیده ولم اک بغیا. ونبوده ام نابکار وجوینده فجور. قال
کذلک. گفت جبرئیل علیه السلام چنین که تو میگویی هیچکس ترا بنکاح وسفاح مس نکرده فاما قال ربک گفت پروردگار
تو. هو این کار که اعطای ولد است بی پدر علی هین بر من آسانست ما ترا پسری میدهیم تا استدلال کنی

بدان بقدرت ما ولنجعله و تا کردانیم ایة للناس علامتی برای مردمان بتدبر دران توانایی ما دریابند
ورحمة منا و تا کردانیم او را سبب بخششی از ما برای انکه بدو بکروند وکان هست خلق او بی پدر امرا مقضیا
کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور شده در لوح المحفوظ پس جبریل علیه السلام نزدیک او شده و بدمید
در استین یا در کریبان یا در دهان او فحملته پس مریم علیها السلام بار کرفت در همان دم بعیسی علیه السلام فانتبذت به
پس بیرون کشت و دور شد به بعیسی علیه السلام یعنی وقتیکه در بطن او بود مکانا قصیا مکانی دور از شهر
ایلیا کویند بکوهی رفت در جانب شرقی ان شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا
هشت ماه وضع حمل کرده و کویند وضع حمل در یکساعت بود و در زاد المسیر نه ساعت فرمود و مقاتل کوید که
یکساعت خلق و یکساعت حمل و وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک شد مریم در تنه درخت خرمای خشک
شده بود دید شاخهای و برگ و تنه مانده فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النخلة
بسوی تنه درخت خرمای خشک تا پشت خود بدان باز نهاده قالت کفت یا لیتنی مت کاشکی من مردم
قبل هذا پیش ازین صورت وکنت و بودمی نسیا منسیا چیزی باز کذاشته و فراموش شده یعنی
هیچکس مرا ندانستی و ازین حساب نداشتندی حالا همه احبار بیت المقدس مرا می شناسند که من دختر
امام ایشانم در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزند
می زایم و از خجالت این حال ندانم چکنم هرچند بروی کار در می نکرم بخت نزده چو خود نمی بینم من فناداها
پس اواز داد مریم علیها السلام را من تحتها انکه در زیر پا او بود یعنی در شکم او بود مراد عیسی است علیه السلام که با او سخن کفت
و ندا ان لا تحزنی آنکه اندوهکین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها میخواند یعنی عیسی علیه السلام از زیر
او یا فرشته انداز بد درخت خرما اواز داد که غم مخور قد جعل ربک بدرستی که بیافرید و روان کرد افریدکار
تو تحتک در زیر قدم تو سریا جوی آب آن که از ان بیاشامی و بدان طهارت کنی وهزی و بجنبان و میل
ده الیک بجذع النخلة بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده تساقط تا فرو ریزد و بیفکند علیک
بر تو رطبا جنیا تر و تازه فکلی بخور از رطب واشربی و بیاشام از آب وقری عینا و روشن ساز چشم
خود را بفرزند یا خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن که او مناسبتی بر حال تو دارد چو انکه قادر است
بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر حق تعالی ملکها را فرستاد تا
بکرد مریم علیها السلام در آمدند و چون عیسی علیه السلام متولد شد او را فرا کرفتند بشستند و در حریر بهشت بپیچیدند
و بکنار مریم علیها السلام نهادند و بنا رسید که فاما ترین پس اکر ببینی من البشر احدا از ادمیان یکی را و از تو پرسد که
این فرزند از کجاست فقولی پس تو بکوی انی نذرت بدرستی که من نذر کرده ام للرحمن صوما برای خدای تعالی روزه را
و در روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فلن اکلم الیوم پس سخن نخواهم کفت امروز انسیا با هیچ آدمی بلکه با ملکیکه
سخن میکویم و با خدای تعالی من مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهة اخبار از نذر بوده یا باشارت این خبر داده
آورده اند که چون اهل مسجد مریم علیها السلام را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شدند از هر جا و هر کس میجستند
تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدیم قوم او بدانجا رفتند مریم علیها السلام چون ایشان را بدید عیسی علیه السلام را برداشت
و متوجه ایشان شد فاتت به پس آورد مریم عیسی علیه السلام را قومها بقوم خود تحمله برداشته او را همی کر چشم
ان کروه بر وی افتاد قالوا یا مریم کفتند ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا فریا چیزی شکفت یا زشت

که درمیان

که درمیان اهل بیت تو مثل این واقع نبوده یا اخت هرون ای خواهر هارون او را خواهر هارون نام بوده
یا هارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل می زدندی یا فاسق بود که ضرب المثل اهل فسق
بدان زدندی پس کفتند ای مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور ما کان نبود ابوک امرا سوء پدر تو
عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشراف و احبار بود وما کانت امک و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بغیا
زناکار و فاجره تو با وجود این مادر و پدر فرزند بی پدر از کجا آوردی فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد
بسوی عیسی علیه السلام که با او سخن کویید و جواب از و بشنوید قالوا کیف نکلم کفتند چکونه سخن کنیم من کان
با انکه هست فی المهد صبیا در کهواره یعنی در خورد کهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد
کویند عیسی علیه السلام پستان در دهان داشت چون کلام شنود دهن از پستان باز کرفت و بزبان فصیح
قال کفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم اتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی مرا حکم کرده در
ازل که انجیل بمن دهد و ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وجعلنی نبیا و کردانید
مرا پیغمبر کویند دران حال پیغمبری بود و تعلم بطریق اعجاز می کرد وجعلنی و ساخت مرا مبارکا با برکت و نفع
اینما کنت هر جا باشیم واوصانی و امر کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة و بادادن زکوة ما دمت
حیا مادام که باشیم زنده وبرا بوالدتی و کردانید مرا نیکوکار با در من و مهربان بر او ولم یجعلنی و
نکردانید مرا جبارا کردنکشی معظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شقیا بدبختی که فرمان او نبرم
والسلام علی و سلام خدای تعالی بر منست یوم ولدت روزی که بزادم ویوم اموت و روزی که بمیرم
ویوم ابعث حیا روزی که برانکیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن مریم انکه ذکر او کذشت و ذکر او کردیم و
وصف نمودیم که عیسی ابن مریم است نه انکه نصاری وصف او میکنند قول الحق میکویم کفتن درست و
راست الذی آن کفتنی که جهودان فیه یمترون در ان شک دارند یعنی قصه عیسی علیه السلام که حمل بر چیزهای
ناشایست میکنند یا ترسایان دران جدال نمودند جمعی او را خدا و بعضی او را پسر خدای میدانند ما کان لله
نیست و نشاید مر خدا را ان یتخذ من ولد انکه فرا کیرد فرزندی چو ولد مجانس با والد باید حق تعالی از جنسیت
منزه است سبحانه پاکست از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم کند و خواهد کاری را که بسازد یعنی اراده
احداث شی نماید فانما یقول جز این نیست که کوید له کن فیکون مر آن شی را که باش بس باشد بی درنک وان الله
بدرستی که خدای تعالی ربی و ربکم پرورد کار من و شماست فاعبدوه پس او را بپرستید و بعبادت غیر او
مشغول مکردید هذا اینست صراط مستقیم راه راست که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب
پس اختلاف کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط
کردند و ترسایان از جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه کشتند نسطوریه عیسی علیه السلام را
ابن الله کفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکائیه ثالث ثلثه قائل شدند فویل للذین کفروا پس وای
مر انان را که کافر شدند من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روزی بزرگ که قیامتست از مشاهده
اهوال آن روز اسمع بهم چه شنوا باشند کافران وابصر و چه بینا یوم یاتوننا در ان روز که بیایند بما
ولی سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن کردند اما نفع
ندهد و کویند این سخن بر طریق تهدید است یعنی در ان روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا

بعقوبات باهول لكن الظالمون لیکن ستمکاران الیوم امروز فی ضلال مبین در کمراهی هویدا ایند

وانذرهم و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را یوم الحسرة از روز حسرت که بدان متحیر باشند که بدجرا کردیم

و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ قضی الامر چون کار ساخته شود و حساب بید اختر کرده

و حکم شود فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزی در پیش داست وهم فی غفلة و ایشان در غفلت

و بیخبرند ازان وهم لا یؤمنون و ایشان نمی کروند با خرت و متعلقات آن انا نحن بدرستی که ما نرث

الارض میراث بریم زمین را ومن علیها و هر که را بروی زمین است یعنی همه فانی کردند و ما باقی باشیم والینا

یرجعون و بسوی ما بازکرد اینده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست به بقای احدیت

و فنای خلقیت یعنی اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از حرم قدرت بیفشاند

و بجام عدم بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملك الیوم و چون ماسوی الله معدوم باشند

جلال احدیت و جمال صمدیت عز قدوسی و کمال سبوحی را جواب دهد که لله الواحد القهار بیت صرصر قهر چو از

ممکن وحدت بوزید خس و خاشاك یقین دان همه بر باد رود هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود

سیل غیرت همه تا عدم ابا در رود واذکر و یاد کن بر قوم خود فی الکتاب ابرهیم در ان قصهٔ ابرهیم که همهٔ

اهل ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکنند پس از توحید او خبرده

ایشانرا انه بدرستی که او کان صدیقا نبیا بود راست کویند و مبالغه کننده در ان و یا راست کار و

راست کفتار و پیغمبری خبر دهنده بود و بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن آنرا که کفت مر پدر خود را یا ابت

ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی ما لا یسمع آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا ولا یبصر و نمی بیند خضوع

و خشوع که نسبت بدو میکنی ولا یغنی عنك و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از مکاره یا نفع نمی

رساند ترا در دفع مضار و جذب یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است مرا بطریق وحی

من العلم از دانش ما لم یاتك انچه بتو نیامده فاتبعنی پس پی روی من کن اهدك تا بنمایم ترا صراطا

سویا راه راست و درست که سالك از و خود را بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر مپرست دیو را

و فرمان او مبر که نافرمانی خداست ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست للرحمن عصیا مر خدا را

فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم علیه السلم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف ای پدر من میترسم ان

یمسك انکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطانرا و چون عذاب الهی

بتو رسد فتکون پس باشی للشیطان ولیا مر شیطانرا دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب

قال کفت ابرهیم علیه السلم مر او را اراغب انت ایا روی کرداننده ای تو عن الهتی یا ابرهیم از پرستش خدایان من

ای ابرهیم و ترك کننده ایشانرا لئن لم تنته اکر باز نیستی از مخالفت یا از کفتن عیب و مذمت ایشان

لارجمنك هر اینه ترا دشنام دهم واهجرنی و دور باش از من ملیا زمانی دراز از نظر من و معرفت من ایمن

باشی قال سلام علیك کفت ابرهیم علیه السلم که سلام بر تو یعنی میبروم و وداع میکنم و کفته اند مقابلهٔ تهدید

و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر کردد و بایمان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابرهیم علیه السلم قصد مهاجرت

کرد پدرش کفت از رفتن ملول مباش که یك خدای تعالی داری که ترا فرو نخواهد کذاشت ابرهیم علیه السلم بایمان

او امیدوار شد و سلام کفت و فرمود که ساستغفر لك زود باشد که آمرزش خواهم از برای تو ربی از

پروردکار

از پروردکار خود استغفار خود برای کفار استدعای توفیق است از حق تعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت ایمان

می تواند انه کان بدرستی که خدای تعالی بی حفیا بمن مهربان است و مرا باجابت دعا وعده داد واعتزلکم

و کناره میکیرم از شما مراد از راست و امثال او از بت پرستان میکوید که دوری میجویم از همه شما وما

تدعون از انچه چیزی که هم میخوانید و می پرستید من دون الله بجز خدای تعالی یعنی بتان وادعوا ربی

و میخوانم خدای خود را و می پرستیم بیکانکی عسی ان لا اکون شاید که نباشم بدعاء ربی بخواندن پروردکار

خدای تعالی خود شقیا نا امید و بی بهره تنبیه است بر انکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع

و من امیدوارم که از حق تعالی بهرهٔ تمام کیرم بیت حاجت ز کسی خواه که محتاجان را بی بهره نکرد انعام

عمیم در بحر البحور فی تفسیر کتاب المسطور آورده که ابرهیم علیه السلم از بابل بکوهستان فارس آمد و مذمت

بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی برو سرد شد و با ساره و لوط علیهم السلم عزیمت

شام فرمود حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آنهنکام که دور شد ابرهیم علیه السلم از بت پرستان

و بکذاشت ایشانرا وما یعبدون و آنرا نیز که پرستیدند من دون الله بجز خدای تعالی وهبنا له بخشیدیم

او را از شام اسحق و یعقوب یعنی فرزندی و پس از و نبیره و کلا جعلنا و همه را کردانیدیم نبیا پیغمبر

ووهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشانرا من رحمتنا از بخشش خود و کفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است

که بیشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و دادیم مر ایشانرا لسان صدق سخن کفتنی تسمیهٔ قول بلسان

مجازی است مشتمل بر صدق یا ذکر نیکو علیا بلند و سایر میان مردمان اشارت باجابت دعای ابرهیم

علیه السلم حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الاخرین واذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن موسی قصهٔ موسی را

انه بدرستی که او کان مخلصا بود پاک کرده شده از ادناس نقایص وکان رسولا و بود فرستاده شده

از نزد حق نبیا خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی حضرها اعلی است

کفته اند که اول خدای تعالی او را فرستاد پس او خلق را خبر داد و نادیناه و ندا کردیم موسی علیه السلم را من جانب

الطور از کوه زبیر الایمن راست موسی وقربناه و نزدیك کردانیدیم او را نجیا در حالتی که او راز

کوینده بود با ما و آنکه نجی را بمعنی مرتفع داشته میکوید موسی علیه السلم را بالا بردند از آسمان با آسمانی از حجابی

به پس حجابی دیکر تا بجایی که آواز قلم که تورات بدان نوشته می شد استماع کرد ثعلبی آورده که میان حق جل

و موسی علیه السلم مکر حجابی صاحب کشف الاسرار کوید که حضرت موسی علیه السلم دایم روش بود در کشش اشارت

بروش و لما جاء موسی و عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالك تا در روش است خطر دارد چون کشش

در رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوك شوب تفرقه هست و جذبه محض جمعیت است بیت

تا خود روی بجا اصلی چون او کشدت واصلی رفتن کجا بردن کجا این سیر تا بینست این ووهبنا له و

بخشیدیم من موسی علیه السلم را و عطا کردیم من رحمتنا از بخشش و مهربانی ما اخاه هرون یاری کردن برادر

هارون را بوزارت و تدبیر مهم نبیا در حالتی که پیغمبر بود واذکر فی الکتاب اسمعیل یاد کن در قرآن عظیم

قصهٔ اسمعیل علیه السلم را انه کان بدرستی که او بود صادق الوعد راست وعده وکان رسولا و بود فرستاده

بخلق نبیا خبر دهنده از حق آورده اند که کسی او را وعده داد که من درین مکان تا تو بیایی سه شبانروز

و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت بیت هر که ازین

یا بر وفایش کم است. آن نه وفا بلکه فریب دم است. نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوبتر
پس دیگر یاد کن اسماعیل پیغمبر را بعد. وکان یأمر و بود که میفرمود. اهله کسان خود را و گفته‌اند امت خود را
بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنی. والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است. وکان عند ربه و بود
نزدیک او بپروردگار خود. مرضیا پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال. واذکر فی الکتاب و یاد کن در
قران. ادریس. قصه ادریس را علیه السلام پسر یرد بن شیث است علیه السلام وجد پدر نوح علیه السلام است و نام او اخنوخ
بوده و بجهت دراست علوم با دریس ملقب شده و او کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت
کرد وی بود و سی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس علیه السلام بصد سال قبل از وفات
ادم علیه السلام متولد شده است. انه بدرستی که او. کان بود. صدیقا راست گوینده با خلق. نبیا خبر دهنده
از حق تعالی. و رفعناه و برداشتیم اورا. مکانا علیا بمکانی بلند که شرف نبوت است و درجه قرب یا او را
بر بهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت صلی الله علیه وسلم ادریس را
علیه السلام در آسمان رابع ملاقات فرموده و در رفع ادریس علیه السلام اخبار متنوع است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
روزی حضرت ادریس را علیه السلام را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من
و آفتاب است از حرارت او باحتراق شدم یا آن فرشته که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب بر وسبک کردم
و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه خود محفوظ ساز. ب از تاب افتاب حرارت چو غم بود. آنرا که سایه بان
عنایت پناه اوست. حق تعالی دعای وی مستجاب کردانید و روزی دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را
سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بنده
من ادریس علیه السلام در حق تو دعا فرموده و من اجابت کردم فرشته استجازه نمود تا زیارت کند ادریس علیه السلام را و بزمین
آمد و بالتماس ادریس او را بر پر خود یا بر پر خود نشاند باسمان برد و نزدیک مطلع افتاب رسانید و باستدعاء
ادریس علیه السلام کمیت و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل علیه السلام در دیوان اعمار نگاه فرمود که حکم الهی
درباره این کس که تو میگویی آنست که حالی نزدیک افتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس علیه السلام را یافت
نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روح بشکرستان قدس پرواز کرده و در روایتی آنست که ملک الموت بحکم
اطاعت جانش بر داشت و باز حق تعالی بوی داده عزرائیل علیه السلام او را باسمان برد دوزخ بوی نمود و از آنجا ببهشت رفت
و دیگر بیرون نیامد و السلام. اولئک. آن گروه انبیا که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم السلام. الذین انعم الله
آنند که انعام کرد خدای تعالی. علیهم. بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه
من النبیین. از پیغمبران بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند. من ذریة آدم. از فرزندان آدم علیه السلام که ادریس است
و باقی ایشان. و ممن حملنا مع نوح. و از ذریه آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح علیه السلام و آنها غیر ادریس اند
علیه. ومن ذریة ابرهیم. و از فرزندان ابرهیم علیه السلام. و اسرائیل. و از ذریه یعقوب علیه السلام. و ممن هدینا. و از جمله
آنها که نمودیم ایشانرا بحق. و اجتبینا. و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان از نبوت. اذا تتلی علیهم. چون خوانده
شد بر ایشان. آیات الرحمن. آیتهای خدای تعالی بر کتب منزله بر ایشان. خروا. بروی در افتادند. سجدا. در
حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای تعالی را. و بکیا. و گریندگان از خوف وی که گریه را با سماع و تلاوت
کلام ربانی نسبت خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و اگر نتوانید خود را بتکلیف بگریه دارید.

صالح مری رحمه الله فرمود که در خواب قران عظیم الشان بر حضرت صلی الله علیه وسلم خواندم فرمود که یا صالح هذا القرائة
فاین البکاء کلام ربدست متهیج شوق است و چون آتش شوق در کانون دل افروخته کردد دیده اب حرقت ریختن
کیرد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع حزنا بت ای در یغا اشک من در ها بیک تا
نثار دلبر زیبا کنم. اشک کان از بهر او بارند خلق. کوهرست و اشک پندارند خلق. حضرت شیخ مدرس این سجده را
که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود انعام کفته و کریه که متفرع بر روست آنرا کریه فرح و سرور میدارد
چه رحمت رحمانیست مقتضی لطف و رحمت و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طربست نه اندوه و تعب
فخلف من بعدهم. پس در رسید نا ازپس ایشان. خلف. فرزندان بد که از روی غفلت. اضاعوا الصلوة. فرو کذاشتند
نماز را یعنی ترک کردند. واتبعوا الشهوات. و پی روی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر
و زنا و امثال آن. فسوف یلقون. پس زود باشد که بینند. غیا. جزای کمراه تباه کاری یا عذاب و زیان و
کویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب آن چاه بخدای تعالی پناه جویند و بقول بعضی وادیست
در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که پیمانان و متابعان آرزو ابدالآباد بروند. الا من تاب. مکر آنکه
باز کشته باشد از معصیتها. و امن. و ایمان آورده بدل و زبان. و عمل صالحا. و کرده کردارهای شایسته
فاولئک. پس آن گروه تایب مومن. یدخلون الجنة. در آورده شوند ببهشت. ولا یظلمون. و ستم دیده نشوند
شیئا. در چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آنچه بهشت باشد که ایشانرا در آرند. جنات
عدن. بوستانهای اقامت. التی وعد الرحمن. آنها را که وعده داده است خدای تعالی. عباده. بندکان
خود را. بالغیب. بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده ببهشت و آن از ایشان غایبست یا ایشان از آن غایبند
و چون وعده هست از غیبت باک نیست. انه کان. بدرستی که هست. وعده. مأتیا. وعده خدای تعالی
یعنی موعود او که بهشتست آمدنیست و مومنان بدان رسند. لا یسمعون. نشنوند بهشتیان. فیها
در آن بهشتها. لغوا. سخن بیهوده و تباه. الا سلاما. لیکن بشنوند سلام از خدای تعالی یا از ملک یا از یکدیگر
ولهم. و مر ایشانرا. رزقهم. روزی ایشان از نعم بهشت. فیها. در جنت. بکرة. بامداد. وعشیا. و شبانگاه بمقدار
طرفین روز ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که دو وقت طعام می خورند
یا مراد دوام که رزق باشد و توالی آن در بهشت اکرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل
و نهار شناسند در عین المعانی آورده که لیل و نهار بفرو کذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان
نهار برفع حجاب و فتح ابواب و دیلمیان کفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان
روز غلمان و ولدان. تلک الجنة. آن بهشت که ذکر کردیم. التی نورث. آنست که میراث دهیم. من عبادنا. از بندگان
ما. من کان تقیا. هر کرا که پرهیزکار باشد آورده اند که چون از حضرت صلی الله علیه وسلم از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح
سوال کردند فرمود که بیایید تا جواب دهم و استثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست روز جبرئیل علیه السلام بر وی فرو نیامد
و حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول با او کفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل علیه السلام جواب داد و حکایت قول او
در قرآن اینست که. وما نتنزل. و فرو نمی آییم ما فرشتکان. الا بامر ربک. مکر بفرمان و دستوری پروردکار تو
له. مر او راست. ما بین ایدینا. آنچه در پیش ماست از کارهای آینده. وما خلفنا. و آنچه از پس کذاشته ایم
یعنی امور کذشته. وما بین ذلک. و آنچه در میان کان و ما یکون هست یعنی در حال بامر او راست حکم در ابتدای

آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماهست. وما كان و نیست و نبوده و نخواهد بود. ربك نسيا
پروردگار تو فراموشکار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بتو فرستد. رب السموات والارض آفریدگار
آسمان و زمین. وما بينهما و آنچه در میان ایشان است پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که
فراموشکار بود. فاعبده پس او را پرستش کن. واصطبر و شکیبا باش لعبادته مر پرستش او را یعنی چون
دانستی که ترا فراموش نکرده بعبادت خود ثابت باش و با بطاء وحی دلتنگ مشو. هل تعلم آیا میدانی له سميا
مر خدا را مانندی که او را اله توان گفت یا همنامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از
آثار سطوت الهی آن بوده که هیچ از اهل شرك که معبود خود را الله نگفتند عزت احدیت و غیرت الوهیت
این اسم سامی از تصرف کفار در آن و تسمیه بتان بدان در حفظ و امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان
را در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید بیت الله الله چه طرفه نام است این
حرز دل و ورد جان تمام است این. نبی بود نه صاحب یعنی حسبی الله گواه این دعوی. ويقول الانسان
و میگوید انسان یعنی در میان میگویند یا ابی بن خلف استخوانهای ریزه شده را می آرد بطریق استبعاد
میگوید. ءاذا ما مت آیا چون بمیرم من. لسوف هر اینه ما. اخرج حيا بیرون آورده شوم از خاك زنده
یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاك بیرون آید حق تعالی در جواب او میگوید که. اولا يذكر الانسان
آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی. انا خلقناه آنرا که بیافریدیم ما او را. من قبل پیش از این. ولم يك و نبود
شيئا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد بعد عدم شگفت تر است از جمع
مواد بعد از تفرق آن. فوربك پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت لنحشرنهم هر اینه حشر کنیم ایشانرا
یعنی کافرانرا. والشياطين یعنی اقربا از شیاطین که دین داشته باشد هر یکی را با قرینه او در سلسله مقید
سازند. ثم لنحضرنهم پس ایشان بر حوالی دوزخ جهت آنست که تا سعدا ملاحظه کنند از جهت بلیت خلاص یافته
اند سرور ایشان پس حاضر گردانیم ایشانرا و بعضی گفته اند همه آدمیان را حول جهنم گرداگرد دوزخ جثيا
بزانو در آمده از هول حساب و اصرار ایشان بر حوالی دوزخ بینند و ملال ایشان زیاده گردد ثم
لننزعن پس بیرون آریم نخست من كل شيعة از هر گروه ايهم هر کس باشد از ایشان اشد سختتر
و بسیارتر على الرحمن عتيا بر خدای تعالی از جهت سرکشی و جرات یعنی اول از هر امتی آنرا که کافرتر و نافرمانتر
بوده جدا کنیم ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذين هم بآنانکه ایشان اولى سزاوارتراند بها صليا بآتش
دوزخ از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه در آتش افکنند. وان منكم و نیست از شما آدمیان
هیچکس. الا واردها مگر رسنده و گذرنده است بر دوزخ اما چون مؤمنان بر وگذرند آتش مرده و
افسرده گردد و چه در حدیث آمده که بعضی از بهشتیان از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده که
وان منكم الا واردها چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند ورود شما هادی خامده که شما
گذر کردید بدوزخ که آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده است پس ملا آید و مخفی بوده است بیت مؤمن نور
چو داند بر آتشش بخواند سوزش برو نماند گردد چه نور روشن. كان هست ورود بر دوزخ على ربك
پس بحق پروردگار تو حتما جزم و قطعی. مقضيا کاری حکم کرده شده بدان یعنی وعده ایست که البته
واقع شود در آن خلاف نیست و بعضی برانند که ورود بمعنی دخول است و هیچ برّی و فاجری را غاشیه الا که

جه جابر عبد الله رضع از حضرت صلعم روایت کرده

بدوزخ

بدوزخ درآیند اما آتش بر مؤمنان سرد باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام و مؤید این قول است آنکه حق تعالی
میفرماید. ثم ننجي پس نجات دهیم. الذين اتقوا آنانرا که پرهیز کردند از شرك یعنی بیرون آریم از دوزخ
ونذر الظالمين و بگذاریم ستمکارانرا. فيها در آتش جثيا بزانو در آمدگان. واذا تتلى و چون خوانده
شود. عليهم بر مشرکان. اياتنا آیتهای ما. بينات هویدا و روشن معانی او یا دلایل یا اعجازش. قال
الذين كفروا گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش. للذين امنوا مر آنانرا از فقرا یعنی توانگران درویشانرا
گویند. اى الفريقين کدام از این دو گروه کافر و مؤمن. خير بهتراند. مقاما از جهت مکان و موضع
یعنی ما را منازل بهتر است و همه اسباب معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مؤمنان را میگفتند از ما
دو گروه کدام خوشحالتر یند. واحسن نديا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر تو جه در مجمع ما همه صنادید
و اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق تعالی بنا بر افتخار و مباهات ایشان را در هم شکست
فرموده که. وكم اهلكنا و چند هلاك کردیم. قبلهم پیش از مشرکان عرب. من قرن گروه و هی را که مجتمع
بودند در زمان واحد بحسب واقع بودند هم ایشان از کفار عرب. احسن اثاثا نیکوتر از جهت
امتعه بیت که آرایش منازل بدان باشد. ورئيا و نیکوتر ایشان در هیئات و منظر آن مال هلاکت
از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند
و اینرا بتبی. قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم. من كان في الضلالة هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق
فليمدد پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند. له الرحمن مدا مر او را خدای تعالی
و باز میکشد عمر او را باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی درپی او میرساند حتى اذا
راوا تا وقتی که بینند. ما يوعدون آنچه بیم کرده شده اند بدان. اما العذاب یا عذاب در دنیا
بقتل و اسر. واما الساعة و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال. فسيعلمون پس زود
باشد بدانند. من هو شر آنرا که بدتر است از هر دو گروه. مكانا از جهت مکان چو جای مؤمنان در
جنان باشد و ماوی ایشان در درکات نیران باشد. واضعف و بدانند آنرا که ضعیفتر است. جندا
از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای تعالی و ملائکه و انبیا و مددکاری
رسد و مشرکانرا مطلقا یاری و هوا داری نباشد وما للظالمين من انصار. ويزيد الله و می افزاید خدای
تعالی در دنیا. الذين اهتدوا آنانرا که یافته اند بکتاب او. هدى راه نمودنی یعنی گرویدن بآنچه از
قرآن نازل شده حق تعالی هدایت ایشانرا بتصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیادت کنند. والباقيات
الصالحات و عملهای شایسته باقی از صلوة خمسه یا کلمات اربعه و غیر آن مر ایشانرا خير بهتر است
عند ربك نزدیك خدای تو. ثوابا از جهت پاداش. وخير مردا و بهتر است از جهت باز گشت یعنی
اگر کافران را در دنیا جاه و مال است در آخرت نکال و وبال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت
دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز و نامدارند بعقبی
کامران و کامگاراند. آورده اند که خباب بن الارت رضی الله عنه را بر عاص بن وائل درهمی بود روزی او را
بادای آن تقاضا کرده او گفت وام ترا باز ندهیم تا بمحمد صلی الله علیه وسلم کافر نشوی خباب گفت لا والله
نشوم بدان حضرت صلی الله علیه وسلم نه مرده و نه زنده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت که آن روز که

مبعوث شوی ووام خود ازمن بستان که اگر آنچه میگوی حق است من از تو افضل خواهم بود و مال
و فرزند من بیشتر حق تعالی این آیت فرستاد · أفرأيت الذي كفر · آیا ندیدی آنانرا که بنگرویدند · بآياتنا
بآیتهای ما یعنی قرآن و دلایل و وحدت · وقال · و گفت یعنی عاص بخدای تعالی فردای قیامت · لأوتين
هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند · مالا وولدا · مال و فرزندان · أطلع الغيب · آیا مطلع شده بر
غیب یعنی لوح المحفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید · أم اتخذ · آیا فرا گرفته است · عند
الرحمن عهدا · نزدیک خدای تعالی عهد پیمان بدین صورت · كلا · نه چنانست که میگوید · سنكتب · زود باشد
که بنویسیم یعنی نگاه میداریم · ما يقول · آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظت امر کنیم که بنویسد
ونمد له · و باز کشیم برای او · من العذاب مدا · باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را
بدترین وجه که عذابی بر بالای [بدو] رسانیم · ونرثه · و میراث گیریم یعنی باز بستانیم بمرگ او · ما يقول · آنچه
میگوید که فردا بمن خواهد داد یعنی مال و فرزند · ويأتينا · و بیاید بما بوقت مرگ یا در روز رستخیز · فردا
نه مال دنیا و نه فرزندی قرین او · واتخذوا · و فرا گرفتند مشرکان قریش · من دون الله · بجز خدای تعالی
آلهة · خدایان چون ملائکه و اصنام · ليكونوا · تا باشند این معبودان · لهم عزا · مر ایشانرا سبب عزت و ارجمندی
یعنی بشفاعت متعزز گردند نزدیک خدای تعالی · كلا · ایشان نه چنانست که عزیز گردند · سيكفرون
زود باشد که کافر گردند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و متعزز نباشند · بعبادتهم · به پرستش ایشان یا کافران
چون بهول قیامت دانا گردند و منکر شوند پرستش بتان را · ويكونون · و باشند · عليهم · مر معبودان خود
ضدا · دشمن یا آلهه ایشان · ألم تر · آیا ندیدی و ندانستی · أنا أرسلنا الشياطين · آنانرا که فرستادیم دیو
دیوان را · على الكافرين · یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم · تؤزهم · می
جنبانند ایشانرا · أزا · جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی و از جای می برند تا وسوسه و ولایت
فلا تعجل عليهم · پس شتاب بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل مکن · إنما نعد · جز این نیست که ما میشماریم
لهم · برای ایشان ایام اجال را · عدا · شمردنی که در آن خلاف نیست چون ایام منقضی گشت فرود آید آنچه مقرر
شده · يوم · یاد کن روزی را · نحشر المتقين · که فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم · إلى الرحمن · بسوی
بهشت خدای بخشاینده · وفدا · در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سواره به بهشت
برند چنانچه دامادان را بدرگاه بر عروس بهشت برند امام قشیری قدس سره فرموده که یعنی بر عجایب طاعات و
عبادات باشند و قومی بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند ایشانرا بر روضه جنان برند و آنانکه بر جانب
رحمت خدای تعالی طالب باشند ایشانرا بقرب رحمن خوانند چنانچه بهشت جوی دیگر است و رحمن جوی دیگر در کشف
الاسرار آورده اند که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی پیش او استاده دعا میکرد که خدایا برو رحمت کن
و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بر آورد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و عزت با حور و قصور بر من
جلوه میدهند من گوشه چشم بهمت بر و نیفکنده ام اکنون بدنگاه ترسیده ام و زحمت خود آورده برای بهشت تو رحمت
میخواهی
باغ خرم وصل از برای دیدنش باید مرا · بی جمالش روضه رضوان چه کار آید مرا · ونسوق المجرمين
و برانیم کافران را · إلى جهنم · بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند · وردا · تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان
لا يملكون الشفاعة · نتوانند و نیابند متقی و نه مجرم در خواست هیچ شفیعی · إلا من اتخذ · مگر کسی که فرا گرفته باشد

نصف

عند الرحمن · نزدیک خدای تعالی · عهدا · پیمان برای شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند
کسی را شفاعت کردن مگر از خدای تعالی دستوری یافته باشد · وقالوا · و گفتند کفار بنو ملیح و یهود
و نصاری از روی جهل که · اتخذ الرحمن ولدا · فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر
علیهم السلام · لقد جئتم شيئا إدا · بدرستی که آوردید چیزی زشت و ناخوش و بی ادبانه · تكاد السماوات · نزدیک
شد که آسمانها · يتفطرن · شکافته شود · منه · از عظمت آن سخن · وتنشق الأرض · و بازشکافد زمین و
تخر الجبال · و بیفتد کوهها · هدا · بشکند شکستی پاره پاره کردد · أن دعوا للرحمن ولدا · که خدا را فرزند
چون بدو اسناد کردند · وما ينبغي · و نسزد و لایق نباشد · للرحمن أن يتخذ ولدا · خدای تعالی از مجانست منزه
است تا بقضای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد انس و الفت با ایشان و استظهار و تزیین بدیشان · إن
و نیست · كل من في السماوات والأرض · هر که در آسمانها و زمین است · إلا آتي الرحمن · مگر آینده در قیامت
بسوی رحمن · عبدا · در حالتی که بنده باشد · لقد أحصاهم · بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه
کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او نیستند · وعدهم · و شمرده است اشخاص و افعال ایشانرا · عدا
شمردنی · وكلهم · و همه ایشان · آتيه · آینده است · يوم القيامة · روز رستخیز · فردا · تنها بی اعتبار و انصار
إن الذين آمنوا · بدرستی آنانکه گرویدند · وعملوا الصالحات · و کردند عملهای پسندیده · سيجعل · زود باشد که
پدید کند · لهم الرحمن · برای ایشان خدای تعالی · ودا · دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند
بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل علیه السلام را گوید که من فلان را
دوست دارم تو هم او را دوست دار جبرئیل علیه السلام او را دوست گیرد و منادی ندا کند در میان آسمان که حق تعالی
فلانرا دوست میدارد شما هم او را دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او در اوضع
کنند در زمین تا زمینیان او را دوست گیرند · فإنما يسرناه · پس جز این نیست که آسان کردیم قرآن را که منزل
ساختیم · بلسانك · بزبان تو یعنی بلغت عرب تا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم · لتبشر · تا مژده دهی
به المتقين · بدو پرهیزکارانرا که از شرک اجتناب نموده اند · وتنذر به · و بیم کنی بآن · قوما لدا · گروه ستیزکاران
سخت خصومت را · وكم أهلكنا · و چند هلاک کردیم · قبلهم · پیش از قوم تو · من قرن · از اهل زمان یعنی در
هر قرنی قومی را از مشرکان بهلاک رسانیدیم · هل تحس · هیچ یابی و می بینی · منهم · از آن هلاک شدگان
من أحد · یکی را · أو تسمع · یا میشنوی · لهم · مر ایشانرا · ركزا · آواز پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود
آید مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی ببیند و نه آوازی که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام
در نساخت و همه را دست فنا در دام خمول و نسیا انداخت کان لم يخلقوا و لم يكونوا · کو اثر از سروران تاج بخش
کو اثر از خسروان تاجدار · سوخت دلم از تهی تاجوری · خاک شد تخت ملوک کامکار · سورة طه خمس وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحيم طه · در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سورهاست
این مقدار اختلاف نیست که در طه یعنی این از حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از
اسماء الله یا مفتاح اسم الهی طاهر و هادی و جمعی بر آنند که اسمیست از اسمای حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه مزمل و مدثر
پس منادی باشد و حرف ندا از و محذوف یا اشارتست بدو اسم آن حضرت صلی الله علیه و سلم طالب و هادی یعنی طالب شفاعت
و هادی بشر یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغيوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق تعالی

در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه طی کرده نفوس اکوان از صفحهٔ سر محمدی صلی الله علیه وسلم وها حدیثست از آنکه
هدایت یافت بقرب سکوت سرمدی وبقول بعضی این دو حرف منقسم بها اند وهر یک اشارتست بچیزی در تبیان آورده که
قسم بطول وهدایت الهی وبطینت پاک وهمت عالی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تیسیر آورده که از حضرت امام جعفر الصادق
رضی الله عنه نقل است که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم قوله تعالی ویطهرکم تطهیرا وبقولی بطوبی
وها وی که اشارتست بجنت ونار در زاد المسیر آورده که طا طیبه است وها مکه وبدین دو حرم محترم قسم یاد
میکند یا طالب الغازیانست وها هرب کافران یا طرب اهل جنان وهوان ارباب نیران قوی بر آنند که این لفظ
از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است با نا یا رجل بلغت علت یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ان
السفاهة طاها فی خلایقکم ودیگر گفته صغر بطاها فی البقاء فلم یجب وبدین منادی حضرت صلی الله علیه وسلم باشد
ودر بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است وها پنج ومجموع چهارده غالب آنست که ماه را مرتبهٔ بدریت
در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرجست که ای ماه شب چهاردهم ومنادی حضرت صلی الله علیه وسلم است
وبدریت اشارت است بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما لا یخفی علی العرفاء بیت ماه چون کامل شود انور بود
زانکه او مرآت نور خور بود • گاه ماه بدری گاه شاه بدر صدر • تو مشروح کارت نیز صدر • در شب تاریکی کفر وضلال •
از مهت روشن بود نور جلال • وگویند طه در اصل طأها بود همزه را حذف کرده اند طه امر است از وطاء یطاء
وها کنایتست از ارض کنایتم غیر مذکور در بدایت حال حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تهجد بر خواستی وبر یک قدم
استادی برین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد وامر فرمود که طه یعنی بسپر بقدمین خود
مر زمین را یعنی بگذار هر دو پای بر زمین نه وگویند روزی ابو جهل واحزاب او را طعنه میزدند حضرت صلی الله علیه وسلم را
که تو بترک دین ما خود را برنج انداخته یا طعنه می زدند که قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم فرود نیامد مگر برای آنکه او را در رنج و
تعب اندازد آیت آمد که طه ای مرد که چون تو هیچکس قدم در میدان مردی ننهاد • ما انزلنا • نفرستادیم ما
علیک القرآن • بر تو قرآن را • لتشقی • تا در رنج افتی وشب خواب نکنی وبواسطهٔ قیام در نماز الم و ورم پای
مبارکش رسد • الا تذکرة • لیکن او را فرستادیم بر توجهت پند دادن • لمن یخشی • مر آنکس را که بترسد تخصیص
خاشی با آنکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست بدان • تنزیلا • فرو فرستاده شد فرو فرستادنی • ممن خلق •
الارض • از آنکس که بیافرید زمین را • والسموات العلی • واسمانهای بلند را • الرحمن • اوست بسیار بخشایش
علی العرش استوی • بر عرش مستولی شد اراد واضافهٔ استیلا بر عرش بآنکه حق تعالی هر چه همه موجودات مستولی
است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات امام ماتریدی مذکور است که عرش بمعنی ملک آمده وحق
تعالی بر ملک خود مستولی وغالبست در فتوحات آورده شیخ قدس سره که استوای خداوند جل جلاله بر عرش در
قرآنست ومراد بدین ایمان است تاویل نجوم که تاویل درین باب تاویل طغیانست بظاهر قبول کنی وبباطن تسلیم
دوم که اعتقاد اهل سنت است اما سیدانم که نه محتاج بمکان است نه عرش بردارندهٔ اوست که بردارندهٔ
ونگاه دارندهٔ عرش اوست بیت نی مکان ره یافت سویش نه زمان • نی بیان دارد خبر زو نی عیان • این همه مخلوق حکم
داورست • خالق عالم از عالم برترست • له ما فی السموات • مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علوی
وما فی الارض • وآنچه در زمین است مخترعات سفلیه • وما بینهما • وآنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و
طبقات ناری وهوائی • وما تحت الثری • وآنچه در زیر طبقهٔ ترابیست از زمین ثری طبقهٔ زیر تراست از

طبقات

طبقات ارضی وآن موضعی است صخره صماء بر بالای اوست در تیسیر وغیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست
که هفت آسمان بر دوش فرشته ایست وقدمین فرشته بر صخره ایست وصخره بر شاخ گاوی از فردوس وقوایم گاو
بر پشت ماهی از حوض کوثر وماهی ثابت بر بحر وبحر بر جهنم بزمین ریح وریح بر حجابی از ظلمت وآن حجاب بر ثری و
علم اهل آسمان تا ثری برسد وما تحت الثری جز حق تعالی ندانند • وان تجهر بالقول • واگر آشکارا کنی سخن را فانه
بدرستی که او • یعلم السر • میداند پوشیده • واخفی • وآنچه از پوشیده برتر است گویند سر آنست که بنده میکند
ومی پوشد واخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید واخفی آنکه در دل نگاه دارند
الله لا اله الا هو • اوست خداوند بحق ونیست معبودی سزای پرستش مگر او • له الاسماء الحسنی • مر اوراست
نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده • وهل اتیک • وآمد است بتو • حدیث موسی • خبر موسی وقصهٔ او
دانسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن • اذ رای نارا • ویاد کن چون دید موسی علیه السلام آتشی در اخبار آمده است
که چون موسی علیه السلام از شعیب علیه السلام دستوری طلبید که در مصر رود بمادر وبرادر رخو در اببیند شعیب اجازت
داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود ومظلم وبرف میبارید ایشان راه گم کردند بنزدیک وادی
ایمن رسیدند وصفورا که دختر شعیب علیه السلام بود حلیلهٔ او بود در موضع حمل بدید آمد به آتش محتاج شد
موسی علیه السلام چندانچه سعی فرمود از سنگ وآهن آتش بیرون نیامد ناگاه آتشی از دور دید • فقال لاهله
امکثوا • پس گفت مر اهل وعیال خود را که درنگ کنید درهمین موضع که • انی آنست نارا • بدرستی که من دیدم آتشی
لعلی آتیکم • شاید که بیارم برای شما • منها بقبس • از آن آتش شعله در سر چوب یا نی گرفته یا جرعهٔ خورد از آن
یعنی فتیلهٔ یا چوب روشن کنم یا اخگری بیارم • او اجد • یا شاید که بیابم • علی النار • بر سر آن آتش • هدی •
راهنمای که ما را بشارع رساند پس کسان خود را گذاشت وتنها بجانب آتش روان شد • فلما اتیها • پس
آن هنگام که بیامد بآن آتش دید سفیدی در درختی که عناب یا عوسج بوده بر افروخته ودر حوالی آتش
هیچکس نه متحیر شد از روشنی آتش وسبزی درخت متعجب بود ناگاه • نودی یا موسی • ندا کرده شد که ای
موسی • انی انا ربک • بدرستی که من منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید وتحقیق است یعنی شک مکن
ومتیقن شو بآنکه منم آفریدگار تو ام • فاخلع • پس بیرون کن وبیفکن از پای خود • نعلیک • نعلین خود را
گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ واصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده طاهر اما
حق تعالی بخلع آن فرمود که تا قدم موسی علیه السلام تراب ارض مقدسه مس کند وبرکت آن بپای موسی علیه السلام رسد
محققان گویند که این تعلیم طریق تواضع وادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت ولهذا طایفهٔ از متصلفه چون
بشر حافی قدس سره فرموده اند بیت کنجی که زمین آسمانها طالب اوست • تا در نگری برهنه پایان دارند
وگفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل وولد ومال فارغ کن امام قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیا
وآخرت را از دل بیرون کن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه • انک • بدرستی که تو • بالواد المقدس طوی •
بوادی پاکیزهٔ مبارک ستوده که طوی نام اوست • وانا اخترتک • ومن برگزیدم ترا برای نبوت • فاستمع
پس گوش فرا دار • لما یوحی • آن چیزی را که وحی کرده میشود بتو آن وحی کدام است • اننی انا الله • بدرستی که
منم خدای تعالی • لا اله الا انا • نیست خدای تعالی بجز من • فاعبدنی • پس مرا پرستش کن واین وحی مقصود بوده
بر تقدیر توحید که متمنی علم است وامر بعبادت کمال علم است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده

فرمود که واقم الصلوة و بپای دار نماز را لذکری برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من ترا بثنا یاد میکنم
ان الساعة بدرستی که ساعت رستخیز آتیة آینده است اکاد اخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت او را
جهت تخویف بعذاب که وقت آن نیست اتم واشد باشد و اگر اخفی بمعنی سلب و خفا دارند معنی آنست که
نزدیک شد که ظاهر گردانیم آنرا لتجزی متعلق است باتیة یعنی قیامت بیشک آینده است که تا پاداش
داده شود کل نفس هر تنی بما تسعی بانچه میشتابد از عملها و میکند فلا یصدنک پس باید که ترا باز ندارد
عنها از ایمان بقیامت من لا یومن آنکسی که نمیگرود بها بوقوع آن واتبع و پی روی کرده است هواه
آرزوی نفس خود را پس بصد و این کس از راه مرو فتردی که هلاک شوی خطاب با موسی است علیه السلم و
مراد امت اوست علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله فرموده اند که ره بمانند که انا نجا که وانا اخترتک تا اینجا
مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و مراد بدین تقدیر امت باشند القصه چون موسی علیه السلم نعلین از پای
بیرون کرد و راه وادی مقدس فرا گرفت خطاب رسید و ما تلک آن چه چیز است بیمینک یا موسی بدست
راست تو ای موسی حق تعالی جهت استیناس و رفع دهشت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست
استفهام متضمن تشبیه است یعنی حاضر شو تا عجایب بینی قال گفت موسی علیه السلم هی عصای این عصای منست اتوکا علیها
و آن عصای از چوب مورد بهشت بود طول او ده ذرع یا پنجاه ذرع و سر او دو شاخه و در زیر او سنانی
نشانده و نامش علیق بود یا نبعه از آدم علیه السلم بشعیب علیه السلم میراث رسیده و از وی بموسی علیه السلم رسیده القصه
جواب داد جهت تعداد نعم ربانی بران افزود واهش و فرو میریزم برگ از درختها بها بدان عصا
علی غنمی بر گوسفندان خود ولی فیها و مرا در ان عصا مارب اخری کارهای دیگر است آورده اند که در
راه با موسی علیه السلم سخن گفت و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب شدی
رمه را محافظت نمودی و چون بسر چاه رسیدی بقدر رسیمان و شعبتی او دلو شدی و چون بر زمین
زدی درخت سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی علیه السلم بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون
شمع و چراغ افروختی و نور دادی و چون موسی علیه السلم اجمالا گفت مرا با او کارهاست قال گفت خدای تعالی القها
یا موسی بیفکن او را ای موسی و موسی علیه السلم گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور باید انداخت فالقیها پس بیفکند
او را از قفای خود فی الحال آواز عظیم بگوش او رسید باز نگریست فاذا هی پس از آنجا آن عصا حیة
ماری بود تسعی میشتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد عصا و بعد از ان بزرگ شد برابر
شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطبر و کوتاه و رفتن آغاز کرد و میان او تا کنارهای دهن او هفتاد
یا چهل ذرع بود و در دهن او دندانهای بزرگ و دو چشمش برق آسا می درخشید بسنگها که رسیدی آن
لقمه کردی و بدرختهای بزرگ که رسیدی از بیخ بر کندی و خوردی چون موسی علیه السلم وی را دید ترسان شد
و روی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای تعالی بگیر وی را ولا تخف و مترس از وی سنعیدها زود باشد که
باز گردانیم و ببریم وی را سیرتها الاولی بهیئت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی
بموسی علیه السلم رسید روی باژدها نهاد و دست خود در دهن او کرد و همچنین او را بگرفت همان عصا شد و در شعبه
در دست وی دل موسی علیه السلم آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که واضمم یدک و ضم کن سر دست خود را الی
جناحک بسوی پهلوی خود در زیر بغل تخرج تا بیرون آمد بیضاء سفید روشن من غیر سوء بی عیبی و

علتی

علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع بود مانند برق آیة اخری فرا گیر
آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود را لنریک اینچنین کردیم تا بنمایم ترا من آیاتنا الکبری یعنی از نشانهای بزرگ ما
اذهب برو بدین الی فرعون بسوی فرعون و دعوت کن او را به پرستش من انه طغی بدرستی که او از حد گذشته
دعوی ربوبیت میکند چون موسی علیه السلم مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر
او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تعالی تقویت طلبید و آغاز دعا کرد و از روی نیاز قال گفت رب
اشرح لی ای پروردگار من گشاده گردان برای من صدری سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا
مرا تحمل و برده بار ساز تا از سخن تنگدل نشوم ویسر لی و آسان کن برای من امری کار مرا که
تبلیغ رسالتست واحلل و بگشای عقدة گره را من لسانی از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخنان
مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی علیه السلم دست در ریش
او دراز کرد و قدری از ان بگرفت و بر کند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذر آغاز
فرمود که این کودک جوهر رخشان دید بدان متوجه شد و اگر جمره آتش بیند هم بدان دست دراز کند پس
طشتی پر آتش و ظرفی پر پیش موسی آوردند جبریل علیه السلم دست وی را گرفته بسوی جمره آتش برد جمره برداشته
بر دهان نهاد و زبانش بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن
عقده منحل گردد دیگر گفت واجعل لی و گردان برای من یعنی مقرر کن وزیرا یاری دهنده یا بار برنده
من اهلی از کسان من هارون اخی هارون برادر مرا اشدد به محکم کن بوی ازری پشت من و
اشرکه و انباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحک تا ترا بپاکی
یاد کنیم یا برای تو نماز گذاریم کثیرا بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار انک
بدرستی که تو کنت هستی تو بنا بصیرا بینا یا توانا بانچه صلاح ما در آنست قال قد اوتیت گفت
خدای تعالی که بتحقیق داده شدی سؤلک یا موسی مطلوب و مسئول خود ای موسی یعنی هر چه خواستی بتو
دادم ولقد مننا بدرستی که منت نهادیم علیک مرة اخری بر تو یعنی نعمت دادیم ترا در وقتی دیگر اذ اوحینا
چون وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم
در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو درمانده شد ملهم ساختیم
یا بزبان ملکی نه بر وجوب نبوت پیغام کردیم ان اقذفیه این که بیفکن موسی را علیه السلم فی التابوت در
صندوق بعد از انکه در وی پنبه نهاده باشی و سر آن بقیر محکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن تابوت را
فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند دریا صورتش امر است و معنیش خبر یعنی
دریا او را می افکند بالساحل بکنار یاخذه تا فرا گیرد او را عدو لی دشمنی که مراست وعدو له
دشمنی که او راست یعنی فرعون را تکرار عدو بجهة مبالغه عداوت اوست آورده اند که مادر موسی علیه السلم
موسی را بامر حضرت الهی در صندوق نهاد و بدریای نیل افکند و جوی از ان دریا بخانه فرعون میرفت صندوق
از ان بباغ فرعون در آمد او با زنان خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش رسید بگرفتند و سرش
باز گشاده کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست چشم نرگس
چکنم چشم تو رعناتر ازوست قتاده رضی الله عنه فرمود که در چشمهای موسی علیه السلم ملاحتی بود که هر که او را دیدی

دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او بدیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق تعالی میفرماید
والقیت علیک · و افکندم بر تو · محبة منی · دوستی کائن یعنی تخم محبت ترا در دلها کاشتیم تا بر تو
مهربانی ورزند · ولتصنع · و تا پرورده شوی · علی عینی · بر دیده من یعنی بعلم و ارادت من در خبر است که فرعون
و آسیه او را بعزیزی بر داشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی علیه السلام
شیر وی نگرفتی مادر موسی علیه السلام دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل میرود و چشم بر صندوق میداد که کجا
میرود چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که
برادرش شیر کسی می آشامد خود را پیش آسیه افکند · اذ تمشی · یاد کن که چون میرفت · اختک · خواهر تو
فتقول · پس گفت · هل ادلکم · آیا دلالت کنیم شما را ای حاضران · علی من یکفله · بر کسی که تکفل این طفل کند
و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسانها کنم مریم بیرون رفت فی الحال مادر بیاورد و موسی علیه السلام را
در کنار گرفت · فرجعناک · پس باز گردانیدیم ترا · الی امک · بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم · کی تقر · تا شاید که
روشن شود · عینها · چشم مادر بلقای تو · ولا تحزن · و تا اندوهناک نگردد بفراق تو · وقتلت نفسا · و بکشتی
آن نفس را یعنی آن قبطی را که اسرائیلی بتو استعانت کرده او و فرعونیان دانستند و قصد تو کردند بجهة
قصاص · فنجیناک من الغم · پس برهانیدیم ترا از غم کشتن و امر کردیم که بمداین هجرت کنی · وفتناک فتونا · و بیازمودیم
آزمودن یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی علیه السلام و قتل قبطی و هجرت
بمداین در سوره قصص مشروح می آید انشاء الله تعالی · فلبثت · پس درنگ کردی · سنین · سالها · فی اهل مدین
درمیان اهل مدین و آن هجده یا بیست و هفت سال است · ثم جئت · پس آمدی · علی قدر یا موسی · بر اندازه
که تقرر کرده بودیم ای موسی علیه السلام و اینجا با تو سخن گفتیم · واصطنعتک · و ترا برگزیدیم و خالص گردانیدم · لنفسی · برای محبت
خود را یعنی ترا دوست گرفتم · اذهب انت · برو تو · واخوک · برادر تو · بایاتی · بمعجزهای من · ولا تنیا · و سستی مکنید
فی ذکری · در رسانیدن ذکر من یعنی تبلیغ عبادت · اذهبا · بروید هر دو · الی فرعون · بسوی فرعون · انه طغی · بدرستی که او در عصیان
از حد درگذشته است · فقولا له · پس سخن گوئید او را · قولا لینا · سخنی نرم یعنی ندا را بنمائید با او و او را
دعوت کنید در سوره مستورت هل لک الی ان تزکی مبادا که درشتی نمائید با شما غضب کند با آنکه حق تربیت
در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند او را بکنیه خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند
بر هر تقدیر رعایت مکنید · لعله یتذکر · شاید که او پند گیرد بکلام شما · او یخشی · یا بترسد از عذاب خدای تعالی
تذکر محقق است و خشیت حضرت متوهم پس موسی علیه السلام از این محل متوجه شد و بر بنی اسرائیل خود برفت در تیسیر
آورده که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بردند و بیامد و روز دیگر خبر یافتند در آن صحرا متحیر بماندند و قضا را
اهل مدین جمعی آنجا رسیدند صفورا را شناختند پیش پدرش علیه السلام بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی
علیه السلام و بنیاء علیه السلام بیشان رسید القصه چون موسی علیه السلام بمصر توجه نموده وحی آمد بهارون علیه السلام که باستقبال
برادر براه مدین روانه شو پس در اثنای طریق ملاقات نمودند و موسی علیه السلام شرح احوال بتمامی باز گفت
هارون گفت ای برادر شوکت و سطوت آن ظالم دیگر زیاده شده او بی سببی حکم بقتل و بقطع و صلب میکند
موسی علیه السلام اندیشناک و هر دو برادر باتفاق · قالا ربنا · گفتند ای پروردگار ما · اننا نخاف · بدرستی که ما
میترسیم · ان یفرط علینا · از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نمائیم · او

او یطغی

ان یطغی · یا آنکه زیاده کند خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه بگوید · قال · گفت خدای تعالی
با موسی و هارون · لا تخافا · مترسید از افراط و طغیان او · اننی معکما · بدرستی که من با شمایم بحفظ و نصرت
اسمع · میشنوم دعای شما یا آنچه او گوید بنسبت · واری · و می بینم آنچه او کند با شما یعنی خاطر جمع دارید
که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند · فأتیاه · پس بروید بدو · فقولا · پس بگوئید · انا رسولا ربک
ما دو فرستاده پروردگار توایم · فارسل · پس بفرست · معنا · با ما · بنی اسرائیل · فرزندان یعقوب را بارض مقدسه
باز رویم که مسکن آبای ما بوده · ولا تعذبهم · و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل
اولاد · قد جئناک بایة · بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی معجزی · من ربک · از نزدیک پروردگار تو · والسلام علی
من اتبع الهدی · و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت بر آنکس که پی روی کند و راه راست رود یا بسلامت هر دو
سرا مر او راست · انا قد اوحی الینا · بدرستی که وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده · ان العذاب
بآنکه عذاب دنیا و آخرت · علی من کذب · بر آنکس است که تکذیب کند معجزه · و تولی · و پشت بر آن کند پس موسی
و هارون علی نبینا و علیهما السلام بحکم حضرت الهی بدرگاه فرعون و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند
ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادة او میخوانیم و آن کلمات که حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند · قال · گفت فرعون
فمن ربکما یا موسی · پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنی نکته در آن بود که
موسی علیه السلام را بدان تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بزبان موسی علیه السلام
عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمیشود و خواست که او را نزد حضار مجلس انفعالی دهد [illegible]
عقده خبر نداشت پس بزبان فصیح · قال · گفت موسی علیه السلام · ربنا الذی · پروردگار ما آنکس است که از
محض رحمت · اعطی · داده است · کل شیء · هر چیزی را از انواع مخلوقات · خلقه · صورتی و شکل او
لایق و موافق حال او یا داد هر یکی از خلایق را از آنچه قوام او و استعلام او در وجود معایش بدان است
ثم هدی · پس او در راه نمود بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی زوجه را در نظر او
در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بود و نمود و گفته اند که خلقه مفعول اول است و تقدیر الکلام
آنکه داد او دیگران خود را هر چیزی که بدان محتاجند و چون مقصود بیان معطی بود آنرا تقدیم کرد فرعون
که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم بعبادت چنین خدای تعالی میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید و جهة
تعیین موسی علیه السلام را گفت · قال · گفت فرعون · فما بال القرون الاولی · پس چیست حال قرنهای نخستین چون
قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را نپرستیدند این زمان در سعادت دولتند یا در شقاوت نکبت · قال
گفت موسی علیه السلام · علمها · علم حال و مآل آن گروه · عند ربی · نزدیک پروردگار منست · فی کتاب · در لوح المحفوظ
نوشته شده · لا یضل ربی · خطا نکند و فرو نمی گذارد پروردگار من همه چیز را · ولا ینسی · و فراموش
نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهد و گفته اند
مراد فرعون استفسار قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که بر انگیخته نمی شوند موسی علیه السلام جواب
داد که آنرا جز خدای تعالی کسی دیگر نمیداند و باز بسر همان سخن اول رفت که وصف حق تعالی میکرد و گفت خدای
من · الذی جعل · آنست که گردانید · لکم الارض · برای شما زمین را · مهدا · فرش گسترانیده که بر آن
می نشینید و سکنی میسازند · وسلک لکم · و روشن گردانید برای شما · فیها · در آن زمین · سبلا ·

راهها را بدان راه از زمینی بزمینی می‌روید و بمصالح خود قیام می‌نمایید. وانزل من السماء و فرو فرستاد
از آسمان ماء آبی که باران است. فاخرجنا به و بیرون آوردیم بسبب آن آب الالتفات از غیبت بتکلم تنبیه
بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج نیست ما بیرون می‌آریم با آب باران. ازواجا اصناف گوناگون. من نبات
شتی از رستنیهای پراکنده که لون و طعم و رایحهٔ هر یک مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین. کلوا پس گفتیم
بخورید بیرون آورده هرچه خوردن را شاید انار و ثمار و حبوب. وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان را در چراگاهها
که خوردن شما را نشاید. ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد. لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و حکمت
لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح. منها از زمین خلقناکم
آفریدیم شما را نطفه اصل خلقت پدر شما و اول غذاهای شما خاک زمین است. در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته را
می‌فرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی باشد قدری برمیدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود اوست می‌ریزد و انگاه از
تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میگردد چنانچه حق تعالی میفرماید که شما را از زمین آفریدیم. وفیها
نعیدکم و در زمین باز بریم شما را بعد از مرگ. ومنها نخرجکم و از زمین بیرون آریم. تارة اخری باری دیگر بجهة
حساب و جزا. حکیم فردوسی راست. بخاکت در آرد خداوند پاک. دگر باره بیرون آرد و ز خاک. بدان حال کاینجا
بخاک اندرون. بدان گونه از خاک آیی برون. اگر پاک در خاک گیری مقام. برآری از و پاک و پاکیزه نام. پس فرعون
حجت و معجزه طلبید حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود
از آیات تسعه بعد از معجزه می‌دید و منکر و چنانچه حق تعالی فرمود. ولقد اریناه و بدرستی که نمودیم فرعون را
آیاتنا کلها همه معجزها که بموسی علیه السلام داده بودیم. فکذب پس بدروغ نسبت داد موسی علیه السلام را. وابی و سر باز زد
از آنکه ایمان آرد و فرمان برداری کند و از روی عناد. قال گفت اجئتنا آیا آمدی بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را
من ارضنا از زمین ما که مصر است. بسحرک یا موسی بجادوئی خود ای موسی یعنی دانستیم و میخواهی که بسحر ما را
از زمین مصر بدر کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان. فلنأتینک بسحر پس هر اینه بیاریم
ما برای تو جادوئی مثله مانند جادوئی تو و آن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی
و جادوگری. فاجعل پس مقرر کن. بیننا و بینک میان ما و شما. موعدا وعده بجهة معارضه چنان وعده که
بهیچ وجه. لا نخلفه خلاف نکنیم. نحن ولا انت نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم. مکانا سوی
در جائی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو یا مکان مستوی هموار که در و پستی و بلندی نباشد تا همه
مردم نظاره توانند کرد. قال گفت موسی علیه السلام موعدکم یوم الزینة زمان وعدهٔ شما روز آرایش قبطیان و آن روز
عید بود مردم اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی روز نوروز بوده یا عاشورا
وان یحشر الناس و آنکه جمع کرده شوند مردمان. ضحی در چاشتگاه که روشن‌تر است از باقی روز
یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی علیه السلام آن روز را تعیین نمود تا ظهور حق
زهوق باطل علی رؤس الاشهاد دست و وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد. فتولی فرعون پس بازگشت
فرعون از مجلس و بخلوت درآمد و جهة جمع کردن سحره کسان را فرستاد. فجمع کیده پس جمع کرد آن چیز را
که بآن کید کنند از سحره و آلات سحر. ثم اتی پس آمد بوعده‌گاه با ساحران. قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام جادوان را
چون ملاقات کردند با ایشان که ای قوم. ویلکم وای بر شما. لا تفتروا علی الله افترا مکنید و مبندید

برخدای تعالی. کذبا دروغی که آیات او را سحر گویید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی می‌بندید
بشرکت دیگری با او. فیسحتکم مستاصل کرداند و بیخ برکند شما را. بعذاب بعذابی که نازل کرداند بشما. وقد خاب
بدرستی که بی بهره و ناامید ماند. من افتری هر که افترا کرد بر خدای تعالی. فتنازعوا پس گفت و شنید کردند جادوان
امرهم در کار خود. بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام گفتند این سخن سخن ساحران نمی‌ماند
واسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن خود را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که برما غالب آید متابعت
او باید کرد آورده‌اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشاورت میکنند پرسید که
چه میگویید ایشان از ترس فرعون. قالوا گفتند. ان هذان لساحران بدرستی که این هر دو جادوانند
یریدان میخواهند. ان یخرجاکم آنکه بیرون کنند شما را. من ارضکم از زمین شما. بسحرهما بجادوئی خود ملکت
مصر را در تصرف آرند. ویذهبا و ببرند. بطریقتکم المثلی مذهب شما را که افضل مذاهبات و دین و مذهب
خود را ظاهر کنند و یا ببرند اکابر و اشراف شما را یعنی روی دل ایشان از شما برگردانند و بسوی خود متوجه
گردانند علما را در لفظ هذان اختلاف است گویند بلغه خثعم تثنیه در هر سه حال از اعراب بالف می‌باشد
و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه و صاحبها حفص که ان بتخفیف
میخواند واو را نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون ملعون از سحره شنود که
موسی و هرون علیهما السلام ساحرانند و داعیهٔ اخراج قبطیان از مصر دارند برآشفت و گفت. فاجمعوا کیدکم چون
بدین منوال است جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را. ثم ائتوا صفا پس بیایید صف کشیده بسوی میدان
هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید. وقد افلح الیوم و بدرستی که پیروزی و مطلوب رسید
امروز من استعلی هر که برسر آید در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف کشیده آمدند
و موسی و هرون در برابر ایشان باستادند سحره بقولی سیصد خروار حبل و رسن میان تهی بزیبق ساخته
بمیان آوردند بطریق. قالوا گفتند. یا موسی ای موسی. اما ان تلقی یا آنکه تو می‌افکنی عصای خود را. واما ان نکون
یا آنکه باشیم. اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی علیه السلام از روی معامله ادب با ادب یا از وجه بی‌اعتنائی
آن و بحسابی از آن. قال بل القوا گفت موسی علیه السلام بلکه شما بیفکنید ایشان جادوئیهای خود را بیفکندند و
بسبب حرارت هوا زیبق در حرکت آمده. فاذا حبالهم و عصیهم پس رسنها و عصاهای ایشان. یخیل الیه
نموده شد بموسی علیه السلام. من سحرهم از جادوئیها و کیدها که گوئی. انها تسعی بدرستی که آن میرود و می‌شتابد
فاوجس پس دریافت. فی نفسه در دل خود. خیفة موسی خوفی را موسی علیه السلام نظاره کیان میان سحر و معجزه فرق
نکنند یا آنکه متفرق کردند پیش از لقاء عصا و چون این وهم بر موسی علیه السلام طاری شد. قلنا گفتیم. لا تخف
مترس از آنچه ترا وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خواص ملتبس نخواهد گشت. انک انت الاعلی
بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان. والق پس بیفکن. ما فی یمینک آنچه در دست راست داری
تلقف تا فرو برد. ما صنعوا آنچه ساخته‌اند. انما صنعوا جز این نیست ساخته‌اند. کید ساحر فریب جادوگر
ولا یفلح الساحر رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود. حیث اتی هرجه باشد و هرجا رود حضرت موسی علیه السلام
عصا بیفکند فی الحال اژدها شد دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد و مردم روی بگریز نهادند و موسی
علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که سحر نیست آن زیرا که سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت الهی

ومعجزات موسی علیه السلام است. فالقی السحرة پس در افکنده شدند یعنی تا مثل این معنی ایشان را در روی افکند
سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای تعالی را از روی صدق. قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب هرون
وموسی به پروردگار هرون و موسی علیهما السلام هارون بر موسی جهت رعایت فواصل و ملاحظهٔ رؤس الآیات است
فرعون لعین که این صورت مشاهده کرد. قال آمنتم گفت آیا ایمان آورده اید حفص آمنتم خواند بر سبیل الخبار
شما یعنی بگروید و تصدیق کردید له موسی را. قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را و فرمایم که بدو
بگروید. انه بدرستی که موسی علیه السلام. لکبیرکم هر آینه بزرگ شما است. الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را
جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته خواهید که ملک مرا براندازید. فلاقطعن
هر آینه ببرم. ایدیکم وارجلکم دستها و پایهای شما را. من خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و یکی از
چپ. ولاصلبنکم و هر آینه بر آویزم شما را. فی جذوع النخل در تنهای خرمابن که درازترین درختان است
تا همه کس شما را ببیند و عبرت گیرند. ولتعلمن اینا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من و خدای موسی که بدو گرویدید
اشد عذابا سخت تر است از روی عذاب. وابقی و پاینده تر از روی عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ
حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده بیت خورده
بجرعه از کف ساقی هرچه فانیست کرده در باقی. دامن از فکر غیر افشانده. لیس فی الدار غیره مانده. لاجرم در
جواب فرعون. قالوا لن نؤثرک ما ترا نگزینیم و اختیار نکنیم. علی ما جاءنا بر آن چیزی آمده بما. من البینات
از معجزات و امتحانات و گویند گرد رحین (?) سجده بهشت و نعیم را بدیشان نموده پس گفتند ما نعمت ترا نگزینیم بر آنچه
دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم. والذی فطرنا بخدای تعالی که ما را آفرید. فاقض ما انت قاض پس بکن هرچه
هستی کننده هرچه خواهی بما بکن که پروای آن نداریم. انما تقضی جز این نیست که تو حکم کنی. هذه الحیوة الدنیا.
درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین دنیا که ما هستیم بیش جاری نیست هرچه میخواهی بکن که آخرت آن سرای است
یا بینیم از حکم معزول و بهم خود مشغول بیت امروز بجور هرچه خواهی میکن. فردا بتو نیز هرچه خواهند کنند. انا
آمنا بدرستی که گرویدیم. بربنا به پروردگار ما. لیغفر لنا تا بیامرزد ما را. خطایانا گناهان ما را از خطای کفر
و معاصی. وما اکرهتنا و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را. علیه بر آن چیز. من السحر از آموختن جادویی آورده اند
که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه می کرد و خواندن او ایشان را مکروه می بود چه مجرد حکم سلطان کراهیت
و ایشان از خدای تعالی مغفرت می طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذه بود و این مواخذه از امت محمد
صلی الله علیه وسلم برداشته شده. والله خیر و خدای تعالی بهتر است از روی پاداش. وابقی و پاینده تر از جهة ثواب
تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بدان دارد و خدای تعالی بر ایمان اجرای عطا میکند که گرد زوال کرده آن نگردد
انه من یأت که هر که آید. ربه مجرما نزدیک پروردگار خود مشرک یعنی بر کفر مرده. فان له جهنم پس بدرستی که مر
او راست دوزخ. لا یموت فیها نمیرد تا از عذاب برهد. ولا یحیی و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارد. ومن
یأته و هر که بیاید بوی. مؤمنا در حالتی که مومن باشد. قد عمل الصالحات کرده کارهای شایسته
فاولئک پس آن گروه مومنان و نیکوکاران. لهم الدرجات العلی مر ایشان راست درجات بلند که آن درجها جنات
عدن بوستانهای اقامتست. تجری میرود. من تحتها الانهار از زیر آن اشجار یا منازل آن جویها. خالدین
فیها در آن حالتی که آن گروه جاوید باشند در آن بوستانها. وذلک و این ثواب. جزاء من تزکی پاداش آنکس است که

پاک شده باشد از ادناس کفر و ارجاس و عصیان مستظهر بود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون
قصهٔ ایشان بشرحی در سورهٔ اعراف گذشته اینجا بطریق مجاز و سه کلمه آورده بر مضمون آیت اختصار نمود
ولقد اوحینا و هر آینه ما وحی کردیم. الی موسی بموسی علیه السلام یعنی وقتی که فرعون بمعجزات متاثر نشد در تعذیب بنی
اسرائیل افزود ما گفتیم موسی علیه السلام را. ان اسر بعبادی که ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسید لشکر
فرعون از عقب بیاید باک مدار. فاضرب لهم پس فرا کن برای ایشان. طریقا راهی بن عیینه فرمود که بزن عصا تا پیدا
کنم برای شما راهی. فی البحر در دریا. یبسا خشک که در وی آب و لای نباشد. لا تخاف نترسی. درکا از دریافتن دشمن
یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند. ولا تخشی و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی علیه السلام
بفرمان الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند. فاتبعهم فرعون بجنوده
پس فرعون و لشکر خود بکنار دریا رسیدند موسی علیه السلام با قوم خود گذشته بود فرعونیان تیز در آمدند
فغشیهم پس دریافت ایشان را. من الیم از دریا. ما غشیهم آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است
یعنی بوجهی دریافت ایشان را که کسی بکنه آن نرسد تا لفظی برای وی وضع تواند کرد. واضل فرعون و گمراه کرد
فرعون. قومه گروه خود را در دین. وما هدی و راه ننمود ایشان را هدایت فرعون تهکم است بوجه او مسکنت (?)
وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت. یا بنی اسرائیل ای
فرزندان یعقوب. قد انجیناکم بدرستی که برهانیدیم شما را. من عدوکم از دشمن شما که فرعون و قوم او بودند
وواعدناکم و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهة انزال توریة برای شما. جانب الطور الایمن جانب راست کوه طور
ونزلنا و فرو فرستادیم ما. علیکم المن والسلوی بر شما ترنجبین و سلوی مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان
بودید و گفتیم. کلوا بخورید. من طیبات ما رزقناکم از آنچه از حلالها و پاکیزهها که شما را روزی کردیم
ولا تطغوا فیه و از حد در مگذرید در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید
برای روز دیگر یا آن شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود است. بیت شکر منعم واجب آمد
در خرد. ورنه بگشاید در چشم ابد. و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید
فیحل پس فرود آید. علیکم غضبی بر شما خشم من. ومن یحلل علیه و هر که فرود آید برو. غضبی خشم من. فقد
هوی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد. وانی لغفار و بدرستی که من آمرزنده ام. لمن تاب مر آنکس را که توبه
کرد از شرک. وآمن و ایمان آورد بوحدانیت من. وعمل صالحا و بکرد عملهای نیکو یعنی فریضها ادا نمود. ثم
اهتدی پس راه راست یافت یعنی بر سنت حضرت صلی الله علیه وسلم مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق
اهل سنت و جماعت گرفت بیت راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم. کز سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن هر
مژه در چشم وی همچون سنان تیز باد. کز سنان نزدیک خواهد زمانی بی سنن. آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک
فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعت و قواعد احکام آن مبین ساز موسی علیه السلام
درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور در آی تا
کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو بدهیم موسی و هرون علیهما السلام را بجای خود بگذاشت و از غایت اشتیاق
که بکلام و پیام الهی داشت زودتر ببالای کوه آمد خطاب رسید که. وما اعجلک و چه چیز شتابان ساخت ترا
تا تعجیل کردی و بیشتر آمدی. عن قومک از گروه خود. یا موسی ای موسی علیه السلام. قال هم اولاء گفت موسی علیه السلام که ایشان

گروه مردان اینک می آیند علی اثری بر پی من ساعت بساعت برسند وعجلت وبشتافتم الیک رب بسوی تو
ای پروردگار من لترضی تا خشنود کردی از من چه امتثال امر موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن تو از
قوم نه از جهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم قال فانا گفت خدای تعالی بدرستی که ما قد فتنا
قومک در فتنه انداختیم قوم ترا ومبتلا ساختیم بعبادت عجل من بعدک از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان
واضلهم السامری وگمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری واو مردی بود منسوب بقبیله سبا از عظمای
بنی اسرائیل وگویند از کرمان بود یا از جرما ونه از قوم بنی اسرائیل از جمع گوساله پرستان بود واو را موسی بن ظفر
گفتندی واصح آنست که او از بنی اسرائیلیان است ودر وقتی که فرعون ابنای ایشان را میکشت او متولد شده ومادر
بعد از تولد او بکنار نیل در جزیره بیفکند وحق تعالی جبرئیل را فرمود تا او را پرورش دهد وماکول ومشروب مهیا
گرداند ومحافظت نموده از این وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری نزد هارون علیه السلام آمد وگفت قدری پیرایه
که از قبطیان باز گرفته ایم با ماست وما را تصرف کردن در وی روا نیست ومی بینم که بنی اسرائیل آنرا میخورند و
میفروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند وبسوزند هارون علیه السلام فرمود تا تمام پیرایه ها را آورده در حفره ریختند
آتش در آن زدند وسامری زرگر چالاک بود همین که آن بگداخت وی قالبی ساخته بود آن زر گداخته را در آن
ریخت وبشکل گوساله چیزی بیرون آورد قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند در درون
وی ریخت فی الحال زنده گشت وگوشت وپوست بر وی پیدا شد وبآواز در آمد وگویند زنده نشد ولیکن بهمان وضع
که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند حق تعالی موسی علیه السلام را خبر داد که قوم تو
بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فرجع موسی پس بازگشت موسی علیه السلام از مناجات خود بعد از آن چهل روز
بگذشت الواح فرا گرفت الی قومه بسوی قوم خود غضبان اسفا خشمناک وپریشان واندوهناک از عمل ایشان
وچون بمیان قوم رسید بانگ وخروش ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف می زنند ورقص میکردند عتاب آغاز
کرد از روی ملامت قال یا قوم گفت ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود شما را ربکم پروردگار شما وعدا
حسنا وعده راست ونیکو که کتاب واحکام بشما دهد ومن باشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا
دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من ومی باشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم وبهمان وعده
باز آمدم ام اردتم ان یحل علیکم غضب من ربکم ویا خواستید که فرود آید بر شما خشم از خدای تعالی بعبادت عجل
فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی عهد مرا یا وعده را که کرده بودید بر ثبات بر ایمان وقیام بر اوامر من قالوا
گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم وعده ترا بملکنا بقوت واختیار خود ولکنا حملنا
اوزارا ولیکن برداشته بودیم حفص حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم ومراد آنست
که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم او را بارها من زینة القوم پیرایه قوم قبطیان که عاریه گرفته بودیم از
ایشان فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون علیه السلام فکذلک پس همچنانکه من افکنده بودم
القی السامری سامری آنچه نیز با او بود در آتش افکند فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان
عجلا گوساله جسدا له خوار کالبدی از زر مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری ومتابعان
او هذا الهکم این گوساله خدای شماست واله موسی وخدای موسی فنسی پس فراموش کرد موسی علیه السلام
خدای را وبطلب آن بجوی طور رفت این قول عبده عجل است فنسی قول حق است یعنی ترک کرد سامری آنچه برو بود

از اثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمیبینند گوساله پرستان الا یرجع انکه باز نمیگرداند گوساله الیهم بسوی ایشان قولا سخنی را
یعنی که هر چند او را میخوانند جواب نمی دهد ولا یملک لهم ونمی تواند برای ایشان ضرا زیانی ولا نفعا ونه سودی
یعنی قدرت ندارند بر رسانیدن سودی بکسی وچنین چیز را که داعی خود را جواب ندهد وبر انتفاع واضرار ایشان
قادر نباشد چگونه توان پرستید ولقد قال وبدرستی که گفت لهم هرون مر ایشان را هارون من قبل پیش از آمدن
موسی علیه السلام از روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم جز این نیست که شما مبتلا شده اید به بر گوساله
پرستش او وان ربکم الرحمن بدرستی که خدای شما بسیار بخشنده است فاتبعونی پس پی روی کنید مرا در عبادت
واطیعوا امری وگردن نهید امر وفرمان مرا وبر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم
علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران ومقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی
علیه السلام وبه بینیم که او پرستش کند یا نی وآنچه سامری گفت این خدای موسی است یا نی پس موسی علیه السلام باز آمد واول
با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنگاه روی ببرادر آورد واز غایت غضب موسی پیشانی او گرفته سوی خود کشید
واز روی عتاب قال یا هرون گفت ای هرون علیهما السلام ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رأیتهم ضلوا چون
دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدای تعالی وحمایت دین یا از آنکه
از پی در آیی وخود را بمن رسانی افعصیت امری آیا سرکشیدی از فرمان من قال گفت هرون علیه السلام از روی استعطاف
یا ابن ام ای پسر مادر من اگر چه برادر پدر ومادری بود اما برای رقت دل موسی علیه السلام بلامت گفت لا تأخذ
فرا مگیر بلحیتی محاسن مرا ولا برأسی ونه موی سر مرا انی خشیت بدرستی که ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان
بگذارم واز پی تو آیم ان تقول از آنکه تو گویی فرقت بین بنی اسرائیل جدایی انداختی میان بنی اسرائیل و
لم ترقب نگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم چه اصلاح نگاه داشت جماعت ومدارا با ایشان موسی
علیه السلام این عذر را قبول داشت وروی بسامری قال فما خطبک یا سامری گفت این چیست کار عظیم تو ای
سامری که کردی قال بصرت گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا به بآنچیزی که بینا نبودند بآنچیز فقبضت
قبضة من اثر الرسول یعنی جبرئیل علیه السلام را دانستم وخاک از زیر سم اسب وی گرفتم وبا خود داشتم چون گوساله را
از قالب بیرون آوردم فنبذتها پس در افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد وبآواز در آمد وکذلک
وهمچنین که گفتم سولت بیاراست لی برای من نفسی نفس من ودر نظر من نیکو آورد این کار را در لباس
آورده که موسی علیه السلام قصه سامری را که دید میل بقتل سامری کرد از حق تعالی ندا آمد که او را مکش که صفت سخاوت
بر وی غالب است وچون از سخا خلق را منفعت بود نفع حیات از باز نتوان داشت واما ما ینفع الناس فیمکث فی
الارض اینجا ظاهر میشود هر نهالی که برگ دارد وبر باد از آب حیات تازه وتر وآنچه بی میوه باشد وسایه
به کرکرد تنور در آمای قال گفت موسی علیه السلام سامری را که فاذهب پس بیرون رو از میان ما فان لک
بدرستی که مر تراست از عقوبت فی الحیوة در زندگانی تو ان تقول آنکه گویی هر کرا نزدیک تو آید لا مساس
مساس مکن مرا ودور شو مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی آنکس را وآن مرد را تب گیرد پس مردمان
از وی متفرق شدند واو چون وحشیان تنها بماند ودر صحرا میگشت وهر که او را از دور می دید مبالغه میکرد که
نزدیک من میا ودر بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی
علیه السلام سامری را حکم کرد برفتن وگفتن لا مساس وفرمود که این عقوبت دنیاست وان لک وبدرستی که مر تراست
عذاب موعدا وعده در آخرت که بهیچ وجه لن تخلفه خلاف نمیکنند با تو دران بلکه بوفا رسانند وانظر

ونگاه کن الی الهک الذی بآن معبودی که ظلت علیه تو بودی پیوسته بر پرستش آن عاکفا مقیم لنحرقنه
هر آینه بسوزانیم اورا ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم تا برانند که خاکستر بر باد داده اورا فی الیم در
دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که اورا توان سوخت و درد توان ساخت وصف الهیت بر او اطلاق
کردن جهالت و محض ضلالتست انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست الله الذی آن
خدایست که لا اله الا هو نیست معبودی فی الحقیقة بجز او وسع کل شیء علما فرا رسیده است از همه چیزها
از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیاء نه قالب گوساله که اگر زنده نیز باشد مثلست
در عبادت و نادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکستر او بباد دادند و در دریا انداختند
با دست موسی چون زند سحر سامری کذلک همچنانکه این قصه موسی علیه السلام بر تو خواندیم نقص علیک میخوانیم بر تو
ای محمد صلی الله علیه و سلم من انباء از خبرهای ما قد سبق آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور ماضیه و قرون
سابقه ترا خبر دهیم تا معجزه نبوت تو بود تذکیر و تنبیه مستبصران امت تو وقد آتیناک و بدرستیکه داده ایم
بتو من لدنا از نزدیک ما ذکرا یاد کردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوت با کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار
من اعرض هر که بگرداند روی عنه ازین ذکر که بتو دست یا قرآن فانه پس بدرستیکه آن معرض یحمل بردارد
یوم القیمة روز رستخیز وزرا باری گران خالدین ابدی ماندنیه در او وساء لهم و بد معصیتاست
مر ایشان یوم القیمة روز رستخیز حملا بار ایشان که کفر است و تکذیب یوم ینفخ روزی که دمیده شود
فی الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام صور در دمد ونحشر المجرمین و حشر کنیم گنهکاران را یعنی آنها را که
شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز کبود چشمان و در خبر است که زرقه عین و سواد وجه
علامت دوزخیانست و گفته اند حشر کنیم ایشان را یتخافتون بینهم پنهان و آهسته گویند با یکدیگر ان
لبثتم درنگ نکردید در گورها الا عشرا مگر ده شبا نروز زیاده در دنیا ازین قدر بیش نبود در جنب
درازی مدت آخرت کوتاه شمرند عمر دنیا را نحن ما که خداوندیم اعلم بما یقولون دانا تریم بآنچه شما میگویند
اذ یقول چون گویند امثلهم نمایان ترین ایشان طریقة از روی عقل ان لبثتم درنگ نکردید در قبر یا
در دنیا الا یوما مگر یک روز یعنی مدت لبث شما در دنیا یا در قبر مقدار یکشبانه روز بیش نبود که هول قیامت
بر ایشان فراموش کرده اند زمان بودن ایشان در دنیا یا در قبر یا بنسبت درازی آن عمر دنیا را کوتاه شمرند
خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد ع عمری که بد انسان گذرد کوته به آورده اند که مشرکان
یا یکی از ثقیف پرسید که از حضرت صلی الله علیه و سلم که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود
آیة آمد که ویسئلونک عن الجبال و می پرسند ترا از کوهها یعنی مآل حال آن فقل پس بگوی تو ای بهترین
در جواب ایشان که بقدرت ینسفها پراکنده سازد آنرا ربی آفریدگار من نسفا پراکنده ساختنی
صاحب لباب آورده که بر کند آنرا از بیخ پس اجزای آنرا ریزه کرده چون ریگ پس باد در بوزد بفرستد تا اورا
متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افکند فیذرها پس بگذارد
قرارگاه یعنی زمین را قاعا خالی صفصفا هموار لا تری فیها نه بینی در آن عوجا پستی در مغاک ولا امتا
نه بلندی و پشته یومئذ در آن روز یتبعون الداعی پی روی میکنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی
اسرافیل علیه السلام که بخواند ایشان را بمحشرگاه لا عوج له هیچ میلی و کجی نکنند مر او را یعنی مدعو نتواند که عدول کند

از خواندن

از خواندن بلکه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند که آتشی بیاید و مشرکانرا برآرد تا
محشر وخشعت الاصوات و پست شود آوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای تعالی با عظمت و مهابت وی
فلا تسمع پس نشنود در آن روز الا همسا مگر آواز نرم یعنی صوت آواز اقدام ایشان در رفتن محشر
یومئذ آن روز محشر لا تنفع الشفاعة سود ندارد درخواستن کسی برای کسی الا من اذن مگر کسی را که دستوری
دهد له الرحمن مر شفاعت اورا خدای تعالی ورضی له قولا و راضی شود بشفاعت او یعلم میداند ما بین
ایدیهم آنچه پیش ایشانست از امور آخرت وما خلفهم و آنچه پس ایشانست از کار دنیا ولا یحیطون به و
احاطه نتوانند کرد جمیع عالمیان بذات خدای تعالی علما از جهت دانش یعنی کنه ذات الهی معلوم نگردد زیرا که
مقتضای او عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او
پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چون زوال ذاتیات و قلب
حقایق روا نیست و عدم احاطه علم بدو نه از قصور نیست لا علمیت و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی
و بی نهایتی اوست بیت کجا دریابد او را عقل حالات که بیرونست او از حد ادراک تماشا میکن اسما
و صفاتش که اگه نیست او از کنه ذاتش وعنت الوجوه و خوار و فروتر اصحاب رویها یعنی مردمان
ذلیل و خاضع باشند للحی القیوم مر خدای زنده و پاینده را همچو اسیران در دست امیران و گویند
مراد مشرکان و مجرمانند وقد خاب و بدرستیکه بی بهره ماند و نومید گشت من حمل ظلما هر که برداشت
ظلم را یعنی بار وی بر گرفته بموقف حشر آید ومن یعمل و هر که بکند من الصالحات یعنی عمل پسندیده و ستوده
وهو مومن و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست لا جرم هر مومنی که
عمل نیکو کند فلا یخاف پس نترسد در آن روز ظلما از ستم و بیداد که زیادتی سیئاتست ولا هضما نه
از روی کم و شکست که نقصان حسنات یعنی نه از حساب مومن چیزی کم کنند و نه بر سیئات وی افزایند
وکذلک و همچنانکه منزل ساختیم این آیات که متضمن است وعید را انزلناه فرو فرستادیم کتاب را قرآنا
عربیا قرآنی بلغت عرب وصرفنا و گردانیدیم فیه من الوعید در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان
و رجعه و صیحه و خسف و مسخ لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند مشرکان و بترسند از آنکه اینها
بدیشان فرود آید او یحدث یا تجدید صفات کند قرآن لهم ذکرا مر ایشانرا پندی چون استماع وی کنند
فتعالی الله پس برتر است خدای تعالی از صفات مخلوقات یا برتر است از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الملک
پادشاه نافذ الامر الحق ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که
چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شدی پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواندی حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت
شود یا فراموش کند با جبرئیل قراءت فرمود آیة آمد که ولا تعجل و شتاب منمای بالقرآن بقراءت قرآن من
قبل ان یقضی پیش از آنکه ادا کرده شود الیک وحیه بتو وحی آن ماوردی فرمود که سوال انزل القرآن مکی
پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتی که بیانش بتو فرود آید و در زاد المسیر آورده است
از قول حسن بصری رحمه الله که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و قصاص طلبید آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خواست که بقصاص حکم کند این آیة فرود آمد که وانحضرت صلی الله علیه و سلم را در آن حکم متوقف شد تا آیة
الرجال قوامون علی النساء نازل شد یعنی آنست که حکم مکن بقرآن الا بعد از انزال آن وقل رب و بگوی

پروردگار نزد علما · بیفزای مرا علم دانش احکام شرع یا بقرآن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه
بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی علیه السلام زیاده علم طلبید او را حواله کردند
وی طلب پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم دعاء زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب
اوبی ذی سبق و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر اینه در سرکار وعلمك ما لم تكن تعلم نکته فعلمت
الاولین والاخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید · علمهای انبیا و اولیا در درس
رخشنده چون شمس الضحا · عالمی کامر زکارش حق بود · عالمی پس کاملی بطلق بود · ولقد عهدنا · و بدرستی که ما
وحی فرستادیم الی آدم · بسوی آدم علیه السلام · من قبل · پیش از این زمان فرمودیم آنرا که درخت منهیه نکرد و از آن
نخورد · فنسی · پس فراموش کرد آن مرا · ولم نجد له · و نیافتیم مر او را عزما · عزیمتی بر گناه یعنی بر خطا بود
صورتی از و بسمت صدور یافت بنود او را صبر بر آن منهی · و اذ قلنا · و یاد کن چون گفتیم للملئکة اسجدوا
مر فرشتگان را سجده کنید · لادم · مر آدم علیه السلام را سجده تحیت و کرامت · فسجدوا الا ابلیس · پس همه سجده کردند
الا دیو را نه از رحمت و دور مانده · ابی · سر باز زد از سجده کردن · فقلنا · پس گفتیم · یا آدم · ای آدم · ان
هذا · بدرستی که این دیو · عدو لك · دشمنست مر ترا · ولزوجك · و مر جفت ترا که حواست · فلا یخرجنكما · پس
باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود · من الجنة · از بهشت · فتشقی · که تو در رنج افتی
چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد · ان لك · بدرستی که هست
در بهشت برای تو · ان لا تجوع فیها · که گرسنه نمیشوی در و که نعمتها آماده است · ولا تعری · و دیگری
عریان نمیشوی · وانك · و بدرستی که تو · لا تظمؤ فیها ولا تضحی · در ظلمات و در آفتاب نمیباشی در آن که
ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها نیست · فوسوس الیه الشیطان · پس وسوسه
کرد بسوی آدم علیه السلام شیطان علیه اللعنه پس از آنکه ببهشت در آمد حوا علیهما السلام بدو رجوع کرد و بطریق
تضرع از روی علاج مرض طلبید · قال یا آدم · گفت ای آدم علاج این مرض خوردن شجرة الخلد است
هل ادلك · آیا دلالت کنم ترا · علی شجرة الخلد · بر درخت جاودانی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد · وملك
لا یبلی · و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدو نرسد آدم علیه السلام گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس
علیه اللعنه راه نمون شد آدم و حوا علیهما السلام را بشجرهٔ منهیه · فاكلا منها · پس بخوردند از آن درخت · فبدت لهما
پس آشکارا شد ایشانرا · سوآتهما · عورت ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بر بخت و برهنه شدند
وطفقا یخصفان · و در استادند و می چسبانیدند · علیهما · بر عورات خود · من ورق الجنة · از برگ درخت
بهشت · وعصی آدم · و خلاف کرد آدم علیه السلام · ربه · امر پروردگار خود را · فغوی · پس بی بهره ماند از
مطلوب خود که عمر جاودان بود بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نمود حضرت صلی الله علیه وسلم را بشفاعت آورد · ثم اجتبیه
پس برگزید و برا · ربه · خدای او · فتاب علیه · پس قبول کرد توبهٔ او را · وهدی · و راه نمود و را بشاه راه توبه · قال اهبطا
گفت خدای تعالی مر آدم و حوا را علیهما السلام فرو روید · منها جمیعا · از بهشت همه با هم · بعضكم · برخی از اولاد شما · لبعض عدو
فاما یاتینكم · مر برخی را دشمن پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید · منی · از نزدیک من · هدی · راه نماینده
یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول · فمن تبع هدای · پس هر که پی روی کند آن هدی را · فلا یضل · پس
گمراه نشود در دنیا · ولا یشقی · برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود · ومن اعرض · و هر که

روی بتابد · عن ذکری · از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من · فان له · پس بتحقیق که
مر او راست · معیشة ضنكا · زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا شود یا قناعت
از و بستانند و بدام حرص در مانند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ · ونحشره · و حشر کنیم آن
معرض را · یوم القیمة اعمی · روز قیامت نابینا که هیچ نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آنرا · قال رب · گوید
ای پروردگار من · لم حشرتنی اعمی · چرا حشر کردی مرا نابینا · وقد كنت · و بدرستی که بودم · بصیرا · بینا وقتی که سر از
قبر بیرون آوردم · قال · گوید خدای تعالی · كذلك · کار همچنین است که دانستی · اتتك ایاتنا · آمد بتو آیتهای کتاب
یا دلایل قدرت و علامت وحدت · فنسیتها · پس تو چشم برهم نهادی از آن و ترک کردی آنرا · وكذلك الیوم تنسی
و همچنین امروز ترک کرده شدی و باندی در عذاب و گوید · وكذلك · و همچنانکه روی گردانیدی از کتاب ما ده ایم
نجزی · پاداش میدهیم · من اسرف · آنرا که از حد در گذشت یعنی شرک آورده · ولم یؤمن · و نگروید · بایات ربه
بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود · ولعذاب الاخرة · و هر اینه عذاب آن سرای · اشد · سخت تر است از
تنگ عیش سرای دنیا · وابقی · و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد · افلم یهد لهم · آیا راه ننمود مشرکان
قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه · كم اهلكنا · چند هلاک کردیم · قبلهم · پیش از ایشان
من القرون · از اصحاب قرنهای گذشته چون عاد و ثمود · یمشون فی مساكنهم · میروند بوقت تجارت در مسکنهای
ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند · ان فی ذلك · بدرستی که در آن هلاک · لایات
هر اینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار · لاولی النهی · مر خداوند عقول ناهیه را یعنی عقلهای
که نهی کند ارباب خود را از تغافل · ولولا كلمة سبقت · و اگر نه کلمه ایست پیش رفته و پیشی گرفته · من ربك · از پروردگار تو
که عذاب منکران را با خرت افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آید · لكان · هر آینه بودی عذاب ایشان
لزاما · لازم مر ایشانرا که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل نساختی · واجل مسمی · و وقتی نام برده شده
عطف است بر کلمه یعنی اگر وعدهٔ تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی همه کافران نازل شدی · فاصبر · شکیبا باش
ای محمد صلی الله علیه وسلم · علی ما یقولون · بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن عظیم تا وقتی که حکم الهی در رسد و این حکم
بآیة السیف منسوخ است · وسبح · و نماز گذار · پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد · وقبل غروبها · و پیش از فرو رفتن
شمس یعنی نماز دیگر · ومن اناء اللیل · و در بعضی از ساعات شب · فسبح · نماز گذار یعنی مغرب و عشا · واطراف النهار
و در طرفهای روز یعنی از ظهر چه وقت نزدیک زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول
نصف آخر و ذکر آن بجهة قرآنست از التباس یا باعتبار تصفیه پس درین اوقات ادا کن نماز را · لعلك ترضی · شاید
و البته که چنین است خوشنود کرده شدی و حفص بر بنای فاعل میخواند یعنی خشنود شدی و خوشنودی
در اصح اقوال بگرامی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امتست و نکته ولسوف یعطیك ربك فترضی
تقویت این قول میکند · امت همه چمند تو پی جان همه · ایشان همه آن تو و تو آن همه · خشنودی تو خدای ده رحمت
دهد · خشنود نه مگر بغفران همه · ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی نزد حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و در خانه چیزی
نبود که بدان اصلاح شان توانستی نمود مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد صلی الله علیه وسلم
میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول نمود و نمی بینم نزدیک خود چیزی که بشرایط ضیافت تقدیم افتد این مقدار
آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب چون برسد بها بفرستیم من پیغام بیهودی رسانیدم او گفت

یعنی نماز کن بحمد پروردگار خود یعنی نماز کن ... قبل طلوع الشمس ...

نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی بگرو من بنهد من با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراجعت نمودم صورت حال باز گفتم فرمود والله لامین فی السماء وامین فی الارض اگر با من معامله کردی هر اینه حق او را ادا کردمی پس زره خود را بمن داد تا نزدیک او گرو بنهادم این آیت نازل شد جهت تسلیه دل مبارکش. ولا تمدن عینیک و باز مکش نظر چشمهای خود یعنی منگر. الی ما متعنا به بسوی آنچه برخوردار کردانیدیم بدان چیز. ازواجا منهم صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی داده ایم ایشان را. زهرة الحیوة الدنیا. نیست زینت کانی دنیا که مال و منال است البته. لنفتنهم تا بیازمائیم ایشان را فیه. در آن یا از فتنه و بلای ایشان نمائیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن. ورزق ربک و روزی داده پروردگار تو ترا روز بروز یا آنچه روزی داده ترا در نبوت و هدایت. خیر بهتر است از نماهای فانی بی اعتبار. وابقی و پاینده تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خوانده زیرا اگر تری و تازکی او دو سه روزه بیش نباشد اندک فرصتی پژمرده و نیست شود. بیت. مال جهان بباغ شبه شکوفه است کاو کل زجلوه دلبر باید اهل حال. بشکفته نکذرد که فرو ریزد از درخت. بر خاک ره شود چه خس و خاک پایمال. اهل کمال در دل خود بیش چرا دهند. آنرا که دمبدم زنی است آفت زوال. وأمر اهلک و امر کن اهل خود را. بالصلوة. بنماز. واصطبر علیها. و صبر کن بر آن یعنی مداومت نمای. لا نسئلک. نمیخواهیم از تو. رزقا. روزی دادن یعنی نمی کوئیم که خود را و کسان خود را روزی ده. نحن نرزقک. ما روزی دهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب آن فارغ بال باش. والعاقبة للتقوی. سرانجام پسندیده مر خداوندان تقوی راست در تبیان آورده که از ابن سلام که چون مقتضی از اهالی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رسیدی ایشان را بنماز فرمودی و این آیت خواندی. وقالوا. و گفتند مشرکان مکه. لولا یاتینا بایة. چرا نمی آرد بما آیتی. من ربه. از پروردگار خود از آنچه ما میطلبیم معجزه ظاهر منکر داند. اولم تاتهم ایا نیامد بدیشان. بینة ما فی الصحف الاولی. خبر آنچه در کتابهای پیشین است از هر عذاب متنوع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح ایمان کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است از صفت حضرت و بشارت قدوم سابق آن حضرت صلی الله علیه و سلم و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآن است و فرمود که ایا نیامده است بدیشان بیان روشن مشتمل بر نقاده و زبده آنچه در کتب سماویه بوده الا امی انست که آن صحیفه ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب از ایشان بمثل سوره عاجزند با وجود چنین معجزی واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است. ولو انا اهلکناهم. و اگر ما هلاک کردی کفار مکه را. بعذاب. بعذابی باز نزدیک ما بسبب کفر ایشان. من قبله. پیش از بعث حضرت صلی الله علیه و سلم یا قبل از نزول قرآن. لقالوا ربنا. هر آینه گفتندی ای پروردگار ما. لولا ارسلت. چرا نفرستی. الینا رسولا. بسوی ما فرستاده را تا ما را بطاعت خود خواندی. فنتبع ایاتک من قبل ان نذل و نخزی. پس ما پی روی کردیم آیتهای ترا بدخول در آتش پس قطع حجت ایشان را بپیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نکرویدند. قل کل. بگو هر یکی از ما و شما. متربص. منتظر است مآل حال دیگری را یعنی شما را نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را. فتربصوا. پس انتظار برید و مترصد باشید. فستعلمون. پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کردد که بحقیقت. من اصحاب الصراط السوی. کیانند خداوندان راه راست. ومن اهتدی. و کیست راه یافته بحقیقت مراد حضرت صلی الله علیه و سلم است که راه یافته و هم راه نماینده. بیت. راه دادن راه بین و راهبر. در حقیقت نیست جز خیر البشر صلی الله علیه و سلم والله

المستعان

المستعان وعلیه التکلان. سورة الانبیاء علیهم السلم وهی مائة واحدی عشرة آیة. بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب. نزدیک شد. للناس مردمان را. حسابهم. وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت و با دانش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است. وهم فی غفلة. و ایشان در بیخبری از حساب و مؤاخذه. معرضون. اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا معرضند از طریق توبه و انتباه. ما یاتیهم. نیامد برای ایشان. من ذکر. هیچ پندی. من ربهم. از پروردگار ایشان. محدث. نو فرستاده و تجدید منزل. الا استمعوه. مگر بشنوند از زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم. وهم یلعبون. و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند با آنکه بشنوند آن ذکر را. لاهیة قلوبهم. دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی از ابو بکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی آنست که مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی باشد. واسروا النجوی. و پنهان میدارند کافران راز گفتن را. الذین ظلموا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت. هل هذا. آیا که هست این که شما را دعوت میکند یعنی حضرت صلی الله علیه و سلم. الا بشر. مگر آدمی. مثلکم. مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته بود. افتاتون السحر آیا می روید شما بجادوئی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت صلی الله علیه و سلم از کلام الهی بدیشان میخواند سحر است پس با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هر چه او میخواند سحر است. وانتم تبصرون. و شما می بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چون می کشید که بنهم او در شکنید حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم از آن مشاورت خبر داد که ایشان را در جواب. قل. بگو حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در جواب کافران. ربی. پروردگار من. یعلم القول. میداند او گفتن هر گوینده را. فی السماء والارض. در آسمان و زمین که بجهر گویند و اگر بستر. وهو السمیع. و او شنوا گفتار کفار را. العلیم. داناست باسرار و ضمایر ایشان. بل قالوا. اضراب است از آنچه گفتند سحر است بلکه گفتند. اضغاث احلام. سخنانیست چون خواب پریشان یعنی خواب پراکنده از هر جای و آن نیز نیست. بل افتراه. بلکه بر بسته است آنرا خود و افترا کرده بر خدای تعالی و آن نیز نیست. بل هو شاعر. بلکه او شاعر است و کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افکند یعنی چند که هم حقیقتی ندارد و حاصل که ایشان در کار حضرت صلی الله علیه و سلم متحیر و مضطرب گشته گاهی او را ساحر و گاه او را مفتری و قتی بر ایشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوئیم نیست. فلیاتنا بایة. پس باید که بیارد برای ما معجزه. کما ارسل الاولون. همچنانکه معجزه که فرستاده بودند با پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود. ما امنت. نگرویده بودند بآیات ظاهر بعد اقتراح. قبلهم. پیش از مکیان. من قریة اهلکناها. هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند. افهم. ایا صنادید مکه. یؤمنون. ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آنکه سخت دلتر و ستیزنده تر از مشرکان اند. اول گذشته. وما ارسلنا قبلک. و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری. الا رجالا. نوحی. مگر مردانی که وحی فرستاده شد. حفص نوحی بنون خوانده است که وحی فرستادیم. الیهم. بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امت جنس افاده و استفاده وجود یابد. فاسئلوا. پس بپرسید این سخن را که این رجال بشر بوده اند. اهل الذکر. از اهل کتاب که باخبار دانایانند. ان کنتم لا تعلمون. اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود علیهم السلم. وما جعلناهم. و نساختیم پیغمبران را. جسدا. خداوندان جسدی که. لا یاکلون الطعام. نخورند و بنخورد. وما کانوا. و نبودند. خالدین. باقی در دنیا که نمیرند. ثم صدقناهم الوعد. پس راست کردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان. فانجیناهم. پس نجات دادیم انبیا را. ومن نشاء

وهر کرا خواستیم از دوستان یا کسانی اگر در ابقای ایشان حکمتی بود واهلکنا المسرفین وهلاک کردیم کزاف کاران را
وکزاف کویان را. لقد انزلنا هر اینه فرستادیم الیکم بسوی شما کتابا فیه کتابی که در اوست ذکرکم شرف ونام
وآوازه شما یند وموعظه شما افلا تعقلون ایا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید یا شما ایمان دارد که بدو بکروید
این آیت اهل قرآن را تشریف تمام وتکریمی لا کلام است وخبر اشراف امتی حملة القرآن سوید وسوکند این اجلال واکرام نیست
اهل قرآنند اهل الله وبس. اند ایشان کی رسد بو الهوس. اهل باشد حجتش این کلام. نیست جز مرغی که برد او ز دام
هر که اندر دام نفس است وهوا. اهل شیطانست ولها اهل خدا. آورده اند که در یمن دهی بود که او را حضور یا حصور
کفتندی حضرت عزت عز شانه پیغمبری بدیشان فرستاد او را از روی ستیزه وعناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را
بدایشان کماشت تا شمشیر در ایشان نهادند ندا از آسمان رسید که یا لثارات الانبیا یعنی ای غصاحات پیغمبر
بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند وندامت در ان وقت سود نکرد بتمامی هلاک شدند قال الله تعالی
وکم قصمنا وچند هلاک کردیم ودرهم شکستیم من قریة کانت دهی را که بود ظالمة ستمکار یعنی اهل ها
کردیم وعقب ساختیم اهل شهر وده را که بسبب شرک بودند بیداد وستمکر وانشانا وپدید کردیم بعد ها
پس از هلاک آن موضع قوما آخرین کروهی از دیکران بجای آن تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری
که عاجز نبود از هلاک پیشینان تواناست بر هلاک پس آیندکان را فلما احسوا پس آن هنکام که اهل
آن ده یعنی حضور دریافتند باسنا عذاب ما را ومشاهده کردند بر که لشکر بخت نصر کرد با ایشان در رسید
اذا هم ناکاه ایشان منها ازان ده یرکضون هزیمت می کردند وبشتاب می راندند چهار پایان خود را پس
ملئکه بطریق استهزا می کفتند لا ترکضوا مروید وپای مجنبانید وازخدای تعالی مکریزید وارجعوا وباز کردید
الی ما اترفتم فیه در ان چیز ومساکنکم وباز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسئلون شاید که شما پرسیده
شوید از قتل پیغمبران چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند وخلاص را نیافتند قالوا یا ویلنا کفتند
وای بر ما انا کنا بدرستی که ما بودیم ظالمین ستمکار بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فما زالت پس همیشه
بود تلک دعویهم آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا که میکفتند حتی جعلناهم تا وقتی که کردانیدیم ایشانرا
حصیدا کیاه درو ده خامدین مردکان وافسردکان وما خلقنا السماء والارض وبیافریدیم آسمان و
زمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست لاعبین در حالتی که بازی کنندکان بودیم یعنی اینها را بابا
نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش وتذکره ارباب دانش مشحون کردانیدیم بانواع بدایع واصناف
صنایع وعجایب. بیت بنکر بچشم فکر که از عرش تا بفرش در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست لو اردنا اکر خواستیم
ان نتخذ انکه فرا کیریم لهوا چیزی که بان بازی کنند وبر وی آن مستانس شوند چون زن وفرزند
لاتخذناه هر آینه میکرفتیم من لدنا از جهة قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی وجهی که لایق حضرت ما بودی
وا میکرفتیم انا کنا فاعلین اکر بودیم کننده این کار بل نا ضرابست از اتخاذ لهو وتنزیه از صاحبت وولد
یعنی هرکز فرا نکیریم نقذف بالحق بیفکنیم حق را که جد است علی الباطل یعنی لهو ولعب یا اسلام را بر کفر
مسلط کنیم فیدمغه پس فرا شکند او را فاذا هو زاهق پس او یعنی لهو را وکفر زاهق محو شده باشد
وزایل کشته ولکم الویل وشما راست ویل که کلمه حسرت وندامتست باشما راست شدت عذاب مما
تصفون از آنچه صفت می کنید مر خدای تعالی را بوصفی که نشاید از وفرا کرفتن زن وفرزند وله ومن خدا راست

من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض ومن عنده وهر که در زمین است از جسمانیات
یعنی وفرشتکان که مقربان حضرت درکاه الوهیتند وشما ایشانرا می پرستید لا یستکبرون سرکشی
نمیکنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون وهیچ مانده نمیشوند واز عبادت او انقطاع نمی ورزند
یسبحون تنزیه میکنند حق تعالی را یا نماز میکذارند یا ستایش می نمایند اللیل والنهار شب وروز یعنی پیوسته
بتعظیم امر حق می کذارند لا یفترون سست وضعیف نمیشوند ام اتخذوا آلهة یا خدایان باطل فرا کرفته
اند من الارض از زمین یعنی خدایان که اجزای زمین مصنوع عند چون زر ونقره وسنک وچوب یعنی
آیا خدایانی که فرا کرفته اند که از قدرت هم ینشرون ایشان زنده میکنند مردکان را تجهیل مشرکان میکند
یعنی ایشان بتان را الهه میکویند واز لوازم الوهیت اقتدار است بر همکان ومیدانند که ایشانرا
قدرت نیست وبا وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمی دارند لو کان اکر باشد فیهما در آسمان
وزمین آلهة خدایانی که تدبیر آنها کنند الا الله بجز خدای تعالی لفسدتا هر آینه تباه شود وکار
آسمان وزمین وکارها درهم شکند چه اکر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور طاری
کردد واکر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته باند پس مدبر عالم یکی باید وجز حضرت باری را
نشاید بیت درد وجهان قادر یکتا تویی جمله ضعیفند توانا تویی چون قدمت بانک بر ابلق زند
جز تو که یارد که انا الحق زند فسبحان الله تنزیه کن خدای تعالی را تنزیه کردنی رب العرش که پروردکار عرش
است عما یصفون از آنچه وصف می کنند از اتخاذ صاحب وولد لا یسئل پرسیده نشود خدای تعالی
عما یفعل از آنچه میکند بجهة عظمت وتفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت وصوابست
وهم یسئلون وایشان یعنی بندکان پرسیده شوند از آنچه می کنند جهة مولی ومطوك را نا چار است
که حساب اعمال واقوال خود با مالک راست کند ام اتخذوا آیا کرفته اند من دونه بجز خدای تعالی آلهة
خدایان ومامور بودند باتخاذ آن قل هاتوا بکو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ آلهه چون خدای تعالی عقلا
ونقلا هذا اینکه ذکر من معی یاد کردن کسانی که با منند از امت یعنی قرآن وذکر من قبلی واینک
یاد کردن آنانکه پیش از من بودند یعنی توراة وانجیل وسایر کتب سماویه در انجا بکردید وبنکرید از آنها
بدانها برسید که درهیچ نیستها الا امر بتوحید ونهی از شرک بل اکثرهم بلکه بیشتر کفار یعنی ایشان
لا یعلمون الحق نمیدانند حق را ومیان وی وباطل وتمیز نمی توانند فرق نمود فهم معرضون پس اعراض کنند کانند
از ایمان بخدای تعالی ومتابعت رسول وی وما ارسلنا من قبلک ونفرستادیم پیش از تو من رسول الا نوحی
الیه مکر وحی میکنیم بوی بخوانیم یعنی ما وحی کردیم انه لا اله الا انا انکه نیست خدای بحق مکر من فاعبدون
پس مرا پرستید وقالوا اتخذ الرحمن وکفتند فرا کرفت خدای بسیار بخشش ولدا فرزندان از ملئکه
سبحانه پاکست او ومنزه بل عباد بلکه ایشان یعنی ملئکه بندکانند مکرمون کرامی داشتکان ونواختکان
لا یسبقونه پیش نکیرند بر خدای تعالی بالقول بسخن کفتن یعنی بی دستوری وی سخن نکویند مراد ازین سخن قطع
طمع کافرانست از شفاعت ملئکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وهم بامره وایشان
بامر خدای تعالی یعملون کار میکنند یعلم میداند خدای تعالی ما بین ایدیهم آنچه پیش کرده اند وما خلفهم وآنچه
پس ازین کنند ولا یشفعون ودرخواست نمیکنند از خدای تعالی الا لمن ارتضی مکر کسی را که خدای

بسندم است شفاعت او را یا کسی را بیکا نکی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که شفاعت
مرکسی را که لا اله الا الله محمد رسول الله کوید وهم . وفرشتکان . من خشیته . از ترس عذاب وعقوبت
الهی . مشفقون . لرزانند ویا از عظمت ومهابت او ترسانند . ومن یقل منهم . وهرکه کوید از ملکه یا سایر
مخلوقات . انی اله . بدرستیکه من خدایم . من دونه . بجز وی . فذلک . پس آن قایل . نجزیه جهنم . پاداش دهم
او را دوزخ . کذلک . همچنین که معنی دوبیت را جزا دهیم . نجزی الظالمین . پاداش خواهیم داد ستمکاران را به
پرستش ایشان . اولم یر الذین کفروا . آیا ندیدند یا ندانستند آنانکه نکرویدند . ان السموات والارض . انکه
آسمانها وزمینها . کانتا رتقا . بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بودند . ففتقنا هما
پس باز کشودیم ایشانرا از یکدیکر به توزیع وتمیز یا آسمانها یکی بوده بتحرکات مختلفه چندین نوع زمین ساختیم
ویک زمین نیز باختلاف کیفیات واحوال طبقات چندین نوع کردانیدیم یا ارض وسما بیکدیکر ملتصق بودند
یعنی برهم چسبیده ومیان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان در آوردیم وایشانرا از هم جدا ساختیم و
در زاد المسیر آورده که از زمین ششم طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد وکفته اند آسمان بسته بود
از روی کیاه نمی رست ما آنرا بباران واین را بکیاه کشاده کردایم . وجعلنا من الماء . وبیافریدیم از آب . کل شیء
حی . هر چیزی که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست واحتیاج
ایشان بآب وانقطاع از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آبرا حیات هر زنده ساختیم وکل برای
اغلب است اینجا نه بجهت عموم . افلا یؤمنون . آیا نمیکروند مشرکان با وجود این آیات واضحه وعلامات لایحه
وجعلنا فی الارض . وخلق کردیم در زمین . رواسی . کوههای بلند . ان تمید بهم . تا بجنبد زمین وسر کردان
آدمیان را . وجعلنا فیها . وساختیم وپیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها . فجاجا سبلا . راههای کشاده
لعلهم یهتدون . تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود . وجعلنا السماء . وکردانیدیم آسمانرا
سقفا محفوظا . سقفی نکاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقت معلوم ما از استراق سمع یا محفوظ در
هوا با علاقه وستون . وهم . وکافران . عن آیاتها . از نشانهای آن در آسمان که دلالت بر وجود صانع وحدت کال
قدرت او در غایت ظهور است . معرضون . اعراض کنندکانند . وهو الذی . واوست آنکس که بقدرت کامله
خلق اللیل . بیافرید شب تیره را تا در و آرام یابند . والنهار . وروز روشن را تا در و بجهة کسب معیشت تفرق
نمایند . والشمس والقمر . وبیافریدیم آفتاب وماهتاب را . کل . هر یکی از ایشان . فی فلک یسبحون . در چرخی
شنا میکنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شتافتن شنا ور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد
اهل اشارت شب وروز نشان قبض وبسط عارفانست که یکی را بقبض قبض کیرد تا سلطان جلال
دمار از نهاد بر آورد وکاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان حال او را از خوان نوال نواله اقبال دهد
وآفتاب نشانه صاحب توحید است بنعمت تمکن در حضرت شهود نه فزاید ونه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا وقمر نشانه متلوین است که در کاهش بود که در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی
افتد وساعتی قریب بروز رموز جامعیت بمرتبه بدریت رسد کویا در کلام حقایق انجام حضرت قاسم انوار
اشارتی بدین معنی زنیم سوز هجرانت زمو باریکتر کردم چو دوزوصل یاد آرم شوم فی الحال از آن فربه
وحضرت پیر رومی قدس سره میفرماید . چون روی بر تابی ز من کردم هلال ممتحن . و در روی سوی من کنی چون

بدر بی نقصان شوم . تو آفتابی من چو مه کرد تو کردم روز و شب که در محاق افتم کهی چون شمع نور افشان شوم
آورده اند که معاندان بارکاه رسالت از روی غوایت وضلالت می کفتند نتربص به ریب المنون انتظار آن می بریم
که کرد حوادث بر آید ویاران محمد را متفرق ساخته صلی الله علیه وسلم او را دور طه هلاک اندازد حق تعالی تسلیه
خاطر انحضرت صلی الله علیه وسلم را میفرماید . وما جعلنا لبشر . ونداده ایم مر آدمی را . من قبلک الخلد . پیش از تو پایندکی
در دنیا . افان مت . اکر تو بمیری . فهم الخالدون . پس ایشان یعنی منتظران مرک تو پایندکان خواهند بود
واز دام مرک رهایی خواهند یافت نی نی . کل نفس ذائقة الموت . هر تنی چشنده مرک است هر که اقدام از دروازه
عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد نوشید ولباس ممات وفوات خواهد پوشید
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود . آنکه پاینده وباقیست خدا خواهد بود . ونبلوکم . ومی آزماییم شما را
بالشر . بیدی یعنی ببلاها ومصیبتها . والخیر . وبه نیکوها یعنی بعطاها ونعمتها . فتنة . آزمودنی مصدر است
از غیر لفظ معنی نبلوکم باشما معامله آزمایندکان میکنیم در سختی وآسانی ونکبت ودولت تا مرتبه هر یک
در صبر وجزع وشکر وکفران بر عالمیان ظاهر کردد . والینا ترجعون . وبسوی ما باز کردید خواهید شد
وبحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت صلی الله علیه وسلم بر جمعی از صنادید عرب بکذشت
ابو جهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید وکفت این نبی بنی عبد مناف است . واذا رآک الذین کفروا
چون ببینند آنانکه نکرویدند . ان یتخذونک . نکیرند ترا . الا هزوا . مکر مسخره یعنی کسی که با او استهزا
کنند مراد آنست که ایشان ترا باستهزا پیغمبر خوانند وبا یکدیکر کویند . اهذا الذی . آیا آنکس است که بسوسته
یذکر آلهتکم . یاد میکند خدایان شما را ببدی ومذمت . وهم . وحال آنست که کافران . بذکر الرحمن . بیاد کردن
خدای تعالی واو را بیکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن . هم کافرون . ایشان ناکرویدکانند پس مستحق سخریه
واستهزا ایشانند . خلق الانسان . آفریده شده است انسان . من عجل . از شتاب غایت مبالغه است یعنی از
افراط استعجال وقلت تانی در امور کویا که مخلوق از شتاب است کار او وانکه استعجال عذاب الهی میکند چون
نضر بن حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که . سأریکم . زود باشد که بنمایم شما را . آیاتی . نشانهای
خود در دنیا بواقعه بدر ودر آخرت عذاب دوزخ . فلا تستعجلون . پس شتاب مکنید مرا بجلوه ساختن آن
وکفته اند مراد از انسان آدم است علیه السلام وعجلت آنکه چون جان بسر وچشم او در آمد نکاه کرد آفتاب را دید که بغروب
نزدیک است کفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب کردد . ویقولون . ومی کویند
کافران . متی هذا الوعد . کی باشد این وعده قیامت با ما بکویید . ان کنتم . اکر هستید شما . صادقین
راست کویان مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است واصحاب او رضی الله عنهم با داء کفتار ایشان فرمود که . لو یعلم الذین
کفروا . اکر بدانند آنانکه کافر اند . حین لا یکفون . هنکامی را که باز نمانند یعنی باز نتوانند داشت . عن
وجوههم النار . از رویهای خود آتش دوزخ را . ولا عن ظهورهم . ونه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد
بدیشان . ولا هم ینصرون . ونباشند ایشان که یاری کرده شوند یعنی یاری که عذاب ایشان باز دارد
نباشد جواب شرط محذوفست تقدیر چنین است که اکر کافران چنین عذابی دا تعجیل نکنند بوقوع آن یاد آرند
صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبطلان قول خود را . بل تأتیهم . بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت . بغتة . ناکهان . فتبهتهم
پس مبهوت کرداند ایشانرا ومتحیر سازد . فلا یستطیعون . پس نتوانند . ردها . باز داشتن اهوال آن از

خود. ولا هم ینظرون. و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نکردند
یعنی در ایشان و نزد رازی ایشان نکرند. ولقد استهزئ. و بدرستی که افسوس کرده اند برسل من قبلک
برسولان پیش از تو حق تعالی جهت تسلیهٔ خاطر مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از حال انبیاء گذشته و استهزاء
معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزئان جناب رسالتمآب را میگوید که ایشان را استهزا
میکردند. فحاق بالذین سخروا. پس فرود آمد بآنکه سخریه کردند. منهم. از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تسخر مینمودند بدیشان
رسید. ما کانوا به. جزای آنچه بودند که بآن. یستهزءون. استهزا می کردند پس بکسانی که نیز با تو
این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد. قل. بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم با مستهزئان. من یکلؤکم
که نگاه میدارد شما را. باللیل والنهار. بشب و روز. من الرحمن. از جزای حق تعالی و انتقام او اگر خواهد بشما
رسانند. بل هم. بلکه ایشان. عن ذکر ربهم. از یاد پروردگار خود از قرآن یا از مواعظ آن. معرضون. روی بگردانند
که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت لختی بترسند و نگهدارنده را بشناسند. ام لهم آلهة.
یا ایشان را خدایانند که از روی توانایی. تمنعهم. باز دارند از ایشان. من دوننا. بجز ما عذابی را که باشد
از نزدیک ما و گفته اند درین تقدیم و تاخیری هست تقدیرش ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف
آلهه ایشان میکند و میگوید. لا یستطیعون. نمی توانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند. نصر انفسهم. یاری
دادن نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن دفع نتوانند
کرد پس چگونه عبدهٔ خود را توانند نگاه داشت. ولا هم. و نیستند اصنام یا پرستندگان که عبده اند. منا. از
عذاب ما. یصحبون. نگاه داشته و زینهار داده شوند. بل متعنا. بلکه ما برخورداری دادیم. هؤلاء. این
گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی. وآباءهم. و پدران ایشان را. حتی طال. تا دراز شد. علیهم العمر.
بر ایشان مدت عمر و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دست اجل
برهم زند این بنا که افراشته. افلا یرون. آیا نمی بینند کافران. انا نأتی الارض. این که ما می آییم یعنی می آید
فرمان ما بزمین ایشان. ننقصها من اطرافها. کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف ایشان یعنی میگشاییم
آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه میگیرند و منزلی بحوزهٔ تصرف در می آرند. افهم الغالبون. آیا ایشانند غلبه
کنندگان یا پیغمبران و مومنان. قل انما انذرکم. بگو جز این نیست که من بیم کنم شما را. بالوحی. بآنچه وحی کرده
میشود بمن نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من ساکت نمیشوید. ولا یسمع الصم الدعاء. و نمیشنوند
کران خواندن را. اذا ما ینذرون. چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بآنچه می شنوند تشبیه
میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود. ولئن مستهم. و اگر برسد بکفره. نفحة. اندک چیزی. من عذاب
ربک. از عذاب پروردگار تو یعنی ایشان را بدان بیم کنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت. لیقولن.
هر آینه گویند. یا ویلنا. ای وای بر ما. انا کنا ظالمین. بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر خود بشرک و تکذیب
ونضع الموازین القسط. و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل را. لیوم القیمة. برای جزای روز رستخیز صاحب
لباب و بعضی مفسران برانند که میزان عبادت از عدل است بعضی وضع موازین گفته تمثیل است از برای محافظت
حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور برانند که میزان است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی
که بدان می سنجند در تیسیر آورده که ایراد بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل
نسبت

نسبت با حضرت صلی الله علیه وسلم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان می سنجند پس برای باشد جمعیت او اضافه
بجمع است و بعضی برانند که علی حده هر کس را میزانی خواهد بود که عمل او بدان بسنجند. فلا تظلم نفس. پس ستم کرده
نشود نفسی. شیئا. چیزی را از خود یعنی از نیک و بد هیچ بی سنجیده نگذارند. وان کان. و اگر باشد عمل. مثقال
حبة. همسنگ دانه. من خردل. از سپندانی که اصغر حبات است. اتینا بها. بیاریم آنرا نزد ترازو و حاضر سازیم.
وکفی بنا حاسبین. و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چو کمال علم و جمال عدل مراست. ولقد
آتینا موسی وهرون الفرقان. و بدرستی که دادیم موسی و هرون را فرقان یعنی کتابی که جدا کننده میان حق و باطل یا
نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا. وضیاء. و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که امتان ایشان بدان
از ظلمات حیرت و جهالت باز رهانند. وذکرا للمتقین. و پندی مر پرهیزگاران را. الذین یخشون.
آنکه بترسند. ربهم. از عذاب پروردگار خود. بالغیب. پوشیده یعنی خدای را نادیده از و بترسند و عذاب
مشاهده ناکرده از آن بیم دارند نا ترسکاراند نهان چنانچه اظهار خوف میکنند باشکارا در موضح
از ابن عباس نقل میکند که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای تعالی و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب
و میزان و بدرستی که ترسیده است از خدای تعالی بغیب. وهم. و پرهیزکاران. من الساعة. از اهوال قیامت
مشفقون. ترسکارانند. وهذا. و این قرآن. ذکر مبارک. سخنی خیر و با منفعت که بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
انزلناه. فرو فرستادیم و از خود برتافت. افانتم. آیا شما. له منکرون. مر آنرا انکار کنندگانید. ولقد
آتینا. و هر آینه دادیم. ابراهیم رشده. ابراهیم علیه السلام را راه یافتن بوجود صلاح. من قبل. پیش از موسی و هرون علیهما السلام
یا قبل از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم. وکنا به عالمین. و بودیم باستحقاق
او مر عطاها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم. اذ قال. یاد کن چون گفت. لابیه. مر پدر خود را
وقومه. و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را. ما هذه التماثیل التی. چیست این صورتها که پیوسته. انتم لها. شما
بدان یعنی بپرستش آن. عاکفون. مجاور مانید و آن هفتاد و دو صورت بود و در تیسیر گوید صورتها بودند
و بزرگتر همه از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها
بودند بر صورت سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صورت هیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر ابراهیم
خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این صورتهاست که می پرستید. قالوا وجدنا. گفتند یافتیم. آباءنا. پدران خود را
لها عابدین. مر اینها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم. قال. گفت ابرهیم علیه السلام. لقد کنتم. بخدای تعالی که بودید شما
وآباؤکم. و پدران شما. فی ضلال مبین. در گمراهی روشن و خطای آشکارا. قالوا. گفتند نمرودیان از روی تعجب
و شگفت. اجئتنا بالحق. آیا آورده با این سخن براستی و جد. ام انت. یا تو. من اللاعبین. از بازی کنندگان
که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجلیل آبای خود. قال. گفت ابرهیم
علیه السلام. بل. نیستم بازی کننده. ربکم. آفریدگار شما. رب السموات والارض. پروردگار آسمان و زمین است
الذی فطرهن. آنکه او آفرید آسمان و زمین را که تماثیل شما. وانا علی ذلکم. و من بر آنچه پروردگار شما است. من
الشاهدین. از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می نمایم آورده اند که نمرودیان روزی عیدی
داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه در آمدی بتان را
بیاراسته بزیبا نهاد ساختندی آنگاه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانها بازگشتندی چون

ابرهیم علیه السلم با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید است بیرون آی تا به بینی که دین و
آیین ما چه زیباست ابرهیم علیه السلم بلا و نعم جواب ایشان نگفت و روزی دیگر که رفتند میخواستند که او را ببرند
بهانهٔ بیماری را پیش آورد فقال انی سقیم پس گفت بدستیکه من بیمارم ایشان دست از و برداشته برفتند ابرهیم
علیه السلم پنهان از ایشان فرموده که وتالله و بخدای تعالی سوگند که من لاکیدن هر آینه تدبیر کنم و جهد
نمایم تا بشکنم اصنامکم بتان شمارا بعد ان تولوا پس از آنکه روی بگردانید از ایشان مدبرین برابتان
کنندگان یعنی وقتی که بگذارید بتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنید و با کس نگفت اما چون
قوم برفتند حضرت خلیل تبری برداشته به بتخانه در آمد فجعلهم پس گردانید بتان را زخم تبر جذاذا پاره
پاره الا کبیرا لهم مگر بتی که آن اصنام را بود یعنی بزرگتر شکست است بلکه تبر بگردن او نهاد و
بیرون آمد لعلهم الیه شاید قوم نمرود بآن بت بزرگترین یرجعون باز گردانیده شوند و از و پرسند که کیست
که این فعل را کرده است چه ایشان او را معبود دانستند و معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی نمایند
و غرض ابراهیم علیه السلم ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با برهیم است یعنی وی بتان را شکست تا شاید که
رجوع برو کنند و او عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از
وقوع آن صورت متحیر شدند قالوا من فعل هذا گفتند که کرده است این عمل بالهتنا با خدایان ما و ایشان را
در هم شکسته انه بدرستی که او لمن الظالمین هر آینه از ستمکارانست بر آلهه چه ایشان را تعظیم می باید
کرد او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطهٔ هلاک افکنده است نمرود و قوم
او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابرهیم علیه السلم
شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال بامرای نمرود رسید قالوا گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم
که ایشان میگویند سمعنا فتی شنیدیم از جوانی که ببدی یذکرهم یاد میکند بتان را یقال له ابرهیم میگویند
مر او را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قالوا گفتند نمرود و امرای او که فأتوا به پس بیارید او را علی اعین الناس
بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردمان او را به بینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که اینست
که بتان را نکوهش میکند پس ابرهیم علیه السلم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا
کرده این را که می بینی از کسر و قلع بالهتنا یا ابرهیم بخدایان ما ای ابرهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله بلکه
کرده است این را کبیرهم هذا بزرگتر ایشان از روی خشم و با وجود شکستن من پس چرا ایشان را می پرستید
فاسئلوهم پس بپرسید شما از ایشان که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند
فرجعوا الی انفسهم پس باز گشتند بعقول خود با یکدیگر فقالوا پس بگفتند بعضی با بعضی انکم انتم الظالمون
بدرستی که شما ستمکارانید به پرستش چیزی که نشنود و نگوید ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رؤسهم
بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لقد علمت بدرستی که تو دانسته که ما هؤلاء
ینطقون این بتان سخن نگویند چرا مرا میگوئی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود
قال گفت ابرهیم علیه السلم افتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی ما لا ینفعکم شیئا
آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر او را بپرستید و لا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید
اف لکم زشتی و ناخوشی باد شما را و لما تعبدون و مر آن چیزی را که می پرستید من دون الله بجز

خدای تعالی افلا تعقلون آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن را شنیدند از محاجه
بمضاره نقل کردند قالوا حرقوه گفتند بسوزید او را عقوبت آتش با هول است وانصروا الهتکم و یاری
کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان نصرت را یعنی
یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حضیره در پیش کوهی ارتفاع دیوار آن شصت گز و قرب یکماه
هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریختند آتش در آن زدند و ابرهیم علیه السلم را غل بر کردن و بند بر
دست و پای نهاده از بالای منجنیق باتش افکندند جبریل علیه السلم در هوا بوی رسید و گفت هل لک من حاجة پس
ابرهیم علیه السلم جواب داد که اما الیک فلا دارم ولی بتو نی جبریل علیه السلم گفت بگو که از ربی خود بخواه و او میداند حاجت
خواستن نیست و توکل بخدا و انقطاع او از ما سوی درست بود قلنا یا نار گفتیم ای آتش کونی باش بردا و سلاما علی ابرهیم
یعنی سرد شو با سلامت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر نگفتی سردا با سلامت شو ممکن بودی که ابرهیم علیه السلم از سرما
بیفسردی واردوا و خواستند نمرودیان به کیدا بابرهیم علیه السلم مکری در سوختن او فجعلناهم الاخسرین
ما گردانیدیم زیان کار تر چه سعی برهان قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم علیه السلم و بطلان فعل ایشان آورده اند که
چون ابرهیم خلیل علیه السلم بمیان آتش فرود آمد غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل نرگس بدمید و چشمهٔ آب
شیرین پدید آمد و هفت روز در حضیرهٔ آتش ماند و نمرود از بالای صرح دید که ابرهیم علیه السلم در بوستان خوش
و گلستان بغایت دلکش نشسته و با ملک الظل سخن میگوید و بگرداگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود
آواز داد که ای ابرهیم خدای تعالی را قدرت او درین مرتبه است و من برای او قربانی کنم ابرهیم علیه السلم فرمود که
خدای من از تو قربانی قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده است که نمرود چهار هزار گاو قربان
کرد و ترک ایذای ابرهیم علیه السلم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی آتشی است که
در کانون دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت بیت آتش دارد دل من آتش دارد وان آتش دل عراهر سرخوش دارد
خلیل علیه السلم نزد آتش نمرودی رسید خواست که از سوز شهود عشق امهی کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که
ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی که از و سلامت با برهیم علیه السلم چو ما حکم کرده ایم که در آن آتش بمعجزه
خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی بر آئی نابود شهود بوستان پیدا و معجزه هویدا
نگردد و اگر بر ابرهیم علیه السلم بسلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقده بسوزد و قاعدهٔ دعوت بر افتد از ینجا
معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیزی غلبه کند و هیچ چیز برو غالب نیاید و نجیناه و نجات دادیم
ابرهیم علیه السلم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود و لوطا و برادر زادهٔ او لوط بن هاران را و رسانیدیم
ایشانرا الی الارض التی بارکنا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فیها للعالمین در ان مر جهانیان را
یعنی ولایت شام و برکت عام بعثت انبیا علیهم السلم بود در ان ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابرهیم
علیه السلم بفلسطین نزول فرموده و لوط بموتفکات و میان این دو موضع مسافهٔ یکشبانه روز و وهبنا له و
بخشیدیم مر ابرهیم علیه السلم را از ساره که دختر عموی او بود یک پسری اسحق نام او اسحق و یعقوب نافلة و
دادیم او را یعقوب زیادتی بر سوال او علیهم السلم یعنی از ما پسری طلبیده بود او را پسری و نبیره و کلا جعلنا
و هر چهار را گردانیدیم صالحین نیکان و شایستگان و جعلناهم ائمة و ساختیم ایشانرا پیشوایان
که خلق را یهدون راه نمایند بامرنا بفرمان ما و اوحینا الیهم و وحی کردیم ما بدیشان فعل الخیرات کردن

نیکو بیها واقام الصلوة وبپای داشتن نماز وایتاء الزکوة ودادن زکوة از خیرات جهة تفصیل است
وکانوا لنا وبودند مارا عابدین پرستندگان باخلاص ولوطا آتیناه ولوط علیه السلام را دادیم حکما حکمت
یا نبوت یا فصل بین الخصوم وعلما ودانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع وملت ونجیناه وبرهانیدیم
من القریة التی ازان دهی که کانت تعمل الخبائث بود که آن ده که میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک
وآن ده سدوم بود از موتفکات که آن بلواطه اشتغال می‌نمودند وراه میزدند ما ایشانرا هلاک کردیم
انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوم سوء گروهی بد فاسقین بیرون رفتگان از دایره فرمان و
ادخلناه ودرآوردیم لوط علیه السلام را فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم انه بدرستی
که لوط علیه السلام من الصالحین از ستودگان وشایستگان است وقصه لوط قبل ازین بتفصیل گذشته ونوحا
ویاد کن نوح علیه السلام را اذ نادی چون ندا کرد پروردگار خود را من قبل پیش از ابرهیم ولوط علیهما یعنی دعا فرمود
بهلاک قوم خود فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای اورا فنجیناه پس نجات دادیم اورا واهله واهل
بیت اورا من الکرب العظیم از غم بزرگ یعنی محنت طوفان ونصرناه ویاری دادیم اورا من القوم بر قوم او
یعنی غالب ساختیم بر منکران الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای مارا انهم بدرستی که قوم
نوح علیه السلام کانوا بودند قوم سوء گروه بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فاغرقناهم اجمعین
پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا وداود وسلیمان ویاد کن قصه داود بن ایشا بن عبید بن بهش بن قارظ
بن یهودا بن یعقوب علیهم السلام وپسر او سلیمان علیهما السلام اذ یحکمان چون حکم کردند فی الحرث در کشت آورده اند
چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علیه السلام بر در محکمه بودی وهر که بیرون آمدی از مهم وی حکم پدر استفسار
نمودی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقانی بود واورا ایلیا گفتندی ویکی گوسفنددار بود واورا
یوحنا خواندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا شب رمه خود را می‌چرانید یکشب بکشت من
درآمده اند وتمام را خورده قولی آنست که بوستان وی رفته بودند وخوشهای انگور را خورده وتلف
کرده داود حکم کرده که گوسفندان خود را بایلیا دهد ودر شریعت داود علیه السلام حکم بدینمنوال بوده چون از محکمه
بیرون آمدند ومضمون قصه مر سلیمان علیه السلام را معلوم شد که بمحکمه درآمد در سن سیزده سالگی بابید فرمود
که اگر حکم جز این بودی اصلح واوفق نمودی داود علیه السلام گفت چنین توان کرد سلیمان علیه السلام جواب باز داد که
گوسفندرا تسلیم ایلیا باید کرد تا ازو نفع گیرد بشیر وروغن وپشم وسوی وباغ یا زرع را بیوحنا باید داد
تا غم خورد وبحال مرتبه رساند که بوده چون خوشهای انگور بدید آید یا کشت برآید تسلیم ایلیا کند وگوسفند
خود بگیرد هیچ کدام بی بهره نمانند داود علیه السلام بدینمنوال حکم فرمود حق تعالی خبر داد پیغمبر خود را که قصه داود
وسلیمان علیهما السلام بدین قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ اذ نفشت چون بشب رفته بود فیه غنم
القوم در ان کشت زار یا بوستان گوسفند گروهی وکنا وبودیم ما لحکمهم شاهدین مر حکم حاکم را بر
متحاکمین داننده یعنی دانستیم که داود علیه السلام وسلیمان علیهما السلام با ایلیا ویوحنا چه حکم فرمودند ففهمناها
سلیمان پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان علیه السلام را وبدو آموختیم وبفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند
بصاحب زرع باغ دهند تا ازان نفع گیرد وبان تلافی روزگار خود کند وباغ را بصاحب گوسفند دهد تا
غم خوارگی نماید وبمرتبه نخستین باز رساند تا دیگری از رقبه غافل نگردد حقیقت آنست که در ان زمان

حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر شده وخدای تعالی وحی کرد بسلیمان علیه السلام نصی که ناسخ آن حکم شد
وداود علیه السلام بعد از اطلاع بر منسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرمود وکلا آتینا وهر یک از پدر وپسر را دادیم
حکما حکم کردن یا پیغمبری وعلما ودانش یا بوردین وسخرنا ومسخر ساختیم مع داود الجبال با داود علیه السلام
کوهها یسبحن والطیر تسبیح میکردند خدایرا باتفاق او در تبیان فرموده که بدان منوال که از داود می‌شنود
از کوهها نیز بشنوده میشد واین معجزات آن حضرت علیه السلام والطیر ومسخر کردانیدیم مر داود علیه السلام را مرغان
تا در تقدیس با وی موافقت می‌نمودند وکنا فاعلین وهستیم ما کننده امثال اینها داود در قدرت ما بدیع
نیست اگرچه نزد شما بدیع است وعجیبی است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته
اند یعنی هرجا داود علیه السلام رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود علیه السلام در قرآن
مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل بر تسبیح بر سر جهی برانکه تسبیح طیر وجبال بلسان الحال بوده بر آن
تقدیر چون جمله اشیا بهمان زبان تسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود موس
موفق باید که کوهها ومرغان بموافقت داود علیه السلام بروجهی میگفتند که سامعان از ترکیب حروف وکلمات آن
مفهوم میشد این معنی از قدرت الهی غریب نیست بیت هرکجا قدرتش علم افراخت از غرایب هرآنچه خواست بجا
قدرتی را که نیست نقصانش کارها نیست جمله آسانش وعلمناه وبیاموختیم مر داود علیه السلام را صنعة لبوس
ساختن زره لکم برای شما لتحصنکم من باسکم تا نگه دارد حصار دارد یعنی حفظ کند شمارا من باسکم از جنگ
معرکه کاه فهل انتم پس آیا هستید شما شاکرون سپاس گویندگان بمدین امرا است در صورت استفهام یعنی
شکر کوید خدای تعالی را بر چنین لباس ولسلیمان الریح ومسخر کردانیدیم برای سلیمان علیه السلام باد را عاصفة
سخت وتند در وزیدن وتندی آن بود که تخت سلیمان را برداشتی وبروزی یکماهه راه بردی تجری بامره
وبود که میرفت بفرمان سلیمان علیه السلام یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا بآن زمینی که برکت داده ایم
فیها در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان
علیه السلام ساخته بودند از آنجا بیرون آمدی وبا نماز شام باد ویرا بدان حال آوردی چنانکه هر راه در مختار القصص
آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی وقیلوله در اصطخر فارس کردی که عراق است وشبانگاه بکابل رفتی
وروزی دیگر از کابل بیرون آمدی وچاشت در اصطخر بودی ونماز شام بتدمر باز آمدی وکنا وهستیم ما
بکل شیء بهمه چیزها عالمین دانا ومن الشیاطین ومسخر ساختیم سلیمان علیه السلام را دیوان من یغوصون
له کسانی که غواصی کنند ویعملون عملا دون ذلک مثل بنائی وسایر صناعات غریبه وکنا لهم وبودیم ما
دیوان را حافظین نگاه دارنا از فرمان سلیمان علیه السلام بیرون نروند وایوب ویاد کن ایوب علیه السلام را او
پسر موص بن رازح بن روم بن اسحق بن ابرهیم علیهم السلام اورا مال بسیار داده بود وخلعت نبوت پوشانیده
بولایت بثنیه فرستاده ودو زبطاعت کذرانیدی وحق را سمع خیرات کماینبغی بتقدیم رسانیدی پس ابلیس
لعین بروی حسد برده با حق تعالی مناجات کرده که الهی ایوب در عافیت وسعت عیش است ومال بسیار
وفرزندان بزرگوار دارد اورا با نتزاع اموال واولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد وطریق کفران
نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگویی او مارا بنده ایست پسندیده اگر هزار کونه
ابتلا بگذرانیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یک رویم که گر تیغ دو در سر بود

از امتحان باشم چون شمع استاده بر پا - در بسیاری از تفاسیر آورده که ابلیس درخواست کرد که بر مال و فرزندان
و جسد آن مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر کرد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را
برگماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند در حقایق آورده که بدین سخن در کتاب و سنت دلیلی هست بلکه
اخبار یهود است که از کعب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بروی گماشت پس افواج بلا و
امواج دریای عنا تراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیلی
بگرداب فنا فتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار ماندند
و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و کرمان در وی پیدا گشتند و از مومنان مرتد شدند و ویرا از ده و منزل که
میرفت بدر میکردند زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف علیه السلم و یا ماخیر دختر میشا بن یوسف علیه السلم در خدمت
وی بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بوده و هجده یا سیزده
سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیه دل مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده و
فرمود که یاد کن قصه ایوب را علیه السلم اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را - انی مسنی الضر بانکه مرا رسید
رنجی و سختی و انت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشایندگانی مذکران میگویند که حق تعالی درباره ایوب
علیه السلم فرمود که انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر منافی است که هرچه شکایت از رنج نشان بی صبری است
و جواب بدین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید چون نزد او آمد که مرا سجده کن تا
ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلم با حق تعالی از ضروری شکایت کرده نه از رنج خویش و در عشرات حمیدی آورده که
جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی چیزی بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل او را
مجروح ساخت و ازین سخن بر زبان راند یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود
بدین سخن تکلم فرمود یا سیاه کرمان آهنگ دل او کرده و زبان کردند این دو عضو که دل و زبانند محل تمجید
و توحید بود از فوات ایشان بترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را برد برای قوت وی
خرید و ایوب علیه السلم بدان مطلع شد و آواز انی مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر نقل میکند که چهل
روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهة آن کرده و گفته اند آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر خاک
کرم می طپید بروی زمین افتاده ایوب او را برداشته بجای او نهاد این کار باختیار واقع شد چنان بگزید
که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بی واسطه ملکی و بشری از بارگاه کبریا
خطاب مستطاب بایوب رسیدی که ای بیمار من چگونه ایوب بشوق و ذوق این پرسش کوه بلا را بجان می
کشید و بیان بیماری خوش بود . که بر سر خود آیی بعیادت صد سال باشید تو بیمار توان بود . در سحر آن روز که مرهم
راحتی رسیدی بتحفه این خطاب سرافراز نشد و فریاد که انی مسنی الضر محققان گفته اند که شکایت با او بوده
نه از او بوده در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب علیه السلم از ضر جسمانی می نالید اما روحانیتش نظر جمال ایل
شده کمال عنایت ناظر در بلا می دید لاجرم زبان بشریتش انی مسنی الضر و لسان روحانیتش بندای و انت
ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا
و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت چه منقولست که جبرئیل علیه السلم بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته
گفت چکنم مگر چه جبرئیل علیه السلم فرمود که بلا در خزاین حق تعالی بسیار است و طاقت نیاری از حق تعالی عافیت خواه

ایوب

ایوب علیه السلم این سخن گفت فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای ویرا - فکشفنا پس بردیم ما به من ضر
آنچه او را بوده از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره ص خواهد آمد انشاء الله تعالی و آتیناه
و عطا کردیم او را - اهله فرزندان وی که با عیان ایشان زنده کردانیدیم و مثلهم معهم و مانند ایشان
یعنی هفت پسر و سه دختر شبیه یکدیگر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده اموال و اولاد و مواشی ویرا مضاعف
بوی داد و ابری سفید و یا سرخ فرستاد تا ملخ زرین بروی بارید در احقاف آورده که سه شبانروز در
حوالی سرای وی می بارید رحمة من عندنا این کارها بنسبت ایوب کردیم علیه السلم برای ایصال رحمت و انعام از
نزدیک ما بوی و ذکری للعابدین و پندی برای پرستندگان یا صبر کنندگان چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه
او یافت . بیت . هر که او در راه حق صابر شود . بر مراد خویشتن قادر شود . صبر باید تا شود یکسو حرج . زانکه گفت
الصبر مفتاح الفرج . و اذکر اسمعیل و ادریس یاد کن اسمعیل و ادریس علیهم السلم را و ذا الکفل و خداوند نصیب
که الیاس است یا یوشع یا زکریا و وجه تسمیه آنکه از خدای تعالی بهره مند بود و گفته اند کفل یعنی ضعف است یعنی
عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس متکفل شد
که با مر دین قیام نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهة ذو الکفل لقب یافت و محی السنه و صاحب تبیان آورده اند
که یکی از انبیای بنی اسرائیل را وحی آمد که من میخواهم روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرضه کن هر که
پایندان شود آنرا که شب نماز گذارد و فتور نورزد و روز روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید
و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل عرضه کرد جوانی از میان قوم برخاست
و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت حق تعالی او را
ذو الکفل خواند کل همه این پیغمبران که اسماعیل و ادریس و ذو الکفل اند علیهم السلم من الصابرین از صبر کنندگان
بودند بر مشقت تکلیف باشد زمان اسماعیل بر اقامت بلکه در وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس علیه السلم
زمانی دراز بر بلاء قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبا بود بر آنچه متکفل آن او شده بود
و ادخلناهم و در آوردیم ایشانرا - فی رحمتنا در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت - انهم بدرستی که ایشان
من الصالحین از شایستگان و فرمان برندگانند و ذا النون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلم را - اذ ذهب
چون برفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود که دعوت قبول نکردند جنید قدس سره فرمود که بر نفس خود خشم گرفت
در رفتن جهة الهی در رفتن او صادر شده بود گفته اند که ایشانرا وعده عذاب در رسید پنداشت که او را
دروغ گوی خواهند داشت از میان امت بیرون رفت فظن پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شده
که گمان میبرد - ان لن نقدر علیه انکه نخواهیم ساخت بروی راه یافتن را پس ما او را بحبس در آوردیم و در شکم
ماهی بزندان کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بجو
مرا ان لا اله الا انت بانکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سبحانک پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی
انی کنت بدرستی که من هستم من الظالمین از ستمکاران بنفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت
صلی الله علیه وسلم نقل میکند که هیچکس خدای تعالی را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند او را فاستجبنا پس اجابت کردیم
له مر یونس را علیه السلم و نجیناه و برهانیدیم من الغم از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا
او را از شکم بیرون افکند از ساحل دریا و کذلک و همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی المومنین می رهانیم

ونجات میدهیم گرویدگان را وقصهٔ ماهی ودریا در سورهٔ والصافات بتفصیل خواهد آمد انشاء الله تعالی
وزکریا · ویاد کن زکریا بن آزر را علیه‌السلام · اذ نادی ربه · چون خواند پروردگار خود را وگفت رب لا تذرنی
ای پروردگار من مگذار مرا فردا · تنها یعنی فرزندی که از من میراث برد · وانت خیر الوارثین · وتو بهترین
وارثانی پس اگر تو میراث ندهی باک ندارم · فاستجبنا له · پس اجابت کردیم مر دعای او را · ووهبنا له یحیی
وبخشیدیم مر او را یحیی پسری که بوزن شد معالم دین · واصلحنا له · وبصلاح آوردیم برای او زوجه
زنش واشیاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقد او وگفته اند اورا خوش خو گردانیدیم برای زکریا بعد ازانکه
سئ الخلق بوده · انهم · بدرستی این پیغمبران که مذکور شدند · کانوا یسارعون · بودند که میشتافتند · فی
الخیرات · در نیکویها · ویدعوننا · ومیخوانند مارا · رغبا · از روی رغبت بثواب · ورهبا · وجهة ترس از
عقاب · وکانوا لنا · وبودند مارا · خاشعین · فروتنان وفرمان پذیران یا نیاز مندان محققان گویند که
نیاز برای او باید ونازند وشاید در کشف الاسرار آورده که هرکه نیاز برود بر توانگر شرسازد وهرکه ناز
بروکند عزیزش گرداند بیان نیاز وکانوا لنا خاشعین نشان ناز من مثلی ورب العرش معبودی بیت
گدای سکوی آم لیک وقت آن دارم · که ناز بر فلک وحکم بر ستاره کنم · والتی احصنت · ویاد کن آن زنی که نگاه داشت
فرجها · فرج خود را از حلال وحرام ومرد را یعنی مریم بنت عمران علیهما السلام که خود را پاکیزه داشت ودست هیچکس
بدامن عصمت او نرسید · فنفخنا · پس دردمیدیم یعنی جبرئیل علیه‌السلام را فرمودیم تا دمید · فیها · در پیرهن او یا در وی
او · من روحنا · از روحی که بان امر ماست محصل سخن آنست که جاری گردانیم در وی روح مسیح را · وجعلناها
وگردانیدیم قصهٔ وی · وابنها · وخبر پسر وی عیسی را علیه‌السلام · آیة للعالمین · حجتی وعلامتی مر عالمیان را
یعنی چون تامل کنند برایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول زنی بکر عذرا بمجرد نفخهٔ دلالت بر
کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد · ان هذه امتکم · بدرستی که ملت توحید ودین اسلام واجب است مر
شما را بر استقامت بر دین · امة واحدة · ملتیست یگانه یعنی اختلافی در ان نه بلکه همه انبیا بر آن بوده
اند ودر اصل توحید همه متفق اند · وانا ربکم · ومن آفریدگار شمایم · فاعبدون · پس مرا پرستید نه غیر مرا
وتقطعوا · وببریدند امم ماضیه · امرهم بینهم · کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون
یهود ونصاری وهر یک تکفیر دیگری کردند · کل · همه این فرقها · الینا راجعون · بسوی ما بازگردانندهٔ
مابیشانرا فرا خور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد · فمن یعمل · وهرکه بکند · من الصالحات · از عملهای پسندیده
وهو مؤمن · وحال آنکه گرویده باشد بخدا ورسول · فلا کفران · پس ناسپاسی نیست · لسعیه · مر شتافتن
او را بعمل یعنی ضایع نخواهیم کرد او را · وانا له · وما مر سعی او را · کاتبون · نویسندگانیم یعنی اثبات کننده در
صحیفهٔ عمل مراد آنست که کار او هیچ وجه ضایع نخواهد بود انشاء الله تعالی · مرد کار نیکو آن ضایع نباشد نزد حق
لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین · وحرام علی قریة · وممتنع است بر اهل دهی که ما · اهلکناها · هلاک
کردیم ایشانرا · انهم لا یرجعون · انکه ایشان باز نگردند بدنیا که رجوع کنند بجهة تلافی اعمال وتدارک احوال
وبعضی مفسران لا را صله دانند نه زاید وگویند معنی آنست که ممتنع است بر هالکان ونشاید که رجوع ننمایند
بمحشر برای حساب بلکه بیایند ومحاسب شوند وقول اول اشهر است که ایشانرا رجوع بدین عالم نباشد و
در قبور معذب باشند · حتی اذا فتحت · تا وقتی که گشاده شود · یاجوج وماجوج · سد یاجوج وماجوج علامتها آنست

وهم

وهم · یاجوج وماجوج · من کل حدب · از هر بلندی · ینسلون · میشتابند ومی رانند تا همه عالم را فرا گیرند وآبهای
دریاها را بیاشامند واز خشک واز تر هرچه یابند بخورند صاحب المعتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت
آورده که بعد از هلاک شدن دجال واتباع او بر دست عیسی علیه‌السلام خروج یاجوج ماجوج باشد گشاده
شدن سد ایشان وحضرت عیسی علیه‌السلام با مومنان بکوه طور میرود ودر بعضی احادیث وارد شده که
بروند تا جبل الحمد که کوه بیت المقدس است وگویند اهل زمین را کشتیم بیایید بکشیم هر که بر آسمانست
پس تیرها بطرف آسمان افکنند وخون آلوده فرود آیند وکار بر عیسی علیه‌السلام واصحاب او دشوار گردد
دعا کند حق تعالی بیک دفعه همه را هلاک کند · واقترب الوعد الحق · ونزدیک رسید وعدهٔ حق ورات
که وقوع قیامتست · فاذا هی · پس آنجا آنست که باشد · شاخصة · خیره وبا زمانده از هول رستخیز
ابصار الذین کفروا · دیدهای آنکه کافر بوده اند وایشان میگویند · یا ویلنا · ای وای بر ما · قد کنا فی غفلة
من هذا بل کنا ظالمین · بدرستی که ما در غفلت مانده بودیم ازین روز بتحقیق که ما بودیم از ستمکاران بر
خود که سخن پیغمبران نشنیدیم · انکم · بدرستی که شما ای مشرکان · وما تعبدون · وآنچه پرستید من دون الله
بجز خدای تعالی از بتان ودیوان · حصب جهنم · آتش انگیز دوزخند · انتم لها · شما با بتان بر دوزخ
واردون · گذرندگانید ودر دوزخ در آیندگان ودر تبیان گفته که حکمت در آوردن بتان بر دوزخ زیاده
تعذیب بت پرستان است چه بدانها آتش افروخته تیزتر گردد واحتراق ایشان بیفزاید ودیگر
تسفیر ایشانست چو آنها پرستیده اند که حالا با ایشان در آتشند · لو کان هؤلاء · اگر بودندی این
بتان · آلهة · خدایان چنین که گمان می برند · ما وردوها · در نیامدندی بدوزخ چه معذب باشندی معذب
وکل فیها · وهمه بتان وبت پرستان در دوزخ اند · خالدون · جاوید مانندگانند که ایشانرا از آن روی
خلاص نیست · لهم · مر ایشانراست · فیها · در دوزخ · زفیر · ناله زار · وهم فیها · وایشان در آتش
لا یسمعون · نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون انکم وما تعبدون من دون الله
نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد وابن الزبعری ایشانرا دید گفت غم مخورید واضطراب مکنید
تا من با محمد صلی الله علیه وسلم مباحثه کنم پس آمد گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم قد خصمتک ورب الکعبة تو میگویی هرچه ما دون
الله می پرستید همه در دوزخ خواهند بود وحال آنست که عیسی وعزیر وملائکه علیهم السلام معبود یهود ونصاری
وبنو ملیح اند مرگه کر این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیة آمد که · ان الذین سبقت
بدرستی آنانکه پیشی گرفته اند · لهم · برای ایشان · منا الحسنی · از ما سابقهٔ نیکو که سعادتست وتوفیق طاعت
یا بشارت بجنت وآن عیسی وعزیر وملائکه اند علیهم السلام · اولئک · آنگروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص شدند · عنها
مبعدون · از دوزخ دور کرده شده گانند صاحب بحر فرموده است سبق عنایت در بدایت موجب ظهور
ولایتست · بیت · هر تخم که در ازل بکشتند نهان · در مزرعهٔ ابد بروید بعیان · لا یسمعون · نمیشنوند آن دور شدگان
از آتش · حسیسها · آواز آتش را بجهة آنکه ایشان در اعلی علیین اند ودوزخ در اسفل السافلین · وهم
فیما اشتهت · وایشان در آنچه آرزو برند · انفسهم · دلهای ایشان · خالدون · جاوید مانند یعنی مشتهیات خود را دایم یابند
لا یحزنهم الفزع الاکبر · اندوهگین نمیگرداند ایشانرا فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه
نخواهند شنید تا وقتی که گویند وامتازوا الیوم ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه

بهشت خواهند شد چو گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبش املح بر بلندی دارند و کشند و این ندا
بر آید که یا اهل النار خلود و لا موت و یا اهل الجنة خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان فزع گذرانند
وتتلقیهم الملئکة و پیش آیند ایشانرا فرشتگان وقتی که بیرون آمدن از قبور و گویند هذا یومکم الذی این روز
که در دنیا کنتم توعدون بودید که وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما عابدانرا گویند
این روز جزای شماست عارفانرا خطاب رسد که این روز تماشای شماست بیت نیک مردان اندر نعیم اندر نعیم عشقبازانرا
لقا اندر لقا حصه آنها وصال حور عین بهره این ها جمال کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که طی کنیم و درهم
پیچیم آسمانرا کطی السجل همچو پیچیدن طومار للکتب برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی طی کردن سجل
مر نوشتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بود و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی رسانند
درهم پیچد کما بدانا همچنانکه آغاز کردیم اول خلق نخست بار آفریدن را بی ماده و مددی نعیده باز گردانیم
آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت آسانست وعدا وعده داده ایم
باعاده وعده دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که ما کنندگانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول
بوجود آوردیم برای معرفت دیگر بارش موجود خواهیم ساخت برای مکافات ولقد کتبنا بدرستی که نوشتیم ما فی
الزبور در کتاب داود علیه السلام من بعد الذکر پس از توریة یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم
ان الارض آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون بندگان ستوده من یعنی امت حضرت محمد
صلی الله علیه وسلم و گفته اند عامه مؤمنان ان فی هذا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لبلاغا لقوم
عابدین هر اینه نصیحت و پند است مر گروه مؤمنانرا وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم الا رحمة
مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیانرا حضرت صلی الله علیه وسلم رحمتست مر مؤمنانرا بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و
کافرانرا بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از
رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود اگر در مدینه اگر در مسجد مکرم بوده
اگر در حجره طاهره و همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی عاصیان بر کنه در دامن آخر زمان دست در دامان تو دارند جان
در آستین ناامید از حضرت وار رحمت نتوان شدن چون توی در دهر و عالم رحمة للعالمین قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم انما
یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم آنکه جز این نیست اله واحد خدای تعالی یکی است
و یکتا فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان مقتضی فرمان وحدت را فان تولوا پس اگر بر گردند
از توحید فقل آذنتکم پس بگو آگاه کردم شما را علی سواء بر سویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کردم برابریم
در موضح آورده که اعلام کردم شما را بآنچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مؤمن و کافر در علم بدین مساوی شوند حشر
وان ادری و نمیدانم من اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده شده آید بآن از
یا از غلبه مسلمانان انه بدرستی که خدای تعالی یعلم الجهر میداند آشکاره را من القول از سخن کافران در طعن اسلام و یعلم
و میداند ما تکتمون آنچه می پوشند از بغض پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حقد بر مسلمانان وان ادری و نمیدانم لعله فتنة شاید تاخیر آن موعود
یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد ومتاع
و شاید برخورداری بود شما را الی حین تا مقداری که اجل مقدر برسد قال رب احکم بالحق گفت ای پروردگار من

حکم کن

حکم کن و حفص قیل میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه براستی
وربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمتست بر آفریدگار خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری از و
خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت می کنید و میگوئید عذاب موعود اگر حق است چرا فرو نمی آید
یا اگر آئین اسلام در سبیلم نکو نیست خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای تعالی یاری میخواهیم و امید واری
و مغفرت از خدای او دارم بیت مراد خویش ز دربار گاه شاهی خواه که هیچکس نشود نا امید از آن درگاه سورة الحج

نصف

وهی ثمان وسبعون آیات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان
خطاب با عامه مکلفان است میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستی
که جنبانیدن قیامت شیء عظیم چیزی بزرگست و پر هول است اسناد تحریک بساعة مجازاست واین زلزله علامت
قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود
و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید پس در طبقات زمین انداختیم
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها در روزی که ببینید آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند کل مرضعة
هر شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزند که وی را شیر میداد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع و بنهد کل
ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی بار دار حملها فرزند خود را وتری الناس و ببینی مردمانرا
از غایت دهشت در آن روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و غیر از ایشان زایل شده وما هم بسکاری و نباشند
ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت بسکر نباشد در رای العین مانند نما ایشان بتحقیق
ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول آن مدهوش نمایند ومن الناس و از مردمان من یجادل
کس هست که جدال کند فی الله در کار خدای تعالی چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند
در قدرت حق تعالی جوه انی خلقه که انکار می نماید حشر را بغیر علم بی دانستی و معرفتی و بی برهانی و حجتی ویتبع و پیروی
کند در مجادله یا در عامه احوال کل شیطان مرید دیو سرکشی گمراه که در ازل کتب علیه نوشته شده است بر آن در
لوح المحفوظ انه من تولاه آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند او را فانه پس آن دیو یضله گمراه کرداند
تابع خود را ویهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی آتش دوزخ سوزان یعنی دوست خود را بران
دارد که مکافات آن دوزخ بود و دقایق فرموده که ضمیر علیه راجع است به مجادله یعنی حکم کرد خدای تعالی بر آن
جدل کننده که بی او رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفار است منکران حشر را
میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و معدوم معذور
نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فانا بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم شما را من تراب از خاک و شما فرع اویید
ثم من نطفة از منی ثم من علقة ثم من مضغة از پس علقه از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة خلقت کرده
در هیچ نقصی نبود وغیر مخلقة و ناتمام در بعض اجزای وی نقصانی باشد یا صورت کرده و غیر مصور در وسیط آورده
که این معنی در سقط است که یکی بتقید بعضی از و مصور و بعضی تمام صورت یافته مخلص کلام آنکه شما را منتقل ساختیم
از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش را تا استدلال کنید از مبداء بر معاد و تامل نمایید که هر چیز
تغیر و تکون است باری دیگر قبول آن می تواند کرد ونقر و قرار می دهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه
خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضع است

ثم نخرجکم طفلا. پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفل که از غایت ضعف با خود قیام نتواند نمود ثم
لتبلغوا پس ترتیب کند شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است
ومنکم من یتوفی و از شما کسی باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ اشد یا قبل از آن. ومنکم من یرد. و بعضی بود
کرده شود الی ارذل العمر بفرودترین زندگانی که سن خرافتست. لکیلا یعلم تا نداند بعد علم پس از دانستن
شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت و بدایت
اشارتیست با کمال قدرت کامله عز نیاورد ان اعاده چنانچه از ابتداء تماشا تر پس دیگر بار جهت استدلال بر بعث
میفرماید. وتری الارض و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک و بی رونق فاذا انزلنا چون فرو فرستیم
از ابر علیها الماء بر آن زمین آب باران اهتزت جنبشی کند آن زمین بگیاه. وربت و بیفزاید و بردمد و
انبتت و برویاند من کل زوج مر هر موضعی از نباتات بهیج تازه تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین
مرده را با بی زنده سازد و تواناست بر آنکه اجزای موتا را جمع ساخته بهمان حال که بوده باز برد دانه را هم
تواند ساخت. آنکه او دانه نهال افراخت کرد نابوده را بقدرت بود چه عجب گر دهد ببوده وجود. ذلک اینکه گفتند
از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان را باحوال مختلفه و احیای زمین بعد از موت بان الله بسبب
آنستکه خدای تعالی هو الحق او ثابتست در ذات خود و مستحق صفات کمال است. وانه و بجهة آنستکه
یحیی الموتی زنده میگرداند مردگان را و اگر نه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه ساختی وانه علی کل
شیء و برای آنست که او بر همه چیزها قدیر تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و هست او بهمه معدودات
متساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیا بعضی از اموات دلالت کرده لازم اینا قدرا او بر همه احیا همه
اموات. وان الساعة ایراد این دلایل برانست کرده اند که قیامت آتیة آینده است لاریب فیها هیچ
شکی نیست در آمدن او وان الله و بداند آن نیز که خدای تعالی یبعث بر انگیزد من فی القبور آنرا که در
گورها اند بمقتضی وعده خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد ومن الناس و از مردمان من یجادل
کسی هست که جدال کند از روی ستیزه فی الله در کلام خدای تعالی یا قدرت او و تکرار برای تاکید است یا
مراد از مجادله رؤسای کفارند چون نضر و ابی و اضراب ایشان و از ثانی و مقلدان هر یکی از ایشان طرح
جدال افکند. بغیر علم بی دانشی که بدو داده باشند. ولا هدی و بی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب
منیر و نه کتاب روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله کند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه
در صدد جدلست بمحض تقلید و تقلید محض ثانی عطفه در حالتی که پیچیده دامن خوداست و این کنایت باشد
از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در می پیچد پس مقلد متحیر جدال میکند. لیضل عن سبیل الله تا گمراه کرداند
مردم از راه خدای تعالی یعنی از فرمان برداری او. له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوایی بقتل چنانچه
در بدر بود. ونذیقه و بچشانیم او را یوم القیمة روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده گوییم ذلک این
خزی و عذاب. بما قدمت یداک بسبب آنچیزیست که تقدیم کرده دستهای تو وان الله و بدرستیکه خدای تعالی
لیس بظلام نیست ظلم کننده للعبید بر بندگان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده که جمعی اعراب بمدینه
شرف اسلام دریافتند هر که از ایشان اسلام آورد او را مرضی عارض نشد و زنش پسری بزاد و آب از کوره خوب آورد و مواشی
ایشان خوب نتاج زادند گفتند اسلام نیکو دینی است و ما را بسبب قبول او نیکوئیها پیش آمد دلها با اسلام آرمیده شد

واگر

واگر قصه بر عکس این آمدی از دین برگشتندی گفت اسلام بر ما خوب نیست آیة نازل شد که ومن الناس و از مردمان
من یعبد الله کسی هست که پرستد خدای تعالی را علی حرف بر حرف و اضطراب یا بر طرفی یعنی برکنار استاده و در کار
خود غیر متمکن و ما و روی قرار بود که در نعمت دون محنت فان اصابه پس اگر برسد او را خیر نیکویی چون صحت و غنا
اطمان به آرام گیرد بدین و ثابت شود بران به بسبب آن چیز وان اصابته فتنة و اگر برسد او را آزمایش چون فقر و
مرض انقلب برگردد علی وجهه بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بران عود کند مراد آنستکه مرتد گردد نعوذ بالله
و از دین و از اسلام باز بدارد و قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورده و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت صلی الله علیه وسلم
گفت که من دین و اسلام شوم یا کرفتم مرا اقاله کن حضرت صلی الله علیه وسلم جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهود مرتد شد
و این آیه فرود آمد که هر که از دین برگشت خسر الدنیا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید. والاخرة و زیان دارد در
آخرت که عملهای او نابود شد ذلک زیان هر دو سرای هو الخسران المبین آنست زیان هویدا بر همه عقلا ظاهر
است که هیچ زیانی از آن عظیم تر نیست نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین نه لامعه صدق و نه انوار یقین در هر
دو جهان منفعل و خوار حزین البته زیانی نبود بدتر از این. یدعوا میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک من دون الله
بجز خدای تعالی. ما لا یضره آنچیزی را که ضرری بوی رساند اگر نه پرستد او را ولا ینفعه سود ندهد و برا اگر
پرستش کند. ذلک آن پرستش هو الضلال البعید گمراهی دور از مقصد. یدعوا می پرستد لمن ضره آنرا که ضرر
پرستیدن بقتل دنیا و عذاب آخرتست. اقرب نزدیکتر است من نفعه از سود او که توقع شفاعتست و توسل
بحضرت عزت جل اسمه. لبئس المولی هر آینه بد یاریست بت ولبئس العشیر و بد آمیزگاری. ان الله بدرستیکه
خدای تعالی یدخل الذین امنوا در می آرد آنان را که تصدیق خدا و رسول کردند. وعملوا الصالحات و کار شایسته
بجای آوردند جنات تجری در بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت
باغ و بوستان بآب روانست. ان الله یفعل بدرستیکه خدای تعالی میکند ما یرید آنچه میخواهد از مکافات
موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند شاید که محمد از پیش برود
و دوستی که میان ما و یهود است منقطع نگشته و مدد ایشان بما رسد حق تعالی میفرماید که من کان یظن هر که
باشد که گمان برد ان لن ینصره الله آنکه نصرت ندهد خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فی الدنیا در دنیا با علاء
کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی والاخرة و در آخرت بعلو درجات و شفاعت و قرب و کرامت. فلیمدد بسبب
پس باید که فرو گذارد رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی رسنی از خود بیاویزد و در گلوی خود بندد ثم لیقطع
پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند سبب آن از آسمان
دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند و بر فلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه وسلم جهد
تمام نماید. فلینظر پس در نگرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها هل یذهبن آیا می برد کیده فعل حیلة آمیز
او ما یغیظ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مظنه آنکه شاید او منصور گردد وکذلک و
همچنانکه بیان کردیم این کار را روشن کردانیدیم. انزلناه فرو فرستادیم قرآنرا. آیات بینات آیتهای روشن
در احکام و اخبار تا بر شما هویدا کردد. وان الله و برای آنکه خدای تعالی یهدی راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت
ثابت دارد من یرید هر کرا خواهد. ان الذین امنوا آنانکه گرویده اند بتحقیق والذین هادوا و آنانکه یهود شدند
والصابئین و ستاره شناسان والنصاری و ترسایان والمجوس و گبران والذین اشرکوا و آنانکه شرک آوردند یعنی اصنام

ان الله یفصل بدرستی که خدای تعلی جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز بحکم محکم قضای مبرم
ازمبطل ممتیز ان الله بتحقیق که خدای تعلی علی کل شیء برهمه چیزها شهید کواه است واز همه اکاه حال الم تر
ایا نمیبینی یعنی عیدانی ان الله آنرا که خدای تعلی یسجد له سجده کند مر اورا من فی السموات هرچه در اسمانهاست
ملئکه سجدۀ طوع وباقی تسخیر ومن فی الارض وهرکه در زمینهاست مؤمنان سجدۀ طاعت ودیکران بسجود
خضوع اذلت والشمس وافتاب بطلوع وغروب والقمر وماه بشروق وافول والنجوم وستارکان برفتن
وآمدن والجبال وکوهها بجریان ینابیع وپرورش معادن والشجر ودرختها بسایه والدواب وچهار
پایان بعجایب ترکیب وکثیر من الناس وبسیاری از مردمان سجده کنند اورا سجدۀ طاعت وکثیر وبسیار
از ایشان که اباکرده ند از سجود حق علیه العذاب حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاف فرموده در حقیقت
وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اکر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب
سجده نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع ذل وغایت تعظیم وتکریم است وهمه ذرات عالم مر خدای تعلی را
خاضع وخاشعند بر دلالت حال که افصح است از دلالة مقال در نکر تا بینی از عین شهود جملۀ ذرات جهان
در سجود در فتوحات این سجده را مشاهده واعتبار کفته فرموده که از همه اشیاء ادمیان را تبعیض کرده بلکه
بنده با یدکه مباد رت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده اند نه کثیر ثانی که مستحق عذاب وعقابند ومن
یهن الله هرکرا خوار کرداند خدای تعلی یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فماله پس نیست مر اورا من مکرم
هیچ کرامی کننده ونوازنده وعزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت ان الله بدرستی که خدای تعلی
یفعل بکند ما یشاء آنچه خواهد از اهانت واکرام آورده اند که اهل کتاب با زمرۀ اصحاب در مقام مخاصمت آمده
کفتند پیغمبر ما مقدم ودین ما قدیم است وما بحقیقت سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر شمارا
تصدیق میکنیم وبکتاب خود وبکتاب شما ایمان داریم وشما با آنکه پیغمبر وکتاب را می شناسید از روی حسد
بدان نمی کروید پس حق برطرف ما باشد در جانب شما حق تعلی ایة فرستاد که هذان خصمان این دو کروه دشمنان
اختصموا جنک کردند وجدال نمودند فی ربهم در دین پروردکار خود از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که
سوکند میخورم بخدای تعلی که این ایة در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب
کفار عقبه وشیبه وولید واز طرف مومنان حمزه وعلی رضی الله عنهما ودر تبیان از حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده اند که
نزلت الایة فی مبارزة الکفار یوم بدر ودر وسیط آورده که فرقی خمسه مذکوره یهود وصابیان ونصاری و
مجوس ومشرکان یک کروه خصمند ومومنان علی حده کروه خصم پیوسته در ذات فالذین کفروا پس برای
آنانکه نکرویدند قطعت لهم بریده بدیشان ثیاب من نار جامهای از آتش که ایشانرا فرا کیرد چون احاطۀ
جامه بتن یصب ریخته میشود من فوق رءوسهم از زبر سرهای ایشان یعنی بریزد بر سر ایشان الحمیم
آب کرم که از غایت حرارت یصهر به کداخته شود بان ما فی بطونهم آنچه در شکمهای ایشان باشد از
امعا واحشا والجلود وپوستهای ایشان بکدازد یعنی اثر آن حرارت بظاهر وباطن ایشان برسد ولهم
تعذیب ایشانرا مقامع کرزها باشد در دست زبانیه من حدید از آهن کلما ارادوا هرکاه که خواهند
ان یخرجوا منها آنکه بیرون آیند از آتش من غم از غمی که ایشانرا دریافته باشد اعیدوا باز کردانیده
شوید بان کرزها فیها در دوزخ یعنی چون بکنارۀ دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه کرز بر سر

ایشان

ایشان می زنند وباز کردانند بدرکات دوزخ میکویند ودوقوا عذاب الحریق بچشید آتش سوزنده
ان الله بتحقیق که خدای تعلی یدخل الذین امنوا در می آرند آنانکه کرویدند بخدا ورسول وعملوا الصالحات
وکردند عملهای شایسته نیک جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن و
قصور آن جویها یحلون آراسته کردانند وپیرایه بندند ایشانرا در بهشت فیها من اساور ابرنجها من
ذهب از زر ولؤلؤا وبیارایندشان بمروارید ولباسهم فیها وجامهای که ایشان در بهشت پوشند حریر
ابریشم خالص است در حدیث آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا نپوشند آنرا در آخرت حریر مراد مردان اند
که لبس حریر بر ایشان حرام است وهدوا وراه نموده اند مؤمنان الی الطیب من القول بپاکیزه از قول
یعنی سخن پاک راه نماینده ایشانرا در آخرت وآنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد کویند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وچون در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن وچون در
منازل خود قرار کیرند کویند الحمد لله الذی صدقنا یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو وفحش وباطل
نکویند ونشنوند لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما واکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب
در دنیا که کفتن کلمۀ شهادتست یا قران یا استغفار سلمی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت
مسلمانان وکفته اند ارشاد فرزندان است یا دعای مومنان یا امر معروف ونهی منکر در لطایف قشیری مذکور است
که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص وسر صافی مقرون بود برضای حضرت الهی در کشف الاسرار
آورده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد واز عجب دور وبینا از نزدیک سهل تستری رحمه الله مرویست
که درین کار نظر کردم هیچ کاری را بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم وهیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم
ایمن باد استاین راه نیاز ره ترک نازش کبر وبا این ره بسازه رو بترک دعوی ودعوت بکوه راه حق از کبر واز نخوت محبوب
وهدوا وراه یافته شده اند اهل ایمان الی صراط الحمید براه خداوند ستوده که دین اسلام است ان
الذین کفروا بتحقیق وبیقین آنانکه نکرویدند بخدا ورسول ویصدون وبازمیدارند عن سبیل الله
از راه خدای تعلی یعنی مردم را از طاعت وامیکنند والمسجد الحرام واز طواف مسجد حرام بقول اشهر
مراد در وز حدیبیه است که پیغمبر واصحاب را از طواف خانه ومسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجدی
که ساختیم اورا للناس برای همه مردمان ومخصوص نیست ببعضی دون بعضی سواء یکسان است
العاکف فیه مقیم در و والباد وآینده یعنی غریب وشهری در قضای مناسک حج وادای لوازم وتعظیم
خانه مساویند یا در قبله یا در امن بودن در و وبرین قول مراد از مسجد نفس او باشد واین مذهب امام
شافعی است رحمه الله وبقول امام اعظم وامام احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همه حرم است ودر سکنی مکه ونزول در
منازل آن مسافر ومجاور یکسانند یعنی حاج ومعتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول فرمایند اما سکان
بیوت را اخراج نکنند واز حضرت فاروق منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سراهای مکه در
بندند تا آیندکان هرجا خواهند فرود آیند ومن یرد فیه وهرکه خواهد در حرم بالحاد بظلم بقول استحلال
حرامست وکفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم ودر تیسیر کوید احتکار طعام واکثر علما بر آنند که
ارادۀ کناه در حرم موجب استحقاق عذاب است وهرکه قصد کناهی کند در غیر حرم اکر بفعل آرد دستش برو
نویسند واکر نه الا در حرم که اکر اندیشۀ کناهی کند بی آنکه بفعل آرد خطیه بروی نویسند نذقه من عذاب الیم

بدستوانما نسخ

ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید کسی را بمکه بکشد
از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی فرمود که چون مکهٔ محترمه مخصوص است بتضاعیف حسنات چه
نمازی در وی با چندین نماز در غیر برابر است پس جزای مساوی در وی کلی‌تر است از سایر مواضع جزای آنکه
در اول آیت گذشته محذوف است تقدیرش انکم انکسانیکه هلاک شدند یا زیان کار گشتند. واذ بوانا. و یاد
کن چون معین کرده‌ایم لابرهیم برای ابرهیم خلیل علیه السلام مکان البیت جای خانهٔ کعبه را در وقت ساختن
با آنکه برای او فرستادیم تا سایه کرد بران مقدار که خانه بود یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را رفت و
او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی. ان لا تشرک بی شیئا. بانکه میار و انباز مگیر برمن چیزی را که من
از شریک منزهم و مقدس. وطهر بیتی. و پاک دار خانهٔ مرا از بتان و چیزهای ناشایست. للطائفین
برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان. والقائمین. و برای استادگان یعنی مقیمان بلد گفته
اند برای استادگان یعنی مقیمان بلد گفته اند برای استادگان در نماز. والرکع السجود. و رکوع و سجود کنندگان
یعنی خانهٔ کعبه را از اقذار و انجاس پاک دار تا وی را طواف کنند و در وی نماز گذارند این قول اهل لسان اهل علم
است اما بزبان اهل اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریاست از همه چیز پاک کن و غیر را بدو
راه مده که او پیمانهٔ شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله تعالی اصفاها وحی
آمد که یا داود علی نبینا و علیه السلام برای من خانهٔ پاک ساز که نظر عظمت برو فرود آید داود علیه السلام گفت وای
بیت یسعک کدام خانه ایست که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مومن است داود علیه السلام
گفت که او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست بسوزد. بیت: خوش آن آتش که در
دل بر فروزد. بجز حق هر چه پیش آید بسوزد. چون ابرهیم علیه السلام خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را
بزیارت خانه آواز ده ابرهیم علیه السلام فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من
رسانیدن پس خلیل علیه السلام در مقامی یا در کوه ابو قبیس برخاست و ندا کرد که ای مردمان خدای تعالی حج
خانهٔ خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی او را بر ذرات ذریات رسانید و همه را
صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت نموده
و قصهٔ تاذین خلیل علیه السلام اینست. واذن. و ندا ده ای ابرهیم علیه السلام. فی الناس. در میان مردمان و بخوان
ایشان را. بالحج. بحج خانهٔ خدای تعالی و در عین المعانی که امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم میفرماید که
خبرده مردمان را از وجوب حج. یاتوک. تا بیایند بتو. رجالا. پیادگان. وعلی کل ضامر. و سواران بر شتران
لاغر شده تر از گشته بجد تمام. یاتین. می‌آیند اشتران. من کل فج عمیق. از هر راه دور یعنی تو دعوت کن
که سوار و پیاده بجمع خواهند آمدن. لیشهدوا. تا حاضر شوند. منافع لهم. نزدیک منفعتها مر ایشان را است
یعنی بمنافع دین و دنیوی برسند. ویذکروا اسم الله. و یاد کنند نام خدای تعالی را یعنی لبیک گویند. فی ایام
معلومات. در روزهای دانسته شده که ایام عشره است از ذی الحجه و قول فقها آنست که نام خدای تعالی
برند در ایام نحر و تشریق. علی ما رزقهم. بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را. من بهیمة الانعام.
از بسته زبانان یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربان است برای خدای تعالی بکشند کفار بنام بت قربان
می کردند و از گوشت قربان نمی خوردند حق تعالی فرمود مومنان را که برای من قربان کنید. فکلوا منها. پس

بخورید

بخورید از گوشت قربانی این امر اباحتست و در قربانی تطوع واقع شده چه اوارد شده اگر قربانی در
کفارتی باشد یا خبر نقصانی صاحب قربانی را خوردن جایز نبود. واطعموا البائس الفقیر. و بخورانید از آن قربانی
درماندهٔ محنت کشیدهٔ تنگدست را. ثم لیقضوا. پس تا بگذارند. تفثهم. حاجتهای خود را یا بجای آرند
مناسک حج را یا زایل کرده اند وسخ لوث را از خود و بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف یعنی برکندن موی
بغل و چیدن حلق و ابط و مانند آن. ولیوفوا نذورهم. تا وفا کنند نذرهای خود را از نیکوییها. ولیطوفوا.
و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع. بالبیت العتیق. بخانهٔ آزاد از تملک مردمان یا از تسلط
جباران یا خانهٔ قدیم که متعبد اول اوست مراد خانهٔ کعبه است. ذلک. آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین
خدایست. ومن یعظم. و هر که بزرگ دارد. حرمات الله. احکام خدا را که آهنگ حرمت او در وانیست. فهو. پس
او بزرگ داشت. خیر له. بهتر است مر او را. عند ربه. نزدیک پروردگار او جهت پاداش. واحلت. و حلال کرده
شد. لکم الانعام. مر شما را چهارپایان. الا ما یتلی. مگر آنچه خوانده است. علیکم. بر شما تحریم آنچه مردار است
و گوشت خوک و جز آن. فاجتنبوا الرجس. پس بیکسو روید از پلیدی. من الاوثان. از بتان که عین رجس اند
واجتنبوا قول الزور. و اجتناب کنید از قول دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و
دل با او موافق نبود. حنفاء. در حالتی که مخلص باشید. لله. مر خدای تعالی را و مایل بدین او که اسلام است
غیر مشرکین به. غیر از شرک آرندگان بوی. ومن یشرک بالله. و هر که شرک آرد بخدای تعالی. فکانما. پس همچنانست
که گویا. خر. در افتاد. من السماء. از آسمان بروی زمین هلاک شد. فتخطفه الطیر. پس در می‌ربایند او را
مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزا و اعضای او متفرق و ممزق سازند. او تهوی به الریح. یا بر او افکند
او را از موضعی. فی مکان سحیق. در جای دور از فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه یعنی هر که از
اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا او را وسوسهٔ شیطانی بر هوای ضلالت
افکند و نابود شود ملخص کلام هلاک مشرکان است. ذلک. آنست که کار فرموده اند اجتناب از اوثان
و پرهیز از دروغ. ومن یعظم. و هر که تعظیم کند. شعائر الله. نشانهای خدای تعالی را که مناسک حج است یا
هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی‌عیب و گران بها. فانها. پس بدرستیکه گران داشت آن. من تقوی
القلوب. از تقوی دلهاست یعنی افعال صادر از تقوی قلوب و تقوی دلها رستگاری بود از تعدی غضب
الهی. لکم فیها. مر شما را در انعام. منافع. سودهاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن و زه و زاد
الی اجل مسمی. تا زمان نام برده که زمان نحر است. ثم محلها. پس جای ذبح با وجوب نحر آن منتهی شود. الی
البیت العتیق. بخانهٔ آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار. ولکل امة. و مر هر گروهی را که از اهل
آن زمان که پیش از شما بودند. جعلنا منسکا. دادیم قربانی یعنی فرمودیم قربان. لیذکروا اسم الله. تا یاد کنند
نام خدای تعالی. علی ما رزقهم. بر ذبح آنچه دادیم ایشان را. من بهیمة الانعام. بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را
مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما. فالهکم. پس خدای شما. اله واحد. یک خدایست. فله اسلموا. پس او را
گردن نهید و قربان او را بشرک آمیخته مسازید. وبشر المخبتین. و بشارت ده ای محمد صلی الله علیه و سلم فروتنان را
به بزرگی آن سرا پا ترسکاران را برحمت بی‌منتها و سلمی رحمه فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که
هیچ مژده ازین فرح افزای‌تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید که. الذین. آنانکه. اذا ذکر الله. چون یاد

کرده شود خدای تع نزدیک ایشان. وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی
وطلوع انوار عظمت جاودانی وخواهند که پروانه وار بشعلهٔ شمع بسوزند ودیدهٔ نظر همت از نظر بغیر وجه مقدس
حضرت قدس بردوزند. دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد. آتش عشق تو جان ودل من سوخته باد. پس بانجاح
مطلوب مژده ده ایشانرا والصابرین ودیگر صبر کنندگانرا علی ما اصابهم بر آنچه بایشان رسیده ومیرسد
از تکالیف ومحن. والمقیمی الصلوة وبپای دارندهٔ نمازرا واداکنندگان در اوقات آن. ومما رزقناهم و
انچه ایشانرا عطا داده ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر وصرف می نمایند بمصارف پسندیده
والبدن شتران وگاوان که برای هدایای را نزه اید جعلناها لکم ساختیم آنرا یعنی کشتن آن مر شما را
من شعائر الله از نشانهای دین خدای تعالی لکم مر شمارا فیها خیر در وی نیکوییهاست از منافع دینیه و
دنیاویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدایرا علیها بر کشتن آن صواف برحالتی که بپای ایستاده
باشند وشتران را ایستاده نحر کردن سنت است وبعضی بوقت نحر گویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر اللهم منک والیک. فاذا وجبت جنوبها چون بیفتد بر زمین جنوبها پهلوی مذبوحان وروح
ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید گوشتهای ایشانرا واین خوردن سنت است. واطعموا القانع
وبخورانید درویش قناعت کننده را ناخواهنده را. والمعتر وسؤال کننده وخواهنده را در زاد المسیر
آورده که قانع فقیر مکه است ومعتر درویش آفاقی. کذلک همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را
سخرناها لکم رام کردانیدیم ایشانرا باوجود قوت وعظم جثه برای شما تا می گیرید ومی بندید ومی کشید
لعلکم تشکرون شاید شما سپاس داری کنید مر خدای تعالی را بنعمتهای او. آورده اند که اهل جاهلیت خون
قربانیهای خود را بر کعبه می مالیدند وآنرا سبب تقرب می پنداشتند حق تعالی از آن نهی کرده وفرمود
لن ینال الله لحومها نمیرسد بخدای تع گوشتهای قربانی که صدقه دهید ولا دماؤها و نه خونهای ایشان
که بوقت قربانی می ریزید. ولکن یناله ولیکن میرسد بمحل قبول وی. التقوی منکم پرهیزکاری از شما
که آن امر خداوندست وتقرب بدو وبفرمان پسندیده کذلک همچنانکه یاد کرده شد سخرها لکم رام
کردانیدیم برای شما لتکبروا الله تا تکبیر گویید نزد ذبح یا بزرگی یاد کنید خدای تعالی را علی ما هداکم بر
آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا وکیفیت تقرب بدان. وبشر المحسنین وبشارت ده نیکوکاران
را ببهشت یا بقبول طاعت ان الله یدافع بدرستی که خدای تع باز دارد غائلهٔ مشرکان وفتنهٔ ایشانرا
عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی ان الله لا یحب بدرستی که خدای
تع دوست نمیدارد کل خوان هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است کفور ناسپاس
بر نعمت او که بعضی انعام انعام بدیشان می دهد وبنام بتان قربان می کنند ودر اسباب نزول آورده که کفار
مکه بدست وزبان در آزار مومنان میکوشیدند وهر ساعت از صحابه رضی الله عنهم سرشکسته ودست بسته
بحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت می نمودند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت
بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید واول آیه که در رسید این بود که اذن للذین یقاتلون دستوری داده
شد کارزار کردن را وآنانرا که کارزار کنند با کافران بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده شدند وجفای دشمنان
بسیار کشیدند وحفص بفتح تا میخواند یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله می کنند دستوری دادیم که قتال

کنید

کنید. وان الله وبدرستی که خدای تع علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه وسلم لقدیر
هر آینه تواناست الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سراهای خود بمکه داشتند
بغیر حق بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت وچیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون
کردن بودی الا ان یقولوا مگر آنکه گفتند ربنا الله پروردگار ما خداییست وبیگانگی او اقرار می کردند
ولولا دفع الله الناس واگر نه دفع کردن خدای تعالی بودی مردمانرا بعضهم ببعض بعضی را ببعضی بر غلبهٔ
مومنان بر کافران لهدمت هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صوامع صومعهای
راهبان وبیع وکلیساهای ترسایان وصلوات وکنیسهای جهودان ومساجد ومسجدهای مسلمانان
که همواره یذکر فیها یاد کرده میشود در آن مساجد وگفته اند در جمیع بقاع مذکوراست اسم الله کثیرا
نام خدای تع بسیار. ولینصرن الله وهر آینه خدای تعالی نصرت دهد هر کرا میخواهد من ینصره ان الله لقوی بتحقیق
که خدای تع تواناست بر نصرت مومنان عزیز غالبست بر همه کس وهمه چیز هر کرا خواهد غلبه کند خدای
تع درین آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت وبدان وفا کرد اموال ودیار اکاسره وقیاصره بدیشان
ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت مهاجران بقتال میفرماید الذین ایشانند که برحمت شامله ان مکناهم
اگر جای دهیم ایشانرا فی الارض در زمین ودستگاه واختیار یابند اقاموا الصلوة بپای دارند
نماز را برای تعظیم من. وآتوا الزکوة وبدهند زکوة مال را بجهة مساعدت بندگان من وامروا بالمعروف
وبفرمایند به نیکویی انچه شرعا وعرفا آنرا حسن گویند ونهوا عن المنکر وباز دارند از زشتی آنچه اهل علم
وعقل آنرا قبیح شمارند. ولله ومر خدای تعالی راست عاقبة الامور نهایت سرانجام همه امور آن باشد
که او خواهد بیت این دولت ومال وهاوهوی می خواهد وان گلشن باغ وحوض وجوی می خواهد از حق همه کس
حال نکو میخواهد آنست سرانجام که او میخواهد. وان یکذبوک واگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش
اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص بتو نیست فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده اند قبلهم پیش از صنادید
مکه قوم نوح مر نوح علیه السلم را وعاد وثمود وعاد وگروه ثمود هود وصالح را علیهم السلم وقوم ابرهیم وگروه ابرهیم
مر ابرهیم علیه السلم را وقوم لوط وگروه لوط مر لوط علیه السلم را. واصحاب مدین واهل مدین شعیبرا. وکذب موسی
وتکذیب کرده شد موسی علیه السلم را یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند. فاملیت
پس مهلت دادیم للکافرین مر ناگرویدگانرا تا وقتی که آجال مقدر در آمد ثم اخذتهم پس بگرفتیم ایشانرا
بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشکر بعوضه وخسف وحجاره وعذاب یوم الظلة وغرقه شدن
فکیف کان پس چگونه بود. نکیر ناپسند بدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان ونعمت را بدل ساختم
بمحنت وزندگی را بهلاک وعمارت را بخرابی فکاین من قریة پس چند ده وشهر که ما اهلکناها کردیم
آنرا باهلاک اهل آن وهی ظالمة وحال آنکه آن ده ستمکار بودند یعنی اهل آن ده. فهی خاویة افتاده
علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناهای آن بیفتاده پس دیوارهای آن بر آن فرود آمده وبئر معطلة
وچندین چاه باز داشته است که اهل آن آب هلاک شده اند وکسی نیست که بعمارت آن پردازد. وقصر مشید
وچند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنان خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست که این چاه در
پایان کوهی بوده بحضرموت وقصر بقلهٔ آن بوده ودر لباب آورده که باقی آن قصه پس عاد ثانی بود که او را منذر

بود واصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار کس از مؤمنان با دیار یمن آمد و در بعضی
از منازل آن ولایت موت بر وی حاضر شد و آنرا حضر موت نام نهادند و اصحاب آن جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس
را بر خود امیر ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین او برگشتند و خدای تعالی
ایشانرا هلاک کرد چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در سیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیر
سلمان غضب کرد خواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضر موت
که خوش هوایی داشت منزل ساخت هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید
موضعی چهره چاه نشان کرد و چون بکندند آب بغایت لطافت و نهایت رافت و رقت و عذوبت بیرون آمد
بیت در مزه چون شهد شاخ نبات و زخوشی همشیرهٔ آب حیات ایشان آن چاه را گشاده ساخته از
پایان تا بالا بخشتهای زر بر آوردند و به پرستش پروردگار مشغول گشتند بعد از مدت متمادی شیطان بشکل
بصورت عجوزه صالحه بر آمد زنان دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر زه
پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان ایتان بهایم فرمود و چون این عمل
قبیح در میان ایشان ایتان بهایم بدید آمد حق تعالی حنظله را با تحافه صفوان بر پیغمبری با ایشان فرستاد
و بدو نگرویدند آب ایشان غایب شد و بعد از وعدهٔ ایمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا فرمود آب باز آمد و
هم زمان نگرویدند حق تعالی فرموده که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بر ایشان
میفرستم این قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیواقیت و جواهر مرصع ساختند و بعد
از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درهای فرو بستند جبریل علیه السلام و فرا رسید ایشانرا بکوفت
بر زمین فرو برد و چاه ایشان مانند دود سیاه متن از آن چاه بر می آمد و در آن نواحی نالهٔ هلاک شد
می شوند. اولم یسیروا. آیا نرفتند و نمی روند قوم تو و سیر نمیکنند فی الارض در زمین شام و یمن
با آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند. فتکون لهم پس باشد ایشانرا قلوب
دلهای که تعقل کنند بها. بآن چیزها که سبب استبصار و باعث اعتبار باشد. او آذان یسمعون یعقلون.
یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند ایشانرا بها. بآن چیزها که امم ماضیه و وقایع ایشان. فانها. پس قصه
اینست که. لا تعمی الابصار. نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی مشاعر ایشان خللی نیست همه می بینند
ولکن تعمی. نابینا میشود از مشاهدهٔ اعتبار البته. القلوب التی آن دلهای که هست. فی الصدور در سینها
یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم اعتباری نمیگیرند. بیت چشم دل
بگشا ببین بی انتظار. هر طرف آیات قدرت آشکار. چشم سر جز پوست خود چیزی ندید. چشم دل
در هر مغز هر چیزی رسید. ویستعجلونک. و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث
و اضراب او یعنی تعجیل مینمایند بالعذاب نزول عذاب موعود. ولن یخلف الله. و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی
وعده. وعدهٔ خود را که انزال عذاب ایشان فرمود. وان یوما. و بدرستی که روزی از روزهای عند ربک
نزدیک پروردگار تو کالف سنة. مانند هزار سال است. مما تعدون. از آنچه میشمارید یعنی نزدیک خدای تعالی
یک روز و هزار سال یکسان است زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود علم و قلت و کثرت آن نزد او یکسان باشد
هرگاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد تا در رسد وعدهٔ هر

کار که هست هر چند که جهد کنی بجایی نرسد. وکاین من قریة. و چندین از دهها یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت
رحمانیة. أملیت لها. مهلت دادم آنرا بتاخیر عذاب. وهی ظالمة. و حال آنکه اهل قریه یعنی مردم ستمکاری کردند
ثم اخذتها. پس بگرفتم ایشانرا بعذاب سخت در دنیا. والی المصیر. و بسوی منست بازگشت در آخرت و اینجا
بجزا خواهد رسید. قل یا ایها الناس. بگوای آدمیان. انما انا لکم. جز این نیست که من مر شما را. نذیر مبین. بیم
کننده ام هویدا آشکارا کننده آنچه بدان بیم می کنم. فالذین آمنوا. پس آنانکه گرویدند. وعملوا الصالحات
و کردند طاعتها و نیکویها. لهم. مر ایشانراست. مغفرة. آمرزش گناهان گذشته. ورزق کریم. و روزی نیکو
در حال یعنی ذوق بی رنج و منت و یا بهشت در آخرت. والذین سعوا. و آنانکه بشتافتند. فی آیاتنا. در رد و
ابطال آیات ما یعنی قرآن. معاجزین. در حالتی که پیش گیرندگانند پس بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و
پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود. اولئک. آن گروه خود. اصحاب الجحیم. ملازمان درکه جحیمند در بعضی
تفاسیر قصهٔ القای شیطان در امت محمد صلی الله علیه وسلم بروجهی که آورده مرضی اهل تحقیق نیست و اما انا و بلات علم الهدی
وتیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب مرات انوار جمال بوالحسن الی یوم الحساب اینجا
ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت آورده اند که چون سورهٔ والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه وسلم آنرا در مسجد
الحرام در مجمع قریش بخواند و در میان آیتها توقف فرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از
تلاوت آیهٔ افرایتم اللات والعزی و مناة الثالثة الاخری متوقف شده شیطان در آن مجلس یافته بگوش مشرکان
رسانید که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی حاصل کلام معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پرواز اند
و امید بشفاعت میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
خواندو بتان ایشانرا ستایش کرده لاجرم در آخر سوره که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با مومنان سجده کردند اکثر
اهل شرک اتفاق نمودند جبریل علیه السلام فرود آمد صورت حال بعرض آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و دل مبارک
آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن بسیار اندوهناک شد و حق تعالی جهة تسلیهٔ خاطر عاطر حضرت صلی الله علیه وسلم این فرستاد
وما ارسلنا. و نفرستادیم. من قبلک. پیش از فرستادن تو. من رسول. هیچ رسولی. ولا نبی. و نه نبی فرق میان
رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او چون لوط که بشریعت ابرهیم علیه السلام دعوت می کرد
و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل
مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر است از رسول علیه السلام و گفته اند رسول آنست که
جمع کند معجزه را با کتابی که منزل شود بر او و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر وی نازل نشود و گویند
رسول آن بود که فرشته بوی بوحی فرود آید و نبی آنکه آوازی بشنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر
پیغمبر باید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم. الا اذا تمنی. مگر چون تلاوت کرد. القی الشیطان. بیفکند
شیطان. فی امنیته. نزدیک تلاوت او و آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیطان که او را
ابیض گویند آنجا رفت و نزد حضرت صلی الله علیه وسلم این کلمات برخواند و جمعی گمان بردند که این تلاوت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم. فینسخ الله. پس زایل و باطل کرداند خدای تعالی. ما یلقی الشیطان. آنچه در افکنده باشد شیطان
آن کلمات کفر. ثم یحکم الله. پس ثابت کند خدای تعالی. آیاته. آیتهای خود را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم میخواند. والله علیم
و خدای تعالی داناست باحوال مردمان. حکیم. حکم کننده بحق بر ایشان. لیجعل. تا گرداند شیطان بوقت تلاوت

انبات کردانید خدای تعالی ما یلقی الشیطان آنچیز را که القا میکند شیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض
ابتلا مر آنها را که در دلهای ایشان مرض و بیماری شک و تردد یعنی منافقان والقاسیة قلوبهم و مر آنان را که
سخت است یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وان الظالمین
و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مضمر بموضع مظهر جهة حکمت بر ایشان بظلم یعنی فرقهٔ کفره
و اهل نفاق لفی شقاق بعید هر آینه در خلاف دور و دراز و ستیزه و عنادی بی پایانند ولیعلم الذین
و دیگر القا بر آنست که تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند که
انه الحق آنکه قرآن حق است من ربک نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در آن نیست
فیؤمنوا به پس ایمان آرند بقرآن فتخبت له پس نرم شود برای قرآن قلوبهم دلهای ایشان و احکام آنرا قبول
کنند وان الله و بتحقیق که خدای تع لهاد الذین آمنوا راه نماینده آنانرا که گرویده اند الی صراط مستقیم
بسوی راه راست یعنی هر چه بر مومنان مشکل گردد حق تع آنرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا روز مضی
رسید ولا یزال الذین کفروا و همیشه باشد آنانکه نگرویده اند فی مریة منه در شک یا از قرآن یا از رسول
یا از القاء شیطان چه گفتاری میگفتند چون شد محمد صلعم را که از ستایش بتان پشیمان شد پس ایشان
همواره در شک کنند حتی تأتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان روز رستخیز بغتة ناگهان او یأتیهم عذاب یوم عقیم
یا بیاید بدیشان عذاب روزی که نسل ایشان بر افتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامتست
که بعد از روزی نخواهد بود الملک یومئذ لله پادشاهی و فرمان دهی آن روز مر خدای راست بی مدعی و
منازعی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت داری نیست در آن روز که کمر تکبر از میان متکبران
و متجبران بگشایند و تاج خسروان و متجبران بر بایند دعوها منقطع و گمانها مرتفع گردد مالک ملک
رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم اندازد و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را
بصدمت لمن الملک درهم شکند همه خبر اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد بیت آن سریر
صیت افسرش از چرخ در گذشت روزی بر آستانهٔ او خاک در شود چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد
یحکم حکم کند بی شرکت کسی بینهم میان بندگان از کافر و مومنان فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند
و عملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند فی جنات النعیم در بوستانهای با ناز و نعمت اند بی رنج و مشقت
و محنت والذین کفروا آنانکه نگرویدند و کذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فاولئک
پس آنگروه لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذاب خوار کننده و رسوا سازنده والذین هاجروا
و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فی سبیل الله در راه خدای تع و از رضای وی ثم قتلوا
پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین او ماتوا یا بمردند شربت شهادت نا چشیده لیرزقنهم الله
هر آینه روزی دهد خدای تع ایشانرا رزقا حسنا روزی نیکو که نعمت بهشت است یعنی رسید در تحصیل
آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغهٔ انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول
ما جمعی برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر
ما نمیریم و شهید نشویم حال ما چون خواهد بود این آیه فرود آمد که چون همه در آیهٔ جهاد متفق اید همه را
ارزاق خواهیم داد وان الله و بدرستی که خدای تع لهو خیر الرازقین اوست بهترین روزی دهندگان

که بحساب میدهد لیدخلنهم هر آینه در آورد ایشانرا مدخلا یرضونه در آوردنی که بپسندند آنرا یعنی
ملٰئکه باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام به بهشت در آورد (یعنی بهشت) و بدهد ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر وان الله لعلیم و بدرستیکه خدای تع داناست باحوال و اعادی ایشان حلیم بردبار است در
عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان
قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا ماه محرم بگذرد که کافران
راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه از آن خبر میدهد ذلک
است که حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر ومن عاقب و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان قتال نماید
بمثل ما عوقب به بمانند آنکه با او عقوبت یعنی قتال کرده اند جزا را و بعلت ازدواج عقوبت میگوید ثم بغی ستم
کرده شود علیه برو یعنی معاودت کند با عقوبت معاودت ثانی که مجازی و منتقم است لینصرنه الله
هر آینه نصرت دهد خدای او را ان الله لعفو غفور بتحقیق خدای تع که آمرزنده است مر منتقم را تعریض است
بآنکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید حکم ابتدر
بیان جراحاتست یعنی کسی را مجروح ساختند و او در باب جارح خود را مجروح اول اعادهٔ جرح کردند
حق تعالی او را یاری دهد ذلک آن نصرت مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای تع قادر است بر
آنکه چیزی را بر چیزی غالب کرداند و از جمله آنکه یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز و ساعت
او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد و یولج النهار و در می آرد روز را فی اللیل در شب
و ساعتهای او زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وان الله و بسبب آنست که خدای تعالی
سمیع شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم را ذلک آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد
بان الله بسبب آنست که خدای تع هو الحق اوست ثابت در نفس خود بذات خود وان ما یدعون و
بجهة آنکه شما می پرستید و حفص بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند کافران من دونه بجز خدای تعالی
هو الباطل اوست باطل معدوم در حد ذات خود در احقاق آورده است که اوست موجود بذات خود
و دیگران اگر چه موجود نبود وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشد و جه باطل آنست که موجود
نبود چون دعای وی باطله و بدین سبب سید عالم علیه السلام فرموده که اصدق ما قاله العرب قول لبید الا کل شیء
ما خلا الله باطل در مثنوی معنوی فرموده بیت این دوئی اوصاف دید احول است ورنه اول آخر آخر اول است
کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل مالک ملک اوست او خود مالکست غیر ذاتش کل شیء هالکست
وان الله و بدرستی که خدای تعالی هو العلی اوست برتر همه اشیا الکبیر بزرگتر از آنست که شریک و همتا داشته
باشد الم تر آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته ان الله آنرا که خدای تعالی انزل
من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فتصبح الارض پس گشت زمین را اراد
ماضی بلفظ مضارع افادهٔ بقا و اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب
مخضرة سبز گشته بگیاه بعد از زردی و خشکی ان الله بدرستی که خدای تع لطیف لطف کننده است
با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشانرا از آن روزی دهد خبیر داناست بحال رزق و مرزوق
له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض و آنچه در زمینها باشد خالق و مالک همه اوست

وانّ الله وبدرستی که خدای تعالی لهو الغنیّ هر اینه اوست بی‌نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و
یاسر اوار ستایش بصفات وافعال خود. الم تر آیا تو ندانستی یعنی دانستی انّ الله آنکه خدای تعالی سخّر لکم رام کرد
برای شما. ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات وغیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان والفلک
ومسخّر کردانیدیم شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او. ویمسک السّماء ونگاه
میدارد خدای تعالی آسمانرا ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الّا باذنه مگر بخواست او یعنی
هرگاه که حق تعالی افتادن او خواهد بیفتد انّ الله بالنّاس بتحقیق که خدای تعالی بر مردمان لرؤف رحیم مهربان
وبخشاینده است که ابواب منافع برایشان کشوده وانواع مضار از ایشان دفع فرمود. وهو الّذی
احیاکم واوست آنکسی که زنده کرد بعد از آنکه بودید مرده ثمّ یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل برسد ثمّ یحییکم
پس زنده کرداند شما را در قیامت. انّ الانسان بدرستی که آدمی لکفور هر اینه ناسپاس است که با وجود
چندین نعم پرستش صنم فرو می کذارند لکلّ امّة مر هر کروهی را از اهل باطل جعلنا منسکا معیّن ساختیم
دینی یعنی هر که با مر یا هم ناسکوه ایشان پذیره آن دینند فلا ینازعنّک پس باید که نزاع نکنند سایر
ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر تو از آن ظاهرتر است که تصوّر نزاع در و توان کرد در نور
آفتاب چه جای تامّل است وادع وبخوان مردمانرا الی ربّک بتوحید وعبادت پروردکار خود انّک
بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم هر اینه بر راه راستی. وان جادلوک واگر جدال میکنند با شما فقل الله
بکو خدای تعالی اعلم داناتر است بما تعملون بانچه میکنید از عناد وجدال وبآن شما را جزا خواهد
داد ودر زاد المسیر فرموده که این آیه باآیة السّیف منسوخ است الله یحکم خدای تعالی حکم میکند بینکم میان
مومنان از شما وکافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید شما که در و تختلفون
اختلاف میکنید از امر دین وچنان باشد حکم که مومن را بدرجات ثواب بدارد ومشرکان را بدرکات عقاب
افکند. الم تعلم آیا نه دانستی یعنی دانسته انّ الله از آنکه خدای تعالی یعلم ما فی السّماء والارض میداند
آنچه در آسمانهاست ودر زمین انّ ذلک بدرستی که همه آنچه در آسمان وزمین باشند نوشته شده
فی کتاب در لوح المحفوظ ونزدیک اوست انّ ذلک بدرستی که علم بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای
تعالی آسانست چو تعلّق علم او بهمه معلومات یکسانست ویعبدون ومی پرستند کفار مکّه من دون
الله بجز خدای تعالی مالم ینزّل به آنچیز را که نفرستاده خدای تعالی به پرستش او سلطانا حجّتی وبرهانی
وما لیس لهم وعبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشانرا به علم بان چیز دانش یعنی استدلالی ندارند
بر پرستش ایشان بلکه از محض جهل وتقلید می پرستند وما للظّالمین ونیست مشرکانرا من نصیر هیچ
یاری که دفع عذاب کند از ایشان واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما
یعنی قرآن بیّنات در حالتی که آن آیتها روشنند وهویدا بی لبس وتناقض واختلاف واختلال تعرف
می شناسی فی وجوه الّذین کفروا المنکر در رویهای آنانکه نکرویدند یکادون یسطون نزدیک باشند که بکویند
از غایت خشم یا بکشایند دستها بالّذین بر آنانکه یتلون علیهم میخوانند بر ایشان آیاتنا آیتهای
ما را. قل افأنبّئکم بکو آیا شما را خبر کنم بشرّ من ذلکم ببدتر از آنکه میخواهید النّار
آتش دوزخ است که سختر ومکروه‌تر است از خشم وسطوت شما وعدها الله وعده داده است بآن

آتش خدای تعالی الّذین کفروا آنانرا که نکرویدند بآن وجه که ایشانرا در وی جا دهد وبئس المصیر
وبد موضع بازکشتیست آتش. یا ایّها النّاس ای مردمان ضرب مثل زده شد استمثلی برای عبادت
کفار مر اصنام را وبیان کرده شد در سورهٔ عنکبوت برین وجه که مثل الّذین اتّخذوا من دون الله
اولیاء کمثل العنکبوت فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بکوش هوش ودران تامّل کنید انّ الّذین
تدعون بدرستی آنانکه میخوانند از بتان وآنان سیصد وشصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق
تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید من دون الله بجز خدای تعالی لن یخلقوا نیافرینند ذبابا مکس را
با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا واکر اجتماع کنند واتفاق نمایند له برای آفریدن وان یسلبهم الذّباب
اکر برباید مکس از ایشان شیئا چیزی را طیب وعسل که بدان آلوده اند لا یستنقذوه نمی توانند
رهانید یعنی باز نمی توانند آن چیز را منه ازمکر رسم ایشان بود که بتانرا عسل وخلوق می اندودند ودرهای
بتخانه بر ایشان می بستند مکسان از روزن آنها می خوردند وبعد از چندروز که اثر طیب وعسل بر آن
بتان نبود شادی می نمودند که الهه ما آنها را می خورده اند حق تعالی از عجز وضعف بتان خبر میدهد که
نه بر آفریدن قادرند ونه بدفع ایشان از خود ضعف الطّالب سست شد جوینده یعنی بت که نتوانست
شد آنچه مکس ازو ربوده والمطلوب وسست شد مطلوب یعنی مکس که خواهند ازو استرداد کنند
یا سست وعاجزند پرستنده وپرستیده یعنی مشرک وصنم بت عاجزان که عاجزانرا بنده اند چون قدر
کاری نه هم سر منزه اند عجز وامکان لازم یکدیگرند پس همه خلقان زهم عاجزترند قوت از حق است وقوت حق از وست
آن او مغز است وآن خلق پوست آورده اند که مالک بن ضیف وکعب بن اشرف با جمعی دیکر از یهود خدا را گفتند
حق تعالی عالم را بشش روز آفرید ماند شد پس بروز شنبه برای استراحت برپشت خود تکیه کرد حق تعالی آیه فرستاد که
ما قدروا الله نشناختند یهود خدا را حقّ قدره سزای شناختن او یا تعظیم نمودند او را حق تعظیم
که رنج ولغب را بدو نسبت دادند وقولی آنست که آیت درشان مشرکانست میفرماید که خدای تعالی را چنانچه
باید ندانستند که شرک آوردند وجمادات را آلهه نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفة
او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقه بمعرفت او راه نبردند زیرا که دورباش ولا یحیطون به علما کسی را
در حوالی بارکاه نمیکذارد وبغیبت هویت خود هیچ رهبر ورهنما را راه نمیدهد شیخ ابو بکر واسطی قدّس سرّه
فرموده که لا یعرف حق قدره الّا هو قدرا وجزا وندانند وپس معرفت جز او پی نبرد میان او وماسوای او هیچ
نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توان کرد ومعرفت بی مناسبت از قبیل محالاتست ما للتّراب وربّ
العالمین چو نسبت خاک را با حضرت پاک انّ الله بدرستی که خدای تعالی لقویّ هر اینه تواناست بر خلق
اشیا عزیز غالبست بر همه اشیا الله یصطفی خدای تعالی بر می کزیند من الملئکة از فرشتکان رسلا
فرستادکان که واسطه باشند میان وی وپیغمبر برسانند وحی ومن النّاس ومی کزیند از آدمیان
خلق را دعوت کنند بوی انّ الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنواست مقالهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در وقت تبلیغ
بصیر بینا بحال امّت او در ردّ وقبول دعوت یعلم میداند ما بین ایدیهم آنچه در پیش آدمیانست یعنی
عملها که کرده اند وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد والی الله وبسوی
خدای تعالی ترجع الامور بازکردانیده میشود جملهٔ کارها یا ایّها الّذین آمنوا ای کسانی که کرویده اند

ارکعوا واسجدوا رکوع وسجود کنید در نماز در اول اسلام در نماز قعود وقیام بوده بدین آیه رکوع وسجود
داخل شد وگویند معنی آنست که نماز گذارید وتعبیر کرد از صلوة برکوع وسجود که رکن اعظم است ازان
ولهذا امام اعظم ومالک رحمهما الله سجده نمیکنند در این آیه چه ذکر رکوع وسجود باسم ایما میکند بآنکه مراد نماز است وامام
شافعی واحمد رحمهما الله درین سجده میکنند ومیگویند ظاهر امر سجود هست ودر حدیث نیز آمده است که فضلت
سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلم یقراها وحضرت شیخ قدس سره این را سجده الفلاح میگوید وفعل خیر را بعد ازین
مذکور میکرد وحمل میکند بر مبادرت بر سجود واعبدوا وبپرستید ربکم آفریدگار خود را وافعلوا الخیر وبکنید
نیکویی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار رو بمطلوب ومقصود رسید و
جاهدوا وجهاد کنید فی الله در راه خدای تعالی حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد باشد یعنی بدل صافی ونیت
خالص جهاد بر دو قسم است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک وبغی ودیگر با اعادی باطن چون نفس وهوا چنانچه
حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از رجوع از غزوهٔ تبوک فرموده که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر بیت ای شهان کشتیم
ما خصم برون ماند خصمی زو بتر اندر درون کشتن این کار عقل وهوش نیست شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست
وازینست قشیری فرموده که حق جهاد است بچشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نیستند زیرا که از وامن نمیتوان
بود وبر او اعتباری نمیتوان کرد اعدا عدوک نفسک اشارت بدین است هو اجتبیکم اوکه خداوند است
برگزید شما را برای نصرت دین خود وما جعل ونساخت ونقرر نکرد علیکم بر شما فی الدین من حرج در دین
هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین وتکلیف ما لا یطاق نکرد وبوقت ضرورت رخصتها داد
چون قصر وتیمم وافطار در مرض وسفر پس پی روی کنید ملة ابیکم ابرهیم کیش پدر خود ابرهیم علیه السلام چون اکثر
عرب از ذریت ابرهیمند علیه السلام تغلیب کرد ایشانرا بر همه آنست یا آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم پدر امت
وپدر پدر حکم پدر دارد هو خدای تعالی سمیکم المسلمین نام نهاد شما را مسلمان من قبل پیش از قران
در کتب منزله وفی هذا ودر قران نیز یا ابرهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را ومسلمان خواند در زمان خود ودر این
زمان شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قران مذکور است ومن ذریتنا پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول
تا باشد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی حضرت صلی الله علیه وسلم روز قیامت شهیدا علیکم برای شما بقبول دعوت ملت
خلیل علیه السلام وتکونوا شهداء وتا باشید شما گواهان علی الناس بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت
حق تعالی را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهة تعظیم امر حق تعالی واتوا الزکوة وبدهید
زکوة را برای شفقت خلق خدای تعالی واعتصموا بالله وچنگ در زنید بفضل خدای تعالی در مجامع امور خود
اعتماد برو کنید ویاری ازو طلبید یا بکتاب وسنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله
امر عوام است وبالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف است بر سر حدّ اوامر ونواهی واعتصام بالله
خلو است از ما سوی الله تعالی هو مولیکم اوست یار بندگان ومتولی کار درماندگان فنعم المولی پس نیکو
یار ربیست ونعم النصیر ونیکو مددکاری بسیاری عیبها پوشد بمددکاری گناهان بخشد یاری از وجوی
که از یاری درماند مددکاری ازو طلب که از مددکاری عاجز نشود بیت از یاری خلق بگذر ای مرد خدای
یاری طلب ازانجا که از روی خدای کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جای

سورة المؤمنین مائة وتسع وعشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون

الجزء ۱۸

بدرستی که رستگار شدند وبمطلوب خود رسیدند گرویدگان الذین هم آنانکه ایشان فی صلوتهم
در نماز خود خاشعون ترسکارانند وچشم در سجده گاه نهادگان وبر لب درگاه مناجات حاضر شده
آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم بوقت ادای نماز بجانب اسمان نظر میفرمودی این آیت نازل شد نظر بموضع
سجود گماشت ودر لباب فرموده که در حالت قیام دیده در سجده گاه باید نهاد مگر بمکهٔ معظمه که در خانهٔ
مکرمه باید نگریست وگفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست وچپ او کیست واسطی قدس سره
فرموده که خشوع ادای نماز است فی الله بی ملاحظهٔ اعراض واعواض ودر بحر الحقایق فرموده که خشوع در نماز
آنست که سر در پیش افکند ودیده را از التفات بچپ وراست منع میکند وبسر مراقب حق باشد ودر بحر شهود
مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال وجمال بگدازد ومحققی فرموده است که در نماز اول از خود
بیزار باشد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت بیت یار بیزار است از تو تا تویی اول از خود خویش را بیزار کن
گر ز تو یکذره باقی مانده است خرقه وتسبیح با زنار کن خویش را از هر دو عالم کم کن وز نه کی مندیش چون عطار کن
والذین هم وآنکسانی که ایشان عن اللغو از سخن باطل وکردار ناشایست معرضون اعراض کنندگانند
قشیری فرموده که هرچه برای خدای تعالی نیست حشو است وآنچه از خدای تعالی باز دارد سهو است وآنچه
بنده را در آن حظی باشد لغو است وآنچه از خدای تعالی نبود لهو است وحقیقت آنست که لهو چیز را گویند
که از اقوال وافعال که بهیچ کار نیاید والذین هم آنانکه ایشان للزکوة مر زکوة واجب را از مال خود
فاعلون اداکنندگانند وگفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را والذین هم لفروجهم وآنانکه ایشان
فروجهای خود را از حرام حافظون نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر از زنان خود او ما ملکت یا
از آنکه مالک شده است ایشانرا ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فانهم پس بدرستیکه نگاه دارندگان
فروج غیر ملومین ملامت کرده شده نیستند مر ایشانرا بشرط آنکه در حیض ونفاس وروزه واحرام نباشد
وبغیر ماتی بهیچ روی نشاید فمن ابتغی پس هرکه جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان وکنیزکان خود
فاولئک پس آن گروه جویندگان هم العادون ایشان درگذرانند از حلال بحرام یا کاملند بستمکاری
وآنکه استماع بید کند هم ازین گروه است والذین هم وآنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را آنچه
ایشان برای ایمن ساخته باشند از امانات وودایع یا با خلق آنچه امانت حق است چون نماز وروزه وغسل از
جنابت وعهدهم وعهدها را که با خلق وحق بسته اند راعون رعایت کنندگان یعنی نگاه داشت آن
قیام می نمایند والذین هم وآنانکه ایشان علی صلواتهم بر نمازهای خویش یحافظون محافظت میکنند یعنی
بر آن مداومت می نموده بشرایط وآداب آن در اوقات او سیر مایند ذکر صلوة در مبدا ومنتهای این اوصاف
که موجب فلاح مومنان است اشارتست بتعظیم شان نماز اولئک آن گروه مومنان که جامع این شش
صفتند هم الوارثون ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه وراثت با ایشان اطلاق توان کرد الذین آنانکه
از روی استحقاق یرثون الفردوس میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است وگویند منازل
کفار را ازان میراث گیرند چه هر یک از مومنان وکافران را در بهشت منزلی است منازل مومنان از دوزخ
اضافهٔ منازل کفار کنند ومنزلهای ایشان از بهشت بر منزل مومنان افزایند ودر زاد المسیر آورده که
بهشت بنظر کفار در آرند ومقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده گردد بیت

نظر از دو دیر جانان بجان ماند که کافر را • بهشت از دور بنمایند کان سوزی دیگر باشد • هم • ایشان که وارثان فردوسند
فیها • در بهشت خالدون جاوید مانندگانند • ولقد خلقنا الانسان • بدرستی که آفریدیم آدم را • من سلالة
از خلاصه و نقاوه و بیرون کشیده شده • من طین • از گل • ثم جعلناه نطفة • پس بیافریدیم ادمیانرا از منی
که بیرون آید از گل که آدم است و علی الخاتم علیهم • پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تعبیر
ثانی ساختیم جوهرهای بیرون آمده را نطفه جا گرفته • فی قرار مکین • در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز
او را نگاه داشتیم • ثم خلقنا النطفة • پس کردیم نطفه سفید را • علقة • خون بسته چهل روز دیگر • فخلقنا
العلقة • پس کردیم آن خون را • مضغة • گوشت پاره • فخلقنا المضغة • پس آفریدیم آن گوشت را • عظاما • استخوان
با آنکه آنرا بعد از سه اربعین • فکسونا العظام • بپوشانید • لحما • گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رستن
عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بران • ثم انشاناه • پس بیافریدیم او را • خلقا آخر • آفریدن دیگر در بطن ام
یعنی روح در او دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود بعد از آن روح او را دندان و موی دادیم و در راه پستان
بکشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم بر غذاهای گوناگون ترتیب فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد
قلم تکلیف برو جاری کردیم و بر مراتب شباب و کهوله و شیخوخیت بگذرانیدیم • فتبارک الله • بزرگ است خدای تعالی
احسن الخالقین • نیکو دارنده ترنیکو دارندگان است ای عزیز حق تعالی عرش و کرسی و لوح و قلم و ملک و نجوم
و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس بدین نوع ثنا کرد که بعد از آفرینش انسان فرموده بفرموده و این دلیل
تفضیل و تکریم ایشانست • بر ورق روی تو لطف خدا • آیتی حسن است که تحریر توان کرد • فی المثنوی المعنوی
ای رخ چون زهره ات شمس الضحی • ای گدای رنگ تو گلگونها • تاج کرمناست بر فرق سرت • طوق فضلنا ست آویز برت
هیچ کرمنا شنید این آسمان • که شنید این آدمی پر غمان • احسن التقویم در والتین بخوان • که کدامین گوهر است ای جان جان
گر بگویم قیمت آن ممتنع • من بسوزم هم بسوزد مستمع • بعضی از اهل وجد گفته اند چون درین احوال بنی آدم و ترقی از سفلی
بیان فرمود و دانست که او را زبانی که باد ای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود و در
ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نمود گفت فتبارک الله احسن الخالقین • ثم انکم • پس شما • بعد ذلک
بعد از آن چه ذکر کردیم در آفرینش شما • لمیتون • هر آینه مردگانید یعنی مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و
ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید • ثم انکم • بدرستی که شما • یوم القیمة • روز رستخیز • تبعثون
انگیخته شوید برای محاسبه و مجازات • ولقد خلقنا فوقکم • بدرستی که آفریدیم زبر سر شما • سبع طرائق
هفت آسمان طبقه بالای طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان • وما کنا • ونیستیم ما • عن الخلق • از این
مخلوقات که آسمان هست • غافلین • بی خبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نگاه
میداریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان مطلعیم • وانزلنا • و فرو فر[ستادیم]
من السماء ماء • از آسمان آبی • بقدر • باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم • فاسکناه فی الارض • پس
ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس نقل میکنند که پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای
بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده که از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است
و فرات و دجله که نهرین عراق‌اند و نیل که نهر مصر است و انهار و دیعه بجبال داده بقدر مصلحت جهت
منافع خلق جاری میگرداند و اینست که میفرماید که آب را در زمین ساکن و ثابت ساختیم • وانا • و بدرستی که ما

علی ذهاب به لقادرون • بر بردن آب از خروج یاجوج و ماجوج توانائیم جبرئیل علیه السلام بزمین آید و قرآن و
حجر الاسود و مقام ابرهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را بآسمان برد و بعد از آن بروی زمین هیچ خیر
و برکت نماند • فانشانا • پس بیافریدیم • لکم به • برای شما بسبب این آب • جنات • بوستانها • من نخیل • از خرمایان
واعناب • و از تاک تخصیص این درخت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانکور است و نخل عنب
در زمین حجاز همه دیار عرب بیشتر می باشد • لکم فیها • شما را درین بوستانها • فواکه کثیرة • میوه های بسیار است
غیر تمر و عنب • ومنها • از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن • تاکلون • میخورید یا مالابد معیشت از آن می کشید
وشجرة تخرج • و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید • من طور سیناء • از کوه سینا که جبل موسی است علیه السلام
تنبت بالدهن • با روغن بر می آید • وصبغ للآکلین • و هم از آن توان نان خورش ساخت • وان لکم • و بدرستی که مر شما را
فی الانعام • در چهارپایان یعنی ابل و غنم و بقر • لعبرة • چیزی که بدان اعتبار گیرند و بقدرت الهی استدلال نمایند
نسقیکم • می آشامانیم شما را • مما فی بطونها • از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص • ولکم فیها • و مر شما راست
در ایشان • منافع کثیرة • سودهای بسیار که بعضی را سوار میشوید و بعضی را بار می کنید و از نتایج می ستانید
و از پشم و موی ایشان بهره می گیرید • ومنها تاکلون • و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول می کنید و
یا از ایشان بسبب ایشان روزی میخورید • وعلیها • و بر آنها یعنی بر پشتهای ایشان در خشک • وعلی الفلک
و بر کشتیها در تری • تحملون • برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را برمی دارند بموضعی می برند • ولقد
ارسلنا • و هر آینه فرستادیم پیش از تو • نوحا الی قومه • نوح را بسوی گروه وی پس گفت از روی دعوت • یا قوم
اعبدوا الله • ای گروه من خدا را پرستش کنید • ما لکم من اله غیره • نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد
بجز وی • افلا تتقون • آیا نمی ترسید یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید • فقال الملأ الذین کفروا • پس
گفتند بزرگان آنانکه نگرویدند • من قومه • از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را
بدین و دعوت نوح علیه السلام مایل دیدند ایشان را تنفیر نموده گفتند • ما هذا • نیست این کس که میخواند بتوحید
الا بشر • مگر آدمی • مثلکم • مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن • یرید ان یتفضل • میخواهد که
افزونی جوید • علیکم • بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد • ولو شاء الله • و اگر خواستی خدای تعالی
که رسولی به بنی آدم فرستادی • لانزل ملائکة • هر آینه فرو فرستاده فرشتگان را تا مرسل الیه متمیز بودی
ما سمعنا بهذا • ما نشنوده ایم اینکه آدمی رسول خدای تواند بود • فی آبائنا الاولین • در میان پدران ما که گذشته
بوده اند و این سخن از فرط عناد می گفتند یا میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدت مدید گذشته بود و
نشنیده بودند که انا اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده • ان هو • نیست این نوح • الا رجل به جنة • مگر مردی که در و دیوانگی
هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت نیست • فتربصوا به • پس انتظار برید و چشم دارید
حتی حین • تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون باهوش آید و ترک
گفتن این سخن نموده پی کار خود گیرد • قال • گفت نوح علیه السلام بعد از آنکه نومید شد از ایشان مناجات فرمود که • رب
انصرنی • ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام بکش از ایشان • بما کذبون • بسبب آنچه مرا تکذیب کردند
فاوحینا الیه • پس ما وحی کردیم بنوح علیه السلام • ان اصنع الفلک باعیننا • بانکه بساز کشتی را بنگاه داشت ما یعنی ترا اعانت
نماییم که خطا نکنی • ووحینا • و بوحی ما و تعلیم ما که بگوییم چگونه سازی • فاذا جاء • پس چون بیاید • امرنا • فرمان ما

بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما . وفار التنور . و بجوشد تنور یعنی بوقتی که آن تنور نان می پزد از
میان آتش آب بر آید . فاسلك فيها . پس در آر تو در کشتی . من كل زوجين . از هر دو صنف از حیوانات که جفت
یکدیگرند . اثنين . دو تا یعنی نر و ماده در تیسیر گوید در کشتی در نیاورد مگر آنها را که می زایند یا بیضه می نهند
واهلك . و دیگر در آر در کشتی کسان خود را از اهل بیت تو و مؤمنان . الا من سبق . مگر آنرا که پیش گرفته علیه
القول . بر وی قول ازلی یعنی هلاك او نوشته شده در لوح محفوظ . منهم . از کسان تو امرا یعنی پسر و یك زن او بود
ولا تخاطبني . و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای . في الذين ظلموا . در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرك
انهم مغرقون . بدرستی که ایشان غرق شدگانند بیشك . فاذا استويت انت . چون بوقت ظهور عذاب بر
آمدی تو راست بنشین . ومن معك . و هر کس که با تست . على الفلك . بر کشتی . فقل الحمد لله . پس بگوی همه
ستایشها و خدایرا . الذي نجانا . آنکه نجات داد ما را . من القوم الظالمين . از جفای ستمکاران یعنی مشرکان
وقل . و بگو در وقت نشستن در کشتی . رب انزلني . ای پروردگار من فرود آر مرا . منزلا مباركا . بمنزلی با برکت
که سبب سلامت و نجات مؤمنانست و حفص منزلا میخواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
وانت خير المنزلين . و تو بهترین فرود آرندگانی در منزل مبارك قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی
بوده و اشهر آنست که بوقت دخول و خروج این دعا فرموده سلمی رحمه الله از ابن عباس نقل میکند که منزل مبارك آن
مبارك آن منزل است که درو از هوس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از رجال قدس
بر آن نازل باشد هر کجا پرجمال انوار بیشتر برکه آن منزل از همه منزلی افزونتر . بیت . در منزلی که یاری روزی رسیده باشد
بادرهای خاکش دادیم مرحبائی . ان في ذلك . بدرستی که قصه نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد . لآيات . هر آینه
عبرتهاست مر اهل عبرت را . وان كنا . و بدرستی که بودیم . لمبتلين . آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلای
بزرگ یا امتحان کننده همگنان را باین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد . ثم انشانا . پس بیافریدیم
من بعدهم . از پس قوم نوح علیه السلام . قرنا آخرين . گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند قوم ثمود . فارسلنا فيهم . پس
فرستادیم در میان ایشان . رسولا منهم . پیغمبری از ایشان که هود یا صالح بود علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را
بزبان رسول ایشان . ان اعبدوا الله . اینکه پرستید خدایرا . ما لكم . نیست شما را . من اله غيره . هیچ خدای تعالی که
استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی . افلا تتقون . آیا پرهیز نمی کنید از عذاب او یعنی پرهیزید از عقوبت
او بعبادت غیر او اشتغال مکنید . وقال الملا . و گفتند گروهی بزرگان . من قومه . از قوم آن رسول . الذين كفروا
آنانکه نگرویده بودند . وكذبوا بلقاء الآخرة . دروغ شمردند دیدن روز قیامت یعنی بعث و حشر ایمان
نیاوردند . واترفناهم . و نعمت داده ایم ایشانرا . في الحيوة الدنيا . در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد
یعنی گفتند کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که . ما هذا . نیست این
رسول که بحق دعوت میکند . الا بشر مثلكم . مگر آدمی مثل شما در صفات و بشریت احوال . ياكل . می خورد . مما
تاكلون منه . از آنچه شما میخورید ازو . ويشرب . و می آشامد . مما تشربون . از آنچه شرب میکنید یعنی بغذا
محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملکه بودی نخوردی و نیاشامیدی . و
لئن اطعتم . و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی . بشرا مثلكم . آدمی را که مانند شما است . انكم . بدرستی که شما
اذا . آنگاه . لخاسرون . زیان زدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خود میسازید . ايعدكم . آیا وعده

میدهد شما را این پیغمبر . انكم اذا متم . آنکه بدرستی که شما چون بمیرید و کهنه شوید . وكنتم ترابا . و باشید خاك
وعظاما . و استخوانی چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی . انكم . بدرستی شما . مخرجون . بیرون آورده شدگانید
از گورها زندگان . هيهات هيهات . چه دور است و دور است . لما توعدون . آنچه وعده داده میشوید
از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد . ان هي . نیست زندگی . الا حياتنا الدنيا . مگر زندگانی ما در دنیا . نموت
می میریم . ونحيا . و زنده میشویم . وما نحن بمبعوثين . و نیستیم ما حشر شدگان . ان هو . نیست این . الا رجل
افترى . مگر مردی که افترا کرده . على الله كذبا . بر خدای تعالی دروغ میگوید مرا فرستاده اند بشما و شما را
بعد از مرگ زنده خواهند کرد . وما نحن له . و نیستیم ما مر او را . بمؤمنين . گروندگان در آنچه خبر میدهد بمن
قال . گفت پیغمبر صلى الله عليه وسلم بعد از مرگ بعد از استماع این قول و یأس از ایمان قوم . رب انصرني . ای خداوند من
مرا یاری کن بغالبیت و ایشانرا مغلوب گردان بعذاب . بما كذبون . بآنچه مرا تکذیب کردند . قال . گفت خدای تعالی
عما قليل . از زمان قلیل یعنی اندك وقتی را که . ليصبحن . گردند کافران و مکذبان . نادمين . پشیمانان از تکذیب
خود . فاخذتهم الصيحة . پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت
بر دند جمعی که این قوم ثمود را گفتند دلیل ایشان آنست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه گویند
قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح و عاد آورده اینجا نیز همان قرن نیز
مراد عاد است و بدین قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بهر تقدیر بگرفت ایشانرا
صیحه . بالحق . بحکم صیحه قضا یا وعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را . فجعلناهم . پس گردانیدیم
غثاء . چون خاشاك آب آورده یعنی هلاك کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشه که سیل باطراف
افکند و کهنه گردد . فبعدا . پس دوری باد از رحمت خدای تعالی . للقوم الظالمين . مر گروه ستمکارانرا . ثم
انشانا . پس پیدا کردیم . من بعدهم . پس از ایشان . قرونا آخرين . قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون
چون قوم لوط و شعیب علیهما السلام . ما تسبق من امة . پیش نتوانست گرفت هیچ گروهی . اجلها . بر وقتی که جهت عذاب
ایشان مقرر کرده بودیم . وما يستاخرون . و نه باز ماندند از آن . ثم ارسلنا . پس فرستادیم . رسلنا تترى . رسولان
فرستادگان خود را پی در پی یکی در عقب دیگری . كلما جاء امة . هر گاه که آمد بگروهی . رسولها . پیغمبر آن گروه
كذبوه . تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتندی و بتقلید پدران
لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند . فاتبعنا . پس از پی در آوردیم . بعضهم بعضا
بعضی ببعضی را در هلاك کردن هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم . وجعلناهم احاديث . و گردانیدیم
عذاب ایشانرا یاد کنند و بدان مثلی زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه
وار میگویند بزرگی گفته است . بیت . پس از تو این سخنان چون فسانه خواهد ماند . دران بکوش که نیکی بماند افسانه
فبعدا . پس دوری باد از رحمت حق . لقوم لا يؤمنون . مر گروهی را که نمیگروند و تصدیق ایشان نمی کنند . ثم
ارسلنا موسى . پس فرستادیم موسی را . واخاه هرون . و برادر او هرون را . باياتنا . بمعجزها و نشانهای ما . وسلطان
مبين . و حجتی آشکاره یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی علیه السلام آن بود و چند معجزه
دیگر چون فرو بردن جادوها و شکافتن دریا و روان شدن آب سنگ تعلق بوی داشت پیش از موسی و برادر
او علیهما السلام بمعجزات نه فرستادیم . الى فرعون . بسوی فرعون . وملائه . و قوم او و ایشان پیغام را برسانیدند

واستکبروا پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین و بودند
گروهی و بودند گروهی گردنکشان و زبر مردمان بغلبه فقالوا انؤمن پس گفتند ایمان آوردیم یعنی
نیاوردیم نکنیم لبشرین مثلنا مردمان و آدمی یا که مانند ما باشند در صفتها و بشریت وقومهما
وحال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون ما را پرستندگانند در زمان چون بندگان مرخواجگان
را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند یا گوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند
فرعون و قوم او موسی و هرون را علیهما السلام فکانوا پس گشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک
شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریه بعد از
هلاک فرعون و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن یهتدون راه یابند باحکام شریعت و
جعلنا ابن مریم وساختیم قصهٔ پسر مریم علیها السلام یعنی عیسی علیه السلام وامه و مادر او را علیها آیة حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را
آیتی ساختیم پسر را آنکه در مهد سخن گفت و مادر او با آنکه بی مساس بشری چنین پسر بزاد وآویناهما و جای
دادیم مادر و پسر را که از یهود فرار کردند و باز آوردیم الی ربوة بسوی ربوه از زمین بیت المقدس یا
دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقری که بر وی آرام توان
گرفت ومعین و خداوند آب طاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل میکند که ملازم گیرید این رمله فلسطین
را که ربوه است خدای تعالی در قرآن یاد کرده آورده اند که مریم با پسر عم خود یوسف بن ثامان دوازده سال
در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمان بود که مادرش می رشت و او می فروخت یا
ایها الرسل خطابیست بر عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم پیغمبر ساید که کلوا من الطیبات بخورید از طعمهای
پاکیزه و حلال واعملوا صالحا و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح
مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست که شیخ الاسلام قدس سره فرموده که رحمة تخم او و عمل بر هر چند تخم پاکتر برش
بهتر در مناهیج آورده که هر غذا که بشرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزاد است
استقامت و صدقت در و سرایت کرده پس هر که او را تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع و با آن غذا همراه
در نفس و همه اعضا پیدا آید و حینئذٍ ادای عبادت لازم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم اشارت
بدین است و هرچه در شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن خفیت پوشیده است حکم انحراف آن غذا بنفس
اعضا و مخالفت شرع با آن غذا و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذٍ حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا
سرایت کند و آثار عصیان و طغیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که
ان الله تعالی لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده بیت دست را از زمزم کوثر بشوی وآب دست چشمه تقوی بجوی
لقمه در اصل گو نبود حلال ز و نیفتد مرد جز اندر ضلال قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست
و گفته اند یا ایها الرسل خطابیست با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بل آن یعنی
که هر یکی از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل فرموده اند و بعضی
بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و او را بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که مستجمع همه است و ذات معلای
او جامع فضایل و کمالات که با همه بوده وقد جمع الرحمن فیک المفاخر آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
و در موضعی فرموده که خطاب با آن حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایداست عالی همهٔ خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید

انی بدرستی که من بما تعملون بآنچه شما می کنید علیم دانایم وان هذه امتکم واینست بدرستی که ملت شما ای رسل
امة واحدة ملتی یگانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعتی از امت محمد صلی الله علیه وسلم جماعت متحد متفق بر توحید و
ایمان وانا ربکم فاتقون ومن آفریدگار شمایم پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس ببریدند و ساختند
اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را در میان یکدیگر زبرا پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل
حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم بآنکه نزدیک ایشان از دین فرحون شادان و نادانند و اعتقاد کرده
که حق آنست فذرهم پس بگذار ای محمد صلی الله علیه وسلم کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ایشان
حتی حین تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون آیا می پندارند مشرکان که انما نمدهم بآنچه
عطا میدهیم ایشانرا به بآنچیز من مال و بنین از مال و پسران نسارع لهم می شتابیم بر ایشان فی الخیرات در
نیکویها یعنی گمان می برند که امداد ما ایشانرا بمال و فرزند مسارعت است از ما برای ایشان در نیکویی اعمال
ایشان را استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکویی کنیم بل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یشعرون
نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون
بدرستی آنانکه از ترس پروردگار خود مهربانانند والذین هم وآنانکه ایشان بآیات ربهم بآیتهای پروردگار
خود که قرآن است یا دلایل قدرت یومنون میگروند والذین هم وآنانکه ایشان بربهم بخداوند خود
لا یشرکون شرک نمی آرند شرک خفی و نه شرک جلی والذین یوتون وآنانکه میدهند ما آتوا آنچه دهند
از صدقات و زکوة توسل می نمایند بحضرت حق تعالی بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم وجلة دلهای ایشان
ترسان است که ناگاه خیر ایشان مردود گردد و میدانند انهم آنکه ایشان الی ربهم راجعون بپروردگار
خود باز گردندگانند اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند یسارعون فی الخیرات میشتابند در
طاعتها یا در مثل خیرات دنیوی که بر اعمال صالحه مترتب است کما قال الله فآتاهم الله ثواب الدنیا وحسن ثواب الآخرة
وهم لها و ایشان بسوی خیرات سابقون پیشی گیرندگانند یا سابقند بهم مردمان بوفور طاعت یا بحصول
ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را الا وسعها مگر بگنجایش او یعنی بقدر
طاعت ولدینا کتاب ونزد یک ماکتابیست یا لوح المحفوظ که ینطق بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالفه در
نوشته نیست یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کسی که گواهی دهد بکردار هر کس وهم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نخواهند
شد بافزونی عقاب و نقصانی ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای ایشان یعنی کفره فی غمرة در غفلت و حیرتست من هذا
از آنکه گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن ولهم اعمال و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطاهای من دون
ذلک بجز این خطاء عظیم که بر آنند یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست هم لها ایشان
مر آنرا عاملون کنندگانند بحسب حکم قضا و لا راده لقضائه و ایشان در بن غفلت و معصیت باشند حتی
اذا اخذنا وقتی که بگیریم ما مترفیهم متنعمان ایشان را بالعذاب بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجارون بزاری
آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و گوییم لا تجاروا الیوم فریاد مکنید امروز و طمع فریاد رسی
مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما لا تنصرون یاری نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید
شد قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن بهر وقت تتلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم
پس هستید شما که از شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید

وکلام من نمی‌شنوید. مستکبرین. در حالتی طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظم مینمائید. به. بحرم مکه و میگوئید که
ما اهل حرمیم یا مستکبر میشوید بسبب قرآن. سامرا. حدیث کنندگان در شب. تهجرون. هذیان میگوئید ما
میگذاریم قرآن را یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را یا خانه را یا در حوالی او افسانه میگوئید و بد و می نازید و طواف نمیکنید
افلم یدبروا القول. آیا تفکر نمیکنید در قرآن یا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام من حق است. ام
جاءهم. آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول. ما لم یات. آنچه نیامده بود. اباءهم الاولین. پدران پیشین ایشان
تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابرهیم علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای ایشان برانگیختیم عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباؤهم. ام لم یعرفوا.
آیا نشناختند. رسولهم. پیغمبر خود را با امانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکوخوئی و کمال علم با وجود عدم تعلم
فهم له. پس ایشان مر او را. منکرون. منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمی‌شناسند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم را یا انکار کنند و گویند بیگانه ایست یا حقیقت حال او را نمیدانیم. ام یقولون. یا میگویند. به جنة.
در و دیوانگی است از سخن او حساب ندارند. بل نه چنین است که ایشان میگویند. جاءهم. آمد محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بدیشان. بالحق. بدین درست یا اسلام یا سخن حق که قرآنست. و اکثرهم. و بیشتر کافران. للحق کارهون.
مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ و توبیخ
کفار نمی‌گرویدند نه از کراهت حق. ولو اتبع الحق. و اگر پیروی کردی حق تعالی. اهواءهم. آرزوهای کافران را
در وجود آلهه نشستی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی خدایان. لفسدت السموات والارض. هر آینه
تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین. ومن فیهن. و هر که در آسمان و زمین است از ملک و جن و انس و جز آن
چنانچه در آیه کریمه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا تاکید است و گفته‌اند مراد از حق دین اسلام است اگر
متابعت آرزوی کافران کردندی یعنی بشرک منقلب شدی حق تعالی قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل
آن تباه و هلاک شدندی. بل اتیناهم بذکرهم. بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا دین عزت
در دنیا و آخرت آنست. فهم عن ذکرهم. پس ایشان از ذکر خود. معرضون. روی گردانندگانند. ام تسئلهم
یا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت. خرجا. مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم سازند برسالت
فخراج ربک. پس مزد پروردگار تو که دوری دنیا و ثواب عقبی است. خیر. بهتر است ترا از مزد ایشان. وهو
و خدای تعالی. خیر الرازقین. بهترین روزی رسانست. وانک لتدعوهم. و بدرستی که تو میخوانی ایشانرا بی مزدی
الی صراط مستقیم. براهی راست که دین اسلام است. وان الذین لا یؤمنون. و بدرستی که آنانکه نمیگروند
بالاخرة. بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن. عن الصراط. از راه راست. لناکبون. گردانندگانند و میل
کنندگانند به بیابان گمراهی. ولو رحمناهم. و اگر ببخشائیم بر ایشان. وکشفنا. و برآوردیم. ما بهم. آنچه
بر ایشان واقع است. من ضر. از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده. للجوا. هر آینه ستیزندگی کنند. فی
طغیانهم. در سرکشی خود. یعمهون. سرگشته میروند و تردد می‌نمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان
از روی ستیزه بعد و عناد بکفر و تکذیب ثابت خواهند بود. بیت. ستیزندگی کار دیو و دد است. ستیزه را دشمنی با خدا
آورده اند که چون ضرر و قحط بنهایت رسید و از اهل مکه بخوردن مردار و مرده مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمد
با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت تو گمان میبری که رحمة للعالمینی و اهل مکه برحمت دعای تو در مانده اند پدران را بشمشیر

بکشتی

بکشتنی و فرزندان را باتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیه فرستاد. ولقد اخذناهم. و بدرستی که ما گرفتیم اهل
مکه را. بالعذاب. بعذاب قتل روز بدر. فما استکانوا. پس فروتنی نکردند. لربهم. مر پروردگار خود را
وما یتضرعون. و تضرع و زاری ننمودند بلکه بسرکشی و نافرمانی باستادند. حتی اذا فتحنا. تا چون بگشادیم
علیهم. بر ایشان. بابا. دری. ذا عذاب شدید. خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت او از قتل
و اسر بیشتر است. اذا هم. آنگاه ایشان. فیه مبلسون. دران عذاب ناامید و فرومانده گان و اندوهناکان و سر
کرده اند تا حدی که اغنیای ایشان از طلب عاطفت و رحمت می‌نمایند. وهو الذی. و اوست. انشا لکم. بیافرید و پیدا
کرد. لکم السمع. برای شما گوش را تا شنوید بدان شنودنیها. والابصار. و دیدها تا می‌بینید بآن دیدنیها. والافئدة. و دلها
تا تفکر کنید بآن و استدلال نمائید از مسموعات و مبصرات بر قدرت خالق مبدعات شما. قلیلا ما تشکرون. اندک را شکر
میگذارید چه عمده در شکرگذاری آنست که استعمال کنید آن ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد. وهو
الذی ذرأکم. و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت. فی الارض. در زمین. والیه تحشرون. و بسوی او جمع کرده خواهید
شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا. وهو الذی یحیی. و اوست که زنده میگرداند. ویمیت. و می‌میراند. وله
اختلاف اللیل والنهار. و مر او راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز و درازی و ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان
مر یکدیگر را. افلا تعقلون. آیا تعقل نمیکنید قدرت ما هم کاینات را از عدم بوجود آورده و بعضی از آن جمله است
جمعی را بعد از مردن زنده خواهیم کرد پس چرا انکار آن میکنید پس کفار مکه تعقل نکردند. بل قالوا. بلکه گفتند بی تفکر و
تدبر. مثل ما قال الاولون. مانند آنانکه گفته بودند پیشینیان از کفار. قالوا. گفتند. ائذا متنا. آیا چون بمیریم ما
وکنا ترابا. و باشیم خاک. وعظاما. و استخوان خالی گشته. ائنا لمبعوثون. آیا ما برانگیخته شدگان شویم استفهام
بر سبیل انکار و تکرار برای توکید آن. خاک کردیم حشر و بعث چگونه بما راه یابد. لقد وعدنا نحن. هر آینه وعده داده
شدیم ما. وآباؤنا. و پدران ما. هذا. این سخن را. من قبل. پیش از آمدن محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و
نشر و تخویف کردند و این وعده راست نشد. ان هذا. نیست این قول. الا اساطیر الاولین. مگر افسانه پیشینیان و
اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذشته. قل. بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم مر این منکران را که بگویید. لمن الارض.
مر کراست زمین. ومن فیها. و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید
مرا. ان کنتم تعلمون. اگر هستید که میدانید. سیقولون. زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین آنچه در وی است. لله.
مر خدای تعالی راست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدن زمین و اهل وی الله تعالی است پس لا جواب چنین دهند. قل افلا
تذکرون. بگو آیا پند نمی‌گیرید و درنمی‌یابید که کسی که اولا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا از ایجاد و اعاده ایشان
عاجز نخواهد بود. قل. بگو دیگرباره که. من رب السموات السبع. کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل
عجیب و هیئات غریب آن. ورب العرش العظیم. و کیست پروردگار عرش که اعظم مخلوقات است. سیقولون. زود باشد که
گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم. لله. مر خدایراست و رب همه اوست. قل افلا تتقون. بگو آیا پرهیز نمیکنید
از شرک و بر نسبت چنین خالقی و هم مخلوقات او او را شریک میسازید. قل من بیده. بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی
بقبضه اقتدار او. ملکوت کل شیء. پادشاهی همه چیز در موضع گویند معرفت اشیا را یا خزاین آن. وهو یجیر. و او زینهار
دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خدای تعالی هر کرا خواهد. ولا یجار. و زینهار داده نشود
علیه. بر وی یعنی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در آرد و زینهار گیرد جواب گوئید. ان کنتم تعلمون. اگر هستید که

که بپاسند سیقولون زود باشد که کویند که این صفات که تو کفتی لله مر خدایراست که تو کفتی مالک ملکوت و مجیر
بندکانست قل فانی تسحرون بکو از کجا فریب یافته میشوید و چکونه از راه حق برمیکردید و با وجود ظهور نور
توحید و تظاهر دلالت بر وحدت بلکه مجید طریق حق را کذاشته بکجا میدوید بیت ای کرفته پی نفس و هوا می روی راه
نه اینست خطا میروی راه روان راه دکر میروند پس تو بدین راه چرا میروی منزل مقصود در انجانی است پس
تو ازین سوی کجا میروی بل اتیناهم بالحق اوردیم بدیشان راستی را از وعده حشر و نشر وانهم لکاذبون
و بدرستی که ایشان دروغ کویانند در انکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی ما اتخذ الله
من ولد فرا نکرفت خدای تعالی هیچ فرزندی وما کان معه و نیست با او من اله هیچ الهی که در الوهیت شریک او بود چه اکر
او را شریک باشد در خدای و خدای با یار و انباز بود پس هر اینه شریک او را مخلوقی چند باشد اذا آن هنکام لذهب
کل اله بما خلق ببرد هر خدای که آنرا افریده بود در ان مستقل و مستبد باشد پس مخلوقات را علامت تمیز نیست پس
ثابت که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیکر اکر با او خدای چنانکه کفته مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از
ملک این ممتاز کشتی هر اینه طرح نزاع و حرب میان ایشان بدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است ولعلی و هر اینه بر
تری جستندی و غلبه خواستندی بعضهم علی بعض برخی از الهه بر برخی و باجماع استوا معلوم شده که این تحارب و تنازع واقع نیست
پس او را اینشک نبود سبحان الله پاکست خدای تعالی عما یصفون از انچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند
و انباز عالم الغیب والشهادة اوست دانای پوشیده و اشکارا فتعالی الله پس بزرکتر و برتر است عما یشرکون از انچه شریک او
می کیرند با او پس حدیث دلخوشی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نزول عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قل بکوی ای محمد علیه السلام
بطریق دعا رب اما تریني ای پروردکار من اکر بنمایی مرا و بنشهم می نمایی ما یوعدون انچه وعده داده شده اند کافران
از عذاب در دنیا و اخرت رب فلا تجعلني ای پروردکار من پس مدار في القوم الظالمين در کروه ستمکاران یعنی در
قرین ایشان ساز این سخن بجهة تواضع و شکست نفس است تا تنبیه بر آنکه شوم ظلم می تواند که بی کناهان نیز برسد
و مراد از ظلم شرکست وانا و بدرستی که خداوندیم علی ان نریک بر انکه بنمایم بتو ما نعدهم انچه وعده داده ایم ایشانرا
از عقوبت لقادرون هر اینه توانائیم اما تاخیری که در ان میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان با عقاب ایشان
ایمان خواهند اورد ادفع بالتی دفع کن بخصلتی که بهر حال هی احسن آن نیکوتراست السيئة حضرت عزت
حبیب خود را صلی الله علیه وسلم از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میکوید دفع کن بانچه نیکوتر است بدی را بعفو
و رحمت از سر کناهان مجرمان در کذر بر وجهی که تهمتی در دین نبود یا دفع کن جهل سفها را از ایشان خود یا باز دار مردم را
از معاصی یا امر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری فرموده که
دفع کن بایات اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت جلابیت را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طلب کن تیه حوادث
را بقدم سلوک در طی معرفت قدیم بیت چو طی کشت تیه حوادث در انجا بملک قدم رابیک حمله محمل در ان قلزم نور شو
غوطه زن تو فرو شوی از خویشتنی ظلمت ظل بی خواب یکی دان یکی کوی جز سوی الله والله رد و باطل نحن اعلم
ما دانا تریم بما یصفون بانچه وصف میکنند ترا از سحر و شعر یا بانکه در صفت ما میکویند از اتخاذ اولاد و شرکا وقل
رب و بکوی ای پروردکار اعوذبک پناه میکیرم بتو من همزات الشیاطین از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت
و معصیت است یا از در انداختن ایشان مردم را بعزیب و غرور در مهالک و مهلوی و اعوذبک رب و پناه می
بتو ای پروردکار من ان یحضرون از انکه حاضر شوند نزد من بوقت صلات یا بزمان تلاوت یا از انکه کرد من کردند

درهم

درهم احوال یا از انکه مرا رنج رسانند حتی اذا جاء حتی متعلق است بیصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بدی یاد
میکنند تا وقتی که بیاید احدهم الموت یکی از ایشان را مرک و بکمراهی خود دانا کردند و مرک را معاینه و اثار عذاب مشاهده
کنند قال کوید از روی حسرت رب ارجعون ای پروردکار من باز کردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم است
ثعلبی با جمعی مفسران برانند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمه رب استغاثت می نماید بخدای تعالی
و بکلمه ارجعون رجوع می نمایند بملک که باز کردند لعلی اعمل شاید که من بکنم صالحا عمل شایسته فیما ترکت در ان
چیزی که بکذاشته ام که ایمان است یعنی ایمان آرم و در ان عمل صالح کنم کلا نه چنانست دروغ است آن طلب رجعت یعنی ما
که او را باز کردانند انها بدرستی که آن درخواست او کلمة سخنی است که بواسطه غلبه حسرت برو هو قائلها
او کوینده آنست که ومن ورائهم و از پیش مشرکان برزخ مانعیست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در وی محبوس خواهند
بود الی یوم یبعثون تا روزی که برانکیخته شوند از ان فاذا نفخ پس چون دمیده شود في الصور در صور
یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قایم کردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان
یومئذ دران روز یعنی علقه نسبت منقطع کردد و هیچ ذی رحمی را بر خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه
و ابیه یا نسبی را که امروز بدان مفاخرت می کنند و از سبب نفع شود چه دران روز نسب صحیح باید نه نسب صریح ان
اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یتساءلون و نپرسند یکدیکر را از نسب یا کسی را نپرسند بجهة مشغولی بحال خود و این
قبل از محاسبه باشد و بعد از ان حال یکدیکر را می پرسند قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هر که را
کران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فاولئک پس انکروه هم المفلحون پس ایشانند
رستکاران از درکات و رسیدکان بدرجات ومن خفت و هر که را سبک باشد موازینه میزانهای او بجهة
آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فاولئک الذین خسروا پس آن کروه آنانند که زیان کردند
انفسهم در نفسهای خود سرمایه عمر بباد غفلت بردادند و استعدادات حصول کمال را بطلب ارزوهای نفس و
متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان في جهنم در دوزخ خالدون جاوید مانندکانند تلفح میسوزد
وجوههم النار روبهای ایشانرا در اتش وهم فیها کالحون ترش رویان یا از شدت احتراق زشت رویانند
و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر این ایه روایت میکند که بریان سازد روی کافران را
در اتش دوزخ پس برجهد لب زیرین او برسد بمیان سرش و فرو افتد لب زیرینش تا برسد بنافش و در موضع
آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی کوید ایشانرا الم تکن ایاتی ایا نبود آیتهای من در دنیا
یعنی قران تتلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم بها پس بودید که بران تکذبون تکذیب می کردید یا مستحق
این عقوبت شدید قالوا ربنا کویند ای پروردکار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی
که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بران حکم کرده یا غالب شد کناهان که موجب شقاوتست بر ما وکنا قوما و بودیم
کروهی ضالین کمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای پروردکار ما بیرون آر ما را منها از اتش دوزخ تا تدارک حال
و تلافی روزکار خود کنیم فان عدنا پس اکر باز کردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود
اخر سخنی که دوزخیان کنند این باشد قال کوید خدای تعالی اخسئوا خاموش باشید فیها ولا تکلمون و سخن مکویید با من
در خروج یا دفع عذاب که شما بیرون نمی برم یا از عذاب شما بر نمیدارم انه کان فریق بدرستی که بودند کروهی من عبادی از
بندکان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته یقولون ربنا میکفتند

ای پروردکارما آمنّا کرویده ایم بتو فاغفرلنا پس بیامرز ما را وارحمنا وببخش برما وانت خیر الراحمین وتو
بهترین بخشندکانی فاتخذتموهم پس فرا کرفتید شما آن دوستانرا سخریا مسخره یعنی کسی که با او سخریه کنند
وافسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا می کردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش کردانیدند سخریهٔ ایشان
یعنی فرط اشتغال شما بسخریهٔ ایشان فراموش ساخت برشما ذکری یاد کردن مرا وکنتم منهم بودید شما از ایشان
تضحکون می خندید از روی تکبر وتعظم خود وتحقیر وتذلیل ایشان انی بدرستیکه من جزیتهم الیوم جزا
میدهم ایشانرا امروز بما صبروا بانچه صبر کردند بایذا واستهزا وازار شما انهم هم الفائزون انکه بدرستیکه
ایشان رسیدکان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قال کوید خدای تعالی یا بامر او فرشتهٔ مر
کافرانرا که شما کم لبثتم چند درنک کردید فی الارض در زمین عدد سنین کافران از روی غفلت وطول امل [illegible]
می کفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا وفانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنک دا[شته]
شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین ومرده در قبر قالوا کویند لبثنا یوما او بعض یوم
درنک کردیم روزی یا بعض روز کوتاه شمردند مدت لبث خود به نسبت با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش
کرده باشند کویند بودیم ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده وما بیش ازین نمیدانیم فسئل العادین
پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندکان یعنی از ملکم که حفظهٔ اعمار وانفاس ما بوده اند قال کوید
خدای تعالی ان لبثتم درنک نکردید شما در دنیا الا قلیلا مکر اندکی باضافت با ایام آخرت لو انکم واکر بدرستیکه شما
کنتم تعلمون هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است افحسبتم ایا می پنداشتید شما از فرط غفلت
انما خلقناکم آنچه شما را آفریده ایم عبثا ببازی یا از برای بازی وانکم الینا وکمان بردید که شما بسوی ما لا
ترجعون باز کردید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت افریده ایم ومکافات کردار شما مقرر کرده ایم ودر لطایف
قشیری مذکور است عبث مشغول باشد بچیزی که از حق باز دارد وخدای ما برای آن نیافریدیم وبیان امر نکرد وشیخ
ابوبکر واسطی رحمه الله روزی آیه میخواند وفرمود که نفی خلق بعبث نیافریدیم بلکه خواست که هستی وی آشکاره شود که
از مصنوعات وی بصفات کمالیت او راه برند وکفته اند شما را نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمد صلی الله علیه وسلم افریدم چه
در ازل مقرر شده بود که کوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است وشما فرع اید بیت هفت ونه
چار که بر ساختند خاص پی مرکب او ساختند اوست شرا دمیان جمله خیل اصل وی وجملهٔ عالم طفیل ودر بحر الحقایق
آورده که شما را برای آن آفریدیم که تا بر من سود کنید نه بجهت انکه من بر شما سود کنم وکوید ملکه را افریدیم وشما را برای
خود سر کشت کز اعضا اینجا ظهور تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو بکلی نور نور کنج مخفی از تو آمد در ظهور
خاک را تابان تر از افلاک کرد کنج مخفی بد زپری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد خویش را نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای غلامت عقل وتدبیرات هوش
تو چرا خود را ارزان فروش فتعالی الله پس برتر است وبزرکتر از انکه بعبث بیافریند الملک الحق پادشاه براستی لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مکر او رب العرش الکریم آفریدکار عرش بزرک یا عرشی که کریم است خیرات وبرکات از و
نازل میشود ومن یدع وهر که بخواند یعنی پرستد مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیکر لا برهان هیچ حجتی نیست
له مر پرستنده را به پرستش آن اله فانما حسابه پس جز این نیست که حساب آن عمل ومکافات کردار او عند ربه
نزدیک پروردکار اوست وبقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستیکه فلاح نیابند

ورستکار نشوند نا کرویدکان وقل رب اغفر بکو ای پروردکار من بیامرز مرا وامت مرا وارحم وببخشای
برمن وایشان برحمت واسعهٔ خود وانت خیر الراحمین وتو بهترین رحمت کنندکانی در خبر است اول قد افلح
المومنون واخر آن کنج است از کنجهای عرش الهی

سورة النور اربع وستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

سورة این سوره ایست در عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل علیه السلام وفرضناها وفرض کردیم
برشما احکامی که در وست وانزلنا فیها وفرو فرستادیم در و آیات بینات آیتهای روشن از حدود واحکام
لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیرید واز محارم پرهیزید واز جملهٔ حکم ما اینست که الزانیة والزانی زن ومرد زنا
کننده چون غیر محصن باشند فاجلدوا بزنید ای ائمه وحکام کل واحد هر یک را منهما از ان مایة جلدة صد
تازیانه این حکم خاص است بانکه محصن نباشند چه حکم محصن رجم است ودر شرح طحاوی آورده اند که شرایط
احصان حریتست وبلوغ وعقل واسلام وتزوج بنکاح صحیح مع الدخول وامام شافعی اسلام شرط میکند وغیر محصن را
که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلای فرماید وامام مالک واحمد در نفی دیکر با امام شافعی علیهم الرحمه متفق اند چه حدیث
درین باب وارد شده که مایة جلدة وتغریب وصاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم همین آیه منسوخست
ولا تاخذکم وفرا نکیرید شما بهما بدین دو زنا کننده رافة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای تعالی یعنی
میبخشاید برایشان وتعطیل وجهد میکنید در اقامت حدود ان کنتم اکر هستید تؤمنون بالله کرویدکان بخدای
تعالی والیوم الاخر ودر روز رستخیز ولیشهد عذابهما وباید که حاضر شوند در وقت آن دو تن یعنی در اقامت
حد برایشان طائفة من المومنین کروهی از مومنان که تا تشهیر ایشان حاصل کردد وآن از تفضیح مانع کردد
از معاودت یا مثل آن عمل بقول امام مالک وامام شافعی از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباشد وبقول
ائمهٔ دیکر یک کس کفایتست وقتاده نیز کفته اند ودر اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از
مواجر رایات بود ودر اواخیر نشستی تعقل می کرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس تمام کند سوی علیه کرد خواست
بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت انکه مسلمان بدنام نکردد این آیه فرستاد
که الزانی مرد زنا کننده لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مکر زن زنا کننده را او مشرکة یا مشرک آزنده را
چه غالب آنست که مایل بزنا اهل عفت مجتنب خواهد بود والزانیة وزن پلید کار لا ینکحها در نکاح نیارد الا زان
مکر مرد پلید کار او مشرک یا مشرک آن زن چه جنسیت علت ضم است ومشاکله سبب الفت بیت هرکس بمناسب کهر خود کرفت باز
بلبل بباغ رفت وزاغ سوی خارزار [illegible] ودر تبیان آورده که بغایای از یهودیان مشرکان مدینه بواجیر نشسته هر یک بر در
خود رایتی نصب کرده بنی ومردم را بخود دعوت نمودندی صفهٔ مهاجرین مسکن وعشیرة نداشتند از تنکدستی پریشان حال کذرانیدند
داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده وکرایهٔ نفس از ایشان کرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش کذرانند حق تعالی منع کرد
وفرمود که وحرم وحرام کرده شد ذلک تزویج بزانی علی المومنین برکرویدکان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده
بایهٔ وانکحوا الایامی منسوخ شد فالذین یرمون المحصنات وآنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا ومرد محصن نیز در
داخلست واحصان اینجا بحریتست وعقل واسلام وبلوغ وعفت از زنا وآنانکه مردی با زنی را که بجمیع این پنج صفت
موصوف باشد بزنا دشنام دهد ثم لم یاتوا پس نیارند نزدیک احکام باربعة شهداء بچهار کواه عادل یعنی چهار مرد
آزاد بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه زنی کرده بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشانرا ثمانین جلدة هشتاد
تازیانه زود رقذفی که در غیر زنا باشد یا قذفی بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه خود حد قذف از زنا وحد شرب خمر

زيرا كه حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضي الله عنهم و سبب حد قذف
محتمل است مصدق را · ولا تقبلوا لهم · و قبول مكنيد از ايشان كه قذف كردند و گواه نياوردند شهادة گواهي در
هيچ حكمي ابدا هميشه يعني اخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه · واولئك · و آن گروه قاذفان · هم الفاسقون · ايشان فاسقانند
يعني بفسق ايشان حكم كرده شده است · الا الذين تابوا · مگر آنكه توبه كنند · من بعد ذلك · از پس اين قذف و ديگر
قذف نكنند · واصلحوا · و صلاح آرند نيت خود را در ترك قذف مسلمانان كه اسم فسق از ايشان برخيزد و امارة توبه
بمذهب امام اعظم و مالك موبد باشد و نزد امام شافعي و احمد رد شهادت و تفسيق هر دو باطل ميشود · فان الله · پس
بدرستي كه خداي تعالى غفور آمرزنده گناهان بندگان است · رحيم مهربان بر گروه توبه كنندگان آورده اند بعد
از نزول اين آيه عاصم بن عدي گفت يا رسول الله شايد از ما مردي بيگانه را با زن خود ببيند اگر بطلب گواه مشغول
ميگردد تا جمع شهود شدن آنكس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بي گواه سخن ميگويد هشتاد تازيانه
مي زنند و اسم فسق و رد شهادت اين چگونه باشد حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود كه اي عاصم خداي تعالى اينچنين حكم
فرستاده عاصم از مجلس بيرون آمد ابن عم او عويمر بدو رسيد گفت اي عاصم شريك بن سحما را بر شكم زن خود
ديدم عاصم گفت واويلا مبتلا شدم بدانچه پرسيدم باز گشت صورت حال بعرض سيد كائنات صلى الله عليه وسلم رسانيد
حضرت صلى الله عليه وسلم خوله را طلبيد و از وي پرسيد انكار كرد و آيه لعان نازل شد · والذين يرمون · و آنانكه ميكنند
بزنا ازواجهم زنان خود را · ولم يكن لهم شهداء · و نباشد ايشان را گواهان · الا انفسهم · مگر نفسهاي ايشان
فشهادة احدهم · پس واجبست گواهي دادن يكي از ايشان · اربع شهادات بالله · چهار گواهي مضمون انكه
انه · بدرستي كه او · لمن الصادقين · از راست گويانست در نسبت آن زن بزنا و هر گواهي مؤكد بسوگند بجاي يكي
از شهود است · والخامسة · و گواهي پنجم · ان لعنت الله عليه · انكه لعنت خداي تعالى بر وي · ان كان · اگر باشد · من
الكاذبين · از دروغ گويان در ان رمي لعان مرد بدين گونه است كه چهار نوبت گواهي ميدهد بخداي كه من راست
ميگويم بدانچه رمي كردم اين زن را بدان و نوبت پنجم گويد لعنت خداي تعالى بر من كه اگر دروغ گويم بدانچه رمي كردم
مر اين زن را و هر نوبت اشارت بدان زن كند و حكم لعان آنست كه حد قذف از و ساقط شود و ميان زن و مرد
تفريق كنند فرقت طلاق بقول امام اعظم و فرقت فسخ بقول شافعي رحمهما الله حد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام
شافعي اگر نكول كند از لعان بمذهب امام اعظم او را حبس كنند · ويدرؤ · و دفع كند و باز دارد · عنها العذاب
از ان زن حبس را يا حد را · ان تشهد · آنكه گواهي دهد · اربع شهادات بالله · چهار گواه بخداي تعالى مضمون انكه
انه · بدرستي كه شوهر · لمن الكاذبين · از دروغ گويانست در آنچه رمي كرده مرا بدان · والخامسة · و گواهي پنجم
ان غضب الله · انكه خشم خداي تعالى · عليها · بر آن زن · ان كان من الصادقين · اگر باشد مرد از راست گويان در
رمي لعان زن آنست كه چهار نوبت گويد گواهي ميدهم بخداي تعالى كه اين مرد دروغ گوي است در آنچه مرا بدان رمي
كرد و نوبت پنجم گويد خشم خداي تعالى بر من اگر راست گوي باشد اين مرد در رمي و هر بار اشارت بمرد كند و در موضح
آورده كه حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از نماز ديگر عويمر را و خوله را طلبيد و بدين نوع كه مذكور شد مرد و زن هر دو گواهي
دادند و نزديك ذكر لعنت و غضب حضرت صلى الله عليه وسلم آمين گفت و قوم در ان اتفاق كردند و جمعي مفسران بجاي
عويمر هلال بن اميه را ذكر كرده اند · ولولا فضل الله · و اگر نه فضل خداي تعالى بودي · عليكم · بر شما · ورحمته
و بخشايش او · وان الله · و آنكه خداي تعالى · تواب · قبول كننده است توبه را · حكيم · حكم كننده است در حدود و احكام هر آينه شما را

فضيحت كردي و دروغ گوي را بعذاب عظيم مبتلا ساختي و گويند اگر نه فضل و رحمت بودي بتاخير عقوبت شما
هلاك شديد يا اگر نه فضل فرمودي باقامت زواجر از فواحش هر اينه نسل منقطع شدي و مردم ديگر را هلاك
كردي يا اگر نبخشيدندي بر شما بقبول توبه در بادية نوميد سرگردان ميشد بدين شما را بمدد توفيق توبه
بسر منزل رجا رسانيد كه توبه مدد كار كننده كار نبودي او را كه بسر حد كرم راه نمودي و رنج نبودي كه در فيض
گشودي غم راهمه ز آيينه عامي كه زدودي · بعد از ين آيتها در باب قصه افك است و براءة ذمت عايشه صديقه
كه از جمله امهات المومنين و آن حكايت دور و دراز است و رعايت ادب اقتضاي آن ميكند كه بساط اطناب در
ابراء جزئيات آن مطوي باشد و كلي آن بر سبيل اجمال آنست كه سال پنجم از هجرت كه غزوه مريسيع اتفاق افتاد
صديقه در ان غزوه همراه بود و در بعضي منازل بضروري از هودج بيرون آمد عقدي از جزع ظفار گم كرد
مخلص سخن آنكه هيكل خود را در طهارتگاه ياد كرده و بطلب آن از منزلگاه دور شد زمان مكث افتاد
در ان حين خادمان هودج با بي تفحص كردند واقف نبودند ساكن آن بار گروه كوچ فرمودند و عايشه باز آمد
منزل خالي ديد هم آنجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل كه بامر حضرت صلى الله عليه وسلم از عقب لشكر آمدي برسيد
و صديقه بر شتر او سوار شده بعسكر همايون ملحق شد و ابن ابي او را بر شتر صفوان ديد سخني كه نه لايق حرم
سيد عالم صلى الله عليه وسلم بود بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدينه رسيدند اين خبر بعرض حضرت صلى الله عليه وسلم رسيد
و حضرت عايشه رضي الله عنها بيمار شده بود و از ين مقوله خبر نداشت اما از ان حضرت صلى الله عليه وسلم عدم التفات
در مي يافت اجازت طلبيده بخانه پدر آمد و آنجا صورت حال اطلاع يافت مرضش روي بازديا نهاد و شب و روز
زاري اشتغال مينمود · چشم ز گريه بر سر آبست روز و شب · جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب · و حضرت
صلى الله عليه وسلم بتفحص احوال عايشه رضي الله عنها توجه فرمود از امهات مومنان و اكابر اصحاب تفتيش مينمود و همه
بطهارت ذيل او اقامت شهادت ميكردند روزي آنحضرت صلى الله عليه وسلم بخانه صديق در آمد و عايشه را رضي الله عنها
گريان و نالان ديد فرمود كه اي عايشه اگر گناه كرده بخداي تعالى باز گرد و آمرزش طلب عايشه از ابوين در خواست
كه جواب آنحضرت صلى الله عليه وسلم گويند ايشان در ان صدد نيامدند و صديقه از غايت دهشت فرمود كه شما
خبري در افكندند و من هر چه گويم كسي باور نكند پس همان ميگويم كه پدر يوسف ميگفت فصبر جميل و الله
المستعان · صبري كنيم تا كرم او چه ميكند · با اين دل شكسته غم او چه ميكند · بدان حضرت صلى الله عليه وسلم آيت برائت
نزديك هفده آيه نازل شد از اينجا · ان الذين جاؤا بالافك · بدرستي كه آنانكه آوردند كه دروغ بزرگ
را در شان عايشه رضي الله عنها · عصبة منكم · گروهي اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله بن ابي و زيد بن رفاعه
و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صديق و حمنه بنت جحش خواهر ام المومنين زينب رضي الله عنهم
لا تحسبوه · مپنداريد آن دروغ را شرا لكم · بدي از براي شما مخاطبان حضرت رسالت و عايشه و صفوان
مپنداريد كه آن دروغ را نسبت خود ميدهند · بل هو خير لكم · بلكه آن بهتر است مر شما را بجهت آنكه ثواب عظيم
يافتيد و در براءة آيتها نازل شد و كرامت و تعظيم شان همه شما بر همه كس ظاهر گشت و وعيدها در باره
دروغ گويان وقوع يافت · لكل امرئ منهم · مر هر يكي را از ين سخنگويان باشد · ما اكتسب · جزاي آنچه از است كه
كسب كرده · من الاثم · بقدر آنكه خوض كرده چه بعضي خنديده بودند و بعضي سخنان فاحش گفته و بعضي خاموش
شده و منع نكرده · والذي تولى كبره · و آنكه گفته بود معظم سخن و شنيع تر آنرا · منهم · از ان جماعت مراد

ابن ابی است لعنه الله تعالی. له عذاب عظیم. مر او راست عذابی بزرگ در آخرت یا در دنیا بانکه قذف خود
مخذول و مطرود گشت و گویند حسان بود که بلا عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشته
لولا اذ سمعتموه. چرا نه آنگاه که شنودید این سخن را. ظن المومنون والمومنات. گمان بردند مردان و زنان
گرویده بانفسهم. بهمدینان خویش. خیرا. نیکویی چنانچه بنفسهای خود گمان بردند عدول از خطاب
بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بانکه ایمان مقتضی گمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی
که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی باهل ایمان یعنی بایستی که گمان نیک بردندی باهل
ایمان یعنی بایستی که گمان نیک بردندی بعایشه رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه. وقالوا. و گفتندی چنانکه مرد
متیقن بر حالی مطلع باشد گوید. هذا. این سخن. افک مبین. دروغی روشن است و حق تعالی ازواج
پیغمبران را نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان. لولا جاءوا. چرا نیاوردند خود علیه. برین
سخن. باربعة شهداء. چهار گواه که گواهی دهد بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان. فاذ لم یاتوا بالشهداء
پس اکنون نیاوردند گواهان. فاولئک. پس آن گروه. عند الله. نزدیک خدای تعالی یعنی نزد حکم وی هم
الکاذبون. ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی اما در باطن کاذب بودندی
زیرا که این صورت برای انبیاء علیهم السلام ممتنع است و چون گواه نیاوردندی در ظاهر نیز کاذبند. ولولا
فضل الله. و اگر نه افزونی کرم خدای بودی. علیکم. بر شما. ورحمته. و مهربانی او. فی الدنیا. در دنیا بتوفیق
توبه. والآخرة. و در آخرت بعفو و مغفرة. لمسکم. هر آینه برسیدی شما را. فیما افضتم فیه. در آن چیز که
خوض کردید در آن از دروغ برصدیقه. عذاب عظیم. عذابی بزرگ که قذف و ملامت در جنب آن حقیر بودی
و شما را آن عذابی رسیدی. اذ تلقونه. آنگاه که فرا می گرفتید آن سخن را. بالسنتکم. بزبانهای خود که بعضی
از بعضی می پرسیدید. وتقولون بافواهکم. و میگوئید بدهنهای خود. ما لیس لکم به علم. آن چیز که
بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل می گفتید. وتحسبونه. و می پنداشتید این سخن را که گفته اید
هینا. سهل و آسان است که هیچ تبعه بدان مترتب نباشد. وهو. و حال آنکه آن سخن. عند الله. نزدیک
خدای تعالی. عظیم. بزرگ است و عقوبت بسیار بر آن مرتب چه الحاق آن عار است برای اهل بیت نبوت
و تکذیب و استحقار بمنصب رسالت در احقاف مذکور است که ام ایوب انصاری را گفت که شنیده
سخنی را که مردم درباب حضرت عایشه می گویند ابو ایوب فرمود که شنودم و آن دروغ است چه تو نسبت
من فعل بد و امیداری ام ایوب گفت لا والله ابدا ابو ایوب گفت که عایشه رضی الله عنها بهتر است از تو و از من
بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این عمل که روا دارد و این بهتان عظیم است حق تعالی فرموده. ولولا اذ سمعتموه. چرا
چون شنیدید این سخن را. قلتم. می گفتید یعنی استماع این کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب. ما یکون لنا
نمی سزد ما را و نمی رسد. ان نتکلم. انکه سخن گوئیم. بهذا. بدین قول. سبحانک. پاکست خدای تعالی از انکه
در حرم محترم پیغمبر صلی الله علیه وسلم قدم توان نهاد. هذا. این کلام. بهتان عظیم. افتراء عظیم است و بر بافته
منافقان. یعظکم الله. پند میدهد شما را خدای تعالی. ان تعودوا. از انکه باز گردید. لمثله ابدا. بمثل این کلام
هرگز یعنی تا دام که زنده باشید. ان کنتم مومنین. اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن
درباره مسلمانان خصوصا امهات مومنان. ویبین الله لکم. و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی

برای شما. الآیات. آیات خود را. والله علیم. و خدای تعالی داناست بطهارت ذیل حضرت عایشه رضی الله عنها. حکیم.
حکم کننده است بر براءة ذمت عایشه رضی الله عنها از آنکه او از عیب و عار بیش گرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی. ان الذین یحبون. بدرستی که آنانکه دوست میدارند. ان تشیع
الفاحشة. انکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه. فی الذین آمنوا. در شان آنانکه ایمان آوردند
و خواهند که مردمان در زبان گیرند. لهم عذاب الیم. مر ایشان راست عذاب دردناک. فی الدنیا. در دنیا
حد قذف و بدنامی. والآخرة. و در آن سرای باتش. والله یعلم. و خدای تعالی میداند سر آنچه خوض کرده اید
در آن. وانتم لا تعلمون. و شما آنرا نمی دانید. ولولا فضل الله. و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر و یاری
علیکم ورحمته. بر شما و بخشایش او و مهربانی پروردگاری. وان الله رءوف. و آنکه خدای تعالی مهربانست برای
ذمت مقذوف را اظهار کرد. رحیم. بخشاینده است بتوبه خیانت قاذف در گذراند هر آینه عقوبت
کلی بشما فرود آمدی. یا ایها الذین آمنوا. ای آنکسانی که گرویده اید. لا تتبعوا. پیروی مکنید. خطوات
الشیطان. گامهای شیطان را یعنی راههای او را بمعصیت یا وسوسهای او را در قذف عایشه رضی الله عنها. ومن
یتبع خطوات الشیطان. و هر کس که پیروی او رود و آرزوهای او را متابعت کند. فانه یامر. پس بدرستیکه
میفرماید دیو آنرا. بالفحشاء. بکاری که زشت است در عرف و عقل. والمنکر. و بعملی ناپسندیده در حکم شرع
ولولا فضل الله. و اگر نه کرم الهی بودی بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت گناهست. ورحمته. و
بخشایش او بتطهیر شما. ما زکی منکم. پاک نگشتی از شما. من احد. هیچ یکی. ابدا. تا آخر و هر از جنس این عیب
جوی و بدگوی. ولکن الله یزکی. و لیکن خدای تعالی پاک سازد بقبول توبه. من یشاء. هر کرا خواهد. والله سمیع.
و خدای تعالی شنواست بمقالات مردمان. علیم. داناست بر نیتهای ایشان گویند صدیق سوگند خورده که بسر خاله
خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان افک او بود که نفقه نکند و مطلقا با او نیکویی نکند حق تعالی آیت فرستاد که
ولا یاتل. و باید که سوگند نخورند. اولوا الفضل. خداوندان فضل در دین. منکم. از شما. والسعة. و خداوند
دستگاه و توانایی و فراخی در حال مراد ابوبکر صدیق است رضی الله عنه حق تعالی فرمود که چنین مردم سوگند نخورند
ان یوتوا. بدانکه بر هند نفقه. اولی القربی. خویشاوندان را. والمساکین. درویشان و محتاجان را. والمهاجرین.
فی سبیل الله. و مهاجران را در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است هم مسکین و هم مهاجر. ولیعفوا ولیصفحوا.
و باید که عفو کنند و مصافحه کنند در گذرند. الا تحبون. آیا دوست نمیدارید. ان یغفر الله لکم. آنکه بیامرزد خدای تعالی
مر شما را پس شما نیز از سر گناهان دیگران در گذرید. والله غفور. و خدای تعالی آمرزنده است بر کمال قدرت بر انتقام
رحیم. مهربانست بر اصحاب جرایم و اثار شما نیز متخلق باخلاق شوید علما ازین ایت استدلال بر فضل صدیق
صاحب احقاف فرموده و به یحتج ان الفضل المطلق له و حکیم سنائی قدس سره درین فرموده بیت. بود چندان کرامت و فضلش
که اولوا الفضل خواند ذو الفضلش. صورت و سیرتش همه جان بود. زان ز چشم عوان بپنهان بود روز شب سال و ماه
در همه کار. ثانی اثنین اذ هما فی الغار. ان الذین یرمون المحصنات. بدرستی آنانکه رمی کنند زنان محصنه را. الغافلات.
بیخبران از آنچه قذف می کنند ایشان را بدان. المومنات. گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در وسیط گوید خاصه عایشه رضی الله عنها مراد است و گفته اند درویشان مهاجران است و بعضی عوام مردم دارند
و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند. لعنوا. دور کرده. فی الدنیا والآخرة. در دنیا از نام نیکو

نصف

تراست

ود باخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون ومردود ودران سرای مقبوض ومطرود. ولهم عذاب. ومر ایشا
عذابی. عظیم. بزرگ وان عذاب مر ایشانراست. یوم تشهد علیهم. در روزی گواهی دهد بر ایشان. السنتهم
زبانهای ایشان بر افک وبهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند. وایدیهم. ودستهای ایشان. وارجلهم. وپایها
ایشان. بما کانوا یعملون. بانچه کرده اند از جرایم ومآثم. یومئذ. آن روز. یوفیهم الله. تمام بدهد خدای تعالی
ایشانرا. دینهم الحق. جزایی که سزاوار است بدیشان. ویعلمون. ومیدانند آن روز. ان الله. انکه خدای
هو الحق المبین. اوست ثابت بذات خود وپیدا بالوهیت وقدرت وتوانا بر عقاب وثواب. الخبیثات. سخنا
ناشایسته وناپاک. للخبیثین. مر ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد وبدان متکلم شوند. والخبیثون.
للخبیثات. وپلیدان نیز مر ناشایسته اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است از خبیثت خبا
والطیبات. وکلمات پاکیزه. للطیبین. مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کند. والطیبون.
للطیبات. وپاکیزگان نیز درخورند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه همان تراود که دروست
وگفته اند زنان ناپاک برای مردمان ناپاک اند ومردان ناپاک راغب ایشان وزنان پاک برای مردان پاکند
ومردان پاک راغب ایشان مخلص سخن آنکه حرم محترم حضرت صلی الله علیه وسلم که پاکیزه ترین موجود است محرم پاکیزه
عایشه صدیقه رضی الله عنها سر دو جنسیت سبب الفت وصحبت است والیه اشار فی المثنوی المعنوی. بیت ذره کاندر
همه ارض وسماست. جنس خود را همچو کاه وکه رباست. ناریان مر ناریان را جاذبند. نوریان مر نوریان را طالبند
اهل باطل باطلان را می کشند. اهل حق از اهل حق هم سرخوشند. طیبات آمد زبهر طیبین. الخبیثات للخبیثات است همین.
اگر فضایل وخصایل حضرت صدیقه در رساله مرات الصفا استقصا سمت ذکر یافته لاجرم بر ترجمه ایات اقتصا
نمود. اولئک. انگروه یعنی حضرت صلی الله علیه وعایشه رضی الله عنها وصفوان رضی الله عنه. مبرؤن. بیزار کرده شده اند
یعنی منزه ومعرااند. مما یقولون. از انچه میگویند ارباب افک منصب رسالت ازان عالی تراست که ذیل عصمت
زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی الوده گردد وصفوان مردی پاکیزه واز اولیای صحابه رضی الله عنهم از ان بدین تهمت
متهم نتوان داشت. لهم مغفرة. مر ایشانراست امرزش از خدای تعالی. ورزق کریم. وروزی نیکو یعنی بارنج
بسیار وباید مراد نعیم بهشت. یا ایها الذین امنوا. ای آنکسانی که گرویده اید بخدا ورسول او. لا تدخلوا
میایید سر زده. بیوتا. بخانها. غیر بیوتکم. جز خانهای خود که دران ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میایید
حتی تستانسوا. تا وقتی که خبر گیرید ودستوری طلبید. وتسلموا. وسلام کنید. علی اهلها. بر اهل خانه
ودر روایت آمده است که بگویید السلام علیکم ادخلها ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت صلی الله علیه وسلم
آمده بموقف عرض رسانید که ما درخانهای خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهیم که هیچکس مارا بدان حال بیند
وناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید ومارا نیز بوجهی که شاید می بیند حق تعالی این ایه فرستاد وحکم شد که
بخانه کسان بی دستوری در میایید. ذلکم. آن استعلام واستیذان. خیر لکم. بهتر است شمارا انکه بی اجاز
درآیید وگفته اند کسی که بعیال خود در می آید که بکلمه یا اواز پای یا تنحنح اعلام کند تا اهل آن خانه بستر
عورت ورفع مکروهات اقدام نمایند واین حکم کردیم. لعلکم تذکرون. شاید که شما پند گیرید. فان لم تجدوا.
پس اگر نیابید. فیها احدا. دران خانها غیر خود یکی را که دستوری خواهید. فلا تدخلوها. پس درمیایید
دران. حتی یؤذن لکم. تا وقتی که دستوری دهد شمارا ویا کسی پیدا شود وشمارا اجازت دهد دخول

درخانه

فارجعوا

درخانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقتست. وان قیل لکم ارجعوا. واگر گویند شمارا بعد از استیذان
که بازگردید پس توقف والحاح مکنید وبر درخانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است. هو ازکی. آن
بازگشتن پاکیزه وپسندیده تراست. لکم. مر شمارا. والله بما تعملون. وخدای تعالی بانچه شما می کنید
از استیذان وابرام. علیم. داناست وبر مکافات خواهد داد بعد از نزول این ایه ابو بکر رضی الله عنه عرض
رسانید که یا رسول الله در راه شام وعراق اهل تجارت را اتفاق افتد که در خانی ورباطی اقامت
بگسترند وچون کسی دران مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این ایه آمد که. لیس علیکم. نیست بر شما
جناح. گناهی. ان تدخلوا. از انکه درآیید بی دستوری. بیوتا غیر مسکونة. درخانهای که کسی مسکون
نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آیند ومی روند چون کاروان سرا ورباط. فیها. دران خانهای
غیر مسکون. متاع. برخورداری ونفع است. لکم. شمارا که از سرما بدان پناه می گیرید ورخوت وانعام
شمارا دران محفوظ میماند. والله یعلم. وخدای تعالی میداند. ما تبدون. آنچه اشکارا می کنید از استیذان
وما تکتمون. وآنچه می پوشید از نیت دخول درخانها بفساد. قل. بگوای محمد صلی الله علیه وسلم. للمؤمنین. یغضوا. مر
گرویدگان را که فرا گیرند وبپوشند. من ابصارهم. دیدهای خود را که از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است
در ذخیرة الملوک آورده که تیز دوترین پیک مر شیطان را در وجود انسانی چشم است زیرا که حواس دیگر در
مسکن خود ساکن اند وتا چیزی بدیشان نمی رسد باستدراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده
حاسه است که از دور ونزدیک ابتلا واثام را صید میکند. بیت. این همه آفت که بتن میرسد. از نظر توبه شکن میرسد
دیده فروپوش چه در در صدف. تا نشوی تیر بلا را هدف. در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا
بپوشند دیده سر را از محارم ودیده دل را از ماسوی الله. ویحفظوا. ونگاه دارند. فروجهم. فرجهای خود را
از حرام یا بپوشند عورت خود را از نظر نامحرم. ذلک. آن پوشیدن چشم ومحافظت فرج. ازکی. پاکیزه تراست
وسودمندتر. لهم. مر ایشانراست در دنیا وآخرت. ان الله خبیر. بدرستی که خدای تعالی داناست. بما یصنعون.
بانچه میکنند از نظر بحلال وحرام واستعمال جوارح در طاعات. وقل للمؤمنات. وبگو مر زنان گرویده راکه
از روی عفت. یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن. بپوشند دیدهای خود را ونگرند بمردان نامحرم
ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر. مگر آنچه ظاهر میشود. منها. از ان زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم
واطراف ثیاب وکحل در عین وخضاب در کف پای وگفته اند مراد از زینت مواضع است پس مستثنی وجه
باشد وکفین. ولیضربن. وباید که فرو گذارند. بخمرهن. مقنعهای خود را. علی جیوبهن. بر گریبانهای خود
یعنی گردن خویش را بمقنعه بپوشند تا موی وبنا گوش وگردن وسینه ایشان پوشیده ماند. ولا یبدین
واشکاره مکنید. زینتهن. مواضع زینت خود را چون سر وساعد وساق که موضع تاج ودستانه وگردن
بند وخلخال است. الا لبعولتهن. مگر برای شوهران خویش که تزین برای ایشانست. او اباهن. یا پدران خو
وپدر بحکم پدر دارد. او اباء بعولتهن. یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم ابا دارند. او ابنائهن. یا
پسران خویش که فرزندند. او ابناء بعولتهن. یا پسران شوهران خویش که ایشان هم حکم پسر دارند. او اخوانهن
یا برادران خویش. او بنی اخوانهن. یا پسران خواهران خود واینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست
ودر محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست وذکر اعمام واخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند ودر انوار مرده

احوط آنست که موضع زینت بعم و بجال ننمایند که شاید ایشان نیز بپسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد
او نسائهن · یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمومنات نمایند ترسایان اورده که یهودیه و نصرانیه
و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خصیت برایشان روا نیست زیرا که
حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی برانداخته و عفایف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود
و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان نباید کرد · او ما ملکت ایمانهن · یا آنچه مالک شده دست آنرا
دستهای ایشان یعنی نه پرهیزند زنان از انانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزان خواه مومنه و خواه کافره و
انکه ایشان در ان داخلند اینجا ذکر کرده تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد
همه بندگان زنند از اما و عبید و قولی آنست که اگر غلام بعفت باشد نظر او بزن شاید والا فلا و در اکشاف
اورده که ابن المسیب فرموده که مغرور نکرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که در باب اماست نه عبید
و عبد زن حکم اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بمولی مولاة و نه بعضوی از مواضع زینت وی · او التابعین
یا پی روندگان · غیر اولی الاربة · جز خداوندان حاجت · من الرجال · از مردان شما یعنی آنها که بجهة طلب
خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند و همت ایشان جز مقصود طعام نیست اکثر ائمه خصی
و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشانرا از روی مباشرت هست غایتش آنکه توانایی
بر آن نیست · او الطفل الذین · یا طفلان انانکه · لم یظهروا · مطلع نیستند · علی عورات النساء · بر عورات
یعنی تمیز ندانند و از خلل مباشرت با ایشان بی خبرند یا انکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده
و بحد شهوت نرسیده اند · ولا یضربن بارجلهن · و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بزمین بوقت رفتن · لیعلم
تا دانسته شود · ما یخفین · آنچه پنهان می دارند · من زینتهن · از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز
خلخال بگوش مرد نرسانند که موجب میل مردان بدیشان می شود · و توبوا الی الله · و باز گردید بخدای تعالی · جمیعا
همه شما · ایها المومنون · ای گرویدگان · لعلکم · شاید که شما · تفلحون · رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ
یک از خطیه و جریمه خالی نیستند امام قشیری رحمه الله فرموده که محتاجتر کسی بتوبه آنست که خود را محتاج
توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی ای گنهکاران شما
توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی چون در دنیا ایشانرا رسوایی خواهد امید که در عقبی نیز رسوا نکند · بیت ·
جو سر انکه کردی بچندین خطا · درین عالم پیش شاه و گدا · دران عالم هم بر خاص و عام · بیامرز و رسوا مکن والسلام · وانکحوا
الایامی · و بنکاح در آرید زنان بی شوهر را · منکم · از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی را که
بی شوهر است بعقد کسی در آرید · والصالحین من عبادکم · و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان
خود · و امائکم · و کنیزکان خود تخصیص صلحا جهة اهتمام است بشان ایشان و آنکه در سبب تزویج و تزوج
در ورطه غفلت بمانند · ان یکونوا · اگر باشید ایامی و صلحا از عباد و اما · فقراء · درویشان و تنگدستان
یغنهم الله · غنی کرداند ایشانرا خدای تعالی · من فضله · از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک
منزل · و الله واسع · و خدای تعالی فراخ بخشایشست بسعت معیشت او دهد · علیم · دانا باستحقاق
فقرا و بسط روزی او کند · و لیستعفف الذین · و باید که باز استند از حرام و عفت ورزند انانکه · لا یجدون
نیابند · نکاحا · نکاح را از مهر و نفقه · حتی یغنیهم الله · تا وقتی که توانگر کرداند خدای تعالی ایشانرا · من فضله

از فزونی

از فزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان که خواسته اند شد · والذین یبتغون الکتاب · انانکه طلب میکنند
مکاتبت را · مما ملکت ایمانکم · از آنچه مالک است آنرا بر یمین های شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبت
جویند · فکاتبوهم · پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابی است و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را
گوید ترا مکاتب کردانیدم بمال پس چون بنده آن ادا کند آزاد شود آورده اند که صبیح غلام حویطب بن
عبد العزی رضی الله عنه مکاتبت طلبید این آیه نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبد ایشانرا
مکاتب سازید · ان علمتم · اگر دانسته اید · فیهم خیرا · در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت و قوة الکتابت
و قدرت بر ادای مال یا آنکه بجهة کتابت را از مردم سوال مکنید چون آن مکروه است که بنده بگدایی مال کتابت
باز دهد بنده از آن سلمان رضی الله عنه مکاتبت طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت نی گفت کسی هست که
ضامن تو شود گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که از وساخ و ادناس مردم بخشانی مرا من هرگز مکاتب
نسازم · و آتوهم · و بدهید بندگان مکاتب را · من مال الله · از بعضی مال خدای تعالی · الذی آتاکم · انکه بشما داده
حویطب را صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و
احمد میگویند و آتوهم خطابست باموال و واجبست از مال کتابت چیزی بدو بخشیدن امام احمد رحمه الله ربع
مال مقرر میکند و امام شافعی بقول تفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم و مالک ایتان واجب نمیدانند
و میفرمایند که خطاب و آتوهم راجع بهمه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال
کتابت را ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خبر را فک رقبه میگویند
و از عقبه عقدیت بدوستان گذشت · بیت · بشنو از من نکته ای زنده دل · و ز پس مرهم بنیکی یاد کن · که بلطف آزاده
را بنده ساز · که باحسان بنده آزاد کن · آورده اند که عبدالله ابی شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بزنا
اکراه میکرد بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها با یکدیگر می گفتند که اگر این کار که ما
میکنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت صلی الله علیه و سلم آمده صورت
حال بعز عرض رسانید آیه آمد که · ولا تکرهوا · اکراه مکنید · فتیاتکم · کنیزکان خود را · علی البغاء · بر زنا
و پلیدکاری · ان اردن · اگر خواهند · تحصنا · باز استادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند و اگر بخواهند
ذکر اراده تحصن بمقتضای حال است و اگر نه بهمه حال ممنوع اند پس حق تعالی میگوید که شما اکراه مکنید · لتبتغوا
تا فرا گیرید · عرض الحیوة الدنیا · حال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان آورده اند
که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی که از مرتب بها داشت بدادی · و من یکرههن · و هر که اکراه کند
کنیزکان خود را بزنا · فان الله · پس بدرستی که خدای تعالی · من بعد اکراههن · از پس اکراه کردن خواجه مر بندگان
را · غفور · آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکره · رحیم · مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست
مکره را کردن اکراه کنندگان · ولقد انزلنا الیکم · و بتحقیق که ما فرستادیم بسوی شما · آیات مبینات · آیتهای
روشن و توضیح یافته و حفص بکسره یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام · و مثلا · و فرو
فرستادیم مثلی · من الذین خلوا · از امثال انانکه گذشته اند · من قبلکم · از پیش شما یعنی قصه عجیبت ما مانند قصه
ایشانست و آن قصه مریم علیها السلام است در وقوع تهمت و قصه یوسف علیه السلام در براءت ذمت · و موعظة · و فرو
فرستادیم پند درین آیتها · للمتقین · برای پرهیزکاران و تخصیص متقیان جهة انتفاع است بمواعظ و نصایح قرآن

الله خدای تعالی نور السموات والارض نور آسمانهاست و زمینهاست نور نام ایست از نامهای حق تعالی
امام زاهد قدس سره فرموده که خدای تعالی را نور توان گفت ولی روشنی نتوان گفت چه روشنی ضد تاریکیست و خدای تعالی
از ضد کار این هر دو منزه است و بباید دانست که نور متعارف کیفیتی است که باصره اولا او را در می یابد و بواسطه
او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشد و
بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را نور گفت از تقدیر مضافی چاره نباشد و از نیست که صاحب کشاف
میگوید ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نورهای اهالی آن هر چه از اجزاء عالم هستی
در مناظر بلندی و معادن پستی نور دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه اوست ع در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر. نور وجود
ستر شهود از تو یافتیم. یا بتجوز مصدری بمعنی فاعل باید کرد چون زید عدل پس مضمون کلام اینکه منور السموات
والارض روشن کننده آسمانها است بملائکه مقربین است و نور دهنده زمین بانبیاء المرسلین یا روشنی بخش آینه
دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت توحید در تفسیر آورده که آراینده آسمانها و زمین است و الکم ابو یعقوب
چرخی قدس سره در شرح اسماء الله آورده معنی نور بدین وجه است که جهان آرای و دلکشای موید این قول است
آنکه نسفی قدس سره میگوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است و زمین را بمساجد
انس شمس و قمر و ستارکان و زمین را بانبیا و علما و مومنان یا سما را بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان
و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین را بکعبه و اوف السرور و گفته اند مدبر
السموات والارض مدبر امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای
او کار کند و بتدبیر او مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر ع نور قبایل ساکب بن محلم.
و بدین معنی اوست که همه کارها آسمانیان سازد و مجموع را بعطیه بما لدیهم فرحون اندازد بیت از نهانخانه احسان تو
هر جا همه کس. کل حزب فرحون نوزد لطف عمیم. در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از
دلایل قدرت و بدایع حکمت در دو این سپهر برین و مرکز سپهر زمین واقع است و از ابن عباس منقولست که
هادی اهل السموات والارض راهنمای اهل آسمان و زمین که بهدایت او بهستی خود راه برند و بارشاد او
مصالح دین و دنیا بشناسند در لطایف میمی از خواجه ابو سهل انماری روح الله روحه نقل میکند که
سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت و سبب حزن و وحشت و چون کسی از محنت تاریکی
براحت روشنی رسد فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سرور
و ابتهاج نامتناهی است بعضی از علما گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه
یابد پس چون حق تعالی بیان کرده است از برای آنچه در معاد و معاش بکار آید و ما بدو راه بردیم پس او را نور
توان گفت صاحب احقاف آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و
قبیح از صبیح باز ندارند چون رایت نور ظهور نمود ظلیل ظلام روی بانهزام آرند و جواهر و کیفیات ظاهر کرد و صفو
از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکه انسانیه داند که استفاده این دانش و تمیز بنور کرده اما در ادراک نور
متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات پس حق تعالی که ما بر وجود ولتا در ادراک
یافتیم و بمرتبه تمیز اشیا رسیدیم سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محققان نور حقیقی هستی حق است
که همه موجودات بدو ظاهرند و او از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت در شرح رباعیات فرموده که هر چه از ادراک

این

این ادراک غافل باشد و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیائی است همچنین
که محیط بانها شرطیست در دیده با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود و بطیز
ضیا معلوم میگردد که ورای انها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی که محیط است بضیا و الوان
و اشکال دو بیننده بجمیع موجودات ذهنی و خارجی متقوم همهاست و ادراک شی بی ادراک او محال است اگرچه
از ادراک او غافل باشی و آن عقل است بواسطه دوام ظهور اوست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر
گشتی که در وقت موجودات امری دیگر که نور وجود حق تعالی است نیز مدرک مدرک بوده بیت هستی که بذات خود
هویداست چه نور. ذرات مکونات ازو یافته ظهور. هر چند که از فروغ افتد دور. در ظلمت هستیت بماند مستور.
در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود و پیدای سایر
هستیها بدوست اینه نور السموات والارض همه اشیا بی هستی عدم محض است و مبداء ادراک همه هستی است
هم از جانب مدرک ~~و هم از جانب مدرک~~ و هر چه ادراک کنی نخست هستی مدرک و اگرچه ادراک این ادراک
غافل باشی و از شدت ظهور مخفی بماند مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست. کمشکوة مانند روزنه
ایست در دیواری که بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح. فتیله مشتعل باشد در ان روزنه المصباح
چراغ افروخته فی زجاجة الزجاجة در قندیل از آبگینه از غایت صفا و لطافت. کانها کوکب گویند
ستاره ایست. دری. درخشنده چون زهره و مشتری و ان آبگینه یعنی چراغی که در وست یوقد افروخته
شده است در ابتدا من شجرة مبارکة از درخت با برکت بسیار نفع زیتونة گران زیتونست که در زمین
و هفتاد پیغمبر بدو دعای برکت خوانده از جمله ابرهیم علیه السلم لا شرقیة نه در جانب شرق است از جانب
چون کنند و دیا یحیی ولا غربیة و نه در طرف غرب ازان چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان
بلکه نسبت او اراضی و جبال ولایت شام یا نه پیوسته در آفتابست تا محرق گردد و نه مدام سایه تا
او خام بماند بلکه از غایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت و وقایت سایه محفوظ حسن بصری
رحمه الله فرموده که اصل این درخت از بهشت بدنیا آورده اند پس اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی
بدان اطلاق توان داد. یکاد زیتها نزدیک است که روغن آن درخت یضیء روشن دهد بنفس خود
ولو لم تمسسه نار و اگرچه نرسیده باشد بوی نار آتش یعنی درخشندگی و براقی بمثابه است که بی آتش
روشنایی بخشد. نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای روغن یا روشنی یا نور چراغ و لطافت
زجاجه بر آن افزوده در مشکوة صنایع اشعه و جامع انوار است. یهدی الله لنوره راه مینماید خدای تعالی
بنور معرفت خود. من یشاء هر کرا میخواهد ویضرب الله الامثال و می زند مثلها یعنی معقولات را در
صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردم تا زود در آیند و مقصود بدیشان هویدا گردد والله
بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها از وقایع معقولات و محسوسات و وقایع جلیات و خفیات علیم داناست
علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلما امام فخر رازی قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که
مراد نور ایمان حق تعالی تشبیه کرده سینه مومنان را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة
و ایمان را بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکب درخشنده و کلمه اخلاص شجره مبارکه که از تاب آفتاب
خوف ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیک است که فیض کلمه بی آنکه بزبان مومن گذرد و عالم را منور کند

چون اقرار بان بزبان جاری شرع است و تصدیق جنان بان باد کشت نمود از نور علی نور بظهور رسید از
کلمات امام است طیب الله مضجعه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهة انکه در هر خانه چراغ بود درو پیرامون
آن خانه نگردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان نیابد وراه نباشد یا انکه بچراغ داخل خانه روشن شود
واز روزنها پرتوی بر جاج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن کرده اند واز
آنجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس فرود آید فرموده دل مومن را بابگینه نسبت کرده اند تا آنرا بسنگ ظلم
و جفا بشکنند که ابگینه شکسته هرگز رسد بهره و زخمی که دل شکسته زند مرهم پذیرد و چون آبگینه
این دل مجروح نازکم هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود و گفته اند نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در
زجاجه دل عارف و مشکات سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدیست صلی الله علیه و سلم
که نه شرقی است و نه غربی است و سکه شرع عالم اقرار گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید انوار ستر نور
عالم نور معلوم توان کرد قولی آنست که آن قرآنست و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصابیح
و شجره وحی الهی که نه مخلوق و نه مختلف نزدیک است که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر همگنان
واضح شود پس چون بدان قرائت کنند نور علی نور شود در روح الارواح آورده که نور محمدیست صلی الله علیه و سلم که
مشکوة آدم علیه السلم باشد و زجاجه نوح علیه السلم و زیتونه ابرهیم علیه السلم که نه بیهودیه مایل است چو غرب را قبله ساخت
و نه بنصرانیه چه نصاری روی بشرق آورده و مصباح حضرت صلی الله علیه و سلم یا مشکوة ابرهیم است علیه السلم و زجاجه
اسمعیل علیه السلم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شجره که نبوت که گذشت یا مشکوة سینه مشرح آن حضرتست صلی الله علیه و سلم
و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب علو و افراط است و نه در طرف
تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده است و صراط سوی عبارتست از آن
و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب است با نور خلت خلیل نور علی نور است: بیت: بدو نور روشن نور بیست مشهور
ازینجا فهم کن نور علی نور. بواقی نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر مسطور لایق مذکور است و مسطور در
الی الله تصیر الامور. فی بیوت اذن الله تسبیح گوید خدایرا در خانها که دستور داد خدا و امر کرد ان ترفع
انکه برداشته شود قدر او بتعظیم یعنی او را رفیع و بزرگ مرتبه دانند یا بر دارند در ان آوازها یا برداشته
شود بحق تعالی حاجتها در ان بیوت. ویذکر فیها اسمه در ان خانها نام او و مراد از بیوت مساجد است که
اشرف اماکن را رفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و ازین سخن دنیاو
کلام سالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء علیهم السلم یا بیوت مدینه یا حجرهای طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن
و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابرهیم القواعد و گویند بیوت عبادت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت
آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل و مدد اسمعیل علیهما السلم تمام شد و بیت المقدس که رفع و قواعد
آن در ایام خلافت داود علیه السلم و اتمام آن بر ذمت سلیمان علیه السلم اتفاق افتاد و مسجد مدینه و مسجد قبا که هر دو
باشارت حضرت صلی الله علیه و سلم بوده یسبح و تسبیح گفته میشود یا نماز گذارده له مر خدای تعالی را فیها در آن
بیوت بالغدو و الاصال بامداد و شبانگاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق
در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی
که از ان توقع سود باشد و لا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع

بود عن ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی واقام الصلوة و از برپای داشتن نماز وایتاء الزکوة و آن
دادن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیوی است ایشان را مانع نبود باقی اشتغال
بطریق اولی است صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسما
و صفات حق تعالی و بحقیقت این روش خواجگان ماوراء النهر است آورده اند که سلطان حسین که والی
هرات بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبندی قدس سره پرسید که در طریقه شما: بیت
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش · اینچنین زیبا طریقه کم بود اندر جهان · سبحانه میفرماید لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارة باین مقام است و حضرت شیخ قدس سره در بیان این طریقه اینچنین فرموده: بیت
سر رشته دولت ای برادر بکف آر · وین عمر گرامی بخسارت مگذار · دایم همه جا با همه کس در همه کار · میدار نهفته چشم دل جانب یار
یخافون در ان روز دلهای ترسد این مردان با وجود این چنین توجه و استغراق یوما تتقلب روزی که برگردد
فیه القلوب یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش متغیر شود والابصار و برگردد دیدها و از هر طرفی می نگرد
تا به بیند که نامه او از کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی می ترسد تا جزا دهد خدای تعالی
ایشان را بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود ویزیدهم و زیاده
کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطاها و کرامت فرماید که هرگز
در خاطر ایشان خطور نکرده والله یرزق و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا خواهد
بغیر حساب بحساب یعنی برای روزی حساب نکند زیان از ان دهد در عقبی که بشمار در آید والذین کفروا آنانکه
بپوشیدند حق را و نگرویدند بدان اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق
و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمین هموار سراب اینست که شعاع آفتاب
در نیم روز بزمین مستوی افتد لمعات آن رخشنده در نظر آید چون آب مواج یحسبه الظمان پندارد
او را تشنه ماء آب صافی روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در توهم آب کرده بود لم یجده
شیئا نیابد آن ظنون متصور خود را چیزی ووجد الله عنده و بیابد خدای تعالی را نزدیک کرده از خویش
یا خدای تعالی را حساب کننده خود یابد فوفیه پس تمام بدهد و را خدای تعالی حسابه جزای کردار وی
و جهی که حساب اقتصار کرده باشد والله و خدای تعالی سریع الحساب زود حساب است یکی او را از
حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب و او را بتشنه حکم کو خفته پس همچنانکه تشنه از سراب
نا امید شد شدت زیاده میشود کافر از نا امیدی پاداش اعمال خود چون نیابد و خیبت افزون میکرد
او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکم فی بحر لجی در دریای عمیق که دمبدم یغشیه می پوشد
آن دریا را موج موجی من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب
ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بر بالای متراکم شده یعنی
ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب اعضاء
مرئیه است بجسم لم یکد یراها نزدیک نیست که به بیند بیان تاکید شدت ظلمانست یعنی دست را نه بیند
و نه نزدیک است که به بیند ومن لم یجعل الله و هر کرا نداد و مقدر نکرده و تقدیر خدای تعالی له نورا مر او را روشنی در
وقت قسمت ازلی فماله من نور پس او را نیست من نور هیچ نوری این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال

تیرهٔ اوست دبحر لجی او موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرك و سحاب مرخذلان بران پس کردار و کفتار وی ظلمتست و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در روز قیامت هم بظلمت بعضها فوق بعض · الم تر ایا ندیدی و ندانستی ان الله انرا که خدای تعالی یسبح له تسبیح کند مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا دلالت حال من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست · والطیر صافات · و مرغان نیز تسبیح کویند او را در حالتی که بال کشاده باشند در هوا و صف کشیده تخصیص طیر از انست که آن میان زمین و آسمانست یا دلایل صنع بر وظاهر تر است چو اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند عطای قوت سیل بمحیط و قدرت صانع کل · هر یك از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع · قد علم بدرستی که دانسته است صلوته دعای خود و تسبیحه و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدا را یا خدای تعالی دانسته نماز و نیاز همه را · والله علیم و خدای تعالی داناست · بما یفعلون بآنچه هم از طاعت و عبادت · ولله و مر خدای راست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چو خالق و فاطر آنها اوست · والی الله المصیر و بسوی خدای تعالی است بازکشت همه · الم تر ان الله ایا نمی بینی انکه خدای تعالی · یزجی سحابا · میراند ابر را و برد می انکیزد قطعه قطعه · ثم یؤلف · پس تالیف میکند · بینه میان او یعنی اتصال میدهد بعضی از و را با بعضی · ثم یجعله رکاما · پس میکرداند او را درهم رسته و برهم بسته · فتری الودق · پس می بینی باران را · یخرج من خلاله · بیرون می آید از میان آن · وینزل من السماء · فرو میفرستد از ابر · من جبال فیها · از کوهها که در دست یعنی از قطعهای بزرك که مشابه کوهها اند در عظمت · من برد · از تکرکی که کاین است در ان مفعول محذوف است تقدیرش چنین که می فرستد از تکرکی که در ابر است تکرکی را و کفته اند اینجا سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از سنك و حق تعالی از ان تکرك نازل می کرداند خود · فیصیب به · پس میرساند آن تکرك را · من یشاء · بکشت و زرع و باغ هر کرا میخواهد · ویصرفه · و باز میدارد آنرا · عمن یشاء · از مزروع و محصول هر که میخواهد · یکاد سنا برقه · نزدیك است و روشنی برق آن ابر · یذهب بالابصار · مر خداوندان بصر و بصیرت را · یقلب الله اللیل والنهار · ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار · میکرداند روز و شب و ابدر تکرد را بعنی در این ایات بینات هر اینه عبرتهاست مر خداوندان بصر و بصیرت را · والله خلق · و خدای تعالی بیافرید · کل دابة · هر جنبنده که در زمین است · من ماء · از آب که جزو ماده است یا از آبی مخصوص یعنی نطفه این بر سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عباس نقل میکند که حق تعالی جوهر آفرید و نظر هیبت بر وافکند بکداخت و آب کشت آنرا تغلیب نمود باتش و آنرا جن بیافرید پس تغلیب کرد بباد و از ان ملایکه را مخلوق ساخت پس تقلیب نمود بخاك و از ان آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آنست · فمنهم · پس از ان جنبندکان · من یمشی · هر چه هست که میرود · علی بطنه · بر شکم خویش چون مار و سایر هوام · ومنهم من یمشی · و از ایشان کس هست میرود · علی رجلین · بر دو پای چون آدمی و مرغ · ومنهم من یمشی · و از ایشان هست که مشی میکند · علی اربع · بر چهار پای خویش چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ما شی باشد بی آلت مشی میکند پس انکه بدو پای میرود و انکه چهار قایمه دارد و اعتماد او بر قوایم اربعه بیش نیست · یخلق الله · می افریند خدای تعالی ما یشاء · هر چه میخواهد از انکه ذکر کرد و از انکه یاد نفرموده · باختلاف صور و اعضا با وجود اتحاد عنصر صاحب جدید تعبیر فرموده · ان الله علی کل شیء قدیر · اوست قادر بر هر چه خواهد خواست · هر چه خواهد کند که حکم از اوست · نقش بند بیرون کلها اوست · نقش

دان درون دلها اوست · ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء از همه چیزها قدیر تواناست هر چه خواهد بیافریند · لقد انزلنا بدرستی که فرو فرستادیم · آیات مبینات · ایتهای روشن کرده و هویدا · والله یهدی و خدای تعالی راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر در ان · الی صراط مستقیم · براهی راست و درست که طریق بهشتست اورده اند که میان منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی کفت بیا تا محکمه را بمحکمهٔ محمد برم علیه السلام منافق کفت مرافعه بکعب بن اشرف برم حق تعالی این فرستاد که · ویقولون · و کویند منافقان که ما · امنا بالله · کرویدیم بخدای تعالی · وبالرسول · و بفرستادهٔ او · واطعنا · و فرمان برداری کردیم هر دو را · ثم یتولی · پس برمی کردند · فریق منهم کروهی از ایشان و امتناع می نمایند از قبول حکم · من بعد ذلك · از پس اقرار بایمان و اطاعت · وما اولئك · و نیستند آنکروه · بالمؤمنین · کرویدکان مخلص ما ثابت بر ایمان و کویند مرتضی علی رضی الله عنه و مغیرة بن وایل مخاصمه بود در آب و زمینی چنانچه علی رضی الله عنه خواست که او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برد میسر نشد و کفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاد اوست حق تعالی این فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم سر می پیچند و روی می تابند · واذا دعوا · و چون خوانده شود · الی الله · بحکم خدای تعالی · ورسوله · و بحکم فرستادهٔ او · لیحکم · تا حکم کند پیغمبر صلی الله علیه وسلم براستی · بینهم · میان ایشان · اذا فریق · آنگاه کروهی · منهم · از ایشان که بشر است یا مغیره · معرضون · اعراض کنندکانند از محکمهٔ علیه نبوت · وان یکن · و اگر باشد · لهم الحق · مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود · یأتوا الیه · بیایند بسوی حضرت صلی الله علیه وسلم · مذعنین · فرمان برندکان و انقیاد کنندکان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم خواهد کشت فرمان بردن اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زنند · افی قلوبهم · ایا در دلهای ایشان · مرض · بیماریست یعنی کفر و میل بظلم · ام ارتابوا · ایا در شك افتادند در باب حضرت صلی الله علیه وسلم و از تهمتی مشاهده کرده اند که بر و اعتماد و راستی نماند · ام یخافون · یا می ترسند · ان یحیف الله · انکه حیف کند خدای تعالی در حکم و جور نماید · علیهم · بر ایشان · ورسوله · و میل کند رسول او در حکومت · بل · نه چنین است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کند بلکه · اولئك · آنکروه · هم الظالمون · ایشان ستمکارانند بر خصوم بانفسهای خود یا با امتناع از حکم خدا و رسول · انما کان · جز این نیست که هست · قول المؤمنین · کفتار کرویدکان · اذا دعوا · چون خوانده شوند · الی الله · بکتاب خدای تعالی · ورسوله · و بسوی پیغمبر او · لیحکم بینهم · تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات · ان یقولوا · انکه کویند · سمعنا · شنیدیم قول ترا · واطعنا · و فرمان بردیم امر ترا بهر چه حکم کنی در میان ما حکمی · واولئك · و آنکروه که چنین کویند · هم المفلحون · ایشان رستکارانند از دوکاه سخط ربانی و رسیدکان بدرجات رضای سبحانی · ومن یطع الله · و هر که فرمان برد خدا را در فرایض · ورسوله · و فرستادهٔ او را در سنن یا در هر چه فرمایند · ویخش الله · و بترسد از عذاب خدای تعالی · ویتقه · و بپرهیزد از حکم او و معصیت نکند در زمان آینده · فاولئك · پس آنکروه · هم الفائزون · ایشانند فوز یافتکان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوك التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی و محتاج بآیاتی دیگر نباشد علماء زمان بدان آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت نباشد · بیت · اینك ره اکر مقصد اقصی طلبی · وینك عمل ار رضای مولی طلبی · واقسموا · و سوکند خوردند منافقان · بالله · بخدای تعالی · جهد ایمانهم · سخترین سوکندها از خود در طریق فرمان برداری چنانکه · لئن امرتهم · اکر فرمان دهی ایشان را به بیرون آمدن از اموال و دیار خود · لیخرجن · هر اینه بیرون برند و لحظه توقف ننمایند · قل · بکو · لا تقسموا · سوکند یاد مکنید و سوکند بدروغ مخورید

حزب

طاعت مطلوب از شما فرمان برداریست معروفة شناخته شده باخلاص وصدق نه بنفاق وسوگند دروغ بر
طاعت نفاقی ان الله خبیر بدرستی که خدای تعالی داناست بما تعملون بانچه میکنید از نفاق وجز آن قل بگو اطیعوا الله
طاعت برید خدای تعالی را واطیعوا الرسول واطاعت کنید رسول را علیه السلام از صفات طوعت فان تولوا پس اگر روی بگردانید فرمان بردار
ای مردمان فانما علیه پس جز این نیست که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم است ما حمل آنچه بروی حمل کرده اند از تبلیغ واحکام
وعلیکم وبر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد وامثال آن وان تطیعوه واگر فرمان برید رسول را
در حکم او تهتدوا راه یابید براستی وما علی الرسول ونیست بر فرستاده بچیزی الا البلاغ المبین مگر
رسانیدن باشکارا ودعوت واضح وپیغمبر صلی الله علیه وسلم آنچه بروی بود بجای آورده وآنچه کار وبار شماست مانده
وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویدند منکم از شما وعملوا الصالحات وبکردند کارهای
شایسته مراد بقول اشهر فقراء مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند وقریش با
اکثر از قبائل عرب که در مکه ویثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نموده شب وروز تهدیدهای وسخنان فتنه
انگیز می فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتند ودرون کاری میکردند تا شنیدی روزی با
یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن ومطمئن بینیم وبفراغت خاطر بر بساط سلامت وعافیت نشینیم این
آیت نازل شد وحق تعالی وعده داد وسوگند خورد که لیستخلفنهم هر آینه ایشانرا خلیفه کرداند فی الارض در زمین
کفار از عرب وعجم کما استخلف الذین همچنانکه خلیفه کردانیده شدند وحفص استخلف فعل معلوم خوانده یعنی
همچنانچه خلیفه کردانید خدای تعالی آنانرا که بودند من قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر وشام بدیشان
داد تا تصرف کردند در آنچه ملوک در ممالک خود می کنند واندک فرصتی را نیز وعده مؤمنان وفا فرموده جزایر عرب
ودیار کسری وبلاد روم بدیشان ارزانی داشت وامید هست که جمیع اطراف وآنجا مشارق ومغارب لیظهره علی
الدین کله بموجب تسخیر ملازمان شده مثال نبوی واحکام ملت مصطفوی در آید بعد بدم صیت کمال دولت
خدام او عرصه روی زمین را سراسر خواهد گرفت شاهبازی همتش چون بر کشاید بال قدر از ثریا تا ثری در
زیر پر خواهد گرفت این آیت دلیل اعجاز قرآنست وحجت صحت نبوت وبرهان خلافت خلفای راشدین رضوان الله
علیهم اجمعین ودیگر فرموده ولیمکنن وهر آینه باقوت وثابت ومتمکن کند لهم برای ایشان دینهم الذی ارتضی لهم
دین ایشانرا آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب کرداند
ولیبدلنهم وهر آینه بدل دهد ایشانرا من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان
یعبدوننی بپرستند مرا در زمان خلافت لا یشرکون شریک نسازند بی شیئا بمن چیزی یعنی اختیار رواج
ایشانرا از عبادت وتوحید باز ندارد ومن کفر وهر که کفران ورزد بعد ذلک پس از راست شدن وعده ودین ونعمت
فاولئک پس آنگروه کافر نعمتان هم الفاسقون ایشان در فسق کاملانند واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
وبپای دارید زکوة مفروضه را وبدهید زکوة واجب را واطیعوا الرسول وفرمان برید رسول را در هر چه فرماید
لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید لا تحسبن الذین کفروا مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم آنانرا که نگرویدند
معجزین فی الارض عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن در زمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند
بر حق تعالی پیشی گیرند وعذاب او را از خود دفع کنند وماواهم النار بازگشت ایشان با آتش دوزخ است ولبئس
المصیر وبد بازگشتست آتش دو اسباب نزول آورده که حضرت صلی الله علیه وسلم غلام انصاری را که مدلج نام داشت وقت

نیم روز بطلب حضرت فاروق رضی الله عنه فرستاد مدلج بی اجازت درآمد وعمر رضی الله عنه خفته بود وجامه از بعضی اجزای
مبارک او دور شده وقولی آنست با زوجه خود ملاعبتی میفرموده از آمدن غلام کراهت تمام بر دل وی راه یافت بر
زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق تعالی نهی فرمودی که آبا وابنا وخدم وحشم ما در مثل این ساعت بی دستوری
در خانه ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد این آیت نازل شد که یا
ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لیستاذنکم باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه
مالک ایشانند دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام وکنیزک والذین لم یبلغوا الحلم وآنان از کودکان
نیز که نرسیده اند ببلوغ منکم از قوم شما یعنی کودکان وبندگان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای
درآمدن از خلوتهای شما ثلث مرات سه نوبت در شبانروز من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی
از خواب برمی خیزد وجامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد وحین تضعون ویکبار هنگامی که
می نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة در میان چینی است یعنی آن وقت نیم روز است ومن بعد صلوة
العشاء ویکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس ودرآمدن بمضاجع ثلث عورات لکم نگاه دارید
این سه وقت عورت را که مر شماراست لیس علیکم نیست مر شمارا ولا علیهم ونه بر بندگان وکودکان نارسیده را
جناح گناهی وبزه در ترک استیذان بعدهن پس از این سه وقت طوافون طواف کنندگانند یعنی در آیندگان
علیکم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بعضکم در می آیند بعضی از شما علی بعض
بر بعضی ممالیک بر موالی کذلک مانند این روشن کردن یبین الله بیان میکند خدای تعالی لکم الایات برای شما
دلایل حق واحکام شرع والله علیم وخدای تعالی داناست بمصالح عباد حکیم حکم کننده برعایت مراسم آداب
نزد بعض علما حکم این آیت منسوخست وبقول جمعی محکم ابن جبیر رضی الله عنه پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت
سخن میگوید جواب داد که بخدای منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند واذا بلغ الاطفال منکم
الحلم چون برسند طفلان از شما بخواب دیدن را یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ شوید واحتلام بروفق
نیز دلیل است بر بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما استاذن الذین همچنانکه
دستوری طلبیدند آنانکه بالغ شدند من قبلهم پیش از ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان
کرد این حکم را یبین الله مبین میکرداند خدای تعالی لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم وخدای تعالی داناست
باحوال شما حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این رواسم در آخر دو آیت متعاقب جهت مبالغه
وتاکیداست والقواعد ونشستگان در خانهها وبازماندگان من النساء از زنان اللاتی لا یرجون آنانکه
امید نمیدارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری وعجز فلیس علیهن
پس نیست بر ایشان جناح گناهی ووبالی ان یضعن از آنکه بنهند ثیابهن جامهای ظاهر را چون چادر
وسر انداز که بالای مقنعه می پوشند غیر متبرجات بزینة در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را
یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر وگردن وگوش وموی وامثال آن نباشد وان یستعففن وآنکه طلب عفت
کنند وپوشند خود را خیر لهن بهتر است مر ایشانرا ودورتر از تهمت والله سمیع وخدای تعالی شنوای
مقالات ایشانرا با مردان علیم دانا بمقصد از مقالات ایشان امام واحدی آورده که تندرستان صحابه با
مریض واعمی ومواکله نکردندی یا این جماعت از همسایگی ارباب صحبت محترز بودند از بیم آنکه مبادا که طباع سلیم را

ازیشان نفرت آمد یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلید های خانه وا ارباب بدست عاهات بازدادی
تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان ازان پرهیز میکردندی یا اگر
کسی ایشان را بمخالفه که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقارب قرینهٔ وی ترتیب کرده بودند دعوت اجابت نمیکردند حق تعالی
آیت فرستاد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج تنگی ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج وبالی ولا علی
المریض حرج و نه بر بیمار گناهی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما وزری ان تاکلوا اگر بخورید شما واهل اولاد
من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل وعیال شما درانند وخانهای فرزندان نیز درین داخلند بحکم این
حدیث که انت ومالک لابیک وخبر صحیح است که پاکتر چیزی که خورد مرد از کسب اوست و ان ولده من کسبه
او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای
برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدران خود او
بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادران خود او بیوت خالاتکم یا خانهای
خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای که مالک شده اید شما جز این آنرا از نفود و استغر و اطعم
این خطاب بوکلا و خازنانست و گویند مراد خانهٔ بندگانست چه خانهٔ اولاد عبید رضای صاحب بیت در
اکل طعام شرط است او صدیقکم یا خانهای دوستان دران نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که
اگر دوست حقیقی بود این انبساط او را بصورت بیفزاید فتح موصلی رحمه الله بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر
نبود کنیزک او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک بازداد و چون خواجه بخانه رسید واقعه را از
جاریه بشنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت و در نکاح در آورد. بیت شبی گفتم جهان زنسوده را
که بود آسوده در کنج رباطی زلذتها چو خوشتر در جهان گفت میان دوستان انبساطی. در عوارف المعارف
آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید ما ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هر چه
دارد در میان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد دوستجانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند. بیت
ای دوست بر و بهر چه داری یاری بخر و هیچ مغز دش ولله در قائل یاران بجان مضایقه را نمی کنند آخر
کسی بمال جدائی چرا کنند. بسیار جد و جهد باید که تا کسی خود را با آدمی صفتی آشنا کند. شرط است بعد
یافتن آشنا را که بهر او بعهد محبت وفا کنند. و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود از مواکله
اهل ملک علی را معنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک از اینها. آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو
از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوانها نهاده در طلب مهمان کردیدی و چون کسی از
شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا درباره جمعی از انصار یا آنکه مشقت بر نفس خود نهاده جز
با مهمان طعام نخوردندی یا در حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز کردندی این آیت آمد که لیس علیکم جناح نیست بر شما
بزه ان تاکلوا اگر بخورید طعام را جمیعا هم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم پس چون درآیید بیوتا
بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام کنید همه یاران خود را المؤمنون کنفس واحدة
و در خانهای خود بر اهالی خود و در مساجد بر این سلام کنند و گفته اند اگر مسجد و یا خانه خالی بود گویند السلام علینا
من ربنا وعلی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام با یکدیگر تحیة سلام کردن من عند الله ثابت و مشروع از
نزدیک خدای تعالی مبارکة بسیار خیر و برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک همچنان بیان سلام فرمود

یبین الله بیان میکند لکم الآیات برای شما آیتهای حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن
و حق و صواب را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که گروندگان کامل الذین آمنوا بالله آنانکه گرویدند
بخدای تعالی ورسوله و برسول او بصمیم دل واذا کانوا وچون باشند معه با رسول وی علیه السلام علی امر جامع
بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان مجتمع باشد چون جمعات واعیاد ومشاورات ومانا ستسقا لم یذهبوا
نروند از نزدیک وی حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند ازو و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین
یستاذنونک بدرستی که آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون
میگروند بالله ورسوله بخدای تعالی و رسول او علیه السلام و تصدیق مینمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوهٔ تبوک
تخلف از جهاد دستوری میجستند و دربارهٔ ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله
الآیة فاذا استاذنوک پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام
بعضی از کارهای خود فاذن پس دستوری ده لمن شئت هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح
دارند واستغفر وبا وجود اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور
دنیا بر مهم دین اگر چه بعذر باشد خالی از خللی نیست گوئیا که بخروج از جماعت آثمند پس بر و استغفار کن
ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان خود را رحیم بر تخفیف تکلیف از
ایشان لا تجعلوا مسازید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول صلی الله علیه وسلم مر شما را بینکم میان خود
کدعاء بعضکم و همچو خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن
دیگر اعراض توانید کرد یا در جواب بمسامحه توانید نمود چو مبادرت بامر او واجبست ولازم و مراجعت
بغیر اذن او حرام و نداء او یا دعاء او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن بیشک مستجاب
و مقبول حضرت رب الارباب یا ذاکردن شما و خواندن مر رسول را باید که چون نداء برای یکدیگر نباشد که
بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت الله تعالی همه
انبیا را بنداء علامت خطاب کرده و حبیب خود را بنداء کرامت یا آدم یا [illegible] خطاب یا ایها النبی
خطاب محمد است صلی الله علیه وسلم آورده اند که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی منافقان بتنگ آمدی یکدیگر را
پناه شدندی و از مسجد بیرون شدندی آیت آمد که قد یعلم الله بتحقیق میداند خدای تعالی آنانرا که از
روی کراهیت یتسللون بیرون میروند اندک اندک خود منکم از شما لواذا در حالت پناه جستن
بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض
مینمایند عن امره از فرمان خدای تعالی ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق تعالی
که کراهیت یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا ره توبه جنید قدس سره
فرمود که فتنه سختی دل است و متاثر ناشدن او از زام الهی او یصیبهم یا برسد ایشانرا عذاب الیم عذاب دردناک
در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدا راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی ملک اوئیند و ملک همه اوست قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما از مکلفان بر آنند
از موافقت و مخالفت از نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت ویوم یرجعون و میداند روزی که باز گردانیده
شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد

وبران مکافات کند. والله بکل شیء. وخدای تعالی همه چیزها. علیم. داناست وهیچ چیز برو مخفی نماند. بیت انکس که
پیدا و پدید پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدا جهان. سورة الفرقان سبع وسبعون بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک. صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول انکه برکت
از دست واشارت بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم انکه بزرگوار بزرگتر است ولیق صفت سرمدی ونشان عزت
ازلی وابدی است سیم انکه دایم ثابت است واین عبارت از دوام است لم یزل ولا یزال. الذی. انکه. نزّل الفرقان.
فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل حلال وحرام. علی عبده. بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم. لیکون.
تا باشد بنده او. للعالمین. مراد میان و پریان را. نذیرا. بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرن را در هر
زمانی ترساننده از موجبات سخط ربانی. الذی له. انکس که مر او راست. ملک السموات والارض. پادشاهی آسمانها
وزمینها چه وی متفرد است با فریدن انبیا پس او را رسد تصرف در آن. ولم یتخذ. وفرا نگرفت خدای تعالی
ولدا. فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است. ولم یکن له. ونیست مر او را. شریک فی الملک. انبازی در
پادشاهی چنانچه ثنویه و دوشیره گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریک
که با او مقاومت تواند کرد. وخلق کل شیء. وبیافرید همه چیزها از مواد مخصوصه بهیئت مختلفه واشکال متنوعه.
فقدره. پس اندازه کرد او را. تقدیرا. اندازه کردن یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص وافعال که ازو میخواست
یا تقدیری کرده بقای او را تا وقت معلوم. واتخذوا. وفرا گرفتند کفار. من دونه. بجز خدای آفریدگار. الهة لا یخلقون.
خدایانی که نیافرینند. شیئا. چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز. وهم یخلقون. وحال انکه ایشان آفریده
شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی ومحتاج خدایی را نشاید پس بتان که عبده ایشان می تراشند و
بر وهر چه میخواهند تصویر میکنند سزای پرستش نباشند. ولا یستطیعون. وبا وجود مخلوقیت نمیتوانند واستطاعت
نمیدارند. لانفسهم. برای نفسهای خود. ضرا. وباز داشتن ضرری. ولا نفعا. ونه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود
میتوانند رسانید ونه زیانی از خود باز میتوانند داشت و حال انکه ضار ونافع باید. ولا یملکون. ونمیتوانند الهه باطله
وقادر نیستند. موتا. بر میرانیدن کسی. ولا حیوة. ونه بر زنده کردن کسی اولا یا بر بقای حضرت او. ولا نشورا.
ونه بر بعث و حشر او ثانیا و خدای محیی و ممیت و باعث باید. وقال الذین کفروا. وگفتند آنانکه بگرویدند. ان هذا.
نیست این قرآن که محمد صلی الله علیه وسلم بما آورده. الا افک افتریه. مگر دروغی که خود بر بافته است. واعانه علیه. ویاری
داده اند او را. قوم آخرون. گروهی دیگر چون جبر و یسار و یا عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند
و او بعبارت عربی با ما القا میکند. فقد جاؤا. پس بدرستی که آمده اند این قوم. ظلما وزورا. ستم و دروغ یعنی یاری
دهندگان و بر این تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت خداوند است که میفرماید که
کفار که درین میگویند که قرآن دروغ است و مدد قومی بر بافته شده است آمدند بشرک و ستم و بهتان. وقالوا
ودیگر گفتند که کلام وی. اساطیر الاولین. افسانهای پیشینان است که در کتابها نوشته اند. اکتتبها. می نویسند
آنرا چو خود نمیتوانند نوشت یعنی پس آن نوشتها. فهی تملی علیه. املا کرده شود بر او. بکرة واصیلا. بامداد و شبانگاه
یعنی در دو طرف روز و یا شب و روز آنها را بر وی میخوانند یا دمی گیرد چه نمیتواند خواند و چون حفظ کرد بر ما
میخواند و میگوید. قل. بگو رد سخن ایشان را که. انزله الذی. فرستاده است قرآن را کسی که بی شبهه. یعلم السر.
میداند پوشیده را. فی السموات والارض. در آسمانها و زمینها بدان دلیل که علام نشاید. انه

که این کلام مشتمل است بر اخبار مغیبات و علم غیب خاصه حق است و دیگر انکه فصحاء عرب شما را از اتیان بمثل این عاجز و چنین اند کلام

مدرستی که او

مدرستی که او. کان غفورا. هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان میپوشد. رحیما. مهربان که در عقوبت
عاصیان تعجیل نمیکند. وقالوا. وگفتند صنادید قریش چون ابو جهل و امیه و عاص و امثال ایشان. مال هذا الرسول.
چیست این پیغمبر را بر سبیل تحکم گفتند چه بوده است این کسی را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگران. یاکل
الطعام. طعام میخورد. ویمشی فی الاسواق. ودر بازارها میگردد و اگر دعوی او درست باید که حال او مخالف حال
دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از
غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که
سبب افاده واستفاده است بحصول پیوندد. جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کی گیرد جن با جنس انس. القصه
مشرکان گفتند با هستی او ملک بودی و اگر ملک نیست. لولا انزل. چرا فرو فرستادند. الیه ملک. بسوی او فرشته
فیکون معه. تا باشد با وی. نذیرا. بیم کننده و یاری دهنده در انذار. او یلقی الیه. یا انکه افکنده شود برو
کنز. گنجی از آسمان یا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود. او تکون له. یا باشد مر او را
جنة یاکل منها. بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بران معاش وی بگذرد. وقال الظالمون. وگفتند
ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران درین سخن که مومنان را گفتند. ان
تتبعون. پیروی نمیکنید شما. الا رجلا مسحورا. مگر جادو وی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و
عقلش پوشیده شده و در تفسیر ما ورد مسحورا بمعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادو میکنید که شما را سخن
میفرماید. انظر. در نگر ای محمد صلی الله علیه وسلم بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان. کیف ضربوا. چگونه زدند. لک
الامثال. برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و معلم علیه
بستودند. فضلوا. پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ما سوی. فلا یستطیعون
سبیلا. پس توانایی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه میگویند. تبارک الذی. بزرگوار است انکسی که بمحض
فضل. ان شاء. اگر خواهد. جعل لک. بسازد و ببخشد ترا در دنیا. خیرا من ذلک. بهتر از گنج و بوستان که ایشان
میگویند و آنچه باشد. جنات تجری. بوستانها که میرود. من تحتها الانهار. از زیر درختان آن جویها. ویجعل لک. وبدهد
ترا در آن بوستانها. قصورا. کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون مالداران قریش
حضرت صلی الله علیه وسلم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که امانت بند روضه جنانست با این آیه نازل شد و درجی از
نور پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیاست آنرا بستان تصرف تو
میدهیم انکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم نگردد و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که رضوان
مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصابک الله
نقلی بلیغ نشانه علو آن حضرت صلی الله علیه وسلم نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین
روی زمین نیفکند آنرا ملاحظه نمود که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشود و هیچ چیز از بدایع ملکوت
وغرایب عرصه جبروت المقامات نفرموده تا عبارت از آن این آیه آمد ما زاغ البصر وما طغی. بیت
زرنگ آمیزی و ریحان این باغ. نهاده چشم خود را مهر ما زاغ. نظر چون درگرفت از مهر کونین. قدم زد
در حریم قاب قوسین. بل. نه فقر و احتیاج مانع کفار است از ایمان بتو بلکه. کذبوا بالساعة. تکذیب میکنند
قیامت را و دوام ایشان با نکار نبوت و تکذیب نبوت ساعتاست. واعتدنا. وآماده کرده ایم. لمن کذب

بالساعة سعیرا. برای کسی که تکذیب ساعت کند آتش دوزخ گویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ. اذا رأتهم
چون ببیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را در آتش دوزخ. من مکان بعید. از جائی دور که صد ساله یا
و بقولی پانصد ساله راه بعد بود میان ایشان. سمعوا لها. شنوند مر آتش را. تغیظا. آواز جوشیدنی
از خشم. و زفیرا. و بانگی چنانچه از درون خشمناک آید یعنی غریدن بعضی برانند که این دیدن و غریدن نیز
را بود صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ساختن مشروط به بنیه نیست که حق تعالی زندگی در آتش خلق کند که
ببیند و خشم کند و بغرد. و اذا القوا. و چون انداخته شوند مشرکان. منها. از دوزخ. مکانا ضیقا.
در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافر چنان تنگ شود که آهن بر نیزه
و ایشانرا در چنین مکانی تنگ افکنند. مقرنین. مقرون کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان زنجیرها و هر یکی را
با قرین او از جن بسلسلهٔ آتشین بهم بسته. دعوا. بخوانند بر خود. هنالک. در آن مقام. ثبورا. هلاکت
یعنی نفرین کنند بر خود به هلاکت یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد
در زاد المسیر آورده و در تفسیرهای دیگر که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشند ابلیس باشد
حله از آتش در وی پوشند و او آنرا بر پیشانی میکند و در تبعیت او از عقبا و فریاد یا ثبوراه بر کشیده میدود
حق تعالی میفرماید که. لا تدعوا الیوم. مخوانید امروز. ثبورا واحدا. یک ثبور. و ادعوا. و بخوانید. ثبورا
کثیرا. ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد
بود و هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبوری واقع خواهد گشت. قل. بگو آنانرا که بفقر سرزنش تو میکنند. اذلک
آیا گنج و بوستان دنیا. خیر. بهتر است. ام جنة الخلد التی. یا آن بهشت جاویدی که. وعد المتقون. وعده
داده شده اند پرهیزکاران را بدخول در آن. کانت. هست در علم خدای تعالی. لهم. مر متقیانرا آن بهشت
جزاء. پاداش بر اعمال ایشان. و مصیرا. و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت. لهم فیها. مر ایشانرا
در بهشت. ما یشاؤن. آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چون ضعفای مومنانرا بارزوی اعلا
از مرتبهٔ کلی نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی مناسب حال جویند یابند. خالدین. در جاوید مانندگان بهشت. کان. هست دخول
و خلود ایشان در بهشت. علی ربک. بر پروردگار تو. وعدا. وعده. مسئولا. خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از
خدای تعالی درخواهند یا مومنان درخواسته اند که ربنا و آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست کنند که ربنا
و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم. و یوم یحشرهم. و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص یا میخواند یعنی حشر
کند خدای تعالی مشرکانرا. و ما یعبدون. و آنرا که پرستند. من دون الله. بجز خدای تعالی عام است هم معبودان را
از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای تعالی ایشانرا بسخن آرد و مخاطب سازد. فیقول. اانتم. پس
میگوید آیا شما. اضللتم عبادی. گمراه کردید بندگان مرا. هؤلاء. ام هم ضلوا السبیل. این گروه یا ایشان گم کردند راه را
باضلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح. قالوا. گویند بتان. سبحانک. پاکی تو و ما ترا پاکی یاد میکنیم
و منزه میدانیم از شریک و شبیه. ما کان ینبغی لنا. نمیسزد و روا نیست و نباشد. ان نتخذ. اینکه فرا گیریم
کسی را که ما را پرستد. من دونک. بجز تو یعنی ترا نپرستند مخلص بحق آنکه آنها که عبادت ترا دست بدارند و ما را پرستش کنند
نرسد ما را که بگیریم ایشانرا. من اولیاء. از دوستان. ولکن متعتهم. ولیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی. و آباءهم
و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها. حتی نسوا الذکر. تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشانرا بدان

دعوت

دعوت فرمود. و کانوا. و بودند در حکم ازلی. قوما بورا. گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا
مخاطب ساخته گوید. فقد کذبوکم. پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا. بما تقولون. بآنچه میگویید که ایشان
شریک خدایند ایشان مرا از شریک منزه دانستند. فما تستطیعون. نتوانند معبودان شما. صرفا. بگردانیدن عذاب
از شما. و لا نصرا. و نه یاری کردن شمارا بنجات و حفص تا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود
دفع کردن و دیگری را یاری دادن و از عقوبت رهانیدن. و من یظلم. و هر که ستم کند. منکم. از شما ای مکلفان. نذقه
بچشانیم او را. عذابا کبیرا. عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن. و ما ارسلنا. و نفرستادیم. ما قبلک
پیش از تو. من المرسلین. از فرستادگان. الا انهم. مگر پیغمبرانی که ایشان. لیاکلون الطعام. هر آینه بخوردندی غذا
و یمشون فی الاسواق. و در بازارها بجهت کفایت مهمات خود. و جعلنا. و گردانیدیم. بعضکم. برخی از شما را. لبعض.
برای برخی دیگر. فتنة. آزمایشی همچنانچه آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی ببصیر خلاصهٔ سخن آنکه
دنیا دار ابتلا و امتحان است از مخالفت مردمان در درجات بناشد و ما بدان می آزماییم ایشانرا تا اهل صبر و شکر
از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هر گاه بلال و عمار و صهیب و غیر
درویشان صحابه را می دیدند با یکدیگر میگفتند آیا ملازم آدمی ما همچو ایشان باشیم حق تعالی آیت فرستاد و درویشانرا
مخاطب ساخته میفرماید که ما می آزماییم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف. اتصبرون. آیا صبر میکنید بر ابتلا
و یا جزع نمایید. و کان ربک بصیرا. و هست پروردگار تو بینا بجزع نمایند و صبر کنند. و قال الذین. و گفتند
آنانکه. لا یرجون لقاءنا. امید ندارند لقاء ما یعنی منکر حشر و بعثند یا نمیترسند از دیدن عذاب یا مراد اهل مکه اند که
میگفتند. لولا انزل. چرا فرو فرستاده نمیشود. علینا الملائکة. بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلی الله علیه و سلم
او نری ربنا. یا می بینیم باشکارا پروردگار ما را تا با ما سخن گوید و بتصدیق و اتباع محمد صلی الله علیه و سلم فرماید. لقد استکبروا
بخدای تعالی که بزرگی کردند. فی انفسهم. در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند و جرأت نمودند درین تحکم. و عتوا. و در
گذشته از اندازه. عتوا کبیرا. درگذشتنی بزرگ که بعد از مشاهدهٔ آیات معجزات اقتراح رویت ملائکه و لقای خدای تعالی
کردند که اندوهناک شوند. یوم یرون الملائکة. روزی را که ببینند فرشتگانرا و آن روز مرگ باشد یا روز حشر
لا بشری. هیچ مژده نیست. یومئذ. آن روز. للمجرمین. مر کافران را از اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای
تعالی خبر داد که ملائکه را ببینند و وعید لا بشری شنوند. و یقولون. و گویند ملائکه که ایشانرا القای خدای تعالی بر شما
حجرا محجورا. باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه
جویند بخدای تعالی از لقای ایشان آورده اند که کفار در شهر حرام کسی را دیدی که از او ترسیدندی میگفتندی حجرا محجورا
تا از شر او ایمن میشدند اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت عذاب یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت
و قدمنا. و قصد کنیم. الی ما عملوا. بسوی آنچه کردند کافران. من عمل. از کرداری که در صورت نیک نماید چون
صلهٔ رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن. فجعلناه. پس گردانیم
آن عمل را. هباء منثورا. مانند ذره های پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده یعنی حبط سازیم عملهای
ایشانرا زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشانرا نبود. اصحاب الجنة. مجاوران بهشت. یومئذ.
آن روز قیامت. خیر مستقرا. بهتر اند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست
که در دنیا داشتند. و احسن مقیلا. و نیکوتر است از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحتست

بلغ [illegible] ۱۹

زیراکه در بهشت خواب نباشد. ویوم. و یاد کن روزی را که تشقق السماء. بشکافد آسمانها. بالغمام
بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمان است و غلظ او بر هر سموات است و او گران تر است از همهٔ
آسمانها و حق تعالی او را امروز بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را با آسمانها افکند بر آسمانیکه زیر
آن آسمان شکافته گردد. ونزل الملئکة. و فرو فرستاده شوند ایشان یعنی فرشتگان بزمین. تنزیلا. فرو
فرستادن تا روی زمین بفرشته مملو گردد و در موضح آورده که هفت ملئکه صف بگرد عالم در آیند و گویند
با معنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و در شود تا غمام فرود آید و این غمام است که حق تعالی فرموده
فی ظلل من الغمام و در عین الرضا آورده که این غماميست که ظلهٔ بنی اسرائیل بوده در تیه. الملک. پادشاهی
یومئذ دران روز الحق ثابتست. للرحمن. برای مر خدای بخشاینده راچون مدعیان زبان دعوی
از مالکیت در بسته باشد. وکان. و باشد آن روز. یوما علی الکافرین. روزی بر کافران. عسیرا. دشوار
از شدت اهوال. ویوم. و یاد کن روزی که از فرط حسرت. یعض الظالم. میخاید ظالم. علی یدیه. بر دستهای خود
یعنی بدندان می گزد دست را چنانچه متحسران می کنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط
از سفری باز آمد مردمان را ضیافتی می کرد و سبب جوار رسید ابرار را طلبید بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود تا کلمهٔ شهادت نگویی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن با ابی بن خلف که با عقبه دوستی
داشت رسید نزد وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را میشنوی گفت نی
اما عار داشتم که مهمان طعام ناخورده بیرون رود و ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب بروی وی نیندازی
عقبه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم در دار الندوه در سجود بود آب دهن حواله روی
دلارای وی کرد و در ترجمهٔ اسباب النزول آورده که آب دهن وی دو مشعلهٔ جانسوز گشت و بدان حضرت
صلی الله علیه وسلم نرسید بروی باز گردید و هر دو کرانهٔ روی وی بسوخت و تا زنده بود آن داغها می نمود القصه
حضرت صلی الله علیه وسلم گفت ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم سر ترا بردارم بشمشیر و در غزوهٔ بدر حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بقتل او صادر شد بدست علی المرتضی رضی الله عنه کشته گشت و این آیة در شان وی فرود آمد
مضمونش انکه ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب احقاف آورده که چهار هزار
بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق حق تعالی دیگر باره دست و برابر رویاند و دیگر باره میخاید و صبر ندارد
ویقول. میگوید. یا لیتنی اتخذت. کاشکی فرا گرفتمی. مع الرسول. با پیغمبر صلی الله علیه وسلم. سبیلا. راهی که وی
فرا گرفته که راه نجات آنست. یا ویلتی. ای وای بر من. لیتنی. کاشکی من. لم اتخذ. فرا نگرفتمی. فلانا. یعنی
ابی را. خلیلا. دوست یعنی نشناختم. لقد اضلنی. بدرستی که گمراه کرد مرا باز داشت. عن الذکر.
از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمهٔ شهادت یا کلمهٔ موعظهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم. بعد اذ جاءنی. پس از انکه آمده بود بمن
وکان الشیطان. وهست دیو دور از رحمت یعنی گمراه کننده که شیاطین الانس است. للانسان. مر آدمی را
خذولا. فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول علیه السلام و چون در دام
هلاک افتادند فرو می گذارد و نفع نمی رساند بلکه از و تبرا می کند. وقال الرسول. و گفت رسول یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم در دنیا گوید در آخرت. یا رب. یا پروردگار من. ان قومی اتخذوا. بدرستی که قوم من فرا گرفتند
وفرا گرفتند. هذا القران. این قرآن را. مهجورا. منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از

استماع

استماع او اعراض میکنند. وکذلک جعلنا لکل نبی. و همچنین که این کفره را دشمن تو گردانیدیم مقرر ساختیم
مر پیغمبر را. عدوا من المجرمین. دشمنی از کافران چون نمرود مر ابرهیم علیه السلام و فرعون مر موسی علیه السلام را و ایشان
صبر کردند تو نیز صبر فرمای. وکفی بربک. و بسنده است پروردگار تو. هادیا. ترا بطریق شکیبایی. ونصیرا.
و یاری دهنده بر دشمنان. وقال الذین کفروا. و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان
عرب. لولا نزل. چرا فرو فرستاده نمیشود. علیه القران. بر محمد صلی الله علیه وسلم قرآن. جملة واحدة. جمله یگانه یعنی
یکبار چنانچه توریة و انجیل. کذلک. همچنین فرستادیم پراکنده. لنثبت به فوادک. تا ثابت سازیم و قوت دهیم
باتصال وحی در هر وقتی دل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم. ورتلناه. و بر تو خواندیم آنرا
بعضی از پی بعض. ترتیلا. خواندنی بمهلت و تانی بی انقطاع بعد این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی ندارد
چو اعجاز قرآن با نکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی از سهولت
حفظ چو موسی و داود و عیسی علیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم امی بود و اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول او بحسب واقع
یا وقایع موجب بصیرت می شد و سبب زیادتی غوص در معنی آن و دیگر انکه هر نجمی که فرود آمد تحدی
می نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام آناً فآناً موجب تسلی خاطر انحضرت
صلی الله علیه وسلم میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع
هر دو در آن واحد نشاید دیگر آنکه قرآن عظیم مشتمل است بر سؤال و جواب در عقب سؤال آمد. ولا یاتونک
بمثل. و نمی آرند برای تو مثلی یعنی در میان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی نمیگویند. الا جئناک بالحق.
مگر ما آریم برای تو جواب راست و درست که برهانی ساطع قول ایشانرا رد کند. واحسن تفسیرا. و ما آریم آن
چیزی را که نیکوتر است از روی بیان. الذین یحشرون. مشرکان آنانند که حشر کرده شوند. علی وجوههم
بر رویهای خود یعنی روی بزمین نهاده میروند. الی جهنم. بسوی دوزخ. اولئک. آن گروه. شر مکانا.
بدتراند از جهة مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن می زدند که
ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا. واضل سبیلا. و کج تر و نا صواب تر از جهة راه چه راه ایشان مفضی
با تش دوزخ است. ولقد اتینا. و هر آینه ما دادیم. موسی الکتاب. موسی علیه السلام را توریة از غرق شدن فرعون
وجعلنا معه. و گردانیدیم پیش از ان با او. اخاه هرون. برادر او هرون را. وزیرا. یار و مدد کار او در
دعوت و اعلای کلمه. فقلنا اذهبا. پس گفتیم بروید. الی القوم. بسوی قوم قبط یعنی فرعون و اهل او. الذین
کذبوا. آنانکه تکذیب کردند. بایاتنا. آیاتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و
ایشان با او استکبار نمودند. فدمرناهم. پس هلاک کردیم ایشانرا. تدمیرا. هلاک کردن و نیست کردنی بدان
و باغراق دریای قلزم. وقوم نوح. و گروه نوح را علیه السلام. لما کذبوا الرسل. و آن همه هنگام که تکذیب
پیغمبران نمودند یعنی قوم نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام یا همین تکذیب
نوح علیه السلام کردند تکذیب یک پیغمبر تکذیب همهٔ پیغمبران است اما مطلقا بعث رسل را انکار نمودند. اغرقناهم.
غرق ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب. وجعلناهم. و گردانیدیم ایشانرا. للناس. برای مردمان. آیة. نشانه
نشانهٔ تا از ان عبرت گیرند. واعتدنا. و آماده کردیم. للظالمین. برای ستمکاران. عذابا الیما. عذاب درد

وعاداً وهلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلم وثمود وگروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلم
واصحاب الرس واصحاب رس را ورس نام چاهیست بیمامه یا باذربیجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را
درو کشتند یا چشمه ونخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان اخدود است که در سورهٔ بروج مذکور خواهد شد
وگویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن واصحاب الرس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بر ایشان مبعوث شد
او را بکشتند ودر بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند وعذاب رسید یا جمعی بت پرستان بودند
که شعیب علیه السلم بدیشان آمد وتکذیب وی نمودند وزی بحوالی چاه که داشتند مجتمع شده با نزد شعیب علیه السلم
مشغول بودند که ناگاه آن چاه درهم افتاد وهمهٔ ایشان با منازل ومواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که
شجرهٔ صنوبر بود داشتند آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودای بن یعقوب بدیشان
مبعوث شد او را تکذیب نموده بکشتند ودر چاهی افکندند واز و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت
یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان گذشت واصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان اند علی نبینا
وعلیه السلم وچون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اعجوبه او بهمه الوان
ملون وبجهت طول عنق او را عنقا گفتندی وبر کوهی که او را دمخ گفتندی یا فتخ مقام داشت بیامدندی
وکودکان ومواشی خورد ایشانرا در ربودی وفرو بردی وبدین جهت او را القب کردند یعنی او را لقب کردند
یعنی فرو برنده ونابدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود ایشان شکایت پیش
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده شرط کردند که اگر شر او مکفی گردد ایمان آرند پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا فرمود که خدایا این
مرغ را بگیر ونسل او برین گردان دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد ودیگر از و
اثری وخبری پیدا نبود جز از نام ونشان نماند ودر چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل بیت منسوخ شد
مروت ومعدوم شد وفا ازهر دو نام ماند چو سیمرغ وکیمیا وصاحب لمعات از بی نشانی عشقت بدین وجه
خبر می دهد عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست القصه این قوم
بعد از عنقا در تمرد وعناد افزوده حنظله را شهید کردند وخدای تعالی فرمود که اصحاب رس را اهلاک
کردیم وقروناً واهل قرنها که بودند بین ذلک میان این قبایل عاد وثمود واصحاب الرس کثیراً قرنهای بسیار
که جز خدای تعالی کس ایشانرا نداند وکلاً وهریک را ضربنا له الامثال زدیم از برای ایشان مثلها یعنی
بیان کردیم قصهٔ پیشینیان با ایشان وخبر کردیم وحجت گرفتیم ایشانرا بدیشان بفرستادن پیغمبران چون بشنودند و
بانکار اصرار نمودند عذاب فرستادیم وکلاً وهمه را تبرنا تتبیراً نیست کردیم نیست کردنی ولقد اتوا
وهر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش علی القریة التی امطرت بدان دهی که باران شد برو مطر السوء باران
بد یعنی سنگباران مراد ازین ده سدوم است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات ولوط علیه السلم در آنجا نشستی بعد
از انقلاب آن حق تعالی سنگباران ایشان اهلاک کفار قریش بدان دیار میگذشتند افلم یکونوا آیا نبودند که در برور
خود یرونها دیدندی آنرا بدیدهای خود واز آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بل کانوا نه آنست که ندیدندی
بلکه هستند که از روی کفر لا یرجون امید ندارند نشوراً برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند واذا
رأوک وچون می بینند ان یتخذونک فرا نمیگیرند ترا الا هزواً مگر مهزو به یعنی کسی که با او استهزا کنند
از روی تهکم می گویند اهذا الذی آیا این کس آنست که او را بعث الله رسولاً برانگیخت خدای تعالی وفرستاد

رسول یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان کاد بدرستی که نزدیک بود که او بسخن لطیف وبسیاری جهد در دعوت
واظهار دلایل بر مدعی خود لیضلنا گمراه کند وباز دارد ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما لولا ان
صبرنا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم علیها بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وسوف
یعلمون وزود باشد که بدانید حین یرون العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان من
اضل سبیلاً کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلالت اهل آنست که آورده اند که مشرکان سنگی یا
کلوخی یا چوبی می پرستیدند چون سنگ نیکوتر یا کلوخی یا چوبی زیباتر دیدند معبود خود را گذاشتند
بپرستش آنها پرداختندی حق تعالی فرمودی که ارأیت من اتخذ الهه هواه آیا دیدی کسی را که فرا گرفت
هوای خود را یعنی آرزوی خود را می پرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب
تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای تعالی چیزی دوست دارد وباز ماند واو را پرستد بحقیقت هوای خود را
می پرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدای تعالی میدارد وسید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده
چون آدم صفی را با حوا علیهما السلم عقد بستند ابلیس ودنیا نیز بیکدیگر پیوستند وهمچنانکه از اقتران آنان
با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد شد ودر مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت
یافته جملهٔ اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج از ایشان است از هوا مدد یابند رسوم وعادات مردوده
مذاهب وادیان مختلفه هم از تاثیر او ظهور می یابد بیت غباری که برخیزد میان ره از اوست چه گویم که یوسفی را
چاه اوست قوت غلبهٔ او تا حدیست که نکتهٔ الهوی اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شد وزبان
قرآن در بیان او چنین فرموده افرأیت من اتخذ الهه هواه گویی که اهل هواست والههٔ باطله همه فرع اویند
واز ینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنت الماوی گشت بیت سر ز هوا تافتنش سروریست ترک هوا قوت
پیغمبریست افانت تکون آیا تو می باشی علیه بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وکیلاً نگاه بانی که او را از آن منع
کنی این کلمه منسوخست بآیهٔ قتال ام تحسب بلکه گمان بری ان اکثرهم آنکه بسیاری از مشرکان
یسمعون می شنوند بگوش او یعقلون یا تعقل میکنند بر دل دلایل توحید را بقید اکثر عاقل معاند
وآنها که ایمان خواستند آورد خارج شدند ان هم نیست ایشان الا کالانعام مگر مانند چهارپایان
در عدم انتفاع بسماع وعدم تدبر در ادلهٔ قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلاً گمراه ترند
از انعام چو ایشان انقیاد متعهد خود می کنند واز ینها از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند ودیگر چهار
پایان طالب آنچه اند که ایشانرا سود دارند ومجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند ومشرکان از ثوابی که اعظم
منافع است میگریزند ودر سیات که موجب اشد مضار است می آویزند الم تر آیا نمی بینی ونظر نمیکنی الی ربک
بصنع پروردگار خود از محض قدرت کیف مد الظل چگونه بکشید وبسط کرد وسایه را از ظهور صبح تا
بر آمدن آفتاب وزمان از ظل خوشتر از منه است چو ظلمت خالص سبب نفرت طبع وانقباض نور بصر است
وشعاع شمس محرق هوا ومفرق نور باصره ودران محل هردو منتفی است ولهذا یکی نعم بهشتی ظل ممدود خواهد
ولو شاء واگر خواستی پروردگار لجعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکناً ثابت وآرام یافته بر یک منوال ثم
جعلنا الشمس پس گردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن سایه دلیلاً راهنمایی چو سایه جز بآفتاب
شناخته نشود ثم قبضناه پس فرا گرفتیم سایه را الینا بسوی خود قبضاً یسیراً فرا گرفتنی آسان یعنی

اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم واو را فرا گرفتیم چو اگر بیکبار مقبوض شدی تمام مردمان

که بسایه بار زبسته است معطل ماندی وتر د بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب وضمیر قبضناه

راجع بدلیل ومعنا آنست که خدای تعالی در شب بسط سایه زمین کرد عالم تاریک ساخت وآنرا دایم

نداد بلکه آفتاب را طالع ساخت دلیل شناخت او کردانید که تبدین الاشیاء باضدادها اوقات روز را

هم دایم نساخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد یا قول تا باز شب درآمد واین دو زمان را جهة آرامش

وآرایش معین کردانید ودر عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فطرتست که مردم در ظلمت حیرت

بودند وشمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه السلم از افق اکرام طالع کشت واکر آن سایه دایم بودی خلق

در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی بیت کر نه خورشید جمال یار کشتی رهنمون • از شب تاریک

غفلت کس بردی ره برون • صاحب کشف الاسرار کوید این اشارت ایة بمعجزه مصطفی است وبفهم

اهل حقیقت اشارتست بقرب وکرامت انبیا معجزه آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم در سفر بوقت قیلوله زیر

درخت فرود آمد یاران بسیار بودند سایه درخت اندک بود حق تعالی بقدرت کامله سایه آن درخت را

ممدود کردانید چنانکه همه لشکر اسلام در آن سایه براسودند واین ایة نازل شد ونشان خصوصیت قرب

آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی علیه السلم بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی برد ل نهاد واین حضرت را صلی الله علیه وسلم

بی طلب فرمود که مرا می بینی ودر من می نکری ودیکر چه میخواهی • فرقست میان آنکه یارش دربر • ودر حقایق

سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت وحضرت رسالت وآفتاب معرفت که از مطلع

دل منورش طالع شد دل آن فیض اشارتست بسقوط رسوم ووسایط ودر لمعات مذکور است که چون آفتاب

محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سراپرده سایه خود بر صحرای ظهور کشید آنکاه محبت را کفت ع

آخر نظری بسوی ما می نکنی • الم تر الی ربک کیف مد الظل ودر امتداد او مرا ببینی در خانه مکر خدای داند همه چیز

قل کل یعمل علی شاکلته واعتبار نکنی که اکر حرکت نباشد شاید متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا واکر

آفتاب سایه مدتی ماند از مطلع تابنده از سما اثر نماند چو هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش علم

ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در بر کرده روی صحرا چو همه پرتو خورشید کرفت هم تواند نفسی سایه بآن صحرا

دقایق حقایق این ایة بسیار است ومطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر میرود ومن الله المعرفة و

المدد • وهو الذی جعل واوانکس است که بساخت لکم اللیل برای شما شب را لباسا پوشش تا در و آرام

کیرند والنوم سباتا وخواب راحتی تا بدان آسایش می یابند • وجعل النهار وکردانید روز را نشورا

برای برخاستن ودر طلب معیشت پراکنده شدن وکفته اند نوم مشابه موتست ونشور که برانگیخته شدن باشد

از خواب مماثل بعث از مرک از حکیم لقمان علیه السلم مذکور است کما تنام فتستیقظ کذلک تموت وتنشر • وهو

الذی ارسل الریاح • واو انکس است که بیا فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندکان بین یدی رحمته

پیش از نزول رحمت او که بارانست ووزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بوقوع مطر در آوان آن وانزلنا

وفرو فرستادیم ما من السماء از ابر یا از سما ماء طهورا آبی پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب

بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که در خشکی وافسرده کشته ونسقیه وبیاشامانیم آن آب را

مما خلقنا از آنچه آفریده ایم انعاما چهارپایان را • واناسی کثیرا ومردمان فراوان را از اهل بوادی

[illegible]

فناه

چه ارباب قری ومداین را انهار ومنابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند • ولقد صرّ

وبدرستی که ما مقرر ومکرر کردانیدیم باران را بینهم میان مردمان در بلدان مختلف واوقات مغایر

بصفتهای مستفاده بعضی بزرک قطره وبرخی ریزه یا تکرار کردیم سخن آب باران در قرآن • لیذکروا تا یاد

کنند قدرت مرا وتفکر کنند در آن نعمت وشکر او بجای آرند • فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر

مردمان قبول نکردند الا کفورا مکر ناسپاسی وکفران نعمت را • ولو شئنا واکر میخواستیم لبعثنا هر آینه

بر می انکیختیم فی کل قریة در هر دهی ومجتمعی نذیرا بیم کننده اما بجهة تعظیم شان وعلو مکان تو نبوت را

بر تو ختم کردیم وبکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم • فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را

که ترا بدین ابا دعوت میکنند • وجاهدهم وجهاد کن با ایشان به بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک

طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردن بزرک یا سخت وبسیار • وهو الذی واو انکس است که بحکمت شامله

مرج البحرین بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاصق ساخت بی آنکه بهم آمیزند • هذا عذب فرات

این یکی شیرین تشنکی نشاننده • وهذا ملح اجاج وآن دیکر شور تلخی زننده یعنی بحر فارس وروم • وجعل

وبساخت بینهما میان این دو دریا برزخا حاجزی ومانعی از قدرت خود • وحجرا محجورا وحدی مقرر یا

کردانیدیم حرام وبار واکه یکی بر دیکری غلبه کند ودلباب کوید که عذب فرات جویهای بزرک است چون نیل

وجیحون ودجله وسیحون وملح اجاج سایر دریاهاست وبرزخ میان اینها شهرها که واقع است

محققان برانند که بحرین خوف ورجاست که در دل مومن هیچ یک اثر وغلبه ندارد لو وزن خوف المومن و

رجاؤه لاعتدلا وبرزخ حمایت الهی وعنایت نامتناهی • وهو الذی خلق • واوست آنکس که بیافرید من الماء

بشرا از آب آدم علیه السلم یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد وآن جزویست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی

فجعله پس کردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد وپیوند یعنی انسان را دو قسم ذکور که نسبت بدیشان

بود واناث که مصاهرت با ایشان وجود کیرد وکویند نسبت آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه با

او حلال باشد • وکان ربک وهست پروردکار تو قدیرا توانا بر آفریدن بنین وبنات • ویعبدون

ومی پرستند مشرکان من دون الله بجز خدای تعالی ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش

او کنند • ولا یضرهم وزیان نکند اکر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر از خدای تعالی

وکان الکافر وهست ناکرویده علی ربه بر فرمان پروردکار خود ظهیرا هم پشت شیطان ومعاون

او • وما ارسلناک ونفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مکر مژده دهنده مومنان بمثوبت الهی و

نذیرا وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسئلکم بکو نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت من

اجر هیچ مزدی الا من شاء مکر ایمان آنکس را که خواهد • ان یتخذ آنکه فرا کیرد الی ربه بسوی رضا وقرب

پروردکار خود سبیلا راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت مومنانست زیرا که مرا بدان عند الله مزدی مقرر

است وثابت شده که هر پیغمبری را برای عباد وعملهای او ثواب خواهد • وتوکل ومتوکل کن در استغنای

خود علی الحی الذی برای زنده که هرکز لا یموت نمیرد متوکل بر زنده کانی دیکر بموت ایشان ضایع وبی بهره

ماند • وسبح بحمده وبیاکی یاد کن خدای تعالی را از صفات ثنا در حالتی که ثنا کوینده باشی بر اوصاف کمال

او • وکفی به وبسنده است خدای تعالی بذنوب عباده بکناهان پوشیده واشکاره بندکان خود خبیرا دانا ومطلع

بر آنها . الذی آن خداوندی که بتوانایی بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها وما بینهما
وانچه درمیان ایشان از ارکان سوالید فی ستة ایام در مقدار سه شبانروز از ایام دنیا . ثم استوی پس متولی
شد امر او علی العرش بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست . الرحمن اوست بزرگ بخشایش . فسئل به پس
بپرس از ذات وصفات او خبیرا دانایی را یا سؤال کن از خلق واستوا کسی را که دانا بود بآن . واذا قیل وچون گفته
شود لهم اسجدوا مر مشرکان را سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را . قالوا وما الرحمن گویند کیست
رحمن یعنی اسمیست که مسمی او را نمیشناسیم چون کافران قریش اسم رحمن بر خدای تعالی اطلاق نمیکردند پس چون بسجده
مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمیدانیم . انسجد آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لما تامرنا مر آن چیزی را که مارا فرمائی
بسجدهٔ او . وزادهم وزیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجدهٔ او مر کافران را نفورا رمیدن از ایمان ودور شدن
از راه حق این سجدهٔ هفتم بقول امام اعظم وهشتم بقول شافعی رحمه الله در فتوحات این را سجدهٔ نفور وانکار
میگویند وسیفر باید که چون مومنان در تلاوت این آیه سجده کنند ممتاز گردد از اهل انکار ونفور پس این را
سجدهٔ امتیاز نیز توان گفت . تبارک الذی بزرگست آن خدای تعالی که بقدرت بکمال جعل فی السماء بیافرید در
اسمان بروجا برجهای دوازده گانه یا قصرهای که حقیقت او جز کسی نداند . وجعل فیها وبیافرید در
اسمان سراجا چراغی که افتابست وقمرا منیرا وماه روشنی یا روشنی بخشنده را وهو الذی واوست
انکس که بحکمت تمام جعل الیل والنهار گردانید شب وروز را خلفة خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر
در صفات واقوال یا خلق از یکدیگر در ذهاب ومجی واین گردانیدن دلیل است . لمن اراد مر آنرا که خواهد آن
ان یذکر از انکه یاد کند بدایع قدرت وصنایع فطرت یاد در ایجاد لیل ونهار او اراد شکورا یا خواهد سپاس داری
وشکر گذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب وروز از ان جمله است . وعباد الرحمن وبندگان وپرستندگان
خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص وتفضیل است در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق تعالی این
عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند وبندگان . الذین یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین
هونا از روی تواضع یا سکینه ووقار یا میروند برباران ونیکوکاران . واذا خاطبهم الجاهلون وچون خطاب
کنند ایشانرا نادان وسخن بی ادبانه در افکند قالوا گویند ایشان در جواب سلاما قول اسلامت یعنی سخن گویند
که در ان سالم باشند از بایشم مراد ترک تعرض سفهاست واعراض از مجادله ومکالمهٔ ایشان کما قال المحقق الرومی
قدس سره . بیت . اگر گویند زراقی وسالوس بگو هستم دو صد چندان ویرو وگر از خشم دشنامی دهندت دعا کن
خوشدل خندان ویرو وچون از مجادلهٔ ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ایشان با حق در خلوت بدین آیه
خبر میدهد که . والذین یبیتون وآنانکه شب بروز می آرند لربهم برای پروردگار خود سجدا سجده کنندگان
در وقتی وقیاما وبپا استادگان در وقتی مراد سجده وقیام نماز است . والذین وایشان آنانند که باوجود
اجتهاد در طاعت واتصاف بخضوع وخشوع شب یقولون میگویند از روی ترسکاری که . ربنا اصرف ای
پروردگار ما بگردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما
هست دایم ولازم یعنی جاویدیست انها بدرستی که دوزخ ساءت مستقرا بد آرامگاهیست ومقاما و
بد جای بودنی . والذین اذا انفقوا وایشان آنانند که چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف ننمودند واز حد نبردند
یعنی در معاصی ومحرمات صرف ننمودند ولم یقتروا وتنگ فرا نگرفتند وبخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق

بازنداشتند وکان وبود نفقهٔ ایشان بین ذلک میان این اسراف واقتار قواما راست استادن یعنی طریقهٔ
اعتدال مرعی داشتند وازطرفین که مذموم است احتراز نمودند . بیت . وسط را مکن هرگز از کف رها که خیر الامور
است اوسطها . آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالتمآب آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما شرک آورده ایم
وخون ناحق بسیار کرده ایم وزنا ومحور از ما صادر یافته اگر این خدای که تو مارا بپرستش او میخوانی از سر این گناهان
در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیه آمد که . والذین لا یدعون وآنانکه نخوانند ونپرستش کنند مع الله با خدای
بحق الها آخر خدای دیگر را . ولا یقتلون النفس التی ونکشند آن نفس را که حرم الله حرام کرده است خدای
تعالی قتل آن نفس مومن ومعاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که ان بیرون است وزنا وقتل ناحق و
سعی بر زمین فساد . ولا یزنون وزنا نکنند چه امهات این سه کبیره اند ودر صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه
آورده اند که از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم که کناه بزرگتر است فرمود که آنکه همتا گوئی خدا وحال آنکه او ترا بیافرید
گفتم پس دیگر کدام گناه فرمود که فرزند خود را بکشتی از ترس آنکه با تو طعام نخورد پس دیگر گفت آنکه زنا کنی با زن
همسایهٔ خود پس بتصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه وسلم این آیه آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند وقتل ناحق وزنا نکنند
ومن یفعل وهر که بکند ذلک انچه مذکور شد از کبایر یلق اثاما برسید جزای بزه کاری خود گفته اند اثام
وادی است در دوزخ که زناکاران را در ان عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان
خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون وریم یا اثام وغی دو چاهند در دوزخ
برای عذاب جمعی مقرر یضاعف دو تو کرده شود له العذاب مر کنندهٔ این کارها را عذاب یوم القیمة روز رستخیز
ویخلد وجاوید ماند فیه در عذاب مهانا در حالتی که خوار وبی اعتبار باشند الا من تاب مگر انکس که توبه کند
از شرک وامن وبگرود بخدا ورسول وعمل عملا صالحا وبکند کردن شایسته یعنی بارکان اسلام عمل کند
فاولئک پس آنگروه یبدل الله بدل میکند خدای تعالی سیئاتهم حسنات گناهان ایشان به نیکوی یعنی سوابق
معاصی را بتوبه محو کند ولواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند معصیت را در نفس بملکهٔ طاعت یا توفیق دهد
او را باضداد اعمال یا سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را با یمان ودر آخرت مبدل سازد سیئه او را بحسنه وکان الله
وهست خدای تعالی غفورا آمرزندهٔ گناهان وگنهکاران بتوبه رحیما مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان
ومن تاب وهر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک وقتل وزناست وعمل صالحا وعمل شایسته کرده فانه یتوب
بدرستی که او باز میگردد الی الله بسوی خدای تعالی متابا باز گشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده . والذین
وبندگان حق آنانند که لا یشهدون الزور حاضر نشوند بر عیدهای مشرکان ویهود ونصاری یا بیارگاه
ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند . واذا مروا وچون بگذرند باللغو
بچیزی ناپسندیده مروا کراما بگذرند بردباران ونیکوکاران یا نهی کنندگان از آن . والذین اذا ذکروا
وآنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم با آیتهای پروردگار ایشان یعنی بمواعظ قرآن لم یخروا علیها
بر روی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صما کران که نشنوند اسرار آنرا وعمیانا و
کوران که نبینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند وبدیدهٔ بصیرت جلوات آنرا دیدند حاصل آنکه آن آیات
الهی نورزیدند . والذین یقولون وآنانند که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما ببخش مارا من ازواجنا
از زنان ما وذریاتنا واز فرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی دیدها بود مراد اهالی واولاد صالحند که

چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاك معيشت بيند دل او شاد و چشم او روشن كردد. وجعلنا. و كردان
ما را. للمتقين اماما. براى پرهيزكاران پيشوا يعنى ما را چندان پرهيزكارى ده كه شايسته امامت متقيان
باشيم. اولئك. آن كروه كه مذكور شد. يجزون الغرفة. پاداش داده شوند بغرفه بهشت يعنى بلند ترين غرفه
دران. وكفته اند غرفه اسمى از اسماى بهشتست و در فصول عبد الوهاب آورده كه بر چهار قايمه نهاده از زر
و نقره و لؤلؤ و مرجان و اينچنين منازل بديشان دهند. بما صبروا. بانچه صبر كردند از مشقت دنيا و ايذاء
كفار و ترك مستلذات يا بفقر و احتياج بر اداى فرايض. ويلقون. و بينند يعنى بيابند حفص ويلقون خواند
بتشديد و بر صيغه مجهول يعنى عطا داده شوند. فيها. در بهشت. تحية. زندكانى باقى. وسلاما. و سلامتى از
آفات يا دعاء زندكى و سلامت شنوند. خالدين فيها. در حالتى جاويد باشند در غرفه يا بهشت. حسنت مستقرا
نيكو قرار كاهى است بهشت. ومقاما. و جاى بودنى. قل. بكو اى محمد صلى الله عليه وسلم مر كيانرا. ما يعبؤا بكم ربى. چه وزن
نهد خداى تعالى شما را يعنى چه قدر باشد نزد خداى تعالى. لولا دعاؤكم. واكر نه خواندن و پرستيدن شما باشد مراد اينست
چه شرف بر حيوانات بدعا از انسان بشناخت و عبادتست. فقد كذبتم. پس بدرستى كه شما تكذيب كرديد مرا و تقصير
نموديد در عبادت حق. فسوف يكون. پس زود باشد كه تكذيب شما. لزاما. ملازم شماى باشد كه ترك نكنيد دنيا
باشد عقوبت شما تا وقتى كه شما را بدوزخ رساند و آنجا نيز ملازم شما بود و كفر لزام قتل روز بدر است والله اعلم
والاستعانة من الله تعالى

سورة الشعراء وهى مائتان سبع وعشرون آية بسم الله الرحمن الرحيم

طسم. در معالم از قتاده رضى الله عنه نقل ميكند كه حروف مقطعه اسامى قرانند ولهذا در اغلب بعد ازين حروف
ذكر قرآن مى آيد و كويند اسماست از اسماى الهى يا هر حرفى اشارتست باسمى چنانچه طسم بطاهر و سامع و مجيد و كفته اند
مشيراست بطوبى و سدرة و محمد صلى الله عليه وسلم و در بحر آورده كه طا اشارتست بطيران مرغان هواى وحدت كه طايرند
بالله و سين عبارت از سيران رونده كان طريقه معرفت كه سايرند الى الله و ميم ايما ميكند بمشى سالكان سبيل
عبوديت كه ميروند فى الله يا اشارتست بطلب مبتديان و سير متوسطان و مشاهده منتهيان صاحب
كشف الاسرار فرموده كه حق تعالى قسم ياد ميكند بطهارت عز ازلى و سناى جبروت ابدى و مجد جلال لم يزلى
جواب قسم آنكه. تلك. اين سوره. آيات الكتاب المبين. آيتهاى هويداست يعنى قران روشن است احكام حلال
و حرام او و مبين بمعنى پيدا كننده نيز هست يعنى قران حق و باطل را ظاهر ميكرداند و مقدمات هدايت و
نتايج ضلالت را آشكارا ميسازد و چون قريش اينچنين كتابى را تكذيب كرده ايمان نياوردند و حضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم بايمان ايشان بغايت حريص بود اين صورت بخاطر مبارك او بغايت شاق آمد و حق تعالى بجهة تسليه
خاطر مبارك و تقديس او آيه فرستاد. لعلك. مكر تو. باخع نفسك. هلاك كننده و كشنده نفس خود را. الا
يكونوا. يا آنكه نمى شوند ايشان. مؤمنين. كرويدكان بقران. ان نشأ. اكر ما خواهيم. ننزل عليهم. فرو فرستاديم بر
ايشان. من السماء. از آسمان. آية. نشانه از آيات قيامت يا بليتى از بلاهاى خاص و قاسم. فظلت اعناقهم
پس كردد كردنهاى ايشان يعنى كردنكشان و بزركان ايشان شوند. لها خاضعين. مر آنها را فروتنان و انقياد
كنندكان. وما يأتيهم. و نمى آيد بديشان. من ذكر. هيچ موعظه. من الرحمن. از خداى تعالى بخشاينده. محدث
نو فرستاده بوحى يعنى هيچ سوره از قرآن فرو نيايد بعد از ديكرى. الا كانوا. مكر آنكه باشند. عنه معرضين
از آن روى كردانندكان. فقد كذبوا. پس بدرستى كه تكذيب كردند قرآن را و بتقدير خود مصر اند. فسيأتيهم

حسبز

پس زود باشد كه بيايد بديشان نزديك مرك يا بوقت بعث يا روز بدر. انبؤا ما كانوا به يستهزؤن.
خبرى كه باشند ايشان بانچيز استهزا كردند و باور نمى داشتند و بعد از ان بيان آن اخبار پشيمانى نفع
ندهد و سود و نفع ندارد بيت امروز بدان مصلحت خويش كه فردا. دانى و پشيمان شوى سود ندارد. اولم يروا. آيا نمينكرند
مكذبان و باور نمى دارند. الى الارض. بسوى زمين كه بمحض قدرت. كم انبتنا. چند بر رويانيديم. فيها. در وى بعد
از مرك و افسردكى او. من كل زوج. از هر صنفى كياه. كريم. نيكو و پسنديده و بسيار نفع. ان فى ذلك. بدرستى
كه در بيرون رويانيدن. لآية. هر آينه دلالتى است بر كمال قدرت و حكمت رويانندنده. وما كان اكثرهم. و نيستند
بسيارى از ايشان در علم ازلى. مؤمنين. كرويدكان با وجود مشاهده چنين علامتها. وان ربك. و بدرستى
كه پروردكار تو. لهو العزيز. اوست غالب بر دانا بانزال بلا بر كافران. الرحيم. مهربان بر بسط بساط عطا بر
مؤمنان. واذ نادى. و ياد كن آنرا كه ندا كرد. ربك موسى. پروردكار تو موسى عليه السلام را. ان ائت. بآنكه بيا
القوم الظالمين. بكروه ظالمان. قوم فرعون. يعنى قوم فرعون كه بر خود ستم كردند بشرك و بنى اسرائيل بجور
نكذاشتند و بكو ايشان را. الا يتقون. آيا نمى ترسيد از عذاب الهى يعنى بايد كه بترسيد و دست از كفر بداريد
و بنى اسرائيل را بكذاريد. قال رب. كفت موسى عليه السلام كه اى پروردكار من. انى اخاف. بدرستى كه من ميترسم. ان يكذبون
انانكه مرا تكذيب كنند و رسالت مرا باور ندارند. ويضيق صدرى. و تنك شود دل من از انفعال تكذيب. و
لا ينطلق لسانى. و نكشايد زبان من و عقده كه دارد زياده كردد اين سخن قبل از زوال العقده بوده و پيش از
دعاء در ازاله آن. فارسل. پس بفرست جبرئيل را. الى هرون. بسوى هرون برادر من و او را شريك من كردان
در رسالت تا باعانت آن نزد فرعونيان روم. ولهم. و مر ايشانرا. على. بر من. ذنب. دعوى كناهيست بر من
مراد قتل قبطى است و بزعم ايشان كناه ميكويند. فاخاف. پس ميترسم. ان يقتلون. آنكه مرا بكشند بعوض
قبطى پيش از اداى رسالت. قال. كفت خداى تعالى. كلا. باز ايست ازين كمان كه ايشان بر تو دست يابند
فاذهبا. برويد تو و برادر تو. باياتنا. بنشانهاى ما يعنى معجزاتى كه دليل قدرت ما و حجت رسالت تو باشد
انا معكم. بدرستى كه من با شمايم. مستمعون. شنونده بچيزى كه ميان شما و فرعونيان رود يعنى هر چه شما كوئيد و
ايشان كويند بر ما پوشيده نيست. فاتيا فرعون. پس بيائيد بفرعون. فقولا. پس كوئيد. انا رسول رب العالمين
ما فرستاده پروردكار عالميانيم. ان ارسل. معنى اينست كه بفرست. معنا بنى اسرائيل. با ما بنى اسرائيل را يعنى دست
از ايشان بدار تا با ما بزمين شام روند كه مسكن اباى ايشان بوده پس موسى عليه السلام بفرمان ملك علام با برادر
بدركاه فرعون آمد و بعد از يك سال ملاقات نموده و چون فرعون او را ديد و بر سبيل امتنان. قال. كفت اى موسى
الم نربك. آيا نه پروريديم ترا. فينا. در ميان خويش. وليدا. در حالتى كه طفل بودى بولادت. ولبثت. و درنك كردى
فينا. در منزلهاى من. من عمرك سنين. بسالها از عمر خود يعنى بيست سال يا سى كذرانيدى. وفعلت. و كردى
فعلتك التى فعلت. آن كردنى را كه كردى يعنى قانون قبطى را كه خباز من بود بكشتى. وانت من الكافرين. و تو از ناسپاسان
نعمت را كه قصد قتل يكى از خواص من كردى. قال فعلتها. كفت موسى عليه السلام كه كردم آن كردن را. اذا. آن هنكام
وانا من الضالين. و من بودم از غافلان يعنى آكاه نبودم كه بمشيت اذن من آنكس كشته كردد. ففررت منكم
پس بكريختم از شما. لما خفتكم. آن هنكامى ترسيدم مرا بكشند و بمدين رفتم. فوهب لى. پس بخشيد مرا. ربى
پروردكار من بوقت رجوع از مدين. حكما. علم و فهم يا نبوت. وجعلنى. و كردانيد مرا. من المرسلين. از فرستادكان

نو یعنی داخل کرده در زمرهٔ پیغمبرانی که بخلق فرستاده • وتلك نعمة • وآن نعمتی که تو تمنها علی • منت می نهی
بآن برمن • ان عبدت • انست که بنده کرفتی بنی اسرائیل • فرزندان یعقوب را ومرا بر فرزندی برداشتی وکفته اند
اینجا همزهٔ انکار مقدراست تقدیر کلام اینکه ایا نعمتی که آن برمن می نهی آنست که بنی اسرائیل را به بندکی یعنی
اکر اینانرا تقید نمی کردی مادر مرا بدریا نمی افکند وهم مرا تربیت می کردند وبتو محتاج نمیشدم وچون
فرعون شنیده بود که موسی علیه السلم کفته انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را کردانید واز روی امتحان
قال فرعون کفت فرعون • ومارب العالمین • چیست پروردکار عالمیان وچه چیزاست سوال از ماهیت کرد
قال • کفت موسی علیه السلم درجواب او • رب السموات والارض • اوست افریدکار آسمان وزمین • ومابینهما • وآنچه
میان ایشانست • ان کنتم موقنین • اکر هستید بی کمان در تحقیق صفات موسی علیه السلم اعراض فرمود درجواب
از ماهیت وتعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت واثار قدرت • قال • کفت فرعون • لمن حوله • مرآنانرا که کرداکرد
او بودند از اشراف قوم قبط وایشان پانصد بودند زیورها بسته وبر کرسیهای زرین نشسته • الا تستمعون
ایا نمیشنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردکار او می پرسم واو از افعال او خبر می دهد • قال • کفت دیکر
بار موسی علیه السلم • ربکم • خدای تعالی پروردکار شماست • ورب ابائکم الاولین • وپروردکار پدران شما عدول کرد از
اظهار ایات باقرب ایات بناظر واوضح آن بر متامل • قال • کفت فرعون مر قوم را • ان رسولکم • بدرستی که فرستاده
شما بر سبیل سخریه اورا فرستاده خواند • الذی ارسل الیکم • انکس که فرستاده بشما • لمجنون • هر اینه دیوانه است
که جواب مطابق سؤال نمیدهد • قال رب المشرق والمغرب • کفت پروردکار مشرق ومغربست • ومابینهما • وآنچه
میان مشرق ومغرب باشد • ان کنتم تعقلون • اکر هستید که شما فهم کنید ودریابید که جواب وسؤال شما جز بدین وجه
نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق تعالی اکاهی ممکن نیست هرچه درعقل وفهم ووهم وحواس وقیاس کنجد
ذات خداوند تعالی از ان مقدس ومنزه است چه این همه محدود باشند جز ادراك محدث نتوانند کرد • قال • کفت فرعون
بعد از انکه از مناظره درماند • لئن اتخذت • اکر فرا کیری ای موسی • الها غیری • معبودی بجز من • لاجعلنك • هر اینه کردانم
ترا • من المسجونین • از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زندانیان را می فرمود تا در حفرهٔ عمیق
می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند ونمی شنیدند وبیرون نمی آوردند الا مرده • چون موسی علیه السلم ذکر سجن
شنید • قال • کفت • اولو جئتك • ایا این کنی با من واکر بیارم ترا • بشیء مبین • بچیزی روشن یعنی بیارم
معجزهٔ هویدا • قال فات به • کفت فرعون که بیار آن چیز را • ان کنت • اکر هستی تو • من الصادقین • از راست
کویان در دعوی خود • فالقی موسی عصاه • پس بینداخت موسی علیه السلم عصای خود را • فاذا هی • پس آنجا پس از
افکندن • ثعبان مبین • اژدهایی بود اشکاره یعنی ثعبانیت او ظاهر بود وفرعون از مشاهدهٔ او بترسید
ومردمان که حاضر بودند هزیمت نمودند چنانکه در وقت فرار بیست وپنج هزار مرد کشته کشتند • ونزع یده •
وبیرون آورد دست خود را از کریبان بعد از انکه کندم کون بفرعون نمود ودر کریبان در آورده بود • فاذا هی
پس آنجا دست او • بیضاء • سفید ودرخشنده بود • للناظرین • مر نظر کنندکان را که شعاع دست مبارك موسی
علیه السلم بمثابهٔ نور افتاب دیدها خیره ساختی • قال • کفت فرعون • للملأ حوله • مر اشراف قوم خود را که کرداکرد
او بودند • ان هذا • بدرستی که این مرد • لساحر علیم • جادوییست که در فن سحر مهارتی تمام دارد • یرید ان
یخرجکم • میخواهد که بیرون کند شمارا • من ارضکم • از زمین شما یعنی دیار مصر • بسحره • بجادویی خود

فاذا

فماذا تامرون • پس چه فرمایید مرا در کار او • معجزهٔ موسی علیه السلم اورا از ان اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت
با قوم از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندکان خود در کار موسی مدد طلبید • قالوا ارجه • کفتند
اورا حبس کن • واخاه • وبرادر اورا یادر توقف افکن ودر قتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان
تا مردم در کمان نیفتند • وابعث • وبرانکیز وبفرست • فی المدائن • در شهرها ومملکت خود • حاشرین •
جمع کنندکان یعنی ایلچیان رواکن بهر شهری که • یاتوك بکل سحار • تا بیارند هرجا که نیك جادوییست
علیم • دانا وبرآمده درفن سحر کسان بطلب جادوان فرستاد • فجمع السحرة • پس جمع کرده شد جادوان را
لمیقات یوم معلوم • برای هنکام روزی دانسته شده ووعده داده که یوم الزینه بود • وقیل • وکفته شد
یعنی کفت فرعون • للناس • مر مردمان را یعنی اهل مصر را • هل انتم • ایا هستید شما • مجتمعون • فراهم آیندکان
یعنی فراهم آیید وجمع شوید • لعلنا • شاید که ما همه باتفاق • نتبع السحرة • پی روی کنیم جادوان را یعنی
متابعت نماییم در دفع موسی علیه السلم ومدد ایشان باشیم یا پی روی دین کنیم دین ایشان • ان کانوا هم
الغالبین • اکر هستند ایشان غلبه کنندکان بر موسی وهرون علیهما السلم • فلما جاء السحرة • پس آن هنکام
که آمدند جادوان بنزدیك فرعون ایشانرا بار داد ودلنوازی بسیار کرد کستاخ شدند • قالوا لفرعون •
کفتند مر فرعون را • ائن لنا • آیا مارا باشد • لاجرا • مزدی نزدیك تو • ان کنا • اکر باشیم • نحن الغالبین •
ما غلبه کنندکان بر سحر بر خصمان تو • قال • کفت فرعون • نعم • آری مزد باشد • وانکم اذا • وبدرستی که
شما آن وقت • لمن المقربین • از جملهٔ نزدیك شدکان منی یعنی اول کسی که بیرون رود شما باشید ایشان
بدین وعده مستظهر کشته جادوییها خود را بمیدان مشتی آوردند وبوقت معلوم در برابر حضرت موسی علیه السلم
صف بر کشیدند کفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوییها خود یا ما افکنیم • قال لهم موسی • کفت موسی علیه السلم مر ایشانرا
القوا • بیفکنید • ما انتم ملقون • آنچه شما افکننده اید مر آنرا • فالقوا • پس بیفکندند • حبالهم وعصیهم •
رسنها وعصاهای خود را مجوف پر سیماب هفتاد هزار رسن وهفتاد هزار عصا بود • وقالوا • وکفتند بعد
از انکه رسنها وعصاها بحرارت افتاب بحرکت آمدند واز مردمان غریو برخاست • بعزة فرعون • ببزرکی
وقوه وغالبیت فرعون • انا لنحن الغالبون • بدرستی که ما غلبه کنندکانیم بر موسی وهرون • فالقی موسی •
پس بیفکند موسی علیه السلم بامر الهی • عصاه • عصای خود را فی الحال اژدها کشت • فاذا هی • پس آنجا عصا
اژدها شد • تلقف • فرو می برد • ما یافکون • آنچه تزویر می کردند وبصورت مار بخلق می نمودند • فالقی
السحرة • پس بروی درافکنده شدند ساحران • ساجدین • سجده کنندکان چه دانستند که انقلاب عصا
بثعبان نه از قبیل سحراست واز روی صدق • قالوا امنا • کفتند کرویدیم • برب العالمین • بپروردکار
عالمیان پس توضیح کردند که • رب موسی وهرون • از پروردکار موسی وهارون است تا رفع توهم ربوبیت
فرعون کنند وچون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشانرا طلبید • قال امنتم • کفت که ایا تصدیق کردید
حفص امنتم میخواند بطریق خبر یعنی کرویدید • قبل ان اذن لکم • پیش از انکه دستوری دهم مر شمارا در
ایمان بموسی • انه لکبیرکم • بدرستی که او مهتر شماست • الذی علمکم السحر • انکه یاموخت شمارا سحر وجادویی
وبا یکدیکر اتفاق کردید در هلاك من ودفع ملك • فلسوف تعلمون • پس زود بدانید که چه عقوبت
خواهیم کرد شمارا بکرویدن بخدای تعالی موسی علیه السلم پس بیان عقوبت کرد • لاقطعن • هر اینه ببرم • ایدیکم

وارجلکم. دستها و پایهای شما را. من خلاف. بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی را نظر فی با قطع ایدی وارجل شما کنم از جهت خلاف که با من کردید. ولاصلبنکم اجمعین. و همه را بر دار کنیم شما را تا ببرید و همه مخالفان عبرت شوید. قالوا. گفتند جادوان ایمان آورده. لاضیر. هیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما انعرک نمی ترسیم. انا الی ربنا لمنقلبون. بدرستی که ما بر ثواب پروردگار خود باز گردانیم. انا نطمع بدرستیکه ما طمع داریم. ان یغفر. آنکه بپوشد. لنا ربنا. برای ما پروردگار ما عفو کند خطایانا. گناهان ما را ان کنا. برای آنکه بودیم از اهل این محفل اول المؤمنین. اول گرویدگان بخدای تعالی آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارهای بلند در آویختند و حضرت موسی علیه السلم بر ایشان می گریست حضرت عزت حجابها برداشت منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت. جادوان کان دست و پا بر جا ختند. در فضای قرب سولی تاختند که بر فتاز دست و پا بر جای آن. رست از حوالهای جادوان. تا بدان پرها بپروا نآمدند. در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی علیه السلم بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت می کرد و معجزات بدیشان می نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیاده میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلم با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال الله تعالی. واوحینا. و وحی کردیم ما. الی موسی. بسوی موسی علیه السلم. ان اسر بعبادی. آنکه ببر بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آن است. انکم متبعون. بدرستی که شما از پی در آیندگانید و شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم در مختار آورده که موسی علیه السلم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بهانه آنکه عید ما نزدیک است و میخواهیم که اهالی خود در ابدان بیارائیم عاریه گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان بدین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحلت شد راه دروازه بکی مشقت و معلوم فرمودند یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلم دعا کرده بود که بنی اسرائیل تا بوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلم اطلاع نبود موسی علیه السلم بخود ندا زد که هر که مرا بر صندوق حضرت یوسف علیه السلم مطلع کرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مستر شرط آنکه زن موسی علیه السلم باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس با استخراج آن اشتغال نمود و وقتی که قمر بوسط السماء رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند و روز دوم خواستند که عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و به تعزیت او مشغول نمودند و در ین روز فرعون جمع لشکر امر کرد. فارسل فرعون. پس فرستاد فرعون. فی المداین. در شهرستانها که پای تخت نزدیک بود. حاشرین. جمع کنندگان لشکر را و گفت. ان هؤلاء. بدرستی که گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون. گروهی اندکند گروهی بنی اسرائیلم و حال آنکه گروه و عدد مردان کاری در سن از بیست گذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بود و عدد قوم مجموع از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروهی بسیار اندکند. وانهم. و ایشان. لنا. ما را. لغائظون. بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند

وسرابهای قوم را برده اند. وانا لجمیع حاذرون. و ما همه یعنی لشکر ما سلاح داریم و از دانندگان رسم حرب تعریض است با آنکه قوم موسی علیه السلم نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانایند. فاخرجناهم. بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان بدید آوردیم فرعونیان را یعنی تا بیرون آیند. من جنات و عیون. از بوستانها و از چشمه سارها. و کنوز. و گنجهای زر و نقره. و مقام کریم. و از منزلهای نیکو. کذلک. همچنین کردیم با ایشان. واورثناها. و میراث دادیم باغ و بوستانها و گنج و جایهای ایشان. بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلم را چو قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان بتصرف در آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلم بر مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون لعین شش هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود ششصد هزار بر میسره نامزد نمود و شش هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بیشمار در قلب لشکر قرار گرفت. یکی لشکر سراپا غرق جوشن. شده در موج چون دریای آهن. چو چشم دلبران یکسر بقصد خون مردم تیغها تیز. فاتبعوهم. پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را. مشرقین. قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب بر بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور می کردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد. فلما تراءت الجمعان. پس آنهنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را. قال اصحاب موسی. گفتند یاران موسی علیه السلم. انا لمدرکون. هر آینه ما دریافتگانیم یعنی لشکر فرعون ما را خواهند دریافت و ما بدست ایشان گرفتار خواهیم شد. قال. گفت موسی علیه السلم. کلا. نه چنانست که ایشان شما را دریابند. ان معی. بدرستی که با منست بیداری و مددکاری. ربی. پروردگار من. سیهدین. زود راه نماید مرا درین حیرت طریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلم در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مریدست و حبیب صلی الله علیه وسلم از حق بخود نظر کرد و این رتبه مراد است مرید را هر چه گویند آن کند و مراد را هر چه گویند آن کند. بیت. آن یکی را روی او در روی اوست. و آن دگر را روی از خود روی اوست. آورده که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق تعالی حجابی از بخار میان دو فریق پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آیید تا آفتاب ارتفاع یابد بخار از میان برخیزد و ما بسر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان بکجا توانند گریخت. ع. بکجا روی که زهر سو گذرگاه نداری. اما بنی اسرائیل اضطراب بسیار رسانیدند که موسی علیه السلم بنالید وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و برو حکم فرمای چنانچه فرمود. فاوحینا الی موسی. پس ما وحی کردیم بسوی موسی علیه السلم. ان اضرب. آنکه بزن. بعصاک البحر. بعصای خود در دریای قلزم موسی علیه السلم در لب دریا آمده عصا در روی زد و گفت یا دریا خالد ما را راه ده. فانفلق. پس بشکافت دریا و در رود وازده راه پدید آمد. فکان. پس بود. کل فرق. هر پاره جدا شده از هم. کالطود العظیم. همچو کوه بزرگ و فی الحال باد بزرگ در دریا وزید و گل او خشک شده و هر سبطی از هر راهی بدریا در آمدند. وازلفنا. و جمع کردیم. ثم الاخرین. دیگر آنرا

که قوم فرعون بودند یعنی همه را برآب دریای قلزم کرداوردیم بر حوالی فرعون وچون فرعون بکنارد دریا رسید
وآن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد وگفتای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من
شکافته شد هامان بطریق مشاورت باوی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی است علیه السلم نهان
بدریاد رنیایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبریل علیه السلم بر مادیانی نشسته خود را پیش
فرعون بدریا افکند وفرعون لعین بر اسپ نری سوار بود بوی مادیان شنید عنان تمالک از دست فرعون
بیرون برده در پی بدریا نهاد ولشکریان هر فوجی از راهی بدریا درآمدند ومیکائیل علیه السلم درعقب لشکر
می آمد وایشانرا می راند تا تمام لشکر بدریا درآمدند وحکم الهی دررسید که دریا بحال خود باز رود ویکبار
آبها بهم پیوست ومجموع فرعونیان غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت عبور کرده برکنارد دریا قرار گرفتند
کما قال الله تعلی وانجینا موسی ونجات دادیم موسی را علیه السلم ومن معه وهر که با او بود اجمعین همه ایشانرا
ثم اغرقنا الاخرین پس غرق کردانیدیم اخرانرا ان فی ذلک بدرستی که درین خبر موسی علیه السلم وقوم او واهلاک
فرعونیان وحرب او لایة هر آینه علامتی است روشن ودلالتی هویدا بر قدرت الهی وماکان اکثرهم مؤمنین
ونبود اکثر قوم فرعون گرویدکان چه از تمام قبطی جز خربیل که مؤمن آل فرعون بود کسی دیگر ایمان نیاورد او
با حضرت موسی علیه السلم از مصر بیرون آمده بود وان ربک بدرستی که آفریدکار رب تو لهو العزیز اوست غالب
وکسی با قدرت غلبه نیست الرحیم مهربانست عقوبت نکند بعد از الزام حجت واتل وبخوان علیهم بر
مشرکان عرب نبا ابرهیم خبر ابرهیم علیه السلم ایشان بدوستی دوستی میکنند وبفرزندی او مفتخر ومستظهرند
اذ قال یاد کن آنرا که گفت ابرهیم علیه السلم لابیه مر پدر خود آزر را وقومه بر قوم یعنی اهل بابل را واز ایشان
پرسید که ما تعبدون چه چیز میپرستید قالوا نعبد گفتند می پرستیم اصناما بتان را فنظل پس
همیشه باشیم ما لها آنرا عاکفین مجاور وملازم بر عبادت مراد بتمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات
بصورت مختلفه ودر عبادت آن مداومت می کرد قال گفت ابرهیم علیه السلم که بتان شما هل یسمعونکم ایا می شنوند
خدای شما اذ تدعون وقتی که بخوانید ایشانرا ودعای خوانندرا اجابت میکنند او ینفعونکم یا سود میرسانند شما را
که پرستش ایشان میکنید وروزی میدهند او یضرون یا زیان میرسانند اگر اعراض کنید از عبادت ایشان
وایشانرا نکوهش نمایند قوم ابرهیم علیه السلم نتوانستند که او را سخن جواب دهند بهانه تقلید پیش آمده
آورده قالوا بل وجدنا گفتند نی از ایشان آنچه گفتی دیدیم اما یافتیم اباءنا پدران ما کذلک یفعلون
همچنین می کردند یعنی ایشانرا پرستش میفرمودند وبدان سقیم بود قال افرءیتم گفت ابرهیم علیه السلم ایا دیدید و
دانسته اید یعنی بدانید که بهر حال ماکنتم تعبدون آنچه هستید که می پرستید آنرا انتم شما واباؤکم
وپدران شما الاقدمون دیرینه شما پرستیده اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان عدو لی دشمنانند مرا
یعنی شمارا اگر پرستیدگان ایشانید تصویر امر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چون آن نصیحت از
تصریح انفع است ودشمنان بتان بر عبید خود را ظاهر است چو ضرری که از عبادت ایشان رسد از بیم
دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر چه را دشمن دارند او نیز دشمن است پس
دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف ومعادی ایشانم الا رب العالمین لیکن
دوست من پروردگار عالمیانست الذی خلقنی آنکه بیافرید واز عدم بوجود آورد مرا فهو یهدین

پس او راهی نماید مرا براستی در قول وفعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق وراه می نماید بدعوت خلق والذی
وانانکه او هو یطعمنی میخوراند مرا غذای که قوام اجزای بدن من است ویسقین ومی آشامد شرابی که
موجب تسکین عطش وسبب ترطیب اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت وشراب
زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت کرد لها بآن زنده بود وشراب ظهور تجلی ربوبیت که ارواح
بآن تازه باشند در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست
واین شراب شراب محبت واین بیت خوانده اند شعر شراب المحبة خیر الشراب وکل شراب سواه سراب
واز فحوای کلمات محققان بشمه از اسرار کلام حقایق نظام مولانا عبد الرحمن جامی عندربی یطعمنی ویسقینی
پی توان برد بیت ترا نواله دمادم زخوان یطعمنی ترا پیاله مدام از شراب یسقینی مرا تو قبله دینی از آن
سبب گفتم بمردمان که لکم دینکم ولی دینی واذا مرضت وچون بیمار شدم فهو یشفین پس او مرا
شفا دهد از امام صادق رضی الله عنه منقول است که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره
فرموده که مرض برؤیت اعتبار است وشفا بمشاهده انوار واحد قهار ودر بحر آورده که بیماری بتعلقات
کونین است وشفا بقطع تعلق وآن وابسته بخزینه عنایت است که چون درد رسد سالک را از همه منقطع
ساخته بکلی پیوند دهد یعنی بشریت تجرید از مرض تعلقات شان رهاند بیت چو کو یمت که چو خوی آمدی مسیح صفت
بیکنفس همه درد ومراد وا کردی والذی یمیتنی وانکس که بمیراند مرا در دنیا بوقت اقتضای اجل ثم
یحیین پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه ومجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل وزنده کند بفضل
وگفته اند اماتت بمعصیت است واحیا بطاعت یا اماتت بجهل است واحیا بعقل یا اماتت بطبع است و
احیا بورع یا اماتت بفراغ است واحیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من وزنده
کرداند بخود ونزد بعضی محققان اماتت واحیا بخوف ورجاست یا بغفلت وذکر ویا باستتار وتجلی
وصاحب بحر فرموده که بمیراند مرا باوصاف بشریت وزنده کرداند باخلاق روحانیت ویا بمیراند از سمات
روحانیت وزنده کرداند بصفات ربانیه وحقیقت بمیراند مرا از انانیت من وزنده سازد بهویت خود
که حیات حقیقی عبارت ازان است بیت بخویم عمر فانی را تو بی عمر عزیز من بخویم جان پر غم را تو بی جانم بجان تو
والذی اطمع وانکسی که میدارم طمع ان یغفر لی انکه بیامرزد مرا خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز
جزا اسناد گناه بخود با وجود چنین عصمت نبوت جهة کسر نفس است وتعلیم امت ودر تلخیص آورده که
مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران نموده رب هب لی
ای پروردگار ببخش مرا عطا کن حکما کمالی در علم تا بآن مستعد خلافت حق وریاست خلق کردم
والحقنی بالصالحین وگردان مرا از برای من لسان صدق زبان راست یعنی ثنای نیکوی فی الاخرین در میان پس آیندگان
یعنی جاری کردان ثنا ونیکنامی وآوازه من بر زبان کسانی که پس از من آیند واین دعا بغز اجابت رسید
وجمیع امم از یهود ومجوس ونصاری واهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند وگفته اند مراد از لسان صدق
مرد صادقست ومعنی آیت اینکه ظاهر کن برای تجدید اهل دین من راست گوی در آخرین امتان ومراد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم باشد واجعلنی وگردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان جنت پر نعمت یعنی مرا
از آنها دان که در منازل بهشت نزول کنند واغفر لابی وبیامرز پدر مرا یعنی ایمان بروزی کن او را تا آمرزیده

شود. انه بدرستی که او کان من الضالین هست از گمراهان. ولا تخزنی و رسوا مساز یوم یبعثون
روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان است والا او را خواری و
رسوایی نباشد. یوم لا ینفع مال روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته. ولا بنون و نه پسران هیچ
احدی را. الا من اتی الله مگر کسی که بیاید نزد خدای تعالی بقلب سلیم بدل خالص از کفر و معصیت چرا
مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان او را براه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال و فرزند
او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی
آنست که دل سلیم از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بعضی از اهل بیت و ازواج
و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام قشیری فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای تعالی مسلم روح الله
فرموده که درو نه اقامت دنیا گنجد و نه مطالع عقبی چه خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از جنید
الطایفه قدس سره منقولست که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده را پیوسته دل در اضطراب است بدین زبان
معنی بیان میکند که دل سلیم دلیل است مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از
شوق وصلت بیت شوق وصل چنانم که گر دستم دهد روزی. ز بیم هجر میگریم که تا که در کمین باشد.
مدام از گریه خونین و سوزه لیکو چندین. ندانستی که حال عشقبازی اینچنین باشد. وازلفت الجنة
و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران تا از مواقف آنرا ببینند. وبرزت
الجحیم للغاوین و نزدیک گردانیده شود دوزخ برای اهل شرک و غم و اندوه و الم ایشانرا بیفزاید. وقیل
لهم و گویند ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم خدای تعالی از ایشان بپرسند که اینما کنتم کجا اند آنچه بودید
که تعبدون می پرستید آنرا. من دون الله بجز خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار
بودید. هل ینصرونکم هیچ یاری دهند شما را بدفع عذاب از شما. او ینتصرون یا انکه میدارند خود را
از حلول عقوبت بدیشان. فکبکبوا پس در دوی در افکنده شوند فیها در دوزخ هم بتان
والغاوون و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان. وجنود ابلیس و بدوزخ افکنده شود لشکرهای
ابلیس یعنی متابعان او از جنی و انسی. اجمعون همه ایشان. قالوا گویند کافران. وهم فیها یختصمون
و حال آنکه ایشان در دوزخ دشمنی میکنند با یکدگر یعنی عبد و اصنام مخاصمت میکنند بت پرستان با
بتان میگویند. تالله بخدای که ما بودیم. ان کنا لفی ضلال مبین در گمراهی پیدا و هویدا. اذ نسویکم وقتی که برابر
می کردیم شما را در استحقاق عبادت. برب العالمین به پروردگار عالمیان. وما اضلنا و گمراه نکردند ما را
در ضلالت نداشتند. الا المجرمون مگر بدان و بدکاران از مهتران ما یا از پیروان. فما لنا پس نیست ما را
من شافعین از شفاعت کنندگان. ولا صدیق و نه دوستی حمیم مهربان و با شفقت در وقوع القلوب آن روز
که حمیم در اصل همیم بوده ها را بحا بدل کرده اند جهة قرب مخرج و همیم ماه خوست یعنی یاری که در آن روز چنانچه مومنان راست
اهتمام کنند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
آنکه کافران از روی حسرت گویند فلو ان لنا پس کاشکی بودی ما را کرة بازگشتی بدنیا فنکون تا می بودیم
من المؤمنین از باوردارندگان و گرویدگان. ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابرهیم و احتجاج او با قوم لایة
هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند. وما کان اکثرهم و نبودند بیشترین قوم ابرهیم مؤمنین

گرویدگان چه اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده. وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو
العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد. الرحیم بخشاینده که توبه بندگان
رد نکند و بی احتجاج بدیشان عذاب نکند. کذبت تکذیب کردند. قوم نوح المرسلین گروه نوح علیه السلام
فرستادگانرا نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند. اذ قال لهم یاد کن چون گفت
ایشانرا اخوهم نوح برادر ایشان نوح علیه السلام مراد اخوت نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای
بزرگ عبادت او می کنید انی بدرستی که من لکم مر شما را رسول امین فرستاده ام بامانت فاتقوا الله
پس بترسید از خدای تعالی و بت میپرستید واطیعون و فرمان برید مرا در قبول ایمان. وما اسئلکم و
نمیخواهم شما را علیه برادای رسالت. من اجر مزدی. ان اجری نیست اجر رسالت من الا علی رب العالمین
مگر بر پروردگار عالمیان. فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای تعالی. واطیعون و فرمان برداری کنید
تکرار امر بتقوی و اطاعت جهة تاکید است چه قوم نوح بغایت سخت دل و بی آزرم بود. قالوا گفتند
در جواب نوح علیه السلام انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا. واتبعک الارذلون و حال آنکه پیروی
تو کرده اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا متابعند و بباطن مخالف. قال گفت نوح علیه السلام وما علمی
و نیست دانش بر کنندم بما کانوا بانچه هستند یعملون که میکنند یعنی حکم بظاهر است از ایشان
عمل مومنان می کنند اما نمیدانم که از روی اخلاص یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست باظهار ایشان الا
علی ربی مگر بر پروردگار عالمیان که مطلع است بر آن. لو تشعرون اگر هستید که بدانید عالم الغیب اوست
و پس بدانید که من راست میگویم پس قوم گفتند این ارذال را از مجلس خود بران تا بیاییم و سخن تو بشنویم
نوح علیه السلام گفت وما انا و نیستم من بطارد المؤمنین راننده مومنان. ان انا نیستم من الا
نذیر مبین مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا. قالوا
گفتند کافران. لئن لم تنته یا نوح اگر باز نه استی ای نوح از آنچه میگویی یعنی از دعوت و انذار
لتکونن هر آینه باشی من المرجومین از راندگان یا از کشته شدگان بسنگ. قال گفت نوح علیه السلام
بعد از استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من ان قومی بدرستی که قوم من
کذبون تکذیب کردند و بدروغ نسبت دادند. فافتح پس حکم کن بینی و بینهم میان من و ایشان فتحا
حکم کردن ونجنی و باز رهان مرا از قصد ایشان. ومن معی و هر که با من بود. من المؤمنین از گرویدگان
فانجیناه پس باز رهانیدیم ومن معه و هر که با او بود. فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمیان و
حیوانات و اشتر و ماکولات. ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد الباقین پس از رهانیدن او دیگرانرا از قوم
او. ان فی ذلک بدرستی که صبر او در ایذاء قوم لایة هر آینه دلالتیست بر آنکه سبب موجب ظفر است
بیت کار تو از صبر نیکو تر شود. هر که شکیباست مظفر شود. وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام
مومنین گرویدگان بخدا و رسول او بلکه از امت او هفتاد تن ایمان آوردند که با وی در کشتی بودند
وان ربک و بدرستی که خداوند تو لهو العزیز اوست توانا بعقوبت کافران. الرحیم مهربان بر تاخیر
عذاب ایشان یا بتوفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بدیشان. کذبت بدروغ داشتند عاد
المرسلین قوم عاد فرستادگانرا و هر که یک پیغمبر را که منکر شود همه را منکر باشد. اذ قال لهم

نصف

یاد کن انکه کفت ایشانرا اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود علیه السلم را الا تتقون ایا پرهیز نمیکنید
و از عقاب الهی خایف نمیشوید انی لکم بدرستی که من شمارا رسول امین فرستاده امینم بر وحی
و رسالت فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید واطیعون و فرمان برداری
مرا در انچه بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه و نمی طلبم از شما بخواندن خود من اجر هیچ مزدی از
متاع مال دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مکر بر پروردکار اتبنون آیا بنا
می کنید بکل ریع بهر موضعی بلند ایة علامتی برای شما آینده و رونده تعبثون بازی میکنید بان
بنا یعنی بنایی سازید و در آن ساکن نمی شوید کویا که عبث است و کویند بر سر راهها خانه می ساختند
و در آنجا نشسته هر که بر ایشان کذشتی با او بازی کردندی مراد کبوترخانها است وتتخذون و فرا می کیرید
مصانع حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لعلکم تخلدون کویا که جاوید بود در ان
واذا بطشتم و چون سخت کیرید بطشتم جبارین سخت کیرید در حالتی که متکبرانید یعنی بی شفقت و نامهربان
چون انتقام می کشید فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و از سطوت جباری که نه لایق شماست بکذرید
واطیعون و مرا در پیغمبری فرمان برید که سود شما در ان است واتقوا الذی امدکم و بترسید از
آن خدای تعالی که مددکاری کرد شمارا بما تعلمون بانچه می شناسید از انواع نعمتها امدکم بانعام
امداد کرد شمارا بچهارپایان چون شتر و کاو و کوسفند تا از ایشان اخذ فواید میکنید وبنین و پسران
تا در همه حال یار و مددکار شما اید وجنات و بوستانها که از میوهای آن منتفع می شوید وعیون
و چشمهای آب کرم که مهم شما و نشو و نمای زرع با تمام رسد انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم
بر شما اکر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم روزی بزرک که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت
قالوا کفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلم سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت یا پند می
مرا ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندکان یعنی ما طریقه خود را از دست ندهیم ان هذا
نیست این کار که ما بر انیم از بت پرستی و تجبر و عمارت مرتفعه الا خلق الاولین مکر عادت پیشینان
از ما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدکان بدین عادتها فکذبوه پس تکذیب کردند رسالة
هود علیه السلم فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بباد صرصر ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد
لایة نشانه ایست دلالت کننده بر انکه عاقبت اهل تکذیب با عقوبت کنند وما کان و نبودند اکثرهم
بیشتر قوم عاد مومنین کرویدکان چه از ان قبیله با هود علیه السلم در حفظ و باقی در معرض سخط
وان ربک و بتحقیق پروردکار تو لهو العزیز اوست غالب که ان تکذیب کفار را باک ندارد الرحیم
مهربان که مومنان را از مهالک عقوبت بیرون آرد کذبت بدروغ نسبت داشتند ثمود المرسلین
قبیله ثمود فرستادکان خدای تعالی یعنی صالح و انبیای سابق برو اذ قال لهم یاد کن چون کفت ایشانرا
اخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابت صالح صالح بن زید الا تتقون ایا نمی ترسید از عذاب خدای تعالی
که بدو شرک می آرید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام امین مشهور بامانت و راستی
فاتقوا الله واطیعون پس بترسید از عذاب خدای تعالی و مرا فرمان برید وما اسئلکم علیه من اجر ان
اجری الا علی رب العالمین و نمی طلبم از شما بر خواندن خود هیچ مزدی نیست پاداش من مکر بر پروردکار عالم

اترکون

اتترکون فی ما ههنا امنین فی جنات در بوستانها وعیون و در انهارها وزروع و نخل طلعها هضیم
وتنحتون من الجبال و میتراشید از کوهها بیوتا فارهین خانهای واسع فاتقوا الله پس بترسید
از عذاب خدای تعالی و امل دور و دراز بیشی مکیرید و فرمان برید مرا در احکام ولا تطیعوا و طاعت مکنید
امر المسرفین فرمان کافران را که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر الذین یفسدون انانکه تباهی میکنند
فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد صالح علیه السلم کردند
وقصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد قالوا کفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلم انما انت
جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدکانی یعنی ترا بسیار جادو کرده اند تا عقل تو
مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مکر آدمی مانند بصورت بشریت از حقیقت حال وی
محجوب شده ندانستند که انسان و رای صورت چیزی دیکر است بیت چند صورت بینی ای صورت پرست
جای بی معنی است این صورت پرست درکذر از صورت و معنی نکر زانکه مقصود از صدف باشد کهر وچون قوم
ثمود وابسته صورت بودند و صالح علیه السلم را بصورت خود دیدند بهانه جویان کفتند تو مثل ما بشری دعوی
رسالت چرا می کنی چون ترک نمیکنی ودر دعوی خود مصری فات بایة بیار نشانه از خوارق عادات
ان کنت اکر هستی تو من الصادقین از راست کویان در دعوی خود صالح علیه السلم فرمود که شما چه می طلبید
ایشان اقتراح کردند که از این سنک معین ناقه بدین هیات بیرون آورد و چون مدعای ایشان حاصل
شد قال کفت صالح علیه السلم هذه ناقة این ناقه ایست که شما می طلبید لها شرب مر اورا نصیبی از آب
ولکم و مر شمارا شرب یوم معلوم النصیب روز دانسته شده یعنی یک روز آب از ان اوست و روزی
از ان شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید ولا تمسوها و مس مکنید ویرا بسوء ببدی یعنی قصد زدن
و کشتن وی مکنید اکر چنان کنید فیاخذکم پس بکیرد شمارا عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرک
است بزرک روز از جهت بزرکی عذابیست در وی فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین
پس کشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا کرفت ایشانرا عذاب موعود یعنی صیحه
ان فی ذلک بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لایة دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور ایات معجزه
موجب نزول عذابست وما کان و نبودند اکثرهم مومنین بیشتر قوم ثمود کرویدکان آورده اند که
از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده بودند و بس وان ربک و بدرستی که خداوندکار تو لهو العزیز
اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که بی استحقاق نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم
لوط علیه السلم یعنی اهل سو تفکات المرسلین پیغمبران را چون ابرهیم و لوط علیهم السلم اذ قال لهم چون کفت مر ایشانرا
اخوهم لوط اینجا مراد اخوت شفقت است الا تتقون ایا نمی ترسید از عذاب ارتکاب معاصی از خدای تعالی
انی بتحقیق که من لکم برای شما رسول امین رسولم امین در نصیحت و نیکخواه شمایم فاتقوا الله پس
بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظه وما اسئلکم علیه
و نمی طلبم شمارا بر پندی که میدهم من اجر هیچ مزدی تا بر شما کران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی
رب العالمین مکر بر تربیت کننده عالمیان اتاتون الذکران ایا می آیید بمردان من العالمین از عالمیان
خود مراد عز باینید یعنی میل میکنند بمباشرت ایشان وتذرون و میکذارید و دست باز میدارید

ما خلق آنچه که آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم
قوم عادون گروهی از حد درگذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا
گفتند قوم لوط در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی ای لوط بقبح غلامان و نهی از آن
لتکونن هر آینه باشی من المخرجین از بیرون کرده شدگان از میان ما اهل خود تفکم بدترین حالتی
مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط علیه السلام بتحقیق من لعملکم من القالین بر کار شما
از بغض کنندگانم پس روی از قوم بگردانید و آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من
باز رهان مرا و اهلی و کسان مرا مما یعملون از شامت آنچه می کنند فنجیناه پس نجات دادیم اورا
و اهله و اهل بیت او را اجمعین همه ایشان زن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند
الا عجوزا مگر پیره زن لوط علیه السلام که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن
زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضیم که بمن رسد آنچه بقوم من رسد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک
کردیم دیگران را وامطرنا علیهم و بارانیدیم بر ایشان مطرا بارانی که از سنگ بوده یا کبریت و آتش
فساء پس بد است مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند ان فی ذلک بدرستی که
در عذاب اهل موتفکه لآیة نشانه ایست بر عقوبت نافرمانی وما کان اکثرهم و نبود بیشتر آن قوم
مومنین گرویدگان دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح دو داماد وی و بقول بعضی بحضرت لوط علیه السلام نگرویده بودند
وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست که غالبست الرحیم مهربان که قبل از تنبیه و
ارشاد عذاب نکند کذب بدروغ داشتند اصحاب الایکة المرسلین یاران پیغمبران را و ایکه
بیشه بود بقرب عدن دران بیشه و اشجار و اثمار بسیار در میان طی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند
چهار هزار دیر داشتند شعیب و بلاد عزو و فا پس حق تعالی شعیب را علیه السلام بدیشان فرستاده چنانچه
با اهل مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشان را شعیب که ای قوم الا تتقون
آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک آرید انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین بامانت که جز
صلاح حال شما نخواهم فاتقوا الله پس بترسید از کفر و تکذیب و اطیعون و فرمان برید مرا در ترک
مناهی وما اسئلکم و نمی خواهم علیه بر تبلیغ وحی من اجر مزدی ان اجری نیست جزای من الا
علی رب العالمین مگر بر آفریننده عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمائید کیل را ولا تکونوا و مباشید
من المخسرین از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس
المستقیم بمیزان درست ولا تبخسوا الناس و کم مکنید اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان
ولا تعثوا و غلبه بتباهی مجوئید فی الارض در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین
در حالتی که قصد تباهی دارید واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خلقکم بیافرید
شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینان را قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو
من المسحرین از جادو شدگان یعنی بارها که ایشان را مرة بعد مرة جادوئی کرده اند تا حدی که اثر
عقل از تو محو شده یا آن آفریدگانی که ایشان را سحر باشد یعنی انسان که محتاج بطعام و شراب
وما انت و نیستی تو الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بما تفضل

میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وان نظنک که ما گمان بریم ترا لمن الکاذبین از دروغگویان
در دعوی خود فاسقط پس فرو آر و بیفکن یعنی خدا را بگو تا بیفکند علینا بر ما کسفا من السماء پاره
از آسمان که در و عذاب باشد ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان که بر ما عذابی فرو خواهد
آمد قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون بآنچه میکنید از عبادت اصنام
و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رساند و ذکر
امهال نخواهد بود بیت مهلت ده روزهٔ ظالم مبین فتنه بر بین دمیدنش در کمین اول حالتش همه عشرت است
و پایان آخر کارش همه سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند
حق تعالی هفت شبانه روز حرارت سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و
نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیادت میشد روی به بیشه نهادند هر یک بپای
درختی افتاده از گرما بجز بیشدند که ناگاه ابر سیاهی در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از درون وزیدن گرفت
اصحاب ایکه خوشدل شدند آواز دادند که باشند تا در زیر سایه پاره ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان
در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق تعالی فرمود فکذبوه پس
تکذیب کردند شعیب علیه السلام را فاخذهم پس فرا گرفت ایشان را عذاب یوم الظلة عذاب روز ظله و ظله در لغت
عرب سایه را بیابانست و آن ابر سیاه بر شکل سایه بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان
بغایت رسید حق تعالی کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در
زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد همه را هلاک کرد انه
بدرستی عذاب روز ظله کان بوده عذاب یوم عظیم عذابی روز بزرگ ان فی ذلک بدرستی که درین عذاب
که از ابر آمد از آتش سوزان بیرون آید لآیة هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وما کان و
نبودند اکثرهم مومنین بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد همه ایشان است چه فردی نیست که از
اهل ایکه بشعیب علیه السلام گرویده باشند بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وان ربک
و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب کننده انبیای بر اعدا الرحیم مهربان بر انبیا و تابعان
ایشان این آخر قصص هفت پیغمبر علیهم السلام است که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید المختار
صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحبه الابرار درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم
کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری صلی الله علیه و سلم کند البته معذب شود و ایشان را نیز بتکذیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم عذاب
خواهد رسید وانه بدرستی که قرآن لتنزیل رب العالمین فرو فرستاده پروردگار عالمیانست
نزل فرو فرستاد خدای تعالی به بقرآن عظیم الروح الامین جبرئیل علیه السلام را علی قلبک بر دل تو یعنی جبرئیل
علیه السلام تلقی کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون
الروح الامین خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل علیه السلام یا قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل وعای شد
و این بمثابه آنست که گویا بر دل تو آورده لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندگان بلسان عربی
مبین بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عربی هود و صالح و شعیب و اسماعیل بوده اند علی نبینا و علیهم السلام
وانه بدرستی که قرآن یا نعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لفی زبر الاولین در کتب پیشینان بوده در بعضی

تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی
و سخن ایشانرا که دران گفتندی قبول کردندی حجت میدانستند حق تعالی فرمود که • اولم یکن • آیا نیست
مر مشرکان قریش را • آیة • نشانه بر صحت قران یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم • ان یعلمه • انکه میدانند قران را بصفت
او یا پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بانعت او • علماء بنی اسرائیل • دانایان بنی اسرائیل از کتب سابقه گذشته اند و
شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تعین و تحقق آنست • ولو نزلناه • و اگر ما فرستادیم قرآنرا • علی بعض
الاعجمین • بر برخی ازانها که غیر عرب اند هم بلغت عرب • فقراه • هم بخواند آن اعجمی قرآنرا • علیهم • بر ایشان
و این دلیل زیادتی اعجاز قرآنست اعجمی کلام عرب که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند • ما کانوا
به • نبودندی ایشان بدان قرآن منزل • مومنین • ایمان آرندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم
عار است یا اگر قرآن را برای اعجمی بلغت غیر عربی منزل ساختیم کافران می گویند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن
در نمی یابیم • کذلک • همچنین • سلکناه • می آریم عناد و انکار را • فی قلوب المجرمین • در دلهای مشرکان مکه
لا یؤمنون به • نمی گروند بقرآن • حتی یروا • تا وقتی که ببینند • العذاب الالیم • عذاب دردناک را در دنیا
چنانچه امم گذشته بودیدند یا در قیامت • فیاتیهم • پس بیاید آن عذاب بدیشان • بغتة • ناگهان • وهم
لا یشعرون • و ایشان نداند وقت آمدن را • فیقولون • پس گویند • هل نحن منظرون • آیا هستیم ما
درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم • افبعذابنا • آیا بعذاب ما خود
یستعجلون • شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت
عذاب مهلت می طلبند • افرایت • آیا دیدی و دانستی که ما • ان متعناهم • اگر برخورداری دهیم ایشانرا
سنین • سالها و زندگانی بخشیم ایشانرا • ثم جاءهم • پس بیاید بر ایشان • ما کانوا یوعدون • آنچه بودند
که وعده داده شده بودند از عذاب • ما اغنی • دفع نکند • عنهم • ازیشان عذاب را • ما کانوا یمتعون
آنچه بودند که بران برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد
بود در کشاف آورده میمون بن مهران آرزومند لقای حضرت شیخ حسن بصری بوده رحمه الله روزی او را
در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیة برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون
گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی • بیت • جهان بیوفاست و مردم فریب • که از دل
رباید قرار و شکیب • مکن تا بجاهش نگردی اسیر • نیفتی بی مالش اندر زحیر • که آنم که مرا اندر آید ز راه
نه مالت کند دستگیری نه جاه • و ما اهلکنا • و هلاک نکردیم • من قریة • هیچ اهل دهی • الا لها • مگر
انکه اهالی آن • منذرون • بیم کنندگان بودند • ذکری • از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم
تا اهل آن دهها را دعوت کردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند
مستحق عقوبت گشتند • و ما کنا • و نیستیم ما • ظالمین • ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم و
در موضح آورده که قریش می گفتند که دیوی تعلیم دارد نزد محمد صلی الله علیه وسلم می آید و بروی قرآن میخواند حق تعالی
سخن ایشان فرمود که • و ما تنزلت • و فرو نیایند • به الشیاطین • بقرآن دیوان • و ما ینبغی • و نشاید و روا
نبود • لهم • مر ایشانرا آوردن قرآن • و ما یستطیعون • و نتوانند و قادر نباشند بر آنچه شهب و ملائکه
ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند • انهم • بدرستی که ایشان • عن السمع • از شنیدن کلام ملائکه • لمعزولون

دور کرده

دور کرده شدگانند و با کناره رفتگان • فلا تدع • پس مخوان مخاطب آن حضرتست صلی الله علیه وسلم و مراد غیر او هر یک
از امتان را میگویند مخوان و مپرست • مع الله • با خدای بحق • الها آخر • خدای دیگر • فتکون • باشی • من المعذبین •
از عذاب کرده شدگان • و انذر • و بیم کن خطاب خاص است بآن حضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید که بترسان از عذاب خدای تعالی
عشیرتک الاقربین • خویشان نزدیکتر خود را و آنحضرت بعد از نزول این آیة بر کوه صفا برآمد یک یک از ایشان را آواز کرد
و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را در زیر این کوه جمعی سوار اند مرا تصدیق می کنید گفتند آری فرمود که من
بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شد متفرق گشتند و ابولهب لعنه
با پلیدی وی بخاست • و اخفض • و فرو گیر • جناحک • بال خود را یعنی بهر یا بنور رز و اکرام کن • لمن اتبعک • مر آنکس را
که پی گیری کرده است • من المؤمنین • از گرویدگان • فان عصوک • و اگر نافرمانی کنند • فقل انی • پس بگوی که من • بری
بیزارم • مما تعملون • از آنچه شما میکنید مرا بآن مواخذه نخواهند کرد • و توکل • و توکل کن در کفایت مهمات خود • علی
العزیز • بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا • الرحیم • مهربان که تواناست بر نصرت اولیا • الذی یریک
آنکه می بیند ترا • حین تقوم • آن وقت که بر می خیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری • و تقلبک • و می بیند گشتن ترا
یعنی تصرف فرمودن • فی الساجدین • در میان نماز گذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان
میکنی • انه • بدرستی که خدای تعالی • هو السمیع • اوست شنوا بقول تو • العلیم • دانا به نیت تو • هل انبئکم • آیا
خبر کنم شما را • علی من تنزل • بر آنکه از مردمان فرو آیند • الشیاطین • دیوان قبل ازین که ذکر رفت تا باشد فرود
آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه وسلم جهة عدم تناسب و تجانس ایجابا میفرماید که • تنزل • فرو می آیند دیوان
علی کل افاک • بر هر دروغ گویی • اثیم • بزه کاری مثل کاهنان که ایشان • یلقون السمع • فرا میدارند گوش را بسخن
شیاطین و فرا می گیرند ازیشان اخبار دروغ و دیگر در وعظها بان اضافه می کنند • و اکثرهم کاذبون • و بیشتر ازیشان
بصفت کذب موصوف اند • و الشعراء • و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیة ثقفی • یتبعهم الغاون
پی روی ایشان می کنند سفیهای عرب یعنی رواة عصر ایشان در تبیین از علم الهدی نقل کرده اند که دو شاعر در باب حضرت
صلی الله علیه وسلم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند آیة در شان ایشان نازل شد • الم تر انهم
آیا نمی بینی که ایشان • فی کل واد • در هر وادی از فنون کلام • یهیمون • سرگردان میشوند چون نسبت و تشبیب و هزل
و مطایبه و طعن در انساب و مدح ناستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم ایشان و امثال آن • و انهم • و آنکه
ایشان • یقولون • میگویند • ما لا یفعلون • آنچه نمی کنند یعنی بفسق نا کرده گواهی میدهند و بیعتهای ناداده
بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار جاهلیه میکند بر بسیاری ازین مطلع شود در تفسیر گواشی آورده
که بعد از نزول این آیة حسان و ابن رواحه و جمعی از شعرای صحابه گفت که ادبی می ترسیم که بدین وصف بمیریم حضرت
صلی الله علیه وسلم گفت مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوید بر ایشان سخت تر
است از تیر و این آیة نازل شد که • الا الذین آمنوا • شنوع سفیهان و در هر وادی سرگردانند مگر آنها که ایمان
آوردند • و عملوا الصالحات • و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ستایش کردند و بهجو و مذمت کفار اشتغال
نمودند • و ذکروا الله • و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود • کثیرا • بسیاری یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و
توحید است و تحریص بر طاعت و تنبیه از غفلت • و انتصروا • و انتقام کشیدند از مشرکان • من بعد ما ظلموا • پس از آنکه
ستمدیده شده بودند بر هجا یعنی هجو ایشانرا بر ایشان رد کردند و حضرت صلی الله علیه وسلم حسان را گفت اهجوا المشرکین فان

جبرئیل بعد حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباجهٔ دیوان اول او آورده انکه هرچه قادر حکیم جل ذکره
در آیهٔ کریمه والشعراء یتبعهم الغاون شعرا را که سیاهان بحر شعر ند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انتما خته
گاه در غرقاب بجید و غایت و غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما
بسیاری از ایشان بواسطهٔ صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات نشسته
اند و بواسطهٔ بادبان واذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیهٔ نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است بیع
شاعر را گرچه غاوی خواند در قرآن خدای تعالی هست ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من · وسیعلم الذین ظلموا
و زود باشد که بدانند انانکه ستم کردند بکفر و افترا نسبت بشعر که بعد از موت · ای منقلب ینقلبون · بکدام مکان
باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود نعوذ بالله تعالی منه والله تعالی اعلم بالصواب

سورة النمل ثلث وتسعون ایات

بسم الله الرحمن الرحیم طس · در لباب
التفاسیر آورده که از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتداء کلام وانتهاء کلام است پس دلالت ایشان
بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سورهٔ شعرا و فتح سورهٔ نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس
الهی و سین و بسنای و عز نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله · تلک · این سوره
آیات القرآن · آیتهای قرآن است · وکتاب مبین · و آیتهای روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب
بر قرآن عطف الصفتین است بر یکی قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند · هدی ·
این کتاب راه نماینده است · وبشری · و مژده دهنده · للمؤمنین · مر گرویدگان را · الذین · آنانکه · یقیمون الصلوة ·
بپای میدارند نماز را بحدود ارکان · ویؤتون الزکوة · و می دهند اموال را بمستحقان · وهم بالاخرة · و حال آنکه
ایشان برای آخرت · هم یوقنون · ایشان بی گمان میشوند تکریر ضمیر اشارتست باختصاص ایشان در تصدیق
آخرت · ان الذین · بدرستی که آنانکه · لا یؤمنون · نمی گروند · بالاخرة · بسرای عقبی · زینا لهم · آراسته ایم برای
ایشان · اعمالهم · عملهای زشت ایشان را یعنی منتهای طبع ایشان کردانیده ایم صاحب عرایس آورده که در ایشان
امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت خوب می بینند این حکم حتم و طبع دارد · فهم یعمهون · پس ایشان
سرگردان میشوند در ضلالت خود · اولئک الذین لهم · آنانند که مر ایشانراست · سوء العذاب · بدی
عذاب در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر · وهم فی الاخرة · و ایشان در آن سرای دیگر · هم الاخسرون · ایشانند
زیان کارتر بسبب فوت ثوبت و استحقاق عقوبت · وانک · و بدرستی که تو · لتلقی القرآن · تلقین کرده میشوی قرآن
یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل علیه السلام که می آمد بتو · من لدن حکیم · از نزدیک خداوند راست کار · علیم · دانا
اذ قال · یاد کن چون گفت · موسی لاهله · موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقتی که از مدین بمصر راه گم کرده
بود و زنش را مخاض بدید آمده و سرما دریافته · انی آنست نارا · بدرستی که من دیدم آتش افروخته · ساتیکم
زود باشد که بیارم · منها بخبر · از ان آتش خبری یعنی از کسی که سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم · او اتیکم · یا بیارم
بشما · بشهاب قبس · شعلهٔ آتش فرا گرفته · لعلکم تصطلون · شاید که شما گرم شوید بآن آتش · فلما جاءها
پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام بآن نزدیک آن آتش نوری دید بی دخان و احراق افروخته از درخت سبز و
گویند آتشی بود محروق چون سایر آتشها در هر تندی چون موسی علیه السلام آنجا رسید · نودی · ندا کرده شد
ان بورک · بآنکه برکت داده باد · من فی النار · هر که مکان در آتش است یعنی در بقعهٔ مبارکه با هر که در طلب آتش

یعنی موسی علیه السلام · ومن حولها · و هر که گرد اگرد آتش است یعنی ملئکه · وسبحان الله · و بگو پاک است خدای
رب العالمین · پروردگار عالمیان از تشبیه آورده که چون موسی علیه السلام این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز
ندا آمد که · یا موسی انه · بدرستی که ندا زننده · انا الله العزیز · منم خدای غالب · الحکیم · حکم کننده بصواب
والق عصاک · و بیفکن عصای خود را · موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و آغاز رفتن کرد
فلما راها · پس چون موسی علیه السلام دید که عصا را که · تهتز · حرکت میکند و باضطراب بهر طرفی میرود · کانها
جان · گویا که ماریست باریک تیز رو در اول حالی چون ماران خورد می بود و در آخر اژدها شد و در تفسیر
ابو اللیث رحمه الله آورده که در ~~تفسیر ابو اللیث رحمه الله آورده~~ که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده
و بر هر وجه چون موسی علیه السلام آن صورت مشاهده نمود · ولی · روی بگردانید · مدبرا · در حالتی که گریزان بود از
خوف آن · ولم یعقب · و باز نگشت و بار دیگر ندا رسید که · یا موسی لا تخف · ای موسی مترس غیر از من · انی لا یخاف
بدرستی که من نترسم · لدی المرسلون · نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست
تا از آن بترسند و بباید ترسید ستمکارانرا · الا من ظلم · مگر کسی را که ستم کند · ثم بدل حسنا · پس بدل
کند و بجا آرد نیکویی · بعد سوء · بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه · فانی غفور · پس بدرستی که من آمرزنده
ام · رحیم · مهربان بر ایشان · وادخل یدک · و دست آر دست خود را · فی جیبک · در گریبان پیرهن
خود موسی علیه السلام آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن · تخرج · تا بیرون آید · بیضاء · سفید
و درخشنده · من غیر سوء · بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام دست در گریبان برد
و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیات را ظاهر کن · فی تسع آیات · در جملهٔ نه آیات که
معجزات تست و برو برسالت · الی فرعون وقومه · بسوی فرعون و گروه او · انهم کانوا · بدرستی که هستند
قوما فاسقین · گروهی بیرون آمده از دایرهٔ فرمان · فلما جاءتهم · پس چون بیامد بسوی فرعون و گروه او
آیاتنا · دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی علیه السلام · مبصرة · روشن و هویدا · قالوا · گفتند فرعونیان
هذا سحر مبین · این جادویی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر است · وجحدوا بها · و منکر شدند بدان
معجزها را · واستیقنتها · و بی گمان بودند آنها · انفسهم · دلهای ایشان یعنی یقین می دانستند که آنها
از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار می کردند · ظلما وعلوا · از روی ستمکاری و بزرگی و سرکشی · فانظر
کیف کان · پس بنگر چگونه بود · عاقبة المفسدین · آخر تباه کاران در دنیا که بآب غرق شدند و در عقبی باتش
خواهند سوخت · بیت · همه حالت مفسدان ناخوش است · سر انجام اهل فساد آتش است · ولقد اتینا · و بدرستی که
ما دادیم · داود · داود بن ایشا را · وسلیمان · و پسر او سلیمان علیه السلام را · علما · دانشی از احکام شرایع ما و در دی
گفته که علم کیمیا · وقالا · و گفتند بعد اعطاء علم · الحمد لله الذی · ستایش و سپاس آن خدای تعالی را که بسبب
دانش · فضلنا علی کثیر · بر بسیاری · من عباده المؤمنین · از بندگان گرویدهٔ خود · وورث سلیمان · و میراث
گرفت سلیمان علیه السلام · داود · از داود نبوت یا علم را و گفته اند ملک را با آنکه قایم مقام او باشد دون پسران
دیگر گویند داود را علیه السلام نوزده پسر بود هر یک داعیهٔ نبوت داشتند حق تعالی نامهٔ کرده از آسمان فرستاد و در و
چند مسئله یاد کرده و فرموده هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد و داود علیه السلام
فرزندان را جمع کرده و احبار و اشراف را حاضر کردانید و مسئلها بر فرزندان عرض فرمود که بگوید که نزدیکترین

چیزها کدام است و دورترین کدام و کدام است آنکه بدانش بیشتر و چیست آنکه وحشت او افزون تر و کدام دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده و کدام کار است که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد من جواب بگویم داود علیه السلام او را دستوری داد سلیمان علیه السلام گفت اقرب اشیا بآدمی آخرتست و ابعد اشیا آنچه میگذرد از دنیا و انس اشیا جسد انسانست با روح و اوحش بدنی خالی از روح است و قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیوة و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و این مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضایل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند داود علیه السلام ملک بدو تسلیم کرد دیگر روز وفات کرد سلیمان علیه السلام بر تخت نشست وقال و گفت یا ایها الناس ای مردمان علمنا آموخته شدیم منطق الطیر گفتار مرغان را هر جماعتی از طیور را آوازیست که بنی نوع انسانی از آن فهم معانی اعراض می کنند آنچه سلیمان علیه السلام را آموختند آن بود که فهم می کنید زبان از یکدیگر آواز اندکه روزی سلیمان علیه السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدای می کرد اصحاب خود را گفت می دانید که این بلبل چه می گوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا فاخته او را نداد و فرمود که کاشکی این خلایق مخلوق نشدی و هم از سلیمان علیه السلام منقولست که در بیان کبوتر خانگی میگوید که هر که رحم نکند بر و رحم نکنند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای یابید و حامد میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه و ارضه و قطا میگوید هر که خاموش میکند بسلامت میکند و طوطی میگوید وای بر آنکسی که مقصود و مطلوب او دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی الاعلی و صرد میگوید استغفار کنید ای گنهکاران و صدا میگوید کل شئ هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحان الله الخالق الدایم و غراب نفرین میکند بر عشار در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رضی الله عنهما که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که خروس از فریاد خود چه میگوید فرمود که اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید که بار خدایا لعنت بر دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام و سار میگوید خدایا از توقوت روز بروز میخواهم یا رازق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی العقعق دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان علیه السلام بود از آن سبب فرمود که علمنا منطق الطیر بما در آموختند زبان مرغان و اوتینا و داده شدیم یعنی ما را عطا کردند من کل شئ از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین او افزونیست آشکارا که بر هیچکس پوشیده نیست آورده اند که سلیمان علیه السلام را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی زر بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار کرسی از نقره و بر جانب راست سلیمان سی و پنج هزار منبر نهاده بودی علمای بنی اسرائیل و احبار ادمیان بران نشستندی و بر چپ او همین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سروی پر در پر بافتندی و احبار سخن گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان علیه السلام بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمان و جمع کرده شد برای سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از دیوان و الانس و آدمیان و الطیر و مرغان فهم یوزعون پس این لشکر را منع شدندی بوقت سیر او تا باز داشتندی بودندی تا همه در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودی

بلکه

بلکه خلیط و ربط ایشان بمرتبه بودی که هیچکس از لشکریان از مقر خویش و پیش نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ بوده بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و بهیمه وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم تخت او در میان بساط نهادندی و اشراف و اکابر بر کرسیها که بر حوالی تخت نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و بر روزی یکماهه راه بردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه می نموده میرفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی واد النمل بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که جنوبی طایفه است در آمدند قالت نملة گفت مورچه لنگ که او را منذره یا طاخیه یا جرمی نام بوده و دو بال داشت و بکشف ثعالبی آورده که برابر خروسی بود در بزرگی و در زاد المسیر آورده نجم گفته و در اخفاف مساوی گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بودی چون لشکر سلیمان علیه السلام دید بر بلندی بر آمد و گفت یا ایها النمل ادخلوا ای مورچگان درآئید مساکنکم در مسکنهای خود لا یحطمنکم باید که در هم نشکنند شما را سلیمان و جنوده سلیمان و لشکرهای او و مراد از نهی لشکر حطم مورچگانست از توقف بحیثیتی که عرصه تلف شوند وهم و لشکریان سلیمان لا یشعرون نمانند که شما را پایمال سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع حضرت سلیمان علیه السلام رسانید فتبسم ضاحکا پس تبسم کرد در حالتی که متعجب بود من قولها از گفتار این مورچه و گویند شادمان و خرم بود و باد در آن مقاله نمل آورده اند که او را طلبید و گفت که ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما من مهتر این قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن بود که بر زمین نشستند مراد من آن بود که مبادا نظر بدبدبه و کوکبه تو کنند و به نظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدا باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان کردند یا مملکت ترا ببینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مغضوب حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهار هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین می دادند اختیار نکردیم و بر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای تعالی حال ما را کسی نداند گفت یا نبی الله از عطاهای که الله تعالی ترا داده است یکی بگو گفت باد را مرکب من ساخته غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از ملک همه باد است در آید و نپاید و درین معنی گفته اند بیت نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام باخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد رفت سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام آورد قال رب اوزعنی گفت ای پروردگار من مرا الهام ده ان اشکر بانکه شکر گویم نعمتک التی آن نعمتها را که بمحض کرم انعمت علی انعام کردی بمن و علی والدی و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن راجع بوی بود وان اعمل صالحا و بانکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود ترضیه توسند ازرا و ادخلنی و در آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین در میان بندگان ستوده خود در بهشت در بحر الحقایق تشبیه میکند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمل شده به نفس لوامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بحواس خمس و اما تأمل درین قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسد ظاهرات بیت چون ندیدی دمی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را آورده اند که در همین

سفر بوادی بی آب رسیدند وقت نماز درآمد سلیمان علیه السلام خواست که وضو بسازد آب نبود و دلیل لشکر
بر آب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجهٔ در مظلهٔ
طیور بدید آمد آفتاب بروی و نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص درآمد. وتفقد الطیر و باز جست
مرغان را هدهد در میان ایشان نبود. فقال پس گفت مالی چیست مرا که در خیل الطیر. لا اری الهدهد نمی
بینم هدهد را یا چشمم بروی نمی افتد. ام کان یا هست من الغائبین از غایب شدگان این مجمع
لاعذبنه عذابا شدیدا هر آینه عذاب کنم او را. او لاذبحنه یا او را برای عبرت مرغانی دیگر سر ببرم
او لیاتینی بسلطان مبین یا بیاید بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده. فمکث پس درنگ کرد هدهد
غیر بعید نه زمانی دیر و زود باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبت آغاز نهاد. فقال پس گفت هدهد
احطت مشاهده کردم رسیدم. بما لم تحط به بانچیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده. وجئتک
و آمدم بتو. من سبا از شهر سبا که مارب گویند. بنبا یقین بخبر محقق یعنی از سبا خبری بتو آوردم
و خبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاهی خود و خوبی هوای آن
دیار تقریر کرد هوس تماشای آن نموده رفتم و دیدم سلیمان پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او چیست
گفت انی وجدت امراة بدرستی که یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار. تملکهم پادشاهی میکند اهل
سبا را. واوتیت و داده شده است آن زن. من کل شیء از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید. ولها
مر آن زن راست عرش عظیم تختی بزرگ است بنسبت با او یا بتختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز کرسی
یا هشتاد در هشتاد در عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر. وجدتها و یافتم آن
زن را. وقومها و گروه او را که از روی جهل. یسجدون للشمس سجده می کنند آفتاب را و می پرستند
من دون الله بجز خدای تعالی. وزین و بیاراسته است. لهم الشیطان برای ایشان شیطان. اعمالهم کردارها
ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه. فصدهم پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را عن السبیل
از راه. فهم پس ایشان. لا یهتدون راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد
الا یسجدوا تا سجده نکنند. لله الذی مر خدای تعالی را که بتوانایی. یخرج الخبء بیرون می آرد پوشیده را
فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میکرداند و نباتات از زمین
اخراج میکند. ویعلم و میداند. ما تخفون آنچه پنهان میدارند او دیگران در دلهای خود. وما تعلنون
و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب میخواند یعنی آنچه شما پنهان و آشکارا
کنید. الله خدای بحق. لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او. رب العرش العظیم آفریدگار عرش عظیم
است آن عرشی که محیط است بر هر هفت کرسی احاطه کرده آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با
عظمت این عرش چه تواند بود چه نسبت سها را با آفتاب درخشان. این سجدهٔ هشتم بقول امام اعظم
و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این را سجدهٔ سر خفی میخوانند و موضع سجود مختلف فیه است
بعضی از قراءت وما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد
سخن خویش باتمام رسانید. قال گفت سلیمان علیه السلام. سننظر زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن
اصدقت آیا راست گفتی. ام کنت من الکاذبین یا بودی از دروغ گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت

اذهب

اذهب بکتابی هذا ببر این نوشتهٔ مرا. فالقه الیهم پس بیفکن بسوی ایشان. ثم تول پس روی بگردان
عنهم از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن. فانظر پس بر بین و در نگر که ایشان. ماذا یرجعون بچه چیز
باز می گردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع می کنند و سخن را بچه قرار می نهند آورده اند بقصص
بر آنکه بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل بن مالک بود و حیل پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بودند
او را با جنی وصلت افتاد و قارعه جنیه و در عین المعانی بلقمه بنت شیصبان العفریت و بلقیس از و متولد
شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادر او از جن مددکاری کردند و برای او تختی ساختند
بزرگ و او با قوم خود آفتاب پرستیدندی چون هدهد خبر او بسلیمان علیه السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر
فرموده بهدهد داد تا بر ایشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و
ارکان دولت حاضر بودند بزیر تخت پروازکنان آمد مردمان در وی نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر
آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه گاه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد اندرون در آمد
و نامه بر سینهٔ وی افکند بلقیس برجست و نامه را بر داشت مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او
حاضر شدند و نامه در دست بیرون آورده متوجه ایشان شد. قالت گفت بلقیس یا ایها الملا ای گروه
اشراف انی القی بدرستی که افکنده شده است. الی بسوی من کتاب کریم نوشتهٔ بزرگ نامه را بزرگ گفت
باعتبار فرستنده او که بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورندهٔ آن مرغی بود و این امری غریب نزد ایشان است یا
بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در و طمع ملک نبود بلکه دعوت
بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همهٔ نامها باشد

بیت: ای نام تو بهترین سرآغاز. بی نام تو نامه چون کنم باز. آرایش نامهاست نامت. و آسایش سینها کلامت.

القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که نامه از که آورده اند فرمود. انه من
سلیمان بدرستی که این کتاب از نزدیک سلیمان است. وانه بدرستی که مضمون آن نامه اینست که
بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی بر من بزرگی کرده گردنکشی مکنید. واتونی و بیایید بمن
مسلمین گردن نهادگان و فرمان برداران چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود
وجازت الالفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان بگردید مضطرب و سراسیمه گشتند. قالت
گفت بلقیس یا ایها الملا ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان دولت
مملکت هر یکی بر ده هزار کس حکم می کردند. افتونی فتوا دهید مرا. فی امری در کار من و آنچه صلاح
و صواب باشد با من بگویید. ما کنت نیستم من. قاطعة امرا برنده و فیصل دهنده کاری. حتی
تشهدون تا شما نزد او حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت کاری نمیکنم. قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا
قوة ما خداوندان قوتیم. واولوا باس شدید و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت داریم
و هم لشکر و هم شجاعت. والامر الیک و کار مفوض است در رای رای تو. فانظری پس در نگر و ببین. ماذا
تامرین تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه. اگر جنگ خواهی بنبرد آوردیم دل دشمنان را بدرد آوریم. ور صلح جویی
ترا بنده ایم بتسلیم حکمت سر افکنده ایم. چون از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند نپسندید و گفت مرا مصلحت جنگ
نیست چو کار حرب دو روی دارد و اگر ایشان غالب آیند یا روا و الا ما عرصهٔ تلف میشود که قال الله تعالی

قالت

بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة چون درآیند بدهی یا بشهری که بقهر بگیرند
افسدوها تباه سازند یعنی خراب کنند وجعلوا اعزة اهلها عزیزان اهل آن ده را ذلیل گردانند اذلة
خوار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر گیرند وکذلک یفعلون و همچنین کنند تاکید قول اول است
وانی مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان علیه السلام و قوم او بهدیة هدیه که مقدمه
صلح است فناظرة پس نگرنده ام آنجا بم یرجع المرسلون بچه باز میگردند فرستندگان من اگر هدیه
من قبول کند ملک است و اگر نکند پیغمبر است در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید
و پانصد جاریه را بخلعتهای مردانه غلامان بر آراست و هزار خشت زرین و تاج مکلل بدر و یاقوت
و مقداری مشک و عنبر و حقه در و در ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمرو را با
یکی دیگر از اشراف قوم برفاقت سفیر کرد و فرمود که ای منذر نکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بترسی
که او پادشاه است و اگر بتازه رویی و خوشخویی با تو سخن گوید بدانکه پیغمبر است و دلیل دیگر بر نبوت
آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و جوهر ناسفته را سوراخ کند و مهره کج را رشته کشد ایشان
هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت احوال عرض کرد سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتهای زر و
نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و در وقت رسیدن منذر
مراکب بری و بحری بر جانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام
جداگانه صف برکشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک در هزار قرن
مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود منذر چون بکنار میدان رسید و آن فرش و میدان و اساس و آرایش
دید از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید با روی تازه تبسم کرد و پرسش
و فرمود که حقه را بیار که در و در ناسفته و کج سفته است پس ارضه را فرمود که در ناسفته را سوراخ کرد و
دود را حکم کرد تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وی کشید و آب طلبید
غلمان و جواری را فرموده که از غبار راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن
آغاز کردند و زنان از دستی بر دستی دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز نمود و هدیه ایشان
رد کرد چنانکه حق سبحانه وتعالی فرمود فلما جاء سلیمان پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس با هدیه او
قال اتمدونن بمال گفت مدد می دهید بمال و حال آنکه مال من از همه بیشتر است فما آتانی الله
پس آنچه که خدای تعالی مرا داده ملک و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهتر است از آنچه بشما داده از متاع
دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جزئیات دنیا
مطمح نظر همت ما نیست بیت آنکه بر پا زکند جا بعلوی چو همای دنیا اندر نظر همت او مرداریست
ارجع ای رسول باز گرد الیهم بسوی ایشان یعنی بلقیس و قوم او و بگو بیایند و اگر نیایند فلنأتینهم
بجنود پس هر آینه بیاریم بر ایشان لشکرها که از غایت قوت و کثرت لا قبل لهم بها طاقت مقاومت
نباشد ایشان را بآن لشکرها ولنخرجنهم و هر آینه بیرون کنیم ایشان را منها از بلده سبا اذلة در حالتی
که بی حرمت و بی عزت باشند وهم صاغرون و ایشان خوار شدگان باشند و اسیران منذر باز
گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه نموده و تخت خود را در خانه مضبوط ساخته نگاه بانان

برکاشت و در خانه مقفل کرده کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان علیه السلام گشت دیوان خبر
یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بتزویج او میل میکند
و او سلیمان را علیه السلام بر سرایر جن اطلاع دهد و کارها بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر کمال و
جمال او تا عیب بلقیس در دل او نشسته برو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت سلیمان علیه السلام آمده
بموقع عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از نهج صواب منحرف می گردد و پایها او
مانند سم حمار است انگشت ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد و خواست که عقل او در آزمایش
بر آید قال یا ایها الملأ گفت ای گروه بزرگان ایکم کدام شما یأتینی بعرشها می آرد تخت بلقیس را
قبل ان یأتونی پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین مسلمان بوده چه هرگاه مسلمان آمدند گرفتن تخت او را
روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود که تغییر دهد و از وی پرسد که سریر تو هست یا نه و جواب آن بر عقل
آن وقوف یابد قال عفریت گفت دیو پلید ناخوش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به
بیارم بتو آنرا قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک از مقام خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام
تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وانی علیه و بدرستی که من بر حمل آن لقوی امین توانا و امینم بر جواهر
او یعنی در آن خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود که زودتر از این خواهم قال الذی عنده
گفت آنکسی که نزدیک او بود علم دانشی من الکتاب از کتاب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم
دانسته و آنکس خضر بود علیه السلام یا منبه که ابو القبیلاست و در تیسیر آورده که بنو منبه این ادعا دارند که من
عنده علم الکتاب بدر ماست و گفته اند حضرت سلیمان علیه السلام با مردی مستجاب الدعوة که او را ملیخا گفتندی
یا ذوالنون یا اسطوع یا ملک موید سلیمان علیه السلام بوده یا ملکی که دفتر مقادیر در دست او بوده یا جبرئیل علیه السلام
و بدان تقدیر که یکی از ملکه باشد که مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا وزیر سلیمان
بود گفت انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد پیش از آنکه گردد الیک بسوی تو
طرفک چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر گردانم سلیمان علیه السلام دستوری
داد و بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم و بقول بعضی یا ذوالجلال والاکرام و بهر تقدیر که ذکر رفت تخت
بلقیس در موضع خود فرو رفت بزمین و طرفة العین را پیش تخت سلیمان علیه السلام از زمین برآمد و در وسیط
آورده که حق تعالی او را آنجا اعدام کرد و نزد سلیمان علیه السلام ایجاد فرمود فلما رآه پس آن هنگام که سلیمان علیه السلام
دید آن تخت را مستقرا عنده قرار یافته نزدیک او قال هذا گفت این کرامت من فضل ربی از فضل
آفریدگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا ءاشکر آیا شکر میگذارم ام اکفر یا ناسپاسی پیش
می آرم ومن شکر و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را فانما یشکر لنفسه پس جز این نیست که
سپاس داری میکند از برای نفس خود چه شکر موجب ازدیاد نعمت و سبب دوام آنست ومن کفر و هر که کفران
ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی بی نیاز است از شکرگذاری و ناسپاسی مردمان کریم
کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکروا گفت سلیمان علیه السلام بگردانید لها برای بلقیس عرشها
تخت او را یعنی هیئت و شکل او را تغییر دهید بر آن وجه که اعلی او را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهر را
تبدیل کنید اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما بعد از سوال او اتهتدی

ایا راه می یابد · ام تکون من الذین لا یهتدون · یا خود میباشد از انانکه نمایند تمیز ونمی شناسند · فلما جاءت · پس آن هنگام آمد بلقیس نزد سلیمان علیه السلام وتخت او پیش تخت سلیمان علیه السلام نهاده بود قیل کفتند اورا · اهکذا عرشک · ایا همچنین است تخت تو · قالت · کفت بلقیس کانه هو · کوییا که این آنست جزم نکفت که هو ازجهة انکه احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او واین کمال عقل بود · واوتینا العلم · وداده اند مارا علم بر قدرت الهی وصحت نبوت · من قبلها · پیش ازین معجزه · وکنا مسلمین · وهستیم ما کردن نهادکان حکم ویرا · وصدها · وبازداشت خدای تع بلقیس را بمدد توفیق · ما کانت تعبد · ازان چیزی که بود که میپرستید اورا · من دون الله · بجز خدای تع یعنی افتاب را · انها کانت · بدرستی که بلقیس بود · من قوم کافرین · از قوم ناگرویدکان آورده اند که سلیمان علیه السلام جهة امتحان پای وی فرمود تا قصری بنا کردند وزمین انرا از ابگینه سفید ساختند ودر زیر ان آب روان کرده وود داورده وماهیان را در آنجا افکندند چنانچه صحن آن خانه آب می نمود پس سریر سلیمان علیه السلام درمیان قصر نهادند وبلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسید · قیل لها · کفتند مر اورا · ادخلی الصرح · درای در ساحت این قصر · فلما رأته · پس چون بدید قصر را · حسبته لجة · پنداشت آنرا آب بسیار · وکشفت · وبرکشید دامن جامه را · عن ساقیها · از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان علیه السلام دید که پای او وپای ادمیان میماند · قال · کفت سلیمان علیه السلام انه صرح ممرد من قواریر · بدرستی که این قصر املسیست از آبکینه · قالت رب · کفت بلقیس که ای پروردکار من انی ظلمت نفسی · بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بپرستش آفتاب · واسلمت · واسلام آوردم · مع سلیمان · با سلیمان علیه السلام یعنی بدست او وتسلیم شدم · لله · مر خدای را عز وجل · رب العالمین · پروردکار عالمیان ودر تزویج سلیمان علیه السلام ویرا وحال کار او سخن بسیار کفته اند در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که هدهد مانند است بقوة مفکره وسبا بمدینه جسد وسلیمان بدل وبلقیس بنفس ومن عنده علم الکتاب بعقل فعال وعرش بلقیس بطبیعت بدنیه وتطبیق حکایت مفوض بفهم درست

بیت

انکس که بشهر آشنا نیست · داند که متاع ما کجا نیست

ولقد ارسلنا · وهر اینه ما فرستادیم · الی ثمود · بسوی قبیله ثمود · اخاهم صالحا · برادر ایشان صالح علیه السلام را · ان اعبدوا الله · با نکه بپرستید خدای را عز وجل · فاذا هم فریقان · پس انکاه ایشان دو کروه شدند مومن وکافر · یختصمون · بر جنک وخصومت درآمدند بایکدیکر ومخاصمت ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته وچون کافران بوقت خصومت ملزم شدند کفتند بیا ای صالح مارا وعید کردی از عقوبت · قال یا قوم · کفت صالح علیه السلام ای کروه من · لم تستعجلون بالسیئة · چرا شتاب می کنید بنزول عذاب · قبل الحسنة · پیش از توبه یعنی تاخیر می کنید دران آورده اند که ثمودیان کفتند که چون عذاب ببینیم انکاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود که · لولا تستغفرون الله · چرا استغفار نمیکنید وبایمان وتوبه از خدای تع آمرزش طلبید · لعلکم ترحمون · شاید که شما رحم کرده شوید وعذاب فرو نیاید · قالوا اطیرنا · کفتند فال بد کرفتیم · بک · بتو · وبمن معک · وهر که با تست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کردی محن روی بما اورده وجدایی درمیان ما افتاده آورده اند · قال طائرکم · کفت صالح که فال شما از خیر وشر عند الله · نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب نزدیک خدای تع بحکم ازلی وبجهة همین مبدل نکردد

بیت

قلم بنیک وبدخلق درازل رفته است · بجفت وکوی خلایق دکر نخواهد شد

بل انتم · بلکه شما

قوم

قوم تفتنون · کروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت ونکبت وسختی وآسانی · وکان فی المدینة · وبودند در شهری که صالح علیه السلام می بود از زمین حجر · تسعة رهط · نه نفر از اشراف قوم واشرار قوم ایشان ازجهة قدار بن سالف ومصدع همین هردو کویند نام او در مهجع بوده ومباشر عقر ناقه بودند · یفسدون · تباهی میکردند بکفر ومعاصی · فی الارض · در زمین حجر · ولا یصلحون · وبصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند · قالوا · کفتند بایکدیکر · تقاسموا بالله · وحال انکه سوکند خورده بودند بخدای تع یعنی بعد از سوکند کفتند که · لنبیتنه · هر اینه شبخون میکنیم بصالح · واهله · وکسان وی · ثم لنقولن · پس میکوییم · لولیه · ولی خون اورا یعنی اکر از ما بپرسند که صالح را که کشته است کوییم · ماشهدنا · حاضر نبودیم ما · مهلک اهله · هلاک کردن کسان اورا وحفص بکسر لام خواند یعنی ما در هلاک موضع ایشان نبودیم پس اهلاک ایشان چه خبر داشته باشیم · وانا لصادقون · وبدرستی که ما از راستکویانیم · ومکروا مکرا · ومکر کردند قوم صالح مکر کردنی · ومکرنا مکرا · ومکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزا بدیشان رسانیم با نکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم · وهم لا یشعرون · وایشان آکاه نبودند وشعور نداشتند بان آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری وشبها آنجا نماز کذاری وایشان نه تن کفتند که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیکر است ما پیش ازان بصالح علیه السلام بسازیم پس اول شب بدان غار درآمده در کمین نشستند تا چون صالح علیه السلام درآید بکشندش ناکاه سنکی بدیشان فرود آمد همه را در زیر غار کرفت ودر غار پوشید وایشان در آنجا هلاک شدند وباقی کفار بصیحه جبریل علیه السلام بمردند · فانظر کیف کان · پس بنکر که چکونه بود · عاقبة مکرهم · سرانجام مکر ایشان · انا دمرناهم · وبنکر که ما هلاک کردیم ایشان نه تن را در غار · وقومهم · وباقی قوم ایشان را · اجمعین · همه بصیحه · فتلک بیوتهم · پس آنست که خانهای ایشان در زمین حجر بنکرید آنرا · خاویة · در خالی وخرابست · بما ظلموا · بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند · ان فی ذلک · بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم · لآیة · هر اینه عبرتیست · لقوم یعلمون · مر کروهی را که دانند وبدان متعظ شوند · وانجینا الذین امنوا · وبرهانیدیم انانرا که کرویدند بصالح علیه السلام · وکانوا یتقون · وبودند پرهیز کنندکان از کفر ومعاصی وبدان سبب نجات یافتند · ولوطا · ویادکن لوط بن هاران را · اذ قال · چون کفت · لقومه · مر قوم خود را · اتاتون الفاحشة · ایا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه · وانتم تبصرون · میدانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیکر که مباشرت آنرا بطریق اعلان می کنید وآن افحش است · ائنکم · ایا شما · لتاتون الرجال · می آیید بمردان · شهوة · از روی شهوت · من دون النساء · بجز زنان که برای شهوت مخلوق شده اند · بل انتم · بلکه شما · قوم تجهلون · کروهی که نمیدانید عاقبت فعل خود را

الجزء ٢٠

فما کان · پس نبود · جواب قومه · جواب قوم لوط علیه السلام · الا ان قالوا · مکر کفتند با یکدیکر · اخرجوا آل لوط · بیرون کنید کسان لوط را · من قریتکم · از ده خود که سدوم است · انهم · بدرستی که ایشان · اناس یتطهرون · میدانند که پاکیزکی می کنند یعنی خود را پاک میدانند ومارا پلید میخوانند · فانجیناه · پس نجات دادیم ما لوط را علیه السلام · واهله · وکسان اورا یعنی دختران اورا · الا امراته · لیکن زن او · قدرناها · قضا کردیم بودن اورا · من الغابرین · از باقی ماندکان در عذاب · وامطرنا · وبارانیدیم · علیهم · بر ایشان بعد از زیر وزبر شدن موتفکات · مطرا · بارانی از سنک

فساء. پس بد بارانی است. مطر المنذرین. باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند. قل الحمد لله
گفتیم لوط را که بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره. وسلام علی عباده. وسلام بر بندگان او
الذین اصطفی. آنانکه برگزید است ایشان را بعصمت نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت
واضح آنست سا مور محمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که چون حق تعالی درین سوره که قصها دال است
بر کمال قدرت چون قصهٔ موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصهٔ سلیمان علیه السلام و مشتمل است بر
هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصهٔ صالح و لوط علیهم بوی فرستاد و وقوف بران نعمتی بزرگ است پس وی را
بحمد الهی امر کرد و بر سلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابهٔ کبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم و یا اهل قرآن یا علما
مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی است
از فکر خلایق امروز ایشان سلام بواسطه شنوند و فردا بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم. بیت
هر بنده که او گشت مشرف بسلامت. البته شود خاص بتشریف سلامت. لطفی کن و بنواز دلی را بسلامی
زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت. آلله. آیا خدای بحق. خیر. بهتر است. اما یشرکون. یا آنکه انباز
گیرند مشرکان آیا شریکان عاجز که میگیرند بهتر است. ام من خلق السموات والارض. یا آنکس که بیافرید بقدرت
آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند. وانزل لکم. و فرو فرستاد برای شما. من السماء. از آسمان
و یا از جانب ابر. ماء. آبی. فانبتنا. پس برویانیدیم. به. بدان آب. عدول از غیبت به تکلم برای تاکید
اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانائیم و بس که برویانیم باب باران. حدائق. بوستانهای دیوار
است. ذات بهجة. خداوند خوبی و خرمی یعنی خداوند آراسته و زیبا. ما کان لکم. نیست و نرسد شما را
ان تنبتوا. آنکه برویانید. شجرها. درختان آن بوستانها را. ءاله. آیا هست یا نیست معبودی. مع الله
با خدای بحق که یاری دهند او را درین افعال زیرا که او منفرد است بخلق و تکوین. بل هم. بلکه مشرکان. قوم
یعدلون. گروهی اند که میل میکنند از راه توحید بشرک می آرند بخدای تعالی و او را عدیل اثبات میکنند
امن جعل الارض. آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را. قرارا. قرارگاه آدمیان و دواب
وجعل خلالها. و پیدا کرد. در میانهای زمین. انهارا. جویهای آب. وجعل. و بیافرید برای استحکام زمین
لها رواسی. کوههای بلند که در معادن مکون گردد و از حضیض و چشمها مترشح گردد. وجعل
وگردد. بین البحرین. میان دو دریا عذب و مالح یا دو اقلیم فارس و روم. حاجزا. مانعی که بیکدیگر نشوند
ءاله. آیا هست خدای یعنی نیست. مع الله. یا الله که در آفرینش اشیا ممد او باشد. بل اکثرهم. بلکه
بیشتر اهل شرک. لا یعلمون. نمیدانند قدر و حقیقت را در خلق اشیا لاجرم بشریک قائلند و او را شریک
ناتوان ایشان بهتر است. امن یجیب المضطر. آیا کسی که اجابت کند درمانده را. اذا دعاه. چون
بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ اهلیت و وسیله نباشد مگر حق تعالی و گویند مضطر
کسی است که دل او از هستی خود برداشته باشد چون غریق یا گم شده در بیابان یا بیمار نا امید. صحبت شیخ
داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن از برای من شفای. شیخ گفت تو دعا
کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق تعالی نیاز
بیچارگان دوست میدارد. بیت. ان نیاز مریمی بوده است و درد. کان چنان طفلی سخن آغاز کرد. هر کجا

دردی

دردی و درد آنجا بود. هر کجا فقری نوا آنجا رود. پس حق تعالی از روی نیاز به که عمری بی نیازانه نماز
پس چون نیاز مند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت کند البته. ویکشف السوء. و بر دارد بدی را یعنی دفع
کند از و آنچه او را بد آید. ویجعلکم. آیا بهتر از آن خدای که گردانید شما را. خلفاء الارض. خلیفگان
در زمین یعنی جانشینان پیشینیان ساخت شما را و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آورد. ءاله مع الله. آیا
خدای دیگر است با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید که بود. قلیلا ما تذکرون. اندک
می پذیرید یا خدا را اندکی یاد میکنند و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمیکنند خدا را و پرستش
بتان میکنید آیا ایشان بهترند. امن یهدیکم. یا کسی که راه می نماید شما را. فی ظلمات البر والبحر. در تاریکیهای
بیابان و دریا. ومن یرسل الریاح. و کسی که فرستد بادها را. بشرا. مژده دهندگان. بین یدی رحمته. پیش از
رحمت او که باران است. ءاله مع الله. آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق نتواند بود. تعالی الله. بزرگست و برتر
عما یشرکون. از آنچه انباز می گیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک
بهتر باشد. امن یبدؤا الخلق. یا آنکه بیافرید خلق را و از عدم بوجود آورد. ثم یعیده. پس باز آورد او را بعد
از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در روز قیامت. ومن یرزقکم. و آنکه روزی دهد شما را. من السماء. از
آسمان بباران. والارض. و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد. ءاله. آیا هست
خدای تعالی. مع الله. شریکی با خدای تعالی که این کارها تواند کرد. قل هاتوا. بگو بیارید. برهانکم. حجت خود را
بر آنکه کسی غیر الله برینها قدرت دارد. ان کنتم. اگر هستید شما. صادقین. راست گویان در آنکه الهی دیگر هست چو
کمال قدرت از لوازم الوهیت و آن غیر حق را ثابت نیست. قل. بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم. لا یعلم. نمیدانند. من فی
السموات والارض. هر که در آسمان و زمین است. الغیب. نا آمده و پوشیده. الا الله. مگر خدای تعالی میداند
پس چنانچه قدرت کامله مخصوص او ست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد. وما یشعرون. و نمیدانند مشرکان
ایان یبعثون. که کدام وقت برانگیخته خواهند شد. بل ادارک. بل بمعنی هل است و در لباب گوید یعنی امر و بر هم
نقد بر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد. علمهم. دانش ایشان. فی الاخرة. در وقوع یعنی
ندانستند آخرت را کما ینبغی. بل هم. بلکه ایشان. فی شک. در گمانند. منها. از وقوع آن. بل هم. بلکه ایشان در آخرت
عمون. نابینایانند یعنی چشم و دل ایشان از مشاهدهٔ دلایل بعث و حشر پوشیده. وقال الذین کفروا. و
گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت. ءاذا کنا ترابا. چون گردیم ما خاک. وآباؤنا. و پدران
ما نیز خاک شوند. ائنا لمخرجون. آیا ما بیرون آورندگانیم از گورها و بدر آمدن از مضیق فنا و در آمدن بسعت حیات
لقد وعدنا. بدرستی که وعده داده شده ایم. هذا. این حشر و نشر. نحن وآباؤنا. ما و پدران ما. من قبل. پیش
از وعدهٔ محمد صلی الله علیه وسلم یعنی همه انبیا را این وعده دادند بتحقیق نه انجامید. ان هذا. نیست این وعده. الا اساطیر
الاولین. مگر افسانهٔ پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخنیست بی حقیقت. قل سیروا. بگو بروید
فی الارض. در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات. فانظروا کیف کان. پس بنگرید
که چگونه بود. عاقبة المجرمین. سرانجام گنهکاران. ولا تحزن. و اندوهناک مشو ای محمد صلی الله علیه وسلم. علیهم
بر اعراض مشرکان. ولا تکن. و مباش. فی ضیق. در تنگدلی. مما یمکرون. از آنچه ایشان مکر کنند که ثبات عصمت
من و نگاه داشت تو متکفلم. بیت. غم مخور یارا که غم خوارت منم. و ز همه بدها نگهدارت منم. از تو گر اعدا بر تابند روی

این جهان و آن جهان یاد دهم. ویقولون. و میگویند کافران. متی هذا الوعد. کجاست و کی خواهد بود این
عذاب موعود. ان کنتم. اگر هستید شما. صادقین. راست گویان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او بند که پیوسته کفار
تحذیر میفرمود. قل عسی ان یکون. بگو شاید آنکه بحکم الهی. ردف لکم. پیوسته بشما و از پی در آید شما را. بعض
الذی. بعض الذی برخی از آنچه. تستعجلون. شتاب می‌کنید نزول و حصول آنرا و آن عذاب روز بدر بود با قحط و غلا
وان ربک. و بدرستی که پروردگار تو. لذو فضل. خداوند فضل و رحمتست. علی الناس. بر مردمان که تعجیل نمی
کنند در عقوبت ایشان در معاصی. ولکن اکثرهم. ولیکن بیشتر ایشان. لا یشکرون. سپاس داری نمی کنند نعمت
تاخیر عذاب را نمی شناسند. وان ربک. و بتحقیق که پروردگار تو. لیعلم. هر آینه میداند. ما تکن. آنچه پوشیده شد
صدورهم. دلهای کفار از حسد و حقد بر تو. وما یعلنون. و آنچه آشکارا می‌کنند از تکذیب و عداوت. وما من
غائبة. و نیست پوشیده از حوادث و نوازل. فی السماء والارض. در آسمان و زمین. الا فی کتاب مبین.
مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ. ان هذا القرآن. بدرستی که این قرآن. یقص علی بنی اسرائیل
میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان. اکثر الذی. بیشتر از آن چیزی که از جهالت. هم فیه
ایشان در آن چیز. یختلفون. اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخنان می‌گویند چون تشبیه یهود و تنزیه
نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علیه السلام. وانه. و بدرستی
که قرآن. لهدی. راه نمونی است. ورحمة. و بخشایش. للمؤمنین. مر گرویدگان را چو ایشان منتفع اند بدان
ان ربک. بدرستی که خداوند تو. یقضی. داوری کند. بینهم. میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل. بحکمه. بحکم راست
و درست خود. وهو العزیز. و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد. العلیم. اوست دانا بحقیقت آنچه حکم
میکند. فتوکل. پس توکل کن. علی الله. بر خدای تعالی و از دشمنی معاندان باک مدار. انک. بدرستی که تو علی الحق
المبین. بر راستی و روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست است. انک. بدرستی که تو. لا تسمع الموتی. سخن
نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفره و هم سخن نمی توانند کرد. ولا تسمع الصم الدعاء. و نمی توانی
شنوانید کران را آواز خواندن. اذا ولوا. و چون برگردند. مدبرین. پشت برگردانندگان
یعنی ایشان را گوش دل کر است و از استماع قرآن اعراض می‌کنند و روی بر می‌گردانند پس مشابه
کران باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند و در آن محل استماع آن مشکلتر
و رمز و اشارت نیز نمی‌بیند که فهم کند. وما انت. و نیستی تو. بهادی العمی. راه نماینده کوران. عن ضلالتهم
از گمراهی ایشان چو هدایت حاصل نمیشود الا بصیر را و بصیرت ایشان ندارند. ان تسمع. نشنوانی تو الا من
یؤمن. مگر کسی که بگرود. بآیاتنا. بسخنان ما. فهم مسلمون. پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان
و متخصصان عالم ایشانند. بیت: گوش باطن نهاده بر فرمان. دیده دل گشاده بر عرفان. زنده از نفحهای گلشن
قدس. معتکف در فضای مقصد انس بوده اند و طایفه لاشی بقل الله ثم ذرهم فی. واذا وقع القول. و چون
واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب. علیهم. بر آدمیان وقتی که دست از امر بمعروف
و نهی منکر باز دارند. اخرجنا. بیرون آریم. لهم. برای ایشان. دابة من الارض. جنبنده از زمین. تکلمهم
سخن گوید با ایشان. ان الناس. بانکه مردمان. کانوا. هستند. بآیاتنا. از سخنان ما از وعد و وعید
و حشر و نشر و بآیات قدرت دلایل حکمت یا. لا یوقنون. یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند باید دانست

خروج دابة الارض نشانه ایست از علامت قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا رسد حق سبحانه
دابة الارض از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح علیه السلام از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در
حدیث امده است که خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام در پیش بود آن یکدیگر
در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعض ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعات اول آیات سماوی طلوع شمس
بود از مغرب و اول ارض از زمین دابه و آن جانوریست طول او هشت گز و چهار قایمه دارد و او را ذنب
باشد و دو بال دارد و در تیزی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی
مردم باشد اما در غایت زشتی و درخشندگی و در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنه نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد
و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او مانند گوش فیل و شاخ آن مانند شاخ گاو کوهی
و لون او مثل لون پلنگ و گردن او مثل گردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلوش چون
پهلوی یوز و دمش چون دنبه غوج و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا و مروه یا کوه اجیاد یا
وادی از وادیه تهامه یا بحر سدوم و در حدیث آمده اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام و در کتاب علامات
الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم می نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود
و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر آنند که جز و سر و گردن او از زمین بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان
علیهما السلام با او بود روی مؤمنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد
روی ایشان سیاه شود و کس نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی شود و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند
بلکه سفید روی را میگویند ای بهشتی و سیاه روی را میگویند ای دوزخی و از بیست که بعضی معنی آیت برین
وجه گفتند که چون واقع شود قول ما بتمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم. ویوم
نحشر. و یاد کن روزی را که حشر کنیم. من کل امة. از هر امتی. فوجا. گروهی را که رؤسا و اشراف باشند. ممن
یکذب. از آنها که تکذیب می‌کنند. بآیاتنا. بآیات کلام ما بدلایل قدرت ما. فهم یوزعون. پس ایشان باز داشته
می‌شوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان می رسند. حتی اذا جاؤا. تا چون بیایند بمحشرگاه. قال اکذبتم
گوید خدا آیا بدروغ داشتید. بآیاتی. آیتهای مرا در اول حال. ولم تحیطوا. و احاطه نکردید. بها. بدان
آیتها. علما. از جهت دانش یعنی در آن آیتها تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید. اماذا کنتم تعملون. یا آن
چه چیز بود که شما بودید که می‌کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید. ووقع القول. و واقع شود
قول یعنی فرود آید عذاب. علیهم. بر ایشان. بما ظلموا. بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند. فهم لا ینطقون
پس ایشان سخن نمیگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعقوبات نامتناهی. الم یروا. آیا ندیدند و ندانستند
منکران حشر. انا جعلنا اللیل. آنکه گردانیدیم شب را. لیسکنوا فیه. تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحت
والنهار مبصرا. و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند. ان فی ذلک. بدرستی که در این تعاقب
نور و ظلمت بر وجهی مخصوص. لآیات. هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور. لقوم یؤمنون. مر گروهی را که
تصدیق کنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات
و همواره ابدان موتی بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و
زندگی. ویوم ینفخ. و یاد کن روزی را که دمیده شود. فی الصور. در صور. ففزع من فی السموات. بترسد
هر که در آسمانهاست. ومن فی الارض. هر که در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع

يعني البته بوقت نفخ صور ترسناك خواهند بود اهل آسمان و زمين . الا من شاء الله . مگر آنكس كه خواهد
خداي تعالى يعني خزنهٔ بهشت و دوزخ باشد يا اسرافيل كه نافخ است يا جبار ملك مقرب كه جبريل است و ميكائيل
و اسرافيل و عزرائيل اند كه او را در طور صعقه بود و در تيسير گويد كه آن ادريس است عليه السلام . وكل . و همهٔ مردمان
اتوه . آيندگانند بموقف و حفص آتوه خوانده بصيغهٔ جمع ماضي و بمعني مستقبل دانند يعني همه بيايند بعرصگاه
داخرين . خوار شدگان . وترى الجبال . و بيني كوهها را در آن روز . تحسبها جامدة . پنداري آن استاده
برجاي . وهي . و حال آنكه آن جبال . تمر . گذرد و ميرود . مر السحاب . رفتن ابر در سرعت و آن حركت
مدرك نميگردد زيرا كه اجرام كبار چون بر سمتي واحد حركت كنند حركت ايشان نيك ظاهر نميشود چنانچه در
بيشتر سحاب مشاهده ميرود و محقق فرموده اوليا نيز در ميان خلق بر حد رسوم واقفند و خلق از
حركات بواطن ايشان كه بيكدم از هزار عالم طي كند خبر ندارند بيت تو مبين اين پايها را بر زمين . زانكه بر دل
ميرود عاشق يقين . از ره و منزل كه كوتاه و دراز . دل چو داند كوست هستاي دلنواز . صنع الله . بكرد
خداي تعالى كردني . الذي اتقن كل شيء . آنكه خداي تعالى كه استوار كرد و افريد همه چيزها و بيار است بر وجهي كه
شايد . انه خبير . بدرستيكه او دانا است . بما تفعلون . بآنچه شما مي كنيد . من جاء بالحسنة . هر كه بيايد به نكوئي
فله خير منها . پس او را جزا نيست بهتر از آن زيرا كه فاني دهد و باقي ستاند يكي را هفتصد عوض يابد و اگر
حسنه كلمهٔ شهادت دارند مراد چيزي حاصل است از آن كلمه . وهم . و نيكوئي كنندگان . من فزع . از ترسي
و هول بزرگ آن روز قيامت . آمنون . ايمن اند . ومن جاء . و هر كه بيايد . بالسيئة . بيدي كه شركست
فكبت . پس نگون كرده شود . وجوههم . رويهاي ايشان . في النار . در آتش يعني ايشان را نگونسار در آتش افكنند
هل تجزون . گويند آيا جزا داده شديد يعني جزا نداده شما را . الا ما كنتم . مگر بآنچه بوديد كه در دنيا . تعملون
مي كرديد . انما امرت . جز اين نيست كه فرموده ام . ان اعبد الله . بآنكه پرستش كنم خدا را . رب هذه البلدة
خداوند اين شهر را كه مكه است . الذي . خداوندي كه بجهة حرمت حرمها . حرام كرده اين بلده را تا خارها
او را نمي برند و حشيش او نمي درند و صيد او را نمي رمانند . وله . و مر خداوند آن بلده راست . كل شيء .
همه چيزها يعني مخلوق و مملوك ويند . وامرت . و مامور شده ام . ان اكون . بآنكه باشم . من المسلمين . از
استادگان بر ملت اسلام . وان اتلوا القرآن . و بآنكه تلاوت كنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمايم تا حقايق
آن بر من منكشف گردد . فمن اهتدى . پس هر كه راه يابد بسبب متابعت درين اوامر . فانما يهتدي . پس جز اين نيست كه
راه مي يابد . لنفسه . براي نفس خود يعني منافع آن بوي باز گردد . ومن ضل . و هر كه گمراه شود جهة مخالفت درين
اوامر . فقل . پس بگوي اي محمد صلى الله عليه وسلم . انما انا . جز اين نيست كه من . من المنذرين . از بيم كنندگانم و بر من
جز بلاغ نيست و وبال ضلال ديگري بمن نرسد . وقل الحمد لله . و بگو ثنا و ستايش مر خداي را بر نعمت نبوت يا
بر آنچه مرا عطا كرد از علم نافع و عمل صالح . سيريكم . زود باشد كه بنمايد خداي تعالى شما را . آياته . نشانهاي
قدرت خود را از خروج دابة الارض و غير آن يا آيات قاهره در دنيا كه واقعهٔ بدر راست و در آخرت كه عذاب
ابديست . فتعرفونها . پس بشناسيد آن آيتها را و ليكن آن شناختن در آن محل شما را نفع نكند . وما ربك .
و نيست آفريدگار تو . بغافل عما تعملون . بيخبر از آنچه ميكنند مشركان و حفص بخطاب خواند يعني از آنچه
شما مي كنيد پس تاخير عذاب ايشان با شما بنا بر حكمتست كه سر آن را هم او داند و بس بيت هر چه آوردي
بردي پيش و پس . حكمت آن را نداند جز تو كس .

سورة القصص ثمان و ثمانون آيات

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم طسم . امام شافعي قدس سره فرموده كه حق تعالى اين حروف را
محافظت قرآن كرد اين از تطرق سمات زياده و نقصان و سر مشار اليه در آيت و انا له لحافظون اين حروف است
امام قشيري قدس سره فرموده كه طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغيار و طهارت قلوب عارفان
از تعظيم غير جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوي و طهارت اسرار موحدان از شهود غير خداي تعالى
قدس سره فرموده كه سين رمزيست از سرهاي الهي با عاصيان بنجات و با مطيعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات
و در بحر الحقايق گفته كه ميم ايمانست بمنت خالق بر كافهٔ خلايق بكفايات مهمات بر قدر حاجات و مرضيات
و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سيناء و سكندريه و مكه جوابش آنكه تلك . اين سوره يا اين آيها
آيات الكتاب المبين . آيتهاي كتاب روشن است و يا روشن كننده طريق احسن . نتلوا . ميخوانيم يعني ميخواند
بفرمان ما جبريل عليه السلام . عليك . بر تو . من نبأ موسى و فرعون . بعضي از خبر موسى و فرعون . بالحق . براستي . لقوم
يؤمنون . براي گروهي كه تصديق ميكنند . ان فرعون علا . برتري جست و تجبر كرد . في الارض . در زمين مصر
وجعل . و گردانيد . اهلها . اهل مصر را انقبطيان . شيعا . گروه گروه و هر گروهي را بكاري نامزد كرد
يستضعف . و بود كه زبون گرفت و مقهور ساخت . طائفة منهم . گروهي از ايشان يعني بني اسرائيل را
يذبح ابناءهم . ميكشت پسران ايشان را كه كاهنان گفته بودند كه پسري در بني اسرائيل بزايد كه مملكت ترا هم بسبب
وي زوال رسد در كشاف آورده كه نود هزار از پسران بني اسرائيل بكشتند . ويستحيي . و زنده ميگذاشت
نساءهم . زنان ايشان را براي خدمت خواتين قبط . انه كان . بدرستيكه فرعون بود البته . من المفسدين .
از تباه كاران كه جرات مي نمود در قتل اولاد پيغمبران و آزادان را به بندگي گرفت . ونريد . و مي خواستيم . ان نمن .
آنكه منت نهيم . على الذين استضعفوا . بر آنانكه زبون گرفته شده بودند و بيچاره گشته . في الارض . در زمين
و نواحي آن بعضي از بني اسرائيل بآنكه برهانيم ايشان را از بلا و شدت فرعون . ونجعلهم . و بسازيم ايشان را
ائمة . پيشوايان در امر دين و خوانندگان بخير و صلاح . ونجعلهم الوارثين . و گردانيم ايشان را وارثان
اموال و امتعه و املاك فرعونيان . ونمكن . و جاي دهيم . لهم في الارض . مر ايشان را در زمين مصر و شام
ونري . و بنمائيم . فرعون وهامان . فرعون را و وزير او هامان را . وجنودهما . لشكرهاي ايشان . منهم . از
بني اسرائيل . ما كانوا يحذرون . آنچه بودند كه حذر ميكردند از آن و چون زوال ملك و هلاك ايشان
بدست دشمنان ديدند اين صورت را وقتي كه در دريا غرق شدند مشاهده كردند و بني اسرائيل تفرج
كنان بر ساحل دريا بنظر در آوردند و دانستند كه بسبب ظلم و تعدي مغلوب و مقهور شدند و مظلومان
و بيچارگان بمراد رسيدند غالب و سرافراز گشتند و سر يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم آشكارا
شد بيت اي ستمكار بر انديش از آن روز سياه . كه ترا شومي ظلم افكند از چاه بچاه . اگر اكنون بحقارت نگري جانب
وي . بشماتت نگرد آن روز بسوي تو نگاه . آورده اند كه فرعون قوابل ماهرهٔ مصر را موكل ساخت بر زنان
حوامل بني اسرائيل و جمعي نيز بر ايشان موكل گردانيد كه هر حامله پسري بزايد قابله بر مادر موسى عليه السلام متوكل
بود در حين وضع موسى عليه السلام حاضر شده و موسى را عليه السلام فرا گرفت و در روي نگريست و از كمال جمال وي گشت
و محبت عظيم از آن مولود در دل او پديد آمد و گفت اي زن غم مخور كه من پسرت را فاش نكنم و موكلان را
گويم كه آن بچه دختر آمده مرده او را در خاك كرديم اما شرط آنست كه فرزند ترا هيچكس از اقربا و
همسايگان نبيند مادر موسى عليه السلام سه ماه يا بيشتر آنرا پنهان داشت و قولي آنست كه بعد از ولادت

جمعی از مکلفان خود را در آن خانه افکند و خواهر موسی علیه السلام او را در دهنه تنوری نهاد که بدان نان می‌پختندی
آتش کرده بودند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادر بر سر تنور رفت دید که آتش گل و ریحان
شده موسی علیه السلام بآن بازی میکند القصه او را مخفی پرورش داد و پیوسته ترسان و هراسان می‌بود که مبادا
انکه فرعونیان زیاده از آن بیشتر تفحص و تجسس آن نتوانند و درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه می‌فرماید واوحینا
و وحی کردیم یعنی الهام دادیم علم الهدی قدس سره فرمود که شاید رسولی فرستاده باشد از ملئکه و غیر آن الی
ام موسی بسوی مادر موسی علیه السلام که از اولاد لاوی بن یعقوب بود که نام او نوخابد بنون در اول اسم و در تیسیر
از عین المعانی یوحابد گفته اند بیا در منشاة نخست در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را ان ارضعیه آنکه
شیر ده و بپرور او را فاذا خفت پس چون ترسی علیه برو و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد
فالقیه پس بیفکن او را فی الیم در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از انکه در صندوقی نهاده باشی بآب نیل
افکن ولا تخافی و مترس که او ضایع نخواهد شد ولا تحزنی و اندوه مخور در فراق او انا بدرستی که ما
رادوه باز گردانیم الیک بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وجاعلوه و کرداننده‌ایم
او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام دریافت
که فرعونیان در تفحص و تجسس ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند بنجاری فرمود که آشنای عمران بود که پنج شبر
در پنج شبر بتراشد و آن نجار خربیل بن صنیعه را بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد بمادر موسی علیه السلام
تسلیم نمود در خاطرش گذشت که او کودکی را در رود میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند تردد
کاشتکاران فرعون آمد خواست که صورت حال باز نماید پس زبانش بسته شد بخانه باز آمد و خواست که ترد
رود بنما می‌کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادم
بر وی ایمان اورد و مومن آل فرعون اوست و مادر موسی علیه السلام آن صندوق را بقیر بیندوده موسی را علیه السلام
در وی خوابانید و سر صندوق را محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا
شده اهل کهانه گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خورد سال یافته شود و این علت باب دهن او
زایل گردد در آن روز معین فرعون و دختران و محرمان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار انسان موعود می‌بردند
ناگاه آن صندوق بر روی دریا نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرید و بیارید فالتقطه
پس فرا گرفتند موسی را علیه السلام آل فرعون کسان فرعون لیکون لهم تا گردد و باشد فرعونیان را عدوا
مر مردانرا که بسبب وی غرق شوند وحزنا و اندوه و بزرگ مر زنان را که ایشانرا به برده گیرند یعنی عاقبت
عدو و حزن گردد ایشانرا ان فرعون بدرستی که فرعون وهامان وجنودهما و هامان و لشکر او هر دو کانوا
خاطئین بودند خطاکاران هر دو در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت بگشودند موسی علیه السلام را دیدند
محبت او در دل حاضران و ناظران بدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جسته مبادا
که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنودم که در فلان شب از انچه بر فرعون
می‌ترسید حاضر شده است دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از
آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت آمد طبیب ورد بکلی علاج یافت
وقالت امرأت فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود و در عین المعانی
آورده که او عمه موسی علیه السلام بود و بر هر تقدیر گفت با فرعون که قرة عین لی این کودک روشنی چشم است

مرا

مرا ولك و ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لا تقتلوه مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است
عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت بر جبین مبین او لایح است او نتخذه
یا فرا گیریم او را ولدا فرزندی او اهلیت آن دارد فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول
گشت وهم و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لا یشعرون نمیدانستند که هلاک ایشان در دست
اوست واصبح و گشت فؤاد ام موسی دل مادر موسی علیه السلام را فارغا خالی از صبر و عقل چون شنید
که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی‌صبر و قرار گشت ان کادت و بدرستی نزدیک بود که آن اضطراب
لتبدی به آشکارا کند قصه موسی علیه السلام را و گوید فرزند منست مکشید و قولی آنست که چون شنید
او را بفرزندی برداشته اند دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که دل از فرط شادی ظاهر کند که
این پسر منست لولا ان ربطنا اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم علی قلبها بر دل او یعنی بر بستیم
و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتکون تا باشد آن زن من المؤمنین از باور دارندگان
مر وعده ما را هر آینه ظاهر کردی سر پسر خود را وقالت و گفت مادر موسی علیه السلام لاخته قصیه مر خواهر او
مریم را و اصح آنست که نام او کلثم بوده بدرگاه فرعون آمد فبصرت به پس بدید برادر خود را عن جنب
از دور در کنار آسیه وهم لا یشعرون و ایشان ندانستند که او خواهر اوست وحرمنا و حرام کردیم ما
البته علیه المراضع شیر دایگان بر موسی علیه السلام من قبل پیش از آمدن خواهر او و آورده اند که هشت
شبانروز موسی علیه السلام شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره گشتند اما موسی علیه السلام انگشت مسبحه خود را
می‌مکید و شیر پاک بیرون آمدن موجود و چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطر است فقالت
پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت مر اهل خانه که از روی مشفقی یکفلونه
در پذیرند او را لکم برای شما وهم و آن اهل بیت له ناصحون مر او را نیک‌خواهان باشند و در ارضاع
و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند که
او از کدام خانه زاده است کلثم دریافت برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی علیه السلام بر کنار فرعون بود
و هر چند دایه آوردند روی از دایه می‌تافت و شیر نمی‌ستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام
وی رسید بوی متوجه گشت بپستانش فرا گرفت بیت بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید از یار آشنا سخن
آشنا شنید فرعون گفت که تو کیستی که این رضیع بپستان تو میل کرد گفت من زنیم خوشبوی و پاکیزه تن
و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا
اجره آن مقرر کردند و موسی را علیه السلام بدو سپرد و گفت بخانه خود برو در هفته یک روز پیش من می‌آر مادر
موسی علیه السلام او را برگرفته خوشحال و شادمان روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست شد چنانچه فرمود
فرددناه پس باز گردانیدیم موسی را علیه السلام الی امه بسوی مادر او کی تقر تا روشن شود عینها
چشم او بفرزند ولا تحزن و اندوهناک نشود بفراق او ولتعلم و تا بداند بعلم مشاهده ان وعد الله
آنکه وعده خدای تعالی حق راستست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر قبطیان لا یعلمون بودند که نمی
دانستند ولما بلغ و آن هنگام که رسید موسی علیه السلام اشده بقوت خود و کمال جوانی که سی ساله
است یا چهل سالگی واستوی و راست شد و بکمال رسید عقل او در آن سن مراد اینجا چهل سالگی است

یعنی بدین سن رسید آتیناه دادیم اورا حکماً نبوت وعلماً ودانش وکذلك وماننداین بود که بموسی
علیه السلام ومادرا وکردیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا ذکر انبیاء نبوت در اثناء این قصه بنا
صدق هر دو وعد است که چنانچه اورا بمادر رسانیم نبوت هم دادیم ودخل المدینة ودر آمد موسی علیه السلام
بشهر مصر یا بشهر منف از ولایت مصر یا بلده حابین بود بر دو فرسخ مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر ودر
تفاسیر ثقات گفته که باسکندریه شهری بود که بمصر در آمد علی حین غفلة بر هنگام غفلتی که واقع بود
من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام وخفتن که در آن وقت که هر کس بمهم خود مشغول اند وگفته اند وقت
قیلوله در آمد فوجد پس یافت فیها در ان شهر رجلین دو مرد که ایشان یقتتلان خصومت میکردند
هذا آن یکی من شیعته از پیروان موسی علیه السلام یعنی بنی اسرائیل نام سامری وگفته اند هیجا وهذا آن یکی
دیگر من عدوه از دشمنان او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیقون واو خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف
هیزم کشیدن میکرد چون موسی علیه السلام بحلی آنجا رسید فاستغاثه پس فریاد برخواست بموسی علیه السلام الذی
من شیعته آنکس که از گروه او بود علی الذی بر آنکس که او من عدوه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید
سبطی از موسی علیه السلام بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست ازو بدار قبطی سخن موسی علیه السلام رد کرد
فوکزه موسی پس مشت زد موسی علیه السلام اورا فقضی علیه پس بکشت اورا وگفته اند حکم کرد خدای تعالی برو
بمرگ پس پس برد موسی علیه السلام بعد از کشتن قال هذا گفت این کار من عمل الشیطان از عمل کسی است که شیطان
اورا اغوی کند نه عمل امثال من انه بدرستی که شیطان عدو دشمن است مضل مبین گمراه کننده
هویدا دشمنی او وپیغمبر صلی الله علیه وسلم آن از نا زیبایی خدای تعالی معصومند وذلتی ایشان نباشد الا از طریق
سهو واز بنست رتبه ایشان دینی باشد پس موسی علیه السلام بطریق مناجات گفت قال رب گفت ای
پروردگار من انی ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بر قتل قبطی پیش از امر دادن فاغفرلی
پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید مرا ورا باستغفار وی انه هو الغفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
است مر بندگان را الرحیم مهربان بر ایشان قال رب گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بما
انعمت علی بانچه انعام کرده بمن بمغفرت وغیر آنکه توبه میکنم فلن اکون پس نباشم ظهیراً للمجرمین
مر بندگان را یعنی بظاهر کسی نمیکنم که موذی باشد بجرم وخیانتی همچو معاونت سبطی که موذی بقتل
قبطی بود فاصبح پس بامداد کرد فی المدینة در آن شهر خائفاً ترسان وهراسان یترقب انتظار
می برد ومترصد می بود که دمبدم کسی اورا می طلبد وقصاص جوید فاذا پس آنگاه الذی استنصره
آنکسی که یاری کرد ازو بالامس دی روز یستصرخه باز فریاد می کند ویاری میطلبد بر قبطی دیگر قال
له موسی گفت موسی علیه السلام مر آن بنی اسرائیلی را که انك بدرستی که تو لغوی مردی گمراهی که مبین هویداست
گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فلما ان اراد پس آنهنگام که خواست موسی علیه السلام ان یبطش
بالذی بگیرد آنکسی را که هو او عدو لهما دشمن است مر موسی را وبنی اسرائیل را واز سر دفع کند سبطی گمان
می برد که بر سر آن می رود تا اورا بزند قال یا موسی گفت ای موسی اترید آیا میخواهی ان تقتلنی انکه بکشی
مرا کما قتلت نفسا بالامس هم چنانکه بکشتی نفسی را دی روز ان ترید نمیخواهی الا ان تکون مگر آنکه
باشی جباراً گردنکش نامهربان بی عاقبتی فی الارض در زمین مصر وما ترید ان تکون ونمیخواهی آنکه

باشی

باشی من المصلحین از اصلاح کنندگان میان هر دو مان قبطی که این سخن شنید دانست که فاتون
خباز را موسی علیه السلام کشته است خبر بفرعون رسانید واو با ارکان دولت مشاورت کرد بهم بر قتل موسی
علیه السلام قرار گرفت وخربیل که مومن آل فرعون بود از آن حال آگاهی یافت متوجه موسی علیه السلام شد وجاء رجل
وآمد مردی یعنی خربیل من اقصی المدینة از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یك کناره
شهر بود یسعی شتاب می کرد تا بموسی علیه السلام رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملاء بدرستی که
اشراف قوم یأتمرون مشاورت می کنند وتدبیری می انگیزند بك بسبب تو لیقتلوك تا بکشند ترا بعوض
قبطی مقتول فاخرج انی پس بیرون رو از این شهر بدرستی که من لك مر ترا من الناصحین از نیکخواهان
ومهربانانم فخرج پس بیرون رفت در همان دم بی زاد وراحله ورفیق منها از آن شهر خائفاً
در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار می برد که کسی از پی او در آید قال رب گفت ای
پروردگار من نجنی نجات ده مرا وباز رهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی فرعون
وکسان او در موضعی آورده که جبرئیل علیه السلام در آمد وگفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو واورا بر
سر راه آورد موسی علیه السلام قدم در آن صوب نهاد ولما توجه وآن هنگام که متوجه شد تلقاء مدین
بسوی مدین وآن مدینه بود مسمی بنام بانی که او مدین ابن ابراهیم علیه السلام بوده واز مصر تا آنجا هشت
روز راه است موسی علیه السلام راه نمیدانست قال گفت عسی ربی شاید پروردگار من ان یهدینی آنکه
راه نماید مرا سواء السبیل راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانروز میرفت وجز گیاه خوردنی
نداشت سلمی فرموده روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه ذو المنن بود ومسالك بیداء مدین را
بهمراهی شوق لقا می پیمود بیت عمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم خوش است اوان کی انرا که همراهی
چنین باشد ولما ورد وآن هنگام که برسید ماء مدین وآن چاهی بود بکناره شهر وجد علیه
یافت بر سر آن چاه امة من الناس گروهی را از آدمیان که آنجا جمع شده یسقون می دهند مواشی خود را
ووجد ویافت من دونهم امرأتین تذودان از پس فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان دو زن را
میرانند گوسفندان خود را تا بر رمه دیگران مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذات انبیا می باشد وا پیش
رفت بطریق تلطف قال گفت موسی علیه السلام ما خطبکما چیست حال شما وکار شما گوسفندان را از آب
خوردن واختلاط کردن با یکدیگر گوسفندان باز میدارید قالتا گفتند لا نسقی ما آب نمیدهیم گوسفندان
خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب وفضله که از مواشی ایشان
بماند ما با غنام خود دهیم زیرا که ما مددکاری نداریم وابونا وپدر ما شیخ کبیر پیری کهن سال و
بزرگ حال است نمیتواند که بیاید ومارا مدد دهد گفتند که ایشان دختر برادر زاده شعیب علیه السلام بودند
که اورا شیرین گفتندی واشهر آنست که دختران شعیب علیه السلام بودند بزرگتر صغرا نام داشت وخوردتر صفورا
یا صفورا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت این عجوزان را حق انتظار
می دهید اول گوسفند ایشانرا سیر آب کنید تا زودتر بخانه روند ایشان از روی تحکم گفتند ما ایشانرا
آب نمی دهیم اگر میتوانی بیا وآب ده موسی علیه السلام پیش آمد وانها را نظر بمیان در وا بر روی وی افتاد بترسید
وبر طرفی رفته وشبانان باستادند وموسی علیه السلام بیامد ودلوی که ده تن میکشیدند تنها با آنکه هشت شبانه روز

طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را آب داد و گفته اند بسر چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل تن
بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل تن بر کشیدندی تنها آب کشید فسقی پس آب داد
لهما برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتندی ثم تولی پس بازگشت موسی علیه السلام الی الظل بسوی
سایهٔ دیواری یا درختی فقال رب گفت ای خداوند من انی لما انزلت بدرستی که من برانچه که
بفرستی الی بسوی من من خیر از نیکوی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد فقیر محتاجم با من برای
آنچه فرستادی بمن از نیکویها که مدد کمال دین باشد در دنیا و وسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم
بگذاشتم اما چون دختران شعیب علیه السلام درین روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر را از روی مُعاودت
پرسید و قصه بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود که تا برود و او را بیارد فجاءته پس آمد بموسی علیه السلام
احدیهما یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تمشی میرفت علی استحیاء بر طریق شرم داشتن
چنانچه ابکار روند قالت گفت ان ابی بدرستی که پدر من یدعوک میخواند ترا لیجزیک تا پاداش دهد
اجر ما سقیت لنا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را برای ما موسی علیه السلام بزیارت شعیب و تقرب آشنایی
با وی اجازت فرمود برای طمع مزد و در راه که می رفتند باد آمد و جامهٔ صفورا از و بر داشت موسی
علیه السلام فرمود که تو از عقب من می آیی و مرا بسخن دلالت براه میکنی فلما جاءه پس آن هنگام که
آمد موسی علیه السلام نزدیک شعیب علیه السلام و قص علیه القصص و خواند بر وی باز خواندن قصهٔ خود را و شعیب
علیه السلام دانست که موسی از اهل بیت نبوت است قال لا تخف گفت مترس نجوت رهایی یافتی من القوم
الظالمین از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را برین ولایت دست رس نیست
پس فرمود که طعام حاضر کردند موسی علیه السلام از خوردن طعام او امتناع فرمود که ما کار آخرت را
بدنیا نمی فروشیم یعنی سقایی انعام را برای خدا کردیم نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه
مزد کار است بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد او را خدمت کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده
مروت اقتضای آن میکند که مهمان تحفهٔ میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در
اثنای این حال قالت احدیهما گفت از آن دو زن یکی و آن صفورا بود یا ابت استاجره بمزد گیر موسی
علیه السلام را بشبانی ان خیر من استاجرت بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری القوی الامین مزدور قوی
تعریض است که آنکه موسی علیه السلام را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که امانت و قوت
او از کجا معلوم کرده صفورا گفت بادی قصهٔ کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب
وی رود بازگشت شعیب علیه السلام بر آن حال اطلاع یافت قال گفت انی ارید بدرستی که من میخواهم ان انکحک
آنکه بزن بتو دهم احدی ابنتی هاتین یکی را ازین دو دختر هر کدام را که خواهی علی ان تاجرنی بر آنکه
اجارهٔ دهی نفس خود را با من یا مزدوری کنی مرا ثمانی حجج هشت سال و در عین المعانی آورده که در
شرایع ایشان مهر دختران مر پدران را بوده ایشان می گرفته اند و در شرایع ما منسوخ شده بدین
حکم که و آتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنکه منافع مهر نتواند بود ممنوع است نزد حنیفه بخلاف امام
شافعی است رحمهما الله و گفته اند معنی آیت اینست که مردان که ترجیح میکنم نه دختر خود را بتو صداق دختر
من آنست که هشت سال شبانی من کنی فان اتممت پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عشرا ده سال

ثم عندك

فمن عندك پس آن نیز دیگر است یعنی بطریق تفضل کار کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وما ارید
ان اشق علیک و نمیخواهم آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام اتمام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و استیفاء
اعمال یعنی ترا کار فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی ستجدنی زود باشد که یابی مرا
ان شاء الله اگر خدا میخواهد من الصالحین از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و تعهد و التزام
آداب صحبت و وفا قال ذلک گفت موسی علیه السلام این عهد بینی و بینک میان من و میان تو قایم است که هیچکدام
خلاف نکنیم ایما الاجلین هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است قضیت بگذارم
و بپایان رسانم فلا عدوان علی پس تعدی و افزونی جستن نیست ترا بر من یعنی اهل مرا ازین باز نباید
داشت والله علی ما نقول و خدای تعالی بر آنچه می گوییم و شرط میکنیم وکیل گواه است خدای تعالی بر آنچه
گفت و شنید رود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی سپاریم تا بتوفیق او را عهدهٔ عهد بیرون آییم
بیت که لطف تو یاری نماید نخست هم عهد شکست است و هم پیمان سست فلما قضی پس آن هنگام
که بگذارد موسی الاجل موسی مدت خود را در خبر است که اقضی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی
کرده و ده سال دیگر مصاحبت شعیب کرده متوجه مصر گشت پس قدم در راه نهاد و سار باهله و ببرد
کسان خود را در شب تاریک و سرما که راه گم کرده بودند و زنش را وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از نوف
و باد و دمه متفرق شده و آن معتمد آتش همی جست آنس بدید من جانب الطور از طرف کوه طور نارا
آتشی قال گفت موسی علیه السلام لاهله امکثوا مر کسان خود را که درنگ کنید در همین مکان که انی بدرستی
که من آنست نارا دیدم آتشی لعلی آتیکم شاید بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از نزدیک
کسانی که بر سر آن آتشند خبری که این راه آن کدام طرف است او جذوة من النار یا پارهٔ بیارم از آتش
لعلکم تصطلون شاید که گرم شوید بدان آتش فلما اتاها پس آمد بدان آتش نودی ندا کرده شد
یعنی موسی را ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند من شاطی الواد الایمن از کنارهٔ دوران کنار راست
موسی علیه السلام بود و آن ندا رسید فی البقعة المبارکة جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت
ثمره یا عوسج یا عناب ان یا موسی انی انا الله بدرستی که منم خدای تعالی رب العالمین پروردگار
عالمیان موسی بر درخت نگاه کرد آتش سفید بی دود دید و بدل نگریست شعلهٔ آتش شوق لقای
معبود مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد بیت هست در من
آتش روشن نمیدانم که هست آن قدر دانم که همچون کاه میکاهم ازو موسی علیه السلام از ندای ان یا موسی سوخته
عشق و گداختهٔ شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله
رب العالمین و دیگر و ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را موسی علیه السلام بینداخت عصا را ماری
شد فلما رآها پس آن هنگام که دید عصا را که بسرعت تهتز حرکت میکند کانها جان گوییا که آن
ماریست جهنده که در عرف آن را تیر مار گویند ولی برگشت مدبرا هزیمت کنان از خوف و
لم یعقب و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاد روان شد ندا رسید که یا موسی اقبل
ای موسی پیش آی و لا تخف و مترس ازین مار انک بدرستی که تو من الآمنین از امان یافتگانی
اسلک یدک در آر دست خود را فی جیبک در گریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید

ودرخشنده من غیر سوء بی عیبی یعنی سفیدی مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص واضمم الیک
وجمع کن بسوی خویش جناحک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا
تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ درآر چنانکه مردم ترسان فذانک پس این هر دو برهانان
دو حجت و علامتند من ربک از پروردگار تو برسالت تو بر بین دو معجزه الی فرعون بر سوی فرعون
وملئه و گروه او را انهم بدرستی که ایشان کانوا قوما هستند گروه فاسقین بیرون رفتگان
از دایره فرمان من قال رب گفت ای پروردگار من انی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم نفسا
از قبطیان کسی را فاخاف پس می ترسم ان یقتلون از آنکه بکشند مرا بقصاص آن واخی هرون و
برادر من هرون هو افصح او فصیح تر است منی لسانا از جهت زبان آوری سخن گذاری خود
فارسله بفرست او را معی با من ردءا یار و مددکار یصدقنی تا مرا تصدیق کنند در تقریر حجتها
و تزییف شبهها تا تعبیر کند از من کلام مرا انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون آنکه تکذیب
کنند مرا فرعونیان و زبان بوقت مناظره من یاری نکند قال گفت خدای تعالی سنشد عضدک زود
باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیفزاییم نیروی ترا باخیک ببرادر تو ونجعل لکما و دهیم مر شما را
سلطانا غلبه و تسلط بر اعادی فلا یصلون الیکما پس نرسند ایشان بر شما استیلا یابند و
دست تغلب ایشان بشما نرسد و بروید هر دو بایاتنا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات انتما
شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان
زیرا که رایات الهی غالب است و امداد و اعانت ما مر انبیا را متواتر و متوالی والله الغالب والمتعالی
فلما جاءهم موسی بایاتنا پس آن هنگام که آورد موسی علیه السلام بدیشان آیتهای ما را یعنی معجزهای بینات
روشن و هویدا قالوا گفتند فرعون و گروه او ما هذا نیست این الا سحر الا جادویی مفتری
بربافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده و ما ندیده ایم وما سمعنا و ما نشنوده ایم بهذا مثل
این سحر فی اباءنا الاولین در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار
ایشان و آبای ایشان ساحر بسیار بوده وقال موسی و گفت موسی علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر
است بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نموده از انبیا من عنده از نزد او یعنی از فرستاده و
میداند که من محقم و شما مبطلید ومن تکون له داناست بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام
پسندیده در هوای دنیا یعنی ثمره بر ایمان در آخرت بنجات از نیران و دخول در جنان انه بتحقیق که
کار آنست که بهیچ وجه لا یفلح الظالمون فیروز نشود ستمکار بحسن عاقبت وقال فرعون و گفت
فرعون یا ایها الملا ای گروه بزرگان ما علمت لکم ندانسته ام من مر شما را من اله هیچ خدای که
او را پرستید و تعظیم کنید غیری غیر از من و موسی میگوید که خدای دیگر است که خدای آسمان و زمین است
فاوقد لی پس افروز آتشی برای من یا هامان علی الطین این بر گل تا پخته شود و در بنا او را استحکام بود
آورده اند که اول کسی که پختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فاجعل لی
پس بساز برای من صرحا کوشکی بلند که مر او را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لعلی اطلع
شاید که دیده ور شوم الی اله موسی بسوی خدای موسی علیه السلام یعنی بر او مطلع گردم و ببینم که چنان

هست

هست که او میگوید وانی و بدرستی که من لاظنه من الکاذبین گمان میبرم موسی علیه السلام را از دروغ گویان
فرعون تصور کرده بود که حق تعالی جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکن است و بدین معنی
دانا نشده بود بیت بامکان آفرین مکان چه کند آسمان که با سمان چه کند نه مکان راه برده بد نه زمان نه
بیان زو خبر دهد نه عیان صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد در اعزیز دوان و بطبخ
آجر و ریختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنای برآورد رفیع محکم که هیچکس پیش از آن بدان
طریق صرحی نساخته بود چنانچه بلند بنا کرد که عقل نتوانست که کند فکر و کندن بگوشه باست در زاد المسیر
آورده که چون بنا با تمام رسید ببالای وی برآمد و در خیال آن او بود که بقلاع تردید سپهر است چون در
نگریست آسمان را از بالای صرح همچنان دید که از روی زمین می دید منفعل گشته بفرمود که تا تیری بطرف آسمان
انداختند و آن تیر خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود
بدان صرح زد و سه پاره ساخت یکقطعه بلشکرگاه فرعون آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر
در دریا افتاد و دیگر بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون با وجود این
حال متنبه نگشت و غرور را در وی باز دیاد نهاد واستکبر هو و گردن کشی کردند فرعون وجنوده و
لشکرهای او فی الارض در زمین مصر بغیر الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم
الینا آنکه ایشان بسوی مکافات ما لا یرجعون باز گردیده نخواهند شد ببعث و نشور فاخذناه
پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس افکندیم ایشان را فی الیم در دریای طبریه
تا غرق شدند فانظر کیف کان پس بنگر ای محمد صلی الله علیه وسلم چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران
و قوم خود را از نقل این وقایع بترسان وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را ائمة پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود
مردم را یدعون میخوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعملها که مستوجب آتش باشد چون کفر و معصیت
ویوم القیمة و در روز رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب ایشان باز نخواهد
داشت واتبعناهم و از پی در آوردیم یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را
تا از ملکه و مؤمنان بدیشان لعنت می کنند ویوم القیمة روز قیامت هم ایشان من المقبوحین
از زشت رویان یا راندگان ولقد اتینا بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریت من بعد ما از پس
آنکه اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین ما چون قوم نوح و هود و لوط و صالح
علیهم السلام بصائر در حالتی که آن کتاب را حکمها و پیغامهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید
للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه نماید باحکام شرع ورحمة و بخشایش برای متابعان و عاملان بآن
لعلهم شاید که ایشان یتذکرون پند پذیرند وماکنت و نبودی ای محمد صلی الله علیه وسلم بجانب الغربی بطرف وادی
از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده آن مقام موسی علیه السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا
چون گذاردیم الی موسی الامر بسوی موسی علیه السلام وحی را وماکنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان
بامر بارسال او بسوی فرعونیان ولکنا ولکن ما وحی فرستادیم آن قصه را بتو برای آنکه ما انشانا
بیافریدیم پس از موسی علیه السلام قرونا قرنهای مختلف بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان
زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صواب منحرف و علوم دین روی باندارس نهاد

پس ما ترا برای آن تجدید اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار بوحی پروردکار تواند بود
وماکنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که بو ستر بجهة تعلیم تتلوا علیهم بخوانی
برایشان آیاتنا آیتهای ما را در قصه موسی علیه السلام و شعیب علیه السلام چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در
مدین نبودی تا این قصها تعلیم گیری ولکنا و لیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا
ازین قصها وماکنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی را
علیه السلام و توریة بدو فرستادیم و در زاد المسیر آورده از ابو هریره رضی الله عنه که ندا کرده امت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
را و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی علیه السلام گفت الهی در توریة میخوانم صفت و سیرت امتی
که بصفات حمیده و کمال ستوده موصوف و مزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید
که ایشان امت حبیب من اند موسی علیه السلام آرزو برد که ایشان را ببیند حق تعالی گفت که اکنون زمان ظهور ایشان
نیست اگر خواهی ترا از ایشان بنوا بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد صلی الله علیه و سلم همه از اصلاب پدران
لبیک اللهم لبیک جواب باز دادند و چون موسی علیه السلام جواب ایشان را بشنوانید بخواست که بی تحفه باز گردد
و فرمود که عطا دادم مر شما را نفس از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از آنکه بیایید آمرزش طلبید زهی
زینت این امت عالی که اختصاص ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و قرآن برین وجه مژده یافته اند حق لطف
و وداد بما هر چه بهتر است و دین بهتر از همه بهتر است که او از آن ماست و چون تشریف مراست بواسطه
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منقبتست لاجرم با و میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم
ولکن ترا خبر دادم رحمة از جهة بخشش که واقع است بر تو من ربک از پروردگار تو و این قصها
آموختیم لتنذر تا بیم کنی قوما ما اتیهم گروهی که نیامده است برایشان من نذیر هیچ بیم کننده
من قبلک پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آن حضرت بوده و اگر چه اسمعیل علیه السلام بعرب فرستاده
بودند و آن مدت متمادی گذشته بود درین زمان آنحضرت فرستاده لعلهم یتذکرون شاید که ایشان
پند پذیر شوند ولولا ان تصیبهم و اگر نه آن بودی که برسیدی ایشان را مصیبة عقوبتی رسنده
بما قدمت بسبب آنکه از پیش رفته است ایدیهم دستهای ایشان یعنی بعملهای زشت ایشان از شرک
و ظلم و معصیت فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی
الینا سوی ما رسولا فرستاده تا پیغام تو بما آوردی فنتبع آیاتک پس ما متابعت نمودیمی آیتهای ترا و
تصدیق رسول تو کردیمی ونکون من المؤمنین و بودیم از گرویدگان بتو و رسل تو جواب لولا محذوف است
یعنی و اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب بر ایشان می فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب حضرت
صلی الله علیه و سلم از یهود سؤال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار کرده نعت و صفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از توریة
خواندند مشرکان انکار توریة نیز نموده گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی علیه السلام داشت وی
ندارد این آمد که فلما پس آن هنگام که جاءهم الحق آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راستگوی مصطفی
صلی الله علیه و سلم با پیغامهای درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی چرا نداده شد محمد
صلی الله علیه و سلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی از معجزات یعنی چرا محمد صلی الله علیه و سلم را عصا و ید بیضا
نداد اولم یکفروا آیا کافر نشدند ابنای ایشان از مشرکان قبط بما اوتی موسی با نچه داده شد موسی را از قبل

من قبل پیش ازین آیات تسع قالوا گفتند قبطیان سحران تظاهرا دو جادواند که یعنی موسی و هرون
هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر یکدیگر یعنی توریة و قرآن وقالوا
و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل کافرون بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان
ناگرویدگانیم قل فأتوا پس بگو بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هو آن کتاب
اهدی منهما نماینده‌تر ازین دو کتاب که بر من و موسی علیه السلام نازل شده تا من اتبعه پیروی کنم ترا ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که توریة و قرآن سحر است فان لم یستجیبوا لک پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیارند
فاعلم انما پس بدانکه جز این نیست که ایشان یتبعون پیروی میکنند اهواءهم آرزوهای خود را بی دانشی
و حجتی ومن اضل و کیست گمراه‌تر ممن اتبع از آنکس که پیروی کند هویه هوای خود بغیر هدی بی راه نمودن
و بیان و بصیرتی من الله از نزدیک خدای تعالی ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل
نمی رساند القوم الظالمین گروه ستمکاران که متابع هوای نفس خودند ولقد وصلنا بتحقیق پیوند دادیم
و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوة را بحجت و مواعظ را بمواعید
و قصص را با امثال و نصایح را بعبر یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی در پی سورتی
لعلهم یتذکرون تا شاید ایشان پند پذیر کردند و در وی تأمل کرده بدو بگروند الذین آتیناهم الکتاب
آنانکه داده ایم ایشان را کتاب یعنی توریة من قبله پیش از آن هم به ایشان بقرآن یؤمنون می گروند
بقول جمعی مراد مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او و در اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد
چهل ترسایند از اهل حبشه و شام که در مکه بملازمت حضرت صلی الله علیه و سلم آمدند که ایمان آوردند چه این سورة
مکیست و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مکی گویند آیة مدنیست واذا یتلی علیهم و چون
خوانده شود قرآن ظاهر الاعجاز بر ایشان قالوا گویند آمنا به ایمان آورده ایم بوی و دانسته‌ایم که کلام
خدایست انه الحق بدرستی که او راست و درست فرود آمده من ربنا از آفریدگار ما انا کنا و بدرستی که
ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین گردن نهادگان و مخلصان بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکر
آن یافته بودیم و حقیقت آن را شناخته اولئک آن گروه از اهل کتابین یؤتون اجرهم مزد داده شوند
مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بایمان بتوریة یا انجیل و القرآن ویدرؤن
دفع می کنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابو جهل
طعن می زدند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان نیز می دادند پس حق تعالی وصف ایشان میکند که دفع
میکنند بنیکوئی قول سفها را ومما رزقناهم و از آنچه داده ایم ینفقون نفقه می کنند در راه ما واذا
سمعوا اللغو و چون می شنوند سخن بیهوده را یعنی ستم و تعریض منافقان و کفار زمان اعرضوا عنه اعراض
مینمایند و خاموش می شوند از تعرض وقالوا و گویند مر لغوگویندگان را لنا اعمالنا ما راست کردارهای
از علم و صفح ولکم اعمالکم و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما و شما را دین شما سلام
علیکم سلامت شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نکنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی
ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمی جوییم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با شرار

موجب بدنامی دنیا و بد فرجامی عقبی است بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین • یار بد زهری بود نیک انگبین •
اورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بایمان عم خود بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمد گفت ای عم
مرا بجملهٔ لا اله الا الله یاری ده حجت آرم بدان نزدیک خدا از برای تو ابو طالب گفت ای برادر زاده من میدانم
که تو راست میگویی اگر سرزنش بر زبان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسید و کلمه تنها داد گفت من از گفتن
این کلمه دل تو شاد می کردم این آیه آمد که انک بدرستی که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمایی بایمان من احببت
آنانرا که تو محبت میکنی ولکن الله یهدی ولیکن خدای تعالی قادر است که راه نماید من یشاء هر که میخواهد
وهو اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی از آنکه مستعد هدایتند یا آنها که حکم ازلی
بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از ابتدا
بود همراه او باشد تا نهایت • آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمد گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم
ما میدانیم که قول تو بحق و سخن تو راستست و انچه گویی سبب دولت ماست حیات و وسیلت سعادت
ما بعد از وفات اما متابعت تو مخالفت تمام عرب است می ترسیم اگر پیروی بتو آریم عرب ما را از زمین حرم بیرون
کنند و ما را با قلت انصار طاقت مقاومت نباشد این آیه نازل شد که وقالوا و گفتند بعضی از کفار که
ان نتبع الهدی اگر پیروی کنیم طریق رشاد را معک با تو یعنی ایمان آریم بتو نتخطف ربوده شویم
من ارضنا از زمین ما یعنی عرب ما را از زمین ما برباید و بیرون کند اولم نمکن آیا ما جای نداده ایم
لهم مر ایشانرا حرما امنا حرم با ایمنی که کس بدیشان دست ندارد یجبی کشیده میشود الیه بسوی
این حرم ثمرات کل شیء میوهای همه چیز یعنی منافع از هر نوع و غرایب از نواحی بدانجام آورده و روزی
دادیم ایشانرا درین وادی ذی ذرع رزقا روزی دادنی من لدنا از نزدیک ما بی منتی غیری پس چون
با وجود بت پرستی ایشانرا ایمن و مطمئن و مرفه میداریم اگر ایمان دارند چگونه ایشانرا از خوف و تخطف
در امان نسازیم ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانستند که این نکته را و در نمی یابند
وکم اهلکنا و بسیار هلاک کردیم من قریة از اهل دیهی که بناز زندگانی [?] بطرت کافر شدند معیشتها
در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه شده اند و ما آن طاغیانرا هلاک
کردیم فتلک پس آنست که مساکنهم مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن نشستند من بعدهم
از پس هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند و برون روند و باز
خالی گذارند بیت در خانهٔ دنیا چه نشستی برخیز • کین خانه بران خوش است که آیند و روند • وکنا نحن الوارثین
وهستیم ما وارث از مساکن بعد از اهالی آن یعنی ماییم باقی از فانی همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو
مهلک القری هلاک کنندهٔ دهها حتی یبعث تا وقتی که بر انگیزد فی امها در معظم آن دیار و اصل
آن بلاد یعنی چون اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر باشند لاجرم آنجا بر انگیزد رسولا فرستادهٔ بحکم الهی
یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را بر ایشان برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی
القری نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دهها بعقوبت الا واهلها مگر که اهالی آن ظالمون
ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وما اوتیتم و آنچه داده شده اید شما من شیء از چیزی که اسباب

دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان و زینتها و آرایش این
سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنند وما عند الله و آنچه نزدیک خداست از
ثواب آن جهانی و نعمت جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورات محنت و
مشقت وابقی و پاینده تر افلا تعقلون آیا در نمی یابید و فهم نمیکنید که بدل می کنید باقی را بفانی و
مرغوب را بمعیوب بیت حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ • بر گرفتن در برابر خاک و سنگ • در خبر است که
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه و حمزه با بوجهل و عمار رضی الله عنه بسیار کردند در باب دین و گفته عمار یاسر با ولید مغیره
مجادله فرمود این آیه نازل شد که افمن وعدناه آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا
وعدا حسنا وعدهٔ نیکو که دران خلاف نیست فهو لاقیه پس آنکس دریابندهٔ آن موعود است بی شبهه یعنی
حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و حمزه یا عمار یاسر و چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری
دادیم او را متاع الحیوة الدنیا از متاع زندگانی محبتش آمیخته محنت و دولتش موقوف بنکبت و مالش
موقوف بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال ثم هو پس آنکس یوم القیمة روز قیامت من
المحضرین از حاضر شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل است یا ولید مغیره ویوم
ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند خدای تعالی کافران را فیقول پس گوید این شرکای کجایند شریکان من
الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریکان منند قال الذین حق گویند آنانکه واجب شد
علیهم القول بدیشان سخن خدای تعالی یعنی آیات وعید یا کلمهٔ لاملأن جهنم و آنان رؤسا ضلالت باشند
یا دیوان که گویند ربنا ای خداوندگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که اغوینا
گمراه کردیم ایشانرا و با مشرک خواندیم اجابت کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشانرا کما غوینا همچنانکه
خود گمراه بودیم تبرأنا اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو از ایشان و از آنچه اختیار کردند از کفر
ما کانوا نبودند ایشان که فی الواقع ایانا یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود
میکردند وقیل ادعوا و گویند مشرکان که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک من
میساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فلم یستجیبوا
لهم پس اجابت نکنند مر ایشانرا بجهت عجز از اجابت و نصرت وراوا العذاب و به بینند عذاب تابعان
و متبوعان لو انهم و تمنا برند کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه می یافتندی بحیلهٔ
که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی ویوم ینادیهم و یاد کن
روزی مرا که ندا کند حق تعالی اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید
فرستادگانرا چون شما را دعوت کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان خبرها
یعنی با پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را یومئذ دران روز و ندانند که چه گویند فهم لا
یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول فرومانده باشند یا از
غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فاما من تاب اما آنکس که توبه کند از شرک وآمن و بگرود
بخدای تعالی و رسول وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد من
المفلحین از رستگاران بوقت سؤال از جواب فرو نمانند و رستگاری باجابت حضرت صلی الله علیه وسلم و بازگشتن آ

مزن بی رضای محمد نفس ره رستکاری همین است وکس آورده اند که صنادید عرب طعن می
زدند که چرا محمد را علیه السلام برای نبوت اختیار کنید بایستی که چنین منصب به بزرگی از اهل مکه رسیدی
لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق تعالی در جواب ایشان فرمود که وربک و پروردگار تو
یخلق می آفریند ما یشاء آنچه می خواهد بی موجبی و مانعی ویختار و برمی گزیند هر کرا میخواهد
برسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم برگزید ما کان نیست ونشاید لهم الخیرة مر کافران را چون
ولید مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه
زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است هر کرا خواهد برگزیند و هر کرا خواهد رد کند سبحان الله
پاکست خدای تعالی از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیاری بود وتعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه شرکت
می آرند بت پرستان و شریک می گیرند بتان را وربک و آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن صدورهم آنچه
پوشند سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان می دارند از عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کینه مومنان وما یعلنون
و میداند آنچه آشکار میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش بحق
لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او له الحمد فی الاولی والآخرة مر او راست ستایش در
این سرای و در آن سرای چه در سر این نعم دنیوی و اخروی اوست وله الحکم و مر او راست کارگذاری والیه
ترجعون و بسوی او بازگردید خواهد شدن در روز نشور قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ارایتم چون بیبینید
ان جعل الله اگر گرداند خدای تعالی علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت
بانکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد من اله غیر الله کیست بجز خدای تعالی که
از روی قدرت یاتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معایش اشتغال کنید
افلا تسمعون آیا نمی شنوید مواعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل ارایتم بگو چه بینید ان جعل الله اگر
سازد خدای تعالی علیکم النهار بر شما روز را سرمدا پاینده و باقی الی یوم القیمة تا روز قیامت بآنکه
آفتاب در وسط السماء برآرد و پاینده دارد فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای بجز الله
که از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون فیه بیارد برای شما شب که آرام گیرند در وی از متاعب اشتغال
و اعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته
و از بخشایش خود جعل بیافرید لکم اللیل والنهار برای شما شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید
در شب ولتبتغوا وتا بجویید در روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم
تشکرون وتا شاید که شما سپاس داری کنید خدا را بر نعمت روز و شب چرخ را دوری شبا روزی دهد
شب برد روز آورد روزی دهد خلوت شب بهر آن تا جاه ریش راز دل گوید بر جانان خویش روزها
از بهر غوغای عوام تا بدیشان کارشان گیرد نظام ویوم ینادیهم فیقول و یاد کن روزی را که ندا کند
خدای تعالی مر بت پرستان را تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع است پس گوید این شرکائی کجااست آنان که
الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان بردید که شریکان منند و دروغ می گفتید ونزعنا و بیرون
می آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگواهی آریم
فقلنا هاتوا پس بگوییم امتان را که بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس دانستند

آن هنگام

ان هنگام ان الحق که راستی یا عبادت یا توحید یا حجت لله مر خدا راست وضل عنهم وگم کرده از
ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که بر بتان می داشتند
ان قارون بدرستی که قارون کان من قوم موسی از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید از عم موسی علیه السلام بوده و گفته اند خواهرزاده موسی علیه
السلام بوده و اصح آنست که پسر عم موسی علیه السلام بوده چون پدر قارون یصهر بن قاهث و پدر موسی علیه السلام عمران بن قاهث از
اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام بوده و قارون از غایت خوب صورتی و زیبایی طلعت و منور خواندندی و قراءه توراة بنی
اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بوده همین که توانگری روی نهاد حالش متغیر
گشت فبغی پس ستم کرد و افزونی جست علیهم بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت حکم وی باشند واتیناه
و عطا کردیم ما او را من الکنوز از گنجهای گرد کرده ما ان مفاتحه آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لتنوء
هر آینه گرانی می کرد بالعصبة بگروه مردمان اولی القوة خداوند توانایی عصبة جماعتی باشند از ده تا چهل
و امام فراء گفته بکار داد چهل تن آنکه کنوزها می کشیدند و در کشاف مذکور است که شصت استر مفاتیح خزاین
او می کشید و هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبود و از پوست حیوانات آنکه ساخته
بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال است از چهارصد هزار در هزار چهل هزار
چهل هزار انبان بوده پر از زر و نقره اذ قال له قومه یاد کن که چون گفتند مر قارون را قوم او که لا تفرح
شادی مکن بمال دنیا ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب الفرحین دوست نمیدارد و فرح کنندگان
را بدنیا که مغضوب حق است بیشک رباعی دنیای دنی چیست سرای ستمی افکنده هزار کشته در هر قدمی گردست
دهد گدای شادی نکند ور فوت شود نیز نخورد غمی وابتغ و طلب کن تمتع کلام ناصحان است که قارون را
گفتند که بجو و بدست آر فیما آتاک الله در آنچه عطا کرده است خدای تعالی ترا الدار الآخرة سرای دیگر
را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای تعالی و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آنجهان بیت بدنیا توانی که
عقبی خری بخر جان من ور نه حسرت بری ولا تنس و فراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از مال
دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس پس از آن حال بیندیش و بحال و
بمال دو سال غره مشو رباعی گر سال تو تا شام بمی خواهد بود و ز سر حد دوم تاختن خواهد بود آن روز که زین
جهان کنی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی بآن مقدار
از مال که ترا کفایت باشد بسند پیش کن واحسن کما احسن الله و نیکویی کن با بندگان خدای تعالی همچنانکه
نیکویی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاده الیک بسوی تو ولا تبغ الفساد و مجوی تباه کاری به بیداد
و تکبر فی الارض در زمین ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المفسدین دوست نمیدارد افساد
کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظیم کنند قال گفت قارون در جواب ایشان انما اوتیته جز این نیست که
داده شده ایم این مال را یعنی بمن داده اند علی علم عندی بر دانشی که نزدیک منست یعنی علم توریت چه
من اعلم بنی اسرائیل بدان یا علم تجارت و سایر مکاسب یاد او بوده بگنجهای یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام
و آنرا برداشته و گفته اند علم کیمیا داشت که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده
اولم یعلم آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریت خوانده و از موزخان شنیده ان الله که
خدای تعالی قد اهلک بدرستی که هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون از اهل

روز کار من هو کسی را که او اشد منه سخت تر بوده از قارون قوة از روی توانایی واکثر جمعا
وبیشتر از وی جمع مال مخلص کلام انکه چرا قارون بشدت وبطشت وکثرت مال مغرور کرد با وجود آن که
سید انداز وقوی وغنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید ولا یسئل وپرسیده نخواهد شد
عن ذنوبهم المجرمون از گناهان خود گنهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت
یعرف المجرمون بسیمٰهم یا ایشان را سؤال با استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بدان یا سؤال بمعاتبه
زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت فخرج پس بیرون آمد قارون در روز شنبه علی قومه بر گروه خود
فی زینته با آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته وجامهٔ ارغوانی پوشیده وچهار هزار تن
کس بهمین صفت با وی سوار شده ودر کشاف گفته که نود هزار تن که جامهٔ معصفر داشتند با وی بر
ومردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بود ودر موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با استران سفید
با زین زرین وبا جامهٔ ارغوان ومورهای سفید چون قارون بدین زینت بمیان قوم در آمد قال الذین
گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را وبدان راغب بودند یا لیت لنا
ای قوم کاشکی بودی مارا مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده اند قارون را انه بدرستی که
او لذو حظ عظیم خداوند بهرهٔ بزرگ است در دنیا وقال الذین وگفتند آنانکه اوتوا العلم داده
بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت وعزلت وتوکل چون یوشع واصحاب او
ویلکم وای برای شما ای دنیا طلبان ثواب الله یا داش خدای تعالی در آخرت خیر بهتر است از مالهای
دنیا لمن امن مر کسی را که بگرود بخدا ورسول وعمل صالحا وبکند کردار شایسته ولا یلقیها وتلقین
نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل وزبان نخواهند داد الا الصابرون مگر صبر کنندگان
را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند وگفته اند توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را
اهل صبر از جملهٔ عالم برترند صابران از اوج گردون بگذرند هر که کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول
عیش جاودان آورده اند که قارون را بر موسی وهرون علیهما السلام حسد وحقدی تمام بود چنانچه روزی
بموسی علیه السلام گفت تو رسالت بردی ومذبح بهارون علیه السلام رسید من بی نصیبی چند صبر کنم القصه دائم
در پی ایذاء موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکاة نازل شد ویا عشر ویا ربع مال می بایست داد موسی علیه السلام
با فرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد
بخل وخست سر راه او گرفته بنی اسرائیل را طلبید وگفت هر چه موسی علیه السلام گفت فرمان بردید این زمان
میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی چه فرمایی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم
تا دیگر کسی سخن او را نشنوند پس زن فاجره را که در تیسیر نام او را آورده که نام او سبزا بود او را طلبیده و
در میان زر داده ومقرر کرده که فردا بمحضر خاص کشود اقرار کند که موسی علیه السلام با وی زنا کرده است روزی
دیگر موسی علیه السلام در اثنای اوامر ونواهی فرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم وهر که زنا کند واگر غیر محصن است
تازیانه زنیم واگر محصن است سنگسار کنیم قارون برخاست وگفت اگر همه تو باشی چکنیم موسی علیه السلام گفت سزاوار
باشیم قارون گفت بنی اسرائیل گمان برند که تو با فلانه زنا کرده موسی علیه السلام فرمود که معاذ الله او را حاضر
کنید سبزا بمحفل در آمد گفت ای زن سوگند میدهم ترا بخدا که دریا شکافته وتوریة فرستاده است که راست

بگوی زن را هیبت الهی دریافت گفت یا کلیم الله قارون دو خریطهٔ زر بمن رشوت داده تا در بارهٔ تو افترا کنم
ومن با وجود گنهکاریهای خود چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم وآینک دو همیان زر با مهر قارون با منست
بنی اسرائیل مهر قارون بدیدند ومکر وی برهمه روشن شد وموسی علیه السلام در حال در زمین افتاد از جناب باری
تعالی خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هر چه میخواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من بقارون مبعوثم
چنانچه بفرعون هر که با قارونست گو با جای خود قرار گیرد وهر که با منست گو بر کناره رود وکافهٔ بنی اسرائیل
از آن محل کناره گرفتند مگر دو تن که با قارون ماندند وموسی علیه السلام با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین
پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد پس ایشان آغاز تعرض وتضرع کرده امان طلبیدند تجلی برسید موسی
علیه السلام گفت خذیهم القصه تا زانو ومیان وگردن بزمین فرو رفتند وزاری واستغاثهٔ ایشان در دل موسی
علیه السلام اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمامی فرو برد ودر اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علیه السلام خطاب کرد که
هفتاد بار قارون ویاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی ورحم نکردی بعزت وجلال من اگر یکنوبت
مرا بخواندی اجابت می کردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا
کرد که تا قارون بزمین فرو رفت کنوز وامتعهٔ او در تصرف بماند موسی علیه السلام درخواست که سرا وگنج خانهای او
نیز بزمین رفتند چنانچه فرمود که فخسفنا به پس فرو بردیم بقارون وبداره الارض وسرای او را بزمین
صاحب لباب آورده که هر روز مطعون بمقدار قامت خود با خانه ومال بر زمین فرو میرود وتا نفخهٔ صور در
بارض سفلی خواهد رسید بیت گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از همت درویشانست
فما کان له پس نیست مر قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی
او را من دون الله بجز خدای تعالی وما کان ونبود من المنتصرین از منع کنندگان عذاب از خود یعنی
نه کسی عقاب از وی باز داشت ونه خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا وبامداد کردند آنانکه
آرزو می بردند مکانه منزلت جای او را بالامس دی روز یعنی آرزو بردگان گشتند بعد از خسف
وی گرایندگان بصلاح یقولون میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله وی یعنی ویلک باشد واعلم
مضمر است یعنی وای بر تو بدان انکه خدای تعالی یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای
هر که میخواهد من عباده از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط باشد بل بمحض ارادت ویقدر وتنگ
میسازد بر هر که میخواهد بمذلتی که بمقتضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لولا ان من الله نه آن بودی که
خدای تعالی منت نهاد علینا بر ما وبر ما ندارد از دنیای وآنچه منتهای ما بود لخسف بنا هر آینه بزمین
فرو برده بودندی ما را وحفص بفعل معلوم خواند یعنی خدای تعالی ما را بزمین فرو بردی ویکانه وی کلمه زند
است وکانه برای تشبیه ودر لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکانه بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی نمیدانی
ونمی بینی که آن لا یفلح الکافرون رستگاری نیابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان
تلک الدار الاخرة آن سرای دیگر که شنیده ودانسته نجعلها ساختیم آنرا للذین برای آنانکه ایشان
لا یریدون نمیخواهند علوا برتری وتکبر فی الارض در زمین یا اهل آن ولا فسادا ونه تباه کاری
ورستکاری بعرم مانند چنانچه قارون خواست والعاقبة وسرانجام نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست
صاحب بحر رضی الله عنه فرموده جماعتی است از ارواح مقدس یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که

در زمین بشریت طالب علو باشد چون نفوس فراعنه وجابره وفساد نجویند یعنی نظر را از غیر حضرت
برداشته التفات بهیچ کس و بهیچ چیز نمایند وعالم ملک وملکوت متصرف مالک الملوک بانگذارند تا به ملکیت
ومالکیت هر تصرفی که در دو کون ومکان خواهد کند وایشانرا بهان زبان اعتراض نبود هر چیز خواهی بکن که ملک تراست
من جاء بالحسنة هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید یا آنی یا طاعتی یا اخلاص فله پس او راست خیر منها
نیکوی ازان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که نیکی کند در دنیا او را باشد بهتر ازان در عقبی ومن جاء بالسیئة
وهر که بیاید بدی چون شرک وتکذیب فلا یجزی الذین جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها
الا ما کانوا یعملون مگر مثل انچیزی که بوده اند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه دلیل است برانکه ثواب حسنه بهتر
ازان خواهد بود و پاداش سیئه مثل او وضع مظهر در موضع مضمر جهة تقبیح بدکاران است تکرار اسنام
سیئه بدیشان وفایده این صورت ازجای عقلا انار تکاب سیئات هر چه در شرع وعقل بد باشد نکند هر که
باخرد باشد آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه وآرزوی مولد در باطن
مبارکش ظاهر گشت جبریل علیه السلام بدین آیه فرود آمد که ان الذی فرض بدرستی که آن خدای تعالی که فرض کرده است علیک
القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک هر آینه بازگرداننده است الی معاد بجای بازگشت یعنی مکه
وگویند این وعده فتح مکه بود ونزد بعضی مراد جنت است ودر تأویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است
ودر احدیت ذات وبقا بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات ودر رساله مستنصر اینجا سخن منه بدا و الیه یعود درش
میکردد چون ازو بود این وآن را ابتدا هم بدو باید که باشد انتها قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم که ربی پروردگار من
اعلم داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که آورده راه راست یا توحید یا قرآن آن منم ومن هو ویا بکسی
که او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست چون منکران وما کنت ترجوا ونبودی تو که امید داشتی
باشی ان یلقی الیک الکتاب آنکه فرستاده شود بتو قرآن را الا رحمة مگر بخشایشی من ربک از
آفریدگار تو بتو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت ویار للکافرین مرنا گرویدگان را یعنی مدارا کن
با ایشان وملتمس ایشانرا اجابت مفرمای ولا یصدنک وباید که بازندارند ترا کافران عن آیات الله
ازخواندن آیتهای خدای تعالی وعمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیک پس ازانکه فرود آمد است بتو وادع
وبخوان خلق را الی ربک بسوی عبادت پروردگار تو ولا تکونن من المشرکین ومباش از شرک آوردگان
ولا تدع ومخوان مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر لا اله الا هو نیست هیچ خدای سزاوار
خواندن مگر او مخاطب درین آیه حضرت صلی الله علیه وسلم است ومراد امت وفایده خطاب با نحضرت صلی الله علیه وسلم
قطع مشرکان است از موافقت وی با ایشان کل شیء همه چیزها هالک فانیست الا وجهه مگر
ذات حق تعالی یا همه عملهای باطل است مگر آنکه بان وجه الله طلبند له الحکم مر او راست فرمان والیه
ترجعون وبسوی او بازگشت خواهید شد برای مکافات نزد محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست
الا حق تعالی پس از روی حقیقت ما سوی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات
شیخ الاسلام بکرس نقل میکند که نه از کسی بتو ونه از تو بکسی هم از تو بیش همه تویی وبس الا کل شیء خلقه
ما خلا الله باطل علایق منقطع است وعوایق مرتفع ورسوم باطل است واسباب مضمحل حدود متلاشی
وخلایق فانی وحق تعالی یکتا وبخود باقی در شرح عوارف مذکور است بگفت هالک تا معلوم شود که

وجود همه اشیاء وجود او امروز هالک است وحواله مشاهده این حال بفردا در حق محجوبانست یوم
بروزش بعیدا ونزد قربا باوجود تو زمن راست نیاید که منم والله المستعان وانه التکلان سورة العنکبوت
وهی تسع وستون آیات بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه
است جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست وعقل هیچ کاملی از کنه معرفت
این کلام آگاه نی خود عاجز وفهم در وی کم است ودر حرف اول این سوره گفته الف اشارتست به بسم الله
ولام بلطیف ومیم بمجید وسیف باید که بسم الله روی بطاعت آر لطیف وخاضع کرد ر عبادت فرو مگذار
مجید تم بزرگ بزرگی دیگران قبول مدار احسب الناس آیا پنداشتند مردمان ان یترکوا انکه
فرو گذاشته ان یقولوا یا آنکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که مجرد قول امنا دست
ایشان باز داریم وهم لا یفتنون وحال انکه ایشان آزموده نشوند با وامر ونواهی یا بابتلا کردن
در نفس ومال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت وجهاد وامثال این آیه در شان جمعی از مسلمانان که در مکه
بودند وایشانرا هجرت از دیار بود از قرار دشوار می آید ومهاجران از مدینه بدیشان پیغام دادند
اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند ومشرکان آگاه شده
ایشانرا از راه برگردانیدند وحق تعالی جهة تسلیه خاطر ایشان فرستاد که تصور نمی باید کرد که پی کشش
بلا دعوی ولا درست بود عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید جور یار ومحنت اغیار می باید کشید و
اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد وبر لفظ مبارک
حضرت صلی الله علیه وسلم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر وپدر از وفات مهجع بسیار
جزع می کشیدند حق تعالی آیه فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا وامتحان کاری از پیش نمی رود ولقد
فتنا بدرستی که ما امتحان کردیم ودر فتنه انداختیم الذین من قبلهم آنانکه پیش از این مؤمنان بودند
یعنی این صورت در همه واقع بوده ونقد دعوی هر یک را بمحک بلا آزموده اند فلیعلمن الله پس
ظاهر میگرداند الذین صدقوا آنانکه راست کنند در دعوی ایمان ولیعلمن الکاذبین ومتمیز
سازد دروغ گویان را در بلا می نماید هر دو گروه را بخلق یا جزا می دهد ایشانرا بانچه امیدوارند از صدق
وکذب ایشان در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان بروی نهند گر بود صادق کشد بار جفا
ور بود کاذب گریزد از بلا ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه یعملون السیئات میکنند بدیها چو
کفر ومعاصی ان یسبقونا انکه پیش گیرند بر ما ومارا عاجز سازند از مجازات برمساوی ایشان ساء
ما یحکمون بد حکمی است آنکه می کنند در فتوحات مذکور است که آیا می پندارند گنهکاران که بر سیئات
خود بر مغفرت وشمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت سبقت گرفته
بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد بیت گر گناه تو از عدد بیش است سبقت رحمتی ازان پیش است
من کان یرجوا هر که باشد امید میدارد لقاء الله دیدار خدا یا در بهشت یا وصول را بثواب الهی
وگفته اند هر که ترسد از روز رستخیز وعرض او بر خدای گو آماده باش فان اجل الله پس بدرستی که مدتی
که خدای تعالی مقرر کرده لآت هر آینه آینده است وهو السمیع او است شنوا مر گفتار بندگان را
العلیم دانا باسرار وضمایر ایشان ومن جاهد وهر که جهاد کند با کفار یا بهوای نفس غداد فانما

مجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود چه ثواب آن عاید است بدو. ان الله بدرستی که
خدای تعالی لغنی هر آینه بی نیاز است عن العالمین از طاعت و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات
بوجهة صلاح ایشان. والذین امنوا و آنانکه گرویدند. وعملوا الصالحات و کردند کردارهای نیکو
لنکفرن عنهم هر آینه محو کنیم از ایشان. سیئاتهم بدیهای ایشان را. ولنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم
ایشان را. احسن الذی نیکوترین عمل را آنکه. کانوا یعملون. بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین ایشان
جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و
بیشتر از عمل ایشان یکی را ده زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیازم ع دشمن باشد
که غنی چیزی رسد محتاج را ● آورده اند که چون سعد بن وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت
مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هر چه بدان مایه زندگانی مدد
یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد صلی الله علیه وسلم اختیار کرده بیزار شوی سعد رضی الله عنه صورت حال بعرض حضرت
صلی الله علیه وسلم رسانید و این آیه نازل شد که. ووصینا الانسان. و امر کردیم ما آدمی را. بوالدیه. به پدر و
مادر. حسنا نیکویی فعل که محض خوبی باشد. وان جاهداک اگر کوشش کنند پدر و مادر تو بتو. لتشرک
بی تا آنکه شرک آری بمن. ما لیس لک چیزی را که نیست ترا به. بر الوهیت او. علم دانشی تعبیر کرد
از نفی الوهیت بنفی علم بان یعنی ما در بود تا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت
آن تو دانی فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا. فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق
در معصیت خالق روا نیست. الی بسوی مجازات منست. مرجعکم بازگشت شما همه از مومن و کافر
و بار و عاق. فانبئکم پس آگاه کنم شما را وقت جزا دادن. بما کنتم تعملون. بآنچه هستید که میکنید
والذین امنوا. آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر. وعملوا الصالحات. و بکردند کارهای شایسته بعد از
فساد. لندخلنهم هر آینه داخل گردانیم ایشان را. فی الصالحین در زمره شایستگان یا در آریم در
مدخل ایشان که بهشتست. ومن الناس و از مردمان. من یقول کسی هست که میگوید. امنا بالله گرویدیم
بخدای تعالی مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم. فاذا اوذی پس چون ایذا کرده
شود. فی الله در خدای تعالی بسبب دین او یعنی چون کفره او را اعزاب کنند. جعل گرداند یعنی دارد و شمارد
فتنة الناس رنج و عذاب مردمان. کعذاب الله. مانند عذاب خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب
خلق چنانچه ترک کفر میبایدکرد از خوف عذاب خدای تعالی. ولئن جاء و اگر بیاید. نصر من ربک یاری از
پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر آینه گویند. انا بدرستی که ما. کنا معکم هستیم با شما در دین
و مدد پس ما را در غنیمت شریک میسازند. اولیس الله آیا نیست خدای تعالی. باعلم داناتر از همه دانایان
بما فی صدور العالمین. بآنچه در دلهای عالمیانست از ضعفای اخلاص و کدورت نفاق. ولیعلمن
الله. و هر آینه میداند خدای تعالی. الذین امنوا. آنان را که گرویده اند بدل. ولیعلمن المنافقین و
میداند منافقان را و ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا و محنت و بلیه جوهر
مردان شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر و نقره معلوم میگردد بشکل و هیئت انسان زر و زنان
بصبر و تحمل شناخته جوهر مردان اگر زر پاک بود از بلا نخواهد جست و اگر در اصل بود با لصبر خواهد کرد

و در لباب آورده که ابوسفیان و امیة بن خلف مر بعضی مسلمانان را گفتند که از دین محمد
روی بتابید و طریق پدران فرو مگذارید و اگر در این قاعده شما را گناهی باشد ما آنرا بر داریم و شما را در زیر
بار گناه نگذاریم حق تعالی فرمود که. وقال الذین کفروا گفتند آنانکه نگرویدند. للذین امنوا مر آنانرا که
تصدیق کردند. اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید. ولنحمل و باید که
برداریم. خطایاکم گناهان شما را امر است در لفظ و بمعنی جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطاهای شما را بر
داریم. وما هم و حال آنکه نیستند کافران. بحاملین بردارندگان. من خطایاهم از گروه مومنان. من
شیء هیچ چیزی. انهم بدرستی که ایشان. لکاذبون دروغ گویانند در سخن خود که میگویند بار خطای
برداریم و ایشان از حمل آن از اندک و بسیار قادر نیستند بجهة گرانی بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان
گمراه شده اند کما قال الله تعالی. ولیحملن اثقالهم و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت بارهای گناهان
خود را. واثقالا و بارهای گران دیگر را. مع اثقالهم بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که
گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گنهکاران کم گردد. ولیسئلن
و هر آینه سوال کرده خواهند شد. یوم القیمة روز رستخیز. عما کانوا یفترون از آنچه هستند که
بر می بافتند از باطل و حیل که سبب اضلال خلق میشود. ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم. نوحا
الی قومه نوح علیه السلام بسوی قوم او. فلبث پس درنگ کرد. فیهم در میان ایشان بجهة دعوت ایشان بطریق
حق. الف سنة هزار سال. الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح علیه السلام چهل ساله
مبعوث شد نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای تعالی دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست
و در حقائق از وهب رضی الله عنه نقل میکند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهارصد سال بوده صاحب عین المعانی
فرموده که سیصد و هفتاد سال مبعوث و نهصد و پنجاه سال دعوت کرده و بعد از طوفان سیصد
و پنجاه سال بزیست ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر
دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آید و از دیگر بدر رود بیرون
رفتن او یک روز و هزار سال یکسانست ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلیه سید انام صلی الله علیه وسلم است
و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال
ایذای قوم می کشید و همچنین دعوت می فرمود و کسی نمیگروید. فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را
عذاب طوفان. وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر. فانجیناه پس نجات دادیم نوح را
علیه السلام. واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر که در سفینه بود از انواع
جانوران. وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح را علیه السلام. آیة دلالتی یا عبرتی. للعالمین
برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند. وابرهیم و یاد کن ابرهیم علیه السلام را. اذ قال چون
گفت. لقومه گروه خود را از اهل بابل. اعبدوا الله پرستید خدای تعالی را. واتقوه و بترسید
از عقاب او. ذلکم این عبادت و ترس. خیر لکم بهترست مر شما را از دین و آیینی که دارید. ان کنتم
تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضرر. انما تعبدون جز این نیست که می پرستید
من دون الله بجز خدای تعالی. اوثانا بتان را. وتخلقون افکا و بر می بافید دروغی که آنرا خدا

نام می کنید. ان الذین تعبدون. بدرستی که انانکه پرستش می کنید. من دون الله. بجز خدای تعالی. لا یملکون
نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند شما را. رزقا. روزی دادنی. فابتغوا. پس بجویید. عند الله
الرزق. نزدیک خدای تعالی روزی را زیرا که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقان. واعبدوه. واو را
پرستید بیگانگی. واشکروا له. مر او را شکر کنید نعمت عاجل و صید مفتح آجل است. الیه ترجعون. بسوی
او بازگردید خواهید شد تا اینجا سخن ابرهیم علیه السلام بود. الا انکه حق تعالی تهدید میکند قریش را و میفرماید
وان تکذبوا. واگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا. فقد کذب. پس بتحقیق تکذیب کرده اند رسل خود را
امم جماعتها. من قبلکم. پیش از شما چون نوح و هود و صلح علیهم السلام وآن تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری نرسانید
بلکه خطر آن بر ایشان لاحق شد که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شدند پس از تکذیب شما چه بیم مرا چه زیان
وما علی الرسول. و نیست مر فرستاده را. الا البلاغ المبین. مگر پیغام رسانیدن اشکارا. و او پیغام
رسانید و بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبات آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید. اولم
یروا کیف. ایا نمیبینید و حفص بغیبت میخواند آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه. یبدئ الخلق. اشکار
میکرد خدای تعالی آفرینش را و از نیست بهست اورد. ثم یعیده. پس باز ایشان را بعد از موت بحیات آورد
ان ذلک. بدرستی که ابداء و اعاده. علی الله یسیر. بر خدای تعالی آسان است. قل. بگوای محمد مر این
منکران را که از راه تفکر و استدلال. سیروا فی الارض. در زمین. فانظروا کیف. پس بنگرید که
چگونه. بدا الخلق. بیافرید است خلق را بر اختلاف اشکال و احوال و افعال. ثم الله. پس خدای تعالی
ینشئ. ظاهر کرداند. النشاة الاخرة. آفرینش دیگر را ملخص سخن انکه چون بدیدند و دانستند که
خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعاده و بضرورت دانید که آنکه مبداء خلایق
است می تواند که معاد ایشان باشد در آخری. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. علی کل شئ. بر همه چیزی
از بداء و اعاده. قدیر. تواناست بجهة آنکه قدرت صفت ذات او و نسبت به همه ممکنات یکسانست پس
چون بر نشاء اولی قادر است هر اینه از نشاء اخری عاجز نخواهد بود. یعذب. عذاب میکند. من یشاء.
هر کرا میخواهد. ویرحم من یشاء. و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او. والیه تقلبون. و بحکم او باز گردید
خواهید شد در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان و ببخشد بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که
عذابش از روی عدل است و رحمتش از روی فضل هر که خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که
خواهد با وی فضل کند و بلطف خویش بخواند. بیت. اگر رانی نداء عدل رانی. واگر خوانی ز ره فضل خوانی. مرا
با راندن و خواندن چه کار است. و گر خوانی و گر رانی تو دانی. در زاد المسیر گوید که عذاب بزشت خویی است
و رحمت بخوشخوئی و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیا ست و ترک آن بحرص و قناعت و یا به متابعت
بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب آنست که بنده را
بخود بگذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود. ع. تا تو باشی یار ما رونق نیابد کار ما. وما انتم. و نیستید
شما ای مردمان. بمعجزین. عاجز کنندگان مرید و رد کار خود را از عذاب خود. فی الارض. در زمین اگر
خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید. ولا فی السماء. و نه در آسمان یعنی اگر در
اسمان باشید عاجز کنندهم نیستید و گفته اند مراد آنست که هر که در آسمان است قادر نبود بر عاجز کردن. ومالکم

من دون الله

من دون الله. نیست شما را از عذاب خدای تعالی بجز خدای تعالی. من ولی. هیچ دوستی که نگاه دارد. ولا نصیر. و نه
یاری که بصدد دفع آن در آید. والذین کفروا. و آنانکه نگرویدند. بایات الله. بایتهای خدای تعالی یعنی بکتب
او یا بدلایل وحدت. ولقائه. ولقای او یعنی برای آخرت و بعث. اولئک. آن گروه. یئسوا. نا امید شدند
من رحمتی. از بخشایش من در دنیا و یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی جهة تحقق وقوع
واولئک. وآن گروه. لهم. مر ایشان راست. عذاب الیم. عذاب دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان
پس ازین معترضات باز ذکر قصه ابرهیم علی نبینا و علیه السلام میکند و میفرماید. فما کان. پس نبود. جواب قومه.
جواب قوم ابرهیم بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان. الا ان قالوا. مگر آنکه گفتند بعضی از
ایشان با بعضی که. اقتلوه. بکشید او را. او حرقوه. یا بسوزید و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در
آتش انداختند. فانجیه الله. پس رهانید مر او را خدای تعالی. من النار. از آتش و آنرا بر وی سرد و سلامت
گردانید. ان فی ذلک. بدرستی که در رهانیدن او. لایات. هر آینه نشانهای قدرتست در خمود آتش
و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن. لقوم یومنون. برای گروهی که میگروند چه ایشان بتعرض از آن
و تامل در آن نفع می گیرند. وقال. و گفت ابرهیم علیه السلام. انما اتخذتم. جز این نیست که فرا گرفتید. من دون الله. بجز
خدای تعالی. اوثانا. بتان را بخدای تعالی. مودة بینکم. برای دوستی میان شما یعنی شما بت پرستان بیکدیگر
پیوندید و بر عبادت اجتماع کنید. فی الحیوة الدنیا. در زندگانی باشید آن دوستی فانیست. ثم یوم القیمة.
پس در روز قیامت. یکفر بعضکم. کافر شوید و بیزاری کنید و منکر گردید بعضی از شما که متبوعانند. ببعض. مر
بعضی را که تابعانند. ویلعن بعضکم. و لعنت کنند برخی از شما یعنی روان و اذال. بعضا. مر برخی را که پیشروان
و اشرافند. وماویکم النار. و بازگشت همه شما دوزخ است. ومالکم. و نیست شما را در آن روز. من ناصرین.
از یاری دهندگان که خلاص یابید بمدد ایشان از آتش و چون حضرت ابرهیم علیه السلام از آتش بیرون آمد
فامن له. پس بگروید و تصدیق کرد مر او را. لوط. لوط علیه السلام که خواهرزاده او بود و بقولی برادرزاده او بود. وقال.
و گفت مر او را و مر ساره را که دختر عم وی بود بوی ایمان آورده. انی مهاجر. بدرستی که من هجرت کننده ام از میان
قوم. الی ربی. بانجا که امر پروردگار منست. انه هو العزیز. بدرستی که او غالبست مر او را مغلوب دشمنان
نسازد. الحکیم. داناست و بحکمت کار من پردازد پس لوط و مر ساره اتفاق نموده از کوهی که سواد کوفه
است بحران رفتند و ایجا بولایت شام درآمد ابرهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بموتفکه
رفت صاحب کشاف آورده که ابرهیم علیه السلام در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سن خدای تعالی
اسمعیل علیه السلام را بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون چون سن مبارکش بصد و دو یا بصد
و بیست رسید حق تعالی از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه میفرماید. ووهبنا له. و ما بخشیدیم
او را در سن پیری. اسحق. فرزندی اسحق نام. ویعقوب. و نبیره. وجعلنا. و نهاده ایم. فی ذریته. در
فرزندان او. النبوة. نبوت را یعنی بنی اسرائیل و بنی اسمعیل. والکتاب. و کتابها را یعنی توریة و انجیل
و زبور و فرقان. واتیناه اجره. و دادیم او را مزد هجرت او. فی الدنیا. درین سرای بانکه فرزند دادیم او را
در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بر ایشان عطا کردیم و یا او را
مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم با تصلوة

تا آخر دهر باد ددی کوید نزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیات در مهمان خانه
وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست خاص و عام از آن مائده پر فایده بهره مند شدند وانه
بدرستی که او فی الآخرة در آن سرای من الصالحین از جهة شایستگان و پسندیدگان اوست ولوطا
و یاد کن لوط را علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل مؤتفکات انکم آیا شما لتاتون
الفاحشة می آئید بدان کار زشت و حفص انکم میخواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آئید یعنی می کنید
کاری که بغایت زشتست و نسبت قباحت آن ما سبقکم پیش نگرفت بر شما بها بآن فاحشه من احد هیچ کس
من العالمین از عالمیان جهة آنکه طباع سلیمه از این عمل متنفر است و نفوس پاکیزه از این کار کاره ائنکم
لتاتون الرجال آیا شما آئید بمردان بطریق مباشرت و تقطعون السبیل می برید راه را براه کذریان یعنی
مال ایشان می گیرید و ایشانرا میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردم آمد و شد بند
کرده اند و راه بند شده و تاتون و می آئید فی نادیکم المنکر در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی
کارها میکنید عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه
بانگشت بیکدیگر افکندن و مهرهای آن کان که هر براه کذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و قرابین
و سخریه با مسافران و امثال آن فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم مر سخن وی را الا ان قالوا
مگر آنکه گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدا را بما ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست
گویان در آنکه فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد
تو اگر راست گوئی که خدا هست و تو پیغمبری بگو تا عذاب فرستد بما ان کنت اگر هستی تو من الصادقین
از راست گویان در آنکه فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها
نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی که خدای هست و تو پیغمبری بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام از ایشان
نومید شد قال گفت از روی مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب علی القوم المفسدین
بر گروه تباه کاران ولما جاءت آن هنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملئکه ابرهیم بالبشری
بسوی ابرهیم علیه السلام بجهة بشارت فرزند قالوا گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم
اهل هذه القریة اهل این ده سدوم را که تکذیب خواهرزادهٔ تو میکنند ان اهلها بدرستی که اهل ده
کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابرهیم علیه السلام ان فیها لوطا بدرستی
که در آن ده لوط است و او از ظالمان نیست قالوا گفتند ملئکه نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهر کسی که
در وست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط علیه السلام غافل نیستیم لننجینه هر آینه او را رها خواهیم داد
واهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را که او کانت باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب
یا در ده یعنی خواهیم گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و با همه اولاد بیرون رود مگر
زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود ولما جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا لوطا
فرستادگان ما بسوی لوط سیء بهم وضاق بهم تنگ دل شد بسبب ایشان ذرعا از جهة دل یعنی
تنگدل شد که مبادا از قوم بدیشان رنجی رسد جهة آنکه ایشان متعرض غربا می شدند فرشتگان اثر ملال
بر جبین لوط علیه السلام مشاهده نموده او را تسلی دادند وقالوا لاتخف و گفتند مترس ولا تحزن و

اندوه

واندوه مدار انا منجوك بدرستی که ما رهانندگانیم ترا واهلك و کسان ترا الا امرأتك مگر زن ترا کانت
من الغابرین هست از پس باز ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که فرود آرندگانیم علی اهل
هذه القریة برای اهل این ده رجزا عذاب من السماء از آسمان یعنی سنگباران بما کانوا بسبب آنکه بودند
که پیوسته یفسقون فسق می کردند پس بحکم خدای تعالی لوط علیه السلام با اهال خود خلاص یافت و کفار قوم
هلاک شدند و شهر خراب شده ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانچه میفرماید ولقد ترکنا و بدرستی که
بگذاشتیم منها از آن ده آیة بینة نشانهای روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند
و اعتبار گیرند و از نشانهای آثار دیار خراب ایشانست یا حجارهٔ سجیل که در آن زمین میتوان یافت یا
آبهای سیاه که هنوز هست والی مدین و فرو فرستادیم بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان
در نسب شعیب را فقال پس گفت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را وارجوا الیوم الآخر
و امید دارید ثواب روز بازپسین یعنی عمل کنید که بدان امید ثواب داشت یا بترسید از شدت قیامت
ولا تعثوا و بغایت تباهی مجوئید فی الارض در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین در حالتی که قاصد فساد
باشید فکذبوه پس بدروغ داشتند شعیب را علیه السلام و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة
پس گرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحه جبرئیل علیه السلام که دلهاشان در تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد
کردند فی دارهم در سراهای خود جاثمین بزانو در آمدگان و مردگان وعادا و ثمودا و یاد کن قوم
عاد و ثمود را و هلاکت ایشان وقد تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر
شما را من مساکنهم از مسکنهای ایشان بحجاز و یمن که بر آن می گذرید و آثار عذاب معاینه می بینید
وزین و بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشانرا
از کفر و تکذیب فصدهم پس باز داشت ایشانرا عن السبیل از راه راست که انبیا علیهم السلام ایشانرا
بدان میخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بینایان یعنی متمکن بودند و از نظر و فکر و ملاحظه بدین
بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند
وقارون و یاد کن قارون را وفرعون وهامان و فرعون و هامان را ولقد جاءهم موسی و بدرستی که آمد
موسی علیه السلام بدیشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی
الارض در زمین مصر و تعظم ورزیدند وماکانوا و نبودند سابقین پیشی گیرندگان بر حکم خدای تعالی
بر ایشان رسید فکلا پس همهٔ ایشان که یاد کرده شد اخذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه
ایشان فمنهم پس بعضی از ایشان من ارسلنا بود که فرستادیم علیه حاصبا بر ایشان بادی سخت که درو
ریزه بود یعنی قوم لوط ومنهم و بعضی از ایشان من اخذته الصیحة کسی که بگرفت او را چون قوم ثمود و اهل
مدین ومنهم و از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را بزمین چون قارون ومنهم
و از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشانرا در آب چون قوم نوح و فرعونیان وما کان الله
لیظلمهم و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عقوبت کند ولکن کانوا انفسهم
یظلمون و لیکن بودند که ایشان بجهل و عناد بر نفسهای خود ستم می کردند و خود را بکفر و معصیت
هدف تیر عذاب میساختند بیت ای که حکم شرع را رد میکنی راه باطل میروی بد میکنی چون تو کردی بد بدی یابی جزا

پس بهما جمله با خود میکنی. مثل الذین اتخذوا. مثل آنانکه فرا گرفتند. من دون الله. بجز خدای تعالی اولیاء
دوستان یعنی خدایان. کمثل العنکبوت. مانند عنکبوت که برای خود. اتخذت بیتا. فرا گرفت خانه. وان
اوهن البیوت. وبدرستی که سست ترین خانها. لبیت العنکبوت. خانه عنکبوت است نه سقف دارد ونه دیوار و
نه گرما باز دارد ونه سرما. لو کانوا یعلمون. اگر باشند که دانندگان که آن چیزی را هر آینه ندانند که این مثلیست
از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است وهیچ چیزی را نشاید دین ایشان
نیز خوار و بی اعتبار و بیمقدار است وازان هیچ نکشاید صاحب بحر الحقایق فرموده که هرچه عنکبوت می تند
بر خود زندان برای نفس خود میسازد وقیدی بر دست و پای خود می نهد پس خانه او محبوس اوست آنها
نیز که بدون خدای تعالی اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند سلاسل و اغلال
و وزر و وبال مقید گشته روی خلاص ندارند وعاقبت در مهلکه نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب
و معذب گردند بعضی هواهای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل بیت از هوا بگذر که پس بی اعتبار
افتاده است رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت. ان الله یعلم. بدرستی که خدای تعالی میداند. ما یدعون
آنچه میخوانند یعنی می پرستند. من دونه. غیر او بجز وی. من شیء. از هر چیزی و چون بت و ملک و آدمی و کوکب
وهو العزیز. و او غالبست در ملک خود شریک ندارد. الحکیم. محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را
تاخیر میکند. وتلک الامثال. و این امثالها. نضربها للناس. می آریم و بیان می کنیم برای مردمان. وما
یعقلها. و در نمی یابند ثمره و فایده آنرا. الا العالمون. مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها
خلق الله. بیافرید خدای تعالی. السموات والارض. آسمانها و زمین را. بالحق. برای اظهار حق نه برای باطل و بازی
ان فی ذلک. بدرستی که در آفریدن. لآیة. نشانه ایست روشن یا ضرب الامثال عبرتیست. للمؤمنین. مر گروندگان را
اتل. بخوان. ما اوحی الیک. آنچه وحی کرده میشود بتو. من الکتاب. از قرآن. واقم الصلوة. و بپای دار نماز را
ان الصلوة. بدرستی که نماز. تنهی. باز میدارد. عن الفحشاء. از کاری که نزدیک عقل زشتست. والمنکر. و بد
واز عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز استادن می باشد از معاصی چه مداومت بر او موجب دوام
ذکر و مورث کمال الخشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جوانی انصاری ملازمت
جماعتی نموده با حضرت صلی الله علیه وسلم نماز می گذارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد چون حکایت
بموقف عرض رسانیدند آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ان صلوته تنهاه زود باشد که نماز او را باز دارد
اندک زمانی را توفیق توبه یافت واز زهاد صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس ابن مالک نقل
میکند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که باز ندارد او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از
حضرت حق تعالی الا دوری صاحب تاویلات فرموده که هر یک از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازیست
باز دارنده نماز تن ناهیست از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانعست از رذائل و علائق و اخلاق
ردیه و هیئات مظلمه و نماز دل باز دارد و ظهور فضل و فتور غفلت و صلوة سر منع می نماید التفات بما سوی
حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار بلاحظه اغیار و صلوة خفی کند از سالک را از شهود اثنینیت
و ظهور انانیت یعنی بر وظاهر گردد که از روی حقیقت. بیت جز یکی نیست نقد این عالم. باز بین و بعالمی مفروش
ولذکر الله. و هر آینه ذکر خدای تعالی. اکبر. بزرگتر است از ذکر همه چیزها زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر

غیراو

غیر او طاعتیست یا بزرگتر است از آنکه کسی قدر او نشناسد یا بزرگتر از آن که قدر او بشناسد یا بزرگتر
از آنکه ذکر با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است
از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبتی و فحشا و منکری باقی گذارد و محققان
بر آنند که ذکر خدا بنده را بزرگتر است از ذکر بنده خدا را چه ذکر بنده آمیخته است با اغراض و ذکر
خدای تعالی صافی است از کدورات علل و اعراض یا ذکر بنده خالیست فانی و شاید و ذکر خدای تعالی باقیست
زوال بحوزه راه نیابد ذو النون مصری قدس سره فرموده که ذکر خدای تعالی بزرگتر است از آنچه که تو او را یاد
نکنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند سلمی قدس سره فرموده اند که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما در این
وقت او را در نفحات از حضرت شیخ قدس سره ابی سعید ابی الخیر روح الله تعالی روحه نقل میکند که ذکر خداوند
بزرگست نه چنانکه او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگتر است ذکر تو پیدا بود تا کجا بود بیت تو یاد کنی خدا را در
خور خود. او یاد کند ترا دلی در خور خویش. والله یعلم. و خدای تعالی میداند. ما تصنعون. آنچه میکنید
از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود. ولا تجادلوا. و پیکار مکنید و جدال منمایید. اهل الکتاب
با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما یند یا جزیه قبول کرده اند. الا بالتی هی. مگر بخصلتی که آن احسن
نیکو تر است یعنی خشونت را بخوشی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم. الا الذین ظلموا منهم. مگر آنانکه ستم
کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل کتاب آنهایند که اثبات
ولد میکنند مر خدا را. وقولوا. و بگویید با ایشان که بصدق تمام. آمنا. ایمان آوردیم. بالذی انزل. بآن
چیزی که فرو فرستاده شده است. الینا. بسوی ما یعنی قرآن. وانزل الیکم. بآنچه فرستاده اند بشما
یعنی توریة و انجیل و زبور. والهنا. و خدای ما. والهکم. و خدای شما. واحد. یکی است. ونحن له. و ما مر خدا را
مسلمون. گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان نه شما که اتخاذ ارباب می کنید از احبار و رهبان. وکذلک
و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را. انزلنا الیک الکتاب. فرو فرستادیم بر تو قرآن کتابی موافق
یا کتب سابقه در اصول دین. فالذین. پس آنانکه. آتیناهم الکتاب. دادیم ایشان را علم کتاب متقدم چون
ابن سلام و اصحاب او. یؤمنون به. می گروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعث مصطفی صلی الله علیه وسلم و قرآن
گرویده بودند چون قیس بن ساعد و بحیرا و نسطور و ورقه و اعراب ایشان. ومن هؤلاء. و از این گروه عرب
من یؤمن به. کسی هست که می گروند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه وسلم. وما یجحد بآیاتنا. و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را
الا الکافرون. مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند آن
وما کنت تتلوا. و نبوده تو که بخوانی. من قبله. پیش از قرآن. من کتاب. هیچ کتابی از کتب منزله. ولا تخطه
و نمی نویسی کتابی را. بیمینک. بدست راست خود. نفی تاکید است در نفی قراءت و کتابت یعنی هرگز نخوانده
مطلقا خط ننوشته اگر چنانچه خواننده یا نویسنده بودی. اذا. آن هنگام. لارتاب المبطلون. در شک
افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان
امی باشد و این کس قاری و کاتبست در تیسیر آورده که خط و قراءت فضیلت بوده است غیر پیغمبر را
وعدم آن فضل معجزات حضرت صلی الله علیه وسلم بوده چون معجزه ظاهر شد در امی بودن او شک نیست حق تعالی در
آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشت تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق

الجزء ۲۱

عون بن عبدالله نقل میکند که مامات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کتب وقرا، این صورت منافی قرآن نیست
زیرا که در آیت نفی کتابت را مقرر ساختن بزمانی قبل از نزول قرآن وسنهما آنانکه وی امی دانند اول عمر تا باخر
بصواب اقرب است بیت بقلم کر نرسید انکشتش بود لوح قلم اندر مشتش از سواد خط اکر دین بیست بکمالش
نرسد هیچ شکست. بل هو. بلکه قرآن عظیم آیات بینات آیتهای روشن است فی صدور الذین در سینهای
آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که حفظ کرده اند آنرا یاد میگیرند
تا هیچکس تحریف نتواند کرد وخواندن در قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امت مرحومه است چه کتب متقدمه
را از اوراق میخوانند قولی آنست که او راجع است بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وکارهای
او مر آیتهای ظاهر اکه محمد است صلی الله علیه وسلم وقرآن. الا الظالمون. مکر کافرانی در ظلم که مکابره میکنند با وجود
وضوح دلایل اعجاز. وقالوا. وکفتند کافران. لولا انزل. چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم آیة من ربه نشانهٔ از پروردکار او یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح وعصای موسی وسایر
عیسی علیهم السلام قل بکو انما الایات جز این نیست که آیتها عند الله در نزد خدای تعالی است وانما انا وجز
این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بمعنی که شما در یابید اولم یکفهم آیا
بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا ومعجزهٔ واضح انا انزلنا آنکه ما فرستادیم علیک الکتاب برتو
قرآنرا او بو ستر یتلی علیهم خوانده میشود بر ایشان وایشان افصح مردم اند واسرار بلاغت واطوار
فصاحت بر ایشان مخفی نیست وتو تحدی کرده وکوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده وایشان
لشکر میکشند ومال وجان در می بازند وبمعارضهٔ آن نمی پردازند معجز ازین روشن تر کجا باشد وکفته
اند جمعی بحضرت رسالت آمدند وبعضی از سخنان بر یهود نوشته با خود آوردند وسؤال آنکه میخواهیم خود
بآن افزون سازیم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که همین کمراهی بس قومی راکه از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده
رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده واین آیت نازل شد اولم یکفهم کفایت نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان
میخوانند. ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة هر آینه بخششست یعنی نعمتی بزرک مر کسی را
که متابعت او. وذکری وپند ونصیحت است. لقوم یؤمنون مر کسی راکه تصدیق کنند. قل کفی بالله
بکو بسنده است خدای تعالی بینی وبینکم شهیدا میان من وشما کواهی یعلم ومیداند مافی السموات
والارض آنچه در آسمانها وزمینهاست پس حال من وشما بدو مخفی نخواهد بود والذین آمنوا وآنانکه
بکرویدند بالباطل بناحق چون یهود ونصاری یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وکفروا بالله وکافر
شدند بخدای بحق اولئک آنکروه هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که بدل کردند کفر را با ایمان
ویستعجلونک. وشتاب میکنند کافران ترا بالعذاب بنزول عذاب چون نضر بن حارث وامثال ایشان
ولولا اجل مسمی واکر نه مدتی بودی نام برده ومعین برای قومی لجاءهم العذاب هر آینه بیامدی بمستعجلان
عذاب موعود ولیأتینهم وبیشک خواهد آمدن آن عذاب بغتة ناکهان در دنیا بوقت مرک یا در آخرت
وهم لا یشعرون وایشان ندانند آمدن آنرا. یستعجلونک بالعذاب طلب عذاب بتعجیل میکنند ترا بعجلو
عذاب. وان جهنم وحال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین فرو کرفته است کافرانرا واحاطه کننده یعنی
موجبات جهنم چون کفر ومعاصی محیط است بر ایشان یا فاعل بمعنی مستقبل یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان

یوم یغشیهم العذاب یاد کن روزی راکه در آید عذاب من فوقهم از زبر سر ایشان. ومن تحت ارجلهم
واز زیر پایهای ایشان ویقول وکوید خدای تعالی یا فرشته بفرمان وی مر دوزخیان راکه ذوقوا بچشید
ما کنتم تعملون آنچه بودید که میکردید در دار دنیا از عمل بود وعقبی دار جزاست هرچه اینجا
کاشته اید آنجا دروید بیت تو تخمی بیفشان که چون بدروی زمحصول خود شاد وخرم شوی آورده اند که جمعی
از مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد وکمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان
هجرت نکردند بترس وهراس پرستش خدای تعالی می نمودند حق تعالی این آیت فرستاد که یا عبادی ای بندکان من
الذین آمنوا آنانکه بکرویدند از اهل شرک بیکسو روید وصحبت مؤمنان طلبید واکر در بلدی آشکاره
عبادت نمی توانید کرد ان ارضی بدرستی که زمین من واسعة کشاده است هجرت کنید از موضع خوف
بموضع امن فایای فاعبدون پس مرا پرستش کنید خالصا واینجا کفته اند بیت سفر کن چو جای تو ناخوش بود
کزین جای رفتن بدان تنک نیست. واکر از دوستی اهل وولد پا بسته شده اید روزی مفارقت ضروری
خواهد بود زیرا که کل نفس ذائقة الموت چشندهٔ مرک است وبمرک از همه جدا خواهید برید
ثم الینا پس بسوی ما ترجعون باز کردیده خواهید شد وحفص بخطاب میخواند شما باز کردیده خواهید
شد بجزای اعمال پس بدار الشرک اقامت نباید کرد وروی بکعبهٔ امان یعنی آستانهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باید آورد
والذین آمنوا وآنانکه کرویده اند بخدا وپیغمبر وعملوا الصالحات وبکردند عملهای نیکو یعنی ادای فرایض
نمود لنبوئنهم هر آینه فرود آوردیم ایشانرا من الجنة از بهشت غرفا بمنزلهای وغرفهای
ارجمند تجری من تحتها الانهار میرود از زیر آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاویدان باشند
فیها در آن غرفها یا در بهشت نعم اجر العاملین نیک مزدیست مر عمل کنندکان خیر را ببهشت الذین
صبروا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آن حالها بنهای مشرکان وهجرت از اوطان وعلی ربهم وبر پروردکار
خود نه غیر او یتوکلون توکل میکنند وکار خود میسپارند مومنان مکه این آیتها شنیده عزم هجرت بمدینه
نمودند ودغدغهٔ دیکر دست داد که بلدی که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چکونه توان رفت که
آیت آمد که وکاین من دابة وبسا از جنبندکان که بر هیچ وجه لا تحمل بر نمیدارد رزقها روزی
خود را یعنی قوت وطاقت برداشتن ندارد ویا ذخیره کنند از جانوران آدمی است وموش ومور وکفته اند
عقعق ذخیره نهد وفراموش کند ودر کشاف از بعضی نقل میکند که بلبل را دیدند که خوردنی در زیر
بالهای خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیارند اند واز طیور ووحوش وسباع وهوام وحیوانات
آبی که ذخیره نهند وحامل رزق خود نشوند الله یرزقها خدای تعالی روزی دهد ایشانرا وایاکم
وشما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت مکنید بیت هست رفیق کرم ذو الجلال مشرب ارزاق
بر آب زلال شاه کدا روزی از و میخورند مور وملخ قسمت از و می برند. وهو السمیع واوست شنوا مر
قول شما راکه روزی از کجا خوریم العلیم دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد. ولئن سألتهم اکر بپرسی اهل
مکه را که من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر که بیافرید آسمانها وزمینها را ومسخر کرد
خورشید وماه را لیقولن الله هر آینه کویند خدای تعالی چه این مسئله در عقول قرار کرفته که
واجبست انتهاء ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد چون ایشان دانند که خالق ارض وسما اوست

فانّی یؤفکون پس از کجا برکردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی را از حق بر می تابند و بسلوک سبیل
باطل می شتابند الله یبسط الرزق خدای تعالی می کستراند و فراخ می کند روزی را لمن یشاء برای کسی
که می خواهد من عباده از بندکان وی ویقدر و تنک میسازد له مر اورا که میخواهد ضمیر عاید نیست
بغیر مذکور چه تقسیم دال است بران وکفته اند موسع له و مضیق علیه یکیست یعنی هر بنده که میخواهد کاهی
فراخ و کاهی تنک میسازد ان الله بدرستی که خدای تعالی بکل شیء بهمه چیزی از بسط و قبض
علیم داناست و مصلحت بندکان بدو مخفی نیست ولئن سألتهم واکر بپرسی از مشرکان عرب که من نزّل
که فرو فرستاد من السماء از ابر یا از اسمان ماء آبی فاحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض
بان آب زمین را من بعد موتها از پس افسردکی و مردکی آن لیقولنّ الله هر اینه میکویند خدای تعالی یعنی
معترفند بانکه موجد ممکنات اوست و باوجود این بعضی از مخلوقات او را در عبادت شریک میسازند
قل الحمد لله بکو شکر و سپاس مر خدایرا که از ین ضلالت مرا و تابعان مرا نکاه داشت بل اکثرهم بلکه اکثر
کافران لا یعقلون در نمی یابند سخن متناقض میکویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او
میدانند وما نیست هذه الحیوة الدنیا این زندکانی دنیا الا لهو مکر مشغولی و بیکاری ولعب
بازی یعنی در سرعت افتنا و زوال بر بازی کودکان می ماند که یکجا جمع می آیند و ساعتی بدان مبتهج می کردند
واندک زمانی ملول و سایره کشته متفرق کردند بیت بازیچه است طفل فریب این متاع دهر بیعقل مردمان
که بدان مبتلا شوند وان الدار الاخرة و بدرستی که آن سرای لهی الحیوان اوست سرای حیوة ابدی یعنی
زندکانی جاویدی در و خواهد بود لو کانوا یعلمون اکر باشند مردمان که بدانند یعنی دنیای فانی را (اختیار نکنندی)
برای جاودانی فاذا رکبوا چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب مرک در کرداب اضطراب افتند
دعوا الله بخوانند خدای تعالی را مخلصین له الدین در حالتی که خالص کنندکان باشند برای خدای تعالی
دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چو یاد نکنند و خدایرا در کشف آن شدت بنا
بوی برند و بس فلما نجاهم پس آن هنکام که نجات دهد خدای تعالی ایشان را از بحر بیرون آرد بسلامت
الی البرّ بسوی دشت اذا هم آنکاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز کردند بعبادت خود لیکفروا
تا کافر شوند بما آتیناهم بانچه داده ایم ایشانرا از نعمت نجات ولیتمتّعوا و تا برخوردار شوند به اجتماع
بر عبادت اصنام و یا برخوردند از زندکانی دنیا این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند
عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اولم یروا ایا ندیدند و ندانستند اهل مکه انا جعلنا آنکه ما
کردانیدیم شهر ایشانرا حرما آمنا حرمی با امنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت ویتخطّف الناس
و حال آنکه ربوده میشوند مردمان من حولهم از کرداکرد بلد ایشان یعنی مردمان را می کشند و اسیر
می کنند و در حوالی مکه کسی متعرض ایشان نمی کردد افبالباطل آیا بباطل که بتانند یا شیطان یؤمنون می کروند
وبنعمة الله و بنعمت خدای تعالی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که متمکن است در حرم و ایمن از خوف یکفرون کافر
میشدند و دلیل کفران نعمت شرک ایشانست ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بربندد
وبسازد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی و کمان برند که او را شریک هست او کذّب بالحق یا تکذیب
کنند قرانرا یا رسول را صلی الله علیه وسلم لمّا جاءه آن هنکامی که بیاید بوی الیس یعنی هست فی جهنم در دوزخ

مثوی جایکاه اقامت للکافرین برای ناکرویدکان والذین جاهدوا و آنانکه کوشش نمایند فینا
در کار ما و اقامت دین ما لنهدینّهم هر اینه راه می نمایم ایشانرا سبلنا براههای خود وان الله و بدرستی
که خدای تعالی لمع المحسنین با نیکوکاراست یعنی مجاهدانرا بنصرت و اعانت ایراد مجاهده کرد بطریق
اطلاق تا متناول باشد میان جهاد حاضر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با
نفس و هوا بنمایم ایشانرا وصول بدولت لقا شیخ سهل تستری رحمه الله فرموده که هر که کوشش کند در اقامت
سنت بنمایم او را سبیل جنت امام قشیری قدس سره کفته که انانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آراسته
دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه میفرماید که هر که جهد کند
برای ما راه دهیم او را بسوی خود دیکر آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما بنمایم او را دریافتها
الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند بیت انا المعبود فاطلبنی
تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی اکر در جست و جوی من شتابی مراد خود بزودی بازیابی

سورة الروم وهی ستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم

از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق تعالی
بدان ثنا کوید چنانچه الف از ین کلمه اشارتست بالوهیت و لام از لطف و میم از ملک و کفته اند الف
اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل علیه السلام و میم باسم محمد صلی الله علیه وسلم یعنی الله تعالی بواسطه جبرئیل علیه السلام وحی فرستاد
بمحمد صلی الله علیه وسلم غلبت الروم مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فی ادنی الارض
در نزدیکترین زمین که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا میان اذرعات و بصری
و آنچنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر کران فرستاده تا بعضی
از ولایت روم بکرفتند و مردم روم منهزم کشتند و در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم
این خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان کفتند ترسایان از اهل کتابند
و ما و فارسیان طاغیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم کشت حق تعالی
این ایة فرستاد و بیان کرد که وهم و رومیان من بعد غلبهم از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون
زود باشد که غالب شوند فی بضع سنین در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد از
نزول این ایة مشرکانرا کفت چشم شما روشن مباد بخدای تعالی که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد
در بضع سنین ابی بن خلف کفته نه چنین است با تو کرو می بندیم یعنی برده شتر جوان سه سال اکر در
بستند و صدیق رضی الله عنه صورت حال بعرض جلال حضرت ذو الجلال رسانیده حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که
بضع میان ثلثه و تسع است برو و در حال مدت بیفزای ابو بکر رضی الله عنه مراجعت کرد و تا نه سال و صد شتر
مراهنه کردند و ضمان از یکدیکر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب کشتند خبر غلبه رومیان
بر فارسیان رسید و کویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و صد شتر از ابی بقول اول واز
ضمان او بقول ثانی بستند و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که صدقه ده القصه این ایات اخبار است از امور کائنه
در مستقبل و از ان جمله اقسام اعجاز قرانیست لله الامر مر خدایراست حکم و فرمان من قبل پیش
از غلبه فارس بر روم ومن بعد و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است

و همه کار در قبضهٔ اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل از لست و بعد ابد یعنی امر ازلی ابدی او راست که خداوند ازلی و ابدیست. ویومئذ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند. یفرح المؤمنون. شاد خواهند شد مؤمنان. بنصر الله. بیاری کردن مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چو درین صورت تفاؤل است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو از ادیان یقین صحابه و گفته اند فرح بآنست که بعض اعادی دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که چون شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم مستولی گشتند پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بر قیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نمودند سپهبد لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساختند بعضی از بلاد ایشان بگرفتند. الله ینصر. یاری میدهد خدای تعالی. من یشاء. هر کرا میخواهد. وهو العزیز. و او غالبست انتقام کشد از بعضی. الرحیم. مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی. وعد الله. وعده کرد خدای تعالی غلبهٔ روم یا فرح مؤمنان را وعده کردن. لا یخلف الله. خلاف نمیکند خدای تعالی. وعده. وعدهٔ خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست میسازد. ولکن اکثر الناس. ولیکن بیشتر مردمان. لا یعلمون. نمیدانند صحت وعدهٔ او را. یعلمون. میدانند ظاهرا. چیزهای آشکاره را. من الحیوة الدنیا. از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معیشت و تجارت و در وسیط گوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند. وهم. و ایشان. عن الآخرة. از امور آخرت که مقصود آنست. هم غافلون. ایشان غافلان و بیخبرانند تکریر ضمیر جهت تاکید است. اولم یتفکروا. آیا تفکر نمیکنند. فی انفسهم. در نفسهای خویش که مرآیای ممکنانست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمینمایند یا اجزاء خود بر اعادت استدلال کنند با خود. ما خلق الله. نیافرید خدای تعالی. السموات والارض. آسمانها و زمینها را. وما بینهما. و آنچه میان آسمان و زمین است. الا بالحق. مگر برای حق یعنی بحکمت تا ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت تخلص یا آنکه آفریدن ارض و سما نه برای بازیست بلکه آفرید جهت استدلال بر توحید. واجل مسمی. و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد دو فنای متناست. وان کثیرا و بدرستی که بسیاری. من الناس. از مردمان یعنی کفره. بلقاء ربهم. بدیدار پروردگار خود. لکافرون. ناگرویدگان و منکرانند. اولم یسیروا. آیا سیر نمیکنند. فی الارض. در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت. فینظروا کیف کان. تا بنگرند که چگونه بود. عاقبة الذین. عاقبت آنانکه بودند. من قبلهم. پیش از ایشان از امم گذشته. کانوا. بودند آنگروه. اشد منهم. سختتر از اهل مکه. قوة. از روی توانایی چون عادیان و امثال ایشان. واثاروا الارض. و بگردانیدند زمین را جهت زراعت چوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنقاط آب. وعمروها. و عمارت کردند مر او را. اکثر مما عمروها. بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرعند یا آنها که عمر یافتند در دنیا بیشتر از اعمار خویش. وجاءتهم. و آمدند بدیشان. رسلهم. پیغمبران ایشان. بالبینات. بآیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق تعالی دمار از روزگار ایشان برآورد. فما کان الله لیظلمهم. پس خدای تعالی ظلم بر ایشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند. ولکن کانوا. ولیکن بودند که بر موجبات

عقبات

لا ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید کردند ایشان بیزار شوند صح

عقوبات. انفسهم یظلمون. بر نفسهای خود ستم میکردند. ثم کان. پس هست. عاقبة الذین. سرانجام آنانکه اساؤا. بد کردند و کافر شدند. السوای. نتیجه بدتر که عقوبت و عذابست و گفته اند سوءی اسم دوزخ است چنانچه حسنی اسم بهشتست یعنی دوزخ عاقبت مشرکان است. ان کذبوا. بسبب آنکه تکذیب کردند بایات الله. آیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآنرا یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت. وکانوا بها. و بودند بدان آیتها. یستهزؤن. استهزا میکردند. الله یبدؤا الخلق. خدای تعالی می آفریند خلق را از نطفه. ثم یعیده. پس دیگر زنده میکرداند و بر می انگیزد بعد از مرگ. ثم الیه. پس بسوی جزا و حکم او. ترجعون. باز گردانیده میشوید و حفص شامی میخواند بر طریق خطاب. ویوم تقوم الساعة یبلس المجرمون ولم یکن لهم من شرکائهم شفعاء وکانوا بشرکائهم کافرین. ویوم تقوم الساعة. و در روزیکه قایم گردد رستخیز یومئذ. آن هنگام. یتفرقون. پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلای علیین آرند و جمعی از دولت تلاقی باز مانند و بعضی در آتش فراق که از آن یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران. فاما الذین امنوا. اما آنانکه گرویده باشند. وعملوا الصالحات. و عملهای پسندیده کرده. فهم فی روضة. پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار. یحبرون. شادمان کرده شده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف و جباه ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند در احقاف گفته که متفرج سازند شان و در رعین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذت برابر سماع نباشد در خبر است که ابکار بهشت را تغنی کنند بصورتی که خلایق مثل آن ندیده باشد و این افضل نعیم بهشت بود از ابو الدرداء رضی الله عنه پرسیدند که مغنیان بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح یحیی بن معاذ را قدس سره پرسیدند که آوازها کدام شیرین تر و دوست داری فرمود که قراء امیرانس فی مقاصیر قدس بالحان التحمید فی ریاض التمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاضین انس بشادی طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فرمان آید بداود علیه السلام که بدان نغمهٔ دلپذیر و صورت شور انگیز که ترا داده ام زبور بخوان و ای موسی علیه السلام توریة تلاوت کن و ای عیسی علیه السلام بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلارای بتسبیح بگشای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون آواز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شیرینترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی نزادی است که در ما نکان بیا بانتری که او ابی دیار از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد. مثنوی. مومنان گویند کاوازهای بهشت. نغز گردانید هر آواز زشت. ما همه اجزای آدم بوده ایم. در بهشت آن لحنها بشنوده ایم. گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی. یادمان آید از آنها اندکی. پس غذای عاشقان آمد سماع. که درو باشد خیال اجتماع. خیره کماندجان او آوازها. عاشقان کش نغمها را بشنوند. جزو بکذارند سوی کل روند. واما الذین کفروا. اما آنها که نگرویده باشند. وکذبوا بایاتنا. و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت را. ولقاء الآخرة. ولقای آن سرا یعنی حشر و نشر را. فاولئک. پس آنگروه. فی العذاب محضرون. در عذاب حاضر شدگانند. فسبحان الله. مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گویند خدا را و بپاکی یاد کنید یا نماز گذارید. حین تمسون.

بهنگامی که بشبانگاه درآئید مراد نماز شام وخفتن است . وحین تصبحون . وبهنگامی که ببامداد
درآئید مراد نماز صبح است . وله الحمد . ومراوراست ستایش . فی السموات والارض . در آسمانها وزمینها
یعنی هرکه در آسمانها وزمینهاست حمد او میکنند . وعشیا . ودیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز
عصر . وحین تظهرون . وهنگامی که درآئید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب آورده که تسبیح
رفع صوت است پس اتصال او بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست وحمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص
ذکرش بنماز اخفائیه مناسب نماید . یخرج الحی . بیرون می آرد خدای تعالی زنده را . من المیت . از مرده
چون نخلها از نوات وسنبله از حبه ومرغ از بیضه وانسان از نطفه یا مصلح از مفسد ومومن از کافر
ویخرج المیت . وبیرون می آرد مرده را . من الحی . از زنده بعکس آنها که مذکور شد . ویحیی الارض
وزنده میگرداند زمین را بگیاه . بعد موتها . پس از افسردگی وپژمردگی آن . وکذلک . ومانند این
اخراج . تخرجون . بیرون آورده خواهید شد از قبور . ومن آیاته . واز نشانهای قدرت خدای تعالی
ان خلقکم . آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم علیه السلام . من تراب . از خاک . ثم اذا انتم . پس اکنون شما
بشر تنتشرون . مردمانید پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت . ومن آیاته . واز علامت توانایی
ان خلق . آنکه بیافرید . لکم . برای شما . من انفسکم . هم از شما یعنی از جنس شما . ازواجا . زنان . لتسکنوا
الیها . تا میل کنید بحسب جنسیت بایشان وآرام گیرید بایشان چه جنسیت سبب ملایمت ومخالفت
واسطه مفاخرت بیت بجنس خود کند هر جنس آهنگ . ندارد هیچکس از جنس خود ننگ . بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس . وجعل بینکم . وپدید آورد یعنی ساخت میان شما وازواج شما . مودة . دوستی . ورحمة
مهربانی در موضح آورده که مجرد مودت بمجرد تزویج ورحمت بسبب زادن فرزند یا مودت برخوردسالان
ورحمت بر پیران . ان فی ذلک . بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکله ومشابهه مردان در بشریت . لآیات
هر آینه دلالتهاست . لقوم یتفکرون . هر گروهی را که در حکمت این صورت تطلع کردند . ومن آیاته . واز
دلالتهای قدرت او . خلق السموات والارض . آفریدن آسمانها وزمینهاست . واختلاف السنتکم . و
مخالفت زبانهای در سخن گفتن چه باوازهاست وبلند وچه بفصاحت ولکنت ویا اختلاف لغتهای شما از ترکی
وفارسی وعربی وهندوی وامثال آن در لباب آورده که اصول همه زبانهای مختلف هفتاد ودو است
نوزده در اولاد سام است وهفده در فرزندان حام وسی وشش در بنی یافث . والوانکم . ودیگر اختلاف رنگهای
شما در سفیدی وسرخی وسیاهی وزردی در تخطیطات اعضا وهیات واشکال انکه مطلقا هیچ آدمی
در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی توامین که با وجود توافق معاد واسباب ایشان البته در بعضی از
چیزها مخالف خواهند بود . ان فی ذلک . بدرستی که در مخالف السنه والوان آدمیان با آنکه از یک مادر وپدر
زاده اند . لآیات . نشانهای قدرت او حکمت است . للعالمین . مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک وانس وجن
پوشیده نیست که اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر نبودی وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی
وبسیاری از مهمات معطل ماندی وحفص بکسر لام خوانده این دلالت مر دانایان است که در آن نظر کنند وبعد آن برسند
ومن آیاته . واز علامات قدرت کامله اوست . منامکم . خواب کردن شما . باللیل والنهار . بشب وروز جهت
استراحت قوی نفسانی وقوت قوای طبیعی . وابتغاؤکم . وجستن شما روزی را . من فضله . از بخشش او

یعنی معاش بشب وروز گفته اند مقام مخصوص بشب است وابتغاء بروز ودر آیه تقدیم وتاخیر هست
بحسب معنی . ان فی ذلک . بدرستی که در خواب شب ومعیشت روز . لآیات . دلالتها وعبرتهاست . لقوم یسمعون
برای گروهی که بشنوند بگوش هوش . ومن آیاته . واز نشانهای حکمت او . یریکم البرق . آنست که بشما نماید برق را
خوفا . برای ترسانیدن مسافران از صاعقه . وطمعا . ودر طمع افکندن مقیمان بباران . وینزل . وفرو فرستد
من السماء ماء . از جهت آسمان یا از ابر آبی را . فیحیی . پس زنده میگرداند . به الارض . بر آن آب زمین را تا از و گیاه
بروید . بعد موتها . پس از افسردگی وپژمردگی آن . ان فی ذلک . بدرستی که در برق وباران . لآیات . علامتهاست
بر قدرت الهی . لقوم یعقلون . برای گروهی که تعقل کنند در تکون حادثات چون بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع
در هر حادثه . ومن آیاته . واز نشانهای توانایی او . ان تقوم السماء . آنست که می ایستد آسمان بی ستون . و
الارض . وزمین بر روی آب . بامره . بفرمان او یعنی بنگاه داشتن او مر ایشان را . ثم اذا دعاکم . پس چون بخواند
شما را اسرافیل علیه السلام در نفخه اخیره . دعوة . خواندنی بدین نوع که یا ایتها الموتی اخرجوا بیرون آئید . من
الارض . از زمین . اذا انتم تخرجون . آنگاه شما بیرون آئید از قبرهای خود وخروج خلق از قبر یکی از آیات
قدرت اوست . وله . ومراوراست . من فی السموات والارض . هرکه در آسمانها وزمینهاست همه مخلوق ومربوب
ویند . کل له . همه اورا . قانتون . فرمانبردارانند در موت وحیوة وبعث ونشور ودرین افعال از حکم
او تمرد نمی توانند ورزید . وهو الذی . واوست آنکس . یبدؤا الخلق . آنکه اول بار بیافرید خلق را آنگه
بمیرانند . ثم یعیده . پس زنده کرداند او را . وهو . وباز آوردن . اهون . آسانست . علیه . بر خدای تعالی
چنانچه نخست آفریدن یا اعادت باعتبار شما آسانتر است از ابتداء پس چون ابتداء را اقرار دارید اعاده را
چرا انکار میکنید وبر ابداء واعاده نزد قدرت یکسانست بیت چون قدرت او منزه از نقصان است . آوردن
خلق وبردنش یکسانست . نسبت بمن وتو هر دو دشوار بود . در قدرت بر کمال او یکسانست . وله المثل
الاعلی . ومر اوراست صفت برتر ووصف بزرگتر چون قدرت کامله وحکمت شامله ووحدت ذات وعظمت
صفات . فی السموات والارض . در آسمانها وزمینها . وهو العزیز . واوست غالب که عاجز نشود . الحکیم
دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکم باشد . ضرب لکم . بیان میکند برای شما . مثلا من انفسکم . مثلی
فرا گرفته از احوال نفسهای شما . هل لکم . آیا هست شما را ای آدمیان . من ما ملکت ایمانکم . از ممالیک شما که ملک یمین
اند . من شرکاء . هیچ انبازان . فی ما رزقناکم . در آنچه داده ایم شما را از اموال واسباب . فانتم فیه . پس شما
وایشان در آن چیز . سواء . یکسان باشید یعنی چنانچه شما در تصرف میکنید در مال وملک خود ایشان نیز
نمی توانند . تخافونهم . ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند . کخیفتکم . مثل ترسیدن شما از
انفسکم . از نفسهای شما یعنی از شرکان آزاد ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان را در
ملک ومال خود شریک میسازید تا در تصرف در آن وتسلط مساوی باشند واز استبداد واستقلال ایشان
ترسان شوید در عین المعانی آورده وبعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه بر صنادید قریش
خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که شما بندگان را
در مال خود شرکت نمی دهید پس چگونه آفریدگار عالم بندگان خدا را در ملک او شریک سازید . نظم چون
بندگان سر ز پیش سازند در حکم امر خالق خویش جمله هم بنده اند وهم بندی نرسد بنده را خداوندی . کذلک

ماننداین تفصیل نفصّل الایات تفصیل میکنیم ومبیّن میسازیم دلالت وحدت را لقوم یعقلون
برای گروهی که عقل خود را بر تدبّر امثال بکار برند امّا جاهلان وبیخبران از حقیقت این سخنان بیخبرند بل اتّبع
الّذین بلکه پی روی میکنند آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود بشرک اهواءهم آرزوهای نفس خود بغیر علم
بی دانشی فمن یهدی پس کیست که راه نماید من اضلّ الله آنراکه فروگذاشت خدای تعالی وبسبب خذلان
گمراه شد وما لهم ونیست گمراه مشرکان را من ناصرین یاران وهواداران که از عذاب دوزخشان خلاص
دهند فاقم وجهک پس راست دارای محمد صلی الله علیه وسلم روی خود را للدّین برای عبادت خدای تعالی یا اخلاص
کردن نماز خویش حنیفاً درحالتی که باشی از همه دینها بدین اسلام وامّت خود را بگو که تو نیز وجه اقامت کنند
وبی روی کنید همه فطرت الله دین خود را الّتی آن دینی را که بحکمت فطر النّاس بیافرید مردمان را
علیها برای آن وگویند مراد از فطرت شناختن قدرت صانع است وآن در روز الست همه آدمیان را
حاصل شده پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بر آن سنظور شده لا تبدیل نهی است در صورت نفی
یعنی تبدیل نمیدهید لخلق الله مرخلق خدایرا یعنی دینی را که خدای بدان آفرید ومیثاق از ایشان فراگرفتند
ذلک آنست که الدّین القیّم آنست کیش راست وراه مستقیم ولکنّ اکثر النّاس ولیکن بیشتر آدمیان
لا یعلمون نمیدانند استقامت دینی را بسبب اعوجاج طبع وعدم تدبّر منیبین حال است از ضمیر اقم یعنی
محمد صلی الله علیه وسلم روی رابدین آر با امّت خود درحالتی که بازگردیدگان باشید الیه بسوی حق از غیر او شیخ
ابوسعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از خود بحق ومنیب آنرا گویند که او را جز خدای تعالی
مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم که گر تو در نپذیری کجا روم چکنم واتّقوه وبترسید
ازو واقیموا الصّلوة وبپای دارید نماز را ولا تکونوا من المشرکین ومباشید از شرک آورندگان بترک
نماز متعمّداً خطاب با امّتست در تیسیر آورده از شیخ محمد اسلم طوسی که حدیثی بمن رسید که هرچه از من
روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای تعالی اگر موافق باشد قبول کنید از من این حدیث را که من ترک الصّلوة
عامداً متعمّداً فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن موافق پیدا کنم سی سال تأمّل کردم تا این آیه یافتم واقیموا
الصّلوة ولا تکونوا من المشرکین من الّذین مباشید از آنانکه فرّقوا جدا کردند و پراکنده ساختند دینهم
دین خود را وکانوا شیعاً وگشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشتند یکی بت پرستند و
یکی ملک پرستاره یا یهود ونصاری که هریک چندین فرقه شدند ویا خوارج وابراهیمه را در آن باب چیزی مروی
است با اهل بدعت کلّ حزب بما لدیهم هر یک گروهی بانچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمانند وگمان
ایشان آنکه حق با ایشانست باعی هرکسی را در خور ومقدار خویش هست نوع خوشدلی در کار خویش میکند
اثبات خویش ونفی غیر چو امام صومعه جو بیرود بین واذا مسّ النّاس وچون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را
ضرّ سختی یا بیماری یا فقر وگفته اند عام است مرهمه آدمیان را که چون بشدّت درمانند دعوا بخوانند برای
ربّهم پروردگار خویش را منیبین الیه بازگردندگان بحق ثمّ اذا اذاقهم پس چون بچشاند وبدهد ایشان را
خدای تعالی منه از نزدیک خود رحمة آسانی یا صحّت یا توانگری وازان شدّت باز رهند اذا فریق منهم
آنگاه گروهی از ایشان بربّهم یشرکون بر پروردگار خویش شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین علی
کنند لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بانچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت عافیت فتمتّعوا امر تهدید است

یعنی ای کافران برخورید بدو سه روزه از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام
کار خود که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا آیا فرستاده ایم علیهم بر کافران سلطاناً کتابی وحجّتی یا
رسولی یا فرشته که با او برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک یتکلّم سخن گوید یا آن کتابی که تکلّم کند
یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون بانچیزی که هستند شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک
ایشان واذا اذقنا النّاس وچون بچشانیم مشرکان مکّه را رحمة نعمتی از صحّت ووسعت وماننداین
فرحوا بها شادمان شوند وان تصبهم واگر برسد بدیشان سیّئة زشتی ومرض وقحط وامثال آن
بما قدّمت ایدیهم بانچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بلا رسد بشامت کردارها که کرده اند
اذا هم یقنطون آنگاه ایشان ناامید میشوند وجزع میکنند یعنی شکر نمیگذارند در نعمت ونه صبر دارند بر محنت
اولم یروا آیا ندانسته اند انّ الله آنکه خدای تعالی یبسط الرّزق لمن یشاء گشاده میگرداند روزی
برای هرکه میخواهد ویقدر وتنگ میساند بر هرکه میخواهد انّ فی ذلک بدرستی که درین بسط وقبض
لآیات هر آینه عبرتهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق حکم الهی را در قبض وبسط شکر گویند در
بسط وصبر نماید در قبض که بنای کار مؤمن واساس ایمان برین دو صفتست فآت ذا القربی پس بده ای محمد
صلی الله علیه وسلم خداوند قرابت را از بنی هاشم حقّه حق او را از غنیمت وفی وگفته اند صورت خطاب حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم وهمه اهل ایمان داخلند میفرماید که بدهید حق خویشانرا یعنی صلۀ رحم کنید باحسان وانعام وتوفیر
واکرام وامام اعظم نفقۀ ذوی الارحام وبدین آیت استدلال میکند والمسکین بدهید حق محتاج وبیچاره را
وابن السّبیل وراهگذریان را از آنچه مقرّر شده یعنی وظایف زکوة ذلک این آیتها حقوق خیر بهتر است
از امساک للّذین یریدون برای کسی که میخواهد وجه الله لقای خدایرا یا رضای او ومیجویند یا مراد ایشان
وجه تقرّبست بحق تعالی نه جهتی دیگر از اعواض واغراض فاولئک پس آن گروه منفقان هم المفلحون ایشانند
رستگاران وپیروزی یافتگان وما آتیتم وآنچه میدهید من ربوا از هدیه وهدیه از توقّع مکافات
لیربوا تا بیفزاید مال شما فی اموال النّاس در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید وزیاده از ثمن
آن توقّع میکنید تا حال شما افزون گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله نزدیک خدای تعالی
وهرکه از آن بر می خیزد انچه میدهد از زیاده حرام در معاملات یعنی سود زر یا زیادتی در مال سود خوار اگر
پدید آید نمیشود و برکت در آن نمیماند وما آتیتم من زکوة وآنچه میدهید از زکوة مفروض یا صدقه که در آن
دادن تریدون وجه الله میخواهید خدایرا فاولئک پس آن گروه که صدقات یا زکوة که بوجه الله
دهند نه مکافات هم المضعفون ایشانند خداوندان افزونی شدن یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده
یابند الله خدای بحق الّذی خلقکم آنست که بیافرید شما را وشما نبودید ثمّ رزقکم پس روزی میداد
ومیدهد شما را تا مادام که شما زنده باشید ثمّ یمیتکم پس بمیراند بوقت انقضای آجال شما ثمّ
یحییکم پس زنده میگرداند شما را وبرانگیزد در قیامت هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما آیا
از بتانی که بزعم شما که شریک خدایند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق ورزق واماتت
واحیا من شیء از هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد وچون از هیچکدام این کار نیامد ایشان را
شریک گرفتن نشاید سبحانه پاکست خدای تعالی وتعالی وبرتر است عمّا یشرکون از آنچه شرک می آرند

ظهر الفساد. آشکارا شد تباهی. فی البر. در بیابان بخشک سالی و مردن در آب و طواعین. والبحر
و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن و سفن. بما کسبت. بسبب آنچه کرده است. ایدی الناس. دستهای
آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما بر آنند که مراد از آن فساد نا آمدن بارانست چو وقتی باران نبارد در
بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع کردد
جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنچه کشتیها را چندی غصب کرد
و نزد بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان یا هلاک اهل قریه و در دریا باغراق قوم نوح و
آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدر افساد دنیا آدمیان را کرد. لیذیقهم. تا بچشاند ایشان را. بعض الذی عملوا
برخی از اجزای آنچه کرده اند چه تمام در آخرت خواهد بود. لعلهم یرجعون. باز گردند از شرک بتوحید از معصیت
بطاعت نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که هر که ابحر دل اترک
مراقبت فاسد کرد ظاهر شود و فساد در بر نفس او امام قشیری رحمه الله آورده که فساد بر نفس بارتکاب
محظورات است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات و در حقایق سلمی مذکور است که بر لسان
علماء ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما بتأویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی
باطله. بیت. ماه نادیده نشانها میدهد. روشنایی دلبران کج می نهد. از برای مشتری در وصف ماه. صد نشان نادیده
گوید بهر جاه. قل سیروا. بگو مشرکان را که بروید. فی الارض. در زمین ام خالیه. فانظروا کیف کان. پس بنگرید که
چگونه بود. عاقبة الذین. سرانجام آنانکه. من قبل. پیش از ایشان بودند. کان اکثرهم. بودند بیشتر ایشان یعنی همه که
هلاک شدند. مشرکین. شرک آرندگان. فاقم وجهک. پس راست کن همگی خود را. للدین القیم. برای کیش راست
یا روی آر بجهة دین درست. من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله. پیش از آنکه بیاید نخدای تعالی که کس نتواند
که باز گرداند. یومئذ یصدعون. آن روزی را که جدا شوند مردم از یکدیگر برسد و رسد فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر. من کفر. هر که کافر شود بخدای تعالی. فعلیه. پس بر وست. کفره. جزای کفر او که آتش جاوید است. و من
عمل صالحا. هر که بکند کاری ستوده. فلانفسهم. پس برای نفسهای خود. یمهدون. می گسترند برای خود یعنی
جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است. لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
تا خدای تعالی جزا دهد آنان را که کرده اند کارهای شایسته. من فضله. از بخشش خود ذکر جزای کافران نکرد
بجهة آنکه مقصود بالذات مومنانند. انه. بدرستی که خدای تعالی. لا یحب. دوست نمیدارد. الکافرین
تا گرویدگان را با مؤمنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد. و من آیاته. و از نشانهای قدرت
خدای تعالی. ان یرسل الریاح. آنست که فرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب. مبشرات. مژده دهندگان
بباران تا بفرمان باد شما رسد. ولیذیقکم. و تا بچشاند شما را. من رحمته. از نعمتی که تابع باران است یعنی
خصب و رفاهیت. ولتجری الفلک فیه. و برای آنکه بسبب بادها برود کشتیها در دریا. بامره. بفرمان
خدای تعالی. ولتبتغوا. و تا بجوئید در تجارت دریاها. من فضله. از روزی که خدای تعالی ببعض بفضل مقرر هد
ولعلکم تشکرون. و تا باشد که شما شکر گوئید بدترین نعمتها را. ولقد ارسلنا. و هر آینه ما فرستادیم. من
قبلک. پیش از تو ای محمد صلی الله علیه و سلم. رسلا. فرستادگان از آدمیان. الی قومهم. بسوی گروه ایشان. فجاؤهم
پس آمدند رسولان ما با قوم خود. بالبینات. بمعجزها روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم

ایشان

ایشان بر آنها گرویدند و برخی کافر شدند. فانتقمنا. پس انتقام کشیدیم. من الذین اجرموا. از آنانکه
کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنان را که گرویده بودند. وکان حقا. و هست سزاوار. علینا
بر ما. نصر المؤمنین. یاری دادن مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند. الله. خدای بحق. الذی یرسل
الریاح. آنست که می فرستد بادها را. فتثیر سحابا. پس بر انگیزانند بادها ابر را و بهوا بر آرند. فیبسطه. پس
خدای تعالی بگستراند آنرا یعنی متصل سازد و بهم آرد کاهی که خواهد. فی السماء. در جنب آسمان. کیف یشاء.
چنانکه خواهد روان و یا ایستاده. ویجعله. و گرداند آنرا کاهی. کسفا. پاره پاره و هر قطعه در هر طرفی
فتری الودق. پس تو می بینی باران را که بحکم الهی. یخرج. بیرون می آید. من خلاله. از میان ابرهم در وقتی که
متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرق است. فاذا اصاب به. پس چون برساند خدای تعالی
باران را. من یشاء. در اراضی و بلاد هر که خواهد. من عباده. از بندگان خود. اذا هم. آنگاه ایشان
یستبشرون. شادمان و خوش دل می شوند. وان کانوا. و بدرستی که می بودند. من قبل ان ینزل علیهم. پیش
از آنانکه فرو فرستاده شود بدیشان باران. من قبله. پیش از آن ظهور سحاب. لمبلسین. نا امیدان از باران
فانظر. پس درنگر. الی آثار رحمت الله. بنشانه رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگه تا ببینی که. کیف یحیی الارض
چگونه خدای تعالی بآن باثر. یحیی الارض. زنده میگرداند زمین را با شجار و اثمار و زرع و نباتات. بعد
موتها. پس از مردگی و افسردگی آن و حفص بجمع میخوانند یعنی ببین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که
زمین مرده را زنده می بخشد. ان ذلک. بدرستی که آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن. لمحیی الموتی
هر آینه زنده گرداننده مردگانست چه ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی
ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها. وهو. و خدای تعالی. علی کل شیء. بر همه چیزی. قدیر
تواناست چو قدرت آنست که با جمیع ممکنات یکسانست در حقایق آورده که اثر مطر رحمت در ظاهر بارانست
که زندگی گل بانست و در بواطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در بحر فرموده که آثار رحمت طیبه است که
زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی معنوی
حکایت مناسب این مبحث ایراد فرموده. مثنوی. صوفیی در باغ از بهر گشاد. صوفیانه روی بر زانو نهاد. پس فرو رفت
او بخود اندر نغول. شد ملول از صورت خوابش فضول. کرچه برجستی تو خود اندر کره. این درختان بین و آثار خضر
امر حق بشنو که گفتست انظروا. سوی این آثار رحمت آر رو. گفت آثارش دلست ای بوالهوس. آن برون آثار آثارست و بس
باغها و میوه‌ها اندر دلست. عکس لطفش بر تو باغ و گلست. چون حیات از حق بگردی ای ردی. پس عفن گردی ز گل در ره بدی
ولئن ارسلنا. و اگر بفرستیم ما. ریحا. بادی که موذن باشد بعذاب چون دبور که ریح عذابست و بر زروع
ایشان وزد. فرأوه. پس ببینند کشت را. مصفرا. زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه
از و منفعت نتوان گرفت. لظلوا. هر آینه باشند. من بعده یکفرون. پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای
گذشته و بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی ای محمد صلی الله علیه و سلم از کافران این طمع مدار
که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند. فانک. پس بدرستی که تو. لا تسمع الموتی. سخن نمی توانی شنوانید
مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است. ولا تسمع الصم. و نمی توانی شنوانید کران را
الدعاء. خواندن. اذا ولوا. چون بگردند از خواندن. مدبرین. که برگردندگان از متکلم قید تولیه و ادبار تاکید

حکم است واستحاله اسماع اصم مقبل اگر نمیشود اما بسبب حرکات لب ودهان واشارات هر دو دست
چیزی در می یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از ان مقدار دریافت نیز محروم است • وما انت • ونیستی
بهادی العمی • از راه نماینده کوردلان • عن ضلالتهم • از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر انکه توفیق
ایمان دهی منکرانرا • ان تسمع • نمی توانی شنوانید مواعظ ونصایح قرآن • الا من یؤمن • مگر انکه گرویده
است • بایاتنا • بایتهای کتاب چون آن ایشانرا بدان میدارد که لفظ قران فرا گیرند ودر معنی آن تدبر
نمایند • فهم مسلمون • پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر ونواهی را • الله • خدای مطلق • الذی خلقکم
انست بیافرید شمارا • من ضعف • از چیزی سست یعنی نطفه • ثم جعل • پس داد شمارا • من بعد ضعف
از پس سستی • قوة • توی • ثم جعل • پس کرده • من بعد قوة • از پس قوة وشباب • ضعفا وشیبة
سستی وپیری • یخلق ما یشاء • می آفریند هر چه میخواهد از ضعف وقوة وجوانی وپیری • وهو
العلیم • واوست دانا باحوال بندگان • القدیر • توانا است بر تغیر صفات ایشان • ویوم تقوم الساعة
وروزی که قایم شود قیامت وآن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا • یقسم المجرمون • سوگند خورند
کافران مضمون انکه • ما لبثوا • درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور • غیر ساعة • جز ساعتی وهمه مؤمنان
دانند که ایشان دروغ گویند • کذلک • مثل این برگشتن از راستی در آخرت • کانوا • هستند که در دنیا
بحشر ونشر • یؤفکون • برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است در این سرای
ودر ان سرای • وقال الذین • وبعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند انانکه • اوتوا العلم
داده اند ایشانرا علم ودانش • والایمان • وگرویدگان یعنی مؤمنان وعلما از ملک وجن وانس گویند
چرا دروغ می گوئید • لقد لبثتم • بدرستی که درنگ کردید در دنیا ومکث شما مذکور است ومسطور • فی
کتاب الله • در لوح محفوظ یا قرآن آنجا که گفته ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای
او یا در آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد وشما بدان مقدار یا در دنیا یا در قبر بوده اید • الی یوم البعث
تا روز بر انگیختن • فهذا یوم البعث • پس این است روز بر انگیختن که انکار می کردید • ولکنکم کنتم • ولیکن بودید
شما که از فرط جهل وعدم تفکر • لا تعلمون • نمی دانستید که بعث حق است پس کافران اغاز اعتذار کرده برای
تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا واجازت نیابند • فیومئذ • پس آن روز • لا ینفع • سود نکند • الذین
ظلموا • انانرا که ستم کردند بر خود بر کفر • معذرتهم • عذر خواهی ایشان • ولا هم یستعتبون • خوانده شوند بچیزی
که از عقاب ایشان کشد یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای تعالی کنید زیرا که خدای تعالی از ایشان راضی
نشود • ولقد ضربنا • وهر آینه بیان کردیم • للناس • برای مردمان • فی هذا القرآن • درین قران • من کل
مثل • از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید وحشر وصدق رسل • ولئن جئتهم بایة • واگر بیاری تو
ای محمد صلی الله علیه وسلم بدیشان یعنی بمنکران ومعاندان معجزه که می طلبند • لیقولن الذین کفروا • هر آینه گویند
آنانکه نگرویدند از فرط عناد وغایت جهل وفساد • ان انتم • نیستید شما یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومؤمنان
• الا مبطلون • مگر تباه کاران ودروغ گویان وبر بافندگان • کذلک • همچنین • یطبع الله • مهر مینهد
خدای تعالی • علی قلوب الذین • بر دلهای انانکه • لا یعلمون • نمیدانند ودر طلب دانش نیستند • فاصبر • پس شکیبائی کن
ای محمد صلی الله علیه وسلم بر آزار ایشان • ان وعد الله • بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت تو واعلای کلمه وغالب

تو • حق • راستست وخدای تعالی بدان وفا خواهد کرد • ولا یستخفنک الذین • وترا بر سبکساری ندارند
انانکه • لا یوقنون • بیگمان نمیشوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تو تعجیل کنی در دعای عذاب که آن بوقت
مقرر باز بستست چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد • یا نگهدارید وقت کار ها را که هر کاری بوقتی باز بسته است

سورة لقمان علیه السلام وهی اربع وثلثون ایة بسم الله الرحمن الرحیم

الم حروف مقطعه مبادی سور ومفاتح کنوز غیب اند ودر الم گفته اند اشارتست بانا ولام بلی ومیم بمن یعنی
انا الله ولی جمیع صفات الکمال ومنی الغفران والاحسان • تلک • این ایات • ایات الکتاب • ایتهای قران
است • الحکیم • خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم کرده وتناقض نیست یا حکم بحلال وحرام کند • هدی
راه نماینده است • ورحمة • وبخشش از خدای تعالی • للمحسنین • نیکوکاران را • الذین • انانکه • یقیمون
الصلوة • بر پای دارند نمازهای مفروضه را • ویؤتون الزکوة • ومیدهند زکوة واجبه را • وهم • وایشان
بالاخرة • بسرای دیگر • هم یوقنون • ایشان بی گمانند یعنی بعث وجزا را تصدیق میکنند • اولئک • انگروه
علی هدی • بر راه راست اند • من ربهم • از پروردگار خود • واولئک • وآنگروه • هم المفلحون • ایشانند
رستگاران وپیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب مکه رفته بود وقصه رستم
واسفندیار بخرید ودر مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان رسانید که همه شیفته وفریفته می شدند و
لاف می زد که اگر محمد صلی الله علیه وسلم از قصه عاد وثمود وعظمت سلیمان وداود علیهما السلام خبر میدهد من از
مملکت وفرماندهی ملوک عجم سخنی میگویم حق تعالی ایة فرستاد که • ومن الناس • واز مردمان • من یشتری
کسی هست که می خرد • لهو الحدیث • سخن بازی وگفته اند سخن فریب دهنده ومشغول کننده یعنی
اختیار می کنند افسانهای اعتبار را • لیضل • تا گمراه سازد مردمانرا • عن سبیل الله • از راه خدای تعالی
یعنی از دین او یعنی باز دارد از استماع قراءت قران • بغیر علم • بی دانش وبرهانی • ویتخذها هزوا • وفرا
گیرد راه خدای تعالی را افسوس وسخریه • اولئک • انگروه • لهم • مر ایشانراست • عذاب مهین • عذاب خوار کننده
که سبی وقتل است در دنیا وعذاب خیزی در عقبی وگفته مرا آیت عذابی در شان آنهاست که جاریان مغنیه
خریدندی ومردمانرا باستماع اصوات والحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی • واذا تتلی • وچون
خوانده شود • علیه • بر انکس که لهو حدیث را خریده • ایاتنا • ایتهای کلام ما • ولی مستکبرا • در حالتی که گردنکش
با تکبر بود یعنی التفات بدان نکند • کان لم یسمعها • گویا که هرگز نشنیده • کان فی اذنیه • گویا که در هر دو گوش
او • وقرا • گرانیست • فبشره • پس بشارت داده او را • بعذاب الیم • بعذاب دردناک • ان الذین امنوا
بدرستی انانکه گرویدند بخدا ورسول • وعملوا الصالحات • وکردند عملهای شایسته یعنی صالح • لهم • مر اوشانراست
• جنات النعیم • بوستانهای با نعمت وناز وباغهای بهشت • خالدین فیها • در حالتی که جاویدان
باشند در ان • وعد الله حقا • وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی درست وراست • وهو العزیز
واو خداوند غالبست که هیچکس او را از وفا بعهده بوعده منع نتواند شود • الحکیم • راستکار که هر چه کند
بطریق حکمت بود • نه در وعده اوست نقض خلاف نه در کار او هیچ لاف وگزاف • خلق السموات
بیافرید آسمانها را • بغیر عمد • بی ستونی • ترونها • می بینید شما آنرا برداشته • والقی • ونهاد البته
• فی الارض • در زمین یعنی پیدا کرده • رواسی • کوههای بلند پایدار • ان تمید بکم • تا شما را حرکت ندهد

وته کرداند و مضطرب نسازد وجه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی وبث فیها و جال داسیات
آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل میکند که حق تعالی نوزده کوه را میخ زمین کرد من کل دابة از هر جنبنده
وانزلنا و فرو فرستادیم التفات بتکلم جهة اختصاص فعل است بفاعل یعنی غیر ما نفرستد و ما فرستیم
من السماء از آسمان یا از آسمان یا از ابر ماء آبی که باران است فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین
در آن آب من کل زوج از هر صنف گیاهی کریم نیکو و بسیار منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان
و زمین و گیاه خلق الله آفریدهٔ خدایند فارونی پس بنمایید بمن که در عالم ماذا خلق چه چیزها آفریدند
الذین من دونه آنانکه بدون وی بند مراد بتانند که کفار ایشان را حق گفتندی حق تع میفرماید که این همه
مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین در گمراهی
آشکارا اگر عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند هر که هست آفریدهٔ او بنده است
بنده در بند آفریننده است پس کجا بنده که در بند است لایق شرکت خداوند است آورده اند که فقیه لقمان حکیم
و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و یهود عرب در مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان
برای ایشان مثل زدندی حق تعالی از حال وی خبر داد و فرمود ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان
الحکمة لقمان باعور را حکمت که قول صائب و فعل کامل است یا شناخت توحید و همت شکر و در اخبار
گفته است که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلایل سمعیه با آن علما
در نبوت او اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رض برآنند که پیغمبر بوده علیه السلام و مراد از حکمت درین آیت نبوت است
و او خواهرزادهٔ ایوب علیه السلام یا پسر خالهٔ او بود و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارح بوده و تارح
پدر ابرهیم علیه السلام بود ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعام است و در عین المعانی آورده که ده سال در هم
از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما برآنند
که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و غلام کسی بود و شبانی میکرد و یا خیاطی و نجاری میکرد و گویند حبشی بود در میان بنی اسرائیل
قضا را میرسیدند و بقول امام مجاهد بندی از بندگان نوبه بوده مردی سیاه اللون و غلیظ الشفتین روزی بوقت
قیلوله جمعی فرشتگان بخانهٔ وی در آمدند و برو سلام کردند جواب داد و ایشان را نمی دید گفتند ای لقمان ما فرستادگان
پروردگار توایم ترا خلیفهٔ روی زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان علیه السلام فرمود که اگر حکم جزم است
از آفریدگار من بدین کار سمعاً و طاعةً قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر
ساخته عاقبت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم ملایکه را ازین سخن شگفت آمد حق تع قول او را پسندید و
حکمت برو افاضه کرد بمثابهٔ که ده هزار کلمهٔ حکمت از آن منقولست که هر یک کلمه بعالمی ارزد روزی یکی از علماء
بنی اسرائیل برو بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و استاده بودند و استماع کلام حکمت کردند آن بزرگ فرمود که
ای لقمان تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلانی میکردی گفت هستم پرسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید
جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی کردن و در تیسیر نقلی از حکمت لقمان
آورده که روزی خواجهٔ او ویرا با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوه ها را در راه باغ
بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ
بر من بستند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم توان کردن گفت در آنکه ما را آب گرم بخورانی و بدوانی

نصف

تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین اوست و سر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده
دو سه بیت که مشتمل بر نکته است از آن اینجا ثبت افتاده مثنوی گشت ساقی خواجه از آتش ٭ مر غلامان را که می خوردند تیم ٭
بعد از آن میر انشان در شکار ٭ می دویدند آن نفر تحت و علا ٭ در قی افتادند ایشان از عنا ٭ آب می آورد از ایشان میوه ها ٭
چونکه لقمان را در آمد قی زناف ٭ می بر آمد از درونش آب صاف ٭ حکمت لقمان چو داند این نمود ٭ تا چه باشد حکمت رب الوجود ٭
یوم تبلی السرائر کلها ٭ بان منکم کامن لا یشتهی ٭ چون سقوا ماء حمیما قطعت ٭ جملة الاستار مما افضحت ٭
هر چه پنهان باشد پیدا شود ٭ هر که او خاین بود رسوا شود ٭ در لباب آورده که روزی داود علیه السلام ازو پرسید که کیف
اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد قبضهٔ فضل و عدل است داود علیه السلام درین سخن تفکر فرموده
نعره زد بیهوش شد و برخی از حکمت لقمان علیه السلام و کلمات تامات ایشان در محل از جواهر التفسیر توان یافت
القصه حق تع فرمود که ما لقمان علیه السلام را حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر گوی خدای تعالی را
بر نعمت حکمت ومن یشکر و هر که شکر گوید فانما یشکر لنفسه جز این نیست که شکر گوید برای نفع خود چه نفع
شکر دوام نعمت و استحقاق زیادت بدو میرسد ومن کفر و هر که ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که
خدای تع لغنی بی نیاز است از شکر کسی حمید سزاوار حمد است و اگر چه کسی نگوید یا محمود است که
همه کاینات بلسان قال و حال حامد حضرت ویند واذ قال لقمن و یاد کن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود
نعم را و گفته اند نام او ماثان یا ثاران یا شکور بوده وهو و لقمان علیه السلام یعظه پند می داد او را گفت
یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت و رحمت است لا تشرک بالله شرک میاور بخدای تع ان الشرک بدرستی
که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستمی عظیم است چه تسویه میکند مخلوق را بخالق ووصینا
الانسان و وصیت کردیم انسان را و فرمودیم بوالدیه به نیکویی پدر و مادر او از موجبات نیکویی یکی
آنست که حملته برداشت او را امه مادر او چند وقت سست میشد در حمل او وهنا سست شدن
علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی و فصاله و باز کردن او را از شیر فی عامین در مدت
گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده دیگر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی بآنکه شکر گوی مرا
ولوالدیک و مر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه و بر شکر و ترک ایشان را
جزا خواهد داد وان جاهداک اگر کوشش کنند پدر و مادر تو علی ان تشرک بی بآنکه شرک آری
بمن و شریک گیری ما لیس لک آن چیزی را که نیست ترا به علم باستحقاق و شرکت او دانشی فلا تطعهما
پس فرمان مبر ایشان را وصاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا
مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیدهٔ شرع و مقتضای کرم بود واتبع و پی روی کن در دین سبیل من اناب
راه کسی را که بازگشته است الی بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلی الله علیه وسلم یا صدیق اکبر ثم الی
پس بسوی مجازات منست مرجعکم بازگشت شما فانبئکم پس آگاهی خواهیم داد شما را بما کنتم تعملون
بآنچه هستید که می کنید از خیر و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص است رضی الله عنه چنانچه در سورهٔ
عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصهٔ لقمان علیه السلام بر مناسبت نهی است از شرک در وصیتین
آورده اند که مادر سعد سه روز نان و آب نخورد تا دهن او را بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند
و سعد میگفت که اگر او را هفتاد روح باشد و یکیک را قبض کنند یعنی بفرض اگر هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام

برنمی کردم پس دیگر بار از وصیت لقمان علیه السلم خبر می دهد فرزند خود را که گفت یا بنی ای پسرک من
انها بدرستی که آن فعله یعنی کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد درخورد مثقال حبة همسنگ
دانه من خردل از سپند آنکه اصغر حبوبست فتکن پس باشد فی صخرة در زیر صخره سبز که گویند آن در
زیر زمین است او فی السموات یا آن عمل آسمانها با وجود رفعت و وسعت آن یا در بالای سماوات او فی
الارض یا در زمین در مکانی پنهان یات بها الله بیارد خدای آنرا و حاضر کرداند و بران حساب کند ان
الله لطیف بدرستی که خدای تعالی باریک داناست و علم او بهر خفی احاطه کند خبیر داناست بمکان هر چیز
یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کامل آید وامر بالمعروف و بفرمان بنیکویی
وانه عن المنکر و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل آیند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد
و منکر آنکه مخالف طبع عقل و نقل بود واصبر و شکیبایی کن علی ما اصابک بر آن چیزی که بتو رسد
از شداید خصوصا در امر و نهی ان ذلک بدرستی که آنچه فرموده شد من عزم الامور از واجبات امور
یعنی آنچه خدای تعالی قطع کرده است قطع ایجابی ولا تصعر و بکسو مبر خدک روی خود را للناس
برای مردمان یعنی بوجه تکبر بمردمان متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع ولا تمش فی الارض و
مرو در زمین مرحا برای یاری و افسوس وجود کامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان ان الله بدرستی
که خدای تعالی لا یحب دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود فخور نازش کننده که
باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید واقصد و میانه باش فی مشیک در رفتن خود یعنی میان سرعت
و بطی میرو که نه زود رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگی واری بلکه
میان رو باشی بطریق تواضع قدم میزن واغضض و فرود آر و کم کن من صوتک از آواز خود یعنی فریاد
کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی که زشت ترین آوازها
لصوت الحمیر آواز خر است یعنی در ایقاع صوت فضیلتی نیست چو حمار با وجود رفعت آن مکروه طباع و موجب
وحشت اسماع است و در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر می کردند بدین آیت رد
کرد بر ایشان فخر ایشانرا از حضرت صلی الله علیه وسلم آواز نرم دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل
مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را بخوابانند که من میشنوم
و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت صوت بحمار با آنکه آواز بعضی
حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود که گفته اند آواز او نزد عرب مثل است در کراهیت سفیان ثوری
قدس سره فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح است الا حمار که صیحه او رویه شیطان است و در حدیث آمده که
اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره
وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز زاید زشت ترین صداها باشد و از اینجا معلوم
می شود که ندایی که از اخلاق روحانی و ملکی آید خوشترین نداها خواهد بود پس نغمهای عاشقان بیدل کش است
استماع نغمه ایشان خوش است الم تروا ان الله آیا نمی بینید ای مردمان آنرا که خدای تعالی سخر لکم رام ساخت
برای نفع شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماهتاب از روشنی بهره مندید و ستارگان
تا بدیشان راه می بینید و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و

ومعادنات از آن نفع در آید واسبغ علیکم و تمام کردم بر شما نعمه ظاهرة و باطنة نعمتی آشکار
و پوشیده یعنی می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمت بجمع میخوانند در
نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را بصد تفسیر
گفته اند و آنچه مشهور است نعمت ظاهره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و باطنه امداد ملکه و بقولی نعمت
ظاهر و باطن حسن خلق و نیکویی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه
اعضا و معرفت ملک اعلی یا حفظ قرآن و فهم یا نهاد و دلیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا
صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال یا صفای احوال
یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده فخر الاولیا یونس سجاوندی گفته که نعمت
ظاهر انصاف گدایان دادن است بروز نعمت و باطن انصاف گدایان دادن نشب و باقی وجوه علما و عرفا
و در جواهر التفسیر مثبت است و مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور بیت کوششی کن راه سوی بحر ور
گنده زو یابی صفای پر گهر ومن الناس و از مردمان من یجادل کس هست که جدال میکند و خصومت
ورزد فی الله در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیانست و در عین المعانی
آورده که یهودیی از حضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که خدای تعالی چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این
آیه آمد که کسی بود که جدال کرد در ذات حق بغیر علم بیدانشی ولا هدی و نه بی بیانی نزدیک خدای تعالی
ولا کتاب منیر و نی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود واذا قیل لهم و چون گویند ایشانرا که
اتبعوا پی روی کنید ما انزل الله آنچیزی را که فرو فرستاد خدای تعالی یعنی قرآن و بدان بگروید قالوا
گویند بل نتبع نمی گرویم بدان و متابعت نمیکنیم آنرا بلکه پی روی کنیم ما وجدنا آنچیزی را که یافتیم علیه
بر آن آباءنا پدران خود را یعنی سلوک بطریق آبا می کنیم اولو کان الشیطان آیا اگر بود شیطان که
بوسواس و هوا حرص یدعوهم بخواند ایشانرا الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش دوزخ ایشان
همچنان پی روی کنند آنرا و از تقلید در نگذرند ومن یسلم وجهه و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را
یا با خلاص توجه کند الی الله بدرگاه خدای تعالی وهو محسن و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد
فقد استمسک پس هر آینه دست در زده باشد بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که کلمه شهادتست
یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب لله والبغض فی اعداء الله و اشهر رعایت طریقه سنت و جماعتست
والی الله و بحضرت خداوند است عاقبة الامور بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را اگر خلاف بعقد
بازگشت بوی خواهد بود ومن کفر و هر که نگرود و چنگ در عروه وثقی نزند فلا یحزنک پس باید که
اندوهگین نسازد ترا کفره ناگرویدن او الینا بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان فننبئهم پس آگاه
کرداند خدای تعالی ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود انه علیم بدرستی که خدای تعالی
داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از خیر و شر نمتعهم برخوردار کنیم ایشانرا بنعمت سرور
قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیاریم ایشانرا بیچاره کی یعنی ناچار بیایند
الی عذاب غلیظ بسوی عذاب سخت دیگر آنکه هرگز انقطاع و سبک نشود ولئن سألتهم و اگر بپرسی
مر کافرانرا که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها را لیقولن الله هر آینه گویند خدای

چه دلایل با نظر از اسناد آفرینش بسیار روشن است. قل الحمد لله بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سپاس مر خدای را
که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است. بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون
نمیدانند که بدین اقرار ملزم میشوند. لله مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی مخلوق و بندهٔ ویند پس در آسمان و زمین جز او مستحق عبادت نبود. ان الله هو الغنی بدرستی که او مستغنی
بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الحمید ستوده در صفات قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش
کنندگان و ستایش ستوده است بی ستایش ایشان ** ای غنی در ذات خود از ماسوای خویشتن حمد تو
میکوئی بحمد و ثنای خویشتن. در اواخر سورهٔ کهف گذشته که جهود اعتراض کرده بر قرآن که جائی
میگوید شما را بحکمت خیر بسیار دادم و جائی میفرماید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا این آیه آمد که قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی درین سوره نیز برای تاکید آن میفرماید که ولو ان واگر بودی ما فی الارض آنچه
در زمین است من شجرة از درختان اقلام قلمها والبحر و دریای محیط با سعت خود مداد شدی
یمده مدد دادی بحر محیط را من بعده از پس فنای او آب سبعة ابحر هفت دریای دیگر مانند او برای
قلمها و بران آبها مرادش ره کتابت کردندی. ما نفدت پس بپایان نرسیدی کلمات الله حکم الهی و
عجایب صنع یا دستاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و
زمان او یا نعمتی که در دادین بر بندگان اضافه میکند جهة انکه قلم و مداد متناهیست و آنچه مذکور شد
نامتناهی. ان الله عزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست در حکم و زمان بی نهایت خود حکیم داناست که
هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست. ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم
و نه برانگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق تعالی در خلق
ایشان بآلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمهٔ کن صد هزاران عالم ایجاد کند
و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها یکبار
او همه خلایق از گورها بیرون آیند. ان الله سمیع بدرستی که شنواست خدای تعالی همهٔ مسموعات را بصیر
بیناست همهٔ مبصرات و هر اینه بقدرت چنین عجز را راه نیست ** قدرت بی عجز نهادی بکس قدرت
با عجز تو داری و بس. الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله انکه خدای تعالی یولج اللیل در می آرد شب را
فی النهار در روشنی روز و این وقتیست که شب در آید. ویولج النهار و داخل میگرداند روشنایی
روز را فی اللیل در تاریکی شب زمستان که روز بدید آید یا در مقادیر ایشان کم و زیاده میکند
وسخر الشمس والقمر رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند. کل یجری هریک از نیرین میرود
در فلک خود. الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که روز قیامتست و جریان ایشان منقطع گردد
وان الله و دانستی آنکه خدای تعالی بما تعملون بآنچه می کنید خبیر داناست و کنه او را می شناسد
ذلک این سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست که خدای تعالی هو الحق اوست ثابت در
ذات خود و واجب بوجود خویش. وان ما یدعون و آنچه میخوانید یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می
پرستند من دونه الباطل بجز خدای تعالی باطل و بیهوده و ناحق است. وان الله و دیگر بسبب آنست که
خدای تعالی هو العلی الکبیر اوست برتر یعنی غالب بر همه بزرگست که از وی بزرگتری نیست. الم تر

آیا ندیدی. ان الفلک انکه کشتی تجری فی البحر میرود در دریا. بنعمت الله بمنت و احسان آنکه بر روی
آب نگاه میدارد با باد برای رفتن او می فرستد. لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی از دلایل
قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر. ان فی ذلک بدرستی که در امر کشتی و دریا لآیات هر آینه
نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده بر بلای او شکور
شکر گوینده بر نعمای او. واذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان در آید موج کالظلل
موج دریا در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرها. دعوا الله مخلصین میخوانند خدای را در حالتی که
پاک کنندگانند له الدین برای خود دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منافع فطرتند زایل
کرده باشد و ایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده. فلما نجیهم پس آنهنگام که برهاند ایشانرا و برساند بسلامت
الی البر بسوی بیابان. فمنهم پس آنهنگام بعضی ایشان مقتصد عدل یعنی راستند بر طریق توحید و
بعضی مایلند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابتند بر دعا و نیاز خود و مشرکان بجا بر و منکر شوند و
ما یجحد بایاتنا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را الا کل ختار مگر هر عهد کننده عهد شکننده
کفور ناسپاس مر نعم پروردگار خود. یا ایها الناس ندای عام است یعنی ای مردمان اتقوا ربکم بترسید
از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها. واخشوا و بترسید یوما لا یجزی از روزی که
دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد عن ولده پدر از پسر خویش ولا مولود و نه فرزندی هو جاز باشد
باشد عن والده از پدر خویش شیئا چیزی را از عذاب خود گفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد
مومنان بعضی بعضی را شفاعت کنند. ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدا در ثواب و عقاب حق
راستست و در آن خلاف نخواهد بود. فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا یعنی متاعهای دلفریب و زینتهای او فریفته مشوید ولا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله الغرور
بعفو و کرم الهی یا در مهلت دادن او شیطان فریبنده یعنی شما را تأمل و دور و دراز برده بر معاصی دلیر کرده اند و گوید
امروز گناه کنید و فردا توبه. این توبه نادرست یارب توبه. شما ناگاه مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردای باید
و کسی پذیرفتار او نیست ** کار امروز بفردا مگذار زنهار. روز چون یافته کار کن و عذر میار. آورده اند که
حارث یا وارث بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که مآب جلالت بود آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم قیامت کی ظهور
خواهد کرد و من تخمی در زمین پاشیده ام افاضت غیرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است بصور
حمل اشکال ذکور و اناث برچه و جراست و میدانم که عمل وی دی و زچه بود و فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت
و مولود خود را میدانم که کجاست سر فتن من بکدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق تعالی این آیه فرستاد که ان الله عنده
علم در خزانهٔ مشیت فرید کار راست و کلید اطلاع بران بدست هیچ آدمی نداده. ان الله بدرستی که خدای تعالی
عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت. وینزل الغیث و فرو می فرستد بارانرا در
زمان و مکان که مقرر و مقدر کرده. ویعلم و میداند ما فی الارحام آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تام و
ناقص. وما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی ماذا تکسب غدا چه چیز کسب میکند فردا. وما تدری نفس
و نمیداند هیچ نفسی بای ارض بکدام زمین تموت بمیرد و در کدام وقت. ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست
بغیبها و چون خواهد آشکار کند. خبیر آگاه از غیبها و چون پرده کرم بپوشد

سورة السجدة ثلثون آیات

بسم الله الرحمن الرحيم الم. مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که هر کتاب خدای را
خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه بوده است و در الم گفته اند الف از مخرج اقصی حلق آید و آن اول
مخارج است و لام آن طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج است و این سخن اشارتست بآنکه بنده باید که
در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستأنس باشد. تنزیل الکتاب. فرو فرستادن کتاب
لا ریب فیه. هیچ شکی نیست درو یعنی که منزلست بی شبهه. من رب العالمین. از پروردگار عالمیان. ایا تصدیق
میکنند اهل مکه که این تنزیل خداست. ام یقولون افتریه. یا میگویند که بر بافته است آنرا محمد صلی الله علیه و سلم از پیش
خود. بل هو الحق. نه چنین است که میگویند. هو الحق. قرآن سخن راست و درستست فرود آمده. من ربک. از پروردگار خود
لتنذر. تا بیم کنی از عذاب الهی. قوما ما اتیهم. گروهی را که در زمان تو آمده نیامده است بدیشان. من نذیر. هیچ بیم
کننده. من قبلک. پیش از تو مراد در زمان فترتست و اسمعیل علی نبینا و علیه السلام نذیر بود اهل زمان خود را
و تو نذیر قوم خودی. لعلهم یهتدون. شاید ایشان به بیم کردن تو راه یابند. الله. خداوند بحق. الذی
خلق السموات و الارض. آنست که بیافرید آسمانها و زمینها را. و ما بینهما. و آنچه در میان آسمانها و زمینهاست
فی ستة ایام. در مقدار شش روز از ایام دنیا. ثم استوی. پس مستولی شد حکم او. علی العرش. بر عرش
که اعظم مخلوقاتست پس بگروید و از راه او در مگذرید که در دنیا و عقبی. ما لکم. نیست شما را. من دونه
بجز وی. من ولی. هیچ دوستی که یاری کند. و لا شفیع. و نه هیچ دوست درخواست کننده شده کاری
نماید. افلا تتذکرون. آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی. یدبر الامر. میسازد کار دنیا
یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است بر آن. من السماء. از آسمان. الی الارض. بسوی زمین
پس ملک می آید و آن کار بجای می آرد. ثم یعرج. پس عروج میکند. الیه. بسوی آسمان. فی یوم کان. در روزی
که هست. مقداره. اندازه او. الف سنة. هزار سال. مما تعدون. از آنچه شما شماره می کنید یعنی فرشته فرود
می آید از آسمان و بالا میرود و در ساعتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار سال میسر نمیشود زیرا که از زمین تا
آسمان پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج بهزار سال بوده. ذلک. آن خداوندی که تدبیر او میکند
عالم الغیب و الشهادة. دانای پوشیده و پیداست یعنی داننده امور دنیا و آخرت را یا عالم است بآنچه بوده باشد
و خواهد بود. العزیز. غالبست در تقدیر. الرحیم. مهربانست بر بندگان در تدبیر. الذی احسن. آنکس که
نیکو کرد. کل شیء خلقه. هر چیزی را که بیافرید یعنی بیافرید راست بر وجهی که نیکوست بمقتضای حکمت کردنی آنچه
در جهان باشد کرده آنچنان که می باید. بیت. از تو رونق گرفت کار همه. کر تویی آفریدگار همه. نقش زیبا بلوح خاک
از تست. دل دانا و جان پاک از تست. و بدأ. و آغاز کرد. خلق الانسان. آفریدن آدم علیه السلام. من طین. از گل. ثم
جعل. پس بیافرید. نسله. فرزندان او. من سلالة. از خلاصه بیرون آورده از صلب. من ماء مهین. از
آبی ضعیف خوار یعنی نطفه. ثم سویه. پس راست کرد قالب آدم علیه السلام را. و نفخ فیه. و دمید در وی. من روحه
از روح خویش اضافت تکریم و تشریف و اظهار آنکه وی مخلوق شریف است. و جعل. و بساخت. لکم. برای شما
السمع. گوش تا شنوید. و الابصار. و دیدها را تا ببینید. و الافئدة. و دلها تا دریابید. قلیلا ما تشکرون. اندکی
سپاسداری میکنید بر حسن نعمتها. و قالوا. و گفتند منکران بعث چون ابی خلف و اتباع و امثال آن. أ اذا
ضللنا. آیا چون گم شویم. فی الارض. در زمین یعنی خاک شویم و با زمین آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از

خاک زمین متمیز نباشد. ائنا. آیا ما. لفی خلق جدید. در آفرینش نو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکار است
چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت. بل هم. نه چنان است که میگویند ایشان بلکه ایشان
بلقاء ربهم. بلقاء پروردگار خود. کافرون. نا گروندگانند یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند. قل
بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم منکران بعث را که زود. یتوفیکم. فرا گیرد روح شما را. ملک الموت الذی. فرشته مرگ که
عزرائیل است آنکس. و کل بکم. که موکل کرده شد و بر گماشته شده است بقبض ارواح شما. ثم الی ربکم
پس بسوی پروردگار خود. ترجعون. باز گردانیده شوید برای حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل علیه السلام
ارواح را بخواباند بعد جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده
ملک الموت را رویست از آتش که بدان روی بر کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و رویی دارد
از ظلمت که بدان روی روح منافقان قبض کند و رویی دارد مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مومنان
توفیه کند و رویی است او را از نور که بدان روح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملک رحمت و عذاب اند
و عجب از آدمی که با وجود چنین خصمی در کمین چرا که نه دم آسایش می زند. و لو تری. و اگر ببینی ای بیننده. اذ.
المجرمون. چون مشرکان در روز حشر. ناکسوا رؤسهم. فکنده باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت
و ندامت سر در پیش افکنده. عند ربهم. نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آینه بر بینی کاری پر هول را
و در آن حال میگویند. ربنا. ای آفریدگار ما. ابصرنا. دیدیم آنچه وعده کرده بودی. و سمعنا. از تو وعید او را
شنیدیم. فارجعنا. پس بازگردان ما را بدنیا. نعمل صالحا. تا بکنیم کار شایسته. انا موقنون. بدرستی که ما
بیگمانانیم در برای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند آنکه حق سبحانه گوید. و لو شئنا. و اگر خواستیم ما
لاتینا. هر آینه می دادیم در دنیا. کل نفس. هر نفسی را. هدیها. آنچه راه یافتی بآن بسوی ایمان و عمل
صالح. و لکن حق القول منی. و لیکن ثابت شده از من این حکم که. لاملئن. هر آینه پر سازیم. جهنم. دوزخ را
من الجنة و الناس. از کفار دیو و آدمی. اجمعین. همه ایشان. فذوقوا. پس بچشید عذاب را. بما نسیتم.
بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتند. لقاء یومکم هذا. دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء
این روز. انا نسیناکم. بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب. و ذوقوا. پس بچشید. عذاب
الخلد. عذاب جاودانی را. بما کنتم تعملون. بآنچه بودید عمل میکردید. انما یؤمن. جز این نیست که گرویده اند
بآیاتنا. بآیتهای کلام ما. الذین اذا ذکروا. آنانکه چون پند داده شوند. بها. بآن آیتها. خروا. بر روی در افتند
سجدا. سجده کنندگان. و سبحوا. و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد
تسبیحی مقرون. بحمد ربهم. بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بستایشهای
موافق یا در سجود گویند سبحان الله و بحمده. و هم لا یستکبرون. و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت
و سجود این سجده نهم است بقول امام اعظم و هم بقول امام شافعی و حضرت شیخ قدس سره این سجده را تذکره
گفته و ساجد باید که متذکر گردد در آن چیز که از آن غافل شده و تصدیق کنند دلالات وجود واحد را که
آن دلالتها همه در اشیا موجود است. ع. ففی کل شیء له آیة. بیت. همه ذرات از مه تا بماهی. بوحدانیتش داده گواهی.
همه اجزای کون از مغز تا پوست. چو وا بینی دلیل دانش اوست. آورده اند که منازل بعضی انصار رضی الله عنهم از مسجد سید عالم
صلی الله علیه و سلم دور بوده و چون نماز شام را با خواجه انام صلی الله علیه و سلم با جماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد

توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز خفتن بجماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافتندی
حق تعالی در شان ایشان فرستاد که تتجافی دور میشود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع از خوابگاه ایشان
یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم خشم و طمعا و امید خوشنودی او و ابو الدرداء
رضی الله عنه فرموده که آیت در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان
و شب خیزان است که چون پردهٔ شب فرو گذارند و جهانیان سر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم
و فراش نرم تهی کرده بقدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت خداوند راز گویند با یمنی یعنی در شبی بگفت
هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر می برد و در شبی دیگر میفرمود که هذه لیلة السجود و بیک سجده بصبح
میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبهای دراز بدین درازی بریک حال میگذاری گفت کجاست
شب دراز کاشکی ازل و ابد یکشب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و دران سجده نالهای دراز و گریهای
بیشمار کردمی بیت به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای درد آلود ومما رزقناهم و
آنچه عطا کردیم ایشانرا ینفقون نفقه می کنند در وجوه خیر بشب بر درگاه ما داد گدائی و بروز در راه ما
داد گدائی میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفس نه ملک مقرب و نه نبی مرسل ما اخفی آنچه پنهان
داشته شده است لهم برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی
که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند که آنست که از آن نعمت مخفی سخن نگویند چه فلا تعلم نفس و لا خطر علی
قلب بشر گواه اند بر آنکه دعوی دریافت آن لایق نیست ایشانرا جزا داده میشوند جزاء جزا داد بما کانوا
بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت یعملون عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهان میکردند
جزا نیز پنهانست چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد بیت روزی که دو هم
جانان بچمن نی لاله و گل بینم و نی سرو و سمن رازی که میان من و او گفته شود من دانم و او داند و او داند و من
آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشهٔ مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی رضی الله عنه سنان من از سنان تو
سخت تر است و زبان من از زبان تو تیزتر امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمود که خاموش ای فاسق ترا با من چه زهرهٔ مساوات
و جرات برای مجادلات حق تعالی بتصدیق علی مرتضی رضی الله عنه آیت فرستاد که افمن کان آیا آنکسی که هست مومنا گرویده
بخدا و رسول کمن کان فاسقا مانند کسی که بیرون رفته از دائرهٔ فرمان چون ولید لعین لا یستوون برابر
نیستند در شرف و رتبت یاد و جزا و مثوبت اما الذین آمنوا اما آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات
و عمل شایسته کرده اند فلهم پس مر ایشانراست جنات الماوی بوستانهای ماوی حقیقی است و گفته اند جنت
الماوی بهشتی است در یمین عرش و خدای تعالی بوستان دهد آنرا نزلا در حالتی که پیشکش باشد یعنی برای
حاضری مهمان آرند و نعم کلیه پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارند بما کانوا یعملون بسبب آنکه
بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند و اما الذین فسقوا و اما آنانکه بیرون رفتند از راه
دین فماویهم النار پس بازگشت ایشان دوزخ است یعنی بجای جنت الماوی که مومنانرا باشد ایشانرا
در آتش ماوی دهند کلما هرگاه ارادوا ان یخرجوا خواهند که بیرون آیند منها از آتش اعیدوا باز
گردانیده شوند فیها در آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ

رسند

رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشانرا می زنند و بقعر جهنم افکنند و قیل لهم
و گویند مر ایشانرا بجهت اهانت که ذوقوا بچشید عذاب النار عذاب آتش را که الذی کنتم آن عذابی که
بودید بها بآن تکذبون تکذیب می کردید و باور نداشتید و لنذیقنهم و هر آینه ما بچشانیم اهل
مکه را من العذاب الادنی عذاب نزدیکتر خوردتر در دنیا که قتل و اسراست یا قحط دون العذاب الاکبر
فرود از عذاب بزرگتر که خلود است در آتش دوزخ لعلهم شاید ایشان یرجعون بازگردند براه حق
و از کفر توبه کنند و در موضح آورده که عذاب خوردتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب
قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر نیران و در لباب از تفسیر
نقاش نقل کرده ادنی غلای اسعار و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته خواری دنیا و نگونساری عقبی یا
افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب اند بیت دور ماندن از وصالت آن عذاب اکبر است آتش سوز
فراقت از هر عذابی بدتر است ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه
بآیتهای پروردگار او یعنی قران ثم اعرض پس روی بگرداند عنها از آن و تفکر نکند در آن انا من المجرمین
بدرستی که ما از مشرکان منتقمون انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب ولقد آتینا و بتحقیق ما دادیم
موسی الکتاب موسی را توریت چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش در شک من لقائه از دیدن
موسی علیه السلام در وسیط آورده اند که حق تعالی وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم پیش ازانکه در دنیا
موسی علیه السلام را خواهی دید و اینجا تاکید هم آن وعده میگوید که شک مکن در لقای وی و در وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمعراج بر
موسی علیه السلام در آسمان ششم دید بوقت خروج هم بوقت نزول وجعلناه و گردانید کتاب موسی علیه السلام هدی لبنی اسرائیل
راه نماینده مر بنی اسرائیل را و جعلنا منهم و گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون پیشوایان که راه نمودند خلق را
باحکام توریت بامرنا بفرمان ما لما صبروا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر سند آیة قوم یا بر ارتکاب
طاعات از معاصی و کانوا بآیاتنا و بودند بآیتهای ما یعنی علامتی که بموسی علیه السلام داده بودیم یوقنون بیگمان
بودند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو یفصل بینهم حکم میکند میان مردمان یوم القیمة روز رستخیز
فیما کانوا فیه در چیزی که بودند در آن یختلفون اختلاف می کردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرده اند
محق را از مبطل و هر یک را مناسب او جزا دهد اولم یهد آیا راه ننمود و بیان نکرد لهم برای اهل مکه که آن
عقوبتها که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون چون قوم
عاد و ثمود یمشون می روند اینها فی مساکنهم در مسکنهای ایشان و بران می گذرند در سفرهای خود
ان فی ذلک بدرستی که درین اهلاک ما قرون ماضیه را لآیات هر آینه عبرتهاست مر امم ثانیه را افلا
یسمعون آیا نمی شنوند این سخن را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند اولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند انا
نسوق الماء آنرا که ما آب را می رانیم یعنی باران و سیل را می فرستیم الی الارض الجرز بزمین خالی از گیاه
و گفته اند اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جویها بدانجا نمی رسد حق تعالی فرمود که ما آب بدان زمین
خشک می رسانیم فنخرج به پس بیرون می آریم ازو بآب زرعا کشت زاری گفته اند مراد اشجار و غلات است
تاکل منه میخورند از آن زرع انعامهم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت و انفسهم و نفسهای ایشان
میخورند دانه و میوه افلا یبصرون آیا نمی بینند این اثر قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق

را

داند که آن قادر است بر اثبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از فرق . ویقولون
ومیکویند کفار مکه . متی هذا الفتح . کی باشد این فتح که مومنان می کویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین
یعنی کافران از روی استعجال با صحابه کفتند که این فتح که وعده می دادید که خواهد بود زود بنمایید
ان کنتم صادقین . اکر هستید راست کویان در وعده خود . قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم یوم الفتح . روز فتح
بدر یا مکه . لا ینفع الذین کفروا . سود نخواهد داشت آنهارا که نکرویده اند . ایمانهم . کرویدن ایشان
مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فایده ندارد زیرا که ایمان یاس بود . ولا هم
ینظرون . ونیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت وعذاب ایشان در توقف افتد . فاعرض
پس روی بکردان بطریق اهانت . عنهم . از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیة السیف . وانتظر .
ومنتظر باش نصرت الهی را . انهم منتظرون . بدرستی که ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه کنند بر تو
وحق تعالی ترا غلبه کرداند ایشانرا الحق تعلوا ولا تعلی . بیت . منتظر باش از الطاف الهی که شود . علم دین تو بهر لحظه بر
افروخته تر . والسلام علی رسول الملک العلام والله المستعان والیه التکلان

سورة الاحزاب ثلث وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحیم . در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان وعکرمه وابو الاعور
بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول کردند وروزی دیکر با جمعی
منافقان حاضر شده واز حضرت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات ومنات باز کذار
وبکو بتان را در روز قیامت مقام شفاعت هست ما نیز ترا بکذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم شاق آمده روی مبارک در هم کشید ابن ابی وابن قشیر وجد بن قیس کفتند یا رسول الله
سخن اشراف عرب مارد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه را حمیت اسلام وصلابت در دین
دریافته قصد قتل کفره فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم کفت ای فاروق من ایشانرا بجان امان داده ام ونقض عهد
روا نیست آیة آمد که . یا ایها النبی . ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم . اتق الله . دایم وثابت باش بر تقوی یا بترس از
خدای تعالی در نقض عهد . ولا تطع الکافرین . وفرمان مبر کافرانرا چون عکرمه وابو سفیان . والمنافقین .
ومنافقان مدینه را چون ابن ابی ومعتب بن قشیر . ان الله کان . بدرستی که خدای تعالی هست . علیما حکیما
حکم کننده بوفای عهد . واتبع . وپی روی کن . ما یوحی الیک . آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو . من ربک .
از پروردکار تو چون نهی از طاعت ایشان . ان الله . بدرستی که خدای تعالی . کان . هست . بما تعملون . بانچه می کنید
خبیرا . دانا . وتوکل علی الله . وتوکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود باوی کذار . وکفی بالله . وبسنده است
خدای تعالی . وکیلا . کارساز وفهم کذار ونکاه بان وکفایت کننده مهمات . بیت . چون ز ره لطف عنایت کند .
جمله مهمات کفایت کند . آورده اند که ابو معمر جمیل ابن اوس مردی لبیب وادیب بود بارها کفتی که مرا دو دل است
که یکی از ان فهم می کنم زیاده از آنکه محمد صلی الله علیه وسلم فهم کند وعرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر
کریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست ودیکری در پای ابو سفیان بدو رسیده کفت نعلین تو چه حال
دارند که یکی در پاست ودیکری در دست ابو معمر در نکریست بر آن حال اطلاع یافته ما ظننت انهما فی رجلی
حق تعالی او را دروغ کوی ساخته معلوم شد که او را دو دل نیست آیة آمد که . ما جعل الله . نیافرید خدای
تعالی لرجل . مردی را . من قلبین . دو دل . فی جوفه . در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی ومنبع

قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی است یکی است ودر زاد آورده که منافقان می کفتند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو دل دارد یکی با ما ویکی با اصحاب خود حق تعالی فرمود که میکویند محمد صلی الله علیه وسلم دو دل دارد
حق تعالی هیچکس را دو دل نیافریده است . وما جعل . ونساخته است . ازواجکم . زنان شمارا . اللائی تظاهرون
منهن . آنان را که اظهار میکنید از ایشان . امهاتکم . مادران شما یعنی زنی را که میکوئید انت علی کظهر امی
مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت وامومیت که یکی مقتضی مخدومیت ودیکری مستدعی خادمیت
است در یک زن از قبیل محالات میتوان بود . وما جعل . ونکردانید خدای تعالی . ادعیاءکم . پسر خواندکان
شمارا . ابناءکم . پسران حقیقی شما که بنوت امری اصلی ودعوت صورتی عارضی است پس باید که مجتمع نشوند
نزد عرب ظهار طلاق بوده وپسر خوانده چون فرزند صلبی میراث می برده حق تعالی فرمود که چنانکه دو دل
در یک درون نمی باشد زوجیت وامومت در یک زن وفرزندی وپسر خواندکی در یکتن جمع نمیشود . ذلکم
این مظاهره را مطلقه ودعی را ابن مخوانید . قولکم بافواهکم . سخنی است که بزبان میکوئید وحقیقتی
ندارد . والله . وخدای تعالی . یقول الحق . میکوید سخنی راست که مطابق واقع است . وهو یهدی السبیل
واو راه می نماید بطریق این آیة برای زید بن حارثه نازل شده است که مردم او را زید بن محمد میکفتند حق تعالی
فرمود که . ادعوهم . بخوانید فرزندان را ونسبت دهید . لآبائهم . به پدران ایشان . هو . این . اقسط . عند الله
راست تر است . عند الله . نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که ما نمی کفتیم الا زید
بن محمد تا این آیة آمد وما او را زید بن حارثه کفتیم . فان لم تعلموا . پس اکر ندانید . آباءهم . پدران ایشانرا که
نسبت دهید بآنها . فاخوانکم فی الدین . پس برادران شمااند در دین اسلام پس بکوئید یا اخی . وموالیکم
ودوستان شمااند در خطاب کوئید یا مولا . ولیس علیکم . ونیست بر شما . جناح . کناهی . فیما اخطاتم به
در آن چیزی را که خطا کردید بآن چون کفتن زید بن محمد . ولکن ما تعمدت . ولیکن کناه است در آنچه
قصد کند . قلوبکم . دلهای شما وکسی را نسبت دهید بغیر پدر او . وکان الله . وهست خدای تعالی . غفورا .
آمرزنده آنرا که خطا کند . رحیما . مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند . النبی اولی . پیغمبر صلی الله علیه وسلم سزاوار
تر است . بالمؤمنین . بکروید کان . من انفسهم . از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح
بنده است ومحض فلاح او بخلاف نفس که او امر او شقاوت وموجب غوایتست پس باید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دوستر باشد بر بنده از نفس او ودر حدیث صحیح آمده که نکرود هیچ یکی از شما ومومن نباشد تا نباشم من
بدو دوستر بدو از پدر ومادر وفرزند وهمه مردمان او ورد نکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغزوه تبوک عزیمت
فرمود همه مسلمانان را بخروج امر کرد وبعضی کفتند از پدر ومادر دستوری میطلبیم آیة آمد که نبی اولی تر
است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند وشناسند ودر عین
المعانی آورده که محبت او سزاوار تر است از محبت با خود یا با دیکران . بیت . ما تان را در دو عالم اوست دوست
دوستی دیکران بر بوی اوست . دوستی با اصل باید کرد وبس . فرع را بهر چه دارد دوست کس . اصل دار فرع کو هرکز مباش
تن بجان وجان بکر ای خواجه تاش . هرکه جز احمد بکیرد دوست را . مغز را بکذاشت دیکرفت پوست را . وازواجه . وهمه
زنان رسالت پناه صلی الله علیه وسلم . امهاتهم . مادران مومنانند یعنی از جهة تحریم واز روی تعظیم چه رویت
ایشانرا روا نبوده ونسبت وراثت نداشته اند ودر مصحف ابی ودر قرائت ابن مسعود رضی الله عنهم چنین بوده

وهو اب لهم وازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام ورحمة لا کلام است وچون در صدر اسلام بهجرت و
موالات ومواخات میراث کرفته اند حق تعالی نسخ آن حکم را میفرماید • واولوا الارحام • وخویشاوندان
بعضهم اولی ببعض • برخی ازیشان سزاوارترند بر برخی بتوارث • فی کتاب الله • بلوح محفوظ یا در انچه
فرستاد از قرآن یعنی آیت مواریث وحکم کرد که اولوا الارحام احق اند بمیراث • من المؤمنین • از کرویدکان
یعنی انصار • والمهاجرین • واز مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا برادری داد • الا ان تفعلوا • مکر آنکه
بکنید در زندکانی خود • الی اولیائکم • با دوستان خود • معروفا • نیکویی یا وصیت میکنید برای هر که
دوست میدارید • کان • هست • ذلک • آنچه مذکور شد از اولویت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وتوارث ذوی الارحام
فی الکتاب • در قرآن یا لوح • مسطورا • نوشته شده وثابت کشته • واذ اخذنا • ویاد کن آنرا که فرا کرفتیم
من النبیین • از پیغمبران • میثاقهم • پیمان ایشانرا بر آنکه خدای تعالی را پرستند وبعبادت خدای تعالی دعوت
فرمایند ویکدیکر را تصدیق کنند وامت را نصیحت نمایند یا هر یک بشارت دهند بپیغمبری که بعد از وی خواهد
بود واین میثاق از پیغمبران در روز الست کرفته اند • ومنک • وکرفتیم از تو که محمدی صلی الله علیه وسلم • ومن نوح
وابرهیم وموسی وعیسی ابن مریم • وتخصیص ذکر پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بوده اند وتخصیص پیغمبر
صلی الله علیه وسلم برایشان جهة تعظیم است • واخذنا • وکرفتیم • منهم • از پیغمبران • میثاقا غلیظا • پیمانی محکم
سوکند سوکند • لیسئل الصادقین • تا سؤال کند خدای تعالی از راست کویان یعنی پیغمبران را • عن صدقهم •
از راستی ایشان در سخنی که با قوم کفته اند یا از تصدیق قوم ایشانرا • واعد • وآماده است خدای تعالی • للکافرین
برنا کرویدکان برسل • عذابا الیما • عذابی دردناک • یا ایها الذین امنوا • ای کسانیکه کرویده اید • اذکروا
نعمة الله • یاد کنید نعمت خدا را که انعام فرموده • علیکم • برشما • اذ جاءتکم • چون آمدند بشما • جنود • لشکرها
یعنی قریش وغطفان وکنانه ویهود قریب ده هزار کس • فارسلنا • پس فرستادیم • علیهم ریحا • برایشان بادی
مراد باد صباست • وجنودا لم تروها • ولشکرها ندیدند • وکان الله • وهست خدای تعالی • بما تعملون • بانچه
می کنید البته • بصیرا • بینا ودرین آیه بیان غزوهٔ احزابست وآن قصه اجمالا چنین بوده که بعد از
اجلای النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفته با ابو سفیان واتباع او بر مقاتلهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عهد بستند واز قریش واز جانبین ده هزار لشکر جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده وعسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد ودر وقت مشاورت
با اصحاب در باب محاربهٔ اعادی که بعدد بسیار وسلاح آراسته بودند سلمان از وضع خندق که در
بلاد عجم می باشد شمهٔ بموقف عرض رسانید ورای آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تشریف ارزانی داشته زمین بر
صحابه قسمت کرده بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده مباشر کشیدن خاک وبالا آوردن
از مغاک میشدند ویاران را وعدهٔ ظفر میداد وکلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بر زبان
میراند ودر اثنای این حال سنکی درغایت صلابت بدید آمد که تیر ومتین کار نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم را
خبر کردند وبر سر سنک آمده ومتین را بدست مبارک کرفته بسم الله کویان بران سنک زده دود انکه
ازو بشکست ونوری مانند برقی ازو بجست دران روشنی چشم سید انام بر قصرهای شام افتاد کفت
الله اکبر مفاتیح شام بکردست اختیار من نهادند ودیم بار زده دو قطعه ازو بشکست سیم بار تمام

سنک را درهم شکست ونوری که از آن درخشان شد کوشکهای کسری بدان حضرت صلی الله علیه وسلم عیان
شد کفت الله اکبر مفاتیح ملک فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید منافقان کفتند این مرد خلق را
بازی میدهد چرا مردم از ترس دشمن خندق میکنند وبفتح شام ویمن وعده میکند القصه بعد از شش روز
که مهم خندق تمت اتمام یافت لشکرهای عادی رسیدند مالک بن عوف وعیینه بن حصن با بنی اسد وغطفان و
فزاره ویهود از زیر وادی که جهة شرقی مدینه است در آمدند وابو سفیان با جیش قریش وکنانه از
پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند ویهود قریضه که با حضرت صلی الله علیه وسلم عهد بسته بودند باغوای
حیی بن اخطب شکسته مدد کفار کشتند واز هیبت آن لشکر وکثرت عدد ایشان دل ضعفای اهل اسلام
از جای برفت چنانچه حق تعالی فرموده • اذ جاءوکم • یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها • من فوقکم • از زبر شما یعنی
اعلای وادی • ومن اسفل منکم • واز زیر شما یعنی اسفل وادی • واذ زاغت الابصار • وچون بشکست
دیدهارا در احداق وخیره شد • وبلغت القلوب الحناجر • وبرسید دلها بحنجرها از ترس چه شش
از شدت روع ترس منتفخ میکردد وقلب بارتفاع او تا حنجره میرسد • وتظنون • وکمان می بردند • بالله
الظنونا • بخدای تعالی انواع کمانها مخلصانرا مظنه آنکه حق تعالی دین خود غالب کرداند ومؤمنانرا نصرت دهد
ومنافقانرا کمان آنکه تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل کردند • هنالک ابتلی المؤمنون • آنجا آزموده
شدند مؤمنان وثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز کشتند • وزلزلوا • جنبانیده شدند • زلزالا شدیدا •
جنبانیدن سخت یعنی از جای برفتند بمثابه بود دلان عزم سفر این المفر مینمودند وناشکیبایان اوراق
الفراق سلا یطاق تکرار فرمودند آرام زدل بشد دل از جای • هوش از سر رفت وقوت از پای • واذ
یقول المنافقون • ویاد کن آنرا که کفتند منافقان چون ابن قشیر • والذین • وآنانکه • فی قلوبهم مرض •
در دلهای ایشان مرضیست یعنی ضعف اعتقاد • ما وعدنا الله • وعده نداد مارا خدای تعالی • ورسوله
وپیغمبر صلی الله علیه وسلم بغنیمت فرستادهٔ او وفتح شام ویمن • الا غرورا • مکر وعدهٔ بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی
دهد • واذ قالت • وآنرا نیز یاد کن که کفتند • طائفة منهم • کروهی از منافقان چون اوس بن قبطی وابو
عرابه وابن ابی • یا اهل یثرب • ای اهل یثرب ویثرب نام زمینی است که مدینهٔ طیبهٔ طاهره در ناحیتی از وی
واقع شده ونهی است که مدینه را یثرب کویند القصه این منافقان مردم مدینه را کفتند • لا مقام لکم •
فارجعوا • جای بودن نیست شمارا در لشکرکاه محمد صلی الله علیه وسلم تا استادن اینجا چه رجعت کنید بمدینه یا دین
وا او را بدست دشمن باز دهید • ویستاذن • ودستوری رجوع می طلبند • فریق • کروهی • منهم النبی • از
ایشان پیغمبر صلی الله علیه وسلم را یعنی بنو حارثه وبنو مسلمه • یقولون • ومیکویند • ان بیوتنا • بدرستی که خانهای ما
در مدینه • عورة • خالی است واستحکامی ندارد مارا اجازت ده تا برویم وآنرا نکاه داریم تا دشمن
بران شبیخون نکند • وما هی بعورة • وحال آنکه خانهای خالی وبا خلل نیست بلکه استحکامی تمام دارد
ان یریدون • نمیخواهند بدین رفتن • الا فرارا • مکر کریختن از جنگ • ولو دخلت • واکر در آمده شود بمدینه
یعنی لشکر کفار در آیند بر • علیهم • بر منافقان هجوم کنند • من اقطارها • از جوانب آن بیکبار بمدینه
در آیند وکردا کرد ایشان فرو کیرند • ثم سئلوا الفتنة • پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشانرا در
عقب کنند بشرک یا مقاتلهٔ مسلمانان • لاتوها • هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشانرا

وما تلبثوا . و درنگ نکنند . بها . باجابت فتنه . الا یسیرا . مگر اندکی بلکه زود مرتد شوند یا محاربه کنند
با اهل اسلام . ولقد کانوا . و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو مسلمه که از روی اناث . عاهدوا الله . عهد
کردند با خدای تعالی . من قبل . پیش ازین یعنی در روز احد کرده بودند که هرگز . لا یولون الادبار . نگردانند پشتها را
در کارزارها . وکان عهد الله . و هست عهد خدای تعالی . مسئولا . پرسیده شده یعنی سؤال خواهند کرد
از آن و بر نقض آن و وفا بر آن جزا خواهند داد . قل . بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که هیچ وجه . لن ینفعکم الفرار . سود
ندارد شما را گریختن . ان فررتم . اگر بگریزید . من الموت . از مرگ . او القتل . یا از کشتن چو لابد است هر شخصی را
از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ کرده . واذا . و آنهنگام که بگریزید یعنی اگر مثلا فرار نفع
کند و مهم شما در تاخیر افتد . لا تمتعون . برخوردار نخواهید شد . الا قلیلا . مگر زمانی اندک چو آخر شربت فنا
نوشیدنست و خرقه فوات پوشیدن بیت که دی نهد قدم اندر سرای کون و فسا . که باز روی براه عدم نمی آرد . قل
بگو . من ذا الذی . کیست آنکه . یعصمکم . نگاه دارد شما را . من الله . از عذاب خدای تعالی . ان اراد . اگر خواهد
خدای تعالی . بکم سوءا . بشما بدی و هزیمتی . او اراد بکم رحمة . یا خواهد بشما نفعی و نصرتی آن کیست منع کند آنرا
ولا یجدون . و نمی یابند مردمان . لهم . برای خویش . من دون الله . بجز خدای تعالی . ولیا . دوستی که نفع رساند
ولا نصیرا . و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه
رفته برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا
طرب کنی و حضرت صلی الله علیه وسلم در میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و
اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد صلی الله علیه وسلم هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت
و گفت بروم و آن حضرت را صلی الله علیه وسلم از مقالات خبر کنم چون نزدیک حضرت صلی الله علیه وسلم رسید جبرئیل علیه السلام
بر وی پیش گرفته این آیه آورده بود که . قد یعلم الله . بدرستی که خدای تعالی میداند . المعوقین . باز دارندگان را
از نصرت رسول صلی الله علیه وسلم . والقائلین لاخوانهم . و گویندگان مر برادران خود را که . هلم الینا . بیائید بسوی ما
و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف کرده اند با بوسفیان یا یهود و منافقان را وعده داده در معرض تلف
میفکنید و اتباع محمد صلی الله علیه وسلم بکنید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی نموده از جنگ پهلو تهی میکردند
چنانچه میفرماید که . ولا یأتون البأس . و نمی آیند منافقان بکارزار کفار . الا قلیلا . مگر اندکی از ایشان
کارزاری قلیل از روی ریا و سمعت . اشحة . در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه . علیکم . بر شما یا بغنیمت خواهند
که ظفر و غنیمت شما را باشد . فاذا جاء الخوف . پس چون بیاید ترس از دشمن . رأیتهم . می بینی ایشانرا که از غایت
بددلی . ینظرون الیک . می نگرند بسوی تو . تدور . می گردد . اعینهم . چشمهای ایشان در حدقه ایشان بحیرت
و راست . کالذی یغشی علیه . مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده و بیهوش شده . من الموت . از
سکرات مرگ . فاذا ذهب الخوف . چون برود ترسناکی . سلقوکم بالسنة حداد . برنجانند و زخمهای سخت
میکنند . اشحة علی الخیر . در حالتی که بخیلانند بر خیر . اولئک . آن گروه . لم یؤمنوا . نگرویده اند
فاحبط الله . پس باطل کرده است خدای تعالی . اعمالهم . کردارهای ایشانرا یعنی جهادی که بریا و سمعه
کرده اند یا ظاهر کرد خدای تعالی بطلان عمل ایشانرا . وکان ذلک . و هست آن اظهار . علی الله . بر خدای تعالی
یسیرا . آسان . یحسبون الاحزاب . این گروه پندارند که احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان . لم یذهبوا

بازگشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آن مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می
پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ استاده . وان یأت الاحزاب . و اگر بیایند این لشکرها نوبتی
دیگر . یودوا . دوست میدارند منافقان . لو انهم . و تمنا میکنند آنکه ایشان . بادون . صحرا نشینان باشند
فی الاعراب . در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند
یسألون . می پرسند آینده و رونده را . عن انبائکم . از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان
شما و دشمنان . ولو کانوا . و اگر باشند . فیکم . در میان شما یعنی مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد . ما قاتلوا
کارزار نکنند . الا قلیلا . مگر اندکی . لقد کان لکم . بدرستی که هست شما را ای ترسندگان و بددلان . فی
رسول الله . در افعال پیغمبر صلی الله علیه وسلم . اسوة حسنة . اقتدای پسندیده یعنی متابعت وکید یا در ذات او از برای
اقتدا خصلت نیکو بست . لمن کان یرجوا الله . مر آنکسی را که هست امید دارد ثواب خدای تعالی را یا لقای او را
والیوم الآخر . و نعیم روز بازپسین را . وذکر الله . مر آنکسی که یاد کند خدای تعالی را . کثیرا . بسیار بدل و زبان
در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان
کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را بود نصرت بر ایشان . ولما رأی المؤمنون الاحزاب . و آنهنگام که ببینند مؤمنان
لشکرها را روز خندق که برابر لشکر اسلام صف کشیدند . قالوا . گفتند . هذا . اینست . ما وعدنا الله . آنچه
وعده داده بود خدای تعالی بما ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم . ورسوله . و آنچه فرموده
بود رسول او که سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم . وصدق الله ورسوله . و راست گفت خدای تعالی و رسول او
که علیه السلام . وما زادهم . و نیفزود دیدن احزاب مؤمنان را . الا ایمانا . مگر باور داشتن مواعید الهی را . وتسلیما
و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه وسلم که سعادت دوسرا در آن مندرج است بیت هر که دارد چون
قلم سر بر خط فرمان او . مینویسد بخت طغرای شرف بر نام او . آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه
و عثمان عفان و مصعب و طلحه و انس بن نضر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و غیر ایشان که چون حربگاهی شود
که ایشان ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت
بچشند آرام نگیرند حق تعالی در صفت ایشان میفرماید . من المؤمنین . از گروندگان . رجال صدقوا . مردانی اند که
راست کرده اند . ما عاهدوا الله . آنچیزی را که عهد بستند با خدای تعالی . علیه . بر آن چیز که ثبات است بر مقاتله
و قتال برای رضای ملک متعال . فمنهم من قضی . پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد . نحبه . نذر
خود را و کارزار کند تا شهید شود چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم . ومنهم من ینتظر . و از ایشان کسی هست که
انتظار می برد شربت شهادت را چون عثمان و طلحه رضی الله عنهم . وما بدلوا . و تبدیل ندادند عهد خود را . تبدیلا
تغییر دادنی و سخن خود را مبتذل نساختند . لیجزی الله . تا جزا دهد خدای تعالی . الصادقین . راستگویان یعنی وفا
کنندگان را . بصدقهم . براستی یعنی بوفای ایشان . ویعذب المنافقین ان شاء . و تا عذاب کند منافقان را
اگر خواهد بر نفاق بمیرد . او یتوب علیهم . یا باز گردد بتوفیق توبه . ان الله . بدرستی که خدای تعالی . کان . هست
غفورا . آمرزنده آنرا که توبه کند . رحیما . مهربان مر کسی را که بتوبه بمیرد در اخبار آمده که احزاب بیست روز
یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین تیر جنگ و سنگ
واقع شدی و شبها عزم شبیخون کردندی حضرت صلی الله علیه وسلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال نمودی

روزی عمرو بن عبد ود که شجاع عرب بود او را با هزار سوار مقابل کردندی با چهار تن دیگر و دلیران لشکر کفار خندق را عبرت کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند عمرو عبد ود بر دست مرتضی علی رضی الله عنه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار کردند و مرتضی علی رضی الله عنه میانش بدو نیم زد و کافران بشکست حضرت صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا کرد بر احزاب و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق تعالی باد صبا بعد کاری فرستاد و صبا زلزله در آن لشکر افکند و آتشهای ایشانرا کشتن گرفت و ملائکه فرود آمدند طنابهای خیمهٔ ایشانرا می بریدند و میخها می کندند و باد آنرا می افکند ایشان در ساعت روی بهزیمت نهادند و بی دغدغهٔ قتال بمفاتیح یمن و اقبال فتح و نصرت گشاده گشت بیت درد سر نزع و آمد شد شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد • ورد الله الذین کفروا • و باز گردانید خدای تعالی از مدینه آنرا که بکفر و بربع بودند یعنی احزاب • بغیظهم • با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند • لم ینالوا • نیافتند • خیرا • غنیمتی و نصرتی • وکفی الله • و کفایت کرد خدای تعالی • المؤمنین القتال • مومنانرا جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه • وکان الله • و هست خدای تعالی • قویا • توانا بر احداث هرچه خواهد • عزیزا • غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشانرا پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار ایشان تنگ شد بر حکم سعد معاذ فرود آمدند و سعد رضی الله عنه حکم فرمود که مردان ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا برده و اموال ایشانرا بر مسلمانان قسمت کنند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که حکم کردی که خدای تعالی از بالای آسمان این حکم کرده بود و حق تعالی ازین واقعه خبر میدهد • وانزل الذین • و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که • ظاهروهم • یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند • من اهل الکتاب • از اهل توریة یعنی جهود و قریظه فرود آورد • من صیاصیهم • از قلعهای ایشان • وقذف • و افکند • فی قلوبهم الرعب • در دل ایشان ترس از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لشکر اسلام • فریقا تقتلون • گروهی را که می کشتند از ایشان یا هفصد تن بکشتند • وتاسرون فریقا • و برده میکردند گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان • واورثکم • و میراث داد شمارا • ارضهم • زمین ایشانرا یعنی مزارع و حدایق • ودیارهم • و سرای ایشان یعنی حصون و قلاع • واموالهم • و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی • وارضا لم تطؤها • و شما داد زمینی که شما نرفته اید در آن یا مالک آن نبوده اید مراد خیبر است و یا دیار روم یا ممالک و گفته هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام در آید تا قیامت درین داخل است • وکان الله • و هست خدای تعالی • علی کل شیء • بر همه چیزی • قدیرا • توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بر ملازمان سید عباد • بیت • لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است • لاجرم هر نفس اقلیم دیگر می گیرند • ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه و سلم از ازواج طاهرات هجرت فرموده و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از معهود طلبیدند چون برد یمانی و ود قصری و امثال آن چیزها طمع می کردند که در تصرف آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و اسباب دیگر هم در کتب مذکور است و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال نمود و تعلیه در مسجد که خزانهٔ وی بود تشریف فرمود بعد از بیست و نه روز که آن ماه بآن عدد تمام شده بود جبریل علیه السلام آیت تخییر فرود آورد که • یا ایها النبی • ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم • قل لازواجک • بگو مر زنان خود را • ان کنتن تردن • اگر هستید که میخواهید • الحیوة الدنیا • زندگانی دنیا را • وزینتها • و آرایش دنیا را چون ثیاب فاخر و پیرایهای تکلف • فتعالین • امتعکن

پس

پس بیاید که بدهم شما را متعهٔ طلاق چون مطلقه را دهند سوی مهر و صداق • واسرحکن سراحا جمیلا • رها کردنی نیکو بر غبت نه از روی کراهت رها کنم شمارا • وان کنتن تردن الله • و اگر هستید که میخواهید خدا را • ورسوله • و خوشنودی فرستادهٔ وی را • والدار الآخرة • و نعم سرای دیگر را • فان الله • بدرستی که خدای تعالی • اعد • آماده کرده است • للمحسنات • مر زنان نیکوکار را • منکن • از شما • اجرا عظیما • مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که از ازواج طاهرات که خوشنودی خدا و رسول اختیار فرموده حضرت عایشه صدیقه بود رضی الله عنها • یا نساء النبی • ای زنان پیغمبر صلی الله علیه و سلم • من یأت منکن • هر که بیاید از شما • بفاحشة • بکاری ناپسندیده • مبینة • پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشهٔ ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است صلی الله علیه و سلم • یضاعف لها العذاب • دو تو کرده شود مر او را عذاب • ضعفین • دو برابر آنکه دیگران را باشد چو گناه از ایشان زشت تر است • وکان ذلک • و هست این تضعیف عذاب • علی الله یسیرا • بر خدای تعالی آسان • ومن یقنت • و هر که مداومت کند بر طاعت • منکن • از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برده • لله ورسوله • مر خدا را و رسول او را علیه السلم • وتعمل صالحا • و بکند کاری شایسته و پسندیده • نؤتها • بدهیم او را • اجرها • مزد او • مرتین • دو بار یکبار برای طاعت خدای تعالی و یکبار برای طلب خوشنودی پیغمبر علیه السلام • واعتدنا لها • و آماده سازیم برای آن زن • رزقا کریما • روزی نیکو است در بهشت زیاده در عزم او • یا نساء النبی • ای زنان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علیهن • لستن • نیستید شما • کاحد من النساء • مانند یکی از زنان امت چه شمارا فضل بسیار است بر سایر نسوان • ان اتقیتن • اگر می ترسید از خدای تعالی و فرمان می برید • فلا تخضعن • پس فروتنی و نرمی مکنید • بالقول • از سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید • فیطمع الذی • آنکه طمع کند در شما آنکس که • فی قلبه مرض • در دل او بیماریست یعنی نفاق یا ریب و ستی فجور • وقلن قولا معروفا • و بگوئید سخن نیکو و پسندیده دور از ریب • وقرن • و آرام گیرید • فی بیوتکن • در خانهای خویش • ولا تبرجن • و اظهار پیرایها مکنید • تبرج الجاهلیة الاولی • چون اظهار زنان در ایام جاهلیت و جهلا گویند آن زمان ادریس علیه السلام بوده تا وقت نوح علی نبینا و علیهم و اصح آنست که جاهلیة اولی در زمان ابرهیم علیه السلام بوده که زنان لباسهای بمروارید بافته خود را بر مردمان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و حضرت محمد علیهما السلام است و بعضی معنی آیه برین وجه فرود می آرند که مخرامید در زمین چون خرامیدن اهل جاهلیت اولی • واقمن الصلوة • و بپای دارید نماز را که اصل طاعت بدین است • وآتین الزکوة • و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است • واطعن الله • و فرمان برید خدا را در فرایض • ورسوله • و پیغمبر او را در سنن • انما یرید الله • جز این نیست که میخواهد خدای تعالی • لیذهب عنکم الرجس • تا ببرد از شما گناه را • اهل البیت • ای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم • ویطهرکم • و پاک کرداند شما را از معاصی • تطهیرا • پاک گردانیدنی صاحب کشاف فرموده که این آیة دلیل است بر آنکه ازواج نبی از اهل بیت ازواج و بند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر یطهرکم بجهة تغلیب است چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد را و در احقاف از منصور ماتریدی نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از حضرت عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت از ازواج طاهرات و فاطمه و حسن و حسین اند رضی الله عنهم در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خانهٔ من

بلغ ۲۲

بر گلیمی بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد و جهت پدر سبوسات و با گوشت پخته آورد
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای فاطمه هر دو فرزندان را بخوان تا برین خوان هم کاسه شوند چون طعام خورده شد
مصطفی صلی الله علیه وسلم فضلهٔ آن گلیم بر ایشان پوشید گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و
ایشان را پاکیزه گردان و این آیه نازل شد و من سر خود زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نیز از اهل بیتم فرمود که
انک علی خیر و ازین جهت است که آل عبا پنج کس اطلاق می کنند آل العبا رسول الله و ابنته والمرتضی و
سبطاه اذا اجتمعوا و اهل بیت بر همه ازواج طاهرات و فرزندان را اطلاق می کنند و در تیسیر و در بعضی
دیگر از تفاسیر نقل میکند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون وقت نماز بامداد بدر خانهٔ فاطمه بگذشتی
گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا • واذکرن • و یاد کنید ای زنان پیغمبر
ما یتلی آنچه خوانده میشود • فی بیوتکن • در خانهای شما • من آیات الله • از آیات کلام الله • والحکمة • و از
سخنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که محض حکمت است این آیه حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث • ان الله کان • بدرستی که خدای
تعالی هست • لطیفا • نیکو کار بر شما • خبیرا • دانا با قوال و افعال شما بعد از نزول آیات در بارهٔ ازواج طاهرات
جمعی زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق تعالی این آیه فرستاد که • ان المسلمین • بدرستی که
مردانی که منقاد حکم الله اند • والمسلمات • و زنان فرمان برنده • والمؤمنین والمؤمنات • و باور دارندگان
از رجال و نسا • والقانتین والقانتات • و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان • والصادقین
والصادقات • و راست گویان در قول و عمل از ذکور و اناث • والصابرین والصابرات • و صبر کنندگان بر
طاعت یا از معصیتها و صدقه دهندگان از هر دو طایفه • والصائمین والصائمات • و روزه داران
از برای خدا فرضا و یا نفلا از رجال و نسا • والحافظین فروجهم والحافظات • و مردان و زنان نگاه دارنده
فرجهای خود را از حرام البته • والذاکرین الله کثیرا • و مردان ذکر گوینده • والذاکرات • و زنان یاد کننده مر او را
اعد الله لهم • آماده کرده است مر ایشان را خدای تعالی از ذکور و اناث • مغفرة • آمرزش گناهان • و اجرا
عظیما • و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهة زید بن
حارثه رضی الله عنه خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد آن خطبه را قبول فرمود چون دانست که
برای زید بوده ابا کرد چو جمالی زیبا داشت و دختر عمهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود و گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و
برادرش نیز عبد الله درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق تعالی آیه فرستاد که • وما کان لمؤمن • و نرسد و نشاید
هیچ مرد گرویده را یعنی عبد الله جحش را • ولا مؤمنة • و نه هیچ زن ایمان آورده را یعنی زینب • اذا قضی الله
ورسوله • چون بحکم کند خدای تعالی و رسول او • امرا • کاری را یعنی نکاح زینب بزید • ان یکون لهم الخیرة • آنکه
باشد ایشان را اختیاری یعنی برگزینند • من امرهم • انکار خود چیزی را که واجب بود بر ایشان که اختیار خود را برای
خدا و رسول سازند • ومن یعص الله ورسوله • و هر که عاصی شود بخدا و رسول او و مخالفت کند امر ایشان را یا
از حکم کتاب و سنت بگذرد • فقد ضل ضلالا مبینا • پس بدرستی که گمراهی هویدا چرا که خلاف از روی اعتقاد کند کفر است
بعد از آیت زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت حق تعالی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اعلام کرد که در علم قدیم
ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمثابه که زید
چند نوبت عزم طلاق زینب کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانع شد • واذ تقول • و یاد کن او را که گفتی • للذی

انعم الله • مر آنکسی را که انعام کرده است خدای تعالی • علیه • بر وی باسلام و بتوفیق خدمت و متابعت او • وانعمت علیه
و تو انعام کرده بر وی به پروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق نعمت خدای و رسول است
که • امسک علیک • نگاه دار برای خود • زوجک • زن خود را یعنی زینب • واتق الله • و بترس از خدای تعالی در کار او
و از روی ضرار طلاقش مده • وتخفی فی نفسک • و پنهان کردی در نفس خود • ما الله مبدیه • آنچه پیدا کننده
آنست • وتخشی الناس • (والله احق ان تخشیه) یعنی آنرا که زینب داخل ازواج باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف و خشیت بنسبت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم
بالله از همه عالمان اخشی بوده • بیت • خوف و خشیت نتیجهٔ علم است • هر کرا علم بیش خشیت بیش • هر کرا خوف شد رفیق
رهش • باشد از جملهٔ روان در پیش • آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت
حضرت صلی الله علیه وسلم هم او را فرستاد تا خواستگاری کند برای وی زید بیامد و قصه بعرض رسانید از غایت شادی
سجدهٔ شکر ادا کرد و گویند نماز گزارد و گفت خدایا رسول صلی الله علیه وسلم مرا خواستگاری میکند اگر من
شایستهٔ اویم مرا بوی ده فی الحال دعای او مستجاب شد و آیت آمد • فلما قضی زید • پس آنهنگام که برسید زید
منها • از زینب • وطرا • بحاجتی که داشت و در موضح آورده مراد زید طلاق بود چون مراد خود از وی یافت یعنی
طلاقش را و عده تمام آمد • زوجناکها • ما او را بتو دادیم • لکیلا یکون • تا نباشد بعد از تو • علی المؤمنین حرج
بر مؤمنان تنگی و باثمی و وبالی • فی ازواج ادعیائهم • در خواستن زنان پسر خواندگان خود را • اذا قضوا
منهن وطرا • چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد • وکان امر الله • و هست
کاری که خواهد خدای تعالی • مفعولا • بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
آیه بخانهٔ زینب آمد بی دستوری زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه گفت المزوج الله و جبریل الشاهد
و زینب بر سایر زنان فخری آورد که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و متولی تزویج شما اولیای شما
بوده اند • ما کان • نیست • علی النبی • بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم • من حرج • هیچ وزری و وبالی • فیما فرض الله له • در آنچه
تقدیر کرده است خدای تعالی برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه • سنة الله • سنت نهاد خدای تعالی سنتی
فی الذین خلوا • در کسانیکه گذشتند • من قبل • پیش از محمد صلی الله علیه وسلم مراد انبیای دیگرند که خدای تعالی نفی حرج
کرد از ایشان در آنچه مباح کرده اند برای ایشان • وکان امر الله • و هست کار خدای تعالی • قدرا مقدورا • حکم
گذارده شده پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران و میگوید • الذین یبلغون • آنانکه بودند که می رسانیدند
رسالات الله • پیغامهای خدای را با امتان خود • ویخشونه • و می ترسیدند ازو • ولا یخشون احدا • و نمی ترسیدند
از هیچکس • الا الله • مگر از خدای تعالی • وکفی بالله • و بسنده است خدای تعالی • حسیبا • کافی ترسندگان یا حساب
کننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعهٔ زینب زبان طعن بیدینان
زیاد شد که این مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرامند و خود میخواهد و زید را با آنکه پسر خوانده بود در
حکم شرع مثل پسر اصلی دانستند حق تعالی آیه فرستاد که • ما کان محمد • نبود محمد صلی الله علیه وسلم • ابا احد
بر هیچ یک • من رجالکم • از مردان شما اگرچه پدر قاسم و ابراهیم و طاهر بوده اما ایشان بمبلغ نرسیده اند پس
او را فی الحقیقه پسر صلبی نیست که مساوی و او مصاهرت باشد • ولکن رسول الله • ولیکن او فرستادهٔ خدای است
وخاتم النبیین • و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و بدو پیغمبران را ختم کردند و خاتم یعنی

آخراست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور همچنانچه اول ایشان بود بظهور نور. وکان الله. وهست خدای تعالی
بکل شیء علیما. بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شد ودر عین الاجوبه آورده
که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه وتعالی پیغمبر خود را گفت تا داند که بصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت
حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه وسلم نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وشرف جملهٔ انبیاء
بدان حضرتست وشاهد کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمهٔ قیامت او خواهد بود وجئنا بک علی هؤلاء
شهیدا وچون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد چون نبوت بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سمت اختتام یافت
در نبوت بسته شد و دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت وفی
المثنوی المعنوی. بیت بهر این خاتم شدست او که بجود. مثل او نی بود ونی خواهند بود. چونکه در صنعت برد استاد
دست. نی تو گویی ختم صنعت بر تو است. یا ایها الذین آمنوا. ای کسانیکه گرویده اید بخدا. اذکروا الله.
یاد کنید خدای تعالی را. ذکرا کثیرا. یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تهلیل وتحمید
وتمهید وتسبیح. وسبحوه. وتسبیح گویید یا نماز گذارید برای وی. بکرة. بامداد. واصیلا. وشبانگاه چون نماز
صبح وشام را مشقت است از روی اوسلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر
بزبان ممکن نیست ودر لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارت است بمحبت حق تعالی یعنی او را دوست
دارید چو بقراست که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوان است دوستی نگذارد که بزبان از ذکر
دوست یا دل از ذکر او خالی ماند. بیت درهیچ مکان نیم ز فکرت خالی. در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل. هو الذی
یصلی. اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند. علیکم. بر شما. وملئکته. و فرشتگان او
درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را واین درود خدا وملئکه. لیخرجکم. تا بیرون آرد شما را
من الظلمات الی النور. از تاریکهای کفر بروشنی ایمان مراد از اخراج اقامت واستقامتست بر خروج چه در
وقت صلوة خداوند وملئکه بر ایشان وایشان در ظلمات نبوده اند وگفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده
بنور طاعات یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور تقدیر ودر بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت
بنور روحانیت. وکان. وهست خدای تعالی. بالمؤمنین رحیما. بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت
میکند وملئکه با آمرزش ایشان میفرماید. تحیتهم. تحیت مؤمنان از خدای تعالی. یوم یلقونه. روزیکه
به بینند. سلام. سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی ومخافتی وگفته اند ضمیر عاید است بملک الموت
علیه السلام کنایت غیر مذکور است یعنی روزی که به بینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید. واعد. کرده است خدای
تعالی. لهم. برای مؤمنان با وجود محبت بر ایشان. اجرا کریما. مزدی بزرگ که بهشتست ونعیم آن. یا ایها
النبی. ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم ندای کرامتست. انا ارسلناک. بدرستی که ما فرستادیم ترا. شاهدا. گواه بر تصدیق
وتکذیب امت. ومبشرا. ومژده دهنده برحمت ما. ونذیرا. وبیم کننده از عقوبت ما. وداعیا. و
خواننده. الی الله. بپرستش خدای تعالی. باذنه. بفرمان او یا بتوفیق وتیسیر او. وسراجا منیرا. وچراغی روشن
یا خداوند سراج منیر قرآن است یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده که حق تعالی پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که
ضوء چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم حد بهر کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت. بیت چراغ
روشن از نور خدایی. جهان را داده از ظلمت رهایی. دیگر هرچه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایقی

که از مردم پوشیده بود بنور این چراغ بر مقبت آن انوار معرفت روشن گشت. بیت از روح جان ز بدانش آشنایی است
وز نور چشم جهان بین روشنایی است. در گنج معانی بر گشاده. وز آن صاحبدلان را مایه داده. دیگر چراغ اهل
خانه را سبب امن وراحتست ودزد را واسطهٔ خجلت وعقوبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز دوستان را وسیلهٔ سلامتست
ومنکران را موجب حسرت وندامت ومنیرا تاکید است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی
مرده باشند وگاهی افروخته وتو از اول تا آخر روشنی وچراغها ببادی منطفی شوند وهیچکس نور ترا منطفی نتواند
ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ودیگر چراغها شب نور دهند نه روز وتو شب
ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخته وروز قیامت را نیز بپرتو شفاعت روشن خواهی ساخت. بیت شد بدین
رخش او چراغ افروز. شب که باشد ز التفاتش روز. باز فردا چراغی افروزد. که از آن جرم عاصیان سوزد.
در کشف الاسرار فرموده که حق تعالی آفتاب را چراغ خواند که وجعلنا سراجا وهاجا وپیغمبر صلی الله علیه وسلم را چراغ گفت
آن چراغ آسمان است این چراغ زمین آن چراغ دنیاست واین چراغ دین آن چراغ منازل فلک است واین
چراغ محافل ملک آن چراغ آب وگل واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند وبظهور این
چراغ از خواب عدم برخواسته بر عرصهٔ وجود آمدند. بیت از ظلمات عدم راه نبردی بروز. گر نشدی نور تو شمع
روان همه. واشارت بهمین معنی فرموده است. بیت ز اقلیم قدم می آمدی وپیش رو آدم. چراغی بود در دستش
هم از نور نخستینت. وبشر المؤمنین. ومژده ده مؤمنان را. بان لهم. بانکه مر ایشان راست. من الله. از
نزدیک خدای تعالی. فضلا کبیرا. بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا
وشریفتر جزائیست. ولا تطع الکافرین والمنافقین. وفرمان مبر ناگرویدگان ومنافقان را وبنافرمانی
ایشان ثابت باش. ودع. بگذار ودست بدار. اذاهم. مکافات رنج ایشان را که بتو می رسانند یعنی در صدد
انتقام مباش که من شر ایشان کفایت کنم. وتوکل علی الله. وتوکل کن بر خدای تعالی در دفع ایشان. وکفی
بالله. وبسنده است خدای تعالی. وکیلا. کار ساز ومهم پرداز یا نگاهبان یا ضامن مر وعدهٔ نصرت و
غالبیت ترا. یا ایها الذین آمنوا. ای کسانی که گرویده اید. اذا نکحتم المؤمنات. چون بخواهید زنان
گرویده را. ثم طلقتموهن. پس رها کنید ایشان را. من قبل ان تمسوهن. پیش از انکه مس کنید امام شافعی
میفرماید که مس کنایت از مباشرتست ونزد امام اعظم خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید
زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه. فما لکم. پس نیست بر شما. علیهن. برین مطلقات. من عدة تعتدونها
هیچ عدهٔ که شمارید ایام آن را. فمتعوهن. پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که اگر مهر فرض کرده اند مر آن
مطلقه را نصف لازم است ومتعه مندوب نزد حنفی وبعضی واجب اگر مهر مسمی ندارد ومتعه واجبست
بقدر مال ویسار. وسرحوهن. وبگذارید ایشان را. سراحا جمیلا. بگذاشتنی نیکو از منازل خود بیرون کنید
چون عدت نیست شما را بر ایشان وضرر بدیشان مرسانید. یا ایها النبی. ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم. انا احللنا
بدرستی که ما حلال کردیم. لک. برای تو. ازواجک. زنان ترا. اللاتی آتیت. آنها که دادی. اجورهن. مهرهای
ایشان تقییدا حلال باعطاء مهر جهت ایثار طریق افضل است نز برای توقف حل بر آن. وما ملکت یمینک.
وحلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده آن را دست تو یعنی مملوکات ترا. مما افاء الله علیک. از آنچه باز
گردانیده است خدای تعالی بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه وریحانه وامثال ایشان. وبنات عمک. و

دختران عم تو از اولاد عبد المطلب. وبنات عماتك. ودختران عمات تو. وبنات خالك. ودختران خال تو
وبنات خالاتك. ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره. اللاتی هاجرن. آن زنان که از مذکورات
هجرت کردند. معك. با تو ومحتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خاصة
وقول ام هانی که مرا رسول خدا خطبه کرد وبدین آیه من او را حرام شدم زیراکه هجرت نکرده بودم موید این قولست
وامرأة مؤمنة. وزن مومنه. ان وهبت. اگر ببخشد. نفسها للنبی. نفس خود مر پیغمبر را. ان اراد النبی
اگر خواهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم. ان یستنکحها. آنکه در نکاح آرد او را. خالصة. خالص کرده شده احلال او خالص
شدنی. لك. مر ترا. من دون المومنین. بجز مومنان یعنی مخصوصست آن حضرتست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند
وامام اعظم فرموده که بلفظ هبت منعقد میشود اما مهر لازم است ودر اتفاق این صورت اختلاف کرده اند
واشهر آنست که هبت واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه
بنت الحارث یا ام شریك بنت جابر ودر تبیان اکبر گفته که ام سهل از بنی اسد اگر واهبه زینب بوده باشد هبت
او واقع است در رمضان سال سیم از هجرت وهشت ماه در حرم محترم آن حضرت صلی الله علیه وسلم بوده ودر ربیع
الاخر در سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هست ان ام شریك واقع شده ودولت عقد دریافته
قد علمنا. بدرستی که ما دانسته ایم. ما فرضنا علیهم. آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرایط عقد. فی ازواجهم
در نکاح زنان ایشان یعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزویج چهار حره. وما ملکت ایمانهم. ودر دانستن
مملوکات ایشان یعنی بوسعت امر در ان وما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبت بی مهر. لکیلا یکون علیك
تا نباشد بر تو حرج. تنگی. وکان الله غفورا. وهست خدای تعالی آمرزنده مر چیزی را که تحرز از و دشوار است
رحیما. مهربان بتوسعت جای که مظنه حرج باشد. ترجی. باز پس داری. من تشاء منهن. هر کرا خواهی از زنان
وتؤوی الیك من تشاء. در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ساقط شد و در
زاد المسیر گوید که میان همه ازواج غیر از سوده که نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود رعایت
قسم میفرمود تا آخر عمر وصاحب کشاف فرموده ارجا کرده پنج تن را یعنی سوده وصفیه وجویریه ومیمونه و
ام حبیبه رضی الله عنهن ورعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه میخواست وچهار تن را باخود گرفت عایشه
وحفصه وام سلمه وزینب. ومن ابتغیت. وهر کرا خواهی باز طلبی ودلجویی کنی. ممن عزلت. از آنها که باز گرداندی
رفته از ایشان وارجا کرده. فلا جناح علیك. پس هیچ گناهی وتنگی نیست بر تو. ذلك. آنکه معزولات را
باز طلبی ووعده دادگان را نزدیك خوانی. ادنی ان تقر. نزدیکتر است بآنکه روشن شود. اعینهن. چشمهای
ایشان. ولا یحزن. واندوهناك نشوند. ویرضین. وخوشنود باشند. بما آتیتهن کلهن. بآنچه داده
ایشانرا همه یعنی چون دانستند آنرا تو میکنی از ارجا وابقا وتقریب وتبعید بفرمان خدای تعالی است
ملول نمیشوند وگردن می نهند. والله یعلم. وخدای تعالی میداند. ما فی قلوبکم. آنچه در دلهای شماست
از رغبت وکراهت. وکان الله. وهست خدای تعالی. علیما. دانا بضمایر بندگان. حلیما. بردبار که تعجیل
نکند بعقوبت مجرمان. لا یحل. حلال نیستند. لك النساء. مر ترا زنان. من بعد. از پس این نه که
در عقد تواند چه این تسعه در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اربعه است امت را. ولا ان تبدل. وحلال نیست
آنکه بدل کنی. بهن. بدیشان. من ازواج. از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهد وبجای او دیگری

بدین

نکاح

نکاح کنی. ولو اعجبك. واگرچه بشگفت آرد ترا. حسنهن. خوبی ایشان. الا. استثناست از نسا یعنی
حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه زن که داری مگر. ما ملکت یمینك. آنچه مالك شود دست تو یعنی بتصرف تو
در آید وملك تو گردد. وکان الله. وهست خدای تعالی. علی کل شیء. بر همه چیزها. رقیبا. نگاهبان وکسی که
از سر رقیبی حق آگاه کرده او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا وبینا دانستن است ودر نهان و
آشکارا با ادب زیستن. بیت. چو دانستی که حق بینا ودانا است نهان وآشکاره خویش کن راست. آورده اند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم زینب را بحکم ربانی قبول فرموده ولیمه ترتیب فرمود ومردم را طلبیده دعوتی مستوفی
داد وچون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند وزینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود حضرت
صلی الله علیه وسلم میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست وبرفت واکثر صحابه برفتند وسه کس مانده
همچنان سخن میکردند حضرت صلی الله علیه وسلم بدر خانه آمد شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد وبعد از انتظار
بسیار که خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت صلی الله علیه وسلم بخانه زینب در آمد ومن هم خواستم که در آیم
پرده بر در حجره فرمود گذاشتن وآیه حجاب نازل شد که. یا ایها الذین امنوا. ای کسانی که گرویده اید بخدای تعالی
ورسول علیه السلام. لا تدخلوا. در میایید. بیوت النبی. بخانهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم. الا ان یؤذن لکم. مگر آنکه دستوری
دهد شما را یعنی بخواند شما را. الی طعام. بخوردن طعام وآن هنگام در آئید. غیر ناظرین. در حالتی منتظر نباشید
یعنی انتظار برید. اناه. رسیدن طعام را جمعی بوده اند که وقت نگاه داشته وچون در مطبخ از
دود ظاهر میشدی می آمده اندری نشسته وحکم شد که دیگر چنین مکنید. ولکن اذا دعیتم. ولیکن چون
خوانده شوید. فادخلوا. پس در آیید. فاذا طعمتم. پس چون در آئید وطعام خورید. فانتشروا. پراگنده
شوید ومکث مکنید. ولا مستانسین. ومنشینید آرام گرفتگان. لحدیث. برای سخن یکدیگر. ان ذلکم
بدرستی که درنگ کردن شما بعد از طعام واستیناس بکلام. کان یؤذی النبی. هست که می رنجاند پیغمبر را علیه السلام
فیستحیی منکم. پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید. والله لا یستحیی. وخدای تعالی شرم نمیدارد
من الحق. از گفتن راست. واذا سألتموهن. وچون خواهید از زنان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم. متاعا. رختی از امتعه
خانه بدان نفع گیرید. فسئلوهن. پس بخواهید از ایشان. من وراء حجاب. از پس پرده. ذلکم. آن سؤال از وراء
حجاب. اطهر. پاکتر است وپاك دارنده تر. لقلوبکم. مر دلهای شما را از خواطر شیطانیه ودر اسباب
نزول آیه حجاب دو آیه دیگر هست. وما کان. ونرسد ونشاید. لکم. مر شما را. ان تؤذوا. آنکه برنجانید
رسول الله. فرستاده خدا را وبکشید آنچه او را کاره باشد. ولا ان تنکحوا. ونشاید شما را آنکه نکاح کنید
ازواجه. زنان او را اگر مدخول بها باشد چون ازواج او مادران شمایند ومادر بر فرزند حرام است. من بعده. پس از وی
ابدا. هرگز. ان ذلکم. بدرستی که ایذاء آن حضرت صلی الله علیه وسلم ونکاح ازواج او. کان عند الله. هست
در نزدیك خدای تعالی. عظیما. گناهی بزرگ است زیراکه حرمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم است ودر حیات او وبعد
از وفات او بلکه حیات وممات او در ادای حقوق تعظیم او یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و
لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای او دوخته اند. بیت. قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست که
جز بقامت اقبال تو نیامد راست. آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت صلی الله علیه وسلم را وفات رسد
من یکی از زنان بخواهم ودیگری را بر خاطر گذشته وبزبان نیاورده آیت آمد که. ان تبدوا شیئا. اگر آشکارا کنید

وقلوبهن

من بعده

چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مومنان و بزبان کویید او تخفوه یا پنهان دارید او را در دل و بزبان
نیارید فان الله کان بدرستی که خدای تعالی هست بکل شیء بهمه چیزها از سر و علانیه علیما دانا و
بران شما خبر خواهد داد و در خبر است که بعد از نزول ایة حجاب حکم شد تا همه زنان پرده فرو کذاشتند
آبا و ابنا و اقارب ایشان کفتند یا رسول الله چون شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با
ایشان کفت و شنید باید کرد پس این ایة نازل شد که لا جناح هیچ کناهی نیست علیهن بر زنان فی
آبائهن و نمودن روی به پدران خویش ولا ابنائهن و به پسران خویش ولا اخوانهن و به برادران خویش
ولا ابناء اخوانهن و به پسران برادران ایشان ولا ابناء اخواتهن و به پسران خواهران خویش ولا نسائهن
و به زنان ایشان یعنی مومنان ولا ما ملکت ایمانهن و به آنچه مالکست آنرا دستهای ایشان یعنی غلامان و
کنیزکان و واضح است که کنیزان ازین مبحث در سوره نور کذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید
و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار کیرید واتقین الله و پرده شرم از پیش بر مدارید ان الله بدرستی
که خدای تعالی کان علی کل شیء هست بر همه چیز از اقوال و افعال شهیدا کواه و از همه چیزی که در خاطر کذرد
ظاهر و باطن آکاه پس دیده بپوشید از نامحرمان و دور شوید از ریبه و کمان و در پس زانوی حیا و وقار خوش
بنشینید صبر و قرار ای عزیز از فحاوی آیتها کذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه و سلم
مفهوم میشود او را ق کرد اظهار آیتی که مبشر است بکمال عنایت در باره آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فرمود که ان
الله بدرستی که خدای تعالی درود کوید و ملائکته و فرشتکان او یصلون درود فرستند علی النبی
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید بخدای تعالی و رسول علیه السلام صلوا علیه صلوات
کویید بر وی و سلموا و سلام کویید بر وی تسلیما سلام کفتن و یا انقیاد کردنی صلوة از حق تعالی رحمتست و از
غیر او طلب رحمت و نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد اینست که تعظیم محمد را داده در دنیا باعلاء دین و اظهار
دعوة و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل
بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله و جمهور علما برآنند که امر صلوة بدان
حضرت ازین ایة محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست امام مالک کوید در همه عمر یکبار
واجبست و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکد است یعنی در نماز بعد از تشهد اول
بمذهب امام شافعی و در تشهد اخیر واجبست و بمذهب امام اعظم سنت است و ائمه را در صلوة بوقت کفتن
و شنیدن نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختلاف است بعضی برآنند که هر نوبت درود کفتن واجبست و بعضی
کویند در یک مجلس یکنوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلوة و احادیث مذکوره چه اکثر آن
بر صحت پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیارند بدین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی
الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت و بارکت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم فی العالمین انک حمید مجید
و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط وادی که در آن رعایت فرمود حواله بمطالعه تحفة الامیر و الصلوة
است یا سید الانام درود حیات تو ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام نزدیک توجه تحفه فرستیم
ما زدور درود است ما همین صلواتست والسلام ان الذین بدرستی آنانکه یوذون الله میرنجانند خدا را
یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزدیک خدای تعالی مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و کفتن کلمات کفر

ورسوله

ورسوله و می رنجانند پیغمبر او را علیه السلام قولا که ساحر و شاعر میکویند فعلا که الم بر روی و دندان مبارکش
می رسانند لعنهم الله دور کردانیده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود فی الدنیا والاخرة در سرای
دنیا و آخرت واعد و آماده کرده است لهم بر ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار کننده
والذین یوذون المومنین و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان سهمی رضی الله عنه والمومنات و زنان
کرویده را چون عایشه رضی الله عنها بغیر ما اکتسبوا بجزای آنکه نکرده اند یعنی جنایتی که مستحق ایذا
باشند فقد احتملوا پس هر آینه بر میدارند این موذیان بهتانا دروغی بزرگ واثما مبینا و کناهی
هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب کناه ظاهر میشود و کفته اند ایه در شان منافقان
فرود آمده که بکلمات نالایق حضرت مرتضی علی را رضی الله عنه میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی
حضرت فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بدکاری داشت ملامت کرده بلکه ادب نموده متغیر ساخت
کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه با فاروق کفت این آیه در باره او نازل
کشت و کویند در شان زانیان است که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان
رسانیدندی سدی فرماید که در آن وقت علامت حرایر آن بودی که در راه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه
رفتندی و چون آن بدکاران از سر پوشیدکان تحاشی می نمودند لاجرم ایة آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم
قل لازواجک بکو مر زنان خود را وبناتک و مر دختران خود را ونساء المومنین و مر زنان مومنان را که
بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک کردانند و فرو کذارند علیهن بر رویها و بدنهای خویش من
جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان پوشند ذلک آن پوشیدن سروری ادنی
نزدیکتر است ان یعرفن بانکه بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فلا یوذین پس ایذا
کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشان را وکان الله و هست خدای تعالی غفورا آمرزنده کناه
کذشته را رحیما مهربان که مصلحت بندکان با ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون اکر باز نایستند
منافقان از نفاق خود والذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا
و میل فواحش والمرجفون و اکر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد میکنند فی المدینة
در مدینه از لشکرها و معایب مردان لنغرینک بهم هر آینه ترا بر کماریم بر ایشان و مسلط سازیم و امر
کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایکی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مکر زمانی اندک
یعنی زود از شهر بیرون بروند ملعونین راندکان و در ماندکان اینما ثقفوا هر کجا یافته اخذوا کرفته
شوند یعنی باید که بکیرند ایشان را وقتلوا و کشته کردند تقتیلا کشتنی بخواری و زاری سنة الله
سنت نهاده است خدای تعالی فی الذین خلوا در آنانکه کذشته اند من قبل پیش از ایشان یعنی
مقرر کرده ایم در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند ولن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت
خدا را تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یسئلک الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار مکه بامتحان
واستهزا عن الساعة از ساعت رستخیز قل بکو انما علمها عند الله جز این نیست که دانستن
وقت قیامت نزدیک خدای تعالی است و هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده اند وما یدریک
و چه چیز ترا دانا کرد بدانستن آن یعنی مطلقا نمیدانی لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا

باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای تعالی لعن الکافرین براندنا کرویدکان را یعنی منکران حشر و بعث را
ودور ساخت از رحمت خود واعد لهم وآماده کرده برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته خالدین فیها
در حالتی که جاودان باشند دران ابدا تاکیداست یعنی دایم در آتش معذب مانند لا یجدون نیابند ولیا
دوستی که ایشانرا بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا ونه مددکاری که عذاب از ایشان بازدارد یوم تقلب
یاد کن روزی راکه برکردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی کاهی
ایشانرا بر پشت خوابانند وکاهی در روی درافکنند یقولون ایشان میکویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان بردیم
خدایرا واطعنا الرسولا وفرمان می بردیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را وقالوا وکویند ربنا ای پروردکار ما انا اطعنا
بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خودرا وکبراءنا وبزرکان وپیشوایان را فاضلونا السبیلا
پس کم کردند راه ما را یعنی ما را ازراه ببردند وباهوی وافسانه فریب دادند ربنا ای پروردکار ما وایشان
آتهم بده ایشانرا ضعفین دو برابر من العذاب از عذاب که بما داده زیرا که هم ضال بوده اند وهم مضل
والعنهم وبران ایشانرا لعنا کبیرا راندنی بزرک که بان خوانده نباشد ومقرراست که هرکه را حق تعالی براند
دیکری نتواند که بخواند بیت هرکرا قهر تو راند که تواند که بخواند هرکرا لطف تو خواند که تواند که براند یا ایها
الذین امنوا ای کسانیکه کرویده اید لا تکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه آذوا موسی
رنجانیدند موسی را علیه السلام یعنی پیغمبر من محمد صلی الله علیه وسلم را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علیه السلام برنجانیدند
واو را بزنا نسبت کردند وشمه ازان در قصه قارون کذشته فبرأه الله پس پاک کردانید خدای تعالی او را
مما قالوا ازانچه کفته اند وزنا را رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود
یا وقتی که با هرون علیه السلام بکوه طور رفتند وهارون آنجا وفات یافت کفتند تو بروی حسد بردی واورا کشتی
حق تعالی ملکه را فرمود تا اورا از قبر بیرون آورده میان قوم بنهاد ومعلوم شد که غیر مقتول است یا خدای
تعالی او را از تهمت برص وادره براءت کرد یا ترا اقرارکرد بانکه کفتند که وی عیبی دارد تنها غسل میکند روزی
که جامه برسنکی نهاده بود وبآب درآمد آن سنک با جامه روان شد بمیان قوم درآمد وموسی علیه السلام از
پی او برهنه میدوید وبنی اسرائیل دیدند که هیچ عیبی ندارد وکان وبود موسی علیه السلام عند الله نزدیک خدای
تعالی وجیها باجاه وقربت یا مقبول ومستجاب الدعوة یا ایها الذین امنوا ای کرویدکان اتقوا الله
بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکاره وبپرهیزید از ایذاء رسول او وقولوا وبکوید قولا سدیدا سخنی
راست ودرست واستوار در باره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مکوید وناراستی مکنید چون
حدیث افک حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها وقصه زینب وکفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است
یا سخنی که بان رضای خدای تعالی می طلبند وقول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق
باشد نه کذب وصواب بود نه خطا وجد باشد نه هزل وخالص بود نه آمیخته پس سخن کوید یصلح لکم تا باصلاح
آرد خدای شما اعمالکم کردارهای شمارا یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد وبران ثواب مرتب سازد ویغفر لکم
وبیامرزد برای شما ذنوبکم کناهان شمارا ومن یطع الله وهرکه فرمان برد خدای تعالی را ورسوله ورسول اورا
درآنچه فرماید فقد فاز پس بدرستی که برهد وبرسد بخیر وبمراد خود برسد وفیروزی یابد فوزا عظیما
فیروزی بزرک انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت راکه طاعتست یا حدود شرع ودد

موضح آورده که نماز است وروزه وزکوة وحج وجهاد وامانات مردم یا نکاه داشتن زبان از فضول و
کویند غسل جنابتست وبرهر تقدیر عرض کرد آنرا علی السموات والارض با سماها وزمینها والجبال
وکوهها بشرط ثواب وعقاب وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فابین پس سرباز زدند یعنی ابا کردند ان یحملنها
ازانکه بردارند امانت را واشفقن منها وبترسیدند ازان وکفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده
نه محتاج ثوابیم ونه توانا برکشیدن عقاب یا اهل آسمان که ملئکه اند وبر ساکنان زمین وجبال که حیوانات
بری وبحری اند عرض ابا کردند نه از روی مخالفت نه ازراه مخالفت وحملها الانسان وبرداشت آنرا انسان
با ضعف نسبت وناتوانی انه کان بدرستی که هست انسان ظلوما ستمکار بر نفس خود امانتی که اجرام عظام
از حمل آن پهلو تهی کرده اند وبا عجز خود قبول کرده جهولا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اکر واقع
شود عرض امانت کرد لیعذب الله تا عذاب کند خدای تعالی المنافقین والمنافقات مردان وزنان منافق
والمشرکین والمشرکات وناکرویدکان را از ذکور واناث بتضییع امانت ویتوب الله وباز کردد خدای تعالی
برحمت علی المومنین والمومنات بر مردان وزنان مومن بجهت حفظ امانت وکان الله وهست خدای تعالی
غفورا آمرزنده مومنان رحیما مهربان بر ایشان علما وعرفا را درین آیه سخن بسیار است وازان جمله
ایراد کرده میشود جمعی معنی آیه را بران فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اکر عرض کنند بر
اجرام را ادراک وشعور داد وبر ایشان عرض کرد وعرض تخییر ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت وانسان
قبول کرده ازراه همت نه از روی قوت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند
امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر آنها عرض نمود وبر انسان فرض فرمود آنجا که عرض بود سرباز زدند وابا
کردند وآنجاکه فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض بود نه
بر امانت لذت عرض ثقل امانت را برد وفراموش کردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که بر داشتن ازو
نکاه داشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی ومیان همه ترا برداشتم وحملناهم فی البر والبحر بیت راه اورا
بدو توان پیمود بار او را بدو توان برداشت صاحب انوار آورده که میشاید که مراد با امانت عقل وتکلیف باشد
وچون آسمان وارض وجبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه
استیلای قوت غضبی وجهول بجهة قوت شهودی وفایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نکاه داشته بر طریق
اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود از تکلیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین است که سبعی وبهیمی اند
وجهولی علت حمل باشد وکفته اند نشان انسانیت ظلم وجهل چنانچه الماء طهور یعنی ازشان او طهارت همچنین
این دو صفت ازشان آدمیانست اما چون حامل امانت شوند بعضی ترک ظلم وجهل کرفتند وجمعی بران ماندند
یا خود این صفت نوع انسان راست باعتبار اغلب افراد در احقاف آورده ظلوم وجهولست نزد خلق ونزد
حق تعالی در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق تعالی فرض کرد امانت را بر اهل آسمان وزمین وجبال ابا
کردند از عدم آن بجهة عدم استعداد وچون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه ومبالغه قبول نمود
او ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند ذات خودرا در هویت مطلقه وجهول است که غیر حق را نمی شناسد
وبقول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند در فتوحات آورده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات
عرض کردند انسان قبول کرد او ظلوم بود اکر بر نداشتی یعنی عالم بقا که نهایت بالله اعترافست بجهل وعجز از معرفت

پس ظلوما

العجز درک الادراک وحضرت قاسم الانوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده
گفته که ظلم وجهل ضد علم وعدل است اما معنی از وجاوز شیء حد انعکس ضده اینجا حلوها دار وظلوم
وجهول صیغه مبالغه است وهرگاه این دو صفت از حد متجاوز کرده هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت
در روح الارواح میگوید ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام با همت بود داشت فوق الطاقه
بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار گران است گفت از غیرت جاهل بودم آوازه ظلومی وجهولی
او در عالم افتاد وعالمیان از سر این غافل در لوامع آورده آن بو العجیب عشق را در عالم بشریت است در مملکت
ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف وعصمت است وسایه پرورده محب بی درد را قدر وقیمتی نیست عشق را
طایفه درخورند که صفت انجعل فیها سرمایه بازار ایشان وسمت انه کان ظلوما جهولا سرمایه روزگار ایشان است
عاشقی را درد وبدنامی خوش است عاشقانرا سوز ناکامی خوشتر است. آفتاب امانت که از برج عرض تو هیبت
بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت است زمین فریاد بر کشید که مرا نعمت بسط واقع است صدا از کوه
بر آمد مرا اثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار نداریم شاهد که آفتی بما باز خورد واین صفتها از ما بستانند
آدم خاکی گفت مرا چیست که از من بستانند ومردانه پیش آمد وباری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش
نیا نگرفته نعره هل من مزید آغاز کرد که ای خاک دلیل این همه قوت از کجا آوردی بزبان حال او میگفت که
بار گران بود دیار مهربان توان کشید. بیت: آن بار که از بردن او عرش ابا کرد. با قوت تو حامل آن بار توان بود
القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفة بر نام نامی او نوشته بیامد
وچون کاری بدین عظمت مهمی بدین ابهت نام زد اوست جهت دفع چشم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند
سپند دانه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکند تا کور شود هر آنکه نتوانند والله المستعان والیه التکلان اللهم وفق علینا

بأتمامه **سورة سبا وهی اربع وخمسون آیه** بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله. همه ستایشها

وستایشها مر خدای راست الذی له آن خدای تعالی است که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
جلایل نعم وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از وسایط وقایع جود وکرم وله الحمد ومر او راست ستایش
فی الآخرة در آن سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گوید الحمد لله الذی هدانا لهذا والحمد لله الذی صدقنا
وعده والحمد لله الذی احلنا دار المقامة وگفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند
ودشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم واوست کاردان الخبیر دانا باحوال بندگان یعلم میداند مایلج
آنچه فرو میرود فی الارض در زمین چون آب باران وما یخرج آنچه بیرون می آید منها از زمین چون نباتات
یا داناست بر آنچه در زمین است چون کنوز ودفاین واموات وآنچه بر روی زمین باشد چون حیوانات وعیون
وفلزات وما ینزل ومیداند آنچه فرود می آید من السماء از آسمان چون ملائکه وکتب ومقادیر وارزاق وامطار
وما یعرج وآنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان ونامهای اعمال بندگان ودعوات کلمات طیبه
وارواح طاهره در عرایس التفسیر آورده که آنچه فرود می آید یعنی جبرئیل وآنچه بالا میرود حضرت صلی الله علیه وسلم در شب معراج
صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بر دلهای اولیا از واردات
وکشوفات وآنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرود می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم
متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنای می آید هم آنجا منزل میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها

وآنچه بالا میرود ناله نیازمندان است وآه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه
رحمت پناه آرد فی الحال دم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب من زجل المسبحین غلغل تسبیح شیخ
ارجمند مقبول است لیک آه دردآلود نادان را قبول دیگر است وهو الرحیم واوست مهربان در اتمام
نعمت الغفور پوشنده گناهان بپرده رحمت وقال الذین کفروا گفتند آنانکه کافر شدند از روی
انکار یا استهزا لا تاتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو بلی نه اینست که شما میگوید وربی وحق
پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات وعزی سوگند خورد که بعث ونشور نیست حق تعالی فرمود که
ای محمد صلی الله علیه وسلم تو هم سوگند خور بحق آفریدگار من که بزودی لتاتینکم بیاید بشما قیامت عالم الغیب
صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیدهاست لا یعزب دور نشود عنه از علم او یا پوشیده نگردد
از او مثقال ذرة همسنگ مورچه خورد بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها ولا فی
الارض ونه در زمین ولا اصغر ونیست خوردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر ونه بزرگتر از آن
الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ومجموع اینها در لوح ثبت
کرده لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای
شایسته اولئک آن گروه مؤمنان لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش ورزق کریم وروزی
بزرگوار یعنی بی تعب در طلب والذین سعوا وآنانکه بشتافتند خود فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی در ابطال
آن سعی نمودند معاجزین عناد کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از آن یا بزعم خود پیش گیرندگان
بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم مر ایشانراست عذاب عذابی من رجز الیم از
سختترین عذابی الم رساننده ویری الذین ودیگر اثبات ایشان در لوح محفوظ برای آنست که تا ببینند آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبرست صلی الله علیه وسلم وعلی آله وصحبه یا مؤمنان اهل کتاب و
بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الذی انزل الیک آنچه را که فرو فرستاده شده است بسوی تو
من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق اوست راست ودرست ویهدی وراه مینماید آن منزل راه
نماینده الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده بر نعم ورغایب وقال الذین کفروا وگفتند
آنانکه نگرویدند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم
بر مردی که خبر دهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میگوید اذا مزقتم چون پاره کرده شوید کل ممزق
همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما همه ریزه ریزه گردد در خاک انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید در آفرینش
نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر میگفتند که مردی چنین خبر میدهد افتری علی
الله آیا بر می بندد بر خدای تعالی کذبا دروغی متعمدا ام به جنة یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که
نمیداند بل الذین نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای دیگر
بدان جهان فی العذاب والضلال البعید در عذاب آن جهان وگمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال
ببعد از قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضالست افلم یروا آیا نمی بینند ونمینگرند کافران
الی ما بین ایدیهم آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست من السماء والارض
از آسمان وزمین یعنی فرو گرفته است پس وپیش ایشانرا وایشان محبوس ومحصورند میان آسمان وزمین

ان نشأ · اگر خواهیم · نخسف بهم الارض · فرو بریم ایشان را بزمین · او نسقط · یا فرو افکنیم · علیهم · بر ایشان
کسفا من السماء · قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را · ان فی ذلک · بدرستی که در نظر با سمان
و زمین یا در تأمل با قتدار بر خسف و اسقاط · لآیة · هر آینه دلالتی و عبرتیست · لکل عبد منیب · مر هر بنده
رجوع کننده را بحق تعالی چو ایشان تفکر و تدبری نمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت · ولقد آتینا داود · و هر
آینه ما دادیم داود را · منا · از نزدیک ما · فضلا · زیادتی بر سایر مردمان که نبوتست یا زبور یا پادشاهی یا حسن
خلق یا رغبت یا توفیق عدل یا حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا نکه جز بارگاه او ملجا
و پناهی نیست و در عین المعانی آورده مراد صوت حسن است هر گاه که داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول
گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز او نوازش کردندی و طیور از نغمات جان فزایش
مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندی · بیت · ز صوت دلنوازش تازه گشتی · روان را ذوق بی اندازه گشتی ·
سپهر چنگ پشت ارغنون ساز · ابا ان بر حالتی نشنودی آواز · و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد ازین میگوید
یا جبال · گفتیم ای کوهها · اوبی · باز گردانید آواز خود را · معه · با داود علیه السلام در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با
او هر جا که رود و هر گاه که خواهد و این معجزه داود علیه السلام بود که هر گاه که خواستی کوه با او روان شدی · والطیر ·
و مسخر کردیم و برام مرغان را تا در وقت ذکر با او موافق بودندی و آوردند که چون داود علیه السلام تسبیح گفتی کوهها صدا
و برا مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان آن
نغمات قالب تهی کردندی · بیت · چو کرد مطرب من نغمه پرداز · ز شوق مرغ روح آید بپرواز · روزی فرشته بزیارت وی
آمد و گفت تو پیغمبر خدایی و خلیفه او یی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود علیه السلام از خدای تعالی بیشتر طلبید از شرم
که زره گری کند و آهن را بر وی آسان کردانید چنانچه میفرماید · والنا له الحدید · و نرم کردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه
چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در وی هر تصرف که میخواستی کردی و فرمان دادیم · ان اعمل · که بکن بسان · سابغات ·
زرههای فراخ و امن و گشاده · وقدر · و اندازه نگاه دار · فی السرد · در بافتن شش هزار درهم بفروختی چهار هزار تصدق
کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گوید که چون وفات کرد هزار زره در خزانه او بود · واعملوا · و دیگر گفتیم ای آل داود
تو با اهل بیت خود عمل کنید · صالحا · عمل شایسته خالص از اعراض · انی · بدرستی که من · بما تعملون · با نچه میکنید
از هر چیز · بصیر · بینایم و لایق آن پاداش خواهم داد · ولسلیمان الریح · و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد · غدوها شهر ·
رفتن او بامداد یکماهه راه · ورواحها شهر · و شبانگاه نیز مسیره شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در
اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوته کردی · واسلنا · و یاری کردیم · له · برای او · عین القطر · چشمه
مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان در موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان
کردی و از آن مس گداخته هرچه میخواستند می ساختند · ومن الجن · و رام کرده شد مر او را دیوان · من یعمل · کسی که
کار میکردی · بین یدیه · پیش او · باذن ربه · بفرمان پروردگار او مقرر کرده ایم · ومن یزغ · و هر که بگردد و مایل شود
منهم · از دیوان و سرکشی کند · عن امرنا · از فرمان ما و از طاعت سلیمان علیه السلام · نذقه · بچشانیم · من عذاب السعیر · از
عذاب آتش دوزخ و گویند در دنیا ملکی که تازیانه آتش در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان
و هر که از فرمان سلیمان علیه السلام سر کشد آن تازیانه آتش بروی زند و او را بسوزد · یعملون له · میکردند برای سلیمان علیه السلام
ما یشاء · آنچه میخواست · من محاریب · از غرفهای خوش و منظرهای دلکش و در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که

بدریم

بدرجه بدو باید رفت و گفت محاریب اینجا موضع حربست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان
در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و هنده و هنیده و قلقوم و غمدان و امثال آن · وتماثیل
و میساختند تمثالها و صورتهای ملئکه و انبیا علیهم السلام وضعی که در زمان عبادت بودند تا مردم آنرا مشاهده نموده بر
همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر حلال بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان
میساختند و حق تعالی بوقت محاربه با اعدا روح بایشان میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر
ساخته بودند در زیر تخت او و هیئت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان علیه السلام خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر
بازوهای خود را برافراختندی تا پای مبارک بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود بر وی
سایه کردی · وجفان · و میکردند برای وی کاسهای چوبین و غیر آن · کالجواب · مانند حوضهای بزرگ · وقدور
راسیات · و مانند دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها و او را دوازده هزار طباخ بوده که درین دیگها
طعام بپختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگهای چنین از سنگها تراشیده موجود است · اعملوا · و گفتیم
عمل کنید · آل داود · ای آل داود · شکرا · برای سپاسداری چنین نعمتهای ثابت بانی قدس سره فرموده که آل داود
علیه السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بوده بشکر الهی و عبادت پادشاهی · و
قلیل · و اندکی · من عبادی الشکور · از بندگان من سپاسدارند کان شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر
اوقات شکرگذاری کند و با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکر
دیگر و ازینجا گفته اند که الشکور من یری عجزه عن الشکر · بیت · حق شکر حق نماند هیچکس · حیرت آمد حاصل دانا و بس ·
آن بزرگی گفت با حق در نهان · کای پدید آرنده هر دو جهان · ای منت از زن فرزند جفت · کی توانم شکر نعمتهات گفت ·
پیک حضرت دادش از ایزد پیام · گفتش از تو این بود شکر تمام · چون درین رو آنقدر بشناختی · شکر نعمتهای من پرداختی ·
آورده اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز نهاد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن بسعیهای بلیغ بجا آورد هنوز یکسالی
کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان علیه السلام در آمده طلب ودیعه روح نمود سلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا
فاش مکنید و مرا بعد از من بر عصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان علیه السلام
درگذشت بنشستند و نماز گذاردند و او را بر عصای و تکیه دادند دیوان او را از دور زنده می پنداشتند و بهمان کار
که نامزد ایشان بود قیام می نمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد همه کسان را
موت او معلوم شد دیوان فی الحال فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی · فلما قضینا
پس آنهنگام که قضا کردیم · علیه الموت · بر سلیمان علیه السلام مرگ را و او مرده بر عصا تکیه دادند · ما دلهم · دلالت
نکرد دیوان را · علی موته · بر مرگ او · الا دابة الارض · مگر چوب خواره که از زمین بر آمده · تاکل منساته · میخورد عصای
او را · فلما خر · پس آنهنگام بیفتاد سلیمان علیه السلام · تبینت الجن · دانستند دیوان · ان لو کانوا · آنکه اگر بودندی که البته
یعلمون الغیب · دانستندی غیب را کمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر می کردند حق تعالی میفرماید که
اگر ایشان بغیب دانا بودندی · ما لبثوا · درنگ نمی کردند یکسال · فی العذاب المهین · در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف
شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود · لقد کان · بدرستی که بود · لسبا · مر اولاد سبا یشجب بن یعرب بن قحطان را · فی مسکنهم
در مسکنهای ایشان · آیة · علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او و در مختار آورده که فرزندان سبا را
در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل همه مزرع و شرب ایشان در اعلی

وادی بود از چشمه در پایان کوهی که بودی که فاضل آب از ولایت شهرها آب ایشان ضم شدی و خراب کردی از بلقیس
که والیه ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصل بماند و نباید آنجا بماند و جمع
شدی و سه ثقب بران سد ترتیب کرده تا اول ثقبه اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و پس از
سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغهای داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی . جنتان
آیتی که در منازل اهل سبا گفته شد دو بستان بود . عن یمین و شمال . از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف
باغ بسیار بود اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ مینمود . کلوا . گفت پیغمبر ایشان مر ایشان را که بخورید . من رزق ربکم
از روزی پروردگار خود که کثرت میوه ایشان بمثابه بود کسی زنبیل بر سر نهادی و بر زیر درختان بگذشتی بدان طرف
زنبیلش پر شدی بی آنکه بدست باز کردندی پس پیغمبر علیه السلام گفت ازین نعمت بخورید . واشکروا له . و شکر گویید خدا را
بلدة طیبة . این شهر که درو خدای تعالی شما را روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تن درست و آب شیرین و
خاک پاک . بیت . شهری چو بهشت از نکویی . چون باغ ارم بتازه رویی . در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و شپش در
جامها نیفتادی و غریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامه بمردی . و رب غفور . و پروردگار روزی دهنده و
از شما شکر جوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک . فاعرضوا . پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود
و شکرگذاری ننمودند در خبر است که سیزده پیغمبر بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین درین زمان پادشاهی
ذوی الاذعار بن حبشان بعد از رفع عیسی علیه السلام بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند و حق تعالی موشهای دشتی
را در زیر بند آب ایشان پدید آورد تا بند را سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل
در آمد منازل و حدایق ایشان مقهور گشت و بسیاری مردم و چهارپای هلاک شدند چنانچه فرمود که چون اعراض
کردند . فارسلنا علیهم . پس فرستادیم بر ایشان . سیل العرم . سیل صعب و گفته اند عرم بند است یا نام وادی که
آب ازو آمد یا اسم موش دشتی که بند سوراخ کرد . و بدلناهم . و بدل دادیم ایشان را . بجنتیهم . بباغهای ایشان
جنتین . دو باغ . ذواتی اکل خمط . خداوندان میوهای تلخ . و اثل . و شوره گز و چنین بوضعی را جنت گفتن بطریق
مشاکلت است . و شیء . و چیزی . من سدر قلیل . از کنار اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده
ذلک . این عذاب . جزیناهم . پاداش دادیم ایشان را . بما کفروا . بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند و برسل کافر شدند
وهل نجازی . آیا عذاب کرده نمیشود . الا الکفور . مگر ناسپاسان و حفص نجازی خواند بفعل متکلم و نصب الکفور را
منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی را جزا عام است مر مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار است
آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمدند گفتند شناختیم پروردگار خود را ازین پس اگر نعمتی بما ارزانی
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق تعالی دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشوده
فرمود . وجعلنا . و گردانیدیم . بینهم . میان سبا . و بین القری التی . و میان دهها که بکرم خود . بارکنا . برکت
داده ایم . فیها . در ان از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا . قری ظاهرة . دهها معمور آشکارا
متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مآرب منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد ده پدید آمد . و قدرنا .
و تقدیر کردیم . فیها السیر . درین دهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم . سیروا . بروید فیها
درین دهها . لیالی و ایاما . روزها و شبها . آمنین . امان یافتگان از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یا از
جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیه سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام می رفتند چنانچه در دیهی بوده ند

وشام

وشام در دیهی توانگران با درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرق نیست پیاده و مفلس این
راه را همچنان می روند که سوار و توانگر . فقالوا . پس گفتند اغنیای ایشان . ربنا . ای پروردگار ما . باعد . دوری افکن
بین اسفارنا . میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله نتوانند کرد
وظلموا انفسهم . و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و ما آن دهها را خراب کردیم . فجعلناهم . پس گردانیدیم اهل سبا را
احادیث . سخنان یعنی از ایشان تعجب باز گویند که آبادانی بخرابی میل کردند . ومزقناهم . و پراکنده ساختیم ایشان را
کل ممزق . همه پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در مارب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد بحرین
و انمار بیثرب و جذام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل باشد که تفرقوا ایدی سبا . ان فی ذلک . بدرستی که در
آنچه ذکر کردیم . لآیات . هر آینه عبرتهاست . لکل صبار . مر هر صبر کننده را بر محنتها . شکور . سپاس گوینده را بر
نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغ بالی می گذرانیدند بسبب بی بصری بر عاقبت و ناشکری
نوبت رسید بدیشان آنچه رسید . ولقد صدق علیهم . و بدرستی که راست یافت بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه
کافران . ابلیس ظنه . ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد
ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت شد . فاتبعوه . پس پی روی او کردند
در شرک و معصیت . الا فریقا من المؤمنین . مگر گروهی از مومنان که مستثنا اند . و ما کان له . و نبود مر ابلیس را
علیهم . بر ایشان که گمان او در باره ایشان محقق شد . من سلطان . تسلطی و استیلای . الا لنعلم . مگر برای آنکه
جدا کنیم . من یؤمن . کسی که می گرود . بالآخرة . بسرای دیگر . ممن هو . از آنکه او . منها فی شک . در گمان است از آخرت
تا بدانند اولیای ما اهل ایمان و ارباب گمان را . و ربک . و آفریدگار تو . علی کل شیء . بر همه چیزی . حفیظ . نگاه دارا
قل . بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مر بنو ملیح را که شما . ادعوا الذین زعمتم . بخوانید آنان را که گمان برده اید ایشان را خدایان
من دون الله . بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ
مددی یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست با همه کافران بگوی که بخوانید الهه خود را
تا هیچ اجابت میکنند شما را و چگونه اجابت میکنند شما را و چگونه اجابت کنند مطلقا . لا یملکون . مالک
نمیشوند ایشان . مثقال ذرة . همسنگ مورچه را از خیر و شر . فی السموات . در آسمانها . ولا فی الارض . و نه
در زمین . و ما لهم . نیست بتان و فرشتگان را . فیهما . در زمین و آسمان . من شرک . هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه
در تصرف کردن . و ما له . و نیست خدای را . منهم . از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر . من ظهیر . هیچ یاری و مددکاری
ولا تنفع الشفاعة . و سود نکند شفاعت کس . عنده . نزدیک او خدای یعنی گمان شفاعت که بملائکه و اصنام دارند
محقق نخواهید شد زیرا که درخواستن نفع نکند . الا لمن اذن . مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای تعالی . له .
برای او شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست نمودن و در روز قیامت منتظر باشد هم شافع و هم مشفوع
و در ترس و فزع گذرانند تا آنحضرت عزت چو فرمان می رسد و این انتظار می برند . حتی اذا فزع . تا چون بر دارند
فزع را . عن قلوبهم . از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند . قالوا . گویند بعضی ایشان را که . ماذا . چه چیز
قال ربکم . گفت پروردگار شما در باب شفاعت . قالوا الحق . گویند راست و درست گفت فرمود که مؤمنان را شفاعت
کنند نه مشرکان را . وهو العلی الکبیر . و خدای تعالی برتر است و بزرگوارتر از آنکه پیغمبران بی اذن و اجازت او
شفاعت توانند کرد . قل من یرزقکم . بگو که روزی میدهد . من السموات . از آسمانها باران . والارض . و از زمین

بنات. قل الله. وهم خود بگو روزی دهد خدای تعالی چه آن سؤال را بجز این جواب نیست واگر کافران از
خوف الزام بزبان نگویند بدل مقرند. وانا. ودیگر بگو با ایشان با مؤمنان که روزی دهنده یکی را گوییم و
پرستش کنیم. او ایاکم. یا شما مشرکان که جماد را که در مراتب امکانیه فروتر ازو نیست با واجب الوجود شریک
سازید. لعلی هدی. بر راه راستیم. او فی ضلال مبین. یا در گمراهی هویدا. قل لا تسئلون. بگو پرسیده نخواهید
شد شما. عما اجرمنا. از آنچه می کنیم از بدی. ولا نسئل. وما پرسیده نخواهیم شد. عما تعملون. از آنچه شما
میکنید بلکه هر کس را از عمل او سؤال خواهند کرد ومناسب آن جزا خواهند داد. قل یجمع. بگو جمع کند
بیننا. میان ما. ربنا. پروردگار ما روز قیامت. ثم یفتح. پس حکم کند. بیننا بالحق. میان ما براستی
ومحق را ببوستان وصال رسد ومبطل را بزندان وبال. وهو الفتاح. واوست حکم کننده در قضایای مشکله
العلیم. دانا بچگونگی حکم. قل. بگو. ارونی الذین. بنمایید بمن آنرا که. الحقتم. بر بسته اید. به. بخدای تعالی. شرکاء
انبازان یعنی بنمایید بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت. کلا. این انبازی درست نیست
بل هو الله العزیز. بلکه اوست خداوند غالب با همه کس که با او دم شرکت تواند زد. الحکیم. دانا باحکام صواب
وموصوف بحکمت بالغه پس کدام را با او در رتبهٔ شوکت توان داد وحده لا شریک له ع وهو الفرد اصل معرفتش
شرک را سوی وحدتش ره نیست. عقل از کنه ذاتش آگه نیست. هست در راه کبریا وجلال. شرک نالایق وشریک
محال. وما ارسلناک. ونفرستادیم ترا ای محمد علیه السلام. الا کافة. مگر فرستادنی عام وشامل. للناس. مر همه مردمان را از
احمر واسود نافرستادیم مگر بعامهٔ خلایق واین خصایص افضلیت آن حضرتست که مبعوث بوده بر همه افراد
آدمیان وجنیان وغیر او هیچکس از انبیا بتمام جن وانس مبعوث نبوده. بیت. ترا دادند منشور سعادت
وز انیس نوع انسان آفریدند. بوی را جمله درخیل تو کردند. پس آنگاهی سلیمان افریدند. بشیرا. مژده دهنده
بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند. ونذیرا. وبیم کننده بعدل آنرا که بشرک اصرار کند. ولکن اکثر الناس. و
لیکن بیشتر مردمان. لا یعلمون. نمیدانند فضایل وکمالات ترا وجهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد. ویقولون
ومیگویند از فرط جهالت که. متی هذا الوعد. کی باشد این وعدهٔ عذاب یا قیام قیامت. ان کنتم. اگر هستید
شما. صادقین. راست گویان. قل. بگو. لکم. شما را. میعاد یوم. وعدهٔ روزیست که چون برسد. لا تستأخرون
باز پس نباشید. عنه. از آن روز. ساعة. مقداری اندک از زمان. ولا تستقدمون. وپیشی نگیرید بدان
آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از مولد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند ایشان در جواب گفتند ما در کتب
خود نعت او خوانده ایم او پیغمبر بحق است ابو جهل وامثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم واین آیه آمد
وقال الذین کفروا. وگویند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که ما. لن نؤمن. ایمان نیاریم. بهذا القرآن. بدین
قرآن که بر محمد صلی الله علیه وسلم فرود می آید. ولا بالذی. ونه این کتاب که فرود آمده. بین یدیه. پیش ازو. ولو تری. واگر
ببینی. اذ الظالمون. چون ستمکاران یعنی مشرکان. موقوفون. باز داشته باشند. عند ربهم. نزدیک
پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب وکاری پر هول. یرجع بعضهم. باز میگردانند
برخی از ایشان. الی بعض القول. بسوی برخی دیگر سخن را یعنی محاوره میکنند وسخن بر هم میگردانند. یقول
الذین استضعفوا. میگویند آنانکه زبون گرفته بودند یعنی تابعان وپیروان. للذین استکبروا. مر آنانرا
که سرکشی کردند یعنی پیشوایان وبزرگان. لولا انتم. اگر نبودید شما یعنی اضلال واغوای شما نبود. لکنا مؤمنین

هرآینه

هر آینه می بودیم ما گروندگان اما شما ما را اکراه کردید واز ایمان باز داشتید. وقال الذین استکبروا. وگویند
آنانکه گردنکشی کرده بودند. للذین استضعفوا. مر آنانرا که در دنیا زبون وبیچاره بودند. انحن صددناکم
آیا باز داشتیم شما را. عن الهدی. از قبول هدایت. بعد اذ جاءکم. پس از آنکه آمد بشما. بل کنتم مجرمین. بلکه بودید
شما گنهکاران وشرک آرندگان. وقال الذین استضعفوا. وگویند آنانکه ضعیف وبیچاره بوده اند. للذین
استکبروا. مر آنانرا که از قول حق سرکشی می کرده اند. بل. نه چنین است که بخود کافر شدیم بلکه. مکر اللیل والنهار
مکر شما در روز وشب باز دارنده ما وشما بود از ایمان. اذ تأمروننا. چون فرمودید ما را. ان نکفر بالله. با آنکه کافر
شویم بخدای تعالی. ونجعل. وفرا گیریم. له. مر او را. اندادا. همتایان. واسروا الندامة. وهر دو گروه بعد از
گفت وشنود پشیمان شوند از عمل خود پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا بسرزنش در نمانند وبعضی اسرار
بمعنی اظهار دانند واین لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردانند پشیمانی. لما رأوا العذاب. آن هنگام که
ببینند عذاب را. وجعلنا الاغلال. وسازیم غلهای آتشین را. فی اعناق الذین کفروا. در گردنهای
آنان که نگرویدند از تابعان ومتبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهة تحقق وقوع است ووضع مظهر
بجای مضمر اشعار است بموجب اغلال ایشان. هل یجزون. آیا جزا داده شوند مردمان. الا ما کانوا یعملون
مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیهٔ حضرت صلی الله علیه وسلم میگویند. وما ارسلنا. ونفرستادیم. ما فی قریة
در هیچ دهی وشهری. من نذیر. هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری. الا قال. مگر آنکه گفتند. مترفوها. متنعمان و
متکبران ده مر پیغمبران را. انا. بدرستیکه ما. بما ارسلتم به. بآنچه فرو فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود.
کافرون. ناگرویدگان ومنکرانیم. وقالوا نحن. ودیگر گفتند که ما. اکثر اموالا واولادا. بیشتریم از جهة اموال
واولاد یعنی مال وفرزند ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما. وما نحن. ونیستیم ما. بمعذبین
عذاب کرده شدگان یعنی خدای تعالی ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرد پس بنقمت خوار نخواهد
ساخت. قل ان ربی. بگو بتحقیق که پروردگار من. یبسط الرزق. گشاده میکند روزی را. لمن یشاء. برای
هر که میخواهد از اهل شرک ومعصیت بمشیت خود نه از برای کرامت او. ویقدر. وتنگ میکرداند برای هر که میخواهد
بحکمت خود نه بجهة مذلت او. ولکن اکثر الناس. ولیکن بیشتر آدمیان. لا یعلمون. نمیدانند وگمان می برند که کثرت
اموال واولاد برای کرامتست شاید که از روی استدراج بود. وما اموالکم. ونیست مالها که بشما داده ایم. ولا
اولادکم. ونه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم. بالتی تقربکم. بآن خصلتی که نزدیک کرداند شما را. عندنا زلفی
نزدیک ما نزدیک کردانیدن چه تقرب باعمال صالحه باشد وشما را آن نیست پس اموال واولاد کسی را بحق
نزدیک نمی کرداند. الا من آمن. مگر کسی را که بگرود. وعمل صالحا. وبکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد
یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق واولاد خود را علم دین بیاموزد ودر صلاح تربیت نماید. فاولئک
پس آن گروه. لهم. مر ایشان راست. جزاء الضعف. پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را دو بیشتر تا
هفتصد. بما عملوا. بسبب آنچه کرده اند از نیکیها. وهم فی الغرفات. وایشان در غرفهای بهشت. آمنون. ایمنند
از مکاره وآفات وشداید ومخافات. والذین یسعون. وآنانکه میشتابند وکوشش می نمایند. فی آیاتنا. در
آیتهای ما یعنی قرآن وبر آن زبان طعن می کشایند. معاجزین. در حالتی که گمان برند که ما را عاجز توانند
ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن وایمان آوردن. اولئک. آن گروه. فی العذاب محضرون. در عذاب دوزخ

نصف

حاضر آورند کانند قل ان ربی بگو بدرستی که آفریدگار من یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء
هر کرا میخواهد من عباده از بندکان مومن ومطیع خود بمحض رحمت . ویقدر وتنگ میکرداند له از برای او
بوجه حکمت . وما انفقتم وآنچه می کنید من شیء از چیزی که شمار است در راه خدای تعالی فهو پس آنچه
یخلفه عوض میدارد آنرا در دنیا ذخیره دهد برای او در آخرت ودر حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان
نزول می نمایند یکی میکوید اللهم اعط منفق خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده ودیکر میکوید اللهم اعط کل ممسک
تلفا خدایا مال ممسک را عرضه تلف ساز بدع در راه حق تا موجب عز وشرف باشد منبر بر روی هم انتک نمانی را عرضه
تلف کرده وهو وخدای تعالی خیر الرازقین بهترین روزی دهندکان است . ویوم یحشرهم جمیعا ویاد کن روزی
را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از قراءه ثم نقول پس کوییم وحفص در هر دو لفظ یا میخواند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند
پس کوید للملئکة مر فرشتکان را اهؤلاء ایاکم آیا این کروه شما را کانوا یعبدون بودند که می پرستیدند این
سؤال جهة تقریع مشرکان وقطع طمع ایشانست از شفاعت ملئکه قالوا کفتند فرشتکان سبحانک پاکی تراست
از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا تو خداوند ما ومعبود ما خود را در بندکی مقتصر میخوانیم بجهة وجه معبودیت
خود را سزاوار تحیم یا توئی دوستی ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما وایشان هیچ دوستی نیست یعنی
حاشا که ما بپرستش ایشان رضا داشته باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل وعناد یعبدون الجن
می پرستیدند دیوان یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش الهه باطله که متمثل میشدند بصورتهای متنوع
ودر خیال ایشان افکندند که اینها ملئکه اند اکثرهم بیشتر ایشان بهم بدیوان مؤمنون کرویدکانند
یعنی متابعت ایشان میکنند . فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدایراست لا یملک مالک نمیشود بعضکم بعضی
از شما لبعض برای بعضی نفعا سود را ولا ضرا ونه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن
سود ودفع کردن زیان نیست ونقول وکوییم للذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع
آن ذوقوا عذاب النار بچشید عذاب آتش التی کنتم بها آن آتشی که بودید بآن تکذبون تکذیب میکردید
ودروغ می پنداشتید واذا تتلی وچون خوانده میشود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات
در حالتی که روشن باشد قالوا کویند ما هذا نیست این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الا رجل یرید ان یصدکم
عما کان یعبد اباؤکم مکر مردی که میخواهد باز دارد شما را از آنچه عبادت کرده بودند پدران شما وقالوا و
کویند ما هذا نیست کلام که میخواند یعنی قرآن الا افک مکر دروغی مفتری بر بافته وبخدای تعالی اضافه کرده
وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه نکرویدند از کفار مکه للحق مر پیغام راست را لما جاءهم آن هنکام که
بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین مکر سحر آشکارا ایشان این سخن از انجا میکفتند
وما اتیناهم وحال آنکه نداده ایم ایشانرا من کتب از کتابهای فرو فرستاده که همواره یدرسونها بخوانند
آنرا و از ایجاد دلیل آرند بر بطلان قرآن وما ارسلنا الیهم ونفرستادیم بر ایشان قبلک پیش از تو یعنی
در زمان فطرت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند وبر تکذیب آن بیم نماید
وکذب الذین من قبلهم تکذیب کردند امم آنانکه پیش از ایشان بودند وما بلغوا وحال آنکه نرسیده اند
اهل مکه معشار ما اتیناهم بده یک آنچه ما داده بودیم ایشانرا از فرط قوت وطول عمر وکثرت مال یا نداده بودیم
پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمانرا داده ایم از حجج وبراهین ودلالات واسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب

کردند

کردند پیشینیان پیغمبرها را فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب
کردن باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را وارشاد
میکنم بواحدة بیک ان تقوموا وآن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم لله برای خدای تعالی وپراکنده
شوید مثنی دو دو تا بیکدیکر مشاورت کنید وفرادی ویکیک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثم
تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد صلی الله علیه وسلم واز مبدا حال او تا این غایت اطوار او ولحد رنظر آید تا بدانید که ما
بصاحبکم نیست این یار شما من جنة هیچ دیوانکی تا بر دعوی رسالت باعث بلکه می شناسید کمال عقل او را
وهمان کافیست بر صدق قول ان هو نیست او الا نذیر لکم مکر بیم کننده مر شما را بین یدی پیش از وقوع
عذاب شدید عذاب سخت که عذاب آخرتست قل ما سألتکم بگو آنچه می طلبیم شما را من اجر از مزد بر
ادای رسالت فهو لکم پس آن مر شما راهر مزدی که برای رسالت میخواستم بشما بخشیدم مراد نفی سؤال است
یعنی هیچ اجری نمیخواهم ان اجری نیست مزد دعوت من الا علی الله مکر برای خدای تعالی وهو علی کل شیء
واو بر همه چیزها شهید کواه است قل ان ربی بگو بدرستیکه پروردکار من یقذف بالحق می افکند
حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست ودرست را منتشر میسازد در آفاق مراد
از افشای دین واسلام واظهار احکام است که علام الغیوب اوست دانای پوشیدها وهیچ چیز بر او
پوشیده نیست قل جاء الحق بگو سخن راست ودرست آمد یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم وما
یبدئ الباطل ونمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وما یعید وباز نمی کرداند آنرا یعنی قادر نیست
بر خلق وبعث قل ان ضللت بگو اگر بلغزیدم از راه حق چنانکه کمان می برید فانما اضل پس جز این نیست که
می لغزم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست وان اهتدیت واگر براه راست روم فبما یوحی پس
آنست که می فرستند الی بسوی من ربی پروردکار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست انه بدرستی
که خدای تعالی سمیع شنواست دعای بندکانرا قریب نزدیک است باستید نیازمندان ولو تری واکر ببینی
کافرانرا اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرک یا بوقت بعث یا روز بدر ببینی امری عجب فلا فوت پس نباشد
هیچ فوتی یعنی بکریختن وپناه بردن بحصنی دادن عذاب ازیشان فوت نشود واخذوا وکرفته شوند من مکان
قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بعرصه دوزخ یا از صحرای بدر بچاه در بعضی تفاسیر
آمده که این آیة در شان سفیان وقوم اوست که در آخر الزمان خروج کند ولشکری از شام بجهة تخریب کعبه
معظمه شرفها الله تعالی ترتیب نماید وآن جمع در بادیه فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست که
از تحت اقدام ماخوذ کردند واز تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد ویکی دیکر که ناجیه جهنی کویند
روی او بر قفا کشته خبر قوم بسفیان رساند وقالوا وکویند مشرکان مکه یا لشکر سفیان بوقت مرک یا زمان خسف
امنا به ایمان آوردیم بخدای تعالی یا به پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا بحشر ها را باز کردانید بدنیا وانی لهم التناوش وکجا باشد ایشانرا
باز کشتن وحفص غیره همز میخوانند وآن یعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا کرفتن ایمان من مکان بعید از جای دور
آن عالم آخرتست ومحل تکلیف ایمان دنیاست ونزدیک یاس باخرت ومشهور شدن پس ایمان سود نکند وقد کفروا و
حال آنکه نکرویدند به بخدای تعالی یا رسول او یا بعث من قبل پیش ازین که حین تکلیف بود ویقذفون ومی افکندند
بالغیب بپوشیدکی سخنان لا یعنی بکمان خود سخنان می کفتند بر قرآن ورسول علیه السلام طعن می کردند من مکان بعید از جای دور

یعنی و دور بودند از آنچه می گفتند بعد انستند که چه میگفتند وحیل وجدا کرده شود بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون و
میان آنچه آرزو می برند از قبول ایمان ورجعت بادنیا کما فعل همچنانکه کرده شد همین عمل باشیاعهم باشیاع ایشان از کافران گذشته
من قبل پیش ازین یعنی ایمان یاس از ایشان نیز قبول نکردند انهم بدرستی که ایشان کانوا بودند لفی شک مریب بگمان تهمت افکنده
ومضطرب سازنده والله المستعان

سورة الملئکة خمس واربعون ایات بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ستایش که شاید وثنایی که سزد بود مر خدایرا است که سزاوار ثنا وستایش است فاطر السموات والارض
سازنده وبدید آورنده آسمانها وزمینهاست جاعل الملئکة گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد
مر رسالترا بانبیاء علیهم وگویند رسالة الهی به پیغمبران رسانند بوحی وباولیا بالهام وبمؤمنان برؤیای صادقه پس صفت
فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو برای طیران وثلث وسه سه ورباع وچهار چهار
برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست ونفی زیاده برین چه در خبر است که جبرئیل علیه السلام ششصد پر دارد
یزید زیاده میکند فی الخلق در آفرینش خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در آنچه ملئکه می افزاید تا از
چهار زیاده شود و واضح آنست که مراد از خلق آدمیانند وزیادت ایشان یا عقلیه باشد چون علم وکرم فصاحت یا جسمانیه
چون حسن صورت وملاحت عینین وگفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمه الله
فرموده که علو همت یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب ودر حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف وسخاوت در
اغنیا وتعفف در فقرا وصدق در مومنان وشوق در محبان ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء
بر همه چیز از رسالت ملك وزیاده در خلق قدیر تواناست ما یفتح الله آنچه بگشاید خدای تعالی للناس
برای مردمان وفرستد برای ایشان من رحمة از بخشایش چون نعمت وعافیت وصحت وعلم وتوبه فلا ممسك
لها پس باز گیرنده نیست مر آنرا وما یمسك وآنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فلا مرسل پس هیچ
فرستنده نیست له مر آنرا من بعده از باز گرفتن وهو العزیز واو غالبست در باز گرفتن الحکیم صواب کار
در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم برآنند که این آیه اشارتست بفتوح مؤمنان واهل عرفان
فتوح آنرا گویند که آن غیب ناجسته وناخواسته اید وآن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق نا مکتسب
ودیگر مطالب معنویه وآن علم لدنیست ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده با دل آشنا شیخ الاسلام فرموده که
آه از آن علم ناآموخته که در آن غرقیم وگاه از آن سوخته یای دست ولطفش نتیجه علم وحکم بی قلم بر صفحه دلها رقم
علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از تلقین خاص رب بود یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمة الله نعمتهای
خدایرا که فرموده است علیکم بر شما از ارسال وادرار رزق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم
بجز خدای تعالی که روزی دهد شمارا من السماء از آسمان باران والارض واز زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ
معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس از کجا برگردانیده شوید از راه توحید وان یکذبوك اگر دروغ
دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان من قبلك پیش از تو وایشان
صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبایی والی الله وبسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود
همه کارها وترا صبر وایشانرا بر تکذیب جزا خواهد داد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که
وعده خدای تعالی در حشر وجزا حق راستست ودر وی خلاف نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی ندهد شمارا
ونفریبد الحیوة الدنیا تا از آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم وباید که فریفته نکند شمارا بالله بکرم خدای تعالی

الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند واگرچه این ممکن
است اما مشابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مراملی یا مقاومت بر آن بزرگان فرموده اند ان مصابیح
ابلیس تسویف در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر افکند که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده بیت
امشب همه شب یاری وشاهد باش چون روز شود توبه کن وزاهد باش عاقل باید که ازین فریب از راه نرود واز نکته
اذ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ع عذر با فردا فکندی عمر فردا را که دید ان الشیطان لکم بدرستی که ابلیس
اللعین مر شمارا عدو دشمنیست قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا فراگیرید شما او را دشمن واز وحذر نموده در جمیع
احوال بدو اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت ازپی آرزوی او مروید ومتابع نفس
اماره مشوید وهر چیز کنید که متابع وموافق شرع ومخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند شیطان
باتباع هوا ومیل بدنیا حزبه گروه خود را یعنی پیروان وفرمان برداران را لیکونوا تا باشند با او در آتش
من اصحاب السعیر از ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند ودعوت شیطان را اجابت کردند لهم
مر ایشانراست عذاب شدید عذاب سخت در آخرت والذین آمنوا وآنانکه بگرویدند وبا شیطان مخالفت
ورزیدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای خالص وپاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از بزرگ کار
ایشان واجر کبیر ومزدی بزرگ یعنی ثوابی وافر در بهشت افمن زین آیا کسی آراسته شد له برای او
سوء عمله زشتی عمل او فرآه حسنا پس دید آنرا نیکو تا باشد چون کسی که تمیز کند حسن را از قبح وهر یك
را بیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابی جهل است یا عاص بن وایل وسوء عمل ایشان عناد
ومکاد با سید عالم صلی الله علیه وسلم یا خوارج وسوء عمل ایشان وتاویلات باطل فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
یضل فرو گذارد وگمراه گرداند من یشاء هر کرا خواهد ویهدی وراه نماید وتوفیق دهد من یشاء هر کرا
خواهد فلا تذهب نفسك پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاك نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات
برای حسرتهای متوالی که میخوری وتاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که یکی از ایشان مقتضی
حسرتست یعنی زجر مخور بر ایشان وجان در سر کار ایشان مکن ان الله بدرستی که خدای تعالی علیم داناست
بما یصنعون بانچه میکنند وبران ایشانرا جزا خواهند داد والله الذی ارسل الریاح خدای تعالی آنست که
میفرستد بادها را یعنی شمال وقبول وجنوب فتثیر پس انگیختند ایشان سحابا ابر را ایراد ماضی بلفظ
مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمتست فسقناه پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت
اختصاص فعل است یعنی ما توانیم وبس که برانیم الی بلد میت بزمینی مرده وافسرده یعنی یا حیینا فاحیینا
پس زنده کردیم به الارض بآبی که از ابر نازل شد زمین را بعد موتها پس از مردگی وافسردگی او کذلك النشور
همچنین است زنده کردن یعنی احیای موات وبرانگیختن اموات در صحت مقدوریت خود یکسانست من کان
هر که باشد که برای خود یرید العزة خواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدا کن فلله العزة جمیعا
پس مر خدایراست همه عزتها وبعزت او رسول ومومنان متعززانند ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین عزت
در ملازمت اوست ومذلت در مخالفت او الیه بسوی رضای او وبارگاه قبول یصعد الکلم الطیب
بالا میرود سخنان پاك با معانی که انها در رو مکتوبست میل صعود میکند والعمل الصالح عمل شایسته یرفعه
بر میدارد آن وبمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطیب دعاست وعمل صالح

صدقهٔ مساکین و دعا بالاجابت دعوات بتصدق است یا کلم دعای ایمه است و عمل تامین جماعتیان یا کلم
تکبیر غزاست و عمل شمشیر زدن است و یا کلم استغفار است و عمل ندم و در همه صور بردارنده کلم عمل است
و بعضی ضمیر فاعل را در یرفعه عاید میکرداند بکلم الطیب که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر دارد
عمل را چه قبول اعمال بتوحید است و یک وجه در کشاف آنست که خدای تعالی بر دارد عمل صالح را یعنی قدر و مرتبه
او را رفیع سازد و مراد عمل بوحدت مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری که ریا بآن آمیخته باشد
از همه چیز خوارتر و بی مقدارتر است. بیت: گر ز بیم اخلاص در بوم نیست * این در کسی چون تو محروم نیست * زر قلب آلوده
بی قیمتست زری را که خالص بود حرمتست. والذین و آنانکه یمکرون السیئات پنهان میکنند و می سازند
مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند
باد رباره ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال. لهم مر ایشانراست یعنی بار کران داشت
عذاب شدید عذابی سخت در آخرت. ومکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد شود و از پیش نرود. والله
خلقکم و خدای تعالی بیافرید شما را من تراب از خاک. ثم من نطفة پس از نطفه. ثم جعلکم پس کردانید شما را
ازواجا صنفها یا مردان و زنان که مزاوجه کنید. وما تحمل من انثی و بار بر نگیرد هیچ زنی. ولا تضع و ننهد
آنچه در شکم اوست. الا بعلمه مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم اوست
وما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری. ولا ینقص و کم کرده نشود. من عمره از عمر
معمر دیگر. الا فی کتاب یعنی که بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیاده عمر و نقصان مگر در لوح محفوظ
درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و معدر شده. ان ذلک بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر علی الله یسیر بر
خدای تعالی آسانست. وما یستوی البحران و مساوی نیست دو دریا. هذا عذب فرات این آب شیرین. سائغ
شرابه وهذا ملح اجاج و این دیگر آب شور تلخ کردانیده. ومن کل و هر یک ازین دو دریا. تأکلون
میخورند لحما طریا گوشت تازه یعنی ماهی. وتستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حلیة
پیرایه از لؤلؤ و مرجان. تلبسونها می پوشند زنان شما بعضی بر آنند که این ضرب المثل مومن و کافر است که
مساوات ایشان صورت نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذاب عرفان است و دیگری از مرارت عصیان
بحر اجاج کفر و طغیان است. مثنوی: آن آب حیات آمد این نفس مرا بست * این عین خطا باشد و آن محض صوابست *
وتری الفلک و می بینی کشتیها را. فیه در هر یک ازان دو دریا. مواخر شکافندگان آب و روانندگان بر آن
لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای تعالی یعنی ربح در تجارت. ولعلکم و تا شاید شما تشکرون
سپاس گوئید خدای تعالی را چندین نعمت. یولج اللیل در می آرد شب را. فی النهار در روز یعنی مقداری از شب
در روز می افزاید تا زمان بروز زیاده میکرداند از زمان شب و آن در ربع ربیعی و صیفی است. و یولج النهار
و داخل میکرداند روز را. فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید
بود این ساعات روز و این در ربع خریفی و شتوی اینست. وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماهتاب را
یعنی مسخر فرمان خود. کل یجری هر یک ازین دو نیر میرود. الی اجل مسمی برای وقتی نامزده یعنی تا زمان معلوم
که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که خود بازماند. ذلکم الله و آن خدای تعالی که خالق و فاعل این اشیاست
ربکم آفریدگار و پروردگار شماست. له الملک او راست پادشاهی. والذین تدعون و آنانکه پرستند

من دونه

من دونه بجز وی. ما یملکون مالک نمیشوند. من قطمیر پوست استه خرما ایش مالک علی الاطلاق و معبودی
باستحقاق اوست. ان تدعوهم اگر بخوانید ایشانرا که معبودان باطل شمااند یعنی دعا کنید جز نفعی و دفع ضرری
لا یسمعوا نمی شنوند دعاءکم خواندن شما را زیرا که جمادند و جماد را شنوائی نباشد. ولو سمعوا و اگر بسبیل فرض
بشنوند. ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع
مکاره. ویوم القیمة و روز رستخیز. یکفرون بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند
ببطلان آن شرک که آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون. ولا ینبئک و خبر نکند
از حقیقت آن کارها هیچ خبر کننده. مثل خبیر مثل دانا بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی
صاحب لباب آورده که اضافهٔ مثل بخدای تعالی جایز نیست پس این مثلی است در کلام عرب شایع گشته و استعمال
کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد. یا ایها الناس ای مردمان. انتم
الفقراء الی الله شما محتاجانید بخدای تعالی یعنی بروزی او و آمرزش او و خشنودی او و بهشت او. والله و
خدای تعالی. هو الغنی او بی نیاز است و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات. الحمید ستوده شده بر نعمت
عام و فضل شامل باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل اسم الفقراء اشارت بآن است
و حق تعالی بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنی است والله هو الغنی اشارت بآنست چون ظهور کمال
اسماء موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آنکه نعمتی است کبری مستحق حمد است و ثنای کلمه الحمید
بدان ایمائی کند و این رباعی بدین معنی پی توان برد. رباعی: تا حق کرد بجمله اوصاف عیان * واجب باشد که ممکن آید بمیان *
ورنه بجمال ذات از آدمیان * فرد است و غنی چنانچه خود کرد بیان. ان یشأ یذهبکم اگر خواست ببرد شما را از روی زمین
یعنی هلاک کند. ویأت بخلق و بیارد آفریدگان. جدید نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی باز
که کس ندیده و نه شنوده باشد. وما ذلک و نیست بیرون شما و آوردن دیگران. علی الله بخدای تعالی. بعزیز
دشوار. ولا تزر و بر ندارد. وازرة نفسی گناه کننده. وزر اخری بار گناه نفس دیگر. وان تدع و اگر بخواند مثقلة
نفسی گران بار از گناه دیگری. الی حملها بر داشتن بعضی از گناهان. لا یحمل بر داشته نشود. منه شیء از گناه
او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد. ولو کان و اگرچه باشد. ذا قربی خداوند خویشی یعنی هر چند
گنهکاری خویشان و کسان خود را بخواند درخواست کند که چیزی از خطیئات او بر دارند هیچکس اجابت
نکند زیرا که همه بخود در مانده باشند. انما تنذر الذین جز این نیست که تو ای محمد صلی الله علیه و سلم بیم کنی آنانرا که
یخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود. بالغیب پوشیده یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است
نزد صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و می ترسند ازان نادیده آنرا. واقاموا الصلوة و بپای داشته
اند نماز را و تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان جهت آنست که ایشان بر آن منتفع اند. ومن تزکی فانما یتزکی
و هر که پاک بود از معاصی پس جز این نیست که پاکیزه بود. لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع او بدو عاید است
والی الله المصیر و بسوی خدای تعالی است بازگشت همه پس پاکیزگان را بر ترکیهٔ ایشان جزا خواهند داد. وما یستوی
الاعمی و برابر نیست نابینا یعنی کافر جاهل یا گمراه. والبصیر و بینا یعنی مومن و یا عالم راه یافته. ولا الظلمات
و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت. ولا النور و نه روشنائی یعنی حق یا طاعات. ولا الظل و
مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت. ولا الحرور و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت ک

ما یستوی الاحیاء ومساوی نیستند زندگان ولا الاموات ونه مردگان یعنی مومنان با کافران مساوی نیستند
ان الله یسمع بدرستی که خدای تعالی می شنواند و تفهیم می کند من یشاء هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت وما انت
ونیستی تو بمسمع شنواننده سخن من فی القبور انانرا که در قبرهایند من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است
باموات ان انت نیستی تو الا نذیر مگر همین پیغمبر انذار کننده وبر تو همین ابلاغ وانذار است وبس ما علی الرسول
الا البلاغ انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام است بشیرا مژده دهنده
بمثوبت ونذیرا وبیم کننده از عقوبت وان من امة ونبود هیچ گروهی از امم سالفه الا خلا مگر اینجا
گذشت فیها نذیر در میانه ایشان بیم کننده یا دانای آگهی دهنده وان یکذبوک واگر تکذیب میکنند ترا
معاندان قریش عجب مدار فقد کذب الذین پس بدرستی که تکذیب کرده اند من قبلهم پیش از ایشان بوده اند
پیغمبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن
یا معجزهای هویدا وبالزبر وبنامهای آسمانی چون صحف شیث وادریس وابراهیم علیهم السلام وبالکتاب المنیر و
بکتابهای روشن کننده یعنی مبین احکام حلال وحرام چون توراة یا انجیل ثم اخذت الذین کفروا پس از تکذیب
گرفتم انانرا که کفر ورزیدند فکیف کان پس چگونه باشد نکیر انکار من برایشان بعقاب وعذاب الم تر ان الله
ایا نمیبینی آنکه خدای تعالی انزل فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم
عدول بتکلم جهة تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم به بر آن آب ثمرات از همه میوها مختلفا
الوانها در حالتی که مختلف است الوان آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن وگویند مراد اشکال است
وهیئات آن ومن الجبال واز آنچه ما آفریده ایم از کوهها جدد راههای مختلف اللون است اجناس در تفسیر
مقدمی آورده که خطوط مسلوکه بیض سفیدها وحمر مختلف الوانها وسرخها که گوناگون رنگهای او در شدت
وضعف یعنی بعضی بغایت سرخ وبعضی از آن فروتر وغرابیب سود وسیاههای او بغایت سیاه ومن الناس
واز مردمان والدواب واز جنبندگان والانعام وچهارپایان مختلف وهست آنچه بود گوناگون الوا
رنگهای او کذلک مانند اختلاف الوان ثمار وجبال وهر که نداند قدرت خدا برا بر آفریدن اشیا وعالم نبود
بتحویل هر چیزی از حال بحال چگونه از خدای تعالی ترسد انما یخشی الله جز این نیست که می ترسد از خدای تعالی
من عباده العلماء از جمله بندگان او دانایان چو شرط خشیت دانش مخشیت وعلم بصفات وافعال پس
هر کرا دانش بیشتر ترس او فزونتر وحضرت صلی الله علیه وسلم از اینجا فرموده که انی اخشاکم لله ان الله بدرستی که عزیز
که غالبست خدای تعالی در انتقام کشیدن واز کسی که نترسد از او البته غفور آمرزنده است مر ترسکاران
را ان الذین یتلون بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کتاب الله کتاب خدایرا که قرآن است
واقاموا الصلوة وبپای داشته اند نماز را باداب وشرایط آن وانفقوا ونفقه کرده اند در راه ما
مما رزقناهم از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد وعلانیة و
آشکارا بسبب آنکه رغبت دیگران کرده یا سر در مسنونه وعلانیه در مفروضه یرجون امید
میدارند بدین عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود زیان بدان نرسد بلکه در دو بازار قیامت رایج
متاع اعمال ایشان رواج تمام یابد واین عملها کرده اند لیوفیهم تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی تمامی بدیشان رساند
اجورهم مزدهای کردار ایشان ویزیدهم وزیاده گرداند حسنات ایشان من فضله از بخشش خود یعنی

بیفزاید

بیفزاید بعد از ایشان وایشانرا اهلیت شفاعت دهد در لباب آورده که شفاعت ایشان قبول کند درباره جمعی که
واجب شده باشد ایشانرا آتش انه بدرستی که خدای تعالی غفور آمرزنده است مر گنهکارانرا شکور مژده
دهنده سپاسداران والذی اوحینا وآنچه وحی کردیم ما الیک بسوی تو من الکتاب از قرآن هو الحق او
راست ودرستست مصدقا موافق لما بین یدیه مر آن چیز که پیش از وی بود از کتب یعنی مطابق عقاید و
اصول احکام آنهاست ان الله بدرستی که خدای تعالی بعباده به بندگان خود لخبیر داناست یعنی بضمایر
ایشان را میداند بصیر بیناست ظواهر ایشانرا می بیند واحوال آنکه تصدیق قرآن وتکذیب آن پوشیده
نیست آنکه فرموده که ثم اورثنا ما کتابهای متقدمه برامم سالفه فرستادیم الکتاب قرآن را یعنی تاخیر کردیم
آنها را تا عطا دهیم الذین اصطفینا آنانرا که برگزیده ایم من عبادنا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم عطارا میراث خواند چون میراث مال باشد که بی تعب وطلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست
وجوی مومنان محض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا بیگانه را در میراث دخل نیست دشمنان نیز از
قرآن بی بهره اند یا در سهام وریثه از میراث تفاوت هست چون ثمن وسدس وربع وثلث ونصف و
ثلثان کسی را باشد که تمام برد اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوتست هر کس بقدر استحقاق واندازه
استعداد خود از قرآن عظیم الشان بهره مند شوند زین بزم یکی جرعه طلب کرده ویکی جام فمنهم پس بعضی
ازین بندگان ظالم لنفسه ستمکار است بر نفس خود تقصیر در عمل کردن بقرآن ومنهم مقتصد وبرخی از
ایشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات ومنهم واز ایشان سابق بالخیرات پیشی گیرنده است
بر نیکویها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن باذن الله بدستوری خدای تعالی بتوفیق وفرمان او ذلک این توریث
اصطفی هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرگ فاروق رضی الله تعالی عنه نقل میکند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که این
آیه فرمود که سابق ما بر همه کسی پیشی گرفته ومقتصد ما نجات یافته وظالم ما آمرزیده آسان گذرد وظالم آنکه
مرتی در موقف حساب بماند وحق تعالی فرمود برحمتی الا فی حال ایشان کنند ذو النورین فرموده که سابق یا
اهل جهادند مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند تا بجماعت حاضر شوند وظالم اهل بادیه که در جهاد نه بندند
ونه دولت جماعت یابند ابو اللیث آورده که سابق آنست که قبل الهجرة ایمان آورده ومقتصد آنکه بعد از
هجرة وقبل از فتح مکه گرویده وظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام درآمده اهل تفسیر وتذکیر وارباب
تحقیق وتوفیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاده بترتیبی که در قرآن
مذکور است یعنی افتتاح بظالم واختتام به سابق سهل بن عبدالله تستری گفته که آنانکه جاهلند ومتعلم وعالم
وگفته اند طالب دنیا ومایل عقبی ومتوجه بمولی یا صاحب کبیره ومرتکب صغیره ومبرا از جرم یا مصر بذنوب دنیا
وعاید وثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بجریدیا بر بستند بر عادت وعادت بخوف وطمع وعبادت
کننده لله فی الله یا جزع کننده در نزدیک بلا وصبور در بلا ولذت یابنده از بلا یا آکل حرام ومایل شبهت
وخورنده حلال یا مشغول از ذکر ومشغول بذکر ومتوجه بمذکور ومحروم وتایب ومتقی یا غافل وطالب وواجد
یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد وآنکه هر دو برابر باشند وآنکه حسنات او بر سیئات راجح بوده یا آنکه
ظاهر او از باطن به بود وآنکه سر وعلانیه او مساوی باشد وآنکه پنهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف
ستاند وندهد وآنکه همین جوینده قوت باشد وآنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری فرموده که این سه گروه

بمعاد غافلیم کنند و آنکه مشتغل بهر دو و آنکه بمعاد از معاش غافل گردد

اهل سخا و جود و ایثارند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و
نکرنده از خود بخود باخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میکوید که ظالم آنست که پیوسته در
خواب غفلت باشد و مقتصد انکه کاهی بیدار بود در لطایف کفته که ظالم از نعمت بمنعم نکرود و مقتصد از منعم
بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی بمشاهده منعم در بازد و از و بمنعم پردازد· بیت· نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض
دل از میان بتمنا ندارد الا دوست· حق تعالی هیچ امم را از امم سالفه این نواخت نکرد و این تشریف ارزانی نداشت
بر قم اصطفی بر صحیفه حال همه کشیده و ابتدا بظالم کرد تا شرم زده نکردند و برحمت بی غایت امید وار باشند
و منتظر· بیت· ما دامن آلوده طاعت خالص· ولی برحمت و فضلت امید واری هست· و کفته اند تقدیم ظالم از
روی فضلست و تاخیرش از راه عدل و حق تعالی فضل را از عدل دوستتر دارد و تاخیر سابق جهت انانست که تا بتوالی
که دخول جنانست اقرب باشد یا جهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نکردد که عجب آتشی است که هر کجا
از و افروخت هر چه از علم و زهد دید بسوخت چون افروخته کردد هزار خرمن عبادت بد و سوخته شود· بیت·
ای پسر عجب آتشی عجب است· که رساند تنور بو لهبست· هر کجا شعله از و افروخت· هر چه از علم زهد دید بسوخت·
جنات عدن· بوستانهای اقامت· یدخلونها· در آیند این سه کروه دران· یحلون· پیرایه بسته شود· فیها
دران بوستانها· من اساور· از دستوانها که باشد· من ذهب· از زر خالص· و لؤلؤا· و از مروارید صافی در
عین المعانی آورده که دستوانه از زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه
تاج بپادشاهان عجم· و لباسهم· و پوشش این کروه· فیها حریر· در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا
یعنی رشته و بافته کس نبود· و قالوا· و کویند این جمع چون این از حظیره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند
الحمد لله· همه ستایش مر خدایرا· الذی اذهب· آنکه ببرد· عنا الحزن· از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد
طاعات داشتیم بقبول آن از ما مندفع کردانید و کفته مراد هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسه ابلیس یا
ضر رجوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغه تحاسد و تناقض· ان ربنا· بدرستی که پروردکار ما· لغفور· آمرزنده
کنهکارانست· شکور· جزا دهنده سپاسدارانست· الذی احلنا· آن خدای تعالی که فرود آورد ما را· دار المقام
سرای جنت را مدار و انتقال بموضعی دیکر نخواهد بود· من فضله· از کرم و بخشش خود نه بعمل ما· لا یمسنا·
نمیرسد ما را· فیها· دران سرای اقامت· نصب· رنجی جهت طلب معیشت و بار مشقتها که در دنیا بوده و
لا یمسنا فیها· و نمیرسد دراینجا· لغوب· ماندکی و ملالی چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و فرح
و حضور و سرور است· و الذین کفروا· و آنانکه نکرویدند بخدای تعالی و رسول· لهم نار جهنم· مر ایشانراست آتش
دوزخ· لا یقضی· حکم کرده نشود· علیهم· بر ایشان بمرک وقتی که در دوزخ باشند· فیموتوا· تا بمیرند و
از عذاب باز رهند· و لا یخفف· و تخفیف کرده· عنهم· از ایشان· من عذابها· چیزی از عذاب دوزخ بلکه
هر کاه آتش فرو نشیند زیاده کند احراق آنرا و التهاب او را· کذلک· مثل این پاداش· نجزی· جزا میدهیم
کل کفور· هر ناسپاسی را که کفر و کفران بنهایت رسید· و ایشان· یصطرخون· زیاد میخوانند· فیها· در دوزخ
و میکویند· ربنا· ای پروردکار ما· اخرجنا· بیرون آر ما را و بدنیا فرست· نعمل صالحا· بکنیم عمل پسندیده
غیر الذی· جز آنکه· کنا نعمل· بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا
شایسته نبود حق تعالی فرماید که· او لم نعمرکم· آیا زندکانی ندادیم و عمر دراز نداشتیم· ما یتذکر· آن مقدار که پند کیرند

فیه· دران عمر· من تذکر· هر که خواهد که پند کیرد مراد عمریست که مکلف دران متمکن باشد از تفکر و تذکر
و کفته اند ما بین بیست و سی سال است و در زاد المسیر آورده که هفتاد سال است که آخر زمان تذکر باشد
زیرا که بعد از ان هرم است مقصود سخن انکه عمر دادیم شما را برای آنکه متیقظ و متنبه کردید· و جاءکم النذیر·
و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا کتاب یا عقل یا مرک خویشان و همسایکان کفی بالموت واعظا
و اکثر علما برانند که مراد از نذیر شیب و نشانه شعله حیاتست و موی پیری زنک فرو آینده آینه
ذات· بیت· نوبت پیری چو زند کوس درد· دل شود از خوشی و لهو عیش درد· در تن اندام در آید شکست· لرزه کند
پای ز سستی چو دست· موی سفید از اجل آرد پیام· پشت خم از مرک رساند سلام· در موضح آورده که چون دوزخیان
استغاثه کنند و بفریاد آیند کویند خدایا ما را بدنیا فرست تا ما بعمل خیر کنیم بمقدار دنیا از اول ابداع تا آخر
انقطاع و زیاد کنند حق تعالی جواب دهد که نه زندکانی دادم شما را و نذیر فرستادم بشما کویند بلی زندکانی یافتیم
و نذیر را دیدم خدای تعالی میفرماید· فذوقوا· پس بچشید عذاب دوزخ· فما للظالمین· پس نیست ستمکارانرا
یعنی مشرکانرا· من نصیر· هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد· ان الله· بدرستی که خدای تعالی· عالم غیب
السموات و الارض· داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بدو مخفی نخواهد بود· انه
علیم· بدرستی که خدای تعالی داناست· بذات الصدور· بچیزی که مضمر است در سینها· و هو الذی جعلکم·
و اوست آنکسی که کردانید شما را· خلایف فی الارض· خلیفها در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت
و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرک است· فمن کفر· پس هر که ناسپاسی
کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم· فعلیه کفره· پس بروست جزای کفر او· و لا یزید الکافرین· و نیفزاید
کافرانرا· کفرهم· ناکرویدن ایشان· عند ربهم· نزدیک پروردکار ایشان· الا مقتا· مکر دشمنی سخت
یعنی نتیجه کفر ایشان مکر بمقتضای ربانی که بسبب غضب جاودانی همان تواند بود· و لا یزید الکافرین· و
افزونی نکند کافرانرا· کفرهم· کفر و شرک ایشان· الا خسارا· مکر زیان در آخرت· قل· بکوای محمد صلی الله علیه و سلم· ارایتم·
آیا دیدید· شرکاءکم الذین· انبازان خود را آنانکه· تدعون· میخوانید ایشانرا و می پرستید· من دون الله·
بجز خدای تعالی· ارونی· بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا· ماذا خلقوا· چه چیز آفریدند· من الارض· از زمین
و آنچه در روی و برویست· ام لهم· آیا هست مر ایشانرا· شرک· انبازی· فی السموات· در آفریدن آسمانها
ام اتیناهم· آیا داده ایم ایشانرا· کتابا· کتابی ناطق بآنکه ما شریک کرفته ایم· فهم· پس ایشان· علی بینة· بر حجتها
روشن باشند· منه· از ان کتاب· بل· نه چنین است بلکه· ان یعد الظالمون· وعده نمی دهند مشرکان· بعضهم
برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند· بعضا· برخی دیکر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان· الا غرورا· مکر
از روی فریب و مکر· ان الله· بدرستی که خدای تعالی· یمسک السموات و الارض· نکاه میدارد آسمانها و
زمینها را· ان تزولا· برای آنکه زایل نشود برای اماکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نکاه دارنده ام اورد اند
که چون یهود و نصاری و عزیر و عیسی علیهم السلام را بفرزندی حق تعالی نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن
رسید که شکافته کردد و حق تعالی فرمود که من بقدرت نکاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای
خود نروند· و لئن زالتا· و اکر زایل شود· ان امسکهما· که نکاه میدارد ایشانرا· من احد· هیچ یک· من بعده
پس از زوال و با جای او نیارد· انه کان· بدرستی که خدای تعالی هست· حلیما· بردبار که بعقوبت یهود و نصاری

تحمیل نمیکند. غفورا. آمرزنده کسی راکه ازین قول رجوع کرده بوحدانیت وی قایل شود که لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا صفت اوست بیت خدایی راکه معبود است و واحد. نکوید کس که مولود او والد کسی را کفو
نباشد کفو مانند. بر وی نسبت نشاید کرد فرزند. رؤسای قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل
خود کرده اند با یکدیگر میگفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بودند که تکذیب پیغمبران خود
کردند بخدا که اگر پیغمبری بما آمدی از ایشان راه یافته تر بودیمی وبتصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد که
واقسموا بالله. وسوگند خوردند بخدای تعالی. جهد ایمانهم. سخت ترین سوگندان خود که. لئن جاءهم. اگر
اید بدیشان. نذیر. پیغمبری بیم کننده. لیکونن. هر اینه باشند. اهدی. راه یافته تر. من احدی الامم. یکی از
امتان گذشته چون یهود ونصاری وغیر ایشان. فلما جاءهم. پس آنهنگام که آمد بدیشان. نذیر.
بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. مازادهم. زیاده نکرد آمدن او ایشانرا. الا نفورا. مگر
رمیدن از حق ودور شدن. استکبارا. و بیفزود ایشانرا سرکشی از فرمان الهی. فی الارض. در زمین
ومکر السیء. وانکه مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک آن تن. ولا یحیق المکر السیء. و باز
نگردد مکر بد. الا باهله. مگر باهل وی یعنی مکر هر ماکری بوی احاطه کند واطراف وجوانب وی فرو گیرد
وهرچه درباب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید واین معنی را درین دو بیت از
انجا ثبت افتاده. بیت: درباره من از روی حسد نکته ناشناس. دمها زدند وکوره تزویر تافتند. زاعمال زشتشان
همه نیکی بمن رسید. وایشان جزای فعل بد خویش یافتند. فهل ینظرون. پس آیا انتظار میبرند این مکذبان
ومکاران یعنی نمی برند وچشم نمی دارند. الا سنت الاولین. مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب
وعقوبت ارباب مکر است. فلن تجد. پس نیابی تو. لسنت الله تبدیلا. مر سنت خدا را تبدیل یعنی عذاب را
بثواب بدل نتوان کردن. ولن تجد لسنت الله تحویلا. ونیابی مر سنت خدا را تحویل یعنی مکذبان ومکاران
بدیگری حواله نتوان ساخت. اولم یسیروا فی الارض. آیا سیر نمیکنند اهل مکه در زمین. فینظروا کیف کان.
تا بنگرند در راه شام ویمن چگونه بود. عاقبة الذین من قبلهم. عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم
عاد وثمود. وکانوا. وبودند ایشان. اشد منهم. سخت تر از مکیان. قوة. از روی توانایی وباوجود آن از
عذاب رهایی نیافتند واثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست. وما کان الله لیعجزه. ونیست خدای تعالی
که عاجز کرده شود اورا. من شیء. هیچ چیز. فی السموات. در آسمانها. ولا فی الارض. ونه در زمین پس هرچه خواهد
کند وکس بر وی در حکم پیشی نتواند کرد. انه کان. بدرستی که او هست. علیما. دانا باحوال همه اشیا. قدیرا.
توانا بتصرف در آنها. ولو یؤاخذ الله. واگر مواخذه کردی خدای تعالی. الناس. همه مردمان را. بما کسبوا.
بچیزی آنکه کسب میکنند از شرک ومعصیت. ما ترک. نگذاشتی. علی ظهرها. بر پشت زمین. من دابة. از
هیچ جنبنده از آدمیان از جن وانس وگفته اند مراد همه حیوانات اند بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند
چنانچه در زمان نوح علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند
پس درینوقت اگر ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد وهمه جانوران هلاک شوند. ولکن یؤخرهم. ولیکن باز
پس میدارد ایشانرا. الی اجل مسمی. تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشان. فاذا جاء. پس چون بیاید اجلهم
وقت هلاک ایشان. فان الله. پس خدای تعالی. کان بعباده. هست به بندگان. بصیرا. بینا ومیداند که مستحق

هلاک

هلاک کیست وهر یکی را فراخور احوال او پاداش دهد ومکافات بخشد. جامی: آنرا بلوامع نوا بنوازد. وین را
بنوایر غضب بگدازد. کس را بقضا وقدرش کاری نیست. آنست صلاح خلق کو میسازد. سورة یس وهی
ثلث وثمانون آیة. بسم الله الرحمن الرحیم. یس. در ینابیع آورده که هر حرفی
از حروف الهی سریست از خانه غیب که حضرت عزت حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بدان اطلاق داده بعد از آن
جبرئیل علیه السلام بدو نازل شده وجز خدای تعالی ورسول علیه السلام بدان وقوف ندارد وبعضی علما در یس گفته اند که اسم قرآن
است در حقایق فرموده که نامی است از نامهای الهی وگویند اسم سوره است وحدیث ان الله تعالی قرأ طه ویس
قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول میکند در تفسیر ماوردی آورده است که هفت نام حضرت
صلی الله علیه وسلم در قرآن مذکور شده یکی یس است وآنکه آل بیت رسول را آل یس میگویند تایید این سخن میکند یا آل
یاسینا امام قشیری قدس سره آورده که یا اشارت بیوم میثاق وسین عبارت است از سر او یا احبا باهل
اشراق در بحر الحقایق آورده که قسم است بهیبت بود حبیب وبسر مظهر او وبعضی بر آنند که معنی یا انسانست
بلغت طی یا انیسین بوده بجهة کثرت تسطیری اذو اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله گویند و
حقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تفسیر کنند چنانچه قیل لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت یس میتواند
که حروف یس اشارت است بکلمه باشد وآن بقول که گذشت انسانست ومخاطب بانسانیت حضرت مصطفی
باشد صلی الله علیه وسلم که صفت کمال انسانیت مرآن حضرت را صلی الله علیه وسلم ثابت وثابتست ومیشاید که آن کلمه سید
باشد یعنی سید البشر وحدیث انا سید ولد آدم تعبیر این حروف بود ودیگر باید دانست که از میان حروف
یاسین راسوته اعتدال هست میان زبر وبینات او وتوافق وسی ون نتساوی است وهیچ حرفی دیگر این
حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیتست که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید وخواه در احکام شرع
بدو اختصاص داد ترا ستمرتبه اعتدال در همه حال که در خصایص توحید اعدل از همه. ممکن است ترا
در مقام جمع الجمع. بدین فضیلت مخصوص وافضل از همه. واز فحاوی کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن
پس استشمام میتوان نمود خدایت لشکری داده ز قرآن. پس انکه قلب آن لشکر ز یاسین. در مجامع الاصول
از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لکل شیء قلب وقلب القرآن
یس وهر که یس بخواند بنویسند برای وی ده بار قراءة قرآن واین سوره را معمه میگویند که تمام میگرداند
بر خواننده خود نیکوییهای هر دو سرا ورافعه خوانند که رفع میکند از وی همه بدیها وقاضیه خوانند که
روا کند همه حاجتهای او را آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم تو فرستاده خدای تعالی نیستی
حق تعالی فرمود که یس ای سید. والقرآن الحکیم. بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت که
انک. بدرستی که تو بی شبهه وشک. لمن المرسلین. از فرستادگان بسوی خلق از آن فرستادگان که بود. علی صراط
مستقیم. بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریق استقامت که واهیست موصل بمقصود.
تنزیل العزیز. قرآن عظیم فرستاده خدای ما غالبست وحفص بنصب لام میخواند یعنی فرستاده قرآن او فرستادن
خداوند قوی در ملک خود. الرحیم. مهربان بر خلق خود وتو از فرستاده شدگانی. لتنذر. تا بیم کنی وبترسانی
از عذاب ربانی. قوما ما انذر. گروهی که بیم کرده نشده اند. اباؤهم. پدران نزدیک ایشان بسبب دوری ودیری
زمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل. فهم غافلون.

پس ایشان بی‌خبرانند لقد حق القول بدرستی که درست شد قول بعذاب علی اکثرهم بر بیشتر ایشان یعنی
کافران که یعنی کلمهٔ لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین فهم لا یؤمنون پس ایشان نمی‌گروند مراد
آنست که خدای تعالی می‌دانسته که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته گردند چون ابوجهل و احزاب او انا
جعلنا بدرستی که ما کردیم فی اعناقهم اغلالا در گردنهای ایشان غلهای فهی الی الاذقان پس آن
غلها پیوسته شده بر زنخدانهای ایشان و نمی‌گذارند سرها بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر
در اهوا ماندگانند و چشم برهم نهادگانند تمثیل کرده مشرکان را بجمعی که غلها در گردن داشته باشند
آورده‌اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در نماز بینم سر مبارک او را بشکنم روزی
دید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز می‌گذارد و سنگی برداشت و نزد وی آمد و چون سنگ بالا برد که تا بر وی
زند دست پلیدش در گردن او مشتبک شد و سنگ در دست او چسبیده در گردنش ماند این آیه آمد که
ما ایشان را بر داشتیم چنانچه مغلولان از کارها برداشته شوند گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد
بسیار از گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد صلی الله علیه وسلم بکشم چون
نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید نابینا شد و آیه آمد که وجعلنا و ما گردیم من بین ایدیهم در پیش روی
ایشان سدا دیواری و حجابی ومن خلفهم سدا و از پس ایشان پرده و مانعی فاغشیناهم
پس بپوشیم چشمهای ایشان را فهم لا یبصرون پس ایشان نمی‌بینند محققان گویند که سد پیش طول
امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر که دو سد چنین احاطه کرده باشد هر اینه چشم
او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت وسواء علیهم یکسانست بر ایشان
ءانذرتهم اگر بیم کنی ایشان را ام لم تنذرهم یا بیم نکنی لا یؤمنون نمی‌گروند ایشان که علم قدیم بر موت و
ایشان بر کفر حکم کرده انما تنذر جز این نیست که تو بیم‌گاهانی آگاهانیدن که فائده بر آن مترتب باشد
من اتبع الذکر کسی را که پی روی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول شنود وخشی الرحمن و بترسد از
خدای تعالی بالغیب بپوشیدگی یعنی در پنهان از او بترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد از آنچه غایب
از ویعنی امور اخروی فبشره پس مژده ده آن ترسندگان را بمغفرة بآمرزش گناهان واجر کریم و مزدی
بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت و در اسباب نزول آمده بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور
است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیه آمد انا نحن بدرستی که ما نحیی الموتی زنده گردانیم مردگان را
بعث یا دلهای مرده را بهدایت ونکتب و بنویسیم ما قدموا آنچه از پیش فرستاده‌اند از اعمال صالح و
آثارهم و بنویسیم پایها یعنی نشانهای اقدام ایشان که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان بکفارت (بکفارهٔ یم)
خطیئات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از عنایت بر صفحهٔ احوال ایشان کشیده خواهد شد وکل شیء
و همه چیزها را احصیناه نگاه داشته یا بیان کرده‌ایم فی امام مبین در دفتری که پیشرو شست یعنی لوح
محفوظ بعد از نزول این آیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای بنی قریظه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما می
نویسند و در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کیست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد
و بعضی گفته‌اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه
جاریه چون پل و مسجد و رباط یا سیئه چون اشاعه باطل و تاسیس ظلم حق تعالی میفرماید که تا همه را می‌نویسند و بوقت

مکافات

مکافات مناسب بر اثری خواهد داد بیت از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو اینچنین گفته است
پیر معنوی کای برادر آنچه کاری بدروی واضرب لهم و بیان کن برای اهل مکه مثلا اصحاب القریة مثلی مثل
اهل انطاکیه اذ جاءها المرسلون وقتی که رسل آمدند بدان ده آورده‌اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع
یا شمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از رفع وی دو جوانی را که یحیی و تومان گفتندی یا روس و ماروس
ثعلبه گفته که صادق و مصدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای تعالی دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده
پیری دیدند که گوسفندان می‌چرانید بر وی سلام کردند پیر پرسید که چه کسانید گفتند رسولان عیسی علیه السلام ایم
و خلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی ترشح بهانی دارید گفتند آری
بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت که سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا
از علاج او بیمارند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین بیمار آمده دعا کردند
صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و برهر دو دین جا کردی بیک نفس دل بیمار را دوا کردی پس بر ایمان آورد
و او حبیب نجار است که صاحب یس گویند و ششصت سال قبل از پیغمبر ما بود صلی الله علیه وسلم و گرویدن او
مشتاقان است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکت ایشان از دولت
صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام نطیخس رومی بود و بت می‌پرستید از حال ایشان
خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار توحید الهی مطلع شده ایشان را بزندان کرد شمعون
از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق تعالی
از این قصه خبر میدهد اذ ارسلنا یاد کن چون فرستادیم ما الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر را
یعنی عیسی علیه السلام یا شمعون فرستاده اند بامر ما بایشان فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل آن ده ایشان را و بزندان
باز داشتند فعززنا پس ما غالب کردیم ایشان را و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت دادیم بثالث بسیم
فرستاده بقول اصح شمعون الصفا است و گفته‌اند شمعان یا سلوم یا بوس فقالوا پس گفتند فرستادگان
با اهل انطاکیه انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام
یا از پیش خلیفهٔ وی قالوا گفتند مردمان آن ده که ما انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مانند ما در اکثر
صفات بشریت پس بجهت مرتبه شما را برساله اختصاص داده‌اند وما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای تعالی
من شیء هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر دروغ می‌گویید در دعوی رساله
قالوا ربنا گفتند پیغمبران علیهم السلام که خدای ما یعلم میداند که ما بدرستی انا الیکم لمرسلون بسوی شما فرستادگانیم
وما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکار و ما کار خود کردیم و پیغام دعوت
رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید قالوا انا تطیرنا گفتند ما فال بد گرفتیم بکم بآن شما
لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از دعوت خود لنرجمنکم هر اینه شما را بسنگ بکشیم ولیمسنکم و
برسد شما را منا عذاب الیم از ما عذابی دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم با شماست
یعنی بسبب شامت شما عقاید فاسده و اعمال باطله شماست ائن ذکرتم آیا اگر پند داده میشوید فال بد
می‌گیرید و بقتل تهدید میکنید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون گروهی گزافکاران و از حد درگذشتگانید
آورده‌اند که شمعون با ملک به بتخانه در آمدی و خدای را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او بت را پرستش میکند

ملك بروی اعتماد کرد و بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون علیه السلام پرسید که ای ملك
شنودم که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملك گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر
بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود بگوئید تا ایشانرا حاضر کردانند که گفتار ایشان عجب است
ملك امر کرد تا ایشانرا آوردند و چون شمعون را دیدند خوشدل شدند و دلیروار نشستند شمعون پرسید که
شما کرا می پرستید گفتند او را که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما چه می سازد گفتند
نابینایان را دیده ور میکرداند شمعون از ملك التماس کرد تا نابینائی را حاضر کردند فرمود که خدای خود را
بگوئید که تا این را بینا سازند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملك ما نیز خدایان خود را (خواهیم) در
که همین کار بکنند ملك آهسته گفت ای شمعون تو نمی دانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت
ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده زنده میکرداند شمعون گفت
اگر خدای شما این کار میکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملك را که مدت از رحلت وی بر آمده بود یا مرده
هفت روزه بود دعا کردند زنده شد با مر حق تعالی ملك با قوم ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغمبران علیهم السلام
کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذاء ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق تعالی
فرمود. وجاء. و آمد. من اقصی المدینة. از دورتر جائی از آن شهر. رجل. مردی یعنی حبیب نجار. یسعی.
و بود که می شتافت تا برسد. قال یا قوم. گفت ای کروه من. اتبعوا المرسلین. پی روی می کنید فرستاده شدگان را
اتبعوا من لا یسئلکم. پی روی کنید ایشانرا که نمی خواهند از شما. اجرا. مزدی بر تبلیغ رسالة. وهم مهتدون.
وایشان راه یافتکانند بخیر هر دو سرا. ومالی. وچیست مرا که از روی صدق. لا اعبد الذی فطرنی. نپرستم
آنکسی را که بیافرید او را و از عدم بوجود آورده. والیه. وبسوی حکم وجزای او. ترجعون. باز کردیده خواهید
شد در قیامت اضافه فطرت بخود اظهار شکر است واضافه بعث کافران مبالغه در تهدید و زجر
ءاتخذ. آیا فرا گیرم. من دونه. بجز خدای تعالی. آلهة. خدایان دیگر یعنی بتان. ان یردن الرحمن. اگر خواهد خدای (را)
بضر. گزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند. لا تغن عنی. کفایت نمیکند از من. شفاعتهم شیئا. در (خواستن)
بتان چیزی را از آن یعنی ایشان از بلا دفع نکنند. ولا ینقذون. و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من
چیزی را که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر
دست بدارم. انی اذا. بدرستی که من آنگاه. لفی ضلال مبین. در گمراهی آشکارا باشم چون قوم از وی این سخن
بشنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورده گفت. انی آمنت. بدرستی که من بگرویدم. بربکم.
بآفریدگار شما. فاسمعون. پس بشنوید ایمان مرا و مرا گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرده و ایشان
او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را اکشتند و خدای تعالی او را
زنده کردانید ببهشت برد اما حسن بصری بر آنست که قصد قتل وی کردند حق تعالی او را بآسمان برد و از روی
کرامت. قیل ادخل الجنة. گفتند او را که ای حبیب در آی در بهشت پس چون به بهشت در آمد. قال
یا لیت قومی. گفت کاشکی قوم من. یعلمون. دانستندی. بما غفر لی ربی. بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من
وجعلنی. و کردانید مرا. من المکرمین. از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملك و مؤمنان کشته شدند
وقولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته کشت و با آسمان رفت. وما انزلنا. و نفرستادیم ما

جلد سیزده ۲۳

علی قومه. بر قوم حبیب. من بعده. پس از قتل او. من جند. هیچ لشکری. من السماء. از آسمان. وما کنا منزلین
ونیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاك قوم یعنی کفار از آن خوارتر و بیمقدارتر بودند که هلاك ایشانرا
لشکری باید و انزال لشکر ملئکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود صلی الله علیه وسلم نه آنکه لشکر کفار در جای
بوده باشد. ان کانت. نبود عقوبت اهل انطاکیه. الا صیحة واحدة. مگر فریاد جبرئیل علیه السلام هر دو بار روی
در شهر ایشان گرفت صیحه زد. فاذا هم. پس آنجا ایشان. خامدون. فرو مردگان بودند یعنی بیك نعره
جبرئیل فرو مردند چون آتشی که بیکدم منطفی شود. یا حسرة علی العباد. ای دریغا بر بندگان. ما یاتیهم من
رسول. نیاید بر ایشان هیچ پیغمبری. الا کانوا به یستهزئون. مگر بودند که با او استهزا می کردند. الم یروا
آیا ندیدند و ندانستند که ما. کم اهلکنا. چند هلاك کردیم ما. قبلهم. پیش از ایشان. من القرون. از اهل
روزگارها. انهم الیهم. و مشاهده نکردند که هلاك شدگان بسوی ایشان. لا یرجعون. باز نمی روند یا
یعنی معاودت نمیکنند. وان کل. و نیستند همه شما. لما جمیع. مگر بهم جمع شده. لدینا محضرون. نزدیك ما
حاضر شدگان در روز قیامت برای پاداش یعنی آنان را که هلاك کرده ایم از پیشینیان یا این مخالفان را
پس مانده در عرصه هلاك حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند
یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در مجلس حرمان و محبوس ابد و مهجور سرمد خواهند
گشت و از نعمت جنان محروم جاودانی. وآیة. و نشانه از نشانهای قدرت. لهم الارض المیتة. مر کافران را
زمین مرده است یعنی خشك و بی گیاه که ما بسبب باران. احییناها. زنده کردانیدیم آنرا. واخرجنا منها.
و بیرون آوردیم از وی. حبا. دانه در و نخو مراد حبوب غادیه است. فمنه. پس از آن دانه. یاکلون. میخورند
وجعلنا. وآفریدیم. فیها. در زمین. جنات. بوستانها. من نخیل. از انواع خرمایان. واعناب. و اصناف تاك بنان
وفجرنا. و روان کردیم. فیها من العیون. در زمین از چشمها. لیاکلوا من ثمره. تا بخورند از میوه آنچه مذکور
شد. وما عملته. و از آنچه کرده است. ایدیهم. دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و حفص وماعملته میخواند
و ما نافیه میخواند یعنی بخورند از میوها و دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده. افلا
یشکرون. آیا شکر نمیکنند باداء این نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی
آیت بزبان اهل اشارت است که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح
از آن غذا می یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم
تا از اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمال که کرده اند از صدقات آیات سپاس داری نمیکنند
یعنی سپاس می بایدداشت بدین نعمت ظاهر و باطنه تا موجب مزید آن شود لئن شکرتم لازیدنکم بیت کر شکر کنی
زیاده کردد نعمت وز دل برود زیاده بیش و کمت بیرون رود بر منزل مقصود رسی از منهج شکر اگر نلغزد قدمت
سبحان الذی. پاکست آنکه بقدرت کامله. خلق الازواج کلها. بیافرید همه صنفها. مما تنبت الارض. از آنچه
میرویاند زمین چون نبات و اشجار. ومن انفسهم. و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکور و اناث
ومما لا یعلمون. و از آنچه نمیدانند از اقسام حدایق. وآیة لهم اللیل. و علامت دیگر ایشانرا بر قدرت ما
شب است که از روی قدرت و ظلمت. نسلخ. در میکشیم و در می کنیم. منه النهار. از روز. فاذا هم. پس
آنگاه ایشان. مظلمون. در آیندکانند بتاریکی. والشمس تجری. و آیتی دیگر خورشید است که میرود

لمستقر لها. مر قرارگاهی که او راست در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند
از حدی معین است که دور او بدو منتهی شود. ذلک آن رفتن بمستقر خود تقدیر العزیز تقدیر خداوند
غالب بر قدرت خود بر همه مقدوری العلیم دانا بهر معلوم. والقمر قدرناه وماه را مقرر کردیم یعنی سیر او را
منازل در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز
قریب منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل بانحنا و تقوس
میکند. حتی عاد کالعرجون القدیم تا وقتی که گردد مانند چوب شاخ یکساله از شاخ خرما بنان که خشک شده
باشد و کج گشته بشکل هلال. لا الشمس نه آفتاب. ینبغی لها سزد مر او را و شاید. ان تدرک القمر
آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اول است و یکی بر سپهر چهارم تا شاید که آفتاب دریابد قمر را
در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه
باشد فصل سنه از وضع خود بیفتد و خلل بتکون نبات و تعیش حیوانات رسد. ولا اللیل و نه شب
سابق النهار پیش گیرنده است روز را آن معنی که غلبه کند روشنی را و همه اوقات شب گذرد بلکه متعاقب
اوست گفته اند مراد بشب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آنست که همچنانچه شمس ادراک سرعت
قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمیگیرد. وکل و همه کواکب از نیرین و جز آن. فی فلک
یسبحون در فلک یکسان سیر و شناه میکنند چون در آب. وآیة لهم و نشانه دیگر مر ایشانرا. انا حملنا آنست که بر
داشتیم ذریتهم ذریت ایشانرا یعنی نشاندیم. فی الفلک المشحون در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات
یعنی در کشتی نوح علیه السلم و گفته اند مراد از ذریت اولاد اند یعنی فرزندان خود را قوت سفر نیست بر خشکی برای
ایشان کشتی را مقرر کردیم. وخلقنا لهم وبیافریدیم برای مردمان. من مثله مانند کشتی. ما یرکبون
آنچه سوار میشوند بران چون زورق و صندل و ناو و امثال آن و گفته اند شتر اند که کشتی بیابانند. وان
نشا واگر خواهیم که نغرقهم غرق سازیم اهل کشتی را. فلا صریخ پس چون فریاد رسی نیست لهم مر ایشانرا
که از غرقه ساختن نگاه دارد. ولاهم ونه ایشان. ینقذون رها کرده شوند از مرگ. الا مگر آنکه ببخشیم
بر ایشان رحمة منا بخشیدنی از نزدیک ما. ومتاعا الی حین تا زمانی که اجل ایشان برسد. واذا قیل
وچون گفته شود لهم اتقوا مر کافران را که بترسید. ما بین ایدیکم آنچه از عذابی که پیش از شما بامم گذشته
رسیده. وما خلفکم واز عذابی که از عقب شماست در آخرت و ایمان. لعلکم ترحمون شاید که بر شما
ببخشند ایشان اعراض نمایند در مکابره و عناد افزایند. وما تاتیهم و نیامد بدیشان. من آیة هیچ آیتی
من آیات ربهم از نشانهای پروردگار خود ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت. الا کانوا مگر باشند
عنها معرضین از آن روی گردانندگان. واذا قیل لهم و چون گویند مر ایشانرا که درویشان و محتاجان را
انفقوا نفقه کنید. مما رزقکم الله از آنچه داده است شما را خدای تع. قال الذین کفروا گفتند آنانکه
نگرویدند بصانع یعنی معطله و معطله عرب. للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم
با مؤمنان گویند. انطعم آیا طعام دهیم. من لو یشاء الله آنرا که خواستی خدای تع. اطعمه طعام دادی
او را یعنی خدای که بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون او طعام نمیدهد ما نیز
طعام نمیدهیم. ان انتم نیستید ای مؤمنان. الا فی ضلال مبین مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت

مشیت میفرماید و این سخنان از ایشان خطا بوده برای آنکه خدای تع بعضی مردم را توانگر ساخته بعضی را
درویش گذاشته بجهة ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه
ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست. بیت درویش را خدا بتو آنگه حواله کرد
تا کار او بسازی و فارغ کنی دلش از دوی بخل اگر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت و اندوه حاصلش. ویقولون
و گویند کافران. متی هذا الوعد کی است این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز. ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان. ما ینظرون انتظار نمی برند. الا صیحة واحدة تاخذهم مگر یک فریاد که بگیرد
ایشانرا نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع دریابد ایشانرا. وهم یخصمون و حال آنکه ایشان در سود و معامله
بجدال و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا میسازند که بیکبار اسرافیل علیه السلم بصور در دمد و همه خلقان
بر جای بمیرند الا ما شاء الله. فلا یستطیعون پس نتوانند. توصیة وصیت با حاضران. ولا الی اهلهم
یرجعون و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند. ونفخ فی الصور و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر
بار. فاذا هم پس آنگاه ایشان. من الاجداث از گورها بیرون آمده. الی ربهم بسوی پروردگار
ایشان. ینسلون می شتابند و در جهل کفار را عذاب باشد و چون برانگیخته شوند. قالوا یا ویلنا گویند
ای وای بر ما. من بعثنا که برانگیخت یعنی که بیدا کرد ما را. من مرقدنا از خوابگاههای ما ملک جواب دهند که
هذا اینست. ما وعد الرحمن آنچه وعده کرده بود خدای تع از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا الوعد. وصدق
المرسلون و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جز آنچه گفتند اما شما باور نمی کردید. ان کانت نبود
آن واقعه. الا صیحة واحدة مگر نعره که نعره اخیر است یعنی بمجرد نفخه زنده شدند. فاذا هم پس آنگاه
ایشان جمیع لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شدگانند. فالیوم پس امروز. لا تظلم نفس ستم کرده نشود
هیچ نفس. شیئا چیزی از جزای کردار خود نه از ثواب کم کنند و بکاهند و نه بعقوبتی زیاده از استحقاق
در مانند. ولا تجزون و پاداش داده نشوید ای اهل محشر. الا ما کنتم تعملون مگر آنچه شما کردید از خیر
و شر. ان اصحاب الجنة بدرستی که اصحاب بهشت. الیوم امروز. فی شغل فاکهون در کاری باشند شادان
و نازان و میوه خوران و لذت کنندگان و آن کار افتضاض ابکار است یا سماع و زیارات یکدیگر یا در مهمانی
خدای بودن یا مشغول ایشانرا متنعم فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان با خدای
تع مشغول گردانید ایشانرا بچیزی که فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کردن موجب
تنقیص عیش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنة طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم
جنان بوده حق تع ایشانرا بتنعم مشغول گردانید و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلائل احوال
است نسبت با طالبان حق بغایت فرو می نماید و از نجاست اکثر اهل جنة البله حکایت توان برد و گویند این آیت
نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند مشغول
شده اند فی الحال در ورطه هلاک می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری قدس سره نقل میکند
که مشغول بنعمت بهشت از آن عامه مومنان است اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود
یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند. بیت روزی که مرا وصل تو در چنگ آید. و ز حال بهشتیان مرا ننگ آید
ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند. صحرای بهشت بر دلم تنگ آید. هم ایشان یعنی اصحاب جنة وازواجهم

ونیان ایشان از اهل دنیا حور او عینا · فی ظلال · در سایهای قصور یعنی در مواضعی از حرارت آفتاب دور
علی الارائك · بر تختهای آراسته · متکئون · تکیه زده کان باشند و اتکاه بر تخت دلیل تنعم است · لهم فیها
مر ایشانراست در بهشت · فاکهة · میوه یعنی انواع ثمرات · ولهم · و مر ایشانراست در بهشت · ما یدعون
آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه
بی آنکه بزبان آرد پیش خود حاضر بیند و مر ایشانرا باشد · سلام · سلامی یعنی تحیتی · قولا · خطابی بی واسطه
من رب رحیم · از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت
عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة · [بیت] سلام دوست شنیدن سعادتست سلامت · بوصل یار رسیدن
فضیلتست و کرامت · وامتازوا الیوم · و جدا شوید امروز · ایها المجرمون · ای مشرکان از موحدان و ای
منافقان از مخلصان که شمارا بزندان دشمنان میرانند و ایشانرا ببوستان دوستان میخوانند · الم
اعهد الیکم · آیا عهد نکرده ایم با شما و نفرموده ام شمارا · یا بنی آدم · ای بنی آدم · ان لا تعبدوا الشیطان · آنکه
نپرستید شیطانرا · انه لکم · بدرستی که او مر شما را · عدو مبین · دشمنیست آشکارا و عداوت او باید که بر همه کس
ظاهر است · وان اعبدونی · و نیز عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شمایم · هذا · این پرستش من صراط مستقیم
راهی راستست و ببهشت رساند · ولقد اضل منکم · و بدرستی که گمراه کرد شیطان از شما ای آدمیان · جبلا کثیرا
خلق بسیار را · افلم تکونوا تعقلون · آیا نیستید که شما تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید · هذه
این دوزخ است · جهنم التی · آن دوزخی که در دنیا · کنتم توعدون · بودید که وعده کرده می شدید بدان · اصلوها
الیوم · در آئید بدو امروز · بما کنتم تکفرون · بسبب آنکه می بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمی کردید
الیوم نختم · امروز مهر می نهیم · علی افواههم · بر دهنهای ایشان چون ایشان انکار میکنند که مشرک نبوده ایم
و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطانرا نپرستیده ایم · وتکلمنا ایدیهم · و سخن گویند با ما دستهای ایشان · وتشهد
و گواهی دهند · ارجلهم · پایهای ایشان · بما کانوا · بسبب آنچه بودند در دنیا · یکسبون · میکردند در کشف الاسرار
فرموده که چنانکه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضای اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند
چنانچه در آثار آورده اند که حق تعالی مومن را خطاب کند که چه آورده او شرم میدارد که عبادات و خیرات خود
برشمارد حق تعالی اعضای وی را بسخن آرد تا هر یک از اعمال او باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهم
مسؤلات منطقات · ولو نشاء · و اگر خواهیم در دنیا · لطمسنا · هر آینه ناپیدا کنیم یا رقم محو کشیم · علی اعینهم
بر چشمهای ایشان · فاستبقوا الصراط · پس گیرند راهی را که در سلوك آن معتادند · فانی یبصرون · پس چگونه
بینند آنرا · ولو نشاء لمسخناهم · و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشانرا تغیر سازیم · علی مکانتهم
بر جایگاه ایشان تا هم آنجا افسرده شوند · فما استطاعوا · پس نتوانند و قادر نباشند · مضیا · بر رفتن از
پیش · ولا یرجعون · و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب تا صورت اول باز روند · ومن نعمره · و هر کرا عمر
دراز دهیم · ننکسه · برگردانیم او را · فی الخلق · در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری
افلا یعقلون · آیا درنمی یابند هرکه بر تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود نزد قدرت کارها
دشوار نیست · کفار مکه میگفتند که محمد صلی الله علیه وسلم شاعر است حق تعالی رد قول ایشانرا می فرماید · وما علمناه الشعر

ونیاموختیم

ونیاموختیم ما محمد صلی الله علیه وسلم را شعر · وما ینبغی له · و نشاید او را شعر گفتن چو اگر شعر گفتی شبهه بر قوم در
آمدی که قدرت او بر نظم قران و افصاح بدان از قوت فطانتست که در شاعری دارد پس حق تعالی ویرا شعر نیاموخت
تا آن شبه طاری نشود هرگاه که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیتی بر سبیل تمثیل آوردی او را فرمودی بزبان مبارکش بر وجهی
که از سمت وزن آنحضرت صلی الله علیه وسلم انحراف داشتی جاری شد چنانچه یکنوبت فرمودی که کفی الاسلام والشیب للمرء
ناهیا صدیق رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله قائلش گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت صلی الله علیه وسلم همان
و نیز که در نوبت اول که خوانده بود در ثانی تکرار کرد ابو بکر رضی الله عنه فرمود که اشهد انك رسول الله وما علمك
الشعر وما ینبغی لك و از کلمات حضرت صلی الله علیه وسلم آنچه موزون وارد شده موزون انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده · ان هو · و نیست آنچه ما بدو آموختیم · الا ذکر · مگر پندی و ارشادی
وقران مبین · و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده در حدود و احکام که فرستاده ایم · لینذر
تا بیم کند قران یا محمد صلی الله علیه وسلم بدان · من کان حیا · هر کرا باشد زنده یعنی عاقل و با فهم چو غافل و جاهل بمثابه مرده است
یا آنکه مومنست اعلم الله چو حیات ابدی و بقای سرمدی بایمان است و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع
اوست بدان · ویحق القول · و واجب شود کلمه عذاب · علی الکافرین · بر ناگرویدگان که قرانرا قبول نمیکنند
اولم یروا · آیا نمیبینند و نمی دانند اینان · انا خلقنا · آنکه ما آفریده ایم · لهم · برای ایشان · مما عملت ایدینا
از آنچه کرده ایم و ساخته ایم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی منفرد بوده ایم بآفرینش آن میان مردمان مثلیست که هرکه
کاری تنها کند گویند این مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداد اینجا نیز میفرماید که
ما آفریده ایم برای ایشان بخود بی مشارکت غیری · انعاما · چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند · فهم لها · پس
ایشان مر او را · مالکون · ضبط کنندگانند و بتصرف در آرندگان · وذللناها لهم · و رام کردیم و رام گردانیدیم
انعام را برای ایشان · فمنها رکوبهم · پس بعض از ایشان مرکوب ایشانست که بران سواری کنند چون شتر · ومنها یاکلون
و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند · ولهم فیها · و مر ایشانراست در چهارپایان · منافع و مشارب
سود از پشم و موی و پوست و آشامیدنیها · افلا یشکرون · آیا شکر نمیکنند نعمت خدا را که انعام آفرید
و رام کردانید و منافع بزرگ از ثمرات آن بدیشان می رساند · واتخذوا · و فرا گرفتند مشرکان · من دون الله
الهة · بجز خدای تعالی خدایان · لعلهم · تا شاید ایشان · ینصرون · یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنست
که آن بتان · لا یستطیعون · نمی توانند · نصرهم · یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و ایشانرا شعور و قدرت
نیست · وهم · و بت پرستان · لهم · مر بتانرا · جند محضرون · سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند
یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ · فلا یحزنك · پس باید که ترا اندوهناك نگرداند · قولهم
سخن ایشان که نسبت با حق تعالی میگویند از اتخاذ اولاد و شرکا یا در باره تو میگویند از نسبت بسحر و شعر
انا نعلم · بدرستی که ما میدانیم · ما یسرون · آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض · وما یعلنون · و آنچه
آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بدان [بیت] آشکار و نهان هرچه کردی و کنی · جزا دهد الله
آشکار و نهان · آورده اند که عاص بن وائل یا ابو جهل لعنه الله و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان
کهنه در دست مالیده بمجلس سید عالم صلی الله علیه وسلم آورد بعضی از صنادید قریش حاضر بودند و گفت کیست آنکه
این اجزای متفرق را جمع ساخته دیگر باره زنده کرداند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که آفریدگار این را برانگیزد

وباز زنده کرداند وبانبد وزخ بردبا تو واین آیه نازلشد که اولم یر الانسان ایا ندید ونداانست ابی ملعون
انا خلقناه ازاکه افریدیم اورا من نطفة از آب منی وآنرا عقد ساختیم ومرتبه مرتبه ترقی دادیم تا در بطن
امرحین شده وبیرون آمده وازطفولیت ببزرکی رسیده وسخن کوی ودلیر کشته فاذا هو پس انکاه او
خصیم مبین جدال کننده ایست هویدا بمقام جد درآمده وضرب لنا مثلا وبزد برای ماشلی یعنی امری
عجیب آورد واستخوان کهنه را در دست مالید وخاک ساخته برباد داد ونسی خلقه وفراموش کرده آفریدن ما
مراورا قال من یحیی العظام کفت کیست زنده کرداند استخوانها را وهی رمیم وحال آنکه پوسیده وتباه
کشته وپوست وعروق واعصاب قل یحییها الذی بکو زنده کرداندانرا کسی که بکمال قدرت انشاها
بیافرید آنرا اول مرة نخست بار وازعدم بوجود آورد وهو بکل خلق واو بهمه آفریدها علیم داناست
تفاصیل مخلوقاترا اسیدانزو اعضای اشخاص را درحال تفرق وتبددمی شناسد وبرجمع وانضمام آن
قادراست الذی جعل آن خدای تعالی که بیافرید وپیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر نارا ازدرخت
سبز آتشی فاذا انتم پس آنجا شما منه ازان درخت توقدون می افروزید آتش را در اغلب مواضع از
بادیه عرب دو درختست مرخ وعفار شاخی ازو برشاخ ازعفار می مالند آتش بیرون می آید حق تعالی فرمود
آنکه قادراست براحداث آتش ازدرخت سبز که زردما هیت است متضاده یا جوهر ناره آینه قادراست
براعادت طراوت درجسمیکه تروتازه بوده باشد وخشک شده اولیس الذی ایا نیست آنکس که خلق
السموات والارض آنکس که بیافرید آسمانها وزمین را با بزرک اجرام ایشان بقادر توانا علی ان یخلق
برآنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان باجسام صغیره واجرام حقیره بلی آری هست قادر برآن وهو
الخلاق العلیم واوست آفریننده بسیار خلق ودانا بکیفیت احوال مخلوقات انما امره جز این نیست که
شان او اذا اراد چون خواهد شیئا آفریدن چیزی ان یقول آنست که کوید له مراورا حکم من کن
باش فیکون پس بباشند بعضی تمثیل است مرتاثیر قدرت را در مراد الله بامر مطاع مر مطیعی را در حصول
مامور به بی امتناع ودر تفسیر کبیر کفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ است در تکوین اشیا براسرع وجهی که
ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه وکویند این کلمه علامتست که چون ملئکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد
بیت حرفیست کاف ونون زطوامیر صنع او وز قاف تا بقاف دران حرف کشته دال فسبحان الذی پاکی وبی
عیبی آنکسی راست که بی شبهه بیده بدست اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاه همه چیزها والیه ترجعون
وبدو بازکردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعد دوستان است ووعید دشمنان که ایشان را
اشد العذاب وآنان را طوبی لهم وحسن ماب سورة والصافات مکیة مائة واثنان وثمانون

بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتکان صف برکشیده درمقام
عبودیت صفا صف برکشیدن فالزاجرات بحق رانندکان یعنی شیاطین را ازاستراق سمع زجرا
راندنی فالتالیات پس خوانندکان ذکرا وحی خدایرا برانبیا حق تعالی سوکند یاد میکند بملئکه در صف ایستاده
میان هوا تا هرچه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که در صف
جماعت باستند یا در علما که در صف افادت بصفت اضافت قایم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند
اکر مراد ملئکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را می رانند وتالیات اند بتسبیح وتحمید الهی

اشتغال دارند واکر جمیع غزاتند زجر ایشان راندن اسباب باشند یا طرد دشمنان وتلاوت ایشان
ادای تکبیر وتهلیل واکر مومنان اند بانوار خدمت زاجر دیو اند ودر اثنای نماز تالی قران واکر اهل علمند
زجر میکنند از کفر وفسق بدلیل وحجت وبر خلق میخوانند احکام شرعیه واکر مرغانند بکفتن ذکر خداوند
انواع آفت از خود می رانند صاحب تاویلات فرموده که سوکند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که در
موافقت مشاهده صف برکشیده ودواعی شیطانی ونوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند وبانواع
ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند ودر بحر الحقایق اورده که صافات
ارواحند وزاجرات الهامات ربانی که زاجرند عوام را از مناهی وخواص را از رویت طاعات واخص را از التفات
بکونین وتالیات نفوس ذاکر که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق تعالی کذرانند بیت ای یاد تو قوام نفس
جان در همه حال بی ذکر تو آرام دلم هست محال جز فکر ثنای تو ندارم شب وروز جز ذات تو نخواهم مه وسال
آورده که کفار مکه بر سبیل تهکم می کفتند همه خدایان را بایک خدای اورده است حق تعالی با این آیه قسم یاد
کرد که ان الهکم لواحد بدرستی که خدای شما در ذات خود یکی است یکانه ویکتا رب السموات و
الارض آفریننده کار اسمانها وزمین است وما بینهما پرورد کار آنچه میان ایشان است ورب المشارق
وآفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقیست که ازانجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتابست که هر روز
ایام سنه از مشرقی دیکر طلوع کند ومغارب او نیز مختلفاست که هر روز بمغربی دیکر مخفی شود وبذکر مشارق
اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین انا زینا السماء الدنیا بدرستی که بیاراستیم آسمان نزدیکتر یعنی
آنچه بکره زمین اقربست بزینة الکواکب بآراستن ما کوکب را وحفص باضافه خواند یعنی بیاراستیم آسمان
دنیا را بارایش کواکب آورده اند که مراد اشکال مختلفه ایشان چون هیات ثریا وبنات النعش وجاد و
غیر آن از اشکال چهل وهشتکانه که بر نفس منطقه وشمال وجنوب آنست وحفظا ونکاه داشتیم اسمانرا
نکاه داشتنی من کل شیطان از برآمدن هر دیوی مارد سرکش وناوزمان بر لا یسمعون طاقت شنودن
وکوش فرانهادن ندارند الی الملأ الاعلی بسوی سخنان کروه بلندتر یعنی اشراف ملئکه مطلع اند بر بعضی از
اسرار لوح وبا یکدکر میکویند ویقذفون وانداخته میشوند یعنی بر ایشان می افکند شهب را یا رانده میشوند
من کل جانب از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دحورا راندنی ولهم ومر دیوانرا است
عذاب واصب عذابی سخت در اخرت یا پیوسته در دنیا وایشانرا قوت استماع ملئکه نیست الا من خطف الخطفة
مکر کسی که دربایدربودنی یعنی ببرد یک سخنی از ملئکه فاتبعه پس ازپی درآید اورا شهاب ثاقب کوکبی روشن
یا آتشی سوزنده ومرجوم را متاذی سازد یا بسوزد وایشان برجوم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده
اند که رکانة بن زید وابو الاسدین که منکران حشر ونشر وبعث بودند همواره بطش وقوت می کردند وبا قریش از روی تصلف
وتکلف علم مباهات می افراختند حق تعالی ایه فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدکان
اهم اشد ایا ایشان سخت ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه آفریده ایم از ملئکه واسمان و
زمین وکواکب ومشارق وشهب انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشانرا من طین لازب
از کل چسبنده پس ماده اصل ایشان از کل است وآن حاصل شود از انضمام جز مانی با از اجزای ارضی مراد ازین
کلام اثبات معاد است ودر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده استعداد باقیست وقابلیت انضمام واکر

بسبب عدم قدرت فاعل است که کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا
و اعادهٔ حیات دران قادر خواهد بود چو قدرت صفت ذاتیست که هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات
یکسان بوده پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای
ایداع بجلوه در آید مصرع اینک ز عدم سوی وجود آمده ایم • در معالم آورده که کمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان بود که هر که
قران عظیم بشنود بدان بگرود و مشرکان شنیدند و بدان استهزا کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازین حال متعجب شد
آیة آمد که بل برای قطع کلام اول است در زاد المسیر آورده که یعنی دع داشته اند یعنی بگذار کلام کفار را
و دست بدار عجبت شگفت داشتی توان انکار و بعث کافران بقران ویسخرون و ایشان سخریه میکنند
بان یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث می کنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو و
اذا ذکروا و در با ایشان آنست که چون پند داده شوند بچیزی لا یذکرون یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر
نشوند واذا راوا و چون به بینند آیة معجزه که دلیل صدق مقال تست چون انشقاق قمر یستسخرون
دیگران را بسخریه میخوانند وقالوا ان هذا و گویند نیست این که ما دیدیم الا سحر مبین مگر جادوی آشکارا
ائذا متنا آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوانهای بی گوشت ائنا لمبعوثون
آیا ما برانگیختگان باشیم او اباؤنا الاولون و پدران نخستین ما قل بگو نعم آری برانگیخته شوید
با پدران وانتم داخرون و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فانما هی پس
جز این نیست که آن زجرة واحدة یک راندن بود یعنی یک نفخه در دمند فاذا هم پس آنجا ایشان زنده
شده و از قبر بر آمده ینظرون می نگرند وقالوا و گویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین این
روز پاداش که ما را وعده میدادند ملئکه گویند آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن
نیکان از بدان الذی کنتم به آن روزی که بودید شما بدان تکذبون تکذیب میکردید و با وعید اشتید
از حق تعالی فرمان رسد که ملئکه احشروا الذین ظلموا جمع کنید و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و
ازواجهم واشباه ایشانرا یعنی بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشانرا
که کافر بوده اند و گویند آن ظلم ستمکاران اند بر سجود و بر خود بگناه و حشر آنست که ایشانرا در موقف بدارند
یا امثال ایشان چنان زانی را با زانی و خمار را با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددکاران بر ظلم در
قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک قدس سره پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه می دوزم
ناگاه از اعوان ایشان نباشم ابن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها
اند که سوزن و رشته بتو میفروشند بیت یا ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شمارهٔ ایشان واصح انست
که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید که حشر کنید ایشانرا وما کانوا یعبدون و آنچیزی را نیز بودند
که پرستش می کردند من دون الله بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این عامیست اختصاص
یافته بایة ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون فاهدوهم پس بخوانید مطلع
و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم انهم مسئولون چون
روی بدوزخ آرند باز دارید ایشانرا در موقف یا بر پل صراط توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند ما لکم
لا تناصرون چیست شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب

حشر

ندهند حق تعالی گوید یا ملئکه ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بل هم الیوم بلکه امروز ایشان مستسلمون
گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان واقبل بعضهم علی بعض و در موقف روی آرند با هم
بعضی از ایشان بر بعضی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان که یتساءلون از یکدیگر پرسند که
این چه حالست که ما داریم آمیخته با سرزنش میکنند یکدیگر را قالوا گویند اتباع رؤسای قوم را که انکم بدرستی
که شما کنتم تاتوننا بودید که آمدید بما عن الیمین از روی نصیحت و نیکخواهی و بزعم شما یا
از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد کردید که دین حق اینست که ما شما را میخوانیم قالوا گویند رؤسا
در جواب ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گرویدگان یعنی شما بر راه
راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وما کان و نبود لنا ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ قدرتی
و قوتی که با جبار و اکراه شما را بضلالت دعوت نموده باشیم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود قوما
طاغین گروهی از اندازه درگذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر همهٔ ما قول ربنا سخن پروردگار
که کلمهٔ عذابست انا لذائقون بدرستی که ما چشیدگانیم عذاب را در آن روز فاغویناکم انا کنا غاوین
پس ما شما را از راه بلغزیدیم بدرستی که ما بودیم از ضلالت کنندگان بیت من مستم و خواهم که تو هم مست شوی
تا همچو من سوخته از دست شوی حق تعالی فرموده که فانهم پس بتحقیق که تابعان و متبوعان یومئذ آن روز
فی العذاب مشترکون در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در عذاب شریک بوده اند انا کذلک
بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم
هستند که چون ایشانرا گویند که بگوئید لا اله الا الله کلمهٔ توحید بر زبان رانید یستکبرون
سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر می ورزند بر داعی خود ویقولون و میگویند ائنا آیا ما لتارکوا الهتنا
ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری پوشیده عقل که یعنی سخن او ترک
عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بشعر و جنون نسبت می کردند حق تعالی میفرماید
بل جاء بالحق بلکه آمد بدیشان محمد صلی الله علیه وسلم براستی و درستی وصدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبرانی
که پیش از و بودند انکم بدرستی که شما ای کافران لذائقوا العذاب الالیم هر آینه بچشیدگانید عذاب
دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وما تجزون و پاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مگر
جزای آنچیز را که هستید که شما عمل می کنید الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان
از الواث شرک و شک جزای ایشان مضاعف خواهد بود اولئک آنگروه بندگان مخلص لهم مر ایشانراست
رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی ظاهر نوشته است یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا
و لذت محض فواکه و آن رزق میوه هاست از هر گونه وهم مکرمون و ایشان نواختگانند فی جنات
النعیم در بهشتهای با نعمت و تازه علی سرر متقابلین بر تختهای آراسته روی در روی یکدیگر تا بدیدار
همدیگر شاد و خرم باشند یطاف گرد اینه میشود علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان می گردانند
بکاس جامی پر من معین از خمری ظاهر شده بر چشمهای جاری یا جاری از چشمها بیضاء خمر سفید
که بیضاء آن بیشتر باشد لذة با لذت و خوشگوار للشاربین مر آشامیدگانرا لا فیها غول نیست
دران شراب غول آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب باشد چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن

ولا هم عنها ینزفون و نه از بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود
وعندهم و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرود افکنده چشم باشند
یعنی در غیر شوهران ننگرند عین فراخ چشمان کأنهن گویا ایشان بیض مکنون بیضهای
پوشیده اند تشبیه میکند حورانرا و پاکی و خوش رنگی به بیضه بغایت سفیدی چه مقرر است که
شترمرغ بیضه را بپر خود پوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه ایشان سفید باشد مختلف باندک
صفرتی و احسن الوان الابدان نزد عرب آن بود فاقبل بعضهم پس روی آرند بهشتیان علی بعض
بر بعضی دیگر یتساءلون میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل گوید
گوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را که انی بدرستیکه من بوقتی که در دنیا بودم کان لی قرین
بود مرا یاری و همنشینی که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند که در سورة الکهف ذکر ایشان
گذشت مومن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود دهقان که در دنیا سرزنش میکرد یقول میگفت
أإنک لمن المصدقین آیا تو از باور دارندگانی حشر را أإذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک
وعظاما و استخوانهای کهنه أإنا لمدینون آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش
دهند قال گوید بهودا مر اهل جنت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده اید و دانید یعنی می بینید اهل
دوزخ را مراد آنست که ببیند اهل دوزخ را تا حال برادر من مرا معلوم کنید که در کدام درکه است
و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان او را گفتند تو نیکو میشناسی تو فرو نگر بدوزخ فاطلع
پس فرو نگرد فرآه پس ببیند قطروس را فی سواء الجحیم در میانه دوزخ قال گوید بهودا با او که ای
قطروس تالله ان کدت بخدای که نزدیک بودی تو از راه اضلال لتردین هلاک کردانی مرا بوسوسه
و از راه ببری تو ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه
داشت لکنت هرآینه بودمی من المحضرین از حاضر کشتگان با تو در دوزخ پس بهودا با فرشتگان
گوید چنانچه برادر را و شنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم ما مردگان در بهشت یعنی نه که جاوید خواهیم
بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا وما نحن بمعذبین و نیستیم ما از عذاب
کرده شدگان فرشتگان گویند که نمیرند و معذب نشوند ان هذا بدرستی که این نعمت و خلود و ایمنی
از عذاب لهو الفوز العظیم رستگاری بزرگ است لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل العاملون
پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه که بشرف زوال و صدد انتقال است که بار کشتی بار
بکاری باری و رکار کنی برای یار باری و در روی بخاک راه خواهی مالید مرخاک ره طرفه سواری باری
انگاه حق تعالی میگوید أذلک آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهتر است نزلا از روی نزل و پیشکشی
ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم و آن درختیست در ولایت تهامه که برگهای خورد دارد و میوه او
بغایت متن و تلخ است حق تعالی درختی را که میوه آن نزول دوزخیان و بکراه با ایشان خورانند بدین
اسم مسمی گردانید و فرمود که انا جعلناها بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت و
عذاب للظالمین مر ستمکاران را در آخرت با امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند
که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را می گدازد و ندانستند

انکه قادر ذات بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر تواناست بر آفریدن شجره در آتش و حفظ آن از احراق در معالم
آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد صلی الله علیه وسلم ترساند ما را از زقوم و آن بربریه و افریقیه مکه خرما را
گویند ابو جهل العین برخاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک را گفت زبد و خرما آورد ابو جهل لعین گفت بخورید که این زقوم است
که محمد صلی الله علیه وسلم ما را بدین وعید میکند حق تعالی آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند انها شجرة تخرج
بدرستی که آن درختی است که بیرون می آید فی اصل الجحیم در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند بسایر درکات
میرسد طلعها خوشه آن درخت کأنه گویا که رؤس الشیاطین سرهای دیوان است در زشتی و هولناکی
و گویند شیاطین مارهای قبیح پرهول است گفته اند که سنگهای سیاه بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین می گفتند
فانهم پس دوزخیان لآکلون منها خورندگان از آن درخت فمالئون منها پس پر کنندگان از آن البطون
شکمها را از غایت یا بخورانند ایشانرا باکراه ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیانرا علیها بر خوردن آن
لشوبا آمیختنی است من حمیم از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره کند یعنی زقوم بخورند آب گرم حمیم بر
بالای آن بدیشان دهند یا بزقوم آمیخته کرده ثم ان مرجعهم پس بدرستی که باز گشتن ایشان بعد از اکل زقوم
و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است و آنها پیشکش یا حضری بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم
یافتند پدران خود را ضالین گمراهان فهم علی آثارهم ایشان بر پیهای ایشان یهرعون می شتابند یعنی
تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که گمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر
پیشینیان چون قوم نوح علیه السلام و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق که ما فرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین
بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشانرا از عذاب ما بترسانید ندا ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس درنگر
چگونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد الا عباد الله
مگر بندگان خدای تعالی که ایشان المخلصین پاک کرده شدگان که با نذار منتفع گشتند ولقد نادانا نوح
و بتحقیق که بخواند نوح علیه السلام ما را و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت
کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم نوح را بطوفان ونجیناه واهله و نجات دادیم او را و کسان او را من الکرب
العظیم از اندوه بزرگ که غرق است یا آزار قوم وجعلنا ذریته و ساختیم فرزندان سه گانه او را هم الباقین
ایشانرا باقیان از جهت نسل تا قیامت چه دختر است که از اهل سفینه غیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کس
نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و سقلاب و خزر
و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وترکنا وباقی گذاشتیم علیه بر نوح علیه السلام ثنای نیکو فی الآخرین
در میان پسینیان یعنی امت محمد یا آنرا بگذاشتیم که امت آخرین میگویند سلام علی نوح سلام بر نوح علیه السلام
فی العالمین در میان خلایق عالم قولی آنست که ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میگوید بر نوح علیه السلام و میفرماید
انا کذلک ما همچنین که نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا انه بدرستی که نوح علیه السلام
من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویدگان ماست ثم پس از دعای نوح علیه السلام اغرقنا الآخرین غرق کردانیدیم
دیگرانرا یعنی کافران قوم او را وان من شیعته بدرستی که از پی روان نوح علیه السلام لابراهیم ابراهیم است علیه السلام
یعنی در اصول شرع و طریق توحید از پی روان او بود و دلیل بر این از قرآن نقل میکند که ضمیر علیه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
کنایه غیر مذکور و ابراهیم علیه السلام اگرچه بصورت سابق است اما بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پی روان بفضل او

معترف کشتند ودین او راستوده وبرای او دعا کفته ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الایة • بیت • پیش از تو آمدند بسی انبیا
وتو • کر آخر آمدی همه را پیشوا توئی • خوان خلیل هست نمکدان خوان تو • بر خوان اصطفی علی انبیا توئی •
اذ جاء ربه • یاد کن آنرا که ابرهیم علیه السلم آمد پروردکار خود را بقلب سلیم بدل پاك از علایق یا خالی از محبت
دنیا یا فارغ از محبت اغیار یا دل از تعلق کونین رسته واز حظ نفس وآرزوی طبع وا پرداخته اذ قال لابیه
وقومه • و یاد کن چون کفت مر پدر وکروه خود را ماذا تعبدون • چه چیز است که می پرستید • أئفکا آیا
از روی دروغ آلهة • خدایان را • دون الله • جز خدای تعالی • تریدون • می خواهید • فما ظنکم پس چیست
کمان شما • برب العالمین • به پروردکار عالمیان که شما را عذاب نکند با آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد
ترك نمودید غیر او را می پرستید قوم سخن ابرهیم را این جواب دادند که فردا عید ماست وبصحرا بیرون خواهیم شد
امروز طعامها پزیم وبحوالی بتان می کذاریم تا چون از صحرا باز کردیم به بتخانه در آمده برسم تبرك آن اطعمه را
قسمت کنیم تو بیا بجمع ما را تماشا کن وازانجا ما به بتخانه درآی تا زیب و زینت اصنام وهیأت واشکال ایشان را
مشاهده کنی وبدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست وما را در پرستش ایشان معذور
خواهی داشت • بیت • کویی که ز عاشقی چه رنجوری • تو روی ستم ندیده معذوری • ابرهیم علیه السلم جواب نداد وروز
دیکر بدو یاران وی کفتند که ای ابرهیم بیا تا برویم • فنظر • پس در نکریست • نظرة فی النجوم • در ستارکان
ومواقع واتصالات وانصرافات وی مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم بود نکریست وچون قوم علم نجوم می ورزیدند
هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود • فقال • پس کفت انی سقیم • یعنی بیمارم واستدلال میکنم بآنکه مرا طاعون در
خواهد یافت آن کروه با طاعون بد بودند • فتولوا عنه • پس برکشتند • مدبرین • روی کردانندکان از خوف
آنکه طاعون از امراض معدیه است ناکاه بدیشان سرایت کند چون قوم ابرهیم علیه السلم را کذاشته بصحرا رفتند
آن حضرت ابرهیم علیه السلم روی به بتخانه نهاد • فراغ • پس پنهان بازکشت • الی آلهتهم • بسوی بتان ایشان بتان را
دید آراسته وخوانهای طعام دید در پیش ایشان نهاده • فقال • پس کفت از روی استهزا • الا تأکلون • آیا نمی خورید
این طعامها را وچون جوابی نشنید از تهکم دیکر باره کفت • مالکم لا تنطقون • چیست شما را که سخن نمیکویید ومرا
جواب نمی دهید • فراغ علیهم • پس پنهان در آمد بر ایشان وبزد بتان را • ضربا • زدنی • بالیمین • بقوة تمام یا بدست راست
یا بسبب سوکند که خورده بود وفرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابرهیم علیه السلم بتان را پاره پاره ساخت
چنانچه در سورة انبیا کذشت ونمرودیان از عیدکاه به بتخانه درآمده وصورت حال مشاهده کرده دانستند که
کار ابرهیم است علیه السلم • فاقبلوا الیه • پس روی به او آوردند بدو • یزفون • شتاب میکردند تا او را کرفته نزد
نمرود مردود آوردند وبعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق ذکر یافت • قال اتعبدون • کفت ابرهیم علیه السلم آیا
می پرستید • ما تنحتون • آنچه می تراشید از سنك وچوب • والله خلقکم • وخدای تعالی آفریده است شما را
وما تعملون • وآنچه شما می کنید بدستهای خود ودرین آیه دلیل است بر آنکه افعال بندکان مخلوق حضرت پروردکار
است وچون ابرهیم علیه السلم ایشان را الزام کرد • قالوا ابنوا • کفت نمرود وخواص او که بنا کنید • له • برای سوختن ابرهیم
بنیانا • بنایی از هیزم بر ساخته آتش در آن زنید • فالقوه • پس در افکنید او را • فی الجحیم • در آتش سوزان
فارادوا • پس خواستند • به • بابرهیم علیه السلم • کیدا • دستانی وفتنه که او را بسوزند • فجعلناهم الاسفلین • پس ما
کردانیدیم ایشان را زیر وخوارتر چه آتش ایشان را بروی کلستان ساختیم وآن برهان روشن شد بر حقیت او وبطلان

ایشان • وقال • وکفت ابرهیم علیه السلم چون از آتش ایشان بسلامت بیرون آمد • انی ذاهب • بدرستی که من روندهام • الی ربی •
بجای که پروردکار من فرموده • سیهدین • زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا واخرت پس ابرهیم
علیه السلم روی مبارك بزمین شام نهاد ودر آن راه هاجر بدست ساره خاتون افتاده وانرا با ابرهیم علیه السلم بخشید چون هاجر
ملك یمین وی شد دعا کرد که • رب هب لی • ای پروردکار من بخش مرا فرزندی • من الصالحین • از شایستکان
وستودکان که معین باشد بر طاعت ومونس من بود در غربت • فبشرناه • پس مژده دادیم او را • بغلام حلیم • به
پسری بردبار یعنی ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای تعالی اسمعیل علیه السلم را از هاجر بوی ارزانی داشت وبحکم سبحانی از
زمین شام هاجر وپسر او را بمکه آورد واسمعیل علیه السلم آنجا نشو ونما یافت ووقتی که ابرهیم علیه السلم از شام بدیدن پسر
آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که او را قربان کرد ودر عید نحر بود که ابرهیم علیه السلم اسمعیل علیه السلم را همراه
داشت روی مبارك بجانب منی نهاد • فلما بلغ • چون برسید • معه السعی • با کبر خود بموضع سعی یعنی میان صفا
ومروه وکفته اند مراد مشی است بکوه • قال • کفت ابرهیم علیه السلم • یا بنی • ای پسرك من تصغیر شفقتست • انی اری •
بدرستی که من می بینم پیوسته • فی المنام • در خواب • انی اذبحك • آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی بیاید در خواب می بینم که
فرزند را ذبح کن • فانظر • پس در نکر درین کار • ماذا تری • چه چیز می بینی ورای تو چه تقاضا می کند • قال یا ابت افعل
کفت اسمعیل ای پدر من بکن • ما تؤمر • آنچه فرموده شدی بآن • ستجدنی • زود باشد که یابی مرا • ان شاء الله
اکر خواهد خدای تعالی • من الصابرین • از صبر کنندکان بر ذبح یا بحکم قضا • فلما اسلما • پس آن هنکام که
کردن نهادند حکم خدا را پس ابرهیم علیه السلم بقضای پسر دلیر واقع شد • وتله • وبیفکند ابرهیم علیه السلم پسر را
للجبین • بر پیشانی یعنی او را بر زمین نهاد بالتماس او ودر معالم آورده که چون ابرهیم علیه السلم قصد ذبح اسمعیل علیه السلم
کرد کفت ای پدر دست و پای من بر بند محکم تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب شاید که جامه تو بخون آلوده کردد
ومن بدین بی ادبی بدنام کردم • مصرع • اکر خونم بریزی غم ندارم • زان همی ترسم که اکر خونم بریزی ناکاه دامن پاکت شود
از خونم آلوده دیکر چون باز کردی سلام من بمادر دلفکار برسان و پیراهن مرا بدو ده تا بدو تسلی باشد وروی
مرا بجانب نه تا در وقت تیغ راندن ناکاه نظر تو بر روی من نیفتد وسلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که
امر الهی جل جلاله را تاخیری وتقصیری روی نماید حضرت ابرهیم علیه السلم بدل قوی دست و پای پسر ببست وکارد
بر حلق مبارك وی نهاد حق تعالی صفحه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل علیه السلم بدید آورد تا کارد را از بریدن
باز داشت وکفته اند حلق می برید وباز درست می شد حق تعالی میفرماید که تا عمل اسمعیل علیه السلم را بسندیدیم
وناد یناه • وندا کردیم او را • ان یا ابرهیم • ای آنکه ابرهیم • قد صدقت الرؤیا • بدرستی که راست کردی خوابی
که دیده بودی در وسیط آورده اند که او پسر را کشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت
سمت وقوع یافت • انا • بدرستی که ما • کذلك • همچنین بفرج آن شدت • نجزی المحسنین • جزا میدهیم نیکوکاران را
ان هذا • بدرستی که این کار • لهو البلاء المبین • آزمایشی است هویدا که باز مخلص از غیر متمیز کردد • وفدیناه
وفدا دادیم اسمعیل علیه السلم را • بذبح عظیم • بکبشی بزرك وفربه وآن کبش بود که هابیل قربان کرده بود
وخدای تعالی پذیرفت یا کوسفندی بود که از کوه نیز فرود آمده پیش ابرهیم علیه السلم باستاد اشهر آنست که
جبریل علیه السلم از آسمان آورد وقصه قربان با توابع وتمام آن بشرحی لایق وبسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور
کرده • وترکنا • وباقی کذاشتیم • علیه • بابرهیم علیه السلم ثنای نیکو • فی الآخرین • در میان پسینیان یعنی امت

اخر الزمان یا آنرا باقی کردانیم که مردمان کویند سلام علی ابرهیم سلام بر ابرهیم علیه السلام یا ما سلام کوییم بر وی
کذلک وهمچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا انه بدرستی که ابرهیم علیه السلام من عبادنا
المومنین از بندکان کرویدکان ماست وبشرناه ومژده دادیم اورا بعد از اسماعیل علیه السلام باسحق بفرزندی
اسحق نام نبیا من الصالحین پیغمبری از شایستکان وبارکنا علیه وبرکت دادیم بر ابرهیم علیه السلام وعلی اسحق
وبر پسر او اسحاق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل وغیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون اوردیم ومن ذریتهما
واز فرزندان ایشان محسن نیکوکار است در عمل خود با یمان وطاعت وظالم لنفسه وستمکار است بنفس
خود بکفر ومعصیت مبین آشکار است یعنی از نسل او هم کرویدکان وهم ستمکاران ولقد مننا و
هر آینه ما منت نهادیم علی موسی وهرون بر موسی وهرون علیهما السلام بنعمت نبوت ونجیناهما ورهانیدیم ایشانرا
وقومهما وکروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان وآزار وایذاء
ایشان ونصرناهم ویاری دادیم هر دورا با قوم ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه
کنندکان بر اعادی وآتیناهما ودادیم موسی وهرون را الکتاب المستبین کتابی پیدا وهویدا وهدیناهما
وراه نمودیم هر دورا الصراط المستقیم راه راست رساننده بمقصود وترکنا علیهما وباقی کذاشتیم
بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین در میان امتان بازپسین یا آنچه باقی کذاشتیم این بود که میکویند سلام
علی موسی وهرون سلام بر موسی وهرون یا ما میکوییم که سلام بر موسی وهرون انا کذلک نجزی المحسنین
بدرستی که همچنین پاداش می دهیم نیکوکارانرا انهما بدرستی که موسی وهرون علیهما السلام من عبادنا المومنین
از بندکان کرویدکان مایند وان الیاس وبدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن میشا بن فنحاص بن العزار
بن هارون علیهم السلام لمن المرسلین از جمله فرستادکان است دعوت بخلق اذ قال یاد کن آنرا که کفت لقومه
مر کروه خود را الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون بعلا آیا می پرستید بعل را بخدایی وان بتی
بود بیست کز بالای او چهار کز دوی داشت وبک نام زمینی است از شام وچون بعل در وبود بعلبک
کفتند وبدین اسم مشهور بود القصه الیاس میخواند بعل را وتذرون ومی کذارید احسن الخالقین
عبادت نیکوترین آفرینکارانرا مراد از خالقین مصورانند الله خدای تعالی ربکم پروردکار شما ورب
آبائکم الاولین پروردکار پیشینیان شما پس اورا پرستید وبدو شریک میسازید حق تعالی الیاس را بر اهل بعلبک
فرستاد وایشان ملکی داشتند احب نام در اول مسلمان بود ودر آخر با غوای زن خود ارسل بت پرست شد
والیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند وبالیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل خود را در
خواستند الیاس فرمود که ایمان می باید آورد ویکانکی حق تعالی اقرار کرد ایشان متامل شدند والیاس میکفت
اکر میخواهید که بطلان وحقیقت دین من وشما هویدا کردد بیایید تا من وشما خدایرا بخوانیم هر کدام اجابت کند
سزای پرستش باشد ایشان بدان رضا داده بیاد اشته وستایش بسیار کرده از وباران طلبیدند اثر اجابت
ظاهر نشد والیاس علیه السلام دعا فرمود فی الحال باران آمد وقوم او در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند
اورا فانهم بدرستی که ایشان لمحضرون هر آینه حاضر کردانیده شدکانند در عذاب وهمه قوم تکذیب کردند
الا عباد الله المخلصین مکر بندکان خدای تعالی پاک کرده شدکان از شایبه شرک ونفاق آورده اند که الیاس
علیه السلام ملول شده از حق تعالی درخواست کرد که قبل از نزول عذاب اورا از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در

فلان

فلان روز بفلان موضع رود وهر چه برو ظاهر کردد بران شود الیاس در زمان معین بمکان مقرر در رفت و
صورت شیری یا اسپی از آتش پیش وی آمد بدان سوار شد والیسع را خلیفه خود ساخت وحق تعالی
اورا پر وبالی داده شهوت طعام وشراب ووقاع از وی طلب کرد وبا فرشتکان بپرواز در آمد ودر صفت
او کفته اند که هم انسی است وهم ملکی وهم ارضی وهم سماوی وموکل است بر بیابانها چنانچه خضر علیه السلام بر دریاها
ودر عرفات با یکدیکر ملاقات کرده وحج مینمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس افطار کنند وجمعی از
صلحای امت ایشانرا می بینند وترکنا علیه وبکذاشتیم بر الیاس فی الآخرین در پیشینیان ثنا ودرود
فراوان یا آنرا بکذاشتیم که کویند سلام علی الیاسین سلام بر قول الیاس وکفته اند الیاسین نام اوست
چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین انا کذلک بتحقیق که ما همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم
نیکوکارانرا انه بدرستی که الیاس من عبادنا المومنین از بندکان کرویدکان ماست ایمان اسمی است
جامع مر جمیع کمالات صوری ومعنوی ونام بنده تشریف استخاص برای اهل اختصاص بیت اکر بنده خویش خوانی
مرا به از ملک جاودانی مرا بیت شهانی که با تخت فرخنده اند همه بندکان مرا بنده اند وان لوطا لمن المرسلین
وبدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم اورا واهله اجمعین
وهمه اهل بیت را الا عجوزا مکر پیرزنی که زن او بود چه او قرار فی الغابرین در باز ماندکان بعذاب ولوط
علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیکرانرا از قوم وی ودیار ایشانرا زبر وزبر کردیم و
انکم وبدرستی که شما ای کروه قریش لتمرون بکذرید علیهم بر ایشان ومنازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مصبحین
در حالتی که داخلید در صباح وباللیل افلا تعقلون وبشب یعنی بر منازل ایشان کذر دارید روز وشب
وان یونس وبدرستی که یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستادکان است او را حق تعالی باهل نینوی از
بلاد موصل فرستاد چنانچه در سوره یونس علیه السلام کذشت قوم وی تکذیب کردند او عذاب طلبید واز میان
قوم بیرون رفت وبعد از ظهور آثار عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند وعذاب مرتفع شد یونس علیه السلام ازین
حال خبردار شد واو وعده داده که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی
بجانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که کریخت یونس علیه السلام از مردم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی مملو
بود از مردم ومتاع آورده اند که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده سوار
میشدند یونس علیه السلام نیز با ایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید باستاد ملاحان کفتند بنده
کریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس علیه السلام فرمود که بنده کریخته منم اهل کشتی کفتند که حاشا که
تو بنده باشی سیمای آزادمردی وصلاحیت از پیشانی وبشریت تو لایح است یونس علیه السلام مبالغه کرد که کریخته
منم ودأب آن قوم چنان بود که کریخته را در دریا انداختندی تا کشتی روان میشد چون یونس علیه السلام در آن
باب سخن بر حد اطناب رسانید قوم نمیشنیدند فرمود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زدند اهل کشتی
سه نوبت فکان من المدحضین پس کشت یونس علیه السلام از آن قرعه برافتادکان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی
درآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که بدریا افکنند حق تعالی وحی فرستاد بماهی که در آخرین دریاها
باشد تا پیش کشتی درآمده دهن باز کرده ملاحان او را بطرف دیکر بردند ماهی آنجا بدید آمد کلیم در سر
کشتی خود داد بحر افکند فالتقمه الحوت پس فرو برد او را ماهی وهو ملیم واو ملامت کننده بود

نفس خود را که چرا از قوم خود کریختم فرمان رسید بر آن ماهی که ما او را طعمهٔ تو نساختیم بلکه درون تو را زندان
او کردانیده ایم باید که ترکیب او از هم نریزد ماهی در نکاه داشت او بهمان حال که مادران با فرزندان باشند
رعایت می نمود وسر از آب برداشته می رفت یونس علیه السلام در درون او نفسی میزد سه روز یا هفت روز
و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا بکشت و حق تعالی کوشت او را نازک ساخته
و صافی نموده چون آبکینه تا یونس علیه السلام عجایب و غرایب بحرها را مشاهده کرد پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت
فلولا انه پس اکر نه آنستکه یونس علیه السلام کان من المسبحین بود از تسبیح کویندکان در شکم ماهی و میکفت
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا نه اکر آنست پیش از آنکه بشکم ماهی رود از ذاکران و نمازکذاران
بود للبث هر اینه درنک کردی فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزیکه برانکیخته شوند مردمان
امّا ببرکت ذکر حضرت پروردکار او زبان کذرانید زود ش خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم او را
یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از دهان برآورد و بیفکند بالعراء بزمین هامون یعنی در صحرائی که در او
درخت وکیاه و بنا و کوه نبود او را دران چنین موضعی بیفکند وهو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف
و نحیف چون طفلی که از مادر متولّد شود وانبتنا و برویانیدیم علیه بر زبر سر او شجرة من یقطین درختی
از کدو تا برکهای خود او را سایه کرد و در زاد المسیر کوید که خاصیت درخت یقطین آنست که مکس حق تعالی
چون وی را درخت یقطین پوشید از آفتاب در تاب و حرارت آفتاب ایمن شد حق تعالی بزکوهی را فرمان داد
تا می آمد و پستان در دهان وی می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد و کوشت وی با قرار اصل رفت وارسلناه
و فرستادیم او را دیکر باره الی مائة الف بسوی صدهزار مرد او یزیدون و زیاده بر بیست هزار
یا هفتاد هزار یعنی رسیدن یونس علیه السلام باهل دی نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون
آمدند فآمنوا پس کرویدند بر یونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فمتعناهم پس برخوردار
دادیم ایشانرا الی حین تا هنکام اجل ایشان بعد از آنکه متقاضی اجل با ستر داد و ود بعه روح متوجه
کرد به مرافعت ابطال منع او متعذر است و نه بذل اموال دفع او متصوّر بیت روزی که اجل دست کشاید بستیز
وز بهر هلاک ما کشد خنجر تیز نه وقت جدل بود نه هنکام حیل نه روی مقاومت نه یارای کریز
فاستفتهم پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملئکه را دختران خدای تعالی میکویند نعوذ بالله تعالی
از وجه قسمت سؤال کن الربک البنات آیا مر پروردکار ترا دخترانند ولهم البنون و مر ایشانرا پسران
ام خلقنا الملئکة آیا آنکه ما آفریدیم ایشانرا اناثا زنان وهم شاهدون و ایشان حاضر بودند وقت
ما مر ایشانرا الا انهم بدانکه ایشان من افکهم در دروغ و افترا لیقولون میکویند ولد الله بزاد خدای
تعالی یعنی از برای او بزاد نه دختران وانهم و بدرستی که ایشان لکاذبون هر آینه دروغ کویانند اصطفی
البنات یا برکزید خدای تعالی دختران را که مکروه طبایع شمایند علی البنین بر پسران که مادهٔ افتخار و
استظهار شما ایشانند مالکم چیست شما را درین قسمت کیف تحکمون چکونه قسمت می کنید و نسبت
میدهید بخدای تعالی آنرا که خود نمی پسندید افلا تذکرون آیا اندیشه نمی کنید که حق تعالی منزّه است از
صاحبه و از جهت ولد از جنس مولد می باید و مثل می شاید و ربّ العزّة از مثل و شبه مقدس است ام لکم
یا شما راست درین سخن که ملئکه بنات الله اند سلطان مبین حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل

نصف

براثبات آن فأتوا بکتابکم پس بیایید آن کتاب منزل ان کنتم صادقین اکر هستید در دعوی خود راست
آورده اند که بعضی از بنی خزاعه کفتند که حق تعالی با جن مصاهرت کرده و بعضی از سروات ایشان اختیار نموده
و ملئکه از آنها متولّد شده اند یا مجوس بدان بوده اند که حق تعالی و شیطان برادران بوده اند نعوذ بالله تعالی
حق تعالی میفرماید وجعلوا ساختند بینه میان خدای تعالی وبین الجنة و میان پری که دیو از ایشانست
است نسبا خویشی و نسبی ولقد علمت الجنة و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت
انهم ایشان قایل این سخن با همهٔ ایشان لمحضرون حاضر شدکان باشند برای عذاب جمعی بر آنند
که جن ملئکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جنی خوانند و ایشان یعنی کافران حق تعالی و ایشان
نسبی ساختند یعنی کفتند دختران ویند و ملئکه میدانند که ایشانرا برای سؤال حاضر خواهند کرد و آن
پرستش کفار مر ایشانرا خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در
سورهٔ سابق ذکر یافت سبحان الله پاکست خدای تعالی عما یصفون از آنچه صفت میکنند کافران
یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی بیش از نیست او را از مقالهٔ کفار و اشرار و همهٔ ایشان خدا را بدین
نوع وصف میکنند الا عباد الله مکر بندکان خدای تعالی المخلصین پاک شدکان از الواث شکوک
و شبهات که ایشان سزای ستایش او می نمایند فانکم پس بتحقیق که شما ای مشرکان وما تعبدون و آنکه
و آنچه می پرستید از بتان ما انتم نیستید شما هم که علیه بر آنچه می پرستید بفاتنین کمراه کنند
و تباه سازندکان الا من هو مکر آنکسی را که صال الجحیم در آینده بدوزخ است یعنی علم ازلی
تعلق کرفته بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای ردّ قول آنها که ملئکه پرست بودند ذکر اعتراف
ملئکه بعبودیت میکنند که ایشان میکویند وما منا و نیست هیچکس از ما الا له مکر او را مقام معلوم
مقامی است در خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر کشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر
وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سبعه چون خوف و رجا و محبت و رضا هر که را از مقربان خط آید
ملکوت و مقدسان جبروتیات در مقامی از آن متمکن اند وانا لنحن الصافون و بدرستی که ما صف
کشیده کانیم در اداء طاعت و موقف ملازمت وانا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح کویندکانیم
حضرت خداوندرا و تنزیه کنندکان از هر چه لایق ذات مقدسهٔ وی نباشد در لباب آورده که این کلام جبرئیل
و مؤمنانست که میکویند هر یک از ما را مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف استاده کانیم بنماز و
بپاکی یاد کنند کان مر خدا را و تاکیدات ایراد جمله با انّ و لام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت
و دوام ذکر بی شایبهٔ قصور و فتور خواه نسبت ملئکهٔ کرام و خواه نسبت سیّد انام علیه افضل الصلوة والسلام
و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وان کانوا و بدرستی که بودند کافران که قبل
از مبعث لیقولون میکفتند لو ان عندنا اکر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت
بودی من الاولین از کتب پیشینیان یعنی اکر ما را کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی لکنا هر آینه می بودیم
عباد الله المخلصین بندکان خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنکام بدیشان آمد
کتابی که اشرف کتب سماوی است فکفروا به پس کافر شدند بوی فسوف یعلمون پس زود باشد که عاقبت
کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است ولقد سبقت و هر آینه پیش کرفته است کلمتنا سخن ما یعنی

وعدهٔ نصرت کرکرده ایم. لعبادنا المرسلین. برای بندکان فرستاده شده یعنی پیغمبران وحکم این وعده
مثبتست کما قال الله تعالی لاغلبن انا ورسلی. انهم. بدرستی که پیغمبران. لهم المنصورون. هر اینه ایشانند
یاری کرده شدکان. وان جندنا. وبدرستی که لشکرها یعنی متابعان انبیا علیهم السلام. لهم الغالبون. هر اینه ایشان
غلبه کنندکانند بحجت ونصرت در اغلب اوقات وغلبهٔ کفار بدیشان بر سبیل ندرتست. فتول عنهم.
پس روی بکردان از ایشان ای محمد صلی الله علیه وسلم. حتی حین. تا زمانی امر بقتال یا زمان وعدهٔ نصرت که روز بدر است
یا روز فتح مکه. وابصرهم فسوف یبصرون. وببین حال ایشانرا دران روز پس زود باشد که ببینند
ایشان در دنیا نصرت ترا ودر اخرت علو رفعت ترا اورده اند که چون کفار مکه وعید فسوف یبصرون شنیدند
کفتند این کی خواهد بود انه امد که. افبعذابنا. ایا بعذاب ما. یستعجلون. شتاب می کنند ووقت نزول آن
می پرسند. فاذا نزل. پس چون فرود آید آن عذاب. بساحتهم. به پیشکاه منزل ایشان. فساء صباح
المنذرین. پس بد باشد صباح بیم کرده شدکان اورده اند که در میان عرب قتل وغارت واسر بسیار
بود هر لشکری که قصد قبیلهٔ داشتندی شب همه شب راه پیموده وقت سحر که زمان خواب کران است
بحوالی ایشان در آمدندی ودست بقتل وغارت واسیری وتاراج بر کشاده قوم را مستاصل ساختندی
وبدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند وهر چند در وقتی دیکر
وقوع یافتی همان صباح کفتندی ودرین ایه تشبیه کرده عذاب را بلشکری که ناکاه بدیشان هجوم خواهد
کرد وبغارت بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال ومرویست دران صباح که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم بزمین خیبر رسید وقلاع وحصون ایشانرا دید که الله اکبر خربت خیبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء
صباح المنذرین پس حق تعالی دیکر باره بجهت تاکید میفرماید. وتول. ودیکر باره روی بکردان ای محمد
صلی الله علیه وسلم. عنهم. از ایشان. حتی حین. تا وقتی که ایة السیف نازل شود. وابصر. وببین که عذاب بدیشان
فرود آید. فسوف یبصرون. پس زود باشد که ببینند انواع عقوبت در دنیا وعقبی. سبحان ربک
پاکست پروردکار تو. رب العزة. خداوند غلبه وقوت. عما یصفون. از انچه وصف میکنند مشرکان
وسلام علی المرسلین. وسلام بر فرستاده شدکان. والحمد لله. وهمه ستایشها مر خدایراکه. رب
العالمین. پروردکار عالمیان است درین ایه بندکانرا تعلیم وتسبیح وتسلیم وتحمید وامام محی
السنه در معالم التنزیل باسناد خود از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل میکند که هر که دوست میدارد برو پیمانه مزد
ثواب را بر پیمانهٔ بزرکتر باید اخر کلام او از مجلس این ایة باشد والسلام علی من اتبع الهدی والتوفیق من الله تعالی
والمستعان **سورة ص خمس وثمانون ایات** بسم الله الرحمن الرحیم ص. ابو رق وقطرب
کفته اند که حروف مقطعه جهت تشکیک کفار است که هرکاه حضرت صلی الله علیه وسلم در نماز وغیر آن قرآن عظیم
بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی ودست بر دست کوفتندی تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در غلط افتد حق تعالی این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن تامل متفکر شده از تغلیط باز مانند و
درین حرف بخصوصت کفته اند که نام حضرت خدایست جل جلاله یا اسم قرآن عظیم یا علم سوره یا مفتاح اسم
صمد وصانع وصادق الوعد یا اشارتست بصدق الله یا صدق حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وحضرت مرتضی علی کرم الله وجهه
فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب کفته که آن بحریست که عرش عظیم حضرت عزت عز شانه بروست

یادریست

یادریاست که حق تعالی مرده کانرا زنده کردانده امام قشیری فرموده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان
کفته که بصفای دل عارفان درتاویلات آورده که بصورت محمدیت صلی الله علیه وسلم ودر بحر الحقایق کوید قسمت
بصاد صمدیت اورده او وبدوام ازلی وبصاد صبوریت او تا ابد وبصاد صانعیت او سابقها. والقرآن
وبحق قرآن. ذی الذکر. خداوند شرف وعظمت وشهرت یا مشتمل بر ذکر یا یحتاج الیه جواب قسم
اینده کار نه آنست که کفار پندارند. بل الذین کفروا. بلکه انانکه نکرویده اند از رؤسای قریش. فی عزة. در
سرکشی اند از قبول حق. وشقاق. ودر مخالفت حق تعالی وعداوت رسول صلی الله علیه وسلم. کم اهلکنا. چند هلاک
کردیم. من قبلهم. پیش از کفار مکه. من قرن. از اهل روزکار یعنی از امم کذشته بجهت استکبار وشقاق ایشان
فنادوا. پس ندا کردند وآواز بلند بر داشتند تا کسی ایشانرا بفریاد رسد. ولات. ونیست آن هنکام
حین مناص. هنکام رجوع بکریزکاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار بر
ایشان زار شدی کفتندی که مناص یعنی بکریزید حق تعالی خبر میدهد بهنکام حلول عذاب در بدر
مناص منلص نخواهند کفت وآنجا جای کریز نخواهد بود. وعجبوا ان جاءهم. وشکفت دارند کافران
از انکه بدیشان. منذر. پیغمبری بیم کننده. منهم. از جنس ایشان یعنی بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان
فقال الکافرون. پس کفتند کافران. هذا. این منذر. ساحر. جادویست در انچه از خوارق عادت بما
می نماید. کذاب. دروغکویست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای چه تیره رای انوار لمعات وحی را از تار
سحر امتیاز نکند وچه بی بصیرت که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد. کشت طالع آفتاب
اینچنین عالم فروز. دیدهٔ خفاش را یکذره از وی نور نی. از شعاع روز روشن روی کیتی مستنیر. تیرکی
شب هنوز از دیدهٔ وی دور نی. اورده اند که بعد از اسلام حمزه وعمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب
نزد ابو طالب آمده کفتند ای عبد مناف بزرکتر ومهتر مایی آمده ایم تا میان ما وبرادر زادهٔ خود حکم
فرمایی که یکیک از سفهای قوم رای میفرمایند ودین محدث وآیین مجدد خود را بدیشان جلوه میدهد وسنک
تفرقه در مجمع ما افکنده است ونزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای نار عاجز آید ابو طالب
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم طلبیده کفت ای محمد صلی الله علیه وسلم قوم تو آمده اند وایشانرا مدعا بیست یکبار طرف انحراف
مورز ودر منتهای ایشان تامل نمای حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای منتشر قریش مطلوب شما از من چیست
کفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری وسنت الهه ما فرو کذاری تا ما نیز متعرض تو ومتابعان تو نشویم
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که من هم از شما میطلبم که یک کلمه با من متفق شوید تا ممالک شمارا مسخر کردد و
اکابر عجم کمر فرمانبری شما بر بندند کفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله
محمد رسول الله کفار اشراف واشرار قریش از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعراض نموده بایکدکر کفتند اجعل الالهة
آیا کردانید خدایان ما را محمد صلی الله علیه وسلم. الها واحدا. خدای یکانه ویکتا. ان هذا. بدرستی که یکانه خدای تعالی
لشیء عجاب. چیزیست شکفت چه سیصد وشصت بت که ما داریم کار یک شهر راست نمی توانند کرد خدای
که محمد صلی الله علیه وسلم میکوید کار تمام عالم چون سازد. وانطلق الملا منهم. وبشتاب برفتند از خانهٔ ابو طالب
بزرکان از جماعت قریش ویکیک را ازیشان می کفتند. ان امشوا. انکه بروید. واصبروا. وشکیبایی ورزید. علی
الهتکم. بر پرستش خدایان خود. ان هذا. بدرستی که مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم. لشیء یراد. چیزیست که خواسته اند

از حوادث زمان وانده وقوع آن چاره نیست یا ترفع که واستعلای که مدعای محمد است صلی الله علیه وسلم چیزیست که
خواسته میشود یعنی هر کس میخواهد که مرتفع و مستقبل. ما سمعنا بهذا. نشنوده‌ایم آنکه او میگوید از وحدانیت
خدای تعالی. فی الملة الآخرة. در ملت بازپسین که دریافته‌ایم پدران خود را بر آن یاد ملت عیسی علیه السلام که این ملت
چه ایشان به تثلیث قایلند نه بتوحید. ان هذا. نیست این توحید که او می گوید. الا اختلاق. مگر بافتنی
از نزد وی یعنی و علیت بر خود بر می بافد. أأنزل علیه الذکر. آیا فرو فرستاده اند بر وی قرآن. من بیننا. از میان
ما یعنی چرا از جماعت باوی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی
حسد می گفتند. بل هم. بلکه ایشان. فی شک. در گمانند. من ذکری. از وحی من. بل لما یذوقوا. بلکه نچشیده اند عذاب
عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند که هر چه پیغمبر بطریق ادا کرد حق بود یعنی بوقت نزول عذاب
ایشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد بود. ام عندهم. آیا نزدیک ایشانست. خزائن رحمة ربک. خزینهای
نعمت پروردگار تو. العزیز. پروردگار غالب که مغلوب نگردد. الوهاب. بخشنده که هر چه بخشد بمستحقان بخشد یعنی
مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت
عز شانه که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد چون حال مستحقان الهی هر چه خواهی هر که را خواهی ده دیگرانرا این تصرف
کی رواست. اختیار این تصرفها تراست. ام لهم. آیا مر ایشانرا. ملک السموات والارض. پادشاهی آسمانها و زمینها
وما بینهما. و آنچه میان ایشانست و اگر ملک این ملک اند. فلیرتقوا. پس باید که بالا روند. فی الاسباب. در سببهای
بدان در آسمان میروند و در لباب آورده که اسباب آنست که ملکه در وقت صعود بر فلک باجنحه خود بدان
اعتماد نموده طیران میکنند محلص سخن آنکه کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری باید که بروند بر آسمان
و بر عرش عظیم قرار گیرند و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند باز دارند و بهر که خواهند بدهند
و این سخن غایت تحکم است. جند. ایشان لشکریند و چه لشکری. ما هنالک. آنجا اشارتست بمزارع ایشان
در بدر مهزوم. لشکری شکسته شده. من الاحزاب. از آن گروههای که لشکر میکشیدند و با رسل جنگ میکرده اند
از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای تعالی خبر داد در مکه پیغمبر را علیه السلام که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد
چنان بود که. کذبت قبلهم. تکذیب کردند پس از اهل مکه. قوم نوح. گروه نوح علیه السلام مر نوح علیه السلام را. وعاد. و قوم عاد هود را
علیه السلام. و فرعون. و فرعون موسی را علیه السلام. ذو الاوتاد. خداوند میخها صفت فرعون است و مراد ملک ثابت باشد
تشبیه کرد ملک او را بخیمه که اطنبه آن باوتاد استحکام یافته و گویند مراد چهار میخ است که مؤمنان را بدان تعذیب
می نمودند. و ثمود. و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در نکت دعوت آورده اند که تکذیب قوم صالح مر او را علیه السلام در دو وقت
ثانیه اول که اول صالح علیه السلام قوم را دعوت فرموده همه ایمان آوردند چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق تعالی باز
او را زنده گردانید و بدیشان فرستاد و درین نوبت نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی
ایمان آوردند و جمعی انکار نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند. و قوم لوط. و گروه لوط علیه السلام مر او را. و اصحاب الایکة.
و اهل بیشه شعیب را علیه السلام. اولئک الاحزاب. آن گروهند حزبهای مکذبان و چنانچه قریش مهزوم نیز ایشان خواهند
بود. ان کل. نبود هیچ یک از ایشان. الا کذب الرسل. مگر دروغ داشتند فرستادگانرا. فحق عقاب. پس سزاوار شد
عقوبت من برایشان. وما ینظر. و نمیگروند و انتظار نمی برند. هؤلاء. این گروه از قوم تو. الا صیحة واحدة. مگر یک صیحه که
نفخه است همه بمیرند. ما لها. نیست آن صیحه را. من فواق. هیچ رجوعی یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند و باز گرداند

وقالوا ربنا. گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و احزاب او که ای پروردگار ما. عجل لنا. بشتاب بمر ما را
قطنا. بهره ما از عذابی که محمد صلی الله علیه وسلم ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل بده بما صحیفه اعمال ما تا در آن نگریم
قبل یوم الحساب. پیش از روز حساب که شمار است استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ملول میشد حق تعالی فرمود که. اصبر. شکیبایی کن. علی ما یقولون. بر آنچه میگویند این حکم منسوخ است
بآیة السیف. واذکر عبدنا داود. و یاد کن بنده ما داود علیه السلام را. ذا الاید. خداوند قوت در دین یا در حرب یا در
ملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی
افطار میکرد. انه اواب. بدرستی که باز گردنده بود بما. انا سخرنا الجبال. بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه السلام
هر چه میخواست می رفتند. معه. با او. یسبحن. تسبیح می کردند. بالعشی. بشبانگاه. والاشراق. و بوقت بر آمدن
آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بعقل پوشیده است از قدرت حق تعالی
بعید و بدیع نیست و تسبیح حصاه در دست مبارک مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا
سنگی را دید که بسان قطرات باران از وی میچکید ساعتی توقف نمود تا مل در آن نگریست سنگ با وی بسخن
آمد که ای ولی خدای تعالی چند سالست که مرا آفریده است از بیم سیاست او اشک میریزم آن ولی مناجات کرد که
خدایا این را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوسته مژده امان بدان سنگ رسید آن ولی بعد از مدت
دیگر باره آنجا رسید و سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها می ریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این
گریه از چیست جواب داد که اول می گریستم از خوف عقوبت و حالا می گریم از شادی امن و سلامت ما را بدین درگاه
جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریه دارم دور و دراز ندانم از حسرت گریم یا از ناز
بیت: از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است ❊ وز کوه ناله بین و مگو کان همه صداست. والطیر. و مسخر
کردیم مر او را مرغان. محشورة. جمع کرده شد نزد وی وصف زده بالای سر وی. کل. هر یک از کوهها و مرغان
له اواب. مطیع بودند یا باز گرداننده آواز خود را باوی بتسبیح. وشددنا. و حکم کردیم. ملکه. پادشاهی وی را
بدعای مظلومان یا بعذر زاری نصیحت کنندگان یا بکوتاه کرده دست ظلمت از رعیت یا بالقای رعب وی در
دل اعادی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان هر شب سی و شش هزار مرد پاسبانی
خانه وی میداشتند امام ابو اللیث قدس سره فرموده که استحکام ملک او بدان بوده که حق تعالی از آسمان سلسله نور فرستاد
و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام باستاد از خصمین هر کدام بر حق بود نزدیک دست ایشان سلسله رسیدی
و آن دیگری بر اخذ آن قادر نبودی. وآتیناه الحکمة. و دادیم داود علیه السلام را حکمت یعنی علم و کمال عقل. وفصل
الخطاب. و کلامی پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه بی اشباع و مخل و
اختصار نقل است از مرتضی رضی الله عنه فصل الخطاب چنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر
بحقیقت کلام خصوم برین حکم منفصل و منقطع میشود و باید دانست که در قصه داود علیه السلام و تزویج زن اوریا
اختلاف بسیار است بعضی از مفسران قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا کند و آنچه بصحت
اقرب می نماید آنست که اوریا زنی خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کنند و آن دیار را حادثه افتاد
وی نداد حضرت داود علیه السلام خطبه کرد دیرا نبود و بنزد آن زن بود آنرا نیز خواست و در زاد المسیر آورده که عتاب حضرت
الهی جل جلاله با وی برای آن بود که بعد از خطبه اوریا را خطبه کرد و صورت معاتبت در قرآن برین وجه است که

وهل اتیك · آیا آمد بتو نبؤا الخصم خبر کرده که خصومت کردند در بینا آورده که جبریل و میکائیل در صورت
دو خصم نزدیك داود علیه السلم آمدند و با هر یك جمعی از ملئکه بودند و حضرت داود علیه السلم روزها قسمت فرموده بود
روزی عبادت کردی و روزی حکم کردی و روزی بمجستا خاصهٔ خود اشتغال نمودی و روز عبادت ببالاخانه
برامدی و پاسبانان بر حوالی خانه استاده مردم را از درآمدن بروی منع میکردندی و ملئکه آن روز بصورت دو
خصم بخانهٔ داود علیه السلم درآمدند و بعبادت خانهٔ وی درآمدن بالا رفتند چنانچه میفرماید · اذ تسوروا المحراب ·
یاد کن چون بالا رفتند بسوی غرفهٔ وی اذ دخلوا چون درآمدند علی داود بر داود علیه السلم · ففزع منهم پس
بترسید از ایشان که چه بی اجازت ببالای غرفه درآمدند · قالوا لا تخف · گفتند مترس برای داود علیه السلم خصمان
ما دو گروهیم خصم یکدیگر · بغی بعضنا · ستم کرده اند برخی از ما علی بعض · بر برخی دیگر · فاحکم بیننا · پس حکم کن
میان ما بالحق · براستی ولا تشطط · و جور مکن در حکم ما · واهدنا · و راهنمای ما را · الی سواء الصراط · میانه
عدل است داود علیه السلم فرمود که سخن گوید یکی از ایشان اشارت کرد بدیگری کرده با داود علیه السلم گفت · ان هذا
بدرستی که این مرد · اخی · برادر منست در دین و صحبت · له تسع وتسعون نعجة · مر او را نود و نه میش است · ولی
و مرا · نعجة واحدة · یک میش · فقال · پس گفت · اکفلنیها · آنرا نصیب من گردان و تملیك کن · وعزنی · و غلبه کرد بمن
فی الخطاب · در سخن گفتن و نگذاشت تعقل کنم در ان · قال · گفت داود علیه السلم اگر حال بدین منوال است · لقد ظلمك ·
بخدای که ستم کرده است بتو · بسؤال نعجتك · بخواستن میش تو و جمع کردن آن · الی نعاجه · با میشهای خود
وان کثیرا · و بدرستی که بسیاری · من الخلطاء · از شرکا که مالها بهم خلط میکنند · لیبغی بعضهم علی بعض · بر برخی اند
بر برخی و زیاده از حق خود میطلبند · الا الذین آمنوا · مگر آنانکه گرویدند · وعملوا الصالحات · و کرده اند عملهای ستوده
وقلیل ما هم · و اندکی اند ایشان در میان ایشان چون داود علیه السلم این سخن گفت ایشان برخاستند و از نظر وی
غایب شدند داود علیه السلم در تأمل افتاد · وظن داود · و گمان برد داود علیه السلم · انما فتناه · انکه ما امتحان کرده ایم
او را بدین حکومت یا متنبه کرد داود دریافت · فاستغفر · او طلب آمرزش کرد · ربه · از پروردگار · وخر راکعا
و بیفتاد بر روی در حالتی که سجده کننده بود · واناب · و بازگشت بخدای تعالی این سجده نزد امام اعظم رحمه الله
سجدهٔ عزیمتست و میگویند بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی از عزائم نیست از امام
احمد رحمه الله از این سجده دو روایتست و این سجده دهم است بقول امام اعظم و در فتوحات مکیه این سجده
سجدهٔ انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلم سجدها شکرا · فغفرنا
پس بیامرزیدیم · له · مر او را · ذلك · آنچه از او استغفار کرده بود · وان له · و بدرستی که مر او را · عندنا · نزدیك ما
لزلفی · قربتست بعد از مغفرت · وحسن مآب · و نیکویی بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را که · یا داود انا جعلناك ·
ای داود ما ترا · خلیفة فی الارض · خلیفه در زمین رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو دادیم و بتو ارزانی داشتیم
یا ترا خلف انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم · فاحکم بین الناس · پس حکم کن میان ما بالحق · براستی · ولا تتبع الهوی
و پی روی مکن هوای نفس را و آرزوهای او را · فیضلك · که گمراه گرداند هوای نفس ترا · عن سبیل الله · از راه خدای
تعالی · ان الذین · بدرستی که آنانکه · یضلون · گمراه می شوند · عن سبیل الله · از راه خدای تعالی یعنی از دلایلی که از برای حق
نصب کرده است · لهم · مر ایشانرا · عذاب شدید · عذابی سخت · بما نسوا · بسبب آنکه فراموش کرده اند · یوم الحساب ·
روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته در فواید السلوك آورده که بنگر که پادشاهی چه صعب کاریست و شهریاری

چه گران باری که حضرت داود علیه السلم با کمال درجهٔ نبوت و جلال مرتبهٔ رسالت بتحمل اعبای چنین امری مأمور و بخطب
انتقال چنین خطابی مخاطب میشود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم بطریق معدلت و نصفت کن و داوری
بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جای حق نه و نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار
مکن که ترا از مسالك مراد ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب میفرماید که نص قرآن شنو که حق تعالی فرمود در مقام خطاب
یا داود ترا از آن خلیفگی سوی خلقان فرستادیم که تا دهی ملك را ز عدل اساس حکم رانی بعدل بین الناس هر گرانی
ز عقل و دستورانست از مقام خلیفگی دوراست · انکه کرد ستم زد یو سبق عقل چون خواندش خلیفهٔ حق · وما خلقنا
السماء والارض · و نیافریدیم ما آسمان و زمین را · وما بینهما · و آنچه میان ارض و سماست · باطلا · باطل یعنی آنها
بعبث نیافریده ایم بلکه برای آنکه استدلال کنند بر آن قدرت کامله و حکمت شامله · ذلك · آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی
باشد · ظن الذین کفروا · گمان آنانست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند · فویل · پس وای · للذین کفروا · مر آنان
را که نگرویدند و بدین نوع گمان بردند · من النار · از آتش دوزخ آمده است جای آوردند که کفار قریش مؤمنان را گفتند
که ما را در آخرت برابر شما بیشتر از شما عطا خواهند داد آیة آمد که · ام · نه چنانست آیا · نجعل الذین آمنوا · می گردانیم
آنانرا که گرویده اند · وعملوا الصالحات · و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا · کالمفسدین فی الارض · مانند
تباه کاران در زمین یعنی کافران · ام نجعل المتقین · یا میگردانیم پرهیزکاران را · کالفجار · مانند بدکاران و
نابکاران یعنی نمیگردانیم · کتاب انزلناه · این کتابیست یعنی قرآن فرو فرستادیم آنرا · الیك · بسوی تو · مبارك · برکت
داده و بسیار خیر · لیدبروا · تا اندیشه کنند · آیاته · در آیتهای آن کتاب و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن
ولیتذکر · و تا پند پذیر شوند · اولوا الالباب · خداوند عقول صافیه · ووهبنا لداود · و بخشیدیم مر داود علیه السلم را
سلیمان · یعنی فرزندی که آن سلیمانست · نعم العبد · نیکو بنده بود سلیمان علیه السلم · انه اواب · بدرستی که او رجوع کننده
بود بخدای تعالی در همه احوال آورده اند که سلیمان علیه السلم با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده هزار اسب از ایشان
گرفت و گویند داود علیه السلم با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث بسلیمان علیه السلم رسیده و در معالم گوید
اسپان دریایی بودند و پر داشتند و دیوان از بهر سلیمان آورده بر تقدیر سلیمان علیه السلم خواست که اسپانرا
تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان علیه السلم بسبب آن ورد که در آخر روز داشت باز آمدن
همه را قربان کرد چنانچه حق تعالی میفرماید که · اذ عرض · یاد کن که چون عرض کرده شدند · علیه · بر سلیمان علیه السلم · بالعشی ·
باخر روز · الصافنات · اسپان استاده بر سه پای و بر کنار سم از قایمهٔ چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ
الجیاد · اسپان تیزرو و او بنظارهٔ ایشان مشغول شد تا ورد آن فوت گشته · فقال · پس گفت · انی احببت · بدرستی
که من برگزیدم · حب الخیر · دوستی مال بسیار یعنی اسپان مجدی که باز ماندم · عن ذکر ربی · از یاد پروردگار خود یعنی ورد
که در طرف آخر روز داشتیم · حتی توارت · تا وقتی که پوشیده شد آفتاب · بالحجاب · بپرده شب و گفته اند حجاب
کوی زبد است محیط بکرهٔ زمین · ردوها · باز گردانید اسپان را · علی · بر من و چون باز گردانیدند · فطفق · پس
در استاد وی سود شمشیر را · مسحا · سودنی · بالسوق · بساقهای اسپان یعنی پی کرد اسپانرا · والاعناق · و بگردنهای
ایشان یعنی ببرید سرهای ایشانرا و در آن زمان نیز گوشت اسپ حلال بود کما الان و آنرا در راه خدای تعالی برای
قربان ذبح میکردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز است که از سلیمان علیه السلم بواسطهٔ مطالعهٔ اسپان فوت
شد و آفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلم باذن حق تعالی ملئکه را موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی · باز گردانید

آفتاب برمن حق تعالی فرمود تا آفتاب باز گردانیده شد و بموضع وقت عصر آمد تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در جهاد خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه نماز میگذارد و نزد محدثان مشهور است و امام
طحاوی در شرح آثار خویش فرموده که رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست
تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت است بیت گر دعوتش گرفته گریبان آفتاب بالا کشیدش از چه مغرب بر آسمان
که قرص بدر اگه سپر کرده خوان چرخ دستش دو نیم کرده بیک ضرب بیان آورده اند که حق تعالی سلیمان علیه السلام را پسری ارزانی
فرمود جماعتی دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشانرا بحوزهٔ تصرف و تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق
کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد تا بر رضاع قیام نمایند و از شر ایشان ایمن باشد قضارا آن پسر بمرد
و او را مرده بر تخت سلیمان افکندند ولقد فتنا سلیمان بدرستی که آزمودیم سلیمانرا علیه السلام والقینا و انداختیم
علی کرسیه از تخت او جسدا پسر او را جسدی بی روح و سلیمان علیه السلام از آنچه کرده بود نادم شد ثم اناب پس باز
گشت بخدای تعالی در عالم ظاهر شد که توکل بر غیر خدا نباید و در لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد بمثابهٔ که از غایت
ضعف بدنی بی روح مینمود او را بر تخت مینشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر نشود پس باز گشت بصحت مشهور آنست
بواسطهٔ ترک اولی انگشتری وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست و باز آن خاتم بدست
سلیمان علیه السلام آمد بمملکت باز گشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نمود قال گفت رب اغفرلی ای پروردگار من بیامرز
مرا در آنچه از من صادر شده وهب لی و ببخش مرا ملکا لا ینبغی پادشاهی که نسزد و نشاید لاحد من بعدی مر کسی را
از پس من تا ملکی چنین معجز من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون که صخر جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده مخصوص
تا دیگر کسی هوس طلب او نکند و در فتنه نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بقوهٔ نبوت از فتنه نتوان بود انک انت الوهاب
بدرستی که تو بخشندهٔ هرچه خواهی بهر که دهی امام قشیری گفته که سلیمان علیه السلام باعلام الهی دانسته بود که حضرت صلی الله علیه وسلم
بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن بدین دعا جسارت نمود و این است که صاحب فتوحات مکیه گفته که
مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد جز بالقوه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
عفریتی بمن در آمد ناگاه تا نماز من بر قطع نماید خدای تعالی بمن قوت داد و ممکن گردانید از وی تا او را بگرفتم و خواستم
بر ستونی بندم از ستونهای مسجد تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان علیه السلام را که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
او را رها کردم تا بی بهره و نا امید باز گشت فسخرنا پس مسخر ساختیم له الریح مر سلیمان علیه السلام را باد تا فرمان
وی برد تجری برود بامره بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هرجا که قصد کرده باشد والشیاطین و
مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء هر بنا کننده در برتا برای وی عمارتها سازند وغواص و غوص نمایندگان در بحر
تا برای او استخراج جواهر کنند وآخرین و دیگر رام مر او را دیوان دیگر مقرنین تا بام بسته فی الاصفاد در
بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمده بودند برای وی کردند و جمعی اگر مرده بود نزد در بند کشیدی تا ضرر
بمردمان نرسانند پس گفتیم وی را که هذا اینچنین ملکی بتو داده ایم عطاؤنا بخشش ماست فامنن پس منت نه
بهر که خواهی و او را محفوظ گردان او امسک یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب در منت نهادن یا
وامساک یعنی تصرف در آن مفوض است بمشیت تست و بر آن محاسب نخواهی بود وان له و بدرستی که مر سلیمان
علیه السلام عندنا نزدیک ما لزلفی مر قرب است بقبول طاعت او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود
و با وجود ملک عظیم در دنیا داشته وحسن مآب و نیکویی باز گشت یعنی درجات جنان واذکر عبدنا ایوب و یاد کن

بنده ما ایوب را علیه السلام اذ نادی چون بخواند ربه پروردگار خود را انی مسنی الشیطان بنصب بانکه مرا مس میکند شیطان
یعنی میرساند بمن رنج وعذاب والم آنچنان بود که ابلیس لعین شماتت میکرد مر ایوب علیه السلام را سرزنش میکرد چرا که دید که حق تعالی
فواید نعم از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه می کرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون
کردند و بر خی از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سورهٔ انبیا مذکور شده القصه حق تعالی دعای وی را اجابت کرد جبرئیل
علیه السلام را نزد وی فرستاد که ارکض برجلک بزن پای خود را بزمین ایوب علیه السلام بفرمان روح الامین پای مبارک
خود را بر زمین زد دو چشمه از تحت اقدام او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل علیه السلام گفت که هذا مغتسل
این چشمهٔ گرم جای غسل کردنست یا اینست که بدان غسل کنند و این چشمهٔ دیگر بارد و شراب آبی سرد است
و آشامیدنی پس ایوب علیه السلام در آن چشمهٔ حاره غسل کرد که جمیع امراض ظاهره از وی محو شد و از آن چشمهٔ سرد
بیاشامید که علل باطنی تمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود اما بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم
ووهبنا له و بخشیدیم مر او را یعنی عطا کردیم اهله کسان وی را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم ومثلهم معهم
مانند ایشان تا اولاد او دو برابر او بودند کثر شدند رحمة منا برای بخششی که فایض شد از ما وذکری
و برای پند گرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را در بلاها انتظار فرج کشند بصبر و پناه بحق تعالی برند
که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج بیت کلید صبر کسی را اگر باشد اندر دست
هر آینه در گنج مراد بگشاید بیت بشام تیرهٔ محنت بساز و صبر نمای که دمبدم سحر از پرده روی بنماید آورده اند که
در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجهٔ او رحیمه بمهمی رفته بود و دیر آمد ایوب علیه السلام سوگند خورده بود که او را صد چوب
زند چون بتاشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود و ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست که تا سوگند
خود راست گرداند خطاب رسید که وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا دسته از چوب از حشایش خشک
شده که بعدد صد باشد فاضرب به بزن زوجهٔ خود را بدان دسته چوب بستر ولا تحنث و حانث مشو
در سوگند خود انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب علیه السلام را صابرا شکیبا در آنچه بنفس و مال و ولد وی
رسید نعم العبد نیکو بنده ایست ایوب علیه السلام انه اواب بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بجلب خود
واذکر عبادنا و یاد کن بندگان ما ابرهیم ابراهیم علیه السلام را واسحق و پسر او اسحق را علیه السلام ویعقوب و
نبیرهٔ او یعقوب علیه السلام را اولی الایدی خداوندان دستها والابصار و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است
تعبیر کرده بدست از عمل که اکثر بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی
قوتست در طاعت و از ابصار بصیرت در دین انا اخلصناهم بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشانرا بخالصة بخصلتی
پاک از شوب عوایب معایب یا نعمتی خالص از لوث تغالب که آن ذکری الدار و یاد کردن سرای آخرتست چه مطمع نظر
انبیا جز فرد بلقای حضرت کبریا نیست و در آخرت میسر شود وانهم بدرستی که این پیغمبران عندنا نزدیک ما لمن
المصطفین الاخیار از جملهٔ برگزیدگان نیکانند واذکر اسمعیل یاد کن اسمعیل ذبیح را والیسع والیسع
اخطوب را که خلیفهٔ الیاس علیهم السلام بود یا جز خلعت نبوت یافت وذا الکفل و خداوند پایندانی را بشر بن ایوب بوده
و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان فرموده که او پسر ایوب علیه السلام است و بعد از پدر مبعوث شده
بقومی از شام و خدای او را ذا الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل شده که
بامر دین قیام نماید بر این تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وکل و همهٔ این نام بردگان

بودند. من الاخیار. از نیکان خلق. هذا. این خبر انبیا ذکر و سبب یاد کردن است ترا که محمدی صلی الله علیه وسلم وقوم تو
وان للمتقین. وبدرستی که مر پرهیزکاران را. لحسن مآب. نیکو بازکشتنیست و بازکشتی نیکو که آن جنات عدن. بوستانهای
اقامتست. مفتحة. در حالتی که کشاده باشد لهم الابواب برای ایشان آن بوستانها. متکئین فیها. تکیه
زدکان اند ایشان دران تختها چنانچه آن متنعمان برای راحت. یدعون فیها. میخوانند ومیخواهند دران
بوستانها. بفاکهة کثیرة. میوهای بسیار را تفکه برای تلذذ است وتغذی برای تحلل و آنجا تحلیل نباشد پس
از سطح بفواکه میل بیشتر کنند. وشراب. ودیکر خواهند آشامیدن بسیار. وعندهم قاصرات الطرف. ونزدیک
ایشان باشد کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز کیرند. اتراب. همزادان یعنی همه ایشان در یک
سن وکفته اند تمام زنانی بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموع سی ساله وبعضی برانند که مراد از اتراب
آن است که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را با دیکری فضل نبود دران تا طبع بمفاضله کشد
واز مفضوله منصرف کردد. هذا. کویند که بهشتیانرا که اینست. ما توعدون. آنچه وعده داده شده بودند
بان. لیوم الحساب. در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت وفرح کویند. ان هذا. بدرستیکه آنچه ما می بینیم
از نعمت. لرزقنا. هر اینه روزی ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته. ماله. نیست این را. من نفاد.
هیچ کمی وانقطاعی. هذا. اینست آنچه بهشتیان را باشد. وان للطاغین. بدرستی که مر نافرمانان یعنی کافران
راست. لشر مآب. بد بازکشتی کاه. جهنم. دوزخ است. یصلونها. در آیند دران. فبئس المهاد. پس بد آرامکاهست
هذا. اینست عذاب. فلیذوقوه. پس باید که بچشند آنرا. حمیم. آن آب کرم است در نهایت حرارت که چون پیش
لب رسد روی را بسوزد وچون بخورند رودها پاره پاره شوند. وغساق. وزمهریری که دوزخیانرا ببرودت
بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزند وکویند غساق چیزی کنده را کویند بلغت عرب ومراد اینجا ریم است
که از کوشت وپوست دوزخیان واز فرج زانیان سیلان میکند آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند. وآخر.
وایشانرا عذابی دیکر است. من شکله. مثل این عذاب که مذکور شد. ازواج. نوعها یعنی این عذاب کوناکون است
اما متشابه یکدیکراند در تعذیب وایلام آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ در آیند تبعه ایشانرا نیز با ایشان
در آرند ملئکه رؤسا را کفته. هذا فوج. این کروه. مقتحم معکم. در آمده کانند در دوزخ برنج وسختی با شما ایشان
کویند. لا مرحبا بهم. نیست هیچ مرحبا ایشانرا. انهم. بدرستی که ایشان. صالوا النار. در آمده کانند باتش بسوی
عملهای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمانان می کویند رؤسا مر تابعان خودرا
نفرین کنند بلا مرحبا چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند. قالوا. کویند. بل انتم. بلکه شما. لا مرحبا بکم.
مرحبا مباد شمارا وشما بدین نفرین سزاوارترید. انتم قدمتموه. شما فرا پیش داشتید موجبات عذاب را
لنا. برای ما که مارا اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم. فبئس القرار. پس بد قرارکاهیست دوزخ
آنکاه تابعان دیکر باره. قالوا. کویند. ربنا. ای پروردکار ما. من قدم لنا. هر که فرا پیش داشت برای ما هذا.
این کفر وضلال ومارا از راه حق بلغزانید. فزده. پس زیاد کن اورا. عذابا ضعفا. عذابی دو باره. فی النار.
در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارند اورا دو چندان کن وکفته اند حیات وعقارب را بر ایشان کمارد. وقالوا.
وکویند صنادید قریش در دوزخ. ما لنا. چیست مارا که امروز. لا نری. نمی بینیم. رجالا کنا نعدهم. مردانی را
که بودیم که شماری شمردیم ایشانرا در دنیا. من الاشرار. از بدان ومردودان در موضح آورده که کفار قریش چون

در دوزخ

در دوزخ نکرند وفقرای مسلمانان چون بلال وعمار وصهیب را نه بینند کویند. اتخذناهم سخریا. استفهام برای
تقریر است یعنی ما فرا کرفتیم ایشانرا مهزوء به وما ایشانرا سخریه واستهزا کردیم ایشانرا بدوزخ در نیاورده اند
ام زاغت. یا آورده اند ومیل کرده است. عنهم الابصار. از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشانرا. ان ذلک.
بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان. لحق. هر آینه راستست وآنست. تخاصم اهل النار. جنک وجدال
کردن دوزخیان وماجرای ایشان. قل. بکو مشرکان مکه را. انما انا. جز این نیست که من. منذر. بیم کننده ام و
ترساننده از عذاب خدای تعالی. وما من اله الا الله. ونیست هیچ خدای سزای پرستش مکر خدای تعالی. الواحد القهار.
یکانه که ذات او قبول شرکت نکند وکثرت را بوحدت او راه نباشد قهر کننده که بنای آمال را بتواصیف آجال درهم شکند
با شرکت متوهم وکثرت بی اعتبار که فی نفس الامر وجود ندارد ودر نظر عارف مضمحل ومتلاشی سازد. بیت
غیرتش غیر در جهان نکذاشت. وحدتش رسم این وآن برداشت. کم شود جمله ظلمت پندار. نزد انوار واحد القهار.
رب السموات والارض. آفریدکار آسمانها وزمین. وما بینهما. وآنچه میان ایشانست. العزیز. خداوند که غالب
است در عذاب کردن. الغفار. آمرزکاری که باک ندارد از آمرزیدن. قل هو. بکو آنچه کفتیم بشما بیم کردم از عقوبت
روز قیامت. نبأ عظیم. خبریست بزرک. انتم عنه. شما ازان. معرضون. روی کردانیدکان اند از غایت غفلت یا
نبوت من شانی بزرک دارد وشما ازان اعراض مینمایید آخر در نکرید اکر من نبی بودمی ووحی بمن نیامدی. ما کان لی. نبودی
مرا. من علم. از دانشی. بالملأ الاعلی. بکروه برتر یعنی ملئکه. اذ یختصمون. آنکاه که کفت وشنید می کردند در شان
آدم علیه السلام. اتجعل فیها الآیة. پس بر نبوت من دلیلی ازین روشن تر نیست که قصه ملئکه وادم بیان میکنم بر وجهی که در کتب
متقدمه مذکور است بی مطالعه کتاب وبی سماع از استادی. ان یوحی. وحی کرده نمیشود. الی. بسوی من. الا انما انا
مکر آنکه جز این نیست که من. نذیر مبین. بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب. اذ قال ربک. یاد کن چون
کفت پروردکار تو. للملئکة. مر فرشتکانرا. انی خالق. بدرستی که آفریننده ام. بشرا. آدمی را. من طین. از کل مراد آدم است
علیه السلام. فاذا سویته. پس چون تمام کنم خلقت وی را قالب او بخوبترین شکلی پیدا آرم. ونفخت فیه. ودمم درو. من روحی.
از روح من حق تعالی روح اورا اکرم ومشرف اضافه جهت طهارت ونظافت بمحض بخشایش است که چون روح بقالب او در
آدم زنده کردد. فقعوا له. پس بروی در افتید برای وی. ساجدین. سجده کنندکان از جهت تکریم وتبجیل او. فسجد
الملئکة. پس سجده کردند فرشتکان. کلهم اجمعون. همه ایشان بتمام امر آدم علیه السلام بعد از نفخ روح درو. الا ابلیس.
مکر ابلیس که سجده نکرد. استکبر. بزرک داشت خودرا وفرمان نبرد. وکان. وکشت بدان نافرمانی. من الکافرین.
از ناکرویدکان. قال یا ابلیس. کفت خدای تعالی که ای ابلیس. ما منعک. چه چیز باز داشت ترا. ان تسجد. اکر سجده کنی
لما خلقت. مر آن چیز را که بیافریده ام. بیدی. بدو دست خود برای تحقیق اضافت خلقت ادم است بحق تعالی من بنفس
خود اورا آفریده ام بی توسط مادر وپدر. در انوار آورده که ذکر یدین تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش ادم علیه السلام ودر
بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت است وید نعمت در فتوحات فرموده که قدرت ونعمت شامل است همه موجودات را پس
بدین تاویل آدم را علیه السلام هیچ شرفی ثابت نشود بلکه لابد است آنکه در یدین معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم
علیه السلام پس حمل بر نسبتین شریف تشبیه که آدم علیه السلام جمیع جامع هر دو صفتست مناسب می نماید ودر بحر الحقایق میکوید
که مراد صفتین وقهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی اشتمالند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا قهر
خالی باشد بعضی جلالیت تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام وهیچ مخلوق نباشد الا مظهر یکی ازین دو صفت بود

چنانکه ملک مظهر لطف است وشیطان مظهر قهر وادم مظهر تجلی صفتین است وبدین جامعیت قابلیت سجود داشته درین معنی گفته اند بیت آمد آینه جمله کون وولی • همچو آینه نکرده جلی • گشت آدم جلای این مرآت • شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهری گشت کلی وجامع • سر ذات وصفات ازو لامع • القصه حضرت با ابلیس میگفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا • استکبرت • ایا تکبر کردی نه باستحقاق آن • ام کنت • یا هستی • من العالین از برتران که استحقاق نفور دارند شوق نانید اختیار کرده • قال • گفت • انا خیر منه • من بهترم ازان مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند • خلقتنی • بیافریدی مرا • من نار • ازاتش که در و لطافت ونورانیست • وخلقته • وبیافریدی اورا من طین • ازگلی که درو کثافت وظلمانیست ودرین قیاس خطا کرده وشمهٔ ازان در سورهٔ اعراف مذکور است در کشف الاسرار فرموده که اتش سبب فرقتست وخاک وسیلهٔ وصلت ازاتش کشتن آید وازخاک پیوستن آدم علیه السلم که ازخاک بود بر پیوست تا خلعت ثم اجتباه یافت ابلیس که ازاتش بود بکسیست تا بفرموده فاهبط منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی اتش افروخته نشدی وسوز سینها وآب دیدها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی مهر ازلی که شنودی وروشنایی قرب لم یزلی که بودی بیت ای خاک چو خوش طینت طاهر داری • گلهای لطیف است که در گل داری • در مخزن گنت کنزهر نقد که بود • تسلیم تو کرده اند ودر دل داری • قال • گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که • فاخرج منها • پس بیرون رو ازبهشت یا ازاسمان یا از صورت ملکیت • فانک • پس بدرستی که تو • رجیم • رونده از رحمت ودور شده از رتبهٔ کرامت • وان علیک • وبدرستی که بر تست • لعنتی • لعنت وخشم من • الی یوم الدین • تا روز جزا • قال • گفت ابلیس که • رب • ای پروردگار من • فانظرنی • پس مرا مهلت ده چون براندی • الی یوم یبعثون • تا روزی که برانگیخته شوند مردمان غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد • قال فانک • گفت بدرستی که تو • من المنظرین • از مهلت داده شدگانی • الی یوم الوقت المعلوم • تا روزی که وقت معلوم آنست یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند • قال فبعزتک • گفت ابلیس که بغالبیت وقهر تو سوگند که بهر چه توانم • لاغوینهم • هر آینه گمراه کردانم اولاد آدم را • اجمعین • همه ایشانرا • الا عبادک • مگر بندگان تو • منهم المخلصین • ازیشان پاک شدگان از الوث شرک وعصیان • قال • گفت خدای تعالی • فالحق • پس راستی ودرستی منست • والحق • ودرست وراستست اقول • که میگویم • لاملان جهنم • هر آینه پر سازم دوزخ را • منک • ازتو • وممن تبعک • وازانها که پی روی تو کنند • منهم • ازادمیان ودیوان • اجمعین • همه ایشان • قل • بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم • ما اسئلکم • نمی خواهم شما را • علیه • بر تبلیغ وحی وادای رسالت • من اجر • هیچ مزدی • وما انا • ونیستم من • من المتکلفین • از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که بر تصنع از خود چیزی ظاهر کنند که ندارند صاحب کشاف آورده که در خبر است که متکلف را سه علامت باشد یکی انکه نزاع با کسی که برتر ازوست ودوم خواهد که فرا گیرد آنچه یافتن آن متعذر است سیم گوید آنچه نداند • ان هو • نیست قران الا ذکر • مگر پندی • للعالمین • مر عالمیان را از جن وانس • ولتعلمن نباه • وزود باشد که بدانید خبر قران یعنی آنچه درو هست از وعد و وعید یا بدانید خبر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وصدق سخن او معلوم کنید • بعد حین • بعد از هنگامی که آن حین موت است والسلم والله المستعان

سورة الزمر اثنی وسبعون ٧٢ بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل • فرو فرستادن قران بر محمد صلی الله علیه وسلم • الکتاب من الله • ازکتاب خدایست • العزیز • خداوند غالب در تقدیر العلیم • دانا در تدبیر • انا انزلنا • بدرستی که فرستادیم • الیک الکتاب • بسوی تو کتاب را که قران است • بالحق • براستی بیان اثبات حق • فاعبد الله • پس بپرست خدای را • مخلصا • در حالتی که پاک کننده باشی • له الدین • برای وی پرستش خود را

مخاطب

مخاطب حضرتست ومراد امتند که مامورند بآن که طاعت خود را ازشرک وریا خالص دارند • الا لله • بدان که مر خدایراست الدین الخالص • پرستیدن پاک ازشرکت یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیراکه منفرد است بصفات الوهیت • والذین اتخذوا • وانانکه فرا گرفتند • من دونه • بجز خدای تعالی • اولیاء • دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند ایشانرا اعم است از ملک واصنام وغیر آن میگویند • ما نعبدهم • نمی پرستیم ایشانرا • الا • مگر برای انکه • لیقربونا • تا مارا نزدیک گردانند • الی الله • بخدای تعالی • زلفی • نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند مارا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم • ان الله یحکم • بدرستی که خدای تعالی حکم میکند • بینهم • میان ایشان یعنی مشرکان • فیما هم فیه • دران چیزی که ایشان دران • یختلفون • اختلاف میکنند ازمعبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستد چون بنی ملیح ویکی بشر را چون یهود ونصاری همچون شمس ونجوم وعجل وشجر وحجر وجن وانس را می پرستند وهر یکی را مدعی انکه معبود او حق است وباقی باطل پس حق تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند وبطلان هر یک ظاهر گرداند • ان الله لا یهدی • بتحقیق که خدای تعالی توفیق هدایت نکند • من هو کاذب • انکس را که او دروغگویست ومیگوید الهه شفاعت خواهند کرد • کفار • ناسپاس که منعم حقیقی را انکار می نماید • لو اراد الله • اگر خواستی خدای تعالی • ان یتخذ ولدا • انکه فرا گیرد ولدی چنانچه ایشان گمان می برند • لاصطفی • هر اینه اختیار کردی • مما یخلق • ازآنچه می آفریند • ما یشاء • آنچه خواستی ازاعزهٔ اشیا نه اخس وانا کمل که بنین است نه انانقص که بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نیست ومیان ولد ومولود مجانست شرط است پس اورا فرزند نبود • سبحانه • پاکست مر او را ازاتخاذ ولد • هو الله الواحد • اوست خدای یگانه ووحدت ذاتیهٔ او منافی مماثلت ماسوی • القهار • قهر کننده ودرهم شکنندهٔ توهمات وتصورات اهل شرک • خلق السموات والارض • بیافرید آسمانها وزمین را • بالحق • براستی نه باطل وبازی درافرینش هر یک ازان صد هزار قدرت واطوار حکمت تعبیه است تا دیده دران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار در صفحات آن دلایل مطالعه نمایند بیت نوشته است بر اوراق آسمان وزمین • خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار • یکور اللیل • در می آرد شب را • علی النهار • بر روز وپردهٔ ظلمت نور او را بپوشد • ویکور النهار • ودر می آرد روز را • علی اللیل • بشب وشعلهٔ روشن آن تاریکی آن مخفی می سازد یا در می افزاید زشب بروز وازروز بشب • وسخر الشمس والقمر • ورام کرد آفتاب وماه را تا سیر میکنند بفرمان او • کل یجری • هر یک ازیشان میروند • لاجل مسمی • تا زمان نام برده که منتهی دور اوست در سیر هر روزه وهر ماهه وهر ساله تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت • الا هو العزیز • بدانید که خدایست غالب بر همه چیزها ومجموع مکونات مغلوب ومقهور ویند • الغفار • آمرزنده که سلب این نعمتها نمی کند ازادمیان باوجود وقوع شرک ومعصیت از یشان • خلقکم • بیافرید شمارا ای فرزند آدم • من نفس واحدة • ازتن تنها که آدم است • ثم • پس خبر کرد شما را آن که • جعل منها • بیافرید ازو یعنی ازجنس او یا ازاستخوان پهلوی چپ او • زوجها • یعنی زن او حوا را علیهما السلم بیافرید • وانزل لکم • وابداع وایجاد کرد برای شما • من الانعام • ازچهارپایان • ثمانیة ازواج • هشت صنف نر وماده از شتر وگاو ومیش وبز تا ازیشان نفع گیرند صاحب لباب آورده که انعام ازبهشت بر زمین فرستاده • یخلقکم • می آفریند شمارا • فی بطون امهاتکم • در شکمهای مادران شما • خلقا من بعد خلق • افریدنی پس ازافریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد وآنرا مضغه انگاه عظم عاری پس ازاستخوان پوشیده بلحم پس جسدی مستوی • فی ظلمات ثلث • در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است وظلمت رحم وظلمت بطن • ذلکم الله • این فعلها که میکند خدایست • ربکم • افریدگار شما • له الملک • مر او راست پادشاهی که زوال وفنا بدان راه نیابد • لا اله الا هو • نیست معبودی بسزا مگر او • فانی تصرفون • پس ازکجا برگردانیده میشوید

ازراه حق باوجود این دلیلهای روشن. ان تکفروا. اگر کافر شوید ای اهل مکه. فان الله غنی عنکم. پس بدرستی که خدای تعالی
بی نیازاست از پرستش شما. ولا یرضی. ونمی پسندد ونمی فرماید. لعباده الکفر. مر بندگان خود را بکفر وعدم رضای او
بکفر نیز برای ضرر نیست که لاحق شود بدو بلکه او نمی پسندد بجهت ضرر آنرا به بنده. وان تشکروا. واگر سپاس داری کنید
مر نعمت توحید یا شکر گویید بر نعمت دعوت محمد صلی الله علیه وسلم. یرضه لکم. بپسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح
شماست. ولا تزر وازرة. و برندارد بردارنده. وزر اخری. بار گناه نفس دیگری را بلکه هر یک بردارنده خود باشد
ثم الی ربکم. پس بسوی پروردگار شماست. مرجعکم. بازگشت. فینبئکم. پس خبر دهد شما را. بما کنتم تعملون. بانچه
بودید که عمل میکردید و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد. انه. بدرستی که او. علیم. داناست. بذات الصدور. بغیر
از آنچه در سینههاست از نیات و عزایم. واذا مس الانسان. وچون برسد کافر را که عتبه بن ربیعه است یا ابو جهل
بن هشام. ضر. سختی چون مرض وفقر وبلا. دعا ربه. بخواند پروردگار خود را. منیبا الیه. بازگردنده بوی و
فریاد خواهنده بسوی وی وترک کننده پرستش صنم وخواهش از وی. ثم اذا خوله. پس چون بدهد خدای تعالی اورا
نعمة منه. نعمتی از نزدیک خود وآن سختی از وی ببرد. نسی. فراموش کند. ما کان یدعوا. آنچیزی را که بود میخواند
خدای تعالی را. الیه. بکشف ورفع آن. من قبل. پیش ازین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت
دست بردارد دعا و زاری خود را. وجعل لله. وگرداند برای خدای تعالی. اندادا. همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد
در عبادت. لیضل. تا گمراه گرداند مردمان را. عن سبیله. از راه خدای تعالی که اسلام است. قل. بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم
مر این کافران را که. تمتع بکفرک. برخوردار باش بکفر خود. قلیلا. اندکی زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از
بهرچه خواهی اشتغال کن. انک. بدرستی که تو. من اصحاب النار. از ملازمان دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت
عذاب آخرت دوزخ بغایت محقر است پس بفرمای که آیا چنین کافر بهتر است. امن هو. یا کسی که. قانت. فرمان
بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبدالله مسعود واشهر آنست که ذی النورین و بر هر تقدیر
قانتست یعنی استاده بوظایف بندگی و مواظب بر مراسم سرافکندگی. اناء اللیل. در ساعتهای شب. ساجدا. در حال
سجده کننده مر خدای را. وقائما. و استاده در نماز. یحذر الآخرة. می ترسد از عذاب آن سرای. ویرجوا. امید میدارد
رحمة ربه. بخشش آمرزگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت والتزام طریق مجاهدت مترددست میان خوف و
رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی رجا سر مینهد و مرغ ایمان جز بدین دو بال اقبال در هوای
کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المومن و رجاوه لاعتدلا. بیت. گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش
ور گنهکاری ز فیض رحمتش دل بر مدار. نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس. باش خوشدل چونکه لطف
اوست افزون از شمار. قل. بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم. هل یستوی. آیا برابر باشند. الذین یعلمون. آنانکه دانند معالم توحید را
چون ارباب فضایل. والذین لا یعلمون. و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل. انما یتذکر. جز این نیست
پند پذیر می شوند بدلایل قدرت من. اولوا الالباب. خداوندان خردهای خالص از آلوده گی وهم. قل یا عباد. بگوی ای
بندگان من. الذین آمنوا. آنانکه گرویده اند. اتقوا ربکم. بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت
تقوی ارتکاب طاعتست و اجتناب از معصیت. للذین احسنوا. مر آنان را که نیکویی کردند بگفتار کلمه شهادت
فی هذه الدنیا. درین دنیا. حسنة. مثوبت نیکو در آخرت که بهشتست یا آنان راست که احسان نمودند بالتزام
طاعات درین دنیا پاداش نیکو که آن صحتست و عافیت یا آنان را که متصف شدند باخلاق الهی روشندلی

ونازکی

ونازکی روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنی است درین دنیا که
شهود انوار تجلیات جمالی است وچون بقول بعض علما در شان مهاجر حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و
اصحاب او رضی الله عنهم پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کردند را حسنت از اعدا نجات از بلای
ایشان. وارض الله. و زمین خدای تعالی برای هجرت. واسعة. گشاده است مر کسی را که اراده هجرت کند. انما یوفی
جز این نیست که تمام داده میشوند. الصابرون. صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کلفت غربت یا بر مشقت
عبادت یا بر تحمل اذیت. اجرهم. مزد ایشان. بغیر حساب. بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب از احاطه
بدان عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابر را بعرصات حاضر آرند برای ایشان میزان
نصب نکنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشان را بیحساب و کار ایشان بدرجه رسد که
اهل عافیت که در دنیا بالهی دستی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان را بمقراض پاره پاره ساخته بودند تا
امروز با اهل بلا در سلک آمدی. بیت. تو مبین رنجوری غم دیدگان. کان بود شادی ز غم بگزیدگان. هر کرا از زخمها غم بیشتر
لطف یارش داده مرهم بیشتر. آورده اند که کفار مکه گفتند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ترا چه بران دارد که احداث
کنی دینی و آیینی که مخالف روش ماست آخر در نگر بملت پدر و جد و سادات قوم خود که همه عبادت لات و عزی کردند
تو نیز بهمان کیش در آی و بیاسای آیت آمد که. قل انی امرت. بگو بدرستی که من مامور شده ام. ان اعبد الله. بر آنکه
پرستم خدای تعالی را. مخلصا له الدین. پاک کننده دین را برای او از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید. وامرت
و مامور شده ام. لان اکون. بانکه باشم. اول المسلمین. اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیش رو ایشانم
در دنیا و آخرت. قل انی. بگو دیگر باره بدرستی که من. اخاف. می ترسم. ان عصیت ربی. اگر عاصی شوم و پیروی کار خود
و ملت آبا و دین شما کنم. عذاب یوم عظیم. از عذاب روز بزرگ که احوال و اهوال او بزرگ است. قل الله. بگو خدا را
پرستش کنم. مخلصا. پاک کننده. له. برای او. دینی. کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا. فاعبدوا
ما شئتم. پس پرستید شما آنچه خواهید. من دونه. بجز خدای تعالی امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان
ایشان آیة السیف منسوخ آورده اند که مشرکان بعد از استماع این جواب گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین
پدران خود آیت آمد که. قل ان الخاسرین. بگو بدرستی که زیانکاران. الذین خسروا. آنان که زیان کردند. انفسهم. در
نفسهای خود که گمراه گشتند. واهلیهم. و در کسان. یوم القیمة. روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که حق تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان بر خدا و رسول او را بود در بهشت
در آید و منزل و اهل او برو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او بدیگری دهند که مطیع باشد
پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل. الا ذلک. بدانید که آنست. هو الخسران المبین. آن زیان
هویدا که بر هیچکس از اهل پوشیده نماند. لهم. مر آن زیانکاران راست. من فوقهم. از زبر ایشان. ظلل من النار
سایبانها از آتش. ومن تحتهم ظلل. و از زیر ایشان نیز سایبانهاست جمعی دیگر را که در درکه زیر تر اند آن همه
منافقان راست و اینجا مراد کافرانند یا مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مزاوجه در کلام. ذلک
آن عذاب که مذکور شد. یخوف الله به. می ترساند خدای تعالی بدان. عباده. بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی
که ایشان را بدان مبتلا گرداند چون شرک. یا عباد. ای بندگان من. فاتقون. پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید
موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت حق تعالی اقرار کرده بودند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری

وزید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم حق تعالی در شأن ایشان میفرماید والذین اجتنبوا وآنکسانی اجتناب کردند ویکسو
رفتند الطاغوت از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی از هرچه بدون خدای تعالی پرستند ایشان برطرف شدند ان
یعبدوها ازانکه پرستند او را وانابوا وبازگشتند الی الله بفرمان خدای تعالی بتمامی وروی دل بخود بحق آوردند
لهم البشری مر ایشانراست مژده در دنیا بر زبان ملک بوقت موت ودر عقبی بمغفرت گناهان وجنت جاودان در
اسباب نزول آورده که چون صدیق رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت صلی الله علیه وسلم سرافراز شد شش تن از عشره مبشره
چون عثمان وطلحه وزبیر وسعد بن وقاص وعبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام
استخبار نمودند واز سخنانی که او فرمود رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند در باره ایشان نازل شد
فبشر عباد پس مژده ده بندگان را الذین آنانکه یستمعون القول می‌شنوند قول ابی بکر صدیق را رضی الله عنه فیتبعون
پس پی روی نمایند احسنه نیکوتر راه را احسن نیکو نیست چه قول او همه حسن بود وگفته اند استماع قول و
اتباع احسن آن عمومی دارد ومراد از قول قرآن است واحسن او محکم باشد دون منسوخ وعزیمت دون رخصت
ودر احقاف آورده که در قرآن مقابح اعدا ومدائح اولیا هست ایشان متابعت احسن مینمایند که مثل طریقت موسی
است علیه السلام دون فرعون وعلی هذا برین قیاس ودر لباب گفته که مراد قول اقاویل اهل ملل است واحسن همه اسلام باشد
واشهر آنست که مراد از قول سخنانیست که در مجالس ومحافل گذرد اهل دل متابعت آن اقوال می‌کنند در امثال
آمده است که خذ ما صفا ودع ما کدر بیت قول کس چون بشنوی در وی تأمل کن تمام صاف را بردار دردی را رها کن
والسلام در بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خدا وملک وانسان وشیطان ونفس اما انسان حق و
باطل ونیک وبد گوید وشیطان بمعاصی خواند ونفس بآرزوها رغبت کند وملک بطاعت رغبت نماید وحضرت عزت
بحضرت خود خواند که وتبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است
واز زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پی روی کنند اولئک آن گروه که متابعت سخنان نیکوترند الذین هدیهم الله
آنانند که راه نمود خدا ایشانرا بمنزل مقصود واولئک وآن گروه هم ایشانند اولوا الالباب خداوند عقول صافیه
از شوائب اوهام وخالی از عوادی عادات افمن حق آیا آنکس که واجب شد بروی علیه کلمة العذاب کلمه وعید که مبشر است
بعذاب چون لاملئن جهنم وهؤلاء فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب شرع باشد بروی این کلمه افانت آیا تو
تنقذ میرهانی من فی النار آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا می‌توانی که او را مؤمن سازی واز عذاب باز رهانی
تاکیدات در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد از دوزخیان
ابولهب وپسر وی عتبه است لکن الذین اتقوا لیکن آنانند که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خویش وبایمان
وبطاعت متصف شدند لهم غرف مر ایشانراست منزلهای بلند از غرفه بهشت من فوقها غرف از زبر آن غرفها
دیگر بلندتر مبنیة بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منزلی که بر زمین بنا کنند تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر آن غرفها جویهای بهشت وعد الله وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی لا یخلف الله المیعاد خلاف
نکند خدای تعالی وعده خود را الم تر آیا نمی‌بینی ان الله آنرا که خدای تعالی انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء
آبی یعنی باران فسلکه پس درآوردن آب را ینابیع فی الارض چشمها که در زمین است ودر کاریزها ثم یخرج
پس بیرون آرد بدان آب زرعا کشت را مختلفا الوانه مختلف رنگها چون اخضر واحمر وجز آن یا
جدا جدا احساس چون گندم وجو ونخود وامثال آن ثم یهیج پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی

فتریه

فتریه پس می‌بینی آنرا مصفرا زرد شده بعد از نازکی وسبزی ثم یجعله پس میگرداند خدای تعالی آنرا حطاما
ریزه ریزه ودرهم شکسته ان فی ذلک بدرستی که در انزال باران واخراج گیاه لذکری هر آینه یاد کردنست
لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را یا دران پندیست مر خردمندانرا که تشبیه نماید مال دنیا را بدان کشت تر و
تازه وبران اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از ان طراوت روی بذبول نهد وبداس حوادث درو شده عرضه تلف گردد
نه بود حال دنیا چو آن سبزه زار که بس تازه بینی بفصل بهار چو بروی وزد تندباد خزان نه بینی برگ سبزی نیابی ازان
افمن شرح الله آیا کسی که گشاده کرد خدای تعالی صدره سینه او را للاسلام برای قبول اسلام وانقیاد فرمان
ملک علام ومتابعت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام چون کسی که سینه او از قبول حق گشاده است فهو پس آن
گشاده سینه علی نور بر روشنی معرفتی است من ربه از پروردگار خود یا بر یقین وبصیرت در اسباب نزول آورده که این
در شأن علی مرتضی رضی الله عنه است وحمزه رضی الله عنه حق تعالی دل ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابی لهب وفرزند
بی ادب او گفته فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است من
ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی یا خالی ازان اولئک آن گروه غافلان وسنگدلان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارند
یعنی ضلالت ایشان بهر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت صلی الله علیه وسلم مرویست که علامت شرح صدور گشادگی دل
بازگشت بدار الخلود یعنی متوجه باخرت وپهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا وساختگی کردن برای
مرگ پیش از نزول آن وعزیزی درین معنی فرموده است بیت نشان آن دلی کز فیض اسلام است نورانی توجه باشد
اورا سوی دار الملک روحانی زدنیا روی گردانیدن وفکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن باسانی
آورده اند که صحابه کرام از حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم استدعا نمودند که لو حدثتنا چه شود که با ما سخن گوئید و
کلام طوطیان ارواح مستمعان بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانید بیت سرمایه حیات ابد اهل ذوق را در یک حکایت
از لب شکرفشان تست آیت آمد که الله نزل خدای تعالی فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتابا
متشابها کتابی ماننده یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از و متشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ وصحت معنی یا برخی
ازان مصدق برخی دیگر است ودران تناقض واختلافی نیست مثانی دوباره ودو کرده یعنی مشتمل است بر مزید
درجات چون امر ونهی ووعد ووعید وذکر رحمت وغضب وبهشت ودوزخ ومؤمن وکافر تقشعر منه می‌لرزاند
یعنی از خوف وعیدی که درو است جلود الذین پوستهای بر تنهای آنانکه یخشون ربهم می‌ترسند از پروردگار
خود ثم تلین پس نرم شود وآرام گیرد جلودهم وقلوبهم پوستهای ودلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کردن
رحمت ومغفرت امام قشیری رحمه الله فرموده که دلهای ایشان می‌لرزد از هیبت الهی وساکن میشود از انس پادشاهی و
گفته اند لرزه وارام با آثار قبض وبسط دست دهد یا بسبب استتار وتجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم
صفت مبتدیان راهست وتلین جلودهم وقلوبهم سمت نواختگان لطف الله ذلک آن کتاب قرآن هدی الله راه
نمودن خدایست یعنی ارشادیست مر خلق را یهدی راه می‌نماید به بوی من یشاء هر کرا میخواهد ومن یضلل الله
وهر کرا فرو گذارد خدای تعالی هر آینه در راه ضلالت افتد فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که
از سرگردانی خلاص دهد افمن یتقی آیا کسی که بپرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی وشدت عذاب
یوم القیمة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب ودر راحت گذارند در وسیط از کلبی نقل میکند که
مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند دستها بر گردن بسته واو بر روی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل للظالمین

وگویندهٔ ستمکار از آنکه · ذوقوا · بچشید · ما کنتم تکسبون · وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کذب الذین · تکذیب کردند آنانکه بودند · من قبلهم · پیش از کفار مکه · فاتیهم العذاب · پس آمد بدیشان عذاب
الهی من حیث لا یشعرون · از آنجا که ندانستند و توقع نمی داشتند · فاذاقهم الله · پس بچشانید ایشان را خدای
تعالی · عذاب الخزی · خواری و رسوایی · فی الحیوة الدنیا · در زندگانی دنیا بقتل و اسر و اجلا و مسخ و خسف
ولعذاب الآخرة · و هر آینه عذاب سرای دیگر که بر ایشان آماده شد · اکبر · بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن
دایم و غیر منقطع خواهد بود · لو کانوا یعلمون · اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز
رهانند · ولقد ضربنا · و بدرستی که بیان کردیم · للناس · برای آدمیان یا جهة اهل مکه · فی هذا القرآن · در کتاب
که قرآن است · من کل مثل · از هر مثلی که بکار آید در امر دین · لعلهم یتذکرون · شاید که پند پذیرند ایشان بآن
آن قرآن را فرستادیم · قرآنا عربیا · قرآنی بلغت عرب · غیر ذی عوج · نه خداوندکجی یعنی بی عیب و خلل و بی تناقض
و فقیه ابو اللیث قدس سره باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل کرد ایند ·
لعلهم یتقون · شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن پرهیزند از کفر و تکذیب · ضرب الله مثلا · بیان کرد
خدای تعالی مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است · رجلا فیه شرکاء · مردی که در وی انبازان باشند
یعنی خواجهٔ باشد یعنی غلامی باشد که پنج و شش خواجه داشته باشد و بدین موضع خواجه غلام است که در و
چندین انبازان باشند که · متشاکسون · شریکان بدخوی و ناسازکار و هر یک او را بکاری فرمایند و هیچکدام
با تمام نتوانند رسانید و هیچکدام از و راضی نباشد · ورجلا سلما · و مردی باز رسته و مسلم شده از انبازان
لرجل · برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در آن منازعت نکند و هر آینه این بنده بکلیه خود
متوجه خدمت خواجهٔ خود شده او را خوشنود تواند ساخت · هل یستویان · آیا مساوی باشند این دو بنده
مثلا · از روی مانندگی و بی شک نباشند چه یکی در منازع خواجگان در مانده باشد و همه از و ناراضی
و دیگر از تجارت شرکای سالم بود و خدا و ندان خوشنود او اول مثل مشرک است که دل خود را بعبادت هر یک
از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است که نه بیند
و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امید ندارد ع یکبار پسند کن چو یکدل داری · الحمد لله · همه ستایشها
مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد · بل اکثرهم · بلکه بیشتر مردمان · لا یعلمون · نمیدانند مالکیت خود را
علی الاطلاق آورده اند که کفار میگفتند نتربص به ریب المنون چشم میداریم که محمد صلی الله علیه وسلم بمیرد و از و
باز رهیم حق تعالی فرمود که · انک · بدرستی که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم · میت · مرده خواهی شد · وانهم · و بدرستی که
مشرکان · میتون · زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه خود از مرگ ایمن نیستند عین
جهالت · ثم انکم · بدرستی که شما ای مومنان با کافران · یوم القیمة · روز قیامت · عند ربکم · نزد پروردگار خود
تختصمون · خصومت کنید در امر دین و حجت شما راست بر ایشان و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی
مردمان با بعضی مخاصمت کنند در قضایای دنیوی و هر کس بحق خود برسند · فمن اظلم · پس کیست ستمکارتر
ممن کذب · از کسی که دروغ گوید · علی الله · بر خدای تعالی و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد · وکذب بالصدق
و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن است · اذ جاءه · چون بیامد بوی و گفته اند مراد ذو الصدق است یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
را چون بوی آمد تکذیب کند · الیس فی جهنم · آیا نیست یعنی هست در دوزخ · مثوی للکافرین · منزل و مقام ناگرویدگان

بلغ
٢٤

والذی

والذی جاء · و آنکه آمد · بالصدق · بسخن راست · وصدق به · و آنکه راست شمرد او را · اولئک · آن گروه · هم المتقون
ایشان پرهیزکارانند · آینده جبرئیل است علیه السلام که قرآن بیاورد و مصدق محمد صلی الله علیه وسلم که تصدیق نمود بقبول
تلقین فرمود و گویند جاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مصدق ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در تبیان از مجاهد رضی الله عنه نقل میکند که
مصدق حضرت امیر المومنین علی است رضی الله عنه و گفته اند همه مومنان مصدق اند · لهم · مر ایشان راست
ما یشاؤن · آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت · عند ربهم · نزدیک پروردگار ایشان · ذلک
آنست که · جزاء المحسنین · پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد · لیکفر الله
تا محو کند و بپوشد خدای تعالی · عنهم · از ایشان · اسوء الذی عملوا · بدترین آنچه کرده اند ذکر اسوء از برای
مبالغه است یعنی هر گاه که اسوء را بپوشد غیر آن بپوشیدن اولی است · ویجزیهم · پاداش میدهد ایشان را
اجرهم · مزد ایشان · باحسن الذی · بنیکوترین آنچه · کانوا یعملون · بودند که عمل می کردند که آن ایمانست و کفر
اند احسن اعمال ایشان را اجر زیاده دهند و نزد باقی عملهای ایشان دستوری عطا فرمایند · الیس الله بکاف
آیا نیست خدای کفایت کننده · عبده · بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را
از وی نصرت خواهد داد و بر ابر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم معایب لات و عزی باطله کافران میگفت ایشان گفتند چنین مگوی که مبادا خدایان ما ترا رنج رسانند
و حال تو بتباهی انجامد حق تعالی فرمود که · ویخوفونک بالذین · و می ترسانند مشرکان ترا بآنکه می پرستند · من دونه
بجز خدای تعالی · ومن یضلل الله · و هر که گمراه سازد خدای تعالی تا تخویف کند کسی را بآنچه جمادیست لا ینفع و
لا یضر · فما له من هاد · هیچ راه نماینده که براه آرد · ومن یهد الله · و هر که مر او را هدایت دهد خدای تعالی · فما له
پس نیست آن راه یافته · من مضل · هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند · الیس الله · آیا نیست خدای تعالی یعنی هست
بعزیز · غلبه کننده بر دشمنان · ذی انتقام · خداوند کینه ستان از کافران · ولئن سألتهم · اگر تو پرسی از کافران
مکه که · من خلق السموات والارض · که بیافرید آسمان و زمین را · لیقولن الله · هر آینه گویند خدای تعالی که چه
برهان واضح و دلایل لایح هست بر تفرد او بخالقیت · قل افرأیتم · بگو چون می بینید · ما تدعون · آنرا که میخوانید
من دون الله · بجز خدای تعالی یعنی بتان را که می پرستید · ان ارادنی الله · اگر خواهد خدای تعالی بمن · بضر · سختی
و محنتی · هل هن · آیا بتان · کاشفات ضره · دفع کنندگان آن سختی را که خدای تعالی بمن خواسته · او ارادنی برحمة
یا اراده کند خدای تعالی بمن رحمتی یا راحتی و منفعتی · هل هن · آیا باشند آنان · ممسکات رحمته · باز دارندگان
مر آن نعمت را مقاتل گوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان این سؤال کرد ساکت شدند حق تعالی فرمود که · قل حسبی الله
بگو بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر · علیه · بر وی نه بر غیر او · یتوکل المتوکلون
توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود بوی باز گذارند تو با خدای خود اند از کار و دل خویش داد · قل یا قوم اعملوا
بگو ای گروه من عمل کنید · علی مکانتکم · بر آن حالها که دارید از دوری توکل · انی عامل · بدرستی که من عاملم بر حالتی که
دارم · فسوف تعلمون · پس زود باشد که بدانید · من یأتیه · آنکس را که از ما و شما بیاید بوی · عذاب یخزیه · عذابی که
او را رسوا گرداند · ویحل علیه · و فرود آید بر و · عذاب مقیم · عذابی همیشه و پیوسته و خزی و یکی دلیل غلبه آن یکی
بود و حق تعالی رسوا کرد دشمنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در روزی که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند
و گرفتن بقید مذلت و سلسلهٔ نکبت گرفتار شدند ع این سر باد داده و آن دستها بر بند · انا انزلنا · بدرستی که

ما فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را للناس برای همه مردمان بالحق بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح
معاش و معاد ایشان فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در وست فلنفسه پس مر او راست
فایده آن ومن ضل و هر که گمراه گردد بقرآن یعنی از و اعراض کند فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود
علیها بر نفس خود یعنی وبال آن بر وست وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در
ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس
خدای تعالی قبض میکند نفسها را حین موتها بهنگام موت ایشان والتی لم تمت آن نفسها که نمرده است فی
منامها در خواب و امام محی السنه قدس سره در معالم آورده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما
نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز زایل میگردد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت
خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی یابد و در احقاق ابن جبیر رضی الله عنه نقل میکند که حق تعالی جمع میکند میان ارواح
احیا و اموات تا با یکدیگر آشنایی را نشان میدهند فیمسک التی پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبض
ازین قضی علیها الموت قضا کرده است برو مرگ را ویرسل الاخری و میفرستد دیگر نفس را که از آن زندگان است
با بدان الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوسی
راست که در خواب قبض کرده باشد ان فی ذلک بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و با بدان فرستاده
لآیات هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانها برای حشر و بعث لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند
در امر اماتت که مشابه نام است و احیا که مماثل به یقظه و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب
میروی بمیری چنانچه بیدار شوی برانگیخته شوی و کافران در این نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفتند من دون الله
بجز خدای تعالی شفعاء شفیعان که ایشان از خدای تعالی در خواست کنند قل اولو کانوا بگو یا شفاعت کننده
اگرچه باشند که بهیچ گونه لا یملکون مالک نشوند چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند ولا یعقلون و ندانند
پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از علم بی بهره اند قل لله
الشفاعة بگو مر خدا راست شفاعت جمیعا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت
نکند له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون
باز گردانیده خواهید شد روز قیامت واذا ذکر الله وچون یاد کرده شود خدای وحده یگانه از ذکر الهه ایشان
چنانچه گوید لا اله الا الله اشمأزت برمد و نفرت گیرد قلوب الذین دلهای آنانکه لا یؤمنون نمی گروند
بالآخرة بسرای دیگر واذا ذکر الذین وچون یاد کرده شود آنانکه معبود ایشانند من دونه جز خدای تعالی اذا هم
یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و فرحان شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مؤمن بر
عکس اینست از یاد خدای تعالی شادمان و بذکر ما سوی غمگین است بیت تا مست شنوم دل دژم زنده شود فال من از
اقبال تو فرخنده شود ور غیر تو هر جا سخن آید بمیان خاطر بهزار غم پراکنده شود قل اللهم بگو بار خدایا
فاطر السموات والارض آفریننده آسمانها و زمین عالم الغیب والشهادة داننده پوشیده و آشکارا انت
تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در آخرت فیما کانوا فیه در آنچه هستند که در و یختلفون
اختلاف میکنند در امر دین ولو ان للذین ظلموا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین
است از مالها ومثله و مانند آن مالها معه با آن لافتدوا به هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا

خود را باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة از روز رستخیز وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشان را
من الله از عذاب خدای تعالی ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن
بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند ورای پنداشت ایشان
چیزی بدیشان می رسد یکی از ایشان از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست
فرمود که می ترسم که چیزی ظاهر کرد که من آنرا در حساب نمی داشتم و از سفیان ثوری قدس سره منقولست که ویل
لاهل الریاء بیت پنداشت مرائی که عملهاش نکوست مغزی که بود خلاصه کار در وست چون پرده ز روی کار
برداشته گشت شد ظاهر خلق کان نبود الا پوست وبدا لهم و آشکاره شود مر ایشانرا سیئات ما کسبوا
عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم و بگرد ایشان در آید ما کانوا به جزای آنچه داده بودند که بدان یستهزؤن
استهزا می کردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه وسلم فاذا مس الانسان پس چون برسد کافران
را که عتبه یا ابو حذیفه است وجمعی عام داشته اند همه کافران را یعنی چون کافری را برسد ضر سختی و فقری دعانا
میخواند ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم او را نعمة بخششی یعنی مال
و ثروتی منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق قال میگوید انما اوتیته جز این نیست که بمن داده اند
این مال را علی علم بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکفایت و کیاست من حاصل شد یا
خدای تعالی دانست که من مستحق این نعمتم بل نه چنین است که میگوید هی فتنة آن نعمت آزمایشی است مر او را
تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر ولکن اکثرهم ولیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها
الذین بدرستی که گفتند آن کلمه را که من قبلهم آنانکه پیش از ایشان بوده اند یعنی قارون گفت انما اوتیته
علی علم عندی و قوم پسندیدند فما اغنی پس باز نداشت عنهم از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه
بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا فاصابهم پس رسید مر ایشانرا سیئات ما کسبوا وبال بدیها
که کردند و با مالها بزمین فرو رفتند والذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء ازین
گروه مشرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا پاداش بدیها که
کرده اند وما هم بمعجزین و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما
اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله آنکه خدای تعالی یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء
برای هر کس میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت او ویقدر و تنگ میکند بر هر که میخواهد
نه برای خواری و بیمقداری او بلکه بمحض حکمت ان فی ذلک بدرستی که در قبض و بسط رزق لآیات هر آینه
نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که
هر چه دهد و بهر که دهد مصلحتی کلی در ضمن آنست بیت هر چه باید بهر که میشاید تو شناسی صلاح کار همه که
تویی آفریننده کار همه در معالم آورده که قومی از اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی
و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت
میکنی نیکوست و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نی آیه آمد که قل
یا عبادی بگوی ای بندگان من الذین اسرفوا آنانکه اسراف کردند علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده
اند در گناهان خود و از حد برده اند لا تقنطوا نا امید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای تعالی این آیه

امیدوارترین آیتهاست در قرآن و در خبر آمده است که دوست نمیدارم که دنیا و مافیها مرا باشد بعوض این
آیه چه این از دنیا باشد دنیا باشد بهتر است و در معالم آورده که ابن مسعود رضی الله عنهما بمسجدی درآمد دید که واعظی
ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال او میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میکردانی مردمان را مکر نخواندی
آنرا که میفرماید که قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیة و در فصول آورده که تمام ترجیه در سه چیز اول لطف خطاب
که فرمود یا عبادی و نکفت یا ایها العصاة دوم رفق در عقاب که کفت اسرفوا و نکفت اخطاء و سیم تنبیه براسباب
که فرمود لا تقنطوا و این نهی است و هرچه حق تعالی نهی فرمود لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط هیچ وجه روا
نیست ع نومید مشو که ناامیدی کفر است. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. یغفر الذنوب. بیامرزد کناهان
جمیعا. همه آنرا و اکرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلق آمرزیده شود بعضی علما کویند غفران ذنوب بشرط توبه
است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید که کفت شنودم از رسول
صلی الله علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی. انه. بدرستی که خدای تعالی. هو الغفور. اوست آمرزنده کناهها
الرحیم. مهربان بربندکان حقایق این آیه وجوه تاکید است در جواهر التفسیر بسیطی لایق سمت تحریر یافته و
بیماران و بیمار پرستان جرم و عصیان را شربت راحت جز در دار الشفا حاصل نشود و سرکردان بیابان نفس و
هوا را زاد طریق نجات جز نمود این آیه میسر نکردد. بیت. ندارم هیچکونه توشهٔ راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله.
تو فرمودی که نومیدی میارید. زمن لطف و عنایت چشم دارید. بدین معنی بسی امیدوارم ببخشا زانکه بس امیدوارم
امید دردمندان را رواکن. دل امیدوار انرا دواکن. و انیبوا. و باز کردید بطاعت یا دعا و ضراعت. الی ربکم.
باز ندکار خویش. و اسلموا له. و کردن نهید امر ویرا باخلاص و رزید در توحید. من قبل ان یاتیکم العذاب.
پیش از انکه بیاید بشما عذاب. ثم لا تنصرون. پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب شما را نصرت
نکند. و اتبعوا. و پی روی نمایید. احسن ما انزل. نیکوترین آنچیزی را که فرستاده شده است. الیکم من ربکم.
بشما از آفریدکار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را پی روید نه منسوخ را. من قبل ان یاتیکم
پیش از انکه بیاید بشما. العذاب بغتة. عذاب ناکهان یعنی بلا و عقوبت یا مرک بطریق مفاجات. و انتم لا تشعرون
و شما ندانید آمدن آنرا تا در مقام تدارک آیید. ان تقول نفس. پیش از انکه کوید نفسی. یا حسرتی. ای پشیمانی من
علی ما فرطت. بر آنچیزی که تقصیر کردم. فی جنب الله. در کار رضای خدای تعالی یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او
و ان کنت. و بتحقیق کار آنست که بودم. لمن الساخرین. از افسوس کنندکان بکتاب خدا و برسول او و بمومنان و
در سلسلة الذهب اشارت بمعنی این آیه فرموده که. بیت. روز آخر که مرک مردم خوار. کند از خواب غفلتش بیدار.
یاد آید که در جوار خدای. سالها زد بجرم عصیان رای. هرچه در شصت سال یا هفتاد. کرده از خیر و شر پیش افتاد.
یک بیک پیش چشم او آرند. آشکاره بروی او آرند. بکذارند نکنند و الا. بانک یا حسرتا و واویلا. حسرتا زجان او
برآرد دود. و آن زمان حسرتش ندارد سود. او تقول. یا کوید. لو ان الله. اکر خدای تعالی هدانی. راه نمودی مرا. لکنت
هر آینه می بودم. من المتقین. از پرهیزکاران و بشرک آلوده نمیشدم. او تقول. یا کوید. حین تری العذاب. آن هنکام
که بیند عذاب را معاینه. لو ان لی. ای کاشکی مرا بودی. کرة. باز کشتی بدنیا. فاکون من المحسنین. تا بروم و باشم
از نیکوکاران و فرمان برداران پس این کوینده را که کفت مرا راه ننمودند و اکر نه متقی بودمی کویند. بلی یعنی آری ارشاد
کردند. قد جاءتک. بدرستی که آمد. آیاتی. آیتهای من که قرآنست. فکذبت بها. پس تکذیب کردی بآن و آنرا

دروغ شمردی. و استکبرت. و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان. و کنت. و بودی. من الکافرین. از
ناکرویدکان. و یوم القیمة. و در روز رستخیز. تری الذین کذبوا. می بینی آنانرا که دروغ کفتند. علی الله. بر خدای تعالی
یعنی خدا را باتخاذ ولد و شریک صفت کردند. وجوههم مسودة. رویهای ایشان سیاه کرده شود پیش از
دخول بدوزخ و آن علامت دوزخیانست که یعرف المجرمون بسیماهم. الیس فی جهنم. آیا نیست در دوزخ
مثوی للمتکبرین. مقام و جای آرام مر متکبران و کردن کشان را که فرمان خدا و رسول علیه السلام نبردند. و ینجی
الله. و برهاند خدای تعالی از جهنم. الذین اتقوا. آنانرا که پرهیز کردند از شرک. بمفازتهم. برستکاریهای
ایشان یعنی باسباب خلاص و فلاح که ایمان و احسانست. لا یمسهم السوء. نرسد متقیانرا هیچ بدی و
کزندی و مکروهی. و لا هم. و نه ایشان. یحزنون. اندوهکین شوند. الله خالق کل شیء. خدای تعالی آفریننده
همه چیزهاست. و هو علی کل شیء. و او بر همه چیزی. وکیل. نکاهبانست و خداوندست و متصرف در آن و قایم
بحفظ آن. له. مر او راست. مقالید السموات و الارض. کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی
و سفلی اوست و غیر او را تصرف در آن ممکن نیست همچنانچه در خزاینها متصرف نیست مکر کسی را که مفاتیح آن
بدست اوست و در خبر آمده که ذی النورین رضی الله عنه از حضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که تفسیر مقالید السموات و الارض
کدام است آنحضرت فرمود که صلی الله علیه وسلم تفسیر آن اینست که لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل
شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خیرات آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بمقصود فیوض آن خزاین برسد و کفته
اند خزاین آسمان بارانست و خزاین زمین کیاه و کلید این خزینها بدست تصرف اوست هرکاه خواهد باران
فرستد و هرچه خواهد از نباتات برویاند. و الذین کفروا. و آنانکه نکرویدند. بآیات الله. بنشانهای خدای تعالی
یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او. اولئک. آن کروه. هم الخاسرون. ایشان زیان کارانند زیراکه
مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بدین آبائی دعوت کردند حق
تعالی فرمود که. قل. بکو ایشانرا. افغیر الله. آیا غیر خدا را. تامرونی. میفرمایید مرا که. اعبد. پرستش کنم بعد
از این همه دلایل. ایها الجاهلون. ای نادانان. و لقد اوحی. و بدرستیکه وحی کرده شده است. الیک. بسوی تو
و الی الذین من قبلک. و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران یعنی با تو و با هریک از ایشان کفته شده است
لئن اشرکت. اکر شرک آری بفرض محال و اضح آنست که بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت اقرار مسلمان امت
ایشان هریک میفرماید اکر شرک آری. لیحبطن. تباه شود. عملک. کردار تو که در وقت ایمان واقع شده
و لتکونن من الخاسرین. و هر آینه باشی از زیان کاران که بعد از دولت دین بنکبت دین مبتلا کردی. بل الله
فاعبد. بلکه خدا را پرستش کن. و کن من الشاکرین. و باش از سپاس داران نعمت توحید و عبادت ابن عباس
رضی الله عنهما فرمود که یکی از احبار به حضرت صلی الله علیه وسلم آمده کفت یا محمد صلی الله علیه وسلم دانسته که خدای روز قیامت
آسمان را بر اصبعی و جبال را بر دیکری و آب و خاک را بر دیکری پس حرکت دهد اصابع خود را و کوید انا الملک
و این الملوک آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیت آمد که. و ما قدروا الله. در وصف
نکردند ایشان خدا را و تعظیم ننمودند. حق قدره. چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد. و الارض جمیعا. و زمین
و همه آن. قبضته. بدست کرفته وی باشد. یوم القیمة. در روز رستخیز. و السموات مطویات. و آسمانها در پیچیده

شرح بیمینه. بیمین وی و در معالم از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالی
آسمان را در پیچید و بقیامت و فردا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملك این الجبارون واین المتکبرون معتقد
اهل ایمان را در امثال این سخن سبحان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده مذهب من در تحقیق این
آیة آنست که باز گذارم آنرا آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان
ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت. سبحانه. پاکست خدای تعالی از وصف جوهر و اعراض. وتعالی
برتر است. عما یشرکون. از آنچه شرك می آرند و شریك وی میسازند. ونفخ فی الصور. در صور نوبت اول بقول
آنها که دو نفخه اثبات میکنند واین را نفخه صعقه گویند چون در دمند. فصعق. پس از هوش بیفتند و اصح آنست
بمیرند. من فی السموات. هر که در آسمان است. ومن فی الارض. وهر که در زمین است. الا من شاء الله مگر
آنکه خدای تعالی خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ. ثم نفخ. پس دمیده شود. فیه
در صور. اخری. نوبتی دیگر واین را نفخه خوانند وبدین نفخه همه مردگان زنده شوند. فاذا هم. پس آنگاه
ایشان. قیام. بپا ایستادگان باشند بکنار قبور. ینظرون. می نگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار
می برند که با ایشان چه کنند. واشرقت الارض. و روشن شود عرصه زمین محشر. بنور ربها. بنور پروردگار آن
یعنی بنوری که خدای تعالی در آن بیافریند وگفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق وخلایق بدان ظاهر گردد
وظلمت ظلم مندفع شود. ووضع الکتاب. ونهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست عمال
نهند. وجیء بالنبیین. وآورند پیغمبران را برای دعوی بلاغ است. والشهداء. وگواهان را برای صحبت دعوی
ایشان مراد امت محمد صلی الله علیه وسلم اند وگفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند رفیق پیغمبران بحسب شرف
ایشان. وقضی. وحکم کرده شود. بینهم. میان ایشان. بالحق. براستی وعدل. وهم لا یظلمون. وایشان ستمدیده
نشوند بنقصان ثواب وافزونی عقاب. ووفیت. وتمام داده شود. کل نفس. هر نفسی را. ما عملت. جزای
آنچه کرده است. وهو اعلم. وخدای تعالی داناتر است. بما یفعلون. بآنچه بدکاران می کنند وجزا مناسب آن
خواهد داد. وسیق الذین کفروا. و رانده شوند آنانکه نگرویده اند راندنی سخت. الی جهنم. بسوی دوزخ
زمرا. گروه گروه یعنی در پی بعضی. حتی اذا جاؤها. تا چون بیایند بدوزخ. فتحت ابوابها. گشاده شود
درهای هفت گانه آن برای در آمدن ایشان. وقال لهم. وگویند مر ایشان را. خزنتها. خازنان دوزخ
از روی سرزنش. الم یاتکم. آیا نیامدند بشما. رسل منکم. رسولان از جنس شما که بحکم سبحانی. یتلون علیکم.
بخوانند بر شما. آیات ربکم. آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود. وینذرونکم. وبیم کنند. لقاء یومکم هذا.
این از دیدن این روز شما. قالوا. گویند کافران. بلی. آری بما آمدند و ما را بیم کردند. ولکن حقت کلمة العذاب.
سخن خدای تعالی یعنی حکم او بعذاب. علی الکافرین. بر ناگروندگان. قیل. گفته شود مر ایشان را. ادخلوا. که در
آیید. ابواب جهنم. بدان درهای دوزخ خالدین فیها. جاوید بودندگان در آن دوزخ
فبئس مثوی المتکبرین. پس بد آرامگاهی است دوزخ متکبران را. وسیق الذین. و برانند آنان را که
اتقوا. بترسیدند. ربهم. از عذاب پروردگار خود رانده بلطف والفت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را
در رفتن. الی الجنة زمرا. بسوی بهشت گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان وسیق اهل بهشت بطریق
ازدواج است یا مرکب ایشان را برانند چه متقیان را سواره بهشت برند. حتی اذا جاؤها. تا چون بیایند

وسعادت

وسعادت تمام وبدولت لا کلام فایز گردند. وفتحت. وگشاده شود. ابوابها. درهای آن پیش
از در آمدن ایشان تا انتظار نکشند. وقال. وگویند. لهم. مر ایشان را. خزنتها. خازنان بهشت
سلام علیکم. درود بر شما یا سلامتی وایمنی لازم حال شما. طبتم. پاك بودند در دنیا از معاصی
پاکیزه است مر شما را مقام واز حضرت مرتضی رضی الله عنه منقولست چون بهشتیان بدر بهشت رسند
آنجا درختی بینند که از زیر آن درخت دو چشمه بیرون می آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاك شود
واز دیگری بیاشامند باطن ایشان منور ومطهر گردد و در این محل ملائکه گویند پاك شدید ظاهرا وباطنا
فادخلوها خالدین. پس در آئید در بهشت. وقالوا. وگویند مؤمنان چون در آیند به بهشت. الحمد لله
الذی. همه ستایش وسپاس مر خدایرا که. صدقنا. راست کرد با ما. وعده. وعده خود را بدادن ثواب
واورثنا. ومیراث داد ما را. الارض. زمین بهشت بتمکین. نتبوأ. جای می گیریم. من الجنة. از بهشت
حیث نشاء. هر جا که خواهیم. فنعم. پس نیکوست. اجر العاملین. مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان
برندگان. وتری. و بینی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم. الملائکة. فرشتگان را یعنی وقتی که مقعد صدق و
بقعه باشند وبا شما و هر طرف بنگری ملائکه را خاص. حافین. فرو گرفتگان. من حول العرش. گرداگرد
عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب ایشان. یسبحون. تسبیح میکنند ومیگویند سبحان الله وبحمده
وتهلیل نفی ما سوی الله میکنند. بحمد ربهم. بستایش پروردگار ایشان. وقضی بینهم. وحکم کرده
شود میان خلق. بالحق. بحق و راستی هر کس را بمقام او فرود آرند. وقیل. وگفته شود یعنی ملائکه یا مؤمنان
گویند. الحمد لله رب العالمین. سپاس وستایش مر خدای تعالی را که پروردگار عالمیان است همچنانکه
در ابتدای آفرینش آسمان و زمین ستایش خویش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل
الظلمات والنور همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان تا دانند که در فاتحه
وخاتمه استحقاق حمد وثنا ست. بیت: در خورد ستایش نبود غیر تو کس هر جا که ثنایی است ترا زیبد وبس

سورة المؤمن خمس و سبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حم. این سوره اول است از حوامیم
سبعه و در تفسیر ابو اللیث قدس سره از اسناد او مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که
خواهد که چرا کند در روضات بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرك نقل کرده که
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بمن داده اند طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی علیه السلام در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه
منقولست که چون در اول حامیم افتم گویا افتاده ام در بوستانهای بهشت که زمین نرم واقع شده بتعجب در آن
می نگرم واز ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که لکل شیء لباب ولباب القرآن حوامیم و در بعضی از صحابه وتابعین
آل حم را عرایس القرآن ودیباج القرآن میگفتند حروف مقطعه بقول بعض علما منقسم بحرفی اشارت بکلمات است
چنانچه در کلام عرب تفسیر میکنند حروف مقطعه بقول بعض علما منقسم بحرفی اشارت بکلمه است چنانچه در
عرب تفسیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا حا اشارتست بکلمه حکم تعالی که حکم او در آن بران منع کشیده شود
ومیم ایماست بملك که زوال وفنا گرد سرا وقات آن راه نیابد جواب قسم اینکه. تنزیل الکتاب. فرو فرستادند
قرآن. من الله. از خدای تعالی است. العزیز. خداوند غالب که قادر است بر تنزیل. العلیم. دانا عجب آنچه فرستاده بر هر
کس در هر وقت. غافر الذنب. بخشنده گناه هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله. وقابل التوب

و پذیرندهٔ توبه از کلمهٔ توحید. شدید العقاب سخت عقوبت کننده است مر آنکسی را که نگوید لا اله الا الله و نیست
یا آنکس را که توبه از شرک و معاصی مرده یا آنکس را که از روی تحقیق توحید الله و معرفت الله ندارد یا آنکس را
که تقلید باطل دارد. ذی الطول خداوند نیکوکار بخشنده و بزرگوار. لا اله الا هو هیچ خدای نیست که
مستحق پرستش باشد الا او. الیه المصیر بسوی اوست بازگشت همه بندگان جهة مجازات ایشان. ما یجادل
جدال نکنند و طعنه نزنند. فی آیات الله در آیتهای کتاب خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل آن تحقق شود. الا الذین کفروا
مگر آنانکه بپوشیدند حق را. فلا یغررک پس باید که ترا فریب ندهند ترا. تقلبهم گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای
تجارت یعنی بلند بر سیاکه ایشانرا مهلتی و فرصتی هست که عاقبت کار و خاتمهٔ روزگار ایشان بخسارت کشید. کذبت
تکذیب کردند. قبلهم پیش از ایشان. قوم نوح گروه نوح علیه السلم. والاحزاب و گروهی چند که شما بر ایشان رشک
می کردید ای کفار مکه. من بعدهم از پس قوم نوح علیه السلم تکذیب کردند پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود. وهمت کل امة
و هر یک از ایشان امتها قصد کردند. برسولهم به پیغمبر فرستاده شده بدیشان. لیأخذوه تا بگیرند او را و بکشند
و قصد که خواهند برو رسانند. وجادلوا و خصومت کردند با پیغمبران خود. بالباطل بسخنان بیهودهٔ خود.
لیدحضوا تا زایل گردانند. به الحق بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود. فاخذتهم پس من گرفتم
ایشانرا و هلاک کردم بمکافات آن. فکیف کان عقاب پس چگونه بود عقوبت ایشانرا. وکذلک حقت
و چنانچه واجب شده است. کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب. علی الذین کفروا بر آنها که کافر اند
و هلاک شدند از قوم. انهم بسبب آنکه ایشان. اصحاب النار ملازمان دوزخند مستوجب عذاب آن
جهان نیز هستند اگر قوم تو از عبادت حق تعالی روی بگردانند زیان بملک وی نرسد زیرا که پرستنده و ثنا گوی
او بسیار اند از خواص مخلوقات و از جملهٔ ایشان. الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را و از جملهٔ اشراف
ملائکه اند در کشاف آورده که حق تعالی بجمیع فرشتگان امر میکند تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حملهٔ عرش
سلام میکنند. ومن حوله و آنانکه گرداگرد عرشند از کروبیان که ایشانرا طوافان گویند ایشان هفتاد هزار
صف اند. یسبحون بحمد ربهم یعنی خدا را ذاکرند بمجامع ثنا و صفات جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب
نقل میکنند که حملة العرش هشتند چهار از ایشان این کلمه میگویند که سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی
حلمک بعد علمک و چهار دیگر سبحانک اللهم لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا ایشان بسبب کرم الهی
باذنوب بنی آدم این تسبیح میگویند. ویؤمنون به و میگروند بدو و تصدیق میکنند. ویستغفرون
و آمرزش میخواهند همیشه از خدای تعالی. للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند و میگویند. ربنا ای آفریدگار ما
وسعت کل شیء وارسیده تو همه چیز را. رحمة از روی بخشش. وعلما و دانش یعنی بخشش و رحمة و علم تو
بهمه رسیده. فاغفر للذین تابوا پس بیامرز آنانرا که توبه کنند و توبه کرده اند یعنی بتوبه باز گشته. واتبعوا
و پی روی کرده. سبیلک راه ترا که دین اسلام است. وقهم و نگاه دار ایشانرا. عذاب الجحیم از عذاب دوزخ
ربنا ای پروردگار ما لطف کن. وادخلهم و در آر تا ایشان و پیروان دین همه مومنان را. جنات عدن
در بوستانهای اقامت. التی آن بوستانهای که بمحض قدرت فضل خود. وعدتهم وعده دادهٔ ایشانرا
ومن صلح و در آر ایشانرا به بهشت و هر که شایسته بود. من آبائهم از پدران ایشان. ومن ازواجهم و از زنان
ایشان. وذریاتهم و فرزندان ایشان یا سروران ایشان. انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور

عاجز نشوی. الحکیم دانا بهر چه خواهی درست و درست گفتار. وقهم السیئات و باز دار ایشانرا
از بدیها. ومن تق السیئات یعنی هر که باز کرد و تقوی کند از بدیها. یومئذ امروز در ین جهان. فقد رحمته
پس بدرستی که تو بخشنده او را. وذلک و آن نگاه داشتن. هو الفوز العظیم او پیروزی بزرگ است چه
دون اینست که امروز در پناه عظمت الهی است و فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی و گفته اند اکابر دین رباعی
امروز کسی را که تو داری به پناه. فردا بمقام قربتش داری گاه. آنرا که رهش نداده بر درگاه. فردا چکند گر نکند ناله و آه
ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند. ینادون ندا کرده شوند بر زبان ملئکه یعنی بوقتی که کفار بدوزخ
روند با نفسهای خود دشمنی کنند و زبان عتاب ملئکه بکشایند که چرا در زمان احیا ایمان نیاوردید و ملئکه ایشانرا ندا
کنند. لمقت الله هر آینه دشمنی خدای تعالی مر شما را بسبب کفر شما. اکبر من مقتکم بزرگتر از دشمنی شما. انفسکم بر نفسهای شما
و خدای تعالی شما را دشمن داشت. اذ تدعون چون دعوت کرده شدید. الی الایمان بسوی گرویدگان بخدا و رسول. فتکفرون
پس کافر شدید و نگرویدید. قالوا گویند کافران. ربنا ای آفریدگار ما. امتنا اثنتین بمیرانید ما را دو بار. واحییتنا
اثنتین و زنده گردانید ما را دو بار یعنی اماتت اول بوقت انقضای اجل در دنیا و احیای اول در قبر و اماتت اول هم در قبر
و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانی بجهة بعث و بعضی گویند که ذریت آدم علیه السلم که از ظهر آدم علیه السلم بیرون آورد در میثاق
از ایشان اقرار گرفت و بمیرانید اماتت نخستین آنست پس در رحم که نطفه بودند زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت
زنده گردانید در هر تقدیر کافران باماتت و احیا اقرار کنند و گویند. فاعترفنا پس اعتراف کردیم. بذنوبنا بگناهان ما که انکار
و تکذیب کرده ایم بعث. فهل الی خروج پس آیا هست به بیرون آمدن ما از دوزخ. من سبیل هیچ راهی یعنی طریق دوزخ تا
بران سلوک کنیم و برهیم از دوزخ و بهشت رسیم فرد از قبول ایمان و توبه فرشتگان ایشانرا نا امید ساخته گویند. ذلکم ندا آید
از حبس ابد. بانه بسبب آنست که. اذا دعی الله چون خوانند شما را بخدای تعالی. وحده بتوحید خدای تعالی بیگانه و یکتا
کفرتم کافر میشوید بیگانگی او و میگفتند اجعل الالهة الها واحدا. وان یشرک به و چون شرک می آوردند بدو یعنی مشرکان
می بودند که اضافه کردند با او بتان را و میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله. تؤمنوا می گروید بشرکا. فالحکم پس کار داوری
لله مر خدای راست. العلی الکبیر بر تر است از آنکه شرک آرند و بزرگوار تر از آن که غیری را با او مساوی گردانند. هو الذی
یریکم اوست آن خدای تعالی که بقدرت می نماید شما را. آیاته نشانهای دال بر وحدت خود. وینزل و فرو می فرستد. لکم
برای شما. من السماء از آسمان. رزقا اسباب روزی چون باران و ملئکه را که بر آنچه رزق باشد. وما یتذکر و پند گرفته
نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها. الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدای تعالی یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آرد
فادعوا الله پس بخوانید خدای تعالی را. مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید. له الدین برای او طاعت خود را
از شرک و ریا. ولو کره الکافرون اگرچه کاره هستند کافران اخلاص شما را در توحید زیرا که ایشان بنعمت توحید کافر شدند
و شما بدان نعمت دعوت انبیا شاکرید میان شما و ایشان ز دست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه دأب
و کردار کافرانست و ایشان نزد شما مکروه و مبغوض اند. رفیع الدرجات اوست بردارندهٔ درجات در دنیا بتفاوت طبقات
و در عقبی بتباین مراتب و مقامات. ذو العرش خداوند عرش یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان. یلقی الروح
می افکند روح را. من امره بفرمان خود یا بفرستد جبرئیل علیه السلم را. علی من یشاء بر هر که خواهد. من عباده از بندگان خود
یعنی رتبت عطا می کند بهر که میخواهد. لینذر تا بیم کند آنکه بدو وحی آمده مردمان را. یوم التلاق روز ملاقات و یکدیگر
را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجسام ملاقات کنند یا اهل ایمان آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا ظالمان

وظالمان یا هر عالی ملاقی شوند مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند یوم هم بارزون آنروز که
بدآیند از قبر لا یخفی علی الله منهم شیء پوشیده نیست بر خدای تعالی از اعیان و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شیء
هیچ چیز و فرماید بخودی خود لمن الملک مر کراست پادشاهی و کارگذاری الیوم امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر
جواب دهند که لله الواحد القهار مر خدای راکه یگانه و محکم کننده است و شکننده منازعان و مدعیان چون کفار را
علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مؤمنان موافق باشند الیوم ستم نیست امروز تجزی
را ز ثواب کسی که کم کنند و نه بعقاب افزایند نه کسی را بگناه دیگری بگیرند و نه نیکی را جزای بد دهند ان الله بدرستی که
خدای تعالی سریع الحساب زود حساب است و جزای هر کس در قیامت بسرعت بوی می رساند زیرا که لا یشغل شأن عن
شأن جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که ببهشت در آید و نه هیچ دوزخی در دوزخ نزدیک نشود و نزدیک
ایشان ظلمی باشد تا آنرا قصاص کنم پس آیه بخواند که الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم. بیت: در روز عرض اهل ظلم حالی عجبست
و در زیدن ظلم را وبالی عجبست از ظلم بپرهیز که در دوزخ لا ظلم الیوم گوشمال عجبست وانذرهم و بیم کن ای پیغمبر ایشان
کافران را یوم الآزفة از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه هرچه آینده است نزدیکست برسیدن اذ
القلوب بترسان ایشانرا چون دلها لدی الحناجر نزدیک بحلقها بود یعنی از فزع آن روز دلهای ایشان از اماکن خود
میل نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت یا صاحبایمان باشند با نه بر آید تا خلاص شود و اصحاب
این قلوب باشند کاظمین غمناکان و از غم برآمدگان ما للظالمین نیست مر ستمکاران یعنی کافران را در آن روز
من حمیم هیچ خویش مشفق و مهربان که عذاب از ایشان دفع کند ولا شفیع و نه درخواست کننده یطاع که
فرمان او برند یعنی شفیع که شفاعت او بمحل قبول برسد یعلم خائنة الاعین داند خدای تعالی که خیانت چشمها کدام اند
یعنی نظر با آنچه حرامست یا غمزه کردن بمعایب مردم یا کذب در دیده و علم دیده امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت
چشمان یعنی چشمهای محبان آنست که در اوقات مناجات جواب پیرامن گذرانند چنانچه در روز بود آمده که دروغ گوید
هر که دعوی محبت ما کند و چون شب در آید چشم او بخواب چون در آید. بیت: خواب را با دیده عاشق چه کار چشم او
چون شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یک زمان آن چشمهای بی آب نیست وما تخفی الصدور و میداند
خدای تعالی آنچه پوشیده است سینه ها یعنی ضمایر و سرایر همه اشیا میداند والله وخدای تعالی یقضی حکم میکند
بالحق براستی در جزای محسن و مسیء والذین و آنانکه یدعون می پرستندشان من دونه از غیر خدای تعالی
لا یقضون حکم نمی کنند ایشان بشیء بچیزی زیرا که اگر جمادند ایشانرا قدرت بران نیست و اگر حیوانند
مخلوق و مملوک اند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست ان الله بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوای
گفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان اولم یسیروا ایا سیر نمیکنند و سفر نمی نمایند مشرکان فی الارض
در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا پس تا به بینند کیف کان چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام
کار آنها که بودند من قبلهم از زمان پیش ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه دیار ایشان ممر
تجار قریش است کانوا بودند پیشینیان هم اشد ایشان سخت منهم از ایشان قوة نیرومندی و توانائی
یا قدرت و تمکن بیشتر از جهت نشانهای ایشان و آثارا فی الارض و نشانهای در زمین دیار ایشان چون قلعهای
بلند و حصارهای بزرگ و شهرهای فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و عقوبت کرد بذنوبهم بسبب
گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب که کردند وما کان لهم و نبود مر ایشانرا من الله از خدای تعالی من واق

جزا داده میشود کل نفس هر نفسی بما کسبت بانچه کرده است لا ظلم الیوم نیست امروز ستم

هیچ

هیچ نگاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذلک این گرفتن بانهم کانت تأتیهم بسبب آن بود که آمدند بدیشان
رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فکفروا پس کافر شدند بدان و انکار
کردند مر آنرا فاخذهم الله پس بگرفت خدای تعالی ایشانرا و معاقب گردانید انه بدرستی که خدای تعالی قوی تواناست
و متمکن در هرچه خواهد شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که ما فرستادیم
موسی را علیه السلام بآیاتنا بمعجزات ما که نه آیات بود و سلطان مبین و حجتی هویدا و گفته اند مراد عصاست و
افراد بجهة تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوتست بحق و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را الی فرعون
بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وهامان و هامان که وزیر او بود وقارون و بقارون که
مقرب و مبشر او بود و ایشانرا بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود و ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند
ساحر او جادوست که خارق عادت بما مینماید از روی سحر کذاب دروغ گویست در آنکه میگوید که خدای هست و من رسول
اویم فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان بپیغام راست و درست من عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید
ابناء الذین آمنوا پسران آنانکه گرویدند معه با موسی علیه السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی علیه السلام اولاد بنی اسرائیل را
می کشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند
پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را علیه السلام یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید
دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وما کید الکافرین و نیست مکر یا کید کافران نسبت
بانبیا و مؤمنان الا فی ضلال مگر در بی راهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون در
باب موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرد و گفت او را میباید کشت و گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشتن خود
و از آن خلل بر تو رسد یا آنکه گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد که او را بقتل آورد صلاح آنست که ساحران عظیم
تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن قبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است و از قتل او می ترسید اما نزد قوم اظهار
تجلد کرد وقال فرعون و گفت فرعون لعین ذرونی بگذارید مرا اقتل موسی بکشیم موسی را علیه السلام ولیدع ربه
و بخواند پروردگار خود را تا قتل من از و باز دارد انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یبدل دینکم از آنکه متغیر سازد
کیش شما را و از عبادت من باز دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کرد بسبب دعوت او فی الارض الفساد در زمین
تباهی و شکردهی خلایق و حفص بضم یا، وکسر ها، و نصب دال میخوانند یعنی موسی علیه السلام ظاهر گرداند در بلد من افساد را
یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وقال موسی و گفت موسی علیه السلام مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید
انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی و ربکم به پروردگار من و شما من کل متکبر از هر گردنکشی که بسبب تعظم
لا یؤمن ایمان نمیآورد بیوم الحساب بروز شمار فرعون را نام نبرده و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود
چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شاد شدند وقال رجل و گفت مردی مؤمن
گرویده من آل فرعون از آل فرعون یعنی از خویشان او و خبرئیل نام یا شمعان نام که مدتی بود که بطریق حرم یکتم ایمانه
می پوشید از فرعون و اتباع او گرویدن خود را و گفته اند صد سال بود که ایمان داشت و می پوشید و چون خبر
بقصد فرعون موسی را علیه السلام شنید گفت اتقتلون رجلا آیا می کشید مردی ان یقول برای آنکه میگوید ربی الله
پروردگار من خدای تعالی است وقد جاءکم بالبینات و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن از دلالات
هویدا من ربکم از پروردگار شما وان یک کاذبا و اگر باشد او دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر او باشد وبال دروغ او

وآنرا هلاک سازد. وان یک صادقا. واکر باشد راست کوی. یصبکم. برسد بشما. بعض الذی یعدکم. بعضی ازانچه
شما وعده میدهد یعنی میکوید عذاب دنیا واخرت بشما خواهد رسید پس اکر صادقست بعضی ازان موعود که
عذاب دنیا باشد عاجلا بشما رسد. ان الله. بدرستی که خدای تعالی. لا یهدی. راه نماید یعنی توفیق راه یافتن
نمی دهد. من هو مسرف. هر کسی راکه از حسد درکن رنج است در ریختن خون کودکان بی کناه. کذاب. دروغ
کوینده است در دعوی خدای تعالی. یا قوم. ای کروه من. لکم الملک الیوم. مر شماراست پادشاهی امروز. ظاهرین.
در حالتی که غالبید. فی الارض. در زمین. فمن ینصرنا. پس کیست که یاری دهد مارا وحمایت کند. من باس الله. از
عذاب خدای تعالی. ان جاءنا. اکر بیاید بما پس قصد موسی علیه السلم مکنید ودست ازو بدارید. قال فرعون. کفت فرعون
مر آن مومن راکه از قتل موسی علیه السلم نهی میکرد وجمعی دیکر راکه نزد او حاضر بودند. ما اریکم. نمی نمایم شمارا. الا ما اری.
مکر انچه می بینم یعنی بشما نموده ام راه صواب در کشتن او ودیدم بودم صلاح در ان. وما اهدیکم. ونمی نمایم شمارا
الا سبیل الرشاد. مکر راهی راست خربیل این سخن را استماع نمود ودیکر باره عرق محبتش در حرکت آمد وبحر ایمان
جوشیدن اغاز کرد ودیکر باره بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق تعالی میفرماید. وقال الذی آمن. وکفت
انکس که کرویده بود. یا قوم. ای کروه من. انی اخاف. بدرستی که من می ترسم. علیکم. بر شما جهة تکذیب موسی علیه السلم
وتعرض او. مثل یوم الاحزاب. مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند ومراد روز هلاک ایشانست انکه
تفصیل میکند. مثل داب قوم نوح. مثل حال قوم نوح علیه السلم که بطوفان هلاک شدند. وعاد. وکروه عاد که
بباد صرصر مستاصل کشتند. وثمود. وقوم ثمود که بیک صیحه مردند. والذین من بعدهم. ومانند حال
انانکه از پس ایشان بودند چون مؤتفکه که شهر ایشان زیر وزبر کشت وچون اصحاب ایکه که بعذاب ظله کرفتار
شدند. وما الله یرید. ونیست خدای تعالی که خواهد. ظلما للعباد. ستم بر بندکان خود یعنی ایشانرا بی کناه
عذاب نکند پس شما هم مکنید تا معذب نکردید. ویا قوم. ای کروه من. انی اخاف. بدرستی که من ترسم. علیکم. بر شما
یوم التناد. عذاب روز یکدیکر را خواندن یعنی روز قیامت بعضی بعضی را میخوانند باستعانت وهیچکس بفریاد
کسی نمیرسد یا اهل بهشت ودوزخ یکدیکر را ندا می کنند چنانچه در سوره اعراف کذشت یا بعد از ذبح موت
ندا کند یا اهل الجنة خلود ولاموت ویا در ان روز منادی ندا کند که فلان نیک بختی شد که هرکز بدبخت
نکردد وفلان بدبختی کشت که هرکز نیک بختی نیابد. یوم تولون. روزی که بر کردانیده شوید از موقف حساب
وبروید مدبرین. باز کشتکان از آنجا بسوی دوزخ. ما لکم. نباشد شمارا. من الله. از عذاب خدای تعالی
من عاصم. هیچ کریزکاهی ونکاه دارنده که تواند ز عصمت کرفتن پناه. ومن یضلل الله. وهر کرا خدای تعالی فرو کذارد
در ضلالت. فما له. پس نیست مراورا. من هاد. هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند. ولقد جاءکم. وبدرستی
آمد بشما. یوسف. یوسف بن یعقوب علیهما السلم. من قبل. پیش از شما. بالبینات. بحجتهای روشن وهو یا کفته اند
فرعون زمان موسی علیه السلم همان فرعون زمان یوسف صدیق علیه السلم بود ویوسف علیه السلم اسبی قیمتی داشت بمرد
بدعا زنده کردانید وفرعون بدو ایمان آورد وچون یوسف علیه السلم درکذشت فرعون از دین برکشت وتا زمان
موسی علیه السلم عمر یافت پس مومن کفت که یوسف علیه السلم از پیش آمد بشما بمعجزات روشن که احیای فرس بوده وشهادت
طفل بر براءت او وبعضی کفته اند فرعون وموسی علیه السلم از اولاد فرعون یوسف بن ابرهیم بود حق تعالی یوسف بن یعقوب را
علیهما السلم برسالت بوی فرستاد وبیست سال درمیان ایشان بود ومعجزات بایشان می نمود بدو بکرویدند پس مومن آل

فرعون

فرعون ازان خبر داد که یوسف علیه السلم بشما آمد. فما زلتم. پس همواره بودید. فی شک. در کمان. مما جاءکم به. از آنچه
آورده بود بشما از امر دین. حتی اذا هلک. تا انکاه که او درکذشت. قلتم. کفتید شما. لن یبعث الله. بر نخواهد
انکیخت خدای تعالی. من بعده. از پس او. رسولا. فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیکر نخواهد آمد
از ترس انکه قول او رد کنیم. کذلک. همچنین. یضل الله. خدای تعالی کمراه سازد در بوادی طغیان. من هو مسرف.
هر که او از حد تجاوز کننده است در انکار. مرتاب. شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اهل
اسراف وارتیاب میفرماید. الذین یجادلون. انانکه جدال کنند با انبیا. فی آیات الله. در ابطال آیتهای خدای تعالی
ودفع. بغیر سلطان اتیهم. بی حجتی وبرهانی که بدیشان آمده باشد. کبر. بزرکست جدال ایشان. مقتا. از
جهة بغض. عند الله. نزدیک خدای تعالی. وعند الذین آمنوا. ونزدیک انانکه کرویده اند یعنی خدای سخت دشمن
داند جدال ایشانرا ومؤمنان نیز دشمنانند. کذلک. همچنین. یطبع الله. مهر می نهد خدای تعالی. علی کل قلب
متکبر. بر هر دل شخص متکبر که سرکشد از فرمان برداری. جبار. خودکام که خود را از دیکران برتر داند وبرتر دارد
پس در اثنای مواعظ خربیل فرعون اندیشه کرد که ناکاه سخن او در مسمعها اثر کند وزیر خود را طلبید وخود را
ومردم بچیزی دیکر مشغول کردانید. وقال. وکفت. فرعون. فرعون. یا هامان. ای هامان. ابن لی صرحا. بساکن
برای ما صرحی یعنی بنای برافراشته. لعلی. شاید که من. ابلغ الاسباب. برسم بدرها یا راهها. اسباب السموات. درهای
اسمانها یا راهها از اسمان باسمانی. فاطلع. پس دیده ور شوم یعنی بنکرم. الی اله موسی. بسوی خدای موسی یا مشرف
شوم بر احوال او. وانی لاظنه. وبدرستی که من کمان میبرم. کاذبا. دروغ کوی در دعوی رسالت یا او را خدای هست
که افرین کار همه اسمانهاست پس اغاز ساختن بنا کردند وموسی علیه السلم بنالید وحی آمد که اندوهکین مشو ببین
که من با او چکنم پس حق تعالی آن بنا را بعد از اتمام خراب کردانید چنانچه در سوره قصص کذشت. وکذلک زین. و
همچنان زین وارایش داده شد. لفرعون. برای فرعون. سوء عمله. بدی کردار او. وصد. وباز داشته شد. عن السبیل
از راه راست وطریق صواب. وما کید فرعون. ونبود کید فرعون در ساختن صرح وتلبیس قوم. الا فی تباب. مکر
بتباهی ونیستی. وقال الذی. وکفت انکس که. آمن. کرویده بود. یا قوم اتبعون. ای قوم پی روی کنید مرا. اهدکم
تا بنمایم شمارا. سبیل الرشاد. راه راستی وهدایت. یا قوم. ای کروه من. انما هذه الحیوة الدنیا. جز این نیست که
این زندکانی دنیا. متاع. برخورداریست که زود منقطع شود یعنی بسط عیش او باندک فرصتی در نوردند وبا مر
معاش آتش را دم ابطال بر سر کشند. بیت. بباغ دهر که بس تازه رنک وخوشبوییست. مباش غره که ریح خزان زپی دارد
زمان زمان بجهد باد نکبت وادبار. چه رنک وبو که نشانی بباغ نکذارد. وان الاخرة. وبدرستی که سرای دیکر. هی دار
القرار. اوست سرای ارام که او را زوال وازاو انتقال متصور نیست. من عمل. هر که بکند. سیئة. کردار بد. فلا یجزی
پس جزا داده نشود. الا مثلها. مکر مانند آنرا واین بحکم عدل الهیست. ومن عمل صالحا. وهر که بکند عمل شایسته
کاران. من ذکر او انثی. خواه از مردان وخواه از زنان. وهو مؤمن. وحال انکه او کرویده باشد. فاولئک. پس انکروه
یدخلون الجنة. در آورده شوند در بهشت وحفص یدخلون بصیغه معلوم خواند یعنی بهشت در آیند. یرزقون
روزی داده شوند. فیها. در ان بهشت از فواکه پاکیزه وطعام لذیذ خوش مزه ومشارب خوشکوار. بغیر حساب
بی شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری ازان زیاده واین از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان خربیل
فهم کردند که ایمان آورده است زبان ملامت بکشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیکری

نصف

می آری خبیل ندا کرد از روی تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار شوند و از مستی نخوت هشیار پس گفت
ویا قوم . ای گروه من . مالی . این چیست که مرا رسید و چون است که . ادعوکم . میخوانم شما را . الی النجوة . بسوی
رهایی یافتن از عذاب خدای تعالی بایمان بدو و بعث پیغمبرهم . وتدعوننی . میخوانید مرا . الی النار . بسوی عملی که بدان مستوجب
آتش شوم یعنی عبادت فرعون . تدعوننی . میخوانید مرا . لاکفر . تا کافر شوم . بالله . بخدای تعالی . واشرک به . و برای
آنکه شریک کردانم بوی . ما لیس لی . آنچیزی که نیست مرا . به علم . بر بوبیت او و دانستن مراد او نفی علم است نه نفی معلوم
پس من از غیر خدای تعالی نمیدانم پس من دیگری با وی چگونه شریک میسازم . وانا ادعوکم . و حال آنکه میخوانم شما را . الی
العزیز . بخدای تعالی که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان . الغفار . آمرزنده است و محو کننده گناهان مؤمنان
لاجرم . هر آینه . انما تدعوننی . آنچه شما میخوانید مرا . الیه . بسوی او یعنی پرستش فرعون . لیس له . نیست مر او را
دعوة . دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد . فی الدنیا . درین سرای . ولا فی الاخرة . و نه
در سرای دیگر . وان مردنا . و بدرستی که بازگشت ما و شما . الی الله . بسوی خدای تعالی است و ما را و شما را جزا خواهد داد
وان المسرفین . و بدرستی که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان . هم اصحاب النار . ایشانند ملازمان
دوزخ آتش باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت . فستذکرون . پس بزودی یاد خواهید
کرد یعنی بوقت معاینه و عذاب یاد آید شما را . ما اقول لکم . راستی آنچه می گفتم شما را . وافوض امری . و باز میگذارم
کار خود را . الی الله . بخدای تعالی و بر وی توکل کنم تا مرا از شما نگاه دارد . ان الله . بدرستی که خدای تعالی . بصیر . بینا است
بالعباد . بامور بندگان آورده اند که فرعون لعین فرمود که تا او را بکشند او را کریخته روی بکوه نهاد و بیمان مشغول
شد حق تعالی لشکر سباع را برانگیخت تا بگرد وی در آمدند و آغاز پاسبانی کردند و نتیجه تفویض بزودی در وی
رسید و از شر اعدا ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و
سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و نماز وی و پاسبانی سباع را مشاهده نمودند بترسیدند و نزد فرعون آمده
صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن حال فاش نگردد حق تعالی از حال خبیل خبر میدهد که . فوقیه الله
پس نگاه داشت خدای تعالی او را . سیئات ما مکروا . از بدیهای آنچه اندیشیدند در باره وی . وحاق . و فرو گرفت
بال فرعون . بگردنکشان فرعون که بقصد وی رفته بودند . سوء العذاب . بدی عذاب که قتل است و گفته اند که
آل فرعون مراد قبطیانند و سوء العذاب آتش جه بدل از آن آورده که . النار . فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی
آتش . یعرضون . عرض کرده میشوند . علیها . بر آتش دوزخ . غدوا وعشیا . بامداد و شبانگاه و در عین المعانی
آورده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان می نمایند و ابن مسعود رضی الله عنهما گفته که ارواح فرعونیان را در
درون مرغان سیاست کنند و صبح و شام آتش را بدیشان عرض کنند تا قیامت . ویوم تقوم الساعة . و در روزی
که قایم شود قیامت و ابدان ایشان با بدان مرغان باز آیند فرشتگان گویند ایشان را که . ادخلوا آل فرعون . در آرید
ای کسان فرعون . اشد العذاب . سخت تر از آنچه بود دید . واذ یتحاجون . و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون پیکار و مخاصمت
کنند دوزخیان . فی النار . در آتش . فیقول الضعفاء . پس گویند بیچارگان و زبونان قوم . للذین استکبروا
مر آنانرا که سرکشی و معظم بودند یعنی تابعان متبوعان را گویند . انا کنا لکم . بدرستی که ما بودیم شما را . تبعا
پی روان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیا یعنی بسببه در دوزخ شما شدید
فهل انتم . پس آیا هستید شما . مغنون . دفع کنندگان . عنا . از ما . نصیبا من النار . بهره از آتش قال

الذین

الذین استکبروا . گویند آنانکه سرکش بودند که چه جای این سخن است . انا کل . بدرستی که ما همه . فیها . در دوزخیم چگونه
عذاب از شما باز داریم اگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم . ان الله . بتحقیق که خدای تعالی . قد حکم
بتحقیق که حکم کرده است . بین العباد . میان بندگان و هر یک را بجایی که در خور اوست فرستاد . وقال الذین فی النار
و گویند آنانکه در آتشند بعد از آنکه نومید شدند از یکدیگر . لخزنة جهنم . مر خازنان دوزخ را که . ادعوا ربکم . بخوانید
پروردگار شما را . یخفف عنا . تا بردارد و تخفیف کند از ما . یوما . بمقدار روزی از روزهای دنیا . من العذاب . از عذاب . قالوا
گویند خزنهٔ دوزخ که . اولم تک . آیا نبود که . تاتیکم . آمد نزد شما . رسلکم . پیغمبران فرستادهٔ شما . بالبینات . بحجتهای روشن
و شما را بخدای تعالی دعوت کردند . قالوا بلی . گویند مر خازنان را که بلی حال بدین منوال است . قالوا فادعوا . پس گویند
خازنان که پس بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلب کنید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن
پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد . وما دعاء الکافرین . نیست دعای ناگرویدگان . الا فی ضلال . مگر در بطلان
و ضایع شدن و باجابت نرسیدن . انا لننصر . بدرستی که ما یاری دهیم . رسلنا . پیغمبران خود را . والذین امنوا
و آنانکه گرویده اند . فی الحیوة الدنیا . در زندگانی دنیا یعنی در زندگانی این سرای نصرت میکنیم ایشان را یا هلاک
دشمنان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام یحیی علیه السلام هفتاد هزار
کس کشته شدند . ویوم یقوم الاشهاد . و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جماعتی که گواهی
کنند مر مردمان را و آنها انبیا باشند و ملئکه و امت مصطفی صلی الله علیه وسلم . یوم لا ینفع الظالمین . روزی که سود نکند
ستمکاران را . معذرتهم . عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت ایشان باطل است و محل قبول ندارد . ولهم اللعنة
و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای تعالی . ولهم سوء الدار . و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم . ولقد اتینا . و بدرستی
که ما دادیم . موسی . موسی بن عمران را . الهدی . راه نمودن بآنچه بدان راه یافته شد از معجزات و صحت شرایع . واورثنا
و میراث دادیم . بنی اسرائیل . بنی اسرائیل را یعنی فرزندان یعقوب علیه السلام . الکتاب . کتاب توریة را یعنی باقی گذاشتیم
در میان ایشان توریة را . هدی . راه نماینده . وذکری . و پند دهنده . لاولی الالباب . مر خداوند عقول سلیمه را
فاصبر . پس صبر کن ای محمد صلی الله علیه وسلم در آزار کفار . ان وعد الله حق . بدرستی که وعدهٔ خدای تعالی بنصرت انبیا و هلاک
اعدای ایشان راستست و درست و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی علیه السلام و فرعون . واستغفر
و طلب آمرزش کن . لذنبک . برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مراد ازین امر آنست که
تا حضرت صلی الله علیه وسلم تعبد نماید خدا را باستغفار جهة مزید درجه و تا سنتی شود بعد از وی مر امت را حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار می نمود و در تبیان گفته که معنی آنست که طلب آمرزش کن مر گناهان امت
را که بحضرت تو امید دارند . کرلب بگشای از بگوی حرفی زبرای ما بگوی یعنی که بعذر خواهی ما و زحالت پر گناهی ما
نزدیک خدا کی شفاعت ما را بر هانی از شناعت . وسبح . و تسبیح گوی . بحمد ربک . پیوسته بستایش پروردگار خود
بالعشی . بشبانگاه . والابکار . و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار مکه در باب قران و بعث مجادله
میکردند که سخن خدای تعالی نیست و بعث محال است حق تعالی آیه فرستاد که . ان الذین یجادلون . بدرستی که آنانکه جدال کنند . فی
ایات الله . در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند . بغیر سلطان . بی حجتی که . اتیهم . آمده باشد ایشان را
از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از دلایل عقلیه . ان فی صدورهم . نیست در سینهای ایشان . الا کبر . مگر سرکشی
از سخن حق یا ارادهٔ سروری و حکومت و عظمتی موهوم که هرگز . ما هم . نیستند ایشان . ببالغیه . رسنده . فاستعذ بالله

پس پناه گیر بخدای تعالی از شر ایشان. انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشان را. البصیر بیناست
باعمال ایشان. لخلق السموات والارض هر اینه آفریدن آسمانها و زمینها اکبر بزرگ است نزد شما من خلق الناس
از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما و با وجود عظمت و بسطت آن اولی اصل و ماده هر اینه
قادر باشد بر خلق ایشان ثانیا از اصلی و ماده. ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر از مردمان لا یعلمون نمیدانند که
این آفریدن آسان است و بقول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر علیه السلام را گفتند که تو صاحب ما
نیستی بلکه او ابو یوسف بن داود است یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد و جوهای آب با او روان باشند
و پادشاهی بما باز گردد و او آیتی است از آیتهای خدای تعالی این آیه نازل گردانید که الذین یجادلون الایه یعنی آنانکه منازعت
میکنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند و در دلهای ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان
نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای تعالی از شر فتنه دجال و دیگر گفتند جثه او اعظم است از جثه آدمیان حق تعالی فرمود
که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات خدای تعالی و باید
دانست که او آدمیست از آدمیان دیگر بلندتر و جثه بزرگتر و یک چشم بقدم و ظهور او یکی از علامات قیامت است و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیان او فرموده که مردم بسه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آنچه آسمان بارد
ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث بازگیرد و در سال سیم نه از آسمان باران فرود آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال
بیرون آید و با وی بحر و نمونه بهشت باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله وحفظه و با وی بهشتی و
دوزخی باشد و دیوان همراه خود دارد ممثل شوند بصور آدمی پس یکی را گوید که اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار میکنی بربوبیت
من گوید آری فی الحال دو ممثل شود بصورت پدر او و او را گویند ای فرزند من متابعت او کن که او خدای کار تست القصه همه
شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که ملائکه او را پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان آید حق تعالی عیسی را از آسمان فرو
فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند مستاصل بتمامی و تتمه از نزول عیسی علیه السلام در سوره زخرف
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی. وما یستوی الاعمی و مساوی نیستند نابینا. والبصیر و بینا یعنی غافل
با عاقل و جاهل با عالم. والذین امنوا و یکسان نیستند آنانکه گرویده اند. وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته
ولا المسیئ و نه بزهکاران مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نیستند
در آخرت یکی ساکن درجات بود و یکی را مقام درکات. قلیلا ما تتذکرون اندک پند می پذیرند چون ثابت شد که محسن
و مسیئ برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در آن
جزا یابند و آن در قیامت خواهد بود. ان الساعة بدرستی که قیامت. لآتیة هر آینه آینده است لاریب فیها
شک نیست در آمدن آن تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند. ولکن اکثر الناس لکن بیشتر از مردمان لا یؤمنون
نمیگروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات. وقال ربکم و گفت پروردگار شما. ادعونی
بخوانید مرا. استجب لکم تا اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم شما را اغلب در این آیه دعا را بعبادت
فرود آورده اند و موید این است آنچه خدای تعالی میفرماید که. ان الذین بدرستی که آنانکه. یستکبرون سرکشی مینمایند
عن عبادتی از پرستش من. سیدخلون جهنم زود باشد که در آورده شوند بدوزخ و حفص رحمه الله بصیغه معلوم
خواند یعنی بدوزخ در آیند. داخرین بیچاره شدگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثت است یعنی فریاد
خواهید بمن در وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سؤال است یعنی بخواهید تا بدهم که

خزانه رحمت مالامال است و کرم من بخشنده آمال کدام گدا دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف امیدش ننهادیم
و کدام محتاج زبان سؤال گشاد که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختیم. بیت: بر آستان ارادت که سر نهاد شبی
که لطف دوست برویش هزار در نگشود. و گفته اند دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید
تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد بدعا توبه است چون تائب خدای تعالی را میخواند بوقت وقوع
گناه با او باز میگردد قبول فرماید و اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم. بیت: گر توبه کنی پذیرم از
راه کرم. و انگاه ز هر جریمه ات درگذرم. الله خدای بحق. الذی جعل آنست که بیافرید. لکم اللیل برای شما شب را
بمزاج بارد. لتسکنوا تا ساکن شوید. فیه در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس. والنهار و بیافرید روز را
مبصرا روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قبول شود. ان الله بدرستی که
خدای تعالی. لذو فضل هر اینه خداوند بخشش بسیار است. علی الناس بر آدمیان بر آفریدن لیل و نهار یا بخلق
در رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است. ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر
مردمان. لا یشکرون نمیدانند سپاسداری نمیکنند. ذلکم الله آنکه این کارها میکند خدای تعالی است. ربکم
آفریدگار شما. خالق کل شیئ آفریننده همه چیزها. لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او. فانی تؤفکون
پس چگونه و بچه گردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او. کذلک همچنین که بر گردانیده میشوند این قوم
از راه حق تعالی با قیام دلایل. یؤفک الذین بر گردانیده میشوند آنانکه. کانوا هستند که از روی عناد. بآیات الله
یجحدون آیتهای خدای را انکار میکنند و از پذیرفتن آن باز ایستند. الله خدای تعالی بحق. الذی جعل آنست که
گردانید. لکم الارض برای شما زمین را. قرارا آرامگاهی نه نرم که فرو میرود و نه سخت که بنا توان کرد. والسماء بناء
و گردانید آسمان را بنا برداشته و افراشته. وصورکم و بنگاشت شما را ای آدمیان. فاحسن صورکم پس نیکو
ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید. ورزقکم
و روزی داد شما را. من الطیبات از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذ و ممیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات
و در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق سفلی و علوی و مجموع
دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از حقیقت جامعیت او لامع است
رباعی: ای صورت تو آینه سر وجود. روشن ز رخت پرتو انوار شهود. مجموع دو کون و کسی نیست چو تو. در مملکت صورت و معنی موجود. ذلکم الله
آنکه چنین تصویری کرد خدای تعالی است. ربکم آفریدگار شماست. فتبارک الله پس بزرگ است خدای تعالی و بزرگوار تر. رب
العالمین پروردگار عالمیان از انس و جن و غیر آن. هو الحی اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی. لا اله الا هو نیست معبودی که
سزای عبادت بود مگر او. فادعوه پس بپرستید او را. مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید. له الدین برای او
دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید. الحمد لله رب العالمین همه سپاسها و ستایشها مر خدای راست که پروردگار
عالمیانست. قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مر این مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود متدین شو. انی نهیت بدرستی که
نهی کرده شده ام. ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانکه. تدعون می پرستید شما. من دون الله بجز خدای تعالی سزای پرستش
لما جاءنی البینات آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات. من ربی از پروردگار من. وامرت و مامور شده ام. ان اسلم
بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم. لرب العالمین مر آفریدگار عالمیان را. هو الذی اوست آنکس که. خلقکم بیافرید شما را. من
تراب از خاک. ثم من نطفة پس شما را ای فرزندان آدم علیه السلام آفرید از آب منی. ثم من علقة پس از علقه یعنی خون بسته که منی

بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید. ثم یخرجکم. پس بیرون می آورد هر یک از شما از رحم مادر طفلا. کودک ثم
لتبلغوا. پس از ین وجه بالا می برد تا کردید. شیوخا پیران. ومنکم من یتوفی و از شما کس باشد که میرانیده شود
من قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا. و بقا میدهد شما را تا برسید اجلا مسمی بمدتی نام برده
که وقت موتست. ولعلکم تعقلون شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود از درجه بدرجه هو الذی اوست آنکه یحیی
زنده کرداند ویمیت و بمیراند. فاذا قضی امرا پس چون خواهد کاری را. فانما یقول پس جز این نیست که میگوید له کن
مر آنچیزی را که بباش فیکون پس باشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و علتی و فرصتی و کلفتی نیست
فعل او را که عیب و علت نیست. متوقف بهیچ آلت نیست. زخم زلف کاف و طره نون. هر زمان شکلی آورد بیرون
الم تر. آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای خدای تعالی یعنی
حجج قرآن را منکرند. انی یصرفون پس چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق. الذین کذبوا مجادلان
آنانند که تکذیب کردند و منکر بودند. بالکتاب بقرآن یا بجنس کتاب آسمانی. وبما ارسلنا به و بآنچه فرستادیم باو رسلنا
پیغمبران خود را از احکام شرایع. فسوف یعلمون. پس زود باشد که بدانند خاتمه تکذیب و انکار را. اذ الاغلال اغلال
که غلها آتشین باشد. فی اعناقهم در گردنهای ایشان. والسلاسل و زنجیرها در آن بود. یسحبون کشیده میشوند
بر روبها بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را. فی الحمیم در آب جوشان که در نهایت حرارت بود. ثم فی النار پس در آن
آتش یسجرون سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب کردند. ثم قیل لهم پس گویند
مر ایشان را. این ما کنتم کجااید آنانکه بودید شما. تشرکون انباز گرفتید ایشان را. من دون الله از فرود خدای تعالی قالوا
گویند در جواب که آن شرکا. ضلوا عنا گم شدند از ما نمی یابیم ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان
ما را در بلا گذاشتند. بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانیم باشیم من قبل پیش از ین در دنیا شیئا چیزی که
بدان اعتبار باشد یعنی بر ما روشن شد که چیزی را باطل میپنداشتیم. کذلک همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت یضل
الله گمراه کرداند و فرو گذارد خدای تعالی الکافرین ناگرویدگان را ه نمی برند بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت
پس ایشان را گویند. ذلکم این خذلان شما امروز در عقبی. بما کنتم بسبب آنست که بودید شما. تفرحون شادی می کردید
و فرمان می بردید فی الارض در زمین یعنی در دنیا. بغیر الحق بچیزی که حق نبوده یعنی شرک و طغیان. وبما کنتم تمرحون
و بجهة آنکه شما بودید که می نازیدید از خود و تکبر متحیران می دیدید. ادخلوا در آئید ابواب جهنم بدرهای هفت
گانه دوزخ که از برای شما بخش شده است یعنی هر طایفه بدرکه در آیند. خالدین فیها جاوید مانده کانند در آن
فبئس مثوی المتکبرین. پس بد آرامگاهی است گردنکشان را دوزخ. فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر ایذا
قوم. ان وعد الله بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت اولیا و هلاکت اعدا حق درست و راستست فاما نرینک
واقع شود که. فاما نرینک پس اگر بنمائیم بتو. بعض الذی نعدهم بعضی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و
اسر. او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب. فالینا یرجعون پس بسوی ما باز گردانیده خواهند
شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهد گذاشت و حق تعالی در دنیا بعضی
از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم نمود قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد
بود. بیت. دوستانت در درد و عالم شاد و خرم می زیند. دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا. آورده اند که کفار مکه
اقتراح آیات متکثره می کردند چون تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیه فرستاد. ولقد ارسلنا و بتحقیق که فرستادیم ما. رسلا پیغمبران را. من قبلک پیش
از تو. منهم من قصصنا علیک. بعضی از یشان آنانکه بخوانده ایم قصه ایشان بر تو که آن نسبت پیغمبرند. ومنهم
و بعضی از یشان. من لم نقصص علیک. آنانکه نخوانده ایم قصه ایشان بر تو جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده
انچهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلایق و مشهور آنست که صد و بیست هزار بوده اند و در ایمان
بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی ایشان شرط نیست. وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبری
و نتوانست. ان یاتی بآیة. انکه بیارد نشانه که معجزه نبوت او بوده باشد. الا باذن الله. مگر بدستوری خدای تعالی
و بحکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات می کنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و من وقوع آن
می بینم. فاذا جاء امر الله. پس چون بیاید فرمان خدای تعالی بعذاب بعد از وضوح آیات. قضی بالحق حکم کرده
شود براستی یعنی مشرک مبطل معذب کردد و مومن محق نجات یابد. وخسر و زیان کند. هنالک المبطلون
آنجا ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند معجزه می طلبند. الله الذی جعل خدای
بحق آنست که بیافرید. لکم الانعام. برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند. لترکبوا تا سوار شوید. منها
بعضی را از آن چون ابل و فرس. ومنها تاکلون. و بعضی از آن میخورید چون غنم و بعضی بر آنند که قابلیت رکب و اکل
دارند چون بقر. ولکم. و مر شما راست. فیها در انعام. منافع. منفعت بسیار چون شیر و پشم و غیر آن. ولتبلغوا
و ایشان را آزید تا برسید. علیها بمسافرت بر آن بعضی بر بعضی از آن. حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهای
شماست از سود و معامله. وعلیها و بر شتران در خشکی. وعلی الفلک و بر کشتیها در دریا. تحملون بر داشته
میشوید. ویریکم و می نماید خدای تعالی شما را. آیاته نشانهای قدرت خود. فای آیات الله پس کدام آیتها را از آیات
قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار. تنکرون انکار میکنید. افلم یسیروا فی الارض آیا سیر
نکردند در زمین عاد و ثمود. فینظروا کیف کان تا بنگرند که چگونه بود. عاقبة الذین من قبلهم سر انجام کار
آنانکه پیش از یشان بودند کانوا بودند آن امم پیشین. اکثر منهم بیشتر از یشان از روی عدد. واشد
قوة. و سختتر از روی توانائی. وآثارا فی الارض و افزونتر از جهت بازماندهای ایشان در کوشکهای و
قلعها. فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را. عنهم از ایشان. ما کانوا یکسبون آنچه بودند که می کردند از جمع مال و ترتیب
سپاه. فلما جاءتهم پس آنهنگام که آمد بدیشان. رسلهم پیغمبران ایشان. بالبینات بمعجزات و دلالات. فرحوا
شاد نشستند. بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود. من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهل مرکب که آنرا علم
نام نهاده بودند مراد عقاید و شبهات بی حاصله ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است و یا علم
طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات استهزا می کردند لاجرم حق تعالی ایشان را هلاک ساخت
وحاق بهم. و احاطه نمود بایشان. ما کانوا به یستهزئون جزای آنچه بودند که بآن استهزا می کردند. فلما راوا باسنا پس آن هنگام
که بدیدند عذاب ما را معاینه. قالوا گفتند. آمنا ایمان آوردیم. بالله بخدای تعالی. وحده حال آنکه یگانه است
و یکتا بی شریک و انباز. وکفرنا و کافر شدیم. بما کنا بآنچه بودیم. مشرکین انباز آرندگان. فلم یک نشایست در
حکمت تکلیف. ینفعهم ایمانهم سود دهد ایشان را ایمان بوحدانیت. لما راوا باسنا. چون دیدند عذاب ما را
زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت باس. سنت الله
سنت نهاد خدای تعالی سنت نهادنی. التی قد خلت آن سنتی که گذشته. فی عباده در بندگان او از امم ماضیه که

ایمان یأس بهیچ وجه مقبول نیست. وخسر و زیان کار شدند. هنالک الکافرون. دران زمان ناگرویدگان
یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد اگرچه درهمه عمر در خسران بودند والله ولی التوفیق والیه التکلان

سورة فصلت اربع وخمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

حم. اسم اعظم
الهی درین حروف مقطعه مخفی است وهرکس بر استخراج آن قادر نیست وگفته‌اند حا اشارتست بحکمت ومیم
بمنت حق تعالی را منتست بر مؤمنان تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست بآن چیزکه میان حق تعالی
وحبیب اوست هیچ ملک مقرب ونبی مرسل بدان پی نبرند چه حا ومیم دو حرفست در وسط اسم رحمن وهمین
دو حرف نیز در وسط اسم محمد صلی الله علیه وسلم آمده پس بسر حرفین در قسمین قسم یاد میفرماید که این قرآن تنزیل
فرو فرستاده شده است. من الرحمن. از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام الرحیم مهربان برعایت قلوب
خواص واز اضافه تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد برانکه مصالح دنیاوی ودینوی مرتبط قرآن است
واین فرو فرستاده. کتاب فصلت. کتابیست بیدا کرده شده. آیاته. آیتهای او وبیّن گشته بامر ونهی و وعد
و وعید. قرآنا عربیا. درحالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند وآیات او
تفصیل یافته است. لقوم یعلمون. براهی گروهی که دانند از اهل دانش وشناسند که نزول او من عند الله است
بشیرا. مژده دهنده مرآنانرا که بوی عمل کنند. ونذیرا. وبیم کننده آنهارا که بدو نگروند. فاعرض. پس روی
برتافتند از قبول یعنی نپذیرفتند. اکثرهم. بیشتر آن گروه از قبول وتدبر آن. فهم لا یسمعون. پس ایشان نمیشنوند
بسمع قبول. وقالوا. وگفتند اهل شرک همواره. قلوبنا. دلهای ما. فی اکنة. در پوششهاست. مما تدعونا. ازهم
آن چیزی که میخوانید مارا. الیه. بآن چیز یعنی قرآن را درنمی‌یابیم. وفی آذاننا. ودر گوشهای ما. وقر. گرانی است
آنچه میخوانی نمیشنویم. ومن بیننا وبینک. ومیان ما وتو. حجاب. پرده ایست که جمال نبوت ترا درنمی‌یابیم یا حاجزیست
که مارا از پیوستگی بتو منع میکند ودر وسیط آورده که ابوجهل جامه میان خود ورسول الله صلی الله علیه وسلم پرده ساخت
وگفت تو از آن جانب ومن ازین جانب. فاعمل. پس عمل کن بدین خود. اننا عاملون. بدرستی که ما عمل کنندگانیم بر
کفر خود یا آنچه تو میتوانی در حق ما بکن ما نیز آنچه میتوانیم تقصیر نخواهیم کردن ماوردی رحمه الله فرموده که تو کاری
کن برای آخرت خود ما برای دنیای خود عمل کنیم. قل. بگو. انما انا. جز این نیست که من. بشر. آدمیم. مثلکم. مانند شما
یعنی از جنس بشرم نه از ملک وجن که شما سخن ایشان درنمی‌یابید وفهم نمیکنید وشمارا بچیزی دعوت میکنم که سمع
از آن کراهیت طبع را از آن نفرت باشد بلکه. یوحی الی. وحی کرده میشود بسوی من. انما الهکم. جز این نیست که
خدای شما. اله واحد. خدائیست یگانه. فاستقیموا الیه. پس توجه کنید بسوی او بتوحید وطاعت وبر آن مقیم
باشید ظاهرا وباطنا. واستغفروه. وطلب آمرزش کنید از گناهان خود. وویل. وسختی عذاب. للمشرکین. مر شرک
آرندگان راست. الذین. آنانکه. لا یؤتون الزکوة. نمی‌دهند زکوة را یعنی کلمه لا اله الا الله زکوة انفس است که کلم
نمیشنوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه زکوة مال نمی‌دهند وجه تخصیص منع
زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشانست وبذل آن مر انفس را سختتر باشد از اعمال دیگر پس
در ایراد این صفت اشارتست ببخل ایشان وعدم شفقت بر خلق وبخل رذایل واکبر ذمایم است وگفته‌اند هر توانگر که
او را سخا نبود چون تنی است که جانش نبود یا چون درختی که بر ندارد. بیت: منعم ممسک شجر بی براست. سرور بی بخل بدین بی
براست. بخل که سرمایه ناکامی است. در دو جهان موجب بدنامی است. وهم بالآخرة. ومشرکان بسرای دیگر. هم کافرون

ایشان

ایشان ناگرویدگانند وبدان جهت نفقه نمی‌کنند که مکافات آن سرا باور ندارند. ان الذین آمنوا. بدرستی که آنانکه
گرویدند. وعملوا الصالحات. وبکردند کردارهای شایسته. لهم اجر. مر ایشانراست مزدی. غیر ممنون. غیر کاسته
یا غیر محسوب در معالم آورده که این آیت در شان بیماران وعاجزان وناتوانان است که در محل ضعف وعجز از ادای
عبادت بازمانند وحق تعالی همان مزد که در زمان صحت داشته‌اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون بمعنی غیر منقطع باشد
عبدالله عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار
شود حق تعالی ملکی را که بروی موکل است فرماید که بنویس برای وی مانند عمل او وقتی که رهایی داشت از بند مرض
تا وقتی که او را باز رهانم یا بحضرت خود برم. قل ائنکم. بگو آیا شما. لتکفرون. کافر میشوید ونمی‌گروید. بالذی خلق
الارض. بانکسی که بیافرید زمین را. فی یومین. در دو روز ابو اللیث رحمه الله آورده که روز یکشنبه آفرید ودر روز
دوشنبه بگسترانید. وتجعلون. ومیسازید. له. برای او. اندادا. همتایان. ذلک. آن خداوندی که زمین را بیافرید
رب العالمین. پروردگار عالمیانست. وجعل فیها. وبیافرید در زمین. رواسی. کوههای بلند پایدار. من فوقها
از بالای زمین تا ناظران دران نگریسته بهره اعتبار بردارند. وبارک فیها. وبرکت کرد در کوهها بآنکه در صنایع
ومعادن آفرید یا برکت داد زمین را باشجار وزرع وانعام وانهار. وقدر فیها. وتقدیر کرد در زمین. اقواتها
روزیهای اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر فرمود چون گندم وجو وبرنج وجوز وزیت
وخرما وگوشت وامثال آن که هر یک از آنها غالب اوقات قوت هر بلداست وتقدیر این روزیها فرمود. فی اربعة
ایام. در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر سه‌شنبه وچهارشنبه. سواء. یکسان شد جواب یکسان شدنی
للسائلین. مر پرسندگان را از آفرینش زمین وهرچه در وی است یعنی جواب سایلان بی زیادت ونقصان گفته
شد. ثم استوی. پس قصد کرد. الی السماء. بآفریدن آسمان. وهی دخان. وحال آنکه او دخان یعنی بخار آب بهیات
دخان ودر زاد المسیر گفته که حق تعالی از آفریدن ودر عین المعانی آورده که حق تعالی جوهر سبز بیافرید وبنظر هیبت
دران نگریست بگداخت وروان شد آتش را بران مسلط کرد تا بجوش آمد وبخاری از وی پیدا شد از آن کف
زمین وهوا از آن بخار آسمان آفریده گشت. بیت: کفی را منبسط سازد که این فرشیست پس لایق بخاری را برافرازد
که این سقفی است پس زیبا از آن سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر برین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا
فقال. پس گفت خدای تعالی پس از آفریدن آسمان وزمین. لها. مر آسمان را. وللارض. ومر زمین را که هر دو. ائتیا. بیائید
بآنچه شمارا از مایم. طوعا. از روی فرمان برداری. او کرها. یا از سر ناخوش وبی رغبتی یعنی اگر خواهید واگر نه از
آمدن چاره نیست ونداریم مراد اظهار کمال قدرتست نه اثبات طواعیت وکراهیت ایشان گفته اند آسمان را فرمود که
آفتاب وماه وستارگان خود را ظاهر ساز وزمین را فرمود که انهار خود را بشکاف واثمار خود را بیرون آر. قالتا
گفتند آسمان وزمین. اتینا. آمدیم ما بهرچه فرمودی. طائعین. فرمان برداران آورده اند که اول موضع که از زمین گفته اند
الله تعالی شرفا از اجزای خاک زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان وبدین سبب آن محل کعبه اسلام
وقبله انام گشت وچون آسمان از زمین شد آنرا بشکافت. فقضیهن. پس بشکافت آنرا. سبع سموات. هفت
آسمان وتمام ساخت امور آنرا. فی یومین. در دو روز پنجشنبه وجمعه. واوحی. ووحی کرد. فی کل سماء. در هر آسمانی
امرها. فرمان آنرا یعنی باهل آن الهام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند ویا مقرر کرد شان هر فلکی وآنچه از آن
آید. وزینا السماء الدنیا. وبیاراستیم آسمان نزدیکتر را. بمصابیح. بچراغها یعنی ستارگان چون چراغ درخشان

باشند. وحفظا نگاه داشتیم آسمان نزدیکتررا نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند

ذلک: اینچه آفرین شد از بدایع آفرینش تقدیر العزیز آفریدن واندازه کردن خداوند غالبست که در ملک

خود بقدرت هرچه خواهد کند. العلیم دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد. فان اعرضوا پس اگر

روی بگردانند کفار مکه یعنی اعراض کنند از ایمان باوجود این. فقل پس بگو انذرتکم بیم کردم شمارا و بترسانیدم

صاعقة از عذاب بیهوشی سازنده وهلاک کننده مثل صاعقة عاد مانند عذاب قوم عادیان که باد صرصر

بود وثمود وعذاب قوم ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلم تخصیص این دو قوم بجهة آنست که قریش در رحلة

الشتاء والصیف بر مواضع این قوم گذشته آثار عذاب مشاهده میکردند وایشان مستحق صاعقه وصیحه

شدند. اذ جاءتهم الرسل وقتی آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود وصالح من بین ایدیهم از پیش روی ایشان

ومن خلفهم واز پس ایشان یعنی از همه جهة ایشان بر فتند وبعنف ونصیحت وفضیحت در آمدند ودعوت کردند

الا تعبدوا با آنکه نپرستند الا الله مگر خدای را. قالوا گفتند کافران در جواب ایشان که لوشاء ربنا

اگر خواستی خدای تعالی که رسول فرستادی. لانزل ملئکة هر اینه فرستادی بجای شما ملئکه. فانا پس بدرستیکه

ما بما ارسلتم به بانچیزی که فرستاده شده اید بآن بزعم خود کافرون ناگرویدگانیم چه شما مانند آدمیانید

وهیچ فضلی وشرفی نیست شمارا بر مشرکان در بند صورت انبیا مانده از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل

بودند. بیت چند صورت بینی ای صورت پرست • هر که معنی دید از صورت برست • دیده صورت پرستی را ببند

تا شوی از نور معنی بهره مند. آنگاه تفصیل قصهٔ ایشان میکند ومیفرماید. فاما عاد پس اما عادیان

فاستکبروا پس گردنکشی کردند فی الارض در زمین احقاف در بلاد یمن. بغیر الحق بنا سزا یعنی استحقاق

تکبر نداشتند پس هود علیه السلم ایشانرا تهدید کرد بعذاب وایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند

وقالوا وگفتند من اشد کیست سخت تر منا قوة از ما از جهة توانایی وعادیان مغرور شدند بقوة وشوکت

خود چه مردم جسیم طویل بودند وسنگ را از کوه بضرب دست بکندی. اولم یروا آیا ندانستند آن مغرور

شدگان بقوة خود. ان الله بدرستیکه خدای تعالی الذی خلقهم آن خدای تعالی که بیافریده است ایشانرا

هو اشد او سخت تر وبسیار تر است منهم از ایشان. قوة از روی قوة یعنی توانایی دارد بهر چیزی که

غیر اورا آن توانایی نیست وکانوا وبودند قوم عاد که از روی تعصب بایاتنا بایتهای ما. یجحدون منکر

شدند یا انکه میدانستند که حق است. فارسلنا پس فرستادیم علیهم برایشان ریحا صرصرا بادی سرد

یا آوازی مهیب فی ایام نحسات در روزهای شوم لنذیقهم تا بچشانیم ایشانرا عذاب الخزی عذاب خواری ورسوای

فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم. ولعذاب الاخرة وهر اینه عذاب آن سرای آخرت

اخزی سخت تر است از روی رسوایی وخواری. وهم لاینصرون وایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع

عذاب از ایشان واما ثمود واما گروه ثمود. فهدیناهم همه ایشانرا دلالت کردیم براه راست یاراه خیر وشر

بدیشان نمودیم. فاستحبوا العمی پس برگزیدند واختیار کردند نابینایی را یعنی جهل وضلالت وکفر را علی الهدی

بر ایمان وعلم وهدایت فاخذتهم پس فرا گرفت ایشانرا صاعقة العذاب الهون صاعقهٔ عذاب خوار کننده

یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلم ایشانرا هلاک کرد. بما کانوا یکسبون بانچه کسب کرده بودند تکذیب صالح وعقر ناقه و

نجینا الذین آمنوا ورهانیدیم از آن صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلم. وکانوا یتقون وبودند که

پرهیز میکردند از شرک. ویوم یحشر ویاد کن روزی را که حشر کرده شوند. اعداء الله دشمنان خدای تعالی

الی النار بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فهم یوزعون پس رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را که

دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حتی اذا ما جاؤها تا وقتی که بیایند باتش. شهد علیهم گواهی

دهند برایشان سمعهم گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند. وابصارهم ودیدهای ایشان آنچه دیده

باشند. وجلودهم وپوستهای ایشان یعنی جوارح واول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ وکف راست

بود گفته اند فروج ایشان گواهی دهند. بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند وقالوا وگویند کافران از روی

تعجب یا توبیخ لجلودهم مر اندامهای خود را. لم شهدتم چرا گواهی دادید علینا بر ما که برای شما داوری کردیم

وعذاب از شما باز میداشتیم. قالوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما نه باختیار خود ناطق شدیم

بلکه انطقنا الله بسخن آورد ما را خدای تعالی الذی آن خداوندی که بقدرت کامله انطق بسخن آورده است

کل شیء هر چیزی را که سخن گوید. وهو وحال آنکه او خلقکم بیافریده شما را. اول مرة نخستین بار واز عدم بوجود

آورد. والیه ترجعون وبسوی او بازگردانیده خواهید شد برای شما پوشیده شوید یعنی مخفی مانید. ان یشهد از انکه

گواهی دهد علیکم بر شما سمعکم گوشهای شما. ولا ابصارکم ونه دیدهای شما ولا جلودکم ونه پوستهای

شما یعنی خواستید که پنهان شوید نتوانستید ونمی‌بردید که اجزای شما بر شما چه گواهی دهد ولکن ظننتم

ولیکن گمان داشتید. ان الله لا یعلم کثیرا از آنکه خدای تعالی نداند بسیاری مما تعملون از انچه میکنید در

زاد المسیر گوید که کفار مکه گفتند هرچه آشکاره کنیم خدای تعالی داند وانچه پنهان از ما صادر شود بدان دانا نیست

وذلکم ظنکم وآن ظن شما الذی آن ظن است که در دنیا ظننتم گمان می بردید. بربکم بخدای تعالی شما که اعمال نهان

ما را نمیداند. اردیکم هلاک کرد شما را در آخرت فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیان کنندگان. فان یصبروا

پس اگر کفار شکیبایی نمایند. فالنار مثوی لهم پس آتش جایگاه ایشانست. وان یستعتبوا واگر طلب اجابت

نمایند فما هم پس نیستند ایشان من المعتبین از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی. وقیضنا لهم

وبرانگیختیم برای مشرکان قرناء دوستان وهمنشینان از شیاطین وبر ایشان مسلط کردیم فزینوا تا

بیاراستند دیوان لهم برای ایشان ما بین ایدیهم انچه در پیش ایشانست از زینت دنیا ومتابعت نفس بهوا و

تا در طلب آن ایستادند. وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست از امور اخروی ووعد ووعید تا آنرا منکر شدند

وحق علیهم القول وواجب گشت برایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فی امم قد خلت در امتان دیگر که گذشته اند

من قبلهم پیش از ایشان. من الجن والانس از دیوان وآدمیان که همین عملها کرده بودند چنانچه امم گذشته

مکذب را استحقاق عذاب این گروه نیز سزاوار عذابند در کشف الاسرار آورده که خدای تعالی چون بنده

خیری خواهد او را قرینی نیکو وهمنشینی نیکو دهد تا در طاعت معین وی باشد وچون به بنده بدی خواهد او را

برفیقی بد ومصاحبی فاجر مبتلا گرداند تا بر مخالفت حقش تحریض کند چنانچه شیاطین را همنشین ایشان

ساخت ومستحق عذاب گشتند. انهم بدرستیکه کافران کانوا هستند خاسرین زیان زدگان در هر دو جهان

بیت ز نقد معرفت امروز مفلس • ز سود آخرت فردا تهی دست • آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند

که چون محمد صلی الله علیه وسلم ببینید که قرآن میخواند اورا بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت صلی الله علیه وسلم

قرآن خواندی در مقام تعریض آمده او از هابر داشتن سخنان بیهوده گفتندی وصفیر زنان دست بردست

وما کنتم تستترون ان [illegible]
حقیقت شما [illegible]

کوفتندی وشعرهای ناخوش خواندندی آیه نازل شد • وقال الذین کفروا • وگفتند آنانکه کافر شدند یعنی
مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند • لا تسمعوا • مشنوید وگوش منهید • لهذا القرآن • مر شنیدن قرآن را که
محمد صلی الله علیه وسلم میخواند • والغوا فیه • وسخنان لغو وتشویش در افکنید در آن یا زیاد کنید پیش وی او • لعلکم
تغلبون • شاید که شما غلبه کنید در تلاوت او واو از خواندن باز استد • فلنذیقن الذین • پس بچشانیم
آنانرا که • کفروا • کافر شدند مراد این گروه قایلان اند یا عامهٔ کافران • عذابا شدیدا • عذاب سخت یعنی دایم
وبسیار • ولنجزینهم • وهر آینه پاداش دهیم ایشانرا بدتر جزائی • اسوء الذی کانوا یعملون • بدترین کاری
که بودند که از روی جهل وغضب می کردند • ذلک • آن عقوبت • جزاء اعداء الله • پاداش دشمنان خداست
النار • یعنی آتش عطف بیان است از جزاء • لهم • مر کافران راست • فیها • در آتش • دار الخلد • جزای سرای جاویدی یعنی دایم
مقام ایشان باشد • جزاء • جزا داده شوید جزا دادنی • بما کانوا • بسبب آنچه بودند که همواره • بآیاتنا • بآیتهای
کلام ما • یجحدون • انکار میکردند • وقال الذین کفروا • گفتند آنانکه کافر بودند • ربنا • ای پروردگار ما • ارنا
اللذین • بنما بما دو کس را که در دنیا • اضلانا • گمراه کردند ما را • من الجن والانس • از دیوان وآدمیان یعنی ابلیس که
نافرمانی او پیدا کرد وقابیل که اول خون ناحق او ریخت این دو کس را بنمای • نجعلهما • تا در آریم ایشانرا
تحت اقدامنا • در زیر پایهای خود واز ایشان انتقام کشیم • لیکونا من الاسفلین • تا گردند از فروتران یعنی
طبقهٔ زیرتر شوند یا از فرودان فروتر باشند • ان الذین قالوا • بدرستی که آنانکه گفتند • ربنا الله • که پروردگار
خدای تعالی است • ثم استقاموا • پس بایستادند • تتنزل • پس فرود آیند • علیهم • بر ایشان یعنی بر مؤمنان مستقیم
الملئکة • فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد یا در همه این وقتها که مذکور شد بآنکه ایشانرا گویند
الا تخافوا • مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت • ولا تحزنوا • واندوه
مبرید از آنچه بگذاشته اید از اهل وولد که حق تعالی کار ایشان میسازد • وابشروا بالجنة التی • شاد شوید بآن بهشتی
که در دنیا بزبان پیغمبران • نحن اولیاؤکم • ما دوستان شما بودیم • فی الحیوة الدنیا • در زندگانی دنیا شما را از آفت نگاه
داشتیم والهام راستی میدادیم وبخیر دلالت می نمودیم ومعاونت می کردیم • وفی الاخرة • ودوستان شما ایم در آن
سرای بتکریم وتعظیم ودرخواست یعنی مدد دادن شفاعت هر کرا خواهید • ولکم • ومر شماراست • فیها • در آخرت • ما
تشتهی • آنچه آرزو خواهد • انفسکم • نفسهای شما از لذایذ ویا از کرامات • ولکم • ومر شماراست • فیها • در عقبی
ما تدعون • آنچه خواهید • نزلا • روزی مهیا شده • من غفور • از خدای آمرزنده • رحیم • بخشاینده • ومن احسن
وکیست نیکوتر • قولا • از جهة گفتار سخن • ممن دعا الی الله • از آنکس که میخواند خلق را به پرستش خدای تعالی • و
عمل صالحا • وبکند کار شایسته • وقال • وگوید • اننی من المسلمین • بدرستی که من گردن نهادگانم حکم خدایرا آیت
در شان پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که خلق را بخدای تعالی دعوت کرد وگفته اند تمام ایمه ومشایخ دین این آیه داخلند وحضرت عایشه
صدیقه رضی الله عنها گفته که نمی بینم این آیه را مگر در شان مؤذنان ودر عین المعانی آورده که چون مؤذنان بانگ نماز
آغاز کردند یهود گفتند که کلاغ ندا میکند وبنماز میخوانند وسخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی این آیه نازل
وبر هر تقدیر اگر مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان واقامت دو رکعت نماز بگذارند • ولا تستوی
وبرابر نیست • الحسنة ولا السیئة • نیکی وبدی در مجازات ومکافات یعنی توحید وشرک مساوی نیستند
ادفع • دفع کن سیئه را • بالتی • بآنچیزی که در نفس الامر • هی احسن • آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و

گناه را

گناه را بعفو محو کن واز لغو بتغافل درگذر • فاذا الذی • پس چون چنین کنی آنکس که باشد • بینک • میان تو • وبینه
ومیان او • عداوة • دشمنی هر آینه دوست گردد • کانه • گویا که او • ولی حمیم • دوستی کارساز بوده وخویشی
مهربان • وما یلقیها • وندهند این خصلت که مقابلهٔ بد نیست نیکی • الا الذین صبروا • مگر آنانرا که صبر
کردند بر مکاره ونفس را از انتقام باز دارند • وما یلقیها • وعطا نکنند این صفت وعادت • الا ذو حظ عظیم •
مگر خداوند بهرهٔ بزرگ را یعنی آنرا که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفسی یا از خیر یا از اخلاق حسنه وگویند
عظیم بهشت است • واما ینزغنک • واگر برسد بتو • من الشیطان نزغ • از دیو لعین وسوسه تباهی یعنی اگر وسوسه
شیطان خواهد که بنای این صفت که مذکور شد درهم شکند • فاستعذ بالله • پس پناه جوی بخدای تعالی از شر او
انه • بدرستی که خدای تعالی • هو السمیع • اوست شنوا مر استعاذه را • العلیم • دانا به نیت تو • ومن آیاته • واز نشانهای
قدرت الهی • اللیل والنهار • شب است وروز که متعاقب یکدیگرند روز بجهة آرایش وشب بجهة آسایش • والشمس
والقمر • ودیگر آفتاب وماهتاب که بسیر واندازهٔ مقرر میروند ومی آیند • لا تسجدوا • سجده مکنید • للشمس
مر آفتاب را • ولا للقمر • ونه ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما • واسجدوا لله • وسجده آرید مر خدای تعالی را • الذی
خلقهن • آن خدای تعالی که بیافرید شب وروز وآفتاب وماه را • ان کنتم • اگر هستید شما که از روی یگانگی • ایاه
تعبدون • خدا را پرستید چه سجود اخص عبادات است وآن خالق را شاید نه مخلوق را شافعی رحمه الله درین
سجده میکند تا سجده مقرون بامر باشد واین روایت مرویست از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما • فان استکبروا
پس اگر برگشتی از سجده کردن خدای تعالی را چه زیان • فالذین عند ربک • پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند
از فرشتها • یسبحون له • نماز میکنند از برای او ویا تسبیح میگویند او را ومی ستایند • باللیل والنهار
بشب وروز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند • وهم لا یسئمون • وایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت
وبسیاری ستایش وپرستش وابو حنیفه رحمه الله اینجا سجده میکند چه سخن سجده اینجا تمام شد واین
روایت از ابن عباس وابن عمر رضی الله عنهم واین سجدهٔ یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی • ومن آیاته
واز نشانهای قدرت او • انک تری الارض • آنست که تو میبینی زمین را • خاشعة • فرسوده وخشک شده
فاذا انزلنا • پس چون فرستیم • علیها • بر آن زمین • الماء • آب باران • اهتزت • بجنبش در آید جهة رستن
نبات او • وربت • وبر روید وافزون گردد بگیاه • ان الذی احیاها • بدرستی که آنکه زمین مرده را زنده کرد
لمحیی الموتی • هر آینه زنده کنندهٔ مردگانست • انه • بدرستی که او • علی کل شیء • بر همه چیزها از احیا واماتت
قدیر • توانا است وقدرت او بهمه مقدورات یکیست • ان الذین • (یلحدون) بدرستی که آنانکه میل کنند واز نهج استقامت
منحرف میشوند • فی آیاتنا • در آیتهای کلام ما یعنی در آن طعن مینمایند یا تاویل باطل میکنند واز طریق
ثواب باز میگردانند • لا یخفون • پوشیده نمیشوند • علینا • بر ما یعنی همه را میدانیم وجزای طعن بدیشان
میرسانیم • افمن یلقی • آیا کسی که انداخته شود • فی النار • در آتش دوزخ باتفاق مفسران ابوجهل است یعنی
او که قابل سوختن باشد • خیر • بهتر است • ام من یاتی آمنا • یا کسی که بیاید ایمن از دوزخ • یوم القیمة • روز
رستخیز گفته اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وگفته اند حمزه یا عمر یا عثمان است رضی الله عنهم • اعملوا • امر تهدید است کفار را
میفرماید که بکنید • ما شئتم • هر چه میخواهید • انه • بدرستی که خدای تعالی • بما تعملون • بآنچه شما
می کنید • بصیر • بیناست وبر آن جزا خواهد داد • بیت: حیله دیگر رها کن که خدا میداند • نقد مغشوش میاور که نقاد بیناست

ان الذين كفروا بتحقيق آنانكه كافر شدند بالذكر بقرآن كه بهترين ياد كردن است لما جاءهم آن هنگام كه
آمد بديشان ايشان معاندان وستيزندگانند وانه وبدرستى كه قرآن لكتاب عزيز هر آينه كتابيست ارجمند
وگرامى نزد حق تعالى يا بسيار نفع يا عديم النظير لا يأتيه الباطل نيايد بدان هيچ باطل من بين يديه از پيش وى
يعنى از هيچ جهة باطل بروى متطرق نشود يا زياده ونقصان بروى راه نيابد ولا من خلفه ونه از پس وى يعنى در اخبار
او از گذشته وآينده دروغ نيافت نشود تنزيل آن فرستاده شده است من حكيم از خداوندى دانا حميد ستوده
ما يقال لك نمى گويند ترا اى محمد صلى الله عليه وسلم كفار قوم تو الا ما قد قيل مگر آنچه گفته شده است يعنى كافران پيشين
گفته اند للرسل مر فرستادگان را من قبلك پيش از تو حضرت حق جل وعلا تسلى ميدهد حبيب خود را كه از سخنان كفار
اندوهناك مباش كه پيش از تو هر پيغمبرى كه بوده منكران قوم او همين گفته اند كه با تو ميگويند ان ربك بدرستيكه
پروردگار تو لذو مغفرة هر آينه خداوند آمرزش است مر انبيا ومتابعان ايشانرا وذو عقاب اليم وخداوند عقوبت
دردناك مر مكذبان ومشركانرا آورده اند كه كفار قريش گفتند چرا قرآن عظيم بلغت عجم فرو نيامد يا چرا بعضى عربى
وبعضى عجمى تا هر دو قوم از وى بهره برند آية آمد كه ولو جعلناه اگر ما فرستاديم اين قرآنرا قرآنا اعجميا قرآنى بغير
لغت عرب لقالوا هر آينه مى گفتند كافران عرب لولا فصلت چرا پيدا وهويدا نكرده شد آياته آيتهاى كتاب او را
بزبانى كه ما فهم كنيم ءاعجمى آيا كلام عجمى وعربى ومخاطب عربى قل هو بگو اين كتاب للذين آمنوا مر آنانرا كه
گرويدند هدى راه نماينده است بحق وشفاء وشفا بخشنده از امراض پيشك وشبهه والذين لا يؤمنون
وآنانكه نمى گروند بدان فى آذانهم وقر در گوشهاى ايشان گرانيست يعنى تصامم ميكنند وبگوش هوش نمى شنوند
وهو وآن كتاب عليهم بر ايشان عمى پوشيده كيست تا جمال جلوه آنرا نمى بينند اولئك آنگروه كه از شنيدن قرآن
ودين حقيقت آن نور وكرند ينادون ندا كرده ميشوند من مكان بعيد از جاى دور مثل ايشان چون كسى است
كه اورا از مسافت دور دور آواز بخوانند نه خواننده را بينند ونه آواز شنونده را پس اورا از آن ندا چه نفع رساند
نادى ندا ميگويد كه اى قايلان ما بسى نزديك نزديك وشما بسى دور دور ولقد آتينا وهر آينه ما داديم موسى
الكتاب موسى عليه السلام را تورية فاختلف فيه پس اختلاف كردند در آن همچنانچه در قرآن يعنى بعضى باور داشتند
وجمعى تكذيب كردند ولولا كلمة سبقت واگر نه كلمه بودى كه پيش گرفته است من ربك از پروردگار تو يعنى وعده
قيامت به فصل خصومت در عرصه محشر يا تاخير عذاب مكذبان لقضى بينهم هر آينه حكم كرده شدى ميان اهل
تكذيب ومستاصل شدندى وانهم وبدرستى كه مشركان عرب يا يهود لفى شك در گمانند منه از تورية يا از
قرآن مريب گمانى مضطرب سازنده من عمل هر كه بكند صالحا كار ستوده فلنفسه پس براى نفس او
يعنى آن نفع بوى رسد ومن اساء وهر كه بكند فعليها پس بر نفس اوست يعنى ضرر او بدو باز گردد وما ربك
بظلام للعبيد ونيست آفريدگار تو ستم كننده مر بندگان را كه فرا خور عمل مكافات بفرمايد اليه يرد بسوى او باز
گردانيده شود علم الساعة دانستن قيامت يعنى چون ازان سؤال كنند علم او بجز حضرت او
نداند وما تخرج وبيرون نيايد من ثمرة هيچ ميوه من اكمامها پس غلافهاى خود وما تحمل وبار نگيرد
من انثى هيچ ماده از انسان وساير حيوانات ولا تضع ونهد بار خود را الا بعلمه مگر بدانستن خداى تعالى
يعنى چنانچه قيامت را او داند علم ثمار ونتاج نيز خاصه اوست ويوم يناديهم وروزى كه بخواند خداى تعالى واز روى
توبيخ گويد اين شركائى كجايند آنانكه انباز من بزعم شما قالوا گويند خداوندا آذناك شنوانيديم ترا وگفتيم ما منا

بلغ
٢٥

بنست

نيست از ما من شهيد هيچ گواهى دهنده بر شرك ايشان چو ما از ايشان تبرا كرديم وضل عنهم وگم شود از مشركان
ما كانوا يدعون من قبل آنچه بودند كه مى پرستيدند وظنوا ويقين دانند كه از عذاب وعقوبت ما لهم نيست مر
ايشانرا من محيص هيچ گريزگاهى لا يسأم الانسان ملول نمى شوند آدمى من دعاء الخير از خواهش نيكى درين
جهان چون نعمت وصحت وامثال آن وان مسه الشر واگر برسد او را تنگدستى وبيمارى فيؤس پس نا اميد است
از آن قنوط اميد دارنده از رحمت وبدانكه يأس وقنوط صفت كافران وگمراهان است ولئن اذقناه واگر
بچشانيم آن كافر را رحمة منا بخشايشى از نزديك ما چون تندرستى وتوانگرى من بعد ضراء مسته از پس سختى
كه رسيده باشد بوى ليقولن هذا گويد هر آينه اين خير وعافيت لى براى منست ومن مستحق آنم ويادايم مرا خواهد
بود وزوال نخواهد يافت وما اظن الساعة وگمان نمى برم قيامت را قائمة برخاسته يعنى حاضر شده مراد انكار حشر
وبعث ولئن رجعت واگر باز گردانيده شوم الى ربى بسوى پروردگار من يعنى وجهى كه مسلمانان توهم كرده اند قيامت
قايم شود ومرا برانگيزند ان لى بدرستيكه مراست عنده نزديك خداى تعالى للحسنى آنچه نيكوتر باشد فلننبئن
پس خبر كنيم الذين كفروا آنانرا كه نگرويدند بما عملوا بآنچه كرده اند از كفر وتكذيب واخبار بتعذيب خواهد بود
ولنذيقنهم وهر آينه بچشانيم ايشانرا من عذاب غليظ از عذابى درشت وبزرگ وپريشان كنيم واذا انعمنا و
هرگاه دهيم عافيت بخشانيم على الانسان بر آدمى يعنى كافران اعرض روى بگردانند از شكر ونا بجانبه ودور
شوند بجود از راه حق يا خود را بيكطرف كشند از سپاس دارى واذا مسه الشر وچون برسد او را بلا ومحنت
فذو دعاء عريض پس خداوند دعاى بزرگ را بچيزى كه نهاده دارد جهت سعت وكثرة قل بگو اى محمد صلى الله عليه وسلم ارأيتم
خبر دهيد مرا كه فى نفس الامر ان كان اگر باشد قرآن من عند الله از نزديك خداى تعالى ثم كفرتم به پس شما كافر شده ايد
بدان بى تامل در آن من اضل كيست گمراه تر ممن هو از آنكس كه فى شقاق بعيد در خلافى باشد دور از آن خداى تعالى يعنى كه باشد
از شما گمراه تر پيوسته در مقام ستيزه وضاد وانكار وافساديد ووضع موصول بجاى صله شرح حال وتعليل مزيد
ضلال ايشان است سنريهم زود باشد كه بنمايم ايشانرا يعنى كافران قريش را آياتنا نشانهاى قدرت ما يكى از آن
انشقاق قمر است فى الآفاق در كنارهاى جهان وفى انفسهم ودر نفسهاى ايشان يعنى كافران مكه حتى يتبين
تا روشن شود لهم مر ايشانرا انه الحق آنكه بدرستى كه رسول ما صلى الله عليه وسلم حق است اولم يكف بربك آيا بسنده
نيست پروردگار تو انه آنكه على كل شىء شهيد بر همه چيز گواه است يعنى اگر كفار انكار تو كنند حضرت او بر كار تو
كفايتست الا انهم بدانيد كه كافران فى مرية در شكند من لقاء ربهم در لقاى پروردگار خود بعث وجزا الا انه
بدانيد كه او بكل شىء بهمه چيز محيط فرا رسنده است بعلم وقدرت تفاصيل اشيا را داند هر چه خواهد بكند
در ملك خود تواند وكس را مجال چون وچرا نى علم بى جهل قدرت بى عجز خاص مر حضرت الهى راست آنچه بايد در انفس
وآفاق كذا حكم پادشاهى راست

سورة الشورى ثلث وخمسون ٥٣ بسم الله الرحمن الرحيم

حم عسق حروف مقطعه است اشارت بكوائن وحوادث وفتن ووقايع است ثعلبى از ابن عباس رضى الله عنهما نقل ميكند
كه حضرت مرتضى على رضى الله عنه فتنها را مى شناخت از حم عسق گفته اند حا حرب است وميم مهلكه وعين عذاب وسين مسخ
وقاف قذف وحديثى مرفوع است كه بعد از نزول اين حروف آثار اندوهى از جبين مبين حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم ظاهر
بود وچون سبب آن پرسيدند فرمود كه مرا خبر دادند بچيزها كه بامت من نازل خواهد شد پس ذكر قذف ومسخ ووصف امثال آن كرد
تا خروج دجال ونزول عيسى عليه السلام وقولى ديگر آنست كه اين حروف مبادى اسم حكيم ومجيد وعليم وسميع وقدير است يا اشارت بصفت حلم ومجد

وعلم وستاوقدوة در کشف الاسرار اورده که این حروف ایمائیست بان عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
ارزانی داشته حاوض کوثر که تشنه لبان امت را از ان سیراب کرداند و میم ملک ممدود اوست که از مشرق تا
مغرب بتصرف امت او درآید و در عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق تعالی او بوده و سین سنای مشهور او که رتبه
هیچکس برفعت رتبهٔ وی نرسد وقاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی است ودر روز قیامت که
شفاعت کبری است. بیت: مقام تو محمود ونامت محمد. بدینسان مقامی ونامی که دارد. کذلک. مثل انچه درین سوره است
از معانی. یوحی الیک. وحی میکند بتو پیوسته. والی الذین من قبلک. وحی کرده است باآنان که بیش از تو بوده اند
رسل الله العزیز الحکیم برخدای تعالی که غالبست که هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت ودانا بحال کسی که
سزاوار نزول وحی است برو. له ما فی السموات. مر اوراست انچه در آسمانها است از مخازن علویات. وما فی الارض. وآنچه در زمین
است از کنوز سفلیات. وهو العلی. واوست برتر که رفعت شان اوست. العظیم. بزرگتر که از عظمت تکاد
السموات یتفطرن. بشکافند. من فوقهن. از بر یکدیگر یعنی از نخست آسمانها بلند بشکافند پس از ان یک منشق
کردند در کشاف آورده این حالت از ظهور کبریا وجلال اعظم واتمست چو بالای آسمان اعلی عرش است وکرسی وصفوف
ملئکه ابتداء انفطار از انجا دلیل بزرگتر است بر آثار عظمت پروردگار. والملئکة. وفرشتگان یعنی حمله
عرش یا همهٔ ایشان تنزیه میکنند ذات حق تعالی را تنزیهی مقرون. یسبحون بحمد ربهم. بحمد پروردگار ایشان
یعنی تسبیح وحمد باهم میگویند چو یکی نفی ناسزاست ویکی اثبات سزا. ویستغفرون. وامرزش میطلبند از خدای
تعالی. لمن فی الارض. برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان. الا ان الله. بدانید بدرستی که خدای تعالی. هو الغفور
اوست آمرزنده مرگناه بندگان را. الرحیم. مهربان بر ایشان بقبول توبه واز میان غفران ورحمت اوست که
ملئکه را باستغفار گناهکاران فرموده. والذین اتخذوا. وانانکه فرا گرفتند. من دونه. بجز خدای تعالی. اولیاء
دوستان یعنی شرکا وانداد که بدوستی ایشانرا پرستش میکنند. الله حفیظ. خدای تعالی نگاهبانست. علیهم
بر اقوال وافعال ایشان ومناسب ایشان جزا خواهد داد. وما انت علیهم. ونیستی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم بر ایشان
بوکیل گماشته شده تا محافظه اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوتست وتبلیغ احکام شرع وبعث. وکذلک. وهمچنانچه
وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او. اوحینا الیک. وحی کردیم بتو. قرانا عربیا. قرانی بلغت قوم تو که عرب‌اند
لتنذر. تا بیم کنی بدان. ام القری. اهل ما در شهرها که مکه است. ومن حولها. وهر که گرد اگرد او باشد یعنی جمیع
اهالی بلاد انرا وسر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همهٔ بلاد اوست وهمه بر حوالی وی اند
وتنذر. وبیم کن مردمانرا. یوم الجمع. بروز جمع یعنی قیامت. لا ریب فیه. هیچ شک نیست در وقوع آن وآنرا روز
جمع گفت که اولین وآخرین دران روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح با اشباح یا عملا را با اعمال یا بترا مثل او
بعد از اجتماع دیگر باره ایشانرا متفرق سازند. فریق فی الجنة. گروهی را به بهشت برند که مؤمنان وموحدانند
وفریق فی السعیر. وگروهی را در دوزخ افکنند که منافقان ومشرکان ومبتدعان. ولو شاء الله. واگر خواستی
خدای تعالی. لجعلهم. هر اینه گردانیدی همه خلایق را. امة واحدة. گروهی یکبار بر راه هدایت یا در طریق ضلالت
ولکن یدخل. ولیکن در می آرد. من یشاء. هر که میخواهد براه نمونی وتوفیق عبادت. فی رحمته. در بهشت خود
والظالمون. وستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت وخذلان از اهل کفر ونفاق. ما لهم. نیست مر ایشانرا
من ولی. هیچ دوستی که متولی ایشان کرده. ولا نصیر. ونه یاری که عذاب از ایشان باز دارد. ام اتخذوا.

بلکه فرا گرفته اند کافران. من دونه. بجز خدای تعالی. اولیاء. دوستان مانند اصنام لاف دوستی ایشان میزنند
فالله. پس خدای تعالی بحق. هو الولی. اوست دوستی که دوستان دست گیرد. وهو یحیی الموتی. واو زنده کرداند
مردگانرا بقدرت کامله نه بتان عاجز ایشان. وهو. وخدای تعالی. علی کل شیء. بر همه چیزی. قدیر. تواناست
واصنام ایشانرا توانایی نیست. وما اختلفتم. وانچه اختلاف کنید ای مؤمنان. فیه. دران چیز با کافران. من
شیء. از هر چیزی از امور دین ودنیا. فحکمه. پس حکم آن مفوض است. الی الله. بسوی خدای تعالی واو حکم خواهد
کرد در روز قیامت. ذلکم. آنکس که حکم بحق صفت اوست. الله. خدای بحق است. ربی. او پیدا کننده وپروردگار من
علیه. بروی نه بر غیر او. توکلت. توکل کردم در همه کارها ومهمات خود بکرم وی تفویض نموده. والیه انیب
وبسوی او باز میگردم در همه احوال که فی الحقیقه بنده را جز او مرجع ومآل نیست. فاطر السموات والارض
آفریننده وبدید آرندهٔ آسمانها وزمینها است. جعل لکم. بیافرید برای شما. من انفسکم. از جنس شما. ازواجا
زنان. ومن الانعام. وخلق از چهارپایان. ازواجا. صنفهای گوناگون. یذرؤکم. بسیار میکرداند شمارا. فیه
در تزاوج وتناسل یا درین وجه آن خلقت. لیس. نیست. کمثله. مانند او. شیء. چیزی لفظ مثل در کلام
عرب زاید است مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا
ودرین آیه نشاید بر حقیقت گذاشتن چو مؤدی باشد بتناقض که اثبات مثل نفی است. بیت: ذات ترا صورت وپیوند
نیست. تو بکس وکس بتو مانند نیست. جل المهیمن ان تدری حقیقته. من لا له المثل لا تضرب له المثل.
وهو السمیع. واو شنوا است مجموع مسموعات را. البصیر. بینا بهمه مبصرات. له. مر او راست. مقالید السموات
والارض. کلیدهای خزاین آسمانها وزمین یعنی مفاتیح رزق چو خزینهٔ آسمان مطر است وگنجینهٔ زمین نبات
یبسط الرزق. گشاده میگرداند روزی را. لمن یشاء. برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت. ویقدر. وتنگ
میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت. انه. بدرستی که او. بکل شیء. بهمه چیز از دقایق استحقاق وقبض وبسط
علیم. داناست. شرع لکم. بیان کرد وهویدا ساخت وبرگزید خدای تعالی برای شما. من الدین. از طاعت وعبادت
واصل وتوحید. ما وصی به. انچه فرموده بود بدان چیز. نوحا. نوح بن لمک را علیه السلام. والذی اوحینا. و
آنچیزی که وحی کردیم. الیک. بتو یعنی اصل منزلی از دین که میان نوح علیه السلام وتو بوده. وما وصینا به. وانچه
امر کرده بودیم بدان. ابرهیم وموسی وعیسی. این پیغمبران را از اصول دین. ان اقیموا الدین. آنست که اقامت
کنید وبپای دارید دین را که ایمانست بانچه تصدیق آن واجب باشد وفرمان برداری حکم خدای تعالی. ولا تتفرقوا
فیه. ومتفرق مشوید دران یعنی اختلاف مکنید دران اصل که توحید وطاعتست چه در فروع شرایع اختلاف
باشد بحسب ازمنه واوقات ومصالح عباد. کبر. بزرگست وگران ودشوار. علی المشرکین. بر شرک آرندگان
مانند قوم. ما تدعوهم. آنچه میخوانی ایشانرا. الیه. بسوی آن چیز از توحید ونفی شرک. الله یجتبی. خدای تعالی میکشد
وجمع میکند. الیه. بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین راست ودرست. من یشاء. هر کرا میخواهد یا میگزیند
برای دوستی خود یا بحضرت رسالت آنرا که اراده میکند. ویهدی. وراه می نماید بتوفیق وارشاد. الیه. بدین حق
من ینیب. هر که باز گردد بحق وروی آرد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند واورا خواهد حق سبحانه وتعالی
راه راست را اورا می نماید. بیت: نخست ار طالبی از جمله بگذر رو بدو آوره که زان حضرت ندا اینکه ای سرگشته راه اینک
وما تفرقوا. وپراکنده نشدند امم گذشته چون عاد وثمود واصحاب ایکه وجز آن یعنی. الا. مگر. من بعد ما جاءهم العلم

ازپس آنکه آمد بدیشان دانشی از اخبار پیغمبران یا ازدین برگشتند یهود ونصاری بعد ازانکه دانستند پیغمبرانرا
از آیات توریة وانجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است. بغیا. واین برگشتند از روی ستمکاری وجباری
که بود واقع است. بینهم. میان ایشان یا برای طلب جاه وریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشتند
ولولا کلمة سبقت. واگر نه بودی که پیش گرفته است یعنی وعده. من ربک. از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان. الی
اجل مسمی. تا زمانی نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت. لقضی بینهم. هرآینه حکم کردی شدی میان ایشان
بعذاب مبطل وخلاص محق. وان الذین. وبدرستی که آنانکه. اوتوا الکتاب. داده شده اند کتاب یعنی قران
من بعدهم. ازپس امتان گذشته مراد کافران زمان انحضرتند صلی الله علیه وسلم قران بدیشان دادند وایشانرا. لفی شک
هرآینه در شکند. منه. ازدین یا از قران یا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم. مریب. شکی در تهمت افگنده. فلذلک. پس برای
این تفرق که ایشان واقع شد. فادع. پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام. واستقم. ومستقیم باش
بر دعوت. کما امرت. همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با انحضرت صلی الله علیه وسلم گفت
ازدین ودعوتی که داری برگرد ورجوع کن بسوی ما تا من نصفی از مال خود بتو دهم وشیبة بن ربیعه وعده کرد که
اگر بدین پدران باز آئی دختر خود در عقد تو آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود مستقیم ودر دین وملت
مستقیم باش. ولا تتبع. وپی روی مکن. اهواءهم. آرزوهای باطل ایشان را. وقل آمنت. وبگو گرویده ام
بما انزل الله. بانچه فرو فرستاده است خدای تعالی. من کتاب. از کتاب بر من وبر انبیای پیش از من یعنی بجمیع
کتب منزله ایمان دارم وحق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است. وامرت. وفرموده شده ام. لاعدل. بانکه
عدل کنم وتسویت نگاه دارم. بینکم. میان شما یعنی اشراف وارذال را بحق خوانم ودر تبلیغ شرایع وحکومات
میل نکنم. الله ربنا وربکم. خدا آفریدگار ماست وشماست. لنا اعمالنا. ماراست جزای کردارهای ما. ولکم. ومر شمارا
راست. اعمالکم. پاداش اعمال شما. لا حجة. هیچ خصومتی نیست. بیننا وبینکم. میان ما وشما یعنی حق ظاهر
شد واحتجاج را مجال نماند واگر کسی خلاف کند از روی عناد وستمکاری خواهد بود. الله یجمع. خدای
تعالی جمع کند. بیننا. میان ما بقیامت. والیه المصیر. وبسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم حجاج منسوخ است
والذین یحاجون. وآنانکه از کفار خصومت کنند وجدال ورزند. فی الله. در دین خدای عز وجل. من بعد ما استجیب
ازپس آنکه اجابت کرده اند. له. مر قول خدایرا یعنی روز قیامت اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد یهودند که سخن
خدایرا اجابت نمودند در توریة وبمصطفی صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورند یا انکه مجادله میکنند پس از آنکه خدا اجابت
کرد دعاء رسول صلی الله علیه وسلم خود را باظهار معجزات دلالت کننده بر صدق او. حجتهم داحضة. حجتهای ایشان
باطل است. عند ربهم. نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است
وعلیهم غضب. وبر ایشان خشم خداست بسبب مجادله در ابطال دین. ولهم. ومر ایشانراست بر کفر ایشان
عذاب شدید. عذاب سخت که آتش دوزخ باشد. الله. خدای بحق. الذی انزل الکتاب. آنکس است که فرو
فرستاد کتاب را از آسمان. بالحق. براستی ودرستی. والمیزان. ومنزل کرد اندیشه او که موزونات بآن بسنجند
تا در بازخرنده وفروشنده ستم نرود ومحققان برانند که مراد از میزان عدل است در معاملات واز عدل و
راستی بمیزان کنایه کرد که آلت عدالتست وانزال ارسال اوست. وما یدریک. وچه چیز دانا کرد ترا وچه دانی
لعل الساعة. شاید که وقت قیام قیامت. قریب. نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی

البته ساعتی که دران قیامت قایم شود نزدیک است. یستعجل. شتاب میکند. بها. بساعة یعنی بآمدن آن
الذین. آنانکه. لا یؤمنون بها. نمیگروند بآن یعنی استعجال از روی استهزا وتکذیب است یا میخواهند که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید وقیامت نیاید وایشانرا برو حجت بود. والذین امنوا. وآنانکه گرویده
اند بخدا ورسول. مشفقون. ترسانند. منها. از قیامت چه نمیدانند که خدای تعالی با ایشان چه کند ومحاسبات
ومجازات بر چه وجه بود. ویعلمون. ومیدانند. انها الحق. انکه آمدن ساعت راستست. الا ان الذین. بدانکه
آنانکه. یمارون. خصومت وجدال مینمایند. فی الساعة. در آمدن قیامت. لفی ضلال بعید. هرآینه در گمراهی بتحقیق
اند دور از صواب. الله لطیف. خدای تعالی داناست یا نیکوکار. بعباده. بر بندگان خود در فصول آورده که
لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده که از لطف اوست که بیشتر از گفتار بدهد وکمتر از
قوت کار فرماید دوم نوازندگی بآن برابر است که بندگان را بخود اضافت فرموده سیم باریک دان ودوربین خفیات
امور را داند واسرار صدور برو پوشیده نماند چهارم پوشیده کار که کسی بسر قضا وقدرت او راه نبرد و
در کار او چرا وچون دخل ندارد. کسی زچون وچرا دم نمی تواند زد. که نقش بند حوادث ورای چون وچراست. جزا مگو که جزا داد
بسته قدر است. زچون ملافه چون نیز پایمال قضاست. در موضح آورده است که لطیف که غوامض امور را بعلم
داند وجرایم جمهور را بحلم در گذراند در ترجمهٔ کشف فرموده که علم شامل او محیط غوامض مصالح بود حکمت بالغه او
مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد وشکر
بقدر بنده خواست درین آیة نکات بسیار وفواید بیشمار است وحوالهٔ اطلاع بر بعضی از آن بمطالعهٔ
جواهر التفسیر میرود. یرزق. روزی میدهد بلطف خود. من یشاء. هرکرا میخواهد که روزی دهد. وهو
القوی. واوست توانا بلطف خود ورحمت. العزیز. غالب که در حکم واراده. من کان یرید. هرکه باشد که
خواهد بعمل خود. حرث الآخرة. کشت خیر آن سرای یاداش آنرا. نزد له. بیفزائیم مر اورا. فی حرثه. در زراعت
خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آنجهان بذکر حرث خبر داد جهة تمثیل یعنی چنانچه کشت دزرع را می افزاید تا
یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای تعالی افزون میشود تا حدی که یکذره برابر
کوه احد میشود. ومن کان یرید. وهرکه باشد که خواهد بکردار خود. حرث الدنیا. نیکی دنیا وسعی کند در حصول
متاع. نؤته منها. بدهیم اورا از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد. وماله. ونیست مراورا. فی الآخرة
در آن سرای. من نصیب. بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند ویا منافقان که در غزوها با مومنان
اتفاق نمودی وغرض ایشان غنیمت بودی وپس پیغمبر درین آیة فرمود که هرکه دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم
بدو دهیم واز نعمت آخرت بی بهره ماند وهرکه آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد ودر آخرت زیاده از اندازه
فیض یابد. بیت. دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند. عقبی طلبی هر دو سبحات دهند. ام. نه چنانست که کافران تصور
کرده اند. لهم شرکاء. آیا ایشانرا انبازانند یعنی مر ایشانرا دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند
شرعوا لهم. نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان. من الدین. از کیش جاهلیة. ما لم یأذن
آنچه دستوری نداده است ونفرموده. به الله. بدان خدای تعالی هیچکس را مانند شرک وانکار بعث وعمل
برای دنیا وتحریم بحیره وسایبه وامثال آن. ولولا کلمة الفصل. واگر نه کلمهٔ راست بودی یعنی قضای سابق
بتاخیر مکافات ایشان. لقضی بینهم. هرآینه حکم کرده شده بودی میان کافر ومؤمن یا میان مشرکان

وشرکاء ایشان وهر یک جزاء بسزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامت. وان الظلمین
بدرستی که ستمکاران یعنی کافران. لهم مر ایشانراست دران روز. عذاب الیم عذاب دردناک که دایم
و بی انقطاع بود. وتری الظالمین. ببینی مشرکانرا در قیامت. مشفقین. ترسان وهراسان. مما کسبوا از
جزای انکه کرده باشند. وهو. و وبال اعمال ایشان. واقع بهم. رسنده است بدیشان. والذین امنوا
وانانکه گرویدند. وعملوا الصالحات. وعملهای ستوده کرده اند. فی روضات الجنات. مرغزارها بهشتها اند
یعنی خوشترین بقعها وتازه ترین آن. لهم. مر ایشانراست در بهشت. ما یشاؤن. انچه خواهند وآرزو برند
آماده ومقرر شده. عند ربهم. نزدیک پروردگار ایشان. ذلک. انچه مذکور شد از کرامت بهشتیان. هو الفضل
الکبیر. آنست فضل بزرگ حق سبحانه بران بر بندگان تفضل فرموده ودر جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایة حقیر
و فرومایه است. ذلک. ان ثواب که خبر داد. الذی یبشر الله. آنست که مژده میدهد خدای تعالی بان. عباده
بندگان خود را. الذین امنوا. انانکه ایمان اورده اند. وعملوا الصالحات. وکرده اند کارهای شایسته و تقدیم
خبر باین کرامتها جهة از دیاد رسوخ وسو منان است وانکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت
اجتهاد نمایند وبر وظایف عبودیت بیفزایند. بیت. کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی. که جزا هر چه نکوتر به نکوکار
دهند. کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش. مزد مزدور باندازهٔ هر کار دهند. امام ثعلبی از قتاده رضی الله عنه نقل
میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده بایکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد صلی الله علیه وسلم که مباشر آن امت
اند دعوت وابلاغ مزد آن میخواهد یا نه ایه آمد که. قل لا اسئلکم. بگو نمیخواهم شما را. علیه. بر رسانیدن پیغام
اجرا. مزدی وهیچ پیغمبر صلی الله علیه وسلم از امت برای دعوت مزدی نطلبیده ونخواسته ودر تبیان از ابن عباس رضی الله عنه
نقل کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد انصار بخدمت سید ابرار صلی الله علیه وسلم الملک الجبار آمده گفتند
تو پیغمبر خواهر ما ئی ودر دین رهبر ما ئی ومی بینیم اخراجات تو بسیار است ومداخله کم اگر فرمائی قدری از مال خود
بطیب نفس وانشراح صدر جمع کرده بیاریم وبخدام عتبهٔ علیه بسپاریم تا در حوایج صرف کنند وخاطر عاطر را
ازان ممر فراغتی دست دهد این ایت آمد که بگو من بر تبلیغ احکام کس مزدی طمع ندارم. الا المودة. لیکن
دوستی میطلبم. فی القربی. در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهة قرابتی که با ایشان دارم وچون
بصلهٔ رحم افتخار میکنند ومرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشتهٔ قرابت هست پس باید که مرا یاری
دهند بدشمنان وبامن دشمنی نکنند این معنی نیست قول قتاده بسیار واضح است وگفته اند مراد مودة
ثانیه است در ذوی القربی یعنی من مزد رساله نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند واز ابن عباس رضی الله عنه
منقولست که صحابه بعد از نزول این ایه گفتند خویشان شما که مودت ایشان باید کدامند فرمود علی وفاطمه
و دو پسر ایشان رضی الله عنهم مراد حسن وحسین اند ودر تفسیر ثعلبی که خویشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند
وبنو مطلب خمس بر ایشان قسمت باید کرد ونزد بعضی مراد از قربی تقرب بخدای تعالی یعنی دوست دارید انکه تقرب
کنند با خدای تعالی باعمال صالحه. ومن یقترف. وهر که کسب کند. حسنة. نیکی یعنی طاعت ودر عین المعانی
آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبرانست صلی الله علیه وسلم هر که آن باشد. نزد له. زیاده کنیم ما مر اورا. فیها. دران
حسنه یعنی برای او حسنه. حسنا. نیکی یعنی مضاعف سازیم آن. ان الله غفور. بدرستی که خدای تعالی
امرزنده است مر گنهکارانرا. شکور. پذیرندهٔ طاعت فرمان بندگانرا. ام یقولون افترا. بلکه می گویند

کافران

کافران که بر می بافد محمد صلی الله علیه وسلم دروغ می بندد. علی الله. بر خدای تعالی. کذبا. دروغی بدعوت نبوت یا بنزول قرآن
فان یشاء الله. پس اگر خواهد خدای تعالی. یختم علی قلبک. مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی وقرانرا بر تو فراموش
گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبائی یا از آزار وجفای ایشان متضرر نگردی در حقایق سلمی رحمه الله از سهل
بن عبد الله نقل میکند که مهر شوق ازلی ومحبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر خود نکنی واز اجابت ابناء
خلق فارغ گردی. ویمح الله الباطل. ومحو میکند خدای تعالی کجی وناراستی. ویحق الحق. وراست وظاهر سازد
اسلام را. بکلماته. بآیات قران. انه. بدرستی که خدای تعالی. علیم بذات الصدور. داناست بهر چه در دلهاست ترا
تو ومظنهٔ افترای ایشان بر تو بر ومخفی نیست ودر عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت فرموده که بعد از نزول
ایه قل لا اسئلکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده بود که پیغمبر ما بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از
زمان ایشان بر ما وبر ما حکم کنند انحضرت را صلی الله علیه وسلم خبر داد از اتهام آن جمع بدین ایه وحضرت صلی الله علیه وسلم با
ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست میگوئی وما ازین اندیشه توبه کردیم ایه نازل شد که
وهو الذی. اوست انکس که بمحض کرم. یقبل التوبة. قبول میکند توبه را. عن عباده. از بندگان خود یعنی
باز گردند واز گناهی ندامت ورزند آن باز گشت را در پذیرد. ویعفوا. وفرو گذارد. عن السیئات. از
بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه همه را از ایشان در گذارند. ویعلم. ومیداند. ما یفعلون. آنچه کنند بعد
ازان از نیکی وبدی وحفص بتا میخواند یعنی خدای تعالی میداند آنچه شما می کنید از گناه وتوبه. ویستجیب الذین
امنوا. واجابت میکند خدای تعالی انانرا که گرویدند. وعملوا الصالحات. وکردند عملهای پسندیده. ویزیدهم
وزیاده گرداند مسئول ایشانرا. من فضله. از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه جرأت خواستن آن نداشته
باشند از رؤیة وسلام. والکافرون. وناگرویدگان. لهم. مر ایشانراست. عذاب شدید. عذابی سخت
ذل حجاب ودوام عقاب است وهیچ عقابی بتر از مذلت حجاب نیست. بیت. زهیچ رنجی تو بی حظ لقا نشاید روی
خرانکه بندگی در حجاب بو هرمانش. اصحاب صفه رضی الله عنهم که بفقر وفاقه می گذرانیدند روزی در خاطر
ایشان گذشت که چو باشد که ما توانگر شویم ومال خود بفلان وفلان چیز صرف کنیم ایه آمد که. ولو بسط الله
الرزق. واگر بگشاید خدای تعالی روزی را. لعباده. برای بندگان خود وبر ایشان فراخ گرداندی. لبغوا
هر اینه ستم کردندی. فی الارض. در زمین واستیلا واستعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی وفساد
کردندی واین در غالبست چه بعضی از اسلام مالدار بودند وهر که از ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نمیشود
وگفته اند مال دنیا بمثابهٔ باران است که بر تمام زمین بارد واز هر قطره ازان گیاهی دگر روید. بیت. باران که در
لطافت طبعش خلاف نیست. در باغ لاله روید ودر شوره بوم خس. وچون اغلب طباع خلق بجانب هوا وهوس
مایل است وپرورش صفات سبعی وبهیمی بر ایشان غالب ومال دنیا درین ابواب قوی ترین اسبابست
پس اگر حق تعالی روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی وطاغی میشدند آنرا بحکمت قسمت نمودند چنانچه فرمود
ولکن ینزل. ولیکن فرو میفرستد روزی را. بقدر. بتقدیر ازلی. ما یشاء. انچه میخواهد برای آنکه
میخواهد. انه بعباده. بدرستی که او به بندگان خود. خبیر بصیر. دانا وبیناست یعنی می بیند ومی داند که هر
کس را چه باید وچند وکی باید. وهو الذی ینزل الغیث. واوست انکس که فرو فرستد بارانرا. من بعد
ما قنطوا. پس از انکه نومید شوند. وینشر رحمته. وپراکنده سازد رحمت خود را یعنی باران منتشر گرداند

درکوه وبیابان . وهو الولی . واوست دوست مومنان وسازندهٔ کار ایشان بفرستادن باران ومنتشر
کردانیدن رحمت واحسان . الحمید . ستوده بهمه زبان یا ستایندهٔ سپاسداران . ومن آیاته . واز دلایل قدرت
ونشانهای فطرت او . خلق السموات والارض . آفریدن آسمانها وزمینهاست . وما بث . وآنچه پراکنده
کرد . فیهما . در آسمان وزمین . من دابة . از جنبندگان یعنی زندگان چون ملکه وجن وانس وسایر حیوانات
وهو . واو یعنی خدای تعالی . علی جمعهم . بر جمع کردن ایشان در عرصهٔ محشر . اذا یشاء . هرگاه خواهد . قدیر . تواناست
ومتمکن ازان وغیر عاجز دران . وما اصابکم . وهرچه بشما رسد ای مومنان . من مصیبة . از مصیبت وآفتی بمال
یا تن یا اهل وعیال . فبما کسبت ایدیکم . پس سبب آنست که کسب کرد دستهای شما یعنی بشامت معاصی وهرچند
بقضای منست اما عقوبت گناهان شماست . ویعفوا . وعفو میکند ودر می گذرد . عن کثیر . از بسیاری گناهان
واگر بی گناهی زیان رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی
فرمود که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناهان
مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم و وی ازان کریمتر است که گناهی که یکبار عفو کرد در دنیا دیگر باره
عقوبت کند در عقبی . وما انتم . ونیستید شما ای کافران . بمعجزین . عاجز کنندگان خدایرا از امضاء امر یا
از عذاب کردن مستحق . فی الارض . در زمین . وما لکم . ونیست شمارا . من دون الله . بجز خدای تعالی . من
ولی . هیچ دوستی که کار رساز دهد در دنیا . ولا نصیر . ونه یاری که عذاب باز دارد در عقبی . ومن آیاته . واز نشانهای
توانائی او . الجوار . کشتیهای روانست . فی البحر . در دریا . کالاعلام . مانند کوهها در عظمت . ان یشاء .
اگر خواهد خدای تعالی . یسکن الریح . ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتی است وچون آن باد ساکن شود
فیظللن . پس گردد کشتیها . رواکد . ایستادگان . علی ظهره . بر پشت آب واهل کشتی در گرداب اضطراب افتد
ان فی ذلک . بدرستی که در تسخیر ریاح واجراء سفاین . لآیات . هر آینه دلالتهاست . لکل صبار . مر هر صبر
کننده را . شکور . سپاس دارنده بوقت خروج در کشتی . او یوبقهن . یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی
اهل آنرا . بما کسبوا . بسبب آنچه کرده اند از معاصی . ویعفوا . ودر می گذراند . عن کثیر . از بسیاری گناهان
اهل کشتی وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مومنانرا واگر خواهد
هلاک کند کافرانرا اما انتقام کشیده باشد از ایشان . ویعلم الذین یجادلون . وتا بدانند آنانکه خصومت
میکنند . فی آیاتنا . در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا . ما لهم . نیست مر ایشانرا . من محیص . هیچ گریزگاهی
فما اوتیتم . پس آنچه داده شده اید . من شیء . از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند . فمتاع
الحیوة الدنیا . پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید ازان تمتع می گیرید . وما عند الله
وآنچه نزدیک خدای تعالی است از ثواب آخرت . خیر . بهتر است . وابقی . پاینده تر . للذین آمنوا . برای
آنکسانی که گرویدند . وعلی ربهم یتوکلون . وبر آفریدگار خود توکل میکنند . والذین یجتنبون . وآنانکه پرهیز
میکنند ویکسو میروند . کبائر الاثم . از گناهان بزرگ . والفواحش . واز کارهای زشت . واذا ما
غضبوا . وچون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی وزیانی . هم یغفرون . ایشان در می گذرانند آنرا وعفو
میکنند در لباب آورده که این آیه در شأن حضرت فاروق اعظم است رضی الله عنه که اورا یکی دشنام داد وچون
خشم میشد فرو میخورد وتعرضشان نمی کرد ودر تبیان آورده که در بارهٔ حضرت ابوبکر است رضی الله عنه که اورا

باتفاق

باتفاق تمام مال ملامت کردند وستم میرسانیدند واو حلم می ورزید ومتعرض نمیگشت . مستغرق کار خود
چنانکه دگر . پروای ملامت دیگر کار نیست . والذین استجابوا . وبرانکه اجابت کردند . لربهم . مر پروردگار
خود را مراد انصارند که حضرت صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع ورغبت قبول نمودند . واقاموا الصلوة
وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط وارکان در اوقات آن . وامرهم . وکار ایشان . شوری . با
مشورتست . بینهم . میان ایشان یعنی هر کار که کنند بصواب دید یکدیگر کنند . ومما رزقناهم . وازانچه عطا
کرده ایم ایشانرا از اموال . ینفقون . نفقه میکنند در راه خدای تعالی . والذین . وآنانکه . اذا اصابهم البغی . چون
برسد ایشانرا ستمی از کافران . هم ینتصرون . ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی انتقام کشند
زیرا که انتقام از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان لازم . وجزاء سیئة . وجزا پاداش جزاء بد . سیئة
مثلها . کرداریست مانند آن . لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلامست چنانچه فان
عاقبتم فعاقبوا . فمن عفی . پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد وترک انتقام نماید . واصلح . پس
باصلاح آرد میان خود وظالم خود . فاجره علی الله . پس مزد او با خدایست وعدهٔ مبهم دلالت بر شرف وعظمت
موعود دارد ودر تبیان آورده که نقل از حسن بصری ره که روز قیامت منادی خواهد رسید که هر که بر خدای تعالی
مزدی دارد گو برخیز وببستان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از ظلمه . عفو از گناه سیرت اهل مروت
بی حلم عقل کار بر وقت تمام نیست . بکنند جرم عفو کرم کن که گفته اند . در عفو لذتیست که در انتقام نیست
انه . بدرستی که خدای تعالی . لا یحب الظالمین . دوست نمیدارد ستمکارانرا یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم
یا در انتقام از حدود در گذرند . ولمن انتصر . وهر که کینه کشد از ظالم . بعد ظلمه . پس ازانکه ستم کرده باشد
برو . فاولئک . پس آن گروه کینه کشندگان . ما علیهم من سبیل . نیست ایشانرا هیچ راهی بعتاب وملامت یا
ایشانرا گناهی نیست . انما السبیل . جز این نیست که معاتبه ومعاقبه . علی الذین . بر کسانیست که ابتداء
یظلمون الناس . ستم کنند بر مردمان . ویبغون فی الارض . افزونی جویند وعاصی در گذرند در زمین . بغیر
الحق . بی حقی وحجتی . اولئک . آن گروه موصوف بظلم . لهم . مر ایشانراست . عذاب الیم . عذابی دردناک یعنی عذاب
دوزخ . ولمن صبر . وهر که شکیبائی کند بر آزار مردمان . وغفر . ودر گذرد از مظالم ایشان وانتقام نکشد
ان ذلک . بدرستی که این صبر وغفران او . لمن عزم الامور . از بهترین کارهاست امام زاهد رحمه الله گوید از کارها
مردان مردیست وهر کس را قوت این نباشد که جفا کشد ووفا کند . جفا خوریم وملامت کشیم وخوش باشیم
که در طریقهٔ ما کافریست رنجیدن . ومن یضلل الله . وهر که فرو گذارد خدای تعالی . فما له . پس نیست مر اورا
من ولی . هیچ دوستی که کار سازی کند . من بعده . از پس فرو گذاشتن خدای تعالی مر اورا . وتری الظالمین
وبینی ستمکارانرا . لما رأوا العذاب . آنهنگام که ببینی عذاب را یعنی روز قیامت . یقولون . گویند . هل الی
مرد . آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا . من سبیل . هیچ راهی وچارهٔ تا برویم وجبران مافات کنیم . وتریهم
وبینی کفار را که در آن روز . یعرضون علیها . عرض کرده میشوند بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکور راست جهة
وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود . خاشعین . در حالتی که فروتنان باشند وحقیران
من الذل . از رسوایی وخواری . ینظرون . می نگرند بسوی آتش . من طرف خفی . از نگریستن پنهان یعنی
بکرانهٔ چشم بدوزخ می نگرد واز هول وهیبت آن زهرهٔ سر بر آوردن ندارند ضحاک رحمه الله فرموده که وقتی

که ایشانرا بدوزخ می رانند در دیدن می نگرند نگاهی پنهان وگاهی بعرش وگاهی بدوزخ جمعی برانند که مراد از
طرف خفی چشم دل است چو کافران نابینا محشور خواهند شد بدین حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان
دنیا حالات مختلف می کنند . وقال الذین امنوا . و گویند آنانکه گرویدند چون ایشانرا برین حال بینند . ان الخاسرین
بدرستی که زیان کاران . الذین خسروا . آنانند که زیان کردند . انفسهم . در نفسهای خویش . واهلیهم . و در
کسان خود . یوم القیمة . روز رستخیز زیان در نفسها آنست که آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ
گردانیدند و زیان در اهالی آنکه دوزخی اند با آنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند واگر بهشتی اند بانکه از دیدار
ایشان محروم ماندند . الا ان الظالمین . بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان . فی عذاب مقیم . در عذاب
پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع . وما کان لهم . و نباشد مر ایشانرا یعنی کافران را . من اولیاء . هیچ دوستان
و مددکاران بدفع آن عذاب . ینصرونهم . یاری کنند ایشانرا . من دون الله . جز خدای تعالی یعنی کس نتواند که
عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای و خدای تعالی از ایشان باز ندارد . ومن یضلل الله . و هر که گمراه سازد خدای
تعالی . فما له من سبیل . پس نیست او را راه نجات و نجاح . استجیبوا . اجابت کنید . لربکم . مر پروردگار خود را
یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده است از ایمان و توحید . من قبل ان یاتی . پیش از آنکه بیاید . یوم لا مرد له . روزی که باز
گردانیدن نیست مر او را . من الله . از نزدیک خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود . ما لکم
نیست شما را . من ملجأ . هیچ پناهی و گریزگاهی . یومئذ . آنروز . وما لکم . و نیست شما را . من نکیر . هیچ
انکاری در آنچه کرده اند یعنی از عملهای خود منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا
و جوارح شما نیز گواهی دهند . فان اعرضوا . پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی . فما ارسلناك
پس نفرستادیم ترا . علیهم . بر ایشان . حفیظا . نگاه بانی که از عمل بد ایشان را نگاه داری . ان علیك . نیست بر تو
الا البلاغ . مگر رسانیدن پیغام و احکام و تو رسانیدی . وانا . و بدرستی که ما . اذا اذقنا الانسان . چون چشانیم
کافرانرا یعنی بدهیم . منا . از نزدیک ما . رحمة . صحت و توانگری . فرح بها . خوش شوند بدان و شادی کنند
وان تصبهم . واگر برسد ایشانرا . سیئة . بدی چون مرض و فقر و محنت . بما قدمت ایدیهم . بسبب آنچه پیش
فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست . فان الانسان . بدرستی که انسان یعنی کافر . کفور
سخت ناسپاس است و ناگرونده و میشاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانیکه
نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله میفرماید که کفران مومن آنست
که ترک شکر کند . لله . مر خدای راست . ملك السموات والارض . و پادشاهی آسمانها و زمینها . یخلق ما یشاء .
می آفریند آنچه می خواهد . یهب لمن یشاء . می بخشد هر کرا اراده کند . اناثا . دختران . ویهب لمن یشاء الذکور
و می بخشد هر کرا میخواهد پسران بی دختران چون ابرهیم علیه السلام . او یزوجهم . یا جفت گرداند ایشانرا . ذکرانا
واناثا . پسران و دختران یعنی هم پسران بخشد و هم دختران چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمشیت باز بسته چنانکه
در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که انجا دختر دهد شاید والدین را داعیه پسر باشد دختر دهد و ایشانرا آرزوی
دختر بود پسر دهد پس بمشیت خود باز بسته یعنی هر چه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی
نماند که نفی آن تواند کرد . ویجعل . و میگرداند . من یشاء . هر کرا خواهد . عقیما . بی فرزند چون یحیی علیه السلام . انه
علیم . بدرستی که خدای تعالی داناست . قدیر . تواناست بر آنچه سازد دانایی او از جهل مقدس و مبرا و توانایی او از عجز منزه

ومعرا

ومعرا است علم او بر طرف از شایبه جهل و فتور . تقدیرش پاک ز نقصان و قصور . اورده اند که یهود حضرت صلی الله علیه وسلم را
گفتند خدای تو بی واسطه با تو سخن نمی گوید تا دروغگوی چنانچه موسی علیه السلام سخن میگفت و موسی علیه السلام او را می دید
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که موسی علیه السلام او را سخن می شنید ولی او را نمی دید آیت آمد که . وما کان لبشر . و نیست و نشاید
مر آدمی را . ان یکلمه الله . انکه سخن گوید خدای تعالی با وی مواجهه در دنیا و انکس او را ببیند و پس سخن گفتن
او با بشر نبود . الا وحیا . مگر بوحی آن و آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند و بطریق الهام یا بالقاء در منام
او من وراء حجاب . یا سخن گوید با وی از وراء حجاب چنانچه با موسی علیه السلام سخن گفت و او در پس حجاب نور بود
در [?] اورده که خدای تعالی با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میان
دو حجاب بود که سخن خدای تعالی شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید میسر میان هر دو حجاب هفتاد
ساله راه . او یرسل رسولا . یا خدای فرستد رسولی بدان کس از ملئکه . فیوحی باذنه . پس وحی میکند ملك مرسل
بمرسل الیه بدستور خدای تعالی . ما یشاء . آنچه خواهد . انه علی . بدرستی که برتر است از صفات مخلوق و غالب
در ایصال وحی . حکیم . داناست بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید . وکذلك . و همچنانکه وحی کردیم بر پیغمبران
پیش از تو . اوحینا الیك . وحی کردیم بسوی تو . روحا . جبرئیل یا قرآنرا . من امرنا . بفرمان ما قرآنرا روح گفت زیرا که
دلها بدان زنده گردد و چنانچه تنها بروح حیات می یابد . ما کنت تدری . نبودی که بدانی قبل الوحی . ما الکتاب
چه چیز است قرآن یعنی قرآن منزل نبود و ندانستی آنرا یا نوشته ازلی در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود . ولا
الایمان . و ندانستی دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یا معلوم
نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد . ولکن جعلناه . ولیکن ما گردانیدیم کتاب یا قرآن را . نورا . نهدی به . روشنایی
که راه نماییم بدان . من نشاء . هر کرا خواهیم . من عبادنا . از بندگان ما یعنی چون او را قبول کنند بطریق دین راه
یابند . وانك لتهدی . و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا . الی صراط مستقیم . براهی راست که دعوت آن
تو عامست مر خلق را و هدایت از من خاص است هر کرا میخواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را
بسر منزل مقصود رساند . صراط الله . و آن راه خدای تعالی است . الذی له . آن خدای که مر او راست . ما
فی السموات وما فی الارض . آنچه در آسمانها است و زمینها است . الا الی الله . بدانید که بسوی خدای تعالی . تصیر
الامور . باز گردد کارهاء خلایق در آخرت نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت او
و بارتفاع حجب و وسایط شاهد این معنی دست دهد . بیت . صورت کثرت حجب وسایط و حدتست مانع نور
خطور دل باز گشاده بین .

سورة الزخرف تسع وثمانون آیة ٨٩ بسم الله الرحمن الرحیم

حم . حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع از خواب غفلت بر انگیزد و قول ثعالبی که در لغة قدوة
تایید این سخن میکند اینجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الا پس اینجا حا و میم تنبیه میکند بر استماع کلام
عظیم در کشف الاسرار آورده که حا اشارت بحیات حق تعالی است و میم بملك او و قسم یاد میکند بحیاتی بی زوال و ملك بی انتقال
و بی انتقام . والکتاب المبین . و بقرآن روشن و هویدا یا روشن کننده بدلایل اعجاز یا روشن سازنده احکام شرع و آشکارا
کننده طرق هدایت جواب قسم چیست . انا جعلناه . بدرستی که ما فرستادیم کتابرا . قرانا عربیا . قرآنی بلغت عرب . لعلکم
تعقلون . شاید که شما تازی زبانید دریابید معنی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه وسلم بانچه مشاهده کنید
در وی از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت . وانه . و بتحقیق که قرآن . فی ام الکتاب . در اصل همه کتب

یعنی در لوح محفوظ کر ابی است از تغییر لدینا نزدیک ما لعلی حکیم هر اینه بزرکوار است محکم کرده شده که
در و تناقض نیست یا نا بیخست که رقم نسخ بر وی کشیده نشود افنضرب ایا باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر
صفحا از شما قرانرا باز داشتن ان کنتم بانکه شما هستید قوما مسرفین کروهی شرک ارندکان یعنی بانکه
شما اعراض کنید از قران وتکذیب او نمایید وما وحی خود باز نخواهیم داشت بلکه بیاپی خواهم فرستاد الزام حجت را
و در تبیان کفته که بسبب شرک شما قران را باسمان نخواهیم بر دچون انستراایم که زود بیایند قومی که بدان بکروند
و باحکام آن عمل کنند وکم ارسلنا وچه بسیار فرستاده ایم من نبی فی الاولین پیغمبر در میان پیشینیان
که مسرف و مشرک بودند وکفر ایشان مارا از ارسال رسل منع نکرده وما یاتیهم ونیامد بکافران کذشته من نبی
هیچ فرستاده الا کانوا به مکر بودند بان پیغمبر را یستهزؤن استهزا می کردند فاهلکنا پس ما هلاک کردیم
بسبب استهزا اشد منهم سخترین ایشان را بطشا از جهت قوت یعنی اقویای ایشانرا هلاک کردیم و
شدت وشوکت ایشان مارا عاجز نساخت ومضی وکذشته است بقران بچندین موضع مثل الاولین وصف
وخبر پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کرده اند وما با ایشان چو کردیم در اینجا وعده پیغمبر است صلی الله علیه وسلم بنصرت ووعید
اعادی او بعقوبت ولئن سئلتهم واکر بپرسی تو قوم خود را که من خلق السموات والارض که بیافرید اسمانها
وزمینها را لیقولن هر اینه کویند خلقهن العزیز بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم وفرمان العلیم
دانا باحوال بندکان چه این افرینش بکار جاهل وعاجز نتواند بود در اینجا اخبار میکند از غایت جهل ایشانکه مقرند
بافرینش قوم دانا و بعبادت غیر او میکنند پس حق تعالی در صفت خود میفرماید الذی جعل خدای تعالی آنست که ساخت
لکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی تا قرارکاه شما باشند وجعل لکم وبیافرید وظاهر کردانید برای
شما فیها سبلا در زمین راهها لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید وسلوک بدان طرف سوی بلاد و
دیاری کر خواهید والذی نزل وآن خدایست که فرو فرستاد من السماء از اسمان ماء بقدر آبی باندازه
حاجت ومصلحت یعنی نه بسیار که بسبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلم ونه اندک که مهمات زراعة کفایت
نکند فانشرنا به پس زنده کردانیدیم بدان آب بلدة میتا جایکاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را
باخراج نبات التفات بتکلم جهة اختصاص وی است بدین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون
اورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق الازواج آنخدای تعالی که بیافرید اصناف واجناس
وانواع مخلوقات را کلها همه آن یاری ومددکاری وجعل لکم وساخت برای شما من الفلک از کشتیها والانعام
واز چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار میشوید در آن در خشکی وتری لتستووا تا راست شوید بر روی علی
ظهوره بر پشتهای چهارپایان ثم تذکروا پس از ان تا یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردکار خود بدل از روی شکر
وبزبان این ایه را بخوانید اذا استویتم علیه تا وقتی که راست باشید بر کشتیها یا خود چهارپایها وتقولوا
وبکویید سبحان الذی سخر لنا هذا پاکست انخدای تعالی که رام کردانید وزیردست ساخت برای ما این مرکوب
وما کنا له وما نیستیم این مرکوب را بقوت خود مقرنین ضبط کنندکان وفرمان بردار ساختکان وانا
الی ربنا وبدرستی که ما بسوی پروردکار خود لمنقلبون باز کردانیدکانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه کویند
واخر مرکبی از مراکب دنیا آنست بیت هشدار وعنان کشیده دوکه آخر کار بر مرکب چوبین زجهان خواهی رفت
در خبر امده است که چون حضرت صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب کردی کفتی بسم الله وچون بر پشت مرکب راست شدی

کفتی

کفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در موضع اورده که
راکب باید که کلمه الحمد لله کوید صاحب کشاف آورده که حسن بن علی رضی الله عنهما کسی را که بر مرکب نشست وسبحان الذی
تا اخر ایشان فرمود کرا یا شمارا بدین فرموده اند راکب کفت یا ابن رسول صلی الله علیه وسلم مارا بچه فرموده اند کفت ان تذکروا
نعمة ربکم بان که یاد کنید نعمت پروردکار خود در سواری اشارتست بانکه از حمد غافل نباید شد وجعلوا وحکم
میکنند کافران ومقرر میسازند له مر خدایرا من عباده از بندکان خود یعنی ملئکه جزءا نصیبی یعنی می
کویند فرشتکان دختران وی اند واین تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت وعزت وعلم او برای او
اثبات ولد میکنند ونمیدانند که ولادت از صفات اجسامست واو خالق همه جسمهاست ان الانسان
بدرستی که مرد کافر لکفور مبین ناسپاسست اشکارا کفر او که نسبت ولد میکند بحق تعالی ودیکری از اثار جهالت
ایشان اینست که بنات را اضافه بحق میکنند وبرای خود بنین میخواهند پس حق تعالی میفرماید که ام اتخذ
ایا فرا کرفته است خدایرا برای خود مما یخلق از انچه می افریند بنات دختران که اخس وانقص اند واصفاکم
وشمارا برکزید وخاص کردانید بالبنین به پسران که اشرف واکمل اند واین چکونه باشند که فرزند خداوند
فروتر باشد از فرزند بنده واذا بشر وچون خبر داده شود احدهم یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا
میکنند از بنی ملیح بما ضرب بانچیزی که میسازد للرحمن مثلا برای بخشاینده شبه ومانند آن یعنی
دختر که انرا اسناد بحق تعالی می نمایند ودر الحقیقه ان وصف مر خدایرا مثل ومانند چه ولد لابد است که مماثل
والد باشد پس ایشانرا برای خدای تعالی ضرب المثل می سازند وچون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد
شد ظل وجهه کردد روی او مسودا سیاه شده از غایت غم واندوه وهو کظیم واو بر تر است از کرب
وفزع یعنی غم بر خود میخورد پس دختر را برای خود نمیخواهد بخدا چون روا میدارید اومن ینشؤ ایا انکه
بالد وبزرک شود وحفص ینشو خواند بصیغه مجهول یعنی از تشبیه ایا کسی که پرورده کردد فی الحلیه
در پیرایه یعنی بنات زیر پرورش یابد واو را قوت حرب ومیدان داری نباشد وهو فی الخصام واو در وقت
مجادله وسخن کذاری غیر مبین نا اشکاره کننده حجت باشد عرب را شجاعت وفصاحت فخر بودی ودر اغلب
زنان این دو خصلت عاطل می باشند حق تعالی فرمود که ایا کسی که اینچنین باشد خدای تعالی او را بفرزندی
میکیرد و دیکر نهایت جهل ایشانرا میفرماید که وجعلوا الملئکه ونام نهاده اند فرشتکانرا الذین هم
انانکه ایشان اند عباد الرحمن بندکان خدای تعالی اناثا دختران یعنی ملئکه را مجاوران صوامع عباد
وملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند ایشان اشهدوا ایا حاضر بوده اند خلقهم
آفرینش خدای تعالی مر ایشانرا که مشاهده کرده باشند صفت انوثه در ایشان در معالم آورده که حضرت صلی الله علیه وسلم
از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملئکه اناث اند کفتند از پدران خود شنیده ایم وکواهی میدهیم که ابای ما
دروغکوی نبوده اند حق تعالی فرمود که ستکتب شهادتهم زود باشد که نوشته شود کواهی ایشان ویسئلون
وپرسیده شوند روز قیامت وقالوا وکفته اند قوم بنو ملیح از خزاعه لو شاء الرحمن اکر خواستی خدای تعالی ما عبدناهم
نمی پرستیدیم ملئکه را واین بر سبیل مجادله می کفتند نه از روی اعتقاد بعلیه مشیت حق تعالی بر مشیت عباد از ایمان
لاجرم حق تعالی ما لهم نیست مر ایشانرا بذلک بانچه ایشان میکویند من علم هیچ دانشی یعنی این سخن نه از
دانش میکویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی ان هم نیستند فرمان ایشان الا یخرصون

مگر آنکه دروغ میگویند در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که حق تعالی تقدیر کرده است بر ما
پرستش ایشان و بدان راضی شده پس ما را عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ می‌گفتند زیرا که حق تعالی بکفر
هیچ کافر راضی نیست ام آتیناهم یا خود چنین است که ایشان می‌گویند آیا داده‌ایم ایشان را کتابا من قبله
کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فهم به پس ایشان بآن کتاب مستمسکون
چنگ در زدگانند و بدان احتجاج کنند کلا و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده‌ایم پیش از قرآن
تا حجتی و نقلی بیارند و طریق عقل نیز ندارند بل قالوا بلکه گویند انا وجدنا آباءنا بدرستی که یافته‌ایم
پدران خود را علی امة بر طریقه و سیرتی وانا علی آثارهم و ما بر پیهای ایشان مهتدون راه
یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران شانست وکذلک و همچنین ما ارسلنا من قبلک
ما نفرستادیم پیش از تو فی قریة در دهی و مجتمعی من نذیر از پیغمبر بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف
نمود و از شرک بتوحید دعوت فرمود الا قال مگر گفتند مترفوها متنعمان و توانگران و سرداران
دیه انا وجدنا بدرستی که ما یافته‌ایم آباءنا پدران ما علی امة بر کیشی و آیینی وانا علی آثارهم و ما بر عقب
ایشان مقتدون اقتدا کنندگانیم بدیشان قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حفص قال میخواند یعنی گفت
گفت آن پیغمبر علیه السلام اولو جئتکم آیا متابعت پدران جاهل می‌کنید و اگرچه آورده‌ام برای شما دینی و آیینی
راستی بأهدی مما وجدتم از آنچه یافته‌اید علیه بر آن دین آباءکم پدران خود را ایشان در تقلید چنان
راسخ بودند که از محض عناد قالوا گفتند انا بما ارسلتم به بدان چیزی که شما فرستاده شده‌اید بدان
کافرون ناگرویدگانیم پس از دشنام تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید خلق را تقلیدشان بر باد
داد دو صد لعنت برین تقلیدشان باد گرچه عقلش سوی بالا میرود مرغ تقلیدش به پستی میرود فانتقمنا
پس انتقام کشیدیم منهم از آن مقلدان معاند باستیصال ایشان فانظر کیف کان پس بنگر چگونه
بود عاقبة المکذبین عاقبت کار تکذیب کنندگان درین سخن تسلیه است آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید
که اگر تقلید پدران کنید باری تقلید ابرهیم علیه السلام کنید که اشرف آباء شماست واذ قال ابرهیم و یاد
کنید آنرا که گفت ابرهیم علیه السلام بعد از آمدن بیرون از غار لابیه وقومه مر پدر و قوم خود را چون دید
که بت می‌پرستند اننی براء بدرستی که من بیزارم مما تعبدون از آنچه شما می‌پرستید آنرا الا الذی
فطرنی لیکن آنکسی که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که او ثابت دارد مرا در هدایت وجعلها
و ساخت ابرهیم علیه السلام کلمه توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در ذریت خود و از نسل که همیشه
در اولاد خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام موحدی بوده کسی که خلق را بتوحید خواند و گفته‌اند که مراد از عقب
ابرهیم علیه السلام آل محمد است علیهم السلام یا امت مرحومه وی و بعضی بر آنند که خدای تعالی کلمه توحید را باقی گذاشت در
نسل ابرهیم علیه السلام لعلهم یرجعون تا شاید که کافران باز گردند از شرک و بدین وی در آیند بل متعت
بلکه برخورداری دادم هؤلاء این گروه را از قریش که معاصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آباءهم و پدران
ایشان را بعمر دراز و نعمت بی‌اندازه حتی جاءهم الحق تا آنهنگام که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام
و رسول مبین و پیغمبر آشکارا بدلایل و معجزات یا پیدا کننده توحید بروایات ولما جاءهم الحق
و آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی و

ایشان در انکار افزوده قالوا هذا گفتند این که آورد یعنی قرآن سحر جادوئیست وانا به
بدرستی که ما بدان کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است وقالوا و گفتند که
لولا نزل چرا فرو فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن اگر پیش خداست علی رجل بمردی من القریتین
یکی از دو ده که مکه و طایف است عظیم مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود آنکه ولید بن مغیره یا عتبه
بن ربیعه یا اخنس بن شریف و آنکه طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کافران بود
که رسالت منصبی بزرگ است بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگ نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف
دنیویه و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالیست و استحقاق آن تحمل باشد بفضایل روحانیه
و کمالات قدسیه و ندانستند که با این همه اختصاص یابند بفضلی خاص از حضرت واهب العطایا تع تا دوست
از آن میان کرا میخواهد لاجرم حق تعالی در جواب ایشان فرمود که اهم یقسمون آیا ایشان بخش میکنند
رحمت ربک رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست ایشانست تا بر هر که خواهند
بگشایند نحن قسمنا ما بخش کرده‌ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشان را یعنی آنچه بدان زندگانی
کنند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و ایشان در تغییر و تدبیر آن عاجزند پس از کجا در امر رسالت که اعلی مراتب
انسانیست دخل مینمایند ورفعنا و برداشته‌ایم بعضهم برخی از ایشان یعنی آدمیان را فوق بعض زبر
بعضی درجات درجه‌ها در روزی تا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده
و یا در فضایل که یکی فاضل است و یکی مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت حسنات باخلاق حسنه است
خوی هر کس نیکوتر درجه بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کرده‌ایم لیتخذ بعضهم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بعضا
بعضی دیگر را سخریا کارکنان یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته یکی حال دیگری را
معاون باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود ورحمة ربک
و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خیر بهتر است مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا
سبب بزرگی میدانند ولولا ان یکون الناس و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع بر حرص
یا بر اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر آینه گردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که منکر شود بخدای تعالی لبیوتهم
مر خانه‌های ایشان را سقفا من فضة سقفهای از نقره ومعارج علیها یظهرون و نردبانها که بدان بر بام آنها
برآیند و خود را بنمایند ولبیوتهم و میساختیم مر خانه‌های ایشان را ابوابا درها وسررا علیها یتکئون و تختها که بدان
تکیه کنند همه از نقره درین آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا پیش من قدر و قیمت نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب
دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبول است بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری
باز استادندی میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی اگر زمین سقفها و نردبانهای خانه و تختهای کافران همه از نقره کردمی
وزخرفا و با وجود اینها ایشان را طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها بعضی از طلا ساختندی وان کل ذلک و نیست
همه آنچه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا مگر بهره‌داری زندگانی دنیا یعنی در صدد زوال و انتقال است و
الآخرة و نعمت آخرت و گفته‌اند بهشت عند ربک نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او للمتقین مر پرهیزکاران راست
که از شرک و دنس معاصی احتراز نموده اند یا از مستلذات فانی و متنعمات این جهانی اجتناب نموده رباعی هر کس که رخ
از متاع فانی بر تافت از طلب دولت باقی بشتافت آنجا که کمال همتش بود رسید و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت

نصف

ومن یعش وهرکه چشم بپوشد یعنی اعراض کند . عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای تعالی یعنی از ذکر احکام
حلال وحرام وازعقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نقیض له کارم له اورا شیطانا دیوی فهو
پس آن دیو له قرین مراورا همنشین ودمساز ومصاحب وهمراز بود ودر دنیا پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال
نماید در نفحات الانس آورده که شیخ الاسلام قدس سره با یکی از دوستان جن دوستی داشت وقتی در مسجد نشسته بودند
جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی در خواب وبعضی را بیخواب گفت آنچه برسرهای ایشان است می بینی گفتم
نی چشمهای مرا بمالید دیدم که برسر هرکس غرابی نشسته است بعضی را بالها برچشم فرو گذاشته وبعضی را گاهی بوی فرو
میگذارد وگاهی بالا برد گفتم این چیست گفت نخوانده که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند برسرهای
ایشان نشسته و برهرکه بقدر غفلت وی استیلا یافته ای دریغ دردا که با نفس بد قرین شده ایم . وزین معامله با دیو
همنشین شده ایم . بیا رکاه فلک بوده ایم رشک ملک . نجور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم . وانهم بدرستی که دیوان لیصدونهم
هرآینه باز میدارند قرینان را . عن السبیل از راه حق تعالی . ویحسبون ومی پندارند کفار آدم انهم مهتدون . انکه
ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند یا پندار ایشان آنست که دیوان اهل هدایتند ودرین پنداشت باشند حتی اذا
جاءنا تا وقتی که بیایند با آن معرض وقرین او حفص بصیغه واحد میخواند یعنی بیاید با مظهر وقراءت یکی اظهر است چه
در خبر آمده که معرض وقرین را در یک سلسله بمحشر آرند ودر دوزخ افکنند ودر معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل کرده
که چون کافر را برانگیزند وبمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد ومفارقت نکند با او تا
وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آرند . قال گوید عاشی یعنی چشم پوشیده از حق تعالی مر شیطان را . یالیت بینی
وبینک ای کاشکی میان من وتو بودی . بعد المشرقین دوری میان مشرق ومغرب تغلیب مشرق کرده در لفظ در موضح
آورده که بمشرق صیف ومغرب شتاست ومیان آن دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض که آن کافر دیو را گوید کاش
تو از من ومن از تو دور بودمی . فبئس القرین پس بد همنشینی تو پس گوینده گوید . ولن ینفعکم الیوم . وسود نمیدارد شما را
در آخرت این آرزو وتمنا . اذ ظلمتم چون ستم کردید بر نفسهای خود در دنیا انکم بدرستی که شما هستید فی العذاب مشترکون
در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید وبعضی گفته اند که سود
نمیدارد شما را آنکه شریک باشید آنکه یعنی شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بایمان قوم دلبستگی تمام داشت وچندانچه در شرایط دعوت بیشتر اقامت می نمود عناد وانکار ایشان
افزون تر بود حق سبحانه وتعالی فرمود که افانت آیا تو ای محمد صلی الله علیه وسلم تسمع الصم توانی که بشنوانی کران را یعنی آنان را که
گوش دل ایشان کر است یعنی سخن حق نتوانی شنوانید . او تهدی العمی یا قوت آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کور
دلان از طریق حق نتوانی نمود ومن کان فی ضلال مبین وهرکه باشد در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بهدایت گمراهان پس
بسیار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بک پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل
خوش دار فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب . او نرینک یا اگر بنمائیم بتو الذی وعدناهم
آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب فانا علیهم پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مقتدرون توانائیم پس حال ایشان
معذب خواهد شد در زمان حیات تو فاستمسک پس تو چنگ در زن بالذی اوحی الیک بانچیزی که وحی کرده
شده است بسوی تو از آیات واحکام انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که زود بروز منزل
توافد رسید وانه وبتحقیق که قرآن لذکر لک هر آینه شرفیست وعزتی مر ترا ولقومک مر گروه ترا از قریش ومجاهد گفته که

مراد از قوم تو تمامه عرب اند وشرف ایشانست که قرآن بلغت ایشان است وخصوصیتی است مر قریش که تو از ایشانی وعز واخص
مر بنی هاشم راست از ایشان وگفته اند مراد از قوم امتست . وسوف تسئلون وزود باشد که پرسیده شوید از بزرگ
شکر وقیام بسپاس داری آن . واسئل وبپرس ای محمد صلی الله علیه وسلم من ارسلنا من قبلک کسانی را که پیش از
تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشان را استفسار کن . من رسلنا از فرستادگان ما که ملئکه اند یا از رسل گذشته سؤال کن
اجعلنا آیا فرموده ایم که من دون الرحمن بجز خدای تعالی الهة یعبدون خدایان پرستیده شوند یعنی هیچ پرسش که حکم کرده
ایم بعبادت بتان ودر هیچ ملتی از ملت ایشان پرستش خدای تعالی مقرر بوده مراد این کلام استشهاد است باجماع انبیا
بر توحید ودر معالم آورده که شب اسرا رسل را برای حضرت صلی الله علیه وسلم جمع کردند وگفتند بپرس از ایشان آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در مضمون سخن شک نیاورد ونپرسید صاحب عین المعانی آورده که در خطا رامی است که جبرئیل از
میکائیل پرسید که سید عالم صلی الله علیه وسلم این سؤال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر وایمان او
از آن محکم تر است که این سؤال کند . آنکه در کشف دارد استقلال کی توجه کند باستدلال . ولقد ارسلنا موسی
بدرستی که ما فرستادیم موسی را . بایاتنا با معجزات ما که علامت روشن بود بر نبوت او الی فرعون وملائه بسوی فرعون و
گروه او . فقال پس گفت موسی علیه السلام مر ایشان را انی رسول رب العالمین بدرستی که من فرستاده عالمیانم . فلما
جاءهم بایاتنا پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام بدیشان با نشانهای ما چون عصا وید بیضا وطمس وطوفان وامثال
آن اذا هم همان وقت ایشان . منها یضحکون از آن می خندیدند یعنی افسوس میکردند واستهزا می نمودند
در اول مشاهده بی تاملی در آن . وما نریهم ومانمی نمودیم ایشان را هیچ معجزه . الا هی مگر آنکه او . اکبر من اختها
از آن پیش که مثل ومانند بود یعنی هرکس مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مقتضا بود بر آن دیگری مراد
وصف هر است به بزرگی . واخذناهم بالعذاب وگرفتیم ایشان را بقحط وجراد وقمل وجز آن . لعلهم یرجعون شاید که
برگردند از کیش باطل وباز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند وچون عذاب معاینه دیدند باستغاثه آمدند . وقالوا
وگفتند موسی علیه السلام را یا ایه الساحر ای مرد جادو یعنی عاقل وکامل این ندا از روی تعظیم بوده چه سحر پیش
ایشان عملی بزرگ ووصفی پسندیده بود یعنی آنست که ای مقدم در سحر وغالب بر تمام سحره باهوان موسی
علیه السلام را بدین نام خواندن درین وقت بر بطر بوعادت گفتند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما . ربک پروردگار خود را
بما عهد بانچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست . عندک نزدیک تو وآن استجابت دعاء تست یعنی چون
خدای تو هر دعای که میکنی اجابت کرداند در کشف عذاب انما آنرا بخوان . اننا لمهتدون بدرستی که ما راه یافتگانیم
یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم وراه یابیم فلما کشفنا پس آن هنگام که ببردیم عنهم العذاب از ایشان
عذاب را بدعاء موسی علیه السلام . اذا هم ینکثون همانا بشکستند عهد را وفرعون از اجابت موسی علیه السلام مترددد
شد که مبادا مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد چون جمع شدند بر بلندی بر آمد . ونادی فرعون . ونداکرد
فرعون بنفس خود که . فی قومه در میان قوم خود بعد از آن کشف عذاب ایشان از روی عظمت . قال گفت که . یا قوم
ای گروه من یعنی ای قبطیان الیس لی آیا نیست مرا ملک مصر سلک مصر از اسکندریه تا سرحد شام . وهذه
الانهار واین جویهای آب نیل . تجری من تحتی میرود از زیر من آب نیل سیصد وشصت جوی هفتم بوده وچهار جوی
بزرگ از آن نهر الملک ونهر طولون ونهر دمیاط ونهر تنیس در باغ او میرفت واز زیر قصرهای او میرفت پس او بدین
جوی فخر کرد وگفت در بوستانهای من میرود افلا تبصرون آیا نمی بینید شکوه عظمت وحشمت مرا وموسی علیه السلام اینها

تکرار از عشر دراسه است

ندارد - ام انا خیر - ایا من بهترم - من هذا الذی - ازین کس که در ملک من - هو مهین - او خوار و بی مقدار است - ولا یکاد
یبین - و نمی تواند که روشن کرداند یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستکی هست آن ملعون دروغ کفت چه
حق تعالی بدعاء واحلل عقدة من لسانی آن کره از زبان او برداشته اما بر قوم بپوشید چه مردم بیش از رسالت او را
بدان وجه دیده و دانسته بودند - فلولا القی علیه - پس چرا نیفکنده بودند - اسورة من ذهب - دستانه از زر و سیم
آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوایی میدادند دستانه طلا در دست و طوق زر در کرده سیکردند فرعون کفت
اکر موسی علیه السلم راست میکوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای تعالی او را دستانه زرین نداد - او جاء
یا چرا نیامده اند - معه الملئکة - با او فرشتکان - مقترنین - پیوستکان بر او برای یاری و هواداری چه هر ملکی که ایلچی
فرستد بجای جمعی از خواص خود برای او نامزد میکند تا خیل او بسیار کردد و همه در حال مدد و معین وی باشند
پس این چکونه باشد که مردی درویش و بی کس را از پیش خود برسالت فرستد - فاستخف - پس سبک عقل یافت
فرعون بدین مکر - قومه - کروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد - فاطاعوه - پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت
موسی علیه السلم برداشتند - انهم کانوا - بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان بودند - قوما فاسقین - کروهی بیرون رفته از دایره
بندکی خدا و فرمان برداری خدا بلکه خارج از طریق عقل بمال و جاه فانی اعتقاد کرده موسی علیه السلم را بنظر حقارت دیدند و نشنیدند
که بیت فرعون و عذاب او ریش برصع - موسی کلیم الله چوبانی و شبانی - فلما اسفونا - پس چون غضب کردند ما را یا فرط
در مکابره و اسراف در کبار بر با بخشم آوردند رسول ما را - انتقمنا منهم - انتقام کشیدیم ما از ایشان - فاغرقناهم اجمعین
پس همه ایشانرا غرقه ساختیم در دریا - فجعلناهم سلفا - پس کردانیدیم ایشانرا کافرانیکه بعد از ایشان پیش
روانند یعنی قدوت مشرکان آینده ساختیم ایشانرا تا در استحقاق عقوبت بامثال ایشان اقتدا کنند
ومثلا للآخرین - و کردانیدیم ایشانرا پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه
عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایتست و از جمله آن که چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرق
ساختند و با نچه نازید بغرباد برسید بیت در سرداری که باشدت سرداری اندر سر آن روی که در سر داری
در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم با صنادید قریش کفت هیچ چیز نیست در آنکه او را بدون خدا
می پرستند جمعی کفتند نه که عیسی علیه السلم معبود ترسایانست من دون الله و کمان می بری که او بنده صالح است پس در
هیچ چیز نیست قریش از این سخن فریاد بر کشیدند و کمان بردند که از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ملزم شده آمد که
ولما ضرب ابن مریم مثلا - و چون زده شد بر پسر مریم مثلی - اذا قومک - آنکاه قوم تو - منه یصدون - از آن مثل فرع
کنند و او از بلند بر دارند قوله در سبب نزول آیة اینست که کفتند عیسی علیه السلم مخلوق است و معبود نصاری پس روا
باشد که آلهة ما نیز مخلوق باشند یا شبهه کردند که چون رواست که عیسی علیه السلم ابن الله باشد چرا نشاید که ملئکه
بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیة انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری کفت که عیسی
علیه السلم بدون خدای تعالی می پرستیدند هرکاه عیسی علیه السلم در آتش باشد ما و خدایان ما نیز باشیم و موید این قول است
آنچه میفرماید - وقالوا - و کفتند مشرکان - ءالهتنا خیر - آیا خدایان ما بهترند - ام هو - یا عیسی علیه السلم هرکاه که او حصب
جهنم باشد کو ایشان نیز باشند - ما ضربوه - نزدند آن مثل را - لک - برای تو - الا جدلا - مکر برای جدل و خصومت نه برای
تمیز حق از باطل - بل هم قوم - بلکه ایشان در همه امر کروه اند - خصمون - خصومت کران و لجاج کنندکان - ان هو - نیست عیسی
علیه السلم - الا عبد انعمنا - مکر بنده که منت نهاده ایم - علیه - بر او بنبوت و رسالت - وجعلناه - و کردانیدیم او را - مثلا -

ابتی غریب و امری عجیب - لبنی اسرائیل - برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرایب چون مثل سایر - ولو
نشاء - و اکر خواهیم ما - لجعلنا - هر آینه سازیم - منکم - از شما - ملئکة - بدل فرشتکان یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما
ملئکه آریم - فی الارض - در زمین - یخلفون - از پی در آیند شما را - وانه - و بدرستی که عیسی علیه السلم - لعلم للساعة - علامتست
مر ساعت را یعنی بوی بدانند که نزدیک آمد قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلم که بعد از تسلط دجال
از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف دمشق و جامه رنکین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را
بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان کردد
و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافری که رسد بمیرد و هر جا چشم
وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان کردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام بدو رسد
و او را بکشد و آنکاه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علیه السلم مومنانرا بکوه طور برد و آنجا متحصن کردد القصه
معلوم شد که عیسی علیه السلم نشانه قرب قیامت است - فلا تمترن بها - پس شک مکنید و جدل منمایید با آمدن قیامت
واتبعون - و پیروی کنید شرع رسول مرا - هذا - اینست - صراط مستقیم - راه راست که کس بدو کمراه نشود
ولا یصدنکم الشیطان - و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت
وی مکنید و قدم از مخالفت وی بیرون منهید - انه لکم - بدرستی که او مر شما راست - عدو مبین - دشمن آشکارا
ولما جاء عیسی - و آنهنکام که آمد عیسی علیه السلم - بالبینات - بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا آیات واضحه - قال
کفت عیسی علیه السلم مر بنی اسرائیل را - قد جئتکم - بدرستی که آمدم شما - بالحکمة - بشریعتی که مشتمل بر حکمتست قولی و فعلی
ولابین لکم - و برای آنکه بیان کنم و روشن کردانم برای شما - بعض الذی تختلفون - همه آنچه اختلاف میکنید - فیه
در آن از امور دین یا احکام توریة - فاتقوا الله - پس بترسید از عذاب خدای تعالی - واطیعون - و فرمان برید مرا در
هرچه فرمایم - ان الله - بدرستی که خدای من بحکم او میفرمایم - هو ربی - او آفریدکار منست - وربکم - و آفریدکار شما
فاعبدوه - پس او را بیکانکی پرستید - هذا - اینست - صراط مستقیم - راهی راست از کجی و انحراف - فاختلف الاحزاب
پس مختلف شدند فرقها - من بینهم - از میان یکدیکر ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه و مرقوسیه
و شمعونیه - فویل للذین ظلموا - پس وای بر آنانکه ستم کردند - من عذاب یوم الیم - از عذاب روز دردناک - هل
ینظرون - آیا منتظرند یعنی منتظر نیستند - الا الساعة - مکر قیامت را - ان تاتیهم بغتة - آنکه بیاید بدیشان
ناکهان - وهم لا یشعرون - و ایشان ندانند آمدن آنرا بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا - الاخلاء - دوستان
یومئذ - در آن روز - بعضهم لبعض عدو - بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند - الا المتقین - مکر پرهیزکاران
از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند و بلعن بعضهم بعضا
و مومنان که محبت ایشان برای خدای تعالی بوده و دوستی ایشان بجا باشد و یکدیکر را شفاعت کنند و در تاویلات کاشی
مذکور است که خلق چهار نوع باشد تا منتهی حقیقت که محبت دو جانبه است و آن مستند بود بتناسب اوصاف کامله
و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان و مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر
نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فواید و نتایج صوری و معنوی است سیم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب
معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانی
و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع است از محبت فانی زایل باشد

آن دوستی نیز زوال نپذیرد بلکه چون متمنا وجود نگیرد و غرض بحصول نه پیوندد و آن محبت بعداوت مبدل شود
دوستی کان غرض آمیز شد • دوستی دشمنی انگیز شد • مهر کز نقش غرض گشت پاک • راست چو خورشید بود تابناک • یا
عبادی منادی ندا کند در آن روز مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید که ای بندگان من لاخوف ترس و خطری نیست
علیکم الیوم بر شما امروز از لقای مکاره ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس
صفت منادی میکند الذین آمنوا بآیاتنا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای ما و کلام ما وکانوا مسلمین
و بودند که گردن نهادگان فرمان خدای تعالی را آنگاه منادی گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم وازواجکم
شما و زنان مؤمنه شما تحبرون شاد کرده شده اید یا گرامی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم بگردانند بندگان
بهشت در آیند بصحاف بکاسهای پر من ذهب از زر و از آن انواع طعامها واکواب و کوزهای بی دسته و
بی گوشه پر از اصناف شراب وفیها و در بهشت بود ماتشتهیه الانفس آنچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش آید
وتلذ الاعین و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اختیار کرد انجمله
نعیم اهل بهشت چه نعم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین در وسیط فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت
عین در چه چیز می تواند بود جمعی را که اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لامعان انوار جمال انکم ترون ربکم
بر دو پوشیده مانده برو با ایشان بگوی که تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را
لذت در عین جز از دیدن دیدار او نیست امام قشیری رحمه الله قدس سره فرموده که لذت دیدار فرا خور اشتیاق است عاشق
هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار افزون تر باشد و از ذوالنون مصری قدس سره نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است
هر کرا دوستی بیشتر بود دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای داود علیه السلام بهشت من از برای مطیعانست وکفایه من
جهة موکلان و زیاده من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمة من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان
ومن خاصه مشتاقان عرب الاطال شوق الابرار الی لقائی وانا الی لقائهم اشد شوقا ۵ دلم از شوق تو خون است
ندانم چون است • در درون شوق تو حالت ز حد بیرون است • درد لم شوق تو هر روز فزون می گردد • دل شوریده من بین
که چو شوق افزون است • انکه برای تمامی لذت بهشتیان نه میگوید و میفرماید که وانتم فیها و شما در بهشت
خالدون جاوید باشند که نبود و کمال نعمت در آن است که او را بیم زوال نباشد وتلک الجنة التی وآن بهشتی
که امروز اورثتموها میراث داده شدید آن بهشت که موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را آن
دادیم بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل می کردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرده که
خالص است و باستحقاق بدست آید لکم فیها مر شما راست در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تأکلون
میخورید از آن بیوسته در معالم فرموده که در حدیث آمده است که کسی از درخت بهشت باز نکند مگر فی الحال مثل آن
از همان درخت بروید ان المجرمین بدرستی که گنهکاران فی عذاب جهنم در آتش دوزخ خالدون جاوید مانند که
لایفتر عنهم سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان وهم فیه و ایشان در آن مبلسون نا امیدانند از
راحت و نجات و از تخفیف و عقوبات وما ظلمناهم و ماستم نکردیم بدیشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا ولیکن بودند
هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند در غیر موضع آن ونادوا یا مالک و چون نا امید شدند از خلاص
ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک در خواه از خدای تعالی لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند مارا ربک پروردگار تو
تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال در بعضی آورده که بعد از چهل روز از روزهای

آنرا

آنرا انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت
پس حق تعالی بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد جئناکم بالحق بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم بر شما سخن
راست و درست بر زبان پیغمبران ولکن اکثرکم ولیکن بیشتر از شما للحق کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودند
و پسند نکردند ام ابرموا بلکه محکم کردند کافران و ساختند امرا کاری در رد حق و ابطال آن فانا مبرمون
پس بدرستی که ما حکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا علیهم السلام ام
یحسبون یا پندارند ماکران کفار انا لانسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم سخن نهانی که در دل میگویند ونجویهم
و آنچه بران با یکدیگر مشاورت کنند بلی آری می شنویم آنرا ورسلنا و فرستادگان ما که حفظه اند لدیهم نزدیک
ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون مینویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانیهای ایشان بر فرشتگان پیدا
آشکارا باشد که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ان کان للرحمن اگر باشد خدای تعالی را
ولد فرزندی چنانچه گمان میبرید فانا اول العابدین پس ما اول پرستندگانیم مر خدا را بیگانگی با بیستی که من
میدانم که او را فرزندی نیست تا اثبات ولد انگاری کنید صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدای تعالی را فرزند
بودی ببرهانی صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس من اول تعظیم کنندگان بودمی او را یعنی که بیشتر تعظیم خدا میکنم
اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که
نضر بن حارث لعنه الله روزی در لافگاه خود نشسته اغلب از صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قران خوض نموده
آغاز استهزا کرد و لید مغیره را در آن وقت میلی باسلام بود بیشتر ستایش قران می کرد گفت ای نضر بقران استهزا
مکن بخدای تعالی که هر چه میگوید محمد صلی الله علیه وسلم الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد گوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله
اما اضافه میکنم که الملئکه بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید آن حضرت صلی الله علیه وسلم اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام
این آیه آورد نضر بنشر و لید آمد این خواند و گفت خدای محمد صلی الله علیه وسلم مرا تصدیق کرده در این آیه که ان کان للرحمن ولد فانا
اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای تعالی ترا تکذیب کرد زیرا که این بمعنی نفی است میگوید نیست و نبوده مر خدای تعالی را فرزند
آنگاه فرموده که من اول موحدانم سبحان پاکست و بی عیب رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب
العرش پروردگار عرش عما یصفون از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی ولد گویند فذرهم پس بگذار ایشان را
یخوضوا تا سعی میکنند در باطل ویلعبوا و بازی کنند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند یومهم الذی یوعدون
روزی را که وعده داده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی و اوست خداوندی که باستحقاق فی السماء
اله در آسمان معبود ملئکه است وفی الارض اله و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وهو الحکیم و او
راستکار در تدبیر خلق العلیم دانا بمصالح ایشان وتبارک الذی له بزرگوار است آنکه مر او راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او برهمه اجزاء مکونات روانست
وعنده و نزدیک اوست علم الساعة دانستن ساعتی که قیامت در آن واقع است والیه ترجعون و بسوی او
باز گردانیده شوند همه خلایق در آن روز ولا یملک الذین و در آن روز مالک نشوند آنانکه یدعون می پرستند کافران
ایشان را من دونه بجز خدای تعالی الشفاعة بدان خدای تعالی در خواست کردن را یعنی معبودان کفار را از ملئکه و جن و انس و اصنام
که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند آن روز نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسی که گواه داده
بالحق براستی چون ملئکه و عیسی علیه السلام و عزیر علیه السلام که ایشان را به رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند

مومنان را

وهم یعلمون و ایشان می دانند بدل خود آنرا که بزبان کواهی داده اند و ایشان شفاعت نخواهند کرد الا
کنهکاران را. ولئن سألتهم واکر بپرسی تو عابدان و معبودان را که من خلقهم که بیافرید ایشانرا لیقولن الله
هر اینه میکویند الله از فرط ظهور این مکابره نتوانند کرد. فانی یؤفکون پس چکونه برکردانیده میشوند
مشرکان از عبادت او به پرستش غیر او. وقیله و نزدیک خدای تعالی است دانستن قول رسول صلی الله علیه وسلم کفت
یا رب ای پروردکار من. ان هؤلاء بدرستی که این کروه معاندان قریش قوم کروهی اند از روی عناد و مکابره لا یؤمنون
ایمان نمیکروند. فاصفح پس اعراض کن عنهم از دعوت ایشان یا روی بکردان از مکافات ایشان. وقل سلام و بکو
تسلیم و متارکه از شما مطلوب منست این حکم با آیهٔ سیف منسوخ شده. فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند
عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید و در دنیا بروز بدر و در عقبی بدخول در نار وقنا ربنا عذاب النار
بحق نبیک المختار صلی الله علیه وسلم وعلی آله الابرار

سورة الدخان تسع وخمسون بسم الله الرحمن الرحیم

حم امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق تعالی جمیع احکام و قصص را
که در سورهٔ مصدره بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف که جمع کرده مجملا و چون آنرا نشناسد مکر صاحب نبوت
و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و کفته اند حروف اشارتست بکلمات چنانچه در حم
کفته اند که حمیتنا المحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوی و کویند معنی آنست که حم انقضا کاری
ساخته شد و مهمی پرداخته کشت. والکتاب المبین سوکند بکتاب که قرآن است که محض کرم. انا انزلناه بدرستی
که ما فرستادیم آنرا فی لیلة مبارکة در شب بزرک و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آن شب که کتاب
کریم که سبب منافع دنیا و دینی و واسطهٔ میامن صوری و معنوی است از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول
ارزانی داشت. انا کنا بدرستی که هستیم ما منذرین بیم کننده بانزال قرآن درین شب و جمعی بر آنند که لیلهٔ
مبارکه شب برآتست و آن شب نیمهٔ شعبان باشد و برکت او بر نزول ملائکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم
نعم است. فیها درین شب یفرق کل امر حکیم جدا کرده و تفصیل داده شود هر امری که حکم کرده شده است در همه
سال از ارزاق و آجال و شب براة از لیالی فاضله است که بدین امت داده اند در حدیث آمده که درین شب بیامرزند
از کنهکاران بعدد هر مویی که بر کوسفندان بنی کلب است و درین شب آب زمزم زیاده شود صاحب کشاف
آورده که در خبر است هر که درین شب سی رکعت نماز کند حق تعالی صد فرشته را امر کند تا با او باشند سی ملک او را
بشارت می دهند به بهشت و سی فرشتهٔ دیکر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی عدد دیکر از ایشان آفات
زمینهٔ دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیکر شیطان را دفع میکنند از وی و درین شب وظایف نقد
بر بندکان قسمت نمایند. امرا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضا درین شب من عندنا از نزدیک ما. انا کنا بدرستی که
هستیم ما. مرسلین فرستنده تراکه محمدی صلی الله علیه وسلم رحمة من ربک بخشایشی از پروردکار تو بر خلق چنانچه
جای دیکر فرموده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین در دو عالم بخشش و بخشایش است خلق را از بخشش بخشایش
خواجه چون در مدیح خویش سفت انما انا رحمة مهداة کفت. ما فرستادیم جبرئیل را بقرآن ما جیب خدا یا ملائکه را
درین نسلام مومنان. انه هو السمیع بدرستی که خدای تعالی شنواست سخن جمیع بندکان را العلیم داناست بهمه نهای
ایشان. رب السموات والارض آفریدکار همه آسمانها و زمینها. وما بینهما و آنچه در میان اینهاست پس ندا
ای آفریدکان. ان کنتم موقنین اکر هستید شما بی کمانان یعنی طلب کنندکان یقین. لا اله الا هو هیچ معبودی

مستحق پرستش نیست مکر او

مستحق پرستش نیست مکر او. یحیی زنده میکرداند. ویمیت و می میراند یعنی اوست موجد موت و حیات
ربکم اوست پروردکار شما. ورب آبائکم الاولین و پروردکار پدران نخستین شما. بل هم بدین سخن موقن
نیستند بلکه ایشان فی شک در شکند از قرآن. یلعبون بازی کنند و استهزا می کنند بآن. فارتقب پس تو منتظر
باش برای ایشان. یوم تاتی السماء روزی را که بیاید آسمان. بدخان مبین بدودی آشکاره عرب شر غالب را دخان
کویند پس مراد عذابیست که نازل کردد بمستهزئان در عین المعانی آورده که مراد عذابیست که روز فتح مکه مرتفع شد
چنانچه هوا پوشیده کویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعه و شدت بر ایشان
مستولی شد تا سکان مرده را با استخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرکی چشم است از جوع چو مرد کرسنه از ضعف
بصر میان خود و آسمان بهیئات دخان چیزی می بیند و در تبیان آورده که بسال قحط در سبب خشکی سالی غبار
تیره از زمین بر انکیخته میشد بشکل دود و لهذا سال قحط را سنة الغبری میکویند وجه تسمیهٔ عام الرماده همین است
وقول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر
الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب. یغشی الناس فرو کیرد مردمانرا و چهل روز بردارد
از و مثل زکام حالتی واقع شود اما کافرانرا بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشانرا میکویند. هذا عذاب الیم
اینست عذاب روز درد ناک وعده کرده بود ایشان زاری کنان کویند ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردکار ما
بردار از ما این عذاب را. انا مؤمنون بدرستی که ما کرویدکانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف کردد ایمان
آریم حق سبحانه میفرماید که انی چکونه بود لهم الذکری مر ایشانرا پند کرفتن بدین مقدار عذاب وقد جاءهم و حال
آنکه آمد بدیشان رسول مبین فرستادهٔ آشکاره کنندهٔ معجزات ایشان بدان متذکر نشوند ثم تولوا پس پشت
بوی کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو. وقالوا معلم و کفتند آموخته شده است یعنی خبر و یسار قرآن
بوی می آموزند. مجنون دیوانه است و دماغ او مختلط شده و با وجود این چون وعدهٔ ایمان میدهند. انا کاشفوا
العذاب بدرستی که ما بردارندهٔ عذابیم از ایشان قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را بیم بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا آخر اعمار
ایشان اما هیچ فایده ندهد. انکم عائدون بدرستی که شما باز کردندکانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان
با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوکند بپیغمبر صلی الله علیه وسلم دادند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا فرموده بلای قحط
مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت کیرند چون مردمان دعا
وزاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز کردند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و
فسق. یوم نبطش البطشة الکبری یاد کن روزی را که بکیریم کافرانرا از کرفتن بزرک یعنی روز قیامت در و
مباطی آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعید میکند کافرانرا که دران روز بکیریم شما را بعقوبتی عظیم از
قتل و اسر. انا منتقمون بدرستی که ما انتقام کشندکانیم دران روز. ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم
قبلهم پیش از کفار مکه. قوم فرعون کروه قبط را از ملازمان فرعون. وجاءهم و آمد بدیشان رسول کریم
پیغمبری بزرکوار در حسب و نسب یعنی موسی علیه السلام ان ادوا الی بانکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بفرستید
با من عباد الله بندکان خدای تعالی یعنی بنی اسرائیل را. انی لکم بدرستی که من شمارا رسول امین فرستاده ام
اشکارا و امین بر وحی که متهم نیستم در نیکو خواهی خلق. وان لا تعلوا و آمده ام بانکه سرکشی نکنید و کبر نیارید
علی الله بر خدای تعالی و اهانت وحی او ننمایید. انی آتیکم بسلطان بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مبین

روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این قصه از موسی علیه السلام کرد ندفرمود که وانی عذت
وبدرستی که من پناه بردم بربی وربکم با فریدکار خود و آفریدکار شما ان ترجمون از انکه سنکسار کنید یا
بکشید یا دشنام دهید مرا وی نکاه دارد وان لم تؤمنوا لی واکر باور نمیدارید ونمی کروید بمن فاعتزلون
پس کناره کنید از من ومیازارید مرا مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان ایشان سخن آنحضرت علیه السلام قبول نانموده
اغاز جفا کردند بدست و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی علیه السلام پرورد کار خود را ان هؤلاء بدرستیکه این کروه قبط
قوم مجرمون کروهی اند مصر بر کفر و کذب و کبر یعنی ایشانرا هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعای وی را اجابت کرد
وکفت فاسر بعبادی لیلا پس ببر بشب بندکان مرا از مصر انکم متبعون بدرستیکه شما از پی در آمدکانید زنی
یعنی چون شما بروید فرعون وقوم او خبر شوند واز پی شما در آیند وبلب دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن
بشکافد ودو ره راهها بدید آید تا بنی اسرائیل بکذرد واترک البحر وبکذار دریا را رهوا ساکن وآرامیده بر
همان وجه که راهها بران ظاهر بود یعنی دیکر بار عصا برو مزن تا با حال خود رود وبکذار دریش تا قبطیان در آیند
ومترس انهم بدرستیکه ایشان جند مغرقون کروهی غرق شدکانند یعنی همه درین دریا غرق خواهند شد پس
فرعونیان بتمام غرق شدند کم ترکوا چه بسیار بکذاشتند من جنات بوستانهای پر درخت وعیون
وچشمهای آب روان وزروع کشتهای رسیده ومقام کریم ودر منزلهای نیکو وآراسته ونعمة کانوا
واسباب تنعم برخورداری که بودند فیها دران نعمت فاکهین متنعمان وشادی کنان کذلک کارها با مکذبان
چنین است واورثناها ومیراث دادیم منازل ومواضع ایشانرا قوما آخرین بکروهی دیکر از مردمان
بنی اسرائیل فما بکت پس نکریست علیهم السماء برایشان آسمان والارض وزمین یعنی از هلاک ایشان کسی را
حساب نبود در معالم آورده که چون مومنی بمیرد چهل صباح آسمان وزمین برو بکریند واز انس رضی الله عنه منقولست
که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که از آسمان او را دو در بود یکی که روزی او از آنجا فرود آید
ودری که عمل او از آنجا بالا میرود پس چون بنده وفات کند این دو در از نزول رزق وعروج عمل او محروم مانند برو
بکریند عطار رحمه الله میکوید کریه آسمان سرخی اطراف اوست ودر معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما شهید
شد آسمان برو بکریست وکریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد ودرین باب کفته اند رباعی این سرخی شفق که بدین
چرخ بیوفاست * هر شام عکس خون شهیدان کربلاست * کر چرخ خون ببارد ازین غصه در خور است * ور خاک
خون بکرید ازین ماجرا رواست * وکفته اند کریه آسمان همچو کریه آدمیان نیست وبعضی بر آنند که علامتی بر ایشان را
ظاهر شود که دلیل بود بر حزن واندوه همچون کریه که در اغلب احوال است بر غم واندوه وبر هم نقد بر خون فرعونیان
عملی که بر آسمان رود وبر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان وزمین برایشان نکریستند وما کانوا وبنودند
منظرین مهلت دادکان از وقتی بوقتی ولقد نجینا بنی اسرائیل وهر اینه برهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب
المهین از عذاب خوار کننده که بندکی فرعون بود وقتل ابناء وتعب در عمل عذابی واقع من فرعون از فرعون
انه کان عالیا بدرستیکه او بود سرکشنده وخود را بلند ساخته من المسرفین از کافران که متجاوز بودند از حدود
ایمان ولقد اخترناهم وبدرستیکه برکزیدیم موسی ومومنان بنی اسرائیل را علی علم بر دانش یعنی دانستیم که سزاوار
ایشان بر آنکه برکزینیم ایشانرا علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم ودادیم ایشانرا من الایات
از نشانهای قدرت ما فیه بلاء مبین آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا وانزال من وسلوی

ان هؤلاء بدرستیکه این کروه یعنی کفار قریش لیقولون هر اینه کویند ان هی نیست عاقبت کار وخاتمه
حال الا موتتنا الاولی مکر مردن نخستین در دنیا وبعد از ان حیاتی نیست وما نحن بمنشرین ونیستیم ما زنده
شدکان وبر انکیختکان بعد از ان فاتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین اکر هستید راستکویان
در انکار بعث این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هرچه جایز بود وقوع آن از خدای تعالی بوقتی خاص لازم
بود وجود وظهور آن بهر وقت دیکر که خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اکر در دنیا واقع شود کسی را برد
تهکم نرسد اهم خیر آیا قوم قریش بهترند در قوت وشدت ومال وشوکت ام قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند
با عدت وابهت ودر غایت کثرت والذین وانان نیز که بودند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند عاد وثمود وچون آن قوم
نکرویدند اهلکناهم هلاک کردیم ایشانرا انهم کانوا بدرستیکه بودند که ایشان مجرمین کروهی مجرمان ومنکران
بعث وحشر واز فحاوی اخبار وآثار چنان معلوم میشود که ملکی بود از حمیر کنیه او ابو کرب ونام او اسعد بن ملکیکرب
با حشم وتبع بسیار از شرق تا غرب عالم بکشت وحیره را بنا کرد وسمرقند بقول اشهر نیز او ساخت ودر روایتی
از ابن عباس رضی الله عنه که او پیغمبر بوده است ودر حدیث آمده است که نمیدانم تبع پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر بوده واز حضرت عایشه
رضی الله عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است ولهذا حق تعالی ذم قوم او فرموده است نه او ودر معالم التنزیل
آورده که وقتی در مدینه یک پسر او را بکشتند واو بقصد اهالی آنجا لشکر جمع کرد ودو حبر از بنی قریظه که کعب و
اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند وکفتند این جرات مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان
است صلی الله علیه وسلم ودر تعریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند واو از قتل وغارت اهل مدینه درکذشت واتش پرست بود بدست آن
دو حبر مسلمان کشت وبا جمعی از اهل کتاب بیمن شد نفری از هذیل بسر راه وی در آمده کفتند دلالت کنیم ترا بخانه که
در وی کنج است از نقره ومروارید وزبرجد کفت کجاست کفتند در مکه وغرض ایشان آن بود که او قصد خانه کعبه کند
وهلاک شود تبع قصه کنج وخانه با احبار در میان آورد کفتند ای ملک زینهار که آن شریفترین بقعهاست بر روی
زمین وهیچ کس قصد آن خانه نکند مکر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت وتعظیم بجای آورد وقربان فرمود تبع رفت
وخانه را جامه پوشانید وشش هزار شتر قربان کرد از آنجا بیمن توجه نمود وقوم او از حمیر اغاز مخالفت کردند که از دین
ما بر کشته وما با تو نمی سازیم تبع دلایل چند از خداپرستی برایشان خواند وایشان بر عناد افزوده کفتند ما باتش
امتحان میکنیم وآتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن که چون دو کس را بر یکدیکر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی
مبطل بسوختی ومحق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود باتش درون رفتند وبسلامت بیرون آمدند
وکشیشان ایشان در آتش بتمامی بسوختند نزد ارباب سیر شکر الله مساعیهم ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبشامول یهودی سپرد که اکر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را دریابد برساند والا باولاد خود سپرده
وصیت نماید که بعرض رساند وفرزند بیست ویکی از نسل شامول ابو ایوب انصاری رضی الله عنه بود واو نامه را بموقف
عرض رسانید وحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرحبا بالاخ الصالح واز رقاشی رحمه الله نقل است که ابو کرب اسعد حمیری
از انبیا ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهفتصد سال ودر روح البیان آورده که بهزار
وپنجاه سه سال پیش از هجرت که هزار وچهل سال پیش از بعثت بوده باشد وما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم
آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه بازی بلکه مخلوقات
با حکمت کامله بظهور آورده ایم واز حکمت نسزد که آدمیانرا معطل ومهمل کذاریم بی ثواب وعقاب ما خلقناهما نیافریدیم اهل ارض

وبمارا · الا بالحق · مکر برای حق که آن مثوبتست بر طاعت و عقوبت بر معصیت · ولکن اکثرهم · ولیکن بیشتر
مشرکان بسبب غفلت وعدم فکرت · لا یعلمون · نمیدانند که فعل حکیم بحق بود · ان یوم الفصل · بدرستی که روز
جدا شدن حق است از باطل یا جدای مومن از کافر و مطیع از عاصی · میقاتهم اجمعین · هنگام جمع شدن همه ادمیان
یوم لا یغنی · روزی که رفع نکند · مولی · دوستی و خویشاوندی · عن مولی · از دوست وخویش خود · شیئا · چیزی را
از عذاب یا سود رساند کسی کسی را هیچ چیز · ولا هم ینصرون · ونشناسند دوستی که یاری کرده شوند از دوستان
خود · الا من رحم الله · لیکن که خدای تعالی برو بخشیده باشد یعنی مومنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت
انه هو العزیز · بدرستی که او غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد · الرحیم · مهربانست بر هر که رحمت کند
مر او را رتبه شفاعت دهد · ان شجرت الزقوم · بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوه آن · طعام الاثیم · خوردنی گناه
کارانست یعنی ابوجهل وامثال او زقوم چون بخورند · کالمهل · مانند مس و روی گداخته · یغلی فی البطون · بجوشد در
شکمها جوشیدنی · کغلی الحمیم · مانند جوشیدنی آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشانرا و بگدازاند امعا
واحشا را پس حق تعالی زبانیه را گوید · خذوه · بگیرید این گنهکاران را · فاعتلوه · پس بکشید ایشان بعنف
قهر · الی سواء الجحیم · بمیانه دوزخ · ثم صبوا · پس بریزید · فوق راسه · بر زبر سر او · من عذاب الحمیم · از عذاب
آب گرم تا تمام بیرون بدن بدین آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذبست و گوید مر او را · ذق · بچش
و بکش این عذاب را · انک انت العزیز · بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود · الکریم · بزرگواری عم خود ابوجهل
میگفت من اعز و اکرم اهل وادیم در بطحا از من عزیز و بزرگتر نیست دران روز حق تعالی فرماید او را بگوید عذاب بکش
که تو دعوی میکردی که عزیز و کریم · ان هذا · بدرستی که این عذاب · ما کنتم به · آنست که بودید شما با آن · تمترون
شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید · ان المتقین · بدرستی که پرهیزکاران · فی مقام امین · در جایگاه ایمن باشند
یعنی در مقامی که در آفات و مخافات نبود · فی جنات · در بوستانها · وعیون · و در چشمها · یلبسون · می پوشند
من سندس واستبرق · از دیباج و حریرهای نازک و سطبر · متقابلین · در حالتی که متقابل باشند در مجلس بیکدیگر
تا بهم مستانس باشند و در تفسیر سور آبادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال حق تعالی ایشانرا
بر سر یک خوان بنشاند و همه رویهای یکدیگر می بینند · کذلک · همچنین بر این حالی باشند بی تغییر و تبدیل · وزوجنهم
و قرین سازیم متقیانرا · بحور · بزنان سفید روی · عین · گشاده چشم و اختلاف است در آن که ایشان زنان
دنیا باشند یا حور اعتباد بهشت · یدعون فیها · میخوانند در بهشت · بکل فاکهة · بهر میوه که آرزو کنند · امنین · در حالتی
که ایمنند از ضرر یا از انقطاع · لا یذوقون · نچشند · فیها الموت · در آخرت مرگ · الا الموتة الاولی · مگر مرگ پیشین در دنیا
چشیدند و چون مشهور شد که نزدیک مردمان آنست که هر زنده که را مرگ در پی می باشد حق تعالی خبر داد که بهشتیانرا
مرگ نیست · ووقیهم · ونگاه میدارد حق تعالی بهشتیانرا و از ایشان دفع میکند · عذاب الجحیم · عذاب دوزخ · فضلا من
ربک · از روی فضل و کرم که واقع است از آفریدگار تو · ذلک · آن صرف عذاب و حصول ابدی در بهشت · هو الفوز العظیم
آنست رستگاری بزرگ · فانما یسرناه · پس جز این نیست که ما آسان کردیم قرآن را که فرو فرستادیم · بلسانک · بزبان تو · لعلهم
یتذکرون · شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان خود متذکر نشدند · فارتقب · پس چشم دار چیزی را که بر
ایشان فرود آید · انهم مرتقبون · بدرستی که ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز پدید آید زوال شود اما از آن تو نصرت خدا
خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه · بیت · تا بغار او عن حسن المآب

منکران را

منکران را هیبت ذوقوا العذاب · **سورة الجاثیه سبع وثلثون آیة** ۳۷ · بسم الله الرحمن الرحیم

حم · حروف مقطعه مختصرات اسمای الهی اند چنانچه حا اشارتست بحی و حفیظ و میم کنایه از ملک و مجید و در
لطایف آورده که حا حکمت ازلیست و میم ملکت ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که · تنزیل الکتاب · فرو آمدن قرآن · من الله
العزیز · از نزدیک خدای تعالی بر همه غالب · الحکیم · داناست در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب · ان فی السموات · بدرستی که در
آسمانها از نجوم سیار و ثابته · والارض · و در زمین از جبال و اشجار و حیوانات · لایات للمومنین · نشانهاست مر گروندگان را
بر وحدت و قدرت صانع · وفی خلقکم · و در آفریدن شما از نطفه و تغیر از حال بحال · وما یبث · و آنچه پراکنده میسازد
در زمین · من دابة · از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان · آیات · علامتهاست برای استدلال بر حکمت ذو
الجلال · لقوم یوقنون · مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی باستدلال متیقن گردند · واختلاف اللیل والنهار · با اختلاف شب
و روز با الوان و مقادیر · وما انزل الله · و در آنچه فرو فرستاد خدای تعالی · من السماء · از آسمان یا از ابر · من رزق · از روزی
یعنی باران که سبب روزیست · فاحیا به الارض · پس زنده کرد بآن سطح زمین را · بعد موتها · پس از خشک و پژمردگی آن
وتصریف الریاح · و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت احوال · آیات · هر آینه دلالتهاست روشن و هویدا
بر کمال قدرت الهی · لقوم یعقلون · مر گروهی را که تعقل کنند · تلک · این دلیلها · آیات الله · دلایل قدرت خداست یا
این آیتها آیات قرآنست · نتلوها علیک · میخوانیم بر تو · بالحق · براستی و درستی · فبای حدیث · پس بکدام سخن
بعد الله · پس از حدیث خدای تعالی · وآیاته · و دلایل قدرت او · یومنون · ایمان می آرند و حفص بیا میخواند یعنی بکدام
سخن میگروند اگر بدین سخن نمیگروند · ویل · سختی · لکل افاک · مر هر دروغگوی راست · اثیم · بسیار گناه یعنی نضر بن
حارث · یسمع · می شنود · آیات الله · آیتهای خدای تعالی را که · تتلی علیه · خوانده میشود برو · ثم یصر · پس اصرار میکند
یعنی اقامت مینماید بر کفر خود · مستکبرا · در حالتی که گردنکش است از ایمان بدان · کان لم یسمعها · گوییا نشنیده
آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده گوییا استماع ننموده · فبشره · پس خبر ده او را · بعذاب الیم · بعذابی
دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است · واذا علم · و چون بشنود · من آیاتنا · از آیتهای کتاب ما · شیئا · چیزی
چون بدو رسد سخن و داند که از قرآن است · اتخذها هزوا · میگیرند مهزو یعنی بآن افسوس میکنند و بصورتی دیگر
باز نمایند که از حق و صواب دور باشد · اولئک · آن گروه مستهزیان · لهم · مر ایشانراست · عذاب مهین · عذاب خوار
کننده · من ورائهم جهنم · از پس روی ایشان جهنم است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان
بدوزخ خواهد بود · ولا یغنی عنهم · و دفع نکند از ایشان · ما کسبوا · آنچه کسب کردند از اموال و اولاد · شیئا · چیزیرا
از عذاب خدای تعالی · ولا ما اتخذوا · و نه دفع کنند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند · من دون الله · بجز خدای تعالی · اولیاء
دوستان و معبودان · ولهم · و مر ایشانراست · عذاب عظیم · عذابی بزرگ شدت آن از حد تجاوز باشد · هذا · این
قرآن · هدی · راه نماینده است · والذین کفروا · و آنانکه نگرویدند · بایات ربهم · بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست
یا دلایل قدرت و حکمت او · لهم عذاب · مر ایشانراست عذاب · من رجز الیم · از سختترین عذاب الم رساننده · الله · خدای
بحق · الذی سخر · آنست که رام کرد · لکم البحر · مر شما را دریا یعنی مسطح او هموار گردانید تا چیزها متخلخل مانند چوب
بر بالای او باستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص در و سیر در آن · لتجری الفلک · تا میرود کشتیها
فیه · در روی بامره · بفرمان خدای تعالی · ولتبتغوا · و تا طلب کنید · من فضله · از فضل خدای تعالی انواع فایدها چون
تجارت و غواص و صید ماهی · ولعلکم تشکرون · و تا شاید که شکر گویید خدا را برابر این نعمتها · وسخر لکم · و بفرمان کرد

برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر و ما فی
الارض و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه آنها منه از اوست نه از غیر او ان فی ذلک
بدرستیکه در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون
برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صحایف مبتدعات ظاهر است و از صحایف مکونات باهر
بیت در جمله جهان مغز تا پوست هر ذره گواه قدرت اوست آورده اند مردی از بنی غفاری در شهر مکه حضرت فاروق را
دشنام داد و از آنجا سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم للذین آمنوا
مر آنکسان را که گرویده اند یعنی حضرت فاروق رضی الله عنه یغفروا که در گذرانند و عفو کنند للذین لا یرجون مر آنانرا که نمی ترسند
ایام الله از روزهای عذاب و هلاک عرب از وقایع با ایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اغماس پس معنی آیت اینست
که درگذرانند از قومی که تامل نمی کنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد خدای تعالی
قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب میکنند از اسائت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب
رحمه الله نقل میکند که ما در پیش حضرت فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند عمر رضی الله عنه فرمود صدق الله و رسوله
و گویند سبب نزول قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است و تتمه آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد
و برین تقدیر آیت را مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی رضی الله عنه مذکور است که بعد از نزول
آیت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا یهودی بر سبیل طنز می گفت مگر خدای تعالی محتاج شده که قرض میطلبد این خبر
بر فاروق رضی الله عنه رسید بر جست و شمشیر کشیده روی بجست و جوی نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام
این آیت بیاورد و رسول صلی الله علیه و سلم بطلب عمر رضی الله عنه فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق تعالی بعفو فرمود
و این آیت بروی خواند حضرت فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بدان خدای تعالی که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر
غضب در روی من نه بینند و در معامله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند ان شاء الله تعالی بیت چو بد بینی
ز خلق و در گذاری ترا زیبد طریق بردباری اگرچه دامنت را می درد خار توکل باش و لب پر خنده میدار و گفته اند
این آیت بآیة القتال منسوخ است من عمل هر که بکند صالحا کاری شایسته فلنفسه پس مر نفس او راست ثواب
آن عمل و من اساء و هر که کاری بد کند فعلیها پس بروست وزر و وبال آن ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود
ترجعون باز گردانیده خواهید شد برای کردار و گفتار و لقد آتینا و بتحقیق ما دادیم بنی اسرائیل الکتاب پسران
فرزندان یعقوب را توریة والحکم و حکم کردن در دین والنبوة و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر گردانیدیم از
و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که در زمان بنی اسرائیل از یوسف علیه السلام تا زمان عیسی علیه السلام ورزقناهم
و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه حلال و گفته اند مراد من و سلوی است وفضلناهم
و تفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و عطا کردیم ایشانرا بینات
دلیلهای روشن من الامر از کار دین و ملت و یا معجزات پیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا او را خوب بشناختند
و امر بر ایشان محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد
بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت صلی الله علیه و سلم آن پیغمبر است که در توریة مذکور شده و
او را پوشیدند بغیا بینهم از روی عداوت و حسد که در میان ایشان هست ان ربک بتحقیق آفریدگار تو یقضی
بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون اختلاف کردند

یعنی در کلمات مبینه در توریة که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ثم جعلناک
پس از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر ساختیم سلوک تو علی شریعة بر راه روشن من الامر از کار دین فاتبعها
پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن هوای نفس
آنکسان که لا یعلمون نمیدانند که دفع عذاب از ایشان چه می کنند مثل و مانند یهود و نصاری و مشرکین انهم لن یغنوا
بدرستیکه ایشان دفع نکنند عنک از تو من الله شیئا از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر خواهد بتو و ان الظالمین
و بتحقیق ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان مر یکدیگر را بحسب
مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوی ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن والله
و خدای تعالی ولی المتقین دوست پرهیزکاران است تو هم ایشانرا دوست دار هذا این متابعت شریعت
بصائر للناس بینائیهاست مر مردمانرا یعنی چیزهای روشن که بدان به بینند حق را و هدی و راه نمونیست
از ضلالت و رحمة و بخششی از خدای تعالی لقوم یوقنون مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته
طالب سر منزل یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مؤمنانرا گفتند آنچه شما در باب بعث و حشر
گویید اگر راست باشد و ما را بعالمی دیگر برند آنجا نیز بمال و فرزند و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم
آیت آمد که ام حسب نه چنین است آیا پنداشته اند الذین اجترحوا السیئات آنانکه کسب کردند از کفر و معصیت
ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت کالذین آمنوا مانند آنها که گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کردارهای
شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی ایشان در دنیا ومماتهم
و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان میرود بر زین نه خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد
گشت ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند بیت نیست یکسان
لای زهر آمیز با آب حیات وخلق الله و بیافرید خدای تعالی السموات والارض آسمان و زمین را بالحق
براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی
و دیگر برای آنکه پاداش داده شود کل نفس هر نفسی بما کسبت بآنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وهم و ایشان
یعنی عمل کنندگان لا یظلمون ستم دیده نخواهند شد یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار در وقوع نیابد
بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا دهد افرأیت آیا چون میبینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه هواه خدای
خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی در و فرمان خدای تعالی می باید برد یا آنکه معبود خود با رزوی خود کرد
یعنی بتی می پرستند و چون بتی نیکوتر از وی بینند آنرا بردارند و این را بخدایی بردارند واضله الله و چون
می بینی آنرا خدای تعالی گمراه ساخت و فرو گذاشت خدای تعالی او را علی علم بر دانشی که حضرت او راهست بعاقبة
آنکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا سخن نشنود وقلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی
بصره و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا بنظر اعتبار نگرد و جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت
باشد فمن یهدیه پس چگونه راه نماید این کس را من بعد الله از پس فرو گذاشتن خدای تعالی مر او را افلا تذکرون
آیا پند نمی گیرید و متنبه نمیشوید وقالوا و گفتند منکران بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر
زندگانی دنیا که ما در اوییم نموت ونحیا می میریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میروند و بعضی میزایند و احتمال
دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که می میرد روح او بجسدی دیگر

تعلق میکیرد وهم در دنیا ظهور میکند تا دیکر بار باز آید واز شما مکونی که بزعم ایشان سخن است نقلی
کرده اند که کفت من خود را ده هزار وهفتصد تقالب دیده ام وهم مشرکان کفته اند. وما یهلکنا الا الدهر
وهلاک نکند ما را مکر مرور زمان وکنکی وپیری. وما لهم ونیست مر کافران را. بذلک. باین که نسبت مرک
بروزکاران میکنند من علم هیچ دانشی که مقلب دهور ومصرف آن حضرت است تعالی وتقدس شانه ودهر را
در هیچ کاری اختیاری نیست دهر ترا دهر پناهی ترا حکم ترا زیبد وشاهی ترا دور زمان کار رسازد بخود چرخ فلک
سر نغز ازد بخود این همه فرمان ترا سزه اند در ره امر تو شتابنده اند. ان هم نیستند ایشان. الا یظنون مکر که
کمان می برند وبمجرد تقلیدی بی تمسک بدلیل سخن میکویند. واذا تتلی علیهم وچون خوانده شود بر ایشان.
آیاتنا. آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که واضح الدلالة باشند در باب بعث ونشر مثل قل یحییها الذی
انشاها اول مرة وان الذی احیاها لمحیی الموتی وماند آن. ما کان حجتهم نباشد حجت ایشان. الا ان قالوا
ائتوا. مکر آنکه کفتند بیارید. بآبائنا. پدران ما را. ان کنتم صادقین. اکر هستید راست کویان در زنده
کردن خلق بعد از مرک بروز رستخیز واین سخن از جهل وعناد میکفتند چه احیاء موتی موقتست بوقتی خاص
بر وجهی که مقتضای حکمتست پس اکر در وقت اقتراح وجود نکیرد حمل بر عجز نباید کرد. قل الله یحییکم بکو خدای
تعالی زنده میکرداند شما را در رحم مادران. ثم یمیتکم پس می میراند در دنیا. ثم یجمعکم پس جمع کند در قبور
الی یوم القیمة. تا روز رستخیز. لا ریب فیه. هیچ شکی نیست در آمدن آن. ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان
لا یعلمون نمیدانند از قلت افکار وقصور انظار. ولله ومر خدا راست. ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها وزمین ها است. ویوم تقوم الساعة وروزی که قایم شود قیامت. یومئذ در آن روز. یخسر المبطلون
زیان کنند کان تباه کاران وزیان ایشان آن بود که بدوزخ باز کردند. وتری وببینی در آن روز. کل امة
هر کروهی جاثیة. بزانو در آمده کفته اند چون خاصه کفار است واصح آن که عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز
بزانو در افتند. کل امة. هر کروهی. تدعی خوانده شوند. الی کتابها. بنوشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال ایشان
وایشان را کویند. الیوم تجزون امروز جزا داده خواهید شد. بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل می کردید
هذا کتابنا. اینست کتاب ما کتابی کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم. ینطق سخن کوید وروشن سازد
علیکم. بر شما عملهای شما را. بالحق براستی وبی زیاده ونقصان. انا کنا نستنسخ بدرستی که ما بودیم نسخه کرفتیم
ما کنتم تعملون. انچه بودید که عمل می کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر اعمال انسان برند حق سبحانه ثابت سازد
در آن نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بران مترتب باشد ولغو وبیهوده را محو کرداند وکفته اند استنساخ از لوح محفوظ
است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملائک می سپارند. فاما الذین آمنوا. اما آنانکه کرویده اند بخدا ورسول
وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته. فیدخلهم پس در آرند ایشانرا. ربهم پروردکار ایشان فی رحمته
در رحمت خود کر از آن جمله بهشت است. ذلک آن نعمت بهشت. هو الفوز المبین. آنست رستکاری بیان روشن
تکریر ضمیر جهة تاکیداست. واما الذین کفروا. واما آنانکه نکرویدند ملائکه ایشانرا کویند افلم تکن آیاتی آیا
نبود که آیات من تتلی علیکم. خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران می فرستادیم تا آیات کتاب من بر شما می خواندند
فاستکبرتم پس شما تکبر کردید واز ایمان ابا نمودید. وکنتم وبودید قوما مجرمین کروهی شرک آرندکان
واذا قیل وچون کفته میشد نزدیک شما که ای قوم. ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای تعالی حق است بحشر ونشر

وحساب

الجزء ٢٦

وحساب وعقاب راستست. والساعة لا ریب فیها. وقیامت هیچ شکی نیست در آن. قلتم ما ندری ما الساعة
می کفتید ما نمیدانیم که چه چیز است قیامت. ان نظن کمان نمی بریم بقیام قیامت. الا ظنا. مکر کمانی شما یعنی
کمان انست که شما نیز کمان دارید بقیام ویقینی نیست در قیام قیامت. وما نحن بمستیقنین. ونیستیم ما
یقین دارندکان. وبدا وظاهر شود. لهم مر ایشانرا در آخرت. سیئات ما عملوا. پاداش بدیها که کرده اند. وحاق
بهم. وفرود آید بدیشان. ما کانوا به. عذاب آنچه که بودند بدان. یستهزؤن. افسوس میداشتند از
عقوبات قیامت. وقیل الیوم وکویند ایشانرا که امروز. ننسیکم فرو میکذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو
می کذارند ودست باز میدارند چیزی فراموش شده. کما نسیتم همچنانکه شما دست باز میداشتید وبغفلت
فرو میکذاشتید. لقاء یومکم هذا. دیدن امروز شما را وساختکی نکردید برای وی. وماویکم النار وجایکاه
شما آتش است. وما لکم من ناصرین. ونیست شما را یاران ومددکاران که خلاص دهند شما را از آتش. ذلکم
فرو آمدن عذاب بشما. بانکم اتخذتم بسبب آنست که شما فرا کرفتید. آیات الله. آیتهای کتاب خدای تعالی را بادلائل
اورا. هزوا. مهزوء یعنی افسوس می کردید بآن وتفکر نمی نمودید در آن. وغرتکم الحیوة الدنیا. وفریفته بود
شما را زندکانی دنیا وبحیات فانی مغرور شده از حیات باقی بودید. فالیوم پس امروز. لا یخرجون
منها. بیرون آورده نخواهند شد از آتش دوزخ. ولا هم یستعتبون. ونه آمدن ایشان که طلب خوشنودی
کنند از ایشان یعنی ایشانرا نکویند که عذرخواهی کنید تا از شما خوشنود شود چه خوشنودی حق تعالی از
بقیامت دور است. فلله الحمد. مر خدای تعالی راست همه ثناها وستایشها. رب السموات. آفریدکار آسمانها
ورب الارض وآفریدکار زمین. رب العالمین. پرورنده ومرتب کننده عالمیان. وله الکبریاء. ومر او راست
بزرکواری وعظمت وفرمان برداری وآثار آن ظاهر است. فی السموات والارض. در آسمانها وزمین. وهو العزیز
واوست غالب بر همه خلق. الحکیم. محکم کار در جمیع امور وتوکلنا الی الحی الغفور.

سورة الاحقاف اربع وثلثون ٣٤

بسم الله الرحمن الرحیم حم. امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارتست بحکم الهی
ومیم کنایه از مجد پادشاهی قسم یاد میکند که بحکم کامل ومجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا ایمان آرد ودر
لطایف حقیقی مذکور است که حا حمایت اهل توحید باشد ومیم رضا حق تعالی ایشانرا مع المزید که آن عبارت
از نظر الی وجه الله الحمید. تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی. من الله العزیز از خداوند قوی
غالبست. الحکیم. حکم کننده یا صواب کار در کردار وکفتار ونه از غیر او. ما خلقنا السموات والارض نیافریدیم
آسمانها وزمین. وما بینهما. وانچه میان ایشانست از انواع مخلوقات واصناف موجودات. الا بالحق. مکر
براستی که بمقتضای حکمت وعدالتست. واجل مسمی. ونیافریدیم اینها را مکر باندازه زمانی نام برده که هر یک
را آخرت مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامتست. والذین کفروا وآنانکه نکرویده اند
بآخرت هر آینه. عما انذروا. بانچه بیم داده شوند از احوال بعث واحوال آن. معرضون. روی کردانندکان اند
نه در آن فکر کنند ونه وقوع آنرا مسلم دارند. قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم مر کافران را که شما. ارءیتم خبر دهید مرا
ما تدعون. آنچه میخوانید. من دون الله. بجز خدای تعالی چون ملکه واصنام وجن وجز آن. اروني ماذا خلقوا
بنمائید بمن که چه چیز آفریده اند. من الارض از زمین واجزاء آن. ام لهم شرک. آیا هست مر ایشانرا انبازی
فی السموات. در آفریدن آسمانها وچون ظاهر است که معبودان شما عاجزند وایشانرا در زمین وآسمان تصرف نیست

پس در پرستش با من شریک مسازید ائتونی بکتاب بیارید بما کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن
قرآن که در آن مر فرموده باشد شما را بشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یار وایتی که از
انبیا گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در دعوی خود
وچون مشرکان در حجتی فروماندند حق تعالی درباب ایشان فرمود که ومن اضل وکیست گمراه تر ممن یدعوا از کسی که
بخواند وپرستد من دون الله بجز خدای تعالی من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعای او را الی یوم القیمة تا روز
رستخیز اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از و ظاهر نخواهد شد وهم وبتان عن دعائهم
از خواندن بت پرستان مر ایشان را غافلون بی خبرند یعنی نمی شنوند ایشان پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت
خدای شنونده عبادت کننده دست باز دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آرد بیت بی بهره کسی که چشمه
آب حیات بگذارد و رو نهد بسوی ظلمات واذا حشر الناس وچون حشر کرده شوند آدمیان کانوا لهم باشند
معبودان باطل مر معبودان خود را اعداء دشمنان برخلاف آنچه گمان می برند از ایشان از شفاعت ومددکاری
وکانوا وباشند معبودان بعبادتهم بپرستش عابدان کافرین ناگرویدگان عابدان باشند پرستش معبودان را
منکر یعنی باز گویند که ایشان ما را پرستند کما قال الله تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین واذا تتلی وچون خوانده شود
علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز از قرآن قال الذین
کفروا گویند آنانکه نگرویدند للحق مر سخن حق را لما جاءهم آن هنگام آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست
جادوی آشکارا ام یقولون بلکه همین بسنده نمی کنند که آنرا سحر خوانند میگویند افتریه بربسته است محمد
صلی الله علیه وسلم بر خدای تعالی و از خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بربسته ام بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بوده
هر آینه بر آن عقوبتی مترتب شود فلا تملکون لی پس شما و غیر شما مالک نتوانید شد برای من من الله شیئا
از عذاب خدای تعالی چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بمن خواسته باشد پس چگونه جرأت
کنم ومددکار این سازم هو اعلم خدای تعالی داناتر است بما تفیضون فیه بآنچه شما خوض کنید در آن یعنی طعن
میزنید بر قرآن وسحر ومفتری میگوئید کفی به بسنده است خدای تعالی شهیدا گواه بینی وبینکم میان من وشما
برای ما گواهی دهد بر راستی کلام وتبلیغ احکام وبر شما بر کذب وعناد وافساد وهو الغفور واو آمرزنده است
کسی را که از شرک توبه کند الرحیم مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
من نیستم بدعا من الرسل نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبر نیستم بر شما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران
بوده اند پس نبوت مرا چگونه منکرید وما ادری ما یفعل ونمیدانم که چه خواهند کرد بی بمن از محنت وراحت
یا اقامت وهجرت یا مقاتله با قوم ولا بکم ونمیدانم با شما چه کنند از خسف وقذف ورجم وقتل واسر وجز آن
در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شده گفتند کار ما و محمد صلی الله علیه وسلم نزد خدای تعالی یکی است
او عاقبت کار خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم واگر چه مبعوث من عند الله بود بایستی که خدای تعالی او را خبر
کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر ودر اسباب نزول مذکور است حضرت صلی الله علیه وسلم
در خواب دید که هجرت فرموده است در زمینی که در و آب و درخت ونخلستان بوده صحابه بعد از استماع هجرت
استعجال می نمودند این آیت نازل شد که بگو نمیدانم که مرا وشما را هجرت خواهند فرمود یا نه ان اتبع پیروی نمیکنم
الا ما یوحی مگر آنچیزی که وحی کرده میشود الی بسوی من وازان در نمی توانم گذشت وما انا ونیستم من الا

نذیر

نذیر مبین بیم کننده از عذاب آشکارا بیم کردن من وحی از معاقب امور وخوانیم احوال غیب وحی الهی خبر نمی تمام
داد وبنعم ما قال بیت ای دل تا کی فضول و بو العجبی ازمن چه نشان عاقبت میطلبی سرگشته بود دل اخواه ولی خواهی
در وادی وما ادری ما یفعل بی قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ارأیتم خبر دهید مرا که ان کان اگر باشد قرآن
من عند الله از نزد خدای تعالی ثم کفرتم به وشما کافر شده اید بدان وشهد وگواه داده است بدان
شاهد من بنی اسرائیل گواه از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبدالله بن سلام وگفته اند یامین بن یامین رضی الله
عنهم علی مثله بر قرآن که از نزدیک خداست فآمن پس ایمان آورده است بآن ازمروق رضی الله عنه منقول است که
این شاهد نه ابن سلام است ونه غیر او از بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود وآل حم بمکه فرود آمده
بلکه آیه در محاجه ایست که میان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقریش واقع بود وشاهد موسی کلیم الله است علی نبینا
وعلیه السلم ومثل قرآن توریة ومعنی آیه این که اگر قرآن از نزدیک خدای تعالی بود وشما انکر وبدید وموسی علیه السلم گواه داده
بر توریة که او نیز از نزدیک خداست وبقرآن ایمان آورده واستکبرتم وشما سرکشی کرده اید شما ستمکاران
باشید بعود در دین کار ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را
ودر باب خذلان قریش گفته اند آیه آورده اند که چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار اسلام آورده اند
بنو عامر وغطفان واسد واشجع زبان طعن آغاز کردند بر ایشان آیه آمد که وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه
نگرویدند از بنو عامر وامثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند از جهینه واحزاب وامثال ایشان لو
کان خیرا اگر خیر بودی وراستی ودرستی داشتی ما سبقونا الیه پیش نگرفتندی برما ومسارعت نکردی الیه بسوی
او اراذل قبایل بلکه ما در آن سابق بودیمی چه رتبه ما از آنها بزرگتر است وبزرگی وشهرت ما بیشتر ازو بود وبعد از
اسلام واصحاب او گفتند اگر آنچه محمد صلی الله علیه وسلم آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیش گرفتن جهة
دانش ما بیش از ایشانست واذ لم یهتدوا به وچون راه نیافتند کفار بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده
فسیقولون پس میگویند هذا افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این گفته اند ومن
قبله وحال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلم یعنی توریة بود وگردانیدیم ما اورا اماما ورحمة
پیشوای اهل وسبب رحمت ما ورد ارندگان وهذا کتاب واین قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده بر
توریة یا جمیع کتب منزله لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنهارا که ستم کردند بر
نفس خود بکفر ومعصیت وبشری وقرآن مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکاران را برضوان الهی
ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله آفریدگار ما خداست ثم استقاموا پس بایستادند بآن
وعدول نکردند از آن یعنی جمع فرمود میان توحید که خلاصه علم است واستقامت که منتهی عمل است در
بحر الحقایق آورده که استقامت ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان شریعه وبنفوس بر تأدیب بآداب طریقه وبقلوب
بر تصفیه از تعلقات وبارواح بر تجلیه از انوار صفات وبسر بر محض توحید وبرخفی بر فنا از غیر حق وبقا بحق و
کمال استقامت اینست وباید دانست که بی همراهی استقامت وصول بمنزل کمال فکریست پس باطل وخیالیست
بغایت محال فلا کرامت نیابی بی استقامت خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی
بدایشان در جهان ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان اولئک
آن گروه یعنی اهل ایمان واستقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند خالدین فیها جاوید بودگان در آن

جزاء پاداش داده شدنی · بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند · ووصّینا الانسان · وصیت
کردیم مر آدمی را · بوالدیه احسانا · به پدر ومادران او نیکوی کردن · حملته امه · برداشته است آدمی را
مادر · کرها · برنج وسختی · ووضعته کرها · وبنهاد یعنی بزاده است او را بمشقت ومحنت · وحمله · ومدت
حمل او · وفصاله · وزمان از شیر باز گرفتن او · ثلثون شهرا · سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد
وازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است · حتی اذا بلغ · تا وقتی
که برسد آدمی · اشده · تا وقتی که بکمال قوت که سی سالگی است وگفته اند از هجده تا چهل · وبلغ اربعین سنة
برسد بچهل سالگی اکثر مفسران برانند که این ایة خاص است بابوبکر که شش ماه در شکم مادر بود وسال تمام شیر خورد
وهجده سال بملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم مسلم بود وحضرت صلی الله علیه وسلم چون بچهل رسید مبعوث گشت وصدیق رضی الله عنه
سی وهشت ساله بود بوی ایمان اورد وچون چهل ساله شد · قال رب · گفت ای پروردگار · اوزعنی · الهام ده
مرا وتوفیق بخش · ان اشکر · تا شکر گویم · نعمتک التی · آن نعمتی را که بکرم عمیم · انعمت علی · انعام کرده بمن که نعمت اسلام
است · وعلی والدی · ونعمتی را که بر پدر ومادر من داده که حیات است وقدرت ونعمت اسلام ونیز گفته اند هیچ
از مهاجر وانصار کسی که پدر ومادر وی هر دو بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق اکبر رضی الله عنه نیست · وان اعمل صالحا
ترضیه · ودیگر الهام ده که عمل کنم عمل ستوده که تو بپسندی آنرا واز آن خوشنود باشی حق تعالی دعای وی را مستجاب
گردانید وتوفیق داد تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید وازاد کرد واز جمله بلال است رضی الله عنه · واصلح لی
ودیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که وبصلاح آر برای من · فی ذریتی · یعنی صلاح را جاری گردان در فرزندان من
این دعا نیز بشرف اجابت رسید چه پدرش بشرف ذات حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شد پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت
ونبیره او عتیق نیز هم در دولت خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سرافرازی یافت در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که جد وپدر وپسر ونبیره
باشند پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ندیده بودند مگر ابو قحافه وابوبکر وعبد الرحمن وابو عتیق رضی الله عنهم وکس قبایل بزرگ از
اولاد صدیق در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم وصلاح اراسته · انی · بدرستی که من · تبت · بازگشتم · الیک
بحضرت تو از دل به رضای تو دران است · وانی من المسلمین · ومن از گردن نهادگانم ومنقادان ترا · اولئک · آن گروه
الذین · انانند که با مادر وپدر نیکوی کرده اند وشکر نعمت بجای آورده اناننده · نتقبل عنهم · قبول کرده شود
از ایشان · احسن ما عملوا · نیکوترین آنچه کرده اند قول آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان
رم قبول یابد · ونتجاوز · ودر گذرانیده شود · عن سیئاتهم · از گناهان ایشان حفص وحمزه وفعل بنون مفتوح
میخواند وبنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان ودر گذرانیده شود · عن سیئاتهم · از گناهان ایشان
حفص وحمزه وفعل بنون مفتوحه میخوانند وبنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان ودر گذرانیم سیئات
ایشان ومعدود باشند · فی اصحاب الجنة · در میان بهشتیان · وعد الصدق · وعده داده خدای تعالی وعده
صدق در قبول نیکی وتجاوز از بدی · الذی کانوا · آن وعده که بودند در دنیا · یوعدون · وعده داده شده بودند
بان وآن وعده درین آیتست که وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات الایة · والذی قال · وانکس که گفت · لوالدیه
مر مادر وپدر خود را وقتی که او را بایمان باخرت میخواندند · اف لکما · کراهه وننگ شمارا · اتعداننی · ایا وعده می دهید
مرا · ان اخرج · بانکه بیرون آورده می شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند وزنده از قبر برارند · وقد خلت
القرون · وبدرستی که بگذشته اند قرنهای بسیار · من قبلی · پیش از من ویکی باز نیامده اند · وهما یستغیثان الله

وبد

وپدر ومادر او استغاثه می کردند بخدای تعالی ومیگفتند · ویلک امن · وای بر تو ایمان آر بقیامت · ان وعد الله
بدرستی که وعده خدای تعالی در بعث وحشر · حق · راستست · فیقول · پس آنکس گفت · ما هذا · نیست این که
شما بدان میخوانید · الا اساطیر الاولین · مگر افسانه پیشینیان واباطیل واکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند
این ایة در شان عبد الرحمن بن ابو بکر است وبعضی این قول را منکرند وصحیح آنست که در باب کافری که در والدین
عاق بوده نازل گشته · اولئک · آن گروه عاق منکر · الذین · انانند که · حق علیهم القول · واجب شد بر ایشان
کلمه عذاب وباشند · فی امم · قد خلت · با گروهی چند که درگذشته اند · من قبلهم · پیش از ایشان · من الجن والانس
از دیو وادمی · انهم · بدرستی که ایشان وآنان · کانوا · هستند · خاسرین · زیان زدگان · ولکل · وهر یک را از این دو
فریق درجات · پایهاست ومنزلها · مما عملوا · از جزای آنچه کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو وپایهای اهل شر
بطرف سفلی · ولیوفیهم · وچنین مقرر کرد خدای تعالی تا تمام کرد مر ایشانرا · اعمالهم · جزای عملهای ایشان · وهم
لا یظلمون · ستمدیده نشوند در ثواب ودر عقاب بزیاده · ویوم یعرض الذین کفروا · ویاد کن روزی را که عرض کرده
شوند کافران · علی النار · بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بکافران وموافق ایشان در دوزخ
بدیشان نمایند تا الم حسرت ایشان بیفزاید وایشانرا گویند که · اذهبتم · ببرید وبخورید · طیباتکم
چیزهای لذیذ خود را · فی حیوتکم الدنیا · در زندگانی دنیا که داشتید · واستمتعتم · وبرخورداری یافتید
بها · بان لذائذ یعنی استیفا کردید وهیچ برای آخرت نگذاشتید · فالیوم · پس امروز · تجزون · جزا داده
خواهید شد · عذاب الهون · عذاب خواری ورسوایی · بما کنتم تستکبرون · بانچه بودید که تکبر کردید
فی الارض · در زمین · بغیر الحق · بی استحقاق کرمی ورزیدید بباطل وبناوجه · وبما کنتم تفسقون · وبسبب آنچه
بودید که فسق می کردید یعنی پای از دائره امر بیرون بردید وسر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است طالبان
نجات را که قدم از دائره شرع بیرون ننهند پا از حدود شرع بیرون می نهی منه · خود را اسیر نفس وهوا مکن
بی حبل شرع نیست خلاصی زچاه طبع · این حبل را ز دست رها مکن · واذکر اخا عاد · ویاد کن برادر عاد را
یعنی پیغمبری را که از قبیل عالی بود مراد صفت هود است علیه السلام میفرماید که حال او وقوم با معاندان قریش بگو
اذ انذر قومه · چون بیم کرد قوم خود را واز عذاب خدای تعالی بترسانید · بالاحقاف · بموضع احقاف که وآن
ریگستانی بود نزدیک حضرموت ولایت وگویند میان عمان ومهره · وقد خلت النذر · وحال آنکه گذشته بودند
پیغمبران بیم کننده · من بین یدیه · پیش از هود علیه السلام · ومن خلفه · وپس از وی نیز بیرون آمدند یعنی نخست پیغمبران بودند
بخلق پیش از وی وپس از وی نیز انبیا علیهم السلام وچون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشانرا · الا تعبدوا
بانکه مپرستید · الا الله · مگر خدا را که مستحق پرستش اوست · انی اخاف · بدرستی که من میترسم · علیکم
برشما · عذاب یوم عظیم · از عذاب روزی بزرگ وپرهول · قالوا · گفتند عادیان که · اجئتنا · ایا آمدی بما · لتافکنا
تا برگردانی مارا · عن الهتنا · از پرستش خدایان ما بتهدید ووعید · فاتنا بما تعدنا · پس بیاری آنچه وعده
میکنی از عذاب · ان کنت · اگر هستی تو · من الصادقین · از راستگویان در وعده خود · قال · گفت هود
علیه السلام که شتاب مکنید در طلب عذاب · انما العلم · جز این نیست که علم بوقت آن · عند الله · نزدیک خدای تعالی است
ومرا دران مدخلی نیست · وابلغکم · ومیرسانم بشما · ما ارسلت به · آنچه فرو فرستاده شده ام بان وبر من
غیر از رسانیدن نیست · ولکنی اریکم · ولیکن من می بینم شمارا · قوما تجهلون · گروهی که نادانی میکنید

ونزول عذاب وحلول عتاب تعجیل مینمایند در سورهٔ اعراف کذشت که قبل ازین باجمعی از عادیان بجرم
رفته باران طلبیدند وسه ابر برآمد ومنادی ندا کرد که یکی ازانها اختیار کنید ایشان ابر سیاه اختیار کردند
باایشان می آمد تا دیار ایشان فلما راوه پس آنهنکامه دیدند ان چیزرا که موعود بود ازعذاب عارضا
ابری پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روبها نهاده بوادیهای ایشان قالوا کفتند هذا عارض
این ابریست ممطرنا باران دهنده مارا بل هو نه این ابر باران دهنده است بلکه ان ما استعجلتم بـه انچیزیست که تعجیل می کردید
بدان ریح این باد بوراست فیها عذاب الیم درو ست عذابی دردناک واو بادیست که ازغایت تندی
تدمر هلاک میکند ونابود میسازد کل شئ همه چیزیرا ازنفس واموال وانعام ایشان بامر ربها
بفرمان پروردکار خویش آن باد بیامد درغایت تندی وسرکشی وپشتهای ریک احقاف برایشان ریخت
هفت شب وهشت روز در زیر آن ماندند پس ریک از ایشان دور کرد وتنهای ایشان بدریا فکند فاصبحوا
پس کشتند بحالی که اکر کسی بدیار ایشان رسیدی لایری دیده نشدی الا مساکنهم مکر جایکاه ایشان یعنی
همه هلاک شدند وجایکاه ایشان خالی ماند کذلک همچنان نجزی ایشانرا جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم
القوم المجرمین کروه کافران ومکذبان را ولقد مکناهم وبدرستی که ما ممکن کردانیدیم قوم عاد را فیما ان مکناکم
دران چیزی که ممکن ساختیم شمارا ای کفار قریش فیه دران چیز از قوت وشوکت وبسیاری مال ونفاذ حکم
وجعلنا لهم ووادیم مر ایشانرا سمعا کوش تا بشنوند وابصارا وچشمها تا ببینند وافئدة ودلها تا
دریابند ایشان بکوش سخن حق نشنیدند وبدیدهٔ دلایل قدرت ندیدند وبدل در وحدانیت خدای تعالی تفکر
نکردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان سمعهم کوش ایشان ولا ابصارهم
ونه دیدهای ایشان ولا افئدتهم ونه دلهای ایشان من شئ چیزیرا ازعذاب خدای تعالی اذ کانوا یجحدون
بودند که از تقلید وتعصب یجحدون بآیات الله انکار میکنند بآیتهای خدای تعالی یا معجزات پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
وحاق بهم وبکرد درآمد ماکانوا به یستهزؤن آنچه بودند که بآن استهزا می کردند یعنی عذاب ولقد
اهلکنا وبدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه ماحولکم آنچه کرداکرد شما بود من القری ازدهها چون
حجر وسوتفکه وصرفنا الآیات وتکرار کرده بودیم حجتها وآیتها را بر اهل قری لعلهم یرجعون شاید
که باز کردند از کفر وایشان باز نکشتند وهلاک شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشانرا
الذین اتخذوا آنانکه فرا کرفته بودند آن هلاک شدکان ایشانرا من دون الله بجز خدای تعالی قربانا از
برای تقرب بخدای تعالی آلهة خدایان یعنی بتانی که ایشانرا بخدای کرفته بودند جهة تقرب چرا یاری نکردند
ایشانرا در وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از مضرت ایشان یعنی نومید کشتند و
بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وذلک وفرا کرفتن بتان بخدای تعالی افکهم دروغ ایشانست
وماکانوا یفترون وآنچه هستند که بر می بافند ونسبت میدهند الوهیت را بمخلوق وعاجز وروی تافتن
از خالق قادر می تابند ع روی از تو هر که تافت دکر آب رو نیافت ارباب سیر واثار رحمهم الله تعالی اورده اند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد وشب برخاسته تهجد میکذارد وقرآن میخواند
جمعی جنیان از نصیبین بعزم یمن میرفتند آنجا رسیده آواز قراءت شنودند وخود را بر حضرت صلی الله علیه وسلم نمودند
حق تعالی ازان قصه خبر میدهد واذ صرفنا ویاد کن آنرا که بکردانیدیم ومیل دادیم الیک بسوی تو نفرا من الجن کروهی را

ازجن وایشان نه نفر بودند از اهل نصیبین بانینوی با خبرهٔ مفصل ونامهای ایشان بروجهی که صاحب عین المعانی تصحیح
کرده اینست شاصر ناصر دش مس ازد ابیان احقم کوبند نه عدد بوده اند وروبعه از ایشان بوده واوبیش
وده دوازده نیز کفته اند ودرلباب اورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیش وبر هر تقدیر یستمعون القرآن
می شنودند قرآن را کوش می داشتند فلما حضروه پس آنهنکام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم قالوا انصتوا کفتند
بعضی مر بعضی را که خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که ازغایت حرص استماع قرآن زبر یکدیکر می افتادند
فلما قضی پس چون کذارده شد قراءة وباتمام رسید ایمان اوردند بآن حضرت صلی الله علیه وسلم وچیزها پرسیدند
ورسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا برسالة قوم ایشان نامزد کرد وایشان ولوا باز کشتند الی قومهم منذرین
بسوی قوم خود بیم کنندکان باسلام قالوا یا قومنا کفتند ای کروه ما انا سمعنا کتابا بدرستی که ما
شنودیم کتابی را از نزدیک خدای تعالی انزل فرو فرستاده شده من بعد موسی از پس موسی علیه السلام مصدقا
تصدیق کننده لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از وبوده از کتب یا موافق با آنها کویند از جنیان یهود
بوده اند وازنزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمی کردند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آن کفتند که انزل
من بعد موسی یهدی راه می نماید آن کتاب الی الحق بسوی حق یعنی آنچه درست وراستست از عقاید
والی طریق مستقیم وراهی راست یعنی رساننده بمقصود یا قومنا ای کروه ما اجیبوا اجابت کنید
داعی الله خواننده خدای تعالی یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وآمنوا به وایمان آرید بدو وتصدیق کنید
اخبار اورا یغفر لکم بیامرزد خدای تعالی شمارا من ذنوبکم از کناهان شما که مظالم نباشد وکفته اند همه کناهان
را ویجرکم وبرهاند شمارا من عذاب الیم ازعذابی دردناک ومن لا یجب وهر که اجابت نکند داعی الله
خواننده خدارا که حضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی
خواننده حق تعالی را اجابت نکند عذاب بر وی نازل خواهد شد واو عاجز نمی تواند ساخت خدایرا از تعذیب خود
ولیس له ونیست مر اورا من دونه اولیاء بجز خدای تعالی دوستی ومددکاران اولئک آن کروه اجابت
کنندکان فی ضلال مبین در کمراهی هویدا آنها یعنی ضلالتی که بر همه واضح باشد علمارا در حکم مومنان جن
اختلافست بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه فرموده ویجرکم من عذاب الیم
وازسفیان ثوری رضی الله عنه منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر مثال
بهایم وامام اعظم رحمه الله برین رفته وجمعی بر آنند که ایشانرا بر احسان ثواب هست چنانچه بر اساءت عقاب بخواهد بود
وازضحاک رحمه الله منقولست که ایشان ببهشت درآیند وازامام نقاش رحمه الله منقولست که ایشان از نعیم
بهشت تناول کنند جواب فرموده که حق تعالی ایشانرا تسبیحی وذکری دهد که ایشان ازان چندان لذت یابند
که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از حمزة بن حبیب رضی الله عنه پرسیدند که مومنان جن را ثواب هست فرمود
که آری وآیة لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند وکفت الانسیات للانس والجنیات للجن وهم در معالم از
عمر بن عبد العزیز رحمه الله منقولست که مومنان جن در کرداکرد بهشت در ربضها وربضها خواهند بود نه در
بهشت وقاضی رحمه الله انوار فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند اولم یروا آیا ندیدند
ونه دانستند منکران بعث ان الله الذی آنرا که خدای تعالی که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید
آسمان وزمین را ولم یعی وماندهٔ نشد ورنج نرسید اورا بخلقهن بآفریدن آنها بقادر تواناست

علی ان یحیی الموتی · برانکه زنده کند مردکانرا چه قدرت ثابتست و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل
معنی آیة اینست که آیا خدای تعالی با چنین قدرت کامله ازلی و ابدی بر احیاء موتی قادر نیست بلی · آری هست
انه علی کل شیء قدیر · بدرستی که او بر همه چیزها تواناست بی عجز و تعب · و یوم یعرض · و یاد کن روزی را که عرض
کرده شوند · الذین کفروا · آنانکه نگرویده اند · علی النار · بر آتش دوزخ یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و این
قلبست که بر خلاف معنی مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد میکنند پس ایشانرا میگویند الیس
هذا · آیا نیست این عذاب · بالحق · براستی و شما باو وعید دارید · قالوا بلی · گویند آری حق است پس سوگند خورند
که · و ربنا · و بحق پروردگار ما که راست بوده · قال · گوید خدای تعالی یا خازنان دوزخ ایشانرا که · فذوقوا
العذاب · پس بچشید عذاب را · بما کنتم تکفرون · بسبب آنچه بودید که کافر می شدید به قیامت و سخن
پیغمبران باور نمی داشتید · فاصبر · پس صبر کن ای محمد صلی الله علیه و سلم · کما صبر · همچنانکه صبر کردند · اولوا العزم
خداوندان ثبات وجد · من الرسل · از پیغمبران علیهم السلام و ایشان اصحاب شرایعند که در تمهید قواعد احکام مراسم
اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان آزار و ایذای منکران شکیبایی نمودند
و ایشان نوح و ابرهیم و موسی علیهم السلام و امام محی السنه رحمه الله گفته که اولوا العزم آنها اند که رقم ذکر یافته اند در
دو موضع یکی آخذ میثاق که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیه دوم موضع شرع که
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الآیة و همان اصحاب شرایعند با پیغمبر صلی الله علیه و سلم قولی آنست که ایشان نجباء
رسل اند هجده تن که در سوره انعام نام ایشان هست و پیغمبر را امر شد که فبهدیهم اقتده و در زاد المسیر
آورده که همه پیغمبران اولوا العزم اند مگر آدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و گفته اند غیر یونس علیه السلام و پس چه او تعجیل نموده
از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم فرموده که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر
پس بجانب نیز میفرماید که شکیبایی ورز · ولا تستعجل · و طلب شتاب مکن · لهم · برای کفار قریش به نزول عذاب که
بیشک در وقت خود نازل خواهد شد · کانهم یوم یرون · گوییا ایشان روزی که بینند · ما یوعدون ·
آنچه وعده داده شده اند از عذاب چون هول و فزع که در قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشانرا که
لم یلبثوا · درنگ نکرده اند در دنیا · الا ساعة من نهار · مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را
در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ · بلاغ · آنچه گفته شد درین سوره از کفایتست · فهل یهلک · پس آیا
هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل کرده شود پس نخواهند شد · الا القوم الفاسقون · مگر بیرون
رفتگان از دایره فرمان حق

سوره محمد صلی الله علیه و سلم سبع و ثلثون ۳۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا · آنانکه کافر شدند · و صدوا · و باز داشتند مردمانرا · عن سبیل الله · از راه خدای تعالی یعنی منع کردند
از دخول در اسلام مراد شیاطین قریشند چون ابوجهل و نضر و عتبه تا سطعان بدر و ایشان دوازده تن بوده اند
از صنادید عرب · اضل · باطل کرد خدای تعالی · اعمالهم · عملهای ایشانرا که از مکارم می شمردند چون صله رحم و فک
اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت · والذین آمنوا · و آنانکه گرویدند · و عملوا الصالحات · و کردارهای شایسته کردند چون
اطعام طعام و صله ارحام · و آمنوا · و گرویدند · بما نزل · بآنچه فرو فرستاده شده است · علی محمد · ستوده شده یعنی قرآن · و هو
الحق · و قرآن راست و درست است یا محمد صلی الله علیه و سلم صاحب حق و حقیقت آمد · من ربهم · از پروردگار ایشان بدیشان پس
آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و سلم · کفر · در گذرانند خدای تعالی · عنهم · از ایشان · سیئاتهم · گناهان ایشان · و اصلح · و بصلاح

آورد

آورد · بالهم · حال ایشانرا در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشانرا تا عاصی نشوند · ذلک · آن اضلال · بان الذین کفروا · بآنست که
آنانکه کافر شدند · اتبعوا الباطل · در پی رفتند باطل را · و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق · و بدرستی آنانکه ایمان آوردند
از پی رفتند حقی را که قرآن است آمده بدیشان · من ربهم · از آفریدگار ایشان · کذلک · همچنین · یضرب
الله · بیان میکند · للناس · برای مردمان · امثالهم · مثلهای ایشانرا یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند · فاذا لقیتم · پس هر
انگاه که به بینید مومنان · الذین کفروا · آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه · فضرب الرقاب · پس بزنید گردن ایشانرا زدنی · حتی
اذا اثخنتموهم · تا چون بکشید بسیاری از ایشان · فشدوا الوثاق · پس استوار کنید بند ایشانرا یعنی بگیرید ایشانرا
باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند · فاما منا بعد · پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض
و اما فداء · یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی · حتی تضع الحرب · تا بنهد اهل حرب · اوزارها · سلاح حرب را
یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر
قتال امت من با دجال است امام شافعی و امام احمد بر آنند که امام مخیر است میان قتل و اسر و استرقاق و
اطلاق و فدا بمال یا با سیران مسلمان و امام اعظم رحمه الله میفرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده
و حالا قتل معین است یا استرقاق · ذلک · اینست کار نگهدارید · و لو یشاء الله · و اگر خواهد خدای تعالی · لانتصر
منهم · هر اینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید مومن بکافر مبتلا کرده اند تا جهاد کند و
ثواب عظیم بیابد و کافر را بمومن ازمایش دهد تا گوشمال یابد و از کفر باز ایستند · والذین قتلوا · و آنانکه کارزار
کنند · فی سبیل الله · در راه خدای تعالی و حفص قتلوا خوانده یعنی کشته شوند · فلن یضل اعمالهم · پس خدای تعالی
ضایع و باطل نگرداند کردارهای ایشانرا · سیهدیهم · زود باشد که حق تعالی راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای
صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب · و یصلح بالهم · و بصلاح آرد کارهای ایشانرا · و یدخلهم الجنة ·
و در آرد ایشانرا به بهشت · عرفها لهم · بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را اشتیاق شده
باشند بدان یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوشبوی ساخته باشد جهت تزویج ایشان
بهشت را · یا ایها الذین آمنوا · ای گروه گرویدگان · ان تنصروا الله · اگر یاری کنید دین خدای تعالی و
پیغمبر او را · ینصرکم · یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردید · و یثبت اقدامکم · و استوار سازد قدمهای
شما را در معرکه جهاد منهزم نشوید · والذین کفروا · آنانکه نگرویدند · فتعسا لهم · خواری و نگونساری و
هلاکت و اندوه و درشتی و نومیدی مر ایشانراست · و اضل · و گم و نابود سازد خدای تعالی · اعمالهم · عملهای ایشانرا
ذلک · این خواری و بطلان عمل ایشان · بانهم · بسبب آنکه ایشان · کرهوا · کراهت داشتند و ناخواهان بودند
ما انزل الله · آنچیزی را که فرو فرستاده است خدای تعالی بر پیغمبر خود از امر بتوحید و قیام باحکام شرع · فاحبط
باطل و ضایع گردانید خدای تعالی · اعمالهم · کردارهای ایشانرا که از آن حسابی داشتند چون مسجد الحرام
و طواف خانه وی و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان · افلم یسیروا فی الارض · آیا سیر نکردند
کافران استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند در زمین مراد بلاد عاد و ثمود است · فینظروا کیف کان ·
پس بنگرند که چگونه بوده است · عاقبة الذین من قبلهم · عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه بودند پیش از ایشان
از اهل کفر و تکذیب و عصیان · دمر الله · هلاک کرد خدای تعالی بعذاب استیصال فرستاد · علیهم · بر ایشان
و للکافرین · مر ناگرویدگان را · امثالها · مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است · ذلک · آنچه

یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان. بان الله. بسبب آنست که خدای تعالی. مولی الذین امنوا
دوست آنانست که گرویدند پس ایشانرا یاری میکند. وان الکافرین. وبسبب آنستکه ناگرویدگان. لا مولی
لهم. هیچ دوستی نیست مر ایشانرا که عذاب از ایشان دفع کند. ان الله. بدرستی که خدای تعالی بفضل خود. یدخل
الذین امنوا. در می آرد آنانرا که گرویده اند. وعملوا الصالحات. وکرده اند عملهای پاکیزه از ریا وغرض
جنات تجری. بوستانها که میرود. من تحتها الانهار. از زیر درخت آن جویها. والذین کفروا. وآنانکه
کافر شدند. یتمتعون. برخورداری یابند بمتاع دنیا. ویاکلون. ومیخورند. کما تاکل الانعام. همچنانکه
میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست برخوردن وعاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد
یعنی بجهت قوام بدن وتقویه قوی نفسانی طعام خورد ونظر او بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و
قوتها در راستی لا بقدرت ربانی ممد ومعاون بودند انکه عمر خود را طفیل شناسد ودر مرعای ذرهم یاکلوا
ویتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن وخواب مطمح نظرش نباشد ونعم ما قیل. خوردن برای زیستن و ذکر کردن
تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است. والنار. وآتش دوزخ. مثوی لهم. مقام وآرام گاه است مر کافران را
وکاین من قریة. وچندی از اهل دهها که بهر حال. هی اشد قوة. همان دهها سختتر بود از وی فقد. من قریتک التی
اخرجتک. از اهل ده تو آن دهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه. اهلکناهم. هلاک کردیم اهل آن دهها را
فلا ناصر. پس هیچ یاری دهنده نبود. لهم. مر ایشانرا که در وقت هلاک بفریاد رسد. افمن کان. آیا هر که باشد
علی بینة. بر حجتی روشن. من ربه. از آفریدگار او چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومومنان. کمن زین. مانند کسی را که
آراسته اند یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است. له. برای او. سوء عمله. بدی کردار وکردار بد او را از شرک
ومعصیت. واتبعوا. وپی روی کردند. اهواءهم. آرزوهای خود را چون ابوجهل ومشرکان. مثل الجنة. از
جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشتست. التی وعد المتقون. وعده داده شده اند بآن متقیانرا. فیها. در آن
بهشت. انهار من ماء. جویهاست از آب. غیر آسن. غیر متغیر یعنی بوی و رنگ وطعم او مانند آبهای دنیا که تغیر
پذیر نباشد. وانهار من لبن. وجویهاست از شیر که هرگز. لم یتغیر طعمه. تغیر نگشته است طعم او از صفت
غذویه یعنی تیز و ترش شده است بطول زمان. وانهار من خمر لذة. وجویهاست از خمر خوشگوار با لذات للشاربین
مر آشامندگان را که طرب دارد وخماری. وانهار. وجویهاست. من عسل مصفی. از شهد صافی که صافی کرده باشند
باتش بلکه مصفی آفریده شده از موم وفضلات. ولهم. مر متقیانراست. فیها. در بهشت با وجود این انهار. من
کل الثمرات. از هر میوها که خواهند در لون صافی وبطعم لذیذ وبوی خوش. ومغفرة. ومر ایشانراست آمرزش گناهان
من ربهم. از پروردگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشانرا بران معاقب کند ونه بران معاتب نماید بآن اشارت
کرده اند که انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجره طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه
که اصلها ثابت وفرعها فی السماء جاریست ومنبع قلب آن انابت واز ینبوع صدر لبن صفوت واز خمخانه سر
محبت وار مجری روح عسل مودت وفی المثنوی المعنوی. بیت. آب صبرت جوی آب خلد شد. جوی شیر خلد مهر تست ودود
ذوق طاعت گشت جوی انگبین. مستی وذوق تو جوی خمر بین. ودر بحر الحقایق آورده که آب اشارتست بحیات دل است ولبن
بفطرة اصلیه که بخوصت هوا ونفاهت بدعه متغیر نگشته وخمر جوشش محبت الهی وعسل مصفی حلاوت قرب وثمرات
عبارت از کاشفات ومغفرة غفران ذنب وجود ع عربیه وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت. پندار وجود ما گناهیست عظیم

لطفی

لطفی کن واین گنه زما درگذران. بعد از ذکر منعمان بهشت از حال محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد
ومیفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد. کمن هو خالد. مانند کسی که او جاوید است. فی النار. در آتش دوزخ
وسقوا. وچشانیده میشود بجای شربت بهشتیان. ماء حمیما. آبی در غایت گرمی. فقطع. پس پاره سکند آن
آب. امعاءهم. رودهای ایشانرا آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواند ومنافقان را عیب کرد جمعی
از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزاء از علماء صحابه پرسیدند که این مرد حالی چه گفت حق تعالی از حال
ایشان خبر میفرماید که. ومنهم. وبعضی از ایشان یعنی منافقان. من یستمع. آنها اند که گوش فرا میدارند. الیک.
بسوی خطبه تو در روز جمعه وغیر آن. حتی اذا خرجوا. تا چون بیرون میروند. من عندک. از نزدیک تو. قالوا
گویند. للذین اوتوا العلم. مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود وابو الدردا وامثال ایشان
رضی الله عنهم واز ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند که. ماذا قال. گفتند
چه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم. آنفا. اکنون ما فهم نکردیم سخن او را این بروجه سخریه میگفتند. اولئک الذین. آن گروه
آنانند که بحکم ازلی. طبع الله. مهر نهاده است خدای تعالی. علی قلوبهم. بر دلهای ایشان بنفاق وشک. واتبعوا
ودر پی رفته اند. اهواءهم. هوای نفس خود را وبجهت آن تهاون میکنند کلام سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام
والذین اهتدوا. وآنانکه راه یافته اند یعنی مومنان. زادهم. زیاده میگرداند استماع سخن پیغمبر ایشان را. هدی
بصیرت ویقین. وآتیهم تقویهم. ومیدهد آنجا ایشانرا مدد کند در ازدیاد تقوی ودوام بدان. فهل ینظرون
پس آیا انتظار میبرند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند. الا الساعة. مگر قیامت را. ان تاتیهم بغتة. آنکه بیاید
بر ایشان ناگهان. فقد جاء. بدرستی که آمد وظاهر شد. اشراطها. علامتهای آن چون مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانشقاق
قمر. فانی لهم. پس از کجا باشد مر ایشانرا. اذا جاءتهم. چون بیاید قیامت بدیشان. ذکریهم. پند گرفتن ایشان و
توبه کردن یعنی چون بیاید قیامت تذکر واتعاظ هیچ فایده ندهد. فاعلم انه لا اله الا الله. یعنی چون سعادت
وشقاوت مشرکان ومنافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بر وحدانیت حق تعالی ودانستی که معبودی بحق نیست
الا خدای تعالی در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته ودر موضح
آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شد باستغفار که گوید لا اله الا الله. واستغفر. وآمرزش طلب. لذنبک. برای ذنب
خود در رسالم آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در این سنت بوی اقتدا کنند
ودر تبیان آورده که مراد آنستکه طلب عصمت کن از خدای تعالی تا ترا از گناهان نگاه دارد. وللمومنین والمومنات. ومر مردان
مومن وزنان مومنه را واین اکرامیست از خدای تعالی درباره این امت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا باستغفار گناهان
ایشان امر کرد واز امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه وتعالی پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت
وخلاف امر الهی از آن حضرت صلی الله علیه وسلم متصور نیست پس استغفار فرموده باشد وطلب آمرزش کرده وحق سبحانه از آن
کریم تر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب وچون طلب بد وعطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت
آمرزش خواهد بود. بیت. هر کرا چون تو پیشوا باشد. نا امید از خدا چرا باشد. چون نشانه شفاعت گری. یافت بر نام امت طغرا
امتان با گناه کار رها. بتو دارند امید وار رها. والله یعلم. وخدای تعالی میداند. متقلبکم. جای رفتن وگردیدن شمارا. ومثویکم
وآرامگاهی وموضع قرار شما را در عقبی یا میداند هر جا میروید در روز وهر جا که باشید در شب. ویقول الذین امنوا
ومیگویند آنانکه ایمان آورده اند ومبالغه میکنند از جهت حرص که بر جهاد دارند. لولا نزلت سورة. چرا فرو فرستاده

سورهٔ درباب قتال. فاذا انزلت سورة محكمة پس چون فرو فرستاده شود سورهٔ از قرآن که در و متشابهی نبود
وذکر و یاد کرده شود. فيها القتال دران سوره امر جهاد وقتال رایت الذین می بینی انانرا که هست
فی قلوبهم مرض دردلهای ایشان بیماری شك ونفاق یاسستی دردین ینظرون الیك می‌نگرند بسوی تو نظر
المغشی علیه نظر کسی که فرود آمده باشد بروی بیهوشی من الموت ازغم واندوه یعنی ترسان وتحیر وغمناك
شوند. فاولی لهم پس وای بر ایشان یا دوزخ مر ایشان راست. طاعة کار ایشان برداریست وقول معروف
وسخن میکویی یعنی سمعنا واطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال وعزم کردند اصحاب جهاد ایشان
خلاف ورزیدند وبازنان درخانها نشستند. فلو صدقوا الله پس اگر راست گفتندی با خدای تعالی در اظهار
حرص بر جهاد لكان هر آینه آن راستی بودی خیرا لهم بهتر مر ایشانرا. فهل عسیتم پس ایا شاید وتوقع هست
از شما ای منافقان ان تولیتم اگر بخود گیرید امور مردمانرا یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید
فی الارض در زمین وبسبب جاه وبخت انواع معاصی وتباهی از شما واقع گردد وتقطعوا وببرید خود
ارحامكم رحمهای خود را از روی تکبر وتعظیم یا از شما می‌آید اگر اعراض کنید از قرآن وروی بگردانید از فرمان
که باشر امور جاهلیت روید از فساد وهتك دما وامثال آن. اولئك الذین آن گروه که مفسد و معرض اند
آنانند که. لعنهم الله راند است خدای تعالی ایشانرا واز رحمت خود دور کرده. فاصمهم پس ایشانرا کر کرد تا
تا سخن نشنوند. واعمی ابصارهم وکور ساخت دیدهای ایشان تا دلایل عبرت وقدرت نبینند. افلا یتدبرون القرآن
ایا چرا تفکر نمی‌کنند در قرآن ومواعظ وزواجر آن تا از نافرمانی بکذرند. ام علی قلوب اقفالها بلکه بر دلهای ایشان
قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزل قفلها باشد مر درها را واین ختم وطبع الهیست بر آن درکه خدایست
بر روی عباد. هیچ کلیدش نتواند گشاد. قفل کبرا وبر در دلهازند کیست که بردارد ودروا کند. در تبیان آورده که
یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در توریة خوانده بودند وصحت نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم معلوم کرده وقبل
از بعثت صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار میکفتند واز ظهور او خبر میدادند چون حضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد و بمدینه
آمد ایشان برگشتند از وی وخدای تعالی آیة فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی آنانکه برگشتند علی ادبارهم
بر ادبار خود یعنی بپس باز گشتند وکافر شدند بمحمد صلی الله علیه وسلم من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود
لهم الهدی بر ایشان ایمانی از نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم وبدلایل واضحه دانسته بودند. الشیطان دیو لعین
سول لهم آسان کرد وبیاراست برای ایشان انکار وعناد را. واملی لهم وخدای تعالی مهلت داد ایشانرا وتعجیل
نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند. ذلك این امهال بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند مر آنست
که یهود مر اهل نفاق را گفتند بپنهانی. سنطیعكم زود باشد که فرمان بریم شما را فی بعض الامر در بعض کار
مرا یعنی مدد کاری کنیم اگر با پیغمبر صلی الله علیه وسلم حرب کنید. والله یعلم وخدای تعالی میداند اسرارهم پنهانی ایشان
فكیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا توفتهم الملائكة وقتی که بمیرند فرشتگان یضربون وجوههم میزنند
رویهای ایشان وادبارهم وبر پشتهای ایشان. ذلك بدین وصف بانهم اتبعوا بسبب آنست که متابعت
کرده اند. ما اسخط الله آنکس یا بخشم آورد خدا بر یعنی موجب غضب وی گردد وچون کتمان امر محمد صلی الله علیه وسلم
ومعاونت منافقان ومشرکان. وکرهوا وبسبب آنست که نخواستند وکاره بودند رضوانه خوشنودی
خدای تعالی یعنی عمل را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت محمد صلی الله علیه وسلم واقرار بدو وفرمان بر داری او

فاحبط

فاحبط پس باطل کرد اعمالهم عملهای ایشانرا ام حسب الذین بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم در دلهای
ایشان مرض نفاق است یعنی منافقان تصور کردند ان لن یخرج الله آنرا که ظاهر نکرداند اضغانهم کینها
ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر صلی الله علیه وسلم واز مومنان. ولو نشاء واگر ما خواهیم لاریناكهم بنمائیم تو
ایشانرا علامتها ونشانها بیدا کنیم بر ایشان. فلعرفتهم بسیماهم پس هر اینه بشناسی ایشانرا بسیماء ایشان و
لتعرفنهم وهر اینه بشناسی ایشانرا فی لحن القول در گردانیدن سخن از صواب بجهة تعریض وتوریة والله
یعلم وخدای تعالی میداند. اعمالكم کردارهای شمارا ومناسب آن جزا خواهد داد شمارا انس بن مالك رضی الله عنه فرموده
بعد از نزول این آیة هیچ منافقی نبود که نه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را بشناختی بسیما وسخن در تفسیر مطلع و
عین المعانی از انس رضی الله عنه نقل کرده که بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند بامداد که برخاستند
بر جبههٔ هریك نوشته بود هذا منافق. ولنبلونكم وهر اینه می‌آزمائیم شما را با امر جهاد وسایر تکالیف شاقه
یعنی معامله آزمایندگان میکنیم. حتی نعلم المجاهدین تا بدانیم که مجاهدان کیانند یعنی ظاهر گردد بر خلق
که جهاد کنندگان چه کسانند. منكم از شما والصابرین وصبر کنندگان بر مشقت حرب. ونبلوا اخبارکم
وتا بیازمائیم خبرهای شما را که میگویید در ایمان یعنی تا صدق وکذب بر همه آشکار شود وحفص در افعال ثلثه
بنون میخواند یعنی با هم آزمائیم تا بدانیم وبیازمائیم خبرهای ایشان. ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند
یعنی یهود وقریظه ونضیر وصدوا وباز داشتند قوم خود را. عن سبیل الله از راه خدای تعالی که دین اسلام است
وشاقوا الرسول ومخالفت کردند با رسول صلی الله علیه وسلم من بعد ما تبین از پس آنکه ظاهر گشته بود وروشن شده
لهم الهدی مر ایشانرا راه حق ودر توریة خوانده ودانسته بودند. لن یضروا الله زیان نتوانند رسانید خدای را
شیئا چیزی یعنی اگر کفر وصد ایشان ضرری بدین خدا وپیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عاید گردد
وسیحبط اعمالهم وزود باشد که حبط سازد خدای تعالی ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها که میکنند. یا
ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای تعالی را در آنچه حکم کرده
واطیعوا الرسول وفرمان برید رسول را در آنچه فرماید. ولا تبطلوا اعمالكم وباطل مکنید عملهای خود را بریا
وسمعت یا بعجب که کردار معجب مردود ومذموم است. در هر عملی که عجب ره یافت روش زره قبول بر تافت. ای
کشته بکار خویش مغرور وز درگه قرب مانده مهجور تا چند زعجب وخود نمائی وز دیده منی ومائی. معجب
مشو انطریق تلبیس کز عجب بچه فتاد ابلیس. ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش وصدوا
ومنع کردند مردم را عن سبیل الله از سلوك راه خدای تعالی ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر
وهم كفار وحال آنکه ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدای تعالی مر ایشانرا نزول آیة در شان
اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد وشامل است هر کرا کافر میرد. فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان وتدعوا
الی السلم ومخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانهٔ ضعف وتذلل شما بود وانتم الاعلون
وحال آنکه شما برترانید یعنی غالب اید. والله معكم وخدای تعالی باشماست بنصرت وعون. ولن یتركم وضایع
نکند خدای تعالی وکم نکرداند اعمالكم از ثواب کردارهای شما. انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زینت دنیا
لعب بازیست ناپایدار. ولهو ومشغولی بی اعتبار. وان تؤمنوا واگر بگروید بخدای تعالی ورسول او علیه السلام
وتتقوا وبپرهیزید از معصیت وفضول یؤتكم اجوركم بدهد مزد شما را در آخرت ولا یسئلكم ونخواهد

خدای تعالی بر مزد داد شما. اموالکم. مالهای شمارا. ای حق تعالی نمیخواهد همه مالهای شمارا بلکه باتفاق اندک
ازان حکم کرده که عشر است ونصف عشر وربع عشر. ان یسئلکموها. اگر بخواهد از شما مالهای شمارا
فیحفکم. پس مبالغه کند در خواستن یعنی کو همه را نفقه کنید. تبخلوا. شما بخیلی میکنید ونمیدهید بخیلی
وطیب نفس. ویخرج. وظاهر میگرداند خدای تعالی بدان خواستن از شما یا به بخل شما. اضغانکم. کینها وکدورتهای
شمارا. ها انتم. شما. هؤلاء. این گروه مخاطبانید. تدعون. خوانده شده اید وفرموده شده. لتنفقوا. برای
انکه نفقه کنید. فی سبیل الله. در راه خدای تعالی یعنی زکوة دهید یا انکه باسباب جهاد مصروف سازید. فمنکم
پس از شما هست. من یبخل. کسی که بخیلی کند در زکوة یا بنفقه غزوه. ومن یبخل. وهر که بخل ورزد بانچه برو
واجبست از انفاق. فانما یبخل. پس جز این نیست که بخل می ورزد. عن نفسه. بر نفس خود که اورا از ثواب
محروم میسازد. والله الغنی. وخدای بی نیاز است از صدقات ونفقات شما. وانتم الفقراء. وشما محتاجانید
انچه نزدیک اوست از موائد نعمت وفواید کرامت پس امروز یکی برهید ده عوض آن بستانید چه از خزانه
کرم او هیچ کم نشود وشما بمرادات ومقاصد خود فائز گردید. وان تتولوا. واگر روی بگردانید از انچه بر
شما فرض کرده از انفاق ویا اگر اعراض کنید از اسلام وقبول احکام. یستبدل قوما غیرکم. استبدال کند
قومی را که غیر از شماست. ثم لا یکونوا. پس نباشد آن قوم. امثالکم. مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند
وپرهیزکارتر مراد بنی کنده وبنی نخع اند از یمن واشهر آنست که از حضرت صلی الله علیه وسلم سوال کردند که اینها
کدام گروهند وسلمان رضی الله عنه در پهلوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود ودست مبارک بر ران سلمان رضی الله عنه
زد وگفت هذا وقومه ودر خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فاگیرند آنرا مردان از فارسیان ودر لباب آورده
که ابو الدرداء رضی الله عنه بعد از قراءت این ایه میگفت ابشروا ای فروح مراد بارسایند

سورة الفتح تسع وعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم. بصحت رسیده که سال از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه
دید که با بعضی اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت وعمره گذارد ویاران بعد از استماع آن رؤیا
پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد وسید عالم صلی الله علیه وسلم بکار سازی مشغول شد و
روز دوشنبه غرة ذو القعده این سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت وهفتاد شتر بجهة هدی با
خود ببرد واغلب اصحاب اتفاق کردند وخبر توجه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمشرکان مکه رسید بر منع آن سرور
از زیارت خانه اتفاق نمودند واز مکه بیرون آمده در سر بلدح لشکرگاه بردند وپیغمبر صلی الله علیه وسلم خبردار شده
بحدیبیه فرود آمد واز جانب کفار عروة ابن مسعود ثقفی بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن انحضرت صلی الله علیه وسلم
معلوم کند وبعد از انکه جانش کنانی مهتر احابیش بود هم بیامد ومعلوم کرد داعیه حرب ندارد وبزیارت کعبه آمده
اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو استاده بهیچ وجهی راضی نشدند که حضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب بمکه درآیند
وپیغمبر صلی الله علیه وسلم عثمان را نزد ایشان فرستاده ایشان او را باز گرفتند وخبر قتل او رسید وبدان سبب
بیعت الرضوان واقع شد چنانکه عنقریب ان شاء الله تعالی مذکور گردد القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم
شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان انحضرت صلی الله علیه وسلم واهل مکه صلح واقع شد بران جمله که ده سال میان
اهل اسلام وقریش حرب نبود پنهان واشکارا بیکدیگر وحلفاء یکدیگر تعرض نرسانند ومسلمانان سال دیگر
بیایند وعمره قضا بگذارند ودیگر شرطها نیز واقع شد وهدی خود را قربان کردند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بسته روز انجا توقف نمود در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد وانحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که
این شب سوره بر من نازل شده که دوستر میدارم از انچه افتاب برو طالع میشود پس سوره فتح را بر
یاران خواند وایشان او را بتهنیت گفت واصحاب نیز وی را مبارک باد گفتند. انا فتحنا. بدرستی که ما
حکم کردیم. لک. از برای تو. فتحا مبینا. فتحی پیدا وهویدا که آن صلح است با قریش واز حضرت صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که افتح هو در جواب فرمود که نعم وفی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان
در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگذارش ایشان باکفار مجاهده میکردند وقرآن بر ایشان میخواندند
وبسیار کس مسلمان شدند وسبب فتح مکه نیز همان بود وازینست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند
که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را تفسیر بماضی جهة تحقق وقوع است وگفته اند مراد فتح مکه وخیبر وفدک است
پس انخدای تعالی امرزش طلب. لیغفر لک. تا بیامرزد مر ترا. الله. خدای تعالی. ما تقدم. انچه گذشته است
پیش از وحی. من ذنبک. انچه موجب عتاب بود. وما تاخر. وانچه مانده است بعد پس ازان یا پیش از
فتح وپس ازان یا قبل از نزول این ایه وبعد ازان امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم
وحواست علیهما السلام وآینده جرایم امت یعنی بیامرزد گناه آدم وحوا را علیهما السلام ببرکت او ومی آمرزد گناه
امت را بشفاعت او وسلمی آورده که ذنب آدم را بوی اضافه کرده چه در وقت زلت در صلب وی بوده
وگناه امت را بوی اسناد فرموده چه او پیشرو وکارساز ایشانست. ویتم. ودیگر بفضل عمیم خود
تمام گرداند. نعمته. نعمت خود را. علیک. بر تو بفتح بلاد یا باعلای دین یا با نضمام نبوت یا ملک یا بقبول
شفاعت. ویهدیک صراطا مستقیما. وبنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد دران. وینصرک الله
ویاری دهد ترا خدای تعالی. نصرا عزیزا. یاری کردن در عزت وغلبه ونصرتی باشد یعنی بان نصرت ظاهر
غالب شوی وچون در صلح حدیبیه صحابه اندوهناک وتردد نمودند حق تعالی فرمود که. هو الذی. اوست
انکه. انزل السکینة. فرو فرستاد آرامش وسکون. فی قلوب المؤمنین. در دلهای گرویدگان
لیزدادوا. تا زیاده کنند. ایمانا. گرویدنی. مع ایمانهم. با گرویدگان یعنی بیفزایند تصدیق خود را
بیقین دیگری یا ایمانی که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا با ایمان فروع شرع. ولله ومر
خدایراست. جنود السموات. لشکرهای آسمانها از ملئکه. والارض. وجنود زمین از مؤمنان پس
ای اهل ایمان جهاد کنید وبنصرت الهی واثق باشید که هر که آسمان وزمین در حکم فرمان وی بود بلکه ذرات
کون سپاه وی باشند اولیای خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارند وبی نصرت از و طلبکه
بمیدان قدرتش هر ذره پهلوانی وهر ذره صفدر است. وکان الله. وهست خدای تعالی. علیما. دانا بمصالح
خلق. حکیما. صواب کار در انچه کند واز جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد. لیدخل
المؤمنین والمؤمنات. تا درآرد مردان وزنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین وثبات در عقیدت
جنات تجری. ببوستانها که میرود. من تحتها الانهار. از زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها
خالدین فیها. جاویدانند در وی. ویکفر عنهم. وبرای آنکه بپوشد از ایشان. سیئاتهم. بدیهای ایشان
یعنی که محو کرده اندیشه از دخول بهشت یا پاک وپاکیزه بروضه بهشت درآیند. وکان ذلک. وهست
این وعده مر ایشانرا. عند الله. بنزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او. فوزا عظیما. رستگاری بزرگ وجه

فوزی بزرگتر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند · ویعذب المنافقین والمنافقات
و دیگر آنست که تا عذاب کند مردمان و زنان منافق را از اهل مدینه · والمشرکین والمشرکات · و مردان
و زنان مشرک را از اهل مکه · الظانین بالله · گمان برند بخدای تعالی · ظن السوء · گمان بد یعنی اسد و غطفان
از اهل شرک و بعضی منافقان گمان می بردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه میرود و کشته خواهد شد یا سالم بمدینه
نخواهد شد و لشکر او منهزم خواهند گشت نبی حضرت صلی الله علیه وسلم سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق تعالی فرمود که
علیهم دائرة السوء · بر ایشانست گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد · وغضب الله · و خشم
گرفت خدای تعالی علیهم · بر ایشان · ولعنهم · و براند ایشانرا از رحمت خود · واعد لهم جهنم · و آماده کرده است
برای ایشان دوزخ را · وساءت مصیرا · و بد باز گشتنیست دوزخ · ولله جنود السموات والارض · و مر خدای
تعالی راست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی مملوک مسخر وی اند چنانچه لشکریان مر سردار خود را انکرار این
سخن جهة وعده مومنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب
ربانی خایف گردند · وکان الله · و هست خدای تعالی · عزیزا · غالب در فرمان خود · حکیما · دانا در آنچه فرماید
انا ارسلناک · بدرستیکه ما فرستادیم ترا · شاهدا · گواه بر اقوال و افعال امت تو · ومبشرا · و مژده دهنده آنانرا که
سکینه بر دلهای ایشان نازل شد · ونذیرا · و بیم کننده مر آنانرا که گمان برده اند [illegible] که فرستادن بیم
و بشارت من · لتؤمنوا بالله · برای آنست که تصدیق کنید مر خدای تعالی را · ورسوله · و مر فرستاده وی را · و
تعزروه · و تقویت دهید دین وی را · وتوقروه · و بزرگ دارید فرمان او را · وتسبحوه · و بپاکی یاد کنید
مر او را یا نماز گذارید برای وی · بکرة واصیلا · بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه وتوقروه عا...
بحضرت صلی الله علیه وسلم است او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است چه بامر
او وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تعظیم امر الهی نیز هست و خود شرایط تعظیم او کما
ینبغی بجای آورد · بیت · در حرم ستر تعظیمی تو کس را راه نیست · و نکال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله · بدرستیکه آنانکه بیعت کرده اند با تو یا رسول الله بدرستی که بیعت
کرده اند با خدای تعالی چه معقود بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوان است و ذکر آن
بیاید سلمی فرموده که این سخن در مقام جمعیت و خوی جمع و ابرای هیچکس تصریح نکرده الا برای آنکه اخص
و اشرف موجود است و از همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله · ید الله · قوت خدای تعالی
بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم · فوق ایدیهم · زبر دستهای ایشانست
در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر صلی الله علیه وسلم در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را میگرفتند و ید الله زبر دستهای ایشان بود در مبایعت · فمن نکث · پس هر که بشکند عهد را
فانما ینکث · جز این نیست که می شکند · علی نفسه · بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس در موضح
آورده که سه چیز راجع باهل آن می شود یکی مکر ولا یحیق المکر السیء الا باهله و دوم ستم انما بغیکم علی
انفسکم سیم نقض عهد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند · بیت · پیمان شکن
که هر که پیمان بشکست · از پای در افتاد و برون شد از دست · آنرا که درست بود پیمان آنست · نشکند
بهیچ حال هر عهد که بست · ومن اوفی · و هر که وفا کند · بما عاهد · بآنچه عهد کرده است · علیه الله

نصف

بر آن با خدای تعالی که · فسیؤتیه · پس زود بدهد خدای تعالی مر او را · اجرا عظیما · مزدی بزرگ در آخرت که
بهشتاست آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم متوجه مکه شد به نیت عمره نزد بعضی اعراب چون
اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر مرافقت کنید ایشان از انبحار قریش
ترسیدند و تعلل نموده تخلف کردند حق تعالی خبر داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که چون بمدینه رسی · سیقول لک
المخلفون · زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان · من الاعراب · از بادیه نشینان یعنی قبایل که
مذکور شد عذر آرند که · شغلتنا اموالنا · مشغول کردند مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع می شد
واهلونا · و زن و فرزندان ما از بیکسی و بینوایی و بی برگی هلاک شدند · فاستغفر لنا · پس طلب آمرزش کن
برای ما بر این که تخلف کردیم و در مرافقت موافقت ننمودیم · یقولون · میگویند · بالسنتهم · بزبانهای خود · ما
لیس · آنچه نیست · فی قلوبهم · در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میگویند دل ایشان را
از آن خبر نیست · قل · بگو در جواب ایشان · فمن یملک لکم · پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما
که · من الله · از حکم خدای تعالی · شیئا · چیزی را · ان اراد · اگر خواهد خدای تعالی · بکم ضرا · بشما قهری از
هزیمتی و ایمنی و قتل و خلل در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف · او اراد بکم نفعا · یا اگر خواهد بشما سودی چون
دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی · بل کان الله · بلکه هست خدای · بما تعملون خبیرا · بانچه
شما میکنید و میداند که قصد شما از تخلف چه بود شما مشغول مال و فرزندان نداشتند · بل ظننتم · بلکه
گمان می بردید · ان لن ینقلب الرسول · آنکه بازنگردد پیغمبر صلی الله علیه وسلم · والمؤمنون · و رجعت مؤمنان · الی
اهلیهم · بسوی اهالی خود در مدینه · ابدا · هرگز بلکه کفار ایشانرا کشتند و مستاصل گردانند · و
زین ذلک · و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر علیه السلام و اصحاب او را · فی قلوبکم
در دلهای شما · وظننتم · و گمان بردید · ظن السوء · گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام · وکنتم
و گشتید شما بدین گمان · قوما بورا · گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت · ومن
لم یؤمن بالله · و هر که نگرود بخدای تعالی · ورسوله · و بفرستاده او و بدل تصدیق رسول خدا نکند · فانا اعتدنا
پس بدرستی که ما آماده کرده ایم · للکافرین · مر کافران را · سعیرا · آتشی افروخته · ولله · و مر خدای راست
ملک السموات والارض · پادشاهی آسمانها و زمینها و زمام امور علوم ممالک علوی و سفلی در قبضه
قدرت اوست · یغفر · می آمرزد گناه بزرگ · لمن یشاء · هر کرا میخواهد و اراده میکند · ویعذب من یشاء
و عذاب می کند هر که را می خواهد · وکان الله · و هست خدای تعالی · غفورا · آمرزنده توبه کنندگان · رحیما
مهربان بر ایشان · سیقول المخلفون · زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد همه قبایل
یعنی همان اعراب خواهند گفت · اذا انطلقتم · آنگاه که باز گردید · الی مغانم · بسوی غنیمتها مراد مغانم
خیبر است · لتاخذوها · تا فرا گیرید آنرا · ذرونا · بگذارید ما را · نتبعکم · پی روی کنیم شما را درین سفر
آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ذی الحجه سنه ستة از حدیبیه باز گشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر
توجه نمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق
نکنند و چون عزم جزم شد جماعتی مخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم با شما و بجنگ خیبر آییم
یریدون · میخواهند مخلفان · ان یبدلوا · آنکه تغییر دهند · کلام الله · سخن خدای تعالی یعنی حکم او را که فرموده که

غزا اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگوی روی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون
میایید. کذلکم قال الله. همچنین شما را گفته است خدای تعالی من قبل. پیش از تهیهٔ شما یا پیش از آمدن ما بدینجا فسیقولون
پس زود باشد که ایشان گویند. بل تحسدوننا. بلکه شما حسد میبرید ما را تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است خدا بدین حکم نکرده
که مخلفان میگویند. بل کانوا لا یفقهون. بلکه هستند که درنمی یابند. الا قلیلا. مگر اندک چیزی را. قل للمخلفین
بگو این پس ماندگان را. من الاعراب. از اهل بادیه. ستدعون. زود باشد که خوانده شوید. الی قوم. بجنب گروهی
اولی باس شدید. خداوندکار زار که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمهٔ کذاب یا قبایل عرب که مرتد شوند بعد از وفات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا هوازن و غطفان یا حیات انحضرت صلی الله علیه وسلم که بوادی حنین کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند
یلحض شما بجنگ مردی محاربی خواهند خواند که شما. تقاتلونهم. کارزار کنید با ایشان و بکشید شان. او یسلمون. یا مسلمان
شوند اگر این قوم مشرک مرتدند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتال است یا جزیه و بر آن تقدیر اسلام
بمعنی انقیاد باشد. فان تطیعوا. پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال آن گروه. یؤتکم الله. بدهد شما را
خدای تعالی. اجرا حسنا. مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی. وان تتولوا. و اگر روی بگردانید و پشت
بر داعی کنید. کما تولیتم. همچنانکه اعراض کردید. من قبل. پیش از سفر حدیبیه. یعذبکم. عذاب کند خدای تعالی شما را
عذابا الیما. عذابی دردناک و چون متخلفان این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشید ند که
بواسطهٔ ضعف و عجز از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال ما بچه انجامد آیة آمد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج
گناهی اگر بحرب نروند ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج. بزه اگر از جهاد تخلف کند. ولا علی المریض و نه بر بیمار
حرج. تنگی و اثمی اگر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذورند. و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را. و رسوله
و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن. یدخله جنات. در آورد خدای تعالی او را به بهشتهای آنچنان بوستانها که سوسن
تجری. میرود. من تحتها الانهار. از زیر مساکن جویها. و من یتول و هر که اعراض کند از فرمان خدای تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم. یعذبه
عذاب کند خدای تعالی او را عذابا الیما عذابی دردناک که در آن منقطع نگردد و الم آن منقضی نشود و آن عذاب حرمان است چه
بمخالفت امر خدای تعالی از دولت لقا مهجور بماند و زمانی رسول خدا از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من ان نکون
بسورت محرومیم که هیچ عذابی زدوی سوزناکتر چون عذاب حرمان نیست. آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم بحدیبیه نزول
فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعمره آمده داعیهٔ حرب ندارد اهل مکه
خراش را اندر آمدن و سخن گفتن منع کردند تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذا النورین را رضی الله عنهم فرستاد او را در مکه نگاه داشتند
و آوازهٔ قتل او در افتاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را طلبید بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند و بیعت کرد
با ایشان بر آنکه با قریش قتال کند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود در کتاب آورده که
حضرت صلی الله علیه وسلم در زیر شجره قرار گرفت و شاخها ان بر پشت مبارک وی فرود آمد عبدالله بن مغفل رضی الله عنه میگوید من قایم بودم
بر سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل
و آنگاه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله علیه و سلامه فرمود که شما امروز بهترین اهل زمینید در معالم از جابر رضی الله
عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نزدیک کسی از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان
گویند چه حق سبحانه از این قوم خوشنود گشت عن المؤمنین از گروندگان صحابه. اذ یبایعونک. وقتی که بیعت کردند
با تو. تحت الشجرة در زیر درخت سمره. فعلم. پس بدانست خدای تعالی. ما فی قلوبهم. آنچه در دلهای ایشان است از

اخلاص

اخلاص و وفا و صدق و صفا. فانزل. پس فرو فرستاد. السکینة. آرامش. علیهم. بر ایشان. و اثابهم. و پاداش
دهد ایشان را. فتحا قریبا. فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر. و مغانم کثیرة. و دیگر جزا داد ایشان را از فضل
خود غنیمتهای بزرگ یعنی از خیبر. یاخذونها. فرا گیرند آن را از زرهها و نقود و ضیاع و عقار. و کان الله. و هست
خدای تعالی. عزیزا. غالب و غلبه دهندهٔ دوستان. حکیما. حکم کننده در مغلوبیت دشمنان. وعدکم الله. وعده
کرده است شما را خدای تعالی ای امت. مغانم کثیرة. غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف
عالم. تاخذونها. تا فرا گیرید آن را تا قیامت. فعجل. پس تعجیل نقد داد. لکم هذه. مر شما را این غنیمت خیبر و کف
و باز داشت و کوتاه کرد. ایدی الناس. دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفاء ایشان که بنی اسد و غطفان بودند
عنکم. از شما تا حلفاء یهود ترسیدند بجنگ بیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید
ولتکون. و تا باشد آن غنیمت. آیة للمؤمنین. نشانهٔ مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول
الهی در وعده. و یهدیکم. و برای آنکه بنماید شما را. صراطا مستقیما. راهی راست که منهج توکل است و مستوثق بودن
بفضل ازلی و بازگذاشتن کار خود بلطف لم یزلی ارباب سیر بر آنند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه
مراجعت نمود بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کار حرب خیبریان فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمد
متوجه قلاع خیبریان شد و از منزل صهبا براه مرحب روانه شد سحری بود که از طریق وادی عرصه بمیان قلعهها
خیبریان در آمد و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع روی بحدایق و مزارع خود داشتند
که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله محمد و الخمیس و روی بحصارها نهادند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شدند
دل بر قتال نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار دیگر مفتوح گشت
در مغازی محمد اسحق رحمه الله مذکور است که اول از حصون خیبر حصین ناعم را فتح کردند پس نطات و شق را و بعد
از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد و اقشر و امتعه و اطعمهٔ ایشان بدست
مسلمانان افتاد بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت صلی الله علیه وسلم را صداع طاری شد و بنفس سواری
نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بود و انجا حرب فراوان وقوع یافت و بالاخره بدست مرتضی علی رضی الله عنه مفتوح گشت
و در آن قلعه مرحب خیبری را کشت و دروازه آن حصار برکند سپر خود ساخت و یهود زنهار زنهار ساختند و
غنایم بسیار بدست صحابه افتاد و کنج ابی الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت صلی الله علیه وسلم را زهر دادند و بره زهر آلود
با وی بسخن آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا زهر آلوده اند. بیت. زخوان معجزهاش گر نه الذ طلبی حدیث بره بریان
شنو که ماحضر بیست. و اخری. و وعده کرد خدای تعالی شما را غنیمتها دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز. لم تقدروا
قادر نشده اید. علیها. بر آن و نمیدانید آن را. قد احاط الله. بدرستی که احاطه کرده خدای تعالی. بها. بآن مراد غنایم
هوازن است یا مداین فارس و روم و شام مجاهدی گوید که هر فتحی که تا قیامت مر این امت را دست دهد درین
داخل است. و کان الله. و هست خدای تعالی. علی کل شیء. بر همه چیزها از فتح مداین و اعطای غنایم. قدیرا. توانا
و لو قاتلکم الذین. و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه آنانکه. کفروا. کافر بودند یعنی اهل مکه و صلح نکردندی لولوا
الادبار. هر آینه بر گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی شما را. ثم لا یجدون. پس نیافتندی. ولیا. کارسازی
که ایشان را نگاه دارد. و لا نصیرا. و نه یاری که ایشان را مدد کاری نماید. سنة الله. سنت نهاده است خدای تعالی

سنت نهادنی. الّتی قد خلت. آن سنتی که کذشته است. من قبل. پیش ازین در امتان دیکر که همیشه انبیا بر ایشان
غالب بوده‌اند. ولن تجد. ونیابی تو. لسنة الله. مر سنت خدایرا. تبدیلا. تغییری هرچه در ازل مقرر شده لا محاله
کاین خواهد شد ودست تصرف هیچکس رقم تغییر وتبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید تغییر بحکم ازلی راه نیابد
تبدیل بفرمان قضا کار ندارد. در دائره امر کم وبیش نکنجد. باسر قدر چون وچرا کار ندارد. اورده اند وقتی که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنکام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند وشبیخون آورده بودند
تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی الله علیه وسلم غلبه کرده ایشانرا کرفتند وآنحضرت ایشانرا آزاد کرد آیت آمد که
وهو الذی. واوست خداوندی که بمحض کرم. کفّ ایدیهم. بازداشت دستهای کفار مکه را. عنکم. از شما تا صلح کردند. و
ایدیکم عنهم. وکوتاه کرد دستهای شمارا از ایشان. ببطن مکة. در وادی مکه یعنی در حدیبیه. من بعد ان اظفرکم
علیهم. پس از آنکه ظفر داد شمارا وغالب ساخت بر ایشان مراد آن هشتاد سوارانند. وکان الله. وهست خدای تعالی
بما تعملون. بانچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای تعالی وآنکه دست باز میدارید بجهة تعظیم
خانه خدای تعالی. بصیرا. بینا شمارا بران جزا خواهد داد. هم الذین کفروا. ایشانند آنانکه کافر شدند. وصدّوکم
وباز میداشتند شمارا. عن المسجد الحرام. از طواف مسجد حرام. والهدی. ومنع کردند آنرا نیز که برای قربان
اورده بودید. معکوفا. در حالتی که بازداشته شده بود. ان یبلغ. از آنکه برسد. محلّه. بجای او که مکان نحر است
یعنی خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شمارا از عمره منع کردند وقربانی را که بمحل او نکذاشتند مستحق
قتل واستیصال هستند لیکن ما شمارا درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهة کروهیکان را که در مکه
هستند. ولولا رجال مؤمنون. واکر نبودندی مردان کروین. ونساء مؤمنات. وزنان ایمان آورده در مکه
که شما. لم تعلموهم. ایشانرا ندانسته اید وآن هفتاد ودو زن ومرد بودند که کتمان ایمان می کردند حق تعالی فرمود
که اکر نبودندی ایشان در مکه وشما ایشانرا نمیدانید باعیان ایشان زیرا که مشرکان مختلط اند. ان تطؤهم
بدلست از رجال یعنی اکر نه آن بودی که آن مؤمنان هستند ونه آن بودی که شما ایشانرا در اثنای قتال سپری کردید
یعنی هلاک میساختید. فتصیبکم. پس می رسید شمارا. منهم. از جهة هلاک ایشان. معرة. مکروهی یعنی غمی
واندوهی بقتل مؤمنان یا تاوانی چون کفارة ودیة. بغیر علم. متعلق بان تطؤهم است یعنی می کشید ایشانرا نادانسته
هر اینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمی کردیم پس منع کردیم شمارا از قتل اهل مکه جهة نکاه داشت ایشان واین
برای آنست. لیدخل الله. تا داخل کرداند خدای تعالی. فی رحمته. در بخشش خود. من یشاء. هر کرا خواهد مراد
از رحمت توفیق زیادتی خیراتست وکفته اند دین اسلام. لو تزیلوا. اکر جدا شدندی آن مؤمنان ودر مکه نبودندی
لعذّبنا الذین کفروا. هر اینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند. منهم. از اهل مکه. عذابا الیما. عذابی دردناک
یا الم موجع در دنیا بقتل واسر. اذ جعل الذین کفروا. یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون بدید کردند ودر آوردند
آنانکه کافر شدند. فی قلوبهم. در دلهای ایشان. الحمیة. غضب وتکبر وعزت را. حمیة الجاهلیة. حمیت جاهلیة
که از فرمان برداری بازدارد یعنی با یکدیکر کفتند که محمد صلی الله علیه وسلم با یاران او در مکه نمی کذاریم چرا ایشان در بدر
واحد پدران ما وبرادران مارا کشته اند بلات وعزی که در منازل ما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند
فانزل الله. پس فرو فرستاد خدای تعالی. سکینته. آرام ووقار خود را. علی رسوله. بر فرستاده خود. وعلی المؤمنین
وبر مؤمنان تا مقاتله نکردند وبصلح راضی شدند معاودت نمودند وسهیل بن عمرو که باعث صلح نام بود نکذاشت

که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند وراضی نشد که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کتابت کنند حق تعالی میفرماید. والزمهم
وثابت داشت خدای تعالی مؤمنانرا. کلمة التقوی. بکلمه تقوی که شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه
نمی پسندید یا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که بکتابت آن رضا ندادند. وکانوا. وهستند مؤمنان. احق بها. سزاوارتر
بدان کلمه از غیر ایشان. واهلها. وهستند اهل آن واولی بدان. وکان الله. وهست خدای تعالی. بکل شیء علیما. بهمه
چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعض صحابه کفتند که تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نشد وما طواف خانه کعبه نکردیم
وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که. لقد صدق الله. هر اینه راست کرد خدای تعالی ومحقق ساخت. رسوله
برای فرستاده خود. الرؤیا. آن خواب را که دیده بود. بالحق. براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد ودر سال آینده
لتدخلنّ المسجد الحرام. هر اینه در آیید شما بمسجد الحرام. ان شاء الله. چون خواسته است خدای تعالی وکفته اند استثنا
حکایة پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در وقت تقریر رؤیا فرموده که بمسجد الحرام در آیید انشاء الله. آمنین. در حالتی که ایمن
باشید از اعادی. محلّقین. تراشندکان. رؤسکم. سرهای خود را. ومقصّرین. وچینندکان موی از سر بعضی
بتراشید وبعضی بچینید. لا تخافون. نترسید از هیچکس. فعلم. پس دانست خدای تعالی. ما لم تعلموا. آنچه شما
ندانید از حکمت در تاخیر عمره. فجعل. پس ساخت برای شما یعنی مقرر کرده آید. من دون ذلک. پیش از این یعنی قبل
از دخول در مسجد الحرام بجهة عمرة قضا. فتحا قریبا. فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا دل مؤمنان از اندوه تاخیر
عمره خالی شد بان فتح شادمان کردد. هو الذی ارسل. اوست آنخدای تعالی که فرستاد. رسوله. رسول خود را که
محمد صلی الله علیه وسلم. بالهدی. براه نمودن خلق یا بیان کردن احکام. ودین الحق. وبدین درست که اسلام است. لیظهره
تا ظاهر وغالب کرداند این دین. علی الدین کله. بر همه دینها یعنی اکر دینی حق باشد احکام منسوخ سازد واکر باطل
بود بر اندازد وکفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور ومغلوب مسلمانان شود وآن بوقت نزول عیسی علیه السلام
باشد. وکفی بالله. وبسنده است خدای تعالی. شهیدا. از روی کواهی بر نبوت تو اکر سهیل کوید محمد بن عبد الله
بنویسد غم نخوری که ما میکوییم. محمد رسول الله. فرستاده خداست بحق. والذین معه. وآنانکه با وی اند از مؤمنان
صحابه. اشدّاء. سخت دل وغلیظند. علی الکفار. بر کافران. رحماء. مهربان ومشفقان. بینهم. میان یکدکر
تریهم. می بینی ایشانرا. رکّعا. رکوع آورندکان. سجّدا. سجود کنندکان یعنی در اکثر اوقات مشغول نمازند
در موضع فرموده که این مناقب راجع است بهمه صحابه اما درین الفاظ ایمائیست باختصاص هر یک از خلفا
اصحاب بمقتضی خاص والذین معه مدح ابوبکر صدیق است رضی الله عنه. اشداء علی الکفار کنایت از فاروق اعظم رضی الله عنه است
با وجود غلظت وشدت او با اهل کفر در درجه نهایت شدت وغلظت او با اهل شرک ونفاق همه علما باتفاق اند
رحماء بینهم نعت ذو النورین است رضی الله عنه رافت وحیا ودلنوازی ووفا مشهور ومعروفست ونزد خلایق
خلایق بدان صفات وسمات موصوف وموسوم تریهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی است رضی الله عنه که اکثر
اوقات واغلب آنات او بوظایف طاعات وعبادات می کذشت تا وقتی که آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی باستماع
خادمان عتبه علیه اش می رسید. یبتغون. می طلبند این بزرکان. فضلا من الله. فضلی از خدای تعالی یعنی
زیادتی ثواب ازو می جویند. ورضوانا. وخوشنودی حضرت او میطلبند. سیماهم. علامتهای ایشان. فی وجوههم
در رویهای ایشان ظاهر بود. من اثر السجود. از اثر سجده کردن در لباب میکوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان
لایح بود چه روی نماز کذارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار

در نفحات است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شود انوار موافقت بر اشباح ظاهر کردد درویش را کواه
چه حاجت که عاشق است رنک رخش زرد و رهبین و بدان که هست ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم
صفت ایشانست فی التوریة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکورند و
مثلهم فی الانجیل وصفت ایشانست در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطورند یا حقیقت ایشان
در انجیل کزرع مانند کشتیست در اول اخرج شطأه بیرون آرد شاخهای خود را یعنی تیغ زند و یکشاخ
بیرون آید فآزره پس قوی کرد اندآن شاخها را فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس راست شد
بر ساقهای خود اول دانه و کیاهی ضعیف با خرد رختی کردد یعجب الزراع بشکفت آرد زارعان را قوی و
سطبر و راستی و خوبی او و این مثلی است و ممثل وی حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و یاران وی رضی الله عنهم با ول
دعوت اسلام ضعیف بود هر چند بر آمد و قوت کرفت سبب نجحت عالمیان شد حق تعالی این تمثیل فرمود که
لیغیظ تا خشم کیرند بهم الکفار بیاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که این آیه در شان
صحابیست پس هر که بر ایشان خشم کیرد از غایت جهل و ایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود وعد الله
الذین امنوا وعده کرده خدای تعالی آنانرا که کرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای ستوده منهم
از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده مغفرة آمرزش کناه واجرا عظیما و مزدی بزرک

سوره الحجرات وهی ثمانی عشرة آیات

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که کرویده اید لا تقدموا پیش مبرید اقوال خود را بین یدی الله و رسوله پیش از قول خدا تعالی و رسول
او علیه السلام یعنی سخن مکویید پیش از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن کوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی
و تاویل کتاب و سنت پیشی مکیرید بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که او بدان داناتر است واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
در تقدیم بر وی قولا و فعلا ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنوا است مر اقوال شما را علیم داناست
باحوال شما یا ایها الذین امنوا ای کرویدکان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق
صوت النبی بالای آواز پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا تعلیم مراسم ادب میدهد یعنی سخن کوشید و آواز خود را بلند تر
از آواز وی بر مدارید ولا تجهروا و آشکاره مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید
کجهر بعضکم همچون آشکاره خواندن برخی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم
ادب کرده باشید و کفته اند او را بنام و کنیه مخوانید چنانچه یکدیکر را میخوانید بلکه یا نبی الله و یا رسول الله خطاب
کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نکردد عملهای شما بسبب جرأت وانتم لا تشعرون و شما ندانید که عملهای
شما حبط شد بر ترک ادب بزرکان کفته اند من ترک الادب رد عن الباب و نصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک
بی ادبی ضایع شعر نکاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که کفته اند طریق حلال در ادبست آورده اند که ثابت بن
قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بلند سخن کفتی چون این آیه نازل شد
در خانه خود بنشست و بکریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت صلی الله علیه و سلم رسید او را طلبید و کفت چیست
حال تو ثابت کفت یا رسول الله در کوش من کرانی هست و من در مجلس شما باواز بلند سخن میکویم ترسیدم که عمل من
حبط شده باشد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که راضی نیستی بآن زندکانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی
و تو از اهل بهشتی ثابت کفت خوشنود شدم و بدین بشارت هرکز آواز خود در حضور شریف شما بر ندارم آیه آمد که ان

الذین یغضون بدرستی آنانکه فرو میدارند اصواتهم آوازهای خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدا
و با ادب و با درم سخن میکویند اولئک الذین امتحن الله آن کروه آنانند که امتحان کرده است خدای تعالی قلوبهم
دلهای ایشانرا للتقوی برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است خدای تعالی دلهای
ایشانرا و آزمودن بمعنی پاک کردن است همچنانچه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند
کویند زر آزموده است بیت در بوته امتحان کرم بکدازی منت دارم که بی غشم میسازی لهم مر این کروه
پاکیزه دلانراست مغفرة آمرزش کناهان واجر عظیم و مزدی بزرک بی کران آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم
سریه فرستاد بحیی از احیاء بنی العنبر وان سریه اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس
و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت صلی الله علیه و سلم
استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره می رفتند و نعره زدند که ای محمد صلی الله علیه و سلم بدر آی تا بتو اسیران ما
بسپاریم آخر حضرت صلی الله علیه و سلم بیدار شد و بیرون آمد یکی از ایشان را حکم ساخت و آنکس که حکم کرد بنصفی
اسیران را فدا کرد و نصفی را آزاد کن حضرت صلی الله علیه و سلم همچنان کرد آیه آمد که ان الذین ینادونک بدرستی
آنانکه ندا می کنند ترا من وراء الحجرات از بیرون حجرها یا از پس آن اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون
ذهن انسانیه ندارند و مراعات ادب نمی نمایند ولو انهم واکر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج الیهم
تا بیرون آیی تو بسوی ایشان لکان هر آینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیرانرا آزاد
میکردی والله غفور و خدای تعالی آمرزنده است کسی را اکر توبه کند از بی ادبی رحیم مهربان است
با اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب نعمت بیت سرمایه
ادب بکف آور که این متاع آنرا که هست سود آید بش بدست آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم در سال نهم
از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان فرا کیرد میان ولید و ایشان در جاهلیت
خونی واقع بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه کذشته طرح محبت مجدد انداختند
و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و ولید پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نمود
نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قتل من اختیار کردند و از دادن زکوة ابا
نمودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای
آرد و تعجیل ننماید خالد برفت و کس بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانک نماز میکویند
و جماعت میکذارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد کفت و خالد بعرض حضرت صلی الله علیه و سلم
رسانید آیه آمد یا ایها الذین امنوا ای کروه مومنان ان جاءکم اکر آید بشما فاسق بنبإ نادانی خبر
فتبینوا پس تفحص کنید و نیکو در پی روید ان تصیبوا تا نرسانید بکروهی قوما بجهالة بنادانی یعنی کمان برید که
کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فتصبحوا پس کردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید
نادمین پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن آن امور تا وقتی که امارات صدق آن خبر بر شما ظاهر کردد
واعلموا ان فیکم و بدانید آنکه میان شماست رسول الله فرستاده خدای تعالی و تعظیم او اقتضا آن میکند که سخن دروغ و
بیهوده بحضرت او عرض نکنید لو یطیعکم اکر فرمان برد شما را یعنی اکر قول شما بشنود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و برای شما کار کند
فی کثیر من الامر در بسیاری کارها لعنتم هر آینه برنج افتید و هلاک شوید ولکن الله ولیکن خدای تعالی

حبب دوست کردانید است الیکم الایمان بشما ایمان و توحید را. و زینه و بیاراسته است انرا
فی قلوبکم در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین. و کره و دشمن ساخت و مکروه کردانید است الیکم
الکفر بشما پوشیدن حق را. والفسوق و بیرون رفتن از راه راست. والعصیان و نافرمانی کردن. اولئک آن
کروه که بتحقیق اخبار کنند. هم الراشدون ایشانند راه یافتکان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر
فضلا برای فضلت من الله و نعمة از خدای یعنی فضلی که خدای تعالی بشما خواسته و نعمتی از حضرت او. والله
علیم و خدای تعالی داناست بصدق و کذب مخبران. حکیم محکم کار است در امور بندکان و از حکمتهای اوست که
بتحقیق اخبار میفرماید که از چیزهای ناراست انواع محنتها میزاید. بیت: هر که ز سخنان فتنه انکیز مکو. و آنرا که بود
بشبهه آمیز مکو. خاموش کن از چاره نداری ز سخن. شوخی مکن و تند مشو و تیز مکو. آورده اند که میان عبدالله بن
و ابن ابی بحضور حضرت صلی الله علیه و سلم مجادله رفت و بدان انجامید که ان قوم هر یک جماعتی بمدد آمدند و مهم از ستم و سفاهت
بحرب و ضرب منجر شد حق تعالی آیت فرستاد که. و ان طائفتان و اکر دو کروه من المؤمنین اقتتلوا از کروندکان کارزار
میکنند با یکدیکر. فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدای تعالی
فان بغت پس اکر ستم کنند و افزونی جویند. احدیهما یکی از آن دو طایفه. علی الاخری بر دیگری و از صلح عدول
نمایند و بفرمان خدای تعالی راضی نشوند. فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید با آن کروه که بغی میکنند حتی تفیء تا باز کردد
الی امر الله بحکم خدای تعالی و کردن کیرند. فان فاءت پس اکر باز کردند آن طایفه باغی براه حق و ترک سفر نموده احکام
شرع را منقاد شوند. فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه
و از راه حق تجاوز منمایید. و اقسطوا و عدل کنید در همه کار. ان الله بدرستی که خدای تعالی یحب المقسطین
دوست میدارد عدل کنندکان را در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار سلطنت و دین بر عدلست
بیت: عدل را مشکریست جا افزای. عدل مشاطه ایست ملک آرای. عدل کن زانکه در ولایت دل. در پیغمبری زند عاقل. انما
المؤمنون اخوة جز این نیست که مؤمنان برادرانند مریکدیکر را در دین چه همه هستند باصل واحد که آن ایمان است
فاصلحوا پس بصلاح آرید. بین اخویکم میان برادران شما هر کاه که خلافی و شقاقی واقع شود تخصیص اخوین
بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد ابنا اوس و خزرج باشد و ایشان
دو برادر بوده اند. فاتقوا الله و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او. لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت
کرده شوید نقل است که جمعی از بنی تمیم که استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون بلال و عمار و خباب و سلمان و صهیب رضی الله
عنهم حق تعالی آیت فرستاد که. یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید. لا یسخر باید که افسوس نکنند
استخفاف ننمایند. قوم کروهی از شما. من قوم از کروه دیکر. عسی ان یکونوا شاید که باشند آنانکه افسوس کرده شوند
خیرا منهم بهتر از افسوس کنندکان. و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه را
رضی الله عنها به یهودیت عیب کردند حق تعالی فرمود که. و لا نساء و نشاید که زنان استهزا کنند. من نساء از زنان
عسی ان یکن شاید باشند آنها که استهزا کرده شده اند. خیرا منهن بهتر از استهزا کنندکان و ثابت بن قیس
رضی الله عنه عیب یکی از صحابه کفت از آن نیز نهی آمد. و لا تلمزوا و عیب مکنید. انفسکم بنفسهای خود یعنی اهل دین خود را
چون مؤمنان بمنزله نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد. عیبم کس که میکنی بتو میکردد باز
و ابو مالک انصاری رضی الله عنه عبدالله ابی حدرد را رضی الله عنه کفت یا نصرانی او در جواب فرمود که یا یهودی خدای تعالی حکم

کرد که. و لا تنابزوا و مخوانید یکدیکر را. بالالقاب بلقبهای ناخوش چنانچه جهود یا ترسا که مسلمان شده باشد
ایشانرا یهودیه و نصرانیه ملقب سازند یا مؤمن را فاسق و منافق خوانند. بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را
یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا کفتن. بعد الایمان پس از دخول او در ایمان. و من لم یتب و هر که توبه نکند از این
منهیات. فاولئک پس آن کروه. هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عقاب
پادشاهی می آرند. یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان. اجتنبوا پرهیز کنید و بکذارید. کثیرا من الظن بسیاری را از
کمانها. ان بعض الظن بدرستی که بعضی از کمان. اثم بزه است و کناه بران متفرع میشود و باید دانست که کمان
بچهار قسمست اول مامور به و آن حسن الظن است بخدا و مؤمنان و در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان
و دوم حرام و آن کمان بد است بخدای تعالی و مومنان و آنست موجب اثم و سیم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر
قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظنی است در امور دنیا و مهمات معیشت و در این
صورت بدکمانی موجب سلامت و انتظام مهمات و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل: بد نفس مباش و بدکمان هاش و در فتنه
و مکر در امان باش. آورده اند دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرستادند تا ادامی یا طعامی طلبید آنحضرت صلی الله علیه و سلم با سامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه رضی الله عنه فرمود که نزد من هیچ
خوردنی نیست سلمان رضی الله عنه باز آمد و صورت حال بازکفت ایشان در غیبت وی کفتند سلمان قدمی دارد اکر بچاه بر
عمه رود آبش خشک شود بعد از ان بتجسس افتادند که آیا اسامه راست کفته است طعام نداشته یا با ما بخل ورزیده
و دیکر روز که نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چیست این سرخی کوشت که در دهان شما
شما می بینم کفتند ما کوشت تناول نکرده ایم آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ما کوشت خوردن نمی کویم کوشت ادمی کویم
و این آیه نازل شد که کمان بد مبرید. و لا تجسسوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدکمان شدید و
تجسس کردید. و لا یغتب بعضکم و باید که غیبت نکند بعضی از شما. بعضا بعضی دیکر را چنانکه در کار سلمان
کردید و غیبت آنست که غایبانه سخن کویی که اکر مواجهه با او کویید او کاره بود پس تمثیل میفرماید برای زشتی غیبت
برین وجه. ایحب آیا دوست میدارد. احدکم یکی از شما. ان یاکل آنرا که بخورد. لحم اخیه کوشت برادر خود
میتا. در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید. فکرهتموه پس مکروه دارید آنرا و
مخورید پس همچنانکه اکل کوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره باشید. بیت: انکس که لوای غیبت افراخته است
از کوشت مردکان غذا ساخته است. هر کس که بغیبت خلق پرداخته است. زانست که غیبت خویش نشناخته است. فاتقوا
الله پس بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن. ان الله تواب بدرستی که خدای تعالی پذیرنده توبه است از جمعی که
تائب شوند از غیبت کردن. رحیم مهربانست بر آن که باز استاد از غیبت کفتن آورده اند که روز فتح مکه
جمعی طلقا بوقتی که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زادها الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی فتادند یکی
از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد صلی الله علیه و سلم هیچکس دیکر نیافته است که بانک کند بجز این کلاغ و در نسب او
قدح کردند. یا ایها الناس ای مردمان. انا خلقناکم بدرستی که ما آفریده ایم شما را. من ذکر و انثی از مردی
و زنی که آدم و حوا اند علیهما السلام و چون همه از یک پدر و مادر اند پس بنسبی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجه ندارد
بیت: الناس من جهة التمثال اکفاء. ابوهم آدم و الام حواء. بسبب دو میانی که تفاخر ورزند از ره دانش و انصاف چه دور
افتادند. نرسد فخر کسی را بنسب زانکه در اصل. همه را اصل زیک آدم و حوا زادند. و انکه کسی که بقبایل و عشایر

می نازد باید که داند که تشعّب شعوب وبطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وجعلناکم
شعوبا وگردانیدیم شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وقبائل وقبیلهای منشعب شعوب
لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را وممتاز گردید یعنی هر کس که بنام محمد باشد بقبیله متمیز میشوند چنانچه
زید قرشی وباید دانست که شعوب مشتمل شد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعب است مشتمل بر چند قبیله
یکی ازان کنانه است وقبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست از کنانه وبعد از عمایر بطون است
چون از قریش وپس ازان افخاذ است چون هاشم که فخذیست از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم بعد ازان
فصیله باشد وآن اهل بیت است چون بنی العباس وگفته اند شعب از قحطان باشد وقبایل از عدنان وقولی آنست که
شعوب از عجم است وقبایل از عرب وبرهر تقدیر ان اکرمکم بدرستی که بزرگترین شما عند الله نزدیک
خدای تعالی اتقیکم پرهیزکارترین شماست چه تقوی نفوس را بمرتبه کمال حاصل گرداند وهر که را تقوی
بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب با ادب باش تا بزرگ شوی
که بزرگی نتیجه ادبست ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست باصل ونسب شما خبیر آگاه از علم وادب
شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند ومی گفتند یا رسول الله تمام عرب تنها
نزد تو آمده اند وما با اهل وعیال آمده ایم واغلب عرب با تو قتال کردند وما عنان کشیده داشتیم القصه منتی
عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ایمان خود حق تعالی فرمود که قالت الاعراب آمنا گفتند اهل بادیه از اسد و
غطفان که ما ایمان آورده ایم وگرویده قل لم تؤمنوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار زبانست با تصدیق
دل شما را اقرار هست وتصدیق نه پس مگویید که ایمان آورده ایم وگرویده ولکن قولوا اسلمنا ولکن بگویید
اسلام آورده ایم مراد اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد ودخول در سلم واظهار کلمه از ترس قتل
وسبی ولما یدخل الایمان وچون در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان شما
موافقت نداده وان تطیعوا الله واگر فرمان برید خدای تعالی را ورسوله وفرستاده او را با اخلاص واز سر
نفاق بگذرند لا یلتکم کم نگرداند خدای تعالی من اعمالکم از مزد کردارهای شما شیئا چیزی را بل تمام وکمال
بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد
رحیم مهربانست بتوفیر اجور ایشان انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان حقیقی الذین آمنوا
آنانند که ایمان آورده اند بالله ورسوله بخدای تعالی وفرستاده او بخلوص دل وصفات نیت ثم لم یرتابوا
پس شک نکردند بدل وبعد از اقرار بزبان وجاهدوا وبرای تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم بمالهای
خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وانفسهم وبنفسهای خود که مباشرت کتال
شدند فی سبیل الله در راه رضای خدای تعالی اولئک آن گروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون ایشانند
راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول آیه همان گروه آمده سوگند خوردند که ما صادقیم آیه آمد که قل
بگو ایشان را اتعلمون الله آیا خبر می کنید خدای را بدینکم بکیش خود وبدروغ سوگند میخورید بر ایمان
والله یعلم وحال آنست که خدای تعالی میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از کواین علوی وما فی الارض
وآنچه در زمین است از حوادث سفلی والله بکل شیء وخدای تعالی بهمه چیزها علیم داناست وهیچ چیز بر وی
پوشیده نیست پس محتاج اعلام واخبار شما نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا بآنکه اسلام

آوردند قل لا تمنوا بگو منت منهید علی اسلامکم بر من باسلام خود بل الله بلکه خدای تعالی یمن علیکم
منت می نهد بر شما ان هدیکم بآنکه راه نموده است بر شما للایمان بایمان ان کنتم اگر هستید شما صادقین
راست گویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدای تعالی میداند غیب السموات والارض آنچه
پوشیده است از آسمانها وزمینها والله بصیر وخدای تعالی بیناست بما تعملون بآنچه شما می کنید از اظهار
ایمان وابطان نفاق

سوره ق وهی خمس واربعون ٤٥ بسم الله الرحمن الرحیم

ق حروف مقطعه جهت کلام منظوم ومنثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف نثر را بجای
تشبیه است بنظم یعنی سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی می آید منثور است
نه منظوم پس ایراد این حروف رد جماعتیست که قرآن را شعر می گفتند ودرین حروف بعینه گفته اند نام است
از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا افتتاح اسم قادر ومقتدر وقهار وقابض وقدوس وقیوم است یا اشارت
بجمله قف یعنی بایست یا محمد صلی الله علیه وسلم بر عمل بآنچه مامور شده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که معنی قاف آنست که
الله تعالی قایم بالقسط وگویند قاف نام کوهیست محیط بکره زمین که حق تعالی آنرا از زبرجد سبز آفریده وبدان سوگند
یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای تعالی یا بقرب الهی که ونحن اقرب الیه من حبل الورید در سوره ازان خبر میدهد
یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجید وبحق قرآن مجید بزرگوار که همه آدمیان مبعوث
خواهند شد وکافران بعث نگرویدند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان
منذر منهم بیم کننده از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند کافران وضع ظاهر در
موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان است بگو هذا این برگزیدن محمد صلی الله علیه وسلم برای رسالت شیء
عجیب چیزی شگفت وکاری عجیبست ودیگر گفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا وگردیم
خاک تمام آیا بعالم رجوع باز خواهند گردانید وروح ما با جسد رجعت خواهد کرد ذلک این رد ما بحیات
رجع بعید باز گشتن بعید است از عادت وامکان پس حق تعالی رد ایشان کرده گفت قد علمنا بدرستی که ما میدانیم
ما تنقص الارض منهم آنچه کم گرداند زمین از گوشت وپوست واستخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وعندنا
ونزدیک ما کتاب حفیظ کتابیست نگاه دارنده مر تفاصیل اشیا را یعنی از ایشان خاک شده آنرا میدانیم
یا نوشته است محفوظ از اندراس وتغیر مشتمل بر عدد وآسامی ایشان آن نیز فراموش نمیکنیم پس اعاده ایشان
بعد از فنا بر ما دشوار نباشد وچنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند ونگرویده
بالحق بقرآن راست ودرست لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان ومعجزه نمود وحجت لازم کرد فهم فی امر
مریج پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده وباضطراب آورده در شان قرآن گاهی او را سحر
میگویند وگاهی شعر وگاهی افسانه ودر باب پیغمبر وقتی او را مجنون میخوانند ووقتی کاهن ووقتی [illegible]
افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران بعث را وحشر را الی السماء بسوی آسمان که واقع است فوقهم زبر
سر ایشان که بمحض قدرت کیف بنیناها چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر زبر طبقه وزیناها وبیاراستیم
آنرا بستارگان وما لها ونیست آنرا من فروج هیچ شکافها وفرجها آفریدن چیزی بدین عظمت بی فرجه
علتی وشکافی وعیبی دلیل است بکمال علم وقدرت ونهایت دانش وحکمت والارض مددناها وزمین را باز
کشیده ایم وگسترده بر روی آب والقینا فیها وافکنده ایم در وی رواسی کوههای بلند استوار برجای

وانبتنا فیها · و برویانیده ایم دروی · من کل زوج · از هر کونه نباتی · بهیج · نیکو و آراسته و بهجت
فزاینده و این همه کرده ایم · تبصرة · برای بینا ساختن یعنی بنظر اعتبار و استدلال نکریستن · وذکری · و
از برای یاد کردن و پند کرفتن · لکل عبد منیب · مر هر بنده باز کردنده را بخدای تعالی · ونزلنا · و فرو فرستادیم
من السماء · از ابر یا از جانب آسمان · ماء مبارکا · آبی بسیار منفعت · فانبتنا · پس برویانیدیم · به · بدان آب
جنات · بوستانهای مشتمل بر اشجار و اثمار · وحب الحصید · و دیکر رستنی کردانیدیم بباران دانه را که
از شان او آنست که بدروند چون کندم و جو و آرزن و امثال آن · والنخل باسقات · و برویانیدیم درختان خرما
بلند و بزرک · لها · مر آن خرمابنان را · طلع نضید · غلاف خرما در هم رسته مراد تو بر تو طلع است یا بسیاری میوه
و در رویهمه برویانیدیم · رزقا للعباد · برای روزی مر بندکان را · واحیینا به · و زنده کردانیدیم بدان آب
بلدة میتا · زمین مرده و افسرده را یعنی همچنانکه زمین پژمرده را حیات بخشیدیم · کذلک الخروج · پس همچنان
است که بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده کشتن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اکر کسی تامل کند در احیاء
دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور آن بعد از حیات دور نیست که بشمرد از احیاء اموات دلیلی
تواند کرد · کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز · چرا بدانهٔ انسان که این کمان باشد · فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنکر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد · پس برای تسلی دل مبارک خیر الانام علیه الصلوة والسلام که از تکذیب قوم ملول بود
از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید که · کذبت قبلهم · تکذیب کردند پیش از آنکه · قوم نوح
کروه نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلم · واصحاب الرس · و اهل چاه یمامه یا بئر معطله یا
جبل فتح مر نبی خود را حنظله بن صفوان علیه السلم · وثمود · و قوم ثمود صالح را علیه السلم · وعاد · و قوم عاد مر هود را
علیه السلم · وفرعون · و فرعون بر موسی و هرون علیهما السلم · واخوان لوط · و برادر لوط یعنی اصحاب او را · واصحاب
الایکة · و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلم · وقوم تبع · و قوم تبع مر تبع را علیه السلم و در سورهٔ دخان شمهٔ از حکایت
وی کذشت و اخبار بواقی انبیای هر یک در محل خود مسطور شده است · کل · همهٔ ایشان · کذب الرسل · تکذیب
کردند همه پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیکرند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همهٔ ایشانست و چون تکذیب
کردند · فحق وعید · پس لازم شد و فرود آمد بدیشان عذاب من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب · افعیینا
آیا ما عاجز شده ایم و در رنج یافته · بالخلق الاول · بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف
بودند بآنکه حق تعالی مبداء خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مددی چرا
توانا نبود بر اعادهٔ ایشان بر جمع مواد و حیات بآن و این شبهه ما بران قوت داریم · بل هم · بلکه کافران · فی لبس
در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطان · من خلق جدید · از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف
عادت می بینند و در خلق جدید محققان نکتهای نازک و سخنان لطیف و دقیق هست و بر بعضی از آن در تفسیر
همین آیه از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت · ولقد خلقنا الانسان · و بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را
ونعلم · و میدانیم · ما توسوس به · آنچیز که وسوسه میکند مر او را بدان · نفسه · نفس او از اندیشهای
بد · ونحن اقرب · ما نزدیکتریم · الیه · باو · من حبل الورید · از رک جان وی و این نزدیک بعلم و قدرت است
نه بمکان و مسافه ماوردی فرموده که حبل الورید رکیست متصل بدل و علم خدا بر بنده نزدیکتر است از علم دل
وی و کفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق آورده که حبل الورید

اقرب اجزاء نفس انسانیست بوی پس در بین آیاتیست بانکه حق تعالی از آن اقرب به بنده اقربست پس چنانچه
هر کاه خود را طلبد باید یابد فاذا سئلک عبادی عنی فانی قریب و در زبور آمده که الا من طلبنی وجدنی بیت
نحن اقرب کفت من حبل الورید · تو فکندی تیر فکرت را بعید · ای کمان و تیرها بر ساخته · صید نزدیک تو دور انداخته
و باید دانست که قرب حق به بنده بی چون و بیچکونه باشد لیکن عزیزی کیفیت قرب جان را که پیوسته است بتن در
نمی توان یافت حق آنکه از کیفیت مقدس و منزه است چکونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است بیت
قرب بیچون است جانت را بتو · قرب حق را چون بدانی ای عمو · قرب نه بالا نه پستی رفتن است · قرب حق از قید هستی رستن است
در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که وجود و اقرب در احادیث قدسیه وارد است لا یزال العبد یتقرب الی
بالنوافل و این قرب اول بایمانست و تصدیق و آخر باحسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله
کانک تراه و قرب حق تعالی مر بنده را دو قسمست یکی کافهٔ خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیکر خواص درکاه
بخصایص بر و شواهد لطف که سخن اقرب الیه و اول او را قرب دهد یعنی تا از جهاتش برهاند پس قربی بخشد
حقیقی تا از آب و کلش باز برد از هستی موهوم بنده محو کند و هستی اصل بیاده ظهور میکند تا جائیکه در
اول خود بود و در آخر هم خود باشد اینجا علایق موهوم منقطع کردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و
اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بوجود باقی · بیت · موج بحر لمن الملک بر آید ناکاه · غرقه کردند بر آن بحر
چه درویش و چه شاه · خرمن هستی موهوم چنان سوزاند · آتش عشق که نه دانه بماند نه کاه · اذ یتلقی المتلقیان
یاد کن چون فرا کیرند دو فرشته فرا کیرنده اقوال و اعمال بندکان را بنویسند · عن الیمین · بطرف راست هم نشینی
وعن الشمال قعید · و از جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نکهبان وی باشند
ما یلفظ · بیرون نه افکند از دهن خود · من قول · هیچ سخنی نشنوند چیزی · الا لدیه · مکر نزدیک او · رقیب · نکاه بانی
عتید · آماده که فی الحال بنویسد در لباب آورده که در حکمتست ولی مذکور است که عجب میدارم از پس آدم که دو ملک
بر پیش دندانهای پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهن او مداد ایشان چکونه ما لا یعنی سخنی کوید و حال
آنکه میکوید و بسیار میکوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه · بیت · ابلهی کر صرفه زر
میکنی · صرفه کفتار کن ار میکنی · مصلحت تست زبان زیر کام · تیغ پسندیده بود در نیام · ملکین بدین نوع
نکهبان بنده اند و نیک و بد او بقید کتابت در می آرند که ناکاه اجل برسد · وجاءت · و بیاید · سکرة الموت
بیهوشی مرک · بالحق · بامر خدای تعالی که درست و راستست و کویند مراد را · ذلک · این مرکست · ما کنت منه
آنچه بودی تو که از و · تحید · مرکردی و می ترسیدی و او را مکروه میداشتی · ونفخ فی الصور · و دمیده شود
در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها بر آیند و میکویند · ذلک · این روز است · یوم الوعید
روزی که همه خلقان را بدو وعید میکردند یعنی می ترسانیدند · وجاءت · و می آید در آن روز بعرصهٔ محشر
کل نفس · هر کسی · معها سائق · با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب می راند · وشهید · و با او کواهی که
بر اعمال نیک و بد او کواهی میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او و نه سائق فرا میبرد و نیست شاهد انکار منصور
وبهر کسی از حق تعالی خطاب میرسد که · لقد کنت فی غفلة · بدرستی که بودی در بیخبری · من هذا · از این روز
فکشفنا · پس برداشتیم · عنک · از تو · غطاءک · پوشش جهل و غفلت ترا تا چه شنوده بودی معاینه ببینی
فبصرک الیوم · پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از تو · حدید · تیز است و کفته اند بینائی اینجا بمعنی دانا نیست

یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بر تو نمودیم و بیان دانا شدی وقال و گوید قرینه
همنشین او یعنی ملکی که بدو موکل بوده هذا اینست ما لدی آنچه نزدیک من عتید حاضر است یعنی دفتر
اعمال او پس خطاب رسد بسایق و شهید که القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر کافری ستیزه
کردنکش را مناع للخیر منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیة در شان ولید
مغیره است و مراد از خیر دین اسلام و او منع میکرد اولاد و اقربا خود را از مسلمانان و بصفت کفر و عناد نیز
موصوف بود صفتی دیگرش معتد درگذرنده از حدود الهی مریب شک آرنده در وحدانیت الذی جعل
آنکه کردانید یعنی شریک ساخت مع الله با خدای تعالی الها آخر خدای دیگر فالقیاه پس درافکنید اورا
فی العذاب الشدید در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که ان کفار را در دوزخ افکنند گویند مارا
چه گناه هست دیوی بر ما مسلط بود ما را گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قال قرینه گوید همنشین
او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بود ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته من بی راه نکردم اورا و راه ربانی او را تجدد
نگذاشتم ولکن کان ولیکن بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و از آن باز نگشت قال گوید خدای تعالی
لا تختصموا مخاصمت مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست وقد قدمت و بتحقیق
که پیش فرستادیم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب خود و بر السنه رسل خود و حالا شمارا هیچ حجتی
نماند و هیچ عذری از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر داده نشود سخن لدی نزدیک من یعنی
وعده و وعید که کرده ام تبدیل آن راه نیابد وما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید بر بندگان که
بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یوم نقول یاد کن روزی را که گوید خدای تعالی لجهنم مر دوزخ را هل امتلأت
آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار جن و انس پر شدی یا نه خدای تعالی این گوید وتقول و گوید
دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سؤال است یعنی زیاده کن و حق تعالی دیگر
کافری بوی فرستد تا پر شود و قولی آنست که حق تضع الجبار قدمیه فیها فتقول قط قط آ این قدر حق ما بود
کو را کشد عن حق خود که گمان او کشته امام زاهد و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است
یعنی لا مزید پر گشتم و زیادتی را گنجایش نیست وازلفت الجنة و نزدیک کرده شود بهشت للمتقین برای
پرهیزکاران غیر بعید تاکید است یعنی بهشت بدیشان نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشان را
بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هریک بنظر وی در آیند تا آتش بیفزاید پس گویند
هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کرده ایم لکل اواب
برای هر بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حفیظ نگاه دارنده حدود
شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده عهد تا ... یا نگاه
انفاس و اوقات خود یعنی در نفسی از حق تعالی غافل نباشد بیت اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی
رسانندت ازین پاس ترا یابند و بر خود بر عالم که بر ناید ز جانم بی خدا دم من خشی الرحمن و هر که بترسد
از خدای تعالی بالغیب نادیده و پنهانی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکاره یکی
باشد وجاء بقلب منیب و بیارد دل بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت
نفس پس این کس و امثال او را گویند که ادخلوها در آیند بهشت بسلام یعنی و سلامت یا تشریف یافته

بسلام

بسلام خدای تعالی و فرشتگان ذلک این روز یوم الخلود روز بقای جاوید است یعنی در بین روز مرگ نباشد
لهم مر اهل بهشت راست ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فیها در بهشت ولدینا
و نزدیک ما مزید زیادتی هست از آنچه می خواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رویتست وکم اهلکنا و بسا
کسانی که هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی قوم تو من قرن از اهل قرنی که بحسب واقع هم اشد
ایشان بخیر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی قوت چون عاد و ثمود فنقبوا پس راه بریدند
فی البلاد در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هل من محیص
هیچ بود ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای تعالی همین که حکم نازل شد هیچ چیز دست گیری
ایشان نکرد ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لذکری هر آینه پندی و یاد
کردنیست لمن کان له هر کسی که باشد مر او را قلب دل متفکر در حقایق اخبار یا عقل بیدار کننده از خواب
غفلت سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل میفرماید که موعظه قرآن را دلی باید حاضر با خدای تعالی که طرفة العین غافل
نشود او القی السمع یا کسی که القاء سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق وهو شهید و او حاضر
باشد بوقت استماع بمعانی آن تواند کرد و در لباب آورده که صاحب قلب مومن عربست و شهید مومن اهل کتاب
که گواهی دارد بر نعت محمد صلی الله علیه وسلم ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باشد تا فهم
که گویا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم میشنود پس در فهم بالاتر برود چنان داند که از خدای تعالی میشنود شیخ الاسلام
قدس سره فرمود که این سخن تمام است و بر و در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید است و شهید آنرا گویند که
حاضر باشد از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر میشنود و حاضر از متکلم از امام جعفر الصادق
رضی الله تعالی عنه منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما
فی ستة ایام و بدرستی که بیافریدیم ما آسمانها و زمین را و آنچه میان ایشانست در شش روز از یکشنبه تا جمعه
وما مسنا و نرسید ما را از آفرینش آنها من لغوب هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز
شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از استماع یوم السبت سرخ شد آیة آمد
فاصبر پس شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه گویند یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه در باره تو
از ایشان صادر گردد چون نسبت بسحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و شریک وسبح
ونماز گذار بحمد ربک بامر پروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وقبل
الغروب و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین است و دیگر ومن اللیل فسبحه و در بعضی از شب نماز کن بدو
او که نماز شام و خفتن است وادبار السجود نماز کن پس از سجدها امام زاهد از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه
نقل میکند که ادبار السجود دو رکعتست بعد از نماز شام و گفته اند وترست بعد از نوافل عشا با نوافل بعد
از مکتوبات واستمع و گوش فرا دار ندا را یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل من مکان
قریب از جای نزدیک باسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیکتر است باسمان و گفته اند
مکان قریب بدان معنی است که او از همه جا برسد و از هیچ موضعی دور نبود و در خبرست که اسرافیل علیه السلام
بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوان ریزه ای گوشتهای از هم جدا رفته و ای مویهای پریشان
شده خدای تعالی میفرماید که جمع شوید برای قضا و جزا یوم یسمعون الصیحة روزی که بشنوند صیحه بعث را که

نفخهٔ ثانیه است. بالحق. بان چیزی که حق است یعنی بعث و گویند شنوندگان را که ذلک. این روز را یوم الخروج
روز بیرون آمدنست از قبور انا نحن. بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم مردمانرا یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم
و نمیت و می میرانیم ایشانرا در دنیا والینا المصیر و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر بار که برای حشر زنده
سازیم. یوم تشقق الارض. بیاد آور روزی را که بشکافد و دور شود زمین عنهم. از ایشان سراعا یعنی مردگان بیرون
آیند از قبرها سراعا شتابندگان بسوی ندا کننده. ذلک. این احیای ایشان از قبور حشر جمع کردن است
و برانگیختن. علینا یسیر بر ما آسان. نحن اعلم. ما دانا تریم. بما یقولون. بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت
و افترا در حق او و سخنان مکروه در باب تو. وما انت. و نیستی تو علیهم بجبار. بر ایشان مسلطی که بقهر
و جبر ایشانرا بر ایمان داری. فذکر. پس پند گوی. بالقرآن. بمواعظ قرآن. من یخاف وعید. کسی را که ترسد
از وعید من چه پند گیرند بدانها جز ترسکاران والسلام

سوره والذاریات شصت آیات

بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات ذروا. حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند ببراکنده
کنندگان یعنی بادها که براکنده کنند از خاک و غیر آنرا براکندنی و دانه را از کاه جدا کنند یا ملایکه برانگیزند
بادها اند. فالحاملات وقرا. پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها به باران گران بارند یا ملائکه ابرها بردارند
فالجاریات. پس بروندگان یسرا. رفتنی باسانی یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند. فالمقسمات
امرا. پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر ایشان متعلق بدیشان است
و گفته اند مراد چهار فرشتهٔ مقرب‌اند که هر یک بمهمی نامزد شده اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و
اسرافیل بنفخ علیهم السلم حق تعالی بدین اشیای عجیبه و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جوابش این که انما توعدون
جز این نیست که وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب. لصادق. هر آینه راست است و در
و دران هیچ خلاف نیست. وان الدین. و بدرستی که جزا و حساب. لواقع. هر آینه بودنیست بی شک و شبهه
والسماء ذات الحبک. سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام و یا با صورت نیکو و خوش
آینده و یا خداوند ماههاست یعنی طرقها کواکب سیر ایشانست در تبیان از ابن عباس نقل میکند که مراد آسمان هفتم
است و حق تعالی بدان سوگند میخورد که. انکم. بدرستی که شما ای اهل مکه. لفی قول مختلف. هر آینه در گفتار مختلف اید
نسبت با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر میخوانید و زمانی کاهن و وقتی مجنون یا قول شما در قرآن
مختلف است او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین. یوفک. گردانیده میشود عنه
از ایمان بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه وسلم. من افک. آنکس که گردیده شده است در علم خدا و بحکم قدر و قضا از ایمان و
قرآن یعنی هر که در علم خدای تعالی هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر آینه محروم است. بیت
دلها همه محزون و جگرها همه خونست. تا حکم ازل در حق هر کس چه گونست. قتل الخراصون. لعنت کرده شده اند
دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمرهٔ مقتسمانند که بوقت حج در دو قوافل بر مکه نشستند و هر یک بهم
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بنوعی دیگر یاد میکردند و روندگان باز گشتندی و مردمانرا از صحبت وی بازداشتندی حق
تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود که. الذین هم. دروغ گویان آنانند که ایشان. فی غمرة. در جهالت و نهایت غفلت
ساهون. غافلانند از اوامر الهی. یسئلون ایان. می پرسند از مؤمنان و پیغمبر صلی الله علیه وسلم که کی که خواهد بود
یوم الدین. روز جزا که خدای تعالی بما سوگند یاد کرد وان الدین لواقع و این سخن از روی تکذیب و استهزا می گفتند

حق تعالی جزا او واقع است یوم هم. روزی که کافران علی النار. بر آتش دوزخ یفتنون. سوخته شوند و بدان
معذب گردند و خزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند ذوقوا. بچشید فتنتکم. عذاب خود را هذا الذی کنتم به
آنچه بودید که شما در دنیا بآن یعنی برسیدن آن تستعجلون. شتاب می نمودید و می گفتید متی هذا الوعد
ان المتقین. بدرستی که پرهیزگاران از معصیت در آن روز فی جنات و عیون. در بوستانها که مشتمل باشد
بر آبهای جاری. آخذین. پذیرندگان و فراگیرندگان. ما آتیهم ربهم. آن چیزی را که بفضل خود عطا کرده است
بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا. بدرستی که ایشان بودند. قبل ذلک. پیش از
دخول بهشت. محسنین. نیکوکاران و فرمان برداران. کانوا قلیلا من اللیل. بودند که اندکی از شب
یهجعون. خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب و عشا
نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی
و وقت آنرا دراز کشیدندی. وبالاسحار. و بودند بسحرها. هم یستغفرون. طلب آمرزش می کردندی ایشان
با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعهٔ سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بدان وجه گویا که شبهه
شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند و این دلیل است که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن حسابی نداشته
طاعت ناقص موجب عصیان نشود. راضیم که مدد علت عصیان نشود. وفی اموالهم. و در مالهای ایشان حق
نصیبی و بهره بود للسائل. مر خواهنده را. والمحروم. و بی بهره را المحروم مستحق باشد که از کس چیزی نخواهد
و مردمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او در انقصان رسد یا فقیری که بخسران
مبتلا بود یا مملوک خداوند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده را
وفی الارض. و در زمین. آیات. نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی. للموقنین. مر بیگمانان را و بعضی از آن
آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف
آن از بهایم و سباع و حشرات و انواع حیوانات از و در نفس زمین اختلاف اجزاء او در کیفیات و خواص و منافع. وفی انفسکم
و نشانهاست در نفسهای شما. افلا تبصرون. آیا در نمی نگرید باستفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید
علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونهٔ از آن در نهاد شما بود با وجود
آن متغیر بهیئات حسن و ترکیبات خوش و منظرهای و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و
استجماع کلمات متنوعه در حقایق سلی مذکور است که هر که این آیتها در نفس خود نبیند و در صفحهٔ وجود خویش
آثار قدرت مطالعه ننماید خط خود را ضایع کرده باشد و از زندگانی هیچ بهره نیابد. بیت. نظری بسوی خود کن که تو
جان دلربایی. مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی. تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی. چو در از صدف برون آی
که تو بس گران بهایی. وفی السماء. و در آسمان است رزقکم. رزق شما بسبب برق و مطر. وما توعدون. و آنچه شما را
وعده داده اند از ثواب جو بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی. فورب السماء والارض
پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین. انه لحق. بدرستی آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راستست
مثل ما انکم تنطقون. مانند آنکه سخن گوئید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در
روزی دادن من. هل اتیک. بدرستی که آمد بتو. حدیث ضیف ابرهیم. سخن مهمانان ابرهیم علیه السلم و آن یازده
فرشته بودند بهلاک قوم لوط علیه السلم فرود آمدند و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل

علیهم المکرمین. مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای تعالی ابرهیم علیه السلام که بنفس خود قیام فرمود
ایشان. اذ دخلوا چون درآمدند مهمانان علیه برابرهیم علیه السلام. فقالوا پس گفتند سلام گوییم بر تو
سلاما. سلام کردنی. قال گفت ابرهیم علیه السلام. سلام سلام بر شما و شما. قوم منکرون گروهید ناشناخته
شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت وقامت مرا بگویید که چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم
فراغ پس باز گشت ابرهیم علیه السلام الی اهله بسوی اهل خود بروجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء
بعجل سمین پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده. فقربه پس نزدیک گردانید آنرا الیهم بسوی ایشان یعنی
در پیش ایشان نهاد ایشان برآن میل نکردند. قال الا تاکلون گفت آیا نمی خورید ازین یعنی بخورید گفتند
نمی خوریم. فاوجس پس در خاطر مبارک گرفت منهم ازیشان خیفة ترسی را لعبارکش بیم کرد از انکه مبادا
دزدان باشند وقصد وی کنند چه دران روزگار هرکه باکسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملئکه
از ابرهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خداییم ابرهیم علیه السلام
فرمود که چرا پیشتر خبر نکردید تا من این گوساله نمی کشتم و از مواد بجدا نمی کردم جبریل علیه السلام پر مبارکش بران
گوساله بریان کرده سایید زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره در پس در راستاده
این حال مشاهده نمود ابرهیم علیه السلام ازان صورت متعجب بود فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند. وبشروه
وبشارت دادند مر اورا. بغلام علیم به پسری دانا نبی به تولد پسری اسحق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم
بود. فاقبلت امراته پس روی بجانب نهادن او یعنی ساره ود راستاده. فی صرة در فریاد و میگفت الیا
الیا واین کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بزبان راندندی فصکت پس طپانچه زد وجهها
روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند. وقالت وگفت آیا من. عجوز عقیم پیر زنی نازاینده
قالوا کذلک. گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا. قال ربک گفته است خدای تو وما از قول او
خبر دادیم. انه هو الحکیم بدرستی که او حکم کننده است بولد مر ترا العلیم داناست بعقبی تو و هرکه محکم کار
ودانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح توبت کسی که بکار تو دانا بود. با تمام آن هم توانا بود بخردی که پسر مکن
سوی کس قراره لخویش اندوی پس چو ابرهیم علیه السلام دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان
بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود. قال گفت فما خطبکم ایها المرسلون پس چیست کار بزرگ
شما ای فرستادگان. قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی
گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سرهمه گناه کفر است وما آمده ایم لنرسل تا فرستیم علیهم برایشان
بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر ایشان حجارة من سجیل سنگی از گل یعنی از خاک سنگ
شده یعنی پخته مانند آجر. مسومة سنگ نشان کرده شده. عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین
برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه وسفید با
نام هرکس بر سنگ نوشته که بدان سنگ هلاک شود واین سنگها بر ایشان بارید شد بعد از هلاک
ایشان واضح انست که برجمعی فرود آمد از ایشان که دران شهر نبودند وهمه بر آن سنگ باران هلاک شدند
وچون ابرهیم علیه السلام معلوم کرد که بموتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط دل مبارکش بجهة برادرزاده متالم
بود که آیا حال او دران بلا چگونه بگذرد وملئکه گفتند که غم مخور که لوط علیه السلام ودختران او بجا نخواهند یافت

الجزء ۲۷

فاخرجنا پس بیرون خواهیم آورد. من کان فیها هرکه باشد در دیهای موتفکه من المومنین از گروندگان
فما وجدنا پس نخواهیم یافت. فیها دران قری. غیر بیت من المسلمین غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است
علیه السلام و دختران او و گفته اند بیک کس ازان قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود در مدت بیست سال. وترکنا
وبگذاریم. فیها دران دیهها. آیة علامتی از عذاب للذین برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم
میترسند از عذاب دردناک وآن علامت آبهای سیاه و تقلیب دیار قوم لوط است. وفی موسی ودر قصه
موسی علیه السلام نیز آیتست مر ترسیدگان را. اذ ارسلناه چون فرستادیم او را. الی فرعون بسوی فرعون بسلطان
مبین بحجتی روشن چون عصا و ید بیضا. فتولی پس برگشت فرعون برکنه بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی
بود بآن از خزانه ولشکر اعراض کرد از ایمان. وقال ساحر وگفت موسی علیه السلام جادوست بچشم بندی خوارق عادات
می نماید. او مجنون یا دیوانه ایست ان عاقبت کار نخود نمی اندیشد محققان گفته اند که طعن وی بر موسی علیه السلام
دلیل کمال جهل است وکمال عقل وزوال آن ضد اند پس فرعون برگشت از موسی علیه السلام و برو طعن زد وقوم وی
با وی متفق بودند. فاخذناه پس فرا گرفتیم او را بغضب خود. وجنوده ولشکر او را. فنبذناهم پس
بیفکندیم ایشان را فی الیم در دریا یعنی غرق ساختیم. وهو وفرعون ملیم مستحق علامت بود یا ملامت کننده
خود را که چرا اعراض کردم از موسی علیه السلام و برو طعن زدم وبدین سبب امتند. وفی عاد ودر هلاک قوم عاد
نیز پندی وعبرتیست مر اهل اعتبار را. اذ ارسلنا چون فرستادیم. علیهم الریح العقیم برایشان بادی بی نفع
وبی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و برندارد ابر را. ما تذر نگذاشت آن باد. من شیء هیچ
چیزی را که بگذشت علیه براو. الا جعلته مگر آنکه گردانید آنچیز را. کالرمیم مانند گیاه خشک شده
ویا استخوان کهنه ریزیده. وفی ثمود ودر قصه ثمود نیز آیتست مر خایفان را. اذ قیل لهم چون گفته شد مر
ایشان را بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که تمتعوا بر خوردارید از زندگانی خود ونفع گیرید از عمر حتی حین
تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود. فعتوا پس سرکشیدند. عن امر ربهم از فرمان آفریدگار
خود و تدارک حال مشغول گشتند. فاخذتهم الصاعقة پس گرفت ایشان را صاعقه یعنی عذاب هلاک کننده
بعد از سه روز. وهم ینظرون وایشان انتظار میبردند ومراد از عذاب صیحه جبرائیل است علیه السلام چنانچه غریو
گذشته. فما استطاعوا پس نتوانستند. من قیام برخاستن کنایتست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند
بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب
بکوشند. وما کانوا منتصرین ونبودند انتقام کشندگان از یاری دهندگان مریکدیگر را
وقوم نوح وهلاک کردیم قوم نوح علیه السلام را من قبل پیش از قوم عاد وثمود. انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند
قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان. والسماء بنیناها باید
واسمان را بنا کردیم بقوة بقوت الوهیت خود وگفته اند بقوتی که با فرشتگان داشتیم. وانا لموسعون وما
توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده کرده ایم اسمان را. والارض
فرشناها و بگسترده ایم زمین را. فنعم الماهدون پس نیک گسترانیده ایم ما. ومن کل شیء واز هر چیزی
از اجناس موجودات. خلقنا زوجین بیافریده ایم دو نوع که یکی مزوج دیگر است یا بحسب شکل چون مرد وزن
یا بحسب صفا چون نور وظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل ونهار یا بطریق مخالفت چون رطب ویابس وهمچنین قیاس باید کرد

سما و ارض و سهل و جبل و برّ و بحر و شتا و صیف و جنّ و انس و از صفات علم و جهل و حلم و قهر و شوکت و ضعف
وجود و بخل و مانند اینست و حق و باطل و کفر و ایمان شقاوت و سعادت و حلو و مرّ و سقم و صحت و غنی و فقر
و ضحک و بکا و فهم و غم و موت و حیاة و هلم جرّا. لعلکم تذکّرون. شاید که شما پند پذیر شوید و دانید که
وحدانیت و فردانیت صفت حق است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات و واجب قابل تعدد
و انقسام نیست نظم ذات تو از قسمت تعدد پاک. وحدت او مقدس از اشراک. از عدد دم مزن که او فرد است. که عدد
بهر عدد رخورد است. احد است و شمار از و معزول. صمد است و بیان از و مخذول. ففرّوا. پس بگریزید و رجوع کنید
از کفر خود. الی الله. بتوحید خدای تعالی یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او. از شیخ سهل سری قدس سره
منقول است که بگریزید بوی از ما سوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانیکه بگریخته اید از حق تعالی بسبب تعلق
در حق بگریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری ره راجع باینست که از وصف خود بوصف کرم وی بلکه از خود فرار کنید
و با حق تعالی قرار گیرید نظم هیچکس در تو نیاویخت که از خود نگریخت. هیچکس با تو نه پیوست که از خود نگسست. انی
بدرستی که من. لکم. مر شما را. منه. از عذاب خود. نذیر مبین. بیم کننده ام آشکاره یا آشکارا از آن حذر باید کرد. ولا تجعلوا
و مکنید. مع الله. با خدای تعالی. الها آخر. معبودی دیگر. انی لکم. بدرستی که من شما را. منه. از خدای تعالی در عبادت
غیر او نذیر. ترساننده ام. مبین. پیدا و هویدا. کذلک. همچنین که قوم ترا بسحر و جنون نسبت میکنند. ما اتی الذین
نیامد بآنکه بودند. من قبلهم. بیش از کفار مکه. من رسول. هیچ فرستاده. الا قالوا. مگر گفتند که ساحر جادوست
او مجنون. یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر دار میشدند قول او را بسخن
اهل جنون تشبیه کردند. اتواصوا. یا وصیت کرده اند پیشینیان مر این پسینیان را. به. بدین سخن. تا همه متفق
همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند. بل هم قوم طاغون. بلکه ایشان گروهی اند نافرمان
و از حد برندگان و طغیان ایشان را بدین قول میدارد. فتولّ عنهم. پس روی بگردان از ایشان بمکافات تا وقتی
که مامور شوی بقتال. فما انت. پس نیستی. بملوم. ملامت زده نزد خدای تعالی بسبب اعراض از ایشان در معالم
آورده که چون این آیت نازل شد حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم غمناک گشتند که مگر وحی منقطع گشت و نزول
عذاب نزدیک رسید باز آیت آمد که. وذکّر. پس پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار. فان الذکری. پس بدرستی که
پند دادن تو. تنفع المؤمنین. سود میرساند مؤمنان را بعناد کافران و جحود ایشان و دست از تربیت
بر مدار و همچنان بر تذکیر خود ثابت باشی که وعظ را فواید بسیار و منافع بیشمار است و در فصول آورده که
کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سود مند بود. اول نعمت خدا یاد مردم دهد تا شکر آنرا
نمایند دوم محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیبایی ورزند سیم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه
کنند چهارم مکاید وساوس شیطان لعین بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا
بر ایشان روشن گرداند تا دل در وی نبندد ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر
قیامت بسیار گوید تا کار آن زود بسازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبتهای آنرا بیان کند تا از آن بترسند
نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا برشمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر رجا نهد یعنی گاهی از
عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی
امید دارند پس هر موعظه که مشتمل بر این سخنان است بسبب منفعت مؤمنانست. و ما خلقت الجن و الانس

وبنا فریدیم

و بنا فریدیم پریان و دیوان و آدمیان را از اهل ایمان. الا لیعبدون. مگر تا مرا پرستند یا بنا فریدیم مجموع
ایشان را تا مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفته که نیافریدیم
ایشان را مگر تا مرا بشناسند غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و جمعی در عبادت شریک میگردانند دقایق این آیه
و حقایق این اشارت از آن جواهر التفسیر است. ما ارید. نمی خواهم. منهم. از آفریدگان. من رزق.
هیچ روزی. وما ارید ان یطعمون. و نمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزاق صفت منست و بس. ان الله. بدرستی
که خدای تعالی. هو الرزاق. اوست روزی دهنده. ذو القوة. خداوند توانایی. المتین. استوار در قدرت
خود در ترجمه کشف در معنی قوی و متین آورده اند که قدرت تعالی هر اشیء دلیل قوت بالغ گشته و شدت
قوتش حجت متانت قدرت شدت نه در کارسازی مستانی فتوری و نه در روزی و بنده نوازی قدرتش
قصوری نظم رساند رزق بر وجهی که شاید. بسازد کارها نوعی که باید. بروزی بینوایان را نوازد. برحمت بیکسان را
کارسازد. فان للذین ظلموا. پس بدرستی که مر آنانراست که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه. ذنوبا. بهره از عذاب
مثل ذنوب اصحابهم. مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسید
فلا یستعجلون. پس باید که شتاب نکنند در طلب آن. فویل. پس وای. للذین کفروا. مر آنانرا که کافر شدند. من
یومهم الذی یوعدون. از عذاب روز ایشان که آن روزی که وعده داده شده اند بآن که روز قیامت است یا روز بدر

سورة الطور تسع و اربعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

والطور. سوگند بکوه طور سینا یعنی خبر لرز بر آنکه موسی علیه السلام بدان کلام حق تعالی را استماع کرد و گویند که مطلق
کوه است که اوتاد ارض اند و منابع و منافع. و کتاب مسطور. و سوگند بکتاب نوشته شده. فی رق
منشور. در صحیفه که گشاده گردد بوقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح المحفوظ نوشته
بدین تقدیر رق منشور مجاز بود بوجه لوح از مرده است یا مراد الواح موسی علیه السلام باشد علی نبینا و علیه السلام که در وی
کتابت بدان جری قلم می شنید یا کتابت توریه که در نعت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم مسطور بود یا کتابت حفظه
یا کتابی که حق تعالی برای ملئکه نوشته که علم ما کان و ما سیکون در آن میخوانند. والبیت المعمور. و بحق خانه آبادان
یعنی کعبه و معموری بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان
هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملئکه است مر آنانرا. والسقف المرفوع. و سوگند بسقف بلند برداشته
شده یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرتست یا عرش عظیم. والبحر المسجور. و سوگند بدریا
پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید
بعد از نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانیه از آن برآیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است
که کلیم قلب در آن با حق تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور است که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی
نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف
مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است و بحر مسجور دل است بآتش محبت تافته جواب قسم بحسب
ان عذاب ربک. بدرستی که عذاب پروردگار تو. لواقع. هر آینه واقع بودنی است و فرود آمدنی. ماله. نیست
مر آنرا. من دافع. هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود. یوم تمور السماء. روزیکه آسمان
میگردد. مورا. گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد. و تسیر الجبال. و روان شوند کوهها یعنی

بروند در هوا چون هبا سیرًا رفتنی فویل پس سختی عذاب بوَد در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان
با بود که سخن خدای تعالی و رسول را بدروغ برداشتند الذین هم آنانکه خود فی خوض در شروع کردن باقوال
باطله که استهزا باقرآن است وتکذیب دین وانکار بعث یلعبون بازی میکنند یعنی ارتکاب آن نمایند
از روی غفلت وسخنان بیهوده میگویند یوم یدعون بترسید از روزی که می افکنند کافران را یعنی می کشند
بعنف وقهر الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار برگردنهای ایشان
بندند وپیشهای ایشان برپشت ایشان بازچسبانند وبدوزخ افکنند وگویند هذه النار التی این
آتش است که در دنیا کنتم بها بودید که بوی تکذبون تکذیب می کردید وباور نمی داشتید ووحی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
سحر می پنداشتید افسحر هذا ایا سحر است این که می بینید ام انتم ایا شما لا تبصرون نمی بینید انجا
چنانچه در دنیا گفتند که ما را چشم بندی کرده اند اصلوها در آیید بدوزخ فاصبروا پس صبر کنید
برعذاب آن او لا تصبروا یا صبر نمی کنید وجزع نمایید سواء یکسانست علیکم بر شما صبر وعدم صبر
یعنی قوت پرهیز ومجال گریز ندارید وابدًا معذب خواهید بود انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید
ما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک وکفر فی جنات
در بوستانها اند وچه بوستانها ونعیم در نعمتها وچه نعمتها فاکهین شادمان ولذت یابندگان بما اتیهم
بانچه عطا کرده است ایشان را ربهم پروردگار ایشان کرامتهای جاودانی ووقیهم وبانگاه داشت
ایشان را ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ وخزانه بهشت پیوسته ایشان را میگویند
کلوا بخورید از طعامهای بهشت واشربوا وبیاشامید از شرابهای وی خوردنی وآشامیدنی هنیئا
گوارنده بی تخمه وتنغیص واین پاداش است مر شما را بما کنتم بسبب انچه بودید که در دنیا تعملون عمل میکردید
امام زاهد فرموده که هرچند وعده بکردار نیز است اما اصل فضل الهی است وکرم نیز پیداست که مزد اگر دادی
ما چه خواهد بود نظم ندارد فعل من از زور بازو که با عدل تو کردم ترازو بفضل خویش فضلی کن مرا ای بعدل خود
مکن با فعل من کار متکئین تکیه زدگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند علی سرر مصفوفة
بر تختهای بافته بزر یعنی بعضی پیوسته وزوجناهم وجفت گردانیدیم بحور عین بزنان گشاده روی
گشاده چشم والذین امنوا وآنانکه گرویده اند بخدای تعالی ورسول واتبعتهم وازپی در آمده اند ایشان را
ذریتهم فرزندان خورد ایشان بایمان آبا یا ایمان ذریه در روز میثاق الحقنا در رسانیم بهم بدیشان
ذریتهم فرزندان خورد ایشان در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد
درجات ذریه را نیز مانند آن بلند کرده اند تا چشم پدران بر ایشان روشن گردد وما التناهم وما کم نکنیم پدران
را بسبب این الحاق من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم
بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه بفضل وکرم خود اولاد را دفعه درجه ارزانی داریم شیخ الامام حسین
مروزی از استاد خود احمد بن ابی علی سرخسی رحمهم الله نقل میکند که ایمان وعمل مر بهشت ودرجات بهشت را علت
نیست ووعده بهشت ودرجات وی جز بر ایمان وعمل نیست ووعده بر ایمان وعمل جز بفضل لم یزل نیست در فضل
خداوند دل خویش مدام تا فضل نباشد نبود کار تمام کل امرئ هر مردی بالغ وعاقل ومکلف بما کسب بانچه
کرده باشد رهین در گرو است روز قیامت یعنی وابسته بپاداش کردار خود واز آن رهایی ندارد وعمل

دیگری مواخذ نیست ووزر مکلفه نیز همین حال دارد وامددناهم بفاکهة ومی افزاییم یعنی زیاده بر آنچه
داده ایم ایشان را میدهیم میوه بهر نوع که خواهند ولحم مما یشتهون وگوشت از آنچه آرزو برند
یتنازعون با یکدیگر داد وستد کنند فیها در بهشت یعنی بهم دهند واز هم بستانند کاسا کاسه
مملوا از خمر بهشت واصح اینجا کاس خمر است تسمیة شیء باسم محل یعنی همه را بنوشانند لا لغو فیها هیچ سخنی
وبیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب لغو نگویند ومخاصمت نکنند ولا تاثیم ونه بزه مند کردن یعنی
فعل از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد ویطوف وطواف کنند علیهم برگرد ایشان برای خدمت غلمان
لهم خادمانی که ایشان راست بشکل پسران آفریده شده کانهم گوییا که ایشان در صفا ولطافت لؤلؤ
مکنون مروارید پوشیده در صدف که دست کس بدیشان نرسیده وباد تصرف هرکس بدیشان نوزیده
در معالم از قتاده رحمه الله نقل میکند که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه باشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان
غلمان اهل جنت اند واناث ایشان حور عین واولاد مومنان با پدران خود بر همان هیئاتی باشند که در دنیا
بوده اند واین نقل غریبست واقبل وروی می آرند بعضهم بعضی از بهشتیان واقبال میکنند علی بعض بر
بعضی دیگر یتساءلون می پرسند از احوال واعمال ایشان قالوا انا کنا میگویند ایشان بدرستی که ما بودیم
من قبل پیش از این فی اهلنا در میان اهل خود مشفقین ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوی قضا
یا از شماتت اعدا از عاقبت کار وخاتمت حال فمن الله پس منت نهاد خدای تعالی علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت
ووقینا ونگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتشی که همچون سموم در نفوذ کند وگویند سموم جهنم است
انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش از این در دنیا که می پرستیدیم خدا را ومی خواندیم او را وز آتش
دوزخ می طلبیدیم وی اجابت کرد ما را انه هو البر بدرستی که او دوست نیکوکار به بندگان الرحیم مهربان
بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر مکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را نزد قوافل عرب بکهانت وجنون وسحر وشعر
منسوب میساختند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم اندوهناک شد آیه آمد که فذکر پس پند ده ای محمد صلی الله علیه وسلم بقرآن
اهل مکه را وثابت باش بر آن وسخن مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمة ربک بنعمت پروردگار خود
که بحمد الله ونعمته بکاهن بکاهنی که خبر دهد از غیب بی نزول وحی برو ولا مجنون ونه دیوانه که عقل او پوشیده
باشد یا جن او را فرو گرفته ام یقولون بلکه میگویند شاعر شاعر است او نتربص انتظار می بریم
به ریب المنون با حوادث روزگار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانکه شعراء دیگر مرد یا امیدواریم مرگ
او چون مرگ پدر باشد یعنی زود بمیرد وبه پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم بدرستی که من با شما
من المتربصین از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانکه شما منتظر هلاک منید ام تامرهم آیا
میفرماید ایشان را احلامهم عقلهای ایشان بهذا باین تناقض که ترا کاهن میگویند وکهانت با فطانت لازم
است ومجنون میخوانند وچون با هم جمع نشود وبسحر نسبت میدهند وشعر کلامی منسق مختل یا بدو آن
با جنون میسر نگردد پس این سخنان بمقتضای عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد
درگذشتگان در مکابره وعناد ام یقولون بلکه میگویند تقوله بربافته است قرآن را از خود وچنین
نیست که ایشان میگویند بل لا یومنون بلکه ایشان از استکبار وحسد نمی گروند فلیاتوا بحدیث پس

بیارید بسخنی مثل مانند قرآن عظیم ان کانوا اگر هستید صادقین راست گویان در آنکه قرآن را از خود
میتوان ساخت یعنی اگر قرآن عظیم بربافتنی و ساختنی است پس ایشان از فصحا و بلغاء عرب‌اند که ما او حدیثی انشا
کنند ام خلقوا یا آفریده شده اند من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر و مادر مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان
زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که یا ایشان مخلوق‌اند بی خالقی و آن
محالست که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون یا آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان
که معدوم وجود تواند داد چیزی را ام خلقوا السموات آیا ایشان آفریده اند آسمانها والارض و زمین
را و نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان به یقین در نمی یابند و بگرد و گمان میکردند ام عندهم آیا نزدیک ایشان
است خزائن ربک خزینهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت هرکه خواهد دهند یا خزینهای علم تا دانند
که لایق منصب نبوت کیست ام هم المسیطرون آیا ایشان سرکشانند و غالبانند و مسلط شده کان هرچه
خواهند بکنند ام لهم آیا مر ایشانراست سلم یستمعون فیه نردبانی که برآن در آسمان روند و می شنوند در
شنوند کلام ملئکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم
ایشان که برآسمان رفته و پیغام غیبت شنیده بسلطان مبین بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع
وی ام له البنات آیا مر خدایراست دختران ولکم البنون و مر شما راست پسران درین سخن تسفیه و تجهیل
مشرکانست و غیره مره گذشته ام تسئلهم آیا میخواهی مر ایشانرا بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا تاوان زده
شوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند و روی از تو بتابند ام عندهم
الغیب آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب است از آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون پس می نویسند آنکه
خبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در امر قیامت و نعمت باطلست یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و اینچنین نیست ام
یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری و قصدی درباره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت
صلی الله علیه وسلم از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند هم المکیدون ایشانند کید کرده شدگان
یعنی سزای آن مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر ام لهم آیا ایشانراست اله
غیر الله معبودی جز خدای بحق که عذاب مکافات مکر ایشان از ایشان باز دارد سبحان الله پاکست خدایرا
عما یشرکون از آنچه شرک می آرند یا شریک می گیرند برای وی بیت بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک با وحدتش
کی دم شرکت چه سان زند هر طرف کافکنند بوصفش خیال وهم دست کمان انش عزت دران زند معاندان
قریش میگفتند مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وسلم که فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر سر ما فرود
آر اگر در وعده عذاب راست گویی حق تعالی فرمود وان یروا و اگر ببینند کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا
فرود آینده بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمان است بلکه این سحاب
مرکوم ابریست در هم بسته و در هم جفسیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نه ایستند
فذرهم پس دست بدار ایشانرا و حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشانرا بگذار
حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند معاینه یومهم الذی فیه آن روز خود را که در آن یصعقون هلاک کرده
شوند یا بیهوش کرده شوند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم
مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری

منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین روزی روز قیامتست و بعضی گویند روز بدر وان للذین ظلموا
و بدرستی که مر آنانرا که ستم کردند و کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است
یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت ساله ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار لا یعلمون نمیدانند
این را واصبر و شکیبایی کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و
مشقت کشیدن تو از ایشان فانک بدرستی که تو باعیننا در نگاه داشت ماییم و ما میبینیم ترا و محافظت تو می نمائیم
وسبح و نماز کن بحمد ربک بفرمان آفریدگار تو حین تقوم وقتی که برخیزی از خواب یا بگو سبحانک اللهم و
بحمدک یا زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک واتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد مر لغو و
لهو را که دران مجلس واقع شده باشد ومن اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز کن برای او که عبادت در شب
از ریا دورتر است و بر نفس سختتر وادبار النجوم و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای
ایشان بصفت صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد نماز
صبح است

سورة والنجم اثنتی و ستون ٦٢

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت صلی الله علیه وسلم دعوت وی
دعوت آشکاره کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد صلی الله علیه وسلم گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق
والنجم بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستاره گانند که راهنمای مسافرانند
در بر و بحر یا کواکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزمین آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان
استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجم قرآنند و هوی بمعنی نزول یعنی سوگند بسور
و آیات قرآنی چون فرود آیند و بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقوط و از امام جعفر صادق
رضی الله عنه مرویست که مراد ستاره وجود محمد است صلی الله علیه وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج در لباب گوید مراد همان
حضرتست صلی الله علیه وسلم چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده
بستاره دل محمد صلی الله علیه وسلم که بر فلک توحید منقطع شد از ماسوی جواب قسم اینکه ما ضل صاحبکم گمراه نشد صاحب
شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم و تسمیه صاحب بجهة آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مامور بود بصحبت کافران جهة دعوت ایشان
وما غوی و خطا نکرد در معتقد هیچ باطل نشد وما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از هوای نفس خود
یا هوای نفس خود یا از روی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای او
نیست ان هو نیست آنچه بدان ناطق میشود الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده میشود بوی علمه بیاموخت
وی را این وحی را فرود آورنده شدید القوی فرشته سخت با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت او آن بود که شهرستان لوط
را علیه السلام قطع کرده ببال خود گرفت و به آسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه او قوم ثمود تمامی مردند ذو مرة خداوند
صورت نکو فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل علیه السلام بدانچه مامور است بدان یعنی مستقیم شده بر کار
خود بایستاد بر صورت اصلی خود وهو واو بالافق الاعلی بکناره بلندتر از آسمان یعنی نزدیک مطلع
آفتاب تا او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم دید و هیچکس جبرئیل علیه السلام بصورت ملکی او ندید غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
و او دو نوبت دید در نوبت اول که او را بهیات اصلی خویش بدید بیهوش شد و چون با خود آمد جبرئیل علیه السلام
را یافت نزدیک خود نشسته و دستی بر سینه مبارک و دستی بر کتفش نهاده حق تعالی ازین خبر میدهد که ثم دنی

فتدلی پس فرود آورد بجهت سخن با وی فکان پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد مصطفی علیهما السلام قاب قوسین
مقدار دو کمان او ادنی یا بلکه نزدیکتر از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل علیه السلام و ظاهر ساخت الی عبده
بسوی بندهٔ خدا که محمد است صلی الله علیه وسلم ما اوحی آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی گفت با جبرئیل و بقول جمعی بعضی از
ضمایر راجع است بحق تعالی و بعضی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه وسلم بحضرت
احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجدهٔ
خدمت آورد خدا را و چون آن خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده وعدهٔ قرب
نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا و کان قاب قوسین او ادنی کنایت از تاکید قربت و تقرر مرتبه بواسطهٔ
محبت و بواسطهٔ تقریب بافهام در صورت تمثیل مودی شده چو عادهٔ عظماء عرب آن می بوده که چون تاکید
عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته
با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده باتفاق تیر از آن بینداختندی و این
صورت از ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میان هر دو بتحقیق پیوسته و مصادقت اصلی بر
وجهی که تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط آن دیگر هست پس گویا درین آیت باعتبار آن معنی مودی شده
که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق تعالی بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خدا و نیز است و مردود مصطفی علیه السلام
مردود خداوند تعالی شانه و علی هذا القیاس و دنی نزد محققان اشارتیست بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل
مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او او ادنی بمرتبهٔ سر نبوت او نفس او در مکان خدمت بود و دل او
در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهدت شیخ ابوالحسین نوری را قدس سره از معنی این آیت
پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل علیه السلام در نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت بیت پرده برون زد ز حدود جهات
پردهٔ او شد تتق نور ذات تیرگی هستی ازو در گذشت پردگی پردهٔ آن نور گشت ذکیست بدان پرده شود پرده ساز
زمزمه گوید از آن پرده باز فاوحی الی عبده ما اوحی بعضی علما گویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم
و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و درین باب روایات بسیار
وارد شده در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته پس وجه اختصاص مردود اول آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست که
دوست میدارم بغایت با امت تو والا انبساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم دوم آنکه حق تعالی فرمود که ای محمد صلی الله علیه وسلم
اَنَا وَ اَنْتَ وَ مَا سِوَی ذٰلِكَ خَلَقْتُهُ لِاَجْلِكَ ایشان در جواب فرمودند که یا رب اَنْتَ وَ اَنَا وَ مَا سِوَی ذٰلِكَ
تَرَكْتُهُ لِاَجْلِكَ سیم آنکه امت طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست
و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر میشود اگرچه ناقص و باقصور بود قبول کنم
زیرا که کریمم و آنچه بقضای من در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفواد
دروغ نگفت دل محمد با محمد صلی الله علیه وسلم ما رای در آنچه دید این مرئی بقول اول جبرئیل است علیه السلام و بقول
ثانی حق تعالی و اکثر صحابه بر آنند که حضرت صلی الله علیه وسلم خدای تعالی را در شب معراج دید و در معالم آورده که جمعی بر آنند
که حق تعالی بصری پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در دل نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود بیت کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند
جهان را بی جهت دید در آن دیدن که حیرت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود افتمارونه آیا
مجادله میکنید با محمد صلی الله علیه وسلم علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و مجادلهٔ آن بود صفت بیت المقدس

در خبر کاروان پرسیدند ولقد راه و بدرستی که دید جبرئیل علیه السلام را بصورت اصلی و نزلة اخری یکبار دیگر
عند سدرة المنتهی و آن درختیست که علم خلایق بدان منتهی شود و اعمال ایشان نیز بر آنجا میرسد و بر معنی که در
تفسیر مشهور معنی آنست که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود و در معالم آورده که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم را در آن شب غیر جهات بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رویت ثانی در بعضی جهات بوده
باشد عندها نزدیک سدره است جنة الماوی بهشتی که خدای تعالی متقیان را یا ماوای شهیدان است جمع
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دید جبرئیل یا خدا را عز و جل اذ یغشی السدرة آن هنگام که بپوشید بود سدره را ما یغشی
آنچه بپوشیده بود یعنی ملائکه بسیار بودند بدان درخت بر هر برگی ملکی بوده گویند بر حوالی آن فرشتگان را
میدیدند چون پروانهای زرین یا بپوشنده آن نور کبریا بوده ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد صلی الله علیه وسلم یعنی
بچپ و راست باز ننگریست و ما طغی و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را و درین آیت ستایش
آن حضرتست صلی الله علیه وسلم بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بهیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند د
دیده دل جز بتماشای جمال بی وبال الهی نگشود بیت در دیده کشید کحل مازاغ نی زاغ نگاه کردنی باغ میراند براق
عرش پرواز تا حجلهٔ ناز و پردهٔ راز پس پرده زپیش دیده برخاست بی پرده بدید آنچه دل خواست لقد رای
بخدای تعالی دید محمد صلی الله علیه وسلم شب معراج من آیات ربه الکبری از آیات قدرت ایزد کار بزرگتر یعنی نشانهای
بزرگتر را دید چون جبرئیل ملکیه و ملکوتیه افرأیتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و عزا و منات
الثالثة الاخری و منات سیم دیگر می توانند کرد اینها که خدای تعالی کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف
را بطایف یا قریش را بنخله و عزی که عطفان آنرا می پرستیده اند و مناة صخره که بذیل و خزاعه گرد آن
طواف میکرده اند یا بتی بمشلشل و کعب عبادت آن می نموده اند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بت
جنی بوده است و این جنیان با ملایکه بنات الله اند حق تعالی فرمود که الکم الذکر آیا شما را فرزند باشند وله
الانثی و مر خدای تعالی را ماده تلک این قسمت اذا آن هنگام که چنین باشد قسمة ضیزی قسمتی بود
ناراست و بی اعتبار چیزی را که از آن ننگ دارید بحق تعالی نسبت دهید ان هی نیست بتان را باعتبار الوهیت
الا اسماء مگر نامی چند که بر آن سمیتموها نام نهاده اید ایشان را انتم شما و اباؤکم و پدران شما
بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشان خبری نیست ما انزل الله
فرستاده است خدای تعالی بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ در آن زده بر خصم
مسلط شوید ان یتبعون پی روی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان الا الظن مگر شک و گمان یعنی
توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است و ما تهوی الانفس و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد
نفسهای ایشان و لقد جاءهم و هر آینه آمد بدیشان من ربهم الهدی از پروردگار ایشان کتاب
و رسول که بسبب هدایتند ام للانسان آیا هست مر انسان یعنی کافر را ما تمنی آنچه آرزو برد از شفاعت
بتان یا آنکه گویند چرا نبوت بفلان و فلان ندادند فلله الاخرة پس مر خدا راست آخرت والاولی
و مملکت دنیا هرچه خواهد و هیچکس را بدو تحکم نرسد و کم من ملک و بسیاری از فرشتگان فی السموات
در آسمانها که کافران امید دارند بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند شفاعت درخواست ایشان
شیئا چیزی را الا من بعد ان یاذن الله مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت لمن یشاء

برای هرکه خواهد از ملکه که ایشان شفاعت نمایند برای هرکه اراده کند از مردمان که کیستان اورا شفاعت کنند
ویرضی وبپسندد خدای تعالی انکس را برای شفیع شدن یا شفیع کشتن . ان الذین لا یؤمنون بالاخرة بدرستی
انانکه نمی کروند بسرای اخرت . لیسمون الملئکة هرآینه نام نهادند فرشتکانرا . تسمیة الانثی نام نهادن مادکان
یعنی میکویند بنات الله . وما لهم ونیست مر ایشانرا . به بانچه ایشانرا بنات الله واناث میکویند . من علم
هیچ دانشی . ان یتبعون درپی نمی روند بدین کفتار . الا الظن مکر کمانرا . وان الظن وبدرستیکه کمان
لا یغنی سود ندارد . من الحق از سخن حق . شیئا چیزی را یعنی حق تعالی را جز بعلم بوادراك نتوان کرد وظن را
در معرفت حقایق اعتبار نباشد . فاعرض پس روی بکردان . عن من تولی از انکس که روی میکرداند . عن
ذکرنا از ذکرما که قران است . ولم یرد ونمی خواهد بعمل خود . الا الحیوة الدنیا مکر زندکانی دنیا را . ذلك
این دوستی دنیا واختیار کردن . مبلغهم غایت رسیدکی ایشانست . من العلم از دانش وازان تجاوز
نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع وادخار آن موقوفست وبعض علما حکم اعراض را بایة قتال منسوخ
دانند . ان ربك بدرستی که اوید کار تو . هو اعلم اودانا تراست . بمن ضل بکسی که کمراه شود . عن سبیله
از راه او که دین اسلام است . وهو اعلم واودانا تراست . بمن اهتدی بکسی که راه یافته است بحق و
هرکس را جزا فراخور او خواهد داد . ولله ومر خدا یراست . ما فی السموات وما فی الارض انچه در اسمانها
و زمین است از موجودات علویه وسفلیه واو مالك همه است وقادر بر جزای ایشان پس قیامت خواهد
آورد . لیجزی تاجزا دهد . الذین اساؤا انانرا که بد کردند یعنی کافر شدند . بما عملوا بعقوبت انچه کردند
یعنی اتش دوزخ . ویجزی الذین احسنوا وپاداش دهد انانرا که نیکویی کردند وبتوحید قایل شدند بالحسنی
بپاداش نیکو که بهشت است . الذین یجتنبون آنکسانی که پرهیز کنند ویکسو شوند . کبائر الاثم از کبیرهای
کناه یعنی کناهان کبیره را که دران وعید وارد شده یا بدان حدی مقرر شده کشته . والفواحش وفاحشهای
بزرك یعنی زنا بخصوص که افحش کبایر واکبر فواحش است . الا اللمم لیکن اکر کسی بکند آنچه اندك وخرد باشد
از کناه یا بخاطر او کذرد وازقوت بفعل نیاید او معفو است . ان ربك بدرستیکه افریدکار تو . واسع
المغفرة فراخ امرزش است چنانچه مغفرت او فرارسد همه کناهانرا بیشتر بار کناه ما کرانست . بحر کرم تو
بیکرانست . ما راکناه از حد برونست . عفو تو زجرم ما فزونست . هو اعلم بکم او خدای تعالی داناتراست باحوال
شما . اذ انشاکم چون بیافرید شما را یعنی ابتدای افرینش شما کرد . من الارض از زمین یعنی از خاك وپدید شما
افرید ودانست احوال واقوال وافعال شمارا . واذ انتم وآن وقت نیز که شما . اجنة خردان بودند فی
بطون امهاتکم در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت شما . فلا تزکوا پس ستایش مکنید . انفسکم
نفسهای خود را به بی کناهی وبسیاری خیر وخوبی اوصاف ودر لباب آورده که هرکاه که کودکی از یهود بمردی
کفتندی صدیق است حضرت صلی الله علیه وسلم بشنید فرمود که یهود دروغ میکویند هیچ مولودی نیست
در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید واین ایة نازل شد که او داناتراست باحوال شما در مبدا خلقت
وقتی که کودك خرد بود در شکم مادر پس خود را مستائید وقول آنست که بعضی مردم میکفتند که نماز ما و
روزه ما و حج ما آیة آمد که ستایش مکنید خود را . هو اعلم او داناتراست . بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد
ودر عمل مخلص بود آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت صلی الله علیه وسلم رفت واستماع کلام وی نمود مشرکان

ولیدرا

ولید را سرزنش کردند که دین پدران رامی کذاری وایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که من از عذاب
خدای تعالی می ترسم یکی از کفار کفت این مقدار از مال بمن ده که اکر عذابی متوجه تو شود من بردارم ولید شرط
کرد وبعضی ازان مال بداد وباقی بخل کرد ایة آمد که . افرایت الذی ایا دیدی که انکس را که از روی حق تولی
روی بکردانید . واعطی قلیلا وبداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمیل عذاب ازو . واکدی وباز داشت باقی را
پس جهل وبخل با یکدیکر جمع کرد . اعنده ایا نزدیك اوست . علم الغیب دانش چیزهای غیب . فهو یری پس او
می بیند یعنی می داند که صاحب او عذاب او بر خواهد داشت . ام لم ینبأ ایا خبر کرده نشده است . بما فی
صحف موسی بانچه در صحیفهای موسی است علیه السلام یعنی توراة . وابراهیم الذی وفی ودر صحف ابرهیم علیه السلام
انکس که وفا کرد در تسلیم نفس ومال وروح وولد بخدای تعالی یا وفا کرد بفطرة اسلام که ده چیز است یعنی
آیة انست که آیا ولید خبر ندارد بانچه در صحف ابرهیم وموسی است علیهما السلام واین کدام است . الا تزر انکه
برندارد . وازرة نفسی بردارنده . وزر اخری بار کناه نفسی دیکر پس او چکونه بار خود بدیکری حواله
میکند . وان لیس ودیکر انکه نیست . للانسان مر آدمی را . الا ما سعی مکر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه
کسی را بکناه دیکری نمیکیرند بثواب دیکری نیز مثاب نمیکرده اند ودر تبیان کفته که این منسوخ است و
در سوره طور مذکور است که ابنا را بصلاح آبا درجه رفعت کرامت میکنند . وان سعیه ودیکر انکه سعی
خود را یعنی عملی که دران سعی نموده باشد . سوف یری زود باشد که ببینند در زمین عملها در روز قیامت
ثم یجزیه پس پاداش دهند اورا . الجزاء الاوفی پاداش تمام وان خیرا فخیر وان شرا فشر . وان والکه
الی ربك المنتهی بسوی پروردکار تست نهایت همه خلایق ورجوع ایشان . وانه والکه خدای تعالی
هو اضحك او بخنداند . وابکی واو بکریاند یعنی شاد وغمکین یا می خنداند اهل بهشت را در بهشت
واهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را بنبات خندان وابر را بباران کریان میسازد ونزد بعضی خلق
دکریه بوعد ووعید است یا بطاعت ومعصیت یا باقبال برحق واعراض ازو . وانه والکه خدای تعالی
هو امات اومی میراند . واحیا وزنده میسازد در قبر یا اوست زنده سازنده اموات وحیات وکفته اند
مرده میسازد کافرانرا بنکرت وزنده میکند مومنانرا بمعرفت وبقول جمعی امات واحیا بجهل وعلم
یا ببخل وجود یا بعدل وفضل ونزد محققان بهیبة وانس یا استار وتجلی امام قشیری رحمه الله فرموده که میمیراند
نفوس زاهدانرا بآثار مجاهده وزنده می کرداند قلوب عارفانرا بانوار مشاهده یا هرکرا بمرتبه فنا فی الله
رساند جرعه از ساغر بقاء بالله چشاند بیت هرکرا از بوی او فانی کنی . پر ز کوهرهای روحانی کنی . کشتکانرا
شربت حیوان دهی . بعد شربت جان جاویدانی کنی . وانه والکه در صحف ابرهیم وموسی است علیهما السلام انکه خدای تعالی
خلق الزوجین بیافرید از انسان دو صنف . الذکر والانثی نر وماده . من نطفة از آبی . اذا تمنی بعنی
در وقتی که ریخته شود در رحم آدم وحوا علیهما السلام وعیسی علیه السلام ازین مستثنی اند . وان علیه والکه بر خدای تعالی
النشأة الاخری افرینش دیکر که بعث است در قیامت . وانه هو اغنی والکه اوست که توانکر کند بمال
نقد . واقنی وسرمایه دهد بانعام وامتعه یا غنا سازد بقناعت وراضی کرداند خدای تعالی . وانه
والکه خدای تعالی هو رب الشعری اوست افریدکار ستاره شعری ودو کونه اند یکی را غمیصا کویند واو
شعر شامیه است ودیکر عبور واو یمانیه است ومراد ازین شعری اوست وابو کبشه که یکی از اجداد مادری

پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده و او را پرستید و با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرده پس قریش آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ابن ابی
کبشه میگفتند بجهة خلافت با ایشان · وانه اهلک · وانکه هلاک کرد · عادا الاولی · قوم عاد نخستین را که امت هود
بودند علیه السلم و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند
و ایشانرا عاد اخری گویند · وثمود · و هلاک کردیم قوم ثمود را که · فما ابقی · پس باقی نگذاشت از ایشان · وقوم نوح
و هلاک کردیم قوم نوح را علیه السلم · من قبل · پیش از عاد و ثمود · انهم کانوا · بدرستی که بودند · هم · ایشان · اظلم
ستمکارتر · واطغی · و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح علیه السلم را برنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال اندک
بود ایمان آوردند · والمؤتفکة · و شهرستان قوم لوط را · اهوی · بیفکند بعد از انکه جبرئیل علیه السلم بر داشته
بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد · فغشیها · پس بپوشانید آن شهرها را · ما غشی · آنچه بپوشانید یعنی سنگهای بسیار
بدان بارانید · فبای الاء ربک · پس بکدام نعمتهای پروردگار خود · تتماری · شک می آری و جدال میکنی مخاطب
ولید مغیره است یا هر احدی و نعمتی که در معدود است آنرا گفت بجهة انکه در وی پنداست مر اهل اعتبار را
و انتقام انبیاء علیهم السلم از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و سبب تقویه دل مومنانست
هذا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی محمد علیه السلم · نذیر · پیغمبریست بیم کننده · من النذر الاولی · از جنس پیغمبران نخستین همان
که ایشان میفرمودند · ازفت الازفة · نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب و دنو · لیس لها
نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را · من دون الله · جز خدای تعالی · کاشفة · نیک ظاهر کننده · افمن هذا
الحدیث · آیا این سخن که قرآنست · تعجبون · شگفت میدارید · وتضحکون · و میخندید باستهزا · ولا تبکون
و نمی گریند از خوف وعیدی که در وی هست · وانتم سامدون · و شما بازی کنندگانید باعلان تا تغنی کنند کان
کفار در وقت قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع آن باز میدارند · فاسجدوا لله · پس سجده
کنید مر خدایرا · واعبدوا · و او را بپرستید نه الهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در وی
سجده بود این سورت است و حضرت صلی الله علیه وسلم بعد انخواندن این آیه سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن
و انس سجده کردند این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این سجده را سجده عبادات گفته اند
که امر الهی بذکر و مسکنت متعلق نیست بوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل این سجده نرسند

سجده

البته

سورة القمر خمس و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم · کفار قریش
از سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزه طلبیدند و انحضرت صلی الله علیه وسلم ماه را برای ایشان بدو نیم کرد اینه بروجهی که کوه
حرا را در میان هر دو قلعه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سورت
فرود آمد · اقتربت الساعة · نزدیک آمد قیامت · وانشق القمر · و شکافته شد ماه و از علامات قرب
قیامت شق قمر است و برین وجه در کتب سابقه بوده امام زاهد اورده که شبی ابو جهل گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم
آیتی بمن نمای و الا سر تو بشمشیر برمیدارم انحضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل بیهود راست نگریست تا چه
چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت که ساحر است او را بگوی ماه را بشکافد که سحر در زمین
متحقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد ما را بنمای ما بشکافد آن حضرت علیه السلم
انگشت شهادت بر اورد و اشارت فرمود ماه را که بشکافد فی الحال بدو نیم شد یک نیمه بجای خود قرار گرفت
و یک نیمه بر جانب دیگر رفت باز گفت بگوی تا ملتئم شوند اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند · شق گشتن ماه

چهارده در لوح سبز چرخ · چون خامه زتیغ بنان او · یهودی ایمان آورد ابو جهل لعین گفت او چشم
را بسحر بسته است و قمر را با نموده از جماعت مسافران که از اطراف و افاق برسند سؤال کنیم تا ایشان
دیده اند یا نی چون از آینده و رونده بپرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم
با وجود این نگروید و گفت جادوئی او بغایت قویست چنانچه حق تعالی فرمود · وان یروا · و اگر ببینند کافران
آیه · نشانه از آیات قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر صلی الله علیه وسلم که دلیل صدق مدعای او باشد · یعرضوا
اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در آن · ویقولوا · و گویند · سحر مستمر · این جادوئیست
رونده و دایم از زمین تا آسمان · وکذبوا · و تکذیب کردند · واتبعوا · و پی روی نمایند · اهواءهم · آرزوهای
خود را یعنی شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد · وکل امر · و هر کاری که مقرر شده · مستقر
واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید · ولقد جاءهم
و بدرستی که آمد باهل مکه در قران · من الانباء · از خبر پیشینیان یا از بیان امور اخروی · ما فیه مزدجر
در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی · حکمة بالغة · و آن حکمت تمامت رسیده
بسر حد کمال · فما تغن النذر · پس نفع نکند ایشانرا و سود نرسانند بیم کنندگان پیغمبر و مواعظ قرآنی
اگر آیند بدیشان یکی از پی دیگری · فتول عنهم · پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال و منتظر باش تا خبر
ایشانرا · یوم یدع الداع · در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلم ایشانرا · الی شیء نکر · بچیزی زشت · خشعا
ابصارهم · ذلیل شود ابصار ایشان بچیزی زشت و صعب که اهوال قیامت · یخرجون · بیرون آیند · من
الاجداث · از گورها · کانهم · گوییا ایشان · جراد منتشر · ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی
بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان میروند · مهطعین · شتاب کنندگان · الی الداع · بسوی
خواننده یعنی بدان طرف که آواز آدمی ازدی شتابند · یقول الکافرون · میگویند ناگرویدگان · هذا یوم عسر
این روز دشوار است · کذبت قبلهم · تکذیب کردند پیش از قوم تو · قوم نوح · گروه نوح علیه السلم بعث
و قیامت را · فکذبوا عبدنا · پس دروغ داشتند بنده ما نوح را علیه السلم · وقالوا مجنون · و گفتند دیوانه است
وازدجر · و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشانرا بتوحید خواندی او را ایذا کردندی
و تهدید نمودندی و سنگ بر آن زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت ایشان باز ماندی · فدعا ربه · پس
بخواند نوح علیه السلم آفریدگار خود را · انی مغلوب · بانکه من مغلوب قوم خود شدم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان
فانتصر · پس یاری ده مرا · ففتحنا · پس گشادیم · ابواب السماء · درهای آسمانرا از طرف مجره · بماء منهمر · باب
زیرا که چهل شبانروز آسمان می ریخت بی دوام و در بین مدت منقطع نگشت · وفجرنا الارض · و بگشادیم در
زمین · عیونا · چشمها تا از وی نیز آب بر آید · فالتقی الماء · پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین · علی امر قد
قدر · بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی بهلکه بطوفان · وحملناه · و بر داشتیم نوح را علیه السلم
هر که با او بود داشت یعنی سوار گردانیم ایشانرا · علی ذات الواح · بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهها
پهنا دار · ودسر · و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند · تجری · میرفت آن کشتی
باعیننا · بنگاه داشت ما و این طوفان واقع شد · جزاء · برای پاداش · لمن کان کفر · برای کسی که بگرو
بودند بدو و آن سپاس کرده نشد بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلم · ولقد ترکناها · و بدرستی که ما بگذاشتیم

صعب که اهوال قیامت است

این قصه را آیة نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را علیه السلام در زمین قردی انجزیره علامتی و عبرتی
و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فهل من مدکر پس هیچ پندگیرنده نیست که ازان
عبرت گیرند. فکیف کان پس چگونه بود. عذابی عذاب کردن ایشانرا بطوفان ونذر و ترسانیدن من
ایشانرا از وعید قیامت بزبان پیغمبر علیه السلام. ولقد یسرنا القران وبدرستی که آسان ساختیم قرانرا که بزبان عرب
فرستادیم للذکر برای پندگرفتن فهل من مدکر پس آیا هیچ پندگیرنده هست کذبت عاد تکذیب کردند
قوم عاد هود را علیه السلام. فکیف کان پس چگونه بود. عذابی عذاب کردن من ایشانرا باد صرصر ونذر و ترسانیدن
من ایشانرا از وعید قیامت بزبان پیغمبر علیه السلام. انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم. علیهم بر ایشان. ریحا صرصرا
بادی سخت با آواز هولناک. فی یوم نحس در روز شوم. مستمر استحکام یافته بشامت آن و آن روز چهارشنبه
آخرین بوده از ماه صفر تنزع الناس میکند آن باد مردمانرا کانهم گوییا که ایشان. اعجاز نخل تنها
درخت خرما اند منقعر برکنده شود آن بیخ و بزمین افتاده این خود عذاب دنیا بود. فکیف کان عذابی
پس چگونه باشد عذاب مر ایشانرا در قیامت. ونذر ووعیدی که ایشانرا بآن بیم کرده ام. ولقد یسرنا القران
للذکر فهل من مدکر وبدرستی که آسان کردیم قرانرا برای پندگرفتن آیا هیچ پندگیرنده هست کذبت
ثمود پس تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام. بالنذر بیم کرده و پند دادن پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا
فقالوا پس گفتند. ابشرا منا آیا آدمی را از جنس ما. واحدا که یک تنه و حشم ندارد. نتبعه پیروی
کنیم ما آنرا که هیچ فضلی بر ما نیست او را. انا اذا بدرستی که ما آنهنگام که متابعت او کنیم باشیم. لفی ضلال در گمراهی
وسعر و در جنون. ءالقی آیا القا کرده اند الذکر علیه وحی را برو. من بیننا از میان ما یعنی از قوم عاد و نزول
وحی اختصاص داده اند. بل هو نه چنین است بلکه او. کذاب اشر دروغگوییست خودپسنده و ستیزنده میخواهد
که بر ما ترفع کند حق تعالی فرمود که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز
قیامت معلوم کنند من الکذاب الاشر کیست دروغگوی یا ستیزه جون ثمود تکذیب کردند صالح را
علیه السلام معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد. انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم
فتنة لهم برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده و صالح علیه السلام را گفتیم فارتقبهم
پس نگاه بان ایشان باش و به بین که با ناقه چه میکنند. واصطبر و شکیبایی ورز برای آزار قوم. ونبئهم
و آگاه گردان ایشانرا. ان الماء قسمة بینهم آنکه آب چاه قسمت کرده شده است میان ایشان و انعام
ایشان و روزی خاص ازان ناقه. کل شرب هر نصیبی از آب. محتضر حاضر کرده این است صحبت او و نوبت
خود و بهره بردار. فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را اگر قدار بن سالف بود. فتعاطی
پس بدست گرفت. فعقر پس بکشت ناقه را و زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شده صدوق ابن
عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختر خود را نامزد قدار بن سالف کرد وهر دو
براه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب باز گشت اول بمصدع رسید وا و تیری بینداخت که پاهای ناقه
بهم دوخت قدار نیز از کمینگاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را پی کرد چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و
میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمد سه بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت و گویند او نیز
کشته شد و بعد از سه روز عذاب بثمود نازل شد. فکیف کان عذابی ونذر پس چگونه بود مر عذاب کردن

من مر قوم ثمود را و بیم کردن من بر زبان صالح علیه السلام. انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم. علیهم بر ایشان
صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل. فکانوا پس گشتند از هول آن. کهشیم المحتظر
مانند گیاه در هم شکسته که سازنده حظیره گوسفندان آنرا بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه. ولقد یسرنا
القران وبدرستی که ما آسان ساختیم قرانرا. للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ کنند. فهل من مدکر
هیچ یاد کننده هست مر آنرا. کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر آنرا. بالنذر بر بیم کردن و پند دادن
وی ایشانرا. انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بدیشان. حاصبا بادی با ابری سنگ بارنده و همه را
هلاک کردیم. الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را. نجیناهم بسحر برهانیدیم ایشانرا بسحری که عذاب واقع
میشد. نعمة من عندنا انعامی از نزدیک ما. کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط علیه السلام و بنات او. نجزی من شکر
پاداش میدهیم بنعمت و رحمت هر که سپاس نعمت را که ارسال رسل و انزال کتب و بران ایمان آرد. ولقد انذرهم
وبدرستی که ترساننده بود لوط علیه السلام قوم را. بطشتنا از گرفتن ما بهلاک و عذاب. فتماروا پس شک آوردند
بالنذر با آن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند. ولقد راودوه وبدرستی که طلبیدند. عن ضیفه لوط را از مهمانان
وی که ملک بودند یعنی گفتند ایشانرا بما تسلیم کن و لوط علیه السلام ازان ابا می کرد و ایشانرا پند میداد و ایشان
در خانه شکسته در آمدند. فطمسنا پس محو کردیم. اعینهم چشمهای ایشانرا و با روی ایشان هموار کردیم
و در خبر است که جبرئیل علیه السلام پر خود بر دیدها ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشانرا بزبان ملکه که
فذوقوا پس بچشید. عذابی عقوبت مرا. ونذر و آنچه بیم میکرد لوط علیه السلام مر شما را بآن. ولقد صبحهم و
بدرستی که ما بامداد کردیم بقوم لوط علیه السلام. بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح آمد بدیشان که. عذاب مستقر عذاب قرار
رفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشانرا هلاک کرد و گفتیم ما بدیشان که. فذوقوا عذابی پس بچشید و بکشید عقوبت
مرا ونذر و بیم کردن من یعنی عذاب که بفرمان من بیم کرده شدند شما را. ولقد یسرنا القران وبدرستی که هر آینه سهل و
آسان کردیم قران مرجع عربی زبانرا. للذکر برای پند گرفتن و فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان. فهل
من مدکر پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد. ولقد جاء بدرستی که آمدند. ال فرعون النذر
بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هرون علیهما السلام آیتهای ما که موسی علیه السلام قبطیانرا بدان بیم کرد و آن نه
آیت بود. کذبوا تکذیب کردند. بایاتنا کلها همه آن آیتها و بدان نگرویدند. فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بعذاب
غرق. اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن. مقتدر توانا بهلاک ایشان یعنی مشرکان. اکفارکم آیا
کافران شما ای عرب. خیر قوی تر و سخت تر. من اولئکم از گروه مذکور بان که بر شمرده باشد یعنی ایشان از آنان
بقوت و عزت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را قرار رسید ایشانرا چرا فرا نرسد. ام لکم یا آنکه شما
راست ای مشرکان. براءة فی الزبر براءتی در کتابهای آسمانی یعنی براءتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود
ام یقولون یا میگویند کفار عرب که. نحن جمیع منتصر ما گروهی جمع شده ایم یاری دهنده مر یکدیگر را و منع
کننده بلا از یکدیگر. سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شوند جمع ایشان. ویولون الدبر و برگردانیده شوند
پشتهای ایشان در حرب یعنی پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شده در روز بدر پس
این آیه یکی از دلایل نبوت و اعجاز قران است فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید چون این آیه فرود آمد رسول علیه السلام فرمود که
این را نمیدانم چیست روز بدر دیدم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم زره می پوشید و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی

چه بوده و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست. بل الساعة بلکه روز قیامت. موعدهم وعده گاه ایشانست
که عذاب کلی ایشانست. والساعة و عذاب قیامت. ادهی سخت‌تر و باهول‌تر. وامر و تلخ‌تر و ناخوش‌تر است از عذاب آن
المجرمین بدرستی که مشرکان. فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در دنیا. وسعر و در عناد و مشقت با آتش سوزان
در آخرت. یوم یسحبون روزی که کشیده شوند. فی النار در آتش دوزخ. علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی
ایشان را بر روی ایشان می‌کشند و بدوزخ می‌افکنند و میگویند. ذوقوا بچشید. مس سقر سودن دوزخ یعنی
حرارت آتش و الم آنرا. انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما همه چیز را آفریده ایم. بقدر باندازه مقرر و مرتب بر مقتضای
حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب بر لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت
تغیر و تهمت تبدیل دور است و قضی الله امرا و جف القلم. بیت: سر خط لوح ازلی دار و خموش که هر چه قلم رفت قلم در کشند
وما امرنا و نیست فرمودن با هر چیزی که اراده تکوین آن خواهیم. الا واحدة مگر کلمه واحد که آن کن است یا نسبت امر ما
بقیام قیامت مگر یک فعله. کلمح بالبصر مگر نگریستن در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن
بیاریم. ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کرده ایم. اشیاعکم اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته
چنانچه درین سوره شنیدند. فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده نیست که از حال ایشان عبرت بردارد. وکل شیء
فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته. فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر
گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته اند در نامهای ایشان بدست حفظه است. وکل
صغیر و کبیر و هر خورد و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد. مستطر نوشته شده است
و بدان پاداش خواهند یافت. ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران. فی جنات در بوستانها اند روز قیامت
ونهر و در جویها و چشمها یعنی در بوستانهای مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی روشنیست و گشادگی یعنی اهل
تقوی در بهشتها باشند در وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند. فی
مقعد صدق در مکانی پسندیده که در و لغو باشد و نه اثم از امام صادق رضی الله عنه منقولست که حق تعالی آن مکان را
بصدق وصف کرده پس ننشینند در وی مگر اهل صدق سلمی فرموده آن مکانیست که حق تعالی راست کرده اند دران
وعده که با اولیا کرده و دوستان در مقام باشند. عند ملیک نزدیک پادشاهی. مقتدر توانا بر همه چیز صاحب
بحر الحقایق رحمه الله فرموده که مقعد صدق مقام وحدتست اینجاست که در مرتبه عندیت محقق شود و در کشف الاسرار
آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در ان سراپرده اختصاص خواهند داشت و
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم امروز درین سر المخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی و چون رتبه فردا خواص بدان
نازند امروز پایه وی بوده پس از مرتبه اعلی فردا او که نشان تواند داد. بیت: ای محرم ستر لایزالی. مرآت جمال ذو الجلالی.
مهمان ابیت عند ربی. صاحب دل لا ینام قلبی. از قربت حضرت الهی هستی بمثابه که خواهی. قربی که عبارتش نسنجد.
در حوصله خرد نگنجد. کم گشته فهم عالم آنجا. بلکه نرسد اشارت آنجا

سورة الرحمن ثمانی وسبعون

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت صلی الله علیه و سلم از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی‌شناسیم این سوره
نازل شد و گفته اند اهل مکه طعنه می‌زدند که فلان و فلان بمحمد صلی الله علیه و سلم قرآن می‌آموزد این سوره آمد که. الرحمن
خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را فرا رسیده. علم القرآن بیاموخته است قرآن حبیب خود را نه
جبر و بسیار یعنی آسان گردانیده مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن. خلق الانسان بیافرید خدای تعالی جنس

نصف

ادمیان را. علمه البیان بیاموزانید ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را علیه السلام و اسما
بدو آموخت یا بوجود آورد محمد صلی الله علیه و سلم را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه بمضمون
فعلمت علم الاولین والآخرین ازین معنی خبر میدهد. الشمس والقمر آفتاب و ماه میروند. بحسبان بحسابی معلوم
یعنی بر وجهی که حق تعالی مقرر فرموده مسیر ایشان در منازل و بروج و بدان فصول و اوقات شناخته میشود. والنجم
و گیاهی که بروید و آنرا ساق نباشد یعنی بروی زمین منبسط شود و چون بعضی از بقول. والشجر و گیاهی که آنرا
ساق باشد و بر آن قایم بود یعنی درخت. یسجدان فرمان می‌برند خدای تعالی را بطبع و طوع چون فرمان برداران
ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایه ایشانست و گفته اند ما را بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح
ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم. والسماء رفعها و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین پانصد
ساله راه. ووضع المیزان و بیافرید و یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را کیفیت اتخاذ آن. الا تطغوا
برای آنکه از حد در نگذرید. فی المیزان در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید
واقیموا الوزن و بپای دارید سنجیدن را. بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید. ولا تخسروا المیزان
و کم مکنید ترازو را یعنی کم مپایید این تاکید اهل ترازو را جهت است که بوقت وضع میزان قیامت. بیت: هر چه و هر چه که
بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو. هست یکایک همه بر جای خویش روز جزا جمله بیارند پیش با تو نمایند نهان تا آنرا
کم دهی و بیش ستانیت را. والارض وضعها و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب. للانام برای آدمیان یا برو قرار گیرند
فیها در زمین. فاکهة انواع میوه است. والنخل و خرمابنان. ذات الاکمام خداوندان غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما
مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد
چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده. والحب و در زمین دانه است. ذو العصف خداوند برگ خشک را و
آن چیزیست که از ان قوت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهست که دانه از و جدا میشود
والریحان و در زمین ریحان است یعنی سپرغم که بوی میکند مراد آنست که در زمین ثمار نعمتها داده ام بعضی خوردنی
و بعضی بو کردنی. فبای آلاء ربکما پس ای آدمیان و پریان بکدام نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد
تکذبان تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمایید که از وی نیست سی و یک جا درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهه آنکه
این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد نموده تا سامعان و قاریان متنبه
شوند بکثرت نعم و گفته اند برای دفع غفلتست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم از جابر رضی الله عنه که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم این سوره را تا آخر برخواند و بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می‌بینم هر آینه جن نیکو
تر از شما در رد جواب بودند من هیچ بار نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشیء من نعمک ربنا فلک
الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا و ستایش. خلق الانسان آفرید
آدم را که پدر آدمیانست. من صلصال از گل خشک. کالفخار مانند سفال پخته که دست بر وی زنی آواز کند
وخلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است. من مارج از زبانه صافی بی دود. من نار از آتش و گویند مارج آتشی است
که زبانه سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته کرده و بعد از بلندی و تیزی آتش در باب پنجم از سفر ثانی فتوحات مذکور
است که مارج آتشی است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق‌اند از دو عنصر از آتش و هوا و حوا و
آدم علیهما السلام از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط

وچون هوا و آتش مختلط کردند او را مارج خوانند و چنانچه تناسل در بشر بالقای آبست در رحم تناسل درجن
بالقای هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده • فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که شمارا از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرموده • تکذبان • انکار می‌کنید • رب
المشرقین • آفریدگار دو مشرقست یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی • و رب المغربین • و آفریدگار
دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث
آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت • فبای آلاء ربکما
تکذبان • پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما جحود می‌ورزید و انکار می‌کنید و منکران می‌شوید • مرج البحرین
راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و دیگر شور و تلخ تا بام او • یلتقیان • بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم
است که در محیط بیکدیگر ملتقی شوند • بینهما • میان هر دو دریا • برزخ • مانعی و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا
یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن • لا یبغیان • افزونی نمی‌جویند بیکدیگر یعنی با هم نیامیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود
یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمی‌نمایند یا آنچه میان ایشانست غرق نکردند و اگر یکی بر دیگری غلبه کند بر طرف
رود و منافع بسیار برین دو بحر متفرع است • فبای آلاء ربکما تکذبان • پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل
بر مصالح کلیه است تکذیب مینمائید • یخرج • بیرون می‌آید • منهما اللؤلؤ • ازین دو دریا از بحر مالح مروارید کلان
والمرجان • و مروارید ریزه و این جوهر هاست که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت آن فواید یابید و این نعم ظاهر
است • فبای آلاء ربکما تکذبان • پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تکذیب می‌نمائید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر
زمین است که هر سال متلاقی میشوند و ابر حاجزیست که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را
از صعود و از دریای فلک قطرات بدریای زمین ریخته بدهان صدف در می‌آید و از آن لآلی منعقد میگردد امام
قشیری فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت انبیا و صدیقانرا و از آن گوهر فنا روی
نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید • بیت • زفقر و بحر فنا گوهر بقا یابی • و گرنه غوطه خوردی این گهر کجا یابی • و له الجوار
المنشآت • و مر خدایراست رانده کشتیهای نو رونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو بر فتن آورده • فی
البحر • در دریا • کالاعلام • مانند کوهها در بلندی و بزرگی در آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع
بندگانست از قطع مسافه بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات • فبای آلاء ربکما تکذبان • بکدام
ازین نعمتهای آفریدگار خویش منکر میشوید • کل من علیها • هر کسی که بر زمین است از ذوی الروح • فان • هالک
اند یعنی سرانجام هالک شوند • و یبقی • و باقی بماند • وجه ربک • ذات پروردگار تو • ذو الجلال والاکرام • خداوند
بزرگی و عظمت و خداوند گرامی ساختن بفضل و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد • فبای آلاء ربکما • پس بکدام ازین
نعمتهای آفریدگار شما که خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار خود بسازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع
بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید • تکذبان • تکذیب میکنید • یسئله • میخواهند او را یعنی مطلب از وی
من فی السموات والارض • هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات
خود • کل یوم • هر روز • هو فی شان • او در ساختن و پرداختن کاریست داعی را دعا اجابت کند و سایل را عطا
دهد و دردمند را درمان بخشد و غمگین را شاد و شاکر گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بی توبه دارد
و گروهی را بیامرزد • فبای آلاء ربکما تکذبان • پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و

آمرزش گناه انکار میکنید ابن عیینه رضی الله عنه فرموده که سراسر روزگار نزد خدا دو روز است یکی روز
مدت دنیا و شان او درین روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال و دوم
روز مدت آخرت و شان او درو زحسابست و عقاب و جزا و سؤال و معاتبه و مثابات و محققان یوم بمعنی الست
است در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است در مرائی بر حسب متجلی لم و مناسب استعداد او و تجلیات را
نهایت نیست • بیت • کل یوم هو فی شان چه شان است و نشان • یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان • جلوه حسن ترا غایت
پایانی نیست • هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان • سنفرغ لکم • زود باشد که حساب کنیم شما را فراغ اینجا
بمعنی قصد محاسبه و مجاز است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه مثلا
کسی را گوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید گو
قصد حساب شما میخواهیم کرد • ایه الثقلان • ای گروه بزرگان یعنی انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود
آنرا ثقل میگویند انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس و تکلیف گران بارند یا بسبب جرم
گناه گران در مانند • فبای آلاء ربکما تکذبان • پس بکدام نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است از اعمال بد منزجر
شوید و تعریض بخطاب تا بکرم جد امید وار باشید تکذیب میکنید • یا معشر الجن والانس • ای گروه پریان و آدمیان
ان استطعتم • اگر توانید • ان تنفذوا • که بیرون روید • من اقطار السموات والارض • از کنارهای آسمان و زمین
بگریزید انقضای من یا از نزول مرگ • فانفذوا • پس بیرون روید و فرار نمائید • لا تنفذون • بیرون نه روید و
فرار نمائید • الا بسلطان • مگر بقهر و تسلط و غلبه شما را این قوت نیست بلکه هر جا روید مرگ ملازم شماست و از دوزخ
آنجا ندارید و گفته اند ملائکه روز قیامت گرداگرد محشر صف کشند و منادی ندا کند ای اهل دنیا و پریان این عرصه
اهل محشر است اگر توانید بیرون روید بروید اما نمی توانید الا بحجت و برهان و شما را نه این است و نه آن • فبای
آلاء ربکما تکذبان • پس بکدام از نعمتهای شما را اخبار کرده که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در
دو سرا جز او یار و مددکار نیست و روی توجه بدرگاه او آورید تکذیب و جحود می‌ورزید • یرسل • فرستاده شود
علیکما • بر هر عاصی که مشرک باشد از شما • شواظ من نار • زبانه از آتش خالص • و نحاس • و دود سیاه یعنی یکنوبت
زبانه آتش فرستد و یکنوبت دود کند و گویند نحاس روی گداخته است که بر سر ایشان فرو ریزند • فلا تنتصران
پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از بیم • فبای آلاء ربکما تکذبان • پس بکدام ازین
نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز استند از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمایند تکذیب در نمائید
فاذا انشقت السماء • پس چون بشکافد آسمان بر آن نزول ملائکه • فکانت • پس گردد • وردة • سرخ برنگ گل
کالدهان • مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر زمان و هر ساعت بلون دیگر نماید • فبای آلاء ربکما تکذبان
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن هراس و هول
بوی پناه جوئید تکذیب می‌کنید • فیومئذ • پس آنروز • لا یسئل • پرسیده نشود • عن ذنبه • از گناه او • انس و
لا جان • آدمی و نه پری یعنی از ایشان سؤال استعلام نکنند که چها کردید بلکه سؤال توبیخ باشد که چرا کردید
یا گنهکاران را بعلامت بشناسد حاجت سؤال نباشد یا بوقت سؤال خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه
حق سبحانه فرموده که لنسئلنهم اجمعین در توقف حساب خواهد بود که همه را سؤال کنند • فبای آلاء ربکما • پس بکدام
از نعمتهای پروردگار شما را از اهوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات همان است

تکذبان تکذیب می ورزید. یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامت ایشان که سیاه روی
و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان. فیؤخذ پس گرفته شوند بالنواصی بموهای پیشانی
یکبار والاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان
گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن
و بدوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید. تکذبان انکار می کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملکه
ایشان را گویند. هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی عناد یکذب تکذیب می کردند بها المجرمون
بآن مجرمان و باور نمیداشتند. یطوفون طواف می کنند دوزخیان. بینها میان دوزخ. و بین حمیم
و میان آب گرم. آن گرمی بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رس نیست
و در میان چنین آب اندازند که همه پیوندهای ایشان از هم بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم باشند. فبای
آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد خدای تعالی شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز
کرده بایمان متصف شده اید از آن نجات یابید. تکذبان تکذیب نمایید. و لمن خاف و برای کسی که بترسند
مقام ربه از ایستادن پیش خدای. جنتان دو بهشتان است یعنی کسی که از وقوف حساب بترسد و ترک معصیت نماید
او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایفان انس را و یکی خایف جن را و در موضح آورده که
دو باغ دهند ایشان را در بهشت که هر یک از ایشان صد ساله طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ
سراهای خوش و حوریان دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی و دیگری برای ترک مناهی
یا یکی برای خاصهٔ خایفان است و دیگری برای خدم و متعلقان او. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار
شما که نعمتها میدهد برای ادای طاعت و ترک معصیت. تکذبان تکذیب می کنید. ذواتا افنان دو بهشتها اند
خداوندان شاخها یعنی درختان بسیار باشد خداوندان شاخها هر یک مشتمل بر اثمار. فبای آلاء
ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید
انکار میکنید. فیهما درین دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل
یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی صافی و یکی از شراب لذیذ. فبای آلاء ربکما پس
بکدام نعمتهای آفریدگار خویشتن که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان میکند. تکذبان جحود می ورزید
فیهما درین دو جنت. من کل فاکهة از هر میوه. زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری
غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد. فبای آلاء ربکما پس بکدام از پروردگار شما که اصناف ثمرات و فاکهه
به بنده عطا میفرماید تکذبان منکر میشوید. متکئین ترسندگان درین بهشتها تکیه زدگان باشند
علی فرش بر فرشها که. بطائنها مراد روی او وست استر آن. من استبرق از دیباهای محکم باشد از
بزرگی پرسیدند که بطائن از دیباست الظهائر آن از چه باشد گفت از نور و دیگری گفته است ظهای آن داخل
است درین آیه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم. و جنا الجنتین و میوهٔ درختان این دو بهشت. دان نزدیک است
که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند کسی که تکیه دارد و میوه آرزو کند شاخ درخت سر
فرو آرد و میوه که خواهد بدهن وی درآید. فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما از تختها
و فرشهای پادشاهانه نشاندن و میوههای لطیف دهد انکار میکنید. فیهن در قصور و منازل این دو بهشت

قاصرات

قاصرات الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابیده باشند از نگریستن بغیر شوهران. لم یطمثهن
نسوده باشند ایشان را انس آدمیان. قبلهم پیش از ازدواج ایشان در بهشت. و لا جان و نه جنیان یعنی
حوران که برای انس مقرر ند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده اند جنی
بر ایشان تصرف نکرده. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان
ارزانی داشته تکذبان تکذیب می کنید و باور نمی دارید. کانهن الیاقوت و المرجان گویا این حوران مخلوق اند از یاقوت
در سرخی و صفا و از مرجان در سفیدی و ضیا. فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما
تکذیب می کنید ای آدمی و پری. هل جزاء الاحسان آیا جزای نیکو کردن در عمل باشد. الا الاحسان مگر نیکویی
کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند باوامر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست مگر بهشت و حاصل
آیة آنست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را بزیاده و تقوی را بفرح
و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سؤال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و ضرورت
بنعمت و در بحر الحقایق فرموده است که نیست جزای فنا فی الله الا بقا بالله. هر که در راه محبت شد فنا یافت
از بحر لقایش در بقا هر که را شمشیر شوقش سر برید میوهٔ وصل از درخت ذوق چید. فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داده جزای آن مقرر فرموده تکذبان تکذیب می کنید و انکار مینمایید
و من دونهما و بجز این دو بستان که مذکور شد. جنتان دو بوستان دیگر هست گفته اند دو بوستان اول
از زر است برای سابقان و این بوستان از نقره برای اصحاب الیمین. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
آفریدگار خویش که این دو بهشتها نامزد آدمیان میکند تکذبان منکر میشوید. مدهامتان دو بهشت
سبزه بسیاهی زند از بسیاری سبزی. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و
سبزی موجب روشنی چشم است. تکذبان انکار میکنید. فیهما درین دو بهشت عینان دو چشمه باشد
نضاختان جوشنده باب یعنی هر چند از و بردارند دیگر بر جوشد فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای
آفریننده شما که چنین دو بسیار آب بشما میدهد تکذبان تکذیب می کنید. فیهما فاکهة درین دو بهشت
میوها بسیار باشد و نخل و خرمابنان و رمان و انارها. اشجار انار از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما
فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که چنین میوها
به بندگان ارزانی میدارد. تکذبان انکار میکنید. فیهن درین چهار جنت. خیرات حسان زنان برگزیده
باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری نیکوتر. تکذبان تکذیب می نمایید. حور مقصورات
حوران پنهان شده. فی الخیام در خیمها که از در مجوف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده
بحجلات و حجله خانهٔ بود آراسته برای داماد و عروس. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که چنین ازواج طیبه به بندگان خود میدهد تکذبان انکار میکنید. لم یطمثهن انس نسوده
است مر ایشان را آدمی. قبلهم پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند. و لا جان و نه جنیان نیز دست
بر ایشان رسانیده اند بلکه همه بکر اند ابکار. فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش که ازواج
نامزد اهل ایمان میکند تکذبان انکار میکنید. متکئین اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند علی رفرف

خضر بر فرشها و بالشهای سبز. وعبقری حسان. وبساطهای قیمتی در غایة نیکویی فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای افریدکار شما واین کرامتها که مذکور شد تکذبان. تکذیب می کنید. تبارک اسم ربک ذی الجلال
والاکرام. بزرکست نام پروردکار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بروی پس توان دانست که بزرکی ذات در
چه مرتبه خواهد بود واز بنست که هیچکس از عظمت ذات نشان نداده ونمیتواند داد. بلکه بحر چنین دامانی اند
خشک لبهم مبتدی هم منتهی. در ترجمه رشف معنی این اسم را برین وجه ادا کرده که خداوندیکه از صفات آنچه
مستلزم کمالست ذات بی همتا الشیرا اثباتست وآنچه سلب آن مقتضی عزکبریاست جناب مقدس ازان منزه
ومعراست واکثر محققان برانند که جلال اشارت بصفات قهریه است واکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس
نام ذو الجلال والاکرام سوتبار قولاست وسلم سورة الواقعة سبع وسبعون بسم الله الرحمن الرحیم
اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع شود یعنی حادث کردد قیامت. لیس لوقعتها نیست در واقع شدن
آمدن او کاذبة دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از و خبر میدهد صادق است وآن
روز خافضة فرو برنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل رافعة بر دارنده قومی را باعلای علیین
یا از راه فضل یا خافض اعدا اهل شقاق ونفاق است ورافع اولیا از ارباب اخلاص ووفاق یا فرو میدارد
آنانرا که در دنیا خود را مرتفع میداشتند وبر می آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند. اذا رجت الارض رجا وقتیکه
جنبانیده شود زمین رجا جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که در وست منهدم کردد. وبست الجبال
وریزه شود کوهها. بسا. راندنی یا پاره پاره کردنی فکانت پس باشد هباء منبثا غباری که دیده می شود
یا شعاع آفتابکه آدر روزن در افتد پراکنده ومنتشر کشته وکنتم وهستید شما ای مکلفان دران وقت
ازواجا ثلثه ازواج سه کانه یعنی سه کروه باشید در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست
ما اصحاب المیمنة چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکنند ایشانرا چنانچه کویی فلان قوم بزرکانند
وکویند در استفهام معنی تعجب نیز هست واصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم علیه السلام
ایشانرا بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند تا به بهشت بروند و
بیمین عرش است وکفته اند میمنه بمعنی یمن وبرکتست یعنی ایشان میمون ومبارک قدمند واصحاب المشئمة
واصحاب دست چپ. ما اصحاب المشئمة چه اند اصحاب دست چپ اند وایشان بوقت اخراج ذریات در شمال
آدم علیه السلام بوده اند یا نامهای اعمال بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ ایشان می برند ودوزخ بر چپ عرش است
وکفته اند مشئمه را از مشام کرفته اند وازان شوم ونامبارک اند والسابقون وپیشی کیرندکان بر همه اقوام بایمان
روان بهشت السابقون پیشی کرفتکان اند بایمان چون مومن آل فرعون وحبیب نجار وحضرت صدیق وحضرت
شاه مردان مرتضی علی رضی الله عنهم اند یا انکه بدو قبله نماز کذارده اند با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن یا پیشتر وآن بصف
جهاد یا سبقت کیرندکان بتکبیر اول اولئک المقربون آن کروه اند نزدیک کردانیده شدکان بحضرت کرامت
فی جنات النعیم در بوستان مشتمل بانواع نعمت ثلة من الاولین کروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیاء کذشته
وقلیل واندکی من الآخرین از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیشتر از
سابقان این امت اند ودر تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیدند وبخدمت ایشان رسیدند و
بدیشان کرویده اند نه تمام امتان زیرا که امت تابعین پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم از امت بیشتر خواهند بود چنانچه فرمود

انا

انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر میدهد در حدیث بریده رضی الله عنه مذکوراست که اهل بهشت صد وبیست
صف باشند هشتاد ازین صف امت محمد صلی الله علیه وسلم وچهل از سایر امم واین سابقان از اولین وآخرین در بهشت
باشند. علی سرر بر تختها. موضونة بافته بزر ومشک ویاقوت ونقره. متکئین تکیه زدکان. علیها
بران تختها متقابلین برابر یکدیکر یعنی روی بروی تا بدیدار هم مستانس باشند. یطوف علیهم میکردند بر
ایشان برای خدمت. ولدان کودکان. مخلدون جاوید ماندکان بر سایر کودکی چه خدمت خردان زیباتر است
از سایر خدمتکار وکویند آراستکان بکوشوارهای زرین واین کودکان را خدای تعالی آفریده باشد برای
خدمت بهشتیان واز سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند
وبر ایشان طواف میکنند. باکواب بکوزها. واباریق وابریقها. وکاس من معین وجامهای از شرابی که روانست
در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال. لا یصدعون درد سر نکشند. عنها ازان شراب یعنی آن می در خمار
نباشد. ولا ینزفون ونه بی عقل وبی هوش شوند ازان. وفاکهة ودیکر بر ایشان میوها. مما یتخیرون از
آنچه اختیار کنند وبر کزینند. ولحم طیر وبکوشت مرغان که الطف لحوم است. مما یشتهون از آنچه آرزو کنند
یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان. وحور وبر سابقان در جنت طواف می نمایند از برای خدمت زنان
سفید. عین کشاده چشمان در صفا ولطافت. کامثال اللؤلؤ المکنون مانند مروارید پوشیده در
صدف که غبار بر و ننشسته باشد ودست اغیار بدو نرسیده جزاء پاداش میدهیم ایشانرا پاداش دادنی
بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا. لا یسمعون نمیشنوند. فیها در بهشت. لغوا سخنان
بیهوده یا بانک وفریاد یا سوکند بدروغ. ولا تاثیما ونه سخنی که موجب آن کفتن کناه چون فحش ودشنام
الا قیلا لیکن میشنوند سخنی که آن کدام است. سلاما سلاما تکرار این لفظ دلیل بر آنکه اهل جنت بر
یکدیکر پیوسته سلام کویند. واصحاب الیمین واصحاب دست راست. ما اصحاب الیمین چه اند اصحاب دست
راست یعنی چه بزرک ومکرم اند وایشان باشند. فی سدر در زیر درخت کنار. مخضود بی خار بخلاف سدر
دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند وآن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدر کفتند
چه بودی اکرها را مثل این بودی آیة آمد که اهل بهشت را سدر بود بی خار. وطلح منضود ودرخت موز بود
درختهای آن برهم چیده یعنی اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد. وظل ممدود وسایه کشیده یعنی پیوسته که
هرکز زایل نشود مراد از ظل راحتست وماء مسکوب وآب ریخته یعنی از جنت عدن فرو می ریزد بر بوستانهای
دیکر. وفاکهة کثیرة ومیوه بسیار لا مقطوعة نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه
دنیا ولا ممنوعة ونه کسی بر و مانع باشد بخلاف دنیا که بی بها بدست نیاید. وفرش وکستردنیها مرفوعة بر داشته
شده بقیمت یا رفیع القدر وبقول بعضی فرش کنایتست از زنان ومرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده. انا
انشاناهن بدرستی که ما انشانرا آفریدیم انشاء آفریدنی بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا خلقی دیکر مراد آنست
که پیرزنان را جوان سازیم بریک سن فجعلناهن پس کردانیم ایشانرا ابکارا دختران دوشیزه یعنی هرکاه که
ازواج نزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عربا دوست داران عاشقان شوهران خود باشند یا باغنج و
ناز یا شیرین سخن اترابا همزادان یعنی همه سی وسه ساله وشوهران نیز بهمین سن ودر تبیان آورده که صبیه را
ببهشت آرند بدین سن رسانند وبشوهر دهند وعجوزه را که ترد کند بدین سن اکر شوهر نداشته باشد در دنیا

بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشند اما شوهر او از اهل بهشت نبود وچون امراهٔ فرعون
او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود بان بدو ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته و همه
بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند این زنان را انشاکنیم البشر. لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست
وگویا سائلی می‌پرسد که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ثلة من الاولین گروهی اند از پیشینیان وثلة من الآخرین
و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آورده که چون آیة وقلیل من الاخرین فرود آمد فاروق گریان شد و گفت
یا نبی الله ما بتو گرویدیم و از نجات نیابد مگر اندکی این آیة آمد که وثلة من الاخرین و حضرت صلی الله علیه وسلم گفت از آدم علیه السلام
تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثلة است و در حدیث آمده است که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب
گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از امت من خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که
هیچکس از امت متابع آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دوزخ نخواهد ماند، بماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین
دستگیر. واصحاب الشمال واصحاب دست چپ. ما اصحاب الشمال چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه بیخرد
وبیمقدار ودران دوز باشند. فی سموم در آتش دوزخ سوزان باشند یا بادی گرم که حرارت آن در مسام
نفوذ کند. وحمیم و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد
ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرما زدگان در دنیا آب طلبند وچون در حمیم افتند از حرارت آن
بستر بتازی که هند پس پناه برند بسایه و از ان سایه خبر میدهد که. وظل وسایه. من یحموم از دود سیاه گرم
و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه برند. لابارد خنک نیست مانند سایهای دیگر. ولا
کریم ونه سود رسانند و راحت بخشند و این عذابها ایشان را جنبت جهتست انهم کانوا بدرستی که ایشان
بودند قبل ذلک پیش ازین در دنیا مترفین بناز و نعمت پرورده شده. وکانوا یصرون و بودند که اصرار نموده اند
علی الحنث العظیم بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بانکه حشر نخواهد
بود. وکانوا یقولون و بودند که میگفتند ائذا متنا آیا وقتی که بمیریم وکنا ترابا وگردیم خاک وعظاما
واستخوانهای گوشت و پوست ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته گانیم از قبور و زنده شدگان تکرار استفهام
برای مبالغه است در انکار. اوآباؤنا الاولون آیا ما و پدران پیشین ما نیز مبعوث شویم. قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم در
جواب ایشان ان الاولین بدرستی که پیشینیان از آبای شما و غیر شما. والاخرین و پسینیان از ابنای شما و غیره
شما لمجموعون هر اینه جمع شده گانند. الی میقات یوم معلوم برای وقتی که معلوم مقدر شده از روز معلوم
که قیامتست یا همه مجموعند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است مر خدای تعالی را. ثم انکم پس بدرستی که
شما ایها الضالون ای گمراهان از راه حق. المکذبون تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه
است و امثال ایشان را میگوید که. لآکلون هر اینه خورندگانید. من شجر از درخت. من زقوم آن
زقوم است یعنی زنده کنند تا آن درخت بخورانند. فمالئون پس پر کنندگان باشید. منها البطون میوهٔ آن
درخت شکمها را. فشاربون پس آشامندگان. علیه بر بالای زقوم. من الحمیم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع
بر دوزخیان گمارند تا برسانند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند آنکه بر ایشان عرض بسیاری
ازان بیاشامند. فشاربون پس آشامندگان از حمیم. شرب الهیم مانند آشامیدن اشتران تشنه زده
و هیچ آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هرچند خورند اثر آن بروبد پیدا نیاید یعنی دوزخیان چند آنکه حمیم آشامند

وتنعم ایشان و تحکمات بوده و اتباع شهوات

تشنگی

تشنگی ایشان تسکین نیابد. هذا این ماکول و مشروب نزلهم پیشکش ایشان است. یوم الدین روز
جزا همچنین ما حضری که برای مهمانان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکول و مشروب خواهد بود آنچنان از شرح
و عقوبت آن در بیان نیاید. نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید. فلولا تصدقون
پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر ابتدا تواناست بر اعاده نیز قادر
خواهد بود. افرایتم چه خبر دهید مرا. ما تمنون از نطفه منی میریزید در رحم زنان. ءانتم تخلقونه آیا شما آفریده کودکانید
ازان. ام نحن الخالقون یا ماییم آفریدگان آن و شما مقرید بانکه خالق منم خوشایند آن وجه بدان نوع که فرزندی طلبید
متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید. نحن قدرنا بعد از حکم آفرینش شما ما تقدیر کردیم بینکم
الموت میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس را. وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی هر کس
بر حکم ما پیشی نتواند گرفت و از موت که مقرر شده نتواند گریخت وما این مرگ را تقدیر کردیم. علی ان نبدل برای آنکه تبدیل
کنیم از شما. امثالکم کسانرا که مانند شما اند یعنی شما را میرانیم و دیگران را بیاریم. وننشئکم و بیافرینیم دیگر بار
شما را. فیما لا تعلمون در صورتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مؤمنان را در بهترین صورتی
ولقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما النشأة الاولی آفرینش نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر
و بدان هم اقرار دارید. فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید توانایی حق را بر نشاء اخری و جوهر که بدان قادر
ازین عاجز نتواند بود، آنکه ما را از خلوت نابود میکشد تا بجلوه گاه وجود بار دیگر که از سموم هلاک روی پوشیم زیر پرده
هم تواند بامر کن فیکون. کار او از کوشش الحبیرون. افرایتم اخبار نمائید. ما تحرثون آنرا که کشت می‌کنید تخمی که
در زمین می افکنید. ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم را. ام نحن الزارعون یا ما رویاننده ایم حرث فعل
عبد است و زرع فعل حق تعالی و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت ولیکن بگوید حرثت شق ارض و القای بذر
از بنده است و رویانیدن آن از حضرت حق تعالی. لو نشاء اگر خواهیم. لجعلناه هر اینه گردانیم آن چیز را که کشته اند
حطاما گیاهی که در هم شکسته شده پیش رسیدن یا گیاهی بی دانه. فظلتم تفکهون پس همه روز باشید از آن
و بلیت که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک شوید یا از سعی و جهد خود پشیمان گردیده میگویید. انا لمغرمون
آیا ما تاوان زدگانیم حصص آنچه خواند بطرح تو خبر یعنی بدرستی که ملزمت یافتگانیم. بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره گانیم
از روزی. افرایتم خبر باز دهید. الماء الذی تشربون از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زنده گانی شما بوی
باز بسته است. ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا. من المزن از ابر سفید. ام نحن المنزلون آیا ما فرو
فرستاده ایم آب صافی و لطیف. لو نشاء اگر خواهیم. جعلناه گردانیم او را. اجاجا تلخ و شور و نفع از وی
منقطع سازیم. فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیگویید خدا را برین نعمت. افرایتم اخبار کنید. النار التی
تورون آن آتشی که بیرون می آرید. ءانتم آیا شما. انشأتم بیافریده اید. شجرتها درخت آتش را که آن قرح
و عفار است. ام نحن المنشئون یا ما آفرینندگانیم اهل بوادی شاخی از شجرهٔ مرخ که ذکر میگویید بر شاخی از
درخت آتشی میگویند و میسایند حق تعالی میان آن دو شاخ تر که آب میچکد آتش بیرون می آرد. نحن جعلناها
ما کرده ایم آتش را. تذکرة یاد کردنی که چون بینند آتش را دوزخ یاد کنند بصیرت ساختیم تا اهل بصیرت
دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود ماهیتی که در وی بکشتن ضد آتش است هر اینه
قادر بود بر تازه نهال وجود ایشان بعد از خشکی و پژمردگی. ومتاعا وما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب

حزب

نفع گرفتن للمقوين مسافران و مقيمان را اكتفا كرده با حد الضدين چنانكه سرابيل تقيكم الحر فسبح پس تسبيح گوی
باسم ربك العظيم بنام پروردگار تو او را بپاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع نجوم
قرآنی یعنی اوقات نزول بمقادیر نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص بجهت آنست که غروب دلیل زوال
است و بر زوال اثر است دلال توان بر وجود مؤثر که تاثیر او را زوال نیست یا مطالع کواکب یا مجازی آن در عین
آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشانست که مشتبه اند بنجوم کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم یا منازل
النجوم بروج آسمان است کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور بحشم شیاطین شدند و آن وقت مولد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود و هنگام بعثت و امام زاهد رحمه الله کسانی که موضع خوانده اند موید این قول است و نزول قراءة
بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبك ثابت شده وانه و بدرستی که آنچه حق تعالی بدو سوگند یاد کرده
لقسم سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم چیست انه بدرستی که آنچه حضرت صلی الله علیه وسلم بر شما
میخواند لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع چو مشتمل است بر اصول علوی که در باب مصالح و معاش
و معاد بکار آید یا کرامیست نزد حق تعالی یا ملکه و مؤمنان یا حافظ و قاری او معزز و مکرمست و این قرآن ثبت
فی کتاب مکنون در کتاب پوشیده و نگاه داشته نزدیک خدای تعالی در لوح محفوظ لا یمسه نساید لوح را یعنی
مطلع نشود بدان آنچه بروست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملکه مطهر اند از کدورات اوصاف ذریت
کلبی گوید مراد سفرة اند کرام بررة و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را
مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیة نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکند فقهای
مالکی و شافعی رحمهما الله محدث و جنب و حایض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و جابر گویند که جنب و محدث را
حمل مصحف روا و حایض را نه و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید محدث و جنب و حایض را مس مصحف کند مگر با غلاف
منفصل ازو و در انوار مذکور است جنب و حایض بقول ابو یوسف رحمه الله جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین
بود نه بر کنار وی و نزد او هیچ وجه روا نیست و بعضی منع را حمل بر قراءة کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست
که دوستتر نزد من آنست که قرآن را نخواند کسی مگر که طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله فرموده که مراد ازین طهارت توحید
است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله عنهما نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند
از قراءت قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر پاکیزه دلان که مؤمنانند
با عمل بقرآن یعنی نگاه داشت احکام نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان با علم بنان
یعنی تفسیر و تاویل آنرا ندانند الا آنها که هراسان باشند و جنید قدس سره فرموده که پاکیزه سر یعنی ما سوی الله
حکیم سنائی فرماید جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملک معنی مجرد بیند از غوغا و در بحر الحقایق
فرموده که مکاشفه نشود با سرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیرت و برسد بمقام شهود
حق تعالی در مرآی خلق و این معنی میسر نشود جز بفنای مشاهد و مشهود و در مشهود چون تجلی
کند اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم تنزیل قرآنیست عظیم فرو فرستاده است من رب العالمین
از نزدیک پروردگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآنست انتم مدهنون شما ای اهل مکه
ناگرویدگانید یا مداهنه کنندگان با منکران وتجعلون و می سازید رزقکم روزی یعنی بهره خود را از قرآن
انکم تکذبون آنکه تکذیب کنید مر او را یا میگردانید شکر روزی خود آنرا که نسبت باران را با نوا کنید و این

تکذیب

تکذیب سخن است فلولا پس چرا اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بچنبره گلو در وقت مرگ وانتم حینئذ
و شما آن وقت تنظرون می نگرید بمیت ونحن و ما اقرب نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن لا
تبصرون و لیکن نمی بینید شما و نمی دانید و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیتست فلولا ان کنتم پس چرا نه اگر
هستید شما غیر مدینین جز جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها باز گردانید روح را بجسد ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان مخلص آیة آنست که اگر شما را انکار حشر و جزا راستست میگوئید پس چرا باز
گردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسد فاما ان کان پس اگر باشد متوفی من المقربین از نزدیک گردانیده
شدگان ربانی یعنی از سابقان بود فروح پس مر او راست با راحت و آسانی یا خلق از غم یا مغفرت یا فرح و
اینها در قبر بود یا در قیامت وریحان و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملکه یا ریحان مشموم و اینها
در بهشت باشد وجنة نعیم و دیگر او راست بوستان پر نعمت واما ان کان و اما اگر باشد آن آنکه وفات
کرده من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست فسلام لك من اصحاب الیمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای
محمد صلی الله علیه وسلم از اصحاب یمین که برادران تواند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند
از همه آفتها واما ان کان و اگر باشد آن مرده من المکذبین از تکذیب کنندگان مر خدای تعالی و رسول را
الضالین گمراهان طریق خود فنزل پس او راست پیشکش در قبر من حمیم از آب گرم کرده در
دوزخ یا در آتش دوزخ وتصلیة جحیم و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی که
آنچه گفته شد اندر شان سه گروه لهو حق الیقین هر آینه حق یقین است یعنی راست و درست ولی کماه است
فسبح پس تسبیح کن باسم ربك العظیم بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بنام خجسته
فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریا نباشد یا نماز کن بذکر پروردگار خود قولی است که بگو سبحان ربی العظیم
و در خبر آمده است که بعد از نزول این آیة رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم اکثر

سورة الحدید

تسع و عشرون

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله نماز کند و پرستش کرد مر خدای را ما فی
السموات هر که در آسمانها است از ملکه والارض و هر که در زمین است از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح
کرد مر خدای تعالی را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمان است از ملك و ستاره و مهر و ماه و جز آن و هر چه در زمین است
از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح علم باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح بود کما قال الله تعالی وظلالهم
بالغدو والآصال وهو العزیز و خدای تعالی غالبست در هر چه خواهد الحکیم دانا بهر چه فرماید له ملك السموات و
الارض مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجود است و متصرف در آن یحیی زنده میگرداند ویمیت و می میراند
در دنیا وهو علی کل شیء و او بر همه چیز از اماتت و احیا قدیر توانا است هو الاول اوست پیش از همه اشیا و
پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلیست که اولیت را بدایت نیست والآخر پس از فنای موجودات یعنی باقی ابدیست
که آخر او را نهایت نیست اول او اولی بی ابتدا و آخر او آخری بی انتها و نه بود این چه بلند نیست و نیست باشد و
این بهتر باشد که هست والظاهر آشکارا وجود بکثرت دلایل والباطن نهان حقیقت ذات او از هر تعقل
هر عاقل اقوال مفسران و مذکران درین آیة از حدود هفتاد درین آیة تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام
در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از
روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در توجها طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر

دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احبا سیم زمرهٔ که آشکاره با تو پوشند چون دوستان و
یاران چهارم پنهان معاش کنند چون زنان و کنیزکان رب العالمین که اعتماد بر آنها مکن و کارساز خود
ایشانرا میندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم بخوبترین
وجهی بیاراستم باطن منم سرایر حقایق در سینهٔ تو نهادم بیت اول و آخر تو کیست حدوث و قدم ظاهر و باطن تو چیست
وجود و عدم اول بی انتقال آخر بی ارتحال ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم در بحر الحقایق آورده که اولیت
در عین آخریت و آخریت در عین اولیت و بر همین منوالست در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت از شیخ
ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدای تعالی را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه خواند
و فرمود که منصور بر جمع اضداد الا حیثیت حیثیت و اعتبار واحد را واحد بیت اول و هم در اول آخری باطنی
و هم در آن دم ظاهری تو محیطی با همه اندر صفات از صفت پاکی و مستغنی بذات وهو بکل شیء و او بهمه چیزها
علیم داناست و اول و آخر نزد علم او مساویست دانش او یکسان هو الذی خلق السموات والارض اوست آنکه
بیافرید آسمانها و زمین را بقدرت کامله فی ستة ایام در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را
چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش و اجزاء امور متعلقه بروفق ارادت او
یعلم میداند ما یلج آنچه در آید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات و
ما یخرج منها و میداند آنچه برون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در زمین و بعضی کنوز
و تمام موتی در آخرت و ما ینزل و میداند آنچه فرود آید من السماء از آسمان آنچه فرود آید چون باران و برف و تگرگ
و ملائکه و احکام و ما یعرج و آنچه بالا رود و در آید فیها در آسمان چون اعمال و دعوت و ملائکه که عملها بندگان
می نویسند وهو معکم و خدای تعالی با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا اینما کنتم هر جه شما
باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن
بکشف در یابند این معیت در نگنجد در میان زمان دارد چنین نونه مکان والله بما تعملون و خدای تعالی
بآنچه شما میکنید بصیر بیناست و بر آن جزا خواهد داد له ملک السموات والارض مر او راست حکم کناری و فرمان
روایی در آسمانها و تکرار این سخن بجهة آنست که اول تعلق بایجاد دارد و ثانی باعاده چنانچه میفرماید و الی الله
و بسوی خدای تعالی ترجع الامور باز گردانیده شود عاقبت کارها یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز
یعنی از زمان شب در روز افزاید و یولج النهار و در آرد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز زیاده کند
باختلاف روز وهو علیم و او داناست بذات الصدور بآنچه در دلها پوشیده است امنوا بگروید ای
کافران بالله بخدای تعالی و او را یگانه دانید و رسوله و بفرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه و سلم و تصدیق
وی نمایید و انفقوا و بدهید مما جعلکم از مالها که گردانیده است خدای تعالی شما را مستخلفین خلفاء
گذشتگان متصرف فیه در آن یعنی در آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما
رسیده در راه خدای تعالی بذل کنید فالذین امنوا پس آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و رسول او منکم از شما
و انفقوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات لهم مر ایشانراست اجر کبیر مزدی بزرگ
و ثواب جهاد و ثوابی عظیم که جنت و نعیم است و ما لکم لا تؤمنون و چیست شما را که نمی گروید بالله بخدای
تعالی و بوحدانیت او معترف نمیشوید والرسول و حال آنکه رسول الله که فرستادهٔ اوست علیه السلام یدعوکم میخواند

شمارا

شما را بحجت و برهان او لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم با فریدگار خود وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای تعالی
میثاقکم پیمان شما را در روز الست بربوبیت و نفی شرک ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین باور دارندگان آن
میثاق را هو الذی ینزل اوست آنکسی که فرو فرستد علی عبده بر بندهٔ خود که محمد است صلی الله علیه و سلم آیات بینات
نشانهٔ روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد خدای تعالی شما را من الظلمات الی النور
یا پیغمبر علیه السلام بدعوت
از تاریکیهای کفر بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که
از ظلمات حجاب بنور تجلی و ان الله پس بدرستیکه خدای تعالی بکم بشما لرؤف رحیم هر آینه مهربانست و ما لکم
و چیست شما را و چه فائده می بینید و چه عذر دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید فی سبیل الله
در راه خدای تعالی ولله و حال آنکه مر خدایراست میراث السموات والارض میراث آسمانها و زمین یعنی
هر چه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست ولیکن خلق
در آن تصرف میکنند و باخر دست تصرف دیگران کوتاه و بحق تعالی باز گردد و درین کلام ترغیب بنفقه کردن است
یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما نخواهد ماند باری فرمان خدای تعالی نگاه دارید و برای خود ازان
ذخیرهٔ آخرت بردارید لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای مؤمنان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح
پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند و قاتل و کارزار کنند با دشمنان خدا و رسول با کسی که انفاق
نماید و اعانه قتال دارد بعد از فتح چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق احتیاج نخواهد افتاد
اولئک آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا
از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح و قاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال کنند پیش از فتح
و پس از آن وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای تعالی بهشت را اما درجات ایشان متفاوت باشد والله
و خدای تعالی بما تعملون بآنچه نفقه میکنید و قتال با خلاص و ریا خبیر داناست اکثر مفسران برانند که این
آیه در شان حضرت ابی بکر است رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد و قتال با کفار نمود بصدق و اخلاص او بود
و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند نظم صاحب قدم مقام تجرید سر دفتر جملهٔ اهل توحید در جمع مقربان لاحق
حقا که جز او نبوده صادق من ذا الذی کیست آنکسی که یقرض الله وام دهد خدای تعالی را یعنی نفقه کند مال خود را
بامید عوض چه طالب عوض را ماند که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص فیضاعفه
پس زیاده گرداند خدای تعالی آن قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله و مر او راست اجر کریم مزدی
بزرگ که بهشت است یوم تری المؤمنین یاد کن روزی که ببینی مردان گرویده را والمؤمنات و زنان گرویده را
و بر صراط مستقیم در آن دم یسعی میرود شتابان نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا
باسانی بگذرند و بایمانهم و از راست ایشان تا ایشانرا بهشت راه نمونی میکند و از ابن مسعود رضی الله عنهما منقول است
که نور هر کس بقدر عمل وی بوده نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از آن و از آن دیگر کوهی برابر کوهی یکی را بقدر نخلی داد
نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و میگویند فرشتگان مر ایشانرا
بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات جویست در بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر
منازل اشجار آن جویها و باشید شما خالدین فیها جاویدان در آن ذلک این بشری بجنت جاودان هو الفوز
العظیم آنست رستگاری بزرگ چه از ما احوال قیامت این شده بدار الجلال میرسد و بدار ملک متعال می پیوندد

ع مرادجان مقدس فدای پیامبرش ابوامامه رضی الله عنه فرموده که مومنان را بر صراط نور دهند و کافران و منافقانرا بی نور
بگذارند و مومنان هر گاه که روی بارس میکنند همه صراط روشن میشود و منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان
نرسد کما قال الله تعالی یوم یقول المنافقون یاد کن روزی را که گویند مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین امنوا
مرآنانرا که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور
شما چون بما نگرید قیل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مومنان یا خود ملئکه مر منافقانرا که باز گردید وراءکم باز پس
خویش یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس کسب نور بکنید از دنیا و با خود آورید این بجهة کنایه است نظم کار اینجا
کن که تشویش است در محشر بسی آب از اینجا بر که در دریا بسی شور و شر است منافقان فهم آن نکرده در تصور آن که
نور در عقب ایشانست روی پس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملئکه بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان
و مومنان بسور دیواری نزدیک خود با روی شهری له باب مر او را دری باشد که مومنان بدان در آیند
باطنه باطن سور یعنی درون اهل آنکه مومنان میروند فیه الرحمة در وی رحمت بود زیرا که بهشتست وظاهره
وظاهر سور یعنی خارج آن من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ
است اما منافقان چون باز پس نگرند نوری نبینند باز پس متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود و
ایشان عاجز شده از آن در نگرند مومنانرا مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض شوند ینادونهم بخوانند
ایشانرا بزاری گویند ای مومنان الم نکن معکم آیا نبودیم با شما در دنیا بجماعت شما نماز گذاردیم و بموافقت شما روزه
میداشتیم قالوا بلی گویند مومنان بلی بظاهر با ما ولکنکم و لیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای
خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم و تاخیر کردید در توبه وارتبتم
و شک آوردید در نبوت حضرت صلی الله علیه وسلم وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوها یعنی املهای دور و دراز در
پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیامد فرمان خدای تعالی بقبض روح شما وغرکم بالله و فریب داد شما را بخدای تعالی
الغرور شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان
فدیة چیزی را که فدای خود دهید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا و نه از آنانکه کافر شدند ماویکم
النار جای شما و ایشان دوزخ است هی مولیکم سزاوارتر است بشما وبئس المصیر و بد بازگشتیست این آورده اند
که مومنان با فقر و فاقه که تمام قواعد طاعات را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ
شد آثار قصور و فتور در طاعات و عبادات ظاهر گشت آیت آمد الم یأن آیا وقت نیامد للذین امنوا مرآنانرا
که گرویده اند ان تخشع آنکه بترسد و نرم شود قلوبهم دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدای تعالی
وما نزل و برای آنچه فرو فرستاد خدای تعالی من الحق از کلام خود قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب
بدید شد آیت نازل گشت با صحابه التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند آیت در شان منافقانست
سفر مایند که وقت نیامد آنها که ایمان آورده بزبان که دل ایشان ترسکار گردد و اخلاص را شعار خود سازند
ولا یکونوا و مباشید ای مومنان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند من قبل
پیش از این یعنی یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریة و انجیل دادند فطال پس دراز شد علیهم الامد
بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل در پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در آن
خشوع نماند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارجند از دین خود و تارکند مر احکام کتاب خود را

الغرور

از فرط شقوت و گفته اند نتیجه دل سخت غفلتست و نشانه دل نرمی توجه بطاعت بیت دلی کز نور معنی نیست روشن
مخوانش دل که او سنگست آهن دلی کز گرد غفلت زنگ دارد از آن دل سنگ آهن ننگ دارد اعلموا بدانید ای منکران
بعث ان الله آنرا که خدای تعالی یحیی الارض زنده میگرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی و بهمان منوال
زنده خواهد ساخت اموات قد بینا بدرستی که روشن گردانیدیم لکم الآیات برای شما نشانهای قدرت لعلکم
تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال کار دارید ان المصدقین بدرستی که مردان باور دارنده والمصدقات
و زنان تصدیق کننده که قول رسول صلی الله علیه وسلم راست داشتند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان تصدق
دهنده واقرضوا الله و حال آنکه وام داده اند خدای تعالی را قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی از طیبات اموال یضاعف
زیاده کرده شود لهم برای ایشان مزد ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده ولهم و مر ایشانراست اجر کریم
مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت والذین امنوا و آنانکه گرویده اند بالله و رسله بخدای تعالی و بفرستادگان
او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان اولئک آنگروه هم الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار
راستگویان والشهداء و گواهانند روز قیامت عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیاء و امم ایشان بقول
بعضی را که والشهداء را مبتدا داشته اند معنی آیت آنست که شهید شده اند در راه خدای تعالی نزدیک وی اند در درجات قرب
لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کردیم ونورهم و روشنی که روز حشر با ایشان بود والذین کفروا
آنانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران علیهم السلام کردند وکذبوا بایاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که بر حضرت صلی الله علیه وسلم
فرستاده بودیم اولئک آنگروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخند اعلموا بدانید ای طالبان دین انما الحیوة
الدنیا آنرا که زندگانی دنیا لعب بازیچه است ولهو و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب
کودکانست در بازیچها بیت بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که در و مبتلا شوند وزینة و دیگر
آرایشیست در متاع گوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان
یکدیگر است عالی با جاه تمام وتکاثر فی الاموال و مباهات بر بسیاری اموال والاولاد و کثرت فرزندان و بدانید
که اندک زمانی را بآن بازی بر طرف شود و لهو و فرح بغم و رنج مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و
تکاثر چون شرار آتش نابود شود پس مثل آنها در سرعت و زوال و زودی انتقال کمثل غیث همچو مثل بارانست
که بر زمین تشنه بارد و گیاها که در وقت زود بروید و قایم گردد پس از روی خوبی اعجب الکفار بشگفت آرد
مزارعانرا نباته آنچه رسته باشد از باران ثم یهیج آنگه خشک شود بیکی از آفات سماوی و ارضی فتریه
مصفرا پس بینی آن گیاه را زرد بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما درهم شکسته
و کوفته و دین زین شره وفی الاخرة و در آن سرای عذاب شدید عذابی سختست مر دشمنان خدا را
که همه عمر در طلب خدای تعالی گذرانیده از حق تعالی فراموش ومغفرة و آمرزشی است من الله از خدای تعالی ورضوان
و خوشنودی مر دوستان حق تعالی را در جست و جوی مولی ترک هر دو سرا کرده اند نظم ای طالب دنیا تو بسی مغروری
وی طالب عقبی تو بکی مزدوری وی آنکه توصیل هر دو عالم دوری تو طالبی و تو بلکه عین النوری وما الحیوة
الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غروراست کسی که دینار
دست اقرار حصول نعیم اخروی نسازد از مستلذات هوای نفس بکار آن سرا نبرد از دست اما صاحب دولتی که مرد توفیق
روزگار رشد و باشد دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد بنسبت او متاع سرور

نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را کز بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سابقوا بشتابید پیشی گیرید
و بشتابید الی مغفرة من ربکم بسوی آمرزش واقع از پروردگار شما موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا
ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت سلمی رحمه الله گفته که وسیله مغفرت حضرت صلی الله علیه وسلم
متابعت پس حق تعالی میفرماید که شتاب نماید بمتابعت او که سبب آمرزش است وجنة عرضها و پیشی گیرید در رفتن و
بهشتی که پهنای او کعرض السماء والارض مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحایف رفیعه سازند و با یکدیگر
وصل کنند اعدت آماده کرده شده است آن چنین بهشت للذین آمنوا بالله ورسله برای آنکسانی که گرویدند
بخدای تعالی و بفرستادگان او ذلک این گرویدن یعنی توفیق بدان فضل الله فضل خدای تعالی است وکرم او یؤتیه
میدهد بعنایت من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم وخدای تعالی خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان
هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان ما اصاب نرسد و نخواهد رسید من مصیبة هیچ رسنده
از غم و انواع مصایب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی مال و زرع و جز آن ولا فی انفسکم و نه در نفسهای
شما که چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ
قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا انفسها را ان ذلک بدرستی که ثبت مقدر بر لوح محفوظ
با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای تعالی آسانست در ازل این حکم فرموده و از وی رافه جهت آنکه در لوح قرار گیرد
و دانند که احکام ازلی مندفع نمیگردد و میگوید که اینها بر شما نوشته ام لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین نشوید علی ما فاتکم
بر آنچه فوت شده از مال و غضب و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمانی نکردید بما آتیکم بر آنچه شما را داده است از شما
از مال و متاع دنیا اخبار است بمعنی نهی یعنی اندوه باد دنیا و اقبال آن مسرور مشوید که نه آنرا قراریست و نه این را
اعتباری بیت گر دست دهد کدای شادی نکند ور فوت شود نیز نیرزد بغمی و از حضرت علی رضی الله عنه منقولست که هر که بدین آیه
کار کند هر آینه فرا گیرد زهد او را بر طرف یعنی زاهد تمام وجه زبا گفته است بیت مال ار بتو رو کند مشو شاد از و
ور فوت شود مشو بفریاد از و بیند بست بسندیم بکن یاد از آن تا دنیا و دنیا شود آباد از آن والله لا یحب
و خدای تعالی دوست نمیدارد کل مختال هر منکری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فخور نازنده بدنیا و فخر
کننده الذین یبخلون مختال و فخور آنانند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه
خدای تعالی صرف نمایند ویأمرون الناس و با وجود بخل امر کنند مردمانرا بالبخل به بخیلی کردن در تبیان آورده که مقول
جمعی مراد ازین آیه یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشانست از علم بصفات و احوال حضرت صلی الله علیه وسلم و اثر او پوشیدند
و دیگرانرا نیز بکتمان آن فرمودند ومن یتول و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از حضرت صلی الله علیه وسلم فان الله
پس بدرستی که خدای تعالی هو الغنی اوست بی نیاز از و و نفاق او الحمید ستوده در ذات و صفات که اعراض و تقول
اعداء دین او ضرر نکند لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را یعنی ملکه را به پیغمبران خود
بالبینات به حجتهای روشن وانزلنا و فرو فرستادیم معهم الکتاب با ایشان کتابها که متضمن دین و دنیا بود والمیزان
و منزل کردانیدیم با ایشان ترازو لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی تسویه حقوق کنند
بر آن در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علیه السلام بوده و گفته اند مراد انزال اسباب او ست
و امر ساختن آن وانزلنا الحدید و فرو فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام ماوردی فرموده که آدم علیه السلام چون از بهشت بدنیا
آمد سه وصله آهن با او همراه بود انبر و بتک و سندان و در معالم آورده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین

فرستاد

فرستاد آب و آتش آهن و نمک فیه در آن آهن باس شدید کار زار سخت است یعنی آلتها که در کار زار بکار آید
از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و تیغ و شمشیر و پیکان و خنجر و مانند آن و خواه برای حفظ نفس
چون زره و خود و جوشن و جز آن ومنافع للناس و در آهن است سودهای مردم را چو قوام صناعات و حرف با هی
باز بسته اند و هیچ حرفه نیست بدو دخل ندارد و نفع کلی خو از نست که کفار از ترس مسلمانان هراسانند و اهل اسلام
در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق تعالی آهن فرستاد تا از اعداء دین مترجر شوند و ترازو فرستاد تا معاملات و زر و بند
و بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل کردانید تا حق از باطل متمیز گردد ولیعلم الله و تا بداند خدای تعالی من ینصره
آنکس را که یاری دین او میکند ورسله و یاری میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد
مؤمنانست یاری دهند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بالغیب پوشیده یعنی وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر نباشد چه منافقان در
حضور حضرت صلی الله علیه وسلم مدد کاری نمودند و در غیبت یار و هوادار نه ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی توانا است بر هلاک
دشمنان عزیز غالبست بر همه بحکم و فرمان ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم نوحا نوح نجی الله یعنی قابل وابراهیم
و ابرهیم علیه السلام به پیغمبری و جعلنا و ودیعت نهادیم فی ذریتهما النبوة در فرزندان ایشان پیغمبری والکتاب
و وحی کردیم بر ایشان کتاب را که نامزد ایشان بود فمنهم پس بعضی که انبیا بند بر ایشان علیهم آمدند مهتد راه یافتگان
اند یعنی ایمان آورده بکتاب دین وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی
نگرویدن بکتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر عقب نوح علیه السلام و ابرهیم علیه السلام و امم ایشان برسلنا
فرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود علیه السلام بود و صالح علیه السلام و پس از ابرهیم علیه السلام اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف علیهم السلام
وقفینا و از پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را علیهم السلام بعیسی ابن مریم بعیسی ابن مریم علیهما
وآتیناه الانجیل و عطا کردیم او را انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پی روی کردند
مر عیسی را علیه السلام رأفة مهربانی و رحمة و بخشایش مر یکدیگر را یعنی متابعان عیسی علیه السلام و خواص او را بر یکدیگر مشفق و
مهربان کردانیدیم و رهبانیة و ایشان پیدا کردند طریق رهبانیت را از پیش خود ابتدعوها نو در آوردند او را ما
کتبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم بر ایشان بکوهها بیرون بعضی از دست عیسی علیه السلام بعد از رفع تعظیم
از احکام انجیل باز داشته کافر شدند جمعی بر همان دین ماندند از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی
از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خوشنودی خدای
تعالی راه رهبانیت را پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند حق رعایتها چنانچه سزاوار رعایت
آن بود بلکه بتثلیث قایل شده قرآن را و محمد را صلی الله علیه وسلم منکر شدند و اندکی ایشان از منهج متابعت مسیح علیه السلام
انحراف نا نموده حضرت صلی الله علیه وسلم را دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام
سرافراز شدند حق تعالی در بارهٔ ایشان میفرماید فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که گرویدند منهم از جماعت
رهبانیان یعنی بر حضرت صلی الله علیه وسلم اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است وکثیر منهم و بسیاری از ایشان
فاسقون بیرون آمدگانند از دایرهٔ ایمان پس اهل کتابرا میگوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده
اید بر رسولان گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای تعالی وآمنوا و بگروید برسوله بفرستادهٔ او یعنی حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای محمد صلی الله علیه وسلم و یکی بایمان
بسایر انبیا علیهم السلام ویجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا نوری تمشون به می روید بدان ویغفر لکم و

جزء ٢٨

بیامرزد شمارا . والله غفور رحیم . وخدای تعالی امرزنده است مؤمنان را بهرهای برایشان اورده اند که باشید دو بهره
از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند تا کرویدکان ایشان برایشان حسد بردند این ایه نازل شد که ایشانرا خدای تعالی
دو بخش از رحمت وبود و مغفرت می بخشد . لئلا یعلم اهل الکتاب . تا بدانند اهل کتاب بحبیب نکرویدند
الا یقدرون . بدرستی که قادر نشوند وتوانا نباشند . علی شیء . بر چیزی . من فضل الله . از فضل خدای تعالی یعنی از ان
کرامتها که برای ایشان مؤمنان مذکور شده هیچ چیز نیابند وبدیشان نرسد . وان الفضل . وبدرستی که فضل یعنی افزونی
ثواب وجزا . بید الله . بدست قدرت خدای تعالی است . یؤتیه . عطا کند آنرا . من یشاء . هر کرا خواهد . والله . وخدای تعالی
ذو الفضل العظیم . خداوند فضل بزرك است یعنی تمام خواص وعوام را فرا رسیده . بیت : فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب .
خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف . هستند بیش وکم ز نوال تو بهره مند . دارند نیك وبد بعطای تو اعتراف . سورة المجادلة

اثنی وعشرون ایة ٢٢ بسم الله الرحمن الرحیم

اورده اند که روزی اوس بن صامت
رضی الله عنه میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از ان استماع نمود اوس اورا گفت انت علی کظهر امی
این ظهار می کویند ودر جاهلیة طلاق بوده خوله بجناب نبوت پناه صلی الله علیه وسلم آمده درین باب استفسار نمود حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که تو بروحرام شدی گفت یا رسول الله اورا طلاق نکرده فرمود که گمان نمی برم مکر انکه تو بروحرام شدی
خوله از کثرت اطفال وخوردی ایشان ومفارقت اوس درته بغایت غمناك شد دیکربار سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز
کردانید همان جواب شنید روی باسمان کرده گفت اللهم انی اشکوا الیك فی الحال ایة آمد که . قد سمع الله . بتحقیق
بشنود خدای تعالی . قول التی تجادلك . سخن آن زنی را که جدال میکرد با تو . فی زوجها . در کار زوج خود . وتشتکی . وناله
کرد وشکایت برداشت . الی الله . بخدای تعالی . والله یسمع . وخدای تعالی میشنود . تحاورکما . پاسخ دادن وسخن باز کردانیدن
شما هر دو یعنی تو میکفتی که برو حرام شده واو گفت مرا طلاق نکرده . ان الله سمیع . بدرستی که خدای تعالی شنواست اقوال مردمان را
بصیر . بیناست باحوال ایشان . الذین یظاهرون . انانکه ظهار میکنند . منکم . از شما ای مردمان . من نسائهم . از زنان خود
وگویند تو بر من چون پشت مادر منی . ما هن . نیستند آن زنان . امهاتهم . مادران ایشان یعنی بکفتن این کلمه زن کسی
مادر او نمی شود . ان امهاتهم . نیستند زنان مادران ایشان فی الحقیقة . الا اللائی ولدنهم . مکر آن زنان که بزاده اند
ایشانرا وازواج بمحض صفت حکم مادر رانند . وانهم . وبدرستی که مردان . لیقولون . میکویند . منکرا من القول . ناشناخته
وناداسته . وزورا . ودروغ هرکز زوجه مادر نباشد . وان الله . بدرستی که خدای تعالی . لعفو . عفو کننده است مرکناه
توبه کنندگان را ازین قول . غفور . امرزنده است ایشانرا بایجاب کفارت وظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند
بان از زوج یا تشبیه جزوی شایع از وی بعضوی که حرام باشد نظر مرد بان از اعضای محارم او خواه نسبی وخواه رضاعی
چنانچه کوید تو بر من چون ظهر مادر یا بطن یا فرج یا فخذ خواهر ما یا خاله من وعلی هذا وشوهر بدین کلمات مظاهر می شود
والذین یظاهرون . وانانکه مظاهره کنند . من نسائهم . از زنان خود . ثم یعودون . پس باز کردند . لما قالوا
بنقض انچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساك کنند مرأة را چون زوجه در عقب
ظهار واگرچه لحظة یا امکان طلاق واین قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب مالك ونزدیك وی عود بوطی کند
فتحریر رقبة . پس بر وی است ازاد کردن بنده خواه مومن وخواه ذمیه وخواه خرد وخواه بزرك بقول امام اعظم وامام شافعی
رحمهما الله کوید رقبه مومنه ازادی باید کرد . من قبل ان یتماسا . پیش از انکه مظاهر ومظاهر منها مس کنند مر یکدیکر وتمتع کیرند
ازهم وبعضی برانند که مس کنایتست از وطی وجماع مظاهر عنها پس حرام بود قبل از کفارات . ذلکم . این حکم بکفارت

که مامور

که مامور شدید . توعظون به . پند داده میشوید بان تا باز استید بتلفظ از چنین الفاظ . والله بما تعملون
وخدای تعالی بدانچه شما می کنید . خبیر . داناست وبرو پوشیده نمی ماند . فمن لم یجد . پس هرکه نیابد بنده یا بنده دارد وبخدمت
او محتاج است یا او را ثمن بنده هست وبنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه واین قول امام شافعی است وامام مالك
الزام اعتاق بنده می کند وامام اعظم فرموده اکر بنده دارد ازادی باید کرد هرچند بخدمت او محتاج است واکر بنده را
قدرت نیست . فصیام شهرین متتابعین . پس بروست روزه دو ماه پی در پی که در میانه افطار نکند بی عذری
واکر افطار کند روزه ها از سر کیرد واکر عذر دارد دران خلاف است واین روزه باید که . من قبل ان یتماسا . پیش از
آنکه بهمدیکر رسند بمباشرت . فمن لم یستطع . پس هر که نتواند روزه داشتن . فاطعام ستین مسکینا . پس بروست
طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاعی از کندم وصاعی از سایر حبوب غادیه بمذهب امام شافعی مدی باید داد . ذلك
این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر کشت . لتؤمنوا بالله . تا تصدیق کنید مر خدایرا . ورسوله . وپیغمبر صلی الله علیه وسلم را
بقبول اوامر ونواهی . وتلك . این حکمها . حدود الله . حدهای خدای تعالی است که ازان در نتوان کذشت . وللکافرین
ومر ناکرویدکان را که قبول نکنند . عذاب الیم . عذابی دردناك در اخرت . ان الذین . بدرستی انانکه . یحادون الله ورسوله
مخالفت ودشمنی میکنند با خدای تعالی ورسول او یعنی از حدود واوامر ونواهی تجاوز نمایند . کبتوا . خوار ونکونسار کرده شوند
کما کبت الذین . همچنانکه ذلیل ورسوا شدند انانکه . من قبلهم . پیش از ایشان بودند از کفار کذشته . وقد انزلنا . وبتحقیق
فرستادیم ما . ایات بینات . ایتهای روشن یعنی قران ومعجزهای دلالت کننده بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم . وللکافرین
ومر کافران راست بهر وقتی وزمانی . عذاب مهین . عذابی خوار کننده ورسوا سازنده وکفته اند مر ایشانراست چنین
عذابی در آخرت . یوم یبعثهم الله . یاد کن روزی را که بر انکیزاند حق تعالی ایشانرا از قبور . جمیعا . همه ایشانرا یکی غیر مبعوث
نماند . فینبئهم . پس خبر دهد ایشانرا . بما عملوا . بانچه کرده باشند . احصیه الله . نکاه داشته است خدای تعالی عمل
ایشانرا . ونسوه . وایشان فراموش کرده باشند . والله علی کل شیء . وخدای تعالی بر همه چیزها از اقوال وافعال واعمال
بندکان . شهید . کواه است ومناسب ان مکافات خواهد فرمود وکسی کواهی او را رد نتواند کرد . بیت : او حاکم زحکم دم
نزند کر کواه نیست . حاکم که خود کواه بود قصه مشکل است . در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو وحبیب برادر او با
صفوان بن امیه حدیث می کردند یکی کفت ایا خدای تعالی میداند انچه ما میکوییم دیکری کفت بعضی را میداند وبعضی را نداند ثالث
کفت اکر بعضی را داند همه را داند زیرا که مانعی ندارد از دانستن ایه آمد که . الم تر ان الله . ایا نمیدانید انرا که خدای تعالی
یعلم ما فی السموات . میداند انچه در اسمانهاست از ملئکه ونجوم وارواح . وما فی الارض . وانچه در زمین است از معادن
ونباتات وحیوانات . ما یکون من نجوی ثلثة . نباشد از سه تن راز کوینده باهم . الا هو رابعهم . مکر که خدای تعالی رابع
ایشانست واطلاع دارد بسخن ایشان . ولا خمسة . ونه پنج راز کوی باشد . الا هو سادسهم . مکر او ششم ایشانست بدانش
وبینش یعنی ایشانرا شش ساخته . ولا ادنی من ذلك . ونه کمتر از سه عدد . ولا اکثر . ونه بیشتر از پنج تن . الا هو معهم
مکر او با ایشانست بعلم . اینما کانوا . هر جا باشند در اقطار سموات یا در روی زمین چه علم او را باشیا قرب مکانی
تا با خلای امکنه تفاوت کند . بیت : زین معیشت دنیا بد عقل وهوش . زین معیشت دم مزن بنشین خموش . قرب حق از بنده
دور است از قیاس . بر قیاس خود منه آنرا اساس . ثم ینبئهم . پس خبر دهد ایشانرا . بما عملوا . بانچه کرده اند از دنیا
از برای تقبیح وتشهیر . یوم القیمة . روز رستخیز . ان الله بکل شیء . بدرستی که خدای تعالی بهمه چیز از کفتار وکردارها

علیم داناست و نسبت علم او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانها چنان داند و حالات اهل زمین را
و علم او بمخفیات بدان وجه احاطه کند که بجلیات نهان و آشکارا هر دو یکسان بر علم است نه این را زودتر بینی نه
آنرا بر تر دانی در تفسیر امام زاهد آورده جهودان و منافقانرا عادت بود که چون حضرت صلی الله علیه و سلم سریه فرستادی
و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان با نزدیک ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها
که دران سریه کسی داشتندی نگاه کردندی و رمزی بغمزه در میان آوردندی مومنانرا گمان افتادی که مکر حادثه را افتاده
بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت صلی الله علیه و سلم رسید ایشانرا از ان نهی کرد و سه روزی اجابت کردند و دیگر باز
بهمان منوال اشتغال نمودند و اعادت نمادند آیة آمد که الم تر آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری الی الذین بسوی آنانکه نهوا باز داشته
شده اند عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثم یعودون پس باز میگردند لما نهوا عنه بدان چیزی
که نهی کرده شده بودند بدان ویتناجون و راز گویند از روی ستیزه بالاثم بانچه ایشانرا اثم سازد از غیبت مومنان
والعدوان و بی دادی حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان ومعصیت الرسول و نافرمانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پیغام
دادن کلام ایشان در معالم آورده که جهودان نزد حضرت صلی الله علیه و سلم آمدند گفتند السام علیک حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب
فرمود که و علیکم عایشه رضی الله عنها بشنید و گفت السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله انحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که آهسته
باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که مگر تو
نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشانرا بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجابست نه از ان ایشان در باره من پس حق
تعالی آیة فرستاد که واذا جاءوک و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت کنند ترا بما لم یحیک بان چیزی که
تحیت نکرده است ترا به الله بدان چیز خدای تعالی یعنی خدای تعالی ترا گفت وسلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان
میگویند السام علیک و سام بلغت جهود مرگست و یا قتل بشمشیر ویقولون و میگویند جهود فی انفسهم در میان
یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نکند ما را خدای تعالی بما نقول بانچه میگوییم نسبت باین پیغمبر او صلی الله علیه و سلم یعنی اگر وی
نبی بودی بایستی که بدین اهانت نعوذ بالله که بدو میرسانیم خدای تعالی ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا
جهنم از برای عذاب یصلونها در آیند بدان فبئس المصیر و بد جایی است دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم والعدوان بگناه و بیداد ومعصیت
الرسول و نافرمانی رسول صلی الله علیه و سلم چنانچه منافقان و جهودان میکنند وتناجوا و راز گویید بالبر به نیکوکاری
والتقوی و پرهیزکاری و ترسکاری واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در هر کاری که کنید الذی آن خدای تعالی که
شما الیه تحشرون بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که
راز گفتن باثم و عدوان من الشیطان از وسوسه شیطانست که در چشم می آراید و بدان میدارد لیحزن الذین
آمنوا تا اندوهگین کرداند مومنانرا ولیس و نیست شیطان یا مناجاة او بضارهم شیئا ضرر رساننده بچیزی
مومنان الا باذن الله مگر بدستوری خدای تعالی یعنی بمشیت و قضای وی وعلی الله و بر خدای تعالی نه بر غیر او
فلیتوکل المومنون که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق تعالی گذارند و از راز گفتن جهودان و منافقان حسابی بر
ندارند که کار ایشانرا اعتباری نیست بیت در کار با سخن خصم تندخوی مگوی که اهل مجلس ما را از ان حسابی نیست جمعی از
اهل بدر بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مجلس بیاستادند و کسی ایشانرا
جای نداد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که قم یا فلان و یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر گذاشتند و منافقان

مجال

مجال یافتند در این باب آغاز کنایه و شکایت کردند آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا قیل
لکم تفسحوا چون گفته اند شما را که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسها چون مجلس ذکر و نماز و تلاوة فافسحوا
پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله تا جای گشاده کند خدای تعالی لکم مر شما را در قبرها و در بهشت منزلهای
با شغب یا دلهای شما را منشرح کرداند بازاله تضایق و تزاحم واذا قیل انشزوا و چون گفته شما را برخیزید و بر تابید
فانشزوا پس برخیزید و در موضح آورده که جمعی در مجلس رسالت صلی الله علیه و سلم نشستند و چون یکی را از ایشان
بمهمی بیرون طلبیدند نخواستی که برخیزد این آیة نازل شد در تفسیر ماوردی فرموده که چون گویند برخیزید
بنماز جمعه یعنی نماز روند که بشتابید یرفع الله تا بردارد خدای تعالی درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنانرا که
گرویده اند از شما والذین اوتوا العلم و بر میدارد آنانرا که داده شده اند علم با ایمان درجات درجها در بهشت
درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار آورده که ابن عون
روایت میکند که اوزاعی در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه
بلندتر از درجه علما ندیدم و از ان گذشته اندوهناکان این جواب موافق اینست و علمای دین را درجه بلند
است هم در دنیا بمرتبه و شرف وراثت الانبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر و مرافقت با اصفیا و از ابن مسعود
رضی الله عنه منقولست که مومن عالم را بردارند در درجهای بالای غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار آب تیز روی باشد
بروز شصت سال و در حدیث ابی داود مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمرست در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب
بیت رفعت آدمی بعلم بود ٭ هر کرا علم بیش رفعت بیش ٭ و نعم ما قیل بیت هم العلماء ابناء الکرام ٭ مصابیح الانام بکل ارض
قیمت هر کسی بدانش اوست ٭ ساز دا فزون بعلم قیمت خویش والله بما تعملون و خدای تعالی بانچه می کنید شما خبیر داناست
درین سخن بیم و امید و وعده و وعیداست آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند نزد حضرت صلی الله علیه و سلم و راز بسیار
گفتند و خبرها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که انحضرت صلی الله علیه و سلم بتنگ آمد آیة نازل شد که یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مومنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گویید با رسول صلی الله علیه و سلم فقدموا پس پیش فرستید یعنی
بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز گفتن صدقة صدقه مستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی
خیر لکم بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید واطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فان لم تجدوا
پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غفور آمرزنده است مر کسی را که این
گناهان کند رحیم مهربانست (یعنی بی صدقه راز گوییم) بر بنده تکلیف ما لا یطاق ننماید در خبر است که ابن منیع رحمه الله شبانه روز [illegible]
و حضرت مرتضی علی رضی الله عنه را ده دیناری زر بوده درهم کرد و هر روز درمی صدقه کرده و با حضرت صلی الله علیه و سلم راز گفتی و چیزی
پرسیدی بعد از ان حکم منسوخ شد امام زاهد فرموده که حکمی نازل شد جز علی رضی الله عنه بدان کار نکرده و این از جمله مناقب
اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش نبود و علی مرتضی رضی الله عنه دران ساعت کرد و پس آیة آمد که أأشفقتم آیا
بترسید و دشوار آمد ان تقدموا آنکه بر پیش دهید بین یدی نجویکم صدقات پیش از راز گفتن خود صدقه فاذ لم تفعلوا
پس چون نکردید این کار را وتاب الله علیکم و بازگشت خدای تعالی بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما بتوبه فاقیموا
الصلوة پس بپای دارید نماز مفروضه را واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجبه را واطیعوا الله ورسوله و
فرمان برید خدا را و رسول او را بهمان تدارک و تلافی آن می کنید والله خبیر و خدای تعالی بیناست بما تعملون
بانچه شما می کنید در خبر است که عبد الله بن نبتل منافق بود که با حضرت صلی الله علیه و سلم نشستی و خاست کردی و سخنان آن

حضرت صلی الله علیه وسلم با یهود گفتی روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت در حجرهٔ بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رضی الله
عنهم آنجا بودند حضرت صلی الله علیه وسلم حالا در آید بر شما مردی که در دل او سرکشی و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر شود ناگاه نبتل
در آمد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که تو چرا ما را دشنام میدهی و فلان و فلان از صحابهٔ تو نبتل سوگند خورد و یاران خود را
آورد تا سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیت نازل شد که الم تر ای نمی نگری الی الذین تولوا بسوی آنانکه یعنی
منافقند دوست گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای تعالی علیهم بر ایشان یعنی یهود
ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مومنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون علی الکذب
و سوگند میخورند بر دعوی اسلام و احترام سید انام علیه السلام وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند
اعد الله لهم آماده کرده است خدای تعالی بر ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوایی و در
آخرت با آتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد است آنچه میکنند و بدان اصرار فرمایند
اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندانی را که میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان ماند
فصدوا پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عن سبیل الله از راه خدای تعالی و فتنه انگیزی و سخن چینی و با
ایشان را بد دل میساختند تا از جهاد متقاعد کردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن
تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم خواستهای ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان
من الله شیئا از عذاب خدای تعالی چیزی را واولئک و آن گروه منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخند
هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید ماندگان منافقان در خلود با حکم کافرانند بلکه درجهٔ ایشان
از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سختتر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن روزی را که برانگیزاند خدای تعالی
منافقان را از قبور ایشان فیحلفون له پس سوگند خورند برای گفتهٔ خویش در آخرت کما یحلفون لکم همانچنانکه
دروغ سوگند خوردند از برای شما در دنیا ویحسبون و می پندارند در آن روز انهم آنکه ایشان علی شیء
بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای تعالی الا انهم بدانید بدرستی که ایشان هم الکاذبون
ایشان دروغ گویانند و دروغ ایشان بغایتی رسید که با دانای نهان و آشکار نیز دروغ میگویند استحوذ
مستولی شد و غلبه کرد علیهم الشیطان بر ایشان دیو بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس
فراموش گردانید ذکر الله یاد کردن خدای تعالی را نه بدل یاد کنند و نه بزبان اولئک آن گروه فراموش کاران
حزب الشیطان لشکر شیطان اند الا ان حزب الشیطان بدرستی که گروه شیطان هم الخاسرون ایشانند
زیان کاران ان الذین بدرستی که آنانکه یحادون الله ورسوله خلاف کنندگان با خدای تعالی و رسول او
اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین در جماعت خوارترانند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی
گرفتارند و بعضی رسوا و سیاه روی باعتبار کتب الله لاغلبن انا ورسلی نوشت خدای تعالی در لوح محفوظ
و حکم فرمود که بهمه حال هر آینه غالب شوند فرستادگان و من و غلبهٔ رسل اگر مأمور بحرب بند بقهر و زجر اعادی است
و اگر مأمور بحرب نیستند بر دلیل و حجت ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت عزیز غالبست
در حکمی که خواهد و هیچ کس بر منع آن قادر نباشد بیت حکمی که آن ز بارگاه کبریا بود کس را در آن مجال تصرف کجا بود
حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای تعالی صفت مخلصان می کند که مطلقا با هیچ دشمن
دوستی نکنند و اگرچه قرابت واقع شود چنانچه فرمود لا تجد قوما یومنون بالله نیابی و نشاید که بیابی

گروهی را که می گروند بخدای تعالی والیوم الآخر و بروز بازپسین که یوادون دوست دارند و مودت ورزند
من حاد الله ورسوله هر که را خلاف کند با خدای تعالی و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست ندارند
ولو کانوا و اگرچه باشند مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابوعبیدهٔ جراح که پدر خود عبدالله
جراح را در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابی بکر که روز بدر پسر خود عبدالرحمن جراح را
بمبارزت طلبید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابی بکر را نگذاشت که بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون
مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق که
در بدر خال خود عاص بن هشام را بقتل رسانید و چون مرتضی علی و حمزه و ابوعبیده که اقربای خود را چون عتبه و
شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه با دشمنان خدای تعالی دوستی نکنند کتب نوشته است
خدای تعالی یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا بالزام آن از اخلاص
و استقامت وایدهم و تقویت کرده است ایشانرا بروح برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی منه از نزدیک
خود و گویند مدد داده است ایشانرا بجبرئیل علیه السلام یا بقرآن ویدخلهم و در آرد ایشانرا روز حشر
جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل
خالدین در حالتی که جاوید باشند فیها در آن رضی الله خوشنود شد خدای تعالی عنهم از ایشان
بطاعتی که در دنیا کردند ورضوا و خوشنود شدند ایشان عنه از خدای تعالی بکرامتی که وعده کرده است
ایشانرا در عقبی اولئک آن گروه حزب الله لشکر خدای تعالی و ناصران دین وی اند الا ان حزب الله
بدانید که سپاه خدای تعالی هم المفلحون ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی نقل میکند و جرجانی
از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد از حضرت عزت
جل جلاله الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی وحول عرشی هر که چشم از محارم
بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود از ماسوی الله پاکیزه کرده از جملهٔ حزب
حضرت الله است جل جلاله و درین باب گفته اند از هر چه ناروا است در دیده ها ببند و ز هر چه ناپسند
بود دست باز دار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک تا باشدت بحلقهٔ اهل قلوب بار

سورة الحشر اربع و عشرون

بسم الله الرحمن الرحیم سبح تسبیح گفت و پاکی یاد کرد لله مر خدا را که مستحق
ثناست ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وهو العزیز و اوست غلبه
کننده در همه از حکم و فرمان الحکیم صواب کار و راست کردار آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم در سال چهارم
از هجرت با جمعی از خواص اصحاب جهة دیة دو عامری که در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند و عمرو بن امیه ضمری که ایشانرا
کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که پشت بدیوار خانهٔ ایشان بود سنگی بر بام بردند تا بدان
حضرت صلی الله علیه وسلم افکنند نعوذ بالله فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را خبردار گردانید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه باز
آمد و کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون روید و ده روز ایشانرا امان داد
و ایشان تهیهٔ سفر اشتغال کردند و ابی بدیشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید
که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما آیم یهود بسخن آن منافق مغرور گشتند و یاغی شدند و خبر بآنحضرت
رسید با جمعی بر سر ایشان رفته و یازده روز ایشانرا محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند که بواسطهٔ ترس

وبیمی که خدای تعالی در دل ایشان افکنده بود چون جلا قبول نمودند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بشرط آنکه اسلحه
خود را بگذارید وآن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید بدین وجه قرار یافت حق تعالی آیة
فرستاد که هو الذی اوست آن خداوندی که از روی اذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنانرا که نگرویده
بودند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی بنی النضیر من دیارهم از سراها ومنزلها در زمین داشتند
لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیرة عرب وحشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که
مردمانرا بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بر آید ومردم را بزمین شام راند وآنجا قیامت
قایم شود وآن حشر دوم است وچون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بشام محشور شوند پس خروج ایشان
در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مؤمنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنی النضیر
از مدینه بجهة بسیاری مردم ومدد وشجاعت وشوکت وظنوا انهم وگمان بردند آنکه ایشانرا مانعتهم
حصونهم منع کنند وباز دارنده است حصارهای استوار ایشان من الله از خدای تعالی فاتیهم الله پس آمد
بدیشان کار عذاب خدای تعالی من حیث لم یحتسبوا از آنجا که گمان نبردند وقذف فی قلوبهم الرعب وبیفکند حق
در دلهای ایشان ترس وبیم تا دل بر جلا نهادند وچون حکم جلا شد یخربون بیوتهم خراب کنند خانهای خود را
بایدیهم بدستهای خود وایدی المؤمنین وبدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان
خراب شد گویا که بدست خود خراب کردند در خبر است که چون یهود دل بر جلا نهادند ودانستند که منازل ایشان بدست
مؤمنان افتد خانها را که میکندند وهرچه ایشانرا خوش آید از چوبها ودرها وسنگهای تراشیده از محل آن بر کنده
میخواستند که ببرند ششصد شتر بار کرده خود را برداشتند واظهار جلا نموده وبزنان ونی زدند وسرود گویان
از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند وجمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای
خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را واز آن عبرت بردارید ولولا ان کتب الله واگر نه آنستی که خدای
تعالی نوشته است در لوح محکم کرده علیهم الجلاء برایشان بیرون رفتن از خانهای خود لعذبهم هر اینه عذاب می
کرد ایشانرا فی الدنیا درین سرا بکشتن وبرده گرفتن ولهم فی الآخرة ومر ایشانراست با وجود جلا در آن
سرا عذاب النار عذاب آتش دوزخ ذلک این عذابها ایشانرا بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله
ورسوله دشمنی کردند با خدای تعالی ورسول او ومخالفت ورزیدند ومن یشاق الله وهرکه دشمنی دارد خدایرا
فان الله پس بدرستی که خدای تعالی شدید العقاب عقوبت سخت میکند مر او را آورده اند که در زمان محاصره
حکم شد تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه وعبدالله سلام وابو لیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند
ابولیلی عجوه وانواع ثمر را می برید ومی گفت دانم که خدای تبارک وتعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه
بهتر است برای ایشان میگذارم حق تعالی آیة فرستاد که ما قطعتم آنچه بریدید من لینة از خرمابنان او ترکتموها
یا بگذاشتید قائمة علی اصولها استاده بر اصلهای خود فباذن الله پس بفرمان خدای تعالی است وپسندیده وی
برای آنکه تا شمارا یاری دهد ولیخزی الفاسقین وبرای آنکه خوار گرداند جهودانرا که بیرون افتاده کانند از
ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره وخود وسیصد وچهل شمشیر ایشان باز ماند واموال
وعقار ایشان مجموع میشد یعنی تمام خاصه حضرت صلی الله علیه وسلم بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اسلحه هرچیز بر کسی خواست
داد وعقارات را بعضی بمردم بخشید واکثر آنست که آنرا مخمس نساخت وامام اعظم رحمه الله بدین رفته است وحق تعالی

درین

درین باب میفرماید که وما افاء الله وآنچه باز گردانید خدای تعالی علی رسوله بر فرستاده خود منهم از مال
وملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فما اوجفتم پس نتاختید علیه بر تحصیل آن من خیل
هیچ اسپی ولا رکاب ونه شتری یعنی پیاده باین حصار آمدید وزیاده جنگی نیز واقع نشد که شمارا کلفتی
رسیده باشد وشما بحرب وکارزار این فتح کردید ولکن الله ولیکن خدای تعالی بنصرت خود یسلط رسله
مسلط ومستولی سازد پیغمبران خود را علی من یشاء بر هرکه میخواهد والله علی کل شیء وخدای تعالی بر همه چیز
از غالبیت پیغمبران ومغلوبیت دشمنان قدیر تواناست گاهی بسبب پنهان چون القای ترس وبیم در دل ایشان
ما افاء الله آنچه باز گردانید خدای تعالی علی رسوله بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم من اهل القری از اموال واملاک اهل
دیهها وشهرها که گرفته نشود فلله پس مر خدایراست وللرسول ومر پیغمبرانرا ولذی القربی ومر
خداوندان قرابت بنسبت حضرت صلی الله علیه وسلم والیتامی ومر بی پدران محتاج را والمساکین ومر اسیران محتاج را
وابن السبیل وراه گذریانرا که بی مال باشند علما بر آنند که فی خاصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود وقسمت آن تعلق بوی
داشت ودر زمان حیوة نفقه حسنا اهل وعیال از آن میفرموده اند وباقی بر وجهی که بوده قسمت می نمود وبعد
از وفات ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر آیة کرده شش بخش منقسم سازند بر وجهی نامزد حضرت حق تعالی است بعمارت کعبه
وسایر مساجد صرف کنند وجمعی گویند نام خدای عز وجل ذکر برای تعظیم است وآنرا بر پنج سهم قسمت کنند
ودر سهم حضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است ونزد برخی بر مصالح مسلمانان
صرف باید کرد بقول بعضی در سد ثغور وسلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیت
چون غنیمتی گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی واز باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی واراضی گفتندی
وباقی را با قوم گذاشتی وتوانگران قوم بر قسمت آن درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در
غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربعی ونصفی منقسم را بر دارید وبگذارید تا باقی را قسمت
کنیم حق تعالی آنرا خاصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گردانید وقسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت وفرمود که
حکم فی پیدا کردیم کیلا یکون دولة تا نباشد آن فی بین الاغنیاء میان توانگران منکم از شما که زیاده
از حق خود بر دارید وفقرا را از آن اندک دهید تا محروم سازید چنانچه در ایام جاهلیت بود وما آتیکم
الرسول وآنچه بدهد شمارا رسول صلی الله علیه وسلم از فی وغنیمت فخذوه پس فرا گیرید آنرا که حق شماست و
ما نهیکم عنه وآنچه نهی کند شمارا از آنچه مثل غلول وخیانت در غنیمت فانتهوا پس باز ایستید از آن
محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است ومعنی وی آنکه هرچه او فرماید حضرت صلی الله علیه وسلم بدان آنرا فرا گیرید و
فرمان برید وهرچه نهی کند از آن باز ایستید که امر ونهی او بحق است هرکه مرتکب امر او گردد نجات یابد وهرکه از نهی او
اجتناب نماید در ورطه هلاک افتد وانکس که شد متابع رای تو قد نجا وانکس خلاف امر تو ورزید قد هلک
واتقوا الله وبترسید از عذاب خدای تعالی واز مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای
تعالی سخت عقوبتست بر کافران ومخالفان فرمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم للفقراء المهاجرین وفی مستحق برای
یتیمان ومسکینان وابناء سبیل است ودرویشان هجرت کننده الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده اند
من دیارهم از سرای ایشان که در مکه داشتند واموالهم ودر افتادند از دیار خود یبتغون فضلا
من الله میطلبند بخشش وبخشایش از حضرت خداوند خود که ورضوانا وخوشنودی حضرت او جل جلاله

یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبود بلکه طالب رحمت و رضای حق بودند و بدوستی خدا و رسول
صلی الله علیه وسلم ترک دیار و اموال نمودند وینصرون الله و یاری می کنند دین خدا را بنفس و مال ورسوله
و یاری و نصرت می نمایند پیغمبر او را صلی الله علیه وسلم و هواداری اولئک آنگروه مهاجران هم الصادقون
ایشانند راست گویان در دین اسلام خود بقول و هم بفعل والذین دیگر برای آنانکه تبوؤا الدار جای گرفتند
در سرای هجرت والایمان و در ره ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان مدینه است
و حضرت صلی الله علیه وسلم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از نهضت
مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آورده اند و بدو سال پیش از قدم حضرت صلی الله علیه وسلم مساجد ساختند
یحبون دوست میدارند من هاجر الیهم کسی که هجرت کند بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود
مساعدت نمایند ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در سینهای ایشان حاجة حسدی و حقدی و
دغدغه مما اوتوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم انصار را طلبید و ذکر
اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید
اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنیم و طایفه مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر
خواهید این مال خاصه بمهاجر دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود شوند
سعدین گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجر قسمت نمای و ایشان همچنان در خانهای
ما باشند که روشنایی و برکت در منازل از ایشانست حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را دعا فرمود و حق تعالی در شان ایشان
میفرماید ویؤثرون و ایثار میکنند و تقدیم می نمایند مهاجران را علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی
از خود باز می گیرند و بدیشان می دهند ولو کان بهم و اگرچه هست ایشان را خصاصة حاجت اخبار با ایشان
ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن حزم نقل میکند بریانی برای هر یکی از درویشان صحابه او بردند او را
بدرویش دیگر که از او محتاج تر بود فرستاد و او بر دیگری ایثار نمود همچنین تا هفت تن بر یکدیگر ایثار کردند و این
آیة در شان آن توانگر کلان نازل شد حکما بر آنند که از آن شش خصلت که موجود مشتمل است بر آن صفت
ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد بیت کریم کامل
آنرا می شناسیم اندرین دوران که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردونش بیت ز استغنای همت با وجود گرسنگی
ز خود وا گیرد و سازد نثار درویشان ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل و منع
نفس را از حب مال و بعض انفاق فاولئک پس آنگروه هم المفلحون ایشانند رستگاران یا پیروزی یافتگان
بمنای عاجل در دنیا بثواب آجل در آخرت والذین جاؤا و آنانند که آمدند و می آیند من بعدهم پس از مهاجر
و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یقولون گویند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز ما را
ولاخواننا الذین و مر برادران ما را در دین آنانکه سبقونا بالایمان پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل
و منه فی قلوبنا در دلهای ما غلا کینه و حسدی و خیانتی للذین امنوا برای آنانکه گرویدند پیش از ما
یعنی اصحاب صلی الله علیه وسلم ربنا ای پروردگار ما انک رؤف بدرستی که تو مهربانی دعای مستجاب کن رحیم بخشنده
ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان گفته اند هر که کینه یکی از صحابه در دل داشته باشد اهل این آیة نیست
صاحب انوار آورده که حق تعالی مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند

بسادکی

بسادکی و پاکی دل پس هر که از این صفت نبود از اقسام اهل ایمان و مومنان خارج افتد الم تر آیا نگاه نکرده
الی الذین نافقوا بسوی آنانکه نفاق ورزیدند و خلاف آنچه در باطن دارند اظهار میکنند یعنی ابن ابی و ابن
نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بنی النضیر را پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم در حرب که با محمد صلی الله علیه وسلم می کنید
معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر او با شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در
موافقت همراهی میکنیم این آیة آمد که ای محمد صلی الله علیه وسلم در حال منافقان نگر که ایشان یقولون میگویند لاخوانهم
برای برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفران اند الذین کفروا آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب
از اهل توریة که غم مخورید لئن اخرجتم اگر بیرون کرده شوید از دیار خویش لنخرجن هر آینه بیرون آئیم ما
معکم با شما از روی دوستی و مصاحبت ولا نطیع و فرمان نبریم فیکم در اینکه انذار شما احدا یکی را که محمد است
صلی الله علیه وسلم یا هیچکس از مسلمانان را با شما در خلاف شما اطاعت نکنیم ابدا همیشه وان قوتلتم و اگر کارزار کرده شوید
یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لننصرنکم هر آینه ما یاری کنیم شما را والله یشهد و خدای تعالی گواهی میدهد که
انهم ایشان یعنی منافقان لکاذبون دروغ گویانند لئن اخرجوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا
یخرجون بیرون نمی روند منافقان معهم با ایشان ولئن قوتلوا و اگر کشته شوند نضیر لا ینصرونهم
منافقان یاری نمیدهند ایشان را ولئن نصروهم و اگر یاری دهند منافقان یهود را لیولن الادبار هر آینه
پس باز گردند یهود یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت ایشان بنی النضیر یاری کرده نشوند
یعنی چون ناصران ایشان منهزم شوند لانتم هر آینه شما که مومنانید اشد رهبة سخت ترید از جهت ترس
فی صدورهم در دلهای ایشان من الله از خدای تعالی یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از عذاب خدای تعالی
ذلک آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که عظمت خدای
تعالی را نمی دانند و گرنه بایستی از او ترسند لا یقاتلونکم کارزار نمیکنند با شما جمیعا همه ایشان یعنی جهودان
و منافقان الا فی قری محصنة مگر در دیوارهای استوار بخندق و برج و بارو او من وراء جدر یا از
پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بشما محاربه توانند کرد نیست و این از ضعف بددلی ایشان است
بلکه باسهم کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر چون حرب میکنند شدید سخت است اما هر شجاع که با
خدای تعالی و رسول او حرب کند بددل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترس که خدای تعالی در دلهای ایشان افکنده
طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقان را مجتمع و متفق اند در
رای و تدبیری وقلوبهم شتی و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف
افتاده ذلک آن وصفها که ایشان راست بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمی کنند
و در نمی یابند آن چیز را که اصلاح ایشان در آنست پس مثل یهود کمثل الذین همچو مانند آنانست که بودند من قبلهم
پیش از ایشان قریبا بزمانی نزدیک ذاقوا بچشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت را
مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه با اهل بدر عرصه هلاک کنند ولهم و مر ایشان راست
با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در منت دادن جهودان و وعده
نصرت کردن کمثل الشیطان همچو مثل شیطانست اذ قال چون گفت للانسان اکفر مر کافر را که بکفر خود
ثابت باش که من یار و هواخواه توام فلما کفر پس چون بر آن ثابت ورزند و نهال شرک در دین و دل استحکام یافت

قال انی بریء منک کفت شیطان که من بیزارم از تو انی اخاف الله رب العالمین بدرستی که من میترسم از پروردکار
عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل و دران وقت که ابوجهل به بدر متوجه شد و از قبیلهٔ کفار
توجه داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود آمده کفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام چون ببدر
رسیدند و ابلیس لعین دید که ملائکه باهل اسلام نازل میشوند بکریخت و کفت من از تو بیزارم و در سورهٔ انفال
این قصه مذکور شده بعضی بر انند که شیطان ابیض است پسر ابلیس علیهما اللعنة و انسان برصیصا راهب است که او را بر کفر داشت
و در آخر بیزاری کرد و این حکایت بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدای تعالی را عبادت کرده و دیوان
در کار او عاجز شدند ابیض بهم اغوا و اضلال او بر ذمت خود کرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعهٔ او بریاضت
مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او بتعجب ماند و مرید او کشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمهٔ چند جهة
شفای مرضا و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخص را تخنیق کرده و باز بصورت طبیبی ظاهر کشته
اهل او را کفت که علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست انکس را بدر صومعهٔ برصیصا آوردند و دمی بدو
دمید شیطان دست از و باز کرفت شفا یافت القصه ابیض مردم را مبتلا و مختل میساخت و نزد برصیصا ارشاد
می‌نمود و بکلمات او میکذاشت تا دختر ملکی را متعرض شد و او را بصومعهٔ زاهد آوردند تا دعا کند وسوسه کرد
تا با او فاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادرانش را مطلع ساخت زاهد را بر دار
کردند ابیض بهمان صورت اول خود را بر و ظاهر کرد و کفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از و
بیزاری کرد و آن بی‌سعادت بعد از آن همه عبادت بورطهٔ شقاوت ابدی کرفتار کشت ع غافل مشو که مرکب
مردان مرد را در سنکلاخ وسوسه تنها بریده اند. فکان عاقبتهما پس هست آخر کار شیطان و انسان
انهما انکه ایشان فی النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندکان دران وذلک و خلود
در آتش جزاؤا الظالمین پاداش کافرانست یا ایها الذین آمنوا ای انکه کرویده اید اتقوا الله بترسید
از خدای تعالی ولتنظر نفس و باید که بنکرد هر نفسی ببیند ما قدمت انچیزی را که پیش فرستاده است لغد
برای فردا قیامت اکر تقدیم خیر است و طاعات کرده شکر کذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اکر معاصی و
سیئات نعوذ بالله فرستاده توبه کند و پشیمان شود. واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی از سوء الهی بکریزید
امر بتقوی بر آن تاکید است یا اول برای جنایت بقرینهٔ اقتران بعمل و ثانی در ترک محرمات محارم بدلیل انکه
میکوید ان الله خبیر بدرستی که خدای تعالی داناست بما تعملون بانچه شما میکنید در کشف الاسرار فرموده که
اول اشارتست باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عدم است و کن به پرهیز کردن باشد از محرمات دوم تقوی
خواص و آن اجتناب بود از هر چه مادون حق است اصل تقوی که زاد این راه هست ترک مجموع ما سوی الحق است
ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین مانند انانکه نسوا الله بکذاشتند امر خدا را چون یهود و منافق
و اهل شرک فانسیهم پس خدای تعالی فراموش کردانید برایشان انفسهم نفسهای ایشانرا تا برای آن
تقدیم خیری نکردند و کفته اند در توفیق همه برایشان در بست و سهل بن عبدالله فرموده که بوقت کناه
از خدای تعالی فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه برایشان فراموش ساخت اولئک هم الفاسقون آن کروه
ایشانند بیرون رفتکان از راه فرمان برداری لا یستوی برابر نیستند نزد خدای تعالی اصحاب النار
اهل دوزخ که در استکمال نفس کوشیده و تمام حرامها را حلال دانستند و اصحاب الجنة و یاران بهشت یعنی

بایاران بهشت برابر نیستند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی ساکنان هم الفائزون ایشان رستکارانند
یعنی از عذاب جهنم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اکر می فرستادیم ما هذا القرآن این قرآنرا علی جبل
بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لرایته هر اینه می دیدی آنرا خاشعا ترسنده و فرمان برنده
متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای تعالی و از هیبت وعد و وعید که در ویست
یعنی با بزرکی و سختی کوه اکر قرآن عظیم را فهم کردی بترسیدی و کردن نهادی و دلهای سنکین کافران از آن متاثر
نمیشود ع این دل سنکین تو یکذره سوهان کیر نیست وتلک الامثال و این مثلها نضربها بیان میکنیم
للناس برای تنبیه مومنان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند و بهره بردارند از آن هو الله قرآن
فرو فرستاده خدای تعالی است الذی آن خدای تعالی که لا اله الا هو نیست معبودی مستحق عبادت مکر او
عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و اشکاره و کفته اند عالم بمعدوم و وجود یا بحیوة و موت یا برزق
و اجل یا بدنیا و آخرت یا آنچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن الرحیم اوست خدای تعالی بسیار بخشایش
که رحمت خاصهٔ او بمومنان رسد در آخرت بعفو مغفرت و غفران و رؤیت رضوان هو الله اوست خدای تعالی
الذی آن خدای تعالی که بهیچ وجه لا اله الا هو نیست سزاوار پرستش مکر وی الملک القدوس پادشاهی که
جلال ذاتش از وجه احتیاج مصونست و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون السلام سالم از عیوب و عامل
و مبرا الضعف هر عجز و خلل المومن ایمن کنندهٔ مومنان از عقوبت میزان یا داعی خلق با یمان و امان یا تصدیق
رسل باظهار معجزه و برهان المهیمن کواه است بهر چه خلق کنند یا نکه آن اشیا قایم بعدل یا مطلع بر ضمایر یا حکم
کننده بحق و کفته اند این اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای تعالی نداند العزیز غالب در حکم یا بخشنده
عزت الجبار بزرکوار یا شکنندهٔ کارها یا بصلاح آرندهٔ کارها در هم شکسته المتکبر مستحق کبریا و
عظمت سبحان الله پاکست خدای تعالی عما یشرکون از انچه شریک میسازند با وی چه واجب الوجود شرکت
قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای تعالی آفریننده یعنی تقدیر کننده بر وفق مشیت و مقتضای حکمت
الباری آفریننده کار یعنی ظاهر کنندهٔ اعیان و آورندهٔ از عدم بوجود المصور بخشندهٔ صورتها مخلوقات را له
الاسماء الحسنی مراورا است نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح له پاکی
یاد میکند مراورا ما فی السموات والارض آنچه هست در آسمان و زمین اند و از همه نقایص منزه و مقدس میدانند
و هو العزیز الحکیم و اوست صواب کار در کردار و کفتار خود که هر چه کوید و کند بر وجه حکمت بود
در عین المعانی آورده که بر حضرت صلی الله علیه و سلم جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک باخر
سورة حشر دیکر باره پرسید همین جواب داد دقایق حقایق این اسما و حظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل
در جواهر التفسیر باید طلبید و من الله تعالی الاعانة والتوفیق

سورة الممتحنة ثلث عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن بلتعه مکتوب
نوشته از ان عزم اعلام نمود جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خبر فرموده علی و زبیر و مقداد را حکم شد تا بروضهٔ
خاخ رفتند و مکتوب را از زنی که مولاة عمرو بن الصیفی بود بستدند بخدمت آوردند حضرت صلی الله علیه و سلم حاطب را
طلبید و فرمود که ترا چه بر این داشت کفت یا رسول صلی الله علیه و سلم بخدای تعالی سوکند که مومنم بخدای تعالی و رسول او و از
دین بر نکشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس را در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید

بدربار مژده داد که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم این آیة نازل شد که · یا ایها الذین امنوا · ای کسانی که گرویده
اید · لا تتخذوا · فرامگیرید · عدوی وعدوکم · دشمنان من واعادی خودرا · اولیاء · دوستان · تلقون · می فرستید
والقامی کنید · الیهم · بسوی دشمنان من وشما اخبار حبیب مرا · بالمودة · بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که افکنید
وقد کفروا · وحال آنکه دشمنان کافر شده اند · بما جاءکم · بانچه آمده است بشما · من الحق · از سخن راست که
قرآنست یا در کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبر است صلی الله علیه وسلم · یخرجون الرسول · بیرون
می کنند پیغمبر را علیه السلم · وایاکم · وشما را اخراج میکنند · ان تؤمنوا · برای آنکه می گروید · بالله ربکم · بخدای تعالی که
افریدگار شماست وایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون می کنند پس ایشانرا بدوستی مگیرید · ان کنتم خرجتم
اگر هستید شما که ایمان آورده اید وبیرون آمده از وطنهای خود · جهادا فی سبیلی · از بهر جهاد در راه من
وابتغاء مرضاتی · وبرای خوشنودی من · تسرون الیهم · راز میگویید یعنی سخنان سری بدیشان می فرستید
بالمودة · بدوستی در لباس نصیحت · وانا اعلم · ومن داناترم از شما · بما اخفیتم · بانچه پنهان می کنید از دوستی
اعدا · وما اعلنتم · وبانچه ظاهر میسازید از اعتذار · ومن یفعله · وهر که بکند این کار یعنی واگیرد · منکم
از ایشان دوستان بالقای خبر میکند بدیشان · فقد ضل · پس بدرستی که گم کرده است · سواء السبیل
راه راست · ان یثقفوکم · اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی قادر گردند بشما وظفر یافته شما را اسیر سازند
یکونوا · باشند · لکم اعداء · مر شما را دشمنان یعنی القای محبت فایده ندارد وایشان دشمنی آشکارا کنند · و
یبسطوا الیکم · وبگشایند بسوی شما · ایدیهم · دستهای خود را بزدن وکشتن · والسنتهم · وبگشایند
زبانهای خود را بشما · بالسوء · ببدی یعنی دشنام وفحش · وودوا لو تکفرون · ودوست دارند که شما کافر شوید
چنانچه ایشان هستند · لن تنفعکم · سود نخواهد داشت شما را · ارحامکم · خویشان شما · ولا اولادکم · ونه
فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال وفرزند وخویش وپیوند میکنید واز ایشان نفع نخواهد رسید
بشما · یوم القیمة · روز رستخیز · یفصل · جدا کند خدای تعالی در آن روز · بینکم · میان شما واولاد واقربا یعنی
کافران را بدوزخ فرستند ومومنانرا ببهشت برند · والله بما تعملون · وخدای تعالی بانچه شما می کنید از دوستی
ودشمنی · بصیر · بیناست وبدان جزا خواهد داد · قد کانت · بدرستی که هست · لکم اسوة حسنة فی ابرهیم
شما را خصلتی نیکو در سخنهای ابرهیم · والذین معه · وآنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان · اذ قالوا لقومهم ·
یاد کنید چون ابرهیم علیه السلم وقوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید · انا برءؤا منکم ومما
تعبدون من دون الله · بدرستی که ما بیزاریم از شما که بت پرستید بجز خدای تعالی · کفرنا بکم · کافر شدیم بدین
شما · وبدا · وآشکاره شد · بیننا وبینکم · میان ما وشما · العداوة والبغضاء · دشمنی بدل ودوست یعنی محاربه
ابدا · همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما بدست ودل · حتی تؤمنوا · تا ایمان آرید · بالله
بخدای تعالی · وحده · یگانه ویکتا یعنی بیگانگی وی بگروید حق تعالی پند میدهد مومنانرا که در این امر از اهل شرع
اقتدا بابرهیم علیه السلم کنید · الا قول ابرهیم لابیه · مگر در آن سخن که گفت ابرهیم علیه السلم مر پدر خود را بوعده استغفار

امرزش برای ایشان آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد وچون خلیل جلیل واصحاب او بیزاری
کردند از قوم وگفتند · ربنا · ای پروردگار ما · علیک توکلنا · بر تو توکل کردیم واعتماد کلی بر کرم خالق نمودیم
والیک انبنا · وبسوی تو بازگشتیم · والیک المصیر · وبسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی
آنست که این دعا تتمه قول ابرهیم علیه السلم نیست بلکه حق تعالی مومنان این امت را بعد از نهی موالات کفار
امر میفرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم وبلطف تو پیوند
کردیم · بیت · سوی تو کردیم روی ودل بتو بستیم · از همه باز آمدیم با تو پیوستیم · هرچه نه پیوند یار بود بدریدیم ·
هرچه نه پیمانه دوست بود بشکستیم · ربنا · ای افریدگار ما · لا تجعلنا · مگردان ما را · فتنة · محل برگماشتن
للذین کفروا · برای آنانکه کافر شده اند یعنی ایشانرا بر ما سکار ومسلط مگردان وبدست ایشان ما را عذاب
مکن · واغفر لنا · وبیامرز ما را · ربنا · ای پروردگار ما · انک انت العزیز · بدرستی که تو غالبی در حکم پس
شر ایشان دفع کن · الحکیم · دانا در کار خود پس ما را بیامرز · لقد کان · بدرستی که هست · لکم · مر شما را · فیهم
در قوم او · اسوة حسنة · خصلتی نیکو که پی روی کنید او را وتکرار برای تاکید است در اقتدا با برهیم علیه السلم
یا در اول اقتداست باقوال او ودر ثانی بافعال او واین اقتدا است · لمن کان یرجوا الله · هر کس را که باشد امید
دارد رضای خدا را · والیوم الاخر · وپاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای تعالی وروز بازپسین · و
من یتول · وهر که روی بگرداند از فرمان خدای تعالی ودوستی کند با دشمنان · فان الله هو الغنی · پس بدرستی که
خدای تعالی بی نیاز است از وی ونصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است · الحمید · ستوده
بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیة مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در
مکه حق سبحانه وتعالی وعده فرمود که · عسی الله ان یجعل · شاید آنکه خدای تعالی پیدا کند · بینکم · میان شما وبین الذین
ومیان آنانکه · عادیتم · دشمنی داشتید · منهم · از کفار مکه · مودة · دوستی ویاری واین چنان بود که ابوسفیان
وسهل بن عمرو وحکیم بن حزام وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند وکسانرا با ایشان
محبتی عظیم پیدا شد · والله قدیر · وخدای تعالی تواناست بر آنکه دشمنی بدوستی مبدل کند · والله غفور · وخدای تعالی
آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی · رحیم · مهربان بر آنها بعد از نهی قطع مودت کردند و
دشمنان دین را یاری ندادند حق تعالی درباره ایشان فرمود که · لا ینهیکم الله · نهی نمیکند خدای تعالی شما را
ای مومنان · عن الذین · از آنانکه ایشان · لم یقاتلوکم · کارزار نکرده اند با شما · فی الدین · در کار دین وملت
ولم یخرجوکم · وبیرون نکردند شما را · من دیارکم · از سراها ومنزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله واخراج
شما دخل نموده اند یا مراد از زنان وکودکان کرایشانرا دیة قتل واخراج چندان مدخل نیست میفرماید که خدای
تعالی باز نمیدارد شما را · ان تبروهم · از آنکه نیکویی کنید با ایشان · وتقسطوا الیهم · واز آنکه عدل کنید با ایشان
قسطی · ان الله یحب المقسطین · بدرستی که خدای تعالی دوست دارد عدل کنندگان را · انما ینهیکم الله
جز این نیست که خدای تعالی نهی میکند شما را · عن الذین قاتلوکم · از آنانکه کارزار کردند · فی الدین · در دین

واخرجوكم · وبيرون كردند شمارا · من دياركم · از سراهای شما · وظاهروا · ومعاونت كردند وهم پشت شدند با
على اخراجكم · بر بيرون كردن شما يعنى مشركان مكه كه بعضى در صدد حرب آمدند وبعضى در سعى اخراج كردند وجمعى
كه روسا واعيان بودند باز ميدارد شما خداى تعالى از شما · ان تولوهم · از انكه دوستى كنيد با ايشان · ومن يتولهم · وهر كه
دوست دارد ايشانرا · فاولئك · پس انكروه دوست دارندكان · هم الظالمون · ايشان ستمكاران اند وضع
دوستى كه ميكنند در غير موضع چه دوستى با خداى تعالى مى بايد ومر دوستان خدا ميشايد كه از دوستى دكر راه
هيچ نكشايد · بيت · بكسل ز دوستان دغا يار حيله ساز · يارى طلب كه طالب نقش وفا بود · آورده اند كه چون
در حديبيه صلح واقع شد يكى از شروط آن بود كه هر مسلمانى كه از مكه بمدينه رود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اورا
بكفار باز فرستد واكر مسلمانى از جانب مدينه روى بر تافته جانب مكه شتابد قريش اورا باز نكردانند آنحضرت
صلى الله عليه وسلم بحديبيه بود جماعتى مومنان از مكه كريخته بملازمت آمدند از جمله سبيعه اسلميه ودر عقب شوهر
او مسافر مخزومى رسيد وكفت شرط صلح برين وجه بود هر كه از ما بتو آيد رد كنى جبريل عليه السلم كفت يا رسول الله
آن شرط بر مردان واقع شد نه بر زنان وروا نيست كه مومنات را بمشركان باز دهيد اين آية نازل شد كه · يا
ايها الذين امنوا · اى كرويدكان · اذا جاءكم المومنات · چون بيايند بشما زنان كرويده · مهاجرات · هجرت
كننده · فامتحنوهن · پس بيازمائيد ايشانرا بان سوكند دهيد ايشانرا بيرون آمدن ايشان از دشمنى
شوهر نبوده ودوستى ديكرى سبب آمدن نشده وهيچ غرض از اغراض دنيوى باز بسته نيست بلكه خاصه
براى دوستى خداى تعالى ورسول او عليه السلم بدين اسلام آمده اند · الله اعلم · خداى تعالى داناتر است · بايمانهن
بكرويدن ايشان كه مطلع است بر اسرار وضماير تا چون حكم شرع بر ظاهر است ايشانرا سوكند دهيد
فان علمتموهن مومنات · پس اكر دانيد ايشانرا بغلبه ظن كه مومنه اند · فلا ترجعوهن الى الكفار · پس باز مكردانيد
ايشانرا بسوى شوهران ناكرويده ايشان · لاهن حل لهم · نه ايشان يعنى زنان مومنه حلال اند مر كافران را · و
لاهم · ونه آن كافران · يحلون لهن · حلال ميشوند اين زنان را چه بتان را دين جدايى افكنده است ميان ايشان
وآتوهم · وبدهيد شوهران ايشانرا · ما انفقوا · آنچه خرج آن زنان كرده باشند پس از كابين پس حضرت
صلى الله عليه وسلم سبيعه را سوكند داد وآنچه مسافر داده بود از مهر كرفته بازكشت اين آية آمد كه · ولا جناح عليكم
وهيچ بزه واثمى نيست بر شما · ان تنكحوهن · آنچه بخواهيد اين زنان مهاجره را · اذا آتيتموهن · چون بدهيد
ايشانرا · اجورهن · مزدها يعنى مهرهاى ايشان پس فاروق رضي الله عنه اورا بخواست وديكر آية آمد · ولا تمسكوا
وچنك در مزنيد · بعصم الكوافر · بعصمتها يعنى بعقدهاى زنان كافره يعنى نكاح ايشان را باقى مكذاريد
بلكه طلاق دهيد اكر ايمان نيارند پس اصحاب هر زن كافره را كه در نكاح داشتند طلاق دادند وحكم شد
واسئلوا · وبجوئيد از انكس كه زن را بخواند از كافران · ما انفقتم · آنچه كرده ايد از مهر او · وليسئلوا · و
بايد كه بجويند كافران از شما · ما انفقوا · آنچه خرج كرده از مهر ازواج مهاجرات خود يعنى چون عصمت زوجيت
منقطع شد ميان مومن وكافره ومومنه پس هر يك بايد كه رد كنند مهرى كه بصاحبه خود داده اند · ذلكم
آنچه ذكر كرده شده است · حكم الله · حكم خداى تعالى است · يحكم · حكم ميكند خداى تعالى بان · بينكم · ميان شما
والله عليم · وخداى تعالى داناست بمصالح شما · حكيم · حكم كننده بانچه محض حكمت است بعد از نزول اين آية
مومنان اداى مهور مهاجرات كردند بازواج ايشان وكفار از اداى مهور مرتدات ابا نمودند آية آمد كه

وان فاتكم

وان فاتكم · واكر فوت شد از شما اى مومنان · شىء من ازواجكم · يكى از زنان شما · الى الكفار · بسوى كافران يعنى
بدار الحرب پيوندد ومهر او بدست شما نيايد · فعاقبتم · پس شما غنيمت كيريد يعنى غزا كنيد وعاقبت شمارا
ظفر بود ومال بدست آيد · فآتوا الذين ذهبت · پس بدهيد آنانكه رفته اند · ازواجهم · زنان ايشان بدار
الكفر ومهر نيافته اند · مثل ما انفقوا · مانند آنچه نفقه كرده اند از مهر آن زن · واتقوا الله · وبترسيد از
خداى تعالى · الذى · آنچنين پروردكار عالم كه · انتم به مومنون · شما بآن كرويدكانيد در معالم از ابن عباس
رضي الله عنهما نقل ميكند كه شش تن از زنان مهاجر مرتد نزد كفار رسيدند وحضرت رسول صلى الله عليه وسلم مهر ايشانرا
از غنيمت بشوهران ايشان داد تا بقاء عهد باقى بود چون مرتفع كشت اين احكام منسوخ كشت آورده اند كه
روز فتح مكه سيد عالم صلى الله عليه وسلم از بيعت فارغ كشت زنان نيز بمبايعه ميل كردند آية آمد كه · يا ايها النبى
اى خبر كننده يا اى بلند قدر · اذا جاءك المومنات · چون بيايند بتو زنان كرويده يعنى نيت كرويدن ·
يبايعنك · بيعت كنند با تو · على ان لا يشركن · بر انكه شرك نيارند وشريك نكيرند · بالله شيئا · بخداى تعالى
چيزيرا · ولا يسرقن · ودزدى نكنند · ولا يزنين · وزنا نكنند · ولا يقتلن · ونكشند · اولادهن · فرزندان خودرا
چنانچه زنان در جاهليت مى كردند يا قصد بچه كه در شكم دارند نكنند واورا سقط نكنند · ولا يأتين · ونيايند
ببهتان · بدروغى كه از روى جهل · يفترينه · بر بافته اند آنرا · بين ايديهن وارجلهن · ميان دستها وپايهاى
خود يعنى فرزند حرام زاده نيارند دروغ بشوهر نه بندند وبر دست وپاى خود آورده مى پرورند · ولا
يعصينك · وعاصى نشوند در تو · فى معروف · در آنچه بفرمايى از ترك نيكو كه ترك نوحه كردن است وروى
خراشيدن وموى بريدن چون بدين شرط بيعت كنند · فبايعهن · پس بيعت كن با ايشان حضرت ام المومنين
عايشه صديقه رضي الله تعالى عنها فرموده كه بيعت حضرت صلى الله عليه وسلم با زنان بسخن بود ودست آنحضرت صلى الله عليه وسلم دست
هيچ زن را نسود قولى انست كه زنان دست در قدح برو بردند بعد از آن حضرت صلى الله عليه وسلم دست مبارك خود
در آن آب برد وكفته اند خواهر خديجه را رضي الله عنها فرمود تا بيعت زنان فرا كرفت · واستغفر لهن الله · وامرزش
طلب كن براى زنان مبايعه از خداى تعالى · ان الله غفور · بتحقيق كه خداى تعالى امرزنده كناهان كسانيست كه
بر توحيد بيعت كنند · رحيم · مهربان بر ايشان كه توفيق توبه وايمان داد بزركى فرموده مردم ميكويند كه رحمت
موقوفست بايمان يعنى تا بنده ايمان نيارند مستحق رحمت نشود ومن ميكويم كه ايمان موقوفست برحمت تا خود
توفيق نبخشد كسى بدولت ايمان نرسد ع توفيق عزيز است بهر كس ندهند · بعضى درويشان مسلمانان بجهة
جر منفعت با جهودان دوستى ميكردند وخبر اهل اسلام بديشان ميكفتند آية آمد كه · يا ايها الذين امنوا · اى
كروه مومنان · لا تتولوا · دوستى مكنيد · قوما غضب الله عليهم · با كروهى كه خشم كرفت خداى تعالى بر ايشان · قد
يئسوا · هر آينه نوميد شده اند يعنى يهود · من الآخرة · از ثواب آخرت چه دانسته اند بسبب عناد وكتمان
نعت حضرت صلى الله عليه وسلم هيچ نوع حظى از مثوبات اخروى نخواهد بود نا اميد نداران · كما يئس الكفار · هم
چنانكه نا اميد شده اند كافران · من اصحاب القبور · از اهل كورها يعنى از دين ايشان بدين دين يا يهود
نا اميد از ثواب عقبى همچو كافران مرده كه خود بعيان حال خود را دانسته اند واز نعيم آنجهانى كلى قطع
اميد كرده · سورة الصف اربع عشر آية · بسم الله الرحمن الرحيم · سبح لله · پاك وبى عيب كفت
خداى تعالى را · ما فى السموات · آنچه در آسمانهاست از علويات · وما فى الارض · وآنچه در زمين است از سفليات · وهو

العزیز و او غالبست که حکم او هیچ وجه مرد ود نکردد الحکیم درست کار که خلل با فعال او راه نیابد و ساطی
آورده که اصحاب کرام کفتند یا کدام عملی بجای آوریم که ما را از حفره نیران رهانید بروضه جنان و تحفه روح و ریحان
رساند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة الایة حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای قوم آمد
انچه می جستید یعنی عملی که از هیجان رستکاری بخشد و باعلای علیین فرود آرد که ایمان و جهاد است صحابه از مرات کرامت
داشتند آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان اورده اید لم تقولون چرا میکویید ما لا تفعلون
آنچه نخواهید کرد کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بزرک است نزدیک خدای تعالی انچه نخواهید کرد و نزد
بعض علما این عامست و شامل یعنی هر که سخن کوید و نکند درین عتاب داخل است و بان نیز که خلق را بعمل فرمایند و خود
ترک کنند این سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم الایة حضرت صلی الله علیه وسلم در شب معراج دیدکه
لبهای چنین کسان بمقراض آتشین می بریدند بیت از من کوی عالم تفسیر کوی را • کر در عمل نکوشی نادان مفسری • بار درخت
علم ندانی بجز عمل • با علم اکر عمل نکنی شاخ بی براست • ان الله بدرستی که خدای تعالی • یحب الذین یقاتلون • دوست دارد
انانرا که کارزار کنند • فی سبیله • در راه وی • صفا • صف زده در برابر وی • کانهم • کوییا ایشان در استحکام
بنیان مرصوص بناها اند از زر تیز کنایتست از ثبات قدم ایشان در معرکه جنک و بیکدیکر باز چسپیدن • واذ قال • و یاد
کن آنرا که کفت • موسی لقومه • موسی علیه السلم مر قوم خود را یعنی با بنی اسرائیل کفت • یا قوم • ای کروه من • لم تؤذوننی چرا
می رنجانید مرا بنا شنودن فرمان من • وقد تعلمون • و بدرستی که میدانید • انی رسول الله • بدرستی که فرستاده خدای تعالی ام
الیکم بسوی شما و برسالت خود از معجزات ظاهر اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و رسول باید که محترم و
مکرم باشد پس شما فرمان حق برید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند کلیم الله نشنودند • فلما زاغوا •
پس آن هنکام که بکشتند از قبول فرمان موسی علیه السلم • ازاغ الله • بکردانید خدای تعالی • قلوبهم • دلهای ایشانرا از ضعف
و متوقع شک ساختند نعوذ بالله تعالی • والله • و خدای تعالی • لا یهدی القوم الفاسقین • راه نمی نماید بشناخت کرم
بیرون رفتکان از دائره فرمان • واذ قال • و یاد کن آنرا نیز که کفت • عیسی ابن مریم • عیسی علیه السلم پسر مریم علیهما السلام مر بنی
اسرائیل را که • یا بنی اسرائیل • ای فرزندان یعقوب • انی رسول الله الیکم • بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما
بحجت و برهان • مصدقا • در حالتی که باور دارنده ام • لما بین یدی • مر انچیز را که پیش منست • من التوراة • از کتاب تورات
یعنی قبل از نازل شدن من تصدیق کرده ام آن نزدیک خدای تعالی است • ومبشرا • و مژده دهنده • برسول • بفرستاده
که یاتی می آید بدین کامل و شرع شامل • من بعدی • از پس زمان من • اسمه احمد • نام او احمد صلی الله علیه وسلم است یعنی
ستاینده تو و ترجمه کلام علیه السلم بدین وجه است انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است
در بنیانا اورده که اسم آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسریانی منحمانست و معنی او انکه بفرستد خدای تعالی آنرا بشما بعد از مسیح
فلما جاءهم • پس چون آمد بدیشان • بالبینات • بمعجزهای روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص • قالوا • کفتند
بیشتر بنی اسرائیل • هذا سحر مبین • این جادوییست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که این سحر است • ومن
اظلم • و کیست ستمکارتر • ممن افتری • از کسی که بر بندد • علی الله الکذب • بر خدای تعالی دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند
و آیتهای او را سحر داند بعضی علما بر آنست که نضر بن حارث کفت که روز قیامت لات و عزی را شفاعت خواهند کرد نزد خدای
تعالی و خدای تعالی شفاعت ایشان قبول خواهند کرد این آیه آمد که کیست دروغ بر خدای تعالی بندد بقول شفاعت بتان
درباره کفار • وهو یدعی • و حال آنکه خوانده می شود یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را میخواند • الی الاسلام • بسوی دین اسلام که

مشتمل

مشتمل است بر خیر و صلاح و فیروزی و فلاح در دنیا و در عقبی • والله لا یهدی • و خدای تعالی راه نمی نماید • القوم
الظالمین • کروه ستمکارانرا در لباب آورده که چند روزی وحی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرو نیامد کعب بن اشرف
کفت مژده مر شما را ای یهود که خدای تعالی نور او را فرو نشاند و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالتمآب عرض
نمودند غبار ملال بر آینه دل مبارک او نشست جبرئیل علیه السلم بر بهجت رفع آن آیه آورد که • یریدون • میخواهند یهود
لیطفئوا • تا فرو نشانند • نور الله • نور خدای تعالی را • بافواههم • بدهنهای خود یعنی بکفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه
والله متم • و خدای تعالی تمام کرداننده است • نوره • نور دین شرع حضرت سید المرسلین قبل از قیام قیامت
ولو کره الکافرون • و اکر چه کراهت دارند کافران از اتمام آن و کراهت ایشانرا اثری نیست در اطفای چراغ
صدق و صواب همچو اراده که غیر مؤثر است در نابودن • بیت • شب پره خواهد بنور آفتاب • تا به بیند دیده او مرزو بوم
دست قدرت هر صباح شمع مهر • بر فروزد کور خفاشی شوم • هو الذی ارسل • اوست آن خداوندی که فرستاد • رسوله
پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم • بالهدی • بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن • ودین الحق • و بکیش راست که ملت حنیفیست
لیظهره • تا غالب کرداند این • علی الدین کله • بر همه کیش و ملتی که بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام
قبول کنند • ولو کره المشرکون • و هر چند کاره باشند مشرکان اظهار دین محمد را صلی الله علیه وسلم که مشتمل است بر اثبات
توحید و ابطال شرک • یا ایها الذین امنوا • ای کروه کرویدکان • هل ادلکم • آیا دلالت کنم شما را • علی تجارة • بر بازرکانی
که • تنجیکم • باز رهاند شما را • من عذاب الیم • از عذاب دردناک پس بیان تجارت میکند که • تؤمنون • خبر است بمعنی امر
یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید • بالله • بخدای تعالی • ورسوله • و بفرستاده او • وتجاهدون
و جهاد می نمائید با کافران • فی سبیل الله • در راه خدای تعالی • باموالکم • بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح
مجاهدان خرید • وانفسکم • بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید • ذلکم خیر لکم • بهتر است مر شما را • ان
کنتم تعلمون • اکر هستید که بدانید طریق تجارت حقیقی را بزرکی فرموده که اصل مرابحه درین تجارت اینست که غیر
حق را بدهی و حق بستانی در نفحات از ابی عبدالله السنجری قدس سره نقل میکند که بسروی آمد و کفت سبویی بود عین
داشتم که سرمایه من بود از خانه می آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد کفت ای فرزند سرمایه خود را
ساز که سرمایه پایدارست والله که بید تو هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر الله تعالی شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که سود تمام آن بوده بید تو هم نبودی اشارت بمرتبه فناست و در باختن سود و سرمایه در بازار شوق
لقا • بیت • تا چند باز الف بیست شوی • بشتاب که انجام فنا مست شوی • از سرمایه و سود دو جهان دست بشوی
سود تو همان به که تهی دست شوی • پس اکر ایمان آرید و جهاد کنید • یغفر لکم • بیامرزد خدای تعالی مر شما را • من
ذنوبکم • از کناهان کذشته شما در دنیا • ویدخلکم • و در آرد شما را • جنات تجری • ببوستانها که میرود • من
تحتها الانهار • از زیر اشجار آن در ختها جویها • ومساکن طیبة • و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد • فی جنات عدن
در بوستانهای جاویدی که دار اقامتست • ذلک • آن مغفرت و ادخال بهشت • الفوز العظیم • رستکاری بزرک
است • واخری تحبونها • و مر شما راست نعمتی دیکر درین دنیا که آنرا دوست میدارید • نصر من الله • نصرتی از خدای تعالی
بر قدس • وفتح قریب • و فتحی نزدیک که مکه است یا فتح روم و فارس ابن عطا رحمه الله فرموده که نصر توحید است و
فتح نصر بجمال الملک مجید و نزد بعضی فتح قریب فتح باب دل است بفتوح از مقدمات نفس و غنایم این فتح معارف
معینه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکتست • وبشر المؤمنین • و بشارت ده ای محمد صلی الله علیه وسلم مومنانرا در دنیا

بنصرت و در عقبی بجنت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه
بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عامست یعنی جمیع مؤمنان را میفرماید کونوا باشید انصار الله
نصرت کنندگان دین خدای تعالی و رسول او علیه السلام تقدیر کلام چنانست ای محمد صلی الله علیه و سلم طلب نصرت کن از قوم خود
کما قال همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت عیسی ابن مریم للحواریین عیسی ابن مریم علیهما السلام مر حواریان را که خواص او بودند
و در دین او همه سبق داشتند من انصاری کیست یاران و نصرت کنندگان من توجه نموده با من الی الله بسوی
نصرت کنندگان خدای تعالی یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای تعالی قال الحواریون گفتند حواریان که درین
راه نحن انصار الله مائیم ناصران دین خدای تعالی و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی علیه السلام را بعد از رفع وی و
خلق را بخدای تعالی دعوت نمودند فآمنت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طائفة من بنی اسرائیل گروهی
از بنی اسرائیل بعیسی علیه السلام و او را بنده و رسول خدای تعالی دانستند وکفرت طائفة و کافر شدند گروهی دیگر و او را
پسر خدا گفتند نعوذ بالله تعالی و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شد موافق هما نمؤمنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آن
گروه تقویه یافتند حق سبحانه و تعالی خبر میدهد فأیدنا الذین آمنوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانکه گرویدند
بعیسی علیه السلام و رسالت و عبودیت او علی عدوهم بدشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیت او فاصبحوا پس گشتند
مؤمنان ظاهرین غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة احدی عشر بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح به پاکی یاد میکنند و تنزیه می نمایند لله مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی
وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی الملک پادشاهی که ملک اوست دایم و بی زوال القدوس
پاک از سمت عیب و صفت اختلال العزیز ارجمندی که مثل ندارد الحکیم حکم کننده که راستی بجای آرد هو الذی
بعث اوست آنکس که برانگیخت فی الامیین در میان امیان مراد قوم عرب‌اند که اکثر ایشان خواندن و نوشتن
نبودند رسولاً منهم فرستاده از جهت ایشان امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیت آن حضرت
صلی الله علیه و سلم آنست که در کتب مقدمه بدین وجه مذکور بوده که خاتم الانبیا امی باشد و از جملهٔ کتاب شعیا علیه السلام
مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین و در امیت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نکته‌هاست که اینجا به بیتی اختصار میرود
بیت: فیض ام الکتاب پروردش لقب امی خدا از آن کردش لوح تعلیم او گرفته ببر همه اسرار لوح داده خبر بر سر اوست
انس و جان را سر گر نخوانده خط از آن چه خطر پس نبی امی میگوید که یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته
آیتهای خدا را با آنکه مثل ایشان ویزکیهم و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رذائل اخلاق
ویعلمهم الکتاب و می آموزد ایشان را قرآن والحکمة و احکام شریعت وان کانوا و بدرستی که بودند این گروه
که حالا قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند من قبل پیش از بعث حضرت صلی الله علیه و سلم لفی ضلال مبین که ازین
شرک بود و تتبع دین جاهلیت وآخرین و دیگر مبعوث شد در میان دیگران منهم از مؤمنان که ایشان لما
یلحقوا بهم رسیده اند بآنکه سابقانند تا لاحق خواهد شد مراد تابعین اند و از معالم با ایراد حدیث صحیح متفق
علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح قول آنست که باسلام در آمده و در می آید بعد از وفات حضرت صلی الله علیه و سلم
همه درین آخرین داخلند وهو العزیز و خدای تعالی غالبست الحکیم داناست در امر بعث هر امی ذلک آن
نبوت یا بعث فضل الله افزونی کرم خداست یؤتیه میدهد آنرا من یشاء هر که را میخواهد والله ذو
الفضل العظیم و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مثل

الذین

الذین حملوا التوریة مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریة را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریة را بردارند
ثم لم یحملوها پس برنداشتند آنرا و بمجرد خواندن توراة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند کمثل الحمار
همچو مثل درازگوش است که یحمل بر دارد اسفاراً کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفع ندارد همچو
یهود که توراة میخوانند و بدان منتفع نمیشوند. گفت ایزد یحمل اسفاره بار باشد علم کان نبود ز هو. علمهای اهل دل حمالشان
علمهای اهل تن احمالشان. علم چون بر دل زند یاری بود. علم چون بر گل زند باری بود. چون بدل خوانی ز حق گیری سبق
چون بگل خوانی سیه سازی ورق. بئس بد مثلی است مثل القوم مثل گروه الذین کذبوا آنانکه تکذیب کرده اند
بآیات الله حجتهای خدا را که دلیل بود بر نبوت محمد صلی الله علیه و سلم والله لا یهدی و خدای تعالی راه فلاح ننماید القوم
الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله و احباؤه
و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم یا ایها الذین هادوا ای گروهی
که دین یهودیه دارید ان زعمتم اگر گمان می برید انکم اولیاء لله آنکه شما دوستانید مر خدا را من دون الناس
بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که شمایید دوستان خدای تعالی یا برسید بکرامتی که حق تعالی بدان دوستان خود را
مقرر فرموده ولا یتمنونه و حال آنکه یهود تمنا نکنند مرگ را ابداً هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از
پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطهٔ عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریة و تغییر نعت
و صفت حضرت صلی الله علیه و سلم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد والله علیم و خدای تعالی
داناست بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم ان الموت الذی بدرستی که مرگ شما آنکه
تفرون منه میگریزید از وی و تمنا می برید از وقوع آن کراهت میدارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق
آورده است بشما یعنی بگیرند شما را و شربت آن بچشید ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب
والشهادة بسوی دانای آشکاره و نهان فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که
عمل میکنید در مناسب کردار جزا یابید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید باحکام شرع اذا نودی للصلوة
چون ندا کرده شود بنماز من یوم الجمعة در روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کرد
خدای تعالی که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی در آن نمایید وذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را
بقول امام اعظم آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول است در روز جمعه اگر مؤذن سعد
باشد ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن
بهتر است از سود فانی دنیا ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را تمیز می کنید میان خیر و شر
فاذا قضیت الصلوة پس چون گذارده شود نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین
برای تجارت و تصرف در مایحتاج امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از مهمات دینی خود روید وابتغوا
و بجویید من فضل الله از فضل خدای تعالی یعنی روزی چند خود مراد تهیهٔ معاش است و گفته اند انتشار هم
در زمین محمد است صلی الله علیه و سلم جهة رفتن بمجلس علما مذکران و بقولی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و
زیادت و طلب علم و آنچه بدین ماند جستن مبا من فضل الهی بدینها تواند بود واذکروا الله کثیراً و یاد کنید نام
خدای تعالی بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار

شوید و بخیرد و سرا برسید حاصل ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرتست نظم
از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ذکر است که اهل شوق را در همه حال آسایش جان باشد و آرامش دل
آورده اند که روزی حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میفرمود که ناگاه کاروان دحیه کلبی از جانب شام رسید با طعام بسیار
و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون رسید طبل شادی زدندی و آواز طبل باستماع حضار مجلس رسید جهت بیع
طعام از مسجد بیرون رفته متوجه کاروان گشتند و غیر از ده و از ده تن که چهار تن از ایشان خلفاء الراشدین
بودند رضی الله عنهم کسی نماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اگر همه برفتندی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نبودی ازین وادی آتش
بسوی شما روان گشتی و مقارن همین حال آیة آمد و نزول اجلال یافت واذا راوا و چون ببینند تجارة بازرگانی
یعنی کاروانی بازرگانان را او لهوا و شنیدن آواز طبل که جهت رسیدن کاروان می زدند انفضوا متفرق کردند
از مجلس و بروند الیها بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام وترکوك و بگذارند ترا قائما
استاده در زمین قل ما عند الله بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم خیر بهتر است و سودمندتر من اللهو از استماع لهو و من التجارة و از نفع تجارت چه فواید مثوبات
محقق است و منافع معاملات متوهم والله خیر الرازقین و خدای تعالی بهترین روزی دهندگانست یعنی آنانکه
وسائط ایصال رزقند زیرا که وقت باشد که بخیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از
خلفا بهلول بغداد را گفت بیا تا روزی هر روزه تو مقرر کنیم تا وقت متعلقان نباشد بهلول جواب
داد که چنین کردمی اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه می باید دوم نشناسی که مرا که می باید سیم معلوم
نداری که مرا چند می باید و حق تعالی کامل رزاق است این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن رساند و دیگر شاید
که بر من غضب کنی و آن وظیفه باز گیری و حق سبحانه و تعالی از من روزی باز نمیدارد بیت خدائی که او ساخته نیست هست
بعصیان در رزق بر کس نبست از و خواه روزی که بخشنده است بر ارزنش کار دهرینه است تعالی شانه واکرم

سورة المنافقون احدی عشر بسم الله الرحمن الرحیم در سال پنجم رسول صلی الله علیه وسلم
از غزوه مریسیع مراجعت فرموده بسر چاهی میان سنان بن جهم که حلیف بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه غفاری
که اجیر فاروق بود منازعه شد و مهم بدانجا انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گرد و ابن ابی منافق در آن
محل سخنان ناشایست گفت و از جمله آنکه مهاجر را هیچ چیز مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراکنده شوند
دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد رفت از آنکه خوارتر است و زید بن ارقم بمجلس سامی
حضرت خیر الانام صلی الله علیه وسلم آمده صورت اخبار نموده آن حضرت صلی الله علیه وسلم اعتقاد اصغا فرموده جهت تسکین
فتنه از کرمکار روز کوچ کرد ندام نمود اسید بن حضیر سبب پرسید و مضمون حال معلوم نموده در تسلیه خاطر عاطر
حضرت صلی الله علیه وسلم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسید بخدمت آمد و در نفی آن خبر سوگندان خورد
مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم را بچنین دروغ متهم ساختند حق تعالی تصدیق او را این سوره نازل گردانید
اذا جاءك المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم که انك لرسول الله
بدرستی که تو فرستاده خدای تعالی والله یعلم انك لرسوله و خدای تعالی میداند که تو رسول ویی والله یشهد ان
المنافقین و خدای تعالی گواه میدهد بدرستی که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد
ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دلها معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند

مراد

مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد بر رسالت تو و خدای تعالی میداند که سوگند بدروغ
خورند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی
ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شهادت عن سبیل الله از دین خدای تعالی یا خود
اعراض میکنند از جهاد در راه خدای تعالی انهم بدرستی که ایشان ساء بد است ما کانوا یعملون آنچه
هستند که میکنند از سوگند بدروغ و اعراض از حق ذلك این حکم من بدی اعمال ایشان بانهم آمنوا بسبب
آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان که با شمائیم و در خلوت
با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم
لا یفقهون پس ایشان نمیدانند که حقیقت ایمان بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو
هیأت و شیرین سخن و فصیح زبان بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمدندی آنحضرت صلی الله علیه وسلم شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق تعالی آیه فرستاد که واذا رایتهم
و چون ببینی منافقان را تعجبك بشگفت آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان از تری و تازگی وان یقولوا
و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی مر سخن ایشان را و سوگند ایشان را با رنگینی و حال آنکه در عدم عقل
و قلت تدبیر کانهم گوییا ایشان خشب مسندة چوبهای خشک شده اند بدیوار باز نهاده اشباح اند
خالی از علم و نظر یحسبون می پندارند و گمان می برند کل صیحة هر فریادی را که برآید و هر آوازی را که
در مدینه برکشند که آن صیحه و صدا واقع است علیهم بر ایشان بد دلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست
هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مومنان ظاهر شده رسوا خواهند شد
هم العدو ایشان دشمنانند ترا و همه مومنان را فاحذرهم پس حذر کن از مکر و غایله ایشان و بر ایشان
ایمن مباش قاتلهم الله هلاک کرداند خدای تعالی ایشان را یا لعنت کند بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده
میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیه قوم ابن ابی ویرا گفتند که این آیتها در باره تو نازل شده بود
نزدیک رسول خدای تعالی رو برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب گفت مرا گفتند ایمان آور آوردم تکلیف
کردند که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد علیه السلام را سجده می باید کرد آیة آمد که واذا قیل لهم تعالوا و چون
گویند منافقان را که بیائید باعتذار یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فرستاده خدای تعالی
لووا بپیچند رؤسهم سرهای خود را یعنی روی بگردانند و سرها بپیچند چنانچه کسی از مکروهی سر
بتابد ورایتهم یصدون و تو می بینی ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وهم
مستکبرون و ایشان گردن کشانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان استغفرت لهم آمرزش خواهی
تو ایشان را ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله لهم خدای تعالی نیامرزد ایشان را
بجهت رسوخ در نفاق ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید بیرون
رفتگان را از دائره صلاح هم الذین یقولون ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که لا تنفقوا
نفقه مکنید علی من عند رسول الله بر کسانیکه نزدیک رسولند از فقراء مهاجرین حتی ینفضوا تا
متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان روند و پسران بپدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجر
منع می کنند ولله و حال آنکه مر خدا راست خزائن السموات والارض خزانه روزی در آسمان و زمین

ومفتاح بدست قدرت اوست هرکرا خواهد روزی دهد. ولکن المنافقین لا یفقهون. ولیکن منافقان
نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق تعالی است نه آدمیان. خواجه پندارد که روزی میدهد. لاجرم برا این
وآن منت نهد. زان سببها آن بی شد پس اگر کم شود هستند اسباب دگر حکم روزی بر سببها می نهد. پس سببها
نیز روزی می دهد. یقولون. میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم ما ازین سفر
الی المدینة. بسوی مدینه. لیخرجن الاعز. هر اینه بیرون کند عزیزتر. منها الاذل. از مدینه خوارتر مراد
از اعز نفس اخس او بود که ابن ابی است و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات. ولله العزة. ومر خدای تعالی راست عزت وقدرت وربوبیت. ولرسوله. ومر رسول او را علم غیب
نبوت وشفاعت. وللمؤمنین. ومر گرویدگان را عز ایمان وطاعت. ولکن المنافقین. ولیکن منافقان حقیقت
عزت را. لا یعلمون. نمیدانند نقل است که چون سپاه نصرت پناه نبوی صلی الله علیه وسلم بوادی عتیق رسید پسر
ابن ابی که هم عبدالله نام داشت ومؤمن ومخلص بود گفت نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ترا اذن فرماید وبدانی که اذل توئی واعز پیغمبر چون مرکب رسالت منقبت اوست برسید بر آن حال اطلاع
یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد. یا ایها الذین آمنوا. ای گروه مؤمنان. لا تلهکم. مشغول نگرداند
شمارا اموالکم خواستهای شما. ولا اولادکم. ونه فرزندان شما عن ذکر الله. از یاد کردن خدای تعالی و
مقتضای ایمان آنست که دوستی خدای تعالی غالب بوده برهمه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا ومجموع نعم آخرت بروی
عرض کنند بنظر قبول در هیچکدام ننگرد چشم دل از نعیم دو سر بسته ایم مقصود ما در دین توئی بس. ومن
یفعل ذلک. وهر که بکند آن کار را یعنی بمال وفرزند از حق تعالی باز ماند. فاولئک. پس آن گروه. هم الخاسرون
ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی. وانفقوا. ونفقه کنید یعنی حقوق واجب اخراج
نمائید. من ما رزقناکم. از آنچه روزی داده ایم شمارا ذخیره آخرت سازید. من قبل ان یأتی. پیش
ازانکه بیاید. احدکم الموت یکی شمارا اسباب مرگ. فیقول رب. پس گوید آنکس که ای آفریدگار من. لولا اخرتنی
چرا بازپس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر نکنی موت را. الی اجل قریب. زمانی نزدیک. فاصدق. وتا تصدق
کنیم وزکوة ادا نمائیم. واکن من الصالحین. وباشیم از نیکمردان وشایستگان. ولن یؤخر الله. وباز پس
نیفکند خدای تعالی. نفسا. هیچکس را. اذا جاء اجلها. چون بیاید وبرسد مدت رفتن وی یعنی چون
عمر بآخر رسید چیزی بر آن نیفزایند وازان کم نکنند. والله خبیر. وخدای تعالی داناست. بما تعملون. بانچه
می کنید. در میان حفص رحمه الله بخطاب میخوانند یعنی بانچه شما می کنید از خیر وشر.

سورة التغابن ثمانی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم. یسبح. بپاکی وپاکیزگی ستایش مینمایند. لله. مر خدای را
ما فی السموات. آنچه در آسمانهاست از روحانیات. وما فی الارض. وآنچه در زمین است از جسمانیات
له الملک. مر اوراست پادشاهی که ارض وسما وما بینهما بیافرید. وله الحمد. ومر اوراست ستایش ونعمت آفرینش
وهو علی کل شیء. واو برهمه چیزها. قدیر. تواناست. هو الذی خلقکم. واوست آنکس که بیافرید شمارا. فمنکم
بعضی از شما. کافر. ناگرونده است بخالقیت او چون دهریان وطبیعیان. ومنکم مؤمن. بعضی از شما باور دارنده
است آفرینش کاری او را چون اهل اسلام وایمان. والله. وخدای تعالی. بما تعملون بصیر. بآنچه شما میکنید
بیناست ومعامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد. خلق السموات والارض. بیافرید آسمانها

وزمین را. بالحق. براستی یا حکمت بالغه یا کلمه کن ویا برای حق یعنی آنها دلایل وحدانیتند وحق بدان
ظاهر میشود. وصورکم. ونگاشت شمارا. فاحسن صورکم. پس نیکو کرد صورتهای شمارا با ستوای قامت
واعتدال خلقت امام قشیری رحمه الله فرموده که ظاهر شمارا آراست بکمال قدرت وباطن شمارا محلی گردانید بجمال قربت
نزد محققان حقیقة احسان آنست که او را بصفوة اوصاف کاینات آراسته گردانند وبخلاصه خصایص
مبدعات شرف اختصاص بخشند تا ممتاز جمیع موجودات باشد از علوی وسفلی وملکی وملکوتی پس مراد
حسن معنوی باشد نه صوری. بیت. بدرون تست مصری که توئی شکرستانش چه غم است اگر زبیرون مدد
شکر نداری. شده غلام صورت بمثال بت پرستان. تو چو یوسفی ولیکن بسوی خود نظر نداری. بخدا جمال
خود را چو در آینه ببینی بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری. والیه المصیر. وبسوی اوست بازگشت همه
یعلم ما فی السموات والارض. میداند آنچه در آسمان وزمینهاست. ویعلم. ومیداند بعلم کامل. ما تسرون. آنچه می
پوشند آنرا. وما تعلنون. وآنچه آشکارا می کنند. والله علیم. وخدای تعالی داناست. بذات الصدور. بآنچه
در سینهاست از خواطر وافکار. الم یأتکم. آیا نیامد بشما ای اهل مکه. نبؤ الذین کفروا. خبر آنانکه کافر
شدند. من قبل. پیش از شما چون اولاد قابیل وعاد وثمود واصحاب ایکه وجز آن. فذاقوا. پس چشیدند. وبال
امرهم. عقوبت کار خود یعنی جزای آخرت را در دنیا بغرق وریح صرصر وعذاب یوم الظلة. ولهم. ومر ایشان راست
در آخرت. عذاب الیم. عذاب دردناک وبی انقطاع. ذلک. آن عذاب. بانه کانت تأتیهم. بدرستی که بوده اند که
آمده اند ایشانرا. رسلهم بالبینات. رسولان ایشان بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا. فقالوا. پس ایشان گفتند
ابشر. آیا آدمیان. مثلنا. یهدوننا. راه می نمایند مارا انکار کرده اند ازانکه حق تعالی وحی بآدمی فرستاد. فکفروا.
پس کافر شدند برسل. وتولوا. وروی بگردانیدند از تدبیر در بینات که ایشان بود پس حق تعالی ایشانرا هلاک کرد
واستغنی الله. وبی نیازی داد خدای تعالی از ایمان خلق. والله غنی. وخدای تعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگار
حمید. ستوده بی ستایش حامدان. زعم الذین کفروا. گمان بردند آنانکه کافر شدند. ان لن یبعثوا. آنانکه برانگیخته
نخواهد شد. قل بلی. بگو آری برانگیخته خواهید شد. وربی لتبعثن. سوگند بپروردگار من که شما مبعوث
گردید در روز قیامت. ثم لتنبؤن. پس خبر داده شوید. بما عملتم. بانچه کرده اید در دنیا واجبار بمحاسبه ومجازات
باشد. وذلک. وبرانگیختن وجزا دادن. علی الله. برخدای تعالی. یسیر. سهل وآسانست. فآمنوا بالله.
پس ایمان آرید وبگروید بخدای تعالی. ورسوله. وبفرستاده او یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم. والنور الذی انزلنا
وبآن نوری که فرستادیم بر محمد مراد قرآنست وآنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود ومظهر حقایق
احکام حلال وحرام است. والله بما تعملون. وخدای تعالی آنچه شما میکنید. خبیر. داناست. یوم یجمعکم.
یادکن روزی که جمع میکند خدای تعالی شمارا. لیوم الجمع. برای آنچه در روز جمع است از حساب وجزا روز
قیامت را روز جمع گفته که دران روز اولین وآخرین از آدمیان جمع مجتمع باشند یا انبیا وامم یا ظالم ومظلوم
یا اهل هدی وضلالت یا بهشتی ودوزخی واشهر آنست که ملک وجن وانس. ذلک یوم التغابن. آن روز
زیان شدن است یعنی چون مؤمن مقام در بهشت بمیراث گیرد وکافرانرا در دوزخ بمقام کافر دارند غبن
ظاهر شود وکفار دانند که زیان کارند وگفته اند که کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان ومؤمن زیان خود را ببیند
بتقصیر در احسان یا روز جستن است که هرکس سود خود طلبد وزیان دیگری. ومن یؤمن بالله. وهرکه بگرود

بخدای تعلی. ویعمل صالحا. وبکند کار شایسته. یکفر. بپوشد خدای تعلی عنه سیئاته. از وی بدیهای ویرا چون
عفو نماید. ویدخله. ودر آرد اورا. جنات تجری. بوستانها که میرود. من تحتها الانهار. از زیر قصور
یا اشجار جویهای روان. خالدین فیها. جاوید باشندگان ابدا. تاکیداست در خلود. ذلک الفوز العظیم
آن عفو گناه ودر آوردن بهشت رستگاری بزرگست. والذین کفروا. وآنانکه نگرویدند بوحدانیت
وکذبوا بایاتنا. وتکذیب کردند آیتهای مارا که قرانست یا معجزات که بردست پیغمبر صلی الله علیه وسلم ظاهر کردیم
اولئک اصحاب النار. آن گروه ملازمان دوزخند. خالدین فیها. باقی ماندگان دران یعنی نمیرند. و
بئس المصیر. وبد جای بازگشتست دوزخ. ما اصاب. نرسد هیچکس را. من مصیبة. هیچ مصیبتی از
شدت مرض ومرگ اهل وولد. الا باذن الله. مگر بقضای خدای تعلی یعنی علم وی بهمه مصایب محیط است
واگر خواهد او بیدکانرا از آن سالم سازد اما برای صلاح بندگان وامتحان انسان بصبر وثبات یعنی
چون دانست که آن بلا مردانه است بجان قبول میکند واز وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند
که بلا آینه جمال صیقل است پس آینه را بجهة مشاهده نور جمال دوست باید داشت. بیت. هرچه از دست تو
آید خوش بود. گر همه دریای پر آتش بود. زخم گر دست تو آید برون. گو برو از سینه من جوی خون. ومن
یؤمن بالله. وهر که ایمان آرد بخدای تعلی. یهد قلبه. راه نماید دل اورا. والله بکل شیء. وخدای تعلی بهمه
چیزها علیم. داناست صابر وشاکر را می داند. واطیعوا الله. وفرمان برید خدای تعلی را در فرض. واطیعوا
الرسول. واطاعت کنید رسول اورا در سنت. فان تولیتم. پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فانما علی رسولنا. پس جز این نیست که بر فرستاده ماست. البلاغ المبین. رسانیدن هویدا واو تبلیغ
رسالت کرد آشکارا وظیفه ابلاغ بجای آورده. الله. خدای تعلی اوست مستحق عبادت. لا اله الا هو. هیچ معبودی
سزا نیست مگر او. وعلی الله. وبر خدای تعلی نه بر غیر او. فلیتوکل المومنون. باید که توکل کنند مومنان چه
ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق تعلی واگذارند ودر کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند. از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که بعد از هجرت حضرت صلی الله علیه وسلم جمعی مسلمانان از مکه داعیه هجرت داشتند اما زنان و
کودکان بتضرع وزاری وناله وگریه وبیقراری ایشانرا نمی گذاشتند وایشان نیز از غایت مهربانی وشفقت
بایشان وامانده بودند حق تعلی درباره ایشان فرستاد که یا ایها الذین امنوا. ای گروه گرویدگان. ان من
ازواجکم. بدرستی که بعضی از زنان شما. واولادکم. وفرزندان شما که مانع می شوند از هجرت. عدوا لکم. دشمنان
اند مر شمارا. فاحذروهم. پس از ایشان حذر کنید وبگریه وناله ایشان فریفته نشده ترک هجرت منمائید
این آیه بدیشان رسید هجرت کردند وچون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام فقیهی کامل ودانای فاضل
شده قصد عقوبت زن وفرزندان کردند که بجهة شما از علم وفضل بی بهره مانده ایم وبدین سبب نفقه از
ایشان باز گرفتند ومراسم رحمت فرو گذاشتند حق تعلی فرمود که وان تعفوا. واگر عفو کنید آن جرمهارا و
تصفحوا. ودر گذرانید. وتغفروا. وبپوشید آنرا وعذر ایشان بپذیرید. فان الله. پس بتحقیق که خدای تعلی
غفور رحیم. مهربان وآمرزنده است با شما همان معامله کند. انما اموالکم. جز این نیست که مالهای شما
واولادکم. وفرزندان شما. فتنة. آزمایشی است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند
وکدام دل بولد بسته از محبت الهی می گریزند. والله. وخدای تعلی. عنده. نزدیک اوست. اجر عظیم. مزدی بزرگ

مر کسی را اگر محبت او ومراد رسول صلی الله علیه وسلم را غالب باشد بر محبت مال وفرزند. فاتقوا الله. پس بترسید از
عذاب خدای تعلی وبپرهیزید از موجبات آن. ما استطعتم. آنچه توانید این آیه ناسخ آن حکمست که اتقوا الله
حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیه اشارت میکند بواجب امر کند تا فضل در دایره عفو داخل
تواند شد واگر او را بواجب بگیرد طاعت هزار ساله ومعصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد. بیت. بی نیازی بین
واستغنا نگر. خواه مطرب باش خواهی نوحه گر. واسمعوا. وبشنوید سخن اورا. واطیعوا. وفرمان برید اورا
وانفقوا. ونفقه کنید. خیرا. بهتر را یعنی هرچه بهتر بود در راه حق تعلی بدهید. لانفسکم. برای نفسهای خود
فواید آن بوی میرسد. ومن یوق. وهر که نگاه داشته شود. شح نفسه. از بخل نفس خود یعنی حق خدای تعلی را
امساک نکند ودر راه وی بذل نماید. فاولئک. پس آن گروه منفقان. هم المفلحون. ایشان رستگارانند
در دنیا از مخوفات ودر عقبی از عقوبات. ان تقرضوا الله. اگر قرض دهید خدای را یعنی صرف کنید در
آنچه فرماید. قرضا حسنا. قرض مقرون با خلاص یا صدقه دهید از طلب نفس. یضاعفه. زیاده گرداند
خدای تعلی آنرا که داده اید. لکم. برای شما یکی را ده یا هفتصد یا هزار وچهار صد بغیر حساب. ویغفر لکم
وبیامرزد شمارا که پیش از این بوده باشد بترک انفاق. والله شکور. وخدای تعلی جزا دهنده سپاس داران
است عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل می دهد. حلیم. بردبار است بعقوبت ممسکان وبخیلان تعجیل نمی کند
عالم الغیب والشهادة. دانای نهان واشکاراست میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق وآنچه
پنهان می دارند در دلها از ریا واخلاص. العزیز. انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود. الحکیم
حکم بکرامت کر آنها از روی صدق تصدق نمایند در راه حضرت بی نیاز.

سورة الطلاق اثنی عشر ١٢

بسم الله الرحمن الرحیم. آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت
صلی الله علیه وسلم گفت آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد ودرین باب آیه آمد. یا ایها النبی. ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بگو امت خود را که اذا طلقتم النساء. چون طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره وحامله وآیسه نباشند
فطلقوهن. پس طلاق دهید. لعدتهن. در عده ایشان یعنی در طهری بی جماع که شمار توان کرد آنرا از عده واین
طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعده در می آید وطلاق بدعی آنست که در حالت طهری در آن مجامعت
واقع شده باشد ووقوع یا بحیض آن ایام را از عده نتواند کرد وزن در آن محل نه معتده باشد ونزد ایت
بعل وعده طلاق نزد امام شافعی اعتباری ندارد ونزد امام حنیفه ومالک معتبرست پس اگر در طهری بی مباشرتی
سه طلاق دهند بمذهب شافعی سنت است وبمذهب آن دو دیگر بدعت واگر یک طلاق واقع شود باتفاق
جمهور سنت است. واحصوا العدة. وشمار کنید ای مردان عده زنان را که ایشان از ضبط عاجزند یا از
احصای آن غافل. واتقوا الله ربکم. وبترسید از خدای تعلی که پروردگار شماست وطلاق بسنت دهید
بعد از طلاق. لا تخرجوهن. بیرون مکنید زنان مطلقه را. من بیوتهن. از خانهای ایشان که بوقت زنا
شوهری بوده اند تا وقتی که عده منقضی گردد. ولا یخرجن. وزنان نیز باید که بیرون نیایند پیش ایشانرا
اخراج مکنید. الا ان یاتین بفاحشة مبینة. مگر آنکه بیایند بعمل زشت هویدا کرده شده وحفص
بکسر یا خوانده یعنی کردار ناخوش که روشن کننده حال زنان در بدکرداری مراد معصیتی است در وحدی که باشد
چون زنا وسرقه که برای اقامت حد ایشانرا بیرون باید آورد یا آنکه بفحش وسفاهت اهل آن خانه را ایذا

کنند ودران حال اخراج ایشان حلال است چو آن حکم نشوز دارد در اشفاق حق ایشان و
واین حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهای خدای تعع که مقرر فرموده ومن یتعد وهرکه درگذرد
حدود الله از حد خدای تعع فقد ظلم نفسه بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود وخود را مستحق
عقوبت ساخته لاتدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچکس لعل الله یحدث شاید که
خدای تعع کرداند بعد ذلك امرا پس ازین طلاق کاری را یعنی شاید که پشیمانی کند یا دوستی زن در دل
وی پدید آرد تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت خود بزمان آخر عدت
فامسکوهن پس نکاه دارید ایشانرا یعنی رجعت کنید با ایشان وامساک نمایید بمعروف بنیکوی
که حسن معاشرت ولطف معاشرت است ودیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان او فارقوهن یا
جدا شوید از ایشان وبگذارید بمعروف بنیکوی یعنی آنچه حق طلاق است از نفقه وصداق ادا کنید
واشهدوا وگواه گیرید ذوی عدل خداوند عقل را منکم از شما که فاسق نباشد بر رجعت واین امر نزد
شافعی کوید واجبست واقیموا الشهادة واقامت شهادت کنید ای گواهان لله برای طلب ثواب
ورضای خدای تعالی ذلکم این اشهاد واقامت شهادت یوعظ به پند داده میشود من کان یؤمن بالله
هرکه هست که میگرود بخدای تعع وباخبر وی فرموده والیوم الاخر وبروز رستخیز وهرچه بدو متعلق است
ومن یتق الله وهرکه بترسد از خدای تعع ومرتکب مناهی نشود یجعل له کرداند وپدید آرد خدای تعالی
برای او مخرجا بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا وآخرت یا هرکه پرهیزد از حرام خدای تعع برساند
برای وی وجه حلال ویرزقه وروزی دهد ویرا من حیث لا یحتسب از انجا که کمان نباشد ودر شمار نیارد
یعنی بخاطرش نگذرد یا از سببها نگذرد وتقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق نجانی بخشد روزی
حلال که نباشد در کمان ودر خیال سبب نزول ایه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالك را اسیر گرفتند عوف بنزدیک
حضرت صلی الله علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم پسرم اسیر گرفتار شده ومادر وی بسیار جزع میکند وبا این همه فقر
وفاقه بنهایت رسیده وبانچه سد رمق بود قدرت نیست آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که تقوی پیش کیر وشکیبا
باش وتو ومادر او بسیار بگویید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول حضرت صلی الله علیه وسلم
عمل نمودند اندك زمانی پسر عوف از شر دزد خلاص یافته هزار گوسفند ایشانرا راند بسلامت بمدینه آمد واین آیه
نازل شد که هرکه تقوی ورزد روزی حلال یابد ومن یتوکل وهرکه توکل کند علی الله بر خدای تعع وکار خود بدو
بازگذارد فهو حسبه پس بسنده است خدای تعع او را در کفایت مهم ان الله بدرستی که خدای تعع بالغ امره
رساننده است کار خود را بهرچه خواهد یعنی آنچه مراد حق تعع باشد ازو نشود قد جعل الله بدرستی که خدای تعع
بکرده است وپیدا کرده لکل شیء برای هر چیزی از فقر وغنا قدرا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری
از زمان که پس وپیشی نیفتد ابوذر غفاری رحمه الله روایت کرده که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که آیتی میدانم که اگر
مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشانرا کفایتست پس آیه ومن یتق الله یجعل له برخواند وچند نوبت
اعاده فرمود وبنای این آیه بر تقوی وتوکل است تقوی نتیجه بوستان قربست واز رتبه معینه خبر دهد که
ان الله مع الذین اتقوا وتوکل رایحه گلزار کفایتست واز بوی ریحان محبت وداد آید که ان الله یحب المتوکلین
وبا این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد سلوک راه توکل باید وتقوی توکل مرکب راهست وتقوی

توشه

توشه ره رود در وقتی که عدت مطلقات فرود آمد یتربصن بانفسهن ثلثة قروء وصحابه پرسیدند که عدت
زنان که حایض نشوند چیست آیت آمد که واللائی یئسن وآن زنان که نومید کشته باشند من المحیض از
حیض بسبب پیری من نسائکم از جمله زنان شما ان ارتبتم اگر بشك افتاده اید در حکم ایشان یعنی
نمیدانید فعدتهن پس زمان عدت ایشان ثلثة اشهر سه ماه است واللائی لم یحضن وعدت انانکه
حایض نشده اند از صغر سن همیشه بر سه شهر واولات الاحمال وخداوندان بارها یعنی زنان حامله
اجلهن منتهای زمان عدت ایشان ان یضعن آنست که بنهند حملهن بار خود در اخراه مطلقه وخواه
متوفی عنها زوجها ومن یتق الله وهرکه بترسد از خدای تعع وبا مراعات احکام حقوق وی یجعل له پدید
کرداند خدای تعع مر آن متقی را من امره یسرا از کارها واسانی یعنی کار او را بر او سهل سازد ذلك آنچه گفته
شد امر الله انزله حکم خدا است که فرستاد آنرا از لوح محفوظ الیکم بسوی شما ومن یتق الله وهرکه
پرهیزد از عذاب خدای تعع وفرمان او برد یکفر بپوشد خدای تعع عنه ازو سیئاته بدیهای ویرا یعنی عفو
کند ویعظم وبه بزرگی سازد له اجرا برای او مزد زیاده دهد اسکنوهن ساکن کردانید زنان طلاق داده را
من حیث سکنتم از انجا که شما ساکن شوید من وجدکم از وسع خود وطاقت خود یعنی مسکن بقدر طاقت و
توانایی خویش سازند ولا تضاروهن ورنج مرسانید مطلقات را در مسکن ونفقه لتضیقوا برای انکه
تنك کردانید علیهن بر ایشان مساکن ایشان وخروج ضرورت شود ایشانرا وان کن واگر باشند
طلاق دادکان اولات حمل خداوندان بار یعنی حامله فانفقوا علیهن پس نفقه کنید بر ایشان حتی
یضعن حملهن تا وقتی که بنهند بار خود را از عدت بیرون آیند فان ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان
بعد از انقطاع علاقه لکم مر فرزندان شما را فاتوهن پس بدهید ایشانرا اجورهن مزدهای ایشان
بر شیر دادن وأتمروا ومشاورت کنید بینکم میان یکدیگر در کار فرزندان بمعروف بنیکوی در باب ارضاع
ومزد آن وان تعاسرتم فسترضع له اخری یعنی اگر شوهر از اجر ابا کند یا زن ومادر را باکراه واجبار
نفرماید لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی وتوانگری من سعته از غنی یعنی بقدر توانایی
خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر وهرکه تنك کرده شده است علیه رزقه بر وی روزی او یعنی فقیر
وتنکدست است فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتیه الله از انچه داده است خدای تعع لا یکلف الله
تکلیف نفرماید خدای تعع نفسا هیچ تنی را الا ما آتیها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف
ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله زود باشد که پدید آورد خدای تعع بعد عسر بعد از تنگی یسرا آسانی و
توانگری وکاین من قریة وبسیار از اهل دهی که از روی عناد وجهل عتت پس سر باز زدند واعراض کردند
عن امر ربها از فرمان پروردگار خود ورسله واز سخنان پیغمبران او علیهم فحاسبناها پس حساب کردیم
کردار ایشانرا روز قیامت حسابا شدیدا حساب سخت که در وی استقصا ومناقشه باشد وعذبناها عذابا
نکرا وعذاب کردیم ایشانرا در دنیا عذاب زشت وباهوال یا عذاب کنیم ایشانرا در رستخیز بعد از حساب
فذاقت پس چشیدند آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را وکان عاقبة امرها وبود عاقبت ایشان
خسرا زیانکاری وکدام زیان از آن بدتر که از جنت جاوید ولقای حضرت الهی جل جلاله محروم شوند و
بزندان جحیم وعذاب الیم مانند اعد الله آماده کرده است خدای تعع لهم برای ایشان عذابا شدیدا.

عذاب سخت در هر دو سرا • فاتقوا الله • پس بترسید از خدای تعالی • یا اولی الالباب • ای خداوندان عقل • الذین آمنوا
آنانکه گرویده اند • قد انزل الله • بتحقیق که فرستاده است خدای تعالی • الیکم ذکرا • بشما پندی یا شرفی که قرآنست
و فرستاده بشما • رسولا • فرستاده که حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم قرآنرا شرف فرمود زیرا که شرف دین و کرامت
آخرتست و بشارت است از ذکر و ذکر بیان رسول است صلی الله علیه وسلم یعنی ذاکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر تمام شد
و رسولا منصوب بمحذوف است تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را صلی الله علیه وسلم پیوسته • یتلوا • میخواند
علیکم • بر شما • آیات الله • آیتهای قرآنرا • مبینات • روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن
کننده و حق تعالی ذکر و رسول فرستاد • لیخرج الذین آمنوا • تا بیرون آورند خود را یا قرآن یا رسول صلی الله علیه وسلم
آنانرا که گرویده اند • وعملوا الصالحات • و کرده اند کارهای شایسته • من الظلمات • از تاریکی ضلالت
الی النور • بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم • ومن یؤمن بالله • و هر که بگرود بخدای تعالی و تصدیق
کند وی را • ویعمل صالحا • و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تضییع و غرض • یدخله • در آرد
خدای تعالی او را • جنات تجری • بوستانها که جریان دارد • من تحتها الانهار • از زیر مساکن آن جویها • خالدین
فیها • جاوید باشندگان اند در آن بهشت • ابدا • همیشه بی زوال و انتقال • قد احسن الله له • بتحقیق نکو تمام
کرده است خدای تعالی برای مومنان عاقل • رزقا • چه روزی و چه روزی • الله • خدای تعالی • الذی خلق • آنست
که بیافرید • سبع سموات • هفت آسمان بعضی بالای بعضی • ومن الارض • و بیافرید از زمین • مثلهن • مانند
آسمانها بعضی در تحت بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید • یتنزل الامر • فرو می آید
فرمان خدای تعالی و قضای او • بینهن • میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمانها و زمین و او را
در هر دو طبقه از هر طبقه ارض و سما و خلق و همه بیافرید • لتعلموا ان الله • تا بدانید آنکه خدای تعالی • علی کل شیء
بر آفریدن همه چیزها • قدیر • تواناست • وان الله • و فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنچه
خدای تعالی • قد احاط • بدرستی که فرا رسیده است • بکل شیء علما • بهمه چیز از روی قدرت و علم او محیط
است بهمه اشیا از موجودات علوی و سفلی هیچ از دایره علم و قدرت وی خارج نیست • بیت • ز من بهست ز ستر قدرتش
کن فیکون • با دانش او دست بیرون و درون • در غیب و شهادت ذره نتوان یافت • از دایره قدرت علمش بیرون

سورة التحریم ای تحریر بسم الله الرحمن الرحیم

• قول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست
داشتی وقتی زینب رضی الله عنها مقدار عسل داشت و هرگاه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه وی در آمدی زینب شربت
فرمودی و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در خانه وی بجهة آن توقف بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی ازواج طاهرات
گران آمدی بعضی اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آشامیدن شربت عسل بر خانه وی نزد
هر کدام که از ما در آید گوییم بوی مغافیر می شنویم و مغفور جمع درختست که عرفط خوانند و داعیه کریه دارد
و حضرت صلی الله علیه وسلم بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم شربت
آشامید و نزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول الله از شما رایحه مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور
نخورده ام اما در خانه زینب عسل آشامیده ام گفتند جرست نحلة العرفط زنبور آن عسل از شکوفه
عرفط چریده بود چون این صورت مکروه بود گرفت حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله
لا اکله ابدا و این قول ضعیفست و اشهر آنست که در نوبت حفصه رضی الله عنها در خانه وی وقتی که

باجازت

باجازت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدیدن پدر رفته ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت سرافراز گردانید حفصه رضی الله
عنها بران مطلع گردیده اظهار ملال کرده و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم
گفت هستم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن نزد تو امانتست باید که با کسی نگویی او قبول کرد و چون حضرت
صلی الله علیه وسلم از خانه وی بیرون آمد باقتضای بشریت نسیانا حضرت حفصه این سخن را با عایشه رضی الله عنهما در میان
نهاد و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه حضرت عایشه رضی الله عنها آمد از این حکایت باز گفت و این قول اصح است مخالف
با قولها و قولاست که قول ضعیف بوده والحاصل آنزمان حضرت صدیقه از این حکایت گفت این سورة نازل شد
یا ایها النبی • ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم • لم تحرم • چرا حرام میکنی • ما احل الله • آنچه حلال کرده خدای تعالی • لک
مر ترا یعنی ماریه قبطیه • تبتغی • میطلبی برین تحریم • مرضات ازواجک • خوشنودی زنان خود • والله
غفور • و خدای تعالی آمرزنده است سوگند خوردن ترا • رحیم • مهربان که کفارت سوگند مقرر فرموده • قد
فرض الله لکم • بدرستی که گردانید خدای تعالی و بیان کرد برای شما • تحلة ایمانکم • فرو گشادن سوگندهای
شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند بندند بکفارت توان گشاد بیان آن در سوره مایده است • والله مولیکم
و خدای تعالی دوست شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هرچه صلاح شما در آنست • وهو العلیم • و او
داناست بمصالح بندگان • الحکیم • صواب کار در هرچه فرماید و گوید بنسبت ایشان • واذ اسر النبی • و آن
وقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون راز گفت • الی بعض ازواجه حدیثا • بسوی از زنان خود سخنی را که تحریم ماریه است یا یاد کردن
فلما نبأت به • پس آن وقت که خبر کرد حفصه رضی الله عنها عایشه را رضی الله عنها بآن حدیث • واظهره الله
و آشکاره گردانید خدای تعالی پیغمبر خود را و مطلع ساخت • علیه • بر اظهار آن سخن از حفصه رضی الله عنها • عرف
بعضه • شناسا گردانید حضرت صلی الله علیه وسلم حفصه را و خبر داد از آن یعنی فلان سخن که با تو گفتم و تو این را
از آن ظاهر ساختی یعنی تحریم ماریه • واعرض عن بعض • و اعراض کرد حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی بعضی گفت و بعضی را
پنهان کرد نگفت یا آنکه حفصه رضی الله عنها همه سخنان سری آنحضرت صلی الله علیه وسلم را اظهار کرده بود تمام بار وی
بیاورد • فلما نبأها • پس آنهنگام که خبر داد حضرت صلی الله علیه وسلم حفصه را رضی الله عنها • به • بر آن خبر خدای تعالی او را
بر آن چه اطلاع داده بود • قالت • گفت حفصه رضی الله عنها • من انبأک هذا • که خبر داد ترا • قال • گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نبأنی العلیم • خبر داد مرا خداوند دانا بغیبها • الخبیر • خبر دار از مکونات سرایر • ان تتوبا • اگر توبه کنید
الی الله • بسوی خدای تعالی شما را بهتر باشد • فقد صغت قلوبکما • پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از
صواب یا خود بسوی نزدیک می بود • وان تظاهرا • و اگر هم پشت شوید • علیه • بر آزردن دل مبارک
وی • فان الله • پس بدرستی که خدای تعالی • هو مولیه • او یار و مددکار پیغمبر است صلی الله علیه وسلم او را
نصرت کند • وجبریل • و جبرئیل علیه السلام رفیق اوست مددکاری بجای آرد • وصالح المومنین
و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان و گویند مراد همه صحابه اند و معاون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که رضاء او برضای فرزندان ایثار کنند
والملئکة • و تمام فرشتگان آسمان و زمین • بعد ذلک • با وجود این که خدا و جبرئیل و مجاهد
صحابه یار اویند • ظهیر • مددگار و معاون و هم پشتند در یاری وی • عسی ربه • شاید پروردگار
او • ان طلقکن • اگر طلاق دهد شما را تخویف است یعنی اگر بفرض طلاق دهد شما را یدکه • ان یبدله •

انکه بدل دهد خدای تعالی ازواجا خیرا منکن زنان بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه حق تعالی
سید انست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند که مسلمات اقرار کنندکان به وحدانیت
یا کردن نهندکان بامر مؤمنات باور دارندکان قانتات نماز کذارندکان یا فرمان برداران تائبات
بازکشتکان از کناه یا رجوع کنندکان بدرکاه حضرت اله عز شانه عابدات پرستندکان یا خضوع
کنندکان سائحات هجرت کنندکان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدکان وابکارا ودختران
بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیبات اسیه زن فرعونست وبکر مریم صدیقه مادر عیسی علیهما السلام که حق تعالی
وعده فرموده هردو را در بهشت بحبالهٔ ازواج حضرت رسالة صلی الله علیه وسلم درارد یا ایها الذین امنوا ای کروه
کرویدکان قوا انفسکم نکاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی واهلیکم واهالی وفرزندان خود را بمواعظ ونصیحت
نارا وقودها الناس از اتشی که اتش انکیز وی مردمان باشند یعنی کفار جن وانس والحجارة وسنک کبریت
که در حرارت می افزاید یا بتان سنکین که کفار علیهم اللعنة می پرستند یا کنجها روی زمین احیا و رهبا که منشا آن
سنک است بیت زر و سیم اند سنک زرد وسفید اندرین سنکها مبند امید دل ز سنک سختتر باید که ز سنک کشش
راحت افزاید دلت از سنک کر تو بر نکنی سر حسرت بسی بسنک زنی علیها بران اتش ملئکة فرشتکانند یعنی
موکلند بروی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران وتوانا بانکه دوزخی را با ایشان ستیز واز جنک
ایشان کریز نباشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدای تعالی را ما امرهم درانچه فرماید ایشانرا یعنی بشهوت
فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد ویفعلون ومی کنند ما یؤمرون آنچه فرموده میشود بدان در تبیان اورده که
التذاذ زبانیه بعذاب کافر برابر التذاذ اهل بهشت بنعیم جنان پس چون زبانیان کافر را بجانب دوزخ آرند ایشان
اغاز اعتذار کرده داعیهٔ خلاص نمایند پس حق تعالی فرماید یا ملئکه کوید یا ایها الذین کفروا ای کسانیکه کافر شدید
لا تعتذروا الیوم عذر مکوئید امروز که عذر مقبول نیست وفایده نخواهد داد شما را انما تجزون جز این نیست که
پاداش داده میشود ما کنتم تعملون انچیزرا که بودید در دنیا میکردید یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه کرویده اید
توبوا الی الله باز کردید بخدای تعالی توبة نصوحا بازکشتنی خالص یعنی توبه کنید وباسر کناه مروید معاذ بن جبل
فرموده که توبهٔ نصوح آنست که عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمی کند به پستان حسن بصری رحمه الله کفت
توبهٔ نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر کناه کذشته و دوم عزیمت بر ترک کناه در آینده بیت توبه چون باشد پشیمان
آمدن بر در حق بو مسلمان آمدن هم حدیث از سر کرفتن با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز عسی ربکم نزدیکست
پروردکار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم انکه در کذراند از شما سیئاتکم کناهان شما را ویدخلکم ودر
آرد شما را جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان وقصور آن جویها ودر آوردن یکی
باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای تعالی پیغمبر خود را یعنی نقص او را عذاب کند و نه شفاعت
او را در بارهٔ عصیان مردود کرداند والذین امنوا معه ودر هول نسازد انانرا که ایمان آورده اند با او یعنی در خواست
ایشان نیز در بارهٔ یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای تعالی با مؤمنان عطا کرده یسعی
شتابد ومیرود نورهم نور ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم وبجانب راست ایشان وقتی که
برصراط کذرند ودران محل که نور منافقان فرو میرود یقولون ربنا کویند مؤمنان ای پروردکار ما اتمم لنا
تمام کردان برما نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار از ما بسلامت بکذریم واغفر لنا وبیامرز ما را یعنی ظلمت کناه پاک کن

انك على كل شیء قدیر بدرستیکه تو بر همه چیز از اتمام انوار ومغفرت اوزار قدیر توانایی یا ایها النبی ای خبر دهنده
یعنی ای بلند قدر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین وبا منافقان بوعید واغلظ
ودرشتی بکار بر علیهم بر ایشان بر هر کروه ومأویهم ومقام وبازکشت کافران ومنافقان جهنم اتش دوزخ
وبئس المصیر وبد جای بازکشتنست دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد خدای تعالی مثل للذین کفروا برای انانکه
نکرویدند امرأت نوح وان مثل زن نوح علیه السلام است که واهله کفتند وامرأت لوط ومثل زن لوط علیه السلام است که
واعله کفتند کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا از بندکان ما صالحین شایستکان
فخانتاهما پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق زن نوح علیه السلام قوم را کفتی که او دیوانه است وزن لوط علیه السلام قوم را
از مهمانان خبردار کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما ازین دو زن من الله شیئا از خدای تعالی
چیزی را زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان وزن لوط علیه السلام سنک بارید وقیل ادخلا النار وکفته خواهد شد
روز قیامت واهله وواعله را که درایید بدوزخ مع الداخلین با درایندکان دیکر از کافران حاصل مثل انست که
کفار معاقب میشوند ونسبتی که میان ایشان وپیغمبر هست با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وضرب الله مثلا وبیان
کرد خدای تعالی مثلی للذین امنوا برای انانکه کرویده اند امرأت فرعون وان مثل زن فرعونست یعنی بنت مزاحم
اذ قالت یاد کن چون کفت رب ابن لی ای پروردکار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا خانهٔ فی الجنة
در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه رضی الله عنها ایمان آورد فرعون کفت تا او را چهار روز
در آفتاب بینداختند حق تعالی ملئکه را فرمود تا بکرد وی درآمدند ببالهای خود وی را سایه کردند فرعون کفت تا
سنک بزرک اوردند وحکم شد که بر سینهٔ وی نهند آسیه رضی الله عنها دعا کرد که یا رب مرا خانهٔ ده در جنت
ونجنی من فرعون وعمله ونجات ده مرا از فرعون وعمل او ونجنی من القوم الظالمین ونجات ده مرا از کروه
ظالمان که قبطیانند وتابعان فرعون حق سبحانه وتعالی دعاء او را مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت وخانهٔ وی بوی
نمود وروح وی قبض فرمود وسنک بر جسد نهادند که روح نداشت ودر اکثر تفاسیر هست که حق تعالی وی را بآسمان
برد بجسد وی وحالا در بهشتست وحاصل این مثل انست که با وجود اتصال او باهل کفر او را هیچ ضرری
نکرد مثل زد خدای تعالی برای همه مؤمنین ومؤمنات ومریم ابنت عمران ومریم دختر عمران التی احصنت
آن زنی که نکاه داشت فرجها دامن خود از حرام وفاحشه فنفخنا پس در دمیدیم فیه در میان جامهٔ او
من روحنا اندروحی که از ما بودیم وصدقت وبراست داشت مریم علیها السلام وکروید بکلمات ربها بسخنان
پروردکار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام بوی آورد که لأهب لک غلاما زکیا وکتبه
وبکتاب خدای تعالی یعنی انجیل یا انچه خدای تعالی نوشته بود در لوح المحفوظ از قصهٔ وی وپسر وی وحفص بجمع
میخواند مراد تمام کتب الهی است وکانت وبود مریم علیها السلام من القانتین از فرمان برداران یا مداومت
کنندکان بر وظایف عبادات وتذکیر برای تغلیب است واشعار بانکه طاعت مریم علیها السلام کم از مردان کامل نبوده
ودر بعضی آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند واز زنان کامل نشد مکر مریم بنت عمران واسیه خاتون وبعد
دختر پیغمبر وزنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصلحاء ها

سورة الملك ثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارك بزرکست وبرتراست بردوام الذی بیده الملك انکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی وتصرف
در امور ملک یعنی هرچه خواهد وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها که خواهد قدیر تواناست الذی خلق

الجزء ۲۹

الموت آنخدای تعالی که بیافرید مرگ را. والحیوة و زندگانی را مراد موت ادمیان است در دنیا و حیات ایشانست در آخرت
وگفته اند مرگ را افرید بصورت کبش املح و او بر همه چیز مرور نکند و رایحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را
خلق کرده بر صورت مادیان ابلق و او بر همه چیز مرور نکند و رایحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا زنده شود بقولی مراد
از موت و حیات یعنی دنیا و آخرت را بیافرید. لیبلوکم تا بیازماید شما را. ایکم کدام از شما. احسن نیکوترند
عملا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر است که کدام نیکوترند از روی عقل و پرهیزکاری از محارم
و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده ترند مرگ را و ترسان تر از وی و کارسازنده تر برای او. وهو
العزیز و او خدای تعالی غالبست در ملک خود ترسندگان را ایمن سازد. الغفور امرزنده است خطیئات ایشان را
بپوشد از فضل. الذی خلق آنخدایی که بیافرید. سبع سموات هفت آسمانها طباقا هفت طبقه یکی بر بالای دیگری
در معالم آورده که آسمان اول که دنیاست موجی است محکم و دوم مرمریست سفید و سیم آهن است و چهارم رویست
و گفته اند مس و پنجم نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخ است. ماتری نه بینی ای بیننده. فی خلق الرحمن در
آفرینش خدای تعالی مر آسمانها را. من تفاوت هیچ خلفی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی. فارجع البصر پس دیگر
بازگردان چشم را بسوی آسمان تا دران. هل تری هیچ می بینی. من فطور شکافی و تناقضی. ثم ارجع البصر پس دیگر
بازگردان چشم را. کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیب مییابی یعنی اگر یکبار نگرستن معلوم نکردی نگراکن نگرستن
را. ینقلب بازگردد. الیک البصر بسوی تو چشم تو. خاسئا دور از یافتن عیب. وهو حسیر و او وامانده بود
از نگرستن یا پشیمان از کثرت مراجعه بجهة انکه هرچند می نگرد عیبی نمی یابد. ولقد زینا و بدرستیکه بیاراستیم
السماء الدنیا آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین آرایش دادیم. بمصابیح بچراغها بستارگان که
بشبها چون چراغ درخشان اند. وجعلناها و گردانیدیم ستارگان را. رجوما للشیاطین راندگان مردیوان را
وقتی که بجهة استراق سمع قصد آسمان کنند. واعتدنا و آماده ساختیم. لهم برای دیوان بعد از سوختن ایشان
بشهب در دنیا. عذاب السعیر عذاب آتش افروخته در عقبی. وللذین کفروا مر آنانراست که کافر شدند از دیوان
و غیر ایشان. بربهم بآفریدگار ایشان. عذاب جهنم عذاب دوزخ. وبئس المصیر و بد جای بازگشتست
دوزخ. اذا القوا چون درافکنده شوند کافران. فیها در جهنم. سمعوا لها بشنوند از دوزخ. شهیقا آوازی
مانند آواز دراز گوش که انکر الاصوات است یعنی چون کافران را بدوزخ درآرند دوزخ بفریاد آید. وهی تفور و
او می جوشد و ایشان را بر میدارد و فرو می برد چنانچه بخته گوشت در دیگ میجوشد. تکاد تمیز نزدیک است که پاره پاره
میشود دوزخ. من الغیظ از خشم کافران. کلما القی هرگاه که درافکنده شوند. فیها در دوزخ. فوج گروهی از
اهل شرک. سئلهم سؤال کنند ایشان را. خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان. الم یاتکم نیامد
بشما. نذیر بیم کننده بشما مبعوث شده که شما را از عذاب خدای تعالی بترساند. قالوا بلی گویند آری. قد جاءنا بدرستی
که آمد بما. نذیر بیم کننده پیغمبری و هریم. فکذبنا پس ما تکذیب کردیم قول وی را. وقلنا و گفتیم مر فرستادگان
و براکه بهیچ وجه. ما نزل الله فرو نفرستاده خدای تعالی. من شیء هیچ چیز از انچه شما می گوئید از وعد و
وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم. ان انتم نیستید شما. الا فی ضلال کبیر مگر در خطای بزرگ که با وجود سمت
بشریت دعوی نبوت میکنید. وقالوا و گویند کافران در دنیا. لو کنا نسمع اگر می بودیم که ما بشنویم سخن پیغمبران
بجهة بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود. او نعقل یا تعقل
میکردیم

میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و احوال ایشان معاینه می نمود
ما کنا نمی بودیم امروز. فی اصحاب السعیر از اهل دوزخ. فاعترفوا بذنبهم پس اعتراف کردند بگناه در حینی
که سود نمیدارد. فسحقا لاصحاب السعیر از برای اهل جهنم. ان الذین یخشون بدرستی انانکه میترسند ربهم
از عذاب پروردگار خود. بالغیب بپوشیدگی یعنی انا از خوف را از خلق بپوشند و بجهت ناله و گریه کنند در عین
المعانی گوید مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای تعالی بدل ترسکار باشند. لهم مغفرة
مر ایشانراست امرزش گناهان. واجر کبیر و مزدی بزرگ که بهشتست و گفته اند یعنی از شداید و مکاره
یعنی مزد ترسنده از هرچه ترسنده. لا تخافوا مژدهٔ ترسنده است. هرکه می ترسد مبارک بنده است
خوف و خشیت خاص دانایان بود. هرکه داناتر است ترسان تر بود. ترسکاری ستکاری آورد هرکه درد آرد عوض درمان برد
آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخنان گفتندی و چون جبرئیل
نزول قرآن بیرده از روی گفتار ایشان برداشته با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که دیگر محمد صلی الله علیه وسلم
نگوییم تا خدای وی نشنود و او را از آن اگاه نکرد اندآیة آمد که. واسروا و پنهان سازید. قولکم سخن گفتن خود را در
باره پیغمبر صلی الله علیه وسلم. او اجهروا به یا آشکاره کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک او یکسانست. انه علیم بدرستی که او دانا است
بذات الصدور بانچه در سینهاست قبل از انکه بر زبان گذرد پس کسی که بضمایر واقف است اگر تعبیر آن بیز کند
یا بجهر پوشیده نخواهد بود. الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست. من خلق آنکه بیافرید دلها را. وهو اللطیف
الخبیر و او داناست بباطن اشیا و حقایق آن آگاه از خواطر موجودات و دقایق آن. هو الذی جعل اوست
آن خداوندی که گردانید. لکم الارض برای شما زمین را. ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بدان. فامشوا
پس بروید. فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین. وکلوا و بخورید. من رزقه از روزی خدای تعالی برای شما
مقدر کرده. والیه النشور و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگذاری و سپاس داری بجای آرید. أأمنتم
آیا ایمن شدید ای کافران. من فی السماء از انکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق تعالی یا ملک موکل بر عذاب که جبرئیل
است ملحض سخن آنست که ایمن شده اید. ان یخسف بکم الارض از انکه خدای تعالی یا جبرئیل علیه السلام بفرمان وی فرو برد
شما را بزمین. فاذا هی تمور پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی میکرد و کتابان شما را زیر تر می افکند. ام
امنتم آیا ایمن شوند. من فی السماء از انکه در آسمان است عرش او یعنی خدای تعالی یا مقام او یعنی جبرئیل علیه السلام. ان
یرسل آنکه فرو فرستد. علیکم بر شما. حاصبا سنگ ریزه چنانچه قوم لوط. فستعلمون پس زود بدانید بعد از
مشاهدهٔ عذاب. کیف نذیر چگونه بود بیم من و آن دانستن شما را سود نکند. ولقد کذب الذین و بدرستی که
تکذیب کردند رسل خود را از انکه بودند. من قبلهم پیش از کفار این زمان مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب
هلاک شدند. فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان. نکیر عقوبت من بر ایشان یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب
اولم یروا آیا نمیدانند و نمی نگرند. الی الطیر بسوی مرغان. فوقهم زبر سر ایشان در هوا. صافات صفها بر
می کشایند بالهای خود را. ویقبضن و فراهم گیرند بالهای خود را. ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در هوا
بخلاف طبع یا در حال قبض اجنحه. الا الرحمن مگر خدای تعالی بزرگ بخشایش که هریک از انواع طیور را شکل و هیأت
و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته. انه بکل شیء بدرستی
که خدای تعالی بهمه چیز. بصیر بیناست. امن آیا کیست که تواند گفت که. هذا الذی کاین آنکسیست که از روی

هو جند لكم. او مدد کار راست و قائد لشکر شما را. ينصركم. یاری میدهد. من دون الرحمن. بجز خدای تعالی از عذاب و خشم وی. ان الكافرون. نیستند ناکرویدکان. الا فی غرور. مگر در فریب شیطان که میکوید عذاب بشما نرسد و نخواهد آمد. امن هذا الذی. یا کیست که اشارت توان کرد بر آن که این کیست که بمحض عنایت. يرزقكم. روزی میدهد شما را. ان امسك رزقه. اگر باز گیرد خدای تعالی روزی تواند داد کفار رسیدند که خالق و رازق اوست و کفر ایشان نه از جهل است. بل لجوا. بلکه ستیزه کردند و در افتادند در عناد و سرکشی. فی عتو و نفور. در بندگی از حق و نفرت از راستی. افمن یمشی. آیا کسی که می‌کرد. مكبا على وجهه. سر فرو افکنده بر روی خود یعنی نکونسار میرود پس و پیش و راست و چپ خود را نمی‌بیند. اهدی. راه یافته تر است. امن یمشی. یا آنکس که میرود سویا. راست و همه اطراف خود را مشاهده کند و رفتن او واقع است. على صراط مستقیم. بر راه راست رسانده بمقصود و مقصد این مثلی است برای کافران گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میروند و مؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند. بیت. فرق است میان آنکه از راه یقین. با دیده بینا رود اندر ره دین. با آنکه دو چشم بسته بر دست کسی. در گوشه همی رود بظن و تخمین. قل. بگو مشرکان را که خدای تعالی که شما را در دعوت میکنم. هو الذی. او آنکس است که بقدرت. انشاکم. بیافرید شما را. وجعل لکم السمع. و بداده شما را شنوائی تا سخنان بحق شنوید. والابصار. و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید. والافئدة. و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات یا دلایل قدرت و بدایع فطرت تفکر و تامل نمایند شما بسیار شوید و می‌بینید و لیکن. قلیلا ما تشکرون. اندک شکر می‌کوشید مر این نعمتها را. قل هو الذی ذرأکم فی الارض. بگو خدای تعالی آن خدائیست که بعد از آفریدن شما و فرمان برداری نمایید. والیه تحشرون. و بسوی او باز گردید خواهید شد تا جزاء کردار و گفتار خود بیابید. ویقولون. و میکویند مشرکان مر پیغمبر صلى الله عليه وسلم و یاران وی را. متى هذا الوعد. کی باشد این وعده حشر و یافتن جزا. ان کنتم صادقین. اگر هستید راست گویان. قل. بگو ای محمد صلى الله عليه وسلم در جواب ایشان که. انما العلم. جز این نیست که من بدانش قیامت یعنی علم بدانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او. عند الله. نزدیک خدای تعالی است و غیر او بدان اطلاع ندارد. وانما انا. جز این نیست که من. نذیر مبین. بیم کننده ام آشکاره یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما زمان آمدن او دانا نیستم. فلما راوه. پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامتست. زلفة. نزدیک بخود. سیئت. بر گردد و زشت شود وجوه الذین کفروا. رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا کردد. وقیل. و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را گویند. هذا الذی کنتم. این آن روز است که بودید شما که بسبب او. به تدعون. بدان تمنا کردید و در طلب او استعجال می‌کردید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ حضرت پیغمبر صلى الله عليه وسلم می‌کردند و از روی هلاک وی می‌داشتند حق تعالی حبیب خود را صلى الله عليه وسلم فرمود. قل ارایتم. بگو خبر کنید مرا. ان اهلکنی الله. اگر هلاک کرداند مرا خدای تعالی. ومن معی. و آنانرا که با منند. او رحمنا. یا بخشد بر ما و اجل ما در تاخیر افکند. فمن یجیر الکافرین. پس کیست که زنهار دهد کافران را. من عذاب الیم. یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بدو چه فائده. قل. بگو آنکه ایمان بدو تمام است. هو الرحمن. اوست خداوند بزرگ بخشش. آمنا به. گرویدیم بدو و علیه. و برو نه بر غیر او. توکلنا. توکل کردیم و کار خود بدو گذاشتیم. فستعلمون. پس زود بود که بدانید یعنی

دو روز دیگر از شما یا مساکین ... بطول انساب ... حصول ... رزق دارد آن کیست که بیشتر شما ... خدا و مدد و ظیفه رزق از شما باز دارد

بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر. من هو. کیست از ما و شما آنکه او. فی ضلال مبین. در گمراهی هویداست. قل. بگو. ارایتم. خبر کنید مرا. ان اصبح. اگر گردد. ماؤکم. آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بر میمون. غورا. فرو رود. فمن. پس کیست آنکه. یاتیکم. بیارد. بماء معین. آبی برای شما جاری یا ظاهر چنانچه همه کس بینند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت که الله رب العالمین در تفسیر زاهد مذکور است که زندیقی بشنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد. فمن یاتیکم بماء معین. و او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی مددکاران آب را باز دارند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که این آب چشمه چشم تو غائب شد بگو تا بمعول و معین باز آرند. وفی المثنوی المعنوی. نظم. فلسفی منطقی مستهان. میگذشت از سوی مکتب آن زمان. چونکه بشنید آیتی آن ناپسند. گفت آریم ما آبی هر بلند. ما بزخم بیل و تیر و هم تبر. آب را آریم از پستی زبر. شب بخفت و دید او یک شیر مرد. زد چنانکه هر دو چشمش کور کرد. گفت هان زین چشمه چشم ای شقی. با رو نوری برآر از صادقی. زود برجست و دو چشمش کور کرد. نور فایض از دو چشمش ناپدید.

سورة ن اثنی خمسون. بسم الله الرحمن الرحیم. ن.

حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب بقول بعضی آنست که غایب علمای این امت از شمار آن توان دانست اما هر کس بدان نرسد و بعضی از آن گرفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعض علما آنرا مفاتیح اسماء الهی دانند نون گفته از مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید مأخوذ است از حروف الرحمن و گویند اسم سورتست یا لوحی است از نور یا نام نهریست یا قسمت بنصرت حق تعالی مومنان را و اشهر آنست که آن اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی نون زمین بر پشت اوست و او را البهموت گویند یا بهموت و در وسیط از اسناد خود از ابی هریره نقل میکند که گفت شنودم از حضرت صلى الله عليه وسلم که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دواتست و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود و هست و باشد و بدین تقدیر حق تعالی سوگند یاد فرمود بدوات. والقلم. و بقلم اعلی که از نور است و طول او ما بین السماء والارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است. وما یسطرون. و دیگر سوگند فرمود بآنچه می‌نویسند حفظه از کلام وحی یا آنچه ایشانرا فرماید در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که نون دوات و قلم و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می‌نویسند حق سبحانه بدینها سوگند خورده که جواب قسم اینست. ما انت. نیستی تو ای محمد صلى الله عليه وسلم. بنعمة ربك. بنگاه داشت پروردگار تو. بمجنون. دیوانه جواب ولید بن مغیره است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم را گفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه ن اشارتست بعلم اجمال کائن در احدیت ذاتیه و قلم مشیر است بعلم تفصیل مندرج در وحدانیت اسمائیه پس حق تعالی قسم یاد فرمود بعلم اجمال کائن در احدیت و بعلم تفصیل ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کریم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب اینکه تو بر نعمت پروردگار خود مستور نیستی هیچ بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد. وان لك. و بدرستی که مر ترا. لاجرا. مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت. غیر ممنون. منت نانهاده یعنی حق تعالی بواسطه کسی که از و منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد. وانك. و بدرستی که تو لعلی خلق عظیم. بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خلقی بزرگ که بآن خوبی کس را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته‌اند مراد آداب قرآنست که حق سبحانه و تعالی بوی ارزانی داشته بود از عایشه رضی الله عنها سؤال کردند حضرت صلى الله عليه وسلم و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت صلى الله عليه وسلم قرآن بود و فی سلسلة الذهب

قسمت ٥٧

هم بحر مکرمت هم کان کوهرش کان خلقه القرآن وصف خلق کسی که قرآنست خلق را نعت او چه امکان است
محمد حکیم تدکین فرموده که هیچ خلقی بزرکتر از خلق حضرت صلی الله علیه وسلم نبوده چه او مشیت خود را باند اشتر و
خود را بکلی با حق کذاشت امام قشیری رحمه الله فرموده نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف کشت الحضرت
صلی الله علیه وسلم در رساله مراة الصفا فی صفات المصطفی مذکور است و در جواهر التفسیر مسطور است. فستبصر پس
زود باشد که ببینی ای محمد صلی الله علیه وسلم ویبصرون و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب
نازل شود بدیشان معلوم کرده که بایکم المفتون بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام کروه است از شما دیوانه
یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان ان ربک بدرستی که پروردکار تو هو اعلم او دانا تر است بمن ضل بکسی که
کمراه شد عن سبیله از راه او که راه راستست و چنان کسی دیوانه بود و هو اعلم و او دانا تر بود بالمهتدین
براه یافتکان بکمال عقل که مومنانند. فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر تکذیب کنندکان را یعنی مشرکان
مکه را که ترا بدین آبا دعوت می نمایند. ودوا لو تدهن دوست میدارند که تو چرب مسکنی با ایشان و سرزنش
نکنی بشرک. فیدهنون تا ایشان چرب و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند. ولا تطع و فرمان برداری منمای
کل حلاف هر سوکند خواره بدروغ که ابو جهل است یا اخنس بن شریف یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر
ولید بن مغیره است که سوکند بدروغ بسیار خوردی مهین سست رای یا خوار و بی مقدار. هماز عیب کننده
در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان. مشاء بنمیم رونده بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده
مناع بازدارنده. للخیر معتد اثیم مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان ستم کننده از حد کذرنده بسیار
کناه یا بزه کار. عتل سخت روی و ترش خوی. بعد ذلک پس ازین عیبها. زنیم حرام زاده که پدر او معلوم
نباشد او رده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر او یم و او را بخود کرفت و در تفسیر امام
زاهد مذکور است چون حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که رسید در خود بازیافت
الا حرام زادکی با خود کفت که من سید قریشم و پدرم مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد صلی الله علیه وسلم دروغ
نکوید چکونه این جهم را بر سر آنم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از و اقرار کشید که پدر تو
در قصه زنان حراتی نداشت و او را برادر زادکان بود بچشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را
بمن در کرفتم و تو فرزند اویی و دلیل روشن بر صدق قول زنه شدت خصومت ولید است و ستیزه او با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و درین باب کفته اند بیت جرم کناه مدعی از فعل مادر است. کور احظای مادر او خاکسار کرد. ان کان. اکر او را
هست و حفص بلغ همزه خواند بر طریق تجبر یعنی بجهة آنکه اوست. ذا مال خداوند مال و بنین خداوند پسران
و چنین کس را فرمان میبری. اذا تتلی چون خوانده میشود. علیه بر و. آیاتنا. آیتهای کلام ما قال اساطیر
الاولین کوید این افسانهای پیشینیانست. سنسمه زود باشد که علامت کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او
یا سیاه رو سازیم او را یا عیب او را آشکارا کنیم نتواند پوشانید در انوار آورده که در و زبدر یعنی در کین
آن او را زخمی رسید و آثار آن باقی ماند. انا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم. کما بلونا. ~~البختانه آزیدیم~~ اصحاب
الجنة اهل باغ را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالحی را باغی بود و در روز
چیدن میوه درویشانرا بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی راست و درست بدان رسیدی یا بار از درخت
بیفکندی یا بطرف بساط افتاده بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدیشان رجوع کردی چون آن عزیز

وفات کرد پسران کفتند مال اندکست و عیال بسیار اکر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنک کردد
صباح که درویشانرا خبر نباشد برویم تا میوه ببریم و بدین سوکند خوردیم چنانچه حق تعالی میفرماید. اذ اقسموا لیصرمنها
برنده میوه آنرا. مصبحین در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد آنکاه پس چنین سوکند خوردند
ولا یستثنون. و استثنا نکردند یعنی نکفتند ان شاء الله تعالی در شبی که این نیت کردند بخفتند قضاء ازلی
نازل شد فطاف علیها پس بکردید بر آن باغ طائف بلای طواف کننده من ربک از پروردکار تو و هم نائمون و ایشان
یعنی پسران خفتکان بودند. فاصبحت پس کشت ایشان کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده باشند
بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند فتنادوا پس ندا کردند یکدیکر را و کفتند
مصبحین در آمدکان در صباح یعنی بوقت صباح بخواندند همدیکر را و کفتند ان اغدوا آنکه بامداد بیرون
آیند علی حرثکم بسوی درویدن کشت خود یعنی آنچه شما کشته. ان کنتم اکر هستید صارمین برندکان
میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرما بنان پس داسها برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس رفتند بجانب باغ
وهم یتخافتون و ایشان بسخن نرم و آهسته می کفتند تا کسی نشنود و مضمون آن. ان لا یدخلنها الیوم آنکه باید که
در نیاید اینجا آن روز علیکم بر شما یعنی در باغ مسکین درویش با بهره و از حصه آن کم نکردد. و غدوا
بامداد برفتند علی حرد بر قصد منع مساکین قادرین توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه
فلما راوها پس آن هنکام که دیدند باغ را بخلاف آنچه کذاشته بودند قالوا کفتند با یکدیکر که انا لضالون
بدرستی که کم کردکانیم راه باغ خود چه خود درو زیر میوه بود امروز این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان
تامل کردند و دانستند بنشان در و دیوار که آن باغ ایشانست کفتند بل نحن ماراه کم نکرده ایم بلکه ما
محرومون بی بهره کانیم از میوه و محصول این باغ بجهة منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم کفت فاضل ترین
ایشان از روی عقل یا بزرکترین بسن یا صائب تر بر رای. الم اقل لکم آیا من نکفتم شما را دی روز لولا تسبحون
آیا چرا یاد نمی کنید خدای را به بزرکی و نمی کوئید ان شاء الله تعالی قالوا کفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از آنکه
در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین از حد در کذرندکان در کاری که
استثنا نکرده ایم و درویشانرا محروم ساختیم. عسی ربنا شاید پروردکار ما یعنی از کرم او امیدواریم آن
یبدلنا آنکه بدل دهد ما را خیرا بهتر منها از آن باغ. انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی پروردکار خود راغبون
راغبون رغبت کنندکانیم بعد توبه و طلب عفو حق تعالی بدیشان بخشید باغی پر انکور حیوان نام بدیشان ارزانی
داشت و در معالم آورده است که خبر داد مرا کسی که آن باغ را دیده بود که در آن باغ خوشه انکور دیده بودم برابر مردی
سیاه بر پا استاده محققان کفته اند که هر که ببلا مبتلا کردد تا مال او عرضه تلف شود و او تامل نماید و داند که با تحقیق
او بدو نازل شده پس بکناه اعتراف نموده بحضرت عزشانه بازکشت کند بهتر و خوشتر از آنچه از وی باز ستده بود عوض
چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ خسروانی و بیدرو می از آن خبر میدهد که میفرماید تعالی. اقلم خم شکست و برکه
بربخت من نکفتم که این زیانم کرد. صد خم شهد صافی از پی آن عوض داد شاه دانم کرد. کذلک همچنین است
العذاب عذاب کردن خدای تعالی در دنیا. ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر بزرکتر است
ازین چه این عذاب زوال پذیر و آن عذاب ابد الآبدین باقی ماند. لو کانوا یعلمون اکر باشند مردمان که
بدانند هر آینه از موجبات. ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکاران راست عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان

رضنا

یعنی آخرت در جوار قدس. جنات النعیم. بوستانهای پر نعمت که کافران میگویند موجود نیست و اگر و
باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان خوش حال تریم در عقبی نیز همان منوال خواهد بود
خوتعالی رد سخن ایشان میفرماید که. افنجعل المسلمین. ایا خواهیم گردانید مسلمانانرا. کالمجرمین. مانند
مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات. مالکم. چیست شمارا ای کافران. کیف تحکمون. چگونه حکم می کنید
بسویت یا بتفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد است. ام لکم. ایا مر شمارا کت
کتاب. نوشته نازل شده از آسمان که شما. فیه. در ان کتاب. تدرسون. میخوانید این راکه کفار در جزا و سزا
مثل مسلمانان باشند. ان لکم فیه. بدرستی که مر شمارا در ان کتاب. لما تخیرون. انچه خواهید و بر گزینید و آرزو
برید. ام لکم ایمان. ایا مر شمار است پیمانهای موکّد بسوگند. علینا. بر ما که خداوندیم. بالغة. رسیده بنهایت
تاکید و ثابت شده. الی یوم القیمة. تا روز رستخیز. ان لکم. انچه مر شمار است در ان عهد. لما تحکمون. آنچه
حکم می کنید از برای خود از خیر و کرامت آن سرا. سلهم. بپرس ای محمد صلی الله علیه و سلم مر مشرکانرا. ایهم. کدام از شما
بذلک. بدین حکم. زعیم. پاینده است که در آخرت از عهد بیرون آید. ام لهم. ایا ایشانرا. شرکاء. انباز انند
درین قول یا هستند مر ایشانرا بتان که شریک می سازند. فلیاتوا. پس گو بیایید. بشرکائهم. بشریکان خود
یعنی ایشانرا بیاری خود. ان کانوا صادقین. اگر هستید راست گویان که جنات نعیم بدیشان خواهد رسید
یوم یکشف. بیاد آرید در روزیکه برداشته شود پرده. عن ساق. از کار پر هول و امر صعب و مهمی سخت یا
برهنه کرده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی. و یدعون. و خوانده شوند مردمان. الی السجود. بسجده کردن
مر خدایرا جل جلاله در لباب از ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که حق سبحانه در ان
نوری عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند او را هر مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند انانکه در دنیا
سجده بریا و سمعت کرده باشند هر کس چون مرایی خواهد که سجده کند پشت او یکسان گردد و نتواند و در
خبر است که پشت کافر و منافق چون سر دن گاوی که مهره شود. فلا یستطیعون. پس نتوانند سجده کرد
خاشعة ابصارهم. فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خدا و ندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند
ترهقهم. فرو گیرد ایشانرا. ذلة. خواری و نگونساری. وقد کانوا. و بدرستی که بودند در دنیا که. یدعون
خوانده می شوند. الی السجود. بسجده کردن مر خدایرا. وهم سالمون. و ایشان تندرست بود ندو قادر بر آن
چون فرصت فوت کردند درین جز حسرت و ندامت بهره ندارد. بیت. من فرصت از دست کر بایدت. که گوی سعادت
ز میدان بری. که فرصت عزیز است چون فوت شد. بسی دست حسرت بدندان بری. فذرنی. پس بگذار مارا
و من یکذب. و انانرا که تکذیب میکنند. بهذا الحدیث. بدین سخن که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر درین آیة
تسلیه حضرت صلی الله علیه و سلم و تهدید مکذبانست. سنستدرجهم. زود بود که بگیریم ایشانرا درجه درجه یعنی
عذاب بر ایشان نزدیک گردانیم پایه پایه. من حیث لا یعلمون. از انجا که ایشان ندانند انگاه بگیریم. و املی لهم
و مهلت دهیم ایشانرا. ان کیدی متین. بدرستی که عقوبت من سخت است بهیچ چیزی دفع نشود و گرفتن
من سخت است که کسی را طاقت آن نباشد. ام تسئلهم. ایا میطلبی ایشانرا. اجرا. مزدی بر دعوت و ارشا
فهم. پس ایشان. من مغرم. از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن اجر. مثقلون. گران باراند و بدان سبب روی

از تو می گردانند. ام عندهم الغیب. ایا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در آنست. فهم یکتبون
پس ایشان می نویسند از انجا انچه حکم می کنند در تسویه مومن و کافر. فاصبر. پس شکیبا باش. لحکم ربک
مر حکم ایزد کار خود را بر تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار. ولا تکن. و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی
کصاحب الحوت. مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذاء قوم و بی فرمان از میان قوم برفت تا
بشکم ماهی محبوس گشت. اذ نادی. یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم ماهی و گفت لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین. وهو مکظوم. و او پر آمده بود از خشم و اندوه. لولا ان تدارکه. اگر نه آنست
که دریافت او را. نعمة من ربه. یعنی از نزد پروردگار او بقبول توبه. لنبذ بالعراء. هر اینه افکنده شوی صحرای خالی
از گیاه. وهو مذموم. و او ملامت کرده شده بودی. فاجتبیه. پس برگزید او را. ربه. پروردگار او. فجعله
پس گردانید او را. من الصالحین. از نیکوکاران یعنی پیغمبران گفته اند این آیة وقتی فرود آمد که انحضرت صلی الله
علیه و سلم میخواست که دعای بد کند حق سبحانه و تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا در توقف داد که کارها بصبر نکو
شود. بیت. کارها از صبر گردد دلپسند. خرم آن کز صبر باشد بهره مند. چون در افتادی بگرداب حرج. صبر کن کالصبر مفتاح الفرج
آورده اند که گویا نظر ان قریش از قبیله بنی اسد جمعی را بحسد چشم بد اشتند اختیار کردند و بموعید
بسیار مستظهر ساختند تا بر توجمال سید عالم را بسبب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی برای عصمت
وی از چشم بدین آیة فرستاد که. وان یکاد الذین کفروا. و بدرستی که نزدیک بود که انانکه کافر شدند. لیزلقونک
هر آینه بلغزانند و هلاک کنند ترا. بابصارهم. بچشمهای خویش. لما سمعوا الذکر. آن هنگام که شنیدند
قرآن را که میخواندندی. و یقولون. و میگفتندی. انه لمجنون. بدرستی که این مرد دیوگرفته است یعنی با او
جنی است که او را تعلیم میدهد. وما هو. و حال آنکه نیست این قرآن. الا ذکر. مگر پندی. للعالمین.
مر عالمیانرا یا نیست محمد صلی الله علیه و سلم مگر شرف عالمیان. ای شرف جملهٔ عالم بتو روشنی دین آدم بتو. امام حسن بصری
رحمه الله فرموده دوای چشم زخم این آیتست

سورة الحاقة خمسون اثنان بسم الله الرحمن الرحیم

الحاقة. در حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است ترسیده از ان. ما الحاقة. چه حالیست
و چه ساعتی. وما ادریک. و چه چیز دانا گردانید ترا که. ما الحاقة. چه چیز است ساعتی که در و واقع شود
مکافات عملها مراد روز قیامتست و حاقه یکی از نامهای اوست. کذبت. تکذیب کردند. ثمود و عاد. قبیله ثمود و عاد
بالقارعة. بروز قیامت کوبنده و در هم شکننده دلهاست. فاما ثمود. اما قبیله ثمود. فاهلکوا
پس هلاک شدند. بریح صرصر. باد سخت سرد. عاتیة. از حد درگذشته یعنی سر باز زننده از فرمان
خازنان و خبر است که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بموزن و مقداری مگر بر قوم نوح
و هود علیهما السلام که آب و باد طغیان کردند و خزینه را تمکین ننمودند و در تفسیر هست که ملئکه باد را ضبط
نتوانستند کرد و خدای تعالی. سخرها. مسخر گردانید باد را. علیهم. بر قوم. سبع لیال. هفت شبانه
و ثمانیة ایام. و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه. حسوما. روزها و شبها متوالی یا شوم بر عاد یا
فتری القوم. پس تو می بینی قوم عاد را اگر حاضر می بودی. فیها. در ان اوقات. صرعی. مردگان افتاده. کانهم
گوییا ایشان از عظم اجسام. اعجاز نخل. بیخهای درخت خرما اند. خاویة. بر زمین افتاده یا خالی شده
و کاوان گشته. فهل تری لهم. پس هیچ می بینی ایشانرا. من باقیة. هیچکس باقی مانده یعنی مستاصل شدند

ویکی از ایشان مقرأست که بودند در زمانه نبی • شهان تخت نشین خسروان تاج نشین • چو عاصفات
قضا از مهیب قهر وزید • شدند خاک از آن نیز بی نشان نماند • وجاء فرعون • وآمد فرعون • ومن قبله و
آمدانها که پیش از او بودند • والمؤتفکات • واهل دیههای مؤتفکه • بالخاطئة • بگناه یعنی شرک
فعصوا • پس عاصی شدند • رسول ربهم • فرستادهٔ پروردگار خود را • فاخذهم • پس بگرفت خدای تعالی
ایشان را • اخذة رابیة • گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب امم دیگر • انا لما طغی الماء • آنهنگام که طغیان کرد آب
یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان • حملناکم • برداشتیم پدر شما را • فی الجاریة • در کشتی روند بر آب یعنی سفینه
نوح علیه السلام • لنجعلها • تا گردانیم آن کشتی را • لکم • برای شما • تذکرة • پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک
کافران • وتعیها • ونگاه دارد این پند را • اذن واعیة • گوش نگاه دارنده که نفع گیرد بانچه شنود و در
حدیث آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را رضی الله عنه گفت که من از خدای تعالی درخواستم که گرداند اذن واعیه را
گوش ترا ای علی پس علی رضی الله عنه گفت بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم • گرچه ناصحی را بود صد داعیه • بنده
اذنی بباید واعیه • کز نبودی گوشهای عیبگیر • وحی ناوردی زگردون یک بشیر • فاذا نفخ • پس چون دمیده
شود • فی الصور • در صور • نفخة واحدة • یک دمیدن که نفخهٔ صعقه است • وحملت الارض • و برداشته
زمین • والجبال • و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت • فدکتا • پس درهم شکسته
شود زمین و کوهها • دکة واحدة • یک شکستنی و مانند هبا کردند • فیومئذ • پس آنهنگام • وقعت الواقعة
واقع شود آنچه یعنی قیامت گردد • وانشقت السماء • و بشکافد آسمان از طرف مجره • فهی • پس آن آسمان • یومئذ
واهیة • سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری • والملک • و فرشتگان • علی ارجائها • بر کنارهای
آسمان باشند تا امر خدای تعالی در رسد و فرود آیند • ویحمل • و بردارند • عرش ربک • عرش پروردگار ترا
فوقهم • بر زبر ملائکه بر ارجای آسمانند • یومئذ • آن روز • ثمانیة • هشت ملک که امروز حاملان عرش چهارند
در معالم آورده که در آن روز حملهٔ عرش عظیم هشت باشند بر صورت کوهی از سمهای ایشان تا زانوهاشان
آن مقدار بود که آسمان تا آسمانی و گفته اند هشت صف اند بردارند نا بشمار ندانند جز خدای تعالی • یومئذ
تعرضون • در آن روز عرض کرده شود بر خدای تعالی از محاسبه • لا تخفی • پنهان نماند بر خدای تعالی • منکم
از کردار و گفتار شما • خافیة • پوشیده که هست یعنی خدای تعالی بر خفایای شما مطلع است پس عرض حساب
شما نیز برای اطلاع است بر آن برای عدل است و افشاء احوال بر خلایق • فاما من اوتی • پس اما آنکه داده شود
کتابه • نوشتهٔ عمل او • بیمینه • بدست راست • فیقول • پس گوید از روی سرور • هاؤم اقرؤا • بیائید
بخوانید • کتابیه • کتاب مرا که در وی جا عمل نیست که از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتاب
دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشتهٔ وجود و بشارت جنتست چه کتاب حفظه میان بنده و خداوند است
وکسی آنرا نمی بیند و نخواند پس صاحب کتاب میگوید • انی ظننت • بدرستی که من بیقین دانستم • انی ملاق
آنکه من بیننده ام • حسابیه • حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد آنرا آماده شدم • فهو
پس آنکس • فی عیشة راضیة • در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت و مقرون بهجت و حشمت
فی جنة عالیة • در بهشتی بلند • قطوفها • میوهٔ آن بهشت • دانیة • نزدیک دست قایم و قاعد و مضطجع
بوی رسد و رضوان ایشان را گوید • کلوا • بخورید از میوها • واشربوا • و بیاشامید از مشربها • هنیئا

خوردنی و آشامیدنی گوارنده • بما اسلفتم • بسبب آنچه عمل کردید • فی الایام الخالیة • در روزهای گذشته
یعنی در دنیا بواسطهٔ آنکه روزه داشتند در روزهای گرم • واما من اوتی • واما آنکس که داده شود • کتابه
بشماله • نامه بدست چپ و بدیهای خویش بیند • فیقول • پس گوید از روی ندامت • یا لیتنی لم اوت • ای کاشکی
داده نشدی یعنی بمن ندادندی • کتابیه • نامهٔ مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحه نگشتی • ولم ادر • و کاشکی
ندانستم امروز • ما حسابیه • چیست حساب من چه حاصل نیست مرا جز عذاب و شدت • یا لیتها • کاشکی
مردگی که بدان مردمی در دنیا • کانت القاضیة • بودی مرا حکم کننده بفنای ابدی که بعد از آن زنده نشدی
ما اغنی • دفع نکرد • عنی • از من عذاب • مالیه • آنچه بود مرا از مال و تبع • هلک عنی • گم گشت از من •
سلطانیه • تسلط من بر مردم و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیا مرا بود جنگ در آن زده بودم پس خطاب در رسد
زبانیه را که • خذوه • بگیرید این کس را • فغلوه • پس در غل کشید و بر او دست وی بر گردن وی بندید • ثم الجحیم
پس در آتش • صلوه • در افکنید و را • ثم فی سلسلة • پس آنگه در زنجیر آتش • ذرعها • گز آن • سبعون
ذراعا • هفتاد گز بذراع ملک که ذراع باع است و هر باعی از کوفه تا مکه • فاسلکوه • پس در آرید او را
یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رضی الله عنه گفت که اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند
بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقهٔ از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد • انه کان
بدرستی که این هست • لا یؤمن • که ایمان نیاورده بود • بالله العظیم • بحضرت خداوند بزرگوار • ولا یحض
و بر نمی انگیخت خود را • علی طعام المسکین • بطعام دادن درویش • فلیس له الیوم • پس نیست مر او را امروز
ههنا حمیم • در اینجا خویشی که حمایت او کند • ولا طعام • و نیست او را خوردنی • الا من غسلین • مگر
غسالهٔ دوزخیان یعنی زرد آبه و ریمی که از تنهای ایشان میرود • لا یأکله • نمیخورند غسلین را • الا
الخاطئون • مگر گنهکاران و سرهمه گناهان شرک • فلا اقسم • پس نه چنانست که کافران میگویند که قرآن
بافته و ساختهٔ محمد است صلی الله علیه وسلم سوگند میخورم • بما تبصرون • بانچه می بینید از مشهودات • وما
لا تبصرون • وانچه نمی بینید از مغیبات یا آنچه در زمین است و زیر زمین است یا با جسام و ارواح یا
با انس و جن یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل علیه السلام • انه • بدرستی که قرآن عظیم
لقول • سخنست • رسول کریم • خداوند بزرگوار • وما هو • و نیست قرآن • بقول شاعر • بسخن شاعر چنانچه
ابوجهل لعین میگوید • قلیلا ما تؤمنون • اندکی تصدیق میکنند مراد عدم تصدیق است • ولا بقول
کاهن • و نیست سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان می برد • قلیلا ما تذکرون • پند می گیرند یعنی متذکر
نمیشوند • تنزیل • قرآن فرو فرستاده است • من رب العالمین • از پروردگار عالمیان • ولو تقول علینا • و اگر
افترا کند محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه عزم شماست و دروغ بندد بر ما • بعض الاقاویل • بعض سخنان را • لاخذنا
هر آینه بگیریم ما • منه بالیمین • قوت و توانایی را • ثم لقطعنا • پس ببریم ما • منه الوتین • آرزوی دل
او را یعنی هلاک کنیم • فما منکم • پس نیست از شما • من احد • هیچکس یعنی نیستید شما • عنه حاجزین • از او
دفع کنندگان آن هلاک را • وانه • و بدرستی که قرآن • لتذکرة • هر آینه پندیست • للمتقین • مر پرهیز
کاران را چه ایشان بدان منتفع اند • وانا لنعلم • و بدرستی که ما میدانیم • ان منکم • آنکه بعضی از شما • مکذبین
تکذیب کنندگانید مر قرآن را • وانه • و بدرستی که قرآن • لحسرة • هر آینه سبب حسرتست • علی الکافرین • مر نگرویدگان را

روز قیامت که ثواب اهل قرآن مشاهده کنند. وانه. وبتحقیق که قرآن. لحق الیقین. درستست ولی کمان
یعنی یقینیست که از نزد خدای تعالی منزل شده. فسبح. پس تسبیح کوی باسم ربک العظیم. بنام پروردکار بزرک
خود یعنی تنزیه نما اورا از صفات ناسزا وبه ثنای بزرک یاد کن والسلام والاکرام

سورة المعارج اربع واربعون

بسم الله الرحمن الرحیم. اورده اند نضر بن حارث بر در مسجد الحرام استاده کفت خدایا
اکر محمد صلی الله علیه وسلم حق است وآنچه میکوید از نزدیک تست پس تو سنک بباران بر سر ما یا مارا بعذاب الیم مبتلا
کن این آیه آمد که. سال. خواست. سائل. درخواهنده. بعذاب واقع. عذابی را که بود نیست. للکافرین. برای
کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت وکویند ابو جهل بود که کفت فاسقط علینا کسفا وقولی هست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست واستعجال نمود بعذاب ایشان وبرهر تقدیر. لیس له دافع. نیست مر عذاب را
دفع کننده که باز دارد آنرا. من الله. از خدای تعالی ارادهٔ ازلیه بدان تعلق کرفت ومراد الله تعالی مدفوع نکردد
در صفت الله میکوید. ذی المعارج. خداوندان درجها بلند یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود
مهیا کرده یا مصاعدی که صعود کلمات طیبات مقرر فرموده. تعرج الملئکة. بالا میروند فرشتکان. والروح
وجبریل علیه السلم یا قومی که اعظمند از ملئکه. الیه. بسوی امر خدای تعالی بموضعی که خدای تعالی می فرماید. فی یوم کان
در روزی که هست. مقداره. اندازه او. خمسین الف سنة. پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اکر یکی
از بنی آدم خواهد که سیر کند تا آنجا که محل امر ملئکه است وایشان بیک روز میروند وبدین مقدار سالی تواند
رفت ابن عباس رضی الله عنه فرموده مراد روز قیامتست که کافران دران خواهد کشت وکفته اند در عرصه کاه
قیامت پنجاه موطن وموقف خواهد بود وخلایق را هر موقفی هزار سال باز دارند وبیان آن موقف در جواهر
التفسیر باید جست در فتوحات اورده که هر اسمی را از اسمای الهی روز نسبت خاص که تعلق بدو دارد ودر
قرآن در روز از آنها مذکور یوم الرب که هزار سالست ویوم ذی المعارج پنجاه هزار سالست وبیان
ایام اسما وسنین ابدی وسرمدی در سطاوی این اوراق نکنجد وهر سخنی وقتی دارد وهر نکته مکانی
فاصبر. پس شکیبایی کن. صبرا جمیلا. شکیبایی نیکو یعنی بی خلط جزع وشکایت. انهم. بدرستی که کافران
یرونه. می بینند. بعیدا. دوری از روی توهم. ونریه قریبا. وما می بینیم بیقین وبعضی کویند که کافران
می بینند بجهالت وما میبینیم بعلم روز قیامت را نزدیک بوقوع. یوم تکون السماء. روزی که کردد آسمان
کالمهل. مانند فلزی که کداخته یعنی در تیرکی زیت یعنی فلک بکدازد. وتکون الجبال. وکردد کوهها. کالعهن
مانند پشم نداف زده ورنکین زده یعنی سست شود وریزه ریزه کردد. ولا یسئل حمیم. وپرسیده نشود
هیچ خویشی. حمیما. از کناه خویش خود یعنی هر که را ذکر دارا وسؤال کنند. یبصرونهم. بینا کرده شوند
ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد وباحوال او بینا کرده بود اند که هر یک بعمل خود مؤاخذ
اند. یود المجرم. دوست دارد وآرزو برد کافر. لو یفتدی. اکر فدا دهند. من عذاب یومئذ. از عذاب آن روز
ببنیه. برپسران خود یعنی فدا کنند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بوده بنزد وی تا ایشان
عذاب کشند ووی خلاص یابد. وصاحبته. وفدا دهد زن خود را که یار وهوادار او بود. واخیه. وبرادران اورا
که پشت ومدد کار او بند. وفصیلته التی تؤویه. وخویشان خود را که جای داده اند اورا در دنیا نزد خود
یعنی پناه کاه وی بوده اند. ومن فی الارض. ودوست دارد وی که فدا دهد هر که در زمینست. جمیعا. همه ایشان

یعنی همهٔ خلایق را که خواهد که فدا دهد. ثم ینجیه. پس برهاند خود را از عذاب. کلا. نمی رهد از عذاب
انها. بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدیه دهد. لظی. زبانهٔ آتش خالص. نزاعة. کشنده است. للشوی
مرده است وپای مشرکان را یا پوست سر ایشانرا از صد ساله ودویست ساله راه یعنی زبانه میزند وکافررا
بخود می کشد ودر معالم اورده که آتش بزبان فصیح بنام ولقب. تدعوا. میخواند. من ادبر. کسی را که پشت بر
حق کرده است. وتولی. وروی بکردانیده از فرمان الهی. وجمع. وکرد کرده است مال دنیا را. فاوعی. پس در
باردان کرده ونکاه داشته وحق خدا را ادا نکرده. ان الانسان. بدرستی که آدمی. خلق. آفریده شده است
هلوعا. حریص بر جمع مال فانی وبخیل از حقوق ادای ربانی ودر لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست
در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از کیاه خالی میکند یعنی حشایش آنرا میخورد وآب هفت دریا آشامد
ودر کرما وسرما خبر ندارد وهر شب در اندیشهٔ آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق تعالی آدمی را در بی
صبری واندیشهٔ روزی بدان دابه تشبیه میکند. جانوری را که بجز آدمی است معدوم چون شد سببی نیست
آدمی است انکه نه سیری بود. بر سر سیری غم روزی بود. خورد همه عمر چه بیش وچه کم. روزی همه روزه زنجان کرم
از ره حرص واملش همچنان. هیچ غمی نیست بجز فکر نان. واذا مسه الشر. وچون برسد اورا چیزی مانند فقر و
مرض. جزوعا. جزع کننده وفریاد کننده. واذا مسه الخیر. وچون برسد اورا نیکی چون صحت وتوانکری. منوعا
منع کنندهٔ نفس خود از طاعات ومال را از نفقه در راه حق وهمهٔ آدمیان بدین منوال مخلوق شده اند الا کسانی که
المصلین. مکر نماز کذارندکان. الذین هم. آنانکه ایشان. علی صلوتهم. بنمازهای خود. دائمون. استاده کانند
والذین فی اموالهم. وآنانکه در مالهای ایشان. حق معلوم. حقیست دانسته شده مثل زکوة مقرر وصدقات
مفروضه. للسائل. برای درویش خواهنده. والمحروم. وبرای درویش که نخواهد جز طاعت وعبادت
والذین هم. وآنانکه ایشان. من عذاب ربهم. از عذاب آفریدکار خویش. مشفقون. ترسانند وعلامت
ترس الهی اجتناب از ملاهی ومناهیست. ان عذاب ربهم. بدرستی که عذاب پروردکار ایشان. غیر
مامون. مامون نیست یعنی از آن ایمن نتوانند بود که البته بعاصیان خواهد رسید. والذین هم. و
آنانکه ایشان. لفروجهم. مر فرجهای خود را. حافظون. نکاه دارندکانند. الا علی ازواجهم. مکر
بزنان خود. او ما ملکت. یا بدانکه مالک شده است. ایمانهم. دستهای ایشان یعنی کنیزکان که بملک
الیمین در ایشان تصرف توان نمود. فانهم. بدرستی که ایشان. غیر ملومین. ملامت کردکان نیستند بترک
حفظ فروج نسبت بزنان وکنیزکان خود. فمن ابتغی. پس هر که طلب کند منکحی. وراء ذلک. جز این نسبت
که کفته شد. فاولئک. پس آنکروه. هم العادون. ایشان از حدود درکذرندکانند بوطی ذکران وبهایم
وبقول بعضی استمناء بالید نیز داخلند در اعتداد. والذین هم. وآنانکه ایشان. لاماناتهم. مر امانتهای خود را
وعهدهم. وپیمانهای خود را. راعون. رعایت کنندکانند خواه امانت حق وخلق وخواه پیمان آفریدکار وآفریدکان
که نکاه داشتنی است وملاحظهٔ امانت کذاری وقادران ذره فرو نکذاشتی اکرچه باید از آتش امانت. فرومکذار
قانون امانت. بهر عهدی که میبندی وفا کن. رسوم حق کذاری را ادا کن. والذین هم. وآنانکه ایشان. بشهاداتهم
بکواهی خود. قائمون. استادکانند یا اقامت شهادت می کنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله وحفص
شهادات بجمع میخواند از جهة تنوع اقسام آن. والذین هم. وآنانکه ایشان. علی صلوتهم. بر نماز خویش

یحافظون محافظت می کنند یعنی باداب وشرایط آن قیام می نمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح ومختتم
این ایات دلیل فضل وشرف این عبادتست وسایر عبادات وکفته اند دوام تعلق بفرایض دارد ومحافظت بنوافل
اولئك آن کروه بدین صفتها موصوفند فی جنات در بوستانها اند در روز قیامت مکرمون کرامی
شدکان بثواب ابدی وجزاء سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان کرد آمده حضرت صلی الله علیه وسلم حلقه زدند
واستهزا کردند وکفتند اکر اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم طمع میدارند ببوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم پیش
ازیشان آیة آمد که فمال الذین کفروا پس چه وجه بوده است مرانانرا که نکروین اند وازین صفتها که موصوف
شدند بهره ماندند قبلك بسوی تو مهطعین شتابندکان عن الیمین ازجانب راست وعن الشمال
وازجانب چپ عزین کروه کروه حلقه زدکان ایطمع آیا طمع میدارد کل امرئ هر مردی منهم ازیشان
ان یدخل آنکه درآورده شود باموٴمنان جنة نعیم در بوستانهای با نعمت یعنی مشرکانرا داعیه آنست که بی نقد
ایمان ایشانرا درجهار بازار روضات جنان دخل دهند کلا نه اینچنین است که کافرانرا در بهشت راه نیست
انا خلقناهم بدرستی ما آفریدیم ایشانرا مما یعلمون از انچه می دانند یعنی آلوده که آنرا بهیچ نوع با عالم قدس
مناسبتی نیست پس اکر کسی از لوث کدورات صافی نکردد وباخلاق ملکی متخلق نکردد او استعداد دخول جنت
نخواهد داشت فلا اقسم پس چنانست که کفار میکویند سوکند میخورم برب المشارق بافریدکار شرقها
که آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیکر طلوع می نماید والمغارب وبخداوند مغربها که آفتابرا هست
وهر روز بنقطه دیکر غروب میکند وکفته اند مراد مشارق ومغارب نجوم است چه هر یك ازیشانرا محلی شروق
وغروب از دایره افق بنقطه دیکر هست و بهر تقدیر حق تعالی قسم یاد میکند انا لقادرون بدرستی که ما توانایانیم
علی ان نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاك سازیم وبدل آریم ازیشان خلقی خیرا منهم بهتر ازیشان
وفرمان بردار وما نحن بمسبوقین ونیستیم ما مسبوق شدکان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند کرفت اکر اراده امری
کنیم ومغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فذرهم پس دست بدار ایشانرا یخوضوا تا شروع کنند در باطلها
ویلعبوا وببازی مشغول شوند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند یومهم روز خود را الذی
یوعدون آن روزی که وعده داده شده اند بآنکه بدرستی یا قیامت حکم این ایة بآیة قتال در قسم نسخ یافته
یوم یخرجون روزی که بیرون آیند ایشان من الاجداث از کورها سراعا شتابندکان بسوی اسرافیل
کانهم کویا ایشان الی نصب بسوی علمی بر پا کرده یوفضون می شتابند چنانچه شتابند باکنند
علم خود قایم بیند بجانب وی شتاب کنان می روند خاشعة ترسان وذلیل ابصارهم دیدهای
ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش افکنده ترهقهم بپوشد ایشانرا ذلة خواری ذلت و نکونساری
ذلك اینست الیوم الذی کانوا یوعدون آن روزی که در دنیا بودند که بدیشان وعده کرده شد

سورة نوح علیه السلام ثمانی وعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا بدرستیکه ما فرستادیم نوح را علیه السلام
الی قومه بسوی کروه او از آل قابیل ان انذر بانکه بیم کنی قومك کروه خود را وبترسان من قبل ان یاتیهم
پیش ازیشان که بیاید بدیشان عذاب الیم عذابی دردناك که طوفانست یا عذاب آخرت قال کفت نوح علیه السلام
یا قوم ای کروه من انی لکم نذیر بدرستی که من شما را بیم کننده ام مبین آشکار بیم کردن من میرسانم بشما
ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدای تعالی را بیکانکی واتقوه وبترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او

واطیعون وفرمان برید مرا هرچه فرمایم ونهی کنم یغفر لکم تا بیامرزد خدای تعالی مر شمارا من ذنوبکم
بعضی از کناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید ویؤخرکم وباز پس دارد شمارا الی اجل مسمی
تا وقتی که نام برده که مدت زندکانی منقضی شود ان اجل الله بدرستی که مدت خدای تعالی فرموده اذا جاء
چون برسد لا یؤخر باز پس افکنده نشود صاحب آن اجل را مهلت نبود در روزی که اجل در آید از پیش وپس
شك نیست که مهلت ندهد یك نفست یاری نرسد در اندم از هیچ کست بر باد شود جمله هوا وهوست لو کنتم
اکر هستید شما که بفکر ونظر تعلمون بدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تاخیر واهمال نیست القصه
نوح علیه السلام بفرمان حضرت الهی جل جلاله نهصد وپنجاه سال قوم خود را دعوت کرد وایشان سرکشی نموده وعناد
ورزیدند در آزار وایذای بی تقصیر راضی نبودند تا وقتی که نوح علیه السلام بتنك آمد قال رب کفت ای پروردکار من
انی دعوت بدرستی که خوانده ام قومی قوم خود را بعبادت وطاعات تو لیلا ونهارا شب وروز یعنی
بپیوسته فلم یزدهم پس نیفزود ایشانرا دعائی خواندن ودعوت کردن من الا فرارا مکر کریختن و
رمیدن از ایمان وطاعت وانی وبدرستی که من کلما دعوتهم هرکاه که بخوانده ام ایشانرا بتوحید وعبادت
لتغفر لهم تا تو بیامرزی مر ایشانرا بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انکشتان خود را فی
آذانهم در کوشهای خود وبرهکذر سامع را از استماع دعوت بستند واستغشوا وبسر کشیدند
ثیابهم جامهای خود را تا مرا نبینند واصروا واستادند بر کفر ومعصیت واستکبروا وسرکشی
کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردن بزرك ثم انی پس بدرستی که من با وجود اصرار واستکبار
دعوتهم جهارا دعوت کردیم ایشانرا اشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق که من اعلنت لهم
اشکارا کردم بعضی ازیشانرا یعنی باشکارا واز بر داشتم وتکرار کردم دعوت را واسررت لهم وراز
نیز کفتم مر بعضی دیکر ازیشانرا اسرارا رازکفتنی بسر وجهر که توانستم طریق دعوت فرو نکذاشتم و
در مجالس وخلوات بسر وعلانیه ایشانرا بحق دعوت کردم وچون مدتی باران ازیشان باز کرفت و
زنان ایشانرا عقیم ساخت وایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس کفتم امرزش طلبید ربکم
از پروردکار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستی که خدای تعالی هست غفارا آمرزنده
کناهان توبه کنندکان وچون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا
بارانیدنی درروی ویمددکم ومدد دهد شمارا باموال بمالها وبنین وپسران یعنی بسیار کرداند اموال
واولاد شما را ویجعل لکم وبدهد شمارا جنات بستانها در دنیا ویجعل لکم ودیکر بدهد شمارا وجاری
کرداند برای شما انهارا جویهای آب مالکم لا ترجون چیست شمارا که امید ندارید یعنی نشناسید لله
مر خدای تعالی را وقارا عظمتی وبزرکواری مراد آنست که اعتقاد نمی کنید بزرکواری او را تا بترسید از نافرمانی
او یا چیست که از عظمت او نمی ترسید وقد خلقکم وحال آنست که آفریده است شما را اطوارا کونه کونه مختلف
در خلق وخلق از طور نطفه بعلقه برده واز آنجا بمضغه تا آخر واین دلیل است بر قدرت کامل وحکمت شامل
الم تروا کیف آیا نمی بینید که چکونه خلق الله بیافرید خدای تعالی سبع سموات هفت آسمانها طباقا بالای
طبقه وجعل القمر فیهن وکردانید ماه را در یکی ازیشان نورا نوری ودر بعض تفاسیر هست که جرم قمر
در آسمان دنیا ست ونور وی می تابد در آسمانها چنانچه در زمین می تابد وآنها را روشن میسازد وجعل

الشمس وکردانید آفتاب را سراجاً چراغ اهل زمین چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود می راند و آفتاب
تیرکی شب را از عرصهٔ زمین محو میکرداند وحضرت صلی الله علیه وسلم را بجهت آن چراغ کفت که نور وی تاریکی کفر
ونفاق را از عرصهٔ زمین زایل می کرداند در مدح حضرت صلی الله علیه وسلم چه خوب کفته بیت چراغ چشم دل چشم چراغ جان
رسول الله که شمع ملتست از پرتو احکام او رخشان ۰ درین ظلمت سرا کر بر چراغ افروختی شرعش کجا کس را
خلاصی بودی از تاریکی طغیان ۰ والله انبتکم وخدای تعالی برویاند شما را یعنی نهال وجود دید شما را یعنی
نهال وجود پدر شما آدم را علیه السلام من الارض از پشت زمین لبرشت آدم از خاک نباتاً رستنی وچون
پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را فیها در زمین یعنی
بعد از موت بقبر در آرد ویخرجکم وبیرون آرد شما را اخراجاً بیرون آوردنی از برای حساب وجزا والله
وخدای تعالی جعل کردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطاً مانند فرش کسترده که آرام کرفتن و
رفتن در وشاید لتسلکوا تا می روید منها از زمین سبلاً فجاجاً براههای کشاده بعد از ین
مواعظ ونصایح عوام قوم نوح علیه السلام متامل شدند وخواص ورؤسای ایشان را اضلال واغوا نمودند
تا از آنچه بودند بتر وجفا کارتر شدند ودر عصیان وعناد افزودند قال نوح کفت نوح علیه السلام بعد
از مشاهدهٔ این حال که رب انهم ای پروردکار من بدرستی که ایشان یعنی عامهٔ امت من عصونی
عاصی شدند درمن واتبعوا وپی روی کردند من لم یزده آنرا که زیاده نکرد مر او را ماله وولده
مال وفرزند او الا خساراً مکر زیان کاری وکمراهی یعنی فرمان من نبردند ومتابعت کردند مهتران خود را
مغرور بودند بمال وفرزند ومکروا ومکر کردند بزرکان قوم خود مکراً کباراً مکر بزرک سفله وادنی
را بحیله بجانب خود کشیدند وبر ایذای من تحریص کردند وقالوا لاتذرن وکفتند دست باز ندارید
آلهتکم از عبادت خدایان خود ولاتذرن ومکذارید وداً ودّ را وآن صنمی بود بصورت مردی
ساخته ولاسواعاً ونه سواع را وآن بصورت زنی بود ولایغوث ونه یغوث را وآن بصورت شیری بود و
یعوق ونه یعوق را وآن بصورت اسپی بود ونسراً ونه نسر را وآن بصورت کرکسی بود واشهر آنست که اینها اسامی
پنج مرد صالح است که میان آدم ونوح علیهما السلام بودند ومردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند بعد از مرک ایشان
بصورت ایشان از چوب وسنک پیکرها ساخته تعظیم آن مینمودند وبمرور زمان بپرستش آن مشغول کشتند وبعد
از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد وعرب را بپرستش وهود وَدّ قبیلهٔ کلب داشتند در دومة الجندل
وسواع در قبیلهٔ هذیل بوده برساحل بحر ویغوث را بنی مذحج وبنی غطیف وبنی مراد اختیار کردند ویعوق در میان
همدان افتاد ونسر معبود اهل حمیر بود در آل ذی الکلاع القصه نوح علیه السلام باحق تعالی مناجات کرد که خدایا اکابر قوم
اصاغر را کفتند که دست ازین بتان باز مدارید وقد اضلوا وحال آنکه کمراه کردند رؤسای قوم با این بتان
کثیراً بسیاری را از ضعفا وادنی ولاتزد الظالمین ومیفزای ستمکاران را الا ضلالاً مکر هلاکت وعذاب
مما خطیئاتهم از برای کناهان ایشان اغرقوا غرق شدند بطوفان فادخلوا ناراً پس آورده شوند در آتش یعنی در
قبر وکفته اند در آخرت فلم یجدوا لهم پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای تعالی کرفته بودند من دون الله بجز
خدای تعالی انصاراً یاران که عذاب از ایشان باز دارند واورده اند که حق تعالی نوح علیه السلام را خبر داد که دیکر از قوم تو
کسی ایمان نخواهد آورد واز ایشان هم فرزند که ایمان آرد متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وقال

نوح

نوح رب وکفت نوح ای پروردکار من لاتذر علی الارض مکذار بر روی زمین من الکافرین دیاراً از کافران
دور کننده یعنی کسی که آید ودرود مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافر را زنده مکذار انک ان تذرهم بدرستی که
اکر بکذاری ایشان را یضلوا عبادک کمراه کنند بندکان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند ولایلدوا
ونزایند الا فاجراً مکر فجور کننده کفاراً ناسپاس چون بالغ شوند فاجر وغادر باشند رب اغفرلی
ای پروردکار من بیامرز مرا ولوالدی ومر پدر ومادر مرا والد نوح علیه السلام ملک بن متوشلخ بود ومادرش
باشهر اقوال سمخا بنت انوش وهر دو مومن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد ولمن دخل
وهر کسی را که درآید بیتی بخانه ویا بمنزل ویا بکشتی من مؤمناً درحالتی که کرویده باشد مرا نیز بیامرز
وللمؤمنین والمؤمنات وبیامرز مردان وزنان کرویده را که باشند تا قیامت وکفته اند مراد ازین امت
مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که همچنان دعای نوح علیه السلام درباره کافران مستجاب شد در
بارهٔ مومنان نیز بعز اجابت رسید ودعای دیکر فرمود که ولاتزد الظالمین ومیفزای ستمکاران را الا
تباراً مکر هلاکی سخت

سورة الجن ثمانی وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

قبل ازین مذکور شد که کروهی از جن در بطن نخله بلاز متحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده استماع قرآن نموده ایمان
آوردند ناوردی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ اقرأ میخواند وایشان نه تن بودند یا هفت تن سه تن
از اهل حران وچهار از نصیبین صاحب کشاف آورده که از شیصبان بوده اند وایشان اعظم اکثر قبایل
جن بوده اند وعامهٔ لشکر ابلیس لعین از ایشانست وان کروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم رفته انواع
سخنان کفتند وحق تعالی درین سوره از آن خبر داد که قل اوحی الی بکوای محمد صلی الله علیه وسلم که وحی کرده شد بمن
انه استمع نفر آنکه بشنیدند قرآن را در بطن نخله کروهی از ده کمتر واز سه بیشتر بودند من الجن از کروه جن
فقالوا پس کفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستی که ما شنیدیم قرآناً عجباً قرآنی شکفت
یعنی چیزی عجیبه که بکلام بشر نماند وکسی بر انشاء مثل آن قدرت ندارند یهدی راه نماید الی الرشد براستی
وصواب وصلاح دین ودنیا فامنا به پس کرویدیم بآن ولن نشرک وهرکز شرک نیاریم بربنا احداً
بپروردکار ما یکی را از اصنام واماله وغیر آن چنانچه بیشتر شرک می آوردیم وانه تعالی وبدرستی
که او بزرک است جد ربنا ملک پروردکار ما یا برتر است عظمت وجلال از مجالست با مخلوقات ما اتخذ
فرا نکرفته صاحبة زنی چنانچه بنی مدلج کویند ولا ولداً ونه فرزندی چنانچه یهود ونصاری اعتقاد کنند
وانه کان یقول وبدرستی که هست که میکویند سفیهنا جاهل ونادان ما یعنی ابلیس علی الله شططاً
برخدای تعالی سخن دور که نسبت صاحبه وولد است بوی وانا ظننا وما پنداشتیم ان لن تقول الانس
آنکه نکویند آدمیان والجن وپریان علی الله کذباً برخدای تعالی دروغی لاجرم هرچه سفیه میکفت باور
میکردیم قرآن عظیم میشنودیم دانستیم که دروغ برخدای تعالی می بسته اند وانه کان وبدرستی که می بودند
رجال من الانس مردان از آدمیان که در بعضی امکنه یعوذون پناه میکرفتندی برجال من الجن بمردان
از جنیان وآن چنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی کفتی پناه می برم بسید این وادی واز شر
سفهای قوم او ولاحقاق آن چنان بود که بدان استعاذه از شر سالم ومامون بماند واهل مکه در موطنی
هایله کفتندی که اعوذ بجذبیة من بدرمن هذا الوادی فزادوهم پس بیفزودند آدمیان وجنیان را بسبب این

نصف

استعاذت رهقا کبر و سرکشی و جهل تا کفتندی که بزرکی ما بمرتبهٔ است که آدمیان پناه بما می جویند وانهم
وبدرستی که آدمیان یعنی کفار انس ظنوا کمان بردند کما ظننتم همچنانکه شما کمان بردید ای جن ان لن یبعث الله
انکه بر نه انکیزد خدای تع احدا یکی را از مردکان برای حساب و جزا وانا وبدرستی که ما لمسنا السماء مس
کردیم آسمانرا برای استراق سمع و بالا رفتیم وخواستیم که با آسمان در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمانرا ملئت پر
پرکرده شد حرسا شدیدا از پاسبانان توانای محکم یعنی ملئکه که بمنع نامزد شده اند وشهبا و از ستارکان
درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین کشته اند وانا وبدرستی که ما کنا بودیم نقعد می نشستیم
منها از آسمان مقاعد در نشستن کاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمان یعنی قبل از بعثت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم بر آسمان می رفتیم ودر مقاعد خالی از حرس وشهب می نشستیم فمن یستمع الآن پس هرکه از جن طلب
شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای او شهابا پاسبانی روشن و آتش پاره رصدا نکاه دارنده
ومترصد استاده برای سوختن او وانا وبدرستی که ما لا ندری نمیدانیم اشر ارید آیا بد خواسته شده
از حراس آسمان و باز داشتن ما ازان بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد یا خواسته است
بهم بدیشان ربهم آفریدکار ایشان رشدا خیری و صلاحی وانا منا الصالحون و بدرستی که از جنس ما
شایستکان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیرات ومنا واز ما دون ذلک فروتر ازین هستند
یعنی میانه روان در خیر وشر کنا هستیم طرائق قددا خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه
در معالم آورده که نقل از حسن بصری رحمه الله چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه
ورفضیه وغیر ایشان در میان جن نیز هستند وانا ظننا وبدرستی که ما دانستیم ان لن نعجز الله آنکه عاجز
نمی توانیم ساخت خدایرا هر کجا که باشیم فی الارض در زمین یعنی اکر بما کاری خواهد ما او را عاجز نتوانیم کرد و بواسطه
سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت ولن نعجزه وعاجز نتوانیم ساخت او را هربا هرکز از کریختن با
حوالی کوه قاف وانا وبدرستی که ما لما سمعنا الهدی آن هنکام که میشنویم قرآنرا که سبب هدایت عالمیانست
آمنا به کرویدیم بآن یا بآن کس که ازو شنودیم یعنی حضرت صلی الله علیه وسلم ومقرر است که هیچ پیغمبری مبعوث نشده
الا حضرت رسالت پناه که انس وجن را دعوت او فرا رسیده است وخوان تبلیغ او در نظر خواص و عام کشیده

بیت

داخل اند در دعوت او جن وانس تا قیامت امتش هر نوع جنس او ست سلطان و طفیل او همه او ستا هنا
وخیل او همه فمن یؤمن پس هرکه بکرود بربه بآفریدکار خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان در جزا
ولا رهقا ونه خواری که باو رسد وانا منا المسلمون وکروهی از ما مسلمانانند کرویده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
متدین بدین اسلام ومنا القاسطون واز ما بیدادکرانند که بر خود شرک آرند و فرمان حق نبرند فمن اسلم
پس هرکه کردن نهد امر خدای تعا را همچنانکه ما کرده ایم فاولئک پس آن کروه کردن نهادها تحروا قصد کرده
اند رشدا راه راست را وازان راه بمقصد خواهند رسید واما القاسطون واما ستمکاران که نکرویده اند
فکانوا پس باشند ایشان لجهنم مر آتش دوزخ را حطبا هیزم که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار
آتش افروخته شود وان لو استقاموا ودیکر وحی کرده اند بمن که اکر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه
راست یعنی اکر ایمان آرند لاسقیناهم هر آینه بدهیم ایشانرا ماء غدقا آبی بسیار بعد از قحط و تنک سالی
یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر راه استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید نو

آخرت امان دهیم وازین بزرکتر و بسیار تر نعمتی وجهی اعم کرفته اند یعنی اکر جن وانس مستقیم باشند بر اسلام
بسعت معیشت سرافراز کردانیم لنفتنهم تا بیازماییم ایشانرا فیه در ان زمانی که بوظایف شکر آن نعمت
چکونه قیام می نمایند ومن یعرض وهرکه اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردکار خود و سپاس
داری نکند یسلکه در آرد خدای تعا او را عذابا صعدا عذابی سخت که در وی فرح وراحت نبود وان المساجد
ودیکر وحی کرده اند بمن که مسجدها لله مر خدای تعالی راست وخاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در ان
مع الله با خدای تع احدا یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنشت خود و صوامع عزیر و عیسی و مسیح را
بالوهیت یاد میکنند چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میکویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک وکفته
اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است لقوله صلی الله علیه وسلم جعلت لی الارض
مسجدا وطهورا پس در هیچ قطعه و بقعه از زمین با یاد باری تعالی یاد دیکری نکو نباشد شعر دلا بجز از
یاد خدا شاد مکن با یاد وی از کسی دکر یاد مکن دل کعبهٔ حاجتست ویران مکذار ویرا بجز از یاد وی آباد مکن
وانه وبدرستی که لما قام آن هنکام که برخاست عبد الله بندهٔ خدا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن نخله یدعوه
میخواند خدای تعا را و نماز میکذارد وجن قراءة او میشنوند کادوا یکونون نزدیک بود که باشد جن علیه
بر او لبدا جسفید کان از غایت شوق و ازدحام ودر انکه حق تعا پیغمبر خود را عبده بر وجهی که آنحضرت صلی
علیه وسلم قیام نموده هیچکس را قدرت قیام بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منازل ملکی باین
اسم مذکور شد سبحان الذی اسری بعبده وهنکام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک
الذی نزل الفرقان علی عبده شعر آن بنده شعار بندکی دوست کز جملهٔ بندکان کزین اوست دارند زبندکیش راهی
کان راه ندیده هیچ راهی کفار مکه آن حضرت را صلی الله علیه وسلم کفتند عجب کاری در پیش کرفته و بزرک مهلکه شروع نموده
ازین مهم بکرد و ازاین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم وحمایت کنیم آیت آمد که قل بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم انما ادعوا
جز این نیست که میخوانم یعنی پرستم ربی پروردکار خود را ولا اشرک وانباز نکیرم به بدو احدا یکی را
قل بکو انی بدرستی که من لا املک مالک نیستم لکم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا ونه رسانید
خیر و صلاح یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش و طاعتست پروردکار خود را قل انی بکو بدرستی که من لن یجیرنی
در پناه نکیرد و زنهار ندهد مرا من الله از عذاب خدای تعا احد هیچ یکی اکر خدای تعا بمن خواسته باشد
عذاب کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن اجد ونیابم من دونه بجز وی ملتحدا پناهی که روی بوی آرم الا
بلاغا لیکن ابلاغ کنم و بشما رسانم رسیدنی که کتاب الله است شما را من الله از نزد خدای تعا ورسالاته
ومیرسانم پیغامهای فرستادهٔ او ومن یعص الله وهرکه نافرمانی کند خدایرا و پرستش او ورسوله وفرستادهٔ
او را در امر و نهی فان له بدرستی که مر او راست نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاودان باشند در ان
ابدا همیشه بی خلاصی از آن امروز آن کافران ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو طاعنی میشوند حتی اذا
راوا تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعهٔ بدر یا در آخرت فسیعلمون
پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود بینند که از کروه مؤمن و کافر من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا
از جهت یار و مدد واقل عددا وکیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر وکه قوی تر است و بیشتر و یار
که ضعیف تر است و کمتر کفار بعد از استماع این آیت کفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قل بکو ای محمد

صلی الله علیه وسلم آنچه وعده کرده اند راست و درستست ولیکن وقت آن بر من مخفی است · ان ادری · نمیدانم ·
اقریب · آیا نزدیک است · ما توعدون · آنچه وعده داده شده است بر شما · ام یجعل له ربی امدا · یا کرد اند ...
مراو را پروردگار من دوری روز موعود · عالم الغیب · داننده است پروردگار من آنچه پوشیده هاست
فلا یظهر · پس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند · علی غیبه · بر غیبی که مخصوص است بعلم او · احدا · یکی را · الا من
ارتضی · مگر آنرا که بپسندد · من رسول · از فرستادهٔ خود که محمد است صلی الله علیه وسلم · فانه · بدرستی که او · یسلک ·
در می آرد خدای تعالی یعنی میسازد · من بین یدیه · از پیش روی آن رسول پسندیده · ومن خلفه · و از عقب او · رصدا ·
نگاه بانان از ملکه که ویرا پاس میدارند · لیعلم · تا بداند محمد علیه السلام · ان قد ابلغوا · انکه برسانید بدرستی
و ملکه که بوقت نزول وحی با او می باشید · رسالات ربهم · فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل
واحاط بما لدیهم · و فرو گرفته است علم خدای تعالی و شامل شده بانچه نزدیک رسل و ملکه است · واحصی · و شمرده
است · کل شیء عددا · همه چیز را از روی عدد تا انکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه میداند
که چند است مراد علم کمال است و احاطهٔ آن بر جمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست
بیت · هرچه دانستنی است در دو جهان · نیست از علم شاملش پنهان · **سورة المزمل عشرون ایات**
بسم الله الرحمن الرحیم · آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در سرد ا بعثت که نماز گذاردی گلیمی
خود را پوشیده داشتی و از خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادر شبی بود چهارده ذراع نصفی بر بالای
ما بودی و نصفی رسول صلی الله علیه وسلم پوشیدی و وی نماز گذاردی حق تعالی با وی خطاب فرمود · یا ایها المزمل ·
ای گلیم بخود در پیچیده و گفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی بردارندهٔ بار نبوت · قم اللیل · برخیز شب یعنی بنماز
الا قلیلا · مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده در مقدار ثلث مخیر بوده اند چنانچه حق تعالی فرمود
شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن · نصفه · نیمه شب است · او انقص · یا کم کن · منه · از نیمهٔ شب · قلیلا · اندکی تا به ثلث
باز آید و از ین کمتر نشاید · اوزد · یا زیاده کن · علیه · بر نیمه شب یا ثلثان آن رسد و غایت از ین باشد · ورتل ·
القرآن · و بتانی و تشرد بخوان قرآنرا یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت · ترتیلا · روشن کردنی چنانچه سامع
شمار آن تواند کرد و از حضرت امیر المومنین رضی الله عنه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف · انا · بدرستی که
ما سنلقی · زود باشد که وحی کنیم و منزل کردانیم · علیک · بر تو · قولا · سخنی · ثقیلا · گران یعنی کلام مشتمل بر تکالیف
مشاقه گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام
یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل دران بر منافقان یا گران باشد ثواب آن بر میزان و گفته اند ثقیل باشد
بر تو تلقی آن و آن در ابتداء صور وحی بود که از سر و رمثل آواز درای صدای شنودی و آن مجرد صوتی بی اعتبار
مخارج و اکرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج می نمود و از ین جهت دران حال ثقل تمام مستند انام علیه
افضل الصلوة والکرم می رسید چنانچه از حضرت عایشه رضی الله عنها منقولست که در روزی که سرما بغایت بودی میدیدم که
وحی بدو فرو می آید و از جبین مبارکش قطرات عرق می چکید و در حین نزول بران صورت بدین نوع که مذکور
شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن
بودی و درین حال · بیت · رخی چون گلبرگش برافروختی · بسان گل که بصحن چمن افروزد · در بحر الحقایق آورده که قرآن
در نفس خود مفصل است که قال الله تعالی کتاب فصلت و نسبت با جمیع کتب منزلهٔ سماویه وصورت اجمالی دارد

چه مصدق و مطابق آنهاست که و مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قران اشارتست بجمع آن میان صورتین
اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین را اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهند بود و کشندهٔ چنین باری مرصاحب
جمعیت را شاید که · بیت · حمل چنین بار بمقدار تست · کار کسی نیست یقین کار تست · کس نتواند زدن اینجا نفس
قوت این کار تو داری و بس · ان ناشئة اللیل · بدرستی که طاعت شب یا عبادتی که شبی شود بشب · هی · آن طاعت
اشد وطا · سخت تر است از جهة رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است
از روی فراغت چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت که مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون
فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد · بیت · خاموش شده عالم بشب · تا حست باشی در طلب · زیرا که بانگ غوغا
تشویش خلق گاه تست · واقوم · و راست تر است · قیلا · از جهة مقال یعنی خواندن قران در شب صواب تر
است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند که
میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه ناشئه آن بود که از خواب برخیزد · ان لک · بدرستی
که مر ترا · فی النهار · در روز · سبحا طویلا · آمد و شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت
ایشان پس در شبها بتوجه با دای تهجد اولی · واذکر اسم ربک · و یاد کن نام پروردگار خود را و باسماء حسنی
او را بخوان · وتبتل · و ببر یعنی منقطع شو از خلق و توجه کن · الیه · بسوی او بعبادت · تبتیلا · بریدنی کامل یعنی نفس
خود را از اندیشهٔ ما سوی الله مجرد ساز و بهمگی روی بدو آرد · بیت · دل در و بند و زغیر او بگسل · هرچه جز او ست
برون کن از دل · رب المشرق والمغرب · بدلست یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است
لا اله الا هو · هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مگر او · فاتخذه · پس فرا گیر او را · وکیلا · کارساز و کار خود
و مهمات خود را باو گذار · واصبر · و صبر کن · علی ما یقولون · بر آنچه گویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات
واهجرهم · و ببر از ایشان · هجرا · بریدنی · جمیلا · نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر
این حکم بایهٔ قتال منسوخ است · وذرنی · و بگذار مرا · والمکذبین · با مکذبان · اولی النعمة · خداوندان تنعم
یعنی کار صنادید قریش بمن گذار · ومهلهم · و مهلت ده ایشانرا · قلیلا · مهلتی اندک یعنی لختک زمانی تا ندا
مکافات دهیم ایشانرا بر تکذیب شیخ زاهد آورده که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاکت سروران
عرب نبود مگر اندکی وقتی · ان لدینا · بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین · انکالا · بندهای
گران که بدان مقید شود · وجحیما · و آتش بزرگ افروخته که دران بسوزند · وطعاما · و خوردنی · ذا غصة ·
با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرنده چون ضریع و زقوم · وعذابا الیما · و عذابی دردناک در آخرت که
کنه آن را نشناسد مگر خدای تعالی و در لباب آورده که بعد از نزول این آیه حضرت صلی الله علیه وسلم بیهوش بیفتاد و این وعدها
راست شود · یوم · روزی که · ترجف الارض · بلرزد زمین · والجبال · و بجنبد کوهها · وکانت الجبال · و گردد
کوهها با عظمت · کثیبا · تلهای ریگ · مهیلا · پراکنده یعنی کوههای سخت چون ریگ روان شود از هیبت
آن روز · انا · بدرستی که ما · ارسلنا · فرستادیم · الیکم · بسوی شما ای اهل مکه · رسولا · پیغمبری یعنی محمد علیه السلام
شاهدا علیکم · گواه بر اقوال و افعال شما یعنی گواهی دهد باجابت دعوت و امتناع از آن · کما ارسلنا ·
همچنانکه فرستادیم · الی فرعون · بسوی فرعون · رسولا · رسولی یعنی موسی علیه السلام · فعصی · پس عاصی شد فرعون
الرسول · فرعون دران پیغمبر علیه السلام و اجابت دعوت او نکرد · فاخذناه · پس فرا گرفتیم ویرا · اخذا · فرا گرفتنی · وبیلا ·

سخت یعنی باتش غرق کردیم و از راه آتش باتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیه مندرجست فکیف
پس چگونه تتقون نگاه میدارید ان کفرتم اگر باشید بر کفر خود یوما از عذاب روزی که هول آن یجعل
گرداند الولدان کودکانرا شیبا پیران یعنی موی سر ایشانرا سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است
چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و میشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السماء آسمان
منفطر شکافته شده باشد به بسختی و هیبت آن روز وکان و هست وعده وعده خدای تعالی بحدوث
این وقایع و وقوع این حوادث مفعولا بودنی آن ان هذه بدرستی که این آیتها تذکرة پندی و عبرتیست
فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فرا گیرد الی ربه بقرب آفریدگار خود سبیلا راهی بدین مواعظ آورده
اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم شبها برخاستندی چون معنی نصف
و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظه قدر واجب مرعی نباشد تا روز تمام کردندی تا بحدی که پای
مبارکش ورم کرده و نزاقه بر جسد مبارکش و همایونش غالب شد و منکران نداء ان هذا فقد شقی ربه در
افکندند حق تعالی بعد از یکسال آن بار گران از مؤمنان برداشته آیه فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردگار
تو یعلم میداند انک تقوم آنکه تو برخیزی برای نماز ادنی کمتر من ثلثی اللیل از دو حصه از شب و
نصفه و نماز میگذاری نیمه شب وثلثه وسه یک از آن وطائفة و برمی خیزند همین مسئول گروهی من الذین
از آنانکه معک با تو از اصحاب تو والله و خدای تعالی یقدر اندازه می کند اللیل شب والنهار و روز را
میداند مقادیر ساعات آن بعلم او محیطاست بقیام تو هر شب بدین مقدارها علم داند خدای تعالی ان لن
تحصوه آنکه طاقت نمیدارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت فتاب علیکم پس بازگشت بشما بعفو
و تحقیق و رخصت فرمود در ترک قیام مقدور فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر آنچه آسان بود من القرآن از
قرآن مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب علم داند خدای تعالی ان سیکون آنکه باشد
منکم از شما مرضی بیماران وآخرون یضربون و دیگران که سفر کنند فی الارض در زمین یبتغون
میطلبند من فضل الله از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال کسب می کنید وآخرون
و دیگران که یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای تعالی و بیماران و اهل سفر را از تجارت
و مجاهدان را از جهاد رنج رسد و در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فاقرؤا پس بخوانید
ما تیسر آنچه میسر شود منه از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فریضه است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر
نماز و این امر بطریق تکلیف است و استحباب و در مقداری که خواندن آن باشد از قرآن اختلاف کرده اند و آن
سه آیتست یا صد یا دویست یا ختم در ماهی و در حدیث آمده که حضرت صلی الله علیه و سلم ویرا فرمود که در هر ماهی ختم
بخوان گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم در خود قوتی یابم یعنی زودتر می توانم که تمام قرآن ختم کنم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که بخوان در بیست شب باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود که بخوان در هفت روز و بر این زیاده مکن
و صاحب معالم باسناد خود از انس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که در روزی یا شبی
پنجاه آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه بخواند او را از فرمانبرداران نویسند و اگر
دویست آیه بخواند قرآن عظیم او را خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقرائت پانصد آیه اشتغال نماید
بنویسند از برای او قنطاری از مزد واقیموا و بپای دارید الصلوة نماز مفروض را واتوا الزکوة

وبدهید

وبدهید زکوة واجبه را واقرضوا الله و قرض دهید خدا برا قرضا حسنا قرض نیکو اشارتست
با نفاقات مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار باداء آن وما تقدموا و آنچه از پیش فرستید لانفسکم
برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه یابید آنرا عند الله نزدیک خدای تعالی برگ عیشی بگور خویش
فرست کس نیاید زپس تو پیش فرست هو خیرا او بهتر است واعظم اجرا و بزرگتر از روی مزد یعنی آنرا
زیاده یابید از ده و هفتصد و از آن بیشتر بغیر حساب واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدا
در همه احوال ان الله بدرستی که خدای تعالی غفور آمرزگار است بندگانرا رحیم مهربانست بر ایشان

که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشتر است سورة المدثر ست و خمسون بسم الله الرحمن الرحیم

جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت میکند از حضرت صلی الله علیه و سلم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از
آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته میان زمین
و آسمان از سطوت و هیبات و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید
جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یا ایها
المدثر ای جامه در پوشیده گفته اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده قم برخیز
از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای تعالی اگر غیر او پرستند
وربک فکبر و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وثیابک فطهر و جامهای خود را پاک کن از الوث یا کوتاه
کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادت ایشان و علی رضی الله عنه فرمود که پاک کن جامه را [illegible]
اتقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن شاذلی مغربی
نقل میکند که حضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم مرا گفت ای علی طهر ثیابک من الدنس تحفظ بمدد الله فی کل نفس
یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تأیید خدای تعالی در هر نفس گفتم یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم ثیاب من کدام است فرمود که حق تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت
و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدا را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که
خدای تعالی را بشناسد در نظر او همه چیز خورد نماید و هر که خدای تعالی را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد
هیچ چیز را و هر که بخدای تعالی ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف شود در خدای تعالی
عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول شود پس شیخ گوید از بخا دانستم معنی قول خدا را که وثیابک
فطهر یعنی در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی دارش از خشم و شهوت دور تا پاکیزگی صوفی
مشهور والرجز و از هر گناهان فاهجر کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی ثابت باش ولا تمنن و عطا
مده تستکثر با بیشتر بستانی یا منت منه بخدای تعالی بعمل خود تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز
باداء رسالت تا طلب بسیار مزدی کنی از ایشان ولربک و از برای پروردگار خود فاصبر صبر کن یا بجهت
موارد قضا صابر باش فاذا نقر پس چون دمیده شود فی الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه از برای
بعث است فذلک پس آن دمیدن یومئذ در آن روز یوم عسیر روزی دشوار است علی الکافرین
بر ناگرویدگان غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگر چه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق تعالی
بکرم دشواری را از مؤمنان بردارد و بکافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه

کردد و نامهای بدست جز ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره از انحضرت صلی الله علیه وسلم شنید سوره حم
مومن را بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای تعالی که حالی از محمد صلی الله علیه وسلم کلامی شنیدم ام که سخن جن و انس نیست
مر اورا حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مثمر سعادات کلیه و اسفل این
شجره طیبه بعروق فضایل حکم علیه همت استحکام تمام پذیرفت و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی
بر پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان اورده پس ابوجهل او را بانواع سخنان
در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده بغایت ملول گشت حق تعالی
آیه فرستاد که ذرنی بگذار مرا ومن خلقت وحیدا و آنکه آفریدم او را تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان
و قولی آنست که او را وحید القول گفتندی یعنی یگانه ایشان وجعلت له و دادم مر اورا مالا ممدودا
مال کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفند
بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد وبنین شهودا و دادیم او را پسران حاضر
با او در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با وی در محافل حاضر شدندی
آورده اند که او را ده پسر بود و از جمله ایشان خالد بن ولید و هشام بن عمارا ایمان اوردند ومهدت و
بگستردم له برای او بساط جاه و ریاست تمهیدا گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا ساختیم کارها
او را ساختنی تمام ثم یطمع پس طمع میدارد ان ازید انکه زیاده کنم عطیات خود را در باره او کلا نکنم
چنین و نعم خود را بروی افزون نسازم انه بدرستی که او کان هست لایاتنا مر ایتهای کلام ما را عنیدا
منکر و بر ان ستیزنده و بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه مال و جاهش روی
بنقصان نهاد و فرزندانش از وی برمیگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا و هلاک شد سارهقه
صعودا زود باشد که در رسانیم او را بصعود و آن کوهی است از آتش که بهفتاد سال ببالای آن رسند
باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصعود و این صخره ایست در دوزخ که ببالای آن نتوان
رفت پس او را در زنجیرها آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین می زنند تا بر آنجا
رود و این وعید عظیم برای ولید جزاو سزاست انه بدرستی که او فکر فکر کرده که چه طعنه زند بر قرآن
وقدر و اندازه با خود راست کرد که چگوید قبل ازین شمه ذکر یافت که تعریف قرآن کرد و چون قریش او را
ملامت کردند گفت شما محمد صلی الله علیه وسلم را مجنون میگوید و یقین میدانید که عقل او کامل است و دیوانه او را
نیست و خیالی می بندید که او کاهنست و امارات کهانه از وی ظاهر نمیشود و گمان برید که کذابست و هرگز
بکذب متهم نبوده و می پندارید که شاعراست و سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت
ولید با خود فکر کرد و خیال بست فقتل پس لعنت کرده باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل پس
ملعون باد کیف قدر چگونه اندازه کرد ثم نظر پس نظر کرد از قرآن کرتی دیگر ثم عبس پس روی
ترش کرد وبسر و پیشانی درهم کشید بطریق کراهت یا بخندید ثم ادبر پس روی بگردانید از حق تعالی یا پیغمبر
واستکبر و گردنکشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا نیست این محمد علیه السلام یا قرآن الا
سحر مگر جادوی یوثر که تعلیم گرفته از سحره ان هذا نیست این کلام الا قول البشر مگر سخن آدمی
یعنی ابا فکیه و جبر و یسار ساصلیه سقر زود باشد که در آرم ولید را در دوزخ که نام مشن سقراست با ندانم وما ادریک

ماسقر

ماسقر و چه چیز ترا دانا کردانید که چیست سقر لاتبقی ولا تذر و آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست
و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق تعالی نو سازد اجزای او را و دست
باز ندارد تا دیگرباره تازه نشود لواحة آتشی سیاه کننده للبشر کافرانرا علیها بر ان آتش
تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صف از ایشان موکل باشند در تبیان از ابن عباس آورده
که گروهی از یهود سوال کردند حضرت صلی الله علیه وسلم را از خزنه دوزخ انحضرت صلی الله علیه وسلم دوبار باصابع یدین
اشارت فرمود و در کرة دوم ابهام یمنی را امساک کرد این آیه بتصدیق قول انحضرت صلی الله علیه وسلم نازل
شد یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریه است و در تخصیص این آیه که عدد مفسران تکلفات
کرده اند از جمله آنکه تسعه اکثر احاد است و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر و قلیل که
آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکوراست و در اخبار آمده بعد از
نزول این آیه ابوجهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند آیا ده تن از شما یکی از ایشان را دفع
نتواند کرد ابو الاسدین الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شما دیگر باقی را
کفایت کنید و روایتی دیگر آنست که گفت من در پیش شما در صراط بگذرم و ده را بدست راست و ده را بدست چپ
دفع بکنیم و بگذریم بسلامت و به بهشت در آییم این آمد وما جعلنا و نکرده ایم ما اصحاب النار خازنان
دوزخ را الا ملئکة مگر فرشتگان که قوی ترین مخلوقاتند و در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالکست
و باو هجده تن اند و چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون حصارهای بلند مستحکم
زبانهای آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش مسافه سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیکدفعه
هفتاد هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهند بیفکنند و ذکر ملئکه برای دفع سخن این کلابات
تا بدانند که ایشان ملکند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه
فرشتها اند غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت یک دیدار فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وما جعلنا
و نساختیم ما عدتهم شماره ایشانرا که نوزده است الا فتنة مگر عددی اند که سبب فتنه اند للذین
کفروا مگر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را
عذاب کنند لیستیقن الذین تا بیگمان شوند آنانکه اوتوا الکتاب داده شده اند کتاب را چه قرآن را
یابند که مصدق توریه است ویزداد الذین امنوا و تا بیفزاید آنانکه گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین
سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب ولا یرتاب الذین و تا شک نیارند آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده شده اند
کتاب توریه والمؤمنون و گرویدها از اهل ایمان در ان عدد ولیقول و تا بگویند الذین آنانکه فی قلوبهم
در دلهای ایشانست مرض بیماری شک و نفاق والکافرون و بگویند ناگرویدگان ماذا اراد الله
چه چیز خواسته است خدای تعالی بهذا بدین عدد که عجیب است مثلا مثلی کذلک همچنین یضل الله
فرو میگذارد خدای تعالی من یشاء هر کرا خواهد و یهدی و راه مینماید من یشاء هر کرا میخواهد آورده اند
که ابوجهل گفت ای معشر قریش خدای محمد علیه السلام نوزده یاور و مددکار بیش ندارد حق تعالی فرمود که وما یعلم و
نمیداند جنود ربک لشکرهای پروردگار ترا الا هو مگر او میداند که عالم است بهمه معلومات وماهی
و نیست سقر یا عدد خزنه دوزخ یا این سورة الا ذکری للبشر مگر پندی برای مردمان کلا نه چنین است

کہ کسی انکار سقر تواند کرد. والقمر وبحق ماه کہ معرفت اوقات وآجال آن بازبستہ است. واللیل ونجق
شب چون بیاید از عقب روز. اذ ادبر وحفص بی الف میخواند واد بر بصیغہ ماضی از ادبار چون برود
از پس روز. والصبح وسوکند بصبح. اذا اسفر چون روشن کرداند عالم را. انها بدرستی کہ سقر لاحدی
الکبر یکی از درکات بزرک دوزخ است. نذیرا للبشر کرداننده ام چیزی کہ بدان بیم کنند آدمی را در لباب
اورده کہ باز حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید کہ قم نذیرا للبشر برخیز بیم کننده مر آدمی را تا بتو بیند کرفتن از کناه
بپرهیزند. لمن شاء منکم بدلست از بشر یعنی تو نذیری وبقول اول دوزخ نذیر است مر آن کس را کہ خواهد
از شما. ان یتقدم آنکہ بیش رود از خیر وطاعت. او یتاخر یا باز پس استید از شر ومعصیت یعنی همه طوائف
را بیند دهنده است. کل نفس هر نفسی. بما کسبت بانچه کرده است از کردار خود. رهینة در کرو است
یعنی در دوزخ کرفتار است ومحبوس بدان. الا اصحاب الیمین مکر اصحاب دست راست کہ ایشان مرهن نیستند
بکناه خود در آتش چه کناهان ایشان آمرزیده شده است وکفته اند اهل یمین اینجا مومنانند یا ملکه
فی جنات در بوستانها. یتساءلون مقابلند یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ می پرسند
عن المجرمین از احوال مشرکان ومیکویند چه چیز. ما سلککم چه چیز آورد شما را. فی سقر در دوزخ
قالوا مجرمان کویند لم نک من المصلین نبودیم ما از نماز کذارندکان. ولم نک ونبودیم ما که. نطعم المسکین
از مال ما زکوة یا طعام دهیم درویشان را. وکنا وبودیم. نخوض مع الخائضین شروع می کردیم در شان محمد علیہ السلام
وغیبت او ومشغول میشدیم با شروع کنندکان در آن. وکنا وبودیم تکذیب می کردیم. بیوم الدین بروز جزا
وبا وزعید اشتیم. حتی اتانا الیقین تا وقتی کہ آمد بما مرک ومقدمات او بر همان حال بودیم. فما تنفعهم پس
سود نکند ایشانرا. شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان وتقدیری کہ ایشانرا شفاعت کنند وآن
محال است. فما لهم پس چیست ایشانرا که پیوسته عن التذکرة از قران یا موعظه آن. معرضین اعراض کنند کانند
کانهم کوییا ایشان. حمر خران وحشی اند. مستنفرة ترسندکان. فرت کہ کریخته باشند. من قسورة
از شیر یا از صیاد یا ریسمان دام یا از مردم تیرانداز یا آوازهای مختلف یعنی چنانچه خر کور از شیر می کریزد
ایشان از استماع قران می کریزند زیرا کہ کوش شنوا ندارند ودل پند پذیر ندارند. انجا این قوم بیعام انجا
از جمادی جان کجا باشد کجا. فهمهای کهنه وکوته نظر صدحیال بکند را آرد در فکر. را زجر باز دار انسان نیست
را زاندر کوش منکر راز نیست. از کلبی ورده کہ مشرکان کفتند کہ بما رسیده است کہ هر کہ در بنی اسرائیل کناه کردی
بامداد آن صحیفہ یافتی کناه او وکفارت او نوشته برای تو مثل آن چیزی بیار پس کفتند ما بتو ایمان نیاریم
تا بنام ما هر یکی کتابی بیاری از آسمان ودر آن مکتوب باشد کہ این نامه ایست از خدای تعالی بفلان کس کہ متابعت
کند محمد را صلی اللہ علیہ وسلم آیہ آمد کہ ایشان کریزانند از استماع کلام ویا می کوند بدان. بل یرید بلکہ میخواهند
کل امرئ هر مردی. منهم از ایشان. ان یؤتی آنکہ داده میشود. صحفا منشرة نامہ سر کشاده بی مهر و
در آن نوشته کہ ای فلان بی روی کن محمد را صلی اللہ علیہ وسلم را. کلا ندهند ایشانرا این صحیفها واکر بدهند هم نکروند
پس اعراض ایشان نہ برای امتناع ایشان صحیفہ است. بل لا یخافون الآخرة بلکہ ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت
کلا حقا کہ نیست آنکہ ایشان در باب قران می کویند کہ سحر است یا قول بشر. انه تذکرة قران پندیست یاد
کرد. فمن شاء پس هر کہ خواهد پند کیرد. ذکره پند کیرد بدو. وما یذکرون الا ان یشاء اللہ ویاد نکنند اورا

مکر آنکہ خواهد خدای تعالی کہ یاد کنند. هو اهل التقوی سزاوار آنکہ ترسند. واهل المغفرة وسزاوار
آمرزیدن. سورة القیمة تسع وثلثون ٣٩ بسم اللہ الرحمن الرحیم لا اقسم لای نافیه در فعل
قسم برای تاکید بود پس معنی اینست کہ سوکند میخورم. بیوم القیمة بروز رستخیز. ولا اقسم والبته
سوکند یاد میکنم. بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متقی است کہ نفس مقصر را ملامت
کند بر تقصیر طاعت در قیامت یا نفس کہ ملامت کند بیوسته خود را در تقصیرات واکر چه اجتهاد او بیشتر بود
در عبادات یا نفس مطمئنه کہ همیشه لایمیست مر نفس اماره را جواب قسم آنکہ شمارا بر انکیخته خواهد شد آورده اند
عدی بن ربیعه آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از احوال قیامت پرسید وبعد از اخبار آنحضرت را کفت کہ اکر آن روز را
معاینه ببینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرق جمع شود آیه آمد کہ. ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی
یعنی عدی بن ربیعه. ان لن نجمع آنکہ جمع نخواهیم کرد. عظامه استخوانهای پراکنده اورا مراد نفس اوست
کہ عظام قالب اوست. بلی آری جمع کنیم پس باید دانستن مارا کہ. قادرین توانائیم. علی ان نسوی بر آنکہ راست
کنیم. بنانه سرهای انکشتان اورا یعنی استخوانهای کوچک دست ویا بست سلامیات اورا با وجود لطافت
آن جمع کنیم تا باستخوانهای بزرک او چه رسد. بل یرید الانسان بلکہ میخواهد آدمی مدعی یا جنس آدمی
لیفجر آنکہ دروغ کوید. امامه بانچه اورا در پیش است از بعث وحساب. یسئل می پرسد از روی استهزا
کہ. ایان یوم القیمة کی خواهد بود روز رستخیز. فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم. وخسف القمر وتیره
کرد ماه. وجمع وجمع کرده شوند. الشمس والقمر آفتاب وماه را یعنی ایشانرا مجتمع ساخته در دریا
افکنند. یقول میکوید. الانسان آدمی یعنی مکذب. یومئذ در آن روز. این المفر کجاست جای کریختن
کلا نیست. لا وزر پناهگاهی نباشد کافران را. الی ربک بسوی پروردکار تست یعنی بحکم او
یومئذ در آن روز. بما قدم بانچه از پیش است از اعمال. واخر وبانچه باز پس داشته از احوال الشیخ
الاسلام فرموده کہ کناه از پیش فرستی بجزاء ومال از پس کذاری بحسرت کناه را بتوبه نیست کن تا نماند
ومال را بصدقه پیش فرست تا بماند ما عندکم ینفد وما عند اللہ باق کہ همه مال صرف راه کنی کنج داری
وکرنه آه کنی کہ فرستی ز پیش بر باشد کہ بحسرت زپس نگاه کنی. بل الانسان بلکہ آدمی. علی نفسه بصیرة
بر نفس خود خداوند بصیرتست یعنی بیناست بحال خود وکواه است بر افعال واحوال خود. ولو القی واکر چه
القا کند. معاذیره عذرهای خود را یعنی هر چند بر کناه عذر انکیزد وبر انچه مقدور است در دفع آن
چاره اندیشد هم او کواه کناه خود خواهد بود وعذرهای دروغین وحیلهای باطل خود را خواهد دانست
چو چندین عذر انکیزی وچندین حیلها سازی چو میدانم کہ میدانی ومیدانی کہ میدانم. ابن عباس رضی اللہ عنهما
فرمود کہ جبرئیل علیہ السلام وحی میرسید تا تمام علیه افضل الصلوة والسلام خواندی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزبان با وی
تا فراموش نکند آیه آمد. لا تحرک مجنبان. به بقران. لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی. لتعجل
تا تعجیل کنی به بحفظ یا اخذ آن. ان بدرستی کہ. علینا بر ماست. جمعه کرد آوردن آن در سینه تو تا یاد
کیری. وقرانه وبر ماست اثبات قراءت آن بزبان تو. فاذا قراناه پس بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل علیہ السلام
فاتبع پس پیروی کن. قرانه خواندن او را وتامل فرمای در آن. ثم ان پس بدرستی کہ. علینا بر ماست
بیانه روشن کردن بانچه مشکل است از آن بر تو. کلا نہ چنانست ای آدمیان کہ کمان برده اید در کار آخرت

بل تحبون بلکه دوست میدارید العاجلة دنیای شتاب کننده را وتذرون و دست باز میدارید
الآخرة کار آخرت یا این را وکار بر عکس می آید وجوه رویها یومئذ دران روز که قیامتست ناضرة
مستحسن وخوب همچو ماه بدر شب چهارده باشد الی ربها بسوی پروردگار خود ناظرة نگرنده از روی عیان
بی حجاب ابن عمر رضی الله عنهما گفت که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که فروترین اهل بهشت آنکسیست که نظر کند
باغها ونعمتها وخدمتکاران خود وتا هزار ساله راه آنها را ببیند وگرامی ترین نزد خدای تعالی کسی است که
نظر کند بر وجه الهی بامداد وشبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیه بخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة آورده اند که اورا هر یک از اولیا ورد این کلماتست که اللهم انی اسئلك النظر الی وجهك الکریم
هر کس بهشت آرزوی دارد عاشق بجز آرزوی دیدار ندارد ووجوه وروها یومئذ دران روز
باسرة ترش وتاریك باشند یعنی رویهای مشرکان ومنافقان نعوذ بالله تعالی تظن گمان می بری تو
ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل آنکه رسیده خواهید شد بها
بدان فاقرة بلا ورنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب عظیم از و بقول اصح آن
بلای هجرانست از رؤیة رب الارباب که از فراق بدتر در جهان بلایی نیست کلا نه چنین که دل بر دنیا توان
نهاد واز آخرت توان غافل شد اذا بلغت چون برسد بر نفس التراقی باستخوانهای سینه وگردن و
قیل وگفته شود یعنی لسان محتضر یا ملکه گویند من راق کیست افسون کننده وشفا دهنده وظن و
یقین داند محتضر که انه الفراق آنچه نازل شده فراقست از دنیا واحباب والتفت وبپیچد الساق
ساق را بالساق بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ درهم پیچد وحرکت دران نماند وجمع شود شدت
موت بشدت آخرت الی ربك بسوی جزای پروردگار تو یومئذ آنروز المساق بازگشت باشد هر کسرا
اغلب مفسران برانند که ابوجهل لعین را شدت معادات باسید کاینات صلی الله علیه وسلم واقع بود ودر شان او
نازل شد فلا صدق پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را ولا صلی وصدقه نداد از آنچه واجب مال او بود وجدوی
ننمود محمد صلی الله علیه وسلم را با ایمان نگذارد ولکن کذب ولیکن تکذیب کرد نبی را وتولی وبرگشت از راه حق ثم
ذهب پس بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی می خرامید از روی افتخار که من چنین وچنین کاری
کرده ام یعنی تکذیب وتولی اولی لك فاولی اولی تراست این عذاب بر تو ثم اولی لك پس بیشتر سزاست ترا
هول قیامت فاولی پس بغایت سزاست ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت صلی الله علیه وسلم
را در بطحا دید وجامه بیش گرفته گفت اولی لك فاولی ثم اولی لك فاولی ابوجهل گفت مرا می ترسانی ای محمد صلی الله علیه وسلم
ونزد بعضی علما اولی دویست وحق تعالی چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت که وای بر تو ایحسب الانسان ایا می پندارد
آدمی ان یترك سدی آنکه فرو گذاشته شود مهمل ومعطل وضایع که بدنیا موکل مکلف وبعقبی مبعوث نگردد
الم یك ایا نبوده است آدمی نطفة قطرهٔ آبی من منی از منی یمنی ریخته شده در رحم ثم کان پس بوده آن
علقة خون پاره بسته فخلق پس بیافرید خدای تعالی اجزای واعضای اورا فسوی پس استوار کرد وصورت
وروح دردمید فجعل پس گردانید منه الزوجین از منی دو صنف الذکر والانثی نر وماده الیس ذلك ایا
نیست آنکه چنین آفرید بقادر توانا علی ان یحیی بر آنکه زنده کند الموتی مردگان را در خبر آمده که در قراءة این
سوره باید گفت انه علی کل شیء قدیر وبروایتی دیگر سبحانك اللهم بلی وشیخ ما قدس سره گفت سبحان ربی الاعلی وبحمده

سورة الدهر احدی وثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی آیا آمد استفهام
تقریریست یعنی بدرستی که آمد علی الانسان بر آدم حین هنگامی من الدهر از زمان که دران هنگام
لم یکن نبود او شیئا چیزی مذکورا یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه وطایف افتاده بود
قبل از نفخ روح در وکسی را بانسانیت یاد نمیکرد چون نطفه وعناصر ونمیدانستند که نام او چیست و
فایدهٔ خلقت او چه خواهد بود واین معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه میسازد که مظهر اشعهٔ مفاتیح
الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور ومرتبهٔ خلافت کبری را شاید وعین مقصود ومنتهای غایات او بود وهمه
نهانیها بوجود با وجود او آشکارا شود شد ظهور او بجلی نور بنور گنج معنی از وی آمد در ظهور گنج مخفی بود
زیر خاك کرد خاك را تا بانتر از افلاك کرد گنج مخفی بود زابری جوش کرد خاك را سلطان اطلس پوش کرد
انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد آدم اند من نطفة از آب اندك که از منی مرد وزن
امشاج آمیختها یا مراد الوانست که منی مرد سفید است واز آن زن زرد است وهر دو بعد از اجتماع سبز می شوند یا
مختلف الاجزاست در رقت وقوام وخاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت ذکر فرمود امشاج
امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت وبر هم تقدیم انسان را خلقت
کردیم با مر ونهی نبتلیه می آزماییم اورا فجعلناه پس گردانیدیم اورا سمیعا شنوا بصیرا بینا
تا متمکن باشد از مشاهدهٔ دلایل واستماع آیات انا هدیناه بدرستی که ما نمودیم اورا السبیل راه
راست بنصب دلایل قدرت وانزال آیات باشد اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید واما کفورا
یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کردیم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل
زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند واغلالا وغلها که بر گردن ایشان نهند وسعیرا وآتش
افروخته که در آن پیوسته سوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران یشربون بیاشامند در آخرت
من کاس از جام چیزی که کان باشد مزاجها آمیختگی آن کافورا یعنی اورا بکافور بهشت بیامیزند
تا خنك وشریف وخوشبوی گردد وگفته اند که ایست در بهشت خوشبوی وسفید چون کافور وبجهت
مشابهت او در لون بکافور آنرا بدین نام خوانند ومؤید این قول است آنکه بدل آن کافور آورده که
عینا کافور چشمه است که یشرب می آشامند بها از آن عباد الله بندگان خدای تعالی یفجرونها می رانند
چشمه را بهر جا که میخواهند تفجیرا راندنی آسان جمهور مفسران برانند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در خانهٔ علی مرتضی رضی الله عنه تشریف کرد وامیر المؤمنین حسن وحسین رضی الله تعالی عنهما را بیمار دید وفاطمه رضی الله عنها را گفت
نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق تعالی سبطین را رضی الله عنهما
شفا بخشید وایشان روزه گرفتند ومقداری جو قرض گرفته تا عزه کاری ستانده وآرد کرده نان بپختند و
نماز شام خواستند که افطار کنند مسکینی بدر خانه آواز داد که یا اهل البیت مسکینم از مساکین مسلمانان
مرا طعام دهید که حق تعالی شما را از موائد بهشت بدهد علی مرتضی رضی الله عنه نصیب خود را بدان مسکین داد وسایر
اهل البیت بدان موافقت کردند وبآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند ودیگر روز روزه گرفتند و
بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد وسوال کرد وتمام طعامی که بود ایثار فرمودند وشب سیم اسیری بسر وقت
ایشان رسید وخوردنیها بوی دادند وحق تعالی آیه فرستاد که یوفون بالنذر وفا می نمایند ابرار بنذری که در

طاعت کنند. ویخافون. ومی ترسند یوما. از روزی که کان هست شره بدی آن روز مستطیرا. یعنی محنت وی بشده
فاش واشکارا ورسیده بهمه. ویطعمون. ومیدهند الطعام. خوردنی را علی حبه. بدوستی خدای تعالی
یا برحب طعام یعنی با وجود آنکه محتاجند بآن طعام وانرا دوست میدارند که خود تناول کنند ایثار نمایند و
محتاجرا دهند وخود نمی خورند وطعام فانی را صرف طعام باقی مینمایند مسکینا. درویش بی مایه را ویتیما
وخورد سال بی پدر را. واسیرا. واسیری را که از کفار گرفته اند ودر خبر است که چون اسیری را بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آوردندی او را به بعضی مسلمانان سپردی تا رای مبارک بر امری در شان او قرار یابد وفرمودی
احسن الیه وبعضی از علما برانند که مسجون از اهل فقر که در حضر او را حبس کرده باشند ومملوک از عبید واما
ومرآة حکم اساری دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود واین مطعمان بلسان مقال یا زبان حال که معتقد
ایشانست میگویند. انما نطعمکم. جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها. لوجه الله. برای طلب رضا
ولقای خدای تعالی. لا نرید منکم. نمیخواهیم از شما جزاء. پاداشی. ولا شکورا. ونه سپاس وثنائی جهه احسان
منت نهادن وثواب جزا کردن از ثواب بکاهد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی
هر چه میدهی ومنت منه. وانچه بمنت دهی از خود مده. منت ومزدی که در احسان بود وفتح باب موجب نقصان بود
انا نخاف. بدرستی که ما می ترسیم من ربنا. از پروردگار ما یوما. از عذاب روزی که عبوسا ترش یعنی روزی
که رویهای ترش گردد از شدت احوال قمطریرا. روزی سخت وگویند از حسن بصری رحمه الله پرسیدند که قمطریر
چیست گفت سبحان الله چه سختست اسم روز قیامت واو سخت تراست از اسم خود. فوقیهم الله. پس
نگاه دارد ایشانرا خدای تعالی. شر ذلک الیوم. از بدی ورنج وهول آن روز. ولقیهم. وپیش آرد
نضرة. تازگی وخوبی روی. وسرورا. وشادی وفرح در دل. وجزاهم. وعوض دهد ایشانرا. بما صبروا
بسبب صبری که در دنیا کرده اند در فقر وعبادت جنة. بوستانی که از آن خورند میوهای گوناگون. وحریرا
وجامهای ابریشم بهشت که پوشند. متکئین. در حالتی که تکیه زدگان باشند فیها. در بهشت. علی الارائک
بر تختهای آراسته. لا یرون. نبینند فیها. در بهشت. شمسا. آفتاب را. ولا زمهریرا. ونه سرما در حالتی
که تکیه زده باشند مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود وتابستان وزمستان نباشد تا از شدت حر (یعنی حرارت نیابند)
وبرد متاذی گردند. ودانیة. وجزا دهد خدای تعالی ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود علیهم. بر ایشان
ظلالها. سایهای درخت آن. وذللت. ورام کرده شده باشد. قطوفها. میوهای آن. تذلیلا. رام کردنی
یعنی آسان بود چیدن میوهای آن وکسی چیننده را منع نکند از چیدن. ویطاف. وگردانیده شود.
علیهم. بر ایشان. بآنیة. جامهای خورد. من فضة. از سیم. واکواب کانت. وجام بزرگ که باشد. قواریرا
آبگینه. قواریرا من فضة. مانند آبگینه از سیم یعنی ادوات واکواب از نقره باشد در صفای آبگینه از
خارج داخل آنرا توان دید. قدروها. اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان
تقدیرا. اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله آن جامی دهند که بدان سیراب شوند ودران ظرف زیاده
ونقصان نبود. ویسقون. وآشامیده شوند فیها. در بهشت کاسا. جامی که کان باشد مزاجها.
آمیزش آن زنجبیلا. یعنی بیامیزد آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده ولذت بخشنده است
وآن زنجبیل عینا. چشمه ایست فیها. در بهشت. تسمی. نام نهاده شده سلسبیلا. بسلسبیل وآن

منقاد بود وروان وهر جا که بهشتی خواهد تواند برد وگویند آسان در حلق رود وبگوارد بزودی ویطوف
علیهم. وطواف کنند برابر نیکوکاران ولدان. پسران مخلدون. گوشوار دار جاوید مانده بر حال طفولیت
اذا رأیتهم. چون ببینی تو ایشانرا ای بیننده حسبتهم. پنداری از صفای لون ودرخشندگی چهره ایشان
لؤلؤا. مروارید منثورا. افشانده شده از صدف یعنی بر وتازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است
ودر رونق وآبداری قصور پیدا نشده. واذا رأیت. وچون بنگری ونظر کنی. ثم. آنجا در بهشت
ببینی تو نعیما. نعمتها که در وصف نگنجد. وملکا کبیرا. وملکی بزرگ که زوال بر وراه نیابد ودر خبر آمده که
فروترین کسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند ومنتهای مملکت خود را مشاهده کند
چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه نماید وبقولی ملک کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد با استیذان
ملئکه بوقت در آمدن بایشان ودر فصول آورده که نعیم راحت اشباح است وملک کبیر لذت ارواح نعیم
ملاحظه دار است وملک کبیر مشاهده دیدار [illegible] بی دیدار هیچ کار نیاید. بیت: ایها الاخوان تا چند
انتظار آن نگار. زاهدان فردوس میجویند ما دیداریان. عالیهم. زبر بهشتیان یعنی لباس بالای ایشان
ثیاب سندس. جامهای دیبای نازک خضر. سبز است. واستبرق. ودیبای محکم سبتر. وحلوا. وپیرایه
بسته شوند اساور. دستانها. من فضة. از نقره واین کلام مخالف آن نیست که فرموده یحلون فیها من
اساور من ذهب چه جمع ومعاقبت ممکنست. وسقیهم. وبیاشامند ایشانرا ربهم. پروردگار ایشان
شرابا طهورا. شرابی پاک از ادناس وارجاس یا پاک کننده از غل وغش مقاتل گوید طهور چشمه ایست در
بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد وحسد بلکه هیچ صفتی مکروهه که در دنیا می بود نماند وگفته اند
شرابی که پاک کند دل را از میل بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او وباقی ماند ببقای او ع والبقاء فی اللقاء
تمام العطاء وباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت صلی الله علیه وسلم است وذکر آن در صورت کوثر
خواهد آمد وچهار جوی دیگر از آن متقیانست آب شیر وخمر وعسل وشمه از صفات آنها در سورة محمد علیه السلام
رقم بیان شده ودو چشمه از آن اهل خشیه است که فیهما عینان تجریان بود ودو چشمه از آن اصحاب یمین است
فیهما عینان نضاختان واین چهار چشمه در سورة رحمن آمده ودیگر شراب رحیق از آن ابرار است وچشمه تسنیم
از آن مقربان واین هر دو در سورة المطففین مذکورند ودو چشمه از آن اهل بیت است کافور وزنجبیل که
آنرا سلسبیل خوانند وشراب طهور نیز از ایشانست وبدوستان خود سبیل کنند ومحققان آنرا شراب
شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازلی وابدی گرداند
ووقت وحال او را چنان صافی میسازد که مطلقا [illegible] وشوایب غیریت در مشارع وحدت نماند و
دوکانی مبدل گرداند جام ومدام را یک رنگ سازد بیت همه جام است نیست گوئی می یا مدامست نیست گوئی جام
عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار القرار را ابدا رایک جور وسرور شراب طهور خواهند چشانید
امروز باده نوشان خمخانه افضال را نقدا از آن داده اند بیت از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست وز جمال
لا یزالی هفت وپنج وچار مست تن چو سایه بر زمین وجان پاک عاشقان در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست
خود چه جای عاشقان کز جام توحید خدای کوه وصحرا وجبال وجمله اشجار مست [illegible] گویند ان هذا
بدرستی که این کرامتها کان لکم هست مر شما را جزاء وکان سعیکم. پاداش کردار شما وهست سعی شما

در خیرات وطاعات . مشکورا . پسندیده لایق مکافات . انا نحن نزلنا . بدرستی که ما فرستادیم . علیک القرآن . بر تو قرآنرا . تنزیلا . فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره وآیتی بعد از آیتی بر مقتضای حکمت . فاصبر . پس صبر کن . لحکم ربک . مر حکم پروردگار خود را در تأخیر فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو وهلاک معاندان تو . ولا تطع . وفرمان مبر . منهم . از ایشان . آثما . گنهکاری را که اترا بإثم خواند چون عتبه که گفت از دعوت خود بازاست تا دختر خود بتو دهم . او کفورا . یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازیم . واذکر اسم ربک . ویاد کن نام پروردگار خود را . بکرة و اصیلا . شبانگاه و اصیلا متناول باشد وقت ظهر وعصر را وبعضی از شب مراد مغرب است وعشا است پس معنی چنین باشد که بر پنج نماز مداومت نمای . وسبحه . ونماز گذار برخدای تعالی . لیلا طویلا . در شبهای دراز بتهجد اشتغال نمای . ان هؤلاء . بدرستی که این گروه یعنی کفار مکه . یحبون العاجلة . دوست میدارند سرای شتابنده را یعنی دنیای بی‌بقای ناپایدار . ویذرون وراءهم . وبرای او عمل نمیکنند . یوما ثقیلا . روز دشخیز . نحن . ما . خلقناهم . بیافریدیم ایشانرا از آب سست که نطفه است . وشددنا اسرهم . ومحکم کردیم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا با عصاب بهم پیوستیم . واذا شئنا . وچون خواهیم که . بدلنا . بدل کنیم ایشانرا . امثالهم . بامثال ایشان در خلقت . تبدیلا . بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم ودر نشأه ثانیه بهمین صورت وهیئات باز آریم یا ایشانرا بمیرانیم وباز آریم بغیر ایشان آفرینندگان فرمانبردار . ان هذه . بدرستی که این صورت . تذکرة . پندیست وموعظه ایست یا معامله اهل البیت در بذل ایشان پند وعبرتیست مر مؤمنانرا بمثل آنها عمل کنند واز مثل این خبرها بهره یابند . فمن شاء . پس هر که خواهد . اتخذ الی ربه . فرا گیرد بقرب آفریدگار خود . سبیلا . راهی بخیر وطاعت کو فرا گیر . وما تشاؤن . ونمیخواهید هیچ راهی . الا ان یشاء الله . مگر آنکه خدای تعالی خواهد شما . ان الله . بدرستی که خدای تعالی . کان . هست . علیما . دانا باستعداد واستحقاق هر کس . حکیما . صواب کار نخواهد چیزی را مگر بمقتضای حکمت . یدخل . در آرد . من یشاء . هر کرا خواهد . فی رحمته . در بخشش خود بهدایت وتوفیق یا در بهشت بفضل وکرم خود . والظالمین . وستمکاران یعنی مشرکانرا که . اعد لهم . آماده کرده است برای ایشان . عذابا الیما . عذاب دردناک دائم حسبنا الله ونعم الوکیل

سورة والمرسلات خمسون

بسم الله الرحمن الرحیم

والمرسلات . سوگند بفرشتگان فرستاده شده . عرفا . بنیکوئی یعنی بامر ونهی وبآیات قرآن که فرستاده شد بمحمد صلی الله علیه وسلم بهر نیکوئی یا ببادهای وزنده شده پی در پی . فالعاصفات . پس سوگند بملائکه . عصفا . سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام کلام برندگان ومحو کنندگان سخت وزود رونده . احکام منسوخ یعنی ناسخ شرایع مقدمه یا بادهای جهنده سختی جهة عذاب هر قومی . والناشرات . سوگند بفرشتگان که نشر کنند شرایع وکتب را یعنی ظاهر کنند . نشرا . ظاهر کردنی یا اینهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خاص وعام یا بادهای نرم جهنده جهة راحت جمعی . فالفارقات . پس سوگند بملائکه که جدا کنند کانند حق وباطل را از یکدیگر . فرقا . جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کرده اند خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابرها را . فالملقیات . پس بفرشتگان که افکنده کانند بر پیغمبران . ذکرا . وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهدت هبوب ایشان

موجب ذکر حق است واستدلال ایشان بقدرت او . والقای ذکر . عذرا . برای عذر محققان که مؤمنانند او نذرا . یا بجهة بیم کردن مبطلان که کفار اند جواب قسم این باشد . انما توعدون . جز این نیست که وعده داده شده اند بدان از آمدن قیامت وما یتعلق بها . لواقع . هر آینه بودنی است . فاذا النجوم . پس آنگه که ستارها . طمست . محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند . واذا السماء . وآنگه که آسمان . فرجت . شکافته کرده . واذا الجبال . وآنگاه که کوهها . نسفت . برکنده شوند از اماکن خود . واذا الرسل . وآنگاه که پیغمبران . اقتت . جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده باشد در آن بگواهی دادن بر امتان پس گویند . لای یوم . برای کدام روز . اجلت . واپس داشته شده باشد این چیزها یعنی نجوم وشق آسمان وقلع جبال پس جواب گویند . لیوم الفصل . برای روز جدا کردن که امروز است وجدا کردن میان کافر ومؤمن ومطیع وعاصی در مکافات یا روز حکم کردن در میان خلق . وما ادریک . وچه چیز دانا کرد ترا . ما یوم الفصل . چیست روز فصل چه کنه نتوان دانست . ویل . وای . یومئذ . در آن روز . للمکذبین . مر آنان راکه تکذیب آن روز کنند . الم نهلک . آیا هلاک نکرده ایم . الاولین . پیشینیانرا چون قوم نوح علیه السلام وعاد وثمود . ثم نتبعهم الاخرین . پس از پی ایشان در آریم بهلاکت پسینیانرا که مانند ایشان باشند چون کفار مکه . کذلک . مثل این کار . نفعل . میکنیم . بالمجرمین . بهمه گنهکاران . ویل . مکروهی بزرگ . یومئذ . در آن روز . للمکذبین . مر تکذیب کنندگان این روز وعید است . الم نخلقکم . آیا نیافریدیم شما را . من ماء مهین . از آبی خوار وبیمقدار یعنی منی . فجعلناه . پس نگاه داشتیم آن آبرا . فی قرار . در قرارگاهی . مکین . استوار که رحم است . الی قدر معلوم . تا مقداری دانسته شده که زمان ولادتست . فقدرنا . پس توانا بودیم بر آفرینش شما . فنعم القادرون . پس نیک توانائیم ما . ویل . بزرگتر بلای . یومئذ . آن روز . للمکذبین . مر باور دارندگان آن روز است . الم نجعل . آیا نگردانیدیم ما . الارض . زمین را . کفاتا . پوشنده وجمع کننده . احیاء . مر زندگانرا . وامواتا . ومردگانرا یعنی احیا را بر روی خود دارد واموات را بدرون خود . وجعلنا . وبیافریدیم . فیها . در زمین . رواسی . کوههای استوار . شامخات . پای بر جای وسرافراز . واسقیناکم . وبیاشامانیدیم شما را . ماء فراتا . آبی شیرین بسبب آفریدن عیون ومنابع آن در زمین . ویل . وادی جهنم . یومئذ . در روز رستخیز . للمکذبین . مر تکذیب کنندگانرا که بامثال این نعمتها اعتراف نکنند ومکذبان را در آن روز گویند . انطلقوا . بروید . الی ما کنتم به . بسوی آنچیزی که شما بودید بآنچیز . تکذبون . تکذیب می کردید . انطلقوا . بروید . الی ظل . بسوی سایه . ذی ثلث شعب . خداوند سه شاخ . لا ظلیل . نه خنک ودائم که در وی راحت باشد . ولا یغنی . ودفع نکند از دوزخی . من اللهب . از حرارت آتش چیزی را مراد سایه درختست که از بسیاری وبزرگی متفرق میشود شعبها وهر شعبه بطریق میرود در معالم آورده که گردی از دوزخ بیرون آید واز وسه شعبه دخان جهنم منبعث گردد یکی نور وآن بر سر مؤمنان سایه افکند ویکی دخان وآن بر فرق منافقان متوقف گردد ویکی نار خالص وآن بالای کافران باستد ودر انوار آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافران قرار گیرد ودیگری بیمین ودیگری از مودی بر این عذاب واهمه است در دماغ وعصبیه بر یمین وشهویه بر یسار او وهر که خواهد که فردا از آن دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز تنور عقل متمسک شده از

تیرکی صفت بهیمی وسبعی باید کذشت زتاریکی خشم وشهوت حذر کن که از دود آن چشم دل تیره کردد
غضب چون شود عقل روشن بَرَد هوا چون شود چیره جان خیره کردد انها بدرستی که دوزخ برمی
می افکند دران روز بشرر شرارها هر شراره کالقصر مانند کوشکی کانه کویا آن شرر جمالات
شتران صفر زرد برنک آتش وبعضی کویند صفر یعنی سوده است وچون آتش دوزخ سیاه است
شراره آن نیز سیاه باشد وتشبیه شراره بقصر جهة عظمت است وبشتران زرد جهة لون وکثرت
وتتابع واختلاط وسرعت حرکت ویل مشقت بسیار یومئذ ان روز للمکذبین مر دروغ کویان راست
که صفت دوزخ وشراره آنرا باور نداریند هذا این روز یوم روزیست که لا ینطقون سخن نکویند
کافران یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت برخدای تعالی ولا یؤذن ودستوری ندهند لهم مر
ایشانرا فیعتذرون تا عذرخواهی کنند وعذر به سود ندارد ویل کرب واندوه یومئذ ان روز
للمکذبین مر ایشانراست که تکذیب کنند این خبرهارا هذا این روز یوم الفصل روز جدا کردنست
میان محق ومبطل جمعناکم جمع کردیم شمارا ای مکذبان این امت والاولین وپیشینیانرا که تکذیب رسل
کذشته کردند فان کان پس اکر هست لکم مر شمارا کید مکرها وحیلها چنانکه در دنیا نسبت با مؤمنان
بکار می بردید فکیدون پس پیش برید بآن امروز تعریض است مر ایشانرا واظهار عجز ایشان یعنی حیله
با خدای تعالی از پیش نرود وبمکر ودستان عذاب از خود رد نتواند کرد رباعی بمکر وحیله عذاب خدای رد نشود
نیاز باید واخلاص ناله سحری توان خریدن آه ملک هر دو جهان ازین معامله غافل مشو که حیف خوری
ویل غم وغصه یومئذ ان روز للمکذبین مر مکذبان راست که بجملة از عذاب نرهند ان المتقین بدرستی که
پرهیزکاران از شرک وعصیان فی ظلال درسایهای درختان بهشت باشند وعیون وبرکنار چشمها آب روان
وفواکه ودر میان میوها مما یشتهون ازانچه آرزو کنند وملئکه ایشانرا کویند کلوا بخورید این ثمرات
واشربوا وبیاشامید ازین شرابات هنیئا خوردنی واشامیدنی کوارنده بما کنتم بسبب آنچه بودید
تعملون عمل می کردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را
ویل حیل قبح ودم یومئذ ان روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمیکروند کلوا
بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیارا وتمتعوا وبرخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم بدرستی که شما مجرمون
مشرکانید وعاقبت شما عذاب الیم است ویل یومئذ وای ان روز للمکذبین مر مکذبانرا از عذاب الیم واذا
قیل وچون کفته شود لهم مر ایشانرا ارکعوا نماز کذارید لا یرکعون نمیکذارند مراد آنست که مسلمان نشوند
چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است ودین
بآن قایم است ویل نفرین یومئذ آن روز للمکذبین مر دروغ زنانراست که بشرف اسلام نمی رسند
فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قران که کریم یؤمنون میکروند اکر بقران نکروید با آنکه معجزیست مشتمل
بر حجج واضحه ومعانی لایحه در خبر آمده که بعد از خواندن این آیت باید کفت امنا بالله وحده لا شریک له سورة
النبأ اربعون بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت صلی الله علیه وسلم دعوت اشکاره کرد
وقران بر خلق فرو خواند وبروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونزول قران عظیم ووقوع بعث
اختلاف کردند یکدیکر را می پرسیدند یا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومؤمنان پرسش مینمودند چنانچه حق تعالی فرمود

جزء ٣٠

عم از چه چیز یتساءلون می پرسند کافران عن النبأ العظیم از خبر بزرک یعنی قران الذی هم
آن خبری که ایشان فیه دران خبر مختلفون اختلاف کنندکانند یعنی آنرا بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و
مختلق ومفتری واساطیر میکویند وبقولی نبأ عظیم نبوت آن حضرتست که میکویند ساحر است یا شاعر
یا مجنون وبعضی برانند که آن خبر عظیم بعث است که دران مختلف بودند جمعی میکفتند که بتان ما را
شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله وبعضی مطلقا آنرا منکر بودند ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت
ونحیا وکروهی شک داشتند در وقوع وعدم وقوع آن بل هم فی شک منها بل هم منها عمون کلا حقا سیعلمون بدانند
بطلان قول وخبث عقیده خودرا ثم کلا سیعلمون پس تحقیقا که بدانند قول خودرا تکرار جهت تاکید است
الم نجعل الارض ایا نساخته ایم زمین را مهادا فراش کسترده تا قرارکاه شما باشد والجبال ونکردانیدیم کوههارا
اوتادا میخهای زمین تا بدان استوار باشد وحرکت نکند وخلقناکم وبیافریدیم شمارا ازواجا از هر کونه نر
وماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کردیم کونه کونه سیاه وسفید دراز وکوتاه وخوب وزشت وجعلنا وکردانیدیم
نومکم خواب شمارا سباتا راحت بدنهای شما که خواب قطع حس وحرکت میکند تا با قوی حیوانی برآسایند وماندکی
ایشان زایل شود وجعلنا اللیل وساختیم شب را لباسا پوششی تا بظلمت همه چیزهارا بپوشاند صاحب فتوحات اورده
که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود را از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده
هر یک فراخور استعداد خود برخوردار یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندکان راه آخرت
وروز بازار روندکان سحرکاه که اللیل للعاشق ستر شبی سترت یا لیت اوقاتها تدوم بیت چون درد دل شب حال ادبار راست من بنده
شب که روز بازار منست وجعلنا النهار وکردانیدیم روز را معاشا وقت طلب معیشت یا تحصیل آن جست
وجوی کنید وبنینا وبنا کردیم فوقکم برسر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت یعنی محکم واستوار که در وفرجه
وشکافی که نشانه خلل وزلل باشد نیست وجعلنا وبیافریدیم در آسمان سراجا وهاجا چراغی فروزنده و
تابان یعنی افتاب وانزلنا وفرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده بباران ماء ثجاجا ابی ریزان
لنخرج تا بیرون آریم به بدان آب حبا دانه که قوت را شاید چون کندم وجو ونباتا ورستنی که علف را شاید
چون کاه وکیاه وکفته اند بیرون آریم از دربا دانه دُر واز زمین کیاه وجنات ودرختان بوستانها
الفافا درهم پیچیده یعنی بسیار وبیکدیکر نزدیک ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم کناری یعنی روز رستخیز
کان هست در حکم خدای تعالی میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق ومجازات ایشان یوم ینفخ روزی که
دمیده شود فی الصور در صور نفخه ثانیه فتاتون پس بیایید شما افواجا کروه کروه از قبرهای خود بعرصکاه
حشر امام ثعلبی فرموده که حضرت رسول از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند صنف صنف از امت بعضی بر
صورت بوزینکان وبعضی بر هیئات خوکان وبرخی نکونسار کرده که بروی بدوزخ می کشند بعضی نابینایان و
بعضی کران وبعضی می خایند زبانهای خود را وزبان بر سینهای ایشان افتاده وریم از دهنهای ایشان سیلان میکند
واهل محشر از ان کراهت وبعضی دست وپای بریده باشند وبعضی از دارهای آتشین آویخته وبعضی را نتنی
باشد بدتر از مردار وبعضی را جبهای پوشانیده باشند از قطران چسبیده بپوستهای ایشان اما بوزینکان سخن
چینان باشند وخوکان حرام خوارکان ونکونساران خورندکان ربا وکوران بجور کنندکان ولنکان وکران که
باعمال خود متعجب بوده اند وزبان خایان علما که کفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده ودست وپا بریده رنجانندکان

همسایگان او یخکان از دار عمّاران و معاونت کنندگان سلطانها اند که نعمت عظیم دارند متابعان شهوات و باز
داران خدای تعالی و پوشیدگان بلباس و قطران اهل تکبّر و نازش • وفتحت السماء • و شکافته شود دران روز
آسمان • فکانت • پس باشد از بسیاری شکاف • ابوابا • درها یعنی خداوند درها از کثرت فرجها گویی که تمام او
دراوست • وسیرت الجبال • و روانه شود کوهها در هوا • فکانت سرابا • پس باشد مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته
باشد امّا بسبب بقیهٔ اجزا بر حقیقت جبلیّت ثابت میماند • انّ جهنّم • بدرستی که دوزخ • کانت مرصادا • گذرگاه
خلق یعنی همه را بر وی گذر باید کرد یا کمینگاهی که زبانیه در وی مترصّد استاده باشند برای تعذیب شان و خزنهٔ
بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتشین محروس می باشند و این جهنّم باشد
للطاغین • مر کافرانرا که از حدّ در گذشته باشند • مآبا • یعنی آرام جای و قرارگاه • لابثین فیها • درنگ کنند
دران • احقابا • روزهای دراز در معالم از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه و تعالی ذکر فرموده چهل
و سه حقبه است هر حقبه هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال و سیصد و شصت روز هر روز هزار سال در
موضح آورده که برای آن نیست که برای عذاب کافران تعیین مدّت کرده باشند بلکه معنی آنست که هر حقبی که
میگذرد دیگر از پی در می آید تا ابد الآبدین • لایذوقون • نمی چشند • فیها • در دوزخ یعنی نمی یابند • بردا • خنکی هوا
یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خوابست و ایشانرا در جهنّم
خواب نیست تا آسایش یابند • ولا شرابا • و نمی آشامند • الّا حمیما • مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند
گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود • وغسّاقا • و دیگر ریمی که از ریشهای ایشان
سیلان کند یا اشکها که از سر حسرت می بارند یا زمهریری که بدان معذّب کردند • جزاء • پاداش داده میشوند
پاداشی • وفاقا • موافق کردار خود • انّهم • بدرستی که ایشان • کانوا • بودند • لایرجون • نمی ترسند • حسابا • از حساب آخرت
یا امّیدوار نبودند بثواب آن سرای • وکذّبوا • و تکذیب کردند • بآیاتنا • بآیتهای که انبیا علیهم السلام بدیشان نمودند
کذّابا • تکذیب کردنی • وکلّ شیء احصیناه • و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن شمرده ایم آنرا
یعنی نگاه داشته ایم • کتابا • نوشتنی و خواهیم گفت مشرکانرا که • فذوقوا • پس بچشید عذاب دوزخ • فلن نزیدکم
پس نمی افزاییم شما را همیشه • الّا عذابا • مگر عذابی بالای عذابی در خبر آمده که این آیة سخت ترین آیتهای قرآن است بر
دوزخیان • انّ للمتّقین • بدرستی که مر پرهیزکاران است • مفازا • رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حدائق
باغهاست در وی درختان میوه دار • واعنابا • و درخت انگور تخصیص تفضّل است • وکواعب • و ایشان راست دختران
تازه پستان • اترابا • همه همزادان در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله
و در اغلب تفاسیر هست که همهٔ اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله خواهند بود • وکاسا • و مر ایشانراست
کاسهای • دهاقا • پر از شراب یا کاسهای پی در پی • لایسمعون • نمیشنوند متّقیان • فیها • در بهشت • لغوا
سخنان بیهوده و باطل • ولا کذّابا • و نه دروغی گویند و شنوند در بهشت در شرب خمر سخن عیب و دروغ بخلاف
شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدل بسیار بود • جزاء • جزا دادند ایشانرا جزا
دادنی • من ربّک • از پروردگار تو بمقتضای وعدهٔ خود • عطاء • عطا کرده ایشانرا از فضل عطای خود • حسابا
وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب حال ایشان • ربّ السّموات والارض • آفریدگار آسمان و زمین • وما بینهما • و
آنچه میان ایشان • الرّحمن • بزرگ بخشایش • لایملکون • مالک نباشند اهل آسمان و زمین • منه • از خدای تعالی

خطابا

خطابا • سخن گفتن را یعنی قادر نباشند برای آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا برآنکه خطاب کنند با خدای
تعالی و اعتراض نمایند بر ثواب روزی را که همه را مملوک کند و مملوک مالک نتواند بود • یوم یقوم الرّوح • روزی که
باشد روح • والملائکة صفّا • و باشند ملائکه صف زدگان و روح فرشته ایست موکّل بر ارواح و در معالم آورده
مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت صد صف و او در بزرگی برابر همه بود
و در معانی المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار
تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فرد
صفی باشند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است علیه السلام با فرشتگان صف برکشند • لایتکلّمون • سخن
نگویند در باب شفاعت • الّا من اذن • مگر کسی که دستوری دهد • له الرّحمن • مراورا خدای تعالی که شفاعت کند یا نکند
وقال صوابا • گوید حق • ذلک الیوم الحقّ • آن روز بیست بودنی خواهد بود • فمن شاء اتّخذ • پس آنکس که خواهد کرد • الی
ربّه • بسوی پروردگار خود • مآبا • بازگشتن با یمان و طاعت • انّا انذرناکم • بدرستی که ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم
عذابا قریبا • از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهة تحقّق است • یوم ینظر المرء • روزی که بنگرد آدمی
ما قدّمت یداه • در آنچه از پیش فرستاده دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شرّ • ویقول الکافر
و گوید ناگرویدگان در آن روز • یا لیتنی • ای کاشکی من • کنت ترابا • بودی خاک یعنی هرگز زنده نشدمی یا
امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش ایشانرا خاک سازند و کافر این تمنّا کند و قولی
آنست که مراد ازین کافر ابلیس است علیه اللعنة و آدم علیه السلام را عیب کرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که
من از آتش مخلوقم چون خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این دبدبه و طمطمه که خاکیان راست هیچ طبقه
از طبقهٔ مخلوقات را نیست • بیت • خاک خوار تیره دید ابلیس کرد انکارش از حسود خسیس • ما زه غافل ز نور باطن او
شرمگاه زشت رگان مهبط بهر کنجی که هست در دل خاک • این صدا داده اند افلاک • خاک شو خاک تا بروید گل
که بجز خاک نیست مظهر گل • سورة النازعات ست و اربعین آیه • بسم الله الرحمن الرحیم • والنّازعات
وسوگند بکشندگان • غرقا • بقوّت و شدّت یعنی ملائکه که جان کافرانرا بسختی نزع میکنند • والنّاشطات
و بفرشتگان که بیرون برند ارواح مؤمنانرا • نشطا • بیرون بردنی بنرمی • والسّابحات سبحا • و بملائکه شناکنندگان
شناکردنی یعنی سیر نمایند در رفتن و شتافتن دران چنانچه اهل سباحت • فالسّابقات سبقا • پس بفرشتگان
پیشی گیرنده بر هم پیشی گرفتنی در فرمان برداری • فالمدبّرات • پس سوگند بملائکه که تدبیر کننده اند • امرا • کارهای
دنیایی را یعنی جبرئیل علیه السلام که موکّل است بر ریاح و جنود و اسرافیل علیه السلام ناظر است بامور قضیّه و اقدار و میکائیل
که باران و گیاه متعلّق بدوست و عزرائیل قبض ارواح شان اوست و گفته اند مقسم بنجوم اند که شتابان میروند
از مشرق بمغرب روندهاند از برخی ببرخی و سباحت می کنند بر فلک و بر همه پیشی گیرند در سیری و مدبّر ند امری را
که باز بسته باذن الله تعالی چون اختلاف فصول اسپان غزا که عنان گشیده روند از دار اسلام و بسیج نمایند در رفتن
و سبقت کنند در صفت جهاد و تدبیر یا بد بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و
نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت نمایند تا مکمّل شده مکمّل
و مدبّر امور را رشاد کردند و بهر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد • یوم ترجف الرّاجفة
یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال

وآن بوقت نفخهٔ اولی بود که همه بلرزند وازهیبت بمیرند. تتبعها الرادفة. ازپی درآید آن روزی درآینده یعنی نفخهٔ
ثانیه که خلق زنده شوند. قلوب یومئذ. دلها آن روز. واجفة. ترسان ولرزان بود. ابصارها. ودیدهای
خداوندان دلها. خاشعة. فروخوابنده شوند. یقولون. میکویند منکران بعث امروز در دنیا که ائنا لمردودون
ایا مارد کرده شدکانیم. فی الحافرة. بحالت اولی یعنی ایا مارا بعد ازمرک بهمان حسنات که داشتیم رد خواهند کرد
ائذا کنا عظاما نخرة. ایا ما بودیم استخوانهای کهنه شده ونزدیک بخاک شده مارا مبعوث کرداشند قالوا
کفتند از روی استهزا که اکر چنین باشد. تلک اذا. آن بازکشتن آنجا. کرة خاسرة. بازکشتن باشد با زیان
یعنی اکر مارا رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چو پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق تعالی میفرماید که دشوار
می کیرند امر قیامت را. فانما هی. پس جزاین نیستکه آن. زجرة واحدة. یک فریاد است یعنی یک دمیدن اسرافیل علیه السلام
همه خلق بدان زنده شوند. فاذا هم. پس انکاه ایشان. بالساهرة. بروی زمین سفید وهموار باشند یعنی
بمحشر آیند بعد ازانکه در زمین بوده باشند وکفته اند ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس در حوالی کوه
اریحا که محشر آنجا بود وخدای تعالی بیافریند از نقرهٔ خام وطول وعرض آن چهل برابر زمین باشد. هل اتیک. آیا
بیامد بتو یعنی آمد. حدیث موسی. سخن موسی علیه السلام تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم وخبر فرستادن وعدهٔ مومنان
و وعید کافران. اذ نادیه. یاد کن چون بخواند موسی علیه السلام. ربه. پروردکار خود را. بالواد المقدس طوی. بوادی
پاکیزه وآن نام وادی است یا بمعنی مرتین است یعنی دوبار پاکیزه شد یا دوبار ندا کرده شد که. اذهب. برو برسالت
الی فرعون. بسوی فرعون. انه طغی. بدرستی که او از حد درکذشته است در تکبر. فقل. پس بکو مر اورا که
ای طاغی. هل لک. هیچ هست ترا میلی ورغبتی. الی ان تزکی. بسوی انکه پاک شوی از کفر وعصیان وطغیان
واهدیک. وهیچ میخواهی که راه نمایم ترا. الی ربک. بشناخت او وبکار او. فتخشی. پس بترسی از عقاب او وحذر
نمائی از کشی ونافرمانی وموسی علیه السلام بحکم خدای تعالی نزد فرعون رفت وتبلیغ رسالت کرد واو معجز طلبید. فاریه
پس بنمود او را موسی علیه السلام. الایة الکبری. معجزهٔ بزرکتر که قلب عصا بود بحیة. فکذب. پس تکذیب کرد فرعون
موسی را علیه السلام. وعصی. وعاصی شد برخدای تعالی یعنی چون دید که عصا اژدها شد کفت از نزد خدای تعالی نیست
بلکه سحر موسی است. ثم ادبر. پس پشت بموسی علیه السلام کرد یعنی روی ازو بکردانید. یسعی. می شتافت بابطال امر او
وکفته اند بترسید از اژدها وپشت کردانیده میشتافت در کریختن. فحشر فنادی. پس جمع کرد قوم خود را پس ندا
کرد ایشانرا بنفس خود. فقال انا ربکم الاعلی. پس کفت منم پروردکار بزرکتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند
خدایانند من از همه برترم امام قشیری رحمه الله در لطایف آورده که ابلیس این سخن شنید کفت مرا طاقت شنیدن این
سخن نیست من دعوت خیریت کردم بر آدم علیه السلام این همه بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند کار او بکجا رسد.
فاخذه الله. پس کرفت او را خدای تعالی. نکال الاخرة. بعقوبت آخرت که سوختن است. والاولی. وبعذاب دنیا که
غرق شدن است یا بنکال دو کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدولة قدس سره فرموده که وقتی که مرا حال
کرم بود بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبت کردم روح او را در مقام عالی دیدم از علیین مناجات کردم
که خدایا این چه حال است که فرعون انا ربکم ومنصور انا الحق هر دو یک کلمه کفتند ولیکن دعوی کردند روح حسین
در علیین واز آن فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دید وما را کم کرد پس
درمیان هر دو فرق بسیار است. وحسین منصور ما را دید وخود را کم کرد. کفت فرعون انا ربکم الاعلی پس کشت

که منصور دعوی انا الحق درست. این را رحمة الله ای محب وآنرا لعنة الله در عقب. زانکه آن سنک سیاه
بود این عقیق آن اناهو بود در سرای فصول نه زرای اتحاد از حلول. ان فی ذلک. بدرستی که در کرفتن فرعون
لعبرة. هر آینه پندیست وعبرتی واعتباری. لمن یخشی. مر کسی را که از شان آن باشد که بترسد از نافرمانی محتسب
شده سر برخط امر بنهد. ءانتم. ایا شما ای منکران بعث. اشد. سخترودشوارترید. خلقا. از روی آفرینش
ام السماء. یا آن همه عظمت. بنیها. بنا کرد آنرا بر زبر شما. رفع. برداشت. سمکها. سقف آنرا یعنی مقدار
ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت. فسویها. پس آنرا راست کرد بی فتور وقصوری. واغطش. وتاریک کرد
لیلها. شب آنرا. واخرج. وبیرون آورد. ضحیها. روز آنرا اضافهٔ شب وروز بآسمان جهة آنست که حدوث
آنرا سبب اوست. والارض. وزمین را. بعد ذلک. پس از آفرینش آسمان. دحیها. بکسترد ومبسوط کردانید
جمهور علما برآنند که آفریدن زمین پیش از خلقت وکستردن او بعد ازان. اخرج. بیرون آورد. منها. از زمین
کسترده. ماءها. آب روان بتفجیر ینابیع وعیون. ومرعیها. کیاه زارها وچراکاهها. والجبال ارسیها. و
کوهها را ثابت کردانید. متاعا لکم. برای برخورداری مر شما را. ولانعامکم. وچهارپایان شما است که اهل
دوزخ را بدوزخ رانند واهل بهشت را بهشت رانند جواب اذا محذوف است تقدیرش این که واقع شود آنچه
واقع شود. یوم. روزی که. یتذکر الانسان. یاد آرد آدمی. ما سعی. آنچه سعی کرده در عمل آن یعنی همه
نوشته را بدست او دهند تا بخواند. وبرزت الجحیم. وظاهر کردانیده شود دوزخ. لمن یری. مر کسی را که ببیند
یعنی آشکارا شود بوجهی که هرکه اهل دیده باشد ببیند. فاما من. پس اما هرکه. طغی. از حد برده باشد وکردن کش
باشد. واثر. وبرکزیده باشد. الحیوة الدنیا. زندکانی دنیا را یعنی سلوک سبیل آخرت را فراموش کرده وکار آن
نساخته. فان الجحیم. پس بدرستی که دوزخ. هی الماوی. آن جای اوست. واما من. واما هرکس که. خاف. ترسیده
باشد. مقام ربه. از استادن نزد پروردکار خود یعنی در موقف عتاب وعرض. ونهی النفس. ونهی کرده وبازداشته
باشد نفس خود را. عن الهوی. از آرزوی خود یعنی از تمنای حرام. فان الجنة. پس بدرستی که بهشت. هی الماوی.
آن آرام جای اوست آورده اند که این آیة در شان کسی است که قصد معصیت نماید در خلوت وبا آن قادر
بود وخلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد واز آن عمل دست باز دارد. شعر. کر نفس نفس بهر زمان نیست نفس ما ور که
بهشت آن نیست. نفس کشد هر نفسی سوی بیست. هر که خلاف نفسی زد بر است. یسئلونک. می پرسند ترا
ای محمد صلی الله علیه وسلم. عن الساعة. از روز رستخیز ومیکویند. ایان. کی باشد. مرسیها. اقامت آن ووقوع زمان
باشد. فیم انت. در چه چیزی تو. من ذکریها. از یاد کردن آن عایشه رضی الله عنها کفت حضرت صلی الله علیه وسلم خواست
که وقت آن از خدای تعالی بپرسد حق تعالی فرمود که تو از دانش قیامت برچه چیز یعنی علم آن بر تو حق نیست نهار
تا بپرسی. الی ربک منتهیها. علم قیامت بمنتهای پروردکار تست یعنی هیچ کس را خبر نده که اطلاع بدان
خاصهٔ حضرت خدای تعالی است. انما انت. جز این نیست که تو. منذر. بیم کننده. من یخشیها. هرکس را از
قیامت. کانهم. کویا کفار مکه. یوم یرونها. روزی که ببینند قیامت را از آمدن آن محترسند که. لم یلبثوا
درنک نکرده اند در دنیا یا در قبر. الا عشیة. مکر شبانکاه روزی. او ضحیها. یا چاشت آن روزی که
عشیهٔ آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندکانی خود را فراموش کنند وچنان پندارند که نبوده
اند در دنیا مکر چاشتکاهی یا شبانکاهی

سورة عبس اثنی واربعون آیة ٤٢

بسم الله الرحمن الرحیم

فاذا جاءت الطامة الکبری. داهیه ...

اورده اند که عبد الله ام مکتوم بجهت عمی که داشت ندانست که کسی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم نشسته و با او سخن گوید
آمد و قطع سخن آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمود ازان حال ملول شد و روی مبارک کرد ترش فرمود و از و اعراض نمود جبرئیل
علیه السلام امد و ایه آورد که عبس ترش کرد روی خود را وتولی و روی بگردانید ان جاءه الاعمی بانکه آمد سوی او
نابینا استعاره است بعذر آوردن او در قطع کلام برسید انام علیه الصلوة والسلام وما یدریک وچه چیز ترا دانا کرد
لعله یزکی شاید که ابن ام مکتوم پاک شود از اثام او یذکر یا پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد اورا
پند دادن تو اما من استغنی اما هر کسی که توانگری دارد یا بی نیازی کند از ایمان فانت پس تو له تصدی
روی می آوری یعنی برو اقبال میکنی از حرص بر ایمان وما علیک ونیست بر تو وزرو وبالی الا یزکی در آنکه
آن مستغنی پاک نشود با سلام چه بر تو بلاغت است وبس واما من واما آنکه جاءک می آید بسوی تو
یسعی می شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وهو یخشی ومی ترسد از خدای تعالی یا از ایذای کفار بسبب
آمدن نزد تو فانت پس تو عنه ازو تلهی مشغول میشوی منقول است که چون جبرئیل علیه السلام ایه عبس آورد
بشره مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم متغیر شد در لباب اورده که بیکساعتی نرگس چشم آن سرو جویبار رسالت بی آب
وتاب شد بمرتبه که معرفت وراه نمی دید ونزدیک بود که روی مبارکش دیوارها مگر را مشرف سازد شیخ
زاهد فرموده که حضرت صلی الله علیه وسلم از عقب عبد الله رفت واورا بازگردانید وبمسجد آورد وردای خود بگسترانید
واو را بران نشاند وبعد ازان هر گاه که ویرا دیدی گرامی داشتی وگفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی ودو بار اورا در مدینه
خلیفه می کرد وقتی بغزو میفرمود وباید دانست که این صورت ازان حضرت صلی الله علیه وسلم خطا نبوده چه او بحکم
اجتهاد این عمل بجای آورده وکراهت او از سوی ادب ابن ام مکتوم بود که سخن برو قطع کرد ولیکن معذور
بود بسبب عمی کلا انها حقا که این ایات قران تذکرة پند بیست مر خلق را فمن شاء پس هر که خواهد ذکره
یاد کند اورا وبدان متعظ گردد واین آیتها مثبت کرده شده است فی صحف مکرمة در صحیفهای گرامی شده
نزد خدای تعالی مرفوعة برداشته شده وبلند قدر مطهرة پاکیزه از همه عیبها بایدی سفرة دو دست
نویسندگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند کرام بزرگان نزد خدای تعالی یا کریمان ومهربانان بر مؤمنان که
استغفار می نمایند مرایشانرا بررة نیکان قتل الانسان لعنت کرد بر انسان یعنی کافر وقول بعضی آنست که
مراد عتبه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود وباخر دختر اورا طلاق داد وگفت کفرت برب والنجم
اذا هوی وحضرت صلی الله علیه وسلم اورا نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک واندک وقتی نگذشت که
شیر او را بر کند القصه حضرت صلی الله علیه وسلم اورا لعنت کرد میفرماید ما اکفره چه کافر ترین خلق است هیچ
نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شیء از چه چیز خلقه بیافریداورا من نطفة خلقه فقدره پس اندازه
وبدید کرد از اعضا واشکال وهیات در شکم مادر ثم السبیل پس راه بیرون آمدن یسره آسان کرد
اورا تا متولد شد ونشو ونما یافت تا برسید ثم اماته پس بمیراند اورا بوقت انتهاء عمر او فاقبره پس
بخاک در آورد اورا تا همچون مردار بر سر راهها نیفکنند ثم اذا شاء پس چون خواهد خدای تعالی انشره
زنده کرداند اورا در وقت نشور بار بسته بمشیت او کلا لما یقض حقا که نگذارد انسان وادا نکرد ما
امره آنچه خدای تعالی فرمود اورا یعنی کافر بعهد ومیثاق وفا ننمود وطاعت را کردن ننهاد وگفته اند مراد آنست که
چه هر گز هیچ کما ینبغی از عهده ادای حقوق اوامر ونواهی بیرون نیامده ونتواند که بیرون آید قطعه

بزه

بزه همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد
فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی الی طعامه بخوردنی خود بچشم اعتبار که بچه وجه احداث کرده میشود
انا صببنا الماء انکه ریختیم آب را از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض پس شکافتیم زمین را شقا
شکافتنی فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین حبا دانه که قوت توان ساخت وعنبا وتاک انگور
وقضبا وسیب وزیتونا ودرخت زیتون ونخلا وخرمابان وحدائق غلبا وباغهای دیوار بست
وفاکهة ومیوهای گوناگون وابا کاهی یا علف متاعا بزرگ برخوردنی لکم برای شما ولانعامکم و
برای تمتع چهارپایان شما فاذا جاءت پس چون بیاید الصاخة آواز کر کننده یعنی صیحه که هر که
بشنود کر گردد یوم روزی که یفر بگریزد المرء مرد من اخیه از برادر خود با وجود موانست ومهربانی
وامه و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که اوراست وابیه و از پدر خود با وجود وفور شفقت وعاطفت
که از و رسیده بایشان وصاحبته و از زن خود که با وجود محبت ومونس که با او است وبنیه و از پسر
خود که با وجود محبت رحمت که مراوراست لکل امرئ مر هر مردی را منهم از اهل قیامت یومئذ آن روز
شان کاریست که یغنیه مشغول میدارد اورا از کار و مهم دیگران ودر باب مشغولی قیامت عطار حکایت منظومی دارد
کشتئ آورد در دریا شکست تخته زان جمله بر بالا نشست گربه وموشی بران تخته بماند کار شان با یکدگر سختی بماند
نه ز گربه سوی موش آورد کرده نه ز موش آن گربه را چنگال تیزه هر دوشان از هول دریای عجب در تحیر بازمانده خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود یعنی اینجا نی تو و نی ما بود وجوه رویها باشند یومئذ آن روز مسفرة تابان و
درخشان از نور ایمان ضاحکة خندان مستبشرة فرحناک وشادمان بسبب نجات از نیران و
وصول بروضه جنان ووجوه ورویها باشند یومئذ آن روز علیها غبرة بر آن غبار وتیرگی از کفر وعناد
وخیرگی ترهقها فرو گیرد آنرا قترة تاریکی وسیاهی از انکار وعصیان ومناهی اولئک آن گروه که
روی سیاه کرده آلوده دارند هم الکفرة ایشانند ناگرویدگان الفجرة دروغ گویان وتباه کاران سورة اذا الشمس
تسع وعشرون آیة ٢٩ بسم الله الرحمن الرحیم ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که فرمود هر که دوست دارد انکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند
اذا الشمس کورت چون افتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور از بساط افلاک زایل گردد و
اذا النجوم انکدرت وچون ستارگان ساقط گردد واذا الجبال وانگاه که کوهها از اماکن خود منقطع
گشته سیرت روان شوند در هوا چون هبا واذا العشار وچون ناقه ده ساله از حمل ایشان گذشته
وبزادن نزدیک شده وآن نفیس مال عرب است عطلت فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای مراعات ورعایت
نماند واذا الوحوش وانگاه جانوران وحشی حشرت حشر کرده شوند واذا البحار وانگاه که دریاها
سجرت امیخته کرده اند تلخ با شیرین باهم خشک سازند وبیفشانند ودر فتوحات مذکور است که هرگاه که
عبد الله بن عمر این ایة خواندی گفتی یا نعوذ بک یا ربنا واذا النفوس وانگاه که نفسها را زوجت جفت
کردانند یعنی هر کس را با مثل او رفیق سازند صالح را با صالح وطالح را با طالح ونفوس مومنانرا با حور العین
جفت کردانند وکافرانرا با شیاطین یا ارواح را با ابدان واذا الموءودة وانگاه که دختران زنده در
خاک کرده سئلت پرسیده شوند یعنی از و کاروی قتله را سؤال کنند بای ذنب بکدام گناه قتلت

کشته شده است عادت عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف یا از جهت طوق عار می داشتند که
بواسطهٔ ایشان زنده دفن کردندی حق تعالی فرمود که از قتل ایشان سؤال کرده شود که بای ذنب قتلت وقول
انست که از طفل برسند که چرا کشته شدی وفائدهٔ این سؤال انکه او جواب دهد که بی جرم مرا کشتند
تا قاتل او مخذول گردد • واذا الصحف • وانگاه که نامهای اعمال بوقت مرگ بر بندگان طی کرده باشند • نشرت
بازکرده شود • واذا السماء • وانگاه که آسمان • کشطت • برکنده ودرهم بپیچیده شود • واذا الجحیم • وانگاه
که دوزخ • سعرت • افروخته کرده یعنی به غضب خدای تعالی تافته شود بیشتر از بیشتر • واذا الجنة • وانگاه که
بهشت • ازلفت • نزدیک کرده شود بدوستان خدای تعالی • علمت نفس • بداند هر نفس • ما احضرت • آنچه حاضر
کرده باشند از اعمال خیر وشر تا آدمی را ازین دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیا وشش در زمین
محشر مشاهده نمایند بداند که چه کرده است وانگاه که با هر خیری کرامتی وعطائیست وبا هر شری بلائی
وعنائی برنیکی حسرت خوریم که چرا زیاده نکردیم وبر بدی اندوه کشیم که چرا مباشر شدیم وآن حسرت واندوه
هیچ فائده ندهد • تو امروز فرصت غنیمت شمار • که فردا ندامت نیاید بکار • بکوش ای توانا که فردا بری
که در ناتوانی بسی غم خوری • فلا اقسم • پس سوگند میخورم • بالخنس • بستارهای پنهان شده در روز الجوار
روندگان در عقارب خویش • الکنس • نهان شوندگان در شعاع آفتاب ودر کشف الاسرار آورده که
مراد خمسهٔ متحیره اند که زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد است وخنوس ایشان رجوع است وکنوس
ایشان استقامت وگفته اند خنس کاو کوهیست وکنس آهو • واللیل • وسوگند بشب • اذا عسعس •
انگاه که پیش آید وهوا را تاریک کرده اند یا باز پس رود وظلمت زایل شود این کلمه از اضداد است • والصبح • وسوگند
بصبح • اذا تنفس • انگاه که دم زند یعنی طلوع کند وتنفس ومبدء طلوع اوست جواب قسم اینست که انه
بدرستی که قران • لقول • هر آینه خواندهٔ • رسول • فرستاده ایست • کریم • بزرگ از نزد خدای تعالی یعنی جبریل
علیه السلم ودر تبیان آورده که مراد محمد است صلی الله علیه وسلم وبقول اول • ذی قوة • صفت جبریل علیه السلم باشد یعنی او
خداوند قوت بود در قطع موتفکات وصیحه نمودن • عند ذی العرش • نزد خداوند عرش • مکین • باجاه ومنزلت
مطاع • فرمان برده شده در میان ملئکه یعنی هرچه گویند فرمان برده اند • ثم امین • در اسمانها بامانت وحی
گذاری واگر رسول کریم که مراد محمد است صلی الله علیه وسلم او صاحب قوتست در طاعت ونزد خدای تعالی صاحب مکانت
ومطاع یعنی مستجاب الدعوة وامین بر اسرار غیب • وما صاحبکم • ونیست صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم • بمجنون
دیوانه چنانچه شما گمان می برید • ولقد راه • وبدرستی که بدید پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبریل علیه السلم را بر صورت اصلی او
بالافق المبین • بافق روشن یعنی مطلع افتاب • وما هو • ونیست پیغمبر صلی الله علیه وسلم • علی الغیب • بر خبرهای پوشیده
بضنین • بخیلی که شما را تعلیم ندهد واز شما بپوشد • وما هو • ونیست قران • بقول • بسخن • شیطان رجیم
دور رانده شده • فاین تذهبون • پس کجا میروید یعنی سخن بدین راستی ودرستی چرا از و اعراض می نمائید • ان
هو • نیست قران عظیم • الا ذکر • مگر پندی • للعالمین • مر عالمیان را • نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالم • لمن
شاء منکم ان یستقیم • یعنی قران عظیم مواعظ ایست هر کسی را که میخواهد از شما مستقیم شود در راه
خدای تعالی وبی روی حق نماید در اسباب نزول آورده که ابو جهل چون این ایه شنید گفت این کار ما راست
وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم واگر نخواهیم نشویم آیه آمد • وما تشاؤن • ونخواهید شما

استقامت وهدایت را • الا ان یشاء الله • مگر آنکه خدای تعالی خواهد • رب العالمین • پروردگار عالمیان
مشیت شما را هیچ اثری نه بلکه واسطهٔ حق تعالی ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او
ونکنی مگر بقوت او وفرمان نبری مگر بقضای او وعاصی نشوی مگر بخذلان او وبی توجه وی بکدام فعل
می نازی وحال آنکه ترا هیچ نیست • بیت • زسر تا پا همه هیچم ز هیچ • چه با چه سر همه هیچم ز هیچ • سورة الانفطار
تسعة عشر آیة • بسم الله الرحمن الرحیم • اذا السماء انفطرت • انگاه که آسمان
شکافته شود • واذا الکواکب انتثرت • وانگاه که کواکب فرو ریزد ودر تبیان آورده که بر مثل قنادیل معلقه
از پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند وآن سلاسل بدست ملئکه است چون اهل ایمان بمیرند وکفر
در همه عالم ظاهر گردد وآن سلاسل از دست ایشان بیفتد وکواکب بر زمین ریزند • واذا البحار • وانگاه که
دریاها • فجرت • روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی کشایند وهمه یک دریا گردد • واذا القبور • وانگاه
که گورها • بعثرت • زیر زبر کرده • علمت نفس • بداند هر نفسی • ما قدمت • آنچه پیش فرستاده است از عمل
خیر یا از معاصی • واخرت • وانچه از پس گذاشته از ترکه یا توبه وگفته اند داند هر شخصی که چه کرده با اول عمر وآخر
عمر انگاه خطاب رسد بکافر که • یا ایها الانسان • ای آدمی • ما غرک • چه چیز ترا بفریفت • بربک الکریم • بپروردگار
خود گفته اند فریبندهٔ او ومسلط بود یعنی شیطان جهل یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در
شان ابو الاسدین است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را بیازرد وعقوبت باو نرسید میگوید چه چیز غره کرد
تا از عذاب خدای تعالی ایمن شدی واو بامهال الهی مغرور شده بود وجمعی از علما بر انند که این خطاب عام است
همه امتان را یعنی انکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای تعالی ودلیر گشتی در نافرمانی
شیخ منصور عمار گفته که اگر خدای تعالی از من سؤال غرک کرمک • در معالم آورده که اهل اشارت میگویند
ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گویا بجهة تلقینست بنده را تا گوید فریفته شدم بکرمی تو • بیت • چون تو
دادی مژدهٔ لا تقنطوا • من چرا ترسم ز عصیان وعتو • چون توهر اشکسته را سازی درست • پس خطاها بر امید عفو تست
الذی خلقک • انخدای تعالی که بیافرید ترا وتوهیچ نبودی • فسویک • پس راست کرد اعضا واجزای ترا
فعدلک • پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات ومتمیز ساخت بخلقتی که معارف خلقت ایشانست
فی ای صورة ما شاء • در هر صورتی که خواست • رکبک • ترکیب کرد ترا ودر هم پیوست • کلا • نیست چنانچه گمان
می برید که قیامت نباشد • بل تکذبون • بلکه تکذیب می کنید • بالدین • روز جزا را از روی عناد • وان علیکم
وبدرستی که بر شما یعنی بر کردار وگفتار شما • لحافظین • نگاهبانانند از ملئکه • کراما • بزرگان نزد خدای تعالی • کاتبین •
نویسندگان روزنامهٔ اعمال از اقوال وافعال شما را • یعلمون • میدانند • ما تفعلون • آنچه کنید نیک وبد
واز روی دانش می نویسند • ان الابرار • بدرستی که نیکوکاران • لفی نعیم • در بهشتند • وان الفجار • وبدرستی
که دروغ گویان • لفی جحیم • در دوزخند • یصلونها • در آیند در دوزخ • یوم الدین • روز جزا وحساب
یعنی قیامت • وما هم عنها • ونیستند فجاران در دوزخ • بغائبین • گم شدگان در دوزخ یعنی جاوید باشند
در ان وبیرون نیایند • وما ادریک • وچه چیز ترا دانا کرد یعنی چه دانی تو که • ما یوم الدین • چیست روز حساب
وجزا • ثم ما ادریک • پس تو چه دانی که • ما یوم الدین • چیست روز شمار مبالغه جهة تعظیم شان آن روز راست
یعنی کنه آنرا هر کس در نیابد • یوم • روزی که • لا تملک • مالک نشود • نفس • هیچ نفسی • لنفس • مر هیچ نفسی را

شیئا چیزی از منفعت یعنی کس نتواند که بقوّة وقدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند والامر وحکم وفرمان یومئذ دران روز لله مر خدایراست شفاعت دهد مر آنانرا که خواهد وبهشت رساند آنانرا که خواهد وبدوزخ رساند آنانرا که خواهد

سورة التطفیف ستّ وثلثون بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اهل کیل ووزن در مدینه خیانتی عظیم داشتند وچون حضرت صلی الله علیه وسلم از مکه هجرت بمدینه فرمود در اثنای طریق این سوره نازل شد ویل وای للمطففین مر کاهندگانرا در کیل ووزن گویند در مدینه مردی بود که اورا ابوجهینه گفتندی دو صاع داشت یکی بزرگتر که بجز بدی ویکی خوردتر بود بفروختی حق تعالی در شان او فرستاد که الذین آنانکه اذا اکتالوا چون می شتابند بر پیمانه علی الناس از آدمیان برای خود یستوفون تمام می ستانند واذا کالوهم وچون بر پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند حقوق ایشانرا یخسرون میکاهند وزیان بدیشان می رسانند در فصول متعین آورده که هر که در کیل ووزن خیانت کند فردا اورا بقعر دوزخ در آرند ودر میان دو کوه از آتش نشانند ومیگویند کیلها ووزنهای اورا آن را می سنجند ومی سوزند تو کم دهی وبیش ستانی بگاه ووزن روزی بود از کم وبیشت خبر کنند الا یظن آیا امید اند ویقین ندارند اولئک آن گروه بیش ستان وکم فروش انهم انکه ایشان مبعوثون برانگیختگان لیوم عظیم مر روزی بزرگرا یوم یقوم الناس روزی که بپای استند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیانرا یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد وآن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال استاده باشند وکس را زهرهٔ سخن نباشد تا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شفاعت نماید وخلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند واین شفاعت کبری باشد کلا حقا ان کتاب الفجار بدرستی که نامهای اعمال کافران لفی سجین هر آینه در سجین بود وآن صخره ایست محوّق بر زمین دوزخ پوشیده جای کافران ونامه اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار مرویست که کتاب فاجرانرا باسمان برند از قبول اباکنند بر زمین آرند قبول ننمایند بزیر هفتم زمین برند ودر سجین که مقام ابلیس ولشکر اوست بنهند وما ادریک وچه دانا گردانید ترا که ماسجین چیست سجین یعنی جاهیست باهول وهیبت وکتاب وتمام کتاب کتابیست مرقوم نوشته وعلامت کرده بنشانه هر که بیند داند که دران خیر نیست ویل یومئذ للمکذبین ویل کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب وعقاب وشدت ومحنت آنروز مکذبانراست الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین بروز قیامت یعنی روز جزا را باور نداشته اند ومایکذب به وتکذیب نکند آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد در گذشته اثیم بزه کاری بی باک اذا تتلی چون خوانده شود علیه آیاتنا بر وآیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل واعراض از حق اساطیر الاولین این کلام افسانهای پیشینیانست کلا نه چنانست که میگویند بل ران بلکه غشاوه غرور وغفلت پوشانیده اند علی قلوبهم بازنگار را بر دل ایشان ماکانوا آنچه بودند که یکسبون میکردند از آثام ومعاصی ودر خبر آمده که هر گاه که بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی بدید آید که روسیاه کرده کلا انهم حقا که ایشان عن ربهم از کرامت حق واصح آنست که از آفریدگار خود یومئذ آن روز بجای سیوم لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع ومحجوب ومحروم شوند نعوذ بالله تعالی از امام مالک معنی این آیه پرسیدند فرمود که حق تعالی محجوب سازد اعدای خودرا از دیدار وی نه بینند وتجلی کند بر اولیای خود تا بلقای خود رسند امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوبون در شان کفار

واقع شده دلالت میکند برانکه مومنانرا دولت دیدار خواهد بود ودوستان محجوب نخواهند شد ان گاه میان دوست ودشمن فرق نماند بیت کویی به بهشت مهمانست بی دیدن می زبان چو باشد چون دشمن ودوست را حجابست پس فرق دران میانه چو باشد ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم در آیندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شوند یعنی زبانیه ایشانرا گویند هذا این عذاب الذی کنتم به آن عذابیست که بود بدیشما بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ان کتاب الابرار حقا وبدرستی که اعمال نیکوکاران لفی علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش عظیم وگویند آن قایمهٔ یمنی بود از عرش وگفته اند سدرة المنتهی است وما ادریک وچه دانا ساخته است ترا بدانی که ماعلیون چه چیز است علیون یعنی محلیست بلند وبا مکانت وکتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مرقوم مسطور وموسوم بعلامتی که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن می روند ونگاه میدارند وروز قیامت بدان گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان وپاکان لفی نعیم در بهشتند علی الارائک بر تختهای آراسته ینظرون می نگرند بچیزها که از آن شادان وفرحناک میگردند یا بکفار نظر می کنند در دوزخ وعذاب ایشانرا مشاهده نمایند تعرف بشناسی تو ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی رویها ونعمتها است وطراوت لذتهای آن یسقون آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامند من رحیق از شراب خالص سفید خوشبو مختوم مهر کرده آینه او ختامه ومهر او بجای گل مسک مشک است وگفته اند ختم آشامیدن او بر رایحهٔ مشک ومهر بجهة آن کنند تا دست کسی بدان نرسد وابرار خود آن مهر بردارند وفی ذلک ودرین شراب فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند کنندگان یعنی عمل بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردند ومزاجه وآمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمهٔ تسنیم است ودر تبیان آورده از ابن عباس رضی الله عنه که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بر بهشت می ریزند وآن اشرف اشربهٔ بهشت است عینا یشرب یعنی چشمه که می آشامند بها المقربون از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند وممزوج با برار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفاست وآنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باید بیت ما شراب عیش میخواهیم بی دردی غم صاف نوشان دیگر ودردی فروشان دیگرند در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خمار کونین وادنی مختومه وی قلوب اولیاو اصفیا که ختام او مشک محبتانست وتسنیم اعلی مراتب محبتانست یعنی محبت ذاتیه ومقربان اهل فنا فی الله وبقا بالله وتا کسی بر بساط قرب در مجلس انس ودر ریاض قدس از دست ساقی یضاجعه ازین شراب ناب بخشد بویی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد بیت سرمایهٔ ذوق دو جهان مایهٔ عشق است آنها که ازین می نچشیدند چه دانند آورده اند که صنادید قریش هرگاه که فقرای صحابه را چون عمار وخباب وصهیب وبلال وامثال ایشان رضی الله عنهم بدیدندی با ایشان سخریه واستهزا کردندی آیه آمد که ان الذین اجرموا بدرستی که آنانکه شرک آورده اند کانوا من الذین آمنوا هستند بر آنانکه گرویده اند یضحکون میخندند واذا مروا وچون بگذرند بهم بمومنان یتغامزون غمز میکنند بمومنان بچشمهای ایشان اشارتها می نمایند بجهة استهزا در کشاف آورده که روزی حضرت مرتضی علی رضی الله عنه با فقراء مسلمانان جمعی

تتمه: یشهده المقربون [illegible]

از منافقان بخندیدند وبچشم وابرو اشارت کرده طریق استهزا پیش آوردند با یاران خود رفته گفتند راس ... امروز اصلع بود یعنی علی رضی الله عنه وبرین بسیار بخندیدند وهنوز علی رضی الله عنه بمسجد حضرت صلی الله علیه وسلم نرفته بود این آیة فرود آمد که مجرمان ومنافقان بر مومنان میخندیدند وبچشم وابرو غمز می کردند. واذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین. وچون باز می گردند شادی کنند شادمان وخرم بدانچه کرده اند. واذا رأوهم. وچون بینند کافران ومنافقان مومنان را. قالوا گویند با یکدیگر ان هؤلاء. بدرستی که این گروه که متابع محمدند صلی الله علیه وسلم. لضالون. هر اینه گمراهانند. وما ارسلوا علیهم. وحال آنکه فرو فرستاده نشده اند بر کفر ونفاق. حافظین. نگاه بانان تا گواهی دهند بر ضلالت وهدایت ایشان. فالیوم. پس امروز. الذین آمنوا. آنانکه گرویده اند. من الکفار. از حال کافران. یضحکون میخندند. علی الارائک. بر تختهای آراسته بجواهر. ینظرون. مینگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب ودر سلاسل واغلال بچه گونه مقیدند در آثار آمده که دری از بهشت بکشایند ودوزخیان را گویند بیایید به بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بروی ایشان در بندند وایشان مغموم ومهموم بدوزخ باز گردند ومومنان ازین حال خندان شوند هل ثوب الکفار. آیا جزا داده شوند کافران. ما کانوا یفعلون. آن عملها را که بودند در دنیا که میکردند از سخریت واستهزا یعنی برای دل مومنان دشمنان را پاداش دهند تا عوض خنده کافران که بدنیا میکردند باخرت می خندند بر حال ایشان والله اعلم

سورة الانشقاق ثلث عشر آیه

بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت. آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملئکه. واذنت. وبشنود وفرمان برد. لربها. مر پروردگار خود را. وحقت. وسزاوار شده است آسمان بانقیاد حکم خدای تعالی. واذا الارض. وآنگاه که زمین. مدت. کشیده گردد یعنی کوهها ودریاها از میان بردارند واو را پهن باز کشند. والقت. وبیرون افکند. ما فیها. آنچه در درون ویست از گنجها واموات. وتخلت. وخالی شود از همه. واذنت. وفرمان برد. لربها. مر حکم آفریدگار خود را. وحقت. وسزاوار باشد حکم ربانی جواب اذا انشقت ببینند آنان ثواب وعقاب. یا ایها الانسان. ای آدمی. انک کادح. بدرستی که تو کارکننده برنج وسعی نماینده. الی ربک. برای جزای پروردگار خود کدحا. کار کردنی بجد وجهد. فملاقیه. پس تو ملاقات کننده عمل خود را یعنی پاداش آنرا. فاما من اوتی. اما پس آنانکه داده شوند. کتابه بیمینه. نامه او بدست راست وی. فسوف یحاسب. پس زود حساب کنند. حسابا یسیرا. حسابی آسان بی مناقشه ومناقضه ومضایقه. وینقلب. وباز گردد الی اهله. بسوی کسان خود یعنی مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین. مسرورا. شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر وکرامت وبرکت. واما من اوتی. واما آنکه داده شوند. کتابه. نامه او را. وراء ظهره. پس پشت او بدست چپ. وآنچنان بود که دست راست او را بگردن او بربندند ودست چپ او را از پس پشت وازان طرف نامه در دست وی نهند وچنین کس فسوف یدعوا. پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند. ثبورا. هلاک را ویا گوید واثبوراه واین کلمه هم طلب هلاک است. ویصلی. ودر آید. سعیرا. بآتش افروخته. انه کان. بدرستی که هست. فی اهله

در میان

در میان کسان خود. مسرورا. شادان ونازان بمال فانی وجاه ناپایدار. انه ظن. بدرستی که او گمان برده است. ان لن یحور. آنکه باز نگردد بخدای تعالی واو را بعث وحشر نبود. بلی. آری او را باز گشت خواهد بود. ان ربه کان. بدرستی که خدای او هست. به. باعمال او. بصیرا. بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آوردن جزا وسزای او بدو رسانیدن. فلا اقسم. پس سوگند میخورم بالشفق. وآن حمره ایست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده ور شود وغیبوبت آن علامت وقت عشاست بقول امام شافعی وامام مالک وامام احمد وصاحبین وامام اعظم فرموده که آن بیاض است بر عقب آن حمرت بماز وجمعی برانند که آن بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است از افقی بافقی. واللیل. وسوگند بشب. وما وسق. وآنچه جمع کند وبپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی یا شب آنرا بپوشد. والقمر. وسوگند بماه. اذا اتسق. آنگاه که کامل گردد وبمرتبه بدریت رسد. لترکبن. هر اینه برسید وملاقی گردید. طبقا. حالی را. عن طبق. از حالی مطابق او وی یا شدت مراد مرگست وشداید قیامت واهوال آنکه بعد از دیگری دیده شود در تغییر که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه واز آن بمضغه وعظم وخلق آخر وجنین وولید ورضیع وصبی وغلام وشاب وکهل وشیخ تا آخر احوال. فما لهم. پس چیست آدمیان را که با وجود این حالها. لا یؤمنون. نمیگروند بخدای تعالی وروز آخر. واذا قرئ. وچون خوانده میشود. علیهم القرآن. بر ایشان قرآن. لا یسجدون. سجده نمی کنند برای تلاوت او بعضی علما اینجا سجده کنند وجمعی در آخر سوره وابو هریره هم اینجا کردی وگفتی از پس ابو القاسم صلی الله علیه وسلم سجده کردم این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن وصاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنست وقرآن جامع باشد مر صفات تنزیه وتقدیس را وسجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل وانقطاع حجت است. بل الذین کفروا. بلکه کافران نگرویدند. یکذبون. تکذیب کردند مر قرآن را وتدبر نمی نمایند در آیات آن. والله اعلم. وخدای تعالی داناتر است. بما یوعون. بآنچه نگاه می دارند در دل خود از کفر ومی پوشند از کینه مومنان. فبشرهم. پس خبر کن ایشان را. بعذاب الیم. بعذابی دردناک ایراد بشارت بجای تهکم است. الا الذین آمنوا. مگر آنانکه گرویده اند. وعملوا الصالحات. وکردند کارهای ستوده. لهم اجر. مر ایشان راست مزدی. غیر ممنون. ناکاسته ونابریده ومنت ننهاده

سورة البروج اثنی وعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج. وسوگند باسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشر است یا منازل قمر یا درهای سموات. والیوم الموعود. وسوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت. وشاهد. وسوگند بگواه که الله تعالی است که همه میبیند وهمه میداند. ومشهود. وسوگند بگواهی داده شده بر وکه بنده است وبقول شاهد حضرت پیغمبر است علیه السلام ومشهود امت او یا شاهد امت وی اند ومشهود امم دیگر یا شاهد حفظه اند ومشهود بنی آدم وشاهد باقوال دیگر یا حجر الاسود است وحجاج یا عرفه وحضار آن مقام ویا روز نحر وذبح کنندگان در و ویا آدم علیه السلام وذریه او یا عیسی علیه السلام وامت او یا ایام ولیالی عمل کنندگان در و یا شان وبرهر تقدیر جواب قسم اینست که. قتل. بدرستی که هلاک شدند وملعون گشتند. اصحاب الاخدود. خداوندان اشکال فهام در زمین وایشان بت پرستان بوده اند از اصحاب ذو نواس یعنی در زمان او ساحری بود وکاهن ومشعبد که مدار ملک بدو بودی پس شیخوخت رسید

بعرض ملک رسانید که من پیر ضعیف شده ام وضعف کلی در قوی من راه یافته دیده از هر سماع تیره شود
گوش وقت سماع خیره شود نه زبان بجا لگو یابی نه تن خسته را توانایی صلاح در آنست که جوانی اصیل
تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود
ملک را پسندیده آمد و برین منوال که مدعی داشت پسری بوی سپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت
روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر حال وی اطلاع یافت طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شده
خدا پرست گشت روزها ببهانهٔ اندکی از ساحر تعلیم میکرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی
عاقل مستجاب الدعوة گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانهٔ خود میرفت اژدها بر سر راهی
آمده و مجری بر مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خواند و دست
بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و عنز لخود با ز رو اژدها برفت و خبر جوان در شهر افتاد وقتی
دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت آن شیر از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان
جوان آوردند و بدعاء او مرادات حاصل کردند تا حاجب ملک نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعا
کرد جوان گفت اگر بینا بعت من کنی و سر مرا بپوشیده داری چشم ترا روشن سازم عهد کرد جوان او را کلمهٔ
شهادت تلقین کرد و دعا کرد تا چشم او روشن شد نزد ملک ذونواس آمد ملک ذونواس از روی تعجب گفت چشم
تو چگونه نیکو شد گفت خدای تعالی مرا صحت داد ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد که الذی لا اله الا هو
ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که داری تا ما همه بدو بگرویم حاجب از شغفی که بر اسلام ملک داشت
قصهٔ جوان در میان آورد ملک او را طلبید و بر عقیدهٔ او اطلاع یافت و چند انچه جد و جهد کرد جوان بر نگشت
و حکم شد او را بدریا غرق سازند یا او را بر کوهی بلند برند و بر پایین اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود
بادی بر آمده موکلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک بفرمود تا او را در آتش افکنند القصه دیگران
بسوختند و او را ضرری نرسید پس آنرا از دار در آویختند و تیر باران کردند هیچ بروی کارگر نشد جوان گفت
ای ملک بگو بدان خدای تعالی که این همه آثار قدرت از و مشاهده کردی مُبدع هر چیز که بود و نیست هست
مُخترع هر چه وجود پیش هست ملک عناد و رزیده گفت بیخواهم الافتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست تیری
بکمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بمن آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمد چون شربت شهادت
چشید قضارا آن همه مجمع یکبار گفتند امنا برب هذا الغلام ملک در غضب شد بفرمود تا چند جای
زمین را کوره کردند و در کوره آتش بر افروختند و بر کنارهٔ کوهها نشسته هر که را می آوردند می پرسید اگر
بخدا گرویده بود می سوختند حق سبحانه از ایشان میگوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین
النار ذات الوقود خداوند آتش با فروخته بهیزم اذهم ایشان بودند علیها بر کنارهٔ آتش قعود
نشستگان وهم و ملک و اصحاب او علی ما یفعلون با آنچه میکنند بالمؤمنین بگرویدگان شهود
حاضران و مشاهده کنندگان وما نقموا و انکار نکردند الا ان یؤمنوا مگر آنکه گرویدند بالله العزیز
بخدای غالب کننده که از عقاب او باید ترسید الحمید ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الذی له
آنخداوندی که مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء
وخدای تعالی بر همه چیزها از افعال مؤمن و اقوال کافر و مؤمن شهید گواه است ان الذین بدرستی

حکایت اصحاب اخدود ... ذونواس

اناکه

اناکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات در فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند
ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدای تعالی و از کفر توبه نکردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب جهنم
عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش
از حدود ارتفاع نمود بمقدار چهل ذراع و احاطه کرده بدیشان و همه را بسوخت ان الذین امنوا بدرستی
آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته لهم مر ایشان راست جنات بوستانها
که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر آنست
رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خورد و مختصر است ان بطش ربک بدرستی که گرفتن بزور و کار
تو لشدید سخت است از آنکه بعذاب کفر گرفت هرگز وی را نجات نیست انه بدرستی که خدای تعالی هو
یبدئ او آشکاره کند بطش خود را بر کافران در دنیا ویعید و باز گرداند همان را بدیشان در آخرت و
این نشانهٔ عدل است وهو الغفور و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند الودود دوست مر آنان را که فرمان
برد و این علامت فضل است بعدل بگذارد و نابود سازد بفضل بخواند و بر افرازد فصل او دل نواز غم خوار
عدل او سینه سوز جباران ذو العرش خداوند عرش یا مالک ملک المجید بزرگوار در ذات و صفات
فعال لما یرید کنندهٔ آنچه خواهد هل اتیک حدیث الجنود آیا بتو آمد سخن لشکرها یعنی برای تسلی بتو فرستادیم
حدث کفرهٔ که بر انبیاء علیهم بیرون آمدند فرعون فرعون و قوم او وثمود و قبیلهٔ ثمود آری این سخنان
منزل شد و منکران قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه آنانکه کافر شده اند فی تکذیب در باور نداشتن والله
من ورائهم و خدای تعالی از وراء ایشان محیط عالم است بدیشان یعنی قدرت او مشتمل است بدیشان و
از او فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان بردند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت است بل هو بلکه قرآن
قرآن مجید قرآن شریف و بزرگ و نوشته شده فی لوح محفوظ در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف
در معالم آورده که لوح از یکدانه سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای
او یاقوت است و او بر کنار فرشته است بر یمین عرش سورة الطارق سبع عشر بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که شبی حضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعلهٔ آتش عظیم
از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید گفت این چه چیز است حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که این ستاره است که دیوان را
از آسمان می راند و نشانه ایست که از قدرت الهی فی الحال جبریل علیه السلام نازل شد بدین آیه والسماء سوگند بحق
آسمان والطارق و کواکب پیدا شونده بشب وما ادریک و چه چیز ترا دانا تر گرداند که ما الطارق
چیست طارق النجم الثاقب ستارهٔ رخشندهٔ فروزان چون شعلهٔ آتش جواب قسم چیست ان کل نفس
نیست هیچ نفسی لما علیها حافظ الا که بر وی رقیبست نگاه بان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا مینماید
فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد
مم خلق از چه چیز آفریده شده خلق من ماء مخلوق شده است از آبی دافق ریخته شده در رحم
یخرج بیرون می آید من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب و استخوانهای سینهٔ زنان انه
بدرستی که خدای تعالی علی رجعه بر باز گردانیدن آب بصلبی که از آن بیرون آمده لقادر تواناست
یا بر بعث و اعادهٔ انسان بعد از موت قادر است یوم تبلی السرائر روزی که آشکاره کرده شود نهانیها

یعنی ظاهر کند مخفیات ضمائر تا طیب آن از خبیث متمیز کردد یا فرایض اعمال واعراض کند چون روزه وغسل
جنابت ووضو که کسی بدان اطلاع ندارد وآدمی بعمل آن قادر بود ونکزند یا پرده بردارند ازکردارها وسی رسوایی
بران مرتب کردد بیت که پرده زروی کارما بردارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود وه زانکه بپوشد ها پیدا
نشود حاله . فما له پس نیست ایشانرا من قوة قوتی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد ولا ناصر ونه یاری که
بمددکاری او بلا مندفع ومرتفع کردد . والسماء ذات الرجع وسوکند باسمای با باران . والارض ذات الصدع
وبزمین با شکافه که از ان نبات وآب بیرون آید . انه بدرستیکه قران لقول فصل هر اینه سخنی است راست
ودرست یا جدا کننده میان حق وباطل . وما هو بالهزل ونیست او بازی وباطل وافسون وسخریه . انهم
بدرستیکه معاندان قریش . یکیدون مکر میکنند . کیدا مکر کردنی در دار الندوه جهة پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس
این خبر مسبوق نزول بر فعل یعنی حق تعالی خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد . واکید کیدا وجزا دهیم مکر
ایشانرا باستدراج جزای مناسب آن . فمهل الکافرین پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب
هلاک ایشان . امهلهم فروکذار ایشانرا رویدا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم
اسهال منسوخ است بحکم آیه قتال سورة الاعلی عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم
سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردکار خود را که برتر است از الحاق در و اطلاق آن بر غیر حق تعالی
وکویند اسم صله است ومعنی آنکه بپاکی ثنا افریدکار خود را از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن بانکو سبحان ربی
الاعلی در خبر است که چون نازل شد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعلوها فی سجودکم . الذی خلق آنخدای که
بیافرید همه چیزها . فسوی وراست کرد خلق هر یک را بانکه عطا فرموده آنچه او را در کار بود وراست کرد
اعضای واجزای او را بر قانون حکمت . والذی قدر وآنخدای که بیافرید وتقدیر کرد روزها را . فهدی
پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع وهدایت فرمود باستخراج آنها مقرر کرد مدت مکث
مولود در رحم واو را راه نمود به بیرون آمدن نمود . والذی اخرج المرعی وآنخدای که بیرون آورد از
زمین کیاه یا چراکاه را یعنی برویانید چیزها را که چهار پایان بچرند . فجعله غثاء پس بساخت آن کیاه را
بعد از سبزی او . احوی خشک وپژمرده وسیاه وتیره محققان از مضمون این آیة فهم کرده اند که چراکاه
تنعمات دنیا که اکرچه در اول تازه وسبز است سبز وخرم نماند اما اندک وقتی را بسبب هبوب ریاح خزان
حوادث تیره وبی اعتبار است وبی طراوت خواهد بود بیت اکرچه خرم سبز وتازه است کلشن ولی بنکبت
باد خزان می ارزد . آورده اند که چون جبریل علیه السلام آیتی یا سورتی از قران نازل شدی وبخواندی حضرت صلی الله علیه وسلم
همان را آغاز کردی وهنوز جبریل علیه السلام باخر نرسیده آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلاوت نمودی بسبب آنکه مبادا
فراموش کند حق تعالی آیه فرستاد که سنقرئک پس زود باشد که بر تو خوانیم قرانرا یعنی جبریل علیه السلام بامر ما بر تو
خواند . فلا تنسی پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بر تو ارزانی داشته ایم یا آنکه تو امی تا حفظ این سورت
وآیات نشانه دیکر باشد بر رسالة تو درین آیة بسیار است مر آن حضرت را که علیه السلام که هرچه بر تو خوانیم فراموش
نخواهی کرد . الا ما شاء الله مکر آنکه خدای تعالی فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت آن منسوخ کرد حق تعالی ان
صحف وصدور محو کند . انه یعلم الجهر بدرستی که خدای تعالی میداند آشکاره را از احوال الخلق . وما یخفی وآنچه
پنهان است از اطوار ایشان . ونیسرک واسان کردانیم وتوفیق دهیم ترا للیسری برای سلوک طریقه آن در حفظ

وحی یا راه نمایم ترا بشریعت آسانتر . فذکر پس پند ده بقران . ان نفعت الذکری بدرستیکه سود کند پند دادن
مؤمنانرا وکفته اند اکر سود کند واکر نکند یعنی تو پند دادن فرو مکذار اکر کسی منتفع شود اکر نشود بیت
من انچه شرط بلاغست با تو میکویم تو خواه از سخنم پند کیر خواه ملال سیذکر زود باشد که پند پذیرد
من یخشی کسی که بترسد از خدای تعالی . ویتجنبها الاشقی وپهلو تهی کند از مواعظ یعنی بدبخت ترین یعنی
کافر که از فسوق اشقی است . الذی یصلی النار الکبری آنکه در آید باتش بزرکتر یعنی آتشی که در جهنم که
آن از آتش درکات دیکر تیزتر است وسوزنده تر ودر حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزئیست
از هفتاد جزء آن آتش جهنم وکفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون ومنافقان ومنکران
مائده عیسی علیه السلام ونار صغری در طبقه علیا که جای کنهکاران امت حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم . ثم لا یموت
پس نمیرد آن بدبخت ترین . فیها دران نار کبری تا بیاساید . ولا یحیی ونه زنده باشد زندکی که از ان راحت یابد
قد افلح بدرستیکه رستکاری یافت . من تزکی آنکه پاک شد از کفر ومعصیت . وذکر اسم ربه ویاد کرد
نام پروردکار خود را بدل وزبان . فصلی پس نماز کذارد که نشانه اسلام است یا رستکار شد کسی که طهارت
کرده تکبیر احرام کفت ونماز پنجکانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد وتکبیر عید ونماز عید کذارد . بل تؤثرون
بلکه شما بر می کزینید . الحیوة الدنیا زندکانی دنیا را خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده
کار آخرت نمی سازند . والآخرة خیر وآخرت بهتر است . وابقی وپاینده تر . ان هذا بدرستیکه این سخن
لفی الصحف الاولی در سخن پیشینیانست یعنی کتب نخستین که قبل از قران نازل شد صحف ابرهیم در صحیفهای
ابرهیم علیه السلام . وموسی ودر صحف موسی علیه السلام یعنی الواح مثبت است سورة الغاشیة ست وعشرون آیة ٢٦
بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک بدرستیکه آمد بتو حدیث الغاشیة خبر پوشنده که
قیامتست واو بپوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت او همه کس را فرو کیرد . وجوه یومئذ رویهای آن روز . خاشعة
ترسناک بود وخوار یعنی اهل آن رویها ذلیل وبی مقداری . عاملة عمل کننده . ناصبة رنج کشنده دران عمل
یعنی دوزخیان عمل کنند که از ایشان رنج بدیشان کشد مثل کشیدن سلسلهای آتشین وخوض نمودن در آن
آتش صعود وهبوط بر عقبات آن دوزخ . تصلی در آورده شوند . نارا حامیة در آتش بنهایت کرم رسیده وحفص
بفتح تا میخواند یعنی در آیند بدان آتش . تسقی آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بیاشامند ایشانرا . من عین
آنیة از چشمه آب بغایت کرم وکفته اند از ان دوزخ که آتش افروخته این آب را جوشانیده . لیس لهم نیست
مر دوزخیانرا . طعام خوردنی . الا من ضریع وان کیاهی است خارناک چون تر باشد شبرق کویند وچهار پایان
خورند وچون خشک باشد ضریع خوانند وهیچ دابه کرد آن نمی کردد ودر آخرت شجره ماریه بود بشکل آن
آورده اند که چون ابوجهل لعین این آیة شنید کفت چه شد ضریع مارا فربه خواهد ساخت چنانچه شتر ما را آیه
آمد . لا یسمن فربه نمی کند ضریع دوزخ کسی را . ولا یغنی ودفع نمیکند . من جوع کرسنکی را یعنی مقصود از طعام
یکی از این دو امر است وهیچکدام دست نمیدهد . وجوه یومئذ رویها دران روز . ناعمة تازه باشد از
نعمت دروبیدا یعنی ارباب وجوه متنعم وفربه باشند . لسعیها مر عمل خود را . راضیة پسند کننده یعنی
پسندد کاری را که کرده باشند وراضی شوند از عمل خویش چون ثواب آنرا ببینند . فی جنة عالیة در بهشت
بلند قدر باشند . لا تسمع نشنوند خداوندان وجوه ناعمه یا تو نشنوی ای مخاطب . فیها دران بهشت عالی

لاغية. سخن بیهوده چه کلام در آنجا همه ذکر و حکمت باشد. فیها دران جنت عین جاریة چشمه روان
بود که آب ازان منقطع نگردد. فیها سرر در آنجا تختها مرفوعة بلند برداشته اصل از زر مکلل زبرجد
در و یاقوت و در معالم آورده که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و قرار گیرد
و باز مرتفع گشته بموضع خود باز رود. واکواب و در جنت کوزها بود بی دسته از لؤلؤ. موضوعة نهاده
پیش بهشتیان. ونمارق بالشها مصفوفة نهاده بر یکدیگر. وزرابی وفرشها مبثوثة گسترده امام زاهد
آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند با وجود گفتند این نشاید و آمد که افلا ینظرون آیا نمی نگرند
الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت چگونه آفریده شده است یعنی با این بلندی و بزرگی بی شبهه
مختصر کودکی میشود تا برو بر آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد خلق شتر دانست
بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگست بار گران بر تابد و منقاد است همه کس را فرمان برد و قانع است از هم
گیاه بجز و مشتمل است در تشنگی شکیبایی همه اند و اصل پدر و می قدس سره فرموده است بیت بخوان افلا ینظرون
تا قدرت ما بینی یعنی بشتر بنگر تا صنع خدا بینی در خار خوری قانع در بارکشی راضی از وصف اگر جویی در اهل صفا
بینی. در تبیان آورده که مخاطب عرب اند و اکثر ایشان اهل بریه باشند و مال ایشان بیشتر است و هر طرف می نگرند
جز آسمان و زمین و کوه نه بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید والی السماء کیف رفعت آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت
ما چگونه بی ستون برداشته شد. والی الجبال آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما کیف نصبت چگونه
نهاده شده است بر زمین و محکم گشته. والی الارض کیف سطحت و نمی نگرند بزمین چگونه مبسوط شده
تا جای آرام خلق باشد. فذکر پس پند گو ما ایشانرا بعد از نظر در دلایل بقدرت. انما انت مذکر جز این نیست که
تو پند دهنده. لست علیهم نیستی تو بر ایشان بمصیطر مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیه قتال این را نسخ
کرده. الا من تولی لیکن هر که روی بگردانید بعد از تذکیر. وکفر و نگرود و حق را بپوشد. فیعذبه الله پس
عذاب کند خدای تعالی او را. العذاب الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل
و اسر معذب بودند. ان الینا بدرستی که بسوی ماست ایابهم بازگشت ایشان. ثم ان علینا حسابهم
پس بتحقیق بر ماست شمار ایشان در محشر. سورة الفجر تسع و عشرون بسم الله الرحمن الرحیم
والفجر سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که آرام جان بی دلانست و بقولی مراد
روز اول محرم است که سال از و منفجر میشود تا اول ذو الحجه که لیالی عشر مقرون بدوست یا بامداد آدینه حج
مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز قیامت در تبیان
آورده که اشارتست بانفجارات از اصابع حضرت صلی الله علیه و سلم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار
ناقه از صخره صالح علیه السلم یا انفجار مطر از سحاب باران یا اشک ندامت از دیده عاصیان. ولیال عشر
و شب ده یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان
که شب قدر بقیت در وست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست. والشفع والوتر و سوگند بجفت
و طاق و مراد از شفع تضاد اوقات مخلوقاتست چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف
و حیات بی موت یا شفع خلقند که و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق که قل هو الله احد و بقول بعضی
جفت و طاق عام اند و افلاک یا روح و ستارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر

وعرفه یا مسجدین مکه و مدینه یا جبلین صفا و مروه بیت الحرام. واللیل اذا یسر و سوگند بشب آنگاه که بگذرد
یعنی شب قدر رود در عین المعانی آورده است که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند. هل فی ذلک آیا هست
درین سوگند که یاد کردم. قسم لذی سوگندی بسندیده خداوند حجر عقل را یا اعتبار کنند و دانند که سوگند
است محقق و سوگند جوابش این عذاب خواهم کرد مکذبان را. الم تر کیف فعل آیا ندیدی که چه کرد. ربک بعاد
پروردگار تو بعاد و ثمود. ارم ذات العماد یعنی ارم بن عاد اول عاد را ارم می گفته اند و ارم نام جد ایشان است
چه عاد پسر عوص بوده او پسر ارم پسر سام بن نوح علیه السلم و گفته اند ارم نام بلده ایشانست و بدین تقدیر مراد اهل
ارم باشند پس عادیان را صفت میکند که خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها. التی لم یخلق قبیله
که نیافریده شد. مثلها مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد ایشان. فی البلاد در شهرها اشهر آنست
که ارم نام بلده عادیان است و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناء بزرگست چنان بناهی که مثل
آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن
میگشت در بیابانی بشهری رسید که باروی محکم داشت و بر حوالی آن قصر بسیار عبد الله با امید آنکه کسی بیند و احوال
شتر خود پرسد بدر حصار آمد دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را در آنجا ندید متحیر شد و چون بشهر
در آمد متحیرتر گشت زیرا که قصرها بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و فرشها بر همه
و بجای سنگ ریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری انهار روان بر لؤلؤ و مرجان و درختان
بسیار تنهای آن از زر و برگهای آن از زبرجد و شکوفهای آن از سیم با خود گفت هذه الجنة التی وعد المتقون
این چه منزل بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری ازان جواهر برداشت و در پشت بست و بیمن
باز آمد و مردمان آن گوهر را در دست او بدیدند و عمل بر یافتن گنج کرده قصه او در زبانها افتاد تا حدی که
حال او را بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه او را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع
کرد پس او را در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را رضی الله عنه طلبیده پرسید که در دنیا شهریست که بنای او از زر و نقره
باشد و درختان مکلل بجواهر بود شنیده اید کعب الاحبار گفت آری شهریست که حق تعالی در قرآن مجید یاد فرموده
که لم یخلق مثلها فی البلاد پس معاویه گفت صدق الله العظیم بیت شهری چو بهشت از نکویی چون قصر فلک
بتازه رویی. و آنرا شداد ساخته و او پادشاه عظیم القدر بوده است و نهصد سال عمر داشته هر جا در عالم
از جوهری بود جمع کرده و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند و سیصد سال تمام
رسید و ده سال دیگر تهیه راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرده از دار السلطنه خود بتماشای
آن شهر متوجه شد یکی شبانه راه میان او و آن بنا مانده حق تعالی ملکی فرستاده تا صیحه بر آن زد و همه بمردند
و آن شهر از نظر خلق پوشیده شد و خوانده ام در کتب سابقه که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ
سبز چشم که بر روی او علامتی باشد بطلب شتری بر آن طرف رود و آنرا ببیند باز نگریست و این قلابه را دید
گفت هو والله ذلک الرجل. وثمود و دیگر چه کرد خدای تعالی بقوم ثمود. الذین جابوا الصخر آنانکه می بریدند
کوهها را برای ماوی برای خود بالواد بوادی القری. وفرعون و چه کرد بفرعون. ذی الاوتاد خداوندان ملک
قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بازی میکردند یا بطریق چهار میخ تعذیب می نمودند. الذین آنانکه
ازین سه گروه طغوا بجهل و غوایة از حد بگذشتند فی البلاد در آن شهرها بتباهی که آن مخالفت با حق تعالی

وستمکاری. فاکثروا. پس بسیار کردند. فیها الفساد. در ان شهرها فساد و فسوق. فصب. پس بریخت. علیهم
بر ایشان. ربک. افریدکار تو. سوط عذاب. نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه را سخترین عذاب میدانستند
هر گونه عذاب را سوط می گفتند حق تعالی بقانون کلام ایشان انبساط عذابهای خود را سوط فرمود و گفته اند
درین کلمه اشعار است که عذاب دنیا ایشانرا نسبت بعذاب آخرت چون ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیراکه
عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود. ان ربک. بدرستی که پروردگار تو. لبالمرصاد. خداوند گذرگاه و اسعت
یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از انکس که در مرصاد است و مترصد گذرگاه است هیچ چیز فوت نمیشود از
حق تعالی و همه را می بیند و می شنود و هیچ برو پوشیده نیست یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست. فاما الانسان
اما آدمی یعنی ابی بن خلف. اذا ما ابتلیه. چون مبتلا کند اورا. ربه. پروردگار او یعنی اول ازمایش کند بتوانایی
و خوش نیکو حالی. فاکرمه و نعمه. پس گرامی کندش بجاه اقتدار و نعمتش دهد و روزی بروی فراخ کرداند
و باسانی کار او بسازد. فیقول. پس گوید. ربی. افریدکار من. اکرمن. بزرگ داشته مرا و باین کرامتها فرمود
فاما اذا ما ابتلیه. چون بیازماید او را بدرویشی و سختی. فقدر. پس تنگ سازد. علیه. برو. رزقه. روزی
اورا. فیقول. پس گوید. ربی. آفریدکار من. اهانن. خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و
اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه اسایش درویشان بی حد و آرامش جان فرمود
از غناست در دار دنیا و در آخرت بلا حساب و عقاب اند. بیت: ای دل اگر بدین تحقیق بنگری. درویشی اختیار
کنی بر توانگری. کلا. نه چنانست که گمان برده اید ای کافران بلکه کرامت بعطاست و ندامت بمعصیت ان
اکرمکم عند الله اتقیکم بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت میکنم. بل لا تکرمون الیتیم
بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمی دارید یتیم را و نفقه نمی دهید ایشانرا. ولا تحاضون. و تحریص نمیکنید
یکدیگر را. علی طعام المسکین. بر دادن طعام بدرویش. وتاکلون التراث. و می خورید مال میراث را. اکلا
لما. خوردنی بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و حصه های
ایشان بدیشان نمی رسانید. وتحبون المال. و دوست میدارید مال را. حبا جما. دوستی فراوان یا حرص و شره
کلا. حقا که. اذا دکت الارض. چون شکسته شود زمین. دکا دکا. شکستنی بعد از شکستنی
یعنی پاره پاره گردد. وجاء ربک. و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو ظاهر شود. والملک. و
بیایند فرشتگان بعرصه محشر. صفا صفا. صفی از پی صفی بحسب منازل و مراتب خود در تفسیر
ابو اللیث رحمه الله مذکور است که اهل اسمانی علی حده صفی باشند. وجیء. آورده شود. یومئذ. آن روز
بجهنم. جهنم را در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده
می کشند و دوزخ از خشم کافران می جوشد تا بعرصات آرند و در چپ عرش بدارند و در آن محل هیچ
ملک مقرب و نبی مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آیند و میگویند یا رب نفسی نفسی و حضرت
صلی الله علیه و سلم میفرماید یا رب امتی امتی و جهنم می گوید مالی و لک یا محمد مرا با تو چه کار حق تعالی تصرف تو حرام
کرده. یومئذ. آن روز. یتذکر الانسان. یاد کند آدمی گناهان خود را یا اگاه شود از قبایح اعمال خویش
وانی له الذکری. و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن و پند گرفتن چه محل تذکر دنیا بود نه عقبی و پند
دادن و پند گرفتن سود ندارد و از روی حسرت. یقول. گوید. یالیتنی. کاشکی من. قدمت لحیاتی. پیش

می فرستادم عمل خیر برای زندگانی من درین عالم. فیومئذ. پس در ان روز. لا یعذب. عذاب نکند کسی. عذابه
عذابی مثل عذاب خدای تعالی. احد. یکی از مردمان. ولا یوثق. و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را. وثاقه
مانند بند کردن خدای تعالی. احد. هیچکس قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در ان روز زیرا که
فرمان مر خدایرا باشد و بس و گویند خدای تعالی در دنیا نزدیک مرگ مؤمن موحد که. یا ایتها النفس المطمئنة. ای
نفس آرام گیرنده بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی بر محنت. ارجعی. باز گرد از دار دنیا. الی ربک. بسوی
پروردگار خود در حالتی که. راضیة. پسند کننده آنچه بتو آمد. مرضیة. پسندیده نزد خدای تعالی و چون
روز قیامت شود گوید. فادخلی. پس در آی. فی عبادی. در سلک بندگان خالص من. وادخلی. و در آی
جنتی. در بهشت من که مقصود از جنت لقای دیدار است باز من مؤمنان و مقربان و نزدیکان حضرت من

سورة البلد عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم. سوگند میخورم. بهذا
البلد. بدین شهر که یعنی مکه است. وانت حل. و حال آنکه تو فرود آمده. بهذا البلد. بدین شهر یا
انکه مواضع امن و مثابه خلق و محل حاج و سکان بیت الحرام است قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت صلی الله علیه
و سلم تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است. بیت: ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف. وی مروه را ز مقدم پاک
تو صد صفا. بطحا ز طلعت نور تو یافته فروغ. یثرب ز خاک پای تو یا رونق و نوا. و گفته اند تو حالی بدین
شهر مکه یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه مرد بگران حرام است یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده
که بفتح مکه و قتل بعضی در این قبیل سبق نزول حکم است بر فعل. ووالد. و سوگند به پدر یعنی آدم یا ابرهیم
علیهما السلام. وما ولد. و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند والد محمد است صلی الله علیه و سلم و ما ولد امت
او و حق تعالی قسم یاد میکند بحبیب خود و جواب قسم این که. لقد خلقنا. بدرستی که ما افریدیم. الانسان
آدمی را. فی کبد. در سختی و رنج معیشت دنیا یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات
و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاسدین مراد رغایت قوت و او چنان بودی که ادیمی در زیر پای نهادی
و ده تن تنا و ر بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست
نیست و پیوسته حضرت صلی الله علیه و سلم را بیازردی و جفا کردی حق تعالی فرمود که. ایحسب. ایا می پندارد ابو الاسدین
ان لن یقدر. انکه قادر نشود. علیه احد. بر وی هیچ کسی که انتقام پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکشد. یقول. میگوید
اهلکت. ضایع کردم در عداوت پیغمبر علیه السلام. مالا لبدا. مال بسیار چه رشوه بمردم دادی تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
بیازارند. ایحسب. ایا می پندارد. ان لم یره. انکه ندیده است اورا. احد. یکی در وقت نفقه کردن او تا ازو
سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای تعالی ویرا دیده و بر آن نفقه مجازات خواهد فرمود. الم نجعل له. آیا ما
ندادیم او را. عینین. دو چشم که بدان می بیند. ولسانا. و زبانی که بدان سخن میگوید. وشفتین. و دو لب
که دهن را بدان می پوشند و بر نطق و اکل و شرب او معاونت نمایند. وهدیناه النجدین. و نمودیم او را راه دو پستان
تا بعد از ولادت بمکیدن و شیر خوردن اشتغال نموده یا او را نمودیم حق و باطل بانزال الکتب و ارسال
رسول الله علیه السلام. فلا اقتحم العقبة. پس نگذشت عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلیست
فرموده مجاهده را با نفس و شیطان بر رفتن کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنکه چرا مالی در
عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نفقه کرد و در اقتحام عقبه نکرد یا نکه صرف کند در راه حق تعالی. وما ادریک. و چه دانی که تو

ما العقبة چه چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر آن فك رقبة رهانیدن گردنی از بندگی یعنی
مددکاری در ثمن مکاتب او اطعام یا خورانیدن طعام فی یوم در روزی ذی مسغبة با گرسنگی یعنی
در وقتی که طعام بدشواری یابند و بخورانند یتیما یتیمی را که ذا مقربة خداوند قرابت باشد یعنی معاطم
خویش دارد او مسکینا یا خداوند مسکینی را که ذا متربة خداوند خاك بود یعنی پهلو از فقر بر خاك
نهاده باشد و این کنایتست از احتیاجی و تنگدستی و درماندگی و اینچنین کس عیال مند است یا دام
دارد یا بیماری یا خواستار یا غریبی دور از دیار ثم کان و باشد این آزاد کننده و طعام دهنده من
الذین آمنوا از آنانکه ایمان آوردند چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است و تواصوا بالصبر و وصیت
کرده اند یکدیگر را شکیبایی بطاعت یا از معصیت یا در نصرت دین الهی با نواع مشقت و تواصوا و وصیت
نموده اند بالمرحمة ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدای تعالی اولئك آن گروه مؤمنان صابر مهربان
اصحاب المیمنة اصحاب دست راستند که از جانب یمین عرش بهشت روند یا خداوند یمنی و برکت اند
والذین کفروا و آنانکه نگرویدند ایشان بآیاتنا بنشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت
هم ایشان اصحاب المشئمة اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان
اهل شآمة و نکبت اند علیهم بر ایشان است در دوزخ نار مؤصدة آتشی پوشیده یعنی هر آن در
که آنجا معذب باشند بر طبقه بپوشند و مضبوط سازند که روح بدان در آید و نه دود از آن بر آید

سورة والشمس خمس عشر ۱۵

بسم الله الرحمن الرحیم

والشمس سوگند بآفتاب و
ضحیها و تابش آن چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد والقمر و بماه اذا تلیها چون از پی رود
آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال تا طلوع او تالی غروب شمس باشد در لیلة البدر
والنهار سوگند بروز اذا جلیها چون روشن کند زمین را یا بزداید زنگ تاریکی واللیل بشب اذا
یغشیها چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را والسماء سوگند بآسمان وما بنیها کسی که
او را بنا کرده است والارض و بزمین وما طحیها و کسی که او را گسترده است ونفس و سوگند بنفس
آدم علیه السلم وما سویها و کسی که تسویه اعضاء او فرموده است فالهمها پس الهام داده و اعلام نموده
مر آن نفس را فجورها دروغ و ناپاکی او وتقویها و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری او یعنی بیان
کرده و تعلیم داده و روشن ساخت جواب قسم چیست قد افلح بدرستی که رستگار رسد من زکیها هر که پاك کرد
نفس خود را از ادناس رذایل یا نشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضایل وقد خاب و بدرستی که بی بهره
ماند من دسیها هر که کم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت
ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت صلی الله علیه وسلم نزد تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت نفسی
تقویها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هر
گاه که نفس از شوب هوا مزکی شود فی الحال دل از تعلق بما سوی مصفی گردد تا نفس مبرا از مناهی نشود در
آینه نور الهی نشود کذبت ثمود تکذیب کردند قبیله ثمود بطغویها بسبب طغیان خود مر صالح را
علیه السلم اذ انبعث بوقتی که برخاست اشقیها بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه قصد
آن فقال پس گفت لهم مر ایشان را رسول الله فرستاده خدای تعالی یعنی صالح علیه السلم ناقة الله دست

بدارید

بدارید شتر خدای را و کرد مکروید وسقیها و شراب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما
فرود نیاید فکذبوه پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب فعقروها پس پی کردند ناقه را فدمدم
پس هلاکت فرستاد بیکبارگی علیهم بر ایشان ربهم پروردگار ایشان بذنبهم بسبب گناهان ایشان
فسویها پس یکسان کرد آن دمدمه را بر ایشان همه تا صغار و کبار ایشان برسد ولا یخاف و نترسد
خدای تعالی عقبیها عاقبت هلاك را یعنی همه را هلاك کرد و نترسید خدای تعالی از تبعه آن چون کسی را
برو دست رس نیست تبعات را بر وی راه نیست

سورة واللیل عشرون ا۲

بسم الله الرحمن الرحیم

واللیل و سوگند بشب اذا یغشی چون بپوشد عالم را بظلمت خویش والنهار سوگند بروز اذا تجلی
چون آشکاره شود و ظلمت شب را زایل کرده اند وما خلق الذکر و سوگند بکسی که بیافرید نر والانثی و
ماده را یعنی آدم و حوا را علیهما السلم یا ذکر و انثی را از جمیع حیوانات جواب قسم نیست که ان سعیکم بدرستی که
جزای سعی شما در کردارها لشتی هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب
و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان عمل مختلف میکند و پاداش آن و میفرماید فاما من
پس اما هر که اعطی بداد مال خود را در راه خدای تعالی واتقی و پرهیز کرد از شرك و کبایر وصدق
و تصدیق نمود بالحسنی کلمه نیکوتر که لا اله الا الله محمد رسول الله یا وعده عوض را که وما انفقتم
من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره در شان صدیق است بجهت تقوی و صدق و در شان ابی
بن خلف یا ابوجهل بجهة کذب و تولی در کشف الاسرار آورده که در باره دو کس است یکی اتقی و او بیش و
صدیقانست و یکی که زندیقانست از اهل ضلالت کسی را که آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز عدم
هیچکس را از نور هدایت ظاهر نشد که صدیق تقی را بسر روشن دلان صدیق اکبر که شد اقلیم صدق مسلم
ز مهرش روز دین را روشنایی بدو اهل یقین را آشنایی دل کند این قول باور تفاوت بین ز
دوران و زداود آورده اند که امیه بن خلف بلال را که بنده او بود بانواع ایذاها عذاب میکرد تا از
دین محمد صلی الله علیه وسلم برگردد و هر زمان در هر مکان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود تا آنجا که
منتهای کمال ارادتست هر چند جور بیش محبت زیادتر روزی صدیق رضی الله عنه دید که امیه و برابر
خاك گرم افکنده و سنگهای گرم بر سینه او نهاده و او درین حال احد احد میگفت صدیق را دل بر وی بسوخت
گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چندین عذاب میکنی امیه گفت اگر دلت بر وی میسوزد از من بخر
گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس و نسطاس رومی بود از آن صدیق و ده هزار دینار
از روی قیمت استعداد داشت و صدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری در آن مالی که تجارت میکنی بتو بخشم
نسطاس مسلمان نشد صدیق رضی الله تعالی عنه ازو ملول بود چون این سخن از امیه شنید غنیمت شمرد نسطاس را
با تمام استعداد بداد و بلال را بستد و فی الحال بامید ثواب بوجه الله تعالی آزاد کرد حق تعالی این سوره را
فرستاد و از سیرت حضرت صدیق رضی الله عنه خبر داد و فرمود که هر که مال نفقه کرد و جزای آن تصدیق نمود
فسنیسره پس زود باشد که آسان دهیم وی را للیسری برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد
واما من بخل واستغنی و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب
خدای تعالی و بدین موجب موجبات آن رغبت ننمود وکذب و تکذیب کرد بالحسنی خصلت نیکوتر را

که بدین اسلام است یا وعدهٔ حق تعالی را باور نداشت . فسنیسره . پس زود مهیا گردانیم ایم اورا
للعسری . برای صفتی که مؤدی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد . وما یغنی . و دفع نکند
عنه . ازو . ماله . مال او را که بدان بخل کرد . اذا تردی . چون بمیرد و یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر
دوزخ . ان . بدرستی که . علینا . بر ماست . للهدی . بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید . وان . بدرستی که
لنا . ما راست . للاخرة . آن سرای عقبی . والاولی . و این سرای پیشین که دنیاست یعنی چون مالک هر دو ماییم
هرچه خواهیم بهرکه خواهیم عطا فرماییم . فانذرتکم . پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه . نارا تلظی . باتشی که
زبانه زند . لا یصلیها . نیاید دران نه طریق لزوم و دوام . الا الاشقی الذی . مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل
آنکسی که . کذب . تکذیب کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم را . وتولی . و روی بگردانید از ایمان و طاعات . وسیجنبها . را
وزود باشد که دور کرده شود از آن آتش . الاتقی الذی . پرهیزکارتر آنکه . یؤتی . میدهد . ماله . مال خود
یتزکی . میجوید بدان پاکی و نیکنامی در آخرت گفته اند که بلال حقی داشت در ذمت صدیق یعنی صدیق اکبر که او را بخرید و آزاد
کرد حق تعالی رد سخن ایشان فرمود . وما لاحد . و نبود هیچکس را . عنده . نزدیک او یعنی صدیق رضی الله تعالی عنه
من نعمة . از منتی که . تجزی . مکافات کرده شود . الا ابتغاء وجه ربه الاعلی . لیکن این کار کرد برای طلب
پروردگار خود که برتر و بزرگتر است . ولسوف یرضی . و زود باشد که خوشنود گردد و برسد بثوابی که
برای او موعود است

سورة الضحی احدی عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که
چند روزی جبرئیل علیه السلام بحضرت صلی الله علیه وسلم نیامد و نزول قرآن واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند
که خدای محمد علیه السلام محمد را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق تعالی رد سخن ایشان را فرستاد که . والضحی .
سوگند بچاشتگاه که آفتاب دران وقت ارتفاع یافته و نورها تزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که
خدای تعالی دران وقت با موسی علیه السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون دران وقت خدای تعالی را سجده کردند و بقولی
مراد ببت ضحاست یا صلوة الضحی . واللیل . وبشب سوگند . اذا سجی . چون تاریک شود و اشیا را بظلمت
بپوشد امام قشیری قدس سره گوید که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار گوید که مراد از شب و روز
کشف و حجاب است که نشانهٔ نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارتیست که بر
روشنی روی مصطفی صلی الله علیه وسلم و کنایتست از سیاهی موی او علیه السلام بیت والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفاست
معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است . حق تعالی بدینها که مذکور شد قسم یاد میفرماید که . ما ودعک .
فرو نگذاشته است ترا . ربک . پروردگار تو . وما قلی . و دشمن نگرفته ابن عباس فرموده که حضرت صلی الله علیه وسلم را
بشارت دادند بفتحی که امت او را خواهد بود در دنیا و اکثر بلاد در حوزهٔ تسخیر ایشان در خواهد آمد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان مسرور گشت آیة آمد که . وللاخرة . و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق تعالی در سرای عقبی
بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است از مروارید تر و خاک او مشک از فرود هر کوشکی از خدم
و حور و نعم ما اشتهی وآنچه لایق آن بود . خیر لک . بهتر است مر ترا . من الاولی . از کرامت نخستین که فتح
بلاد است یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد بر ذروهٔ کمال
میترقیست . ولسوف یعطیک . و زود باشد که عطا دهد ترا . ربک . آفریدگار تو . فترضی . پس تو خوشنود
شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گویی بس است و تو گویی که من راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه

در گوفر میفرموده که ای اهل عراق شما میگویید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله
وما اهل البیت بر آنیم که ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از
امت او در دوزخ باشد بیت شما نبیند دوزخ کسی در گروه که دارد چنین سید پیشرو . عطای شفاعت جنانش دهد
که امت تمامی ز دوزخ رهند . و در معالم آورده که از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدم
پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان علیه السلام را ملک عظیم دادی
و فلانرا و فلانرا این و آن عطا کردی حق تعالی فرمود که ای محمد علیه السلام . الم یجدک یتیما . آیا نیافت پروردگار
ترا کودکی بی پدر . فاوی . پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم تو در بحر الحقایق آورده که ترا دریافت
و در صدف نبوت جای داد بیت پس که غواص کرم در تک دریای قدم . غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم
یا دید ترا گوهر یگانه که بکمال قابلیت از همهٔ کاینات منفرد بودی و قطع علاقه نسبت از ماسوی حق تعالی ترا
ممکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست . ووجدک . و یافت خدای تعالی ترا . ضالا . راه گم کرده
بر در وازهٔ مکه وقتی که حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود تا بجد تو ما در سپارد . فهدی . پس راه نمود ترا یا انکه جد تو
ترا بر شتر نشانیده بود در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شود جبرئیل علیه السلام
را فرستادم تا زمام شتر گرفته با راه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمودم و در حقایق آورده که
ترا یافت مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب برسانید . ووجدک . و یافت ترا . عائلا . درویش
و عیالدار . فاغنی . پس توانگر گردانید بمال خدیجه رضی الله عنها یا با آنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار
گرفتی در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانید بمکاشفهٔ انوار جمال خود
فاما الیتیم . پس اما یتیم . فلا تقهر . پس قهر مکن او را و قدر بشناس که شربت یتیمی چشیده . واما السائل
واما سائل را . فلا تنهر . بانگ مزن و محروم مساز که در دبینوایی و تنگدستی کشیده . واما بنعمة ربک
و لیکن بنعمت پروردگار تو بنوست . فحدث . حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان که تحدث بنعم شکر
منعم است صاحب فتوحات آورده که نعمت چیزیست که محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور میباشد
پس حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فرموده که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم
شنود بدو میل کند و او را دوست دارد بجهة تحدث بنعمت من خلق را دوست من میگردان و من ایشانرا
دوست میدارم فحدث بها

سورة الانشراح ثمان آیة بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لک صدرک . آیا نه ما گشاده ایم برای تو سینهٔ ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در او
گنجد آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هرچه از سر او وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر
اشارتیست بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم و چنان معلوم شده که شق صدر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم متعدد بود یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی حلیمه مرضعهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم او را برده بود یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم و نوبتی دیگر ابن صورت
بوقوع پیوسته و در حدیث آمده است که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای ناف من شکافت و
میکائیل طشتی از آب زمزم آورد در درون سینه و عروق حلق مرا بدان آب بشستند و جبرائیل علیه السلام دل
مرا بیرون آورد و بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساختند

وباز بجای او نهادند وتجلی هست بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت ولذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل
خود می یابم بیت دلم خزانهٔ اسرار بود دست قضا درش ببست وکلیدش بدلستانی داد ووضعنا عنك وزرو
نهاده ایم از تو وزرك بارگران ترا الذی آن باری که انقض گران ساخت ظهرك پشت ترا که اندوه
کفار بود واصرار ایشان بر کفر وتحریص آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفته اند مراد غم گناه امتست که بدان گران بودی
وانرا برگرفتیم وشفاعت ترا درباره ایشان قبول فرمودیم ورفعنا وبرداشتیم لك برای تو ذکرك ذکر ترا
ذکر ترا تا امت ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم ودیگر آنرا امر کردیم بدرود دادن بر تو ذوالنون مصری
قدس سره گفته که ذکر اشارتست بآن که همه انبیا بر حوالی عرش جولان می کردند وطایر همت آنحضرت بالای عرش
پرواز کردی بیت سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت آنجا که تو ببال کبوتر پریده هریك بقدر خویش بجایی رسیده اند
آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده ای محمد علیه السلام صبر کن فان بدرستی که مع العسر با دشواری در دنیا
یسرا اسانی بود در مدینه ان مع العسر یسرا بدرستی که با دشواری در مدینه اسانی بود در آخرت
ودر موضع آورده که با عسری که در مدینه باشد یسر بیست در آخرت یعنی که در بهشت باشد فاذا فرغت
پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالة فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از گذارش
احکام فراغت یابی باستغفار گناهان امت مشغول شو در سفر سابع از فتوحات می آورد که شیخ
ما ابومدین مغربی در تاویلات این آیه گفته که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را
بر مشاهدهٔ جمال رحمن والی ربك وبدعاء پروردگار خود فارغب رغبت کن در همه اوقات وهرچه
خواهی از وی خواه که قادر بر اسعاف حاجات وانجاح مرادات جز حضرت او نیست وسخن تو بدرگاه قرب
مقبول است ودعوات طیبات تو در محل قبول بیت چه مقصود کان ومکان بود تست خدا میدهد آنچه مقصود تست

سورة التین ثمان ایات بسم الله الرحمن الرحیم والتین وسوگند بانجیر والزیتون

وسوگند بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه پاك است وبی فضله
غذاء لطیف سریع الهضم ودوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریك مثانه
مفاتح سدهٔ جگر وسپرز مسمن بدن ودر خبر آمده که آن بواسیر را قطع کند ونقرس را فایده دهد وزیتون
میوه ایست نانخورش ودوا ودهن دارد بسیار نفع وگفته اند مراد از انجیر وزیتون نسبت ایشانست
وآن دو کوه است در ارض مقدسه یکی طور تینا ویکی طور زیتا که هریك معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد دمشق
وبیت المقدس ودر معالم آورده که تین مسجد اصحاب کهف است وزیتون مسجد ایلیا ودر تبیان گفته که جبل
جودی وجبل بیت المقدس است حق تعالی بآن قسم یاد فرمود وطور سینین وسوگند بطور سینا
یعنی زبیر که محل مناجات کلیم است وهذا البلد الامین وسوگند بشهر امان دهنده یعنی مکه که مولد
مبارك سید عالم صلی الله علیه وسلم است ودر بحر الحقایق آورده که والتین اشارت قسم است بشجرهٔ تینهٔ قلبیه که ثمر
علوم ربانیه است وشجرهٔ زیتونیه مبارکه سدیه که روشنی بخش مصباح دل است وطور سینین روح
معلا است که تجلی الهی محل آنست وبلد امین خفی که محل امن وامانست از هجوم آفاق تعلقات اکوان و
جواب قسم اینست که لقد خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فی احسن تقویم در نیکوترین کالبدی
یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت وحسن صورت واعتدال مزاج واستجماع خواص

بکمونات

مکنونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم اکمل وملجاء اشمل تا حامل امانت الهی ومنبع فیض نامتناهی
تواند بود ثم رددناه اسفل سافلین پس باز گردانیدیم بوی آثار ظهور واطوار شعور واشعار را
وچون دقایق وحقایق این آیة در جواهر التفسیر به بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله
بمطالعهٔ آنست وگفته اند معنی آیه آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی واو را باز بردیم بسن
خرافت که ارذل عمر است واسفل سافلین اشارت بآنست ودران هیچ کار نتواند کرد وکسی را دران
سن هیچ نباشد الا الذین آمنوا مگر آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای ستوده و
شایسته فلهم پس مر ایشانراست اجر مزدی غیر ممنون نابریده وکم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی
وصحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری وضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستوری
مزد ایشان ثابتست فما یکذبك پس چه چیز ترا تکذیب میدارد ای منکر بعث بعد بالدین پس از دلایل
تا منکر میشوی بروز جزا وحساب الیس الله آیا نیست خدای تعالی باحکم الحاکمین حکم کننده ترین حاکمان
یعنی هست ودر خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که گوید بلی وانا علی ذلك من الشاهدین

سورة العلق تسعة عشر بسم الله الرحمن الرحیم جمهور علما بر آنند که اول چیزی که

از قرآن عظیم الشان نازل شد پنج آیتست از اول این سوره وبیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در غار حرا اتکیه داشت یا بر بالای کوهی استاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد وگفت ای محمد علیه السلام
مرا فرستاده اند بر تو وتو رسول خدای عزوجل بدین امت آنگاه گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری جبرئیل علیه السلام
وی را بگرفت وبیفشرد وبگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربك الذی خلق وقولی آنست که جبرئیل علیه السلام از زیر
پر خود نامهٔ از حریر بهشت بدر ویاقوت منسوخ بود بیرون آورده نزد آن سرور صلی الله علیه وسلم انداخت وگفت
اقرأ فرمود که من خواننده نیستم ودرین نامه چیزی نوشته نمیبینم جبرئیل علیه السلام او را بخود ضم کرده وبیفشرد
چنانچه نزدیك بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این واقع شد وبگذاشت این آیه بخواند که اقرأ بخوان
قرآن را در وقتی که افتتاح کننده باشی باسم ربك بنام پروردگار خود الذی آنخدای تعالی که خلق
بیافرید همه چیز را یا خلق آدم علیه السلام را از خاك فرمود خلق الانسان بیافرید آدمیان را من علق از خونهای
بسته اقرأ بخوان تکرار از برای مبالغه است وربك الاکرم پروردگار تو بزرگتر است از همه وکرم او
زیاده از همه کریمان الذی آنخدای تعالی که علم بالقلم بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند
ودور آنرا بنامه آگاهی دهند در تبیان آورده که حق تعالی آدم علیه السلام را تعلیم کتابت داد واشهر آنست که
اول کسی که خط نوشت ادریس علیه السلام بود علم الانسان بیاموخت آدم را علیه السلام ما لم یعلم آنچه بود که
نمیدانست یا محمد صلی الله علیه وسلم واو از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کلا ان الانسان لیطغی حقا بدرستی
که آدمی یعنی ابوجهل هر آینه از حد می برد وگردنکشی میکند بآنکه می بیند ان راه استغنی خود را که
بی نیاز شده است یعنی توانگر وچرا کسی بسبب مال طاغی شود وعبادت حق تعالی فروگذارد ان الی ربك
الرجعی بدرستی که از پروردگار تست بازگشت همه کس آنجا اعمال بکار آید نه اموال بیت توانگری نه بمال است پیش
اهل کمال که مال تالب گور است بعد ازان اعمال آورده اند که ابوجهل میگفت اگر ببینم محمد علیه السلام که در سجده
بزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب بجانب آنحضرت علیه السلام

رواه شد و بدو باز رسید بازگشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اندام افتاده گفتند ترا چه می شود
گفت میان خود و محمد علیه السلام خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر و بر با فتر این خبر
بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملائکه پر بودندی از و عضو عضوا و را و این آیه نازل شد
ارایت الذی. ایا میبینی تو آنکس را که ینهی. باز میدارد. عبدا. بنده کامل را که محمد است صلی الله علیه وسلم
اذا صلی. بوقتی که نماز میگذارد. ارایت. ایا می بینی. ان کان. اگر باشد بنده منهی از نماز. علی الهدی
بر راه راست. او امر. یا فرماید خلق را. بالتقوی. به پرهیزکاری او را از آن حال باز توان داشت. ارایت
تکرار از برای تاکید است ایا می بینی. ان کذب. اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا. و تولی
و روی بگرداند از ایمان و فرمان برداری که مستحق چه باشد از عذاب. الم یعلم. ایا ندانسته است ابو جهل
بان الله یری. بانکه خدای تعالی از روی تحقیق میبیند قصد او را مر جیب خدا را بزرگان گفته اند که
در کلمه ان الله یری هم وعد مند رجست هم وعیدی یعنی ای زاهد پرستش های که میبیند ترا و ای
فاسق فسق هایی که می بیند ترا ای مرائی اخلاص ورزه که ترا می بیند ای زاهد در خلوت قصد گناهش
دار ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود پیوسته می گریست گفتند چند گریه میکنی خدای تعالی
غفور است گفت هرچند عفو کند خجلت او را که می دیده چگونه از خود دفع کنم. بیت. گر خجالت درویش
ازان بود در پیش. که گر گناه ببخشید شرمساری هست. آورده اند که نوبت دیگر انحضرت صلی الله علیه وسلم نماز
گذارد ابوجهل رسید و گفت ای محمد علیه السلام ترا نهی کردم از نماز و انحضرت صلی الله علیه وسلم او را تهدید بسیار داد
و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل
مجلس من بیشتر بدان آیه آمد که. کلا. حقا. لئن لم ینته. اگر ابی جهل باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه وسلم
لنسفعا بالناصیة. بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش. ناصیة کاذبة. پیشانی دروغ گوی
خاطئة. خطا کار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است
فلیدع نادیه. که بخواند ابوجهل اهل مجلس خود را. سندع الزبانیة. زود باشد که ما بخوانیم زبانیه
دوزخ را برای او و بردن جهنم. کلا. نه آنست سخن که او گوید. لا تطعه. فرمان مبر او را بر ترک
نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش. واسجد. و سجده کن خدای تعالی را بر دوام. واقترب. و نزدیک شو
بحضرت احدیت در حدیث آمده که اقرب بنده بخدای تعالی آن وقت است که در سجده باشد و این
سجده چهاردهم است و در فتوحات این سجده را سجده طلب قرب گفته است.

سورة القدر خمس

بسم الله الرحمن الرحیم. حضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه
سلاح پوشیده در راه خدای تعالی جهاد کرده اصحاب متعجب شده گفتند ما این عمرهای کوتاه بچنین
دولتی چگونه توانیم رسانید حق تعالی این سوره را فرستاد که. انا انزلناه. بدرستیکه فرستادیم
قرآن را غیر مذکور دلالت بر شهرت و قدر او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح
بان و دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود در وقتی متبرک چنانچه گفت. فی لیلة القدر. در شب
قدر یعنی ابتدای نزول در آن شب بوده از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده در بیت العزة بعزة
سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح وقت

بدنیا آورده. وما ادریک. و چه چیز ترا دانا تر کردانید تا بدانید که. ما لیلة القدر. چیست شب قدر
یعنی شبی با عزت و شرف که هر که در آن شب طاعت کند عزیز و مشرف کردد یا عملی که در آن واقع شود
نزدیک خدای تعالی با قدر بوده و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در آن تفصیل کنند کارهای مشهور بحکمت
که نقص را در آن راه نبود یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری که بزمین
آیند. لیلة القدر. شب قدر. خیر. بهتر است. من الف شهر. از هزار شهر که غازی اسرائیل در آن
جهاد کرده هر کسی که دریابد و بطاعت بروز آرد و شب قدر بقول ابی حنیفه در سال دایر است و شیخ
در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاخر دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام
و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضانست و در دهه آخر در شبهای وتر امیدوارتر است و اصحاب
شافعی رحمهم الله بیست و یکم رمضان و بیست و سیم را اختیار کنند و حنیفه رحمه الله شب بیست و هفتم را
و حروف لیلة القدر سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این صورت بیست و هفتم است فی الجمله
قول اخیر را تاییدی میکند و حکمت را اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادت
نه بیداری. ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی. هر شب شب قدر است اگر نیک بدانی. تنزل الملائکة
فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا. والروح. و جبرئیل علیه السلام با ایشان. فیها. در این شب مبارک
و قولی آنست که ملائکه فرود آیند و ملکی عظیم که روح نام است یا صنفی از ایشان که گروه گویند یا روح
بنی آدم یا عیسی علیه السلام بموافقت ملائکه در تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا مذکور است که روح پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم فرود آید و در بعضا بر جبرئیل با فرشتهای که ایشانرا با زمینیان علقه آشنایی نیست فرود آیند و
بجانهای مومنان در روند جبرئیل علیه السلام مومنان را مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل علیه السلام اقشعرار
جلد و رقت قلب و اشک چشم بود برای شرف این شب که ملائکه و روح بزمین آیند. باذن ربهم
بفرمان پروردگار ایشان. من کل امر. از بهر هر کاری بزرگ که حق تعالی قضا فرموده است یا بهر کار
از خیر و برکت. سلام هی. سلامتست از همه آفات شب قدر. حتی مطلع الفجر. تا دمیدن گاه سفیده
صبح دم.

سورة البینة تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم. لم یکن الذین کفروا
نبودند آنانکه کافر شده اند. من اهل الکتاب. از اهل توریة یعنی یهود و نصاری. والمشرکین. از مشرکان
عرب. منفکین. باز استادگان از کفر. حتی تاتیهم البینة. تا آنگاه که آمد بدیشان حجتی روشن.
رسول فرستاده. من الله. از خدای تعالی که محمد است صلی الله علیه وسلم. یتلوا. میخواند بر امت خود. صحفا
مطهرة. صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف فرمود برای تعظیم یا آنکه جامع
اسرار جمیع صحفهاست. فیها. در آن صحیفها. کتب قیمة. نوشتهای درست و راست یعنی احکام و مواعظ
مقصود ازین آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بیامد و ایشان را
بایمان خواند بعضی بهدایت توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند. وما تفرق الذین. و متفرق نشدند یعنی
اختیار نکردند در شان حضرت صلی الله علیه وسلم آنانکه. اوتوا الکتاب. داده شده اند کتاب را. الا من بعد ما
مگر از پس آنکه. جاءتهم البینة. آمد بدیشان پیغمبر ایشان یعنی پیش از بعثت انحضرت صلی الله علیه وسلم
همه مجتمع بودند بر تصدیق او و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند

وما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب. الا لیعبدوا الله مگر پرستش خدایرا مخلصین پاک کنندگان
له الدین. برای خدای تع کیش خود را یعنی از شرک والحاد پاکیزه باشند. حنفاء میل کنندگان از عقاید
باطله بدین اسلام. ویقیموا الصلوة. ودیگر ماموراند بانکه بگذارند نماز مفروض را با وقات آن و
یؤتوا الزکوة. وبدهند زکوة را بمحل آن. وذلک. وآنچه مامور شده اند بآن. دین القیمة. دین وملت
درستست. ان الذین کفروا. بدرستی که آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری
والمشرکین. واز مشرکان عرب یعنی بت پرستان. فی نار جهنم. در آتش دوزخ خواهند بود در قیامت. خالدین
جاویدان. فیها. دران دوزخ. اولئک آن گروه. هم. او شانند. شر البریة. بدترین همه آفریدگانند.
ان الذین امنوا بدرستی آنانکه گرویدند. وعملوا الصالحات. وکردند عملهای شایسته وستوده. اولئک
آنگروه. هم. ایشانند. خیر البریة. بهترین همه آفریدگان. جزاؤهم. پاداش ایشانکه خیر الخلیقه اند
عند ربهم. نزدیک پروردگار ایشان. جنات عدن. بوستانهای اقامتست. تجری. میرود. من تحتها
الانهار. از زیر اشجار آن جویها که بوستان بی آب روان نشاید. خالدین فیها. پایندگان اند ایشان
دران بوستانها. ابدا. همیشه تاکید خلوداست. رضی الله. خوشنود باشد خدای تع. عنهم. از ایشان
وطاعت ایشان در پذیرد. ورضوا. وخشنود باشد عنه. از خدای تع بدادن ثواب بیحساب بدیشان
وایشانرا همه بمنتهاء نی مرادات وغایة الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی ومقصد اقصی باشد
رسانند. بیت. دارند هر کس از تو مرادی وطلبی. مقصود ما ز دنیا وعقبی لقای تست. ذلک. آنچه مذکور شد
از جنت ورضوان. لمن. برای آنکس است که. خشی. بترسد. ربه. از عقوبات پروردگار خود وبموجبات
مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزال تسع آیات بسم الله الرحمن الرحیم

اذا زلزلت الارض
زلزالها. چون جنبانیده شود زمین جنبیدن آنکه مقدر است نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه ودران درهم
شکسته شود. واخرجت الارض. وبیرون افکند زمین. اثقالها. بارهای گران خود یا گراجساد
اموات ودفاین وکنوز است یعنی براندازد از درون خود وبیرون افکند. وقال الانسان مالها
وگوید انسان یعنی کافر وگفته اند عامست یعنی همهٔ آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال گویند چیست زمین را
که پوشیدهای خود را آشکارا میکند. یومئذ. آن روز. تحدث. سخن گوید زمین بزبان حال واضح
آنست که خدای تع ویرا بسخن آرد تا بگوید. اخبارها. چیزهای خود را از جنبیدن وبیرون آوردن
مدفونات یا از عملها که صادر شده است از عمال. بان ربک. بسبب آنکه پروردگار تو. اوحی لها. امر کند
مر اورا ودستوری دهد که خبر ده از عملهای مومنان که بر تو واقع بوده. یومئذ. آن روز. یصدر
الناس. بیرون آیند آدمیان. اشتاتا. پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بر دست راست وجمعی
بر دست چپ. لیروا. تا نموده شوند. اعمالهم. جزای کردارهای خود را ودر اسباب نزول آورده که دو
تن بودند یکی سایل را بلقمه وکسرهٔ نمی نواخت وگفت این اندک است وبسیار خیر باید کرد تا در آن مزد
دهند ودیگری گناه خود را خوار میداشت ومیگفت مارا بر نظره وحظره مواخذه نخواهد بود بلکه
بکبایر عذاب خواهند کرد حق تع در شان این دوکس فرستاد که. فمن یعمل. پس هر که عمل کند. مثقال ذرة
همسنگ مورچهٔ خورد. خیرا یره. نیکی ببیند جزای آنرا. ومن یعمل. وهر که بکند. مثقال ذرة. بوزن

نملهٔ صغیر. شرا. بدی. یره. ببیند جزای مکافات آنرا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ مومنی
وکافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای تع بنماید عمل ویرا بوی در قیامت اما
سیئات مومن را بیامرزد وحسنات او را مزد دهد وحسنات کافر را رد کند وسیئات معذب سازد
ابن مسعود رضی الله عنهما فرموده که محکم ترین آیتی در قران اینست وحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا جامعهٔ فاذه
گفته در عین المعانی آورده که چون صعصعة بن ناجیه که جد فرزدق بود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد
وگفت از آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت بروی خواند گفت حسبی حسبی بسنده
وکفایتست مرا چون یکسی دانست که دران عرصهٔ کبری از ذره وحبه ونقیر وقطمیر بخواهند پرسید
وهیچگونه فروگذاشتی نخواهد بود بوقت خود اند وهر آینه بحساب پردازد ونکتهٔ حاسبوا قبل ان
تحاسبوا نصب العین خود سازد. بیت. حساب کار خود امروز کن که فرصت هست. زخیر وشر نگر تا جهان حال تو
اگر بنقد نکوئی توانگری خوش باش. وگرت بغیر بدی نیست وای در دل تو. بیت. فراغ دلت هست نیروی تن. چو میدان
فراخست گوئی بزن. مکن عمر ضایع بافسوس حیف. که فرصت عزیزست والوقت سیف. حضرت صلی الله علیه وسلم منذر ا
عمرو انصاری را با خیلی از صحابه بقبیلهٔ از کنانه فرستاده وفرموده که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان
رسید وغارت کنند وفلانی روز باز آیند ایشان هم چنان کردند ودر باز آمدن بسببی بی نزول توقف
افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه هلاک شدند وکسی که
خبر ایشان برساند نماند واین خبر بمومنان رسید واندوهناک شدند حق تعالی برای خوشدلی مومنان
از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر فرمود

سورة والعادیات احدی عشر بسم الله الرحمن الرحیم

والعادیات. سوگند باسبان روند که بوقت دویدن نفس زنند. ضبحا. نفس زدنی باواز که
نه صهیل بود. فالموریات. پس به بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعل و
سنگ زیر سم آتش زنند. قدحا. بر آتش زدنی. فالمغیرات. پس قسم بغارت کنندگان. صبحا. در وقت
صبح مراد راکبان اسبانند. فاثرن. پس بر انگیختند آن اسپان. به. بوقت سبیل ده. نقعا.
غباری گذاراه قبله. فوسطن. پس بمیان در آمدند. به. دران وقت. جمعا. گروهی از دشمنان دین.
ان الانسان. بدرستی که انسان. لربه. مر پروردگار خود را. لکنود. ناسپاس است وبخیل وگویند آیت
درشان ابو حباب است ابو اللیث آورده که سه نفر از عرب دریک عصر یگانه بوده اند هریک در صفتی
اشعث در طمع وابو حباب در بخل وحاتم در سخا حق تع قسم یاد میکند ابو حباب بخیل است واندک خیر
وگفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد واز نعمت یاد نکند ودر حدیث ابی امامه باهلی هست که کنود
آنست که تنها خورد وعطا ندهد وبنده را بزند. وانه. وبدرستی که خدای تع. علی ذلک. بر کفران وبخل
لشهید. هر آینه گواه است بجهة ظهور اثر آن. وانه. وبدرستی که انسان. لحب الخیر. برای دوستی مال
لشدید. سخت است یعنی بخیل وبغایت رسید شیخ الاسلام گفته که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند
وبرای وارث منه که داغ حسرت برد لتو نهند. بیت. مال همانست که بیاران دهی. کر ندهی به که بجا کنش نهی. زر زپی منفعت است ای حکیم
بهر نهادن چه سفال چه سیم. زر از بهر خوردن بود ای پسر. برای نهادن چه سنگ وچه زر. افلا یعلم. آیا نمیداند
انسانکه. اذا بعثر. چون ظاهر کرده وبیرون آورده شود. ما فی القبور. آنچه در گورهاست. وحصل وظا

کرده شوند. ما فی الصدور. آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند وخیر وشر آنرا متمیز سازند جواب اذا
اینست که خدای تعالی جزا خواهد داد. ان ربهم. بدرستی که آفریدگار ایشان. بهم. با قوال و افعال ایشان. یومئذ. از روز
رستخیز. لخبیر. هر آینه داناست بر جزا دادن

سورة القارعة ثمان بسم الله الرحمن الرحیم

القارعة. روز کوبنده. ما القارعة. چیست کوبنده. وما ادریك. وچه چیز دانا کرد ترا تا بدانی که ما القارعة.
چیست کوبنده مراد روز قیامتست که بکوبد دلها را بهول وهیبت. یوم. روزی که. یکون الناس. باشند
مردمان از شدت رستخیز. کالفراش المبثوث. مانند پروانهای پراکنده چون غوغای ملخ که بهم می آیند و باهم
میشوند. وتکون الجبال. وگردد کوهها از هول این روز. کالعهن المنفوش. مانند پشم رنگین که زده باشند
که رنگ عرب پشم را سست کند ودر زدن زود متفرق ومنتشر گردد. فاما من. پس هر که در ان روز ثقلت
موازینه. گران باشد ترازوهای عملهای او بعضی مقادیر انواع حسنات او راجح بود. فهو. پس او. فی عیشة
در زندگانی باشد. راضیة. پسندیده. واما من. اما کسی که. خفت. سبك بود. موازینه. ترازوهای او بانکه حسنه
ندارد یا راجح است سیئات بر حسنات. فامه. پس جای او. هاویة. هاویه است وان درکه باشد زیرترین
همه درکها. وما ادریك. وچه دانا کرد ترا که. ماهیة. چیست هاویة. نار حامیة. آتشی در غایت رسیده در
سوزش وگدازش

سورة الهکم ثمان بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که بنی عبد مناف
وبنی سهم بریکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم وقبیله ومردم بنی عبد مناف وبنی سهم گفتند که بسیار مردم
در جاهلیت کشته اند تا مرده وزنده شمار کنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند به سر خانه دار
وانحق تعالی این سوره فرستاد که. الهکم التکاثر. مشغول کرد شما را فخر کردن بر بسیاری قوم. حتی زرتم
المقابر. تا بجدی که آمدید بگورستان ومردها را شمار کردند وگفته اند معنی آیت اینست که مشغول شدید به
تکاثر اموال و اولاد ومستغرق لهو ومعیشتی گشتید تا انگاه که بمقابر. کلا. نه چنین بایکرد که عمر مصروف
دنیا شود ودر از آخرت غافل شوند. سوف تعلمون. زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر وتکاثر را یعنی بوقت
مرگ. ثم کلا. نه چنان باید که زنده ومرده مباهات کنید. سوف تعلمون. زود باشد که بدانید. کلا. حقا که
لو تعلمون. اگر بدانید احوال که در پیش آید. علم الیقین. دانستنی درستی گمان هر آینه شمار ای آرند. لترون الجحیم. هر آینه
البته خواهید دید دوزخ را. ثم لترونها. پس هر آینه بخواهد دید دوزخ را. عین الیقین. دیدن بچشم بی شك
وقتی که بان در آید. ثم لتسئلن. پس هر آینه پرسیده شوید. یومئذ. در ان روز بوقت محاسبه. عن النعیم. از
نعمتها که بدان مشغول واز عبادتها باز مانده خطاب مخصوص است بهر که دنیا بان داشته است واو را از کار آخرت
وگفته اند که مخاطب کفارند واصح آنست که اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند وبعضی
نعیم را تخصیص کرده اند با بسرد ورطب یا سایه خنك یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن
اشهر آنست که صحت وفراغت. بیت. واغ دلت هست نیروی تن. چو هیچان فراغ است کویی بزن. ودر عین المعانی که
نعیم محمدست صلی الله علیه وسلم وهمه را از دعوت وملت واتباع سنت او خواهند پرسید. بیت. چه نعمتست بزرگ از خدا که
در ثقلین. سپاس داری این نعمت فرض العین

سورة العصر ثلث بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که
ابو الاسد بن مر صدیق را گفت که زیان کردی که دین پدران بگذاشتی واز عبادت بتان دست بداشتی جواب داد که
زیان کار نباشد انکه سخن خدای تعالی ورسول او شنود وعمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد ومتابعت شیطان

کند حق تعالی موافقت صدیق رضی الله عنه را این سوره فرستاد که. والعصر. سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که مشتمل است
بر اعاجیب بسیار یا بنماز عصر یا بعصر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم. ان الانسان. بدرستی که
ابو الاسد بن یا ابو جهل یا همه ادمیان. لفی خسر. در زیانند. یعنی هر پیغمبری بعصر. الا الذین امنوا. مگر انانکه گرویده اند. وعملوا الصالحات
وکردارهای پسندیده کرده اند. وتواصوا. ووصیت کرده اند. بالحق. بعمل درست وراست که اقامتست بطریق درست
حق یا بقول صحیح که قرآنست. وتواصوا. ووصیت کرده اند. بالصبر. بصبر طاعت یا از معصیت وبعضی از مفسران
گویند لفی خسر کنایتست از حال ابو جهل وامنوا ایما کند بصفت صدیق رضی الله عنه وعملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق
رضی الله تعالی عنه وتواصوا بالحق حال است از سیرت ذی النورین رضی الله عنه وتواصوا بالصبر مخبر است از سیرت وگفتار علی رضی الله تعالی عنه
وبعضی وتواصوا بالحق را در شان علی رضی الله عنه گفته وتواصوا بالصبر را در شان حضرت ذو النورین رضی الله عنه

سورة الهمزة تسع بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله علیه وسلم میگفت در حضور ولید عیب حضرت
صلی الله علیه وسلم میکرد حق تعالی در بارهٔ ایشان فرستاد که. ویل. وای. لکل همزة. مر هر عیب کننده را. لمزة. غیبت کننده یا کسی که طعنه
زننده باشد بدست وبچشم اشارت کند. الذی. انکسی که. جمع. گرد کرد. مالا. مالی را. وعدده. وشمرده آنرا یا شمار
آنرا نگاه داشت. یحسب. می پندارد. ان ماله. انکه مال او. اخلده. جاوید خواهد ساخت او را. کلا. نه چنانست که
اوی پندارد. لینبذن. انداخته شود آن بد بخت. فی الحطمة. در حطمه وآن نام ایست از دوزخ هر که در وی افتد فی الحال شکسته
وسوخته گردد. وما ادریك. وچه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که. ما الحطمة. چیست حطمه. نار الله. آتش خدای تعالی. الموقدة
بر افروخته شده یعنی خدای تعالی آنرا بقدرت بر افروخته وهرچه خدای تعالی بر افروزد دیگری نتواند که فرونشاند. التی. آن
آتشی که. تطلع. بر اید وغالب شود. علی الافئدة. بر دلها وتخصیص این آتش بر دلها از جهة آنست که دل محل عقاید ناشایسته ومنشا
اخلاق ناپایسته است. انها. بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن. علیهم. بر کافران. مؤصدة. فرو بسته شده است. فی عمد
ممددة. در ستونهای دراز درکه در بسته اند وستونها بران زده ومحکم ساخته هرکس نتواند واین کلام اشارتست
ببقا وخلود ایشان در آتش صاحب کشف الاسرار گفته که آتشی که بدل راه یابد آتش است حسین منصور حلاج ره
فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شوری از مقدمه انا الحق برون
جست ودران سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد. بیت. ای شمع بیا تا من وتو زار بگرییم کاحوال
دل سوخته هم سوخته داند

سورة الفیل خمس بسم الله الرحمن الرحیم

در کتب از نقلهای
معتبر مذکورست که ابرهة صباح از قبل نجاشی وال یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف وجوانب متوجه
مکه میشدند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانهٔ کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمد داعیه کرد که در مقابله
آن خانهٔ بسازد ووجوه حجاج را بدان منصرف کرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای ساخت قلیس نام ودر ودیوار
آنرا بزر وجواهر مرصع ومزین کردانید وطوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود واین صورت اگرچه بر قریش
شاق بود اما جز شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه مشغول شد ونیت مجاورت یافته بود شبی آن محدث بحدث آلوده
ساخت وفرار نمود این خبر در افاق واطراف منتشر گشت وطبایع مردم از طوایف آن متفرق شد ابرهه از این حال متغیر
گشته لشکری جمع کرد وبا پیلان قوی سیکر که هیبت منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه گشت وپیل محمودی را
که بر عظمت جثه بمثابهٔ کوه پاره بود. بیت. که هیکل قوی داشت چون کوه قاف. چو شیر ژیان چابك اندر مصاف. با خود برد وحوالی
کعبهٔ معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرده اکابر مکه بکوهها متحصن شدند وابرهه از اول روز لشکر بر نشانده و

بیلانرا همه برانگیختند روی بمکه نهاد پیل محمودی روی باز بواد شهر بکردانید و متوجه لشکرگاه شد و هر چند پیلبانان
کوشیدند که روی بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلبانان دیگر بجهة اعراض او از آن خانه پیش نمی رفتند ابرهه درین
حال فرو ماند و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشته که آیا حال آنها چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا چون مرغان سیاه
بر گردنهای سبز پدید آمدند و حمله آوردند بدان لشکر و سنگ باران کردند و بیکنفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی
الم تر ایا ندانستی کیف چگونه فعل ربک کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او
الم یجعل ایا نساخت و نیفکند کیدهم مکر ایشانرا که در تخریب خانه داشتند فی تضلیل در تباهی و بطلان و
ارسل و فرستاد علیهم بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طیرا مرغان ابابیل گروه گروه که منقار ایشان چون
منقارهای مرغ و پنجهای ایشان چون پنجهای سگ و سرهای ایشان چون سرهای سبع و گویند مرغها سبز بودند
با منقارهای زرد ترمیهم می افکندند آن لشکر را بحجارة بسنگی من سجیل از سنگ گل یعنی گل سنگ شده
یعنی خورده دران افتاده و نابود کرده کنایتست از استیصال ایشان فجعلهم پس کرد خدای تعالی ایشانرا
کعصف ماکول همچو ورق زراعت بر آن نوع که کرم میخورد یا همچو کاهی که دواب و چهارپا میخورد آورده اند که هر یک
سه سنگ داشتند یکی در منقار و دو در پنجهای پای و بر هر عضوی که بر بدن زدندی از جانب دیگر بیرون رفتی
و بر هر سنگ نام هر یک از سنگ دلان که نیت خرابی آن خانه داشتند نوشته بود کلا ابرهه تنها بهزیمت رفته
بود خود را به پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه آن سنگ که بنام ابرهه موسوم بود برای هلاک او مقرر در
منقار داشت و ملازم او بود و در بارگاه نجاشی مرغ بالای سر ابرهه پرواز کرد ابرهه صورت حال بعرض رسانید
نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چنین مبارزان را هلاک میساختند ابرهه را درین حال
نظر بران مرغ افتاد گفت یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ آن سنگی که داشت بر نام او بر سرش افکند
وهم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیة عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت بیت نوشته خامه تقدیر
بر جریده دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة قریش اربع بسم الله الرحمن الرحیم

زاهد کبیر آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا
مردم اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایت لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسبت او
بنضر منتهی میشود قرشی است و بعضی از علماء انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک است که بنو نضر باشد پس حق تعالی برای
اثبات نعمت بر ایشان سوره فرستاد و گفت شگفت نمایید و متعجب میشوند لایلاف قریش برای پیوستن قریش
با یکدیگر ایلافهم پیوستن ایشان رحلة الشتاء در سفر زمستان والصیف و تابستان و برای عبادت ایشان
مر اصنام را یعنی محل تعجب است که مر ایشانرا این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش اصنام مشغول
شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب هذا البیت خداوند این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب اینست
الذی آنخداوندی اطعمهم طعام داد ایشانرا بدین رحلت و سیر گردانید من جوع از جوع و گرسنگی وامنهم
و ایمن گردانید ایشانرا بجهة این حرم محترم من خوف از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را می کشتند و غارت
می کردند

سورة الماعون سبع بسم الله الرحمن الرحیم

مفسران بر آنند که نیمه این سوره
در شان کافر است و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل تکذیب قیامت کردی و هرگاه که وصی یتیمی
بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوة از مال خود بزدی و پیوسته مردم را از انفاق باز داشتی حق تعالی فرمود که ارایت

ایا دیدی

ایا دیدی تو و دانستی الذی آنکسی را که یکذب تکذیب میکند بالدین روز جزا را که یوم الدین است و باور نمیدارد
یعنی ابوجهل است فذلک الذی پس او آنکس است که یدع الیتیم بعنف و ستم دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند
ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را عصا زد حق تعالی مذمت کرد که میزند
یتیم را ولا یحض و تحریص نمیکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را علی طعام المسکین برای طعام دادن درویش
و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میگذارد که بدهد بلکه از احسان منع میکند بیت چون ز کرم سفله بود بر کران
منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد که بر انگام حس نگذارد مگسی را بجام جس در شان منافقان میگوید
فویل للمصلین پس سختی عذاب برای نماز کنندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او که منافقان بودند الذین
هم آنانکه ایشان عن صلوتهم در نماز خود ساهون بی خبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نکنند و
جز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرایط و آداب
نماز میگذارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز چو روی پرستیدنت با خداست اگر
جبرئیلت نبیند رواست الذین هم آنانکه ایشان یراءون ریا میکنند در کردار خود بامید ستایش مردم و یمنعون
الماعون و باز میدارند مال زکوة را یعنی بمستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردم یکدیگر را
بدان معونت کنند مثل دیگ و کاسه و تبر و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید چون
آب و آتش و نمک

سورة الکوثر ثلث بسم الله الرحمن الرحیم

در معالم آورده که
عاص بن وایل با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی سخن گفتند حضرت صلی الله علیه وسلم بیرون
تشریف فرمود و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که بمسجد نشسته بودند ازو پرسیدند با که سخن میگفتی
گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر که او را پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی ازو عقب نخواهد ماند این خبر بحضرت
صلی الله علیه وسلم رسید دل مبارکش اندوهناک شد حق تعالی برای تفریح خاطر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تسلی دل مبارکش این سوره
فرستاد که انا اعطیناک ما عطا کردیم ترا الکوثر بسیار از خیرات لفظ فعل است و کنایتست از کثرت یعنی عطا
کردیم ترا خیر بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امتند و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین
و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوئیست در بهشت در احادیث معراج
آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لبان جوی
دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه جوئیست فرمود که این جوی کوثر است حق تعالی بتو عطا فرموده حوض او
از زر است و مجری او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض
من یعنی کوثر مسیرت مدت او یکماه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند
ستارگان هر که از آن حوض آب بخورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات آورده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود
وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شود ابدا از تشنگی جهالت او ایمنست
و این معنی خاصه حضرت صلی الله علیه وسلم است و کمال اولیاء آنحضرت فصل پس نماز گذار لربک برای پروردگار خود
خالص برای رضای او وانحر و شتر قربان کن برای خدای تعالی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند و دست
راست بر چپ نه بر نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن بعد از آن
ان شانئک بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص بن وایل هو الابتر اوست دست بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریه اما

ترا ذریت بسیار اند وحسن صیت واشتهار وآثار فضل بیشمار تا روز شمار باقی خواهد بود. ابتر آثار اقتدار تو
تا روز حشر متصل. خصم سیاه روی تو بی حاصل وتباه سورة الکافرون ست بسم الله الرحمن الرحیم
گروهی از قریش چون ابوجهل وعاص وولید وامیه واسود بزبان عباس پیغام فرستادند بحضرت صلی الله علیه وسلم که
تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تعالی بجای آریم پیغام بدان حضرت صلی الله علیه وسلم رسید مقارن
این حال جبرئیل علیه السلام نازل شد بدین سوره که قل بگو ای رسول برگزیده علیه السلام یا ایها الکافرون. در جواب کافران
که مذکور شدند وخدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند وبطعن وامتحان این سخن میگفتند لاجرم فرمود که
با ایشان بگو لا اعبد. نمی خواهیم پرستید ما تعبدون آنچه شما می پرستید آنرا یعنی بتان جماد. ولا انتم ونیستید
شما عابدون. پرستندگان در حال. ما اعبد. آنچه می پرستم که خالق عباد است. ولا انا. ونیستم من
عابد. پرستنده در حال ما عبدتم. آنچه شما پرستش می کنید آنرا. ولا انتم. ونباشید شما عابدون. پرستندگان
در استقبال. ما اعبد. آنچه من پرستش می کنم. لکم. مر شما راست. دینکم. کیش شما که بدان معتقد اید
ودوست بان نخواهید داشت. ولی دین. ومراست دین وآیین من که بر آنم ونخواهم گذاشت یا شما راست جزای
کردار شما ومراست پاداش اعمال من ودین بمعنی عبادت نیز می آید واین آیه بآیة السیف منسوخ شد ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست سخت وصعبتر ازین سوره زیرا که توحید محض است وثواب خواندن
آن ثواب قراءة ربعی از قرآنست سورة النصر اربع بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء. چون
بیاید. نصر الله. نصرت کردن خدای تعالی یعنی ظفر دادن ترا بر قریش. والفتح. وفتح مکه ترا وفتح سائر بلدان امت
ترا. ورایت. وببینی تو ای رسول برگزیده. الناس. مردمانرا که یدخلون. درمی آیند. فی دین الله. در دین خدای تعالی
که اسلام است. افواجا. گروه گروه در سال نزول این سوره متتابع وفواج بود از جوانب واطراف چون بنی اسد
وقراره وبنی مره وبنی البکاء وبنی هلال وغیر ایشان از جوانب بحضرت صلی الله علیه وسلم آمدند وبشرف اسلام مشرف شدند
فسبح. پس تنزیه کن خدا را تنزیهی مقرون. بحمد ربک. بحمد یعنی بستایش پروردگار تو یا بگوی که سبحان الله وبحمده
وانحضرت عایشه صدیقه منقولست رضی الله عنها که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز گذاردی الا سبحانک اللهم
وبحمدک اللهم اغفر لی گفتی وگفته اند نماز کن امر خدای تعالی. واستغفره. وآمرزش طلب از او یعنی هضم نفس واستقصار اهل
وگفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود. انه. بدرستی که خدای تعالی. کان. هست. توابا. قبول کننده توبه از مستغفران
اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود ودرین سوره خبر وفات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در وقتی که
نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخواند عباس رضی الله عنه بگریست وچون آنحضرت علیه السلام دید فرمود که چرا می گریی گفت خبر دادند ترا
از رفتن تو گفتی وآن حضرت علیه السلام بعد از نزول این سوره دو سال بزیست وآخر سوره بتمام فرود آمد اینست صحابه
این سوره را تودیع می گفتند ودر کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد فاطمه رضی الله عنها را طلبید وگفت ای جگر
وفات خبر من دادند یعنی نام رسیدن آنجهان بهر مراجعت عزم رجوع میکنم ورخت بعرش می برم فاطمه رضی الله عنها بگریست وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که گریه مکن اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن رسی فاطمه رضی الله عنها بخندید سورة تبت خمس آیة
بسم الله الرحمن الرحیم چون این آیة وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بکوه صفا برآمد وندا کرد که یا صباحاه روسا قریش نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع شدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم که در
پای این کوه جمعی آمده اند که شما را شبیخون کرده دست بقتل وغارت می گشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نه گفتند

یا صباحاه

چرا نکنیم وتو پیش ما بدروغ متهم نشده فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب بن عبد المطلب
وگفت هلاکت باد ترا مارا برای این خواندی وبروایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افکند در همان حال حق تعالی فرستاد که تبت. هلاک ونابود باد. یدا ابی لهب. هر دو دست ابی لهب را که سنگ
برداشته خواست که بر جبین صلی الله علیه وسلم زند وهلاک کند ابی لهب عم رسول علیه السلام بود وعبد العزی نام داشت وبواسطه
معادات با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدو نفرین ولعنت واقع شد وبعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که ناچیز باد وتباه آخرت او
وتب. وهلاک شد وناچیز گشت خبر است بعد از دعا آورده اند که ابولهب این سخن شنید گفت اگر آنچه برادرزاده من
میگوید بحقیقت مال وفرزند فدا کنم وخود را خلاص کنم آیه آمد که ما اغنی عنه. دفع نکند از خاصه این نفرین ولعنت
را. ماله. خواسته او واموال او. وما کسب. وآنرا که کسب کرده است یعنی فرزند او وعتبه را مراد مکسوب اوست از ارباح
تجارات ومنافع معاملات. سیصلی. زود باشد که در آید. نارا. بآتشی. ذات لهب. بازبانه یعنی شعله زننده که
آتش دوزخ است. وامرأته. وزن او ام جمیل بنت حرب ابوسفیان نیز با او در آید. حمالة الحطب. بردارنده وکشنده
هیزم وآنچنان بود که ام جمیل در همسایگی آن حضرت صلی الله علیه وسلم خانه داشت روزها بیشه ها خار ودستهای خسک
جمع کردی وبشب آوردی وبسر راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ریختی تا خاری بدامنش آویزد یا در پایش خلد وآن حضرت
صلی الله علیه وسلم که بنماز بیرون فرمودی آنها را از سر راه برگرفتی وبطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من
میکنید بیت می ریختند در ره تو خار وبا همه. چون گل شکفته بود گلستان همه. وگفته اند هیزم کش عبارتست
از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد بیت میان دو کس جنگ چون آتش است. سخن چین بدبخت هیزم کش است
کند این وآن خوش دگر باره دل. وی اندر میان کوربخت وخجل. وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم
بود که جهة معادات رسول صلی الله علیه وسلم بار گناه مردم برداشتی وگویند فی نفس الامر هیزم می کشید برای خود چنانچه
رسم زنان عرب است روزی پشته خار در پشت داشت مانده شد پس هیزم در گردنش بود آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید
ملکی بیامد وآن پشته را از پیش او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش ماند خبه شد وبدوزخ رفت حق تعالی خبر داد که
فی جیدها. در گردن او. حبل. رسنی. من مسد. از لیف خرما که هیزم بدان بسته بود وگویند مراد سلسله حدید
دوزخست که روز قیامت در گردن او بسته بدوزخ کشند سورة الاخلاص مکی اربع آیات
بسم الله الرحمن الرحیم. جمعی از قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم صفت کن برای ما آن خدای
تعالی را که بپرستش او دعوت میکنی در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای تعالی را تا بتو
ایمان آریم در توریة صفت او دیده ایم وداشته ایم بگو چه چیز است وچه میخورد وچه می آشامد واز که میراث گرفته
ومیراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که. قل. بگو در جواب ای محمد علیه السلام آن کسی که او را می باید پرستید. هو الله
احد. اوست خدای یگانه وموحد بذات خود ومنفرد بصفات. الله الصمد. خدای که بی نیاز است از همه واوست
پناه نیازمندان نخورد ونیاشامد وپاینده است هرگز فانی نشود ماوردی آورده که صمد آنست که عقلها از
اطلاع بر کیفیت او ناامید باشند. بیت کمالش دوری هر اندیشه بربست. خرد را پشت ازین اندیشه بشکست. لم یلد.
نزاد او کسی را چون یهود است که گفتند عزیر پسر خداست. ولم یولد. واو از کسی نزاد. ولم یکن له. ونیست ونبود و
نخواهد بود. کفوا احد. همتا یکی رد مجوس است ومشرکان عرب که گفتند او را کفو است اهرمن وبتان حاشا
شیخ ابو علی دودباری گفت که شرکت دایر است بر عدد ونقلب وعلت ومعلول وشکل چند حق تعالی نفی عدد وکثرت کرد

از ذات خود که هو الله احد و نفی تغلّب و تنقص فرمود بالله الصمد و علّت معلول را منفی ساخت لم یلد و لم یولد
و اشکال و اضداد را مرتفع کردانید و لم یکن له کفوا احد و ازان جهة است که او را سورهٔ اخلاص کویند محققان
بر آنند که توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در
قوت یا متاخر باشند در رتبت معلول مثل ولد یا متقدم در ان بمنزلهٔ علت مثل والد و یا معیت دارد بمثابهٔ مقارن
مثل کفو پس بتمهید قاعده توحید کرد بقل هو الله احد تقویم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صفت اول است که و لم یولد
که اقتضاء نفی صفت دوم میکند و لم یکن له کفوا احد مقتضی نفی صفت سیم است و شیخ جمال الدین ساجی رحمه الله گفته که معطّله
کویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که صانع هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که
شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود و ترسا کویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که
کفو دارد و چون بنده هُوَ گفت از تعطیل بیزار شد و چون گفت اَللّٰهُ از کفتار فلاسفه مبرا کشت و چون کفت اَحَدٌ
از روش ثنویه براءة نمود و چون بزبان راند که اَللّٰهُ الصَّمَدُ از مذهب مشبهه دور شد و چون لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ
خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ کفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی کفته اند اسرار
از کلمهٔ هُوَ بهره کیرد و ارواح از ذکر کلمهٔ اللّٰه ارتیاح یابد و دلها از نور اَحَدٌ محفوظ شود و عقول از اَللّٰهُ الصَّمَدُ
و نفس از تعقل لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ منقطع کردد و شخص از معنی وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ بمراد رسد و کفته اند کلمهٔ
هُوَ قسم والهان است و لفظ اللّٰه بهرهٔ دانش داران نام اَحَدٌ حظ محبان است کفتار اَللّٰهُ الصَّمَدُ نصیب عارفان
است کلمات لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ بخش عاقلان است و الفاظ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ از ان عامهٔ مومنانست هر که
بسر هُوَ رسید واصل است و هر که اللّٰه را داند عالم و عارف است و هر که اَحَدیت دریابد محبّست و هر که
صَمَدیت بشناسد عارفست و هر که لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ اعتقاد کند عاقل است و هر که وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدًا را
تصدیق نماید مومن است و همه که این همه معانی را جمع کند موحد خاص است و شمهٔ از حقایق این سوره در
تفسیر جواهر باز توان یافت

سورة الفلق خمس آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که
کوده کی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم مشغول بود دختر لبید بن اعصم یهودی یا نو عیال لعنة ببسیار از مشاطه
راس آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دندانهٔ چند از مشط وی بستد و بنام آنحضرت علیه السلام بر رسنی سحر کرده در چاه ذروان
زیر سنگی نهادند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خبر کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرتضی علی را رضی الله عنه فرستاد تا آن
رسن بیاورد و یازده کره بر آن زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیة و جبرئیل علیه السلام که قراءت کرد بر هر
آیتی عقدهٔ از رسن می کشود و عقبة ابن عامر از حضرت صلی الله علیه و سلم روایة کرده که فرمود انعوذا المعوذ و من بمثل
المعوذتین قل بکو اعوذ پناه می کیرم برب الفلق بافرینندهٔ صبح و کفته اند فلق چیزیست که شکافته شود چون
حبّ یا دانه و نوا یعنی الحصر جهة رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهة بیرون آمدن یا زندانیست در دوزخ
و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید کرفت من شرّ از بدی ما خلق آنچه آفریده است از ذریات انس و جن و سباع و بهایم
و هوام و من شر غاسق و از شر شب تاریکی اذا وقب چون در آید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب
کند یا چون بر آید یا ثریا چون ساقط کردد که محل کثرت اسقام اوست و طلوع آن و قلت امراض و آلام و من شر
النفاثات و از شر دمندکان یعنی زنانی که کلمات سحر میکویند و می دمند فی العقد در کرهها مراد دختران
لبید بن اعصم یهودی اند و من شر حاسد و از بدی حاسد اذا حسد چون ظاهر کند حسود خود را و بمقتضا

آن عمل نماید چه اکر پوشیده شد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهودی اند که بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حسد داشتند
و ختم کرد سر و این سوره بر حسد که بدترین صفتیست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اکر در عالم از حسد بدتر
چیزی بودی ختم این سوره بدان شدی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و اول
کناهی که بر زمین ظاهر کشت حسد قابیل بود بر هابیل بیت حسد آتشی دان که چون بر فروخت حسود لعین را
همان لحظه سوخت • کر فتنه بصورت همه دین شوی حسد کی کذارد که حق بین شوی

سورة الناس ست آیات

بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بکو پناه می کیرم برب الناس بپروردکار آدمیان
ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود بنی آدم من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس
نهان شونده وقتی که یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان آنست که چون بنده خدا را یاد کند او بکریزد و چون
از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید الذی یوسوس آنکسی که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای
مردمان من الجنة از جنیان و الناس و آدمیان یعنی شیاطین الجن و الانس در لباب در تبیان آورده که
درین سوره پنج جای لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست و مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت
دالست بران و ثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشعر است بران و ثالث پیران و اسم الهی
که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بآن و رابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و خامس
مفسدانند و عطف آن بر معوذ منه دلالت میکند بدان و محققان بر آنند که عدد پنج مراتب کلیه که
آنرا حضرات خمس خوانند منحصر است و در دلالت بر نهایت و عامی دارد از این او را دایر کویند و در ان
اشارت باینست که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را باز در ان ضرب کنند الی غیر النهایة
همان پنج بصورت اصلی باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و علی هذا پس خلاصهٔ
مکونات که انسانست پیکر بدیع منظرش بر پنج عضوی منتهی میشود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک
از اینها با پنج انتها یافته در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در راس که بطرف علو علاقه بیشتر
دارد ظاهر تر بحواس خمسهٔ ظاهری و باطنش نیز پنج حس دیکر آراسته شده و موید این قول اکثر در معوذهٔ
ثانیه که سور قرآنی بدو منتهی میکردد پنج بار لفظ ناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرجست
و بیان شطری از ان در جواهر التفسیر پذیرفته والله اعلم و قد برود در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش
بحرف سین سری است عزیز است چه این هر دو بس باشد عرب کوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد
که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاقات انست که این دو حرف در لغت
پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی اشارت باین معنی نموده بیت اول و آخر قرآن ز چه با
آمد و سین • یعنی اندر ره دین رهبر ما قرآن بس • حسبنا الله و کفی سمع الله لمن دعا • لیس
وراء الله المنتهی • فله الحمد فی الآخرة و الاولی • و الصلوة و السلام علی سید اهل الهدی • و علی
آله و صحبه الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا • الحمد اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا تمت
کتابة کتاب الله تعالی العادل مع تشریحات مولی الکامل • الفاضل العالم العامل • ناصح
العالم و الجاهل • هادی السفیه و العاقل • المبرا من العین و الشین • قدوة ارباب العارفین و اهل الیقین
المولانا حسین الواعظ الهروی الکاشفی کاشف رموز الجلی و الخفی نور الله تعالی مرقده ضوء فرقده بجاه الحق
و من بعث بالخلق من الحق و المحرر الخاطی الی الله الصمد فتح الله بن محمد فی سنة ثمان و سبعین و الف

بلغ المقابلة علی قدر الطاقة

أمام فندي